دانستنیهای قضاوت

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان


بسم الله الرحمن الرحیم

دانستنیهای قضاوت

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

دانستنیهای قضاوت

مشخصات کتاب

سرشناسه:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان،۱۳۹۰ عنوان و نام پدیدآور:دانستنیهای قضاوت/ واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان. گرد آوری مطالب از کلیه سایت های حقوقی و قضائی ایران صورت گرفته است. مشخصات نشر دیجیتالی:اصفهان:مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان ۱۳۹۰. مشخصات ظاهری:نرم افزار تلفن همراه ، رایانه و کتاب موضوع:دانستنیها

احادیث

قضاوت

حدیث۱

امام صادق علیه‌السلام : إذا قامَ قائمُ آلِ محمّدٍ علَيهِ وعلَيهِمُ السلامُ حَكَمَ بينَ الناسِ بحُكمِ داودَ ، لا يَحتاجُ إلى بَيِّنةٍ ، يُلهِمُهُ اللّه‌ تعالى فَيَحكُمُ بعِلمِهِ . زمانی که قائم آل محمّد علیه‌السلام ، قیام کند ، به حکم داود میان مردم داوری می‌کند و نیازی به بیّنه (شهود و مدرک) ندارد . خداوند متعال این حکم را به او الهام می‌کند و او به علمش قضاوت می‌کند . بحار الأنوار : ۱۴ / ۱۴ / ۲۳ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۲

حدیث۲

امام علی علیه‌السلام : خَمسَةُ أشياءَ يَجِبُ علَى القاضي الأخْذُ فيها بظاهِرِ الحُكمِ : الوِلايَةُ والمَناكِحُ والمَواريثُ والذَّبايحُ والشَّهاداتُ ، إذا كانَ ظاهرُ الشُّهودِ مَأمونا جازَت شَهادَتُهُم ولا يَسألُ عن باطِنِهِم . پنج‌چیز است که باید قاضی (درباره آنها)به‌ظاهِر حُکم عمل کند : ولایت (حقّ ولایت و سرپرستی که خداوند ، یا امام برای هر کس ، یا ولیّ طفل قرار داده است) ، همسران (یعنی مسأله زناشویی که بین مسلمانان مشهوراست) ، میراثها ، ذبایح(حلال بودن کشتار مسلمانان) و شهادات . هر گاه شهود ، در ظاهر امین و در خور اعتماد باشند ، شهادتشان پذیرفته است و لازم نیست از باطن آنها جست وجو کرد . الخصال : ۳۱۱ / ۸۸ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۲

حدیث۳

امام باقر علیه‌السلام : إنّ المرأةَ لاـ تُولَّى القَضاءَ ولا تُولَّى الإمارَةَ . زن ، نه عهده‌دار مسند قضاوت می‌شود و نه عهده‌دار منصب امارت . بحار الأنوار : ۱۰۴ / ۲۷۵ / ۱

حدیث۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : لا تكونُ المَرأةُ حَكَما تَقضي بينَ العامَّةِ . زن ، نباید قاضی باشد و میان مردم داوری کند . کنز العمّال : ۱۴۹۲۱ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۲

حدیث۵

امام صادق علیه‌السلام : القُضاةُ أربَعةٌ : ثلاثةٌ فی النارِ وواحِدٌ فی الجَنّةِ : رجُلٌ قَضی بجَورٍ وهُو یَعلَمُ فهُو فی النارِ ، ورَجُلٌ قَضی بجَورٍ وهو لا یَعلَمُ فهُو فی النارِ ، ورجلٌ قَضی بالحَقِّ وهُو لا یَعلَمُ فهُو فی النارِ ، ورجُلٌ قَضی بالحَقِّ وهو یَعلَمُ فهُو فی الجَنّةِ . قاضیان چهار گروهند : سه گروه در آتشند و یک گروه در بهشت . مردی که دانسته حکم ناحقّ صادر کند ، این قاضی در آتش است . مردی که ندانسته (و بی‌اطلاع از احکام و قوانین) حکم ناحقّ دهد ، این نیز در آتش است . مردی که ندانسته حکم درست و حقّ صادر کند ، این هم در آتش است و مردی که دانسته حکم حقّ و درست را صادر کند ، این قاضی در بهشت است . الکافی : ۷ / ۴۰۷ / ۱ منتخب میزان الحکمۀ : ۴۷۲

حدیث۶

امام علی علیه‌السلام : یَدُ اللّه فوقَ رَأسِ الحاکِمِ تُرَفرِفُ بالرَّحمَةِ، فإذا حافَ وَکَلَهُ اللّه إلی نفسِهِ . دست رحمت خدا ، بر فراز سر قاضی در حرکت است . پس هر گاه ستم و حقّ کشی کند ، خداوند او را به خودش وا می‌گذارد . الکافی : ۷ / ۴۱۰ / ۱

حدیث۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : ما مِن قاضٍ مِن قُضاةِ المُسلمینَ إلاّ ومَعهُ مَلَکانِ یُسَدِّدانِهِ إلَی الحَقِّ مالَم یُرِدْ غیرَهُ ، فإذا أرادَ غیرَهُ وجارَ مُتَعمِّدا تَبَرَّأَ مِنهُ المَلَکانِ ووَکَلاهُ إلی نفسِهِ . هیچ قاضی‌ای از قاضیان مسلمانان نیست ، مگر این که دو فرشته با اویند و تا زمانی که خواهان حقیقت باشد ، او را به سوی آن راهنمایی می‌کنند . امّا هر گاه در پی حقیقت نبود و عمدا ستم و حقّ کشی کرد ، آن دو فرشته از او بیزاری می‌جویند و وی را به خودش وامی‌گذارند . کنزالعمّال : ۱۴۹۹۳

حدیث۸

امیر المؤمنین علیٌّ علیه‌السلام لِشُرَیحٍ: لا تُسارَّ أحَدا فی مَجلِسِکَ ، وإن غَضِبتَ فَقُمْ ، فلا تَقضِیَنَّ فأنتَ غَضبانُ . امام علی علیه‌السلام – خطاب به شریح– فرمودند: در مجلس قضاوت با کسی در گوشی صحبت مکن و اگر عصبانی شدی ، برخیز و در حال خشم هرگز داوری مکن . الکافی : ۷ / ۴۱۳ / ۵

حدیث۹

امیر المؤمنین علیٌّ علیه‌السلام لِشُرَیحٍ: ولا تَقعُدَنَّ فی مَجلِسِ القَضاءِ حتّی تَطعَم . امام علی علیه‌السلام – خطاب به شریح– فرمودند: در مجلس قضاوت منشین ، مگر این که قبلاً چیزی بخوری . الکافی : ۷ / ۴۱۳ / ۱ منتخب میزان الحکمۀ : ۴۷۲

حدیث۱۰

امیر المؤمنین علیٌّ علیه‌السلام لِشُرَیحٍ: إیّاکَ والتَّضَجُّرَ والتَّأذّیَ فی مَجلِسِ القَضاءِ ، الذی أوجَبَ اللّه فیهِ الأجرَ ، ویُحسِنُ فیهِ الذُّخرَ لِمَن قَضی بالحَقِّ . امام علی علیه‌السلام – خطاب به شریح– فرم.دند: مبادا در مجلس قضاوت اظهار خستگی و ناراحتی کنی ؛ مجلسی که خداوند در آن پاداش قرار داده و برای کسی که به حقّ داوری کند ذخیره خوبی در نظر گرفته است . الکافی : ۷ / ۴۱۳ / ۱

حدیث۱۱

پیامبر خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم : مَنِ ابتُلِیَ بالقَضاءِ بینَ المُسـلمینَ فَلْیَعـدِلْ بَینَهُم فی لَحظِةٍ وإشارَتِهِ ومَقعدِهِ ومَجلِسِهِ . هر که به داوری کردن میان مسـلمانان مبتلا شود ، باید در نگاهها و اشاره کردنها و جای نشسـتن و نحوه نشستن خود نسبت به آنها به یکسان رفتار کند . کنزالعمّال : ۱۵۰۳۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۰

حدیث۱۲

امیر المؤمنین علیٌّ علیه‌السـلام لِشُرَیحٍ: ثُمّ واسِ بینَ المسـلمینَ بوَجهِکَ ومَنطِقِکَ ومَجلِسِکَ ، حتّی لا یَطمَعَ قَریبُکَ فی حَیفِکَ ، ولا یَیأسَ عَدُوُّکَ مِن عَدلِکَ . امام علی علیه‌السـلام – خطاب به شریح– فرمودند: میان مسلمانان‌در نگاه کردن و سخن گفتن و نشستنت برابری را رعایت کن ، تا نزدیکانت به جانبداری (و سـتم) تو امید نبندند و دشـمنانت از دادگری تو ، نومید نشوند . وسائل الشـیعه : ۱۸ / ۱۵۵ / ۱

حدیث۱۳

امام صادق علیه‌السلام : لا یَطمَعَنَّ قَلیلُ الفِقهِ فی القَضاءِ . کسی که اندکی فقه (مسائل حقوقی و احکام قضایی) می‌داند ، هرگز نباید به کار قضاوت چشم طمع داشته باشد . بحار الأنوار : ۱۰۴ / ۲۶۴ / ۵

حدیث۱۴

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم: مَنِ ابتَغی القَضاءَ وسَألَفیهِ الشُّفَعاءَ وُکِلَ إلی نفسِهِ ، ومَن اُکرِهَ علَیهِ أنزَلَ اللّه‌علَیهِ مَلَکا یُسَدِّدُهُ . هرکه‌جویای منصب‌قضاوت باشـدو برای رسـیدن به آن متوسّل به این و آن شود، خداونـد او را به‌خودش‌واگذارد و هرکه مجبور به پذیرفتن آن شود، خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد . کنزالعمّال : ۱۴۹۹۴ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۰

حدیث۱۵

امام صادق علیه‌السـلام : إنَّ النَّواویسَ شَکَت إلَی اللّه عز و جل شِدَّةَ حَرِّها ، فقالَ لَها عز و جل : اسکُتی ؛ فإنَّ مَواضِعَ القُضاةِ أشَدُّ حَرّا مِنکِ ! نواویس (که جایگاهی است در دوزخ) از گرمای سـخت خود به درگاه خداوند عز و جل شـکایت کرد . پس خداوند عز و جـل خطاب بـدان فرمود : ساکت باش ؛ همانا جایگاه قاضـیان(ناعادل)، گرمایَش سـخت‌تر از توست!. الفقیه : ۳ / ۶ / ۳۲۲۶ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۰

حدیث۱۶

پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلّم : إنَّ القاضـیَ العَدلَ لَیُجاءُبِهِ یَومَ القِیامَةِ فَیَلقَی مِن شِدَّةِ الحِسابِ ما یَتَمَنّی أن لا یکونَ قَضی بینَ اثنَینِ فی تَمرَةٍ قَطُّ . در روز قیامت قاضـی دادگر را می‌آورنـد و چنان حساب سـختی از او کشـیده می‌شود ، که آرزو می‌کند کاش هرگز حتّی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود . کنزالعمّال : ۱۴۹۸۸ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۰

حدیث۱۷

امـام صادق علیه‌السـلام : اتَّقُوا الحُکومَـةَ ؛ فإنَّ الحُکومَـةَ إنّما هی لِلإمامِ العالِمِ بالقَضاءِ ،العادِلِ فی المُسـلمینَ ، لِنَبیٍّ أو وَصـیِّ نبیٍّ . از داوری کردن بپرهیزیـد ؛ زیرا (منصب) داوری در حقیقت از آن امامی است که در قضاوت دانا باشد و در میان مسـلمانان به عدالت

حکم کند ؛ از آنِ پیغمبر یا وصیّ پیغمبر . الکافی : ۷ / ۴۰۶ / ۱ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۰

حدیث۱۸

امام علی(سلام الله علیه): أفضَلُ الْخَلقِ أقضاهُم بِالْحَقِّ؛ برترین مردم، داورترین آنها به حق است. غررالحکم ودررالکلم، ح ۳۳۲۳

حدیث۱۹

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: من حکم بین اثنین تحاکما إلیه فلم یقض بینهما بالحقّ فعلیه لعنه اللّه؛ هر که میان دو کس که داوری بدو برند، داوری کند و به حق میانشان قضاوت نکند لعنت خدا بر او باد. نهج الفصاحه

حدیث۲۰

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: قاضیان فی النار و قاض فی الجنّه: قاض عرف الحقّ فقضی به فهو فی الجنّه، و قاض عرف الحقّ فجار متعمّدا أو قضی بغیر علم فهما فی النّار؛ دو قاضی در جهنمد و قاضی ای در بهشت است: قاضی ای که حق را بشناسد و بدان حکم کند در بهشت است، و قاضی ای که حق را بشناسد و دانسته منحرف شود، یا ندانسته قضاوت کند هر دو در جهنم اند. نهج الفصاحه

حدیث۲۱

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إنّ اللّه تعالی مع القاضی ما لم یحف عمدا؛ خداوند تا هنگامی که قاضی از روی عمد ستم نکند، یار اوست. نهج الفصاحه

حدیث۲۲

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: اللّه مع القاضی ما لم یجر فإذا جار تخلّی اللّه عنه و لزمه الشّیطان؛ خداوند یار قاضی است تا موقعی که ستم نکند، وقتی ستم کرد خدا او را رها می کند و شیطان قرین او می شود. نهج الفصاحه

حدیث۲۳

پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إذا أراد اللّه بقوم خیرا ولّی علیهم حلماءهم و قضی بینهم علمائهم و جعل المال فی سمحائهم و إذا أراد بقوم شرّا ولّی علیهم سفهائهم و قضی بینهم جهّالهم و جعل المال فی بخلائهم؛ وقتی خداوند برای قومی نیکی خواهد خردمندانشان را بر آنها فرمانروا سازد و دانشمندانشان میان آنها قضاوت کند و مال را به دست بخشندگان دهد و وقتی برای قومی بدی خواهد سفیهانشان را بر آنها فرمانروا سازد و نادانان میان آنها قضاوت کنند و مال را به دست بخیلانشان دهد. نهج الفصاحه

حدیث۲۴

پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: إذا ابتلی أحدکم بالقضاء بین المسلمین فلا یقض و هو غضبان و لیسوّ بینهم فی النّظر و المجلس و الإشاره؛ اگر یکی از شما بکار قضاوت میان مسلمانان دچار شود باید به هنگام غضب از قضاوت خودداری کند

و میان ارباب دعوی در نگاه و نشیمن گاه و اشاره تفاوتی نگذارد. نهج الفصاحه

حدیث۲۵

پیامبراکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: أخذ الأمیر الهدیّه سحت و قبول القاضی الرّشوه کفر؛ هدیه گرفتن امیر نارواست و رشوه گرفتن قاضی کفر است. نهج الفصاحه

حدیث۲۶

امام صادق علیه السلام می فرمایند: خَیْرُ النّاسِ قُضاهُ الْحَقِّ؛ بهترین مردم کسانی هستند که به حق قضاوت کنند. بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۲۶۶، ح ۲۰.

حدیث۲۷

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم می فرمایند : اِذا حَکَمْتُمْ فَاعْدِلوا وَ اِذا قُلْتُمْ فَاَحْسِنوا فَاِنَّ اللّه مُحْسِنٌ یُحِبُّ الْمُحْسِنینَ؛ هرگاه قضاوت می‌کنید، عادلانه قضاوت کنید و هرگاه سخن می گویید، نیکو بگویید، زیرا خداوند نیکوکار است و نیکوکاران را دوست دارد. نهج الفصاحه، ح ۲۰۰.

حدیث۲۸

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم : اِنَّ اللّه یُحِبُّ الْعَبدَ اَنْ یَکُونَ سَهْلَ الْبَیْعِ وَ سَهْلَ الشِّراءِ وَ سَهْلَ القَضاءِ وَ سَهْلَ الاِقْتِضاءِ؛ خداوند بنده‌ای را که در خرید و فروش و قضاوت و پذیرش قضاوت آسان گیر باشد دوست دارد. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۷ .

حدیث۲۹

قال الامام علی – علیه السلام – : لَیسَ مِنَ العَدلِ القَضَاءُ عَلَی الثَّقَهِ بِالظَّنِّ. امام علی – علیه السلام – فرمودند: قضاوتی که با تکیه به ظن و گمان باشد، عادلانه نیست. «نهج البلاغهٔ، حکمت ۲۲۰»

گواهی دادن

حدیث۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وقد سُئلَ عن الشهادَهِ:هل تَرَی الشمسَ ؟ علی مِثلِها فَاشهَدْ أو دَعْ . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم – در پاسخ به پرسش از شهادت دادن– فرمودند: آفتاب را می‌بینی ؟ هرگاه موضوع به همین روشنی بود شهادت بده و گرنه خودداری کن . وسائل الشیعه : ۱۸ / ۲۵۰ / ۳

حدیث۲

امیر المؤمنین علیٌّ علیه‌السلام لِشُرَیحٍ: اِعلَمْ أنّ‌المسلمینَ عُدولٌ بعضُهُم عَلی بَعضٍ ، إلاّ مَجلودا فی حَدٍّ لَم یَتُب مِنهُ ، أو مَعروفاً بشهادَهِ الزُّورِ ، أو ظَنِیناً . امام علی علیه‌السلام – خطاب به شریح– فرمودند: بدان که مسلمانان نسبت به یکدیگر عادل به شمار می‌آیند ، مگر

کسی که به کیفر گناهی حدّ خورده و توبه نکرده باشد یا به شهادت دروغ دادن شهرت داشته باشد یا گمانِ بد درباره او برده شود (و مظنون باشد) . الفقیه : ۱۳ / ۱۵ / ۳۲۴۳ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۳

امام صادق علیه‌السلام : لا أقبَلُ شهادَةَ الفاسِقِ إلّاعلی نَفسِهِ . شهادت فاسق را جز بر ضدّ خودش نمی‌پذیرم . الکافی : ۷ / ۳۹۵ / ۵

حدیث۴

امام صادق علیه‌السلام : إنّ أمیرَ المؤمنینَ علیه‌السلام کانَ لا یَقبَلُ شهادَةَ فَحّاشٍ ، ولا ذی مُخْزِیَةٍ فی الدِّینِ . امیر المؤمنین علیه‌السلام نَه شهادت آدم فحّاش و بد زبان را می‌پذیرفت و نه‌شهادت کسی‌را که سوء پیشینه دینی داشت. الکافی : ۷ / ۳۹۶ / ۷ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۵

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : مَن رَجَعَ عن شهادَتِهِ وکَتَمَها ، أطعَمَهُ اللّه لَحمَهُ علی رُؤوسِ الخَلائقِ ، ویَدخُلُ النارَ وهو یَلُوکُ لِسانَهُ . هرکه از شهادت‌خود برگردد و آن را کتمان کند ، خداوند در حضور خلایق گوشتش را به وی بخوراند و در حالی که زبان خود را می‌جود به دوزخ رود. ثواب الأعمال : ۳۳۳ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۶

امام صادق علیه‌السلام : إذا دُعِیتَ إلی الشهادَةِ فَأجِبْ . هرگاه برای شهادت دادن فرا خوانده شدی ، اجابت کن . التهذیب : ۶ / ۲۷۵ / ۷۵۲ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۷

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : مَن کَتَمَ شَهادَةً إذا دُعِیَ إلَیها کانَ کَمَن شَهِدَ بِالزُّورِ . هر کسی هنگامی که برای شهادت دادن فرا خوانده شود آن را کتمان کند، همانند کسی است که شهادتِ دروغ دهد. کنز العمّال : ۱۷۷۴۳

حدیث۸

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : مَن شَهِدَ شهادَةَ حَقٍّ لِیُحیِیَ بها حَقَّ امرِئٍ مُسلمٍ أتی یَومَ القِیامَةِ ولِوَجهِهِ نُورٌ مَدَّ البَصَرِ ، یَعرِفُهُ الخلایِقُ بِاسمِهِ ونَسَبِهِ . کسی که برای زنده کردن حقّ یک نفر مسلمان شهادت حقّ بدهد ، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که پرتوِ نور چهره‌اش تا چشم کار می‌کند دیده می‌شود و خلایق او را به نام و نسب می‌شناسد . بحار الأنوار : ۱۰۴ / ۳۱۱ / ۹ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۹

امام علی علیه‌السلام : القِسْطُ رُوحُ الشهادَةِ . عدالت ، روح شهادت دادن است . غرر الحکم : ۳۵۶ منتخب میزان الحکمة : ۳۰۴

حدیث۱۰

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله وسلم) فرمودند : وَ مَن شَهِدَ شَهادَةَ حَقٍّ لِیُحیِیَ بِها حَقَّ امرِیءٍ مُسلِمٍ اَتی یَومَ القیامَةِ وَ لِوَجهِهِ نورٌ مَدَّ البَصَرِ تَعرِفُهُ الخَلایِقُ بِاسمِهِ وَ نَسَبِهِ ؛ کسی که برای زنده کردن حق یک مسلمان، شهادت حقّ بدهد، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که پرتو نور چهره‌اش، تا چشم کار می‌کند دیده می‌شود و خلایق او را به نام و نسب می‌شناسند. (کافی، ج ۷، ص ۳۸۱، ح ۱)

حدیث۱۱

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: من شهد شهاده یستباح بها مال امرئ مسلم أو یسفک بها دم فقد أوجب النّار؛ هر که شهادتی دهد که به سبب آن مال مرد مسلمانی را بخورند یا خونی بریزند مستحق جهنم است. نهج الفصاحه

حدیث۱۲

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: من کتم شهاده إذا دعی إلیها کان کمن شهد بالزّور؛ هر که شهادتی را که از او خواسته اند نهان دارد چنان است که شهادت دروغ داده باشد. نهج الفصاحه

حدیث۱۳

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: لن تزول قدم شاهد الزّور حتّی یوجب اللّه له النّار؛ شاهد دروغ از جا نرود تا خداوند جهنم را بر او واجب کند. نهج الفصاحه

حدیث۱۴

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: شاهد الزّور لا تزول قدماه حتّی یوجب اللّه له النّار؛ شاهد دروغ قدم برندارد تا جهنم بر او واجب شود. نهج الفصاحه

حدیث۱۵

أکرموا الشّهود فإنّ اللّه یستخرج بهم الحقوق و یدفع بهم الظّلم؛ شاهدان را گرامی شمارید زیرا خدا حقوق کسان را به وسیله آنان احقاق می کند و ستم را به وسیله آنها دفع می نماید. نهج الفصاحه

حدیث۱۶

پیامبراکرم(صلّی الله علیه و آله و سلم) می فرمایند: أکبر الکبائر الإشراک باللّه و قتل النّفس و عقوق الوالدین و شهاده الزور؛ بزرگترین گناهان بزرگ شرک به خدا و قتل نفس و بد رفتاری با پدر و مادر و شهادت دروغ است. نهج الفصاحه

حدیث۱۷

پیامبراکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله وسلم می فرمایند : وَ مَنْ شَهِدَ شَهادَةَ حَقٍّ لِیُحْیِیَ بِها حَقَّ امْرِیءٍ مُسْلِمٍ اَتی یَوْمَ الْقیامَةِ وَ لِوَجْهِهِ نورٌ مَدَّ

الْبَصَرِ تَعْرِفُهُ الْخَلایِقُ بِاسْمِهِ وَ نَسَبِهِ ؛ کسی که برای زنده کردن حق یک مسلمان، شهادت حقّ بدهد، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که پرتو نور چهره‌اش، تا چشم کار می‌کند دیده می‌شود و خلایق او را به نام و نسب می‌شناسند. کافی، ج ۷، ص ۳۸۱، ح ۱.

حدیث۱۸

امام صادق علیه‌السلام : لا تَشهَدَنَّ بشهادَةٍحتّی تَعرِفَها کما تَعرِفُ کَفَّکَ . نباید شهادتی بدهی، مگر هنگامی که آن را مانند کف دست بشناسی . الکافی : ۷ / ۳۸۳ / ۳

قوانین قضایی

حدیث۱

امام صادق علیه‌السلام : إنّ علیّا علیه‌السلام کان یُطعِمُ مَن خلّدَ فی السِّجْنِ مِن بیتِ مالِ المسلمینَ . علی علیه‌السلام کسی را که زندانی می‌شد ، از بیت‌المال مسلمانان غذا می‌داد . وسائل الشیعه : ۱۱ / ۶۹ / ۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۲۰

حدیث۲

امام صادق علیه‌السلام : إنَّ أمیرَ المؤمنینَ علیه‌السلام ألقَی صِبیانُ الکُتّابِ ألواحَهُم بینَ یدَیهِ لِیُخَیِّرَ بینَهُم ، فقالَ : أما إنّها حُکومَةٌ ! والجَورُ فیها کالجَورِ فی الحُکمِ ! أبلِغُوا مُعَلِّمَکُم إن ضَرَبَکُم فَوقَ ثلاثِ ضَرَباتٍ فی الأدَبِ اقتُصَّ مِنهُ . کودکان مکتبی دستخطهای خود را در مقابل امیرالمؤمنین نهادند ، تا بهترین آنها را انتخاب کند ؛ حضرت فرمود : هان ! این یک داوری است ! و ظلم در این باره ، مانند ظلم در قضاوت است ! به معلّم خود بگویید که اگر برای تنبیه بیش از سه ضربه بزند ، قصاص می‌شود . وسائل الشیعه : ۱۸ / ۵۸۲ / ۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۷۲

حدیث۳

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : مَن عَفا عَن دَمٍ لم‌یَکُن لَهُ ثَوابٌ إلاّ الجَنّةُ . هرکه از (قصاص) خونی گذشت کند ، او را پاداشی جز بهشت نباشد . کنزالعمّال : ۳۹۸۵۴

حدیث۴

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلّم : ما مِن رَجُلٍ مُسلمٍ یُصابُ بشَیءٍ فی جَسَدِهِ فَیَتَصَدَّقُ بِهِ إلاّ رَفَعَهُ اللّه بِهِ دَرجَةً وحَطَّ عَنهُ بِهِ خَطیئةً . هیچ مرد مسلمانی نیست که به قسمتی از بدنش آسیبی وارد شود و از (قصاص) آن درگذرد ، مگر این که خداوند به سببِ آن یک درجه بالایش بَرد و یک گناه از او بزداید . کنز العمّال : ۳۹۸۵۰ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۶۶

حدیث۵

امام علی علیه‌السلام : الحَبسُ بَعدَ معرِفَةِ الحقِّ ظُلْم . زندانی کردن ، پس از پی بردن به حقیقت، ظلم است . مستدرک الوسائل : ۱۷ / ۴۰۳ / ۲۱۶۷۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۱۳۰

حدیث۶

امـام علی علیه‌السـلام : إذا ارْتَـدَّتِ المَرأةُ عنِ الإسـلامِ لَم تُقْتَـلْ ، ولكنْ تُحْبَسُ أبـدا . هرگاه زن مرتـد شود ، کشـته نمی‌شود بلکه به زندان ابد محکوم می گردد . تهذیب الأحکام : ۱۰ / ۱۴۲ / ۵۶۹ منتخب میزان الحکمهٔ : ۱۲۸

حدیث۷

امام صادق علیه‌السـلام : لا يُقطَعُ السّارِقُ فيعامِ سَنَةٍ يَعنِى فى عامِ مَجاعَةٍ . در سالهای قحطی و گرسنگی ، دست سارق قطع نمی‌شود . الکافی : ۷ / ۲۳۱ / ۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۲۷۲

حدیث۸

امـام صادق علیه‌السـلام : السّارقُ إذا جاءَ مِن قِبَلِ نَفسِهِتائبا إلى اللّه ، ورَدَّ سَرِقَتَهُ عَلى صاحِبِها ، فلا قَطعَ علَيهِ . دزد اگـر بـا پـای خـود بیایـد و خـودش را معرفی کنـد و به درگـاه خـدا تـوبه برد و مـال دزدی را به صـاحبش برگردانـد ، دسـتش قطع نمی‌شود . تهـذیب الأحکام : ۱۰ / ۱۲۲ / ۴۸۹ منتخب میزان الحکمهٔ : ۲۷۲

حدیث۹

امام صادق علیه‌السـلام : لا يُقطَعُ الأجيرُ والضَّيفُ إذا سَرَقَ ؛ لأنَّهُما مُؤتَمَنانِ . کارگر و میهمان اگر دزدی کنند دستشان قطع نمی‌شود ؛ چون آنها مورد اعتمادند . علل الشرائع : ۵۳۵ / ۱ منتخب میزان الحکمهٔ : ۲۷۲

حدیث۱۰

الإمامُ الصّادقُ علیه‌السلام لمّا سُئلَ : المؤمنُ يَقتُلُ المؤمنَ مُتَعمِّدا هَل لَهُ تَوبَةٌ ؟: إن كانَ قَتَلَهُ لإيمانِهِ فلا تَوبةَ لَهُ ، وإن كانَ قَتَلَهُ لِغَضَبٍ أو لِسَـبَبِ شـيءٍ مِن أمرِ الدنيا فإنَّ توبَتَهُ أن يُقادَ مِنهُ . امام صادق علیه‌السـلام – در پاسخ به این پرسش که : اگر مؤمن عمدا مؤمنی را بکشد آیا توبه دارد؟– فرمودند: اگر به خاطر ایمانش او را کشته باشد ، توبه ندارد . ولی اگر از روی خشم یا به انگیزه امری از امور دنیا بکشد ، توبه‌اش این است که قصاص شود . الکافی : ۷ / ۲۷۶ / ۲ منتخب میزان الحکمهٔ : ۴۵۸

حدیث۱۱

الإمـام علیّ علیه‌السـلام : يَجِبُ عَلَى الإمـامِ أن يَحبِسَ الفُسّـاقَ مِنَ العُلَمـاءِ ، وَالجُهّالَ مِنَ الأَطِبّاءِ . امام علی علیه‌السـلام : بر امام ، لازم است عالمان تبهکار و پزشـکان ناآگاه را به زنـدان درافکنـد . تهـذیب الأحکام ، جلد ۶ ، صفحه ۳۱۹ ، حدیث ۸۷۸ ، کتـاب من لا یحضره الفقیه ، جلد ۳ ، صفحه ۳۱ ، حدیث ۳۲۶۶ دانش نامه احادیث پزشکی : ۱ / ۶۸

کتابخانه

۱– نظام حقوق زن دراسلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : نظام حقوق زن دراسلام/مرتضی مطهری مشخصات نشر : قم: حکمت، ۱۳۵۷ مشخصات ظاهری : بیست ونه، ۴۳۷ص. وضـعیت فهرست نویسـی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعـات ثبـت) یـادداشت : چـاپ هشـتم شـماره کتابشناسـی ملی : ۱۸۳۶۵۶۵

مقدمه

قسمت اول

صفحه۱۱ باسمه تعالی مقتضیات عصر ما ایجاب می‌کند که بسیاری از مسائل مجددا مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسـنده نشود " . نظام حقوق و تکالیف خانوادگی " از جمله این سلسـله مسائل است . در این عصـر ، به عللی که بعـدا به آنها اشاره خواهم کرد ، چنین فرض شده که مسأله اساسـی در این زمینه " آزادی " زن و " تساوی حقوق " او با مرد است ، همه مسائل دیگر فرع این دو مسأله است . ولی از نظر ما ، اساسـی‌ترین مسأله در مورد " نظام حقوق خانوادگی - " و لا اقل در ردیف مسائل اساسـی - اینسـت که آیـا نظـام خـانوادگی نظـامی است مسـتقل از سـایر نظامـات اجتمـاعی و منطـق و معیـار ویژه‌ای دارد جـدا از منطقهـا و معیارهـائی که در سایر تأسـیسات اجتماعی به کار می‌رود ؟ یا هیچگونه تفاوتی میان این واحـد اجتماعی با سایر واحـدها نیست ؟ بر این واحد همان منطق و همان فلسـفه و همان معیارها حاکم است که بر سایر واحدها و مؤسـسات اجتماعی ؟ . ریشه این تردید " دو جنسـی " بودن دو رکن اصـلی صفحه۱۳ این واحـد از یـک طرف و توالی نسـلی والـدین و فرزنـدان از جانب دیگر است . دسـتگاه آفرینش اعضـاء این واحـد را در وضـعهای " نامشابه " و " ناهمسانی " و با کیفیات و چگونگیهای مختلفی قرار داده است . اجتماع خـانوادگی ، اجتمـاعی است " طبیعی قراردادی " یعنی حـد متوسـطی است میـان یـک اجتمـاع غریزیماننـد اجتمـاع زنبور عسـل و موریانه که همه حدود و حقوق و مقررات از جانب طبیعت معین شده و امکان سرپیچی نیست و یک اجتماع قراردادی مانند اجتماع مدنی انسانها که کمتر جنبه طبیعی و غریزی دارد . چنانکه می‌دانیم ، قدمای فلاسـفه ، فلسـفه زندگی خانوادگی را بخش مستقلی از "حکمت عملی " می‌شـمردند و معتقـد به منطق و معیـار جـداگانه‌ای برای این بخش از حیـات انسـانی بودنـد . افلاـطون در رسـاله جمهوریت ، و ارسـطو در کتـاب سیاست ، و بوعلی در کتاب الشـفا با چنین دیـدی و از این زاویه به موضوع نگریسـته‌اند . در مورد حقوق زن در اجتماع نیز طبعا چنین تردید و پرسشی هست که آیا حقوق طبیعی و انسانی زن و مرد همانند و متشابه است یا ناهمانند و نامتشابه . یعنی آیا خلقت و طبیعت که یک سلسـله حقوق به انسانها ارزانی داشـته است ، آن حقوق را دو جنسـی آفریـده است یا یـک جنسـی ؟ آیـا " ذکوریت " و " انوثیت " در حقوق و تکـالیف اجتمـاعی راه یـافته است یـا از نظر طبیعت و در منطق تکوین و آفرینش ، حقوق یک جنسی است ؟ . در دنیای غرب ، از قرن هفدهم به بعد ، پا به پای نهضتهای علمی و فلسفی ، نهضتی در زمینه مسائـل اجتمـاعی و به نـام " حقوق بشـر " صورت گرفت . نویسـندگان و متفکران قرن هفـدهم و هجـدهم افکـار خویش را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سـلب بشـر با پشـتکار قابل تحسینی در میان مردم پخش کردند . ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از این گروه نویسندگان و متفکرانند . این گروه حق عظیمی بر جامعه بشریت صفحه۱۴ دارند ، شاید بتوان ادعا کرد که حق اینها بر جامعه بشـریت از حق مکتشـفان و مخترعان بزرگ کمتر نیست . اصل اساسی مورد توجه این گروه این نکته بود که انسان بالفطره و به فرمـان خلقت و طبیعت ، واجـد یـک سلسـله حقوق و آزادیها است . این حقوق و آزادیها را هیـچ فرد یا گروه به هیـچ عنوان و با هیچ نام نمی‌توانند از فرد یا قومی سلب کنند ، حتی خود صاحب حق و نیز نمی‌تواند به میل و اراده خود ، آنها را به غیر منتقل نماید و خود را از اینها عریان و منسلخ سازد . و همه مردم : اعم از حاکم و محکوم ، سـفید و سـیاه ، ثروتمنـد و مسـتمند در این حقوق و آزادیهـا بـا یکـدیگر " متسـاوی " و برابرنـد . این نهضت فکری و اجتمـاعی ثمرات خود را ظـاهر ساخت ، اولین بار در انگلسـتان و

سپس در امریکا و بعد در فرانسه به صورت انقلابها و تغییر نظامها و امضاء اعلامیه‌ها بروز و ظهور نمود و به تدریج به نقاط دیگر سرایت کرد . در قرن نوزدهم افکار تازه‌ای در زمینه حقوق انسانها در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی پیدا شد و تحولات دیگری رخ داد که منتهی به ظهور سوسیالیزم و لزوم تخصیص منافع به طبقات زحمتکش و انتقال حکومت از طبقه سرمایه‌دار به مدافعان طبقه کارگر گردید . تا اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم ، آنچه درباره حقوق انسانها گفتگو شده و یا عملا اقدامی صورت گرفته مربوط است به حقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقه کارگر و زحمتکش در برابر طبقه کارفرما و ارباب . در قرن بیستم مسأله " حقوق زن " در برابر " حقوق مرد " مطرح شد و برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی از طرف سازمان ملل متحد منتشر گشت تساوی حقوق زن و مرد صریحا اعلام شد . در همه نهضتهای اجتماعی غرب ، از قرن هفدهم تا قرن حاضر ، محور اصلی دو چیز بود " : آزادی " و " تساوی . " صفحه۱۵ و نظر به اینکه نهضت حقوق زن در غرب ، دنباله سایر نهضتها بود ، و بعلاوه تاریخ حقوق زن در اروپا از نظر آزادیها و برابریها فوق العاده مرارتبار بود ، در این مورد نیز ، جز درباره " آزادی " و " تساوی " سخن نرفت . پیشگامان این نهضت ، آزادی زن و تساوی حقوق او را با مرد مکمل و متمم نهضت حقوق بشر که از قرن هفدهم عنوان شده بود دانستند و مدعی شدند که بدون تأمین آزادی زن و تساوی حقوق او با مرد سخن از آزادی و حقوق بشر بی معنی است ، و بعلاوه ، همه مشکلات خانوادگی ناشی از عدم آزادی زن و عدم تساوی حقوق او با مرد است و با تأمین این جهت ، مشکلات خانوادگی یک جا حل می‌شود . در این نهضت ، آنچه ما آنرا " مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی " خواندیم ، یعنی اینکه آیا این نظام بالطبع نظام مستقلی است و منطق و معیاری دارد جدا از منطق و معیار سایر مؤسسات اجتماعی یا نه ؟ به فراموشی سپرده شد . آنچه اذهان را به خود معطوف ساخته بود همان تعمیم اصل آزادی و اصل تساوی در مورد زنان نسبت به مردان بود . به عبارت دیگر : در مورد حقوق زن نیز تنها موضوع بحث" . حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر " بود و بس . همه سخنها در اطراف این یک مطلب دور زد که زن با مرد در انسانیت شریک است و یک انسان تمام عیار است ، پس باید از حقوق فطری و غیر قابل سلب بشر ، مانند مرد ، و برابر با او ، برخوردار باشد . در برخی از فصول این کتاب درباره " منابع حقوق طبیعی " بحث نسبه کافی شده است . در آنجا ثابت کرده‌ایم که اساس و مبنای حقوق طبیعی و فطری خود طبیعت است . یعنی اگر انسان از حقوق خاصی برخوردار است که اسب و گوسفند و مرغ و ماهی از آنها بی‌بهره‌اند ریشه‌اش طبیعت و خلقت و آفرینش است ، و اگر انسانها همه در حقوق طبیعی مساوی هستند و همه باید " آزاد" زیست کنند فرمانی است که در متن خلقت صادر شده است ، دلیلی غیر از آن ندارد ، دانشمندان صفحه۱۶ طرفدار تساوی و آزادی به عنوان حقوق فطری انسانها نیز دلیلی جز این نداشتند . طبعا در مسأله اساسی نظام خانوادگی نیز مرجع و مأخذی جز طبیعت نیست . اکنون باید ببینیم چرا مسأله‌ای که ما آنرا مسأله اساسی در نظام حقوق خانوادگی نامیدیم مورد توجه واقع نشد ؟ آیا در پرتو علوم امروز معلوم شد که تفاوت و اختلاف زن و مرد یک تفاوت ساده عضوی است و در اساس ساختمان جسمی و روحی آنها و حقوقی که به آنها تعلق می‌گیرد و مسؤولیتهائی که باید بر عهده بگیرند تأثیری ندارد ؟ و بدین جهت در فلسفه‌های اجتماعی امروز حسابی جداگانه برای آن باز نشد ؟ . اتفاقا قضیه بر عکس است ، در پرتو اکتشافات و پیشرفتهای علمی زیستی و روانی تفاوتهای دو جنس روشنتر و مستدلتر گشت و ما در برخی از فصول این کتاب با استناد به تحقیقات زیست شناسان و فیزیولوژیستها و روانشناسان در این باره بحث کرده‌ایم . با همه اینها مسأله اساسی به فراموشی سپرده شد و این مایه شگفتی است . منشأ این بی توجهی شاید اینست که این نهضت خیلی عجولانه صورت گرفت . لذا این نهضت در عین اینکه یک سلسله بدبختیها را از زن گرفت ، بدبختیها و بیچارگیهای دیگری برای او و برای جامعه بشریت به ارمغان آورد . بعدا در فصول این کتاب خواهیم دید که زن غربی تا اوایل قرن بیستم از ساده‌ترین و پیش پا افتاده‌ترین حقوق محروم بوده است . و تنها در اوایل قرن بیستم بود که مردم مغرب زمین به فکر جبران مافات افتادند و چون این نهضت دنباله نهضتهای دیگر در زمینه " تساوی " و " آزادی " بود همه

معجزه‌ها را از معنی این دو کلمه خواستند . غافل از اینکه تساوی و آزادی مربوط است به رابطه بشرها با یکدیگر از آن جهت که بشرند ، و به قول طلاب " تساوی و آزادی حق انسان بماهو انسان است " زن از آن جهت که انسان است مانند هر انسان دیگر آزاد آفریده شده است و از حقوق مساوی بهره‌مند است ، ولی زن انسانی است با چگونگیهای خاص و مرد انسانی است با چگونگیهای دیگر ، صفحه۱۷ زن و مرد در انسانیت " برابرند " ولی دو گونه انسانند ، با دو گونه خصلتها و دو گونه روانشناسی . و این اختلاف ناشی از عوامل جغرافیائی و یا تاریخی و اجتماعی نیست ، بلکه طرح آن در متن آفرینش ریخته شده . طبیعت از این دو گونگیها هدف داشته است و هر گونه عملی بر ضد طبیعت و فطرت عوارض نامطلوبی به بار می‌آورد . ما همانطور که آزادی و برابری انسانها و از آن جمله زن و مرد را از طبیعت الهام گرفته‌ایم ، درس " ، یک گونگی " یا " دو گونگی " حقوق زن و مرد را و همچنین اینکه اجتماع خانوادگی ، یک اجتماع لا اقل نیمه طبیعی است یا نه باید از طبیعت الهام بگیریم .

قسمت دوم

این مسأله لا اقل قابل طرح هست که آیا دو جنسی شدن حیوانات و از آن جمله انسان یک امر تصادفی و اتفاقی است یا جزء طرح خلقت است ؟ و آیا تفاوت دو جنس صرفا یک تفاوت سطحی ساده عضوی است و یا به قول آلکسیس کارل در هر سلول از سلولهای انسان شناسی از جنسیت او هست ؟ آیا در منطق و زبان فطرت هر یک از زن و مرد رسالتی مخصوص به خود دارند ، یا نه ؟ آیا حقوق یک جنسی است یا دو جنسی ؟ آیا اخلاق و تربیت دو جنسی است یا یک جنسی ؟ مجازاتها چه طور ؟ و همچنین مسؤولیتها و رسالتها . در این نهضت به این نکته توجه نشد که مسائل دیگری هم غیر از تساوی و آزادی هست . تساوی و آزادی شرط لازم‌اند نه شرط کافی . تساوی حقوق یک مطلب است و تشابه حقوق مطلب دیگر ، برابری حقوق زن و مرد از نظر ارزشهای مادی و معنوی یک چیز استو همانندی و همشکلی و همسانی چیز دیگر . در این نهضت عمدا یا سهوا " تساوی " به جای " تشابه "به کار رفت و " برابری " با " همانندی " یکی شمرده شد " ، کیفیت " تحت الشعاع " کمیت " قرار گرفت " . انسان " بودن زن موجب فراموشی " زن " بودن وی گردید . حقیقت اینست که این بی توجهی را نمی‌توان تنها به حساب یک غفلت فلسفی ناشی از شتابزدگی گذاشت . عوامل دیگری نیز در کار بود که می‌خواست از عنوان " آزادی " و صفحه۱۸ " تساوی " زن استفاده کند . یکی از آن عوامل این بود که مطامع سرمایه‌داران در این جریان بی دخالت نبود . کارخانه داران برای اینکه زن را از خانه به کارخانه بکشند و از نیروی اقتصادی او بهره‌کشی کنند ، حقوق زن ، استقلال اقتصادی زن ، آزادی زن ، تساوی حقوق زن با مرد را عنوان کردند و آنها بودند که توانستند به این خواسته‌ها رسمیت قانونی بدهند . ویل دورانت در فصل نهم از کتاب لذات فلسفه ، پس از نقل برخی نظریات تحقیرآ میز نسبت به زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور و برخی کتب مقدس یهود ، و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود اما عملا هیچ تغییری رخ نداد می‌گوید : تا حدود سال ۱۹۰۰ زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد . " آنگاه درباره علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می‌کند ، و می‌گوید " : آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است . " سپس به سخن خود چنین ادامه می‌دهد . . . " : زنان کارگران ارزانتری بودند و کارفرمایان آنانرا بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند . یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت اما اعلانها از آنان می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند . . . نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود . به موجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه پولی را که به دست می‌آوردند حق داشتند که برای خود نگهدارند (۱) پاورقی ۱ - در شرح قانون مدنی ایران ، تألیف دکتر علی شایگان صفحه ۳۶۶ می‌نویسد " : استقلالی که زن در دارائی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا آنرا شناخته است در یونان و روم و ژرمن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته ، یعنی مثل صغیر و مجنون ، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده .

در انگلستان که سابقا شخصیت زن در شخصیت شوهر محو بود ، دو قانون : یکی در > صفحه۱۹ این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند . از آن سال تا به امسال سودجوئی مقاومت ناپذیری آنانرا از بندگی و جان کندی در خانه رهانیده ، گرفتار جان کندی در مغازه و کارخانه کرده است (" . . . ۲) تکامل ماشینیسم ، و رشد روز افزون تولید به میزان بیش از حد نیاز واقعی انسانها ، و ضرورت تحمیل بر مصرف کننده با هزاران افسون و نیرنگ ، و فوریت استخدام همه وسائل سمعی و بصری و فکری و احساسی و ذوقی و هنری و شهوانی برای تبدیل انسانها به صورت عامل بی اراده مصرف ، بار دیگر ایجاب کرد که سرمایه‌داری از وجود زن بهره کشی کند ، اما نه از نیروی بدنی و قدرت کار زن به صورت یک کارگر ساده و شریک با مرد در تولید ، بلکه از نیروی جاذبه و زیبائی او و از گرو گذاشتن شرافت و حیثیتش و از قدرت افسونگری او در تسخیر اندیشه‌ها و اراده‌ها و مسخ آنها و در تحمیل مصرف بر مصرف کننده و بدیهی است که همه اینها به حساب آزادی او و تساویش با مرد گذاشته شد . سیاست نیز از استخدام این عامل غافل نماند . ماجراهایش را مرتب در جرائد و مجلات می‌خوانید ، در همه اینها از وجود زن بهره کشی شد و زن وسیله‌ای برای اجرای مقاصد مرد قرار گرفت اما در زیر سرپوش آزادی و تساوی . بدیهی است که جوان قرن بیستم هم از این فرصت گرانبها غفلت نکرد ، برای اینکه از زیر بار تعهدات سنتی نسبت به زن شانه خالی کند و ارزان و رایگان او را شکار کند و به چنگ آورد ، از همه بیشتر بر بیچارگی زن و تبعیضهای ناروا نسبت به او اشک تمساح ریخت ، تا آنجا که به خاطر اینکه در این جهاد مقدس ! بهتر شرکت کند ازدواج خود را تا حدود پاورقی > ۱۸۷۰ و دیگری ۱۸۸۲ میلادی به اسم قانون مالکیت زن شوهردار ، از زن رفع حجر نمود . " ۲ - لذات فلسفه ، صفحات ۱۵۵ - . ۱۵۹ صفحه۲۰ چهل سالگی به تأخیر انداخت و احیانا برای همیشه " مجرد ! . " ماند ! شک نیست که قرن ما یک سلسله بدبختیها از زن گرفت ، ولی سخن در اینست که یک سلسله بدبختیهای دیگر برای او ارمغان آورد . چرا ؟ آیا زن محکوم است به یکی از این دو سختی و جبرا باید یکی را انتخاب کند ؟ یا هیچ مانعی ندارد که هم بدبختیهای قدیم خود را طرد کند و هم بدبختیهای جدید را ؟ . حقیقت اینست که هیچ جبری وجود ندارد ، بدبختیهای قدیم غالبا معلول این جهت بود که انسان بودن زن به فراموشی سپرده شده بود و بدبختیهای جدید از آن است که عمدا یا سهوا زن بودن زن و موقع طبیعی و فطریش ، رسالتش ، مدارش ، تقاضاهای غریزیش ، استعدادهای ویژه‌اش ، به فراموشی سپرده شده است . عجب اینست که هنگامی که از اختلافات فطری و طبیعی زن و مرد سخن می‌رود ، گروهی آنرا به عنوان نقص زن و کمال مرد و بالاخره چیزی که موجب یک سلسله برخورداریها برای مرد و بالاخره چیزی که موجب یک سلسله برخورداریها برای مرد و یک سلسله محرومیتها برای زن است تلقی می کنند ، غافل از اینکه نقص و کمال مطرح نیست ، دستگاه آفرینش نخواسته یکی را کامل و دیگری را ناقص ، یکی را برخوردار و دیگری را محروم و مغبون بیافریند . این گروه ، پس از این تلقی منطقی و حکیمانه ! می گویند بسیار خوب ، حالا که در طبیعت چنین ظلمی بر زن شده و ضعیف و ناقص آفریده شده آیا ما هم باید مزید بر علت شویم و ظلمی بر ظلم بیفزائیم ؟ آیا اگر وضع طبیعی زن را به فراموشی بسپاریم انسانی‌تر عمل نکرده‌ایم ؟ . اتفاقا قضیه برعکس است ، عدم توجه به وضع طبیعی و فطری زن بیشتر موجب پایمال شدن حقوق او می گردد . اگر مرد در برابر زن جبهه ببندد و بگوید تو یکی و من یکی ، کارها ، مسؤلیتها ، بهره‌ها ، پاداشها ، کیفرها همه باید متشابه و همشکل باشد ، در کارهای سخت و سنگین باید با من صفحه۲۱ شریک باشی ، به فراخور نیروی کارت مزد بگیری ، توقع احترام و حمایت از من نداشته باشی ، تمام هزینه زندگیت را خودت بر عهده بگیری ، در هزینه فرزندان با من شرکت کنی ، در مقابل خطرها خودت را از خودت دفاع کنی ، به همان اندازه که من برای تو خرج می‌کنم تو باید برای من خرج کنی و . . . در این وقت است که کلاه زن ، سخت پس معرکه است . زیرا زن بالطبع نیروی کار و تولیدش از مرد کمتر است و استهلاک ثروتش بیشتر ، به علاوه بیماری ماهانه ، ناراحتی ایام بارداری ، سختیهای وضع حمل و حضانت کودک شیرخوار ، زن را در وضعی قرار می‌دهد که به حمایت مرد و تعهداتی کمتر و حقوقی بیشتر نیازمند است . اختصاص به انسان ندارد

همه جانـدارانی که به صـورت " زوج " زنـدگی می‌کننـد چنیننـد ، در همه این نوع جانـداران ، جنس نر به حکم غریزه به حمـایت جنس مـاده برمی‌خیزد . در نظر گرفتن وضع طبیعی و فطری هر یـک از زن و مرد ، بـا توجه به تسـاوی آنهـا در انسان بودن و حقوق مشترک انسانها ، زن را در وضع بسـیار مناسبی قرار می‌دهد که نه شخصش کوبیده شود و نه شخصیتش . برای اینکه اندکی آگاهی بیـابیم که به فراموشـی سـپردن موقعیت فطری و طبیعی هر یـک از زن و مرد ، و تنهـا تکیه بر آزادی و تسـاوی کردن به کجـا منتهی می‌شود ، بهتر است ببینیم آنـانکه پیش از ما در این راه افتاده‌انـد و به پایان راه رسـیده‌اند چه می‌گوینـد و چه می‌نویسـند ؟ در مجله خواندنیها شماره ۷۹ از سـال ۳۴ مورخه ۴ تیرمـاه / ۵۳ مقـاله‌ای از مهنـامه شـهربانی تحت عنوان " سرگذشـتهائی از زنان کارگر در جامعه امریکا " نقل کرده است . این مقاله ترجمه‌ای است از مجله کورونت .

قسمت سوم

این مقـاله مفصـل و خوانـدنی است . ابتـدا درد دل خـانمی را نقـل می‌کنـد که چگونگی به عنوان تساوی زن و مرد ، رعایتهائی که سابقـا از زنـان کـارگر می‌شـد که مثلاـ " وزنه‌هـای بیش از ۲۵ پونـدی را بلنـد نکننـد ، در حـالی کـه برای مردان صـفحه۲۲ چنین محـدودیتی وجود نـداشت " دیگر امروز وجود نـدارد ، او می‌گویـد " : حالا شـرائط کار در کارخانه جنرال موتور ایالت اهایو یا به عبارت بهتر همان جائی که قریب ۲۵۰۰ زن در حال زجر کشـیدن هستند تغییر یافته است . . . خانم مذکور همچنین خود را در حال نگهداشتن یک ماشین بخار بسیار قوی ، یا پاک کردن یک تنور فلزی ۲۵ پوندی که چند لحظه قبل مرد قوی هیکلی آن را بر جای گذاشـته می‌بیند . و با خود می‌گوید سـر تا پا کوفته و مجروح شدم . " او می‌گوید " در هر دقیقه باید یک دسته ۲۵ تا ۵۰ اینچی را که بالغ بر ۳۵ پوند وزن دارد به قلابها آویزان کنم ، همیشه دستهایم متورم و درد آلود است . " این مقاله سپس درد دلها و تشویش و اضـطرابهای خـانم دیگری را بـازگو می‌کنـد که شوهرش یـک ملوان نیروی دریـائی است و اخیرا دریا سالار تصـمیم گرفته اسـت تعدادی زن را در کشتی مردان به کار بگمارد . می‌نویسد " : در این میان نیروی دریائی یک کشتی را با ۴۰ زن و ۴۸۰ ملوان مرد به مأموریت فرسـتاد . اما وقتی این کشتی پس از اولین سـفر دریائی " مختلط " خود به بندر بازگشت ترس و وحشت همسران ملوان‌ها مورد تأیید قرار گرفت . زیرا به زودی معلوم شد که نه تنها داستانهای عشقی زیادی در کشتی اتفاق افتاده ، بلکه اغلب زنان به جای یـک نفر با چنـد نفر آمیزش جنسـی داشـته‌اند . " می‌نویسـد " : در ایالت فلوریـدا ، نگرانی بعـد از آزادی ، گریبانگیر زنان " بیوه " گردیده است . زیرا یکی از قضاه این ایالت به نام " توماس تسـتا " اخیرا قانونی را که برای زنان بیوه تا ۵۰۰ دلار بخشودگی مالیاتی در نظر گرفته بود غیر قـانونی اعلاـم کرده است و اظهـار می‌دارد که این قانون تبعیضـی علیه مردان به شـمار می‌رود . " آنگاه اضافه می‌کنـد " : خـانم مـک دانیـل در دسـتهایش احسـاس سوزش می‌کنـد ، خـانم اسـتون (آنکه شوهرش ملوان بود) دچـار تشویش و اضـطراب گردیده است . زنان بیوه ایالت فلوریدا جریمه نقدی شده‌اند و سایرین هم هر یک به سـهم خود طعم صـفحه۲۳ آزادی را خواهنـد چشـید . برای خیلی‌ها این سؤال پیش آمـده است که آیا خانمها بیش از این چیزی که کسب کرده‌انـد ، از دست نداده‌اند . حالا دیگر بحث بی فایـده است ، زیرا این بازی شـروع شـده و تماشاچیان تازه موفق به پیـدا کردن صـندلیهای خود شده‌انـد ، امسال قرار است بیست و هفتمین ماده اصـلاحی قانون اساسـی کشور امریکا تصویب شود و به موجب آن کلیه برتریهای ناشـی از جنسـیت غیر قـانونی اعلام گردد . . . و بـدین ترتیب اظهارات " رسـکوباوند " اسـتاد دانشـکده حقوق هاروارد که آزادی زنان را مبـدأ نتایج تأسف آور مقام قانونی زن در کشور امریکا می‌خواند ، تحقق خواهد پذیرفت . . . . . . یکی از سـناتورهای ایالت کارولینای شـمالی به نام " جی اروین " بعـد از مطالعه جامعه امریکائی زنان و مردان متساوی الحقوق پیشـنهاد می‌کنـد . . . قوانین خانوادگی همه باید تغییر کنـد ، دیگر مردان نبایـد مسؤول قـانون تـأمین مخارج خانواده باشـند " . . . این مجله می‌نویسـد " خانم مک دانیل می‌گویـد : یکی از زنـان به علت برداشـتن وزنه‌هـای سـنگین دچـار خونریزی داخلی شـده است مـا می‌خواهیم به وضع سـابق برگردیم ، دلمـان

می‌خواهد مردان با ما مثل زن رفتار کنند نه مثل یک کارگر . برای طرفداران آزادی زنان این موضوع خیلی ساده است که در اتاقهای مجلل خود بنشینند و بگویند زنان و مردان با هم برابرند ، زیرا تا کنون گذارشان به کارخانه‌ها نیافتاده است . آنها خبر ندارند که بیشتر زنان مزدبگیر این کشور باید مثل من در کارخانه‌ها کار کنند و جان بکنند . من این برابری را نمی‌خواهم ، زیرا انجام کارهای مخصوص مردان از عهده‌ام برنمی‌آید . مردان از نظر جسمی از ما قویترند و اگر قرار باشد که ما با آنها رقابت شغلی داشته باشیم و کارمان نسبت به کار آنها سنجیده شود من به سهم خودم ترجیح می‌دهم که از کار برکنار شوم . امتیازاتی را که زنان کارگر ایالت اهایو از دست داده‌اند به مراتب بیش از آن مزایائی است که توسط قانون حمایت کارگران کسب کرده‌اند . ما شخصیت زن بودن صفحه۲۴ را از دست داده‌ایم ، من نمی‌توانم بفهمم از آن وقتی که آزاد شده‌ایم چه چیزی عایدمان شده است ، البته امکان دارد عده معدودی از زنان وضعشان بهتر شده باشد ولی مسلما ما جزء آنها نیستیم . " این بود خلاصه‌ای از آن مقاله از محتوای مقاله پیدا است که این بانوان از ناراحتیهائی که به نام آزادی و برابری بر آنها تحمیل شده است آن چنان به ستوه آمده‌اند که دشمن این دو کلمه شده‌اند . غافل از اینکه این دو کلمه گناهی ندارند . زن و مرد دو ستاره‌اند در دو مدار مختلف ، هر کدام باید در مدار خود و فلک خود حرکت نماید . « لا الشمس ینبغی لها ان تدرك القمر و لا اللیل سابق النهار و کل فی فلك یسبحون »شرط اصلی سعادت هر یک از زن و مرد و در حقیقت ، جامعه بشری ، اینست که دو جنس هر یک در مدار خویش به حرکت خود ادامه دهند . آزادی و برابری آنگاه سود می‌بخشد که هیچ کدام از مدار و مسیر طبیعی و فطری خویش خارج نگردند . آنچه در آن جامعه ناراحتی آفریده است قیام بر ضد فرمان فطرت و طبیعت است نه چیز دیگر . اینکه ما مدعی هستیم مسأله " نظام حقوقی زن در خانه و اجتماع " از مسائلی است که مجددا باید مورد ارزیابی قرار گیرد و به ارزیابیهای گذشته بسنده نشود به معنی اینست که اولا ـ طبیعت را راهنمای خود قرار دهیم ، ثانیا از مجموع تجربیات تلخ و شیرین ، چه در گذشته و چه در قرن حاضر ، حداکثر بهره‌برداری نمائیم و تنها در این وقت است که نهضت حقوق زن به معنی واقعی تحقق می‌یابد . قرآن کریم ، به اتفاق دوست و دشمن ، احیا کننده حقوق زن است . مخالفان ، لااقل این اندازه اعتراف دارند که قرآن در عصر نزولش گامهای بلندی به سود زن و حقوق انسانی او برداشت . ولی قرآن هرگز به نام احیای زن به عنوان " انسان " و شریک مرد در انسانیت و حقوق انسانی ، زن بودن زن و مرد بودن مرد را به فراموشی نسپرد . به عبارت دیگر ، صفحه۲۵ قرآن زن را همانگونه دید که در طبیعت هست . از اینرو هماهنگی کامل میان فرمانهای قرآن و فرمانهای طبیعت برقرار است . زن در قرآن همان زن در طبیعت است . این دو کتاب بزرگ الهی یکی تکوینی و دیگری تدوینی با یکدیگر منطبقند . در این سلسله مقالات اگر کار مفید و تازه‌ای صورت گرفته باشد . توضیح این انطباق و هماهنگی است . آنچه اکنون از نظر خواننده محترم می‌گذرد مجموع مقالاتی است که به مناسبت خاصی ، این بنده در سالهای ۴۵ - ۴۶ در مجله زن روز تحت عنوان " زن در حقوق اسلامی " نشر داد و توجه فراوانی جلب کرد . برای افرادی که سابقه کار را نمی‌دانند و در آن اوقات در جریان نبودند و اکنون می‌شنوند که این مقالات در آن مجله اولین‌بار نشر یافته است قطعا موجب شگفتی خواهد بود که چگونه این بنده آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم ؟ و چگونه آن مجله را برای این سلسله مقالات انتخاب کردم ؟ و چگونه آن مجله حاضر شد بدون هیچ دخل و تصرفی این مقالات را چاپ کند . از اینرو لازم می‌دانم " شأن نزول " این مقالات را بیان نمایم : در سال ۴۵ تب تعویض قوانین مدنی در مورد حقوق خانوادگی ، در سطح مجلات ، خصوصا مجلات زنانه ، سخت بالا گرفت . و نظر به اینکه بسیاری از پیشنهادهائی که می‌شد بر ضد نصوص مسلم قرآن بود ، طبعا ناراحتیهائی در میان مسلمانان ایران به وجود آورد . در این میان ، قاضی فقید ابراهیم مهدوی زنجانی ، عفی الله عنه ، بیش از همه گرد و خاک می‌کرد و حرارت به خرج می‌داد . مشارالیه لایحه‌ای در چهل ماده به همین منظور تنظیم کرد و در مجله فوق الذکر چاپ نمود . مجله مزبور نیز با چاپ صفحاتی جدول دار و به اصطلاح آن روز " کوپن ، " از خوانندگان خود درباره چهل ماده پیشنهادی نظر خواست . مشارالیه ضمنا وعده داد طی یک سلسله مقالات در مجله فوق الذکر ، به

طور مستدل از چهل ماده پیشنهادی خود دفاع نماید . مقارن این ایام یکی از مقامات محترم و مشهور صفحه۲۶ روحانی تهران به این بنده تلفن کردند و اظهار داشتند در مجلسی با مدیران مؤسسه کیهان و مؤسسه اطلاعات ملاقاتی داشتم و درباره برخی مطالب که در مجلات زنانه این دو مؤسسه درج می‌شود تذکراتی دادم . مشارالیهما اظهار داشتند اگر شما مطالبی دارید بدهید ، ما قول می‌دهیم که در همان مجلات عینا چاپ شود . معظم له پس از نقل این جریان ، به من پیشنهاد کردند که اگر وقت و فرصت اجازه می‌دهد ، این مجلات را بخوانم و برخی تذکرات لازم در هر شماره بدهم . بنده گفتم من به این صورت که در هر شماره حاشیه‌ای بر گفته‌ای بنویسم حاضر نیستم ، ولی نظر به اینکه آقای مهدوی قرار است یک سلسله مقالات دیگر در دفاع از چهل ماده پیشنهادی خود در مجله زن روز بنویسد ، من حاضرم طی سلسله مقالاتی درباره همان چهل ماده در همان مجله در صفحه مقابل بحث کنم . تا هر دو منطق در معرض افکار عمومی قرار گیرد . معظم له از من فرصت خواستند تا بار دیگر با متصدیان تماس بگیرند . مجددا به من تلفن کردند و موافقت آن مجله را با این شکل اعلام داشتند . پس از این جریان این بنده نامه‌ای به آن مجله نوشت و آمادگی خود را برای دفاع از قوانین مدنی تا آن حد که با فقه اسلام منطبق است اعلام کرد و درخواست نمود که مقالات اینجانب و مقالات آقای مهدوی دوش به دوش یکدیگر و در برابر یکدیگر در آن مجله چاپ شود . ضمنا یادآوری کرد که اگر آن مجله با پیشنهاد من موافق است عین نامه مرا به علامت موافقت چاپ کند . مجله موافقت کرد و عین نامه در شماره ۸۷ مورخه ۴۵ / ۸ / ۷ آن مجله چاپ شد و اولین مقاله در شماره ۸۸ درج گردید . من قبلا ضمن مطالعات خود درباره حقوق زن ، کتابی از مهدوی فقید در این موضوعات خوانده بودم و مدتها بود که به منطق او و امثال او آشنا بودم . به علاوه ، سالها بود که حقوق زن در اسلام مورد علاقه شدید من بود و یادداشتهای زیادی در این زمینه تهیه کرده و آماده بودم . مقالات مهدوی فقید چاپ شد و این مقالات نیز رو در روی آنها قرار گرفت . صفحه۲۷ طبعا من از موضوعی شروع کردم که مشارالیه بحث خود را شروع کرده بود . درج این سلسله مقالات مشارالیه را در مشکل سختی قرار داد ، ولی شش هفته بیشتر طول نکشید که با سکته قلبی در گذشت و برای همیشه از پاسخگوئی راحت شد . در آن شش هفته این سلسله مقالات جای خود را باز کرد . علاقه‌مندان ، هم از من ، و هم از مجله تقاضا کردند که این سلسله مقالات مستقلا ادامه یابد ، با این تقاضاها موافقت شد و تا ۳۳ مقاله ادامه یافت . این بود " شأن نزول " این مقالات . اگر چه در این ۳۳ مقاله فقط قسمتی از آنچه در نظر بود نگارش یافت و مطالب زیادی باقی ماند ، ولی این بنده به علت خستگی و مشاغل دیگر از تنظیم و نگارش آنها خودداری کردم . علاقه‌مندان به این مقالات از آن وقت تا کنون مکرر تقاضای تجدید چاپ آنها را به صورت کتابی مستقل کرده‌اند و این بنده به انتظار اینکه آنها را تکمیل و یک دوره کامل از " نظام حقوق زن در اسلام " یک جا چاپ کنم ، از تجدید چاپ خودداری می‌کردم ، اخیرا چون احساس کردم که این انتظار از خودم چندان به جا نیست به آنچه موجود است قناعت شد . مسائلی که در این سلسله مقالات طرح شد عبارت است از : خواستگاری ، ازدواج موقت (متعه) ، زن و استقلال اجتماعی ، اسلام و تجدد زندگی ، مقام زن در قرآن ، حیثیت و حقوق انسانی ، مبانی طبیعی حقوق خانوادگی ، تفاوت‌های زن و مرد ، مهر و نفقه ، ارث ، طلاق ، تعدد زوجات . مسائلی که باقی ماند و یادداشتهایش آماده است عبارت است از : حق حکومت مرد در خانواده ، حق حضانت کودک ، عده و فلسفه آن ، زن و اجتهاد و افتاء ، زن و سیاست ، زن در مقررات قضائی ، زن در مقررات جزائی ، اخلاق و تربیت زن ، پوشش زن ، اخلاق جنسی : غیرت ، عفاف ، حیا و غیره ، مقام مادری ، زن و کار خارج و یک عده مسائل دیگر . اگر صفحه۲۸ خداوند توفیق عنایت فرمود این قسمت نیز بعدا جمع و تدوین و به صورت جلد دوم چاپ و منتشر خواهد شد . از خداوند توفیق و هدایت مسألت می‌نماید . قلهک - ۲۸ شهریور ماه / ۵۳ شمسی مطابق دوم رمضان المبارک / ۹۴ قمری مرتضی مطهری صفحه۲۹ نظام حقوق زن در اسلام صفحه۳۱ صفحه۳۳

پیشگفتار

توضیحات

خوشوقتم که مجله زن روز درخواست مرا راجع به بحث درباره پیشنهادهای چهل گانه آن مجله برای تغییر مواد قانون مدنی ایران در مسائل مربوط به امور خانوادگی ، پذیرفت ، و در شماره پیش آمادگی خود را برای درج این سلسله مقالات ضمن نشر نامه اینجانب اعلام کرد . من این فرصت را مغتنم میشمارم که به اینوسیله گوشه‌ای از فلسفه اجتماعی اسلام را با جوانان در میان میگذارم امیدوارم بتوانم ذهن آنها را درباره مسائل مربوط بروابط خانوادگی از نظر اسلام روشن کنم . همانطوریکه در نامه خودم متذکر شدم من نمیخواهم از قانون مدنی دفاع کنم و آنرا کامل و جامع و صد در صد منطبق با قوانین اسلامی و موازین صحیح اجتماعی معرفی کنم . شاید خود من هم ایرادهائی به آن داشته باشم . و هم نمیخواهم روشی را که در میان اکثریت مردم ما معمول بوده صحیح و منطبق با عدالت بدانم . برعکس ، من هم بوضوح بی نظمیها و نابسامانی‌هائی در روابط خانوادگی مشاهده میکنم و معتقدم باید اصلاحات اساسی صفحه۳۵ در این زمینه بعمل آید . اما بر خلاف کسانی نظیر نویسندگان کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران و کتاب پیمان مقدس یا میثاق ازدواج ، مردان ایرانی را صد در صد تبرئه نمیکنم و آنها را بی تقصیر معرفی نمی‌نمایم و تمام گناهان را بگردن قانون مدنی نمی اندازم و گناه قانون مدنی را تبعیت از فقه اسلام نمیدانم و یگانه راه اصلاح را تغییر مواد قانون مدنی نمیشناسم . من آن عده از قوانین اسلامی را که مربوط به حقوق زوجین و روابط آنها با یکدیگر یا فرزندان یا افراد خارج است و روی آنها انگشت گذاشته شده و پیشنهاد برای تغییر آنها داده شده است یک یک در این سلسله مقالات مطرح میکنم و ثابت میکنم که این قوانین با ملاحظات دقیق روانی و طبیعی و اجتماعی همراه است و حیثیت و شرافت انسانی زن و مرد متساویا در آنها ملحوظ شده است و در صورت عمل و حسن اجرا بهترین ضامن حسن روابط خانوادگی است . از خوانندگان محترم اجازه میخواهم پیش از ورود در مسائل مورد نظر چند نکته را با آنها در میان بگذارم .

مشکل جهانی روابط خانوادگی

۱ - مشکل روابط خانوادگی در عصر ما نه آنچنان سهل و ساده است که بتوان با پر کردن کوپن از طرف پسران و دختران یا تشکیل سمینارهائی از نوع سمینارهائی که دیدیم و شنیدیم که در چه سطح فکری است آنرا حل کرد و نه مخصوص کشور و مملکت ماست و نه دیگران آنرا حل کرده‌اند و یا مدعی حل واقعی آن هستند " . ویل دورانت " فیلسوف و نویسنده معروف تاریخ تمدن میگوید " : اگر فرض کنیم در سال ۲۰۰۰ مسیحی هستیم و بخواهیم صفحه۳۶ بدانیم که بزرگترین حادثه ربع اول قرن بیستم چه بوده است ، متوجه خواهیم شد ، که این حادثه ، جنگ و یا انقلاب روسیه نبوده است ، بلکه همانا دگرگونی وضع زنان بوده است ، تاریخ چنین تغییر تکان دهنده‌ای در مدتی به این کوتاهی کمتر دیده است و خانه مقدس که پایه نظم اجتماعی ما بود ، شیوه زناشوئی که مانع شهوترانی و ناپایداری وضع انسان بود ، قانون اخلاقی پیچیده‌ای که ما را از توحش به تمدن و آداب معاشرت رسانده بود همه آشکارا در این انتقال پرآشوبی که همه رسوم و اشکال زندگی و تفکر ما را فرا گرفته است گرفتار گشته‌اند ." اکنون نیز که ما در ربع سوم قرن بیستم بسر میبریم ناله متفکران غربی از بهم خوردن نظم خانوادگی و سست شدن پایه ازدواج ، از شانه خالی کردن جوانان از قبول مسئولیت ازدواج ، از منفور شدن مادری ، از کاهش علاقه پدر و مادر و بالاخص علاقه مادر نسبت بفرزندان ، از ابتذال زن دنیای امروز و جانشین شدن هوسهای سطحی بجای عشق ، از افزایش دائم التزاید طلاق ، از زیادی سرسام آور فرزندان نامشروع ، از نادر الوجود شدن وحدت و صمیمیت میان زوجین ، بیش از پیش بگوش میرسد .

مستقل باشیم یا از غرب تقلید کنیم ؟

موجب تأسف است که گروهی از بی خبران می‌پندارند مسائل مربوط به روابط خانوادگی ، نظیر مسائل مربوط به راهنمائی ، تاکسیرانی ، اتوبوسرانی ، لوله کشی و برق سالهاست که در میان اروپائیان بنحو احسن حل شده و این ما هستیم که عرضه و لیاقت نداشته‌ایم و باید هر چه زودتر از آنها تقلید و پیروی کنیم . این ، پندار محض است ، آنها از ما در این مسائل بیچاره‌تر و گرفتارتر و فریاد فرزانگان‌شان بلندتر است . از مسائل مربوط بدرس و تحصیل زن که بگذریم در سایر مسائل خیلی از ما گرفتارترند صفحه۳۷ و از سعادت خانوادگی کمتری برخوردار میباشند .

جبر تاریخ

بعضی دیگر تصور دیگری دارند ، تصور میکنند که سستی نظم خانوادگی و راه یافتن فساد در آن ، معلول آزادی زن است و آزادی زن نتیجه قهری زندگی صنعتی و پیشرفت علم و تمدن است ، جبر تاریخ است و چاره‌ای نیست از اینکه به این فساد و بی نظمی تن دهیم و از آن سعادت خانوادگی که در قدیم بود برای همیشه چشم بپوشیم . اگر اینچنین فکر کنیم بسیار سطحی و ناشیانه فکر کرده‌ایم . قبول دارم که زندگی صنعتی خواه ناخواه بر روی روابط خانوادگی اثر گذاشته و میگذارد . ولی عامل عمده از هم گسیختگی نظم خانوادگی در اروپا دو چیز دیگر است . یکی رسوم و عادات و قوانین ظالمانه و جاهلانه‌ای که قبل از این قرن در میان آنها درباره زن جاری و حاکم بوده است تا آنجا که زن برای اولین بار در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در اروپا ، دارای حق مالکیت شد . دیگر اینکه کسانیکه به فکر اصلاح اوضاع و احوال زنان افتادند از همان راهی رفتند که بعضی از مدعیان روشنفکری امروز ما میروند و مواد پیشنهادی چهل گانه یکی از مظاهر آن است ، خواستند ابروی زن بیچاره را اصلاح کنند چشمش را کور کردند . بیش از آنکه زندگی صنعتی مسئول این آشفتگی و بی نظمی باشد ، آن قوانین قدیم متقدمان اروپا و اصلاحات جدید متجددانشان مسئول است . لهذا برای ما مردم مسلمان مشرق زمین هیچ ضرورت اجتناب ناپذیری نیست که از هر راهی که آنها رفته‌اند برویم و در هر منجلابی که آنها فرو رفته‌اند فرو رویم . صفحه۳۸ ما باید بزندگی غربی ، هوشیارانه بنگریم . ضمن استفاده و اقتباس علوم و صنایع و تکنیك و پاره‌ای مقررات اجتماعی قابل تحسین و تقلید آنها باید از اخذ و تقلید رسوم و عادات و قوانینی که برای خود آنها هزاران بدبختی بوجود آورده است که تغییر قوانین مدنی ایران و روابط خانوادگی و تطبیق آن با قوانین اروپائی یکی از آنهاست پرهیز نمائیم .

ما و قانون اساسی

۲ - صرفنظر از اینکه این پیشنهادها خانمان برانداز و مخالف مقتضیات روانی ، طبیعی و اجتماعی است ، چنانکه بعدا توضیح داده خواهد شد ، از نظر انطباق با قانون اساسی چه فکری شده است ؟ از طرفی قانون اساسی تصریح میکند هر قانونی که مخالف قوانین اسلامی باشد " قانونیت " ندارد و قابل طرح در مجلسین نیست . از طرف دیگر بیشتر مواد این پیشنهادها مخالف صریح قانون اسلام است . آیا خود مغرب زمینی‌ها که غرب زدگان ما اینچنین کورکورانه از آنها پیروی میکنند قانون اساسی کشورشان را اینطور بازیچه قرار میدهند . صرفنظر از مذهب ، خود قانون اساسی هر کشوری برای افراد آن کشور مقدس است . قانون اساسی ایران نیز مورد احترام قاطبه ملت ایران است . آیا با سمینارهای کذائی و چاپ کوپن و قیام و قعود نمایندگان میتوان قانون اساسی را زیر پا گذاشت ؟

عواطف مذهبی جامعه ایرانی

۳ – از معایب پیشنهادها و از مخالفت صریح آنها با قانون اساسی چشم میپوشیم . هر چیز را اگر انکار کنیم این قابل انکار نیست که الان هم نیرومندترین عاطفه‌ای که بر روحیه ملت ایران حکومت میکند عاطفه مذهبی اسلامی است . بگذریم از عده بسیار صفحه۳۹ معدودی که قید همه چیز را زده‌اند و از هر بی بند و باری و هرج و مرج طرفداری میکنند ، اکثریت قریب باتفاق این مردم پابند مقررات مذهبی میباشند . تحصیل و درس خواندگی بر خلاف پیش بینی‌هائیکه از طرف عده‌ای میشد ، نتوانست میان این ملت و اسلام جدائی بیندازد . بر عکس با اینکه تبلیغات مذهبی صحیح کم است و بعلاوه تبلیغات استعماری ضد مذهب زیاد است ، درس خواندگان و تحصیلکردگان بنحو روز افزونی بسوی اسلام گرایش پیدا کرده‌اند . اکنون میپرسم این قوانین با این زمینه روانی که خواه ناخواه وجود دارد چگونه سازگار میشود ؟ یعنی وقتی قانون عرف مطابقه با حکم صریح شرع اسلام نداشته باشد چگونه نتیجه‌ای گرفته میشود ؟ فرض کنید زنی در اثر اختلافها و عصبانیتها بمحکمه رجوع کرد و علی رغم رضای شوهر حکم طلاقش صادر شد و سپس بعقد ازدواج مرد دیگری درآمد . این زن و شوهر جدید در عین اینکه خود را بحکم قانون عرف ، زن و شوهری میدانند ، در عمق وجدان مذهبی خود ، خود را اجنبی و بیگانه و آمیزش خود را نامشروع و فرزندان خود را زنازاده و خود را از نظر مذهبی مستحق اعدام میدانند . در اینحال فکر کنید چه وضع ناراحت کننده‌ای از نظر روانی برای آنها پیش خواهد آمد ، دوستان و خویشاوندان مذهبی آنها با چه چشمی به آنها و فرزندان آنها نگاه خواهند کرد . ما که نمی‌توانیم با تغییر و وضع قانون ، وجدان مذهبی مردم را تغییر بدهیم ، متأسفانه یا خوشبختانه وجدان اکثریت قریب باتفاق این مردم ، از عاطفه مذهبی فارغ نیست . شما اگر متخصص حقوق و روانی از خارج بیاورید و مشاوره کنید و بگوئید ما چنین قوانینی میخواهیم وضع کنیم اما زمینه روانی اکثریت مردم ما اینست و این . ببینید آیا در همچو صفحه۴۰ زمینه‌ای نظر موافق خواهد داد ؟ آیا نخواهد گفت اینکار هزاران ناراحتی‌های روحی و اجتماعی تولید میکند . مقایسه اینگونه قوانین با قوانین جزائی از لحاظ میزان آثار سوئی که ببار می‌آورد بسیار غلط است . تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است ، ضربه‌ای که از ناحیه تغییر و تعطیل قوانین جزائی وارد میشود متوجه اجتماع است و فقط افراد منحرف را جری میکند . اما قوانین مربوط بروابط زوجین و اولاد ، بزندگی خصوصی و فردی افراد مربوط است و مستقیما با عاطفه مذهبی شخصی هر فرد در جنگ است . اینگونه قوانین یا در اثر نفوذ مذهب و غلبه وجدان بی اثر و بلاعمل میماند و خواه ناخواه ناراحتی‌هائیکه اینگونه قوانین ایجاد میکند موجب خواهد شد که این قوانین رسما لغو گردد و یا پس از کشمکش روانی جانکاهی نیروی مذهبی را تضعیف میکند . صفحه۴۱

بخش اول خواستگاری و نامزدی

توضیحات

آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است ؟ غریزه مرد،طلب و نیازاست وغریزه زن جلوه و ناز. مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او رسم خواستگاری مرد از زن یک تدبیر بسیار عاقلانه و ظریفانه است که برای حفظ احترام و حیثیت زن به کار رفته است . اشتباه نویسنده چهل ماده در قانون مدنی صفحه۴۳ نمیشویم . با اینکه پیشنهاد کننده مرتکب اشتباهات عظیمی شده است و حتی از درک مفهوم صحیح آن چند ماده ساده عاجز بوده است . اما از دو مطلب در اینجا نمیتوانیم صرفنظر کنیم . صفحه۴۵

آیا خواستگاری مرد از زن اهانت به زن است ؟

۱ – پیشنهاد کننده میگوید " : قانون گذار ما حتی در این چند ماده کذائی (مربوط بخواستگاری و نامزدی) هم این نکته ارتجاعی و غیر انسانی را فراموش نکرده است که مرد اصل است و زن فرع ، در تعقیب فکر مزبور ماده ۱۰۳۴ را که اولین ماده قانون در

کتـاب نکـاح و طلاـق است بنحو زیر تنظیم نموده است : (ماده ۱۰۳۴ – از هر زنیکه خالی از موانع نکاح باشـد میتوان خواسـتگاری نمود .) بطوریکه ملاـحظه میشود بموجب ماده مزبور با اینکه هیچگونه حکم و الزامی بیان نشـده است ، ازدواج بمعنی " زن گرفتن "برای مرد مطرح شـده و او بعنوان مشتری و خریـدار تلقی گردیـده و در مقابل زن نوعی کالا وانمود شـده است . این قبیل تعبیرات در قوانین اجتماعی اثر روانی بسیار بد و ناگوار ایجاد میکند و مخصوصا تعبیرات مزبور در قانون ازدواج بر روی رابطه زن و مرد اثر میگـذارد و بمرد ژست آقائی و مالکیت و بزن وضع مملوکی و بنـدگی میبخشد . " بدنبال این ملاحظه دقیق روانی ! موادی که خود پیشـنهاد کننـده تحت عنـوان خواستگاری ذکر می‌کنـد برای اینکه خواسـتگاری جنبه یکطرفه و حـالت " زن گرفتن " بخـود نگیرد خواسـتگاری را هم وظیفه زنان دانسته و هم وظیفه مردان ، تا در ازدواج تنها " زن گرفتن " صدق نکند " ، مرد گرفتن " هم صدق کنـد ، یـا لااقـل نـه زن گرفتـن صـدق کنـد و نـه مرد گرفتـن . اگر بگـوئیم زن گرفتـن ، یـا اگر همیشـه مردان را موظـف کنیـم که بخواستگاری زنان بروند حیثیت زنرا پائین آورده و آنرا بصورت کالای خریدنی در آورده‌ایم . صفحه۴۶

غریزه مرد طلب و نیاز است و غریزه زن جلوه و ناز

اتفاقا یکی از اشـتباهات بزرگ همین است . همین اشتباه سبب پیشنهاد الغاء مهر و نفقه شده است و ما در جای خود مشروحا درباره مهر و نفقه بحث خواهیم کرد . اینکه از قـدیم الایـام ، مردان به عنوان خواسـتگاری نزد زنـان میرفته‌انـد و از آنهـا تقاضـای همسـری میکرده‌انـد از بزرگترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است . طبیعت ، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریـده است و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن . طبیعت زن را گـل ، و مرد را بلبـل ، زن را شـمع و مرد را پروانه قرار داده است . این یکی از تدابیر حیکمانه و شاهکارهای خلقت است که در غریزه مرد نیاز و طلب و در غریزه زن ناز و جلوه قرار داده است . ضـعف جسمانی زنرا در مقابل نیرومندی جسـمانی مرد ، با این وسیله جبران کرده است . خلاف حیثیت و احترام زن است که بدنبال مرد بدود . برای مرد قابل تحمل است که از زنی خواسـتگاری کند و جواب رد بشـنود و آنگاه از زن دیگری خواسـتگاری کند و جواب رد بشنود تا بالاخره زنی رضایت خود را بهمسـری با او اعلام کنـد ، اما برای زن که میخواهـد محبوب و معشوق و مورد پرسـتش باشد و از قلب مرد سـر در آورد تـا بر سراسـر وجود او حکومت کنـد ، قابل تحمل و موافق غریزه نیست که مردی را بهمسـری خود دعوت کنـد و احیانا جواب رد بشـنود و سـراغ مرد دیگری برود . بعقیـده " ویلیام جیمز " فیلسوف معروف امریکائی : حیا و خودداری ظریفانه زن غریزه نیست ، بلکه دختران حوا در طول تاریـخ دریافتنـد که عزت و احترامشـان باین است که بـدنبال مردان نرونـد ، خود را مبتـذل نکننـد و از دسترس مرد خود را دور نگهدارنـد ، زنان این درسـها را در طول تاریخ دریافتند و بدختران صـفحه۴۷ خود یاد ندادند . اختصاص بجنس بشـر نـدارد ، حیوانات دیگر نیز همینطورند ، همواره این مأموریت به جنس نر داده شده است که خود را دلباخته و نیازمند بجنس ماده نشان بدهد . مأموریتی که بجنس ماده داده شده این است که با پرداختن بزیبائی و لطف و با خودداری و استغناء ظریفـانه ، دل جنس خشن را هر چه بیشتر شـکار کنـد و او را از مجرای حسـاس قلب خودش و به اراده و اختیار خودش در خـدمت خود بگمارد .

مرد خریدار وصال زن است نه رقبه او

عجبا ، می‌گوینـد چرا قانون مـدنی لحنی بخود گرفته است که مرد را خریدار زن نشان میدهد . اولا این مربوط بقانون مدنی نیست ، مربوط بقـانون آفرینش است ، ثانیـا مگر هر خریـداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشـیاء است . طلبه و دانشـجو خریـدار علم است . متعلم خریـدار معلم است . هنرجو خریـدار هنرمنـد است . آیـا بایـد نام اینها را مالکیت بگـذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و

هنرمند بشمار آوریم ؟ مرد خریدار وصال زن است نه خریدار رقبه او . آیا واقعا شما از این شعر شاعر شیرین سخن ما حافظ ، اهانت بجنس زن میفهمید که میگوید : شیراز معدن لب لعل است و کان حسن من جوهری مفلس از آنروز مشوشم شهریست پر کرشمه و خوبان ز شش جهت چیزیم نیست ورنه " خریدار " هر ششم حافظ افسوس میخورد که چیزی ندارد نثار خوبان کند و التفات آنها را بخود جلب کند . آیا این اهانت بمقام زن است یا مظهر عالیترین احترام و مقام زن در دلهای زنده و حساس است که با همه مردی و مردانگی در پیشگاه زیبائی و جمال زن خضوع صفحه۴۸ و خشوع میکند و خود را نیازمند بعشق او و او را بی نیاز از خود معرفی میکند . منتهای هنر زن این بوده است که توانسته مرد را در هر مقامی و هر وضعی بوده است به آستان خود بکشاند . اکنون ببینید بنام دفاع از حقوق زن چگونه بزرگترین امتیاز و شرف و حیثیت زن را لکه‌دار میکنند ؟ اینست که گفتیم این آقایان به نام اینکه ابروی زن بیچاره را میخواهند اصلاح کنند چشم وی را کور میکنند .

رسم خواستگاری یک تدبیر ظریفانه و عاقلانه برای حفظ حیثیت و احترام زن

است گفتیم ، اینکه در قانون خلقت ، مرد مظهر نیاز و طلب و خواستاری ، و زن مظهر مطلوبیت و پاسخگوئی آفریده شده است ، بهترین ضامن حیثیت و احترام زن و جبران کننده ضعف جسمانی او در مقابل نیرومندی جسمانی مرد است و هم بهترین عامل حفظ تعادل و توازن زندگی مشترك آنهاست . این ، نوعی امتیاز طبیعی است که به زن داده شده و نوعی تکلیف طبیعی است که بدوش مرد گذاشته شده است . قوانینی که بشر وضع میکند ، و بعبارت دیگر تدابیر قانونی که بکار میبرد باید این امتیاز را برای زن و این تکلیف را برای مرد حفظ کند . قوانین مبنی بر یکسان بودن زن و مرد از لحاظ وظیفه و ادب خواستاری بر زیان زن و منافع و حیثیت و احترام اوست ، و تعادل را بظاهر بنفع مرد ، و در واقع بزیان هر دو بهم میزند . از اینرو موادی که از طرف نویسنده چهل پیشنهاد مبنی بر شرکت دادن زن بوظیفه خواستگاری پیشنهاد شده ، هیچگونه ارزشی ندارد و بر زیان جامعه بشری است . صفحه۴۹

اشتباه نویسنده چهل ماده در قانون مدنی

مطلب دومی که بمناسبت این فصل لازم است تذکر دهم اینست که آقای مهدوی نویسنده چهل پیشنهاد در شماره ۸۶ مجله زن روز صفحه ۷۲ مینویسند " : بموجب ماده ۱۰۳۷ هر یک از نامزدها که بدون علت موجه وصلت مزبور را بهم زند باید هدایائی را که طرف مقابل و یا والدین او و یا اشخاص ثالث بمنظور وصلت مذکور داده‌اند مسترد دارد و در صورتیکه عین آنها باقی نباشد ، قیمت آنها را باید رد کند ، مگر این که هدایا بدون تقصیر طرف ، تلف شده باشد . طبق مقررات ماده مذکور ، نامزدی هم از نظر قانون گذار ما مانند وعده ازدواج هیچ اثر قانونی و ضمانت اجرائی نداشته و نسبت بطرفین هیچ نوع تعهدی ایجاد نمیکند و تنها اثر آن اینست که طرف متخلف که بقول نویسنده قانون مزبور " بدون علت موجه " وصلت مزبور را بهم زند ، عین یا قیمت هدایائی را که بمنظور وصلت از طرف دریافت داشته باید مسترد دارد ، و حال اینکه غالبا در دوران نامزدی ، طرفین بمنظور وصلت چیزی بیکدیگر نمیدهند ، ولی برای خاطر خود نامزدی متحمل مخارج فوق العاده سنگین میشوند " . . . . چنانکه ملاحظه میفرمائید ایراد آقای مهدوی بر این ماده قانونی اینست که برای نامزدی اثر قانونی و ضمانت اجرائی قائل نشده است . تنها اثری که قائل شده اینست که طرف متخلف باید عین هدایائی که دریافت داشته یا قیمت آنها را بطرف بپردازد ، و حال آنکه عمده خسارتیکه شخص بواسطه نامزدی متحمل میشود خسارتهای دیگر است ، مثل خسارتیکه بواسطه جشن نامزدی یا مهمانی کردن نامزد و گردش با او متحمل میشود . من میگویم ایراد دیگری نیز بر این ماده قانونی وارد است . صفحه۵۰ و آن اینکه می‌گوید اگر طرف متخلف" بدون علت موجه " وصلت را بهم زند باید عین یا قیمت هدایائی که دریافت داشته مسترد دارد ، و حال آن که طبق قاعده اگر با

علت موجه نیز وصلت را بهم زند باید لااقل عین هدایائی که دریافت داشته در صورت مطالبه طرف متقابل مسترد دارد . اما حقیقت اینست که هیچکدام از این ایرادها وارد نیست . قانون مدنی در ماده ۱۰۳۶ چنین میگوید " : اگر یکی از نامزدها وصلت منظور را بدون علت موجهی بهم زند در حالی که طرف مقابل یا ابوین او یا اشخاص دیگر باعتماد وقوع ازدواج مغرور شده و مخارجی کرده باشند ، طرفی که وصلت را بهم زده است باید از عهده خسارت وارده برآید . ولی خسارت مزبور فقط مربوط بمخارج متعارفه خواهد بود . " این ماده قانون همان چیزی را که آقای مهدوی خیال میکنند قانون پیش بینی نکرده است بیان میکند در این ماده است که قید " بدون علت موجه " ذکر شده است . طبق این ماده نه تنها طرف متخلف ضامن مخارجی که شخص نامزد متحمل شده است میباشد ، ضامن مخارج ابوین یا اشخاص دیگر نیز میباشد . در این ماده با تکیه روی کلمه " مغرور شده " بریشه این ماده قانونی که بنام قاعده " غرور " معروف است اشاره میکند . بعلاوه در قانون مدنی ، تسبیب یکی از موجبات ضمان قهری شناخته شده و از ماده ۳۳۲ که مربوط به تسبیب است نیز میتوان ضمان طرف متخلف را در اینگونه موارد استفاده کرد . علیهذا قانون مدنی نه تنها درباره خسارتهای نامزدی (که بقول نویسنده پیشنهادها بخاطر خود نامزدی صورت میگیرد) سکوت نکرده است ، در دو ماده آنرا گنجانیده است . اما ماده ۱۰۳۷ قانون مدنی اینست " : هر یک از نامزدها میتوانند در صورت بهم خوردن وصلت منظور ، هدایائی را که صفحه۵۱ بطرف دیگر یا ابوین او برای وصلت منظور داده است مطالبه کند . اگر عین هدایا موجود نباشد ، مستحق قیمت هدایائی خواهد بود که عادتا نگاه داشته میشود . مگر اینکه آن هدایا بدون تقصیر طرف دیگر تلف شده باشد . " این ماده مربوط به اشیائیست که طرفین بیکدیگر اهدا میکنند و چنانکه ملاحظه میفرمائید در این ماده هیچگونه قید نشده است که یکطرف بدون علت موجه وصلت را بهمزده باشد ، قید " بدون علت موجه " استنباط بی جائی است که آقای مهدوی کرده‌اند . عجبا کسانی که از درک مفهوم چند ماده ساده قانون مدنی ناتوانند (با اینکه یک عمر کارشان بررسی آنها بوده است و سالها بودجه مملکت را بنام تخصص فنی در درک این قوانین مصرف کرده‌اند) چگونه داعیه تغییر قوانین آسمانی را که هزاران ملاحظات و ریزه‌کاریها در آنها بکار رفته است در سر می‌پرورانند . این نکته نیز ناگفته نماند که آقای مهدوی تا پنج سال قبل که مشغول تألیف کتاب " پیمان مقدس یا میثاق ازدواج " بوده‌اند ، جمله بالا را بصورت " بدون علت و موجبی " قرائت میکرده‌اند . در کتاب خودشان فصل مشبعی داد و فریاد راه انداخته‌اند که مگر در دنیا کاری بدون علت و موجب ممکن است ، اما اخیرا متوجه شده‌اند که سالها این جمله را غلط قرائت میکرده و میفهمیده‌اند و جمله مزبور " بدون علت موجهی " بوده است . از ایرادات دیگری که در فصل خواستگاری به نویسنده پیشنهادها وارد است ، فعلا صرفنظر میکنم . صفحه۵۲

بخش دوم ازدواج موقت

توضیحات

زندگی امروز و ازدواج موقت . آیا رهبانیت موقت عملی است ؟ کدامیک ؟ رهبانیت موقت ، یا کمونیسم جنسی ، یا ازدواج موقت ؟ جوانان امروز در سنین کم نمی‌توانند ازدواج کنند ، پس با بلوغ و بحران جنسی چه کنند ؟ اگر طرح ازدواج موقت از غرب رسیده بود یکی از مترقی‌ترین طرحها در میان تجدد ما بها تلقی می‌شد . زندگی امروز بیش از زندگی دیروز طرح ازدواج موقت را ضروری کرده است . ازدواج آزمایشی . نظریه راسل درباره ازدواج موقت . دامهای مرد قرن بیستم بر سر راه زن . شرافت زن قرن بیستم در خدمت سرمایه‌داری اروپا و امریکا کدام زن ، زن کرایه‌ای است ، این یا آن ؟ قرآن ، حامی جدی و راستگوی زن . اشکالات ازدواج موقت و پاسخ آنها . ازدواج موقت و مسأله تشکیل حرمسرا . مرد قرن بیستم مسابقه کامجوئی از زنرا از هارون الرشید و فضل برمکی برده است . مرد قرن بیستم جز هزینه گزاف چیزی از دست نداده است . مرد " ذواق " در اسلام ، ملعون

شناخته شده است . صفحه۵۳

ازدواج موقت

من بر خلاف بسیاری از افراد ، از تشکیکات و ایجاد شبهه‌هائی که در مسائل اسلامی میشود با همه علاقه و اعتقادی که باین دین دارم بهیچوجه ناراحت نمیشوم . بلکه در ته دلم خوشحال میشوم . زیرا معتقدم و در عمر خود بتجربه مشاهده کرده‌ام که این آئین مقدس آسمانی در هر جبهه از جبهه‌ها که بیشتر مورد حمله و تعرض واقع شده ، با نیرومندی و سرفرازی و جلوه و رونق بیشتری آشکار شده است . خاصیت حقیقت همین است که شک و تشکیک بروشن شدن آن کمک میکند ، شک ، مقدمه یقین ، و تردید ، پلکان تحقیق است . در رساله زنده بیدار از رساله میزان العمل غزالی نقل میکند که . . " : گفتار ما را فائده این بس باشد که ترا در عقاید کهنه و موروثی بشک میافکند . زیرا شک پایه تحقیق است و کسی که شک نمیکند درست تأمل نمیکند . و هر که درست ننگرد خوب نمی‌بیند و چنین کسی در کوری و حیرانی بسر میبرد . " بگذارید بگویند و بنویسند و سمینار بدهند و ایراد بگیرند ، تا آنکه بدون آنکه خود بخواهند وسیله روشن شدن صفحه۵۵ حقایق اسلامی گردند . یکی از قوانین درخشان اسلام از دیدگاه مذهب جعفری که مذهب رسمی کشور ماست اینست که ازدواج به دو نحو میتواند صورت بگیرد : دائم و موقت : ازدواج موقت و دائم در پاره‌ای از آثار با هم یکی هستند و در قسمتی اختلاف دارند . آنچه در درجه اول ، این دو را از هم متمایز میکند یکی اینست که زن و مرد تصمیم میگیرند بطور موقت با هم ازدواج کنند و پس از پایان مدت ، اگر مایل بودند تمدید کنند تمدید میکنند و اگر مایل نبودند از هم جدا میشوند . دیگر اینکه از لحاظ شرایط ، آزادی بیشتری دارند که بطور دلخواه بهر نحو که بخواهند پیمان می‌بندند . مثلا در ازدواج دائم خواه ناخواه مرد باید عهده‌دار مخارج روزانه و لباس و مسکن و احتیاجات دیگر زن از قبیل دارو و طبیب بشود ، ولی در ازدواج موقت بستگی دارد بقرارداد آزادی که میان طرفین منعقد میگردد . ممکن است مرد نخواهد یا نتواند متحمل این مخارج بشود ، یا زن نخواهد از پول مرد استفاده کند . در ازدواج دائم ، زن خواه ناخواه باید مرد را بعنوان رئیس خانواده بپذیرد و امر او را در حدود مصالح خانواده اطاعت کند . اما در ازدواج موقت بسته بقراردادی است که میان آنها منعقد میگردد . در ازدواج دائم ، زن و شوهر خواه ناخواه از یکدیگر ارث میبرند . اما در ازدواج موقت چنین نیست . پس تفاوت اصلی و جوهری ازدواج موقت با ازدواج دائم در اینست که ازدواج موقت از لحاظ حدود و قیود " آزاد " است ، یعنی وابسته باراده و قرارداد طرفین است . حتی موقت صفحه۵۶ بودن آن نیز در حقیقت نوعی آزادی بطرفین میبخشد و زمان را در اختیار آنها قرار میدهد . در ازدواج دائم ، هیچکدام از زوجین بدون جلب رضایت دیگری حق ندارند از بچه‌دار شدن و تولید نسل جلوگیری کنند ، ولی در ازدواج موقت جلب رضایت طرف دیگر ضرورت ندارد . در حقیقت این نیز نوعی آزادی دیگر است که بزوجین داده شده است . اثری که از این ازدواج تولید می‌شود یعنی فرزندی که بوجود می‌آید با فرزند ناشی از ازدواج دائم هیچگونه تفاوتی ندارد . مهر ، هم در ازدواج دائم لازم است و هم در ازدواج موقت . با این تفاوت که در ازدواج موقت ، عدم ذکر مهر موجب بطلان عقد است و در ازدواج دائم ، عقد باطل نیست . مهرالمثل تعیین میشود . همانطوریکه در عقد دائم ، مادر و دختر زوجه بر زوج ، و پدر و پسر زوج بر زوجه حرام و محرم میگردند در عقد منقطع نیز چنین است و همانطوریکه خواستگاری کردن زوجه دائم بر دیگران حرام است ، خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران نیز حرام است ، همانطوریکه زنای با زوجه دائم غیر ، موجب حرمت ابدی میشود ، خواستگاری زوجه موقت نیز بر دیگران ابدی میشود ، زنای با زوجه موقت نیز موجب حرمت ابدی میشود . همانطور که زوجه دائم بعد از طلاق باید مدتی عده نگهدارد ، زوجه موقت نیز بعد از تمام شدن مدت یا بخشیدن آن باید عده نگهدارد . با این تفاوت که عده زن دائم سه نوبت عادت ماهانه است و عده زن غیر دائم دو نوبت یا چهل و پنج روز . در ازدواج دائم جمع میان دو خواهر جایز نیست ، در ازدواج موقت نیز روا نیست . اینست آنچیزی که بنام ازدواج موقت یا نکاح منقطع

صفحه۵۷ در فقه شیعه آمده است و قانون مدنی ما نیز عین آنرا بیان کرده است . بدیهی است که ما طرفدار این قانون با این خصوصیات هستیم ، و اما اینکه مردم ما بنام این قانون سوء استفاده‌هائی کرده و میکنند ، ربطی بقانون ندارد . لغو این قانون ، جلوی آن سوء استفاده‌ها را نمیگیرد بلکه شکل آنها را عوض میکند . بعلاوه صدها مفاسدی که از خود لغو قانون برمیخیزد . ما نباید آنجا که انسانها را باید اصلاح و آگاه کنیم بدلیل عدم عرضه و لیاقت در اصلاح انسانها مرتبا بجان مواد قانونی بیفتیم ، انسانها را تبرئه کنیم و قوانین را مسئول بدانیم . اکنون ببینیم با بودن ازدواج دائم ، چه ضرورتی هست که قانونی بنام قانون ازدواج موقت بوده باشد ، آیا ازدواج موقت بقول نویسندگان زن روز با حیثیت انسانی زن و با روح اعلامیه حقوق بشر منافات دارد ؟ آیا ازدواج موقت اگر هم لازم بوده است در دوران کهن لازم بوده است . اما زندگی و شرایط و اقتضای زمان حاضر با آن موافقت ندارد ؟ ما این مطلب را تحت دو عنوان بررسی میکنیم : الف - زندگی امروز و ازدواج موقت . ب - مفاسد و معایب ازدواج موقت .

زندگی امروز و ازدواج موقت

چنانکه قبلا دانستیم ، ازدواج دائم مسئولیت و تکلیف بیشتری برای زوجین تولید میکند ، بهمین دلیل پسر یا دختری نمیتوان یافت که از اول بلوغ طبیعی که تحت فشار غریزه قرار میگیرد آماده ازدواج دائم باشد . خاصیت عصر جدید این است که فاصله بلوغ طبیعی را با بلوغ اجتماع و قدرت تشکیل عائله زیادتر کرده است . اگر در دوران ساده قدیم یک پسر بچه در صفحه۵۸ سنین اوایل بلوغ طبیعی از عهده شغلی که تا آخر عمر بعهده او گذاشته میشد برمیاید ، در دوران جدید ابدا امکان پذیر نیست . یک پسر موفق در دوران تحصیل که دبستان و دبیرستان و دانشگاه را بدون تأخیر و رد شدن در امتحان آخر سال و یا در کنکور دانشگاه گذرانده باشد در ۲۵ سالگی فارغ التحصیل میگردد و از این ببعد میتواند درآمدی داشته باشد . قطعا سه چهار سال هم طول میکشد تا بتواند سر و سامان مختصری برای خود تهیه کند و آماده ازدواج دائم گردد . همچنین است یک دختر موفق که دوران تحصیل را میخواهند طی کند .

جوان امروز و دوره بلوغ و بحران جنسی

شما اگر امروز یک پسر محصل هجده ساله را که شور جنسی او باوج خود رسیده است ، تکلیف بازدواج بکنید بشما میخندند . همچنین است یک دختر محصل شانزده ساله . عملا ممکن نیست این طبقه در این سن زیر بار ازدواج دائم بروند و مسئولیت یک زندگی را که وظایف زیادی برای آنها نسبت بیکدیگر و نسبت بفرزندان آینده‌شان ایجاد میکند بپذیرند .

کدامیک ؟ رهبانیت موقت یا کمونیسم جنسی یا ازدواج موقت ؟

از شما میپرسم ، آیا با این حال ، با طبیعت و غریزه چه رفتاری بکنیم ؟ آیا طبیعت حاضر است بخاطر اینکه وضع زندگی ما در دنیای امروز اجازه نمیدهد که در سنین شانزده سالگی و هجده سالگی ازدواج کنیم ، دوران بلوغ را بتأخیر بیندازد و تا ما فارغ التحصیل نشده‌ایم ، غریزه جنسی از سر ما دست بردارد ؟ آیا جوانان حاضرند یکدوره " رهبانیت موقت " را طی کنند و خود را سخت تحت فشار و ریاضت قرار دهند تا زمانیکه صفحه۵۹ امکانات ازدواج دائم پیدا شود ؟ فرضا جوانی حاضر گردد رهبانیت موقت را بپذیرد آیا طبیعت حاضر است از ایجاد عوارض روانی سهمگین و خطرناکی که در اثر ممانعت از اعمال غریزه جنسی پیدا میشود و روانکاوی امروز از روی آنها پرده برداشته است صرفنظر کند ؟ دو راه بیشتر باقی نمیماند ، یا اینکه جوانان را بحال خود رها کنیم و بروی خود نیاوریم . بیک پسر بچه اجازه دهیم از صدها دختر کام برگیرد ، و بیکدختر اجازه دهیم با دهها پسر رابطه

نامشروع داشته باشد و چندین بار سقط جنین کند . یعنی عملا کمونیسم جنسی را بپذیریم . و چون به پسر و دختر " متساویا " اجازه داده‌ایم ، روح اعلامیه حقوق بشر را از خود شاد کرده‌ایم ، زیرا روح اعلامیه حقوق بشر از نظر بسیاری از کوته فکران اینست که زن و مرد اگر بناست بجهنم دره هم سقوط کنند دوش بدوش یکدیگر و بازو ببازوی هم و بالاخره " متساویا " سقوط کنند . آیا این چنین پسران و دخترانی با چنین روابط فراوان و بیحدی در دوران تحصیل پس از ازدواج دائم ، مرد زندگی و زن خانواده خواهند بود ؟ راه دوم ، ازدواج موقت و آزاد است . ازدواج موقت در درجه اول زن را محدود میکند که در آن واحد زوجه دو نفر نباشد ، بدیهی است که محدود شدن زن مستلزم محدود شدن مرد نیز خواه ناخواه هست . وقتی که هر زنی بمرد معینی اختصاص پیدا کند قهرا هر مردی هم بزن معین اختصاص پیدا میکند . مگر آنکه از یکطرف عدد بیشتری باشند . بدین ترتیب پسر و دختر دوران تحصیل خود را میگذرانند بدون آنکه رهبانیت موقت و عوارض آنرا تحمل کرده باشند و بدون آنکه در ورطه کمونیسم جنسی افتاده باشند . صفحه ۶۰

ازدواج آزمایشی

این ضرورت ، اختصاص بایام تحصیل ندارد ، در شرایط دیگر نیز پیش میاید . اصولا ممکن است زن و مردی که خیال دارند با هم بطور دائم ازدواج کنند و نتوانسته‌اند نسبت بیکدیگر اطمینان کامل پیدا کنند بعنوان ازدواج آزمایشی برای مدت موقتی با هم ازدواج کنند . اگر اطمینان کامل بیکدیگر پیدا کردند ادامه میدهند و اگر نه از هم جدا میشوند . من از شما میپرسم : اینکه اروپائیان وجود یک عده از زنان بدکار را در محل معین از هر شهری تحت نظر و مراقبت دولت لازم و ضروری میدانند برای چیست ؟ آیا جز اینست که وجود مردان مجردی را که قادر بازدواج دائم نیستند خطر بزرگی برای خانواده‌ها بحساب می‌آورند .

راسل و نظریه ازدواج موقت

"برتراند راسل " فیلسوف معروف انگلیسی در کتاب زناشوئی و اخلاق میگوید . . . " در واقع اگر درست بیندیشیم ، پی میبریم که فواحش ، معصومیت کانون خانوادگی و پاکی زنان و دختران ما را حفظ میکنند . هنگامی که این عقیده را " لکی " در بحبوحه عصر " ویکتوریا " ابراز کرد اخلاقیون سخت آزرده شدند ، بی آنکه خود علت آنرا بدانند . اما هرگز نتوانستند خطای عقیده" لکی " را به ثبوت رسانند . زبان حال اخلاقیون مزبور با تمام منطقشان این است که " اگر مردم از تعلیمات ما پیروی میکردند دیگر فحشاء وجود نمیداشت " اما ایشان بخوبی میدانند که کسی توجه به حرفشان نمیکند . " اینست فورمول فرنگی چاره‌جوئی خطر مردان و زنانی که قادر بازدواج دائم نیستند و آن بود فورمولی که اسلام پیشنهاد صفحه۶۱ کرده است . آیا اگر این فرمول فرنگی بکار بسته شود و گروهی زن بدبخت بایفای این وظیفه اجتماعی . اختصاص داده شوند آنوقت زن بمقام واقعی و حیثیت انسانی خود رسیده است و روح اعلامیه حقوق بشر شاد شده است ؟ برتراند راسل رسما در کتاب خود فصلی تحت عنوان ازدواج تجربی باز کرده است . وی میگوید " : قاضی لیندزی ، که سالیان متمادی مأمور دادگاه دنور بوده و در این مقام فرصت مشاهده حقایق زیادی داشته پیشنهاد میکند که ترتیبی بنام " ازدواج رفاقتی " داده شود . متأسفانه پست رسمی خود را (در امریکا) از دست داد . زیرا مشاهده شد که او بیش از ایجاد حس گناهکاری در فکر سعادت جوانان است . برای عزل او کاتولیکها و فرقه ضد سیاه پوستان از بذل مساعی خودداری نکردند . پیشنهاد ازدواج رفاقتی را یک محافظه کار خردمند کرده است و منظور از آن ایجاد ثباتی در روابط جنسی است . لیندزی متوجه شده که اشکال اساسی در ازدواج ، فقدان پول است . ضرورت پول فقط از لحاظ اطفال احتمالی نیست ، بلکه از این لحاظ است که تأمین معیشت از جانب زن برازنده نیست . و به این ترتیب نتیجه میگیرد که جوانان باید

مبادرت بازدواج رفاقتی کنند که از سه لحاظ با ازدواج عادی متفاوت است : اولا منظور از ازدواج تولید نسل نخواهد بود . ثانیا مادام که زن جوان فرزندی نیاورده و حامله نشده طلاق با رضایت طرفین میسر خواهد بود . ثالثا زن در صورت طلاق مستحق کمک خرجی برای خوراک خواهد بود . . . من هیچ تردیدی در مؤثر بودن پیشنهادات لیندزی ندارم و اگر قانون آنرا میپذیرفت تأثیر زیادی در بهبود اخلاق میکرد . " آنچه لیندزی و راسل آنرا ازدواج رفاقتی مینامند گرچه با ازدواج موقت اسلامی اندک فرقی دارد ، اما حکایت میکند که متفکرانی مانند لیندزی و راسل باین نکته پی برده‌اند که تنها صفحه۶۲ ازدواج دائم و عادی وافی بهمه احتیاجات اجتماع نیست . مشخصات قانون ازدواج موقت و ضرورت وجود آن را عدم کفایت ازدواج دائم بتنهائی برای رفع احتیاجات بشری بالاخص در عصر حاضر مورد بررسی قرار گرفت . اکنون میخواهیم باصطلاح آنطرف سکه را مطالعه کنیم . ببینیم ازدواج موقت چه زیانهائی ممکن است در برداشته باشد . مقدمه میخواهم مطلبی را تذکر دهم : در میان تمام موضوعات و مسائل و زمینه‌های اظهار نظر که برای بشر وجود داشته و دارد هیچ موضوع و زمینه‌ای باندازه بحث در تاریخ علوم و عقائد و سنن و رسوم و آداب بشری گنگ و پیچیده نیست . و بهمین جهت در هیچ موضوعی بشر باندازه این موضوعات ، یاوه نبافته است و اتفاقا در هیچ موضوعی هم باندازه این موضوعات شهوت اظهار نظر نداشته است . از باب مثال اگر کسی اطلاعاتی در فلسفه و عرفان و تصوف و کلام اسلامی داشته باشد و آنگاه پاره‌ای از نوشته‌های امروز را که غالبا اقتباس از خارجیها و یا عین گفته‌های آنها است خوانده باشد میفهمد که من چه میگویم . مثل اینست که مستشرقین و اتباع و اذنابشان ، برای اظهار نظر در اینگونه مسائل همه چیز را لازم میدانند مگر اینکه خود آنمسائل را عمیقا بفهمند و بشناسند . مثلا در اطراف مسئله‌ای که در عرفان اسلامی بنام " وحدت وجود " معروف است ، چه حرفها که زده نشده است ، فقط جای یک چیز خالی است و آن اینکه وحدت وجود چیست و قهرمانان آن در عرفان اسلامی از قبیل محی الدین عربی و صدرالمتالهین شیرازی چه تصوری از وحدت وجود داشته‌اند ؟ من وقتی که برخی اظهار نظرهای مندرج در چند شماره صفحه۶۳ مجله زن روز را درباره نکاح منقطع خواندم بی اختیار بیاد مسئله وحدت وجود افتادم . دیدم همه حرفها بمیان آمده است جز همان چیزی که روح این قانون را تشکیل میدهد و منظور قانونگذار بوده است . البته این قانون چون یک " میراث شرقی " است ، این اندازه مورد بی مهری است و اگر یک " تحفه غربی " بود اینطور نبود . قطعا اگر این قانون از مغرب زمین آمده بود ، امروز کنفرانسها و سمینارها داده میشد که منحصر کردن ازدواج به ازدواج دائم با شرائط نیمه دوم قرن بیستم تطبیق نمیکند ، نسل امروز زیر بار اینهمه قیود ازدواج دائم نمیرود ، نسل امروز میخواهد آزاد باشد و آزاد زندگی کند و جز زیر بار ازدواج آزاد که همه قیود و حدودش را شخصا انتخاب و اختیار کرده باشد نمیرود . . . و بهمین دلیل اکنون که این زمزمه از غرب بلند شده و کسانی امثال " برتراند راسل " مسئله‌ای تحت عنوان " ازدواج رفاقتی " پیشنهاد میکنند پیش بینی می‌شود که بیش از آن اندازه که اسلام خواسته استقبال شود و ازدواج دائم را پشت سر بگذارد و ما در آینده مجبور بشویم از ازدواج دائم دفاع و تبلیغ کنیم . معایب و مفاسدی که برای نکاح منقطع ذکر شده از این قرار است : ۱ - پایه ازدواج باید بر دوام باشد ، و زوجین از اول که پیمان زناشوئی می‌بندند باید خود را برای همیشه متعلق بیکدیگر بدانند و تصور جدائی در مخیله آنها خطور نکند ، علیهذا ازدواج موقت نمی‌تواند پیمان استواری میان زوجین باشد . اینکه پایه ازدواج باید بر دوام باشد بسیار مطلب درستی است ، ولی این ایراد وقتی وارد است که بخواهیم ازدواج موقت را جانشین ازدواج دائم کنیم و ازدواج دائم را منسوخ نمائیم . صفحه۶۴ بدون شک هنگامیکه طرفین قادر به ازدواج دائم هستند و اطمینان کامل نسبت بیکدیگر پیدا کرده‌اند و تصمیم دارند برای همیشه متعلق بیکدیگر باشند پیمان ازدواج دائم می‌بندند . ازدواج موقت از آنجهت تشریع شده است که ازدواج دائم به تنهائی قادر نبوده است که در همه شرائط و احوال رفع احتیاجات بشر را بکند و انحصار به ازدواج دائم مستلزم این بوده است که افراد یا به رهبانیت موقت مکلف گردند و یا در ورطه کمونیسم جنسی غرق شوند . بدیهی است که هیچ پسر یا دختری آنجا که برایش زمینه یک زناشوئی دائم و همیشگی فراهم است خود را با یک امر موقتی سرگرم نمیکند . ۲ - ازدواج موقت از طرف زنان و دختران ایرانی

که شیعه مذهب میباشند استقبال نشده است و آنرا نوعی تحقیر برای خود دانسته‌اند ، پس افکار عمومی خود مردم شیعه نیز آنرا طرد میکند . جواب اینست که اولا منفوریت متعه در میان زنان ، مولود سوء استفاده‌هائی است که مردان هوسران در این زمینه کرده‌اند و قانون بایـد جلو آنها را بگیرد و ما درباره این سوء اسـتفاده‌ها بحث خواهیم کرد . ثانیا انتظار اینکه ازدواج موقت باندازه ازدواج دائم اسـتقبال شود در صورتیکه فلسفه ازدواج موقت ، عدم آمادگی یا عدم امکان طرفین یا یکطرف برای ازدواج دائم است انتظار بیجا و غلطی است . ۳ - نکاح منقطع . بر خلاف حیثیت و احترام زن است ، زیرا نوعی کرایه دادن آدم و جواز شـرعی آدم فروشـی است . خلاف حیثیت انسانی زن است که در مقابل وجهی که از مردی میگیرد وجود خود را در اختیار او قرار دهـد . این ایراد از همه عجیب‌تر است . اولاـ ازدواج موقت بـا مشـخصاتیکه در مقاله پیش گفتیم چه ربطی باجاره و کرایه دارد و صـفحه۶۵ آیا محدودیت مـدت ازدواج مـوجب میشود که از صورت ازدواج خـارج و شـکل اجـاره و کرایه بخود بگیرد ؟ . آیـا چون حتمـا بایـد مهر معین و قطعی داشـته باشد کرایه و اجاره است ؟ که اگر بدون مهر بود و مرد چیزی نثار زن نکرد ، زن حیثیت انسان خود را باز یافته است ؟ ما درباره مسئله مهر جـداگانه بحث خواهیم کرد . از قضا فقها تصـریح کرده‌اند و قانون مدنی نیز بر همان اساس مواد خود را تنظیم کرده است که ازدواج موقت و ازدواج دائم از لحـاظ مـاهیت قرارداد هیچگونه تفـاوتی بـا هم ندارنـد و نبایـد داشـته باشـند . هر دو ازدواجنـد و هر دو بایـد بـا الفـاظ مخصـوص ازدواج صورت بگیرنـد و اگر نکـاح منقطع را بـا صیغه‌های مخصوص اجـاره و کرایه بخواننـد باطـل است . ثانیـا از کی و چه تاریخی کرایه آدم منسوخ شـده است ؟ تمام خیاطها و باربرها تمام پزشـکها و کارشناسـها ، تمام کارمندان دولت از نخست وزیر گرفته تا کارمند دون رتبه ، تمام کارگران کارخانه‌ها آدمهای کرایه‌ای هستند . ثالثا زنی که به اختیـار و اراده خود بـا مرد بخصوصـی عقـد ازدواج موقت می‌بنـدد آدم کرایه‌ای نیست و کـاری بر خلاف حیثیت و شـرافت انسانی نکرده است ، اگر میخواهید زن کرایه‌ای را بشناسـید ، اگر میخواهید بردگی زنرا ببینید باروپا و امریکا سفر کنید و سری بکمپانیهای فیلمـبرداری بزنیـد تـا ببینیـد زن کرایه‌ای یعنی چه ؟ ببینیـد چگـونه کمپانیهـای مزبـور حرکـات زن ، ژسـتهای زن ، اطوار زنـانه زن ، هنرهای جنسـی زن را بمعرض فروش میگذارنـد . بلیطهائی که شـما برای سـینماها و تاترهای میخریـد در حقیقت اجاره بهای زنهای کرایه‌ای را میپردازیـد . ببینیـد در آنجا زن بـدبخت برای اینکه پولی بگیرد تن به چه کارهائی میدهـد ؟ مدتها تحت نظر متخصـصان کار آزموده و شـریف باید رموز تحریکات جنسی را بیاموزد ، بدن و روح و شخصیت خود را در اختیار صفحه۶۶ یک مؤسسه پول درآوری قرار دهـد برای اینکه مشتریـان بیشتری برای آن مؤسـسه پیـدا کنـد . سـری به کاباره‌ها و هتلها بزنیـد ببینیـد زن چه شـرافتی بـدست آورده است و برای اینکه مزد ناچیزی بگیرد و جیب فلان پولـدار را پرتر کنـد چگونه باید همه حیثیت و شـرافت خود را در اختیار مهمانان قرار دهد . زن کرایه‌ای آن مانکن‌ها هسـتند که اجیر و مزدور فروشندگیهای بزرگ می‌شوند و شرف و عزت خود را وسیله پیشرفت و توسعه حرص و آز آنها قرار میدهند . زن کرایه‌ای آن زنی است که برای جلب مشتری برای یک مؤسسه اقتصادی بـا هزاران اطوار که اغلب آنهـا تصـنعی و بخـاطر انجـام وظیفه مزدوری است روی صـفحه تلویزیون ظـاهر میشود و بنفع یک کالای تجارتی تبلیغ میکند . کیست که نداند امروز در مغرب زمین زیبائی زن ، جاذبه جنسی زن ، آواز زن ، هنر و ابتکار زن ، روح و بدن زن و بالاخره شخصـیت زن ، وسـیله تحقیر و ناچیزی در خدمت سـرمایه‌داری اروپا و امریکا است ؟ و متأسفانه شما دانسته یا ندانسته زن شـریف و نجیب ایرانی را بسـوی اینچنین اسـارتی میکشانیـد . من نمیـدانم چرا اگر زنی بـا شـرائط آزاد بـا یـک مرد بطور موقت ازدواج کنـد زن کرایه‌ای محسوب میشود . امـا اگر زنی در یـک عروسـی یـا شب‌نشـینی در مقابل چشـمان حریص هزار مرد و برای ارضـاء تمایلات جنسـی آنها حنجره خود را پاره کنـد و هزار و یک نوع معلق بزنـد تا مزد معینی دریافت دارد زن کرایه‌ای محسوب نمیشود ؟ آیـا اسـلام که جلو مردان را از اینگونه بهره‌برداری‌ها از زن گرفته است و خود زن را باین اسارت آگاه و او را از تن دادن به آن و ارتزاق از آن منع کرده است مقام زن را پائین آورده است یا اروپای نیمه دوم قرن بیستم ؟ صفحه۶۷ اگر روزی زن بدرستی آگاه و بیدار شود و دامهائی که مرد قرن بیسـتم در سر راه او گذاشته و مخفی کرده بشناسد ، علیه تمام این فریب‌ها قیام خواهد کرد

و آنوقت تصدیق خواهد کرد یگانه پناهگاه و حامی جدی و راستگوی او قرآن است و البته چنین روزی دور نیست . مجله زن روز در شماره ۸۷ صفحه ۸ رپورتاژی از زنی بنام مرضیه و مردی بنام رضا تحت عنوان " زن کرایه‌ای " تهیه کرده است و بدبختی زن بیچاره‌ای را شرح داده است . این داستان طبق اظهارات رضا از خواستگاری زن آغاز شده . یعنی برای اولین بار از فورمول ۴۰ پیشنهاد پیروی شده است و زن بخواستگاری مرد رفته است . بدیهی است داستانی که از خواستگاری زن از مرد آغاز گردد پایانی بهتر از آن نمیتواند داشته باشد . اما طبق اظهارات مرضیه مردی هوسران و قسی القلب ، زنی را بعنوان اینکه میخواهد او را زوجه دائم خود قرار دهد و از او و فرزندان او حمایت و سرپرستی کند اغفال کرده و بدون آنکه زن بدبخت خواسته باشد او را بنام اینکه صیغه کرده است مورد کامجوئی و سپس بی اعتنائی قرار داده است . اگر این اظهارات صحیح باشد ، عقدی است باطل . مردی قسی ، زنی بی خبر و بی اطلاع از قانون شرعی و عرفی را مورد تجاوز قرار داده و باید مجازات شود . قبل از اینکه امثال رضاها مجازات شوند ، باید تربیت شوند و قبل از آنکه رضاها مجازات یا تربیت شوند باید مرضیه‌ها آگاهانیده شوند . جنایتی که از قساوت مردی و بیخبری و غفلت زنی سرچشمه گرفته است چه ربطی به قانون دارد که مجله زن روز قیافه حق بجانب به رضا میدهد و بعد نیز تیغ خود را متوجه قانون میکند . صفحه۶۸ آیا اگر قانون ازدواج موقت نمیبود ، رضای قسی القلب مرضیه غافل و بی خبر را آرام میگذاشت ؟ چرا از زیر بار تربیت و آگاهانیدن زن و مرد شانه خالی میکنید ، حقوق و وظایف شرعی زن و مرد را کتمان میکنید و زنان بیچاره را اغفال کرده یگانه قانون حامی و راستگوی زن را دشمن او معرفی میکنید و با دست خود او میخواهید یگانه پناهگاه او را بکوبید ؟

نکاح منقطع و تعدد زوجات

۴ - نکاح منقطع ، چون بهرحال نوعی اجازه تعدد زوجات است و تعدد زوجات محکوم است پس نکاح منقطع محکوم است . راجع باینکه نکاح منقطع برای چه گونه افرادی تشریع شده در دنباله همین مبحث و راجع به خود تعدد زوجات بیاری خدا جداگانه و مفصل بحث خواهیم کرد .

سرنوشت فرزندان در ازدواج موقت

۵ - نکاح منقطع ، از نظر اینکه دوام ندارد ، آشیانه نامناسبی برای کودکانی است که بعدا بوجود می‌آیند . لازمه نکاح منقطع این است که فرزندان آینده ، بی سرپرست و از حمایت پدری مهربان و مادری دلگرم بخانه و آشیانه محروم بمانند . این ایراد ، ایرادی است که مجله زن روز بسیار روی آن تکیه کرده است . ولی با توضیحاتی که دادیم گمان نمیکنم جای بحث و ایرادی باشد . در مقاله پیش گفتیم که یکی از تفاوتهای ازدواج موقت و ازدواج دائم مربوط به تولید نسل است . در ازدواج دائم هیچیک از زوجین بدون جلب رضایت دیگری نمی تواند از زیر بار تناسل شانه خالی کند . بر خلاف ازدواج موقت که هر دو طرف آزادند . در ازدواج موقت ، زن صفحه۶۹ نباید مانع استمتاع مرد بشود ولی می‌تواند بدون آنکه لطمه‌ای به استمتاع مرد وارد آید مانع حاملگی خود بشود و این موضوع با وسائل ضد آبستنی امروز کاملا حل شده است . علیهذا اگر زوجین در ازدواج موقت مایل باشند تولید فرزند کنند و مسئولیت نگهداری و تربیت فرزند آتیه را بپذیرند تولید فرزند می‌کنند . بدیهی است که از نظر عاطفه طبیعی فرقی میان فرزند زوجه دائم با زوجه موقت نیست و اگر فرضا پدر یا مادر از وظیفه خود امتناع کند قانون آنها را مکلف و مجبور می‌کند همانگونه که در صورت وقوع طلاق قانون باید دخالت کند و مانع ضایع شدن حقوق فرزندان گردد و اگر مایل نباشند که تولید فرزند نمایند و هدفشان از ازدواج موقت فقط تسکین غریزه است از بوجود آمدن فرزند جلوگیری میکنند . همچنانکه میدانیم کلیسا

جلوگیری از آبستنی را امر نامشروع میداند ولی از نظر اسلام اگر زوجین از اول مانع پیدایش فرزند بشوند مانعی ندارد اما اگر نطفه منعقد شد و هسته اولی تکوین فرزند بوجود آمد اسلام بهیچوجه اجازه معدوم کردن آن را نمی‌دهد . اینکه فقهای شیعه می گویند هدف ازدواج دائم تولید نسل است و هدف ازدواج موقت ، استمتاع و تسکین غریزه است همین منظور را بیان می کنند .

انتقادات

نویسنده چهل پیشنهاد ، در شماره ۸۷ مجله زن روز نکاح منقطع را مورد نقد قرار داده است . اولا میگوید " : موضوع قانون نکاح یا ازدواج منقطع طوری ناراحت کننده است که حتی نویسندگان قانون ازدواج نتوانسته‌اند در خصوص آن شرح و تفصیل بدهند . مثل اینکه از صفحه ۷۰ کار خودشان ناراضی بوده‌اند که فقط برای حفظ ظاهر ، بموجب مواد ۱۰۷۵ - ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ الفاظ و عباراتی سر هم بندی کرده گذشته‌اند . تنظیم کنندگان مواد قانونی مربوط به نکاح منقطع (متعه) طوری از کار خودشان ناراضی بوده‌اند که اساسا عقد مزبور را تعریف نکرده‌اند و تشریفات و شرایط آنرا توضیح نداده‌اند " . . . سپس آقای نویسنده خودشان این نقص قانون مدنی را جبران میکنند و نکاح منقطع را تعریف میکنند و میگویند " نکاح مزبور عبارت است از اینکه زن مجرد در برابر اخذ اجرت و دستمزد معین و مشخص در مدت و زمانی معلوم و معین ولو چند ساعت و یا چند دقیقه خودش را برای قضای شهوت و تمتع و اجرای اعمال جنسی در اختیار مرد میگذارد . " آنگاه میگویند " : برای ایجاب و قبول عقد نکاح مزبور در کتب فقه شیعه الفاظ عربی مخصوص ذکر شده است که قانون مدنی به آنها اشاره و توجه نکرده و مثل اینکه از نظر قانون گذار بهر لفظی که دلالت بر مقصود بالا- (یعنی مفهوم اجاره و دستمزد گرفتن) نماید ولو غیر عربی هم باشد واقع میشود . " از نظر آقای نویسنده : الف - قانون مدنی ، نکاح منقطع را تعریف نکرده و شرایط آنرا توضیح نداده است . ب - ماهیت نکاح منقطع اینست که زن خود را در مقابل دستمزد معینی بمردی اجاره میدهد . ج - از نظر قانون مدنی ، هر لفظی که دلالت بر مفهوم مورد اجاره واقع شدن زن بکند برای ایجاب و قبول نکاح منقطع کافی است . من از آقای نویسنده دعوت میکنم یک بار دیگر قانون مدنی را مطالعه کنند و با دقت مطالعه کنند و همچنین از خوانندگان صفحه ۷۱ مجله زن روز خواهش میکنم هر طور هست یک نسخه از قانون مدنی تهیه و در قسمتهای ذیل دقت کنند . در قانون مدنی ، فصل ششم از کتاب نکاح ، مخصوص نکاح منقطع است و سه جمله ساده هم بیش نیست . اول اینکه نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد . دوم اینکه مدت نکاح منقطع باید کاملا معین شود ، سوم اینکه احکام مربوط به مهر و ارث در نکاح منقطع همان است که در فصلهای مربوط به مهر و ارث گفته شده است . نویسنده محترم چهل پیشنهاد خیال کرده است که آنچه از اول کتاب نکاح در پنج فصل گفته شده است همه مربوط به نکاح دائم است و تنها این سه ماده به نکاح منقطع مربوط است . غافل از اینکه تمام مواد آن پنج فصل جز آنجا که تصریح شده است مانند ماده ۱۰۶۹ و یا آنچه مربوط بطلاق است ، مشترک است میان نکاح دائم و منقطع مثلا ماده ۱۰۶۲ که میگوید " : نکاح واقع میشود بایجاب و قبول بالفاظیکه صریحا دلالت بر قصد ازدواج نماید " مخصوص نکاح دائم نیست ، بهر دو نکاح مربوط است . شرائطی که برای عاقد یا عقد یا زوجین ذکر کرده است نیز مربوط بهر دو نکاح است . اگر قانون مدنی نکاح منقطع را تعریف نکرده است برای اینست که نیازی به تعریف نداشته است . همچنانکه نکاح دائم را نیز تعریف نکرده است و مستغنی از تعریف دانسته است . قانون مدنی هر لفظ صریحی که دلالت بر ازدواج و وقوع زوجیت بکند برای عقد کافی دانسته است خواه در نکاح دائم ، خواه در نکاح منقطع . ولی اگر لفظی مفهوم دیگری غیر از زوجیت داشته باشد از قبیل معاوضه و داد و ستد و اجاره و کرایه برای صحت عقد نکاح چه دائم و چه منقطع کافی نیست . صفحه ۷۲ من بموجب این نوشته متعهد میشوم که اگر عده‌ای از قضات فاضل و کارشناسان واقعی قانون که خوشبختانه در دادگستری زیادند تشخیص دادند که ایراد وارده بر قانون مدنی که در بالا شرح داده شده وارد است ، من از هم اکنون از انتقاد سایر نوشته‌های زن روز خودداری میکنم . صفحه ۷۳

ازدواج موقت و مسأله حرمسرا

یکی از سوژه‌هائیکه مغرب زمین علیه مشرق زمین در دست دارد و برخ او میکشد و برایش فیلمها و نمایشنامه‌ها تهیه کرده و میکند ، مسئله تشکیل حرمسراست که متأسفانه در تاریخ مشرق زمین نمونه‌های زیادی میتوان از آن یافت . زندگی برخی از خلفا و سلاطین مشرق زمین ، نمونه کاملی از این ماجرا بشمار میرود و حرمسراسازی مظهر اتم و اکمل هوسرانی و هواپرستی یک مرد شرقی قلمداد میگردد . میگویند - مجاز شمردن ازدواج موقت مساوی است با مجاز دانستن تشکیل حرمسرا که نقطه ضعف و مایه سرافکندگی مشرق زمین در برابر مغرب زمین است . بلکه مساوی است با مجاز شمردن هوسرانی و هوی پرستی که بهر شکل و هر صورت باشد منافی اخلاق و پیشرفت و عامل سقوط و تباهی است . عین این مطلب درباره تعدد زوجات گفته شده است . جواز تعدد زوجات را به عنوان جواز تشکیل حرمسرا تفسیر کرده‌اند . ما درباره تعدد زوجات جداگانه بحث خواهیم کرد و اکنون بحث خود را اختصاص میدهیم به ازدواج موقت . صفحه۷۴ این مسئله را از دو جهت باید بررسی کرد : یکی از این نظر که عامل تشکیل حرمسرا از جنبه اجتماعی چه بوده است ؟ آیا قانون ازدواج موقت در تشکیل حرمسراهای مشرق زمین تأثیری داشته است یا نه ؟ دوم اینکه آیا منظور از تشریع قانون ازدواج موقت این بوده است که ضمنا وسیله هوسرانی و حرمسرا سازی برای عده‌ای از مردان فراهم گردد ، یا نه ؟

علل اجتماعی حرمسراسازی

اما بخش اول - پیدایش حرمسرا معلول دست بدست دادن دو عامل است . اولین عامل حرمسرا سازی تقوا و عفاف زن است ، یعنی شرائط اخلاقی و اجتماعی محیط بایـد طوری باشد که بزنان اجازه ندهد در حالی که با مرد بخصوصی رابطه جنسی دارند با مردان دیگر نیز ارتباط داشته باشند . در این شرائط مرد هوسران عیاش متمکن چاره خود را منحصر می‌بیند که گروهی از زنان را نزد خود گرد آورده حرمسرائی تشکیل دهد . بدیهی است که اگر شرائط اخلاقی و اجتماعی ، عفاف و تقوا را بر زن لازم نشمارد و زن رایگان و آسان خود را در اختیار هر مردی قرار دهد و مردان بتوانند هر لحظه با هر زنی هوسرانی کنند و وسیله هوسرانی همه جا و هر وقت و در هر شرایطی فراهم باشد ، هرگز اینگونه مردان زحمت تشکیل حرمسراهائی عریض و طویل با هزینه هنگفت و تشکیلات وسیع بخود نمیدهند . عامل دیگر ، نبودن عدالت اجتماعی است . هنگامیکه عدالت اجتماعی برقرار نباشد ، یکی غرق دریا دریا نعمت و دیگری گرفتار کشتی کشتی فقر و افلاس و بیچارگی باشد ، گروه صفحه۷۵ زیادی از مردان از تشکیل عائله و داشتن همسر محروم میمانند و عدد زنان مجرد افزایش مییابد و زمینه برای حرمسرا سازی فراهم میگردد . اگر عدالت اجتماعی برقرار و وسیله تشکیل عائله و انتخاب همسر برای همه فراهم باشد قهرا هر زنی به مرد معینی اختصاص پیدا میکند و زمینه عیاشی و هوسرانی و حرمسراسازی منتفی میگردد . مگر عده زنان چه قدر از مردان زیادتر است که با وجود اینکه همه مردان بالغ از داشتن همسر برخوردار باشند باز هم برای هر مردی و لااقل برای هر مرد متمکن و پولداری امکان تشکیل حرمسرا باقی بماند ؟ عادت تاریخ اینست که سرگذشت حرمسراهای دربارهای خلفا و سلاطین را نشان دهد ، عیشها و عشرتهای آنها را مو بمو شرح دهد اما از توضیح و تشریح محرومیتها و ناکامیها و حسرتها و آرزو و بگور رفتنهای آنانکه در پای قصر آنها جان داده‌اند و شرائط اجتماعی به آنها اجازه انتخاب همسر نمیداده است سکوت نمایند . ده‌ها و صدها زنانیکه در حرمسراها بسر میبرده‌اند در واقع حق طبیعی یک عده محروم و بیچاره بوده‌اند که تا آخر عمر مجرد زیسته‌اند . مسلما اگر این دو عامل معدوم گردد ، یعنی عفاف و تقوا برای زن امر لازم شمرده شود و کامیابی جنسی جز در کادر ازدواج (اعم از دائم یا موقت) ناممکن گردد و از طرف دیگر ناهمواریهای

اقتصادی ، اجتماعی از میان برود و برای همه افراد بالغ امکان استفاده از طبیعی‌ترین حق بشری یعنی حق تاهل فراهم گردد تشکیل حرمسرا امری محال و ممتنع خواهد بود . یک نگاه مختصر به تاریخ نشان میدهد که قانون ازدواج موقت کوچکترین تأثیری در تشکیل حرمسرا نداشته است . خلفاء صفحه۷۶ عباسی و سلاطین عثمانی که بیش از همه به این عنوان شهرت دارند هیچکدام پیرو مذهب شیعه نبوده‌اند که از قانون ازدواج موقت استفاده کرده باشند . سلاطین شیعه مذهب با آنکه میتوانسته‌اند این قانون را بهانه کار قرار دهند هرگز بپایه خلفاء عباسی و سلاطین عثمانی نرسیده‌اند . این خود میرساند که این ماجرا معلول اوضاع خاص اجتماعی دیگر است .

آیا تشریع ازدواج موقت برای تأمین هوسرانی است ؟

اما بخش دوم - در هر چیزی اگر بشود تردید کرد در این جهت نمیتوان تردید کرد که ادیان آسمانی عموما بر ضد هوسرانی و هواپرستی قیام کرده‌اند ، تا آنجا که در میان پیروان غالب ادیان ترک هوس رانی و هواپرستی بصورت تحمل ریاضتهای شاقه درآمده است . یکی از اصول واضح و مسلم اسلام مبارزه با هواپرستی است . قرآن کریم هواپرستی را در ردیف بت پرستی قرار داده است . در اسلام آدم " ذواق " یعنی کسی که هدفش اینست که زنان گوناگون را مورد کامجوئی و " چشش " قرار دهد ملعون و مبغوض خداوند معرفی شده است . ما آنجا که راجع به طلاق بحث میکنیم مدارک اسلامی این مطلب را نقل خواهیم کرد . امتیاز اسلام از برخی شرایع دیگر به اینست که ریاضت و رهبانیت را مردود میشمارد ، نه اینکه هواپرستی را جایز ...مباح میداند . از نظر اسلام تمام غرائز اعم از جنسی و غیره باید در حدود اقتضاء و احتیاج طبیعت اشباع و ارضاء گردد . اما اسلام اجازه نمیدهد که انسان آتش غرائز را دامن بزند و آنها را بشکل صفحه۷۷ یک عطش پایان ناپذیر روحی درآورد . از اینرو اگر چیزی رنگ هواپرستی یا ظلم و بی عدالتی بخود بگیرد کافی است که بدانیم مطابق منظور اسلام نیست . جای تردید نیست که هدف مقنن قانون ازدواج موقت این نبوده است که وسیله عیاشی و حرمسرا سازی برای مردم هواپرست و وسیله بدبختی و دربدری برای یک زن و یک عده کودک فراهم سازد . تشویق و ترغیب فراوانی که از طرف ائمه دین به امر ازدواج موقت شده است ، فلسفه خاصی دارد که عن قریب توضیح خواهم داد .

حرمسرا در دنیای امروز

اکنون ببینیم دنیای امروز با تشکیل حرمسرا چه کرده است ؟ دنیای امروز رسم حرمسرا را منسوخ کرده است . دنیای امروز حرمسرا داری را کاری ناپسند میداند و عامل وجود آنرا از میان برده است . اما کدام عامل ؟ آیا عامل ناهمواریهای اجتماعی را از میان برده است . و در نتیجه همه جوانان رو به ازدواج آورده‌اند و از این راه زمینه حرمسراسازی را از میان برده است ؟ خیر ، کار دیگری کرده است ، با عامل اول یعنی عفاف و تقوای زن مبارزه کرده ، و بزرگترین خدمت را از اینراه بجنس مرد انجام داده است . تقوا و عفاف زن بهمان نسبت که به زن ارزش میدهد و او را عزیز و گرانبها میکند برای مرد مانع شمرده میشود . دنیای امروز کاری کرده است که مرد عیاش این قرن نیازی به تشکیل حرمسرا با آنهمه خرج و زحمت ندارد . برای مرد این قرن از برکت تمدن غرب همه جا حرمسراست . مرد این قرن برای خود لازم نمیداند که باندازه هارون الرشید و فضل بن یحیی برمکی پول و قدرت داشته باشد تا باندازه آنها جنس زن را صفحه۷۸ در نوعهای مختلف و رنگهای مختلف مورد بهره‌برداری قرار دهد . برای مرد این قرن داشتن یک اتومبیل سواری و ماهی دو سه هزار تومان درآمد کافی است تا آنچنان وسیله عیاشی و بهره‌برداری از جنس زن را فراهم کند که هارون‌الرشید هم در خواب ندیده است . هتلها و رستورانها و کافه‌ها از پیشتر آمادگی خود را بجای حرمسرا برای مرد این قرن اعلام

کرده‌اند . جوانی مانند عادل کوتوالی در این قرن با کمال صراحت ادعا میکند که در آن واحد بیست و دو معشوقه در شکلها و قیافه‌های مختلف داشته است ، چه از این بهتر برای مرد این قرن . مرد این قرن از برکت تمدن غربی چیزی از حرمسراداری جز مخارج هنگفت و زحمت و دردسر از دست نداده است . اگر قهرمان هزار و یکشب سر از خاك بردارد و امکانات وسیع عیش و عشرت و ارزانی و رایگانی زن امروز را ببیند ، بهیچ وجه حاضر به تشکیل حرمسرا با آنهمه خرج و زحمت نخواهد شد . و از مردم مغرب زمین که او را از زحمت حرمسراداری معاف کرده‌اند تشکر خواهد کرد و بیدرنگ اعلام خواهد کرد تعدد زوجات و ازدواج موقت ملغی ، زیرا اینها برای مردان در برابر زنان تکلیف و مسئولیت ایجاد میکند . اگر بپرسید برنده این بازی دیروز و امروز معلوم شد ، پس بازنده کیست ؟ متأسفانه باید بگویم آنکه هم دیروز و هم امروز بازی را باخته است ، آن موجود خوش‌باور و ساده دلی است که بنام جنس زن معروف است .

منع خلیفه از ازدواج موقت

ازدواج موقت از مختصات فقه جعفری است ، سایر رشته‌های فقهی اسلامی آنرا مجاز نمیشمارند . من بهیچوجه صفحه۷۹ مایل نیستم وارد نزاع اسلام برانداز شیعه و سنی بشوم . در اینجا فقط اشاره مختصری به تاریخچه این مسئله میکنم . مسلمانان اتفاق و اجماع دارند که در صدر اسلام ازدواج موقت مجاز بوده است و رسول اکرم در برخی از سفرها که بانها اجازه ازدواج موقت میداده است . و همچنین مورد اتفاق مسلمانان از همسران خود دور میافتادند و در ناراحتی بسر میبردند به آنها اجازه ازدواج موقت میداده است . و همچنین مورد اتفاق مسلمانان است که خلیفه دوم در زمان خلافت خود نکاح منقطع را تحریم کرد . خلیفه دوم در عبارت معروف و مشهور خود چنین گفت " : دو چیز در زمان پیغمبر روا بود من امروز آنها را ممنوع اعلام میکنم و مرتکب آنها را مجازات مینمایم : متعه زنها و متعه حج . " گروهی از اهل تسنن عقیده دارند که نکاح منقطع را پیغمبر اکرم خودش در اواخر عمر ممنوع کرده بود و منع خلیفه در واقع اعلام ممنوعیت آن از طرف پیغمبر اکرم بوده است . ولی چنانکه میدانیم عبارتی که از خود خلیفه رسیده است خلاف این مطلب را بیان میکند . توجیه صحیح این مطلب همان است که علامه کاشف الغطاء بیان کرده‌اند . خلیفه از آنجهت بخود حق داد این موضوع را قدغن کند که تصور میکرد این مسئله داخل در حوزه اختیارات ولی امر مسلمین است هر حاکم و ولی امری میتواند از اختیارات خود بحسب مقتضای عصر و زمان در این گونه امور استفاده کند . بعبارت دیگر نهی خلیفه نهی سیاسی بود نه نهی شرعی و قانونی ، طبق آنچه از تاریخ استفاده میشود ، خلیفه در دوره زعامت ، نگرانی خود را از پراکنده شدن صحابه در اقطار کشور تازه وسعت یافته اسلامی و اختلاط با ملل تازه مسلمان پنهان نمیکرد ، تا زنده بود مانع پراکنده شدن آنها از مدینه بود ، بطریق اولی از امتزاج خونی آنها با تازه مسلمانان قبل از آنکه تربیت صفحه۸۰ اسلامی عمیقا در آنها اثر کند ناراضی بود و آنرا خطری برای نسل آینده بشمار می‌آورد ، و بدیهی است که این علت امر موقتی بیش نبود . و علت این که مسلمین آنوقت زیر بار این تحریم خلیفه رفتند این بود که فرمان خلیفه را بعنوان یک مصلحت سیاسی و موقتی تلقی کردند نه بعنوان یک قانون دائم . والا ممکن نبود خلیفه وقت بگوید پیغمبر چنان دستور داده است و من چنین دستور میدهم و مردم هم سخن او را بپذیرند . ولی بعدها در اثر جریانات بخصوصی " سیره " خلفای پیشین ، بالاخص دو خلیفه اول یک برنامه ثابت تلقی شد و کار تعصب ، به آنجا کشید که شکل یک قانون اصلی بخود گرفت . لهذا ایرادی که در اینجا بر برادران اهل سنت ما وارد است بیش از آن است که بر خود خلیفه وارد است . خلیفه بعنوان یک نهی سیاسی و موقت (نظیر تحریم تنباکو در قرن ما) نکاح منقطع را تحریم کرد . دیگران نمیبایست به آن شکل ابدیت بدهند . بدیهی است که نظریه علامه کاشف الغطاء ناظر بدین نیست که آیا دخالت خلیفه از اصل صحیح بود یا نبود ؟ و هم ناظر بدین نیست که آیا مسأله ازدواج موقت جزء مسائلی است که ولی شرعی مسلمین می‌تواند ولو برای مدت موقت قدغن کند یا نه ؟ بلکه صرفا ناظر بدین جهت است که آنچه در آغاز صورت گرفت با این

نـام و این عنوان بود و به همین جهت مواجه بـا عکس العمـل مخـالف از طرف عموم مسـلمین نگردیـد . بهر حال نفوذ و شخصـیت خلیفه و تعصب مردم در پیروی از سیرت و روش کشور داری او سبب شد که این قانون در محاق نسیان و فراموشی قرار گیرد و این سنت که مکمـل ازدواج دائم است و تعطیـل آن ناراحتیهـا بوجود می‌آورد برای همیشه متروك بمانـد . اینجـا بود که ائمه اطهار که پاسداران دین مبین هستند صفحه۸۱ بخاطر اینکه این سـنت اسـلامی ، متروك و فراموش نشود آنرا ترغیب و تشویق فراوان کردند . امـام جعفر صـادق (ع) میفرمود یکی از موضوعـاتی که من هرگز در بیان آن تقیه نخواهم کرد موضوع متعه است . و اینجا بود که یك مصـلحت و حکمت ثانوی با حکمت اولی تشریع نکاح منقطع توأم شد و آن کوشـش در احیاء یك " سـنت متروکه " است . بنظر این بنـده آنجا که ائمه اطهار مردان زن دار را از این کار منع کرده‌اند به اعتبار حکمت اولی این قانون است خواسـته‌اند بگویند این قانون برای مردانی که احتیاجی ندارند وضع نشده است . همچنان که امام کاظم علیه السـلام به علی بن یقطین فرمود " : تو را با نکـاح متعه چه کار و حال آنکه خداونـد تو را از آن بی نیاز کرده است . " و به دیگری فرمود " : این کار برای کسـی روا است که خداوند او را با داشـتن همسـری از اینکار بی نیاز نکرده است . و اما کسـی که دارای همسـر است ، فقط هنگامی میتواند دست باین کار بزنـد که دسترسـی بهمسـر خود نداشـته باشد . " و اما آنجا که عموم افراد را ترغیب و تشویق کرده‌اند بخاطر حکمت ثانوی آن یعنی " احیـاء سـنت متروکه " بوده است . زیرا تنهـا ترغیب و تشویق نیازمنـدان برای احیـاء این سـنت متروکه کافی نبوده است . این مطلب را بطور وضوح از اخبار و روایات شـیعه میتوان اسـتفاده کرد . بهر حال آنچه مسـلم است این است که هرگز منظور و مقصود قـانون گـذار اول از وضـع و تشـریع این قـانون و منظـور ائمه اطهـار از ترغیب و تشویق به آن این نبوده است که وسـیله هوسـرانی و صفحه۸۲ هواپرستی و حرمسـرا سازی برای حیوان صـفتان و یا وسیله بیچارگی برای عده‌ای زنان اغفال شده و فرزندان بی سرپرست فراهم کنند .

حدیثی از علی علیه السلام

آقای مهدوی نویسنده چهل پیشنهاد در شماره ۸۷ مجله زن روز مینویسد : در کتاب الاحوال الشخصیه تألیف شیخ محمد ابو زهره از امیرالمؤمنین نقل شده است « " : لا اعلم احدا تمتع و هو محصن الا رجمته بالحجاره . " » آقای مهدوی این عبارت را اینچنین ترجمه کرده‌اند " : هر گاه بدانم شـخص نا اهلی متعه کرده است حد زنای محصن را بر او جاری ساخته و سـنگسارش خواهم کرد . " اولا اگر بناست ما در مقابل گفتار امیرالمؤمنین علیه‌السلام تسلیم باشیم چرا اینهمه روایاتی که از آنحضرت در کتب شیعه و غیر شیعه در باب متعه روایت شـده کنار بگذاریم و به این یك روایت که ناقل آن یکی از علماء اهل تسـنن است و سـند معلومی ندارد بچسبیم . از سـخنان بسیار پر ارزش امیرالمـؤمنین اینسـت کـه " : - اگر عمر سـبقت نمی‌جست و متعه را تحریم نمیکرد ، احـدی جز افرادیکه سرشت‌شان منحرف است زنا نمیکرد . " یعنی اگر متعه تحریم نشـده بود هیچکس از نظر غریزه اجبار بزنا پیـدا نمیکرد . تنها کسانی مرتکب این عمل میشدند که همواره عمل خلاف قانون را بر عمل قانونی ترجیح میدهند . ثانیا معنی عبارت بالا این است " : هرگاه بدانم شـخص زن داری متعه کرده است او را سـنگسار می‌کنم . " صفحه۸۳ من نمیـدانم چرا آقای مهـدوی کلمه " محصن " را که بمعنی مرد زن‌دار است " نا اهل " ترجمه کرده‌انـد . علیهـذا مقصود روایت اینست که افراد زن‌دار حق ندارنـد نکاح منقطع کنند ! و اگر مقصود این بود که هیچکس حق ندارد متعه بگیرد قید " و هو محصن " لغو بود . پس این روایت اگر اصلی داشته باشد آن نظر را تأکیـد میکنـد که میگویـد " : قـانون متعه برای مردمـان نیازمنـد به زن یعنی افراد مجرد یـا افرادی که همسـرانشان نزدشان نیسـتند تشریع شده است " پس این روایت دلیل بر جواز ازدواج موقت است نه دلیل بر حرمت آن . صفحه۸۴

بخش سوم زن و استقلال اجتماعی

توضیحات

شوهر دادن قبل از تولد . معاوضه دختران . پیغمبر اکرم در پاسخ علی (ع) که به خواستگاری حضرت زهرا (ع) آمده بود فرمود : با زهرا در میان می گذارم . نهضت اسلامی زن ، سفید بود . از نظر اسلام ، در اینکه پدر اختیاردار مطلق نیست حرفی نیست . مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت . اسلام ، زنرا بی اراده تلقی نکرده است ، بلکه او را در مقابل حس شکارچیگری مرد حمایت کرده است . بحثی درباره ولایت پدر بر دختر . صفحه۸۵

استقلال در انتخاب سرنوشت

دخترک نگران و هراسان آمد نزد رسول اکرم : - یا رسول الله از دست این پدر . . . - . . . مگر پدرت با تو چه کرده است ؟ - برادر زاده‌ای دارد و بدون آن که قبلا نظر مرا بخواهد مرا بعقد او درآورده است . - حالا که او کرده است ، تو هم مخالفت نکن ، صحه بگذار و زن پسر عمویت باش . - یا رسول الله من پسر عمویم را دوست ندارم . چگونه زن کسی بشوم که دوستش ندارم ؟ - اگر او را دوست نداری ، هیچ . اختیار با خودت ، برو هر کس را خودت دوست داری بشوهری انتخاب کن . - اتفاقا او را خیلی دوست دارم و جز او کسی دیگر را دوست ندارم و زن کسی غیر از او نخواهم شد . اما چون پدرم بدون آنکه نظر مرا بخواهد این کار را کرده است ، عمدا آمدم با شما سئوال و جواب کنم تا از شما این جمله را بشنوم و به همه زنان اعلام کنم از این پس پدران حق ندارند سر خود هر تصمیمی صفحه۸۷ که میخواهند بگیرند و دختران را بهر کس که دل خودشان میخواهد شوهر دهند . این روایت را فقها مانند شهید ثانی در مسالك و صاحب جواهر در جواهر الکلام از طرق عامه نقل کرده‌اند . در جاهلیت عرب ، مانند جاهلیت غیر عرب ، پدران خود را اختیاردار مطلق دختران و خواهران و احیانا مادران خود میدانستند و برای آنها در انتخاب شوهر ، اراده و اختیاری قائل نبودند . تصمیم گرفتن حق مطلق پدر یا برادر و در نبودن آنها حق مطلق عمو بود . کار این اختیارداری به آنجا کشیده بود که پدران بخود حق میدادند دخترانی را که هنوز از مادر متولد نشده‌اند پیش پیش بعقد مرد دیگری در آورند که هر وقت متولد شد و بزرگ شد آن مرد حق داشته باشد آن دختر را برای خود ببرد .

شوهر دادن قبل از تولد

در آخرین حجی که پیغمبر اکرم انجام داد ، یکروز در حالی که سواره بود و تازیانه‌ای در دست داشت ، مردی سر راه بر آنحضرت گرفت و گفت : - شکایتی دارم . - بگو . - در سالها پیش در دوران جاهلیت ، من و طارق بن مرقع در یکی از جنگلها شرکت کرده بودیم . طارق وسط کار احتیاج به نیزه‌ای پیدا کرد . فریاد برآورد کیست که نیزه‌ای بمن برساند و پاداش آنرا از من بگیرد ؟ من جلو رفتم و گفتم چه پاداش میدهی ؟ گفت قول میدهم اولین دختری که پیدا کنم برای تو بزرگ کنم . من قبول کردم و نیزه خود را به او دادم . قضیه گذشت . سالها سپری شد . اخیرا بفکر افتادم و اطلاع پیدا کردم او دختردار شده و دختر رسیده‌ای در خانه دارد . رفتم و قصه را بیاد او آوردم صفحه۸۸ و دین خود را مطالبه کردم . اما او دبه درآورده و زیر قولش زده میخواهد مجددا از من مهر بگیرد . اکنون آمده‌ام پیش تو ببینم آیا حق با من است یا با او ؟ - دختر در چه سنی است ؟ - دختر بزرگ شده . موی سپید هم در سرش پیدا شده . - اگر از من میپرسی حق نه با تو است ، نه با طارق . برو دنبال کارت و دختر بیچاره را بحال خود بگذار . مردك غرق حیرت شد . مدتی پیغمبر خیره شد و نگاه کرد . در اندیشه فرو رفته بود که این چه جور قضاوتی است . مگر پدر اختیاردار دختر خود نیست ؟ ! چرا اگر مهر جدیدی هم بپدر دختر بپردازم و او بمیل و رضای خود دخترش را تسلیم من کند این کار نارواست ؟ پیغمبر از نگاههای متحیرانه او به اندیشه مشوش او پی برد و فرمود " : - مطمئن باش با این ترتیب که من گفتم نه

تو گنهکار میشوی و نه رفیقت طارق ."

معاوضه دختران با خواهران

نکاح " شغار " یکی دیگر از مظاهر اختیارداری مطلق پدران نسبت به دختران بود . نکاح شغار یعنی معاوضه کردن دختران . دو نفر که دو دختر رسیده در خانه داشتند با یکدیگر معاوضه میکردند به این ترتیب که هر یک از دو دختر مهر آن دیگر بشمار میرفت و به پدر او تعلق میگرفت . اسلام این رسم را نیز منسوخ کرد . صفحه۸۹

پیغمبر اکرم دخترش زهرا را در انتخاب شوهر آزاد می‌گذارد

پیغمبر اکرم خود چند دختر شوهر داد . هرگز اراده و اختیار آنها را از آنها سلب نکرد . هنگامی که علی بن ابی طالب (ع) برای خواستگاری زهراء مرضیه (ع) نزد پیغمبر اکرم رفت ، پیغمبر اکرم فرمود تا کنون چند نفر دیگر نیز به خواستگاری زهرا آمده‌اند و من شخصا با زهرا در میان گذاشته‌ام . اما او بعلامت نارضائی چهره خود را برگردانده است . اکنون خواستگاری تو را به اطلاع او میرسانم . پیغمبر رفت نزد زهرا و مطلب را با دختر عزیزش در میان گذاشت . ولی زهرا بر خلاف نوبتهای دیگر چهره خود را برنگرداند ، با سکوت خود رضایت خود را فهماند . پیغمبر اکرم تکبیر گویان از نزد زهرا بیرون آمد .

نهضت اسلامی زن ، سفید بود

اسلام بزرگترین خدمتها را نسبت بجنس زن انجام داد . خدمت اسلام بزن تنها در ناحیه سلب اختیار داری مطلق پدران نبود . بطور کلی به او حریت داد ، شخصیت داد ، استقلال فکر و نظر داد ، حقوق طبیعی او را برسمیت شناخت . اما گامی که اسلام در طریق حقوق زن برداشت با آنچه در مغرب زمین میگذرد و دیگران از آنها تقلید میکنند دو تفاوت اساسی دارد . اول در ناحیه روانشناسی زن و مرد : اسلام در این زمینه اعجاز کرده است . ما در ضمن مقالات آینده در این باره بحث خواهیم کرد و نمونه‌هایی از آن بدست خواهیم داد . تفاوت دوم اینکه در اینست که اسلام در عین آنکه زنانرا بحقوق صفحه۹۰ انسانیشان آشنا کرد و به آنها شخصیت و حریت و استقلال داد هرگز آنها را به تمرد و عصیان و طغیان و بدبینی نسبت بجنس مرد وادار نکرد . نهضت اسلامی زن ، سفید بود ، نه سیاه و نه قرمز و نه کبود و نه بنفش . احترام پدران را نزد دختران ، و احترام شوهران را نزد زنان از میان نبرد ، اساس خانواده‌ها را متزلزل نکرد . زنان را بشوهرداری و مادری و تربیت فرزندان بدبین نکرد . برای مردان مجرد و شکارچی اجتماع که دنبال شکار مفت میگردند وسیله درست نکرد . زنان را از آغوش پاک شوهران و دختران را از دامن پر مهر پدران و مادران تحویل صاحبان پست اداری و پولداران نداد . کاری نکرد که از آن سوی اقیانوسها ناله‌ها به آسمان بلند شود که ای وای کانون مقدس خانواده متلاشی شد ، اطمینان پدری از میان رفت ، با اینهمه فساد چه کنیم ؟ با این همه بچه‌کشی و سقط جنین چه کنیم ؟ با چهل درصد نوزاد زنا چه کنیم ؟ نوزادانی که پدران آنها معلوم نیست و مادران آنها چون آنها را در خانه پدری مهربان بدنیا نیاورده‌اند علاقه‌ای به آنها ندارند و همینکه آنها را به یک مؤسسه اجتماعی تحویل میدهند هیچوقت بسراغ آنها نمی‌آیند . در کشور ما نیازمندی به نهضت زن هست . اما نهضت سفید اسلامی نه نهضت سیاه و تیره اروپائی . نهضتی که دست جوانان شهوت پرست از شرکت و دخالت در آن کوتاه باشد ، نهضتی که براستی از تعلیمات عالیه اسلامی سرچشمه بگیرد ، نه اینکه بنام تغییر قانون مدنی ، قوانین مسلم اسلامی دستخوش هوا و هوس قرار گیرد ، نهضتی که در درجه اول به یک بررسی عمیق و منطقی بپردازد تا روشن کند در اجتماعاتی که نام اسلام بر خود نهاده‌اند چه اندازه تعلیمات اسلامی اجرا میگردد . صفحه۹۱ اگر بیاری

خدا توفیق ادامه این مقالات همراه باشد پس از آنکه در همه مسائل لازم بحث خود را بپایان رساندیم کارنامه نهضت اسلامی زن را منتشر خواهیم کرد . آنوقت زن ایرانی خواهد دید می‌تواند نهضتی بپا کند که هم نو و دنیا پسند و منطقی باشد و هم از فلسفه مستقل چهارده قرنی خودش سرچشمه گرفته باشد ، بدون اینکه دست در یوزگی بطرف دنیای غرب دراز کرده باشد.

مسأله اجازه پدر

مسئله‌ای که از نظر ولایت پدران بر دختران مطرح است اینست که آیا در عقد دوشیزگان که برای اولین بار شوهر میکنند اجازه پدر نیز شرط است یا نه ؟ از نظر اسلام چند چیز مسلم است : پسر و دختر هر دو از نظر اقتصادی استقلال دارند . هر یک از دختر و پسر اگر بالغ و عاقل باشند و بعلاوه رشید باشند یعنی از نظر اجتماعی آن اندازه رشد فکری داشته باشند که بتوانند شخصا مال خود را حفظ و نگهداری کنند ثروت آنها را باید در اختیار خودشان قرار داد . پدر یا مادر یا شوهر یا برادر و یا کس دیگر حق نظارت و دخالت ندارد . مطلب مسلم دیگر مربوط به امر ازدواج است . پسران اگر بسن بلوغ برسند و واجد عقل و رشد باشند خود اختیاردار خود هستند و کسی حق دخالت ندارد . اما دختران : دختر اگر یکبار شوهر کرده است و اکنون بیوه است ، قطعا از لحاظ اینکه کسی حق دخالت در کار او ندارد مانند پسر است . و اگر دوشیزه است و اولین بار است که میخواهد با مردی پیمان زناشوئی ببندد چطور ؟ در اینکه پدر اختیاردار مطلق او نیست و نمیتواند بدون میل و رضای او ، او را به هر کس که دلش می‌خواهد شوهر صفحه۹۲ بدهد حرفی نیست . چنانکه دیدیم پیغمبر اکرم صریحا در جواب دختری که پدرش بدون اطلاع و نظر او ، او را شوهر داده بود فرمود اگر مایل نیستی میتوانی با دیگری ازدواج کنی . اختلافی که میان فقها هست در این جهت است که آیا دوشیزگان حق ندارند بدون آنکه موافقت پدران را جلب کنند ازدواج کنند و یا موافقت پدران بهیچ وجه شرط صحت ازدواج آنها نیست ؟ البته یک مطلب دیگر نیز مسلم و قطعی است که اگر پدران بدون جهت از موافقت با ازدواج دختران خود امتناع کنند حق آنها ساقط میشود و دختران در اینصورت به اتفاق همه فقهای اسلام در انتخاب شوهر آزادی مطلق دارند . راجع باینکه آیا موافقت پدر شرط است یا نه ؟ چنانکه گفتیم میان فقهاء اختلاف است و شاید اکثریت فقها خصوصا فقهای متأخر موافقت پدر را شرط نمیدانند ولی عده‌ای هم آنرا شرط میدانند . قانون مدنی ما از دسته دوم که فتوای آنها مطابق احتیاط است پیروی کرده است . چون مطلب یک مسئله مسلم اسلامی نیست از نظر اسلامی درباره آن بحث نمیکنیم ولی از نظر اجتماعی لازم میدانم در این‌باره بحث کنم . بعلاوه نظر شخصی خودم اینست که قانون مدنی از اینجهت راه صوابی رفته است .

مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت

فلسفه اینکه دوشیزگان لازم است - یا لااقل خوب است - بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصر شناخته شده و از لحاظ رشد اجتماعی کمتر از مرد بحساب آمده است . اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشیزه که بیوه شانزده ساله نیازی به موافقت پدر ندارد و دوشیزه هجده ساله طبق این قول نیاز دارد . بعلاوه اگر دختر صفحه۹۳ از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است چرا اسلام بدختر بالغ رشید استقلال اقتصادی داده است و معاملات چند صد میلیونی او را صحیح و مستغنی از موافقت پدر یا برادر یا شوهر میداند ؟ این مطالب فلسفه دیگری دارد که گذشته از جنبه ادله فقهی ، از این فلسفه نمیتوان چشم پوشید و به نویسندگان قانون مدنی باید آفرین گفت : این مطلب به قصور و عدم رشد عقلی و فکری زن مربوط نیست . به گوشه‌ای از روانشناسی زن و مرد مربوط است . مربوط است بحس شکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر . مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبت . آنچه مرد را میلغزاند و از پا در

می‌آورد شهوت است ، و زن باعتراف روانشناسان صبر و استقامتش در مقابل شهوت از مرد بیشتر است . اما آن چیزی که زن را از پا در می‌آورد و اسیر می‌کند اینست که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق از دهان مردی بشنود . خوش باوری زن در همینجاست . زن مادامی که دوشیزه است و هنوز صابون مردان به جامه‌اش نخورده است ، زمزمه‌های محبت مردان را بسهولت باور میکند . نمیدانم نظریات پروفسور ریک ، روانشناس امریکائی را تحت عنوان " : دنیا برای مرد و زن یک جور نیست " در شماره ۹۰ مجله زن روز خواندید یا نخواندید ؟ او میگوید : بهترین جمله‌ای که یکمرد میتواند بزنی بگوید ، اصطلاح " عزیزم ، تو را دوست دارم" است . هم او میگوید " : خوشبختی برای یک زن یعنی بدست آوردن قلب یکمرد و نگهداری او برای تمام عمر. " رسول اکرم ، آن روانشناس خدائی ، این حقیقت را صفحه۹۴ چهارده قرن پیش به وضوح بیان کرده است . می‌فرماید " : سخن مرد به زن " تو را دوست دارم ، هرگز از دل زن بیرون نمی‌رود " مردان شکارچی از این احساس زن همواره استفاده میکنند . دام " عزیزم ، از عشق تو میمیرم " برای شکار دخترانی که درباره مردان تجربه‌ای ندارند بهترین دامها است . در این روزها داستان زنی بنام افسر که میخواست خودکشی کند و مردی بنام جواد که او را اغفال کرده بود سر زبانها بود و کارشان بدادسرا کشید . آن مرد برای اغفال افسر از فورمول فوق استفاده میکند و افسر طبق نقل مجله زن روز چنین می گوید " : اگر چه با او حرف نمیزدم اما دلم می‌خواست هر روز و هر ساعت او را ببینم " . " عاشقش نشده بودم . اما بعشقی که ابراز میداشت نیاز روحی داشتم . همه زنها همینطورند قبل از آنکه عشق را دوست داشته باشند عاشق را دوست دارند و همیشه برای دختران و زنان پس از پیدا شدن عاشق عشق بوجود می‌آید . من نیز از این قاعده مستثنی نبودم . " تازه این یک زن بیوه و تجربه دیده است . وای بحال دختران نا آزموده . اینجاست که لازم است دختر مرد ناآزموده ، با پدرش که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنائی برای دختران خیر و سعادت میخواهند مشورت کند و لزوما موافقت او را جلب کند . در اینجا قانون بهیچوجه زن را تحقیر نکرده است ، بلکه دست حمایت خود را روی شانه او گذاشته است . اگر پسران ادعا کنند که چرا قانون ما را ملزوم به جلب موافقت پدران یا مادران نکرده است ، آنقدر دور از منطق نیست که کسی بنام صفحه۹۵ دختران بلزوم جلب موافقت پدران اعتراض کند . من تعجب میکنم از کسانیکه هر روز با داستانهائی از قبیل داستان بیوک و زهره و عادل و نسرین مواجه هستند و می‌بینند و میشنوند و باز هم دختران را به تمرد و بی اعتنائی نسبت به اولیاءشان توصیه میکنند . این کارها از نظر من نوعی تبانی است میان افرادی که مدعی دلسوزی نسبت به زن هستند و میان صیادان و شکارچیان زن در عصر امروز ، اینها برای آنها طعمه درست میکنند ، تیر آوری مینمایند و شکارها را بسوی آنها رم میدهند . نویسنده ۴۰ پیشنهاد در شماره ۸۸ مجله زن روز میگوید " : ماده ۱۰۴۳ مخالف و ناقض همه مواد قانونی مربوط به بلوغ و رشد است . و نیز مخالف اصل آزادی انسانها و منشور ملل متحد است " . . . مثل اینکه نویسنده چنین تصور کرده است که مفاد ماده مزبور اینست که پدران حق دارند از پیش خود دختران را بهر کس که بخواهند شوهر دهند . یا حق دارند بی جهت مانع ازدواج دختران خود بشوند . اگر اختیار ازدواج بدست خود دختران باشد و موافقت پدر را شرط صحت ازدواج بدانیم آنهم بشرط اینکه پدر سوء نیت یا کج سلیقگی خاصی که مانع ازدواج دختر بشود نداشته باشد چه عیبی دارد و چه منافاتی با اصل آزادی انسانها دارد ؟ این یک احتیاط و مراقبتی است که قانون برای حفظ زن تجربه نکرده کرده است و ناشی از نوعی سوء ظن بطبیعت مرد است . نویسنده مزبور میگوید " : – قانونگذار ما دختر را در سن سیزده سالگی ، پیش از آنکه رشد فکری پیدا کند و اصولا معنی ازدواج و همسر صفحه۹۶ بودن و همسر داشتن را بدرستی درک کند صالح برای ازدواج میداند و اجازه میدهد یک چنین موجودی که هنوز برای خرید و فروش چند کیلو سبزی صلاحیت ندارد ازدواج کند و برای خودش شریک زندگی مادام العمر انتخاب نماید . اما بدختری که بیست و پنج یا چهل سال دارد و درس خوانده و دانشگاه دیده است و بمقام عالی از دانش رسیده است اجازه نمیدهد بدون اجازه و تصویب پدر یا جد پدری عوام و بیسواد خود ازدواج کند " . . . اولا از کجای قانون استفاده میشود که دختر سیزده ساله میتواند بدون اجازه پدر ازدواج کند و دختر بیست و پنج یا چهل ساله دانشگاه دیده نمی تواند

؟ ثانیا شرطیت اجازه پدر در حدودی است که از عاطفه پدری و درک احساسات مرد نسبت به زنان سرچشمه میگیرد و اگر شکل مانع تراشی بخود بگیرد اعتبار ندارد . ثالثا گمان نمیکنم یک نفر قاضی تا کنون پیدا شده باشد و مدعی شده باشد که از نظر قانون مدنی رشد عقلی و فکری در ازدواج شرط نیست و یک دختر سیزده ساله که بقول نویسنده معنی ازدواج و انتخاب همسر را نمیفهمید میتواند ازدواج کند . قانون مدنی در ماده ۲۱۱ چنین می گوید " : برای اینکه متعاملین اهل محسوب شوند باید بالغ و عاقل و رشید باشند . " هر چند در این جمله کلمه متعاملین بکار رفته و باب نکاح باب معامله نیست ، اما چون دنباله یک عنوان کلی است ، (عقود ، معاملات و الزامات) که از ماده ۱۸۱ آغاز می‌شود ، کارشناسان قانون مدنی ماده ۲۱۱ را بعنوان " اهلیت عام" تلقی کرده‌اند که در همه عقود لازم است . در تمام قباله‌های قدیم نام مرد را پس از " البالغ العاقل - صفحه۹۷ الرشید " و نام زن را پس از " البالغه العاقله الرشیده " ذکر میکردند . چگونه ممکن است نویسندگان قانون مدنی از این نکته غافل مانده باشند ؟! نویسندگان قانون مدنی باور نمیکرده‌اند که کار انحطاط فکری به اینجا بکشد که با آنکه اهلیت عام را ذکر کرده‌اند لازم باشد که مجددا ماده‌ای در باب نکاح به بلوغ و عقل و رشد اختصاص دهند . یکی از شارحین قانون مدنی (آقای دکتر سیدعلی شایگان) ماده ۱۰۶۴ را که میگوید " : عاقد باید بالغ و عاقل و قاصد باشد " بخیال اینکه مربوط بزوجین است و اهلیت آنها را برای نکاح بیان میکند و شرط رشد را ذکر نکرده است ، با ماده ۲۱۱ که اهلیت عام را ذکر کرده است منافی دانسته و سپس در مقام توجیه برآمده است . در صورتیکه ماده ۱۰۶۴ مربوط به عاقد است و لازم نیست عاقد رشید باشد . آنچه در اینمورد قابل اعتراض است عمل مردم ایرانی است نه قانون مدنی و نه قانون اسلام . در میان مردم ما غالب پدران هنوز مانند دوران جاهلیت ، خود را اختیاردار مطلق میدانند و اظهار نظر دختر را در امر انتخاب همسر و شریک زندگی و پدر فرزندان آینده‌اش ، بی حیائی و خارج از نزاکت میدانند و به رشد فکری دختر که لزوم آن از مسلمات اسلام است توجهی نمیکنند . چه بسیار است عقدهائی که قبل از رشد دختران صورت میگیرد و شرعا باطل و بلا اثر است . عاقدها از رشد دختر تحقیق و جستجو نمیکنند . بلوغ دختر را کافی می‌دانند . در صورتیکه میدانیم چه داستانها از علماء بزرگ صفحه۹۸ در زمینه آزمایش رشد عقلی و فکری دختران در دست است . بعضی از علماء رشد دینی دختر را شرط میدانسته‌اند . تنها به عقد بستن دختری تن میدادند که در اصول دین بتواند استدلال کند و متأسفانه غالب اولیاء اطفال و عاقدها این مراعاتها را نمیکنند . اما مثل اینکه بنا نیست عمل این مردم انتقاد شود ، باید همه کاسه‌ها و کوزه‌ها را سر قانون مدنی شکست و افکار مردم را متوجه معایب قانون مدنی که زائیده قوانین اسلامی است کرد . ایرادی که بنظر من بر قانون مدنی وارد است مربوط بماده ۱۰۴۲ است . این ماده میگوید " : بعد از رسیدن به سن پانزده سال تمام نیز اناث نمیتوانند مادام که بسن هیجده سال تمام نرسیده‌اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند . " طبق این ماده دختر میان پانزده و هجده هر چند بیوه باشد بدون اجازه ولی نمی‌تواند شوهر کند . در صورتیکه نه از نظر فقه شیعه و نه از نظر اعتبار عقلی اگر زنی واجد شرایط بلوغ و رشد باشد و یک بار هم شوهر کرده است لزومی ندارد که موافقت پدر را جلب کند . صفحه۹۹

بخش چهارم اسلام و تجدد زندگی

توضیحات

مقتضیات زمان . دین و مقتضیات زمان از نظر نهرو . خاصیت انطباق اسلام با پیشرفتهای زندگی اعجاب خارجیان را برانگیخته است . اسلام برای احتیاجات ثابت ، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر ، وضع ناثابت و متغیری در نظر گرفته است . اگر همه چیز را با زمان منطبق کنیم پس خود زمان را با چه چیز منطبق سازیم ؟ فکر عدم انطباق اسلام با زمان ناشی از جمود گروهی و جهالت گروهی دیگر است . قرآن جامعه اسلامی را به گیاهی که در حال رشد است تشبیه می کند . کلمه " پدیده قرن " خانواده‌های بی

شماری را متلاشـی کرده است . جامد جز با کهنه خو نمی گیرد ، و جاهل هر فسادی را به نام مقتضـیات زمان موجه می‌شمارد . پیچ و لولاهـائی که در ساختمـان قوانین اسـلامی به کـار رفته و به آنهـا خاصـیت تحرك و انعطاف داده است . کلاه لگنی حرام نیست ، طفیلیگری حرام است . اسلام برای قاعده ضرر و قاعده حرج حق " وتو " قائل شده است . صفحه۱۰۱

اسلام و تجدد زندگی (۱)

مقتضیات زمان

اینجـانب در مقـدمه کتـاب " انسـان و سـرنوشت " که مسـئله عظمت و انحطـاط مسـلمین را بررسـی کردهام تحقیق در علل انحطاط مسـلمین را در سه بخش قابـل بررســی دانســتهام : بخش اسـلام ، بخش مسـلمین ، بخش عوامـل بیگـانه . در آن مقـدمه ، یکی از موضوعات بیست و هفتگانه‌ای که بررسـی و تحقیق در آنها را لازم شـمردهام همین موضوع است و وعـده دادهام که رساله‌ای تحت عنـوان " اسـلام و مقتضـیات زمـان " در این زمینه منتشـر کنم و البته یادداشـتهای زیـادی قبلاـ برای آن تهیه کردهام . در این سلسـله مقالاـت نمیتوان تمـام مطـالبی که بایـد بصورت یک رساله درآیـد ، گنجانیـد ، ولی تا آنجا که اجمالا ذهن خواننـدگان محترم این مقالات را درباره این موضوع روشن کنم توضیح خواهم داد . صفحه۱۰۳ موضوع مذهب و پیشرفت از موضوعاتی است که بیشتر و پیشتر از آنکه برای ما مسـلمانان مطرح باشـد برای پیروان سایر مـذاهب مطرح بوده است . بسـیاری از روشـنفکران جهان فقط از آن جهت مـذهب را ترک کردهانـد که فکر میکردهانـد میان مـذهب و تجـدد زندگی ناسازگاری است . فکر میکردهاند لازمه دینداری توقف و سـکون و مبـارزه بـا تحرك و تحول است ، و به عبـارت دیگر خاصـیت مـذهب را ثبـات و یـک نواختی و حفـظ شـکلها و صورتهای موجود میدانسـتهاند . نهرو نخست وزیر فقید هند عقاید ضد مذهبی داشـته است و بهیچ دین و مذهبی معتقد نبوده است . از گفته‌های وی چنین بر می‌آید که چیزی که وی را از مذهب متنفر کرده است ، جنبه " دگم " و یکنواختی مذهب است . نهرو در اواخر عمر در وجود خودش و در جهان یک (خلاء) احساس میکند و معتقد میشود این خلاء را جز نیروی معنوی نمیتواند پر کند . در عین حال از نزدیک شـدن به مـذهب بخاطر همان حالت جمود و یکنواختی که فکر میکنـد در هر مذهبی هست وحشت میکند . یـک روزنامه‌نگار هنـدی بنام کارانجیا در اواخر عمر نهرو با وی مصاحبه‌ای بعمل آورده است (بفارسـی چاپ شـده است) و ظاهرا آخرین اظهـار نظری است که نهرو دربـاره مسائل کلی جهانی کرده است . کارانجیا آنجا که راجع به گانـدی با وی مـذاکره میکند می گوید : بعضـی از روشـنفکران و عناصـر مترقی عقیده دارند که گاندی جی با راه حلهای احساساتی و روشهای معنوی و روحانی صفحه۱۰۴ خود اعتقادات ابتـدائی شـما را به سوسـیالیسم علمی متزلزل و ضـعیف ساخت . نهرو ضـمن جوابی که میدهـد میگویـد : اسـتفاده از روشـهای معنوی و روحـانی نیز لازم و خوب است . من همیشه در این مورد با گانـدی جی هم عقیـده بودم و چه بسا که امروز اسـتفاده از این وسائل را لازمتر میشـمارم زیرا امروز در برابر خلاء معنوی تمـدن جدیدی که رواج میپذیرد بیش از دیروز باید پاسـخهای معنوی و روحانی بیابیم . کارانجیا سـپس راجع به مارکسیسم از وی سؤالاتی میکند و نهرو برخی نارسائی‌های مارکسیسم را گوشزد میکند و دوباره همان راه‌حلهای روحی را طرح میکند . در این وقت کارانجیا بوی میگوید : آقای نهرو ، آیا اظهارات شما که اکنون از مفاهیم راه حلهای اخلاقی و روحی سـخن میگوئید میان جنابعالی با جواهر لعل دیروز (یعنی خود نهرو در زمان جوانی) تفاوتی بوجود نمی‌آورد ؟ آنچه شـما میگوئیـد این تصور را ایجاد میکنـد که آقای نهرو در شامگاه عمرش در جسـتجوی خـداوند برآمـده است . نهرو میگوید آری ، من تغییر یافته‌ام ، تأکید من بر روی موازین و راه حلهای اخلاقی و روحی بدون توجه و نادانسـته نیست . . . سپس خود وی میگوید " : اکنون این مسئله پیش می‌آید که چگونه میتوان اخلاق و روحیات را به سطح عالیتری بالا برد

"و اینطور جواب میدهد : بدیهی است برای این منظور مذهب وجود دارد ، اما متأسفانه مذهب به شکلی کوته نظرانه و به صورت پیروی از دستورهای خشک و قالبی و انجام بعضی تشریفاتی معین پائین آمده صفحه۱۰۵ است . شکل ظاهری و صدف خارجی آن باقیمانده است در حالی که روح و مفهوم واقعی آن از میان رفته است .

اسلام و مقتضیات زمان

در میان ادیان و مذاهب هیچ دین و مذهبی مانند اسلام در شئون زندگی مردم مداخله نکرده است . اسلام در مقررات خود به یک سلسله عبادات و اذکار و اوراد و یک رشته اندرزهای اخلاقی اکتفا نکرده است ، همانطوریکه روابط بندگان با خدا را بیان کرده است خطوط اصلی روابط انسانها و حقوق و وظایف افراد را نسبت بیکدیگر نیز در شکلهای گوناگون بیان کرده است . قهرا پرسش انطباق با زمان درباره اسلام که چنین دینی است بیشتر مورد پیدا میکند .

خصلت انطباق اسلام با زمان از نظر خارجیان

اتفاقا بسیاری از دانشمندان و نویسندگان خارجی ، اسلام را از نظر قوانین اجتماعی و مدنی مورد مطالعه قرار داده‌اند و قوانین اسلامی را بعنوان یک سلسله قوانین مترقی ستایش کرده و خاصیت زنده و جاوید بودن این دین و قابلیت انطباق قوانین آن را با پیشرفتهای زمان مورد توجه و تمجید قرار داده‌اند . برنارد شاو نویسنده معروف و آزاد فکر انگلیسی گفته است " : من همیشه نسبت بدین محمد بواسطه خاصیت زنده بودن عجیبش نهایت احترام را داشته‌ام . بنظر من اسلام تنها مذهبی است که استعداد توافق و تسلط بر حالات گوناگون و صور متغیر زندگی و مواجهه با قرون مختلف را دارد . صفحه۱۰۶ " چنین پیش بینی میکنم و از همین اکنون آثار آن پدیدار شده است که ایمان محمد مورد قبول اروپای فردا خواهد بود " . روحانیون قرون وسطی در نتیجه جهالت یا تعصب ، شمایل تاریکی از آئین محمد رسم میکردند ، او بچشم آنها از روی کینه و عصبیت ضد مسیح جلوه کرده بود ، من درباره این مرد این مرد فوق العاده مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نه تنها ضد مسیح نبوده بلکه باید نجات دهنده بشریت نامیده شود . بعقیده من اگر مردی چون او صاحب اختیار دنیای جدید بشود طوری در حل مسائل و مشکلات دنیا توفیق خواهد یافت که صلح و سعادت آرزوی بشر تأمین خواهد شد . " دکتر شبلی شمیل یک عرب لبنانی مادی مسلک است . او برای اولین بار بنیاد انواع داروین را بضمیمه شرح بوخنر آلمانی ، بعنوان حربه‌ای علیه عقائد مذهبی ، بزبان عربی ترجمه کرد و در اختیار عربی زبانان قرار داد . وی با آنکه ماتریالیست است از اعجاب و تحسین نسبت باسلام و عظمت آورنده آن خودداری نمیکند و همواره اسلام را بعنوان یک آئین زنده و قابل انطباق با زمان ستایش میکند . این مرد در جلد دوم کتابی که بنام فلسفه النشوء والارتقاء بعربی منتشر کرده است مقاله‌ای دارد تحت عنوان " القرآن والعمران " این مقاله را در رد یکی از خارجیان که به کشورهای اسلامی مسافرت کرده و اسلام را مسئول انحطاط مسلمین دانسته نوشته است . شبلی شمیل سعی دارد در این مقاله ثابت کند که علت انحطاط مسلمین انحراف از تعالیم اجتماعی اسلامی است نه اسلام و آن عده از غربی‌ها که به اسلام حمله میکنند یا اسلام را نمی‌شناسند و صفحه۱۰۷ یا سوء نیت دارند و میخواهند با بد بین کردن شرقی‌ها بقوانین و مقرراتی که بهرحال از میان خودشان برخاسته ، طوق بندگی خود را بگردن آنها بگذارند . در عصر ما این پرسش که آیا اسلام با مقتضیات زمان هماهنگی دارد یا نه عمومیت پیدا کرده است . اینجانب که با طبقات مختلف و مخصوصا طبقه تحصیل کرده و دنیا دیده برخورد و معاشرت دارم ، هیچ مطلبی را ندیده‌ام به اندازه این مطلب مورد سؤال و پرسش واقع شود .

اشکالات

گـاهی به پرسـش خود رنـگ فلسـفی میدهنـد و میگوینـد در این جهان همه چیز در تغییر است ، هیـچ چیزی ثابت و یکنواخت باقی نیمانـد . اجتماع بشـر نیز از این قاعـده مسـتثنی نیست و چگونه ممکن است یک سلسـله قوانین اجتماعی برای همیشه بتواند ثابت و باقی بماند ؟ اگر صرفا از نظر فلسفی این مسئله را مورد توجه قرار دهیم جوابش واضح است . آنچیزی که همواره در تغییر است ، نو و کهنه میشود ، رشد و انحطاط دارد ، ترقی و تکامل دارد همانا مواد و ترکیبات مادی اینجهان است . و اما قوانین جهان ثابت اسـت ، مثلا موجودات زنـده طبق قوانین خاصـی تکامل پیـدا کرده و میکننـد و دانشـمندان قوانین تکامل را بیان کرده‌اند . خود موجودات زنده دائما در تغییر و تکاملند . اما قوانین تغییر و تکامل چطور ؟ البته قوانین تغییر و تکامل متغییر و متکامل نیسـتند و سخن ما درباره قوانین است . در اینجهت فرق نمیکند که قانون مورد نظر یک قانون طبیعی باشد یا صـفحه۱۰۸ یک قانون وضعی و قراردادی ، زیرا ممکـن اسـت یـک قـانون وضـعی و قراردادی از طـبیعت و فطرت سرچشـمه گرفته باشـد . و تعیین کننـده خـط سـیر تکـاملی افراد و اجتماعات بشـری باشد . ولی پرسشهائیکه در زمینه انطباق و عدم انطباق اسلام با مقتضیات زمان وجود دارد تنها جنبه کلی و فلسفی نـدارد . آن پرسشـی کـه بیش از هر پرسـش دیگر تکرار میشـود اینسـت کـه قـوانین در زمینه احتیاجـات وضـع میشـود و احتیاجـات اجتماعی بشـر ثابت و یک نواخت نیست ، پس قوانین اجتماعی نیز نمی‌تواند ثابت و یکنواخت باشد . این پرسـش چه پرسش خوب و ارزنـده‌ای است . اتفاقـا یکی از جنبه‌هـای اعجازآمیز دین مبین اسـلام که هر مسـلمان فهمیـده و دانشـمندی از آن احساس غرور و افتخـار میکنـد اینست که اسـلام در مورد احتیاجـات ثـابت فردی یـا اجتماعی قوانین ثابت و در مورد احتیاجات موقت و متغیر وضـع متغیری در نظر گرفته است و ما بیاری خداوند تا اندازه‌ای که با این سلسله مقالات متناسب باشد شرح خواهیم داد .

خود زمان با چه چیز منطبق شود ؟

اما قبل از آنکه وارد این مبحث بشویم ذکر دو مطلب را لازم میدانم : یکی اینکه اکثر افرادی که از پیشـرفت و تکامل و تغییر اوضاع زمان دم میزننـد خیال میکننـد هر تغییری که در اوضاع اجتماعی پیـدا میشود خصوصا اگر از مغرب زمین سرچشـمه گرفته باشد باید بحساب تکامل و پیشرفت گذاشت ، و این از گمراه صفحه۱۰۹ کننده‌ترین افکاری است که دامنگیر مردم امروز شده است . به خیال این گروه چون وسائـل و ابزارهای زنـدگی روز بروز عوض می‌شود و کاملتر جای ناقص‌تر را میگیرد و چون علم و صـنعت در حال پیشـرفت است پس تمام تغییراتی که در زندگی انسان‌ها پیدا میشود نوعی پیشـرفت و رقاء است و باید استقبال کرد ، بلکه جبر زمان است و خواه ناخواه جای خود را باز میکند . در صورتیکه نه همه تغییرات نتیجه مسـتقیم علم و صـنعت است و نه ضـرورت و جبری در کار است . در همان حالی که علم در حال پیشـروی است طبیعت هوسـباز و درنده خوی بشـر هم بیکار نیست . علم و عقل ، بشر را بسوی کمال جلو میبرد و طبیعت هوسـباز و درنده خوی بشـر سـعی دارد بشـر را بسوی فساد و انحراف بکشاند . طبیعت هوسباز و درنده‌خو همواره سـعی دارد علم را بصورت ابزاری برای خود درآورد و در خدمت هوسهای شهوانی و حیوانی خود بگمارد . زمان همانطوریکه پیشـروی و تکامل دارد فساد و انحراف زمان هم دارد . باید با پیشرفت زمان پیشروی کرد و با فساد و انحراف زمان هم بایـد مبارزه کرد . مصـلح و مرتجع هر دو علیه زمان قیام میکنند ، با این تفاوت که مصـلح علیه انحراف زمان و مرتجع علیه پیشـرفت زمـان قیام میکنـد . اگر زمان و تغییرات زمان را مقیاس کلی خوبی‌ها و بـدی‌ها بـدانیم پس خود زمان و تغییرات آنرا با چه مقیاسـی اندازه‌گیری کنیم ؟ اگر همه چیز را با زمان باید تطبیق کنیم خود زمان را با چه چیزی تطبیق دهیم ؟ اگر بشر باید دست بسته در همه

چیز تابع زمان و تغییرات زمان باشد پس نقش فعال و خلاق و سازنده اراده بشر کجا رفت ؟ انسان که بر مرکب زمان سوار است و در حال حرکت است صفحه ۱۱۰ نباید از هدایت و رهبری این مرکب ، آنی غفلت کند . آنانکه همه از تغییرات زمان دم می‌زنند و از هدایت و رهبری زمان غافلند نقش فعال انسان را فراموش کرده‌اند و مانند اسب سواری هستند که خود را در اختیار اسب قرار داده است .

انطباق یا نسخ ؟

مطلب دومی که لازم است در اینجا یادآوری کنم اینست که بعضی از افراد ، مشکل " اسلام و مقتضیات زمان " را با فورمول بسیار ساده و آسانی حل کرده‌اند . میگویند دین اسلام یک دین جاودانی است و با هر عصر و زمانی قابل انطباق است . همینکه میپرسیم کیفیت این انطباق چگونه است ؟ و فرمول آن چیست ؟ میگویند : اگر دیدیم اوضاع زمان عوض شد فورا آن قوانین را نسخ میکنیم و قانون دیگر بجای آنها وضع میکنیم ! نویسنده ۴۰ پیشنهاد این مشکل را بهمین صورت حل کرده است . میگوید قوانین دنیوی ادیان باید حالت نرمش و انعطاف داشته و با پیشرفت علم و دانش و توسعه تمدن هماهنگ و سازگار باشد و این قبیل نرمشها و انعطاف و قابل تطبیق باقتضای زمان بودن نه تنها بر خلاف تعالیم عالیه اسلام نیست بلکه مطابق روح آن میباشد (مجله زن روز شماره ۹۰ صفحه ۷۵) . نویسنده مزبور در قبل و بعد این جمله‌ها میگوید چون مقتضیات زمان در تغییر استو هر زمانی قانون نوینی ایجاب میکند و قوانین مدنی و اجتماعی اسلام متناسب است با زندگی ساده عرب جاهلیت و غالبا عین رسوم و عادات عرب جاهلی است و با زمان حاضر تطبیق نمیکند ، پس باید قوانین دیگری امروز بجای آنها صفحه ۱۱۱ وضع شود . از اینگونه اشخاص باید بپرسید اگر معنی قابلیت انطباق با زمان ، قابلیت آن برای منسوخ شدن است کدام قانون است که این نرمش و انعطاف را ندارد ؟ کدام قانون است که به این معنی قابل انطباق با زمان نیست ؟ ! این توجیه برای نرمش و قابلیت انطباق اسلام با زمان ، درست مثل اینست که کسی بگوید : کتاب و کتابخانه بهترین وسیله لذت بردن از عمر است . اما همینکه از او توضیح بخواهید ، بگوید برای اینکه انسان هر وقت هوس کیف و لذت بکند فورا کتابها را حراج میکند و پول آنها را صرف بساط عیش و نوش میکند . نویسنده مزبور میگوید - تعلیمات اسلام بر سه قسم است . قسم اول اصول عقائد است از قبیل توحید و نبوت و معاد و غیره . قسم دوم عبادات است از قبیل مقدمات و مقارنات نماز و روزه و وضو و طهارت و حج و غیره . قسم سوم قوانینی است که بزندگی مردم مربوط است . قسم اول و دوم جزء دین است و آنچیزی که مردم باید برای همیشه برای خود حفظ کنند همانها هستند . اما قسم سوم جزء دین نیست ، زیرا دین با زندگی مردم سر و کار ندارد و پیغمبر هم این قوانین را بعنوان اینکه جزء دین است و مربوط بوظیفه رسالت است نیاورده ، بلکه چون اتفاقا آنحضرت زمامدار بود باین مسائل هم پرداخت و گرنه شأن دین فقط اینست که مردم را بعبادت و نماز و روزه وادار کند . دین را با زندگی دنیای مردم چه کار ؟ من نمیتوانم باور کنم یک نفر در یک کشور اسلامی زندگی کند و این اندازه از منطق اسلام بی خبر باشد . صفحه۱۱۲ مگر قرآن هدف انبیاء و مرسلین را بیان نکرده است ؟ مگر قرآن در کمال صراحت نمیگوید : « لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط »ما همه پیغمبران را با دلائل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم بعدالت قیام کنند . قرآن عدالت اجتماعی را بعنوان یک هدف اصلی برای همه انبیاء ذکر میکند . اگر میخواهید بقرآن عمل نکنید چرا گناه بزرگتری مرتکب میشوید و به اسلام و قرآن تهمت میزنید . اکثر بدبختیهائیکه امروز گریبانگیر بشر شده از همین جا است که اخلاق و قانون یگانه پشتوانه خود را که دین است از دست داده‌اند . ما با این نغمه که اسلام خوب است اما بشرط اینکه محدود به مساجد و معابد باشد و به اجتماع کاری نداشته باشد . در حدود نیم قرن است که آشنائیم . این نغمه از ماوراء مرزهای کشورهای اسلامی بلند شده و در همه کشورهای اسلامی تبلیغ شده

است . بگذارید من این جمله را بزبان ساده‌تر و فارسی‌تر تفسیر کنم تا مقصود گویندگان اصلی آنرا بهتر توضیح دهم . خلاصه معنی آن اینست " اسلام تا آنجا که در برابر کمونیسم بایستد و جلو آنرا بگیرد باید بماند . اما آنجا که با منافع غرب تماس دارد باید برود . " مقررات عبادی اسلام از نظر مردم مغرب زمین باید باقی باشد تا در مواقع لزوم بتوان مردم را علیه کمونیسم بعنوان یک سیستم الحادی و ضد خدا بحرکت آورد . اما مقررات اجتماعی اسلامی که فلسفه زندگی مردم مسلمان بشمار میرود و مسلمانان با داشتن آنها در مقابل مردم مغرب زمین احساس استقلال و شخصیت میکنند و مانع هضم شدن آنها در هاضمه صفحه۱۱۳ حریص مغرب زمین است باید از میان برود . متأسفانه ابداع کنندگان این تز کور خوانده‌اند . اولا چهارده قرن است که قرآن اصل « " نؤمن ببعض و نکفر ببعض " »را از اعتبار انداخته است و اعلام داشته است که مقررات اسلام تفکیک ناپذیر است . ثانیا گمان میکنم وقت آن رسیده است که مردم مسلمان دیگر فریب این نیرنگها را نخورند ، قوه نقادی مردم کم و بیش بیدار شده است و تدریجا میان مظاهر پیشرفت و ترقی که محصول شکفتن نیروی علمی و فکری بشر است و میان مظاهر فساد و انحراف هر چند از مغرب سرچشمه گرفته باشد فرق میگذارند . مردم سرزمین‌های اسلامی بیش از پیش بارزش تعلیمات اسلامی پی برده‌اند و تشخیص داده‌اند یگانه فلسفه مستقل زندگی آنها اسلام و مقررات اسلامی است و با هیچ قیمتی آنرا از دست نخواهند داد . مردم مسلمان پی برده‌اند که تبلیغ علیه قوانین اسلامی جز یک نیرنگ استعماری نیست . ثالثا ابداع کنندگان این تز باید بدانند اسلام هنگامی قادر است در مقابل یک سیستم الحادی یا غیر الحادی مقاومت کند که بصورت یک فلسفه زندگی بر اجتماعی حکومت کند و بگوشه مساجد و معابد محدود نباشد ، اسلامی که او را بگوشه معابد و مساجد محصور کرده باشند همانطوریکه میدانرا برای افکار غربی خالی میکند برای افکار ضد غربی نیز خالی خواهد کرد . غرامتی که امروز غرب در برخی کشورهای اسلامی میپردازد ثمره همین اشتباه است . صفحه۱۱۴

اسلام و تجدد زندگی (۲)

توضیحات

انسان تنها جانداری نیست که اجتماعی زندگی میکند ، بسیاری از حیوانات ، بالاخص حشرات ، زندگی اجتماعی دارند و از یک سلسله مقررات و نظامات حکیمانه پیروی میکنند ، اصول تعاون ، تقسیم کار ، تولید و توزیع ، فرماندهی و فرمانبری ، امر و اطاعت بر اجتماع آنها حکمفرماست . زنبور عسل و بعضی از مورچه‌ها و موریانه‌ها از تمدن و نظامات و تشکیلاتی برخوردارند که سالها بلکه قرنها باید بگذرد تا انسان که خود را از اشرف مخلوقات میشمارد بپایه آنها برسد . تمدن آنها ، بر خلاف تمدن بشر ، ادواری از قبیل عهد جنگل ، عهد حجر ، عهد آهن ، عهد اتم طی نکرده است . آنها از اولی که پا به این دنیا گذاشته‌اند دارای همین تمدن و تشکیلات بوده‌اند که امروز هستند و تغییری در اوضاع آنها رخ نداده است . این انسان است که بمصداق « " و خلق الانسان ضعیفا " »زندگیش از صفر شروع شده و بسوی بی نهایت پیش میرود . صفحه۱۱۵ برای حیوانات ، مقتضیات زمان همیشه یک جور است ، اقتضاهای زمان زندگی آنها را دگرگون نمیکند . برای آنها تجدد خواهی و نوپرستی معنی ندارد ، جهان نو و کهنه وجود ندارد . علم برای آنها هر روز کشف تازه‌ای نمیکند و اوضاع آنها را دگرگون نمیسازد ، صنایع سبک و سنگین هر روز بشکل جدیدتر و کاملتری به بازار آنها نمی‌آید . چرا ؟ چون با غریزه زندگی میکنند ، نه با عقل . اما انسان : زندگی اجتماعی انسان دائما دستخوش تغییر و تحول است . هر قرنی برای انسان دنیا عوض میشود . راز اشرف مخلوقات بودن انسان هم در همین جاست ، انسان فرزند بالغ و رشید طبیعت است . به مرحله‌ای رسیده است که دیگر نیازی به قیمومت و سرپرستی مستقیم طبیعت ، به اینکه نیروی

مرموزی بنام غریزه او را هدایت کند ندارد . او با عقل زندگی میکند نه با غریزه . طبیعت ، انسان را بالغ شناخته و آزاد گذاشته و سرپرستی خود را از او برداشته است . آنچه را حیوان با غریزه و با قانون طبیعی غیر قابل سرپیچی انجام میدهد . انسان با نیروی عقل و علم و با قوانین وضعی و تشریعی که قابل سرپیچی است بایـد انجام دهـد . راز فسادها و انحرافهائیکه انسانها از مسیر پیشرفت و تکامل پیدا میکننـد ، راز توقفها و انحطاطها ، راز سقوطها و هلاکتها نیز در همین جاست . برای انسان همانطور که راه پیشرفت و ترقی باز است ، راه فساد و انحراف و سقوط هم بسته نیست . صفحه۱۱۶ انسان رسیده به آنمرحله که به تعبیر قرآن کریم ، بار امانتی که آسمانها و زمین و کوهها نتوانستند کشید بدوش بگیرد . یعنی زندگی آزاد را بپذیرد و مسئولیت تکلیف و وظیفه و قانون را قبول کند ، و بهمین دلیل از ظلم و جهل ، از خودپرستی و اشتباه کاری نیز مصون نیست . قرآن کریم آنجا که این استعداد عجیب انسان را در تحمل امانت تکلیف و وظیفه بیان میکند بلافاصله او را با صفتهای " ظلوم " و " جهول " نیز توصیف مینماید . این دو استعداد در انسان ، استعداد تکامل و استعداد انحراف ، از یکدیگر تفکیک ناپذیرند . انسان مانند حیوان نیست که در زندگی اجتماعی نه بجلو برود و نه به عقب ، نه به چپ برود و نه براست ، در زندگی انسانها گاهی پیشروی است و گاهی عقب گرد ، در زندگی انسانها اگر حرکت و سرعت هست توقف و انحطاط هم هست . اگر پیشرفت و تکامل هست فساد و انحراف هم هست ، اگر عدالت و نیکی هست ظلم و تجاوز هم هست . اگر مظاهر علم و عقل هست مظاهر جهل و هواپرستی هم هست . تغییرات و پدیده‌های نوی که در زمان پیدا میشود ممکن است از قسم دوم باشد .

جامدها و جاهلها

از جمله خاصیتهای بشر افراط و تفریط است ، انسان اگر در حد اعتدال بایستد کوشش میکند میان تغییرات نوع اول و نوع دوم تفکیک کند . کوشش میکند زمان را با نیروی علم و ابتکار و سعی و عمل جلو ببرد ، کوشش میکند خود را با مظاهر ترقی و پیشرفت صفحه۱۱۷ زمان تطبیق دهد و هم کوشش میکند جلو انحرافات زمان را بگیرد و از همرنگ شدن با آنها خود را برکنار دارد . اما متأسفانه همیشه اینطور نیست ، دو بیماری خطرناک همواره آدمی را در این زمینه تهدید میکند : بیماری جمود و بیماری جهالت ، نتیجه بیماری اول توقف و سکون و باز ماندن از پیشروی و توسعه است و نتیجه بیماری دوم سقوط و انحراف است . جامد از هر چه نو است متنفر است و جز با کهنه خو نمیگیرد و جاهل هر پدیده نوظهوری را بنام مقتضیات زمان ، بنام تجدد و ترقی موجه میشمارد . جامد هر تازه‌ای را فساد و انحراف می‌خواند و جاهل همه را یک جا بحساب تمدن و توسعه علم و دانش میگذارد . جامد میان هسته و پوسته ، وسیله و هدف فرق نمیگذارد ، از نظر او دین مأمور حفظ آثار باستانی است ، از نظر او قرآن نازل شده است برای اینکه جریان زمان را متوقف کند و اوضاع جهان را بهمان حالی که هست میخکوب نماید . از نظر او عمه جزو خواندن ، با قلم نی نوشتن ، از قلمدان مقوائی استفاده کردن ، در خزانه حمام شستشو کردن ، با دست غذا خوردن ، چراغ نفتی سوختن ، جاهل و بیسواد زیستن را بعنوان شعائر دینی باید حفظ کرد . جاهل برعکس ، چشم دوخته به بیند در دنیای مغرب چه مد تازه و چه عادت نوی پیدا شده است که فورا تقلید کند و نام تجدد و جبر زمان روی آن بگذارد . جامد و جاهل متفقا فرض میکنند که هر وضعی که در قدیم بوده است ، جزء مسائل و شعائر دینی است ، با این تفاوت که جامد صفحه۱۱۸ نتیجه میگیرد این شعائر را باید نگهداری کرد و جاهل نتیجه میگیرد اساسا دین ملازم است با کهنه پرستی و علاقه به سکون و ثبات . در قرون اخیر مسئله تناقض علم و دین در میان مردم مغرب زمین زیاد مورد بحث و گفت و گو واقع شده است . فکر تناقض دین و علم دو ریشه دارد ، یکی این که کلیسا پاره‌ای از مسائل علمی و فلسفی قدیم را بعنوان مسائل دینی که از جنبه دینی نیز بایـد به آنها معتقد بود پذیرفته بود و ترقیات علوم خلاف آنها را ثابت کرد . دیگر از اینراه که علوم وضع زندگی را دگرگون کرد ، و شکل زندگی را تغییر داد .

جامدهای متدین نما همانطوریکه به پاره‌ای مسائل فلسفی بی جهت رنگ مذهبی دادند شکل ظاهری مادی زندگی را هم میخواستند جزء قلمرو دین بشمار آورند ، افراد جاهل و بی خبر نیز تصور کردند که واقعا همین طور است و دین برای زندگی مادی مردم شکل و صورت خاصی در نظر گرفته است . و چون به فتوی علم باید شکل مادی زندگی را عوض کرد پس علم فتوای منسوخیت دین را صادر کرده است . جمود دسته اول و بی خبری دسته دوم فکر موهوم تناقض علم و دین را بوجود آورد .

تمثیل قرآن

اسلام دینی است پیشرو و پیش برنده ، قرآن کریم برای اینکه مسلمانانرا متوجه کند که همواره باید در پرتو اسلام در حال رشد و نمو و تکامل باشند ، مثلی می‌آورد ، میگوید : مثل صفحه۱۱۹ فرنگی بشوند ، تمام عادات و آداب و سنن آنها را بپذیرند ، قوانین مدنی و اجتماعی خود را کورکورانه با قوانین آنها تطبیق دهند ، بهانه‌ای بدست جامدها داده که بهر وضع جدیدی با چشم بدبینی بنگرند و آنرا خطری برای دین و استقلال و شخصیت اجتماعی ملتشان بشمار آورند . در این میان آنکه باید غرامت اشتباه هر دو دسته را بپردازد صفحه ۱۲۰ اسلام است . جمود جامدها به جاهلها میدان تاخت و تاز میدهد و جهالت جاهلها جامدها را در عقاید خشکشان متصلب‌تر میکند . عجبا این جاهلان متمدن نما گمان میکنند زمان " معصوم " است . مگر تغییرات زمان جز بدست بشر بدست کس دیگر ساخته میشود ؟ از کی و از چه تاریخی بشر عصمت از خطا پیدا کرده است تا تغییرات زمان از خطا و اشتباه معصوم بماند ؟ بشر همانطوریکه تحت تأثیر تمایلات علمی ، اخلاقی ، ذوقی ، مذهبی ، قرار دارد و هر زمان ابتکار تازه‌ای در طریق صلاح بشریت میکند ، تحت تأثیر تمایلات خودپرستی ، جاه طلبی ، هوسرانی ، پولدوستی ، استثمارگری هم هست . بشر همانطوری که موفق به کشفهای تازه و پیدا کردن راههای بهتر و وسائل بهتر میشود احیانا دچار خطا و اشتباه هم میشود . اما جاهل خود باخته این حرفها را نمیفهمد ، تکیه کلامش اینست که دنیا امروز چنین است ، دنیا امروز چنان است . عجیب‌تر اینکه اینها اصول زندگی را از روی کفش ، کلاه و لباسشان قیاس می‌گیرند . چون کفش و کلاه نو و کهنه دارد و در زمانیکه نو است و تازه از قالب در آمده قیمت دارد و باید خرید و پوشید و همینکه کهنه شد باید آنرا دور انداخت پس همه حقایق عالم از این قبیل است . از نظر این جاهلان ، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد ، از نظر این جاهلان ، خوب و بد مفهومی جز نو و کهنه ندارد ، از نظر اینها فئودالیسم یعنی اینکه یك زورمند بناحق نام مالك روی خود بگذارد و سر جای خود بنشیند و صدها دست و بازو کار کنند که دهان آن یکی بجنبد به ایندلیل بد است که دیگر کهنه شده است ، دنیای امروز صفحه۱۲۱ نمی‌پسندد ، دوره‌اش گذشته و از " مد افتاده است . اما روز اولی که پیدا شد و تازه از قالب در آمده و به بازار جهان عرضه شده بود خوب بود. از نظر اینها استثمار زن بد است ، چون دنیای امروز دیگر نمی‌پسندد و زیر بار آن نمیرود . اما دیروز که بزن ارث نمی‌دادند ، حق مالکیت برایش قائل نبودند ، اراده و عقیده‌اش را محترم نمیشمردند خوب بود چون نو بود و تازه ببازار آمده بود . از نظر اینگونه افراد ، چون عصر عصر فضاست و دیگر نمیتوان هواپیما را گذاشت و الاغ سواری کرد . برق را گذاشت و چراغ نفتی روشن کرد ، کارخانه‌های عظیم ریسندگی را گذاشت و با چرخ دستی نخریسی کرد ، ماشینهای غول پیکر چاپ را گذاشت و دستنویسی کرد ، همینطور نمیشود در مجالس رقص شرکت نکرد ، به " مایو " پارتی و " آشپز خونه " پارتی نرفت ، عربده مستانه نکشید ، پوکر نزد ، مد بالای زانو نپوشید زیرا همه اینها پدیده قرن میباشند و اگر نکنند به عصر الاغ سواری برگشته‌اند . کلمه " پدیده قرن " چه افراد بسیاری را بدبخت و چه خانواده‌های بی شماری را متلاشی نموده است . میگویند عصر علم است ، قرن اتم است ، زمان قمر مصنوعی است ، دوره موشك فضا پیماست . بسیار خوب ، ما هم خدا را شکر میکنیم که در این عصر و زمان و در این قرن و عهد زندگی میکنیم و آرزو می‌کنیم که هر چه بیشتر و بهتر از مزایای علوم و صنایع استفاده کنیم . اما آیا در این عصر ، همه سرچشمه‌ها جز سرچشمه علم

خشـک شـده اسـت ؟ تمـام پدیـده‌های این قرن محصـول پیشـرفتهای علمی است ؟ آیـا علم چنین ادعـائی دارد که طـبیعت شـخص صفحه۱۲۲ عـالم را صـد در صـد رام و مطیع و انسـانی بکنـد ؟ علم درباره شـخص عالم چنین ادعائی نـدارد تا چه رسـد به آنجا که گروهی عـالم و دانشـمند با کمال صـفا و خلوص نیت به کشف و جسـتجو میپردازنـد و گروههائی جاه طلب ، هوسـران ، پولپرسـت حاصـل زحمـات علمی آنهـا را در راه مقاصـد پلیـد خودشان اسـتخدام میکننـد . ناله علم همواره از اینکه مورد سوء اسـتفاده طبیعت سرکش بشر قرار میگیرد بلند است . گرفتاری و بدبختی قرن ما همین است . علم در ناحیه فیزیک پیش میرود و قوانین نور را کشف میکند ، گروهی سودجو همین را وسیله تهیه فیلمهای خانمان برانداز قرار میدهند . علم شیمی جلو میرود و خواص ترکیبات اشیاء را بدست می‌آورد آنگاه افرادی به فکر اسـتفاده میافتند و بلائی برای جان بشر بنام " هروئین " میسازند . علم تا درون اتم راه می‌یابد و نیروی شـگفت‌انگیز اتم را مهار میکند . اما پیش از آنکه کوچکترین استفاده‌ای در راه مصالح بشر بشود . جاه طلبان دنیا از آن بمب اتمی می‌سازند و بر سـر مردم بی‌گناه میریزند . وقتی به افتخار " اینشـتاین " دانشـمند بزرگ قرن بیسـتم جشنی بپا کردند ، خود وی پشت تریبون رفت و گفت شـما برای کسـی جشن میگیرید که دانش او سبب ساختن بمب اتم شده است ؟ ! . اینشتاین نیروی دانش خود را بخاطر بمب بکار نینداخت ، جاه طلبی گروهی دیگر از دانش او اینچنین استفاده کرد . هروئین و بمب اتمی و فیلمهای چنین و چنان را فقط بدلیل صفحه۱۲۳ اینکه " پدیـده قرن " می‌باشـند نمی‌توان موجه دانست . اگر کاملترین بمبها را با آخرین نوع بمب افکنها بوسیله زبده‌ترین تحصیلکرده‌ها بر سر مردم بیگناه بریزند از وحشیانه بودن این کار ذره‌ای نمی‌کاهد . صفحه۱۲۴

اسلام و تجدد زندگی (۳)

توضیحات

دلیـل عمـده کسـانیکه می‌گوینـد در حقـوق خـانوادگی بایـد از سیسـتمهای غربی پیروی کنیـم اینست که وضـع زمـان تغییر کرده و مقتضـیات قرن بیسـتم اینچنین اقتضا میکند ، از اینرو اگر ما نظر خود را درباره این مسئله روشن نکنیم بحثهای دیگر ما ناقص خواهد بود . اگر بنا بشود تحقیق کافی و مشبعی در این مسئله صورت گیرد این سلسله مقالات گنجایش آنرا ندارد . زیرا مسائل زیادی باید طرح و بحث شود که بعضـی فلسـفی و بعضـی فقهی و بعضی دیگر اخلاقی و اجتماعی است . امیدوارم در رساله‌ای که در نظر دارم در موضوع " اسـلام و مقتضیات زمان " بنگارم و یادداشتهایش آماده است همه آنها را بررسی و در اختیار علاقمندان بگذارم . فعلا کافی است که دو مطلب روشن شود : یکی اینکه هماهنگی با تغییرات زمان به این سادگی نیست که مدعیان بی خبر پنداشته و ورد زبان ساخته‌انـد . در زمان هم صـفحه۱۲۵ پیشـروی وجود دارد و هم انحراف ، بایـد بـا پیشـرفت زمـان پیش رفت و بـا انحراف زمان مبارزه کرد . برای تشـخیص این دو از یکـدیگر بایـد دید پدیده‌ها و جریان‌های نوی که در زمان رخ میدهد از چه منابعی سرچشـمه میگیرد و بسوی چه جهتی جریـان دارد ، بایـد دیـد از کـدام تمایـل از تمایلات وجود آدمیـان و از کـدام قشـر از قشـرهای اجتمـاع سرچشمه گرفته است ؟ از تمایلات عالی و انسانی انسانها یا از تمایلات پست و حیوانی آنها ؟ آیا علماء و دانشمندان و تحقیقات بی غرضـانه آنها منشاء بوجود آمـدن این جریان است یا هوسـرانی و جاه طلبی و پول پرستی قشـرهای فاسـد اجتماع ؟ این مطلب در دو مقاله پیش روشن شد .

راز و رمز تحرک و انعطاف در قوانین اسلامی

مطلب دیگری که بایـد روشن شود این است که متفکران اسـلامی عقیده دارند که در دین اسـلام راز و رمزی وجود دارد که به این دین خاصیت انطباق با ترقیات زمان بخشیده است . عقیده دارند که این دین با پیشرفتهای زمان و توسعه فرهنگ و تغییرات حاصله از توسعه هماهنگ است . اکنون بایـد ببینیم آن راز و رمز چیست ؟ و بعبارت دیگر آن " پیچ و لولائی " که در ساختمان این دین بکار رفته و به آن خاصیت تحرک بخشیده که بـدون آنکه نیازی به کنار گذاشـتن یکی از دستورها باشـد میتواند با اوضاع متغیر ناشـی از توسعه علم و فرهنگ هماهنگی کنـد و هیچگونه تصادمی میان آنها رخ ندهد ، چیست ؟ این مطلبی است که در این مقاله بایـد روشن شود . بعضـی از خواننـدگان توجه دارند و خودم بیش از همه متوجه هستم که این مطلب جنبه فنی و تخصصـی دارد و تنها در محیط اهل صفحه۱۲۶ تخصص باید طرح شود . اما نظر به اینکه در میان پرسش کنندگان و علاقمندان فراوان این مسئله که همواره با آنها مواجه هستیم افراد بـدبین زیادنـد و باور نمیکنند که چنین خاصیتی در اسـلام وجود داشـته باشد ما تا حدودی که بد بینـان را از بـدبینی خـارج کنیـم و برای دیگران نمونه‌ای بـدست دهیم وارد مطلب میشویم . خواننـدگان محترم برای اینکه بـدانند اینگونه بحثها از نظر دور انـدیش علماء اسـلام دور نمانده می‌توانند به کتاب بسـیار نفیس " تنبیه الامه " تألیف مرحوم آیه الله نائینی اعلی الله مقـامه و به مقاله گرانبهای " ولایت و زعامت " به قلم اسـتاد و علامه بزرگ معاصـر آقای طباطبائی مـدظله که در کتاب" مرجعیت و روحانیت " چاپ شـده است و هر دو کتاب به زبان فارسـی است مراجعه نماینـد . راز اینکه دین مقـدس اسـلام با قوانین ثـابت و لاـ یتغیری که دارد بـا توسـعه تمـدن و فرهنـگ سازگار است و با صور متغیر زنـدگی قابل انطباق است چنـد چیز است و ما قسمتی از آنها را شرح میدهیم .

توجه به روح و معنی و بی تفاوتی نسبت به قالب و شکل

۱ – اسـلام به شـکل ظاهر و صورت زنـدگی که وابسـتگی تام و تمامی بمیزان دانش بشـر دارد نپرداخته است . دسـتورهای اسـلامی مربوط است به روح و معنی و هـدف زنـدگی و بهترین راهی که بشـر بایـد برای وصول به آن هـدفها پیش بگیرد ، علم نه هـدف و روح زنـدگی را عوض میکنـد و نه راه بهتـر و نزدیکـتر صـفحه۱۲۷ و بی خطرتری بسوی هـدفهای زنـدگی نشان داده است ، علم همواره وسائل بهتر و کاملتری برای تحصیل هدفهای زندگی و پیمودن راه وصول به آن هدفها در اختیار قرار می‌دهد . اسلام با قرار دادن هـدفها در قلمرو خود و وا گذاشـتن شـکلها و صورتهـا و ابزارهـا و در قلمرو علم و فن از هرگونه تصادمی با توسـعه فرهنگ و تمـدن پرهیز کرده است ، بلکه بـا تشویق بعوامل توسـعه تمـدن یعنی علم و کار و تقوا و اراده و همت و اسـتقامت ، خود نقش عامل اصـلی پیشـرفت تمدن را بعهده گرفته است . اسـلام شاخصـهائی در خط سیر بشـر نصب کرده است . آن شاخصـها از طرفی مسیر و مقصد را نشان میدهد و از طرف دیگر با علامت خطر انحرافها و سـقوطها و تباهیها را ارائه می‌دهد . تمام مقررات اسـلامی یا از نوع شاخصهای قسم اول است و یا از نوع شاخصهای قسم دوم . وسائل و ابزارهای زندگی در هر عصری بستگی دارد بمیزان معلومات و اطلاعـات علمی بشـر ، هر انـدازه معلومـات و اطلاعـات توسـعه یابـد ابزارهـا کـاملتر می‌گردنـد و جای ناقصترها را بحکم جبر زمان میگیرند . در اسـلام یک وسـیله و یا یک شـکل ظاهری و مادی نمی‌توان یافت که جنبه " تقدس " داشـته باشد تا یک نفر مسـلمان خود را موظف بدانـد آن وسـیله و شـکل را برای همیشه حفظ کند . اسـلام نگفته که خیاطی ، بافندگی ، کشاورزی ، حمل و نقل ، جنـگ و یـا هر کاری دیگر از این قبیل بایـد با فلان ابزار مخصوص باشـد تا با پیشـرفت علم که آن ابزار منسوخ میگردد میان علم و دسـتور اسـلام تضاد و تناقضـی پیدا شود . اسـلام نه برای کفش و لباس صفحه۱۲۸ مد خاصـی آورده و نه برای ساختمانها سـبک و استیل معینی در نظر گرفته و نه برای تولیـد و توزیع ابزارهای مخصوصـی معین کرده است . این یکی از جهاتی است که کار انطباق این دین را با ترقیات زمان آسان کرده است .

قانون ثابت برای احتیاج ثابت و قانون متغیر برای احتیاج متغیر

۲ - یکی دیگر از خصوصیات دین اسلام که اهمیت فراوانی دارد اینست که برای احتیاجات ثابت بشر ، قوانین ثابت و برای احتیاجات متغیر وی وضع متغیری در نظر گرفته است . پاره‌ای از احتیاجات چه در زمینه فردی و شخصی و چه در زمینه‌های عمومی و اجتماعی وضع ثابتی دارد ، در همه زمانها یکسان است ، آن نظامی که بشر باید به غرائز خود بدهد و آن نظامی که باید به اجتماع خود بدهد از نظر اصول ، کلیات در همه زمانها یکسان است . من بمسئله " نسبیت اخلاق " و مسئله " نسبیت عدالت " که طرفدارانی دارند واقفم و با توجه بنظریات طرفداران آنها عقیده خود را اظهار میکنم . قسمتی دیگر از احتیاجات بشر احتیاجات متغیری است و قوانین متغیر و ناثابتی را ایجاب می‌کند ، اسلام درباره این احتیاجات متغیر وضع متغیری در نظر گرفته است از اینراه که اوضاع متغیر را با اصول ثابتی مربوط کرده است و آن اصول ثابت در هر وضع متغیری قانون فرعی خاصی را بوجود می‌آورد . صفحه۱۲۹ من این مطلب را بیش از این در این مقاله نمی‌توانم توضیح بدهم . اما ذهن خوانندگان محترم را با ذکر چند مثال میتوانم روشن کنم : در اسلام یک اصل اجتماعی هست به اینصورت « " : و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه " »یعنی ای مسلمانان تا آخرین حد امکان ، در برابر دشمن نیرو تهیه کنید . از طرف دیگر در سنت پیغمبر یک سلسله دستورها رسیده است که در فقه بنام "سبق و رمایه " معروف است . دستور رسیده است که خود و فرزندان‌تان تا حد مهارت کامل ، فنون اسب سواری و تیراندازی را یاد بگیرید ، اسب دوانی و تیراندازی جزء فنون نظام آن عصر بوده است . بسیار واضح است که ریشه و اصل قانون " سبق و رمایه" اصل « " و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه " »است . یعنی تیر و شمشیر و نیزه و کمان و قاطر و اسب از نظر اسلام اصالت ندارد ، آنچه اصالت دارد نیرومند بودن است . آنچه اصالت دارد اینستکه مسلمانان در هر عصر و زمانی باید تا آخرین حد امکان از لحاظ قوای نظامی و دفاعی در برابر دشمن نیرومند باشند . لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی جامه‌ای است که به تن لزوم نیرومندی پوشانیده شده است و بعبارت دیگر شکل اجرائی آن است . لزوم نیرومندی در مقابل دشمن قانون ثابتی است که از احتیاج ثابت و دائمی سرچشمه گرفته است . اما لزوم مهارت در تیراندازی و اسب دوانی مظهر یک احتیاج موقت و متغیر است و به تناسب عصر و زمان تغییر میکند و با تغییر شرائط تمدن چیزهای دیگر از قبیل تهیه سلاحهای گرم امروزی و مهارت و تخصص در بکار بردن آنها جای آنها را میگیرد . صفحه ۱۳۰ مثال دیگر : اصل اجتماعی دیگر در قرآن بیان شده که به مبادله ثروت مربوط است . اسلام اصل مالکیت فردی را پذیرفته است ، و البته میان آنچه اسلام بنام مالکیت میپذیرد با آنچه در دنیای سرمایه‌داری میگذرد تفاوتهائی وجود دارد که اکنون جای گفتگو در آنها نیست . لازمه مالکیت فردی " مبادله " است . اسلام برای " مبادله " اصولی مقرر کرده است که از آنجمله این اصل است « " : و لا- تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل " »یعنی ثروت را بیهوده در میان خود بجریان نیندازید . یعنی مال و ثروت که دست بدست میگردد و از دست تولید کننده و صاحب اختیار اول خارج شده بدست دیگری می‌افتد ، و از دست آن دیگری بدست سومی می‌افتد ، باید در مقابل ، فائده مشروعی باشد که بصاحب ثروت عاید میشود . دست بدست شدن ثروت بدون آنکه یک فایده‌ای که ارزش انسانی داشته باشد عاید صاحب ثروت بشود ممنوع است . اسلام مالکیت را مساوی با اختیار مطلق نمی‌داند . از طرف دیگر در مقررات اسلامی تصریح شده که خرید و فروش بعضی چیزها از آنجمله خون و مدفوع انسان ممنوع است . چرا ؟ چون خون انسان یا گوسفند مصرف مفیدی که آنها را با ارزش کند و جزء ثروت انسان قرار دهد نداشته است . ریشه ممنوعیت خرید و فروش خون و مدفوع ، اصل « " و لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل " » است . ممنوعیت خون و مدفوع از نظر اسلام اصالت ندارد ، آنچه اصالت دارد اینست که مبادله باید میان دو شیء مفید بحال بشر صورت بگیرد . ممنوعیت امثال خون و مدفوع انسان ، جامه‌ای است که به تن ممنوعیت گردش بیهوده ثروت پوشانیده شده است ، بعبارت دیگر شکل اجرائی اصل

« "لاـ تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل " »صـفحه ۱۳۱ است، بلکه اگر پـای مبادله هم در میان نباشـد هیـچ ثروتی را نمی‌توان بیهوده از دیگری تملـک کرد و بمصـرف رسانیـد . این اصـل یـک اصل ثابت و همه زمانی است و از احتیاج اجتماعی ثابتی سرچشـمه گرفته است ، اما اینکه خون و مدفوع ثروت شـمرده نشود و قابل مبادله نباشد مربوط است بعصر و زمان و درجه تمدن ، و با تغییر شرائط و پیشـرفت علوم و صـنایع و امکان استفاده‌های صحیح و مفیدی از آنها تغییر حکم میدهند . مثال دیگر – امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در اواخر عمر بـا اینکه مویش سپیـد شـده بود رنـگ نمی‌بست ، محاسـنش همچنـان سپیـد بود . شخصـی به آن حضـرت گفت مگر پیغمبر اکرم دسـتور نـداد که " : موی سپیـد را بـا رنـگ بپوشانیـد " فرمود : چرا . گفت : پس چرا تو رنـگ نمی‌بنـدی ؟ فرمود : در آنوقت که پیغمبر اکرم این دسـتور را داد مسـلمانان از لحـاظ عـدد انـدک بودنـد ، در میان آنها عـده‌ای پیرمرد وجود داشت که در جنگها شـرکت میکردنـد ، دشـمن که به صف سـربازان مسـلمان نظر می‌افکند و آن پیر مردان سپید مو را میدید اطمینان روحی پیدا می‌کرد که با عـده‌ای پیرمرد طرف است و روحیه‌اش قوی می‌شد پیغمبر اکرم دسـتور داد که رنگ ببندند تا دشـمن به پیری آنها پی نبرد . آنگـاه علی فرمود این دسـتور را پیغمبر اکرم در وقتی صـادر کرد که عـدد مسـلمانان کم بود و لاـزم بود از اینگونه وسائل نیز اسـتفاده شود . امـا امروز که اسـلام سراسـر جهـان را فرا گرفته است نیـازی به اینکار نیست . هر کسـی آزاد است که رنگ ببنـدد یا رنگ نبنـدد . از نظر علی علیه‌السـلام دسـتور پیغمبر اکرم به اینکه " رنگ صـفحه ۱۳۲ ببندید " اصالت نداشـته است . شـکل اجرائی دسـتور دیگری بوده است . جامه‌ای بوده است که بتن یک قانون اصـلی یعنی کمک نکردن به تقویت روحیه دشـمن پوشانیده شده بوده است . اسـلام هم به شـکل و ظاهر و پوسـته اهمیت میدهـد و هم بروح و باطن و مغز ، اما همواره شـکل و ظاهر را برای روح و باطن ، پوسته را برای هسته ، قشر را برای مغز و جامه را برای تن میخواهد .

مسأله تغییر خط

امروز در کشور ما مسئله‌ای مطرح است بنام " تغییر خط " این مسئله همچنان که از نظر زبان و ادب فارسی قابل بررسی است از نظر اصول اسـلامی نیز قابل بررسـی است . این مسـئله را از نظر اسـلامی به دو شـکل میتوان طرح کرد . یکی به این شـکل که آیا اسلام الفبـای مخصوصـی دارد و میـان الفباهـا فرق میگـذارد ؟ آیـا اسـلام الفبـای امروز ما را که بنام الفباء عربی معروف است از آن خود میدانـد و الفباهـای دیگر را ماننـد الفبـای لاتین بیگانه می‌شـمارد ؟ البته نه . از نظر اسـلام که یک دین جهانی است همه الفباها علی السویه است . شـکل دیگر این مسـئله اینست که تغییر خط و الفبا چه تأثیری در جذب شدن و هضم شدن ملت مسلمان در بیگانگان دارد ؟ چه تـأثیری در قطع روابـط این ملت بـا فرهنگ خودش دارد که به هر حال معارف اسـلامی و علمی خود را در طول چهارده قرن بـا این الفباء نوشـته است ؟ و آیا نقشه تغییر خط بـدست چه کسانی طرح صـفحه۱۳۳ شـده و چه کسانی مجری آن می‌باشـند ؟ اینهاست که باید بررسی شود .

طفیلیگری حرام است نه کلاه لگنی

امثال من گاهی با سـئوالاتی مواجه میشویم که با لحن تحقیر و مسـخره آمیزی میپرسـند : آقا سواره (ایستاده) غذا خوردن شرعا چه صورتی دارد ؟ ! با قاشق و چنگال خوردن چطور ؟ ! آیا کلاه لگنی بسـر گذاشتن حرام است ؟ ! آیا استعمال لغت بیگانه حرام است ؟ ! . . . در جواب اینهـا میگوئیم : اسـلام دسـتور خاصـی در این موارد نیاورده است ، اسـلام نه گفته با دست غـذا بخور و نه گفته با قاشق بخور ، گفته بهر حال نظافت را رعایت کن . از نظر کفش و کلاه و لباس نیز اسلام مد مخصوصی نیاورده است . از نظر اسلام

زبان انگلیسی و ژاپنی و فارسی یکی است . اما . . . اما اسلام یک چیز دیگر گفته است . گفته شخصیت باختن حرام است . مرعوب دیگران شدن حرام است . تقلید کورکورانه کردن حرام است ، هضم شدن و محو شدن در دیگران حرام است . طفیلی گری حرام است . افسون شدن در مقابل بیگانه مانند خرگوشی که در مقابل مار افسون می‌شود حرام است ، الاغ مرده بیگانه را قاطر پنداشتن حرام است . انحرافات و بدبختیهای آنها را بنام " پدیده قرن " جذب کردن حرام است اعتقاد به اینکه ایرانی باید جسما و روحا و ظاهرا و باطنا فرنگی بشود حرام است ، چهار صباح به پاریس رفتن و مخرج " را " را صفحه۱۳۴ به مخرج " غین " تبدیل کردن و بجای " رفتم " ، " غفتم " گفتن حرام است .

مسأله اهم و مهم

۳ - یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان انطباق با مقتضیات زمان می‌دهد جنبه عقلانی دستورهای این دین است ، اسلام به پیروان خود اعلام کرده است که همه دستورهای او ناشی از یک سلسله مصالح عالیه است ، و از طرف دیگر در خود اسلام درجه اهمیت مصلحت‌ها بیان شده است ، این جهت کار کارشناسان واقعی اسلام را در زمینه‌هائی که مصالح گوناگونی در خلاف جهت یکدیگر پدید می‌آیند آسان می‌کند . اسلام اجازه داده است که در اینگونه موارد کارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصلحتها را بسنجند و با توجه به راهنمائی‌هائی که خود اسلام کرده است مصلحتهای مهمتر را انتخاب کنند . فقهاء این قاعده را بنام " اهم و مهم " می‌نامند . در اینجا نیز مثالهای زیادی دارم اما از ذکر آنها صرفنظر می‌کنم .

قوانینی که حق " وتو " دارند

۴ - یکی دیگر از جهاتی که به این دین خاصیت تحرک و انطباق بخشیده و آنرا زنده و جاوید نگه میدارد اینست که یک سلسله قواعد و قوانین در خود این دین وضع شده که کار آنها کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . فقها این قواعد را قواعد " حاکمه " مینامند . مانند قاعده " لا حرج " و قاعده " لا ضرر " که بر سراسر فقه حکومت می‌کنند کار این سلسله قواعد ، کنترل و تعدیل قوانین دیگر است . در حقیقت اسلام برای این قاعده‌ها نسبت به سایر صفحه۱۳۵ قوانین و مقررات حق " وتو " قائل شده است . اینها نیز داستان درازی دارد که نمی‌توانم وارد آن بشوم .

اختیارات حاکم

علاوه بر آنچه گفته شد یک سلسله " پیچ ولولا " های دیگر نیز در ساختمان دین مقدس اسلام بکار رفته است که به این دین خاصیت ابدیت و خاتمیت بخشیده است . مرحوم آیه الله نائینی و حضرت علامه طباطبائی در این جهت بیشتر بر روی اختیاراتی که اسلام به حکومت صالحه اسلامی تفویض کرده است تکیه کرده‌اند .

اصل اجتهاد

اقبال پاکستانی میگوید " : اجتهاد قوه محرکه اسلام است " این سخن ، سخن درستی است اما عمده خاصیت " اجتهاد پذیری "

اسلام است ، اگر چیز دیگری بجای اسلام بگذاریم می‌بینیم کار اجتهاد چه قدر دشوار است بلکه راه آن بسته است . عمده اینست که در ساختمان این دین عجیب آسمانی چه رمزهائی بکار رفته است که اینگونه به آن خاصیت هماهنگی با پیشرفت تمدن داده است . بوعلی در شفا نیز ضرورت " اجتهاد " را روی همین اصل بیان میکند و میگوید : چون اوضاع زمان متغیر است و پیوسته مسائل جدیدی پیش می‌آید : از طرف دیگر اصول کلی اسلامی ثابت ولا- یتغیر است ، ضرورت دارد در همه عصرها و زمانها افرادی باشند که با معرفت و خبرویت کامل در مسائل اسلامی و با توجه بمسائل نوی که در هر عصر پدید می‌آیند پاسخگوی احتیاجات مسلمین بوده باشند . در متمم قانون اساسی ایران نیز چنین پیش بینی شده است صفحه۱۳۶ که در هر عصری هیئتی از مجتهدین که کمتر از پنج نفر نباشند و " مطلع از مقتضیات زمان " هم باشند بر قوانین مصوبه نظارت نمایند . منظور نویسندگان این ماده این بوده است که همواره افرادی که نه " جامد " باشند و نه " جاهل " نه مخالف با پیشرفتهای زمان باشند و نه تابع و مقلد دیگران بر قوانین مملکتی نظارت نمایند . نکته‌ای که لازم است تذکر دهم این است که " اجتهاد " به مفهوم واقعی کلمه ، یعنی تخصص و کارشناسی فنی در مسائل اسلامی ، چیزی نیست که هر " از مکتب گریخته‌ای " به بهانه اینکه چند صباحی در یکی از حوزه‌های علمیه بسر برده است بتواند ادعا کند . قطعا برای تخصص در مسائل اسلامی و صلاحیت اظهار نظر یک عمر اگر کم نباشد زیاد نیست . آنهم بشرط اینکه شخص از ذوق و استعداد نیرومندی برخوردار و توفیقات الهی شامل حالش بوده باشد . گذشته از تخصص و اجتهاد ، افرادی می‌توانند مرجع رأی و نظر شناخته شوند که از حداکثر تقوا و خداشناسی و خداترسی بهره‌مند بوده باشند ، تاریخ اسلام افرادی را نشان می‌دهد که با همه صلاحیت علمی و اخلاقی ، هنگامی که می‌خواسته‌اند اظهار نظری بکنند مانند بید بر خود میلرزیده‌اند . بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم که دامنه سخن در این بحث به این مطالب کشید . صفحه۱۳۷

بخش پنجم مقام انسانی زن از نظر قرآن

توضیحات

اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است . اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست ، با تشابه حقوق آنها مخالف است . اسلام نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته منسوخ کرده است . قرآن در داستانهای خود توازن را حفظ کرده ، قهرمانان داستانها را منحصر به مردان نکرده است . زن اگر بخواهد از حقوقی مساوی با مرد بهره‌مند شود باید مشابهت حقوقی با مرد را از میان بردارد . علمای اسلام با تبیین اصل (عدل) پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند . شرقی ، انسانیت را در گذشت و نیکی می‌بیند و غربی در به دست آوردن حقوق . اعلامیه حقوق بشر ، فلسفه است نه قانون ، باید به تصدیق فیلسوفان برسد نه به تصویب نمایندگان . احترام به انسان که اساس اعلامیه حقوق بشر است ، از دیر زمان مورد تأیید شرق و اسلام است . دنیای غرب از طرفی تا آخرین حد ممکن مقام انسانی را پائین می‌آورد و از طرف دیگر به نام حقوق بشر اعلامیه بالا بلند صادر می‌کند . بیچارگی‌های بشر امروز از آنست که " خود " را از یاد برده است . احترام انسان با فلسفه شرق سازگار است نه با فلسفه غرب . صفحه۱۳۹

مقام انسانی زن از نظر قرآن

اسلام زن را چگونه موجودی میداند ؟ آیا از نظر شرافت و حیثیت انسانی او را برابر با مرد میداند و یا او را جنس پست‌تر میشمارد ؟ این پرسشی است که اکنون میخواهم بپاسخ آن بپردازم .

فلسفه خاص اسلام درباره حقوق خانوادگی

اسلام در مورد حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش میگذشته و با آنچه در جهان امروز میگذرد مغایرت دارد . اسلام برای زن و مرد در همه موارد یک نوع حقوق و یک نوع وظیفه و یک نوع مجازات قائل نشده است . پاره‌ای از حقوق و تکالیف و مجازاتها را برای مرد مناسبتر دانسته و پاره‌ای از آنها را برای زن . و در نتیجه در مواردی برای زن و مرد وضع مشابه و در موارد دیگر وضع نامشابهی در نظر گرفته است . چرا ؟ روی چه حسابی ؟ آیا بدانجهت است که اسلام نیز صفحه ۱۴۱ مانند بسیاری از مکتبهای دیگر نظریات تحقیر آمیزی نسبت بزن داشته و زن را جنس پست‌تر میشمرده است و یا علت و فلسفه دیگری دارد ؟ مکرر در نطقها و سخنرانیها و نوشته‌های پیروان سیستمهای غربی شنیده و خوانده‌اید که مقررات اسلامی را در مورد مهر و نفقه و طلاق و تعدد زوجات و امثال اینها بعنوان تحقیر و توهینی نسبت بجنس زن یاد کرده‌اند . چنین وانمود میکنند که این امور هیچ دلیلی ندارد جز اینکه فقط جانب مرد رعایت شده است . میگویند تمام مقررات و قوانین جهان قبل از قرن بیستم بر این پایه است که مرد جنسا شریف‌تر از زن است و زن برای استفاده و استمتاع مرد آفریده شده است ، حقوق اسلامی نیز بر محور مصالح و منافع مرد دور میزند . میگویند اسلام دین مردان است و زنرا انسان تمام عیار نشناخته و برای او حقوقی که برای یک انسان لازم است وضع نکرده است ، اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست تعدد زوجات را تجویز نمیکرد ، حق طلاق را بمرد نمیداد ، شهادت دو زن را با یک مرد برابر نمیکرد ، ریاست خانواده را به شوهر نمیداد ، ارث زن را مساوی با نصف ارث مرد نمیکرد ، برای زن قیمت بنام مهر قائل نمیشد ، بزن استقلال اقتصادی و اجتماعی میداد و او را جیره خوار و واجب النفقه مرد قرار نمیداد . اینها میرساند که اسلام نسبت به زن نظریات تحقیر آمیزی داشته است و او را وسیله و مقدمه برای مرد می‌دانسته است . می گویند : اسلام با اینکه دین مساوات است و اصل مساوات را در جاهای دیگر رعایت کرده است در مورد زن و مرد رعایت نکرده است . صفحه ۱۴۲ میگویند اسلام برای مردان امتیاز حقوقی و ترجیح حقوقی قائل شده است ، و اگر امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان قائل نبود مقررات بالا را وضع نمیکرد . اگر بخواهیم به استدلال این آقایان شکل منطقی ارسطوئی بدهیم به اینصورت در میاید : اگر اسلام زن را انسان تمام عیار میدانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع میکرد ، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست . پس زن را یک انسان واقعی نمیشمارد .

تساوی یا تشابه ؟

اصلی که در این استدلال بکار رفته اینست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی ، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است ، مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست ؟ آیا لازمه‌اش اینست که حقوقی مساوی یکدیگر داشته باشند . بطوریکه ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد ، یا لازمه‌اش این است که حقوق زن و مرد علاوه بر تساوی و برابری ، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچگونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه‌ای در کار نباشد ، شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت ، برابری آنها در حقوق انسانی است ، اما تشابه آنها در حقوق چطور ؟ اگر بنا بشود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها میرسد صفحه۱۴۳ بخود اجازه فکر و اندیشه بدهیم اول باید به بینیم آیا لازمه تساوی حقوق ، تشابه حقوق هم هست یا نه ؟ تساوی غیر از تشابه است ، تساوی برابری است و تشابه یک نواختی . ممکن است پدری ثروت خود را بطور متساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما بطور متشابه تقسیم نکند . مثلا ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد ، هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری ، ولی نظر باینکه قبلا فرزندان خود را استعدادیابی کرده است ،

در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه بکشاورزی و در سومی مستغل داری ، هنگامی که میخواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند با در نظر گرفتن اینکه آنچه بهمه فرزندان میدهد از لحاظ ارزش مساوی با یکدیگر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد ، بهر کدام از فرزندان خود همان سرمایه را میدهد که قبلا ـ در آزمایش استعدادیابی آنرا مناسب یافته است . کمیت غیر از کیفیت است ، برابری غیر از یکنواختی است . آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یک جور و یک نواختی برای زن و مرد قائل نشده است . ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت بزنان قائل نیست ، اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است . اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست ، با تشابه حقوق آنها مخالف است . کلمه تساوی و مساوات چون مفهوم برابری و عدم امتیاز در آنها گنجانیده شده است جنبه " تقدس " پیدا کرده‌اند ، جاذبه دارند ، احترام شنونده را جلب میکنند ، خصوصا اگر با کلمه صفحه۱۴۴ " حقوق " توأم گردند . تساوی حقوق ! چه ترکیب قشنگ و مقدسی ! چه کسی است که وجدانی و فطرت پاکی داشته باشد و در مقابل این دو کلمه خاضع نشود ؟ ! اما نمیدانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده‌ایم باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب " تشابه حقوق زن و مرد " با نام مقدس " تساوی حقوق " بما تحمیل کنند ! این درست مثل اینست که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما بنام گلابی تبلیغ کند . آنچه مسلم است اینست که اسلام در همه جا برای زن و مرد حقوق مشابهی وضع نکرده است ، همچنانکه در همه موارد برای آنها تکالیف و مجازاتهای مشابهی نیز وضع نکرده است ، اما آیا مجموع حقوقی که برای زن قرار داده ارزش کمتری دارد از آنچه برای مردان قرار داده ؟ البته خیر چنانکه ثابت خواهیم کرد . در اینجا سئوال دومی پیدا میشود ، و آن اینکه علت اینکه اسلام حقوق زن و مرد را در بعضی مو ارد نامشابه قرار داده چیست ؟ چرا آنها را مشابه یکدیگر قرار نداده است ؟ آیا اگر حقوق زن و مرد هم مساوی باشد و هم مشابه بهتر است یا این که فقط مساوی باشد و مشابه نباشد . برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم : ۱ - نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش . ۲ - تفاوتهائیکه در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهائی است ؟ آیا این تفاوتها سبب میشود که زن و مرد از لحاظ حقوق صفحه۱۴۵ طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه ؟ ۳ - تفاوتهائیکه در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار میدهد بر اساس چه فلسفه‌ای است ؟ آیا آن فلسفه‌ها هنوز هم به استحکام خود باقی است یا نه ؟

مقام زن در جهان بینی اسلامی

اما قسمت اول : قرآن تنها مجموعه قوانین نیست ، محتویات قرآن صرفا یک سلسله مقررات و قوانین خشک بدون تفسیر نیست ، در قرآن هم قانون است و هم تاریخ و هم موعظه و هم تفسیر خلقت و هم هزاران مطلب دیگر ، قرآن همانطوریکه در مواردی بشکل بیان قانون دستورالعمل معین میکند در جای دیگر وجود و هستی را تفسیر میکند . راز خلقت زمین و آسمان و گیاه و حیوان و انسان راز موتها و حیاتها ، عزتها و ذلتها ، ترقی‌ها و انحطاط ها ، ثروتها و فقرها را بیان میکند . قرآن کتاب فلسفه نیست ، اما نظر خود را درباره جهان و انسان و اجتماع که سه موضوع اساسی فلسفه است بطور قاطع بیان کرده است ، قرآن ، به پیروان خود تنها قانون تعلیم نمیدهد و صرفا بموعظه و پند و اندرز نمیپردازد ، بلکه با تفسیر خلقت به پیرامون خود طرز تفکر و جهان بینی مخصوص میدهد ، زیر بناء مقررات اسلامی درباره امور اجتماعی از قبیل مالکیت ، حکومت ، حقوق خانواد......و غیره همانا تفسیری است که از خلقت و اشیاء میکند . از جمله مسائلی که در قرآن کریم تفسیر شده موضوع خلقت زن و مرد است ، قرآن در این زمینه سکوت نکرده ، و به یاوه گویان صفحه۱۴۶ مجال نداده است که از پیش خود برای مقررات مربوط به زن و مرد فلسفه بتراشند و مبنای این مقررات را نظر تحقیر آمیز اسلام نسبت به زن معرفی کنند . اسلام پیشاپیش . نظر خود را درباره زن بیان کرده

است . اگر بخواهیم به‌بینیم نظر قرآن درباره خلقت زن و مرد چیست لازم است به مسئله سرشت زن و مرد که در سایر کتب مذهبی نیز مطرح است توجه کنیم . قرآن نیز در اینموضوع سکوت نکرده است . بایـد به‌بینیم قرآن زن و مرد را یک سرشتی میداند یا دو سرشتی ؟ یعنی آیا زن و مرد دارای یک طینت و سرشت میباشند و یا دارای دو طینت و سرشت . قرآن با کمال صراحت در آیات متعددی میفرماید که زنان را از جنس مردان و از سرشتی نظیر سرشت مردان آفریده‌ایم . قرآن درباره آدم اول میگوید : همه شما را از یک پدر آفریدیم و جفت آن پدر را از جنس خود او قرار دادیم ، (سوره نساء آیه ۱) درباره همه آدمیان میگوید خداوند از جنس خود شما برای شما همسر آفرید . (سوره نساء و سوره آل عمران و سوره روم) . در قرآن از آنچه در بعضی از کتب مذهبی هست که زن از مایه‌ای پست‌تر از مایه مرد آفریده شده و یا اینکه به زن جنبه طفیلی و چپی داده‌اند و گفته‌اند که همسر آدم اول از عضوی از اعضاء طرف چپ او آفریده شد ، اثر و خبری نیست . علیهذا در اسلام نظریه تحقیر آمیزی نسبت به زن از لحاظ سرشت و طینت وجود ندارد . یکی دیگر از نظریات تحقیرآمیزی که در گذشته وجود داشته است و در ادبیات جهان آثار نامطلوبی بجا گذاشته است صفحه۱۴۷ اینست که زن عنصر گناه است ، از وجود زن شر و وسوسه برمیخیزد ، زن شیطان کوچک است ، میگویند در هر گناه و جنایتی که مردان مرتکب شده‌انـد زنی در آن دخالت داشته است ، میگویند مرد در ذات خود از گناه مبرا است و این زن است که مرد را بگناه میکشاند ، میگویند شیطان مستقیما در وجود مرد راه نمییابد و فقط از طریق زن است که مردان را میفریبد ، شیطان زن را وسوسه میکند و زن مرد را ، میگویند آدم اول که فریب شیطان را خورد و از بهشت سعادت بیرون رانده شد از طریق زن بود ، شیطان حوا را فریفت و حوا آدم را . قرآن داستان بهشت آدم را مطرح کرده ولی هرگز نگفته که شیطان یا مار حوا را فریفت و حوا آدم را ، قرآن نه حوا را بعنوان مسئول اصلی معرفی میکند و نه او را از حساب خارج میکند ، قرآن میگوید به آدم گفتیم خودت و همسرت در بهشت سکنی گزینید و از میوه‌های آن بخورید ، قرآن آنجا که پای وسوسه شیطانی را بمیان میکشد ضمیرها را به شکل " تثنیه " میاورد ، میگوید « فوسوس لهما الشیطان ». شیطان آن دو را وسوسه کرد . « فدلاهما بغرور »شیطان آن دو را بفریب راهنمائی کرد ، « و قاسمهما انی لکما من الناصحین »یعنی شیطان در برابر هر دو سوگند یاد کرد که جز خیر آنها را نمیخواهد . به این ترتیب قرآن با یک فکر رائج آن عصر و زمان که هنوز هم در گوشه و کنار جهان بقایائی دارد سخت بمبارزه پرداخت و جنس زن را از این اتهام که عنصر وسوسه و گناه ، و شیطان کوچک است مبرا کرد . یکی دیگر از نظریات تحقیرآمیزی که نسبت به زن وجود صفحه۱۴۸ داشته است در ناحیه استعدادهای روحانی و معنوی زن است ، میگفتند زن به بهشت نمیرود ، زن مقامات معنوی و الهی را نمیتواند طی کند ، زن نمیتواند بمقام قرب الهی آنطور که مردان میرسند ، برسد . قرآن در آیات فراوانی تصریح کرده است که پاداش اخروی و قرب الهی به جنسیت مربوط نیست ، به ایمان و عمل مربوط است ، خواه از طرف زن باشد یا از طرف مرد ، قرآن در کنار هر مرد بزرگ و قدیسی از یک زن بزرگ و قدیسه یاد میکند ، از همسران آدم و ابراهیم و از مادران موسی و عیسی در نهایت تجلیل یاد کرده است ، اگر همسران نوح و لوط را بعنوان زنانی ناشایسته برای شوهران‌شان ذکر میکند ، از زن فرعون نیز بعنوان زن بزرگی که گرفتار مرد پلیدی بوده است غفلت نکرده است ، گوئی قرآن خواسته است در داستانهای خود توازن را حفظ کند و قهرمانان داستانها را منحصر بمردان ننماید . قرآن درباره مادر موسی میگوید ما بمادر موسی وحی فرستادیم که کودک را شیر بده و هنگامی که بر جان او بیمناک شدی او را بدریا بیافکن و نگران نباش که ما او را بسوی تو باز پس خواهیم گردانید . قرآن درباره مریم مادر عیسی میگوید کار او به آنجا کشیده شده بود که در محراب عبادت همواره ملائکه با او سخن میگفتند و گفت و شنود میکردند ، از غیب برای او روزی میرسید ، کارش از لحاظ مقامات معنوی آنقدر بالا گرفته بود که پیغمبر زمانش را در حیرت فرو برده او را پشت سر گذاشته بود ، زکریا در مقابل مریم مات و مبهوت مانده بود . در تاریخ خود اسلام زنان قدیسه و عالیقدر فراوانند . کمتر صفحه۱۴۹ مردی است بپایه خدیجه برسد ، و هیچ مردی جز پیغمبر و علی بپایه حضرت زهرا نمیرسد ، حضرت زهرا بر فرزندان خود که امامند و بر پیغمبران غیر از خاتم الانبیا برتری دارد . اسلام در سیر من

الخلق الی الحق یعنی در حرکت و مسافرت بسوی خدا هیچ تفاوتی میان زن و مرد قائل نیست ، تفاوتی که اسلام قائل است در سیر من الحق الی الخلق است ، در بازگشت از حق بسوی مردم و تحمل مسئولیت پیغامبری است که مرد را برای اینکار مناسبتر دانسته است . یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که نسبت به زن وجود داشته است ، مربوط است به ریاضت جنسی و تقدس تجرد و عزوبت ، چنانکه میدانیم در برخی آیین‌ها رابطه جنسی ذاتا پلید است ، بعقیده پیروان آن آئین‌ها تنها کسانی بمقامات معنوی نائل میگردند که همه عمر مجرد زیست کرده باشند ، یکی از پیشوایان معروف مذهبی جهان میگوید " : با تیشه بکارت درخت ازدواج را از بن بر کنید " همان پیشوایان ازدواج را فقط از جنبه دفع افسد به فاسد اجازه میدهند یعنی مدعی هستند که چون غالب افراد قادر نیستند با تجرد صبر کنند و اختیار از کف‌شان ربوده میشود و گرفتار فحشا میشوند و با زنان متعددی تماس پیدا میکنند ، پس بهتر است ازدواج کنند تا با بیش از یک زن در تماس نباشند ، ریشه افکار ریاضت طلبی و طرفداری از تجرد و عزوبت بدبینی به جنس زن است ، محبت زن را جزء مفاسد بزرگ اخلاقی بحساب میاورند . اسلام با این خرافه سخت نبرد کرد ، ازدواج را مقدس ، و تجرد را پلید شمرد ، اسلام دوست داشتن زن را جزء اخلاق انبیا معرفی کرد و گفت : « من اخلاق الانبياء حب النساء » . پیغمبر اکرم صفحه ۱۵۰ میفرمود من به سه چیز علاقه دارم ، بوی خوش ، زن ، نماز . برتراندراسل میگوید : در همه آئینها نوعی بدبینی به علاقه جنسی یافت میشود مگر در اسلام ، اسلام از نظر مصالح اجتماعی حدود و مقرراتی برای این علاقه وضع کرده اما هرگز آنرا پلید نشمرده است . یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که درباره زن وجود داشته اینست که میگفته‌اند زن مقدمه وجود مرد است و برای مرد آفریده شده است . اسلام هرگز چنین سخنی ندارد ، اسلام اصل علت غائی را در کمال صراحت بیان می‌کند ، اسلام با صراحت کامل می‌گوید ، زمین و آسمان ، ابر و باد ، گیاه و حیوان ، همه برای انسان آفریده شده‌اند ، اما هرگز نمیگوید زن برای مرد آفریده شده است ، اسلام میگوید هر یک از زن و مرد برای یکدیگر آفریده شده‌اند ، « هن لباس لكم و انتم لباس لهن ». زنان زینت و پوشش شما هستند و شما زینت و پوشش آنها . اگر قرآن زن را مقدمه مرد و آفریده برای مرد میدانست قهرا در قوانین خود اینجهت را در نظر میگرفت ، ولی چون اسلام از نظر تفسیر خلقت چنین نظری ندارد و زن را طفیلی وجود مرد نمیداند در مقررات خاص خود درباره زن و مرد به اینمطلب نظر نداشته است . یکی دیگر از نظریات تحقیر آمیزی که در گذشته درباره زن وجود داشته این است که زن را از نظر مرد یک شر و بلای اجتناب ناپذیر میدانسته‌اند ، بسیاری از مردان با همه بهره‌هائی که از وجود زن میبرده‌اند ، او را تحقیر و مایه بدبختی و گرفتاری صفحه ۱۵۱ خود میدانسته‌اند ، قرآن کریم مخصوصا اینمطلب را تذکر میدهد که وجود زن برای مرد خیر است ، مایه سکونت و آرامش دل او است . یکی دیگر از آن نظریات تحقیرآمیز اینست که سهم زن را در تولید فرزند بسیار ناچیز میدانسته‌اند ، اعراب جاهلیت و بعضی از ملل دیگر مادر را فقط بمنزله ظرفی میدانسته‌اند که نطفه مرد را که بذر اصلی فرزند است در داخل خود نگهمیدارد و رشد میدهد . در قرآن ضمن آیاتی که میگوید شما را از مرد و زنی آفریدیم و برخی آیات دیگر که در تفاسیر توضیح داده شده است به این طرز تفکر خاتمه داده شده است . از آنچه گفته شد معلوم شد اسلام از نظر فکر فلسفی و از نظر تفسیر خلقت نظر تحقیرآمیزی نسبت به زن نداشته است بلکه آن نظریات را مردود شناخته است اکنون نوبت اینست که بدانیم فلسفه عدم تشابه حقوقی زن و مرد چیست ؟ . صفحه۱۵۲

تشابه ، نه و تساوی ، آری

گفتیم اسلام در روابط و حقوق خانوادگی زن و مرد فلسفه خاصی دارد که با آنچه در چهارده قرن پیش میگذشته مغایرت دارد و با آنچه در جهان امروز میگذرد نیز مطابقت ندارد . گفتیم از نظر اسلام این مسئله هرگز مطرح نیست که آیا زن و مرد دو انسان متساوی در انسانیت هستند یا نه ؟ و آیا حقوق خانوادگی آنها باید ارزش مساوی با یکدیگر داشته باشند یا نه ؟ از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسانند و از حقوق انسانی متساوی بهره‌مندند . آنچه از نظر اسلام مطرح است اینست که زن و مرد بدلیل اینکه یکی زن

است و دیگری مرد ، در جهات زیادی مشابه یکدیگر نیستند ، جهان برای آنها یکجور نیست ، خلقت و طبیعت آنها را یکنواخت نخواسته است . و همین جهت ایجاب میکند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند . در دنیای غرب اکنون سعی میشود میان زن و مرد از صفحه۱۵۳ قوانین و مقررات و حقوق و وظایف وضع واحد و مشابهی بوجود آورند و تفاوت‌های غریزی و طبیعی زن و مرد را نادیده بگیرند . تفاوتی که میان نظر اسلام و سیستمهای غربی وجود دارد در اینجاست . علیهذا آنچه اکنون در کشورما میان طرفداران حقوق اسلامی از یکطرف و طرفداران پیروی از سیستمهای غربی از طرف دیگر ، مطرح است مسئله وحدت و تشابه حقوق زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها . کلمه " تساوی حقوق " یک مارک تقلبی است که مقلدان غرب بر روی این ره آورد غربی چسبانیده‌اند . این بنده همیشه در نوشته‌ها و کنفرانسها و سخنرانیهای خود از اینکه این مارک تقلبی را استعمال کنم و این فرضیه را که جز ادعای تشابه و تماثل حقوق زن و مرد نیست بنام تساوی حقوق یاد کنم ، اجتناب داشته‌ام . من نمیگویم در هیچ جای دنیا ادعای تساوی حقوق زن و مرد معنی نداشته و ندارد و همه قوانین گذشته و حاضر جهان حقوق زن و مرد را بر مبنای ارزش مساوی وضع کرده‌اند و فقط مشابهت را از میان برده‌اند . خیر . چنین ادعائی ندارم . اروپای قبل از قرن بیستم بهترین شاهد است . در اروپای قبل از قرن بیستم زن قانونا و عملا فاقد حقوق انسانی بود . نه حقوقی مساوی با مرد داشت و نه مشابه با او . . . در نهضت عجولانه‌ای که در کمتر از یک قرن اخیر بنام زن و برای زن در اروپا صورت گرفت ، زن کم و بیش حقوقی مشابه با مرد پیدا کرد . اما با توجه بوضع طبیعی و احتیاجات جسمی و روحی زن ، هرگز حقوق مساوی با مرد پیدا نکرد ، زیرا زن اگر بخواهد حقوقی مساوی حقوق مرد و سعادتی مساوی سعادت مرد صفحه۱۵۴ پیدا کند راه منحصرش اینست که مشابهت حقوقی را از میان بردارد ، برای مرد حقوقی متناسب با مرد و برای خودش حقوقی متناسب با خودش قائل شود . تنها از این راه است که وحدت و صمیمیت واقعی میان مرد و زن برقرار می‌شود ، و زن از سعادتی مساوی با مرد بلکه بالا-تر از آن برخوردار خواهد شد ، و مردان از روی خلوص و بدون شائبه اغفال و فریب کاری برای زنان حقوق مساوی و احیانا بیشتر از خود قائل خواهند شد . و همچنین من هرگز ادعا نمیکنم حقوقی که عملا در اجتماع بظاهر اسلامی ما نصیب زن می‌شد ارزش مساوی با حقوق مردان داشته است . بارها گفته‌ام که لازم و ضروری است بوضع زن امروز رسیدگی کامل بشود و حقوق فراوانی که اسلام به زن اعطا کرده و در طول تاریخ عملا- متروک شده به او باز پس داده شود ، نه اینکه با تقلید و تبعیت کورکورانه از روش مردم غرب که هزاران بدبختی برای خود آنها بوجود آورده نام قشنگی روی یک فرضیه غلط بگذاریم و بدبختیهای نوع غربی را بر بدبختی‌های نوع شرقی زن بیفزائیم . ادعای ما اینست که عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده است هم با عدالت و حقوق فطری بهتر تطبیق می‌کند . و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید ، و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد . کاملا- توجه داشته باشید ، ما مدعی هستیم که لازمه عدالت و حقوق فطری و انسانی زن و مرد عدم تشابه آنها در پاره‌ای از حقوق است . پس بحث ما صددرصد جنبه فلسفی دارد ، بفلسفه حقوق مربوط است ، به اصلی مربوط است بنام " اصل عدل " که یکی از ارکان کلام و فقه اسلامی است . اصل عدل همان اصلی است صفحه۱۵۵ که قانون تطابق عقل و شرع را در اسلام بوجود آورده است . یعنی از نظر فقه اسلامی و لا اقل فقه شیعه اگر ثابت بشود که عدل ایجاب می‌کند فلان قانون باید چنین باشد نه چنان و اگر چنان باشد ظلم است و خلاف عدالت است ، ناچار باید بگوئیم حکم شرع هم همین است . زیرا شرع اسلام طبق اصلی که خود تعلیم داده ، هرگز از محور عدالت و حقوق فطری و طبیعی خارج نمی‌شود . علماء اسلام با تبیین و توضیح اصل " عدل " پایه فلسفه حقوق را بنا نهادند ، گو اینکه در اثر پیشامدهای ناگوار تاریخی نتوانستند راهی را که باز کرده بودند ادامه دهند . توجه به حقوق بشر و به اصل عدالت بعنوان اموری ذاتی و تکوینی و خارج از قوانین قراردادی اولین بار بوسیله مسلمین عنوان شد ، پایه حقوق طبیعی و عقلی را آنها بنا نهاده‌اند . اما مقدر چنین بود که آنها کار خود را ادامه ندهند و پس از تقریبا هشت قرن دانشمندان و فیلسوفان اروپائی از آن را دنبال کنند و این افتخار را بخود اختصاص

دهند ، از یکسو فلسفه‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بوجود آورند و از سوی دیگر افراد و اجتماعات و ملتها را با ارزش حیات و زندگی و حقوق انسانی آنها آشنا سازند ، نهضتها و حرکتها و انقلابها بوجود آورند و چهره جهانرا عوض کنند . بنظر من گذشته از علل تاریخی ، یک علت روانی و منطقه‌ای نیز دخالت داشت در اینکه مشرق اسلامی مسئله حقوق عقلی را که خود پایه نهاده بود دنبال نکند . یکی از تفاوتهای روحیه شرقی و غربی در اینست که شرق تمایل به اخلاق دارد و غرب به حقوق ، شرق شیفته اخلاق است و غرب شیفته حقوق ، شرقی بحکم صفحه۱۵۶ انسانیت خود را در این می‌بیند که حقوق خود را بشناسد و از آن دفاع کند و نگذارد دیگری به حریم حقوق او پا بگذارد . بشریت هم به اخلاق نیاز دارد و هم بحقوق ، انسانیت هم بحقوق وابسته است و هم به اخلاق ، هیچکدام از حقوق و اخلاق به تنهائی معیار انسانیت نیست . دین مقدس اسلام این امتیاز بزرگ را دارا بوده و هست که حقوق و اخلاق را توأما مورد عنایت قرار داده است . در اسلام همچنانکه گذشت و صمیمیت و نیکی بعنوان اموری اخلاقی " مقدس " شمرده می‌شوند . آشنائی با حقوق و دفاع از حقوق نیز " مقدس " و انسانی محسوب می‌شود و این داستان مفصلی دارد که اکنون وقت توضیح آن نیست . اما روحیه خاص شرقی کار خود را کرد . با آنکه در آغاز کار ، حقوق و اخلاق را با هم از اسلام گرفت ، تدریجا حقوق را رها کرده و توجهش را به اخلاق محصور کرد . غرض اینست ، مسئله‌ای که اکنون با آن روبرو هستیم یک مسئله حقوقی است . یک مسئله فلسفی و عقلی است ، یک مسئله استدلالی و برهانی است . مربوط است به حقیقت عدالت و طبیعت حقوق . عدالت و حقوق قبل از آنکه قانونی در دنیا وضع شود وجود داشته است . با وضع قانون نمی‌توان ماهیت عدالت و حقوق انسانی بشر را عوض کرد . منتسکیو می‌گوید " پیش از آنکه انسان قوانینی وضع کند . صفحه۱۵۷ روابط عادلانه‌ای بر اساس قوانین بین موجودات امکان پذیر بوده ، وجود این روابط موجب وضع قوانین شده است . حال اگر بگوئیم جز قوانین واقعی و اولیه که امروز نهی می‌کنند هیچ امر عادلانه یا ظالمانه دیگر وجود ندارد مثل این است که بگوئیم قبل از ترسیم دائره تمام شعاعهای آن دائره مساوی نیستند . " هربارت سپنسر می‌گوید " عدالت غیر از احساسات با چیزی دیگر آمیخته است که عبارت از حقوق طبیعی افراد بشر است و برای آنکه عدالت وجود خارجی داشته باشد باید حقوق و امتیازات طبیعی را رعایت و احترام کنند . " حکماء اروپائی که این عقیده را داشتند و دارند و فراوانند ، حقوق بشر که اعلانها و اعلامیه‌ها برای آن تنظیم شد و موادی بعنوان حقوق بشر تعیین شد از همین فرضیه حقوق طبیعی سرچشمه گرفت . یعنی فرضیه حقوق طبیعی و فطری بود که بصورت اعلامیه‌های حقوق بشر ظاهر شد . و باز چنانکه می‌دانیم آنچه منتسکیو ، سپنسر و غیر آنها درباره عدالت گفته‌اند عین آن چیزی است که متکلمین اسلام درباره حسن و قبح عقلی و اصل عدل گفته‌اند . در میان علماء اسلامی افرادی بودند که منکر حقوق ذاتی بوده و عدالت را قراردادی می‌دانسته‌اند . همچنانکه در میان اروپائیان نیز این عقیده وجود داشته است . هوبز انگلیسی منکر عدالت بصورت یک امر واقعی است .

اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون

مضحک اینست که می‌گویند متن اعلامیه حقوق بشر را مجلسین صفحه۱۵۸ تصویب کرده‌اند و چون تساوی حقوق زن و مرد جزء مواد اعلامیه حقوق بشر است پس بحکم قانون مصوب مجلس زن و مرد باید دارای حقوقی مساوی یکدیگر باشند . مگر متن اعلامیه حقوق بشر چیزی است که در صلاحیت مجلسین باشد که آنرا تصویب یا رد کنند . محتویات اعلامیه حقوق بشر از نوع امور قراردادی نیست که قوای مقننه کشورها بتوانند آنرا تصویب بکنند یا نکنند . اعلامیه حقوق بشر ، حقوق ذاتی و غیر قابل سلب و غیر قابل اسقاط انسانها را مورد بحث قرار داده است ، حقوقی را مطرح کرده است که به ادعای این اعلامیه لازمه حیثیت انسانی انسانهاست و دست توانای خلقت و آفرینش آنها را برای انسانها قرار داده است ، یعنی مبداء و قدرتی که به انسانها عقل و اراده و شرافت انسانی داده است این حقوق را هم طبق ادعای اعلامیه حقوق بشر به انسانها داده است . انسانها نمی‌توانند محتویات اعلامیه

حقوق بشر را برای خود وضع کنند و نه می‌توانند از خود سلب و اسقاط نمایند . از تصویب مجلسین و قوای مقننه گذشته یعنی چه ؟ اعلامیه حقوق بشر فلسفه است نه قانون ، باید بتصدیق فیلسوفان برسد نه بتصویب نمایندگان . مجلسین نمی‌توانند با اخذ رأی و قیام و قعود ، فلسفه و منطق برای مردم وضع کنند . اگر این چنین است پس فلسفه نسبیت اینشتاین را هم ببرند بمجلس و از تصویب نمایندگان بگذرانند ، فرضیه وجود حیات در کرات آسمانی را نیز به تصویب برسانند . قانون طبیعت را که نمی‌شود از طریق تصویب قوانین قراردادی تأیید یا رد کرد . صفحه۱۵۹ مثل اینست که بگوئیم مجلسین تصویب کرده‌اند که اگر گلابی را با سیب پیوند بزنند پیوندش میگیرد و اگر با توت پیوند بزنند نمی گیرد . وقتی که چنین اعلامیه‌ای از طرف گروهی که خود از متفکرین و فلاسفه بوده‌اند صادر می‌شود ملتها باید آنرا در اختیار فلاسفه و مجتهدین حقوق خویش قرار دهند . اگر از نظر فلاسفه و متفکرین آن ملت مورد تأیید قرار گرفت همه افراد ملت موظفند آنها را بعنوان حقایقی فوق قانون رعایت کنند . قوه مقننه نیز موظف است قانونی بر خلاف آنها تصویب نکند . ملت‌های دیگر تا وقتی که از نظر خودشان ثابت و محقق نشده که چنین حقوقی در طبیعت بهمین کیفیت وجود دارد ملزم نیستند آنها را رعایت کنند و از طرف دیگر این مسائل جزء مسائل تجربی و آزمایشی نیست که احتیاج بوسائل و لابراتوار و غیره دارد و این وسائل برای اروپائیان فراهم است و برای دیگران نیست . شکافتن اتم نیست که رموز و وسائلش در اختیار افراد محدودی باشد ، فلسفه و منطق است ، ابزارش مغز و عقل و قوه استدلال است . اگر فرضا ملتهای دیگر مجبور باشند در فلسفه و منطق مقلد دیگران باشند و در خود شایستگی تفکر فلسفی احساس نکنند ، ما ایرانیان نباید این چنین فکر کنیم . ما در گذشته شایستگی خود را بحد اعلی در بررسی‌های منطقی و فلسفی نشان داده‌ایم . ما چرا در مسائل فلسفی مقلد دیگران باشیم ؟ عجبا ، دانشمندان اسلامی آنجا که پای اصل عدالت و حقوق ذاتی بشر بمیان می‌آید آنقدر برایش اهمیت قائل میشوند که بدون صفحه ۱۶۰ چون و چرا بموجب قاعده تطابق عقل و شرع می گویند حکم شرع هم همین است . یعنی احتیاجی به تأیید شرعی نمی‌بینند . اما امروز کار ما به آنجا کشیده که میخواهیم با تصویب نمایندگان صحت این مسائل را تأیید نمائیم .

فلسفه را با کوپن نمی‌توان اثبات کرد

از این مضحکتر اینستکه آنجا که می‌خواهیم حقوقی انسانی زن را بررسی کنیم به آراء پسران و دختران جوان مراجعه کنیم . کوپن چاپ کنیم و بخواهیم با پر کردن کوپن کشف کنیم که حقوق انسانی چیست ؟ و آیا حقوق انسانی زن و مرد یک جور است و یا دو جور ؟ بهر حال ما مسئله حقوق انسانی زنرا بشکل علمی و فلسفی و بر اساس حقوق ذاتی بشری بررسی میکنیم می‌خواهیم ببینیم همان اصولی که اقتضا می کند انسانها بطور کلی دارای یک سلسله حقوق طبیعی و خدادادی باشند ، آیا ایجاب می کند که زن و مرد از لحاظ حقوق دارای وضع مشابهی بوده باشند یا نه ؟ لذا از دانشمندان و متفکران و حقوقدانان واقعی کشور که یگانه مرجع صلاحیتدار اظهار نظر در این گونه مسائل میباشند درخواست می‌کنیم بدلائل ما با دیده تحقیق و انتقاد بنگرند . موجب کمال امتنان اینجانب خواهد بود اگر مستدلا نظر خود را در تأیید یا رد این گفته‌ها ابراز نمایند . برای بررسی این مطلب لازم است اولا بحثی درباره اساس و ریشه حقوق انسانی انجام دهیم و سپس حقوق زن و مرد را مورد مطالعه قرار دهیم . صفحه۱۶۱ بد نیست قبلا اشاره مختصری به نهضتهای حقوقی قرون جدیدی که بنظریه تساوی حقوق زن و مرد منتهی شد بنمائیم .

نگاهی به تاریخ حقوق زن در اروپا

در اروپا از قرن ۱۷ به بعد بنام حقوق بشر زمزمه‌هائی آغاز شد . نویسندگان و متفکران قرن ۱۷ و ۱۸ افکار خود را درباره حقوق طبیعی و فطری و غیر قابل سلب بشر با پشتکار عجیبی در میان مردم پخش کردند . ژان ژاک روسو و ولتر و منتسکیو از اینددسته از

متفکران و نویسندگانند . اولین نتیجه عملی که از نشر افکار طرفداران حقوق طبیعی بشر حاصل شد این بود که در انگلستان یک کشمکش طولانی میان هیئت حاکمه و ملت بوجود آمد . ملت موفق شد در سال ۱۶۸۸ میلادی پاره‌ای از حقوق اجتماعی و سیاسی خود را طبق یک اعلام نامه حقوق پیشنهاد کنند و مسترد دارند (ترجمه تاریخ البرماله جلد ۴ صفحه ۳۶۶) . نتیجه علمی بارز دیگر شیوع این افکار در جنگهای استقلال امریکا علیه انگلستان ظاهر شد . سیزده مستعمره انگلستان در امریکای شمالی در اثر فشار و تحمیلات زیادی که بر آنها وارد می‌شد سر به طغیان و عصیان بلند کردند و بالاخره استدلال خویش را بدست آوردند . در سال ۱۷۷۶ میلادی کنگره‌ای در فیلادلفیا تشکیل شد که استقلال عمومی را اعلان و اعلامیه‌ای در این زمینه منتشر کرد و در مقدمه آن چنین نوشت " : جمیع افراد بشر در خلقت یکسانند و خالق بهر فردی حقوق ثابت و لا یتغیری تفویض فرموده است . مثل حق حیات و حق آزادی ، و علت غائی تشکیل حکومتها حفظ صفحه۱۶۲ حقوق مزبور است و قوه حکومت و نفوذ کلمه او منوط برضایت ملت خواهد بود (" . . . ترجمه تاریخ البرماله جلد ۵ صفحه ۲۳۴) . اما آنکه بنام اعلامیه حقوق بشر در جهان معروف شد آن چیزی است که پس از انقلاب کبیر فرانسه بنام اعلان حقوق منتشر شد . این اعلامیه عبارت است از یک سلسله اصول کلی که در آغاز قانون اساسی فرانسه قید شده و جزء لا ینفک قانون اساسی فرانسه محسوب میشود . این اعلامیه مشتمل است بر یک مقدمه و هفده ماده . ماده اول آن اینست " : افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاد مانده و در حقوق با یکدیگر مساویند " . . . در قرن ۱۹ تحولات و افکار تازه‌ای در زمینه حقوق بشری در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی رخ داد که منتهی بظهور سوسیالیسم و لزوم تخصیص منافع بطبقات زحمتکش و انتقال حکومت از دست سرمایه‌دار بدست کارگر گردید . تا اوایل قرن بیستم هر چه در اطراف حقوق بشر بحث شده است مربوط است بحقوق ملتها در برابر دولتها و یا حقوق طبقات رنجبر و زحمتکش در برابر کارفرمایان و اربابان . در قرن بیستم برای اولین بار مسئله " حقوق زن " در برابر حقوق مرد عنوان شد ، انگلستان که قدیمترین کشور دمکراسی بشمار میرود فقط در اوایل قرن بیستم برای زن و مرد حقوق مساوی قائل شد . دول متحده آمریکا با آنکه در قرن هجده ضمن اعلان استقلال ، بحقوق عمومی بشر اعتراف کرده بودند در سال ۱۹۲۰ میلادی قانون تساوی زن و مرد را در حقوق سیاسی تصویب کردند و همچنین فرانسه در قرن بیستم تسلیم این امر شد . صفحه۱۶۳ بهر حال در قرن بیستم گروههای زیادی در همه جهان طرفدار تحول عمیقی در روابط مرد و زن از نظر حقوق و وظایف گردیدند . بعقیده اینها تحول و دگرگونی در روابط ملتها با دولتها و روابط زحمتکشان و رنجبران با کارفرمایان و سرمایه‌داران ، مادامی که در روابط حقوقی مرد و زن اصلاحاتی صورت نگیرد وافی به تأمین عدالت اجتماعی نیست . از اینرو برای اولین بار در اعلامیه جهانی حقوق بشر که پس از جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ هجری شمسی) از طرف سازمان ملل متحد منتشر شد در مقدمه آن چنین قید شد " : از آنجا که مردم ملل متحد ایمان خود را بحقوق بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجدا در منشور اعلام کرده‌اند . . . "تحول و بحران ماشینی قرن نوزدهم و بیستم و بفلاکت افتادن کارگران و بخصوص زنان بیش از پیش سبب شد که بموضوع حقوق زن رسیدگی شود . در تاریخ البرماله جلد ۶ صفحه ۳۲۸ مینویسد " : تا زمانی که دولتها به احوال کارگران و طرز رفتار کارفرمایان با آن طبقه توجه نداشتند سرمایه داران هر چه می‌خواستند میکردند . . . صاحبان کارخانه‌ها زنان و کودکان خردسال را با مزد بسیار کم بکار میگماشتند ، و چون ساعات کار ایشان زیاد بود غالبا گرفتار امراض گوناگون می‌شدند و در جوانی می‌مردند . "این بود تاریخچه مختصری از نهضت حقوق بشر در اروپا . چنانکه میدانیم همه مواد اعلامیه‌های حقوق بشر که برای اروپائیان صفحه۱۶۴ تازگی دارد در ۱۴ قرن پیش در اسلام پیش بینی شده و بعضی از دانشمندان عرب و ایرانی آنها را با مقایسه به این اعلامیه‌ها در کتابهای خود آورده‌اند . البته اختلافاتی در بعضی قسمتها میان آنچه در این اعلامیه‌ها آمده با آنچه اسلام آورده وجود دارد و این خود بحث دلکش و شیرینی است . از آنجمله است مسئله حقوق زن و مرد که اسلام تساوی را می‌پذیرد اما تشابه و وحدت و یک نواختی را در زمینه حقوق زن و مرد نمی‌پذیرد . صفحه۱۶۵

حیثیت و حقوق انسانی

"از آنجا که شناسائی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال ناپذیر آنان ، اساس آزادی و عدالت و صلح را تشکیل میدهد . " از آنجا که عدم شناسائی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه‌ای گردیده است که روح بشریت را بعصیان واداشته ، و ظهور دنیائی که در آن افراد بشر در بیان عقیده ، آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند بعنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است " . از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر بعنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد . از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین ملل را مورد تشویق قرار داد " . " از آنجا که مردم ملل متحد ، ایمان خود را بحقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق مرد و زن مجددا صفحه۱۶۶ در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزادتر وضع زندگی بهتری بوجود آورند . از آنجا که " . . . مجمع عمومی ، این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل اعلام میکند تا جمیع افراد و همه ارکان اجتماع این اعلامیه را دائما در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت ، احترام این حقوق و آزادیها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی ، شناسائی و اجرای واقعی و حیاتی آنها ، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهائی که در قلمرو آنها می‌باشد تأمین گردد " . . . جمله‌های طلائی بالا مقدمه اعلامیه جهانی حقوق بشر است ، مقدمه همان اعلامیه‌ایست ک ه درباره‌اش می گویند " : بزرگترین توفیقی است که تا این تاریخ در طریق تأیید حقوق انسانی ، نصیب عالم بشریت شده است . " روی هر کلمه و هر جمله آن حساب شده است ، و چنانکه در مقاله پیش گفتیم مظهر افکار چندین قرن فلاسفه آزادیخواه و حقوقشناس جهان است .

نکات مهم مقدمه اعلامیه حقوق بشر

این اعلامیه در ۳۰ ماده تنظیم شده است . بگذریم از اینکه بعضی مسائل در برخی مواد مکرر شده و یا لا اقل ذکر یک مطلب در یک ماده از ذکر مندرجات بعضی مواد دیگر بی نیاز کننده است و یا بعضی مواد اعلامیه بمواد مختلفی قابل تجزیه است . صفحه۱۶۷ نکات مهم مقدمه این اعلامیه که شایسته است مورد توجه قرار گیرد چند تا است : ۱ - بشر از یکنوع حیثیت و احترام و حقوق ذاتی غیر قابل انتقال برخوردار است . ۲ - حیثیت و احترام و حقوق ذاتی بشر ، کلی و عمومی است ، تمام افراد انسانی را در بر می گیرد ، تبعیض بردار نیست ، سفید و سیاه ، بلند و کوتاه ، زن و مرد یکسان از آن برخوردارند . همانطوریکه در میان اعضاء یک خانواده احدی نمی‌تواند گوهر خود را از سایر اعضاء شریف‌تر و اصیل‌تر بداند ، همه افراد بشر نیز که عضو یک خانواده بزرگتر و اعضاء یک پیکر می‌باشند از لحاظ شرافت متساویند ، هیچکس نمی‌تواند خود را از فرد دیگر شریفتر بداند . ۳ - اساس آزادی و صلح و عدالت اینست که همه افراد در عمق وجدان خود به این حقیقت حیثیت و احترام ذاتی همه انسانها ایمان و اعتراف داشته باشند . این اعلامیه می‌خواهد بگوید : منشاء کلیه ناراحتیهائی که افراد بشر برای یکدیگر بوجود می‌آورند کشف کرده است ، منشاء بروز جنگها و ظلمها و تجاوزها و اعمال وحشیانه افراد و اقوام نسبت بیکدیگر ، عدم شناسائی حیثیت و احترام ذاتی انسان است . این عدم شناسائی از طرف عده‌ای ، طرف مقابل را وادار به عصیان و طغیان می کند و از همین راه صلح و امنیت بخطر می‌افتد . ۴ - بالاترین آرزوئی که همه در راه تحقق بخشیدن به آن باید بکوشند ، ظهور دنیائی است که در آن آزادی عقیده و امنیت و رفاه مادی بطور کامل وجود داشته باشد ، اختناق ، ترس ، فقر صفحه۱۶۸ ریشه کن شده باشد . مواد سی گانه اعلامیه برای تحقق بخشیدن باین آرزو تنظیم شده است . ۵ - ایمان به حیثیت ذاتی انسانها و احترام بحقوق غیر قابل سلب و انتقال آنها تدریجا بوسیله تعلیم و تربیت باید در همه افراد بوجود آید .

مقام و احترام انسان

اعلامیه حقوق بشر چون بر اساس احترام به انسانیت و آزادی و مساوات تنظیم شده و برای احیاء حقوق بشر بوجود آمده مورد احترام و تکریم هر انسان با وجدانی است ، ما مردم مشرق زمین از دیر زمان از ارزش و مقام و احترام انسان دم زده‌ایم . در دین مقدس اسلام چنانکه در مقاله پیش گفتیم ، انسان ، حقوق انسان ، آزادی و مساوات آنها نهایت ارزش و احترام را دارد . نویسندگان و تنظیم کنندگان این اعلامیه و همچنین فیلسوفانیکه در حقیقت الهام دهنده نویسندگان این اعلامیه هستند مورد ستایش و تعظیم ما میباشند . ولی چون این اعلامیه یک متن فلسفی است ، بدست بشر نوشته شده نه بدست فرشتگان ، استنباط گروهی از افراد بشر است ، هر فیلسوفی حق دارد آن را تجزیه و تحلیل کند و احیانا نقاط ضعفی که در آن می‌بینند تذکر دهد . این اعلامیه خالی از نقاط ضعف نیست ، ولی ما در این مقاله روی نقاط ضعف آن انگشت نمی‌گذاریم . روی نقطه قوت آن انگشت می‌گذاریم . تکیه گاه این اعلامیه " مقام ذاتی انسان " است ، شرافت و حیثیت ذاتی انسان است ، از نظر این اعلامیه انسان بواسطه یکنوع صفحه۱۶۹ کرامت و شرافت مخصوص بخود دارای یک سلسله حقوق و آزادیها شده است که سایر جانداران بواسطه فاقد بودن آن حیثیت و شرافت و کرامت ذاتی از آن حقوق و آزادیها بی بهره‌اند . نقطه قوت این اعلامیه همین است .

تنزل و سقوط انسان در فلسفه‌های غربی

اینجاست که بار دیگر با یک مسئله فلسفی کهن مواجه می‌شویم : ارزیابی انسان ، مقام و شرافت انسان نسبت به سایر مخلوقات ، شخصیت قابل احترام انسان . باید بپرسیم آن حیثیت ذاتی انسانی که منشاء حقوقی برای انسان گشته و او را از اسب و گاو و گوسفند و کبوتر متمایز ساخته چیست ؟ و همین جاست که یک تناقض واضح میان اساس اعلامیه حقوق بشر از یک طرف و ارزیابی انسان در فلسفه غرب از طرف دیگر نمایان می‌گردد . در فلسفه غرب سالهاست که انسان از ارزش و اعتبار افتاده است . سخنانیکه در گذشته درباره انسان و مقام ممتاز وی گفته می‌شد و ریشه همه آنها در مشرق زمین بود ، امروز در اغلب سیستم‌های فلسفه غربی مورد تمسخر و تحقیر قرار میگیرد . انسان از نظر غربی تا حدود یک ماشین تنزل کرده است ، روح و اصالت آن مورد انکار واقع شده است . اعتقاد به علت غائی و هدف داشتن طبیعت یک عقیده ارتجاعی تلقی می‌گردد . در غرب از اشرف مخلوقات بودن انسان نمی‌توان دم زد ، زیرا بعقیده غرب عقیده به اشرف مخلوقات بودن انسان و اینکه سایر مخلوقات طفیلی انسان و مسخر انسان می‌باشند ناشی از یک صفحه ۱۷۰ عقیده بطلمیوسی کهن درباره هیئت زمین و آسمان و مرکزیت زمین و گردش کرات آسمانی بدور زمین بود ، با رفتن این عقیده جائی برای اشرف مخلوقات بودن انسان باقی نمی‌ماند . از نظر غرب اینها همه خود خواهیهائی بوده است که در گذشته دامنگیر بشر شده است ، بشر امروز متواضع و فروتن است ، خود را مانند موجودات دیگر بیش از مشتی خاک نمی‌داند ، از خاک پدید آمده و به خاک باز می‌گردد و بهمین جا خاتمه می‌یابد . غربی ، متواضعانه ، روح را بعنوان جنبه‌ای مستقل از وجود انسان و بعنوان حقیقتی قابل بقاء نمی‌شناسد و میان خود و گیاه و حیوان از اینجهت فرقی قائل نمی‌شود ، غربی ، میان فکر و اعمال روحی و میان گرمای زغال سنگ از لحاظ ماهیت و جوهر تفاوتی قائل نیست ، همه را مظاهر ماده و انرژی می‌شناسد ، از نظر غرب صحنه حیات برای همه جانداران و از آن جمله انسان میدان خونینی است که نبرد لا ینقطع زندگی آن را بوجود آورده است ، اصل اساسی حاکم بر وجود جانداران و از آنجمله انسان اصل تنازع بقا است ، انسان همواره می‌کوشد خود را در این نبرد نجات دهد ، عدالت و نیکی و تعاون و خیرخواهی و سایر مفاهیم اخلاقی و انسانی همه مولود اصل اساسی تنازع بقاء می‌باشد و بشر این مفاهیم را بخاطر حفظ موقعیت خود ساخته و پرداخته است . از نظر برخی فلسفه‌های نیرومند

غربی ، انسان ماشینی است که محرک او جز منافع اقتصادی نیست ، دین و اخلاق و فلسفه و علم و ادبیات و هنر همه رو بناهائی هستند که زیر بناء آنها طرز تولید و پخش و تقسیم ثروت است ، همه اینها جلوه‌ها و مظاهر جنبه‌های اقتصادی زندگی انسان است . صفحه ۱۷۱ خیر ، اینهم برای انسان زیاد است . محرک و انگیزه اصلی همه حرکت‌ها و فعالیت‌های انسان عوامل جنسی است ، اخلاق و فلسفه و علم و دین و هنر همه تجلیات و تظاهرات رقیق شده و تغییر شکل داده عامل جنسی وجود انسان است . من نمی‌دانم اگر بناست منکر هدف داشتن خلقت باشیم و باید معتقد باشیم که طبیعت جریانات خود را کورکورانه طی می‌کند ، اگر یگانه قانون ضامن حیات انواع جانداران تنازع بقا و انتخاب اصلح و تغییرات کاملا تصادفی است و بقاء و موجودیت انسان مولود تغییرات تصادفی و بی هدف و یک سلسله جنایات چند میلیون سالی است که اجداد وی نسبت به انواع دیگر روا داشته تا امروز به این شکل باقی مانده است ، اگر بناست معتقد باشیم که انسان خود نمونه‌ای است از ماشینهائی که اکنون خود بدست خود می‌سازد ، اگر بنا است اعتقاد به روح و اصالت و بقاء آن خود خواهی و اغراق و مبالغه درباره خود باشد ، اگر بنا است انگیزه و محرک اصلی بشر در همه کارها امور اقتصادی یا جنسی یا برتری طلبی باشد ، اگر بنا است نیک و بد بطور کلی مفاهیم نسبی باشند و الهامات فطری و وجدانی سخن یاوه شمرده شود ، اگر انسان جنسا بنده شهوات و میلهای نفسانی خود باشد و جز در برابر زور سر تسلیم خم نکند ، و اگر . . . چگونه می‌توانیم از حیثیت و شرافت انسانی و حقوق غیر قابل سلب و شخصیت قابل احترام انسان دم بزنیم و آن را اساس و پایه همه فعالیتهای خود قرار دهیم ؟ ! صفحه ۱۷۲

غرب ، درباره انسان دچار تناقض شده است

در فلسفه غرب تا آنجا که ممکن بوده به حیثیت ذاتی انسان لطمه وارد شده و مقام انسان پائین آمده است . دنیای غرب از طرفی انسان را از لحاظ پیدایش و عللی که او را بوجود آورده است ، از لحاظ هدف دستگاه آفرینش درباره او ، از لحاظ ساختمان و تار و پود وجود و هستیش ، از لحاظ انگیزه و محرک اعمالش ، از لحاظ وجدان و ضمیرش ، تا این اندازه او را پائین آورده که گفتیم . آنگاه اعلامیه بالا ـ بلند درباره ارزش و مقام انسان و حیثیت و کرامت و شرافت ذاتی و حقوق مقدس و غیر قابل انتقالش صادر می‌کند و همه افراد بشر را دعوت می‌کند که به این اعلامیه بالا بلند ایمان بیاورند . برای غرب لازم بود اول در تفسیری که از انسان می‌کند تجدید نظری بعمل آورد . آنگاه اعلامیه‌های بالا بلند در زمینه حقوق مقدس و فطری بشر صادر کند . من قبول دارم که همه فلاسفه غرب انسان را آنچنان که شرح داده شد تفسیر نکرده‌اند . عده زیادی از آنها انسان را کم و بیش آنچنان تفسیر کرده‌اند که شرق تفسیر می‌کند . نظر من طرز تفکری است که در اکثریت مردم غرب بوجود آمده و مردم جهان را تحت تأثیر قرار داده است . اعلامیه حقوق بشر را باید کسی صادر کند که انسان را در درجه‌ای عالی‌تر از یک ترکیب مادی ماشینی می‌بیند ، انگیزه‌ها و محرکهای انسان را منحصر به امور حیوانی و شخصی نمی‌داند . صفحه۱۷۳ برای انسان وجدان انسانی قائل است . اعلامیه بشر را باید شرق صادر کند که به اصل « " انی جاعل فی الارض خلیفه " » ایمان دارد . و در انسان نمونه‌ای از مظاهر الوهیت سراغ دارد ، کسی باید دم از حقوق بشر بزند که در انسان آهنگ سیر و سفری تا سر منزل « " یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه " »قائل است . اعلامیه حقوق بشر شایسته آن سیستمهای فلسفی است که بحکم « " و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقواها " » در سرشت انسان تمایل به نیکی قائلند . اعلامیه بشر را باید کسی صادر کند که به سرشت بشر خوشبین است و بحکم « " و لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم " »آنرا معتدلترین و کاملترین سرشت‌ها می‌داند . آنچه شایسته طرز تفکر غربی در تفسیر انسان است ، اعلامیه حقوق بشر نیست . بلکه همان طرز رفتاری است که غرب عملا درباره انسان روا می‌دارد ، یعنی کشتن همه عواطف انسانی ، ببازی گرفتن ممیزات بشری ، تقدم سرمایه بر انسان ، اولویت پول بر بشر ، معبود بودن ماشین ، خدائی ثروت ، استثمار انسانها ، قدرت بی نهایت سرمایه‌داری . که اگر احیانا یک نفر میلیونر ثروت خود را برای بعد از خودش به سگ محبوبش منتقل

کنـد آن سگ احترامی مافوق احترام انسانها پیـدا می کنـد ، انسانها در خـدمت یک سگ ثروتمند بعنوان پیشکار ، منشـی ، دفتردار استخدام می‌شوند و در مقابل او دست بسینه می‌ایستند و تعظیم می کنند .

غرب هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را

مسئله مهم اجتماع بشر در امروز اینست که بشر به تعبیر قرآن صفحه۱۷۴ " خود " را فراموش کرده است ، هم خود را فراموش کرده و هم خدای خود را ، مسئله مهم اینست که " خود " را تحقیر کرده است ، از درون بینی و توجه به باطن و ضمیر غافل شده و توجه خویش را یکسره به دنیای حسـی و مادی محدود کرده است ، هدفی برای خود جز چشیدن مادیات نمی‌بیند و نمی‌داند ، خلقت را عبث می‌انگارد ، خود را انکار می کند ، روح خود را از دست داده است . بیشتر بدبختیهای امروز بشر ناشی از این طرز تفکر است و متأسفانه نزدیک است جهانگیر شود و یکباره بشریت را نیست و نابود کند . این طرز تفکر درباره انسان سبب شده که هر چه تمدن توسعه پیـدا می کنـد و عظیم‌تر می گردد ، متمـدن بسوی حقارت می گراید ، این طرز تفکر درباره انسان موجب گشـته که انسانهای واقعی را همـواره در گذشـته بایـد جسـتجو کرد و دسـتگاه عظیـم تمـدن امروز بسـاختن هر چیز عـالی و دست اول قـادر است جز به سـاختن انسان . گانـدی میگویـد " : غربی برای آن مسـتحق دریافت لقب خـدائی زمین است که همه امکانات و موهبتهای زمینی را مالک است ، او بکارهای زمینی قادر است که ملل دیگر آنها را در قـدرت خـدا می‌داننـد . لکن غربی از یک چیز عاجز است و آن تأمـل در بـاطن خویش است ، تنهـا این موضوع برای اثبات پوچی درخشـندگی کاذب تمـدن جدیـد کافی است . تمـدن غربی اگر غربیان را مبتلا بخوردن مشـروب و توجه باعمال جنسی نموده است ، بخاطر اینست که غربی بجای " خویشتن جوئی " در پی نسیان و هـدر سـاختن خویشـتن است . . . . قوه عملی او بر اکتشـاف و اختراع و تهیه وسائـل جنگی ، صـفحه۱۷۵ ناشـی از فرار غربی از " خویشـتن " است نه قـدرت و تسلط اسـتثنائی وی بر خود . . . ترس از تنهائی و سـکوت ، و توسل به پول ، غربی را از شـنیدن ندای باطن خود عاجز ساخته و انگیزه فعالیتهای مـداوم او همین‌ها است . محرک او در فتـح جهان ، ناتوانی او در " حکومت بخویشـتن " است ، بهمین علت غربی پدیـد آورنـده آشوب و فساد در سراسـر دنیاست . . . وقتی انسان روح خود را از دست بدهـد فتح دنیا بچه درد او میخورد . . . کسانیکه انجیل به آنان تعلیم داده است که در جهان مبشر حقیقت و محبت و صلح باشند خودشان در جستجوی طلا و برده بهر طرف روانند ، بجای اینکه مطابق تعالیم انجیل در مملکت خداوند در جسـتجوی بخشش و عدالت باشند ، برای تبرئه سیئات خود از حربه مـذهب اسـتفاده می کننـد ، و به جای نشـر کلام الهی ، بر سـر ملتها بمب می‌ریزند . " و به همین علت ، اعلامیه حقوق بشـر بیش از همه و پیش از همه از طرف خود غرب نقض شده است ، فلسـفه‌ای که غرب عملا در زندگی طی می کند راهی جز شکست اعلامیه حقوق بشر باقی نمی گذارد . صفحه۱۷۶

بخش ششم مبانی طبیعی حقوق خانوادگی

توضیحات

یگـانه مرجع صـلاحیتدار برای شـناسائی حقوق واقعی انسانها ، کتاب آفرینش است . در اجتماع " مـدنی " جنبه‌های قراردادی و در اجتمـاع " خـانوادگی " جنبه‌هـای طـبیعی غلبـه دارد . فرضـیه چهـار دوره در حقـوق خـانوادگی ، تقلیـد ناشـیانه‌ای اسـت از فرضـیه سوسیالیستها درباره مالکیت . آیا زن و مرد دارای دو طبیعت حقوقی می‌باشند ؟ صفحه۱۷۷

مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۱)

اشاره

گفتیم که روح و اساس اعلامیه حقوق بشر اینست که انسان از یکنوع حیثیت و شخصیت ذاتی قابل احترام برخوردار است و در متن خلقت و آفرینش ، یک سلسله حقوق و آزادیها به او داده شده است که بهیچ نحو قابل سلب و انتقال نمی‌باشند . و گفتیم این روح و اساس مورد تأیید اسلام و فلسفه‌های شرقی است و آنچه با روح و اساس این اعلامیه ناسازگار است و آنرا بی پایه جلوه می‌دهد همانا تفسیرهائی است که در بسیاری از سیستمهای فلسفی غرب درباره انسان و تار و پود هستیش می‌شود . بدیهی است که یگانه مرجع صلاحیتدار برای شناسائی حقوق واقعی انسانها کتاب پر ارزش آفرینش است ، با رجوع به صفحات و سطور این کتاب عظیم ، حقوق واقعی مشترک انسانها و وضع حقوقی زن و مرد در مقابل یکدیگر مشخص می گردد . عجیب اینست که بعضی از ساده دلان بهیچوجه حاضر نیستند این مرجع عظیم را به رسمیت بشناسند . از نظر اینها یگانه مرجع صفحه۱۷۹ صلاحیتدار گروهی از افراد بشر هستند که دست در کار تنظیم این اعلامیه بوده‌اند و امروز بر همه جهان سیادت و حکمرانی دارند . هر چند خودشان عملا چندان پابند مواد این اعلامیه نیستند ، دیگران را نرسد در آنچه آنها می گویند چون و چرا کنند . ولی ما بنام همان حقوق بشر برای خود حق چون و چرا قائل هستیم ، دستگاه با عظمت آفرینش را که کتاب گویای الهی است یگانه مرجع صلاحیت‌دار می‌دانیم . من بار دیگر از خوانندگان محترم معذرت می‌خواهم از اینکه برخی مسائل را در این سلسله مقالات مطرح می کنم که اندکی رنگ فلسفی دارد و خشک بنظر می‌رسد و برای بعضی از خوانندگان محترم خستگی آور است ، خودم تا حد امکان از طرح اینگونه مسائل اجتناب دارم ، ولی گاهی ارتباط مسائل حقوق زن با این مسائل خشک فلسفی بقدری است که بحث درباره آنها اجتناب ناپذیر است .

رابطه حقوق طبیعی و هدفداری طبیعت

از نظر ما حقوق طبیعی و فطری از آنجا پیدا شده که دستگاه خلقت با روشن بینی و توجه بهدف موجودات را بسوی کمالاتی که استعداد آنها را در وجود آنها نهفته است سوق می‌دهد . هر استعداد طبیعی مبنای یک " حق طبیعی " است و یک " سند طبیعی " برای آن بشمار می‌آید . مثلا فرزند انسان حق درس خواندن و مدرسه رفتن دارد ، اما بچه گوسفند چنین حقی ندارد . چرا ؟ برای اینکه استعداد درس خواندن و دانا شدن ، در فرزند صفحه ۱۸۰ انسان هست ، اما در گوسفند نیست . دستگاه خلقت این سند طلبکاری را در وجود انسان قرار داده و در وجود گوسفند قرار نداده است . همچنین است حق فکر کردن و رأی دادن و اراده آزاد داشتن . بعضی خیال می کنند فرضیه " حقوق طبیعی " و اینکه خلقت و آفرینش انسان را به نوعی از حقوق ممتاز ساخته است یک ادعای پوچ و خود خواهانه است و باید آنرا دور افکند ، هیچ فرقی میان انسان و غیر انسان از لحاظ حقوق نیست . خیر ، اینطور نیست . استعدادهای طبیعی مختلف است ، دستگاه خلقت هر نوعی از انواع موجودات را در مداری مخصوص بخود او قرار داده است و سعادت او را هم در این قرار داده که در مدار طبیعی خودش حرکت کند . دستگاه آفرینش در این کار خود هدف دارد و این سندها را بصورت تصادف و از روی بی خبری و ناآگاهی بدست مخلوقات نداده است . در این سلسله مقالات توضیح بیشتر درباره این مطلب میسر نیست . ریشه و اساس حقوق خانوادگی را که مسئله مورد بحث ماست ، مانند سایر حقوق طبیعی در طبیعت باید جستجو کرد . از استعدادهای طبیعی زن و مرد و انواع سندهائیکه خلقت بدست آنها سپرده است می‌توانیم بفهمیم آیا زن و مرد دارای حقوق و تکالیف مشابهی هستند یا نه ؟ فراموش نکنید ، همچنانکه در مقاله‌های پیش گفتیم مسئله مورد بحث حقوق خانوادگی زن و مرد است نه تساوی حقوق آنها . صفحه۱۸۱

حقوق اجتماعی

افراد بشر از لحاظ حقوق اجتماعی غیر خانوادگی یعنی از لحاظ حقوقی که در اجتماع بزرگ ، خارج از محیط خانواده ، نسبت بیکدیگر پیدا میکنند هم وضع مساوی دارند و هم وضع مشابه . یعنی حقوق اولی طبیعی آنها برابر یکدیگر و مانند یکدیگر است . همه مثل هم حق دارند از مواهب خلقت استفاده کنند ، مثل هم حق دارند کار کنند ، مثل هم حق دارند در مسابقه زندگی شرکت کنند ، همه مثل هم حق دارند خود را نامزد هر پست از پستهای اجتماعی بکنند و برای تحصیل و بدست آوردن آن از طریق مشروع کوشش کنند . همه مثل هم حق دارند استعدادهای علمی و عملی وجود خود را ظاهر کنند . و البته همین تساوی در حقوق اولیه طبیعی ، تدریجا آنها را از لحاظ حقوق اکتسابی در وضع نامساوی قرار میدهد ، یعنی همه بطور مساوی حق دارند کار کنند و در مسابقه زندگی شرکت نمایند ، اما چون پای انجام وظیفه و شرکت در مسابقه میان می‌آید ، همه در این مسابقه یکجور از آب در می‌آیند ، بعضی پر استعدادترند و بعضی کم استعدادتر ، بعضی پر کارترند و بعضی کم کارتر ، بالاخره بعضی عالمتر ، با کمال‌تر ، باهنرتر ، کارآمدتر ، لایقتر از بعضی دیگر از کار در می‌آیند قهرا حقوق اکتسابی آنها صورت نامتساوی بخود میگیرد ، و اگر بخواهیم حقوق اکتسابی آنها را نیز مانند حقوق اولی و طبیعی آنها مساوی قرار دهیم ، عمل ما جز ظلم و تجاوز نامی نخواهد داشت . چرا از لحاظ حقوق طبیعی اولی اجتماعی همه افراد وضع صفحه۱۸۲ مساوی و مشابهی دارند ؟ برای اینکه مطالعه در احوال بشر ثابت می‌کند که افراد بشر طبیعتا هیچکدام رئیس یا مرئوس آفریده نشده‌اند هیچکس کارگر یا صنعتگر یا استاد یا معلم یا افسر یا سرباز یا وزیر بدنیا نیامده است ، اینها مزایا و خصوصیاتی است که جزء حقوق اکتسابی بشر است ، یعنی افراد در پرتو لیاقت و استعداد و کار و فعالیت باید آنها را از اجتماع بگیرند و اجتماع با یک قانون قراردادی آنها را به افراد خود واگذار می‌کند . تفاوت زندگی اجتماعی انسان با زندگی اجتماعی حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل در همین جهت است ، تشکیلات زندگی آن حیوانات صد در صد طبیعی است ، پستها و کارها بدست طبیعت در میان آنها تقسیم شده نه بدست خودشان ، طبیعتا بعضی رئیس و بعضی مرئوس ، بعضی کارگر و بعضی مهندس و بعضی مأمور انتظامی آفریده شده‌اند . اما زندگی اجتماعی انسان اینطور نیست . بهمین جهت بعضی از دانشمندان یک باره این نظریه قدیم فلسفی را که می‌گوید " انسان طبیعتا اجتماعی است " انکار کرده و اجتماع انسانی را صددرصد " قراردادی " فرض کرده‌اند .

حقوق خانوادگی

این ، در اجتماع غیر خانوادگی ، اما در اجتماع خانوادگی چطور ؟ آیا افراد بشر در اجتماع خانوادگی نیز از لحاظ حقوق اولیه طبیعی وضع مشابه و همانندی دارند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی است ؟ یا میان اجتماع خانوادگی یعنی اجتماعی که از صفحه۱۸۳ زن و شوهر ، پدر و مادر و فرزندان ، و برادران و خواهران تشکیل می‌شود ، با اجتماع غیر خانوادگی از لحاظ حقوق اولیه نیز تفاوت است و قانون طبیعی حقوق خانوادگی را بشکلی مخصوص وضع کرده است ؟ در اینجا دو فرض وجود دارد : یکی اینکه زن و شوهری و پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی مانند سایر روابط اجتماعی و همکاریهای افراد با یکدیگر در مؤسسات ملی یا در مؤسسات دولتی ، سبب نمی‌شود که بعضی افراد طبعا وضع مخصوص بخود داشته باشند ، فقط مزایای اکتسابی سبب می‌شود که یکی مثلا رئیس و دیگری مرئوس ، یکی مطیع و دیگری مطاع ، یکی دارای ماهانه بیشتر و یکی کمتر باشد ، زن بودن یا شوهر بودن ، پدر یا مادر بودن و فرزند بودن نیز سبب نمی‌شود که هر کدام وضع مخصوص بخود داشته باشند ، فقط مزایای اکتسابی

می‌تواند وضع آنها را نسبت بیکدیگر معین کند . فرضیه " تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی " که بغلط نام تساوی حقوق به آن داده‌اند مبتنی بر همین فرض است . طبق این فرضیه زن و مرد با استعدادها و احتیاجات مشابه و با سندهای حقوقی مشابهی که از طبیعت در دست دارنـد در زندگی خانوادگی شـرکت می‌کنند ، پس باید حقوق خانوادگی بر اساس یکسانی و همانندی و تشابه تنظیم شـود . فرض دیگر اینست که خیر ، حقوق طـبیعی اولیه آنهـا نیز متفـاوت است ، شوهر بودن از آنجهت که شوهر بودن اسـت وظـائف و حقـوق خاصـی را ایجـاب می‌کنـد و زن بـودن از آنجهت که زن بـودن است وظـائف و حقـوق دیگری ایجـاب میکنـد ، همچنین صفحه۱۸۴ است پـدر یـا مـادر بودن و فرزنـد بودن و بهرحـال اجتمـاع خـانوادگی با سایر شـرکتها و همکاریهای اجتماعی متفاوت است . فرضـیه " عدم تشابه به حقوق خانوادگی زن و مرد " که اسـلام آنرا پذیرفته مبتنی بر این اصل است . حالا کدامیک از دو فرض بالا درست است ، و از چه راه میتوانیم درستی یکی ازین دو فرض را بفهمیم ؟ صفحه۱۸۵

مبانی طبیعی حقوق خانوادگی (۲)

توضیحات

برای اینکه خوانندگان محترم بتوانند خوب نتیجه گیری کنند باید مطالبی که در فصل گذشـته گفته شد در نظر داشته باشند . گفتیم : ۱ - حقـوق طـبیعی از آنجـا پیـدا شـده کـه طـبیعت هـدف دارد و بـا تـوجه بهـدف ، اسـتعدادهائی در وجـود موجـودات نهـاده و اسـتحقاق‌هائی به آنهـا داده است . ۲ - انسـان از آن جهت که انسـان است ، از یـک سلسـله حقوق خـاص که حقوق انسانی نامیـده می‌شـود برخوردار است و حیوانـات از این نوع حقوق برخوردار نمی‌باشـند . ۳ - راه تشـخیص حقوق طبیعی و کیفیت آنهـا مراجعه بخلقت و آفرینش است ، هر استعداد طبیعی یک سند طبیعی است برای یک حق طبیعی . ۴ - افراد انسان از لحاظ اجتماع مدنی همه دارای حقوق طبیعی مساوی و مشابهی میباشـند و تفاوت آنها در حقوق اکتسابی صـفحه۱۸۶ است ، که بسـتگی دارد به کار و انجام وظیفه و شرکت در مسابقه انجام تکالیف . ۵ - علت اینکه افراد بشر در اجتماع مدنی دارای حقوق طبیعی مساوی و متشابهی هستند اینسـتکه مطالعه در احوال طبیعت انسانها روشن می‌کند که افراد انسان (بر خلاف حیوانات اجتماعی از قبیل زنبور عسل) هیچکدام طبیعتا ، رئیس یا مرئوس ، مطیع یا مطاع ، فرمانـده یا فرمانبر ، کارگر یا کارفرما ، افسـر یا سـرباز بـدنیا نیامده‌اند . تشـکیلات زندگی انسانها طبیعی نیست ، کارها و پستها و وظیفه‌ها بـدست طبیعت تقسـیم نشده است . ۶ - فرضـیه تشـابه حقوق خانوادگی زن و مرد ، مبتنی بر اینسـتکه اجتمـاع خانوادگی ماننـد اجتماع مـدنی است . افراد خانواده دارای حقوق هماننـد و متشابهی هسـتند . زن و مرد با اسـتعدادها و احتیاجهای مشابه در زنـدگی خانوادگی شـرکت می‌کننـد و سـندهای مشابهی از طبیعت در دست دارند . قانون خلقت بطور طبیعی برای آنهـا تشـکیلاتی در نظر نگرفته و کارهـا و پسـتها را میان آنها تقسـیم نکرده است . و اما فرضـیه عـدم تشابه حقوق خانوادگی مبتنی بر اینست که حساب اجتماع خانوادگی از اجتماع مدنی جداست ، زن و مرد با اسـتعدادها و احتیاج‌های مشابهی در زنـدگی خـانوادگی شـرکت نمی‌کننـد و سـندهای مشابهی از طبیعت در دست ندارنـد . قانون خلقت آنها را در وضع نامشابهی قرار داده و برای هر یـک از آنها مـدار و وضع معینی در نظر گرفته است . اکنون ببینیم کـدامیک از دو فرضـیه بالا درست است و از چه راه بایـد درستی یکی از این دو فرض را بفهمیم ؟ صـفحه۱۸۷ با مقایسـی که قبلا در دست دادیم تعیین اینکه کـدامیک از دو فرض بالا صحیح است کار چندان دشواری نیست . به استعدادها و احتیاجهای طبیعی زن و مرد ، بعبارت دیگر به سندهای طبیعی که قانون خلقت بدست هر یک از زن و مرد داده است مراجعه می‌کنیم تکلیف روشن می‌شود .

آیا زندگی خانوادگی طبیعی است یا قراردادی ؟

در مقاله پیش گفتیم که درباره " زندگی اجتماعی انسان " دو نظر است . بعضی زندگی اجتماعی انسان را طبیعی می‌دانند ، به اصطلاح انسان را " مدنی بالطبع " می‌دانند . بعضی دیگر برعکس ، زندگی اجتماعی را یک امر قراردادی می‌دانند که انسان به اختیار خود و تحت تأثیر عوامل اجبار کننده خارجی (نه عوامل درونی) آنرا انتخاب کرده است . در باب زندگی خانوادگی چطور ؟ آیا در اینجا هم دو نظر است ؟ خیر . در اینجا یک نظر بیشتر وجود ندارد . زندگی خانوادگی بشر صددرصد طبیعی است ، یعنی انسان طبیعتا " منزلی " آفریده شده است . فرضا در طبیعی بودن زندگی " مدنی " انسان تردید کنیم ، در طبیعی بودن زندگی " منزلی " یعنی زندگی خانوادگی او نمی‌توانیم تردید کنیم . همچنانکه بسیاری از حیوانات با آنکه زندگی اجتماعی طبیعی ندارند بلکه بکلی از زندگی اجتماعی بی بهره‌اند . دارای نوعی زندگانی زناشوئی طبیعی میباشند ، مانند کبوتران و بعضی حشرات که بطور " جفت " زندگی می کنند . حساب زندگی خانوادگی از زندگی اجتماعی جداست . در صفحه۱۸۸ طبیعت تدابیری بکار برده شده که طبیعتا انسان و بعضی حیوانات بسوی زندگانی خانوادگی و تشکیل کانون خانوادگی و داشتن فرزند گرایش دارند . قرائن تاریخی دوره‌ای را نشان نمی‌دهد که در آن دوره انسان فاقد زندگی خانوادگی باشد ، یعنی زن و مرد منفرد از یکدیگر زیست کنند و یا رابطه جنسی میان افراد صورت اشتراکی و عمومی داشته باشد . زندگی قبائل وحشی عصر حاضر که نمونه‌ای از زندگانی بشر قدیم بشمار میرود نیز چنین نیست . زندگی بشر قدیم خواه بصورت " مادر شاهی " و خواه بصورت " پدر شاهی " شکل خانوادگی داشته است .

فرضیه چهار دوره

در مسأله مالکیت این حقیقت مورد قبول همگان واقع شده که در ابتدا صورت اشتراکی داشته است و اختصاص بعدا پیدا شده است . ولی در مسئله جنسیت هرگز چنین مطلبی نیست . علت اینکه مالکیت در آغاز زندگی بشری جنبه اشتراکی داشته اینست که در آنوقت اجتماع بشر قبیله‌ای بوده و صورت خانوادگی داشته است ، یعنی افراد قبیله که با هم میزیسته‌اند از عواطف خانوادگی بهره‌مند بوده‌اند و بهمین جهت از لحاظ مالکیت وضع اشتراکی داشته‌اند . در ادوار اولیه فرضا قانون و رسوم و عاداتی نبوده که زن و مرد را در مقابل یکدیگر مسئول قرار دهد . خود طبیعت و احساسات طبیعی آنها ، آنها را بوظائف و حقوقی مقید میکرده است و هرگز زندگی و آمیزش جنسی بدون قید و شرط نداشته‌اند . همچنانکه حیواناتی که بصورت " جفت " زندگی صفحه۱۸۹ میکنند ، قانون اجتماعی و قراردادی ندارند ولی به حکم قانون طبیعی حقوق و وظائفی را رعایت می کنند و زندگی و آمیزش آنها بدون قید و شرط نیست . خانم مهرانگیز منوچهریان در مقدمه کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران می گویند " : از نظر جامعه شناسی زندگی زن و مرد در نقاط مختلف زمین یکی از این چهار مرحله را می‌پیماید : ۱ - مرحله طبیعی ، ۲ - مرحله تسلط مرد ، ۳ - مرحله اعتراض زن ، ۴ - مرحله تساوی حقوق زن و مرد . در مرحله اول زن و مرد بدون هیچگونه قید و شرطی با هم خلطه و آمیزش دارند " . . . جامعه شناسی این گفته را نمی‌پذیرد ، آنچه جامعه شناسی میپذیرد حداکثر اینست که احیانا در میان بعضی قبایل وحشی چند برادر مشترکا با چند خواهر ازدواج می کرده‌اند ، همه آن برادرها با همه این خواهرها آمیزش داشته‌اند و فرزندان هم بهمه تعلق داشته است ، و یا اینست که پسران و دختران قبل از ازدواج هیچ محدودیتی نداشته‌اند و تنها ازدواج آنها را محدود میکرده است ، و اگر احیانا در میان بعضی قبائل وحشی وضع جنسی از این هم عمومی‌تر بوده و باصطلاح ، زن " ملی " بوده است جنبه استثنائی داشته و انحراف از وضع طبیعی و عمومی بشمار میرود . ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۵۷ میگوید" :

ازدواج از اختراعات نیاکان حیوانی ما بوده است ، در بعضی از پرندگان چنین بنظر میرسد که حقیقه هر پرنده فقط بهمسر خود اکتفا میکند . در گوریلها و اورانگوتانها رابطه میان نر و ماده تا پایان دوره پرورش نوزاد ادامه دارد ، و این ارتباط از بسیاری از صفحه ۱۹۰ نظرها شبیه به روابط زن و مرد است و هرگاه ماده بخواهد با نر دیگری نزدیکی کند به سختی مورد تنبیه نر خود قرار میگیرد . دوکرسپینی در خصوص او را نگوتانهای برنئو می‌گوید که " آنها در خانواده‌هائی بسر میبرند که از نر و ماده و کودکان آنها تشکیل می‌شود . " و دکتر ساواژ در مورد گوریلها می‌نویسد که " عادت آنها چنین است که پدر و مادر زیر درختی می‌نشینند و بخوردن میوه و پرچانگی می‌پردازند ، و کودکان دور و بر پدر و مادر بر درختها جستن می‌کنند ، زناشوئی در صفحات تاریخ پیش از ظهور انسان آغاز شده است . اجتماعاتی که در آنها زناشوئی موجود نباشد بسیار کم است ، ولی کسی که در جستجو باشد می‌تواند عده‌ای از چنین جامعه‌ها را پیدا کند . " غرض اینست که احساسات خانوادگی برای بشر یک امر طبیعی و غریزی است ، مولود عادت و نتیجه تمدن نیست ، همچنانکه بسیاری از حیوانات بطور طبیعی و غریزی دارای احساسات خانوادگی میباشند . علیهذا هیچ دوره‌ای بر بشر نگذشته که جنس نر و جنس ماده بطور کلی بدون هیچگونه قید و شرط و تعهد ولو تعهد طبیعی با هم زیست کرده باشند . چنان دوره فرضی مساوی است با اشتراکیت جنسی که حتی طرفداران اشتراکیت مالی در ادوار اولیه چنان دوره‌ای را ادعا نمی‌کنند . فرضیه چهار دوره در روابط زن و مرد یک تقلید ناشیانه‌ای است از فرضیه چهار دوره‌ای که سوسیالیست‌ها درباره مالکیت قائلند . آنها میگویند بشر از لحاظ مالکیت چهار دوره را طی کرده است : مرحله اشتراک اولیه ، مرحله فئودالیسم ، صفحه۱۹۱ مرحله کاپیتالیسم و مرحله سوسیالیسم و کمونیسم که بازگشت به اشتراک اولیه ولی در سطح عالیتر است . جای خوشوقتی است که خانم منوچهریان نام دوره چهارم روابط زن و مرد را تساوی حقوق زن و مرد گذاشته‌اند و در این جهت از سوسیالیست‌ها تقلید نکرده و آخرین مرحله را بازگشت بحالت اشتراک اولین نام ننهاده‌اند . اگر چه مشارالیها میان دوره چهارم آنطور که خودشان تصور کرده‌اند و دوره اول شباهت زیادی قائلند زیرا تصریح می‌کنند که " : در مرحله چهارم که شباهت زیادی بمرحله اول دارد ، زن و مرد بدون هیچگونه سلطه و تفوقی نسبت بیکدیگر با هم زندگانی میکنند . " من هنوز نتوانسته‌ام مقصود ایشان را از این " شباهت زیاد " بفهمم . اگر مقصود تنها عدم سلطه و تفوق مرد و تساوی تعهدات و شرائط آنها نسبت بیکدیگر باشد ، دلیل نمی‌شود میان این دوره و دوره‌ای که بعقیده مشارالیها هیچگونه تعهد و شرط و قیدی وجود نداشته و زندگی زن و مرد شکل خانوادگی نداشته است شباهت وجود داشته باشد . و اگر مقصود اینست که در دوره چهارم تدریجا همه قیود و تعهدات از میان میرود و زندگی خانوادگی منسوخ می‌گردد و نوعی اشتراک جنسی میان افراد بشر حکمفرما میگردد ، معلوم می‌شود مفهوم ایشان از " تساوی حقوق " که طرفدار جدی آن هستند چیزی است غیر آنچیزی که سایر طرفداران تساوی حقوق طالب آن هستند و احیانا برای آنها وحشتناک است . صفحه۱۹۲ اکنون ما باید توجه خود را بسوی طبیعت حقوقی خانوادگی زن و مرد معطوف کنیم ، و در این زمینه دو چیز را باید در نظر بگیریم یکی اینکه آیا زن و مرد از لحاظ طبیعت اختلافاتی دارند یا نه ؟ بعبارت دیگر آیا اختلافات زن و مرد فقط از لحاظ جهاز تناسلی است ؟ یا اختلافات آنها عمیقتر از اینها است . دیگر اینکه اگر اختلافات و تفاوتهای دیگری در کار است ، آیا آن اختلافات از نوع اختلافات و تفاوتهائی است که در تعیین حقوق و تکالیف آنها مؤثر است ، یا از نوع اختلاف رنگ و نژاد است که با طبیعت حقوقی بشر بستگی ندارد .

زن در طبیعت

در قسمت اول گمان نمیکنم جای بحث باشد ، هر کس فی الجمله مطالعه‌ای در این زمینه داشته باشد می‌داند که اختلافات و تفاوتهای زن و مرد منحصر به جهاز تناسلی نیست ، اگر سخنی هست در این جهت است که آیا آن تفاوتها در تعیین حقوق و

تکالیف زن و مرد تأثیر دارد یا نـدارد . دانشـمندان و محققان اروپا قسـمت اول را بطور شایسـته‌ای بیان کرده‌انـد ، دقت در مطالعات زیستی و روانی و اجتماعی ایـن دانشـمندان کوچکـترین تردیـدی در ایـن قسـمت بـاقی نمی‌گـذارد . آنچه کمـتر مـورد تـوجه این دانشـمندان واقع شـده اینست که این تفاوتهـا در تعیین حقوق و تکـالیف خانوادگی مؤثر است و زن و مرد را از این جهت در وضـع نامشـابهی قرار میدهـد . الکسـیس کـارل فیزیولوژیست و جراح و زیست شـناس معروف فرانسوی که شـهرت جهانی دارد در کتاب بسـیار نفیس خود " انسان صفحه۱۹۳ موجود ناشـناخته " به هر دو قسـمت اعتراف میکنـد . یعنی هم میگوید زن و مرد بحکم قانون خلقت متفـاوت آفریـده شده‌انـد و هم می‌گویـد این اختلافات و تفاوتها وظائف و حقوق آنها را متفاوت میکنـد . وی در فصـلی که تحت عنوان " اعمال جنسـی و تولید مثل " در کتاب خود باز کرده است (چاپ سوم صـفحه ۱۰۰) می‌گوید " بیضه‌ها و تخمدانها اعمال پردامنه‌ای دارنـد ، نخست اینکه سـلول‌های نر یا ماده میسازنـد که پیوسـتگی این دو موجود تازه انسانی را پدید می‌آورد ، در عین حال موادی ترشح می‌کنند و در خون می‌ریزند که در نسوج و اندامها و شـعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار میسازد . همچنین بتمام اعمال بدنی ما شدت میدهند . ترشح بیضه‌ها موجد تهور و جوش و خروش و خشونت میگردد و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را از گاوی که در مزارع برای شـخم بکار میرود متمایز می‌سازد . تخمدان نیز بهمین طریق بر روی وجود زن اثر می‌کند . . . " . اختلافی که میان زن و مرد موجود است تنها مربوط به شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست بلکه نتیجه علتی عمیقتر است که از تأثیر مواد شـیمیائی مترشـحه غـدد تناسـلی در خون ناشـی می‌شود " . بعلت عـدم توجه به این نکته اصـلی و مهم است که طرفـداران نهضت زن فکر می‌کننـد که هر دو جنس می‌تواننـد یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیت‌های یکسانی بعهده گیرند . زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است . یکایک صـفحه۱۹۴ سـلولهای بـدنی ، همچنین دسـتگاههای عضوی مخصوصـا سلسـله عصبی نشانه جنس او را بر روی خود دارد . قوانین فیزیولوژی نیز هماننـد قوانین جهـان سـتارگان سـخت و غیر قابل تغییر است . ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راه یابد ، ما مجبوریم آنها را آنطوری که هستند بپذیریم ، زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشـند . وظیفه ایشان در راه تکامل بشـریت خیلی بزرگتر از مردها است و نبایستی آن را سرسری گیرند و رها کنند . " کارل پس از توضیحاتی درباره کیفیت پیدایش سلول نطفه مرد و تخمک زن و پیوستن آنها بیکدیگر و اشاره به اینکه وجود ماده برای تولیـد نسل ضـروری است ، بر خلاف وجود نر ، و اینکه بارداری ، جسم و روح زن را تکمیل می‌کند ، در آخر فصـل می‌گویـد " نبـایستی برای دختـران جوان نیز همـان طرز فکر و همـان نوع زنـدگی و تشـکیلات فکری و همـان هـدف و ایـده‌آلی را که برای پسـران جوان در نظر میگیریم معمول داریم ، متخصصـین تعلیم و تربیت بایـد اختلافـات عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظائف طبیعی ایشان را در نظر داشـته باشـند و توجه به این نکته اساسی در بنای آینده تمدن ما حائز کمال اهمیت است . "چنانکه ملاحظه می‌فرمائید این دانشمند بزرگ ، هم تفاوتهای طبیعی زیاد زن و مرد را بیان می‌کند و هم معتقد است این تفاوتها زن و مرد را از لحاظ وظیفه و حقوق در وضع نامشابهی قرار میدهد . در فصل آینده نیز نظریات دانشمندان را درباره تفاوتهای زن و مرد نقـل خـواهیم کرد و سـپس نـتیجه گیری خـواهیم کرد کـه زن و مرد در چه قسـمتهائی دارای اسـتعدادها و احتیاجهـای مشـابهی صفحه۱۹۵ هسـتند و باید حقوق مشابهی داشـته باشند و در چه قسمتها وضع مشابهی ندارند و باید حقوق و تکالیف نامشابهی داشته باشند . برای بررسی و تعیین حقوق و تکالیف خانوادگی زن و مرد این قسمت حساسترین قسمتهاست . ۱۹۶صفحه

بخش هفتم تفاوتهای زن و مرد

اشاره

آیا فکر تفاوت زن و مرد یک فکر قرون وسطائی است ؟ حقوق زن ، افلاطون و ارسطو را رو در روی یکدیگر قرار داده است . قانون خلقت با ایجاد تفاوت در آفرینش زن و مرد پیوند آنها را محکمتر کرده است . مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است . چیزهائی که تازه مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد به نشئه فرو برده است ، خود غربیان دوره خمار آنها را طی می کنند . صفحه۱۹۷

تفاوتهای زن و مرد (۱)

توضیحات

تفاوتهای زن و مرد ! عجب حرف مزخرفی ، معلوم می‌شود هنوز هم با این که نیمه دوم قرن بیستم را طی می کنیم ، در گوشه و کنار افرادی پیدا می‌شوند که طرز تفکر قرون وسطائی دارند و فکر کهنه و پوسیده تفاوت زن و مرد را دنبال می کنند و خیال می کنند زن و مرد با یکدیگر تفاوت دارند ، و لابد می‌خواهند مانند مردم قرون وسطی نتیجه بگیرند که زن جنس پست‌تر است ، زن انسان کامل نیست ، زن برزخ میان حیوان و انسان است ، زن لیاقت و شایستگی اینکه در زندگی مستقل و آزاد باشد ندارد ، و باید تحت قیمومت و سرپرستی مرد زندگی کند ، در صورتیکه امروز دیگر این حرفها کهنه و پوسیده شده است ، امروز معلوم شده همه این حرفها جعلیاتی بوده که مردان بحکم زورگوئی در دوره تسلط بر زن ساخته بودند . معلوم شده برعکس است ، زن جنس برتر و مرد جنس پست‌تر و ناقص‌تر است . خیر آقا ، در قرن بیستم و در پرتو پیشرفتهای حیرت انگیز علوم ، تفاوتهای زن و مرد بیشتر روشن و مشخص شده است . جعل صفحه۱۹۹ و افترا نیست ، حقایق علمی و تجربی است . اما این تفاوتها بهیچوجه به اینکه مرد یا زن جنس برتر است ، و دیگری جنس پائین‌تر و پست‌تر و ناقص‌تر مربوط نیست . قانون خلقت از این تفاوت‌ها منظوری دیگری داشته است ، قانون خلقت این تفاوتها را برای این بوجود آورده است که پیوند خانوادگی زن و مرد را محکمتر کند و شالوده وحدت آنها را بهتر بریزد . قانون خلقت این تفاوتها را به این منظور ایجاد کرده است که بدست خود حقوق و وظائف خانوادگی را میان زن و مرد تقسیم کند . قانون خلقت تفاوتهای زن و مرد را به منظوری شبیه منظور اختلافات میان اعضاء یک بدن ایجاد کرده است ، اگر قانون خلقت هر یک از چشم و گوش و پا و دست و ستون فقرات را در وضع مخصوصی قرار داده است نه از آنجهت است که با دو چشم به آنها نگاه میکرده و نظر تبعیض داشته و به نیکی نسبت به دیگری جفا روا داشته است .

تناسب است یا نقص و کمال ؟

یکی از موضوعاتی که برای من موجب تعجب است اینست که بعضی اصرار دارند که تفاوت زن و مرد را در استعدادهای جسمی و روانی بحساب ناقص بودن زن و کاملتر بودن مرد بگذارند ، چنین وانمود میکنند که قانون خلقت بنا بمصلحتی زن را ناقص آفریده است . ناقص الخلقه بودن زن پیش از آنکه در میان ما مردم مشرق زمین مطرح باشد در میان مردم غرب مطرح بوده است . غربیان در طعن به زن و ناقص خواندن وی بیداد کرده‌اند . گاهی از زبان مذهب و کلیسا گفته‌اند " : زن باید از اینکه زن است شرمسار باشد " گاهی گفته‌اند " : زن همان موجودی است که صفحه۲۰۰ گیسوان بلند دارد و عقل کوتاه " ، " زن آخرین موجود وحشی است که مرد او را اهلی کرده است " ، " زن برزخ میان حیوان و انسان است " و امثال اینها . از این عجیب‌تر اینکه برخی از غربیان اخیرا با یک گردش صد و هشتاد درجه‌ای اکنون می‌خواهند با هزار و یک دلیل ثابت کنند که مرد موجود ناقص الخلقه و پست و

زبون ، و زن موجود کامل و برتر است . اگر کتاب " زن جنس برتر " اشلی مونتاگو را که در مجله زن روز منتشر می‌شد خوانده باشید می‌دانید که این مرد با چه زور زدنها و مهمل بافی‌ها می‌خواهد ثابت کند که زن از مرد کاملتر است . این کتاب تا آنجا که مستقیما مطالعات پزشکی یا روانی یا آمار اجتماعی را عرضه میدارد بسیار گرانبها است ، ولی آنجا که خود نویسنده شخصا به" استنتاج " میپردازد و میخواهد برای هدف خود که همان عنوان کتاب است نتیجه‌گیری کند مهمل بافی را به نهایت میرساند . چرا باید یک روز زن را اینقدر پست و زبون و حقیر بخوانند که روز دیگر مجبور شوند برای جبران مافات ، همه آن نواقص و نقائص را از روی زن بردارند و روی مرد بگذارند . چه لزومی دارد که تفاوت‌های زن و مرد را به حساب ناقص بودن یکی و کاملتر بودن دیگری بگذاریم که مجبور شویم گاهی طرف مرد را بگیریم و گاهی طرف زن را ؟ اشلی مونتاگو از طرفی اصرار دارد زن را جنسا برتر از مرد معرفی کند و از طرف دیگر امتیازات مرد را مولود عوامل تاریخی و اجتماعی بشمارد نه مولود عوامل طبیعی . به هر حال تفاوتهای زن و مرد " تناسب " است نه نقص و صفحه۲۰۱ کمال . قانون خلقت خواسته است با این تفاوتها تناسب بیشتری میان زن و مرد که قطعا برای زندگی مشترک ساخته شده‌اند و مجرد زیستن انحراف از قانون خلقت است بوجود آورد . این مطلب از بیانات بعدی ضمن توضیح تفاوتها روشن‌تر می‌شود .

نظریه افلاطون

این مسئله ، یک مسئله تازه که در قرن ما مطرح شده باشد نیست ، حداقل دو هزار و چهارصد سال سابقه دارد . زیرا این مسئله بهمین صورت در کتاب جمهوریت افلاطون مطرح است . افلاطون با کمال صراحت مدعی است که زنان و مردان دارای استعدادهای مشابهی هستند و زنان می‌توانند همان وظائفی را عهده‌دار شوند که مردان عهده‌دار میشوند و از همان حقوقی بهره‌مند گردند که مردان بهره‌مند میگردند . هسته تمام افکار جدیدی که در قرن بیستم در مورد زن پیدا شده و حتی آن قسمت از افکار که از نظر مردم قرن بیستم نیز افراطی و غیرقابل قبول به نظر میرسد ، در افکار افلاطون پیدا میشود . و بهمین جهت موجب اعجاب ناظران نسبت به این مرد که پدر فلسفه نامیده میشود گردیده است . افلاطون در رساله جمهوریت کتاب پنجم حتی درباره اصلاح نژاد و بهبود نسل و محروم کردن بعضی از زنان و مردان از تناسل و اختصاص دادن تناسل به افرادی که از خصائص عالیتری برخوردارند ، درباره تربیت فرزندان در خارج از محیط خانواده ، درباره اختصاص دادن تناسل به سنین معینی از عمر زن و مرد که سنین قوت و جوشش نیروی حیاتی آنها بشمار میرود بحث کرده است . صفحه۲۰۲ افلاطون معتقد است همانطوری که به مردان تعلیمات جنگی داده میشود به زنان نیز باید داده شود ، همانطوری که مردان در مسابقات ورزشی شرکت می‌کنند ، زنان نیز باید شرکت کنند . اما دو نکته در گفته افلاطون هست : یکی اینکه اعتراف میکند که زنان از مردان چه در نیروهای جسمی ، چه در نیروهای روحی و دماغی ناتوان‌ترند ، یعنی تفاوت زن و مرد را از نظر " کمی " اعتراف دارد هر چند مخالف تفاوت کیفی آنها از لحاظ استعدادها است . افلاطون معتقد است استعدادهائیکه در مردان و زنان وجود دارد مثل یکدیگر است . چیزی که هست زنان در هر رشته‌ای از رشته‌ها از مردان ناتوان‌ترند و این جهت سبب نمی‌شود که هر یک از زن و مرد بکاری غیر از کار دیگری اختصاص داشته باشند . افلاطون روی همین جهت که زن را از مرد ضعیف‌تر می‌داند ، خدا را شکر می‌کند که مرد آفریده شده نه زن . میگوید " : خدا را شکر میکنم که یونانی زائیده شدم نه غیر یونانی ، آزاد بدنیا آمدم نه برده ، مرد آفریده شدم نه زن . " دیگر اینکه افلاطون آنچه در موضوع بهبود نسل ، پرورش متساوی استعدادهای زن و مرد ، اشتراکیت زن و فرزند و غیره گفته همه مربوط است بطبقه حاکمه ، یعنی فیلسوفان حاکم و حاکمان فیلسوف که وی آنها را منحصرا شایسته حکومت می‌داند . چنانکه میدانیم افلاطون در روش سیاسی مخالف دموکراسی و طرفدار ارستو کراسی است . آنچه افلاطون در زمینه‌های بالا گفته مربوط

است به طبقه آریستو کرات ، و در غیر طبقه اریستوکرات طور دیگری نظر می‌دهد . صفحه۲۰۳

افلاطون و ارسطو ، رو در روی یکدیگر

بعد از افلاطون ، کسی که آراء و عقائدش در دنیای قدیم در دست است ، شاگرد وی ارسطو است . ارسطو در کتاب " سیاست " عقاید خویش را درباره تفاوت زن و مرد اظهار داشته و با عقاید استاد خود افلاطون سخت مخالفت کرده است . ارسطو معتقد است که تفاوت زن و مرد تنها از جنبه " کمی " نیست ، از جنبه کیفی نیز متفاوتند ، او میگوید : نوع استعدادهای زن و مرد متفاوت است و وظائفی که قانون خلقت بعهده هر یک از آنها گذاشته و حقوقی که برای آنها خواسته در قسمتهای زیادی با هم تفاوت دارد . بعقیده ارسطو فضائل اخلاقی زن و مرد نیز در بسیاری از قسمتها متفاوت است ، یک خلق و خوی می‌تواند برای مرد فضیلت شمرده شود و برای زن فضیلت نباشد ، برعکس یک خلق و خوی دیگر ممکن است برای زن فضیلت باشد و برای مرد فضیلت شمرده نشود . نظریات ارسطو نظریات افلاطون را در دنیای قدیم نسخ کرد ، دانشمندانی که بعدها آمدند نظریات ارسطو را بر نظریات افلاطون ترجیح دادند .

نظر دنیای امروز

اینها که گفته شد مربوط به دنیای قدیم بود ، اکنون باید ببینیم دنیای جدید چه میگوید ؟ دنیای جدید تنها به حدس و تخمین متوسل نمی‌شود ، سر وکارش با مشاهده و آزمایش است ، با آمار و ارقام است ، با مطالعات عینی است . در دنیای جدید در پرتو مطالعات عمیق پزشکی ، روانی و اجتماعی تفاوتهای بیشتر و فراوانتری میان زن و مرد کشف شده است که در دنیای قدیم صفحه۲۰۴ بهیچوجه به آنها پی نبرده بودند . مردم دنیای قدیم زن و مرد را که ارزیابی می‌کردند تنها از این جهت بود که یکی درشت اندام‌تر است و دیگری کوچکتر ، یکی خشن‌تر است و دیگری ظریف‌تر ، یکی بلندتر است و دیگری کوتاه‌تر ، یکی کلفت آوازتر است و دیگری نازک آوازتر ، یکی پر پشم و موتر است و دیگری صاف‌تر ، حداکثر که از این حد تجاوز میکردند این بود که تفاوت آنها را از لحاظ دوره بلوغ در نظر میگرفتند و یا تفاوت آنها را از لحاظ عقل و احساسات بحساب می‌آوردند ، مرد را مظهر عقل و زن را مظهر مهر و عاطفه می‌خواندند . اما امروزه علاوه بر اینها قسمتهای زیاد دیگری کشف شده است ، معلوم شده است دنیای زن و مرد در بسیاری از قسمتها با هم متفاوت است . ما مجموع تفاوتهای زن و مرد را تا آنجا که از نوشته‌های اهل تحقیق بدست آورده‌ایم ، ذکر می‌کنیم و سپس به فلسفه این تفاوتها و اینکه چه قدر از این تفاوتها از طبیعت ناشی میشود و چه قدر از آنها مولود عوامل تاریخی و فرهنگی و اجتماعی است می‌پردازیم : و البته قسمتی از این تفاوتها را هر کس می‌تواند با مختصر تجربه و مطالعه بدست آورد و قسمتی هم آنچنان واضح و بدیهی است که قابل انکار نیست .

دو گونگی‌ها

از لحاظ جسمی

مرد بطور متوسط درشت اندام‌تر است و زن کوچک اندام‌تر ، مرد بلند قدتر است و زن کوتاه قدتر ، مرد خشن‌تر است و زن ظریفتر ، صدای مرد کلفت‌تر و خشن‌تر است و صدای زن نازکتر و لطیف‌تر ، رشد بدنی زن سریعتر است و رشد صفحه۲۰۵ بدنی مرد

بطیء‌تر ، حتی گفته میشود جنین دختر از جنین پسر سریعتر رشد می‌کند ، رشد عضلانی مرد و نیروی بدنی او از زن بیشتر است ، مقاومت زن در مقابل بسیاری از بیماریها از مقاومت مرد بیشتر است . زن زودتر از مرد به مرحله بلوغ میرسد و زودتر از مرد هم از نظر تولید مثل از کار می‌افتد ، دختر زودتر از پسر به سخن می‌آید ، مغز متوسط مرد از مغز متوسط زن بزرگتر است ، ولی با در نظر گرفتن نسبت مغز بمجموع بدن ، مغز زن از مغز مرد بزرگتر است . ریه مرد قادر به تنفس هوای بیشتری از ریه زن است ، ضربان قلب زن از ضربان قلب مرد سریعتر است .

از لحاظ روانی

میل مرد به ورزش و شکار و کارهای پر حرکت و جنبش بیش از زن است . احساسات مرد مبارزانه و جنگی و احساسات زن صلحجویانه و بزمی است . مرد متجاوزتر و غوغاگرتر است و از زن آرامتر و ساکت‌تر . زن از توسل به خشونت درباره دیگران و درباره خود پرهیز میکند و بهمین دلیل خودکشی زنان کمتر از مردان است . مردان در کیفیت خودکشی نیز از زنان خشن‌ترند . مردان به تفنگ ، دار ، پرتاب کردن خود از روی ساختمان‌های مرتفع متوسل می‌شوند ، و زنان بقرص خواب‌آور و تریاک و امثال اینها . احساسات زن از مرد جوشانتر است ، زن از مرد سریع الهیجان‌تر است یعنی زن در مورد اموری که مورد علاقه یا ترسش هست زودتر و سریعتر تحت تأثیر احساسات خویش‌قرار میگیرد و مرد سرد مزاجتر از زن است ، زن طبعا به زینت و زیور و جمال و آرایش و مدهای مختلف علاقه زیاد دارد بر خلاف مرد ، احساسات زن بی ثبات‌تر از مرد است ، زن از مرد محتاط تر ، صفحه۲۰۶ مذهبی‌تر پرحرف‌تر و ترسوتر و تشریفاتی‌تر است ، احساسات زن مادرانه است ، و این احساسات از دوران کودکی در او نمودار است ، علاقه زن به خانواده و توجه ناآگاهانه او به اهمیت کانون خانوادگی بیش از مرد است . زن در علوم استدلالی و مسائل خشک عقلانی بپای مرد نمی‌رسد ولی در ادبیات ، نقاشی و سایر مسائل که با ذوق و احساسات مربوط است دست کمی از مرد ندارد . مرد از زن بیشتر قدرت کتمان راز دارد و اسرار ناراحت کننده را در درون خود حفظ می‌کند و بهمین دلیل ابتلای مردان به بیماری ناشی از کتمان راز بیش از زنان است . زن از مرد رقیق القلب‌تر است و فورا به گریه و احیانا به غش متوسل می‌شود .

از نظر احساسات بیکدیگر

مرد بنده شهوت خویشتن است و زن در بند محبت مرد است ، مرد زنی را دوست می‌دارد که او را پسندیده و انتخاب کرده باشد و زن مردی را دوست می‌دارد که ارزش او را درک کرده باشد و دوستی خود را قبلا اعلام کرده باشد ، مرد میخواهد شخص زن را تصاحب کند و در اختیار بگیرد و زن میخواهد دل مرد را مسخر کند و از راه دل او بر او مسلط شود ، مرد می‌خواهد از بالای سر زن بر او مسلط شود و زن می‌خواهد از درون قلب مرد بر مرد نفوذ کند ، مرد می‌خواهد زن را بگیرد ، زن می‌خواهد او را بگیرند ، زن از مرد شجاعت و دلیری می‌خواهد و مرد از زن زیبائی و دلبری ، زن حمایت مرد را گرانبهاترین چیزها برای خود میشمارد ، زن بیش از مرد قادر است بر شهوت خود مسلط شود شهوت مرد ابتدائی و تهاجمی است و شهوت زن انفعالی و تحریکی . صفحه۲۰۷

تفاوتهای زن و مرد (۲)

توضیحات

در شماره ۹۰ مجله زن روز نظریه یک پروفسور روانشناس مشهور آمریکائی بنام " پروفسور ریک " که سالیان دراز به تفحص و

جستجو در احوال زن و مرد پرداخته و نتایجی بدست آورده و در کتاب بزرگی تفاوتهای بی شمار زن و مرد را نوشته است ، منعکس شد . این پروفسور میگوید : دنیای مرد با دنیای زن بکلی فرق می‌کند ، اگر زن نمی‌تواند مانند مردم فکر کند یا عمل نماید از اینروست که دنیای آنها با هم فرق می‌کند . میگوید : در تورات آمده است " زن و مرد از یک گوشت بوجود آمده‌اند . " بلی با وجودی که هر دو از یک گوشت به وجود آمده‌اند جسمهای متفاوت دارند و از نظر ترکیب بکلی با هم فرق می‌کنند ، علاوه بر این ، احساس این دو موجود هیچوقت مثل هم نخواهند بود ، و هیچگاه یک جور در مقابل حوادث و اتفاقات عکس العمل نشان نمی‌دهند ، زن و مرد بنا بمقتضیات جنسی رسمی خود بطور متفاوت عمل می‌کنند و درست مثل دو ستاره روی دو مدار مختلف حرکت می‌کنند ، آنها میتوانند همدیگر صفحه۲۰۸ را بفهمند و مکمل یکدیگر باشند ولی هیچگاه یکی نمی‌شوند و بهمین دلیل است که زن و مرد میتوانند با هم زندگی کنند ، عاشق یکدیگر بشوند و از صفات و اخلاق یکدیگر خسته و ناراحت نشوند . پروفسور ریک مقایسه‌هائی میان روحیه زن و مرد بعمل آورده و تفاوتهائی بدست آورده است . از آنجمله میگوید " : برای مرد خسته کننده است که دائم نزد زنی که دوستش دارد بسر برد . اما هیچ لذتی برای زن بالاتر از این نیست که همیشه در کنار مرد مورد علاقه‌اش بسر برد " . مرد دلش می‌خواهد هر روز به همان حالت همیشگی باقی بماند . اما یک زن همیشه می‌خواهد موجود تازه‌ای باشد و هر صبح با قیافه تازه‌تری از بستر برخیزد " . بهترین جمله‌ایکه یک مرد می‌تواند بزنی بگوید : اصطلاح " عزیزم ترا دوست دارم " است . زیباترین جمله‌ای که یک زن بمرد مورد علاقه‌اش می‌گوید ، جمله " من بتو افتخار می‌کنم " میباشد " . اگر مردی در دوران زندگیش با چندین معشوقه بسر برده باشد بنظر زنان دیگر مردی جالب توجه می‌آید . مردها از زنی که بیش از یک مرد در زندگیش وجود داشته باشد بدشان می‌آید " . مردها وقتی که پیر میشوند احساس بدبختی می‌کنند ، چون تکیه‌گاه خود یعنی کارشان را از دست می‌دهند . زنهای مسن احساس رضایت می‌کنند . چون بهترین چیزها را از نظر خودشان دارا هستند : یک خانه و چندین نوه " . خوشبختی از نظر مردها بدست آوردن مقام و شخصیتی صفحه۲۰۹ قابل احترام در میان اجتماع است" . خوشبختی برای یک زن یعنی بدست آوردن قلب یکمرد و نگاهداری او برای تمام عمر " . یکمرد همیشه می‌خواهد که زن مورد علاقه‌اش را بدین و ملیت خود درآورد " . برای یک زن همانقدر که تغییر دادن نام خانوادگیش بعد از ازدواج آسان است ، عوض کردن دین و ملیت نیز بخاطر مردی که دوستش دارد آسان است . "

شاهکار خلقت

صرفنظر از اینکه تفاوتهای زن و مرد موجب تفاوتهائی در حقوق و مسئولیت‌های خانوادگی زن و مرد می‌شود یا نمی‌شود ، اساسا این مسئله یکی از عجیب‌ترین شاهکارهای خلقت است ، درس توحید و خداشناسی است ، آیت و نشانه‌ای است از نظام حکیمانه و مدبرانه جهان ، نمونه بارزی است از اینکه جریان حکیمانه و مدبرانه جهان ، نمونه بارزی است از اینکه جریان خلقت تصادفی نیست ، طبیعت جریانات خود را کورمال کورمال طی نمی‌کند ، دلیل روشنی است از اینکه بدون دخالت دادن اصل " علت غائی " نمی‌توان پدیده‌های جهان را تفسیر کرد . دستگاه عظیم خلقت برای اینکه بهدف خود برسد و نوع را حفظ کند ، جهاز عظیم تولید نسل را بوجود آورده است ، دائما از کارخانه خود هم جنس نر بوجود می‌آورد و هم جنس ماده ، و در آنجا که بقاء و دوام نسل احتیاج دارد بهمکاری و تعاون دو جنس ، مخصوصا در نوع انسان ، برای اینکه این دو را به کمک یکدیگر در این کار وادارد طرح وحدت و اتحاد آنها را ریخته است ، کاری صفحه۲۱۰ کرده است که خود خواهی و منفعت طلبی که لازمه هر ذیحیاتی است تبدیل بخدمت و تعاون و گذشت و ایثار گردد ، آنها را طالب همزیستی با یکدیگر قرار داده است ، و برای اینکه طرح کاملا عملی شود و جسم و جان آنها را بهتر بهم بپیوندد تفاوتهای عجیب جسمی و روحی در میان آنها قرار داده است و همین

تفاوتها است که آنها را بیشتر بیکدیگر جذب می کند ، عاشق و خواهان یکدیگر قرار میدهد . اگر زن دارای جسم و جان و خلق و خوی مردانه بود محال بود که بتواند مرد را بخدمت خود وادارد و مرد را شیفته وصال خود نماید ، و اگر مرد همان صفات جسمی و روانی زن را می‌داشت ممکن نبود زن او را قهرمان زندگی خود حساب کند و عالی‌ترین هنر خود را صید و شکار و تسخیر قلب او بحساب آورد . مرد جهانگیر و زن مردگیر آفریده شده است . قانون خلقت زن و مرد را طالب و علاقه‌مند به یکدیگر قرار داده است ، اما نه از نوع علاقه‌ایکه باشیاء دارند . علاقه‌ای که انسان باشیاء دارد از خودخواهی او ناشی می‌شود ، یعنی انسان اشیاء را برای خود می‌خواهد ، بچشم ابزار به آنها نگاه می کند ، می‌خواهد آنها را فدای خود و آسایش خود کند ، اما علاقه زوجیت باین شکل است که هر یک از آنها سعادت و آسایش دیگری را می‌خواهد ، از گذشت و فداکاری درباره دیگری لذت میبرد .

پیوندی بالاتر از شهوت

عجیب است که بعضی از افراد نمی‌توانند میان شهوت و رأفت فرق بگذارند ، خیال کرده‌اند که آنچیزی که زوجین را بیکدیگر پیوند میدهد منحصرا طمع و شهوت است ، حس استخدام صفحه۲۱۱ و بهره برداری است ، همان چیزی است که انسان را با ماکولات و مشروبات و ملبوسات و مرکوبات پیوند میدهد ، اینها نمی‌دانند که در خلقت و طبیعت علاوه بر خودخواهی و منفعت طلبی علائق دیگری هم هست ، آن علائق ناشی از خودخواهی نیست ، از علاقه مستقیم به غیر ناشی میشود ، آن علائق است که منشاء فداکاریها و گذشتها و رنج خود را راحت غیر خواستنها واقع میشوند . آن علائق است که نمایش دهنده انسانیت انسان است ، بلکه قسمتی از آنها یعنی در حدودیکه بجفت و فرزند مربوط است در حیوانات نیز دیده میشود . این افراد گمان کرده‌اند که مرد به زن همیشه به آن چشم نگاه میکرده و می کند که احیانا یک جوان عزب به یک زن هر جائی نگاه می کند ، یعنی فقط شهوت است که آن دو را بیکدیگر پیوند میدهد ، در صورتیکه پیوندی بالاتر از شهوت هست که پایه وحدت زوجین را تشکیل میدهد آن همان چیزی است که قرآن کریم از آن بنامهای " مودت و رحمت " یاد کرده است ، می‌فرماید « " : و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم موده و رحمه . " »چقدر اشتباه است که تاریخ روابط زن و مرد را فقط از نظر حس استخدام و استثمار و بر پایه اصل تنازع بقاء تفسیر کنیم و چقدر مهملات در این زمینه بافته شده است ، راستی من وقتی که برخی نوشته‌ها را می‌خوانم و می‌بینم در تفسیر تاریخ روابط زن و مرد ، یگانه اصلی را که بکار میبرند ، اصل تضاد است ، زن و مرد را مانند دو طبقه دیگر اجتماعی که دائما در جنگ و کشمکش بوده است فرض می کنند ، دچار تعجب می‌شوم و بر جهالت صفحه۲۱۲ و نادانی آنها تأسف می‌خورم ، اگر تاریخ روابط پدران و فرزندان را بتوان از نظر حس استخدام و استثمار تفسیر کرد روابط تاریخی زنان و شوهران را نیز می‌توان از این نظر تفسیر کرد . درست است که مرد از زن همیشه زورمندتر بوده است اما قانون خلقت مرد را از نظر غریزی بشکلی قرار داده است که نمیتوانسته است نوع ستمهائی که به غلامان و بردگان و زیردستان و همسایگان خود روا میداشته درباره زن روا دارد ، همانطوری که نمی‌توانسته است آن نوع ستمها را بر فرزندان خود روا دارد . من منکر ستمهای مردان بر زنان نیستم ، منکر تفسیری هستم که از این ستمها می‌شود ، مردان بر زنان در طول تاریخ ستمهای فراوانی کرده‌اند اما ریشه این ستمها همان چیزهائی است که سبب شده بفرزندان خود نیز با کمال علاقه‌ای که به آنها و سرنوشت آنها و سعادت آنها داشته‌اند ستم کنند ، همان چیزهائی است که سبب شده به نفس خود نیز ستم کنند ، یعنی ریشه جهالت و تعصب و عادت دارد نه ریشه منفعت طلبی ، شاید فرصتی پیش آمد و در موقع مناسبی بحث مفصلی درباره تفسیر تاریخ روابط زن و مرد بنمائیم .

دو گونگی احساسات مرد و زن نسبت به هم

نه تنها علاقه خانوادگی زن و مرد بیکدیگر با علاقه باشیاء فرق می کند ، علاقه خود آنها بیکدیگر نیز متشابه نیست ، یعنی نوع علاقه مرد به زن بـا نوع علاقـه زن به مرد متفـاوت است ، بـا اینکه تجـاذب طرفینی است امـا بالعکس اجسام بیجان ، جسم کوچکتر جسـم بزرگتر را به سوی خود می کشاند ، آفرینش مرد را مظهر صـفحه۲۱۳ طلب و عشق و تقاضا و زن را مظهر محبوبیت و معشوقیت قرار داده است ، احساسات مرد نیـاز آمیز و احساسـات زن نـاز خیز است . احساسات مرد طالبانه و احساسات زن مطلوبانه است . چنـدی پیش یکی از روزنامه‌های خبری عکس یک دختر جوان روسی را که خودکشی کرده بود چاپ کرده بود . این دختر در نوشـته‌ای که از او باقی مانـده نوشـته است : هنوز مردی مرا نبوسیده است ، بنابراین زنـدگی برای من قابل تحمل نیست . برای یک دختر این جهت شکست بزرگی است که محبوب مردی واقع نشده است ، مردی او را نبوسیده است . امـا پسر جوان کی از زنـدگی نومید میشود ؟ وقتی که دختری او را نبوسیده است ؟ خیر ، وقتی که دختری را نبوسیده باشـد . ویـل دورانت در بحثهـای مفصـل و جامع خود پس از آنکه میگوید اگر مزیت دختری فقط در دانش و اندیشه باشد نه در دل انگیزی طبیعی و زرنگی نیمه آگاهش ، در پیدا کردن شوهر چنـدان کامیاب نخواهـد شـد ، شـصت درصـد زنان دانشـگاه بی شوهر میماننـد میگوید " : خانم مونیا کوالوسکی که دانشمند برجسته‌ای بود شکایت می کرد که کسی با او ازدواج نمی کند و می گفت : چرا کسی مرا دوست ندارد ؟ من می‌توانم از بیشتر زنان بهتر باشم ، با اینهمه بیشتر زنان کم اهمیت مورد عشق و علاقه هستند و من نیستم . " ملاحظه میفرمائیـد که نوع احساس شکست این خانم با نوع احساس شکست یک مرد متفاوت است . میگوید چرا کسی مرا دوست ندارد . " ؟ صـفحه۲۱۴ مرد آنگاه در امر زناشوئی احساس شکست می کنـد که زن محبوب خود را پیـدا نکرده باشـد ، یا اگر پیـدا کرده است نتوانسته باشـد او را در اختیـار خود بگیرد . همه اینهـا یـک فلسـفه دارد . پیونـد و اتحـاد محکمـتر و عمیقـتر . برای چه این پیونـد ؟ برای اینکه زن و مرد از زندگی لذت بیشتری ببرند ؟ نه ، تنها این نیست ، شالوده اجتماع انسانی و بنیان تربیت نسل آینده بر این اساس نهاده شده است .

نظریه یک خانم روانشناس

در مجله زن روز شـماره صـد و یـک یـک بحث روانشناسـی از یـک خـانم روانشـناس بنـام کلیودالسون نقل کرده است . این خانم میگویـد " : بعنـوان یـک زن روانشـناس ، بزرگـترین علاقـه‌ام مطـالعه روحیـه مردهـاست . چنـدی پیش بمن مـأموریت داده شـد که تحقیقـاتی درباره عوامل روانی زن و مرد بعمل آورم و باین نتیجه رسـیده‌ام : ۱ – تمام زنها علاقمندند که تحت نظر شـخص دیگری کار کننـد و بطور خلاصه از مرئوس بودن و تحت نظر رئیس کار کردن بیشتر خوشـشان می‌آید . ۲ – تمام زنها می‌خواهند احساس کننـد که وجودشان مؤثر و مورد نیاز است . " سـپس این خانم اینطور اظهار عقیـده می‌کنـد " : بعقیـده من این دو نیاز روحی زن از این واقعیت سرچشمه میگیرد که خانمها تابع احساسات و آقایان تابع عقل هستند . بسیار دیده شده که خانمها از لحاظ هوش نه فقط با مردان برابری صـفحه۲۱۵ می‌کننـد ، بلکه گـاهی در این زمینه از آنهـا برتر هسـتند . نقطه ضـعف خانمهـا فقـط احساسـات شـدید آنهاست . مردان همیشه عملی‌تر فکر می‌کننـد ، بهتر قضاوت می‌کننـد ، سازمان دهنـده بهتری هسـتند و بهتر هـدایت می‌کننـد . پس برتری روحی مردان بر زنـان چیزی است که طراح آن طبیعت میباشـد . هر قـدر هم خانمهـا بخواهنـد با این واقعیت مبارزه کننـد بی فائـده خواهـد بود . خانمها بعلت اینکه حساستر از آقایان هسـتند بایـد این حقیقت را قبول کننـد که به نظارت آقایان در زنـدگیشان احتیاج دارنـد . . . بزرگترین هـدف خانمها در زنـدگی " تأمین " است . و وقتی بهدف خود نائل شدند دست از فعالیت می‌کشـند ، زن برای رسیدن بـاین هـدف از روبرو شـدن بـا خطرات بیم دارد . ترس تنها احساسـی است که زن در برطرف کردن آن به کمک احتیاج دارد . . . کارهائی که به تفکر مداوم احتیاج دارد زن را کسل و خسته می‌کند . "

نهضت عجولانه

نهضتی که در اروپا برای احقاق حقوق پایمال شده زن صورت گرفت ، به دلیل اینکه دیر باین فکر افتاده بودند با دستپاچگی و عجله زیادی انجام گرفت . احساسات مهلت نداد که علم نظر خود را بگوید و راهنما قرار گیرد . از اینرو تر و خشك با یکدیگر سوخت ، این نهضت یک سلسله بدبختی‌ها را از زن گرفت و حقوق زیادی به او داد و درهای بسته‌ای به روی او باز کرد . اما در عوض بدبختیها و بیچارگی‌های دیگری برای خود زن و برای جامعه بشریت بوجود آورد . مسلما اگر آنچنان شتابزدگی بخرج داده نمیشد احقاق حقوق زن بشکل بسیار بهتری صورت میگرفت و صفحه۲۱۶ فریاد فرزانگان از وضع ناهنجار حاضر و از آینده بسیار وحشتناك‌تر بفلك نمیرسید ، ولی این امید باقی است که علم و دانش جای خود را باز کند و نهضت زن بجای آنکه مانند گذشته از احساسات سرچشمه گیرد ، از علم و دانش الهام گیرد . اظهار نظرهای دانشمندان اروپائی در این زمینه خود نشانه امیدبخشی از این جریان است . بنظر میرسد – آن چیزهائی که مقلدان غرب را در زمینه روابط زن و مرد تازه به نشئه فرو برده است خود غربیان دوره خمار آنها را طی می‌کنند .

نظریه ویل دورانت

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه قسمت چهارم ، بحثهای بسیار مفصل و جامعی در زمینه مسائل جنسی و خانوادگی بعمل آورده است ، ما قسمتهای مختصری از آن کتاب را برای خوانندگان انتخاب می‌کنیم تا بهتر و بیشتر به جریانات فکری که در میان دانشمندان غربی وجود دارد آشنا بشوند . و از قضاوتهای عجولانه خودداری کنند . ویل دورانت در فصل هفتم از قسمت چهارم کتاب خود تحت عنوان عشق میگوید " : نخستین نغمه صریح عشق با فرا رسیدن بلوغ آغاز میگردد ، کلمه " پوبرتی " که در زبان انگلیسی معنی بلوغ میدهد با توجه باصل لاتینی آن معنی " سن موی " است یعنی سنی که در آن موی بر بدن پسران می‌روید و مخصوصا موی سینه که پسران اینهمه به آن می‌نازند و موی صورت که با صبر سی سی فوس آنرا میتراشند . کیفیت و کمیت مو (در صورت تساوی امور دیگر) ظاهرا با قدرت توالد و تناسل صفحه۲۱۷ بستگی دارد و بهترین وضع آن هنگام اوج گرفتن نشاط زندگی است . این نمو ناگهانی موی توأم با خشونت صدا جزء صفات ثانوی جنسی است که بهنگام بلوغ عارض پسر میشود . اما طبیعت در این سن بدختران ، نرمش اطراف و حرکات میبخشد که دیدگانرا خیره می‌سازد و کفل آنانرا پهن‌تر می‌کند تا امر مادری آسانتر شود و سینه‌شانرا برای شیر دادن به کودك پر و برجسته میسازد . علت ظهور این صفات ثانوی چیست ؟ کسی نمیداند ولی نظریه پروفسور ستارلینگ در این میان طرفدارانی پیدا کرده است . بموجب این نظریه سلولهای تناسلی بهنگام بلوغ نه تنها تخم و نطفه تولید می‌کنند بلکه همچنین نوعی هرمون نیز میسازند که داخل خون میشود و مایه تغییرات جسمی و روحی میگردد ، در این سن نه تنها جسم از نیروهای تازه بهره‌مند میگردد ، روح و خوی نیز به هزاران نوع متأثر می‌گردد ، رومن رولاند می‌گوید " : در طی سالهای زندگی زمانی فرا میرسد که تغییرات جسمانی آهسته‌ای در وجود یک مرد صورت میگیرد و در وجود زن آنچه گفتیم مهمترین همه این تغییرات است . . . دلیری و توانائی دلهای نرم را به تپش می‌آورد و نرمی و لطافت میل و هوس زورمندان را بر می‌انگیزد . " . . . دموسه می‌گوید " : تمام مردان دروغزن و مکار و گزافه گو و دو رو و ستیزه جو هستند و همه زنان خود پسند و ظاهرساز و خیانتکار . ولی در جهان فقط یک چیز مقدس و عالی وجود دارد و آن آمیزش این دو موجود ناقص است" " . . . . آداب جفتجوئی در بزرگسالان عبارت است از حمله برای تصرف در مردان ، و عقب نشینی برای دلبری و فریبندگی در زنان (البته در بعضی جاها استثناهائی دیده میشود) . چون مرد صفحه۲۱۸ طبعا جنگی و حیوان شکاری است عملش مثبت و تهاجمی است ،

زن برای او همچون جایزه‌ای است که باید آنرا برباید و مالک شود جفتجوئی جنگ و پیکار است و ازدواج تصاحب و اقتدار" . عفت فراوان زن خادم مقاصد توالد است ، زیرا امتناع محجوبانه او کمکی به انتخاب جنس است . عفت زنان را توانا میسازد که با جستجوی بیشتر عاشق خود را یعنی کسی را که افتخار پدری فرزندان او را خواهد داشت برگزینند . منافع گروه و نوع از زبان زن سخن میگوید . همچنانکه منافع فرد از گلوی مرد بیرون می‌آید . . . در عشقبازی زن از مرد ماهرتر است زیرا میل او چندان شدید نیست که دیده عقل او را ببندند " . داروین ملاحظه کرده است که در بیشتر انواع ، ماده بعالم عشق بی علاقه است . لمبرزو ، و کیش و کرافت ابینگ می گویند : زنان بیشتر بدنبال ستایشها و تحسین‌های مطلق و مبهم مردانند و بیشتر می‌خواهند مردان بخواست آنها توجه کنند و این امر از میل آنها بلذات جنسی بیشتر است . لمبرزو می گوید : پایه طبیعی عشق زن فقط یک صفت ثانوی از مادری اوست و همه احساسات و عواطفی که زنی را بمردی می‌پیوندد از دواعی جسمی بر نمی‌خیزد بلکه از غرائز برای انطباق با اوضاع بوجود آمده است . ویل دورانت در فصلی که تحت عنوان مردان و زنان منعقد کرده می گوید " : کار خاص زن خدمت به بقاء نوع است و کار خاص مرد خدمت به زن و کودک ، ممکن است کارهای دیگری هم داشته باشند ولی همه از روی حکمت و تدبیر تابع این دو کار اساسی گشته است ، صفحه۲۱۹ این مقاصد اساسی است اما نیمه ناآگاه است و طبیعت معنی انسان و سعادت را در آن نهفته است . . . طبیعت زن بیشتر پناه‌جوئی است نه جنگجوئی ، بنظر میرسد که در بعضی انواع ماده اصلا غریزه جنگی وجود ندارد ، اگر ماده خود بجنگ آید برای کودکان خویش است . . . " . زن از مرد شکیباتر است ، گرچه شجاعت مرد در کارهای خطیر و بحرانی زندگی بیشتر است اما تحمل دائمی و روزانه زن در مقابل ناراحتی‌های جزئی بیشمار بیشتر است . . . جنگجوئی زن در وجود دیگری است ، زن سربازانرا دوست دارد و از مرد توانا خوشش می‌آید ، در مشاهده قدرت نوعی عامل عجیب خوشی فرودستانه " مازوشیستیک " او را تحریک می کند ، اگر چه خودش قربانی اینقدرت باشد . . . " . " این خوشی دیرین در لذت از قدرت و مردانگی گاهی بر احساسات اقتصادی زن نوین غالب می‌آید چنانکه گاهی ترجیح میدهد با دیوانه شجاعی ازدواج کند ، زن به مردی که فرماندهی بلد است با خوشحالی تسلیم می‌شود ، اگر اینروزها فرمان برداری زن کمتر شده است برای آن است که مردان در قدرت و اخلاق ضعیف‌تر از پیش شده‌اند . . . توجه زن به امور خانوادگی است و محیط او معمولا خانه خویش است . او مانند طبیعت عمیق است . اما مانند خانه محدود خود محصور هم هست ، غریزه او را به سنن دیرین می‌پیوندد ، زن نه در ذهن اهل آزمایش است نه در عادت ، (باید بعضی از زنان شهرهای بزرگ را استثنا کرد) اگر هم به عشق آزاد رو می‌آورد نه برای آن است که در آن آزادی صفحه ۲۲۰ میجوید ، بلکه برای آن است که در زندگی خود از ازدواج معمولی با یک مرد مسئول مأیوس شده است ، اگر گاهی در سالهای جوانی مفتون عبارات و اصطلاحات سیاسی میگردد و احساس خود را بهمه جنبه‌های انسانی بسط می‌دهد ، پس از یافتن شوهر وفاداری از تمام آن فعالیتها چشم می‌پوشد و بسرعت خود و شوهرش را از این فعالیت عمومی بیرون می کشد و به شوهرش یاد میدهد که حس وفاداری شدید خود را بخانه محدود کند . زن بی اینکه نیاز به تفکر داشته باشد میداند که تنها اصلاحات سالم از خانه برمی‌خیزد . زن آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای بست بخانه و کودکان خود تبدیل میسازد عامل حفظ و بقاء نوع است ، طبیعت به قوانین و دولتها اعتناء ندارد ، عشق او بخانه و کودک است اگر در حفظ اینها موفق شود به دولتها بی قید و بی‌علاقه است و به کسانی که سرگرم تغییر این قوانین اساسی هستند می‌خندد ، اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان بنظر میرسد برای آنست که زن مدتی است که طبیعت را از یاد برده است ، ولی شکست طبیعت همیشگی نیست ، هر وقت که بخواهد میتواند بصدها مصالحی که در ذخیره دارد برگردد ، هستند اقوام و نژادهای دیگری که در وسعت و عده از ما بیشترند و طبیعت دوام قطعی و نامشخص خود را میتواند از میان آنها تأمین کند . " این بود بیان کوتاهی از تفاوتهای زن و مرد و نظریات دانشمندان در این زمینه . صفحه۲۲۱ در نظر داشتم تحت عنوان "راز تفاوتها " در اطراف اینکه عوامل تاریخی و اجتماعی چه اندازه میتوانسته است در این تفاوتها مؤثر باشد بحثی بکنم ، برای

پرهیز از دراز شدن دامنه مطلب از بحث مستقل در آن صرفنظر می‌کنم ، در ضمن مباحث آینده کاملا مطلب روشن خواهد شد . صفحه۲۲۲

بخش هشتم مهر و نفقه

اشاره

آیا مهر و نفقه یادگار عهد مملوک بودن زن است ؟ قرآن کریم مهر را به عنوان هدیه‌ای از جانب مرد و نشانه‌ای از صداقت او یاد کرده است . مهر از آنجا پیدا شده که طبیعت در مسأله عشق برای هر یک از مرد و زن نقش جداگانه‌ای قائل شده است . اسلام رسوم جاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد . عشق زن اگر از خودش آغاز شود ، هم عشق شکست می‌خورد ، هم شخصیت زن . باید مردمی را که به قانون اسلام عمل نمی‌کنند اصلاح کنیم ، چرا قانون را خراب کنیم ؟ سیستم مهری اسلام مخصوص به خود آن است و باید جدا از سایر سیستمهای مهری مطالعه شود . اروپا در صد سال پیش و اسلام در چهارده قرن پیش به زن استقلال اقتصادی داد . سه نوع نفقه از نظر فقه اسلامی . زن اروپائی باید ممنون ماشین باشد نه ممنون قانونگذاران . اسلام استقلال اقتصادی داد ، اما خانه براندازی نکرد . توانائی زن در تحصیل ثروت ، از مرد کمتر و استهلاک ثروتش بیشتر است . مرد امروز می‌خواهد با الغاء حق نفقه از اسرافکاری زن انتقام بگیرد . الغاء حق نفقه زن بر شوهر ، راه را برای مردان شکارچی هموار می‌کند . آیا اعلامیه حقوق بشر به زن توهین کرده است ؟ صفحه۲۲۳

مهر و نفقه (۱)

اشاره

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری اینست که مرد هنگام ازدواج ، برای زن " مهر " قائل می‌شده است . چیزی از مال خود به زن یا پدر زن خویش میپرداخته است ، و بعلاوه در تمام مدت ازدواج عهده‌دار مخارج زن و فرزندان خویش بوده است . ریشه این سنت چیست ؟ چرا و چگونه بوجود آمده است ؟ مهر دیگر چه صیغه‌ایست ؟ نفقه دادن به زن برای چه ؟ آیا اگر بنا باشد هر یک از زن و مرد بحقوق طبیعی و انسانی خویش نائل گردند و روابط عادلانه و انسانی میان آنها حکمفرما باشد و با زن مانند یک انسان رفتار شود مهر و نفقه مورد پیدا می‌کند ؟ یا اینکه مهر و نفقه یادگار عهدهائی است که زن مملوک مرده بوده است ، مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسانها ، خصوصا در قرن بیستم ، اینست که مهر و نفقه ملغی گردد ، ازدواجها بدون مهر صورت گیرد و زن خود مسؤولیت مالی زندگی خویش را بعهده بگیرد . صفحه۲۲۵ و در تکفل مخارج فرزندان نیز با مرد متساویا شرکت کند . سخن خود را از مهر آغاز می‌کنیم . ببینیم مهر چگونه پیدا شده و چه فلسفه‌ای داشته و جامعه شناسان پیدایش مهر را چگونه توجیه کرده‌اند ؟

تاریخچه مهر

میگویند در ادوار ما قبل تاریخ که بشر بحال توحش میزیسته و زندگی شکل قبیله‌ای داشته ، به علل نامعلومی ، ازدواج با همخون جائز شمرده نمی‌شده است ، جوانان قبیله که خواستار ازدواج بوده‌اند ناچار بوده‌اند از قبیله دیگر برای خود همسر و معشوقه انتخاب

کنند ، از اینرو برای انتخاب همسر بمیان قبایل دیگر میرفته‌اند . در آن دوره‌ها مرد بنقش خویش در تولید فرزند واقف نبوده است ، یعنی نمی‌دانسته که آمیزش او با زن در تولید فرزند مؤثر است ، فرزندان را به عنوان فرزند همسر خود می‌شناخته نه بعنوان فرزندان خود ، با اینکه شباهت فرزندان را با خود احساس می‌کرده نمی‌توانسته علت این شباهت را بفهمد . قهرا فرزندان نیز خود را فرزندان زن میدانسته‌اند نه فرزند مرد ، و نسب از طریق مادران شناخته می‌شد نه از طریق پدران . مردان موجودات عقیم و نازا بحساب می‌آمده‌اند و پس از ازدواج بعنوان یک طفیلی که زن فقط به رفاقت با او و به نیروی بدنی او نیازمند است در میان قبیله زن بسر میبرده است ، این دوره را دوره " مادر شاهی " نامیده‌اند . دیری نپائید که مرد بنقش خویش در تولید فرزند واقف شد و خود را صاحب اصلی فرزند شناخت ، از این وقت زن را تابع صفحه۲۲۶ خود ساخت و ریاست خانواده را بعهده گرفت و باصطلاح دوره" پدرشاهی " آغاز شد . در این دوره نیز ازدواج با همخون جائز شمرده نمی‌شد و مرد ناچار بود از میان قبیله دیگر برای خود همسر انتخاب کند و بمیان قبیله خود بیاورد . و چون همواره حالت جنگ و تصادم میان قبائل حکمفرما بود انتخاب همسر از راه ربودن دختر صورت میگرفت . یعنی جوان دختر مورد نظر خویش را از میان قبیله دیگر می‌ربود . تدریجا صلح جای جنگ را گرفت و قبائل مختلف می‌توانستند همزیستی مسالمت آمیز داشته باشند ، در این دوره رسم ربودن زن منسوخ شد و مرد برای اینکه دختر مورد نظر خویش را به چنگ آورد میرفت بمیان قبیله دختر اجیر پدر زن می‌شد و مدتی برای او کار می‌کرد و پدر زن در ازاء خدمت داماد دختر خویش را به او می‌داد و او آن دختر را به میان قبیله خویش می‌برد . تا اینکه ثروت زیاد شد ، در این وقت مرد دریافت که بجای اینکه سالها برای پدر عروس کار کند بهتر اینست که یکجا هدیه لایقی تقدیم او کند و دختر را از او بگیرد ، این کار را کرد و از این جا " مهر " پیدا شد . روی این حساب ، در مراحل اولیه ، مرد بعنوان طفیلی زن زندگی می‌کرده و خدمتکار زن بوده است ، در این دوره زن بر مرد حکومت میکرده است . در مرحله بعد که حکومت بدست مرد افتاد ، مرد زن را از قبیله دیگر میربوده است . در مرحله سوم مرد برای اینکه زن را به چنگ آورد بخانه پدر زن میرفته و سالها برای او کار می‌کرده است ، در مرحله چهارم مرد مبلغی بعنوان صفحه۲۲۷ " پیشکش " تقدیم پدر زن میکرده است و رسم مهر از اینجا ناشی شده است .میگویند – مرد از آنوقتی که سیستم " مادر شاهی " را ساقط کرد و سیستم " پدر شاهی " را تأسیس نمود زن را در حکم برده و لااقل در حکم اجیر و مزدور خویش قرار داد و به او بچشم یک ابزار اقتصادی که احیانا شهوت او را نیز تسکین می‌داد نگاه میکرد . به زن استقلال اجتماعی و اقتصادی نمی‌داد . محصول کارها و زحمات زن متعلق بدیگری یعنی پدر یا شوهر بود . زن حق نداشت به اراده خود شوهر انتخاب کند و به اراده خود و برای خود فعالیت اقتصادی و مالی داشته باشد و در حقیقت پولی که مرد بعنوان مهر می‌داده و مخارجی که بعنوان نفقه می‌کرده است در مقابل بهره اقتصادی بوده که از زن در ایام زناشوئی میبرده است .

مهر در نظام حقوقی اسلام

مرحله پنجمی هم هست که جامعه‌شناسان و اظهار نظر کنندگان درباره آن سکوت می‌کنند ، در این مرحله مرد هنگام ازدواج یک "پیشکشی " تقدیم خود زن می‌کند و هیچیک از والدین حقی به آن پیشکشی ندارند ، زن در عین اینکه از مرد پیشکشی دریافت میدارد استقلال اجتماعی و اقتصادی خود را حفظ می‌کند ، اولا به اراده خود شوهر انتخاب می‌کند نه به اراده پدر یا برادر ، ثانیا در مدتی که در خانه پدر است ، همچنین در مدتی که بخانه شوهر میرود کسی حق ندارد او را بخدمت خود بگمارد و استثمار کند ، محصول کار و زحمتش بخودش تعلق دارد نه بدیگری و در معاملات صفحه۲۲۸ حقوقی خود احتیاجی بقیمومت مرد ندارد . مرد از لحاظ بهره برداری از زن ، فقط حق دارد در ایام زناشوئی از وصال او بهره‌مند شود و مکلف است مادامی که زناشوئی ادامه دارد و از وصال زن بهره‌مند می‌شود زندگی او را در حدود امکانات خود تأمین نماید . این مرحله همان است که اسلام آنرا پذیرفته و

زناشوئی را بر این اساس بنیان نهاده است . در قرآن کریم آیات زیادی هست درباره اینکه مهر زن بخود زن تعلق دارد نه بـدیگری . مرد بایـد در تمام مـدت زناشوئی عهـده‌دار تأمین مخارج زندگی زن بشود و در عین حال درآمدی که زن تحصـیل می‌کند و نتیجه کار او به شـخص خودش تعلق دارد نه بدیگری پدر یا شوهر . اینجاست که مسـئله مهر و نفقه شکل معماوشی پیدا می‌کند ، زیرا در وقـتی که مهر به پـدر دختر تعلق میگرفت و زن ماننـد یـک برده بخـانه شوهر می‌رفت و شوهر او را اسـتثمار میکرد ، فلسـفه مهر بـاز خریـد دختر از پـدر بود و فلسـفه نفقه مخارج ضـروری است که هر مالکی برای مملوك خود میکنـد ، اگر بناست چیزی به پدر زن داده نشود و شوهر هم حق نـدارد زن را اسـتثمار و از او بهره‌برداری اقتصادی بکنـد ، و زن از لحاظ اقتصادی اسـتقلال کامل دارد و حتی از جنبه حقوقی نیازی به قیمومت و اجازه و سرپرستی ندارد ، مهر دادن و نفقه پرداختن برای چه ؟

نگاهی به تاریخ

اگر بخواهیم بفلسفه مهر و نفقه در مرحله پنجم پی ببریم باید اندکی توجه خود را بدوره‌های چهارگانه‌ای که قبل از این صفحه۲۲۹ مرحله گفته شـده معطوف کنیم . حقیقت اینست آنچه در این بـاره گفته شـده جز یـک سلسـله فرضـها و تخمینهـا چیزی نیست . نه حقایق تاریخی است و نه حقایق علمی و تجربی . پاره‌ای قرائن از یکطرف و بعضی فرضیه‌های فلسفی درباره انسان و جهان از طرف دیگر منشاء پدید آمدن این فرضـها و تخمینها درباره زندگی بشـر ما قبل تاریخ شده است . آنچه درباره دوره باصـطلاح مادرشاهی گفته شـده چیزی نیست که بـاین زودیها بتوان باور کرد ، و همچنین چیزهائی که درباره فروختن دختران از طرف پـدران و اسـتثمار زنان از طرف شوهران گفته‌اند . در این فرضها و تخمینها دو چیز به چشم می‌خورد یکی اینکه سعی شده تاریخ بشر اولیه فوق العاده قساوت آمیز و خشونت بار و عاری از عواطف انسانی تفسـیر شود ، دیگر اینکه نقش طبیعت از لحاظ تـدابیر حیرت انگیزی که برای رسـیدن بهدفهای کلی خود بکار میبرد نادیده گرفته شده است . اینگونه تفسـیر و اظهار نظر درباره انسان و طبیعت برای غربی میسـر است امـا برای شـرقی - اگر افسون شـده تقلیـد غرب نباشـد - میسـر نیست ، غربی بعلل خاصـی با عواطف انسانی بیگانه است ، قهرا نمی‌توانـد برای عاطفه و جرقه‌های انسانی نقش اساسـی در تاریـخ قائل شود ، غربی اگر از دنـده اقتصاد برخیزد نان می‌بینـد و بس ، تاریـخ از نظر او ماشـینی است که تـا نان به خوردش نـدهی حرکت نمی‌کنـد و اگر از دنـده مسائل جنسـی برخیزد انسانیت و تاریخ انسـانیت با همه مظاهر فرهنگی و هنری و اخلاقی و مـذهبی و با همه تجلیات عالی و با شـکوه معنوی ، جز بازیهای تغییر شـکل یافته جنسی نیست . صفحه ۲۳۰ و اگر از دنده سیادت و برتری طلبی برخیزد سـرگذشت بشـریت از نظر او یـک سـره خونریزی و بیرحمی است . غربی در قرون وسطی از مذهب و بنام مذهب شکنجه‌ها دیده و آزارها کشیده و زنده زنده در آتش انداختن‌ها مشاهده کرده است ، بهمین جهت از نام خـدا و مـذهب و هر چیزی که این بو را بدهد وحشت می‌کند و از اینرو با همه آثار و علائم فراوان علمی که از هـدف داشـتن طبیعت واگـذار نبودن جهان بخود می‌بینـد کمتر جرئت میکنـد به اصل "علت غائی" اعتراف کنـد . ما از این مفسـران نمی‌خواهیم که به وجود پیامبران که در طول تاریـخ ظهور کرده‌اند و منادی عدالت و انسانیت بوده‌اند و با انحرافات مبارزه میکرده‌انـد و نتایج ثمر بخشـی از مبارزات خود میگرفته‌اند اقرار و اعتراف کنند ، از آنها می‌خواهیم که لا اقل نقش آگاهانه طبیعت را فراموش نکنند . در تاریخ روابط زن و مرد قطعا مظالم فراوان و قساوتهای بی شـماری رخ داده است . قرآن قساوت آمیزترین آنها را حکایت کرده است ، اما نمی‌توان گفت سراسر این تاریخ ، قساوت و خشونت بوده است .

فلسفه حقیقی مهر

به عقیده ما پدید آمدن مهر نتیجه تدبیر ماهرانه‌ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آنها بیکدیگر بکار رفته است . مهر از آنجا پیدا شده که در متن خلقت نقش هر یک از زن و مرد در مسئله عشق مغایر نقش دیگری است . عرفا این قانون صفحه۲۳۱ را بسراسر هستی سرایت می‌دهند ، میگویند قانون عشق و جذب و انجذاب بر سراسر موجودات و مخلوقات حکومت می کند ، با این خصوصیت که موجودات و مخلوقات از لحاظ اینکه هر موجودی وظیفه خاصی را باید ایفا کند متفاوتند ، سوز در یک جا و ساز در جای دیگر قرار داده شده است . فخرالدین عراقی شاعر معروف میگوید : ساز طرب عشق که داند که چه ساز است کز زخمه آن نه فلک اندر تک و تاز است رازی است در این پرده گر آنرا بشناسی دانی که حقیقت ز چه در بند مجاز است عشق است که هر دم بدگر رنگ درآید ناز است بجائی و بیک جای نیاز است در صورت عاشق چه درآید همه سوز است در کسوت معشوق چه آید همه ساز است ما در مقاله چهارده از این سلسله مقالات آنجا که تفاوتهای زن و مرد را بیان میکردیم گفتیم که نوع احساسات زن و مرد نسبت بیکدیگر یک جور نیست . قانون خلقت ، جمال و غرور و بی نیازی را در جانب زن ، و نیازمندی و طلب و عشق و تغزل را در جانب مرد قرار داده است . ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری میکرده است ، قبلا دیدیم که طبق گفته جامعه‌شناسان ، هم در دوره مادرشاهی و هم در دوره پدرشاهی مرد بوده است که بسراغ زن میرفته است . صفحه۲۳۲ دانشمندان میگویند : مرد از زن شهوانی‌تر است ، در روایات اسلامی وارد شده که مرد از زن شهوانی‌تر نیست بلکه بر عکس است ، لکن زن از مرد در مقابل شهوت تواناتر و خوددارتر آفریده شده است ، نتیجه هر دو سخن یکی است ، بهرحال مرد در مقابل غریزه از زن ناتوان‌تر است ، این خصوصیت همواره به زن فرصت داده است که دنبال مرد نرود و زود تسلیم او نشود و بر عکس مرد را وادار کرده است که به زن اظهار نیاز کند و برای جلب رضای او اقدام کند ، یکی از آن اقدامات این بوده که برای جلب رضای او و باحترام موافقت او هدیه‌ای نثار او می کرده است . چرا افراد جنس نر همیشه برای تصاحب جنس ماده با یکدیگر رقابت می کرده‌اند و بجنگ و ستیز با یکدیگر می‌پرداخته‌اند اما هرگز افراد جنس ماده برای تصاحب جنس‌نر حرص و ولع نشان نداده‌اند ؟ برای اینکه نقش جنس نر و جنس ماده یکی نبوده است . جنس نر همواره حالت و نقش متقاضی را داشته نه جنس ماده ، و جنس ماده هرگز با حرص و ولع جنس نر بدنبال او نمیرفته است ، همواره از خود نوعی بی نیازی و استغنا نشان می‌داده است . مهر ، باحیا و عفاف زن یک ریشه دارد ، زن به الهام فطری دریافته است که عزت و احترام او به این است که خود را رایگان در اختیار مرد قرار ندهد و به اصطلاح شیرین بفروشد . همین‌ها سبب شده که زن توانسته با همه ناتوانی جسمی ، مرد را بعنوان خواستگار به آستانه خود بکشاند ، مردها را برقابت با یکدیگر وادار کند ، با خارج کردن خود از دسترسی مرد عشق رمانتیک بوجود آورد ، مجنونها را بدنبال لیلی‌ها بدواند و آنگاه که تن بازدواج با مرد میدهد عطیه و پیشکشی از او بعنوان صفحه۲۳۳ نشانه‌ای از صداقت او دریافت دارد . میگویند در بعضی قبائل وحشی دخترانی که با چند خواستگار و عاشق بی قرار مواجه می‌شده‌اند آنها را وادار به " دوئل " میکرده‌اند ، هر کدام که دیگری را مغلوب میکرده یا میکشته شایستگی همسری با آن دختر را احراز میکرده است . چندی پیش روزنامه‌های تهران نوشتند که یک دختر ، دو پسر خواستگار خود را در همین تهران به " دوئل " وادار کرد . آنها را در حضور خود با اسلحه سرد به جان یکدیگر انداخت . از نظر کسانی که قدرت را فقط در زور بازو می‌شناسند و تاریخ روابط زن و مرد را یکسره ظلم و استثمار مرد می‌بینند . باوری نیست که زن ، این موجود ضعیف و ظریف ، بتواند این چنین افراد جنس خشن و نیرومند را بجان یکدیگر بیندازد ، اما اگر کسی اندکی با تدابیر ماهرانه خلقت و قدرت عجیب و مرموز زنانه‌ای که در وجود زن تعبیه شده آشنا باشد می‌داند که این چیزها عجیب نیست . زن در مرد تأثیر فراوان داشته است ، تأثیر زن در مرد از تأثیر مرد در زن بیشتر بوده است ، مرد بسیاری از هنرنمائی‌ها و شجاعتها و دلاوریها و نبوغها و شخصیتهای خود را مدیون زن و خودداریهای ظریفانه زن است ، مدیون حیا و عفاف زن است ، مدیون " شیرین فروشی " زن است . زن همیشه مرد را میساخته و مرد اجتماع را ، آنگاه که حیا و عفاف و

خودداری زن از میان برود و زن بخواهـد در نقش مرد ظاهر شود اول به زن مهر باطله می‌خورد و بعد مرد مردانگی خود را فراموش میکند و سپس اجتماع منهدم میگردد . صفحه۲۳۴ همان قدرت زنانه که توانسته در طول تاریخ شخصیت خود را حفظ کند و بدنبال مرد نرود و مرد را بعنوان خواستگار به آستان خود بکشانـد ، مردان را به رقابت و جنگ با یکـدیگر درباره خود وادارد و آنها را تا سر حد کشته شدن ببرد ، حیا و عفاف را شعار خود قرار دهد ، بدن خود را از چشم مرد مستور نگهدارد و خود را اسرار آمیز جلوه دهـد ، الهـام بخش مرد و خـالق عشـق او باشـد ، هنرآمـوز و شـجاعت بخش و نبـوغ آفریـن او واقـع شـود . در او حس " تغزل " و ستایشـگری بوجود آورد و او به فروتنی و خاکسـاری و ناچیزی خود در مقابل زن بخود ببالـد ، همان قـدرت میتوانسـته مرد را وادار کنـد که هنگام ازدواج عطیه‌ای بنام مهر تقـدیم او کنـد . مهر ، ماده‌ای است از یک آئین‌نامه کلی که طرح آن در متن خلقت ریخته شده و با دست فطرت تهیه شده است .

مهر در قرآن

قرآن کریم مهر را بصورتی که در مرحله پنجم گفتیم ابداع و اختراع نکرد ، زیرا مهر باینصورت ابداع خلقت است ، کاری که قرآن کرد این بود مهر را به حـالت فطری آن برگردانیـد . قرآن کریم بـا لطافت و ظرافت بی نظیری میگویـد « " : و آتوا النساء صـدقاتهن نحله " »یعنی کـابین زنـان را که بخود آنها تعلق دارد (نه به پـدران یا برادران آنها) و عطیه و پیشکشـی است از جانب شـما به آنها بخودشان بدهیـد . قرآن کریم در این جمله کوتاه به سه نکته اساسـی اشاره کرده است . اولا با نام " صدقه (" بضم دال) یاد کرده است نه با نام مهر ، صفحه۲۳۵ صدقه از ماده صدق است و بدانجهت بمهر صداق یا صدقه گفته میشود که نشانه راستین بودن علاقه مرد است ، بعضـی مفسـرینماننـد صـاحب کشـاف به این نکته تصـریح کرده‌انـد . همچنانکه بنا بگفته راغب اصـفهانی در مفردات غریب القرآن علت اینکه صدقه (بفتح دال) را صدقه گفته‌اند اینست که نشانه صدق ایمان است . دیگر اینکه با ملحق کردن ضمیر (هن) به این کلمه می‌خواهد بفرماید که مهریه به خود زن تعلق دارد نه پدر و مادر ، مهر مزد بزرگ کردن و شیر دادن و نان دادن به او نیست . سوم اینکه با کلمه " نحله " کاملا تصـریح میکنـد که مهر هیـچ عنوانی جز عنوان تقـدیمی و پیشکشـی و عطیه و هدیه نـدارد . دو گونگی احساسـات در حیوانـات اختصـاص بانسان نـدارد ، در همه جانـدارها آنجا که قانون دو جنسـی حکمفرماست با اینکه دو جنس بیکـدیگر نیازمندنـد ، جنس نر نیازمندتر آفریده شده ، یعنی احساسات او نیازمندانه‌تر است و همین جهت بنوبه خود سبب شده که جنس نر گامهائی در طریق جلب رضایت جنس ماده بردارد و هم سـبب شده که روابط دو جنس تعدیل شود و جنس نر از زور و قدرت خود سوء اسـتفاده نکند ، حالت فروتنی و خضوع بخود بگیرد . هدیه و کادو در روابط نامشـروع منحصر بازدواج و پیمان مشـروع زناشوئی نیست ، آنجا هم که زن و مرد به صورت نامشـروع می‌خواهنـد از وجود یکـدیگر لـذت ببرند و باصـطلاح می‌خواهند از عشق آزاد بهره ببرند باز صـفحه۲۳۶ مرد است که به زن هـدیه میدهد . اگر احیانا قهوه یا چائی یا غذائی صـرف کنند مرد وظیفه خود میدانـد که پول آنهـا را بپردازد . زن برای خود نوعی اهـانت تلقی می‌کنـد که بخـاطر مرد مایه بگـذارد و پول خرج کند . عیاشـی برای پسر مستلزم داشتن پول و امکانات مالی است و عیاشی برای یک دختر وسیله‌ای است برای دریافت کادوها . این عادات که حتی در روابط نامشروع و غیر قانونی هم جاری است ناشی از نوع احساسات نامتشابه زن و مرد نسبت بیکدیگر است .

معاشقه فرنگی از ازدواجش طبیعی‌تر است

در دنیـای غرب هم که بنـام تساوی حقوق انسانها حقوق خانوادگی را از صورت طبیعی خارج کرده‌انـد و سـعی می‌کننـد علی رغم

قـانون طبیعت زن و مرد را در وضع مشـابهی قرار دهنـد و رل‌هـای مشـابهی در زنـدگی خـانوادگی بعهـده آنها بگذارنـد ، آنجا که باصـطلاح پـای عشق آزاد بمیـان می‌آیـد و قوانین قراردادی آنها را از مسـیر طبیعت خارج نکرده است مرد همان وظیفه طبیعی خود یعنی نیـاز و طلب و مـایه گذاشـتن و پـول خرج کردن را انجـام میدهـد ، مرد به زن هـدیه می‌دهـد و متحمـل مخـارج او میشود . در صورتیکه در ازدواج فرنگی مهر وجود نـدارد و از لحاظ نفقه نیز مسـئولیت سـنگینی بعهـده زن میگذارنـد . یعنی معاشـقه فرنگی از ازدواج فرنگی بـا طبیعت هماهنـگ‌تر است . مهر یکی از نمونه‌هـائی است که میرسانـد زن و مرد بـا اسـتعدادهای نامتشابهی آفریـده شده‌اند و قانون خلقت از لحاظ حقوق فطری و طبیعی سندهای نامتشابهی بدست آنها داده است . صفحه۲۳۷

مهر و نفقه (۲)

توضیحات

در فصل پیش فلسفه و علت اصلی پیدایش مهر را ذکر کردیم . معلوم شد مهر از آنجا پیدا شده که قانون خلقت در روابط دو جنس ، بعهـده هر یـک از آنهـا نقش جـداگانه‌ای گذاشـته است . معلـوم شـد مهر از احساسـات رقیق و عطوفت‌آمیز مرد ناشـی شـده نه از احساسات خشن و مالکانه او ، آنچه از ناحیه زن در این امر دخالت داشـته ، حس خودداری مخصوص او بوده نه ضـعف و بی اراده بودن او ، مهر تـدبیری است از نـاحیه قـانون خلقت برای بالا بردن ارزش زن و قرار دادن او در سـطح عالیتری . مهر به زن شخصـیت میدهد . ارزش معنوی مهر برای زن بیش از ارزش مادی آن است .

رسوم جاهلیت که در اسلام منسوخ شد

قرآن کریم رسوم جـاهلیت را درباره مهر منسوخ کرد و آنرا بحالت اولی و طبیعی آن برگردانیـد . صـفحه۲۳۸ در جاهلیت پدران و مادران ، مهر را بعنوان حق الزحمه و " شـیربها " حق خود می‌دانسـتند . در تفسیر کشاف و غیره مینویسند ، هنگامی که دختری برای یکی از آنهـا متولـد میشـد و دیگری می‌خواست به او تبریک بگویـد می‌گفت " : هنیئا لک النافجه " یعنی این مایه افزایش ثروت ، ترا گوارا باد . کنایه از این که بعدا این دختر را شوهر میدهی و مهر دریافت میداری . در جاهلیت ، پدران و در نبودن آنها برادران ، چون از طرفی برای خود حق ولایـت و قیمومت قائـل بودنـد و دختر را به اراده خودشـان شوهر میدادنـد و نه به اراده او ، و از طرف دیگر مهر دخـتر را متعلق به خود میدانسـتند نه به دختر ، دختران را معـاوضه میکردنـد . بـاین نحو که مردی به مرد دیگر میگفت که من دختر یا خواهرم را بعقـد تو درمی‌آورم که در عوض دختر یا خواهر تو زن من باشـد و او هم قبول میکرد ، به این ترتیب هر یک از دو دختر مهر دیگری بشـمار میرفت و به پدر یا برادر دیگری تعلق می‌گرفت ، این نوع نکاح را نکاح " شـغار " مینامیدند . اسـلام این رسم را منسوخ کرد ، پیغمبر اکرم فرمود « " لا ـ شـغار فی الاسـلام " » یعنی در اسـلام معـاوضه دختر یـا خواهر ممنوع است . در روایات اسـلامی آمـده است که پـدر نه تنها حقی به مهر نـدارد ، بلکه اگر در عقـد ازدواج برای پدر به عنوان امری جداگانه از مهر چیزی شـرط شود و مهر به خود دختر داده شود باز هم صـحیح نیست . یعنی پـدر حق ندارد برای خود در ازدواج دختر بهره‌ای قائل شود ، هر چنـد بصورت امر جداگانه از مهر باشد . صـفحه۲۳۹ اسـلام ، آئین کـار کردن داماد برای پـدر زن را که طبق گفته جامعه شناسـان در دوره‌هـا ئی وجود داشـته که هنوز ثروت قابل مبادله‌ای در کار نبوده منسوخ کرد . کار کردن داماد برای پـدر زن تنها از این جهت نبوده است که پـدران می‌خواسـته‌اند از ناحیه دختران خود بهره‌ای برده باشـند ، علل و ریشه‌های دیگر نیز داشـته است که

احیانا لازمه آن مرحله از تمدن بوده است و در حد خود ظالمانه هم نبوده است . به هر حال چنین رسمی قطعا در دنیای قدیم وجود داشته است . داستان موسی و شعیب که در قرآن کریم آمده است از وجود چنین رسمی حکایت میکند . موسی در حال فرار از مصر وقتی که به سر چاه " مدین " رسید به حالت دختران شعیب که در کناری با گوسفندان خویش ایستاده بودند و کسی رعایت حال آنها را نمی‌کرد رحمت آورد و برای گوسفندان آنها آب کشی کرد ، دختران پس از مراجعت نزد پدر ، جریان روز را برای پدر نقل کردند و او یکی از آنها را پی موسی فرستاد و او را بخانه خویش دعوت کرد . پس از آشنا شدن با یکدیگر ، یک روز شعیب به موسی گفت من دلم می‌خواهد یکی از دو دختر خود را به تو به زنی بدهم باین شرط که تو هشت سال برای من کار کنی ، و اگر دل خودت خواست دو سال دیگر هم اضافه کن ، ده سال برای من کار کن . موسی قبول کرد و به این ترتیب موسی داماد شعیب شد . این چنین رسمی در آن زمان بوده و ریشه این رسم دو چیز است : اول نبودن ثروت . خدمتی که داماد به زن یا پدر زن میتوانسته بکند غالبا منحصر باین بوده که برای آنها کار کند ، دیگر رسم جهاز دادن . جامعه شناسان معتقدند که رسم جهاز دادن ۲۴۰صفحه به دختر از طرف پدر یکی از رسوم و سنن کهن است ، پدر برای اینکه بتواند جهاز برای دختر خود فراهم کند داماد را اجیر خود میکرد و یا از او پولی دریافت میکرد ، عملا آنچه پدر از داماد میگرفت به نفع دختر و برای دختر بوده است . بهرحال در اسلام این آئین منسوخ شد و پدر زن حق ندارد مهر را مال خود بداند ، هر چند هدف و منظورش این باشد که آنرا صرف و خرج دختر کند . این خود دختر است که اختیار آن مال را دارد که بهر نحو بخواهد مصرف کند . در روایات اسلامی تصریح شده که اینگونه مهر قرار دادن در دوره اسلامیه روا نیست . در زمان جاهلیت ، رسوم دیگری نیز بود که عملاـ موجب محروم بودن زن از مهر میشد ، یکی از آنها رسم ارث زوجیت بود ، اگر کسی میمرد وارثان او از قبیل فرزندان و برادران همانطوریکه ثروت او را بارث میبردند همسری زن او را نیز بارث می‌بردند پس از مردن شخص ، پسر یا برادر میت حق همسری میت را باقی می‌پنداشت و خود را مختار می‌دانست که زن او را به دیگری تزویج کند و مهر را خودش بگیرد و یا او را بدون مهر جدیدی و بموجب همان مهری که میت قبلا پرداخته زن خود قرار دهد . قرآن کریم رسم ارث زوجیت را منسوخ کرد فرمود « " : یا ایها الذین آمنوا لا یحل لکم ان ترثوا النساء کرها " »ای مردمی که به پیغمبر و قرآن ایمان دارید باید بدانید که برای شما روا نیست که زنان مورثان خود را بارث ببرید ، در حالیکه خود آن زنان میل ندارند که همسر شما باشند . قرآن کریم در آیه دیگر بطور کلی ازدواج با زن پدر را صفحه ۲۴۱ قدغن کرد هر چند بصورت ارث نباشد و بخواهند آزادانه با هم ازدواج کنند . فرمود « " و لا تنکحوا ما نکح آبائکم " » . با زنان پدران خود ازدواج نکنید . قرآن کریم هر رسمی که موجب تضییع مهر زنان میشد منسوخ کرد ، از آنجمله اینکه وقتی که مردی نسبت به زنش دلسرد و بی میل میشد او را در مضیقه و شکنجه قرار میداد ، هدفش این بود که با تحت شکنجه قرار دادن او ، او را به طلاق راضی کند و تمام یا قسمتی از آنچه بعنوان مهر به او داده از او پس بگیرد . قرآن کریم فرمود « " : و لا تعضلوهن لتذهبوا ببعض ما آتیتموهن " »یعنی زنان را بخاطر اینکه چیزی از آنها بگیرید و قسمتی از مهری که به آنها داده‌اید جبران کنید تحت مضیقه و شکنجه قرار ندهید ! یکی دیگر از آن رسوم این بود که مردی با زنی ازدواج میکرد و برای او احیانا مهر سنگینی قرار میداد ، اما همینکه از او سیر میشد و هوای تجدید عروسی بسرش میزد زن بیچاره را متهم میکرد به فحشا و حیثیت او را لکه‌دار میکرد و چنین وانمود میکرد که این زن از اول شایستگی همسری مرا نداشته و ازدواج باید فسخ شود و من مهری که داده‌ام باید پس بگیرم . قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد و جلو آنرا گرفت .

سیستم مهری اسلام خاص خودش است

یکی از مسلمات دین اسلام اینست که مرد حقی به مال زن و کار زن ندارد ، نه میتواند باو فرمان دهد که برای من فلان کار را بکن

، و نه اگر زن کاری کرد که بموجب آن کار ثروتی باو تعلق صفحه۲۴۲ میگیرد مرد حق دارد که بدون رضای زن در آن ثروت تصرف کند ، و از این جهت زن و مرد وضع مساوی دارند . و بر خلاف رسم معمول در اروپای مسیحی که تا اوایل قرن بیستم رواج داشت ، زن شوهردار از نظر اسلام در معاملات و روابط حقوقی خود تحت قیمومت شوهر نیست ، در انجام معاملات خود استقلال و آزادی کامل دارد . اسلام در عین اینکه به زن چنین استقلال اقتصادی در مقابل شوهر داد و برای شوهر هیچ حقی در مال زن و کار زن و معاملات زن قرار نداد ، آئین مهر را منسوخ نکرد ، این خود میرساند که مهر از نظر اسلام بخاطر این نیست که مرد بعدا از وجود زن بهره اقتصادی میبرد و نیروی بدنی او را استثمار میکند ، پس معلوم میشود اسلام سیستم مهری مخصوص بخود دارد ، این سیستم مهری و فلسفه‌اش را نباید با سایر سیستمهای مهری اشتباه کرد و ایراداتی که بر آن سیستمها وارد است بر این سیستم وارد دانست .

آیین فطرت

همچنانکه در مقاله پیش گفتیم قرآن کریم تصریح میکند که مهر " نحله " و عطیه است . قرآن این عطیه و پیشکشی را لازم میداند ، قرآن رموز فطرت بشر را با کمال دقت رعایت کرده است و برای اینکه هر یک از زن و مرد نقش مخصوصی که در طبیعت از لحاظ علائق دوستانه به عهده آنها گذاشته شده ، فراموش نکند لزوم مهر را تأکید کرده است . نقش زن اینست که پاسخگوی محبت مرد باشد ، محبت زن خوب است بصورت عکس العمل محبت مرد باشد نه بصورت ابتدائی . عشق ابتدائی زن ، یعنی عشقی که از صفحه۲۴۳ ناحیه زن شروع بشود و زن بدون آنکه مرد قبلا او را خواسته باشد عاشق مردی بشود ، همواره مواجه با شکست عشق و شکست شخصیت خود زن است ، بر خلاف عشقی که بصورت پاسخ به عشق دیگری در زن پیدا میشود ، اینچنین عشق نه خودش شکست می‌خورد و نه به شخصیت زن لطمه و شکست وارد می‌آورد . آیا راست است که زن وفا ندارد ؟ پیمان محبت زن سست است ؟ به عشق زن نباید اعتماد کرد ؟ این ، هم راست است و هم دروغ ، راست است اگر عشق از زن شروع شود ، اگر زنی ابتدا عاشق مردی بشود و به او دل ببندد آتشش زود سرد میشود ، بچنین عشقی نباید اعتماد کرد . اما دروغ است در صورتیکه عشق آتشین زن صفحه۲۴۴ یک اساسنامه کلی است و بدست طراح طبیعت تدوین شده ، بنام تساوی حقوق زن و مرد ملغی گردد . چنانکه ملاحظه فرمودید قرآن در باب مهر ، رسوم و قوانین جاهلیت را علیرغم میل مردان آنروز عوض کرد . آنچه خود قرآن در باب مهر گفت رسم معمول جاهلیت نبود که بگوئیم قرآن اهمیتی به بود و نبود مهر نمیدهد ، قرآن میتوانست مهر را بکلی منسوخ کند و مردان را از این نظر راحت کند ، ولی این کار را نکرد .

انتقادها

اکنون که نظر اسلام را درباره مهر دانستید و معلوم شد مهر از نظر اسلام چه فلسفه‌ا ی دارد ، خوب است سخن کسانی را که باین قانون اسلامی انتقاد دارند . نیز بشنوید . خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران در فصلی که تحت عنوان مهر باز کرده‌اند چنین نوشته‌اند " : همچنانکه برای داشتن باغ یا خانه یا اسب یا استر ، مرد باید مبلغی بپردازد ، برای خریدن زن هم باید پولی از کیسه خرج کند ، و همچنانکه بهای خانه و باغ و استر بر حسب بزرگی و کوچکی و زشتی و زیبائی و بهره و فائده متفاوت است بهای زن هم بر حسب زشتی و زیبائی و پولداری و بی پولی او تفاوت میکند . قانونگذاران مهربان و جوانمرد ما قریب ۱۲ ماده درباره قیمت زن نوشته‌اند و فلسفه آنان آنست که اگر پول در میان نباشد رشته استوار زناشوئی سخت سست و زود گسل

میشود . " اگر قانون مهر از طرف اجنبی آمده بود ، آیا باز هم این قدر صفحه۲۴۵ مورد بی مهری و تهمت و افترا بود ؟ مگر هر پولی که کسی بکسی میدهد می‌خواهد او را بخرد ، پس باید رسم هدیه و بخشش و پیشکش را منسوخ کنند . ریشه قانون مهر که در قانون مدنی آمده قرآن است . قرآن تصریح میکند که مهر عنوانی جز عطیه و پیشکشی ندارد . بعلاوه اسلام قوانین اقتصادی خود را آنچنان تنظیم کرده که مرد حق هیچگونه بهره برداری اقتصادی از زن ندارد . در این صورت چگونه میتوان مهر را بعنوان قیمت زن یاد کرد . ممکن است بگوئید عملا مردان ایرانی از زنان خود بهره‌برداری اقتصادی میکنند . من هم قبول دارم که بسیاری از مردان ایرانی اینطورند ، ولی این چه ربطی بمهر دارد ، مردان که نمی‌گویند ما بموجب اینکه مهر پرداخته‌ایم به زنان خود تحکم میکنیم ، تحکم مرد ایرانی به زن ایرانی ریشه‌های دیگری دارد . چرا بجای اینکه مردم را اصلاح کنید قانون فطرت را خراب میکنید و بر مفاسد میافزائید ؟ در تمام این گفته‌ها یک منظور بیشتر نهفته نیست و آن اینکه ایرانی و مشرق زمینی باید خود را و فلسفه زندگی خود را و معیارهای انسانی خود را فراموش کند و رنگ و شکل اجنبی بخود بگیرد تا بهتر آماده بلعیده شدن باشد . خانم منوچهریان میگویند " اگر زن از نظر اقتصادی مانند مرد باشد ، دیگر چه حاجت است که ما برای او نفقه و کسوه و مهر قائل شویم . همچنانکه هیچیک از این پیش بینیها و محکم کاریها در مورد مرد بمیان نمی‌آید ، در مورد زن هم آنوقت نباید وجود داشته باشد . "اگر این سخن را خوب بشکافیم معنیش اینست : در دوره‌هائی صفحه۲۴۶ محتاج خلق کرد و در این احتیاج هر دوی آنها وضع مساوی دارند ، و لذا الزام یکی به دادن وجه بدیگری بلا دلیل خواهد بود . و لکن از نظر اینکه طلاق در اختیار مرد بوده و زن برای زندگی مشترک با مرد تأمین نداشته ، لذا به زن حق داده شده علاوه بر اعتماد به شخصیت زوج نوعی وثیقه و اعتبار مالی نیز از مرد مطالبه نماید . " . در صفحه ۷۲ میگوید : اگر ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که مقرر میدارد " : مرد میتواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد ، " اصلاح گردد و طلاق بسته بمیل و هوس مرد نباشد ، اساسا صفحه۲۴۷ صداق و مهر فلسفه وجودی خود را از دست خواهد داد . از آنچه تا کنون گفته‌ایم بی پایگی این سخنان روشن گشت ، معلوم شد که مهر ، بها یا اجرت نیست و منطق عقلانی هم دارد ، هم معلوم شد زن و مرد در احتیاج بیکدیگر وضع مساوی ندارند و خلقت ، آنها را در دو وضع مختلف قرار داده است . از همه بی پایه‌تر اینکه فلسفه مهر را وثیقه مالی در مقابل حق طلاق برای مرد ذکر کرده است و مدعی است علت اینکه اسلام مهر را مقرر کرده است ، همین جهت است . از اینگونه اشخاص باید پرسید : چرا اسلام حق طلاق را بمرد داد تا زن بوثیقه مالی احتیاج پیدا کند ؟ بعلاوه معنی این سخن اینست : علت اینکه پیغمبر اکرم برای زنان خود مهر قرار میداد این بود که می‌خواست به آنها در مقابل خودش وثیقه مالی بدهد و علت اینکه در ازدواج علی و فاطمه برای فاطمه مهر قرار داد این بود که می‌خواست برای فاطمه در مقابل علی یک وثیقه مالی و وسیله اطمینان فکری بگیرد . اگر این چنین است پس چرا پیغمبر اکرم زنان را توصیه کرد که متقابلا مهر خود را بشوهر ببخشند و برای این بخشش پاداشها ذکر کرد ؟ بعلاوه چرا توصیه کرد که حتی الامکان مهر زنان زیاد نباشد ؟ آیا جز اینست که از نظر پیغمبر اسلام هدیه زناشوئی مرد بنام مهر ، و بخشش مهر یا معادل آن از طرف زن به مرد موجب استحکام الفت و علقه زناشوئی میشود ؟ اگر نظر اسلام باین بود که مهر یک وثیقه مالی باشد ، چرا در کتاب آسمانی خود گفت « " : و آتوا النساء صدقاتهن نحله . " »چرا نگفت " و آتوا النساء صدقاتهن وثیقه . " صفحه۲۴۸ گذشته از همه اینها ، نویسنده مزبور پنداشته که رسم مهر در صدر اسلام همین بوده که امروز هست ، معمول امروز اینست که مهر بیشتر جنبه ذمه و عهده دارد ، یعنی مرد مبلغی را طبق عقد و سند بعنوان مهر بعهده میگیرد و زن معمولا آنرا مطالبه نمیکند مگر وقتی که اختلاف و مشاجره‌ای بمیان آید ، اینگونه مهرها میتواند جنبه وثیقه بخود بگیرد . در صدر اسلام معمول این بود که مرد هر چه بعنوان مهر متعهد میشد ، نقد میپرداخت . علیهذا بهیچ وجه نمی‌توان گفت که نظر اسلام از مهر این بوده که وثیقه‌ای در اختیار زن قرار دهد . تاریخ نشان میدهد که پیغمبر اکرم بهیچوجه حاضر نبود زنی را بدون مهر در اختیار مردی قرار دهد . داستانی با اندک اختلاف در کتب شیعه و سنی آمده است ، از اینقرار : زنی آمد بخدمت پیغمبر اکرم و در حضور جمع ایستاد و گفت : - یا رسول الله مرا

بهمسری خود بپذیر . رسول اکرم در مقابل تقاضای زن سکوت کرد ، چیزی نگفت ، زن سر جای خود نشست . مردی از اصحاب بپاخاست و گفت : یا رسول الله ، اگر شما مایل نیستید ، من حاضرم . پیغمبر اکرم سؤال کرد : - مهر چی میدهی ؟ - هیچی ندارم . - اینطور که نمیشود ، برو بخانه‌ات شاید چیزی پیدا کنی و بعنوان مهر باین زن بدهی . صفحه۲۴۹ مرد بخانه‌اش رفت و برگشت و گفت : - در خانه‌ام چیزی پیدا نکردم . - باز هم برو بگرد ، یک انگشتر آهنی هم که بیاوری کافی است . دو مرتبه رفت و برگشت و گفت انگشتر آهنی هم در خانه ما پیدا نمیشود ، من حاضرم همین جامه که بتن دارم مهر این زن کنم . یکی از اصحاب که او را میشناخت گفت : یا رسول الله ، بخدا این مرد جامه‌ای غیر از این جامه ندارد . پس نصف این جامه را مهر زن قرار دهید . پیغمبر اکرم فرمود : اگر نصف این جامه مهر زن باشد کدامیک بپوشند ؟ هر کدام بپوشند دیگری برهنه میماند ، خیر اینطور نمیشود . مرد خواستگار سر جای خود نشست . زن هم بانتظار ، جای دیگری نشسته بود ، مجلس وارد بحث دیگری شد و طول کشید . مرد خواستگار حرکت کرد برود ، رسول اکرم او را صدا کرد : - آهای بیا . - آمد . - بگو ببینم قرآن بلدی ؟ - بلی یا رسول الله ، فلان سوره و فلان سوره را بلدم . - میتوانی از حفظ قرائت کنی ؟ - بلی میتوانم . - بسیار خوب ، درست شد ، پس این زن را بعقد تو در صفحه ۲۵۰ آوردم و مهر او این باشد که تو باو قرآن تعلیم بدهی . مرد دست زن خود را گرفت و رفت . در باب مهر مطالب دیگری هست ولی ما سخن را همینجا کوتاه میکنیم . صفحه ۲۵۱

مهر و نفقه (۳)

اشاره

نظر اسلام را درباره مهر و فلسفه مهر بیان کردیم . اکنون نوبت آن است که مسئله نفقه را مورد بحث قرار دهیم . قبلا باید بدانیم که در قوانین اسلامی ، نفقه نیز مانند مهر وضع مخصوصی بخود دارد و نباید با آنچه در دنیای غیر اسلامی میگذشته یا میگذرد یکی دانست . اگر اسلام به مرد حق میداد که زن را در خدمت خود بگمارد و محصول کار و زحمت و بالاخره ثروتی که زن تولید میکند مال خود بداند ، علت و فلسفه نفقه دادن مرد به زن روشن بود ، زیرا واضح است اگر انسان ، حیوان یا انسان دیگری را مورد بهره‌برداری اقتصادی قرار دهد ناچار است مخارج زندگی او را نیز تأمین کند . اگر گاریچی به اسب خود کاه و جو ندهد آن اسب برای او بارکشی نمی‌کند . اما اسلام چنین حقی برای مرد قائل نیست . به زن حق داد مالک شود . تحصیل ثروت کند و بمرد حق نداده در ثروتی که به صفحه۲۵۲ او تعلق دارد تصرف کند و در عین حال بر مرد لازم دانسته که بودجه خانواده را تأمین کند ، مخارج زن و فرزندان و نوکر و کلفت و مسکن و غیره را بپردازد . چرا و بچه علتی ؟ متأسفانه غرب مابهای ما بهیچوجه حاضر نیستند درباره این امور ذره‌ای فکر کنند ، چشمها را بروی هم میگذارند و عین انتقاداتی را که غربیان بر سیستمهای حقوقی خودشان میکنند ، و البته آن انتقادات صحیح هم هست ، اینها در مورد سیستم حقوقی اسلام ذکر میکنند . واقعا اگر کسی بگوید نفقه زن در غرب تا قرن نوزدهم چیزی جز جیره خواری و نشانه بردگی زن نبوده است راست گفته است ، زیرا وقتی که زن موظف باشد مجانا داخله زندگی مرد را اداره کند و حق مالکیت نداشته باشد نفقه‌ای که باو داده میشود از نوع جیره‌ای است که به اسیر یا علوفه‌ای است که بحیوانات بارکش داده میشود . اما اگر قانون بخصوصی در جهان پیدا شود که اداره داخله زندگی مرد را بعنوان یک وظیفه لازم از دوش زن بردارد و به او حق تحصیل ثروت و استقلال کامل اقتصادی بدهد ، در عین حال او را از شرکت در بودجه خانوادگی معاف کند ، ناچار فلسفه دیگری در نظر گرفته و باید در اطراف آن فلسفه تأمل کرد .

محجوریت زن فرنگی تا نیمه دوم قرن نوزدهم

در شرح قانون مدنی ایران تألیف دکتر شایگان صفحه ۳۶۲ چنین نوشته شده " : استقلالی که زن در دارائی خود دارد و فقه شیعه از ابتدا صفحه۲۵۳ آنرا شناخته است در حقوق یونان و رم و ژاپن و تا چندی پیش هم در حقوق غالب کشورها وجود نداشته ، یعنی زن مثل صغیر و مجنون ، محجور و از تصرف در اموال خود ممنوع بوده است . در انگلستان که سابقا شخصیت زن کاملاـ در شخصیت شوهر محو بود دو قانون یکی در سال ۱۸۷۰ و دیگری در سال ۱۸۸۲ میلادی باسم قانون مالکیت زن شوهردار از زن رفع حجر نمود . در ایتالیا قانون ۱۹۱۹ میلادی زن را از شمار محجورترین خارج کرد . در قانون مدنی آلمان (۱۹۰۰ میلادی) و در قانون مدنی سویس (۱۹۰۷ میلادی) زن مثل شوهر خود اهلیت دارد . ولی زن شوهردار در حقوق پرتغال و فرانسه هنوز در عداد محجورین است . گو که قانون ۱۸ فوریه ۱۹۳۸ در فرانسه در حدودی حجر زن شوهردار را تعدیل کرده است . " چنانکه ملاحظه می‌فرمائید هنوز یک قرن نمیگذرد از وقتی که اولین قانون استقلال مالی زن در مقابل شوهر (۱۸۸۲ در انگلستان) در اروپا تصویب شد و به اصطلاح از زن شوهردار رفع محجوریت شد .

چرا اروپا ناگهان استقلال مالی داد ؟

حالاـ چطور شد که در یک قرن چنین حادثه مهمی رخ داد ؟ آیا احساسات انسانی مردان اروپائی به غلیان آمد و به ظالمانه بودن کار خود پی بردند ؟ پاسخ این پرسش را از " ویل دورانت " بشنوید . وی در لذات فلسفه صفحه ۱۵۸ بحثی تحت عنوان " علل " باز کرده است و در آنجا به اصطلاح علل آزادی زن را در اروپا شرح میدهد . صفحه۲۵۴ متأسفانه در آنجا به حقیقت وحشتناکی بر میخوریم . معلوم میشود ، زن اروپائی برای آزادی و حق مالکیت خود از ماشین باید تشکر کند نه از آدم ، و در مقابل چرخهای عظیم ماشین باید سر تعظیم فرود آورد نه در مقابل مردان اروپائی . آزمندی و حرص صاحبان کارخانه بود که برای اینکه سود بیشتری ببرند و مزد کمتری بدهند ، قانون استقلال اقتصادی را در مجلس انگلستان گذارند " . ویل دورانت " میگوید - این واژگونی سریع عادات و رسوم محترم و قدیمتر از تاریخ مسیحیت را چگونه تعلیل کنیم ؟ علت عمومی این تغییر ، فراوانی و تعدد ماشین آلات است " ، آزادی " زن از عوارض انقلاب صنعتی است " . . . یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن بر مردان دشوار گشت . اما اعلانها از آنان میخواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند ، کار فرمایان باید در اندیشه سود و سهام خود باشند و نباید خاطر خود را با اخلاق و رسوم حکومتها آشفته سازند ، کسانی که ناآگاه بر " خانه برانداری " توطئه کردند کارخانه‌داران وطن دوست قرن نوزدهم انگلستان بودند " . نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما قانون ۱۸۸۲ بود . بموجب این قانون زنان بریتانیای کبیر از آن پس از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار میشدند و آن اینکه پولی را که بدست می‌آوردند حق داشتند برای خود نگه دارند . این قانون اخلاقی عالی و مسیحی را کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند ، از آن سال تا به امسال سود جوئی مقاومت ناپذیری ، آنان را از بندگی و جان کندن در خانه رهانیده ، گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و صفحه۲۵۵ کارخانه کرده است " . " چنانکه ملاحظه میفرمائید سرمایه‌داران و کارخانه‌داران انگلستان بودند که به خاطر منافع مادی این قدم را بنفع زن برداشتند .

قرآن و استقلال اقتصادی زن

اسلام در هزار و چهارصد سال پیش این قانون را گذرانـد و گفت« " للرجال نصیب مما اکتسبوا و للنساء نصیب مما اکتسبن " » مردان را از آنچه کسب میکننـد و بدست می‌آورند بهره‌ای است و زنان را از آنچه کسب می‌کنند و بدست می‌آورند بهره‌ای است . قرآن مجید در آیه کریمه همانطوری که مردان را در نتایج کار و فعالیتشان ذی حق دانست زنان را نیز در نتیجه کار و فعالیتشان ذی حق شـمرد . در آیه دیگر فرمود « " للرجال نصیب مما ترک الوالـدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالـدان و الاقربون . " » یعنی مردان را از مـالی که پـدر و مادر و یا خویشاونـدان بعـد از مردن خود باقی میگذارنـد بهره‌ای است و زنانرا هم از آنچه پـدر و مادر و خویشاوندان از خود باقی میگذارند بهره‌ای است . این آیه حق ارث بردن زن را تثبیت کرد . ارث بردن یا نبردن زن تاریخچه مفصلی دارد که بخواست خدا بعدا ذکر خواهیم کرد . عرب جاهلیت حاضر نبود به زن ارث بدهد ، اما قرآن کریم این حق را برای زن تثبیت کرد . صفحه۲۵۶

یک مقایسه

پس قرآن کریم سیزده قرن قبـل در اروپـا به زن اسـتقلال اقتصادی داد . با این تفاوت : اولا - انگیزه‌ای که سبب شـد اسـلام به زن اسـتقلال اقتصـادی بدهـد جز جنبه‌های انسانی و عـدالت دوستی و الهی اسـلام نبوده . در آنجا مطالبی از قبیل مطامع کارخانه‌داران انگلسـتان وجود نـداشت که بخاطر پر کردن شـکم خود این قانون را گذراندند . بعد با بوق و کرنا دنیا را پر کردند که ما حق زن را برسمیت شناختیم و حقوق زن و مرد را مساوی دانستیم . ثانیا - اسلام به زن استقلال اقتصادی داد ، اما به قول " ویل دورانت " خانه برانـدازی نکرد ، اساس خانواده‌هـا را مـتزلزل نکرد ، زنـان را علیه شوهران و دخـتران را علیه پـدران به تمرد و عصـیان وادار نکرد . اسلام با این دو آیه انقلاب عظیم اجتماع بوجود آورد ، اما آرام و بی ضـرر و بی خطر . ثالثا - آنچه دنیای غرب کرد این بود که به قول " ویل دورانت " زن را از بنـدگی و جان کنـدن در خانه رهانیـد و گرفتار بندگی و جان کندن در مغازه و کارخانه کرد . یعنی اروپـا غـل و زنجیری از دست و پای زن باز کرد و غل و زنجیر دیگری که کمتر از اولی نبود به دست و پای او بست . اما اسـلام زن را از بندگی و بردگی مرد در خانه و مزارع و غیره رهانید و با الزام مرد به تامین بودجه اجتماع خانوادگی ، هر نوع اجبار و الزامی را از دوش زن برای تـأمین مخـارج خـود و خـانواده برداشت ، زن از نظر اسـلام در عین اینکه حـق دارد طبق غریزه انسـانی به تحصـیل ثروت و حفظ و افزایش صفحه۲۵۷ آن بپردازد ، طوری نیست که جبر زندگی ، او را تحت فشار قرار دهد و غرور و جمال و زیبائی را که همیشه با اطمینان خاطر بایـد همراه باشـد از او بگیرد . اما چه بایـد کرد ، چشـمها و گوشـهای برخی نویسـندگان ما بسته‌تر از آنست که درباره این حقایق مسلم تاریخی و فلسفی بیندیشند .

انتقاد و پاسخ

خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسـی و مدنی ایران صفحه ۳۷ مینویسـند " : قانون مدنی ما از یک سو مرد را وا می‌دارد که به زن خود نفقه بدهد ، یعنی جامه ، خوراک و مسکن وی را آماده کند . همچنانکه مالک اسب و استر باید برای آنان خوراک و مسـکن فراهم آورد مالک زن نیز باید صفحه۲۵۸ و قانون هم این موضوع را رعایت میکرد . " ما از این نویسـنده می‌پرسـیم که از کجای قانون مدنی و از کجای قانون اسـلام (یا بقول شـما فلسـفه بردگی زن) شـما اسـتنباط کردید که مرد مالک زن است و علت نفقه دادن مرد مملوک بودن زن است . این چطور مالکی است که حق ندارد به مملوک خود بگوید این کاسه آب را بمن بده . این چطور مالکی است که مملوکش هر کاری بکند بخودش تعلق دارد نه بمالک ، این چطور مالکی است که مملوکش در کوچکترین

قـدمی که برای او بردارد اگر دل خـودش بخواهـد حـق دارد مطـالبه مزد بکنـد ، این چطـور مـالکی است که حق نـدارد به مملوک خودش تحمیـل کنـد که بچه‌ای را که در خـانه مالک خود زائیـده است مجانا شـیر دهـد . ثانیا – مگر هر کس نفقه خور کسـی بود مملوک اوست ؟ از نظر اسـلام و هر قانون دیگری فرزنـدان ، واجب النفقه پـدر یا پـدر و مادرند . آیا این دلیل است که همه قوانین جهان فرزنـدان را مملوک پدران میدانند ؟ در اسـلام پدر و مادر اگر فقیر باشـند واجب النفقه فرزند میباشـند بدون اینکه فرزند حق تحمیلی به آنهـا داشـته باشـد ، پس آیـا بایـد بگوئیم اسـلام پـدران و مادران را مملوک فرزنـدان خود شـناخته است ؟ ثالثا – از همه عجیبـتر اینست که میگوینـد : چرا نفقه زن در عـده وفـات واجب نیست . در صورتی که زن در این وقت که شوهر خود را از دست میدهـد بیشتر بپول شوهر احتیاج دارد . مثل اینست که این نویسـنده گرامی در اروپای صـد سال پیش زنـدگی می‌کند . ملاک نفقه دادن مرد بـه زن احتیـاج زن نیسـت . اگر صـفحه۲۵۹ از نظر اسـلام ، زن در مـدتی که بـا شـوهر خود زنـدگی میکنـد حق مـالکیت نمی‌داشت ، این مطلب درست بود که بعـد از مردن شوهر بلافاصـله وضع زن مختـل میشود . ولی قانونی که به زن حق مالکیت داده است و زنان بواسـطه تأمین شدن از جانب شوهران همیشه ثروت خود را حفظ میکنند چه لزومی دارد که پس از بهم خوردن آشیانه زندگی باز هم تا مدتی نفقه بگیرند ؟ نفقه حق زینت بخشـیدن به آشـیانه مرد است . پس از خرابی آشـیانه لزومی ندارد که این حق برای زن ادامه پیدا کند .

سه نوع نفقه

در اسـلام سه نوع نفقه وجود دارد . نوع اول نفقه‌ای که مالک بایـد صـرف مملوک خود بکنـد ، مخارجی که مالک حیوانات برای آنها میکند از این قبیل است . ملاک این نوع نفقه مالکیت و مملوکیت است . نوع دوم – نفقه‌ای است که انسان باید صرف فرزندان خود ، در حالی که صغیر یا فقیرند و یا صرف پدر و مادر خود که فقیرند ، بنماید . ملاک این نوع نفقه ، مالکیت و مملوکیت نیست ، بلکه حقوقی است که طبیعتا فرزندان بر بوجود آورندگان خود پیدا میکنند و حقوقی است که پدر و مادر بحکم شـرکت در ایجاد فرزنـد و بحکم زحماتی که در دوره کودکی فرزنـد خود متحمل شده‌انـد بر فرزنـدان پیـدا می‌کنند . شـرط این نوع از نفقه ، ناتوان بودن شـخص واجب النفقه است . نوع سوم نفقه‌ای است که مرد در مورد زن صـرف میکنـد ، ملاـک این نوع از نفقه نه مـالکیت و مملوکیت است و نه حق صفحه ۲۶۰ طبیعی بمفهومی که در نوع دوم گفته شـد و نه عـاجز بودن و ناتوان بودن و فقیر بودن زن . زن فرضا میلیونر و دارای درآمـد سـرشاری باشد و مرد ثروت و درآمد کمی داشـته باشد باز هم مرد باید بودجه خانوادگی و از آنجمله بودجه شخصـی زن را تأمین کند . فرق دیگری که این نوع از نفقه با نوع اول و دوم دارد ، اینست که در نوع اول و دوم اگر شخص از زیر بار وظیفه شانه خالی کند و نفقه ندهد گناهکار است ، اما تخلف وظیفه ، بصورت یک دین قابل مطالبه و استیفا در نمی‌آید ، یعنی جنبه حقوقی نـدارد . ولی در نوع سوم اگر از زیر بـار وظیفه شـانه خالی کنـد زن حق دارد بصورت یک امر حقوقی اقامه دعوا کنـد و در صـورت اثبـات از مرد بگیرد . ملاـک این نوع از نفقه چیست ؟ انشـاءالله در مقـاله آینـده دربـاره آن بحث خواهیم کرد . صفحه۲۶۱ دارای ثروت هنگفتی بوده و چندین برابر شوهر دارائی داشـته باشد ، ملزم نیست در این بودجه شرکت کند . شرکت زن در این بودجه ، چه از لحاظ پولی که بخواهـد خرج کنـد و چه از لحاظ کاری که بخواهد صـرف کند ، اختیاری و وابسـته به میل و اراده خـود اوسـت . از نظر اسـلام بـا اینکه بـودجه زنـدگی زن جزء بـودجه خـانوادگی و بر عهـده مرد است ، مرد هیچگـونه تسـلط اقتصادی و حق بهره برداری از نیرو و کار زن ندارد ، نمی‌تواند او را استثمار کند ، نفقه زن از این جهت مانند نفقه پدر و مادر است که در موارد خاصی بر عهده فرزند است ، اما فرزند در مقابل این وظیفه که انجام میدهد هیچگونه حقی از نظر استخدام پدر و مادر پیدا نمیکند . صفحه۲۶۲

رعایت جانب زن در مسائل مالی

اسلام به شکل بی سابقه‌ای جانب زن را در مسائل مالی و اقتصادی رعایت کرده است ، از طرفی به زن استقلال و آزادی کامل اقتصادی داده و دست مرد را از مال و کار او کوتاه کرده و حق قیمومت در معاملات زن را که در دنیای قدیم سابقه ممتد دارد و در اروپا تا اوایل قرن بیستم رایج بود از مرد گرفته است . و از طرف دیگر با برداشتن مسؤولیت تأمین بودجه خانوادگی از دوش زن ، او را از هر نوع اجبار و الزام برای دویدن به دنبال پول معاف کرده است . غرب پرستان ، آنگاه که میخواهند بنام حمایت از زن از این قانون انتقاد کنند چاره‌ای ندارند از اینکه به یک دروغ شاخدار متوسل شوند . اینها میگویند : فلسفه نفقه اینست که مرد خود را مالک زن میداند و او را به خدمت خود میگمارد . همانطوری که مالک حیوان ناچار است مخارج ضروری حیوانات مملوک خود را بپردازد تا آن حیوانات بتوانند باو سواری بدهند و برایش بارکشی کنند ، قانون نفقه هم برای همین منظور حداقل بخور و نمیر را برای زن واجب کرده است . اگر کسی قانون اسلام را در این مسائل از آن جهت مورد حمله قرار دهد که اسلام بیش از حد لازم زن را نوازش کرده و مرد را زیر بار کشیده و او را بصورت خدمتکار بی مزد و اجری برای زن درآورده است بهتر میتواند به ایراد خود آب و رنگ و سر و صورتی بدهد ، تا این که به نام زن و به نام حمایت زن بر این قانون ایراد بگیرد . صفحه۲۶۳ حقیقت اینست که اسلام نخواسته بنفع زن و علیه مرد ، یا بنفع مرد و علیه زن قانونی وضع کند . اسلام نه جانبدار زن است و نه جانبدار مرد . اسلام در قوانین خود سعادت مرد و زن و فرزندانیکه باید در دامن آنها پرورش یابند و بالاخره سعادت جامعه بشریت را در نظر گرفته است . اسلام راه وصول زن و مرد و فرزندان آنها و جامعه بشریت را به سعادت ، در این می‌بیند که قواعد و قوانین طبیعت و اوضاع و احوالی که بدست توانا و مدبر خلقت بوجود آمده نادیده گرفته نشود . همچنانکه مکرر گفته‌ایم ، اسلام در قوانین خود این قاعده را همواره رعایت کرده است که مرد مظهر نیاز و احتیاج و زن مظهر بی نیازی باشد ، اسلام مرد را بصورت خریدار و زن را به صورت صاحب کالا ـ میشناسد ، از نظر اسلام در وصال و زندگی مشترک زن و مرد ، این مرد است که باید خود را بعنوان بهره‌گیر بشناسد و هزینه این کار را تحمل کند . زن و مرد نباید فراموش کنند که در مسئله عشق از نظر طبیعت دو نقش جداگانه بعهده آنها واگذار شده است . ازدواج هنگامی پایدار و مستحکم و لذت بخش است که زن و مرد در نقش طبیعی خود ظاهر شوند . علت دیگر که برای لزوم نفقه زن بر مرد در کار است اینست که مسؤولیت و رنج و زحمات طاقت فرسای تولید نسل از لحاظ طبیعت بعهده زن گذاشته شده است ، آنچه در این کار از نظر طبیعی بعهده زن گذاشته شده است ، آنچه در این کار از نظر طبیعی بعهده مرد است یک عمل لذت بخش آنی بیش نیست ، این زن است که باید این بیماری ماهانه را (در غیر ایام کودکی و پیری) تحمل کند ، سنگینی دوره بارداری و بیماری مخصوص این دوره را بعهده بگیرد ، سختی زایمان و عوارض آن را تحمل نماید ، صفحه۲۶۴ کودک را شیر بدهد و پرستاری کند . اینها همه از نیروی بدنی و عضلانی زن میکاهد ، توانائی او را در کار و کسب کاهش می‌دهد . اینهاست که اگر بنا بشود قانون ، زن و مرد را از لحاظ تأمین بودجه زندگی در وضع مشابهی قرار دهد و به حمایت زن بر نخیزد ، زن وضع رقت باری پیدا خواهد کرد . و همین‌ها سبب شده که در جاندارانی که بصورت جفت زندگی میکنند جنس نر همواره به حمایت جنس ماده برخیزد او را در مدت گرفتاری تولید نسل در خوراک و آذوقه کمک کند . بعلاوه زن و مرد از لحاظ نیروی کار و فعالیتهای خشن تولیدی و اقتصادی مشابه و مساوی آفریده نشده‌اند . اگر بنای بیگانگی باشد و مرد در مقابل زن قد علم کند و به او بگوید ذره‌ای از درآمد خودم را خرج تو نمی‌کنم هرگز زن قادر نیست خود را به پای مرد برساند . گذشته از اینها و از همه بالا ـ تر اینکه احتیاج زن به پول و ثروت از احتیاج مرد افزونتر است ، تجمل و زینت جزؤ زندگی زن و از احتیاجات اصلی زن است آنچه یک زن در زندگی معمولی خود خرج تجمل و زینت و خودآرائی می‌کند برابر است با مخارج

چنـدین مرد . میل به تجمل به نوبت صـفحه۲۶۵ ثروت زن بمراتب از مرد افزونـتر است . بعلاوه ، زن بـاقی مانـدن زن ، یعنی بـاقی ماندن جمال و نشاط و غرور در زن مستلزم آسایش بیشتر و تلاش کمتر و فراغ خاطر زیادتری است . اگر زن مجبور باشد مانند مرد دائمـا در تلاش و کوشش و در حال دویـدن و پول درآوردن باشـد ، غرورش در هم میشکند ، چین‌ها و گره‌هائی که گرفتاریهای مالی به چهره و ابروی مرد انـداخته است در چهره و ابروی او پیـدا خواهـد شـد . مکرر شـنیده شده است زنان غربی که بیچاره‌ها در کارگاهها و کارخانه‌ها و اداره‌ها اجبارا در تلاش معاشند ، آرزوی زندگی زن شـرقی را دارند . بدیهی است زنی که آسایش خاطر ندارد فرصتی نخواهد یافت که بخود برسد و مایه سرور و بهجت مرد نیز واقع شود . لذا نه تنها مصلحت زن ، بلکه مصلحت مرد و کانون خانوادگی نیز در اینست که زن از تلاشـهای اجباری خرد کننده معاش معاف باشد . مرد هم میخواهد کانون خانوادگی برای او کـانون آسـایش و رفع خسـتگی و فراموشـخانه گرفتاریهـای بیرونی باشـد . زنی قـادر است کـانون خـانوادگی را محل آسایش و فراموشـخانه گرفتاریها قرار دهد که خود باندازه مرد خسـته و کوفته کار بیرون نباشد . وای بحال مردی که خسـته و کوفته پا به خانه بگـذارد و بـا همسـری خسـته‌تر و کوفته‌تر از خود روبرو شود . لهـذا آسایش و سـلامت و نشاط و فراغ خاطر زن برای مرد نیز ارزش فراوان دارد . سر اینکه مردان حاضرند با جان کندن پول در آورند و دو دستی تقدیم زن خود کنند تا او با گشاده دستی خرج سر و بر خـود کنـد اینست که مرد نیـاز روحی خود را به زن دریـافته است ، دریـافته صـفحه۲۶۶ است که خداونـد زن را مـایه آسـایش و آرامش روح او قرار داده است (« و جعل منها زوجها لیسکن الیها ») دریافته است که هر اندازه موجبات آسایش و فراغ خاطر همسر خود را فراهم کند غیر مستقیم بسعادت خود خدمت کرده است و کانون خانوادگی خود را رونق بخشیده است . دریافته است که از دو همسـر لااقل یکی مغلوب تلاشـها و خسـتگیها نباشـد تا بتوانـد آرامش دهنـده روح دیگری باشد و در این تقسیم کار آنکه بهتر است در معرکه زنـدگی وارد نبرد شود مرد است و آنکه بهتر میتوانـد آرامش دهنـده روح دیگری باشد زن است . زن از جنبه مالی و مادی نیازمنـد بمرد آفریـده شده است و مرد از جنبه روحی ، زن بدون اتکاء بمرد نمیتواند نیازهای فراوان مادی خود را که چندین برابر مرد است رفع کند ، از اینرو اسـلام همسر قانونی زن (فقط همسر قانونی او را) نقطه اتکاء او معین کرده است . زن اگر بخواهد آنطور که دلش میخواهد با تجمل زندگی کند ، اگر به همسـر قانونی خود متکی نباشد بمردان دیگر متکی خواهد شد ، این همان وضعی است که مع الاسف نمونه‌های زیادی پیدا کرده و رو به افزایش است .

فلسفه تبلیغ علیه نفقه

مردان شـکارچی ایـن نکته را دریافته‌انـد و یکی از علـل تبلیـغ علیه نفقه زن بر شـوهر همین است که احتیـاج فراوان زن بپـول اگر از شوهر بریده شود زن به آسانی بدام شـکارچی خواهد افتاد . اگر در فلسـفه حقوقهای گزافی که در مؤسسات به خانمها صفحه۲۶۷ . زن باید در کارخانه با شوهر خود کار کند ، زن بجای آنکه در اتاق خلوتی بنشیند و مرد را ناگزیر صفحه۲۶۸ سازد که برای جبران بیحاصـلی او دو برابر کـار کنـد ، بایـد در کار و پاداش و حقوق و تکالیف با او برابر باشـد . " آنگاه بصورت طنز میگویـد " : معنی آزادی زن اینست ."

دولت به جای شوهر

این جهت که وظـایف طبیعی زن در تولیـد نسل ایجاب میکنـد که زن از نقطه نظر مالی و اقتصادی نقطه اتکائی داشـته باشـد مطلبی نیست که قابل انکار باشـد . در اروپای امروز افرادی هسـتند که طرفداری از آزادی زن را به آنجا رسانده‌اند که از بازگشت دوره"

مادرشاهی " و طرد پدر بطور کلی از خانواده دم میزنند ، بعقیده اینها با استقلال کامل اقتصادی زن و تساوی او در همه شؤون با مرد ، در آینده پدر عضو زائد شناخته خواهد شد و برای همیشه از خانواده حذف خواهد شد . در عین حال همین افراد دولت را دعوت میکنند که جانشین پدر شود و به مادران که قطعا حاضر نخواهند بود به تنهائی تشکیل عائله بدهند و همه مسؤولیتها را بعهده بگیرند پول و مساعده بدهد تا از بارداری جلوگیری نکنند و نسل اجتماع منقطع نگردد . یعنی زن خانواده که در گذشته نفقه خور و بقول اعتراض کنندگان مملوک مرد بوده است از این ببعد نفقه خور و مملوک دولت باشد . وظائف و حقوق پدر بدولت منتقل گردد . ای کاش افرادی که تیشه برداشته کورکورانه بنیان استوار کانون مقدس خانوادگی ما را که بر اساس قوانین مقدس آسمانی بنیان شده است خراب میکنند ، میتوانستند به عواقب کار صفحه۲۶۹ بیندیشند و شعاع دورتری را ببینند " . برتراند راسل " در کتاب زناشوئی و اخلاق فصلی تحت عنوان خانواده و دولت باز کرده است ، در آنجا پس از آنکه درباره بعضی دخالتهای فرهنگی و بهداشتی دولت درباره کودکان بحثی میکند ، میگوید " : ظاهرا چیزی نمانده که پدر علت وجودی بیولوژیک خود را از دست بدهد . . . یک عامل نیرومند دیگر در طرد پدر مؤثر است و آن تمایل زنان به استقلال مادی است ، زنانی که در رأی دادن شرکت میکنند ، غالبا متأهل نیستند و اشکالات زنان متأهل امروز بیش از زنان مجرد است و با وجود امتیازات قانونی در رقابت برای مشاغل عقب میمانند . . . برای زنان متأهل دو راه است که استقلال اقتصادی خود را حفظ کنند : یکی آن است که در مشاغل خود باقی بمانند و لازمه این فرض اینست که پرستاری اطفال خود را به پرستاران مزد بگیر واگذار کنند و بالنتیجه کودکستانها و پرورشگاهها توسعه زیادی خواهد یافت و نتیجه منطقی این وضع اینست که از لحاظ روانشناسی برای کودک نه پدری وجود خواهد داشت نه مادری ، راه دیگر آن است که به زنان جوان مساعده‌ای بپردازند که خودشان از اطفال نگهداری کنند . طریقه اخیر به تنهائی مفید نبوده و باید با مقررات قانونی مبتنی بر استخدام مجدد مادر پس از آنکه طفلش بسن معینی رسید تکمیل شود ، اما این طریقه این امتیاز را دارد که مادر میتواند خود طفلش را بزرگ کند بدون اینکه برای این امر تحت تعلق حقارت آور مردی قرار گیرد . . . . با فرض تصویب چنین قانونی باید انتظار عکس العمل آنرا بر روی اخلاق فامیل داشت . قانون ممکن است مقرر دارد که مادر طفل نامشروع حق مساعده صفحه۲۷۰ ندارد و یا اینکه در صورت وجود دلائلی حاکی از زنای مادر ، مساعده بپدر خواهد رسید . در اینصورت پلیس محلی موظف خواهد بود که رفتار زنان متأهل را تحت نظر بگیرد ، اثرات این قانون چندان درخشان نخواهد بود ، ولی این خطر را دارد که در ذائقه کسانیکه موجد این تکامل اخلاقی بوده‌اند چندان خوشایند واقع نشود . بالنتیجه میتوان احتمال داد که دخالتهای پلیس در این باره قطع شده و حتی مادرهای نامشروع از مساعده برخوردار شوند . در اینصورت وظیفه اقتصادی پدر در طبقات کارگر بکلی از میان رفته و اهمیتش بیش از سگها و گربه‌ها برای اولادشان نخواهد بود . . . . تمدن یا لا اقل تمدنی که تا کنون توسعه یافته متمایل به تضعیف احساسات مادری است " . محتملا برای حفظ تمدنی که تحول و تکامل زیادی یافته لازم خواهد شد به زنان برای بارداری آنقدر پول بدهند که آنان در این کار نفع مسلمی بیابند . در اینصورت لازم نیست که تمام زنان یا اکثریت‌شان شغل مادری را برگزینند . این هم شغلی چون مشاغل دیگر که زنان آنانرا با جدیت و وقوف کامل استقبال خواهند کرد . اما تمام اینها فرضیاتی بیش نیست و منظورم اینست که نهضت زنان باعث زوال خانواده پدرشاهی است که از ماقبل تاریخ نماینده پیروزی مرد بر زن بوده است . جانشین شدن دولت بجای پدر در مغرب زمین که با آن مواجه هستیم پیشرفتی شمرده میشود " . . . الغاء نفقه زن ، بقول این آقایان استقلال مادی زنان ، طبق گفته‌های بالانتایج و آثار ذیل را خواهد داشت : - سقوط و طرد پدر از خانواده و لا ـ اقل از اهمیت افتادن پدر و بازگشت بدوره مادرشاهی ، جانشین شدن دولت بجای پدر و صفحه۲۷۱ مساعده و نفقه گرفتن مادران از دولت بجای پدر ، تضعیف احساسات مادری ، در آمدن مادری از صورت عاطفی بصورت شغل و کار و کسب . بدیهی است که نتیجه همه اینها سقوط کامل خانواده است که قطعا مستلزم سقوط انسانیت است . همه چیز درست خواهد شد و فقط یک چیز جای خالی خواهد داشت و آن سعادت و مسرت و برخورداری از لذات معنوی مخصوص کانون

خانوادگی است . بهر حال منظورم اینست که حتی طرفداران استقلال و آزادی کامل زن و طرد پدر از محیط خانواده ، وظیفه طبیعی زن را در تولید نسل مستلزم حقی و مساعده‌ای و احیانا مزد و کرایه‌ای میدانند که بعقیده آنها دولت باید این حق را بپردازد . بر خلاف مرد که وظیفه طبیعی او هیچ حقی را ایجاب نمیکند . در قوانین کارگری جهان حداقل مزدی که برای یک مرد قائل میشوند شامل زندگی زن و فرزندانش نیز میشود ، یعنی قوانین کارگری جهان حق نفقه زن و فرزند را به رسمیت می‌شناسد .

آیا اعلامیه جهانی حقوق بشر به زن توهین کرده است ؟

در اعلامیه حقوق بشر ماده ۲۳ بند ۳ چنین آمده است " : هر کس که کار میکند بمزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق میشود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شؤون انسانی تأمین کند . " در ماده ۲۵ بند ۱ میگوید " : هر کس حق دارد که سطح زندگانی او ، سلامت و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک صفحه۲۷۲ و مسکن و مراقبتهای طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند" . در این دو ماده ضمنا تأئید شده است که هر مردی که عائله‌ای تشکیل میدهد باید متحمل مخارج و نفقه زن و فرزندان خود بشود ، مخارج آنها جزو مخارج لازم و ضروری آن مرد محسوب میشود . اعلامیه حقوق بشر با اینکه تصریح میکند که زن و مرد دارای حقوق مساوی میباشند نفقه دادن مرد به زن را با تساوی حقوق زن و مرد منافی ندانسته است . علیهذا کسانیکه همواره با اعلامیه حقوق بشر و تصویب آن در مجلسین استناد می‌کنند ، باید مسئله نفقه را یک مسئله خاتمه یافته تلقی کنند و آیا غرب پرستانیکه بهر چیزی که رنگ اسلامی دارد نام ارتجاع و تأخر میدهند بخود اجازه خواهند داد که بساحت قدس اعلامیه حقوق بشر هم توهین کنند و آنرا از آثار مالکیت مرد و مملوکیت زن معرفی کنند . از این بالاتر اینکه اعلامیه حقوق بشر در ماده بیست و پنجم چنین میگوید " : هر کس حق دارد که در موقع بیکاری ، بیماری ، نقص اعضاء ، بیوگی ، پیری ، یا در تمام مواردی که بعلل خارج از اراده انسان وسائل امرار معاش از دست رفته باشد ، از شرائط آبرومندانه زندگی برخوردار شود " در اینجا اعلامیه حقوق بشر گذشته از اینکه از دست دادن شوهر را بعنوان از دست دادن وسیله معاش برای زن معرفی کرده است ، بیوگی را در ردیف بیکاری ، بیماری ، نقص اعضاء ذکر کرده است ، یعنی زنان را در ردیف بیکاران و بیماران و پیران و افراد ناقص الاعضاء ذکر کرده است . آیا این یک توهین بزرگ نسبت به زن نیست ؟ مسلما اگر در یکی از کتابها یا صفحه۲۷۳ دفترچه‌های قانونی مشرق زمین چنین تعبیری یافت میشد فریاد اعتراض به آسمان بلند بود ، همچنانکه نظیر آنرا در مورد بعضی قوانین ایران خودمان دیدیم . اما یک انسان واقع بین که تحت تأثیر هو و جنجال نباشد و تمام جوانب را ببیند میداند که نه قانون خلقت که مرد را یکی از وسائل معاش زن قرار داده و نه اعلامیه حقوق بشر که " بیوگی " را به عنوان از دست دادن وسیله معیشت یاد کرده است و نه قانون اسلام که زن را واجب النفقه مرد شمرده است ، هیچکدام به زن توهین نکرده‌اند ، چون این یک جانب قضیه است که زن نیازمند بمرد آفریده شده است و مرد نقطه اتکاء زن شمرده میشود . قانون خلقت برای اینکه زن و مرد را بهتر و بیشتر بیکدیگر بپیوندد و کانون خانوادگی را که پایه اصلی سعادت بشر است استوارتر سازد زن و مرد را نیازمند بیکدیگر آفریده است . اگر از جنبه مالی مرد را نقطه اتکاء زن قرار داده است ، از جنبه آسایش روحی زن را نقطه اتکاء مرد قرار داده است . این دو نیاز مختلف بیشتر آنها را بیکدیگر نزدیک و متحد میکند . صفحه۲۷۴

بخش نهم مسأله ارث

توضیحات

اسلام ناهمواریهای ارث زن را اصلاح کرد . وضع ارثی زن معلول مهر و نفقه است نه علت آن . اگر تنها جنبه اقتصادی مطرح بود ، اسلام تفاوتی میان ارث زن و مرد قائل نمی‌شد . دو برابر شدن ارث مرد به خاطر تحمیلی است که از جهات دیگر بر بودجه مرد وارد شده است . صفحه۲۷۵

مسأله ارث

دنیای قدیم یا به زن اصلا ارث نمیداد و یا ارث میداد ، اما با او مانند صغیر رفتار میکرد ، یعنی به او استقلال و شخصیت حقوقی نمیداد . احیانا در بعضی از قوانین قدیم جهان اگر به دختر ارث میدادند و به فرزندان او ارث نمی‌دادند ، بر خلاف پسر که هم خودش میتوانست ارث ببرد و هم فرزندان او میتوانستند و ارث مال پدر بزرگ بشوند ، و در بعضی از قوانین دیگر جهان که به زن مانند مرد ارث میدادند نه به صورت سهم قطعی و به تعبیر قرآن " نصیبا مفروضا " بود ، بلکه به این صورت بود که به مورث حق میدادند که درباره دختر خود نیز اگر بخواهد وصیت کند . تاریخچه ارث زن طولانی است ، محققین و مطلعین بحث‌های فراوانی کرده و نوشته‌های زیادی در اختیار گذاشته‌اند لزومی نمی‌بینم به نقل گفته‌ها و نوشته‌های آنها بپردازم ، خلاصه‌اش همین بود که ذکر شد . صفحه۲۷۷

علل محرومیت زن از ارث

علت اصلی محرومیت زنان از ارث ، جلوگیری از انتقال ثروت خانواده‌ای به خانواده دیگر بوده است . طبق عقاید قدیمی نقش مادر در تولید فرزند ضعیف است ، مادران فقط ظروفی هستند که در آن ظرفها نطفه مردان پرورش می‌یابد و فرزند به وجود می‌آید ، از اینرو معتقد بودند که فرزند زادگان پسری یک مرد ، فرزندان او و جزء خانواده او هستند ، و اما فرزند زادگان دختری او فرزندان او و جزء خانواده او نیستند بلکه جزء خانواده پدر شوهر دختر محسوب میشوند . روی این حساب اگر دختر ارث ببرد و بعد ارث او به فرزندان او منتقل شود سبب میشود که ثروت یک خانواده بیک خانواده بیگانه منتقل گردد . در کتاب " ارث در حقوق مدنی ایران "تألیف مرحوم دکتر موسی عمید صفحه هشت پس از آنکه میگوید : در دوره‌های قدیم مذهب اساس خانواده‌ها را تشکیل میداده نه علقه طبیعی ، میگوید " : ریاست مذهبی در این خانواده (پدر شاهی) با پدر بزرگ خانواده بود و پس از او اجرای مراسم و تشریفات مذهب خانوادگی فقط بواسطه اولاد ذکور از نسلی به نسل بعد منتقل میشد و پیشینیان مردان را فقط وسیله ابقای نسل میدانستند و پدر خانواده چنانکه حیات بخش پسر خویش بود همچنین عقاید و رسوم دینی خود و حق نگهداشتن آتش و خواندن ادعیه مخصوصه مذهبی را نیز بدو انتقال میداد ، چنانکه در وداهای هند و قوانین یونان و رم مسطور است که قوه تولید منحصر ، بمردان است و نتیجه این عقیده کهن این شد که ادیان خانوادگی بمردان اختصاص صفحه۲۷۸ یابد و زنان را بی واسطه پدر یا شوهر هیچگونه دخالتی در امر مذهب نبوده . . . و چون در اجرای مراسم مذهبی سهیم نبودند از سایر مزایای خانوادگی نیز قهرا بی بهره بودند ، چنانکه بعدها که وراثت ایجاد شد زنان از این حق محروم شدند . " محرومیت زن از ارث علل دیگر نیز داشته است ، از آن جمله ضعف قدرت سربازی زن است ، آنجا که ارزشها بر اساس قهرمانیها و پهلوانیها بود و یکی مرد جنگی را به از صد هزار آدم ناتوان میدانستند زن را بخاطر عدم توانائی بر انجام عملیات دفاعی و سربازی از ارث محروم میکردند . عرب جاهلیت از همین نظر مخالف ارث بردن زن بود و تا پای مردی ولو در طبقات بعدی در میان بود به زن ارث نمیداد ، لهذا وقتی که آیه ارث نازل شد و تصریح کرد به اینکه « " : للرجال نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان و الاقربون مما قل منه او کثر نصیبا مفروضا " »باعث تعجب اعراب شد . اتفاقا در آن اوقات برادر حسان بن ثابت شاعر معروف عرب مرد و از او زنی با چند

دختر باقی مانـد . پسـر عموهای او همه دارائی او را تصـرف کردنـد و چیزی به زن و فرزنـدان او ندادند ، زن او شـکایت نزد رسول اکرم برد . رسول اکرم آنها را احضار کرد . آنها گفتند زن که قادر نیست سـلاح بپوشد و در مقابل دشـمن بایستند این ما هستیم که بایـد شمشـیر دست بگیریم و از خودمـان و از این زنهـا دفاع کنیم . پس ثروت هم بایـد متعلق بمردان باشـد ، ولی رسول اکرم حکم خدا را به آنها ابلاغ کرد . لصفحه۷۹

ارث پسر خوانده

اعراب جاهلیت گاهی کسـی را پسـر خوانـده قرار میدادنـد و در نتیجه ، آن پسـر خوانده مانند یک پسـر حقیقی و ارث میت شـمرده میشـد . رسم پسـر خوانـدگی در میـان ملتهـای دیگر و از آن جمله ایران و رم قـدیم موجـود بـوده است . طبق این رسم ، یـک پسـر خوانده به دلیل اینکه پسـر است از مزایائی برخوردار بود که دختران نسلی برخوردار نبودند . از جمله مزایای پسر خوانده ارث بردن بود ، همچنـان ممنوعیت ازدواج شـخص بـا زن پسـر خوانـده یکی دیگر از این مزایـا و آثار بود . قرآن کریم این رسم را نیز منسوخ کرد .

ارث هم پیمان

اعراب رسم دیگری نیز در ارث داشـتند که آنرا نیز قرآن کریم منسوخ کرد و آن رسم " هم پیمانی " بود ، دو نفر بیگانه با یکدیگر پیمـان می‌بسـتند که " خـون من خـون تـو و تعرض بمن تعرض به تـو ، و من از تو ارث بـبرم و تو از من ارث بـبری " به موجب این پیمان این دو نفر بیگانه در زمان حیات از یکدیگر دفاع میکردند و هر کدام زودتر میمیرد دیگری مال او را به ارث میبرد .

زن ، جزء سهم الارث

اعراب گـاهی زن میت را جزء اموال و دارائی او بحسـاب می‌آوردنـد و به صورت سـهم الاـرث او را تصاحب می‌کردنـد ، اگر میت پسـری از زن دیگر میداشت آن پسـر میتوانست بعلامت صفحه ۲۸۰ تصـاحب جـامه‌ای بر روی آن زن بینـدازد و او را از آن خویش بشـمارد . بسـته به میل او بود که آن زن را به عقد نکاح خود درآورد و یا او را به زنی به شـخص دیگری بدهد و از مهر او اسـتفاده کنـد . این رسم نیز منحصـر باعراب نبوده است و قرآن آن را منسوخ کرد . در قوانین قـدیم هنـدی و ژاپنی و رمی و یونانی و ایرانی تبعیضـهای ناروا در مسئله ارث زیاد وجود داشته است و اگر بخواهیم به نقل آنچه مطلعین گفته‌اند بپردازیم چندین مقاله خواهد شد .

ارث زن در ایران ساسانی

مرحوم سـعید نفیسـی در تاریخ اجتماعی ایران از زمان ساسانیان تا انقراض امویان صـفحه ۴۲ مینویسد " : در زمینه تشـکیل خانواده نکته جالب دیگری که در تمـدن ساسانی دیـده میشود ، اینست که چون پسـری بسن رشـد و بلوغ میرسـید پـدر یکی از زنان متعدد خود را بعقـد زناشوئی وی در می‌آورده است . نکته دیگر اینست که زن در تمـدن ساسانی شخصـیت حقوقی نداشـته است و پدر و شوهر اختیـارات بسـیار وسـیعی در دارائی وی داشـته‌اند . هنگامی که دختری بپانزده سالگی میرسـید و رشـد کامل کرده بود پـدر یا رئیس خانواده مکلف بود او را بشوی بدهد ، اما سن زناشوئی پسر را بیست سالگی دانسته‌اند و در زناشوئی رضایت پدر شرط بود ، دختری که به شوی میرفت دیگر از پـدر یـا کفیـل خود ارث نمیبرد و در انتخاب شوهر هیچگونه حقی برای او قائل نبودنـد ، اما اگر

در سن بلوغ ، پدر در زناشوئی صـفحه۲۸۱ وی کوتاهی میکرد حق داشت بازدواج نامشروع اقـدام بکند و در اینصورت از پدر ارث نمیبرد . شـماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحـدود بود و گاهی در اسـناد یونانی دیده شده است که مردی چند صد زن در خانه داشـته است . اصول زناشوئی در دوره ساسانی چنانکه در کتابهای دینی زردشتی آمده بسـیار پیچیده و در هم بوده و پنج قسـم زناشوئی رواج داشته است . ۱ – زنی که به رضای پدر و مادر شوهر میرفت فرزندانی میزاد که در این جهان و آن جهان از او بودند و او را " پادشاه زن " میگفتند . ۲ – زنی که یگانه فرزنـد پدر و مادرش بود ، او را " اوگ زن " یعنی زن یگانه میگفتند و نخستین فرزندی که می‌زاد بپدر و مادرش داده می‌شد تا جانشین فرزندی بشود که از خانه آنها رفته است و شوهر کرده و پس از آن این زن را هم پادشاه زن میگفتند . ۳ – اگر مردی در سن بلوغ بی زن می‌مرد ، خـانواده‌اش زن بیگـانه‌ای را جهیز می‌داد و او را بکابین مرد بیگـانه‌ای در می‌آورد و آن زن را " سـذر زن " یعنی زن خوانـده می‌گفتنـد و هر چه فرزنـد او می‌شـد و نیمی به آن مرد مرده تعلق میگرفت و در آنجهان فرزنـد او می‌شـد و نیمی دیگر از آن شوهر زنده بود . ۴ – زن بیوه‌ای که دوبـار شوهر کرده بود " چغر زن" می‌گفتند که بمعنی چاکر زن یعنی زن خادمه باشد و اگر از شوی اول خود فرزند نداشت او را " سذر زن " میدانستند . . . ۵ – زنی که بی رضای پدر و مادرش به شوهر می‌رفت در میان صـفحه۲۸۲ زنان پست‌ترین پایه را داشت و او را " خودسـرای زن " یعنی زن خود سر می‌گفتنـد و از پـدر و مادر خود ارث نمی‌برد . مگر پس از آنکه پسـرش بسن بلوغ برسـد و او را به عنوان " اوگ زن " به عقـد درآورد . " در قوانین اسـلام هیچیک از ناهمواریهای گذشـته در مورد ارث وجود نـدارد . چیزی که در قوانین اسـلامی مورد اعتراض مدعیان تساوی حقوق است ، اینسـتکه سـهم الارث زن در اسـلام معادل نصف سهم الارث مرد است . از نظر اسلام پسر دو برابر دختر ، و برادر دو برادر خواهر ، و شوهر دو برابر زن ارث میبرد ، تنها در مورد پـدر و مادر است که اگر میت فرزنـدانی داشـته باشد و پدر و مادرش نیز زنده باشد ، هر یک از پدر و مادر یک شـشم از مال میت را به ارث میبرند . علت اینکه اسلام سهم الارث زن را نصف سـهم الـارث مرد قرارداد وضع خاصـی است که زن از لحـاظ مهر و نفقه و سـربازی و برخی قوانین جزائی دارد . یعنی وضع خاص ارثی زن معلول وضع خاصـی است که زن از لحاظ مهر و نفقه و غیره دارد . اسـلام بموجب دلائلی که در مقالات پیش گفـتیم مهر و نفقـه را امـوری لـازم و مؤثر در اسـتحکام زنـاشوئـو تـأمین آسـایش خـانوادگی و ایجـاد وحـدت میـان زن و شوهر می‌شـناسد . از نظر اسـلام الغاء مهر و نفقه و خصوصا نفقه موجب تزلزل اساس خانوادگی و کشیده شدن زن بسوی فحشاء است ، و چون مهر و نفقه را لازم میدانـد و باین سـبب قهرا از بودجه زنـدگی زن کاسـته شـده است و تحمیلی از این نظر بر مرد شـده است ، اسـلام میخواهد این تحمیل از طریق ارث جبران بشود ، لهذا برای مرد دو برابر زن سهم الارث صفحه۲۸۳ قرار داده است . پس مهر و نفقه است که سهم الارث زن را تنزل داده است .

ایراد غرب پرستان

برخی از غرب پرسـتان وقتی که در این مسـئله داد سـخن میدهند و نقص سهم الارث زن را یک وسیله تبلیغ و هیاهو علیه اسلام قرار میدهنـد ، موضوع مهر و نفقه را پیش میکشـند ، میگوینـد چه لزومی دارد که ما سـهم زن را در ارث از سـهم مرد کمتر قرار دهیم و آنگـاه این کمبود را بوسـیله مهر و نفقه جبران کنیم ؟ چرا چپ انـدر قیچی کار کنیم و لقمه را از پشت گردن بـدهان ببریم ؟ از اول سهم الارث زن را معادل سـهم الارث مرد قرار میـدهیم تا مجبور نشویم با مهر و نفقه آن را جبران کنیم . اولا این دایگان مهربانتر از مـادر ، علت را بجـای معلول ، و معلول را بجای علت گرفته‌انـد . اینها خیال کرده‌انـد مهر و نفقه معلول وضع خاص ارثی زن است ، غافـل از اینکه وضـع خـاص ارثی زن معلـول مهر و نفقه است . ثانیـا گمـان کرده‌انـد آنچه در اینجـا وجود دارد صـرفا جنبه مـالی و اقتصادی است . بدیهی است اگر تنها جنبه مالی و اقتصادی مطرح بود دلیلی نداشت که مهر و نفقه‌ای در کار باشد و یا سـهم الارث زن و مرد تفاوت داشـته باشد . چنانکه در مقاله پیش گفتیم ، اسـلام جهات زیادی را که بعضـی طبیعی و بعضی روانی است در نظر

گرفته است . از یکطرف احتیاجات و گرفتاری‌های زیاد زن از لحاظ تولید نسل در صورتیکه مرد طبعا از همه آنها آزاد است . از طرف دیگر قدرت کمتر او از مرد در تولید و تحصیل ثروت ، و از جانب سوم استهلاك ثروت صفحه۲۸۴ بیشتر او از مرد ، بعلاوه ملاحظات روانی و روحی خاص زن و مرد و بعبارت دیگر روانشناسی زن و مرد و اینکه مرد همواره باید بصورت خرج کننده برای زن باشد و بالاخره ملاحظات دقیق روانی و اجتماعی که سبب استحکام علقه خانوادگی میشود ، اسلام همه اینها را در نظر گرفته و مهر و نفقه را از این جهات لازم دانسته است . این امور ضروری و لازم بطور غیرمستقیم سبب شده که بر بودجه مرد تحمیل وارد شود ، از اینرو اسلام دستور داده که بخاطر جبران تحمیلی که بر مرد شده است مرد دو برابر زن سهم الارث ببرد . پس تنها جنبه مالی و اقتصادی در میان نیست که گفته شود چه لزومی دارد در یک جا سهم زن کسر شود و در جای دیگر جبران گردد .

ایراد زنادقه صدر اسلام بر مسأله ارث

گفتیم از نظر اسلام مهر و نفقه علت است و وضع ارثی زن معلول ، این مطلبی نیست که تازه ابراز شده باشد ، از صدر اسلام مطرح بوده است . ابن ابی العوجا مردی است که در قرن دوم میزیسته و بخدا و مذهب اعتقاد نداشته است ، این مرد از آزادی آن عصر استفاده میکرد و عقائد الحادی خود را همه جا ابراز میداشت ، حتی گاهی در مسجدالحرام یا مسجد النبی می‌آمد و با علماء عصر راجع به توحید و معاد و اصول اسلام به بحث میپرداخت . یکی از اعتراضات او به اسلام همین بود . میگفت ما بال المرئه المسکینه الضعیفه تأخذ سهما ویأخذ الرجل سهمین ؟ یعنی چرا زن بیچاره که از مرد ناتوانتر است باید یک سهم ببرد و مرد که تواناتر است دو سهم صفحه۲۸۵ ببرد ؟ این خلاف عدالت و انصاف است . امام صادق فرمود : این برای اینست که اسلام سربازی را از عهده زن برداشته و بعلاوه مهر و نفقه را بنفع او بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان جانی باید دیه بپردازند زن از پرداخت دیه و شرکت با دیگران معاف است ، از اینرو سهم زن در ارث از مرد کمتر شده است . امام صادق صریحا وضع خاص ارثی زن را معلول مهر و نفقه و معافیت از سربازی و دیه شمرد . نظیر این پرسشها از سایر ائمه دین شده است و همه آنها بهمین نحو پاسخ گفته‌اند . صفحه۲۸۶

بخش دهم حق طلاق

اشاره

افزایش روز افزون طلاق ، یا بیماری قرن بیستم . دنیای امروز از طرفی بر عوامل اجتماعی طلاق می‌افزاید و از طرفی می‌خواهد با زور قانون جلو طلاق را بگیرد . پنج فرضیه درباره طلاق . آیا لازمه تقدس ازدواج اینست که راه طلاق به کلی بسته باشد ؟ مشکلات اجتماعی با قانون تنها حل نمی‌شود . طلاق از نظر اسلام مبغوضترین چیزها است . آیا راست است که امام حسن " مطلاق "بوده است ؟ آنجا که رکن اساسی ، عاطفه است از اجبار قانونی کاری ساخته نیست . خاموشی شعله محبت مرد به حیات خانوادگی پایان می‌دهد و خاموشی شعله محبت زن ، آنرا نیمه جان می‌سازد . اسلام با چسباندن زن به مرد با زور موافق نیست . دنیای غرب در افزودن بر فساد و انحراف به زن و مرد سهم " مساوی " داده است . مرد ، کوهسار است و زن ، چشمه ، فرزندان به منزله گلها و شکوفه‌ها . صلح و سازش میان زن و مرد از نوع " صلح مسلح " نمی‌تواند باشد . موانعی که اسلام برای طلاق ایجاد کرده است . دادگاه خانوادگی از نظر قرآن . همان قانونی که ماهیت ازدواج را " تصاحب " قرار داده ، ماهیت طلاق را " رهائی " قرار داده است . حق طلاق ، غیر از حق فسخ است . طلاق به صورت یک حق طبیعی ، مخصوص مرد است ، اما صفحه۲۸۷ به صورت یک حق قراردادی ، زن نیز می‌تواند از آن بهره‌مند باشد . طلاق قضائی . آنجا که طلاق ، مانند یک زایمان غیر طبیعی به

کمک جراح و عمل جراحی صورت می گیرد . اسلام ، قانونی که بتوان آنرا سرطان نامید ندارد . نمونه‌ای از راه‌حلهای اسلامی در زمینه بن بستهائی که حق مالکیت به وجود می‌آورد . اصل اسلامی " : یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی . " صفحه ۲۸۸

حق طلاق (۱)

توضیحات

هیچ عصری مانند عصر ما خطر انحلال کانون خانوادگی و عوارض سوء ناشی از آنرا مورد توجه قرار نداده است ، و در هیچ عصری مانند این عصر عملا بشر دچار این خطر و آثار سوء ناشی از آن نبوده است . قانونگزاران ، حقوقدانان ، روانشناسان هر کدام با وسائلی که در اختیار دارند سعی میکنند بنیان ازدواجها را استوارتر و پایدارتر و خلل‌ناپذیرتر سازند . اما " از قضا سرکنگبین صفرافزود . " آمارها نشان می‌دهد که سال بسال بر عدد طلاقها افزوده میشود و خطر از هم پاشیدن بر بسیاری از کانون‌های خانوادگی سایه افکنده است . معمولا- هر وقت یک بیماری مورد توجه قرار میگیرد و مساعی مادی و معنوی برای مبارزه و جلوگیری از آن بکار میرود از میزان تلفات آن کاسته میشود و احیانا ریشه کن میگردد ، اما بیماری طلاق بر عکس است . صفحه ۲۸۹

افزایش طلاق در زندگی جدید

در گذشته کمتر درباره طلاق و عوارض سوء آن و علل پیدایش و افزایش آن و راه جلوگیری از وقوع آن فکر میکردند ، در عین حال کمتر طلاق صورت میگرفت و کمتر آشیانه‌ها بهم میخورد . مسلما تفاوت دیروز و امروز در اینستکه امروز علل طلاق فزونی یافته است . زندگی اجتماعی شکلی پیدا کرده است که موجبات جدائی و تفرقه و از هم گسستن پیوندهای خانوادگی بیشتر شده است و از همین جهت مساعی دانشمندان و خیرخواهان تا کنون بجائی نرسیده است و متأسفانه آینده خطرناکتری در پیش است . در شماره ۱۰۵ مجله زن روز مقاله جالبی از مجله نیوزویک تحت عنوان " طلاق در امریکا " درج شد . این مجله مینویسد " : طلاق گرفتن در امریکا به آسانی تا کسی گرفتن است . . " و هم مینویسد : در میان مردم امریکا دو ضرب المثل از همه ضرب المثلهای دیگر درباره طلاق معروفتر است . یکی اینکه " حتی دشوارترین سازشها هم میان زن و شوهر از طلاق بهتر است . " این ضرب‌المثل دوم که از شخصی است بنام " سروانتس " در حدود چهار قرن پیش گفته است ، ضرب المثل دوم که از شخصی است بنام " سامی کاهن ، " در نیمه دوم قرن بیستم گفته شده است و درست نقطه مقابل ضرب‌المثل اول است و شعاری است بر ضد او و آن اینست " : عشق دوم دلپذیرتر است . " از متن مقاله نامبرده برمی‌آید که ضرب المثل دوم کار خود را در آمریکا کرده است ، زیرا مینویسد " : سراب طلاق نه تنها " تازه پیوندها ، " بلکه مادران آنها و زن و شوهران " دیرینه پیوند " را هم بخود میکشد ، بطوری که از جنگ دوم باینطرف سطح صفحه ۲۹۰ طلاق در امریکا بطور متوسط از سالی ۴۰۰۰۰۰ طلاق پائین‌تر نرفته است و ۴۰ درصد ازدواجهای بهم خورده دهسال یا بیشتر و ۱۳ درصد آن ازدواجها بیش از ۲۰ سال دوام داشته است ، سن متوسط دو میلیون زن مطلقه امریکائی ۴۵ سال است ، ۶۲ درصد زنان مطلقه بهنگام جدائی ، کودکان کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند ، زنان مزبور در واقع نسل خاصی را تشکیل می‌دهند . " سپس مینویسد " : با وجودی که پس از طلاق ، زن امریکائی خویشتن را " آزادتر از آزاد "

حس میکند ، ولی مطلقه‌های امریکائی چه جوان و چه میان سال ، شادکام نیستند و این ناشادی را میتوان از میزان روزافزون مراجعات زنان به روانکاو و روانشناس ، یا از پناه بردن آنها بالکل و یا از افزایش سطح خودکشی در میان آنان دریافت . از هر ۴ زن مطلقه یکی الکلی میشود و میزان خودکشی میان آنها سه برابر زنان شوهردار است . خلاصه اینکه زن امریکائی همینکه از دادگاه طلاق با پیروزی بیرون می‌آید میفهمد که زندگی بعد از طلاق آنچنان که میپنداشته بهشت نیست . . دنیائی که ازدواج را بعد از قوانین طبیعی ، محکم‌ترین رابطه انسانی دانسته ، بسیار دشوار است که عقیده خوبی درباره زنی که این پیوند را گسسته نشان دهد . ممکن است جامعه چنین زنی را گرامی بدارد ، پرستش کند و حتی بر او غبطه خورد ، ولی هرگز بچشم کسی که در زندگی خصوصی دیگران وارد شود و ایجاد خوشبختی کند بدو نمی‌نگرد . " این مقاله ضمنا این پرسش را طرح میکند که آیا علت طلاق‌های فراوان ، ناسازگاری و عدم توافق اخلاقی میان زن و شوهر است یا چیز دیگر است ؟ میگوید " اگر ناسازگاری را عامل جدائی صفحه۲۹۱ " جوانان نوپیوند " بدانیم پس جدائی زوجهای " دیرینه پیوند " را چگونه باید توجیه کرد ؟ با توجه بامتیازی که قوانین امریکا به زن مطلقه میدهد جواب اینستکه : علت طلاق در ازدواجهای ده یا بیست ساله ناسازگاری نیست ، بلکه بی میلی به تحمل ناسازگاریهای دیرین و هوس برای درک لذات بیشتر و کامجوئی‌های دیگر است . در عصر قرص‌های ضدحاملگی در دوران انقلاب جنسی و اعتلای مقام زن ، این عقیده در میان بسیاری از زنان قوت گرفته که خوشی و لذت ، مقدم بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی است . زن و شوهری را می‌بینید که سالها با هم زندگی میکنند ، بچه‌دار میشوند و در غم و شادی هم شرکت داشته‌اند ، ولی ناگهان زن برای طلاق تلاش میکند بدون آنکه هیچ تغییری در وضع مادی و معنوی شوهرش پدید آمده باشد . علت اینست که تا دیروز حاضر بود یکنواختی کسل کننده زندگی را تحمل کند ولی اکنون بتحمل یکنواختی تمایلی ندارد . . زن امریکائی امروز کامجوتر از زن دیروزی بوده و در برابر نارسائی آن ، کم تحملتر از مادر بزرگ خویش است ."

طلاق در ایران

افزایش طلاق منحصر بامریکا نیست ، بیماری عمومی قرن است . در هر جا که آداب و رسوم جدید غربی بیشتر نفوذ کرده است ، آمار طلاق هم افزایش یافته است . مثلا اگر ایران خودمان را در نظر بگیریم ، طلاق در شهرها بیش از ولایات است ، و در تهران که آداب و عادات غربی رواج بیشتری دارد بیش از شهرهای صفحه۲۹۲ دیگر است . در روزنامه اطلاعات شماره ۱۱۵۱۲ آمار مختصری از ازدواجها و طلاقهای ایران ذکر کرده بود ، نوشته بود " : بیش از یک چهارم طلاقهای ثبت شده سراسر کشور مربوط به تهران است ، یعنی ۲۷ درصد طلاقهای ثبت شده را تهران تشکیل میدهد ، با اینکه نسبت جمعیت تهران به جمعیت سراسر کشور ۱۰ درصد می‌باشد . بطور کلی درصد طلاق در شهر تهران بیش از درصد ازدواج است . وقایع ازدواج تهران ۱۵ درصد کل ازدواج کشور است ."

محیط طلاقزای آمریکا

بگذارید حالا که سخن از افزایش طلاق در امریکا بمیان آمد و از مجله نیوزویک نقل شد که زن امریکائی کامجوئی و لذت را بر استواری و نگهداری کانون خانوادگی مقدم میدارد ، گامی جلوتر برویم و ببینیم چرا زن امریکائی چنین شده است ؟ مسلما مربوط به سرشت زن امریکائی نیست ، علت اجتماعی دارد ، این محیط امریکاست که این روحیه را به زن امریکائی داده است ، غرب پرستان ما سعی دارند بانوان ایرانی را در مسیری بیندازند که زنان امریکائی رفته‌اند . اگر این آرزو جامه عمل بپوشد مسلما زن

ایرانی و کانون خانوادگی ایرانی نیز سرنوشتی نظیر سرنوشت زن امریکائی و خانواده امریکائی خواهد داشت . هفته نامه بامشاد در شماره ۶۶ (۴۴ / ۵ / ۴) چنین نوشته بود ببینید کار بکجا کشیده که صدای فرانسویان هم بلند شده که " آمریکائی‌ها دیگر شورش را در آورده‌اند . " عنوان برجسته مقاله روزنامه فرانس سوار اینستکه در بیش از ۲۰۰ رستوران صفحه۲۹۳ و کاباره ایالت کالیفرنیا پیشخدمتهای زن با سینه باز کار می‌کنند . در این مقاله نوشته شده که " مونوکینی ، " مایوئی که سینه‌های زنان را نمی‌پوشاند ، در سانفرانسیسکو ولوس آنجلس بعنوان لباس کار شناخته شده است . در شهر نیویورك دهها سینما فیلمهائی را نشان میدهند که فقط در زمینه مسائل جنسی است و تصاویر برهنه زنان بر بالای در آنها بچشم میخورد . اسامی بعضی از آنها از این قرار است " : مردانی که زنان خود را با هم عوض می‌کنند " " دخترانی که مخالف اخلاقند " ، " تنکه‌ای که هیچ چیز را نمی‌پوشاند . " در ویترین کتابخانه‌ها کمتر کتابی است که عکس زن لخت در پشت آن نباشد ، حتی کتابهای کلاسیك هم از این قاعده مستثنی نیست و در میان آنها کتابهائی از این قبیل بحد وفور دیده میشود " : وضع جنسی شوهران امریکائی " . " وضع جنسی مردان غرب " . . " وضع جنسی جوانهای کمتر از بیست سال " . . " شیوه‌های جدید در امور جنسی بر اساس تازه‌ترین اطلاعات " . " نویسنده روزنامه فرانس سوار آنگاه با تعجب و نگرانی از خودش میپرسد که امریکا دارد بکجا میرود " ؟ با مشاد آنگاه مینویسد " : راستش اینکه هر کجا که می‌خواهد برود . . من فقط دلم برای آن عده از مردم مملکتم میسوزد که خیال میکنند در پهنه جهان سرمشق مناسبی پیدا کرده‌اند و در این راه سر از پا نمی‌شناسند . " پس معلوم میشود اگر زن امریکائی سر بهوا شده است و کامجوئی را بر وفاداری بشوهر و خانواده ترجیح میدهد زیاد مقصر نیست ، این محیط اجتماعی است که چنین تیشه بریشه کانون مقدس خانوادگی زده است . صفحه۲۹۴ عجبا پیشقراولان قرن ما روز بروز عوامل اجتماعی طلاق و انحلال کانون خانوادگی را افزایش میدهند و با یکدیگر در اینراه مسابقه میدهند و آنگاه فریاد میکشند که چرا طلاق اینقدر زیاد است ؟ اینها از طرفی عوامل طلاق را افزایش می‌دهند و از طرف دیگر میخواهند با قید و بند قانون جلو آنرا بگیرند " ، این حکم چنین بود که کج دارو مریز . "

فرضیه‌ها

اکنون مطلب را از ریشه مورد بحث قرار دهیم ، اول از جنبه نظری ببینیم آیا طلاق خوب است یا بد ؟ آیا خوب است راه طلاق بطور کلی باز باشد ؟ آیا خوب است که کانونهای خانوادگی پشت سر هم از هم بپاشند ؟ اگر این خوب است پس هر جریانی که بر افزایش طلاقها بیفزاید عیب ندارد . و یا باید راه طلاق بکلی بسته باشد و پیوند ازدواج اجبارا شکل ابدیت داشته باشد و جلو هر جریانی که موجب سستی پیوند مقدس ازدواج میشود گرفته شود . یا راه سومی در کار است . قانون نباید راه طلاق را بطور کلی بر زن و مرد ببندد ، بلکه باید راه را باز بگذارد ، طلاق احیانا ضروری و لازم تشخیص داده میشود ، در عین حال که قانون راه را بکلی نمی‌بندد ، اجتماع باید مساعی کافی بکار برد که موجبات تفرقه و جدائی میان زنان و شوهران بوجود نیاید ، اجتماع باید با عللی که سبب تفرقه و جدائی زنان و شوهران و بی آشیانه شدن کودکان میگردد مبارزه کند . و اگر اجتماع موجبات طلاق را فراهم کند منع و بست قانون نمیتواند کاری صورت بدهد . اگر بنا بشود قانون راه طلاق را باز بگذارد ، آیا بهتر است صفحه۲۹۵ به چه شکلی باز بگذارد ؟ آیا باید این راه تنها برای مرد یا برای زن باز باشد یا باید برای هر دو باز باشد ؟ و بنا بر شق دوم آیا بهتر است راهی که باز میگذارد برای زن و مرد بیك شکل باشد ؟ راه خروجی زن و مرد را از حصار ازدواج بیك نحو قرار دهد ؟ یا بهتر اینستکه برای هر یك از زن و مرد یك در خروجی جداگانه قرار دهد ؟ مجموعا پنج فرضیه در مورد طلاق میتوان اظهار داشت : ۱ - بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قید و بندهای قانونی و اخلاقی جلوگیری از طلاق . کسانیکه به ازدواج تنها از نظر کامجوئی فکر میکنند ، جنبه تقدس و ارزش خانواده را برای اجتماع در نظر نمیگیرند و از طرفی فکر میکنند پیوندهای زناشوئی هر چه زودتر تجدید و

تبدیل شود لذت بیشتری به کام زن و مرد میریزد ، این فرضیه را تأیید میکنند . آنکس که میگوید " عشق دوم همیشه دلپذیرتر است "طرفدار همین فرضیه است . در این فرضیه هم ارزش اجتماعی کانون خانوادگی فراموش شده است و هم مسرت و صفا و صمیمیت و سعادتی که تنها در اثر ادامه پیوند زناشوئی و یکی شدن و یکی دانستن دو روح پیدا میشود نادیده گرفته شده است . این فرضیه ناپخته‌ترین و ناشیانه‌ترین فرضیه‌ها در این زمینه است . ۲ - اینکه ازدواج یک پیمان مقدس است ، وحدت دلها و روحهاست و باید برای همیشه این پیمان ثابت و محفوظ بماند و طلاق از قاموس اجتماع بشری باید حذف شود ، زن و شوهری که با یکدیگر ازدواج میکنند ، باید بدانند که جز مرگ چیزی آنها را از یکدیگر جدا نمیکند . صفحه۲۹۶ این فرضیه همانست که کلیسای کاتولیک قرنهاست طرفدار آنست و بهیچ قیمتی حاضر نیست از آن دست بردارد . طرفداران این فرضیه در جهان رو به کاهشند ، امروز جز در ایتالیا و در اسپانیای کاتولیک باین قانون عمل نمیشود . مکرر در روزنامه‌ها میخوانیم که فریاد زن و مرد ایتالیائی از این قانون بلند است و کوششها میشود که قانون طلاق به رسمیت شناخته شود و بیش از این ازدواجهای ناموفق بوضع ملالت بار خود ادامه ندهند . چندی پیش در یکی از روزنامه‌های عصر مقاله‌ای از روزنامه دیلی اکسپرس تحت عنوان " ازدواج در ایتالیا یعنی بندگی زن " ترجمه شده بود و من خواندم . در آن مقاله نوشته بود : در حال حاضر بواسطه عدم وجود طلاق در ایتالیا عملا افراد بسیاری از مردم بصورت نامشروع روابط جنسی برقرار میکنند . طبق نوشته آن مقاله " در حال حاضر بیش از پنج میلیون نفر ایتالیائی معتقدند که زندگی آنها چیزی نیست جز گناه محض و روابط نامشروع . " در همان روزنامه ، از روزنامه فیگارو نقل کرده بود که ممنوعیت طلاق مشکل بزرگی برای مردم ایتالیا بوجود آورده است ، بسیاری تابعیت ایتالیا را به همین خاطر ترک کرده‌اند ، یک مؤسسه ایتالیائی اخیرا از زنان آن کشور نظر خواسته است که آیا اجرای مقررات طلاق بر خلاف اصول مذهبی است یا نه ؟ ۹۷ درصد از زنان باین پرسش پاسخ منفی داده‌اند . " کلیسا در نظر خود پافشاری میکند و به تقدس ازدواج و لزوم استحکام هر چه بیشتر آن استدلال میکند . صفحه۲۹۷ تقدس ازدواج و لزوم استحکام و خلل ناپذیر بودن آن مورد قبول است . اما بشرطی که عملا-این پیوند میان زوجین محفوظ باقی مانده باشد . مواردی پیش می‌آید که سازش میان زن و شوهر امکان پذیر نیست ، در اینگونه موارد نمیتوان بزور قانون آنها را به هم چسباند و نام آن را پیوند زناشوئی گذاشت ، شکست نظریه کلیسا قطعی است ، بعید نیست کلیسا اجبارا در عقیده خود تجدید نظر کند ، لهذا لزومی ندارد ما بیش از این درباره نظر کلیسا و انتقاد از آن بحث کنیم . ۳ - اینکه ازدواج از طرف مرد قابل فسخ و انحلال است و از طرف زن بهیچ نحو قابل انحلال نیست . در دنیای قدیم چنین نظری وجود داشته است ، ولی امروز گمان نمیکنم طرفدارانی داشته باشد و بهر حال این نظر نیز احتیاجی ببحث و انتقاد ندارد . ۴ - اینکه ازدواج مقدس و کانون خانوادگی محترم است ، اما راه طلاق در شرایط مخصوص برای هر یک از زوجین باید باز باشد و راه خروجی زوج و زوجه از این بن بست باید بیک شکل و یکجور باشد . مدعیان تشابه حقوق زن و مرد در حقوق خانوادگی که بغلط از آن به تساوی حقوق تعبیر میکنند طرفدار این فرضیه‌اند ، از نظر این گروه همان شرایط و قیود و حدودی که برای زن وجود دارد باید برای مرد وجود داشته باشد و همان راهها که برای خروج مرد از این بن بست باز میشود عینا باید برای زن باز باشد و اگر غیر از این باشد ظلم و تبعیض و نارواست . ۵ - اینکه ازدواج مقدس و کانون خانوادگی محترم و طلاق امر منفور و مبغوضی است ، اجتماع موظف است که علل وقوع صفحه۲۹۸ طلاق را از بین ببرد . در عین حال قانون نباید راه طلاق را برای ازدواجهای ناموفق ببندد . راه خروج از قید و بند ازدواج هم برای مرد باید باز باشد و هم برای زن ، اما راهی که برای خروج مرد از این بن بست تعیین می‌شود با راهی که برای خروج زن تعیین میشود دو تاست و از جمله مواردی که زن و مرد حقوق نامشابهی دارند طلاق است . این نظریه همان است که اسلام ابداع کرده و کشورهای اسلامی بطور ناقص (نه بطور کامل) از آن پیروی می کنند . صفحه۲۹۹

طلاق (۲)

توضیحات

طلاق در عصر ما یک مشکله بزرگ جهانی است ، همه مینالند و شکایت دارند ، آنانکه طلاق در قوانین‌شان بطور کلی ممنوع است از نبودن طلاق و بسته بودن راه خلاص از ازدواجهای ناموفق و نامناسب که قهرا پیش می‌آید مینالند . آنانکه بر عکس ، راه طلاق را بروی زن و مرد متساویا باز کرده‌اند فریادشان از زیادی طلاقها و نا استواری بنیان خانواده‌ها با همه عوارض و آثار نامطلوبی که دارد به آسمان رسیده است ، و آنانکه حق طلاق را تنها به مرد داده‌اند از دو ناحیه شکایت دارند : ۱ - از ناحیه طلاقهای ناجوانمردانه بعضی از مردان که پس از سالها پیوند زناشوئی ناگهان هوس زن نو در دلشان پیدا میشود و زن پیشین را که عمر و جوانی و نیرو و سلامت خود را در خانه آنها صرف کرده و هرگز باور نمی‌کرده که روزی آشیانه گرم او را از او بگیرند با یک رفتن به محضر طلاق او را دست خالی از آشیانه خود میرانند . صفحه ۳۰۰ ۲ - از ناحیه امتناعهای ناجوانمردانه بعضی مردان ، از طلاق زنیکه امید سازش و زندگی مشترک میان آنها وجود ندارد . بسیار اتفاق میافتد که اختلافات زناشوئی به علل خاصی بجائی میکشد که امید رفع آنها از میان میرود ، تمام اقدامات برای اصلاح بی نتیجه میماند ، تنفر شدید میان زن و شوهر حکمفرما میشود و آن دو عملا یکدیگر را ترک میکنند و جدا از هم بسر میبرند . در همچو وضعی هر عاقلی میفهمد راه منحصر بفرد اینستکه این پیوند که عملا بریده شده قانونا نیز بریده شود و هر کدام از اینها همسر دیگری برای خود اختیار کند . اما بعضی از مردان برای اینکه طرف را زجر بدهند و او را در همه عمر از برخورداری از زندگی زناشوئی محروم کنند از طلاق خودداری میکنند و زن بدبخت را در حال بلاتکلیفی (و به تعبیر قرآن : کالمعلقه) نگهمیدارند . چون اینگونه افراد که قطعا از اسلام و مسلمانی جز نامی ندارند بنام اسلام و به اتکاء قوانین اسلامی این کارها را میکنند ، این شبهه برای بعضی که با عمق و روح تعلیمات اسلامی آشنا نیستند پیدا شده که آیا اسلام خواسته است کار طلاق بهمین نحو باشد ! ؟ اینها با لحن اعتراض میگویند : آیا واقعا اسلام به مردان اجازه داده که گاهی بوسیله طلاق دادن و گاهی بوسیله طلاق ندادن هر نوع زجری که دلشان میخواهد به زن بدهند و خیالشان هم راحت باشد که از حق مشروع و قانونی خود استفاده کرده و میکنند . میگویند : مگر این کار ظلم نیست ؟ اگر این کار ظلم نیست ؟ صفحه۳۰۱ پس ظلم چیست ؟ مگر شما نمیگوئید اسلام با ظلم بهر شکل و بهر صورت مخالف است و قوانین اسلامی بر اساس عدل و حق تنظیم شده است ؟ اگر این کار ظلم است و قوانین اسلامی نیز بر اساس حق و عدالت تنظیم شده است پس بگوئید ببینیم اسلام برای جلوگیری از اینگونه ظلمها چه تدبیری اندیشیده است ؟ در ظلم بودن اینگونه کارها بحثی نیست و بعدا خواهیم گفت اسلام برای این جریانها تدابیری اندیشیده و بحال خود نگذاشته است ، اما یک مطلب دیگر هست که نمیتوان و از آن غافل بود و آن اینستکه راه جلوگیری از این ظلم و ستمها چیست ؟ آیا آن چیزی که سبب شده اینگونه ظلمها صورت بگیرد تنها قانون طلاق است و تنها با تغییر دادن قانون میتوان جلو آنرا گرفت ؟ یا ریشه این ظلمها را در جای دیگر باید جست و جو کرد و تغییر قانون نیز نمیتواند جلو آنها را بگیرد ؟ فرقی که میان نظر اسلام و برخی نظریات دیگر در حل مشکلات اجتماعی هست اینست که بعضی تصور میکنند همه مشکلات را با وضع و تغییر قانون می‌توان حل کرد . اسلام باین نکته توجه دارد که قانون فقط در دائره روابط خشک و قراردادی افراد بشر میتواند مؤثر باشد . اما آنجا که پای روابط عاطفی و قلبی در میان است تنها از قانون کار ساخته نیست ، از علل و عوامل دیگر و از تدبیر دیگر نیز باید استفاده کرد . ما ثابت خواهیم کرد که اسلام در این مسائل در حدودی که قانون میتوانسته مؤثر باشد از قانون استفاده کرده است و از اینجهت کوتاهی نکرده است . صفحه۳۰۲

طلاقهای ناجوانمردانه

نخست درباره مشکله اول امروز ما ، یعنی طلاقهای ناجوانمردانه بحث میکنیم : اسلام با طلاق سخت مخالف است ، اسلام میخواهد تا حدود امکان طلاق صورت نگیرد ، اسلام طلاق را بعنوان یک چاره جوئی در مواردی که چاره منحصر به جدائی است تجویز کرده است . اسلام مردانی را که مرتب زن میگیرند و طلاق میدهند و به اصطلاح " مطلاق " میباشند دشمن خدا میداند در کافی مینویسد " رسول خدا بمردی رسید و از او پرسید : با زنت چه کردی ؟ گفت - او را طلاق دادم . فرمود - آیا کار بدی از او دیدی ؟ گفت - نه ، کار بدی هم از او ندیدم . قضیه گذشت و آن مرد بار دیگر ازدواج کرد . پیغمبر از او پرسید - زن دیگر گرفتی ؟ گفت - بلی . پس از چندی که باز به او رسید پرسید : - با این زن چه کردی ؟ گفت - طلاقش دادم . فرمود - کار بدی از او دیدی ؟ گفت - نه کار بدی هم از او ندیدم . این قضیه نیز گذشت و آن مرد نوبت سوم ازدواج کرد . پیغمبر اکرم از او پرسید باز زن گرفتی ؟ گفت - بلی یا رسول الله . صفحه۳۰۳ مدتی گذشت و پیغمبر اکرم باو رسید و پرسید : - با این زن چه کردی ؟ - این را هم طلاق دادم . - بدی از او دیدی ؟ - نه بدی از او ندیدم . رسول اکرم فرمود : خداوند دشمن میدارد و لعنت میکند مردی را که دلش می‌خواهد مرتب زن عوض کند و زنی را که دلش میخواهد مرتب شوهر عوض کند . به پیغمبر اکرم خبر دادند که ابوایوب انصاری تصمیم گرفته زن خود ام ایوب را طلاق دهد ، پیغمبر که ام ایوب را میشناخت و میدانست طلاق ابو ایوب بر اساس یک دلیل صحیحی نیست فرمود« ": ان طلاق ام ایوب لحوب " » یعنی طلاق ام ایوب گناه بزرگ است . ایضا پیغمبر اکرم فرمود جبرئیل آن قدر بمن درباره زن سفارش و توصیه کرد که گمان کردم طلاق زن جز در وقتی که مرتکب فحشاء قطعی شده باشد سزاوار نیست . امام صادق از پیغمبر اکرم نقل کرده که فرمود " : چیزی در نزد خدا محبوبتر از خانه‌ای که در آن پیوند ازدواجی صورت گیرد وجود ندارد و چیزی در نزد خدا مبغوضتر از خانه‌ای که در آن خانه پیوندی با طلاق بگسلد وجود ندارد " امام صادق آنگاه فرمود اینکه در قرآن نام طلاق مکرر آمده و جزئیات کار طلاق مورد عنایت و توجه قرآن واقع شده ، از آن است که خداوند جدائی را دشمن میدارد . طبرسی در مکارم الاخلاق از رسول خدا نقل کرده است که صفحه۳۰۴ فرمود " ازدواج کنید ولی طلاق ندهید ، زیرا عرش الهی از طلاق بلرزه در می‌آید . " امام صادق فرمود هیچ چیز حلالی مانند طلاق مبغوض و منفور پیشگاه الهی نیست . خداوند مردمان بسیار طلاق دهنده را دشمن میدارد . اختصاص به روایات شیعه ندارد . اهل تسنن نیز نظیر اینها را روایت کرده‌اند . در سنن ابو داود از پیغمبر اکرم نقل میکند « " ما احل الله شیئا ابغض الیه من الطلاق " » یعنی خداوند چیزی را حلال نکرده که در عین حال آنرا دشمن داشته باشد مانند طلاق . مولوی در داستان معروف موسی و شبان ، اشاره به همین حدیث نبوی میکند آنجا که میگوید : تا توانی پا منه اندر فراق ابغض الاشیاء عندی الطلاق آنچه در سیرت پیشوایان دین مشاهده میشود اینست که تا حدود امکان از طلاق پرهیز داشته‌اند و لهذا طلاق از طرف آنها بسیار بندرت صورت گرفته است و هر وقت صورت گرفته دلیل معقول و منطقی داشته است . مثلا امام باقر زنی اختیار میکند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع میشود . در جریانی امام متوجه میشود که این زن " ناصبیه " است . یعنی با علی بن ابیطالب علیه‌السلام دشمنی میورزد و بغض آنحضرت را در دل میپروراند . امام او را طلاق داد . از امام پرسیدند تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی ؟ فرمود : نخواستم قطعه آتشی از آتشهای جهنم در کنارم باشد . صفحه۳۰۵

شایعه بی اساس

در اینجا لازم است بیک شایعه بی اساس که دست جنایتکار خلفاء عباسی آنرا بوجود آورده و در میان عموم مردم شهرت یافته ، اشاره مختصر بکنم : در میان عموم مردم شهرت یافته و در بسیاری از کتابها نوشته شده که امام مجتبی فرزند برومند امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کسانی بوده که زیاد زن میگرفته و طلاق میداده است . و چون ریشه این شایعه تقریبا از یک قرن بعد از وفات امام

بوده است بهمه جا پخش شده است و دوستان آن حضرت نیز بدون تحقیق در اصل مطلب و بدون توجه باینکه این کار از نظر اسلام یک کار مبغوض و منفوری است و شایسته مردم عیاش و غافل است نه شایسته مردی که یکی از کارهایش این بود که پیاده به حج میرفت ، متجاوز از بیست بار تمام ثروت و دارائی خود را با فقرا تقسیم کرد و نیمی را خود برداشت و نیم دیگر را به فقرا و بیچارگان بخشید ، تا چه رسد بمقام اقدس امامت و طهارت آنحضرت . چنانکه میدانیم در گردش خلافت از امویان به عباسیان ، عباسیان ، بنی الحسن یعنی فرزند زادگان امام حسن با بنی العباس همکاری داشتند . اما بنی الحسین یعنی فرزند زادگان امام حسین که در رأس آنها در آنوقت امام صادق بود از همکاری با بنی العباس خودداری کردند . بنی العباس با اینکه در ابتدا خود را تسلیم و خاضع نسبت به بنی الحسن نشان می‌دادند و آنها را از خود شایسته‌تر می‌خواندند ، در پایان کار به آنها خیانت کردند و اکثر آنها را با قتل و حبس از میان بردند . بنی العباس برای پیشبرد سیاست خود شروع کردند بتبلیغ صفحه۳۰۶ علیه بنی الحسن . از جمله تبلیغات ناروای آنها این بود که گفتند ابوطالب که جد اعلای بنی الحسن و عموی پیغمبر است مسلمان نبود و کافر از دنیا رفت و اما عباس که عموی دیگر پیغمبر است وجد اعلای ماست مسلمان شد و مسلمان از دنیا رفت . پس ما که اولاد عموی مسلمان پیغمبریم از بنی الحسن که اولاد عموی کافر پیغمبرند برای خلافت شایسته‌تریم . در اینراه پولها خرج کردند و قصه‌ها جعل کردند . هنوز هم که هست گروهی از اهل تسنن تحت تأثیر همان تبلیغات و اقدامات ، فتوا به کفر ابوطالب میدهند . هر چند اخیرا تحقیقاتی در میان محققان اهل تسنن در این زمینه بعمل آمده و افق تاریخ ازین نظر روشنتر میشود . موضوع دومی که بنی العباس علیه بنی الحسن عنوان کردند این بود که گفتند نیای بنی الحسن بعد از پدرش علی بخلافت رسید . و اما چون مرد عیاشی بود و به زنان سرگرم بود و کارش زن گرفتن و زن طلاق دادن بود از عهده برنیامد ، از معاویه که رقیب سر سختش بود پول گرفت و سرگرم عیاشی و زن گرفتن و طلاق دادن شد و خلافت را بمعاویه واگذار کرد . خوشبختانه محققان با ارزش عصر اخیر در این زمینه تحقیقاتی کرده و ریشه ایندروغ را پیدا کرده‌اند . ظاهرا اول کسی که این سخن از او شنیده شده است قاضی انتصابی منصور دوانیقی بوده که به امر منصور مأمور بوده این شایعه را بپراکند . بقول یکی از مورخان : اگر امام حسن اینهمه زن گرفته است پس فرزندانش کجا هستند ؟ ! چرا عدد فرزندان امام اینقدر کم بوده است . امام که عقیم نبوده و از طرفی رسم جلوگیری با سقط جنین هم که معمول نبوده است . صفحه۳۰۷ من از ساده دلی بعضی از ناقلان حدیث شیعی مذهب تعجب میکنم که از طرفی از پیغمبر اکرم و ائمه اطهار اخبار و احادیث بسیار زیادی روایت میکنند که خداوند دشمن میدارد یا لعنت میکند ، مردمان بسیار طلاق را ، پشت سرش مینویسند : امام حسن مرد بسیار طلاقی بوده . این اشخاص فکر نکرده‌اند که یکی از سه راه را باید انتخاب کنند . یا بگویند طلاق عیب ندارد و خداوند مرد بسیار طلاق را دشمن نمیدارد ، یا بگویند امام حسن مرد بسیار طلاق نبوده است ، یا بگویند العیاذ بالله امام حسن پا بند دستورهای اسلام نبوده است ، اما این آقایان محترم از یکطرف احادیث مبغوضیت طلاق را صحیح و معتبر میدانند و از طرف دیگر نسبت بمقام قدس امام حسن خضوع و تواضع میکنند و از طرف دیگر نسبت بسیار طلاقی را برای امام حسن نقل میکنند و بدون اینکه انتقاد کنند از آن میگذارند . بعضی کار را به آنجا کشانیده‌اند که گفته‌اند امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از این کار فرزندش ناراحت بود . در منبر بمردم اعلام کرد که بپسرم حسن زن ندهید زیرا دختران شما را طلاق میدهد . اما مردم جواب دادند ما افتخار داریم که دختران‌مان همسر فرزند عزیز پیغمبر بشود . او دلش خواست نگهمیدارد و اگر دلش نخواست طلاق میدهد . شاید بعضی‌ها موافقت دختران و فامیل دختران را بطلاق برای اینکه مبغوضیت و منفوریت طلاق از میان برود کافی بشمارند خیال کنند طلاق آنوقت منفور است که طرف راضی نباشد ، اما در مورد زنیکه مایل است بافتخاری نائل گردد و چند صباحی با مرد مایه افتخارش زندگی کند طلاق مانعی ندارد . صفحه۳۰۸ اما چنین نیست ، رضایت پدران دختران بطلاق و همچنین رضایت خود دختران بطلاق از مبغوضیت طلاق نمیکاهد ، زیرا آنچه اسلام میخواهد اینستکه ازدواج پایدار و کانون خانوادگی استوار بماند ، تصمیم زوجین بجدائی تأثیر زیادی در این جهت ندارد . اسلام که طلاق را مبغوض و منفور شناخته تنها

بخـاطر زن و برای تحصـیل رضـایت زن نبوده است که با رضایت زن و فامیل زن مبغوضـیتش از میان برود . علت اینکه موضوع امام حسن را طرح کردم ، گذشـته از اینکه یـک تهمت تـاریخی را از یـک شخصـیت تـاریخی در هر فرصتی بایـد رفع کرد ، اینست که بعضـی از خـدا بی خبران ممکن است این کار را بکننـد و بعد هم امام حسن را به عنوان دلیل و سـند برای خود ذکر کنند . بهرحال آنچه تردید در آن نیست اینست که طلاق و جدائی زوجین فی حد ذاته از نظر اسلام مبغوض و منفور است .

چرا اسلام طلاق را تحریم نکرد ؟

در اینجا یک سؤال مهم پیش می‌آیـد و آن اینکه اگر طلاق تا این اندازه مبغوض است که خداوند مرد این کاره را دشـمن میدارد ، پس چرا اسـلام طلاـق را تحریم نکرده است ؟ چه مانعی داشت که اسـلام طلاق را تحریم کنـد و فقط در موارد خاص و معینی آنرا مجـاز بشـمارد ؟ بعبارت دیگر آیا بهتر نبود که اسـلام برای طلاق شـرائط قرار میـداد و تنها در صورت وجود آن شـرائط بمرد اجازه طلاق میداد ؟ و چون طلاق مشـروط بود قهرا جنبه قضائی صفحه۳۰۹ پیـدا میکرد . هر وقت مردی میخواست زن خود را طلاق دهد مجبور بود اول دلیـل خود را از نظر تحقق شـرائط بمحکمه عرضه بـدارد ، محکمه اگر دلائل او را کافی میـدانست به او اجازه طلاق میـداد و الاـ نه . اساسـا معنی این جمله " : مبغوض‌ترین حلالهـا در نزد خـدا طلاـق است " چیست ؟ طلاق اگر حلال است مبغوض نیست و اگر مبغوض است حلاـل نیست ، مبغوض بودن با حلال بودن ناسازگار است . بعـد از همه اینها آیا اجتماع ، یعنی آن هیئتی که بنام محکمه و غیره نماینـده اجتماع است ، حق دارد در امر طلاق که میگوئید از نظر اسـلام منفور و مبغوض است اینقدر مداخله کنـد که از تسـریع در تصـمیم بطلاق جلوگیری کنـد و آنقـدر طلاق را بتأخیر بیندازد که مرد از تصـمیم خود پشـیمان شود ، و یا بر اجتمـاع ، یعنی همـان هیئـت ، روشـن شـود کـه ازدواج مـورد نظر سـازش پـذیر نیسـت و بهـتر اینسـت که زنـاشوئی فسـخ شـود . . . صفحه ۳۱۰

طلاق (۳)

اشاره

مطلب به اینجا رسـید که طلاق از نظر اسـلام سـخت منفور و مبغوض است ، اسـلام مایل است پیمان ازدواج محکم و استوار بماند . آنگـاه ایـن پرسـش را طرح کردیـم : اگر طلاـق تـا ایـن انـدازه مبغـوض و منفـور است چرا اسـلام آنرا تحریم نکرده است ؟ مگر نه اینستکه اسلام هر عملی را که منفور میداند ، مانند شرابخواری و قمار بازی و ستمگری ، آنرا تحریم کرده است ؟ پس چرا طلاق را یکبـاره تحریم نکرده و برای آن مـانع قـانونی قرار نـداده است ؟ و اساسـا این چه منطقی است که طلاق ، حلال مبغوض است . اگر حلاـل است مبغـوض بـودن چه معنی دارد ؟ و اگر مبغـوض است چرا حلاـل شـده است ؟ اسـلام از طرفی مرد طلاـق دهنـده را زیر نگاههای خشم آلود خود قرار میدهـد ، از او تنفر و بیزاری دارد ، از طرف دیگر وقتی که مرد میخواهـد زن خود را طلاق دهـد مانع قـانونی در جلو او قرار نمی‌دهـد . چرا ؟ این پرسـش بسـیار بجـاست . همه رازهـا در همین نکته نهفته صـفحه۳۱۱ است . راز اصـلی مطلب اینست که زوجیت و زنـدگانی زنـاشوئی یک علقه طبیعی است نه قراردادی ، و قوانین خاصـی در طبیعت برای او وضع شـده است . این پیمان با همه پیمانهای دیگر اجتماعی از قبیل بیع و اجاره و صلح و رهن و وکالت و غیره این تفاوت را دارد که آنها همه صرفا یک سلسـله قراردادهای اجتماعی هسـتند ، طبیعت و غریزه در آنها دخالت ندارد و قانونی هم از نظر طبیعت و غریزه برای آنها

وضع نشده است . بر خلاف پیمان ازدواج که بر اساس یک خواهش طبیعی از طرفین که باصطلاح مکانیسم خاصی دارد باید تنظیم شود . از اینرو اگر پیمان ازدواج مقررات خاصی دارد که با سایر عقود و پیمانها متفاوت است نباید مورد تعجب واقع شود .

قوانین فطرت در مورد ازدواج و طلاق

یگانه قانون طبیعی در اجتماع مـدنی قانون آزادی ، مساوات است . تمام مقررات اجتماعی بایـد بر اساس دو اصل آزادی و مساوات تنظیم شود ، نه چیز دیگر . بر خلاف پیمـان ازدواج که در طبیعت جز اصل‌های آزادی و مساوات قوانین دیگری نیز برای آن وضع شده است و چاره‌ای از رعایت و پیروی آن قوانین نیست . طلاق مانند ازدواج قبل از هر قانون قراردادی در متن طبیعت دارای قانون اسـت . همـانطوریکه در آغـاز کـار و وسـط کـار یعنی در ازدواج بایـد رعـایت قـانون طـبیعت بشـود (مـا قسـمتهائی تحت عنـوان خواسـتگاری و مهر و نفقه و مخصوصـا تحت عنوان تفاوتهـای زن و مرد گفـتیم) در طلاـق نیز که پایـان کـار است بایـد آن قوانین رعایت شود سر بسر گذاشـتن با طبیعت فائده ندارد ، بقول " الکسیس کارل " صـفحه۳۱۲ قوانین حیـاتی و زیستی ، ماننـد قوانین ستارگان سـخت و بیرحم و غیر قابل مقاومت است . ازدواج ، وحـدت و اتصال است ، و طلاق ، جدائی و انفصال . وقتی که طبیعت قـانون جفتجوئی و اتصـال زن و مرد را بـاینصورت وضع کرده است که از طرف یـک نفر اقـدام برای تصـاحب است و از طرف نفر دیگر عقب نشـینی برای دلبری و فریبنـدگی ، احساسـات یکطرف را بر اساس در اختیار گرفتن شـخص طرف دیگر و احساسات آن طرف دیگر را بر اساس در اختیار گرفتن قلب او قرار داده است ، وقتی که طبیعت ، پایه ازدواج را بر محبت و وحدت و همدلی قرار داده نه بر همکاری و رفاقت ، وقتی که طبیعت منظور خانوادگی را بر اساس مرکزیت جنس ظریفتر و گردش جنس خشن‌تر بگرد او قرار داده است ، خواه ناخواه جدائی و انفصال و از هم پاشیـدگی این کانون و متلاشـی شدن این منظومه را نیز تابع مقررات خاصـی قرار میدهـد . در مقاله ۱۵ از یکی از دانشـمندان نقـل کردیم که " : جفتجوئی عبارت است از حمله برای تصـرف در مردان و عقب نشـینی برای دلبری و فریبندگی در زنان . چون مرد طبعا حیوان شـکاری است عملش تهاجمی و مثبت است و زن برای مرد همچون جـایزه‌ای است که بایـد آنرا بربایـد ، جفتجوئی جنـگ است و پیکار و ازدواج تصاحب و اقتـدار . " پیمانی که اساسـش بر محبت و یگانگی است نه بر همکاری و رفاقت ، قابل اجبار و الزام نیست ، با زور و اجبار قانونی می‌توان دو نفر را ملزم ساخت که با یکدیگر همکاری کنند و پیمان همکاری خود را بر اساس عدالت محترم بشـمارند و سالیان دراز صـفحه۳۱۳ بهمکاری خود ادامه دهند . اما ممکن نیست با زور و اجبار قانونی دو نفر را وادار کرد که یکدیگر را دوست داشته باشند نسبت به هم صمیمیت داشته باشند . برای یکدیگر فداکاری کنند ، هر کدام از آنها سعادت دیگری را سعادت خود بداند . اگر بخواهیم میان دو نفر باین شکل رابطه محفوظ بمانـد بایـد جز اجبـار قـانونی ، تـدابیر عملی و اجتمـاعی دیگری بکار بریم . مکانیسم طبیعی ازدواج که اسـلام قوانین خود را بر آن اسـاس وضع کرده این است که زن در منظومه خـانوادگی محبوب و محترم باشـد . بنابراین اگر به عللی زن از این مقام خود سـقوط کرد و شـعله محبت مرد نسـبت باو خاموش ، و مرد نسـبت باو بی علاقه شـد ، پایه و رکن اساس خانوادگی خراب شـده . یعنی یک اجتماع طبیعی بحکم طبیعت از هم پاشیده است . اسلام بچنین وضعی با نظر تأسف می‌نگرد ، ولی پس از آنکه می‌بیند اساس طبیعی این ازدواج متلاشـی شده است نمی‌تواند از لحاظ قانونی آنرا یک امر باقی و زنده فرض کند . اسـلام کوششها و تدابیر خاصی بکار میبرد که زنـدگی خـانوادگی از لحـاظ طبیعی بـاقی بمانـد ، یعنی زن در مقـام محبوبیت و مطلوبیت و مرد در مقـام طلب و علاـقه و حضور بخدمت باقی بماند . توصـیه‌های اسـلام بر اینکه زن حتما باید خود را برای شوهر خود بیاراید ، هنرهای خود را در جلوه‌های تازه برای شوهر به ظهور برسانـد ، رغبتهای جنسـی او را اشـباع کند و با پاسخ منفی دادن بتقاضاهای او در او ایجاد عقده و ناراحتی روحی نکنـد ، و از آن طرف بمرد توصـیه کرده به زن خود محبت و مهربـانی کنـد ، بـاو اظهار عشق و علاقه نمایـد . محبت خود را

کتمان نکند . و صفحه۳۱۴ همچنین تدابیر اسلام مبنی بر اینکه التذاذات جنسی محدود به محیط خانوادگی باشد ، اجتماع بزرگ محیط کار و فعالیت باشد نه کانون التذاذات جنسی ، توصیه‌های اسلام مبنی بر اینکه برخوردهای زنان و مردان در خارج از کادر زناشوئی لزوما و حتما باید پاک و بی آلایش باشد ، همه و همه برای اینستکه اجتماعات خانوادگی از خطرات از هم پاشیدگی مصون و محفوظ بمانند .

مقام طبیعی مرد ، در حیات خانوادگی

از نظر اسلام منتهای اهانت و تحقیر برای یک زن اینست که مرد بگوید من ترا دوست ندارم ، از تو تنفر دارم ، و آنگاه قانون بخواهد بزور و اجبار آن زن را در خانه آنمرد نگهدارد . قانون میتواند اجبارا زن را در خانه مرد نگهدارد ، ولی قادر نیست زن را در مقام طبیعی خود در محیط زناشوئی ، یعنی مقام محبوبیت و مرکزیت نگهداری کند . قانون قادر است مرد را مجبور به نگهداری از زن و پرداخت نفقه و غیره بکند ، اما قادر نیست مرد را در مقام و مرتبه یک فداکار و بصورت یک نقطه " گردان " در گرد یک نقطه مرکزی نگهدارد . از این رو هر زمان که شعله محبت و علاقه مرد خاموش شود ازدواج از نظر طبیعی مرده است . اینجا پرسش دیگری پیش می‌آید و آن اینکه اگر این شعله از ناحیه زن خاموش بشود چطور ؟ آیا حیات خانوادگی با از میان رفتن علاقه زن بمرد باقی است یا از میان میرود ؟ اگر باقی است چه فرقی میان زن و مرد است که سلب علاقه مرد موجب پایان حیات خانوادگی میشود و سلب علاقه زن موجب پایان این حیات صفحه۳۱۵ نمیشود ؟ و اگر با سلب علاقه زن نیز حیات خانوادگی پایان می‌یابد پس در صورتیکه زن از مرد سلب علاقه کند باید ازدواج را پایان یافته تلقی کنیم و به زن هم مثل مرد حق طلاق بدهیم . جواب اینست که حیات خانوادگی وابسته است به علاقه طرفین نه یک طرف . تنها چیزی که هست روانشناسی زن و مرد در این جهت متفاوت است و ما در مقالات گذشته با استناد به تحقیقات دانشمندان آنرا بیان کردیم . طبیعت علائق زوجین را به این صورت قرار داده است که زن را پاسخ دهنده بمرد قرار داده است . علاقه و محبت اصیل و پایدار زن همانست که بصورت عکس العمل به علاقه و احترام یک مرد نسبت باو بوجود می‌آید . از اینرو علاقه زن به مرد معلول علاقه مرد به زن و وابسته باوست . طبیعت ، کلید محبت طرفین را در اختیار مرد قرار داده است ، مرد است که اگر زن را دوست بدارد و نسبت باو وفادار بماند زن نیز او را دوست میدارد و نسبت باو وفادار میماند . بطور قطع زن طبعا از مرد وفادارتر است ، و بی وفائی زن عکس العمل بی وفائی مرد است . طبیعت کلید فسخ طبیعی ازدواج را بدست مرد داده است ، یعنی این مرد است که با بی علاقگی و بی وفائی خود نسبت به زن او را نیز سرد و بی علاقه میکند . بر خلاف زن که بی علاقگی اگر از او شروع شود تأثیری در علاقه مرد ندارد بلکه احیانا آنرا تیزتر میکند . از اینرو بیعلاقگی مرد منجر به بی علاقگی طرفین میشود ، ولی بی علاقگی زن منجر به بی علاقگی طرفین نمیشود . سردی و خاموشی علاقه مرد ، مرگ ازدواج و پایان حیات خانوادگی است ، اما سردی و خاموشی علاقه زن به مرد آنرا بصورت مریضی نیمه جان در می‌آورد که امید بهبود و شفا دارد . در صورتی که صفحه۳۱۶ بی علاقگی از زن شروع شود مرد اگر عاقل و وفادار باشد میتواند با ابراز محبت و مهربانی علاقه زن را باز گرداند و از این کار برای مرد اهانت نیست که محبوب رمیده خود را بزور قانون نگهدارد تا تدریجا او را رام کند ، ولی برای زن اهانت و غیر قابل تحمل است که برای حفظ حامی و دلباخته خود بزور و اجبار قانون متوسل شود . البته این در صورتی است که علت بی علاقگی زن فساد اخلاق و ستمگری مرد نباشد . اگر مرد ستمگری آغاز کند و زن بخاطر ستمگری و اضرار مرد باو بی علاقه گردد مطلب دیگری است و ما جداگانه آنجا که درباره مسئله دوم این بحث یعنی خودداریهای ناجوانمردانه از طلاق بحث میکنیم درباره آن بحث خواهیم کرد و خواهیم گفت که بمرد اجازه داده نخواهد شد که سوء استفاده کند و زوجه را برای اضرار و ستمگری نگهدارد . بهرحال تفاوت زن و مرد در اینست که مرد به

شخص زن نیازمند است و زن به قلب مرد . حمایت و مهربانی قلبی مرد آنقدر برای زن ارزش دارد که ازدواج بدون آن برای زن قابل تحمل نیست .

نظر یک بانوی روانشناس

در شماره ۱۱۳ زن روز مقاله‌ای از یک کتاب بنام " روانشناسی مادران " بقلم یک بانوی فرانسوی بنام " بئاتریس ماریو " درج شده بود . این خانم طبق مندرجات آن مقاله دکتر در روانشناسی است ، روانشناس و روانکاو مخصوص بیمارستانهای پاریس است و خودش نیز مادر است و سه فرزند دارد . صفحه۳۱۷ در قسمتهائی از اینمقاله ، نیازمندیهای یک زن در حالیکه باردار یا بچه‌دار است به محبت و مهربانی شوهر بخوبی تشریح شده است . میگوید " از وقتیکه یک زن حس میکند که بزودی بچه‌دار خواهد شد شروع میکند بنگریستن ، جستجو کردن و بو کشیدن بدن و اندام خود ، مخصوصا اگر بچه اولش باشد . این حالت کنجکاوی بسیار شدید است ، درست مثل این که زن با خود بیگانه است ، میخواهد وجود خویشتن را کشف کند ، وقتی که زن نخستین ضربه‌های کوچولوی بچه‌اش را در شکم خویش احساس کرد شروع میکند بگوش دادن بهمه صداهای اندام خود ، حضور موجود دیگری در بدن زن چنان سعادت و خوشحالی باو میدهد که کم کم میل به انزوا و تنهائی پیدا میکند و از دنیای خارج قطع ارتباط میکند ، زیرا میخواهد با کوچولوئی که هنوز بدنیا نیامده است خلوت کند . . . . مردها در روزهای آبستنی همسرانشان وظایف بسیار مهمی بعهده دارند و متأسفانه همیشه از انجام این وظایف شانه خالی می‌کنند . ما در آینده نیاز دارد که حس کند شوهرش او را میفهمد دوست دارد و پشتیبان او است و گرنه وقتی دید که شکمش بالا آمده است ، زیبائیش لطمه خورده ، حالت استفراغ دارد و از زایمان میترسد ، همه این ناراحتی‌ها را بحساب شوهرش خواهد گذاشت که او را آبستن ساخته است . . . مرد وظیفه دارد که در ماههای آبستنی بیشتر از پیش در کنار زنش باشد ، خانواده به پدری مهربان نیاز دارد تا زن و بچه‌ها بتوانند از همه مشکلات و شادیها و اندوه‌های خود با او حرف بزنند . حتی اگر حرفهایشان بی معنی یا خسته کننده باشد ، زن آبستن خیلی نیازمند آن است که صفحه۳۱۸ از بچه‌اش با او حرف بزنند . تمام غرور و افتخار یک زن مادر شدن اوست ، و وقتی احساس کند که شوهرش نسبت بکودکی که او بزودی بدنیا خواهد آورد بی اعتنا است ، این احساس غرور و افتخار جایش را به احساس حقارت و بیهودگی میدهد ، از مادر بودن بیزار میشود و آبستنی برایش معنی یک " احتضار " پیدا میکند . ثابت شده است که چنین زنانی دردهای آبستنی را خیلی بدشواری تحمل میکنند . . . رابطه مادر و فرزند یک رابطه دو نفری نیست ، بلکه یک رابطه سه نفری است : مادر کودک پدر ، و پدر حتی اگر غایب باشد (زن را طلاق داده باشد) در زندگی درونی مادر ، در تخیلات و تصورات او ، و نیز در احساس مادری نقش اساسی دارد " . . . اینها بود سخنان یک بانوی دانشمند که هم روانشناس است و هم مادر .

بنیانی که بر اساس عواطف بنا شده است

اکنون درست فکر کنید موجودی که تا این اندازه به عواطف و علائق قلبی و حمایت و مهربانی موجود دیگر نیازمند است ، همه چیز را با عواطف و مهربانی او میتواند تحمل کند ، بدون عواطف و مهربانیهای او حتی فرزند برای او مفهوم درستی ندارد ، موجودی که به قلب و احساسات موجود دیگر نیازمند است نه تنها بوجود او ، چگونه ممکن است با زور قانون او را به آن موجود دیگر که نامش مرد است چسبانید ؟ آیا این اشتباه نیست که ما از طرفی موجبات بلهوسی و بی علاقگی مردان را نسبت بهمسرانشان فراهم کنیم و زمینه‌های صفحه۳۱۹ هوسرانی را هر روز فراهم‌تر سازیم و آنگاه بخواهیم با زور قانون آنها را بمردان متصل کنیم و به

اصطلاح به ریش مردان بچسبانیم ؟ اسلام کاری کرده که مرد عملا زن را بخواهد و دوستدار او باشد ، اسلام هرگز نخواسته که بزور زن را بمرد بچسباند . بطور کلی هر جا که پای علاقه و ارادت و اخلاص در میان باشد و این امور پایه و رکن کار محسوب شوند جای اجبار قانونی نیست . ممکن است جای تأسف باشد ولی جای اجبار و الزام و اکراه نیست . مثالی ذکر کنم - میدانم که در نماز جماعت عدالت امام و اعتقاد مأمومین بعدالت او شرط است . ارتباط و اجتماع امام و مأمومین ارتباط و اجتماعی است که بر اساس عدالت امام و ارادت و علاقه و اخلاص مأمومین استوار شده است . قلب و احساسات رکن اساسی این ارتباط و اجتماع است . بهمین دلیل این اجتماع و ارتباط اجبار بردار و الزام بردار نیست . قانون نمیتواند ضامن بقاء و ادامه آن باشد . اگر مأمومین نسبت بامام جماعت خود بی علاقه گردند و اراده و اخلاصشان سلب گردد این ارتباط و اجتماع طبعا از هم پاشیده است خواه سلب اراده و علاقه و اخلاص مأمومین از امام بجا باشد یا بیجا . فرضا امام جماعت دارای عالیترین درجه عدالت و تقوا و صلاحیت باشد نمیتوان مأمومین را مجبور به اقتدا کرد . مضحک است اگر امام جماعتی به دادگستری عرض حال بدهد چرا مردم بمن ارادت ندارند ؟ چرا مردم بمن اعتقاد ندارند ؟ و بالاخره چرا مردم بمن اقتدا نمیکنند ؟ بلکه منتهای اهانت بمقام یک امام جماعت اینست که مردم را با قوه جبریه باقتداء به او وادار کنند . صفحه ۳۲۰ همچنین است رابطه انتخاب کنندگان و نمایندگان . این ارتباط نیز یک ارتباطی است که بر اساس علاقه و عقیده و ایمان باید استوار باشد . قلب و احساسات رکن این ارتباط و اجتماع است . مردم باید معتقد و علاقمند و مؤمن باشند به نماینده‌ای که انتخاب میکنند . حالا اگر مردمی شخصی را انتخاب نکنند نمیتوان و نباید مردم را به انتخاب او مجبور کرد هر چند آن مردم در اشتباه باشند و شخص مورد نظر در منتهای صلاحیت ، و واجد شرائط باشد . زیرا طبیعت انتخاب کردن و رأی دادن با اجبار ناسازگار است و چنین شخصی نمیتواند به استناد صلاحیت خود به دادگاه شکایت کند که چرا مردم مرا که چنین و چنانم انتخاب نمیکنند . کاری که در این قبیل موارد باید انجام داد اینست که سطح فکر مردم بالا برده شود . تربیت آنها بشکل صحیح در آید تا اینکه در وقتی که می‌خواهند فریضه دینی خود را ادا کنند عادلهای واقعی را پیدا کنند و به آنها ارادت بورزند و اقتدا کنند ، و وقتی که میخواهند فریضه اجتماعی خود را ادا کنند افراد صلاحیت‌دار را پیدا کنند و از روی میل و علاقه به آنها رأی بدهند و اگر احیانا مردم پس از مدتی ارادت ، تغییر عقیده دادند و بسوی کس دیگر رفتند و بی جهت هم اینکار را کردند ، جای تأسف و تأثر هست ، اما جای اجبار و اکراه و دخالت زور نیست . فریضه خانوادگی نیز درست مانند همان فریضه دینی و فریضه اجتماعی است . پس عمده اینست که بدانیم اسلام زندگی خانوادگی را یک اجتماع طبیعی میداند و برای این اجتماع طبیعی یک مکانیسم مخصوص تشخیص داده است ، و رعایت آن مکانیسم را لازم و غیر قابل تخلف دانسته است . صفحه ۳۲۱ بزرگترین اعجاز اسلام در تشخیص این مکانیسم است . علت اینکه دنیای غرب نتوانسته است بر مشکلات خانوادگی فائق آید و هر روز مشکلی بر مشکلات آن افزوده است عدم توجه بهمین جهت است . اما خوشبختانه تحقیقات علمی تدریجا آنرا روشن میکند . من مانند این آفتاب عالمتاب روشن می‌بینم که دنیای غرب در پرتو علم تدریجا اصول اسلامی را در مقررات خانوادگی خواهد پذیرفت . و البته من هرگز تعلیمات متین و نورانی اسلام را با آنچه باین نام در دست مردم است یکی نمی‌دانم .

آنچه بنیان خانوادگی را استوار می‌سازد بیش از تساوی است

آنچه دنیای غرب در حال حاضر خود را فریفته آن نشان میدهد " تساوی " است . غافل از آنکه مسئله تساوی را در چهارده قرن پیش اسلام حل کرده است . در مسائل خانوادگی که نظام خاصی دارد چیزی بالاتر از " تساوی " وجود دارد . طبیعت در اجتماع مدنی فقط قانون تساوی را وضع کرده و گذشته ولی در اجتماع خانوادگی جز تساوی قوانین دیگری نیز وضع کرده است . تساوی

به تنهائی کافی نیست که روابط خانوادگی را تنظیم کند . سایر قوانین طبیعت را در اجتماع خانوادگی باید شناخت .

تساوی در فساد

متأسفانه کلمه تساوی بواسطه تکرار و تلقین زیاد خاصیت اصلی خودشرا از دست داده است . کمتر فکر میکنند که مقصود از تساوی ، تساوی در حقوق است . خیال میکنند همین قدر که مفهوم " تساوی " در یک موردی صدق کرد کار تمام است . بعقیده صفحه۳۲۲ این بی خبران ، در گذشته مردها به زنها زور میگفتند ، اما امروز چون آنها نیز بمردها زور می گویند ، پس همه چیز درست شد ، زیرا تساوی در زورگوئی برقرار شده است . در گذشته در حدود ده درصد ازدواجها از ناحیه مردها منجر بطلاق و جدائی میشد ، اما حالا ـ در بعضی نقاط جهان چهل درصد ازدواجها منجر بطلاق میشود و نیمی از این طلاقها را زنها بوجود می‌آورند ، پس جشن بگیریم ، و شادی کنیم زیرا " تساوی " کامل حکم فرما است . در گذشته فقط مردها بودند که به زنها خیانت میکردند ، مردها بودند که پابند عفت و تقوی نبودند ، اما امروز بحمدالله زنها نیز خیانت میکنند ، پابند عفت و تقوا نیستند ، چه از این بهتر ؟ زنده باد تساوی ، مرگ بر تفاوت . در گذشته مردها مظهر بی رحمی و قساوت بودند ، مردها بودند که با داشتن چند کودک دلبند ، زن و فرزند را رها کرده بدنبال معشوقه نو میرفتند ، امروز زنان دیرینه پیوند نیز پس از سالها زناشوئی و داشتن چند کودک در اثر یک آشنائی در مجلس رقص با یک مرد دیگر ، با کمال قساوت و بیرحمی خانه و آشیانه را رها میکنند و بدنبال هوس دل خود میروند ، به به ، چه از این بالاتر ؟ زن و مرد در یکپایه قرار گرفتند و " تساوی " برقرار شد . اینست که بجای درمان دردهای بی پایان اجتماع و بجای اصلاح نقاط ضعف مردان و زنان ، و استوار ساختن کانون خانوادگی ، روز بروز پایه کانون خانوادگی را سست‌تر و متزلزل‌تر میکنیم ، در عوض رقص و پایکوبی میکنیم که بحمداله هر چه هست بسوی تساوی می‌رویم . بلکه تدریجا زنها در فساد و انحراف و قساوت و بیرحمی از مردان گوی سبقت میربایند . صفحه۳۲۳ از آنچه گفته شد معلوم شد که چرا اسلام با اینکه طلاق را مبغوض و منفور میداند مانع قانونی در جلو آن قرار نمیدهد . معلوم شد معنی حلال مبغوض چیست ؟ چطور می‌شود یک چیز هم حلال باشد و هم بی نهایت منفور و مبغوض . صفحه۳۲۴

طلاق (۴)

توضیحات

از بحثهای پیش معلوم شد اسلام با طلاق و انحلال کانون خانوادگی نظر مخالف دارد ، آنرا دشمن میدارد ، انواع تدابیر اخلاقی و اجتماعی برای حفظ این کانون از خطر انحلال بکار برده است ، برای جلوگیری از وقوع طلاق بهر وسیله‌ای متوسل شده و از هر سلاحی استفاده کرده است ، جز وسیله زور و سلاح قانون . اسلام با اینجهت که از زور و سلاح قانون برای جلوگیری مرد از طلاق استفاده شود و زن با زور قانون در خانه مرد بماند مخالف است ، آنرا با مقام و موقعی که زن باید در محیط خانواده داشته باشد مغایر می‌داند ، زیرا رکن اساسی زندگی خانوادگی احساسات و عواطف است و آنکس که باید احساسات و عواطف زناشوئی را دریافت و جذب کند تا بتواند بنوبه خود بفرزندان خود مهر و محبت بپاشد زن است . بی مهری شوهر و خاموش شدن شعله احساسات شوهری او نسبت به زن محیط خانوادگی را سرد و تاریک میکند . زیرا حتی احساسات صفحه۳۲۵ مادرانه یک زن نسبت بفرزندان بستگی زیادی دارد به احساسات شوهر درباره او . بقول خانم بئاتریس ماربو که قسمتی از گفتار او را در مقاله پیش نقل

کردیم احساسات مادری غریزه نیست ، باین معنی که چنین نیست که بهرحال مادر مقادیری احساسات ثابت و غیر قابل کاهش و افزایش نسبت بفرزندان خود داشته باشد ، و برخورداری او از عواطف شوهر تأثیر فراوانی در احساسات مادری او دارد . نتیجه اینکه وجود زن باید از وجود مرد عواطف و احساسات بگیرد تا بتواند فرزندان را از سرچشمه فیاض عواطف خود سیراب کند . مرد مانند کوهسار است و زن بمنزله چشمه و فرزندان بمنزله گلها و گیاهها . چشمه باید باران کوهساران را دریافت و جذب کند تا بتواند آنرا بصورت آب صاف و زلال بیرون دهد و گلها و گیاهها و سبزه‌ها را شاداب و خرم نماید . اگر باران به کوهساران نبارد یا وضع کوهسار طوری باشد که چیزی جذب زمین نشود ، چشمه خشک و گلها و گیاهها میمیرند . پس همانطوریکه رکن حیات دشت و صحرا ، باران و بالاخص باران کوهستانی است ، رکن حیات خانوادگی احساسات و عواطف مرد نسبت به زن است . از این عواطف است که هم زندگی زن و هم زندگی فرزندان صفا و جلا و خرمی میگیرد . وقتی که احساسات و عواطف مرد نسبت به زن اینچنین وضع و موقعی در روح زندگی خانوادگی دارد ، چگونه ممکنست از قانون بعنوان یک سلاح و یک تازیانه علیه مرد استفاده کرد ؟ اسلام با طلاقهای ناجوانمردانه ، یعنی با اینکه مردی پس از صفحه۳۲۶ امضاء پیمان زناشوئی ، و احیانا مدتی زندگی مشترک ، به خاطر هوس زن نو یا یک هوس دیگر زن پیشین را از خود براند ، سخت مخالف است ، اما راه چاره از نظر اسلام این نیست که " ناجوانمرد " را مجبور به نگهداری زن کند ، اینچنین نگهداری با قانون طبیعی زندگی خانوادگی مغایرت دارد . اگر زن با زور قانون و قوه مجریه بخواهد بخانه شوهر برگردد ، میتواند آن خانه را اشغال نظامی کند ، اما نمیتواند بانوی آن خانواده و رابطه جذب احساسات از شوهر و دفع احساسات بفرزندان بوده باشد ، و هم نمیتواند وجدان نیازمند به مهر خود را اشباع و اقناع نماید . اسلام کوششها کرده که ناجوانمردی و طلاقهای ناجوانمردانه از میان برود و مردان جوانمردانه از زنان نگهداری و پذیرائی کنند . ولی اسلام بر خود بعنوان یک قانونگذار ، و بر زن بعنوان مرکز منظومه خانوادگی و رابط جذب و دفع احساسات ، نمی‌پسندد که زن را به زور و اجبار در نزد مرد ناجوانمرد نگهداری کند . آنچه اسلام کرده است درست نقطه مقابل کاری است که غرب و غرب پرستان کرده و میکنند . اسلام با عوامل ناجوانمردی و بی وفائی و هوسبازی سخت نبرد میکند اما حاضر نیست زن را بزور به ناجوانمرد و بی وفا بچسباند . اما غربیان و غرب پرستان روزبروز بر عوامل ناجوانمردی و بی وفائی و هوسبازی مرد میافزایند آنگاه میخواهند زن را بزور بمرد هوسباز و بی وفا و ناجوانمرد بچسبانند . . . تصدیق میفرمائید که اسلام با اینکه ناجوانمردان را بهیچوجه صفحه۳۲۷ در نگهداری زن مجبور نکرده و آنها را آزاد گذاشته است و همه مساعی خود را در راه زنده نگهداشتن روح انسانیت و جوانمردی بکار برده است ، عملا توانسته است بمیزان بسیار قابل توجهی از طلاقهای ناجوانمردانه بکاهد . در صورتیکه دیگران که توجهی به اینمسائل ندارند و همه سعادتها را از زور و سر نیزه طلب می‌کنند موفقیتهای بسیار کمتری در این زمینه داشته‌اند ، گذشته از طلاق‌هائیکه به تقاضای زنان در اثر ناسازگاری و بقول مجله نیوزویک بخاطر " کامجوئی " زنان صورت میگیرد ، طلاقهائیکه بوسیله بوالهوسی مردان در آنجاها صورت گرفته و میگیرد از آنچه در میان ما صورت میگیرد بسی افزونتر است .

طبیعت صلح خانوادگی با سایر صلحها جدا است

بطور قطع در میان زن و مرد باید صلح و سازش برقرار باشد . اما صلح و سازشی که در زندگی زناشوئی باید حکمفرما باشد با صلح و سازشی که میان دو همکار ، دو شریک ، دو همسایه ، دو دولت مجاور و هم مرز باید برقرار باشد تفاوت بسیار دارد . صلح و سازش در زندگی زناشوئی نظیر صلح و سازشی است که میان پدران و مادران با فرزندان باید برقرار باشد که مساوی است با گذشت و فداکاری و علاقمندی بسرنوشت یکدیگر و شکستن حصار دو گانگی ، و سعادت او را سعادت خود دانستن و بدبختی او

را بدبختی خود دانستن . بر خلاف صلح و سازش میان دو همکار یا دو شریک یا دو همسایه یا دو دولت مجاور . اینگونه صلحها عبارت است از عدم تعرض و عدم تجاوز به حقوق یکدیگر . در میان دو دولت متخاصم " صلح مسلح " هم کافی صفحه۳۲۸ است . اگر نیروی سومی دخالت کند و نوار مرزی دو کشور را اشغال کند و مانع تصادم نیروهای دو کشور شود صلح برقرار شده است زیرا صلح سیاسی جز عدم تعرض و عدم تصادم مفهومی ندارد . اما صلح خانوادگی غیر از صلح سیاسی است . در صلح خانوادگی عدم تجاوز بحقوق یکدیگر کافی نیست ، از صلح مسلح کاری ساخته نیست . چیزی بالاتر و اساسی‌تر ضرورت دارد ، اتحاد و یگانگی و آمیخته شدن روحها باید تحقق پذیرد ، همچنانکه در صلح و سازش میان پدران و فرزندان نیز چیزی بالاتر از عدم تعرض ضروری است . متأسفانه مغرب زمین به علل تاریخی و احیانا منطقه‌ای ، با عواطف (حتی در محیط خانوادگی) بیگانه است ، صلح خانوادگی از نظر غربی با صلح سیاسی یا اجتماعی تفاوتی ندارد . غربی همانطوریکه با تمرکز نیرو در مرز دو کشور صلح برقرار می‌کند ، می‌خواهد با تمرکز قوه دادگستری در مرز حیات زن و مرد صلح برقرار کند ، غافل از اینکه اساس زندگی خانوادگی برچیده شدن مرز است ، وحدت است ، بیگانه شمردن هر نیروی دیگر است . غرب پرستان بجای اینکه مغرب زمین را به اشتباهاتش در مسائل خانوادگی واقف کنند و به افتخارات خود بنازند ، چنان در همرنگ شدن با آنها سر از پا نمیشناسند که خودشانرا هم فراموش کرده‌اند . اما این خود گم کردن دیری نخواهد پائید و با زمانیکه مشرق زمین شخصیت خود را باز یابد و قلاده بندگی غرب را پاره نماید و به فکر مستقل و فلسفه مستقل زندگی خویش تکیه کند فاصله زیادی نداریم . در اینجا ذکر دو مطلب لازم است : صفحه۳۲۹

اسلام ، از هر عامل انصراف از طلاق استقبال می‌کند

۱ - ممکنست بعضی افراد از گفته‌های پیش چنین نتیجه‌گیری کنند که ما مدعی هستیم برای طلاق مرد هیچگونه مانعی نباید به وجود آورد ، همینکه مردی تصمیم به طلاق گرفت باید راهرا از هر جهت بروی او باز گذاشت . خیر ، چنین نیست آنچه ما درباره نظر اسلام گفتیم فقط این بود که از زور و جبر قانون نباید به عنوان مانع در جلو مرد استفاده کرد . اسلام از هر چیزی که مرد را از طلاق منصرف کند استقبال می‌کند ، اسلام عمدا برای طلاق شرائط و مقرراتی قرار داده که طبعا موجب تأخیر افتادن طلاق و غالبا موجب انصراف از طلاق می‌گردد . اسلام علاوه بر اینکه مجریان صیغه و شهود و دیگرانرا توصیه کرده که با کوششهای خود مرد را از طلاق منصرف کنند ، طلاق را جز در حضور دو شاهد عادل صحیح نمیداند ، یعنی همان دو نفری که اگر بنا باشد طلاق در حضور آنها صورت بگیرد بواسطه خاصیت عدالت و تقوی خود منتهای سعی و کوشش را برای ایجاد صلح و صفا میان زن و مرد بکار میبرند . اما اینکه امروز معمول شده است که مجری طلاق صیغه طلاق را در حضور دو نفر عادل جاری میکند که زوجین را هرگز ندیده و نمی‌شناسند و فقط اسمی از زوجین در حضور آنها برده میشود ، مطلب دیگری است و ربطی بنظر و هدف اسلام ندارد ، معمول میان ما اینست که مجریان طلاق دو نفر عادل را پیدا می‌کنند و نام زوجین را در حضور آنها میبرند . مثلا میگویند : زوج ، احمد و زوجه فاطمه ، من بوکالت از زوج زوجه را طلاق دادم . اما این احمد و فاطمه کیست ؟ آیا عدلین که بعنوان شهود صفحه ۳۳۰ صیغه طلاق را گوش می‌کنند آنها را دیده‌اند ؟ آیا اگر روزی بنای شهادت شد میتوانند شهادت بدهند که در حضور ما طلاق این دو نفر بالخصوص جاری شده است ؟ البته نه . پس این چه جور شهادتی است ؟ من نمی‌دانم . بهر حال یکی از اموری که موجب انصراف مردان از طلاق میگردد لزوم حضور عدلین است ، اگر به صورت صحیحی عمل بشود . اسلام برای ازدواج که آغاز پیمان است حضور عدلین را شرط ندانسته است ، زیرا نمیخواسته است عملا موجبات تأخیر افتادن کار خیری را فراهم کند . ولی برای طلاق با اینکه پایان کار است حضور عدلین را شرط دانسته است . همچنین اسلام در مورد ازدواج ، عادت ماهانه زن را

مـانع وقوع عقـد قرار نـداده است ، امـا آنرا مـانع وقوع طلاـق قرار داده است ، بـا اینکه چنـانکه میـدانیم عـادت ماهانه زن چون مانع آمیزش زنـاشوئی زن و مرد است بـا ازدواج مربوط میشود نه بـا طلاـق که فصل جـدائی است و زن و مرد از آن به بعـد با هم کاری ندارنـد . قاعـدتا میبایست اسـلام اجراء صـیغه ازدواج را در حال عادت ماهانه زن جایز نشـمارد . زیرا ممکنست زن و مردی که تازه بهم میرسـند رعایت لزوم پرهیز در وقت عادت را نکننـد ، بر خلاف طلاق که فصل جدائی است و عادت ماهانه در آن تأثیر ندارد . ولی اسـلام از آنجا که طرفـدار " وصل " و مخالف " فصل " است ، زمان عادت را مانع صـحت طلاق قرار داده ، ولی مانع صـحت عقد ازدواج قرار نداده است . در بعضـی از مواقع سه ماه " تربص " لازم است تا اجازه صیغه طلاق داده شود . بدیهی است این همه عائق و مانع ایجاد کردن به منظور اینست صـفحه۳۳۱ که در اینمدت ناراحتیها و عصـبانیتهائی که موجب تصمیم به طلاق شده است از میان برود و زن و مرد بزندگی عادی خود برگردند . بعلاوه ، آنجا که کراهت از طرف مرد باشد و طلاق بصورت رجعی صورت گیرد ، مدتی را بنام " عده " برای مرد مهلت قرار داده که می‌تواند در آن مدت رجوع کند . اسلام به ملاحظه اینکه هزینه ازدواج و هزینه عده و نگهداری فرزندان را به عهده مرد گذاشـته است یک مانع عملی برای مرد تراشیده است . مردی که بخواهد زن خود را طلاق دهـد و زن دیگر بگیرد ، بایـد نفقه عـده زن اول را بدهد ، هزینه فرزندانی که از او دارد بر عهده بگیرد ، برای زن نو مهر قرار دهد ، و از نو زیر بار هزینه زندگی او و فرزندانی که بعدا از او متولد می‌شود برود . این امور به علاوه مسؤولیت سـرپرستی کودکان بی مادر ، دورنمای وحشـتناکی از طلاق برای مرد می‌سازد و خود به خود جلو تصمیم او را به طلاق می‌گیرد . گذشته از همه اینها ، اسـلام آنجـا که بیم انحلاـل و از هم پاشیدگی کـانون خانوادگی در میان باشـد لازم دانسـته است که دادگاه خانوادگی تشـکیل و حکمیـت برقرار گردد . بـاین ترتیب کـه یکنفر داور بـه نماینـدگی از طرف مرد و یکنفر داور دیگر به نماینـدگی از طرف زن برای رسـیدگی و اصـلاح معین می‌شونـد . داوران منتهـای کوشـش خود را دربـاره اصـلاح آنها بعمل می‌آورنـد و اختلافات آنها را حل میکنند و احیانا با مشورت قبلی با خود زن و مرد اگر جدائی میان آنها را اصـلح تشخیص دادند آنها را از یکدیگر جدا میکنند . البته اگر در میان خاندان زوجین افرادی باشـند که صـلاحیت حکمیت داشته باشند آنها نسبت به صفحه۳۳۲ دیگران اولویت دارند . این نص قرآن کریم است که در آیه ۳۵ از سوره النساء میفرماید : « و ان خفتم شقاق بینهما فابعثوا حکما من اهله و حکما من اهلها ، ان یریـدا اصـلاحا یوفق الله بینهما ان الله کان علیما خبیرا ». یعنی اگر بیم آن داشـته باشـید که میان زن و شوهر شـکاف و جدائی بیفتد ، یک نفر داور از خاندان مرد و یک نفر داور از خاندان زن برانگیزید ، اگر داوران نیت اصـلاح داشـته باشند خداوند میان آنها توافق ایجاد میکند ، خداوند دانا و مطلع است . صاحب تفسیر کشاف در تفسیر کلمه " حکم " می‌گوید " : ای رجلا مقنعا رضـیا یصـلح لحکومه العـدل والاصـلاح بینهمـا . " یعنی کسـی که بعنوان داور انتخاب میشود ، بایـد مورد اعتماد و دارای نفوذ کلام و منطق نافذ بوده باشد ، پسندیده و شایسته برای داوری عادلانه و برای اصلاح باشد . سپس میگوید علت اینکه در درجه اول باید داورها از میان خاندان زوج و زوجه انتخاب شوند اینست که نزدیکان زوجین از واقعیات جاری میان آنها با خبرترند ، و هم علاقه آنها به اصـلاح ، بواسـطه خویشاونـدی ، از بیگانه بیشتر است . بعلاوه زوجین اسـرار دل خود را در حضور خویشاوند بهتر از بیگانه آشـکار می‌کنند . اسـراری را که حاضـر نیستند به بیگانه بگویند به خویشاوندان می‌گویند . راجع باینکه آیا تشکیل حکمیت واجب است یا مستحب ، میـان علمـا اختلاف است ، محققین عقیـده دارنـد این کار وظیفه حکومت است و واجب است . شـهید ثانی در مسالک صـریحا فتوا میدهـد که مسئله داوری بترتیبی که گفته شد واجب و ضـروری است و وظیفه حکام است که همواره اینکار را بکنند . صـفحه۳۳۳ سیـد محمد رشـید رضا صاحب تفسیر المنار پس از آنکه رأی میدهد که تشـکیل حکمیت واجب است ، به اختلاف علماء اسـلامی راجع به وجوب و اسـتحباب این کـار اشـاره می‌کنـد و سپس می‌گویـد : آنچه عملاـ در میان مسـلمین وجود نـدارد خود این کار و اسـتفاده از مزایـای بی پایان آن است ، طلاقها مرتب صورت میگیرد و شـقاقها و خلافها در خانه‌ها راه می‌یابـد بـدون آنکه از اصـل حکمیت که نص قرآن کریم است کوچکترین اسـتفاده‌ای بشود ، تمام نیروی علماء مسـلمین صرف بحث و جذل در اطراف وجوب

و استحباب این کار شده است . کسی پیدا نشد که بگوید بالاخره چه واجب و چه مستحب ، چرا قدمی برای عملی شدن آن بر نمیدارید ؟ چرا همه نیروها صرف بحث و جدل میشود ؟ اگر بنا است عمل نشود و مردم از مزایای آن استفاده نکنند چه فرق میکند که واجب باشد یا مستحب ؟ شهید ثانی راجع به شروطی که داورها بخاطر اصلاح میان زوجین می‌توانند بزوج تحمیل کنند اینطور میگوید " : مثلا داوران زوج را ملزم میکنند که زوجه را در فلان شهر یا فلان خانه سکنی دهد ، یا اینکه فی المثل مادر خود را یا زن دیگر خود را در خانه او ولو در اتاق جداگانه سکنی ندهد . یا مثلا مهر زن را که بذمه گرفته است نقد بپردازد . یا اگر پولی از زن بقرض گرفته است فورا بپردازد . " غرض اینست که هر اقدامی که سبب تأخیر اقدام زوج در تصمیم بطلاق بشود ، از نظر اسلام عمل صحیح و مطلوبی است . از اینجا پاسخ پرسشی که در مقاله ۲۲ باینصورت مطرح شد " : آیا اجتماع یعنی آن هیئتی که بنام محکمه و غیره نماینده صفحه۳۳۴ اجتماع است ، حق دارد در امر طلاق که از نظر اسلام مبغوض و منفور است مداخله کند باینصورت که از تسریع در تصمیم مرد بطلاق جلوگیری کند . " ؟ جواب اینست : البته میتواند چنین کاری بکند . زیرا همه تصمیمهائی که بطلاق گرفته میشود نشانه مرگ واقعی ازدواج نیست ، بعبارت دیگر همه تصمیم‌هائیکه درباره طلاق گرفته میشود دلیل خاموش شدن کامل شعله محبت مرد و سقوط زن از مقام و موقع طبیعی خود و عدم قابلیت مرد برای نگهداری از زن نیست . غالب تصمیمها در اثر یک عصبانیت و یا غفلت و اشتباه پیدا میشود . جامعه هر اندازه و بهر وسیله اقداماتی بعمل آورد که تصمیمات ناشی از عصبانیت و غفلت عملی نشود بجاست و مورد استقبال اسلام است . محاکم بعنوان نمایندگی از اجتماع ، میتوانند متصدیان دفاتر طلاق را از اقدام بطلاق ، تا وقتی محکمه عدم موفقیت خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین باطلاع آنها نرسانده است منع کنند ، محاکم کوشش خود را در ایجاد صلح و سازش میان زوجین به عمل می‌آورند و فقط هنگامی که بر محکمه ثابت شد که امکان صلح و سازش میان زوجین نیست گواهی عدم امکان سازش صادر و به اطلاع صاحبان دفاتر میرساند .

سوابق خدمت زن در خانواده

۲ – مطلب دیگر اینکه طلاق‌های ناجوانمردانه علاوه بر انحلال کانون مقدس خانوادگی اشکالات خاصی برای شخص زن بوجود می‌آورد که نباید آنها را نادیده گرفت . زنی سالها با صمیمیت در صفحه۳۳۵ خانه مردی زندگی میکند و چون میان او و خودش دوگانگی قائل نیست و آن خانه را خانه خود و لانه خود میداند منتهای خدمت و مجاهدت را برای سر و سامان دادن به آن خانه بکار میبرد . غالبا زنها (به استثنای زنان باصطلاح طبقات متجدد شهری " کار خدمت و زحمت و صرفه‌جوئی در خوراک و لباس و هزینه خانه را بجائی میرسانند که خود مردان را ناراضی میکنند ، از آوردن خدمتکار بخاطر اینکه در هزینه زندگی صرفه‌جوئی شود مضایقه مینمایند . نیرو و جوانی و سلامت خود را فدای خانه ولانه و آشیانه و در واقع فدای شوهر میکنند . اکنون فرض کنید شوهر چنین زنی پس از سالها زندگی مشترک ، هوس زن نو و طلاق همسر کهنه بسرش میزند و میخواهد زن نو را به لانه و آشیانه زن اول که به قیمت عمر و جوانی و سلامت و آرزوهای بر باد رفته او تمام شده بیاورد . میخواهد با محصول دسترنج زن اول با زن دیگر عیاشی و هوسرانی کند ، تکلیف این کار چیست ؟ اینجا دیگر تنها مسئله بهم خوردن کانون خانوادگی و گسیخته شدن رابطه زوجیت مطرح نیست که گفته شود ناجوانمردی شوهر مرگ ازدواج است و تحمیل زن بمرد ناجوانمرد دون شأن و مقام طبیعی زن است . مسئله دیگری مطرح است : مسئله آواره و بی آشیانه شدن ، مسئله تحویل دادن آشیانه خود ساخته را برقیب ، مسئله هدر رفتن رنجها و کارها و زحمتها و خدمتها مطرح است . شوهر و کانون خانوادگی و خاموش شدن شعله حیات خانوادگی به جهنم ، هر انسانی لانه و آشیانه‌ای می‌خواهد و به لانه و آشیانه‌ای که به دست خود برای صفحه۳۳۶ خود ساخته است علاقه‌مند است . اگر مرغی را از خانه و لانه‌ای که برای خود ساخته است بیرون کنند از خود دفاع میکند ، آیا زن حق ندارد از لانه و آشیانه خود دفاع

کند ؟ آیا این کار از طرف مرد ظلم واضح نیست ؟ اسلام از این نظر چه فکری کرده است ؟ بعقیده ما این مشکله کاملا قابل توجه است . غالب ناراحتی‌هائی که بواسطه طلاق‌های ناجوانمردانه صورت میگیرد از این ناحیه است . در اینگونه موارد است که طلاق تنها فسخ زوجیت نیست ، ورشکستگی و نابودی زن است . اما همانطوری که در متن پرسش اشاره شد ، مسئله خانه و آشیانه با مسئله طلاق دو تاست ، این دو را از یکدیگر باید تفکیک کرد . از نظر اسلام و مقررات اسلامی این مشکل حل شده است . این مشکل از جهل بمقررات اسلامی و از سوء استفاده مردان از حسن نیت و وفاداری زنان بوجود آمده است . این مشکل از آنجا پیدا شده که غالبا مردان و زنان گمان میکنند کار و خدمتی که زن در خانه مرد میکند و محصولی که از آن کارها پدید می‌آید به مرد تعلق دارد ، بلکه گمان می‌کنند مرد حق دارد که به زن مانند یک برده یا مزدور فرمان دهد و بر زن واجب است که فرمان او را در این مسائل بپذیرد . در صورتی که مکرر گفته‌ایم که زن از نظر کار و فعالیت آزادی کامل دارد و هر کاری که می‌کند بشخص خود او تعلق دارد و مرد حق ندارد بصورت یک کارفرما در مقابل زن ظاهر شود . اسلام با استقلال اقتصادی که به زن داده و به علاوه هزینه زندگی او و فرزندانش را بعهده مرد گذاشته است به او فرصت کافی و کامل داده که خود را از صفحه۳۳۷ نظر مال و ثروت و امکانات یک زندگی آبرومندانه از مرد مستغنی نماید بطوری که طلاق و جدائی از این نظر برای او نگرانی به وجود نیاورد ، زن تمام چیزهائی که خود برای لانه و آشیانه خود فراهم آورده باید متعلق بخود بداند و مرد حق ندارد آنها را از او بگیرد . اینگونه نگرانیها در رژیمهائی وجود دارد که زن را مجبور به کار کردن در خانه شوهر میدانند و محصول کار او را هم متعلق به شوهر میدانند نه بخود او . نگرانیهائی هم که در میان مردم ما وجود دارد غالبا ناشی از جهالت و بی خبری از قانون اسلامی است . علت دیگر این ناراحتی‌ها سوء استفاده مرد از وفاداری زن است ، برخی از زنان نه بخاطر بی خبری از قانون اسلام بلکه بخاطر اعتماد بشوهران در خانه آنها فداکاری می‌کنند . دلشان می‌خواهد حساب من و تو در کار نباشد . سخن مال من و تو در میان نباشد . از اینرو در فکر خود و در فکر استفاده از فرصتی که اسلام به آنها داده است نمی‌افتند . یک وقت چشم باز می‌کنند که می‌بینند عمر خود را در فداکاری برای یک عنصر بی وفا صرف کرده‌اند و فرصتهای کافی که اسلام به آنها داده است از کف داده‌اند . اینگونه زنان از اول باید توجه داشته باشند که " چه خوش بی مهربانی از دو سر بی " اگر بناست زن از حق شرعی خود در اندوختن مال و ثروت و تشکیل لانه و آشیانه بنام خود صرف نظر کند و نیروی کار خود را هدیه مرد نماید . مرد هم در عوض به حکم « " و اذا حییتم بتحیه فحیوا باحسن منها او ردوها " »باید به همان اندازه یا بیشتر بعنوان هدیه و بخشش نثار زن نماید ، در میان صفحه۳۳۸ مردان با وفا همیشه معمول بوده و هست که در عوض فداکاریها و خدمات صادقانه زن ، اشیاء گرانبها و خانه و یا مستغل دیگری به زن خود هدیه کرده‌اند . بهر حال مقصود اینست که مشکله بی آشیانه شدن زن بقانون طلاق مربوط نیست . تغییر قانون طلاق آنرا اصلاح نمی‌کند . این مشکله بمسئله استقلال و عدم استقلال اقتصادی زن مربوط است و اسلام آنرا حل کرده است . این مشکله در میان ما از بی خبری گروهی از زنان از تعالیم اسلامی ، و غفلت و ساده دلی گروهی دیگر ناشی میشود . زنان اگر به فرصتی که اسلام در این زمینه به آنها داده است آگاه شوند و در فداکاری و گذشت در راه شوهر ساده دلی نشان ندهند این مشکل خود بخود حل شده است . صفحه۳۳۹

طلاق (۵)

اشاره

خواننده محترم در یاد دارد که در فصل ۲۲ گفتیم ناراحتیهای طلاق در میان ما از دو ناحیه است : یکی از ناحیه طلاقهای

ناجوانمردانه و ناشی از بی وفائی و نامردمی برخی از مردان ، دیگر از ناحیه خودداریهای ناجوانمردانه برخی مردان از طلاق زنی که امید سازش میان آنها نیست و فقط بخاطر زجر دادن زن ، نه بخاطر زندگی با او ، از طلاق خودداری میکنند . در دو فصل پیش راجع به قسمت اول بحث کردیم ، گفتیم اسلام از هر وسیله‌ای که مانع طلاقهای ناجوانمردانه بشود استقبال میکند و خود با تدابیر خاصی سعی کرده که اینگونه طلاقها صورت نگیرد ، اسلام فقط با استعمال زور و استفاده از قوه قهریه برای برقراری روابط خانوادگی مخالف است . از آنچه گفته شد معلوم شد که خانواده از نظر اسلام یک واحد زنده است و اسلام کوشش میکند این موجود زنده بحیات خود ادامه دهد . اما وقتی که این موجود زنده مرد ، اسلام با نظر صفحه ۳۴۰ تأسف به آن مینگرد و اجازه دفن آنرا صادر میکند ولی حاضر نیست پیکره او را با مومیای قانون مومیائی کند و با جسد مومیائی شده او خود را سر گرم نماید . معلوم شد علت اینکه مرد حق طلاق دارد اینست که رابطه زوجیت بر پایه علقه طبیعی است و مکانیسم خاصی دارد ، کلید استحکام بخشیدن و هم کلید سست کردن و متلاشی کردن آنرا خلقت بدست مرد داده است . هر یک از زن و مرد بحکم خلقت نسبت بهم وضع و موقع خاصی دارند که قابل عوض شدن یا همانند شدن نیست . اینوضع و موقع خاص بنوبه خود علت اموری است و از آنجمله حق طلاق است . و به عبارت دیگر علت این امر نقش خاص و جداگانه‌ای است که هر یک از زن و مرد در مسئله عشق و جفتجوئی دارند نه چیز دیگر .

حق طلاق ، ناشی از نقش خاص مرد در مسأله عشق است نه از مالکیت او

از اینجا شما می‌توانید به ارزش تبلیغات عناصر ضد اسلامی پی ببرید . این عناصر گاهی میگویند علت اینکه اسلام بمرد حق طلاق داده است اینست که زن را صاحب اراده و میل و آرزو نمیشناسد ، او را در ردیف اشیاء میداند نه اشخاص ، اسلام مرد را مالک زن میداند و طبعا بحکم « " الناس مسلطون علی اموالهم " » به او حق می‌دهد هر وقت بخواهد مملوک خود را رها کند . معلوم شد منطق اسلام مبتنی بر مالکیت مرد و مملوکیت زن نیست ، معلوم شد منطق اسلام خیلی دقیق‌تر و عالیتر از سطح افکار این نویسندگان است . اسلام باشعاع وحی به نکات و رموزی صفحه۳۴۱ در اساس و سازمان بنیان خانوادگی پی برده است که علم پس از چهارده قرن خود را به آنها نزدیک می‌کند .

طلاق ، از آن جهت رهائی است که ماهیت طبیعی ازدواج ، تصاحب است

و گاهی میگویند : طلاق چرا صورت رهائی دارد ؟ حتما باید صورت قضائی داشته باشد . به اینها باید گفت طلاق از آن جهت رهائی است که ازدواج تصاحب است ، شما اگر توانستید قانون جفتجوئی را در مطلق جنس نر و ماده عوض کنید و حالت طبیعی ازدواج را از صورت تصاحب خارج کنید ، اگر توانستید در روابط جنس نر و جنس ماده اعم از انسان و حیوان ، برای هر یک از آنها نقش مشابه یکدیگر بوجود آورید و قانون طبیعت را تغییر دهید ، میتوانید طلاق را از صورت رهائی خارج کنید . یکی از این عناصر مینویسد " : عقد ازدواج را عموما فقهای شیعه از عقود لازمه شمرده‌اند و قانون مدنی ایران را هم بظاهر آنرا عقد لازم میداند ، و لیکن من می‌خواهم بگویم عقد نکاح مطابق فقه اسلام و قانون مدنی ایران فقط نسبت به زن لازم است ، نسبت بمرد عقدی است جایز ، زیرا او هر وقت می‌تواند اثر عقد مذکور را از بین برده ازدواج را بهم بزند . " سپس میگوید " : عقد ازدواج نسبت بمرد جایز است و نسبت به زن لازم میباشد و این یک بی عدالتی قانونی است که زن را اسیر مرد قرار داده است . من هر وقت عبارت ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی کشور شاهنشاهی ایرانرا (قانون حق مرد بطلاق) میخوانم ، از بانوان ایرانی و از این مدارس و

دانشگاهها و از این قرن اتم صفحه۳۴۲ و اقمار و دموکراسی خجالت می‌کشم . " این آقایان اولا نتوانسته‌اند یک امر واضحی را درک کنند و آن اینکه طلاق غیر از فسخ ازدواج است ، اینکه میگویند عقد ازدواج طبیعتا لازم است ، یعنی هیچیک از زوجین (به استثناء موارد خاصی) حق فسخ ندارند ، اگر عقد فسخ شود تمام آثار آن از میان میرود و کان لم یکن میشود ، در مواردی که عقد ازدواج فسخ میگردد تمام آثار ، و از آنجمله مهر از میان میرود ، زن حق مطالبه آن را ندارد . همچنین نفقه ایام عده ندارد ، بر خلاف طلاق که علقه زوجیت را از میان میبرد ولی آثار عقد را بکلی از میان نمی‌برد ، اگر مردی زنی را عقد کند و برای او فرضا پانصدهزار تومان مهر قرار دهد و بعد از یک روز زندگی زناشوئی بخواهد زن را طلاق دهد باید تمام مهر را بعلاوه نفقه ایام عده بپردازد ، و اگر مرد بعد از عقد و قبل از ارتباط زناشوئی زن را طلاق دهد باید نصف مهر را بپردازد و چون چنین زنی عده ندارد نفقه ایام عده طبعا موضوع ندارد . پس معلوم میشود طلاق نمی‌تواند همه آثار عقد را از میان ببرد ، در صورتیکه اگر ازدواج نامبرده فسخ بشود ، زن حق مهر ندارد ، از همین جا معلوم میشود طلاق غیر فسخ است . حق طلاق با لازم بودن عقد ازدواج منافات ندارد . اسلام دو حساب قائل شده است : حساب فسخ و حساب طلاق . حق فسخ را در مواردی قرار داده است که پاره‌ای از عیوب در مرد یا زن باشد . این حق را هم به مرد داده و هم به زن بر خلاف حق طلاق که در صورت مردن و بی جان شدن حیات خانوادگی صورت میگیرد و منحصر به مرد است . اینکه اسلام حساب طلاق را از حساب فسخ جدا کرده و برای صفحه۳۴۳ طلاق مقررات جداگانه‌ای وضع کرده است میرساند که در منطق اسلام ، اختیار صفحه۳۴۴ که هم در فقه اسلام مورد قبول است ، و هم قانون مدنی ایران به آن تصریح کرده است . ضمنا برای اینکه مرد از توکیل خود صرفنظر نکند و این حق تفویضی را از زن سلب ننماید یعنی به صورت وکالت بلا عزل در آید معمولا این توکیل را به عنوان شرط ضمنی در یک عقد لازم قرار میدهند . بموجب این شرط ، زن مطلقا یا در موارد خاصی که قبلا معین شده است می‌تواند خود را مطلقه نماید . لهذا از قدیم الایام زنانی که از بعضی جهات نسبت بشوهران آینده‌شان نگرانی داشتند ، بصورت شرط ضمن العقد برای خود حق طلاق را محفوظ میداشتند و عنداللزوم از آن استفاده میکردند . علیهذا از نظر فقه اسلامی ، زن حق طلاق بصورت طبیعی ندارد . اما بصورت قراردادی ، یعنی بصورت شرط ضمن العقد می‌تواند داشته باشد . ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی چنین می‌گوید " طرفین عقد ازدواج میتوانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند ، مثل اینکه شرط شود هر گاه شوهر ، زن دیگر بگیرد ، یا در مدت معینی غایب شود ، یا ترک انفاق نماید ، یا بر علیه حیات زن سوء قصد کند ، یا سوء رفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود ، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهائی خود را مطلقه نماید . " چنانکه ملاحظه میفرمائید ، اینکه میگویند از نظر فقه اسلامی و قانون مدنی ایران ، طلاق حق یکجانبه است که به مرد داده شده صفحه۳۴۵ و از زن بکلی سلب شده سخن صحیحی نیست . از نظر فقه اسلامی و هم از نظر قانون مدنی ایران حق طلاق بصورت یک حق طبیعی برای زن وجود ندارد ولی بصورت یک حق قراردادی و تفویضی میتواند وجود داشته باشد . اکنون نوبت آن است که بقسمت دوم بحث خود یعنی موضوع امتناع‌های ناجوانمردانه و ستمگرانه بعضی از مردان از طلاق بپردازیم . ببینیم آیا اسلام راه حلی برای این مشکل که حقیقتا هم مشکل بزرگی است پیش بینی کرده یا نه ؟ در فصل آینده در اطراف این مطلب تحت عنوان " طلاق قضائی " بحث خواهیم کرد ، ضمنا از اینکه سخن ما در قسمت اول طولانی شد معذرت میخواهم . صفحه۳۴۶

طلاق قضائی

توضیحات

طلاق قضائی ، یعنی طلاقی که بوسیله قاضی نه بوسیله زوج صورت بگیرد . در بسیاری از قوانین جهان ، اختیار طلاق مطلقا در دست قاضی است و تنها محکمه است که می‌تواند به طلاق و انحلال زوجیت رأی بدهد ، از نظر این قوانین تمام طلاقها طلاق قضائی است . ما در مقالات گذشته با توجه بروح ازدواج و هدف از تشکیل کانون خانوادگی و مقام و موقعی که زن باید در محیط خانوادگی داشته باشد بطلان این نظریه را روشن کردیم و ثابت کردیم طلاقهائی که جریان عادی خود را طی میکند نمیتواند بسته بنظر قاضی باشد . بحث فعلی ما در اینست که آیا از نظر اسلام ، قاضی با همه شرائط سخت و سنگینی که اسلام برای قاضی قائل است در هیچ شرائط و اوضاع و احوالی حق طلاق ندارد ، یا اینکه در شرایط خاصی چنین حقی برای قاضی پیدا میشود ؟ هر چند آن صفحه۳۴۷ را طلاق دهد ، یعنی از طلاق او امتناع نکند ، حقوق واجبه او را بعلاوه مبلغی دیگر به عنوان سپاسگزاری به او بپردازد (« و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره ») و علقه زناشوئی را پایان یافته اعلام کند . اما اگر جریان طبیعی خود را طی نکند چطور ؟ یعنی اگر مردی پیدا شود که نه سر زندگی و حسن معاشرت و تشکیل کانون خانوادگی سعادتمندانه و اسلام پسندانه دارد ، و نه زن را آزاد میگذارد که دنبال کار خود برود ، بعبارت دیگر نه بوظایف زوجیت و جلب نظر و رضایت زن تن می‌دهد ، و نه به طلاق رضایت می‌دهد ، در اینجا چه باید کرد ؟ . طلاق طبیعی نظیر زایمان طبیعی است که خود بخود جریان طبیعی خود را طی می‌کند . اما طلاق از طرف مردی که نه بوظائف خود عمل می‌کند و نه به طلاق تن می‌دهد ، نظیر زایمان غیر طبیعی است که با کمک پزشک و جراح نوزاد را باید بیرون آورد . آیا بعضی ازدواجها سرطان است و زن باید بسوزد و بسازد ؟ اکنون ببینیم اسلام درباره اینگونه طلاقها و اینگونه مردان چه میگوید ؟ آیا باز هم میگوید کار طلاق صددرصد بسته بنظر مرد است و اگر چنین مردی بطلاق رضایت نداد ، زن باید بسوزد صفحه۳۴۸ و بسازد و اسلام دستها را روی یکدیگر میگذارد و از دور این وضع ظالمانه را تماشا می‌کند ؟ عقیده بسیاری همینست . میگویند : از نظر اسلام این کار چاره‌پذیر نیست ، این یک نوع سرطان است که احیانا افرادی گرفتار آن میشوند و چاره ندارد ، زن باید بسوزد و بسازد تا تدریجا شمع حیاتش خاموش شود . بعقیده اینجانب ، این طرز تفکر با اصول مسلم اسلام تضاد قطعی دارد . دینی که همواره دم از عدل میزند "، قیام بقسط " یعنی برقراری عدالت را بعنوان یک هدف اصلی و اساسی همه انبیا میشمارد (« لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط ») چگونه ممکن است برای چنین ظلم فاحش و واضحی چاره اندیشی نکرده باشد ؟ ! مگر ممکن است اسلام قوانین خود را بصورتی وضع کند که نتیجه‌اش این باشد که بیچاره‌ای مانند یک بیمار سرطانی رنج بکشد تا بمیرد ؟ ! موجب تأسف است که برخی افراد با اینکه اقرار و اعتراف دارند که اسلام دین " عدل " است و خود را از " عدلیه " میشمارند ، اینچنین نظر میدهند . اگر بنا بشود قانون ظالمانه‌ای را تحت عنوان " سرطان " به اسلام ببندیم مانعی نخواهد بود که قانون ستمگرانه دیگریرا بعنوان" کزاز " و قانون دیگریرا به بهانه " سل " و قانون دیگریرا بعنوان " فلج اعصاب " و قوانین ستمگرانه دیگریرا به بهانه‌های دیگر بپذیریم . اگر اینچنین است پس اصل " عدل " که رکن اساسی تقنین اسلامی است کجا رفت " ؟ قیام بقسط " که هدف انبیا است کجا رفت ؟ صفحه۳۴۹ میگویند - سرطان . عرض میکنم بسیار خوب ، سرطان ، آیا اگر بیماری دچار سرطان شد ، و با یک عمل ساده بشود سرطان را عمل کرد ، نباید فوری اقدام کرد و جان بیماران را نجات داد ؟ زنی که بهمسری مردی برای زندگی با او تن می‌دهد و بعد اوضاع و احوال بصورتی در می‌آید که آن مرد از اختیارات خود سوء استفاده می‌کند و از طلاق زن نه بخاطر زندگی و همسری ، بلکه برای اینکه از ازدواج آینده او با یک شوهر واقعی و مناسب جلوگیری کند و به تعبیر قرآن او را " کالمعلقه" نگهدارد ، خودداری میکند ، حقا چنین زنی مانند یک بیمار سرطانی گرفتار است . اما این سرطان ، سرطانی است که بسهولت قابل عمل است ، بیمار پس از یک عمل ساده شفای قطعی و کامل خود را باز میابد . این گونه عمل و جراحی بدست حاکمان و قاضیان شرعی واجد شرائط امکان پذیر است . همچنانکه در مقالات پیش اشاره کردیم یکی از دو مشکل بزرگ در جامعه ما امتناعهائی است که برخی مردان ستمگر از طلاق می‌کنند . و از این راه به نام دین و به بهانه دین ستم بزرگی مرتکب میشوند . این

ستمگریها بضـمیمه آن طرز تفکر غلط بنام اسـلام و دین که میگویـد : زن باید اینگونه سـتمها را بعنوان یک سـرطان غیر قابل علاج تحمل کنـد ، بیش از هر تبلیغ سوء دیگر علیه اسـلام اثر گذاشـته است . با اینکه بحث در اینمطلب جنبه فنی و تخصصـی دارد ، و از حـدود این سلسله مقالات خـارج است ، لازم میـدانم انـدکی در اطراف این مطلب بحث کنم ، تا بر بـد بینان روشن کنم که آنچه اسلام می گوید غیر از این حرفها است . صفحه ۳۵۰

بن بستها

اینگونه بن بسـتها منحصـر بمسائل ازدواج و طلاق نیست ، در موارد دیگر از قبیـل مسائل مالی نیز پیش می‌آیـد ، نخست ببینیم آیا اسـلام در غیر مورد ازدواج و طلاق با این بن بستها چه کرده است ؟ آیا اینها را بصورت بن بست و بصورت یک پدیده چاره ناپذیر پـذیرفته است یـا بن بست را از میـان برده و چاره کرده است . فرض کنیـد دو نفر از راه ارث یا از راه دیگر ، مالک یک کالای غیر قابل تقسیم از قبیل یک گوهر یا یک انگشتر یا اتومبیل یا تابلو نقاشی می‌شوند و حاضر نیستند مشترکا از آن استفاده کنند : به اینکه گاهی در اختیار یکی از آنها باشـد و گاهی در اختیار دیگری ، هیچکدام از آنها هم حاضـر نیست سـهم خود را بدیگری بفروشد و هیچگونه توافق دیگری نیز در زمینه اسـتفاده از آن مـال در میان آنها صورت نمیگیرد . از طرفی میـدانیم تصـرف هر یک از آنها در آن مـال موقوف به اذن و رضـایت طرف دیگر است . در این گونه موارد چه بایـد کرد ؟ آیـا بایـد آن مـال را معطـل و بلاـ اسـتفاده گذاشت و موضوع را بصورت یک مشـکله لا ینحل و یک حادثه بغرنج غیر قابل علاج رها کرد ؟ یا اینکه اسـلام برای اینگونه امور راه چـاره معین کرده است . حقیقت اینست که فقه اسـلامی این مسائـل را بصورت یک مشـکله لا ینحل نمی‌پـذیرد . حق مالکیت و اصـل تسـلط بر مـال را آنجـا که منجر به بی اسـتفاده مانـدن مـال باشـد محترم نمیشـمارد . در اینگونه موارد بخـاطر جلوگیری از بلا استفاده ماندن ثروت ، به حاکم شرعی بعنوان یک امر اجتماعی و یا به قاضی به عنوان یک مسأله اختلافی اجازه می‌دهد که علیرغم صفحه ۳۵۱ لجـاجت و امتنـاع صاحبـان حقوق ، ترتیب صـحیحی بدهنـد . مثلا مال مورد نظر اجاره داده شود و مال الاجاره میان آنها تقسیم شود و یا آن مال فروخته شود و قیمت آن در میان آنها قسمت بشود . به هر حال وظیفه حاکم یا قاضی است که بعنوان " ولی ممتنع " ترتیب صـحیحی باین کار بدهـد ، هیـچ ضـرورتی نـدارد که صاحبان اصـلی مال رضایت بدهنـد یا ندهنـد . چرا در اینگونه موارد رعایت حق مالکیت که یک حق قانونی است نمیشود ؟ برای اینکه اصل دیگری در کار است : اصل جلوگیری از ضایع شدن و بلا استفاده ماندن مال . رعایت مالکیت و تسلط صاحبان مال تا آنجا لازم است که منجر برکود و تعطیل و بلا استفاده ماندن مال و ثروت نشود . فرض کنید مال مورد اختلاف گوهر یا شمشـیر یا چیز دیگری از این قبیل است ، و هیچیک از آنها حاضـر نیست سهم خود را به دیگری بفروشـد ، اما هر دو نفر حاضـرند آن را دو نیم کننـد و هر کدام نیمی از آن را ببرد ، یعنی کار لجاجت را به آنجا کشانده‌اند که توافق کرده‌اند آن مال را از ارزش بیندازند . بدیهی است گوهر یا شمشـیر یا اتومبیلی که دو نیم بشود از ارزش میافتد . آیـا اسـلام اجـازه میدهـد ؟ خیر . چرا ؟ چون تضـییع مـال است . علامـه حلی از بزرگـان درجه اول فقهاء اسـلام میگویـد اگر آنها بخواهند چنین کاری بکنند حاکم باید جلو آنها را بگیرد ، توافق صاحبان ثروت کافی نیست که به آنها اجازه چنین کاری داده شود . صفحه ۳۵۲

بن بست طلاق

اکنون ببینیم در مسأله طلاق چه باید کرد . اگر مردی سـر ناسازگاری دارد ، حقوق و وظائفی را که اسـلام بر عهده او گذاشته است

که بعضی مالی است (نفقات) و بعضی اخلاقی است (حسن معاشرت) و بعضی مربوط بامر جنسی است (حق همخوابگی و آمیزش) انجام نمی‌دهد ، خواه هیچ یک از این حقوق و وظائف را ادا نکند یا بعضی از آنها را ، در عین حال حاضر هم نیست زن را طلاق دهد ، در اینجا چه باید کرد ؟ آیا اصل لازم و مورد اهمیتی از نظر اسلام وجود دارد که اسلام بحاکم یا قاضی شرعی اجازه مداخله بدهد همانطوریکه در مورد اموال چنین اجازه‌ای میدهد یا چنین اصلی وجود ندارد ؟

نظر آیت الله حلی

من در اینجا رشته سخن را بدست یکی از فقهاء طراز اول عصر حاضر ، آیت الله حلی مقیم نجف اشرف میدهم . معظم له در رساله‌ای بنام " حقوق الزوجیه " درباره این مطلب نظر داده‌اند . خلاصه نظریه ایشان در آنچه مربوط بحقوق زن و امتناع مرد است این است : ازدواج پیمان مقدسی است ، در عین حال نوعی شرکت میان دو انسان است و یک سلسله تعهدات برای طرفین بوجود می‌آورد ، تنها با انجام آن تعهدات است که سعادت طرفین تأمین میگردد . بعلاوه سعادت اجتماع نیز بستگی دارد به سعادت آنها و انجام یافتن تعهدات آنها در برابر یکدیگر . حقوق عمده زوجه عبارت است از نفقه و کسوه ، حق هم - صفحه۳۵۳ خوابگی و زناشوئی ، حسن معاشرت اخلاقی . اگر مرد از انجام تعهدات خود نسبت به زن شانه خالی کند ، و از طلاق نیز خودداری کند تکلیف زن چیست ؟ و چگونه باید با مرد مقابله شود ؟ در اینجا دو راه فرض میشود ، یکی اینکه حاکم شرعی حق دخالت داشته باشد و با اجرای طلاق کار را یکسره کند ، دیگر اینکه زن نیز بنوبه خود از انجام تعهدات خود در برابر مرد خودداری نماید . اما از نقطه نظر اول یعنی دخالت حاکم شرعی ، ببینیم روی چه اصل و چه مجوزی حاکم شرعی در اینگونه موارد حق دخالت دارد ؟ قرآن کریم در سوره بقره چنین می‌فرماید « " : الطلاق مرتان فامساك بمعروف او تسریح باحسان " » . . . یعنی حق طلاق (و رجوع) دو نوبت بیش نیست . از آن پس یا نگهداری به شایستگی و یا رها کردن به نیکی . و باز در سوره بقره می‌فرماید « " : و اذا طلقتم النساء فبلغن اجلهن فامسکوهن بمعروف او سرحوهن بمعروف و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلك فقد ظلم نفسه" » یعنی هر گاه زنان را طلاق دادید و موقع عده آنها رسید ، یا از آنها بخوبی نگهداری کنید و یا بخوبی جلوشانرا باز بگذارید . مبادا برای اینکه به آنها ستم کنید آنها را بشکل زیان آوری نگهداری کنید . هر که چنین کند باید بداند که به خویشتن ستم کرده است . از این آیات یک اصل کلی استفاده میشود و آن اینکه هر مردی در زندگی خانوادگی یکی از دو راه را باید انتخاب کند ، صفحه۳۵۴ یا تمام حقوق و وظائف را بخوبی و شایستگی انجام دهد (امساك بمعروف - نگهداری به شایستگی) و یا علقه زوجیت را قطع و زن را رها نماید (تسریح باحسان - رها کردن به نیکی) . شق سوم یعنی اینکه زن را طلاق ندهد و بخوبی و شایستگی هم از او نگهداری نکند ، از نظر اسلام وجود ندارد . جمله « " و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا غ "همان شق سوم را نفی میکند. و بعید نیست که جمله فوق مفهوم اعمی داشته باشد ، هم شامل مواردی بشود که زوج عمدا و تقصیرا زندگی را بر زن سخت و زیان آور می کند ، و هم شامل مواردی بشود که هر چند زوج تقصیر و عمدی ندارد ولی بهر حال نگهداری زن جز زیان و ضرر برای زن چیزی نیست . این آیات هر چند در مورد عده و رجوع و عدم رجوع مرد وارد شده و تکلیف مرد را روشن می کند که رجوع او باید بر پایه اساسی باشد ، به خاطر این باشد که بخواهد از زن بشایستگی نگهداری کند ، نه بخاطر اینکه بخواهد زن بیچاره را اذیت کند ، اما اختصاص باین مورد ندارد ، یک اصل کلی است و حقوق زوجیت را در همه وقت و همه حال بیان میکند . یعنی زوج بطور کلی در زندگی باید یکی از دو راه گذشته را انتخاب کند و راه سومی برایش وجود ندارد . بعضی از فقها از همین جا دچار لغزش شده خیال کرده‌اند این آیات مخصوص مردانی است که می‌خواهند در عده رجوع کنند . خیر ، این آیات تکلیف همه مردان را در هر حال در برابر همسرشان روشن میکند . دلیل ما بر این مطلب ، گذشته از سیاق آیات اینست که ائمه

اطهار باین آیات در غیر مورد عده نیز استدلال و استشهاد کرده‌اند . مثل اینکه امام باقر (ع) فرمود : ایلا کننده صفحه۳۵۵ (یعنی کسی که قسم میخورد که با زن خود نزدیکی نکند) پس از چهار ماه اجبارا باید قسم خود را بشکند و کفاره بدهد و یا زن خود را طلاق دهد . زیرا خداوند میفرماید : « امساک بمعروف او تسریح باحسان ». امام صادق در مورد مردی که بمرد دیگر وکالت داده بود که زنی برای او عقد کند و از جانب او مهر معین کند و وکیل اینکار را کرد ، اما موکل وکالت خود را انکار کرد . امام فرمود بر آن زن حرجی نیست که برای خود شوهر دیگری انتخاب کند . اما اگر آن مرد واقعا وکالت داده و عقدی که صورت گرفته است از روی وکالت بوده است ، بر او واجب است فی ما بینه و بین الله این زن را طلاق بدهد ، نباید این زن را بلاطلاق بگذارد . زیرا خداوند در قرآن میفرماید « " – فامساک بمعروف او تسریح باحسان . " »پس معلوم میشود ائمه اطهار این آیه را یک اصل کلی میدانند ، اختصاص بمورد خاص ندارد . حاکم شرعی آنجا که مرد نه بوظایف زوجیت عمل می‌کند و نه طلاق میدهد باید زوج را احضار کند . اول به او تکلیف طلاق کند . اگر طلاق نداد خود حاکم طلاق میدهد . امام صادق در روایتی که ابوبصیر از آن حضرت نقل کرده است فرمود " هر کس زنی دارد و او را نمیپوشاند و نفقه او را نمیپردازد ، بر پیشوای مسلمین لازم است که آنها را (بوسیله طلاق) از یکدیگر جدا کند . " این بود خلاصه بسیار مختصری از نظریه یک فقیه طراز اول عصر حاضر ، هر کس که تفصیل بیشتری بخواهد باید برساله حقوق الزوجیه از تقریرات درس معظم له مراجعه کند . چنانکه ملاحظه فرمودید جمله « " امساک بمعروف او تسریح باحسان صفحه۳۵۶ " یک اصل و قاعده کلی است که قرآن کریم در چهار چوب آن ، حقوق زوجیت را مقرر داشته است. علیهذا اسلام بحکم این اصل و بخصوص بموجب تأکیدی که با جمله « " و لا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا" » فرموده است بهیچوجه اجازه نمی‌دهد که مرد از خدا بی خبری از اختیارات خود سوء استفاده کند و زنی را نه بخاطر زندگی با او بلکه بخاطر در مضیقه قراردادن او و جلوگیری او از ازدواج با مرد دیگر در قید ازدواج نگهدارد .

شواهد و دلائل دیگر

علاوه بر شواهد و دلائلی که در رساله حقوق الزوجیه ذکر شده است ، شواهد و دلائل زیادتر دیگری هست که میرساند جمله « " امساک بمعروف او تسریح باحسان " »از نظر اسلام یک اصل کلی است و حقوق زوجیت باید در چهار چوب آن رعایت شود . هر چه انسان بیشتر در اطراف و جوانب این مطلب مطالعه می‌کند ، آنرا روشنتر میابد و بیشتر به استحکام مقررات دین مبین اسلام پی میبرد . در کافی جلد ۵ صفحه ۵۰۲ از امام صادق روایت میکند که فرمود : « اذا اراد الرجل ان یتزوج المرأه فلیقل " : اقررت بالمیثاق الذی اخذ الله : امساک بمعروف او تسریح باحسان . " » یعنی وقتی که مردی می‌خواهد ازدواج کند بگوید اعتراف میکنم به پیمانی که خداوند از من گرفته است و آن اینکه زن را به شایستگی نگهداری کنم و یا به نیکی طلاق دهم . در آیه ۲۱ از سوره النساء میفرماید « " : و کیف تأخذونه و قد افضی بعضکم الی بعض و اخذن منکم » صفحه۳۵۷ « میثاقا غلیظا غ "یعنی چگونه مهری که به زنان داده‌اید (با زور و با در مضیقه قرار دادن) از آنها میگیرید ؟ و حال آنکه بیکدیگر رسیده و از یکدیگر کام گرفته‌اید و زنان از شما پیمان استوار و شدیدی گرفته‌اند . مفسرین شیعه و سنی اعتراف دارند که مقصود از پیمان استوار و شدید همان پیمان خداست ، که خداوند با جمله « امساک بمعروف او تسریح باحسان »از مردان گرفته است . یعنی همان پیمانی که امام صادق علیه‌السلام فرمود : مرد هنگام ازدواج باید بدان اعتراف و اقرار کند ، که زن را بشایستگی نگهداری کند و یا به نیکی رها نماید . پیغمبر اکرم جمله معروفی دارد که در حجه الوداع فرمود و شیعه و سنی آنرا نقل کرده‌اند . پیغمبر اکرم فرمود « " " : اتقوا الله فی النساء فانکم اخذتموهن بامانه الله و استحللتم فروجهن بکلمه الله " » . . . یعنی ایها الناس در مورد زنان خدا را در نظر بگیرید و از او بترسید ، شما آنها را بعنوان امانت خدا نزد خود برده‌اید و عصمت آنها را با " کلمه خدا " بر خود حلال کرده‌اید . ابن اثیر در

کتاب النهایه مینویسد " : مقصود از کلمه خدا که پیغمبر اکرم فرمود بموجب آن عصمت زنان بر مردان حلال میشود همان است که با این جمله در قرآن ادا شده : « امساک بمعروف او تسریح باحسان »

نظر شیخ الطائفه

شیخ طوسی در کتاب خلاف جلد ۲ صفحه ۱۸۵ پس از آنکه درباره " عنه " یعنی ناتوانی جنسی نظر میدهد و میگوید پس از صفحه۳۵۸ آنکه ثابت شد که مرد " عنین " است ، زن خیار فسخ دارد . میگوید اجماع فقها بر اینمطلب است ، آنگاه می گوید و نیز به این آیه استدلال شده است « " امساک بمعروف او تسریح باحسان " » عنین چون قادر نیست از زن بخوبی و شایستگی نگهداری کند پس باید او را رها نماید . از مجموع اینها بخوبی و بصورت قاطع میتوان فهمید که اسلام هرگز بمرد زورگو اجازه نمیدهد که از حق طلاق سوء استفاده کند و زن را بعنوان یک محبوس نگهداری کند . ولی از آنچه گفته شد نباید چنین استفاده شود که هر کسی که نام قاضی روی خود گذاشته حق مداخله در اینگونه مسائل دارد . قاضی از نظر اسلام شرایط سخت و سنگینی دارد که اکنون جای بحث در آن نیست . مطلب دیگری که باید به آن توجه داشته باشیم اینست که طلاق قضائی از نظر اسلام با آن همه عنایتی که اسلام در ابقاء کانون خانوادگی دارد خیلی استثنائا و نادرالوجود صورت میگیرد . اسلام بهیچوجه اجازه نمی‌دهد که طلاق به آنصورتی در آید که در امریکا و اروپا وجود دارد و نمونه‌اش را مرتب در روزنامه‌ها میخوانیم . مثلا زنی از شوهر خودش شکایت و تقاضای طلاق می‌کند بخاطر اینکه فیلمی که من دوست دارم او دوست ندارد ، یا فی فی سگ عزیزم را نمیبوسد و از این قبیل مسائل مسخره که مظهر سقوط بشریت است . خواننده محترم از آنچه در این چند مقاله گفتیم ، ضمنا بمفهوم مطلبی که در مقاله ۲۱ گفتیم پی برد ، ما در آن مقاله پنج صفحه۳۵۹ نظریه درباره طلاق ذکر کردیم به این ترتیب : ۱ - بی اهمیتی طلاق و برداشتن همه قیود اخلاقی و اجتماعی از جلو آن . ۲ - ابدیت همه ازدواجها و جلوگیری از طلاق بطور کلی (نظریه کلیسای کاتولیک) . ۳ - ازدواج از طرف مرد قابل انحلال و از طرف زن بهیچوجه قابل انحلال نباشد . ۴ - ازدواج هم از طرف مرد و هم از طرف زن در شرائط خاصی قابل انحلال باشد ، و راهی که برای هر یک از زن و مرد قرار داده میشود یک جور و همانند باشد . (نظریه مدعیان تساوی حقوق) ۵ - راه طلاق همانطوریکه برای مرد باز است ، برای زن نیز بسته نیست . اما در خروجی مرد با در خروجی زن دو تا است . در آن مقاله گفتیم که اسلام نظر پنجم را تأیید میکند . از آنچه در مورد شرط ضمن العقد و هم در مورد طلاق قضائی گفتیم معلوم شد که اسلام هر چند طلاق را بصورت یک حق طبیعی برای زن نمی‌شناسد ، اما راه را بکلی بر او نبسته است و درهای خروجی مخصوصی برای زن باز گذاشته است . درباره طلاق قضائی بیش از اینها میتوان بحث کرد . خصوصا با توجه به عقائدی که ائمه و فقهاء سایر مذاهب اسلامی دارند و عملی که در سایر کشورهای اسلامی بر طبق آنها میشود . اما ما همینقدر را برای این مقالات کافی میدانیم . صفحه ۳۶۰

بخش یازدهم تعدد زوجات

اشاره

انواع چند همسری در تاریخ زندگی انسان . اسلام ، سه نوع از چهار نوع زناشوئی جاهلیت را لغو کرد . کمونیسم جنسی و چند شوهری . چرا چند شوهری شکست خورد و چند زنی رواج یافت . برای زن ، بر خلاف مرد ، عنصر معنوی زناشوئی بیش از عنصر مادی اهمیت دارد . تعدد زوجات جزء حقوق زن است نه حقوق مرد . علل تاریخی تعدد زوجات . آیا تعدد زوجات ، زائیده آب و

هوای مشرق زمین است ؟ چند همسری فورم غربی و چند همسری فورم شرقی . علت مرسوم نشدن تعدد زوجات در مغرب زمین رواج فحشا بوده نه مقررات دین مسیح . مرد از نظر تعدد زوجات ، گاهی زورگوئی کرده ، گاهی مجوز حقوقی داشته ، گاهی ادا کننده حق زن بوده است . حق زن در چند همسری . آمار و ارقام سخن می‌گویند . همیشه رقم زن آماده برای ازدواج از رقم مرد آماده برای ازدواج فزونی دارد . چرا ؟ اعلامیه حقوق بشر درباره یکی از بزرگترین حقوق انسانی سکوت کرده است . به فتوای مردم انگلستان اگر " هووی زن " ریش و سبیل داشته باشد چند همسری مانعی ندارد . آیا طبیعت مرد چند همسری است ؟ می‌گویند مرد ، قانونا تک همسر باشد و عملا چند همسر . صفحه ۳۶۱ عوامل خیانت مرد را محیط فاسد به وجود می‌آورد نه طبیعت ذاتی او . مرد قرن بیستم موفق شده از تعهدات خود نسبت به زن بکاهد و بر کامگیریهای خود بیفزاید . بحرانی که زنان از شوهر مانده ایجاد می‌کنند از هر بحرانی خطرناکتر است . اشکالات و معایب چند همسری . به عقیده اکثر مردان : خدا یکی ، زن یکی . عشق و احساسات قابل تقسیم و جیره بندی نیست . چند همسری ، محیط خانوادگی را که باید الهام بخش مهر و نیکی باشد به میدان جنگ تبدیل می‌کند . مرد ، چگونه منافع زناشوئی خود را که یک بار فروخته ، بار دیگر می‌فروشد ؟ نقش اسلام در مسأله چند همسری . اسلام ، چند همسری را هم محدود کرد و هم مشروط . شرط مالی و جسمی در تعدد زوجات . علل تنفر مرد امروز از چند همسری . آنچه جای چند همسری را در این قرن پر کرده " گناه " است نه " وفا . " صفحه ۳۶۲

تعدد زوجات

تعدد زوجات

"تک همسری " طبیعی‌ترین فرم زناشوئی است . در تک همسری روح اختصاص ، یعنی مالکیت فردی و خصوصی که البته با مالکیت خصوصی ثروت متفاوت است ، حکمفرما است . در تک همسری هر یک از زن و شوهر احساسات و عواطف و منافع جنسی دیگری را " از آن " خود و مخصوص شخص خود میداند . نقطه مقابل تک همسری "، چند همسری " یا زوجیت اشتراکی است . چند همسری یا زوجیت اشتراکی بچند شکل ممکن است فرض شود .

کمونیسم جنسی

یکی اینکه اختصاص در هیچ طرف وجود نداشته باشد ، نه مرد به زن معین اختصاص داشته باشد ، و نه زن مخصوص مرد معین باشد ، این فرض همان است که از آن به کمونیسم جنسی تعبیر میشود . کمونیسم جنسی مساوی است با نفی زندگی صفحه۳۶۳ خانوادگی . تاریخ و حتی فرضیات مربوط به ما قبل تاریخ ، دوره‌ای را نشان نمیدهد که در آن دوره بشر بکلی فاقد زندگی خانوادگی بوده و کمونیسم جنسی بر آن حاکم بوده است . آنچه را به این نام خوانده‌اند و مدعی هستند که در میان بعضی از مردمان وحشی وجود داشته ، حالت متوسطی بوده میان زندگی اختصاصی خانوادگی و کمونیسم جنسی . میگویند در بعضی قبائل چند برادر مشترکا با چند خواهر ازدواج میکرده‌اند ، یا گروهی از مردان یک طائفه بالاشتراک با گروهی از زنان طائفه دیگر ازدواج می‌کرده‌اند . ویل دورانت ، در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۰ میگوید " : در بعضی نقاط ، ازدواج بصورت دسته جمعی صورت میپذیرفته ، به این معنی ، که گروهی از مردان یک طائفه ، گروهی از زنان طائفه دیگر را به زنی می‌گرفته‌اند . در تبت مثلا عادت بر آن بوده است که چند برادر ، چند خواهر را بتعداد خود بهمسری اختیار میکرده‌اند ، بطوریکه هیچ معلوم نبود کدام خواهر

، زن کـدام برادر است ، و یـک نوع کمونیسم در زناشوئی وجود داشـته و هر مرد با هر زن که می‌خواسـته همخوابه می‌شـده است . سزار بعـادت مشـابهی در میـان مردم قـدیم انگلسـتان اشـاره کرده است . از بقایـای این حوادث ، عادت همسری با زن برادر پس از مرگ برادر را باید شمرد که در میان قوم یهود و اقوام دیگر قدیم شایع بوده است ."

نظریه افلاطون

آنچنـانکه از کتاب جمهوریت افلاطون بر می‌آیـد و عموم صـفحه۳۶۴ مورخین آنرا تأییـد می‌کننـد ، افلاـطون در نظریه " حاکمـان فیلسوف و صفحه۳۶۵ به کنـاره‌گیری خودش ادامه میـداد ، همینکه روشن میشـد آبسـتن شـده بـا او نزدیکی میکرد . این کار را در مورد کسانی می‌کردند که آنها را برای تولید فرزند از خود شایسـته‌تر میدانسـتند . و در حقیقت اینکار را برای بهبود نسل و اصـلاح نژاد انجـام می‌دادنـد ، این نوع زنـاشوئی را که در واقع زنـاشوئی در خلاـل ایام زناشوئی دیگر بود نکاح اسـتبضاع می‌نامیدنـد . نوع دیگر زناشوئی این بود : گروهی که عـده‌شان کمتر از ده نفر میبود با یک زن معین رابطه برقرار می‌کردنـد ، آن زن آبسـتن میشد و فرزنـدی بـدنیا می‌آورد ، در اینـوقت آن زن همـه آن گروه را نزد خـود دعـوت میکرد و طبق عـادت و رسـم آنزمـان آن مردان نمی‌توانسـتند از آمـدن سرپیچی کننـد ، همه می‌آمدنـد ، در این هنگام آنزن هر کدام از آن مردان را که خود مایل بود بعنوان پدر برای فرزنـد خود انتخاب می‌کرد و آن مرد حق نـداشت از قبول آن فرزنـد امتنـاع کنـد . باین ترتیب ، آن فرزنـد ، فرزنـد رسـمی و قـانونی آن مرد محسوب میشـد . نـوع چهـارم ایـن بـود کـه زنی رســما عنـوان " روسپی گری " داشـت ، هر مردی بـدون اسـتثناء می‌توانست با او رابطه داشـته باشد ، اینگونه زنان معمولا پرچمی بالای خانه خود میزدند ، و با آن علامت شـناخته میشدند ، اینچنین زنان پس از آن که فرزنـدانی بدنیا می‌آوردند همه مردانی را که با آنها ارتباط داشـتند جمع می‌کردند و آنگاه کاهن و قیافه شـناس می‌آوردند ، قیافه شـناس از روی مشـخصات قیافه رأی می‌داد که این فرزند از آن کیست ، و آن مرد هم مجبور بود نظر قیافه شناس را بپـذیرد و آن فرزنـد را فرزنـد رسـمی و قانونی خود بداند . همه این زناشوئی‌ها در جاهلیت وجود داشت ، تا خداوند صـفحه۳۶۶ محمد (ص) را به پیغمبری برگزیدند و او همه آنها را جز آنچه اکنون معمول است ، از میان برد . " از اینجا معلوم میشود که رسـم چند شوهری در جاهلیت عرب وجود داشـته است . منتسکیو در روح القوانین میگوید " : ابوالظهیر الحسن ، جهانگرد عرب ، در قرن نهم میلادی که بهندوسـتان و چین رفت این رسم را (چند شوهری) مشاهده کرد و آنرا دلیل بر فحشا شـمرد " و هم او مینویسد" : در سواحل مالابار قبیله‌ای بنام قبیله نائیر زنـدگی می‌کننـد ، مردان این قبیله نمی‌تواننـد بیش از یک زن بگیرند ، در صورتیکه زنهای آنهـا می‌تواننـد شوهرهـای متعـددی انتخاب کننـد . بعقیـده من علت وضع این قانون اینست که مردان قبیله نائیر سـلحشورترین قبائل میباشند و بواسطه اصالتی که دارند حرفه جنگ با آنهاست ، و همانطوری که ما در اروپا سربازان را از ازدواج منع می‌کنیم تا علائق زناشوئی مانع از انجام حرفه سربازی آنها نشود ، قبائل مالابار هم سعی کرده‌اند حتی المقدور مردان قبیله نائیر را از علائق خانوادگی معاف دارنـد ، و چون بواسـطه گرمی آب و هوا ممکن نمی‌شـد مطلقا آنانرا از ازدواج ممانعت کننـد ، لـذا مقرر داشـته‌اند چنـد مرد دارای یک زن باشند تا علاقه خانوادگی آنها سست باشد و مانع انجام حرفه جنگی آنها نشود ."

اشکال چند شوهری

اشکال عمده و اساسی که چند شوهری بوجود می‌آورد و همان بیشتر سبب شده که این رسم عملا موفقیتی نداشته باشد صفحه۳۶۷ طبیعت بشـری است . این که احیانا و اسـتثنائا در میان بعضـی طوائف بشـری چنـد شوهری وجود پیدا کرده است ، دلیل نمی‌شود که

تشکیل عائله اختصاصی خواسته طبیعت مرد نیست ، همانطوریکه انتخاب تجرد و پرهیز از زندگی زناشوئی از طرف عده‌ای از مردان یا زنان صرفا دلیل بر نوعی انحراف است ، و دلیل نمی‌شود که بشر طبعا خواهان زندگی زناشوئی نمیباشد . چند شوهری نه تنها با طبیعت انحصار طلبی و فرزند دوستی مرد ناموافق است ، با طبیعت زن نیز مخالفت دارد . تحقیقات روانشناسی ثابت کرده است که زن بیش از مرد خواهان تک همسری است .

تعدد زوجات

شکل دیگر و نوع دیگر چند همسری ، چند زنی یا تعدد زوجات است . چند زنی یا تعدد زوجات ، بر خلاف چند شوهری و کمونیسم جنسی ، رواج و موفقیت بیشتری داشته است . نه تنها در میان قبائل وحشی وجود داشته است ، بسیاری از ملل متمدن نیز آنرا پذیرفته‌اند . گذشته از عرب جاهلیت ، در میان مردم قوم یهود و ملت ایران در زمان ساسانیان و بعضی ملل دیگر این رسم و قانون وجود صفحه۳۶۸ داشته است . منتسکیو میگوید " : در قانون مالایو گرفتن سه زن مجاز بود " و هم او میگوید " : والانتینین امپراطور روم بعلل و جهات مخصوص اجازه داد مردها چندین زن بگیرند ، ولی چون این قانون با آب و هوای اروپا مناسب نبود از طرف سایر امپراطوران روم مثل " تئودور " و " آکاردیوس " و " مونوریوس " لغو گردید ."

اسلام و تعدد زوجات

اسلام چند زنی را ، بر خلاف چند شوهری ، بکلی نسخ و لغو نکرد ، بلکه آنرا تحدید و تقیید کرد ، یعنی از طرفی نا محدودی را از میان برد و برای آن حداکثر قائل شد که چهارتاست ، و از طرف دیگر برای آن قیود و شرائطی قرار داد و بهر کس اجازه نداد که همسران متعدد انتخاب کند . در آینده درباره آن قیود و شرائط و همچنین درباره اینکه چرا اسلام چند زنی را بکلی لغو نکرد بحث خواهیم کرد . عجیب اینست که در قرون وسطی از جمله تبلیغاتی که به ضد اسلام میکردند این بود که میگفتند پیغمبر اسلام برای اولین بار رسم تعدد زوجات را در جهان اختراع کرد ! . و مدعی بودند شالوده اسلام تعدد زوجات است و علت پیشرفت سریع اسلام در میان اقوام و ملل گوناگون اجازه تعدد زوجات است ، و هم ادعا میکردند که علت انحطاط مشرق زمین نیز تعدد زوجات است . ویل دورانت در جلد اول تاریخ تمدن صفحه ۶۱ میگوید " : علمای دینی در قرون وسطی چنین تصور می‌کردند که تعدد زوجات از ابتکارات پیغمبر اسلام است ، در صورتیکه چنین صفحه۳۶۹ نیست ، و چنانکه دیدیم در اجتماعات ابتدائی جریان چند همسری بیشتر مطابق آن بوده است . عللی که سبب پیدایش عادت تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی گشته ، فراوان است . بواسطه اشتغال مردان بجنگ و شکار ، زندگی مرد بیشتر در معرض خطر بود و بهمین جهت مردان بیشتر از زنان تلف میشدند و فزونی عده زنان بر مردان سبب میشد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان در بی شوهری بسر برند ، ولی در میان آن ملل که مرگ و میر فراوان بود هیچ شایستگی نداشت که عده‌ای زن مجرد بمانند و تولید مثل نکنند . . . بی شک تعدد زوجات در اجتماعات ابتدائی امر متناسبی بوده ، زیرا عده زنان برمردان فزونی داشته است ، از لحاظ بهبود نسل هم باید گفت که سازمان تعدد زوجات بر تک همسری فعلی ترجیح داشته است ، چه همانگونه که میدانیم تواناترین ، و محتاط ترین مردان عصر جدید غالبا طوری است که دیر موفق به اختیار همسر میشوند و بهمین جهت کم فرزند می‌آورند ، در صورتی که در آن ایام گذشته تواناترین مردان ظاهرا به بهترین زنان دست می‌یافته و فرزندان بیشتر تولید می‌کرده‌اند ، به همین جهت است که تعدد زوجات مدت مدیدی در میان ملتهای ابتدائی بلکه ملتهای متمدن توانسته است دوام کند ، و فقط در همین اواخر و در زمان ما است که رفته رفته دارد از

کشورهـای خاوری رخت بر می‌بنـدد . در زوال این عادت ، عواملی چنـد دخالت کرده است : زنـدگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد ، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد ، و بهمین جهت عدد مرد و زن تقریبا مساوی یکدیگر شد ، و در این هنگام چند زنی ، حتی در اجتماعات ابتدائی از امتیازات اقلیت صفحه ۳۷۰ مزبور از جمله تصوراتی است که هیچ مدرک و اساسـی برای آن نیست . اگر خوانندگان این کتاب از اهل اروپا برای مدت کمی تعصبات اروپائی را از خود دور سازند ، تصدیق خواهند کرد که رسم تعدد زوجات برای نظام اجتماعی شرق یک رسم عمده‌ای است که بوسیله آن ، اقوامی که این رسم میان آنها جـاری است روح اخلاقی ایشـان در ترقی ، و تعلقـات و روابط خانوادگی آنها قوی و پایـدار مانـده و بالاخره در نتیجه همین رسـم است که در مشرق اعزاز و اکرام زن بیش از اروپاست . ما قبل از شروع به اقامه دلیل و اثبات مدعای خود از ذکر این مطلب ناچاریم که رسم تعدد زوجات ابدا مربوط باسـلام نیست ، چه قبل از اسلام هر رسم مذکور در میان تمام اقوام شرقی از یهود ، ایرانی ، عرب و غیره شایع بوده است . اقوامی که در مشـرق قبول اسلام کردند صفحه ۳۷۱ از این حیث فائده‌ای از اسلام حاصل نکردند و تا کنون هم در دنیا یک چنین مـذهب مقتدری نیامده که اینگونه رسوم مانند تعدد زوجات را بتواند ایجاد کند و یا آنرا منسوخ سازد . رسـم مذکور فقط بر اثر آب و هوای مشـرق و در نتیجه خصائص نژادی و علل و اسباب دیگری که بطرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شـده است ، نه اینکه مذهب آنرا آورده باشد . . در مغرب هم با وجود اینکه آب و هوا و طبیعت هیچیک مقتضـی برای وجود چنین رسـمی نیست ، معذلک رسم وحدت زوجه ، رسـمی است که ما آنرا فقط در کتابهای قانون می‌بینیم درج است ، و الا خیال نمیکنم بشود این را انکـار کرد که در معاشـرت واقعی ما اثری از این رسم (رسم وحـدت زوجه) نیست . راستی من متحیرم و نمی‌دانم که تعدد زوجات مشروع مشرق از تعدد زوجات سالوسانه اهل مغرب چه کمی دارد و چرا کمتر است ؟ بلکه من میگویم که اولی از هر حیث بهتر و شایسته‌تر از دومی است . اهل مشرق وقتی بلاد معظمه ما را سیاحت می‌کنند ، از این اعتراضات و حملات ما دچار بهت و حیرت گردیـده ، متغیر میشونـد " . . . آری ، اسـلام تعـدد زوجـات را ابتکار نکرد ، بلکه آنرا از طرفی محـدود ساخت و برای آن حداکثر قائل شد ، و از طرف دیگر قیود و شـرائط سـنگینی برای آن مقرر کرد . اقوام و مللی که بدین اسـلام گرویدند غالبا در میان خودشان این رسم وجود داشت و بواسطه اسلام مجبور بودند حدود و قیودی را گردن نهند .

تعدد زوجات در ایران

کریستن سن در کتاب " ایران در زمان ساسانیان " صفحه ۳۴۶ صفحه ۳۷۲ میگوید " : اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده ، (در ایران زمان ساسانیان) بشـمار میرفت . در عمل ، تعداد زنانیکه مرد میتوانست داشـته باشد بنسبت استطاعت او بود . ظاهرا مردمان کم بضـاعت بطور کلی بیش از یـک زن نداشـتند . رئیس خـانواده از حـق ریـاست دودمـان بهره‌منـد بود . یکی از زنـان سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او را " زن پادشاییها (" پادشاه زن) یا زن ممتاز می‌خواندند . از او پست‌تر زنی بود که عنوان خـدمتکاری داشت و او را زن خـدمتکار (زنی چگاریها) می‌گفتند . حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود . ظاهرا کنیزان زر خریـد و زنان اسـیر جزو طبقه چاکر زن بوده‌انـد . معلوم نیست که عـده زنان ممتاز یکمرد محدود بوده است یا خیر ، اما در بسـی از مباحثات حقوقی از مردی که دو زن ممتاز دارد سـخن بمیان آمده است . هر زنی از این طبقه عنوان بانوی خانه داشته است ، و گویا هر یـک از آنهـا دارای خانه جـداگانه بوده‌انـد . شوهر مکلف بود که مادام العمر زن ممتاز خود را نان دهـد و نگهـداری کنـد . هر پسـری تـا سن بلوغ و هر دختری تـا سن ازدواج دارای همین حقوق بوده‌انـد ، اما زوجه‌هائی که عنوان چاکر زن داشـته‌اند فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته میشده است . " در تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (تألیف مرحوم سعیـد نفیسـی) مینویسـد " : شـماره زنانی که مردی می‌توانست بگیرد نامحـدود بود ، و گاهی در اسـناد یونانی دیده شده است که

مردی چنـد صـد زن در خانه داشـته است " . منتسـکیو در روح القوانین از آکاتیاس مورخ رومی نقل صـفحه۳۷۳ میکنـد که " : در زمان ژوستی نین چنـد نفر از فلاسـفه رومی که مورد آزار و اذیت مسـیحیان قرار گرفته و نمی‌خواسـتند مـذهب مسیح را قبول کنند روم را ترک گفته و بدربار خسـرو پرویز پادشاه ایران پناه آوردند و در آنجا چیزی که بیشتر موجب حیرت آنها شد ، این بود که نه تنها تعدد زوجات مرسوم بود ، بلکه مردها با زنهای دیگران آمیزش میکردند . " ناگفته نماند که فلاسـفه رومی به دربار انوشـیروان پادشاه ایران پناه آوردنـد نه خسـروپرویز . ذکر خسـرو پرویز در کلام منتسـکیو اشـتباه است . در میان اعراب ، تعـدد زوجات حـد و حصـری نـداشت . محـدود کردن اسـلام تعـدد زوجات را و حداکثر معین کردن برای آن ، برای آن عده از اعراب که بیش از چهار زن داشتند اشکال بوجود می‌آورد ، افرادی بودند که احیانا ده زن داشتند و مجبور بودند که شش تای آنها را رها کنند . پس معلوم شد ، اسـلام تعدد زوجات را ابتکار و اختراع نکرده ، بلکه برعکس برای آن حدود و قیودی مقرر کرده است ، ولی آنرا بکلی لغو و نسخ هم نکرده است . در فصـلهای آینـده ببینیم علت پیـدایش تعـدد زوجـات در میـان بشـر چیست ؟ آیا علت آن زورگوئی مرد و تحکم او بر زن بـوده است ، یـا ضـرورتهای خاصـی در کـار بوده که آنرا ایجـاب میکرده است ؟ آن ضـرورتها چیست ؟ آیـا از نوع عوامـل منطقه‌ای و جغرافیـائی است ، یا از نوع دیگر است ؟ و بالاخره چرا اسـلام این رسم را الغا نکرد ؟ حـدود و قیودی که اسـلام برای تعدد زوجات مقرر کرده چیست ؟ و بالاخره صـفحه۳۷۴ علت اینکه بشـر امروز اعم از مرد و زن علیه تعـدد زوجات قیام کرده چیست ؟ آیـا یـک ریشه انسـانی و اخلاقی دارد ، یـا علـل دیگری در کـار است ؟ اینها مطالبی است که در آینـده درباره آن بحث خواهیم کرد . صفحه۳۷۵

علل تاریخی تعدد زوجات (۲)

اشاره

علـل تاریخی و اجتماعی تعـدد زوجات چیست ؟ چرا بسـیاری از ملل جهان و مخصوصا ملل شـرقی این رسم و سـنت را پذیرفتنـد و بعضـی از مللماننـد ملل غربی هیچوقت آنرا نپذیرفتنـد ؟ چرا در میان شـکلهای سه گانه چنـد همسـری ، چند زنی رواج و مقبولیت بسـزائی یافت ، بر خلاف چند شوهری و اشتراکیت جنسی ، که یا هرگز صورت عمل بخود نگرفته است و یا بسیار بندرت واقع شده و جنبـه اسـتثنائی داشـته اسـت ؟ تـا دربـاره این علـل تحقیـق نکنیم نمی‌تـوانیم دربـاره تعـدد زوجـات از نظر اسـلام بحث کنیم و هم نمی‌توانیم این مسـئله را از نظر احتیاجات امروز بشر مورد بررسی قرار دهیم . اگر ملاحظات روانی و اجتماعی زیادی که وجود دارد از نظر دور بداریم ، و مانند بسـیاری از نویسندگان سطحی فکر کنیم ، کافی است که برای توضیح و توجیه علل تاریخی و اجتماعی تعـدد زوجات همان " ترجیع بند " معروفی که در اینگونه زمینه‌ها همواره بازگو صـفحه۳۷۶ میشـود تکرار کنیم و بگوئیم " : خیلی واضـح است که علت تعـدد زوجات چیست و چه بوده است ؟ علتش زورگوئی و تسـلط مرد و بردگی زن است ، علتش پـدرشاهی است ، مرد چون بر زن تسلط و حکمروائی داشته است ، رسوم و قوانین را بنفع خود میچرخانده است ، و لهذا رسم چند زنی را بنفع خود و علیه زن ، قرنها معمول داشته است . و زن چون محکوم مردم بوده است نتوانسته است چند شوهری را بنفع خود مجری دارد . امروز که دوره پایـان زورگوئی مرد است امتیـاز چنـد زنی نیز ماننـد بسـیاری از امتیـازات غلط دیگر جای خود را بحقوق متساوی و متقابل زن و مرد میدهـد . " اگر اینچنین فکر کنیم ، بسـیار سـطحی و ناشـیانه فکر کرده‌ایم نه علت رواج یافتن چند زنی ، زورگوئی مرد بـوده است ، و نه علت شـکست چنـد شـوهری ضـعف و محکـومیت زن بوده است ، و نه علت اینکه امروز تعـدد زوجـات عملا منسوخ میشود اینست که دوران زورگوئی مرد بپایـان رسـیده است ، و نه مرد امروز بواسـطه ترک تعـدد زوجـات واقعا امتیازی را از

دست میدهـد . بلکه برعکس امتیـازی بنفـع خـود علیه زن کسب می کنـد . من منکر عامـل " زور و قـدرت " بعنـوان یکی از عوامل گرداننده تاریخ بشـری نیسـتم ، و هم منکر اینکه مرد در طول تاریخ از قدرت خود علیه زن سوء استفاده کرده نمی‌باشم . اما معتقدم که منحصـر کردن عاملها بعامل زور و قدرت مخصوصا در توجیه و توضـیح روابط خانوادگی زن و مرد ناشی از کوته فکری است . اگر نظریه بالا درست باشد ، الزاما باید قبول کنیم که مواقع نادر و اسـتثنائی که چند شوهری معمول شده ، مانند دوره جاهلیت عرب ، و یا زمانی که بقول منتسـکیو در میان قبیله نائیر در سواحل صـفحه۳۷۷ مالابا چنـد شوهری معمول شـده است ، زمانی بوده که زن فرصتی یافته و قـدرتی علیه مرد بـدست آورده تا توانسـته است چنـد شوهری را بمرد تحمیل کنـد ، و باید قبول کنیم که این دوره‌ها دوره طلائی زن بوده است . و حال آنکه می‌دانیم دوره جاهلیت عرب یکی از دوره‌های سیاه و تاریک زنـدگی زن است . در مقاله پیش ، از منتسکیو نقل کردیم که رواج چند شوهری در میان قبیله نائیر مربوط بقدرت و احترام زن نبوده است . علت این امر تصمیم اجتماع بـدور نگهداشـتن سـربازان از علائق خانوادگی و حفظ روحیه سـربازی بوده است . بعلاوه اگر علت تعـدد زوجات ناشـی از پـدرشاهی و پدر سالاری است چرا در میان ملل غربی رائج نشده است ؟ آیا پدرشاهی منحصـر بمشـرق زمین است . مغرب زمینی‌ها آنچنان عیسـی رشـته و مریم بافته بوده‌اند که از ابتدا برای زن حقوق متساوی و متقابل نسـبت بمرد قائل بوده‌اند ؟ آیا فقط در مشرق زمین عامـل قـدرت بنفع مرد کـار کرده است و در مغرب زمین این عامل در جهت عـدالت سیر میکرده است ؟ زن غربی تا نیم قرن پیش از بدبخت‌ترین زنان دنیا بود . حتی در اموال خود نیازمند قیمومت شوهر بود . به اقرار خود غربی‌ها در قرون وسـطی زن شرقی از زن غربی وضع بسیار بهتری داشـته است . گوسـتاولوبون میگوید " در دوره تمدن اسلام به زنان عینا همان درجه و مقام داده شد که زنان اروپا بعد از مدت طولانی آنرا دارا شدند . یعنی بعد از آنکه رفتار بهادرانه اعراب اندلس در اروپا بنای اشاعت را گذاشـت . . . در اهالی اروپا اخلاق بهادرانه که یک جزء عمده آن رفتار با زنان است از مسلمین آمده صفحه۳۷۸ و از آنها تقلید شده است ، و مـذهبی که توانست زن را از درجه پست و ذلت نجـات بخشـیده و بـاوج عزت و رفعت نائل سازد ، مـذهب اسـلام بوده است ، نه مذهب مسیح چنانکه عامه خیال می کنند . زیرا می‌بینیم که در قرون وسطی رؤساء و سردارهای ما با آنکه مسیحی بودند معهذا پاس احترام زن را نگه نمی‌داشـتند و از بررسـی تواریـخ قـدیمه در این مطلب شـبهه‌ای بـاقی نمی‌مانـد که قبل از اینکه مسـلمین رعایت و احترام زن را به اسلاف ما بیاموزند ، امرا و سرداران ما نسبت به زن با کمال وحشیگری سلوک مینمودند . " . دیگران نیز کم و بیش اوضاع زن غربی را در قرون وسـطی همینطور وصف کرده‌انـد . با همه این احوال ، با اینکه پـدرشاهی و زور و تحکم مرد بحـد اعلا در اروپـای قرون وسـطی حکومت میکرده است چرا تعـدد زوجـات معمول نبوده است ؟ حقیقت اینسـتکه نه آنجـا که چنـد شوهری معمـول شـده است بواسـطه فرصت و قـدرت زن بوده است ، و نه علت شـکست چنـد شوهری ضـعف و نـاتوانی زن بوده است و نه موجب رواج تعـدد زوجات در مشـرق زمین زور و تحکم مرد بوده است ، و نه منشأ عدم رواج تعدد زوجات در مغرب زمین قدرت و برابری زن با مرد بوده است .

علت شکست چند همسری

علت شـکست چنـد شوهری ، اینست که نه بـا طـبیعت مرد موافق است و نه بـا طبیعت زن . امـا از نظر مرد برای اینکه اولاـ بـا روحیه انحصـار طلبی مرد ناسازگـار است و ثانیـا بـا اصـل اطمینـان پـدری مخالف است . علاقه بفرزنـد ، طبیعی و غریزی بشـر است . بشـر صفحه۳۷۹ طبعا می‌خواهـد توالـد و تناسل کنـد و می‌خواهد رابطه‌اش با نسل آینده و نسل گذشـته مشـخص و اطمینان بخش باشد . می‌خواهد بداند پدر کدام فرزند است و فرزند کدام پدر است . چند شوهری زن با این غریزه و طبیعت آدمی ناسازگار بوده است ، بر خلاـف چنـد زنی مرد کـه از ایـن نظر نه بمرد لطمه میزنـد و نه به زن . . . میگوینـد گروهی از زنـان ، در حـدود چهـل نفر ، گرد

آمدند و بحضور علی بن ابیطالب علیه‌السلام رسیدند ، گفتند چرا اسلام بمردان اجازه چند زنی داده ، اما به زنان اجازه چند شوهری نداده است . آیا این امر یک تبعیض ناروا نیست ؟ علی (ع) دستور داد ظرفهای کوچکی از آب آوردند و هر یک از آنها را بدست یکی از آن زنان داد . سپس دستور داد همه آن ظرفها را در ظرف بزرگی که وسط مجلس گذاشته بود خالی کنند . دستور اطاعت شد ، آنگاه فرمود اکنون هر یک از شما دو مرتبه ظرف خود را از آب پر کنید اما باید هر کدام از شما عین همان آبی که در ظرف خود داشته بردارد . گفتند این چگونه ممکن است ؟ آبها با یکدیگر ممزوج شده‌اند ، و تشخیص آنها ممکن نیست . علی (ع) فرمود اگر یک زن چند شوهر داشته باشد ، خواه ناخواه ، با همه آنها هم بستر می‌شود ، و بعد آبستن میگردد . چگونه میتوان تشخیص داد که فرزندی که بدنیا آمده است از نسل کدام شوهر است ؟ این از نظر مرد . اما از نظر زن ، چند شوهری هم با طبیعت زن منافی است و هم با منافع وی . زن از مرد فقط عاملی برای ارضاء غریزه جنسی خود نمی‌خواهد که گفته شود هر چه بیشتر برای زن بهتر . زن از صفحه ۳۸۰ مرد موجودی می‌خواهد که قلب آن موجود را در اختیار داشته باشد ، حامی و مدافع او باشد . برای او فداکاری نماید ، زحمت بکشد و پول درآورد و محصول کار و زحمت خود را نثار او نماید ، غمخوار او باشد . پولی که مرد به زن بعنوان یک " روسپی " می‌داده و میدهد ، همچنین پولی که زن از راه کار و فعالیت بدست آورده و می‌آورد ، نه به احتیاجات مالی وسیع زن که چندین برابر احتیاجات مرد است وافی بوده ، و نه ارزش آن پولی را داشته که مرد به خاطر علاقه و محبت و در راه عشق به زن می‌پرداخته است . احتیاجات مالی وسیع زن را همواره مرد بعنوان یک فداکار تأمین کرده است . بهترین و نیرومندترین مشوق مرد بکار و فعالیت نیز کانون خانوادگی او یعنی همسر و فرزندان او بوده است . زن در چند شوهری هرگز نمی‌توانسته است حمایت و محبت و عواطف خالصانه و فداکاری یک مرد را نسبت بخود جلب کند . از اینرو چند شوهری نظیر روسپی‌گری همواره مورد تنفر زن بوده است . علیهذا چند شوهری نه با تمایلات و خواسته‌های مرد موافقت داشته است و نه با خواسته‌ها و تمایلات زن .

شکست اشتراکیت جنسی

همچنانکه علت شکست اشتراکیت جنسی نیز همین است . اشتراکیت جنسی و از میان رفتن اختصاص از دو طرف ، که نه زن بمرد معینی اختصاص داشته باشد و نه مرد به زن معینی ، همچنانکه اشاره کردیم ، از طرف افلاطون پیشنهاد شد ، منتها در شعاع طبقه حاکمه ، یعنی طبقه حاکمان فیلسوف و فیلسوفان حاکم بعقیده افلاطون . این پیشنهاد نه تنها مورد پذیرش دیگران واقع نشده بلکه خود صفحه ۳۸۱ افلاطون نیز از عقیده خود عدول کرد . در یک قرن اخیر فردریک انگلس پدر دوم کمونیسم نیز این فرضیه را پیشنهاد و از آن دفاع کرد . اما دنیای کمونیسم آنرا نپذیرفت . میگویند دولت شوروی در اثر تجربیات تلخ فراوان در اجرای تئوری اشتراکی خانوادگی انگلس در سال ۱۹۳۸ قوانینی بنفع خانواده گذرانید و تک همسری را بعنوان زناشوئی رسمی کمونیستی پذیرفت . چند زنی برای یک مرد میتوانسته امتیازی شمرده شود ، اما چند شوهری هیچوقت برای زن امتیازی نبوده و نخواهد بود . علت این تفاوت اینست که مرد طالب شخص زن است ، و زن طالب قلب مرد و فداکاریهای او . برای مرد مادامیکه شخص زن را در اختیار دارد اهمیتی ندارد که قلب زن را از دست بدهد ، از اینرو مرد اهمیتی نمیداده که در چند زنی قلب و عواطف زن را از دست میدهد . ولی برای زن ، قلب و عواطف مرد اصالت دارد . اگر آن را از دست بدهد همه چیز را از دست داده است . بعبارت دیگر در امر زناشوئی دو عنصر دخالت دارد : یکی مادی و دیگری معنوی . عنصر مادی زناشوئی جنبه‌های جنسی آن است که در جوانی در منتهای اوج و غلیان است و تدریجا رو به کاهش و آرامش میرود . جنبه معنوی آن عواطف رقیق و صمیمانه‌ایست که میان آنها حکمفرما میشود و احیانا هر چه زمان میگذرد نیرومندتر میگردد . یکی از تفاوتهای زن و مرد اینست که برای زن عنصر دوم بیش از عنصر اول اهمیت دارد بر خلاف مرد ، زناشوئی برای زن بیشتر جنبه معنوی دارد و برای مرد بیشتر جنبه مادی و لا اقل

جنبه مادی و معنوی زناشوئی برای مرد مساوی است . صفحه۳۸۲ گذشته از اینها در مقاله ۲۴ گفتیم و سخنان یک بانوی روانشناس اروپائی را نیز شاهد آوردیم که زن از آن نظر که پرورش دهنده فرزند در رحم و دامن است ، حالات روانی مخصوصی دارد ، که سخت او را به محبت و عواطف مهرآمیز شوهر بعنوان پدر فرزندش نیازمند میسازد . حتی میزان محبت زن بفرزندان ، بستگی زیادی دارد بمیزان محبت و علاقه مرد باو بعنوان پدر فرزندش و بعنوان عاملی که موجب بوجود آمدن فرزند شده است . این نیاز زن منحصرا در تک شوهری برآورده میشود . علیهذا مقایسه چند شوهری به چند زنی ، و تصور اینکه فرقی میان چند زنی و چند شوهری نیست و علت اینکه چند زنی در قسمتی از جهان معمول و مجری شده است ، اینستکه مرد زورمندتر بوده است ، و علت اینکه زن نتوانسته است چند شوهری را بعنوان یک امتیاز برای خود حفظ کند ضعف و ناتوانی زن بوده است ، اشتباه فاحش است . خانم منوچهریان در کتاب انتقاد بر قوانین اساسی و مدنی ایران صفحه ۳۴ میگوید " قانون مدنی ماده ۱۰۴۹ میگوید : هیچکس نمی‌تواند دختر برادر یا دختر خواهر زن را بگیرد مگر با اجازه زن خود . . . زن اگر اجازه دهد شوهر وی میتواند دختر برادر یا خواهر او را بگیرد . حالا باید دید که اگر اجازه ندهد چه میشود ؟ هیچ . باصطلاح آنکه عوض دارد گله ندارد ، مرد با دیگری ازدواج میکند . خوب حالا اگر قضیه را بعکس کنیم آنوقت چه خواهد شد ؟ مثلا اگر بگوئیم زن نمی‌تواند با پسر برادر یا پسر خواهر شوهر خود ازدواج کند (در همان حالی که زن این شوهر است) مگر با اجازه شوهر ، از شنیدن این سخن صفحه۳۸۳ خون رگهای متعصب بجوش می‌آید و فریاد میزنند این پیشنهاد بر خلاف اصول انسانیت است و اصلا طبع و نهاد زن هم با آن مباینت دارد . در پاسخ باید گفت تنها این پیشنهاد مخالف با اصل بردگی زن است . همچنانکه یک مال بیش از یک مالک ندارد و یا اگر هم داشته باشد محصول آن پس از افراز باز بیک مالک بر می‌گردد . زن هم چون بنا بقوانین صریح و ضمنی کشور ما در حکم اموال است از این رو نباید بیشتر از یک مالک داشته باشد " . . . در صفحه ۷۳ آن کتاب میگوید " : ما میتوانیم بگوئیم همچنانکه مرد تا چهار زن می‌تواند داشته باشد ، زن هم چون بشر است و با مرد برابر ، باید بتواند حقوقی را که او دارد دارا شود . نتیجه این صغری ، کبری منطقی برای مردان بسیار وحشت آور میشود . اینجاست که خون در رگهای آنان بجوش می‌آید و با چهره‌ای برافروخته و چشمانی آتشبار فریاد میزنند چگونه زن می‌تواند بیش از یک شوهر داشته باشد ؟ ما در پاسخ با سردی و آرامی میگوئیم چرا مرد می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد " . ؟ ما در اینجا نمیخواهیم ترویج فساد اخلاق کنیم ، و نمی‌خواهیم عفت و پاکدامنی زنان را ناچیز و بیهوده بگیریم ، ولی می‌خواهیم به مردان بفهمانیم که درباره زن عقیده آنان چنانکه میپندارند بر پایه‌ای محکم و تزلزل ناپذیر جای ندارد . زن یکی است و مرد یکی . هر دو با هم برابرند . اگر بمردان از لحاظ اینکه مردند حق داده شده است که تا چهار زن بگیرند ، باید زنان هم همین حق را داشته باشند . اگر فرضا از لحاظ عقل تواناتر از مرد نباشد ، باید اذعان کرد که تجلی روح و کیفیات نفسانی در زن ضعیف‌تراز صفحه۳۸۴ مرد نیست . " چنانکه ملاحظه میفرمائید در بیانات فوق هیچ فرقی میان چند زنی و چند شوهری گذاشته نشده است جز اینکه مرد چون زور داشته است بنفع خود چند زنی را معمول داشته است ، بر خلاف زن که آزادی نداشته از چند شوهری که تنها اصل مخالف بردگی اوست ، دفاع کند . و نیز در بیانات فوق چنین بیان شده که علت رواج چند زنی و شکست چند شوهری ، مالکیت مرد و مملوکیت زن بوده است . مرد چون مالک زن بوده است میتوانسته است زنان متعدد یعنی اموال فراوان داشته باشد . اما زن چون مملوک بوده است و مملوک نمی‌توانسته است بیش از یک مالک داشته باشد از موهبت چند شوهری محروم مانده است . اتفاقا بر خلاف نظر خانم نویسنده ، پذیرش نیافتن چند شوهری خود دلیل است که مرد به زن بچشم یک مال نگاه نمیکرده است . زیرا شرکت در مال و مالک شدن چند نفر یک مال را و استفاده مشترک از آن یکی از قوانین جاری و ساری بشری در اموال است . اگر مرد به زن بچشم یک مال نگاه میکرد شرکت در آنرا جایز میشمرد ، همچنانکه شرکت در مال و استفاده مشترک از آنرا جایز شمرده است . در کجای دنیا معمول است که مال بیشتر از یک مالک نمی‌تواند داشته باشد تا قانون تک شوهری را ناشی از آن بدانیم . میگویند چون مرد یکی است و زن یکی ، باید حقوق برابر داشته

باشند . چرا مرد بتواند از حقوق چند زنی بهره‌مند شود و زن نتواند از حق چند شوهری استفاده کند ؟ میگوییم اشتباه شما همین جاست که خیال کرده‌اید تعدد صفحه۳۸۵ زوجات جزء حقوق مرد است و تعدد شوهر جزء حقوق زن . در صورتیکه تعدد زوجات جزء حقوق زن است ، و تعدد شوهر نه جزء حقوق مرد است و نه جزء حقوق زن . هم بر خلاف مصالح و منافع مرد است و هم بر خلاف مصالح و منافع زن . ما بعدا ثابت خواهیم کرد که قانون تعدد زوجات در اسلام بمنظور احیاء و احقاق حقوق زن وضع شده است و اگر بنا بود جانب مرد رعایت شود ، اسلام همانکاری را میکرد که دنیای غرب کرده است ، بمرد حق استفاده و بهره‌برداری از زنان دیگر جز زن اول میداد ولی هیچ تعهدی برای مرد بنفع زن و فرزندان او بعنوان همسر قانونی و فرزندان قانونی قائل نمیشد . چند شوهری بنفع زن نبوده که حقی از او سلب شده باشد . میگویند میخواهیم بمردان بفهمانیم که عقاید آنها درباره زن آنچنانکه خود می‌پندارند محکم و تزلزل ناپذیر نیست . از قضا آنچه ما می‌خواهیم همین است . ما در مقالات آینده مبنای نظر اسلام را درباره تعدد زوجات خواهیم گفت . از این نویسنده و هر صاحب نظر دیگر ملتمسانه طلب میکنیم ببینند و نظر بدهند که آیا نظر اسلام مبتنی بر یک اصل تزلزل ناپذیر است یا نه ؟ من قول شرف میدهم اگر کسی توانست خللی در مبنای نظر اسلامی راجع باین مسئله پیدا کند ، من از تمام گفته‌های خود در زمینه حقوق زن صرفنظر میکنم . صفحه۳۸۶

علل تاریخی تعدد زوجات (۳)

توضیحات

هوسرانی و تسلط بیچون و چرای مرد ، بتنهائی برای پیدایش رسم " چند زنی " کافی نیست ، حتما علل و عوامل دیگر نیز دخالت داشته است . زیرا برای مرد هوسران راه سهل‌تر و بی دردسرتر از چند زنی اینست که حس تنوع طلبی خود را از راه زن بازی آزاد و رفیقه و معشوقه گیری ارضاء کند ، بدون آنکه زن مورد نظر خود را بعنوان " همسری " بپذیرد و نسبت بفرزندان احتمالی او تعهد و مسؤولیتی بعهده بگیرد . از اینرو در اجتماعاتی که چند زنی معمول بوده است یا موانع اخلاقی و اجتماعی راه معشوقه‌گیری و زن بازی آزاد را برای مرد هوسباز بسته بوده است و مرد هوسباز مجبور بوده غرامت تنوع طلبی خود را با بهای قبول همسری قانونی زن مورد استفاده خود و پدری فرزندانش بپردازد ، و یا باید فرض کنیم علل دیگری : جغرافیائی یا اقتصادی یا اجتماعی ، غیر از هوسبازی و تنوع طلبی مرد در کار بوده است . صفحه۳۸۷

عوامل جغرافیائی

"منتسکیو " و " گوستاولوبون " اصرار زیادی دارند که علل جغرافیائی را دخالت دهند . بعقیده این مفکران ، آب و هوای مشرق زمین مقتضی رسم تعدد زوجات بوده است . در آب و هوای مشرق زمین ، زن زودتر بالغ میشود و هم زودتر پیر میشود و از این جهت ، مرد به زن دوم و سوم احتیاج پیدا میکند . بعلاوه مرد پرورده آب و هوای مشرق زمین ، از لحاظ نیروی جنسی طوری است که یک زن نمی‌تواند او را اقناع کند " . گوستاولوبون " در تاریخ تمدن اسلام و عرب صفحه ۵۰۹ میگوید " : رسم مذکور (رسم تعدد زوجات) فقط بر اثر آب و هوای مشرق و در نتیجه خصائص نژادی و علل و اسباب دیگری که بطرز زندگانی مشرق مربوط بوده پیدا شده است ، نه اینکه مذهب آنرا آورده باشد ، و معلوم است آب و هوا و خصائص قومی از جمله عواملی است که فوق العاده قوی و مؤثر بوده و حتی ما لازم هم نمی‌دانیم که راجع به آن زیاد قلمفرسائی کنیم . بعلاوه اصل طبیعت و ساختمان

مخصوص زنان مشرق و لزوم حضانت طفل و امراض و عوارض و غیره ، آنها را اغلب مجبور ساخته که از شوهر کناره‌گیری اختیار کنند ، و چون آب و هوای مشرق و جبلت قومی طوری است که برای مرد تحمل این کناره‌جوئی موقت غالبا غیر ممکن بوده لهذا تعدد زوجات لزوم پیدا نموده است " . " منتسکیو " در روح القوانین صفحه ۴۳۰ میگوید " : در کشورهائی که دارای آب و هوای گرم میباشند زنها در سنین هشت و نه و ده سالگی بالغ هستند و بعد از اینکه شوهر کردند بارور میشوند ، بطوری که می‌توان گفت در کشورهای گرمسیر ، صفحه۳۸۸ ازدواج و باروری زنها بلافاصله پشت هم صورت میگیرد " . پریدو " در شرح حال پیغمبر اسلام میگوید که آنحضرت در پنجسالگی خدیجه را بحباله نکاح درآورد و در هشت سالگی با وی همخواب شد . اینست که زنهای کشورهای گرمسیر در بیست سالگی پیر هستند و هنگامی که تازه می‌خواهند عقلشان به طرف کمال برود پیر شده‌اند . . . در کشورهائیکه هوا معتدل است نظر باینکه زیبائی زنها مدتی باقی می‌ماند و دیرتر بحد بلوغ می‌رسند و وقتیکه ازدواج میکنند ، بواسطه زیادی سن تجربیاتی دارند ، و در موقع بچه‌دار شدن مقداری از سن آنها گذشته و زن و شوهر تقریبا در یک سن و در یک موقع پیر میشوند ، اینست که مساواتی بین زن و مرد برقرار شده و مردها بیش از یک زن نمیگیرند . . . . . . بنابراین ، قانون منع تعدد ازدواج در اروپا و مجاز کردن این عمل در آسیا مربوط بمقتضیات آب و هواست " . . . این توجیه بهیچوجه صحیح نیست ، زیرا اولا رسم تعدد زوجات در مشرق زمین منحصر بمناطق گرمسیر نبوده است . در ایران با اینکه از لحاظ آب و هوا معتدل است از قبل از اسلام تعدد زوجات معمول بوده است . اینکه منتسکیو میگوید در مناطق گرمسیر زنان در بیست سالگی پیر میشوند گزافه‌ای بیش نیست . از آن گزافه‌تر اینکه بنقل از پرید و میگوید : پیغمبر اسلام در پنجاه سالگی خدیجه را بعقد خویش درآورد و در هشت سالگی با وی زفاف کرد . در صورتیکه همه میدانند پیغمبر اسلام در بیست و پنجسالگی با خدیجه که در آنوقت چهل سال از سنش میگذشت ازدواج کرد . صفحه۳۸۹ ثانیا اگر زود پیر شدن زن و غلیان نیروی جنسی مرد موجب اصلی اینکار بوده است چرا مردم مشرق زمین همان راه مردم مغرب زمین را در قرون وسطی و قرون جدید پیش نگرفتند و بجای تعدد زوجات ، طبیعت خود را با فحشاء و زن بازی آزاد اقناع نکردند ؟ زیرا در مغرب زمین بقول " گوستاولوبون " رسم وحدت زوجه رسمی است که فقط در کتابهای قانون درج است و در معاشرتهای مغرب زمین اثری از آن نیست . و باز بقول او – در مشرق زمین تعدد زوجات بشکل قانونی یعنی قبول تعهد همسری نسبت به زن و مسؤولیت پدری نسبت بفرزندان او وجود داشته است و در مغرب زمین بشکل سالوسانه و غیر قانونی : یعنی بشکل معشوقه‌بازی و رفیقه‌بازی بدون قبول تعهد همسری نسبت به زن و تعهد پدری نسبت به فرزندان او .

وضع چند همسری در مغرب زمین

من در اینجا لازم میدانم شرح مختصری از وضع چند همسری بشکل مغرب زمینی در قرون وسطی از زبان یکی از مورخان محقق مغرب زمین نقل کنم تا خوانندگان محترم و همه کسانیکه مشرق زمین را بنام تعدد زوجات و احیانا بنام حرمسراداری مورد انتقاد قرار میدهند و آنرا مایه سرافکندگی مشرق زمین در مقابل مغرب زمین میشمارند بدانند که آنچه در مشرق زمین وجود داشته با همه معایب و جنبه‌های ننگین آن ، نسبت به جریاناتی که از این نظر در مغرب زمین میگذشته ، هزار درجه فضیلت دارد " . ویل دورانت "در جلد ۱۷ تاریخ تمدن فصلی دارد تحت عنوان " سستی اخلاق . " در این فصل وضع اخلاق عمومی را در ایتالیا صفحه ۳۹۰ در دوره رنسانس شرح میدهد . تمام این فصل که در یازده قسمت ذکر شده ، خواندنی است . من خلاصه‌ای از آنچه تحت عنوان" اخلاق در روابط جنسی " ضمن این فصل آمده است نقل میکنم . ویل دورانت اول مقدمه کوتاهی ذکر می‌کند و مثل اینکه با این مقدمه قبلا می‌خواهد معذرت خواهی کرده باشد . مقدمه چنین میگوید " : حال با پرداختن باخلاقیات مردم غیر روحانی و با آغاز

از روابط جنسی باید نخست متذکر شویم که مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد ، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی ، میزان مناسبی از فقر و کار سخت ، و نظارت دائمی زوجه میتواند یک همسری را باو تحمیل کند . " آنگاه باصل مطلب پرداخته میگوید " : معلوم نیست زنای محصنه در قرون وسطی کمتر بوده است تا رنسانس ، و همانگونه که در قرون وسطی زنا با بهادری تلطیف میشد بهمان طریق در دوره رنسانس در میان طبقات تحصیل کرده با آرمانی ساختن ظرافت و سحرآمیزی روحی زن تربیت شده نرمش مییافت . . . دختران خانواده‌های اصیل تا حدی از مردانی که با خاندان خودشان تعلق نداشتند نسبتا مجزا نگهداشته میشدند . مزایای عفت پیش از زناشوئی جدا به آنان تعلیم داده میشد . گاه این تعلیم چنان مؤثر میافتاد که بنا به روایت ، زن جوانی پس از تجاوزی که بناموسش شد خود را در آب غرق کرد . آن زن بی شک منحصر بفرد بوده است . زیرا پس از مرگ او اسقفی در صدد بر آمد تا مجسمه‌ای از او بر پا کند . ماجراهای قبل از ازدواج میبایست قابل ملاحظه باشد . و الا مشکل بتوان برای اطفال نامشروع بیشماری که در هر یک از صفحه۳۹۱ شهرهای ایتالیای رنسانس یافت میشد دلیلی جست . فرزند حرامزاده نداشتن امتیازی بشمار میرفت . اما داشتن آن ننگ فاحشی نبود . مرد معمولاـ بهنگام ازدواج زن خود را ترغیب میکرد که طفل حرامزاده خویش را بخانه بیاورد تا با سایر فرزندان آن مرد پرورش یابد . حرامزاده بودن از قدر کسی نمیکاست . داغی که جامعه بر آن میزد چندان مهم نبود . وانگهی مشروعیت را میشد با رشوه دادن به یکی از اعضای کلیسا بدست آورد . در نبودن وارثان مشروع یا ذیصلاحیت پسران حرامزاده ممکن بود بملک یا حتی به تاج و تخت برسند . همانگونه که " فرنته " اول وارث سلطنت " الفونسو " ی اول پادشاه ناپل و " لئونللودسته " جانشین نیکولوی سوم امیر فرارا شد . وقتی که " پیوس " دوم در سال ۱۴۵۹ به فرارا آمد ، مورد پذیرائی هفت شاهزاده قرار گرفت ، که همه نامشروع بودند . رقابت حرامزادگان با حلال زادگان منشاء مهمی از کشمکشهای دوره رنسانس بود . . . اما در مورد همجنس گرائی باید بگوئیم که تقریبا یک قسمت اجباری از احیای رسوم یونان باستان بود " . . . سان برناردینو " موارد این عمل شنیع را در ناپل چندان زیاد دید که شهر را بسرنوشت سدوم و عموره تهدید کرد " . آرتینو " این انحراف را در رم نیز بهمان اندازه شایع یافت . . . در مورد فحشاء نیز میتوانیم همینگونه سخن بگوئیم . بنابر روایت اینفسورا " که دوست میداشت آمار خود را در رم پاپ نشین سنگین‌تر سازد . بسال ۱۴۹۰ در میان نفوس نود هزار نفری رم ۶۸۰۰ روسپی ثبت شده وجود داشت ، و این رقم البته شامل روسپیان مخفی و غیر رسمی نمیشد . درونیز طبق آمار سال هزار و پانصد صفحه۳۹۲ و نه ، ۱۱۶۵۴ فاحشه در میان نفوس سیصد هزار نفری آن شهر وجود داشت . . در قرون پانزدهم دختری که در ۱۵ سالگی هنوز بشوهر نرفته بود ننگ خانواده بشمار می‌رفت . در سده شانزدهم " سن ننگین " بهفده سالگی رسانده شد ، تا تحصیلات عالی‌تر را برای دختر ممکن سازد . مردان که از تمام مزایا و تسهیلات فحشاء برخوردار بودند فقط در صورتی مجذوب ازدواج می‌شدند که زن برایشان جهاز معتنابهی بیاورد . . . . بنابر آئین ازدواج قرون وسطائی ، چنین انتظار میرفت که در مراحل مختلف دوران زناشوئی ، عشق میان زن و مرد نضج گیرد ، چنانکه در شادی و اندوه ، خوشبختی و بدبختی شریک یکدیگر باشند و ظاهرا در بسیاری از موارد چنین انتظاری برآورده میشد . . . با اینحال زنای محصنه رایج بود . چون بیشتر ازدواجهای طبقات عالی ، اتحادی دیپلماتیک بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی بود . بسیاری از شوهران خود را بداشتن معشوقه‌ای ذیحق میدانستند و زن گرچه ممکن بود از این امر اندوهگین شود ، معمولا دیده بر آن میبست یا لب نمیگشود . در میان طبقات متوسط ، برخی از مردان گمان داشتند که زنا تفریح مشروعی است" . ماکیاولی " و دوستانش ظاهرا از داستانهائی که درباره بیوفائیهای خود با یکدیگر رد و بدل میکردند ناراحت نمیشدند . وقتی که در این موارد زن با تقلید از شوی خود انتقام میگرفت شوهر غالبا بر عمل او چشم میپوشید و کلاه غیرت را بالاتر میکشید . " آری این بود نمونه‌ای از زندگی مردمی که همواره تعدد زوجات را بر مشرق یک گناه نابخشودنی میشمارند و احیانا آب و صفحه۳۹۳ هوای مشرق زمین را مسئول اینعمل باصطلاح غیر انسانی ! میدانند و اما آب و هوای سرزمین آنها بهیچوجه به آنها اجازه بیوفائی به زن و تخطی از تک همسری نمی‌دهد ضمنا این نکته نیز ناگفته نماند که نبودن تعدد زوجات بصورت مشروع در میان غربیها ، چه

خوب و چه بد ، مربوط به مذهب مسیح نیست . در اصل دین مسیح ، نصـی بر منع تعدد زوجات نیست ، بلکه چون حضرت مسیح مقررات تورات را تأییـد کرده است و در توراه تعـدد زوجـات برسـمیت شـناخته شـده است بایـد بگوئیم در اصل دین مسیح تعـدد زوجـات تجویز شـده است . حـتی گفته میشود که قـدمای مسیحیون دارای زوجـات متعـدد بوده‌انـد . پس خودداری غرب از تعـدد زوجات بصورت شرعی و قانونی علت یا علل دیگری داشته است .

عادت ماهانه

بعضی دیگر بیماری ماهانه زن و عدم آمادگی او را برای تمتع مرد در مدت بیماری ، همچنین خستگی زن از فرزند زائیدن و میل او بکناره‌گیری از زندگی زناشوئی و رسیدگی به غذا و پرورش فرزندان را منشاء تعدد زوجات دانسته‌اند . ویل دورانت میگوید : در اجتماعات ابتـدائی زنان بسـرعت پیر میشونـد و بهمین جهت خود غالبا مردان را به زناشوئی جدیـد تشویق می‌کردند تا بتوانند مدت درازتری غـذای کودکـان خود را تـأمین کننـد و در عین حـال فاصـله میان دوره‌های حمل خود را طولانی‌تر سازنـد بی آنکه از میل مردان در تولید نسل و دفع شـهوت خود چیزی بکاهند ، غالبا دیده شده که زن اول ، شوهر صفحه۳۹۴ خود را ترغیب میکرده است تا زن تازه بگیرد که کار او سبکتر شود ، و زن تازه برای خانواده اطفال دیگری بیاورد و بهره‌برداری و ثروت زیادتر شود . " بـدون شـک بیماری ماهانه زن ، و همچنین خسـتگی او از فرزنـد زادن ، زن و مرد را از لحاظ امر جنسـی در وضع نامشابهی قرار میدهـد و سبب میگردد که مرد کم و بیش رو بسوی زن دیگر بیاورد . اما هیچیک از دو علت بالا بتنهائی موجب رسم تعدد زوجات نمیشود ، مگر آنکه یـک مـانع اخلاـقی یـا اجتمـاعی برای مرد وجود داشته باشـد که نتوانـد هوس خود را بـا معشوقه‌گیری ، و زن بازی آزاد تسـکین دهـد . پس هر یک از دو عامل فوق هر زمان دخالت داشـته‌اند در زمینه‌ای بوده که مرد آزادی کامل در هوسـبازی نداشـته است .

محدود بودن دوره فرزند زائی زن

بعقیده بعضـی ، محدود بودن سن زن از نظر تولید فرزند ، بر خلاف مرد ، و رسـیدن او بسن " یائسگی " یکی از علل پیدایش رسم تعـدد زوجـات بـوده است . احیانـا زنی بـاین سن میرسـیده است ، در حـالی که بقـدر کـافی برای مرد فرزنـد نیـاورده بوده است ، یا فرزنـدان قبلی تلف شده بودند . میل مرد بداشـتن فرزند بعلاوه عدم میل او بطلاق زن اول سـبب شده که مرد بدنبال زن دوم یا سوم برود ، همچنانکه نازا بودن زن اول عامل دیگری برای رو آوردن مرد بازدواج ثانوی بوده است . صفحه۳۹۵

عوامل اقتصادی

برای تعـدد زوجات ، ریشه‌های اقتصادی نیز ذکر کرده‌انـد و گفته‌انـد در دوران قـدیم ، بر خلاف امروز ، زن و فرزنـد زیاد از لحاظ اقتصادی بنفع مرد بوده است . مرد از زنان و فرزندان خود مانند بردگان کار میکشـیده است و احیانا فرزندان خود را میفروخته است . منشـاء بردگی بسـیاری از افراد ، اسـارت در جنـگ نبوده است ، بلکه پـدران آنهـا ، آنهـا را ببازار آورده و فروخته‌انـد . این جهت می‌توانـد علت تعـدد زوجـات واقع شود ، زیرا مرد تنهـا بـا قبول همسـری رسـمی زن می‌توانـد از مزیت کثرت اولاـد بهره‌منـد شود . معشوقه‌گیری و زن بازی آزاد نمی‌توانـد این مزیت را برای مرد تأمین کنـد ، ولی چنانکه میدانیم این علت را بهمه مواردی که تعدد

زوجات وجود داشته است نمی‌توان تعمیم داد . فرضا ملل ابتدائی باین منظور زنان متعدد میگرفته‌اند ، همه ملل اینطور نبوده‌اند در دنیای قدیم رسم تعدد زوجات در میان طبقاتی معمول بود که با تجمل و تعین و تشخص زندگی میکردند و معمولا پادشاهان ، امیران ، سرداران ، روحانیون و بازرگانان متعین زنان متعدد داشته‌اند . و چنانکه میدانیم این طبقات ، از وجود زنان و فرزندان زیاد خود ، بهره اقتصادی نمی‌برده‌اند .

عامل عدد و عشیره

علاقه بکثرت فرزند و توسعه نفوس فامیل نیز بنوبه خود عامل دیگری بوده برای تعدد زوجات . یکی از جهاتی که زن و مرد را در وضع متفاوتی قرار میدهد ، اینست که عدد فرزندانی که یک صفحه۳۹۶ زن میتواند تولید کند بسیار معدود و محدود است ، خواه تک شوهر باشد یا چند شوهر ، اما عدد فرزندانی که مرد می‌تواند تولید کند بستگی دارد بتعداد زنانیکه در اختیار دارد ، ممکن است یک مرد بتنهائی از صدها زن ، هزارها فرزند از نسل خود تولید کند . در دنیای قدیم ، بر خلاف دنیای امروز ، عدد و عشیره ، عامل اجتماعی مهمی بشمار میرفته است . قبائل و طوائف از هر وسیله‌ای برای تکثیر عدد و جلوگیری از کاهش آن استفاده میکرده‌اند . یکی از افتخارات آن مردم افتخار به کثرت عدد افراد قبیله بوده است . بدیهی است که تعدد زوجات یگانه وسیله تکثیر عدد بوده است .

فزونی عدد زنان بر مردان

آخرین عامل تعدد زوجات که ضمنا مهمترین عوامل است ، فزونی عدد زنان بر عدد مردان بوده است . موالید دختران از موالید پسران زیادتر نبوده و نیست . احیانا اگر در برخی سرزمینها موالید دختر از موالید پسر بیشتر است ، در بعضی سرزمین‌های دیگر بر عکس است ، موالید پسر از موالید دختر افزونتر است . چیزی که همواره سبب میشود که عدد زنان آماده ازدواج از عدد مردان آماده ازدواج بیشتر باشد ، اینست که تلفات مرد همیشه از تلفات زن بیشتر بوده و هست . کثرت تلفات مرد همواره سبب شده و میشود که در صورت تک همسری گروه فراوانی از زنان از داشتن شوهر قانونی و خانه و زندگی و فرزند مشروع محروم بمانند . در اینکه در اجتماعات ابتدائی اینطور بوده بحثی نیست . صفحه۳۹۷ قبلا از ویل دورانت نقل کردیم که " در اجتماعات ابتدائی بواسطه اشتغال مردان بجنگ و شکار ، زندگی مرد در معرض خطر بود و بهمین جهت مردان بیشتر از زنان تلف میشدند . فزونی عده زنان بر مردان سبب میشد که یا تعدد زوجات رواج پیدا کند و یا عده‌ای از زنان بحال عزوبت بسر برند . "

بررسی علل و عوامل

عللی را که از لحاظ تاریخی می‌توان مبداء و منشاء چند زنی فرض کرد همینهاست که گفته شد . اما چنانکه ملاحظه شد بعضی از این علل در واقع علت نبوده و بیجهت در ردیف علل تعدد زوجات ذکر شده است ، مانند آب و هوا . از این یک که بگذریم به سه نوع علت برمیخوریم . نوع اول آن که در رو آوردن مرد بتعدد زوجات تأثیر داشته ، بدون آنکه مجوزی برای مرد شمرده شود ، فقط جنبه زور و ظلم و استبداد داشته است . علت اقتصادی که قبلا ذکر شد از این قبیل است . بدیهی است که فروختن فرزند یکی از وحشیانه‌ترین و ظالمانه‌ترین کارهای بشری است و تعدد زوجاتی که بخاطر این هدف وحشیانه و ظالمانه باشد مانند خود آن

عمل نامشروع است . نوع دوم آن علل از جنبه حقوقی قابل مطالعه است و میتواند " مجوزی " برای مرد یا برای اجتماع شمرده شود ، از قبیل نازا بودن زن یا یائسه شدن او و احتیاج مرد بفرزند یا نیازمندی قبیله یا کشور به کثرت نفوس . بطور کلی علل طبیعی که زن و مرد را از لحاظ ارضاء جنسی و یا از لحاظ تولید فرزند در وضع نامساوی قرار می‌دهد می‌تواند از جنبه حقوقی " مجوز " تعدد زوجات صفحه۳۹۸ محسوب شود . اما در میان علل گذشته نوع سومی هست که اگر فرض کنیم در دنیای گذشته وجود داشته و یا در دنیای امروز وجود دارد ، بیش از آن است که فقط " مجوز " تعدد زوجات برای مرد یا اجتماع محسوب گردد ، بلکه موجب" حقی " است از جانب زن و موجب تکلیفی است بعهده مرد و اجتماع ، آن علت فزونی عدد زن بر مرد است . اگر فرض کنیم در گذشته یا زمان حاضر عدد زنان آماده بازدواج بر عدد مردان آماده بازدواج فزونی دارد بطوریکه اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد ، گروهی از زنان بی شوهر ، از تشکیل زندگی خانوادگی محروم می‌مانند ، از چند زنی بعنوان " حقی " از زنان محروم و " تکلیفی " بعهده مردان و زنان متأهل محسوب میشود . حق تأهل از طبیعی‌ترین حقوق بشری است . هیچ بشری را از این حق بهیچ نامی و تحت هیچ عنوانی نمی‌توان محروم کرد . حق تأهل حقی است که هر فرد بر اجتماع خود پیدا می‌کند . اجتماع نمی‌تواند کاری بکند که نتیجتا گروهی از این حق محروم بمانند . همانطوری که مثلا حق کار ، حق خوراک ، حق مسکن ، حق تعلیم و تربیت ، حق آزادی جزء حقوق اصلی و اولی بشر شمرده میشود و بهیچوجه و هیچ عنوان نمی‌توان از او سلب کرد ، حق تأهل نیز یک حق طبیعی است و نظر باینکه در صورت فزونی عدد زنان آماده بازدواج از مردان آماده بازدواج قانون انحصار ازدواج به تک همسری با این حق طبیعی منافی است پس این قانون بر خلاف حقوق طبیعی بشر است . صفحه۳۹۹ اینها مربوط بگذشته است . در زمان حاضر چه باید گفت ؟ آیا علل " مجوز " تعدد زوجات و همچنین علتی که تعدد زوجات را بعنوان " حق "زن رسمیت میدهد در این زمان وجود دارد یا خیر ؟ بفرض اینکه این علل وجود داشته باشد از جنبه حق زن سابق چه باید گفت ؟ صفحه ۴۰۰

حق زن در چند همسری

توضیحات

علل شکست چند شوهری و رواج چند زنی را شرح دادیم . روشن کردیم که در پیدایش چند زنی علل گوناگونی تأثیر داشته است . بعضی از آن علل از روحیه تحکم و استبداد جنس مرد سرچشمه گرفته است و بعضی دیگر ناشی از تفاوت وضع طبیعی زن و مرد از لحاظ سنین استعداد تولید فرزند و قابلیت تعداد تولید فرزند بوده است و میتوانسته " مجوزی " برای چند زنی مرد بشمار رود . اما علت خاصی همواره در طول تاریخ در کار بوده که چند زنی را بعنوان " حقی " برای زن و "وظیفه‌ای " برای مرد ایجاب میکرده است . آن ، فزونی نسبی عدد زنان آماده به ازدواج از عدد مردان آماده به ازدواج است . ما برای اینکه از درازی سخن خودداری کنیم از بحث درباره علتهائیکه ممکن است " مجوز " تعدد زوجات برای مرد محسوب شود خودداری می‌کنیم ، سخن را محدود میکنیم به علتی که اگر وجود داشته باشد تعدد زوجات بصورت " حقی " برای صفحه۴۰۱ طبقه نسوان در می‌آید . برای اثبات این مدعا دو مقدمه باید روشن شود : یکی اینکه ثابت شود طبق آمار قطعی و مسلم ، عده زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج فزونی دارد . دیگر اینکه اگر چنین چیزی وجود پیدا کند ، از جنبه حقوق بشری و انسانی موجب حقی میشود برای زنان محروم بر عهده مردان و زنان متأهل . اما از نظر اول : خوشبختانه در دنیای امروز آمار نسبتا صحیحی در این زمینه وجود دارد . همه کشورهای جهان در هر چند سال یک بار سرشماری می‌کنند . در این سرشماری‌ها که در کشورهای پیشرفته بصورت دقیقی

صورت میگیرد نه تنها عدد مجموع جنس ذکور و مجموع جنس اناث بدست می‌آید ، بلکه نسبت عدد دو جنس در سنین مختلف بدست می‌آید . مثلا روشن میگردد که عدد پسران از بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است ؟ و عدد دختران از عدد بیست ساله تا بیست و چهار ساله چقدر است ؟ همچنین در سایر سنین عمر . سازمان ملل متحد در سالنامه‌های جمعیت شناسی خود همواره این آمار را منتشر میکند و ظاهرا تا کنون شانزده نشریه در این زمینه منتشر کرده است . آخرین نشریه مربوط است به سال ۱۹۶۴ که در سال ۱۹۶۵ منتشر شده است . البته قبلا باید به این نکته توجه داشته باشیم که برای مدعای ما کافی نیست که بدانیم مجموع عدد جنس ذکور مردم یک کشور چقدر است ؟ و مجموع عدد اناث آنها چقدر ؟ آنچه مفید و لازم است اینستکه بدانیم نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج چه نسبت است ؟ غالبا نسبت مردان و زنان آماده به ازدواج با نسبت صفحه۴۰۲ مجموع جنس ذکور و جنس اناث متفاوت است ، و این دو علت دارد . یکی اینکه دوره بلوغ دختران قبل از دوره بلوغ پسران است . بهمین جهت معمولاـ در قوانین جهان سن قانونی دختران از سن قانونی پسران پائین‌تر است و عملا در همه جهان اکثریت قریب باتفاق ازدواجها میان مردان و زنانی صورت میگیرد که مردان بطور متوسط پنجسال از زنان بزرگترند . علت دیگر که علت اساسی است و مهمتر است ، اینستکه با اینکه موالید دختر از موالید پسر بیشتر نیست و احیانا در بعضی کشورها موالید پسر بیشتر است ، همواره بواسطه اینکه تلفات جنس ذکور از تلفات جنس اناث بیشتر است ، در سنین ازدواج توازن بهم می‌خورد . گاهی بصورت فاحشی تفاوت پیدا میشود و عدد زنان آماده ازدواج بر عدد مردان آماده ازدواج بمقیاس وسیعی فزونی میگیرد . و لهذا ممکن است مجموع عدد جنس ذکور یک کشور با عدد جنس اناث آن مساوی ، یا از آن بیشتر باشد ، اما در طبقه آماده به ازدواج یعنی طبقه‌ای که به سن قانونی ازدواج رسیده‌اند کار بر عکس بوده باشد . این مطلب از آماری که در آخرین نشریه جمعیت شناسی سازمان ملل متحد مربوط بسال ۱۹۶۴ درج شده کاملا روشن است . مثلا در جمهوری کره ، طبق آمار این نشریه مجموع جمعیت ۲۶ / ۲۷۷ / ۶۳۵ نفر است از این مجموع ۱۳ / ۱۴۵ / ۲۸۹ نفر از جنس ذکورند و ۱۳۲ / ۳۴۶أ ۱۳ نفر از اناث ، یعنی در مجموع جمعیت عدد ذکور ۱۲۹۴۳ نفر بیش از اناث است . این نسبت در اطفال کمتر از یکساله و اطفال از یکساله تا چهار ساله و از پنج ساله تا ۹ ساله و از دوازده ساله تا چهارده ساله و از ۱۵ ساله صفحه۴۰۳ تا ۱۹ ساله همچنان محفوظ است . آمار نشان میدهد که در همه این سنین ، تعداد ذکور بیش از اناث است . اما از بیست ساله تا بیست و چهار ساله این نسبت عوض میشود . مجموع عدد ذکور در این سنین ۱ / ۰۸۳ / ۳۶۴ نفر است و مجموع اناث ۱۱۱۰۰۵۱ نفر است . از این سنین ببالا که سنین ازدواج قانونی زنان و مردان است هر چه بالا برویم عدد جنس اناث بیش از عدد جنس ذکور است . تازه جمهوری کره وضع استثنائی دارد که در مجموع جمعیت عدد ذکور بیش از اناث است ، اکثریت قریب به اتفاق کشورها نه تنها در سنین ازدواج ، عدد جنس اناث بیش از جنس ذکور است در مجموع جمعیت نیز عدد اناث بیش از ذکور است . مثلاـ در کشور جمهوری شوروی مجموع جمعیت ۱۰۱ / ۰۰۰أ ۲۱۶ است و از این مجموع ۹۷ / ۸۴۰ / ۰۰۰ از جنس ذکور و ۱۱۸ / ۲۶۱ / ۰۰۰ از جنس اناث است و این تفاوت در سنین قبل از ازدواج و همچنین سنین ازدواج ، یعنی از بیست ساله تا ۲۴ ساله و از ۲۵ ساله تا ۲۹ ساله و از ۳۰ ساله تا ۳۴ ساله و همچنین تا ۸۰ ساله و ۸۴ ساله همچنان محفوظ است . و همچنین است کشورهای انگلستان – فرانسه – آلمان غربی – آلمان شرقی – چکسلواکی لهستان – رومانی – مجارستان – امریکا – ژاپن و غیره و البته در بعضی نقاط مانند برلن غربی و شرقی تفاوت عدد زن و مرد تفاوت فاحشی است . در هندوستان حتی در سنین ازدواج عدد مرد بر عدد زن می‌چربد . فقط از سنین پنجاه به بالا است که عدد زن بر عدد مرد فزونی می گیرد . ظاهرا علت نقصان زن در هند صفحه۴۰۴ عادت قدیمی مردم خرافاتی آن سرزمین است که زن شوهر مرده را از میان میبرند . سرشماری که سال گذشته در ایران بعمل آمد ، نشان داد که ایران از کشورهای استثنائی است که در مجموع جمعیت ، عدد ذکور بیش از عدد اناث است . مجموع جمعیت ایران طبق این سرشماری ۲۵ / ۷۸۱ / ۰۹۰ نفر است و از این مجموع ۱۳ / ۳۳۷ / ۳۳۴ نفر از جنس ذکورند و ۱۲ / ۴۴۳ / ۵۷۶ نفر از جنس اناث میباشند و مجموعا عدد ذکور ۸۹۳ / ۵۷۸ بیش از عدد اناث است .

یادم هست که در همان اوقات بعضـی نویسـندگان که درباره تعـدد زوجات بحث کرده بودنـد نوشـته بودنـد ببینید بر خلاف ادعای طرفـداران تعدد زوجات ، عدد مرد در کشور ما بیش از عدد زن است . پس قانون تعدد زوجات باید لغو شود . من همانوقت تعجب میکردم از این نویسندگان . اینها فکر نمیکنند که اولا قانون تعدد زوجات مخصوص ایران نیست و ثانیا آنچه برای این موضوع مفید است اینست که بدانیم عدد مردان آماده بازدواج با عدد زنان آماده بازدواج برابر است یا از آن بیشتر است . اینکه در مجموع عدد ، عـده جنس ذکور بیش از جنس انـاث باشـد برای موضوع مورد نظر کافی نیست . دیـدیم که در جمهوری کره و بعضـی کشورهای دیگر نیز در مجموع نفوس ، عـدد جنس ذکور بیشتر است ، ولی در افراد آمـاده بـازدواج عـدد جنس اناث بیشتر است . بگـذریم از اینکه در کشورهـائی ماننـد ایران چنـدان اعتمـادی باین آمارها نیست . اگر تنها " ژست پسـرزائی " زنان ایران را در نظر بگیریم که حاضـر نیسـتند حتی در جواب مأموران سرشماری خود را دخترزا معرفی کنند و به جای صفحه۴۰۵ دختر پسر قلمداد میکنند ، کافی است که اعتماد ما را سلب کنـد . جریان عملی عرضه و تقاضا در کشور ما دلیل قاطعی است بر اینکه عدد زنان آماده به ازدواج در این کشور از عـدد مردان بیشتر است . زیرا بـا اینکه تعـدد زوجـات در همه جـای این کشور از شـهرها و دهـات و حتی میـان ایلات معمول بوده و هست ، هرگز کسـی در این کشور تـا کنون احسـاس کمبود زن نکرده و زن بـازار سـیاه پیـدا نکرده است . بر عکس همواره عرضه بر تقاضا میچربیده است . دختران یا زنان بیوه و جوانی که اجبارا بدون شوهر می‌مانده‌اند از مردان مجرد بسـی افزونتر بوده‌اند . هیچوقت یک مرد هر اندازه فقیر و بدقیافه بوده ، اگر زن میخواسته بدون زن نمیمانده است ، در صورتی که زنانیکه اجبارا بـدون شوهر مانده‌انـد زیاد بوده‌اند . این جریان مشـهود و محسوس بیش از هر آماری قاطعیت دارد " . اشـلی مونتاگو " در کتاب" زن جنس برتر " ضـمن اینکه بیهوده میکوشـد میـل زن را به تجمـل و زینت ناشـی از عوامـل اجتماعی بدانـد ، باین حقیقت اعتراف میکنـد و میگوید " در سراسـر عالم پیوسـته میزان زنان آماده ازدواج بر مردان فزونی دارد . آمارگیری سال ۱۹۵۰ نشان داد که زنان آماده ازدواج امریکا باندازه یک میلیون و چهارصد و سـی هزار تن بر مردان افزایش دارد . (" مجله زن روز ، شماره ۶۹ صفحه ۷۱ ") . برترانـدراسل " در کتـاب زناشوئی و اخلاق ، فصل مربوط به نفوس ، صـفحه ۱۱۵ میگوید " : در انگلسـتان کنونی بیش از دو میلیون زن زائد بر مردان وجود دارد که بنابر عرف باید همواره عقیم بمانند و این برای ایشان محرومیت بزرگی است . " صفحه۴۰۶ در چند سال پیش در روزنامه‌های ایران خواندیم که در اثر فشار زیاد زنان مجرد آلمان که پس از تلفات عظیم آلمان در جنگ دوم جهانی از داشـتن شوهر قانونی و کانون خانوادگی محروم مانده‌اند ، رسـما از دولت آلمان تقاضا کرده‌اند که قانون تک همسری را لغو کنـد و اجازه تعـدد زوجات بدهـد . دولت آلمان ضـمن یک درخواست رسـمی از دانشـگاه اسلامی الازهر فورمول این کار را خواسته و البته بعـد هم اطلاع حاصل کردیم که کلیسا سـخت با این تقاضا مخالفت کرد . کلیسا محروم مانـدن زنان را ، و در واقع شیوع فحشا را بر تعدد زوجات صرفا بخاطر اینکه یک فورمول شرقی و اسلامی است ترجیح داد .

علل فزونی عدد زنان آماده به ازدواج از مردان

علت این امر چیست ؟ چرا با اینکه موالید دختر از موالید پسـر بیشتر نیست ، عدد زنان آماده ازدواج از مردان بیشتر است ؟ علت این امر واضـح است . تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر است . این تلفات معمولا در سـنینی واقع میشود که مرد بایـد سرپرسـت خانواده‌ای باشد . اگر اندکی به مرگهائی که در اثر حوادث پیش می‌آید توجه کنیم از جنگها غرق شدنها سـقوطها زیر آوار ماندنها تصادفهـا و غیر اینهـا خواهیم دیـد همه این حوادث و تلفـات متوجه جنس مرد است . نـدره زنی در میـان اینها دیـده میشود . چه در مبارزه انسان با انسان ، چه در مبارزه انسان با طبیعت ، تلفات متوجه مرد می‌شود . اگر تنها جنگها را در نظر بگیریم که از اول تاریخ بشریت روزی نبوده که در چند نقطه جهان صفحه۴۰۷ جنگ نباشد و تلفاتی بر مردان وارد نیاورد ، کافی است که بدانیم چرا توازن

زن و مرد در سنین ازدواج بهم میخورد . میزان تلفات جنگ در عصر صنعت صدها برابر عصرهای شکار و کشاورزی است . تلفاتی که در دو جنگ اخیر جهانی بر جنس مرد وارد شد که ظاهرا در حدود هفتاد میلیون نفر بوده است مساوی است با تلفاتی که سابقا در چند قرن از راه جنگ بر بشر وارد میشد . شما اگر تنها تلفاتی را که در چند سال اخیر در جنگ‌های منطقه‌ای خاور دور و خاورمیانه و افریقا وارد آمده و هنوز هم در جریان است در نظر بگیرید مدعای ما را تصدیق خواهید کرد " . ویل دورانت" میگوید " : در زوال این عادت (تعدد زوجات) عواملی چند دخالت کرده است . زندگانی کشاورزی که حالت ثباتی دارد ، سختی و ناراحتی زندگی مردان را تقلیل داد و مخاطرات کمتر شد و بهمین جهت عده مرد و زن تقریبا مساوی یکدیگر شد . " این سخن از " ویل دورانت " خیلی عجیب است . اگر تلفات مرد منحصر بود به تلفاتی که در مبارزه با طبیعت متحمل میشود البته میان دوره شکار و دوره کشاورزی از این جهت تفاوت است ، در صورتی که عمده تلفات جنس مرد از راه جنگ است که در دوره کشاورزی از دوره شکار کمتر نبوده است ، و دیگر از اینراه است که مرد همواره زن را تحت حمایت خود گرفته و کارهای سخت و خطرناک را که خطر مرگ داشته خود بعهده میگرفته است ، و لهذا این عدم توازن در دوره کشاورزی نیز مانند دوره شکار وجود داشته است . صفحه۴۰۸ " ویل دورانت " از دوره ماشینی و صنعتی نام نمیبرد ، و حال آنکه در این دوره است که تلفات مرد بیداد میکند و توازن را به صورت فاحشی بر هم میزند .

مقاومت بیشتر زن در برابر بیماریها

چیز دیگری که سبب میشود تلفات جنس مرد از تلفات جنس زن بیشتر باشد ، موضوعی است که اخیرا در پرتو پیشرفت علوم کشف شده است ، و آن اینکه مقاومت مرد در برابر بیماریها از مقاومت زن کمتر است و در نتیجه تلفات مرد بواسطه بیماریها از تلفات زن بیشتر است . در دیماه ۱۳۳۵ روزنامه اطلاعات نوشت " اداره آمار فرانسه اطلاع میدهد که با اینکه در فرانسه عدد مولود پسر از دختر بیشتر است و به ازاء هر صد دختر ، صد و پنج پسر متولد میشود معذلک عدد زنان ، یک میلیون و هفتصد و شصت و پنجهزار نفر از مردان بیشتر است و آنها علت این تفاوت را مقاومت جنس زن در مقابل بیماری ذکر کرده‌اند . " در مجله سخن سال ششم شماره یازدهم مقاله‌ای تحت عنوان " زن در سیاست و اجتماع " از مجله ماهانه و مصور یونسکو بوسیله دکتر زهرا خانلری ترجمه شد . در آن مقاله از " اشلی مونتاک " نقل شد که " : طبیعت زن از نظر علمی بر طبیعت مرد تفوق دارد . کروموزوم X مربوط به جنس ماده از کروموزوم Y مربوط به جنس نر قویتر است . لهذا عمر زن از عمر مرد درازتر است ، حد متوسط عمر زن از مرد بیشتر است ، زن عموما از مرد سالمتر است ، مقاومتش در برابر بسیاری از امراض از مرد بیشتر است ، اغلب صفحه۴۰۹ زودتر معالجه می‌شود ، در برابر یک زن الکن پنج مرد الکن یافت می‌شود ، در برابر یک زن کوررنگ ۱۶ مرد کوررنگ یافت می‌شود ، استعداد نزف الدم تقریبا منحصر بجنس مرد است ، زن در برابر حوادث بیش از مرد قوه مقاومت دارد . همه جا در جریان جنگ اخیر محقق شده است که در اوضاع مشابه ، زن بسیار بهتر از مرد توانسته مشقت محاصره زندان اردوگاه زندانیان را تحمل کند . . تقریبا در همه کشورها تعداد انتحار در مردها سه برابر زنها است . " نظریه اشلی مونتاگ راجع بمقاومت بیشتر جنس زن در برابر بیماری ، بعدها ضمن کتاب " زن جنس برتر " بوسیله آقای حسام الدین امامی ترجمه شد و در شماره ۷۰ مجله زن روز چاپ شد . قدرت بیشتر مقاومت زن در برابر بیماری سبب می‌شود که فرضا روزی مرد قدرت پیدا کند و انتقام خود را از جنس زن بگیرد و پای او را بکارهای سخت و خطرناک که منجر بمرگ و میر میشود بکشد ، مخصوصا او را بمیدان جنگ برده تن ظریف او را هدف توپ و مسلسل و بمب قرار داده مزه این کارها را باو بچشاند ، باز هم بواسطه مقاومت بیشتر زن در مقابل بیماری ، توازن عدد جنس زن و جنس مرد محفوظ نخواهد ماند . اینها همه راجع به مقدمه اول یعنی فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر عدد

مردان آماده ازدواج . پس معلوم شد واقعا چنین حقیقتی وجود دارد و معلوم شد علت آن چیست ؟ و آن علت یا علتها از اول تاریخ بشر تا این ساعت وجود داشته و دارد . صفحه ۴۱۰

حق زن در چند همسری

اما مقدمه دوم - یعنی اینکه فزونی عدد زن آماده ازدواج بر عدد مرد آماده ازدواج برای طبقه زن تولید " حق " میکند و برای مردان و زنان متاهل ایجاد وظیفه : در اینکه حق تأهل از طبیعی‌ترین و اصیل‌ترین حقوق بشری است جای سخن نیست . هر کسی اعم از زن یا مرد حق دارد زندگی خانوادگی داشته باشد ، از داشتن زن یا شوهر و فرزند بهره‌مند باشد . همانطوری که حق دارد کار کند مسکن داشته باشد از تعلیم و تربیت بهره‌مند شود ، از بهداشت استفاده کند ، امنیت و آزادی داشته باشد . اجتماع نه تنها نباید مانعی در راه استیفای این حقوق ایجاد کند ، بلکه باید وسیله تأمین این حقوق را فراهم سازد . از نظر ما یک نقیصه بزرگ در اعلامیه جهانی حقوق بشر این است که به حق " تأهل " توجهی نکرده است . این اعلامیه از حقوقی مانند حق آزادی و امنیت ، حق رجوع مؤثر بمحاکم ملی ، حق تابعیت و ترک تابعیت ، حق آزادی ازدواج با اهل هر نژاد و مذهب ، حق مالکیت ، حق تشکیل اتحادیه ، حق استراحت و فراغت ، حق آموزش و پرورش یاد می‌کند . اما از حق تأهل ، یعنی حق داشتن یک کانون خانوادگی قانونی نامی بمیان نمی‌آورد . این حق مخصوصا از ناحیه زن بیشتر اهمیت دارد ، زیرا زن بیش از مرد بداشتن کانون خانوادگی نیازمند است . در مقاله ۲۷ گفتیم ازدواج برای مرد از جنبه مادی اهمیت دارد و برای زن از جنبه‌های معنوی و عاطفی . مرد اگر خانواده را از دست بدهد با فحشاء و رفیقه‌بازی لا اقل نیمی از احتیاجات خود را بر می‌آورد ، اما اهمیت صفحه ۴۱۱ خانواده برای زن بیش از اینهاست . زن اگر محیط خانوادگی را از دست بدهد با فحشاء و رفیق بازی نمی‌تواند بهیچوجه احتیاجات مادی و معنوی خود را ، ولو به حداقل تأمین کند . حق تأهل برای یک مرد ، یعنی حق اشباع غریزه ، حق همسر و شریک و همدل داشتن ، حق فرزند قانونی داشتن . اما حق تأهل برای یک زن ، علاوه بر همه اینها یعنی حق حامی و سرپرست داشتن ، حق پشتوانه عواطف داشتن . اکنون پس از اثبات دو مقدمه بالا : ۱ - فزونی نسبی عدد زنان بر عدد مردان . ۲ - حق تأهل یک حق طبیعی بشری است . نتیجه اینست - اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد عملا گروه زیادی از زنان از حق طبیعی انسانی خود (حق تأهل) محروم میمانند . تنها با قانون تجویز تعدد زوجات است (البته با شرائط خاصی که دارد) که این حق طبیعی احیاء میگردد . بر عهده زنان روشن بین مسلمان است که شخصیت واقعی خود را باز یابند و بنام حمایت از حقوق حقه زن ، بنام حمایت از اخلاق بنام حمایت از نسل بشر بنام یکی از طبیعی‌ترین حقوق بشر به کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل پیشنهاد کنند که تعدد زوجات را در همان شرایط منطقی که اسلام گفته ، بعنوان حقی از حقوق بشر ، برسمیت بشناسد ، و از اینراه بزرگترین خدمت را به جنس زن و به اخلاق بنمایند . صرف اینکه یک فورمول از جانب شرق آمده و غرب باید از شرق پیروی کند ، گناه محسوب نمی‌شود . صفحه ۴۱۲

نظریه راسل

"برتراند راسل " چنانکه قبلا اشاره کردیم ، باین نکته توجه دارد که اگر تک همسری تنها صورت قانونی ازدواج باشد مستلزم محرومیت گروه زیادی از زنان میشود . لهذا راه حلی پیشنهاد میکند . اما چه راه حلی ؟ ! خیلی ساده ، پیشنهاد میکند که باین زنان اجازه داده شود برای اینکه از داشتن فرزند محروم نمانند با شکار کردن مردان ، فرزندان بی پدر بوجود آورند . و نظر باینکه زن در

حالیکه فرزند در رحم یا دامن دارد احتیاج به کمک مادی دارد و معمولا پدر بنام نفقه باو کمک می کند ، دولت از این جهت جانشین پدر شود و باینگونه زنان کمک اقتصادی کند " . راسل " پس از اینکه میگوید " : در انگلستان کنونی بیش از دو میلیون زن زائ...بر مردان وجود دارد و بنا بر عرف (عرف تک همسری) باید همواره عقیم بمانند و این برای آنها محرومیت بزرگی است " می گوید " : وحدت ازدواج کامل (تک همسری) مبتنی بر فرض تساوی تقریبی زنان و مردان است . جائیکه تساوی وجود ندارد قساوت زیادی درباره کسانی میشود که بحکم قانون ریاضی باید مجرد بمانند . حال اگر مایل به ازدیاد نفوس باشیم این قساوت گذشته از نظر خصوصی از لحاظ عمومی نیز مجاز نخواهد بود . "این است راه حلی که یک فیلسوف قرن بیستم برای این مسئله اجتماعی پیشنهاد میکند ، و آن بود راه حلی که اسلام پیشنهاد کرده است . اسلام میگوید : این مشکل را باین صورت حل کنید که یک نفر مرد واجد شرایط مالی و اخلاقی و جسمی بیش از یک زن را تکفل کند ، زن دوم را همسر قانونی و شرعی صفحه۴۱۳ خود قرار دهد ، میان او و همسر اولش و همچنین میان فرزندان این زن و فرزندان همسر اولش هیچگونه تبعیض و تفاوتی قائل نشود . زن اول تحت عنوان یک وظیفه اجتماعی نسبت به خواهر خودش از حق خود بگذرد و فداکاری کند و این نوع اشتراک و سوسیالیزم را که ضروری‌ترین انواع سوسیالیزم است بپذیرد . اما این فیلسوف قرن بیستم میگوید : زنان محروم ، شوهران زنان دیگر را بدزدند ، بچه‌های بی پدری که از اینراه بوجود می‌آیند دولت تکفل کند . از نظر این فیلسوف قرن بیستم ، احتیاج زن به تأهل فقط از سه ناحیه است : یکی از ناحیه جنسی که با زرنگی و دلربائی زن بخوبی تأمین میشود ، دیگر از ناحیه فرزند که آنهم با دزدی تأمین میگردد . سوم از ناحیه اقتصادی که بوسیله دولت باید تأمین شود . از نظر این فیلسوف چیزی که اهمیت ندارد یکی اینست که زن احتیاج دارد به عواطف صمیمانه شوهر ، احتیاج دارد به اینکه مردی او را زیر بال حمایت خود بگیرد و تماس با او تنها از ناحیه احتیاج جنسی نباشد . موضوع دیگری که از نظر این فیلسوف اهمیت ندارد وضع پریشان و ناراحت کننده کودکی است که از اینراه بدنیا می‌آید . هر کودکی ، بلکه هر انسانی نیاز دارد به پدر شناخته شده و مادر شناخته شده . هر کودکی نیاز دارد به عواطف صمیمانه پدر و مادر . تجربه نشان داده است مادری که فرزندش پدر مشخصی ندارد ، و قلبش از منبع عواطف پدر آن فرزند سیراب نمیشود ، کمتر نسبت به فرزندش مهر میورزد . این کسر محبتها را از کجا باید تأمین کرد ؟ آیا دولت می‌تواند تأمین کند ؟ آقای راسل متأسف است که اگر پیشنهاد او قانونی نشود ، صفحه۴۱۴ گروه زیادی از زنان مجرد عقیم میمانند ، اما خود آقای راسل بهتر میداند که زنان مجرد انگلستان شکیبائی انتظار چنین قانونی را ندارند . عملا از پیش خود مشکل تجرد و فرزند بی پدر را حل کرده‌اند .

از هر ده انگلیسی . . .

در اطلاعات ۳۸ / ۹ / ۲۵ تحت عنوان " از هر ده انگلیسی یکی حرامزاده است " چنین نوشته بود " لندن - رویتر - ۱۶ دسامبر - خبرگزاری فرانسه ، در گزارشی که دکتر ژ اسکات مأمور پزشکی شهرداری لندن تهیه کرده است ، خاطر نشان شده سال گذشته در لندن از هر ده کودکی که بدنیا آمدند یکی غیر مشروع بوده است . دکتر اسکات تأکید کرده است که تولدهای غیر قانونی در حال افزایش دائمی است و از ۳۳۸۳۸ نفر در سال ۱۹۵۷ ، به ۵۳۴۳۳ نفر در سال بعدی افزایش یافته است . " ملت انگلستان بدون اینکه انتظار قانونی شدن پیشنهاد آقای راسل را بکشد خودش مشکل را حل کرد .

تعدد زوجات ممنوع و همجنس بازی روا است ! ؟

اما دولت انگلستان درست بر خلاف نظر آقای راسل عمل کرد ، بجای اینکه تکلیف زنان مجرد را روشن کند و حقی برای آنها در وجود مردان قرار دهد ، کاری کرد که زنان بیش از پیش از وجود مردان محروم گردند . در هفته گذشته قانون " همجنس بازی " را بتصویب نهائی رسانید . در تاریخ ۱۴أ ۴۶ / ۴ روزنامه اطلاعات خبر داد " : لندن - مجلس عوام بریتانیا پس از یک بحث هشت ساعته قانون همجنس بازی را تصویب کرد و متن لایحه صفحه۴۱۵ را برای تصویب نهائی بمجلس اعیان فرستاد . " در ده روز بعد یعنی در ۴۶ / ۴ / ۲۴ نوشت " : مجلس لردهای انگلیس قانون " همجنس بازی " را در شور دوم تصویب کرد . این قانون که قبلا بتصویب مجلس عوام انگلیس رسیده بزودی از طرف الیزابت دوم ملکه بریتانیا توشیح خواهد شد . " در حال حاضر در انگلستان تعدد زوجات ممنوع است . اما همجنس بازی روا است . از نظر این مردم اگر یک مرد برای زن خود " هووئی " از جنس زن بیاورد جایز نیست ، یک عمل غیر انسانی کرده است . اما اگر " هووئی " از جنس مرد بیاورد ، عمل شرافتمندانه و انسانی و متناسب با مقتضیات قرن بیستم انجام داده است . بعبارت دیگر بفتوای اهل حل و عقد انگلستان ، اگر " هووی " زن ریش و سبیل داشته باشد چند همسری اشکالی ندارد ! اینکه میگویند دنیای غرب ، مسائل جنسی و خانوادگی را حل کرده و ما باید از راه حلهای آنها استفاده کنیم ، باین نحو حل کرده که دانستید . اینها برای من چندان مایه تعجب نیست . راهی که غرب در مسائل مربوط بامور جنسی و امور خانوادگی پیش گرفته ، به نتایجی جز این نتایج نمیرسد ، اگر به نتایجی غیر اینها برسد تعجب دارد . آنچه مایه تعجب و تأسف من است اینست که مردم ما چرا منطق خود را از دست داده‌اند ؟ ! چرا جوانان و تحصیلکرده‌های امروز ما کمتر قدرت تجزیه و تحلیل قضایا را دارند ؟ ! چرا شخصیت صفحه۴۱۶ خود را باخته‌اند ؟ ! چرا اگر گوهری در دست داشته باشند و مردم آنسوی جهان بگویند این گردو است باور می‌کنند و دور می‌اندازند و اما اگر گردوئی در دست اجنبی ببینند و به آنها گفته شود این گوهر است باور کرده شیفته‌اش می‌گردند ؟ ! . صفحه۴۱۷

آیا طبیعت مرد چند همسری است ؟

اشاره

حتما تعجب خواهید کرد اگر بشنوید عقیده رایج روانشناسان و فیلسوفان اجتماعی غرب بر اینست که مرد ، چند همسری آفریده شده ، تک همسری بر خلاف طبیعت اوست . ویل دورانت در " لذات فلسفه " صفحه ۹۱ پس از آنکه شرحی درباره آشفتگیهای اخلاقی امروز از نظر امور جنسی میدهد ، میگوید " : بی شک بسیاری از آن ، نتیجه علاقه " اصلاح ناپذیری " است که به تنوع داریم و طبیعت بیک زن بسنده نمیکند . " هم او میگوید " : مرد ذاتا طبیعت چند همسری دارد ، و فقط نیرومندترین قیود اخلاقی ، میزان مناسبی از فقر و کار سخت ، و نظارت دائمی زوجه می‌تواند تک همسری را باو تحمیل کند . " در شماره ۱۱۲ مجله زن روز تحت عنوان " آیا مرد طبیعتا خیانتکار است " ؟ نوشته است " : پروفسور اشمید آلمانی گفته است : . . . در طول تاریخ ، مرد همیشه خیانتکار بوده و زن دنباله - صفحه۴۱۸ رو خیانت ، حتی در قرون وسطی نیز برابر شواهد موجود ۹۰ درصد از جوانان بدفعات رفیقه عوض می‌کردند و ۵۰ درصد از مردان زن دار بهمسرانشان خیانت میورزیدند . رابرت کینزی محقق معروف امریکائی در گزارشش (که به کینزی راپورت مشهور شده) نوشته است : مردان و زنان امریکائی در بیوفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند . . کینزی در قسمت دیگر گزارشش آورده است زن بر خلاف مرد از تنوع جوئی در عشق و لذت بیزار است . بهمین دلیل بعضی اوقات از رفتار مرد سر در نمی‌آورد . ولی مرد تنوع جوئی را نوعی ماجراجوئی تلقی می‌کند ، آسان از راه به در میرود و بنظر او آنچه مهم است لذت جسمی است نه لذت عاطفی و روحی . تظاهر به تماس عاطفی و روحی در مرد فقط تا وقتی است که

فرصتی برای درک لـذت جسـمی پیش نیامـده است . روزی پزشـک مشـهوری بمن گفت " : پولیگـام " بودن مرد (تنوع دوستی و تعدد خواهی) و " منوگام " بودن زن (انحصار خواهی و یکه‌شناسـی) یک امر بدیهی است ، زیرا در مرد میلیونها سلول " اسپرم " تولیـد میشود ، در حالی که زن در دوران آمادگی جز یک تخم از تخمـدان تولید نمیکند . صـرفنظر از فرضـیه کینزی ، بد نیست از خودمـان بپرسـیم آیـا وفادار بودن برای مرد مشـکل است " ؟ هانری دومنترلان " فرانسوی در پاسـخ این سؤال نوشـته است " وفادار بودن برای مرد مشکل نیست ، بلکه غیر ممکن است ، یک زن برای یک مرد آفریده شده است و یک مرد برای زندگی و همه زنها . مرد اگر بتـاریکی میپرد و بزنش خیـانت می‌کنـد تقصیر خودش نیست ، تقصیر خلقت و طبیعت است که همه عوامل صـفحه۴۱۹ خیانت را در او بوجود آورده است . " در شماره ۱۲۰ همین مجله تحت عنوان " عشق و ازدواج به سـبک فرانسوی " چنین مینویسد ": زن و شوهر فرانسوی مسئله بی وفائی را بین خودشان حل کرده و برای آن قاعده و قانون و حد و حدودی قائل شده‌اند ، اگر مرد از مرز این قاعـده و قـانون تجـاوز نکنـد پرش به تـاریکیش بی اهمیت است . آیـا اصولاـ یک مرد بعـد از دو سال زنـدگی زناشوئی میتوانـد وفـادار بمانـد ؟ بطور یقین ، نه . زیرا این خلاف طبیعتش است . اما در مورد زنان تا انـدازه‌ای تفاوت می‌کنـد و خوشـبختانه آنهـا به این تفـاوت واقفنـد . در فرانسه اگر شوهری مرتکب خیانت شود ، زنش احساس نارضائی نمیکنـد یا عصـبانی نمیشود ، زیرا بخودش دلداری میدهد : او فقط جسـمش را با خودش نزد دیگری برده نه روح و احساساتش را ، روح و احساساتش مال من اسـت . "در چند سال پیش نظریه یک پروفسور زیست شناس بنام دکتر " راسل لی " در همین زمینه در روزنامه کیهان منتشر شد و مدتی مـورد بحث و گفت و گوی نویسـندگان ایرانی بود . بعقیـده دکـتر راسـل لی ، قنـاعت مرد بیـک زن خیـانت بنسـل است ، نه از نظر کمیت بلکه از نظر کیفیت ، زیرا بسـنده کردن مرد به یـک زن ، نسـل او را ضـعیف میکنـد . نسـل در چنـد همسـری قوی و نیرومند میگردد . بعقیده ما این توصیف از طبیعت مرد بهیچوجه صحیح نیست ، الهام بخش این مفکران در این عقیده ، اوضاع خاص محیط اجتماعی آنها بوده نه طبیعت واقعی مرد . صـفحه ۴۲۰ البته ما مدعی نیستیم که زن و مرد از لحاظ زیست شناسـی و روانشناسی وضع مشابهی دارنـد ، برعکس معتقدیم زیست شناسـی و روانشناسـی مرد و زن متفاوت است و خلقت از این تفاوت هدف داشـته است و بهمین جهت نبایـد تساوی حقوق انسانی زن و مرد را بهانه برای تشابه و یکنواختی حقوق آنها قرار داد . از نظر روحیه تک همسـری نیز قطعـا زن و مرد روحیه‌هـای متفـاوتی دارنـد ، زن طبعـا تک شوهر است . چنـد شوهری بر ضـد روحیه اوست . نوع تمنیات زن از شوهر با چنـد شوهری سازگار نیست . اما مرد طبعا تک همسـر نیست . باین معنی که چنـد زنی بر ضد روحیه او نیست . چند زنی با نوع تمنیـاتی که مرد از وجود زن دارد ناسازگار نیست . اما ما با آن عقیـده که روحیه مرد با تک همسـری ناسازگار است مخالفیم . ما منکر این نظر هستیم که میگویـد : علاقه مرد به تنوع " اصـلاح ناپـذیر " است . ما با این عقیده مخالفیم که وفاداری برای مرد غیر ممکن است و یـک زن برای یک مرد آفریـده شـده و یک مرد برای همه زنها . بعقیـده ما عوامل خیانت را محیط های اجتماعی در مرد بوجود می‌آورد نه خلقت و طبیعت . مسؤول خیـانت مرد خلقت نیست ، محیـط اجتماعی است . عوامل خیانت را محیطی بوجود می‌آورد که از یـک طرف زن را تشویق میکنـد تمـام فنون اغوا و انحراف را برای مرد بیگانه بکار ببرد . هزار و یک نیرنگ برای از راه بیرون رفتن او بسـازد ، و از طرف دیگر ، ببهانه اینکه یگانه صورت قانون ازدواج تک همسـری است صـدها هزار ، بلکه میلیونها زن آماده و نیازمند بازدواج را از حق زناشوئی محروم می‌کند و آنها صـفحه ۴۲۱ را برای اغواء مرد روانه اجتماع میسازد . در مشـرق اسـلامی ، پیش از آنکه آداب و رسوم غربی رائـج گردد ، نود درصـد مردان تک همسـر واقعی بودنـد ، نه بیش از یک زن شـرعی داشـتند و نه با رفیقه و معشوقه سـرگرم بودند . زوجیت اختصاصـی بمفهوم واقعی کلمه بر اکثریت قریب باتفاق خانواده‌های اسلامی حکمفرما بود .

چند همسری ، عامل نجات تک همسری

تعجب می کنید اگر بگویم تعدد زوجات در مشرق اسلامی مهمترین عامل نجات تک همسری بود . بلی مجاز بودن تعدد زوجات بزرگترین عامل نجات تک همسری است . باین معنی که در شرایطی که موجبات تعدد زوجات پیدا میشود و عدد زنان نیازمند به ازدواج از مردان نیازمند بازدواج فزونی میگیرد ، اگر حق تأهل این عده زنان برسمیت شناخته نشود و بمردانی که واجد شرایط اخلاقی و مالی و جسمی هستند اجازه چند همسری داده نشود رفیقه‌بازی و معشوقه گیری ریشه تک همسری واقعی را میخشکاند . در مشرق اسلامی از طرفی تعدد زوجات مجاز بود ، و از طرف دیگر اینهمه مهیجات و محرکات اغوا کننده نبود ، لهذا تک همسری واقعی بر اکثریت خانواده‌ها حکمفرما بود و کار معشوقه بازی مردان به آنجا نکشید که کم کم برایش فلسفه بسازند و بگویند آفرینش مرد چند همسری است و تک همسری برای مرد جزو ممتنعات و محالات جهان است . ممکن است بپرسید ، بنا بعقیده این دانشمندان که از نظر قانون طبیعت ، مرد را چند همسری میدانند و از نظر قانون صفحه۴۲۲ اجتماع ، تعدد زوجات را محکوم می کنند ، تکلیف مرد در میان این دو قانون چه میشود ؟ تکلیف مرد در مکتب این آقایان واضح است . مرد باید قانونا تک همسر باشد و عملا چند همسر ، یک زن شرعی و قانونی بیشتر نداشته باشد ، اما معشوقه و رفیقه هر چه دلش میخواهد مانعی ندارد . بعقیده این آقایان رفیقه گیری و معشوقه بازی حق طبیعی و مسلم و مشروع مرد است ! و بسنده کردن مرد در همه عمر بیک زن نوعی " نامردی " است .

چهره واقعی بحث

گمان میکنم وقت آن رسیده است که خواننده محترم درک کند که مسئله‌ای که از لحاظ چند همسری برای بشر مطرح بوده و هست چیست ؟ مسئله این نیست که آیا تک همسری بهتر است یا چند همسری ؟ در اینکه تک همسری بهتر است تردیدی نیست . تک همسری یعنی اختصاص خانوادگی ، یعنی اینکه جسم و روح هر یک از زوجین از آن یکدیگر باشد . بدیهی است که روح زندگی زناشوئی که وحدت و یگانگی است در زوجیت اختصاصی بهتر و کاملتر پیدا میشود . آن دو راهی که بشر بر سر آن قرار گرفته این نیست که از میان تک همسری و چند همسری کدامیک را انتخاب کند . مسئله‌ایکه از این لحاظ برای بشر مطرح است اینستکه بواسطه ضرورتهای اجتماعی ، مخصوصا فزونی نسبی عده زنان نیازمند بازدواج بر مردان نیازمند تک همسری مطلق عملا در خطر افتاده است . تک همسری مطلق که شامل تمام خانواده‌ها بشود افسانه‌ای بیش نیست . یکی از دو راه در پیش است : یا صفحه۴۲۳ رسمیت یافتن تعدد زوجات و یا رواج معشوقه‌بازی . بعبارت دیگر یا چند همسر شدن معدودی از مردان متأهل که حتما از ده درصد تجاوز نخواهد کرد و سر و سامان یافتن و خانه و زندگی پیدا کردن زنان بی شوهر ، و یا باز گذاشتن راه معشوقه بازی و چون در صورت دوم هر معشوقه‌ای میتواند با چندین مرد ارتباط داشته باشد ، اکثریت قریب باتفاق مردان متأهل عملا چند همسر خواهند بود . آری اینست صورت صحیح طرح مسئله چند همسری . اما مبلغان شیوه‌های غربی حاضر نیستند صورت صحیح مسئله را طرح کنند ، حاضر نیستند حقیقت را آشکارا بگویند . آنها واقعا مدافع مترس بازی و معشوقه گیری هستند ، زن شرعی و قانونی را سر بار و مزاحم می‌دانند و یکیش را هم زیاد می‌دانند چه رسد به دو زن و سه زن و چهار زن . لذت را در آزادی از قیود ازدواج میشناسند ، اما در گفته‌های خود برای ساده دلان چنین وانمود میکنند که ما مدافع تک همسری هستیم ، با لحنی معصومانه میگویند ما طرفدار آنیم که مرد ، تک همسر و با وفا باشد نه چند همسر و بی وفا !

نیرنگ مرد قرن بیستم

مرد قرن بیستم در بسیاری از مسائل مربوط بحقوق خانوادگی توانسته است نعل وارونه بزند و با نامهای قشنگ تساوی و آزادی ، زن را اغفال کرده از تعهدات خود نسبت به او بکاهد و بر کامگیری‌های بیحساب خود بیفزاید . اما در کمتر مسئله‌ای باندازه تعدد زوجات از این جهت موفقیت داشته است صفحه۴۲۴ راستی من گاهی در آثار بعضی از نویسندگان ایرانی چیزهائی می‌بینم که دچار تردید میشوم . نمیدانم ساده دلی است یا اغفال ؟ یکی از این نویسندگان نظر خود را درباره تعدد زوجات این چنین نوشته است " : در حال حاضر در ممالک پیشرفته ، روابط زوجین متکی بر تکالیف حقوقی متقابل است و بنابراین شناخت تعدد زوجات بهر شکل و عنوان (دائم یا منقطع) از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشوئی تحمل کند . " من نمی‌دانم اینگونه اشخاص تصور واقعی‌شان از این مسأله همین است یا نعل وارونه میزنند ؟ ! آیا اینها واقعا نمی‌دانند که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است که بر دوش تمام مردان و زنان متأهل سنگینی میکند و راه حل بهتری از تعدد زوجات تا کنون برای این مشکل پیدا نشده است ؟ آیا اینها نمی‌دانند که چشمها را رویهم گذاشتن و شعار دادن و فریاد زنده باد تک همسری ، و مرگ بر چند همسری دردی دوا نمی‌کند ؟ آیا اینها نمی‌دانند که تعدد زوجات جزو حقوق زن است نه حقوق مرد و ربطی بحقوق متقابل زن و مرد ندارد ؟ مضحک اینست که میگویند " : تعدد زوجات از جانب زن همان اندازه دشوار است که از مرد بخواهند وجود رقبای خود را در عرصه زناشوئی تحمل کند . " گذشته از اینکه مقایسه غلطی است ، شاید نمی‌دانند که دنیای امروز که این آقایان هر پدیده‌ای را باین نام جذب می‌کنند و هیچ تردیدی را در صحت صفحه۴۲۵ رویدادهای آن روا نمی‌دارند ، مرتبا از مرد می‌خواهند که عشق زن خویش را محترم بشمارد و وجود رقبای خود را در عرصه زناشوئی تحمل کند . دنیای امروز ، این " نابردباری‌ها " را بنام حسادت ، تعصب ، فناتیسم و غیره محکوم میکند . ای کاش جوانان ما لااقل از عمق جریاناتیکه از این لحاظ در مغرب میگذرد اندکی آگاهی داشتند . روشن شد که تعدد زوجات ناشی از یک مشکل اجتماعی است نه طبیعت ذاتی مرد ، بدیهی است که اگر در اجتماعی مشکله فزونی نسبی عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند وجود نداشته باشد ، تعدد زوجات از میان خواهد رفت و یا بسیار کم خواهد شد . و اگر بخواهیم در چنین شرایطی (فرضا چنین شرایطی وجود پیدا کند) تعدد زوجات نه کافی است و نه صحیح . برای این منظور چند چیز دیگر لازم است . اولا ـ عدالت اجتماعی و کار و درآمد کافی برای هر مرد نیازمند بازدواج تا بتواند به تشکیل کانون خانوادگی اقدام نماید دوم آزادی اراده و اختیار همسر برای زن که از طرف پدر یا برادر یا شخص دیگر اجبارا بعقد یک مرد زن دار پولدار در آورده نشود . بدیهی است که اگر زن آزاد و مختار باشد و امکان همسری با یک مرد مجرد برایش فراهم باشد هرگز زن مرد زن دار نخواهد شد و سر " هوو " نخواهد رفت . این اولیاء زن هستند که بطمع پول ، دختر یا خواهر خود را بمردان زندار پولدار میفروشند . سوم اینکه عوامل تحریک و تهییج و اغوا و خانه خراب کن اینقدر زیاد نباشد . عوامل اغوا ، زنان شوهردار را از خانه شوهر صفحه۴۲۶ بخانه بیگانه میکشد ، چه رسد به زنان بی شوهر . اجتماع اگر سر اصلاح دارد و طرفدار نجات تک همسری واقعی است ، باید در راه برقراری این سه عامل بکوشد ، والا منع قانونی تعدد زوجات جز اینکه راه فحشا را باز کند اثر دیگری ندارد .

بحران ناشی از محرومیت زنان بی شوهر

اما اگر عدد زنان نیازمند بر مردان نیازمند فزونی داشته باشد ، منع تعدد زوجات خیانت به بشریت است ، زیرا تنها پامال کردن حقوق زن در میان نیست . اگر مطلب به پامال شدن حقوق عده‌ای از زنان ختم میشد باز قابل تحمل بود . بحرانی که از این راه عارض اجتماع میشود از هر بحران دیگر خطرناکتر است . همچنانکه خانواده از هر کانون دیگر مقدس‌تر است . زیرا آنکه از حق طبیعی خود محروم می‌ماند یک موجود زنده است با همه عکس العملهائی که یک موجود زنده در محرومیت‌ها نشان میدهد . یک

انسان است با همه عوارض روانی و عقده‌های روحی در زمینه ناکامیها ، زن است با همه نیرنگهای زنانه ، دختر حواست با قدرت کامل " آدم فریبی . " او گندم و جو نیست که زائد بر مصرف را بدریا بریزند یا در انباری برای " روز مبادا " ذخیره کنند . خانه و اتاق نیست که اگر مورد احتیاج نبود قفلی بان بزنند . بلی ، او یک موجود زنده است ، یک انسان است ، یک زن است . نیروی شگرف خود را ظاهر خواهد کرد و دمار از روزگار اجتماع برخواهد آورد . او خواهد گفت : صفحه۴۲۷ سخن درست بگویم نمی‌توانم دید که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم همین " نمی‌توانم دید " کارها خواهد کرد . خانه‌ها و خانواده‌ها ویران خواهد ساخت ، عقده‌ها و کینه‌ها بوجود خواهد آورد . وای بحال بشر آنگاه که غریزه و عقده دست بدست هم بدهند . زنان محروم از خانواده نهایت کوشش را برای اغوای مرد که قدمش در هیچ جا این اندازه لرزان و لغزان نیست بکار خواهند برد . و بدیهی است که " چو گل بسیار شد پیلان بلغزند " و متأسفانه از این " گل " مقدار کمی هم برای لغزیدن این پیل کافی است . آیا مطلب بهمین جا خاتمه پیدا میکند ؟ خیر . نوبت به زنان خانه‌دار میرسد . زنانی که شوهران خود را در حال خیانت می‌بینند . آنها هم بفکر انتقام و خیانت می‌افتند . آنها هم در خیانت دنباله‌رو مرد میشوند . نتیجه نهائی چه خواهد بود ؟ نتیجه نهائی در گزارشی که به " کینزی راپورت " مشهور شده ضمن یک جمله خلاصه شده است " : مردان و زنان امریکائی در بیوفائی و خیانت دست سایر ملل دنیا را از پشت بسته‌اند . " ملاحظه میفرمائید که تنها با فساد و انحراف مرد خاتمه نمی‌یابد . شعله این آتش در نهایت امر دامن زنان خانه‌دار را هم می‌گیرد .

عکس العملهای مختلف در زمینه پدیده فزونی زن

پدیده فزونی نسبی زن همیشه در زندگی بشر وجود داشته . چیزیکه هست عکس العملها در برابر این پدیده که مشکله‌ای برای صفحه۴۲۸ اجتماع بوجود می‌آورد یکسان نبوده است . ملتهائیکه روحشان با تقوا و عفاف ، پیوند بیشتری داشته به رهبری ادیان بزرگ آسمانی این مشکله را با تعدد زوجات حل کرده‌اند ، و ملتهائیکه تقوا و عفاف چندان با روحیه‌شان سازگار نبوده این پدیده را وسیله‌ای برای فحشا قرار داده‌اند . نه تعدد زوجات در مشرق ناشی از دین اسلام است ، و نه ترک آن در مغرب مربوط بدین مسیح است ، زیرا قبل از اسلام در مشرق زمین تعدد زوجات وجود داشته و ادیان شرقی آنرا مجاز کرده بودند ، و در اصل دین مسیح هم نصی بر منع تعدد زوجات وجود ندارد . هر چه هست مربوط به خود ملل غرب است نه دین مسیح . ملتهائیکه در مسیر فحشا قرار گرفته‌اند بیش از ملتهائیکه تعدد زوجات را تجویز کرده‌اند به تک همسری ضربه زده‌اند . دکتر محمدحسین هیکل نویسنده کتاب " زندگانی محمد " پس از ذکر آیات قرآن درباره تعدد زوجات میگوید " : این آیات اکتفا بیک زن را بهتر میشمارد و میگوید اگر میترسید مطابق عدالت رفتار نکنید فقط یک زن بگیرید ، ضمنا تأکید می‌کند که نمی‌توانید بعدالت رفتار کنید . اما در عین حال چون ممکنست در زندگی اجتماعی حوادثی پیش آید که تعدد زنان را ایجاب می‌کند بدین جهت آنرا بشرط عدالت روا شمرده است . محمد (ص) در اثنای جنگهای مسلمانان که گروهی از آنان کشته میشدند و طبعا زنانشان بیوه ماندند بدینطریق رفتار کرد . واقعا آیا می‌توانید بگوئید که پس از جنگها و امراض عمومی و شورشها که هزارها و میلیونها اشخاص تلف میشوند و عده زیادی زنان بی شوهر می‌مانند اکتفا بیک زن بهتر از چند زن است که صفحه۴۲۹ بطور استثناء و بقید عدالت روا شمرده شده است ؟ آیا مردم مغرب زمین می‌توانند ادعا کنند که پس از جنگ جهانگیر ، قانون اکتفا بیک زن همانطور که اسما وجود دارد عملا نیز اجرا شده است . " ؟ صفحه ۴۳۰

اشکالات و معایب چند همسری

توضیحات

سعادت و خوشبختی زناشوئی در گرو صفا - صمیمیت - گذشت - فداکاری - وحدت و یگانگی است . و همه اینها در چند همسری بخطر میافتد . گذشته از وضع ناهنجار زنان و فرزندان دو مادره ، از نظر خود مرد آنقدر مسؤولیتهای تعدد زوجات سنگین و خرد کننده است که رو آوردن به آن پشت کردن بمسرت و آسایش است . اکثر مردانی که از تعدد زوجات راضی و خشنودند آنها هستند که عملاـ از زیر بار مسؤولیتهای شرعی و اخلاقی آن شانه خالی می‌کنند ، زنی را مورد توجه قرار داده زن دیگر را از حساب خارج می‌کنند و به تعبیر قرآن کریم ، او را " کالمعلقه " رها می‌کنند . آنچه اینگونه افراد نام تعدد زوجات به آن می‌دهند در واقع نوعی تک همسری است توأم با ستمکاری و جنایت و بیدادگری . مثل عامیانه‌ای در میان مردم رایج است ، میگویند" : خدا یکی ، زن یکی . " عقیده اکثر مردان بر این بوده و هست و حقا اگر خوشی و مسرت را مقیاس قرار دهیم و مسئله را از زاویه فردی و شخصی صفحه ۴۳۱ بسنجیم عقیده درستی است . اگر درباره همه مردان صادق نباشد درباره اکثریت مردان صادق است . اگر مردی خیال کند که تعدد زوجات با قبول همه مسؤولیتهای شرعی و اخلاقی بنفع اوست و او از نظر تن آسائی از این کار صرفه میبرد سخت در اشتباه است . مسلما تک همسری از نظر تأمین خوشی و آسایش بر چند همسری ترجیح دارد ، اما . . .

بررسی صحیح

بررسی درستی و نادرستی مسائلی مانند تعدد زوجات که ناشی از ضرورت‌های شخصی یا اجتماعی است باین نحو صحیح نیست که آنرا با تک همسری مقایسه کنیم . بررسی صحیح اینگونه مسائل منوط باینست که از طرفی علل و موجبات ایجاب کننده آنها را در نظر بگیریم و ببینیم عواقب وخیم بی اعتنائی به آنها چیست . از طرف دیگر نظری به مفاسد و معایبی که از خود این مسائل ناشی میشود بیفکنیم ، آنگاه یک محاسبه کلی روی مجموع آثار و نتایجی که از دو طرف مسئله پیدا میشود بعمل آوریم . تنها در اینصورت است که اینگونه مسائل بصورت واقعی خود طرح و مورد بررسی قرار گرفته‌اند . توضیحا مثالی ذکر می‌کنم : فرض کنید می‌خواهیم درباره " سربازی اجباری " نظر بدهیم . اگر تنها از زاویه منافع و تمایلات خانواده‌ای که سرباز به آنها تعلق دارد بنگریم شک ندارد که قانون سرباز وظیفه قانون خوبی نیست ، چه از این بهتر که قانونی بنام قانون سربازی وظیفه وجود نداشته باشد و عزیز دل خانواده از کنارشان دور نرود و احیانا بمیدان جنگ و خاک و خون کشیده نشود ؟ صفحه ۴۳۲ اما بررسی این مسئله به این نحو صحیح نیست . بررسی صحیح آن به این نحو است که ضمن توجه بجدا شدن فرزندی از خانواده‌ای و احتمالا داغدار شدن آن خانواده ، عواقب وخیم سرباز مدافع نداشتن را برای کشور در نظر بگیریم . آن وقت است که کاملا معقول و منطقی بنظر میرسد که گروهی از فرزندان وطن بنام " سرباز " آماده دفاع و جانبازی برای کشور باشند و خانواده‌های آنها رنجهای ناشی از سربازی را تحمل کنند . ما در مقالات گذشته بضرورت‌های شخصی و اجتماعی که احیانا مجوز تعدد زوجات می‌شود اشاره کردیم . اکنون می‌خواهیم معایب و مفاسد ناشی از تعدد زوجات را بررسی کنیم تا زمینه برای یک محاسبه کلی فراهم گردد و ضمنا روشن شود که ما بیک سلسله معایب برای تعدد زوجات اعتراف داریم ، هر چند بعضی از ایرادات و اشکالات را وارد نمی‌دانیم ، چنانکه عنقریب روشن خواهد شد . معایبی که می‌شود برای تعدد زوجات ذکر کرد زیاد است و ما از جنبه‌های مختلف وارد بحث می‌شویم . اینک بیان آن اشکالات و معایب :

از نظر روحی

روابط زناشوئی منحصر به امور مادی و جسمانی ، یعنی تماسهای بدنی و حمایتهای مالی نیست . اگر منحصر باین امور بود تعدد زوجات قابل توجیه بود ، زیرا امور مادی و جسمانی را میتوان میان افراد متعدد قسمت کرد و بهر کدام سهمی داد . در روابط زناشوئی آنچه عمده و اساس است ، امور روحی و معنوی است ، عشق و عاطفه و احساسات است ، کانون ازدواج صفحه۴۳۳ و نقطه پیوند دو طرف بیکدیگر دل است ، عشق و احساسات مانند هر امر روحی دیگر قابل تجزیه و تقسیم نیست ، نمی‌توان آنها را میان افراد متعدد سرشکن و جیره‌بندی ک رد . مگر ممکن است دل را دو نیم کرد یا در دو جا به گرو گذاشت ؟ مگر میشود قلب را به دو نفر تسلیم کرد ؟ عشق و پرستش یکه شناس است ، شریک و رقیب نمی‌پذیرد . جو و گندم نیست که بشود پیمانه کرد و بهر نفر سهمی داد . بعلاوه احساسات قابل کنترل نیست ، آدمی در اختیار دل است ، نه دل در اختیار آدمی . پس آن چیزی که روح ازدواج است و جنبه انسانی آنست و روابط دو انسان را از روابط دو حیوان که صرفا شهوانی و غریزی است متمایز می کند نه قابل قسمت است و نه قابل کنترل . پس تعدد زوجات محکوم است . بعقیده ما ، در این بیان قدری اغراق وجود دارد ، زیرا راست است که روح ازدواج ، عاطفه و احساسات است ، هم راست است که احساسات قلبی تحت اختیار آدمی نیست ، اما اینکه گفته میشود احساسات قابل تقسیم نیست ، یک تخیل شاعرانه ، بلکه یک مغالطه است ، زیرا سخن در این نیست که احساسات بخصوصی را مانند یک قطعه جسم دو قسمت کنند و بهر کدام سهمی بدهند ، تا گفته شود که امور روحی قابل تقسیم نیست . سخن در ظرفیت روحی بشر است ، مسلما ظرفیت روحی آدمی آنقدر محدود نیست که نتواند دو علاقه را در خود جای دهد . پدری صاحب ده فرزند میشود و هر ده نفر را تا حد پرستش دوست می‌دارد ، برای همه آنها فداکاری می کند . بلی ، یک چیز مسلم است و آن اینکه عشق و احساسات هرگز در صورت تعدد آنقدر اوج نمیگیرد که در وحدت میگیرد . اوج صفحه۴۳۴ اعلای عشق و احساسات با تعدد سازگار نیست ، همچنانکه با عقل و منطق نیز سازگار نیست " . راسل " در زناشوئی و اخلاق میگوید " : بسیاری از مردم امروز عشق را یک مبادله منصفانه احساسات میدانند و همین دلیل به تنهائی صرف نظر از دلائل دیگر برای محکوم کردن تعدد زوجات کافی است . " من نمی‌دانم چرا اگر بناست مبادله احساسات منصفانه باشد باید انحصاری باشد ؟ مگر پدر که فرزندان متعدد خود را دوست میدارد و متقابلا آنها پدر را دوست می‌دارند مبادله احساسات آنها بطور منصفانه نیست ؟ اتفاقا با اینکه فرزندان متعدند علاقه پدر به هر یک از فرزندان بر علاقه هر یک از فرزندان نسبت بپدر میچربد . عجیب اینست که این سخن را کسی می گوید که دائما به شوهران توصیه می کند که عشق زن خود را به بیگانه محترم بشمارند و مانع روابط عاشقانه آنها نشوند . متقابلا چنین توصیه‌هائی بزنان میکند . آیا بعقیده راسل باز هم مبادله احساسات زن و شوهر منصفانه است ؟

از نظر تربیتی

هووگری ضرب المثل ناسازگاری است . برای زن دشمنی بالاتر از " هوو " وجود ندارد . چند همسری زنان را بقیام و اقدام علیه یکدیگر و احیانا شوهر وا می‌دارد و محیط زناشوئی را که باید محیط صفا و صمیمیت باشد بمیدان جنگ و جدال و کانون کینه و انتقام تبدیل می کند . دشمنی و رقابت و عداوت میان صفحه۴۳۵ مادران ، بفرزندان آنها نیز سرایت می کند ، دو دستگیها و چند دستگیها بوجود می‌آید ، محیط خانوادگی که اولین مدرسه و پرورشگاه روحی کودکان است و باید الهام بخش نیکی و مهربانی باشد درس آموز نفاق و نامردی میگردد . در اینکه تعدد زوجات زمینه همه این آثار ناگوار تربیتی است شکی نیست . اما یک نکته را نباید فراموش کرد و آن اینکه باید دید چقدر از این آثار ناشی از طبیعت تعدد زوجات است ، و چه قدر از آنها ناشی از ژستی است که مرد و زن دوم میگیرند . بعقیده ما همه این ناراحتیها معلول طبیعت تعدد زوجات نیست ، بیشتر معلول طرز اجراء آن است .

مردی و زنی با هم زنـدگی میکنند و زندگی آنها جریان عادی خود را طی می‌کند . در این بین آن مرد در یک برخورد فریفته زنی میگردد و فورا هوس چند همسری بسرش میزند . پس از یک قول و قرار محرمانه ، ناگهان زن دوم مثل اجل معلق پابخانه و لانه زن اول می‌گـذارد و شوهر و زنـدگی او را تصاحب می‌کنـد و در حقیقت بزنـدگی او شبیخون می‌زنـد . واضـح است که عکس العمل روحی زن اول جز کینـه و انتقـام چیز دیگر نیست . برای زن هیـچ چیزی نـاراحت کننـده‌تر از این نیست که مـورد تحقیر شـوهر قرار بگیرد ، بزرگترین شـکست برای یک زن اینسـتکه احساس کند نتوانسـته قلب شوهر خود را نگهداری کند ، و ببیند که دیگری او را تصـاحب کرده است . وقتی که مرد ژست خودسـری و هوسـرانی میگیرد و زن دوم ژست شبیخون زنی ، انتظـار تحمل و بردباری از زن اول انتظـار بی جـائی است . امـا اگر زن اول بدانـد که شوهرش " مجوز " دارد ، از او صـفحه۴۳۶ سـیر نشده است و رو آوردن بچنـد همسـری بمعنی پشت کردن به او نیست ، و مرد ژست اسـتبداد و خودسـری و هوسـرانی را از خود دور کنـد و بر احترامـات و عواطف خود نسـبت بزن اول بیفزایـد ، و همچنین اگر زن دوم توجه داشـته باشـد که زن اول حقوقی دارد و حقوق او محترم است و تجـاوز به آنهـا جـایز نیست ، خصوصا اگر همه توجه داشـته باشند که در راه حل یک مشـکل اجتماعی قـدم برمیدارنـد ، مسـلما از ناراحتیهـای داخلی کاسـته میشود . قـانون تعـدد زوجات یک راه حل مترقیانه ناشـی از یک دیـد اجتماعی وسـیعی است . حتما اجرا کننـدگان آن نیز بایـد در سـطح عـالیتری فکر کننـد و از یـک تربیت عالی اسـلامی برخوردار باشـند . تجربه نشان داده است که در مواردی که مرد ژست خودسـری و هوسـرانی نداشـته و زن احساس کرده که شوهرش نیازمنـد بزن دوم است ، خود داوطلب شده و زن دوم را بخـانه شـوهرش آورده اسـت و هیچیـک از ناراحتیهـای مزبـور وجـود نداشـته است . اکـثر ناراحتیهـا ناشـی از طرز رفتـار وحشیانه‌ای است که مردان در اجراء این قانون بکار میبرند .

از نظر اخلاقی

میگویند - اجازه تعدد زوجات اجازه " شـره " و شـهوت است . بمرد اجازه میدهد هواپرستی کند . اخلاق ایجاب می‌کند که انسان شهوات خود را به حـداقل ممکن تقلیل دهـد . زیرا مقتضای طبیعت آدمی این است که هر اندازه جلو شـهوت را باز گذارد رغبت و تمایلش فزونی میگیرد و آتش شـهوتش مشـتعلتر میگردد . صـفحه۴۳۷ منتسـکیو در روح القوانین صـفحه ۴۳۴ درباره تعـدد زوجات میگوید " : پادشاه مراکش در حرمسـرای خود از تمام نژادها اعم از سفید و زرد و سیاهپوست زن دارد . اما اگر این شخص دو برابر زنهای کنونی خود نیز زن داشـته باشد باز هم خواهان زن تازه خواهد بود . زیرا شـهوترانی مثل خست و لئامت است و هر چه شدت کرد زیـادتر میشود ، چنـانکه تحصـیل سـیم و زر زیاد باعث ازدیاد حرص و آز میگردد . تعـدد زوجات رسم عشـقبازی مسـتهجن و مخـالف طبیعت (همجنس بـازی) را نیز می‌آموزد و رائج میکنـد . زیرا در عرصـه شـهوترانی هر عملی که از حـدود معین خـارج گردیـد ، بـاعث اعمال بی قاعـده میگردد . در اسـلامبول وقتی که شورشـی در گرفت ، در حرمسـرای یک حکمران ، حتی یک زن وجود نـداشت ، چه آن حکمران بـا عشـقبازیهای مخـالف طبیعت روزگـار خود را میگذرانیـد . " این ایراد را از دو نظر بایـد مورد بررسـی قرار داد . یکی از این نظر که میگوینـد اخلاق پاک با اعمال شـهوت منافات دارد و برای پاکی نفوس بایـد شـهوترا بحداقل ممکن تقلیـل داد . دیگر از نظر آن اصـل روانی که میگویـد مقتضای طبیعت آدمی اینست که هر چه بیشتر با آن موافقت شود بیشتر طغیـان می‌کنـد و هر چه بیشتر با آن مخالفت شود آرام میگیرد . اما از نظر اول بایـد بگوئیم متأسـفانه این یک تلقین غلطی است که اخلاق مسیحی که بر پایه ریاضت است و از اخلاق هندی و بودائی و کلبی متأثر است ، القاء کرده است . اخلاق اسلامی بر این پایه نیست . از نظر اسـلام چنین نیست که هر چه از شـهوات صفحه۴۳۸ تقلیل شود با اخلاق سازگارتر است (و اگر به حد صـفر برسـد صد درصد اخلاقی است) . از نظر اسـلام ، اخلاق با افراط در شهوترانی ناسازگار است . برای اینکه بدانیم تعدد زوجات یک عمل

افراطی است یا نه ، باید ببینیم آیا مرد بالطبع تک همسری است یا نه ؟ از مقاله ۳۱ معلوم شد که شاید امروز یک نفر هم پیدا نشود که طبیعت مرد را محدود به تک همسری بداند و چند همسری را یک عمل انحرافی و افراطی بشناسد . بر عکس عقیده بسیاری اینست که طبیعت مرد چند همسری است و تک همسری چیزی است نظیر تجرد که بر خلاف طبیعت مرد است . اگر چه ما با آن نظر که طبیعت مرد چند همسری است مخالفیم ، اما با این نظر هم موافق نیستیم که طبیعت مرد تک همسری است و چند همسری بر ضد طبیعت مرد است و نوعی انحراف و مخالف طبیعت است ، نظیر همجنس بازی . کسانی مانند " منتسکیو " که تعدد زوجات را مساوی با شهوت پرستی میدانند نظرشان به حرمسرا بازی است . خیال کرده‌اند که اسلام با قانون تعدد زوجات خواسته است جواز حرمسرا برای خلفای عباسی و عثمانی و امثال آنها صادر کند . اسلام بیش از همه با آن کارها مخالف است . حدود و قیودی که اسلام برای تعدد زوجات قائل است ، آزادی مرد هوسران را بکلی از او سلب میکند . اما از نظر دوم - این عقیده که میگوید " طبیعت آدمی هر اندازه ارضا شود بیشتر طغیان میکند و هر اندازه مخالفت شود صفحه۴۳۹ بهتر آرام میگیرد " درست نقطه مقابل عقیده‌ای است که امروز در میان پیروان " ف روید " پیدا شده و مرتبا بنفع آن تبلیغ میشود . فرویدیست‌ها میگویند " : طبیعت بر اثر ارضاء و اقناع آرام میگیرد و در اثر امساک فزونی میگیرد و طغیان میکند . " لهذا این عده صددرصد طرفدار آزادی و شکستن آداب و سنن ، خصوصا در مسائل جنسی میباشند . ای کاش " منتسکیو " زنده میبود و میدید که امروز چگونه فرضیه او مورد تمسخر فرویدیست‌ها قرار گرفته است . از نظر اخلاق اسلامی هر دو عقیده خطاست . طبیعت ، حقوق و حدودی دارد و آن حقوق و حدود را باید شناخت . طبیعت ، در اثر دو چیز طغیان میکند و آرامش را بهم میزند . یکی در اثر محرومیت ، و دیگر در اثر آزادی کامل دادن و برداشتن همه قیود و حدود از مقابل او . بهرحال نه تعدد زوجات ضد اخلاق و بهم زننده آرامش روحی و مخالف پاکی نفوس است ، آنچنانکه امثال " منتسکیو " میگویند ، و نه قناعت ورزیدن به زن یا زنان مشروع خود ضد اخلاق است آنچنانکه فرویدیستها عملا تبلیغ میکنند .

از نظر حقوقی

صفحه ۴۴۰ مرد و زن دیگری صورت میگیرد در حقیقت معامله " فضولی " است . زیرا کالای مورد معامله ، یعنی منافع زناشوئی مرد قبلا بزن اول فروخته شده و جزء ما یملک او محسوب میشود . پس آنکس که در درجه اول باید نظرش رعایت شود و اجازه او تحصیل گردد زن اول است . پس اگر بناست اجازه تعدد زوجات داده شود باید موکول به اجازه و اذن زن اول باشد و در حقیقت این زن اول است که حق دارد درباره شوهر خود تصمیم بگیرد که زن دیگر اختیار بکند یا نکند . بنابراین زن دوم و سوم و چهارم گرفتن درست مثل اینست که شخصی یک بار مال خود را بشخص دیگر بفروشد و همان مال فروخته شده را برای نوبت دوم و سوم و چهارم بافراد دیگر بفروشد . صحت چنین معامله‌ای بستگی دارد برضایت مالک اول و دوم و سوم و اگر عملا شخص فروشنده ، مال مورد نظر را در اختیار افراد بعدی قرار دهد قطعا مستحق مجازات است . این ایراد مبتنی بر اینست که طبیعت حقوقی ازدواج را مبادله منافع بدانیم و هر یک از زوجین را مالک منافع زناشوئی طرف دیگر فرض کنیم . من فعلا راجع به این مطلب که البته قابل خدشه و ایراد است بحثی نمیکنم . فرض میکنیم طبیعت حقوقی ازدواج همین باشد . این ایراد وقتی وارد است که تعدد زوجات از جانب مرد فقط جنبه تفنن و تنوع داشته باشد . بدیهی است که اگر طبیعت حقوقی ازدواج مبادله منافع زناشوئی باشد و زن از هر لحاظ قادر باشد که منافع زناشوئی مرد را تأمین کند مرد هیچگونه مجوزی برای تعدد زوجات نخواهد داشت . اما اگر جنبه تفنن و تنوع نداشته باشد ، بلکه مرد یکی از مجوزهائی که در مقالات پیش صفحه۴۴۱ اشاره کردیم داشته باشد این ایراد مورد ندارد . مثلا اگر زن عقیم باشد ، یا بسن یائسگی رسیده باشد و مرد نیازمند بفرزند باشد ، یا زن مریض و غیر قابل استمتاع باشد ، در اینگونه

موارد حق زن مانع تعـدد زوجات نخواهد بود. تازه این در صورتی است که مجوز تعدد زوجات ، امر شخصـی مربوط به مرد باشد . اما اگر پای یک علت اجتماعی در کار باشد و تعدد زوجات بواسطه فزونی عدد زنان بر مردان و یا بواسطه احتیاج اجتماع به کثرت نفوس تجویز شود این ایراد صورت دیگری پیـدا می‌کنـد . در اینگونه موارد تعـدد زوجات یک نوع تکلیف و واجب کفائی است ، وظیفه‌ای است که برای نجات اجتماع از فساد و فحشا و یا برای خـدمت به تکثیر نفوس اجتماع بایـد انجام شود . بـدیهی است آنجا که پای تکلیف و وظیفه اجتماعی بمیان می‌آیـد رضایت و اجازه و اذن مفهوم نـدارد . اگر فرض کنیم اجتماع واقعا مبتلا بفزونی زن بر مرد است یـا نیازمنـد بتکـثیر نفـوس است ، یـک وظیفه ، یـک واجب کفـائی متوجه همه مردان و زنـان متأهـل میشود ، پـای یک فـداکاری و از خود گذشـتگی بخاطر اجتماع برای زنان متأهل بمیان می‌آید . درست مثل وظیفه سـربازی است که متوجه خانواده‌ها میشود و بایـد بخـاطر اجتمـاع از عزیزشان دل بکننـد و او را روانه میـدان کارزار کننـد . در اینگونه موارد ، غلط است که موکول به رضایت و اجازه شـخص یا اشـخاص ذی نفع بشود . کسانیکه مـدعی هسـتند حق و عدالت ایجاب می‌کند که تعدد زوجات با اجازه همسـر پیشـین باشد فقط از زاویه تفنن و تنوع طلبی مرد مطلب را نگریسته‌اند و ضرورتهای فردی و اجتماعی را از یاد برده‌اند . اساسا اگر ضرورت فردی یا اجتماعی در کار نباشد صفحه۴۴۲ در اینجا همینقدر میگوئیم اگر مبنای فلسفه اسلام در تعدد زوجات وارث و شهادت تحقیر و بی اعتنائی بحقوق زن بود و اسـلام صـفحه۴۴۳ میـان زن و مرد از لحاظ انسانیت و حقوق ناشـی از انسانیت تفاوت قائل بود همه جا یک جور نظر میـداد ، زیرا این فلسـفه همه جا یک جور حکم می‌کند . یک جا نمی‌گفت یک زن نصف یک مرد ارث ببرد و در جـای دیگر نمیگفت یـک زن بـا یـک مرد برابر ارث ببرد ، و در جـای دیگر نمیگفت یـک مرد تا چهار زن بگیرد و همچنین در بـاب شـهادت در هر مـوردی بنحـوی حکم نمیکرد . از اینهـا بخوبی میتوان فهمیـد که اسـلام فلسـفه‌های دیگری در نظر گرفته است . ما در یکی از مقالات گذشته راجع به ارث توضیح دادیم و در مقاله دیگری گفتیم مسئله تساوی زن و مرد در انسانیت و حقوق ناشـی از انسـانیت از نظر اسـلام جزء الفبـاء حقوق بشـری است . از نظر اسـلام در حقوق زن و مرد مسـائلی بالاتر از تساوی وجود دارد که لازم است آنها دقیقا منظور گردد و اجرا شود . صفحه۴۴۴

نقش اسلام در چند همسری

اسـلام نه چند همسری را اختراع کرد ، زیرا قرنها پیش از اسلام در جهان وجود داشت ، و نه آنرا نسخ کرد ، زیرا از نظر اسلام برای اجتماع مشکلاتی پیش می‌آید که راه چاره آنها منحصرا بتعدد زوجات است . ولی اسلام رسم تعدد زوجات را اصلاح کرد .

محدودیت

اول اصلاحی که بعمل آورد این بود که آن را محدود کرد ، قبل از اسلام تعدد زوجات نامحدود بود ، یک نفر به تنهائی میتوانست صـدها زن داشـته باشد و از آنها حرمسـرائی بوجود آورد ، ولی اسـلام حداکثر برای آن معین کرد ، بیکنفر اجازه نداد بیش از چهار زن داشته باشد . در حکایات و روایات نام افرادی در صدر اسلام دیده میشود که در حالیکه اسلام آوردند بیش از چهار زن داشتند و اسـلام آنها را مجبور کرد مقدار زائد را رها کنند . صـفحه۴۴۵ از آن جمله نـام مردی بنام غیلان بن اسـلمه برده میشود که ده زن داشت و پیغمبر اکرم او را مجبور کرد که شـش تـای آنهـا را رها کنـد و همچنین مردی بنام نوفل بن معاویه پنـج زن داشت . پس از آنکه اسـلام اختیار کرد رسول اکرم امر کرد که یکی از آنها را حتما رها کند . در روایات شیعه وارد شده که یکنفر ایرانی مجوسی در زمان امام صادق اسـلام اختیار کرد در حالیکه هفت زن داشت ، از امام صادق سؤال شد تکلیف این مرد که اکنون مسلمان شده

با هفت زن چیست ؟ امام فرمود حتما باید سه تای از آنها را رها کند .

عدالت

اصلاح دیگری که اسلام بعمل آورد این بود که عدالت را شرط کرد و اجازه نداد بهیچوجه تبعیضی میان زنان یا میان فرزندان آنها صورت بگیرد . قرآن کریم در کمال صراحت فرمود « " فان خفتم ان لا تعدلوا فواحده " »اگر بیم داریـد که عدالت نکنید ، یعنی اگر بخود اطمینان نداریـد که با عـدالت رفتار کنیـد ، پس بیکی اکتفا کنیـد . در دنیای قبل از اسـلام اصل عـدالت بهیچوجه رعایت نمی‌شـد ، نه میـان خود زنـان و نه میان فرزنـدان آنها . در مقاله ۲۷ از کریستینسن و دیگران نقـل کردیم که در ایران ساسـانی رسـم تعـدد زوجات شایع بود و میان زنان و همچنین میان فرزنـدان آنها تبعیض قائل می‌شدنـد یکی یا چند زن ، زنان ممتاز (پادشاه زن) خوانـده میشدنـد و از حقوق کامل برخوردار بودند ، سایر زنان بعنوان چاکر زن و غیره صـفحه۴۴۶ خوانده میشدند و مزایای قانونی کمتری داشـتند . فرزنـدان چاکر زن اگر از جنس ذکور بودنـد در خانه پدر بفرزندی پذیرفته می‌شدند و اگر دختر بودند به فرزندی پذیرفته نمیشدند . اسلام همه این رسوم و عادات را منسوخ کرد ، اجازه نداد که برای یک زن یا فرزندان او امتیازات قانونی کمتری قائل گردنـد . ویل دورانت در جلـد اول تاریخ تمدن ضـمن بحث از تعدد زوجات می گوید " بتدریج که ثروت نزدیک فرد بمقدار زیاد جمع میشد و از آن نگرانی پیدا میکرد که چون ثروتش بقسمتهای زیادی منقسم شود سهم هر یک از فرزندان کم خواهد شد ، این فرد بفکر میافتاد که میان زن اصلی و سوگلی ، و همخوابه‌های خود فرق بگذارد تا میراث تنها نصیب فرزندان زن اصلی شود . " این جمله میرسانـد که تبعیض میـان زنان و فرزنـدان آنها در دنیای قـدیم امر رائجی بوده است . ولی عجیب اینست که ویل دورانت بعد بسـخنان خود چنین ادامه میدهد " : تانسل معاصر ، تقریبا زناشوئی در قاره آسیا بدین ترتیب بوده است . کم کم زن اصلی مقام زن منحصـر بفرد را پیـدا کرد و زنـان دیگر یا محبوبه‌های سـری مرد شدنـد و یا اصـلا از میان رفتنـد . " ویل دورانت توجه نکرده یا نخواسـته توجه کند که چهارده قرن است که در آسیا در پرتو دین مقدس اسلام رسم تبعیض میان فرزندان منسوخ شده است . یک زن اصـلی و چنـد محبـوبه سـری داشـتن جزء رسوم اروپـائی است نه آسـیائی . این رسم اخیرا از اروپـا به آسـیا سـرایت کرده است . صفحه۴۴۷ بهر حـال اصـلاح دومی کـه اسـلام در تعـدد زوجـات انجـام داد این بـود که تبعیض را چه در میـان زنـان و چه در میـان فرزندان ملغی ساخت . از نظر اسـلام " سوگلی " بازی بهر صورت و بهر شـکلی جایز نیست . علماء اسـلام تقریبا وحدت نظر دارند که تبعیض میان زنان تحت هیـچ عنوانی جایز نیست . فقط بعضـی از نحله‌های فقهی اسـلامی حق زن را طوری توجیه کرده‌اند که با تبعیض سازگـار است . بنظر من نبایـد تردیـد کرد که این نظر درست نیست و بر خلاـف مفهوم آیه کریمه قرآن است . رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسـلم جمله‌ای در این باره فرموده است که شـیعه و سنی بالاتفاق آن را نقل و روایت کرده‌اند . فرمود " هر کس دو زن داشـته باشـد و در میـان آنهـا بعـدالت رفتـار نکنـد ، بیکی از آنهـا بیشتر از دیگری اظهار تمایل کنـد ، در روز قیامت محشور خواهـد شـد در حالیکه یکطرف بـدن خود را بزمین میکشد تا سـرانجام داخل آتش شود . " عدالت عالیترین فضـیلت انسانی است ، شرط عـدالت یعنی شـرط واجـد بودن عـالیترین نیروی اخلاقی . با توجه باینکه معمولا احساسات مرد نسـبت بهمه زنها یکسان و در یـک درجه نیست ، رعایت عـدالت و پرهیز از تبعیض میان زنان ، یکی از مشـکلترین وظایف بشـمار میرود . همه میـدانیم که رسول اکرم صـلی الله علیه وآله وسلم در ده سال آخر عمر خود یعنی در دوره مدینه که دوره جنگهای اسلامی بود و زنان بی سرپرست در میان مسـلمین زیاد بودنـد زنان متعدد اختیار کرد . اکثریت زنان پیغمبر بیوه و بزرگسال بودند و غالبا از شوهران سابق خود فرزندانی داشتند . تنها دوشیزه‌ای که پیغمبر صفحه۴۴۸ اکرم بـا او ازدواج کرد عایشه بود . عایشه بهمین جهت همیشه تفاخر میکرد و میگفت من تنهـا زنی هسـتم که جز پیغمـبر شوهر دیگری او را لمس نکرده است . رسول اکرم منتهـای عـدالت را دربـاره همه آنهـا رعـایت

میکرد و هیچگونه تبعیضی میان آنها قائل نمیشد . عروه بن زبیر خواهرزاده عایشه است ، درباره طرز رفتار پیغمبر اکرم با زنان خود از خاله خویش عایشه سؤالاتی کرده است . عایشه گفت : رسم پیغمبر این بود که هیچیک از ما را بر دیگری ترجیح نمیداد . با همه بعدالت و تساوی کامل رفتار میکرد . کمتر روزی اتفاق میافتاد که بهمه زنان خود سر نزند و احوالپرسی و تفقد نکند ، ولی نوبت هر کس بود نسبت به دیگران به احوالپرسی قناعت میکرد و شب را در خانه آنکس بسر میبرد که نوبت او بود . اگر احیانا در وقتی که نوبت زنی بود می‌خواست نزد زن دیگر برود رسما می‌آمد و اجازه میگرفت ، اگر اجازه داده میشد میرفت و اگر اجازه داده نمیشد نمیرفت . من شخصا اینطور بودم که هر وقت از من اجازه میخواست نمیدادم . رسول اکرم حتی در بیماریی که منجر به فوت ایشان شد که توانائی حرکت نداشت عدالت را در کمال دقت اجرا کرد . برای اینکه عدالت و نوبت را رعایت کرده باشد هر روز بسترش را از اتاقی باتاق دیگر منتقل میکردند ، تا آنکه یک روز همه را جمع کرد و اجازه خواست در یک اتاق بماند و همه اجازه دادند در خانه عایشه بماند . علی ابن ابیطالب علیه السلام در اوقاتی که دو زن داشت حتی اگر می‌خواست وضو بسازد ، در خانه زنی که نوبتش نبود صفحه۴۴۹ وضو نمیساخت . اسلام برای شرط عدالت آن اندازه اهمیت قائل است که حتی اجازه نمی‌دهد مرد و زن دوم در حین عقد توافق کنند که زن دوم در شرائطی نامساوی با زن اول زندگی کند . یعنی از نظر اسلام رعایت عدالت تکلیفی است که مرد نمی‌تواند با قرار قبلی با زن ، خود را از زیر بار مسؤولیت آن خارج کند . مرد و زن هیچکدام حق ندارند چنین شرطی در متن عقد بنمایند . زن دوم کاری که می‌تواند بکند فقط اینست که عملا از حقوق خود صرفنظر کند . اما نمی‌تواند شرط کند که حقوقی مساوی با زن اول نداشته باشد ، همچنانکه زن اول نیز میتواند کاری کند که قانونا حقی نداشته باشد . از امام باقر علیه‌السلام سؤال شد آیا مرد میتواند با زن خود شرط کند که فقط روزها هر وقت بخواهد باو سر بزند ، یا ماهی یکبار یا هفته‌ای یکبار نزد او برود . یا شرط کند که نفقه بطور کامل و مساوی با زن دیگر باو ندهد و خود آن زن هم از اول این شرطها را بپذیرد ؟ امام فرمود " : خیر ، چنین شرطهائی صحیح نیست ، هر زنی به موجب عقد ازدواج خواه ناخواه حقوق کامل یک زن را پیدا می‌کند . چیزی که هست پس از وقوع ازدواج هر زنی میتواند عملا- برای جلب رضایت شوهر که او را رها نکند یا بعلت دیگری همه یا قسمتی از حقوق خود را ببخشد . " تعدد زوجات با این شرط اخلاقی اکید و شدید بجای آنکه وسیله‌ای برای هوسرانی مرد واقع گردد ، شکل و قیافه انجام وظیفه بخود میگیرد . هوسرانی و شهوت پرستی جز با آزادی کامل و دنبال هوای دل رفتن سازگار نیست ، هوسرانی آنگاه صورت صفحه ۴۵۰ عمل بخود میگیرد که آدمی خود را در اختیار دل قرار دهد و دل را در اختیار خواهشها و میلها . دل و خواهش‌های دل منطق و حساب بر نمیدارد . آنجا که پای انضباط و عدالت و انجام وظیفه بمیان می‌آید ، هوسرانی و هواپرستی باید رخت بربندد . ازینرو بهیچوجه تعدد زوجات را در شرائط اسلامی نمی‌توان وسیله‌ای برای هوسرانی شناخت . کسانیکه تعدد زوجات را وسیله هوسرانی قرار داده‌اند ، قانون اسلامی را بهانه برای یک عمل ناروا قرار داده‌اند ، اجتماع حق دارد آنها را مؤاخذه و مجازات و این بهانه را از دست آنها بگیرد .

مسأله بیم از عدم عدالت

انصاف باید داد که افرادی که شرایط اسلامی را در تعدد زوجات کاملا رعایت میکنند بسیار کم‌اند . در فقه اسلامی می‌گویند" اگر بیم داری که استعمال آب برای بدنت زیان دارد وضو نگیر " "اگر بیم داری که روزه برایت زیان دارد روزه نگیر . " این دو دستور در فقه اسلامی رسیده است . شما افراد بسیاری را می‌بینید که میپرسند می ترسم آب برایم زیان داشته باشد ، وضو بگیرم یا نگیرم ؟ . می ترسم روزه برایم ضرر داشته باشد ، روزه بگیرم یا نگیرم ؟ البته این پرسشها پرسشهای درستی است . چنین اشخاصی نباید وضو بسازند و نباید روزه بگیرند . ولی نص قرآن کریم است که " اگر بیم دارید که نتوانید میان زنان خود به عدالت رفتار

کنید یک زن بیشتر نگیرید . " با این حال آیا شما در عمر از یکنفر شنیده‌اید که بگوید می‌خواهم صفحه۴۵۱ زن دوم بگیرم اما بیم دارم که رعایت عدالت و مساوات میان آنها نکنم ، بگیرم یا نگیرم ؟ من که نشنیده‌ام . حتما شما هم نشنیده‌اید . سهل است ، مردم ما با علم و تصمیم اینکه بعدالت رفتار نکنند . زنان متعدد میگیرند و این کار را بنام اسلام و زیر سرپوش اسلامی انجام میدهند . اینها هستند که با عمل ناهنجار خود اسلام را بدنام میکنند . اگر تنها کسانی اقدام به تعدد زوجات نمایند که لااقل این یک شرط را واجد باشند جای هیچگونه بهانه و ایرادی نبود .

حرمسراها

موضوع دیگری که سبب شده تعدد زوجات را بر قانون اسلام عیب بگیرند ، دستگاههای حرمسراداری خلفا و سلاطین پیشین است ، برخی از نویسندگان و مبلغین مسیحی تعدد زوجات اسلامی را مساوی با حرامسراداری با همه مظاهر ننگین و مظالم بی پایان آن معرفی کرده‌اند و چنین وانمود میکنند که تعدد زوجات در اسلام یعنی همان حرمسراداریها که تاریخ در دستگاههای خلفا و سلاطین پیشین نشان میدهد . متأسفانه بعضی از نویسندگان خودمان نیز که حرف بحرف باز گو کننده افکار و عقاید و منویات غربی‌ها هستند ، هر جا که نام تعدد زوجات میبرند آنرا با حرمسرا ردیف میکنند . این قدر شخصیت و استقلال فکری ندارند که میان آنها تفکیک کنند .

شرائط و امکانات دیگر

گذشته از شرط عدالت ، شرائط و تکالیف دیگری نیز متوجه مرد است . همه میدانیم که زن مطلقا یک سلسله حقوق مالی صفحه۴۵۲ و استمتاعی بعهده مرد دارد ، مردی حق دارد آهنگ چند همسری کند که امکانات مالی او باو اجازه این کار را بدهد . شرط امکان مالی در تک همسری نیز هست ، اکنون فرصتی نیست که وارد این بحث بشویم . امکانات جسمی و غریزی نیز بنوبه خود شرط و واجب دیگری است . در کافی و وسائل از امام صادق روایت شده است که فرمود " هر کس گروهی از زنان نزد خود گردآورد که نتواند آنها را از لحاظ جنسی اشباع نماید و آنگاه آنها به زنا و فحشا بیفتند گناه این فحشا بگردن اوست" تاریخچه‌های حرمسراها داستانها ذکر می‌کنند از زنان جوانی که از لحاظ غریزه تحت فشار قرار میگرفتند و مرتکب فحشاء میشدند و احیانا پشت سر آن فحشاها کشتارها و جنایتها واقع میشد . خواننده محترم از مجموع هفت مقاله‌ای که درباره چند همسری نوشتیم کاملا به ریشه و علل و موجبات تعدد زوجات ، و اینکه چرا اسلام آنرا نسخ نکرد ؟ و چه شرائط و حدود و قیودی برای آن قائل شد کاملا آگاه گشت ، برایش روشن شد که اسلام با تجویز تعدد زوجات نخواسته است زن را تحقیر کند ، بلکه از اینراه بزرگترین خدمت را بجنس زن کرده است . اگر تعدد زوجات ، مخصوصا در شرائط فزونی نسبی عدد زنان آماده ازدواج بر مردان آماده ازدواج که همیشه در دنیا بوده و هست ، اجازه داده نشود زن به بدترین شکلی ملعبه مرد خواهد شد . رفتار مرد با او از یک کنیز بدتر خواهد بود . زیرا انسان در مقابل یک کنیز لااقل این صفحه۴۵۳ اندازه تعهد میپذیرد که فرزند او را فرزند خود بداند اما در مقابل معشوقه و رفیقه این اندازه تعهد هم ندارد .

مرد امروز و تعدد زوجات

مرد امروز از تعدد زوجات رو گردان است . چرا ؟ آیا بخاطر اینکه می‌خواهد به همسر خود وفادار باشد و به یک زن قناعت کند یا بخاطر اینکه می‌خواهد حس تنوع طلبی خود را از طریق گناه که به حد اشباع وسیله برایش فراهم است ارضاء نماید ؟ امروز گناه جای تعدد زوجات را گرفته است نه وفا . و بهمین دلیل مرد امروز سخت از تعدد زوجات که برای او تعهد و تکلیف ایجاد میکند متنفر است . مرد دیروز اگر می‌خواست هوسرانی کند راه گناه چندان برای او باز نبود ناچار بود تعدد زوجات را بهانه قرار داده هوسرانی کند . در عین اینکه شانه از زیر بار بسیاری از وظائف خالی میکرد از انجام بعضی تعهدات مالی و انسانی درباره زنان و فرزندان چاره‌ای نداشت . اما مرد امروز هیچ الزام و اجباری نمی‌بیند که کوچکترین تعهدی در زمینه هوسرانیهای بی پایان خود بپذیرد . ناچار علیه تعدد زوجات قیام میکند . مرد امروز تحت عنوان سکرتر ، ماشین نویس و صدها عنوان دیگر کام خود را از زن میگیرد و بودجه آنرا بصندوق دولت یا شرکت یا مؤسسه‌ای که در آن کار می‌کند تحمیل می‌کند بدون آنکه دیناری از جیب خود بپردازد . مرد امروز هر چند صباح یکبار معشوقه خود را عوض میکند بدون اینکه احتیاجی به تشریفات مهر و نفقه و طلاق داشته باشد . مسلما موسی چومبه با تعدد زوجات مخالف است زیرا او صفحه۴۵۴ همیشه یک سکرتر مو بور جوان زیبا در کنار خود دارد و هر چند سال یکبار آن را عوض می‌کند . با چنین امکاناتی چه حاجت بتعدد زوجات ؟ در شرح حال برتراند راسل که یکی از مخالفین سرسخت تعدد زوجات است چنین می‌خوانیم " در نخستین دوران زندگی او علاوه بر مادر بزرگش ، دو زن دیگر نقش بزرگی داشته‌اند که یکی از آنها " آلیس " نخستین همسرش و دیگری رفیقه‌اش بنام " اتولین مورل " میباشند " . مورل " از زنان سرشناس آن دوره بود و با بسیاری از نویسندگان اوایل قرن بیستم دوستی داشت . " مسلما چنین شخصی با تعدد زوجات روی موافق نشان نمی‌دهد . گویا همین رفیقه بازی او بود که به ازدواج او با همسرش " آلیس " پایان داد . زیرا از زبان خود راسل چنین نوشته‌اند " : در بعد از ظهر یکی از روزها هنگامیکه با دوچرخه عازم یکی از ییلاقات نزدیک شهر بودم ناگهان احساس کردم که دیگر " آلیس " را دوست ندارم . " صفحه۴۵۵

۲- پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و رعایت حقوق اقلیت‌ها و ارتداد

مشخصات کتاب

نام کتاب: پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و رعایت حقوق اقلیت‌ها و ارتداد (سلسله مباحث دفاع از پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله) مؤلف: علی اصغر رضوانی صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اوّل چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد قیمت: ۳۰۰ تومان شابک: ۹۶۴ - ۸۴۸۴ - ۹۷ - X مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ قم - صندوق پستی: ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است» سلسله مباحث دفاع از پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و رعایت حقوق اقلیت‌هاو ارتداد تألیف:علی اصغر رضوانی

مقدمه ناشر

در عصر کنونی که پیروان ادیان و فِرَق، در راستای اهداف خود دست به تبلیغ گسترده‌ای زده و با تمام امکانات دنبال اهداف باطل خود می‌باشند، بر پیروان راستین و حقیقی دین اسلام و مذهب حقه جعفری است که در این شلوغ بازار جهانی، اسلام ناب محمّدی‌صلی الله علیه وآله را بر مردم جهان عرضه نمایند. لذا برآن شدیم تا سلسله مباحث دفاع از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله را به صورت مختصر خدمت مشتاقان حقّ و حقیقت عرضه نماییم، باشد که مورد رضای حضرت حقّ جلّ و علا قرار گیرد. مدیر

مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

اسلام گرچه تمام مردم از جمله پیروان ادیان دیگر را به پذیرش از دین خود دعوت می کند، ولی از آنجا که اکراه در دین را نمی‌پذیرد با کسانی که این دین را نمی‌پذیرند با مسالمت رفتار کرده و برای آنان حقوقی تحت عنوان «حقوق اقلیت‌ها» قرار داده است. ما در این بحث به این موضوع می‌پردازیم. انواع اقلیت‌ها با مطالعه کتب تاریخی می‌توان به این موضوع پی برد که اقلیت‌ها به دو شکل در جوامع مسلمین ظهور پیدا کرده‌اند: ۱ - اقلیت‌های نژادی در این مورد مسلمانان هیچ گونه مشکل عمده و اساسی نداشتند؛ زیرا اسلام با اجرای طرح مساوات و اخوت اسلامی، هر گونه تبعیض و برتری نژادی را از بین برده است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید: « یا أَیهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ»؛(۱) «ای مردم! ما شما را از یک زن و مرد آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید، به طور حتم گرامی‌ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است.» لذا در عصر ظهور اسلام مشاهده می کنیم که افرادی؛ از قبیل «سلمان» از ایران، «صهیب» از روم و «بلال» از حبشه، به عنوان نمونه عضو فعّال و اصلی جامعه اسلامی بودند. ۲ - اقلیت‌های مذهبی دین مبین اسلام به دلیل آن‌که احترام ویژه‌ای نسبت به پیامبران بزرگ الهی می‌گذارد، برای فرد یا گروه‌هایی که ادعای پیروی از این پیامبران عظیم الشأن را دارند نیز به دیده احترام می‌نگرد. انواع حقوق اقلیت‌های دینی حقوق اقلیت‌های دینی را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد:

بخش اول: حقوق عقیدتی

این قسمت از حقوق را می‌توان به چند مورد تقسیم کرد: ۱ - حق اعتقاد و تدین اسلام گرچه مردم خصوصاً اهل کتاب را به دین حقیقی و اصیل دعوت می کند ولی در انتخاب آن، مردم را آزاد می گذارد و هرگز پذیرفتن به اکراه دین را تجویز نمی کند. قرآن می‌فرماید: « لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی...»؛(۲) «در قبول دین اکراهی نیست [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شده است.» علامه طبرسی در تفسیر این آیه می‌فرماید: «مقصود از آیه این است که در دین اکراهی از جانب خدا نیست، و بنده در انتخاب آن مخیر است؛ زیرا دین در حقیقت از افعال قلبی است... و کسی که با اکراه اظهار شهادتین کرده در حقیقت دین ندارد».(۳) علامه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرماید: «این آیه یکی از آیاتی است که دلالت دارد بر این‌که اسلام بر اساس شمشیر و خون بنا نشده و به اکراه و زور فتوا نداده است، بر خلاف آنچه برخی از افراد محقّق تازه وارد، چنین می‌پندارند که اسلام دین شمشیر است... . جنگی را که اسلام به آن دعوت کرده به جهت احراز پیشی گرفتن و گسترش دین به زور و اکراه نیست، بلکه به جهت زنده کردن حق و دفاع از توحید فطری است... و لذا می‌توان گفت که آیه « لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ» به آیه قتال با شمشیر نسخ نشده است».(۴) این مطلب از روش و سیره عملی رسول خداصلی الله علیه وآله به خوبی به دست می‌آید؛ زیرا حضرت هیچ کس را بر عقیده و شریعت اسلامی مجبور نکرد. و این مطلبی است که غیر مسلمانان از اهل کتاب به آن اعتراف کرده‌اند. یکی از شخصیت‌های مسیحی به نام «سیمون» می گوید: «عربی که خداوند سلطنت و حکومت بر زمین را به او داد، هرگز بر دین مسیحی هجوم نیاورد... بلکه آنان ما را مساعدت کرده و خدای ما و قدّیس ما را محترم می‌شماردند...».(۵) «گوستاو لوبون» می گوید: «قوّت و قدرت، عامل انتشار و گسترش اسلام نبود... و حقّ آن است که امت‌ها فاتحانی را رحیم‌تر و با گذشت‌تر از عرب (مسلمانان) ندیدند».(۶) «سیر توماس» می گوید: «ما می‌توانیم از ارتباطات دوستانه‌ای که بین مسیحیان و مسلمانان عرب برقرار شد به این نتیجه برسیم که قوت و قدرت، عامل اساسی در گرایش مردم به اسلام نبوده است».(۷) «توماس کاریل» می گوید: «اتّهام زدن به محمّد - صلی الله علیه وآله - که بر وادار کردن مردم به اجابت دعوتش به شمشیر تکیه کرد، سخنی سخیف و بی‌معنا است».(۸) «روبرتسون»

می گوید: «تنها مسلمانان بودند که بین جهاد و روحیه گذشت نسبت به ادیان دیگر که بر آن‌ها غلبه پیدا می کردند، جمع نموده و آنان را در برپایی شعارهای دینی‌شان آزاد گذاشتند».(۹) «میشون» نیز می گوید: «از امور ناگوار بر امت‌های مسیحی این بود که روحیه گذشت دینی که بزرگ‌ترین ناموس برای محبت بین جماعت‌ها است را باید از مسلمانان فرا بگیرند».(۱۰) ۲ – آزادی اندیشه و حق اظهار نظر اسلام آزادی اندیشه و حق اظهار رأی و نظر را حتّی به پیروان ادیانی که در سایه حکومت و مجتمع اسلامی زندگی می کنند داده است؛ زیرا مبنای اسلام بر آزادی عقل و تفکر با اقامه حجت و برهان است و لذا انسان را دعوت می کند که رأی خود را بدون تقلید و متابعت از دیگری و بر اساس فکر و تعقل و گفت و گو اظهار دارد، گرچه با واقع مخالف باشد. قرآن کریم درباره عقاید اهل کتاب می‌فرماید: « وَقالُوا لَنْ یدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلاَّ مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری تِلْکَ أَمانِیهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»؛(۱۱) «و آن‌ها گفتند: هیچ کس جز یهود و نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد. این آرزوی آن‌هاست. بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را [بر این موضوع بیاورید.» قرآن دستور می‌دهد که هنگام جدال با صاحبان ادیان با بهترین اسلوب برخورد کنند و این خود دلالت بر اجازه آزادی به آن‌ها برای اظهار نظر در مسائل مختلف را دارد. قرآن در این باره می‌فرماید: « وَلا تُجادِلُوا أَهْلَ الْکِتابِ إِلاَّ بِالَّتِی هِی أَحْسَنُ إِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِی أُنْزِلَ إِلَینا وَأُنْزِلَ إِلَیکُمْ وَإِلهُنا وَإِلهُکُمْ واحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»؛(۱۲) «با اهل کتاب جز با روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند و] به آن‌ها] بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده ایمان آورده‌ایم و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم.» و لذا مشاهده می کنیم که یهود و نصارا در مدینه به محضر پیامبرصلی الله علیه وآله رسیده و با او در عقایدشان مباحثه می کردند، و این روش بعد از رسول خداصلی الله علیه وآله نیز ادامه پیدا کرد، گرچه در عهد خلافت شیخین – ابوبکر و عمر – به جهت قدرت نداشتن پاسخگویی به آنان از این حرّیت ممانعت می کردند.

بخش دوم: حمایت در پناه قانون

از مصادیق رأفت و رحمت اسلام به پیروان ادیان دیگر، حمایت در پناه قانون از هر گونه ظلم و تعدّی است. آنان در صورتی که به شرایط ذمّه عمل کنند جان و مال و آبرویشان در امان است. بررسی موقعیت اهل ذمّه در مدینه منوّره در صدر اسلام گویای این مدعا است. و نیز حکومت حضرت علی‌علیه السلام نیز گواه این واقعیت است. حضرت در جایی می‌فرماید: «... و قد بلغنی انّ الرجل منهم – ای من جند معاویهٔ – کان یدخل علی المرأهٔ المسلمهٔ و الأخری المعاهدهٔ فینتزع حجلها و قلبها و قلائدها... فلو انّ امرءاً مسلماً مات من بعد هذا أسفاً ماکان به ملوماً»؛(۱۳) «... به من خبر رسیده که فردی از لشکر معاویه بر زن مسلمان و زنی دیگر از اهل کتاب که هم‌پیمان با مسلمانان است وارد شده و خلخال و دستبند و گردنبند آن‌ها را به زور گرفته است... لذا اگر انسان مسلمانی بعد از این واقعه به جهت تأسّف بر آن بمیرد نباید سرزنش شود.»

بخش سوم: حقوق مالی و اقتصادی

اسلام برای غیر مسلمانان نیز ضمانت حقوق اقتصادی و مالی کرده است و تعدّی بر اموال آن‌ها به سرقت و غصب و غش و حیله را حرام نموده و تنها جزیه را بر آنان‌فرض کرده است. و این ممکن است به این جهت باشد که مملکت خرج دارد و از آنجا که اهل کتاب، خمس و زکات و سایر حقوق‌مالی نمی‌دهند لذا ازاین طریق امورمالی برآنان مقرّر شده‌است. شیخ مفیدرحمه الله می‌فرماید: «خداوند متعال جزیه را به جهت حفظ خون اهل کتاب و منع از بردگی کشاندن آنان و حفظ اموالشان قرار داده است».(۱۴) اسلام حتی در گرفتن جزیه از اهل کتاب مراعات تفاوت اقتصادی را کرده است. از باب نمونه این‌که از کسانی که عاجز از پرداختن جزیه‌اند و نیز کودکان و زنان و بردگان و پیرمردان مسن و کسانی که بیماری جسمی و عقلی دارند، جزیه را عفو کرده است.(۱۵)

و حتی از آن کسانی که جزیه گرفته می‌شود مراعات حال آن‌ها را نموده است. زراره می گوید: به امام صادق‌علیه السلام عرض کردم: حدّ جزیه بر اهل کتاب چه مقدار است؟ و آیا حدّ و اندازه‌ای در جزیه بر آنان است که نمی‌توان از آن تجاوز کرد؟ حضرت فرمود: «امر آن به دست امام است که از هر انسانی از اهل کتاب آنچه را خواسته، اخذ کند، لکن به مقدار مالش، به قدری که در توان او است».(۱۶) اسلام در حفظ اموال اهل ذمّه چنان مقید است که حتی برای شرابی را که کافر آن را مخفی داشته حرمت قائل شده و اجازه نداده است تا کسی آن را سرقت نماید. شهید اول می‌فرماید: «شراب کافری که استتار کرده محترم است و کسی که آن را غصب نماید قیمت موجود نزد حلال شمرده را ضامن است. و همچنین است خوک».(۱۷)

بخش چهارم: حقوق اجتماعی

اهل کتاب حقّ هر گونه شغلی را در کشورهای اسلامی دارند مگر شغلی را که اسلام اجازه نداده است و نمی‌توانند علناً به آن تظاهر کنند. و نیز نمی‌توان آنان را بر کار خاصی مجبور کرد. اسلام حقوق اجتماعی اهل کتاب را نیز مراعات کرده و در صورتی که به درجه فقر و استضعاف رسیدند برای آنان حقوقی مقرّر نموده است. روایت شده که امیرالمؤمنین‌علیه السلام گذرش به پیرمردی افتاد که از مردم گدایی می کرد. حضرت فرمود: او کیست؟ عرض کردند: ای امیرالمؤمنین! او مردی نصرانی است. حضرت فرمود: «استعملتموه حتی اذا کبر و عجز منعتموه، انفقوا علیه من بیت المال»؛(۱۸) «از او کار کشیدید و هنگامی که مسن و پیر شد و از کار عاجز گشت او را رها کرده و از او منع نمودید؟! از بیت المال به او انفاق نمایید.» سید عاملی در کتاب «مفتاح الکرامهٔ» می‌فرماید: «قول قریب‌تر به واقع آن است که صدقه دادن به ذمّی جایز می‌باشد آن گونه که در لمعه آمده است. و ظاهر اطلاق کلام شهید اول و دوم آن است که در این امر بین رَحِم و اجنبی فرقی نیست. و بر جواز آن به ذمی گرچه اجنبی باشد در شرایع و تذکره و تحریر و ارشاد و تبصره و دروس و روض و مسالك و روضه و مفاتیح و جامع المقاصد تصریح شده است».(۱۹) حتی قانون اسلامی ضمانت کرده در صورتی که کافر ذمّی مسلمانی را از روی خطا بکشد و استطاعت مالی برای پرداخت دیه او نداشته باشد و نتواند کوشش کند تا دیه او را بپردازد، از بیت المال مسلمین دیه او پرداخت شود.(۲۰) ما مشاهده می کنیم که اسلام بالاتر از این حدّ، حتّی به مسلمانانی که در کشورهای مسیحی در اقلیت هستند اجازه تعدّی به حقوق آنان را نداده و التزام به مقررات و قوانین آنان را لازم دانسته است. اینك به برخی از این قوانین اشاره می کنیم: ۱ - بر هر مسلمانی حرام است به کسی که او را بر مال یا کاری امین قرار داده گرچه کافر باشد، خیانت کند. ۲ - سرقت اموال غیر مسلمانان؛ چه اموال خصوصی و چه عمومی و نیز تلف کردن آن جایز نیست. ۳ - اگر مسلمانی از شرکت اجنبی در یکی از کشورهای اسلامی چیزی بخرد و فروشنده از روی اشتباه بیش از آنچه خریده به او بدهد، خریدار مسلمان نمی‌تواند آن زیادتی را اخذ کند و اگر گرفت باید آن را ارجاع دهد. ۴ - متوقف کردن شمارش کنتور برق یا آب و یا گاز یا بازی با آن در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست. ۵ - غشّ و حیله در شرکت‌های بیمه در کشورهای غیر اسلامی جایز نیست؛ گرچه مطمئن شود که عمل او به شوکت اسلام و مسلمین ضرر نمی‌رساند. ۶ - جایز نیست بر مسلمانان که به دوایر حکومتی در اروپا اطلاعات غیر صحیح به جهت دسترسی به مزایا و تسهیلات مالی یا معنوی، بدهند.(۲۱)

بخش پنجم: حقوق مدنی

اسلام حقوق مدنی اهل ذمّه را نیز محترم شمرده و بر عقود و ایقاعاتی که نزد آنان منعقد می‌شود تا مادامی که اعتقاد به صحت آن‌ها دارند، ترتیب اثر داده است، گرچه با احکام اسلام مخالفت داشته باشد، به استثنای عقود و ایقاعاتی که سبب تضعیف مسلمانان باشد؛ همچون پیمان‌های جنگی با دشمنان اسلام. اینك به برخی از این نوع حقوق‌ها اشاره می کنیم: ۱ - عقد ازدواج و

طلاق اسـلام عقد و طلاق آنان را ترتیب اثر داده است. و لذا از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «انّ لکلّ امّهٔ نکاحاً»؛(۲۲) «همانا برای هر امتی نکاحی است.» ۲ - حقّ ارث اسـلام حق ارث را بین غیر مسلمین امضا کرده است، و لذا اگر یکی از اهل کتاب از بین برود اموال او به ورثه‌اش منتقل می‌شود و کسـی حق تصاحب آن را ندارد، و این متفرّع بر امضا کردن اسلام انتساب و اسباب بین اهل کتاب است. حلبی در «الکافی» می‌گویـد: «کافران از یکدیگر ارث می‌برند؛ گرچه جهات کفرشان مختلف باشد».(۲۳) ۳ - وصـیت اسـلام بر وصایای غیر مسـلمین ترتیب اثر گذاشـته و آن‌ها را محترم شده است. محمد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق‌علیه السـلام درباره مردی سؤال کردم که وصـیت کرده بود تا مالش را در راه خدا صدقه دهند. حضرت فرمود: «اعطه لمن اوصی به له و ان کان یهودیاً او نصـرانیاً...»؛(۲۴) «آن مـال را به کسانی که بر آن‌ها وصـیت کرده بپرداز؛ گرچه یهودی یا نصـرانی باشـند.» اسـلام اجـازه نمی‌دهـد تـا محتوای وصـیت بر غیر مسـلمین تغییر کرده یا الغا شود. ریان بن شبیب می‌گویـد: خواهرم دو فرش برای قومی از نصـارا وصـیت کرد. اصـحاب ما گفتنـد: ما آن را در بین فقرای مؤمنین از اصـحاب تو تقسـیم می‌کنیم. من مسأله را از امام رضاعلیه السلام سؤال کردم و عرض کردم: خواهرم برای قومی از نصارا وصیت کرده و من می‌خواهم آن را در بین قومی از اصحاب مسلمان خودمان مصرف کنم؟ حضرت فرمود: «امض الوصیهٔ علی ما اوصت بها»؛(۲۵) «به وصیت در آنچه به آن وصیت کرده عمل کن.» ۴ - صدقه و وقف اسـلام بر صدقات و وقوف ترتیب اثر داده و هرگز اجازه نداده تا کسـی آن را ابطال کرده یا تغییر و تحول دهد و یا آن را در غیر موردش مصـرف نمایـد. حلبی می‌گویـد: «بر غیر مسـلمان جایز است که بر یکدیگر صدقه داده و اموالشان را در آنچه مصالحشان در آن است و نیز در معبـدهای خود مصـرف نمایند».(۲۶) او نیز می‌گویـد: «اگر ذمّی چیزی را ببخشـد یا صـدقه دهد یا چیزی را از زمین صـلح بر کسـی وقف کنـد، آن زمین به او منتقـل می‌شود».(۲۷) شـیخ طوسـی‌رحمه الله می‌فرماید: «و اگر وقف بر یکی از مواضـعی باشـد که اهل کتاب در آن به خـدای متعال تقرّب پیـدا می‌کنند، وقف او صـحیح است. و هر گاه چیزی را بر فقرا وقف کند وقف او نافذ در فقرای اهل ملتش می‌باشد، نه فقرای از دیگر ملت‌ها».(۲۸)

بخش ششم: حفظ کرامت مخالفان

انسان در نظر اسـلام، مخلوقی متمایز از سایر مخلوقات است. انسان مخلوقی است دارای کرامت، هر چنـد عقیده‌ای خاص برای خود داشـته باشـد. و لذا مشاهده می‌کنیم که آیات تکریم و کرامت انسان که در قرآن وارد شده اختصاص به انسان مسـلمان ندارد، بلکه شامل تمام اصـناف مردم با دیـدگاه‌ها و عقاید مختلف می‌شود. از پیامبرصـلی الله علیه وآله نقل شده که فرمود: «اذا اتاکم کریم قوم فـاکرموه و ان خالفکم»؛(۲۹) «هر گـاه نزد شـما شخصـی کریم از قومی آمـد او را اکرام کنیـد گرچه بـا شـما مخـالف است.» سیره حضـرت رسول خداصـلی الله علیه وآله نیز بر تکریم غیر مسلمین استوار بود. و لذا هنگامی که دختر حاتم طایی اسیر شد حضرت او را اکرام کرده و پوشانید و نفقه‌اش داده و او را آزاد کرد. و نیز هنگامی که عدی بن حاتم به نزد رسول خداصـلی الله علیه وآله آمد حضـرت برای او زیرانـدازی را پهـن کرد و او را بر آن نشانـد. بـدین جهـت است که اسـلام خـدعه و نیرنـگ را حرام کرده؛ زیرا با کرامت انسـانی سازگـاری نـدارد. امام علی‌علیه السـلام طبق سفارشـی به یکی از والیانش درباره اهل ذمّه می‌فرمایـد: «... و جعل اللّٰه عهده و ذمّته أمناً افضاه بین العباد برحمته، و حریماً یسکنون الی منعته، و یستفیضون الی جواره، فلا خداع و لامدالسهٔ و لا ادغال فیه»؛(۳۰) «... به تحقیق خداونـد عهـد و ذمه اهـل کتـاب را مـایه امنیت او قرار داده و آن را به جهت رحمتش بین تمـام بنـدگان کشـیده اسـت. و نیز حریمی قرار داده کـه در حصـار آن سـکنی می‌گزیننــد، و از جـوار آن فیض می‌برنــد. پس هرگز خــدعه و نیرنـگ و دغلکـاری نیست.» و بـدین جهت است که اسـلام محرمات مربوط به کرامت انسان را به تمام انسان‌ها تعمیم داده است؛ از قبیل: ۱ - حرمت قذف غیر مسـلمان اسـلام نسبت ناشایست را حرام کرده و در این جهت بین مسـلمان و غیر مسلمان فرقی نگذاشته است. ابی الحسن حـذّاء می‌گویـد: من نزد امام صادق‌علیه السـلام بودم، کسـی از من سؤال کرد: بدهکار تو چه کرد؟ من به او گفتم: او فرزند

زن زناکار است. در این هنگام امام صادق‌علیه السلام نگاه تندی به من کردند. عرض کردم: فدایت گردم، او مجوسی است و مادرش خواهرش می‌باشد. حضرت فرمود: «او لیس ذلک فی دینهم نکاحاً»؛(۳۱) «آیا این ازدواج در دینشان نکاح به حساب نمی‌آید؟» عمر بن عجلان می‌گوید:امام صادق‌علیه السلام رفیقی داشتند که هرگز از حضرت جدا نمی‌شد. آن مرد روزی به غلامش گفت: ای فرزند زن بدکار، کجا بودی؟ در این هنگام حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و بر پیشانی خود زد، سپس فرمود: «سبحان اللّه! تقذف امّه، قد کنت اری انّ لک ورعاً، فاذا لیس لک ورع»؛ «منزه است خدا، تو مادرش را نسبت ناروا می‌دهی؟! من نظرم نسبت به تو آن بود که دارای ورع هستی، ولی الآن مشخص شد که ورع نداری.» آن مرد گفت: فدایت گردم! مادرش از اهالی سند و مشرک است. حضرت فرمود: «أما علمت انّ لکلّ امّه نکاحاً، تنحّ عنی...»؛(۳۲) «آیا ندانستی که برای هر امتی نکاح است. از من دور شو...». ۲ - حمایت قانونی دستورات اسلام متکفّل حمایت از آبروی هر انسانی است؛ گرچه مسلمان نباشد. در عصر حکومت حضرت علی‌علیه السلام والی آن حضرت بر مصر درباره عقوبت مسلمانی که با زن نصرانی زنا کرده بود، از حضرت سؤال کرد؟ او فرمود: «ان اقم الحدّ علی المسلم... و ادفع النصرانیهٔ الی النصاری یقضون فیها ماشاؤوا»؛(۳۳) «این‌که حد را بر مسلمان جاری کن... و زن مسیحی را به مسیحیان بسپار تا درباره او خودشان آن گونه که می‌خواهند حکم نمایند.» ۳ - حسن رفتار اسلام به جهت تکمیل مکارم اخلاق و پیاده کردن آن در سطح جامعه آمده است، و گستردگی آن به حدّی است که پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله ارزش‌های اخلاقی را در معاشرت و رفتار با غیر مسلمانان نیز تعمیم داده است. لذا در این روایت آمده که پیامبرصلی الله علیه وآله همسایه‌ای یهودی داشت و در وقتی به عیادت او رفت.(۳۴) در وقتی یکی از همسران حضرت بر جماعتی از یهود که به جای «سلام علیک» «سام علیک» گفته بودند که دلالت بر نفرین دارد، غضب کرد. حضرت به او فرمود: «... انّ الفحش لو کان ممثّلاً لکان مثال سوء. انّ الرفق لم یوضع علی شییء قطّ الّا زانه، و لم یرفع عنه قطّ الّا شانه»؛(۳۵) «... همانا فحش اگر به صورت تمثالی درآمده بود بد تمثالی بود. و همانا مدارات بر چیزی قرار نگرفت جز آن‌که او را زینت داد. و هرگز از چیزی رفع نشد جز آن‌که او را خوار کرد.» امام علی‌علیه السلام در عهد خود به والی‌اش بر مصر می‌فرماید: «و اشعر قلبک الرحمهٔ للرعیهٔ و المحبهٔ لهم و اللطف بهم، و لاتکوننّ علیهم سبعاً ضاریاً تغتنم اکلهم، فانّهم صنفان: امّا اخ لک فی الدین، او نظیر لک فی الخلق»؛(۳۶) «و مهربانی بر رعیت را برای دل خود پوششی گردان و دوستی ورزیدن با آن‌ها را و مهربانی کردن با همگان. و مباش همچون جانوری شکاری که خوردنشان را غنیمت شماری؛ چه رعیت دو دسته‌اند: دسته‌ای برادر دینی تواند و دسته دیگر در آفرینش با تو همانند می‌باشند.» عبدالرحمن بن حجاج می‌گوید: به امام کاظم‌علیه السلام عرض کردم: بفرمایید اگر من احتیاج به طبیب نصرانی پیدا کردم آیا بر او سلام کرده و برایش دعا کنم؟ حضرت فرمود: آری.(۳۷) از جمله وصایای امام باقرعلیه السلام این است که فرمود: «... و ان جالسک یهودی فاحسن مجالسته»؛(۳۸) «و اگر شخصی یهودی با تو مجالست کرد، همنشینی او را نیکو بدار.» از امام صادق‌علیه السلام نقل شده که روزی امام علی‌علیه السلام با مردی ذمّی در راه مصاحبت پیدا کرد. و چون خواست که از او جدا شود چند قدمی او را مشایعت نمود. شخص ذمی به او عرض کرد: چرا با من به عدالت رفتار کردی؟ حضرت فرمود: «هذا من تمام حسن الصحبهٔ ان یشیع الرجل صاحبه هنیئهٔ اذا فارقه، و کذلک امرنا نبیناصلی الله علیه وآله»؛ «این از تمام حسن مصاحبت است که انسان رفیقش را هنگامی که می‌خواهد از او جدا شود چند لحظه‌ای مشایعت نماید.» شخص ذمی گفت: آری، کسانی که او را پیروی کردند به جهت همین رفتار کریمانه او بوده است.(۳۹)

اسلام و ارتداد

اشاره

یکی از احکام مسلّم اسلامی، حکم قتل مرتدّ ملّی و فطری در صورت تحقق شرایط آن است. از آنجا که برخی افراد روشن‌فکر نمای غرب‌زده پی به جوانب این حکم نبرده و از فلسفه آن آگاهی ندارند لذا درصدد تخریب آن برآمده و این حکم را به باد مسخره و استهزا گرفته‌اند و آن را مخالف با حقوق مسلّم بشر و آزادی می‌دانند. لذا جا دارد جوانب مختلف این حکم را مورد بررسی قرار دهیم.

مفهوم ارتداد

در «معجم مقاییس اللغهٔ» آمده است: «راء و دالّ اصل واحدی که دلالت بر رجوع کردن چیزی دارد... مرتدّ را مرتد می گویند؛ زیرا خودش را به کفر برگردانده است».(۴۰) راغب اصفهانی می‌نویسد: «ردّ به معنای بازگرداندن چیزی است به ذاتش، یا به حالتی از احوالش... از موارد ردّ به ذات این قول خداوند است: « وَلَوْ رُدّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ»(۴۱) و از موارد ردّ به حالت دیگر، این قول خداوند است: « یرُدُّوکُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ»(۴۲) و ارتداد و ردّه به معنای بازگشت به آن راهی است که از آن آمده است، ولی ردّه اختصاص به رجوع به کفر دارد و ارتداد در کفر و غیر کفر هر دو به کار می‌رود».(۴۳)

حدود ارتداد

معروف آن است که حدود ارتداد، همان حدود کفر است به اضافه انکار خدا و رسول. فقهای امامیه می گویند: انکار یکی از ضروریات دین نیز موجب ارتداد است. و مقصود از ضروری دین چیزی است که جزئیتش در دین به مرحله‌ای رسیده که هیچ مسلمانی که در مجتمع اسلامی زندگی می کند آن را انکار نمی کند. ولی برخی می گویند: انکار ضروری دین به طور مستقل موجب کفر نمی‌شود مگر در صورتی که ملازم با انکار توحید و نبوت گردد. این ملازمه باید نزد منکر تحقق یابد نه حاکم، به این معنا که بر حاکم شرع است که یقین پیدا کند شخص منکر ضروری، علم به ملازمه بین انکار ضروری دین و انکار اصل توحید یا نبوت داشته است.

ارتداد از منظر قرآن

قرآن کریم در آیات فراوانی اشاره به مسأله ارتداد کرده و بر مرتدّ وعده عذاب دردناک و خواری در دنیا و آخرت را داده است، ولی اشاره به حکم مرتدّ با تفصیلاتش؛ از کشتن و جدایی زن او، و سقوط مالکیت از املاکش، و تقسیم ارث و مسأله توبه او نکرده است. اینک به برخی از این آیات اشاره می کنیم: ۱ - خداوند می‌فرماید: « وَمَنْ یرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَیمُتْ وَهُوَ کافِرٌ فَأُولئِکَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِی الدُّنْیا وَالْآخِرَهِْ وَأُولئِکَ أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ»؛(۴۴) «ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک [گذشته او در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.» ۲ - و نیز می‌فرماید: « وَلَقَدْ أُوحِی إِلَیکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ»؛(۴۵) «به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می‌شود و البته از زیان‌کاران خواهی بود.» ۳ - « وَمَنْ یکْفُرْ بِالْإِیمانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِی الْآخِرَهِْ مِنَ الْخاسِرِینَ»؛(۴۶) «و کسی که انکار کند آنچه را که باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می گردد، و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.» ۴ - « إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بَعْدَ إِیمانِهِمْ ثُمَّ ازْدادُوا کُفْراً لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولئِکَ هُمُ الضّالُّونَ»؛(۴۷) «کسانی که بعد از ایمان کافر شدند، و سپس بر کفر[خود] افزودند، [و در این راه اصرار ورزیدند] هیچ گاه توبه آنان [که از روی ناچاری یا در آستانه مرگ صورت می گیرد] قبول نمی‌شود، و آن‌ها گمراهان [واقعی اند [چرا که هم راه خدا را

گم کرده‌اند و هم راه توبه را].» ۵ - « كَيفَ يهْدِى اللَّهُ قَوْماً كَفَرُوا بَعْدَ إِيمانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجاءَهُمُ الْبَيناتُ وَاللَّهُ لا يهْدِى الْقَوْمَ الظّالِمِينَ * أُولئِكَ جَزاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنّاسِ أَجْمَعِينَ * خالِدِينَ فِيها لا يخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ ينْظَرُونَ...»؛(۴۸) «چگونه خداوند جمعیتی را هدایت می‌کند که بعد از ایمان و گواهی به حقانیت رسول و آمدن نشانه‌های روشن برای آن‌ها، کافر شدند؟! و خدا، جمعیت ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کیفر آن‌ها، این است که لعن [و طرد] خداوند و فرشتگان و مردم همگی بر آن‌هاست، همواره در این لعن [و طرد و نفرین می‌مانند، مجازاتشان تخفیف نمی‌یابد، و به آن‌ها مهلت داده نمی‌شود.»

ارتداد در روایات اهل بیتعلیهم السلام

در روایات اهل بیتعلیهم السلام نیز به طور گسترده به حکم مرتدّ اشاره شده است: ۱ - علی بن جعفر می گوید: به برادرم موسی بن جعفرصلی الله علیه وآله عرض کردم: شخصی نصرانی اسلام آورده و سپس مرتدّ می‌شود، حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یستتاب فان رجع و الاّ قتل»؛(۴۹) «او را توبه می‌دهند، اگر به اسلام بازگشت [به او کاری ندارند وگرنه کشته خواهد شد.» ۲ - محمد بن مسلم در حدیثی از امام باقرعلیه السلام نقل کرده که فرمود: «و من جحد نبیاً مرسلاً نبوّته و کذّبه فدمه مباح...»؛(۵۰) «و هر کس منکر نبوّت نبی مرسلی شود و او را تکذیب کند خونش مباح است.»

ارتداد در روایات عامه

در روایات اهل سنت نیز اشاره‌ای به مسأله ارتداد به طرق مختلف شده است: الف) برخی روایات اشاره به عملکرد پیامبرصلی الله علیه وآله با مرتدّین دارد، از حیث این‌که توبه برخی را پذیرفته و آن‌ها را عفو کرده و برخی دیگر را به قتل رسانده است. ب) روایاتی که دلالت بر مذمّت ارتداد از ناحیه رسول خداصلی الله علیه وآله دارد. ج) روایاتی که به طور مطلق اشاره به حکم مرتدّ دارد. د) روایاتی که حکم مرتدّ را بین زن و مرد تفصیل داده است. ه) روایاتی نیز اشاره به سیره و اقوال صحابه دارد. اینک به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم: ۱ - رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: «انّ من ابغض الخلق الی اللّٰه تعالی لمن آمن ثمّ کفر»؛(۵۱) «از مبغوض‌ترین خلق نزد خداوند متعال کسی است که ایمان آورده و سپس کافر شده است.» ۲ - و نیز فرمود: «لایحلّ دم امریء مسلم الاّ فی احدی ثلاث: رجل زنی و هو محصن، فرجم. او رجل قتل نفساً بغیر نفس. او رجل ارتدّ بعد اسلامه»؛(۵۲) «ریختن خون مسلمان مگر در سه مورد جایز نیست: مردی که زنا کرده در حالی که محصن است که باید رجم شود. یا مردی که کسی را بدون جهت کشته است. یا مردی که بعد از اسلامش به کفر باز گشته است.» ۳ - و نیز فرمود: «من ارتدّ عن دینه فاقتلوه»؛(۵۳) «هر کس از دین خود خارج شود او را بکشید.» ۴ - و نیز فرمود: «من بدّل دینه فاقتلوه، لایقبل اللّٰه توبهٔ عبد کَفَر بعد اسلامه»؛(۵۴) «هر کس دین خود را تبدیل کرد او را بکشید. خداوند توبه بنده‌ای را که بعد از اسلامش کافر شود نمی‌پذیرد.» ۵ - و نیز فرمود: «ایما رجل ارتدّ عن الاسلام فادعُه فان تاب فاقبل منه و ان لم یتب فاضرب عنقه. و ایما امرأهٔ ارتدّت عن الاسلام فادعُها فان تابت فاقبل منها و ان ابت فاستتبها»؛(۵۵) «هر مردی که از اسلام برگشته است او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او قبول نما وگرنه گردن او را بزن. و هر زنی که از اسلام خارج شد او را به اسلام دعوت کن، اگر توبه کرد از او بپذیر و اگر ابا کرد باز از او طلب توبه نما.» ۶ - سعید بن عبدالعزیز تنوخی می گوید: «زنی به نام ام قرنه بعد از اسلام اختیار کردنش به کفر بازگشت، ابوبکر او را به توبه دستور داد، ولی او قبول نکرد تا او را به قتل رسانید».(۵۶) ۷ - سلیمان بن موسی می گوید: «عثمان بن عفان، سه بار مرتدّ را به اسلام دعوت می‌کرد و در صورت نپذیرفتن، او را می‌کشت».(۵۷)

اقسام مرتدّ

در روایـات، مطـابق تقسـیمی کـه برای مرتـدّ آورده به دو قسم از آن اشـاره کرده است: یکی فطری و دیگری ملّی. علی بن جعفر از برادرش امام کاظم‌علیه السـلام سؤال کرد از مسـلمانی که مسـیحی شده حکمش چیست؟ حضرت فرمود: «یقتل و لایستتاب»؛ «کشته می‌شود و او را توبه نمی‌دهنـد.» بـاز سؤال کرد: دربـاره شخصـی مسـیحی که اسـلام آورده و سـپس از آن برگشـته است؟ حضـرت فرمود: «یسـتتاب فان رجع و الاّ قتل»؛ «توبه داده می‌شود، اگر برگشت [او را رها کنید] و در غیر این صورت باید کشته شود.»(۵۸) از این روایت نیز استفاده می‌شود که حکم مرتدّ فطری که از ابتدا مسلمان بوده و در خانواده اسلامی بزرگ شده، شدیدتر است. شهید ثانی می‌گویـد: «مشـهور بین اصـحاب آن است که مرتـدّ بر دو قسم است: فطری و ملّی، مرتدّ فطری کسـی است که بر اسـلام متولد شده و از آن خارج شده است، به این‌که نطفه او در حال اسلام یکی از پدر و مادرش منعقد شده باشد».(۵۹)

سه تعریف از مرتدّ فطری

در مـورد مرتـدّ فطری و این‌که این عنـوان بر چه کسـی اطلاـق می‌شود سه دیـدگاه مختلف وجود دارد: ۱ – اسـلام یکی از والدین هنگـام انعقـاد نطفه برخی از فقهـا معتقدنـد مقصـود از مرتـدّ فطری این است که هنگـام انعقـاد نطفه فرد، والـدین یـا یکی از آن دو مسلمان باشند. چنین فرزندی اگر مرتدّ شود مرتدّ فطری بوده و بی‌هیچ شرطی محکوم به قتل می‌شود. طرفداران این مبنا، مانند شهید ثانی،(۶۰) و صاحب جواهر،(۶۱) به ظواهر روایاتی استناد کرده‌اند که در آن‌ها تعابیری چون «ولد علی الاسلام» و «ولد علی الفطرة» آمده است. ۲ – اسـلام یکی از والـدین هنگام تولّد دیدگاه دوم، روایات را حمل بر ظاهر خود کرده و معتقدند که مقصود از فطری در مرتـدّ فطری این است که هنگام تولـد فرد، والـدین یا یکی از آن‌ها مسـلمان باشـند، هر چنـد بعـد از تولد از اسـلام خارج شوند. علامه حلّی(۶۲) و محقق جزایری(۶۳) موافق با این قول هستند. ۳ – درک اسلام در دوران بلوغ دیدگاه دیگری بر این باور است که مقصود از اسـلام والدین در هنگام تولد – که در روایات آمده – اسلام آنان حدوثاً و استمراراً است؛ به این معنا که والدین فرزند به اسـلام خود باقی مانده و او را در محیطی اسـلامی تربیت کرده و فرزند نیز با مشاهده اسلام والدین یا یکی از آنان و همچنین جامعه اسـلامی که ملازم با تبلیغات و بستر مناسب برای پـذیرفتن اسـلام است، در دوران رشـد و بلوغ خود آیین مقدس اسـلام را برگزیند. حـال اگر بعـد از آن راه ارتـداد را پیش گیرد وصف ارتـداد فطری تحقق می‌یابـد. یحیی بن سـعید(۶۴)، فاضل هندی(۶۵) و محقق اردبیلی(۶۶) از موافقان این دیـدگاه به شـمار می‌آینـد. دیـدگاه فوق چنـدان مورد توجه فقها قرار نگرفته است. تعریف سوم از ظاهر برخی از روایـات اسـتفاده می‌شود. در حـدیث معتبر عمـار سابـاطی از امـام صـادق‌علیه السـلام نقـل شـده که فرمود: «کلّ مسـلم بین مسـلمین ارتـد عن الاسـلام و حجـد محمّداً نبوته و کذّبه فانّ دمه مباح...»؛(۶۷) «هر مسـلمانی بین مسـلمانان که از اسـلام بازگشته و نبوت محمّد را انکار و او را تکذیب کند، همانا خون او مباح است.» در این روایت اشاره‌ای به تولّد نشده و موضوع ارتداد مسلمانی ذکر گردیده که در میان مسـلمانان و جامعه اسـلامی باشند؛ یعنی متأثّر از تبلیغات اسلامی بوده و دوره‌ای از عمر خود را به آن آیین گذرانـده باشـد و سـپس مرتـدّ شود. اسـتاد جوادی آملی در این باره می‌فرمایـد: «ارتداد آن است که کسـی محقّقانه دین را بپذیرد، سپس دین را کنار بگذارد. در ارتداد یک نکته مهم این است که پیش از این، دین را با برهان منطقی پذیرفته باشد. اگر کسی واقعاً شاکّ متفحّص است؛ یعنی هر چند در خانواده مسلمان تربیت شده ولی اسلامی را قبول کرده، که اسلام روان‌شناختی است نه اسلام معرفت شـناختی و یقین منطقی؛ دید پدر و مادرش مسلمان هستند، او هم مسلمان شد، نه از معصوم شنید و نه از حکیم متألّه دریافت کرد. اسـلام موروثی دارد که اگر هم یقین داشته باشد یقین روانی است نه یقین منطقی. چنین شخصی اگر به ایمان خود باقی بماند ممکن است خداونـد متعال منّت گذاشـته و دین او را بپـذیرد. امّا اگر شک کرد، معلوم نیست که خداونـد احکام ارتـداد بر آن بار

کنـد، معلوم نیست که تعریف ارتداد شامل آن بشود. بنابراین، ارتداد یعنی کسـی که یقین معرفت شـناختی دارد، با این حال دین را بازی بگیرد و از آن اعلام بیزاری نماید».(۶۸)

احکام ارتداد

فقیهـان برای مرتـدّ احکـام مختلفی از متـون دینی (کتـاب و سـنت) اسـتنتاج کرده‌انـد که در ذیـل به آن‌هـا اشـاره می‌کنیم: ۱ – قتل حسّاس‌ترین و مهم‌ترین حکم مرتدّ، حکم قتل است که با تحقق شـرایط آن، فقهای شـیعه و سنی بر آن اتفاق نظر دارند. نکته شایان ذکر ایـن اسـت کـه ایـن حکـم اختصـاص بـه مرتـدّ مرد دارد و زن مرتـدّ به هیـچ وجه کشـته نمی‌شـود، بلکه به حبس دائم محکـوم می‌گردد، و در صورت توبه، توبه‌اش پـذیرفته می‌شود. همچنین اجرای حکم قتل در مرتدّ ملّی منوط به عدم توبه اوست. ۲ – انفساخ عقد نکاح با ارتداد مسلمان، مشروعیت عقد زناشویی از بین می‌رود و ادامه آن حرام می‌شود. ۳ – تقسیم اموال یکی دیگر از احکام مرتـدّ، تقسـیم اموال وی در بین ورثه شـرعی اوست. لکن نکته قابـل توجه، اختصاص این حکم به مرتـدّ فطری و عـدم تقسـیم اموال مرتدّ ملّی است. در مرتدّ ملّی اموال وی توقیف شده و در صورت بازگشت به اسلام به او برگردانده می‌شود.

دیدگاه‌ها در مورد حکم مرتدّ

در اینجا به تحلیل و ارزیابی فقها در مورد حکم قتل مرتـدّ می‌پردازیم. ۱ – قتل مطلق مرتـدّ (با توبه یا بدون توبه) این رهیافت متعلّق به اکثر فقها است که بر این باورنـد که حکم مرتـدّ فطری؛ یعنی قتل به صورت عموم بوده و شامل صورت توبه و عدم توبه می‌شود، به این معنا که توبه مرتدّ هیچ اثری در حکم قتل وی ندارد. ۲ – تفصیل بین مرتدّ تائب و غیرتائب این دیدگاه مدعی است که حکم قتل مرتـدّ فطری، منوط به عـدم توبه است و در صورت توبه، نه تنها توبه‌اش در آخرت پذیرفته می‌شود، بلکه در این دنیا نیز پذیرفته شده و حکم قتل از او برداشـته می‌شود. همان طور که اشاره شد مرتدّ به دو قسم مرتدّ از دین و مرتدّ منکر ضـروری تقسیم می‌شود. حال سؤال اینجاست که آیا در هر دو مورد توبه پـذیرفته می‌شود؟ برخی از فقهای متقـدم و متأخّر قائل به رفع حکم قتل با توبه مرتدّ فطری هستند. اسکافی (متوفای ۳۸۲ ه.ق) از متقـدمان معروفی است که از این دیدگاه جانبداری کرده و معتقد است که ارتداد یک قسم دارد، اگر توبه کرد به او کـاری ندارنـد وگرنه کشـته می‌شود.(۶۹) صـاحب جواهر معتقـد است که شـهید ثانی تمایل به نظریه اسکافی دارد.(۷۰) دیدگاه پذیرفتن توبه منکر ضروری دین، از موافقان بیشتری نسبت به توبه منکر دین برخوردار است. ۳ – تفصیل بین مرتدّ عالم و جاهل به ضروری دین برخی انکار ضروری دین را موضوع و سبب مستقل برای تحقق کفر و ارتداد تفسیر می‌کنند؛ چه منکر ضروری، عالم و آگاه به ضروری بودن باشد یا بدان جاهل باشد. برخی دیگر، اصل انکار ضروری را در طول انکار دین و شارع تفسـیر می‌کنند و بر موضوعیت آن معتقد نیسـتند بلکه تأکید دارند که حصول کفر و ارتداد با انکار ضروری به دلیل برگشت آن به انکار اصل دین و شارع است. بر این اساس، اگر انکار توأم با علم به ضـروری بودن باشد، ره آورد آن تکذیب و انکار اصـل دین است، امّا اگر بدون علم و آگاهی باشد چون به انکار دین منتهی نمی‌شود، نمی‌توان از آن کفر و ارتداد را استنتاج کرد. هر دو قرائت طرفدارانی دارد. شـهید اول در باب نجاسات، ارتداد را به جحد ضروریات دین بدون قید علم تفسیر می‌کند.(۷۱) علامه حلّی بعـد از تعریف ارتـداد به تحلیـل حرام الهی و بـالعکس، برای آن ادعای اجماع کرده است، لکن شـخص جاهل و شـبهه‌دار را از آن استثنا می‌کند و حکم نخستین در حق وی را استتابه می‌داند.(۷۲) محقق حلّی(۷۳)، مقدس اردبیلی،(۷۴) فاضل هندی(۷۵) و صاحب جواهر(۷۶) ارتداد منکر ضـروری دین را توجه و التفات به قید ضـروری شرط کرده‌اند. ۴ – تفصـیل بین ارتداد علنی و غیرعلنی این دیـدگاه قائـل به توقف حکم ارتـداد بر ابزار عقیـده بـاطنی فرد منکر است، مادامی که او شـخصاً به انکار اسـلام نپرداخته، نمی‌توان

حکم ارتـداد را بر او جاری ساخت. حتی اگر ما از راه‌های دیگر به عقیده باطنی او علم پیدا کنیم. ابوالصـلاح حلبی از فقهایی است که می‌توان دیدگاه فوق را از تعریف ایشان از ارتداد استظهار کرد.(۷۷) «صهر دشتی» از شاگردان سید مرتضی می‌گوید: «الارتداد هو ان یظهر الکفر باللّه تعالی و برسوله و الجحـد بما نعم به»؛(۷۸) «ارتداد آن است که شخصی اظهار کفر به خدا و رسولش کرده و نعمت‌هـایی را که به او داده انکار نمایـد.» ۵ – تفصـیل بین ارتـداد عنادی و اعتقادی این دیـدگاه مرتـدّ را با توجه به انگیزه او به دو قسم تقسـیم می‌کند: الف) مرتدّ معاند، که غرض از ارتدادش عناد و لجاجت با اسلام یا پیامبر است. چنین مرتدّی مستحق قتل است. ب) مرتـدّ اعتقـادی، که هـدف وی عنـاد نیست، بلکه ارتـدادش محصول شـک، شـبهه، جهـل و یـا تحقیق ناقص و به اصـطلاح علم ظاهری و ناصواب است. حکم چنین مرتـدّی قتل نیست. گفته می‌شود تمام یا اکثر ارتـدادهایی که در صـدر اسـلام اتفاق می‌افتاد از قسم اول بوده که منشأ و خاستگاه نه اعتقادی و شبهه فکری بلکه عناد و لجاجت و حفظ منافع مادی و جاه‌طلبی داشته است، و برخی دیگر از این ارتـدادها گروهی و صـرفاً به دلیـل تبعیت از رئیس قبیله خود بوده است؛ ماننـد ارتـداد قبیله بنوحنیفه در پـذیرش دعوت مسیلمه.(۷۹) از این رو می‌توان گفت که اکثر نصوص ارتداد در صدر اسـلام، از مرتدّ اعتقادی و شـبهه‌دار منصـرف است. برخی از فقهـا را می‌توان از موافقان دیـدگاه فوق برشـمرد؛ چرا که ملاک آنان در عـدم تکفیر منکر ضـروری دین در صورت شک و جهل، قبـح تکلیف و انصـراف روایـات از آن است. از این رو اکثر آنان در صورت وجود شـبهه قائل به رفع حکم مرتـدّ هسـتند، که آرای علامه حلّی، شهید اول، و فاضل هندی پیش‌تر گذشت. ۶ – تفصـیل بین مرتدّ محارب و غیرمحارب با تأمّل در معنای «عناد» می‌توان مرتـدّ را به دو قسم تقسـیم کرد: الف) مرتدّی که به صـرف عناد از اسـلام برگشـته و در حال شک به سر می‌برد یا آیین خاصّی را برگزیده است، امّا با وجود این دست به هیچ گونه اقدام مسلّحانه یا فرهنگی؛ مانند نشـر و ترویج افکار باطل خود و تضـعیف اسلام نمی‌زنـد و به زندگی شخصـی خود با حفظ موضع عنادش مشـغول است. ب) مرتدّی که علاوه بر عناد، دست به انواع توطئه بر علیه اسـلام می‌زند و درصدد تضـعیف باورهای دینی مسلمانان برمی‌آید و افکار انحرافی خود را در جامعه اسلامی تبلیغ می‌کند یا دست به اقـدام مسلّحانه بر علیه اسـلام می‌زنـد. در تحلیل این دیـدگاه بایـد به این نکته اشاره کرد که با فحص در روایات، ما شاهد چنین تفصیلی نیستیم و روایات به صورت مطلق شامل مرتدّ معاند می‌شود. ۷ – تقیید ارتداد به استخفاف دین احتمال دیگر این‌که مقصود از مرتـدّی که مشـمول حکم قتل می‌شود، اقسام پیشـین مرتـدّ نیست، بلکه مقصود مرتـدّی است که علاوه بر ارتـداد و کفر، در مقام اسـتخفاف دین و آموزه‌های آن به توسط ارتداد خود باشد. ادعای انصـراف روایات مرتدّ به معاند مقید به قید استخفاف بعید به نظر نمی‌رسد، اگر ظواهر روایات با این تقیید مساعدت داشته باشد.

شروط مرتدّ

از خلال کلمات فقها به دست می‌آید که برای مرتدّ چهار شـرط لازم است تا حکم به ارتداد او شود: ۱ – بلوغ: لذا اعتباری به انکار صبی غیربـالغ نیست، لـذا امـام فرمود: «و انّ الصبی لایجری علیه القلم حتّی یبلغ»؛(۸۰) «و صـبی قلم تکلیف و مؤاخـذه بر او نیست تا بالغ شود.» ۲ – عقل: لـذا اعتباری به انکار مجنون در حال جنونش و نیز انسان مست در حال مستی‌اش نیست. از امام باقرعلیه السـلام نقـل شـده که فرمود: «انّمـا یـداقّ اللّه العبـاد فی الحساب یوم القیمـهٔ علی قـدر ماآتاهم من العقول فی الـدنیا»؛(۸۱) «همانا خداونـد با بنـدگانش در روز قیامت در امر حساب به مقـدار آنچه در دنیا به آن‌ها عقل داده حساب خواهد کرد.» ۳ – اختیار: لذا اگر کسی در حـال اکراه به کفر نطـق کنـد مرتـدّ نیست. و حـتی اگر ادعـای چنین امری را نمایـد حـد از او برطرف می‌گردد.(۸۲) خداوند متعال می‌فرمایـد: « مَنْ کَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْـدِ إِیمانِهِ إِلاَّ مَنْ أُکْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمانِ»؛(۸۳) «کسانی که بعـد از ایمان کافر شوند، به جز آن‌ها که تحت فشـار واقع شده‌انـد در حالی که قلبشان آرام و باایمان است.» ۴ – قصد: به معنای این‌که قاضـی بداند که منکر ضروری در کلامش قصـد داشـته است، لـذا اعتبـاری به کلام انسـان خواب یـا غافل یا اهل سـهو یا فرد بیهوش نیست. ۵ – نبود شـبهه: لـذا اگر

شبهه‌ای در کار باشد؛ مثل این‌که احتمال داده شود که در حال جنون سخنی گفته یا در حال اکراه و بدون قصد بوده، حکم مرتدّ را ندارد؛ زیرا در روایات آمده است: «تدرء الحدود بالشبهات»؛ «حدود با شبهات دفع خواهد شد.»

چرا مرتدّ کشته می‌شود؟

قبل از ذکر حکمت کشته شدن مرتدّ به این نکته اشاره می‌کنیم که ما به دنبال علت تامه این حکم نیستیم؛ زیرا آن را جز خالق مطلق کسی دیگر نمی‌داند و عقل بشر از رسیدن به علت واقعی احکام با تمام ابعادش قاصر است، مگر شارع مقدس به آن اشاره کرده باشد. و امّا این‌که چرا خداوند تصریح به علت تامه و واقعی همه احکام نکرده است حکمت‌ها و مصالحی دارد که یکی از آن‌ها تسلیم بودن انسان در برابر دستورات مولی است؛ امری که انسان به توسط آن امتحان می‌شود. همان‌گونه که نماز موضوع مستقلی است، تسلیم در برابر امر نماز نیز موضوع مستقلّ دیگری است. خداوند متعال می‌فرماید: « فَلا وَرَبِّکَ لا یؤْمِنُونَ حَتّی یحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَینَهُمْ ثُمَّ لا یجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیتَ وَیسَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛(۸۴) «به پروردگارت سوگند که آن‌ها مؤمن نخواهند بود، مگر این‌که در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند، و سپس از داوری تو، در دل خود احساس ناراحتی نکنند، و کاملاً تسلیم باشند.» جهت دیگری که هست این‌که عقل انسان از ادراک جزئیات عاجز است و تنها کلیات امور را درک می‌کند، و لذا نمی‌توان به علل واقعی احکام رسید. نکته سومی که در اینجا مطرح است این‌که تکالیف الهی برای تکامل روحی و ارتباط انسان با عالم طبیعت و مسائل اجتماعی است که انسان به علت عدم اطّلاع از این امور به علّت تامه آن‌ها نیز نمی‌رسد.

آزادی در اسلام

آزادی به مفهوم و معنای صحیح آن در روایات اهل بیت‌علیهم السلام بسیار به آن اشاره شده است، ولی مفهوم آن اختلاف اساسی با آنچه دموکراسی غربی از آن اراده کرده دارد. از امام علی‌علیه السلام نقل است که فرمود: «ای مردم! انسان عبد یا کنیز آفریده نشده است و همانا تمام مردم آزادند...».(۸۵) و نیز فرمود: «بنده غیر مباش؛ زیرا که خداوند تو را آزاد آفریده است».(۸۶) اسلام تأکید می‌کند که انسان بدان دلیل که آزاد است نباید بنده دیگری باشد و زیر یوق اسارت سلطه‌گران برود. همچنین نباید بنده و اسیر شهوت و غضب و سایر قوا و صفات رذیله خود باشد. آزادی در اسلام بدین معنا نیست که انسان به دلیل آزاد بودنش، خود را از سلطه و حکومت خداوند و رسولان خارج کرده و بی‌نیاز ببیند و قانون‌گریزی و قانون‌شکنی کند. اسلام در مورد آزادی خود به حقایقی فکر می‌کند که فرهنگ غربی هرگز بدان توجهی نداشته یا در تضادّ با آن عمل کرده است. اسلام حقیقت انسان را در روح او می‌داند و درصدد حفظ کرامت و حرّیت و آزادی روح اوست. اگر می‌گوید: به خاطر اموال کسی، او را تعظیم نکن، به جهت حفظ کرامت و شخصیت انسان است. آزادی در غرب بر اصل مسئولیت نداشتن پایه‌گذاری شده است، ولی در اسلام بر اساس احساس مسئولیت و عبودیت در برابر خداوند متعال بنا نهاده شده است.

ارزش‌های اخلاقی فرع عقیده

عقیده که از ماده «عقد» به معنای احکام و بستن و ارتباط دو چیز به یکدیگر است، در اصطلاح بر ارتباط و استقرار نظریه‌ای خاص در ذهن انسان اطلاق می‌شود. عقاید و تصدیقات انسان اموری هستند که می‌توانند شخصیت انسان و شاکله او را ترسیم کرده و هیئت باطنی و حقیقت واقعی او را بسازند. عقیده است که انسان را به عمل وامی‌دارد و موقعیت زندگانی او را ترسیم می‌کند. اگر عقیده انسان صحیح و مطابق با واقع باشد روش و راه حیات و زندگی انسان نیز صحیح خواهد بود و در غیر این صورت روش

زنـدگانی او بر باطل بوده و عقیـده فاسـد، انسان را به خسـران خواهد کشـید. به همین جهت است که اسـلام اهمیت فوق‌العاده‌ای را نسبت به عقیده از خود نشان داده است. و به طور کلّی عقیده در منطق اسـلام معیار اساسـی سـنجش اعمال است. لذا خداوند متعال می‌فرمایـد: « إِلَیهِ یصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیبُ وَالْعَمَلُ الصّالِحُ یرْفَعُهُ»؛(۸۷) «سـخنان پاکیزه، به سوی او صـعود می‌کنـد، و عمل صالـح را بالا می‌برد.» علامه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرماید: «مقصود از (کلم الطیب) اعتقادات بر حق است که انسان را با اذعان به آن‌ها بالا می‌برد و عملکرد خود را بر اسـاس آن اعتقـادات بنا می‌کنـد... . اگر اعتقاد و ایمان بر حق باشـد عمل آن را تصـدیق می‌کنـد یعنی عمل بر طبق آن صادر می‌شود؛ زیرا عمل، از فروع و آثار علم است و از آن جـدا نمی‌شود. و هر مقـدار عمل تکرار شود اعتقاد راسخ‌تر و از جلای بیشتری برخوردار می‌شود...».(۸۸) امام باقرعلیه السلام فرمود: «لاینفع مع الشک و الجحود عمل»؛(۸۹) «هرگز با وجود شک و انکـار، عملی انسـان را نفع نمی‌رسانـد.» این به معنـای آن است که صـحت عمـل و فایـده و موقعیت آن در تکامـل انسـان، منوط به صحت عقیـده عمـل کننـده است. امام علی‌علیه السـلام می‌فرمایـد: «لاخیر فی عمل الاّ مع الیقین و الورع»؛(۹۰) «هرگز در عملی که بدون یقین و ورع است خیری نیست.»

آزادی اختیار عقیده

عقل حکم می‌کنـد که انسان در اختیار عقیده آزاد باشد؛ زیرا عقاید انسان در تملک اراده او یا دیگران نیست، و لذا نمی‌توان انسان را بر عقیـده‌ای اجبـار کرد. علامه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرمایـد: «عقیـده به معنای حصول ادراک تصـدیقی که در ذهن انسان منعقد می‌شود عملی اختیاری برای او نیست تا متعلّق منع یا جواز یا... قرار گیرد؛ آری، آنچه قبول منع یا اباحه می‌کند التزام به لوازم عقیده از اعمال انسان است همانـند دعوت به عقیـده و قانع کردن مردم به آن و نوشـتن آن، و فاسـد کردن عقیده رایج بین مردم و عمل بر خلاف آن‌ها، این‌ها اموری است که قبول منع و جواز می‌کنـد... .»(۹۱) انسان می‌تواند در یک صورت عقیده شخصـی را تغییر دهد و آن تغییر در منشأ عقیده است، به این صورت که در صدق مقدمات عقیده، مناقشه نماید. اسلام این موضوع را به صراحت تصدیق می‌کنـد. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: « لا إِکْراهَ فِی الدِّینِ قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَی...»؛(۹۲) «در قبول دین اکراهی نیست، [زیرا] راه درست از راه انحرافی، روشن شـده است...». علامـه طباطبایی‌رحمه الله در تفسـیر آیه فوق می‌فرمایـد: «آیه دین اجباری را نفی می‌کنـد؛ زیرا دین یـک سلسـله معـارف علمی است که عمـل را به دنبال دارد و جامع آن‌ها اعتقادات است. و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه و اجبارپـذیر نیست. اکراه تنها در اعمال ظاهری و افعال و حرکات بـدنی مادی تأثیرگذار است، و امّا اعتقاد قلبی دارای علل و اسـباب دیگر قلبی است که از سـنخ اعتقاد و ادراک است. و محال است که جهل منتج علم باشد، یا مقدمات غیر علمی تصدیق علمی ایجاد کند».(۹۳) جمله « لا إِکْراهَ فِی الـدِّینِ» جمله‌ای است خبری که خداونـد بعد از آن جمله « قَدْ تَبَینَ الرُّشْدُ» را آورده است. جمله‌ای که در مقام تعلیل بر جمله اول است، به این معنا که بعـد از روشن شدن راه و انکشاف حقّ، حاجتی به اکراه در عقیـده نیست. لـذا خداونـد متعال در آیه‌ای دیگر می‌فرمایـد: « وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ شاءَ فَلْیؤْمِنْ وَمَنْ شاءَ فَلْیکْفُرْ»؛(۹۴) «بگو: این حـق است از سـوی پروردگارتـان! هر کس می‌خواهـد ایمـان بیـاورد [و این حقیقت را پـذیرا شـود] و هر کس می‌خواهـد کـافر گردد.»

آزادی اظهار عقیده

آزادی اظهار عقیده از منظر عقل از اوّلیات حقوق انسان به حساب می‌آید. و این شبیه آزادی انسان در انتخاب شکل حیات شخصی و اداره شؤون خـاصه اوست، لکن به شـرط این‌که معـارض با حقوق دیگران نباشـد؛ زیرا این‌گونه آزادی منجرّ به تبادل افکار و نمو

آن می‌شود و در نتیجه انسان به فکر صحیح می‌رسد. در عین این‌که عقل دعوت به حرّیت تظاهر به عقیده می‌کند، از طرفی هم تصحیح عقاید باطل را واجب می‌شمارد؛ زیرا عقیده اساس هر عمل است، و عقیده اشتباه و باطل است که مجتمع اسلامی را به فساد و فروپاشی می‌کشاند. مقابله با عقاید فاسد در حقیقت گامی در راه آزادی فکر است. عقل، اقدام بر تصحیح عقاید دیگران را امری ضروری و واجب می‌داند و از آنجا که تصحیح عقاید با زور و اجبار ممکن نیست لذا راه برای رسیدن به این هدف را تنویر افکار و هدایت آن‌ها به عقاید صحیح می‌داند. ولی اگر فرد یا افرادی از این عمل جلوگیری کردند راهی جز آن نیست که با قوّت و قهر و غلبه مانع سعادت مردم را بر کنار زنند تا راه برای ثمر دادن عقاید صحیح و زوال عقاید فاسد هموار شود. از طرفی دیگر مشاهده می‌کنیم که اسلام در تمام ابعاد در اظهار عقیده، به انسان آزادی می‌دهد، و لذا درهای مناظره و بحث را بر اساس منطق استدلال بر روی صاحبان مذاهب و ادیان باز می‌گذارد. و در عین حال از تزویر و خدعه و مکر جلوگیری می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: « ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ...»؛(۹۵) «با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آن‌ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن...». و نیز می‌فرماید: « فَبَشِّرْ عِبادِ * الَّذِینَ یسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛(۹۶) «پس بندگان مرا بشارت ده، همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آن‌ها پیروی می‌کنند.» از ناحیه عملی نیز به صاحب دینی که دارای کتاب است در بلاد اسلامی اجازه اظهار دین و مذهب و عقیده خود را داده و سفارشات لازم را نیز در حقّ آنان نموده است، آنجا که می‌فرماید: « لا ینْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَلَمْ یخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیهِمْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»؛(۹۷) «خدا شما را از نیکی کردن و مراعات عدالت نسبت به کسانی که در امر دین، با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند نهی نمی‌کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.»

چگونگی آزادی تفکر با وحدت حق

سؤالی که در اینجا مطرح است این‌که در صورتی که حق یکی است و آن در اسلام متجلّی شده است، دیگر چه جای فکر و بحث و نقد است؟ و فایده آن چیست؟ در پاسخ به این سؤال می‌گوییم: از جمله مفاهیمی که اسلام مطرح می‌کند وحدت حقّ و حقیقت است. خداوند متعال می‌فرماید: « فَذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ فَماذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ»؛(۹۸) «آن است خداوند، پروردگار حق شما [دارای همه این صفات ! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا [از پرستش او] رویگردان می‌شوید؟!» اصل حق به معنای مطابقت و موافقت چیزی با واقع است؛ خواه عقیده باشد یا عمل. حال چگونه ممکن است که دو شیء متخالف، هر دو مطابق با واقع باشند. خداوند می‌فرماید: « وَأَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَلا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ»؛(۹۹) «این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید، و از راه‌های پراکنده [و انحرافی] پیروی نکنید، که شما را از طریق حق دور می‌سازد. این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید.» قرآن در جایی دیگر این مسأله را از مسلّمات برشمرده و می‌فرماید: « وَإِنّا أَوْ إِیاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ»؛(۱۰۰) «و ما یا شما بر [طریق] هدایت یا در ضلالت آشکاری هستیم.» قرآن کریم انسان را به متابعت از دین حق که مطابق با فطرت است دعوت می‌کند؛ زیرا فطرت انسان بر قبول حق و خضوع در برابر آن بنا شده است، و عقل او نیز چنین حکمی را دارد. آزادی فکر به این معنا نیست که انسان با حکم عقل و فطرت که امر به متابعت حق می‌کند مخالفت کند، بعد از آن‌که حقّ و حقیقت به وضوح برای او روشن شده است. اسلام به رغم این‌که دعوت به حرّیت و آزادی و اظهار عقیده می‌کند به اعتبار این‌که منجرّ به تکامل انسان می‌شود، از طرفی دیگر دعوت به مقابله با افکار و عقاید انحرافی به شکل ریشه‌ای می‌نماید. اسلام از انسان می‌خواهد که جهت تبیین حق برای دیگران سعی کند و مردم را به سوی آن ارشاد نماید. این امر باعث می‌شود که فکر و عقیده انسان که بر حق است رشد پیدا کرده و تکامل یابد.

جلوگیری از دعوت به عقیده فاسد

عقل همان‌گونه که انسان را دعوت به مقابله با افکار و عقاید فاسد می‌کند همچنین به انسان منحرف اجازه نمی‌دهد تا افکار باطل و خرافی خود را در جامعه‌ای که قدرت تحلیل و نقد ندارد، منتشر سازد. عقاید انحرافی امراض بسیار خطرناک مسری هستند که جوامعی را که واکسن آمادگی در برابر آن‌ها را نداشته باشند، مسموم خواهد کرد. و لذا باید از نشر آن‌ها جلوگیری کرد، مگر آن‌که به دست افرادی برسد که قدرت تجزیه و تحلیل آن را داشته باشند. نتیجه این‌که: آزادی در عقیده و فکر به آن نحو که ذکر شد غیر از دعوت به عقیده است.

کشتن مرتدّ، دفاع از حقوق انسان

اسلام به حیات و حق زندگی برای هر موجود اهمیت فراوان داده است، و لذا: ۱ - به حیات گیاهان و درختان اهتمام ورزیده و آن را رحمت الهی دانسته است: « فَانْظُرْ إِلی آثارِ رَحْمَتِ اللَّهِ کَیفَ یحْی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها»؛(۱۰۱) «به آثار رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می‌کند.» و نیز برای گیاهان حق زندگی قائل بوده و آب دادن به آن‌ها را لازم می‌داند. ۲ - اسلام بر حقوق حیوانات نیز تأکید کرده است. ۳ - فقها بر حرمت سقط جنین اتفاق دارند. ۴ - کشتن فرد بی‌گناه به منزله کشتن تمام مردم شمرده شده است: « مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیرِ نَفْسٍ أَوْ فَسادٍ فِی الْأَرْضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً»؛(۱۰۲) «هر کس انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که همه انسان‌ها را کشته باشد.» ۵ - هر کس که استطاعت بر حفظ کسی از ضرر یا مرگ دارد، وظیفه دارد تا در این امر اهمال نکند. ۶ - انتحار و خودکشی حرام شمرده شده است: « وَلا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً * وَمَنْ یفْعَلْ ذلِکَ عُدْواناً وَظُلْماً فَسَوْفَ نُصْلِیهِ ناراً وَکانَ ذلِکَ عَلَی اللَّهِ یسِیراً»؛(۱۰۳) «و خودکشی نکنید. خداوند نسبت به شما مهربان است. و هر کس این عمل را از روی تجاوز و ستم انجام دهد، به زودی او را در آتشی وارد خواهیم ساخت و این کار برای خدا آسان است.» لذا امام صادق‌علیه السلام فرمود: «من قتل نفسه متعمّداً فهو فی نار خالداً فیها»؛(۱۰۴) «هر کس خود را عمداً به قتل برساند او در آتش جهنم همیشه خواهد بود.» ۷ - انسان در مرحله نطفه حق استمرار حیات دارد و لذا می‌تواند ارث ببرد. ۸ - کسی حق پناه دادن قاتل یا مخفی کردن او را ندارد. این امور و موارد دیگر شاهد بر این مطلب است که شارع مقدس اهتمام فراوانی برای حفظ جان موجودات؛ خصوصاً انسان قائل شده است. حال سؤالی که مطرح است این‌که اسلام با این همه اهتمام به حفظ جان انسان چرا حیات و زندگانی مرتدّ را بی‌ارزش جلوه داده و حکم به قتل او نموده است؟ در جواب می‌گوییم: حقیقت ارتداد آن است که انسان می‌گوید: من داخل در اسلام شدم و به آن معرفت پیدا کردم و همه جوانب آن را جست و جو کردم ولی آن را رد می‌کنم و از آن خارج می‌شوم. دشمنان اسلام از این راه برای ضربه زدن به اسلام و جلوگیری از اسلام آوردن مردم استفاده می‌کردند. خداوند متعال می‌فرماید:« وَقالَتْ طائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ آمِنُوا بِالَّذِی أُنْزِلَ عَلَی الَّذِینَ آمَنُوا وَجْهَ النَّهارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ یرْجِعُونَ»؛(۱۰۵) «و جمعی از اهل کتاب [از یهود] گفتند: [بروید درظاهر] به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان بیاورید، و در پایان روز، کافر شوید [و باز گردید] شاید آن‌ها [از آیین خود] بازگردند؛ [زیرا شما را، اهل کتاب و آگاه از بشارات آسمانی پیشین می‌دانند، و این توطئه کافی است که آن‌ها را متزلزل کند].» این کار، اثر عجیبی در قلوب عوام مردم داشت؛ زیرا با خود می‌گفتند: اگر اسلام بر حق بود آنان خارج نمی‌شدند. لذا دستور به کشتن مرتدّ در حقیقت دفاع از حقوق انسان و عملکردی منطقی است که با نظر اسلام مطابقت دارد؛ زیرا: الف) این کار دفاع از دینی است که اساس انسانیت انسان و شخصیت او را تشکیل می‌دهد و حقی از حقوق او به حساب می‌آید؛ زیرا که صلاح دین و دنیای او در آن است. ب) این عمل در

حقیقت دفاع از حقّ آزادی عمومی است؛ زیرا این‌گونه افراد، مانع تحرّک انسان به سوی تکامل‌انـد. ج) این کار در حقیقت دفاع از آزادی عقیده است، عقیده‌ای که اساس هر عملی است. د) کشـتن مرتدّ در حقیقت دفاع از مجتمع اسلامی صالح است، گرچه یک نفر کشته می‌شود ولی با نابودی او جامعه احیا می‌گردد، همانند آن‌که یک عضو سرطانی که قطع می‌شود سبب حیات بقیه اعضای بـدن انسـان می‌گردد. و لـذا قرآن درباره قصاص می‌فرمایـد: « وَلَكُمْ فِي الْقِصاصِ حَياةٌ يا أُوْلِي الْأَلْبابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»؛(۱۰۶) «و برای شما در قصاص، حیات و زنـدگی است، ای صاحبان خرد! شاید شـما تقوا پیشه کنید.» ه) این عمل، دفاع از حق کرامت انسان اسـت که خداونـد او را چنین آفریده است: « وَلَقَدْ كَرَّمْنا بَنِي آدَمَ...»؛(۱۰۷) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم.» و) ارتـداد از آن جهت که در آن انکار و عناد و تمرّد و سرکشـی نسبت به خداوند متعال و خروج و تجاوز از دایره حق است، انسان را مستحقّ نابودی می‌کند. ز) از آن جهت که کافر هر چه در روی زمین بمانـد عـذاب او بیشتر خواهـد شد، لذا کشـتن او در حقیقت رحمت و تحفیف عذاب وی خواهد بود. ح) کسی که تحت سلطه نظام اسلامی وارد شده همه قوانین آن را بر ذمّه خود گرفته و قبول کرده است که یکی از آن‌ها قتل مرتدّ است، لذا حتی مطابق نظام دمکراسـی نیز طبق التزامی که انسان نسـبت به قوانین نظام داده است، باید احکام و قوانین بر او نیز جاری شود.

تفصیل در حکم

البته این مطلب قابل توجه است که ظاهراً بین شـخص معاندی که برای ضـربه زدن به اسـلام و تضـعیف روحیه مسلمانان به آن وارد شـده و از آن خارج شـده است، و بین کسـی که بـدون تحقیق وارد اسـلام شـده و در لفظ اسـلام را پـذیرفته و قصد دارد که از آن خارج شود را باید فرق گذاشت. معلوم نیست که در صورت دوم نیز شارع مقدس اصرار بر قتل و کشته شدن مرتدّ داشته باشد.

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۳ قرآن کریـم / نیم‌جیبی (کیفی) خـط عثمـان طه / الهی قمشه‌ای ۴ قرآن کریـم / وزیری (ترجمـه زیر، ترجمه مقابـل) خط عثمـان طـه / الهی قمشه‌ای ۵ قرآن کریـم / وزیری (بـدون ترجمه) خـط عثمـان طه ۶ صـحیفه سـجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه‌ای ۷ کلیات مفاتیـح الجنان / عربی انتشارات مسـجد مقدّس جمکران ۸ کلیات مفاتیـح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۹ منتخب مفاتیـح الجنـان / (جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم‌جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه‌ای ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)/شعر و رنگ‌آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۳ آئینه اسـرار حسین کریمی قمی ۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی ۱۵ آخرین خورشـید پیدا واحد تحقیقات ۱۶ آقا شـیخ مرتضـی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۷ آیین انتظار (مختصـر مکیال المکارم) واحـد پژوهش ۱۸ از زلاـل ولایت واحد تحقیقات ۱۹ اسلام‌شناسـی و پاسخ به شـبهات علی اصـغر رضوانی ۲۰ امـامت، غیبت، ظهـور واحـد پژوهش ۲۱ امـامت و غیبـت از دیـدگاه علم کلام علم الهـدی / واحد تحقیقات ۲۲ امام رضاعلیه السـلام در رزمگاه ادیان سـهراب علوی ۲۳ امام‌شناسـی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز اللّه حیدری ۲۶ اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسـی (فـاطمه) وفائی ۳۰ پرچمـدار نینوا محمد محمدی اشـتهاردی ۳۱ پرچم هـدایت محمـد رضا اکبری ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین‌علیه السـلام / دو جلد شـیخ عباس صـفایی حائری ۳۳ تاریـخ پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله / دو جلد شـیخ عباس صـفایی حائری ۳۴ تاریخچه مسـجد مقـدس جمکران / (فارسـی، عربی، اردو، انگلیسـی) واحد تحقیقات ۳۵ تاریخ سـید الشهداءعلیه السلام

شیخ عباس صفایی حائری ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی‌پور ۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام حسین گنجی ۳۹ چهل حدیث /امام مهدی‌علیه السلام در کلام امام علی‌علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۴۰ حضرت مهدی‌علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۷ داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد ۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۵۲ دین و آزادی محمّد حسین فهیم‌نیا ۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی ۵۵ روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی ۵۶ زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۹ سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۶۲ سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۶۳ سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی ۶۵ شمس وراء السحاب/ عربی السید جمال محمّد صالح ۶۶ ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد اللّه هاشمی شهیدی ۶۷ عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۶۸ عریضه‌نویسی سید صادق سیدنژاد ۶۹ عطر سیب حامد حجّتی ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۷۱ علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۷۲ علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۴ غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها(پخش) حسن صدری ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۸۲ کرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۸۴ کمال الدین وتمام النعمهٔ (دو جلد) شیخ صدوق‌رحمه الله / منصور پهلوان ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۸۷ گفتمان مهدویت آیت اللّه صافی گلپایگانی ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۸۹ مشکاهٔ الانوار علّامه مجلسی‌رحمه الله ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی ۹۲ منازل الآخرهٔ، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی‌رحمه الله ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری‌فر ۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۶ مهدی‌علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللّه حیدری ۹۷ مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۹۸ مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی‌رحمه الله / ارومیه‌ای ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۱۰۰ مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۰۴ نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۰۹ نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی‌رحمه الله / محمد دشتی ۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین‌علیه السلام محمّد رضا اکبری ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۱۴ ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها

السلام سید نور الدین جزائری ۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم‌جیبی) میرزا احمد آشتیانی‌رحمه الله ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۱۷ یاد مهدی‌علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۱۹ ینابیع الحکمهٔ / عربی – پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی: قم – صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ – ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ – ۰۲۱ یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲–۶۲۸۰۶۷۱ – ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ – ۵۶۶۴۲۱۲ – ۰۱۲۲

پی نوشتها

۱) سوره حجرات، آیه ۱۳. ۲) سوره بقره، آیه ۲۵۶. ۳) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۶۴. ۴) المیزان، ج ۲، ص ۳۴۳. ۵) روح الاسلام، سید امیر علی، ص ۲۶۵، به نقل از او. ۶) حضارهٔ العرب، گوستاو لوبون، ص ۱۴۵و۱۴۶. ۷) الدعوهٔ الی الاسلام، سیر تومانس، ص ۶۵. ۸) حقایق الاسلام و اباطیل خصومه، عباس محمود عقاد به نقل از او، ص ۲۲۷. ۹) الاسلام فی قفص الاتهام، شوقی ابوخلیل به نقل از او. ۱۰) حاضر العالم الاسلامی، ج ۳، ص ۲۱۱ به نقل از او. ۱۱) سوره بقره، آیه ۱۱۱. ۱۲) سوره عنکبوت، آیه ۴۶. ۱۳) کافی، ج ۵، ح ۶، باب فضل الجهاد، کتاب الجهاد. ۱۴) المقنعه، شیخ مفید، ص ۲۶۹. ۱۵) الکافی فی الفقه، ص ۲۴۹. ۱۶) کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ح ۱. ۱۷) اللمعهٔ الدمشقیهٔ، شهید اول، ص ۲۳۴. ۱۸) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۲۹۳. ۱۹) مفتاح الکرامهٔ، ج ۹، ص ۱۵۳. ۲۰) الکافی فی الفقه، ص ۳۹۵. ۲۱) الفقه للمغتربین، آیت اللّه العظمی سیستانی، ص ۱۷۹. ۲۲) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷، ح ۲. ۲۳) الکافی فی الفقه، ص ۳۷۵. ۲۴) کافی، ج ۷، ص ۱۴، ح ۱، باب انفاذ الوصیهٔ علی جهتها، کتاب الوصایا. ۲۵) کافی، ج ۷، ص ۱۶، ح ۲، کتاب الوصایا، باب آخر من انفاذ الوصیهٔ. ۲۶) الکافی فی الفقه، ص ۳۲۶. ۲۷) همان، ص ۲۶۰. ۲۸) النهایهٔ، ص ۵۹۷. ۲۹) دلائل الامامهٔ، محمد بن جریر طبری، ص ۸۱. ۳۰) تحف العقول، ص ۹۷. ۳۱) کافی، ج ۷، ص ۲۴۰، ح ۳، کتاب الحدود، باب کراهیهٔ قذف من لیس علی الاسلام. ۳۲) وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷، حدیث ۱، کتاب جهاد النفس، باب تحریم القذف حتّی للمشرک. ۳۳) همان، ج ۲۸، ص ۱۵۲، ح ۱، کتاب الحدود و التعزیرات، باب حکم المسلم اذا فجر بالنصرانیهٔ. ۳۴) مکارم الاخلاق، ص ۳۵۹. ۳۵) کافی، ج ۲، ص ۶۴۸، ح ۱، کتاب العشرهٔ، باب التسلیم علی اهل الملل. ۳۶) نهج البلاغه، ص ۴۲۷. ۳۷) کافی، ج ۲، ص ۶۵۰، باب التسلیم علی اهل الملل، کتاب العشرهٔ. ۳۸) الامالی، شیخ مفید، مجلس ۲۳. ۳۹) کافی، ج ۲، ص ۶۷۰، ح ۵، کتاب العشرهٔ، باب حسن الصحبهٔ. ۴۰) معجم مقاییس اللغهٔ، ج ۲، ص ۳۸۶. ۴۱) سوره انعام، آیه ۲۸. ۴۲) سوره آل عمران، آیه ۱۴۹. ۴۳) مفردات الفاظ القرآن، ص ۳۴۸. ۴۴) سوره بقره، آیه ۲۱۷. ۴۵) سوره زمر، آیه ۶۵. ۴۶) سوره مائده، آیه ۵. ۴۷) سوره آل عمران، آیه ۹۰. ۴۸) سوره آل عمران، آیه ۸۶–۸۸. ۴۹)] . وسائل الشیعه، ج ۲۸، ابواب حدّ مرتدّ، باب ۳، ح ۱. ۵۰) همان، باب ۱، ح ۱. ۵۱) کنز العمال، ج ۱، ص ۹۰. ۵۲) سنن ترمذی، ج ۴، ص ۴۰۰. ۵۳) کنز العمال، ج ۱، ص ۹۰. ۵۴) همان. ۵۵) کنز العمال، ج ۱، ص ۹۱. ۵۶) کنز العمال، ج ۱، ص ۳۱۵. ۵۷) همان، ص ۳۱۳. ۵۸) وسائل الشیعه، ج ۲۸، باب ۱ ؛ ح ۵ ؛ کافی، ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۱۰. ۵۹) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۳۵۸. ۶۰) مسالک الافهام، ج ۱۵، ص ۲۲و۲۳. ۶۱) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴و۶۰۵. ۶۲) ارشاد الاذهان، ج ۴۰، ص ۱۹۱. ۶۳) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۴، به نقل از او. ۶۴) الینابیع الفقهیه، ج ۲۳، ص ۳۹۱. ۶۵) کشف اللثام، ج ۲، ص ۴۳۵. ۶۶) مجمع الفائدهٔ و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۱۸. ۶۷) وسائل الشیعه، ج ۱۸، ابواب حدّ المرتد، باب ۱، ج ۳. ۶۸) روزنامه جمهوری اسلامی، ویژه‌نامه صحیفه حوزه، شماره ۴۸، ص ۱۴. ۶۹) مسالک الافهام، ج ۲، ص ۴۵۱، به نقل از او. ۷۰) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۶۰۸. ۷۱) الدروس الشرعیه، ج ۱، ص ۲۲۹. ۷۲) تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۲۳۶. ۷۳) المعتبر، کتاب الصوم. ۷۴) مجمع الفائدهٔ و البرهان، ج ۱۳، ص ۳۶۰. ۷۵) کشف اللثام، ج ۲، کتاب الحدود، المقصد الثالث. ۷۶) جواهر الکلام، ج ۶، ص

۴۶و۴۹. ۷۷) الکـافی فی الفقـه، ص ۳۱۱. ۷۸) ینـابیع الفقهیـه، ج ۹، ص ۱۷۱. ۷۹) کتـاب الردّه، واقـدی، ص ۸۳و۱۴۴. ۸۰) جامع الاحادیث الشیعه، ج ۱، باب ۱۲، ح ۱. ۸۱) وسائل الشیعه، ج ۱، باب ۳، ح ۳. ۸۲) شرایع الاسلام، ج ۴، ص ۹۶۲. ۸۳) سوره نحل، آیه ۱۰۶. ۸۴) سوره نسـاء، آیه ۶۵. ۸۵) بحارالأنوار، ج ۳۲، ص ۱۳۳. ۸۶) بحـار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۲۸. ۸۷) سوره فـاطر، آیه ۱۰. ۸۸) المیزان، ج ۱۷، ص ۲۳. ۸۹) کافی، ج ۲، ص ۲۸۸، ح ۳. ۹۰) غرر الحکم و درر الکلم، ص ۴۴۵، ح ۱۰۹۱۴. ۹۱) المیزان، ج ۴، ص ۱۲۰. ۹۲) سـوره بقره، آیه ۲۵۶. ۹۳) المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷. ۹۴) سـوره کهف، آیه ۲۹. ۹۵) سوره نحـل، آیه ۱۲۵. ۹۶) سوره زمر، آیات ۱۷و۱۸. ۹۷) سوره ممتحنه، آیه ۸. ۹۸) سوره یونس، آیه ۳۲. ۹۹) سوره انعام، آیه ۱۵۳. ۱۰۰) سوره سبأ، آیه ۲۴. ۱۰۱) سـوره روم، آیه ۵۰. ۱۰۲) سوره مائـده، آیه ۳۲. ۱۰۳) سوره نسـاء، آیات ۲۹و۳۰. ۱۰۴) وسائل الشـیعه، ج ۲۹، ص ۲۴، ح ۲. ۱۰۵) سوره آل عمران، آیه ۷۲. ۱۰۶) سوره بقره، آیه ۱۷۹. ۱۰۷) سوره اسراء، آیه ۷۰.

۳- پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و حقوق زن

مشخصات کتاب

نـام کتـاب: پیـامبر اعظم‌صـلی الله علیه وآله و حقوق زن (سلسـله مبـاحث دفاع از پیامبر اعظم‌صـلی الله علیه وآله) مؤلف: علی اصـغر رضوانی صـفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اوّل چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد قیمت: ۴۵۰ تومان شابک: ۶ - ۹۹ - ۸۴۸۴ - ۹۶۴ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران فروشگاه بزرگ کتـاب واقع در صـحن مسـجد مقـدّس جمکران تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ قم - صـندوق پستی: ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه ناشر

در عصـر کنونی که پیروان ادیان و فِرَق، در راستای اهداف خود دست به تبلیغ گسترده‌ای زده و با تمام امکانات دنبال اهداف باطل خـود می‌باشـند، بر پیروان راسـتین و حقیقی دیـن اسـلام و مـذهب حقـه جعفری است که در این شـلوغ بـازار جهـانی، اسـلام نـاب محمّدی‌صـلی الله علیه وآله را بر مردم جهان عرضه نمایند. لذا برآن شدیم تا سلسله مباحث دفاع از پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله را به صورت مختصـر خـدمت مشـتاقان حقّ و حقیقت عرضه نمـاییم، باشـد که مورد رضـای حضـرت حقّ جـلّ و علا قرار گیرد. مـدیر مسؤول انتشارات مسجد مقدّس جمکران حسین احمدی

پیشگفتار

نظریـاتی که دربـاره زن از سوی مکـاتب گونـاگون ارائه شـده است؛ چون دیگر ره‌آوردهای فکری بشـری، از افراط و تفریط بیرون نیست. مجموع تلاش‌هـای علمی اندیشـمندان در این زمینه‌هـا، در عین حـال که به حقایقی راه یافته، از زیاده‌روی یا کم‌انگاری دور نبوده است. از این رو این موضوع درخور ژرف‌نگری گسترده و حقیقت‌جویـانه است. موضوع زن به عنوان بـدنه‌ای از جامعه انسانی بدان پایه قابل بررسـی و ژرف‌نگری است که انسان شایسـته شناخت و بررسی است. هر گونه تحلیل و بررسی ابعاد حیات زن منهای ویژگی‌های صنفی و جنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می‌آید. شناخت زن و منزلت و مقام او در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست. لـذا جـا دارد به مسـأله حقوق زن از دیـدگاه اسـلام بـدون افراط و تفریـط بپردازیم. قبل از ورود به بحث به چنـد نکته اشاره می‌کنیم: ۱ - نظـام عالم با آنچه در آن از کثرت و مجردات و مادیات و ملکوتیات و بسائط و مرکبات است، همگی نظامی واحـد و

بر اساس توحیـد الهی و مبنی بر قاعده‌ای متین و طرزی بدیع و بنایی عظیم است، که هر جزئی از آن با کمال اتقان به دیگری مرتبط است. خداونـد متعال می‌فرمایـد: « صُنْعَ اللَّهِ الَّذِی أَتْقَنَ کُلَّ شَیْءٍ»؛(۱) «ایـن صُـنع و آفرینش خداونـدی اسـت که همه چیز را متقن آفریده.» ۲ – خداونـد متعـال بعـد از آن‌که انسـان را آفریـد، او را به حـال خود رهـا نکرد، بلکه از ابتـدای خلقت و شـروع قابلیّت و اسـتعداد تا نهایت خلقتش او را همراهی کرده و با دسـتورات و برنامه‌هایش انسان را دعوت به کمال و سعادت فعلی او نموده است. خداونـد متعال می‌فرماید: « الَّذِی خَلَقَ فَسَوَّی * وَالَّذِی قَدَّرَ فَهَدی ؛(۲) «همان خـدایی که آفرید و منظّم کرد و همان که اندازه‌گیری کرد و هدایت نمود.» ۳ – خداوند متعال حقّ هیچ صاحب حقی را سلب ننموده، بلکه آن را به طور کامل عطا کرده است؛ زیرا مردم را به عـدل دعوت نموده است و می‌فرمایـد: « إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛(۳) «خداونـد به عـدل فرمان می‌دهد.» خداوند متعال می‌فرماید: « وَأَنَّ اللَّهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ»؛(۴) «و به خاطر آن است که خداونـد به بنـدگان [خود] سـتم نمی‌کند.» عدل آن است که به هر صاحب حقّی حقّش بدون افراط و تفریط داده شود. خداوند متعال می‌فرماید: « لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها»؛(۵) «خداوند هیچ کس را، جز به انـدازه توانایی‌اش، تکلیف نمی‌کند.» لذا اگر مشاهده می‌کنیم که برخی از امور؛ همچون قضاوت، حکومت‌داری، جهاد، بروز در میان مردان، کشف حجاب و... از زنان ممنوع شده، این امور، سـلب حقوق آنان به شمار نمی‌آید، بلکه در حقیقت اعطای حق آنان به نحو اتمّ و اکمل است؛ زیرا خداوند متعال زنان را با شاکله و غریزه‌ای آفریده که با این امور تناسب و سـنخیّت ندارند. ۴ – بدیهی به نظر می‌رسـد که زن و مرد در جهـات مختلفی؛ از قبیـل ظـاهری و باطنی، جسـمی و روحی، خَلقی و خُلقی، فکری و عاطفی با هم فرق داشـته باشـند تا نظام جامعه بر اساس آن پیش برود. خداوند متعال می‌فرماید: « وَإِنْ مِنْ شَیْءٍ إِلاَّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ إِلاَّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛(۶) «و خزاین همه چیز، تنهـا نزد مـاست، ولی مـا جز به انـدازه معیّن آن را نـازل نمی‌کنیم.» ۵ – هر گـاه زن و مرد را از آن جهت ملاحظه کنیم که عضـوی مفیـد در جـامعه بـوده و بـا وجـود آن‌هـا جـامعه به پیش می‌رود، پی می‌بریم که هر دو وجودشـان ضروری به نظر می‌رسـد. ولی هر گـاه به لحـاظ مـواهب طـبیعی خـدادادی به آن‌هـا بنگریم مشاهـده می‌کنیم که مرد از جهت بنیه و عقلانیّت و سـعه تفکّر و تـدبیر از زن قوی‌تر است. خداونـد متعال می‌فرمایـد: « الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»؛(۷) «مردان، سـرپرست و نگهبـان زنانـنـد، به خاطر برتری‌هایی که خداونـد [از نظر نظام اجتماع برای بعضـی نسـبت به بعضـی دیگر قرار داده است.» و نیز می‌فرمایـد: « وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَهٌ»؛(۸) «و برای زنان، همانند وظایفی که بر دوش آن‌هـاست، حقـوق شایسـته‌ای قرار داده شـده، و مردان بر آنـان برتری دارنـد.» ولی اگر هر کـدام از آن دو را به لحـاظ سلوک به سوی خداونـد و لقـا و سـیر الی اللَّه ملاحظه کنیم، راه برای هر دو باز بوده و هر دو می‌تواننـد به لقای الهی نایل شونـد. به همین جهت است که قرآن در امور معنوی مرد و زن را همپای هم آورده و در رسـیدن به معرفت و لقای پروردگار یکسان می‌دانـد. ۶ – اصالت و حقیقت و انسانیّت انسان به روح او است. انسان آن هنگامی به سـعادت دنیا و آخرت می‌رسد که از بدن عنصری خود بهره جسـته و در راه تکامـل روحی و معنوی خود از آن بهره گیرد. لـذا اگر اسـلام زن را از برخی مشاغل مادی و اجتماعی برحـذر داشته، این به معنای نرسیدن او به تکامل نیست، بلکه کمال او را در دخالت نکردن در این امور می‌داند.

قانون زوجیّت جهان طبیعت

عـالم امکان در تمامی مراحل و ابعاد و زوایای خلقتش از علیّت و قانون‌منـدی و اصول‌منـدی برخوردار است که یکی از این اصول، اصل زوجیّت است. خداونـد متعال به عنوان یک قاعـده عام می‌فرماید: « وَمِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»؛(۹) «و از هر چیز یک جفت آفریدیم، شاید متذکّر شوید.»

زوجیّت در خلقت انسان

خداوند متعال می‌فرماید: « یـا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِـدَهٍ وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَبَثَّ مِنْهُما رِجالاًـ کَثِیراً وَنِساءً...»؛(۱۰) «ای مردم! از [مخالفت] پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید، و همسر او را [نیز از جنس او خلق کرد...». زراره می گوید: از امام صادق‌علیه السلام درباره آفرینش حوّا سؤال شد که برخی می گویند: خداوند حوّا را از دنده پایین و چپ آدم آفرید. امام‌علیه السلام فرمود: خداوند منزه و برتر است از این نسبت. آن کس که چنین می گوید می‌پندارد که خداوند قدرت نداشت برای آدم همسری از غیر دنده‌اش بیافریند. اینان راه را بر خرده‌گیران باز می کنند... چه می گویند؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند. خداوند بزرگ آن‌گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه دستور داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق او را چیره ساخت. سپس مخلوقی جدید بیافرید... وقتی به حرکت آمد، آدم از حرکت او به خود آمد. چون بدان نگریست دید زیباست و همانند خود اوست، جز آن‌که زن است... آدم در این هنگام گفت: خداوندا! این مخلوق زیبا کیست که من به او و چنین احساس انس می کنم؟ خداوند فرمود: این بنده من حوّا است...».(۱۱) علامه مجلسی‌رحمه الله بعد از نقل این روایت می گوید: «مشهور مورّخان و مفسّران اهل سنت برآنند که حوّا از دنده آدم آفریده شده و به این معنا برخی از احادیث نیز دلالت دارد، ولی این حدیث و احادیث دیگر، این موضوع را رد می کند».(۱۲) آن‌گاه از ابوالفتوح رازی در تفسیر آیه فوق نقل می کند که در جمله « وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها» دو احتمال است: یکی این‌که مقصود آن است که حوّا از دنده چپ آدم آفریده شده است. دیگر این‌که مراد آن است که حوّا از جنس و گوهر آدم آفریده شده است؛همان‌گونه که در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: « وَاللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً»؛ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی را قرار داده است.» و همان طور که فرموده است: « لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ»؛ «به سوی شما پیامبری از خودتان آمد.»

عدم تأثیر جنسیت در فعلیت انسان

در کتب عقلی به اثبات رسیده که ذکورت و انوثت، به ماده برمی گردد نه به صورت، و چون شیئیّت هر چیز را صورت آن شکل تشکیل می‌دهد پس مذکّر و مؤنّث بودن اشیا، در فعلیّت و شیئیت آن‌ها دخیل نیست. بزرگان اهل حکمت می گویند: مذکر و مؤنث بودن از شؤون ماده شیء است، نه از شؤون صورت آن. یعنی این دو در بخش صورت و فعلیّت بی‌تأثیر است و تنها در بخش ماده نقش دارد. لذا آنجا که فرق بین جنس و ماده را ذکر می کنند می گویند: ماده اصنافی دارد که بعضی از آن اصناف مذکر و بعضی مؤنث است. و دلیل این مطلب این است که این دو صفت اختصاص به انسان نداشته بلکه در حیوان و حتی در گیاهان نیز وجود دارد.

توزیع توانمندی

از آن زمان که خداوند سبحان، مبدأ زوجیّت را در خلقت انسان قرار داد، مسؤولیت‌های زندگی را میان دو زوج به گونه‌ای عادلانه تقسیم کرد، و به تبع آن به هر یک توانایی‌ها و گرایش‌های متناسب با وظیفه خواسته شده از او بخشید. بنابراین، هر یک از زن و مرد به واسطه مواهب و گرایش‌هایی که خداوند به او داده است نسبت به انجام وظایفش از دیگری تواناتر است. عدالت الهی بار دیگر در اینجا ظاهر می‌شود که خداوند سبحان از انسان چیزی جز آنچه که شایستگی و صلاحیت انجام آن را داشته طلب نمی کند. خداوند متعال می‌فرماید: « لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَها»؛(۱۳) «خداوند هیچ نفسی را جز به اندازه وسع و توانایی اش مکلّف نساخته است.» بر این اساس هر گاه زن و مرد هر دو به وظایف خاص خود عمل کنند به نیروی عظیمی که حاصل از عملکرد آن دو است دست می‌یابیم، که می تواند به نظام جامعه کمک کرده و در راه سعادت آن عمل کند.

تقسیم وظایف

خداوند به زن امر زادن فرزند و تربیت او را عطا کرده است، و لذا به همین منظور به او رحم عنایت کرده است. و نیز تحمّل دردهای بارداری و وضع حمل، و پس از آن شکیبایی بر تربیت، تغذیه و نظافت کودک را به او داده است. و در عین حال به او عاطفه بسیاری برای مهربانی و مدارا و سازگاری با کودک را عطا کرده است. و به همین جهت است که در انجام این وظایف، به زودی احساس خستگی نمی‌کند. در مورد مرد، خداوند او را مکلّف به حمایت از خانواده‌ای کرده که در آن کودکان در سایه مادرشان زندگی می‌کنند. به همین دلیل، خداوند عقل و توانایی‌های بیشتری را به مرد عطا نموده است، چرا که مرد با دوراندیشی خود می‌تواند مصلحت خانواده را بسنجد و با قدرت عضلانی و غیرتش، کیان خانواده را حمایت کند.

حقیقت عقل

علما عقل را چنین تعریف کرده‌اند: «عقل، معرفت و شناختِ به کار گرفته شده در جهت دست‌یابی به منفعت و پرهیز از ضرر است. بنابراین، عقل، صاحبش را بر آن می‌دارد تا بر طبق حکمت و مصلحتی که او را از اطاعت خداوند خارج نسازد، رفتار کند. چنان که عقل نیز انسان را از پیروی هوای نفس و انجام اعمال زشت باز می‌دارد».

موارد اشتراک بین زن و مرد

با مراجعه به قرآن کریم پی می‌بریم که زن و مرد در امور مختلفی با یکدیگر مشترک بوده و در یک خط مساوی قرار دارند، اموری که جوهره آن دو را تشکیل می‌دهد. اینک به برخی از این امور اشاره می‌کنیم: ۱ – اکتساب مرد و زن در اکتساب خیرات زن و مرد یکسانند. خداوند متعال می‌فرماید: « لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبُوا وَلِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمَّا اکْتَسَبْنَ»؛(۱۴) «مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند دارند، و زنان نیز نصیبی [و نباید حقوق هیچ یک پایمال گردد].» ۲ – کرامت و برتری انسان بر بسیاری از مخلوقات انسان چه زن باشد یا مرد، بر سایر مخلوقات برتری دارد. خداوند متعال می‌فرماید: « وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلاً»؛(۱۵) «ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، و آن‌ها را در خشکی و دریا، [بر مرکب‌های راهوار] حمل کردیم، و از انواع روزی‌های پاکیزه به آنان روزی دادیم، و آن‌ها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کرده‌ایم، برتری بخشیدیم.» ۳ – دمیدن روح مرد و زن هر دو از جانب خداوند دمیده شده است. خداوند متعال می‌فرماید: « ... ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ ماءٍ مَهِینٍ * ثُمَّ سَوّاهُ وَنَفَخَ فِیهِ مِنْ رُوحِهِ...»؛(۱۶) «... سپس نسل او را از عصاره‌ای از آب ناچیز و بی‌قدر آفرید. سپس [اندام او را موزون ساخت و از روح خویش در وی دمید...». ۴ – تبریک بر خلقت انسان خداوند بر خلقت زن و مرد هر دو تبریک گفته است. آنجا که می‌فرماید: « ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظاماً فَکَسَوْنَا الْعِظامَ لَحْماً ثُمَّ أَنْشَأْناهُ خَلْقاً آخَرَ فَتَبارَکَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخالِقِینَ»؛(۱۷) «سپس نطفه را به صورت علقه [خون بسته و علقه را به صورت مضغه [چیزی شبیه گوشت جویده شده و مضغه را به صورت استخوان‌هایی در آوردیم. و بر استخوان‌ها گوشت پوشاندیم. سپس آن را آفرینش تازه‌ای دادیم، پس آفرین بر خدایی که بهترین آفرینندگان است.» ۵ – تقوا و پرهیزکاری در تقوا و پرهیزکاری زن و مرد به طور یکسان می‌توانند طی طریق کنند. خداوند متعال می‌فرماید: « یا أَیُّهَا النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ»؛(۱۸) «ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید [این‌ها ملاک امتیاز نیست] گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست. خداوند دانا و آگاه است.» ۶ – ضایع نشدن عمل انسان خداوند عمل هیچ کدام از زن و مرد را ضایع نخواهد کرد. « ... أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ

مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی ..»؛(۱۹) «... من [خداوند] عمل هیچ عمل کننده‌ای را از شما، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد...». ۷ - رسیدن به مغفرت و پاداش الهی در رسیدن به مغفرت و پاداش الهی زن و مرد یکسانند. خداوند متعال می‌فرماید: « إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالْقانِتِینَ وَالْقانِتاتِ وَالصّادِقِینَ وَالصّادِقاتِ وَالصّابِرِینَ وَالصّابِراتِ وَالْخاشِعِینَ وَالْخاشِعاتِ وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ وَالصّائِمِینَ وَالصّائِماتِ وَالْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَالْحافِظاتِ وَالذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَالذّاکِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً»؛(۲۰) «به یقین، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان باایمان، مردان مطیع فرمان خدا و زنان مطیع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شکیبا و زنان صابر و شکیبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق کننده و زنان انفاق کننده، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار به یاد خدا هستند و زنانی که بسیار به یاد خدا هستند، خداوند برای همه آنان مغفرت و پاداشی عظیم فراهم ساخته است.» و نیز می‌فرماید: « وَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا یُظْلَمُونَ نَقِیراً»؛(۲۱) «و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام می‌دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد، پس چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند و کمترین ستمی به آن‌ها نخواهد شد.» و نیز می‌فرماید: « مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛(۲۲) «هر دو مرد و زن که کار نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند زندگی خوش و پاکیزه‌ای به آن‌ها داده و پاداشی بهتر از کردارشان به آنان جزا خواهیم داد.» ۸ - ملکه هدایت از آیات قرآن استفاده می‌شود که ملکه هدایت که در سرشت انسان به ودیعت گذارده شده، اختصاص به مرد ندارد بلکه زن را نیز در بر می‌گیرد: خداوند متعال می‌فرماید: « إِنّا هَدَیْناهُ السَّبِیلَ إِمّا شاکِراً وَإِمّا کَفُوراً»؛(۲۳) «ما راه را به او نشان دادیم، خواه شاکر باشد [و پذیرا گردد] یا ناسپاس.» و نیز می‌فرماید: « وَنَفْسٍ وَما سَوّاها * فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَتَقْواها»؛(۲۴) «و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و منظم ساخته. سپس فجور و تقوا [شرّ و خیر] را به او الهام کرده است.» ۹ - اهلیّت برای تعلّم زن و مرد هر دو برای فراگیری علم اهلیت دارند. خداوند متعال می‌فرماید: « الرَّحْمنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسانَ * عَلَّمَهُ الْبَیانَ»؛(۲۵) «خداوند رحمان، قرآن را تعلیم فرمود. انسان را آفرید. به او بیان را آموخت.» و نیز می‌فرماید: « اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسانَ مالَمْ یَعْلَمْ»؛(۲۶) «بخوان که پروردگارت [از همه بزرگوارتر است. همان کسی که به وسیله قلم تعلیم نمود. و به انسان آنچه را نمی‌دانست یاد داد.» ۱۰ - پذیرش امانت الهی زن و مرد در این جهت با یکدیگر شریکند که اهلیت برای تحمّل امانت الهی را دارند. خداوند متعال می‌فرماید: « إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها وَحَمَلَهَا الْإِنْسانُ...»؛(۲۷) «ما امانت [تعهد، تکلیف، ولایت الهی را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم، آن‌ها از حمل آن سربرتافتند، و از آن هراسیدند، امّا انسان آن را بر دوش کشید...».

موارد اختلاف بین زن و مرد

بین زن و مرد در یک سری سطوح و عرصه‌ها اختلاف و تفاوت وجود دارد: ۱ - تشخیص خیر و شر و نفع و ضرر قدرت تشخیص از جمله امور اساسی است که در میان انسان‌ها به طور مساوی وجود دارد، ولی در امور فرعی و دقیق، سطح تشخیص و تمییز هر انسانی با دیگری متفاوت است. عنصر و شخصیت نوع مردان به جهت وظایفی که بر دوش دارند اندکی بر عنصر و شخصیت نوع زنان برتری دارد، لذا این مسأله مانع از آن نمی‌شود که برخی از زنان بر برخی از مردان برتری یابند. ۲ - استفاده بهتر از قدرت عقل زن از آنجا که فطرتاً عاطفی است در پی تمایلات و هواهای خود به سرعت پیش می‌رود، بی آن‌که از طریق عقلش محکم کاری کرده و آن را بر محکّ شرع عرضه کرده و با ترازوی حکمت بسنجد. به همین سبب قلب او به طرف شهوات بیش از تسلیم در برابر ندای عقل گرایش دارد. در مقابل، مردان به واسطه دوراندیشی و صلابت در مورد بنیادی که آن را می‌سازند با زنان متفاوتند. زنان با کوچک‌ترین امر ناگهانی به سرعت متأثّر شده و با کم‌ترین محنت و سختی، عزم و اراده‌شان از بین می‌رود، و به جای این‌که عقل

خود را به کار گیرنـد تا از تنگنایی که در آن گرفتار شده‌اند رهایی یابند، شروع به گریه و آه و ناله می‌کنند. بدین جهت است که شارع حکیم شهادت دو زن را معادل شهادت یک مرد قرار داده است.(۲۸) ۳ – نوع عقل و ذکاوت بر اساس تحقیقات علم روان‌شناسی جدید در حالی که جنس مرد و زن از لحاظ ذکاوت عمومی با یکدیگر برابرند ولی از این بُعد، تفاوتی اساسی بین مرد و زن است. برخی می‌گویند: عقل بر دو قسم است: قسمی حفظ کننده و قسمی نیز نوآور است. بخش نوآور از بخش حفظ کننده مطالبی را می‌گیرد تا نوآوری و ابداع کند. در طبیعت عقل زن تمایل بیشتری به قوای حفظ کننده است در حالی که طبیعت عقل مردان به قوای نوآوری و ابداع نزدیک‌تر است.از بعد ذکاوت و هوش، زنان قدرت بیشتری برای حفظ دانسته‌ها دارند در حالی که مردان به واسطه قدرت تفکّر، در زمینه ابداع و اختراع بر زنان برتری دارند. طبیعت نوآور مرد در مزیّن شدن او به عقاید و اخلاق و بهره‌گیری از حکمت‌های جدید در زندگی و حرکت او در راه کشف دانش‌های نظری و تطبیقی متجلّی می‌شود، بدون آن‌که اهمیتی به شهرت و دیدگاه مردم نسبت به خود دهد؛ بر خلاف زنان. به همین جهت است که گفته شده: «تمدّن، ساخته مردان است نه زنان». ۴ – تحول و پختگی عقل مرد اگر دیرتر به حدّ رشد و بلوغ می‌رسد بدین جهت است که موجب شود تا فعالیّت او تا سطح وسیعی ادامه یابد. ۵ – ترجیح عقل بر عاطفه انسان به جهت ساختار روحی‌اش، از عقل و عاطفه ترکیب یافته است، ولی خداوند سبحان در مرد عقل را نسبت به عاطفه‌اش بیشتر قرار داده و عاطفه زن را نسبت به عقلش فزونی بخشیده است، و این به جهت سازگاری با نقشی است که هر کدام در زندگی دارند. و این اختلاف برای انس و الفت و گرایش آنان به یکدیگر ضروری است. روان‌شناسان می‌گویند: «دختران به حکم احساس رقیق و عواطف پاکی که دارند زودتر از پسران تحت تأثیر برنامه‌های اصلاحی قرار می‌گیرند و خیلی زودتر از پسران به راه می‌آیند. به گفته «موریس دبس» مخصوصاً به سبب مادری و خانوادگی آینده خود تربیتی دارند، که اندکی با تربیت پسران جوان متفاوت است».(۲۹) بُعد مادری در رشد عواطف زن نقش ویژه‌ای دارد. از این رو روان‌شناسان، این بُعد در زنان را کانون بسیاری از حالات روانی و عاطفی می‌دانند که از کیان و هستی زن جدایی‌ناپذیر است. ۶ – مسائل روحی علم روان‌شناسی میان روحیات مرد و زن تفاوت آشکاری بیان می‌کند. تحقیقات نشان داده که روحیه مرد «عمل‌گرا» و جنبه فعّال دارد، در حالی که روحیه زن جنبه «انفعالی» داشته و تأثیرپذیر است. این مطلب، گرایش مرد به تجاوز و برتری‌طلبی نسبت به دیگران را توجیه می‌کند، چنان‌که تمایل زن را به زندگی در سایه مردی که تأمین کننده حمایت و سعادتش باشد، تبیین می‌نماید. ۷ – دلسوزی و مهربانی زن به جهت عطوفت و مهربانی و حسّاس بودن و شدت تأثیر پذیری از مرد متمایز است. همچنان‌که زن به واسطه صبر و بردباری و قدرت تحمّل با مرد متفاوت است. این ویژگی با وظیفه زن در زندگی متناسب است؛ زیرا تربیت کودک نیاز به دلسوزی، مهربانی، عطوفت و رحمت دارد؛ همچنان‌که به صبر و بردباری و تحمّل نیاز دارد. مرد نیز به واسطه دوراندیشی، عزم و اراده، شجاعت و خویشتن‌داری و مقاومتش برجسته می‌شود. این‌ها ویژگی‌هایی است که طبیعت وظیفه‌ای که به او موکول شده برایش ایجاب می‌کند، و این وظیفه همان تأمین نیازهای خانواده و حمایت از آن است. و وظیفه زن نیز پاکیزگی، زیبایی و دوستدار تربیت بودن است. ۸ – توجه به ظاهر و شهرت‌طلبی زن بیشتر از مرد به حفظ ظواهر توجّه دارد، گرچه به مقامات علمی بالاـ هم برسد. در حالی که مرد به جوهر و اصل وجودی خویش توجه و اهتمام می‌ورزد. خداوند سبحان این ویژگی را در زن قرار داده تا زن بتواند توجه مرد را به خود جلب کند. ۹ – افشای راز بیشتر زنان زبانشان را حفظ نمی‌کنند، و پیوسته سخن می‌گویند، و از سخن گفتن در مورد دیگران ابایی ندارند و این منشأ در عاطفی بودن آنان دارد، و در این زمینه به عاقبت این حرف‌ها نمی‌اندیشد. و لذا زن قادر به حفظ سر نیست به خلاف مرد که رازدار است. ۱۰ – تحمّل مصایب زن از آنجا که عاطفی است لذا مصایب و مشکلات و جنایات را نمی‌تواند تحمّل کند و از مرد زودتر متأثر می‌شود. ۱۱ – التزام به عرفیات زن تدیّن و التزامش به عرف رایج در محل و خانواده‌اش بیشتر است، و دیرتر از مرد دست از آن برمی‌دارد. ۱۲ – دست به خشونت زدن مرد سریع‌تر از زن دست به مبارزه و معارضه و انتقام و خشونت می‌زند، برخلاف زن، که او غالباً درصدد صلح است و از به

کارگیری زور حتی با شدیدترین دشمنانش خوف دارد. و بدین جهت است که خودکشی در زنان از مردان کمتر است. ۱۳ – حیله گریه زن بیشتر مواقع به جهت مواجهه با مشکلاتش هنگامی که خود را ضعیف می‌بیند به گریه متوسل می‌شود در حالی که مردان این چنین نیستند.

سفارش اکید نسبت به زنان

با نگرشی به مجموعه تعالیم اسلامی درمی‌یابیم که سفارشات گسترده‌ای نسبت به زنان شده است، که بالاتر از حدّ قانون است. ۱ – ابتدا از دختران رسول خداصلی الله علیه وآله می‌فرماید: «من دخل السوق فاشتری تحفهٔ فحملها الی عیاله... و لیبدأ بالإناث...»؛(۳۰) «آن‌که بازار برود و ارمغانی بخرد و به خانه ببرد در تقسیم از دختران آغاز کند.» و نیز می‌فرماید: «ساووا بین اولادکم فی العطیّهٔ، فلو کنت مفضّلاً لفضّلت النساء»؛ «با فرزندان به مساوات رفتار کنید و اگر می‌خواهی به کسی افزون ببخشی به زنان بیشتر ببخش.» ۲ – مهربانی بیشتر بر دختران امام رضاعلیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرده که فرمود: «انّ اللّٰه تبارک و تعالی علی الاناث ارقّ منه علی الذکور»؛(۳۱) «خداوند متعال به دختران مهربان‌تر از پسران است.» ۳ – تقدیم حق مادر بر پدر پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «إذا کنت فی صلوهٔ التطوّع، فان دعاك و الدك فلاتقطعهما، و ان دعتك و الدتک فاقطعهما»؛(۳۲) «هرگاه در نماز مستحبی هستی، اگر پدرت تو را خواند نمازت را قطع مکن، ولی اگر مادرت تو را صدا زد نمازت را قطع کن.» امام باقرعلیه السلام از حضرت موسی بن عمران نقل کرده که عرض کرد: «یا ربّ اوصنی... قال: اوصیك بأمّك. قال: ربّ اوصنی. قال: اوصیك بامّك. قال: ربّ اوصنی. قال: اوصیك بأمّك. قال: ربّ اوصنی، قال: اوصیك بابیك. قال: لأجل ذلك انّ للأمّ ثلثی البرّ و للأب الثلث»؛(۳۳) «ای پروردگار من! مرا نصیحت نما... خداوند فرمود: تو را به مادرت وصیت می‌کنم. باز عرض کرد: مرا وصیت کن. خداوند فرمود: تو را به مادرت وصیت می‌کنم. باز عرض کرد: مرا وصیت کن. خداوند فرمود: تو را به پدرت وصیت می‌کنم. حضرت فرمود: به همین جهت است که برای مادر دو سوّم نیکی است و برای پدر یك سوّم.» ۴ – سفارش جبرئیل بر زنان پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «مازال جبرئیل یوصینی بالمرئهٔ حتّی ظننت انّه لاینبغی طلاقها الاّ من فاحشهٔ مبیّنهٔ»؛(۳۴) «آن قدر جبرئیل مرا به زن وصیت کرد که گمان کردم طلاق او به جز از کار زشت آشکار سزاوار نیست.» ۵ – نیکی به اهل، معیار برتری ایمان پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «اقربکم منّی مجلساً یوم القیامهٔ خیرکم لأهله»؛(۳۵) «نزدیک‌ترین شما به من از حیث جایگاه در روز قیامت، نیکوترین شما به اهل بیت خود است.» و نیز فرمود: «احسن الناس ایماناً الطفهم بأهله و انا الطفکم بأهلی»؛(۳۶) «نیکوترین مردم از حیث ایمان مهربان‌ترین آنان به اهل بیت خود است. و من از تمام شما به اهل بیت خود بیشتر مهربانم.» ۶ – مدارا با همسران خود پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «و من صبر علی خلق امرأهٔ سیئهٔ الخلق و احتسب فی ذلك الأجر، اعطاه اللّٰه ثواب الشاکرین»؛(۳۷) «هرکس بر اخلاق بد زنی صبر کند و اجر آن را [نزد خدا] به حساب آورد، خداوند او را ثواب شاکران خواهد داد.» ۷ – ملاحظه ذوق همسران پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «المؤمن یأکل بشهوهٔ اهله، و المنافق یأکل اهله بشهوته»؛(۳۸) «مؤمن به خواست و میل اهل بیتش غذا می‌خورد، ولی اهل بیت منافق به خواست و میل او غذا می‌خورند.» ۸ – واگذاری منزل به همسران امام باقرعلیه السلام نقل می‌کند: «دخل قوم علی الحسین بن علیّ فقالوا: یابن رسول اللّٰه! نری فی منزلك اشیاء نکرهها، و اذا فی منزله بسط و نمارق. فقال: انّا نتزوّج النساء فنعطیهنّ مهورهنّ فیشترین ماشئن لیس لنا منه شیء»؛(۳۹) «گروهی بر حسین بن علی‌علیه السلام وارد شدند و عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! در منزل شما چیزهایی را مشاهده می‌کنیم که ناپسند ما است. و این در حالی بود که در خانه حضرت فرش‌ها و پرده‌ها بود. حضرت فرمود: همانا ما با زن‌ها ازدواج می‌کنیم و به آن‌ها مهرهایشان را می‌پردازیم. آن‌ها آنچه را می‌خواهند [از آن پول‌ها] تهیه می‌کنند، و برای ما از آن چیزی نیست.» ۹ – دوست داشتن زنان امام صادق‌علیه السلام می‌فرماید: «العبد کلّما ازداد للنساء حبّاً ازداد فی الایمان فضلاً»؛(۴۰) «بنده هر قدر که محبتش نسبت به زنانش بیشتر باشد فضیلتش

در ایمان بیشتر است.» ۱۰ – تکامل دین به زن پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «من تزوّج احرز نصف دینه فلیتّق اللّه فی النصف الأخر»؛(۴۱) «هر کس ازدواج کند نصف دین خود را احراز کرده است، پس باید برای کسب نصف دیگرش تقوای الهی را رعایت نماید.» ۱۱ – نیمی از پاداش شهیدان «جاء رجل الی رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فقال: انّ لی زوجهْ اذا دخلت تلقّتنی و اذا خرجت شیّعتنی، و اذا رأتنی مهموماً قالت لی: مایهمّک؟ ان کنت تهتمّ لرزقک فقد تکفّل لک غیرک، و ان کنت تهتمّ لأمر آخرتک فزادک اللّه همّاً. فقال رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله: انّ للّه عمّالاً ـ و هذه من عمّاله، لها نصف اجر الشهید»؛(۴۲) «شخصی به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: همسری دارم که چون بر او وارد می‌شوم به استقبالم می‌آید و چون از خانه خارج می‌شوم مرا مشایعت می‌نماید. و چون مرا مهموم می‌بیند به من می‌گوید: چه چیز تو را مهموم کرده است؟ اگر به جهت روزی‌ات غصه می‌خوری که غیر تو [خداوند] آن را تکفل نموده است. و اگر همّ تو به جهت امر آخرت می‌باشد، خداوند این همّ و غم را زیاد کند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: همانا برای خداوند عاملانی است و این زن از عاملان خداوند می‌باشد. برای او نصف اجر شهید است.» ۱۲ – حمایت از زن مظلوم خداوند متعال می‌فرماید: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ کَرْهاً وَلا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ ما آتَیْتُمُوهُنَّ إِلاَّ أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ وَعاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَیَجْعَلَ اللَّهُ فِیهِ خَیْراً کَثِیراً»؛(۴۳) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برای شما حلال نیست که از زنان از روی اکراه [و ایجاد ناراحتی برای آن‌ها] ارث ببرید. و آنان را تحت فشار قرار ندهید که قسمتی از آنچه را که به آن‌ها داده‌اید [از قهر] تملک کنید مگر این‌که آن‌ها عمل زشت آشکاری انجام دهند. و با آنان، به طرز شایسته رفتار کنید. و اگر از آن‌ها [به جهتی] کراهت داشتید [فوراً تصمیم به جدایی نگیرید] چه بسا چیزی خوشایند شما نباشد و خداوند خیر فراوانی در آن قرار می‌دهد.» و نیز می‌فرماید: « وَلَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»؛(۴۴) «شما هرگز نمی‌توانید [از نظر محبت قلبی در میان زنان، عدالت ایجاد کنید، هر چند کوشش نمایید ولی تمایل خود را به کلّی متوجه یک طرف نسازید که دیگری را به صورت زنی که شوهرش را از دست داده درآورید.» و نیز می‌فرماید: « أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ وَلا تُضارُّوهُنَّ لِتُضَیِّقُوا عَلَیْهِنَّ وَإِنْ کُنَّ أُولاتِ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَیْهِنَّ حَتّی یَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ...»؛(۴۵) «آن‌ها [زنان مطلّقه] را هر جا که خودتان سکونت دارید و در توانایی شماست سکونت دهید. و به آن‌ها زیان نرسانید تا کار را بر آن‌ها تنگ کنید [و مجبور به ترک منزل شوند] و اگر باردار باشند، نفقه آنان را بدهید تا وضع حمل کنند...». و نیز می‌فرماید: « وَإِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَمَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً»؛(۴۶) «و هنگامی که زنان را طلاق دادید، و به آخرین روزهای عدّه رسیدند، یا به طرز صحیحی آن‌ها را نگه دارید [و آشتی کنید] و یا به طرز پسندیده‌ای آن‌ها را رها سازید، و هیچ‌گاه به خاطر زیان رساندن و تعدّی کردن، آن‌ها را نگاه ندارید. و کسی که چنین کند، به خویشتن ستم کرده است. و با [این اعمال و سوء استفاده از قوانین الهی] آیات خدا را به استهزا نگیرید...».

بررسی مسائل شبهه‌انگیز درباره زن

اشاره

برخی از احکام اسلامی درباره زنان مورد شبهه و اشکال مغرضان یا جاهلان قرار گرفته است. جا دارد این موارد را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

۱ – زن و سنّ بلوغ

برخی کم بودن حدّ بلوغ در زن و تقدّم او در رسیدن به تکلیف را زحمتی زودرس برای او دانسته و لذا از این جهت مرد را خوش شانس‌تر و برتر از زن دانسته‌اند. در حالی که می‌توان گفت: توفیق زن بیش از مرد است و اگر انسان تنزّل کند حدّاقل باید بگوید زن همانند مرد است؛ زیرا تقریباً شش سال قبل از این‌که مرد مکلّف شود زن را ذات اقدس خداوند به حضور پذیرفته است. زن همین‌که از نه سالگی گذشت و وارد دهمین سال زندگی شد خداوند او را به حضور می‌پذیرد و با او سخن می‌گوید. آن وقتی که هنوز مرد به عنوان یک نوجوان مشغول بازی است زن مشغول راز و نیاز با خداوند و نماز است، و همچنین تکالیف دیگر. همه نشانه آن است که زن برای دریافت فضایل، از مرد شایسته‌تر است. بنابر این اساس، بلوغ یک شرافت است. آن‌ها که اهل سلوک‌اند می‌گویند: ما مشرّف شدیم نه مکلّف؛ زیرا زحمت و مشقّتی در کار نیست، بلکه شرف در کار است. از طرفی متخصّصان می‌گویند: «رشد دختران سریع‌تر از پسران است. به این معنا که رشد استخوان‌بندی، رویش دندان‌ها و رشد غدد تناسلی در آن‌ها سریع‌تر از پسرها است. سبقت متوسط دخترها از پسرها که در حدود یک یا دو سال می‌باشد، در تمام مدّت کودکی و بلوغ پایدار است».(۴۷)

۲ – زن و دیه متفاوت

مطابق آنچه که در بحث دیات آمده، دیه زن نصف دیه مرد است ولی این نکته قابل توجه است که دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول استوار نیست، بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه بدن انسان کشته شده می‌باشد. نشانه آن این است که اسلام بسیاری از افراد اعم از مرد و زن را که دارای اختلاف علمی یا عملی‌اند و آنان را از این جهت متفاوت می‌بیند، ولی در عین حال دیه آن‌ها را مساوی می‌داند. مثلاً خداوند متعال با وجود آن‌که می‌فرماید: « هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»؛(۴۸) «آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟» و نیز می‌فرماید: « لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَالْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛(۴۹) «[هرگز] افراد باایمان که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا جهاد کردند، یکسان نیستند.» و نیز می‌فرماید: « لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقاتَلَ أُولئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِینَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقاتَلُوا...»؛(۵۰) «کسانی که قبل از پیروزی انفاق کردند و جنگیدند [با کسانی که پس از پیروزی انفاق کردند] یکسان نیستند، آن‌ها بلند مقام‌تر از کسانی هستند که بعد از فتح انفاق نمودند و جهاد کردند...». ولی در عین حال با تصریح بر تفاوت معنوی آنان، تصریح به تساوی آنان در مورد قصاص و دیه دارد و در این باره می‌فرماید: « وَکَتَبْنا عَلَیْهِمْ فِیها أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصاصٌ...»؛(۵۱) «و مقرّر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در مقابل چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان می‌باشد و زخم‌ها به همان ترتیب قصاص دارند...». لکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می‌خورد؛ زیرا خداوند در آیه دیگر می‌فرماید: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأُنْثی بِالْأُنْثی ؛(۵۲) «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان بر شما قصاص مقرّر شده، آزاد عوض آزاد و بنده در مقابل بنده و زن در برابر زن.» با این آیه، عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقیید می‌پذیرد؛ یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد، و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شده است، و این ممکن است که بدین جهت باشد که از مرد کار بیشتری نسبت به زن با وجود عقل اقتصادی و معیشتی بیشتر که در او است برمی‌آید. ولی از جهت ارزش‌های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرّب نزد خدا باشد. بنابراین، تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالِم می‌کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید. و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می‌افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد؛ زیرا برخی از تفاوت‌های مادی و مالی هیچ گونه ارتباطی به مقام‌های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود قداست روح مقتول و تقرّب وی نزد خداوند افزون‌تر باشد. آری حکم کلامی قتل، ناظر بر ارزش معنوی انسان مقتول است. لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از این جهت یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن،

عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آن‌که مؤمن مقتول عمدی زن باشد یا مرد، وجود ندارد، همان‌گونه که از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست.

۳ – زن و نقصان ایمان

امام علی‌علیه السلام بعد از فارغ شدن از جنگ جمل در مذمّت زنان می‌فرماید: «معاشر الناس! انّ النساء نواقص الایمان... فامّا نقصان ایمانهنّ فقعودهنّ عن الصلاهٔ و الصیام فی ایّام حیضهنّ...»؛(۵۳) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث و نقصان عقل می‌باشند... و امّا [از آثار] نقصان ایمان زنان کناره‌گیری آنان از نماز و روزه در ایّام حیضشان است...». توجه به یک نکته ضروری است و آن این‌که مسأله حیض زن در حالات طبیعی زن است. و از طرفی خداوند متعال زن را در ایّام حیض از نماز و روزه بازداشته است. حال چگونه می‌توان با این وضع مسأله نقص ایمان زن را توجیه نمود؟ پاسخ: اولاً: حضرت امیرمؤمنان‌علیه السلام، این خطبه را بعد از جنگ جمل ایراد فرموده‌اند، جنگی که محرّک اصلی آن زنی به نام عایشه دختر ابوبکر بود و در آن جنگ خون عده بی‌شماری بی‌گناه بر زمین ریخت. این جنگ به سبب موضع انفعالی و احساساتی عایشه نسبت به امیرالمؤمنین‌علیه السلام درگرفت و تعدادی از اصحاب نیز که با حضرت دشمنی داشتند و خیال قدرت را در سر می‌پروراندند او را کمک و تشویق کردند. موقعیّت و منزلت عایشه به سبب آن‌که همسر رسول خداصلی الله علیه وآله بود در نزد عموم مردم بسیار بزرگ شمرده می‌شد. و این منزلت سرچشمه تأثیر بر عامه مردم بود. ثانیاً: عارف کامل، علامه تهرانی‌رحمه الله می‌نویسد: «زن باید همانند مرد پیوسته راه تقرّب را بپیماید و آن وقتی است که دوش با دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند. و این فقط در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر بدهد. این زن قرین رحمت خداست که حائض نیست و اجازه رکوع، سجود و قیام و طهارت به وی داده شده است. و اجازه صیام به وی داده شده است. بنابراین، باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند تا در کاروان انسانیّت و حرکت به سوی معبود و محبوب و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان و پویندگان به سوی حرم و حریم امن و امان او با مردان هم آهنگ باشند. حائض شدن زنان موقعی است که در این کاروان نشسته‌اند و از حرکت افتاده و متوقّف گشته‌اند. بنابراین اصل در زنان عبادت است یعنی اصل در زنان حمل و رضاع است. حیض زنان خلاف اصل است؛ یعنی عدم حمل و عدم رضاع خلاف است. این حقیر روزی با یکی از پزشکان حاذق و بصیر و متعهّد که سخن از این موضوع به میان آمده بود گفتم: سلامت و سعادت زن در این است که یا حامله باشد و یا بچه در زیر پستان خود داشته باشد. قدری تأمل کرد و گفت: آقا، این گفتار مطابق آخرین نتیجه کنگره‌های پزشکی است که امسال در آمریکا در همین موضوع قرار داده‌ام. آن‌گاه گفت: طبق آخرین مدارک و آمار اخیر، دخترانی که قبل از هجده سال بچه بزایند سرطان پستان نمی‌گیرند، و هر چه دیرتر بچه بزایند درصد خطر تهدید سرطان پستان در آنان زیاد می‌شود، تا چون از بچه زاییدنشان سی سال بگذرد خطر سرطان پستان به نحو مضاعف بالا می‌رود».(۵۴)

۴ – زن و نقصان سهم ارث

امیرمؤمنان‌علیه السلام درباره زنان می‌فرماید: «انّ النساء نواقص الایمان، نواقص الحظوظ... و امّا نقصان حظوظهنّ فمواریثهنّ علی الأنصاف من مواریث الرجال...»؛(۵۵) «ای جماعت مردم! همانا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث و نقصان عقل می‌باشند... و امّا نقصان بهره آن‌ها، به همین جهت است که ارث آنان نصف ارث مردان است...». اشکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد. پاسخ: در این باره به نکاتی چند تذکّر می‌دهیم تا کسی گمان نبرد که در این موضوع به زن ظلم شده است: ۱ – عمده مخارج زندگی مشترک بر عهده مرد است؛ از قبیل: نفقه عیال، اعم از مسکن و لباس و خورد و خوراک. مهریه به

عهـده شوهر است. دیه خطایی بر عهـده اقوام مرد قاتل است و بر زنان توزیع نمی گردد. و نمونه‌هایی دیگر از مخارج سـنگین که بر دوش مرد سـنگینی می کنـد و اقتضـای منبع مـالی عظیمی را می‌نمایـد. مخـارجی که غـالب زنان به آن مبتلا نیسـتند. ۲ – بایـد توجه داشت که زن هماننـد مرد همراه بـا تمـام طبقـات ارث، حضـور حقوقی دارد و در تمـامی مراتب طبقه‌بنـدی شـده سـهم خود را اخذ می کند. ۳ – این طور نیست که سـهم زن از ارث دائمـاً کمتر از مرد باشـد بلکه گـاهی بـا مرد مسـاوی است و گـاهی کمتر از آن و زمانی نیز بیشتر از سـهم مرد می‌باشـد. مواردی را که زن همتای مرد ارث می‌برد عبارتنـد از این که میّت فرزنـد داشـته باشد با پدر و مادر، که در این صورت سهم هر کدام از پدر و مادر ۱۶ است. و مورد دیگر: برادر و خواهر مادری میّت است که به اندازه مساوی ارث می‌برند. و اما موردی که زن کمتر از مرد ارث می‌برد مانند دختر که کمتر از پسـر ارث می‌برد. امّا موردی که سهم زن بیش از سهم مرد می‌باشـد ماننـد موردی که میّت غیر از پـدر و دختر وارث دیگری نداشـته باشد که در این مورد ۱۶ برای پـدر است و بقیه برای دختر می‌باشد.

۵ – زن و نقصان عقل

حضـرت امیرالمـؤمنین‌علیه السـلام در مـذمت زنـان می‌فرماینـد: «معاشـر النـاس! انّ النسـاء نواقص الایمـان، نواقص الحظوظ، نواقص العقول،... و امّا نقصان عقولهنّ فشـهادهٔ امرأتین کشـهادهٔ الرجل الواحد...»؛(۵۶) «ای جمـاعت مردم! همانـا زنان دارای نقصان ایمان، نقصان بهره‌ها [ارث] و نقصان عقل می‌باشـند... و امّا نقصان عقول آن‌ها، به همین جهت که گواهی دو زن هماننـد گواهی یک مرد است...». اشـکال شده که این حدیث با کرامت زن سازگاری ندارد. پاسخ: اولاً: عقلی که مرد بیش از زن دارد یک فضیلت است نه معیـار فضل. توضیـح مطلب این که: عقلی که در زن و مرد متفاوت است عقل اجتماعی؛ یعنی در نحوه مـدیریت، در مسائل سیاسـی، علمی و تجربی و ریاضی است، ولی آیا می‌توان گفت: هرکس در این مسائل برتر بوده و عقلش بیشتر باشد به خدا نزدیک‌تر است؟ آیـا این عقـل مـایه تقرّب به خـداست؟ یا آن عقلی که به توسط آن خداونـد عبادت شـده و کسب بهشت می‌شود مایه تقرّب است؟ عقلی که موجب تقرّب می‌باشـد همان است که از رسول خداصـلی الله علیه وآله درباره نام‌گذاری آن به این اسم چنین آمده اسـت که: عقـل چیزی است که انسـان به وسـیله آن نیرو، غرایز و امیـال را عقـال کرده و می‌بنـدد. اگر کسـی در مسائل سیاسـی یا اجرایی عاقل‌تر و خردمندتر بود، نشانه آن نیست که به خدا نزدیک‌تر است، چه بسا همین هوش سیاسـی یا علمی او را به جهنّم بکشاند. چه بسا مردی در علوم اجرایی بهتر از زن بفهمـد امّا توان عقال کردن غرایز خویش را نداشـته باشد. هرکس بتواند بهتر از دیگری غرایز را در هم بکوبـد و امیال نفسانی را تعـدیل کنـد و بهشت را کسب نماید او به معنای حقیقی عاقل‌تر است. پس اگر تفاوتی هست در مسـائلی است که سود و زیان نـدارد. ثانیاً: روایات درصـدد تعریف جایگاه واقعی و تکوینی زن است؛ زیرا همان‌گونه که گفتیم زن به جهت شاکله وجودی که دارد برخی شـغل‌ها و کارها از او برداشته شده است. پس نقص عقل زن نتیجه غلبه ملکاتی است که در سرشت او به ودیعت گـذارده شده است و با موقعیت او در به حرکت درآوردن جامعه تأثیر دارد. و این منجرّ به نقص ذاتی عقل زن نیست، بلکه به جهت ضـرورت اجتماعی، زن احتیاج به تعقّل این‌گونه امور ندارد. زن به لحاظ موقعیت اجتماعی که دارد عقلش در اداره امور کشور و جنگ و قضاوت و... ناقص است، گرچه در مورد دیگر وظایف الهی که بر عهـده او گذارده شده عقلش در حدّ خود کامـل می‌باشـد. ثالثـاً: این روایت به قرینه ذیـل آن که شـهادت و گواهی دو زن را برابر بـا یک مرد می‌دانـد اشاره به این نکته دارد که زن به جهت غلبه عاطفه و احساساتی که دارد ممکن است که نتواند درست مطلب را تشـخیص دهد لذا شاهد دیگری لازم است بر خلاـف مرد. رابعـاً: این کلام از حضـرت در ضـمن خطبه‌ای است که بعـد از جنگ جمل ایراد شـده است و معلوم است که حضـرت دسـته خاصّ‌ی از زنـان را مورد سـرزنش قرار داده است؛ زیرا مـا در بین زنـان افرادی هماننـد حضـرت زهراعلیهـا السـلام و خدیجه کبری و امّ‌سـلمه و دیگران را داریم که از زنان صالحه اسلامند. خامساً: مضافاً به این‌که در سند این روایت نیز مناقشه شده و

تنها از مصادر اهل سنت نقل شـده است. سادساً: عقل بر دو قسم است: الف) عقل معاد؛ که در روایات درباره آن گفته شده که «ما عبـد به الرحمـان و اکتسب به الجنان» و در این جهت مرد بر زن برتری نـدارد. ب) عقل معاش؛ که مرد به جهت وظیفه اجتماعی که دارد بایـد اضافه‌ای در عقل داشـته باشد. سابعاً: در مقایسه این حدیث با احادیث دیگر نیز به احادیث مخالفی دست می‌یابیم. از امام علی‌علیه السلام حدیث دیگری نقل شده است که کلام نهج البلاغه را تقیید می‌کند: حضـرت فرمود: «ایّاک و مشاورة النساء الاّ من جُرّبت بکمال عقل»؛(۵۷) «از مشورت با زنان بپرهیزیـد مگر زنانی که کمال عقل آنان آزمایش شـده باشد.» بنابراین، احادیث نقص عقل زنان با این‌گونه احادیث نسبت اطلاق و تقییـد را پیـدا می‌کند و کلیّت احادیث نقص عقل از میان می‌رود و نتیجه این می‌شود که کلام حضرت‌علیه السلام در نهج البلاغه درباره همه زنان نیست و مواردی استثنا دارد.

۶ – عقل زن در جمال او است

در برخی از روایـات چنین آمـده که حضـرت علی‌علیه السـلام فرمود: «عقول النسـاء فی جمـالهنّ و جمال الرجال فی عقولهن»؛(۵۸) «عقول زنان در جمالشان و جمال مردان در عقولشان است.» اشـکال شـده که این حـدیث نیز با کرامت زن سازگاری نـدارد. پاسخ: اولاًـ این روایت یـک امر دسـتوری نیست بلکه امر تعریفی است. ثانیـاً: مقصود از عقل در این روایت، عقل نظری است نه عقلی که توسـط آن خداونـد رحمـان عبـادت می‌شـود. در چنیـن عقلی جمـال زن و مرد هر دو در آن است که به توسط آن عقـل، خـداوند رحمـان عبادت می‌شود و بهشت را کسب می‌نماینـد. خداونـد متعال می‌فرمایـد: « أَ تَأْمُرُونَ النّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَـكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»؛(۵۹) «آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنیـد، امّا خودتان را فراموش می‌نماییـد.» از این آیه اسـتفاده می‌شود که عقلی در انسان وجود دارد که انسان را به کار خیر دعوت می‌کنـد و در این زمینه مرد و زن را از هم جـدا نکرده و بین این دو فرقی نمی‌گذارد.

۷ – گواهی زنان

از جمله احکام اسـلام که مورد هجوم افراطیون قرار گرفته، مسأله شـهادت و گواهی زنان در دعاوی کیفری است. یکی از افراطیون در این زمینه می‌گویـد: «در مسائـل کیفری، زن گـاهی اصـلاً به حسـاب نمی‌آیـد و آن جرمی است که تنهـا با شـهادت مردان ثابت می‌شود. ماده ۷۴ قانون مجازات اسـلامی در این باره می‌گویـد: زنا چه موجب حـدّ جلد (شـلاق) و چه موجب حدّ رجم (سـنگسار) باشد با شـهادت چهار مرد عادل یا سه مرد عادل و دو زن عادل ثابت می‌شود، در چنین موردی شهادت زنان به تنهایی جرم را ثابت نمی‌کند. ماده ۷۶ قانون مجازات اسـلامی این طور می‌گوید: شهادت زنان به تنهایی یا به انضمام شهادت یک مرد عادل زنا را ثابت نمی‌کند بلکه در مورد شـهود مذکور حدّ قذف جاری می‌شود».(۶۰) پاسخ: در چند مورد شهادت زنان مورد قبول نیست: ۱ – مورد اجماعی؛ این مورد در جرایم غیر مربوط به حقّ الناس به جز زنا است؛ زیرا حکم خداونـد در باب حـدود بر این است که به کمترین بهـانه‌ای حـد اجرا نگردد، و تضـییق دایره شـهود در مورد زنـان یکی از طرق دست‌یابی به این هـدف است. ۲ – موارد اختلافی؛ در برخی موارد فقها بحث دارند که شـهادت زن پذیرفته است یا نه؟ نظر مشـهور فقها در مواردی چون دعوای وکالت، وصیّت، نسب، ثبوت هلال، و دعوای طلاق، بر عـدم پـذیرش شـهادت زن است. و نیز فقهـا در مورد دعـاوی مربوط به قصـاص به جهت اختلاف روایات اختلاف نظر دارنـد. و مورد دیگر از موارد اختلاف دعاوی مربوط به نکاح است، که اغلب فقها به پذیرش شـهادت زنان در نکاح فتوا داده‌اند.(۶۱) ۳ – موارد ضـمیمه شـهادت مردان به زنـان؛ در برخی از موارد است که گواهی زنان همراه با ضـمیمه شـدن گواهی مردان مورد قبول است، که عبـارت است از: الف) زنـا؛ مشـهور فقها گواهی زنان را برای اثبات آن به صورت مستقل کافی

نمی‌داننـد، بلکه بـا شـهادت سه مرد و دو زن، مجـازات سـنگسار و بـا شـهادت دو مرد و چهـار زن فقط مجازات شـلاق در زنا ثابت می‌گردد. در این مـورد صـاحب جواهر ادعـای نفی خلاـف کرده است.(۶۲) و ایـن بـه جهت خصوصـیتی است که در مـورد حفظ حیثیّت افراد در زنـا مورد نظر شارع است. ب) شـهادت در امور مالی؛ در امور مالی یا در اموری که مقصود آن مال باشـد، شـهادت زن به تنهـایی کـافی نیست. و برخی علی رغم این‌که در مورد اثبـات دعاوی مالی با یک شاهـد مرد و قسم مـدّعی محـدودیّت‌هایی قائل شده‌انـد ولی در مورد اثبات دعاوی مالی با دو شاهـد زن و یک مرد تردیـد نکرده و پذیرفته‌اند،(۶۳) زیرا دو شاهـد زن و یک مرد را بیّنه شـرعیه گوینـد. مسـتند این حکم علاوه بر روایات متعدد، آیه شـریفه قرآن است. خداوند متعال می‌فرماید: « یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَـدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَـمًّی فَاکْتُبُوهُ وَلْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَلْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَلْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلا ـ یَبْخَسْ مِنْهُ شَـیْئاً فَإِنْ کـانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَـفِیهاً أَوْ ضَـعِیفاً أَوْ لا ـ یَسْـتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَـدْلِ وَاسْتَشْـهِدُوا شَـهِیدَیْنِ مِنْ رِجـالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَـداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْـداهُما فَتُـذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری ..»؛(۶۴) «ای کسانی که ایمان آورده‌ایـد! هنگامی که بدهی مدت‌داری [به خاطر وام یا داد و سـتد] با یکدیگر پیدا می‌کنید، آن را بنویسـید. و باید نویسـنده‌ای از روی عدالت، [سـند را] در میان شـما بنویسد. و کسـی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند. پس باید بنویسد. و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کنـد و از خـدا که پروردگـار اوست بپرهیزد، و چیزی را فروگـذار ننمایـد. و اگر کسـی که حقّ بر ذمه اوست، سـفیه [یا از نظر عقل ضعیف [و مجنون است، یا [به خاطر لال بودن توانایی بر املا کردن را نـدارد، باید ولیّ او [به جای او] با رعایت عدالت، املا کند. و دو نفر از مردان [عـادل خود را [بر این حق شاهـد بگیریـد، و اگر دو مرد نبودنـد، یـک مرد و دو زن، از کسـانی که مورد اطمینان و رضایت شـما هسـتند را انتخاب کنیـد [و این دو زن، بایـد با هم شاهد قرار گیرند] تا اگر یکی انحراف یافت، دیگری به او یادآوری کند...». در پاسخ به این پرسـش که چرا در دعاوی مالی، دو شاهد زن مورد نیاز است برخی از مفسّرین به ذیل آیه تمسّک کرده‌اند آنجا که می‌فرماید: « أَنْ تَضِلَّ إِحْدهُما فَتُذَکِّرَ إِحْدهُمَا الْأُخْری تا اگر یکی از آن دو زن موضوع شهادت را فراموش نمود دیگری او را یـادآوری کنـد. کلمه «فتـذکّر» به اعتقاد اکثر مفسـرین در مقابل «نسـیان» است.(۶۵) فیض کاشانی می‌گویـد: «و هـذه علّـهٔ لاعتبار العدد»(۶۶) یعنی جمله مذکور در آیه شـریفه علت لزوم تعدّد شـهود زن را که همان نسیان باشد بیان نموده است. طبرسی در تحلیل آیه مذکور می‌گوید: «لانّ النسیان یغلب علی النساء اکثر ممّا علی الرجال»،(۶۷) زیرا فراموشی بر زنان بیش از مردان عارض می‌شود. حافظه زنان از دیـدگاه روان‌شـناسان؛ مسأله فراموشـی در حافظه زنان در هنگام ادای شـهادت از نظر روان‌شـناسان قابل توجیه است؛ زیرا از دیدگاه روان‌شناسی، فراموشی حافظه با میزان احساسات و هیجانات فرد، رابطه مستقیم دارد. هر قدر شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی واقع گردد به همان نسبت حوادث و وقایعی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقـل آن دارد. یک روان‌شـناس قضایی می‌گویـد: «یک شـیء یا موضوع که در ذهن ما انعکاس شدیـد هیجانی با صـبغه کراهت ایجاد می‌کند مخصوصاً می‌تواند موجب تسـهیل یا تسـریع در انصراف توجه ما شود».(۶۸) یکی دیگر از روان‌شـناسان می‌گوید: «... نتایـج تحقیقات حاکی از آن است که هیجان می‌توانـد بر بازیابی از حافظه درازمـدت حدّاقل از چهار راه مشـخص اثر بگذارد... در برخی از موارد هیجان‌های منفی مخلّ با زیابی می‌شوند».(۶۹) برخی روان‌شناسان موضوع ارتباط فراموشی حافظه و هیجانات روحی را بر روی مجموعه‌ای از دانش‌آموزان آزمـایش نموده‌انـد، بـدین ترتیب که آن‌هـا را وا داشـتند تـا هیجان‌هـای بی‌معنی را به خـاطر بسـپارند، سـپس آنان را آزمودند. پس از آن ناگهان در اطاقی که دانش‌آموزان نشسـته بودند وضع وحشـتناکی ایجاد کردند. بدین صورت که تخته‌ای از سـقف افتاد و صدای تیری شـنیده شد و چراغ‌ها خاموش شد. وقتی چراغ‌ها روشن شد دوباره دانش‌آموزان را امتحـان کردنـد تا مشاهـده نماینـد چه مقـدار از کلماتی که یاد گرفته بودنـد، به یادشان مانـده است. دیـده شـد که در اثر هیجانات شدیـدی که در آن‌هـا ایجـاد شـده بود یـادآوری آن‌هـا در مورد آنچه که به خاطر سپرده بودنـد آشـکارا کاهش یافته است.(۷۰) به

اعتقـاد برخی از روان‌شـناسان، یکی دیگر از علـل فراموشـی حـافظه اشـخاص «شـرم و حیا و عفت» است که این عامل هماننـد عامل احساسـات و عواطف ناشـی از حوادث در زنـان به مراتب بیشـتر از مردان یـافت می‌شود.(۷۱) گرچه این دو عامـل در وجـود زن از نعمت‌های الهی است که خداونـد به ودیعت نهاده است و می‌توانـد در رشـد و ترقّی او تأثیرگـذار باشـد، و در قوام جامعه و تحکیم نظام خانواده نیز تأثیر بسزایی دارد. ۴ – قبول شهادت دو زن با قسم مدّعی؛ لازم به ذکر است که در امور مالی با دو شاهد زن بدون گواهی مردان و فقط با ضـمیمه قسم مدّعی پذیرفته است.(۷۲) و در این مورد صاحب جواهر ادعای شـهرت قوی کرده است.(۷۳) و کلام شـیخ طوسـی‌رحمه الله در مبسوط نیز اشـعار بر اتفاق امامیه بر این مسأله دارد، و قول به عـدم قبول را به اکثر اهل سـنت نسـبت داده است.(۷۴) صـاحب جواهر معتقـد است که مسـتفاد از نصوص آن است که اساسـاً در کلیه دعاوی مربوط به حقّ الناس (اعم از حقوق مالی و غیر مالی ماننـد حق قصاص، وصایت، وکالت و امثال آن) شـهادت دو مرد با قسم مدعی و به تبع آن گواهی دو زن و یک مرد یا گواهی دو زن و قسم مدعی پذیرفته است، مگر در موارد استثنایی که با دلیل خاص مثل اجماع خارج است.(۷۵)

۸ – زن و جهاد

از مجمـوعه روایـات اسـلامی اسـتفاده می‌شـود که جهـاد و جنـگ از زن برداشـته شـده است، برخی این حکم را منشأ نقص در زن می‌داننـد در حـالی که این چنین نیست؛ زیرا: اولاًـ جهـاد بـا مقتضـی و شاکله وجودی و جسـمانی زن سازگاری نـدارد، و لـذا از او خواسـته نشـده است. ثانیاً: ظاهر عبارات علما عدم وجوب و سـقوط است نه این‌که شـرکت زنان در جهاد حرام باشد. ثالثاً: برای زن حرب و جنگی قرار داده شـده که در آن بـا مرد شـریک است و آن رفتن در محراب عبـادت و مبـارزه بـا نفس امـاره است. محراب یعنی محلّ جنـگ، و محراب عبـادت محـل جنگ و نماز، جنگ بین جنود عقل و جهل است. خداونـد متعال درباره حضـرت مریم می‌فرماید: « فَنادَتْهُ الْمَلائِکَهُ وَهُوَ قائِمٌ یُصَلِّی فِی الْمِحْرابِ»؛(۷۶) «پس ملائکه او را ندا دادند در حالی که او در محراب نماز ایستاده بود.» رابعاً: اگر اشـتغال به نبرد و جنگ در جبهه از زنان برداشـته شـده، ولی شـرکت آنان در جنگ به جهت کمک‌رسانی و مـداوا برداشـته نشـده است همـان‌گونه که در برخی از جنگ‌هـای رسول خداصـلی الله علیه وآله زنـان در این زمینه حضور فعـال داشـته و برخی از یـاران امـام زمـان‌علیه السـلام نیز از زناننـد که در این زمینه از آنـان اسـتفاده می‌شود. علامـه طباطبایی‌رحمه الله می‌فرمایـد: «اجازه نـدادن به زن برای شـرکت در جهاد تنها در مورد جنگ و قتال است نه این‌که او از مطلق حضور و کمک کردن در امور منع شده باشد».(۷۷) علامه حلّی‌رحمه الله می‌فرمایـد: «یجوز اخراج النساء للانتفاع بهنّ»؛(۷۸) «جـایز است که زنان را برای نفع بردن در جبهه بـا خود همراه برنـد.» او نیز در جـای دیگر آورده است: «و لو اخرج الامـام معه العبیـد بـاذن سـاداتهم و النسـاء و الصبیـان جـاز الانتفاع بهم فی سـقی الماء و الطبـخ و مداواهٔ الجرحی. و کان النبیّ یخرج معه امّ سـلیم و غیرها من نساء الانصار»؛(۷۹) «و اگر امام با خـود بردگـان را بـه اذن صاحبانشـان و زنـان و کودکـان را همراه ببـرد جـایز است که از آنـان در آب دادن و پخت و پز و مـداوای مجروحـان بهره گیرد. و پیامبرصـلی الله علیه وآله همیشه بـا خـود ام سـلیم و دیگر زنـان را به جنـگ می‌برد.» شـیخ طوسـی‌رحمه الله می‌فرمایـد: «و کان النبیّ‌صـلی الله علیه وآله یحمل معه النساء فی الغزوات»؛(۸۰) «همیشه پیامبرصـلی الله علیه وآله با خود زن‌ها را در غزوات می‌آورد.» خامساً: اگر از زن، جهاد و جنگ با مشـرکان برداشته شده است این در جنگ‌های ابتدایی است نه جنگ‌هایی که حکم دفـاع را دارد؛ زیرا در این نوع جنگ‌هـا شـرکت زن و مرد به مقـدار کفایت واجب است. البته در صورتی که تعـداد مردها در آن جنگ‌ها کفایت نکنـد. سادساً: در مقابل جهاد و جنگ متـداول که از زنان برداشـته شده جهاد دیگری برای آن‌ها قرار داده شده کـه می‌تـوان خلأـ فضـیلتی را از این بخش برای زنـان جـبران کرد. شـیخ کلینی‌رحمه الله در روایـتی نقـل کرده که جهـاد زن خـوب شوهرداری کردن است.(۸۱) و نیز از امیرالمؤمنین‌علیه السـلام نقـل شـده که فرمود: «... و جهاد المرئهٔ ان تصبر علی ماتری من أذی زوجها و غیرته»؛(۸۲) «و جهاد زن آن است که بر آنچه از اذیت و آزار و غیرت مرد خود می‌بینـد صبر کنـد.» از پیامبرصـلی الله علیه

وآله سؤال شد: آیا برای زنان نیز جهاد است؟ حضرت فرمود: آری، جهادی که در آن قتال نیست: و آن حج و عمره است.(۸۳)

۹ – زن و اجتماع

توضیح

امیرمؤمنان‌علیه السلام در سفارشاتشان به امام حسن‌علیه السلام می‌فرماید: «... اگر می‌توانی کاری کنی که همسرت غیر از تو کسی را نشناسد پس چنین کن».(۸۴) ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» روایت کرده است که پیامبرصلی الله علیه وآله از فاطمه‌علیها السلام پرسید: «بهترین چیز برای زن چیست؟» حضرت عرض کرد: «این‌که مردی را نبیند و مردی نیز او را نبیند». پیامبرصلی الله علیه وآله ایشان را در بر گرفت و فرمود: «فرزندی که پاره تن من است».(۸۵) علامه حسینی تهرانی‌رحمه الله می‌فرماید: «به طور استثنایی و به عنوان ثانوی زن حق دارد صدای خود را بلند کند و در برابر مردان پرخاش خود را از ظالم در ظلمی که به وی رسیده است جهراً و علناً اعلام نماید، نه آن‌که هر وقت و همه جا و به هر شرطی می‌تواند در میتینگ‌ها شرکت کند و خطبه بخواند و دوش به دوش مردان قدم بردارد. این عمل خلاف اسلام است و خلاف بنیه و سازمان فطری و خلقی زن و خلاف مصالح و عوائد او است. بلند نمودن زن صدای خود را در شرایط عادی در میان مردان، در سخنرانی‌ها و شرکت در مجالس و محافل مردان و یا مجالس و محافلی که در آن زن و مرد وجود دارد خلاف نصوص صریحه وارده در اسلام است... اگر خطبه خواندن و سخنرانی نمودن زن در شرایط عادی هم جایز بود، پس چرا همین دخت پیامبرصلی الله علیه وآله صدیقه کبری فاطمه زهراعلیها السلام در زمان حیات پدرش رسول خداصلی الله علیه وآله یک سخنرانی هم در مسجد نکرد؟! چرا در مسجد و غیر مسجد مجلس درس تشکیل نداد؟ و برای همه اصحاب اعمّ از مرد و زن تفسیر قرآن و سیره پدرش را بیان نکرد؟ چرا او و نه غیر او از زنان مدینه در میان آن‌ها و نه از زنان مکه و نه از زنان کوفه و بصره دیده نشد؟!...».(۸۶) این گونه شبهات در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله نیز مطرح بوده و حضرت با جمله‌ای کوتاه به این نقدها و اشکالات پاسخ داده است: سیوطی در «درّ المنثور» از بیهقی به این مضمون نقل می‌کند که روزی رسول خداصلی الله علیه وآله در جمع یاران و اصحابش نشسته بود. اسماء دختر یزید انصاریه یکی از زنان انصار به حضور پیامبر رسیده و عرض کرد: من نماینده تمام زنان هستم به سوی شما. این سؤال تنها سؤال زنان انصار و زنان مدینه نیست بلکه سؤال همه زن‌ها است و هیچ زنی در مشرق و یا مغرب نیست مگر این‌که وقتی سخن مرا بشنود آن را می‌پذیرد، پس من در حقیقت نماینده همه زنان عالم هستم؛ زیرا شما پیامبر همه جوامع بشری اعم از زن و مرد هستید... او گفت: پدر و مادر و جان خودم به فدای تو! خداوند عزّوجلّ تو را به سوی مردان و زنان هر دو دسته مبعوث کرده است ما نیز به تو و خدایت ایمان آورده‌ایم... چرا باید ما زن‌ها محصور و خانه‌نشین و مایه دفع شهوات شما و حامل فرزندان شما مردان باشیم، و حال آن‌که شما مردان بر ما به شرکت در نماز جمعه و جماعات و عیادت مریضان و حضور در تشییع جنازه‌ها و حجّ مکرّر و بهتر از همه جهاد در راه خدا فضیلت داده شده‌اید؟ هر گاه یکی از شما برای به جا آوردن حج یا عمره یا جهاد از خانه خارج می‌شود ما هستیم که برای شما اموالتان را حفظ می‌کنیم ولی ما زن‌ها با شما مردان در هیچ یک از این فضیلت‌ها شریک نیستیم؟ پیامبرصلی الله علیه وآله تمام رخ رو به اصحاب خود کرد و فرمود: «آیا سؤال زنی را تا کنون بهتر از این زن در امرش شنیده‌اید؟ اصحاب عرض کردند: ما گمان نمی‌کردیم که زن از این گونه مطالب مطلع باشد. آن‌گاه پیامبرصلی الله علیه وآله رو به آن زن کرد و فرمود: خوب درک کن ای زن و به زن‌های دیگر نیز اعلان کن که خوب شوهرداری زن برای همسرش و طلب خوشنودی او و دنبال کردن موافقت و رضایت او معادل تمام آن فضایلی است که برای مردها ذکر کردی. آن زن در حالی که «لا اله الاّ اللّه» می‌گفت به میان زنان قوم خود بازگشت».(۸۷)

زن و پرورش فرزند

علم اثبات کرده است: مادری در زنان ضرورتی حیاتی برای جسم و بدن زن است و احساس مادری از نظر روانی لذت بخش‌ترین بخش زندگی زنانه است، که زندگی آنان را با معنا و مفهوم می‌سازد، و عشق مادری کانون همه عشق‌ها است، و تهی ساختن زن از این احساس، انکار برخی از کیان و هستی اوست. این نیز ثابت شده است که فرزندانی که در دامن مادر تربیت نشوند ناقص‌اند، اعتماد به نفس ندارند، و از کارآیی لازم نیز برای جامعه بشری برخوردار نیستند. نیز ثابت شده است که بازده اقتصادی این افراد کاهش می‌یابد. همچنین ضرورت تشکیل خانواده و آثار و نقش سازنده آن در مرد و زن و فرزندان از نتایج یافته‌های علمی است. از این رو، گرچه مدرنیسم برای فروپاشی خانواده گسترده و سنّتی کوشید، لیکن موفقیّتی چندان به دست نیاورد، بلکه دچار پیامدهای ویرانگر اجتماعی نیز گردید، و پست مدرنیسم شتابزده به خانواده سنتی روی آورد و آن را معیار سامان بخشی به وضع نابسامان جامعه‌های انسانی دانست. بنابراین، نظریه مردنمایی زنان و همانندسازی رفتاری با مردان به معنای سلب شخصیّت واقعی زن و ارزش والای اوست.

زن، محور خانواده

اهمیّت خانواده بر کسی پوشیده نیست، محوریت و نقش حیاتی و زیربنایی آن در تربیت نسل، سامان‌بخشی به فکر و اعصاب افراد خانواده و از آن جمله مرد، و تشکیل هسته اصلی جامعه، روشن است. حتّی برخی از نویسندگان که به زندگی انسان، ماشینی می‌نگرند و از مادرهای سفارشی و پدر و مادرهای بیولوژیک و والدین حرفه‌ای و فرزندان ساخته دستگاه و ماشین، سخن می‌گویند،(۸۸) نتوانسته‌اند نگرانی خود را از تلاشی خانواده، به عنوان هسته اصلی جامعه و تمدن بشری، پنهان دارند: «از هم پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهادهای عصر موج دوم هستیم. امروز کراراً شنیده می‌شود که در آینده خانواده از هم می‌پاشد، یا این‌که «خانواده» مهم‌ترین مسئله روز است... در سال‌های اخیر به قدری طلاق و متارکه در خانواده‌های هسته‌ای اتفاق افتاده که امروز از هر هفت کودک آمریکایی یک نفر تحت سرپرستی یکی از والدین قرار دارد، و در نواحی شهری این رقم بالاتر است؛ یعنی به یک نفر از چهار نفر می‌رسد...».(۸۹) «اکثر دانشمندان... خانواده را مهم‌ترین نهادی دانسته‌اند که جامعه و کودک را تغذیه و پرورش می‌دهد، و خانواده در سلامت و عدم سلامت، در شرافت و انحراف، در سازگاری و انحراف کودک نقش اساسی... دارد... کودک نخستین و اساسی‌ترین درس‌های زندگی را در این نهاد کسب می‌کند... فداکاری، محبّت، عشق، آداب و رسوم، مراسم فرهنگی و دینی، وظایف و مسئولیت‌پذیری را در خانواده می‌آموزد... محیط خانواده در تشکیل شخصیت کودک و نوجوان مؤثر می‌باشد... تأمین سلامت فردی و اجتماعی بدون در نظر گرفتن نقش خانواده... امکان‌پذیر نمی‌باشد... خانواده می‌تواند عامل سازنده کودک در زمینه جسمی، روانی، عاطفی، ذهنی و... باشد یا عامل نابودی و ویرانی او».(۹۰) برخی از کارشناسان و جامعه شناسان نظام‌های صنعتی، متلاشی شدن خانواده را در نظام‌های صنعتی امروز از علل اصلی نشیب‌گرایی تمدن کنونی می‌دانند. از این رو، مدرنیسم که به «خانواده هسته‌ای» می‌اندیشید و مروّج آن بود، مورد انتقادهای کوبنده و اصولی پست مدرنیسم واقع شد، و دیگر بار گرایش‌ها به سوی خانواده گسترده و سنّتی قرار گرفت، و سامان‌یابی جامعه‌های صنعتی را در این گرایش دانست. «دکتر ایروین گرین برگ، پروفسور روان‌پزشک در دانشکده پزشکی آلبرت انیشتین، معتقد است": مردم در پی ساختاری با ثبات ازدواج خواهند کرد ".طبق این نظریه، خانواده همچون ریشه‌ای است که فرد هر جا می‌رود، آن را با خود می‌برد، و به مثابه لنگرگاهی است که

انسان را در برابر طوفان تغییرات محفوظ نگاه می‌دارد. خلاصه کلام آن‌که محیط پیرامون هر چقدر ناپایدارتر و تازه‌تر بشود، اهمیّت خانواده بیشتر خواهد شد».(۹۱) «... به هر حال آنچه از خلال همه این تغییرات رخ می‌نماید و اهمیّت همه آن‌ها را ناچیز می‌کند، و در محاقی فرو می‌برد، چیز بسیار ظریف و لطیفی است؛ در کارها و اعمال انسان آهنگی پنهان وجود دارد که در آن باره بحث چندانی نکرده‌اند، و از گذشته‌ها تا کنون همچون یکی از نیروهای متعادل کننده در جامعه به انسان خدمت کرده است و آن دورِ خانواده است... این دور، آن چنان قدمتی دارد، به قدری خود به خود و خودکار عمل می‌کند و چنان نظم پر صلابتی دارد که مردم آن را همچون امری مسلم و بدیهی دانسته و در آن باره پرسشی نکرده‌اند... این سلسله وقایع خانوادگی پی‌درپی و قابل پیش‌بینی به تمام انسان‌ها از هر قبیله و جامعه‌ای احساس تداوم و داشتن پایگاه و جایگاهی در طرح ناپایدار امور اعطا می‌کند. دور خانواده در هستی انسان، همواره یکی از پایه‌های حفظ سلامت روانی به شمار می‌رود».(۹۲) در مقدمه کتاب «به سوی تمدن جدید» نیز آمده است: «از سوی دیگر تافلر معتقد است که یکی از مهم‌ترین پدیده‌های موج سوم، بازگشت دوران اقتدار و احترام و اهمیّت خانواده است؛ زیرا در موج دوم (تمدن صنعتی) نهاد قدرتمند «خانواده» رو به زوال گذاشت و تمام آنچه طی دوران موج اول از ویژگی‌های خانواده محسوب می‌شد از دستش رفت. به این ترتیب که: بیماران را به جای پرستاری در منزل، روانه بیمارستان‌ها کردند؛ کودکان به مدرسه و مهد کودک رفتند؛ سالخوردگان را به خانه سالمندان فرستادند؛ و زوج‌ها وقت خود را بیشتر در میهمانی و رستوران و تفریحگاه‌های گوناگون گذراندند. و لذا آنچه از خانواده باقی ماند فقط پیوندهای عاطفی بود که البتّه می‌توانست به آسانی قابل گسستن باشد. امّا موج سوّم مجدداً خانواده را احیا می‌کند و اختیارات و قدرت‌های گذشته را به خانه و خانواده بازمی‌گرداند. به این ترتیب که: بسیاری با استفاده از کامپیوتر و فاکس و تلفن‌های چندکاره و سایر وسایل ارتباطی مدرن به آموزش فرزندان خود در خانه خواهند پرداخت؛ اغلب نیازهای پزشکی - حتّی جراحی‌های معمولی - را می‌توان با بهره‌گیری از کامپیوترهای رابوتیکِ متصل به مراکز پزشکی در منزل انجام داد و... نتیجه این‌که وقتی بیشتر وقت اعضای خانواده در منزل گذشت، روابط عاطفی نیز استحکام خواهد یافت و اهمیّت و اقتدار خانواده به مراتب بیش از آن خواهد شد که در موج دوم وجود داشت یا دارد».(۹۳) «برای من، به دلایلی که قبلاً گفتم، هیچ کدام از آن‌ها کانون اصلی جامعه فردا نخواهد بود، بلکه در واقع این خانه است که مرکز تمدن آینده می‌شود. به اعتقاد من، خانه در تمدن موج سوم از اهمیّت شگفت‌انگیز و تازه‌ای برخوردار خواهد شد. رواج شیوه تولید برای مصرف، گسترش کلبه الکترونیک، ابداع ساختارهای جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه‌زدایی شده، همه این‌ها به بازگشت خانه به عنوان واحد مرکزی جامعه فردا اشارت دارند. واحدی که وظایف اقتصادی، بهداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش».(۹۴) زن در خانواده، همراه با بسیاری نقش‌های پیدا و ناپیدای دیگر دو نقش اصلی دارد، که در این ارزیابی، به دو نقش محوری اشاره می‌شود: ۱ - زن در خانه، سازنده مجدد شخصیت، توانایی و کارآیی مفید مرد است. آرامش و سکونی را که زن به مرد می‌بخشد با هیچ شیوه و ابزاری نمی‌توان پدید آورد. به گفته ویل دورانت: «زن از آنجا که مرد خیالی سرگردان را به مرد فداکار و پای‌بست به خانه و کودکان خود تبدیل می‌سازد، عامل حفظ و بقای نوع است...».(۹۵) از این حقیقت والا در نقش‌آفرینی زنان، قرآن کریم پرده برمی‌دارد: « وَمِنْ آیاتِهِ أنْ خَلَقَ لَکُم مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدّةً وَ رَحْمَةً إنّ فِی ذلِکَ لَآیَاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُون»؛(۹۶) «و از نشانه‌های قدرت اوست که برایتان از جنس خودتان همسرانی آفرید، تا با ایشان آرامش یابید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد. در این پندها نشانه‌هایی [برای حکمت الهی است برای مردمی که تفکّر می‌کنند.» سکون، آرامش عمیقی است که مردان در کنار زنان و در آغوش خانواده می‌یابند، که در پرتو آن زندگی چون قایقی به ساحل می‌رسد، و اضطراب‌ها و نگرانی‌ها و سرگردانی‌ها از محیط اندیشه و زندگی مردان رخت برمی‌بندد. دیگر این‌که، مردان را با مسئولیت و تکلیف و ضابطه‌گرایی آشنا می‌سازد، حسّ مسئولیّت و تعهّد را به تدریج پدید می‌آورد و به باور مرد می‌دهد، و سرپرستی و مدیریت در مدار کوچکی را به او می‌آموزد. و

این موضوع بسیار ارزشمندی است که در هیچ آموزشگاهی نمی‌توان بدینسان عینی و ملموس و در عین حال انسانی و عاطفی، مدیریت و تعهدشناسی را به انسانها آموخت. بنابراین کارآیی مردان و ایفای نقش درست در جامعه و دیگر انتظارها که از مردان هست، در پرتو خانواده و در کنار همسران به فعلیت می‌رسد و شکوفا می گردد، و این نقش همسری زنان است. ۲ – دیگر نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش نیز، از مهم‌ترین نقش‌های اصولی و زیربنایی و انسان‌ساز است. رسالت مادری، دورانی طولانی دارد و زن از آغاز تشکیل نطفه در رحم، به راستی پرورش دهنده فرزند است تا دوران مدرسه؛ و در دوران بعد گرچه فرزندان استقلالی می‌یابند، لیکن همواره و تا واپسین لحظات حیات، مادران تأثیرهای اصولی بر راه و کارهای فرزندان دارند. البته نقش بسیار آشکار مادر در دوران شیرخوارگی و کودکی است. در این دوران نسبتاً طولانی، همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می گیرد و کودک به آنجا که باید برسد در همین دوران می‌رسد، و سرمایه‌های اصلی را در این دوره از مادر دریافت می کند. محیطهای آموزشی نیز بر پایه‌ای که مادر ریخته است کار خویش را استوار می‌سازند. از این رو می‌بینیم، در آیین اسلام توصیه‌های بسیاری در دوران بارداری و پس از زایمان و شیر دادن و... به مادران شده است. دستورها و راه‌کارهای فیزیکی، چون شیر دادن و تغذیه مناسب و... و راه‌کارهای روحی و تربیتی و آرامشی را که برای فرزندان باید فراهم آورند. که این‌ها همه در ایفای نقش اصلی زن و رسالت مادری، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است، و زیباترین هنرنمایی زن است؛ هنر و نقشی که جز زن کسی نمی‌تواند این نقش را با این زیبایی بازی کند. «باید زنِ تندرستی را که به کودکش شیر می‌دهد نقطه اعلای زیبایی عالم بدانیم».(۹۷) بدین جهت آموزش‌های خیرخواهانه و جانبداری‌های اصولی و انسانی از حقوق زن، باید به عظمت این بُعد از حیات زنان توجهی ژرف داشته باشد، و هیچ گاه آن را فدای برخی نقش‌های زودگذرِ اجتماعی نکند. «نبوغ در مادری همان اندازه امکان دارد که نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. درباره برابری در نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد... بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد گذاشته است...».(۹۸) در اسلام بر نقش مادری تأکیدهای فراوان شده، و در عظمت آن سخن‌ها گفته شده است، تا پیوند فرزندان با محور خانواده استوارتر گردد و نظام خانواده پاینده‌تر شود. نیز می‌نگریم که اندیشمندان دلسوز، که در اندیشه سامان‌یابی اجتماعات و تمدن بشری هستند، زنان را به اصالت نقش مادری بسیار توجه می‌دهند، و همواره تأکید می کنند که جنجال تبلیغاتی تساوی زن و مرد، مبادا زنان را از ایفای کامل نقش مادری باز دارد که این فاجعه‌ای جبران‌ناپذیر است، که در فرزندانی که مادران را در کنار خود نمی‌بینند و یا در خانواده‌هایی که با طلاق متلاشی شده است، نمونه‌های آن را بسیار می‌بینیم. «... دختران جوان برای آن‌که مادران لایقی برای پرورش فرزندان شریفی گردند، باید تعلیمات عالی بگیرند، نه به خاطر آن که دکتر یا قاضی یا استاد شوند...».(۹۹) نیز به زنان باید آموخت که نقش مادری اصولی‌ترین نقش آنان در زندگی است، و تکامل و رشد مادی و معنوی، حتّی سلامت بدنی آنان نیز در پرتو ایفای این نقش است: «... به نظر می‌آید که جنس ماده لااقل نزد پستانداران مگر بعد از یک یا چند آبستنی به کمال خود نمی‌رسد. زن‌هایی که بچه ندارند، خیلی عصبانی‌ترند و تعادل روحی و جسمی ایشان زودتر از دیگران به هم می‌خورد، زن‌ها عموماً به اهمیتی که اعمال تولید مثل برای آن‌ها دارد، واقف نیستند. در حالی که این عمل برای کمال رشد ایشان ضروری است. در این صورت منطقی نیست که توجّه زنان را از وظایف مادری منحرف سازند. نبایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشکیلات فکری و همان هدف و ایده‌آلی را که برای پسران جوان در نظر می گیریم معمول داریم».(۱۰۰) شعارهای آزادی و همسانی، نباید این رسالت مهم را لرزان و سست کند و آرمان والای مادری را در تیرگی فرو برد. همه نگرانی‌ها از آینده تمدن بشری در نظر اندیشمندان واقع گرا، بیشتر متوجه مسائل خانواده، و نقش اصولی زنان است که باید بر عهده داشته باشند، تا خانواده گسیخته نگردد و زنان با تمام وجود، به سکّان داری آن بپردازند. و مباد که زنان در میدان مردان و کارهای مردانه گام بگذارند و رسالت اصلی خویش و نقش زندگی‌ساز خود را فراموش کنند؛

رسالت و نقشی که بسیار بالاتر از انجام کارهای مردانه و تقلید از جنس مذکر است. «... هنگامی که از آزادی تبلیغ می‌کنند، بدانند که مرد ناقص شدن اهمیتی ندارد؛ بلکه مهم زن کامل بودن است... اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می‌رسد، برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است و شکست طبیعت همیشگی نیست».(۱۰۱)

۱۰ – زن و قضاوت

صاحب وسایل به سندش از امام صادق‌علیه السلام نقل می‌کند که پیامبرصلی الله علیه وآله در وصیّتی به حضرت علی‌علیه السلام فرمود: «ای علی! بر زن نماز جمعه و... و تولّی و قضاوت نیست».(۱۰۲) درباره عدم قضاوت زن گرچه برخی؛ امثال شیخ مفید در «مقنعه»، شیخ طوسی در «نهایهٔ»، ابن ادریس در «سرائر»، ابی حمزه در «غنیهٔ النزوع» و ابن سعید در «جامع الشرایع» سخنی به میان نیاورده و شرط قضاوت قاضی را ذکورت معین نکرده‌اند، ولی غالب و اکثر علمای امامیه این شرط را قبول کرده و به ادلّه‌ای از این قبیل استدلال کرده‌اند: ۱ – اجماع در مسأله ۲ – سیره عملیه مستمرّه ۳ – روایات. گرچه در برخی روایات، خدشه وارد شده و از حیث سند یا دلالت، قابل نقد و بررسی است. ولی از مجموع ادله می‌توان استفاده کرد که زن به جهاتی دیگر نیز غیر از تعبّد به نصوصات، از قضاوت کردن ممنوع شده است. اولاً: حکم قضاوت از تکالیف شاقّی است که با شاکله زن تناسب ندارد. ثانیاً: از آنجا که زن موجودی عاطفی است لذا با قرار گرفتن در مسند قضاوت سازگاری ندارد. ثالثاً: داوری بین متخاصمان نیازمند بروز در جامعه و حضور در بین مردم بوده تا تشخیص متخاصمان و تشخیص شاهدان آن‌ها ممکن باشد و این با شرایط خصوصی زن سازگاری ندارد.

۱۱ – زن و مرجعیّت

گاهی می‌پرسند که چرا زن نمی‌تواند به مقام مرجعیّت برسد؟ و آنان چه چیز از مردان کمتر دارند؟ در جواب باید بگوییم: اولاً: مرجعیّت عامه مسلمین احتیاج به رفت و آمد و دید و بازدیدهایی دارد که من حیث المجموع با شاکله و شئونات زن سازگاری ندارد. ثانیاً: مرجعیت امانت است ولی فقاهت ملک است. زن می‌تواند به مقام فقاهت برسد و دارای این ملک شود، هر چند به جهت مصالحی مرجعیت عموم به او واگذار نمی‌شود. مرجعیّتی که امانتی سخت و خطیر است.

۱۲ – زن و مهریه

یکی از سنن بسیار کهن در روابط خانوادگی بشری این است که مرد هنگام ازدواج برای زن «مهر» قائل می‌شده است؛ یعنی چیزی از مال خود را به زن یا پدر زن خویش می‌داده است. این سنت چیست؟ آیا این عمل یادگار عهدهایی است که زن مملوک مرد بوده است؟ آیا مقتضای عدالت و تساوی حقوق انسان‌ها و کرامت زن در این زمان آن است که مهریه ملغی گردد و ازدواج‌ها بدون مهر صورت گیرد؟ پاسخ: حقیقت این است که «مهر» نتیجه تدبیر ماهرانه‌ای است که در متن خلقت و آفرینش برای تعدیل روابط زن و مرد و پیوند آن‌ها به یکدیگر به کار رفته و اسلام آن را امضا کرده است. «مهر» از آنجا پدید آمده که در متن خلقت، نقش هر زن و مرد در مسأله عشق، مغایر نقش دیگری است. نوع احساسات زن و مرد نسبت به یکدیگر یک جور نیست. قانون خلقت، جمال و غرور و بی‌نیازی را در جانب زن، و نیازمندی و طلب و عشق را در جانب مرد قرار داده است، و ضعف زن در مقابل نیرومندی بدنی مرد به همین وسیله تعدیل شده است و همین جهت موجب شده که همواره مرد از زن خواستگاری می‌کرده است.

۱۳ – خواستگاری از زن

برخی می گوینـد: ازدواج در اسـلام به معنـای زن گرفتن برای مرد مطرح شـده و او به عنوان مشـتری و خریـدار تلقی گردیـده، و در مقابـل زن، نـوعی کالاـ وانمـود شـده است. این قبیـل تعبیرهـا در قوانین اجتمـاعی اثر روانی بسیار بـد و نـاگواری ایجـاد می کنـد و مخصوصـاً تعبیرات مزبور در قـانون ازدواج بر روی روابـط زن و مرد اثر می گـذارد و به مرد، ژست آقایی و مالکیّت و به زن، وضـع مملوکی و بندگی می‌بخشد. پاسخ: این‌که از قدیم الایام مردان به عنوان خواستگاری نزد زن می‌رفته‌اند و از آن‌ها تقاضای همسری می کرده‌انـد از بزرگ‌ترین عوامل حفظ حیثیت و احترام زن بوده است. خداونـد، مرد را مظهر طلب و عشق و تقاضا آفریـده و زن را مظهر مطلوب بودن و معشوق بودن. زن را مانند گل و مرد را به مانند بلبل، زن را شمع و مرد را پروانه قرار داده است. یکی از تدابیر حکیمـانه و شاهکـار خلقت است که در غریزه مرد، نیـاز و طلب و در غریزه زن، نـاز و جلوه قرار داده است. و بـدین وسـیله ضـعف جسـمانی زن را در مقابل نیروی جسـمانی مرد جبران کرده است. خلاف حیثیت و احترام زن است که به دنبال مرد بـدود؛ زیرا برای مرد قابـل تحمّـل است که از زن خواسـتگاری کنـد و جـواب رد بشـنود و آن‌گـاه از زن دیگری خواسـتگاری کنـد تـا بالأـخره زنی رضایت خود را به همسـری با او اعلام دارد، امّا برای زن که می‌خواهد محبوب و معشوق بوده و از قلب مرد سر درآورد تا بر سراسر وجود او حکومت کنـد، قابـل تحمـل و موافق غریزه او نیست که مردی را به همسـری خود دعوت کنـد و احیانـاً جواب رد بشـنود و سراغ مرد دیگری برود. این موضوع به جنس بشر اختصاص ندارد، بلکه حیوانات دیگر نیز همین طور هستند و همواره این مأموریت به جنس نر داده شـده است که خود را دلباخته و نیازمنـد جنس ماده ابراز کند. مأموریتی که به جنس ماده داده شده این است که با پرداختن به زیبـایی و لطف و با خودداری و اسـتغنای ظریفانه، دل جنس مقابل را هر چه بیشتر شـکار کنـد و او را از مجرای حساس خـودش و به اراده و اختیـار او در خـدمت خـود گمـارد. پس این موضـوع مربـوط به قـانون آفرینش است، و هیـچ توهینی به زن به حساب نمی‌آیـد. مگر هر خریـداری از نوع مالکیت و مملوکیت اشیا است؟ طلبه و دانشـجو خریـدار علم است، متعلّم خریـدار معلّم است. هنرجو خریـدار هنرمند است، آیا باید نام این‌ها را مالکیت بگذاریم و منافی حیثیت علم و عالم و هنر و هنرمند تلقّی کنیم؟ در مورد بحث نیز می گوییم: مرد خریدار وصال زن است نه خریدار مالکیّت او.

۱۴ – ازدواج زن و اذن پدر

برخی لزوم اذن پـدر در ازدواج دختر را مانع اسـتقلال و آزادی زن پنداشـته‌اند، در حالی که: اولاً: میان فقها اختلاف است، عـده‌ای خصوصاً فقهای متأخّر موافقت و اذن پـدر را در نکاح زن لازم نمی‌داننـد. ثانیاً: اذن پدر را کسانی هم که شـرط دانسـته‌اند در نکاح زن باکره شـرط می‌دانند. و برخی از کسانی هم که شـرط می‌دانند در صورتی که بدون اذن باشد نکاح زن را باطل نمی‌دانند. ثالثاً: فلسـفه این‌که دوشیزگان لازم است – یا لااقل خوب است – بدون موافقت پدران با مردی ازدواج نکنند ناشی از این نیست که دختر قاصـر شـناخته شـده و از لحـاظ رشـد اجتمـاعی کمتر از مرد به حسـاب آمـده است. اگر به این جهت بود چه فرقی است میان بیوه و دوشـیزه، که بیوه نیازی به موافقت پدر ندارد ولی دوشـیزه و دختر باکره نیاز به اذن دارد؟ رابعاً: اگر دختر از نظر اسلام در اداره کار خودش قاصر است، چرا اسلام به دختر بالغ رشید، استقلال اقتصادی داده است و معاملات مهم او را نیز صحیح و مستغنی از موافقت پـدر می‌داند؟ خامساً: مسأله اذن پدر به موضوعی روان‌شـناسانه بین زن و مرد باز می گردد. این موضوع به حسّ شـکارچی گری مرد از یک طرف و به خوش‌باوری زن نسبت به وفا و صداقت مرد از طرف دیگر باز می گردد. مرد بنده شهوت است و زن اسیر محبّت. چیزی که زن را از پای در می‌آورد و اسیر می کند این است که نغمه محبت و صفا و وفا و عشق را از دهان مرد بشنود. زن تا مادامی که دوشـیزه است و هنوز بـا مردان برخورد نزدیـک بـا زنـدگی مشـترک نداشـته است، زمزمه‌هـای محبّت مردان را به سـهولت بـاور

می کند. اینجا است که لازم است دخترِ ناآزموده با پدرش – که از احساسات مردان بهتر آگاه است و پدران جز در شرایط استثنایی برای دختران خیر و سعادت می‌خواهند – مشورت کند و لزوماً موافقت او را جلب کند که به نفع خود او است. در اینجا قانون به هیچ وجه زن را تحقیر نکرده است، بلکه دست حمایت خود را بر روی شانه او گذارده است. سادساً: فقها می گویند: گرچه ازدواج زن باکره بدون اجازه و اذن ولیّ‌اش صحیح نیست ولی تزویج زن باکره یا ثیّبه نیز بدون اذن و رضایت او صحیح نبوده و احراز قبول کامل او به این ازدواج لازم است. و لذا زن می‌تواند از خواستگاری که برای او شده سرباز زند، و هیچ کس حق ندارد که زن را در قبول همسر اجبار نماید. و این حکمی اجماعی است که با سنت نیز موافق است. سابعاً: و نیز فقها گفته‌اند که اگر ولی، زن را از ازدواج با کفو و همتای واقعی‌اش منع کند ولایت او ساقط می گردد، و لذا می‌تواند با کفوی که تشخیص داده شده ازدواج کند؛ گرچه ولیّ‌اش اذن و اجازه نمی‌دهد؛ زیرا در نفوذ ولایت ولی شرط است که او حریص بر مصلحت دخترش باشد.

۱۵ – تنبیه زن

خداوند متعال می‌فرماید: « وَاللاَّتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ»؛(۱۰۳) «و آن دسته از زنان را که از سرکشی و مخالفتشان بیم دارید پند و اندرز دهید و [اگر مؤثّر واقع نشد] در بستر از آنان دوری نمایید و [اگر هیچ راهی جز شدت عمل و وادار کردن آن‌ها به انجام وظایفشان نبود] آن‌ها را تنبیه کنید.» گفته شده که این نوع معامله با زن با شأن او سازگاری ندارد و با عصر جاهلیت که زن در حقارت و خواری به سر می‌برد تناسب دارد! پاسخ: اولاً: کسی که به کتب تفسیر و تاریخ و کلمات فقها در این مسأله رجوع کند پی می‌برد که این حکم اسلامی هرگز تناسبی با موقعیت و حکم زن در جاهلیت ندارد. زن در عصر جاهلی بسیار در موقعیت پایینی قرار داشت و این اسلام است که دست او را گرفته و به مقام و شأنی عظیم سوق داد. اسلام با برخی از عادات و رسوم جاهلیت سخت مخالف بود ولی با آن‌ها به طور کلی و یک مرتبه مقابله نکرد، بلکه تا حدودی آن‌ها را پذیرفته و آثاری را هم بر آن‌ها مترتّب کرد؛ همانند برده‌داری، طلاق ظهار و مسأله مورد بحث که مقابله مرد با نافرمانی و نشوز زن باشد. ثانیاً: در تفسیر جمله « وَاضْرِبُوهُنَّ» آمده است که زدن نباید شدید و دردآور باشد. شیخ طوسی‌رحمه الله می‌فرماید: «و امّا ضرب، به اتفاق نباید شدید باشد». و از امام باقرعلیه السلام نقل شده که با مسواک باشد».(۱۰۴) قاضی ابن برّاج طرابلسی (۴۸۱ ه.ق) می‌نویسد: «و امّا ضرب و زدن، باید به قصد و حدّ تأدیب باشد، آن‌گونه که بچه‌ها بر نافرمانی کتک می‌خورند. و نباید زن را شدید و به نحوی که او را زمین‌گیر کند و خون آلود نماید، بزنند و آن را باید بر کلّ بدنش تقسیم کنند به جز صورتش. و برخی از علمای اهل سنت گفته‌اند که باید با حوله‌ای پیچیده باشد نه چوب و تازیانه».(۱۰۵) ثالثاً: مسأله زدن زن در موردی است که زن ناشزه شده و حقوق مرد را رعایت نمی‌کند. امری که ممکن است مرد را وادار به تصمیم به طلاق نماید. و از آنجا که طلاق افسد است و ممکن است با زدن او از این امر جلوگیری کرد لذا با زدن او دفع افسد به فاسد می‌شود. رابعاً: گاهی زدن زن به جهت دفع افسد به فاسد است؛ زیرا در صورت کنترل نکردن این‌گونه زنان با زدن، ممکن است وضع بدتر شده و کار به طلاق یا قتل کشیده شود.

۱۶ – قرار دادن طلاق به دست مرد

در فقه به اثبات رسیده که طلاق به دست مرد است جز در مواردی خاص. برخی از روشنفکرنمایان، این حکم شرع را منافی با حقوق زن دانسته‌اند و می گویند: اسلام شأن زن را پایین‌تر از مرد قرار داده و به همین جهت است که زمام او را به دست مرد سپرده است. برای پاسخ به این اعتراض و توجیه مسأله به چند مقدمه اشاره می‌کنیم: ۱ – اسلام به طلاق به عنوان علاج یک مشکلی نگاه

می کنـد که راهی برای علاـج آن به جز طلاـق نیست، و در غیر این صورت طلاـق امری مبغوض به حسـاب آمـده و شـارع مقـدس شدیداً از آن نهی کرده است. ۲ - شـکی نیست که طلاق همانند نکاح یک ضرورت اجتماعی به حساب می‌آید؛ زیرا گاهی کانون خانواده به صورت جهنمی می‌شود که طاقت ادامه آن برای زن و مرد یا یکی از آن دو مقدور نیست، لذا طلاق تنها راه خلاصی زن و مرد به حساب می‌آید. ۳ - حقیقت طلاق عبارت است از باز کردن میثاق و عهـدی که با ازدواج برای مرد و زن حاصل شـده بود. ۴ - در شـرع مقـدس حقوقی برای زن مطلّقه قرار داده شـده است که بایـد مرد به او بپردازد؛ از قبیـل: الف) پرداخت تمـام مهریه در صورت دخول و نصف آن در صورت عـدم دخول. ب) استحقاق نفقه تـا مادامی که در عـدّه است، در صورتی که طلاق او رجعی باشد. ج) حق مسکن داشتن تا مادامی که در عدّه است، و طلاق او رجعی باشد. د) احقّیت مادر به شیر دادن فرزندش از دیگران. ه) استحقاق مـادر بر حضـانت فرزنـد تـا مـدتی. و) عـدم جواز محرومیت زن از اولاـدش، حتی بعـد از انقضـای مـدت حضانت. ز) در صورتی که ...ﺝ...ﺵ...در زمـان عـدّه زن بمیرد، زن از او ارث می‌برد. ۵ - مرد اگر از زنش کراهـت دارد و او را دوسـت نـدارد بسـیار دشوار به نظر می‌رسـد که بتوان او را مجبور به محبت و رغبت به زنش نمود. با ذکر این مقدمات به پاسخ از اصل سؤال می‌پردازیم: اولاًـ: مرد از آنجـا کـه عـاطفه کمـتری نسـبت بـه زن در او وجـود دارد، لـذا در صـورتی کـه محبـت زن را در دل نداشـته باشـد با کوچک‌ترین مشـکلی درصدد انتقام برمی‌آید که اگر راه را بر او ببندیم دست به خشونت و جنایت می‌زند، لذا شـرع مقدس در این مورد امر طلاق را به دست او داده تا با امری فاسـد از افسـد جلوگیری شود. و این در حالی است که زن به جهات مختلف، قدرت و تحمّلش در این مسأله بیشتر است. او گاهی آینـده خود را می‌بینـد که بی سـرپرست خواهـد شـد، و گاهی فرزنـدان خود را مشاهده می کنـد و لذا سپردن طلاق به دسـتش ضـرورتی وجود ندارد. ثانیاً: زن از آنجا که موجودی عاطفی است و لذا سـریع تصـمیم گیری می کند، و در برخی موارد نیز زود از تصـمیم خود پشـیمان می گردد و لذا اگر شارع طلاق را به دست او قرار دهد، سریع با آینده و موقعیت خود بازی می کند و این درست بر خلاف ویژ گی مرد است که آینده‌نگر بوده و عقلش بر عاطفه‌اش غلبه دارد.

۱۷ - اطاعت زن از مرد

برخی سؤال می کننـد که چرا زن بایـد مطیع شوهر خود باشـد مگر کنیز اوست یا او را اجاره کرده است؟ پاسخ: اولاً: لزوم اطاعت از شوهر در مواردی است که تقاضای مرد مشـروع باشـد؛ زیرا مطابق روایات کسـی حق نـدارد از مخلوق در چیزی اطاعت کند که در آن معصـیت خالق باشـد. ثانیاً: اطاعتی که بر زن واجب شده تنها در حدود شؤون و وظایف حیات زوجیّت و همسـرداری است؛ زیرا همـان گونه که اشـاره کردیم وظـایف هر یک از زن و مرد تقسـیم شـده است. نتیجه این که: حق اطاعت برای مرد منحصـر به حـدود شؤون زوجیّت و نظام خانواده می‌شود.

۱۸ - زن شرّ است

مطابق برخی از روایات زن موجودی شـر معرفی شـده است.(۱۰۶) حـال بـا وجود این مطلب گاهی سؤال می‌شود که چرا در اسـلام حق زن زیر پـا نهـاده شـده است. پاسـخ: اولاًـ: سـیاق روایات بر این دلالت دارد که زن از آنجا که مورد عشق و حاجت جنسـی مرد است لذا منجرّ به بسـیاری از شـرور در روی زمین خواهد شد. ثانیاً: برخی با زن گرفتن و قرار تشـکیل خانواده و به جهت رسـیدن به زن حاضـرند دست به هر کسب و کـاری زده و از هر راهی پول درآورنـد تا به وصال زن خود برسـند و زن گرفتنشان مایه وقوع در انواع گناهان می‌شود. بدین جهت زن نسبت به برخی شر به حساب می‌آید.

اسلام و تعدّد همسران پیامبرصلی الله علیه وآله

یکی از موضوعاتی که مخالفان بر آن بسیار پافشاری کرده و آن را نقطه ضـعفی در زندگی پیامبرصلی الله علیه وآله دانسته‌اند، این است که چرا پیامبرصـلی الله علیه وآله همسران متعددی را انتخاب کرد؟ و گاه آن را با تعدّد زوجات در زمان ما - که معمولاً ناشی از شـهوت‌رانی و رسیدن به مال پـدر زن و اسـتعمار زنان برای کارهای شخصـی است - مقایسه می‌کننـد، و بدین جهت نسبت‌های ناروایی به آن حضرت می‌دهند. ما در این بحث این موضوع را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

علل تعدّد همسران پیامبر

تعـدّد انتخـاب همسـر از جانب پیامبرصـلی الله علیه وآله عوامل گوناگونی داشـته است: ۱ - بزرگـواری پیامبرصـلی الله علیه وآله در انتخـاب همسـران پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله هرگز برای رسـیدن به خواسـته‌های شخصـی یا رسـیدن به مال و یا اسـتعمار زنان و بهره‌بری از آنان در کارهای تجاری و یا کشاورزی ازدواج نکرده است. اساساً این دیدگاه که اکنون مطرح است در آن زمان هرگز مطرح نبوده است. و لـذا هرگز پیامبرصـلی الله علیه وآله بر این کار خود از ناحیه مخالفان مورد اعتراض واقع نشـد. ۲ - اشتیاق مردم به وصـلت با پیامبرصـلی الله علیه وآله از آنجا که حضرت محمدصلی الله علیه وآله رسول خدا و پیامبر از جانب خدا بود و به مقام و منزلت بسـیار عـالی دست یـافته بود لـذا عموم مردم اشتیاق داشـتند با وصـلت و انتساب به حضـرت، خود را عزیز کرده و به خانـدان وحی - گرچـه از راه سـبب - مرتبـط سازنـد. و ایـن مطلبی بـود کـه حتی زنـان نیز بـه آن میـل و رغبت نشـان می‌دادنـد. در مـورد ازدواج‌هـای پیامبرصـلی الله علیه وآله می‌توان مواردی را از این قبیـل نام برد. ۳ - مشـکلات زندگی و تعدّد همسـر جا دارد بین این دوران و دوران گذشـته مقایسه‌ای داشـته باشـیم. در زنـدگی ما زندگی شـهری پیشـرفته و دارای امکانات وسیع است و لذا می‌توان گفت در چنین جامعه‌ای هر یک از زن و مرد بـدون وجود دیگری می‌تواننـد بسیاری از کارهای خود را انجام دهند، و ازدواج فقط برای فرزنددار شدن و ارضای قوای شـهوانی است و لذا تعدّد زوجات در ظاهر دلیل بر شهوت زیاد و خروج از حدّ اعتدال است. امّا در عصـر جاهلیت و ظهور اسـلام وضع زنـدگی بسیار سـخت بود. لـذا تعـدّد همسـر غالباً می‌توانست در بهبود زندگی خانواده تأثیر بسزایی داشته باشد. ۴ - اقتصاد ضـعیف و نبود امکانات قرآن در چند آیه مردم آن عصر را از کشتن فرزند نهی می کند. پس معلوم می‌شود در برخی موارد به علت کمبود امکانات، دختران و پسـران را به مسـلخ می‌بردنـد و یا زنـده به گور می کردنـد. خداونـد در آیه‌ای می‌فرماید: « وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَإِیّاهُمْ»؛(۱۰۷) «و به خاطر فقر فرزندان خود را نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌دهیم.» در آیه دیگر چنین آمده است: « وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِیّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً»؛ (۱۰۸) «فرزندان خود را به خاطر ترس از فقر نکشـید، ما آنان و شـما را روزی می‌دهیم. مسلّماً کشتن آن‌ها خطای بزرگی است.» از اینجـاست که تعـدّد همسـر و تحت تکفـل قرار دادن دختران متعـدّد، کمکی به نظام خانواده عیال بار و فقیر به حساب می‌آمـد. امام علی‌علیه السـلام وضعیت اقتصادی جامعه عصر جاهلیّت را این چنین توصیف می‌کند: «انّ اللّه بعث محمّداً... و انتم معشر العرب علی شرّ دین و شـرّ دار، منیخـون بین حجـارهٔ خشن و حیـات صمٍّ، تشـربون الکَدِر و تـأکلون الجَشِب...»؛(۱۰۹) «همانا خداونـد در حالی محمدصـلی الله علیه وآله را به پیامبری برگزیـد که شـما گروه عرب بر بدترین دین و در بدترین سـرزمین بودید، در بین سـنگ‌های سخت و مارهای کر رحل اقامت می‌گشودیـد. آب‌های لجن‌دار سیاه را می‌نوشـیدید و غـذاهای خشن می‌خوردید...». ۵ - مبارزه با سنت‌هـای باطل یکی دیگر از عوامل و جهات ازدواج‌های پیامبرصـلی الله علیه وآله مبارزه عملی با سـنت‌های غلط در بین مردم بود. از آنجـا که سـنت‌های عملی که در بین مردم رسوخ کرده و رواج نموده، تنها با گفتار برداشـته نمی‌شـد لـذا در برخی موارد احتیاج بود که عملاً با آن مخالفت شود. که از باب نمونه می‌توان به موضوع ازدواج پیامبرصـلی الله علیه وآله با زینب همسـر زید بن حارثه اشـاره کرد. خداونـد متعـال می‌فرمایـد: « وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَیْهِ أَمْسِکْ عَلَیْکَ زَوْجَکَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِی فِی نَفْسِکَ مَا اللَّهُ مُبْدِیهِ وَتَخْشَی النّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ...»؛(۱۱۰) «[به خاطر بیاور] زمانی را که به آن کس که خداونـد به او نعمت

داده بود و تو نیز به او نعمت داده بودی [به فرزند خوانده‌ات زید] می‌گفتی: همسرت را نگاه دار و از خدا بپرهیز. [و پیوسته این امر را تکرار می‌کردی و در دل چیزی را پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌کند، و از مردم می‌ترسیدی در حالی که خدا سزاوارتر است که از او بترسی...». اهل سنت گرچه در تفسیر آیه شریفه شأن نزولی را نقل کرده‌اند که هرگز با قداست و عصمت پیامبرصلی الله علیه وآله سازگاری ندارد، ولی مطابق با رأی و نظر اهل بیت‌علیهم السلام آیه و دستور آن به جهت محو یک عادت معروف در جاهلیت بوده است؛ زیرا اعراب در آن زمان ازدواج با همسران پسرخوانده را بعد از طلاق، همانند ازدواج با همسر فرزندان حقیقی جایز نمی‌دانستند. مقابله با این سنت جاهلی و باطل احتیاج به یک عملکرد قاطع از طرف رهبر دینی بود تا بتواند این سنت را بشکند، لذا این کار را شخص پیامبر بر عهده گرفت. خداوند به رسولش وحی فرستاد که زید بن حارثه پسر خوانده‌اش در آینده‌ای نه چندان دور همسرش را طلاق خواهد داد، و تو به جهت شکستن عادت جاهلیت باید با او ازدواج کنی. بعد از مدتی بین زید و همسرش مشاجره‌ای درگرفت. او خواست تا همسرش را طلاق دهد. ابتدا پیامبرصلی الله علیه وآله او را نصیحت کرد و به او فرمود: « أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ». آن‌گاه خداوند به حضرت فرمود: « وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ»؛ یعنی تو می‌دانی که در پشت این قضیه امری تدبیر شده که در شرف وقوع است و این‌که زید به زودی همسرش را طلاق خواهد داد و تو با او ازدواج می‌کنی. تو از مردم می‌ترسی که سرزنشت کنند: « وَتَخْشَى النَّاسَ» در حالی که خداوند سزاوارتر به ترسیدن است: « وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشاهُ...».(۱۱۱) ۶ - ازدواج، راهی برای پیوند قبایل یکی از آداب بسیار مهم زندگی در عصر جاهلیت، انتساب به قبایل بود و در صورت پیوند یک نفر از یک قبیله با فردی از قبیله دیگر رابطه جدیدی بین آن دو قبیله برقرار می‌شد. ازدواج با دختر رئیس قبیله‌ای می‌توانست پیمان عملی بین دو قبیله باشد یا لااقل می‌توانست بین دو قبیله پیوند دوستی برقرار کند و طایفه‌ای که هر لحظه ممکن بود به جان یکدیگر بیفتند به این طریق در صلح و امنیت به سر برند. با این حکمت در تعدّد زوجات در عصر جاهلیت، نکته برخی از ازدواج‌های پیامبرصلی الله علیه وآله روشن می‌شود. ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با جویریه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق باعث شد تا مسلمانان، آن قبیله را از خویشاوندان پیامبرصلی الله علیه وآله بدانند و تمامی اسیران آنان را آزاد سازند و لذا از خوشحالی ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با دختر رئیس قبیله، تمامی افراد قبیله به اسلام می‌گرویدند. تفصیل قصه از این قرار است که در غزوه بنی مصطلق، جویریه دختر حارث - رئیس قبیله بنی مصطلق - همراه با عده‌ای از زنان و مردان اسیر شد. جویریه در تقسیم غنایم سهم ثابت بن قیس شد. او با مولای خود عقد کتابت بست تا در پرداخت مقدار معیّنی از پول آزاد شود. جویریه برای تهیه پول نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آمد و عرض کرد: «من جویریه دختر رئیس قبیله بنی مصطلق هستم بلاها و مصایبی که بر من رسیده بر شما مخفی نیست. من عقد مکاتبه برای آزادی خود نوشته‌ام». این را گفت و سر خود را از خجالت پایین انداخت و بغض گلویش را گرفت و با صدای حزین عرض کرد: «مرا برای تهیه پول یاری کنید». پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود: «یا بهتر از تهیه کمک برای تهیه پول»؟ سپس حضرت چنین ادامه داد: «آیا حاضری آن مقدار پولی را که با ارباب خود مکاتبه کرده‌ای بپردازم و تو را به ازدواج خود درآورم؟» جویریه گفت: آری، حاضرم. و رسول خداصلی الله علیه وآله چنین کرد. وقتی خبر به مسلمانان رسید، گفتند: پیامبرصلی الله علیه وآله داماد این قبیله شد، و ما خویشان رسول خداصلی الله علیه وآله را به اسارت در پیش خود گرفته‌ایم؟! عجب کار بدی است. لذا فوراً هر چه اسیر از قبیله بنی المصطلق نزد آنان بود آزاد کردند و به این ترتیب حدود صد اسیر آزاد شد.(۱۱۲) بعد از انتشار این خبر در بین قبیله بنی المصطلق، همگی اسلام را اختیار نمودند.(۱۱۳) همان‌گونه که ازدواج با عایشه به جهت پیوند حضرت با قبیله بنی تمیم بوده است. و نیز ازدواج با صفیه این فایده و اثر را در بر داشت. ۷ - عیب بودن نداشتن شوهر از تاریخ استفاده می‌شود که در آن زمان، نداشتن همسر برای زن و بیوه به سربردن او گرچه یک بار هم ازدواج کرده باشد عیب محسوب می‌شد، و لذا بعد از فوت شوهر یا طلاق گرفتن از او به فکر شوهر دیگری بودند، و این کار بر عهده پدران بود. حفصه دختر عمر بن خطّاب از زنانی بود که از مدینه هجرت کرد، در حالی که همسر خنیس بن حدافه سهمی از مجاهدان بدر

بود. بعد از وفات شوهرش، عمر به ابوبکر پیشنهاد کرد تا او را به همسری بپذیرد، ولی او قبول نکرد و لذا عمر غضبناک شد و... بعد از آن این پیشنهاد را به عثمان داد، او نیز قبول نکرد. عمر زبان شکایت نزد رسول خداصلی الله علیه وآله گشود. حضرت فرمود: «حفصه با کسی که بهتر از عثمان است ازدواج می‌کند...». سپس پیامبرصلی الله علیه وآله او را از پدرش خواستگاری کرده و با او ازدواج نمود. این ازدواج در سال سوم هجرت رخ داد.(۱۱۴) ۸ - تجدید روحیه گاهی پیامبرصلی الله علیه وآله از زنی برای تجدید روحیه و تثبیت ایمان او به اسلام دعوت به خواستگاری می‌نمود. که ازدواج با امّ‌حبیبه از این قبیل است. یکی از همسران رسول خداصلی الله علیه وآله امّ‌حبیبه دختر ابوسفیان بود. او همسر عبیداللَّه بن جحش بود. هر دو در مکه مسلمان شدند و در اثر فشار مشرکان و اذیت و آزار آنان با گروهی از مسلمانان به حبشه هجرت نمودند. در آنجا دارای فرزندی به نام حبیبه شدند، و لذا کنیه او از همین فرزند گرفته شده است. در حبشه همسر او عبیداللَّه مسیحیت را برگزید و نصرانی شد و همان جا از دنیا رفت. امّ‌حبیبه بدون همسر در کشوری غریب باقی ماند و روحیه وی در اثر این دو حادثه، ضعیف شد. پیامبرصلی الله علیه وآله مصلحت دید او را به ازدواج خود درآورد تا به گونه‌ای روحیه او را تقویت کند. از این رو نامه‌ای به نجاشی نوشت و از او خواست تا امّ‌حبیبه را برای او خواستگاری کند. و او چنین کرد. امّ‌حبیبه چنان از شنیدن این خبر خوشحال شد که تمام النگوهای خود را به غلامی که این خبر مسرّت‌بخش را به وی داده بود، بخشید. پیامبرصلی الله علیه وآله با زنی ازدواج کرد که او را ندیده بود، ولی در عین حال در آن شرایط حسّاس از او خواستگاری نمود. مورد خواستگاری پیامبرصلی الله علیه وآله از صفیه نیز به همین جهت بود که بعداً به آن اشاره می‌کنیم. ۹ - تکریم بزرگ زادگان قوم گاهی پیامبرصلی الله علیه وآله به جهت تکریم برخی از بزرگ زادگان قوم و قبیله‌ای، طرح ازدواج با آنان را پیشنهاد می‌کرد، و این امر تأثیر بسزایی در آن عصر و زمان داشت. یکی از همسران پیامبرصلی الله علیه وآله صفیّه دختر حیّ بن اخطب است، که در غزوه خیبر به اسارت مسلمانان درآمد. بلال پس از فتح خیبر، صفیه و دختر عمویش را به اسارت گرفت و آنان را نزد پیامبرصلی الله علیه وآله آورد... در این هنگام چشم حضرت به صورت کبود صفیه افتاد و پرسید: «چرا صورتت کبود شده است؟» صفیه عرض کرد: شبی در خواب دیدم که ماه در دامان من واقع شده است. صبحگاهان که خواب خود را برای شوهرم - کنانهٔ بن ابی حقیق - بیان کردم، او سیلی محکمی به صورتم زد و گفت: مثل این‌که آرزوی محمّد را در دل می‌پرورانی؟» پیامبرصلی الله علیه وآله به پاس ضربه‌ای که او خورده بود، فرمود: «اگر اسلام را قبول کنی تو را به همسری خود برمی‌گزینم و اگر بر یهودیت باقی باشی تو را آزاد می‌کنم تا به قبیله‌ات برگردی.» صفیه جواب داد: قبل از این‌که مرا به اسلام دعوت کنی ایمان آورده‌ام و ماندن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برایم ارزشمندتر است».(۱۱۵) علّت ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با صفیّه علاوه بر تمامی ثمرات عمومی که ازدواج‌های پیامبرصلی الله علیه وآله داشت، نظیر ایجاد دوستی بین یهودیان و مسلمانان، تشویق و ترغیب یهودیان به پذیرش اسلام و... نکته دیگری نیز در آن بود. صفیّه دختر رئیس قبیله بود. او نباید همراه زنان به اسارت رود، و در هر جا و خانه هر کسی وارد شود، بلکه باید شخصیت اجتماعی او حفظ شود. بانویی همچون صفیه که از رؤیایش روشن می‌شود که عشق اسلام را در سر داشته و در همان خیبر - در کنار کشته‌های پدر و اقوامش - مسلمان شده(۱۱۶) و حتی با عبور از کنار کشته‌های آنان اگرچه قلبش غمگین شده ولی فریاد و فغان به راه نینداخته است،(۱۱۷) و وقتی پیامبرصلی الله علیه وآله او را بین ماندن در خیبر و اسلام آوردن و همسر پیامبر شدن مخیّر می‌کند، دومی را انتخاب می‌کند، این چنین زنی سزاوار است که همسر پیامبرصلی الله علیه وآله باشد.

ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله با عایشه

پیامبرصلی الله علیه وآله تنها با یک دختر ازدواج کرد و آن عایشه بود. حضرت در آن هنگام بیش از پنجاه سال سن داشت و این در حالی است که عایشه حدوداً شش ساله بود. بخاری در کتاب «النکاح» به سندش از عروه نقل کرده که گفت: «پیامبرصلی الله

علیه وآله بـا عـایشه که در سنّ شـش سالگی بود، ازدواج کرد، و با او در سن نه سالگی مواقعه نمود و نه سال نیز نزد پیامبرصـلی الله علیه وآله بود».(۱۱۸) او نیز به سـند خود از عایشه نقل کرده که گفت: «در حالی که شش ساله بودم، پیامبرصلی الله علیه وآله با من ازدواج نمود...».(۱۱۹) این موضوع منشأ اعتراض برخی از افراد واقع شـده است، لـذا در توجیه آن می‌گوییم: اولاً: از تاریخ اسـتفاده می‌شود که شوهر دادن در سـنین کم، در آن عصـر و زمان امری متداول بوده است. ثانیاً: زنان و مردان در آن محیط گرمسیر رشـد سریع داشـتند و لـذا زنـان در سن نه سالگی قابلیت ازدواج را داشـتند. ثالثاً: مطابق برخی از نقل‌ها ازدواج پیامبرصـلی الله علیه وآله با عایشه به پیشنهاد و درخواست ابوبکر - پدر عایشه - بوده است.

کثرت همسر داشتن از ویژگی‌های پیامبرصلی الله علیه وآله

قرآن کریم تعدّد همسـران دائمی را برای مردان تا چهار تا اجازه داده است و بیش از آن را مشـروع نمی‌داند. همان‌گونه که روایات نیز به طور وضوح و تفصـیل به آن اشاره کرده‌اند. ولی از این حکم پیامبرصلی الله علیه وآله مستثنی شده؛ زیرا ایشان به عنوان مشرّع و مؤسس دین مطرح است و با اعلان عمومی برای دعوت به اسلام، تحوّلی عظیم را در جامعه ایجاد نموده است، و لذا مسأله تعدّد و کثرت زوجات و همسران برای پیامبرصلی الله علیه وآله بیش از چهار زن دائمی ضروری و طبیعی به نظر می‌رسد.

از اخلاق انبیا

در برخی از روایـات وارد شـده که کثرت جمـاع از اخلاـق انبیـا است. در حـدیثی در این بـاره می‌خوانیم: «من اخلاـق الانبیـاء کثرهٔ الطروقهٔ».(۱۲۰) در توجیه این حـدیث می‌گوییم: از آنجـا که پیـامبران جنبه ارتباطشـان بـا عالم ملکوت قوی است و شـدت ارتباط و اتصال با آن عوالم ممکن است که آنان را از این عالم بریـده و به آن عالم بکشانـد و یا لااقل میل آنان را به این عالم کم کنـد، لـذا خداوند متعال این مشـکل را با قوی کردن بنیه جنسـی آنان و میلشان به زنان حل کرده است. لذا معروف است که وقتی پیامبرصـلی الله علیه وآله ارتبـاطش با عالم بالا و ملکوت قوی می‌شـد برای کنترل و تعـدیل آن و انس دادن خود با عالم دنیا به عایشه می‌فرمود: «کلّمینی یا حمیراء»؛ «ای حمیراء با من سـخن بگو.» و از طرف دیگر هر گاه ارتباطشان با عالم دنیا زیاد می‌شد به بلال دسـتور می‌داد که «ارحنی یا بلال»؛«ای‌بلال! مرا [بااذان خود] راحت کن.»

مقایسه‌ای بین پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله و حضرت عیسی‌علیه السلام

برخی از مسـیحیان در طعن بر پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله مقایسه‌ای بین آن حضرت و حضرت عیسی‌علیه السلام می‌کنند، به این نحو که حضـرت عیسـی مجرد زیست و ازدواج نکرد، بر خلاف پیامبر شما که در مسائل جنسی و شهوانی افراط کرده است!! پاسخ: اولاً: عزوبت و ازدواج نکردن، با نظام خلقت سازگاری ندارد؛ لذا در اسـلام از آن نهی شده است. ثانیاً: حضـرت مسـیح‌علیه السـلام در سه سـالی که مبعوث به رسـالت بود، تنهـا برای اعلان خبر از ملکوت سـماوات و رفع برخی از تحریفات یهودیان بر بنی اسـرائیل فرسـتاده شد. ثالثاً: از آنجا که پیامبرصـلی الله علیه وآله مأمور به تشـکیل حکومت در سطح گسترده بود لذا ازدواج‌های متعدد ایشان بر طبق اقتضائات و مصالحی بوده است، بر خلاف حضـرت عیسـی‌علیه السـلام... . رابعاً: پیامبر اسلام‌صـلی الله علیه وآله دینی جهانی داشته و لذا تعلیماتش جهانی بوده است و این‌گونه تعلیمات با عزوبت سازگاری ندارد.

تعدد همسران حضرت داوودعلیه السلام

موضوع تعدد همسـران پیامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله مسأله‌ای جدید در میان انبیای الهی نبوده است بلکه حضرت داوودعلیه السلام

که یکی از انبیای بنی اسرائیل است نیز دارای همسران متعددی بوده است. حال چگونه یهودیان در این جهت به پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله خرده می گیرند. در «شموئیل» آمده است: «میشل، دختر دوم شائول، اولین عیال داوود بود. در دورانی که داوود مغضوب بود این زن از او گرفته شد. از آن به بعد با چندین زن یکی پس از دیگری ازدواج کرد، ولی با این حال همیشه خواستار پس گرفتن زن اوّل خود بود. قبل از این‌که این زن نزد داوود، بازگشت کند، بایستی از شوهرش که او را به شدت دوست می‌داشت با اجبار گرفته شود، و در هنگامی که این زن را از شوهرش پس می گرفتند، شوهر تا جایی که می‌توانست پشت سر او می‌دوید و مانند کودکی گریه می کرد».(۱۲۱)

اتهامی در این راستا

یکی از تهمت‌هایی که به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله زده شده این‌که: آن حضرت از آن جهت که به دنبال مسایل جنسی بوده است - نعوذ باللّه تعالی - لذا بهشتی را که در قرآنش توصیف می کند جنبه شهوانی دارد؛ زیرا در آن، سخن از زنان و حوریه‌های بهشتی آمده است... پاسخ: در پاسخ به این اتهام تنها به نقل کلمات یکی از منصفین غرب به نام «جان دیون پورت» اکتفا می کنیم. او در پاسخ از اتهام فوق می گوید: «... پس از تفکّر آشکار می‌شود که آنچه مسیحیان در این باره عموماً تصور کرده‌اند بسیار بیهوده و بی‌معناست. و به طوری که به ما گفته‌اند، با توجّه به این‌که اجسام ما در قیامت به شکل کاملی در خواهند آمد که به طور نامحدود بر هر چه می‌توانیم مشاهده کنیم برتری خواهد داشت. و حواس ما چنان فعالیت فوق العاده‌ای از لحاظ کار قوت به خود خواهد گرفت که برای درك بزرگ‌ترین لذت‌ها مهیّا و مستعدّ خواهد شد، هر یک به اختلاف موضوعات و زمینه‌ها؛ زیرا در حقیقت اگر از هر یك از آن عوامل عملیات مخصوص به آن‌ها را سلب کنیم، و اگر آن‌ها را از وصول به چیزهایی که برای خوشی و تسکین آن‌ها مناسب است محروم نماییم، معنای آن غیر از این نخواهد بود که فرض شود نه فقط آن عوامل برای هیچ مقصودی به ما داده نشده است، بلکه حتی به این منظور داده شده که برای ما ایجاد یأس و زحمت کند؛ زیرا در حقیقت با تصور به این‌که روح و بدن به وضع کاملی به ما برگشت می کند، معلوم نیست به چه دلیل می‌توان تصور کرد که حواس، آن چیزهایی را که باید روی آن عمل کنند، نداشته باشند تا این‌که قادر شوند از لذایذ برخوردار گردند. آیا استفاده و برخورداری از آن لذاید، گناه یا جرم یا انفعال یا انحطاطی خواهد بود؟ این‌که محمّدصلی الله علیه وآله در قرآن به مؤمنین استفاده از زن‌ها را وعده داده است و از باغ‌های لذت‌بخش و سایر لذایذ و بهره‌ها بحث می کند، صحیح است ولی تصور این‌که مهم‌ترین لذت را در این قبیل چیزها قرار می‌دهد اشتباه است؛ زیرا چون روح شریف‌تر از جسم است بنابراین او (محمّدصلی الله علیه وآله) برای روح و جسم هرکدام سهمی جداگانه قائل بود. و به همین جهت است که با کمال سهولت توانست عرب‌هایی را که جز لذت‌های جنسی به فکر چیز دیگری نبودند به این خیال بیندازد تا در عبادت خدای یگانه و حقیقتی که در تعلیماتش می کرد مستغرق شوند، ولی محمّدصلی الله علیه وآله همیشه برای روح، سهم مخصوص به خود را از لذت‌ها قائل بود به این بیان که مشاهده جمال خدا را بزرگ‌ترین لذت‌ها دانست؛ چون کمال مسرت و لذتی است که تمام لذت‌های حیوانیت را از یاد می‌برد، و سایر لذت‌ها جنبه حیوانی دارد و مشترك با حیوانات است که در مراتع می‌چرند. کسی که به مشاهده باغ‌ها و زن‌ها (حوریه‌ها) و نعمت‌ها و خدمت‌گذاران (غلمان) در فضایی که طول مسافت آن هزار سال است مشغول باشد میان مردم بهشت فقط در نازل‌ترین درجه‌ای قرار دارد، ولی در میان این جمعیت آن کسی در عالی‌ترین درجه افتخار و شرف از لحاظ قرب خدا خواهد بود که هر روز با او مواجه باشد، یعنی شاهد و ناظر جمال و جلال او باشد. وانگهی این‌که لذایذ بهشت محمّدصلی الله علیه وآله کلاً- جنبه لذایذ جسمی داشته باشد نیز دروغ است؛ زیرا برخلاف این نظریه برخی معتقدند که این بیانات جنبه تمثیل و تشبیه دارد، و مقصود از آن‌ها لذایذ روحانی است، همان طور که علمای مکتب مسیحیت معتقدند که (سرود سلیمان) برای عروسی و داماد نیست بلکه باید معنایی روحانی از آن اراده کرد و

نمونه‌ای از عشق به مسیح و کلیسایش دانست. هاید معروف در صفحه ۱۲ کتاب خودش می‌نویسد: آن لذت‌های جنسی مربوط به بهشت به نظر مسلمانان آگاه‌تر جنبه مجازی دارند... ».(۱۲۲) قرآن کریم گرچه به انواع نعمت‌های مادی و جسمی انسان در بهشت اشاره می کند ولی به نعمت‌های معنوی نیز پرداخته و آن‌ها را برتر از مادی می‌داند. خداوند متعال می‌فرماید «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ جَنَّتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِها الأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَمَساكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَ لِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ (۱۲۳) «خداوند به مردان و زنان با ایمان باغ‌هایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند، و مسکن‌های پاکیزه‌ای در بهشت‌های جاودان [نصیب آن‌ها ساخته] و [خشنودی و] رضای خدا، [از همه این‌ها] برتر است، و پیروزی بزرگ، همین است».

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ قرآن کریم / چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۲ قرآن کریم / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۳ قرآن کریم / نیم‌جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای ۴ قرآن کریم / وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای ۵ قرآن کریم / وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۶ صحیفه سجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه‌ای ۷ کلیات مفاتیح الجنان / عربی انتشارات مسجد مقدّس جمکران ۸ کلیات مفاتیح الجنان / (وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۹ منتخب مفاتیح الجنان / (جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۱۰ منتخب مفاتیح الجنان / جیبی، نیم‌جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه‌ای ۱۱ ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۱۲ آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)/شعر و رنگ‌آمیزی سیّد حمید رضا موسوی ۱۳ آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ آخرین پناه محمود ترحمی ۱۵ آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۶ آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۷ آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۱۸ از زلال ولایت واحد تحقیقات ۱۹ اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۰ امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۱ امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۲ امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۳ امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۴ انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۲۵ انتظار و انسان معاصر عزیز اللَّه حیدری ۲۶ اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۲۷ با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۲۸ بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۲۹ بهتر از بهار / کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۰ پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۱ پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۲ تاریخ امیر المؤمنین‌علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۳ تاریخ پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۳۴ تاریخچه مسجد مقدس جمکران / (فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۳۵ تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۳۶ تجلیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۳۷ جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی‌پور ۳۸ چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام حسین گنجی ۳۹ چهل حدیث /امام مهدی‌علیه السلام در کلام امام علی‌علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۴۰ حضرت مهدی‌علیه السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۴۱ حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۴۲ ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۴۳ خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۴۴ خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۴۵ خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۴۶ دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۴۷ داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد ۴۸ داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۴۹ در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۵۰ در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۵۱ دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۵۲ دین و آزادی محمّد حسین فهیم‌نیا ۵۳ رجعت احمد علی طاهری ورسی ۵۴ رسول ترک محمد حسن سیف اللهی ۵۵ روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی ۵۶ زیارت ناحیه مقدّسه

واحد تحقیقات ۵۷ سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۵۸ سرود سرخ انار الهه بهشتی ۵۹ سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۶۰ سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۶۱ سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۶۲ سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۶۳ سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۶۴ شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی ۶۵ شمس وراء السحاب/ عربی السیّد جمال محمّد صالح ۶۶ ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد اللَّه هاشمی شهیدی ۶۷ عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۶۸ عریضه‌نویسی سید صادق سیدنژاد ۶۹ عطر سیب حامد حجّتی ۷۰ عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام / عربی المقدس الشافعی ۷۱ علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۷۲ علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۷۳ غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۴ غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۷۵ فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۷۶ فدک ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی ۷۷ فروغ تابان ولایت علی اصغر رضوانی ۷۸ فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۷۹ فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۸۰ فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها(پخش) حسن صدری ۸۱ فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۸۲ کرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۸۳ کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۸۴ کمال الدین وتمام النعمهٔ (دو جلد) شیخ صدوق‌رحمه الله / منصور پهلوان ۸۵ کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۸۶ گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۸۷ گفتمان مهدویت آیت اللَّه صافی گلپایگانی ۸۸ گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۸۹ مشکاهٔ الانوار علّامه مجلسی‌رحمه الله ۹۰ مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۹۱ مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی ۹۲ منازل الآخرهٔ، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی‌رحمه الله ۹۳ منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۹۴ منشور نینوا مجید حیدری‌فر ۹۵ موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۶ مهدی‌علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللَّه حیدری ۹۷ مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۹۸ مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار - دو جلد علّامه مجلسی‌رحمه الله / ارومیه‌ای ۹۹ مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۱۰۰ مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۰۱ میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۰۲ ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۰۳ نجم الثاقب میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۰۴ نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۰۵ نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۰۶ نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۱۰۷ ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۰۸ نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۰۹ نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی‌رحمه الله / محمد دشتی ۱۱۰ نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین‌علیه السلام محمّد رضا اکبری ۱۱۱ و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۱۲ واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۳ وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۱۴ ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها السلام سید نور الدین جزائری ۱۱۵ هدیه احمدیه / (جیبی، نیم‌جیبی) میرزا احمد آشتیانی‌رحمه الله ۱۱۶ همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۱۷ یاد مهدی‌علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۱۸ یار غائب از نظر (مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۱۹ ینابیع الحکمهٔ / عربی - پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی: قم - صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ - ۰۲۱ یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲-۶۲۸۰۶۷۱ - ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ - ۵۶۶۴۲۱۲ - ۰۱۲۲

پی نوشتها

۱) سوره نمل، آیه ۸۸. ۲) سوره اعلی، آیات ۲و۳. ۳) سوره نحل، آیه ۹۰. ۴) سوره آل عمران، آیه ۱۸۲. ۵) سوره بقره، آیه ۲۸۶. ۶)

سوره حجر، آیه ۲۱. ۷) سوره نساء، آیه ۳۴. ۸) سوره بقره، آیه ۲۲۸. ۹) سوره ذاریات، آیه ۴۹. ۱۰)] . سوره نساء، آیه ۱. ۱۱) بحارالأنوار، ج ۱۱، ص ۲۲۱. ۱۲) همان، ص ۲۲۲. ۱۳) سوره بقره، آیه ۲۸۶. ۱۴) سوره نساء، آیه ۳۲. ۱۵) سوره اسراء، آیه ۷۰. ۱۶) سوره سجده، آیات ۸و۹. ۱۷) سوره مؤمنون، آیه ۱۴. ۱۸) سوره حجرات، آیه ۱۳. ۱۹) سوره آل عمران، آیه ۱۹۵. ۲۰) سوره احزاب، آیه ۳۵. ۲۱) سوره نساء، آیه ۱۲۴. ۲۲) سوره نحل، آیه ۹۷. ۲۳) سوره انسان، آیه ۲. ۲۴) سوره شمس، آیات ۷و۸. ۲۵) سوره رحمن، آیات ۱-۴. ۲۶)] . سوره علق، آیات ۳-۵. ۲۷) سوره احزاب، آیه ۷۲. ۲۸) سوره بقره، آیه ۲۸۲. ۲۹) دنیای نوجوانی دختران، دکتر علی قائمی، ص ۳۸۶. ۳۰) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴، باب استحباب شراء التحف للعیال. ۳۱) وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۶۷. ۳۲) مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۸۱ . ۳۳) همان، ج ۲۱، ص ۴۹۲، باب استحباب زیادة فی برّ الام. ۳۴) بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳. ۳۵) وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۰۷. ۳۶) همان، ج ۱۲، ص ۱۵۳، باب استحباب حسن الخلق مع الناس. ۳۷) وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۲۴. ۳۸) بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۲۹۱. ۳۹) کافی، ج ۶، ص ۴۷۶. ۴۰) وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱. ۴۱) کافی، ج ۵، ص ۳۲۹. ۴۲) الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۹، باب مایستحب و یحمد من اخلاق النساء. ۴۳) سوره نساء، آیه ۱۹. ۴۴) سوره نساء، آیه ۱۲۹. ۴۵) سوره طلاق، آیه ۶. ۴۶) سوره بقره، آیه ۲۳۱. ۴۷) روان‌شناسی اختلافی، ص ۲۰۲و۲۰۳. ۴۸) سوره زمر، آیه ۹. ۴۹) سوره نساء، آیه ۹۵. ۵۰) سوره حدید، آیه ۱۰. ۵۱) سوره مائده، آیه ۴۵. ۵۲) سوره بقره، آیه ۱۷۸. ۵۳) نهج البلاغه، خطبه ۸۰. ۵۴) نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۷۸و۱۷۹. ۵۵) نهج البلاغه، خطبه ۸۰. ۵۶) نهج البلاغه، خطبه ۸۰. ۵۷) الحیاة، حکیمی، ج ۱، ص ۱۹۳. ۵۸) بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۴. ۵۹) سوره بقره، آیه ۴۴. ۶۰) عبادی، شیرین، نشریه ایران، شماره ۳، ص ۱۸. ۶۱) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۳. ۶۲) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۳۰۴. ۶۳) همان، ج ۴۰، ص ۲۷۵ و ج ۴۱، ص ۱۶۵-۱۶۷. ۶۴) سوره بقره، آیه ۲۸۲. ۶۵) التبیان، طوسی‌رحمه الله، ج ۲، ص ۳۷۳. ۶۶) تفسیر صافی، ج ۱، ص ۲۳۵. ۶۷) مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۹۸. ۶۸) روان‌شناسی قضایی، ج ۱، ص ۲۷۵. ۶۹) درآمدی بر روان‌شناسی، ج ۱، ص ۲۸۵و۲۸۶. ۷۰) اصول روان‌شناسی، ص ۲۶۱. ۷۱) المیزان، ج ۲، ص ۲۷۸. ۷۲) مجمع الفائدة و البرهان، ج ۱۲، ص ۴۳۳. ۷۳) جواهر الکلام، ج ۴۱، ص ۱۶۹. ۷۴) المبسوط، ج ۸، ص ۱۷۴. ۷۵) جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۷۴ و ج ۴۱، ص ۱۶۵و۱۶۷. ۷۶) سوره آل عمران، آیه ۳۹. ۷۷) المیزان، ج ۲، ص ۲۸۴. ۷۸) تحریر الاحکام، کتاب الجهاد، ص ۱۳۴. ۷۹) تذکرة الفقهاء، کتاب الجهاد، ص ۱. ۸۰) المبسوط، کتاب الجهاد، ص ۵. ۸۱) فروع کافی، ج ۵، ص ۹. ۸۲) همان. ۸۳) المبسوط، شیخ طوسی‌رحمه الله، ج ۲، ص ۵. ۸۴) نهج البلاغه. ۸۵) مناقب ابن شهر آشوب. ۸۶) نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۵۹-۶۱. ۸۷) المیزان، ج ۴، ص ۳۷، چاپ اول به نقل از درّ المنثور. ۸۸) شوک آینده، الوین تافلر، ۲۳۹-۲۴۹. ۸۹) موج سوم، الوین تافلر، ۲۸۹و۳۹۶. ۹۰) روان‌شناسی ارشد (از کودکی تا نوجوانی)، حسین نجاتی، ص ۶۷، چاپ اوّل، مؤسسه مهشاد، پاییز ۱۳۷۱. ۹۱) شوک آینده، ص ۲۴۰. ۹۲) شوک آینده، ص ۲۵۸و۲۵۹. ۹۳) به سوی تمدن جدید، الوین تافلر، ص ۱۲و۱۳. ۹۴) موج سوم، ص ۴۹۰. ۹۵) لذات فلسفه، ص ۱۴۹. ۹۶) سوره روم، آیه ۲۱. ۹۷) لذات فلسفه، ص ۲۴۷. ۹۸) همان، ص ۱۴۹. ۹۹) انسان موجود ناشناخته، ص ۳۱۴. ۱۰۰) انسان موجود ناشناخته، ص ۱۰۳. ۱۰۱) لذات فلسفه، ص ۱۵۴و۱۴۹. ۱۰۲) وسائل الشیعه، کتاب القضاء، باب ۲ از ابواب صفات قاضی. ۱۰۳) سوره نساء، آیه ۳۴. ۱۰۴) تفسیر تبیان، ج ۳، ص ۱۹۱. ۱۰۵) المهذّب، ج ۲، ص ۲۶۴. ۱۰۶) نهج البلاغه، حکمت ۵۳۸. ۱۰۷) سوره انعام، آیه ۱۵۱. ۱۰۸) سوره اسراء، آیه ۳۱. ۱۰۹) نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۶. ۱۱۰) سوره احزاب، آیه ۳۷. ۱۱۱) سوره احزاب، آیه ۳۷. ۱۱۲) اسد الغابة، ج ۷، ص ۱۲۶ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷۸. ۱۱۳) کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۵۷۸و۵۷۹. ۱۱۴) کنز العمال، ج ۱۳، ص ۶۹۷. ۱۱۵) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۰. ۱۱۶) طبقات ابن سعد، ج ۸، ص ۱۲۰. ۱۱۷) فتح الباری، ج ۹، ص ۲۲۴ ؛ صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب تزویج الاب البکر الصغیرة. ۱۱۹) فتح الباری، ج ۷، ص ۲۲۳ ؛ صحیح مسلم، ح ۶۹. ۱۲۰) کافی، ج ۵، ص ۵۶۷، باب نوادر. ۱۲۱) شموئیل، فصل ۲۵، ص ۴۶. ۱۲۲) عذر به تقصیر به پیشگاه محمّد و قرآن، ص ۲۲۳ – ۲۲۷. ۱۲۳) سوره توبه، آیه ۷۲.

۴- امام علی(ع) و مسائل حقوقی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی ع و مسائل حقوقی مولف محمد دشتی ،۱۳۳۰ - ۱۳۸۰. با همکاری ستاد امیرالمومنین علی علیه‌السلام .. [و دیگران . مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین علیه‌السلام ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ۲۶۶ص. فروست: الگوهای رفتاری امام علی علیه‌السلام ج ۱۰. شابک: ۶-۳۰-۶۴۲۲-۹۶۴:۱۰۰۰۰ریال ؛ ۱۰۰۰۰ ریال(چاپ دوم ؛) ۲۲۰۰۰ ریال چاپ سوم ۸-۳۰-۶۴۲۲-۹۶۴-۹۷۸ یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱. یادداشت: چاپ سوم: زمستان۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه ص [۲۳۵] - ۲۶۶؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق --. فضایل موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .نظریه درباره حقوق شناسه افزوده: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)ستاد امیرالمومنین علی (ع) رده بندی کنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۱۰،۷.ج رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۷۸۸۶

سرآغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از «الگوهای رفتاری» آن یگانه بشریّت، باب علم نبیّ، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های پیاپی قریش، و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. که همواره با قرآن بود، و با قرآن زیست و از قرآن گفت، و تا بهشت جاویدان، در کنار چشمه کوثر و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، وحدتشان جاودانه است. مباحث ارزشمند آن در حال تکامل و گسترش است، نورانی است، نورِ نور است، عطر آگین از جذبه های عرفانی وشناخت و حضور است، که با نام های مبارك زیر، در آسمان پُر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند: ۱- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی الف- اخلاق فردی ب- اخلاق اجتماعی ج- آئین همسر داری ۲- امام علی علیه السلام و مسائل سیاسی ۳- امام علی علیه السلام و اقتصاد الف- کار و تولید ب- انفاق و ایثار گری ج- عمران و آبادی د- کشاورزی و باغداری ۴- امام علی علیه السلام و امور نظامی الف- اخلاق نظامی ب- امور دفاعی و مبارزاتی ۵- امام علی علیه السلام و مباحث اطّلاعاتی و امنیّتی ۶- امام علی علیه السلام و علم و هنر الف- مسائل آموزشی و هنری ب- مسائل علمی و فرهنگی ۷- امام علی علیه السلام و مدیریّت ۸- امام علی علیه السلام و امور قضائی الف- امور قضائی ب- مسائل جزائی و کیفری ۹- امام علی علیه السلام و مباحث اعتقادی ۱۰- امام علی علیه السلام و مسائل حقوقی ۱۱- امام علی علیه السلام و نظارت مردمی (امر به معروف ونهی از منکر) ۱۲- امام علی علیه السلام و مباحث معنوی و عبادی ۱۳- امام علی علیه السلام و مباحث تربیتی ۱۴- امام علی علیه السلام و مسائل بهداشت و درمان ۱۵- امام علی علیه السلام و تفریحات سالم الف- تفریحات سالم ب- تجمّل و زیبائی مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شده، از نظر کاربردی مهّم و سرنوشت سازند، زیرا تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روشهای الگوئی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند، تنها دارای جذبه «قال» نیست که دربردارنده جلوه های «حال» نیز می باشد. دانه های انگشت شماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشنده دریای علوم نَبَوی است از رهنمودها و راهنمائی های جاودانه عَلَوی است از محضر حقّ و حقیقت است و از زلال و جوشش همیشه جاری واقعیّت هاست که تنها نمونه هائی اندك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشمه زلال ولایت می نوشید که هر روز با شناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است.(۱). و در

آینـده به عنوان یـک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهـد بود تا: چراغ روشـنگر راه قصّه پردازان و سـناریو نویسان فیلم نامه ها و طرّاحان نمایشـنامه ها و حجّت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهّد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اوّل مظلوم اسـلام نورانی کنیم. که رسول گرامی اسلام فرمود: نَوِّروُا مَجالِسَکُمْ بِذِکرِ عَلِیّ بْنِ اَبی طالِب (جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السـلام نورانی کنید) با کشف و شـناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» حقیقتِ «چگونه بودن؟!» برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زنـدگی کردن؟! نیز مشـخص خواهـد شد. پیروی از امام علی علیه السـلام و الگو قرار دادن راه و رسم زنـدگی آن بزرگ معصوم الهی،بر این حقیقت تکیه دارد که بـا مطـالعه همه کتب و منابع و مآخـذ روائی و تاریخی و سیاسـی موجود کشف کنیم که: «امام علیه السلام چگونه بود؟» آنگاه بدانیم که: «چگونه باید باشیم» زیرا خود فرمود: اَیُّهَا النّاسُ اِنّی وَاللّهِ ما أَحُثُّکُم عَلی طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُکُم اِلَیْهَا، وَ لا أَنْهاکُم عَنْ مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهی قبلَکُمْ عَنها(۲). (ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمـل پسـندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شـما پیشـی می گیرم، و شـما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترک کرده ام) پس توجه به الگوهـای رفتـاری امـام علی علیه السـلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشـیدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صـلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشـمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا بدنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشـند، و در همسوئی با امیر بیان بکوشـند، که بارها پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آنانکه از علی پیروی کنند اهـل نجـات و بهشـتند» و به علی علیه السـلام اشـاره کرد و فرمود: «این علی و پیروان او در بهشت جای دارنـد»(۳). و امیدواریم که کشف و شـناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، وبه کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری» دیگر معصومین علیهم السـلام بیانجامـد. در اینجا توجّه به چنـد تذکّر أساسـی لازم است. الگوهای رفتاری و عنصـر زمان و مکان اقسام الگوهای رفتاری ***** تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود ۷۰۰ عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السـلام فراهم آمده است. خطبه ۶ /۱۷۵، نهـج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. ینابیع المودّة ص ۴۰، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللّه(ص) اِلی عَلِیٍّ(ع) و قال:هذا وَ شِیعَتُهُ فِی الْجَنَّة.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهـای امـام علی علیه السـلام برخی اختصاصـی و بعضـی عمومی است، که بایـد در ارزیـابی الگوهای رفتاری دقّت شود. گاهی عملی یـا رفتـاری را امـام علی علیه السلام در شـرائط زمـانی و مکانی خاصّـی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شـرائط خاصّ قابل ارزیابی است، و الزامی نـدارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السـلام نمونه های روشـنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السـلام نیز توضیـح داده اند که: شـکل و جنس لبـاس امـام علی علیه السـلام تنهـا در روزگـار خودش قابل پیاده شـدن بود، امّا هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشـیم، مورد اعتراض مردم قرار خـواهیم گرفت. یعنی عُنصـر زمـان و مکـان، در کیفیّت هـا تـأثیر بسزائی دارد. پس اگر الگوهـای رفتـاری، درست تـبیین نگردد، ضـمانت اجرائی ندارد و از نظر کار بُردی قابل الگو گیری یا الگو پذیری نیست، مانند: - غذاهای ساده ای که امام علی علیه السـلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند. - لباس های پشمی و ساده ای که امام علی علیه السـلام می پوشـید، امّا ضـرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند. - در برخی از مواقع، امام علی علیه السـلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شـدن نبود. امام علی علیه السـلام خود نیز تذکّر داد که: لَنْ تَقْدِروُنَ عَلی ذلِکَ وَلکِن اَعینوُنی بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد (شـما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری دهید(۱). وقتی عـاصم بن زیاد، لباس پشـمی پوشـید و به کوه ها می رفت و دست از زنـدگی شُـست و تنها عبادت می

کرد، امـام علی علیه السـلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زنـدگی می کنی؟ عاصم بن زیاد در جواب گفت: قَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، هـذَا أَنْتَ فِی خُشُونَـةِ مَلْبَسِـکَ وَجُشُوبَـةِ مَأْکَلِـکَ! (عـاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غـذای نـاگوار بسـر می بری؟) امـام علی علیه السـلام فرمود: قَـالَ: وَیْحَکَ، إِنِّی لَسْتُ کَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی فَرَضَ عَلَی أَئِمَّةِ الْعَـدْلِ أَنْ یُقَدِّرُوا أَنْفُسَـهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، کَیْلَا یَتَبَیَّغَ بِالْفَقِیرِ فَقْرُهُ!(۲). وای بر تو، من هماننـد تو نیسـتم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند. ***** نامه ۵/۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. خطبه ۳/۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهای رفتاری

بعضـی از رفتارهـای امـام علی علیه السـلام زمان و مکان نمی شـناسد، و همواره برای الگو پـذیری ارزشـمند است ماننـد: ۱- ترویج فرهنگ نماز ۲- اهمیّت دادن به نماز اوّل وقت ۳- ترویج فرهنگ اذان ۴- توجّه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید ۵- شـهادت طلبی و توجّه به جهاد و پیکار در راه خدا ۶- حمایت از مظلوم و... زیرا طبیعی است که کیفیّت ها متناسب بـا زمـان و مکان و شـرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است. گرچه اصول منطقی همان کیفیّت ها، جـاودانه انـد، یعنی همواره ساده زیستی، خودکفائی، ساده پوشـی ارزشـمند است، امّا در هر جامعه ای چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس کمیّت هـا و اصول منطقی الگوهـای رفتـاری ثابت، و کیفیّت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیّر و در حال دگرگونی است.

ضرورت ها

فلسفه حقوق متقابل

در زنـدگی اجتمـاعی، حقوق و مقرّرات و شـرائطی بر روابـط انسانی حاکم است که بایـد دقیقاً مورد شـناسائی قرار گرفته و رعایت گردد. یکی از حقوق اجتمـاعی «حقوق متقابل» است که: فرد بر فرد «در روابط فردی» و فرد بر جمع «در روابط اجتماعی» و جمع بر جمع «در روابـط اجتمـاعی» و جمع بر فرد «در روابـط اجتماعی» حق و حقوقی دارنـد، که با رعایت حقوق متقابل، عـدالت اجتماعی اسـتقرار یافته و جامعه انسانی مراحل کمال را خواهد پیمود، و نظم اجتماعی بر روابط انسان ها حاکم شده و هرگونه بی نظمی و بی بنـدوباری رخت بر می بنـدد. ارزش های اخلاقی رشـد کرده و روابط اجتماعی سازمان شایسـته ای می یابـد پس زنـدگی کردن در جـامعه، و بـا مردم بودن، حقوق متقابل را به همراه خواهـد داشت. اگر ما از مردم انتظارات و توقّعاتی داریم مردم نیز از ما انتظاراتی خواهند داشت، اگر مردم در بسیاری از زمینه ها، تخصّص ها، نیازمندیها به ما احتیاج دارند، ما نیز در بسیاری از رشته ها، و نیازها به دیگران محتـاجیم. اگر همه اقشار جامعه نسبت به دولت، و دولت نسبت به مردم، حقوق متقابل را محترم بشـمارند، و از حـد و مرز عدالت تجاوز نکنند، زمینه های رشد و کمال تحقّق خواهد یافت که: امام علی علیه السـلام فرمود: وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْـکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِی عَلَی الرَّعِیَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَی الْوَالِی، فَرِیضَـةٌ فَرَضَـهَا اللَّهُ - سُـبْحَانَهُ - لِکُـلٍّ عَلَی کُـلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ. فَلَیْسَتْ تَصْـلُحُ الرَّعِیَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِیَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیَّةُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ، وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَیْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِـجُ الـدِّینِ، وَاعْتَـدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَـدْلِ، وَجَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَـلَحَ بِذلِکَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَـةِ، وَیَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْـدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِیَّةُ والِیَها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِکَ الْکَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَکَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الـدِّینِ، وَتُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَی، وَعُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ، وَکَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا یُسْـتَوْحَشُ لِعَظِیمِ حَقٍّ عُطِّلَ،

وَلَـا لِعَظِیم بَاطِـلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِکَ تَـذِلَّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْـرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُـبْحَانَهُ عِنْـدَ الْعِبَادِ. فَعَلَیْکُمْ بِالتَّنَاصُـحِ فِی ذلِکَ، وَحُسْـنِ التَّعَاوُنِ عَلَیْهِ. فَلَیْسَ أَحَدٌ – وَإِن اشْـتَدَّ عَلَی رِضـی اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِی الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ – بِبَالِغٍ حَقِیقَهَٔ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَهِٔ لَهُ. وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَـادِهِ النَّصِـیحَهُٔ بِمَبْلَغِ جُهْـدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَـهِٔ الْحَقِّ بَیْنَهُمْ. وَلَیْسَ امْرُؤٌ – وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ – بِفَوْقِ أَنْ یُعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ – وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیُونُ – بِدُونِ أَنْ یُعِینَ عَلَی ذلِـکَ أَوْ یُعَـانَ عَلَیْهِ. «و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خـدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شـمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملّت و رهبر، و عزّت دین قرار داد. پس رعیّت اصـلاح نمی شود جز آن که زمامـداران اصـلاح گردنـد، و زمامـداران اصـلاح نمی شونـد جز بـا درسـتکاری رعیّت. و آنگـاه که مردم حق رهبری را اداء کننـد، و زمامـدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جـامعه عزّت یابـد، و راه هـای دین پدیـدار، و نشـانه هـای عـدالت برقرار، و سنّت پیامبرصـلی الله علیه وآله پایـدار گردد، پس روزگار اصـلاح شود، و مردم در تـداوم حکومت امیدوار، و دشـمن در آرزوهـایش مـأیوس می شود. امّا اگر مردم بر حکومت چیره شونـد، یا زمامـدار بر رعیّت ستم کنـد، وحـدت کلمه از بین می رود، نشـانه های سـتم آشـکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سـنّت پیامبرصـلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکـام دین تعطیـل، و بیمـاری هـای دل فراوان گردد، مردم از اینکه حقّ بزرگی فرامـوش می شود، یـا باطـل خطرنـاکی در جامعه رواج می یابـد، احساس نگرانی نمی کننـد، پس در آن زمان نیکان خوار، و بـدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهـد بود پس بر شـماست که یکـدیگر را نصیحت کنیـد، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی توانـد حق اطاعت خداونـدی را چنانکه بایـد بگـذارد، هرچنـد در به دست آوردن رضای خـدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشـتن حق، و یاری دادن به یکـدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیـاز نیست که او را در انجـام حق یـاری رساننـد، و هیـچ کس گرچه مردم او را خوار شـمارند، و در دیـده هـا بی ارزش باشـد، کوچک تر از آن نیست که کسـی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.»(۱). عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه ۲۱۶) حقوق متقابـل مردم و دولت حقوق الهی حقوق اجتماعی مردم ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که مـدارک آن به شـرح زیر است: ۱- روضه کـافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفـای ۳۲۸ هجری) ۲- منهاج البراعـهٔ ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راونـدی (متوفای ۵۷۳ هجری) ۳- نسـخه خطی نهج البلاغه ص ۱۸۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری ۴- دعائم الاسـلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری) ۵- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

عناوین مربوط به حقوق متقابل (در خطبه ۲۱۶)

حقوق متقابل مردم و دولت

۱ – حق رهبر بر مردم جعل اللَّه سبحانه لی علیکم حقّا خطبه ۱/۲۱۶ ۲ – حقوق مردم بر رهبر ولکم علیّ من الحقّ خطبه ۱/۲۱۶ ۳ – مبانی حقوق اجتماعی الف – حکم الهی جعل اللَّه... مثل الّذی لی علیکم خطبه ۱/۲۱۶ ب – حق و حق گرائی

حقوق الهی

۱ – گستردگی جوانب حق فالحقّ أوسع الأشياء خطبه ۱/۲۱۶ ۲ – مشکلات اجرائی حق وأضيقها فی التّناصف خطبه ۲/۲۱۶ ۳ – مسئولیّت در اجرای حق لايجری لاحد الاّ جری عليه خطبه ۲/۲۱۶ ۴ – برتری خدا از مسئولیّت ها ولو کان لاحد ان يجری خطبه ۲/۲۱۶ ۵ – حق خدا بر بندگان جعل حقّه علی العباد خطبه ۳ – ۴/۲۱۶ ۶ – حق مردم بر خداوند جزاءهم عليه مضاعفة خطبه ۴/۲۱۶ ۷ – حق اللّه بودن حقوق اجتماعی من حقوقه حقوقاً خطبه ۵/۲۱۶ ۸ – انسان و ادای حقوق من حقّ من عظم جلال اللّه خطبه ۱۶ – ۱۸/۲۱۶

حقوق اجتماعی مردم

۱ – نصیحت کردن یکدیگر فعليكم بالتّناصح فی ذلك خطبه ۱۲/۲۱۶ ۲ – کمک کردن به همدیگر وحسن التّعاون عليه خطبه ۱۲–۱۳/۲۱۶ ۳ – تلاش در خیرخواهی بمبلغ جهدهم خطبه ۱۴/۲۱۶ ۴ – کمک در ادای حق التّعاون علی اقامة الحقّ خطبه ۱۴/۲۱۶

حقوق متقابل در روابط اجتماعی

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آنکه فلسفه حقوق اجتماعی را مطرح فرمود و این حقیقت را بیان می دارد که «زندگی اجتماعی» با «حقوق متقابل» به هم آمیخته است و رشد و کمال بدون رعایت حقوق متقابل ممکن نیست، که در سخنرانی های خود به برخی از موارد و انواع آن اشاره می فرماید، مانند: حقوق متقابل پدر و فرزند عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند(در حکمت ۳۹۹) حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق مردم بر حکومت حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق اجتماعی حقوق متقابل رهبری و مردم عناوین کلّی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است حقوق اجتماعی شناخت حق ره آورد اجرای حقوق خطرات رعایت نکردن حقوق حقوق اجتماعی مردم فلسفه حقوق اجتماعی وظایف انسان با خدا اوصاف زمامداران صفات نکوهیده صفات پسندیده خطبه ۳۴ نهج البلاغه حقوق متقابل زمامداران و مردم حقوق مردم بر زمامداران حقوق زمامداران بر مردم ویژگی های امام علی رعایت حقوق حیوانات عناوین حقوق حیوانات (در نامه ۲۵)

حقوق متقابل پدر و فرزند

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق متقابل پدر و فرزند» است، اگر پدر نسبت به کودك و فرزند خویش حقوقی دارد، فرزند نیز حقوقی خواهد داشت که با رعایت آن، محیط خانواده، گرم می شود که فرمود: إنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ. (همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.)(۱). عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند(در حکمت ۳۹۹) ***** حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که مدارك آن به شرح زیر است: ۱– محاضرات الادباء ج۱ ص۱۵۷: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ هجری) ۲– تیسیر المطالب ص ۳۰۷: حسینی

(متوفای ۴۲۴ هجری) ۳- کتاب أمالی: سید ابوطالب (متوفای ۴۲۴ هجری).

عناوین حقوق متقابل پدر و فرزند(در حکمت ۳۹۹)

۱ - اطاعت پـدر فحقّ الوالـد علی الولد ان یطیعه ۲ - اطاعت نکردن در گناه الاّ فی معصیهٔ اللّه سبحانه ۳ - انتخاب نام نیکو وَ حقّ الولد علی الوالد ان یحسّن اسمه ۴ - تربیت صحیح وَ یحسّن ادبه ۵ - آموزش قرآن وَ یعلّمه القرآن

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

یکی دیگر از اقسام حقوق متقابل، «حقوق متقابل مردم و حکومت» است، اگر حکومت ها و حاکمان حقوق مردم را رعایت کننـد، و به مردم ظلم و ستم روا ندارنـد، و مردم نیز حقوق حکومت و دولت و حاکمـان را محـترم بشـمارند. می تواننـد جـامعه متکامـل و صالحی داشـته باشـند که این بحث را در چنـد بخش بایـد به نقـد و ارزیابی گـذاشت: حقوق مردم بر حکومت حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی حقوق متقابل مردم و حکومت حقوق اجتماعی حقوق متقابل رهبری و مردم عناوین کلّی خطبـه ۲۱۶ بـه شـرح زیر است حقـوق اجتمـاعی شـناخت حق ره آورد اجرای حقـوق خطرات رعـایت نکردن حقـوق حقـوق اجتمـاعی مردم فلسـفه حقوق اجتماعی وظایف انسان با خـدا اوصاف زمامـداران صـفات نکوهیـده صـفات پسـندیده خطبه ۳۴ نهج البلاغه حقوق متقابل زمامداران و مردم حقوق مردم بر زمامداران حقوق زمامداران بر مردم ویژ گی های امام علی

حقوق مردم بر حکومت

اشاره

امام علی علیه السلام در نامه ۵۰ توضیـح داد که: فَإِنَّ حَقّاً عَلَی الْوَالِی أَلَّا یُغَیِّرَهُ عَلَی رَعِیَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ یَزِیـدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَی إِخْوَانِهِ. أَلَا وَإِنَّ لَکُمْ عِنْدِی أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَکُمْ سِـرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِیَ دُونَکُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُکْمٍ، وَلَـا أُؤَخِّرَ لَکُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَـا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَکُونُوا عِنْـدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً. فَـإِذَا فَعَلْتُ ذلِـکَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَیْکُـمُ النِّعْمَـهُ، وَلِی عَلَیْکُـمُ الطَّاعَـهُ؛ وَأَلَّا تَنْکُصُـوا عَنْ دَعْوَهٍ، وَلَـا تُفَرِّطُـوا فِی صَـلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُـوا الْغَمَرَاتِ إِلَی الْحَـقِّ، فَـإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْـتَقِیمُوا لِی عَلَی ذلِکَ لَمْ یَکُنْ أَحَـدٌ أَهْوَنَ عَلَیَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْکُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَهَ، وَلَا یَجِـدُ عِنْـدِی فِیهَا رُخْصَهً. فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِکُمْ، وَأَعْطُـوهُمْ مِنْ أَنْفُسِـکُمْ مَـا یُصْـلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَکُمْ، «همانـا بر زمامـدار واجب است که اگر امـوالی به دست آورد، یـا نعمـتی مخصوص او شـد، دچـار دگرگونی نشود، و بـا آن اموال و نعمتها، بیشتر به بنـدگان خـدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد. آگـاه باشـید! حق شـما بر من آن است که جز اسـرار جنگی هیـچ رازی را از شـما پنهـان نـدارم، و کـاری را جز حکم شـرع، بـدون مشورت بـا شـما انجـام نـدهم، و در پرداخت حق شـما کوتـاهی نکرده، و در وقت تعیین شـده آن بپردازم، و بـا همه شـما بگونه ای مسـاوی رفتـار کنم. پس وقـتی من مسؤولیّت هـای یـاد شـده را انجـام دهم، بر خـداست که نعمتهـای خود را بر شـما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شـما لازم است، و نباید از فرمان من سـرپیچی کنید، و در انجام آن چه صـلاح است سُستی ورزید، و در سختیها برای رسـیدن به حق تلاش کنیـد، حال اگر شـما پایـداری نکنیـد، خوارترین افراد نزد من انسان کـج رفتار است، که او را به سـختی کیفر

خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعملهای ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید.»(۱). حقوق مردم بر رهبر اخلاق فرماندهی کل وظایف فرماندهان نظامی ***** نامه ۵۰ نهـج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که مدارک آن به شـرح زیر است: ۱- کتاب صفّین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری) ۲- کتـاب أمالی ج ۱ ص ۲۲۱: شـیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری) ۳- بحـار الانوار ج ۸ ص ۶۲۸ کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق مردم بر رهبر

۱ – رعـایت عـدالت اجتمـاعی الاّـ یغیّره علی رعیّته فضل ناله نامه ۲/۵۰ ۲ – پرهیز از غرور زدگی ولاـ طول خصّ به نـامه ۲/۵۰ ۳ – ارتباط تنگاتنگ با مردم من نعمه دنوّا من عباده نامه ۲/۵۰ ۴ – رأفت و مهربانی نسبت بمردم و عطفا علی اخوانه نامه ۲/۵۰

اخلاق فرماندهی کل

۱ – همدلی با فرماندهان نظامی ألاّ احتجز دونکم سرّا نامه ۳/۵۰ ۲ – پرهیز از افشای اسرار نظامی الاّ فی حرب نامه ۳/۵۰ ۳ – رعایت اصل مشورت با فرمانـدهان و لا اطوی دونکم امرا نامه ۳/۵۰ ۴ – قـاطعیّت در اجرای فرمان الهی الاّ فی حکم نامه ۳/۵۰ ۵ – پرهیز از تأخیر در پرداخت حقوق و لااؤ خّرلکم حقّا عن محلّه نامه ۳/۵۰ ۶ – رعایت عدالت رفتاری با فرماندهان و ان تکونوا عندی فی الحقّ سواء نامه ۴/۵۰ ۷ – برخورد قـاطع با متخلفان فان انتم لم تسـتقیمو الی.. ممّن اعوجّ منکم نامه ۵/۵۰ ۸ – کیفر دادن مجرمان فان انتم لم تستقیمو الی.. ممّن اعوجّ منکم نامه ۵/۵۰ ۹ – شدّت عمل نسبت به منحرفان ثمّ اعظم له العقوبهٔ نامه ۶/۵۰

وظایف فرماندهان نظامی

۱ – اطاعت از فرمان رهبر ولی علیکم الّطاعـهٔ نامه ۴/۵۰ ۲ – پرهیز از سـرپیچی نسبت به فرمان رهبر وألاّ تنکصوا عن دعوهٔ نامه ۵/۵۰ ۳ – پرهیز از سـستی در راه اصـلاح امور نظامیـان ولاـ تفرّطوا فی صـلاح نـامه ۵/۵۰ ۴ – تحمّـل مشـکلات حـق گرائی و ان تخوضوا الغمرات الی الحقّ نـامه ۵/۵۰ ۵ – اطـاعت از فرمانـدهان فخـذوا هـذا من امرائکم نامه ۶/۵۰ ۶ – اصـلاح و بازسـازی امور نظامیان و اعطوهم من انفسکم ما یصلح اللَّه به امرکم نامه ۶/۵۰

حقوق متقابل مردم و حکومت

اشاره

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۱۶ به «حقوق متقابـل مردم و حکومت» پرداخته و جوانب گسترده آن را مشـروحاً بیـان فرمود و آن را یکی از بزرگترین حقوق واجب الهی شـمرد، زیرا فرد به تکامل نمی رسد جز آنکه جامعه به کمال برسد، و جامعه به کمال نخواهـد رسـید جز آنکه حقوق متقابل رعایت گردد. فلسـفهٔ الحقوق الاجتماعیّهٔ أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُـبْحَانَهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِولَایَهِٔ أَمْرِکُمْ، وَلَکُمْ عَلَیَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِی لِی عَلَیْکُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْـیَاءِ فِی التَّوَاصُفِ، وَأَضْـیَقُهَا فِی التَّنَاصُفِ، لَا یَجْرِی لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَی عَلَیْهِ، وَلَا یَجْرِی عَلَیْهِ إِلَّا جَرَی لَهُ. وَلَوْ کَانَ لِأَحَـدٍ أَنْ یَجْرِیَ لَهُ وَلَا یَجْرِیَ عَلَیْهِ، لَکَانَ ذلِکَ خَالِصاً لِلَّهِ سُـبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُـدْرَتِهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِی کُلِّ مَا جَرَتْ عَلَیْهِ صُـرُوفُ قَضَائِهِ، وَلکِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ یُطِیعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَیْهِ مُضَاعَفَهَٔ الثَّوَابِ تَفَضُّلًا مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِیدِ أَهْلُهُ. الحقوق المتبادلهٔ بین القائد و الامّهٔ ثُمَّ جَعَلَ – سُـبْحَانَهُ – مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَـهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَی بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَکَافَأُ فِی وُجُوهِهَا، وَیُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا یُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

حقوق اجتماعی

پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقّی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقّی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

حقوق متقابل رهبری و مردم

اشاره

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقّی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد.(۱). ***** برخی از اسناد و مدارك این خطبه به این شرح است: ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری) ۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری) ۴- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری) ۵- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

عناوین کلّی خطبه ۲۱۶ به شرح زیر است

حقوق اجتماعی

۱ - حق رهبر بر مردم جعل اللَّه سبحانه لی علیکم حقّا خطبه ۱/۲۱۶ ۲ - حقوق مردم بر رهبر ولکم علیّ من الحقّ خطبه ۱/۲۱۶ ۳ - مبانی حقوق اجتماعی الف - حکم الهی جعل اللَّه مثل الّذی لی علیکم خطبه ۱/۲۱۶ ب - حق و حق گرائی

شناخت حق

۱- گستردگی جوانب حق فالحقّ أوسع الأشیاء خطبه ۱/۲۱۶ ۲- مشکلات اجرائی حق وأضیقها فی التّناصف خطبه ۲/۲۱۶ ۳- مسئولیّت همگانی اجرای حق لا‌یجری لاحد الاّ جری علیه خطبه ۲/۲۱۶ ۴- برتر بودن خدا از مسئولیّت ها ولو کان لاحد خطبه ۲/۲۱۶ ۵- حق خدا بر بندگان جعل حقّه علی العباد خطبه ۳ - ۴/۲۱۶ ۶- حق مردم بر خداوند وجعل جزاءهم علیه مضاعفهٔ خطبه ۴/۲۱۶ ۷- حق اللَّه بودن حقوق اجتماعی من حقوقه حقوقا خطبه ۵/۲۱۶ ۸- ناتوانی از ادای حقوق حقّ من عظم جلال اللَّه خطبه ۱۶ - ۱۸/۲۱۶

ره آورد اجرای حقوق

۱- ایجاد نظم و آرامش فجعلها نظاما لألفتهم خطبه ۷/۲۱۶ ۲- عزیز و نیرومند شدن دین وعزّا لدینهم خطبه ۷/۲۱۶ ۳- اصلاح

اجتماعی تصلح الرّعیّة الاّ بصلاح الولاة خطبه ۷/۲۱۶ ۴- اصلاح زمامداران ولاتصلح الولاة الاّ باستقامة الرّعیّة خطبه ۷ - ۸/۲۱۶ ۵- عزیز شدن حق عزّ الحقّ بینهم خطبه ۸/۲۱۶ ۶- پایدار شدن جاده های دین وقامت مناهج الدّین خطبه ۸/۲۱۶ ۷- استوار شدن نشانه های عدالتواعتدلت معالم العدل خطبه ۸ - ۹/۲۱۶ ۸- برقرار شدن عدالت اجتماعی واعتدلت معالم العدل خطبه ۸ - ۹/۲۱۶ ۹- حاکم شدن سنّت های نیکو وجرت علی اذلالها السّنن خطبه ۹/۲۱۶ ۱۰- اصلاح شدن روزگار فصلح بذالک الزّمان خطبه ۹/۲۱۶ ۱۱- امیدواری در بقاء دولت وطمع فی بقاء الدّولة خطبه ۹/۲۱۶ ۱۲- ناامید شدن دشمنان ویئست مطامع الاعداء خطبه ۹/۲۱۶

خطرات رعایت نکردن حقوق

۱- نابودی وحدت اجتماعی اختلفت هنالک الکلمة خطبه ۱۰/۲۱۶ ۲- آشکار شدن ظلم وظهرت معالم الجور خطبه ۱۰/۲۱۶ ۳- زیاد شدن نیرنگ بازی وکثر الادغال فی الدّین خطبه ۱۰/۲۱۶ ۴- متروک شدن آداب اسلامی وترکت محاجّ السّنن خطبه ۱۱/۲۱۶ ۵- هواپرستی فعمل بالهوی خطبه ۱۱/۲۱۶ ۶- تعطیل شدن احکام الهی وعطّلت الاحکام خطبه ۱۱/۲۱۶ ۷- زیاد شدن بیماری های اخلاقی وکثرت علل النّفوس خطبه ۱۱/۲۱۶ ۸- تعطیل شدن حقوق فلایستوحش لعظیم حقّ عطّل خطبه ۱۱/۲۱۶ ۹- بی تفاوتی در رواج باطل ولا لعظیم باطل فعل خطبه ۱۲/۲۱۶ ۱۰- خوار و ذلیل شدن نیکان فهنالک تذلّ الابرار خطبه ۱۲/۲۱۶ ۱۱- عزت یافتن اشرار وتعزّ الاشرار خطبه ۱۲/۲۱۶ ۱۲- بزرگ شدن مجازاتها وتعظم تبعات اللّه خطبه ۱۲/۲۱۶

حقوق اجتماعی مردم

۱- نصیحت کردن یکدیگر فعلیکم بالتّناصح خطبه ۱۲/۲۱۶ ۲- کمک کردن به همدیگر وحسن التّعاون خطبه ۱۲ - ۱۳/۲۱۶ ۳- تلاش در خیرخواهی بمبلغ جهدهم خطبه ۱۴/۲۱۶ ۴- همکاری در برقراری حق والتّعاون علی اقامة الحقّ خطبه ۱۴/۲۱۶

فلسفه حقوق اجتماعی

۱- نیازمندی به تعاون و همکاری والتّعاون علی اقامة الحقّ بینهم خطبه ۱۴/۲۱۶ ۲- نیاز بزرگان در اجرای حق ولیس امرؤ وان عظمت خطبه ۱۴ - ۱۵/۲۱۶ ۳- نیازمندی به عموم مردم ولا امرؤ وان صغّرته النّفوس خطبه ۱۵ - ۱۶/۲۱۶

وظایف انسان با خدا

۱- کوچک شمردن غیر خدا ان یصغر عنده خطبه ۱۶/۲۱۶ ۲- بزرگ شمردن خدا وجلّ موضعه من قلبه.. کلّ ما سواه خطبه ۱۶ - ۱۷/۲۱۶ ۳- بزرگ شمردن نعمتها وان احقّ من کان کذلک خطبه ۱۷/۲۱۶ ۴- بزرگ شمردن حقوق نعمتها فانّه لم تعظم نعمة اللّه خطبه ۱۸/۲۱۶

اوصاف زمامداران

صفات نکوهیده

۱- فخرفروشی اسخف حالاة الولاة.. حبّ الفخر خطبه ۱۸/۲۱۶ ۲- خود بزرگ بینی ویوضع امرهم علی الکبر خطبه ۱۹/۲۱۶ ۳- برتری جوئی ویوضع امرهم علی الکبر خطبه ۱۹/۲۱۶ ۴- لذّت از ثنا گوئی فلاتشنو علیّ بجمیل ثناء خطبه ۱۹ - ۲۱/۲۱۶ ۵- دوست داشتن چاپلوسی احبّ الاطراء خطبه ۱۹/۲۱۶ ۶- ظاهرسازی ولاتتحفّظوا منّی خطبه ۲۲/۲۱۶ ۷- تظاهر به دوستی ولاتخالطونی

بالمصانعهٔ خطبه ۲۲/۲۱۶ ۸- گریز از حق ولاتظنّوا بی استثقالا فی حقّ خطبه ۲۳/۲۱۶ ۹- عدل گریزی ولاتظنّوا بی استثقالا.. او العدل خطبه ۲۳/۲۱۶ ۱۰- نفی آراء عمومی فلاتکفّوا عن مقالهٔ بحقّ خطبه ۲۴/۲۱۶ ۱۱- خود برتر بینی فانّی لست فی نفسی بفوق ان اخطئ خطبه ۲۴/۲۱۶ ۱۲- فراموش کردن خداوند الاّ ان یکفی اللَّه من نفسی خطبه ۲۵/۲۱۶

صفات پسندیده

۱- پرهیز از فخرفروشـی اسخف حالات الولاهٔ.. حبّ الفخر خطبه ۱۸/۲۱۶ ۲ - پرهیز از خود بزرگ بینی اعظام لنفسی خطبه ۲۳/۲۱۶ و ۱۹ ۳ - کراهت از ثنـا گوئی فلاـتثنوا علیّ بجمیل ثناء خطبه ۱۹ - ۲۱/۲۱۶ ۴ - کراهت از چاپلوسـی کرهت... احبّ الاطراء خطبه ۱۹/۲۱۶ ۵ - ادا کردن حقـوق الهی فی حقـوق لـم افرغ من ادائهـا خطبه ۲۱/۲۱۶ ۶ - ادا کردن حقـوق مردم فی حقـوق لـم افرغ من ادائها خطبه ۲۱/۲۱۶ ۷ - پایبنـدی به واجبات وفرائض لابدّ من امضائها خطبه ۲۲/۲۱۶ ۸ - پرهیز از خودکـامگی بما تکلّم به الجبابرهٔ خطبه ۲۲/۲۱۶ ۹ - گوش کردن به حرفهـای مردم بمـا یتحفّظ به عنـد اهـل البادرهٔ خطبه ۲۲/۲۱۶ ۱۰ - کراهت از کارهای تصـنّعی ولاتخالطونی بالمصانعهٔ خطبه ۲۲/۲۱۶ ۱۱ - شـجاعت در بیان حق ولاتظنّوا بی استثقالا فی حقّ خطبه ۲۳/۲۱۶ ۱۲ - تسلیم حق بودن فانّه من استثقل الحقّ خطبه ۲۳/۲۱۶ ۱۳ - تسلیم عدل بودن فانّه من استثقل الحقّ خطبه ۲۳/۲۱۶ ۱۴ - آزاد گذاشتن مردم در بیان حق فلاتکفّوا عن مقالهٔ بحقّ خطبه ۲۴/۲۱۶ ۱۵ - مصون ندانستن خود لست فی نفسی بفوق ان اخطئ خطبه ۲۴/۲۱۶ ۱۶ - بنده خدا بودن انـا وانتم عبیـد مملوکـون لربّ خطبه ۲۵/۲۱۶ ۱۷ - توجّه دادن مردم به قـدرت خـدا یملـک منّـا مالاـ نملـک من انفسـنا خطبه ۲۵ - ۲۶/۲۱۶ ۱۸ - توجّه دادن مردم به هدایتگری خداوند واعطانا البصیرهٔ بعد العمی خطبه ۲۶/۲۱۶

خطبه ۳۴ نهج البلاغه

اشاره

أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً، وَلَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیحَهُ لَکُمْ، وَتَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ، وَتَعْلِیمُکُمْ کَیْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِیبُکُمْ کَیْمَا تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّی عَلَیْکُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَیْعَهِ، والنَّصِیحَهُ فِی الْمَشْهَدِ وَالْمَغِیبِ، وَالْإِجَابَهُ حِیْنَ أَدْعُوکُمْ، وَالطَّاعَهُ حِیْنَ آمُرُکُمْ. «ای مردم، مرا بر شـما و شـما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شـما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و اما حق من بر شـما این است که با من وفادار باشـید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.»(۱). *****خطبه ۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسـناد آن به این شرح است: ۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۵۱ و ۳۳۸۶: طبری (متوفای ۳۱۰ هجری) ۲- الامامهٔ السیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ هجری) ۳- أنساب الاشراف ج ۳ ص ۳۸۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هجری) ۴- کتاب المجالس ص ۷۹: شیخ مفید استادِ سیِّدِ رضیّ (متوفای ۴۱۳ ه) ۵- کتاب تـذکرهٔ ص ۱۰۶: ابن الجوزی (متوفـای ۵۶۷ هجری) ۶- اختصاص ص ۱۵۳: شـیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه)۷ - کتاب سلیم بن قیس ص ۱۱۰: از اصحاب امام سجاد علیه السلام ۸- الغارات ج ۱ ص ۳۵ تا ۳۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هجری) ۹- بحارالانوار ج ۸ ص ۶۷۲ (قدیم): مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق متقابل زمامداران و مردم

حقوق مردم بر زمامداران

۱ – خیرخواهی زمامـداران فـا النصـیحهٔ لکم خطبه ۹ / ۳۴ ۲ – تـأمین حقـوق اجتمـاعی مردم و توفیر فیئکم خطبه ۹ / ۳۴ ۳ – فراهم نمودن آموزش و پرورش عمومی تعلیمکم.. تأدبکم کیما تعلموا خطبه ۹ / ۳۴ *****

حقوق زمامداران بر مردم

۱ – وفـاداری به رهبری فالوفاء بالبیعـهٔ خطبه ۱۰ / ۳۴ ۲ – خیرخواهی و النصـیحهٔ فی المشـهد و المغیب خطبه ۱۰ / ۳۴ ۳ – پاسخ به دعوت رهبری والاجابهٔ حین ادعوکم خطبه ۱۰ / ۳۴ ۴ – اطاعت از رهبر والطاعهٔ حین آمرکم خطبه ۱۰ / ۳۴

ویژگی های امام علی(ع)

۱ – گوشزد کردن خطرات اجتماعی انی لا ظن بکم خطبه ۵ / ۳۴ ۲ – فرصت ندادن به دشمن فو الله دون ان اعطی خطبه ۸ / ۳۴ ۳ – قاطعیت در مبارزه ذلک ضرب با المشرفیه خطبه ۸ / ۳۴ ۴ – نهر اسیدن در میدان جنگ و تطیح السواعد و الاقدام خطبه ۸ / ۳۴

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در جامعه صالح توحیدی نه تنها انسان ها در روابط اجتماعی دارای حقوق متقابل می باشـند بلکه حیوانات نیز از این اصل ارزشـمند جـدا نیسـتند، این موجودات بی آزاری که در خدمت انسان قرار دارند، و بار سـنگین اجتماعی را بر دوش خود گرفته اند. امام علی علیه السلام در خطبه ۵/۱۶۷ به مسـئولیّت انسان ها نسبت به حیوانات اشاره می فرماید: بَادِرُوا أَمْرَ الْعَامَّةِ وَخَاصَّةَ أَحَدِکُمْ وَهُوَ الْمَوْتُ، فَإِنَّ النَّاسَ أَمَامَکُمْ، وَإِنَّ السَّاعَةَ تَحْدُوکُمْ مِنْ خَلْفِکُمْ. تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا، فَإِنَّمَا یُنْتَظَرُ بِأَوَّلِکُمْ آخِرُکُمْ. اتَّقُوا اللَّهَ فِی عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّکُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّی عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِیعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَیْتُمُ الْخَیْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَیْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ. «به سوی مرگ که همگانی است، و فرد فرد شـما را از آن گریزی نیست بشـتابید، همانا مردم در پیش روی شما می روند، و قیامت از پشت سر، شما را می خوانـد. سـبکبار شوید تا به قافله برسـید، که پیش رفتگان در انتظار بازماندگانند، از خدا بترسـید، و تقوا پیشه کنید زیرا شـما در پیشگاه خداوند، مسئول بندگان خدا، و شهرها، و خانه ها و حیوانات هستید(۱) خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سـرباز مدارید، اگر خیری دیدیـد بر گزینیـد، و اگر شـر و بـدی دیدید از آن دوری کنید.»(۲). و آنگـاه در نامه ۲۵ حقوق حیوانات را مشـروحاً به کارگزاران امور مالیاتی تـذکّر می دهد. وَلَا تُوَکِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِیقاً وَأَمِیناً حَفِیظاً، غَیْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَیْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَکَ نُصَیِّرْهُ حَیْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِینُکَ فَأَوْعِزْ إِلَیْهِ. أَلَّا یَحُولَ بَیْنَ نَاقَةٍ وَبَیْنَ فَصِیلِهَا، وَلَا یَمْصُرَ لَبَنَهَا فَیَضُرَّ ذلِکَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا یَجْهَدَنَّهَا رُکُوباً، وَلْیَعْدِلْ بَیْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِی ذلِکَ وَبَیْنَهَا، وَلْیُرَفِّهْ عَلَی اللَّاغِبِ، وَلْیَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْیُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا یَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَی جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْیُرَوِّحْهَا فِی السَّاعَاتِ، وَلْیُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ. حَتَّی تَأْتِیَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِیَاتٍ، غَیْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله فَإِنَّ ذلِکَ أَعْظَمُ لِأَجْرِکَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِکَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. در رسانـدن حیوانـات آن را به دست چوپـانی که خیرخواه و مهربـان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشـد و نه سـتمکار، نه تنـد برانـد و نه حیوانات را خسته کنـد، بسپار، سـپس آن چه از بیت المال جمع آوری شـد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرمود مصرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچّه اش زیانی وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و

مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جادّه بی علف نکشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله تقسیم نماییم، عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. اگر خداوند بخواهد. ***** می بینیم که «حمایت از حیوانات» قرن ها قبل از مدعیّان دروغین غرب که شعار حمایت از حیوانات می دهند امّا میلیون ها انسان را آواره می سازند و بخاك و خون می کشند، از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح و به آن عمل شده است. اسناد و مدارك خطبه ۱۶۷ به شرح زیر است: ۱- عقدالفرید ج ۲ ص ۴۱۴: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری) ۲- عقدالفرید ج ۱ ص ۴۴ و ۹۸: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری) ۳- عیون الاخبار ج ۲ ص ۱۲۳: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ هجری) ۴- أغانی ج ۱۲ ص ۶: ابوالفرج اصفهانی (متوفای ۳۵۶ هجری) ۵- کتاب أمالی ج ۲ ص ۹۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هجری) ۶- جامع العلم ص ۷۷: ابن عبدالبر (متوفای ۳۳۸ هجری) ۷- تحف العقول ص ۱۳۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری) ۸- کتاب أمالی ج ۲ ص ۲۳۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری).

عناوین حقوق حیوانات (در نامه ۲۵)

۱- دور نکردن حیواناتألّا یحول بین ناقهٔ و بین فصیلها نامه ۱۲/۲۵ ۲- کم دوشیدن شیر و لا یمصر لبنها نامه ۱۲/۲۵ ۳- خسته نکردن شتران و لایجهدنّها رکوباً نامه ۱۲/۲۵ ۴- عدالت در سوار شدن ولیعدل بین صواحباتها نامه ۱۲/۲۵ ۵- مراعات حال شتران خسته ولیرفّه علی اللاّغب نامه ۱۳/۲۵ ۶- آهسته راندن شترولیستأن بالنّقب والظّالع نامه ۱۳/۲۵ ۷- عرضه کردن به آب تمرّ به من الغدر نامه ۱۳/۲۵ ۸- راه رفتن کنار علفزارها لایعدل بها عن نبت الأرض نامه ۱۴/۲۵ ۹- مهلت دادن به حیوانات و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵ ۱۰- استراحت دادن و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵

رعایت حقوق انسان ها

اشاره

یکی از مسائل ارزشمند و سرنوشت ساز، مسائل «حقوقی» است، اگر در یک جامعه انسانی حقوق همه افراد رعایت شود، و هر کسی به حق طبیعی و خدادادی خود برسد، و حق فردی پایمال نگردد و انواع اختلافات نژادی، و امتیازات سیاسی و اجتماعی مانع استیفای حقوق انسان ها نشود، عدالت اجتماعی تحقّق می یابد و نعمت آزادی همگان را به کمال نهائی خواهد رساند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مسائل حقوقی «انسان ها» و حتّی «حیوانات» بسیار حسّاس و دقیق است تا حقوق کسی ضایع نگردد و تا ظلمی به مورچه ای روا ندارد، به بعضی از نمونه ها توجّه کنید.

کمک مساوی به دو زن فقیر

دو زن فقیر که یکی عرب و دیگری از عجم بود خدمت امام علی علیه السلام آمدند و تقاضای کمک کردند. امام به هر کدام «بیست و پنج درهم» و ظرفی از غذا داد. زن عرب خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین، من زنی از

زنان عرب و او از عجم می باشد چرا به هر دو نفر ما مساوی انفاق می کنی؟ امام علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم من هیچ فرقی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق در انفاق این مال نمی بینم.(۱). و برخی نقل کردند که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشت خاکی بر داشت و به زن عرب فرمود: بیا تا برای عرب بودن بیشتر برداری. ***** الغارات، ج۱، ص۶۹؛ ابی اسحاق همدانی - و وسائل الشیعه، ج۲، ص۴۳۱ - و بحارالانوار، ج۴۱، ص۱۳۷ - و اصول کافی، ج۱، ص۴۰۶ - و کشف البیان، ص۲۶۳.

حقوق انسانی زندانیان

امام علی علیه السلام در دستور العمل به حاکم اهواز «رُفاعهٔ» نسبت به حقوق انسانی زندانیان متذکر شد که: - اگر برای زندانی، خوردنی و نوشیدنی یا لباسی آوردند، مانع نشو تا آنها را به زندانی برسانند. - به هنگام نماز، دست و پای زندانی را از زنجیرها آزاد کن. - زندانیان را هر روز به صحن حیاط بیاور، تا تفریح و هواخوری داشته باشند.(۱). ***** مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۰۷.

رعایت حقوق مجرم حدّ خورده

شخصی راپس از محاکمه و اثبات جرم به دست قنبر دادند تا حدّ شرعی را بر او جاری کند. قنبر شلّاق را گرفت و سرگرم اجرای حد شرعی شد، پس از اتمام حد شرعی، عصبانی شده کنترل خود را از دست داد و سه ضربه شلاق، اضافه بر حدّ شرعی بر بدن مجرم نواخت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نظارت داشت؛ فَأ عادهُ عَلَی قَنْبَر ثَلاثَهِٔ أَسْواط شلّاق را گرفت و سه ضربه بر بدن قنبر زد تا قصاص شود که چرا اضافه بر حد شرعی، انسانی را آزرده است.(۱). ***** اصول کافی، ج۷، ص۲۰۶ - و وسائل الشّیعه، ج۲۹، ص۱۸۲.

عزل فرماندار برای چند کیلو گندم

زنی به نام «سوده همدانی» از شیعیان امام بود، در جنگ صفین برای تشجیع سربازان و فرزندان دلاورش، اشعار حماسی می خواند، که سخت بر معاویه گران آمد و نام اورا ثبت کرد، روزگار گذشت و امام علی علیه السلام به شهادت رسید، و فرماندار معاویه بُسر بن ارطاهٔ، بر شهر همدان مسلّط گشت، و هرچه می خواست انجام می داد، و کسی جرئت اعتراض یا مخالفت را نداشت سرانجام سوده، سوار بر شتر به دربار معاویه در شام رفت، واز قتل و غارت و فساد فرماندار به معاویه شکایت کرد. معاویه او را شناخت و سرزنش کرد، و گفت: یاد داری که در جنگ صفّین چه می کردی؟ حال دستور می دهم تو را سوار بر شتری برهنه تحویل فرماندارم بدهند تا هرگونه دوست دارد، با تو رفتار کند؟ سوده، در حالی که اشک می ریخت این اشعار را خواند: صلّی اِلاله علی جسم تضمّنه قبر فاصبح فیه العدلُ مدفوناً قد حالف الحق لا یبغی به بدلاً فصار بالحق والایمان مقروناً «خدایا درود برپیکر پاکی فرست که چون دفن شد عدالت هم دفن شد، و خدا سوگند خورده که همتائی برای او نیاورد، و تنها او با حق و ایمان همراه بود» معاویه با شگفتی پرسید: چه کسی را می گوئی؟ و این اشعار را پیرامون چه شخصی خواندی؟ سوده گفت: علی علیه السلام را می گویم که چون رفت، عدالت هم رفت. معاویه! فرماندار علی علیه السلام در همدان چند کیلو گندم از من اضافه گرفت، به کوفه رفتم وقتی رسیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز مغرب بپاخاسته بود تا مرا دید نشست و فرمود: حاجتی داری؟

ماجرا را شرح دادم، و گفتم چند کیلو گندم مهم نیست، می ترسم فرماندار تو به سوی تجاوز و رشوه خواری پیش رفته آبروی حکومت اسلامی خدشه دار شود. امام علی علیه السلام با شنیدن سخنان من گریست و گفت: خدایا تو گواهی که من آنها را برای ستم به مردم دعوت نکردم. سپس قطعه پوستی گرفت و بر روی آن نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، قَد جائَتْکُمْ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ فَأَوفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ، وَلا تَبخَسُوا النّاسَ أَشْیائَهُم، وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها،(۱) ذالِکُم خَیرٌ لَکُمْ مَنْ یَقْبِضُهُ. وَالسَّلام دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حقّ پیمانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نکاهید! و در روی زمین، بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید! سپس دستور داد که: کارهای فرمانداری خود را بَرّرسی و جمع آوری کن، تو را عزل کردم و به زودی فرماندار جدید خواهد آمد، و همه چیز را از تو تحویل خواهد گرفت. نامه را به من داد، نه آن را بست، و نه لاک و مهر کرد، بلافاصله پس از بازگشت من به «شهر همدان» فرماندار عزل و دیگری به جای او آمد. معاویه آن روز شکایت من از چند کیلو گندم اضافی بود، امّا امروز به تو شکایت کردم که فرماندار تو «بُسر بن ازطاة» شراب می خورد، تجاوز می کند، مال مردم را به یغما می برد خون بی گناهان را می ریزد و تو به جای اجرای عدالت و عزل فرماندار فساد گر، مرا تهدید به مرگ می کنی؟ و ادّعا داری که خلیفه مسلمین می باشی؟ معاویه در حالی که از عدالت حضرت علی علیه السلام و عشق و وفاداری پیروان او به شگفت آمده بود گفت: هر چه سوده می خواهد به او بدهید، و او را با احترام به شهرش باز گردانید.(۲). ***** سوره اعراف، آیه ۸۵. فصول المهمّة، ابن صباغ مالکی، ص ۱۲۹ – و سفینة البحار، ج۱، ص۶۷۱ – و عقدالفرید، ج۲، ص۱۰۲ – و اعلام النساء ج ۲ ص ۲۰۷، و فصول المائة ج ۵ ص ۵۶۵.

ادای حق همسفر مسیحی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سفرها به سوی شهر کوفه می رفت که در راه با مردی مسیحی همسفر شد و مقداری از راه را باهم رفتند از مقصد یکدیگر پرسیدند. امام علی علیه السلام فرمود: به کوفه می روم و مسیحی گفت: به شهری غیر کوفه می روم راه مشترک را با دوستی و شادابی طی کرده تا سر دو راهی رسیدند. مرد مسیحی با شگفتی دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدنبال او می آید پرسید: مگر بکوفه نمی روی؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: چرا، می روم. مسیحی گفت: پس چرا بدنبال من روانی؟ راه کوفه آن طرف است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: می دانم، امّا پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم ما فرمود: با شخصی که همسفر شدید به هنگام جدائی رفیق خود را مقداری بدرقه کنید. مرد مسیحی با مشاهده این اخلاق کریمانه و شنیدن دستورالعمل اخلاقی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نسبت به همسفر خود در فکر فرو رفت و گفت: من هم به دین شما، و پیامبر شما ایمان می آورم، واز هم جدا شدند. امّا شگفتی مرد مسیحی آنگاه به اوج خود رسید که وقتی وارد کوفه شد تازه همسفر خود را شناخت که آن بزرگ بزرگان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، جذب محفل امام شده و از یاران امام علی علیه السلام قرار گرفت.(۱). ***** اصول کافی، ج۲، ص۶۷۰ (باب حسن الصحابة وحق الصاحب فی السفر) – و بحارالانوار، ج۴۱، ص۵۱۳.

آزادی مردم در بیعت (حقّ انتخاب داشتن)

بیعت گلیب

پس از شورش طلحه و زبیر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرکوبی اصحاب جمل تشریف می بردند، ودر منطقه ذی قار

اردو زدند، کلیب می گوید: خدمت امام رسیدم، امام علی علیه السلام را عاقل ترین، و هوشیار ترین انسان ها یافتم، از من سئوالاتی راجع به بزرگان قبائل کرد ومن پاسخ دادم. فرمود: نامه ای برای رئیس قبیله «بنی راسب» و «بنی قدامهٔ» می نویسم آیا برای آنان می بری؟ گفتم: آری سپس کسانی که همراه بودند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، وهمه اطرافیان و یاران امام که از کثرت سجده پینه بر پیشانی داشتند به من می گفتند: بیعت کن. امام علی علیه السلام فرمود: رهایش کنید تا خود تصمیم بگیرد. سپس بگونه ای حساب شده با من صحبت کرد که هدایت شدم و بیعت کردم.(۱). این واقعه در خطبه ۱۷۰ به شرح زیر آمده است: أَرَأَیْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِینَ وَرَاءَکَ بَعَثُوکَ رَائِداً تَبْتَغِی لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَیْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَیْهِمْ وَأَخْبَرْتَهُمْ عَنِ الْکَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَی الْمَعَاطِشِ وَالْمجَادِبِ، مَا کُنْتَ صَانِعاً؟ قَالَ: کُنْتُ تَارِکَهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَی الْکَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَیْهِ السَّلَامُ -: فَامْدُدْ إِذاً یَدَکَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أَمْتَنِعَ عِنْدَ قِیَامِ الْحُجَّةِ عَلَیَّ، فَبَایَعْتُهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ یُعْرَفُ بِکُلَیْبِ الجَرْمِیّ. اگر آنها تو را می فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، سپس به سوی آنان باز می گشتی واز گیاه و سبزه و آب خبر می دادی، اگر مخالفت می کردند و به سرزمینهای خشک و بی آب روی می آوردند تو چه می کردی؟ (گفت: آنها را رها می کردم و به سوی آب و گیاه می رفتم، امام فرمود) پس دستت را برای بیعت کردن بگشای. (مرد گفت: سوگند بخدا به هنگام روشن شدن حق توانایی مخالفت نداشتم و با امام علیه السلام بیعت کردم)(۲). ***** کتاب جمل شیخ مفید، ص۱۵۶ - و تاریخ طبری، ج۵، ص۱۹۲. اسناد و مدارک خطبه ۱۷۰ به شرح زیر است: ۱- عقدالفرید ج۴ ص۱۳۸ خطب امیرالمؤمنین:ابن عبدربه مالکی(متوفای۳۲۸ ه) ۲- النهایهٔ ج ۲ ص ۱۲۸(مادّه دکک): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۳- کتاب الجمل: ابی مخنف (متوفای ۱۵۷ ه).

آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آزادی مردم در انتخابات رهبری خویش را در خطبه ۲۲۹ اینگونه زیبا مطرح می فرماید: وَبَسَطْتُمْ یَدِی فَکَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا، ثُمَّ تَدَاکَکْتُمْ عَلَیَّ تَدَاکَّ الْإِبِلِ الْهِیمِ عَلَی حِیَاضِهَا یَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّی انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرِّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِیفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِبَیْعَتِهِمْ إِیَّایَ أَنِ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِیرُ، وَهَدَجَ إِلَیْهَا الْکَبِیرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِیلُ، وَحَسَرَتْ إِلَیْهَا الْکِعَابُ. (وصف روز بیعت مردم با امام علی علیه السلام) ویژگی های بیعت مردم با امام علی علیه السلام «دست مرا برای بیعت می گشودید و من می بستم، شما آن را به سوی خود می کشیدید و من آن را می گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی نقاب به صحنه آمدند.»(۱). ***** خطبه ۲۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- استیعاب ج۲ ص۷۸ ش۷۷۷ وص۳۱۸ ش۱۲۸۹: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ ه) ۲- اسد الغابهٔ ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۳- کتاب الجمل ص۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب النهایهٔ ج۳ ص۳۱۸/ج ۱ ص ۱۷۱: ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۵- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۱۵۴: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه) ۶- کشف المحجهٔ: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

مطرح کردن حقّ انتخاب مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای پاسخ دندان شکن به معاویه و رفع شبهات فکری نسبت به امامت و رهبری، در نامه ۶ نهج البلاغه به معاویه نوشت: إِنَّهُ بَایَعَنِی الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایَعُوا أَبَا بَکْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمانَ عَلَی مَا بَایَعُوهُمْ عَلَیْهِ، فَلَمْ یَکُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ یَخْتَارَ، وَلَا

لِلغَائِبِ أَنْ یَرُدَّ. وَإِنَّمـا الشُّورَی لِلْمُهَاجِرِینَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَی رَجُلٍ وَسَـمَّوْهُ إِمَاماً کَانَ ذلِکَ لِلَّهِ رِضـیً، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَـةٍ رَدُّوهُ إِلَی مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبَی قَاتَلُوهُ عَلَی اتِّبَاعِهِ غَیْرَ سَبِیلِ الْمُؤْمِنِینَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّی. وَلَعَمْرِی، یَا مُعَاوِیَةُ، لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِکَ دُونَ هَوَاکَ لَتَجِدَنِّی أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّی کُنْتُ فِی عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّی؛ فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَکَ! وَالسَّلَامُ. علل مشـروعیّت حکومت امام علی علیه السلام «همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودنـد، پس آن کـه در بیعـت حضـور داشـت نمی توانـد خلیفه ای دیگر برگزینـد، و آن که غـایب است نمی توانـد بیعت مردم را نپـذیرد، و همانـا شورای مسـلمین از آنِ مهـاجرین و انصـار است، پس اگر بر امامت کسـی گرد آمدنـد، و او را امام خود خواندنـد، خشـنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسـی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می گرداننـد، اگر سـرباز زد با او پیکار می کننـد، زیرا که به راه مسـلمانان در نیامـده، خـدا هم او را در گمراهیش وا می گذارد. بجانم سوگنـد! ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیـده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم، و می دانی که من از آن دور بوده ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متّهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود.»(۱). ***** نامه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسـناد آن به شـرح زیر است: ۱- کتاب صفین ص۲۹ و۹۱: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۲- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۹۳: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه) ۳- عقد الفرید ج۵ ص۳۷۵ و۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- تاریـخ طبری ج ۵ ص ۲۳۵: طبری شـافعی (متوفای ۳۱۰ ه) ۵- اخبـار الطوال ص ۱۶۶: دینوری حنفی (متوفـای ۲۹۰ ه) ۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۸۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۷- بحار الانوار ج۳۳ ص۷۶ ح ۴۰۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

حقّ مهمان

حضـرت امام عسـگری علیه السـلام می فرمایـد: پـدر و پسری در منزل حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام مهمان شدند، امام آنها را احترام کرد و مقابل آنها نشسـت، و هنگام غذا سـفره انداختند و با هم غذا خوردند. پس از صـرف غذا، امام علی علیه السـلام از جا بلنـد شد چون دید قنبر حوله و آفتابه ای آورده تا دست مهمان را بشوید. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام از دست قنبر گرفت که خود دست مهمان را بشوید، آن شـخص خود رابه پای حضـرت افکند، و اصرار فراوان کرد که نمی گذارم بر دست من آب بریزی. امام علی علیه السـلام او را سوگنـد داد و فرمود: همانگونه که اگر قنبر بر دست تو آب می ریخت آرام بودی، آرام باش. وبر دسـت مهمان آب ریخت تا شسـته شد. سپس حوله و آفتابه را به دست پسرش محمدبن حنفیّه داد و فرمود: تو هم بر دست پسرش آب بریز تا دسـتش را بشوید. امام عسـگری علیه السـلام فرمود: هرکس در اینگونه رفتارها از علی علیه السلام پیروی نماید شیعه واقعی او می باشد.(۱). یعنی حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام تا آنجا حق مهمان را متناسب با سن و سال آنها رعایت می کرد که خود بر دست پدر، و فرزندش محمّد حنفیّه بر دست پسر مهمان آب ریختند. ***** بحارالانوار، ج۱۶، ص۱۴۸.

حمایت از حقوق کارگران و مردم

از منطقه فرمانداری «قرظهٔ بن کعب» گروهی خدمت امام علی علیه السـلام رسیدند و گفتند: در سرزمین ما رودخانه بزرگی بود که در طول زمان نابود شد، وهم اکنون پر از شن و لایه هاست، اگر بازسازی و لایروبی شود کشاورزی ما رونق می گیرد. و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام خواسـتند، دسـتور دهـد که فرمانـدار شـهر، مردم آن سامـان رابه کـار اجبـاری وادار کنـد تـا همه مردم آن سرزمین، رودخـانه را بحـال اول برگرداننـد. امـام علی علیه السـلام بـا پیشـنهاد لاـیروبی رودخانه موافقت فرمود، امّا بیگاری مردم را

نپذیرفت و طیّ نامه ای از فرماندارش خواست تا رودخانه را احیاء کند، امّا: - کسی رابه کار اجباری وادار نسازد. - از مردم بیگاری نکشد، بلکه هرکس علاقه دارد با اختیار خود کمک کند. - هرکس دوست دارد کار کند، و مزد مناسب بگیرد. و البتّه پس از احیاء رودخانه کسانی در آن سهم بیشتری دارند که در احیاء آن کار وتلاش بیشتری کردند.(۱). که در این دستورالعمل دو اصل أساسی نهفته است: اوّل - حق آزادی کار دوّم - اختصاص منافع به آنانکه کار کردند وتلاش نمودند که از نظر روانشناسی کار، با این شیوه انسانی مردم بیشتری رامی توان آگاهانه به کار گماشت. ***** عدالت و قضاء در اسلام، ص۷۷.

دفاع از شخصیّت اجتماعی مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه جنگ صفّین، ارتش خود را به سوی مرزهای شام حرکت داد و به شهر مرزی «انبار» رسید. مردم وقتی اطّلاع از حضور امام علیه السلام یافتند برای استقبال به بیرون شهر آمده در صف های گوناگون اجتماع کردند و آنگاه که امام و دیگر فرماندهان نظامی را می دیدند، جهت احترام (به رسم منطقه خودشان)، پیشاپیش آنحضرت می دویدند و هلهله می کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید: وقال علیه السلام وقد لقیه عند مسیره إلی الشام دهاقین الأنبار، فترجلوا له و اشتدوا بین یدیه، فقال: مَا هذَا الَّذِی صَنَعْتُمُوهُ؟ فَقَالُوا: خُلُقٌ مِنَّا نُعَظِّمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا یَنْتَفِعُ بِهذَا أُمَرَاؤُکُمْ! وَإِنَّکُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَی أَنْفُسِکُمْ فِی دُنْیَاکُمْ، وَتَشْقَوْنَ بِهِ فِی آخِرَتِکُمْ. وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ! چرا چنین می کنید؟ گفتند: عادتی است که پادشاهان خود را احترام می کردیم. امام فرمود:) «به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنّم باشد.»(۱). یعنی انسان ها در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای شخصیّت والائی بوده، نباید تحقیر گردند، و در برابر امام خود با پای پیاده بدوند. اینگونه آداب و رسوم به حکومت های سلطه گر باز می گردد که مردم را برده خود دانسته و آنها را تحقیر می کردند. روزی دیگر آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه سوار بر اسب به سوی منزل خویش در حرکت بود و جمعی از بزرگان قبائل با آن حضرت ملاقات کردند. امام علی علیه السلام متوجّه شد که در پی او آهسته آهسته می آیند. خطاب به رئیس قبیله شبامیّین فرمود: ارْجَعْ، فَإِنَّ مَشْیَ مِثْلِکَ مَعَ مِثْلِی فِتْنَةٌ لِلْوَالِی، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ. ضرورت تقویت روحیّه مردم پس از جنگ باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.»(۲). ***** حکمت ۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۴۴: نصربن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه) ۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۲۷۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۳۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه). حکمت ۳۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۳۵۱ / ۵۲۸: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه) ۲- تفسیر عیاشی ج۲ ص۱۰۴: عیاشی (متوفای ۳۰۰ ه) ۳- کتاب أمالی ج۲ ص۶۰۲ م۲۷ ح۲/۱۲۴۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۹: طبرانی ۵- تاریخ کامل ج۳ ص۱۹۸ سنه۳۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۶- تاریخ طبری ج۴ ص۴۴ سنه۳۷: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه) ۷- تاریخ الکامل ج ۳ ص ۱۶۴: مبرد (متوفای ۲۵۸ ه).

سفارش به استیفای حقّ مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزاران حکومتی، فرمانداران و استانداران خود را همواره به حق گرائی و گزارش واقعیّت ها

سفارش می کرد تا حقوق اجتماعی مردم استیفا شود و کاستی ها از جامعه اسلامی رخت بربندد، که خطاب به جمع مسئولان نظام فرمود: فَلَا تُکَلِّمُونِی بِمَا تُکَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّی بِمَا یُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِی بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِیَ اسْتِثْقَالاً فِی حَقٍّ قِیلَ لِی، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِی، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ یُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ یُعْرَضَ عَلَیْهِ، کَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَیْهِ. فَلَا تَکُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّی لَسْتُ فِی نَفْسِی بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذلِکَ مِنْ فِعْلِی، إِلَّا أَنْ یَکْفِیَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِی مَا هُوَ أَمْلَکُ بِهِ مِنِّی، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِیدٌ مَمْلُوکُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَیْرُهُ؛ یَمْلِکُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِکُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا کُنَّا فِیهِ إِلَی مَا صَلَحْنَا عَلَیْهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَی، وَأَعْطَانَا الْبَصِیرَةَ بَعْدَ الْعَمَی. پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجویید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقّی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.»(۱). ***** خطبه ۲۲/۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- منهاج البراعة ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- دعائم الاسلام ج۲ ص۵۴۱ ح۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۴- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۸۴ وج۲۷ ص۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۵- ربیع الابرار ج۵ ص۱۹۱ ح۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

سفارش به مردم داری

اشاره

امام علی علیه السلام در تمام نامه ها، فرمانداران و استانداران خود را نسبت به حقوق اجتماعی مردم، و باز پس گرفتن حقّ محرومان از ستمکاری سفارش می کرد. و از نظر اخلاق اجتماعی، مسئولان نظام را به مردم داری، ابراز محبّت و لطف نسبت به رعیّت و مردم دستور می داد. به مالک اشتر نوشت:

اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

وَأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ، أَوْ نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ، یَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَیُؤْتَی عَلَی أَیْدِیهِمْ فِی الْعَمْدِ وَالْخَطَإِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِکَ وَصَفْحِکَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ وَتَرْضَی أَنْ یُعْطِیَکَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّکَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِی الْأَمْرِ عَلَیْکَ فَوْقَکَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاکَ! وَقَدِ اسْتَکْفَاکَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاکَ بِهِمْ. «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علّت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو

واگذار ده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.»(۱). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۲۷ به محمّد بن ابی بکر، شیوه های مردم داری و رعایت حقوق اجتماعی انسان ها را اینگونه تذکّر می دهد؛ *****نامه ۸/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

اخلاق اجتماعی

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَهِٔ وَالنَّظْرَهِٔ، حَتَّی لَا یَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیْفِکَ لَهُمْ، وَلَا یَیْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُسَائِلُکُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِیرَهِٔ مِنْ أَعْمَالِکُمْ وَالْکَبِیرَهِٔ، وَالظَّاهِرَهِٔ وَالْمَسْتُورَهِٔ، فَإِنْ یُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ یَعْفُ فَهُوَ أَکْرَمُ. «با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.»(۱). *****نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب الغارات ج۱ و۲۳۰ و۲۲۳ و۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م۳۱ ح۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب أمالی ص۲۵-۲۴ م اول ح۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۵- بشارهٔ المصطفی ص۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه) ۶- مجموعه ورام ص۱۹ و۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه) ۷- تاریخ طبری ج۳ ص۵۵۶ سنه۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

حقوق اقلیّت های مذهبی

صدور حکم به نفع یهودی

در طول تاریخ کمتر حاکمی، پادشاهی، قدرتمندی پیدا شد که به قوانین و مقررات کشور خود، و مقرّرات بین المللی و دیگر کشورهای جهان احترام بگذارد، و اصول گرا باشد، و محاکم قضائی او، بر ضد او رأی صادر کنند بلکه هر چه خواستند کردند، و محاکم قضائی و اجرائی را فدای منافع خود نمودند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها الگوی اصول گرائی است که از نظر حقوقی به قوانین اسلام و دیگر مقرّرات ادیان و ملل، احترام می گذاشت، و عدالت در قضاوت را تحقق بخشید. امام علی علیه السلام زره گُمشده خود را در دست یکی از یهودیان کوفه دید و فرمود: این زره مال من است. و یهودی انکار کرد و گفت: زره در دست من است، شما که ادعا می کنید باید دلیل بیاورید. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل و بیّنه ای نداشت، تا زره خود را تصاحب کند، شریح، قاضیِ محکمه، به نفع یهودی حکم صادر کرد. وقتی یهودی، اصول گرائی امام علی علیه السلام را دید، مسلمان شد و گفت: این زره مال امام علی علیه السلام است که از اسبی خاکستری رنگ پس از جنگ صفین افتاد و من برداشتم. آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حال که مسلمان شدی، زره را نیز به شما بخشیدم.(۱). *****مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص ۱۰۵ – و بحارالانوار، ج۴۱، ص۵۶ – و کامل ابن اثیر، ج۳، ص۴۰۱ – و الغارات، ج۱، ص۱۱۴ – و

اخبارالقضاة، ج۲، ص۲۰۰ - و عبقریة الامام، ص۴۹؛ عباس عقاد مصری - و حلیة الاولیاء.

رعایت حقوق اقلّیت های مذهبی (اهل ذمّه)

معاویه افسری به نام «سفیان بن عوف غامدی» را دستور داد تا به مرزهای کشور امام یورش آورد، و با قتل و غارت ایجاد وحشت کند. و مرد (غامدی) به شهر (انبار) حمله کرد و با غارت اموال رُعب و وحشت ایجاد کرد. در این میان زنان و مردان غیر مسلمان که در حمایت حکومت اسلامی بودند نیز آسیب دیدند این خبر امام علی علیه السلام را بسیار نگران کرد، در حالیکه خشمناك بود و یک طرف عبای آنحضرت بر روی زمین کشیده می شد. به «نُخیله» کوفه رفت، ابتداء این خبر دردناك را بگوش همگان رساند که: وَهذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةِ، فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعُثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْإِسْتِرْجَاعِ وَالْإِسْتِرْحَامِ. ثُمَّ انْصَرَفُوا وَافِرِينَ مَا نَالَ رَجُلاً مِنْهُمْ كَلْمٌ، وَلَا أُرِيقَ لَهُمْ دَمٌ؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِماً مَاتَ مِنْ بَعْدِ هذَا أَسَفاً مَا كَانَ بِهِ مَلُوماً، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيراً.(۱). (و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسّان بن حسّان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است. به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتّی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسّف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.) *****خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- المصنّف ج۱۰ ص۱۵۴: عبدالرّزاق بن هشام (متوفای ۲۱۱ه) ۲- حیلة الأبرار ج۲ ص۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه) ۳- تاریخ دمشق ج۳ ص۳۲۲ و۳۵۹ وج۱ ص۳۰۵: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ ه) ۴- تاریخ بغداد ج۱۲ ص۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ ه) ۵- تذکرة الخواص ص۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه) ۶- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

نکوهش استاندار فارس به جهت بد رفتاری با زرتشتیان

استاندار امام علی علیه السلام در فارس ایران مردی به نام «عمر بن ابی سلمه ارحبی» بود، و چون در آنجا زرتشتیان زیاد بودند، فرماندار نسبت به کسبه و تجّار و مالکین زرتشتی خوشرفتاری نمی کرد. و با آنان درشت خو بود. این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید که فوراً به او نوشت: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلِ بَلَدِكَ شَكَوْا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَاراً وَجَفْوَةً. وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلاً لِأَنْ يُدْنَوْا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يُقْصَوْا وَيُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّينِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّةِ، وَدَاوِلْ لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْزُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند، من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن.)(۱). *****نامه ۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه) ۲- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج۲ ص۲۰۳: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ ه) ۳- بحارالانوار ج۳۳

ص۴۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

حق باز نشستگی برای پیر مرد نصرانی

مردی نصرانی که جوانی خود رابه کـار و تلاش گذرانـده بود، و کور و فقیر شـده با کمال درمانـدگی در کنار خیابان گـدائی می کرد، ومردم از روی ترحّـم چیزی به او می دادنـد. روزی امیرالمـؤمنین علیه السلام از آنجا عبور می کرد و او را دیـد و از حال او پرسید. گفتنـد: پیرمرد نصرانی است که از روی پیری و کوری، گدائی می کند. امام علی علیه السلام فرمود: إِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذا كَبُرَ و عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟ (در روزگـار جوانی و سلامت، او را به کـار گرفتیـد، و اکنون که پیر و کور شـده او را از حق خویش محروم ساخته بحال خود رها کرده ایـد؟)(۱). بر حکومت است که تا او زنـده است مخارج زنـدگی او را تأمین کند. سپس به مسئول بیت المال دستور داد: أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمالِ (از بیت المال مسلمین او را اداره کنیـد)(۲). ***** نقش ائمّه در احیاء دین، ص۱۶۹ (علّامه عسگری) - و وسائل الشّیعهٔ، ج۱۱، ص۴۹. در صورتی که در سال ۱۶۴۸ قانونی از پارلمان انگلستان گذشت که بر اساس آن، هر کسی که عقیـده ای مخالف بـا اصـل «تثلیث» ابراز کنـد، محکـوم به اعـدام می گردد. و نیز در سال ۱۶۸۸ همین پارلمان، مذهب رسمی کشور را «پروتستان» معرّفی کرد و مقرّر داشت که هیچ مسیحی «کاتولیک» حق ندارد در قلمرو حکومت انگلستان به مراسم مـذهبی خود عمل کنـد. در فرانسه تا اواخر قرن هفـدهم مسیحی، طبق مقرّرات خاصّی که از طرف حکومت های کاتولیک وضع شده بود، «پروتستان ها» دچار مشکلاتی بودند، آنها حتّی برای دفن مردگان خود آزادی نداشتند و تنها در مواقع مخصوصی، چنین اجازه ای به آنها داده می شـد و هنگام تشییع جنازه شان تنها سی نفر اجازه این کار را داشتند و در مواقع عروسی و غُسل تعمیـد، نمی بـایست افراد از دوازده نفر، تجاوز کننـد! حـوادث و صـحنه هـای رقّت بـاری کـه در این زمینه در کشورهـای مختلف مسیحی تـا قرن هفـدهم روی داد، سرانجام موجب گردیـد که در بیشتر عهـدنامه های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ ماننـد عهدنامه معروف «وستفالی» و «وین» به مسأله آزادی مـذهب توجّه شود. و در عهـدنامه پاریس به سال ۱۸۵۶ مقرّر گردیـد که نه فقط از نظر مـذهبی بلکه از لحاظ نژادی نیز تبعیض الغاء گردد و در عهـدنامه «برلن» به سال ۱۸۷۸ دولت هـای بزرگ آن زمان، دولت های متعصّب را مجبور به شناسائی آزادی مذهبی نمودند، ولی نسبت به مسائل نژادی و زبانی و ملیّت، ابهام فراوانی به جای ماند. (حقوق بین الملل: دکتر صفدری ج ۳ ص ۲۳۴).

حقوق حیوانات

پرسش از حقوق حیوانات

امروزه بسیاری از جنگ افروزان بین المللی که دنیا رابه آتش و خون کشیدند، دَم از حقوق بشر، و حقوق حیوانات می زنند، و فکر می کننـد، دفـاع از حقوق حیوانات از ابتکارات آنهاست در حالی که حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۴ قرن قبل فرمود.(۱). اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْؤُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ. خدا را اطاعت کنید و از فرمان خدا سرباز مدارید، اگر خیری دیدید بر گزینید، و اگر شـر و بدی دیدید از آن دوری کنید.(۲). یعنی «حقوق حیوانات» و عدالت رفتاری نسبت به حیوانات، و مسئولیت الهی در قیامت نسبت به حیوانات را امام علی علیه السلام قبل از اروپائی ها تذکر دادند، و به آن عمل کردند. ***** خطبه ۱۶۷ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف. خطبه ۱۶۷ نهج

البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

رعایت حقوق حیوانات

اشاره

در روزگـاران مـا که اروپـائی هـا خواسـتند تظاهر به طرفـداری از حقوق بشـر و حقوق حیوانات نماینـد و با طرفنـد های تبلیغاتی، از حیوانات گوناگونی حمایت و برای بقاء نسل آنها مقرّراتی گذراندند. گرچه همه متفکّران سیاسی جهان می دانند که آنان دنیا را به آتش و خـون کشـیده وبرای پرده پوشـی برخی از واقعیت هـا، اینگـونه از مسائـل را مطرح می کننـد، امّـا حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در چهـارده قرن قبـل نسـبت به حقوق حیوانـات به مـأموران مالیاتی خود نوشت: وَلَا تَأْمَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ. وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ. أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ. حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فَإِنَّ ذلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسـلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسـلمین رسانـده، در میـان آنهـا تقسـیم گـردد. در رسانـدن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سـختگیر باشـد و نه سـتمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسـته کند، بسپار، سـپس آن چه از بیت المال جمع آوری شـد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خـدا اجازه فرمود مصـرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفـارش کن تـا: «بین شتر و نوزادش جـدایی نیفکنـد، و شـیر آن را ندوشـد تا به بچّه اش زیانی وارد نشود، در سوار شـدن بر شتران عـدالت را رعـایت کنـد، و مراعـات حال شتر خسـته یا زخمی را که سواری دادن برای او سـخت است بنمایـد، آنها را در سـر راه به درون آب ببرد، و از جـاده هـایی که دو طرف آن علف زار است به جـادّه بی علف نکشانـد، و هرچنـد گاه شتران را مهلت دهـد تا استراحت کننـد، و هرگـاه به آب و علفزار رسـید، فرصت دهـد تـا علف بخورنـد و آب بنوشـند» تا آنگاه که به اذن خـدا بر ما وارد شوند، فربه و سـرحال، نه خسـته و کوفته، که آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله تقسیم نماییم، عمل به دسـتورات یاد شـده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. انشاءاللَّه(۱). در این نامه توجّه به نکات زیر ضـروری است: رعایت حال فرزنـدان حیوانات عـدم جدائی بین مادر و نوزاد رعایت شیر و غذای نوزاد رعایت عدالت در سوار شدن بر شتران رعایت حال شتر خسته رعایت حال شتر زخمی رفع تشنگی حیوانات و عبور دادن از رودخانه ها رفع گرسنگی حیوانات و عبور از جادّه های پُر علف رعایت استراحت حیوانات عناوین کلّی این نامه به شرح زیر است: *****نامه ۲۵ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

امام و حقوق حیوانات

۱- فاصله نینداختن بین حیوانات ألاّ یحول بین ناقهٔ وبین فصیلها نامه ۱۲/۲۵ ۲- کم دوشیدن شیر و لا یمصر لبنها فیضرّ ذالک بولدها نامه ۱۲/۲۵ ۳- خسته نکردن شتران و لایجهدنّها رکوباً نامه ۱۲/۲۵ ۴- عدالت در سوار شدن و لیعدل بین صواحباتها نامه ۱۲/۲۵ ۵- مراعـات شتران خسته ولیرفّه علی اللاّغب نامه ۱۳/۲۵ ۶- آهسته رانـدن شتر نـاتوان ولیسـتأن بالنّقب والظّالع نامه ۱۳/۲۵ ۷- عرضه شتران بر آب و لیوردها تمرّ به من الغـدر نامه ۱۳/۲۵ ۸- حرکت حیوانات در علفزارها و لایعـدل بها عن نبت الأرض نامه ۱۴/۲۵ ۹-

مهلت دادن به حیوانات و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵ ۱۰- استراحت دادن حیوانات و لیروّحها فی السّاعات نامه ۱۴/۲۵

پرهیز از ستمکاری به حیوانات

امام علی علیه السلام هم چنانکه به حقوق انسان ها احترام می گذاشت و از ظلم و تجاوز پرهیز داشت، نسبت به حیوانات نیز با همان عواطف والای انسانی برخورد می کرد که فرمود: وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ اللَّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیمٍ یَفْنَی، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَی! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِینُ. (به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جو ای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست تر است. علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذّتهای ناپایدار چه کار؟!! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می جوییم.)(۱). ***** خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

دفاع از حقوق زن

اشاره

یکی از ویژگی های تفکّر واقع بینانه امام آن است که با شناخت ماهیّت افراد، هر کسی را در جایگاه ارزشی خویش بحساب می آورد و از نظر کاربردی عدالت را متناسب با روح و روان و شرائط حاکم بر هر موجودی رعایت می کرد، به زن و مرد، یکسان نمی نگریست، بلکه جایگاه ارزشی هر کدام را به روشنی می شناخت و به آن عمل می فرمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام مجتبی علیه السلام نوشت: وَلَا تُمَلِّکِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَیْحَانَةٌ، وَلَیْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِکَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِی أَنْ تَشْفَعَ لِغَیْرِهَا. وَإِیَّاکَ وَالتَّغَایُرَ فِی غَیْرِ مَوْضِعِ غَیْرَةٍ، فَإِنَّ ذلِکَ یَدْعُو الصَّحِیحَةَ إِلَی السَّقَمِ، وَالْبَرِیئَةَ إِلَی الرِّیَبِ. وَاجْعَلْ لِکُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِکَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَی أَلَّا یَتَوَاکَلُوا فِی خِدْمَتِکَ. (کاری که برتر از توانایی زن است به او وا مگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند. کار هر کدام از خدمتکارانت را معیّن کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سُستی نکنند. خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می کنی. دین و دنیای تو را به خدا می سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می خواهم، با درود.)(۱). در اینجا توجّه به چند نمونه جالب است. ***** نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف. که اسناد آن به شرح زیر است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید(متوفای قرن۳ ه) ۳- عقد الفرید ج۳ ص۹۰ و۹۱ و۱۴۳ وج۳ جدید۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج۳ ص۵۵۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ه).

دفاع از زن مظلوم

روزی امام علی علیه السلام در خیابانهای کوفه قدم می زد که زنی با شتاب آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت و با اضطراب گفت: یا علی شوهرم به من ظلم کرده و سوگند خورده که مرا کتک بزند. امام علی علیه السلام اندکی درنگ کرد و فرمود: به خدا سوگند باید حقّ مظلوم را گرفت. نشانی منزل زن را گرفت و با شتاب راه را طی کرده جلوی درب ورودی خانه آن زن رسید. جوانی با پیراهن رنگین بیرون آمد، که شوهر همان زن بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن مرد فرمود: از خدا بترس، چرا زن خود را ترسانده ای؟ جوان مغرور امام را نشناخت و گفت: تو با زن من چکار داری؟ حال سوگند می خورم که او را بسوزانم. امام علی علیه السلام فرمود: تو را امر به معروف می کنم، باید توبه کنی، و الاّ بشدّت تنبیه می گردی. در آن حال جمعی از مردم از راه رسیده، خدمت امام ایستادند، و احترام می گذاشتند که تازه جوان فهمید با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روبروست عرض کرد: مرا ببخش، به خدا سوگند مانند زمین آرام می شوم تا زنم بر روی من قدم بگذارد. امام علی علیه السلام با خشنودی در حالی که این آیه را می خواند بازگشت.(۱). لا خَیْر فی کثیرٍ مِنْ نجواهُم الاّ مَن اَمَر بصَدَقةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَو إِصْلاحٍ بَیْنَ النّاسِ(۲). ***** سفینهٔ البحار، ج۲، ص۳۲۱. سوره نساء، آیه ۱۱۴.

تحمّل مشکلات دفاع از مظلوم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه های کوفه قدم می زد کنیزی را دید که گریه می کند. فرمود: چرا گریه می کنی؟ کنیز گفت: ارباب من پولی داد تا گوشت خریداری کنم، حال که گوشت را خریده به منزل بردم ارباب می گوید: گوشت مرغوب نیست پس بده، و قصّاب نیز قبول نمی کند، نه قصّاب می پذیرد، ونه صاحب من، مرا به منزل راه می دهد. امام علی علیه السلام همراه آن زن به قصّابی آمد، واز قصّاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد. قصّاب عصبانی شد، و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی شناخت، مُشتی بر سینه امام کوبید و گفت: از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد. امام علی علیه السلام مُشت آن قصّاب را تحمّل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد. آنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناختند و احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبّت پذیرفتند. امّا همسایگان قصّاب اطراف او جمع شده، گفتند: می دانی مُشت بر سینه چه کسی نواختی؟ آن شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. مرد قصّاب امام علی علیه السلام را بسیار دوست می داشت، امّا نمی شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد امام فراوان عذر خواهی کرد. و برخی نوشتند که: با ساطور قصّابی آن دست که بر سینه امام کوبید را قطع کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن دلداری او را شفا داد.(۱). ***** بحارالانوار، ج۴۱، ص۴۸، حدیث ۱.

رعایت احترامِ زنان دشمن

در روزگاران امام، بسیاری از سربازان، و فرماندهان نظامی، زنان خود را در جنگها همراه می بُردند، که پس از شکست از اسیران جنگی بشمار می آمدند، امام علی علیه السلام نسبت به زنان دشمن شکست خورده، کمال احترام را می گذاشت و حقوق آنها را رعایت می کرد. که در آغاز جنگ صفّین به لشکریان خود فرمود: وَلَا تَهِیجُوا النِّسَاءَ بِأَذًی، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَکُمْ، وَسَبَبْنَ أُمَرَاءَکُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِیفَاتُ الْقُوَی وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ کُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْکَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمُشْرِکَاتٌ؛ وَإِنْ کَانَ الرَّجُلُ لَیَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِی الْجَاهِلِیَّةِ بِالْفَهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَیُعَیَّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ. (زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند، در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیّت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش می کردند.)(۱).

***** نامه ۱۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف. که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است: ۱- تاریخ ج۳ ص۸۲ ج۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه) ۲- کتاب صفین ص۲۰۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه) ۳- فروع کافی ج۵ ص۳۸و۱۲ و۳۳ و۳۸ و۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- مروج الذهب ج۲ ص۳۶۱ و۳۶۲ و۴۱۰: مسعودی (متوفای۳۴۶ه) ۵- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۴۴: ابن أعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ ه).

رعایت حقوق دشمن

پرداخت دیه به دشمن شکست خورده

در جنگ جمل، وقتی مردم بصره، شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، سربازان اسلام آنها را تعقیب می کردند، در این جنگ و گریز، زنی حامله از اهالی بصره، وحشت زده می دوید، که به سختی بر زمین خورد واو و بچه سقط شده اش مردند. این منظره رقّت بار را وقتی به امام علی علیه السلام اطّلاع دادند، بسیار ناراحت شد، دستور داد که شوهر آن خانم را بیاورند. وقتی مرد حاضر شد، امام علیه السلام از شاهدان واقعه پرسید: کدامیک زودتر جان سپردند، مادر یا فرزند؟ جواب دادند: فرزند زودتر مرد. امام این دستور را صادر فرمود: دو ثلث دیه فرزند، و نصف دیه زن را به شوهر بدهند و یک ثلث دیه فرزند و نصف دیه زن را به خویشاوندان او بپردازند.(۱). با اینکه مردم بصره شورش کردند، و ۵۰۰ تن از یاران امام را قبل از آغاز جنگ کشتند، و با امام علی علیه السلام جنگیدند، و هم اکنون شکست خوردند، در صورتی که برای ملّت شکست خورده در تمام جنگها حق و حقوق و اختیاری قائل نیستند امّا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که الگوی کامل بشریت است، حقوق دشمن خود را نیز می پردازد، واز حادثه یاد شده، اندوهناک می شود. ***** تهذیب ج۸، و فروع کافی، ص۳۵۴.

رعایت حقوق دشمن در جنگ

امام علی علیه السلام در آغاز جنگ به سربازان خود رهنمود می داد که: إذا كانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّه آنگاه که ما با یاری خدا پیروز شدیم و دشمن شکست خورد. لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَؤُوكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَؤُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً، وَلَا تُصِيبُوا مُعْوِراً، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ. با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا سپاس خداوندی را که حجّت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن که دشمن بجنگ روی آورد، حجّت دیگر بر حقّانیت شما خواهد بود، اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پُشت کرده مکشید، و آن را که دفاع نمی تواند آسیب نرسانید، و مجروحان را نکشید.(۱). که عناوین نامه ۱۴ به شرح زیر است: آموزش اخلاقی در جنگ ۱- آغازگر جنگ نبودن لا تقاتلوهم حتّی یبدؤوکم نامه ۱/۱۴ ۲- پرهیز از کشتن فراریان فلاتقتلوا مدبرا نامه ۲/۱۴ ۳- پرهیز از آزار ناتوان ها ولاتصیبوا معورا نامه ۲/۱۴ ۴- پرهیز از کشتن مجروحان ولاتجهزوا علی جریح نامه ۲/۱۴ ۵- پرهیز از آزار رساندن به زنان و لاتهیجو النسّاء بأذیً نامه ۲/۱۴ ***** نامه ۱۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

عفو دشمن شکست خورده

پس از جنگ جمل و فرار مردم بصره، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عفو عمومی اعلام کرد در صورتی که در تمام جنگ ها، سرداران فاتح، جان و مال و ناموس شکست خوردگان را بر خود حلال می دانستند، و هر چه می خواستند با مردم شکست خورده

انجام می دادنـد، امّا امام علی علیه السـلام مردم بصـره را عفو کرد، و زشتی ها و خشونت های آنان را نادیـده انگاشت. البتّه در نامه ای هشدار دهنده انان را از هرگونه قانون شـکنی دوباره پرهیز داد. وَقَدْ کَانَ مِنِ انْتِشَارِ حَبْلِکُمْ وَشِقَاقِکُمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِکُمْ، وَرَفَعْتُ السَّیْفَ عَنْ مُدْبِرِکُمْ، وَقَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِکُمْ. فَإِنْ خَطَتْ بِکُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِیَهُ، وَسَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَهِ، إِلَی مُنَابَذَتِی وَخِلَافِی، فَهـا أَنَـذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِیَادِی، وَرَحَلْتُ رِکَابِی، وَلَئِنْ أَلْجَأْتُمُونِی إِلَی الْمَسِیرِ إِلَیْکُمْ لَأُوقِعَنَّ بِکُمْ وَقْعَهً لَا یَکُونُ یَوْمُ الْجَمَلِ إِلَیْهَا إِلَّا کَلَعْقَهِ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّی عَارِفٌ لِذِی الطَّاعَهِ مِنْکُمْ فَضْلَهُ، وَلِذِی النَّصِیحَهِ حَقَّهُ، غَیْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَی بَرِیٍّ، وَلَا نَاکِثاً إِلَی وَفِیٍّ. (شـما از پیمان شکسـتن، و دشـمنی آشـکارا با من آگاهید، با این همه جرم شـما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پـذیرفتم، و از گنـاه شـما چشم پوشـیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و انـدیشه های نابخردانه، شـما را به مخالفت و دشـمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله ای بر شـما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسـیار کوچـک باشـد، با اینکه به ارزشـهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کننـدگان شـما را می شـناسم، و هرگز برای شخص متّهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شـکست.)(۱). پس از بازگشت آرامش به شـهر بصـره، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبداللَّه بن عبّاس را فرماندار آن سامان قرار داد و خود به کوفه بازگشت. امام علی علیه السـلام به آن حضرت گزارش دادند که ابن عبّاس با مردم شکست خورده بصره به خوبی رفتار نمی کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فوراً نـامه ۱۸ نهـج البلاـغه را اینگـونه به ابن عبّـاس نوشت: (إلی عبـد اللَّه بن عبـاس وهو عـامله علی البصـرهٔ) الاخلاـق الاجتماعیّهٔ وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَهَ مَهْبِطُ إِبْلِیسَ، وَمَغْرِسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَیْهِمْ، وَاحْلُلْ عُقْدَهَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ. وَقَدْ بَلَغَنِی تَنَمُّرُکَ لِبَنِی تَمِیمٍ، وَغِلْظَتُکَ عَلَیْهِمْ، وَإِنَّ بَنِی تَمِیمٍ لَمْ یَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخَرُ، وَإِنَّهُمْ لَمْ یُسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِی جَاهِلِیَّهٍ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّهً، وَقَرَابَهً خَاصَّهً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَی صِلَتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَی قَطِیعَتِهَا. فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَکَ اللَّهُ، فِیمَا جَرَی عَلَی لِسَانِکَ وَیَدِکَ مِنْ خَیْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِیکَانِ فِی ذلِکَ، وَکُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّی بِکَ، وَلَا یَفِیلَنَّ رَأْیِی فِیکَ، وَالسَّلَامُ. (نامه به فرماندار بصـره عبـداللّه بن عبـاس) روش برخورد با مردم (اخلاق اجتماعی) «بـدان، که بصـره امروز جایگاه شـیطان، و کشتزار فتنه هاست، با مردم آن به نیکی رفتـار کن، و گره وحشت را از دلهای آنان بگشای، بـد رفتاری تو را با قبیله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند، همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندند که هرگاه دلاوری از آنها غروب کرد، سـلحشور دیگری جای آن درخشید، و در نبرد، در جاهلیّت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت، و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیوند با آنان پاداش، و گسستن پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن ای ابوالعباس! امید است آن چه از دست و زبان تو از خوب یا بد، جاری می شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم. سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.»(۲). ***** نامه ۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف که اسناد و مدارک آن بشرح زیر است: ۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و۴۱۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- بحـار الانوار ج۳۳ ص۴۹۶ ح۷۰۱: مجلسـی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۴- انساب الاشـراف ج۲ ص۴۳۰ و۴۲۹: احمد بلاذری (من اعلام القرن ۳ه) ۵- ربیع الابرار ج۳ ص۳۸۵ ح۱۰۸ ب۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه). نامه ۱۸ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسـناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صناعتین ص ۲۷۷: ابو هلال عسکری(متوفای ۳۹۵ ه) ۲- اعجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۳: باقلانی (متوفای ۴۰۳ ه) ۳- کتـاب طراز ج ۱ ص ۲۱۹ و ۴۱۲: سید یمانی ۴- أنساب الاشراف ج۲ ص۱۵۸ ح۱۷۱: بلاـذری (متوفای ۲۷۹ ه) ۵- کتاب صـفین ص۱۰۵: نصـر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۶- بحـار الانوار ج۳۳ ص۴۹۲ ح۶۹۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۷- نثرالدّر ج۱ ص۳۲۳: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ه).

عفو عائشه

وقتی جنگ جمل با پیروزی حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت، عائشه دستگیر و توسّط برادرش در بصره منزل عبداللّه بن خزاعی، اسکان داده شد بسیاری از مردم و شخص عائشه نگران بودند که امام علی علیه السلام با او چه خواهد کرد؟ امام دستور داد تـا زنـانی لبـاس رزمی مردان به تن پوشـیده و عائشه را با احترام به مـدینه برساننـد، و از پول بیت المال مقـدار قابل توجّهی به عنوان هزینه سـفر در اختیار او گـذاشت.(۱). ***** مروّج الـذهب، ج۲، ص۳۷۱ «برای اطّلاـع بیشتر به جلـد دوّم، امـام و مسائل سیاسـی مراجعه کنید».

حقوق متقابل

اشاره

یکی از مسـائل مهم حقوقی، حقوق متقابـل اجتمـاعی، سیاسـی است که اگر بـدرستی شـناسائی گردد و در جامعه تحقّق پـذیرد، آن جامعه به مدینه فاضله تبدیل خواهد شد، امام علی علیه السلام در یک سخنرانی جالب و ارزشمند، ابتدا به حقوق متقابل می پردازد. أَمّا بَعْـدُ، فَقَـدْ جَعَـلَ اللَّهُ سُـبْحَانَهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِولاَیَـهِٔ أَمْرِکُمْ، وَلَکُمْ عَلَیَّ مِنَ الْحَـقِّ مِثْلُ الَّذِی لِی عَلَیْکُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْـیَاءِ فِی التَّوَاصُفِ، وَأَضْـیَقُهَا فِی التَّنَاصُفِ، لَـا یَجْرِی لِأَحَـدٍ إِلَّا جَرَی عَلَیْهِ، وَلَـا یَجْرِی عَلَیْهِ إِلَّا جَرَی لَهُ. وَلَوْ کَـانَ لِأَحَـدٍ أَنْ یَجْرِیَ لَهُ وَلَا یَجْرِیَ عَلَیْهِ، لَکَانَ ذلِکَ خَالِصاً لِلَّهِ سُـبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِی کُلِّ مَا جَرَتْ عَلَیْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلکِنَّهُ سُـبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ یُطِیعُوهُ، وَجَعَل جَزَاءَهُمْ عَلَیْهِ مُضَاعَفَهَٔ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِیـدِ أَهْلُهُ. ثُمَّ جَعَلَ - سُـبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَی بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَکَافَأُ فِی وُجُوهِهَا، وَیُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا یُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. (پس از سـتایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شـما به جهت سرپرستی حکومت، حقّی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقّی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسـی اجرا شود، نـاگزیر به زیـان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسـی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشـد حق به سود کسـی اجراء شود و زیانی نداشـته باشـد، این مخصوص خـدای سـبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قـدرت الهی بر بنـدگان، و عـدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشـندگی، و گشایشـی که خواسـته به بندگان عطا فرماید. پس خـدای سـبحان! برخی از حقـوق خـود را برای بعضـی از مردم واجـب کرد، و آن حقـوق را در برابر هم گـذاشت، که برخی از حقـوق برخی دیگر را واجـب گردانـد، و حقّی بر کسـی واجب نمی شـود مگر هماننـد آن را انجـام دهـد.)(۱). و آنگـاه به جوانب گسـترده آن دقیـق می شـود،ماننـد: حقـوق رهـبر و ملّت رعـایت حقـوق مردم رعـایت حقوق فرهنگی، سیاسـی گرفتن حقّ مردم از ستمکاران ره آورد حقوق متقابل آفات عـدم رعایت حقوق متقابل حقوق متقابل اجتماعی یاری رسانـدن به یکدیگر رعایت حقوق محرومان رعایت عـدالت و تساوی نسبت به مردم ترحم به گناهکاران حقوق پدر و فرزند حقوق دوسـتان حقوق نظامیان امور مالی همـدلی و رازداری حقوق پاکـان حقوق قضـات و داوران حقوق کارمنـدان دولتی حقوق تجّـار و صاحبـان صـنایع حقوق محرومان حقوق مراجعه کننـدگان حقوق زنـان در فصـل چهارم (دفاع از حقوق زن) حقوق مردان و همسـران حفظ اموال شوهر اجازه گرفتن برای بیرون رفتن خوب شوهرداری کردن حقوق اجتماعی مردم حقوق حاجیان حقوق خویشاونـدان حقوق یتیمان حقوق همسایگان حقوق اجتماعی دشمن حقوق حیوانات حقوق اقلّیّت های مذهبی ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف که اسناد و مدارک آن به شـرح زیر است: ۱- دعائم الاسلام ج۲ ص۵۴۱ ح۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۲- بحارالانوار ج۳۴ ص۱۸۴ وج۲۷ ص۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۳- بحار الانوار ج۷۴ ص۳۵۴ ح۳۲ ب۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۴- بحار الانوارج۴۱

ص۱۵۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۵- ربیع الابرار ج۵ ص۱۹۱ ح۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).

حقوق رهبر و ملّت

رعایت حقوق مردم

از نظر سیاسی، اجتماعی، هم ملّت بر رهبری حقوقی دارد، و هم رهبر جامعه حقوقی بر عهده ملّت دارد که فرمود: وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِی عَلَی الرَّعِیَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَی الْوَالِی، فَرِیضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِکُلٍّ عَلَی کُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ. فَلَیْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِیَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِیَّةِ. (و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملّت و رهبر، و عزّت دین قرار داد. پس رعیّت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیّت.)(۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۴ به ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی «حقوق متقابل رهبر و ملّت» اشاره می فرماید که: أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً، وَلَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیحَةُ لَکُمْ، وَتَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ، وَتَعْلِیمُکُمْ کَیْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِیبُکُمْ کَیما تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّی عَلَیْکُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَیْعَةِ، والنَّصِیحَةُ فِی الْمَشْهَدِ وَالْمَغِیبِ، وَالْإِجَابَةُ حِینَ أَدْعُوکُمْ، وَالطَّاعَةُ حِینَ آمُرُکُمْ. حقوق متقابل مردم و رهبری «ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و امّا حقّ من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.»(۱). ***** خطبه ۹/۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- تاریخ طبری ج۶ ص۵۱ وج۳ ص۱۲۴: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه) ۲- الامامة السیاسة ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ ه) ۳- أنساب الاشراف ج۲ ص ۳۸۰ وص۳۷۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه) ۴- أنساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ ه) ۵- کتاب مجالس ص۱۴۶ م۱۸ ح۶: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه) ۶- کتاب تذکرة ص۱۰۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه) ۷- اختصاص ص ۱۵۳: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ ه).

گرفتن حقّ مردم از ستمکاران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی دیگر از حقوق اجتماعی، سیاسی مردم بر رهبر جامعه در خطبه ۳۷ نهج البلاغه اشاره فرمود و آن گرفتن حق مردم از ستمکاران است که فرمود: الذَّلِیلُ عِنْدِی عَزِیزٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِیُّ عِنْدِی ضَعِیفٌ حَتَّی آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ. «خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومند ها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.»(۱). و آنگاه هشدار داد که: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ». ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِیَّ،

وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّيقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَنِيئاً، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ! («ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.)(۲). ***** خطبه ۳/۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- کتاب أمالی ص ۲۰۰ مجلس ۴۲ ح ۱۱: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۲- المحاسن والمساوی ج ۱ ص ۸۵: بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ ه) ۳- اعجازالقرآن ص ۱۸۹: باقلانی (متوفای ۳۷۲ ه) ۴- عقدالفرید ج ۱ ص ۲۰۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۵- منهاج البراعهٔ ج ۱ ص ۲۴۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۶- بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۵۱ ح۲۵ ب ۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه) ۷- اصول کافی ج۱ ص۴۵۴ حدیث ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ه). نامه ۱۱۱/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح ۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحارالانوارج۱۷ص۶۸وج۷۲ص۹۶وج۸۵ص۹۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۸- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه).

ره آورد حقوق متقابل

در ادامه سخن، امام علی علیه السلام به ره آورد رعایت حقوق متقابل اشاره می کند که: فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَيَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. (و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد، و راههای دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود.)(۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

آفات عدم رعایت حقوق متقابل

آنگاه هشدارگونه به ره آورد شوم و «آفات» عدم رعایت حقوق متقابل دقیق می شود و خطرات آن را مورد ارزیابی قرار می دهد که: وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ والِيها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِكَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِيقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. (امّا اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیّت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حقّ بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن

زمان نیکان خوار، و بـدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شـماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خـدا حریص باشـد، و در کار بنـدگی تلاش فراوان نمایـد.)(۱). ***** خطبـه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

حقوق متقابل اجتماعی

یاری رساندن به یکدیگر

پس از طرح «حقوق متقابـل رهبر و ملّت» حـال به حقوق متقابـل اجتمـاعی اشـاره می کنـد که مردم در زنـدگی اجتمـاعی نسـبت به یکـدیگر چه حقوقی را بایـد رعایت کننـد؟ که فرمود: وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَهُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَهِ الْحَقِّ بَیْنَهُمْ. وَلَیْسَ امْرُؤٌ – وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ – بِفَوْقِ أَنْ یُعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ – وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیُونُ – بِدُونِ أَنْ یُعِینَ عَلَی ذلِکَ أَوْ یُعَانَ عَلَیْهِ. (لکن بایـد به مقـدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشـتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیـچ کس هر چنـد قـدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شـمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد.)(۱). ***** خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

رعایت حقوق محرومان

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در میـان انواع «حقوق متقابل اجتماعی» در نامه ۵۳ به رعـایت حقوق محرومان می پردازد که: ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفْلَی مِنْ أَهْلِ الْحَاجَهِ وَالْمَسْکَنَهِ الَّذِینَ یَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ. وَفِی اللَّهِ لِکُلٍّ سَعَهٌ، وَلِکُلٍّ عَلَی الْوَالِی حَقٌّ بِقَدْرِ مَا یُصْلِحُهُ، وَلَیْسَ یَخْرُجُ الْوَالِی مِنْ حَقِیقَهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذلِکَ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالْإِسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِینِ نَفْسِهِ عَلَی لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَیْهِ فِیمَا خَفَّ عَلَیْهِ أَوْ ثَقُلَ. «قشـر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یـاد شـده، در پیشـگاه خـدا گشایشـی است، و همه آنـان به مقـداری که امورشان اصـلاح شود بر زمامـدار حقّی مشـخصّ دارنـد، و زمامـدار از انجام آن چه خـدا بر او واجب کرده است نمی توانـد موّفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شـکیبایی ورزد.»(۱). ***** نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسـناد آن به این شرح است: ۱- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۲- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسـی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۳- من لایحضـره الفقیه ج۴ ص۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۴- کتاب خصال ج۱ ص۱۰۲ باب ثلاثه ح۵۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- علل الشرائع ص ۱۷۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۶- غرر الحکم ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۹۹ و ۳۶۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم

امام علی علیه السلام در رهنمودی به فرماندار خود «اسود بن قطبه» در نامه ۵۹ نوشت: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِیَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذلِکَ کَثِیراً مِنَ الْعَدْلِ، فَلْیَکُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَکَ فِی الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَیسَ فِی الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُنْکِرُ أَمْثَالَهُ، وَابْتَذِلْ نَفْسَکَ فِیما افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْکَ، رَاجِیاً ثَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّ الدُّنْیا دَارُ بَلِیَّةٍ لَمْ یَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِیهَا قَطُّ سَاعَةً إِلَّا کَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَیْهِ حَسْرَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ یُغْنِیَکَ عَنِ الْحَقِّ شَیْءٌ أَبَداً. وَمِنَ الْحَقِّ عَلَیْکَ حِفْظُ نَفْسِکَ، وَالْإِحْتِسَابُ عَلَی الرَّعِیَّةِ بِجُهْدِکَ، فَإِنَّ الَّذِی یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْ ذلِکَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِی یَصِلُ بِکَ، وَالسَّلَامُ. (نامه به أسود بن قطبه فرمانده لشکر حُلوان در جنوب شهر سر پل ذهاب) مسؤولیّت های فرماندهی «پس از یاد خدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می دارد، پس کار مردم در آن چه حق است نزد تو یکسان باشد. زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی شود، از آن چه که همانند آن را بر دیگران نمی پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در آن چه خداوند بر تو واجب کرده است، وادار، در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسناک باشی و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیاپرست ساعتی در آن نمی آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نمی گرداند. و از جمله حقّی که بر توست آن که، نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیّت تلاش کنی، زیرا آن چه در این راه نصیب تو می شود، برتر از آن است که از نیروی بدنی خود از دست می دهی. با درود.»(۱). ***** نامه ۵۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب طراز ج ۱ ص ۱۷۰: سید یمانی ۲- کتاب صفین ص ۵۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه) ۳- منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۰۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۴- غرر الحکم ج ۱ ص ۲۶۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۵- بحار الانوار ج۳۳ ص۵۱۱ ح۷۰۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۶- اعلام الدین ص۱۰۷ و۱۰۸: دیلمی (متوفای قرن۸ه).

ترحم به گناهکاران

ارزش های والای اخلاقی، انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا جلوه گر است که نه تنها به دشمنان خود لطف و مدارا دارد، بلکه نسبت به گناهکاران امّت اسلامی نیز با واقع نگری برخورد می کند و با دلسوزی و محبّت پدرانه به فکر مدارا و بازپروری فکری و روانی آنهاست که به پاکان و خوبان جامعه سفارش می کند تا آنها را تربیت کنند، به راه پاکی ها دعوت کنند، از اینکه مشکلات و گناه، دامنگیر شان شد، آنها را از خود و جامعه خود نرانند که در خطبه ۱۴۰ فرمود: وَإِنَّمَا یَنْبَغِی لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَصْنُوعِ إِلَیْهِمْ فِی السَّلَامَةِ أَنْ یَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِیَةِ، وَیَکُونَ الشُّکْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَیْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَکَیْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِی عَابَ أَخَاهُ وَعَیَّرَهُ بِبَلْوَاهُ! أَمَا ذَکَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَیْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِی عَابَهُ بِهِ! وَکَیفَ یَذُمُّهُ بِذَنْبٍ قَدْ رَکِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ یَکُنْ رَکِبَ ذلِکَ الذَّنْبَ بِعَیْنِهِ فَقَدْ عَصَی اللَّهَ فِیما سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ. وَایْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ یَکُنْ عَصَاهُ فِی الْکَبِیرِ، وَعَصَاهُ فِی الصَّغِیرِ، لَجَرَاءَتُهُ عَلَی عَیْبِ النَّاسِ أَکْبَرُ! یَا عَبْدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِی عَیْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَی نَفْسِکَ صَغِیرَ مَعْصِیَةٍ، فَلَعَلَّکَ مُعَذَّبٌ عَلَیْهِ. فَلْیَکْفُفْ مَنْ عَلِمَ مِنْکُمْ عَیْبَ غَیْرِهِ لِمَا یَعْلَمُ مِنْ عَیْبِ نَفْسِهِ، وَلْیَکُنِ الشُّکْرُ شَاغِلاً لَهُ عَلَی مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِیَ بِهِ غَیْرُهُ. پرهیز دادن از غیبت و بدگویی «به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحّم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیبجویی از مردم، خود گناه بزرگتری است. ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر

گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می داند باید از عیب جویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیوبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.»(۱). ***** خطبه ۱۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- غرر الحکم ص ۱۳۵ و ۳۵۹ / ج ۳ ص ۸۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۲- منهاج البراعهٔ ج ۲ ص ۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۳- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۷۵: بحرانی (متوفای ۶۷۹ ه) ۴- غرر الحکم ج۶ ص۴۵۹وج۵ص۴۲و۴۸: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۵- بحارالانوار ج۷۲ ص ۲۶۰ ح۶۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه) ۶- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه).

حقوق پدر و فرزند

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تداوم شناساندن حقوق اجتماعی به «حقوق پدر و فرزند» توجّه دارد، و اینگونه جوانب ارزشمند آن را مورد بررسی قرار می دهد که: إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَلَدِ أَنْ يُطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْ ءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَيُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَيُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ. (همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.)(۱). ***** حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

حقوق دوستان

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق دوستان» است، که در آئین دوست یابی و دوستی باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند تا دوستی ها تداوم یابد و آفات دوستی ریشه کن شود. امام علی علیه السلام در نامه ۱۰۳/۳۱ خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می نویسد: وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذلِكَ يَوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِيعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ. وَلَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشْقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيمَنْ زَهِدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ. وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوءَهُ. «و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقّش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه ای ندارد دل مبند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می کند در دیده ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می کند بدی کردن نیست.»(۱). و آنگاه آئین دوستی را اینگونه مطرح فرمود: يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَاناً فِيما بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهْ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ خَازِناً لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِيتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ. معیارهای روابط اجتماعی «ای پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای

خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آن چه نمی دانی نگو، گرچه آن چه را می دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.»(۲). یکی دیگر از حقوق متقابل بین دوستان، «واقع نگری» و «دوراندیشی» است. ممکن است عیب جویان بخواهند رشته های دوستی ما را قطع کنند و یا در شعله های حسادت و جهالت، پیوند دوستی ما را با دوستان بسوزانند. اگر به سخنان عیب جویان بی اعتنا باشیم، و هر سخنی را که مطرح می کنند بدون مطالعه نپذیریم، دوستی ها دچار تزلزل نخواهد شد، و دشمنی ها جایگزین دوستی ها نخواهد گردید. حضرت امیرالمومنین علیه السلام نسبت به این نکته نورانی در خطبه ۱۴۱ فرمود: أَیُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِیهِ وَثِیقَةَ دِینٍ وَسَدَادَ طَرِیقٍ، فَلَا یَسْمَعَنَّ فِیهِ أَقَاوِیلَ الرِّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ یَرْمِی الرَّامِی، وَتُخْطِئُ السِّهَامُ، وَیُحِیلُ الْکَلَامُ، وَبَاطِلُ ذلِکَ یَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِیعٌ وَشَهِیدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَیسَ بَیْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ. فسئل،علیه السلام، عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بین أذنه وعینه ثم قال: الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَیْتُ! پرهیز از شنیدن غیبت «ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد. آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می گویند که واقعیّت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست. شناخت حق و باطل (پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علی علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود:) باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.»(۳). آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرّفی الگوهای صحیح رفتاری بین دوستان و دوستی ها می پردازد و معیارهای دوستی را اینگونه بیان می دارد که: یَا بُنَیَّ اجْعَلْ نَفْسَکَ مِیزَاناً فِیما بَیْنَکَ وَبَیْنَ غَیْرِکَ، فَأَحْبِبْ لِغَیْرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ، وَاکْرَهْ لَهُ مَا تَکْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ کَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ کَمَا تُحِبُّ أَنْ یُحْسَنَ إِلَیْکَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِکَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَیْرِکَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِکَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ یُقَالَ لَکَ. وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِی کَدْحِکَ، وَلَا تَکُنْ خَازِناً لِغَیْرِکَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدِیتَ لِقَصْدِکَ فَکُنْ أَخْشَعَ مَا تَکُونُ لِرَبِّکَ. معیارهای روابط اجتماعی «ای پسرم! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می پسندی، آن چه نمی دانی نگو، گرچه آن چه را می دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.»(۴). و در ادامه معرّفی «ملاک ها» و «معیارهای ارزشی» در دوستی ها می فرماید: احْمِلْ نَفْسَکَ مِنْ أَخِیکَ عِنْدَ صَرْمِهِ عَلَی الصِّلَةِ، وَعِنْدَ صُدُودِهِ عَلَی اللَّطَفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَی الْبَذْلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَی الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَی اللِّینِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَی الْعُذْرِ، حَتَّی کَأَنَّکَ لَهُ عَبْدٌ، وَکَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَیْکَ. وَإِیَّاکَ أَنْ تَضَعَ ذلِکَ فِی غَیْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَیْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عَدُوَّ صَدِیقِکَ صَدِیقاً فَتُعَادِیَ صَدِیقَکَ، وَامْحَضْ أَخَاکَ النَّصِیحَةَ، حَسَنَةً کَانَتْ أَوْ قَبِیحَةً، وَتَجَرَّعِ الْغَیْظَ فَإِنِّی لَمْ أَرَ جُرْعَةً أَحْلَی مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً. وَلِنْ لِمَنْ غَالَظَکَ، فَإِنَّهُ یُوشِکُ أَنْ یَلِینَ لَکَ، وَخُذْ عَلَی عَدُوِّکَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَحْلَی الظَّفَرَیْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِیعَةَ أَخِیکَ

فَاسْتَبْقِ لَهُ مِنْ نَفْسِکَ بَقِیَّةً یَرْجِعُ إِلَیْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذلِکَ یَوْماً مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِکَ خَیْراً فَصَدِّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضِیعَنَّ حَقَّ أَخِیکَ اتِّکَالاً عَلَی مَا بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ، فَإِنَّهُ لَیْسَ لَکَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ. وَلَا یَکُنْ أَهْلُکَ أَشْقَی الْخَلْقِ بِکَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِیمَنْ زَهِدَ عَنْکَ، وَلَا یَکُونَنَّ أَخُوکَ أَقْوَی عَلَی قَطِیعَتِکَ مِنْکَ عَلَی صِلَتِهِ، وَلَا تَکُونَنَّ عَلَی الْإِسَاءَةِ أَقْوَی مِنْکَ عَلَی الْإِحْسَانِ. وَلَا یَکْبُرَنَّ عَلَیْکَ ظُلْمُ مَنْ ظَلَمَکَ، فَإِنَّهُ یَسْعَی فِی مَضَرَّتِهِ وَنَفْعِکَ، وَلَیْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّکَ أَنْ تَسُوءَهُ. حقوق دوستان چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را بر قرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بُخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او بپذیر، چنانکه گویا بنده او می باشی، و او صاحب نعمت تو می باشد. مبادا دستورات یاد شده را با غیر دوستانت انجام دهی، یا با انسان هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی، در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه ای شیرین تر از آن ننوشیدم، و پایانی گواراتر از آن ندیدم با آن کس که با تو درشتی کرد، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجامِ شیرینِ دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقّش را ضایع می کنی با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده ات بدبخت ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه ای ندارد دل مبند، مبادا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه ای قوی تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکار ی کسی که بر تو ستم می کند در دیده ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می کند بدی کردن نیست.(۵). ***** نامه ۱۰۳/۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید(متوفای قرن۳ ه) ۳- عقد الفرید ج۳ ص۹۰ و۹۱ و۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص۹۷/۵۲ و۹۹/۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجة (فصل ۱۵۴(ص۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه). نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، (اسناد و مدارک گذشته). خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه) ۲- عین الادب والسیاسة ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ ه) ۳- کتاب خصال ج۱ ص۲۳۶ ح۷۸ باب الاربعة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۴- عقدالفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۵- کتاب النهایة (در ماده صبع): ابن أثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه) ۶- بحارالانوار ج۷۲ ص۱۹۶ و۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۷- شرح نهج البلاغه ج۹ ص۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ه) ۸- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه). نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید(متوفای قرن۳ ه) ۳- عقد الفرید ج۳ ص۹۰ و۹۱ و۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص۹۷/۵۲ و۹۹/۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجة (فصل ۱۵۴(ص۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه). نامه ۹۸/۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق نظامیان

امور مالی

یکی دیگر از «حقوق متقابل» حقوق نظامیان و سربازان بر جامعه و دولت اسلامی است، اگر حقوق نظامیان بدرستی تحقّق پذیرد، و کاستی های زندگی فردی و اجتماعی آنان برطرف گردد، بهتر می تواننـد در دفاع از کشور اسلامی بکوشند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ. «پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیّت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه های تحقّق امنیّت کشورند، امور مردم جز بـا سپاهیان استوار نگردد، و پایـداری سپاهیان جز به خراج و مالیـات رعیّت انجـام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردنـد، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کننـد، و نیازمنـدی هـای خود را برطرف سازنـد.»(۱). و نسبت به امـور مـادّی در زنـدگی اجتماعی نظامیان به فرمانـدهی کلّ قوای ارتش خود، «مالک اشتر» دستور می دهـد که: وَلْيَكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِی مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ، بِمَا يَسَعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ. فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ. «برگزیـده ترین فرمانـدهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رسانـد، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گـذارد، به انـدازه ای که خانواده هایشان در پُشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند. همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دلهایشان را به تو می کشاند.»(۲). ****** نامه ۴۴/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه). نامه ۵۶/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

همدلی و رازداری

یکی از حقوق اخلاقی و معنوی میان سربازان و فرمانـدهی کـلّ، همـدلی و رازداری اسـت، یعنی فرمانـدهان کـلّ بایـد نسبت به فرمانـدهان رده های پائین و سربازان جهادگر، مهربان و با محبّت بوده و همـدلی را رعایت کنند و در رعایت همدلی و یک رنگی نیز باید اسرار نظام اسلامی را حفظ کنند. که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۰ نهج البلاغه فرمود: التحذیر من الاغترار بالنّعم مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقّاً عَلَى الْوَالِی أَلَّا يُغَيِّرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفاً عَلَى إِخْوَانِهِ. مسؤولیّات القیادهٔ و القوات أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِی أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِیَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً. فَإِذَا فَعَلْتُ ذلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكُمُ النِّعْمَةُ، وَلِی عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِی صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِی عَلَى ذلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اعْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِی فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ. (نـامه به فرمانـدهان سپاه) پرهیز از غرور زدگی در نعمت ها «از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان به نیروهای مسلّح و مرز داران کشور پس از یـاد خـدا و درود! همانـا بر زمامـدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شـد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بنـدگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد. مسؤولیّت های رهبری و نظامیان آگاه

باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما بگونه ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسؤولیّت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سُستی ورزید، و در سختی ها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید، با درود.»(۱). ***** نامه ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم متوفای ۲۰۲ ه) ۲- کتاب أمالی ج۱ ص۲۱۷ م۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- منهاج البراعهٔ ج ۳ ص ۱۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۵- بحار الانوارج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۶- بحارالانوار ج۳۳ ص۴۶۹ و۷۵ و۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ه).

حقوق پاکان

رهبر و دولت اسلامی و دیگر دست اندرکاران امور سیاسی، فرهنگی کشور باید به این مسئله مهمّ اجتماعی توجّه داشته باشند که پاکان در جامعه اسلامی باید جایگاه ارزشی خود را بیابند و مورد تشویق قرار گیرند که بین پاکان و فاسدان تفاوت باشد. نظام اسلامی باید زمینه های رشد و گسترش ارزش ها را فراهم سازد و ارزش گراها را تأیید کند و عوامل رشد و کمال آنها را تقویت کند، تا پاکان و ارزش گراها تشویق شوند و الگوهای کامل انسانیّت به همه ارزش گراها معرّفی شود و فاسدان و بدکاران سرافکنده شده، نتوانند در جامعه اسلامی نفوذ کنند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حقّ پاکان به مالک اشتر دستور می دهد که: وَلَا یَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِی ءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِی ذلِکَ تَزْهِیداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِی الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِیباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَی الْإِسَاءَةِ! وَأَلْزِمْ کُلاًّ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ. وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ شَیْ ءٌ بِأَدْعَی إِلَی حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِیَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَیْهِمْ، وَتَخْفِیفِهِ الْمَؤُونَاتِ عَلَیْهِمْ، وَتَرْکِ اسْتِکْرَاهِهِ إِیَّاهُمْ عَلَی مَا لَیْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ. فَلْیَکُنْ مِنْکَ فِی ذلِکَ أَمْرٌ یَجْتَمِعُ لَکَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِیَّتِکَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ یَقْطَعُ عَنْکَ نَصَباً طَوِیلاً. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ. «هرگز نیکوکار و بد کار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق می گردند، پس هر کدام از آنان را بر أساس کردار شان پاداش ده. بدان ای مالک! هیچ وسیله ای برای جلب اعتماد والی به رعیّت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیّت، خوشبین شوی، که این خوش بینی بار سنگین رنج آور مشکلات را از تو بر می دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوش بین باش، و به آنان که بدرفتاری نمودی بدگمان تر باش.»(۱). ***** نامه ۳۴/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق قضات و داوران

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، «حقّ قضات» و «داوران» است که اگر حقوق مادّی و معنوی آنان تأمین شود، سیستم قضائی کشور با

سلامت و صلابت لازم تداوم یافته، مشکلات قضائی کشور به درستی برطرف خواهد شد. امام علی علیه السلام نسبت به حقوق قضات و داوران فرمود: ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فِی نَفْسِکَ، مِمَّنْ لَا تَضِیقُ بِهِ الْأُمُورُ، وَلَا تُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ، وَلَا یَتَمادَی فِی الزَّلَّهِ، وَلَا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیْءِ إِلَی الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ، وَلَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ، وَلَا یَکْتَفِی بِأَدْنَی فَهْمٍ دُونَ أَقْصَاهُ؛ وَأَوْقَفَهُمْ فِی الشُّبُهَاتِ، وَآخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ، وَأَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَهِ الْخَصْمِ، وَأَصْبَرَهُمْ عَلَی تَکَشُّفِ الْأُمُورِ، وَأَصْرَمَهُمْ عِنْدَ اتِّضَاحِ الْحُکْمِ، مِمَّنْ لَا یَزْدَهِیهِ إِطْرَاءٌ، وَلَا یَسْتَمِیلُهُ إِغْرَاءٌ، وَأُولئِکَ قَلِیلٌ. ثُمَّ أَکْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ، وَافْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ مَا یُزِیلُ عِلَّتَهُ، وَتَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَی النَّاسِ. وَأَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَهِ لَدَیْکَ مَا لَا یَطْمَعُ فِیهِ غَیْرُهُ مِنْ خَاصَّتِکَ، لِیَأْمَنَ بِذلِکَ اغْتِیَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْدَکَ. فَانْظُرْ فِی ذلِکَ نَظَراً بَلِیغاً. «سپس از میان مردم! برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شُبهات از همه با احتیاط تر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیبا تر، و پس از آشکار شدن حقیقت در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند!! پس از انتخاب قاضی، هرچه بیشتر در قضاوتهای او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او برطرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان توبه نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد. در دستوراتی که دادم نیک بنگر.»(۱). ***** نامه ۶۵/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق کارمندان دولتی

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، حقّ «کارمندان دولتی» است، اگر حقوق مادّی و معنوی کارمندان دولت به خوبی استیفا شود، و کارمندان دولتی به خوبی اداره گردند، دل گرم می شوند، امیدوار می گردند، به خوبی کار می کنند، و امور سیاسی، اجتماعی کشور را به گونه مطلوبی اداره کرده مشکلات جامعه اسلامی را از سَر راه ملّت برمی دارند که امام علی علیه السلام فرمود: ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِکَ فَاسْتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاهً وَأَثَرَهً، فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُعَبِ الْجَوْرِ وَالْخِیَانَهِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَهِ وَالْحَیَاءِ، مِنْ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ، وَالْقَدَمِ فِی الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَهِ، فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلَاقاً، وَأَصَحُّ أَعْرَاضاً، وَأَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْرَاقاً، وَأَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَیْهِمُ الْأَرْزَاقَ، فَإِنَّ ذلِکَ قُوَّهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیْدِیهِمْ، وَحُجَّهٌ عَلَیْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَکَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَکَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُیُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَیْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَکَ فِی السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِ، وَالرِّفْقِ بِالرَّعِیَّهِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ یَدَهُ إِلَی خِیَانَهٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَیْهِ عِنْدَکَ أَخْبَارُ عُیُونِکَ، اکْتَفَیْتَ بِذلِکَ شَاهِداً، فَبَسَطْتَ عَلَیْهِ الْعُقُوبَهَ فِی بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّهِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِیَانَهِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَهِ. «سپس در امور کارمندانت بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندانهای پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان برآنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند، و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، واتمام حجّتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه برآنان

بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت داری، و مهربانی با رعیّت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.»(۱). ***** نامه ۷/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق تجّار و صاحبان صنایع

یکی دیگر از طبقات اجتماعی، صنف «تجّار» و «صاحبان صنایع» می باشند که حقوقی بر دولت و امّت اسلامی دارند و باید حقوق دیگر اقشار اجتماعی را نیز بپردازند. اگر حقوق تجّار و صاحبان صنایع رعایت گردد و زمینه های رشد و رونق تجارت آنان به خوبی فراهم شود، هم آنان به منافع دلخواه خود می رسند و هم دیگر طبقات اجتماعی را بهره مند می سازند که امام علی علیه السلام فرمود: ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَیْراً: الْمُقِیمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِی بَرِّکَ وَبَحْرِکَ، وَسَهْلِکَ وَجَبَلِکَ، وَحَیْثُ لَا یَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا یَجْتَرِؤُونَ عَلَیْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَی غَائِلَتُهُ. وَتَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَفِی حَوَاشِی بِلَادِکَ. وَاعْلَمْ - مَعَ ذلِکَ - أَنَّ فِی کَثِیرٍ مِنْهُمْ ضِیقاً فَاحِشاً، وَشُحّاً قَبِیحاً، وَاحْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَکُّماً فِی الْبِیَاعَاتِ، وَذلِکَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ، وَعَیْبٌ عَلَی الْوُلَاةِ. فَامْنَعْ مِنَ الْإِحْتِکَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله مَنَعَ مِنْهُ. وَلْیَکُنِ الْبَیْعُ بَیْعاً سَمْحاً: بِمَوَازِینِ عَدْلٍ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ. فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْیِکَ إِیَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ، وَعَاقِبْهُ فِی غَیْرِ إِسْرَافٍ. سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع «سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آورندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند، از بیابانها و دریاها، و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند. بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر می بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم این را هم بدان که در میان بازرگانان، هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند. و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است. پس از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خداصلی الله علیه وآله از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخهایی که بر فروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود امّا در کیفر او اسراف نکن.»(۱). ***** نامه ۹۵/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق محرومان

یکی دیگر از جنبه های حقوق اجتماعی، «حقوق مستضعفان» و «محرومان» است که باید بیشتر مورد توجه دولت اسلامی و سرمایه داران و همه طبقات اجتماعی کشور اسلامی قرار گیرد و محرومیّت ز دائی جزو اهداف اصلی دولت و ملت باشد که فرمود: ثُمَّ اللَّهَ

اللَّهَ فِی الطَّبَقَهِٔ السُّفْلَی مِنَ الَّذِینَ لَا حِیلَهَٔ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاکِینِ وَالْمُحْتَاجِینَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَی وَالزَّمْنَی، فَإِنَّ فِی هذِهِ الطَّبَقَهِٔ قَانِعاً وَمُعْتَرّاً، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَکَ مِنْ حَقِّهِ فِیهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَیْتِ مَالِکَ، وَقِسْماً مِنْ غَلَّاتِ صَوَافِی الْإِسْلَامِ فِی کُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَی مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِی لِلْأَدْنَی، وَکُلٌّ قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ. فَلَا یَشْغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ، فَإِنَّکَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْیِیعِکَ التَّافِهَ لِأَحْکَامِکَ الْکَثِیرَ الْمُهِمَّ. فَلَا تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرِّجَالُ. فَفَرِّغْ لِأُولئِکَ ثِقَتَکَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْیَهِٔ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْیَرْفَعْ إِلَیْکَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اعْمَلْ فِیهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَی اللَّهِ یَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هؤُلَاءِ مِنْ بَیْنِ الرَّعِیَّهِٔ أَحْوَجُ إِلَی الْإِنْصَافِ مِنْ غَیْرِهِمْ، وَکُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَی اللَّهِ فِی تَأْدِیَهِٔ حَقِّهِ إِلَیْهِ. وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْیُتْمِ وَذَوِی الرِّقَّهِٔ فِی السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِیلَهَٔ لَهُ، وَلَا یَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَهِٔ نَفْسَهُ، وَذلِکَ عَلَی الْوُلَاهِٔ ثَقِیلٌ، وَالْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ؛ وَقَدْ یُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَی أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَهَٔ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ. «سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معّین فرموده است، بخشی از بیت المال، و بخشی از غلّه های زمینهای غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئوول رعایت آن می باشی. مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسؤولیّت های کوچک تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر نگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند. برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان بگونه ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیّت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارند. و دست نیاز بر نمی دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤولیّتی سنگین بر دوش زمامداران است. اگر چه حق، تمامش سنگین است امّا خدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.»(۱). ***** نامه ۱۰۱/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق مراجعه کنندگان

بسیاری از مردم دارای مشکلات فراوانی هستند که با مراجعه به دولت مردان و ادارات مربوط به آن گرفتاری های آنان برطرف خواهد شد. مراکز اداری و دولتی پناهگاه امت اسلامی برای رفع نیازها و نیازمندی هاست که به همین علّت، «حقوق مراجعه کنندگان» مطرح می شود که امام فرمود: وَاجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ، وَتَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ، وَتُقْعِدَ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَأَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ وَشُرَطِکَ، حَتَّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ، فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه وآله یَقُولُ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ: «لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهٌٔ لَا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَتَعْتِعٍ». ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِیَّ، وَنَحِّ عَنْهُمُ الضِّیقَ وَالْأَنْفَ یَبْسُطِ اللَّهُ عَلَیْکَ بِذلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَیُوجِبُ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَیْتَ هَنِیئاً، وَامْنَعْ فِی إِجْمَالٍ وَإِعْذَارٍ! «پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خداصلی الله علیه وآله بارها شنیدم که می فرمود: «ملّتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه ای باز نستاند، رستگار نخواهد

شد» پس درشتی و سخنان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.»(۱). *****نامه ۱۰۹/۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف (مدارک گذشته).

حقوق زنان در فصل چهارم (دفاع از حقوق زن)

یکی دیگر از جنبه های حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق زنان» و «بانوان» است که با ظرافت خاصّی در نهج البلاغه مطرح شده است، مانند: ۱ - فراهم آوردن زمینه های حفظ عفاف ۲ - فراهم آوردن زمینه های حفظ فرهنگ پرهیز و حجاب ۳ - واگذاری کارهای متناسب با روان بانوان ۴ - پرهیز از واگذاری کارهای سنگین به بانوان ۵ - پرداخت مخارج خانواده (که نامه ۲۴ نهج البلاغه را فقط برای باغات یَنبُع می نویسد که با درآمد آن زنان و فرزندان امام اداره شوند.) که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وَاكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَّاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوثَقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفْنَ غَيْرَكَ فَافْعَلْ. وَلَا تُمَلِّكِ الْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رَيْحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرَمَانَةٍ وَلَا تَعْدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعْهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِغَيْرِهَا. وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايُرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرَةٍ، فَإِنَّ ذلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالْبَرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ. وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلاً تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أَحْرَى أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ. وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ. اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلَةِ وَالْآجِلَةِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ. «در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین کُن. کاری که برتر از توانایی زن است به او وا مگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت کوش، مبادا در گرامی داشتن زن زیاده روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید. بپرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند. کار هر کدام از خدمتکارانت را معیّن کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سُستی نکنند. خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه توانند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می کنی. دین و دنیای تو را به خدا می سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می خواهم، با درود.»(۱). *****نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید(متوفای قرن۳ ه) ۳- عقد الفرید ج۳ ص۹۰ و۹۱ و۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص۹۷/۵۲ و۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجهٔ (فصل ۱۵۴(ص۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق مردان و همسران

اشاره

از دیدگاه امام علی علیه السلام «حقوق همسران» جزو حقوق متقابل اجتماعی است. هم زنان بر شوهران خود حقوقی دارند و هم مردان بر همسران خود حقوق فردی اجتماعی خواهند داشت.

حفظ اموال شوهر

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت فرمود: خِیَارُ خِصَالِ النِّسَاءِ شِرَارُ خِصَالِ الرِّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا کَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَکِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا کَانَتْ بَخِیلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا کَانَتْ جَبَانَةً فَرِقَتْ مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ یَعْرِضُ لَهَا. تفاوت اخلاقی مردان و زنان «برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت ترین اخلاق مردان است، مانند، تکبر و به خود بالیدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را بحریم خود راه ندهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می گیرد.»(۱). *****حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- قوت القلوب ج۲ ص۴۲۵ فصل۴۵: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه) ۲- ربیع الابرار ج۵ ص۲۵۲ ح۱۱۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه) ۳- غرر الحکم ص۱۷۲ / ج ۳ ص ۴۳۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۴- روضهٔ الواعظین ص ۲۷۲: ابن فتّال نیشابوری متوفای ۵۰۸ه) ۵- بحارالانوار ج۱۰۰ ص۲۳۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

اجازه گرفتن برای بیرون رفتن

که حضرت فرمود: وَلَا تُطِیعُوهُنَّ فِی الْمَعْرُوفِ حَتَّی لَا یَطْمَعْنَ فِی الْمُنْکَرِ. «در خواسته های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند.»(۱). چون مرد مدیر خانه است باید خود تصمیم بگیرد، و در خواست ها و پیشنهادات زن و فرزند را مطالعه کند که فرمود: «هرچه زن می خواهد مرد نباید اطاعت کند» بنابراین چون مرد مدیر خانواده است زن باید برای بیرون رفتن از خانه و دیگر کارهای فردی اجتماعی با شوهر هماهنگی لازم را پدید آورد و از او اجازه بگیرد. *****خطبه ۸۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تذکرهٔ الخواص ص۷۹: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ ه) ۲- قوت القلوب ج ۱ ص ۲۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ ه) ۳- فروع کافی ج۵ ص۵۱۷ ح۵ وج۲ ص۶۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- کتاب مسترشد ص۴۱۸ ط جدید: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه) ۵- شرح قطب راوندی ج ۱ ص ۳۱۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۶- کتاب امالی (مجلس ۵۰(ص ۲۵۰ ح۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۴۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

خوب شوهرداری کردن

که امام علی علیه السلام فرمود: الصَّلَاةُ قُرْبَانُ کُلِّ تَقِیٍّ، وَالْحَجُّ جِهَادُ کُلِّ ضَعِیفٍ. وَلِکُلِّ شَیْ ءٍ زَکَاةٌ، وَزَکَاةُ الْبَدَنِ الصِّیَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعُّلِ. فلسفه احکام الهی «نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست، و حج جهاد هر ناتوان است، هر چیزی زکاتی دارد، و زکات تن روزه است، و جهاد زن، نیکو شوهرداری است.»(۱). *****حکمت ۱۳۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص۲۲۱ و۱۱۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- کتاب خصال ج۲ ص۶۲۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۳- فروع کافی ج۵ ص۹ ح۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه) ۵- فروع کافی ج۳ ص۲۶۴ ح۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق اجتماعی مردم

یکی از حقوق ارزشمند متقابل، «حقوق اجتماعی مردم» است که رهبران و کارگزاران باید نسبت به آن احساس مسئولیّت کنند و آن را محترم بشمارند و همواره در خدمت مردم باشند و به رفاه و سلامت و کمال فرد و جامعه بیاندیشند. امام علی علیه السلام در نامه ۲۷ به استاندار مصر، «محمد بن ابی بکر» نوشت: فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ، وَآسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَهِٔ وَالنَّظْرَهِٔ، حَتَّی لَا یَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیْفِکَ لَهُمْ، وَلَا یَیْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یُسَائِلُکُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِیرَهِٔ مِنْ أَعْمَالِکُمْ وَالْکَبِیرَهِٔ، وَالظَّاهِرَهِٔ وَالْمَسْتُورَهِٔ، فَإِنْ یُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ یَعْفُ فَهُوَ أَکْرَمُ. «با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.»(۱). آنگاه به مسئولیّت های دیگر رهبری می پردازد و احساس تعهّد و هم دردی و هماهنگی رهبر با مردم را مطرح کرده می فرماید: أَأَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یُقَالَ: هذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ؟! وَلَا أُشَارِکُهُمْ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَکُونَ أُسْوَهًٔ لَهُمْ فِی جُشُوبَهِٔ الْعَیْشِ! فَمَا خُلِقْتُ لِیَشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیِّبَاتِ، کَالْبَهِیمَهِٔ الْمَرْبُوطَهِٔ، هَمُّهَا عَلَفُهَا، أَوِ الْمُرْسَلَهِٔ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَکْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا یُرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرَکَ سُدًی، أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً، أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَهِٔ، أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِیقَ الْمَتَاهَهِٔ! «آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند؟ و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پُر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟.»(۲). امام در نامه ۴۷ نهج البلاغه به حقوق برخی از اقشار جامعه اشاره می فرماید، مانند: الف – حقوق خویشاوندان ب – حقوق یتیمان ج – حقوق همسایگان که فرمود: أُوصِیکُمَا بِتَقْوَی اللَّهِ، وَأَلَّا تَبْغِیَا الدُّنْیَا وَإِنْ بَغَتْکُمَا، وَلَا تَأْسَفَا عَلَی شَیْءٍ مِنْهَا زُوِیَ عَنْکُمَا، وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَاعْمَلَا لِلْأَجْرِ، وَکُونَا لِلظَّالِمِ خَصْماً، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْناً. أُوصِیکُمَا، وَجَمِیعَ وَلَدِی وَأَهْلِی وَمَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی، بِتَقْوَی اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِکُمْ، وَصَلَاحِ ذَاتِ بَیْنِکُمْ، فَإِنِّی سَمِعْتُ جَدَّکُمَاصلی الله علیه وآله یَقُولُ: «صَلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّهِٔ الصَّلَاهِٔ وَالصِّیَامِ». اللَّهَ اللَّهَ فِی الْأَیْتَامِ، فَلَا تُغِبُّوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا یَضِیعُوا بِحَضْرَتِکُمْ وَاللَّهَ اللَّهَ فِی جِیرَانِکُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِیَّهُٔ نَبِیِّکُمْ. مَا زَالَ یُوصِی بِهِمْ حَتَّی ظَنَنَّا أَنَّهُ سَیُوَرِّثُهُمْ. «شما را به ترس از خدا سفارش می کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید، و بر آن چه از دنیا از دست می دهید اندوهناک مباشید، حق را بگویید، و برای پاداش الهی عمل کنید. دشمن ستمگر و یاور ستمدیده باشید. شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و کسانی را که این وصیّت به آنها می رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی، و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می کنم، زیرا من از جدّ شما پیامبرصلی الله علیه وآله شنیدم که می گفت: «اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه یکسال برتر است». خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضایع گردد خدا را! خدا را! درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیّت پیامبرصلی الله علیه وآله شماست، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معّین خواهد کرد.»(۳). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۱ به: الف – شیوه های مردم داری ب – حقوق اجتماعی، سیاسی ج – وظائف رهبران و مدیران نسبت به مردم د – وظائف کارگزاران مالیاتی ه– مسئولیّت اداری کارمندان پرداخته و حقوق اجتماعی مردم را آشکارا و در جوانب گشترده بیان می فرماید و هشدار می دهد که تصدّی امور در جامعه اسلامی یک وظیفه الهی، و عبادت به شمار می اید که فرمود: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی أَصْحَابِ الْخَرَاجِ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ یَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَیْهِ لَمْ یُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا یُحْرِزُهَا. وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا کُلِّفْتُمْ بِهِ یَسِیرٌ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ کَثِیرٌ، وَلَوْ لَمْ یَکُنْ فِیما نَهَی اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْیِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ یُخَافُ لَکَانَ فِی ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِی تَرْکِ طَلَبِهِ. فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِکُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ. فَإِنَّکُمْ خُزَّانُ الرَّعِیَّهِٔ، وَوُکَلَاءُ الْأُمَّهِٔ، وَسُفَرَاءُ الْأَئِمَّهِٔ. وَلَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا

تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ، وَلَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَ لا عَبْداً، و لا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكانِ دِرْهَمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلٍّ وَلَا مُعَاهَدٍ، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يُعْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فإِنَّهُ لا يَنْبَغي لِلْمُسْلِمِ أنْ يَدَعَ ذلِكَ فی أَيْدِی أَعْدَاءِ الإِسْلامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ. وَلَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. (نامه به کارگزاران بیت المال) اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی (از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کارگزاران جمع آوری مالیات. پس از یاد خدا و درود. همانا کسی از روز قیامت نترسد، زاد و توشه ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید، مسؤلیّت ی را که به عهده گرفته اید اندک امّا پاداش آن فراوان است، اگر برای آن چه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کیفری نبود، برای رسیدن به پاداش در ترک آن نیز عذری وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکیبا باشید. همانا شما خزانه داران مردم، و نمایندگان ملّت، و سفیران پیشوایان هستید، هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید، و از خواسته های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس های تابستانی یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید، و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و دست اندازی به مال کسی «نمازگزار باشد، یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است» نکنید، جز اسب یا اسلحه ای که برای تجاوز به مسلمانها بکار گرفته می شود، زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند. از پند دادن به نفس خویش هیچ گونه کوتاهی نداشته، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید، همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکر گذاری کوشا بوده، و با تمام قدرت او را یاری کنیم، «و نیرویی جز از جانب خدا نیست».(۴). و در نامه ۵۳ نسبت به «حقوق اجتماعی مردم» به مالک اشتر رهنمود می دهد که باید در خدمت مردم باشد، و مردم را دوست بدارد و نسبت به آنها کمال مهر و محبّت را داشته و در رفع مشکلات مردم بکوشد که نوشت: وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ: إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ، وَيُؤْتَى عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمْدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ. فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَالِي الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاكَ! وَقَدِ اسْتَكْفَاكَ أَمْرَهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ. «مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند، اگر گناهی از آنان سر می زند، یا علّت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو وا گذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.»(۵). و در ادامه رهنمودهای اخلاقی خود در مبحث حقوق اجتماعی مردم می فرماید: أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوًى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمْ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ. وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةٍ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ. «با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیّت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود

و در کمین ستمکاران است.»(۶). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای آنکه در مانور های نظامی به جان و مال مردم ضرر و زیانی وارد نشود به فرماندـاران مناطق جنگی و مانور نظامی، نامه هایی می نوشت که از مال مردم مراقبت کننـد و اگر صدمه ای وارد شـد آن را به امـام گزارش دهنـد. امـام در نامه ۶۰ نوشت: (إلی العمـال الـذین یطـأ الجیش عملهم) التعویض عن الخسـائر فی المنـاورات العسکریهٔ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَیْشُ مِنْ جُبَاهِٔ الْخَرَاجِ وَعُمَّالِ الْبِلَادِ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی قَدْ سَیَّرْتُ جُنُوداً هِیَ مَارَّهٌٔ بِکُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَیْتُهُمْ بِمَا یَجِبُ لِلَّهِ عَلَیْهِمْ مِنْ کَفِّ الْأَذَی، وَصَرْفِ الشَّذَی، وَأَنَا أَبْرَأُ إِلَیْکُمْ وَإِلَی ذِمَّتِکُمْ مِنْ مَعَرَّهِٔ الْجَیْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَهِٔ الْمُضْطَرِّ، لَا یَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَی شِبَعِهِ. فَنَکِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ شَیْئاً ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَکُفُّوا أَیْدِیَ سُفَهَائِکُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِیما اسْتَثْنَیْنَاهُ مِنْهُمْ. وَأَنَا بَیْنَ أَظْهُرِ الْجَیْشِ، فَارْفَعُوا إِلَیَّ مَظَالِمَکُمْ، وَمَا عَرَاکُمْ مِمَّا یَغْلِبُکُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِیقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِی، فَأَنَا أُغَیِّرُهُ بِمَعُونَهِٔ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. (نامه به فرماندارانی که لشکر از شـهرهای آنان عبور می کند) جبران خسارت ها در مـانور هـای نظـامی «از بنـده خـدا! علی امیرمؤمنان به گرد آوران مالیات و فرمانـداران شـهرهایی که لشـکریان از سـرزمین آنان می گذرنـد. پس از یاد خـدا و درود! همانا من سپاهیانی فرسـتادم که به خواست خـدا بر شـما خواهنـد گـذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشـان سـفارش کردم، و بر آزار نرسانـدن به دیگران، و پرهیز از هرگـونه شـرارتی تأکیـد کرده ام، و من نزد شـما و پیمـانی کـه بـا شــما دارم از آزار رسانـدن سپاهیان بـه مردم بیزارم، مگر آن کـه گرسـنگی سربازی را ناچـار گردانـد، و برای رفع گرسـنگی چاره ای جز آن نداشـته باشـد، پس کسـی را که دست به سـتمکاری زنـد کیفر کنید، و دست افراد سـبک مغز خود را از زیان رساندن به لشـکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه اسـتثناء کردم باز دارید. من پشت سـر سـپاه در حرکتم، شـکایت های خود را به من رسانیـد، و در اموری که لشـکریان بر شـما چیره شـده انـد که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنیـد، که بـا کمـک خداونـد آن را برطرف خواهم کرد. انشـاءاللّه.»(۷). امیرالمـؤمنین علیه السـلام در نـامه ۷۶ نهـج البلاغه خطاب به «ابن عباس» فرماندار شـهر بصره، اصول مردم داری و اخلاق صحیح اجتماعی را به او تذکّر می دهد، در صورتی که مردم بصـره بر ضـد آن حضـرت شورش کردنـد و او را ناخواسـته به یـک جنـگ تحمیلی کشاندنـد. امّا پس از شـکست و فرار و آرامش دوباره در شـهر، از نگاه امام علی علیه السـلام با دیگر مردم شهرها تفاوتی ندارند و همه از عدل و محبّت آن حضرت برخوردار می گردند. امام علی علیه السـلام به ابن عبّاس رهنمود داد که: اخلاق القائد سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِکَ وَمَجْلِسِکَ وَحُکْمِکَ، وَإِیَّاکَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَیْرَهٌٔ مِنَ الشَّیْطَانِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَکَ مِنَ اللَّهِ یُبَاعِدُکَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَکَ مِنَ اللَّهِ یُقَرِّبُکَ مِنَ النَّارِ. (نامه به عبداللّه بن عباس، هنگـامی که او را به فرمانـداری بصـره نصب فرمود:) اخلاـق فرمانـدهی «بـا مردم، به هنگام دیـدار، و در مجالس رسـمی، و در مقام داوری، گشاده رو باش، و از خشم بپرهیز، که سبک مغزی، به تحریک شیطان است، و بدان! آن چه تو را به خدا نزدیک می سازد، از آتش جهنّم دور می کند، و آن چه تو را از خدا دور می سازد، به آتش جهنّم نزدیک می کند.»(۸). ***** نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب الغارات ج۱ و۲۳۰ و۲۲۳ و۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ ه) ۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۳- کتاب مجالس ص۲۶۰ م۳۱ ح۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۴- کتاب أمالی ص۲۵-۲۴ م اول ح۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۵- بشارهٔ المصطفی ص۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ ه) ۶- مجموعه ورام ص۱۹ و۴۹۷: شیخ ورام (متوفـای ۶۰۵ ه) ۷- تاریخ طبری ج۳ ص۵۵۶ سنه۳۶: طبری شـافعی (متوفای ۳۱۰ ه). نـامه ۴۵ نهـج البلاـغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شـرح است: ۱- الخرائـج و جرائح ج۲ ص۵۴۲ ح۲ فصل۲: قطب الـدین راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ه) ۳- ربیع الابرار ج۳ ص۲۴۱ ح۲۱۵ ب۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه) ۴- روضهٔ الواعظین ص ۱۲۷: ابن فتّال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ ه) ۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی(متوفای ۳۳۸ ه) ۶- أمالی (مجلس ۹۱(ص۵۰۰ ح۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۷- کشف الغمهٔ ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ ه) ۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ ه). نامه ۲/۴۷ نهج البلاغه معجم

المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- مقاتل الطالبین ص۵۲ ذح۳: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ ه) ۲- معمّرون و وصایا ص۱۴۹ و ۱۵۰: ابوحاتم سجستانی (متوفای ۲۴۸ ه) ۳- تاریخ ج۴ ص ۱۱۰ و۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ه) ۴- کتاب أمالی ص ۱۱۲: زجاجی (متوفای ۳۲۹ ه) ۵- فروع کافی ج ۷ ص ۵۲-۵۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۳-۴۲۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ ه) ۷- تحف العقول ص۱۹۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۸- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۱۸۹ ح۹۴۳۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه). نامه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۰۸ و ۱۳۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۲- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۷۱ ح۶۸۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه) ۳- فروع کافی ج۱/۳ ص۵۴۰ ح۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- امالی سید ابوطالب ص۳۵ ح۲۱ ب۳ به نقل نهج السعادهٔ ۵- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۴۸ ح۱۲۶۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه). نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه) ۶- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹ ح۱۳۱۱و۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۷- بحارالانوار ج۱۷ ص۶۸ و ج۷۲ ص۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه). نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف (اسناد گذشته). نامه ۶۰ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب صفین ص ۱۲۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ ه) ۲- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۱۹۸: بحرانی(متوفای ۶۷۹ ه) ۳- بحار الانوار ج۳۳ ص۴۸۶ ح۶۹۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه). نامه ۷۶ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- الامامهٔ والسیاسهٔ ج ۱ ص ۸۵: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه) ۲- کتاب جمل ص۴۲۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه) ۳- کتاب طراز ج ۲ ص ۲۹۳: سید یمانی ۴- کتاب جمل: واقدی (متوفای ۲۰۷ ه) ۵- بحارالانوار ج۱۰۱ ص۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه) ۶- تاریخ طبری ج۳ ص۱۲۶/۱۲۷ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ه).

حقوق حاجیان

با توجّه به ارزش و اهمیّت سفر حج، و ضرورت اکرام و احترام حجّاج بیت اللّه الحرام، امام علی علیه السلام حقوقی را برای حاجیان و مسافران خانه خدا، ضروری و لازم می داند که توجّه به آنها نیز آثار چشم گیری در رشد ارزش ها دارد که در نامه ۶۷ به فرماندار خود در مکّه نوشت: (إلی قثم بن العباس، وهو عامله علی مکهٔ) خدمهٔ الحجّاج فی ایّام الحج أَمَّا بَعْدُ، فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ، وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ، فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ. وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ. وَلَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِی أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيما بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا. وَانْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قِبَلَكَ مِنْ ذَوِی الْعِيَالِ، وَالمَجاعَةِ، مُصِيباً بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَّاتِ، وَمَا فَضَلَ عَنْ ذلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قِبَلَنَا. لوصیهٔ بقضاء حوائج الحجّاج وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِی: الَّذِی يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. وَفَّقَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابِّهِ، وَالسَّلَامُ. (نامه به قُثم بن عباس، فرماندار شهر مکّه) رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج «پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور، در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش های دینی دارند با فتوا ها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز، جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره ات دربانی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود،

دیگر تو را نستاید گرچه در پایان حاجت او برآورده شود. در مصرف بیت المالی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیالمندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندانی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد. سفارش به رفع نیازهای حجّاج به مردم مکّه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایّام حج در مکّه اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود: «عاکف و بادی در مکّه یکسانند»(۱). عاکف، یعنی اهل مکّه، و بادی، یعنی زائرانی که از دیگر شهرها به حج می آیند، خدا ما و شما را به آن چه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. با درود.»(۲). ***** سوره حج، آیه ۲۵. نامه ۶۷ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- فقه القرآن ج۱ ص۳۲۷: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ ه) ۲- مستدرک الوسائل ج۹ ص۳۵۸ ح۲/۱۱۰۷۲: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه) ۳- قرب الاسناد ص ۵۲ و ۶۵: ابوالفرج قزوینی ۴- بحارالانوار ج۱۰۱ ص۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه) ۵- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۸۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه).

حقوق خویشاوندان

یکی دیگر از حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق خویشاوندان» است که در روایات فراوانی با عنوان «صله رحم» مطرح است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر رهبران معصوم علیهم السلام رهنمود داده اند که رسیدگی به مشکلات خویشاوندان به خصوص فامیلان دور، عمر انسان را طولانی می کند. سبب ازدیاد رزق و روزی می شود. و عامل تقویت پیوند دوستی ها و سلامت جامعه می گردد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۳ فرمود که: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عِتْرَتِهِ، وَدِفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَأَلْسِنَتِهِمْ، وَهُمْ أَعْظَمُ النَّاسِ حَيْطَةً مِنْ وَرَائِهِ، وَأَلَمُّهُمْ لِشَعَثِهِ، وَأَعْطَفُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَازِلَةٍ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرِثُهُ غَيْرُهُ. و منها: أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخَصَاصَةَ أَنْ يَسُدَّهَا بِالَّذِي لا يَزِيدُهُ إِنْ أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِنْ أَهْلَكَهُ؛ وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبَضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبَضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛ وَمَنْ تَلِنْ حَاشِيَتُهُ يَسْتَدِمْ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ. ضرورت تعاون با خویشاوندان «ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگ ترین گروهی هستند که از او حمایت می کنند، و اضطراب و ناراحتی او را می زدایند، و در هنگام مصیبت ها نسبت به او، پر عاطفه ترین مردم می باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد. آگاه باشید، مبادا از بستگان تهیدست خود رو برگردانید، و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا زیادی نیاورد و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند، آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها گرفته امّا دست های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پر و بال محبّت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.»(۱). و در نامه ۳۱ در رهنمودی ارزشمند به فرزند خود امام مجتبی علیه السلام تذکّر داد: وَأَكْرِمْ عَشِيرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ. «خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می باشند، که با آن پرواز می کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می گردی، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می کنی.»(۲). ***** خطبه ۲۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- اصول کافی ج۲ ص۲۹۴ح۵و۱۵۴ ح۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- عقدالفرید ج۲ ص۱۸۳ فضل العشیره: ابن عبد ربه مالکی متوفای ۳۲۸ ه) ۳- کتاب صفین ص۱۰: نصربن مزاحم (متوفای ۲۰۲ ه) ۴- تاریخ ج۲ ص۲۰۷: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ ه) ۵- ربیع الابرار ج۳ ص۱۴۶ وج۵ ص۸۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه) ۶- کنز العمال ج۱۶ ص۱۹۲ وص۲۰۷ وص۲۲۶: متقی هندی حنفی (متوفای ۹۷۵ه) ۷- تاریخ دمشق ج۳ ص۲۷۱: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ ه) ۸- غریب

الحدیث ج ۲ ص ۱۸۳: ابوعبید ابن سلام (متوفای ۲۲۳ ه) ۹- النهایهٔ ج ۳ ص ۴۶۸: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ ه). نامه ۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف، که برخی از اسناد آن به این شرح است: ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه) ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید(متوفای قرن۳ ه) ۳- عقد الفریدج۳ص ۹۰ و۹۱ و۱۴۳ وج۳ جدید۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه) ۴- من لایحضره الفقیه ج۴ ص۳۹۲ و۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه) ۵- تحف العقول ص۹۷/۵۲ و۹۹/۶۸ و۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۷- کتاب کشف المحجهٔ (فصل ۱۵۴(ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ه) ۸- فروع کافی ج ۵ ص۳۳۸ و ۵۱۰ ح۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق یتیمان

رجوع شود به ۱۶ – حقوق اجتماعی مردم

حقوق همسایگان

رجوع شود به ۱۶ – حقوق اجتماعی مردم

حقوق اجتماعی دشمن

رجوع شود به فصل پنجم

حقوق حیوانات

رجوع شود به فصل سوم

حقوق اقلّیّت های مذهبی

رجوع شود به فصل دوم

در چشمه سار نهج البلاغه

حقوق متقابل مردم و دولت

خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه

اشاره

(خَطَبَهَا بِصِفِّین) ترجمه: خطبه ۲۱۶ (از سخنرانی های امام علی علیه السلام در صفّین)

الحقوق الاجتماعیّة

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً بِوِلَایَةِ أَمْرِکُمْ، وَلَکُمْ عَلَیَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِی لِی عَلَیْکُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْیَاءِ فِی التَّوَاصُفِ، وَأَضْیَقُهَا فِی التَّنَاصُفِ، لَایَجْرِی لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَی عَلَیْهِ، وَلَا یَجْرِی عَلَیْهِ إِلَّا جَرَی لَهُ. وَلَوْ کَانَ لِأَحَدٍ أَنْ یَجْرِیَ لَهُ وَلَا یَجْرِیَ عَلَیْهِ، لَکَانَ ذلِکَ خَالِصاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَی عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِی کُلِّ مَا جَرَتْ عَلَیْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلکِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَی الْعِبَادِ أَنْ یُطِیعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَیْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوَسُّعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِیدِ أَهْلُهُ. ترجمه: حقوق اجتماعی پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقّی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقّی تعیین فرموده است، پس حق گسترده تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجراء شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت. اگر بنا باشد حق به سود کسی اجراء شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید.

الحقوق المتبادلة بین القائد و الامّة

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَی بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَکَافَأُ فِی وُجُوهِهَا، وَیُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا یُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ. وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْکَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِی عَلَی الرَّعِیَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِیَّةِ عَلَی الْوَالِی، فَرِیضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِکُلٍّ عَلَی کُلٍّ، فَجَعَلَهَا نِظَاماً لِأُلْفَتِهِمْ، وَعِزّاً لِدِینِهِمْ. فَلَیْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِیَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِیَّةِ، فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِیَّةُ إِلَی الْوَالِی حَقَّهُ، وَأَدَّی الْوَالِی إِلَیْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَیْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّینِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَی أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذلِکَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِی بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَیَئِسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِیَّةُ والِیها، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِی بِرَعِیَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِکَ الْکَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَکَثُرَ الْإِدْغَالُ فِی الدِّینِ، وَتُرِکَتْ مَحَاجُّ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَی، وَعُطِّلَتِ الْأَحْکَامُ، وَکَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا یُسْتَوْحَشُ لِعَظِیمِ حَقٍّ عُطِّلَ، وَلَا لِعَظِیمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهُنَالِکَ تَذِلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعِزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَیْکُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِی ذلِکَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَیْهِ. فَلَیْسَ أَحَدٌ - وَإِنِ اشْتَدَّ عَلَی رِضَی اللَّهِ حِرْصُهُ، وَطَالَ فِی الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغٍ حَقِیقَةَ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ. وَلکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ النَّصِیحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَی إِقَامَةِ الْحَقِّ بَیْنَهُمْ. وَلَیْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِی الْحَقِّ مَنْزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِی الدِّینِ فَضِیلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ یُعَانَ عَلَی مَا حَمَّلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغَّرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُیُونُ - بِدُونِ أَنْ یُعِینَ عَلَی ذلِکَ أَوْ یُعَانَ عَلَیْهِ. فأجابه علیه السلام رجل من أصحابه بکلام طویل، یکثر فیه الثناء علیه، ویذکر سمعه و طاعته له؛ فقال صلی الله علیه وآله: إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظُمَ جَلَالُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فِی نَفْسِهِ، وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ، أَنْ یَصْغُرَ عِنْدَهُ - لِعِظَمِ ذلِکَ - کُلُّ مَا سِوَاهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ کَانَ کَذلِکَ لَمَنْ عَظُمَتْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَیْهِ، وَلَطُفَ إِحْسَانُهُ إِلَیْهِ، فَإِنَّهُ لَمْ تَعْظُمْ نِعْمَةُ اللَّهِ عَلَی أَحَدٍ إِلَّا ازْدَادَ حَقُّ اللَّهِ عَلَیْهِ عِظَماً. ترجمه: حقوق متقابل رهبری و مردم پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقّی بر کسی واجب نمی شود مگر همانند آن را انجام دهد. و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند

ملّت و رهبر، و عزّت دین قرار داد. پس رعیّت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیّت. و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کننـد، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزّت یابد، و راه های دین پدیدار، و نشانه های عدالت برقرار، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می شود. امّا اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیّت ستم کند، وحدت کلمه از بین می رود، نشانه های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می گردد، و راه گسترده سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماریهای دل فراوان گردد، مردم از اینکه حقّ بزرگی فراموش می شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می یابد، احساس نگرانی نمی کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود، پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید. درست است که هیچ کس نمی تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کنند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و بر پا داشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است. هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده ها بی ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد. (پس یکی از یاران بپا خاست و با سخنی طولانی امام را ستود، حرف شنوایی و اطاعت از امام را اعلام داشت آنگاه امام فرمود:) کسی که عظمت خدا در جانش بزرگ، و منزلت او در قلبش والاست، سزاوار است که هرچه جز خدا را کوچک شمارد، و از او سزاوارتر کسی که نعمت های خدا را فراوان در اختیار دارد، و بر خان احسان خدا نشسته است، زیرا نعمت خدا بر کسی بسیار نگردد جز آن که حقوق الهی بر او فراوان باشد. العلاقات السلیمهٔ بین القائد و الأمّهٔ

العلاقات السلیمهٔ بین القائد و الأمّهٔ

وَإِنَّ مِنْ أَسْخَفِ حَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ، أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ، وَيُوضَعَ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبْرِ، وَقَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالَ فِي ظَنِّكُمْ أَنِّي أُحِبُّ الْإِطْرَاءَ، وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ؛ وَلَسْتُ - بِحَمْدِ اللَّهِ - كَذلِكَ، وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذلِكَ لَتَرَكْتُهُ انْحِطَاطاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعَظَمَةِ وَالْكِبْرِيَاءِ. وَرُبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ، فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ أَدَائِهَا، وَفَرَائِضَ لَابُدَّ مِنْ إِمْضَائِهَا. فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلَّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِيَ اسْتِثْقَالاً فِي حَقٍّ قِيلَ لِي، وَلَا الْتِمَاسَ إِعْظَامٍ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مَنِ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوِ الْعَدْلَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تَكُفُّوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقٍّ، أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُخْطِئَ، وَلَا آمَنُ ذلِكَ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبٍّ لَا رَبَّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلَنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. ترجمه: روابط سالم و متقابل رهبر و مردم مردم! از پست ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش باشند، و کشورداری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می باشم، سپاس خدا را که چنین نبودم، و اگر ستایش را دوست می داشتم، آن را رها می کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزاوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می دانند. امّا من از شما می خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا نفس خود را به

وظائفی که نسبت به خدا و شما دارم خارج سازم، و حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که برعهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم، پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم های خشمگین کناره می گیرند دوری نجویید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقّی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.

قسمتی از خطبه ۰۳۴

الحقوق المتبادلهٔ بین الامام و الامّهٔ أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِی عَلَیْکُمْ حَقّاً، وَلَکُمْ عَلَیَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّکُمْ عَلَیَّ فَالنَّصِیحَهُ لَکُمْ، وَتَوْفِیرُ فَیْئِکُمْ عَلَیْکُمْ، وَتَعْلِیمُکُمْ کَیْلا تَجْهَلُوا، وَتَأْدِیبُکُمْ کَیما تَعْلَمُوا. وَأَمَّا حَقِّی عَلَیْکُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَیْعَهِ، والنَّصِیحَهُ فِی الْمَشْهَدِ وَالْمَغِیبِ، وَالْإِجَابَهُ حِیْنَ أَدْعُوکُمْ، وَالطَّاعَهُ حِیْنَ آمُرُکُمْ. ترجمه: حقوق متقابل مردم و رهبری ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقّی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید. و امّا حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید و فرمان دادم اطاعت کنید.

حقوق متقابل پدر و فرزند

حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه الحقوق المتبادلهٔ بین الوالد و الولد وَقَالَ علیه السلام: إِنَّ لِلْوَلَدِ عَلَی الْوَالِدِ حَقّاً، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَی الْوَلَدِ حَقّاً. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَی الْوَلَدِ أَنْ یُطِیعَهُ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ، إِلَّا فِی مَعْصِیَهِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَلَدِ عَلَی الْوَالِدِ أَنْ یُحَسِّنَ اسْمَهُ، وَیُحَسِّنَ أَدَبَهُ، وَیُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ. ترجمه: حکمت ۳۹۹ حقوق متقابل پدر و فرزند و درود خدا بر او فرمود: همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقّی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.

حقوق حیوانات

اشاره

نامه ۲۵ نهج البلاغه کان یکتبها لمن یستعمله علی الصدقات و إنَّما ذکرنا هنا جملاً لیعلم بها أنه علیه السلام کان یقیم عماد الحق، و یشرع أمثلهٔ العدل، فی صغیر الأمور و کبیرها و دقیقها و جلیلها. ترجمه: نامه ۲۵ (دستورالعمل امام به مأموران جمع آوری مالیات) (ما بخشی از این وصیت را آوردیم تا معلوم شود که امام ارکان حق را به پا می داشت و فرمان به عدل صادر می کرد، در کارهای کوچک یا بزرگ، با ارزش یا بی مقدار)

الجباة و الاخلاق الاجتماعیة

انْطَلِقْ عَلَى تَقْوَى اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَلَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَلَا تَجْتَازَنَّ عَلَيْهِ كَارِهاً، وَلَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَكْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ، فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَى الْحَيِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ، ثُمَّ امْضِ إِلَيْهِمْ بِالسَّكِينَةِ وَالْوَقَارِ؛ حَتَّى تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ، ثُمَّ تَقُولَ: عِبَادَ اللَّهِ، أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَخَلِيفَتُهُ، لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ، فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ. فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ: لَا، فَلَا تُرَاجِعْهُ، وَإِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، فَإِنْ كَانَ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ، فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ. فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْ عَلَيْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَلَا عَنِيفٍ بِهِ. وَلَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَلَا تُفْزِعَنَّهَا، وَلَا تَسُوءَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا، وَاصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعْرِضَنَّ لِمَا اخْتَارَهُ. ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ، ثُمَّ خَيِّرْهُ، فَاذا اخْتارَ فلا تَعْرِضَنَّ لِما اخْتارَهُ فَلَا تَزَالُ كَذلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ؛ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ. فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ، ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ. وَلَا تَأْخُذَنَّ عَوْداً وَلَا هَرِمَةً وَلَا مَكْسُورَةً وَلَا مَهْلُوسَةً، وَلَا ذَاتَ عَوَارٍ، وَلَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ، رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ.

ترجمه: اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد، حرکت کن، در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر، هرگاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن. سپس می گویی: «ای بندگان خدا، مرا ولیّ خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقّی است که به نماینده او بپردازید؟) اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هرچه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، که اکثر اموال از آن اوست. آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه گر، و سخت گیر رفتار نکن، حیوانی را رَم مده، و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان، حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقیمانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقیمانده، حقّ خداوند باشد. اگر دامدار ازاین تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن، و به دو دسته تقسیم نما همانند آغاز کار، تا حق خدا را از آن برگیری و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر، و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست، مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین رسانده، در میان آنها تقسیم گردد.

حمایة حقوق الحیوانات

وَلَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَأَمِيناً حَفِيظاً، غَيْرَ مُعْنِفٍ وَلَا مُجْحِفٍ، وَلَا مُلْغِبٍ وَلَا مُتْعِبٍ. ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ، فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ. أَلَّا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَبَيْنَ فَصِيلِهَا، وَلَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذلِكَ بِوَلَدِهَا؛ وَلَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً، وَلْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذلِكَ وَبَيْنَهَا، وَلْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ، وَلْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَالظَّالِعِ، وَلْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ، وَلَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ، وَلْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ، وَلْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَالْأَعْشَابِ. حَتَّى تَأْتِيَنَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ، غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ

وَلَا مَجْهُودَاتٍ، لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فَإِنَّ ذلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ، وَأَقْرَبُ لِرُشْدِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. ترجمه: حمایت از حقوق حیوانات در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیرخواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار، سپس آن چه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرمود مصرف کنیم، هرگاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی،به او سفارش کن تا: «بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچّه اش زیانی وارد نشود، در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید، آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جادّه بی علف نکشاند، و هرچند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هرگاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند» تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سرحال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله تقسیم نماییم، عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و هدایت تو خواهد شد. انشاءاللّه

حقوق متقابل اجتماعی

اشاره

خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه ترجمه: خطبه ۲۲۴

الامام علی(ع) و اجتناب الظّلم

وَاللَّهِ لَأَنْ أَبِيتَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ مُسَهَّداً، أَوْ أُجَرَّ فِي الْأَغْلَالِ مُصَفَّداً، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ وَرَسُولَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ظَالِماً لِبَعْضِ الْعِبَادِ، وَغَاصِباً لِشَيْ ءٍ مِنَ الْحُطَامِ، وَكَيْفَ أَظْلِمُ أَحَداً لِنَفْسٍ يُسْرِعُ إِلَى الْبِلَى قُفُولُهَا، وَيَطُولُ فِي الثَّرَى حُلُولُهَا؟! ترجمه: پرهیز از ستمکاری سوگند به خدا! اگر بر روی خارهای سعدان بسر ببرم، و یا با غل و زنجیر به این سو یا آن سو کشیده شوم، خوش تر دارم تا خدا و پیامبرش را در روز قیامت، در حالی ملاقات کنم که به بعضی از بندگان ستم، و چیزی از اموال را غصب کرده باشم، چگونه بر کسی ستم کنم برای نفس خویش، که به سوی کهنگی و پوسیده شدن پیش می رود، و در خاک، زمان طولانی اقامت می کند.

عدالة الامام علی(ع)

وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ عَقِيلًا وَقَدْ أَمْلَقَ حَتَّى اسْتَمَاحَنِي مِنْ بُرِّكُمْ صَاعاً، وَرَأَيْتُ صِبْيَانَهُ شُعْثَ الشُّعُورِ، غُبْرَ الْأَلْوَانِ، مِنْ فَقْرِهِمْ، كَأَنَّمَا سُوِّدَتْ وُجُوهُهُمْ بِالْعِظْلِمِ، وَعَاوَدَنِي مُؤَكِّداً. وَكَرَّرَ عَلَيَّ الْقَوْلَ مُرَدِّداً، فَأَصْغَيْتُ إِلَيْهِ سَمْعِي، فَظَنَّ أَنِّي أَبِيعُهُ دِينِي، وَأَتَّبِعُ قِيَادَهُ مُفَارِقاً طَرِيقَتِي، فَأَحْمَيْتُ لَهُ حَدِيدَةً، ثُمَّ أَدْنَيْتُهَا مِنْ جِسْمِهِ لِيَعْتَبِرَ بِهَا، فَضَجَّ ضَجِيجَ ذِي دَنَفٍ مِنْ أَلَمِهَا، وَكَادَ أَنْ يَحْتَرِقَ مِنْ مِيسَمِهَا، فَقُلْتُ لَهُ: ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ، يَا عَقِيلُ! أَتَئِنُّ مِنْ حَدِيدَةٍ أَحْمَاهَا إِنْسَانُهَا لِلَعِبِهِ، وَتَجُرُّنِي إِلَى نَارٍ سَجَرَهَا جَبَّارُهَا لِغَضَبِهِ! أَتَئِنُّ مِنَ الْأَذَى وَلَا أَئِنُّ مِنْ لَظًى؟! وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبِلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينِ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لِتَخْدَعَنِي؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ

دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیمٍ یَفْنَی، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَی! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِینُ. ترجمه: پرهیز از امتیاز خواهی به خدا سوگند، برادرم عقیل را دیدم که به شدّت تهیدست شده و از من درخواست داشت تا یک من از گندمهای بیت المال را به او به خشم، کودکانش را دیدم که از گرسنگی دارای موهای ژولیده، و رنگشان تیره شده بود گویا با نیل رنگ شده بودند. پی در پی مرا دیدار و درخواست خود را تکرار می کرد، چون گفته های او را گوش فرا دادم پنداشت که دین خود را به او واگذار می کنم، و به دلخواه او رفتار و از راه و رسم عادلانه خود دست برمی دارم، روزی آهنی را در آتش گداخته به جسمش نزدیک کردم تا او را بیازمایم، پس چونان بیمار از درد فریاد زد و نزدیک بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم، ای عقیل: گریه کنندگان بر تو بگریند، از حرارت آهنی می نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته است؟ امّا مرا به آتش دوزخی می خوانی که خدای جبّارش با خشم خود آن را گداخته است، تو از حرارت ناچیز می نالی و من از حرارت آتش الهی ننالم؟ و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد(۱) و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفّر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جو ای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست تر است. علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذّتهای ناپایدار چه کار؟!! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می جوییم. ***** نوشتند که اشعث بن قیس بود.

۵- امام علی(ع) و مسائل قضائی

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام علی ع و مسائل قضایی مولف محمد دشتی ۱۳۳۰ - ۱۳۸۰، با همکاری ستاد امیرالمومنین علی علیه‌السلام .. [و دیگران . مشخصات نشر: قم نشر موسسه فرهنگی‌تحقیقاتی امیرالمومنین ع ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ۳۰۴ص. فروست: الگوهای رفتاری امام علی علیه‌السلام ج.۸. شابک: ۱۰۰۰۰ریال:۶-۲۸-۶۴۲۲-۹۶۴؛ ۱۰۰۰۰ ریال(چاپ دوم)؛ چاپ سوم-۹۶۴-۹۷۸-۵-۲۸-۶۴۲۲: یادداشت: چاپ دوم ۱۳۸۱. یادداشت: عنوان روی جلد: امام علی ع و امور قضایی یادداشت: کتابنامه ص [۲۷۱] - ۳۰۴؛ همچنین به صورت زیرنویس عنوان روی جلد: امام علی ع و امور قضایی موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .قضاوت‌ها موضوع: علی‌بن ابی‌طالب ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت -۴۰ق -- .فضایل شناسه افزوده: موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمومنین (ع)ستاد امیرالمومنین علی (ع) شناسه افزوده: الگوهای رفتاری امام علی علیه‌السلام؛ ج.۸. رده بندی کنگره: BP۳۷/۴/د۵الف۷ ۸.ج ۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱ شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۵۴۱۴

سرآغاز

نوشتار نورانی و مبارک و ارزشمندی که در پیش روی دارید، تنها برخی از «الگوهای رفتاری» آن یگانه بشریّت، باب علم نبیّ، پدر بزرگوار امامان معصوم علیهم السلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به هنگام بعثت و دوران طاقت فرسای هجرت، و جنگ ها و یورش های پیاپی قریش، و نابود کننده خط کفر و شرک و نفاق پنهان، اوّل حافظ و جامع قرآن، و قرآن مجسّم،

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام است. که همواره بـا قرآن بود، و بـا قرآن زیست و از قرآن گفت، و تـا بهشت جاویـدان، در کنار چشـمه کوثر و پیـامبر صـلی الله علیه وآله وسـلم، وحـدتشان جـاودانه است. مبـاحث ارزشـمند آن در حـال تکامل و گسترش است، نورانی است، نورِ نور است، عطر آگین از جـذبه هـای عرفـانی وشـناخت و حضور است، که بـا نـام های مبارك زیر، در آسـمان پُر ستاره اندیشه ها خواهد درخشید مانند: ۱- امام علی علیه السلام و اخلاق اسلامی الف- اخلاق فردی ب- اخلاق اجتماعی ج- آئین همسر داری ۲- امام علی علیه السـلام و مسائل سیاسی ۳- امام علی علیه السـلام و اقتصاد الف- کار و تولیـد ب- انفاق و ایثار گری ج- عمران و آبـادی د- کشـاورزی و باغـداری ۴- امـام علی علیه السـلام و امـور نظـامی الف- اخلاـق نظـامی ب- امور دفـاعی و مبارزاتی ۵- امام علی علیه السـلام و مباحث اطّلاعاتی و امنیّتی ۶- امام علی علیه السـلام و علم و هنر الف- مسائل آموزشی و هنری ب- مسائـل علمی و فرهنگی ۷- امام علی علیه السلام و مـدیریّت ۸- امـام علی علیه السـلام و امور قضـائی الف- امور قضائی ب- مسائـل جزائی و کیفری ۹- امام علی علیه السـلام و مباحث اعتقادی ۱۰- امام علی علیه السـلام و مسائل حقوقی ۱۱- امام علی علیه السـلام و نظـارت مردمی (امر بـه معروف ونهی از منکر) ۱۲- امـام علی علیه السـلام و مبـاحث معنوی و عبـادی ۱۳- امـام علی علیه السـلام و مباحث تربیتی ۱۴- امـام علی علیه السـلام و مسائل بهـداشت و درمان ۱۵- امـام علی علیه السـلام و تفریحات سالم الف- تفریحات سالم ب- تجمّل و زیبائی مطالب و مباحث همیشه نورانی مباحث یاد شـده، از نظر کاربردی مهّم و سـرنوشت سازنـد، زیرا تنها جنبه نظری ندارند، بلکه از رفتار و سیره و روشهای الگوئی امام علی علیه السلام نیز خبر می دهند، تنها دارای جذبه «قال» نیست که دربردارنـده جلوه های «حال» نیز می باشد. دانه های انگشت شـماری از صدف ها و مروارید های همیشه درخشـنده دریای علوم نَبَوی است از رهنمودهـا و راهنمـائی هـای جـاودانه عَلَوی است از محضـر حقّ و حقیقت است و از زلاـل و جوشـش همیشه جـاری واقعیّت هاست که تنها نمونه هائی انـدك از آن مجموعه فراوان و مبارك را در این جزوات می یابید و با مطالعه مطالب نورانی آن، از چشـمه زلال ولایت می نوشـید که هر روز با شـناسائی منابع جدید در حال گسترش و ازدیاد و کمال و قوام یافتن است.(۱). و در آینـده به عنوان یـک کتاب مرجع و تحقیقاتی مطرح خواهـد بود تا: چراغ روشـنگر راه قصّه پردازان و سـناریو نویسان فیلم نامه ها و طرّاحان نمایشـنامه ها و حجّت و برهان جدال احسن گویندگان و نویسندگان متعهّد اسلامی باشد، تا مجالس و محافل خود را با یاد و نام آن اوّل مظلوم اسـلام نورانی کنیم. که رسول گرامی اسلام فرمود: نَوِّرُوا مَجالِسَکُمْ بِذِکرِ عَلِیّ بْنِ اَبی طالِب (جلسات خود را با نام و یاد علی علیه السـلام نورانی کنید) با کشف و شـناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» حقیقتِ «چگونه بودن؟!» برای ما روشن می شود و آنگاه چگونه زنـدگی کردن؟! نیز مشـخص خواهـد شد. پیروی از امام علی علیه السـلام و الگو قرار دادن راه و رسم زنـدگی آن بزرگ معصوم الهی،بر این حقیقت تکیه دارد که بـا مطـالعه همه کتب و منابع و مآخـذ روائی و تاریخی و سیاسـی موجود کشف کنیم که: «امام علیه السلام چگونه بود؟» آنگاه بدانیم که: «چگونه باید باشیم» زیرا خود فرمود: اَیُّهَا النّاسُ اِنّی وَاللّهِ ما أَحُثُّکُم عَلی طاعَةٍ اِلاَّ وَ أَسْبِقُکُم اِلَیْهَا، وَ لا أَنْهاکُم عَنْ مَعْصِیَةٍ اِلاّ وَ أَتَناهی قبلَکُمْ عَنها(۲). (ای مردم! همانا سوگند به خدا من شما را به عمـل پسـندیده ای تشویق نمی کنم جز آنکه در عمل کردن به آن از شـما پیشـی می گیرم، و شـما را از گناهی باز نمی دارم جز آنکه پیش از نهی کردن، خود آن را ترك کرده ام) پس توجه به الگوهـای رفتـاری امـام علی علیه السـلام برای مبارزان و دلاورانی که با نام او جنگیدند، و با نام او خروشیدند، و هم اکنون در جای جای زندگی، در صـلح و سازندگی، در جنگ و ستیز با دشـمن، در خودسازی و جامعه سازی و در همه جا بدنبال الگوهای کامل روانند، بسیار مهمّ و سرنوشت ساز است تا در تداوم راه امام رحمه الله بجوشـند، و در همسوئی با امیر بیان بکوشـند، که بارها پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «آنانکه از علی پیروی کنند اهـل نجـات و بهشـتند» و به علی علیه السـلام اشـاره کرد و فرمود: «این علی و پیروان او در بهشت جای دارنـد»(۳). و امیدواریم که کشف و شـناسائی «الگوهای رفتاری امام علی علیه السلام» آغاز مبارکی باشد تا این راه تداوم یابد، وبه کشف و شناسائی «الگوهای رفتاری» دیگر معصومین علیهم السلام بیانجامـد. در اینجا توجّه به چنـد تذکّر أساسـی لازم است. الگوهای رفتاری و عنصـر زمان و

مکان اقسام الگوهای رفتاری ***** تاکنون هزاران فیش تحقیقاتی از حدود ۷۰۰ عنوان در یک هزار جلد، کتاب پیرامون حضرت امام علی علیه السلام فراهم آمده است. خطبه ۶ /۱۷۵، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. ینابیع المودّة ص ۴۰، قالت فاطمه (س): نَظَرَ رَسُولَ اللَّه(ص) اِلی عَلِیٍّ(ع) و قال:هذا وَ شِیعَتُهُ فِی الْجَنَّة.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهـای امـام علی علیه السـلام برخی اختصاصـی و بعضـی عمومی است، که بایـد در ارزیـابی الگوهای رفتاری دقّت شود. گاهی عملی یـا رفتـاری را امـام علی علیه السـلام در شـرائط زمـانی و مکانی خاصّی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شـرائط خاصّ قابل ارزیابی است، و الزامی نـدارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السـلام نمونه های روشـنی را جمع آوری کرده ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السـلام نیز توضیـح داده اند که: شـکل و جنس لبـاس امـام علی علیه السـلام تنهـا در روزگـار خودش قابل پیاده شـدن بود، امّا هم اکنون اگر آن لباس ها را بپوشـیم، مورد اعتراض مردم قرار خـواهیم گرفت. یعنی عُنصـر زمـان و مکـان، در کیفیّت هـا تـأثیر بسزائی دارد. پس اگر الگوهـای رفتـاری، درست تـبیین نگردد، ضـمانت اجرائی ندارد و از نظر کار بُردی قابل الگو گیری یا الگو پذیری نیست، مانند: - غذاهای ساده ای که امام علی علیه السـلام میل می فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می کردند. - لباس های پشمی و ساده ای که امام علی علیه السـلام می پوشـید، امّا ضـرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند. - در برخی از مواقع، امام علی علیه السـلام با پای برهنه راه می رفت، که در زمان های دیگر قابل پیاده شـدن نبود. امام علی علیه السـلام خود نیز تذکّر داد که: لَنْ تَقْدِروُنَ عَلی ذلِكَ وَلكِن اَعینوُنی بِوَرَعٍ وَاجْتَهاد (شـما نمی توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی ها مرا یاری دهید(۱). وقتی عـاصم بن زیاد، لباس پشـمی پوشـید و به کوه ها می رفت و دست از زنـدگی شُست و تنها عبادت می کرد، امـام علی علیه السـلام او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زنـدگی می کنی؟ عاصم بن زیاد در جواب گفت: قَالَ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ، هـذَا أَنْتَ فِی خُشُونَـةِ مَلْبَسِـكَ وَجُشُوبَـةِ مَأْكَلِـكَ! (عـاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غـذای نـاگوار بسـر می بری؟) امـام علی علیه السـلام فرمود: قَـالَ: وَیْحَكَ، إِنِّی لَسْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی فَرَضَ عَلَی أَئِمَّةِ الْعَـدْلِ أَنْ یُقَدِّرُوا أَنْفُسَـهُمْ بِضَعَفَةِ النَّاسِ، كَیْلَا یَتَبَیَّغَ بِالْفَقِیرِ فَقْرُهُ!(۲). وای بر تو، من هماننـد تو نیسـتم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری، تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند. ***** نامه ۵/۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف. خطبه ۳/۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

اقسام الگوهای رفتاری

بعضـی از رفتارهـای امـام علی علیه السـلام زمان و مکان نمی شـناسد، و همواره برای الگو پـذیری ارزشـمند استماننـد: ۱- ترویج فرهنگ نماز ۲- اهمیّت دادن به نماز اوّل وقت ۳- ترویج فرهنگ اذان ۴- توجّه فراوان به باز سازی، عمران و آبادی و کشاورزی و کار و تولید ۵- شـهادت طلبی و توجّه به جهاد و پیکار در راه خدا ۶- حمایت از مظلوم و... زیرا طبیعی است که کیفیّت ها متناسب بـا زمـان و مکان و شـرائط خاصّ فرهنگ و آداب و رسوم اجتماعی در حال دگرگونی است. گرچه اصول منطقی همان کیفیّت ها، جـاودانه انـد، یعنی همواره ساده زیستی، خودکفائی، ساده پوشـی ارزشـمند است، امّا در هر جامعه ای چهار چوب خاصّ خودش را دارد، پس کمیّت هـا و اصول منطقی الگوهـای رفتـاری ثابت، و کیفیّت ها، و چگونگی الگوهای رفتاری متغیّر و در حال دگرگونی است.

ضرورت ها

اگر های داوری

اگر همه انسان ها بر أساس فطرت خداجوی خویش، راه کمال و تکامل را تداوم می دادند. اگر همه انسان ها با روح حق گرائی و خویش به حقیقت می پیوستند و همه جا با حق، و برای حق، و در راه حق تلاش می کردند، و به حق خویش قانع می شدند. اگر همه انسان ها با جان عدالت خواه خود برای اجرای عدالت می کوشیدند، عدالت را در همه جوانب آن می شناختند. و عدالت جو، و عدالت خو، بودند. اگر همه انسان ها به یکدیگر احترام می گذاشتند و در احترام متقابل، برای حقوق فردی و اجتماعی یکدیگر ارزش قائل شده و به حریم حقوقی دیگران تجاوز نمی کردند. اگر انسان ها با ارزش های اخلاقی تربیت می شدند و با ارزش ها زندگی می کردند، و برای انسان ها و انسانیّت ارزش قائل می شدند. اگر روح تجاوز طلبی، برتری جوئی، امتیاز خواهی، در بشریّت ریشه کن می شد. اگر غرائز حیوانی انسان ها چونان شهوت و خشم و غضب و قدرت طلبی تعدیل می گردید. اگر همه انسان ها به وظائف خود آشنا بودند. اگر همه انسان ها تنها خدا را می پرستند، خداشناس و خدا ترس بودند و همه جا خدا را می دیدند و از سرانجام زشتی ها و اعمال نادرست می ترسیدند. روح تجاوز طلبی، ستیزه جوئی، برتری طلبی، غارتگری، جنگ طلبی، کینه توزی و انتقام از میان برداشته می شد و همه فرشته خو می شدند. دیگر نیازی به مبحث قضا و داوری نبود. دیگر نیازی به محاکم قضائی نداشتیم که نیکو سرودند: بهشت آنجاست آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد امّا هزاران افسوس که بسیاری در پرتو تعالیم پیامبران آسمانی تربیت نشدند خودسازی نکردند. و نتوانستند غرائز حیوانی سرکش خود را کنترل و تعدیل کنند. و با انواع روش ها و شیوه های دروغین و شیطانی در فکر فریب دادن انسان ها هستند، به دیگران ستم می کنند، و با انواع حیله ها و نیرنگ ها به حریم اجتماعی و اقتصادی دیگران تجاوز می کنند. همه چیز را برای خود می خواهند، و برای رسیدن به مقاصد شوم خود در حق همه کس جَفا می کنند، ارزش ها را نادیده می انگارند. اینجاست که مسئله قضا و داوری مطرح می شود و یک ضرورت اجتماعی است.

ضرورت شناخت انسان ها

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این مشکل انسانی، اجتماعی در خطبه ۳۲ فرمود: أَیُّهَا النَّاسُ، إِنَّا قَدْ أَصْبَحْنَا فِی دَهْرٍ عَنُودٍ، وَزَمَنٍ کَنُودٍ، یُعَدُّ فِیهِ الْمُحْسِنُ مُسِیئاً، وَیَزْدَادُ الظَّالِمُ فِیهِ عُتُوّاً، لَا نَنْتَفِعُ بِمَا عَلِمْنَا، وَلَا نَسْأَلُ عَمَّا جَهِلْنَا، وَلَا نَتَخَوَّفُ قَارِعَةً حَتَّی تَحُلَّ بِنَا. وَالنَّاسُ عَلَی أَرْبَعَةِ أَصْنَافٍ: مِنْهُمْ مَنْ لَا یَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةُ نَفْسِهِ، وَکَلَالَةُ حَدِّهِ، وَنَضِیضُ وَفْرِهِ. وَمِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَیْفِهِ، وَالْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ، وَالْمُجْلِبُ بِخَیْلِهِ وَرَجِلِهِ، قَدْ أَشْرَطَ نَفْسَهُ، وَأَوْبَقَ دِینَهُ لِحُطَامٍ یَنْتَهِزُهُ، أَوْ مِقْنَبٍ یَقُودُهُ، أَوْ مِنْبَرٍ یَفْرَعُهُ. وَلَبِئْسَ الْمَتْجَرُ أَنْ تَرَی الدُّنْیَا لِنَفْسِکَ ثَمَناً، وَمِمَّا لَکَ عِنْدَ اللَّهِ عِوَضاً! وَمِنْهُمْ مَنْ یَطْلُبُ الدُّنْیَا بِعَمَلِ الْآخِرَةِ، وَلَا یَطْلُبُ الْآخِرَةَ بِعَمَلِ الدُّنْیَا، قَدْ طَامَنَ مِنْ شَخْصِهِ، وَقَارَبَ مِنْ خَطْوِهِ، وَشَمَّرَ مِنْ ثَوْبِهِ، وَزَخْرَفَ مِنْ نَفْسِهِ لِلْأَمَانَةِ، وَاتَّخَذَ سِتْرَ اللَّهِ ذَرِیعَةً إِلَی الْمَعْصِیَةِ. وَمِنْهُمْ مَنْ أَبْعَدَهُ عَنْ طَلَبِ الْمُلْکِ ضُؤُولَةُ نَفْسِهِ، وَانْقِطَاعُ سَبَبِهِ، فَقَصَرَتْهُ الْحَالُ عَلَی حَالِهِ، فَتَحَلَّی بِاسْمِ الْقَنَاعَةِ، وَتَزَیَّنَ بِلِبَاسِ أَهْلِ الزَّهَادَةِ، وَلَیْسَ مِنْ ذلِکَ فِی مَرَاحٍ وَلَا مَغْدًی. وَبَقِیَ رِجَالٌ غَضَّ أَبْصَارَهُمْ ذِکْرُ الْمَرْجِعِ، وَأَرَاقَ دُمُوعَهُمْ خَوْفُ الْمحْشَرِ، فَهُمْ بَیْنَ شَرِیدٍ نَادٍّ، وَخَائِفٍ مَقْمُوعٍ، وَسَاکِتٍ مَکْعُومٍ، وَدَاعٍ مُخْلِصٍ، وَثَکْلَانَ مُوجَعٍ، قَدْ أَخْمَلَتْهُمُ التَّقِیَّةُ، وَشَمِلَتْهُمُ الذِّلَّةُ، فَهُمْ فِی بَحْرٍ أُجَاجٍ، أَفْوَاهُهُمْ ضَامِزَةٌ، وَقُلُوبُهُمْ قَرِحَةٌ،

قَدْ وَعَظُوا حَتَّى مَلُّوا، وَقُهِرُوا حَتَّى ذَلُّوا، وَقُتِلُوا حَتَّى قَلُّوا. فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرَظِ، وَقُرَاضَةِ الْجَلَمِ، وَاتَّعِظُوا بِمَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، قَبْلَ أَنْ يَتَّعِظَ بِكُمْ مَنْ بَعْدَكُمْ؛ وَارْفُضُوهَا ذَمِيمَةً، فَإِنَّهَا قَدْ رَفَضَتْ مَنْ كَانَ أَشْغَفَ بِهَا مِنْكُمْ.

سیر ارتجاعی امّت اسلامی

«ای مردم، در روزگاری کینه توز، و پر از ناسپاسی و کفران نعمت ها، صبح کرده ایم، که نیکوکار، بد کار به شمار می آید، و ستمگر بر تجاوز و سرکشی خود می افزاید، نه از آن چه می دانیم بهره می گیریم، و نه از آن چه نمیدانیم، می پرسیم، و نه از هیچ حادثه مهّمی تا به ما فرود نیاید، می ترسیم.

اقسام مردم

(روانشناسی اجتماعی مسلمین، پس از پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم) در این روزگاران، مردم چهار گروه اند گروهی اگر دست به فساد نمی زنند، برای این است که، روحشان ناتوان، و شمشیر شان کُند، و امکانات مالی، در اختیار ندارند. گروه دیگر، آنان که شمشیر کشیده، و شر و فساد شان را آشکار کرده اند، لشگر های پیاده و سواره خود را گرد آورده، و خود آماده کشتار دیگرانند، دین را برای به دست آوردن مال دنیا تباه کردند که یا رییس و فرمانده گروهی شوند، یا به منبری فرا رفته، خطبه بخوانند، چه بد تجارتی، که دنیا را بهای جان خود بدانی، و با آن چه که در نزد خداست معاوضه نمایی. گروهی دیگر، با اعمال آخرت، دنیا می طلبند، و با اعمال دنیا در پی کسب مقام های معنوی آخرت نیستند، خود را کوچک و متواضع جلوه می دهند، گام ها را ریاکارانه کوتاه بر می دارند، دامن خود را جمع کرده، خود را همانند مؤمنان واقعی می آرایند، و پوشش الهی را وسیله نفاق و دورویی و دنیا طلبی خود قرار می دهند. و برخی دیگر، با پستی و ذّلت و فقدان امکانات، از به دست آوردن قدرت محروم مانده اند، که خود را به زیور قناعت آراسته، و لباس زاهدان را پوشیده اند. اینان هرگز، در هیچ زمانی از شب و روز، از زاهدان راستین نبوده اند.

وصف پاکان در جامعه مسخ شده

در این میان گروه اندکی باقی مانده اند که یاد قیامت، چشمهایشان را بر همه چیز فرو بسته، و ترس رستاخیز، اشکهایشان را جاری ساخته است، برخی از آنها از جامعه رانده شده، و تنها زندگی می کنند، و برخی دیگر ترسان و سرکوب شده یا لب فرو بسته و سکوت اختیار کرده اند، بعضی مخلصانه همچنان مردم را به سوی خدا دعوت می کنند، و بعضی دیگر گریان و دردناکند که تقیّه و خویشتن داری، آنان را از چشم مردم انداخته است، و ناتوانی وجودشان را فرا گرفته گویا در دریای نمک فرو رفته اند، دهن هایشان بسته، و قلب هایشان مجروح است، آنقدر نصیحت کردند که خسته شدند، از بس سرکوب شدند، ناتوانند و چندان که کْشته دادند، انگشت شمارند.

روش برخورد با دنیا

ای مردم باید دنیای حرام در چشمانتان از پَرِ کاهِ خشکیده، و تُفاله های قیچی شده دام داران، بی ارزش تر باشد، از پیشینیان خود

پند گیرید، پیش از آن که آیندگان از شما پند گیرند، این دنیایِ فاسدِ نکوهش شده را رها کنید، زیرا مشتاقان شیفته تر از شما را رها کرد.»(۱). *****۱- مطالب السؤول ج ۱ ص ۹۰: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ ه) ۲- البیان والتبیین ج ۱ ص ۱۷۵ و ۷۱: جاحظ (متوفای ۲۵۵ ه) ۳- میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۷۶: علامه ذهبی شافعی (متوفای ۷۴۸ ه) ۴- عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۷: ابن قتیبهٔ (متوفای ۲۷۶ ه) ۵- عقدالفرید ج ۲ ص ۱۷۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ ه).

ضرورت قضا و داوری

وقتی در جامعه انسان ها انواع فریب ها، حق کُشی ها، بی عدالتی ها، تجاوزها، و امتیاز خواهی ها وجود دارد. یکی از وظائف مهم حکومت اسلامی ایجاد امنیّت اجتماعی است، و امنیّت اجتماعی بدون یک سیستم قضائی مقتدر و کارآمد به وجود نخواهد آمد زیرا: تشخیص ظلم و ظالم؛ شناخت خط تجاوز و متجاوز؛ شناسائی انواع جرم و بزهکاری و مجرمین؛ و آنگاه اجرای احکام الهی در احقاق حق فرد و جامعه، و تنبیه متجاوزان، و قصاص کردن قاتلان؛ و اجرای حَد شرعی بر اندام کثیف مجرمان؛ و باز پس گرفتن حقوق از دست رفته محرومان و مظلومان همه و همه به سیستم قضائی و داوری قضات مؤمن و متعهّد وابسته است. اگر سیستم قضائی مقتدر و کارآمدی موجود نباشد. یا قضات و داوران کارشناس و عالم و متخصّص و متعهّدی وجود نداشته باشند. و یا نگذارند که عدالت و قسط به وسیله سیستم قضائی به اجرا در آید. جامعه انسانی رنگ سلامت نخواهد دید و انواع ضد ارزش ها رواج پیدا خواهد کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۸ نهج البلاغه با اندوه و تأسّف فراوان از قضات و داوران دروغین می نالد که بدون ایمان و تخصّص و تعهّد بر منصب قضاوت تکیه زدند و با ظنّ و گمان و رأی ناصواب خود احکام دروغین را صادر می کنند که فرمود: تَرِدُ عَلَی أَحَدِهِمُ الْقَضِیَّةُ فِی حُکْمٍ مِنَ الْأَحْکَامِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِرَأْیِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْکَ الْقَضِیَّةُ بِعَیْنِهَا عَلَی غَیْرِهِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِخِلافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ یَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذلِکَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِی اسْتَقْضَاهُمْ، فَیُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِیعاً. وَإِلهُهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِیُّهُمْ وَاحِدٌ، وَکِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْإِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ! «دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درست بر خلاف رأی اوّلی، حکم می دهد، سپس همه قضُات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می گردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!»(۱). آنگاه در نامه ۴۲/۵۳ و ۴۶ خطاب به مالک اشتر به ضرورت سیستم قضائی و ضرورت وجود قضات و داوران اشاره می فرماید که: وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّعِیَّةَ طَبَقَاتٌ لَا یَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ، وَلَا غِنَی بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ: فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ، وَمِنْهَا کُتَّابُ الْعَامَّةِ وَالْخَاصَّةِ، وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْأِنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْیَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَی مِنْ ذَوِی الْحَاجَةِ وَالْمَسْکَنَةِ، وَکُلٌّ قَدْ سَمَّی اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَی حَدِّهِ فَرِیضَةً فِی کِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه وآله وسلم عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً. «ای مالک بدان! مردم از گروههای گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروهها از گروه دیگر بی نیاز نیست از آن قشرها، لشگریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هریک خداوند سهمی مقرّر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است.» و در ادامه رهنمود خود به اهمیّت و ضرورت کار ارزشمند قضات می پردازد و می فرماید: فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِیَّةِ، وَزَیْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّینِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَیْسَ تَقُومُ الرَّعِیَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا یُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی یَقْوَوْنَ بِهِ عَلَی جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَیَعْتَمِدُونَ عَلَیْهِ فِیمَا یُصْلِحُهُمْ، وَیَکُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَیْنِ الصِّنْفَیْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْکُتَّابِ، لِمَا یُحْکِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَیَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَیُؤْتَمَنُونَ عَلَیْهِ

مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِیعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَذَوِی الصِّنَاعَاتِ، فِیما یَجْتَمِعُونَ عَلَیْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَیُقِیمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَیَکْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَیْدِیهِمْ مَا لَا یَبْلُغُهُ رِفْقُ غَیْرِهِمْ. «پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیّت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقق امنیّت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیّت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوّم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند. و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است»(۲). ***** ۱- مطالب السؤول ج ۱ ص ۱۴۱: ابن طلحهٔ شافعی (متوفای ۶۵۲ ه) ۲- احتجاج ۱۳۹ / ج ۱ ص ۶۲۰ و ۶۲۱: طبرسی (متوفای ۵۵۸ ه) ۳- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۹۳: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۴- بصائر الدرجات: صفار (متوفای ۲۹۰ ه) ۵- البصائر والذخائر ج ۱ ص ۷: ابوحیان توحیدی (متوفای ۳۸۰ ه). ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه) ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ ه) ۳- نهایهٔ الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی متوفای ۷۳۲ ه) ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ ه) ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ ه).

ویژگی های قضائی امام علی(ع)

اشاره

با توجّه به «اگر های داوری» و «ضرورت و اهمیّت قضا و داوری» همه ملّت ها و دولت ها به سازماندهی سیستم قضائی پرداختند تا مقتدرترین و کارآمد ترین سیستم قضائی را داشته باشند که بتوانند عدالت اجتماعی را تحقّق بخشند. یعنی سیستم قضائی از سیستم حکومت ها جدا نیست و باید به مسائل آن به گونه ای جدّی نگریست. در حکومت پیامبران الهی، و رسول گرامی اسلام نیز سیستم قضائی سالم و کارآمدی وجود داشت و مسئولیّت در اختیار پاکترین و بهترین و کارآمد ترین انسان ها بود. در حکومت ۵ ساله امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز سیستم قضائی کارآمدی وجود داشت. و آن حضرت در انتخاب قضات، در نظارت دقیق بر امور قضائی دقّت فراوان داشت که پس از قرن ها هنوز هم چراغ راه آیندگان است که در این قسمت به برخی از آنها اشاره می شود.

نوآوری ها و خلّاقیّت و ابتکار امام علی(ع) در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسئولیّت سنگین قضاوت در شناسائی علل و عوامل جُرم، در شناخت مجرم و بزهکار، در گرفتن اعترافات روشن و آشکار از مجرمان، همواره الگو نمونه بود. هرگاه خلیفه اوّل در مشکلات قضائی به بن بست می رسید از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام الگو می گرفت. و خلیفه دوم در ده ها مورد قضائی از نوآوری و خلّاقیّت امام علی علیه السلام استفاده کرد. و بارها اعتراف کرد: اگر شیوه های قضائی آن حضرت نبود، خلیفه رسوا می شد.(۱). و خلیفه سوم نیز نتوانست از علوم و ابتکارات امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده نکند. ***** نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.

استفاده از قرآن در مسائل قضائی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با رهنمودهای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم اوّلین و آخرین قاضی موفّق بود که در قضاوت و داوری حداکثر استفاده را از قرآن کریم می برد. از قرآن کمک می گرفت و با رهنمودهای قرآن مشکلات قضائی را برطرف می کرد. از قرآن می پرسید و با قرآن به داوری می نشست.(۱). گاهی برداشت های قرآنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه اصحاب و یاران رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم را به شگفتی وا می داشت. و خلفای پیش از امام علی علیه السلام همواره با شگفتی می گفتند: حکم این مشکل در کجای قرآن آمده است؟ کدام آیه قرآن در این مسئله داوری می کند؟ که پس از توضیحات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قانع شده با شگفتی به عظمت علمی و قضائی آن حضرت اعتراف می کردند. ***** نمونه های فراوان آن را در همین کتاب می خوانید.

استفاده از رهنمودهای پیامبر(ص)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در قضاوت ها و حل بن بست های قضائی اظهار می داشت که: پیامبر گرامی اسلام، روش حل این مشکل را به من آموخته است. من این شیوه قضاوت را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آموختم. سوگند به خدا نه من دروغ می گویم و نه آن کس که به من خبر داد دروغ گفته است.

استفاده از علم غیب[۱]

.علم غیب و آگاهی از اسرار نهان یکی دیگر از نعمت هایی بود که در اختیار امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار داشت که به اذن خدا، با برخورداری از این نعمت بزرگ در امور قضائی و صدور حُکم، و شناسائی مجرمان موفّق بود و توانست عدالت اجتماعی را تحقّق بخشد، و دست متجاوزان به حقوق اجتماعی را قطع کند و خائنان منکر خیانت را افشا کند، و ماسک های دروغین را از چهره ظالمان بدارند. ***** برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است.

به کارگیری علوم در قضاوت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اوّلین و آخرین عالم آگاهی بود که از انواع علوم در حل بن بست های و مشکلات قضائی استفاده فرمود. بگونه ای که معاصران آن حضرت در شگفت ماندند و آیندگان با شگفتی از روش ها و شیوه های حکیمانه آن بزرگ یگانه بهره مند شدند و خواهند شد. جالب و شنیدنی آنکه دشمن سرسخت و در حال جنگ آن حضرت نیز از رهنمودهای قضائی و علوم سرشار امام استفاده می کرد، یا به صورت نامه، مشکلات قضائی را نوشته و از امام علی علیه السلام راه حل می طلبید.(۱). ***** برای عنوان های یاد شده در این کتاب نمونه های فراوانی آمده است.

قاطعیّت در اجرای احکام قضائی

یکی دیگر از ویژگی های قضائی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاطعیّت در اجرای احکام قضائی بود، آنگاه که جلسه قضاوت

برقرار می شد و جرم و مجرم شناسائی می شد. احکام قضائی را در حدود و دیات و قصاص اجرا می فرمود و هیچگونه تماس و سفارش و موقعیّت اجتماعی مانع اجرای حُکم نمی گردید. تا یار و همکار وفادارش «قنبر» در اجرای حَدِ بر تن آلوده یک مجرم، دچار تندروی شده و یک ضربه شلّاق اضافه بر او نواخت، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد، و به شلّاق خورده دستور داد تا یک ضربه بر بدن «قنبر» بنوازد. امروزه در جهان احکام قضائی فراوانی صادر می شود که در مرحله اجرائی معطّل می ماند و عدالت اجرا نمی گردد.

توجّه به ارزش و صفات قاضی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همانگونه که به اهمیّت سیستم قضائی می اندیشید، به بازپروری و تربیت قضات هم توجّه داشت. یکی از ویژگی های مهم قضائی آن حضرت، اصل نظارت در امور قضات بود که به وسیله نیروهای اطلاعاتی خود، مسائل آنان را زیر نظر داشت. یکی از قضات خود را که تنها یک روز مسئولیّت قضائی داشت عزل فرمود، که وجود «قاضی یک روزه» اصل نظارت در سیستم قضائی آن حضرت را به اثبات می رساند.

استقلال قاضی

اشاره

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به استقلال فکری قاضی می اندیشید و اجازه نمی داد. پرونده ای که در دست یکی از قضات در حال بررسی است به قاضی دیگری سپرده شود که در حکومت بنی امیّه این روش غلط با نفوذ قدرتمندان رواج پیدا کرد و سیستم قضائی را به انواع وابستگی ها آلوده کرد.(۱) و دیگر ویژگی هایی که از حوصله یک فصل خارج است. در اینجا توجّه به فهارس مربوط به قضا و قضاوت در نهج البلاغه ضروری است، مانند: قضا، قضاوت ***** تهذیب، ج۶، ص۳۰۰، حدیث ۶۸.

قضا، قضاوت[۱]

.آفات قضاوت و داوری حکمت ۲۲۰ اصول داوری و قضاوت در اسلام خطبه ۳ – ۲/۱۲۵ افشای قضاوت دروغین خطبه ۵/۱۷ اوصاف قضات نالایق خطبه ۳/۱۷ تعهّد و احساس مسئولیّت نسبت به قضات نامه ۵۳ جایگاه قضات و کارمندان در حکومت نامه ۵۳ خطر خود محوری در امور قضائی خطبه ۱/۱۸ روانشناسی مدّعیان دروغین قضاوت خطبه ۱۷ روش صحیح قضاوت حکمت ۲۷۱ روش قضاوت حکمت ۲۲۰ روش قضاوت نسبت به انسان ها حکمت ۲۲۰ ره آورد تأمین نیازهای قضات نامه ۶۹/۵۳ ره آورد قضاوت های ناآگاهانه خطبه ۱۷ سیمای قضات و داوران نامه ۵۳ شرائط گزینش قضاوت نامه ۵۳ ضرورت رسیدگی به امور قضات دادگاه ها نامه ۴۶/۵۳ قضاوت عادلانه حکمت ۳/۲۸۹ قضاوت و کارگزاران دولتینامه ۵۳ قضاوت های نا آگاهانه خطبه ۱۰/۱۷ مبانی قضا و حکومت در اسلام خطبه ۱۸ نظارت بر قضات نامه ۵۳ نکوهش از اختلاف میان قضات خطبه ۱/۱۸ نکوهش اهل رأی (خود محوری در قضاوت) خطبه ۱۸ ***** شماره های فهرست ها بر اساس نهج البلاغه نسخه معجم المفهرس مؤلّف می باشد.

امام و مسائل قضائی

عدالت رفتاری قاضی

اشاره

قضاوت مسئولیّت بسیار ارزشمند و حسّاسی است، طرفین دعوا در تمام محاکمات می خواهند حاکم شوند و از قاضی انتظار مساوات و عدالت دارند، اگر قاضی عدالت در رفتار و گفتار و حتّی نگاه کردن را رعایت نکند، زود می رنجند، و نسبت به نظام اسلامی دلسرد می شوند. از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به عدالت رفتاری قاضی دقّت لازم را داشت.

عزل قاضی بد اخلاق

ابوالاسود دوئلی، مردی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمائی امام علی علیه السلام تدوین کرد، و قرآن را اِعراب گذاری و نقطه گذاری نمود، و در دوران حکومت خلیفه دوم به بصره هجرت کرد.(۱). او تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که در همان روز اوّل قضاوت عزل شد، چون فرمان عزل را دریافت کرد خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: به خدا قسم نه خیانت کرده ام ونه به خیانت متّهم شدم، چرا مرا عزل کردی؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: درست می گوئی و تو مردی امین و با ایمانی، امّا بازرسان من اطلاع داده اند که چون طرفین دعوی به محکمه می آیند، تو بلند تر از ایشان سخن می گوئی، و دُرشتی در گفتار داری.(۲). یعنی تنها ایمان و سیاست کافی نیست، بلکه قاضی باید اخلاق اجتماعی رادر برخورد با مردم رعایت کند. و دیگر آنکه چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امور قضاوت حسّاس بود که بازرسان آن حضرت دقیقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضات را کنترل و گزارش می دادند. ممکن است فردی لیاقت دیگر مدیریّت های کشور را داشته باشد اما برای قضاوت مناسب نباشد. ***** و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن ۸۵ سالگی در گذشت. (اعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۰۳). معالم القربه، ص ۲۰۳.

رعایت عدالت نسبت به طرفین ادّعا

شیخ طوسی نقل می کند که: مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد و چند روزی پذیرائی شد، و نگفت که با شخصی دعوی کرده ودر فلان روز باید محاکمه شوند وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شد چون باید قضاوت می کرد و عدالت را نسبت به طرفین دعوی رعایت می فرمود به مهمان خود فرمود: اَخَصْمٌ أَنْتَ؟ آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟ پاسخ داد: آری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تَحَوَّلْ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نَهی أنْ یُضافَ خَصْمٌ إلاَّ وَ مَعَهُ خَصْمُهُ (اکنون از مهمانی ما خارج شو که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از پذیرائی یکی از طرفین دعوی نهی فرموده است).(۱). با اینکه امام علی علیه السلام در بزرگواری واکرام به مهمان شهرت داشت، امّا عدالت در قضاوت اصلی است که باید رعایت شود، و بر دیگر ارزش های رفتاری، برتری دارد. ***** تهذیب، ج۶، ص۲۲۶، باب آداب الاحکام، حدیث ۵۴۴: شیخ طوسی.

کاربرد علم روانشناسی در قضاوت

اشاره

کشف واقعیّت ها آرزوی هر قاضی متعهّدی است، تا بر أساس «عدالت» و «واقعیّت» قضاوت و حکم صادر کند، یکی از راه های کشف واقعیّت ها، استفاده از علوم به خصوص «علم روانشناسی» در قضاوت است که می تواند ماهیّت افراد را به خوبی آشکار سازد.

استفاده از رفتار شناسی در قضاوت

دو زن بر سر یک پسر بچه دعوی داشتند و هر یک ادعا می کرد که پسر بچّه از آن اوست. هرچه آنها را سوگند دادند، تهدید و نصیحت کردند، از خدا و قیامت ترساندند فایده ای نداشت. وقتی خلیفه دوم در حلّ مشکل آنان درمانده شد آنها را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد. امام به جای سوگند و تهدید و فشار، از روانشناسی و رفتار شناسی در قضاوت استفاده کرد و فرمود: حال که هردو ادّعا دارید و شاهد و بیّنه می آورید و حاضر نیستید دست از دعوا بر دارید، من این کودک را با شمشیر دو نصف کرده، بین شما تقسیم می کنم. آن زن که مادر واقعی بود فوراً گفت: یا علی من از حقّ خود گذشتم کودک سالم باشد، گرچه در دست دیگران قرار بگیرد. امام علی علیه السلام خطاب به آن زن فرمود: کودک را بردار و برو که مادر واقعی آن تو می باشی. «هـذا إِبْنُکِ دُونَها، وَ لَوْ کانَ ابْنُها لَرَقَّتْ عَلَیْهِ وَ اَشْفَقَتْ» (این کودک از آن توست بردار و برو، زیرا اگر فرزند آن زن بود، دلش می سوخت و حاضر نمی شد تا به بچّه صدمه ای وارد شود.) وقتی خلیفه دوم این شیوه قضاوت را شنید گفت: «لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر»(۱). (اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.) ***** مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۷ – و ثمرات الانوار، ص۹۹ – و وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۴۳ – و وقایع الایّام، ص۲۱۴ – و ارشاد مفید، ص۸۹.

دعوای عبد و مولا

برده ای بر مولا شورید و او را گرفت و ادعا می کرد که او مولا، و مولا برده اوست. هرچه کردند تا با نصیحت و سوگند و تهدید دست از ادعا بردارد فایده ای نداشت هردو ادعا داشتند مولا هستند و برده نمی باشند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از علم روانشناسی این مشکل را حلّ کرد، آنها را روبه دیوار نگهداشت که سر بر دیوار گذارند، و ناگهان (با یک صحنه سازی) به قنبر فرمود: شمشیر از نیام برکش. قنبر گفت: آماده ام. حضرت فرمود: گردن غلام را بزن. در این هنگام آن کس که غلام بود بی اختیار خود را کنار کشید و دعوا برطرف شد.(۱). ***** خصائص الائمهٔ، شریف رضیّ، ص۸۶ – و مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۸۰ – و وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۴۲ – و ثمرات الانوار، ص۱۰۸ – و فروع کافی.

جدا کردن شاهدان

شخصی با گروهی به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعی آن بیچاره را کشتند، وقتی به کوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپدید شد. شریح قاضی آنها را سوگند داد، همه سوگند خوردند و آزاد شدند. امّا خانواده تاجر مقتول راضی نشدند و به امام علی علیه السلام شکایت کردند. امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود: چرا اینگونه قضاوت کردی؟ سپس فرمود: من به روش داود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حُکم می کنم. سپس آن گروه تاجر پیشه را در مسجد حاضر

کرد، وهر کدام را در کنار ستونی با سر پوشیده نگهداشت که دیگری را نتواند بنگرد، سپس به افراد پیرامون خود فرمود: هرگاه من تکبیر گفتم، شما هم بگوئید. متّهم اوّل را آوردند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوالاتی از او کردند که همه را به دروغ جواب داد، و تلاش کرد تا کتمان کند، امام و همراهان تکبیر گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند، دوّمی را که آوردند، امام علی علیه السلام به گونه ای با او برخورد کرد که باورش شد که نفر اوّل همه چیز را افشاء کرده است. ناگهان دومی واقعیّت را گفت، و اعتراف کرد که ما دسته جمعی پدر این جوان را کشتیم و اموال او را تقسیم کردیم. صدای تکبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان بار دیگر بلند شد. سومی نیز همین اعتراف را کرد. آنگاه امام علی علیه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان را مجازات کرد.(۱). یعنی با یک صحنه سازی و نمایش هدفدار، و جدائی انداختن بین شهود، و استفاده از حالات روانی حساب شده، راز قتل یک بی گناه آشکار گردید، و خیانتکاران مجازات شدند. ***** حیوة القلوب، ج۱، ص۳۳۴ – و ارشاد شیخ مفید.

جایگاه عفو در قضاوت

اشاره

از دیدگاه امام علی علیه السلام باید تلاش کرد تا انسان های بزهکار بازسازی شوند، توبه کنند، و به سلامت بازگردند که اجرای حدود الهی نیز برای سالم سازی محیط زندگی است، از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش دارد تا افراد مجرم را هدایت کند و به فطرت سالم خویش بازگرداند.

عفو دزدی که قرآن می دانست

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حد دزد قطع دست است، آیا چیزی از آیات قرآن را حفظ داری و قرائت می کنی؟ گفت: آری، سوره بقره را حفظ و مدام قرائت می کنم امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برو، دست تو رابه برکت سوره بقره به تو بخشیدم؛ (قَدْ وَهَبْتُ یَدَکَ لِسُورَهِٔ البَقَرَهْٔ) اشعث بن قیس که مردی منافق و ضعیف الایمان بود اعتراض کرد و گفت: آیا حدود الهی را تعطیل می کنی؟ امام علی علیه السلام فرمود: وَما یُدریکَ ماهذَا؟ إِذَا قامَتِ الْبَیِّنَهُٔ، فَلَیْسَ لِلْإِمامِ أَنْ یَعْفُوَ، وَ إِذا اَقَرَّ الرَّجُلَ عَلی نَفْسِهِ فَذالِکَ إِلَی الْإِمامِ انْ شاءَ عَفَی وَ إِنْ شاءَ قَطَعَ «تو چه می دانی حکم این مسئله را؟ هرگاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجراء کند، امّا اگر مجرمی خود اعتراف کرد، کار او با امام است می تواند عفو کند، و می تواند حدّ الهی را جاری سازد.»(۱). ***** استبصار، ج۴، ص۲۵۲ – و وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۴۸۸، – و اصول کافی ج۷، ص ۲۶۰ – و تهذیب، ج ۱۰، ص۱۲۷.

عفو زن زناکار

زنی در زمان خلیفه دوم اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حدّ زنا بر او جاری گردد و از عذاب الهی در أمان باشد. خلیفه دوم نیز برای مجازات زن فرمان داد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از او بپرسید چرا و در چه شرائطی مرتکب شد؟ زن گفت:

در بیابان تشنه در راه مانـدم، از دور چادری دیـدم، وارد شـدم تقاضای آب کردم و آن مرد نـداد و قصـد تجاوز داشت که از خیمه بیرون آمدم، امّا بار دیگر تشنگی مرا بی تاب کرد که چشمانم سیاهی می رفت، در این حالت به گناه تن دادم. امام علی علیه السلام فرمود: (این همان مورد اضـطرار است که در قرآن کریم حدّ آن برداشـته شد، او را رها کنید.)(۱). ***** مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۹، – و ارشاد مفید، ص۹۹.

جوان آلوده ای عفو گردید

جوانی خـدمت حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام رسـید و به عمل زشت لواط اعتراف کرد. امام علی علیه السـلام اقرار او را نادیـده گرفت و فرمود: شاید ناراحت، یا عصـبانی شده ای. تا سه بار جوان اعتراف کرد. و حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام به گونه ای او را روانه منزل ساخت. تا آنکه جوان مصـمّم به پاک شـدن شد. امام علی علیه السـلام فرمود: سه نوع مجازات وجود دارد: ۱- گردن زدن با شمشیر ۲- پرت کردن از جای بلند ۳- سوخته شدن در آتش کدامیک را انتخاب می کنی؟ جوان گفت: آتش را تا از آتش قیامت در أمان بمانم. آنگاه هیزم آورده و آتش افروختند. وقتی شعله ها بالا رفت و جوان آماده شد، تا با دیدگان گریان وارد آتش شود. امام علی علیه السـلام به گریه افتاد و اصـحاب نیز گریه کردنـد. امیرالمؤمنین علیه السـلام خطاب به آن جوان فرمود: برخیز که فرشـتگان آسمان را به گریه انداختی.(۱). امـام هـادی علیه السـلام فرمود: چون این جوان خود اعتراف کرد، اجرای حـد یـا عفو در اختیار امام بود. ***** فروع کافی، ج۷ص۲۰۱، – و عین الحیاهٔ، ص۲۹۸، – و ثمرات الانوار، ص۴۲۱ – و منهاج الدموع، ص۱۷۵.

شرابخواری که عفو شد

جوانی در زمـان خلافـت خلیفه اوّل شـراب خورد، خلیفه اوّل او را محاکمه و به ۸۰ ضـربه شلّاق محکوم کرد. قبل از اجرای حکم، شرابخوار گفت: من اطّلاع نداشـتم که شـراب در اسلام حرام است. (چون تازه مسلمان شده بود.) خلیفه اوّل نتوانست مشکل قضائی نسبت به آن جوان را حلّ کند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسّل شدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آن جوان اگر بی اطّلاع بود حدّی بر او جاری نمی گردد. و آنگاه برای روشن شدن مطلب، دستور داد که جوان را در میان مهاجر و انصار ببرند و اعلام کنند: آیا کسـی آیات تحریم شـراب را بر او خوانده است؟ اگر دو نفر گواهی دادند که او را آگاه کردند، حدّ شرعی را بر او جاری کنیـد و گرنه آزاد است. و چون کسـی شـهادت نـداد، آن جوان آزاد شد.(۱). ***** نگاهی به زنـدگی دوازده امام علیهم السلام: علّامه حلّی، ترجمه محمّدی اشتهاردی ص۱۵۱.

متوقّف کردن حد زناکار

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در محاکمه دیگری زنی را از حـدّ خوردن نجات داد. در زمان حکومت خلیفه دوم، زن حامله ای را آوردنـد که مرتکب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خلیفه دوم قصد اجرای حدّ شـرعی بر او را داشت که امام علی علیه السـلام مـانع اجرای حـدّ شـرعی شـد، و به خلیفه دوم فرمود: این زن فاسـد است و گنـاه کرده، امّـا کودکی که در رحم دارد بی گناه است. گفت: چه باید کرد؟ حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: باید مهلت دهید تا فرزند متولّد شود و دارای سرپرستی گردد، آنگاه حدّ الهی را بر این زن جاری کنید.(۱). خلیفه دوم ناچار شد آشکارا اعتراف کند که: «عَجَزَتِ النِّساءُ اَنْ تَلِدْنَ مِثْلَ عَلِیٍّ بْنِ اَبیطالِب».

«زن ها عاجزنـد از اینکه فرزنـدی مثل علی بن ابی طالب متولّـد کننـد.» ***** نگاهی به زنـدگی دوازده امام علیهم السـلام: علاّمه حلّی، ترجمه محمّدی اشتهاردی ص۱۵۳ و۱۵۴ – و کشف الغمّه، ج۱، ص۱۱۲.

عفو و نرمش

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السـلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، پس مرا تطهیر کن. امام علی علیه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود: بنشین و چون آن مرد نشست فرمود: آیا هرگاه یکی از شما مرتکب چنین گناهی شود، آیا نمی تواند آن گناه را پوشیده نگه دارد؟ همانطور که خدا آن را برای او مخفی نگه داشته است؟ در این موقع آن مرد از جای برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین من زنا کرده ام، مرا تطهیر کن. اما علی علیه السـلام فرمود: کـدام علت تو را به اعتراف واداشـته است؟ مرد گفت: برای پـاک شـدن. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: کـدام پـاکی بهتر از توبه است. آنگـاه رو به یـاران کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت تا بار دیگر آن مرد از جای برخاست و حرف پیشین خود را تکرار کرد. امام علی علیه السلام فرمود: آیا چیزی از قرآن می خـوانی؟ مرد گفت: آری. آنگـاه قسـمتی از قرآن را درست خوانـد. حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام فرمود: آیـا حقوقی را که از جهـت نمـاز و زکـات از خـدا بر ذمّه داری می شناسـی؟ مرد گفت: آری. آنگـاه امیرالمـؤمنین علیه السـلام دربـاره این مسائـل از او سئوالا‌تی کرد و آن مرد جواب صـحیح داد. سـپس به او فرمود: آیـا بیمـاری؟ یـا در سـر و بـدن خود دردی احسـاس می کنی؟ مرد گفت: نه. امـام علی علیه السـلام فرمـود: اکنـون برو تـا دربـاره تـو تحقیـق کنم، هرگـاه به سوی مـا بـاز نگردی، تو را طلب نخواهیم کرد.(۱). در کتـاب «داوری های حیرت انگیز علی علیه السـلام» تألیف «امین عاملی»، ص۱۵۵ از علی بن ابراهیم روایت کرده اسـت که آن مرد رفت و سه دفعه دیگر آمـد و به گنـاه خود اقرار کرد، آنگاه حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام ناچار شـد تا حـدّ را بر او جاری کند. پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ای مردم هرکس که از او این عمل پلید سرزند، بین خود و خدای خود توبه کنـد، به خـدا سوگنـد که توبه در پنهانی افضل و برتر است از اینکه کسـی خود را رسوا کنـد و پرده خویش را بِدَرَد.»(۲). ***** عبـارات عـدالت و قضاء در اسـلام، ص۱۹۲. نقـل از وافی، ج۲، جزء۹، ص۴ – و پنـد تاریـخ، ج۴، ص۲۳۹، جزء ۷و فروع کافی، ص۱۸۸ به تفضیل.

آفات قضاء

اشاره

آفات قضاوت فراوان است.

بد اخلاقی

یکی از آفات قضاوت، بد اخلاقی و برخورد خشونت آمیز با مردم است که حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی یک روزه خود «ابوالاسود دوئلی» را جهت بد اخلاقی با مردم عزل کرد.

رشوه خواری

اشعث بن قیس، پدر زن امام مجتبی علیه السلام و از یاران امام بود که بعدها فریب معاویه را خورده و در تمام توطئه ها دخالت داشت، دختر او «اسماء» امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند، و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در کربلا دخالت داشت. در دوران زندگی امام علی علیه السلام، اشعث با مردی دعوا داشت و فردا می بایست در محکمه علی علیه السلام حاضر شده محاکمه گردد. شب، حلوائی آماده کرده برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد. امام علی علیه السلام در را گشود ونگاهی به حلوا کرد و فرمود: وَأَعْجَبُ مِنْ ذلِکَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِی وِعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَنِئْتُهَا، کَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِیقِ حَیَّةٍ أَوْ قَیْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ، أَمْ زَکَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذلِکَ مُحَرَّمٌ عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاکَ، وَلکِنَّهَا هَدِیَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبِلَتْکَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِینِ اللّهِ أَتَیْتَنِی لِتَخْدَعَنِی؟ أَمُخْتَبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟ وَاللّهِ لَوْ أُعْطِیتُ الْأَقَالِیمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاکِهَا، عَلَی أَنْ أَعْصِیَ اللّهَ فِی نَمْلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِیرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْیَاکُمْ عِنْدِی لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِی فَمِ جَرَادَةٍ تَقْضَمُهَا. مَا لِعَلِیٍّ وَلِنَعِیمٍ یَفْنَی، وَلَذَّةٍ لَا تَبْقَی! نَعُوذُ بِاللّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِینُ. (و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد(۱) و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفّر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمّی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچّه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پَست تر است علی را با نعمت های فنا پذیر، و لذّتهای ناپایدار چه کار؟!! به خدا پناه می بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می جوییم.)(۲). ***** نوشتند که اشعث بن قیس بود. خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مولّف.

امتیاز ندادن به یکی از طرفین دعوا

یکی دیگر از آفات قضاء، امتیاز دادن به یکی از طرفین دعواست، که مخالف عدالت است، و قاضی را می لغزاند، و به صدور حکم ظالمانه می کشاند، همه افراد با هرگونه شغل و مقام و امتیازات سیاسی، اجتماعی باید در برابر محکمه اسلامی و نگاه قاضی مساوی باشند. در دوران حکومت خلیفه دوم، شخصی ادّعائی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داشت و کار به دادگاه قضائی کشید. وقتی طرفین دعوا حاضر شدند، خلیفه دوم خطاب به امام علی علیه السلام گفت: یا اباالحسن در کنار مدّعی قرارگیر تا قضاوت کنم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناراحت شد. خلیفه دوم پرسید: از اینکه شما را در کنار مدّعی قرار دادم ناراحت شدید؟ امام علی علیه السلام پاسخ داد: از آن جهت ناراحت شدم که عدالت را بین ما رعایت نکردی، او را با نام خواندی و مرا با احترام و با کُنیه «ابوالحسن» صدا کردی شاید مدّعی من ناراحت شده باشد.(۱). ***** شرح ابن ابی الحدید، ج۱۷، ص۶۵.

قاطعیّت در اجرای قانون

اشاره

بسیاری از حاکمان و پادشاهان و حتّی مردم معمولی آنگاه که به قـدرت و ثروت رسـیدند، «روابط» را بر هر چیزی حاکم کردند، و هر چه خواسـتند به دوسـتان و فامیلان خود امتیاز دادنـد، و دیگران را فـدا نمودنـد. امّا حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در اجرای قانون و حـدود الهی و تقسـیم بیت المال، تنها الگوی کاملی است که قاطعیّت بی نظیر دارد، و روابط و دیگر تعلّقات خویشاوندی را در اجرای حدود الهی دخالت نمی داد.

اجرای حدّ نسبت به دوست

نجاشیِ شـاعر (قیس بن عمرو) یکی از دوسـتان امـام علی علیه السـلام بود که در جنـگ صـفّین حضور فعـال داشـته و برای تقویت روحیّه سـربازان امام اشـعار حماسـی می خواند. امّا در روز اوّل ماه رمضان از کنار خانه «ابی سمّال» می گذشت. آن شخص نجاشی را در روز ماه رمضان دعوت به کباب و شـراب نمود، و چون مرد ضـعیف الایمانی بود، پذیرفت، و در آن روز با هم کباب و شراب خوردنـد که در اواخر روز شـراب أثر خود را گـذاشت و صـدایشان به عربـده بلنـد شـد که همسایه ها به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام گزارش دادنـد. مأموران امنیّتی فوراً خانه ابی سـمال را محاصـره کردنـد. او چون راه های فرار را می دانست، فرار کرد، ولی نجاشـی دسـتگیر شد. امام علی علیه السـلام دستور داد که ۸۰ ضـربه حدّ شـراب بر او زدند، و سـپس ۲۰ ضـربه دیگر نیز اضافه شد. نجاشـی گفت: یا امیرالمؤمنین حـدّ شـراب را می دانسـتم، ولی بیست ضـربه اضافی برای چیست؟ حضـرت فرمود: برای آنکه جرأت کردی تـا حرمت مـاه رمضان را بشـکنی.(۱). می بینـم که دوسـتی هـا و روابـط دوسـتانه در اجرای حـدود الهی أثری نـداشت. یعنی دوستی هـای نجاشـی با امام و شـرکت او در جنگ صـفّین تأثیری در اجرای حـدّ الهی نـداشت. ***** الغارات، ج۲، ص۵۳۳ - و بحارالانوار، ج۴۱، ص۹ - و شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۴۷۸.

برخورد با دخترِ خود

وقتی یکی از دختران امـام علی علیه السـلام، گلوبنـد بیت المـال را آنهم بـا اجـازه کلیـددار آن، تنهـا برای روز عیـد فطر، به عاریت گرفت، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام بر سـر کلیـددار بیت المال فریاد کشـید، و گلوبنـد را به بیت المال بازگرداند و خطاب به دختـرش فرمود: اگر اجـازه نمی گرفـتی، دست تو اوّلین دسـتی بود که در بنی هـاشم قطع می گردیـد.(۱). ***** تهـذیب، ج۱۰، ص۱۵۱ - و وسائل الشّیعه، ج۱۸، ص۵۲۱.

برخورد با برادر

برادر امیرالمؤمنین علیه السـلام، عقیـل بن ابیطـالب چون مقـداری اضافه از حقوق ماهیانه از آن حضـرت درخواست داشت، و مکرّر خواسته خود را بیان کرد، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام آهنی را در آتش گرم و به دست برادر نزدیک کرد که از حرارت آن فریاد کشید.(۱). ***** خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلف.

برخورد با پسر عمو

اشاره

وقتی یکی از فرزندان عبّاس، عموی امام علی علیه السلام به بیت المال خیانت کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و تهدید کرد: اگر اموال را به بیت المال باز نگرداند با شمشیر أدب خواهد شد.

اسباب ذمّ احد الولاهٔ الخونهٔ

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّی کُنْتُ أَشْرَکْتُکَ فِی أَمَانَتِی، وَجَعَلْتُکَ شِعَارِی وَبِطَانَتِی، وَلَمْ یَکُنْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِی أَوْثَقَ مِنْکَ فِی نَفْسِی لِمُوَاسَاتِی وَمُوَازَرَتِی وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَیَّ؛ فَلَمَّا رَأَیْتَ الزَّمَانَ عَلَی ابْنِ عَمِّکَ قَدْ کَلِبَ، وَالْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ، وَأَمَانَةَ النَّاسِ قَدْ خَزِیَتْ، وَهذِهِ الْأُمَّةَ قَدْ فَنَکَتْ وَشَغَرَتْ، قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّکَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِینَ، وَخَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِینَ، وَخُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِینَ، فَلَا ابْنَ عَمِّکَ آسَیْتَ، وَلَا الْأَمَانَةَ أَدَّیْتَ. وَکَأَنَّکَ لَمْ تَکُنِ اللَّهَ تُرِیدُ بِجِهَادِکَ، وَکَأَنَّکَ لَمْ تَکُنْ عَلَی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّکَ، وَکَأَنَّکَ إِنَّمَا کُنْتَ تَکِیدُ هذِهِ الْأُمَّةَ عَنْ دُنْیَاهُمْ، وَتَنْوِی غِرَّتَهُمْ عَنْ فَیْئِهِمْ، فَلَمَّا أَمْکَنَتْکَ الشِّدَّةُ فِی خِیَانَةِ الْأُمَّةِ أَسْرَعْتَ الْکَرَّةَ، وَعَاجَلْتَ الْوَثْبَةَ، وَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَةِ لِأَرَامِلِهِمْ وَأَیْتَامِهِمُ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزَلِّ دَامِیَةَ الْمِعْزَی الْکَسِیرَةَ، فَحَمَلْتَهُ إِلَی الْحِجَازِ رَحِیبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ، غَیْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ، ترجمه: علل نکوهش یک کارگزار خیانتکار (پس از یاد خدا و درود! همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مددکاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود، آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امّت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاریش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی، نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی. گویا تو در راه خدا جهاد نکردی! و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی! و غنائم و ثروتهای آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان، اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی

ذمّ الخیانهٔ فی بیت المال

کَأَنَّکَ لَا أَبَا لِغَیْرِکَ! حَدَرْتَ إِلَی أَهْلِکَ تُرَاثَکَ مِنْ أَبِیکَ وَأُمِّکَ. فَسُبْحَانَ اللَّهِ! أَمَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ؟ أَوَ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ؟! أَیُّهَا الْمَعْدُودُ - کَانَ - عِنْدَنَا مِنْ أُولِی الْأَلْبَابِ، کَیْفَ تُسِیغُ شَرَاباً وَطَعَاماً، وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّکَ تَأْکُلُ حَرَاماً، وَتَشْرَبُ حَرَاماً، وَتَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَتَنْکِحُ النِّسَاءَ مِنْ أَمْوَالِ الْیَتَامَی وَالْمَسَاکِینِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُجَاهِدِینَ، الَّذِینَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ هذِهِ الْأَمْوَالَ، وَأَحْرَزَ بِهِمْ هذِهِ الْبِلَادَ! ترجمه: نکوهش از سوء استفاده در بیت المال دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری! سبحان اللّه!! آیا به معاد ایمان نداری؟ و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی؟ ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا نمودی در حالی که می دانی حرام می خوری! و حرام می نوشی! چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی؟ که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است!

المواجههٔ الصّارمهٔ للخونهٔ

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْدُدْ إِلَى هؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْكَنَنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأُعْذِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِيكَ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ! وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفِرَا مِنِّي بِإِرَادَةٍ، حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسُرُّنِي أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي، أَتْرُكُهُ مِيرَاثاً لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَحِّ رُوَيْداً، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى، وَدُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى، وَعُرِضَتْ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ، وَيَتَمَنَّى الْمُضَيِّعُ فِيهِ الرَّجْعَةَ، «وَلاتَ حِينَ مَناصٍ» ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید. سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، آن چه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاک ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباه کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد امّا راه فرار و چاره مسدود است.)(۱). ***** نامه ۴۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس مؤلّف.

تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم

ولید بن عُقبه، با قبیله «بنی المصطلق» در جاهلیّت بر سر ریخته شدن خون نزاع داشتند. پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش برای گرفتن زکات به سوی قبیله یاد شده رفتند: وقتی استقبال مردم را دید فکر کرد برای انتقام گرفتن می آیند، ناچار فرار کرد و به دروغ نزد رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اظهار داشت: قبیله بنی المصطلق می خواستند مرا بکشند. که ناگاه جبرئیل با آوردن آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا(۱). «ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد، پیرامون آن تحقیق کنید.» پدر ولید «عقبه» در مکّه همسایه پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم بود که پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا می داشت. او بود که با گستاخی تمام آب دهان به صورت پیامبر انداخت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم از آینده شوم او خبر داد و از شدّت آزار و اذیّت او می فرمود: (من در میان دو همسایه شرور «ابولهب و عقبهٔ بن ابی معیط» قرار گرفته ام.) که در جنگ بدر، عقبه اسیر و کشته شد. ولی پسر او «ولید» برادر مادری خلیفه سوم بود که به ظاهر مسلمان شد، امّا در دربار خلیفه سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت، از عبداللّه بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت، وقتی عبداللّه به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت: «تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش.» ای مسلمانان، صد هزار درهم ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد. سرانجام خلیفه سوم عبداللّه را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد. استاندار کوفه شراب می خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می شد، و نماز صبح را چهار رکعت می خواند، در یکی از صبح ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود، مالک اشتر و جُندب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به خلیفه سوم شکایت کردند، خلیفه سوم به جای دادرسی، چند ضربه شلّاق بر بدن «جندب» نواخت. وقتی اعتراضات بالا گرفت، خلیفه سوم ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند. ولید به مدینه آمد، و شهادت شاهدان تکمیل شد که می بایست حدّ شراب خواری ۸۰ ضربه شلّاق) بر او جاری گردد، امّا چون برادر مادری خلیفه سوم بود، کسی به خود این اجازه را نمی داد که حَد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می گفت چه کسی بر بدن برادر من شلّاق می

زند؟ در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شلّاق را گرفت و برخاست و فرمود: «بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند.» و سپس ضربات پیاپی شلّاق«۸۰ ضربه» را بر بدن استاندار خلیفه سوم در کوفه نواخت. خلیفه سوم ناراحت شده گفت: ای علی تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی. امام علی علیه السلام پاسخ داد: «ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حقّ او اجرا شود.»(۲). ***** سوره حجرات، آیه ۶. حدیقة الشیعه، ص۲۸۸ – و حق الیقین، ص۲۶۸ – و نقش عایشه در اسلام، ص۱۶۵ – و مروج الذهب، ج۲، ص۳۳۴ – و منهاج البراعهٔ، ج۱۶، ص۲۱۹ و در تاریخ ابن أثیر – و یعقوبی – و صحیح مسلم – و عقدالفرید – و مسند احمد – و اسدالغابه نیز آمده است.

محکوم کردن خلیفه

شیخ مفید در ارشاد و مجلسی در بحارالانوار نقل کردند که خلیفه دوم زنی را احضار کرد. چون مأموران خلیفه دوم نزد آن زن آمدند، زن چنان ترسید که در بین راه بچه او سقط شد. خبر به خلیفه دوم دادند، اصحاب خود را جمع کرد و از آنها نظر خواست. همه گفتند: بر تو چیزی نیست تو ادب کننده ای و قصدی جز خیر نداشتی. امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آن جمع بود و چیزی نمی گفت، خلیفه دوّم متوجّه آن حضرت شده گفت: یا اباالحسن شما چه می گوئی؟. حضرت فرمود: جماعت گفتند و شما هم شنیدی. خلیفه دوم گفت: حکم شما چیست؟ آن حضرت فرمود: دیه بر عهده تو است، زیرا که قتل کودک به صورت خطائی است و جُرم آن به تو باز می گردد. خلیفه دوم گفت: یا ابالحسن به خداوند سوگند که تو مرا بین این قوم نصیحت کردی، به خدا قَسَم از اینجا نرو تا اینکه دیه را به این خانواده برسانی.(۱). ***** قضاوت های محیّرالعقول ید محسن عاملی، ص۳۵ – و قضاوت های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص۶۷.

روش برخورد با قاضی

تنبیه قاضی با عزل چند روزه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زره خود را که در جنگ جَمَل گمشده بود، در دست یک یهودی دید، شکایت به محکمه خود برد. یهودی گفت: زره در دست من است شما باید دلیل بیاورید. در آن مجلس چون «شریح قاضی» به امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کرد، و با یهودی برخورد مناسبی نداشت. آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاری قاضی را به او تذکّر داد. طبق درخواست قاضی باید افرادی شهادت می دادند که امام مجتبی علیه السلام و قنبر شهادت دادند. اشتباه دیگر قاضی این بود که: وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر شهادت دادند که زره مال امام علی علیه السلام است، شریح خطاب به امام گفت: امّا شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماست و باید شاهد دیگری بیاوری. این جسارت و ضعف ایمانِ شریح، قابل عفو نبود، زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم او را سیّد و بزرگ جوانان بهشتی نام نهاد و معصوم بود. که شریح نیز این حدیث را از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم شنیده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمی بایست زیر سئوال برود. در آن محکمه، یهودی با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شد و زره را به امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند که: رهبر یک امّت چونان افراد معمولی مملکت به دادگاه می آید و در کنار مدّعی می نشیند که مسلمان هم نیست، و قاضی دادگاه خود را توبیخ می کند که چرا به او احترام گذاشته است. امّا شریح را به مدّت ۲۰ روز از

قضاوت عزل و به روستای خودش فرستاد، و پس از آن مدّت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سَر گیرد.(۱). ***** کشف الغمه، ج۱، ص ۱۸۱ و۱۸۲.

شرایط و صفات قاضی

قضاوت در نوجوانی

امام علی علیه السلام با اینکه دوران جوانی را می گذراند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم او را برای قضاوت و تبلیغ به یمن اعزام فرمود. حضرت علی علیه السلام فرمود: یا رسول اللّه، مرا برای قضاوت می فرستی، در حالی که جوان هستم؟ رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نزدیک بیا. سپس دست بر سینه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و این دعا را خواند: اَللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَ ثَبِّتْ لِسانَهُ (خدایا قلب علی را هدایت کن، و زبان او را در حقگوئی استوار فرما.) امام علی علیه السلام فرمود: پس از دعای رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار شکّ و تردید نشدم.(۱). ***** ارشاد شیخ صدوق، ص۹۳ - و شرح ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸.

حلّ مشکلات قضائی جامعه

خلیفه دوم می خواست زن دیوانه ای را که شوهر نداشت و بچّه شش ماهه ای به دنیا آورده بود، سنگسار کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً (مدّت حمل و شیرخواری اش سی ماه تمام است.)(۱). و ادامه داد که: «اِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمجْنُونِ» (پروردگار خودداری از شهوت را از مجنون برداشته است). خلیفه دوم می گفت: «لَوْلا عَلِیٌّ لَهَلَکَ عُمَر» (اگر علی نبود عُمر هلاک شده بود.) سعد بن جُبَیر از ابن عبّاس روایت کرده است که گفت: هرگاه خبری از علی علیه السلام به ما می رسید، آن را با چیزی برابر نمی کردیم. و جوَیْبِر از ضحّاک بن مزاحم و او از عبداللّه بن عبّاس روایت کرده است که گفت: «وَ اللَّهِ لَقَدْ أُعْطِیَ علیُّ بن ابیطالِب تِسْعَةَ أعْشارِ الْعِلْمِ وَ أیْمُ اللَّهِ لَقَدْ شارَکَهُمْ فِی الْعُشرِ العاشِرِ» (سوگند به پروردگار نُه دَهُم علم به علی علیه السلام داده شده است و به بقیه انسان ها یک دهم، و علی علیه السلام در آن یک دهم نیز با آنها شریک است).(۲). ***** سوره احقاف، آیه ۱۵. جوهره، ص۷۲: محمد بن ابی بکر انصاری.

لیاقت های قضائی

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم نسبت به ویژگی ها و لیاقت های قضائی امام علی علیه السلام فرمود: اَقْضاکُمْ عَلِیٌّ (بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است.)(۱). و «علقمه از عبداللّه» روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا هرگاه با هم سخن می گفتیم همه اعتراف می کردند که بهترین قاضی اهل مدینه، علی بن ابیطالب علیه السلام است. و سعید عبداللّه روایت کرده است که: اَعْلَمُ اَهْلِ الْمَدینَةِ بِالْفَرائِض اِبْنُ اَبیطالِبْ (داناترین اهل مدینه به واجبات الهی علی بن ابیطالب است.) و «احمد بن زُهَیر» از عُبیداللّه بن عمر قواریری و او از مُؤَمِّل بن اسماعیل، و او از سُفیانِ بن ثوری و او از یحیی بن سعید و او از سعید بن مسیّب نقل کرد که او گفت: «کانَ عُمَر یَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَیْسَ لَها اَبُوحَسَنٍ» (عُمَر به خدا پناه می بُرد از مشکلی که ابوالحَسَن در آن نباشد.) ***** فرائد

السمطین، ج ۱، ص ۹۷ – و الغدیر، ج ۳، ص ۹۶ – و کامل بهائی، ج ۱، ص ۶۸ – و مناقب خوارزمی، ص ۴۹ – و ارشاد مفید، ص ۳۲.

والاترین قاضی

یکی از ابعاد وجودی ارزشمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم قضا و قضاوت های شگفتی آور آن بزرگ رهبر راستین امّت اسلامی است که رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه وآله وسلم به والائی و برتری آن حضرت در قضاوت اشاراتی فرمودند که قابل دقّت و ارزیابی است، مانند: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اَقْضاکُمْ عَلِیٌ(۱). (بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است) و در حدیث دیگر فرمود: «اَقْضاءُ اُمَّتی عَلِیٌّ بنِ ابیطالبِ»(۲). (بهترین امّت من در قضاوت علی بن ابیطالب است). و فرمود: «وَاَعْلَمُ اُمَّتی بِالسُّنَّةِ وَ الْقَضاءِ بَعْدِی عَلِیٌّ بن ابیطالب»(۳). (دانشمندترین امّت من نسبت به احکام الهی، و بهترین امّت من در قضاوت علی بن ابیطالب است). در اینجا به اعترافات جمعی از اصحاب رسول خدا توجّه می کنیم؛ ابن عبّاس گوید: روزی خلیفه دوم برای ما سخنرانی کرد و در ضمن خطابه گفت: علی در امر قضاوت از همه ما داناتر است.(۴). و در جای دیگر گفته است: پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را پُر و لبریز از علم و دانش ساخت.(۵). به همین دلیل دستور داد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ کس حقّ رأی دادن و فتوا دادن ندارد.(۶). ***** فرائد السّمطین، ج ۱، ص ۹۷ – و نورالابصار، ص ۸۸ – و الغدیر، ج ۳، ص ۹۶ – و کامل بهائی، ج ۱، ص ۶۸ – و مناقب خوارزمی، ص ۴۹ – و مناقب مرتضوی ص ۷۹ – و کنز الحقایق به نقل احقاق الحقّ، ج ۴، ص ۳۲۰ – و ارشاد مفید، ص ۳۲، – و انوار نعمانیّه، ص ۱۱ – و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸. ینابیع المودهٔ، ج ۱، ص ۶۵ باب ۱۴ – و اسعاف الراغبین، ص ۱۷۱ – و ذخائر العقبی، ص ۸۳، ترجمه مناقب مغازلی. کفایهٔ الطالب، به نقل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۴. مناقب خوارزمی، ص ۵۵ – و انساب الاشراف، ص ۹۷. علی و قرآن، ص ۵۵. امام علی، ج ۱، ص ۳۸۴ – و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸ (لایفتین احدُکم فی المسجد و علی حاضرٌ).

قضاوت در مجلس پیامبر

ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه، و علاّمه شیخ محمّد الصّبان مصری در اسعاف الرّاغبین می گوید: پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب خود نشسته بود. دو نفر وارد شدند، یکی از آنها به حضور پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم چنین عرض کرد: یا رسول اللَّه؛ من الاغی داشتم که گاو این مرد آن را کشت. مردی از حاضرین جلسه فوراً نظر داد و گفت: چار پایان را ضمانتی نمی باشد. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم رو به علی علیه السلام کرد، فرمود: یا علی میان آنها داوری کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید: آیا این حیوان ها هر دو بسته بودند و یا باز؟ یا یکی باز و دیگری بسته؟ آن مرد گفت: آری الاغ بسته بود، ولی گاو باز و صاحبش نیز با او بود. امام علی علیه السلام فرمود: صاحب گاو ضامن الاغ است. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تائید فرمود.(۱). ***** اسعاف الرّاغبین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۷۱ – و فصول المهمه، ص ۴۳ – و ینابیع المودّة، ج ۱، ص ۶۶.

قضاوت در یمن

قضاوت در یک قتل دسته جمعی

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. در آنجا روزی بقبائلی چند می گذشتم که با هم دیگر نزاع داشتند. وقتی از جریان پرسیدم معلوم شد که چاهی جهت صید شیر، کنده بودند،که شیری در آن چاه افتاده بود، شخصی در حال سقوط کردن به درون چاه، دوّمی را گرفت و دوّمی با دست سوّمی و سوّمی هم به چهارمی چنگ زد و او را کشید و همه به درون چاه سقوط کردند. شیر همه را به سختی مجروح کرد، تا اینکه یکی از آنها پیش قدم شد و شیر را کشت. مردم، مجروحین را از چاه بیرون کشیدند. چهار نفر پس از مدّتی همگی جان سپردند و میان چهار قبیله نزاع در گرفت که خون بهای هر کدام (اوّلی، دوّمی، سوّمی، چهارمی) با کیست؟ در این لحظات حسّاس امام علی علیه السلام جلو رفت و فرمود: با اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین است می خواهید با هم بجنگید؟ من میان شما داوری می کنم. اگر به قضاوت من رضایت دادید که اختلافات برطرف می شود، یا شما را نزد پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم برده تا آن حضرت در میان شما داوری کند. اهل یمن به قضاوت آن حضرت رضایت دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضاوت فرمود: اکنون بروید و از قبائلی که این چاه را کنده اند، ربع دیه، ثلث دیه و نصف دیه و تمام دیه را جمع کنید.(۱). (یعنی دو هزار و هشتاد و سه دینار طلا جمع آوری کنید.) پس از آماده شدن پول ها، فرمود: ۲۵۰ دینار به ورثه اوّلی بدهید، برای اینکه او باعث کشته شدن دوّمی شد، در نتیجه از خون بهای خودش کم می شود. و ثلث دیه ۳۳۳ دینار) را باید به ورثه دوّمی بدهید و نصف دیه ۵۰۰ دینار) را باید به ورثه سوّمی و یک دیه کامل ۱۰۰۰ دینار) را باید به ورثه چهارمی بدهید. امّا مردم قبائل راضی نشدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را با مأمورانی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرستاد، مردم یمن وقتی از راه رسیدند که آن جناب کنار مقام ابراهیم در مسجد الحرام بود. داستان خود را باز گفتند. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: میان شما داوری می کنم. یکی از ایشان گفت: علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ما قضاوت کرده است. آنگاه داوری او را شرح دادند. پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم همان را امضاء کرد و فرمود: داوری علی صحیح بود.(۲). ***** مسند احمد حنبل، ج۱، ص۷۷. ذخائر العقبی، ص۸۴ - و علی در کتب اهل سنّت، ص۲۵۱.

دعای پیامبر(ص) برای قضاوت امام علی (ع)

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم داوری می کرد. چون خبر آن به پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم می رسید، می فرمود: خدا را شکر می کنم که حکمت را در خاندان ما اهل بیت علیهم السلام قرار داده است.(۱). ***** قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف علّامه جبل عاملی، ص۶۱ - و قضایای علی علیه السلام، تألیف شیخ محمّد علی شوشتری، ص۶۹.

حلّ مشکلات قضائی

آزمایش کَر بودن

مردی استخوانی را به گوش دیگری زد، مضروب ادّعا کرد که در اثر آن ضربه شنوایی او از بین رفته است. حضرت امیر علیه السلام فرمود: تا یک سال از او مراقبت نموده و او را غافلگیر کنند، پس اگر شنوایی او بر آنان ثابت گردید و یا دو مرد عادل بر آن گواهی دادند دیه ای طلب ندارد وگرنه او را بر عدم شنوایی سوگند داده دیه گوشش را به او بپردازند. کسانی گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر پس از گذشت یک سال شنوایی او ثابت گردید، حکمش چیست؟ حضرت علی علیه السلام فرمود: اثری ندارد

چه بسا خداوند شنواییش را بعد از یک سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد.(۱). در ادامه این خبر حضرت رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل فرمود که: اگر مورد ادّعا، از دست دادن تمام شنوایی باشد... صبر می کنند تا به خواب سنگینی فرو رفته بر او فریاد می کشند.(۲). ***** فروع کافی، ج۷، ص۳۲۲، حدیث ۳. فروع کافی، ج۷، ص۳۲۴، حدیث ۹.

آزمایش کردن بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که دیگری بر سرش ضربه ای وارد کرد و مضروب ادّعا می کرد بویایی و گویایی خود را از دست داده پرسش نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر راست می گوید سه دیه طلب دارد. پرسیدند: چگونه معلوم می شود؟ امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بویاییش بدین وسیله آزمایش می شود که پارچه نیم سوزی زیر بینی او بگیرند، اگر در جای خود ایستاده و حرکت نکرد راست گفته، و اگر بدون اختیار چشمان را بر هم زد دروغ گفته است. و امّا نسبت به قدرت تکلّم، سوزنی در زبان او فرو می برید، پس اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه خارج شد راست گفته است.(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۳۲۳، حدیث ۷.

ضعف بینایی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که ضربه ای بر چشمش خورده و بیناییش کم شده، ولی به ساختمان چشم او آسیبی نرسیده بود، چنین آزمایش کرد: پارچه ای بر چشم سالمش بست و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شد تا جایی که مضروب ادّعا کرد که آن را نمی بیند، سپس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد.(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۳۲۳، حدیث ۶.

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه ای به سرش کوبیدند خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و ادّعا کرد که در اثر آن ضربه بیناییش ضعیف شده است. آن حضرت وی را در محلّی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی، دیدِ چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود: ادّعایت راست و پذیرفته است. و آنگاه مردی را در همان سنّ و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد. (مثلاً ـ اگر نصف بیناییش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث و...)(۱). ***** عجایب القضایا، قمی، ص۹۳، حدیث ۱۴۸. مورد این خبر آزمایش هر دو چشم و مورد خبر او یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

نقص زبان

مردی ضربه ای بر زبان دیگری زد. به طوری که قدری از زبان شد و نتوانست بعضی از حروف را ادا کند. نزاع نزد خلیفه دوّم بردند. خلیفه دوّم حکمش را ندانست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: حروف الفباء بیست و هشت تاست(۱) و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی کند، پس به همان نسبت از جانی دیه می گیرد.(۲). ***** در الفبای عرب. وسائل الشیعه، ج۱۹، ص۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

سوگند دادن ظالم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر خواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگوید از حول و قوه خدا بیزاری جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگوید سوگند به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد شد، زیرا به یکانگی خداوند اعتراف کرده است.(۱). ***** نهج البلاغه حکمت ۲۵۳ معجم المفهرس مؤلّف.

قصاص چشم (کور کردن با آیینه)

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد خلیفه سوم رفتند. غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده، ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می گفت: دیه چشمت را به تو می دهم از قصاص صرف نظر کن. غلام از گرفتن دیه خودداری کرده و تنها خواسته اش، قصاص بود. خلیفه سوم در حکم قضیّه درماند. آنان را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد. مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد. غلام نپذیرفت. مولا حاضر شد دو دیه بپردازد، ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود. در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور قصاص کردن مولا، آیینه ای طلبید، آن را داغ کرد و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او، روی پلک ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود: در آیینه نگاه کن. و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون آن که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود.(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۳۱۹ حدیث ۱.

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرط بندی کردند. یکی از آنان گفت: اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است. دیگری گفت: اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است. پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند: زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمائیم. مولای غلام هم گفت: زنم طلاق است اگر بخواهم زنجیر را باز کنم. همگی نزد خلیفه دوّم رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره جویی کردند. خلیفه دوّم گفت: سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدّم است. و آنگاه گفت: بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حلّ این مشکل تدبیری بیندیشد. پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چقدر پاسخش آسان است. و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخی به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشته بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد. پس از آن فرمود: زنجیر را بالا ببرید. زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد، در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود: پاره آهن در آب بریزند تا اندازه آب به جای

سابقش برگردد. چون دستور انجام گرفت فرمود: حالا پاره های آهن را وزن کنید، هرچه شد همان وزن زنجیر است.(۱). ***** من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲.

تدبیر

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: مقداری خرما جلویم بود، ناگهان زنم پیشدستی کرده دانه ای از آنها برداشته در دهانش انداخت، پس من سوگند یاد کردم که خرما را چه بخورد و چه بیرون بیندازد، او را طلاق دهم، مرا درباب چه باید بکنم؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود: نصفش را بخورد و نصفش را بیندازد، در این صورت تو از سوگندت خلاصی یافته ای.(۱). ***** ارشاد، مفید، ص۱۱۸.

سوگند مشکل

مردی سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند. نزد امیرالمؤمنین آمدند. حضرت علی علیه السلام فرمود: «او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.»(۱). ***** اذکیا، ابن جوزی، ص۲۵. الباب الثامن.

مشکل وزن کردن دَرب خانه

گروهی آهنگر یک دَرب آهنی را به وزنی که صاحبان آن برای آن تعیین کرده بودند، معامله کردند و دَر را به طرف مقصد می بردند. در بین راه کسانی وزن دَرب را از آنان پرسیده و خریداران جریان را گفتند. آنان اظهار داشتند: وزن دَرب هرگز به این مقدار نمی باشد. خریداران برگشتند و از فروشندگان تقاضای کَم نمودن قیمتِ دَرب را کردند، که آنان امتناع کردند و نزاع بینشان دَر گرفت. سرانجام نزد امیرالمؤمنین علیه السلام رفتند، آن حضرت به آنان فرمود: دَرب را به طرف رودخانه برده، آن را در میان قایقی گذارده و اندازه فرو رفتگی قایق را در آب نشانه گذاری کنید. سپس دَرب را بیرون کشیده و به جای آن خرمای وزن شده قرار دهید تا به همان اندازه در آب فرو رود و بدانید که وَزن دَرب به مقدار وزن خرماها است.

تشخیص نقص در تنفّس

مردی که ضربه ای بر سینه اش وارد شده و مدّعی بود که بر اثر آن ضربه، عیبی در تنفّس او پدید آمده است. شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برده از آن حضرت داوری خواست. امام علی علیه السلام در صدد آزمایش او بر آمد و فرمود: نفس زمانی از سوراخ راست بینی و زمانی از سوراخ چپ خارج می شود و بامداد از موقع طلوع سپیده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بینی خارج می گردد. پس شماره نفس های مدّعی را در همان زمان تعیین نمود. و روز دیگر مردی را در همان سنّ و سال و در همان زمان مورد آزمایش قرار داد و آنگاه به نسبتی که نقص وارد شده بود از جانی اَرش جنایت گرفت.(۱). ***** مناقب، سروی، ج۱، ص۵۰۹.

حیوان تُخم گذار و بچّه زا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هر حیوانی که گوش هایش پنهان باشد تخم گذار است، و هر حیوانی که گوش هایش ظاهر باشد بچه زاست.(۱). ***** عیون ابن قتیبه، ج۴، ص۸۸.

نقش پیری پدر در فرزند

زنی را نزد خلیفه دوّم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندی بود که پس از ازدواج با آن زن از دنیا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاییده بود. پسران پیرمرد (از زنِ دیگر پیرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهی دادند (و به این وسیله می خواستند پسرِ آن زن را از ارث پدر محروم کنند). خلیفه دوم دستور داد: زن را سنگسار کنند. اتّفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار زن عبور می کرد. چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت: ای پسر عم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم کاغذی دارم. چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را مطالعه کرد، به همراهان زن فرمود: این زن تاریخ ازدواج با شوهر و تاریخ همبستر شدن با او و کیفیّت آن را در این ورقه یادداشت کرده است، هرچه زودتر او را رها کنید. در روز دیگر آن حضرت علیه السلام کودکان هم سنّ و سال آن کودک را جمع کرد و کودکان را با پسرِ آن زن به بازی مشغول ساخت. و چون سرگرم بازی شدند به آنان فرمود: بنشینید! همه نشستند. سپس آنان را صدا زد که برخیزند. کودکان همه برخاستند، در این هنگام کودک آن زن خواست برخیزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تکیه زد و برخاست. امیرالمؤمنین علیه السلام از مشاهده این حالت فرمود: او فرزند همان پیرمرد است. سپس او را پیش خود خوانده، و از ارث پدر سهم او را پرداخت. آنگاه بر تمام برادرانش حدِّ افتراء جاری کرد! خلیفه دوم حیرت زده گفت: یا علی چه کردی؟ حضرت فرمود: از تکیه پسر بر دست ها، ضعف پیرمرد را دریافتم.(۱). پس از قرن ها تلاش، امروزه، دانشمندان جهان با تجربیات گوناگون با این حقیقت آشنا شدند و اعلام کردند که مادران و پدران در سنین بالا سعی کنند که بچه دار نشوند. ***** فروع کافی، ج۷، ص۴۲۶.

مبارزه عقل و جنون

امام علی علیه السلام نسبت به عقل و جنون در دوران جوانی اظهار داشت که: تا دوران هجده سالگی عقل و جنون در مبارزه هستند. وقتی هجده سال تمام شد، هر کدام که بیشتر باشد بر دیگری غالب می آید.(۱). ***** بحارالانوار ج ۱ ص ۹۶ ابواب العقل و الجهل حدیث ۳۹.

تاثیر آفتاب در بدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تأثیر تابش خورشید بر بدن انسان فرمود: اگر در آفتاب می نشینید به خورشید پشت کنید؛ زیرا که آن بیماری پنهان را آشکار می کند.(۱). ***** خصال، ج۱، ص۱۱۰.

انتخاب زن شیرده

در انتخاب زنی که فرزند شـما را شیر می دهد خوب دقّت کنید؛ زیرا آن شیر سبب پرورش و نشو و نمو فرزندتان می شود و اخلاق و روحیات زن شیرده در فرزند اثر می گذارد.(۱). ***** فروع کافی، ج۶، ص۱۴۴، حدیث ۱۰.

معیار زیبایی

با زنانی ازدواج کنید که چشـمی درشت، کف دستی بزرگ، رنگی گندمی و میانه ای بلند داشته باشند. آنگاه اگر رضایت نداشتید مهر شما به عهده من.(۱). ***** فروع کافی، ج۵، ص۳۳۵، حدیث ۲.

نقش چهل روز

حسـین بن خالـد می گویـد: از امیرالمـؤمنین علیه السـلام پرسـیدم روایـتی از رسول خداصـلی الله علیه وآله وسـلم به مـا رسـیده که: «هرکس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی شود». امام علی علیه السلام فرمود: صحیح است. عرض کردم: به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیـاد؟ حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: خداونـد آفرینش انسـان را انـدازه گیری کرده است، چهـل روز به حالت نطفه، و آنگاه علقه نیز چهل روز، و پس از آن مُضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه سـر استخوان که می توان آن را جوید) باقی می ماند به مقدار انتقال حالت های جنینی او. و آنگاه فرمود: و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنیهایی که تناول می کنید.(۱). ***** تهذیب، ج۹، ص۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

راه حلّ مشکلات فرزند دو سر

در زمـان خلافـت امیرالمؤمنین علیه السـلام کودکی که دارای دو سـر و دو سـینه بر یک کمر بود، به دنیا آمـد. خانواده آن کودک میزان ارث او را از آن حضـرت پرسـیدند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که خواب است بر او فریاد زنند، اگر هر دو سَـر بـا هم بیـدار شدنـد یک نفر است و یک ارث می بَرَد و اگر یکی بیـدار و دیگری همچنان خواب مانـد دو ارث می برد.(۱). ***** فروع کـافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۱، در کـافی از بزنطی از ابـوجمیله نقـل کرده که می گویـد: در فـارس زنی شوهردار را دیـدم دارای دو سـر و دو سـینه بر یک کمر، که هر کدام نسبت به دیگری رَشک می برد. و نیز از دیگری نقل کرده که می گوید: مردی به این کیفیّت دیدم که هر دو به بافندگی مشغول بودند. (فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۲ و ۳.

نقش قرآن در قضاوت

قرآن و دوران شیرخوارگی

در زمـان خلافـت خلیفه سوم، زنی در دوران شـش مـاهگی فرزنـدی به دنیـا آورد که شوهر آن زن او را متهم کرد. دعوا نزد خلیفه سوم بردنـد و او نتوانست مشـکل را حـل کنـد، و دسـتور رجم زن را صـادر کرد، مردم به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام مراجعه کردنـد، امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: در یـک جای قرآن آمـده است که: یُرضِعنَ أَولادَهُنَّ حَولَین کامِلَین...(۱). «زنان فرزندان

خود را دو سال کامل شیر دهند» و در جای دیگر فرموده است: وَ حَمْلُهُ و فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهراً(۲). «دوران بارداری و باز گرفته شدن از شیرخوارگی ۳۰ ماه است» وقتی ایام شیرخوارگی بیست و چهار ماه از آن کسر گردد، مدّت حمل شش ماه می شود. بنابر این خانمی که کودک شش ماهه آورده است، گناه نکرده و کودک از آن شوهرش می باشد. پس از قضاوت امام علی علیه السلام خلیفه سوم اقرار کرد که از این حکم بی خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نکنند.(۳). امّا وقتی مأمورین برای برگرداندن زن به محل اجرای حُکم رفتند کار از کار گذشته و زن رجم شده بود. زن بی گناه قبل از شروع حکم به خواهرش گفته بود: خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هیچ کس غیر از شوهرم به من نزدیک نشده است و کودک از آن شوهرم می باشد. وقتی کودک بزرگ شد و به مرحله جوانی رسید، پدر اعتراف کرد که جوان از آن اوست زیرا شبیه پدر بود. راوی می گوید: آن مرد را دیدم که بدنش روی رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مکافات عمل خود رسید.(۴). مرحوم علامه امینی می فرماید: آیا این برای مسلمانان عار نیست که جای پیغمبر را کسی بگیرد که مسئله ساده قضائی را نداند؟ آیا این عدالت است کسی بر جان و مال مردم مسلط شود که این مقدار آگاهی به مسائل ندارد.(۵). ***** سوره احقاف، آیه ۱۵. سوره بقره، آیه ۲۳۳. نظیر همین ماجرا در قضاوتهای حضرت، در حکومت خلیفه دوم نیز گذشت. الموطأ، ج۲، ص۱۷۶؛ البیهقی فی السنن الکبری، ج۷، ص۴۴۲؛ الدرالمنثور، سیوطی، ج۶، ص۴۰. الغدیر، ج۶، ص۹۴ – و سفینهٔ البحار، ج۲، ص۴۳۵.

حکم ازدواج مادرزن

منصور بن حازم می گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمده پرسید: مردی با زنی ازدواج کرده و قبل از آن که با او همبستر شود، زن مرده است، آیا می تواند با مادرش ازدواج نماید؟ امام علی علیه السلام فرمود: شخصی از ما چنین کرده و مانعی در آن نیافته است؟ من عرضه داشتم: فدایت شوم! تنها افتخار شیعه به حکمی از امام علی علیه السلام است. در این مسئله ابن مسعود اظهار نظر کرده و آن را اجازه داد است، پس نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و حکم مسئله را از آن حضرت جویا شد. امام علی علیه السلام به او فرمود: این حکم را از کجا گرفته ای؟ گفت از آیه قرآن: وَ رَبائِبُکُمُ اللاتی فی حُجُورِکُمْ مِنْ نِسائِکُم اللاتی دَخَلْتُمْ بِهِنَّ(۱). «و حرام شد برای شما دختران زن که در دامن شما تربیت شده اند اگر با زن مباشرت کرده باشید.» آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: حرمت ازدواج با دختران یک زن در آیه مقیّد به دخول است، و لیکن آیه حرمت ازدواج با مادر زن: «وَ اُمَّهَاتِ نِسَائِکُمْ» «و حرام شد بر شما مادر زن» مطلق است و مقیّد به دخول به دختران آنان نمی باشد.(۲). ***** سوره نساء، آیه ۲۲. فروع کافی، کتاب النکاح، (باب الرجل یتزوج...) ج۴. مقصود امام علی علیه السلام در پاسخ اول از «یکی از بنی هاشم» از طالبیین یا عباسیین بوده نه یکی از آیاء گرامش که گفتار و کردار آنان گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن هم به علت تقیه بیان شده، و در آخر خبر هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور صریح حق را آشکار نموده است.

رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه «شقشقیه» را می خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سؤال کرد، از جمله پرسید؛ دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می شود؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می دهند.(۱). و نیز پرسیدند: آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی

پذیرفته می شود؟ آن حضرت فرمود: آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید: «وَلَتَجِدَنَّ اَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ قَالُوا اِنَّا نَصاری» «و می یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان کسانی که گفته اند مائیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی کنند»(۲). و کسی که از عبادت خدا تکبّر نمی ورزد گواهی دروغ نخواهد داد.(۳). ***** شرح نهج البلاغه، این میثم، ج ۱، ص۲۶۹۸. سوره مائده آیه ۸۲. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص۲۶۹.

قضاوت در مورد حجرالأسود

جلال الدین سیوطی در باب «شهادت الامکنهٔ» از ابوسعید خدری روایت می کند که: من با خلیفه دوم به حج رفتم چون طواف کرد آمد حجرالاسود را استلام کند، گفت: من می دانم که تو سنگی هستی نه می توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری و اگر رسولخدا را نمی دیدم که تو را می بوسید و استلام می کرد نه ترا می بوسیدم و نه استلام می کردم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود: ای عمر این چنین قضاوت نکن، این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر. خلیفه دوم گفت: یا ابالحسن آیا دلیلی بر این هست. حضرت فرمود: اینک کتاب خداست که می فرماید: وَ اذا أَخَذَ رَبُّکَ مِنْ بَنی آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَ ذُرّیّاتِهِمْ وَ اشْهَدَهُمْ عَلی اَنْفُسِهِمْ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی «چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریّه بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیّت خود و عبودیّت آنها و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و به این سنگ خورانید، سپس به آن سنگ فرمود شهادت بده در روز قیامت به ایمان و وفاء هرکس که در دنیا به زیارت تو آمده است و شهادت بده بر کفر و شرك هرکس که متمکن بوده است که ترا زیارت کند و نکرده است.» سپس فرمود: من شنیدم از رسول خدا که فرمود: حجرالاسود در روز قیامت می آید و با زبان فصیح و بلیغ، شهادت دهد برای هر کس که او را بوسید و مسح نموده است، (اقراراً بوحدانیهٔ اللّه و اعترافاً بما فرضه اللّه) و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را زیارت نکردند. پس بدان ای عمر که این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر. پس خلیفه دوم گفت: اَعُوذُ بِاللّهِ انْ اَعیشُ فی قَوْمٍ لَسْت فیهِمْ یا اَبَاالْحَسَن.(۱). «به خدا پناه می برم از اینکه در میان قومی زندگی کنم که علی بن ابیطالب در آن نباشد.» ***** و نیز این روایت را «محمد بن یوسف شافعی» در کتاب «سبیل الهدی» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در شعب الیمان و «حاکم نیشابوری» در «مستدرك» و «غزالی در احیاء العلوم و ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه» بنابر نقل «سید هاشم» از غایهٔ المرام – و – علّامه محمد قلی در کتاب تشیید المطاعن ص ۵۵۶.

معنای «حین» در قرآن

مردی برای حاجتی نذر کرد که من یک حین روزه بگیرم، و وقتی را معیّن نکرده بود، سپس دچار تردید شد که این «حین» چند مدّت است؟ داوری به نزد امام علی علیه السلام بردند، حضرت فرمود: باید شش ماه روزه بگیرد، و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: تُؤْتی اُکُلَها کُلَّ حینٍ بِاِذْنِ رَبِّهَا «و اشجار از روزی که شکوفه می نماید تا به ثمر برسد شش ماه طول می کشد.»(۱). که در این آیه «حین» برای مدّت ۶ ماه به کار رفته است. ***** سوره ابراهیم آیه ۲۵.

حکم دیه علقه

شیخ مفید در ارشاد می فرماید: مردی زنی را کتک زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را که عَلَقه بود سِقط کرد. حُکم آن را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند. آن حضرت فرمود: دیه آن چهل دینار است. و این آیه را تلاوت فرمود: وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طین ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فی قَرَارٍ مَکینٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَاماً فَکَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْماً ثُمَّ اَنْشَأْنَاهُ خَلْقَاً آخَرَ فَتَبَارَکَ اللَّهُ اَحْسَنُ الْخَالِقین(۱). «به تحقیق که ما خلق کردیم انسان را از صفوت صافی از کل پس قرار دادیم او را نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آنرا خون بسته شده، پس پارچه گوشتی پس گردانیدیم آن پارچه گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را به گوشت پوشانیدیم پس آفریدیم او را آفریدن دیگر پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است.» سپس آن حضرت فرمود: «دیه سِقط نطفه بیست دینار و عَلَقه چهل دینار و مضغه شصت دینار و در استخوان، پیش از اینکه خلقی کامل گردد هشتاد دینار است و جنین که صورت گری شده باشد پیش از آنکه روح در او دمیده شود و بعد از تمامی خلقت بدن صد دینار است و هرگاه روح بر او دمیده شد هزار دینار است.»(۲). ***** سوره مؤمنون آیه ۱۲. ارشاد شیخ مفید.

نوآوری ها در قضاوت امام علی (ع)

جدائی افکندن میان متّهمان، در یکی از قضاوت های امام علی

نمونه ای شگفت انگیز از ابتکار و خلاّقیّت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور قضایی نسبت به مجرمانی است که در بیابان های دور دست، مرتکب جنایت و قتل شده و هیچ گونه دلیل و شاهدی بر جُرم خود به جای نگذاشته بودند. حضرت علی علیه السلام آن جنایت را از پرده ابهام بیرون آورد و مجرمین را شناسایی و به کیفر رساند. از امام باقر علیه السلام آمده است که: «ابوعامر خزرجی» (یکی از بازرگانان مدینه) آهنگ سفر شام داشت تا کالایی از مدینه به شام ببرد و کالایی در خور بازار مدینه از شام فراهم سازد تا از این طریق، سودی ببرد، در این سفر با تنی چند از بازرگانان مدینه همسفر شد. مدّتی زیاد به طول انجامید تا یک روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجّه شدند که کاروان برگشته، امّا ابوعامر در میان آنها نیست، هرچه جستجو کردند اثری از وی نیافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخیر پدرش جویا شد، آنها با لحنی حزین گفتند که: ابوعامر در بین راه درگذشت، و چون کالای او در بازار شام مرغوب نبود مالی هم از خود باقی نگذاشت. عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پیدا کرده به شریح قاضی شکایت کرد. شریح قاضی، بازرگانان را به محکمه دعوت کرد، ولی آنها در کتمان حقیقت اصرار ورزیدند و چون عامر گواه و شاهدی بر مدعای خود نداشت، شریح ایشان را به ادای قسم تکلیف کرد، آن افراد قَسَم دروغ یاد کردند و از چنگال قضاوت نجات یافتند. عامر خدمت حضرت امیرالمؤمنین شکایت کرد. امیرالمؤمنین همین که وارد مسجد شد دید جوانی گریه می کند، و جمعی هم او را ساکت می کنند، امام علی علیه السلام پرسید: «جوان چرا گریه می کنی؟» عامر گفت: یا امیرالمؤمنین! شریح درباره ام قضاوتی نابجا کرده است. آنگاه داستان پدر و یاران همسفر را به تفصیل بازگو کرد، و مبلغ و مقدار کالا و نقدینه پدر را تشریح کرد و با اشاره به جمعی که در آنجا بودند گفت: اینها همسفران پدرم هستند. امیرالمؤمنین علیه السلام جوان را با آن جمع، نزد شریح برد و به او فرمود: ای شریح! چگونه میان آنان داوری کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین! این جوان می گوید: پدرم وقتی با آنها به سَفَر رفت مال زیادی همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده اند. آنها را سوگند دادم و بدین گونه پرونده مختومه اعلام شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح فرمود: در چنین موارد مهمّی اینگونه حکم می کنی؟ شریح گفت: پس چگونه حکم کنم؟ حضرت فرمود: قطعاً حکمی میان آنان خواهم کرد

که غیر از داوود پیغمبر هیچ کس چنین حکمی نکرده است. در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را فراخواند و فرمود: مأموران را خبر کن تا برای هر کدام از متهمان یک مأمور شود. سپس به صورت آنها نگاه کرد و فرمود: چه می گویید؟ فکر می کنید من نمی دانم که شما چه بر سر پدر این جوان آورده اید؟ خیال می کنید من به ماجرا آگاهی ندارم؟ آنگاه دستور داد؛ بین آنها جدایی بیندازند تا یکدیگر را نبینند، و هر کدام را کنار ستونی از مسجد نگهدارند و در حالی که صورت هایشان را با لباس خودشان پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا کاتب مخصوص آن حضرت عبیداللّه بن ابی رافع حاضر شود. امام علی علیه السلام به او فرمود: کاغذ و قلم حاضر کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «هر وقت من تکبیر گفتم شما هم تکبیر بگویید! بعد به مردم فرمود: اِفْرِجُوا از هم فاصله بگیرید.» آنگاه یکی از متهمان را احضار کرد و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به کاتب فرمود: هرچه گفت و اقرار کرد ثبت کن. آنگاه رو کرد به متهم اول و به او فرمود: کی به شام مسافرت کردید؟ از کدام خانه خارج شدید که ابوعامر با شما بود؟ آن مرد جواب داد. امام علی علیه السلام فرمود: در کدام ماه، سفر را آغاز کردید؟ متّهم گفت: ماه فلان، حضرت فرمود: در کدام سال؟ گفت: سال فلان و فلان. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: در کجای سفر بودید که پدر این جوان از دنیا رفت؟ گفت: فلان جا، حضرت فرمود: در خانه چه کسی از دنیا رفت؟ گفت: خانه فلانی. امام علی علیه السلام پرسید: مرض مرد چه بود و بیماری او چند روز طول کشید، و آن مرد جوابی داد. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پرسیدن ها ادامه داد؛ از ساعت مرگ آن مرد، و کسی که او را غسل داد و کجا غسل داد؟ و چه کسی او را کفن کرد؟ و با چه چیز کفن کرد؟ و چه کسی بر او نماز خواند؟ و کدامیک در قبرش وارد شد؟ و او را در قبر گذشتند؟ و آن مرد هم پاسخ می داد و عبیداللّه بن ابی رافع مرتب می نوشت. وقتی همه سؤالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تکبیر گفت و همه تماشاچیان نیز تکبیر گفتند. سایر متهمان که مرتکب جنایت شده بودند و به طور انفرادی نگهداری می شدند از شنیدن بانگ تکبیر بر خود لرزیدند و گمان بردند که همکارشان راز آنها را فاش و به ارتکاب قتل و غارت مال «ابوعامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف کرده است. آنگاه حضرت دستور داد: صورت این متهم را بپوشانند و به زندان ببرند. و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و با او به سختی و درشتی سخن گفت و فرمود: خیر این طور نیست، تو گمان کردی نمی دانم شما چه جنایتی مرتکب شده اید؟ آن مجرم روحیّه خود را از دست داد و از روی ناچاری گفت: یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من تنها نبودم بلکه رفقایم هم بودند، حتی من از رفتار یاران خود تنفّر و کراهت داشتم و نمی خواستم او کشته شود و اموالش به غارت برود. به این نحو اقرار به گناه کرد پرده از راز آن جنایت وحشتناک برداشت. سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقیّه مجرمین را فراخواند و اعتراف رفیقشان را در میان نهاد و ایشان چون حال را بر این منوال دیدند ناگزیر به جرم خود معترف شدند که ابوعامر را کشته و اموالش را برده اند، حضرت مجرم اوّلی را نیز احضار کرد و سخن یارانش را برای او نقل کرد، او هم به جرم خود اعتراف کرد و سرانجام همگی آنها به قتل، اقرار کردند و مجازات شدند.(۱). ***** تهذیب شیخ طوسی، ج۶ ص۳۱۶ – و من لا یحضره الفقیه، ج۳ ص۲۴، این حدیث در کافی ج۷، ص۳۱۷ از اصبغ بن نباته است و حدیث را به طور اختصار در مطالب السؤول محمد بن طلحهٔ شافعی، ص۲۹، طبع تهران نقل کرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص۲۷۷ قضاوتهای محیرالعقول ص۱۲۱ با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۷۸، ج۱ – و سرمایه سخن، ص۴۴۸ باختصار – و کیفر کردار، ج۲، ص۲۵۶ باختصار – و ثمرات الانوار، ج۱، ص۱۱۱ نقل از ج۳ – و وسائل الشیعه، ص۴۴۱، ج۱۴ – و منهاج البراعهٔ، ج۷، ص۱۶۱، – و فروع کافی، ص۳۷۱ – و حدیقهٔالشیعه، ص۴۷۱ باختصار – و ارشاد مفید، ص۱۰۳ – و وسائل الشیعه، ج۱۸، صحیفه ۲۰۴، حدیث ۱.

قضاوت در نزاع دسته جمعی

در عصر حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتیجه مستی به روی یکدیگر چاقو کشیدند و به هر کدام جراحتی وارد شد. عمل زشت آنان به محضر علی علیه السلام گزارش داده شد. حضرت دستور داد: همه آنها را حبس کردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسیدگی شود. اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، کسان آنها به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، عرضه داشتند که خون بهای کشتگان ما را از آن دو نفری که زنده اند بگیرید، زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده اند. امام علی علیه السلام به آنها فرمود: از کجا دانستید، دو نفری که زنده اند قاتل آن دو نفرند که مرده اند. ممکن است آن دو نفر که مرده اند هر کدام قاتل یکدیگر بوده باشند. در پاسخ عرض کردند: ما از این ماجرا بی خبریم آنگونه که خدا به تو آموخته است درباره آنان داوری کن؟ حضرت فرمود: دیه مقتولین به عهده هر چهار قبیله است که باید بپردازند، و دیه زخم آن دو نفر که مجروح اند از دیه کشته ها برداشته می شود.(۱). ***** ارشاد مفید، ص۲۰۹ از فصل ۶۲، باب۲ - و تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص۲۴ - و من لا یحضره الفقیه، ج۴، ص۱۱۸ - و - صاحب جواهر در ج۳، ص۹۲.

دو نوزاد به هم چسبیده

جمعی از علمای عامّه و خاصه روایت کرده اند که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی در خانه شوهرش نوزادی عجیب به دنیا آورد که از کمر به بالا دارای دو بدن و دو سر بود. این خلقت خارق العاده کار را برای مادر و پدر کودک مشکل کرده بود که آیا این کودک یک انسان است یا دو انسان؟ (زیرا حکم ارث و عبادات و معاملات در یکی بودن یا دو تا بودن تأثیر دارد و آثار مهمی بر آن بار می شود)، پدر و مادر آن کودک ناچار شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام بپرسند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آنگاه که کودک در خواب است یکی از آن بدن و سر را بیدار کنید، اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند، آنها هر دو یک انسان هستند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب باقی ماند، آنها دو نفرند و دو ارث می برند.(۱). ***** ارشاد شیخ مفید، ص۲۰۱، فصل ۶۲، باب ۲.

نجات یک دوشیزه

در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها که مردم در محکمه عدالت حضرتش اجتماع کرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جوانی را احاطه کرده بودند و به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، جوانان که بر صورت نقابی داشتند، نقاب ها را برداشتند و شرط تحیت و احترام را به جا آوردند و جالب توجّه این که این جوانان همه شبیه یکدیگر و دختری که همراهشان بود شباهت کامل به آنان داشت، در این میان که همه در شگفتی ماندند. جوانی که از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! ما همگی فرزندان یک پدر و مادریم. و به سوی دختر جوان اشاره کرد و گفت: (واین زن) تنها خواهر ماست که او را چون جان عزیز می داشتیم و از بیم آن که مبادا شوهرش دهیم و قدرش را نشناسد او را به همسری ندادیم، و این راز را با او در میان نهادیم که ما همگی در راه تأمین رفاه تو کوشش خواهیم کرد و هرچه خدا به ما دهد در پای تو می ریزیم به شرط آن که ازدواج نکنی، خواهر ما به خواهش ما تن داد و شوهر نکرد، اما پس از مدّتی پیمان خود را از یاد برد و راه خیانت را پیشه کرد و امروز که می بینید از راه نامشروع آبستن شده است و آبروی ما را در میان قوم و قبیله مان برده است، که چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لکه ننگی که به دامنشان آمده با خون گلویش شستشو کنند، ولی من و چند تن از برادران دیگر

آنها را از اجرای این تصمیم باز داشتیم و صلاح دیدیم ماجرای خود را به محضر شما عرضه داریم و علاج این مشکل را از رأی حکیم و فکر قوی شما بخواهیم. امّا آن دختر که به ظاهر حامله بود هر گناهی را انکار می کرد و از این اتّفاقی که برایش پیش آمده بود، اظهار بی اطّلاعی می کرد. امام علی علیه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر کنند. قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداری لَجَن و خزه تازه در طشتی بزرگ بریزد وآن دختر را بر روی طشت بنشاند، و نتیجه آزمایش خود را به آن حضرت اطّلاع دهد. قابله، فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و پس از انجام آن آزمایش، عرض کرد: من این کار را کردم، پس از چند لحظه خون و خونابه ای در میان طشت جاری شد و بعد از آن دیدم زالوی بزرگی از رَحِم دختر به درون طشت آمد و به دنبال آن نیز مقداری خون و خونابه فرو ریخت و برآمدگی شکم دختر به حال طبیعی برگشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راز کار این دوشیزه پاکدامن آن است که نوبتی پس از دوران حیض برای غسل به چشمه ای رفته و برای شستشوی خود در میان چشمه نشسته بود که در آنجا زالویی در رَحِم او وارد شده و از خون درونش تغذیه می کرد تا شکم او را به صورت زن حامله در آورده است، و اکنون که بوی «لَجَن» و «خَزه» تازه به آن زالو رسید از رَحِم سرازیر شده و به درون طشت آمد، و بدانید که این راز از اسرار و علومی است که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله وسلم به من آموخته است.(۱). ***** عدالت و قضا در اسلام، ص۲۶۳ - و حدیقة الشیعه، ص۳۹۶ - و خلاصة الاخبار، ص۲۸۷.

اعدام عروس

«عنیزه» از قبیله «اسلم» با جوانی به نام «عقیل اسلمی» طرح دوستی و آشنایی ریخت. و چون کار عاشق هم شدند، بدون آن که مرتکب گناهی شوند عقیل به خواستگاری معشوقه اش «عنیزه» آمد، لیکن خانواده عنیزه او را به بهانه هایی به دامادی نپذیرفتند و علاقه و محبت او را نادیده گرفتند و سرانجام بر خلاف میل دختر شان عنیزه او را به عقد عموزاده اش (رماح بن سهم) در آوردند. این ازدواج چون سدّی در برابر آروزهای عقیل و عنیزه قرار گرفت، امّا دل از هم نکندند و گاه و بیگاه در فرصت های کوتاه بین راه، محبّت خود را به یکدیگر خاطر نشان می ساختند، تا شب زفاف «عنیزه و رماح» فرا رسید، عقیل از شنیدن این خبر سخت برآشفت و سوگند یاد کرد که هر چند به قیمت جانش باشد معشوقه اش را به رقیب تسلیم نکند. عقیل به حجله رماح رفت، امّا با توطئه ای که قبلاًـ توسّط عقیل و عروس حجله (عنیزه) ریخته شده بود آن شب را عقیل پشت پرده مخفی شده بود تا در فرصتی مناسب وارد حجله شود و رقیب خود را که رماح باشد بکشد، اتفاقاً این طرح شیطانی به مرحله عمل در آمد و عقیل از پشت پرده وارد حجله شد و داماد را به مبارزه خواند، امّا رماح با چشم بر هم زدنی شمشیر خود را کشید و در قلب عاشق ناکام (عقیل) فرو بُرد و در همان حال خون از قلبش سرازیر شد و جان از لبش پرواز کرد. او در لحظه آخر گفت: ای عنیزه! خود را تسلیم رماح نکن و حرمت عشق و پاس عهد و وفا را منظور بدار. این را گفت و مرد. عقیل مُرد، امّا عنیزه خائن که عاشق فداکار را در آن حال دید تاب نیاورد و شمشیر را از نیام کشید و چون شیر خشمگینی بر شوهرش «رماح» حمله کرد و با ضربتی به حیاتش خاتمه داد و او هم روی زمین افتاد. بستگان عروس و داماد که منتظر پایان شب عروسی بودند، برای سرکشی و اطلاع از اوضاع حجله، زنان سر در حجله کشیدند تا خبر بگیرند. ناگهان خود را در برابر چنان منظره ای سهمگین و در کنار دو بدن بی جان و مرده یافتند، و چون از ماجرا آگاه شدند عروس را از حجله زفاف دستگیر و به محضر دادگاه بردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه در میان مردم نشسته بودند که ناگهان صدای هیاهو بلند شد همه دیدند دوشیزه ای را که لباس عروسی بر تن داشت و انگشتانش به خون داماد آلوده بود، به مسجد کشاندند و تقاضای قصاص کردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از ماجرا پرسید و هرکس چیزی گفت، امّا «عنیزه» پرده از راز برداشت و با صراحت تمام به جنایت خود اعتراف کرد که از آمدن عقیل به پشت پرده حجله

آگاه و با اطلاع بوده است که در نتیجه اگر عقیل در آن ماجرا پیروز می شد، با او پیوند زوجیّت برقرار می کرد و اگر کشته می شد به خونخواهی او برخیزد، بستگان عقیل که در محضر دادگاه حاضر شدند فریاد می زدند که خون بهای او را از قاتلش رماح بگیرد، و از طَرَفی خونخواهان «رماح» بانگ بر آوردند که «عنیزه» را قصاص کنند، هیاهو و فریاد خونخواهان وضع دادگاه را آشفته ساخته بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همه را فرمان به سکوت داد، و تمام حاضران به لبان امام دوختند. امام علی علیه السلام چنین قضاوت کرد: الف- «عنیزه» محکوم است و باید دیه عقیل را که به شمشیر شوهرش از پا در آمده بپردازد، زیرا او عقیل را در معرض قتل قرار داده و جانش را به خطر انداخته است، و علّت این که او به پرداخت غرامت و دیه سزاوارتر از مباشر قتل است این است که دست زدن به قتل عقیل برای رماح مجاز و روا بوده است، زیرا در مقام دفاع از جان و نیز دفاع از ناموس خود، عقیل را کشته است، پس اولیای عقیل هیچگونه حقّی بر گردن ورثه رماح ندارند و نیز ورثه رماح هیچ گونه غرامتی بابت قتل عقیل نخواهد پرداخت. ب- «عنیزه» از نظر ارتکاب جرم قتل شوهر خود، محکوم به قتل است. همین که حکم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صادر شد، صدای اللّه اکبر مردم بلند شد.(۱). ***** عدالت و قضا در اسلام، ص۲۴۷.

حکم سه نفر مُجرم

سه نفر دست بسته که توسّط قبیله «مزینه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد کردند تا کیفر اعمال خویش را ببینند. مردان قبیله «مزینه» در مقام طرح دعوا به جانب یکی از آن سه نفر که دست بسته بودند اشاره کردند و گفتند: یا امیرالمؤمنین! مُورِّث ما به نام «ابو یزید» با این مرد که «قُصّی» نام دارد مشاجره ای داشتند، و این مرد مدعی است که «ابویزید» به او اهانت کرده است، پس برای جبران این هتک حرمت شبِ گذشته بین «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را کرد، امّا ابویزید از چنگال او فرار کرد و چیزی نمانده بود که جان سالم بدر برد امّا قصّی مرد دومی را که «ابوحنظله» نام دارد به یاری طلبید تا راه فرار را بر او بست و او را دستگیر کرد و تحویل قصّی داد و او با شمشیر برهنه حمله کرد و کار ابویزید را ساخت، و نفر سوم نزدیک صحنه جنایت ایستاده و شاهد وقوع قتل بود و قاتل را از ارتکاب جرم باز نداشت و تضرّع مقتول را نادیده انگاشت، او را هم دستگیر کردیم. پس از تحقیقات و ثبوت جرم متهمان، امیرمؤمنان علیه السلام با اولیاء مقتول درباره صرف نظر از حقوق شخصی خود و قبول خون بها صحبت کرد. ولی ورثه مقتول امتناع کردند و اصرار می ورزیدند که حکم خدا و قصاص باید درباره این سه نفر اجرا شود، حضرت چون از گذشت اولیاء مقتول ناامید شد و جرم هم ثابت شده بود حکم را چنین صادر فرمود: الف- متّهم اوّل «قصّی» قاتل است باید به وسیله شمشیر قصاص شود. ب- متّهم دوم «ابوحنظله» که مقتول را دستگیر کرده است به جرم شرکت در قتل به حبس ابد محکوم است.(۱). ***** عدالت و قضا در اسلام، ص۲۴۳ – و مستدرک نوری، ج۲، ص۲۵۴ – و مستدرک الوسائل، ج۳، ص۲۵۴.

تا چوبه دار

در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در حالی که مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان کوفه متهمی که دستش آلوده به خون بود و خنجری خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد کردند و به دنبال آن جمعیتی انبوه با جنازه ای که آغشته به خون بود و روی دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعیت افزوده می شد، و همه تقاضای قصاص داشتند. متّهم بیچاره که خود را دست بسته در چنگال عدالت می دید، چون برگ بید می لرزید، وقتی مجلس آرامش یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضا قرار گرفت. یکی از مأموران پلیس چنین گزارش کرد: ما این مرد را در نزدیکی این جسد خون آلود در حالتی

دستگیر کردیم که همین خنجر خون آلود را در دست داشت و این پیکر بی جان هنوز در میان خاک و خون دست و پا می زد، و جز این مجرم کسی در نزدیکی آن صحنه نبود. از این رو ما به خود تردیدی راه ندادیم که این مجرمِ دست بسته قاتل است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازپرسی پرداخت و از متّهم پرسید: آیا تو این مرد را کشته ای؟ مرد گفت: آری. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر تو او را کشته باشی، باید قصاص شوی؟ امّا اجرای حکم را به بعد از نماز عصر موکول کرد و فرمود: متهم را به زندان ببرید. در این میان که پاسبانان متهم را به طرف زندان می بردند، مردی از میان جمعیّت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد که لحظه ای در بردن زندانی توقّف کنید، آنگاه به محضر امام علی علیه السلام آمد و فریاد زد: «یا امیرالمؤمنین علیه السلام من مرتکب جرم شدم، من قاتل هستم، این مردِ قصاب بی گناه است، او مُجرم نیست او را آزاد کنید.» مردم که از این پیش آمد ناگهانی در شگفت ماندند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر از آن مرد پرسید. مرد با کمال صراحت با لحنی آرام مجدداً اقرار کرد و گفت: آری من او را کشتم. حضرت متّهم اوّل را خواست و از سبب اعتراف کذب او سؤال کرد. مرد گفت: من مردی قصّابم، و در منزل خود گوسفندی را ذبح کردم و کارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود که ناگهان آواز حزین و جانگاهی از خرابه شنیدم، و با همین کارد که در دست داشتم با عجله وارد خرابه شدم، که این قاتل را دیدم و او تا صدای مرا شنید، فرار کرد، ناگاه من خود را در کنار این کشته که روی شانه مردم است یافتم تا این منظره را دیدم سخت ترسیدم بیرون دویدم که ناگهان در همین حال پاسبانان سر رسیده، مرا گرفتند و فریاد زدند و با هیاهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهیّا بود که فرصت انکار نداشتم، به ناچار اقرار کردم و کار خود را به خدای چاره ساز سپردم. امام علی علیه السلام فرمود: به عقیده شما در این قضیّه چه باید کرد؟ همه گفتند: مرد اوّلی که قصاب است، باید رها شود و این دومی را به کیفر برسانید. حضرت علی علیه السلام فرمود: این حکم خلاف حق است. آنگاه به حسن بن علی علیهما السلام نگاه کرد و فرمود: رأی تو در این قضیه چیست؟ امام حسن مجتبی علیهما السلام فرمود: به عقیده من هر دو را باید آزاد کرد، زیرا متّهم اوّل که هیچگونه گناهی ندارد، و آن مرد دیگر اگر چه انسانی را کشته است، ولی با اعتراف صریح خود انسان دیگری را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال می فرماید: «وَمَنْ أحْیاها فَکَأَنَّما أحیا الناسَ جَمیعاً»(۱). «کسی که یک نفر را زنده کند (زندگی یک نفر را نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.» بنابر این رأی من آن است که هر دو آزاد گردند و خون بهای مقتول را از بیت المال پرداخت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت فرزندش شادمان شد و بر دیدگان او را بوسه زد و خدای را در برابر این نعمت سپاس گفت و حکم حسن بن علی علیهما السلام را اجرا کرد.(۲). ***** سوره مائده، آیه ۳۲. عدالت و قضا در اسلام، ص۲۶۳.

کشف یک توطئه

قهرمان این داستان صفیّه هوزان است. صفیّه دوشیزه ای در کمالِ جمال و زیبائی بود. و عاشق جوانی از انصار شد که آن جوان به او اعتنائی نداشت. یک روز صفیّه با گریبان چاک زده و گریان و فریاد کنان به مسجد آمد و ضمن اشاره به جانب جوان انصاری از او شکایت کرد و گفت: «در آن میان که من از خانه عمویم به خانه خود باز می گشتم این جوان بر سَرِ راه من قرار گرفت و پیش از آنکه فرصت دفاع به من دهد، آبروی مرا بُرد.» آنگاه صفیّه دامن جامه را به دست گرفت و مادّه ای شبیه به «مَنی» را که به دامنش ریخته بود، نشان داد و گفت: «و اینک اثر آن تجاوز و پرده دری است که بر دامن جامه من آشکار است» سپس صفیّه تقاضای حکم از خلیفه دوّم کرد. در این هنگام خلیفه دوم رو به او کرد و بر صحّت ادّعایش گواه خواست. صفیّه گفت: بهترین گواه بر صحت این ادّعا، دامن آلوده من است، و هرگاه کسی در آن رهگذر می بود که ناظر این ماجرا باشد پیش از آنکه بخواهم

او را به عنوان شاهد جرم بگیرم، به عنوان فریادرس از او استفاده می کردم. چون سخن صفیّه به اینجا رسید، خلیفه دوّم جوان انصاری را به محضر قضاء فرا خواند و شکایت صفیه را بر او عرضه کرد، ولی جوان با لحنی حاکی از عفّت و پاکی ادّعای صفیّه را انکار کرد. خلیفه دوّم تصمیم گرفت تا جوان را در معرض کیفر قرار دهد، و جوان با سوگندهای پیاپی از خود دفاع می کرد. ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و خلیفه از آن حضرت یاری طلبید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا: جامه صفیّه را دَرآوردند و آنگاه ظرف آبِ جوشی حاضر کردند و جامه را در آن فرو بردند، دیدند مایعی که بر جامه بود به شکل ماده سفید رنگی جمع شد. آنگاه امام علی علیه السلام فرمود: اگر این مایع مَنی بود بی گمان در آب جوش گداخته می شد، امّا این مادّه، سفیده تخم مرغ است که در اثر حرارت تغییر شکل داد و جمع شد. سپس قسمتی از آنرا بوئید و بوی تخم مرغ از آن استشمام کرد. و پرده از نیرنگ آن زن مکّار برداشته شد. در این هنگام جوان انصاری که از بند اتّهام رها شد، در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت: من بدی رفتار صفیّه را به عفو اغماض پاداش می دهم و از مطالبه حدّ قذف و کیفر افترائی که به من وارد آورده صرف نظر می کنم.(۱). ***** عبارات عدالت و قشاء در اسلام، ص۲۵۴؛ قضاوتهای محیر العقول، ص۴۷ و ۱۳۲؛ آملی در ارشاد مفید، ص۱۰۵ به اختصار قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام؛ محلاتی، ص۸۸، به اختصار.

راز جنازه ای در محراب

یک روز خلیفه دوم برای نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصی را در برابر خود خفته یافت. به غلام خود گفت تا او را برای شرکت در نماز بیدار کند. چون غلام نزدیک شد او را در جامه زنانه مشاهده کرد و گمان کرد زنی از زنان انصار است که شب را به تهجّد گذرانده و سپس به خواب رفته است، امّا هرچه او را حرکت داد از جای برنخاست و چون پرده از روی او گرفت او را مردی جوان و خوش سیما یافت که جامه زنانه بر تن و زخمی جانکاه بر گلو داشت که هنوز خون از رگ های او روان بود. خلیفه دوّم چون از این ماجرا با خبر شد دستور داد تا پیکر خون آلود را در یکی از گوشه های مسجد جای دادند. بعد از نماز هرچه پیرامون آن جنازه مانده در محراب فکر کردند به جائی نرسیدند، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواستند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن کنند و منتظر بمانند تا آنکه کودکی را در همین محراب به زودی خواهی دید که با یافتن آن کودک به راز قتل و هویّت قاتل آشنا می شوی. چون نُه ماه از آن ماجرا گذشت، یک روز به هنگام اداء نماز صبح، گریه کودکی از کنار محراب توجّه خلیفه را جلب کرد. به غلام خود دستور داد: تا کودک را بردارد و چون نماز صبح پایان یافت او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد. امام علی علیه السلام فرمود: تا طفل را به زنی شیردِه از انصار سپردند و چون نُه ماه بر این ماجرا گذشت و عید فطر فرا رسید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دایه فرمود: کودک را درون مسجد ببر، هرگاه زنی به درون مسجد می آید و کودک را می بوسد و می گوید: «ای ستم زده، ای فرزندِ مادرِ ستم زده، ای فرزند پدر ستمکار، او را دستگیر کن و به نزد من بیاور.» دایه فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و چون کودک را به نمازگاه برد زنی جوان که جمالی خیره کننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبداللّه صلی الله علیه وآله وسلم قسم می دهم که لحظه ای صبر کن. چون دایه توقّف کرد، آن زن فرا رسید و کودک را گرفت و با شوق و شَعَف فراوان او را بوسید و گفت: «ای ستم زده، ای فرزند مادر ستم زده، ای فرزند پدر ستمکار، چقدر به کودک من که مرگ او را از کنارم در ربود شباهت داری». پس کودک را به دایه داد و خواست تا بازگردد. دایه آستینش را گرفت و او خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد. آن زن داستان خود را اینگونه برای آن حضرت تعریف کرد؛ «من دوشیزه ای از انصارم، پدرم عامر بن سعد خزرجی در میدان جنگ در رکاب پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم کشته شد، و مادرم در دوران خلافت خلیفه اوّل بدرود زندگی گفت و مرا تنها به جای

گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهائی با زنان همسایه مأنوس شدم، یک روز در آن میان که با جماعتی از زنان مهاجرین و انصار بودم پیرزنی که تسبیح در دست و تکیه بر عصا داشت آمد و سلام کرد و نام یکایک از بانوان را پرسید، تا اینکه نوبت به من رسید. گفت: نام تو چیست؟ گفتم: نام من جمیله است. گفت: دختر کیستی؟ گفتم: دختر عامر انصاریم. گفت: پدر نداری؟ گفتم: نه گفت: شوهر کرده ای؟ گفتم: نه. در این موقع نسبت به من اظهار رحم و محبّت کرد و بر حال زارم گریست و گفت: آیا زنی را می خواهی که با او مأنوس شوی و او تو را خدمت و کمک کند؟ گفتم: آری. گفت: اینک من حاضرم تا برای تو مادری مهربان باشم. من از شنیدن سخنان او خوشحال شدم و گفتم: به خانه من بیا خانه خانه تو و فرمان از آن تو است، پیر زن به خانه آمد و آب طلبید و وضوء گرفت، در این هنگام مقداری نان و خرما و شیر پیش او حاضر کردم و او را به صرف طعام فرا خواندم، چون آن غذاها را دید، سخت گریه کرد، از علّت گریه اش پرسیدم، گفت: دخترم، طعام من مقداری نان جو و اندکی نمک است. آنگاه بار دیگر گریه آغاز کرد و گفت: اکنون زمان صرف طعام من نیست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست. چون نماز عشاء را خواند، مقداری نان جو و اندکی نمک حاضر کردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداری خاکستر طلبید و با نمک بیامیخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار دیگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت. چون سپیده دمید، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم: از خدا مسئلت کن تا مرا بیامرزد، زیرا دعای تو رد نخواهد شد. گفت: تو دوشیزه ای زیبائی و من چون از خانه بیرون شوم بر تنهائی تو بیم دارم، از اینرو تو به همدمی نیازمندی. من دختری خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم که از تو بزرگ تر است، هرگاه بخواهی او را نزد تو می آورم تا یار و غمگسار تو باشد؟ گفتم: این که سئوال ندارد، اختیار م دست شماست. زن از خانه بیرون رفت و ساعتی بعد تنها بازگشت. گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نیاوردی؟ گفت: دختر من با کسی دمساز نمی شود و آمد و رفت زنان مهاجرین و انصار به خانه تو او را از عبادت باز می دارد. گفتم: من عهد می کنم که تا او در خانه من باشد هیچکس را به خود راه ندهم. پیر زن بار دیگر از خانه بیرون رفت و چون ساعتی گذشت با زنی که روی خود را سخت پوشیده بود و جز چشمانش چیزی پیدا نبود، بازگشت، لیکن آن زن بر در حجره من ایستاد. گفتم: چرا وارد نمی شوی؟ پیر زن گفت: شدّت شادی دیدن تو گام های او را از حرکت بازداشته است. گفتم: هم اکنون من می روم و قفل بر در خانه می نهم تا بیگانه ای به درون نیاید. آنگاه چون دَرِ خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم: نقاب از رخ بردار. امّا او جوابی نداد، وقتی مقنعه را از سَرَش گرفتم، در برابر خود مردی جوان یافتم که ریشی سیاه و دست و پائی خضاب شده و لباسی زنانه بر تن داشت از تماشای این منظره سخت ترسیدم و بر سرش فریاد زدم؛ که از خانه من بیرون برو. آیا از خشم خلیفه دوم نمی ترسی. آنگاه قدمی به عقب گذاردم تا از کنار او دور شوم، لیکن مرا مهلت نداد و آبروی مرا بُرد. از شدّت مستی بیهوش بر زمین افتاد، در این حال کاردی که در کمر بسته بود، درخشید و من آنرا برگرفته و بی درنگ گلوگاهش را قطع کردم و گفتم: «خدایا تو میدانی که او به من ستم کرد و مرا رسوا ساخت و پرده عفّتم را درید و من کار خود را به تو واگذار کردم، ای کسی که چون بنده ای کارش را به او باز گذارد، بی نیازش خواهی ساخت، ای خدای پرده پوش و ای خالق رازدار. و چون شب شد، پیکرش را برداشتم و در محراب مسجد افکندم.» چون زن جوان داستان خود را تعریف کرد، خلیفه دوم زبان به مدح و ثنای امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و گفت: من خود گواهم که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است» و نیز فرمود: «برادر من علی به زبان حق سخن می گوید» سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت: حکم این قضیّه چیست. امام علی علیه السلام فرمود: «امّا مقتول در این قضیه خون بهائی ندارد، زیرا مرتکب گناهی بزرگ شده است، و این زن هم مستوجب کیفری نیست، زیرا در انجام این عمل زشت مجبور بوده است.» سپس رو به زن جوان کرد و فرمود: «وظیفه تو است که پیر زن جنایتکار را به دادگاه عدالت حاضر کن تا به سزای اعمال خود برسد.» زن انجام آن وظیفه را برعهده گرفت. چند روز بعد پیرزن دستگیر شد و امام فرمان داد تا آن پیرزن حیله گر و نیرنگ باز را سنگسار کردند.(۱). ***** عدالت و قضاء در اسلام،

ص۲۹۶ – و در قضاوتهای محیر العقول، ص۷۹ می نویسد پسر آن زن بزرگ شد و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد. کیفر کردار، ج۱، ص۲۴۱.

فردی کردن مجازات

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که: پنج نفر را نزد خلیفه دوم آوردند که زنا کرده بودند خلیفه دوم امر کرد که: بر آنها حدّ شرعی زنا را بزنند. امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود: ای عمر، حکم خداوند درباره اینها یکسان نیست. خلیفه دوم گفت: شما درباره اینها حکم کن و حدّ آنان را خود جاری ساز. پس حضرت؛ یکی را پیش آورد و گردن زد، و یکی را رَجم کرد، و به یکی حدّ تمام زد، (صد تازیانه) و به یکی نصف حدّ جاری کرد، (پنجاه تازیانه) و یکی را تعزیر و تأدیب نمود. خلیفه دوم و مردم در شگفت ماندند. خلیفه دوم پرسید: یا اباالحسن پنج نفر یک جنایت را انجام دادند، چرا شما پنج حکم مخالف با یکدیگر بر آنها اجرا کردی. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آری، امّا اوّلی مردی بود ذمّی و از ذمّه خود بیرون آمد (و به زن مسلمانی تجاوز کرد) او را حدی جز شمشیر نبود، و دومی مردی زن دار بود که زنا کرد، او را رجم کردیم، سومی زن نداشت و زنا کرد، او را حدّ تمام زدیم، (یکصد تازیانه است) و امّا چهارمی برده بود و زنا کرد، او را نصف حدٍّ تمام زدیم، و امّا پنجمی مردی دیوانه بود که ناچار او را تعزیر کردیم. (یعنی چند تازیانه برای ادب زدیم).(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۲۶۵ – و ثمرات الانوار، ج۱، ص۹۸ – و داوریهای حیرت انگیز، ص۴۵ – و قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام، ص۶۴ – و مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۳۶۱ – و شبهای پیشاور، ج۲، ص۶۹۶ – و کیفر کردار، ص۲۵۵.

قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت: خودم و این زنم سیاه هستیم، امّا او پسری سفید زاییده است. خلیفه دوم به اطرافیان خود گفت: نظر شما در این قضیه چیست؟ همه گفتند: زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید. خلیفه دوّم دستور داد: زن را سنگسار کنند. مأموران زن را برای اجرای حکم می بردند، در بین راه امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر او فرمود: ماجرای شما چیست؟ آنان قصّه خود را بیان داشتند. آن حضرت فرمود: آیا زنت را متّهم می سازی؟ گفت: نه. فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده ای؟ گفت: آری، یک شب ادّعا می کرد که قاعده است و من گمان می کردم به جهت سرما عذر می آورد پس با او همبستر شدم. آن حضرت فرمود: آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟ گفت: آری. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود: برگردید که این فرزندِ پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است، آنگاه که این کودک بزرگ شود رنگ پوست او سیاه می گردد.(۱). ***** فروع کافی، کتاب النکاح، باب انوادر، حدیث ۴۶.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی، مرد دیگر را کشت، برادر مقتول قاتل را نزد خلیفه دوم برد، خلیفه دوم به وی دستور داد تا قاتلِ برادرِ خود را بکشد، برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است. اولیای قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به

معالجه اش پرداختند و پس از مدّتی سلامت خود را به دست آورد. برادرِ مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من هستی باید تو را بکشم، مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته ای و حقّی بر من نداری. مجدّداً نزاع را نزد خلیفه دوم بردند، خلیفه دوم دستور داد قاتل را بکشند، ولی نزاع ادامه یافت تا این که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او داوری خواستند. امام علی علیه السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن. به خلیفه دوم فرمود: حکمی که درباره آنان کرده ای صحیح نیست. خلیفه دوم گفت: پس حکمشان چیست؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ابتدا قاتل شکنجه هایی را که برادرِ مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص کند، آنگاه برادرِ مقتول می تواند او را بکشد. برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرف نظر کرد.(۱). خلیفه دوم دست به دعا برداشت و گفت: «سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمت هستید» و آنگاه گفت: «اگر علی نبود، عمر هلاک می شد.» ***** فروع کافی، ج۷، ص۳۶۰ - و مناقب سروی، ج۱، ص۴۹۷ - و تهذیب، ج۱۰، ص۲۷۸ حدیث ۱ - و من لایحضر، ج۴، ص۱۲۸، حدیث ۱۴.

نوآوری ها

جمعی از زنان مدینه از خلیفه دوم پرسیدند: چرا مردان می توانند همسران متعدّدی داشته باشند، ولی زنان از این کار منع شده اند؟ خلیفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گردید، و از امام علی علیه السلام کمک خواست. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زن ها فرمان داد تا هر کدام یک جام آب بیاورند. چون آوردند فرمود: همه را در یک ظرف بریزید. چون ریختند، فرمود: اکنون هر کدام آب خود را بردارید. گفتند: این محال است. حضرت فرمود: به این علّت زن ها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند وگرنه میراث و نسب باطل و خانواده نابود می شود. خلیفه دوّم گفت: (لا ابقانی اللّه بعدک یا علی)(۱). «ای علی، خدا من را پس از تو زنده نگه ندارد.» ***** تفسیر ابوالفتوح رازی.

کاربرد علوم در قضاوت

رفع تهمت از دختری یتیم

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که: در زمان خلیفه دوم دختر تیمی را تهمت زدند که وی زنا کرده است. جریان او چنین بود که تاجری در مدینه برای کسب و کارش بیشتر به مسافرت می رفت، و برای اینکه همسرش تنها نماند دختر یتیمی را به خانه اش آورده و در کنار همسرش قرار می داد. چون آن دختر بزرگ شده و به کمال و جمال رسید، همسر آن تاجر از عاقبت کار ترسید، و نگران شد که شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد کرد. برای جلوگیری از این کار، روزی در غیاب شوهرش به آن دختر شراب خورانید، و آنگاه که مست شد و بکارت او را از بین بُرد، وقتی تاجر از سفر بازگشت به او گفت: دختر زنا داده است! سرانجام شکایت به خلیفه دوم تسلیم شد، و زنان همسایه نیز شهادت دادند که با چشم خود دیده اند که آن دختر بی چاره زنا داده است! و او نیز از خودش دفاع کرد و گفت: من با کسی خلاف نکرده ام. سرانجام خلیفه دوم از قضاوت عاجز ماند و برای حل این موضوع به علی بن ابیطالب مراجعه کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن زن پرسید: آیا شما بیّنه و حجّت دارید که این دختر زنا داده است؟ آن زن همسایه های خود را معرفی کرد و گفت: اینها دیده اند که این دختر کار خلاف کرده است. امام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف در آورد و بر روی زانواهایش قرار داد، و سپس فرمود: زنان همسایه را جداگانه در جاهائی نگهدارند. و

خطاب به زن فرمود: حقیقت را بگو. امّا زن بر دروغ خود اصرار می ورزید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپس یکی از زنان شهود را حاضر کرد و به او گفت: مرا می شناسی؟ من علی بن ابیطالب هستم و این هم شمشیر من است. زن قبلی ماجرا را گفته است، و من به او امان داده ام، و تو اگر راست نگوئی، با شمشیرم تو را أدب خواهم کرد. زن گفت: یا امیرالمؤمنین! این دختر زنا نکرده است، بلکه چون زنِ تاجر نگرانِ جمال و کمال آن دختر بود، و می ترسید که شوهرش با وی ازدواج کند، از این جهت او را مَست کرد و بکارت وی را پاره کرد. حضرت تکبیر گفته و فرمود: من اوّلین کسی هستم که در میان شهود فاصله انداخته و ازاین راه حقیقت را فاش کردم و کسی جز «دانیال» پیامبر چنین کاری نکرده است. آنگاه زنِ تاجر به سزای عمل خود رسید.(۱). ***** فروع کافی ج ۷ ص ۴۲۵.

زنی که بچّه ای شش ماهه به دنیا آورد

روایت کرده اند: زنی در شش ماهگی بچه ای زائید، و چون به نظر آنها زودتر از وقت معمولی بچّه به دنیا آورد، به او شکّ کردند که قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد. او را برای اجرای حدّ پیش خلیفه دوم آوردند. شوهرش گفت: همسر من شش ماه پس از عروسی با من، بچّه آورده است. زن نیز این مطالب را پذیرفت. خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضور داشت فرمود: اگر این زن با کتاب خدا با تو به خصومت برخیزد، تو را محکوم می کند، زیرا خداوند می فرماید: وَحَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً(۱). «مدّتِ بودنِ طِفل در رَحِم و از شیر باز گرفتن او سی ماه است». و هم می فرماید: وَالْوالِدات يُرْضِعْنَ اَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ اَرادَ اَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ(۲). «مادران فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند باید مدّت دو سال خصانت کنند.» و ادامه داد: از انضمام این دو آیه چنین استفاده می شود، چون مادر شیر دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تکمیل می کند، از آنجائی که به حکم قرآن، مدّت شیر دادن و در رحم ماندن کودک سی ماه است، پس مدّت حملش شش ماه خواهد بود. خلیفه دوم با شنیدن سخنان امام علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گردن نهاد.(۳). ***** سوره احقاف، آیه ۱۴. سوره بقره، آیه ۲۳۳. ارشاد شیخ مفید، ج۱، ص۱۹۳ – و پژوهش عمیق، ص ۴۲۰ – و امام علی، ج۱، ص۱۸۵.

امانت دو مرد

دو مرد صد دینار در کیسه ای گذاشته و در نزد زنی به امانت سپردند و به او گفتند: هرگاه ما هر دو با هم نزد تو آمدیم امانت ما را بازگردان و اگر یکی از ما بدون دیگری بیاید، حق نداری امانت را باز پس دهی. چون مدّتی از این ماجرا گذشت، یکی از آن دو مرد برای دریافت کیسه پیش آن زن آمد و گفت: رفیق من وفات کرده است، صد دینار ما را پرداخت کن. زن از دادن امانت خودداری کرد آن مرد نزد اقوام زن رفت و مطلب را به آنان بازگو کرد و در اثر تحمیل و توصیه آنان زن امانت را رد کرد، پس از یک سال رفیق دیگرش آمد و گفت: صد دیناری را که در نزد تو به امانت گذاشته ایم، پَس بده. زن گفت: مدّتی پیش رفیق تو آمد و اظهار نمود که تو وفات کرده ای و من به ناچار امانت را به او پس دادم. آن مرد در گرفتن امانت اصرار ورزید و کار به نزاع کشید و هر دو پیش خلیفه دوم رفتند و جریان امر را به او گفتند. خلیفه دوم به آن زن گفت: تو ضامن امانتی و باید پول را به این مرد بپردازی. زن گفت: تو در میان ما قضاوت نکن، و ما را خدمت امام علی علیه السلام بفرست، تا او میان ما حکم فرماید. خلیفه دوم قبول کرد، و چون آنها پیش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شدند، حضرت دانست که آن دو مرد با هم تبانی کرده و

حیله ای به کار برده انـد. از این جهت به آن مرد فرمود: در موقع سپردن امانت مگر شـرط نکرده بودیـد که برای گرفتن آن باید هر دو با هم بیائید و اگر یکی از شما بیاید پول را پس نده. گفت: بله. امام علی علیه السلام که متوجّه حیله آنان شد، فرمود: پول تو نزد مـا حاضـر است، اگر می خواهی برو رفیق خود را هم بیـاور، تـا پولتان را بـدهم. آن مرد حیله گر سـرافکنده باز گشت.(۱). ***** ذخائرالعقبی، ص۷۹ – و علی کیست؟، ص ۱۵۰.

دو رفیق و هشت قرص نان

دو رفیق با یکدیگر به سـفر رفتند. در یکی از منازل، هنگام ظهر، برای صـرف غذا سفره ای گستردند، یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان بر سـفره نهادنـد. در آن هنگام که دو رفیق خواسـتند دست به طعام برند شخصـی عبور می کرد، بر آنها سـلام کرد. صاحبان نان پس از جواب سـلام، تازه وارد را به سَرِ سـفره دعوت کردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذیرفت و بر سر سـفره نشـست. و هر سه نفر به طور مساوی از نان ها اسـتفاده کردند وقتی غذا تمام شد، مردِ مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در کنار سـفره نهاد و گفت: این مبلغ مختصر قیمت سهم من از آن سهام شما. میهمان رفت، امّا میان میزبانان بر سر تقسیم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت، مردی که صـاحب سه قرص نـان بـود گفت: نیمی از آن هشت درهم برای من و نیم دیگر برای تو باشـد. امّا آن مرد که صاحب پنـج قرص نان بود گفت: عـدالت چنین اقتضا می کنـد که هر درهم را بهای یک قرص نان به حساب آوریم، در نتیجه پنـج درهم برای من و سه درهم باقی را برای تو بگـذاریم. نزاع بالا گرفت و هیـچ یک به نظر دیگری تسلیم نشـد، خصومت به دادگاه بردند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون مورد اختلاف را خیلی جزیی و بی ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصیه کرد، و به صـاحب سه گرده نـان فرمود: قَدْ عَرَضَ عَلَیْکَ صاحِبُکَ ما عَرَضَ، وَ خُبُزُهُ اَکْثَر مِنْ خُبُزِکَ فَارضِ بِثَلاثَهً «رفیـق تو شـرط انصـاف را دربـاره تو رعـایت کرده و به نظر من بهتـر آن است که پیشـنهاد او را بپـذیری و به گرفتن سه درهم قـانع شوی.» مرد طمّاع از درِ لجاج و عناد در آمـد و گفت: نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسلیم نخواهم شد و فقط عدالت را می پذیرم. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام چون سرسـختی آن مرد را دید که حاضر نمی شود حق را بپذیرد، فرمود: لَیسَ لَکَ فی مُرِّ الْحَقِّ إلاَّـ دِرهَمٌ واحِدٌ وَ لَهُ سَبعهٔ «آگـاه بـاش که بر أساس حق، نصـیب تو بیش از یک درهم از مجموع هشت درهم نیست و هفت درهـم دیگر حـق آن دیگری اسـت.» مرد طمّـاع که به سه درهم راضـی نبـود وقـتی که دیـد حـق برای او یـک درهم است، سـخت برآشـفت و گفت: سـبحان اللّه یـا امیرالمـؤمنین او سه درهم به من می داد من ابـا داشـتم اکنـون چگونه به یـک درهم راضـی شوم؟ حضـرت فرمود: آن پیشـنهاد صـلح بود، لکن تو قسم یـاد کردی که جز به حق تسـلیم نشوی و مقتضـای حق این است که تو بیش از یـک درهم حق نـداری. مرد گفت: اکنون که مقتضای مرّ حق این است پس مرا از آن راز آگاه کن و گِرِه این مشـکل را بگشای تا بپـذیرم. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام فرمود: آیا نه چنین است که هشت قرص نان تو و رفیقت به ۲۴ سهم تقسیم می شود، که سه گرده نان تو به ۹ سهم و پنج گرده نان رفیقت به ۱۵ سهم تقسیم می گردد: ۱۵ و ۹ می شود ۲۴ تو هشت ثلث آن را خورده ای و میهمـان و رفیـق تـو نیز هر یـک هشت ثلث از آن را خـورده انـد و نـتیجه چنـان است که از نُه ثلث تو یـک ثلث، و از پـانزده ثلث رفیقت هفت ثلث بهره میهمـان شـده است، از این رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفیق تو و یک درهم در برابر یک ثلث نصـیب تو است. مرد گفت: الآن راضـی شـدم.(۱). اینگونه قضـاوت کردن و به کـار بردن علم ریاضـی در حـلّ اختلافات از شـگفتی های قضاوت امیرالمؤمنین علیه السـلام است. ***** استیعاب در حاشـیه اصابه، ج۳، ص ۴۱ – و ذخـائر العین، ص۸۴ – و نزههٔ المجالس صفوری، ج۲، ص۲۱۱ – و تاریخ خلفا سیوطی، ص۱۴۲ – و کنز العمال هنـدی، ج۵، ص۸۳۵، حدیث ۱۴۵۱۲ – و ثمرات الاـنوار، ص۱۰۷ – و وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۴۲ – و لطائف الاخبار، ص۷۶ – و ارشاد مفید، ص۱۰۵.

سه شریک و هفده شتر

نراقی در کتاب «مشکلات العلوم» نقل کرده است: در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر با هم شریک شدند و هفده شتر مشترکاً خریدند، ۱۲ بهای آن را یکی از شرکاء پرداخت و ۱۳ آن را دومی و ۱۹ بهای آن را سومی پرداخت کرد، خواستند شتران را بین خود تقسیم کنند، نتوانستند. نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین شرکت ما سه نفر به این صورت است که نصف شترها (۱۲) از آن اولی است، ثلث آن (۱۳) از دومی، و تُسع (۱۹) آن از سومی است، به گونه ای برای ما شتران تقسیم کنید که چیزی باقی نیاید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد یک شتر از بیت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه کرد و هیجده شتر شد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نصفِ هیجده شتر را که نُه شتر بود به اوّلی، و ثلثِ هیجده شتر را که شش شتر بود به دومی، و تُسع هیجده شتر را که دو شتر می شود به سومی داد، که جمع آن می شود هفده شتر:(۹ و ۶ و ۲ می شود ۱۷) سپس یک شتر خود را برداشت و به بیت المال برگرداند.(۱). حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمی امام علی علیه السلام را باور کردند. ***** تکامل در اسلام احمد امین، ج۴، ص۱۵۹ (عربی) - و ثمرات الانوار، ج۱، ص۱۰۲.

رهنمودهای کیفری

زندان و شلّاق

مجازات نیروهای اطّلاعاتی متخلّف

وقتی یکی از مأموران اطّلاعاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «ابن هرمه» خیانت کرد و رشوه گرفت. امام علی علیه السلام برای مجازات او به حاکم اهواز «رُفاعه» نوشت: (وقتی که نامه ام به دستت رسید و آنرا خواندی بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کرده و به خاطر حقوق مردم او را زندانی کن و همه را باخبر کن تا اگر شکایتی دارند بگویند. و این مسأله را به همه کارمندان زیر دستت گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار نسبت به «ابن هرمه» غفلت و کوتاهی نداشته باش که هم نزد خدا هلاک خواهی شد و هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می کنم. به خدا پناهت می دهم که در این کار کوتاهی نشود). سپس حضرت دستور داد که: «روزهای جمعه اورا از زندان خارج کن و سی تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان. پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواری به زندان باز گردان. و بر پایش زنجیر بگذار و فقط موقع نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس آوردند مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طریق نجات رابه او بیاموزد. و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می بیند آن شخص را مجازات کرده به زندان بیافکن تا توبه کند و از کرده خود پشیمان شود. ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از «ابن هرمه» مگر آن که برای جانش بترسی که در این صورت اورا با زندانیان دیگر به صحن زندان بیاور. اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی وپنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضیّه رابه من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق ابن هرمه را هم قطع کن». مسائل مهمّی از نظر کیفری در دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که برخی از آنها را می توان در موارد زیر بیان داشت: ۱- عزل و برکناری از مسئولیّت، و نصب جانشین ۲- زندان با اعمال شاقّه ۳- جبران خسارتهای مالی که بر مردم روا داشته است ۴- شلاق،

هر ماه ۳۵ ضربه ۵- گردانـدن در بازار، و بردن آبروی ابن هرمه ۶- دست و پا در زنجیر کردن ۷- ممنوع الملاقات شدن ۸- منع از تفریحات و هواخوری در داخل زنـدان ۹- شـدّت عمل در شـلاق خوردن در صورت قدرت بدنی «هفته ای ۳۵ ضربه»(۱). ***** مستدرك الوسائل، ج۳، ص۲۰۷.

زندانی کردن استاندار خائن

یزید بن حجبه تیمی، اسـتاندار امام علی علیه السـلام در شهر ری بود که با خیانت به اموال مردم، برای خودش اموال و غنائم فراوانی ذخیره کرد وقتی گزارش خیانت او به حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام رسـید، او را عزل و در شـهر ری زندانی کرد. زندانی شدن یک اسـتاندار، تأثیر زیادی در مردم داشت، و زندان بان او شخصـی به نام «سـعد» بود. گرچه توانست زندانبان را اغفال کرده بطرف شـام و معـاویه فرار کنـد، و پس از فرار به سوی معاویه، اشـعاری در مـذمّت امام علی علیه السـلام سـرود، و مورد احترام معاویه قرار گرفت و معاویه جوایزی به او بخشید.(۱). ***** امام علی(ع)، ج۵، ص۲۷۸.

زندانی کردن فرماندار

یکی دیگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود. پس از آنکه در بیت المال سوء اسـتفاده نمود، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و فرمود: «إلی المنذر بن الجارود العبدی، وقد خان فی بعض ما ولّاه من أعماله» ذمّ الخیانهٔ الاقتصادیّهٔ أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَـلَاحَ أَبِیکَ غَرَّنِی مِنْکَ، وَظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَـدْیَهُ، وَتَسْـلُکُ سَبِیلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِیما رُقِّیَ إِلَیَّ عَنْکَ لَا تَدَعُ لِهَوَاکَ انْقِیَاداً، وَلَا تُبْقِی لِآخِرَتِـکَ عَتَاداً. تَعْمُرُ دُنْیَاکَ بِخَرَابِ آخِرَتِکَ، وَتَصِلُ عَشِـیرَتَکَ بِقَطِیعَـةِ دِینِکَ. وَلَئِنْ کَانَ مَا بَلَغَنِی عَنْکَ حَقّاً، لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَشِسْعُ نَعْلِکَ خَیْرٌ مِنْکَ، وَمَنْ کَانَ بِصِـفَتِکَ فَلَیْسَ بِأَهْلٍ أَنْ یُسَـدَّ بِهِ ثَغْرٌ، أَوْ یُنْفَـذَ بِهِ أَمْرٌ، أَوْ یُعْلَی لَهُ قَدْرٌ، أَوْ یُشْـرَکَ فِی أَمَانَةٍ، أَوْ یُؤْمَنَ عَلَی جِبَایَةٍ. فَأَقْبِلْ إِلَیَّ حِینَ یَصِلُ إِلَیْکَ کِتَابِی هـذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ. و المنـذر بن الجارود هـذا هو الذی قال فیه أمیرالمؤمنین علیه السـلام: إنه لنظّارٌ فی عِطفیه مختـال فی بُرْدَیْه، نَفّالٌ فی شِـرَاکَیْهِ. (نـامه به منـذر بن جارود عبـدی، که در فرمانـداری خود خیانتی مرتکب شـد) سرزنش از خیانت اقتصادی پس از یاد خدا و درود! همانا، شایسـتگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می باشی،(۱) و راه او را می روی، ناگهان به من خبر دادنـد، که در هواپرستی چیزی فروگـذار نکرده، و توشه ای برای آخرت خود باقی نگذاشـته ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می کنی، و برای پیوسـتن با خویشاونـدانت از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسـیده، درست باشـد، شتر خانه ات، و بند کفش تو از تو باارزش تر است، و کسـی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسـداری از مرزهـای کشور را دارد، و نه می توانـد کـاری را به انجام رسانـد، یا ارزش او بالا رود، یا شـریک در امانت باشـد یا از خیانتی دور مانـد پس چون این نامه به دست تو رسـد، نزد من بیا. ان شاءالله. (مُنذر کسـی است که امیرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متکبّری است، به دو جـانب خود می نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد می خرامـد، و پیوسـته بر بنـد کفش خود می دمـد که گرد ننشیند).(۲). و آنگاه او را برای مـدّتی زندانی کرد. ***** جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسـلمان شد، و فردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ های فارس شهید شد. نامه ۷۱ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلّف.

شلاق زدن ولید

آنگاه که ظلم و ستم خلیفه سوم و بنی امیّه فراگیر شد، و کارگزاران خلیفه سوم هر چه می خواستند انجام می دادند ولید فرماندار کوفه آشکارا شراب می خورد، ودر حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، که مالک اشتر، انگشتر از دست او در آورد وبه مدینه رساند، وبا شهودی که به همراه داشت، اثبات کردند که ولید شراب خورده است. ولید با اصرار امام علی علیه السلام و یاران او به مدینه آورده شد، و در حضور خلیفه سوم جنایات او ثابت شد. امّا خلیفه سوم به جای مجازات ولید، با مالک و همراهان او درگیر شد و گفت: اگر هم جرم ولید اثبات شود چه کسی می تواند برادرم را شلّاق بزند؟ در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و پیراهن ولید را کشید و او را به رو افکند و ۸۰ تازیانه بر بدن او نواخت. خلیفه سوم خطاب به امام گفت: تو حق نداری که با ولید چنین معامله ای بکنی. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ولید شراب خورده و مرتکب فسق شده است، او شایسته کیفری بیش از اینهاست.(۱). ***** اسد الغابهٔ، تاریخ یعقوبی، صحیح مسلم، عقدالفرید، مسند احمدبن حنبل، حدیقهٔ الشیعه ص ۲۸۸ – و حق الیقین ص ۲۶۸ – و مروج الذهب ج۲، ص ۳۳۴ – و منهاج البراعهٔ، ج۱۶، ص۲۱۹.

انواع مجازات

اشاره

اجرای انواع کیفرهای اسلامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در اجرای حکم الهی و در کیفر مجرمان هرکس که بود تردیدی به خود را نمی داد، به برخی از نمونه ها توجّه کنید.

مجازات نجاشی شاعر

بر نجاشی شاعر، که دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در صفّین اشعار حماسی می خواند، هشتاد ضربه حد شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)، و ۲۰ ضربه شلّاق (برای شکستن حرمت ماه رمضان) زد.(۱). ***** الغارات، ج۲، ص۵۳۳ – و بحارالانوار، ج۴۱، ص۹.

مجازات جوان دزد

جوانی را که دزدی کرده بود و انگشتان دست او را قطع کرد، چند روزی نگهداشت، و فرمود که از بیت المال به او لباس و غذا و دوا بدهند.

مجازات زن شوهر دار زنا کار

زنی شوهر دار، که سه بار اعتراف به زنا کرد را، رجم نمود.

مجازات مرد مجرد

زراره نقل می کند: مردی که با آلت خود بازی می کرد، بر دستهای او آنقدر شلّاق زد تا قرمز شد و فرمود تا هزینه ازدواج او را از بیت المال بدهند.(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۲۶۵.

مجازات خوردن گوشت خوک

مرد نصرانیِ تازه مسلمان، که گوشت خوک تهیّه کرده بود تا بخورد را شدیداً مورد نکوهش قرار داد و فرمود: اگر می خوردی حدّ شرعی برتو جاری می کردم. سپس چند ضربه شلاق بر او زد.(۱). ***** اصول کافی، ج۷، ص۲۶۵.

مجازات خلافکار

امام در حالی که شلاقی در دست داشت به بازار رفت و آمد می کرد تا اگر تخلّفی انجام گیرد فوراً مجازات کند.(۱). ***** دعائم الاسلام.

مجازات معرکه گیر

شخصی معرکه گیر و قصّه پرداز در مسجد کوفه گروهی را گرد آورده بود و فریب می داد، که امام علی علیه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بیرون کرد.(۱). ***** اصول کافی، ج۷، ص۲۶۸ – و وسائل الشیعه، ج۸، ص۵۸۲.

مجازات عبداللّٰه سبا

عبداللّٰه سبا و ۷۰ نفر از قوم «زطّ» که در عقیده منحرف شدند و گفتند: علی خداست پس از نصیحت ها و توبه دادن، چون از انحراف دست بر نداشتند همه را گردن زد.(۱). ***** وسائل الشیعه، ج۱۸، ص۵۵۳ – و ذخائر العقبی، طبری ص۹۳.

قطع دست متولی بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کنترل بازار بصره، شخصی به نام «علی بن اصمع» را مأموریّت داد که بر بازار آن شهر نظارت کند، امّا پس از چندی دست به خیانت گشود وپس از اثبات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتان دست او را قطع کرد.(۱). ***** السوق فی ظل الدولهٔ الاسلامیّه، ص۵۲: جعفر مرتضی.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی در کوفه به محضر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده ام، مرا تطهیر کن. حضرت به او فرمود: از کدام طایفه و قبیله ای؟ عرض کرد: از طایفه مزینه هستم. حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا از قرآن چیزی خوانده ای؟ گفت: آری. حضرت فرمود: پس بخوان. مرد مقداری از آیات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علی علیه السلام به او فرمود: آیا دیوانه ای؟ گفت: خیر، عاقلم. حضرت فرمود: برو تا درباره تو محرمانه سؤال کنم. مرد رفت. زمانی نگذشت که مجدداً برگشت و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده ام، مرا پاک کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرتبه از راه دیگر او را سؤال پیچ کرد. به او فرمود: آیا همسر هم داری؟ گفت: آری. حضرت فرمود: همسرت با تو در محل زندگیت بسر می برد؟ گفت: آری. حضرت مجدداً فرمود: برو تا درباره تو مخفیانه تحقیق کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت. آنان گفتند: یا امیرالمؤمنین! او مردی عاقل و داناست. سپس آن مرد، برای سومین بار حرف خود را تکرار و گناه را بر زبان جاری کرد. امام علی علیه السلام برای سومین نوبت به او فرمود: برو تا درباره ات تحقیق کنم. آن مرد رفت. برای مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه کرد.(۱). حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که قنبر او را حبس کند، تا مجازات شود. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «ما أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُم أَنْ يَأْتِي بَعضَ هذِهِ الفَواحِشَ فَيَفْضَحُ نَفسَهُ عَلى رؤوسِ المَلأ أفَلا تابَ فِي بَيتِهِ، فَوَاللَّهِ لَتُوبَتُهُ فِيما بَيَنَهُ وَبَينَ اللَّهِ أفضَلُ مِن إقامَتِي عَليهِ الحَدَّ؛» (چه قبیح و نا زیباست که کسی از شما از این گناهان مرتکب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نماید، مگر نمی شد در خانه اش توبه کند! سوگند به خدا! هر آینه توبه او بین خود و خدایش بهتر است از این که من بر او اقامه حد نمایم.) آنگاه مرد زناکار را برای اجرای حدّ الهی بیرون آورد و میان مردم ندا داد: ای گروه مردم! از خانه خارج شوید تا حد خدا بر این مرد جاری شود، امّا همه شما صورت های خود را بپوشانید تا هیچ کس دیگری را نشناسد. آن مرد را برای اقامه حدّ الهی به صحرا بردند، مرد عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به من مهلت دهید، دو رکعت نماز بخوانم. وقتی نمازش را خواند، حضرت او را در چاله ای که برای این کار مهیا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود: «یا مَعاشِرَ المُسلِمينَ، إنَّ هذا حَقٌّ مِنْ حُقوقِ اللَّهِ عَزَّوجل، فَمَنْ كانَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حقٌّ فَلِيَنصَرِف، وَلا يُقيمُ حُدودَاللَّه مَن فِي عُنُقِهِ لِلَّهِ حَدٌّ» (ای گروه مسلمانان! این حق از حقوق خداست و هرکس حقی از خدا به گردنش هست در اجرای حدّ شرکت نکند، زیرا کسی که حدّی از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حدّ نباید بکند.)(۲). ***** زناکار اگر چهار بار اقرار به زنا کند حد زنا بر او جاری می شود که این مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا کرد حد او رجم است. البته قاضی محکمه باید برای حفظ عفت عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در حدّ توان کاری کند که جرم ثابت نشود و تا می شود شبهات القا کند و انکار گناه را به متهم تلقین نماید که این کار را امیرالمؤمنین علیه السلام در سه نوبت انجام داد. فروع کافی، ج۷، ص۱۸۸ و شبیه همین حدیث را من لایحضره الفقیه در ج۴، ص۳۱ و وسائل الشیعه ج۱۸، ص۳۲۸ آورده است البته مخفی نماند که مشهور بین فقهاست که شخصی که رجم می شود قبلاً غسل می کند، و اگر نکرده باشد بعداً غسل داده می شود لذا معلوم می شود این مرد قبلاً غسل کرده بود است.

مجازات زن زناکار

در عصر حکومت امام علی علیه السلام زنی که حامله بود و نزدیک زایمانش مرتکب عمل زنا شد، به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد: من زنا کرده ام، پس مرا پاکیزه کن که عذاب دنیا آسانتر از عذاب همیشگی آخرت است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از چه تو را طاهر کنم؟ زن گفت: از زنایی که کرده ام. امام علی علیه السلام فرمود: آیا شوهر داری؟ عرض کرد: بله صاحب شوهر هستم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آیا آن زمانی که مرتکب زنا شدی شوهرت حاضر بود یا از تو دور بود؟ زن گفت: بله او در دسترس بود. امام علی علیه السلام فرمود: برو هر وقت بچّه ات را به دنیا آوردی، بیا تا تو را طاهر کنم. وقتی زن می رفت، حضرت خیلی آرام بدون آن که کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنود، فرمود:

«خدایا! این یک شـهادت و اقرار بود» طولی نکشـید که زن مجدّداً به محضـر امام علی علیه السـلام آمد و عرض کرد: بچه ام به دنیا آمـد مرا پـاک کن. حضـرت تجاهـل کرد. (مثـل این که هیـچ نمی دانـد) فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟ گفت: من زنا کرده ام پاکم کن. باز حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام سؤالات گذشته را تکرار کرد. زن هم قبل، جواب داد. امام علی علیه السلام فرمود: «برو و بچه ات را تا دو سال شیر بده همان گونه که خدا دستور داده(۱) تا تو را پاک کنم.» وقتی زن می رفت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السـلام به آرامی به طوری که زن نفهمـد فرمود: «خـدایا! این شـهادت و دوبار اعتراف» راوی می گویـد، دوسال تمام شـد، زن مجـدّداً آمـد و گفت: من دو سال بچه ام را شـیر دادم، پس مرا طاهر کن یا امیرالمؤمنین! این نوبت هم امام علی علیه السـلام تجاهل کرد و زن ماننـد گذشـته پاسـخ داد. این بـار حضـرت به او فرمود: ای زن! برو بچه ات را کفالت کن تا به حـدی که عقلِ خوردن و آشامیـدن را پیـدا کند و بتواند خود را حفظ کند. از بلندی پرت نشود و در چاهی نیفتد، هر وقت فرزندت به این حد رسـید بیا تا تو را طاهر کنم. راوی می گوید: زن می رفت و گریه می کرد. در همین حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آرام می گفت: «خدایا! این سه بار شـهادت و اقرار.» بین راه «عمرو بن حریث مخزومی» از اصحاب امام علی علیه السلام دید که زنی از کنار محکمه قضای حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام می رود و گریه می کنـد. جلو آمـد و سؤال کرد: ای زن! چرا گریه می کنی؟ من مکرّر دیدم که خـدمت امیرالمؤمنین علیه السـلام رفتی و بـاز آمـدی. زن در پاسـخ گفت: آری! نزد امیرالمؤمنین رفتم تـا مرا پاک کنـد، ولی به من فرمود: برو بچه ات را بزرگ کن وقتی عقـل خوردن پیـدا کرد بیا تا تو را پاک کنم، ای عمرو! می ترسم مرگ من فرا رسـد و پاکم نکرده باشـد. عمرو بن حریث به خیـال خود خواست به زن خـدمتی کرده باشـد گفت: ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ می کنم، برگرد تـا امـام حکـم خـدا را دربـاره ات جـاری سـازد. زن برگشـت، و پیشـنهاد نگهـداری فرزنـدش، توسّـط عمروبـن حریـث را به امیرالمؤمنین علیه السـلام عرض کرد. بـاز امـام علی علیه السـلام دربـاره زن تجاهل کرد و فرمود: برای چه عمرو کفالت فرزنـدت را عهـده دار شـده است؟ زن گفت: زنا کرده ام مرا پاکیزه کن. حضـرت مجدّداً سؤالات را تکرار کرد که: آیا شوهر داشتی؟ آیا او در زمـان گنـاه در دسترس تو بود؟ زن هم جواب گذشـته را داد. در این جـا چهـار بـار، در چهـار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا کرد. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السـلام سـر مبارک را به طرف آسـمان بلنـد کرد و فرمود: «اِنَّهُ قَدْ ثَبتَ لَکَ عَلَیها أَربَعَ شَـهادات...» (خدایا، برای تو چهار بار شـهادت و اقرار او ثابت شـد، با ر خـدایا تو خود به پیامبرت خبر دادی که: ای محمـد! هرکس حـدّی از حدود مرا تعطیـل کنـد با من جنگ و معانـده کرده است و با این ترک با من طلب ضـدّیت نموده است، ای خـدا! من حـدود تو را تعطیل نمی کنم و بـا تو طلب ضـدّیت نخواهم کرد، احکـام تو را ضـایع نمی کنم، بلکه من مطیع تو هسـتم و سـنّت پیامبرت را پیروی می کنم.) عمروبن حریث که به نظر خود کار خوبی کرده بود می گوید: نگاه کردم در صورت حضـرت علی علیه السلام مثل آن که اناری به صورتش ریخته شده، فهمیدم که حضـرت از کار من ناراحت است، لذا پیشدستی کرده و گفتم: یا امیرالمؤمنین! من خواستم کفالت فرزندش کنم، زیرا گمان می کردم این کارم را دوست دارید، اگر می دانسـتم از این کار ناراحت می شوید، این کار را نمی کردم. حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «أَبَعْدَ أربَعَ شَـهاداتٍ بِاللَّهِ؟ لَتَکَفِّلَنَّهُ وَ أَنتَ صاغِرٌ» (آیا بعد از چهار بار شهادت که کار تمام شـده، تو کفالت کردی در حالی که سـر بزیر هستی؟) سپس حضـرت دسـتور داد تا حـدّ شـرعی اجرا شود.(۲). ***** وَالْوالِداتُ یُرضِعنَ اَولادَهُنَّ حَولَینِ کاملَینِ» سوره بقره آیه ۲۳۳، مرحوم شـهید در لمعه دارد: اگر شـیر دهنده ای داشـته باشد بنابر مشـهور حد جاری می شود اگر چه آن حـد رجم باشـد ولی اگر شـیر دهنـده نباشـد صبر می کنند تا بچه از شـیر بی نیاز شود بعد حد جاری می شود. فروع کافی، ج۷، ص۱۸۵ - و کتاب تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص۹.

قطع دست غلام سیاه

«اصبغ بن نباته» نقل می کند که: روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که بین مردم حکومت می کرد. ناگهان جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و غلام سیاهی را دست بسته آوردند گفتند: یا امیرالمؤمنین این غلام دزدی کرده است، مجازاتش کن. حضرت فرمود: ای غلام آیا تو دزدی کردی؟ عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین. حضرت علی علیه السلام فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند، اگر برای مرتبه دوم اقرار کنی، دست تو را قطع می کنم. غلام گفت: دزدی کردم. حضرت علی علیه السلام فرمود: حکم خدا را درباره او جاری کنید. و آنگاه انگشتان او را قطع کردند. غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ گرفت که خون از او جاری بود. ابن کوّای یشکری او را دید و گفت: چه کسی دست تو را قطع کرد؟ غلام گفت: (قَطَعَ یَمینی سَیِّدُ الْوَصِیِّینَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمحَجَّلین وَ اَوْلَی النَّاسِ بِا الْمُؤْمِنین، عَلِیِّ بْنِ اِبی طالِب اِمَامُ الْمَهْدِی وَ زَوْجُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتَ مُحِمَّدِ الْمُصْطَفی اَبُوالْحَسَنِ الْمُجْتَبی وَ اَبُوالْحَسَنِ الْمُرْتَضی...) «دست مرا رهبر مردان و زنان و سزاوارتر از مؤمنان به خودشان، علی بن ابیطالب پیشوای هدایت کننده و شوهر فاطمه زهراعلیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و پدر حسن و حسین قطع کرد.» ابن کوّا گفت: بسیار عجب است او دست ترا قطع کرده و تو او را ستایش می گوئی؟ غلام گفت: دست مرا به حق قطع کرده چرا او را ثنا نگویم و حال آنکه محبت او در پوست و گوشت و خون من آمیخته شده است. به خدا قسم دست مرا قطع نکرد مگر بحق که خداوند متعال آنرا بر من روا داشته است. ابن کوّا بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و آنچه بین او و غلام گذشته بود را شرح داد. حضرت فرمود: ما را دوستانی است که اگر آنها را با شمشیر پاره پاره کنیم محبت ما در دل های آنها زیادتر می شود، و ما را دشمنانی است که هرچه بر آنها خدمت کنیم دشمنی آنها زیادتر می شود. سپس به امام حسن علیه السلام فرمود: برو، این غلام سیاه را بیاور. وقتی حاضر شد، حضرت فرمود: ای غلام من دست تو را قطع کردم و تو مرا مدح و ثنا می گویی. غلام عرض کرد: چرا شما را ثنا نکنم و حال آن که پوست و گوشت و خون من به محبّت شما آمیخته است و شما دست مرا به حق قطع نمودی و مرا از عذاب آخرت نجات دادی. آن حضرت فرمود: دست خود را نزدیک من آر. آن حضرت دست بریده را به جای خود گذارد و ردای خود را به روی او کشید، پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و دعائی قرائت فرمود. چون عبا را عقب زد، دیدیم دست آن غلام مثل اوّل صحیح و سالم شده است. غلام از جا برخاست و گفت: (آمَنْتُ بِاللَّهِ وَ بِمُحَمَّدٍ رَسُولُهُ وَ لِعَلِیٍّ اَلَّذی رَدَّ الْیَدَ الْمَقْطُوعَةَ بَعْدَ تَخْلِیَتِهَا مِنَ الزّنَدِ) «ایمان آوردم به خداوند و به رسالت محمدصلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آوردم به امامت علی علیه السلام که انگشتان قطع شده را به جای خود بازگرداند.» پس روی قدم های آن حضرت افتاد و گفت: بِاَبی اَنْتَ وَ اُمِّی «پدر و مادرم فدای تو، یا علی»(۱). ***** بحارالانور مرحوم مجلسی.

حکم جَعل مُهر

در زمان خلافت خلیفه دوم مردی به نام «معن بن زائده» مُهری شبیه مُهر خلیفه جعل کرده و با آن اموالی از مالیات کوفه را تصرّف کرد. پس از آن که او را دستگیر کردند. روزی خلیفه دوم بعد از نماز صبح خطاب به مردم گفت: همگی بر جای خود بنشینید. و آنگاه قضیّه «معن» را نقل کرد و در کیفیّت مجازات او با آنان به مشورت پرداخت، از آن میان مردی گفت: ای خلیفه! دستش را قطع کن! و دیگری گفت: او را دار بزن! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا نشسته و سخنی نمی فرمود. خلیفه دوم به آن حضرت رو کرده و گفت: یا اباالحسن! نظر شما چیست؟ آن حضرت علیه السلام فرمود: این مرد مرتکب دروغی شده که باید تأدیب گردد. پس خلیفه دوم آن شخص را به شدّت زد و آنگاه وی را به زندان انداخت.(۱). ***** فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۴۷.

مجازات کَفَن دزد

کَفَن دزدی را نزد معاویه آوردنـد. معاویه به یاران خود گفت: به نظر شـما کیفر این مرد چیست؟ گفتنـد: او را عقوبت ده و آزادش کن. از آن میـان مردی گفت: حضـرت امیرالمـؤمنین علیه السـلام چنین حکم نکرده است. معـاویه پرسـید: پس چگـونه حکم کرد؟ گفت: آن حضـرت فرمود، دست کفن دزد بایـد قطع شود؛ زیرا او هم دزد است و هم نسبت به مردگـان هتّاک.(۱). ***** فروع کافی، ج۷، ص۲۲۹، حدیث۵.

حبس با شکنجه

حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام برای مردی که سوگنـد یاد می کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق ندهـد، اتاقی از نِی ساخت و او را در آنجا زندانی کرد و تنها ۱۴ خوراکش را به او داد، تا زنش را طلاق دهد.(۱). ***** فروع کافی، ج۶، ص۱۳۲.

دو رویّه مختلف

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السـلام در جنگ جمل بر دشـمن پیروز گردیـد به یاران خود فرمود: «دشـمنی را که از جنگ گریخته تعقیب نکنید، مجروحان را نکشـید و کسانی که در خانه ها پناهنده شده اند در امان هسـتند» ولی در جنگ صفّین، دشمنان را بدون اسـتثناء می کشت. ابان بن تغلب به ابن شریک گفت: چرا امیرالمؤمنین در دو جنگ جَمَل و صفّین، دو رویّه مختلف به کار گرفت؟ ابن شـریک گفت: زیرا در جنگ جَمَل فرماندهان لشـگر که طلحه و زبیر بودند، در همان ابتدای جنگ کشته شدند، ولی در جنگ صفّین، فرمانده لشگرِ معاویه، زنده بود و لشگریان را جمع نموده به جنگ وا می داشت.(۱). ***** وسائل الشیعه، ج۱۱، ص۵۵.

برخورد با اسیران شامی

در جنگ جمل هرگاه دشـمنی از شامیها به دست امام علی علیه السلام اسیر می شد، اگر کسی از یاران آن حضرت را نکشته بود او را آزاد می کرد وگرنه او را می کشت، و اگر پس از آزادی دوباره به جنگ می آمـد و اسـیر می شـد، او را به قتل می رسانـد.(۱). ***** صفین، نصر، ص۵۱۹.

شیوه های صحیح کیفر دادن

روش صحیح کیفر دادن

امـام علی علیه السـلام در کیفر دادن افراد مجرم، شـیوه هـای اخلاقی، روانی را بگونه ای بکار می گرفت، که مجرم پس از مجازات نیز از ارادتمندان حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام قرار می گرفت زیرا: - در مجازات شتاب نمی کرد - در چند مرحله اعتراف می گرفت و زشتی گناه انجام شـده را تـذکّر می داد. - در مجازات عقده زدائی نداشت و تنها حدّ شـرعی را رعایت می کرد. تا قنبر در

شلّاق زدن مُجرمی ۳ عدد اضافه زد، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چونان پدری دلسوز با مجازات شده رفتار می نمود، و مانند طبیبی شفا دهنده بود، که پس از اجرای حدّ یا قطع انگشتان دست دزد، از ستایش گران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می شدند. به یک نمونه توجّه کنید: شخصی به نام «اَفْلح» در مشکلات سخت زندگی سرانجام به دزدی آلوده شد. پس از دزدی ناراحت و پشیمان شد، خدمت امام علی علیه السلام رفت و چند بار اعتراف کرد، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ شرعی را با قطع چهار انگشت او، جاری کرد. یکی از فرصت طلبان به نام «ابن کوّا» که از خوارج نهروان بود، تلاش کرد تا او را وسوسه کند و علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشوراند، گفت: آه چه کسی انگشتان تو را قطع کرد؟ چقدر بی رحم بود؟ ناگهان «افلح» در میان مردم بازار بپاخاست و شروع به مدح و ستایش امام علی علیه السلام کرد و گفت: (قَطَعَ یَمینی اِمامٌ حَنَفِیٌّ، بَدْرِیٌّ، اُحُدِیٌّ، مَکِیٌّ، مَدَنِیٌّ، اَبْطَحِیٌّ، هاشِمِیٌّ، قُرَشِیٌّ قَطَعَ یَمینی اِمامُ التُّقی،وَ ابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفی، شَقیقُ النَّبِیِّ الْمجْتَبی، لَیْثُ الثُّری، غَیْثُ الْوَری، حَتْفُ الْعِدی وَ مِصْباحُ الْهُدَی) (دست مرا امامی قطع کرد که یکتا پرست و مبارز بدر و اُحُد است ودر مکه و مدینه و سرزمین ابطح معروف است، از قبیله بنی هاشم و قریش است. دست مرا امام پرهیزکاران، پسر عموی پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم میوه دل رسول خدا، شیر بیشه شجاعت، عامل رحمت امّت، و کوبنده دشمن، و چراغ هدایت، قطع کرد.) همه مردم با شگفتی او را تحسین کردند. وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او را طلبید و مورد محبّت قرار داد. آنگاه خطاب به ابن کوّا فرمود: ای فرزند کوّا، ما را دوستانی است که اگر آنان را قطعه، قطعه کنیم، جز بر دوستی آنان نیفزاید، و ما را دشمنانی است که اگر عسل در گلوی آنان بریزیم، جز بر دشمنی و کینه توزی آنها نمی افزاید.(۱). ***** بحارالانوار، ج۴۱، ص ۲۰۴ – و ناسخ امیرالمؤمنین علیه السلام، ج۴، ص۱۷۳.

کیفر و هدایت

رعایت اصول انسانی در اجرای حدّ شرعی

شخصی را خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند تا حدّ شرعی بر او جاری کند. امام علی علیه السلام مشاهده فرمود که بدن آن فرد جانی زخم است، پس از اجرای حدّ خودداری کرد و فرمود: أَخِّرُوهُ حَتّی تَبْرَأَ (او را ببرید تا زخمهای بدنش بهبود یابد.)(۱). ***** النّهایهٔ، ج۲، ص۱۳۴ – و وسائل الشّیعه، ج۲۸، ص ۳۰.

مهلت توبه دادن به گناهکار

شخصی در میان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بپاخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین، مرتکب زنا شدم، مرا پاک کن. امام علی علیه السلام از او روی برگرداند و فرمود: بنشین. سپس روی به اصحاب کرد و فرمود: چه مانعی دارد که خطاکار بین خود و خدای خود پشیمان شود و توبه کند؟ و پرده پوشی کند، چنان که خدا پرده پوشی فرمود. آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاک کن. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چرا این درخواست را داری؟ آن مرد گفت: برای پاک شدن. امام علی علیه السلام فرمود: کدام پاک شدن از توبه بالاتر است؟ و سخنان خود با مردم را ادامه داد. بار سوّم آن شخص بپاخاست و گفت: مرا پاک کن!! حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری با او گفتگو فرمود و رهنمود داد که در خلوت بیا تا از تو به صورت خصوصی سئوالاتی داشته باشم.(۱). ***** مَن لایحضره الفقیه، ج۴، ص ۵۱/۲۱ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۳۸.

نماز خواندن و دفن کردن حدّ خورده[1]

.امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانی را که مرتکب قتل عمد شد قصاص کرد و سپس بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان مسلمانان او را دفن کرد، یعنی همه ارزش ها را حتّی نسبت به یک مجرم حد خورده رعایت می کرد ضرورت تحقیقات کامل برای اثبات جرم(۲). اجرای حدّ بر یهود و نصاری اگر حرمت اسلامی را رعایت نمی کردند(۳). ***** اصول کافی، ج۷، ص۱۸۸ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۱۰۰. اصول کافی، ج۷، ص۱۸۸ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۱۰۰. اصول کافی، ج۷، ص۲۳۹ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۲۲۸ و ۱۴۱.

دست جیب بُری که قطع نشد

شخصی را خدمت امام علی علیه السلام آوردند که جیب بری کرد. (طرّار بود.) و منتظر مجازات او بودند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر از روی لباس ها (کت و شلوار یا پیراهنی که جیب آن پیدا است) دزدیده باشد، دست او را قطع نمی کنم، (و تنها ادای دین و تعزیر دارد)، امّا اگر از لباس زیر چیزی دزدیده باشد، دست او را قطع می کنم.(۱). (چون لباس روی لباس ها و جیب های آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر کسی چیزی را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، امّا جیب های لباس زیرین حالت حرز دارد.) ***** اصول کافی، ج۷، ص۲۲۶ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۲۷۰.

معالجه و درمان حد خورده ها

وقتی جرم دزدی یا زنا کاری یا شراب خواری ثابت می شد، و حدّ شرعی بر او جاری می گشت، اگر انگشتان دست قطع می گشت، یا بدن زخم می گردید، امام علی علیه السلام دستور می دادند که او را درمان کنند. در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند نفر دزدی کردند، پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علی علیه السلام دستور داد که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان کنند، و زخم آنها را جرّاح و طبیب مداوا کند، و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند، و از غذاهای مقوّی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخورانند، تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد، سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می کرد و می فرمود: یا هؤُلاءِ اِنَّ أیْدِیَکُمْ سَبَقْتُکُمْ اِلَی النّارِ فَاِنْ تُبْتُمْ وَ عَلِمَ اللّهُ مِنْکُمْ صِدْقَ النِّیَّةِ تابَ عَلَیْکُمْ وَ جَرَرْتُمْ أَیْدیکُمْ اِلَی الْجَنَّةِ، فَاِنْ لَمْ تَتُوبُوا عَمّا اَنْتُمْ عَلَیْهِ جَرَّتْکُمْ أَیْدِیکُمْ اِلَی النّارِ (هان ای شما! همانا دست های شما پیش از شما وارد جهنّم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید، می پذیرد و دست های شما را وارد بهشت می کند، امّا اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست های بریده شما را وارد جهنّم خواهد کرد.)(۱). ***** اصول کافی، ج۷، ص۲۶۶ – و وسائل الشیعه، ج۲۸، ص۳۰۱.

فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)

وقتی پنج نفر با زنی رابطه نامشروع داشتند و آنها را نزد خلیفه دوم آوردند، دستور داد که: بر همه حدّ زنا جاری شود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را باز داشت و به شرح زیر احکام الهی را اجراء کرد: – اوّلی را گردن زد، چون کافر ذمّی بود که با زن مسلمان زنا کرد. – دوّمی را رجم و سنگسار کرد چون زن داشت و زنا کرد. – سومی را صد ضربه شلاق زد چون زن نداشت و زنا کرد. – چهارمی چون بنده بود ۵۰ ضربه شلاق بر او نواخت. – و پنجمی را ۲۵ ضربه شلاق زد (تعزیر کرد) چون اختلالات روانی داشت. خلیفه دوم با صدای بلند گفت: زنده نباشم در میان قومی که علی در آن نباشد.(۱). ***** تهذیب و مناقب ابن شهر آشوب و غایة المرام.

در چشمه سار نهج البلاغه

افشای قضاوت دروغین

خطبه ۰۱۸ نهج البلاغه

اشاره

فی ذمّ اختلاف العلماء فی الفتیا ذم أهل الرأی ترجمه: خطبه ۱۸ (نکوهش از اختلاف رأی عالمان در احکام قطعی اسلام)

نقد مسلک اهل الرّأی

تَرِدُ عَلَی أَحَدِهِمُ الْقَضِیَّةُ فِی حُکْمٍ مِنَ الْأَحْکَامِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِرَأْیِهِ، ثُمَّ تَرِدُ تِلْکَ الْقَضِیَّةُ بِعَیْنِهَا عَلَی غَیْرِهِ فَیَحْکُمُ فِیهَا بِخِلافِ قَوْلِهِ، ثُمَّ یَجْتَمِعُ الْقُضَاةُ بِذلِکَ عِنْدَ الْإِمَامِ الَّذِی اسْتَقْضَاهُمْ، فَیُصَوِّبُ آرَاءَهُمْ جَمِیعاً. وَإِلهُهُمْ وَاحِدٌ! وَنَبِیُّهُمْ وَاحِدٌ، وَکِتَابُهُمْ، وَاحِدٌ! أَفَأَمَرَهُمُ اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ! أَمْ نَهَاهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ! ترجمه: نکوهش اهل رأی (خود محوری در قضاوت) دعوایی نسبت به یکی از احکام اجتماعی نزد عالمی می برند که با رأی خود حکمی صادر می کند، پس همان دعوی را نزد دیگری می برند که او درُست بر خلاف رأی اوّلی، حکم می دهد، سپس همه قضُات نزد رییس خود که آنان را به قضاوت منصوب کرد، جمع می گردند، او رأی همه را بر حق می شمارد!!

کمال الدّین

أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِیناً نَاقِصاً فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَی إِتْمَامِهِ! أَمْ کَانُوا شُرَکَاءَ لَهُ، فَلَهُمْ أَنْ یَقُولُوا، وَعَلَیْهِ أَنْ یَرْضَی؟ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ دِیناً تَامّاً فَقَصَّرَ الرَّسُولُ صلی الله علیه وآله عَنْ تَبْلِیغِهِ وَأَدَائِهِ. وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ یَقُولُ: «مَا فَرَّطْنَا فی الْکِتَابِ مِنْ شَیْ ءٍ» وَفِیهِ تِبْیَانٌ لِکُلِّ شَی ءٍ. وَذَکَرَ أَنَّ الْکِتَابَ یُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضاً، وَأَنَّهُ لَا اخْتِلَافَ فِیهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافاً کَثِیراً». وَإِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَنِیقٌ وَبَاطِنُهُ عَمِیقٌ، لَا تَفْنَی عَجَائِبُهُ، وَلَا تَنْقَضِی غَرَائِبُهُ، وَلَا تُکْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلاَّ بِهِ. ترجمه: مبانی وحدت امّت اسلامی در صورتی که خدایشان یکی، پیغمبرشان یکی، و کتابشان یکی است، آیا خدای سبحان، آنها را به اختلاف امر فرمود؟ که اطاعت کردند؟ یا آنها را از اختلاف پرهیز داد و معصیت خدا نمودند؟ آیا خدای سبحان، دینِ ناقصی فرستاد و در تکمیل آن از آنها استمداد کرده است؟ آیا آنها شرکاءِ خدایند که هر چه می خواهند در احکام دین بگویند، و خدا رضایت دهد؟ آیا خدای سبحان، دین کاملی فرستاد پس پیامبرصلی الله علیه وآله در ابلاغ آن کوتاهی ورزید؟ در حالی که خدای سبحان می فرماید: «ما در قرآن چیزی را فرو گذار نکرد»(۱). و فرمود: «در قرآن بیان هر چیزی است»(۲) و یادآور شدیم که: بعضِ قرآن گواهِ بعضِ دیگر است و اختلافی در آن نیست. پس خدای سبحان فرمود: «اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می شد اختلافات زیادی در آن می یافتند.»(۳) همانا قرآن دارای ظاهری زیبا، و باطنی ژرف و ناپیداست، مطالب شگفت آور آن تمام نمی شود، و اسرار نهفته آن پایان نمی پذیرد، و تاریکی ها بدون قرآن بر طرف نخواهد شد. ***** انعام آیه ۳۸. سوره نحل آیه ۸۹. سوره نساء آیه ۸۲.

شناسائی قاضی جاهل

خطبه ۰۱۷ نهج البلاغه

اشاره

فی صفهٔ من یتصدی للحکم بین الأُمهٔ ولیس لذلک بأَهل ترجمه: خطبه ۱۷ (در این خطبه مُدّعیان قضاوت را می شناساند)

معرفهٔ أشقی النّاس

إِنَّ أَبْغَضَ الْخَلَائِقِ إِلَی اللَّهِ رَجُلَانِ: رَجُلٌ وَکَلَهُ اللَّهُ إِلَی نَفْسِهِ؛ فَهُوَ جَائِرٌ عَنْ قَصْدِ السَّبِیلِ، مَشْغُوفٌ بِکَلامِ بِدْعَهٍٔ، وَدُعَاءِ ضَلَالَهٍٔ، فَهُوَ فِتْنَهٌٔ لِمَنِ افْتَتَنَ بِهِ، ضَالٌّ عَنْ هَدْیِ مَنْ کَانَ قَبْلَهُ، مُضِلٌّ لِمَنِ اقْتَدَی بِهِ فی حَیَاتِهِ وَبَعْدَ وَفَاتِهِ، حَمَّالٌ خَطَایَا غَیْرِهِ، رَهْنٌ بِخَطِیئَتِهِ. وَرَجُلٌ قَمَشَ جَهْلًا، مُوضِعٌ فِی جُهَّالِ الْأُمَّهِٔ، عَادٍ فِی أَغْبَاشِ الْفِتْنَهِٔ، عَمٍ بِمَا فِی عَقْدِ الْهُدْنَهِٔ؛ قَدْ سَمَّاهُ أَشْبَاهُ النَّاسِ عَالِماً وَلَیْسَ بِهِ، بَکَّرَ فَاسْتَکْثَرَ مِنْ جَمْعٍ؛ مَا قَلَّ مِنْهُ خَیْرٌ مِمَّا کَثُرَ، حَتَّی إِذَا ارْتَوَی مِنْ مَاءٍ آجِنٍ، وَاکْتَنَزَ مِن غَیْرِ طَائِلٍ. ترجمه: شناخت بَدترین انسان ها دشمن ترین آفریده ها، نزد خدا دو نَفرند، مردی که خدا او را بحال خود گذاشته، و از راه راست دور افتاده است، دل او شیفته بدعت، و مردم را گمراه کرده، به فتنه انگیزی می کشاند، و راه رستگاری گذشتگان را گُم کرده، و طرفداران خود و آیندگان را گمراه ساخته است، بار گناه دیگران را بر دوش کشیده، و گرفتار زشتی های خود نیز می باشد. و مردی که مجهولاتی به هم بافته، و در میان انسان های نادانِ امّت، جایگاهی پیدا کرده است، در تاریکیهای فتنه فرو رفته، و از مشاهده صلح و صفا کور است، آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست، چیزی را بسیار جمع آوری می کند که اندک آن به از بسیار است، تا آن که از آب گندیده سیراب شود، و دانش و اطّلاعات بیهوده فراهم آورد.

نفسیّهٔ ادعیاء القضاء

جَلَسَ بَیْنَ النَّاسِ قَاضِیاً ضَامِناً لِتَخْلِیصِ مَا الْتَبَسَ عَلَی غَیْرِهِ، فَإِنْ نَزَلَتْ بِهِ إِحْدَی الْمُبْهَمَاتِ هَیَّأَ لَهَا حَشْواً رَثّاً مِنْ رَأْیِهِ، ثُمَّ قَطَعَ بِهِ،فَهُوَ مِنْ لَبْسِ الشُّبُهَاتِ فِی مِثْلِ نَسْجِ الْعَنْکَبُوتِ. لَا یَدْرِی أَصَابَ أَمْ أَخْطَأَ؛ فَإِنْ أَصَابَ خَافَ أَنْ یَکُونَ قَدْ أَخْطَأَ، وَإِنْ أَخْطَأَ رَجَا أَنْ یَکُونَ قَدْ أَصَابَ. جَاهِلٌ خَبَّاطُ جَهَالَاتٍ، عَاشٍ رَکَّابُ عَشَوَاتٍ، لَمْ یَعَضَّ عَلَی الْعِلْمِ بِضِرْسٍ قَاطِعٍ. یَذْرُو الرِّوَایَاتِ ذَرْوَ الرِّیحِ الْهَشِیمَ. لَا مَلِیٌّ - وَاللَّهِ - بِإِصْدَارِ مَا وَرَدَ عَلَیْهِ، وَلَا أَهْلٌ لِمَا قُرِّظَ بِهِ، لَا یَحْسَبُ الْعِلْمَ فِی شَیْءٍ مِمَّا أَنْکَرَهُ، وَلَا یَرَی أَنَّ مِنْ وَرَاءِ مَا بَلَغَ مَذْهَباً لِغَیْرِهِ، وَإِنْ أَظْلَمَ عَلَیْهِ أَمْرٌ اکْتَتَمَ بِهِ لِمَا یَعْلَمُ مِنْ جَهْلِ نَفْسِهِ، تَصْرُخُ مِنْ جَوْرِ قَضَائِهِ الدِّمَاءُ، وَتَعَجُّ مِنْهُ الْمَوَارِیثُ. إِلَی اللَّهِ أَشْکُو مِنْ مَعْشَرٍ یَعِیشُونَ جُهَّالاً وَیَمُوتُونَ ضُلَّالًا، لَیْسَ فِیهِمْ سِلْعَهٌٔ أَبْوَرُ مِنَ الْکِتَابِ إِذَا تُلِیَ حَقَّ تِلاوَتِهِ، وَلاسِلْعَهٌٔ اَنْفَقُ، بَیْعاً وَلا اَغْلَی ثَمَناً مِنَ الْکِتابِ اذا حُرِّفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَلَا عِنْدَهُمْ أَنْکَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ، وَلَا أَعْرَفُ مِنَ المُنْکَرِ! ترجمه: روانشناسی مدّعیان دروغین قضاوت در میان مردم با نام قاضی به داوری می نشیند، و حل مشکلات دیگری را به عهده می گیرد، پس اگر مشکلی پیش آید، با حرف های پوچ و تو خالی، و رأی و نظر دروغین، آماده رفع آن می شود. سپس اظهارات پوچ خود را باور می کند، عنکبوتی را می ماند که در شبهات و بافته های تار خود چسبیده، نمی داند که درست حکم کرده یا بر خطاست؟ اگر بر صواب باشد می ترسد که خطا کرده، و اگر بر خطاست، امید دارد که رأی او دُرست باشد. نادانی است که راه جهالت می پوید، کوری است که در تاریکی گمشده خود را می جوید، از روی علم و یقین سخن نمی گوید، روایات را بدون آگاهی نقل می کند، چون تند بادی که گیاهان خشک را بر باد دهد، روایات را زیر و رو می کند، که بی حاصل است. به خدا سوگند نه راه صُدور حکم مشکلات را می داند، و نه برای منصب قضاوت أهلیّت دارد، آن چه را که نپذیرد علم به حساب نمی آورد، و جز راه و رسم خویش، مذهبی را حق نمی داند، اگر حکمی را نداند آن را می پوشاند تا نادانی او آشکار نشود، خون بی گناهان از حکم ظالمانه او در جوشش، و فریاد میراث بر باد رفتگان

بلند است. به خدا شکایت می کنم از مردمی که در جهالت زندگی می کنند، و با گمراهی می میرند، در میان آنها، کالایی خوار تر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند، و متاعی سود آورتر، گرانبهاتر از قرآن نیست اگر آن را تحریف کنند، و در نزد آنان، چیزی زشت تر از معروف، و نیکو تر از مُنکَر نیست.

قسمتی از خطبه ۰۸۷ نهج البلاغه

وَآخَرُ قَدْ تَسَمَّى عَالِماً وَلَيْسَ بِهِ، فَاقْتَبَسَ جَهَائِلَ مِنْ جُهَّالٍ، وَأَضَالِيلَ مِنْ ضُلَّالٍ، وَنَصَبَ لِلنَّاسِ أَشْرَاكاً مِنْ حَبَائِلِ غُرُورٍ، وَقَوْلِ زُورٍ؛ قَدْ حَمَلَ الْكِتَابَ عَلَى آرَائِهِ؛ وَعَطَفَ الْحَقَّ عَلَى أَهْوَائِهِ، يُؤْمِنُ النَّاسَ مِنَ الْعَظَائِمِ، وَيُهَوِّنُ كَبِيرَ الْجَرَائِمِ. يَقُولُ: أَقِفُ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ، وَفِيهَا وَقَعَ؛ وَيَقُولُ: أَعْتَزِلُ الْبِدَعَ، وَبَيْنَهَا اضْطَجَعَ؛ فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ، وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَوَانٍ، لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ، وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدَّ عَنْهُ. وَذلِکَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ! «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»؟ «وَأَنَّى تُؤْفَكُونَ»! وَالْأَعْلَامُ قَائِمَةٌ، وَالْآيَاتُ وَاضِحَةٌ، وَالْمَنَارُ مَنْصُوبَةٌ، فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ! وَكَيْفَ تَعْمَهُونَ وَبَيْنَكُمْ عِتْرَةُ نَبِيِّكُمْ! وَهُمْ أَزِمَّةُ الْحَقِّ، وَأَعْلَامُ الدِّينِ، وَأَلْسِنَةُ الصِّدْقِ! فَأَنْزِلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ، وَرِدُوهُمْ وُرُودَ الْهِيمِ الْعِطَاشِ. ترجمه: قسمتی از خطبه ۸۷ و دیگری که او را دانشمند نامند امّا از دانش بی بهره است، یک دسته از نادانیها را از جمعی نادان فراگرفته، و مطالب گمراه کننده از گمراهان آموخته، و به هم بافته، و دام هایی از طناب های غرور و گفته های دروغین بر سر راه مردم افکنده، قرآن را بر امیال و خواسته های خود تطبیق می دهد، و حق را به هوسهای خود تفسیر می کند، مردم را از گناهان بزرگ ایمن می سازد، و جرائم بزرگ را سبک جلوه می دهد، ادّعا می کند از ارتکاب شبهات پرهیز دارد اما در آنها غوطه می خورد. می گوید: از بدعت ها دورم، ولی در آنها غرق شده است، چهره ظاهر او چهره انسان، و قلبش قلب حیوان درنده است، راه هدایت را نمی شناسد که از آن سو برود، و راه خطا و باطل را نمی داند که از آن بپرهیزد، پس مرده ای است در میان زندگان. مردم! کجا می روید؟ چرا از حق منحرف می شوید؟ پرچم های حق برپاست و نشانه های آن آشکار است، با اینکه چراغهای هدایت روشنگر راهند، چون گمراهان به کجا می روید؟ چرا سر گردانید؟ در حالی که عترت پیامبر شما در میان شماست،آنها زمامداران حق و یقینند؛ پیشوایان دین، و زبانهای راستی و راستگویانند، پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگان که به سوی آب شتابانند، به سویشان هجوم آورید.

ضرورت وجود سیستم قضائی

قسمتی از نامه ۵۳ نهج البلاغه وَمِنْهَا قُضَاةُ الْعَدْلِ، وَمِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَالرِّفْقِ، وَمِنْهَا أَهْلُ الْجِزْيَةِ وَالْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَمُسْلِمَةِ النَّاسِ، وَمِنْهَا التُّجَّارُ وَأَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَمِنْهَا الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ ذَوِي الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ، وَكُلٌّ قَدْ سَمَّى اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ، وَوَضَعَ عَلَى حَدِّهِ فَرِيضَةً فِي كِتَابِهِ أَوْ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً. فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقُومُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوَوْنَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يُصْلِحُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهذَيْنِ الصِّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاةِ وَالْعُمَّالِ وَالْكُتَّابِ، لِمَا يُحْكِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. ترجمه: قسمتی از نامه ۵۳ از آن قشرها، لشگریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران، و طبقه پایین جامعه از نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هریک خداوند سهمی مقررّ داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سنّت پیامبرصلی الله علیه وآله تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیّت، و زینت و وقار

زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقّق امنیّت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیّت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیّه کنند، و نیازمندیهای خود را برطرف سازند. سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوّم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آن چه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

۶- حقوق متقابل رهبری و مردم از دیدگاه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب:حقوق متقابل رهبری و مردم از دیدگاه امام علی نویسنده:سید محسن شیخ الاسلامی زبان اصلی:فارسی

مقدمه

در این بحث تلاش بر این است تا از یک سو مفهوم حق و حقوق، ماهیت و ویژگی‌های آن و اهداف ایجاد حقوق میان زمامدار اسلامی و مردم، ریشه یابی شود و از سوی دیگر راهها و اسلوب حفظ و تداوم دولت اسلامی بررسی گردد. در این رابطه، دیدگاه امام علی (ع) پیرامون وظایف مسلمین و رهبر اسلامی و حقوق متقابل زمامدار اسلامی و مردم بررسی می گردد. همچنین به موضوع دیدگاه امام خمینی (س) و سایر متفکرین اسلامی پیرامون حقوق و مسؤلیت رهبر در برابر مردم و نیز حقوق و وظایف جامعه‌ی اسلامی در برابر رهبری پرداخته می‌شود و تلاش خواهد شد تا روش‌ها، اسلوب و راهکارهای حفظ، بقا و تداوم دولت اسلامی مطرح و ارائه گردد. (صفحه ۲)

مفهوم حق

حق در لغت به معنای ثبوت و ثابت و موافقت و مطابقت است.(۱) در کتب اسلامی در تعریف آن گفته‌اند: حق عبارت است از قدرت یک فرد انسانی مطابق قانون بر انسان دیگر یا بر مال و یا بر هر دو.(۲) در اصطلاح حقوقی نیز حق عبارت است از توانایی که نظام حقوقی بر شخص در مقابل شخص دیگر قایل است.(۳). در تعریفی دیگر از مفهوم حق، می‌توان چنین بیان داشت که برای تنظیم روابط مردم و حفظ نظم در اجتماع، حقوق برای هر کس امتیازهایی در برابر دیگران می‌شناسد و توان خاصی به او می‌بخشد، این امتیاز و توانایی را «حق» می‌نامند.(۴). از دیدگاه امام علی (ع) حق دارای مفهومی گسترده در توصیف و تعریف است. اما به هنگام رعایت و اجرای آن دارای زمینه و ابعادی محدود است. از طرفی دیگر «حق» در روابط میان انسانها همیشه متقابل و دو جانبه است. هیچ حق و امتیازی انسان بر انسان دیگر ندارد، مگر آنکه متقابلا حق و قدرتی متقابل بر او وضع و جعل می گردد. و فالحق اوسع الاشیاء فی التواصف، و اضیقها فی التناصف، لا یجری لاحد الا جری علیه، و لا یجری علیه الا جری له.(۵). (پس مفهوم حق وسیع است و محدوده‌ی آن در صورت رعایت انصاف تنگ. هیچ کس را حقی نیست مگر آنکه بر او نیز حقی استوار گردد، و بر او نیز رعایت حقی تحمیل نگردد مگر آنکه وی نیز دارای حقی بر دیگران گردد). ابن میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه خود پیرامون توصیف امام (ع) از مفهوم حق، (صفحه ۳) نظر خود را بدین صورت ارائه کرده است که «کلام امام (ع) پیرامون ساده بودن توصیف حق و مشکل بودن اجرای آن بدین مفهوم است که هنگامی که مردم بخواهند حق را تعریف کنند آن را به راحتی تعریف کرده و بر زبان می‌آورند. چرا که «حق» دارای ابعاد بسیاری است. ولی موقعی که اجرای حق مطرح می گردد به خاطر سخت بودن

عمل بدان و مشکل بودن احقاق حق، مجال، فرصت و عرصه بر مردم تنگ می‌شود. این بدان خاطر است که اجرای حق، همیشه توام با وجوب ترک نمودن بعضی از مقاصد مطلوب و محبوب برای مردم است. اطلاق گستردگی و تنگی بر واژه‌ی حق، آن هم به صورت استعاره، بدین خاطر است که بر مخاطب چنین متصور می‌شود که دامنه‌ی سخن وسیع است ولی دایره‌ی عمل به گفته‌ها تنگ و محدود است، آن هم دقیقا در جایی که انجام کاری نه چندان مهم- به سهولت انجام شود یا آنچه که از اهمیت بیش‌تری برخوردار است به سادگی انجام نشود.»(۶). صفحه ۳. ***** (۱) سید علی یثربی قمی، مقدمه‌ی علم حقوق و نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران، تهران، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴، ص ۱۱۵. (۲) دکتر محمد جعفر جعفری لنگرودی، مقدمه‌ی عمومی علم حقوق، تهران، گنج دانش، ۱۳۷۱، ص ۱۵. (۳) سید علی یثربی قمی، همان، ص ۲. (۴) دکتر ناصر کاتوزیان، مقدمه‌ی علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۵، ص ۲. (۵) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. (۶) شرح نهج‌البلاغه، ابن میثم البحرانی، بیروت، دارحیاء لتراث اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۲ ه ق، ص ۱۲۰، خطبه‌ی ۲۰۷.

حقوق متقابل رهبری و امام

از منظر امام علی (ع) حقوق میان رهبری و مردم متقابل است. هر حقی از مردم که به عهده‌ی رهبری باشد و مسئولیت رعایت و انجام آن حق بر دوش زمامدار مسلمین باشد، متقابلا- وظیفه‌ای را بر مردم وضع و ایجاد می‌نماید و رعایت حق رهبری بر آنان را واجب می‌نماید. بنابراین رابطه‌ی میان حقوق رهبری و حقوق مردم، رابطه‌ای یک سویه نیست بلکه متقابل و دو جانبه است. در این زمینه امام (ع) در خطبه‌ی ۲۱۶ نهج‌البلاغه می‌فرماید: اما بعد! فقد جعل الله سبحانه لی علیکم حقا بولایه امرکم، و لکم علی من الحق مثل الذی لی علیکم. (صفحه ۴) (اما بعد، به درستی که خداوند با افاضه‌ی ولایت و حکومت، برای من بر شما حقوقی را قرار داد و شما را نیز بر من از جانب خدا حقوقی است همانند حقوق- رهبری- که بر شما وضع شده است.) اما منشا این حقوق متقابل و الزام در رعایت و اعمال این حقوق که میان زمامدار اسلامی و مردم حاکم است، همانا جعل شارع مقدس است. به این عنوان که خداوند حکیم، برای استقرار عدل و داد و حاکمیت قانون الهی بر انسان‌ها، این حقوق متقابل را وضع و جعل نموده است و این برقراری حقوق متقابل میان رهبری و مردم بدین منظور بوده است که قشری از اقشار جامعه از حقوق خویش محروم نگردیده و عدالت و معنای واقعی آن اجرا گردد. به اعتقاد استاد مرتضی مطهری «در این بیان، همه‌ی سخن از خدا است و حق و عدالت و تکلیف و وظیفه نیز از او است، اما نه به این شکل که خداوند به بعضی از افراد مردم فقط حق و اعطا فرموده است و آنها را در برابر خود مسئول قرار داده است، و برخی دیگر را از حقوق محروم کرده آنان را در مقابل خودش و صاحبان حقوق، بی حد و نهایت مسئول قرار داده است و در نتیجه عدالت و ظلم عدالت و ظلم میان حاکم و محکوم مفهوم ندارد.»(۱). امام (ع) پیرامون این موضوع مهم می‌فرمایند: و اذا غلبت الرعیه و الیها، او اجحف الوالی برعیته، اختلفت هنا لک الکلمه، و ظهرت معالم الجور، و کثر الادغال فی الدین، و ترکت محاج السنن، فعمل بالهوی، و عطلت الاحکام، و کثرت علل النفوس، فلا یستوحش لعظیم حق عطل، و لا لعظیم باطل فعل! فهنالک تذل الابرار، و تعز الاشرار، و تعظم تبعات الله سبحانه عند العباد. (و هنگام چیرگی مردم بر زمامدار و ستم زمامدار بر مردم، وحدت پایمال و تفرقه حاکم شده و نشانه‌های ستمکاری پدیدار و خیانت در دین زیاد گردد. (صفحه ۵) سنت‌شکنی مرسوم و هوسرانی معمول شود. احکام الهی تعطیل و بیماری‌ها افزون گردد. پس، از فروگذاری حق اگر چه بزرگ باشد باکی نداشته و از عقوبت تبهکاری پروا نباشد. در این هنگام نیکان خوار گردند و بدکاران عزیز، و بر دوش بندگان خدا عقوبتی سخت نهاده شود.) صفحه ۴، ۵. ***** (۱) سیری در نهج‌البلاغه، مرتضی مطهری، تهران، انتشارات صدرا، چاپ نهم، ص ۱۲۵، خطبه‌ی ۲۱۶.

ویژگی‌های حقوق رهبری و مردم

از دیدگاه امام (ع)، یکی از ویژگیهای مهم رعایت حقوق میان زمامدار اسلامی و امت مسلمان در این نکته است که خداوند متعال آن را پس از حق خود بر مخلوقات و وجوب اطاعت بندگان از ذات باری تعالی، از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین فرایض و واجبات قرار داده است. امام (ع) در ادامه‌ی خطبه‌ی ۲۱۶ خود می‌فرماید: و اعظم ما افترض- سبحانه- من تلک الحقوق حق الواعی علی الرعیه، و حق الرعیه علی الوالی. (و بزرگ‌ترین حقی را که خداوند واجب کرده است حق زمامدار بر مردم و حق مردم بر رهبری است.) از جانبی دیگر، رعایت و احترام کردن به این حقوق از سوی خداوند سبحان واجب و فریضه‌ای قلمداد شده است که تکلیف شرعی امام و ماموم، ولی و مولی و رهبری و مردم را مشخص و معین می‌کند. فریضه فرضها الله- سبحانه- لکل علی کل.(۱). (خداوند این حقوق را واجب و حق هر یک را بر دیگری واگذار فرمود.) از دیگر ویژگی‌های حقوق رهبری و مردم، وابستگی متقابل سرنوشت مردم و رهبری است. به طوری که رعایت حقوق زمامدار اسلامی، اصلاح جامعه و سرافرازی دولت اسلامی را (صفحه ۶) به دنبال دارد. اما رابطه‌ای یک سویه از جانب هر یک از این دو مجموعه، دولت اسلامی را به نصرت و پیروزی رهنمون نخواهد ساخت. به اعتقاد امام علی (ع)، وارستگی و نیک رفتاری رهبر، بدون اطاعت مردم و یا با ناسازگاری، نا هم آهنگی و گمراهی جامعه‌ی اسلامی علاوه بر شکست دولت اسلامی، موجب می‌شود تا تحقق نظام عادلانه و استمرار آن و وارستگی و صلاح رهبر را نیز تحت الشعاع خود قرار دهد و نا میسر سازد. از جانب دیگر، اصلاح جامعه‌ی اسلامی امکان پذیر نیست مگر اینکه زمامدار و رهبر، مصلح و فرهمند باشد. بنابراین اصلاح جامعه اسلامی و رهبری به هم وارستگی دارند. فلیست تصلح الرعیه لا بصلاح الولاه، و لا تصلح الولاه الا باستقامه الرعیه.(۲). (پس حال مردم نیک نمی‌گردد مگر آنکه والیان رفتاری نیکو داشته باشند و والیان نیکوکار نمی‌شوند مگر آنکه مردم درستکار و پایدار باشند.) صفحه ۶. ***** (۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶. (۲) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۶.

حقوق رهبری بر مردم

اشاره

حقوق زمامدار اسلامی بر مردم را می‌توان از دیدگاه امام علی (ع) با عنایت و توجه به خطبه‌ی ۳۴ نهج‌البلاغه به شرح ذیل ارائه کرد و تشریح نمود:

وفاداری مردم نسبت به رهبر برگزیده‌ی خویش

در این رابطه یکی از عوامل تقویت اقتدار زمامدار اسلامی، پشتیبانی مسلمین و مقبولیت عامه می‌باشد. بدیهی است وفاداری نسبت به رهبری موجب انسجام ارکان دولت اسلامی و ناامید شدن دشمنان اسلام و از هم گسیختن ترفندهای دشمنان داخلی و خارجی می‌گردد. در این رابطه امام (ع) می‌فرماید: و اما حقی علیکم فالوفاء بالبیعه.(۱). (صفحه ۷) اما حق من بر شما این است که به بیعت خود وفا کرده و بر پذیرش رهبری‌ام بر شما وفادار باشید. صفحه ۷. ***** (۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۳۴.

خیرخواهی و اندرز دهی مسلمین

همان طوری که قبلاً ارائه شد، اصلاح امور و هم آهنگی در رفتار اصلاح طلبانه، میان جامعه‌ی اسلامی و زمامدار آن، موجب پیروزی و نصرت دولت اسلامی می‌گردد. یکی دیگر از عوامل سعادت دولت اسلامی، خیرخواهی و ارائه‌ی پیشنهادات اصلاحی مردم به زمامدار اسلامی است. به طوری که این مهم توسط دین اسلام، تکلیف و فریضه‌ای شرعی برشمرده شده است. این تکلیف

بر مردم وضع شده و جامعه اسلامی مکلف است که در خلوت و جلوت و پنهان و آشکار نسبت به امورات جامعه خیراندیشی نماید. و النصیحه فی المشهد و المغیب(۱). (و در نهان و آشکار اندرز گو و خیرخواه باشید.) ***** (۱) نهج‌البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

پذیرش و اجابت دعوت رهبری

جامعه اسلامی مکلف است که به هنگام فراخوانی آنها از سوی رهبری، دعوت وی را پذیرفته و آن را اجابت نماید. در مقاطعی خاص دولت اسلامی منوط بر فراخوانی مسلمین و حضور مردم در صحنه است. بسیج مردم و همایش و مشارکت سیاسی- اجتماعی مسلمین هنگامی اثر گذار و رهگشا است که توام با دعوت رهبری و پذیرش به موقع فراخوانی وی از سوی مردم باشد. و الاجابه حین ادعوکم.(۱). (و هنگامی که شما را فرا بخوانم دعوتم را بپذیرید.) ***** (۱) نهج‌البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

اطاعت فرمان رهبری و انجام اوامر وی

بسیج و فراخوانی مردم و پذیرش دعوت از سوی مسلمین می‌بایست همراه با اجرا و انجام فرامین حکومتی زمامدار اسلامی باشد. پذیرش راهنمایی و ارائه‌ی طریق رهبری، (صفحه ۸) هنگامی مثمر ثمر خواهد بود که اطاعت فرامین و اجرای احکام حکومتی نیز به همراه آن باشد. این اطاعت از فرامین زمامدار اسلامی، وظیفه‌ای است که در شریعت اسلامی بر عهده مردم نهاده شده است و از جمله حقوقی است که برای زمامدار و رهبری اسلامی در نظر گرفته شده است. در این رابطه امام علی (ع) می‌فرماید: و الطاعه حین آمرکم!(۱). (و هنگامی که بر شما فرمان می‌رانم آن را پذیرفته و انجام دهید.) صفحه ۸. ***** (۱) نهج‌البلاغه خطبه‌ی ۳۴.

حقوق مردم بر رهبری

اشاره

پیرامون حقوق مردم در دولت اسلامی و وظیفه‌ی زمامدار مسلمان در رعایت و احترام بدان، می‌توان به حقوق و امتیازاتی به شرح ذیل اشاره نمود:

اندرز و خیرخواهی مسلمین

یکی از وظایف و مسئولیت‌های مهم رهبر و زمامدار اسلامی در قبال مردم، هدایت راهنمایی آنهاست. مشغولیت‌های روزمره برای مردم فرصتی برای شناخت صحیح ناهنجاریهای اجتماعی- سیاسی باقی نمی‌گذارد و از آنجایی که معمولا سره از ناسره چندان متمایز نیست و بعضا ناسره و باطل با پوششی حق گونه خود را به صورت حق جلوه گر می‌نماید، اگر رهبری، راه صحیح و خط مشی درست را برای مردم تعیین و تفهیم ننماید مردم به وادی تباهی و انحراف رفته و دولت اسلامی متزلزل می گردد. بنابراین وظیفه‌ی رهبر، خیرخواهی و نصیحت مردم است. در این رابطه امام علی (ع) در خطبه ۳۴ نهج‌البلاغه می‌فرماید: فاما حقکم علی فالنصیحه لکم (همانا حق شما بر این است که برایتان خیرخواه و اندرزگو باشم.) (صفحه ۹) پیرامون مفهوم خیرخواهی، استاد محمدتقی جعفری اعتقاد دارد که «این خیرخواهی یک مفهوم اخلاقی محض نیست که معمولا به لطف و محبت خویشاوند و غیر الزامی اطلاق می‌شود، بلکه با نگاهی به تعریف حکومت و سیاست در اسلام که عبارت است از اداره‌ی جامعه رو به بهترین هدف، زندگی در قلمرو فردی و اجتماعی، ضرورتی است که بدون آن، مفهومی برای حاکم و سیاستمدار و زمامدار وجود ندارد.

خیرخواهی زمامدار موقعی تحقق پیدا می‌کند که مردم جامعه مانند اجزا و عناصر شخصیت زمامدار تلقی شوند و در نتیجه خوشی‌ها و ناخوشی‌ها مردم و تضادهای مختل کننده‌ی زندگی در میان آنان را در درون خود احساس نمایند.(۱). صفحه ۹. ***** (۱) ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، جلد نهم، چاپ پنجم، ۱۳۷۲، ص ۲۶.

تامین مالی – اقتصادی مسلمین

مدیریت اقتصاد جامعه‌ی اسلامی و رسیدگی به امور رفاهی– مالی– اقتصادی مردم، یکی دیگر از وظایف رهبری در قبال مردم است. به عبارت دیگر یکی از حقوق حقه‌ی مردم تامین اقتصادی و مالی آنهاست. بدیهی است مشارکت مردم در تامین بودجه‌ی دولت اسلامی آن هم با پرداخت‌های مالیات و عوارض و غیره، متقابلا وظیفه و مسئولیت مدیریت و توزیع صحیح این پرداخت‌های مردمی را از بودجه‌ی عمومی مملکت اسلامی بر زمامدار اسلامی متعین می‌سازد. بنابراین توزیع عادلانه‌ی بودجه و عایدات ناشی از مشارکت مالی مردم و همچنین درآمدهای منابع و ثروت دولت اسلامی از مسئولیت‌های مهم رهبر و زمامدار اسلامی به شمار می‌رود. و توفیر فیئکم علیکم. (و حقی را که از خزانه‌ی دولت اسلامی دارید ادا نمایم.)

رسیدگی به امور آموزش و پرورش

جامعه‌ی اسلامی، جامعه‌ای است آگاه و دوستدار علم و دانش. علت عمده‌ی آن نیز (صفحه ۱۰) تشویق و ترغیب دین اسلام به علم و دانش و آموختن می‌باشد. بیهوده نیست که کتاب‌های معتبر اسلامی همچون اصول کافی، مبحث ابتدایی خود را به باب علم اختصاص داده‌اند. در این راستا سواد آموزی، اندوختن علم و دانش، تحصیلات عالیه و رسیدن به درجات عالی علمی– پژوهشی از جمله حقوق و امتیازات مردم در دولت اسلامی را معلوم می‌نماید. دولت مدار اسلامی می‌بایست تمهیدات لازم را برای تحصیل یکسان و برابر کلیه‌ی آحاد مردم فراهم سازد. می‌بایست هر گونه مانع در برابر رشد و ترقی علمی، آموزشی و پژوهشی مردم ساکن در قلمرو دولت اسلامی، با بذل تلاش و جهد رهبری و زمامدار اسلامی برداشته شود. پیرامون این موضوع فرمایش امام علی (ع) چنین است: و تعلیکم کیلا تجهلوا. (و حق دیگر شما مردم این است که شما را تعلیم دهم تا در جهل نمایند.) صفحه ۱۰.

تهذیب و پالایش روحی – اخلاقی مردم

جامعه‌ی مهذب، با فرهنگ و مجهز به اخلاق اسلامی، جامعه‌ای است که علاوه بر ارج نهادن به علم و دانش، اخلاق و ایمان نیز در آن رواج داشته و حکمفرما باشد. تهذیت مردم و زدودن رفتار و اخلاق ناشایست و رواج فرهنگ و اخلاق اسلامی، یکی زا حقوق حقه‌ی مردم است. زمامدار اسلامی می‌بایست تمهیدات لازم را برای تقویت ارکان اخلاقی و بنیادهای روحی– روانی امت مسلمان فراهم سازد. چه اینکه علم و ایمان دو بال نصرت و پیروزی جامعه‌ی اسلامی است. بنابراین آموزش فرهنگ اجتماعی صحیح، رفتار مناسب و آداب اسلامی یکی از عمده وظایف زمامدار اسلامی است. امام علی (ع) در این رابطه می‌فرماید: و تادیبکم کیما تعلموا (و از جمله‌ی حقوق شما مردم این است که شما را آداب آموزدم تا آگاه و فهمیده (صفحه ۱۱) باشید.) همچنین در خطبه‌ای دیگر، امام (ع) وظیفه‌ی پیشوای مسلمین را در امر اجرای احکام الهی مشخص می‌فرمایند. امام (ع)، مجموعه‌ی وظایف رهبری مسلمین را در اندرز دادن به مسلمین و تلاش بر خیرخواهی برای امت اسلامی و زنده نگاه داشتن سنت (پیامبر اسلام) و اجرای حدود الهی بر مجرمان و تقسیم بیت‌المال اعم از سهم امام و سهم سادات (خمس) ما بین افراد مستحق می‌دانند. انه لیس علی الامام الا ما حمل من امر ربه: الا بلاغ فی الموعظه، و الاجتهاد فی النصیحه، و الاحیاء للسنه، و اقامه الحدود علی مستحقیها و اصدار السهمان علی

اهلها.(۱). (همانا، به جز آنچه که از اوامر الهی بر دوش امام قرار گرفته، تکلیف دیگری نیست و آن عبارت از: رسانیدن احکام الهی به مسلمین، تلاش برای خیرخواهی و اندرز گویی مسلمین، بر پا کردن سنت، اعم از آیین اسلام و سیره پیامبر (ص)، اجرای حدود الهی بر مستحقان و تقسیم سهمین (خمس) میان افراد مستحق.) صفحه ۱۱. *****(۱) نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۵.

راهکارهای اجرای حقوق مردم و اداره‌ی دولت اسلامی

اشاره

پس از تبیین حقوق رهبری بر مردم و حقوق مردم بر زمامدار اسلامی و شناخت هر یک از آن دو و بررسی وظایف و مسئولیت‌های متقابل آنها، شایسته است به چگونگی اعمال و اجرای حقوق مردم توسط زمامدار اسلامی پرداخته شود. رعایت، احترام و اعمال حقوق جامعه‌ی اسلامی، در گرو شناخت و به کارگیری راهکارهایی است که با تمسک به آن، دولت اسلامی می‌تواند در بقا و استمرار خود موفق و مطمئن باشد. بخش عمده‌ای از این راهکارها را می‌توان در عهدنامه‌ی امام علی (ع) با مالک اشتر (صفحه ۱۲) نخعی- که به ولایت و حکومت مصر برگزیده شده بود- جستجو نمود. در این عهدنامه و منشور، امام علی (ع) وظایف، راهکارها و مسئولیت‌های زمامدار اسلامی را در هدایت دولت اسلامی مشخص می‌نماید. با دقت در راهنمایی‌های سیاسی- حکومتی امام (ع)، می‌توان چگونگی رعایت، احترام و اعمال حقوق مسلمین توسط زمامدار اسلامی را دریافت. بدیهی است به کارگیری صحیح این راهنمایی‌ها و راهکارهای اجرایی، دولت اسلامی و رهبری آن را به سوی موفقیت سوق خواهد داد. امام علی (ع) در عهدنامه‌ی خود، آیین حکومت داری را تبیین فرموده است و با دعوت زمامدار اسلامی به رعایت و احترام به حقوق مردم، الگوی صحیح مدیریت دولت اسلامی را ارائه نموده است. در این مبحث، با تشریح نامه‌ی ۵۳ امام (ع) در نهج‌البلاغه، به بررسی راهکارهای اجرایی اداره‌ی دولت اسلامی و اعمال حقوق مردم می‌پردازیم.

لزوم مردم داری و خوش رفتاری با مردم

امام علی (ع) در آیین حکومت داری خود، به ولاه و حکمرانان خویش در سرزمین‌های اسلامی، پس از توصیه به خویشتن داری و رعایت تقوا و پرهیز از دنباله روی از هواهای نفسانی و شهوات، لزوم مردم داری و برخورد خوش را با عموم مسلمین توصیه می‌نماید. و اشعر قلبك الرحمه للرعیه، و المحبه لهم، و اللطف بهم، و لا تکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم.(۱). (و با مردم مهربان باش و دوستی و صمیمیت با آنها را در قلب خود جای ده و همچون جانوری درنده مباش که خوردنشان را غنیمت شماری.) در ضرورت توجه به خواسته‌های مردم از سوی زمامدار و جلب رضایت عموم مردم توسط حاکمیت اسلامی، استاد مرتضی مطهری با تمسك به فرمایشات امام (ع) چنین مطرح می‌نماید که ۳ یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی دارد این است (صفحه ۱۳) که حکومت با چه دیده‌ای به توده‌ی مردم و خودش نگاه می‌کند؟ با این چشم که آنها برده و مملوك، و خود صاحب اختیارند؟ و یا با این چشم که آنها صاحب حقند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در صورت، اول هر خدمتی انجام دهد از نوع تیماری است که مالك حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد و در صورت دوم، از نوع خدمتی است که یك امین صالح انجام می‌دهد. اعتراف حکومت به حقوق واقعی مردم و احتراز از هر نوع عملی که مشعر بر نفی حق حاکمیت آنها باشد، از شرایط اولیه‌ی جلب رضا و اطمینان آنان است.»(۲). صفحه ۱۳. *****(۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) سیری در نهج‌البلاغه، مرتضی مطهری، ص ۱۱۹ -۱۱۸.

عفو و گذشت از لغزش‌های مردم

تا زمانی که انسان‌ها با هم مراوده و ارتباط دارنـد، تضاد منافع و اختلاف و درگیری امری است اجتناب ناپـذیر. در این میان حاصـل این اختلافات، عدم رعایت حقوق یکدیگر و تجاوز به حقوق دیگران می‌باشد. امام علی (ع) به زمامدار اسلامی توصیه نموده‌اند که از لغزش‌هـا و خطاهـای مردم تـا حـد میسـور و ممکـن درگـذرد. این عفـو و گـذشت رهـبری، روحیه‌ی ناامیـدی و یـاس مجرمین و گناهکاران را مبـدل به امیـد و نویـد سـرنوشت و آینده‌ای بهتر می‌نماید و فرصتی را به خطا کاران می‌دهد تا با اصـلاح خود، دولت اسـلامی و رهبری را یـاری و حمـایت نماینـد. در این رابطه امـام علی (ع) می‌فرمایـد: یفرط منهم الزلل، و تعرض لهم العلل، و یوتی علی ایـدیهم فی العمـد و الخطـا، فـاعطهم من عفوک و صـفحک مثـل الـذی تحب و ترضـی ان یعطیـک الله من عفوه و صـفحه(۱). (گاهی اوقات از مردم گناه و لغزشـی- خواسـته و یا ناخواسـته- سر می‌زند. پس گذشت و عفو خود را شامل حال آنها نما، همچنان کـه دوست می‌داری که (صـفحه ۱۴) خداونـد گـذشت و عفو خود را شامـل حال تو نمایـد.) صـفحه ۱۴. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدالت گستری و ایجاد نظام و عدل اسلامی

از مهم‌ترین اهداف تشـکیل و ایجاد دولت اسـلامی، اقامه‌ی قسط و عدل است. ثمره‌ی اجرای قوانین الهی و شـریعت مقدس اسـلام، ایجـاد عـدل و داد در میـان جامعه‌ی اسـلامی است. بنابراین از عمـده وظایف و مسـئولیت‌های زمامـدار اسـلامی، عـدالت گستری و جلوگیری از ظلم و سـتم و اجحاف است. امام علی (ع) پیرامون اقامه عـدل و قسط می‌فرماید: انصف الله و انصف الناس من نفسک، و من خـاصه اهلـک، و من لـک فیه هوی من رعیتـک فانـک الاـ تفعـل تظلم!(۱). (داد خداونــد و مردم را از خـود و خویشاونـدان نزدیکت بده و نسبت به آن وعده از مردمان که آنان را دوست می‌داری دادرسـی نما، که اگر حق آنها را ندهی و دادرسـی ننمایی ستمکار خواهی بود.) ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ضرورت اهتمام به جماعت مسلمین

امام (ع) در امر حکومت داری و آیین مدیریت دولت اسـلامی، رعایت و اهتمام به اکثریت مسـلمین و رضایت آنان را بر ناخشنودی عـده‌ای معـدود از خواص و نزدیکـان توصـیه می‌نمایـد. چه اینکه رضـایت عموم مسـلمین، نارضایتی و ناخشـنودی اقلیت خواص را جبران می‌کنـد و اسـاس دولت اسـلامی را اسـتوارتر می‌سـازد. همچنین در انجـام حق، رعایت اعتـدال و میانه روی را برای زمامـدار اسـلامی توصـیه و راهنمایی می‌فرمایـد: ولیکن احب الامور الیک اوسـطها فی الحق، و اعمها فی العدل، و اجمعها لرضـی الرعیه، فان سخط العامه یجحف برضـی الخاصه، و ان سـخط الخاصه (صفحه ۱۵) یغتفر مع رضی العامه.(۱). (بهترین کارها برایت معتـدل ترین آنها باشـد، به طوری که نه حق را پایمال نماید و نه آن را فرو گذارد. همچنین کارهایی باشد که عدالت را گسترش دهد و رضایت مردم را تامین نمایـد. همانا، رضایت خواص با نارضایتی عموم مردم بی اثر ماند و ناخشـنودی خواص هیچ لطمه‌ای به رضایت عموم مردم نمی‌رسانـد.) در این رابطه ابن ابی‌الحدیـد در شرح نهـج‌البلاغه خـود چنین برداشت کرده است که «مثلاـ اگر در شـهری ده یا بیست نفر از ثروتمندان آن شـهر ملازم با زمامدار باشـند و در خدمت به او سـر برند و زمامدار با آنها دوست باشد، همانا این عده‌ی معـدود از ثروتمنـدان که از نزدیکان حاکم و شـفاعت کننـدگان نزد وی محسوب می‌شونـد نمی‌تواننـد به هنگام نارضایتی و خشـم عموم او را یاری کرده و به وی مدد رسانند. همچنین خشم و نارضایتی این ثروتمندان و خواص به هنگام رضایت و خشنودی عموم مردم از زمامـدار، نمی‌توانـد هیـچ ضـرری به حاکم و ارکان حکومتی برسانـد و دلیل آن این است که جماعت ثروتمنـد در صورت

یاری نشدن و حمایت نشدن توسط حاکم، می‌توانند با ثروت خویش به سر برند، حال آنکه، برای فقیران و تهیدستان به دلیل اینکه دارایی و ثروتی وجود ندارد تا بدان قانع و خشنود باشند به حمایت زمامدار نیازمندند. بنابراین در صورت عدم اهتمام حاکم به تهیدستان، اگر آنها بر علیه حاکم شورش نمایند همانند دریای پر تلاطم و پرخروش می گردند که هیچ کس نمی‌تواند با آن مقاومت نماید، در صورتی که خشم و نارضایتی خواص هرگز چنین پیامدی نخواهد داشت.»(۲). همچنین در ضرورت اهتمام و توجه زمامدار اسلامی به عموم مردم و رعایت حقوق اکثریت آنها امام علی (ع) می‌فرماید: (صفحه ۱۶) وانما عماد الدین، و جماع المسلمین، و العده للاعداء، العامه من الامه، فلیکن صغوک لهم، و میلک معهم!(۳). (و بدرستی که ستون دین و عامل تجمع مسلمین و پیکار گر دایمی با دشمنان عموم مردمند. پس باید تمایل و گرایش و علاقه‌ات نسبت به عموم مردم باشد.) پیرامون این موضوع، فاضل مشهدی در نظام نامه‌ی حکومت چنین مرقوم داشته است: «این عوام امت‌اند که عمود دین، و جمعیت بخش مسلمین و قوام اسلام به ایشان و تهیه‌ی جهاد با دشمنان از ایشان است چنان که خیمه بدون ستون نایستد، ملت اسلام بی وجود عوام قوام نپذیرد.»(۴). صفحه ۱۵، ۱۶. ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، بیروت، دار الهدی الوطنیه، جلد چهارم، ص ۱۲۱. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نظام نامه‌ی حکومت، محمد کاظم فاضل مشهدی، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول، ۱۳۷۳، ص ۹۷.

احتیاط در برابر خواسته‌های نا به جای نزدیکان

امام علی (ع) نزدیکان و اقربای والیان را از جمله پرتوقع‌ترین و کم صبرترین اقشار جامعه را بر می‌شمرند و لزوم رعایت احتیاط و عدم اجابت تقاضاهای ناحق آنان را به رهبری اسلامی توصیه می‌فرمایند و به نوعی طبیعت منفی و سرشت سلبی خواص و نزدیکان زمامداران را- اعم از رهبران اسلامی و یا غیر مسلمان- یادآوری می‌نمایند. و لیس احد من الرعیه اثقل علی الوالی موونه فی الرخاء، و اقل معونه له فی البلاء، و اکره للانصاف، و اسال بالالحاف، و اقل شکرا عند الاعطاء و ابطا عذرا عند المنع، و اضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصه.(۱). (و به هنگام رفاه، توقع نزدیکان و خواص زمامدار از همه‌ی مردم بیش‌تر است و هنگام سختی و گرفتاری خدمت آنان از همه کم‌تر می‌باشد. آنها دوستدار انصاف نیستند و بر درخواست خود از همه بیش‌تر اصرار می کنند. در برابر پاداش، کم شکر گذارند و به هنگام منع پاداش، دیرتر از همه عذر می‌پذیرند و (صفحه ۱۷) به هنگام پریشانی دهر، آنها از همه کم‌تر صبورند.) صفحه ۱۷. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

راندن افراد سخن چین و تفرقه جو

امام علی (ع) به زمامداران اسلامی توصیه می‌فرماید که افراد عیب‌جو و سخن‌چین را که هدفی جز ایجاد تفرقه در میان مسلمین و جدایی افکندن میان مردم و رهبری ندارند از خود برانند. در حقیقت کسانی که عیب جو می‌باشند دائما بدنبال بزرگ کردن نکات منفی مردم، رهبری و دولت اسلامی می‌باشند. آنها با کار خود، رهبر اسلامی را نسبت به مردم بدبین نموده و بذر کینه‌ی مسلمین را در دل زمامدار می کارند و بدین ترتیب، چهره‌ای تاریک و مبهم از جامعه‌ی اسلامی برای رهبری ترسیم و به وی معرفی می کنند. و لیکن ابعد رعیتک منک، و اشنوهم عندک اطلبهم لمعا ئب الناس.(۱). (و می‌بایست مردود ترین و منفور ترین افراد برای زمامدار کسانی باشند که مردم را بیشتر عیبجویی می کنند.) ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ضرورت پوشاندن بدی‌ها توسط زمامدار اسلامی

امام علی (ع) از رهبران می‌خواهند تا عیوب پنهان جامعه‌ی اسلامی و مردم را آشکار ننمایند. و به جای آن، محسنات و اخلاق نیکوی مردم را آشکار و به صورت علنی ابراز نمایند تا، بدین ترتیب اعمال نیک و سنت حسنه در میان مسلمین مشهور و مرسوم و متداول گردیده و اعمال زشت و ناهنجاری‌های جامعه متروک گردد. فان فی الناس عیوبا، الوالی احق من سترها، فلا تکشفن عما غاب عنک منها، فانما علیک تطهیر ما ظهر لک، و الله یحکم علی ما غاب عنک، فاستر العوره ما استطعت یستر الله منک ما تحب ستره من رعیتک. اطلق عن الناس عقده کل حقد، و اقطع عنک سبب کل وتر، و تغاب عن کل ما لا یصح لک، و لا تعجلن الی تصدیق ساع، فان الساعی غاش، و ان تشبه بالناصحین!(۱). (همانا همه مردم دارای عیب و نقصانند ولی زمامدار می‌بایست عیوب مردم را (صفحه ۱۸) بپوشاند. پس مبادا آنچه بر تو پنهان است را آشکار سازی. بلکه بر تو است تا عیوب پیدا را نیز بپوشانی، چه اینکه خداوند بر آنچه بر تو پنهان است حکم خواهد داد. پس تا آنجا که می‌توانی عیب پوش باش، همان طوری که خداوند هر آنچه را تو دوست نمی‌داری آشکار شود پنهان نموده است. گره‌ی هر کینه‌ای را میان مردم بگشا، و رشته‌ی هر خصومت و دشمنی را پاره کن و آنچه را که بر تو پنهان است پی جو مباش و سخنان سخن چینان و عیب جویان را فوری مپذیر، چه اینکه سخن چین، خیانت کار است، اگر چه خود را خیره خواه وانمود کند.) صفحه ۱۸. ***** (۱) همان، نامه‌ی ۵۳.

مشورت نکردن با زر اندوزان، طمع کاران و بزدلان

به اعتقاد امام علی (ع) زمامدار اسلامی نمی‌بایست در امور حکومتی با زر اندوزان مشورت نماید برای اینکه اینگونه افراد، والی را از پرداختن به امور نیک و نیکوکاری باز می‌دارند و والی را از شکست اقتصادی و کمبود بیت‌المال می‌ترسانند. همچنین مشورت با بزدلان و جماعت ترسو نیز شایسته نیست، چرا که این گونه افراد عزم راسخ والی را در حکومت داری سست می‌نمایند. جماعت طمع کار و حریص نیز با مشورت با والی، ستم بر مردم را به خاطر ارضای اطماع خود توصیه می‌کنند. و لا تدخلن فی مشورتک بخیلا یعدل بک عن الفضل و یعدک الفقر، و لا جبانا یضعفک عن الامور، و لا حریصا یزین لک الشره بالجور.(۱). (و با زر اندوز بخیل مشورت مکن چه اینکه او تو را از نیکوکاری باز می‌دارد و تو را از فقر و تنگدستی می‌ترساند. با ترسو نیز مشورت مکن که او عزم تو را در کارها سست می‌نماید. و با طمع کار و حریص نیز مشورت و رایزنی مکن که او ستمکار و جفا بر مردم را در برابرت می‌آراید.) ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

دقت در انتخاب و گزینش وزیران و کارگزاران نظام اسلامی

امام (ع) زمامدار اسلامی را توصیه می‌نماید تا در گزینش وزیران و کارگزاران خود کمال (صفحه ۱۹) دقت و احتیاط را رعایت نماید. در انجام این مهم، توصیه‌ی آن حضرت به رهبران نظام اسلامی این است که وزرا و کارگزارانی را انتخاب نمایند که هیچ سوء سابقه‌ای در یاری حمایت و همکاری با نظام جور و ستم پیشین نداشته باشند. بدین خاطر به اعتقاد امام علی (ع) بدترین کارگزاران کسانی‌اند که با حکومت ظالمانه و ستمکار گذشته همکاری داشته‌اند. ان شر وزرائک من کان للاشرار قبلک وزیرا، و من شرکهم فی الاثام فلا یکونن لک بطانه، فانهم اعوان الاثمه، و اخوان الظلمه، و انت واجد منهم خیر الخلف ممن له مثل آرائهم ونفاذهم، و لیس علیه مثل آصارهم و اوازارهم و آثامهم، ممن لم یعاون ظالما علی ظلمه، و لا اثما علی اثمه: اولئک اخف علیک موونه، و احسن لک معونه، و احنی علیک عطفا، و اقل لغیرک الفا.(۱). (بدترین وزیران تو کسانی هستند که وزیر ستمکاران بوده‌اند و آنانی که در ظلم و جور حکومت‌های جائر گذشته شریک بوده‌اند. همانا، آنها دوستان گنهکاران و برادران ستمگران می‌باشند. بنابراین تو نیز هرگز با آنان پیمان دوستی مبند. با دوری از آنها جانشینانی را خواهی یافت که در رایزنی و مشورت و

اجرای امور همانند آنها باشند و گناهان و زشتکاری‌های آنان را نداشته باشند، کسانی که ظالمی را در ستمکاریش یاری نداده باشند و گناهکاری را در گناهش حامی نباشند. اینان بر دوش زمامدار سنگینی نمی‌کنند و حمایت، مهربانی و دوستی‌شان با تو از همه بیش‌تر است.) پیرامون رعایت توصیه‌ی امام (ع) در انتخاب نکردن وزرا و کارگزارانی که با نظام جور و ستم همکاری داشته‌اند، ابن ابی‌الحدید چنین مطرح می‌کند که «امام (ع) زمامدار را برحذر می‌دارد از اینکه جماعت حامی ستمگران را دوست داشته و آنان را برگزیند، برای (صفحه ۲۰) اینکه ستمکاری و تشویق به جور و ستم به صورت عادتی ثابت در آنها باقی مانده است. پس بعید است که آنها بتوانند خود را از این عادت زشت پاک نمایند، برای اینکه حمایت از ستمکاران در آنان به صورت سرشتی غریزی درآمده است. همانا آیات و احادیثی را در قرآن و سنت می‌یابیم که در آن مسلمانان را از حمایت از ستمکاران برحذر داشته است و یاری رساندن به ظالمان را تحریم نموده است. چه اینکه هر کس یاور ستمکار باشد از جمله‌ی آنان محسوب خواهد شد. خداوند فرموده است که تو ای پیامبر نمی‌بایست جماعت گمراه و تبهکار را یاری رسانی، همچنین فرموده است جماعتی را نمی‌یابی که به خدا و روز قیامت مومن باشند و یاری رساننده‌ی دشمنان خدا و رسولش باشند». و در حدیث- مرفوع- آمده است که در روز قیامت ندا می‌دهند که کجایند حامیان ستمکاران».(۲). سپس در چگونگی رفتار با وزیران امام (ع) چنین توصیه می‌فرماید که وزرای شایسته می‌بایست کسانی باشند که سخن تلخ را به اطلاع زمامدار اسلامی برسانند. زمامدار نیز می‌بایست آنان را به گرمی پذیرفته و آنان را دوستان خاص خود قرار دهد. فاتخذ اولئک خاصه لخلواتک و حفلاتک، ثم لیکن آثرهم عندک اقولهم بمر الحق لک، و اقلهم مساعده فیما یکون منک مما کره الله لاولیائه، واقعا ذلک من هواک حیث وقع.(۳). (پس وزیران خود را در خلوت و خصوصی بپذیر و در مجلس‌هایت آنان را پذیرا باش. و شایسته‌ترین وزیران در نزدت می‌بایست کسی باشد که حق را هر چند تلخ باشد بیش‌تر به تو گوید و در اعمالی که از روی هواهای نفسانی از تو سر زند و در آنچه خداوند برای دوستانش ناشایست می‌داند کم‌تر تو را یاریگر و حامی باشد.) *****(۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ص ۱۲۴. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

تشویق نیکان و مجازات بدکاران

(صفحه ۲۱) امام علی (ع) زمامداری اسلامی را به تمیز دادن و فرق نهادن میان نیکوکاران و بدکاران جامعه راهنمایی کرده است. چرا که عدم تمیز میان نیکوکاران و بدکاران و یکسان بودن ارج و قرب و منزلت آنان نزد والی، نیکوکاران را به بدکاران تشویق نموده و بدکاران را به کارهای ناپسند، مشتاق. و لا- یکونن المحسن و المسیء عندک بمنزله سواء، فان فی ذلک تزهیدا لاهل الاحسان فی الاحسان، و تدریبا لاهل الاساءه علی الاساءه! و الزم کلا منهم ما الزم نفسه.(۱). (نیکوکار و گناهکار در نزدت یکسان نباشند. همانا که مساوات میان آن دو موجب می‌شود که نیکوکار در اعمال خود سست شود و گناهکار و بدکار در رفتارهای زشت خود استوار گردد، و بر اساس آنچه که آنها برعهده دارند و به آن عمل می‌نمایند با آنان رفتار نما.) صفحه ۲۱. *****(۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

حفظ آداب و رسوم نیک گذشتگان

به اعتقاد امام (ع)، زمامدار اسلامی می‌بایست جامعه‌شناس نیز باشد. بدین صورت که وی عادات، رسوم وسنت‌های مرسوم میان مردم را ابتدا به درستی بشناسد و سپس آنها را به درستی ارزیابی نموده و در صورت وجود نوعی احترام در میان آنها نسبت به عادات مرسومه‌ی خویش و منافات نداشتن با شعایر اسلامی، بدانها ارج نهاده و با آنها مخالفت ننماید. ملاک نیک بودن آداب و

رسوم گذشتگان، همانا ایجاد وحدت و همبستگی میان مردم می‌باشد. بنابراین، زمامدار اسلامی علاوه بر پاس نهادن به ارزش‌های دیرین گذشتگان که همبستگی مردمی را افزون می‌نماید، مکلف است تا از ایجاد سنت‌ها و بدعت‌هایی که موجب درهم شکستن وحدت و وفاق ملی می‌شود اجتناب ورزد. و لا تنقض سنه صالحه عمل بها صدور هذه الامه، و اجتمعت بها الا لفه، و صلحت علیها الرعیه. و لا تحدثن سنه تضر بشیء من ماضی تلك السنن، (صفحه ۲۲) فیکون الاجر لمن سنها، و الوزر علیك بما نقضت منها!(۱). (و آیین شایسته‌ای که فرهیختگان این امت رهرو آن بوده‌اند را نقض مکن. چه این رسوم و عادات موجب پیوستگی میان مردم و انس و همبستگی میان آنها بوده است. همچنین سنتی را پایه ریزی مکن که به آیین‌های نیک گذشتگان آسیبی رساند، چه اینکه گناه شکستن آن آیین‌ها بر تو خواهد بود و پاداش سنت‌های نیک از آن پایه ریزان آن خواهد شد.) صفحه ۲۲. ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

رایزنی و مجالست بسیار با دانشمندان و فرزانگان

یکی دیگر از توصیه‌های امام علی (ع) به زمامدار اسلامی ضرورت هم نشینی، مذاکره، مشورت و مجالست بسیار با اندیشمندان و فرهیختگان است. تا بدین صورت امور حکومتی با رایزنی با آنان، صحیح‌تر انجام گردد. همچنین استمرار نظمی که در میان مردم حاکم بوده است با هم فکری و هم سخنی با حکیمان و تبادل آرا با دانشمندان، ممکن خواهد بود. و اکثر مدارسه العلماء و منافثه الحکماء، فی تثبیت ما صلح علیه امر بلادك، و اقامه ما استقام به الناس قبلك!(۱). (و با دانشمندان، بسیار هم سخن باش و با فرزانگان و خردمندان بسیار سخن گو و مشورت نما، و گفتارت با آنها پیرامون استواری شهرها و بی نظمی باشد که مردمان پیش پیرو آن بودند.) ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اداره‌ی سپاه اسلام و تعیین فرمانده‌ای شایسته

تردیدی نیست که حفظ نظام اسلامی و تداوم بقای دولت اسلامی در گرو ایجاد سپاه و ارتشی مستحکم، مجرب، ورزیده و همیشه هوشیار و آماده است، تا از مرزهای دولت اسلامی محافظت و در برابر هجوم بیگانان چون سدی مقاوم و استوار جلوگیری نماید. وجود سپاهی نیرومند دشمنان اسلام را مایوس، امنیت داخلی را تضمین و قلوب مسلمین (صفحه ۲۳) را به سرافرازی دولت اسلامی امیدوار می‌نماید. استحکام چنین سپاه و ارتشی، منوط به گزینش فرماندهی است که علاوه بر تقوا و پاکی نفس، دارای شرایطی به شرح ذیل باشد. الف) خیرخواه نظام اسلامی ورهبری آن باشد، ب) پاکدامن و خوشنام باشد، ج) صبور و بردبار باشد، د) عذر پذیر و دیر خشم باشد، ه) دوستدار محرومین و ناتوانان باشد، و) دشمن مستکبران و زورگویان باشد، ز) در برابر سختی‌ها مصایب دلیر و استوار باشد، ح) در اداره‌ی سپاه اسلام ناتوان نباشد، ط) دارای حسن سابقه و شرافت و نجابت خانوادگی باشد، ی) دلیر و رزم آور و بخشنده و جوانمرد باشد. فول من جنودك انصحهم فی نفسك لله و لرسوله و لامامك، و انقاهم جیبا، و افضلهم حلما، ممن یبطی عن الغضب و یستریح الی العذر، و یراف بالضعفاء، و ینبو علی الاقویاء، و ممن لا یثیره العنف، و لا یقعد به الضعف! ثم الصق بذوی المروءات الاحساب، و اهل البیوتات الصالحه، و السوابق الحسنه. ثم اهل النجده و الشجاعه و السخاء و السماحه، فانهم جماع من الکرم و شعب من العرف(۱). (پس از میان سپاهیان خود فردی را- به عنوان فرمانده- برگزین که برای خدا و رسول او و امام تو از همه خیرخواه‌تر بوده و ازهمه پاك دامن‌تر و صبورتر باشد. دیر به خشم آید و در پذیرش عذر، پیش قدم باشد. بر ناتوانان رئوف و با قدرتمندان ستیزه جو باشد. کسی که شدت مصایب او را به هیجان نیاورده و (صفحه ۲۴) ناتوانی او را از پای در نیاورد. پس پی جوی آنانی که در زمره‌ی دلاورانند و دلیری و بخشندگی و فتوت از صفات آنان است، که اینها بزرگواری و حسنات را در خود

فراهم کرده‌اند.) صفحه ۲۳، ۲۴. ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اهتمام بسیار رهبری به امور سپاهیان اسلام

امام علی (ع) به زمامدار اسلامی توصیه می‌نماید که در رسیدگی به سپاهیان خود همچون پدر و مادری که در کار فرزندانشان می‌اندیشند اهتمام ورزد. کاستی‌های آنان را در حد میسور رفع و خواسته‌های آنان را در حد امکان برآورده نماید. و در این کار محاسن یکی از سپاهیان را به حساب دیگری نگذارد و کوشش و تلاش سپاهیان را به زبان آورد. چه اینکه سخن از شجاعت و رشادت به میان آوردن، شجاعان را در انجام وظیفه‌ی خود راسخ‌تر و ضعیفان و تردید دارندگان را به انجام کوشش ترغیب می‌نماید. تفقد من امورهم ما یتفقد الولدان من ولدهما، و لا یتفاقمن فی نفسک شیء قویتهم به... فافسح فی آمالهم، و واصل فی حسن الثناء علیهم، و تعدید ما ابلی ذوو البلاء منهم، فان کثره الذکر لحسن افعالهم تهز الشجاع، و تحرض الناکل ان شاء الله!(۱). (پس در رسیدگی به امور سپاهیان خود همچون اهتمام پدر و مادر درباره‌ی فرزندانشان بیندیش و هرگز از آنچه که برای تقویت بنیه‌ی ارتشیان خود انجام داده‌ای غره مشو و آن را بزرگ مشمار... پس خواسته‌ها و آرزوهای سپاهیان خود را برآورده کن و مداوم از آنان به نیکی یاد کن و کوشش و تلاش سخت لشکریان خود را که متحمل رنج و مشقت شده‌اند یادآوری نما. چه اینکه بسیار یادکردن کارهای نیک آنان، اگر مشیت الهی به آن تعلق گیرد، دلاوران را مصمم تر کند و سست عناصران مردد را به تلاش وادارد.) (صفحه ۲۵) و پیرامون بذل توجه رهبری به تشویق به جا و مناسب سپاهیان شایسته‌ی خویش و دقت در فروگذاری نکردن از ترغیب و تشویق آنها و یادآوری رشادت‌های لشکریان اسلام، امام (ع) می‌فرماید: ثم اعرف لکل امری منهم ما ابلی، و لا تضیفن بلاء امریء الی ان تعظم من بلائه ما کان صغیرا، و لا صنعه امری الی ان تستصغر من بلائه ما کان عظیما!(۲). (سپس میزان تلاش هر یک از سپاهیان خود را به حساب آور و دشواری تلاش یکی را به حساب دیگری مگذار و در تشویق و پاداش وی به قدر معقول تلاش نما و کوتاهی مکن. مبادا ارج و قرب یکی از لشکریانت سبب گردد که رنج او را بزرگ شماری و یا دون رتبگی یکی از سپاهیانت سبب شود که زحمات بسیار او را کوچک و خرد شماری.) صفحه ۲۵. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی به امر قضاوت و دادگستری

یکی از مهم‌ترین اهداف استقرار دولت اسلامی، اقامه‌ی قسط و عدل در جامعه بشری است. وحی الهی نیز یکی از اهداف عمده‌ی دین اسلام را در گسترش عدالت و ایجاد نظام عادلانه‌ی الهی میان انسان‌ها می‌داند. می‌توان ثمره‌ی نزول وحی و ایجاد ادیان آسمانی و وضع مقررات و قوانین الهی را در ایجاد عدالت در میان انسان‌ها دانست. این مهم، تدبیر و درایت هر چه بیش‌تر رهبر دولت اسلامی را می‌طلبد تا در راس نظام قضایی و دادگستری دولت خود، فردی را قرار دهد که دارای صفاتی به شرح ذیل باشد: الف) از میان مردم- در علم و فضل- برترین باشد، ب) دشواری کارها بر او سهل و آسان باشد، ج) در برابر عناد دشمنان، لجوج و سرکش نگردد، (صفحه ۲۶) د) بر خطا و لغزش استوار نباشد، ه) پس از شناختن طریق صواب، در انجام آن درنگ نکند، و) برای رسیدن به حق، غور و تفحص عمیق نماید و به اندک اماره‌ای یقین نکند، ز) در شبهات تا رسیدن به حق و رای صائب، از همه بیش‌تر درنگ و توقف نماید، ح) در ارائه‌ی براهین و ادله‌ی، از همه بیش‌تر باشد، ط) از مراجعه‌ی اصحاب دعوی، به ستوه نیاید، ی) در حق یابی، از همه صبورتر باشد، ک) در صدور رای و اجرای حکم، از همه قاطع‌تر باشد، ل) ثنای ثناگویان او را مغرور نکند، م) ستایش و تملق چاپلوسان، او را مفتون نسازد، ن) طمع کار، آزمند و حریص به حقوق دیگران نباشد. ثم اختر للحکم بین

الناس افضل رعیتک فی نفسک، ممن لا تضیق به الامور، و لا تمحکه الخصوم، و لا یتمادی فی الزله، و لا یحصر من الفیء الی الحق اذا عرفه، و لاـ تشرف نفسه علی طمع، و لاـ یکتفی بادنی فهم دون اقصاه، و اوقفهم فی الشبهات، و آخذهم بالحجج، و اقلهم تبرما بمراجعه الخصم، و اصبرهم علی تکشف الامور، و اصرمهم عند اتضاح الحکم، ممن لا یزدهیه اطراء، و لا یستمیله اغراء، و اولئک قلیل(۱). (برای قضاوت و داوری میان مردم، برترین فرد را برگزین. فردی که انجام وظیفه قضاوت بر او دشوار نباشد و دشمنی اصحاب دعوا او را به لجاجت نیندازد. به خطا نیفتد و بر لغزش پافشاری نکند و چون طریق صواب را یافت در رجوع بدان در نماند، حریص و آزمند نباشد و به اندک امارهای حکم نراند. در موارد مبهم و در شبهات، از همه بیش‌تر درنگ نموده و در ارائه‌ی (صفحه ۲۷) براهین و ادله، از همه پیش قدم‌تر باشد. مراجعه‌ی اصحاب دعوا او را کم‌تر از همه خسته نماید و در داوری خود تا روشن شدن امور، از همه صبورتر و هنگام صدور رای، از همه قاطع‌تر باشد. و می‌بایست فردی باشد که ستایش متملقین و ثناگویان، او را فریفته و مغرور نسازد. و این افراد اندکند.) همچنین پیرامون اهتمام و رسیدگی به امر قضاوت، امام (ع) به زمامدار دولت اسلامی توصیه می‌نماید که از جمله امور مهم قضات، تامین امور مالی و تمشیت امور رفاهی آنها است. چه اینکه داوری و قضاوت، آرامش فکری قضات را می‌طلبد و تامین نیازهای مالی و رفاهی آنان، آرامش و آسایش فکری را برایشان فراهم می‌سازد. همچنین به زمامدار اسلامی توصیه شده است که مقام ارشد نظام قضایی دولت خویش را بسیار تکریم و ستایش نماید تا از گزند دشمنان ایمن و به انجام وظیفه‌ی خویش شاغل باشد. ثم اکثر تعاهاد قضائه،و افسح له فی البذل ما یزیل علته، و تقل معه حاجته الی الناس. و اعطه من المنزله لدیک ما لاـ یطمع فیه غیره من خاصتک، لیامن بذلک اغتیال الرجال له عندک. فانظر فی ذلک نظرا بلیغا(۲). (پس قضاوت وی را بسیار پشتیبان باش و در تامین معیشت وی گشاده دست باش تا نیازمند به مردم نباشد، و منزلت او را آنچنان ارج نه که نزدیکانت درباره‌ی او طمع نورزند و از مکر و حیله‌ی مردمان آسوده خاطر و ایمن باشد، و در رسیدگی و اهتمام به این امر ژرف، اندیشه‌نما و شایسته بنگر.) صفحه ۲۶، ۲۷. ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

گزینش کارگزاران و عوامل اجرایی نظام

رهبری، هنگامی در اداره‌ی دولت اسلامی موفق است که عوامل اجرایی تحت فرمان وی، علاوه بر شایسته بودن، فرامین رهبری را به نحو صحیح و به موقع به اجرا درآورند. نظام اجرایی دولت اسلامی، بازوی توانمند رهبری است و نیاز به گزینش شایستگانی دارد که (صفحه ۲۸) بتوانند در امور اجرایی مهارت داشته و کاردان و متعهد باشند. وجود مهارت و تجربه و نجابت و پاک دامنی از شروط اصلی برای گزینش کارگزاران و عوامل اجرایی نظام اسلامی است. ثم انظر فی امور عمالک فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباه و اثره، فانهما جماع من شعب الجور و الخیانه. وتوخ منهم اهل التجربه و الحیاء، من اهل البیوتات الصالحه و القدم فی الاسلام المتقدمه، فانهم اکرم اخلاقا، و اصح اعراضا، و اقل فی المطامع اشرافا، و ابلغ فی عواقب الامور نظرا.(۱). (پس در امور کارگزاران خود بیندیش و پس از گزینش و آزمون، آنها را به کار گیر. و بدون مشورت و با تمایل شخصی، آنها را انتخاب مکن که این گونه عمل کردن خیانت و ستمکاری است، و کسانی را برگزین که در کار خود خبره و همچنین پاکدامن باشند. از خاندان پارسا بوده و در راه نصرت اسلام پیش گام باشند. چه اینکه آنها اخلاقشان نیکوتر و آبروشان محفوظ تر و حرص و آزشان به مراتب کم‌تر و ژرف اندیشی و عاقبت نگری آنها از همه افزون‌تر است.) صفحه ۲۸. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

اهتمام به امور عوامل اجرائی نظام

امور اجرایی دولت اسلامی، به عهده‌ی کارگزاران و عوامل دولتی است. این گونه افراد مستقیما با مردم در تماس‌اند و مردم در

امور روزمره‌ی خویش، خواه و ناخواه با آنان در ارتباطند. از سوی دیگر اموال مردم، دارایی‌های مملکت و عوارض پرداخت شده‌ی مردم در دست عوامل اجرایی است. بنابراین برای حسن انجام کار عوامل اجرایی، امام علی (ع) توصیه‌هایی را به زمامدار و رهبر دولت اسلامی ارائه فرموده است. از جمله راهنمایی‌های امام (ع)، رسیدگی به امور رفاهی- مالی- کارگزاران و عوامل اجرایی دولت اسلامی است و عدم تامین مالی آنها، عوارضی همچون دست اندازی به (صفحه ۲۹) اموال مردم، تخطی از انجام وظایف و خیانت در امانت و ارتشا و رشوه‌خواری را به دنبال دارد. بنابراین برای حسن انجام کار عوامل اجرایی، امام علی (ع) توصیه‌هایی را به زمامدار و رهبر دولت اسلامی ارائه فرموده است. ثم اسبع علیهم الارزاق، فان ذلک قوه لهم علی استصلاح انفسهم، و غنی لهم عن تناول ما تحت ایدیهم، و حجه علیهم ان خالفوا امرک اتو ثلموا امانتک.(۱). (پس به امور عوامل و کارگزاران خود بسیار اهتمام ورز. چه اینکه افزایش مقرری آنها موجب می‌شود تا در اصلاح امور خود نیرو یابند و از حیف و میل و چنگ اندازی بر اموال- دولتی- خودداری ورزند تا در صورت سرپیچی از فرامین و دستورات و خیانت در امانت حجتی بر آنان باشد.) صفحه ۲۹. *****
(۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

مراقبت و نظارت بر عوامل و کارگزاران حکومتی

امام (ع) به حاکم دولت اسلامی توصیه می‌نماید تا بر مسؤولان نهادهای حکومتی و عوامل اجرایی خود، نظارت مستمر و دائم داشته باشد. این نظارت و مراقبت بدین خاطر است که کارکنان و مجریان نظام در اجرای مسئولیت‌ها و وظایف خود احساس مسئولیت نمایند و وجدان کاری داشته باشند. حسن اجرای وظایف، تسریع در روند جوابگویی به مردم و ارباب رجوع، تامین رضایت مراجعین به دوایر دولتی از جمله اهدافی است که این مراقبت و نظارت آن را می‌طلبد. در این راستا، تشکیل نهاد بازرسی بر دوایر دولتی و نهادهای حکومتی الزامی است. همچنین این نهاد بازرسی می‌بایست استقلال لازم را در نظارت و مراقبت بر دوایر و کارکنان دولت داشته باشد. مضافاً، این نهاد می‌بایست تخلفات اداری و تخطی از انجام وظایف کلیه‌ی کارگزاران و عوامل حکومتی را در اسرع وقت به اطلاع زمامدار اسلامی برساند تا اینکه رهبر دولت اسلامی بتواند اتخاذ تصمیم نموده و مجازات لازم را نسبت به متخلفین اعمال نماید. ثم تفقد اعمالهم، و ابعث العیون من اهل الصدق و الوفاء علیهم، فان (صفحه ۳۰) تعاهدک فی السر لامورهم حدوه لهم علی استعمال الامانه، و الرفق بالرعیه. و تحفظ من الاعوان، فان احد منهم بسط یده الی خیانه اجتمعت بها علیه عندک اخبار عیونک اکتفیت بذلک شاهدا، فبسطت علیه العقوبه فی بدنه و اخذته بما اصاب من عمله، ثم نصبته بمقام المذله، و وسمته بالخیانه و قلدته عار التهمه!(۱). (پس بر اجرای وظایف کراگزارانت نظارت کن و افراد راستگو و با وفا را به عنوان جاسوس بر آنها بگمار. همانا نظارت و مراقبت پنهانی تو بر آنها، موجب می‌شود تا آنها به امانت داری و برخورد خوش با مردم وادار شوند. همچنین مراقب عوامل اجرایی خود باش و اگر یکی از آنها خیانت ورزید و جاسوسانت خیانت وی را تایید کردند گواه آنها برایت کافی باشد، و مجازات بدنی را بر او جاری ساز و آنچه که بر اثر خیانت به دست آورده است. پس گیر. سپس او را خوار و دون پایه قرار بده و او را خائن برشمار و ننگ تهمت را بر گردنش بیاویز.) صفحه ۳۰. ***** (۱) نهج‌البلاغه نامه‌ی ۵۳.

اداره‌ی امور اقتصادی و دارایی

از جمله‌ی وظایف مهم رهبر دولت اسلامی، رسیدگی به اقتصاد مملکت اسلامی است. زمامدار اسلامی می‌بایست همچنان که مردم را به پذیرش فرهنگ اسلامی و رعایت تقوا و رذایل نفسانی دعوت و نصیحت کند، جامعه‌ی اسلامی را به سوی رفاه اقتصادی، تامین هر چه بیش‌تر نیازمندی‌های مادی و از بین بردن بی عدالتی‌های اقتصادی سوق دهد. در این راستا برنامه‌ریزی‌های صحیح و

مدون اقتصادی ضروری است. امام (ع) یکی از عوامل رشد اقتصادی و اصلاح امور مردم را در سامان دهی به امر مالیات و وصول خراج از مردم می‌دانند. به اعتقاد امام (ع)، اقتصاد جامعه‌ی اسلامی بر اساس وصول مالیات‌های مردم پی ریزی می‌شود و اصلاح اقتصاد دولت اسلامی امکان پذیر نیست مگر اینکه بر (صفحه ۳۱) ساختار امور مالیاتی، نظمی سامان یافته حاکم گردد. پرهیز از اخذ بیش از حد مالیات از صاحبان کسب و پیشه، یکی از اساسی‌ترین خط مشی اجرایی برای اصلاح امور مالیاتی حکومت اسلامی است و این مهم تنها با برنامه‌ریزی زمامدار اسلامی و توصیه به کارگزاران حکومتی در اجتناب از زیاده‌روی و افراط در اخذ مالیات امکان پذیر است. و تفقد امر الخراج بما یصلح اهله فان فی صلاحه و صلاحهم صلا حا لمن سواهم، الا بهم، لان الناس کلهم عیال علی الخراج و اهله.(۱). (و در امر اخذ مالیات و عوارض چنان نظارت داشته باش که سامان دهی و اصلاح مالیات دهندگان در آن باشد. چه سامان دهی به مالیات و مالیات دهندگان، سامان دهی به سایر امور دولتی و افراد جامعه را به دنبال دارد، و امور دیگر آحاد جامعه سامان نیابد مگر بعد از نظم دهی به امور مالیات دهندگان، چه اینکه مردمان همگی- در امور اقتصادی- به مالیات و مالیات دهندگان وابسته‌اند و هزینه خوار آنانند.) صفحه ۳۱. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

صرف کردن مالیات و عوارض به آبادانی شهرها

هدف اصلی اخذ مالیات از صاحبان مشاغل پر در آمد و مالیات دهندگان، سامان دهی به امر اقتصاد جامعه و عمران و آبادانی شهرها می‌باشد. یکی از عمده‌ترین آثار ظاهری و چشمگیر خدمات یک حکومت، رسیدگی به امور شهروندان و افزایش خدمات رفاهی و تامین نیازمندی‌های عمومی مردم است. ایجاد مراکز مسکونی، راه‌سازی و ایجاد شبکه‌های ارتباطی، توسعه‌ی فضای سبز در شهرها و ایجاد تمهیداتی در زمینه‌ی تسهیل حمل و نقل شهروندان می‌تواند از مصادیق بارز آبادانی شهرها باشد. امام علی (ع)، تداوم و بقای حکومت را در گرو صرف کردن مالیات به امور یادشده می‌دانند و به زمامدار اسلامی توصیه می‌کنند که بیش از اهتمام داشتن به امر اخذ مالیات از مردم، به فکر (صفحه ۳۲) برنامه ریزی و اجرای اصلاحات عمرانی و تسهیل زندگی جامعه‌ی اسلامی باشد. چه اینکه یکی از عواقب سوء ناشی از نادیده گرفتن این مهم همانا کاهش توسعه، فقر و ویرانی و نهایتا سرنگونی حکومت اسلامی خواهد بود. مضافاً اینکه افزایش نارضایی عمومی زمینه ساز از بین رفتن پایگاه مردمی حاکم اسلامی خواهد شد. ولیکن نظرک فی عماره الارض ابلغ من نظرک فی استجلاب الخراج، لان ذلک لا یدرک الا بالعماره، و من طلب الخراج بغیر عماره اخرب البلاد و اهلک العباد، و لم یستقم امره الا قلیلا.(۱). (در امر اخذ مالیات می‌بایست رسیدگی به آبادانی قلمرو حکومت اسلامی در اولویت باشد. برای اینکه مالیات مردمی تنها از طریق صرف نمودن آن در امر خدمات عمرانی و تسهیل امور عامه تامین می‌گردد. هر زمامداری که بدون سامان دهی به آبادانی قلمرو خود، خواهان مالیات از مردم گردد همانا ویرانی شهرها و نابودی بندگان خدا را زمینه سازی کرده است و حکومتش جز اندک زمانی تداوم نیابد.) صفحه ۳۲. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

سهل گیری در اخذ مالیات از مردم

حکومت اسلامی در اخذ مالیات و عوارض از شهروندان خود می‌بایست برنامه ریزی خود را به سمتی سوق دهد که موجب فشار مالی بر صاحبان پیشه و مالیات دهندگان نگردد. تا زمانی که رسیدگی به اخذ مستقیم زکات از دامداران و کشاورزان به صورت مدون و برنامه ریزی شده توسط دولت اسلامی انجام نشده است، تنها صاحبان حرف و بازرگانان و صاحبان کسب و پیشه می‌باشند که به همراه عوامل اجرایی، کارمندان و کارگزاران دولت ناگزیرند قسمتی از درآمدهای حکومتی را تامین کنند. طبعا در این زمینه نیز می‌بایست زمامدار اسلامی با توصیه و راهنمای خود به دستگاه‌های اجرایی، تمهیداتی به وجود آورد تا بر مالیات دهندگان

سخت گیری نگردد. بـدیهی است (صـفحه ۳۳) سـهل گیری در امر اخـذ مالیـات و مراعات حال مالیات دهنـدگان علاوه بر افزایش محبوبیت حکومت اسلامی و رهبری آن، موجب تامین درآمدها دولتی توسط مشارکت مردمی خواهد شد. تخفیف و یا عفو مالیات از بعضـی از صاحبـان حرف و عوامل اجرایی و کارمنـدان دولت می‌توانـد رفاه عمومی را افزایش داده و در عوض در هنگام تورم و بحران اقتصادی، مشارکت مالی مردم را برای رفع مشکلات اقتصادی به دنبال داشته باشد. امام علی (ع) با عنایت به این نکته که در زمـان حکومت ایشـان اکثریت مسـلمین به دو پیشه‌ی کشـاورزی و دامـداری شاغـل بودنـد و بـا عنـایت به این که قـاطبه‌ی جـامعه‌ی اسـلامی درآمـد خود و معیشت خویش را از طریق این دو حرفه تـامین می‌نمودنـد به زمامـدار اسـلامی توصیه می‌کننـد که در اخذ زکات مراعات حال زکات دهندگان گردد و عذرهای آنان را زمامدار اسـلامی بپذیرد و بر آنان آسان گیرد. فان شکوا ثقلا او عله، او انقطـاع شـرب او بـاله، او احـاله ارض اغتمرهـا غرق او اجحف بهـا عطش، خففت عنهم بمـا ترجو ان یصـلح به امرهم، و لاـ یثقلن علیک شـیء خففت به المؤونه عنهم فانه ذخر یعودون به علیک فی عماره بلادک، و تزیین ولایتک، مع اسـتجلابک حسن ثنائهم، و تبجحک باستفاضه العدل فیهم، معتمدا فضل قوتهم، بما ذخرت عندهم من اجمامک لهم، و الثقه منهم بما عودتهم من عدلک علیهم و رفقک بهم، فربما حـدث من الامور ما اذا عولت فیه علیهم من بعـد احتملوه طیبه انفسـهم به.(۱). (اگر از سـنگینی مالیات و یا بروز آفات و یا خشـکسالی و کمبود باران و یا بروز سـیل و یا بی آبی شـکایت نمودند و به تو عرض حال کردند، پس بر آنان آسان گیر تا آنکه سـهل گیریت کار آنان را سامان دهد و مبادا تخفیف و سـهل گیری تو در امر اخذ مالیات بر تو سخت باشد. چه اینکه آنچه را تخفیف داده‌ای، (صـفحه ۳۴) مالیـات دهنـدگان در همیـاری و مشـارکت خود در امر آبـادانی شـهرها و زیبـا سازی قلمرو دولت اسـلامی، جبران نماینـد. مضافاً، محبوبیت خود را نزد ایشان افزوده‌ای و از عدالت و انصاف خود آنان را مسـرور ساخته‌ای و آسایش را برای آنـان فراهم و اعتمـاد خود را نزدشـان با عـدالت و مهربانی خویش بیش‌تر ساخته‌ای و چه بسا اگر رخـدادی در امر حکومت روی دهـد و رسـیدگی به آن را به این مردم واگذار نمایی، با طیب خاطر و رضایت کامل آن را بپذیرند و به انجام رسانند.) صـفحه ۳۳، ۳۴. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی به امور بازرگانان، کسبه و تجار

بخش تجاری، یکی از عمـده‌ترین ارکان اقتصادی یک نظام سیاسـی محسوب می‌شود. تدبیر و مدیریت این بخش، اهتمام و توجهی خـاص را می‌طلبـد. چون از رهگـذر معیشتی مردم، تسـهیل امور رفـاهی جـامعه و رونق دادن به اقتصـاد دولت اسـلامی امیـد داشت. بازرگانـان، صـنعتگران و صاحبـان کسب و حرف، از جمله اقشار تشـکیل دهنـده‌ی بخش تجاری یک جامعه محسوب می‌شود. امام علی (ع) در خصوص بـا چگونگی خـط مشـی و عمـل کرد حکومت بـا این اقشـار، به زمامـدار اسـلامی در مرحله‌ی نخست توصـیه می‌کننـد که رفتـار ملایـم، خوشـرفتاری و اکرام را نسـبت به آن دسـته از بازرگانانی که با تلاش خود، رفاه اقتصادی جامعه را تامین می‌نمایند اعمال نمایند. این امر موجب تامین آسودگی خاطر و آرامش آنها برای پی گیری واسـتمرار تلاش و کوشـش‌شان می‌شود و در شـکوفایی اقتصـاد جامعه‌ی اسـلامی موثر خواهـد بود. ثم اسـتوص بالتجار و ذوی الصـناعات، و اوص بهم خیرا: المقیم منهم، و المضطرب بماله، و المترفق ببدنه، فانهم مواد المنافع، و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المطارح، فی برک و بحرک، و سهلک و جبلـک، وحیث لا یلتئم الناس لمواضـعها، و لا یجترون علیها، فانهم سـلم لا تخاف بائقته، و صـلح (صـفحه ۳۵) لا تخشـی غائلته. و تفقد امورهم بحضرتک و فی حواشی بلادک.(۱). (پس بازرگانان و صاحبان صـنایع را اکرام نما و به آنان نیکی کن، اعم از اینکه شهرنشین و کسبه باشـند و یا اینکه بازرگان و مسافر بوده و با مال و یا دسترنج خود به کسب و پیشه مشغول باشند، که آنان منافع- اقتصادی- را فراهم آورند و آسایش مردم را تامین کنند. آنان اسباب معیشت را از راه‌های دور و دشوار و از خشکی و دریا و صحرا کوهسـتان و مناطق صـعب العبور تهیه می‌نمایند. آنان مردمانی‌اند آرام که از دشمنی‌شان بیمی نیست و صلح جویانی‌اند که از فتنه و

آشوب آنان باکی نمی‌باشد. پس بر آنان اهتمام ورز و اکرام کن، چه آنانی که در کنار تو به سر می‌برند و یا آنانی که در شهرهای دیگر ساکنند.) صفحه ۳۵. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

مبارزه با احتکار و گرانفروشی

نمی‌توان صلح جویی و آرامش طلبی بازرگانان، تجار و صاحبان حرف را دلیل بر آن دانست که از آنان خلافی سر نمی‌زند. بلکه به اعتقاد امام علی (ع)، بسیاری از آنان در معامله مراعات عدل و انصاف را نمی‌کنند و دست به احتکار می‌زنند و با گرانفروشی و افزون خواهی به اقتصاد جامعه و منافع مردم لطمه وارد می‌کنند. چه اینکه سودجویی و گرانفروشی، متوجه‌ی قاطبه‌ی مسلمین می‌گردد و به حقوق و منافع آنان آسیب می‌رساند. از طرفی دیگر احتکار و گرانفروشی، بیانگر ضعف زمامداران است که نمی‌توانند اقتصاد جامعه‌ی خود را سالم نگه دارند. زمامدار اسلامی موظف است برای جلوگیری از گرانفروشی و کمبود کالا و مایحتاج شهروندان خود، قاطعانه با احتکار مبارزه نماید. محتکران را مجازات نموده و چنان با آنان برخورد نماید تا دیگران جرات احتکار نیابند واقتصاد سامان یابد. و اعلم- مع ذلک- ان فی کثیر منهم ضیقا فاحشا، و شحا قبیحا، و احتکارا (صفحه ۳۶) للمنافع، و تحکما فی البیاعات، و ذلک باب مضره للعامه، و عیب علی الولاه. فامنع من الاحتکار، فان رسول‌الله- صلی الله علیه و آله و سلم- منع منه. و لیکن البیع بیعا سمحا: بموازین عدل، و اسعار لا تجحف بالفریقین من البائع و المبتاع. فمن قارف حکره بعد نهیک ایاه فنکل به، و عاقبه فی غیر اسراف!(۱). (و بدان که- با وجود طبیعت نیک آنان- بسیاری از بازرگانان دست تنگ و بخیلند و حرص و آزی زشت دارند. کالاها را احتکار می‌کنند و در خرید و فروش، منافع خود را مصرانه دنبال می‌کنند. این احتکار و سودجویی برای قاطبه‌ی مردم زیان آور است و برای زمامداران، ضعف حکومت داری است. پس، از احتکار جلوگیری کن که همانا فرستاده‌ی خدا (ص) از آن جلوگیری می‌فرمود. می‌بایست معاملات به آسانی انجام پذیرد و عدل و انصاف در آن رعایت گردد و به نرخ‌هایی انجام پذیرد که در آن نه به فروشنده زیان رسد و نه به خریدار. پس بعد از اعلان ممنوعیت احتکار، اگر فردی به احتکار دست یازید بر او سخت گیر و مجازات کن ولی در کیفر او زیاده روی مکن.) صفحه ۳۶. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

رسیدگی و اهتمام بسیار به امور محرومان جامعه

یکی از توصیه‌های موکد امام (ع) به زمامدار اسلامی، رعایت حال مستمندان و رسیدگی به وضع محرومان جامعه است. طبقه‌ی فرودست در جامعه‌ی عدالتخواه می‌بایست مورد اکرام، توجه و احترام حاکمان اسلامی باشد. تحقق «عدالت» و گسترش آن که یکی از اهداف عمده‌ی ایجاد دولت اسلامی و اجرای قوانین و مقررات اسلامی است، در گرو رفع فقر و تهی‌دستی، ایجاد و تعادل اقتصادی میان کلمه‌ی اقشار جامعه و دادن امکانات بالسویه به کلیه اقشار جامعه در جهت رشد و تعالی معنوی و مادی است. از این رو، زمامدار اسلامی، مسئولیتی بسیار مهم در برابر طبقه‌ی محروم و در حمایت از مستضعفان و (صفحه ۳۷) تهی‌دستان دارد. صم الله الله فی الطبقه السفلی من الذین لا حیله لهم، من المساکین و المحتاجین و اهل البوسی و الزمنی، فان فی هذه الطبقه قانعا و معترا.(۱). (سپس به عزت الهی و عظمت ربوبیت، طبقه‌ی فرودست و تهی دست را دریاب. آنان کسانی‌اند که راه چاره- برای تامین معاش خود- ندارند و از فقیران و نیازمندان و دردمندان می‌باشند و زمین گیرند. همانا در این طبقه‌ی فرودست، نیازمندانی یافت می‌شوند که دست نیاز به سوی- مردم- دراز می‌کنند، و محتاجانی هستند که از شرم و عفاف نیاز خود را با مردم در میان نمی‌گذارند.) صفحه ۳۷. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

ادای حقوق محرومان و مستضعفان

یکی دیگر از وظایف مهم زمامدار اسلامی، در راستای ایجاد عدالت اجتماعی در نظام اسلامی، همانا ادای حقوق طبقه‌ی محروم و تهی دست جامعه است. آن وظیفه به مجموع امتیازات اجتماعی و مجموعه‌ی حقوق اقتصادی مستضعفان جامعه‌ی اسلامی تقسیم می‌شود. از جمله حقوق اقتصادی که شرع مقدس اسلام برای این طبقه‌ی فرودست تعیین نموده است انحصار نمودن سهمی از خزانه‌ی عمومی و در آمد سرانه‌ی نظام بر آنان است. در این راستا، امام (ع) به رهبر دولت اسلامی توصیه می‌فرماید تا بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص دهد، مضافاً بخشی از فرآورده‌های غذایی تولیدی نظام را بین آنان توزیع نماید. بدیهی است اعمال چنین سیاست‌هایی، جامعه را به سوی عدالت اجتماعی سوق می‌دهد و اختلاف اقتصادی میان طبقات مختلف جامعه را به حداقل می‌رساند. در تحقق این هدف، نقش زمامدار اسلامی و سیاست‌های اقتصادی وی از اولویت خاص و اهمیت بسیاری برخوردار است. و احفظ لله ما استحفظك من حقه فیهم، و اجعل لهم قسما من بیت مالك، و قسما من غلات صوافی الاسلام فی كل بلد.(۱). (صفحه ۳۸) (پس حافظ و نگهبان حقوق محرومین که از جانب خداوند وضع شده، برای تقرب به خداوند باش و بخشی از در آمد خزانه‌ی عمومی دولت را به آنان اختصاص ده و بخشی از غله‌های تولید شده از مزارع هر شهر را برای آنان قرار ده.) همچنین در جهت حمایت از محرومان، به زمامدار اسلامی توصیه شده است تا در امر احترام به حقوق آنها و ادای حقوقشان تفاوتی میان مستضعفان قائل نگردد و همه را به یک چشم بنگرد تا مستضعفان احساس تبعیض ننمایند و حقوق آنها را به درستی از جانب دولتمرد اسلامی اداگردد. فان للاقصی منهم مثل الذی للادنی، و كل قد استرعیت حقه.(۲). (همانا حقوق محرومان از نزدیکان و اقربا با فرودستان غریب یکسان است و به درستی که وظیفه‌ی تو ادای حق همه‌ی آنهاست.) صفحه ۳۸. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدم غفلت و سهل انگاری در ادای حقوق محرومان

حرمت نهادن و ادای حقوق مستضعفان، همت عالی و طبع بلند زمامدار اسلامی را می‌طلبد و بدین منظور، امام (ع) زمامدار اسلامی را توصیه می‌کنند که سیاست‌های حکومتی و پرداختن به حکومت داری او را از رسیدگی به حال محرومان و تهی دستان جامعه باز ندارد. همچنین کمک رساندن و یاری رساندن به آنها می‌بایست توام با آمیزه‌ای از اخلاق خوش و مهربانی باشد. یاری رساندن به آنها، وظیفه‌ی دولت اسلامی است و زمامدار در راس نظام سیاسی اسلام موظف به پرداختن به امور محرومان است. فلا یشغلنك عنهم بطر، فانك لا تعذر بتضییعك التافه لاحكامك الكثیر المهم، فلا تشخص همك عنهم، و لا تصعر خدك لهم، و تفقد امور من لا یصل الیك منهم ممن تقتحمه العیون، و تحقره الرجال.(۱). (صفحه ۳۹) (پس مبادا پرداختن به امری دیگر تو را از رسیدگی به حال محرومان باز دارد. همانا ضایع کردن امری کوچک برای پرداختن به امور بزرگ تو را معذور و معفو نمی‌دارد. پس بر تهی دستان تندی مکن و به امور محرومانی بپرداز که دسترسی به تو ندارند، از کسانی که در دیدگان کوچکند و مردم آنها را تحقیر می‌کنند.) همچنین در جهت حسن مدیریت و اداره‌ی صحیح امور محرومان و رسیدگی به مشکلات تهی دستان، امام (ع) توصیه می‌فرماید که زمامدار اسلامی، فردی مطمئن و مورد اعتماد را برای رسیدگی به آنها منصوب نماید. از صفات این مسئول می‌بایست علاوه بر مطمئن بودن، تواضع و فروتنی و ترس و تقوای الهی باشد. ففرغ لاولئك ثقتك من اهل الخشیه و التواضع، فلیرفع الیك امورهم.(۲). (پس برای جماعت محروم، فردی مورد اعتماد قرار ده که فروتن و خداترس باشد، تا اینکه نیازها و تقاضاهای آنان را به تو برساند.) و نهایتا پیرامون رفتار با محرومان، توصیه‌ی امام (ع) این است که زمامدار اسلامی می‌بایست چنان به امور آنها رسیدگی کند که هیچ کوتاهی و تساهل روی ندهد و نزد خداوند متعال جای مواخذه و سوال باقی نماند. علت چنین تاکیدی در اهتمام به محرومان آن است که از میان تمامی اقشار و طبقات جامعه، نیازمندترین آنها به اجرای عدالت و انصاف محرومین و

فرودستان می‌باشند. ثم اعمل فیهم بالاعذار الی الله یوم تلقاه، فان هولاء من بین الرعیه احوج الی الانصاف من غیرهم.(۳). (سپس با آنان چنان رفتار نما تا روزی که خداوند را ملاقات نمودی جای عذرت باقی ماند و عذرت پذیرفته شود، که همانا این طبقه‌ی محروم در میان مردم به انصاف نیازمندتر و محتاج‌ترند.) (صفحه ۴۰) صفحه ۳۹، ۴۰. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

سرپرستی یتیمان و کهنسالان

از جمله وظایف رهبر نظام اسلامی، همانا ولایت و سرپرستی یتیمان، بی سرپرستان و کهنسالان می‌باشد. اهمیت رسیدگی به امور ایتام و سرپرستی آنان چندان مورد تاکید امام (ع) است که در وصیت نامه‌ی خود به فرزندانش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) یعنی در نامه‌ی ۴۷ نهج‌البلاغه به آن تاکید می‌نماید: الله الله فی الایتام، فلا تغبوا افواههم، و لا یضیعوا بحضرتکم!(۱). (به حرمت خداوند و عظمت الهی. یتیمان را در یابید و حرمت نهید. پس آنان را وامگذارید تا گرسنه بمانند و نزد خود ضایع و تباهشان مسازید.) در ادامه‌ی نامه‌ی ۵۳ نهج‌البلاغه امام (ع) ولایت ایتام و سرپرستی را از جمله‌ی وظایف زمامدار اسلامی برشمرده‌اند و ایجاد مرکزی برای نگه داری، حضانت و رشد و تربیت یتیمان را به عهده‌ی والی و سرپرست نظام اسلامی نهاده‌اند. به عبارت دیگر دو گروه از طبقه‌ی فرودست مورد عنایت و توجه بیش‌تر امام (ع) قرار گرفته‌اند و امام (ع) به زمامدار و عوامل حکومتی توجه بدانها را توصیه کرده‌اند. آنها «دو گروه یتیمان و از کار افتاده‌هایی- هستند- که توانایی تامین هزینه‌های زندگی خود را ندارند و حاضر نیستند جهت امرار معاش خود تقاضای کمک از دیگران بنمایند و دست نیاز را به سوی آنان دراز کنند».(۲). و تعهد اهل الیتم و ذوی الرقه فی السن ممن لا حیله له، و لا ینصب للمساله نفسه(۳). (سرپرستی یتیمان را بر عهده گیر و از کار افتادگان کهنسال را که وسیله‌ای برای امرار معاش نداشته و دست سوال به دیگران دراز نمی‌کنند را دریاب.) رسیدگی به محرومان، تهی دستان، طبقه‌ی فرودست و بالاخره یتیمان و بی سرپرستان، (صفحه ۴۱) یکی از دشوارترین وظایف رهبری است به طوری که امام (ع) نیز ادای حقوق این محرومان را از جمله‌ی دشوارترین مسئولیت‌های زمامدار اسلامی قلمداد می‌کنند. و ذلک علی الولاه ثقیل، و الحق کله ثقیل(۴). (و رسیدگی به امور آنها بر رهبران سنگین و دشوار است و ادای حق در همه امور دشوار است.) صفحه ۴۱. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۴۷. (۲) فرمان حکومتی پیرامون مدیریت، محمد قوچانی، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ی، ص ۲۲۰. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

استماع درخواست‌های مردم و حضور نزد آنها

اگر چه در شرع مقدس اسلام، مشروعیت ولایت و رهبری دولت اسلامی منشا الهی دارد و اگر چه رهبری نظام اسلامی در زمان غیبت امام معصوم (ع) با اذن امام و با احراز شرایط رهبری اسلامی تحقق می‌یابد، اما، بی گمان مقبولیت مردمی جایگاهی مهم در استوار کردن ارکان حاکمیت اسلامی داشته و دارد. پذیرش حکومت اسلامی و رهبری آن در میان مسلمین و اطاعت از فرامین رهبری، در گرو رضایت مردم و محبوبیت زمامدار اسلامی نزد عموم و قاطبه‌ی مسلمین است. در این راستا امام علی (ع) به زمامدار دولت اسلامی توصیه می‌نمایند که برای رسیدگی به امور روزمره‌ی مردم و استماع شکایات آنها وقتی را برای حضور در میان مردم اختصاص دهد تا با مجالست و هم نشینی با آنان بتواند تقاضاها، درخواست و نیازهای مردم را مستقیما استماع نماید و امورشان را رسیدگی و مشکلاتشان را حل کند. خوش رفتاری با مردم و مهربانی با آنها موجب افزایش مقبولیت و محبوبیت رهبر و حکومت اسلامی نزد عموم مردم خواهد شد و دولت اسلامی را استوارتر و مستحکم‌تر خواهد ساخت. و اجعل لذوی الحاجات منک قسما

تفرغ لهم فیه شخصک، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فیه لله الذی خلقک، و تقعد عنهم جندک و اعوانک من احراسک و شرطک حتی یکلمک متکلمهم غیر متتعتع، فانی سمعت رسول الله- صلی الله علیه و آله و سلم- یقول فی غیر موطن: «لن تقدس امه لا (صفحه ۴۲) یوخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع.(۱). (برای نیازمندان، وقتی خاص را مشخص کن و برای ملاقات با آنان سایر امور را رها کن و در مجلس عمومی در حضورشان باش و در برابر پروردگارت متواضع و فروتن باش و سپاهیان خود را و پاسدارانت را از آنان دور ساز تا اینکه سخنگوی آنان با تو بدون هیچ مشکلی سخن گوید. چه اینکه از فرستاده‌ی خدا (ع) چنین شنیدم که بارها می‌فرمود «هرگز امتی که در آن بدون هیچ واهمه‌ای، مردم نتوانند حق ناتوان را از توانا بگیرند منزه و پاک نمی‌گردد.») سپس درباره‌ی رفتار با مردم، امام (ع) زمامدار اسلامی را سفارش می‌کنند که با آنها با خوش رویی رفتار کرده و به شکل صحیح معاشرت کند. چه اینکه نیازمندان و عدالت طلبان، معمولا ـ با توجه به رفتار و منش رهبران خود با آنان برخورد می‌نمایند و اگر درشتی و تندی زمامدار را ملاحظه نمایند جرات مطرح کردن عریضه‌ها و درخواست‌های خود را نخواهند داشت. ملاحظه‌ی حال مردم، رسیدگی به مشکلات آنها و مجالست با عموم مسلمین تنها به منظور اجابت تقاضاهای آنان نیست بلکه موجب درک و آگاهی مشکلات مردم از سوی رهبری می‌شود. بدیهی است در صورت امکان پذیر نبودن اجابت درخواست‌های نیازمندان، عذر خواهی و مطرح کردن مشکلات دولت اسلامی می‌تواند تسکینی بر آلام مردم، باشد و مردم رهبر خود را از آن خود قلمداد نموده و دلسوز جامعه‌ی اسلامی بدانند. ثم احتمل الخرق منهم و العی، و نح الضیق و الانف یبسط الله علیک بذلک اکناف رحمته، و یوجب لک ثواب طاعته. و اعط ما اعطیت هنیئا، و امنع فی اجمال و اعذارا!(۲). (پس تندی و دشت سخن گفتن آنان را تحمل کن، و بر آنان تکبر مکن و غضبناک و تندخو مباش تا خداوند با رافت خود بر مردمان رحمتش را بر تو (صفحه ۴۳) بگشاید و پاداش اطاعت از خود را به تو بدهد. با طیب خاطر بدانان بخشش نما و با خوش رویی و عذر خواهی آنچه را برایت مقدر نیست از آنان باز دار.) همچنین در خصوص حضور زمامدار در میان مردم و اطلاع از امور اجتماعی نظام و اثرات منفی ناشی از عدم حضور رهبر در میان مسلمین و غیبت دراز مدت وی در محافل و مجالس عمومی، امام علی (ع) به زمامدار دولت اسلامی هشدار می‌دهد که خود را از مردم پنهان ننماید. چه اینکه عدم حضور رهبر در محافل عمومی اجتناب از خیرخواهی و اندرز گویی مسلمین، موجب آن خواهد شد که مردم صلاح فساد امور را نتوانند از هم تشخیص دهند. همچنین اولویت دادن به امور سیاسی- اجتماعی در گرو جهت دهی و راهنمایی رهبری است و الا چه بسا امور روزمره‌ی بی اهمیت که به خاطر اهمال و سستی زمامدار در راهنمایی مردم، به صورت مهمی جلوه خواهد نمود و بالعکس، امور مهمی سیاسی نظام، به شکلی بی بها و کم اهمیت برای آنان جلوه گر می‌گردد. مضافاً، امور بر رهبر اسلامی نیز مشتبه می‌گردد. و اما بعد، فلا تطولن احتجابک عن رعیتک، فان احتجاب الولاه عن الرعیه شعبه من الضیق، و قله علم بالامور، و الاحتجاب منهم یقطع عنهم علم ما احتجبوا دونه، فیصغر عندهم الکبیر، و یعظم الصغیر، یقبح الحسن، و یحسن القبیح، و یشاب الحق بالباطل(۳). (و اما دیگر آنکه خود را از مردم به مدت طولانی پنهان ننمایی. چرا که دور شدن زمامداران از مردم، نشانه‌ای از کج خلقی و کم اطلاعی حاکم از امور- حکومت- است و دور شدن از مردم موجب بی اطلاعی رهبران از اموری است که بر آنان پوشیده است. پس کار مهم نزد آنان کم اهمیت می‌گردد و امور جزئی نزدشان مهم می‌گردد و کار نیک زشت شود و بدی و کژی خوب جلوه‌گر می‌شود و حق و باطل درهم آمیخته گردد.) (صفحه ۴۴) مضافاً، زمامدار اسلامی می‌بایست در زمانی که برنامه‌ریزی‌های سیاسی و تدبیرهای حکومتی به اهداف خود دست نمی‌یابد و در هنگامی که لغزش و یا خطایی از سوی دستگاه حاکم و یا کاگزاران و عوامل حکومتی سر می‌زند از مردم عذر خواهی، و آن لغزش‌ها را با پوزش خواهی جبران نماید. چه اینکه مردم بااطلاع از کاستی‌های موجود در نظام سیاسی و عذر زمامدار اسلامی در بروز این کاستی‌ها تلاش خواهند کرد تا کمبودها را تحمل نمایند و همچنین حکومت را از آن خود بدانند و با جان و دل زمامدار اسلامی را یاری کنند. و ان ظنت الرعیه بک حیفا فاصحر لهم بعذرک، و اعدل عنک ظنونهم باصحارک، فان فی ذلک ریاضه

منک لنفسک، و رفقا برعیتک و اعذار تبلغ به حاجتک من تقویمهم علی الحق!(۴). (و اگر مردم بر تو گمان ستمکاری و ظلم بردند بـا آن پوزش و عـذر خود را در میـان نه، و بـا پوزش خواهی خود گمـان آنـان را به خود نیک دار، پس همانا با این کار خود نفس خود را رام می‌نمـایی و مهربـانی خود را به مردم نشان می‌دهی و با عـذرخواهی خود مردم را به راه راست راهنمایی کرده و مقصود خود را به انجـام می‌رسانی.) صـفحه ۴۲، ۴۳، ۴۴. *****(۱) نهـج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۲) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۳) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳. (۴) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

پرهیز از ظلم و ستم و اجحاف بر مردم

یکی از عوامـل اصـلی در ضـعیف شـدن ارکـان یـک حـاکمیت سیاسـی سـتمگری رهـبران و اجحـاف بر مردم و نادیـده گرفتن خواست‌هـای عادلانه‌ی عموم مردم می‌باشـد. تاریـخ بیانگر این واقعیت است که سـرنگونی تمام تمـدن‌ها، نظام‌های سیاسـی و ملل و اقوام ریشه در ظلم و سـتم و خونریزی رهبران و سردمداران حکومتی داشته است. امام (ع) بر این نکته‌ی مهم تاکید فرموده و اهمیت پرهیز و اجتناب از سـتمگری بر مردم و قتل بندگان خدا را یادآوری می‌نماید. در نظام مورد قبول مردم، دستگاه حاکم، حاکمیت بر قلوب دارد. (صفحه ۴۵) رهبریت و تمـامی کـارگزاران و عوامل حکومتی محبوبنـد. سـرکوب بی معنی است. نظام مقبولیت عمومی دارد و نیـازی به فشـار و سـرکوب برای مطیع کردن مردم و به اطاعت در آوردن آنها نیست و این دقیقا همان مطلب مهمی است که امام علی (ع) بر آن تکیه دارنـد و رعایت آن را به زمامـدار دولت اسـلامی توصـیه و سـفارش می‌نماینـد. البته می‌بایست خاطر نشان ساخت که سـرکوب معاندین نظام اسلامی و دشمنان قسم خورده‌ی مسلمین و یاغیان و اشرار و صیانت از کانون اجتماعی مسلمین با توصـیه‌ی یـاد شـده، متفـاوت است. از این رو امـام (ع) اجتنـاب از سـتمگری بر عامه‌ی مردم را توصـیه فرموده‌انـد. ایاک و الـدماء و سفکها بغیر حلها، فانه لیس شـیء ادعی لنقمه، و لا اعظم لتبعه و لا احری بزوال نعمه و انقطاع مده من سـفک الدماء بغیر حقها. و الله سبحانه مبتـدی بالحکم بین العباد فیما تسافکوا من الدماء یوم القیامه، فلا تقوین سـلطانک بسـفک دم حرام، فان ذلک مما یضـعفه و یوهنه، بل یزیله و ینقله. و لا عـذر لک عنـد الله و لا عندی فی قتل العمد، لان فیه قود البدن. و ان ابتلیت بخطا و افرط علیک سوطک او سـیفک او یـدک بـالعقوبه، فـان فی الـوکزه فمـا فوقهـا مقتله، فلاـ تطمحن بـک نهـوه سـلطانک عن ان تـودی الی اولیـاء المقتول حقهم.(۱). (از خونریزی نـاروا بپرهیز که همانا هیـچ چیزی هماننـد خونریزی بی دلیل و ناحق انسان را به مکافات نرسانـد و عواقب، آن را هر چیز بزرگ‌تر است. بـا آن نعمت‌هـای الهی از بین می‌رود و ایـام عمر حکومت کوتاه می‌گردد، و خداونـد سـبحان در روز قیـامت داوری خـود را در میـان بنـدگان خود بـا سوال از خونریزی‌هـایی که انجـام داده‌انـد آغـاز می‌کنـد. پس بـا خونریزی نـاحق، حکومت خود را استحکام مبخش، چرا که کشتار ناروا حکومت را ضـعیف و موهن می‌کند، بلکه را سـرنگون و حکومتی دیگر را جایگزین آن می‌کند. (صفحه ۴۶) پس در قتل عمـد هیـچ عـذری نزد خداوند و همچنین نزد من برایت باقی نمی‌ماند. چرا که کیفر ارتکاب آن قصاص است. پس اگر اشـتباه کردی و تازیانه‌ات و یا شمشـیرت و یا دسـتت در مجازات مجرمین بیش از- قانون الهی- در مجـازات افراط نمود- چه همانـا در ضـربه وارد کردن با مشت و یا بالاتر به دیگران، احتمال قتل وجود دارد- و کسـی را کشتی، پس مبادا قدرت حکومتت تو را مغرور کند و حقوق صاحبان کشـته شدگان و اولیای دم را ادا نکنی.) صـفحه ۴۵، ۴۶. *****(۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

عدم استفاده خصوصی از بیت‌المال مسلمین

یکی دیگر از عوامـل مهمی که مـوجب ایجـاد و افزایش نارضـایی عمومی میـان مردم می‌گردد اسـتفاده‌ی خصوصـی سـردمداران و

دولتمردان از سرمایه‌های ملی مردم است. تاریخ بیانگر این نکته است که اکثر شورش‌ها و انقلاب‌های مردمی، ریشه در فقر و فشارهای اقتصادی و عدم اجرای عدالت اقتصادی- اجتماعی توسط زمامداران دارد، به گونه‌ای که حکام بی‌توجه به وضعیت اقتصادی مردم از سرمایه‌های آنان استفاده و بهره‌ی شخصی برده‌اند و بدون اهتمام به نیازهای مردم سعی در غارت و چپاول اموال عمومی داشتند. عدم توجه به عدالت اقتصادی، فاصله‌ی میان طبقات فقیر و غنی را روز به روز بیش‌تر نموده و زمینه را برای ایجاد آشوب و شورش از سوی مردمان تهیدست فراهم کرده است. بدین خاطر توصیه‌ی امام علی (ع) به زمامدار اسلامی در اجتناب از استفاده‌ی خصوصی از بیت المال مسلمین و اموال عمومی مردم است. چرا که رهبر مسلمین می‌بایست علاوه بر رعایت حقوق مردم، از بعد اقتصادی در وضعیتی باشد که با فرو دست‌ترین و فقیرترین بندگان خدا که در قلمرو حکومت وی به سر می‌برند برابر و مساوی باشد تا مردم، خصوصا طبقه‌ی فرودست جامعه، رهبر را از آن خود قلمداد کنند و احساس تبعیض و نابرابری ننمایند و این روش دقیقا خط مشی انبیا و اوصیا و امامان و پیشوایان صالح بوده است. (صفحه ۴۷) و ایاک و الاستئثار بما الناس فیه اسوه، و التغابی عما تعنی به مما قد وضح للعیون، فانه ماخوذ منک لغیرک. و عما قلیل تنکشف عنک اغطیه الامور، و ینتصف منک للمظلوم(۱). (و بپرهیز از بهره بدن از چیزی که متعلق به عموم مردم است. همچنین از غفلت و سهل‌انگاری در اموری که در برابر انظار عمومی مشهود است پرهیز نما. چه حقی را که از دیگران گرفته باشی از تو خواهند گرفت و به زودی پرده‌ی امور از برابر دیدگانت برمی‌دارند و حق ستمدیده را از تو گرفته و به وی خواهند داد.) صفحه ۴۷. ***** (۱) نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

۷- زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: زندگانی امام زین‌العابدین علی‌بن الحسین علیهماالسلام به ضمیمه رساله حقوقی و کلمات قصار آن حضرت اثر محسن امین حسینی‌عاملی ۱۸۶۵ - ۱۹۵۲م، ترجمه و تالیف حسین وجدانی مشخصات نشر: تهران: امیر کبیر ۱۳۵۳. مشخصات ظاهری: ۱۱۹ص. شابک: ۹۶۴-۰۰-۱۳۴۰-۱؛ ۱۴۰۰ ریال (چاپ سوم) یادداشت: کتاب حاضر بخش چهارم از جلد چهارم کتاب "اعیان الشیعه "است. یادداشت: چاپ سوم: ۱۳۷۴. یادداشت: کتاب نامه به صورت زیرنویس عنوان دیگر: رساله الحقوق موضوع: علی بن حسین (ع)، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ق -- .سرگذشت نامه موضوع: احادیث اخلاقی شناسه افزوده: وجدانی حسین مترجم شناسه افزوده: امین محسن ۱۹۵۲ - ۱۸۶۵. اعیان الشیعه برگزیده شناسه افزوده: علی‌بن حسین (ع)، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ق. .رساله حقوق رده بندی کنگره: BP۴۳/الف۸ز۹۱۳۵۳ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی: م۵۴-۶۱

مقدمه مترجم

بسم الله الرحمن الرحیم بررسی و دقت در زندگانی بزرگان اسلامی از نظر تاریخی و مذهبی و اجتماعی دارای فواید بسیاری است که در تقویت نیروی ایمان، که خود باعث اطمینان و آرامش قلبی است اثر بسزایی خواهد داشت. از مطالعه در اطراف رجال دینی بخصوص پیشوایان، از اهل بیت پیامبر بزرگ اسلام (ص) - که هر یک خود از قهرمانان تاریخ و نمونه‌ی بارزی از فضیلت و اخلاق بوده‌اند - درسی عظیم گرفته می‌شود. ما می‌بینیم که وقتی افراد معمولی در زندگی حقیقی خود دستخوش هوی و هوس می‌شوند و در راه اجرای مقاصد شوم خود به هر گونه ظلم و بیدادگری دست می‌زنند، چگونه به فساد و سقوط و بدبختی هایی که فاقد جنبه‌ی عظمت و جلال است سوق داده می‌شوند. از طرفی مردان خدا که در راه حق و حقیقت و عشق به انسانیت در سایه‌ی ایمان به خداوند گام برمی‌دارند به شکوه و عظمت واقعی دست یافته و نام آنان همچنان جاوید خواهد ماند، چنان که در واقعه‌ی کربلا - از

یک طرف تیرگی و ننگ حقارت دغل بازان و وظیفه خواران و لقمه ربایان لشکر یزید را مجسم می‌بینیم، و از طرفی شکوه ایمان مردان خدا و عظمت انسانیت را مشاهده می کنیم... یکی از این قهرمانان انسانیت و شجاعت و فضیلت و اخلاق که نامش همچنان پایدار خواهد بود، سرور آزادگان حسین بن علی علیه‌السلام است. حسین بن علی (ع) و اصحابش حتی در مرگ خود زنده بودند، و یزید و اتباعش حتی در زندگی خود مرده بودند.) امام علی بن الحسین (ع) امام چهارم شیعیان جهان یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود، که پدر بزرگوارش امام حسین (ع) [صفحه ۶] و جد گرامیش رسول الله (ص) پیامبر بزرگ اسلام است. چنان که تاریخ نشان می‌دهد آیین پاک محمد (ص) که بر پایه‌ی عدل و داد و آزادی استوار گردیده از همان آغاز انتشار خود با استقبال ایرانیان که خود آماده‌ی پذیرفتن حکومت عدل و داد و انسانیت بودند، مواجه گردید، از طرفی به مناسبت همسر گرانقدر امام حسین (ع) شهربانو دختر یزدگرد، پادشاه ایران، ایرانیان بیشتر به پیامبر گرامی اسلام نزدیک گردیده و به دین محمد (ص) گرایش پیدا کردند و به صف مسلمانان پیوستند، و این خود ریشه‌ی پیوند خاندان علی (ع) را با ایرانیان نشان می‌دهد. امام سجاد زین‌العابدین علیه‌السلام پیشوای چهارم شیعه یکی از شخصیت‌های درخشان عالم اسلامی است که در علم و دانش و تقوی و فضیلت سرآمد اقران بود، و در سایه‌ی ایمان و تقرب به خداوند به تعالی روحی نایل آمد و تاریخ نام وی را جاوید و سرمدی در صفحات خود ثبت کرده است، چنان که در صفحات این کتاب آورده شده است: - شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می‌شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می گرفتند. عبدالملک بن مروان می گوید: «به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد» [۱]. در جای دیگر مسرف بن عقبه نیز گوید: «همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد» [۲]. و یا به هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچ کس به هشام بن عبدالملک با تمام قدرت و نفوذی که داشت، و با وجود آن عده از رجال اهل شام که به گردش حلقه زده بودند - و به ملک و سلطنت او کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید و با تمام کوشش و تلاشی که خود و یارانش به عمل آورد، نتوانست خود را به حجرالاسود برساند. امام علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزکاری و علم و دانش، قوای دیگری در اختیار نداشت و هیچگونه خدم و حشمی با وی نبود، همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد، همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. [۳]. اما کتاب حاضر: پس از آن که به توفیق الهی کتاب زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام [۴] اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل را به فارسی ترجمه کردم، در نظر داشتم که به تهیه‌ی کتابی جامع - که زوایای زندگانی و سیره‌ی امام سجاد (ع) را نشان دهد. بپردازم، اما خوشبختانه در ضمن مطالعه‌ی یکی از مجلدات کتاب اعیان [صفحه ۷] الشیعه - اثر علامه‌ی کبیر سید محسن امین حسینی عاملی - دریافتم که قسمت اعظم مطالبی را که در شرح زندگانی امام سجاد (ع) در نظر آورده بودم به احسن وجه پرورده و در دسترس من قرار دارد. و چون کتاب مزبور که جلد چهارم اعیان الشیعه محسوب می‌شود به طور خلاصه به ذکر مطالب پرداخته بود، نگارنده جهت تکمیل آن با مطالعه‌ی اسناد و مدارک تاریخی و اسلامی، قسمت‌های دیگری نیز بدان افزودم. و دعاهای صحیفه‌ی سجادیه چون مکرر به فارسی ترجمه شده و انتشار یافته است، از این رو از آوردن آن‌ها در این کتاب، خودداری گردید. علامه سید محسن امین که با افکار متین و نوشته‌های مستدل خود در معرفی شیعه‌ی امامیه نقش عمده‌ای را ایفاء کرده است و آثار جالب و بی‌نظیری از خود بر جای گذاشته که از میان آن‌ها کتاب اعیان الشیعهٔ است. جلد اول، مشتمل بر مطالبی است که به طور کلی از حقیقت شیعه و تشیع بحث می کند. جلد دوم، حاوی سیره و سرگذشت پیامبر اسلام (ص)، جلد سوم، سرگذشت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع)، جلد چهارم در شرح زندگانی سایر ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و از جلد پنجم که به ترتیب حروف الفباء تنظیم یافته به ترجمه و شرح حال رجال شیعه پرداخته و تعداد آن‌ها به ۵۶ جلد می‌رسد. وی، درس‌های مختلف و متنوعی را در پیرامون مکتب شیعه و حقیقت تشیع بیان می‌دارد. هر چند بسیاری از محققان کوشیده‌اند کتب و آثار پر ارزشی در احوال رجال مذهبی و تاریخی از خود برجای

گذارند و چهره‌ی واقعی این مردان و حوادث زندگی آنها را نشان بدهند، اما کتاب حاضر که از میان اسناد و مدارک مستند تهیه گردیده جزئیات زندگی امام سجاد (ع) و مناقب و فضایل آن حضرت را به خوبی نشان می‌دهد، و از این جهت که امام زین‌العابدین (ع) وسیله‌ی ارتباط بین عرب و عجم گردیده است، امید است خدای تعالی توفیق عنایت فرماید که فرزندان این سرزمین از نتایج تربیتی و اخلاقی و اجتماعی و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت برخوردار گردند، و الله ولی التوفیق تهران - حسین وجدانی مرداد ماه ۱۳۵۲ [صفحه ۹]

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحیم سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است، و درود و رحمت بر سیدنا محمد و عترت طاهرین و اصحاب برگزیده‌اش باد، خداوند تابعین [۵] و تابعین تابعین [۶] و علما و صلحا را تا روز رستاخیز مشمول عنایت و خوشنودی خود قرار دهد. اما بعد، بنده‌ی نیازمند به عفو و بخشایش پروردگار بی‌نیاز محسن فرزند مرحوم سید عبدالکریم امین حسینی عاملی که امید است مورد لطف و تفضل الهی قرار گیرد چنین گوید: کتاب حاضر که بخش چهارم از کتاب (اعیان الشیعه) محسوب می‌شود در سیره و حالات ائمه‌ی اطهار (صلوات الله علیهم) تدوین گردیده و از درگاه خدای تعالی می‌خواهیم که در این امر ما را یاری و توفیق عنایت فرماید. [صفحه ۱۲]

زین‌العابدین علی بن الحسین ابن علی بن ابیطالب چهارمین امام، از اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام

تولد و وفات و مدت عمر و مدفن آن حضرت

امام زین‌العابدین علی بن الحسین علیهماالسلام که بی‌شک یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت به شمار می‌رود مانند بیشتر آباء و اجدادش در مدینه می‌زیسته است و در روز جمعه نهم یا پنجشنبه پنجم و یا یکشنبه هفتم شعبان و یا پانزدهم جمادی الثانیه و یا جمادی الاولی سال ۳۸ یا ۳۷ یا ۳۶ هجری در شهر مدینه قدم به عرصه‌ی وجود نهاد، و پنجاه و هفت سال بعد به اختلاف روایات یعنی در روز شنبه ۱۲، ۱۸، ۱۹، ۲۲ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ و یا ۹۴ هجری در همان شهر چشم از جهان فرو بست. همان طور که در تاریخ تولد آن حضرت روایات مختلفی ذکر گردیده در تاریخ وفات آن حضرت نیز روایات متعددی آمده است. [۷]. سن آن حضرت را برخی ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸ و یا پنجاه و نه سال و چند ماه و چند روز بنا به اقوال و روایات مختلف ذکر کرده‌اند، با جد بزرگوارش امیرالمؤمنین (ع) دو سال یا بیشتر و با عموی ارجمندش امام حسن (ع) دوازده و یا ده سال معاصر بوده و با پدر عزیزش امام حسین (ع) بیست و سه و یا بیست و چهار [صفحه ۱۳] سال زندگی کرده و پس از وفات عمش امام حسن مدت ده سال با پدرش می‌زیسته است، و زندگانی او را پس از شهادت پدرش که مدت امامتش نیز محسوب می‌شود ۳۴ یا ۳۳ و یا ۳۵ سال ذکر کرده‌اند، و این مدت نیز بقیه‌ی مدتی است که سلطنت یزید بن معاویه و معاویهٔ بن یزید و مروان بن حکم و عبدالملک بن مروان ادامه داشته است. وفات آن حضرت در عصر سلطنت ولید بن عبدالملک روی داده و در آرامگاه بقیع با عم بزرگوارش امام حسن بن علی (ع) در بقعه‌ای که قبر عباس بن عبدالمطلب علیهم‌السلام نیز در آن مدفون است به خاک سپرده شده است. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۳۸ می‌نویسد: والامام بعد الحسین بن علی علیه‌السلام ابنه ابومحمد علی بن الحسین زین‌العابدین علیهماالسلام و کان یکنی ایضا أباالحسن،... و کانت امامته أربعا و ثلاثین سنهٔ، و دفن بالبقیع مع عمه الحسن بن علی (ع) و ثبت له الامامهٔ بوجوه: ۱- احدها: انه کان أفضل خلق الله تعالی بعد ابیه علما و عملا، و الامامهٔ لافضل دون المفضول بدلایل العقول. ۲- و منها: انه کان أولی بابیه الحسین علیه‌السلام وأحق بمقامه من بعده للفضل و النسب، و الا ولی بالامام الماضی أحق بمقامه من غیره بدلالهٔ آیهٔ ذوی

الارحام، و قصة زکریا علیه‌السلام. ۳- و منها: وجوب الامامة عقلا- فی کل زمان، و فساد دعوی کل مدع للامامة فی ایام علی بن الحسین علیهماالسلام أو مدعا له، سواه، فثبتت فیه لاستحالة خلو الزمان من الامام. ۴- و منها: ثبوت الامامة ایضا فی العترة خاصة، بالنظر و الخبر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم و فساد قول من ادعاها لمحمد بن الحنفیة رضی الله عنه بتعریه من النص علیه بها، فثبت انها فی علی بن الحسین علیهماالسلام لا- مدعا له الامامة من العترة سوی محمد، و خروجه عنها بما ذکرناه. ۵- و منها: نص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالامامة علیه، فیما روی من حدیث اللوح الذی رواه جابر عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم، و رواه محمد بن علی الباقر علیهماالسلام عن ابیه عن جده عن فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، و نص جده امیرالمؤمنین علیه‌السلام فی حیاة ابیه الحسین علیه‌السلام بما ضمن ذالك من الاخبار، و وصیة ابیه الحسین علیه‌السلام الیه و ایداعه ام السلمة ما قبضه علی من بعده، و قد کان جعل التماسه من ام سلمة علامة علی امامة الطالب له من الانام، و هذا باب یعرفه من تصفح الاخبار... [صفحه ۱۴] ترجمه: امام پس از حسین بن علی علیهماالسلام، فرزندش ابومحمد علی بن الحسین زین‌العابدین علیهماالسلام، و کنیه‌ی دیگرش اباالحسن بوده است... امامت آن حضرت سی و چهار سال بود، و در بقیع کنار قبر عمویش حسن بن علی (ع) دفن گردید، و امامت برای آن حضرت به راههایی ثابت شد: ۱- اول این که آن حضرت پس از پدر بزرگوارش در علم و عمل برترین مردمان بود. و امامت برای چنین کسی است که از همه افضل و برتر باشد. گواه بر این سخن خردهای مردم خردمند است. ۲- دوم این که آن حضرت به پدرش حسین (ع) از لحاظ مقام از همه نزدیك‌تر بود و از جهت فضیلت و نژاد به جانشینی او از دیگران سزاوارتر. و کسی که به امام پیشین نزدیکتر باشد به جانشینی او نیز از دیگران سزاوارتر است؛ و گواه آن آیه‌ی ذوی الارحام است به این معنی که خدای تعالی فرمود: «و الوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله... (و خویشاوندان برخی از ایشان سزاوارترند به برخی در کتاب خدا...) سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۷۵» و دیگر داستان حضرت زکریا (ع) است که گفت: «و انی خفت الموالی من ورائی و کانت امرأتی عاقرا فهب لی من لدنك ولیا یرثنی و یرث من آل یعقوب... (و البته من می‌ترسم از اولیای ارث خود که بعد از من هستند از عموها و پسر عموها که مال مرا در غیر رضای تو خرج کنند از پس من و زن من نازا است پس ببخش و عطا فرما برای من از جانب خود فرزندی... که میراث گیرد مرا و آل یعقوب را...) سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۵» ۳- سوم در هر زمان به دلیل عقل واجب است امام و پیشوایی وجود داشته باشد. و چون ادعای هر کس که در زمان علی بن الحسین (ع) مدعی امامت بود یا هر کس که دیگران ادعای امامت او را می‌کردند جز آن حضرت، فاسد است، در نتیجه امامت او ثابت گردد. زیرا که محال است هر زمانی از امام و راهنمای دینی خالی باشد. ۴- چهارم این که به دلیل عقل، امامت تنها اختصاص به عترت پیغمبر (ص) داشته، و به دلیل خبری است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیده است، و گفتار آن کس که امامت را درباره‌ی محمد بن حنفیه ادعا کند فاسد است. زیرا نصی درباره‌ی امامت او نرسیده. پس ثابت گردد که علی بن الحسین (ع) امام بوده. زیرا کسی جز درباره‌ی محمد بن حنفیه ادعای امامت برای دیگری نکرده، و او نیز به آنچه بیان کردیم از این منصب بیرون است. ۵- پنجم تصریحی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت به امامت آن حضرت رسیده در حدیثی که معروف به حدیث لوح است. حدیث مزبور را جابر از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده. و نیز امام باقر (ع) از پدرش و او از جدش از حضرت فاطمه دختر رسول خدا (ص) آن را حدیث کرده. در اینجا مترجم کتاب ارشاد اضافه کرده می‌نویسد: «حدیث لوح را ثقة الاسلام کلینی (ره) در کافی، و صدوق در عیون اخبار [صفحه ۱۵] الرضا و شیخ در کتاب غیبت، و طبرسی در احتجاج، و نیز طبرسی در اعلام الوری و ابن شهرآشوب در مناقب و دیگر محدثین رضوان الله علیهم روایت کرده‌اند، و هر که از متن و ترجمه‌ی آن بخواهد استفاده کند به جلد دوم اثبات الهداة صفحه‌ی ۲۸۵ - ۲۸۹ مراجعه کند» و دیگر تصریحی است که جدش امیرالمؤمنین علیه‌السلام در زمان زنده بودن پدرش حسین (ع) درباره‌ی امامت او فرمود و اخباری در این باره رسیده، و هم چنین (نشانه‌ی دیگر بر امامت آن حضرت) وصیت پدرش حسین (ع) به آن حضرت و آنچه حسین (ع) نزد ام‌سلمه به امانت گذارد و طلبیدن آن را از ام سلمة

برای آن کس که پس از او بیاید نشانه‌ی امامت او قرار داد... چنان که شیخ در کتاب غیبت روایت کرده جریان آن به این ترتیب بود که چون امام حسین (ع) به سوی عراق متوجه شد وصیت و کتاب‌ها و چیزهای دیگری که نزد آن جناب بود به ام‌سلمه سپرد و به وی فرمود: «هرگاه بزرگترین فرزندم نزد تو آمد و این امانات را بخواست به وی بسپار، و بدان که او امام پس از من است.» و نقل کند که چون امام حسین (ع) شهید شد علی بن الحسین علیهماالسلام به نزد ام‌سلمه آمد و آنها را از او خواست و ام‌سلمه هر چه امام حسین (ع) به او سپرده بود تسلیم آن جناب کرد. و در روایات دیگر نیز آمده است که امام حسین (ع) این کار را نسبت به دخترش فاطمه انجام داد و امانت‌ها را به او سپرد و این خود بابی است که هر که اخبار را زیر و رو کرده باشد آن را به خوبی می‌داند، (چون برای اثبات مقصود همین مقدار کافی بود از ذکر همه‌ی روایات در این کتاب خودداری نمودیم.)

احتجاج امام زین‌العابدین با محمد بن حنفیه

یتحدث اصحاب ابی جعفر الباقر (ع) ان محمد بن الحنفیه اجتمع بمکه مع علی بن الحسین و قال له انک قد علمت ان رسول الله (ص) اوصی بالامامهٔ من بعده الی امیرالمؤمنین ثم الی الحسن ثم الی الحسین (ع) و قد قتل ابوک و لم یوص و انا عمک و صنوابیک و لولادتی من علی (ع) و تقدمی فی السن اکون احق بالامامهٔ فلا تنازعنی فی الوصیهٔ و الامامهٔ فقال له زین‌العابدین: اتق الله یا عم لا تدع ما لیس لک بحق انی اعظک ان تکون من الجاهلین ان ابی (ع) اوصی الی قبل ان یوجه الی العراق و عهد الی قبل ان یستشهد بساعهٔ و هذا سلاح رسول الله (ص) عندی فلا تتعرض لهذاالامر فانی اخاف علیک نقص العمر و تشتیت الحال ان الله تعالی جعل الامامهٔ فی عقب الحسین (ع) فاذا اردت ان تعلم صحهٔ ذالک فانطلق بنا الی الحجرالاسود نتحا حکم الیه و نسأله ان یقر بالامام بعد الحسین (ع)، فقبل محمد بن الحنفیهٔ و انتهیا الی الحجرالاسود فقال زین‌العابدین لمحمد: ابدء انت و ابتهل الی الله تعالی فی ان ینطق الحجر فیشهد لک بالامامهٔ فتقدم محمد بن الحنفیهٔ و ابتهل الی الله سبحانه فی ان ینطق له الحجر فلم یجبه بشیء ابدا، و تقدم علی بن الحسین (ع) و قال: اللهم انی اسألک باسمک المکتوب فی سرادق المجد و اسألک باسمک [صفحه ۱۶] المکتوب فی سرادق البهاء و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق الجلال و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق العزهٔ و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق القدرهٔ و اسألک باسمک المکتوب فی سرادق السرالسابق الفائق الحسن الجمیل رب الملائکهٔ الثمانیه و رب العرش العظیم و العین التی لاتنام و بالاسم الاکبر الاکبر الاکبر و بالاسم الاعظم الاعظم الاعظم المحیط المحیط المحیط بملکوت السموات و الارض و بالاسم الذی اشرقت به الشمس و اضاء به القمر و سجرت به البحار و نصبت به الجبال و بالاسم الذی قام به العرش و الکرسی و باسمائک المکرمات المقدسات المکنونات المخزونات فی علم الغیب عندک أسألک بذالک کله ان تصلی علی محمد و آل محمد [۸] لما انطقت هذا الحجر بلسان عربی فصیح یخبر بالامامهٔ بعد الحسین بن علی (ع) [۹]. فتحرک الحجر حتی کادان یزول عن مکانه و نطق بصوت فصیح عربی سمعه کل من حضر اللهم ان الوصیهٔ و الامامهٔ بعد الحسین بن علی و ابن فاطمهٔ بنت رسول الله (ص) لک یا علی بن الحسین علی محمد بن الحنفیه و علی جمیع من فی الارض و السماء و انک مفترض الطاعهٔ فاسمع له یا محمد واطع. فقال محمد بن الحنفیه سمعا و طاعهٔ یا حجهٔ الله فی ارضه و سمائه و انصرف ابن الحنفیه مذعنا بامامهٔ زین‌العابدین علیه و علی الناس اجمعین [۱۰]. ترجمه: از امام محمد باقر علیه‌السلام روایت شده است که: محمد بن حنفیه در مکه به حضور علی بن الحسین (ع) رسیده به آن حضرت گفت: «برادرزاده‌ی من، می‌دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خود وصیت و امامت را با علی بن ابی طالب علیه‌السلام گذاشت و از آن پس به امام حسن علیه‌السلام و پس از او با حسین علیه‌السلام واگذاشت. اکنون که پدرت به درجه‌ی شهادت نایل گردیده وصیت نگذاشت. اینک من عم تو و برادر پدر تو و فرزند علی علیه‌السلام هستم و به سن از تو بزرگترم، از این رو سزاوار این است که وصیت و امامت را به من واگذاری و در این امر با من نزاع نکنی.» امام زین‌العابدین (ع) به وی فرمود: «ای عم از خدا بپرهیز و در پی آنچه سزاوار آن نیستی خاطر مینگیز. من تو را موعظه

می‌کنم که مبادا در شمار جاهلان باشی. ای عمو، پدرم صلوات الله علیه از آن پیش که به عراق توجه فرماید با من وصیت نهاد و یک ساعت پیش از شهادتش در امر امامت و وصیت عهد [صفحه ۱۷] و پیمان با من استوار فرمود و اینک می‌بینی که سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز نزد من است، پس گرد این امر مگرد، چه من بیم دارم عمرت کوتاه شود و در احوال تو آشوب و اختلال روی نماید. خداوند تبارک و تعالی ابا و امتناع دارد که امامت و وصیت را جز در نسل حسین علیه‌السلام مقرر فرماید. و چنانچه بخواهی بر این جمله نیک دانا شوی نزد من آی تا نزدیک حجرالاسود شویم و داوری از وی جوییم و از حقیقت این امر از او پرسش کنیم.» محمد بن حنفیه قبول کرد و به جانب حجرالاسود روان شدند. حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام روی به محمد کرد و فرمود: «تو ابتدا کن و در پیشگاه خدای تعالی به زاری و ضراعت خواستار شو تا حجرالاسود را از بهر تو به سخن درآورد؛ آنگاه از او پرسش کن.» پس محمد روی مسألت و ابتهال به درگاه خالق متعال آورد و خدای را همی بخواند آنگاه حجرالاسود را خواند. حجر او را جواب نداد. حضرت فرمود: «ای عم اگر تو وصی و امام بودی حجر تو را جواب می‌داد.» محمد گفت: «ای برادرزاده، اکنون تو حجر را بخوان و پرسش کن.» آنگاه علی بن الحسین (ع) – همان طور که قبلا اشاره شد – به دعا و ثنا پرداخت و گفت: «سوال می‌کنم از تو به حق خداوندی که عهد و میثاق پیغمبران و اوصیاء و تمامی مردمان را در تو قرار داد، خبر دهی ما را که بعد از حسین بن علی علیه‌السلام وصی و امام کیست.» پس حجر چنان به جنبش درآمد که گویی نزدیک است از جای خود برکنده شود. آنگاه خدایش به زبان عربی فصیح او را به نطق آورد؛ چنانکه همه‌ی آن‌ها که حضور داشتند بشنیدند، و به علی بن الحسین علیه‌السلام گفت: «وصیت و امامت بعد از حسین بن علی، پسر فاطمه، بنت رسول الله علیهم‌السلام مخصوص توست. و بر محمد بن حنفیه، و همه‌ی کسانی که در زمین و آسمان هستند، امام بوده و اطاعت وی واجب است، پس ای محمد بشنو و او را اطاعت کن.» آنگاه محمد بن حنفیه در حالی که می‌گفت: «سمعا و طاعة» خطاب به آن حضرت گفت: «ای کسی که حجت خدا در زمین و آسمان هستی.» به امامت امام زین‌العابدین (ع) برخود و بر جمیع مردمان اعتراف نموده وی را ترک کرد.

مادر آن حضرت

نام مادر آن حضرت را بعضی شهربانو یا شهربانویه دختر یزدگرد فرزند شهریار پسر شیرویه پسر پرویز پسر انوشیروان ثبت کرده‌اند و آخرین پادشاه ایران را یزدگرد نامیده‌اند. اما چنان که مورخ نامی «مبرد» در کامل می‌نویسد: نامش سلافه است که از اولاد یزدگرد باقی مانده و نسبش مشهور و از بهترین زنان جهان محسوب می‌شود، و برخی نام وی را خوله نوشته‌اند، اما در طبقات ابن سعد نام وی غزاله ذکر گردیده [صفحه ۱۸] و شیخ مفید [۱۱] مادر آن حضرت را شاه زنان دختر یزدگرد بن شهریار بن کسری ثبت کرده و برخی گویند نامش شهربانویه است. اما همان طور که شیخ مفید نقل کرده و از ظاهر روایات نیز برمی‌آید نام اصلی وی شاه زنان بوده و سپس بنا به گفته‌ی مبرد به سلافه تغییر یافته است. گویند وی را در زمان خلافت عمر به مدینه آوردند. قطب راوندی به سند خود از امام باقر (ع) روایت کرده است [۱۲] که آنگاه که عمر خلیفه‌ی وقت تصمیم گرفت وی را به فروش برساند علی (ع) [۱۳] وی را از این امر بازداشت و به عمر فرمود: به وی پیشنهاد کند که یکی از مسلمین را انتخاب و با وی ازدواج کند و مهریه‌ی او را از سهم بیت المال بپردازد. در همین موقع بود که وی حسین بن علی علیه‌السلام را انتخاب کرد. امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که از این امر خرسند گردید، در نگاهداری و احسان وی به فرزند خود امام حسین (ع) توصیه‌ی فراوان نمود. به این ترتیب شاه زنان فرزندی به دنیا آورد که از بهترین مردم روی زمین محسوب می‌شد. گویند مادر امام زین‌العابدین (ع) به هنگام وضع حمل چشم از [۱۴] جهان فروبست، و وی در کفالت یکی از کنیزان پدر بزرگوار خود درآمد که پرستاری وی را بر عهده گرفت و چون مادری مهربان در نگاهداری و سرپرستی وی بکوشید. هر چند علی بن الحسین (ع) در ظاهر مادری غیر از این بانو ندیده بود، اما به تدریج که رشد می‌یافت به این امر واقف گردید که بانویی که وی را سرپرستی می‌کند یکی از کنیزان است و اطرافیان، وی را به نام مادر

او می‌خوانند. آن حضرت پس از چندی وی را آزاد ساخت و به ازدواج خود درآورد. همین امر باعث گردید که عده‌ای او را به باد انتقاد گیرند تا آنجا که بعضی از سلاطین بنی امیه این موضوع را به دهان گرفتند و به غلط وی را مورد عتاب و سرزنش قرار دادند. اما در حقیقت این زن مادر وی نبود و تنها کفالت و سرپرستیش را بر عهده داشت. در آن مواقع چنان بود که اهالی مدینه بر خود عار می‌دانستند که از کنیز [صفحه ۱۹] و اسیر زاده فرزند بیاورند، و تا آن گاه که علی بن الحسین (ع) تولد نیافته بود حاضر به ازدواج با کنیزان نبودند.

علی اکبر یا علی اصغر؟

معروف است که برادر آن حضرت که در فاجعه‌ی کربلا به شهادت رسید بزرگتر از امام سجاد (ع) بوده، اما در عین حال برخی نیز وی را علی اصغر خوانده‌اند. [۱۵].

کنیه‌ی آن حضرت

کنیه‌ی آن حضرت را ابومحمد، ابوالحسن و بعضی ابوبکر نوشته‌اند. اما ابن سعد در کتاب طبقات به روایت ابی جعفر «ابا الحسین» آورده است. در روایات دیگر اغلب وی را ابامحمد نامیده‌اند. [صفحه ۲۰] محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی می‌نویسد: آن حضرت را ابن الخیرتین می‌خواندند، زیرا که در میان عرب بهترین آنها هاشم است و در عجم اهل فارس، و نسب شریف آن حضرت به این دو منتهی می‌شود، چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: لله تعالی من عباده خیرتان فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس. (خدای را از بندگانش دو گروه مختار و برتر باشند، از عرب قریش و از غیر عرب فارس). چنانکه ابو الاسود دوئلی در مدح علی بن الحسین (ع) به این مطلب اشاره کرده می‌گوید: و ان غلاما بین کسری و هاشم لاکرم من نیطت علیه التمائم (جوانی که از پیوند دو نژاد خسرو و هاشم به وجود آمده باشد، براستی که برترین و شایسته‌ترین کودکی است که به گردنش حرز آویخته شده است.)

لقب آن حضرت

ابن شهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۰۴، می‌نویسد: ابن‌عباس می‌گوید که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «به روز رستاخیز فریاد کننده‌ای آواز کند: کجاست زینت عبادت کنندگان؟ گویا می‌بینم که فرزندم علی بن الحسین در آن هنگام در میان صفوف اهل محشر با تمام وقار و سکون گام همی سازد.» و نیز در همان صفحه‌ی ۳۰۴ مناقب چنین آمده است: «هر وقت زهری از علی بن الحسین (ع) حدیث می‌کرد با چشمانی اشکبار می‌گفت: زین‌العابدین.» در کشف الغمه آمده است که: «سبب ملقب شدن آن حضرت به امام زین‌العابدین این است که شبی در نمازگاه خویش به نماز ایستاده بود، پس شیطان به صورت اژدهایی به آن حضرت نمودار گشت، تا خاطر مبارکش را از عبادت بازدارد و آن حضرت همچنان به عبادت خود مشغول بود، و به شیطان التفاتی نمی‌فرمود. شیطان نزدیک شده انگشت ابهام امام علیه‌السلام را در دهان بگزید، امام علیه‌السلام که از این ماجرا آگاه بود، برای اتمام دعای خویش قیام فرمود، در این هنگام [صفحه ۲۱] صدایی بشنید و در حالی که گوینده را نمی‌دید سه بار گفت: زین‌العابدین، و این کلمه را دیگران بشنیدند.» [۱۶]. هر چند برای آن حضرت القاب بسیاری ذکر کرده‌اند، اما معروفترین لقب وی را زین‌العابدین، سید العابدین، سجاد و ذوالثفنات می‌دانند.

دربان آن حضرت

دربان آن حضرت را ابوخالد کابلی و ابو جبلهٔ نوشته‌اند و بعضی یحیی بن [۱۷] ام الطویل مطعمی را که به دست حجاج به قتل رسید و در «واسط» به خاک سپرده شده نیز نام برده‌اند.

شاعر آن حضرت

معروفترین شعرای آن حضرت را فرزدق و کثیر عزه نوشته‌اند.

سلاطین عصر آن حضرت

در زمان آن حضرت یزید بن معاویه، معاویهٔ بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک بن مروان و ولید بن عبدالملک سلطنت داشته‌اند.

اولاد امام

در میان فرزندان امام حسین (ع) توالد و تناسل تنها به امام زین‌العابدین (ع) اختصاص داشته و نسل ابوعبدالله الحسین (ع) به شخص علی بن‌الحسین (ع) انحصار یافت. شیخ مفید [۱۸] در ارشاد و ابن صباغ در فصول مهمهٔ آورده‌اند که تعداد اولاد آن حضرت پانزده نفر بوده که یازده نفر از آنها پسر و چهار دختر بوده‌اند، به این ترتیب: ۱- امام محمد باقر (ع) که مادرش فاطمه، دختر عم آن حضرت، امام حسن مجتبی (ع) بوده و ام عبدالله کنیه داشته است. [صفحه ۲۲] ۲ - عبدالله. ۳ - حسن. ۴ - حسین اکبر: مادر دو پسر اخیر از کنیزان بود و غیر از این دو، فرزند دیگری نیاورد. ۵ - زید. ۶ - عمر: مادر این دو نفر نیز از کنیزان بود. ۷ - حسین اصغر. ۸ - عبیدالله. ۹ - سلیمان: مادر وی نیز بلا عقب بوده و فرزند دیگری نداشت. ۱۰ - علی که از همه‌ی فرزندان امام کوچکتر بوده است. ۱۱ - خدیجه: مادر این دو (علی و خدیجه) نیز کنیز بوده است. ۱۲ - محمد اصغر که مادرش از کنیزان بود. ۱۳ - فاطمه. ۱۴ - علیهٔ. ۱۵ - ام‌کلثوم. که مادر ایشان نیز کنیز بود. اما محمد بن سعد در کتاب خود الطبقات الکبیر تعداد اولاد آن حضرت را ده پسر و هفت دختر ثبت کرده و می‌نویسد: اولاد علی اصغر ابن حسین بن علی به این شرح است: حسن بن علی درج، حسین اکبر درج، محمد اباجعفر الفقیه، و عبدالله که مادر آنها ام عبدالله دخت حسن بن علی بن ابی طالب بوده است، یکی دیگر از اولاد آن حضرت عمر، و دیگری زید بود که در کوفه به شهادت رسید، و علی بن علی و خدیجه که مادرشان از کنیزان بود، حسین اصغر ابن علی و علیه که کنیه‌اش ام‌علی بود و مادر این دو نیز کنیز بود و کلثوم و دیگر سلیمان که مادرش غیر از او فرزند دیگری نیاورد، و ملیکهٔ که مادرشان نیز کنیز بوده است، و قاسم، و ام‌الحسین، و فاعمهٔ که اینها نیز مادرشان از کنیزان بود، و یکی دیگر از فرزندان آن حضرت کنیه‌اش ام‌الحسن بود [۱۹] اما در کشف الغمه آمده است که: برخی گویند علی بن الحسین (ع) دارای نه پسر بوده و اصولا فرزند دختر نداشته است. و چنانکه ابن خشاب نحوی در موالید اهل بیت آورده، آن حضرت دارای هشت پسر بوده و اولاد دختر برای آن حضرت ذکر نکرده و می‌نویسد: محمد الباقر، و زید که در کوفه به شهادت رسیده، عبدالله، عبیدالله، حسن، حسین، علی و عمر. اما آنچه را که ابن شهرآشوب [۲۰] در مناقب آورده چنین است: فرزندان آن حضرت که تعداد آنها به سیزده نفر می‌رسید غیر از امام محمد باقر (ع) و عبدالله باهر که مادر آنها ام‌عبدالله دختر حسن بن علی (ع) بوده بقیه‌ی آنها مادرشان جزء کنیزان [صفحه ۲۳] بوده است، و ابوالحسین زید که در کوفه شهید گردیده و عمر با یکدیگر دو قلو بوده‌اند، محمد اصغر عبدالرحمن و سلیمان نیز سه قلو بوده، حسن و حسین و عبیدالله نیز با یکدیگر سه قلو بوده‌اند و محمد اصغر، و کوچکترین اولاد آن

حضرت را علی ذکر کرده، و خدیجه؛ و هر چند که برخی گویند اصولا آن حضرت فرزند دختر نداشته، اما بعضی دیگر فاطمه، علیه و ام‌کلثوم را نیز از دختران آن حضرت دانسته‌اند. و در کتاب عمدهٔ الطالب چنین آمده است که: از امام زین‌العابدین (ع) شش فرزند به نام‌های امام محمد باقر، عبدالله باهر زید الشهید و عمر الاشرف و حسین الاصغر و علی الاصغر باقی مانده است.

لباس آن حضرت

در کتاب طبقات ابن سعد به نقل از فضل بن دکن می‌نویسد: حدیث کرد ما را نضر بن اوس طائی که روزی بر علی بن الحسین (ع) وارد شدم جامه‌ای بر تن داشت که روی آن را با پارچه‌ای به رنگ تیره و گرم پوشانیده بود و اغلب از آن استفاده می‌کرد و نیز به سند خود از موسی بن ابی حبیب الطائفی روایت کرده که: علی بن الحسین (ع) اغلب با حناء، همراه با گیاه دیگری به نام «کتم» خضاب می‌نمود که به رنگ مشگی در می‌آمد، و نیز می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) دارای جامه‌ای از خز بود که در روز جمعه می‌پوشید، و به سند خود روایت کرده که آن حضرت دو نوع جامه از خز بر تن می‌کرد، یکی کوتاهتر بود و جبه‌ای دیگر از همان نوع خز که بر روی لباس‌های خود از آن استفاده می‌کرد. و باز به سند خود از ابی جعفر روایت کرده که گوید: پوستینی که دارای آستین بلندی بود و در عراق تهیه گردیده به عنوان هدیه به علی بن الحسین (ع) اهداء کردم، آن حضرت اغلب از آن استفاده می‌کرد اما به هنگام ادای نماز از تن خود خارج می‌ساخت، و در جای دیگر به سند خود از ابی جعفر آورده است که در زمستان جامه‌ی خز به پنجاه دینار می‌خرید و چون تابستان فرا می‌رسید آن را به فروش می رسانید و پول آن را به فقرا صدقه می‌داد، در تابستان از دو نوع جامه از لباس‌های مصری استفاده می‌نمود که به بهای یک دینار خریداری کرده و در هر موقع یکی از آنها را بر تن کرده و می‌فرمود: قل من حرم زینهٔ الله التی [صفحه ۲۴] اخرج لعباده [۲۱]. در حدیث دیگر می‌گوید: خبر داد ما را محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک و عبدالله بن مسلمهٔ و اسماعیل بن عبدالله ابی اویس که گویند حدیث کرد ما را از محمد ابن هلال که گوید: روزی به دیدار علی بن الحسین (ع) نایل آمدم در حالی که وی عمامه‌ای بر سر نهاده و قسمتی از آن را در پشت سر خود فرو آویخته بود.

اخلاق آن حضرت

امام سجاد (ع) یکی از ستارگان درخشان آسمان امامت است که در کلیه‌ی صفات بارز انسانیت و اخلاق و فضیلت به حد کمال بود، و نسبت به اهل زمان افضل و اعلم و افقه و اورع و اعبد و اکرم و احلم و اصبر و افصح و در مکارم اخلاق و در راه صدقه و انفاق و مهربانی و عطوفت نسبت به فقراء و مساکین و خیرخواهی، از نیکوترین افراد بوده و هیچ کس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، و شخصیت و عظمت آن حضرت به اندازه‌ای بود که دور و نزدیک و دوست و دشمن را تحت تأثیر جذبه و روحانیت خود قرار می‌داد تا آنجا که گویند: یزید بن معاویه پس از واقعه‌ی حره که دستور داد کلیه‌ی اهالی مدینه با وی بیعت کنند تنها علی بن الحسین (ع) بود که از این فرمان استثناء گردیده بود، و اگر از او نیز بیعت خواست بدان جهت بود که وی را برادر و ابن عم خود محسوب می‌داشت. در پوشیدن لباس و علم و فقه و عبادت به جد بزرگوار خود امیرالمؤمنین علیهماالسلام شباهت بسیار داشت، از صفات بارز آن حضرت این بود که هر کس نسبت به وی رفتار سوئی نشان می‌داد برعکس با وی به نیکی و احسان رفتار می‌کرد. فی المثل هشام بن اسماعیل به هنگامی که والی مدینه بود آن حضرت را به شدت مورد رنج و آزار قرار داد؛ اما به وقتی که از امارت معزول گردید، ولید دستور داد وی را بر در خانه‌ی مروان قرار دهند و چنانچه حق کسی را پایمال نموده از وی بازخواست نمایند و بدین ترتیب مردم وی را مورد سرزنش و دشنام قرار دادند، اما همین که امام وی را بدین حال مشاهده کرد بر او سلام

کرده و به نزدیکان خود دستور [صفحه ۲۵] داد هرگز متعرض او نگردیده، و به آزارش نپردازند. عجیب این که پسر عم آن حضرت که اغلب به آزار وی می‌پرداخت، شب‌ها به خانه‌ی وی مراجعه می کرد و بی‌آنکه خود را معرفی نماید مبالغ بسیاری پول به وی اعطا می‌فرمود، و وی بی‌آنکه از این امر اطلاعی داشته باشد و در حالی که به امام بدگویی می کرد، می گفت: اما علی بن الحسین هرگز یادی از من نمی‌نماید. آن حضرت همچنان این کلمات را استماع می‌نمود، و با صبر و شکیبایی تحمل می کرد و هرگز سخنی بر زبان نمی‌آورد، تا آنگاه که چشم از جهان فروبست و دیگر کسی به کمک وی نمی شتافت، دانست کسی که هر شب به خانه‌ی وی رفته و یاریش می‌نمود همان علی بن الحسین (ع) بوده است. و آنگاه که اهالی مدینه در واقعه‌ی حره بر بنی امیه شوریدند، مروان بن حکم به علی بن الحسین (ع) متوسل شده، از وی استمداد کرد. از طرفی خانواده‌ی او نیز که هیچ کس حاضر نشد آنها را بپذیرد به علی التجاء کرده و از او یاری خواستند. راستی عظمت و بزرگی امام زین‌العابدین (ع) تا چه اندازه بود که وقتی دشمن به او روی آورد، دست از عطوفت و مهربانی خویش برنداشت. زنان شهر مدینه نیز در موقع بروز جنگ به خانه‌ی علی بن الحسین (ع) روی آورده، به وی پناه بردند. آنها که غالبا از زنان عبدمناف بودند و تعدادشان به چهارصد نفر می‌رسید تا آنگاه که این واقعه پایان یافت و سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند همچنان غذا و لباسشان را تأمین می کرد. امام سجاد معاش تعداد کثیری از خانواده‌ها را تأمین می کرد و هر شب به خانه‌ی آنها مراجعه می کرد و طعام و پول به آنان اعطاء می‌فرمود، و تا موقعی که چشم از جهان فروبست هیچ کس به این امر واقف نبود که چه کسی است که معیشت آنان را تأمین می‌نماید. و آنگاه که در برابر شخصی قرار گرفت که وی را به باد ناسزا و دشنام قرار داده بود فرمود: «اگر آنچه را که درباره‌ی من بر زبان آوردی درست بوده خداوند مرا ببخشد و اگر نسبت‌هایی که به من دادی نادرست بوده خداوند تو را عفو فرماید.» گویند بیست بار که با شتر خود به حج سفر کرد حتی یک تازیانه بر وی نزد. غلامان را می‌خرید و آزاد می کرد، در میان این غلامان عده‌ای سیاه بودند که آن [صفحه ۲۶] حضرت آنان را به عرفات می‌برد و به کارشان وامی‌داشت، آنگاه حوایج آنها را برآورده می‌ساخت و آزادشان می کرد و سپس جوایزی به آنها اعطاء می‌فرمود. زهری که از اصحاب آن حضرت محسوب می‌شد روزی تازیانه‌ای به غلام خود زد و وی جان را به جان آفرین تسلیم کرد. وی از این ماجرا سخت مضطرب شده، انگشت ندامت بر دهان گرفت، و سرانجام به خدمت علی بن الحسین (ع) آمده حادثه را تعریف کرد. امام سجاد به وی فرمود: به نظر من گناهی مرتکب شده‌ای و می‌توانی توبه کنی و عمل خود را جبران نمایی، به این ترتیب که کنیز مؤمنه‌ای را آزاد و یا دو ماه متوالی روزه بگیری تا گناه تو بخشوده شود. زهری آنچه که زین‌العابدین (ع) برای او داوری فرمود به موقع اجرا گذاشت، و هم به وسیله‌ی امام سجاد (ع) بود که از اضطراب و غم و اندوه بیرون آمده از حالت تشویش و نگرانی رهایی یافت. امام سجاد اغلب با کسانی به سفر می‌رفت که وی را نشناسند و با آنها نیز شرط می کرد در اموری که در راه بدانها احتیاج دارند خود کمک کرده و شخصا انجام دهد. و آنگاه که از این موضوع از وی پرسیدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم با من رفتار نمایند [۲۲]. در کشف الغمه آمده است که: امام سجاد (ع) غالبا پیش از خواب وضو می گرفت. و روی ظرف آب را می پوشانید، و در شستشو و وضو گرفتن خود از هیچ کس کمک نمی گرفت، همین که پاسی از شب می گذشت از خواب برمی‌خاست، پیش از گرفتن وضو ابتدا مسواک می‌نمود و سپس به نماز می‌پرداخت. در سفر و حضر هرگز نماز شب را ترک نکرد، و از نمازهای نافله آنچه را که در روز نتوانسته بود انجام دهد به هنگام شب آنها را جبران می‌نمود، در این مورد به فرزندان خود توصیه کرده می‌فرمود: هر چند که نمازهای نافله مانند فرایض بر شما واجب نگردیده، اما چون از عباداتی است که فضیلت بسیار دارد دوست دارم که خود را بدان عادت دهید و چنانچه در فرایض و واجبات خود قصور کرده‌اید به وسیله‌ی نوافل جبران نمایید. هر وقت سائلی به نزدش می‌آمد می‌فرمود: مرحبا بمن یحمل زادی الی - [صفحه ۲۷] الاخرة (مرحبا بر آنکس که توشه‌ی آخرت مرا فراهم می‌سازد)، به هنگام راه رفتن هرگز دست‌های مبارکش از ران های مبارکش تجاوز نمی کرد، و بی‌آنکه کبر و غروری از خود نشان دهد به آرامی و وقار قدم

برمی‌داشت. امام صادق (ع) در این مورد فرمود: آن حضرت به هنگام راه رفتن هرگز به چپ و راست توجه نمی‌کرد و چنان با سکون و آرام راه می‌رفت که گویی برفراز سرش مرغی ایستاده باشد [۲۳] به هنگام شب در عرفه و بامدادان که به مشعر می‌رفت به آرامی گام برمی‌داشت و در سفر بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع می‌کرد و بی‌آنکه بین آنها فاصله قرار دهد ادا می‌کرد، و پیاده به رمی جمره می‌پرداخت. چنانکه ابن حجر در کتاب خود صواعق می‌نویسد: زین‌العابدین (ع) تنها کسی است که در علم و زهد و عبادت جای پدر بزرگوار خود را گرفته و در این امر سرآمد اقران بود و آن حضرت چنان بود که در وقت گرفتن وضو تغییر می‌یافت و رنگش به زردی می‌گرایید، وقتی از این موضوع از وی پرسیدند فرمود: شما نمی‌دانید در خدمت چه شخص با عظمتی حاضر می‌شوم! ابن بابویه از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز نعمتی را از خدا یاد نکرد مگر آنکه سجده کرد برای شکر آن نعمت، و آیه‌ای از کتاب خدا را قرائت نکرد که در آن سجده باشد مگر آنکه سجده‌ای بجا می‌آورد و چنانچه حق تعالی از او زیانی را که از آن در بیم بود دفع می‌کرد یا مکر مکرکننده‌ای را از او می گردانید سجده می‌کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می‌شد سجده بجا می‌آورد، و هرگاه به این امر توفیق می‌یافت که میان دو کس را اصلاح کند برای شکر آن سجده می‌کرد، و اثر سجده در جمیع مواضع سجود آن حضرت نمایان بود، از این رو آن حضرت را سجاد می‌گفتند. در عظمت و بزرگواری و عفو و اغماض، هیچکس به پایه‌ی وی نمی‌رسید، چنان که گویند مردی وی را به شدت ناسزا و دشنام داد اما آن حضرت سخنی نگفت و وی را به حال خود گذاشت، بار دیگر که به ملاقات امام نایل آمد، پیش خود چنین احساس کرد که وی را مجازات خواهد کرد، اما آن حضرت در حالی که این آیه را [صفحه ۲۸] قرائت می‌کرد: «خذالعفو و امر بالعرف و أعرض عن الجاهلین» [۲۴] به وی فرمود: تو را عفو کردم. شیخ صدوق در خصال به سند خود از امام باقر (ع) چنین آورده است که: علی بن الحسین (ع) در شب‌های تاریک جهت یاری و مساعدت به فقراء و مساکین به راه می‌افتاد، و در حالی که به یک دست مقداری پول و بر پشت مبارکش انبانی از غذا داشت به خانه‌ی فقرا می‌رفت، در را می‌کوبید و به آنها غذا و نان و پول مرحمت کرده و صورت خود را می پوشانید تا کسی او را نشناسد، و تا آنگاه که چشم از جهان فروبست این امر همچنان ادامه داشت. از آن پس اهالی مدینه کسی را نیافتند که معاش آنها را تأمین نماید، و در چنین موقع بود که به این امر واقف شدند که شخصی که همه شب به خانه‌های آنها رفته و به آنها غذا و پول می‌رساند علی بن الحسین (ع) بوده است. گویند روزی که جامه‌ای از خز بر تن کرده و از خانه به راه افتاد، سائلی به عنوان سؤال وی را مورد اعتراض قرار داد و به آن رداء درآویخت، آن حضرت بی‌آنکه به اعتراض وی پاسخ گوید، وی را ترک کرد و جامه بدو بگذاشت. در روز عرفه بود که جمعی توجه آن حضرت را جلب کرده که از مردم سؤال می‌کردند، رو کرد به آنها و فرمود: وای بر شما در چنین روزی که درهای رحمت الهی بر روی مردم تا آنجا گشوده است که امید می‌رود کودکان در شکم مادران خود خوشبخت گردند! چگونه از غیر خدا به سؤال پرداخته‌اید؟ با این که علی بن الحسین (ع) از هر کس، نسبت به مادر خود بیشتر به احسان و نیکی رفتار می‌نمود با این وصف اغلب از خوردن غذا با وی امتناع می‌ورزید، و آنگاه که یاران و نزدیکان آن حضرت درباره‌ی این موضوع از وی جویا شده و گفتند: شما از نیکوترین و اصیل ترین مردم هستید و از هر کس نسبت به مادر خود بیشتر به احسان رفتار می‌نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی اباء دارید؟ فرمود: «من شرط ادب و احترام به جا می‌آورم، و بیم دارم که به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد.» [صفحه ۲۹] و آنگاه که شخصی خطاب به آن حضرت گفت: یابن رسول الله، من شما را به جهت خدا دوست دارم، آن حضرت فرمود: خداوندا من به تو پناه می‌برم از اینکه مردم مرا به خاطر تو دوست بدارند و تو مرا دشمن بداری. از یکی از کنیزان [۲۵] امام از اخلاق آن حضرت جویا شدند، وی گفت: به اختصار یا به تفصیل شرح دهم؟ وقتی از وی خواستند که مختصر بیان کند، گفت: روزها هرگز برای او غذایی نیاوردم و شبها نیز هیچ گاه رختخواب پهن نکردم، و این بدان جهت بود که اغلب در روز روزه داشت و در شب به عبادت مشغول بود. روزی با عده‌ای مواجه گردید که وی را به باد ناسزا و بدگویی گرفته اما

آن حضرت رو کرد به آنها و فرمود: چنانچه سخن شما درباره‌ی من درست است خداوند مرا عفو کند، و اگر نسبت‌هایی که به من داده‌اید نادرست بوده از خدا می‌خواهم گناه شما را عفو فرماید، و آنگاه که طالب علمی در خدمت آن حضرت حاضر می‌شد می‌فرمود: «مرحبأ بوصیهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» سپس می‌فرمود: طالب علم و دانش از همان وقت که از خانه‌ی خود خارج می‌شود، به هیچ تر و خشکی از زمین نیست که قدم می‌نهد مگر آن که همه برای او به تسبیح می‌پردازند. علی بن الحسین (ع) هر شب به تنهایی در یکصد خانه را می‌کوبید و به دست مبارک خود به درماندگان و بیچارگانی که از فرط آبرو و نجابت، فقر و تنگدستی خود را ابراز نمی‌کردند انفاق می‌کرد، در حالی که انبان غذا بر پشتش سنگینی می‌نمود و بی‌آنکه از غلامان و خدمتگزاران خود کمک بگیرد غذا را تقسیم می‌کرد، زیرا نمی‌خواست کسی از این امر آگاه شود، و از طرفی عده‌ای از فقرا و مساکین نیز مانند او میل نداشتند کسی آنها را بشناسد آن حضرت نیز می‌کوشید رازشان فاش نگردد. هیچ طعامی میل نمی‌فرمود مگر آنکه همانند آن را به عنوان صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. مدت بیست سال بر پدر بزرگوار خود می‌گریست، و هر موقع غذا به نزد آن حضرت می‌آوردند بی‌درنگ آثار غم و اندوه در سیمایش آشکار می‌گردید و گریان می‌شد، تا آنجا که روزی یکی از غلامان به وی گفت: یابن رسول الله آیا لحظه‌ای می‌رسد که شما محزون و اندوهناک نباشید؟ زین‌العابدین (ع) فرمود: وای بر تو، من چه بگویم، یعقوب علیه‌السلام دوازده پسر داشت همین که به فراغ یکی از [صفحه ۳۰] آنها مبتلا شد آن قدر گریست که چشمانش از غم و اندوه نابینا گردید، در حالی که فرزند عزیزش یوسف حیات داشت، حال من چگونه غمگین نباشم، که چون به هر طرف می‌نگرم از یک سو پدرم و از سوی دیگر برادر و عمویم و هفده نفر از خاندانم و عده‌ای از اصحاب پدرم در جلو چشم من به شهادت رسیدند؟ با این حال آیا می‌توانم لحظه‌ای آسوده باشم و از غم و اندوه بیرون آیم؟ چنانکه شیخ در امالی از امام صادق (ع) آورده است: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود: هیچ جرعه‌ای نزد من محبوب‌تر از جرعه‌ی غضب نیست که با صبر و شکیبایی آن را فرو نشانم، و در جای دیگر فرمود: صدقه غضب پروردگار را فرو می‌نشاند و نیز فرمود که: من دوست ندارم که نعمت‌های بزرگ دریابم و اندک ذلتی بر خویش باز پذیرم با همه‌ی اینکه چون از کسی در خشم و غضب شوم و مکافات او لازم باشد ذلت فرو خوردن خشم را بر خود هموار کنم، و از مکافات او خودداری نمایم. آن حضرت چنان بود که پیش از آن که به دادن صدقه بپردازد آن را می‌بوسید، و آنگاه که از این امر از وی پرسیدند، فرمود: این دست سائل نیست که من می‌بوسم، بلکه در حقیقت دست پروردگار است که من می‌بوسم، زیرا که صدقه قبل از آنکه به دست فقیر برسد در دست پروردگارم قرار گرفته است. به هنگام مسافرت چنانچه در بین راه سنگی می‌یافت از شتر خود پیاده می‌شد و به دست خود آن را به کناری برده و سپس به راه خود ادامه می‌داد. روزی به عده‌ای از افرادی که به بیماری [۲۶] جذام مبتلا بودند برخورد که بر سفره‌ی غذا نشسته، همین که علی بن الحسین (ع) را مشاهده کردند وی را به خوردن غذا دعوت نمودند، آن حضرت ابتدا بر آنها سلام کرده و از آنجا عبور فرمود، اما دیری نپایید، در حالی که می‌فرمود: «ان الله لا ـ یحب المتکبرین» به طرف آن‌ها مراجعت کرد. پس فرمود من روزه‌دار هستم، و به این وسیله از شرکت با آنها امتناع ورزید و در عوض از آنان به خانه‌ی خود دعوت کرد، پس از چندی دعوت وی را پذیرفته آن حضرت نیز به آنان اطعام کرده و عطایایی به آنان اهداء فرمود. جامه‌ای داشت که همین که زمستان پایان می‌یافت به عنوان صدقه به فقراء [صفحه ۳۱] اعطا می‌کرد و چون تابستان سپری می‌گردید لباسی که برای تابستان تهیه کرده بود به فقراء می‌بخشید، و در روایت دیگری آمده است که: آن حضرت همان لباس خود را صدقه می‌داد و آنگاه که از وی پرسیدند: «لباس خود را به کسی می‌بخشید که از بهای آن اطلاع نداشته و شاید لایق پوشیدن این لباس نباشد، بهتر نیست آن را به فروش برسانید و پول آن را اعطا نمایید؟» در پاسخ فرمود: من خوش ندارم لباسی را که با آن نماز گزارده‌ام به فروش رسانم.

مناقب و فضایل امام

اشاره

در طبقات ابن سعد چنین آمده است که: علی بن الحسین (ع) در گفتار و کردار شخصیتی موثق و امین بود و در بزرگی و علو همت و پارسایی و حلم و بردباری مقامی بس عالی داشت و در کلیه‌ی فضایل به حد کمال بود، «کان علی بن الحسین ثقهٔ مأمونا کثیر الحدیث علیا رفیعا ورعا «اه» » . و در کتاب مرآهٔ الجنان می‌نویسد: مناقب و فضایل اخلاقی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای است که شرح آنها در این مختصر نمی‌گنجد. چنانکه مبرد در کامل می‌نویسد: روزی یکی از مردمان قریش که مادرش از کنیزان بود در مجلس سعید بن مسیب حضور یافت، سعید برای این که به خوبی وی را بشناسد و از پدر و مادرش آگاه شود وی را مخاطب ساخته پرسید: خاله‌های شما چه کسانی بودند؟ مرد قریشی جواب داد: مادرم بانویی کنیز بود، همین که سخنش پایان یافت پیش خود احساس کرد که در نظر سعید چیزی کسر داشته و یا شاید نقصی در او مشاهده کرده زیرا به زودی از او رو گردانید و آن طور که انتظار داشت سعید به وی اعتنا نکرد، دیری نپایید که علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب علیهم‌السلام وارد شد، سعید از جای خود برخاسته و پس از سلام نسبت به وی تعظیم و تکریم فراوان نمود، در اینجا مرد قریشی رو کرد به سعید و گفت: آقا، پس این شخص کیست؟ سعید گفت: این آقایی است که ممکن نیست کسی مسلمان باشد و او را نشناسد، وی علی بن الحسین ابن علی بن ابی طالب است. مرد قرشی اضافه کرد و پرسید: مادر او کیست؟ سعید پاسخ داد: مادرش از کنیزان بود. [صفحه ۳۲] آنگاه قرشی به سعید گفت: پس من فکر کردم از موقعی که شما دانستید که مادرم کنیز بوده با نظر تحقیر به من نگریستید! و چنان که در محاضرات راغب آمده و ابن جوزی نیز در مناقب عمر بن عبدالعزیز آورده، روزی عده‌ای به مجلس عمر بن عبدالعزیز حاضر شده و با وی به مذاکره پرداختند. در همین اثنا بود که علی بن الحسین علیه‌السلام از جا برخاسته و آنان را ترک کرد. آنگاه عمر بن عبدالعزیز رو کرد به حضار و پرسید: آیا شریف‌ترین مردم کیست؟ همه یک صدا گفتند: شریف‌تر از همه کس شما هستید، وی بی‌درنگ به آنها گفت: خیر، هرگز چنین نیست، آنکه در فضیلت و شرافت هیچ کس به پایه‌ی او نمی‌رسد، علی بن الحسین (ع) و همان کسی است که چند لحظه قبل مجلس را ترک کرد، و او کسی است که همه کس دوست دارد به جای وی بوده و همانند وی به فضایل اخلاقی پیراسته گردد، اما او هرگز مایل نیست که خود را همانند دیگر مردمان قرار دهد. شیخ صدوق در کتاب العلل به سند خود از سفیان بن عینیهٔ آورده که گفت: از زهری پرسیدم آیا علی بن الحسین را ملاقات کرده‌ای؟ وی گفت: بلی به دیدارش نایل شده‌ام و این را هم باید بگویم که به راستی احدی را افضل از او ندیده‌ام. به خدا سوگند که کمتر کسی را می‌شناسم که قادر باشد محبت او را مخفی داشته و یا چنانچه از دشمنان او است دشمنی خود را آشکار نماید، و آنگاه که از زهری در این مورد جویا شدند وی توضیح داده گفت: من هرگز کسی را ندیده‌ام که وی را دوست داشته مگر آن که به فضل و بزرگواری آن حضرت واقف گردیده، و این آگاهی به حدی است که گاه نسبت به وی به حسادت منتهی خواهد شد، و آنکس که با وی به دشمنی و عداوت پردازد چنان با وی به رأفت و ملایمت و مهربانی رفتار می‌نماید که وی از دشمنی با او شرم می‌نماید. هر چند مناقب و فضایل امام زین‌العابدین (ع) به اندازه‌ای است که شرح همه‌ی آنها امکان پذیر نیست، ولی ما در اینجا به ذکر مختصری از آنها که با گنجایش این کتاب مناسب است می‌پردازیم:

علم آن حضرت

همان طور که قبلا نیز بیان داشتیم، گفتار شیخ مفید به این ترتیب بود که، [صفحه ۳۳] آنچه را که فقها و دانشمندان در علوم مختلفه از آن حضرت نقل کرده‌اند به اندازه‌ای است که از شمار عدد بیرون است، و آنچه را که از مواعظ و ادعیه و فضایل قرآن کریم و

حلال و حرام و دربـاره‌ی حـوادث و ایـام و دیگر علوم مختلفه که بین علمـاء و دانشـمندان مشـهور است اغلب از کسـانی به دسـت آورده‌انـد. که در مکتب امام زین‌العابـدین (ع) آموخته و از چشـمه‌ی علوم آن حضـرت سـیراب گردیده است، و به دنبال آن اضافه کرده، می‌نویسـد: چنانچه بخواهیم به شـرح آنها بپردازیم موجب اطاله‌ی کلام گردیده و از حوصـله‌ی زمان نیز خارج است. و چنان که ابن شـهرآشوب در منـاقب می‌نویسـد: کمتر کتابی می‌توان یافت که در موعظه و زهـد و تقوی تنظیم یافته و عبارت «قال علی بن الحسین» یا «قال زین‌العابدین» در آن نیامده باشد. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۴۱ به سند خود از عبدالله بن حسن بن حسن روایت کرده می‌گوید: - مادرم فاطمه بنت الحسـین (ع) همیشه به من می‌فرمود با دائی بزرگوارت بنشـین، سـخنانش را بشـنو و من هر وقت فرمان مادرم را اطاعت کرده، به حضور علی بن الحسـین (ع) دائی نازنینم شرفیاب می‌شدم محال بود که بی‌خیر و فیض از حضورش برخیزم، و این نیز در اثر خوف و خشیت او بود که از پروردگار خود داشته و جذبه و روحانیت و کثرت علم و دانش وی بود که مرا نیز به شـدت تحت تأثیر قرار می‌داد. چنان که ابونعیم در کتاب حلیـهٔ الاولیاء ص ۱۴۱ به سـند خود از زهری روایت کرده می‌نویسد: روزی به خـدمت علی بن الحسـین علیه‌السـلام شـرفیاب شـده، گفتم: من بـا جمـاعتی دربـاره‌ی روزه مـذاکره نمـوده و به این نـتیجه رسـیدیم که روزه‌ی واجب تنها به ماه رمضان اختصاص دارد. نظر آن حضـرت در این مورد چیست؟ امام سـجاد (ع) فرمود: روزه به چهـل نوع تقسـیم می‌شود، ده قسم از آن جزء روزه‌های واجب محسوب می‌شود ماننـد روزه‌ی ماه رمضان و ده نوع آن جزء روزه‌ی حرام است و نوع دیگر که اقسـام آن به چهـارده نوع می‌رسـد روزه‌ی مسـتحب است که شـخص مختـار است چنانچه بخواهـد روزه می‌گیرد اگر مایل نباشـد افطار می‌نماید. و روزه‌ی نذر و روزه‌ی اعتکاف نیز واجب محسوب می‌شود. [صـفحه ۳۴] زهری بار دیگر رو کرد به آن حضـرت و گفت: یـابن رسول الله، اقسـام آنهـا را برای من بیان فرماییـد. آن حضـرت نیز ادامه داده، فرمود: اما روزه‌ی واجب روزه‌ی ماه رمضان و روزه‌ی دو ماه متوالی برای کسـی که مرتکب قتل خطا و غیر عمـد گردیده و از عهده‌ی کفاره‌ی آن که آزاد کردن بنـده‌ای است برنیامـده باشـد، که در چنین موقع دو ماه پی‌درپی روزه می‌گیرد، چنان که خداونـد تعالی می‌فرماید: و من قتل مؤمنا خطا [۲۷] «الایـه» و سه روز نیز واجب است در کفاره‌ی قسم برای کسـی که قادر به اطعام به فقراء نگردد، خـدای عزوجل می‌فرمایـد: ذلـک کفـارهٔ ایمانکم اذا حلفتم: (اینست کفاره‌ی قسم‌های شـما وقتی قسم خوردیـد) سوره‌ی مائـده آیه ۸۹. اما روزه‌ی کسـی که در حـال احرام سر خود را بتراشـد: که در این صورت چنانچه از یکی از سه طریق کفاره‌ی آن یعنی روزه گرفتن و اطعام فقیر و یـا قربانی کردن، روزه را انتخاب نمایـد، گرفتن سه روز روزه بر وی واجب می‌گردد. چنانکه خداونـد تعالی فرمود: فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه ففدیهٔ من صـیام او صدقهٔ اونسک (پس هر که از شـما ناخوش باشد یا در سـر او ناخوشـی باشد که مجبور به تراشـیدن سر شود پس فدا بدهد از روزه گرفتن، یا تصدق دادن یا قربانی کردن.) سوره‌ی بقره آیه ۱۹۶. اما روزه‌ای که به نـام «دم متعـه» خوانـده می‌شـود روزه‌ای است که در حـج تمتع انجـام می‌گیرد برای کسـی که نتوانـد قربـانی نمایـد. خـدای تعـالی می‌فرماید: فاذا امنتم فمن تمتع بالعمرهٔ الی الحج فما استیسـر من الهدی... (پس چون آسوده و ایمن باشـید پس آن که حج تمتع کند و مشـغول شود به افعال عمره پیش از اعمال حج پس هر چه ممکن است از گاو و شتر و گوسـفند قربانی کند...) سوره‌ی بقره‌ی آیه ۱۹۶. امـا روزه‌ای که در برابر جزای صـید انجـام می‌گیرد به نص آیه‌ی شـریفه‌ی قرآن کریم که می‌فرمایـد: و من قتله منکم متعمـدا فجزاء مثل ما قتل من النعم... (و هر کس از شما بکشد شکاری را عمدا پس جزای اوست مثل آنچه کشته است از شکار که آن مثل از گاو و گوسـفند و شتر باشـد...) سوره‌ی مائده آیه ۹۵. به این ترتیب است که بهـای صـید را تعیین کرده و مطابق قیمت آن گنـدم می‌پردازد، اما روزه‌های مباح که شخص در [صفحه ۳۵] انجام آنها مختار است، روزه‌ی روز دوشنبه و روز پنج شنبه و روزه‌ی شش روز اول مـاه شوال پس از ماه رمضان و روز عرفه و روز عاشورا [۲۸] که در تمام این موارد شخص در گرفتن آن مختار است. و اما روزه‌ای که به نام اذن یا تطوع خوانده می‌شود به این ترتیب است که فی المثل زن در روزه‌های مسـتحبی و در غیر ماه رمضان جز با اجـازه‌ی شـوهر روزه، نمی‌گیرد، و بـه همیـن ترتیب است روزه‌ی غلاـم و کنیز که می‌بـایست بـا اذن مولاـی خـود روزه بگیرنـد. اما

روزه‌های حرام عبارتند از روزه‌ی عید فطر و قربان و سه روز ایام تشریق، و یوم الشک نیز چنانچه به عنوان ماه رمضان محسوب دارد جزء روزه‌هایی است که گرفتن آن برای ما نهی شده است. دیگر از روزه‌های حرام روزه‌ی وصال و روزه‌ی صمت (سکوت) است و روزه‌ی نذری که توأم با معصیت و گناه باشد و دیگر صوم الدهر (یعنی یک سال روزه گرفتن که عیدین نیز جزء آنست) از روزه‌های حرام محسوب می‌شود، و در روزه‌های غیر واجب میهمان جز با اجازه‌ی میزبان روزه نمی‌گیرد، چنانکه پیامبر اسلام (ص) فرمود: من نزل علی قوم فلا- یصومن تطوعا الا- باذنهم (کسی که بر قومی وارد شد جز به اذن صاحب خانه نبایستی روزه بگیرد.) نوعی دیگر از انواع روزه، روزه ی تأدیبی است که پدر کودک خود را تا آنگاه که هنوز به سن بلوغ نرسیده و بر وی واجب نشده امر به گرفتن روزه می‌نماید، و این جزء روزه‌های واجب محسوب نمی‌شود، و به همین ترتیب است موقعی که شخص به علل بیماری یا ضعف از اول روز افطار کرده اما چنانچه در وسط روز ضعف وی برطرف گردید، امر به امساک گردیده و این خود نوعی تأدیب از جانب خدای عزوجل به شمار می‌رود و البته واجب نیست، و حکم شخص مسافر نیز به همین ترتیب است، که وقتی شخص از اول روز به خوردن غذا پرداخته سپس به [صفحه ۳۶] مقصد برسد امر به امساک گردیده است. اما روزه‌ی اباحه که شخص مخیر است روزه بگیرد یا افطار کند روزه‌ی کسی است که از روی فراموشی و غیر عمد غذا خورده یا آب نوشیده، این امر برای او مباح گردیده و خداوند جزای روزه‌ی تمام برای او محسوب خواهد داشت. اما درباره‌ی روزه‌ی مریض و مسافر در میان عامه آرای مختلفی ذکر گردیده است. به این ترتیب که برخی گویند بایستی روزه بگیرد و بعضی بر این عقیده‌اند که نبایستی روزه بگیرد، و عده‌ای نیز معتقدند در گرفتن روزه یا افطار کردن آن مخیر است، اما به عقیده‌ی ما (امامیه) در هر دو مورد (مریض یا مسافر) لازم است که از گرفتن روزه خودداری نماید، و چنانچه شخص به هنگام بیماری و سفر روزه بدارد بر وی لازم می‌شود که در غیر ماه رمضان قضای آن را بجا آورد، چنانکه خدای عزوجل می‌فرماید: فعدهٔ من ایام اخر [۲۹]. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود آورده است که: چنین افتاد که روزی زهری که مرتکب قتل خطا و غیر عمد گردیده و بشدت دستخوش اضطراب و تشویش گردیده بود و چنان در غم و اندوه فرو رفته که پیش خود می‌گفت هرگز مایل نیستم که سقف خانه بر من سایه افکند پس به ترک یار و دیار پرداخته و به غاری پنهان گردید. این امر همچنان ادامه داشت تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) که عازم حج گردیده بود، وی را بدین حال مشاهده کرد و خطاب به وی فرمود: یابن شهاب، بدان که گناه نومیدی و یأس تو به مراتب شدیدتر از گناهی است که مرتکب شده‌ای. از خدا بپرهیز و به درگاهش توبه و استغفار کن و دیه‌ی آن را برای وارث مقتول بفرست و به خانه‌ی خود برگرد. و به این ترتیب نگرانی و غم و اندوه زهری بر طرف گردید، «فکان الزهری یقول علی بن الحسین اعظم الناس علی منهٔ» «به راستی که علی بن الحسین (ع) عظیم‌تر شخصیتی است که بر من منت نهاده و حق بزرگی بر من خواهد داشت» [۳۰].

حلم امام

امام سجاد علیه السلام در حلم و بردباری و عفو و گذشت چنان بود که در برابر هر [صفحه ۳۷] خطا و اشتباهی به عفو و اغماض پرداخته و در برابر هر بدی و رفتار سوئی به احسان و نیکی رفتار می‌نمود. کلینی در کافی به سند خود از علی بن الحسین علیهماالسلام در حدیثی آورده است که فرمود: «ما تجرعت من جرعهٔ احب الی من جرعهٔ غیظ لا اکافیء بها صاحبها» «جرعه‌ای بهتر از جرعه‌ای نیست که انسان بی‌آنکه در مقام تلافی برآید با حلم و بردباری غیظ و غضب را فرو نشاند.» چنانکه شیخ مفید [۳۱] می‌نویسد: خبر داد مرا ابومحمد حسن بن محمد که حدیث کرد مرا جدم و او نیز برای من از محمد بن جعفر و دیگران حدیث کرده‌اند که: مردی از خاندان هاشم نسبت به علی بن الحسین (ع) جسارت کرده و ناسزا می‌گفت، و در پیش روی آن حضرت به ناشایست دهان گشود، اما امام سجاد (ع) هرگز لب به سخن نگشوده وی را به حال خود گذاشت. پس از چندی علی بن الحسین

(ع) از جا برخاست و به آنها که در حضورش بودند فرمود: کلمات این مرد را شنیدید، دوست دارم همراه من به ملاقاتش برویم و پاسخ مرا ببینید، آنها که مایل بودند آن مرد بدگو را به سزایش برسانند، همراه امام به راه افتادند، امام نیز در حالی که می‌گفت: «و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین» [۳۲] به راه افتاد. همراهان آن حضرت با شنیدن این کلمات پیش خود احساس کردند که امام هرگز به تلافی و جبران نخواهد پرداخت. آن شخص نیز به محض مشاهده‌ی امام جای تردید برایش باقی نماند که وی برای تنبیه و جبران دشنام وی به ملاقاتش آمده است، اما بزودی دانست که اشتباه کرده و تصورش بیهوده بوده است. علی بن الحسین (ع) پیش آمد و رو کرد به وی و فرمود: - برادر من، تو با من خیلی حرف زدی، من نمی‌دانم چه می‌گفتی، اگر این نسبت‌ها که به من داده‌ای در من وجود دارد از درگاه خدا پوزش می‌خواهم و استغفار می‌کنم، اما اگر نسبت‌های تو دروغ بوده باز هم از درگاه خداوند مسئلت می‌دارم گناه تو را ببخشد. آن شخص که یک چنین عفو و گذشت و بزرگواری از امام سجاد مشاهده کرد جلو آمد و پیشانی مبارک آن حضرت را بوسید و با چشمانی [صفحه ۳۸] لبریز از اشک گفت: - یابن رسول الله آنچه به تو گفته‌ام صحیح نبوده، خود من به این دشنام‌ها و تهمت‌ها از تو هزاران بار سزاوارترم. و در جای دیگر می‌نویسد: خبر داد مرا حسن بن محمد از جد خود که گفت: روزی یکی از اهالی یمن که پا به سن گذاشته و سنش از نود سال گذشته بود برای من تعریف کرد، وی نیز گفت: خبر داد مرا مردی که به نام عبدالله بن محمد خوانده می‌شد و او نیز گفت، شنیدم از عبدالرزاق که از زبان یکی از کنیزان آن حضرت تعریف کرده می‌گفت: هنگامی که افتخار خدمت علی بن الحسین (ع) را داشت، روزی برای گرفتن وضو آب بر دست‌های او می‌ریخت. ناگاه ظرف آب از دستش رها شد و پیشانی مبارکش مجروح گردید. سر را بلند کرده بر وی نظری افکند لیکن سخنی نگفت. ترس و وحشت وی را فراگرفت، اما به زودی عفو و بخشش و بزرگواری آن حضرت را به یاد آورد و در مقابل عظمت و کرامتش به خود اطمینان داد، آنگاه به وی گفت: - خداوند می‌فرماید: و الکاظمین الغیظ. آن حضرت پاسخ داد: آری خشم و غضب خود را فروبردم. بازگفت: و العافین عن الناس. امام (ع) گفت: خداوند از گناه تو درگذرد. کنیز گفت: والله یحب المحسنین. زین‌العابدین (ع) فرمود: اذهبی فانت حرة لوجه الله عزوجل (تو را به خاطر خداوند عزوجل آزاد کردم). و بیهقی نیز مانند این روایت را در کتاب خود آورده است. و در مناقب ابن شهرآشوب آمده است که: روزی یکی از کنیزان که کاسه‌ی بزرگی از طعام در دست داشت ناگهان از دستش رها شد و شکست. وی سخت بلرزید و رنگش به زردی گرایید، اما بی‌درنگ آن حضرت رو کرد به وی و فرمود: به خاطر خدا تو را آزاد کردم. در کشف الغمه آمده است که یکی از غلامان که نزد آن حضرت خدمت می‌کرد تعریف کرده می‌گوید: بیشتر اوقات تهیه‌ی غذا بر عهده‌ی من بود، یک روز که [صفحه ۳۹] عده‌ای میهمان بر او وارد شده بود و من به بریان کردن کباب مشغول بودم با عجله و شتاب سیخ‌های کباب را در حالی که از شدت حرارت یک پارچه آتش شده بود برداشته به طرف ایشان روانه شدم ناگهان سیخ‌های آتشین بر روی سر طفل کوچک علی بن الحسین (ع) که در کنار حیاط ایستاده بود بیفتاد و به سختی مجروح شد و جان سپرد. میهمانان غذا را تناول کرده و رفتند. آنگاه زین‌العابدین (ع) مرا صدا کرد، رنگ از رویم پرید و اضطراب و وحشت عجیبی بر من دست داد. به طرف او روانه شدم و سر را به زیر افکندم، او همین که مرا به این حال مشاهده کرد پیش از آن که پوزش بخواهم مرا عفو کرد و در حالی که مرا مخاطب ساخته بود گفت: چون از روی عمد و اختیار مرتکب این عمل نشدی تو را آزاد کردم و افزود: طفل را بپوشانید و کفن کنید و سپس خود نیز در کفن و دفن وی کمک کرده او را دفن کردند. یکی دیگر از غلامان آن حضرت سرگذشت خود را تعریف کرده می‌گوید: - من به غلامی در خدمت او بودم [۳۳] وی قسمتی از املاک خود را به من محول کرد که آن را آباد کنم و با استخراج آب از چاه زمین را مشروب سازم اما روزی که علی بن الحسین (ع) برای سرکشی و بازدید مزرعه تشریف آوردند مقداری از زمین ویران شده و آسیب زیادی به درختان رسیده بود و این بر اثر بی‌مبالاتی و اهمال من بود که در نگهداری و مواظبت آن قصور ورزیده بودم و وظیفه‌ی خود را به خوبی انجام نمی‌دادم. همین که زین‌العابدین (ع) آگاه گردید خشمناک و عصبانی شد و با تازیانه‌ای که در

دست داشت ضربتی بر بدنم زد، سپس از من رو برگرداند و از آنجا مراجعت فرمود. هنگامی که به منزل رسید، مرا احضار کرد من نیز اطاعت کرده به حضورش رفتم. وقتی که به وی نزدیک شدم دریافتم که آثار خشم و غضب در چهره‌اش نمایان است. تازیانه در جلویش قرار داشت. سراپایم لرزید و ترس شدیدی بر من مستولی شد زیرا هنوز مرا عقوبت نکرده و در مقام تنبیه و جبران خطا و اشتباه من برنیامده بود. اما به زودی فهمیدم که زین‌العابدین (ع) در اندیشه‌ی دیگری است. او رو کرد به من و گفت: هنوز در [صفحه ۴۰] باره‌ی کسی این چنین رفتار نکرده بودم و به این سرعت خشم و غضب مرا فرا نمی‌گرفت و افزود: بگیر این تازیانه را و از من قصاص بگیر و تلافی کن. گفتم عجبا!! ای مولای من، گمان کردم که شما برای تنبیه مرا احضار فرموده‌اید، و می‌دانم که مستحق عقوبتم، حال چگونه جرأت کنم که چنین جسارتی درباره‌ی شما روا دارم، در صورتی که هنوز خود را گناهکار می‌دانم. علی بن الحسین (ع) دوباره در حالی که تازیانه را به دست من می‌داد فرمود: وای بر تو چرا از من انتقام نمی گیری؟ من از بزرگی و عظمت امام (ع) سر به زیر افکنده گفتم جانم فدای شما باد، پناه می‌برم به خدا که چنین روزی را برای من بیاورد. شما بالاتر از آنید که من چنین جسارتی را بنمایم. وی همچنان اصرار می‌کرد و من نیز در برابرش تعظیم کرده و هر آن بر تواضع و فروتنی خویش می افزودم، چون مشاهده کرد که این چنین امتناع می‌ورزم با لطف و ملایمت خاصی رو کرد به من و فرمود: حال که از قصاص من ابا داری ملك و زمین را به عنوان صدقه و خیرات به تو بخشیدم، از آن پس خوشبختی و سعادت مرا در آغوش گرفت و از ثروت و مال فراوانی نیز برخوردار شدم. چنان که واقدی روایت کرده می‌گوید: حدیث کرد مرا عبدالله بن محمد بن عمر بن علی (ع) موقعی که هشام بن اسماعیل [۳۴] بر مسند حکومت نشست، دست به - [صفحه ۴۱] کارهای زشت و ناپسند زده و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار می‌کرد، و در این میان بیش از همه به آزار علی بن الحسین (ع) پرداخت. و آنگاه که ولید بن عبدالملك دستور داد وی را از فرمانداری معزول کنند و از مردم خواست در برابر خانه‌ی مروان بایستد تا چنانچه حقی از مردم پایمال نموده وی را بازخواست نمایند؛ اما هشام که از رفتار خود بیش از همه واقف بود خود می‌گفت: جز از علی بن الحسین (ع) از هیچ کس بیم ندارم. و بدین ترتیب هر کس از برابر او می‌گذشت وی را دشنام می‌داد و لعن و نفرین می‌کرد. در همین موقع بود که زین‌العابدین (ع) در حالی که عده‌ای از اهل بیت و غلامان گرد او حلقه زده بودند دیده شد که به سوی هشام پیش می‌آید. پس هشام دست و پای خود را گم کرد، گویی مرگ را به چشم خود می‌دید. اما برخلاف تصور وی امام (ع) بر وی سلام کرده و به یاران خود نیز توصیه فرمود که هرگز به وی آزار و آسیبی نرسانند. هشام با مشاهده‌ی این همه بزرگواری امام که هرگز چنین انتظاری را نداشت با لحن خاصی گفت: الله اعلم حیث یجعل رسالته (خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند.) ابن فیاض در کتاب خود به دنبال این روایت اضافه کرده می‌گوید: عظمت و بزرگواری امام (ع) به اندازه‌ای بود که در برابر آن همه گستاخی و جسارت‌های هشام از ملاطفت و ملایمت روی نگرداند و دست عطوفت به سوی او دراز کرد و وی را استمالت نمود. هشام شرم کرده سر را به زیر انداخت، آنگاه امام (ع) وی را مخاطب ساخته فرمود: اگر حاجتی داری و یا در موقع حکومت مدیون کسی شده‌ای بگو تا در ادای آن بکوشم. وی در حالی که اشك از چشمانش جاری بود گفت: خداوند از هر کس داناتر است که چه کسی را به رسالت برگزیند. و ابن سعد در کتاب طبقات به سند خود از عبدالله بن علی بن الحسین روایت کرده می‌نویسد که: وی گفت: آنگاه که هشام بن اسماعیل از سمت خود معزول گردید پدرم علی بن الحسین (ع) ما را از آزار وی به شدت بر حذر داشت و آنگاه که همگی به حضورش بودیم فرمود که: هشام از حکومت معزول و اکنون نیرویی در اختیارش نیست و به امر ولید وی را در برابر خانه‌ی مروان بن حکم آورده و به مردم [صفحه ۴۲] گفته‌اند: هشام را به اینجا آورده‌ایم تا هر کس از وی شکایتی دارد و ناسزا و دشنامی از وی شنیده در مقام تلافی برآید. مردم نیز اغلب وی را به باد لعن و ناسزا گرفته‌اند. اما من به شما توصیه می‌کنم که از ایذاء و آزار وی خودداری کنید. در اینجا عبدالله رو کرد به پدر خود و گفت: پدر جان هنوز آثار ظلم و بیدادگری هشام بر ما باقی است و رنجمان می‌دهد. ما در پی چنین موقعیتی، روز شماری می‌کردیم. آنگاه علی بن الحسین

(ع) فرمود: - ای فرزنـد، بهتر این است که وی را به خـدا واگـذاریم. به خـدا سوگنـد تا آنگاه که این امر خاتمه پـذیرفت از خاندان حسین بن علی (ع) نسبت به وی کمترین آزاری مشاهده نگردید. و در مرآهٔ الجنان آمده است که: گویند زین‌العابدین (ع) به مردی که وی را به باد انتقاد و تهمت و افتراء گرفته بود گفت: چنانچه گفتار تو درباره‌ی من درست باشد خداوند مرا ببخشد و اگر سـخن تو نادرست است از خدا می‌خواهم تو را عفو فرماید، سپس آن مرد جلو آمده پیشانی آن حضرت را بوسید و در حالی که از خجلت سر را به زیر افکنده بود گفت: جانم فدای شـما باد، آنچه درباره‌ی شـما بر زبانم جاری شد نادرست بود و مرا عفو فرمایید. امام (ع) فرمود: خداونـد تو را ببخشـد. سـپس آن مرد گفت: خداوند بهتر می‌داند چه کسـی را به رسالت برگزیند. و چنان که در بحار آمده است: آنگاه که یکی از اهالی مدینه زین‌العابدین صـلوات الله علیه را به باد ناسـزا گرفته و کلمات ناروا به وی می گفت ناگاه عده‌ای از غلامان آن حضـرت تحت تأثیر قرار گرفته و به طرف وی دویدند اما علی بن الحسـین (ع) آنان را از این امر بازداشت و گفت: او را به حال خود گذارید. سـپس رو کرد به وی و فرمود: خدای آنچه از کارهای ما را از تو پوشیده داشته بیشتر از آنست که تو بدانی و بگـویی. پس از آن فرمـود: آیـا حـاجت و درخواسـتی داری که در انجـام آن تـو را یـاری کنم؟ وی می گویـد: من شـرم کرده، از خجلت سـر را به زیر افکندم. چون آن حضرت مرا به این حال مشاهده کرد برای این که مرا از اضطراب و تشویش و شرم و [صفحه ۴۳] حیا برهانـد جامه‌ای را که مخصوص خود او بود بر دوش من انـداخت و دسـتور داد هزار درهم برای من بیاورند. از آن پس هر موقع آن مرد به دیدار آن حضـرت نایل می‌شد می گفت: اشهد انك ابن رسول الله (گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی...) و در مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۹۶ آمـده است: روزی علی بن الحسـین (ع) غلام خود را دو بار صدا کرد و او جواب نداد، بار سوم که پاسخ داد امام (ع) رو کرد به او و گفت: - صدای مرا نشنیدی؟ - بلی شـنیدم. - پس چه باعث شد که از جواب خودداری کردی؟ - چون می‌دانسـتم که در خدمت شما در امان هستم. آنگاه علی بن الحسین (ع) فرمود: الحمدلله الذی جعل مملوکی یأمننی (شـکر و سپاس به درگاه خداونـدی که غلام مرا در پناه من در امان قرار داد.) و در کتاب حیاهٔ الحیوان آمده است که: هر وقت که علی بن الحسـین (ع) از خـانه خـارج می‌شـد می گفت: بـار خـدایا از تو می‌خواهم توفیق عنـایت فرمـایی که امروز به دادن صـدقه و خیرات پرداخته و چنانچه کسـی با من به بدی رفتار کرد، مورد عفو و بخشـش قرار دهم و کار خود را به تو وا می‌گذارم. و در حلم و بردبـاری علی بن الحسین (ع) همان بس که وقتی مرد سالخورده‌ای از اهالی شام - که اهل بیت را اسـیران خارجی می‌پنـداشت - وی را مخـاطب سـاخته و در کمال جسارت گفت: «خـدا را شـکر که شـما را به هلاکت رسانیـد و این بلاد را از رجال شـما آسوده ساخت.» زین‌العابدین (ع) پاسخ وی را نداد و هرگز دشـنام و ناسـزا به وی نگفت، بلکه با نرمی و خونسردی خطاب به وی گفت: - آیـا قرآن خوانـده‌ای؟ پس آنگـاه به ذکر آیاتی از قرآن کریم که در فضل اهل بیت نازل گردیـده پرداخت و در همین موقع بود که آن مرد از کرده‌ی خود سـخت پشـیمان شد و انگشت ندامت بر دهان گرفت و توبه و استغفار کرد و همانطور که در شرح زندگانی امام حسـین (ع) بـدان اشاره شـده وی به شـدت تحت تأثیر جـذبه‌ی فضـیلت و حکمت و حلم و بردباری امام زین‌العابـدین (ع) قرار گرفت. [صفحه ۴۴]

شجاعت امام

امـام سـجاد (ع) که در کلیه‌ی صـفات حمیـده و فضایـل اخلاقی زبـانزد خاص و عام بود، در شـجاعت و قوای روحی و ثبات دل و جرأت و شـهامت نیز به حد کمال بود. سـخنان آن حضرت که در پاسخ عبیدالله بن زیاد ظالم و ستمگر - به وقتی که امر به قتل وی داده بود در برابرش بیـان داشت، خود بالا-ترین دلیـل بر شـجاعت و شـهامت آن حضـرت است. به این ترتیب که خطاب به عبیـدالله فرمود: یابن زیاد، ابالقتل تهددنی؟ (مرا به مرگ تهدید می کنی؟) تو نمی‌دانی که قتل برای ما امری عادی و شهادت مایه‌ی کرمت و

مباهات ماست. و آنگاه که از کوفه وی را به اسارت می‌بردنـد تا موقعی که به شام رسـیدند با هیـچ یک از آنها که با وی بودند لب به سخن نگشود، چنان که محفربن ثعلبهٔ که به این امر فجیع دست زده بود چون به دربار یزید رسید در این مورد می گفت: او هرگز سخنی نگفت، اما یزید نیز در جواب محفر گفت: - مادر محفر آنچه زایید فاجرتر و لئیم‌تر است. و سخنان آن حضرت در برابر یزید خود دلیل بارزی بر شـهامت و شـجاعت او است، و آن به هنگامی بود که یزید بر مسند حکومت و قدرت تکیه داشت. زین‌العابدین (ع) خطاب به پسر معاویه چنین فرمود: - یابن معاویه و هند و صـخر، تو خود می‌دانی که پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بـدر و احد و احزاب بر دست جدم علی بن ابی طالب (ع) قرار داشت، اما پدر تو و جد تو پرچم کفار را به دست داشـتند. و در جـای دیگر نیز بـه همیـن ترتیـب یزیـد را مخـاطب سـاخت و گفـت: وای بر تـو، اگر بـه این فـاجعه‌ای که دامن خـود را آلـوده سـاخته‌ای کمی انـدیشه می کردی، آن وقت به کوه و بیابـان گریخته و فرش خود را جز خاکستر قرار نمی‌دادی، اکنون بر تو بشارت باد که سرانجام انگشت ندامت بر دهان گرفته و به ذلت و خواری و زیان بزرگی گرفتار خواهی شد.

سخاوت و کرم امام

اربلی در کشف الغمه از کتاب نثر الدرر از ابن اعرابی روایت کرده می‌نویسد: [صـفحه ۴۵] آنگاه که یزید بن معاویه لشکریان خود را جهت قتل و غارت به مـدینه گسـیل داشت، علی بن الحسـین علیهماالسـلام چهارصد زن همراه با شوهران خود از قبیله‌ی بنی عبد مناف را پناه داده و تا آنگاه که سپاه مسرف بن عقبه متفرق شدند و مدینه را ترک کردند همچنان در خانه‌ی علی بن الحسین (ع) به سر می‌بردنـد. علامه اربلی اضافه کرده می گویـد: موقعی که ابن زبیر نیز به طرد و اخراج بنی امیه از حجاز پرداخت علی بن الحسـین (ع) بـاز هم به همـان ترتیب رفتـار کرد و بسـیاری از خانواده‌هـای مختلف را در کنف حمایت خود درآورد. و از زمخشـری در ربیع الابرار چنین آمـده است که: وقتی یزیـد بن معاویه مسـلم بن عقبه را به قتل و غارت مدینه فرسـتاد، زین‌العابدین (ع) چهارصد نفر از زنـان مـدینه همراه بـا اولاـد و حشم آنان را در کفالت خود درآورد و در خانه‌ی خود جای داد و تا وقتی که لشـکر مسلم مـدینه را ترک نکرده بود همچنان آذوقه و غذا و خوراک آنان را اداره می کرد، و آنگاه که در این مورد از یکی از زنان جویا شدند، وی در پاسـخ گفت: نعمت و آسایش و زنـدگی شـیرینی که در خانه‌ی علی بن الحسـین (ع) بر من می گذشت هرگز در خانه‌ی پدر و مادر خود مشاهـده نکردم. و در تذکرهٔ الخواص از ابن ابی الدنیا آمده است که گفت حدیث کرد ما را محمد بن حسـین از حمیدی و او نیز از سـفیان ثوری که گفت: آنگاه که علی بن الحسین علیهماالسلام عازم حج و عمره گردید سکینهٔ دختر حسین بن علی (ع) برای وی توشه و سـفره‌ای که هزار درهم خرج آن شده بود فرستاد، آن حضرت همین که به منطقه‌ی حره نزدیک شد دستور داد بین فقرا و مساکین تقسیم کنند.

کثرت صدقات آن حضرت

روایات بسیاری وارد شده که علی بن الحسـین (ع) در شبهای مدینه از سکوت و ظلمت شهر استفاده می کرد و انبانی که پر از نان و خرمـا و غـذا بود برمی‌داشت و در کوچه‌هـا به راه می‌افتاد و میان خانواده‌های مسـتحق تقسـیم می کرد، بخصوص در صـدقه‌ی سـری زبـانزد خـاص و عام بود. روایت است که هرگز غـذایی را میل نمی کرد مگر آنکه مشابه آن را به عنوان [صـفحه ۴۶] صدقه به فقرا اعطا می‌نمود. و چنـان که ابونعیم [۳۵] در حلیـهٔ الاولیـاء به سـند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی آورده است: علی بن الحسـین (ع) شـبها زنبیلی پر از نـان بر دوش می گرفت و در تاریکی شب بین فقرا تقسـیم می کرد، در حالی که می گفت: ان صدقـهٔ السـر تطفی غضـب

الرب عزوجل (صدقه‌ی سری غضب پروردگار عزوجل را فرو می‌نشاند.) و در جای دیگر ابونعیم به سند خود از شیبهٔ بن نعامهٔ نقل کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین (ع) از دنیا رحلت فرمود اهالی مدینه به این امر واقف شدند که آن حضرت معاش صد خانواده از مردم مدینه را اداره می‌کرده است و از احمد بن حنبل و شیخ صدوق در خصال از امام باقر (ع) روایت است که علی بن الحسین (ع) چنان بود که غذا و نان صد خانه از فقرای مدینه را که در هر خانه جماعتی زندگی می‌کردند، بر عهده داشت و ابونعیم در کتاب حلیه به سند خود از محمد بن اسحاق آورده است که: بسیاری از مردم مدینه که زندگی آن‌ها اداره می‌گردید هرگز نمی‌دانستند که به دست چه کسی معاش آنها تأمین می‌شود. همین که علی بن الحسین (ع) دنیا را ترک کرد و این امر متوقف گردید احساس کردند دیگر کسی وجود ندارد که غذا و معاش آنها را برساند. و نیز در کتاب حلیهٔ به سند خود از ابن عایشه و او از پدر خود روایت کرده است که از اهالی مدینه شنیدم که می‌گفتند صدقه‌ی سری تا آنگاه که علی بن الحسین (ع) در قید حیات بود ترک نگردیده بود. شیخ صدوق در کتاب علل به سند خود از سفیان بن عینیهٔ آورده است که: چنین افتاد که زهری در یک شب سرد بارانی علی بن الحسین (ع) را در حالی که مقداری آرد با خود داشت ملاقات کرد و از وی جویا شد و گفت: یابن رسول الله، این چیست که با خود دارید؟ فرمود: قصد سفر کرده‌ام و این زاد و توشه‌ی من است که برای خود ذخیره می‌کنم. زهری گفت: بهتر است غلام من شما را کمک کند، یا اجازه دهید من بار را حمل کنم. امام در حالی که از این امر خودداری می‌کرد و می‌گفت من خود مسئول این کار هستم؛ فرمود: خیر، این سفری است که کلیه‌ی امور آن بایستی به دست خود من انجام شود، هر چند ممکن است حمل آن برای من کمی باعث زحمت باشد، اما به [صفحه ۴۷] هنگام ورود به مقصد موجبات آسایش و نجات مرا فراهم خواهد ساخت. آن حضرت در حالی که به زهری می‌گفت از خداوند مسئلت دارم که حوائج تو را برآورده سازد، وی را ترک کرد. پس از چندی بار دیگر زهری وی را ملاقات کرد و گفت: یابن رسول الله، گویا قصد مسافرت داشتید؟ امام (ع) برای زهری بیان فرمود و گفت: - بله، سفر من آن طور که تو گمان کردی نبود، و اضافه کرد: سفر من از سفرهای دنیایی نیست، بلکه سفر مرگ است که من خود را برایش آماده می‌کنم، و آن زاد و توشه‌ای است که برای آخرت بایستی ذخیره کرد. این سفری است که هرکس بایستی خود را برایش آماده سازد و چیزی که انسان را برای این سفر مهیا می‌کند، اجتناب از حرام و توشه و ذخیره‌ی آن خیر و احسان به دیگران است. به این ترتیب علی بن الحسین (ع) انبانی که بر دوش خود حمل می‌کرد جهت صدقه و انفاق بود و توشه‌ای بود که برای سفر به آخرت می اندوخت. و چنان که در بحار آمده است: امام (ع) همین که تاریکی شب فضای مدینه را در خود فرو می‌برد از سکوت و آرامش شب استفاده می‌کرد و به منزل می‌رفت و آنچه از غذا و خوراک در خانه داشت در انبانی قرار داده و بر گردن خود می‌آویخت. آنگاه از خانه خارج می‌شد و در حالی که روی خود را می پوشانید در کوچه‌ها به راه می‌افتاد. بسیار اتفاق می‌افتاد که عده‌ای از فقرا جلو خانه‌های خود به انتظارش می‌ایستادند و همین که وی را مشاهده می‌کردند در حالی که می‌گفتند صاحب انبان آمد به جانب وی می‌شتافتند. از کتاب سوق العروس از ابی عبدالله دامغانی روایت است که علی بن الحسین (ع) آجیلی را که مرکب از مغز بادام و شکر بود دوست می‌داشت و این آجیل را بیش از همه به تصدق می‌داد و می‌فرمود: چون من این خوراکی را دوست می‌دارم سزاوار می‌دانم از همین متاع محبوب خود در راه خدا به صدقه بگذارم. آنجا که در قرآن کریم می‌فرماید: لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [۳۶]. [صفحه ۴۸] و چنان که ابونعیم در حلیه روایت کرده و ابن سعد در طبقات به سند خود از ابی جعفر آورده که وی گفت: پدرم علی بن الحسین (ع) دوبار اموال خود را در راه خدای عزوجل تقسیم کرد و می گفت: ان الله تعالی یحب المؤمن المذنب التائب (خداوند تعالی بنده‌ی مؤمن گناهکاری را که توبه می‌کند، دوست می‌دارد.)

آزاد کردن بندگان در راه خدا

ابونعیم [۳۷] در حلیهٔ به سند خود از سعید بن مرجانه آورده است که: علی بن الحسین (ع) که در آزاد ساختن بندگان شهرت بسزایی داشت، روزی یکی از غلامان را از عبدالله بن جعفر به ده هزار درهم و یا هزار دینار خریداری کرد و وی را آزاد ساخت. ابن‌طاووس در کتاب شهر رمضان معروف به کتاب اقبال به سند خود از امام صادق (ع) روایت کرده است که: علی بن الحسین علیه‌السلام هرگز به زدن غلامان و کنیزان نمی پرداخت و همین که ماه رمضان فرا می‌رسید بیش از مواقع دیگر این امر را رعایت می‌فرمود. روش او چنان بود که هر گناه و خطایی را که غلام یا کنیزی مرتکب می‌شد به نام وی در دفتری ثبت می‌نمود و ساعت و روز وقوع آن را نیز یادداشت می کرد و از عقوبت آنان خودداری می‌فرمود و در این باره چیزی به آنان اظهار نمی کرد، تا آن که آخرین شب ماه مبارك رمضان فرا می‌رسید. در شب عید فطر همه‌ی آنها را به حضور می‌طلبید، دفتر را می گشود و خطاها و اشتباهات هر یک را به نام می‌خواند و به وی می گفت: در فلان روز چنین خطایی را مرتکب شده‌ای و من تو را عقوبت نکرده‌ام، آیا به خاطر داری؟ وی در پاسخ آن حضرت می گفت: بلی یابن رسول الله. بدین ترتیب یک یک آنها به گناه خود اعتراف می کردند. آنگاه در میان آنها می‌ایستاد و از آنان می‌خواست که بگویند: یا علی بن الحسین، همچنان که اعمال ما را ثبت کرده‌ای پروردگارت نیز اعمال تو را به ثبت رسانده و نزد او کتابی است که ناطق به حق است و هرگز عمل کوچك یا بزرگی از نظر او مخفی و پوشیده نخواهد بود. پس از گناه ما درگذر، تا خداوند کریم تو را نیز عفو فرماید. او نیز می گفت: [صفحه ۴۹] و لیعفوا و لیصفحوا الا ـ تحبون ان یغفر الله لکم. سپس در حالی که در میان آنها ایستاده بود دست به دعا بلند می کرد و به آنان نیز اشاره می‌فرمود که با وی بخوانند و خود با چشمانی گریان چنین می گفت: ربنا انك امرتنا ان تعفو عمن ظلمنا و قد عفونا عمن ظلمنا کما امرت فاعف عنا فانك اولی بذلك منا و من المأمورین، الهی کرمت فاکرمنی اذ کنت من سؤالك و جدت بالمعروف فاخلطنی باهل نوالك یا کریم. (پروردگارا، تو خود امر کردی، از آنکس که بر ما ستم کرده درگذریم، اکنون به فرمان تو آنان را بخشیدم، پس تو نیز ما را ببخش؛ زیرا که تو به بخشش از ما سزاوارتری. بارالها تو کریمی، پس درهای رحمت و کرمت را بر روی من نیز بگشا. همان طور که هر کس از درگاه تو مسئلت نموده از دریای احسان و بخشش تو بهره‌مند گردیده، مرا نیز در زمره‌ی نیکان قرار بده و توفیق نیکی و احسان عنایت فرما، ای خدای کریم.) آنگاه علی بن الحسین (ع) با عطوفت و مهربانی خاصی خطاب به آنان می گفت: شما را عفو کردم! آیا شما هم مرا که نسبت به شما مالکی ستمکار بوده‌ام مورد عفو قرار دادید؟ زیرا که من نیز خود بنده‌ی ناچیز و ستمکاری هستم در برابر پادشاهی کریم و بخشنده، و عادل و نیکوکاری که از دریای فضل و رحمتش همه کس بهره‌مند خواهد شد. آنگاه غلامان یکصدا می گفتند: شما را عفو کردیم، و ما هرگز رفتار سوئی از شما مشاهده نکرده‌ایم. سپس از آنها می‌خواست دست به دعا و تضرع بلند کرده بگویند: خداوندا علی بن الحسین (ع) را ببخش همچنان که او نیز ما را بخشید، پروردگارا همچنان که وی ما را از قید بندگی آزاد ساخت او را از آتش دوزخ آزاد فرما! به این ترتیب آنان به دعا پرداخته و آن حضرت نیز می گفت: اللهم آمین رب العالمین. سپس غلامان را آزاد می‌ساخت، به این امید که خداوند نیز وی را مورد عفو و بخشش قرار دهد. و اضافه کرده چنین می‌فرمود: اذهبوا فقد عفوت عنکم و اعتقت رقابکم رجاء للعفو عنی و عتق رقبتی. و همین که عید فطر فرا می‌رسید جوایز بسیاری به آنان عطا می‌فرمود و زندگی آنان را مطابق دیگر مردم تأمین می‌ساخت تا به دیگران احتیاج نداشته باشند. [صفحه ۵۰] این امر در تمام سنوات همچنان ادامه داشت و کمتر اتفاق می‌افتاد که در سالی که در آخرین شب ماه رمضان در حدود بیست نفر و گاه کمتر یا بیشتر از غلامان به دست امام زین‌العابدین (ع) آزاد نگردند. وی می گفت: خداوند تعالی در هر شب از ماه رمضان به هنگام افطار هفتاد هزار نفر از بندگان خود را که بدون شک مستوجب دوزخ هستند آزاد می‌سازد، و در یک شب آخر ماه رمضان به اندازه‌ی همه‌ی شب‌های ماه رمضان آزاد خواهد ساخت. و من دوست دارم آنگاه که به ملاقات پروردگار خود نایل می‌آیم غلامانی که در این دنیا در اختیارم بوده‌اند آزاد ساخته باشم به این امید که خداوند نیز مرا از آتش

دوزخ آزاد فرماید. علی بن الحسین (ع) غلامانی را که در خدمتش کار می‌کردند بیش از یک سال نگهداری نمی‌کرد و هنوز سال به پایان نرسیده آزادشان می‌کرد. روش آن حضرت چنان بود که اگر غلامی را در اول سال و یا در نیمه‌ی سال ابتیاع کرده بود همین که شب عید فطر فرا می‌رسید وی را آزاد می‌ساخت و در سال جدید یکی دیگر را به جای او خریداری می‌کرد. و سپس وی را نیز آزاد می‌ساخت. و چنان بود که این امر را تا پایان عمر و تا آنگاه که به لقای پروردگار خود نایل آمد همچنان ادامه می‌داد. چنانچه در ماه رمضان در مکه به سر می‌برد، به خریدن سیاهان می‌پرداخت، و آنان را به عرفات برده و اگر جاده و راه عبور احتیاج به مرمت و تعمیر داشت آنان را به کار وا می‌داشت و همین که کار آنها پایان می‌یافت آنان را آزاد ساخته و جوایز و اموال بسیاری به آنان انفاق می‌فرمود.

فصاحت و بلاغت امام

خطبه‌ها و بیانات امام سجاد که در کوفه و شام و مدینه و در موارد دیگر در واقعه‌ی کربلا ایراد فرمود و نفوذ و اثراتش در دلها، خود بالاترین دلیل بر حسن بلاغت و کمال فصاحت آن حضرت است. تنها نگاهی به صحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه، و بدایع معانی و فصاحت الفاظ و بلاغت عبارات و ترکیب کلمات و سخنان زیبا و لطایف و حقایق الهی و زیبایی و شکوه و قدرت روحی که در تعبیرات روح پرور حضرت سجاد علیه‌السلام دیده می‌شود خود این حقیقت را آشکار می‌سازد، که در فصاحت و [صفحه ۵۱] بلاغت هیچ کس به پایه‌ی آن حضرت نرسیده چنان که صحیفه‌ی کامله به انجیل آل محمد (ص) شهرت یافته، و کلمات معجزه آسا از صحیفه‌ی سجادیه و ادعیه و غیره که از آن حضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تا حال کسی از فصحای عرب نتوانسته است بمانند آنها بیاورد و در برابر عظمت آن خاضع و خاشع گردیده‌اند، و ما در صفحات آینده در بخش کتب و آثار آن حضرت صحیفه‌ی کامله را به تفصیل مورد بحث قرار خواهیم داد.

ورع و پارسایی امام

امام سجاد (ع) که به کلیه‌ی فضایل اخلاق آراسته بود، در پارسایی و تقوی نیز در عصر خود سرآمد اقران بود. چنان که ابونعیم در کتاب الحلیهٔ به سند خود از صالح بن حسان روایت کرده که مردی به سعید بن مسیب گفت: ما رأیت احدا اورع من فلان. (من از فلان شخص پارساتر ندیده‌ام.) سعید گفت: هل رأیت علی بن الحسین؟ (آیا علی بن الحسین را دیده‌ای؟) وی گفت: خیر. سعید گفت: ما رأیت اورع منه. (در ورع و پارسایی هرگز مانند علی بن الحسین (ع) ندیده‌ام.) و در مرآهٔ الجنان از قول جماعتی از پیشینیان که در میان آنها سعید بن مسیب را نیز می‌توان نام برد روایت است که گویند: ما هرگز در تقوی و پارسایی مانند علی بن الحسین (ع) ندیده‌ایم. حسن بن محمد بن یحیی [۳۸] به سند خود از سعید بن کلثوم روایت کرده است که گفت: در محضر امام صادق جعفر بن محمد علیه‌السلام شرفیاب بودم، سخن از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام به میان آمد، امام صادق (ع) او را بسیار ستود، و آنچه شایسته‌ی آن حضرت بود در مدح آن بزرگوار سخن گفت، آنگاه فرمود: به خدا علی علیه‌السلام در طول عمر خود ذره‌ای حرام نخورد، هرگز در راه خدا از هیچ گونه کار و کوشش فروگذار نکرد، و چنانچه پیشنهاد انجام دو کار که مورد خوشنودی خدا بود به وی می‌شد، آن که از همه سخت‌تر [صفحه ۵۲] و دشوارتر بود بر عهده می‌گرفت، و هرگز حادثه‌ای برای رسول الله (ص) پیش نیامد جز آن که علی (ع) را به یاری خواست و هرگز علی (ع) را به یاری نخواست جز آن که فرمانش را هر چه بود اطاعت کرد و دستورش را انجام داد، و این به خاطر اعتمادی بود که رسول خدا (ص) به وی داشت، و کسی از این امت

تاب انجام عمل رسول خدا (ص) را جز آن حضرت نداشت، و در آن هنگام که به اعمال خیر و عبادت می‌پرداخت چنان واهمه و هراس داشت که گویی هم اکنون میان بهشت و دوزخ ایستاده و سعی می‌کند بهشت را دریابد. علی (ع) از مال خود - مالی که با زور بازوی خویش به دست آورده بود - هزار بنده خرید و بخاطر خدا آزادشان کرد. این غلامان را در شرایطی می‌خرید که خوراک خانواده و زن و بچه‌ی خود را از زیتون و سرکه و خرما ترتیب داده بود (به این معنی که با خوراکی بسیار ساده آنان را اداره می‌کرد و زیادی آن را در این راه مصرف می‌نمود) و جامه‌اش جز از کرباس نبود و آنقدر به تجملات بی‌اعتنا بود که اگر آستین جامه‌اش زیادی می‌کرد خود آن را می‌برید و یک چنین علی‌ای (ع) در میان فرزندانش تنها یک نظیر داشت و او هم علی بن الحسین (ع) بود. تنها علی بن الحسین بود که می‌توانست دومین علی در علم و فقه و زهد و عبادت و مرحمت میان خاندان هاشم باشد، و کسی در میان فرزندان و خانواده‌ی او از علی بن الحسین به او در جامه و دانش شبیه‌تر نبود. فرزند بزرگوارش ابوجعفر محمد باقر علیه‌السلام می‌گوید: روزی به حضور پدرم علی بن الحسین (ع) رسیدم، از فرط عبادت بدانجا رسیده بود که احدی بدان حال در نیامده، به واسطه‌ی بیداری شب رنگش به زردی گراییده، و از بسیاری گریه چشمانش مجروح گشته، پیشانی وی از بسیاری سجده پینه بسته، و به قدری برای نماز روی پا ایستاده که پاها و ساق هایش ورم کرده بود. امام باقر می‌گوید: چون او را بدین حال مشاهده کردم نتوانستم خودداری کنم، به گریه افتادم، اما او بی‌آنکه از گریه‌ی من بپرسد در اندیشه‌های خود غرق بود. پس از چند لحظه نگاهش به من افتاد. فرمود: - برخیز پسرم، آن صحیفه را که برنامه‌ی عبادت علی بن ابیطالب علیه‌السلام در آن ثبت شده برای من بیاور. من آن صحیفه را که خواسته بود به دستش دادم، اندکی از آن را بخواند. [صفحه ۵۳] آنگاه با اندوه فراوان آن را بر زمین نهاد و فرمود: کیست که تاب نیروی عبادت علی بن ابی طالب علیه‌السلام را داشته باشد؟ و محمد بن حسین از عبدالله بن محمد قرشی روایت کرده است [۳۹]: آنگاه که علی بن الحسین علیهماالسلام برای نماز به وضو برمی‌خاست رنگ از چهره‌ی مقدسش می‌پرید. گفته می‌شد: - یابن رسول الله این چه تشویش و اضطراب است که به شما دست می‌دهد؟ در جواب می‌فرمود: - چطور اضطراب و تشویش نکنم، می‌دانید در برابر چه کسی می‌خواهم بایستم و با چه کسی سخن بگویم. ابوجعفر محمد باقر صلوات الله علیه می‌گوید: پدرم علی بن الحسین (ع) شب و روزی هزار رکعت نماز می‌گذاشت و هنگام نماز چنان از خود بیخود می‌شد که باد او را همانند خوشه‌ی گندم به این سو و آن سو می‌برد. علی بن الحسین (ع) [۴۰] با خلوص نیت به عبادت می‌پرداخت و حمد و سپاس او را بجای می‌آورد و به اندازه‌ای محو عبادت و پرستش بود که به احوال ظاهری دنیا و مردم و حتی به خود توجهی نداشت و اگر هنگام خواندن نماز حادثه‌ای از قبیل زلزله و امثال آن روی می‌داد احساس نمی‌کرد، چنانچه یک روز هنگامی که به نماز مشغول بود در خانه‌اش آتش زیادی شعله‌ور گردید تا آنجا که شعله‌های آن اطراف او را احاطه کرد. مردم فریاد کردند و او را بر حذر داشتند و ترسیدند که آتش او را فراگیرد، اما زین‌العابدین (ع) چنان غرق عبادت و بندگی شده بود که تا خاتمه‌ی نماز سر را بلند نکرد. آنان آتش را خاموش کردند و چون نماز امام (ع) پایان یافت مردم از او پرسیدند: - چه چیز موجب شد که شما به شعله‌های آتش اعتنا و توجهی نکردید؟ فرمود: ترس از آتش عظیم‌تر و سوزان تری [۴۱] باعث شد که من توجه [صفحه ۵۴] نداشته باشم.

احسان به مادر

یکی از صفات خاص آن حضرت این بود که نسبت به مادر بی اندازه نیکی و احسان می‌نمود، در مرآة الجنان آمده است که زین‌العابدین (ع) به طرز بی‌سابقه‌ای به مادر خود به نیکی رفتار می‌نمود، اما در عین حال از غذا خوردن با وی امتناع می‌ورزید، یاران و نزدیکان آن حضرت که پی‌درپی از این موضوع جویا شده و به وی می‌گفتند: «شما از نیکوترین و اصیل ترین مردم هستید

و نسبت به مادر بیش از همه به نیکی رفتار می‌نمایید، پس چگونه است که از غذا خوردن با وی ابا دارید؟» ، وی پاسخ می‌داد: بیم دارم به لقمه‌ای دست برم که او زودتر متوجه آن شده باشد و به همین جهت از من برنجد و عاقم کند. [۴۲].

رفق و مدارا با حیوان

ابونعیم [۴۳] در حلیهٔ به سند خود از عمرو بن ثابت آورده است که علی بن الحسین (ع) که نسبت به هر کس به نیکی و احسان رفتار می‌نمود، به شتری که از مدینه به مکه سفر می‌کرد نیز هرگز کوچکترین صدمه‌ای وارد نمی‌ساخت. شیخ مفید در ارشاد به سند خود روایت کرده است که: شتر علی بن الحسین (ع) در یکی از سفرهای حج به کندی راه می‌پیمود. با تازیانه‌ای که بر دست داشت به آن اشاره کرد و سپس در حالی که گفت «آه، لولا القصاص» ، ناگهان تازیانه را به کناری انداخت و شتر را به حال خود گذاشت. در روایت دیگری است که با تازیانه‌ای که بر دست داشت به وی اشاره کرد و گفت: اگر نمی‌ترسیدم به کیفر این یک تازیانه قصاص شوم حتما بر شترم تازیانه می‌زدم. روایت است که آن حضرت طی بیست بار که به حج سفر کرد حتی از زدن یک تازیانه بر حیوان، خودداری کرد. [صفحه ۵۵]

هیبت و عظمت امام

شخصیت معنوی و عظمت روحانی امام سجاد (ع) به اندازه‌ای بود که حتی دشمنان آن حضرت نیز به هنگامی که با او روبرو می‌شدند تحت تأثیر جذبه و روحانیت وی قرار می‌گرفتند، چنانکه عبدالملک بن مروان می‌گوید: به خدا سوگند، آنگاه که علی بن الحسین بر من وارد شد، ترس و وحشت بدنم را به لرزه درآورد. و مسرف بن عقبه نیز گوید: همین که علی بن الحسین را در مقابل خود دیدم ترس و بیم عجیبی مرا احاطه کرد. ابونعیم اصفهانی در حلیهٔ الاولیاء [۴۴] به سند خود از ابن عایشه و او نیز از پدر خود روایت کرده است که: هشام بن عبدالملک قبل از آنکه به خلافت برسد به مکه رفت، پس از انجام مناسک حج نوبت به روز استلام حجرالاسود رسید اما ازدحام و اجتماع مردم مانع رسیدن او به حجرالاسود گردید. در این اثنا ناگهان احساس کرد که مردم از حرکت وامانده‌اند و چشمها به یک سو دوخته شده است و همه برای شخصی راه باز می‌کنند تا استلام کند. او علی بن الحسین (ع) بود که به آرامی به طرف حجرالاسود در حرکت بود. در این هنگام هشام با تعجب به کناری رفت و بر مسندی که اطرافیانش تهیه کرده بودند بنشست و به آن منظره و ازدحام چشم تماشا دوخت. اهالی شام که همراه وی بودند از وی پرسیدند: یا امیر این شخص کیست؟ هشام که بیم داشت از شخصیت خود کاسته شود در پاسخ آنها گفت: من او را نمی‌شناسم، در میان این جمع همام بن غالب معروفترین شعرای قرن اول اسلام معروف به فرزدق که از دور ناظر بود، با شنیدن پاسخ هشام سخت برآشفت، و گفت: من می‌دانم این کیست. این شخص علی بن الحسین است. و به این ترتیب به سرودن اشعار خود پرداخت و گفت: هذا ابن خیر عبادالله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم [۴۵]. هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت یعرفه و الحل و الحرم [۴۶]. [صفحه ۵۶] یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم [۴۷]. اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم [۴۸]. ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم [۴۹]. هذا ابن فاطمهٔ ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا [۵۰]. و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف ما انکرت و العجم [۵۱]. یغضی حیاء و یغضی من مهابته فلا یکلم الا حین یبتسم [۵۲]. شیخ مفید در ارشاد ج ۲ ص ۱۵۰ به سند خود از ابی جعفر محمد بن اسماعیل روایت کرده می‌نویسد: موقعی که علی بن الحسین علیه‌السلام به خانه‌ی کعبه رفته بود و مناسک حج را بجا می‌آورد مردم اکثرا محو تماشای عظمت و جلال او شده و همه کس می‌خواست خود را به وی نزدیک سازد و در حالی که وی را به یکدیگر نشان می‌دادند پی در پی می‌گفتند این آقا کیست؟ در این

اثنا فرزدق که در میان آنها حضور داشت اشعاری انشاء کرده و چنین می گفت: هذا الذی تعرف البطحاء وطائه و البیت یعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم یغضی حیاء و یغضی من مهابته فما یکلم الا حین یبتسم این الخلایق لیست فی رقابهم لا ولیهٔ هذا اوله نعم من یعرف الله یعرف اولیهٔ ذا فالدین من بیت هذا ناله الامم اذا راته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم [صفحه ۵۷] و سبط ابن جوزی نیز در تذکرهٔ الخواص همان روایت حلیهٔ الاولیاء را آورده اما ابیاتی که ذکر کرده بیش از آن است که در حلیه آورده شده و سپس در توضیح این مطلب اضافه کرده می‌نویسد: چنانکه اشاره کردم ابونعیم بیش از چند بیت در حلیه ذکر نکرده و بقیه‌ی ابیات را از دیوان فرزدق انتخاب کرده و بدان اضافه نموده‌ام. و این روایت را سبکی نیز در طبقات شافعیه به سند خود که سلسله‌ی روات آن به ابن عایشه عبدالله بن محمد می‌پیوندد و او نیز از پدر خود آورده است که: به سالی که هشام بن عبدالملک و یا ولید روانه‌ی حج گردیده بود، پس از طواف، نوبت به استلام حجرالاسود رسید؛ اما هشام در اثر ازدحام و اجتماع مردم هر اندازه سعی کرد خود را به حجرالاسود برساند نتوانست؛ آنگاه بر مسندی که به خاطرش گذاشته بودند نشسته و عده‌ای از اهالی شام با او بودند به مردم می‌نگریست. در این اثنا چشمشان به مردی افتاد که چهره‌ای نورانی داشت و آثار بزرگی و ابهت و زیبایی و جمال ملکوتی از ظاهرش نمایان بود، و در عظمت و وقار هرگز کسی مانند او دیده نشده بود. او علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بود، که با وقار و آهستگی طواف کعبه را انجام می‌داد، همین که به قصد استلام حجر حرکت کرد مردم همگی متوجه او شده از حرکت باز ایستادند و به کناری رفته به تماشایش پرداختند تا به حجرالاسود نزدیک شده و آن را استلام کرد. در این هنگام یکی از اهالی شام رو کرد به هشام و گفت: این کیست، که این همه مردم به تعظیم و تکریمش پرداخته‌اند؟ هشام که بیم داشت مبادا شامیان نیز به او روی آورده و به وی تعظیم کنند پاسخ داد: - من او را نمی‌شناسم. فرزدق که در میان این جمع حاضر بود پیش آمده سخن آنها را قطع کرد و گفت: - من می‌دانم این کیست، از من بپرسید این شخص کیست. مرد شامی گفت: - ابوفراس، پس تو می‌شناسی این مرد کیست؟ در این موقع بود که فرزدق به سرودن اشعار خود پرداخت. روایت سبط ابن جوزی و سبکی جز در چند بیت چندان تفاوتی نداشته و با [صفحه ۵۸] یکدیگر مطابق است: و اشعار فرزدق را به این ترتیب ذکر کرده‌اند: هذا الذی تعرف البطحاء وطأته و البیت یعرفه و الحل و الحرم هذا ابن خیر عباد الله کلهم هذا التقی النقی الطاهر العلم یکاد یمسکه عرفان راحته رکن الحطیم اذا ما جاء یستلم اذا رأته قریش قال قائلها الی مکارم هذا ینتهی الکرم ان عد اهل التقی کانوا ائمتهم او قیل من خیر اهل الارض قیل هم هذا ابن فاطمهٔ ان کنت جاهله بجده انبیاء الله قد ختموا و لیس قولک من هذا بضائره العرب تعرف من انکرت و العجم یغضی حیاء و یغضی من مهابته فما یکلم الا حین یبتسم ینمی الی ذروهٔ العز التی قصرت عنها الاکف و عن ادراکها القدم من جده دان فضل الانبیاء له و فضل امته دانت له الامم ینشق نور الهدی عن صبح غرته کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم مشتقهٔ من رسول الله نبعته طابت عناصره و الخیم و الشیم الله شرفه قدما و فضله جری بذاک له فی لوحهٔ القلم کلتا یدیه غیاث عم نفعهما یستوکفان و لا یعروهما العدم سهل الخلیفهٔ لا تخشی بوادره یزنیه اثنان حسن الخلق و الکرم حمال اثقال اقوام اذا فدحوا رحب الفناء اریب حین یعتزم ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم عم البریهٔ بالاحسان فانقشعت عنه الغیابهٔ لا هلق و لا کهم من معشر حبهم دین و بغضهم کفر و قربهم ملجا و معتصم لا یستطیع جواد بعد غایتهم و لا یدانیهم قوم و ان کرموا هم الغیوث اذا ما ازمهٔ ازمت و الاسد اسد الشری و الرأی محتدم لا ینقص العسر بسطا من اکفهم سیان ذلک ان اثر و اوان عدموا یستدفع السوء و البلوی بحبهم و یسترب به الا حسان و النعم مقدم بعد ذکر الله ذکرهم فی کل بدء و مختوم به الکلم یأبی لهم ان یحل الذم ساحتهم خیم کریم و اید بالندی هضم [صفحه ۵۹] ای الخلایق لیست فی رقابهم لاولیهٔ هذا اوله نعم من یعرف الله یعرف اولیهٔ ذا الدین من بیت هذا ناله الامم و به این ترتیب فرزدق شاعر معروف علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (ع) را معرفی نمود. هشام از این منظره سخت در خشم و غضب فرو رفت، و یارانش نیز به امر او فرزدق را در عسفان که محلی بین مکه و مدینه بود، به زندان افکندند. هنگامی که مراسم حج پایان یافت، علی بن الحسین (ع)

هزار دینار برای فرزدق فرستاد، اما وی نپذیرفت و به فرستاده‌ی امام (ع) گفت: - به علی بن الحسین (ع) عرض کن که من به خاطر خدا اشعار خود را سروده‌ام و برای پاداش و جایزه نبوده است. فرستاده‌ی علی (ع) دوباره به سوی فرزدق بازگشت و گفت: زین‌العابدین (ع) فرمود: آنچه از دست ما اهل بیت عطا شده پس نخواهیم گرفت. فرزدق این بار عطای امام (ع) را بپذیرفت. آنگاه فرزدق که در زندان به سر می‌برد ابیات زیر را در هجو هشام سرود و گفت: أیحبسنی بین المدینهٔ و التی الیها قلوب الناس یهوی منیبها [۵۳]. یقلب رأسا لم یکن رأس سید وعینا له حولاء باد عیوبها [۵۴]. پس از چندی که هشام از هجویه‌ی فرزدق که در زندان او به سر می‌برد آگاه شد فرمان آزادیش را صادر کرد [۵۵]. از مطالب گذشته درسی عظیم گرفته می‌شود و آن پی بردن به این حقیقت است که عزت و محبوبیت حقیقی و شخصیت و مقام واقعی، تنها در سایه‌ی دین و تقوی و علم و دانش به وجود آمده و به ملك و سلطنت متکی نیست و هرگز با توسل به زور و قهر و غلبه به دست نخواهد آمد، چنان که ملاحظه می‌کنیم هنگام زیارت خانه‌ی خدا هیچکس به هشام و به ملك و سلطنتش کمترین اعتنایی نکرده و چنان به تحقیرش پرداختند که سخت برنجید. اما علی بن الحسین (ع) که جز نیروی دین و تقوی و پرهیزگاری و علم و [صفحه ۶۰] دانش قوای دیگری در اختیار نداشت و همین که به قصد استلام حجرالاسود به راه افتاد همگی به تجلیل و تکریمش پرداختند. و این خود حقیقتی است که با اندکی بررسی و دقت برای هر کس به خوبی آشکار خواهد شد. (اینك برای روشن شدن قصیده‌ی فرزدق اشعاری را که جامی ۸۱۷ - ۸۹۸ هجری) در ترجمه‌ی آن قصیده سروده نقل می‌کنیم: پور عبدالملك به نام هشام در حرم بود با اهالی شام می‌زد اندر طواف کعبه قدم لیکن از ازدحام اهل حرم استلام حجر نـدادش دست بهر نظاره گوشه‌ای بنشست ناگهان نخبه‌ی نبی و ولی زین عباد بن حسین علی در کسای بها و حله‌ی نور در حریم حرم فکند عبور هر طرف می‌گذشت بهر طواف در صف خلق می‌فتاد شکاف زد قدم بهر استلام حجر گشت خالی ز خلق راه و گذر شامی‌یی کرد از هشام سؤال کیست این با چنین جمال و جلال؟ از جهالت در آن تعلل کرد وز شناساییش تجاهل کرد گفت: نشناسمش ندانم کیست، مدنی، یا یمانی، یا مکی است! بو فراس آن سخنور نادر بود در جمع شامیان حاضر گفت: من شناسمش نیکو، وز چه پرسی؟ به سوی من کن رو! آن کس است این که مکه و بطحا زمزم و بوقبیس و خیف و منا حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ناودان و مقام ابراهیم مروه، سعی، صفا و حجر عرفات طیبه‌ی کوفه کربلا و فرات هر یک آمد به قدر او عارف بر علو مقام او واقف قرهٔ العین سید الشهدا است غنچه‌ی شاخ دوحه‌ی زهراست میوه‌ی باغ احمد مختار لاله‌ی راغ حیدر کرار چون کند جای در میان قریش رود از فخر بر زبان قریش که بدین سرور ستوده شیم به نهایت رسید فضل و کرم ذروه‌ی عزت است منزل او حامل دولت است محمل او از چنین عز و دولت ظاهر هم عرب هم عجم بود قاصر جد او را به مسند تمکین خاتم الانبیا است نقش نگین [صفحه ۶۱] لایح از روی او فروغ هدا فایح از خوی او شمیم وفا طلعتش آفتاب روز افروز روشنایی فزای و ظلمت سوز جد او مصدر هدایت حق از چنان مصدری شده مشتق از حیا نایدش پسندیده که گشاید بر وی کس دیده خلق ازو نیز دیده خوابانند کز مهابت نگاه نتوانند نیست بی‌سبقت تبسم او خلق را طاقت تکلم او در عرب در عجم بود مشهور گو مدانش مغفلی مغرور همه عالم گرفت پرتو خور گر ضریری ندید از او چه ضرر شد بلند آفتاب بر افلاك بوم اگر زان نیافت بهره چه باك بر نکو سیرتان و بدکاران دست او ابر موهبت باران فیض آن ابر بر همه عالم گر بریزد نمی نگردد کم هست از آن معشر بلند آیین که گذشته ز اوج علیین حب ایشان دلیل صدق و وفاق بغض ایشان نشان کفر و نفاق گر شمارند اهل تقوی را طالبان رضای مولا را اندر آن قوم مقتدا باشند و اندر آن خیل پیشوا باشند گر بپرسند ز آسمان بالفرض سایلی: من خیار اهل الارض؟ به زبان کواکب و انجم هیچ لفظی نیاید الا «هم» هم غیوث الندی اذا وهبوا هم لیوث الثری اذا نهبوا ذکرشان سابق است در افواه بر همه خلق بعد ذکر الله سر هر نامه را رواج افزای نام آنهاست بعد نام خدای ختم هر نظم و نثر را الحق باشد از یمن نامشان رونق هر چند اکثر مورخین اسلامی و بسیاری از بزرگان علما و دانشمندان و روات حدیث قصیده‌ی مزبور را که در مدح امام زین‌العابدین (ع) سروده شده به نام فرزدق ثبت کرده‌اند؛ اما در نقل تعداد ابیات آن اختلاف است. بعضی از آنها تنها به چند بیت اول آن اکتفا کرده و برخی

همه‌ی ابیات آن را ذکر کرده‌اند چنانکه سید مرتضی در امالی ج ۱ ص ۴۸ چند بیت از آن را بیشتر ذکر نکرده و به این عنوان که قصیده‌ی مزبور نزد همه کس مشهور است از آوردن همه‌ی ابیات آن خودداری کرده است. [صفحه ۶۲] علامه‌ی اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ دوازده بیت و در ص ۲۰۳ از کتاب خود ۱۹ بیت آن را نقل کرده است. شیخ مفید متوفای ۴۱۳، هفت بیت آن را آورده است. [۵۶] ابونعیم اصفهانی (متوفای سال ۴۳۰ ه) در حدود بیست بیت آن را نقل کرده است. [۵۷] سید مرتضی (متوفای ۴۳۶ ه) هفت بیت شیخ مفید را نقل کرده است [۵۸] ابن شهرآشوب (متوفای ۵۸۸ ه) در حدود بیست و دو بیت آن را آورده [۵۹] ابوالفرج بن جوزی (متوفای ۵۹۷ ه) بیست و پنج بیت نقل کرده است. [۶۰] محمد بن طلحه شافعی دوازده بیت آورده. [۶۱] ابن خلکان (۶۶۱ – ۶۰۸ ه) تمام ابیات قصیده را آورده و می‌نویسد: برای فرزدق با سرودن این اشعار امید بهشت می‌رود. عبدالرحمن جامی (۸۱۷ – ۸۹۸ ه) نیز بر آنها دست یافته و آن را به فارسی درآورده است. قصیده‌ی مزبور در کتب مختلف به این شرح آورده شده است: (تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۷ – مناقب ابن شهرآشوب ص ۲۵۹ ج ۲ – دیوان فرزدق چاپ مصر – الشعر و الشعراء ص ۹ چاپ ۱۳۰۵ – امالی ج ۱ ص ۴۸ – ارشاد مفید ص ۲۷۷ چاپ تهران – اربلی در کشف الغمه ص ۲۰۰ تا ۲۰۲ – طبقات الشافعیه سبکی ج ۱ ص ۱۵۳ – ابوالفرج اصفهانی در اغانی ج ۱۹ ص ۴۰ – شرح شواهد مغنی از سیوطی ص ۲۴۹ چاپ مصر سال ۱۳۳۲ – حلیهٔ الاولیاء ابونعیم اصفهانی ج ۳ ص ۱۳۹ – مرآت الجنان یافعی ج ۱ ص ۲۳۹ چاپ حیدرآباد دکن ابن خلکان در شرح حال فرزدق – شرح شواهد الکبری محمود عینی در حاشیه‌ی خزانهٔ الادب بغدادی ص ۵۱۳ ج ۲ – زهر الاداب قیروانی حاشیه‌ی عقد الفرید ج ۱ ص ۶۶ – شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۴۳ – ابن جوزی در تذکرهٔ الخواص ص ۱۸۵ – کفایهٔ الطالب صدر الحافظ شافعی ص ۳۰۳ – فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۱۸۹ نورالابصار شبلنجی ص ۱۲۸ – صواعق المحرقهٔ ابن حجر ص ۱۱۹ – ثمرات الاوراق ابن حجهٔ حموی حاشیه مستطرف ج ۲ ص ۲۰ – حیاهٔ الحیوان دمیری در ماده‌ی اسد [صفحه ۶۳] مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی ص ۷۹ – شرح رساله‌ی ابن زیدون محمد بن نباته مصری حاشیه‌ی شرح لامیهٔ العجم صفدی ج ۲ ص ۱۶۳ – شرح دیوان حماسهٔ خطیب تبریزی ج ۲ ص ۸۲ – ابن عساکر در حوادث شام در سیره‌ی امام زین‌العابدین (ع) و بسیاری دیگر از دانشمندان در کتابهای خود به ذکر قصیده‌ی فرزدق پرداخته‌اند.)

اخبار و احوال امام

چنانکه برقی [۶۲] در کتاب محاسن آورده است: وقتی عبدالملک اطلاع یافت که شمشیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نزد علی بن الحسین (ع) بوده، به حضور امام کس فرستاد و به این عذر که بدان احتیاج دارد برای وی ارسال دارد، اما علی بن الحسین (ع) از این امر خودداری کرد؛ آنگاه عبدالملک نامه‌ای برای وی فرستاد و آن حضرت را تهدید کرده و اطلاع داد که مقرری او را از بیت المال قطع خواهد کرد. علی بن الحسین علیه‌السلام در نامه‌ای وی را پاسخ گفته و چنین فرمود: – اما بعد: فان الله ضمن للمتقین المخرج من حیث یکرهون و الرزق من حیث لا یحتسبون و قال جل ذکره (ان الله لا یحب کل خوان کفور.) [۶۳] فانظر اینا اولی بهذه الایه. (بدان که نجات پرهیزگاران به دست خداوند بوده و او ضامن است روزی هر کس را از جایی که هرگز گمان نبرند ارسال فرماید. و خدای عزوجل در قرآن کریم می‌فرماید: خداوند دوست ندارد کسی را که خیانت ورزد و خودستایی کند. اکنون بنگر که کدام یک از ما مشمول این آیه خواهیم بود؟) راوندی در کتاب دعوات خود از امام باقر (ع) آورده است که: پدرم علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: آنگاه که به بیماری شدیدی مبتلا گردیدم و به شدت رنج می‌بردم، حسین بن علی (ع) بر بالین من حضور یافته و گفت: فرزند چه می‌خواهی بگو، چنانچه حاجتی داری بیان کن. من نیز در پاسخ گفتم: پدر جان میل دارم در زمره‌ی کسانی باشم که پیشنهاد و درخواستی از درگاه خداوندی نداشته و در کار او دخالت نمی‌نمایند. پدرم از این پاسخ شاد و خرسند گردیده، [صفحه ۶۴] رو کرد به من و فرمود: احسنت، پسر جان، از ابراهیم خلیل (ع) نیز جبرائیل پرسید: آیا حاجتی

داری که من به انجام رسانم؟ ابراهیم (ع) در جواب او گفت: هیچگونه حاجت و پیشنهادی نـدارم؛ زیرا خداونـد بهتر از من آگاهی دارد، و او بهترین وکیل بوده و خود می‌داند چگونه مرا کفایت کند. آنگاه پدرم حسین بن علی (ع) گفت: جواب تو نیز خیلی شبیه به سخن ابراهیم خلیل (ع) بود. شیخ صدوق در کتاب عیون به سند خود از امام صادق (ع) آورده است که: علی بن الحسین علیهماالسلام اغلب با کسانی به سفر می‌رفت که وی را نشناسند، و با آنها نیز شرط می‌کرد که در تمام امور مسافرت با آنها کمک کند، و آنگاه که از این موضوع از وی جویا شدند، فرمود: بیم دارم از این که به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مرا رعایت کرده و مورد احترام قرار دهند. پس چنین افتاد که یک بار به هنگام مسافرت که عده‌ای با وی همراه بودند، یکی از آنها وی را شناخت و در حالی که او را نشان می‌داد گفت: این شخص علی بن الحسین است. در این هنگام بود که وی را در آغوش گرفته و همگی دست و پای آن حضرت را غرق در بوسه ساختند و گفتند: یابن رسول الله، آیا اراده فرمودی که ما گرفتار آتش دوزخ گردیم؟ چنانچه از دست و زبان ما نسبت به شما جسارتی می‌رفت آیا این امر باعث هلاکت ما نمی‌گردید؟ و آنگاه که در این مورد از وی پرسیدند، فرمود: یک بار که من با جماعتی که مرا می‌شناختند سفر کرده؛ آنان به خاطر خوشنودی رسول الله (ص) بیش از استحقاق با من به عطوفت و مهربانی رفتار کردند، و این بار نیز چنین پنداشتم که شما نیز ممکن است همانگونه رفتار کنید. پس دوست داشتم که امر خود را پوشیده دارم. روایت ابن شهرآشوب در مناقب از روایت صدوق در عیون در این مورد صحیح‌تر به نظر می‌رسد. در مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۸ و احتجاج طبرسی آمده است که: روزی علی بن الحسین (ع) عازم حج بود. در راه مکه عباد بصری وی را ملاقات کرده و گفت: یا علی بن الحسین چگونه است که شما جهاد و مشکلات آن را رها کرده و حج که امری آسان است اختیار کرده‌ای؟ خدای عزوجل می‌فرماید: ان الله [صفحه ۶۵] اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنهٔ یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون، [۶۴] تا آنجا که می‌فرماید، و بشر المؤمنین) علی بن الحسین (ع) در پاسخ وی گفت: اذا رأینا هؤلاء الذین هذه صفتهم فالجهاد افضل من الحج (چنانچه کسانی با این صفات وجود داشته و در چنین موقعیت باشند بدون شک جهاد به مراتب از حج بهتر است.) عبدالملک بن مروان تا آنگاه که به حکومت نرسیده بود به ظاهر چنان وانمود می‌کرد که هر وقت بر مسند فرمانروایی بنشیند به عدل و داد با مردم رفتار خواهد کرد و این طور نشان می‌داد که منظورش از حکومت انجام تمایلات دوستان و خیرخواهی یاران می‌باشد. روزی که در سایه‌ی کعبه نشسته بود شخصی به نام عمارهٔ الفقیه نزدش آمد، عبدالملک گفت: عمارهٔ چنانچه تا چند روز دیگر زنده باشی خواهی دید که مردم چگونه به طرف من [۶۵] رو می‌آورند و در برابر شخصیت و نفوذم تعظیم خواهند کرد! اما به زودی معلوم شد آنچه را که گفته ادعایی بیش نبوده است. همین که آرزوی دیرینه‌اش تحقق یافت و به حکومت رسید، اعمال و رفتارش به صورت دیگری درآمده، زندگی را بر مردم تنگ گرفت، و با خشم و تندی با ایشان رفتار می‌کرد. لشکر خویش را به منظور جنگ و تسلیم کردن اهالی به حجاز فرستاد. کسی که بیش از همه در میان سپاه او جلب توجه می‌کرد یحیی غسانی بود که به امر عبدالملک به حجاز رفت که با ایشان به جنگ پرداخته و مردم را تسلیم کند. اعمال عبدالملک بقدری شدید و دور از رحم و شفقت انجام می‌گرفت که یحیی نیز به شگفت آمد [۶۶] و مبهوت و متحیر شد. در سال ۵۷ هجری عبدالملک به عزم سفر حج به مکه‌ی معظمه رهسپار گردید. پیش از آن که مدینه را ترک گوید، به مسجد رسول خدا (ص) رفت. بر منبر قرار گرفت و با خشم و تندی عجیبی با مردم به سخن پرداخت و آتش فتنه و آشوب را [صفحه ۶۶] در میان ایشان برافروخت و ایشان را به کینه و حسد و دشمنی تحریص کرد. سپس از شهر خارج شد و به طرف کعبه روانه گردید. هنگام طواف امام زین‌العابدین (ع) را دید که به طواف اشتغال دارد. ایستاد و وی را با صدای بلند بخواند. لیکن از طرف امام (ع) جوابی نشنید زیرا امام در آن هنگام جز خداوند به هیچ کس توجه نمی‌کرد و با خضوع و خشوع خاصی در پیشگاه پروردگار بزرگ به طواف و گفتن لبیک پرداخته بود. بی‌اعتنایی زین‌العابدین (ع) عبدالملک را به خشم آورد و برایش گران تمام شد. او تصور کرد پس از پایان طواف زین‌العابدین (ع) نزدش خواهد آمد؛ اما برخلاف تصور او بعد از اتمام طواف نیز امام (ع) به

او توجهی نکرد. پس به اطرافیان خود گفت علی را نزد من آورید. همین که امام (ع) به وی نزدیک شد عبدالملك گفت: من قاتل پدر شما نبوده‌ام، سبب چیست که از آمدن به نزد من خودداری کردید؟ زین‌العابدین (ع) او را مخاطب ساخته گفت: ای عبدالملك بدان که قاتل پدر بزرگوار من از طرفی زندگی خود را به سبب این جنایت بزرگ تاریک کرد و به بدبختی و مذلت گرفتار شد؛ از طرفی دیگر پدرم نیز او را از خیر و رستگاری آخرت محروم ساخت؛ حال چنانچه تو هم بخواهی به همین وضع دچار گردی و مانند او به خشم و غضب الهی گرفتار شوی هر چه می‌خواهی به انجام رسان. عبدالملك با لحن خاصی گفت: خیر!! چنین نخواهم کرد. شما نزد من بیایید و اگر حاجتی دارید بفرمایید تا انجام دهم. آنگاه زین‌العابدین (ع) گفت: ما اکنون در خانه‌ی خدا هستیم لذا از کسی جز او نباید حاجتی خواست. عبدالملك از سخن امام (ع) برآشفت و خشمناك گردید و سخن خود را تکرار کرد. امام علی بن الحسین (ع) به سخن او وقعی نگذاشت و در حالی که پرده‌های کعبه را به دست گرفته بود با خدای خود به راز و نیاز پرداخته چنین می‌گفت: پروردگارا! پادشاهان در کاخ‌های خود را بر روی مردم بسته و برای حفاظت آن پاسبانان گمارده‌اند، اما درهای رحمت تو به روی همه کس باز است و هرگز حاجتمندی را محروم نخواهی کرد. خداوندا! من به درگاه تو روی آورده‌ام به این امید که توجهی [۶۷] فرمایی و درهای رحمت و کرامتت را به رویم بگشایی. عبدالملك، ابان بن عثمان بن عفان را که مردی بذله گو و شوخ طبع بود از فرمانداری [صفحه ۶۷] شهر مدینه معزول کرد و هشام بن اسماعیل مخزومی را به جای [۶۸] او منصوب کرد. هشام که مردی جسور و خشن و بد زبان بود چون بر مسند حکومت نشست و نفوذی یافت، دست به کارهای زشت و ناپسند زد و با مردم شهر به خشونت و درشتی رفتار کرد و با شدت بی‌سابقه‌ای به آزار فقها و زهاد بالاخص امام زین‌العابدین (ع) و اهل بیتش پرداخت و جسارت را به جایی رساند که آشکارا در مسجد پیغمبر (ص) و در میان مردم به آل محمد (ص) ناسزا و دشنام می‌داد. علی بن الحسین (ع) هرگز در مقام تلافی برنیامد. حتی موقعی که یکی از اهل بیت بر آن شد که از اعمال هشام جلوگیری و رفتار خشونت آمیز او را پاسخ گوید، امام (ع) به این امر راضی نشد و وی را از این فکر منصرف کرد. باید دانست که بی‌شك اعمال و کردار مخزومی بسیار زشت و زننده بود و خوی شیطانی وی برای مردم قابل تحمل نبود و همه کس را رنج می‌داد و بیدادگری او ضرب المثل بود. ولی مثل این که عبدالملك هم با او نظر مساعدی نداشت. بدین جهت انتظار می‌رفت که به زودی دوران عزل [۶۹] او فرا رسیده و مردم از شرش آسوده شوند. امام زین‌العابدین (ع) همواره از روزگار و مردم بد سرشت رنج می‌برد و بار مشقت را تحمل می‌کرد. تنها موقعی که به نماز و دعا می‌پرداخت و به خصوص هنگامی که به حج و زیارت خانه‌ی خدا مشرف می‌شد از این ناملایمات و مصائب اندکی آسوده خاطر می‌گردید و چون غرق عبادت و محو عظمت خداوند می‌شد مردم را فراموش می‌کرد. آن حضرت همه ساله به حج می‌رفت، و هرگز انجام این فریضه‌ی بزرگ را ترك نکرد. هنگامی که امام سجاد (ع) لباس احرام بر تن می‌کرد و به شهر مکه وارد می‌شد بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش به زردی می‌گرایید و با ناله و تضرع دستها را به سوی آسمان بلند می‌کرد و لبیك می‌گفت و چون به مسجدالحرام داخل می‌شد در زیر ناودان خانه‌ی کعبه می‌ایستاد و نام خدا را بر زبان می‌آورد و در حالی که می‌گریست به دعا می‌پرداخت و آنقدر ندبه و ناله می‌کرد که همه کس متوجه او شده بی‌اختیار اشك از چشمانش سرازیر می‌گردید. روزی طاوس که شخصی [صفحه ۶۸] زاهد [۷۰] و محدث بود علی بن الحسین (ع) را در آن حال مشاهده کرد. همین که دعا و ناله و زاریش تمام شد به خدمت او آمد و در حالی که امام (ع) را مخاطب ساخته بود گفت: یابن رسول الله، عجیب است! با این که سه مزیت و فضیلت است که بر دیگران دارید که شما را از ترس و خوف ایمن می‌دارد، پس علت این همه اضطراب چیست؟ امام زین‌العابدین (ع) از طاوس پرسید: این سه مزیت چیست؟ طاوس پاسخ داد: اول این که شما فرزند رسول خدا (ص) هستید. دوم شفاعت جد بزرگوارتان که شافع روز جزاست. سوم امید به رحمت الهی. امام زین‌العابدین (ع) گفت: بدان ای طاوس، اینکه می‌گویی فرزند رسول خدا (ص) هستم مرا ایمن نمی‌کند؛ زیرا که خداوند تعالی فرموده است: فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم. سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۱۰۱ (در روز جزا حسب و نسب به کار نیاید.) و اما

شفاعت جد بزرگوارم نیز بدون رضایت خداوند متعال میسر نخواهد بود؛ که فرموده است: و لا یشفعون الا لمن ارتضی. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۸ (کسانی مورد عفو و شفاعت قرار می‌گیرند که رضایت و خوشنودی خدا را فراهم کنند.) و اما امید به رحمت الهی را درست می‌گویی؛ اما نشنیده‌ای که خداوند فرموده است: «ان رحمهٔ الله قریب من المحسنین» ؟ سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۶ (تنها نیکو کارانند که از عطایا و کرامت خداوندی برخوردار خواهند شد.) سپس طاوس از خدمت امام (ع) مرخص شد در حالی که آنچه را که تا آن وقت نمی‌دانست بیاموخت. عده‌ای از اهالی بصره [۷۱] برای انجام مراسم حج به سوی مکه‌ی معظمه عزیمت کردند. همین که به کعبه رسیدند دریافتند که در شهر آب کمیاب شده و تشنگی مردم را به ستوه آورده است. زیرا در آن سال به کلی باران نباریده بود و مردم برای تهیه‌ی آب از خانه‌ها بیرون آمده به تکاپو افتاده بودند. اضطرابی عجیب در بین مردم مکه به وجود آمده بود، تا آنجا که به اهالی بصره رو آورده و از ایشان استمداد کردند. حجاج بصره در خانه‌ی خدا اجتماع کرده به طواف پرداختند و نماز گزاردند و از خدا درخواست کردند برایشان باران ببارد تا سیراب گردند و از حالت پریشانی [صفحه ۶۹] بیرون آیند. اما دعایشان مستجاب نشد و بارانی نبارید. زندگی بر مردم تنگ شد و سخت در عطش و تشنگی باقی ماندند. آنگاه لب به شکایت گشوده به استغاثه پرداختند. نگران به هر سو نگاه می‌کردند. در این میان جوانی که چهره‌ای ملکوتی داشت توجه آنها را جلب کرد. وی که آرام آرام نزدیک می‌شد، با کسی تکلم نمی‌کرد. اما بدنش چون خوشه‌ای که در اثر وزش باد می‌لرزد مرتعش بود. آثار غم و اندوه نیز در چهره‌اش نمایان بود. گویی خوف و ترس از خدا سراسر اعضایش را فرا گرفته است. با این حال به طواف مشغول شد. همین که مردم او را مشاهده کردند به شگفت آمدند. مثل اینکه فرشته‌ی رحمت را یافته‌اند. چون طوافش پایان یافت به حضورش شتافتند و ازدحام عجیبی برپا شد. همه یک صدا می‌گفتند: ای جوان، تشنگی، ما را تهدید می‌کند؛ عطش نزدیک است ما را هلاک کند. فریاد مردم زین‌العابدین (ع) را متوجه نمود. به محض این که رو به طرف ایشان نمود، پرسید چرا تشنه‌اید؟ گفتند شما سیرابمان گردانید، ما نیز دعا می‌کنیم انشاءالله خداوند اجابت خواهد کرد. حضرت عده‌ای از مردم بصره را شناخت و آنگاه آنها را به اسم خواند و گفت: مالک، ثابت، ایوب، دور شوید از خانه‌ی کعبه، چنانچه در میان شما یک نفر خداپرست بود، بی‌شک دعایش مستجاب می‌شد. مردم امر او را اطاعت کرده از خانه‌ی خدا دور شدند. آن حضرت برخاست و دوباره به طواف پرداخت و در حالیکه بدنش می‌لرزید و رنگ چهره‌اش از خوف خدا به زردی گراییده بود، مجددا به نماز و سجده و دعا مشغول شد. هنوز از دعا دست نکشیده بود که ابری متراکم آسمان را پوشانید و بارانی شدید باریدن گرفت و در اندک زمانی آب گودالها را پر کرد. امام زین‌العابدین (ع) قطره‌های باران را می‌نگریست و زیر لب این اشعار را زمزمه می‌کرد: من عرف الرب فلم تغنه معرفهٔ الرب فذاک الشقی ماساء ذاالطاعهٔ ماناله فی طاعهٔالله و ماذا لقی ما یصنع العبد بغیر التقی و العز کل العز للمتقی (هر کس خدا را بشناسد و شناسایی خدا وی را از غیر او بی‌نیاز نکند بدبخت است. مطیع خداوند را هر چه در راه اطاعت خدا برسد برای او بد نیست. بنده‌ی خدا [صفحه ۷۰] با غیر تقوی چه کار دارد، و عزت کامل برای پرهیزگارانی است که جز تقوی و پرهیزگاری راه دیگر نپویند.) مردمی که او را می‌دیدند از اهالی مکه می‌پرسیدند: این جوان کیست؟ اهالی مکه پاسخ می‌دادند: عجیب است که شما این جوان را نمی‌شناسید! این آقا زین‌العابدین علی بن الحسین (ع) است. [۷۲].

اخبار مربوط به امام در واقعه‌ی کربلا

اخبار مربوط به امام سجاد (ع) در بخش زندگانی امام حسین (ع) به تفصیل بیان گردیده و در اینجا احتیاج به تکرار آنها نخواهد بود. در این بخش تنها به ذکر وقایعی می‌پردازیم که در سیره‌ی امام حسین (ع) بدانها اشاره نشده است: بیشتر مورخین بر این عقیده‌اند که علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی کربلا ۲۴ ساله بوده و بعضی معتقدند که ۲۲ سال از سن شریفش می گذشته است. محمد بن سعد در طبقات می‌نویسد: علی بن الحسین (ع) در واقعه‌ی طف همراه پدر خود بود و در آن هنگام از عمر شریفش ۲۳

سال می گـذشت. اما بیماری و مرض، سـخت بر او هجوم کرده به شدت رنجش می‌داد. وی دارای همسر بوده و فرزندی داشت که نامش باقر بود و در واقعه‌ی کربلا چهار و یا سه سال از سـنش می گذشت. بعضـی از دانشـمندان که در میان آنها می‌توان شیخ مفید را نام برد گویند که آن حضـرت از برادرش علی که در کربلا به شـهادت رسـید بزرگتر بوده؛ اما قول اکثر، این است که امام سجاد کوچکتر بوده و از این رو وی را به نام علی اوسط خوانده و برخی نیز او را نسـبت به برادرش علی اصـغر که از هر دو کوچکتر بوده علی اکـبر دانسـته‌اند. و مـا ایـن موضـوع را در شـرح زنـدگانی علی که در کربلاـ شـهید گردیـده به تفصـیل شـرح داده‌ایم. و چـون زین‌العابدین (ع) در آن هنگام بیمار و بستری بود و به شدت رنج می‌برد در جهاد شـرکت نکرد و از این معرکه جان سالم به در برد و نسل رسول الله (ص) [صـفحه ۷۱] از فاطمه علیهاالسـلام در ذریه‌ی امام حسـین (ع) به امام سـجاد و اولاد او منحصـر گردیـد. و از ظـاهر روایـات چنین برمی‌آیـد یکی از فرزنـدان امـام حسـین (ع) که در راه کربلاـ به پـدر خود گفت: «آیا ما بر حق نیستیم؟» همان برادرش علی بود که در کربلا به شـهادت رسـید. و از اخبار دیگر مربوط به آن حضـرت از وقایع کربلا که در شـرح زنـدگانی امام حسـین (ع) بدان اشاره شده سـخن او است که می گوید: همین که شب عاشورا فرا رسـید پدرم اصحاب خود را فرا خواند، و با آنان به مذاکره پرداخت. من که در آن مجلس حضور داشـتم به شدت از بیماری رنج می‌بردم و همان شبی است که صبح شوم آن پدرم به شـهادت رسـید. همین که اصـحاب به گردش حلقه زدنـد خطاب به آنان فرمود: اثنی علی الله احسن الثناء (تا آخر خطبه) و به این ترتیب به آنان فرمود: بهترین نیایش و ستایش را به درگاه الهی می‌برم و در همه‌ی احوال حمد و ثنای او می گویم... پس از آن لازم می‌دانم که بگویم من اصـحاب و یارانی باوفاتر و بهتر از اهل بیت خود ندیـده‌ام. خدا به شـما پاداش و اجر این همه خوبیهای تان را بدهـد. من گمان می کنم روز ما در مقابل این دشـمنان، فردا پایان می‌یابـد. من در کار شـما انـدیشه کردم و مصالـح شـما را در نظر آوردم. همه‌ی شـما آزاد هستید تا از همان راهی که آمدید بازگردید... زیرا که این قوم به دنبال من و در صدد کشـتن من هستند و اگر بر من دست یافتند از غیر من صـرف نظر می کنند... به هر حال این روایت از طریق امام سـجاد (ع) نقل گردیده و به وسـیله‌ی او است که این خاطره‌ی شوم تعریف شده. و پاسخی که یاران امام حسین (ع) به آن حضرت داده‌اند و استقبالی که آنان از بیانات امام خود نموده‌اند به تفصیل بیان گردیده است. همین که امام حسین (ع) شربت شهادت نوشید شمر به قصد کشتن امام زین‌العابدین نیز حمله برد. اما علی بن الحسـین (ع) در بستر بیماری به سـر می‌برد و حمید بن مسلم به دفاع پرداخت و حمله‌ی شمر به آن حضرت را مانع گردید. و همان طور که در بخش زندگانی امام حسین (ع) بدان اشاره شده عمر بن سعد آن حضرت را در حالی که از بیماری و مرض به شدت رنج می‌برد با اهل بیت به کوفه انتقال داد.

گریه‌ی آن حضرت در شهادت پدر بزرگوار خود امام حسین و اهل بیت

ابونعیم در حلیة الاولیاء به سـند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از جعفر بن محمد (ع) [صفحه ۷۲] روایت کرده می‌نویسد: - آنگاه که از کثرت گریه‌ی امام زین‌العابـدین (ع) پرسـیدند، وی در حالی که سـیل اشك از چشـمانش سـرازیر بود در جواب گفت: «من چگونه انـدوهناك نباشم؟ یعقوب به فراغ یکی از پسـران خود مبتلا شـد و آن قدر گریست که چشـمانش از غم و اندوه نابینا شد؛ در حالی که می‌دانست که فرزنـدش یوسف زنـده است. من چگونه محزون نباشم؟ از یك سو پـدرم و از سوی دیگر چهارده نفر از خانـدانم در یـك نـبرد و در برابر دیـدگانم به شـهادت رسـیدند. در چنین حـال آیـا می‌تـوانم غم و انـدوه را فراموش کنم؟» و در منـاقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۰۳ از امام صادق (ع) آمده است که: علی بن الحسین (ع) مدت بیست سال بر پدر بزرگوارش می گریست، و همین که برایش سـفره‌ی غذا آورده و چشـمش به آب و نان می‌افتاد بی‌اختیار اشك از چشـمانش مانند سـیل سـرازیر می گردید. تا آنجـا که روزی یکی از غلامـان رو کرد به آن حضـرت و گفت: جعلت فـداك یـا ابن رسول الله انی اخـاف ان تکون من الهالکین! (یابن رسول الله جانم فـدای شـما باد، من می‌ترسم از شـدت اندوه هلاك شوی!) امام در جوابش فرمود: انما اشـکو بثی و حزنی الی

الله و اعلم من الله مالا تعلمون، انی لم اذکر مصرع بنی فاطمهٔ الا خنقتنی العبرهٔ. (من انـدوه خود را به درگاه خـدا می‌برم و آنچه من می‌دانم شـما نمی‌دانیـد.) سپس اضـافه کرده، می‌گویـد: - دست خودم نیست. من هر وقت قتلگاه فرزنـدان فاطمه را به یاد می‌آورم نمی‌تـوانم خودداری کنم. شـیخ صـدوق در خصـال می‌نویسـد: امـام سـجاد (ع) به مـدت بیست سـال بر پـدرش حسـین بن علی (ع) گریست، و کمتر اتفـاق می‌افتـاد که غـذایی برای وی حاضـر کننـد و اشـک از چشـمانش جاری نگردد تا روزی که غلامش به وی گفت: - یا ابن رسول الله، اما آن لحزنک ان ینقضـی؟ (یا ابن رسول الله، آیا لحظه‌ای می‌رسد که شـما محزون و اندوهناک نباشید؟) ابن قولویه در کامل الزیارهٔ به سـند خود روایت کرده است که: یکی از غلامان علی بن الحسین (ع) تعریف کرده و گوید: یک روز آقا و مولای خود علی (ع) را دیدم که سـر به صحرا گذاشته. من نیز به دنبال وی به راه افتادم. او همچنان [صفحه ۷۳] می‌رفت و من نیز او را تعقیب می‌کردم. تـا آن که مسـافت زیـادی را طی کرد. پس در گـوشه‌ی سایبـانی توقـف فرمـود و در حـالی که اشـک از چشـمانش سـرازیر بود به نماز ایسـتاد و سر به سجده گذاشت. من با حالی آشفته به وی گفتم: یا علی بن الحسین، ما آن لحزنک ان ینقضـی؟ (هنوز وقت آن نرسـیده که گریان نباشـید، و از غم و اندوه شـما کاسته شود؟) آن حضرت سر از سجده برداشته، از پشت موج اشک نگاهی بر من افکنـد و گفت: «وای بر تو! یعقوب با این که غم و انـدوه وی به مراتب کمتر از گرفتاری و غم و اندوه من بود، گفت: «یا اسـفا علی یوسف» و نزد پروردگار خود لب به شـکوه و شـکایت گشود، در حالی که تنها به فراغ یکی از پسـرهایش مبتلا گردیـده بود. من که خود ناظر بودم پـدرم و عـده‌ای از خانـدانم در کنارم آغشـته به خون گردیدند، چگونه محزون و غمناک نباشم؟»

مختار سر ابن زیاد را نزد امام زین‌العابدین می‌فرستد

هنگـامی که ابراهیم بن اشتر، در نزدیکی رودخـانه‌ی «خـازر» بـا عبیـدالله بن زیـاد به نبرد پرداخت و وی را به قتـل رسانیـد، سـر او و عده‌ای از رجالی را که با وی بودند به نزد مختار فرستاد. مختار نیز بی‌درنگ سر ابن زیاد را برای محمد بن حنفیه و علی بن الحسین روانه ساخت. فرسـتاده‌ی مختار در حالی که سـر عبیدالله بن زیاد را بالای نیزه به دست داشت به حضور زین‌العابدین (ع) رسید و سر را جلو او گذاشت. امام در حالی که به خوردن غذا مشـغول بود، به سخن پرداخت و گفت: - یاد دارم هنگامی را که به مجلس ابن زیاد وارد شـدم. او به خوردن غـذا مشـغول بود، در حالی که سـر پـدرم حسـین بن علی (ع) را در جلویش گذاشـته بودنـد. پس من دست به دعا برداشـتم و گفتم: اللهم لا تمتنی حتی ترینی رأس ابن زیاد و انا اتغـدی فالحمـدلله الـذی اجاب دعوتی (بار خدایا مرا از دنیا مبر تا این که سـر ابن زیاد را به هنگام صـرف غذا در جلو خود ببینم، شـکر و سـپاس به درگاه خداوندی که دعایم را استجابت فرمـود.) سـپس در حـالی کـه آن حضـرت از آن رو می‌گردانـد، گفـت: دور کنیـد آن را. و بـه روایـت ابـن نمـا علی بـن الحسـین علیهماالسـلام در این موقع سـر به سجده‌ی [صفحه ۷۴] شـکر نهاد و گفت: - الحمـدلله الـذی ادرک لی ثاری من عدوی و جزی الله المختار خیرا (شکر و سپاس به درگاه خداوندی که مرا به درک خونخواهی دشمنم نایل ساخت. خداوند مختار را جزای خیر دهاد.) چنان که ابن قولویه در کامل الزیارهٔ می‌نویسد: علی بن الحسـین (ع) به بنی عقیل در میان بنی هاشم التفات برجسـته‌ای داشت. وقتی از این امر از وی جویا شـده و گفتند: «چگونه است که شـما در میان بنی اعمام خود به بنی عقیل بیش از آل جعفر توجه دارید؟» در پاسـخ آن‌هـا فرمود: «من بنی عقیـل را از دیگران بیشتر دوست می‌دارم زیرا جانبـازی آنها را با پـدرم ابی عبـدالله الحسـین (ع) از یاد نبرده‌ام. این خانواده در واقعه‌ی طف بیش از دیگران کوشیدند و به شهادت رسیدند.»

اخبار مربوط به آن حضرت در واقعه‌ی حره

واقعه‌ی حره [۷۳] که آغاز آن به روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی حجه سال شصت و سوم هجری بود، در منطقه‌ای اتفاق افتاد منسوب به واقم که نام شخصی بود و به حره‌ی واقم معروف گردید. جریان به این قرار بود که گروهی از رجال مدینه جهت ملاقات یزید به شام اعزام گردیدند. اما همین که مشاهده کردند که اعمال یزید جز اهانت به دین و آیین اسلام نیست و جز اعمال زور، ستمگری و خشونت منظور دیگری ندارد بر این امر اتفاق کردند که با وی به مبارزه برخاسته و از حکومت بر کنارش سازند. و نیز از مدت‌ها قبل اخباری به مدینه می‌رسید که اغلب حاکی از سرگرم شدن یزید بن معاویه به عیش و نوش بود و این خود باعث تنفر و انزجار اهالی مدینه گردیده بود. پس مردم با آنان همداستان شده، همگی اعمال یزید را تقبیح کردند و اکثرا بر یزید شوریدند. از اطراف سیل اعتراض و حمله آغاز شد. وی را از خلافت و امارت خلع و عامل او عثمان بن محمد بن ابی سفیان را طرد کردند و هر کس که از بنی امیه با او بود در خانه‌ی مروان زندانی ساختند و سرانجام از مدینه اخراجشان کردند. طبری می‌نویسد: در این فاجعه یزید مسلم بن عقبه را که مردی خونخوار و [صفحه ۷۵] جسور و بی‌باک بود در رأس سپاهی بالغ بر دوازده هزار نفر برای این جنگ انتخاب کرد و بنا به فرمان وی چنانچه او به هلاکت می‌رسید حصین بن نمیر سکونی به جای وی فرماندهی سپاه را بر عهده می‌گرفت. به این ترتیب مسلم بن عقبه برای نبرد با مردم مدینه حرکت کرد. هر چند یزید به هنگام گفتگو با مسلم توصیه کرده بود که به امام سجاد صدمه و آزاری نرساند و گفته بود که او در اینگونه امور دخالت نخواهد کرد؛ اما علی بن الحسین (ع) خود در این بلوا که برخلاف رضایتش صورت می‌گرفت به عنوان کناره گیری و بی‌طرفی از چندی پیش مدینه را ترک کرده بود. باری، همین که اهالی مدینه بر بنی امیه شوریدند و ایشان را به طرف شام روانه ساختند، علی بن الحسین (ع) مروان بن حکم و همسرش عایشه دختر عثمان بن عفان را که به وی متوسل شده بودند در خانه‌اش پناه داد. باید دانست که هیچ کس در بزرگی و فضیلت به پایه‌ی امام زین‌العابدین (ع) نمی‌رسید. مروان بن حکم ابتدا از بیم جان خود به عبدالله بن عمر روی آورده بود و از وی خواسته بود که خانواده‌اش را پناه دهد؛ اما فرزند عمر از این امر شانه خالی کرده بود. پس مروان خانواده‌اش را به علی بن الحسین (ع) سپرد و حضرت سجاد (ع) آنان را همراه با خانواده‌ی خود از مدینه خارج ساخت و در محلی به نام ینبع جای داد. چنان که قبلا نیز اشاره شد، علی بن الحسین (ع) که از این ماجرا ناراضی بود و می‌خواست از هیاهوی جنگ بر کنار باشد، در دهکده‌ای نزدیک مدینه اقامت کرده بود. عایشه دختر عثمان و همسر مروان نیز که به طایف رفته بود، جهت ملاقات با علی بن الحسین (ع) به دهکده‌ی مزبور مراجعه کرد. آن حضرت جهت محافظت وی فرزند خود عبدالله را همراهش به طایف فرستاد که تا پایان این ماجرا همچنان با او بود. مروان نیز از بزرگواری و احسان امام در این مورد تشکر نمود. و این بالاترین درجه‌ی فضیلت و بزرگواری و از مکارم اخلاق امام بود که در برابر آن همه آزاری که مروان نسبت به آن حضرت روا داشته بود اینک رفتار سوء وی را با نیکی و احسان جبران می‌کرد و این بزرگواری و عفو و گذشت از خاندان رسالت که خود منبع فضیلت و اخلاق بوده‌اند سرچشمه گرفته است و هرگز جای شگفتی و تعجب [صفحه ۷۶] نیست چنان که گویند: ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح و حسبکم هذا التفاوت بیننا و کل اناء بالذی فیه ینضح اما برخلاف گفته‌ی طبری که در ذیل بعضی از روایات خود اشاره کرده، سپاسگزاری مروان از علی بن الحسین مبتنی بر روابط دوستانه‌ی قدیمی نبوده است؛ زیرا دشمنی و عداوتی که مروان نسبت به علی بن الحسین و اهل بیت طاهرین علیهم‌السلام روا می‌داشت، احتیاج به توضیح ندارد و همه کس بدان آگاه است. آیا می‌توان تعیین کرد که این دوستی که به ادعای طبری از قدیم بین آن دو بر قرار بوده از چه زمان آغاز گردیده؟ آیا از آن روز بوده است که مروان در جنگ جمل با جد آن حضرت علی بن ابی طالب (ع) به مبارزه و کارزار پرداخت!؟ و یا آن روز که همراه با معاویه در جنگ صفین با وی جنگید؟ و یا از آن موقع بوده است که مروان درباره‌ی امام حسین (ع) به ولید گفت: «حسین بن علی هرگز بیعت نخواهد کرد، همین که با وی مواجه شدی بیدرنگ او را به قتل برسان» ! و در جای دیگر نیز به وی گفت: «چنانچه حتی برای یک ساعت هم در این امر تأخیر نموده و امام حسین را به حال خود گذاری و از وی بیعت نگیری هرگز به پیروزی بر او دست نخواهی یافت؛ پس بهتر

این است که هر چه زودتر او را به زنـدان افکنی و در اولین فرصت از وی بیعت بگیری و در غیر این صـورت در کشتن وی تسریع نمایی.» و یا سخن امام حسین (ع) که خطاب به وی گفت: - ویلی علیک یابن الزرقاء انت تأمر بضرب عنقی کـذبت و الله و لؤمت (وای بر تو، ای پسر زرقاء، مرا به قتل تهدیـد می کنی! به خـدا سوگنـد رفتار تو جز دروغ و تزویر نیست و بـدون تردیـد سـرانجام به پشیمانی و بـدبختی شدیـدی گرفتـار خواهی شـد) و گفته‌ی مروان به هنگامی که سر امام حسین (ع) را نزد وی آوردنـد چنان که گویی شـهادت نور دیده‌ی پیامبر اسلام (ص) قلب وی را شاد کرده می گفت: یا حبذا بردک فی الیدین و لونک الاحمر فی الخدین کانما حف بوردتین شـفیت نفسی من دم الحسین و سپس دوران عثمان را به خاطر آورده، گویی به انتقام خون او دست یافته، چنین می گفت: [صفحه ۷۷] «والله لکأنی انظر الی ایـام عثمـان» آیا با توجه به مطالبی که فوقا اشاره شـد باز هم می‌توان قبول کرد که بین مروان و علی بن الحسین (ع) رشته‌ی دوستی برقرار بوده؟ و آیا می‌توان مطالب فوق را علل و اسباب دوستی آنها دانست؟ و آیا باز هم می‌توان قبول کرد که مروان نسبت به علی بن الحسین (ع) دشمنی و عداوت نورزیده است؟ در جواب باید گفت: حاشا و کلا، هرگز چنین نبوده و توجه به مطـالب فوق این حقیقت را آشـکار می‌سـازد که وجود اهل بیت علیهم‌السـلام بر پایه‌ی فضایل و مکارم اخلاق پی‌ریزی گردیـده و هر یـک از آنهـا خورشـید تابنـاکی بودنـد که همه کس و حـتی دشـمنان آنهـا نیز از انوار درخشـان آن بهره‌مند می گردیدند، و شخصیت و فضیلت، چنان در وجود آنان جای داشت که هر کس به آزارشان می‌پرداخت با نیکی و احسان با وی رفتار می‌کردند. به این ترتیب که جوانمردی و عدل و انصاف و عفو و گذشت و بزرگواری در برابر دشمن از صفاتی بود که خداونـد به ایشان اختصاص داده و به این صـفات آنان را زینت بخشـیده است، تا آنجا که در شخصـیت و فضـیلت و احسان و نیکی هیچکس به پایه‌ی آنها نمی‌رسید و هیچکس را یارای برابری با آنان نبوده است. امام زین‌العابدین (ع) همان کسی است که فرمود: لو ان قاتل الحسین (ع) استودعنی السیف الذی قتل به الحسین لرددته الیه. (چنانکه قاتل امام حسین (ع) همان شمشیری را که با آن پدرم حسین بن علی (ع) را به قتل رسانده نزد من سپارد، بر خود لازم می‌دانم که این امانت را به وی باز گردانم.) چنان که قبلا نیز اشاره شد سرانجام سپاه مسلم بن عقبه بر مدینه پیروز شد و چون قهرا این شهر را به تصرف درآورد به سپاهیان دستور داد تا سه روز به دلخواه خود بدون رحم و شـفقت در مدینه به قتل و غارت بپردازند. آنگاه مسـرف [۷۴] به تصور اینکه همه بنـده و غلام یزید بن معاویه هستند از مردم خواست که با او بیعت کنند و گفت یزید هر طور بخواهد با جان و مال و اهل و خانواده‌ی آنها فرمان خواهد کرد. در این اثنا مروان به حضور علی بن الحسین (ع) شتافت، آن حضرت نیز با مروان و پسرش عبدالملک که برای درخواست امان از مسرف با وی همراه شده بودند، نزد مسرف آمد. آنها ملتمسانه از مسلم خواستند که به زین‌العابدین (ع) آزاری نرساند، [صفحه ۷۸] همین که نزد مسرف رسیدند، زین‌العابدین (ع) را مخاطب ساخته و گفت: «به خدا سوگند اگر به خاطر این دو نفر بود هرگز از شما دست بر نمی داشتم، اما یزید سفارش کرده که شما را آزاری نرسانم» و سپس او را در کنار خود جای داد. در روایت دیگری است که وقتی علی بن الحسین (ع) را نزد مسرف آوردند پرسید این شخص کیست؟ گفتند او علی بن الحسین است. آنگاه مسلم بن عقبه بـا تجلیل و احترام بر وی سـلام کرد و آن حضـرت را در کنار تخت خود جای داد. پس رو کرد به آن حضـرت و گفت: یزید قبلا درباره‌ی شـما سـفارش بسیار کرده، اما رفتار عده‌ای مرا به خود مشغول ساخت و مانع گردید که من بتوانم به دیدار شـما نایل شوم. در این جـا مسـلم اضافه کرده و گفت: گویا خانواده‌ی شـما نیز از این واقعه بیمناک گردیده‌انـد؟ علی بن الحسین (ع) فرمود: آری، و من از آنچه بر مـدینه گذشـته است بی‌نهـایت افسوس دارم و این اقـدام را هرگز نپسـندیده‌ام. همین که امـام (ع) خواست به خانه‌ی خود برگردد مسـلم شخصا رکاب او را گرفت و احترامات را تجدید کرد. و همان طور که در بخش کرم و سخاوت علی بن الحسین (ع) اشاره شد، آن حضرت در واقعه‌ی حره تا آنگاه که سپاه مسلم بن عقبه متفرق شدند چهار صد زن همراه با شوهران آنها را در کنف حمـایت خود نگهـداری کرد. و در روایت دیگری آمـده است که: تعـداد چهار صـد زن همراه با فرزنـدانشان را در پناه خود جای داد.

آنچه در علوم مختلفه از آن حضرت روایت شده است

ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء به سند خود از علی بن الحسین (ع) آورده است: هر کس بی‌مورد بخندد از علم و ادب و وقار وی کاسته گردد. من ضحک ضحکهٔ مج مجهٔ من العلم

در امر به معروف و نهی از منکر

در حلیهٔ الاولیاء [۷۵] به سند خود از علی بن الحسین (ع) روایت است که فرمود: [صفحه ۷۹] - التارك للامر بالمعروف و النهی عن المنکر کنابذ کتاب الله وراء ظهره الا ان یتقی تقاهٔ، قیل و ما تقاته؟ قال: یخاف جبارا عنیدا ان یفرط علیه او ان یطغی. (کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند مانند کسی است که قرآن را پشت سر گذاشته و بدان عمل نکند. فرمود: این طایفه به خوف و ترس و ظلم و ستم و عناد و طغیان گرفتار خواهند شد. شبیه به این روایت را محمد بن سعد نیز در طبقات به سند خود از علی بن الحسین (ع) نقل کرده است.

در کتمان علم

در حلیهٔ الاولیاء آمده است: قال علی بن الحسین من کتم علما احدا او اخذ علیه اجرا رفدا، فلا ینفعه ابدا. (کسی که علم خود را از دیگران مخفی بدارد و یا در برابر آن اجر و مزد بخواهد هرگز برای او مفید فایده‌ای نخواهد بود.)

درباره‌ی صبر

ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء [۷۶] به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین، علیهماالسلام آورده است که فرمود: همین که قیامت برپا شود، منادی اعلام می‌کند اهل فضل بپا خیزند. پس عده‌ای از مردم برخاسته و آنان را به طرف بهشت فرا می‌خوانند. آنان نیز بی‌درنگ به سوی بهشت به راه می‌افتند. در این اثنا گروهی از ملائکه آنان را ملاقات کرده گویند به کجا می‌روید؟ گویند به طرف بهشت. از آنها می‌پرسند آیا قبل از حساب به بهشت می‌روید؟ گویند: بلی. باز می‌پرسند شما مگر چه کسانی هستید؟ گویند اهل فضل هستیم. باز به آنها گویند فضل شما در چیست؟ در پاسخ گویند: در هر مسأله‌ای که ما جاهل بودیم بردباری می‌نمودیم و هر وقت با ظلم و ستم مواجه می‌شدیم به صبر و شکیبایی رفتار می‌کردیم، و چنانچه کسی رفتار سوئی بر ما می‌نمود وی را مورد عفو و بخشش قرار می‌دادیم. آنگاه فرشتگان گویند: داخل بهشت گردید، چه خوب است پاداش نیکوکاران: سپس به اهل صبر خطاب می‌شود که به پا خیزند. و نیز به آنان گفته می‌شود، [صفحه ۸۰] به طرف بهشت بروید. گروهی ملائکه آنان را ملاقات کرده، همچنان از این امر جویا می‌شوند. آنها نیز در پاسخ خود را اهل صبر معرفی می‌نمایند. باز از آنان می‌پرسند: صبر شما در چه بوده است؟ گویند بر اطاعت خداوند صبر کرده، از معصیت خدای عزوجل دوری جسته‌ایم. پس به آنان گویند داخل بهشت گردید که بهشت نعیم اجر نیکوکاران است. آنگاه منادی اعلام می‌کند که همسایگان خدا برخیزند. پس عده‌ی معدودی برخاسته، به همان ترتیب گروهی از فرشتگان با آنان ملاقات کرده به گفتگو می‌پردازند و به آنها گویند: شما چگونه در ردیف همسایگان خدا قرار گرفتید؟ در پاسخ گویند: به خاطر رضای خدا به مساجد رفته به عبادت خدا می‌پرداختیم، و در راه خوشنودی خدای عزوجل همنشین بندگان خالص بودیم و برای رضای خدا بذل و بخشش می‌نمودیم. به آنان نیز گویند وارد بهشت شوید، چه خوب پاداشی است اجر عاملین. ابونعیم در حلیهٔ الاولیاء به سند خود از عتبی و او نیز از پدر خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) که

افضل بنی هاشم بود به فرزند خود فرمود: ای فرزند، در برابر مشکلات و مصایب شکیبا باش و متعرض حقوق دیگران مشو، و برادرت را به کاری که زیانش برای او بیشتر از نفع تو است وادار مکن. و نیز به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی و او از علی بن الحسین (ع) آورده است که فرمود: آنگاه که قیامت برپا شود منادی اعلام می کند: کجا هستند اهل صبر؟ پس عده‌ای برخیزند. به آنها گفته می‌شود: صبر شما در چه بوده است؟ در پاسخ گویند: صبر ما در اطاعت از خدا و دوری از معصیت خدای عزوجل بوده است. پس به آنها گویند: راست گفتید. به بهشت داخل شوید.

در عبادت

در حلیهٔ الاولیاء آمده است که: علی بن الحسین (ع) می‌فرمود مردم به طرق مختلف به عبادت و پرستش خداوند می‌پردازند. عده‌ای از روی ترس و بیم، که این عبادت مخصوص بندگان و غلامان است که به واسطه‌ی ترس از مولای خود انجام می‌دهند؛ و عبادت گروهی دیگر مبتنی بر حرص و طمع است که این، عبادت [صفحه ۸۱] بازرگانان است. و دسته‌ای نیز با خلوص نیت و شکر و سپاس پرستش خداوند را به جا می‌آورند، که این نوع عبادت و پرستش مخصوص مردان بزرگ و آزاده است.

درباره‌ی قناعت

ابونعیم در حلیهٔ به سند خود از ابی حمزه‌ی ثمالی می‌نویسد: شنیدم که علی بن الحسین (ع) می گفت: من قنع بما قسم الله له فهو من اغنی الناس (هر کس به آنچه که خداوند روزی فرموده قانع و راضی باشد، خود از غنی ترین مردم است.)

درباره‌ی صدقه

ابونعیم در حلیهٔ به سند خود روایت کرده است که علی بن الحسین (ع) در موقع دادن صدقه به فقیر، ابتدا آن را می‌بوسید، و سپس اهدا می کرد. محمد بن سعد در کتاب طبقات آورده است که علی بن الحسین (ع) که در احسان و یاری فقرا و مساکین و دادن صدقه شهرت بسزایی داشت، چنان بود که غذا و نان برداشته و به خانه‌ی فقرا و مستمندان می‌رفت و جلو خانه‌ی ایشان می‌ایستاد و به دست خود به آنان اعطا کرده و می‌فرمود: ان الصدقهٔ تقع فی یدالله قبل ان تقع فی ید السائل. (قبل از آنکه صدقه به دست سائل برسد در دست خداوند قرار می گیرد.)

علما و دانشمندانی که از علی بن الحسین نقل روایت کرده‌اند

شیخ طوسی در کتاب رجال خود نام کلیه‌ی کسانی را که از علی بن الحسین علیه‌السلام به نقل روایت پرداخته‌اند جمع‌آوری کرده و در این کتاب نیز در فصل مخصوص به خود، آنها را ملاحظه خواهید کرد. در مناقب ابن شهرآشوب [۷۷] چنین آمده است: در میان دانشمندانی که از آن حضرت روایت کرده‌اند می‌توان طبری و ابن البیع و احمد و ابن بطهٔ و ابوداود و صاحب کتاب حلیهٔ، اغانی، قوت القلوب، شرف المصطفی، اسباب نزول القرآن، فایق، ترغیب و ترهیب را نام برد که از زهری و سفیان بن عینهٔ و نافع و اوزاعی و مقاتل و واقدی و محمد بن اسحاق و غیر اینها نقل روایت کرده و روایات آنها اغلب با [صفحه ۸۲] واسطه از آن حضرت بوده است. ابن شهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۱ می‌نویسد: دربان آن حضرت یحیی ابن ام الطویل المطعمی بوده، و رجالی که با امام زین‌العابدین (ع) معاصر بوده‌اند، از میان صحابه جابر بن عبدالله انصاری، عامر بن واثلهٔ کنانی، سعید بن مسیب بن حزن و سعید بن جهان کنانی را می‌توان نام برد، و از میان تابعین نیز که با آن حضرت همزمان بوده‌اند نامشان به این شرح است: ابومحمد سعید

بن جبیر، محمـد بن جبیر بن معطم، ابوخالـد کـابلی، قـاسم بن عـوف، اسـماعیل بن عبـدالله بن جعفر، ابراهیم و حسن که این دو از فرزنـدان محمد بن حنفیهٔ بوده‌اند، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابوحازم اعرج و سـلمهٔ بن دینار المدنی الاقرص القاص. و اما بعضـی از اصـحاب آن حضرت که بیش از دیگران شهرت داشته‌اند عبارت بودند از ابوحمزه‌ی ثمالی که تا ایام موسی بن جعفر (ع) در قیـد حیـات بود، فرات بن احنف که تا زمان امام صادق (ع) باقی بود، جابر بن محمـد بن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن رافع، ابومحمـد القرشـی السدی الکوفی، ضـحاک بن مزاحم خراسانی که اصل وی از کوفه بوده، طاوس بن کیسان، ابوعبدالرحمن، حمید بن موسـی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، ابوالفضل سدیر بن حکیم بن صهیب الصیرفی، قیس بن رمانهٔ، عبدالله برقی و فرزدق شاعر. و از میـان موالی و غلامـان آن حضـرت شـعیب را نـام برده است. و چنان که شـیخ مفیـد در اختصاص می‌نویسـد: اصـحاب علی بن الحسـین (ع) عبـارت بودنـد از ابوخالـد کـابلی کنکر که برخی نـام وی را وردان یاد کرده‌انـد، یحیی بن ام‌الطویل، سـعید بن مسـیب مخزومی و حکیم بن جبیر.

کتب و آثار آن حضرت

صحیفهٔ الکاملهٔ

کتاب شـریف صـحیفه‌ی کامله‌ی سجادیه که دریایی از لطایف روحی و حقایق الهی در آن نهفته شده و ابواب آن را که به صورت دعـا آمـده شـصت و یک باب ذکر کرده‌انـد، و درس بزرگی از مکارم و فضایل اخلاقی و انواع خیر و نیکی و طرق مختلف عبادت است و مشحون از حقایقی است که به ما می‌آموزد تا [صفحه ۸۳] چگونه درهای سعادت را به روی خویش بگشاییم و در شداید و مهمـات و مشـکلات چگونه به درگـاه باریتعالی پناه ببریم و حوائج خود را از او بخواهیم. زیرا که این کتاب درباره‌ی موضوع مهم دعاست، و انسان را به این حقیقت واقف می‌سازد که از این آیه که خدای تعالی فرمود: (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم)، چگونه بهره برگیرد. و دعاهای آن را به این ترتیب نام می‌برند: در سـتایش و حمد و ثنای خدای عزوجل، در مقام فروتنی و تذلل به پیشگاه الهی و پناه جسـتن به درگاه او، دعا در تضـرع و زاری، در اصـرار بر طلب رحمت، در عذر خواهی، در اظهار ترس از خدا، درود بر محمـد و آل او (ص)، درود بر حاملاـن عرش، طلب رحمت بر آنـان که به پیامبران الهی ایمان آورده‌انـد و بر صـحابه و تابعین، دعا درباره‌ی پدر و مادر، دعا برای اولاد، دعا درباره‌ی همسایگان و دوستان، درباره‌ی نگهبانان مرزها، دعای آن حضرت درباره‌ی خود و خاصان خود، در دفع شـر شیطان، دعای آن حضرت در پناه جستن به خدا، در طلب حوائج، در طلب عفو از گناهان و رحمت، در طلب پوشـیدن عیب‌هـا و محفوظ مانـدن از آنها، دعا در طلب آمرزش، در طلب توبه، در طلب فرجام نیک، دعا به خاطر عافیت، در طلب روزی و یاری از خـدا بر ادای دین، دعا در مکارم اخلاق، دعای آن حضـرت در طلب خیر و رفع غم‌ها و شدایـد، در دفع مکر دشـمنان و دفع بلیات، دعای آن حضـرت هنگام صـبح و شام، در هنگام بیماری، دعا به وقت شـنیدن بانگ رعد، دعای آن حضرت هنگام یاد کردن از مرگ و به هنگام ختم قرآن و نگاه کردن به ماه نو و هنگام فرا رسـیدن ماه مبارک رمضان، در وداع ماه رمضان، در عیدین (فطر و اضـحی) و جمعه، در روز عرفه، و دعا در تمام ایام هفته و غیر اینها، و این گوشه‌ای از حقایق و لطایفی است که به صورت دعا در صـحیفه‌ی سـجادیه آورده شده است. دعاهای صحیفه علاوه بر حسن بلاغت و کمال فصاحت بر عالیترین مضامین و عبارات و علوم الهی مشـتمل است. زیبایی، شـکوه و قـدرت روحی‌ای که در تعبیرات روح پرور آن به کار رفته؛ و طرق مختلفی که در اوقات گوناگون در مقام فروتنی و توسل در پیشگاه الهی و درود و ثنا بر خداوند انتخاب شده، و اسلوب آن در طلب عفو و کرم خداونـدی، خود بالاـترین شاهـد و دلیـل است بر اینکه صـدور آن از مقام امام معصوم قطعی است و احـدی دست رد و انکار بر آن

ننهاده، نام آن شهره‌ی آفاق [صفحه ۸۴] است و فروغش بر اکناف جهان گسترده؛ تا آنجا که هرگز شک و تردید در آن راه ندارد. و گوهری است از معدن علوم امام سجاد، و ثمره‌ای است که بر درخت معارف آن حضرت پرورده شده است. از طرفی رجال مشهوری که به ذکر اسانید آن پرداخته و کثرت اسانید آن که همه‌ی آن‌ها به امام سجاد صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه الطاهرین متصل می‌گردد خود دلیل گویایی است که از مبدع و موجد آن ریشه گرفته است. بزرگان مصنفین این فن و روات ثقه به اسانید متعدد خود که همگی به امام زین‌العابدین (ع) می‌پیوندد از آن کتاب روایت کرده‌اند. به طوری که هیچ یک از کتب ادعیه معتبره از آن خالی نیست. علاوه بر نسخه‌ای که نزد امام باقر (ع) موجود بوده نسخه‌ای نیز نزد زید شهید بوده است و همانطور که در ابتدای آن ذکر گردیده پس از وی به اولاد او و سپس به اولاد عبدالله بن حسن مثنی منتقل شده است. کتاب صحیفه‌ی سجادیه پس از قرآن کریم دومین کتابی است که در صدر اسلام پدید آمده و مانند نسیم صبا در اطراف و اکناف عالم منتشر شده و از این رو مردم به طور بی‌سابقه‌ای آن را مورد اهتمام و توجه قرار داده‌اند و چون سراسر صحیفه‌ی شریفه مشحون از حقایقی است که خدای تعالی هنگام خلوت و حال آن را بر زبان آن حضرت روان ساخته است و هر کتاب دیگری که در این فن تنظیم یافته از آن کتاب بهره و نصیبی گرفته، دانشمندان دیگر نیز کتب ادعیه‌ی خود را بر مبنای دعاهای آن به رشته‌ی تحریر درآوردند. چنانکه ملاحظه می‌کنیم دعاهای آن در کلیه‌ی ایام و ساعاتی که انسان در مقام راز و نیاز با پروردگار خود و یاد آفریننده‌ی خود باشد به آن نیازمند بوده و در شب و روز و صبح و شام و ساعات غروب آفتاب و نیمه‌های شب و به مقتضای زمان‌های مختلف و در تضرع و زاری به درگاه خدای تعالی، طلب حوائج، مغفرت و رحمت، کامیابی، رستگاری، طلب فرجام نیک و رسیدن به بهشت، رهایی از دوزخ و در تمام موارد و حالات بدانها اشاره شده است. همین که علماء و دانشمندان در میان سایر کتب حدیث به مزایا و مضامین درخشان کتاب صحیفه پی بردند به طور بی‌سابقه‌ای بر آن اقبال کرده و مورد توجهش قرار دادند. و صاحبدلان بر استنساخ و مقابله و گرفتن اجازه در روایت آن همت [صفحه ۸۵] گماشتند. آنگاه به تعداد کثیری که از شماره بیرون است به تهیه‌ی نسخ آن پرداختند تا آنجا که ابواب آن را با خطوط طلایی و نسخه‌های نفیسی بر اوراق ترمه و انواع دیگر بنوشتند و به صورت چاپ سنگی در حفظ و نگهداریش سخت بکوشیدند. سپس علما و دانشمندان شروح متعددی بر آن تهیه و تنظیم کردند، که بعضی از آن‌ها بدین شرح است: شرح شیخ بهایی که به نام حدائق المقربین خوانده می‌شود؛ و از میان همه‌ی آنها عالیترین و نفیس ترین شرحی که از صحیفه‌ی شریفه تهیه گردیده شرح سید علی خان مدنی شیرازی صاحب کتاب سلافهٔ العصر فی ادباء العصر و الدرجات الرفیعهٔ فی طبقات الشیعهٔ و غیر اینها را می‌توان نام برد و شروح دیگری که تعداد آنها از شمار عدد بیرون است. شرح سید علی خان به زیباترین شکل با چاپ سنگی در یک مجلد به قطع بزرگ تنظیم یافته است. شروح و استدراکاتی که دانشمندان بر صحیفه‌ی شریفه نگاشته‌اند، و اغلب با چاپ سنگی مزین گردیده به این شرح است:

صحیفه‌ی ثانیه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی شیخ محمد بن حسن بن حر عاملی نزیل اصفهان. در این شرح که تنها به قسمتی از ادعیه‌ای که در صحیفه‌ی کامله از قلم افتاده اکتفا شده، بسیاری از دعاها دیده نمی‌شود. این شرح دوبار، یکبار با چاپ سنگی و یکبار با حروف به چاپ رسیده است.

صحیفه‌ی ثالثه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی میرزا عبدالله اصفهانی معروف به افندی صاحب کتاب ریاض العلماء جمع آوری شده است. وی نیز آنچه را که ابن

حر عاملی در استدراکات خود در صحیفه‌ی ثانیه از قلم انداخته ذکر کرده است، و آن نیز با چاپ سنگی به طبع رسیده است.

صحیفه‌ی رابعه‌ی سجادیه

گرد آورده‌ی میرزا حسین نوری. هر چند که وی نیز در این شرح قسمت‌هایی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی میرزا عبدالله افندی جامع صحیفه‌ی ثالثه که از قلم انداخته در استدراک خود آورده است؛ اما همانطور که نسخه‌ی صحیفه‌ی ثالثه ناقص بوده شرح و استدراک از روی آن نیز ناقص و نامعلوم انجام گرفته است. این صحیفه نیز با چاپ سنگی انتشار یافته است.

صحیفه‌ی خامسه‌ی سجادیه

که به وسیله‌ی این فقیر (محسن امین) نویسنده‌ی این سطور [صفحه ۸۶] جمع آوری گردیده و در استدراک آن آنچه را که در صحیفه‌ی کامله ذکر نشده و آن قسمت از ادعیه که در صحیفه‌ی ثانیه و ثالثه و رابعه از قلم افتاده، آورده شده. و همان طور که اشاره شد استدراک از روی صحیفه‌ی ثالثه کاملا محقق و مشخص نیست. اما شرح و استدراک از روی صحیفه‌ی رابعه جامع‌تر و با فحص و تحقیق بیشتری تهیه و تنظیم گردیده است.

رسالهٔ الحقوق

اشاره

که بر مبنای حقوق و وظایف اخلاقی و انسانی تدوین گردیده. یکی از درخشانترین کتب و آثار علی بن الحسین علیه‌السلام است که رعایت آنها موجبات رفاه و آسایش و سعادت فرد و اجتماع را فراهم خواهد کرد. این رساله را که شیخ صدوق به سند معتبر در خصال آورده، حسن بن علی بن شعبه حلبی نیز در تحف العقول آن را روایت کرده است. هر چند اصول مطالب آن با یکدیگر مطابق است، اما در نقل روایت بین آن دو اندکی تفاوت از نظر زیاده و نقصان و غیر اینها دیده می‌شود. و در این کتاب روایت تحف العقول بیشتر مورد توجه بوده است. شیخ صدوق در خصال از علی بن احمد بن موسی از محمد اسدی از جعفر ابن محمد بن مالک فزاری از خیران بن داهر از احمد بن سلیمان جبلی و او از پدر خود از محمد بن علی از محمد بن فضیل و او از ابی حمزه‌ی ثمالی چنین روایت کرده است که گفت: - هذه رسالهٔ علی بن الحسین علیهماالسلام الی بعض اصحابه: اعلم ان لله عزوجل علیک حقوقا الخ... اما در تحف العقول بدین ترتیب روایت شده است: رسالهٔ علی بن الحسین علیهماالسلام المعروفهٔ برسالهٔ الحقوق: اعلم رحمک الله ان لله علیک حقوقا... از ابی حمزه‌ی ثمالی روایت است که گفت: این ساله‌ای است که علی بن الحسین علیهماالسلام خطاب به بعضی از اصحاب خود چنین می‌فرماید: - بدان - خدای تو را رحمت کند - که بر تو حقوق و وظایفی است که تو را در هر جنبش و آرامش و در هر جا و مکان احاطه کرده است، و در کلیه‌ی اعضا و جوارح و در هر اندامی از بدنت که به جنبش درآوری و در هر ابزار و آلاتی که آن را به کار بندی، بعضی از حقوق بر بعضی بزرگترند؛ بزرگترین حقوق ربانی بر [صفحه ۸۷] تو، حقی است که خدای تبارک و تعالی برای خود بر تو واجب دانسته است. و آن در حقیقت اصل و ریشه‌ی حقوق است، و وظایف و حقوق دیگر از آن منشعب می‌شود. آنگاه خداوند بر تو حقوقی لازم داشته است که کلیه‌ی اعضاء و جوارح تو را از سر تا به قدم شامل می‌گردد. و برای چشم، گوش، زبان، دست، پا، شکم و عضو تناسلی تو هر یک جداگانه حقی مقرر است. و اینها

اعضای هفت‌گانه ایست که افعال ظاهری از آنها پدید می‌آید. سپس خداوند بزرگ برای کارها و افعال تو حقوقی واجب دانسته و برای نماز، روزه، صدقه، زکات و قربانی و رفتار و کردارت حق و تکلیفی مقرر داشته است. آنگاه حقوق و تکالیفی است که در میانه‌ی تو و دیگران است، و انجام آن شدیدا لازم است و واجب‌ترین حقوق این دسته، حق پیشوایان توست. پس از آن حق رعایا و حقوق زیردستان و خویشاوندان. از این دسته از حقوق، حقوق دیگری نیز منشعب می‌گردد، و حق پیشوایان که بر تو است سه گونه است: واجب‌تر آنها حق سلطان است که تدبیر کار تو به دست او است. سپس حق آموزگار و سپس حق آقایی که مالک تو است. هر تدبیر کننده و سرپرستی پیشوا است. حقوق زیر دست هم بر سه گونه است: حق زیر دست حکومت تو و سپس حق شاگرد و آن که نزد تو کسب دانش کند. (زیرا نادان به منزله‌ی زیر دست و رعیت دانا محسوب می‌شود.) و حق آنان که در ملک تو هستند مانند زنان و کنیزان و حقوق ارحام و خویشاوندان و آن بسیار است. برای هر یک که در قرابت و خویشاوندی به تو نزدیکتر است حقوق واجب‌تری تعیین گردیده. واجب‌تر از همه حق مادر تو است. و سپس حق پدر تو و فرزندانت و برادرت، و بعد به ترتیب هر یک از خویشان که به تو نزدیک‌تر است، آزاد کننده و ولی نعمت تو، آزاد شده‌ات که ولی نعمت اویی، سپس حق هر که به تو احسان کرده، اذان گوی نمازت، پیش نمازت، سپس حق همنشین تو، همسایه‌ات، شریکت، سپس حق مال تو، بدهکارت، بستانکارت، سپس حق رفیق معاشرت، سپس حق مدعی بر تو، و یا کسی که به او ادعا داری، کسی که با تو مشورت کند، آنکه با او مشورت کنی، و سپس حق کسی است که به نصیحت و اندرز وی اقدام کرده و یا او به راهنمایی و اندرز تو پرداخته است، سپس حق بزرگتر از تو، خردسال‌تر از تو، سائل از تو، کسی که از او سؤال کنی، سپس حق کسی است که گفتار و یا رفتار سوئی [صفحه ۸۸] نسبت به تو روا داشته و یا موجبات مسرت و شادی و خرسندی تو را به عمد یا غیر عمد فراهم ساخته است، سپس حق همه‌ی همکیشانت و کفار ذمی و سپس حقوقی که در تغییر احوال و به اسباب پدید آیند. خوشا بر کسی که خداوند در ادای این حقوق یاریش کند و توفیق بخشد. آنگاه امام زین‌العابدین (ع) هر یک از حقوق نامبرده را بدین شرح مورد تفسیر و تشریح قرار داده، می‌فرماید:

بزرگترین حق خدا

حق بزرگ خدای تعالی بر تو این است که در برابر آفریدگار خود سر تواضع و فروتنی و پرستش فرود آوری و برای او شریک قرار ندهی، و چنانچه با خلوص نیت به عمل خود روح و روان بخشی، در چنین صورت به ادای بزرگترین حق که همان حق خدای بزرگ است موفق گردیده و متقابلا به اخذ پاداش و حق بزرگی که شامل روبراه ساختن زندگی دنیا و آخرت است نائل آمده‌ای، و علاوه بر این خداوند آنچه را که دوست داری و از او بخواهی بخشنده است.

حق نفس

حق نفس بر تو این است که تمام نیرو و قدرت آن را تحت رهبری و اطاعت و فرمان خدا درآوری. به این ترتیب که وظایف و حقوق اعضای هفتگانه: گوش، چشم، دست، پا، شکم، زبان و عضو تناسلی را مراعات نموده و در این امر از خداوند یاری و استعانت جویی.

حق زبان

حق زبان این است که از بیان سخن ناهنجار خودداری نموده و آن را به نیکی عادت دهی و آن را وادار بر ادب نموده و جز به هنگام ضرورت و احتیاج و برای سود دین و دنیا آن را از پرگویی باز داری و از گفتار بیهوده و سخنان ناروا و از آنچه که ممکن

است انسان را با خطر مواجه سازد به شدت بر حذر داری. زبان شاهد و دلیل عقل است، جمال معنوی و روحی شخص عاقل به عقل آراسته گردد؛ همچنان که سیرت و آرایش ظاهر و جمال محسوس نیز به زبان آراسته است؛ و هرگز نیرویی جز به حول و قوه‌ی خداوند علی عظیم نیست. [صفحه ۸۹]

حق گوش

حق گوش یا عضو سمعی این است که از طریق آن سخنانی را به قلب خود راه دهی که آن را به خیر و نیکی وا دارد و یا اخلاق و سجایای پاک در آن به وجود آورد. زیرا که قلب به مثابه شهری است که معانی متنوع و گوناگون از اعمال نیک یا بد از دروازه‌ی آن که همان عضو شنوایی است بدان راه می‌یابد. و لا قوهْ الا بالله.

حق چشم

حق چشم این است که از هر چه روا نیست آن را بپوشانی و از نگاههای مبتذل و بیهوده بازداری. به این معنی که جز مواضعی را که برای آدمی درس عبرتی بوده و یا بر علم و فضل وی بیفزاید تحت نظر و رؤیت نگیری.

حق پا

حق پا این است که هرگز در راه حرام گام ننهی، و در هر طریق که برای خود انتخاب نمودی بنگر که تو را به خواری و ذلت و به پرتگاه نیستی و مرگ نکشاند. زیرا که پا عضوی است که می‌توانی به وسیله‌ی آن یا در راه خیر و یا در طریق شر گام برداری. و لا قوهْ الا بالله.

حق دست

اما حق دست این است که با آن در آنچه را که حلال گردیده بگشایی، و به انفاق و بذل و بخشش بپردازی و به وسیله‌ی آن اعمالی را که خداوند فرض و واجب گردانیده به اجرا درآوری تا بدین وسیله از عقوبت و آفات و بلیات مصون مانده و از ملامت و سرزنش مردمان برکنار باشی و چنانچه رضا و خوشنودی خدا را در نظر گرفته و بسط مال با عقل و فضیلت توأم گردد، به اجر و ثواب نیک آخرت نایل خواهی شد.

حق شکم

حق شکم بر تو این است که آن را ظرف کم یا زیاد از حرام قرار ندهی، و از حلال هم به اندازه‌اش بدهی، زیرا چنانچه از حد تقویت جسم به مقداری که باعث ضعف و سستی است تقلیل یابد انسان را به خواری و کسالت می‌کشاند و سیری زیاد و تن پروری فزون از حد نیز باعث جهل و نادانی گردیده و از کار و کوشش و کسب علم باز می‌دارد. افراط در غذا به مستی و بیخبری و سفاهت و نادانی منجر می‌گردد، و این امر انسان را از نیکی و کرامت باز داشته و از حد انصاف و مروت [صفحه ۹۰] خارج خواهد ساخت، و شخص در چنین موارد نه نیکی تواند نه کرامت.

حق عضو تناسلی

حق عضو تناسلی این است که آن را از محرمات جنسی و تماسهای آلوده باز داری: با فرو بستن چشم از قیافه‌ها و مناظری که بر تو

حرام گردیده به عفت و پاکدامنی آن یاری و کمک نمایی. زیرا که چشم در احتراز از گناه اثر بسزایی خواهد داشت و نیز با یاد مرگ و با تهدید نفس به کیفرهای سنگین و سخت و ترس و خوف از خدا در پاك داشتن و حفظ و نگهداری آن عضو بکوشی، و به هر حال عصمت و نگهداری و تأیید به دست خدا و نیرو و گردش کلیه‌ی امور به اختیار او است. آنگاه امام زین‌العابدین علیه‌السلام هر یک از حقوقی را که می‌بایست انسان در اعمال و افعال خود رعایت نماید مورد تفسیر و تشریح قرار داده و می‌فرماید:

حق نماز

اما حق نماز این است که بدانی نماز یکی از اعمالی است که باعث می‌گردد به درگاه خداوند بار یافته و به او تقرب جویی، و بدانی که در پیشگاه او ایستاده‌ای، و چون به این امر واقف شدی به نماز قیام کرده و چون بنده‌ای ذلیل در برابر مولا-یی عظیم ایستاده و با خضوع و خشوع و خوف و ترس و در عین حال با یک دنیا امید به عفو و کرامت خداوندی و با تضرع و زاری به تعظیم و تکریم او پرداخته و با آرامش و وقار به نیایش و راز و نیاز با خدای توانا بپردازی، و نیز به منظور استخلاص و نجات جسم و جان خود که غبار گناهان آن را تیره و تار ساخته و ممکن است آن را به هلاکت سوق دهد، طلب آمرزش نمایی و در هر حال تمامی قدرت‌ها به اختیار خداست. اما حق حج هر چند که در تحف العقول ذکر نگردیده اما در خصال چنین آمده است: - اما حق حج که خود از عبادات بزرگ محسوب می‌شود این است که بدانی که آن وسیله‌ای است که به پروردگار راه یافته و به سوی او رو آورده‌ای. و تسلیم در پیشگاه الهی خود فرار از گناهان به شمار می‌رود. و بدانی که این ایام خود از شریف ترین اوقاتی است که به درگاه خداوندی به توبه و انابه پرداخته و بهترین موقعیتی است که می‌توان به آمرزش گناهان و قبول توبه و برآوردن حوایج امیدوار بود، و کلیه‌ی مناسک [صفحه ۹۱] و اعمالی که خداوند بر تو فرض و واجب گردانیده می‌توانی در موقع حج به جا آورده و به این وسیله به کمال روحانی و معنوی نایل گردی.

حق روزه

اما حق روزه این است که بدانی روزه حجابی است که خداوند بر زبان و گوش و چشم و عضو تناسلی و شکم تو می‌کشاند، تا به این وسیله تو را از آتش دوزخ بپوشاند؛ چنان که در حدیث آمده: «روزه سپری است در برابر آتش.» اگر این عبادت، سراسر وجود تو را در بر گرفت؛ به این معنی که در ظاهر و باطن در انجام آن بکوشیدی، در پناه این حجاب از آتش دوزخ مصون مانی و اگر روزه را ترک کردی به دست خود این پرده و مانع را نابود ساخته و شعله‌های آتش تو را در میان خواهد گرفت. به هر حال روزه انسان را به تقوی و پرهیزگاری نزدیک ساخته و حجابی است که انسان را از خطاها و لغزش‌ها در امان می‌دارد. و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق صدقه

حق صدقه این است که بدانی که آن ذخیره‌ای است که نزد پروردگار خود به ودیعه نهاده‌ای و امانتی است که احتیاج به شاهد و ناظر ندارد و چون به این امر واقف گردیدی و صدقه را پنهانی و بدون حضور شاهد به ودیعه گذاشتی اطمینان تو بیش از سپرده و امانتی است که آشکارا به دست کسی بسپاری و چه بهتر که این ودیعه و امر خیر را که به طور پنهانی و سری انجام داده‌ای همچنان بین خود و خدای خود محفوظ نگاه داشته و هرگز آن را آشکار نسازی و به استشهاد و استظهار گوشها و چشمها نپردازی، و هرگز چنین وانمود نکنی که اطمینان توبه گوشها و چشمها بیش از وثوق تو نسبت به خدا است. و سزاوار نیست که با این عمل خود بر

دیگران منت نهی؛ زیرا که خیریه و صدقه عملی است که نتیجه‌ی آن منحصرا عاید تو خواهد شد. پس چون بر کسی منت نهی چنان باشد که کار خود را تقبیح کرده، و عمل خود را ضایع گردانیده‌ای و این، دلیل بر این است که خود را مراعات نکرده و مانند کسی است که نیك و بد نزد او یکسان است. و بدین ترتیب چگونه می‌توان گفت که چنین شخصی به اصول اخلاقی پایبند باشد؟ و لا قوهٔ الا بالله. [صفحه ۹۲]

حق قربانی

حق قربانی این است که تنها به خاطر خدا و طلب رحمت از خدا به این امر بپردازی و با خلوص نیت از خداوند بخواهی که آن را مورد قبول قرار داده و از جلب نظر تحسین آمیز نظاره کنندگان خودداری نمایی. در این صورت بدون شك از ناراحتی‌ها و ظاهر سازی‌های ناشی از تکلف و تصنع که از خصایص مردم کوته بین و عاری از حقیقت است رهایی خواهی یافت. زیرا آنکس که در کارها صرفا قصد خدا را بنماید حتما از تکلف و رفتار ساختگی خلاص و آسوده خواهد شد. و این بدان علت است که خداوند در اوامر و نواهی انسان را به تکلف و مشقت وا نداشته و به سادگی و آسانی راضی و خوشنود گردد. خداوند از بندگان خود بیش از امور مشکل و سخت، کارهای آسان را خواسته است. علاوه بر این، سادگی و درویش منشی به مراتب برای شما بهتر از زندگانی پر زرق و برق و لرد منشی است. از طرفی لردان و کسانی که با زندگی اشرافی خود گرفته‌اند اغلب بیش از کسانی که به درویشی و سادگی می‌گذرانند با مشقت و سختی مواجه خواهند شد. زیرا که سادگی و بی‌پیرایه زیستن، خود از صفاتی است که با خلقت انسان آفریده شده و هر یک برای آدمی امری طبیعی محسوب می‌شود، و طبیعت هرگز همراه با مشقت و تکلف نخواهد بود. و لا قوهٔ الا بالله.

حق سلطان

حق سلطان این است که خود را نسبت به او چون فرزندی بدانی که احتیاج به مراقبت و مواظبت دارد، و تو برای او وسیله‌ی آزمایش و امتحان بوده و او به تو گرفتار است، و بدانی که در برابر مقام و امتیازی که بر تو دارد می‌بایست جهت اداره‌ی امور مملکت ناراحتیهای فراوانی را تحمل کند و گرفتاریها و مشقات بیشماری را بر عهده گرفته است. و می‌بایست خیرخواه او باشی و در حالی که وی در اوج اقتدار و سلطه تکیه زده و تو فردی ضعیف و کوچك به شمار می‌روی هرگز موجبات خشم و غضب وی را فراهم نیاورده و رفتاری توأم با لجاجت و عناد با وی نداشته باشی - که به این وسیله موجبات هلاکت خود و او را فراهم ساخته‌ای. رفتارت با وی چنان باشد که از حدود تواضع و انعطاف خارج نشوی و از تو خوشنود باشد، بدان اندازه که وی را از تو باز دارد و به دین و آیین تو صدمه‌ای [صفحه ۹۳] وارد نسازد. و جز با استمداد از خداوند به این امر اقدام ننمایی. و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

حق معلم

حق معلم و آموزگار تو این است که در تعظیم و تکریم وی بکوشی و محضر او را بس موقر و محترم شماری و در فراگیری علم و دانش به کلمات و بیانات او به نیکی گوش فرا داری و با رویی گشاده و خویی آزاده و کامل و در کمال ادب و احترام به مجلس و محفل او روی آوری و هرگز صدای خویش را بر صدای او برتر و بلندتر نیاوری و آنگاه که در مسأله‌ای از وی پرسش نمایند تو خود اظهار دانش و شخصیت ننمایی و خویشتن را شایسته‌ی پاسخ گفتن نشان ندهی و جواب را با خود او باز گذاری و شرط ادب نگاه داری تا چنان نماید که جز او گوینده‌ای و بیرون از او داننده‌ای در آن مجلس وجود ندارد. و نیز هیچ وقت در مجلس او با

دیگران سخن نگویی و خاطر او را از این کردار آزار نرسانی و هرگز در حضور او از هیچ کس لب به غیبت نگشایی؛ زیرا که این رفتار نیز نشانه‌ی خودخواهی و از طریق ادب بیرون شدن است. این امر باعث می‌شود که خاطرش از تو برنجد و بر تو بدگمان گردد و از رفتار تو به خویشتن بپردازد و در اندیشه فرو رود. و نیز بر تو است که چون کسی را بنگری که از معلم تو به غیبت و بدگویی پرداخته از وی دفاع کنی و سخن نادرست او را پاسخ گویی و در برابر به تمجید و تحسین وی بپردازی. و نیز می‌بایست که معایب آموزگار خویش را پوشیده داری و صفات حمیده‌ی او را آشکار بگردانی و با آنان که به دشمنی و عداوت وی پرداخته‌اند مجالست ننمایی، و با دوستان و نیک اندیشان وی دشمنی و عداوت نشان ندهی. همین که در کسب علم و رعایت معلم بر این منوال رفتار نمودی فرشتگان خداوند بر تو شاهد و گواه گردند که قصد و نیت تو در این کار حضرت باریتعالی بوده است، و در راه خدا و خوشنودی او به کسب علم پرداخته‌ای و در علم و دانش و ادب و فرهنگ به آهنگ مردمان و اراده‌ی مخلوق رنج نبرده‌ای.

حق مالک

اما حق آن کس که بر تو مالکیت و حکومت یا رهبری دارد، آنست که او را [صفحه ۹۴] در هر چه فرمان کند اطاعت کنی، و جز در موقعی که اطاعت از او خشم خدا را برانگیزد هرگز با وی عصیان و نافرمانی نکنی؛ زیرا که کاری که معصیت خدای عزوجل را در بر داشته و موجبات خشم و غضب او را فراهم می‌سازد، هیچ طاعتی برای هیچ مخلوقی نسزد، و چون حق خدای را ادا کردی آنگاه در مقام ادای حق مالک برآیی. و لا قوة الا بالله.

حق رعیت

اما حق رعیت که به واسطه‌ی سلطنت و اقتدار تو نزد تو به کار مشغول است آن است که بدانی به واسطه‌ی ضعف و ناتوانی خویش و قدرت و توانایی تو به رعیتی تو درآمده است. پس بر تو واجب گردیده که در میان ایشان کار به عدالت کنی و آنان را چون پدری مهربان در سایه‌ی مهر و عطوفت فرو گیری، و بر جهالت و نادانی نادانان از در عفو و بخشایش درآمده و با عجله و شتاب به عقوبت و کیفرشان نپردازی و خدای عزوجل را بر این سرافرازی و برتری تو که برایشان عنایت فرموده شکر و سپاس به جای آوری، و هر که شکر نعمت خدا کند نعمت بیشتری به او عطا فرماید، و نیست قوه و نیرویی جز به خداوند.

حق شاگرد

اما حق آنان که به سبب فزونی دانش و بینایی تو در محضر تو به آموختن و فراگیری از تو مشغول هستند، آنست که درست بدانی، خدای عزوجل به واسطه‌ی علم و دانشی که بر تو عنایت فرموده و خزانه‌ی حکمتی که به تو سپرده تو را بر ایشان سرپرست و قیم گردانیده است، و از گنجینه‌ی حکمت، ابواب دانش را بر روی تو گشوده است. پس چنانچه در آموزش و پرورش مردمان به نیکی روی و از ورود واردات و سؤالات ایشان دلتنگ و رنجور نگردی خدای تو را از فضیلت خود بیفزاید، و ابواب دانش بر روی تو بگشاید، و اگر مردمان را از آموختن دانش خویشتن ابا داری و بهره نرسانی، و یا آنگاه که جهت کسب علم و دانش به خدمت تو درآیند، آنان را از خوی و خصلت خود به دهشت و ملالت درآوری، آن وقت است که خدای عزوجل لباس علم از تو برگیرد و فروغ دانش از تو دور کند و مقام و منزلت تو را از دلهای کسان برافکند. [صفحه ۹۵]

حق زن

اما حق زن و همسر تو آنست که بـدانی خدای تعالی او را از بهر آسایش و آرامش و مؤانست و مصاحبت تو مقرر فرموده، و بدانی که این نعمت بزرگی است که خـدای عزوجـل بر تو ارزانی داشـته. پس وی را گرامی بـداری و بـا او از در تکریم و رفق و ملایمت باشـی و با او به نرمی و ملاطفت رفتار نمایی اگر چه حق تو بر وی افزون و رعایت این کار بر وی واجبتر است. اما چون وی اسیر تو و در اختیـار تو است، بر تو لازم است که بر وی به رحمت و رأفت رفتـار کنی، و در خوراك و پوشـاك او به نیکی اقـدام نمایی و اگر در کاری به نادانی رود بر وی بخشایش آوری. و نیرو و قوه‌ای جز به خداوند نیست.

حق مملوک و غلام

امـا حق آن کس که مملوك و غلاـم تو است آنست که بـدانی وی آفریـده‌ی پروردگار تو است. به این معنی که او هم ماننـد تو از فرزنـدان آدم به وجود آمـده، و فرزنـد پـدر و مـادر و از گوشت و خون تو است. پس تو در حقیقت بر وی مالك نیستی زیرا که او مصـنوع و مخلوق خداونـد است و هیـچ یک از اعضاء و جوارح وی به دست تو آفریـده نشـده و از بهر وی روزی و معیشت پدیدار نکرده‌ایـد و در حقیقت خدای تعالی او را بیافرید و روزی داد و تو را در کار او کفایت کرد و از آن پس او را به اطاعت و فرمان تو درآورد و تو را بر وی امین گردانیـد و او را نزد تو به ودیعت نهـاد تـا به هرگونه نیکی و خوش رفتاری که با وی به پای گـذاری در پیشـگاه عدل خدای محفوظ بماند. پس تو با وی به نیکی باش چنانکه خدای با تو نیکی فرمود و اگر خدمت وی در نظر تو ناپسـند آیـد و بـا روحیه و مزاج تو توافق نجویـد او را بـا مملوکی دیگر تبـدیل کن، و بـا هوای نفس، بنـدگان خـدای را دسـتخوش رنـج و شکنجه قرار مده که همه‌ی نیروها و توانایی‌ها از آن ذات مقدس متعال ایزد ذو الجلال است.

حق مادر

حق مادر این است که موقعیت او را بـدانی. بدانی که وی قریب یک سال تو را در شـکم خود و جایی که احدی، احدی را در آنجا مسـکن نمی‌دهـد جای داد و تحمل بار سـنگین تو را پـذیرفت. از محصول قلب خود تو را غـذا داد و با گوش، چشم، دست، پا، مو، پوست، و جمیع اعضای خود از تو نگهداری کرد، و با شادی و [صفحه ۹۶] خرسندی و امید، توأم با سختی‌ها، و غم و اندوه فراوان، از تو مراقبت کرد؛ تا ساعت وضع حمل فرا رسـید. این عمل برای او چنان سخت و طاقت فرسا بود که چنانچه امداد خداوندی شامل حـالش نمی‌شـد قطعـا جـان خود را از کف داده بود. تو را بر زمین گـذاشت، و به دنبال آن بر اثر محبت و علاقه‌ای که خداونـد در دلش جای داد چنان به تو دل بست که حاضـر شد تو را سـیر گرداند، و خود گرسـنه بماند؛ به تو لباس بپوشاند و خود عریان بماند؛ تو را سـیراب کند و خود با تشـنگی بسازد؛ در زیر سایه‌بانها جایت دهد و خود در آفتاب سوزان، چهره‌ی تابناك خویش تیره سازد. این همان مادر پر عاطفه است که روزی شـکمش جای تو، آغوش گرم و پر مهرش، خانه و منزل کوچک تو، پسـتان نرم و لطیف و پر شیرش سیراب کننده‌ی تو، و خودش پاسبان تو، و در سردی و گرمی روزگار مباشر و متصدی کارهای تو بود. پس تو نیز باید در برابرش سپاسگزاری و قدردانی کنی و این قدردانی و تشکر جز به یاری و توفیق خداوند میسر نخواهد بود.

حق پدر

حق پـدر این است که وی را اصل و اساس، و خود را فرع و شاخه‌ی آن بـدانی؛ و بدانی که وی علت و به وجود آورنده‌ی تو است. چنـانچه اگر او نبود، تو هم به وجود نمی‌آمـدی. چنـانچه در وجود خود فضل و معلوماتی و یا آنچه مایه‌ی شـگفتی و اعجاب است، مشاهـده نمودی، بدان که سرچشـمه‌اش همان پدر تو است. پس خدای را سـتایش کن، و در برابر اصل و اساس وجود، و مقام خود که همان پدر است از تواضع، سپاسگزاری و قدردانی، خودداری مکن. و به هر حال همه‌ی نیرو از آن خدا است.

حق فرزند

اما حق فرزند تو آنست که بدانی که از تو است، و همه‌ی اعمال، از خیر و شر و خوشبختی و بدبختی و کردار پسندیده و رفتار نکوهیده که در این جهان ناپایدار از وی بروز کند بر تو خوانند، و رحمت و نفرینش بر تو منسوب دارند، و باید بدانی که تولیت اعمال و رفتارش و ادب کردنش به نیکی، و دلالت و راهنمایی او به سوی پروردگار عزوجل و آماده داشتنش بر اطاعت خدا، تو را واجب است، [صفحه ۹۷] و مسئول وی تو خواهی بود. اگر در تربیت او احسان کنی به اجر و ثواب رسی، وگرنه عقاب خواهی شد. به هر حال مقصود آنست که فرزند، نهال وجود تو است و وی را بر تو خوانند و هرگونه که با وی رفتار کنی، به خود کرده باشی و عقاب و ثواب بینی. خویشتن را در کلیه‌ی امور او مکلف بدان، و حتی المقدور کار او را به دیگران وامگذار، که این امر را حاصلی نیست. و به هر حال مسئول و مؤاخذ تو باشی. و لا قوهٔ الا بالله.

حق برادر

اما حق برادرت، بدان که او دست تو است که با آن کار می‌کنی و پشت تو است که به او پناه می‌بری و عزت تو است که به او اعتماد داری و نیروی تو است که با آن به حمله و یورش می پردازی. مبادا او را ساز و برگ نافرمانی خدا و یا وسیله‌ی ظلم و ستم به خلق خدا بدانی. او را درباره‌ی خودش یار باش و در برابر دشمن، کمک کار؛ و میان او و شیاطین او حایل شو و حق اندرز او را به جای‌آور، و برای رضا و خوشنودی خدا چنانچه به اطاعت خدا درآمد و به خوبی از او پذیرا گردید به او رو کن و گرنه خدا نزد تو مقدم باشد، و خدا گرامی‌تر از اوست.

حق مولایی که تو را آزاد ساخته

اما حق آقایی که تو را آزاد ساخته این است که بدانی مالش را در راه تو خرج کرده و تو را از خواری و ذلت بندگی و وحشت آن به عزت آزادی و آرامش آن رسانده و از بند ملکیت رهایت ساخته و حلقه‌های بندگی را از تو گشوده و نسیم عزت را برایت پدید آورده است.

حق بنده‌ای که او را آزاد ساخته‌ای

اما حق آزاد کرده‌ی تو اینست که بدانی خداوند تو را حامی، یاور و پناهگاهش ساخته و او را وسیله و واسطه‌ای میان خودش و تو نموده و سزا است که تو را از دوزخ نجات دهد و این اجر و ثواب در آخرت از او برای تو باشد و در صورتی که خویشاوندی ندارد، و تو مالت را خرج او کردی و به حق او قیام کردی، در دنیا هم میراث او را ببری. و چنانچه مراعات او را نکنی بیم آن می‌رود که میراثش بر تو گوارا نباشد، و لا قوهٔ الا بالله. [صفحه ۹۸]

حق کسی که به تو احسان کرده

اما حق کسی که با تو به احسان و نیکی رفتار کرده این است که او را سپاس داری و احسانش را یاد کنی و گفتار خیر درباره‌ی او منتشر کنی و میان خود و خدای سبحان با اخلاص به دعایش پردازی؛ زیرا که به این وسیله در نهان و عیان از وی قدردانی کرده‌ای. علاوه بر این چنانچه به روزگاری میسرت گردید در جبران احسان وی بکوش.

حق مؤذن

اما حق مؤذن این است که بـدانی تو را به یاد پروردگارت می‌آورد و به مقصـد و مطلوبت دعوت می‌نمایـد. و بر انجام فریضه‌ای که خـدا بر تو واجب گردانیـده یـاری می‌کنـد، پس هماننـد کسـی که به تو احسـان نموده از وی سـپاس دار. و اگر در یـک منزل با تو می‌زید هرگز بدبین مباش و بدان که بیشک رحمتی است که از جانب خداوند به تو رو آورده و با نعمت خدا خوش رفتاری کن، و در هر حال خدای را برآن سپاس دار. و لا قوهٔ الا بالله.

حق امام و پیشوای نماز

امـا حـق امـام و پیشـوای نمـاز تـو اینست که بـدانی او میـانجی و واسـطه بین تـو و خداونـد است و نماینـده‌ی تو است که به درگـاه پروردگارت روآورده، اوست که به جای تو در پیشـگاه خدا لب به سخن می‌گشاید و برایت دعا می‌کند و رحمت می‌خواهد، و در این امر مهم که ایسـتادن در برابر خداوند و خواهش کردن از او را برایت کفایت کرده، چنانچه در این اعمال تقصـیری باشد متوجه او است، نه تو؛ و اگر گنـاهی مرتکب شود تو شـریک او نیسـتی و او را بر تو برتری نیست. او خود را سـپر تو قرار داده و نمـازش را سپر نماز تو گردانیده، و بر تو است که بر این امر قدرش را بدانی. و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

حق مصاحب و همنشین

اما حق همنشین این است که او را به خوبی بپذیری و با او خوشامد بگویی و در گفتگو با وی به انصاف رفتار کنی و یکباره دیده از او بر نگیری و به منظور آگاهی و اطلاعش به سـخن بپردازی. به این موضوع توجه داشته باش که اگر خود به مجلس او شتافته‌ای و با وی همنشین گردیده‌ای، به اختیار تو است؛ اگر خواستی می‌توانی [صفحه ۹۹] از مجلس برخیزی و وی را ترک کنی و چنانچه او به نزد تو آمده، اختیار با او است، و از جا برنخیز جز با اجازه‌ی او. و لا قوهٔ الا بالله.

حق همسایه

امـا حق همسـایه حفـظ او است به وقـتی که در خـانه نباشـد، و آنگـاه که حضور دارد از وی اکرام و احترام نمـایی و در هر حـال به کمـک و یـاری او پردازی و از عیـب جـویی و کـاوش در پی بردن به اعمـال وی خـودداری نمـایی. چنـانچه به رفتـار سـوئی از وی برخوردی مسـتور دار و هرگز به ناموس او چشم بر مـدوز. اگر بی‌قصـد و رنج، کردار ناپسـندی از وی مشاهده کردی، چون قلعه‌ای محکم و پرده‌ای ضخیم همچون رازی در سینه مدفونش ساز و حراست بنمای تا هرگز نیزه‌ی بدخواهان قادر به شکافتنش نگردد. به طـور پنهـانی به سـخنش گوش مگیر، به وقت دشواری به خویشـش وا مگـذار و در نعمت بر او حسـد مبر. از لغزش او درگـذر و از گنـاهش صـرف نظر کن و اگر بر تو نـادانی کرد بردبـاری بنمـای و به مسـالمت با وی رفتار کن و هرگز زبان به دشـنامش مگشای. چنـانچه کسـی در نصـیحت و انـدرز وی راه خطـا رفـت و بـا وی بـه حیلـه و تزویر پرداخت جلـوگیری کن، و به نیکی و خیر بـا وی معاشرت کن. و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

حق دوست

امـا حق دوست و مصـاحب تو آن است که حتی المقـدور بـا فضـل و احسـان بـدو پردازی و اگر نتوانی لااقـل در رفتار با وی جانب انصاف را رعایت کنی. او را بدان اندازه که احترامت می‌کند محترم بداری، و چنانت که نگه می‌دارد نگاهش داری. مترصد باش تا در هیـچ کرم و احسانی بر تو پیشـی نگیرد و اگر پیشدستی کرد جبران کن. تا آنجا که شایسـته است در دوستی او کوتاهی مکن. بر خود لازم بـدان که در طـاعت پروردگـار، وی را خیرخواه و نگهـدار و پشت و پنـاه باشـی و یاریش کنی تا هرگز قصـد نافرمانی و

سرپیچی از پروردگارش را نکند و بالاخره، بر او موجب رحمت باش و نه عذاب. و لا قوهٔ الا بالله.

حق شریک

اما حق شریک آن است که اگر غایب باشد در انجام کار او بکوشی و چنانچه [صفحه ۱۰۰] حاضر است با او برابر کار کنی و با نظر و رأی خود بی‌آنکه با وی به مشورت پردازی تصمیم نگیری، و مالش را نگه داری و در آن کم یا بیش خیانت نورزی؛ زیرا به ما رسیده است که: دو نفر که با یکدیگر شرکت کرده‌اند تا آنگاه که به یکدیگر خیانت نورزند دست خداوند با آنهاست. و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

حق مال

اما حق مال و دارایی اینست که جز از راه حلال آن را بر نگیری، و جز در راه حلال و به جا، آن را صرف نکنی. چون خداوند آن را عطا فرموده جز به راه خدا و آنچه وسیله‌ی رضای خدا است به کار نبری. و به وقتی که خود بدان نیاز داری، به کسی که بسا ممکن است از تو قدردانی هم نکند نپردازی. سزا است که ترک طاعت خدا نکنی تا به جای تو میراث دیگران گردد، و سزاوار نیست که به وارث کمک کنی تا شاید بهتر از تو منظور دارد، و در طاعت خدا به مصرف رساند و غنیمت را او ببرد. در چنین موقع است که بار گناه و افسوس و پشیمانی و عقوبت بر دوش تو بماند. و لا قوهٔ الا بالله.

حق طلبکار

اما حق بستانکار که مال خود را از تو مطالبه می‌کند: چنانچه برایت میسر است در پرداخت آن بکوش و کارش را رو به راه ساز و غنی و بی‌نیازش کن و به رفت و آمد و دویدن وادارش مساز؛ زیرا که رسول خدا (ص) فرمود: «توانگری که وامش را نپردازد نوعی ستم کرده است.» و چنانچه در پرداخت آن قادر نباشی، با خوش زبانی او را خوشنود ساز و از او به آرامی مهلت بخواه و با این که مالش را در اختیار گرفته‌ای با او بد رفتاری مکن که این از پستی آید و عملی ناپسند است و لا قوهٔ الا بالله.

حق معاشر

اما حق معاشر با تو اینست که وی را فریب ندهی و از خدعه و نیرنگ و نادرستی و دروغ و گول زدن او بپرهیزی. چون دشمنی که برای طرف خود به هیچ چیز پایبند نیست برای او کارشکنی مکن. چنانچه تو را مورد اعتماد قرار داد تا آنجا که می‌توانی برای او بکوش و بدان که مغبون کردن آن که به تو اعتماد نموده، خود نوعی ربا است. [صفحه ۱۰۱]

حق کسی که بر تو ادعایی دارد

اما حق کسی که بر تو ادعایی دارد و به دشمنی با تو پرداخته: چنانچه درست می‌گوید دلیل او را نقض مکن و دعوتش را باطل مساز. با خودت طرف شو و برایش حکم کن و خود به جای شهود گواه او باش زیرا که این حق خدا است بر تو، و اگر ادعای او باطل است، به رفق و مدارا با وی رفتار کن و او را بترسان و به دینش سوگند بده، و با یادآوری خداوند از خشونت و تندیش بکاه. از پرگویی و سخن ناروا بپرهیز که تجاوز دشمن را از تو بر نگرداند؛ بلکه به گناه او گرفتار شوی و به این وسیله شمشیر عداوت او بر تو تیزتر گردد. زیرا که از سخن بد و ناروا دشمنی و عداوت خیزد و سخن نیک به خیر و فضیلت انجامد، و شر و فساد را خاموش سازد و لا حول و لا قوهٔ الا بالله.

حق دشمنی که بر او دعوی داری

اما حق طرفی که تو بر او ادعایی داری اینست که اگر در ادعای خود ذیحق باشی برای اثبات آن آرام و ملایم با وی به سخن پردازی؛ زیرا که ادعا به زودی طرف را به درشتی و خشم وادار سازد. بکوش که با لطف و با مهلت و بیان روشن، دلیل خود را به او بفهمانی و با تندی و ستیز و قیل و قال ادعای خود را پامال نسازی که در این صورت دلیلت از دست برود و جبران آن را نتوانی کرد. و لا قوهٔ الا بالله.

حق کسی که با تو مشورت کند

اما حق کسی که با تو به مشورت پرداخته اینست که چنانچه در بیان خود نظری صریح و روشن داری در نصیحت او بکوشی. در گفتار و آموختن وی چنان باش که اگر به جای او بودی خود آن را به کار می‌بستی. بکوش تا از طرف تو مورد مهر و نرمش قرار گیرد؛ زیرا که نرمش و آرامی، وحشت را از بین ببرد و سختگیری و تندی، انس و الفت را به وحشت و اضطراب بکشاند و چنانچه نتوانستی به او نظری بدهی، اما کسی را می‌شناختی که رأی و نظرش مورد اعتمادت بود و وی را شایسته‌ی مشورت خودت می‌دانستی، به وی معرفی و ارشادش کن. درباره‌ی او کوتاهی مکن و نسبت به وی بخل مورز و از نصیحتش کم مگذار و لا قوهٔ الا بالله. [صفحه ۱۰۲]

حق کسی که تو را مشورت کند

اما حق کسی که بر تو مشورتی دهد این است که او را در رأی ناموافقی که به تو دهد متهم نسازی و نسبت به وی بدبین مباشی؛ زیرا که عقاید مردم، مختلف است و هرکس نظریه‌ی بخصوصی دارد. چنانچه برخلاف نظر تو رأی داد در قبول یا رد آن مختاری، اما بدبینی و سوءظن نسبت به وی روا نیست. چون نظر خود را نسبت به تو اظهار داشته بایستی وی را سپاس داری، و اگر به دلخواه تو رأی داد خدای را حمد و سپاس به جای آر و از برادر خود قدردانی و تشکر کن، و چنان باش که اگر روزی با تو به مشورت پرداخت آن را جبران کنی و وی را پاداش دهی. و لا قوهٔ الا بالله.

حق کسی که از تو نصیحت جوید

اما حق کسی که از تو نصیحت خواهد این است که به اندازه‌ی استحقاق و تحمل به وی پند و اندرز دهی و از راهی وارد سخن شوی که به گوش وی خوش آید، و به اندازه‌ی عقلش با او سخن گویی، زیرا که نیروی درک و فهم همه‌ی افراد یکسان نیست. به هر حال در این امر طریق رحمت پوی و در روش خود با وی مهربان باش. و لا قوهٔ الا بالله.

حق ناصح

اما حق آن کس که تو را نصیحت کند این است که نسبت به او تواضع کنی و جهت درک اندرز وی به او دل بدهی و گوش فرا داری و سپس در آن تأمل کنی و اگر سخنش درست بود حمد و سپاس خدای را به جا آوری و از وی بپذیری و نصیحت او را قدر بدانی؛ و چنانچه گفته‌ی او نادرست باشد وی را مورد عفو و بخشش قرار داده، با او مهربان باشی و او را متهم نسازی و بدانی که ممکن است وی به خطا رفته، اما در خیرخواهی تو کوتاهی نکرده است. و اما چنانچه در نظر تو مستحق تهمت بوده، نصایحش قابل اعتماد نباشد، در این صورت به هیچ سخن او اعتنا مکن. و لا قوهٔ الا بالله.

حق بزرگتر

اما حق آنکس که به سال از تو بزرگتر باشد اینست که به واسطه‌ی فزونی سال در تجلیل و احترام وی بکوشی؛ زیرا که وی قبل از تو به دین اسلام سرافراز گردیده و در [صفحه ۱۰۳] این فضیلت بر تو مقدم است، و هرگز به عداوت و خصومت با وی مواجه نگردی و در راه بروی سبقت نگیری و به نادانی با وی رفتار نکنی. اگر به وقتی از وی نادانی و جهل مشاهده کردی تحمل کنی و به خاطر حق و حرمت اسلام و سن و سال، وی را گرامی داری و احترامش نمایی؛ زیرا که رعایت حق سن به اندازه‌ی حق مسلمانی است. و لا قوة الا بالله.

حق کوچکتر

اما حق خردسال آن است که وی را مورد مهر و محبت قرار دهی و در تعلیم و تربیتش بکوشی و نسبت به او عفو و گذشت و پرده پوشی و نرمش نمایی و وی را یاری کرده و خطاها و لغزشهای کودکانه‌اش را مستور داری. زیرا که این امر خود یکی از موجبات توبه است و به هر حال با وی به رفق و مدارا بوده و از ستیز و لجبازی خودداری کنی؛ زیرا که این امر به رشد و تکامل وی نزدیک‌تر است.

حق سائل

و حق سائل و فقیر این است که اگر به مقدار صدقه برای تو آماده باشد به وی ببخشی و نیاز او را برطرف سازی و برای رفع فقر او دعا کنی و به خواست وی کمک کنی. و چنانچه به صدق گفتارش شک و تردید داشته اما بدان یقین نداری (چه بسا که شیطان برای تو دامی نهاده و وسوسه کرده است تا از آنچه به تو روی آورده باز داردت و میان تو و تقرب به پروردگارت حایل شود)، او را به حال خود واگذار و به خوشی جواب کن. با این وصف باز هم چنانچه به وی چیزی عطا کردی کار شایسته و به جایی بوده و اجرش با خداوند است.

حق کسی که از وی چیزی بخواهند

اما حق کسی که از وی خواستار می‌شوند آنست که اگر چیزی بخشید، با تشکر از او پذیرفته شود و قدردانی گردد. و اگر چیزی عطا نکرد وی را به خوشی معذور دار و به او خوشبین باش و بدان که اگر در عطا و بخشش خود دریغ کرد، مال خود را دریغ کرده و نسبت به مال خود ملامتی نخواهد داشت، هر چند که ظالم باشد. و چنانچه توانا بوده و از انعام و بخشش خودداری نمود به خود ستم کرده؛ زیرا که انسان ظلوم کفار است. [صفحه ۱۰۴]

حق کسی که وسیله‌ی شادی گردد

اما حق آن کس که تو را شاد کرده اینست که چنانچه مقصود او شادی تو بوده نخست خدای را حمد و سپاس گویی و به اندازه‌ای که سزد وی را نیز شکر و سپاس داری و او را پاداش دهی و اگر وی بدین منظر نبوده است، باز هم حمد و شکر خدای را به جا آوری و بدانی که اوست که مایه‌ی شادی تو شده، و او را به این عنوان که وی نیز یکی از اسباب نعمت خدا برای تو گردیده و تو را به پروردگارت نزدیک ساخته دوست بداری و بدین جهت که وسیله‌ی نعم الهی، خود نوعی رحمت و برکت است، خیر او را بخواهی - هر چند که در این امر قصد نداشته باشد. و لا قوة الا بالله.

حق کسی که بدی کرده

اما حق کسـی که از قضا در گفتار یا کردار خود نسبت به تو رفتار سوئی داشـته اینست که اگر عمـدا به ارتکاب آن دست زده بهتر است وی را مورد عفو قرار دهی و از او درگذری تا کدورت ریشه کن شود، و با این گونه مردم با ادب و اخلاق رفتار کرده باشـی؛ زیرا که خداوند می‌فرماید: و لمن انتصر بعد ظلمه فأولئک ما علیهم من سبیل الی قوله: من عزم الامور (و آنکس که به وی ستم شده و انتقام جویـد مسـئولیتی ندارد تا آنجا که می‌فرماید: این از کارهای پا برجا و درست است) (سوره‌ی شوری، آیه ۴۱ – ۴۳) و آنجا که خـدای عزوجل می‌فرمایـد: و ان عـاقبتم فعـاقبوا بمثل ما عوقبتم به و لئن صبرتم لهو خیر للصابرین (چنانچه کیفر دادیـد، به همان انـدازه باشد که زخم خوردید و اگر صبر کنید و بگذرید برای صابران بهتر است. (سوره‌ی نحل آیه‌ی ۱۲۶) و این در صورتی است که عمـدا مرتکب امری شده باشد و چنانچه رفتار سوء وی از روی عمد نبود، تو خطای او را به بدی عوض مده و با تعمد در انتقام، به او ستم مکن، و تا آنجا که مقدور است با نرمی و ملاطفت با وی رفتار کن. و لا قوة الا بالله.

حق همکیشان

اما حق همکیشان و همدینان آنست که به طور کلی نسبت به همه با حسن نیت و مهربانی و نرمش رفتار کنی. چنانچه رفتار سوئی از آنـان مشاهـده کردی با آنان به مـدارا رفتار کنی و محبت آنان را جلب کنی و به اصـلاح کار آنها بپردازی و از نیکی و احسانی که نسبت به خود و تو نموده شکر و سپاس به جای آری زیرا که نیکی و [صفحه ۱۰۵] احسانی که او به خود نموده به مثابه نیکی به تو است؛ بـدان جهت که از آزار و مزاحمت تـو خـودداری نمـوده و خـودش را حفـظ کرده و چیزی را بر تو تحمیـل نکرده است. پس درباره‌ی همه‌ی آن‌ها دعا کن و به یاری آنها بپرداز و برای هر یک از آنها نسبت به خود مقامی منظور دار، بزرگتر را به منزله‌ی پدر خود و خردسال را فرزنـد و میانه حال را هماننـد برادر خود محسوب دار، و آن که نزد تو آمد با لطف و رحمت از وی دلجویی کن و با برادرت به حقوق برادری رفتار کن.

حق اهل ذمه

اما حق اهل ذمه: حکم درباره‌ی آنها اینست که آنچه را که خداونـد از آنان پذیرفته تو نیز بپذیری، و آن ذمه و عهدی که خدا برای آنهـا مقرر داشـته به آن وفـادار باشـی و آنها را بـدانچه خواهنـد و خود به ناچار آن را پذیرفته‌انـد حواله کنی، و در معامله با آنها به حکم خـدا عمل کنی، و به مراعات اینکه در پناه اسـلامند و به خاطر وفای به عهد خدا و رسول خدا (ص)، از ظلم و سـتم نسبت به آنهـا خودداری نمایی. زیرا به ما رسـیده که فرمود: هر که به معاهـدی سـتم کنـد، من مقابل او و دشـمن او خواهم بود. پس از خـدا بپرهیز. و لا حول و لا قوة الا بالله. این بود وظایف و حقوقی که امام زین‌العابـدین (ع) بیان فرموده، و هر چنـد که در خصال به پنجاه و یـک حق اشـاره کرده امـا در تحف العقول تعـداد حقوق بیش از پنجـاه حق ذکر نگردیـده و در پایان آن چنین آمـده است: آنچه بدانها اشاره شد، پنجاه حق است که سراسـر وجود تو را احاطه کرده و در هیچ حال از آنها جدا نتوانی بود و بر تو باد که در رعایت و کـار بسـتن آنهـا بکوشـی و در این امر از خـدای جل ثناؤه یاری و اسـتعانت جویی. و لا حول و لا قوة الا بالله. و شـکر و سـپاس به درگاه خداوندی که پروردگار جهانیان است.

کلمات مأثور امام زین‌العابدین در حکمت و موعظه و سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت از کتاب نثر الدرر

در کشـف الغمه و فصول المهمه چنین آمـده است که وزیر ابوسـعید منصور بن حسن آبی در کتـاب نـثر الـدرر می‌نویسـد: علی بن

الحسین زین‌العابدین علیهماالسلام [صفحه ۱۰۶] به مرد فقیری برخورد که یاری می‌جست و اشک از چشمانش سرازیر بود. در حالی که با تعجب به وی می‌نگریست، فرمود: «اگر تمام دنیا در ید اختیار او بوده، سپس همه را از دست می‌داد، باز هم سزاوار نبود این چنین محزون و گریان گردد!» و آنگاه که از آن حضرت پرسیدند: چگونه بود که نبی اکرم (ص) از پدر و مادر یتیم گردید؟ در پاسخ آنها فرمود: بدان جهت که از مخلوق خدا حقی بر گردن وی واجب نشود. به فرزند خود فرمود: ای فرزند من از دشمنی با مردمان بپرهیز، زیرا چنانچه وی مردی حلیم و بردبار است از مکر وی در امان نباشی و اگر مردی فرومایه است دچار گرفتاری و مصیبت وی گردی. و آنگاه که سخن نافع بن جبیر را شنید که درباره‌ی معاویه گفته بود: کان یسکته الحلم و ینطقه العلم، به این معنی که حلم وی باعث می گردد که در برابر عده‌ای سکوت کرده و بیانش به هنگام لزوم در اثر علم او است، فقال علیه‌السلام: کذب بل کان یسکته الحصر و ینطقه البطر. آن حضرت فرمود: سخن نافع درست نبوده بلکه رفتار معاویه چنان بود که هرگاه از اقدام به امری خودداری می کرد بدان جهت بود که جز سکوت راه دیگری نمی‌یافت و مجبور به سکوت می گردید! منظور آن حضرت این است که چنان چه موانعی در سر راه او قرار می گرفت مجبور به سکوت می گردید؛ اما همین که زر و زیور دنیا وی را مغرور و بیخبر می‌ساخت از هر نوع رفتار سوئی فروگذار نمی کرد. وقتی از آن حضرت پرسیدند: پر ارزش‌ترین مردم کیست؟ در جواب فرمود: «آن که دنیا را مایه‌ی ارزش خود نداند.» و از جعفر بن محمد علیهماالسلام روایت است که گفت: مردی از علی بن الحسین (ع) در مورد کینه و عداوت قریش نسبت به پدرش حسین بن علی (ع) پرسید، آن حضرت در جواب فرمود: اول آنها آتش و عاقبت و سرانجام آنها ننگ و بدبختی است. مردی به آن حضرت عرض کرد: کیف اصبحت؟ حال شما چگونه است؟ فرمود: «اصبحنا خائفین برسول الله و اصبح جمیع اهل الاسلام آمنین به.» حال ما چنین است که بیم داریم از این که نسبت به اوامر و نواهی رسول الله [صفحه ۱۰۷] (ص) قصور کنیم، در حالی که همه‌ی اهل اسلام به اتکای وی خود را در امان می‌دانند. و آنگاه که از وی پرسیدند: چگونه است که شما به هنگام مسافرت از شناسایی خود به دوستان ابا دارید؟ در جواب فرمود: بیم دارم از اینکه به نام رسول الله (ص) بیش از آنچه استحقاق دارم مرا مورد عطوفت و مهربانی قرار دهند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از تحف العقول

در تحف العقول [۷۸] آمده است که آنچه از کلمات قصار امام زین‌العابدین صلوات الله علیه در حکمت و موعظه روایت شده چنین است: - الرضا بمکروه القضاء ارفع درجات الیقین. بالاترین درجه‌ی یقین، رضا و خوشنودی به قضای الهی است، هر چند که به دلخواه آدمی نباشد. - من کرمت علیه نفسه هانت علیه الدنیا. هر که خود را ارجمند شمارد دنیا را ناچیز انگارد. و قال بحضرته رجل اللهم اغننی عن خلقک فقال لیس هکذا انما الناس بالناس و لکن قل اللهم اغننی عن شرار خلقک. مردی در حضورش گفت: «بار خدایا مرا از خلق خود بی‌نیاز دار.» علی بن الحسین (ع) فرمود: «چنین نیست، همه‌ی مردم به یکدیگر بستگی دارند. بگو بار خدایا از مخلوق شرور خود، مرا بی‌نیاز گردان.» - من قنع بما قسم الله فهو من اغنی الناس. غنی‌ترین مردم کسی است که به قسمت خدا راضی باشد. - لا یقل عمل مع تقوی و کیف یقل ما یتقبل. ارزش هر عمل که با تقوی و پرهیزگاری توأم است کم نباشد. پس چگونه ممکن است ارزش عملی که مورد قبول خداوند قرار گرفته کم باشد. و این بدان معنی است که شرط قبولی هر عمل تقوی است، و از این رو بالاترین درجه‌ی آن به وقتی است که خدای تعالی آن را پذیرفته باشد. - اتقوا الکذب، الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل فان الرجل اذا کذب فی الصغیر اجترأ علی الکبیر. از گفتن دروغ، کوچک یا بزرگ در هر جدی و شوخی بپرهیزید؛ زیرا که دروغ کوچک باعث می گردد که شخص بر دروغ بزرگ بی‌پروا [صفحه ۱۰۸] گردد. - کفی بنصرالله لک ان تری عدوک یعمل بمعاصی الله فیک. در یاریت از خداوند همین بس که دشمن خود را بینی که درباره‌ات به ارتکاب معصیت و نافرمانی خدا پرداخته است. - الخیر کله صیانة الانسان نفسه. همه‌ی خیر این است که انسان خود نگهدار باشد. - و قال (ع) لبعض بنیه یا بنی ان

الله رضینی لک و لم یرضک لی فاوصاک بی و لم یوصنی بک، علیک بالبر فانه تحفهٔ کبیرهٔ. به یکی از پسران خود فرمود: فرزند من، خدای تعالی بر تو فرض کرده است که رضای خاطر مرا به دست آوری و بر من این فرمان نرانده و تو را در نیکی و احسان با والدین امر فرموده و بر من در تو این حکم نفرموده، بر توست که به نیکی رفتار کنی که این خود هدیه‌ی بزرگی است. - و قال له رجل ما الزهد؟ [۷۹] فقال الزهد عشرهٔ اجزاء: فأعلی درجات الزهد أدنی درجات الورع و اعلی درجات الیقین ادنی درجات الرضا، و ان الزهد فی آیهٔ من کتاب الله: لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم. مردی از وی پرسید: «زهد چیست؟» آن حضرت در پاسخ فرمود: «زهد دارای ده جزء است. بالاترین درجات زهد کمترین درجه‌ی ورع، و برترین درجات ورع پایین‌ترین درجات یقین است، و بالاترین درجات یقین کمترین درجه‌ی رضا است، و به راستی که بهترین معنی زهد در این آیه از کتاب خدا آمده است که: «تا بدانچه از دست داده‌اید افسوس نخورید و بدانچه به شما رسید شاد نشوید.» (سوره‌ی حدید: آیه ی ۲۳) - و قال (ع): طلب الحوائج الی الناس مذلهٔ للحیاهٔ و مذهبهٔ للحیاء و استخفاف بالوقار و هو الفقر الحاضر. طلب حوائج از مردم به خواری و مذلت کشد و حیا را ببرد و وقار را بکاهد و خود نوعی فقر حاضر است و آن که از مردم حاجتی نخواهد خود بی نیازی موجود است. - و قال (ع): ان احبکم الی الله أحسنکم عملا و ان اعظمکم عندالله عملا اعظمکم فیما عندالله رغبهٔ و ان انجاکم من عذاب الله اشدکم خشیهٔ لله و ان اقربکم [صفحه ۱۰۹] من الله اوسعکم خلقا و ان ارضاکم عندالله اسعاکم علی عیاله و ان اکرمکم علی الله اتقاکم لله. هر کس عملش نیکوتر، نزد خدا محبوبتر؛ و به راستی که بزرگوارترین شما نزد خدا کسی است که بدانچه نزد خداست راغبتر است؛ و آن که از همه به نجات از عذاب خدا نزدیک‌تر است، کسی است که ترس وی از خداوند بیشتر است؛ و آن که خلقش وسیعتر، به خدا نزدیک‌تر؛ و پسندیده‌ترین شما نزد خداوند کسی است که سعی و تلاش وی در جهت بهبود زندگی اهل و عیال خود بیشتر است. و به راستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزگار ترین شما است. - و قال «ع» لبعض بنیه: یا بنی انظر خمسهٔ فلا تصاحبهم و لا تحادثهم و لا ترافقهم فی طریق، فقال یا أبه من هم؟ قال: ایاک و مصاحبهٔ الکذاب فانه بمنزلهٔ السراب یقرب لک البعید و یبعد لک القریب و ایاک و مصاحبهٔ الفاسق فانه بائعک بأکلهٔ او اقل من ذلک، و ایاک و مصاحبهٔ البخیل فانه یخذلک فی ماله احوج ما تکون الیه و ایاک و مصاحبهٔ الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک و ایاک و مصاحبهٔ القاطع لرحمه فانی وجدته ملعونا فی کتاب الله. به یکی از فرزندان خود گفت: «پسر جانم بنگر که با پنج کس همنشینی و مصاحبت نکنی و در سفر و حضر از رفاقت و دوستی با ایشان بر حذر باشی.» وی گفت: «پدر عزیز، آنها چه کسانی هستند؟» فرمود: «مبادا با دروغگو همنشین شوی که چون سراب است؛ دور را نزدیک و نزدیک را به تو دور نماید. مبادا با فاسق و بدکار همنشین شوی که تو را به یک لقمه و یا کمتر بفروشد. مبادا هم صحبت بخیل شوی که او در نهایت احتیاج، تو را واگذارد. مبادا با فرومایه و نادان طرح دوستی بریزی که می‌خواهد سودت رساند، زیانت می‌زند. هرگز با قاطع رحم مصاحبت مکن که من او را در قرآن کریم ملعون یافتم. - و قال (ع): ان المعرفهٔ و کمال دین المسلم ترکه الکلام فیما لا یعنیه و قلهٔ مرائه و حلمه و صبره و حسن خلقه. شخص مسلمان وقتی معرفت و دینش کامل است که سخنی را که برایش مفید نیست ترک گوید، و کمتر به بحث و جدل بپردازد و بردبار و شکیبا و خوشخو باشد. - و قال (ع) [۸۰]: ابن آدم انک لا تزال بخیر ما کان لک واعظ من نفسک و ما کانت المحاسبهٔ من همک، و ما کان الخوف لک شعارا و الحذر لک دثارا، یا ابن [صفحه ۱۱۰] آدم انک میت و مبعوث و موقوف بین یدی الله جل و عز فاعد له جوابا. ای فرزند آدم، پیوسته خیر و نیکبختی با تو همراه است اما به این شرط که خود را پند دهی و به حساب خود رسیدگی کرده و ترس از خدا را شعار خود سازی و به لباس پرهیزگاری و حذر خود را آراسته داری. ای فرزند آدم، تو از این سرا به آن سرا خواهی رفت، و روزی برانگیخته شوی و برابر خدای عزوجل باز داشته شوی، پس بکوش تا برای سئوالات او جوابی آماده سازی. - و قال (ع): لا حسب لقرشی و لا لعربی الا بتواضع، و لا کرم الا بتقوی، و لا عمل الا بنیهٔ، و لا عبادهٔ الا بالتفقه. برای قریشی و عربی حسب و نسب نیست جز به تواضع، و بزرگواری و کرامت نیست جز به تقوی و کرداری نیست جز به نیت و عبادت نیز جز به دانستن مسائل دینی نیست. - و قال (ع):

المؤمن من دعائه علی ثلاث: اما ان یـدخر له، و اما ان یعجل له و اما ان یدفع عنه بلاء یرید ان یصـیبه. مؤمن کسـی است که دعای او از یکی از سه اثر خـارج نیست، یـا برایش ذخیره گردد یـا در دنیا برآورده شود یا بلایی را که امکان داشت بر وی هجوم کنـد از او بگرداند. - و قال (ع): ان المنافق ینهی و لا ینتهی و یأمر و لا یأتی اذا قام الی الصـلوهٔ اعترض و اذا رکع ربض و اذا سـجد نقر، یمسی و همه العشـاء و لم یصم، و همه النـوم و لم یسـهر، و المـؤمن خلـط علمه بحلمه یجلس لیعلم و ینصت لیسـلم، لاـ یحـدث بالامانـهٔ الا صدقاء و لا یکتم الشهادهٔ للبعداء و لا یعمل شیئا من الحق ریاء و لا یترکه حیاء، ان زکی خاف مما یقولون و یستغفرالله لا یعلمون و لا یضـره جهـل من جهله. به راستی که شـخص منافق دیگران را نهی کنـد و خود از عصـیان و گناه باز نایسـتد، امر کنـد و خود به کار نبندد، و چون به نماز ایستد رو به هر سو کند، و چون به رکوع رود زانو زند و آن‌گاه که سجده کند همانند مرغی است که منقار به زمین زنـد. بی‌آنکه روزه بگیرد شام کنـد و جز خوردن شام فکر و هم دیگری نـدارد. بی آنکه بیداری کشیده صبح کند و در فکر خوابیدن است. مؤمن کردارش آمیخته با حلم و بردباری است. بنشـیند تا بر علم و اطلاع خود بیفزاید و خموشی گزیند تا سالم ماند. امانت را به دوستان هم نگوید، و شهادت بیگانه را نهان نسازد. کار حق را به خودنمایی نکند و از شرمش ترک نکند. اگرش از وی ستایش کننـد و پاکش دانند از آنچه گویند [صـفحه ۱۱۱] بیم کنـد و از آنچه ندانـنـد آمرزش خواهـد، و جهل و نادانی هر که او را نشـناسد زیانش نرسانـد. - و رأی علیه‌السـلام علیلا قـد بریء فقال له یهنئوک الطهور من الذنوب ان الله قد ذکرک فاذکره، و أقالک فاشکره. شخص بیماری را بدید که بهبود یافته، فرمود: گوارا باد بر تو که گناهانت پاک گردید، به راستی که خدا تو را یاد کرد، او را یاد کن. و از تو گذشت، شـکر و سپاس او را به جای آور. - و قال (ع) خمس لو رحلتم فیهن لا نفیتموهن و ما قدرتم علی مثلهن: لاـ یخـاف عبـد الاـ ذنبه، و لاـ یرجو الا ربه، و لا یسـتحیی الجاهل اذ سـئل عمالا یعلم ان یتعلم، و الصبر من الایمان بمنزلـهٔ الرأس من الجسـد. و لاـ ایمـان لمن لاـ صبر له. پنـج جمله است که اگر به دنبالش کوچ کرده و مرکب را لاغر سازیـد،ماننـد آنها را به دسـت نیاوریـد: هیچ بنده‌ای نترسد مگر از گناه خود. و امیدوار نباشد جز به پروردگار خود. نادان را به وقتی که بگوید نمی‌دانم شـرم نیاید و یاد گیرد آنگاه که از او سؤالی شود که نداند. صبر نسـبت به ایمان چون سر است نسبت به بدن. آن که صبر ندارد ایمان ندارد. - و قال علیه‌السـلام: یَقُولُ اللَّهُ یَا ابْنَ آدَمَ ارْضَ بِمَا آتَیْتُکَ تَکُنْ مِنْ أَزْهَدِ النَّاس ابْنَ آدَمَ اعْمَلْ بِمَا افْتَرَضْتُ عَلَیْکَ تَکُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاس ابْنَ آدَمَ اجْتَنِبْ مِمَّا حَرَّمْتُ عَلَیْـکَ تَکُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاس. خـدا می‌فرمایـد: ای فرزنـد آدم، بـدانچه تو را داده‌ام راضـی باش تا از همه زاهدتر باشـی. فرزند آدم به آنچه بر تو فرض کرده‌ام عمل کن تا از همه عابدتر باشـی. فرزند آدم از آنچه بر تو حرام کرده‌ام دوری کـن تـا از همه پارسـاتر باشـی. - و قـال (ع): کم من مفتـون بحسن القـول فیه و کم من مغرور بحسن السـتر علیه و کم من مسـتدرج بالاحسان الیه و قال یا سوأتاه لمن غلبت احداته عشراته یرید ان السیئهٔ بواحدهٔ و الحسنهٔ بعشرهٔ. بسا کسا که وی را گفتند خوب است و فریفته شد، و چه بسـیار کس که از پرده پوشـی به خود مغرور گردید و چه بسـیار کسـی که از احسان به او غافلگیر شد. و فرمود: وای بر آنکس که یکی‌هایش بر ده‌هایش غالب آیـد، مقصود از یکی بـد کرداری و منظور از کلمه‌ی ده، حسـنه و عمل نیک است. [صفحه ۱۱۲] - و قال (ع): ان الـدنیا قد ارتحلت مدبرهٔ، و ان الاخره قد ترحلت مقبلهٔ، و لکل واحدهٔ منها بنون فکونوا من ابناء الاخرهٔ و لا تکونوا من ابناء الـدنیا، فکونو من الزاهـدین فی الـدنیا الراغبین فی الاخرهٔ، لان الزاهـدین اتخذوا ارض الله بساطا و التراب فراشا و المدروسادا و الماء طیبا و قرضوا المعاش من الدنیا تقریضا، اعلموا انه من اشـتاق الی الجنهٔ سارع الی الحسنات و سلا عن الشهوات، و من اشـفق من النـار بادر بالتوبـهٔ الی الله من ذنوبه و راجع عن المحارم، و من زهـد فی الـدنیا هانت علیه مصائبها و لم یکرهها و ان الله عزوجـل لعبـادا قلوبهم معلقـهٔ بالاـخرهٔ و ثوابها و هم کمن رأی اهل الجنـهٔ فی الجنـهٔ مخلـدین منعمین، و کمن رأی اهل النار فی النار معذبین فأولئک شـرورهم و بوائقهم عن الناس مأمونهٔ و ذالک ان قلوبهم عن الناس مشـغولهٔ بخوف الله فطرفهم عن الحرام مغموض و حوائجهم الی الناس خفیفهٔ قبلوا الیسـیر من الله فی المعاش و هو القوت فصبروا ایاما قصارا لطول الحسرهٔ یوم القیامهٔ. دنیا کوچ کرده و پشت داده و آخرت نیز به راه افتاده و می‌آید و هر کدام فرزندانی دارند. پس شـما فرزند آخرت باشـید و از فرزندان دنیا نباشـید. از

دنیا زهـد ورزیـد و از آن کناره بگیریـد و به آخرت رو کنیـد. زیرا زاهـدان زمین را بساط زنـدگی داننـد، و خاک را بستر سازنـد و کلوخ را بـالش کننـد و آب را عطر و تنها معاش را از دنیا قیچی زننـد. بدانیـد هر کس شـیفته‌ی بهشت است به حسـنات شـتابد و از شهوات باز گیرد. هر که از دوزخ ترسد برای توبه از گناهان خود به درگاه خدا بشتابد و از محارم باز پس رود. هر که در دنیا زاهد است هر مصیبت بر او سـهل است و آن را بد ندارد. برای خدای عزوجل بندگانی هستند که دلهای آنها به آخرت و ثوابش آویخته و آنان به کسانی مانند که اهل بهشت را در بهشت، جاویدان؛ و اهل دوزخ را در دوزخ معذب دیده‌اند. آنانند که شـرور و ناگواری شان از مردم دور است زیرا دلشان از خوف خـدا متوجه مردم نیست. دیده‌ها از حرام بر گرفته‌اند و حوائج آنها به مردم اندک است. اندک معاش را از خداوند پذیرفتند، که همان قوت است. به خاطر افسوس طولانی روز رسـتاخیز چند روز کوتاه را صبر کردند. - و قال له رجل: انی لاحبک فی الله حبا شدیدا فنکس رأسه ثم قال: اللهم انی اعوذبک ان احب فیک و انت لی مبغض ثم قال له احبک الـذی تحبنی فیه. مردی به او گفت: من برای خدا تو را سـخت دوست دارم. آن حضـرت [صـفحه ۱۱۳] سـر به زیر انداخت و سپس فرمود: بار خدایا به تو پناه برم که برای تو مرا دوست دارند، و توام دشـمن باشـی. سـپس به او فرمود: من هم تو را دوست دارم برای آنچه مرا دربـاره‌ی آن دوست داری. - و قـال (ع): ان الله لیبغض البخیل و السائل الملحف، و قال: رب مغرور مفتون یصبح لاهیاضـا حکا یأکل و یشـرب و هو لا یـدری لعله قـد سـبقت له من الله سـخطهٔ یصـلی بها نار جهنم. خـدا شـخص بخیل و سائلی را که اصـرار می‌ورزد دشـمن دارد. و فرمود: بسا فریب خورده و گول خورده که بازیگر و خندان است. می‌خورد و می‌نوشد و نمی‌داند که شاید از خـدا خشـمی بر سـرش آید که آتش دوزخش درگیرد. - و قال (ع): ان من اخلاق المؤمن الانفاق علی قدر الاقتار، و التوسع علی قـدر التوسع، و انصـاف الناس من نفسه و ابتـداؤه ایاهم بالسـلام. از نشانه‌های اخلاق مؤمن اینست که در هر یک از حالات شـدت و وسـعت اندازه نگه دارد. به این معنی که به اندازه‌ی درآمد خود انفاق و بخشـش کند، و هر اندازه درآمدش بیشتر، انفاق و خرجش بیشتر؛ و نسـبت به مردم به حق و انصاف رفتار کند، و به هنگام سـلام بر آنان پیشی گیرد. - و قال (ع): ثلاث منجیات للمؤمن: کف لسـانه عن النـاس و اغتیـابهم و اشـغاله نفسه بما ینفعه لاخرته و دنیاه، و طول البکاء علی خطیئته. سه چیز مایه‌ی نجات مؤمن است: دم فرو بسـتن از مردم و خـودداری از بـدگویی و غیبت آنهـا، واداشـتن خـود بـدانچه به آخرت و دنیـایش سـود دهـد، و پر گریسـتن بر گنـاهش. - و قـال (ع): نظر المـؤمن فی وجه اخیه المؤمن للمودهٔ و المجـد له عبـادهٔ. نگـاه مهرآمیز مؤمن به چهره‌ی برادر مؤمنش و دوستی و محبت کردنش با وی عبادت است. - و قال (ع): ثلاث من کن فیه من المؤمنین کان فی کنف الله و أظله الله یوم القیامهٔ فی ظل عرشه، و آمنه من فزع الیوم الاکبر: من اعطی الناس من نفسه ما هو سائلهم لنفسه و رجل لم یقـدم یدا و لا رجلا حتی یعلم انه فی طاعـهٔ الله قـدمها او فی معصـیته، و رجـل لم یعب اخـاه بعیب حتی یترک ذالـک العیب من نفسه و کفی بـالمرء شـغلا بعیبه لنفسه عن عیوب الناس. [صـفحه ۱۱۴] سـه چیز اسـت که در هر مـؤمنی باشـد، در پنـاه خـدا، و به روز رسـتاخیز در سـایه‌ی عرش خـدا است و خـدایش از هراس آن روز بزرگ آسوده دارد: هر که به مردم همان دهد که از آنها توقع دارد؛ مردی که گامی پیش و پس ننهد تا بدانـد که در طاعت خدا پیش داشـته یا در معصـیتش؛ و مردی که برادرش را به چیزی عیب نکند تا آن عیب را از خود دور کند، و برای مرد همین بس که عیب خود گیرد و از عیب مردم چشم پوشد. - و قال (ع): ما من شـیئی احب الی الله بعد معرفته عن عفهٔ بطن و فرج، و مـا من شـیئی احب الی الله من أن یسـأل. هیـچ چیز نزد خداونـد پس از معرفت او محبوبـتر از پارسـایی در شـکم و عـورت نیست. و چیزی نزد خـدا محبوبتر از این نیست که حوائـج خود را از او مسألت نمایی. - و قال لا بنه محمد علیهماالسـلام: افعل الخیر الی کل من طلبه منک فان کان اهله فقـد اصـبت موضـعه و ان لم یکن بأهل کنت انت اهله و ان شـتمک رجل عن یمینک ثم تحول الی یسـارک و اعتـذر الیـک فاقبـل عـذره. به فرزنـد خـود محمـد (ع) فرمود: هر که از تو طلب خیر کرد بـا وی به نیکی رفتـار کن؛ چنانچه سزاوار بوده، به جا عمل کرده‌ای و اگر او اهل آن نیست تو خود شایسته‌ی آنی و اگر مردی از طرف راستت تو را دشنام داد و سـپس به سوی چپت گردیـد و از تو عـذر خواست، عـذرش را بپـذیر. - و قال (ع): مجالسـهٔ الصالحین داعیـهٔ الی الصـلاح و أدب

العلماء زیادة فی العقل، و طاعة ولاة الامر تمام العز. همنشینی با صالحان به نیکی دعوت کند، و به آداب دانشمندان زیستن عقل را فزونی دهد؛ و طاعت والیان امر کمال عزت است؛ و استفاده از مال کمال مردانگی؛ و راهنمایی و ارشاد آن که از تو مشورت جوید، قضای حق نعمت؛ و خودداری از آزار دیگران کمال خرد است، و مایه‌ی راحت تن در دنیا و آخرت. و قال (ع): سبحان من جعل الاعتراف بالنعمة له حمدا، سبحان من جعل الاعتراف بالعجز عن الشکر شکرا. منزه است خدایی که اعتراف به نعمت خود را ستایش خود شناخته؛ منزه است آن که اعتراف به درماندگی از شکرش را شکر دانسته. [صفحه ۱۱۵]

کلمات قصار آن حضرت نقل از تذکره‌ی ابن حمدون

در کشف الغمه آمده است که: آنچه را که محمد بن حسن بن حمدون از سخنان حکیمانه‌ی امام زین‌العابدین (ع) در کتاب تذکره آورده چنین است که فرمود: - مؤمن در میان سه خصلت هرگز هلاک نگردد، شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و شفاعة رسول الله (ص)، وسعة رحمة الله عزوجل. - از خدای عزوجل بترس به خاطر قدرتش بر تو، و از او شرم کن بدان جهت که به تو نزدیک است، و هر وقت به نماز بایستی چنان باش که گویی آخرین نمازی است که به پا داشته‌ای. به این معنی که به هنگام نماز چنان با خوف و خشیت باش که گویی که دیگر عمر تو کفاف ندهد که به این افتخار نایل آیی. - از خدای بترس، بی آنکه خود به کاری بپردازی که عذر آن باید خواست. - از شادی بر گناه بپرهیز، زیرا خوشنودی و شادی بر معصیت خدا گناهش از ارتکاب به آن به مراتب شدیدتر است.

کلمات آن حضرت نقل از تذکرة الخواص

از کلمات آن حضرت است که فرمود: عجب دارم از کسی که خود را به نخوت و کبر و غرور آلوده ساخته در حالی که دیروز نطفه‌ی ناچیزی بود، و فردا نیز مرداری بیش نیست. و عجب دارم از آن که در وجود خدا با شک و تردید می‌نگرد، در حالی که این همه عجایب مخلوقات او را به چشم می‌بیند. و عجب دارم از آن کس که در نشئه و حیات آخرت شک دارد در حالی که نشئه‌ی اولی را می‌بیند، و عجب دارم از آن که برای دنیای فانی بکوشد و از کوشش برای سرای باقی خودداری کند.

سخنان حکیمانه‌ی آن حضرت نقل از فصول المهمة

آنچه از کلمات قصار امام سجاد (ع) در فصول المهمة آورده شده چنین است: که فرمود: آنکس که حکیم دانشمندی وی را ارشاد نکند به گمراهی سقوط کند، و آنکه جاهلی وی را هم بازو نشود به خواری و ذلت در افتد، (به این معنی که چه بسا ممکن است از نادان کاری ساخته شود که از دانایان دیده نشود...) [صفحه ۱۱۶] - و در جای دیگر فرمود: چهار چیز مایه‌ی ذلت است. اول دختر است هر چند که مریم باشد، دوم قرض هر چند که یک درهم بیشتر نباشد، سوم غربت اگر چه بیش از یک شب نباشد، و چهارم سؤال کردن هر چند که تنها یک جمله باشد مثل «راه از کجاست؟» - و فرمود: عجب دارم از کسی که از خوردن غذا در اثر ضرر و زیان آن ابا دارد اما از ارتکاب گناه با آن همه زشتی و زیانی که به دنبال دارد پرهیز نمی‌نماید. و قال علیه‌السلام: من ضحک ضحکة مج من عقله مجة علم. - هر کس به نوعی بخندد از خردش کاسته گردد (به این معنی که در هر حال خندیدن، از خویشتن کاستن است.) چنانچه به موقع باشد تبسمی باید، و گرنه ناچار از وقار آدمی بکاهد و عقل و دانش وی را در نظر مردمان ضعیف سازد. - هر کس به آنچه خداوند بر وی روزی فرموده قانع و راضی باشد خود از غنیترین مردم است. - و قال علیه‌السلام: ان الجسد اذا لم یمرض اشر و لا خیر فی جسد یأشر. آنکه جسمش بیمار نشود به غفلت و کبر و غرور مبتلا گردد، و شخص متکبر و مغرور و

آن که به غفلت و ناسپاسی خو گرفت هرگز منشاء خیر نخواهد بود. - و در حدیثی دیگر به اسناد از نبی اکرم (ص) می‌فرماید: انتظار الفرج عبادهٔ. انتظار فرج خود عبادت است. - و آنکه به روزی کم راضی باشد خدای نیز به عمل کم وی خوشنود گردد.

حکم و مواعظ آن حضرت از کتب مختلف

در کتاب حلیهٔ الاولیاء به اسناد از جعفر بن محمد و او از پدر خود از علی بن الحسین علیهماالسلام آمده است که فرمود: فَقْدُ الْأَحِبَّهِٔ غُرْبَهٔ. از دست دادن دوستان، خود نوعی غربت است. چنانکه شیخ مفید در امالی به سند خود روایت کرده مردی به علی بن‌الحسین (ع) گفت: - کیف اصبحت یابن رسول الله؟ قال: اصبحت مطلوبا بثمان: الله تعالی یطلبنی بالفرائض و النبی (ص) بالسنهٔ و العیال بالقوت و النفس بالشهوهٔ و الشیطان [صفحه ۱۱۷] باتباعه و الحافظان بصدق العمل و ملک الموت بالروح و القبر بالجسد فأنا بین هذه الخصال مطلوب. - حال شما چگونه است؟ فرمود: حال من چنین است که هشت خصلت مرا در میان گرفته و هر یک چیزی را از من می‌خواهند و در برابر هر یک وظیفه‌ای بر عهده دارم. نخست اینکه خدای تعالی از من می‌خواهد که در انجام فرایض بکوشد. دوم عمل به سنت نبی اکرم (ص). سوم خانواده‌ی خود، که در تهیه‌ی روزی و نفقه‌ی آنها بکوشم. چهارم، هوای نفس که مرا به شهوت می‌خواند. پنجم شیطان که به پیروی خود مرا دعوت می‌نماید. ششم، دو فرشته‌ی نگهبان که مرا به کردار نیک می‌خوانند. هفتم، ملک الموت که قبض روح مرا طالب است. هشتم قبر است، که همچنان در انتظار است که جسمم را در خود جای دهد. و این خصالی است که مرا احاطه کرده و در برابر هر یک از آنها وظیفه‌ای بر عهده دارم که بایستی خود را آماده سازم. - در کشف الغمه آمده است: علی بن الحسین (ع) مردی را مشاهده کرد که شخصی را به شدت مورد بدگویی و دشنام قرار داده و وی را به اعمال سوء نسبت می‌داد. پس آنحضرت در حالی که وی را سخت بر حذر می‌داشت فرمود: ایاک و الغیبهٔ فانها ادام کلاب النار. از غیبت بپرهیز، زیرا که آن خوراک سگهای دوزخ است. - ابوالبقاء دمیری در کتاب حیاهٔ الحیوان می‌نویسد: علی بن الحسین علیهماالسلام به مردی برخورد که پسرش از دنیا رفته و چون در معاصی خدای به اسراف رفته بود، به شدت بر وی ناله و جزع همی کرد. آن حضرت در حالی که وی را از این امر به شدت منع می‌کرد فرمود: ان من وراء ولدک خِلَالًا ثَلَاثًا، شهادهٔ ان لا اله الا الله و شفاعهٔ رسول الله و رحمهٔ الله. فرزند تو را سه حالت همراه است. اول توحید او و کلمه‌ی طیبه‌ی لا اله الا الله، دوم شفاعت رسول الله (ص)، و سوم رحمت خدای تعالی. در حلیهٔ الاولیاء آمده است که امام زین‌العابدین علیه‌السلام چنین می‌گفت: اللهم انی اعوذبک ان تحسن فی لوائع العیون علانیتی، و تقبح فی خفیات العیون سریرتی، اللهم کما اسأت و احسنت الی فاذا عدت فعد علی: بار الها، به تو پناه می‌برم که در انظار مرا نیکو جلوه دهی، اما در خفا و باطن [صفحه ۱۱۸] بنده‌ی نافرمان تو باشم. بار خدایا، همچنان که من بد کردم و تو جزای نیکویم بخشیدی، پس به هنگامی که باز هم من به بدی رفتار کردم، باز هم جزای مرا به احسان عنایت فرما. شیخ مفید [۸۱] به سند خود از عبدالله بن محمد تمیمی آورده است که مرد سال خورده‌ای از عبد قیس و او از طاوس نقل کرده که می‌گفت: سالی در مکه به هنگام شب داخل در «حجر» گردیدم. ناگاه علی بن الحسین علیهماالسلام را مشاهده کردم که وارد بر حجر گردید و به نماز ایستاد. من هم به تماشایش ایستادم. او همچنان رکوع و سجود می‌کرد. و من نگاهش می‌کردم. محو تماشایش شده بودم تا آنگاه که از نماز فراغت یافت و سر بر خاک گذاشت تا با خدای خود مناجات کند. پیش خود گفتم: مرد صالح و تهذیب شده‌ای از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله است، بهتر است بروم جلوتر، خم شوم و مناجاتش را بشنوم. جلوتر رفتم و خم شدم و گوش دادم. او در سجود خود چنین می‌گفت: عبیدک بفنائک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک، سائلک بفنائک. - بنده‌ی کوچک تو بر در خانه‌ی توست، بیچاره‌ی تو بر در خانه‌ی توست، محتاج تو بر در خانه‌ی توست، گدای تو بر در خانه‌ی توست. طاوس می‌گوید: این کیفیت چنان قلبم را فشرد که اشکم سرازیر شد. از آن روز به هر بلایی که مبتلا شدم مناجات علی بن الحسین (ع) را به لب آوردم و از آن بلا خلاصی یافتم.

اشعار منسوب به امام زین‌العابدین

نحن بنو المصـطفی ذو و غصص یجرعها فی الانام کاظمنا عظیمهٔ فی الانام محنتنا اولنا مبتلی و آخرنا یفرح هذا الوری بعیدهم و نحن أعیادنا مآتمنا و الناس فی الامن و السرور و ما یأمن طول الزمان خائفنا و ما خصصنا به من الشرف الطائل بین الا نام آفتنا یحکم فینا و الحکم فیه لنا جاحدنا حقنا و غاصبنا - ما فرزندان مصطفی همواره با غم و اندوه و ناگواری مواجه هستیم، [صفحه ۱۱۹] آن که از ما فرو برنده‌ی خشم است، در میان مردم جام بلایا را سر می‌کشد. - رنج و مصیبت در میان مردم سخت بزرگ و سنگین است، و اول و آخر دودمـان ما بـدین بلایا گرفتار و مبتلا است. - این مردم در عیـدشان مسـرور و خوشـحالند، در حالی که عیـدهای ما مبـدل به مصائب و بلایا شـده است. - مردم در آرامش و سـرور غوطه‌ورنـد، در حالی که ترسان از خاندان ما در طول زمان آرامش ندارد. - آفت و مایه‌ی رنج ما آن شـرف و بزرگواری فوق العاده‌ای است که در بین مردم به آن ممتاز گشـته‌ایم. - پایمال کننده و منکر حق ما بر ما فرمانروایی می‌کنـد، با این که حکومت بر آنان به ما اختصاص دارد. ابن شـهرآشوب نیز در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰، اشعار زیر را به امام زین‌العابدین علیه‌السـلام نسبت داده است: لکم ما تدعون بغیر حق اذا میز الصحاح من المراض عرفتم حقنا فجحدتمونا کما عرف السواد من البیـاض کتـاب الله شاهـدنا علیکم و قاضـینا الا له فنعم قاض - آیا زمانی که درستی‌ها از نادرستی‌ها تمیز داده شود، آنچه را که به غیر حق بر خود می‌بستید به چنگ خواهید آورد؟ - همچنان که سـفیدی از سیاهی شناخته شده است، شما نیز حق ما را شـناختید، سپس در مقـام انکار برآمدیـد. - گواه ما بر شـما کتاب خـدا است و او را هم ذات اقـدس اوست، پس او نیکو داوری است.

پاورقی

[۱] حلیـهٔ الاولیـاء ابونعیم ج ۳ ص ۱۳۵. [۲] مروج الـذهب ج ۲ ص ۹۶. [۳] طبقات الشافعیه از ابونصـر عبـدالوهاب بن تقی الـدین سبکی. ج ۱ ص ۱۵۳. [۴] چـاپ پنجم کتـاب نام برده به زودی انتشار خواهـد یافت. [۵] تابعین به کسانی گوینـد که به دین اسـلام درآمده و به دیدار یکی از صحابه نایل آمده‌اند و با دین اسلام دنیا را ترک کرده‌اند. [۶] تابعین تابعین به کسانی اطلاق می‌شود که دین اسـلام را پـذیرفته و یکی از تابعین را دیده و به دین اسـلام از دنیا رفته‌اند. [۷] روایات مختلفی که در ذکر میلاد با سـعادت آن حضـرت نقل گردیـده در کتب مختلف به این شـرح آورده شده است: مصـباح کفعمی، کشف الغمه اربلی، مزار دروس شـهید، ابن صباغ مالکی در فصول المهمه ص ۲۱۲ شیخ یوسف بحرانی در مزار حدایق، ابن طلحه در مطالب السئول، بحارالانوار مجلسی نقل از ذخیره روضهٔ الواعظین ص ۱۷۲، جنات الخلود، شیخ طوسی در مصباح المتهجد. علامه حلی در تذکره در باب روزه‌ی ایام ذی‌قعده، سیـد بن طـاووس در اقبـال، طبرسـی در اعلام الوری، ابن شـهرآشوب در مناقب ج ۳ ص ۳۱۰. [۸] الصـحیفهٔ الثانیهٔ ص ۲۱۶ از حر عـاملی چاپ مصـر. [۹] کشـف الغمـهٔ اربلی ص ۲۰۸. [۱۰] موضـوع احتجـاج امـام زین‌العابـدین (ع) بـا محمـد بن حنفیه در مقـابل حجرالاـسود و شـهادت دادن آن بر امـامت امـام سـجاد (ع) در کتب اسـلامی مکرر ذکر گردیـده در کافی در بخش فرق بین حق و باطل در امر امامت و بصائر الـدرجات ص ۱۴۷ و دلائل الامامهٔ ص ۱۵۳ و مناقب ابن شـهرآشوب ج ۲ ص ۲۴۹ چاپ ایران و اعلام الوری ص ۱۵۳ و روضهٔ الواعظین ص ۱۶۹ و کتاب خرایج ص ۴۷ و مختصر البصائر ص ۱۴ و ۱۷۰ به نقل از کتاب امام زین‌العابدین (ع) به قلم عبـدالرزاق مقرم ص ۳۱۵ - ۳۱۶. [۱۱] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸ - روضـهٔ الواعظین، ص ۱۷۲ و اعلاـم الوری ص ۱۵۱. [۱۲] بصائر الدرجات، ص ۹۶ و اثبات الوصـیهٔ مسعودی، چاپ تهران و ص ۱۴۳ چاپ نجف. [۱۳] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۳۸. [۱۴] عیون الاخبار شـیخ صدوق ص ۲۷۰. [۱۵] اما کسانی که امام سـجاد (ع) را که نسبت به برادرش کوچکتر بوده علی اصغر خوانده و علی شـهید را به اکبر نام بردهانـد به این شـرح است: تاریخ طبری ص ۲۶۰ ج ۶، معارف ابن قتیبـهٔ ص ۹۳، البدایـهٔ و النهایهٔ ابن کثیر

شامی ص ۱۸۸ ج ۸ و ج ۹ ص ۱۰۳، اخبار الطوال دینوری ص ۲۵۴، تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۹۴ چاپ نجف، تاریخ قرمانی ص ۱۰۸، لواقح الانوار شعرانی ج ۱ ص ۲۳، تاریخ خمیس ابی الحسن دیار بکری ج ۲ ص ۳۱۹، روض الانف سهیلی ج ۲ ص ۳۲۶، تذکرهٔ الخواص سبط ابن جوزی ص ۱۵۶، اسعاف الراغبین صبان در حاشیه‌ی نورالابصار شبلنجی ص ۱۹۴، وفیات الاعیان ابن خلکان در ترجمه‌ی سجاد، فرق نوبختی ص ۱۰۷، امالی شیخ صدوق ص ۳۰ مجلس ۹۳. و گروهی تصریح کرده‌اند که امام سجاد علی اصغر و علی شهید اکبر بوده است. مانند کامل ابن اثیر ج ۴ ص ۳۰، مروج الذهب ج ۲ ص ۹۱، التنبیه و الاشراف مسعودی ص ۲۶۳، شذرات الذهب ابن عماد ج ۱۲ ص ۶۶ – فصول المهمهٔ ابن صباغ ص ۲۰۹ ذخایر العقبی محب الدین طبری ص ۱۵۱، غرر الخصایص و طواط ص ۲۲۹ باب ۱۱، حیاهٔ الحیوان دمیری ص ۱۶۹ ج ۱ در ماده‌ی بغل، الاتحاف بحب الاشراف شبراوی ص ۴۷، مقالات الاسلامیین ابی الحسن اشعری ج ۱ ص ۱۴۲ مزار الدروس شهید اول و مزار السرائر ابن ادریس حلی، انیس الشیعهٔ خطی، الذریعه الی تصانیف الشیعه شیخ آغا بزرگ تهرانی ج ۲ ص ۴۵۸، حدایق الوردیهٔ خطی به نقل عبدالرزاق مقرم در کتاب امام زین‌العابدین ص ۳۰. [۱۶] بحارالانوار مجلسی ج ۱۱ ص ۲. [۱۷] مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۳۱۱. [۱۸] ارشاد مفید ج ۲ ص ۱۵۴. [۱۹] تذکره ابن جوزی، ص ۱۸۷. [۲۰] مناقب ابن شهرآشوب، ص ۳۱۱، ج ۳. [۲۱] (کیست که حرام نماید آن زینت و زیوری که خدای از بهر بندگان خود از معادن و مقامات خود بیرون آورده) سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۳۲. [۲۲] عیون اخبار الرضا، ص ۲۸۳. [۲۳] در معنی این جمله چنین آمده که پرنده اغلب در محلی می‌نشیند که حرکت نکرده و ساکن باشد. [۲۴] بگیر ای محمد عفو و گذشت از بدی بدکاران را و چشم پوشی از بدی ایشان را اختیار کن و حکم کن به نیکویی و دوری کن و رو بگردان از نادانان. (سوره‌ی اعراف آیه‌ی ۱۹۹). [۲۵] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۴. [۲۶] اصول کافی در حاشیه‌ی مرآهٔ العقول، ج ۲، ص ۱۳۰، باب تواضع. [۲۷] و هر کس بکشد مؤمنی را از روی خطا باید که کفاره دهد... (سوره‌ی نساء آیه ۹۲). [۲۸] در کتب اسلامی فتاوی علماء دایر بر این است که عاشورا نصف روز روزه بگیرد و بقیه را افطار کند، زیرا دشمنان آل محمد (ص) در این روز به شکرانه‌ی آن جنایت بزرگ روزه گرفتند و برای آنکه دوستان با دشمنان امتیاز داشته باشند علمای امامیه روزه‌ی عاشورا را حرام دانسته‌اند و از نظر ثواب و امساك نصف روز آن را مباح و جایز شناخته‌اند. مترجم. [۲۹] فمن کان منکم مریضا او علی سفر فعدهٔ من ایام اخر (پس هر کس از شما مریض باشد یا در سفر باشد پس روزه بگیرد به شماره‌ی آن از روزهای دیگر غیر ماه رمضان... (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۴). [۳۰] شذرات الذهب ابن عماد ج ۱ ص ۱۰۵. [۳۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۵. [۳۲] و آنان که خشم خود فرو خورند، و از مردم گذشت کنند، و خدا دوست دارد نیکوکاران را (سوره‌ی آل عمران آیه ۱۳۴). [۳۳] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۹۳. [۳۴] در کتاب طبقات ابن سعد، چنین آمده است که هشام بن اسماعیل بن هشام بن ولید بن مغیرهٔ بن عبدالله بن مخزوم ابتدا به علم و روایت مشهور بود و به امر عبدالملك بن مروان، والی مدینه گردید. دیری نپائید که عبدالملك از دنیا برفت، وی همان کسی است که سعید بن مسیب نیز به امر وی مورد ضرب و شتم قرار گرفت و آن به هنگامی بود که هشام از وی خواسته بود که با ولید بن عبدالملك بیعت نماید، زیرا که وی متعهد شده و قراردادی با پدر خود منعقد ساخته بود که امر خلافت را به وی واگذارد، اما سعید از بیعت با وی خودداری کرده و به وی گوشزد کرد که بایستی منتظر باشد تا مردم خود درباره‌ی وی چه قضاوت خواهند کرد. در همین موقع بود که به خشم و آزار سعید پرداخت و وی را روانه‌ی زندان ساخت، در اینجا مؤلف کتاب درباره‌ی هشام و اعمال وی اضافه کرده و می‌نویسد: به نظر من علم و دانش با آن همه اثراتی که بر هر فرد باقی می‌گذارد و شخص را به کمال معنوی و اخلاق سوق می‌دهد آیا برای هشام با آن همه ظلم و ستم و آزاری که بر اهل بیت رسالت وارد ساخته نیز مثمر ثمر بوده است؟ بدون شك این جمله که می‌گوید: من اعان ظالما بلی به کسی که به یاری ستمگر بپردازد خود به ظلم و ستم وی گرفتار خواهد شد، درباره‌ی هشام کاملا صدق کرده و وی نیز دیری نپائید که به دست ولید معزول گردید و مورد خشم و ستم قرار گرفت و خود به همان اعمال سوئی که درباره‌ی دیگران اعمال کرده بود گرفتار آمد. [۳۵] مناقب ابن

شهرآشوب،ج ۳، ص ۲۹۲. [۳۶] نمی‌رسید به نیکویی تا اینکه انفاق بکنید از آن چیزهایی که دوست دارید. (سوره‌ی آل عمران آیه ۹۲). [۳۷] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۳۸] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۲ - ۱۴۳. [۳۹] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۸۹. [۴۰] نقل از کتاب زین‌العابدین علی بن الحسین (ع)، اثر استاد عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی این بنده به فارسی ترجمه شده است، ص ۱۰۱. [۴۱] صفوة الصفوة ابن جوزی، ج ۲، ص ۵۲. [۴۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۶۱ و عیون الاخبار ابن قتیبهٔ ج ۳، ص ۹۷ و مناقب ابن شهرآشوب ج ۳، ص ۳۰۰. [۴۳] مناقب ابن شهرآشوب ج ۳ ص ۲۹۴. [۴۴] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۶. [۴۵] او پسر سید البشر است، او پرهیزکار و پاکیزه و منزه و سرشناس است. [۴۶] این مرد کسی است که خاک بطحاء جای پایش را می‌شناسد، کعبه‌ی مقدس و حرم محترم می‌شناسدش. [۴۷] او دست به این سنگ می‌زند و این سنگ، همی خواهد که کف مقدسش را همچون جان به آغوش گیرد. [۴۸] وقتی قریش او را دید فریاد کشید که: مکارم نفسانی، این مرد کمال مکارم است. [۴۹] این قوم پیشوای پرهیز کارانند، این قوم بهترین مردم روی زمین و از بهترین بندگان خدایند. [۵۰] اگر او را نمی‌شناسید او فرزند فاطمه است، و جدش محمد (ص) خاتم پیغمبران است. [۵۱] می‌گویند این کیست؟ و این کلمه زیانش برساند، زیرا این ناشناس شما را عرب و عجم می‌شناسند. [۵۲] از فرط حیا دیده فرو می‌خواباند و دیگران از هیبتش پلک به هم می‌گذارند، تا لبخند نزند کس را یارای سخن گفتن نیست. [۵۳] آیا مرا بین مدینه و آنجا که دلهای مردم به سوی او متوجه است (مکه) به زندان می‌افکنی؟. [۵۴] حرکات هشام و طرز رفتارش هرگز مانند یک شخص معمولی و بزرگ نبود، زیرا چشمانش احول، و معایب بسیاری در وجودش آشکار بود. [۵۵] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۸. [۵۶] ارشاد مفید، ص ۲۷۷، چاپ تهران. [۵۷] حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۹. [۵۸] امالی سید مرتضی، ج ۱، ص ۴۸. [۵۹] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۲، ص ۲۶۵. [۶۰] تذکرهٔ الخواص، ص ۱۸۶. [۶۱] مطالب السئول ص، ۷۹. [۶۲] مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۳۰۲. [۶۳] سوره‌ی حج، آیه‌ی ۳۸. [۶۴] البته خدا خرید از مؤمنین جان‌ها و مالهای ایشان را به اینکه از برای ایشان باشد بهشت، جنگ می‌کنند و جهاد می‌کنند مؤمنین با کفار و مشرکین در راه خدا پس می‌کشند و کشته می‌شوند، این خریدن خدا جان و مال مؤمنین و بهاء دادن بهشت را برایشان وعده‌ای است بر خدا که خلف ندارد. سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱ و ۱۱۲. [۶۵] قصص العرب، ج ۱، ص ۲۲۲. [۶۶] تاریخ الخلفا، ص ۱۴۵. [۶۷] الصحیفهٔ الخامسه، ص ۴۹۲ - ۳۳۰. [۶۸] قصص العرب، ج ۳، ص ۲۳۲. [۶۹] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱۷. [۷۰] کشف الغمه اربلی، ص ۲۰۵ - ۲۰۸. [۷۱] مناقب ابن شهرآشوب،ج ۳، ص ۲۸۲. [۷۲] نقل از کتاب زین‌العابدین علی بن الحسین (ع) اثر عبدالعزیز سید الاهل که به وسیله‌ی نگارنده به فارسی ترجمه شده است. ص ۶۹ - ۷۳. [۷۳] حره به فتح اول به قسمتی از سرزمین خشک و سوزان حجاز گفته می‌شود. [۷۴] مسلم بن عقبه که در ظلم و بیدادگری به اسراف رفته بود به مسرف معروف گردید. [۷۵] جلد ۳ صفحه‌ی ۱۴۰. [۷۶] ج ۳ ص ۱۵۹ و تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۴۶ و اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۱. [۷۷] ج ۳ ص ۲۹۹. [۷۸] از ابی محمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه، ص ۲۸۵. [۷۹] اصول کافی، در باب مذمت دنیا، حاشیه‌ی مرآهٔ العقول، ج ۲، ص ۱۳۴. [۸۰] امالی مفید، ص ۶۴ و مشکاهٔ الانوار، ص ۶۶. [۸۱] ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۴۴ و مناقب ابن شهرآشوب، ج ۳، ص ۲۸۹.

۸- شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی‌علیه السلام

مشخصات کتاب

نام کتاب: شناخت حقوق و مراحم حضرت مهدی‌علیه السلام مؤلف: مرحوم آیت اللّه حاج سید محمّد تقی موسوی اصفهانی مترجم: حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی صفحه‌آرا: امیرسعید سعیدی ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران تاریخ نشر: تابستان ۱۳۸۵ نوبت چاپ: اول چاپ: اسوه تیراژ: ۵۰۰۰ جلد شابک: ۲ - ۰۰۵ - ۹۷۳ - ۹۶۴ قیمت: ۴۰۰ تومان مرکز

پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران فروشگاه بزرگ کتاب واقع در صحن مسجد مقدّس جمکران تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ – ۰۲۵۱ آدرس: قم – صندوق پستی ۶۱۷ «حق چاپ مخصوص ناشر است»

مقدمه ناشر

بسمه تعالی السلام علی القآئم المنتظر والعدل المشتهر در جهان امروز که با تبلیغ بی‌دینی و افکار انحرافی توسط مدّعیان جهان تک قطبی و حقوق بشر دروغین، جوانان مسلمان و دیگر ادیان را به بیراهه می‌کشانند، امید به منجی موعود ومهدی منتظَر، چراغ هدایت پویندگان راه حق و حقیقت خواهد بود. لذا برآن شدیم کتاب گران سنگ مکیال المکارم در فوائد دعا برای حضرت قائم – عجّل اللَّه فرجه الشریف – تألیف عالم فاضل مرحوم حضرت آیت اللَّه سید محمّد تقی موسوی اصفهانی – رضوان اللَّه علیه – که توسط حضرت حجهٔ الاسلام والمسلمین حاج سید مهدی حائری قزوینی – زید عزّه – ترجمه گردیده است، را در پنج جلد و موضوعات مختصر به زیور طبع بیاراییم. امید است در عصر کنونی که انقلاب اسلامی ندای رسای منادیان دین حق و اسلام ناب محمدی – صلّی اللَّه علیه وآله – را به گوش جهانیان رسانده و می‌رسانند، انجام وظیفه‌ای کرده باشیم. مدیریت انتشارات مسجد مقدس جمکران

وجوب شناخت امام زمان«علیه‌السلام»

اشاره

ایمان بدون شناخت امام زمان‌علیه السلام تحقق نمی‌پذیرد؛ در این مطلب هم دلیل عقلی هست و هم دلیل نقلی.

۱ – دلیل عقلی

علّت‌ها و فلسفه‌هایی که برای ضرورت و لزوم وجود پیامبر گفته‌اند، همان علّت‌ها برای ضرورت وجود جانشین و وصی پیغمبر نیز صادق است که پس از وفات آن حضرت لازم است بوده باشد تا مردم به جانشین پیغمبر در شؤون مختلف زندگی خود مراجعه کنند، همان‌گونه که به پیغمبر مراجعه می‌کردند، پس بر خداوند متعال واجب است که او را نصب فرماید و بر مردم نیز واجب است آن امام را بشناسند؛ زیرا که پیروی کردن بدون معرفت و شناخت امکان ندارد. اگر کسی اشکال کند که: علّت برانگیختن پیغمبر با این مورد فرق می‌کند؛ زیرا که مردم در امور معاش و شؤون زندگی مادّی و جنبه‌های اخروی و امور مربوط به معاد، به پیغمبر نیازمندند تا از جانب خداوند قانونی برای آنان بیاورد و مطابق آن عمل نمایند و چون پیغمبر آنچه مورد نیاز مردم است را برای آنان آورد و قواعد و احکامی برایشان بیان فرمود و مردم آن‌ها را شناختند و عمل کردند، دیگر نیاز برطرف می‌شود و برای بیان و آموزش قواعد و احکام دین وجود علما و کتاب‌های مربوطه بسنده است، پس وجود وصی و جانشین پیغمبر لازم نیست! در جواب می‌گویم: این اشکال به چند جهت نادرست است: اوّل: پیغمبرصلی الله علیه وآله قواعد را به طور کلّی بیان فرموده و دستورات دین را به مقدار مورد نیاز عموم در آن زمان تشریح کرده است، و این مطلب برای کسانی که به احادیث پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله مراجعه کنند واضح است. بنابراین احتیاج مردم با آن مقدار از بیان برطرف نشده، بلکه پاره‌ای از مسائل حتی بر علما و دانشمندان بزرگ پوشیده می‌ماند – تا چه رسد به دیگران – پس افراد بشر از وجود امام و پیشوای معصوم ناگزیر هستند تا به او مراجعه کنند و مطالب مورد نیاز خویش را از او بیاموزند. البته تردیدی نیست که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله تمام احکام و علوم را به وصی خود سپرده که پس از آن حضرت‌علیه السلام، رهبری مردم را – از طرف خداوند – به عهده داشته است، و هر امامی به امام بعد از

خودش سپرده تا این‌که نوبت به امام زمان ما – عجّل اللَّه فرجه الشریف – رسیده است. باری، امامان‌علیهم السلام احکام الهی را که از پیغمبر گرفته‌اند برای مردم بیان می‌کنند و آنان را با مبانی و مفاهیم دین مقدس آشنا می‌سازند. همچنین تردیدی نیست که آن بیانگرِ احکام دین اگر معصوم نباشد، مردم به گفته‌های او اطمینان و اعتماد نخواهند کرد و هدف از برگزیدن او تحقّق نخواهد یافت. دوم: افراد انسان به خاطر وضع طبیعی که دارند و با توجّه به هواها و خواسته‌های نفسانی‌شان، در نزاع و کشمکش و اختلاف واقع می‌شوند، این معنی را با وجدان احساس نموده و با چشم می‌بینیم، لذا مقتضای لطف خداوند است که برای از میان رفتن هر گونه نزاع و اختلاف، شخصی را تعیین نماید که حقایق و واقعیت‌ها را کاملاً بداند، تا در هر زمان مردم به چنین شخصی رجوع کنند و در نزاع‌ها و مرافعه‌ها از او کمک بگیرند، و در نتیجه حقّ به حقدار برسد و عدالت الهی در میان مردم گسترش یابد. و آن شخص که خداوند او را برای رفع اختلاف و نزاع برگزیده، همان امام علی است که مردم وظیفه دارند از او پیروی کنند و در شؤون مختلف خود به او مراجعه و بر او اعتماد نمایند. اگر اشکال کنید که امامان ماعلیهم السلام در زمان حضورشان جز بر مبنای قواعد ظاهری حکم نمی‌کردند، و به عبارت دیگر: آنان روی قواعدی که علما در زمان غیبتشان حکم می‌کنند حکم می‌کردند. پس چگونه ادعا می‌شود که مقتضای لطف الهی تعیین و نصب امام است تا بر مبنای حقّ و واقعیت‌ها حکم کند؟ می‌گویم: این روش به خاطر مانعی بود که از ناحیه مردم وجود داشت، چنان‌که مانع ظهور امام نیز از طرف مردم است. پس در این صورت هیچ‌گونه اعتراضی بر آنان وارد نیست و به هیچ وجه نباید خیال کرد که این امر با لطف الهی متناقض است. دلیل بر این مدعی روایاتی است که از خود ایشان وارد شده و تصریح می‌کند که چنانچه ریاست و خلافت به طور کامل به آنان واگذار می‌شد و در تصرّفات، دستشان باز می‌بود، به حکم آل داوود حکم می‌کردند و احکام واقعی را برای مردم آشکار می‌ساختند. از جمله روایتی است که در اصول کافی از ابوعبیده حذّاء آمده است که حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام فرمود: ای ابوعبیده! هر گاه قائم آل محمدعلیهم السلام بپاخیزد، به حکم داوود و سلیمان‌علیهما السلام حکم می‌کند و از بینه و شاهد نخواهد پرسید.(۱) و در همان کتاب در خبر صحیح از ابان منقول است که گفت: از حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: دنیا تمام نخواهد شد تا این‌که مردی از تبار من ظهور نماید که به حکم آل داوود حکومت کند و از بینه و شاهد نپرسد، به هر موجودی حقّش را می‌دهد.(۲) و نیز در همان کتاب به سند صحیح از عمّار ساباطی آمده است که گفت: به حضرت امام صادق‌علیه السلام عرضه داشتم: اگر حکومت به دست شما رسد چگونه حکم خواهید کرد؟ فرمود: به حکم الهی و به حکم داوود؛ پس هر گاه بر ما قضیه‌ای پیش بیاید که حکم آن نزد ما حاضر نباشد، روح القدس آن را به ما القا خواهد کرد.(۳) و نیز به سند خود از جُعَید همدانی از حضرت علی بن الحسین‌علیهما السلام روایت کرده است که گفت: از آن حضرت پرسیدم: روی چه مبنایی حکم می‌فرمایید؟ فرمود: به حکم آل داوود؛ و اگر کاری بر ما دشوار گردد، روح القدس برایمان خواهد آورد.(۴) می‌گویم: در بخش چهارم همین کتاب حرف «ح» مطالبی در این زمینه خواهد آمد؛ ان شاء اللَّه تعالی. سوم: اگر فرض کنیم تمام علما و دانشمندان به تمام احکام عمل کنند، باز هم وجود ایشان ما را از وجود امام بی‌نیاز نمی‌سازد، زیرا که آنان از سهو و اشتباه معصوم نیستند. پس در هر زمان از وجود شخص معصومی که از خطا و اشتباه محفوظ باشد ناگزیر هستیم. تا مرجع و پناه مردم بوده، حقایق احکام را برایشان بیان فرماید. و آن شخص معصوم هیچ کس جز امام نیست. در اینجا اگر کسی بگوید: نبودن امام با بودنش در حالی که از دیدگان مردم پنهان و غایب باشد چه فرق می‌کند؟ می‌گویم اوّلاً: نظر به این‌که مانع ظهور و آشکار بودن آن حضرت، ناشی از خود مردم است، این مطلب منافاتی با لطف خداوند ندارد. و دلیل نمی‌شود بر این‌که احتیاجی به وجود آن حضرت‌علیه السلام نیست، بلکه بر مردم واجب است که موانع ظهور را برطرف سازند تا از نور مقدّسش بهرمند شوند و از انواع علوم و معارفش استفاده کنند. ثانیاً: غیبت آن حضرت در همه زمان‌ها و از همه انسان‌های مؤمن نیست، بلکه برای بسیاری از بزرگان مؤمنین اتفاق افتاده است که به خدمت حضرتش شرفیاب شده و به محضر مقدّسش راه یافته‌اند. جریانات آنان در کتاب‌های علمای بزرگوار ما ضبط است، و بیان آن‌ها

فعلاً از بحث ما خارج است. و حکایات به خاطر این‌که به طور متواتر نقل شـده برای ما موجب یقین است. ثالثاً: منافع وجود مبارک آن حضـرت منحصـر در بیـان علوم نیست، بلکه همه آنچه از مبـدأ و سرچشـمه فیض الهی به مخلوقات می‌رسـد، از برکات وجود او می‌باشد که در بخش سوم کتاب این موضوع را بیان خواهیم کرد؛ ان شاء اللّه تعالی.

۲ – دلیل نقلی

قسمت اول

روایات بسیاری که در حـدّ تواتر است در این باره وارد شده که ما به خاطر رعایت اختصار به ذکر قسـمتی از آن‌ها که ثقهٔ الاسـلام محمـد بـن یعقـوب کلینی در کتـاب کـافی آورده اسـت، اکتفـا می‌کنیم: ۱ – خـبر صـحیح از معاویـهٔ بـن عمّـار اسـت که: حضـرت صادق‌علیه السـلام درباره آیه مبارکه «وَلِلَّهِ الأَسْمآءُ الحُسْنی فَادْعُوهُ بِها»(۵)؛ و برای خداونـد نیکوترین نام‌ها است، پس او را با آن‌ها بخوانیـد. فرمود: به خـدا قسم، ما آن اسـماء حسـنی (نیکوترین نام‌ها) هستیم که خداونـد هیـچ عملی را از بندگان نمی‌پذیرد، مگر با شناخت و معرفت ما.(۶) می‌گوییم: شاید تعبیر از امامان به «اسـماء» به خاطر این باشد که آنان دلیل و راهنمای مردم به سوی خداوند هسـتند و نشانه‌های قـدرت و جبروت الهی می‌باشـند، همانطور که اسم نشانه‌ای است برای صاحب آن که بر او دلالت می‌کند؛ خدا داناست. ۲ – خبر صـحیح از عبد صالح حضـرت موسـی بن جعفرعلیهما السلام آمده است که فرمود: حجّت خداوند بر خلقش تمام نمی‌گردد مگر به وسـیله امامی که شـناخته شود.(۷) می‌گوییم: اشـاره حضـرت به وجوب برپا کردن دلیل و حجّت بر خداونـد متعال است، و شـناخت خداونـد ممکن نیست مگر به وجود امام‌علیه السـلام، پس شـناخت امام بر مردم واجب است و تعیین او بر خـداوند لازم. ۳ – خبر صحیح خطبه‌ای از حضرت ابوعبد اللّه صادق‌علیه السلام روایت شده است که در آن، حال و صفات ائمه‌علیهم السلام را یاد می‌کنـد. در آن خطبه چنین آمده است: به راستی که خداوند – عزّوجلّ – به وسـیله امامان بر حقّ از خاندان پیغمبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله از دین خویش پرده‌برداری کرده و به وجود آنان راه و روش خود را آشکار ساخته، و از درون چشمه دانش خویش به وسیله ایشان عطا فرموده است. از امّت محمّدصلی الله علیه وآله هر که مقام ولایت امامش را درک کند، مزه شیرین ایمان را خواهد چشـید، و برتری و زیبایی‌های اسـلام را خواهـد دانست؛ «لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَکَ وتَعالی نَصَبَ الإمامَ عَلَماً لِخَلْقِهِ وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلی أَهْلِ مَوادِّهِ وَعـالَمِهِ»؛ زیرا خداونـد تبـارک و تعـالی امام را نشانه‌ای برای ره‌یابی خلق خود قرار داده؛ او را بر اهل طبیعت و جهان خویش حجّت ساخته و تاج وقار بر سـر او نهاده است. چنان‌که نور جبروت او را فرا گرفته، با ارتباطی غیبی تا آسمان پیوسته، و فیوضات الهی از او قطع نگشـته است، و آنچه پیش اوست جز به وسائل کامله او درک نشود. خداوند جز به معرفت امام اعمال بندگان را نمی‌پذیرد. هر چه از امور مشـتبه و مشکل و سنن پیچیده و نامعلوم و فتنه‌های غلط انداز بر امام عرضه شود، کاملاً بر آن‌ها آگاه و داناست. خداوند – تبـارک و تعـالی – برای همیشه امامان را از فرزنـدان حسـین‌علیه السـلام به خاطر هـدایت خلق اختیار می‌کنـد و از نسل هر امام به منظور به عهـده گرفتن منصب راهبری و امامت، یکی را برمی‌گزینند. آنان را پاک و معصوم ساخته و برای خلق خویش تعیین نموده و مـورد پسـند و رضـای خویش قرار داده است. هرگـاه یکی از امامـان‌علیهم السـلام وفـات یابـد، امـام دیگری از نسـل وی بر جـای بگمـارد، تـا راهنمـایی نشانگر راه راستِ آشـکار، و نوربخش و هـدایتگری درخشان، و حجّتی آگاه بوده باشـد. این امامان از طرف خداونـد به پیشـوایی مردم نصب شده‌انـد (آنـان مردم را) به حقّ هـدایت نموده، بـدین‌سان عـدالت را اجرا کننـد. حجّت‌هـای الهی، راعیان و داعیان مردم به سوی اوینـد، که با راهنمایی‌های آنان، بنـدگان خدا دینداری کنند، و سـرزمین‌ها به نورشان آباد گردد و از برکت آنان ثروت‌ها و ذخائر کهن فزونی گیرد. پروردگار، آنان را مایه حیات و زندگی مردم ساخته و به وسـیله ایشان تاریکی‌ها را

روشن نموده، و آنان را کلیـدهای سـخن و سـتون‌های اسـلام قرار داده است و بـدین ترتیب تقدیر حتمی الهی در مورد ایشان جاری شده است. پس امام همان شخصـی است که خداوند او را پسـندیده و برگزیده و رهبری مردم را به او تفویض نموده و محرم اسـرار غیبی و امیـد بنـدگان خویش قرار داده است، که به فرمان او قیام نمایـد. باری پروردگار او را بدین امور برگزیده و در عالم ذرّ او را زیر نظر خـود سـاخته و پرداخته، و برای همین امـور پرورش داده است. پیش از آفرینش موجودات، نور امـام را همچون سـایه‌ای در سمت راست عرش آفریـد، و در علم غیب خـویش حکمتش را به او عنـایت فرمـود. او را به علم خود برگزیـد و به خـاطر پـاکی‌اش انتخاب کرد. امام یادگاری از آدم، بهترین فرزند از نوح، برگزیده خاندان ابراهیم، سـلاله اسـماعیل و زبده از عترت محمدصـلی الله علیه وآله است، که همیشه در رعـایت و عنـایت مخصـوص خـداست؛ او را حفـظ می‌کنـد و به حمـایت خود نگه می‌دارد؛ دام‌هـای شیطـان و لشـکریانش را از او دور می‌سـازد، و حوادث شب هنگـام و افسون جادوگران فاسق را از او دفع می‌نمایـد؛ بـدی‌ها را از او برگردانـده تـا از بلاها دور و از آفت‌ها محفوظ بمانـد، از لغزش‌ها معصوم و از هرگونه زشت‌کاری و هرزگی مصون باشـد. امام در آغـاز کارش به خویشـتن داری و نیکوکاری مشـهور است و در انتهای امر به عفاف و علم و فضل موصوف. امر امامت پـدرش به او می‌رسـد ولی در زمـان حیـات پـدر دم نمی‌زنـد. هنگامی که دوران امامت و حیات پـدرش سپری گشت و مقـدّرات الهی در حقّش تحقّق یـافت و اراده خداونـد او را به سـرمنزل محبّت خود برد، یعنی عمر پـدر پایان یافت، امر خداونـد پس از او به وی می‌رسـد، و خداونـد دین خود را به او می‌سپرد، وی را بر بندگان حجّت؛ در جهان قیم و سـرپرست؛ به روح خود تأیید؛ از علم خود برخوردار و به حقّ‌گویی آگاهش می‌نمایـد؛ راز خود را به وی می‌سپرد و برای امر بزرگش بپا می‌دارد و از فضـیلت علمش او را مطّلع می‌سازد؛ رهبر خلـق و حجّت مطلق اهل عـالمش می‌گردانـد و روشـنایی اهـل دین و ولی بنـدگانش قرار می‌دهـد و برای امـامت خلق، او را می‌پسـندد و سرّ خویش بـدو می‌سـپرد، وی را حافظ علم خود می‌نمایـد و حکمتش را در او نهـاده، زمامـداری اهـل دینش را از او می‌خواهد، و برای امر بزرگش او را مخصوص می‌گرداند و روش‌های دین و فرائض و حدود خود را به وجود او احیا می‌نماید. امام هم با نور درخشنده و درمان‌های سودمند، هنگام حیرت‌های نادانان که به دام اهل جدل گرفتار آمده‌اند، به عدل اقدام و قیام کرده، با بیان روشن و راهنمایی‌های واضـح از هر سوی مردم را ارشاد می‌فرمایـد، و در همان خطّ مشـی که پدران راسـتگوی درسـتکارش رفته‌انـد می‌رود. پس هر که حقّ چنین عالمی را نادیـده بگیرد، بدبخت و شـقاوتمند و هر که او را انکار نماید گمراه است، و کسـی علیه او کارشـکنی نکنـد مگر این‌که بر خداونـد – جلّ و علا – جرأت و جسارت کرده باشـد.(۸) یکی از شرح کنندگان گوید: عالَم – یعنی مخلوق – در عبـارت: «وَجَعَلَهُ حُجَّةً عَلی مَوادِّهِ وَعـالَمِهِ...» عطف است بر اهـل یـا بر موادّ، و شایـد منظور از این کلمه عقـل‌ها باشـد، زیرا که موادّ معرفت همـان عقل است و این دو اضافه، یعنی موادّ و عالم به ضـمیر خداونـد، به تقـدیر لام ملکیت و اختصاص است، یعنی خداونـد امـام را حجّت قرار داد بر اهـل عقول و غیر اهل عقول، زیرا که امام‌علیه السـلام بر همه مخلوقات حجّت است و هر چیزی بایـد که در تسبیـح و تقـدیس و عبادت و نحوه خضوعش به امام مراجعه کند. احتمال دیگری نیز هست که منظور از موادّ عالم، زمانیات و جسـمانیات باشد و منظور از عالَم، عالَم مجرّدات و روحانیات. امّا احتمال این‌که مراد از اهل موادّ، اهل محبّت باشد بعیـد است. چنـان‌که عطف را تفسیر و بیـان مطلب قبـل پنـداریم. می‌گویم: قول صـحیح آن است که مجرّدی غیر از خداونـد متعال نیست، و سـخن فوق در این باره – که مجرّدی غیر خداونـد فرض شود – دلیل محکمی نـدارد، بلکه دلیل برخلاف آن هست که در جای خود ثابت شده است و اینجا جای گستردن بحث نیست. و امّا عطف را تفسیر و بیان مطلب قبل دانستن بعید نیست، هرچند که قاعـده این است که با عطف، معنی دیگری ذکر شود. ۴ – به سنـدی همچون صحیح از حضرت باقر یا حضرت صادق‌علیهما السلام روایت است که فرمود: بنده خدا مؤمن نخواهد بود مگر این‌که خدا و رسول و همه امامان‌علیهم السـلام را بشـناسد و نیز امام زمانش را بشـناسد و در تمام امور خود به او مراجعه کند و تسلیم امر وی باشد. سـپس فرمود: چگونه می‌شود که آخرین امام را بشناسد در صورتی که اوّلین امام را نشناخته باشد.(۹) ۵ – به سند صحیح از زراره روایت است که گفت: به حضرت امام باقرعلیه السلام گفتم:

مرا از شناخت امام از شما خاندان آگاه ساز، آیا شناخت او بر همه مردم واجب است؟ فرمود: خداوند - عزّوجلّ - حضرت محمّدصلی الله علیه وآله را بر همه مردم جهان به عنوان رسول و حجّت الهی بر همه خلایق در زمین برانگیخت. پس هر آن‌که به خداوند و حضرت محمّدصلی الله علیه وآله رسول خدا ایمان آورد و از او پیروی نمود و رسالتش را تصدیق کرد، بر او واجب است که امام از ما را بازشناسد و هر آن‌که به خدا و رسول او ایمان نیاورده، از وی تبعیت نکرده، او را تصدیق ننموده و حقّ خدا و رسول او را نشناخته، چگونه شناخت امام بر او واجب باشد در حالی که هنوز ایمان به خدا و رسول او نیاورده و حقّ آن‌ها را نشناخته است؟(۱۰) می‌گویم: منظور این است که وجوب معرفت و شناخت خدا و رسول از نظر رتبه مقدّم است بر وجوب شناخت امام، نه این‌که نفی وجوب امام شده باشد از کسی که خدا و رسول را نمی‌شناسد. به عبارت دیگر بر هر کس در مرحله اوّل لازم و واجب است خدا و رسول او را بشناسد و در مرحله دوم نسبت به امام و پیشوایی که خداوند برای او تعیین فرموده شناخت و معرفت پیدا کند. ۶ - در خبر صحیح از محمد بن مسلم روایت است که گفت: شنیدم حضرت باقرعلیه السلام می‌فرمود: هر که دینداری خدا کند در حالی که خود را در آن به رنج اندازد ولی امام منصوب از طرف خدا برای او نباشد، تلاش او پذیرفته نیست و گمراه و سرگردان است، و خداوند کردار او را بد می‌شمارد. او به مانند گوسفندی است که از چوپان و گله خود گم شده و شب و روز می‌جهد و می‌دود، می‌رود، می‌آید و شب گله غریبی ببیند و بدان دل نهد و فریب آن بخورد و با آن در آغلش شب را بگذراند، هنگامی که چوپان، گله خود را براند، آن چوپان و گله را نشناسد و سرگردان بجهد و چوپان و گله خود را بطلبد، و گله‌ای با چوپانش ببیند و بدان دل نهد و فریفته گردد، و چوپان بر آن بانگ زند که: به چوپان و گله خودت پیوند، زیرا تو گم‌گشته و سرگردانی و از چوپان و گله‌ات برکناری، و آن گوسفند گم‌شده، هراسان و سرگردان و تنها بجهد و چوپانی ندارد که او را به چراگاه خودش رهبری کند یا برگرداند. در همین اثنا که حیران است، بناگاه گرگ از گم شدنش فرصت‌جویی کند و او را بخورد. «وَاللّهِ یـا مُحَمَّدُ مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هـذِهِ الأُمَّةِ لا إِمامَ لَهُ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ طاهِرٍ [ظاهِرٍ] عادِلٍ أَصْبَحَ ضالاًّ تائِهاً...»؛ به خدا قسم ای محمد! حال کسی که در این امّت به دامان امامی که طاهر [یا ظاهر] منصوب از طرف خداوند بوده باشد دست نزند، گم شده و سرگردان است و اگر بر این حال بمیرد در کفر یا نفاق مرده است. ای محمد! بدان که رهبران ستم و پیروانشان از دین خدا برکنارند، راستی که گمراهند و گمراه کننده و همه کارهایشان مانند خاکستری است در برابر گردباد روز طوفانی، به هیچ وجه بر آنچه کسب کرده‌اند دسترسی ندارند. این است همان گمراهی دور.(۱۱) می‌گویم: این‌که می‌فرماید: «مَنْ أَصْبَحَ مِنْ هذِهِ الأُمَّةِ لا إِمامَ لَهُ مِنَ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ طاهِرٍ [ظاهِرٍ] عادِلٍ...»؛ اگر در متن حدیث طاهر باشد، منظور عصمت امام است، یعنی هر که دست به دامن امام معصومی نزند... و اگر ظاهر باشد، یعنی وجود امامی که آشکار است برای مردم با دلایل واضح و نشانه‌های روشن، هر چند که امام از نظرهای کوتاه‌بین غایب باشد.(۱۲) ۷ - به سندی که مانند صحیح یا بنا به بعضی وجوه، صحیح است از حضرت باقرعلیه السلام روایت است که فرمود: البته کسی خدای را می‌شناسد و عبادت می‌کند که خداوند را و امام خود را که از خاندان ما است بشناسد، و هر آن‌که خدای - عزّوجلّ - را شناخته و امام از خاندان ما را نشناخته باشد، غیر خدا را شناخته و عبادت کرده است. به خدا سوگند گمراهی همین است. ۸ - در خبر صحیح از حضرت باقرعلیه السلام آمده است که فرمود: قلّه و بلندی امر و کلید آن و راه اشیا و رضایت پروردگار اطاعت از امام است، بعد از معرفت و شناخت او که خداوند - عزّوجلّ - می‌فرماید: «مَنْ یطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلّی فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیهِمْ حَفِیظاً...»(۱۳)؛ هر آن‌که از فرستاده حقّ پیروی می‌کند به راستی که خدای را اطاعت کرده است و هر که سرباز زند پس تو مسؤول او نیستی. و اگر شخصی شب‌ها به عبادت برخیزد و روزهایش را روزه بدارد و تمام مالش را صدقه دهد و همه سال‌های عمرش حجّ خانه کعبه را انجام دهد، امّا ولایت ولی خدا را نشناسد تا از او پیروی کند و تمام اعمالش با راهنمایی او انجام پذیرد، حقّ ثواب نزد خداوند برای او نیست و او از اهل ایمان نمی‌باشد.(۱۴) ۹ - در خبر صحیح از عیسی بن السری ابوالیسع روایت شده است که گفت: به حضرت ابوعبد اللّه الصادق‌علیه السلام گفتم: پایه‌های اسلام را که هیچ کس

نمی‌توانـد در شـناختن آن‌ها تقصـیر کنـد که اگر در آن‌ها اخلال نمایـد دینش فاسـد خواهـد بود و اعمالش در درگاه الهی پذیرفته نیست و هر که آن‌ها را بشـناسد و به آن‌ها عمل کنـد دینش مورد پسـند پروردگار بوده و به خاطر ندانسـتن امور دیگر در فشار واقع نخواهد شد برای من بیان فرمایید؟

قسمت دوم

فرمود: شـهادت لا إله إلّا اللّه و ایمان به این‌که محمّدصـلی الله علیه وآله فرسـتاده و رسول خـدا است و اقرار به آنچه آن حضـرت از جـانب خـدا آورده، و حقّ زکـات که در اموال هست و ولایتی که خداونـد امر فرمود - ولایت آل محمّـدعلیهم السـلام - می‌باشـد. راوی پرسـید: «هَلْ فِی الوِلایهِٔ شَیءٌ دُونَ شَیءٍ فَضْلٌ یعْرَفُ لِمَنْ أَخَذَ بِهِ؟»؛ آیا در ولایت چیزی کم‌تر از چیز دیگر هست (مرتبه‌های مختلـف هست) که اقـلّ مراتب آن فهمیـده شـود؟ فرمود: آری، خداونـد متعـال می‌فرمایـد: «یـا أَیهَـا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُـولَ وَأُولِی الأَـمْرِ مِنْکُمْ»(۱۵)؛ ای کسـانی کـه ایمـان آورده‌ایـد! خـدا و رسـول و اولیـای امر خودتـان را اطـاعت کنیـد. و پیـامبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله فرمـوده: «مَنْ مـاتَ وَلَمْ یعْرِفْ إِمـامَ زَمـانِهِ مـاتَ مَیتَهًٔ جاهِلِیـهًٔ»؛ هر کس در حـالی بمیرد که امـام زمـانش را نشـناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است. و این امام، پیامبرصلی الله علیه وآله و علی‌علیه السلام بودند، ولی دیگران گفتند معاویه است. سـپس حسن‌علیه السـلام بود و بعد از او حسـین‌علیه السلام و دیگران گفتند یزید بن معاویه!! نه! نه! این‌ها برابر نبودند. آن‌گاه سـاکت شـد بعـد فرمـود: آیـا برایت نیفزایم؟ حَکَم الأـعور یکی از حضّـار عرضه داشت: چرا، فـدایت گردم. فرمـود: سـپس علی بن الحسـین‌علیهما السـلام بود، سـپس ابوجعفر محمّـد بن علی‌علیهمـا السـلام، و شـیعیان پیش از زمـان امامت حضـرت ابوجعفر باقرعلیه السـلام مناسک حجّ خود را نمی‌دانستند تا این‌که آن حضرت درِ علم را بر آنان گشود و مناسک حجّ و حلال و حرام را بیان فرمود تا این‌که مردم نیازشان به اهل بیت‌علیهم السـلام شـد، بعـد از آن‌که به دیگران نیازمنـد بودند و بدین ترتیب خواهد گذشت و زمین جز با امام نخواهـد بود. و هر کس بمیرد در حالی که امام خود را نشـناخته باشـد مانند آن است که در دوران جاهلیت مرده باشد، و نیازمندترین وقت برای تو نسبت به آنچه بر آن هستی، هنگامی است که روحت به اینجا برسد - به گلویش اشاره کرد - و دنیا از تو جـدا شود، خواهی گفت: من بر وضع خوبی بودم و مـذهب نیکی داشـتم.(۱۶) می‌گویم: این‌که راوی پرسـید (آیـا در ولایت چیزی کم‌تر از چیزی هست؟) دو احتمال دارد: الف) آیا حدّ معینی برای ولایت وجود دارد که کم‌تر از آن حدّ جایز نباشد که سائل آن را اخـذ کنـد؟ که امام‌علیه السـلام با ذکر دو امر او را پاسـخ گفت: اوّل معرفت امام و دوم اطاعت از او، و اسـتدلال نمود به آیه کریمه اطـاعت و به روایت پیغمبر اکرم‌صـلی الله علیه وآله دربـاره معرفت امام‌علیه السـلام. این وجه را حـدیث صـحیحی که گـذشت تأیید می‌کنـد. ب) این‌که منظور بیـان دلیل از قرآن یا سـنّت پیغمبرصـلی الله علیه وآله است که بر وجوب ولایت آل محمـدعلیهم السـلام دلالت کند تا بر مخالفین حجّت باشد، چون که وقتی حضـرت فرمود: «ولایتی که خداوند به آن امر فرموده، ولایت آل محمّدعلیهم السـلام است». راوی سؤال کرد: آیـا در این‌بـاره چیزی هست یعنی دلیلی که نزد مخـالفین معتبر باشـد که نتواننـد آن را ردّ یـا انکار کنند؟ پس آن حضـرت دو دلیل ذکر کرد، یکی از قرآن مجید و دیگری از سـنّت که آن‌ها را مخالفین نمی‌توانند ردّ کنند. توضیح: دلالت آیه و حـدیثی که امام‌علیه السـلام اسـتدلال فرمود این‌که: هر کس کم‌ترین بینشـی داشـته باشـد، اگر عقل خود را وادار سازد اعتراف خواهـد کرد که خداوند متعال به بندگان مؤمن خود امر نمی‌کند از یک نفر فاسق فاجر معصـیت‌کار سـتمگر پیروی نمایند، بلکه آن‌ها را امر می‌کنـد که از یک انسان عالمِ زاهدِ معصوم پیروی نمایند. همچنین پیغمبرصـلی الله علیه وآله حکم نمی‌کند که هر کس بمیرد در حـالی که یـک ا نسـان متجـاهر به انواع گنـاه و معصـیت مثـل معاویه و یزیـد و امثال این‌ها را نشـناخته باشـد به مردن جـاهلیت مرده است، بلکه واجب است به کسـی رجـوع شود که جز به وسـیله او احکـام را نتوان شـناخت. و مؤیـد این احتمـال آخر

حدیث است که فرمود: «وَقالَ الآخَرُونَ یزِیدُ بْنُ مُعاوِیةَ وَحُسَینُ بْنُ عَلِی وَلا سَواءَ وَلا سَواء». روایت صحیح محمد بن مسلم که قبلاً گذشت نیز مؤید این معناست. ۱۰ – در حدیث صحیح از حارث بن المغیرهٔ آمده که گفت: به حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام گفتم: آیا پیغمبرصلی الله علیه وآله فرموده است: «مَنْ ماتَ وَلا یعْرِفُ إِمامَهُ ماتَ مِیتَةً جاهِلِیةً»؟ فرمود: آری. عرضه داشتم: این کدام جاهلیت است آیا جاهلیت مطلق یا جاهلیت کسی که امامش را نشناخته؟ فرمود: جاهلیت کفر و نفاق و ضلال.(۱۷) می گویم: احادیث وارده در این باب بسیار زیاد است. ۱۱ – در کمال الدین آمده که: امام ابوالحسن موسی بن جعفرعلیهما السلام فرمود: هرکس در چهار چیز شک کند به همه اموری که خداوند تبارک و تعالی نازل فرموده کافر است، یکی از آن‌ها معرفت امام در هر زمان به شخص و صفتش می‌باشد.(۱۸) ۱۲ – همچنین در آن کتاب از امام صادق‌علیه السلام از پدران بزرگوارش‌علیهم السلام آمده که رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس قائم از فرزندان مرا در زمان غیبتش منکر شود به مرگ جاهلیت مرده است.(۱۹) ۱۳ – و در همان کتاب از حضرت صادق‌علیه السلام از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: هر کس منکر قائم از فرزندانم شود مرا منکر شده است.(۲۰) ۱۴ – در غیبت نعمانی به سند خود از حضرت صادق‌علیه السلام آورده که آن حضرت فرمودند: هر کس شبی را به صبح آورد در حالی که امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت می‌میرد.(۲۱) و اخبار بسیار دیگر که از ائمه اطهارعلیهم السلام روایت شده است. امّا منظور از معرفت و شناخت چیست؟ در اوّل باب هشتم خواهد آمد که آنچه واجب است در معرفت دو امر است: یکی شناختن شخص امام با اسم و نسب او. دوم: شناخت صفات و خصوصیات او که با آن‌ها از دیگران امتیاز می‌یابد. ان شاء اللَّه به تفصیل خواهد آمد. توجّه: متأخّرین از مجتهدین برآنند که: خبر صحیح آن است که راوی آن در هر طبقه عادل امامی باشد. ولی متقدّمین گفته‌اند: خبر صحیح خبری است که اطمینان حاصل شود که از معصوم صادر شده است. در این باب منظور من از صحیح همان معنی اوّل است و هر گاه تعبیر کرده‌ام که این خبر همچون صحیح است یا بنابر بعضی وجوه صحیح، به معنی دوم است.

اثبات امامت حضرت حجهٔ بن الحسن العسکری«علیه‌السلام»

قسمت اول

خواننده عزیز! خداوند من و شما را بر اندیشه محکم و استوار و ایمان به حقّ در دنیا و آخرت پایدار نماید، و بین ما و خلف منتظر از خاندان عصمت و طهارت جمع فرماید. بدان که هیچ راهی برای اثبات امامت نیست مگر نصّ و معجزه. زیرا همان‌طور که در جای خود ثابت شده از جمله شرایط امام، عصمت است که اگر امام معصوم نباشد، هدف از نصب او تحقّق نمی‌یابد، و به اصطلاح نقض غرض لازم می‌آید. عصمت حالتی است نفسانی و مرتبه‌ای است که از نظر مردم پوشیده است و کسی آن را نمی‌داند مگر خداوند و کسانی که خداوند علم آن را به آن‌ها الهام فرموده باشد. در این رابطه بر خداوند است که امام معصوم را با یکی از دو راه به مردم معرفی کند: ۱ – به وسیله پیغمبرصلی الله علیه وآله و یا امام قبلی. ۲ – به وسیله معجزه‌ای که به دست او انجام شود، و چون امام برای مردم معین شده بر آن‌ها واجب است که به او مراجعه کنند و اعتماد نمایند که: «وَما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إذا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یکُونَ لَهُمُ الخِیرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِیناً»(۲۲)؛ و برای هیچ مرد و زن مؤمنی این حقّ نیست که هرگاه خدا و رسول او کاری را لازم کنند، ایشان در کارشان اختیار [و گزینشی داشته باشند. و هر آن‌که خدا و رسول او را نافرمانی نماید، حقّا که در گمراهی آشکاری افتاده است. و شاهد بر آنچه گذشت احادیثی است که از نظر معنی متواتر است: ۱ – حدیثی است که شیخ ثقه جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی(۲۳) در کتاب الاحتجاج آورده است. این حدیث هر چند که طولانی است ولی فواید بسیار و امور مهم دارد. در این حدیث امامت مولای ما – عجّل اللَّه فرجه الشریف – با نصّ و معجزه اثبات

شـده و این که امّت را نشایـد برای خود امامی اختیار کنـد، پس تعجّبی ندارد که تمام این حدیث را بیاوریم و از خداوند می‌خواهیم که ما را اهل پـذیرش این حـدیث قرار دهد. شیـخ طبرسـی - که خدایش رحمت کند - چنین گفته است: «احتجاج حضـرت حجّت قائم منتظر صاحب الزمان - درود خداونـد بر او و پـدرانش باد - سـعد بن عبد اللّه قمی اشـعری گفته است: به یک نفر ناصبی که از همه ناصبی‌هـا در مجادله قوی‌تر بود دچار شـدم. روزی هنگام مناظره به من گفت: مرگ بر تو و هم‌مسـلکانت باد. شـما رافضـی‌ها، مهـاجرین و انصـار را مورد طعن قرار می‌دهیـد، و محبّت پیغمبرصـلی الله علیه وآله را نسـبت به آنـان انکـار می‌کنیـد، و حـال آن‌که صدّیق، بالاترین افراد اصـحاب است که به اسـلام سبقت جسته، مگر نمی‌دانید که رسول خداصلی الله علیه وآله او را شب هجرت از ترس بر جـان او، بـا خـود به غـار برد چنـان‌که بر جـان خود ترسـان بود. برای این‌که می‌دانست که او خلیفه و جانشـین آن حضـرت خواهـد شد، لذا خواست که جان او را مانند جان خود حفظ کند تا مبادا وضع دین بعد از خودش مختل شود، در همان حال علی را در رختخواب خود قرار داد، چون که می‌دانست اگر او کشـته شود وضع اسـلام مختل نمی‌گردد، زیرا کسانی از اصـحاب بودند که جای او را بگیرنـد، لـذا خیلی به کشـته شدنش اهمّیت نمی‌داد. سـعد می‌گوید: من جوابش را دادم، ولی جواب‌ها دندان‌شـکن نبود. سپس گفت: شـما رافضـیان می‌گویید: اوّلی و دومی منافق بوده‌اند و به ماجرای لیلهٔ العقبه استدلال می‌کنید. آن‌گاه گفت: بگو ببینم آیـا مسـلمان شـدن آن‌هـا از روی خواست و رغبت بود یا اکراه و اجباری در کار بود؟ من در اینجا از جواب خودداری کردم، چون که با خود اندیشـیدم اگر بگویم از روی اجبار و اکراه مسـلمان شدنـد که در آن هنگام اسـلام نیرومند نشده بود تا احتمال این معنی داده شود و اگر بگویم از روی خواست و رغبت اسلام آوردند که ایمان آن‌ها از روی نفاق نخواهد بود. از این مناظره با دلی پردرد بازگشـتم، کاغذی برداشـتم و چهل و چند مسأله‌ای که حلّ آن‌ها برایم دشوار بود نوشتم و با خود چنین گفتم: این نامه را به نماینده مولی ابومحمـد حسن بن علی عسـکری‌علیه السـلام - یعنی احمد بن اسـحاق که ساکن قم بود - تسـلیم کنم، اما وقتی سـراغ او رفتم دیـدم سـفر کرده است، به دنبـال او مسـافرت کردم تـا این‌که او را یافتم و جریان را با او در میان گذاشـتم. احمـد بن اسـحاق به من گفت: بیا با هم به سرّ من رأی (سامراء) برویم تا از مولایمان حسن بن علی‌علیهما السلام در این باره سؤال کنیم، پس با او به سرّمن رأی رفتیم تا به درب خانه مولایمان رسـیدیم و اجازه ورود خواستیم، اجازه داده شـد داخل خانه شدیم. احمد بن اسـحاق کوله‌باری داشت که بـا عبـای طبری آن را پوشانـده بود که در آن صـد و شـصت کیسه از پول‌هـای طلاـ و نقره بود و بر هر یـک از آن‌ها مهر صـاحبش بود و چون چشـممان به جمال حضـرت ابومحمـد الحسن بن علی‌علیهما السـلام افتاد، دیـدیم که صورتش ماننـد ماه شـب چهـارده می‌درخشـد و بر روی رانش کودکی نشسـته که در حسن و جمـال ماننـد سـتاره مشـتری است و دو گیسو بر سـر دارد و در پیشـگاه آن حضرت انار زرینی قرار داشت که با جواهرات و نگین‌های قیمتی زینت شده بود،انار را یکی از رؤسای بصره اهدا کرده بود، امـام‌علیه السـلام قلمی در دست داشت و بـا آن روی کاغـذ چیزی می‌نوشت، و هرگـاه کودک دسـتش را می‌گرفت آن انار را می‌افکنـد تـا آن کودک برود و آن را بیاورد و در این فرصت هر چه می‌خواست می‌نوشت. پس احمـد بن اسـحاق عبا و کوله‌بار را نزد حضـرت هـادی‌علیه السـلام (یکی از القاب امام حسن عسـکری‌علیه السـلام است) گشود، پس از آن، حضـرت نظری به کودک افکنـد و گفت: مهر از هـدایای شـیعیان و دوسـتانت برگیر. عرضه داشت: ای مولای من! آیا جایز است دست پاک به سوی هـدایای نجس و اموال پلیـد دراز شود؟ آن حضـرت به احمـد بن اسـحاق فرمود: آنچه در کوله‌بـار هست بیرون آورد تا حرام و حلال از هم جـدا شود. پس او کیسه‌ای را بیرون آورد، کودک گفت: این مربوط به فلاـن بن فلاـن از فلان محلّه قم است که شـصت و دو دینار دارد، از پول منزلی که فروخته و ارث از پـدرش چهل و پنـج دینار است و از پول هفت پیراهن چهارده دینار و اجرت سه دکان سـه دینار. مولای ما فرمود: راست گفتی فرزنـدم، حرام از آن را بیان کن. کودک گفت: در این کیسه دیناری است که در فلان سال در ری سـکه خورده، نیمی از نقشـش رفته و سه قطعه مقراض شده که وزن آن‌ها یک دانق و نیم است، حرام در این اموال همین مقدار است که صاحب این کیسه در فلان سال، فلان ماه نزد نسّاجی که همسایه‌اش بود یک من و ربع پشم ریسـیده شـده داشت که مدّت

زیادی بر آن گذشته بود، پس آن را سارقی دزدید، نسّاج به او ابلاغ کرد، ولی او سخن نسّاج را نپذیرفت و به جای آن به مقدار یک من و نیم پشم نرم‌تر از مال خودش که به سرقت رفته بود تاوان گرفت، سپس سفارش داد تا برایش پیراهنی از آن بافتند، این دینار و آن مقراض شده‌ها از پول آن پیراهن است. احمد بن اسحاق گره از کیسه گشود، دینار و مقراض شده‌ها را همان‌طور که خبر داده بود در آن دید. سپس کیسه دیگری بیرون آورد. آن کودک فرمود: این مال فلان بن فلان است از فلان محلّه قم، پنجاه دینار در آن هست، شایسته نیست برای ما که به آن‌ها دست بزنیم. احمد بن اسحاق گفت: چرا؟ فرمود: به خاطر این‌که این دینارها از پول گندمی است که صاحب این پول با کشاورزانش قرارداد داشت ولی قسمت خودش را با پیمانه کامل برداشت و قسمت آن‌ها را با پیمانه ناقص داد. حضرت امام حسن‌علیه السلام فرمود: راست گفتی فرزندم. سپس گفت: ای پسر اسحاق! این کیسه را بردار و به صاحبانش گوشزد کن و آن‌ها را سفارش نمای که به صاحبان اصلی (= کشاورزان) برسانند که ما به آن نیاز نداریم. آن‌گاه فرمود: پیراهن آن پیرزن را بیاور. احمد بن اسحاق گفت: آن را - که در ساکی بوده - فراموش کرده‌ام. آن‌گاه رفت تا آن را بیاورد که در این هنگام مولایمان حضرت ابومحمد هادی‌علیه السلام به من نظر افکند و فرمود: چه عجب اینجا آمدی؟ عرضه داشتم: احمد بن اسحاق مرا تشویق کرد که به دیدار شما بیایم. فرمود: پس سؤالاتی که داشتی چه شد؟ عرضه داشتم: به همان حال است ای مولای من! فرمود: از نور چشمم هر چه می‌خواهی بپرس. - و به کودک اشاره کرد - عرضه داشتم: ای سرور و مولی‌زاده ما! برای ما روایت شده که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله طلاق همسران خود را به امیر المؤمنین‌علیه السلام واگذار کرده بود به طوری که روز جمل به عایشه پیغام داد: تو بر اسلام و اهل اسلام هلاکت وارد ساختی [و از مقامت سوء استفاده کردی] و فرزندانت را از روی جهل به نابودی کشاندی، اگر از کارهایت دست برنداری تو را طلاق خواهم داد. ای مولای من بفرمایید که معنی طلاق در اینجا چیست که رسول خداصلی الله علیه وآله حکم آن را به امیر المؤمنین‌علیه السلام واگذار کرده بود؟ فرمود: خداوند پاک مقام همسران پیغمبر را بزرگ قرار داد و آنان را به شرافت مادران مؤمنین بودن افتخار بخشید، آن‌گاه رسول خداصلی الله علیه وآله به امیر مؤمنان‌علیه السلام فرمود: یا اباالحسن! این شرافت تا وقتی برای آن‌ها باقی است که بر اطاعت خداوند استوار بمانند، پس هر کدامشان بعد از من خدای را معصیت کرد به این‌که علیه تو خروج نمود، او را از همسری من بیرون ساز و افتخار مادر مؤمنین بودن را از او بگیر. پس از آن گفتم: فاحشه مبینه چیست که اگر زن آن را مرتکب شود برای شوهر جایز است هرچند در ایام عدّه او را از خانه خود بیرون راند؟ فرمود: مساحقه است نه زنا؛ زیرا که اگر زنا کرد حدّ را بر او جاری می‌سازند و اگر کسی خواست با او ازدواج کند اشکال ندارد و حدّی که بر او جاری شده مانع آن نیست. ولی اگر مساحقه کرد، واجب است که سنگسار شود و سنگسار خواری‌ای است که هر کس را خداوند امر فرموده سنگسار کنند، خوارش کرده، لذا برای کسی روا نیست که به او نزدیک شود. سپس گفتم: ای زاده پیامبر! از قول خدای - عزّوجلّ - به پیغمبرش موسی‌علیه السلام خبرم ده که می‌فرماید: «فَاخْلَعْ نَعْلَیکَ إِنَّکَ بِالوادِ المُقَدَّسِ طُوی»(۲۴)؛ کفش‌هایت را بیرون ساز که در جایگاه مقدّس طُوی هستی. فقهای فریقین چنین پندارند که نعلین‌های حضرت موسی‌علیه السلام از پوست مردار بوده؟ فرمود: هر کس این حرف را بزند بر حضرت موسی‌علیه السلام افترا بسته، و او را در نبوّتش جاهل پنداشته است؛ زیرا که از دو حال خارج نبود که هر دو خطاست، یا این‌که نمازش با آن جایز بوده یا نه. اگر نماز جایز بوده پس در آن جایگاه نیز جایز بود که آن را پوشیده باشد هر چند که پاکیزه است و اگر نمازش جایز نبوده پس حضرت موسی باید حرام و حلال را نشناخته باشد و ندانسته باشد که با چه چیز می‌توان نماز خواند و با چه چیز نمی‌شود و این کفر است. گفتم: پس ای مولای من! تأویل این آیه را برایم بیان فرمای؟ فرمود: حضرت موسی در وادی مقدّس بود که عرضه داشت: پروردگارا! من محبّتم را نسبت به تو خالص ساختم و دلم را از غیر تو شستشو دادم، ولی موسی نسبت به خانواده‌اش سخت علاقه‌مند بود. پس خداوند متعال فرمود: «فَاخْلَعْ نَعْلَیکَ»؛ یعنی اگر محبّت تو نسبت به من خالص و دلت از میل به غیر من خالی است پس محبّت خانواده ات را از قلبت بیرون کن. عرضه داشتم: بفرمایید تأویل «کهیعص»(۲۵) چیست؟ فرمود: این حروف از

خبرهای غیبی است که خداوند بنده‌اش زکریا را بر آن مطلع ساخت، سپس بر محمّدصلی الله علیه وآله آن را حکایت فرمود، و آن چنین است که وقتی زکریا از پروردگار خواست که نام‌های پنج تن را به او تعلیم کند خداوند جبرئیل را بر او نازل فرمود و به او نام آنان را آموخت، پس هر گاه زکریا، نام محمّد و علی و فاطمه و حسن‌علیهم السلام را یاد می‌کرد همّ و غمّ و اندوه از او دور می‌شد، ولی هر وقت حسین‌علیه السلام را یاد می‌کرد بغض گلویش را می‌فشرد و به نفس زدن می‌افتاد. روزی به پیشگاه خداوند عرضه داشت: الها! چگونه است که وقتی نام چهار تن از اینان را یاد می‌کنم تسلّی خاطر می‌یابم و چون حسین را یاد می‌کنم دیده‌ام گریان و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خداوند متعال جریان [شهادت آن حضرت را به اطّلاع زکریا رسانید و فرمود: «کهیعص» پس «کاف» نام کربلا است و «ها» هلاکت عترت پیغمبر، و «یا» یزید است که ستم‌کننده بر حسین‌علیه السلام می‌باشد، و «عین» عطش حسین‌علیه السلام و «صاد» صبر اوست. هنگامی که زکریا این مطلب را شنید تا سه روز مسجدش را ترک نکرد و مردم را از ملاقات با خود ممنوع ساخت و به گریه و زاری پرداخت. بر حسین می‌گریست و می‌گفت: خدایا! آیا بهترین خلایقت را به سوگ فرزندش خواهی نشانید؟ پروردگارا! آیا این مصیبت بزرگ را بر او وارد خواهی نمود؟ الهی! آیا جامه عزا بر تن علی و فاطمه خواهی پوشاند؟ آیا غم این مصیبت را به ساحت آن‌ها خواهی رساند؟ آن‌گاه می‌گفت: به من فرزندی روزی کن که چشمم در سنّ پیری به او روشن و محبّتش در دلم فتنه انگیزد، سپس مرا در غم از دست دادنش بنشان چنان‌که محمّد حبیب خود را در سوگ فرزندش خواهی نشاند. خداوند یحیی را به وی داد، و پس از آن به شهادت او سوگوارش ساخت و مدّت حمل یحیی شش ماه بود هم‌چنان که مدّت حمل حسین‌علیه السلام. سپس گفتم: ای مولای من! بفرمایید علّت چیست که مردم نمی‌توانند امام برای خودشان برگزینند؟ فرمود: امام اصلاح‌گر است یا فسادگر؟ عرضه داشتم: اصلاح‌گر. فرمود: آیا امکان دارد که فاسدی را انتخاب کنند در حالی که ندانند که در اندیشه او چه می‌گذرد، فکر اصلاح دارد یا افساد؟ گفتم: آری. فرمود: همین است علّت که با دلیل روشنی برای تو بیان می‌کنم که عقل تو آن را بپذیرد. عرضه داشتم: بفرمایید. فرمود: بگو ببینم پیامبرانی که خداوند آنان را برگزیده، و کتاب‌های آسمانی بر ایشان نازل کرده، و آنان را با وحی و عصمت تأیید فرموده و پیشوایان امم بودند، از جمله موسی و عیسی با علم و اندیشه برجسته‌ای که داشتند، امکان دارد منافقی را انتخاب کنند در حالی که گمان داشته باشند که مؤمن است؟ گفتم: خیر. فرمود: پس حضرت موسی کلیم اللّه چگونه شد که با آن همه عقل و علم و نزول وحی بر او، هفتاد نفر از بزرگان قوم و وجوه لشکریانش، کسانی که در ایمانشان و اخلاصشان تردید نداشت، ولی در واقع منافقین را انتخاب کرده بود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَاخْتارَ مُوسی قَوْمَهُ

قسمت دوم

سَبْعِینَ رَجُلاً لِمِیقاتِنا»(۲۶)؛ و موسی هفتاد نفر از قوم خود را برای میقات ما برگزید. ما که می‌بینیم شخصی که خداوند او را به نبوّت برگزیده (موسی‌علیه السلام) به جای اصلح، افسد را انتخاب می‌کند، می‌فهمیم که انتخاب کردن جایز نیست جز برای آن‌که اسرار نهان و اندیشه‌های پنهان همه را می‌داند. و نیز می‌فهمیم که انتخاب مهاجرین و انصار ارزشی ندارد. بعد از آن‌که پیغمبران که می‌خواستند اهل صلاح را برگزینند، انتخاب آنان بر اهل فساد واقع شد. سپس فرمود: ای سعد! خصم تو ادّعا می‌کند پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله برگزیده این امّت را با خود به غار برد، چون که بر جان او می‌ترسید همان‌طوری که بر جان خودش می‌ترسید؛ زیرا می‌دانست خلیفه بر امّت بعد از خودش اوست. چون لازمه مخفی شدن جز این نبود که او را با خود ببرد، امّا علی را در جای خود خوابانید، چون که می‌دانست خللی که با کشته شدن ابوبکر وارد می‌شود با کشته شدن علی نیست، چون افرادی هستند که بتوانند جای او را پر کنند! چنین پاسخ بده: مگر نه شما معتقدید که پیغمبرصلی الله علیه وآله فرمود: بعد از من خلافت سی سال است و خلافت را بر مدّت این چهار تن ابوبکر و عمر و عثمان و علی‌علیه السلام مخصوص گردانید؟ خصم به ناچار

جواب دهـد: آری، به او بگو اگر این مطلب درست است، پس چرا بـا یک خلیفه – فقط ابوبکر – به غار رفت و آن سه نفر دیگر را نبرد؟ با این حساب معلوم می‌شود که پیغمبر آنان را سبک شمرده؛ چون لازم بود که با ایشان همان‌طور رفتار می‌کرد که با ابوبکر. پس چـون ایـن کـار را نکرد در حقـوق آنـان سـهل‌انگاری نمـوده، و مهربـانی از آنـان دریـغ داشـته بـا این‌کـه واجب بـود به ترتیب خلافتشـان بـا ایشـان هم مثـل ابوبکر رفتـار می‌کرد. و امّـا این‌که خصم به تو گفت: آن دو نفر آیا از روی خواست و رغبت مسـلمان شدند یا از روی اکراه؟ چرا نگفتی: بلکه از روی طمع اسـلام آوردند؛ زیرا که آنان با یهود معاشـرت داشـتند و از برآمدن و پیروزی محمدصـلی الله علیه وآله بر عرب بـاخبر بودنـد، یهود از روی کتاب‌هـای گذشـته و تورات و ملاـحم، آنـان را از نشانه‌هـای جریـان حضـرت محمدصـلی الله علیه وآله آگـاه می‌کردنـد و به ایشان می‌گفتنـد که تسـلّط او بر عرب نظیر تسـلّط بخت النصـر است بر بنی اسـرائیل، بـا این فرق که او ادعـای پیغمبری نیز می‌کنـد ولی پیغمبر نیست. پس هنگـامی که امر رسول خداصـلی الله علیه وآله ظاهر گشت با او کمک کردنـد بر شـهادت لا إله إلاّ اللّه و محمّـد رسول اللّه، به طمع این‌که وقتی اوضاع خوب شـد و امور منظّم گردید، فرمانـداری و ولایت جایی هم به آن‌ها برسد و چون از رسیدن به ریاست به دست آن حضـرت مأیوس شدند با بعضـی از همفکران خود همراه شدند تا در شب عقبه شتر پیغمبرصلی الله علیه وآله را رم بدهند و شتر در آن گردنه هولناک، حضرت‌صلی الله علیه وآله را بیفکنـد و کشـته شود و صورتشان را پوشاندند مثل دیگران. ولی خداوند پیغمبرش را از نیرنگ آنان ایمن قرار داد و حفظ کرد و نتوانسـتند آسـیبی برساننـد. آن دو نفر حالشان نظیر طلحه و زبیر است که آمدند و با علی‌علیه السـلام بیعت کردند به طمع این‌که هر کـدامشان فرمانـدار یـک اسـتان بشونـد، امّـا وقتی مأیوس شدنـد بیعت را شکسـتند و علیه آن حضـرت قیام کردنـد، تا این‌که عاقبت کارشان بدانجا کشـید که عاقبت کار افرادی است که بیعت را بشـکنند. سـخن که به اینجا رسید، مولایمان امام حسن بن علی‌علیهما السلام برای نماز برخاست، قائم‌علیه السلام نیز با او برخاست و من از خدمتشان بازگشتم و به جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم که دیـدم گریـان به نزدم آمـده، گفتم: چرا معطّـل شـدی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیراهنی که مولاـیم مطـالبه فرمود نیـافتم. گفتم: نـاراحت مبـاش، برو به حضـرت خبر بـده. پس بر حضـرت داخـل شـد و برگشت در حـالی که با تبسّم بر محمّـد و آل محمّـد درود می‌فرسـتاد. گفتم: چه خبر است؟ گفت: دیـدم پیراهن زیر پـای مولایم گسترده است، پس حمـد الهی را بجای آوردیم و پس از آن روز، چند روزی هم به خانه مولایمان می‌رفتیم ولی آن کودک را نزد حضـرت نمی‌دیدیم. چون روز وداع و خداحافظی رسـید، من و احمد بن اسـحاق و کهلان، همشـهری من بر آن حضـرت وارد شدیم. احمد بن اسحاق بپاخاست و عرضه داشت: ای فرزند پیغمبر خدا! رفتن نزدیک و غصّه‌مان زیاد است، از درگاه خداوند می‌خواهیم که درود خود را بر جدّت محمّد مصـطفی و پدرت حضـرت مرتضـی و مادرت حضـرت سیدهٔ النساء و دو سرور جوانان بهشت عمو و پدرت و امامان پاکیزه بعد از ایشان از پدرانت‌علیهم السلام و نیز درود و صـلوات خود را بر تو و فرزندت قرار دهد، و از خدا می‌خواهیم که آسـتانه‌ات بلند و دشمنانت پست و زبون گردند، و خدا نکند که این آخرین دیدارمان با شما باشد. چون سخن احمد بن اسحاق به اینجا رسید، حضرت متأثر شد به طوری که اشک از دیـدگانش جاری گشت، سـپس فرمود: ای ابن اسـحاق! دعای خود را از حـدّ مگـذران که تو در این سـفر خدای را ملاقات خواهی کرد. احمـد بن اسـحاق تـا این سـخن را شـنید بیهوش افتاد، و چون به هوش آمـد عرضه داشت: تو را به خـدا و حرمت جـدّت قسم می‌دهم که به پارچه‌ای مفتخرم نمایی تا آن را کفن خود قرار دهم؟ مولای ما دست زیر مسند خود برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: این را بگیر و غیر از این را برای خودت مصـرف مکن و آنچه خواستی محروم نخواهی شـد، البتّه خداونـد اجر نیکوکاران را ضایع نخواهـد کرد. سـعد ادامه می‌دهد: چون برگشتیم در بین راه سه فرسـنگ به حلوان مانده، احمد بن اسـحاق تب کرد و بیماری سختی گرفت که از زنـدگی دست شـست و هنگامی که وارد حلوان شـدیم، در یکی از کاروانسـراهای آن فرود آمـدیم. احمـد بن اسـحاق یکی از همشـهریانش را که مقیم حلـوان بـود نزد خود خوانـد و سـپس به مـا گفت: امشب از نزد من بیرون رویـد و مرا تنها بگذاریـد. هر کـدام از مـا بـه خوابگـاه خـود رفت، نزدیـک صبح فکری بـه سـرم زد، چـون چشـم گشـودم، کـافور خـادم مولاـیم

ابومحمـدعلیه السـلام را دیدم که می گفت: خداوند اجر شـما را در این مصـیبت زیاد کند، و برایتان این فاجعه را جبران نماید، ما از غسل و کفن رفیق شـما فراغت یافتیم، شـما برای دفن او برخیزید، زیرا که او و مقامش نزد سرور شما از همه‌تان گرامی‌تر است. سپس از چشم ما غایب شد و ما با گریه بر جنازه احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حقّ او را ادا کردیم و مراسم او را به پایان رساندیم، خدا رحمتش کند.(۲۷) ۲ – حدیثی است که ثقهٔ الاسـلام کلینی در کافی آورده که امام صادق‌علیه السلام فرمود: آیا گمان می کنید که هر یـک از مـا به هر کس دلمان بخواهـد می‌توانـد وصیت کنـد؟ نه به خـدا قسم، بلکه امامت عهـد و پیمانی است از طرف خـدا و رسولش برای مردی پس از مردی دیگر تا امر به صاحبش برسد.(۲۸) چون این مطلب را دانستی، باید گفت که امامت مولی و سید ما حجّهٔ بن الحسن العسـکری صاحب الزمان – عجّل اللَّه فرجه الشریف – به هر دو راه (نصّ و معجزه) به وسیله روایات متواتره ثابت است که در دو فصل قسمتی از آن‌ها را می‌آوریم تا این کتاب از دلیل خالی نباشد.

فصل اوّل: قسمتی از احادیث متواتره که به طور خاصّ

بر امـامت آن حضـرت‌علیه السـلام دلالت دارد. ۱ – روایت صـحیحی است که ثقـهٔ الاسـلام کلینی در کتـاب کـافی از حضـرت امام جـوادعلیه السـلام آورده است که فرمود: امیر المؤمنین‌علیه السـلام همراه حسن بن علی‌علیهمـا السـلام در حـالی که به دست سـلمان تکیه کرده بود، وارد مسـجد الحرام شدنـد و نشسـتند که ناگاه مردی خوش‌قیافه و خوش‌لباس آمد و بر امیر مؤمنان علی‌علیه السـلام سلام کرد و خـدمت آن حضـرت نشسـت. آن بزرگوار جواب سـلام او را دادنـد. سـپس گفت: یا امیر المؤمنین‌علیه السـلام! من سه مسأله از تو می‌پرسم، اگر پاسـخ آن‌هـا را دادی خواهم دانست که این مردم در کار تو خلافی بزرگ مرتکب شده‌انـد که در دنیا و آخرت مسؤول آننـد و گرنه می‌فهمم که تو با آنان مساوی هستی و هیـچ امتیازی بر ایشان نداری. امیر مؤمنان‌علیه السـلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن. عرضه داشت: بگو ببینم! الف) وقتی انسـان می‌خوابـد روحش به کجـا می‌رود؟ ب) فراموشـی و یـادآوری چگـونه به انسـان دست می‌دهـد؟ ج) چطـور می‌شـود که فرزنـدان انسان به عموهـا یـا دایی‌هـای خـود شـباهت می‌یابنـد؟ پس امیر مؤمنان‌علیه السـلام روی به امام حسن‌علیه السـلام کرده فرمود: جوابش را بده. امام مجتبی‌علیه السـلام جوابش را داد. آن مرد گفت: مـن شـهادت می‌دهم که جز اللَّه خـدایی نیست و همیشه بر آن گـواه بـوده‌ام و گـواهی می‌دهـم که محمدصـلی الله علیه وآله رسـول خـداست و همیشه بر آن شاهد بوده‌ام. و شـهادت می‌دهم که تو وصـی رسول خدا و قائم به حجّت او هستی. – و به امیر مؤمنان‌علیه السـلام اشاره کرد – و گواهم که تو جانشین و قائم به حجّت او هستی – و به امام حسن‌علیه السلام اشاره کرد – و گواهم که حسین بن علی‌علیهما السـلام وصـی برادر خود و قائم به حجّت اوست بعد از او، و علی بن الحسـین‌علیهما السلام قائم به امامت حسین است بعـد از او، و محمّـد بن علی‌علیهما السـلام قائم به امامت علی بن الحسـین است و جعفر بن محمدعلیهما السـلام قائم به امامت محمد است، و موسی بن جعفرعلیهما السلام که قائم به امامت جعفر بن محمد است و علی بن موسی‌علیهما السلام که قائم به امامت موسی بن جعفر است و محمد بن علی‌علیهما السـلام که قائم به امامت علی بن موسی است و علی بن محمدعلیهما السلام که قائم به امامت محمد بن علی‌علیهما السلام است و حسن بن علی‌علیهما السلام که قائم به امامت علی بن محمد است و گواهی می‌دهم به مردی که فرزنـد حسن است و به کنیه و نام تعبیر نشود تا این‌که امر او ظاهر گردد و زمین را از عـدالت پر کند چنان‌که از ظلم و سـتم پر شده باشد. درود و رحمت و برکت خدا بر تو باد ای امیر مؤمنان! سـپس برخاست و رفت، امیر مؤمنان‌علیه السلام فرمود: ای ابومحمد! در پی این مرد برو ببین کجا می‌رود. حسن بن علی‌علیهما السـلام رفت و برگشت و گفت: جز این نبود که پای خود را از مسجد بیرون گـذاشت و من ندانسـتم به کجای زمین خـدا رفت. امیر مؤمنان‌علیه السـلام فرمود: ابومحمد او را می‌شناسـی؟ امام حسن‌علیه السـلام گفت: خـدا و رسولش و امیر مؤمنان داناترنـد. فرمود: او خضـرعلیه السـلام بود.(۲۹) ۲ – روایتی است که شـیخ صـدوق فقیه سدید ابوجعفر محمـد بن علی بن حسـین بن موسـی بن بـابویه قمی در کتـاب اکمال الـدین و اتمام النعمـهٔ به سـندی همچون صـحیح بنابر

بعضـی وجوه به نقل از یونس بن عبد الرحمن آورده است که گفت: به محضـر امام هفتم موسی بن جعفرعلیهما السلام مشرّف شدم و عرضه داشـتم: یـابن رسول اللَّه! آیـا تو قـائم به حقّ هستی؟ فرمود: من نیز قـائم به حقّ هسـتم، ولی آن قـائم که زمین را از دشـمنان خدای – عزّوجلّ – پاک کند و آن را پر از عدالت نماید همچنان که از جور و سـتم پر شده باشد، پنجمین فرزند من است که غیبتی طولانی دارد، زیرا که بر جان خود می‌ترسد، در این مدت [که او از نظر غایب است] عدّه‌ای از حقّ برگشته و عدّه‌ای دیگر ثابت‌قدم می‌مانند، سـپس فرمود: خوشا به حال شـیعیان ما که در غیبت قائم ما به رشته ولایت ما چسبیده و به دوستی ما ثابت و استوار مانده و از دشـمنان ما بیزار بوده باشـند، آنان از مایند و ما از آنان هستیم که البته ما را به امامت پسـندیده‌اند و ما هم ایشان را به شـیعه بودن پسـندیده‌ایم. خوشا به حالشان باز هم خوشا به حالشان، به خدا که ایشان روز قیامت در درجات ما خواهند بود.(۳۰) ۳ – و در کتاب الخرایج آمده: محمد بن مسـلم گوید: خدمت امام ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السـلام شرفیاب بودم، معلّی بن خنیس گریه‌کنان وارد شد، حضـرت فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: بیرون خانه شـما کسانی هسـتند که می‌پندارند شـما را بر ما فضیلتی نیست و شما و آن‌ها یکسـان هستیـد. حضـرت صـادق‌علیه السـلام کمی سـاکت مانـد، سـپس دسـتور داد که طبقی خرمـا بیاورنـد، آن‌گاه یک دانه خرما برگرفت و آن را دو نیم کرد، سـپس آن خرما را تناول فرمود و هسـته‌اش را در زمین کاشت، پس آهسـته رشد کرد و خرمای نارس داد، حضـرت از آن برگرفت و تناول کرد، آن‌گاه پوست نوشـته‌ای از آن برآورد و به معلّی داد و فرمود: بخوان! در آن نوشـته شـده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِی الْمُرْتَضی وَالحَسَنُ وَالحُسَینُ وَعَلِی بْنُ الحُسَینِ وَ...» نام یک به یک امامان تا امام حسن عسکری و فرزندش (مهدی)علیهم السلام در آن بود.(۳۱) ۴ – شیخ صدوق به روایت صحیح از ریان بن الصلت آورده است که گفت: به حضـرت امـام رضاعلیه السـلام عرضه داشـتم: شـما صاحب امر هستیـد؟ فرمود: من نیز صاحب امر [امامت] هسـتم، ولی نه آن صـاحب امری که زمین را از عـدل پر کنـد همـان‌طور که پر شـده باشـد از جور و سـتم، و چگونه او باشم و حال آن‌که می‌بینی که بـدنم ضـعیف است! امّا قائم‌علیه السـلام آن است که وقتی ظهور نماید سنّ پیران و سـیمای جوانان دارد، به قدری بدنش نیرومند است که اگر به بزرگ‌ترین درخت دست اندازد آن را از جای برکند، و اگر در میان کوه‌ها فریاد برآورد سـنگ‌های آن‌ها فرو ریزد، عصای موسـی و انگشتری سـلیمان‌علیهما السلام با او است، او چهارمین فرزند من است که خداوند او را هر قدر که مشیتش تعلّق گیرد در پشت پرده غیب مستور می‌سازد، سپس او را آشـکار می‌گردانـد تا زمین را از عدل و داد پر کند چنان‌که از ستم و بیداد پر شده باشد.(۳۲) ۵ – شیخ صدوق نیز در حدیث صحیحی از ابوهاشم داوود بن القاسم جعفری آورده است که گفت: از حضـرت ابوالحسن صاحب العسـکر (امام هادی)علیه السـلام شـنیدم که می‌فرمود: جانشین من بعد از من فرزندم حسن است، ولی شما چه حالی خواهید داشت در جانشین پس از او؟ عرض کردم: چطور مگر قربانت گردم؟ فرمود: زیرا که نه او را می‌بینید و نه روا است که اسـمش را ببریـد. گفتم: پس چطور او را یـاد کنیم؟ فرمود: بگوییـد: «اَلحُجَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍعلیهم السـلام»؛ یعنی (حجّت آل محمّد صـلّی اللَّه علیهم اجمعین).(۳۳) ۶ – همچنین شـیخ صـدوق در خبر صـحیحی از جنـاب عثمـان بن سـعید عمری – که روانش گرامی باد – روایت آورده که گفت: در محضـر ابومحمد حسن بن علی (امام عسکری)علیه السلام بودم از آن بزرگوار سؤال شد از خبری که از پـدرانش روایت شـده که: «زمین از حجّت الهی بر مخلوق خالی نخواهد ماند تا روز قیامت و هر که بمیرد در حالی که امام زمانش را نشـناخته باشـد به مرگ جاهلیت مرده است» فرمود: البته درست است و حقّ، همان‌طور که روز حقّ است. عرض شد: یـابن رسول اللَّه! امام و حجّت بعـد از شـما کیست؟ فرمود: فرزنـد من محمـد که امام و حجّت بعـد از من است، هر که بمیرد و او را نشـناسد به مردن جاهلیت مرده است. و بدانید که او را غیبتی طولانی است که افراد نادان در آن سـرگردان شوند و به هلاکت افتند، و وقت‌گزاران نسبت به آن دروغ می‌گوینـد. سـپس خروج خواهـد کرد. گویـا می‌بینم پرچم‌هـای سپیـدی که در نجف کوفه بالای سرش به اهـتزاز است. می‌گـویم: ثقه جلیـل شـیخ علی بن محمـد بن علی الخزاز قمی‌رحمه الله در کتـاب کفایـهٔ الا‌ثر فی النصّ علی الأئمّهٔ الاثنی عشـر، یکصد و هفتاد حدیث از طریق شـیعه و سـنّی روایت کرده که همه آن‌ها به امامت حضـرت قائم منتظرعلیه السلام

تصریح دارد. ما نیز بعضی از آن‌ها را در سایر ابواب کتاب خواهیم آورد.

فصل دوم: در بیان مقدار کمی از معجزات و کرامات متواتر

مولاـ صاحب الزمان‌علیه السلام ۱ – روایتی است که شیخ صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل کرده که گفت: هنگامی که حضرت مهدی‌علیه السلام متولد شد، نوری از بالای سرش تا بر فراز آسمان درخشید، سپس روی بر زمین نهاد و برای پروردگارش – تعالی ذکره – به سجده افتاد و بعد سر برداشت در حالی که می‌گفت: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَالمَلائِكَةُ وَأُولُوا العِلْمِ»(۳۴)؛ خداوند به یکتایی خود شهادت دهد، و فرشتگان و دانشمندان نیز به یکتایی او گواهند. ۲ – روایت شده است که: وقتی آن حضرت متولد شد، پرندگان سفیدی از آسمان فرود آمدند و بال‌های خود را بر سر و صورت و سایر اعضای بدنش کشیدند، سپس به آسمان پرواز کردند، آن‌گاه حضرت امام حسن عسکری‌علیه السلام فرمود: آن‌ها فرشتگان بودند که برای تبرّك به این نوزاد فرود آمدند و هرگاه این فرزند ظهور کند آن‌ها یاران اویند. این حدیث را شیخ صدوق در کتاب کمال الدین آورده است.(۳۵) ۲ – در خبر صحیحی از محمد بن شاذان بن نعیم آمده که در نیشابور نقل کرده است که: مقدار پانصد درهم بیست درهم کم از مال حضرت قائم – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – نزد من جمع شد که خوش نداشتم آن را ناقص بفرستم، لذا بیست درهم کسری را از مال خودم تکمیل کردم و پانصد درهم را نزد محمد بن جعفر فرستادم، ولی ننوشتم که بیست درهم از من است. پس محمد بن جعفر قبض آن را از ناحیه مقدّسه حضرت قائم – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – برایم فرستاد که در آن نوشته شده بود: پانصد درهم که بیست درهمش از خودت بود رسید. می‌گویم: همین روایت را در کافی از علی بن محمد از محمد بن علی بن شاذان نیشابوری با مختصر تفاوت نقل کرده است.(۳۶) ۴ – همچنین در خبر صحیحی از محمد بن هارون روایت کرده که گفت: پانصد دینار از مال حضرت قائم‌علیه السلام بر عهده من بود، شبی از شب‌ها که طوفان و تاریکی شدید بغداد را فرا گرفته بود. در بغداد بودم و به خاطر وامی که بر عهده داشتم سخت هراسان شدم و با خود گفتم: چند دکان دارم که آن‌ها را پانصد و سی دینار خریده‌ام ولی آن‌ها را به پانصد دینار به حضرت قائم‌علیه السلام واگذار می‌کنم. وی گفت: پس از آن شخصی به سراغم آمد و آن دکان‌ها را به حساب آن حضرت از من تحویل گرفت، در صورتی که به حضرتش ننوشته و به هیچ کس آن راز را نگفته بودم و حتی بر زبانم هم جاری نشده بود.(۳۷) ۵ – روایتی است از علی بن محمد سیمری (یا سمری) نقل شده این که: به محضر مقدّس قائم – عجّل اللّٰه فرجه الشریف – نامه نوشت و درخواست کفن کرد. جواب آمد که: در سال هشتاد یا هشتاد و یکم به آن نیازمند خواهی شد. پس در همان وقتی که آن حضرت برایش تعیین کرده بود وفات یافت و یك ماه پیش از فوتش کفن برایش فرستاده شد. این روایت در کمال الدین آمده است.(۳۸) می‌گویم: و از جمله معجزات آشکار آن حضرت‌علیه السلام، حصول خواسته‌های مردم است که با افکندن عریضه حاجت در چاه آب یا آب جاری انجام می‌پذیرد و این امر کاملاً دیده می‌شود و مجرّب است و ما آن را در خاتمه کتاب خواهیم آورد ان شاء اللّٰه تعالی. خواننده عزیز! اگر بخواهی بر معجزات آن حضرت مطلع شوی، به کتاب‌هایی که برای این منظور فراهم شده مراجعه کن تا بیشتر استفاده کنی. از جمله کتاب‌ها، کمال الدین شیخ صدوق، و کتاب خرایج شیخ سعید بن هبهٔ اللّٰه و بحار الانوار فاضل کامل مولانا محمدباقر مجلسی و النجم الثاقب عالم کامل میرزا حسین نوری – که خداوند زحمات همگی آنان را بپذیرد و پاداش‌های بسیار به ایشان عطا فرماید – را می‌توان نام برد. من اگر بیش از این مقدار در این زمینه عنان سخن را رها سازم، از کار اصلی‌ام باز می‌مانم. لذا به همین مختصر بسنده می‌کنم که: در خانه اگر کس است یك حرف بس است.

قسمتی از حقوق و مراحم آن حضرت، نسبت به ما

توضیح

حقوق آن بزرگوار بر ما بسیار و الطاف و مراحمش بیرون از شمار است، بلکه همچون دریای خروشان و موّاجی است که غوّاصی در آن نتوانم کرد، ولی به مقدار کف دستی از آن برمی‌گیرم و در پی تقرّب به درگاهش ره می‌پویم، و توفیق از خدا است و بس، بر او توکّل دارم و به سوی او روی آورم.

اوّل: حقّ وجود و هستی

خداوند به برکت وجود آن حضرت‌علیه السلام تو و هر موجودی را آفرید و اگر او نبود هیچ کس نبود، بلکه اگر او نبود نه زمین وجود می‌یافت و نه فلک، بر این معنی روایاتی دلالت دارد از جمله: ۱ - از توقیعات شریفه آن حضرت در کتاب الاحتجاج آمده است که فرمود: «وَنَحْنُ صَنائِعِ رَبّنا وَالخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُنا...»(۳۹) البتّه معنی این سخن بر دو وجه وارد است: یکی همان است که در توقیع دیگری در همان کتاب آمده: جماعتی از شیعیان اختلاف کردند در این‌که آیا خداوند، آفرینش و روزی دادن مخلوق را به ائمه‌علیهم السلام واگذار کرده؟ پس عدّه‌ای گفتند: این محال است، زیرا که اجسام را کسی جز خدای نمی‌تواند خلق کند. ولی عدّه‌ای دیگر گفتند: خداوند قدرت خلق را به ائمّه‌علیهم السلام واگذار نموده است و آنان آفریده و روزی بخشیده‌اند و در این مسأله اختلاف شدیدی بین آن‌ها درگرفت، تا این‌که شخصی پیشنهاد کرد که چرا به سراغ ابوجعفر محمد بن عثمان نمی‌روید که از او سؤال کنید تا حق را برای شما آشکار سازد؟ چون که راه به سوی امام زمان‌علیه السلام اوست، همه به این معنی راضی شدند و نامه‌ای به ابوجعفر نوشتند. در آن نامه مسأله را توضیح دادند، پس از طرف امام عصر - عجّل اللّه فرجه الشریف - توقیع آمد که: خداوند تعالی خود اجسام را آفریده و روزی‌ها را تقسیم کرد، زیرا که نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، هیچ چیز مثل او نیست و اوست شنوای بینا، و امّا امامان؛ از خداوند تعالی درخواست می‌کنند و او می‌آفریند و او روزی می‌دهد به خاطر اجابت درخواست آن‌ها و تعظیم حقّ ایشان.(۴۰) حاصل این وجه این‌که: امام زمان و پدران بزرگوارش‌علیهم السلام واسطه هستند در رساندن فیض‌های الهی به سایر مخلوقات و به همین معنی در دعای ندبه اشاره شده که: «أَینَ السَّبَبُ المُتَّصِلُ بَینَ الأَرْضِ وَالسَّماءِ»؛ کجاست آن وسیله‌ای که فیوضات آسمان را به ا هل زمین می‌رساند؟ البتّه نسبت دادن فعل به سبب و واسطه در لغت و عرف بسیار است. وجه دوم این‌که: مقصود از آفرینش تمام آنچه خداوند متعال آفریده ،آن حضرت و پدران طاهرینش می‌باشند، یعنی این‌ها علّت‌غایی آفرینش هستند و آنچه هست به خاطر این‌ها آفریده شده است. مؤید این وجه روایتی است که از امیر المؤمنین علی‌علیه السلام آمده: «نَحْنُ صَنائِعُ رَبّنا وَالخَلْقُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا»(۴۱) و احادیث فراوانی بر این معنی دلالت دارد، از جمله: روایت مستندی است که شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السلام، از پدرش موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب‌علیهم السلام آورده است که پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند مخلوقی از من بهتر نیافریده و آفریده‌ای نیست که نزد او گرامی‌تر از من باشد. علی‌علیه السلام فرماید: عرض کردم: یا رسول اللّه! تو بهتری یا جبرئیل؟ فرمود: یا علی! خداوند تبارك و تعالی پیغمبران مرسل را بر فرشتگان مقرّب خویش برتری داده و مرا بر همه پیغمبران و مرسلین برتری بخشیده. و ای علی! بعد از من برتری از آنِ تو و امامان بعد از توست، زیرا که فرشتگان خدمتگزار ما و دوستان ما هستند. ای علی! آنان که عرش خدا را حمل نموده و یا اطراف آنند، تسبیح به حمد پروردگارشان گویند و برای آنان که به ولایت ما گرویدند، طلب آمرزش کنند. ای علی! اگر ما نبودیم خداوند آدم و حوّا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی‌آفرید، چگونه ما از فرشتگان برتر نباشیم و حال آن که در توحید و خداشناسی پیشی گرفتیم، و در معرفت و تسبیح و تقدیس و تهلیل پروردگارشان - عزّوجلّ - بر آن‌ها سبقت جستیم، زیرا که نخستین چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود، خداوند ما را به توحید و تمجید خود گویا ساخت، سپس فرشتگان را آفرید و چون

ارواح ما را یک نور مشاهده کردند امور ما را عظیم شمردند، پس ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند که ما هم مخلوق هستیم و آفریدگار از صفات ما منزّه است، از تسبیح ما ملائکه نیز تسبیح گفتند و خدا را از صفات ما منزّه دانستند، و چون عظمت مقام ما را مشاهده کردند، ما تهلیل گفتیم تا ملائکه بدانند که الهی به جز اللّه نیست، پس هنگامی که بزرگی محلّ [و مقام ما را دیدند، خداوند را تکبیر گفتیم تا بدانند که خدا بزرگ‌تر از آن است که درک شود و موقعیت او عظیم است، و ما خدایانی نیستیم که واجب باشد در عرض خدا، یا در مرتبه پایین‌تری عبادت شویم. پس هنگامی که قدرت و قوّه ما را دیدند، گفتیم: «لا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إلّا بِاللّهِ العَلِیّ العَظِیم»؛ یعنی هیچ توان و نیرویی جز به خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست - تا بدانند که هیچ نیرو و قدرتی نیست جز از ناحیه خداوند، و چون نعمتی را که خداوند به ما داده و طاعت ما را واجب فرموده، مشاهده کردند، الحمدللّه گفتیم تا بدانند که حقوق خداوند متعال بر ما از جهت نعمت‌هایی که به ما ارزانی داشته است چه می‌باشد - پس فرشتگان نیز الحمدللّه گفتند. بنابراین فرشتگان به وسیله ما به معرفت و تسبیح و تهلیل و تمجید خداوند متعال راهنمایی شدند. سپس وقتی خداوند متعال آدم را آفرید، ما را در پشت او سپرد و به فرشتگان دستور فرمود تا به خاطر تعظیم و احترام ما که در پشت آدم بودیم برای او سجده کنند، در واقع سجده آن‌ها بندگی خداوند و احترام و اطاعت آدم بود که ما در پشتش بودیم، و چگونه از ملائکه افضل نباشیم و حال آن‌که همه آن‌ها برای آدم سجده کردند، و هنگامی که مرا به آسمان‌ها بردند، جبرئیل فصول اذان را دو به دو ادا کرد و دو به دو اقامه گفت. سپس گفت: ای محمد! جلو بایست [برای نماز]. گفتم: ای جبرئیل بر تو پیشی بگیرم؟ گفت: آری زیرا که خدای تبارک و تعالی پیغمبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده و تو را به خصوص برتری بخشیده است. من جلو ایستادم و برای آنان اقامه نماز کردم و به این کار فخر فروشی ندارم، و چون به حجاب‌های نور رسیدیم، جبرئیل به من گفت: پیش برو. امّا خودش همان‌جا ماند. گفتم: ای جبرئیل! در چنین جایی از من جدا می‌شوی؟ گفت: خداوند به من دستور داده که از اینجا فراتر نروم که اگر از آن بگذرم پرهایم بسوزد؛ زیرا که از حدود پروردگارم تجاوز کرده‌ام. پس خداوند مرا به طور ناگفتنی در نور فرو برد و تا آنجا که خدا خواسته بود در ملکوتش منتهی شدم. آن‌گاه ندا رسید: یا محمد! گفتم: لَبَّیکَ رَبِّی وَسَعْدَیکَ تَبارَکْتَ وَتَعالَیتَ. باز ندا شدم: یا محمد! تو بنده من هستی و من پروردگار توأم، مرا عبادت کن و بر من توکل نمای؛ زیرا که تو نور من در بندگانم و رسول من در مخلوقاتم و حجّت من در آفریدگانم می‌باشی، بهشتم را برای کسی که از تو پیروی کند آفریدم و دوزخم را برای آن کس که نافرمانیت نماید قرار دادم؛ و کرامت خود را برای اوصیای تو واجب نمودم و ثوابم را برای پیروان تو لازم ساختم. گفتم: پروردگارا اوصیای من کیانند؟ پس ندا شدم که: ای محمد! اوصیای تو همان‌ها هستند که بر ساق عرش نامشان نوشته شده است. اوّل آنان علی بن ابی طالب و آخرین ایشان مهدی امّت من است. گفتم: پروردگارا آنان اوصیای پس از منند؟ ندا رسید: ای محمد! آنان بعد از تو اولیا و احبّا و اصفیا و حجج من هستند و اوصیا و خلفای تو و بهترین خلق بعد از تو می‌باشند. قسم به عزّت و جلالم که دینم را به وسیله ایشان ظاهر می‌کنم و کلمه‌ام را به وجود آنان بلند می‌نمایم و زمین را به آخرین ایشان از دشمنانم پاک می‌کنم و مشارق و مغارب زمین را ملک او و بادها را در تصرّف و تسخیر او قرار می‌دهم، و گردن‌های سخت را برای او رام می‌گردانم و او را بر وسائل پیروزی مسلّط می‌گردانم و با لشکریانم کمکش می‌کنم و با فرشتگانم مددش می‌رسانم تا دعوت مرا بلند و خلق مرا بر توحید من جمع سازد. سپس ملک او را استمرار دهم و حکومتش را به دست توانای خود دست به دست تا روز قیامت ادامه دهم. «وَالحَمْدُ للّهِ رَبّ العالَمِینَ وَالصَّلاةُ عَلی نَبِینا وَآلِهِ الطَّیبِینَ الطّاهِرِینَ وَسَلَّمَ تَسْلِیماً»(۴۲)

دوم: حقّ بقا در دنیا

باید توجه داشته باشی که اگر امام زمان - عجّل اللّه فرجه الشریف - نبود، یک ساعت هم زنده نمی‌ماندی و بلکه هیچ چیز در این دنیا برقرار نمی‌بود، دلیل بر این معنی روایتی است که ثقهٔ الاسلام کلینی در کافی به سند صحیحی از حسن بن علی الوشّاء آورده

است که گفت: از حضرت ابوالحسن امام رضاعلیه السلام پرسیدم که: آیا زمین به غیر امام باقی می‌ماند؟ فرمود: نه. گفتم: این‌طور روایت کرده‌اند که در حالی زمین [بدون امام] باقی بماند که خداوند بر بندگان خشم گرفته باشد؟ فرمود: خیر، باقی نماند، در این صورت درهم فرو ریزد.(۴۳) ۲ - در روایت دیگری از حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام آماده است: اگر زمین بدون امام بماند، از هم می‌پاشد.(۴۴) ۳ - شیخ صدوق در کتاب کمال الدین به سند قوی مثل صحیح یا صحیح - بنابر قول صحیح - از ابوحمزه ثمالی از حضرت جعفر بن محمد صادق از پدرش از پدرانش‌علیهم السلام روایت کرده که: پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: جبرئیل از پروردگار عالم جلّ جلاله برایم نقل کرد که فرمود: هر آن‌که بداند که جز من هیچ خدایی نیست و محمد بنده و رسول من و علی بن ابی طالب خلیفه من و امامان از فرزندان او حجّت‌های من می‌باشند. به رحمت خود، او را به بهشت داخل نمایم و به عفو و بخشش از آتش نجاتش می‌دهم و او را در پناه خود جای خواهم داد و کرامت خود را برای او واجب و نعمتم را بر وی تمام نمایم؛ و اگر درخواستی داشته باشد برآورده سازم؛ و اگر سکوت کند [با رحمت و نعمت آغاز کنم و اگر بدی کند او را رحم نمایم و اگر از من فرار کند او را فراخوانم و اگر [پس از اعراض به سوی من بازگردد او را بپذیرم و اگر درِ خانه‌ام را بکوبد به رویش بگشایم. و هر کس شهادت به لا إله إلاّ اللَّه بدهد، یا آن را شهادت بدهد ولی محمّدصلی الله علیه وآله را به عنوان بنده و فرستاده من گواهی ندهد، یا آن را شهادت بدهد امّا نپذیرد که علی بن ابی طالب‌علیهما السلام خلیفه من است، یا به آن اعتراف کند ولی نپذیرد که امامان از فرزندان او حجّت‌های منند، نعمت مرا انکار کرده و عظمت مرا کوچک شمرده و به آیات و کتب کفر ورزیده است. اگر مرا قصد کند او را باز دارم و اگر درخواستی داشته باشد محرومش نمایم، و اگر مرا فرا خواند ترتیب اثر ندهم، و اگر دعا کند اجابت ننمایم، و اگر به من امید بندد نومیدش کنم، این جزایی است که از من به او می‌رسد و من به بندگانم ظلم نمی‌کنم. در این هنگام جابر بن عبد اللَّه انصاری برخاست و عرضه داشت: یا رسول اللَّه! امامان از فرزندان علی بن ابی طالب کیانند؟ فرمود: حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت، سپس سید العابدین زمانش علی بن الحسین، سپس باقر محمد بن علی - که ای جابر تو البته او را درک خواهی کرد پس هرگاه او را دیدی سلام مرا به او برسان - سپس صادق جعفر بن محمد، سپس کاظم موسی بن جعفر، سپس رضا علی بن موسی، سپس تقی محمد بن علی، سپس نقی علی بن محمد، سپس زکی حسن بن علی، سپس فرزندش قائم به حق، مهدی امّت من که زمین را از عدل و داد پر کند همان‌طور که از ظلم و ستم پر شده باشد. ای جابر! آنان خلفا و اوصیا و اولاد و عترت منند، هر آن‌که آنان را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر که ایشان را معصیت کند مرا معصیت نموده، و هر آن‌که منکر یکی یا همه ایشان گردد مرا منکر شده، خداوند آسمان را به آن‌ها نگهداشته تا بر زمین خراب نشود و زمین را حفظ کرده تا اهلش را نلرزاند.(۴۵) و در غیبت نعمانی از امام صادق‌علیه السلام از امیر مؤمنان علی‌علیه السلام آمده است که فرمود: و بدانید که زمین از حجّت الهی خالی نمی‌ماند و لیکن خداوند چشم باطن بندگانش را از شناختن امام کور می‌کند به خاطر ظلم و ستم و اسراف آنان بر خودشان و اگر زمین یک ساعت از حجّت الهی خالی بماند اهلش را فرو می‌برد.(۴۶) و اخبار در این باره بسیار زیاد است.

سوم: حقّ قرابت و خویشاوندی پیغمبرصلی الله علیه وآله

در سوره حمعسق [شوری آمده: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا المَوَدَّةَ فِی القُرْبی (۴۷)؛ بگو که من از شما بر تبلیغ رسالت توقع مزدی ندارم جز این‌که در مورد خویشاوندانم مودّت ورزید. از حضرت ابوجعفر امام محمد باقرعلیه السلام روایت شده که منظور از (القربی) در این آیه امامان هستند.(۴۸) و در حدیث ندای حضرت قائم - عجّل اللَّه فرجه الشریف - هنگام ظهورش آمده است: و از شما می‌خواهم شما را به خدا و حقّ رسول خدا و حقّ خودم بر شما - که مرا بر شما حقّ قرابت و خویشاوندی پیغمبر هست - .(۴۹)

چهارم و پنجم: حقّ منعم بر متنعم و حقّ واسطه نعمت

در روایتی از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله آمده: هر آن‌که نسبت به شما کار نیکی انجام داد، به او پاداش دهید، اگر نمی‌توانستید برای او دعا کنید تا اطمینان یابید که کار نیک آن شخص را جبران کرده‌اید. و این دو حق برای مولایمان حضرت صاحب الزمان – عجّل اللَّه فرجه الشریف – جمع شده است، زیرا که تمام بهره‌ها و استفاده‌هایی که به مردم می‌رسد به برکت وجود امام آن زمان است. در زیارت جامعه درباره امامان‌علیهم السلام می‌خوانیم: «وَأَوْلِیآءَ النِّعَمِ». و نیز در کتاب کافی از امام صادق‌علیه السلام روایت شده که فرمود: خداوند ما را آفرید و خلقت ما را نیکو قرار داد و ما را صورتگری نمود و نیکو صورتگری کرد و ما را دیده خود در میان بندگانش قرار داد [تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنان باشیم و زبان گویای او و دست رحمت و رأفت خود که بر سر بندگانش گسترده است و وجه خود که به وسیله ما به سوی خداوند توجه می‌شود و دری که [بندگان را به علم و ایمان و اطاعت او] دلالت کند، و گنج‌های [علم و معرفت و رحمت او] در آسمان و زمینش. به برکت ما درخت‌ها بارور گردیده و میوه‌ها رسیده و نهرها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین روییده است و به عبادت ما خداوند عبادت شده است و اگر ما نبودیم خداوند پرستش نمی‌شد.(۵۰) و در کتاب خرایج از حضرت صادق‌علیه السلام آمده که: ای داوود! اگر ما نمی‌بودیم نه نهرها جاری می‌شد و نه میوه‌ها می‌رسید و نه درخت‌ها سبز می‌گشت.(۵۱) و در کافی در حدیث مرفوعی از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام آمده که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: خداوند آدم را آفرید و زمین را به او واگذار کرد، پس هر چه از آن آدم بود برای رسول خدا است و هر چه برای رسول خدا است از آن ائمه آل محمدعلیهم السلام است.(۵۲) و در حدیث دیگری آمده است: دنیا و هر چه در آن هست از خدای تبارک و تعالی و رسول او و ما است، پس هر که بر چیزی از آن دست یافت، تقوی پیشه کند و حقّ خداوند (خمس و زکات و...) را ادا نماید و به برادران ایمانی خود احسان کند، و اگر چنین نکند خدا و رسول او و ما (خاندان پیغمبر) از او بیزاریم.(۵۳) و در کتاب دارالسلام به نقل از بصائر الدرجات از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که: امام چهارم علی بن الحسین‌علیهما السلام به او فرمود: ای ابوحمزه! پیش از طلوع آفتاب هرگز مخواب که برایت خوش ندارم، به تحقیق که خداوند در آن وقت روزی‌های بندگان را تقسیم می‌کند و بر دست ما آن‌ها را جاری می‌سازد.(۵۴)

ششم: حقّ پدر بر فرزند

شیعیان از باقیمانده گل خاندان وحی آفریده شده‌اند، همان‌طوری که فرزند از پدر به وجود می‌آید. در کتاب کافی از حضرت رضاعلیه السلام روایت شده که فرمود: «اَلإِمامُ: الأَنِیسُ الرَّفِیقُ وَالوالِدُ الشَّفِیقُ»(۵۵)؛ امام: همدم همراه و پدر مهربان است. و از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: من و علی دو پدر این امّت هستیم.(۵۶) از حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند ما را از علّیین آفرید و ارواح ما را از بلندای آن خلق کرد، و ارواح شیعیان ما را از علّیین و بدن‌هایشان را از پایین آن آفرید، از همین روی بین ما و آنان نزدیکی برقرار و دل‌های ایشان به سوی ما مشتاق است.(۵۷) و از حضرت ابوجعفر باقرعلیه السلام روایت شده که فرمود: به تحقیق که خداوند ما را از اعلی علّیین خلق فرموده و دل‌های شیعیان ما را از خمیر مایه خلقت ما و تنشان را از پایین‌تر از آن آفرید، پس دل‌هایشان در هوای ما است؛ زیرا که از آنچه ما آفریده شدیم آن‌ها نیز آفریده شده‌اند.(۵۸) و در کمال الدین از عمر بن صالح السابری روایت شده که گفت: از حضرت ابوعبد اللَّه صادق‌علیه السلام درباره این آیه «أَصْلُها ثابِتٌ وَفَرْعُها فِي السَّمآءِ»(۵۹)؛ ریشه آن پای برجا و شاخه‌اش در آسمان است. پرسیدم. فرمود: اصل و ریشه آن درخت پاکیزه رسول خداصلی الله علیه وآله و شاخه آن امیر المؤمنین‌علیه السلام است و حسن و حسین‌علیهما السلام میوه آن هستند، و نُه تن از فرزندان حسین شاخه‌های کوچک‌تر آنند و شیعه برگ‌های آن درخت می‌باشند، به خدا که وقتی یکی از آن‌ها

(شیعیان) می‌میرد، یکی از برگ‌های آن درخت می‌افتد.(۶۰) و در بحار به نقل از امالی شیخ طوسی از پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله روایت است که فرمود: من درختی هستم که فاطمه شاخه و علی پیوند و حسن و حسین میوه و دوستانشان از امّت من برگ‌های آن درخت می‌باشند.(۶۱) البته روایات در این باره زیاد است که در کافی و برهان و غیر این‌ها آمده، ولی ما از ترس اطاله سخن و ملالت خوانندگان از ذکر همه آن‌ها خودداری کردیم که دانا را اشاره بس است. و چه خوش گفت آن‌که گفت: یا حَبَّذا دَوْحَةٌ فِی الخُلْدِ نابِتَةٌ ما مِثْلُها نَبَتَتْ فِی الخُلْدِ مِنْ شَجَرِ اَلمُصْطَفی أَصْلُها وَالفَرْعُ فاطِمَةٌ ثُمَّ اللِّقاحُ عَلِی سَیِدُ البَشَرِ وَالهاشِمِیانِ سِبْطاها لَها ثَمَرٌ وَالشَّیعَةُ الوَرَقُ المُلْتَفُّ بِالثَّمَرِ هذا مَقالُ رَسُولِ اللَّهِ جآءَ بِهِ أَهْلُ الرِّوایاتِ فِی العالِی مِنَ الخَبَرِ إِنِّی بِحُبِّهِمُ أَرْجُو النَّجاةَ غَداً وَالفَوْزَ مَعَ زُمْرَةٍ مِنْ أَحْسَنِ الزُّمَرِ وه چه بالنده درختی که در خلد برین روییده که مانندش هیچ درختی در بهشت نروییده است. محمد مصطفی‌صلی الله علیه وآله ریشه آن و ساقه‌اش فاطمه آن‌گاه پیوندش سرور مردم علی است. و آن دو هاشمی دو نواده پیغمبر میوه آن درختند و شیعیان برگ‌هایی که به دور میوه‌ها پیچیده‌اند. این گفتار رسول خدا است که آن را اهل روایت با سندهای عالی در حدیث آورده‌اند. من با محبّت آنان امید نجات فردای [قیامت و رستگاری همراه با گروهی از بهترین گروه‌ها دارم.

هفتم: حقّ آقا و ارباب بر بنده

در زیارت جامعه آمده است: «وَالسّادَةِ الوُلاةِ»؛ و سروران سرپرست. و در حدیثی از رسول اکرم‌صلی الله علیه وآله از طریق مخالفین وارد شده: ما فرزندان عبد المطلب سروران اهل بهشت هستیم؛ من و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی‌علیهم السلام. می گویم: بیان سیادت و آقایی امامان‌علیهم السلام نسبت به ما، از آنچه گذشت ظاهر و ثابت می‌شود. و معنی سیادت آن بزرگواران این‌که: ایشان از خود ما در تمام امور اولی و شایسته‌تر هستند، چنان‌که خداوند متعال فرموده: «اَلنَّبِی أَوْلی بِالمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ...»(۶۲)؛ پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است. و در کفایهٔ الاثر روایت مسندی از حسن بن علی‌علیهما السلام آورده که فرمود: رسول خداصلی الله علیه وآله به علی‌علیه السلام فرمود: من به مؤمنین از خودشان به خودشان اولی و سزاوارترم. سپس تو ای علی از مؤمنین به خودشان سزاوارتری، آن‌گاه بعد از تو حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و پس از او حسین سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، سپس علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او جعفر سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او موسی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او محمد سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او علی سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، و بعد از او حجّت بن الحسن سزاوارتر است به مؤمنین از خودشان، امامان نیکوکار، آن‌ها با حق و حق با آن‌ها است.(۶۳) نزدیک به همین مضمون در کافی و کمال الدین نیز روایت شده است(۶۴) و از حضرت ابوالحسن موسی‌علیه السلام روایت شده که فرمود: مردم در اطاعت کردن، بردگان ما هستند.(۶۵)

هشتم: حقّ عالم بر متعلّم

امام زمان و پدران طاهرینش راسخین در علم هستند، چنان‌که در چند روایت از امام صادق‌علیه السلام آمده، و نیز خداوند متعال دستور فرموده تا مردم هر چه می‌خواهند از خاندان وحی بپرسند که ایشان (اهل الذکر)اند: «فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»(۶۶)؛ پس از اهل ذکر سؤال کنید اگر نمی‌دانید.

نهم: حقّ امام بر رعیت

در کافی به سند خود از ابوحمزه روایت کرده که گفت: از حضرت ابوجعفر امام باقرعلیه السلام پرسیدم که حقّ امام بر مردم چیست؟ فرمود: حقّ او بر آن‌ها این است که آنچه می گوید بشنوند و او را اطاعت کنند.(۶۷) و در خطبه‌ای که در روضه کافی از امیر المؤمنین‌علیه السلام روایت شده، آمده است: اما بعد، به تحقیق خداوند متعال برای من بر شما حقّی قرار داد به این‌که مرا ولی امر و سرپرست شما ساخته، و منزلتی که خداوند- عزّذکره - مرا در آن منزلت برتر از شما جای داده...؛ پس مهم‌ترین چیزی که خداوند از آن حقوق فرض کرده حقّ والی و زمامدار بر رعیت است.(۶۸) این‌ها گوشه‌ای از حقوق امام زمان‌علیه السلام بر مردم است و قسمتی از این‌ها در بخش آینده برای شما روشن خواهد شد. ان شاء اللَّه تعالی.

فهرست منشورات مسجد مقدّس جمکران

۱ - قرآن کریم/چهار رنگ - گلاسه رحلی خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۲ - قرآن کریم/نیم‌جیبی (کیفی) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای ۳ - قرآن کریم/وزیری (بدون ترجمه) خط عثمان طه ۴ - قرآن کریم/وزیری (ترجمه زیر، ترجمه مقابل) خط عثمان طه / الهی قمشه‌ای ۵ - قرآن کریم/(وزیری، جیبی، نیم‌جیبی - خط نیریزی / الهی قمشه‌ای ۶ - کلیات مفاتیح الجنان/عربی انتشارات مسجد مقدّس جمکران ۷ - کلیات مفاتیح الجنان/(وزیری، جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۸ - منتخب مفاتیح الجنان/ (جیبی، نیم‌جیبی) خط افشاری / الهی قمشه‌ای ۹ - منتخب مفاتیح الجنان/ جیبی، نیم‌جیبی) خط خاتمی / الهی قمشه‌ای ۱۰ - نهج البلاغه/(وزیری، جیبی) سید رضی‌رحمه الله/محمد دشتی ۱۱ - صحیفه سجادیه ویرایش حسین وزیری/الهی قمشه‌ای ۱۲ - ادعیه و زیارات امام زمان‌علیه السلام واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۱۳ - آئینه اسرار حسین کریمی قمی ۱۴ - آثار گناه در زندگی و راه جبران علی اکبر صمدی ۱۵ - آخرین پناه محمود ترحمی ۱۶ - آخرین خورشید پیدا واحد تحقیقات ۱۷ - آشنایی با چهارده معصوم (۱و۲)/شعر و رنگ‌آمیزی سید حمید رضا موسوی ۱۸ - آقا شیخ مرتضی زاهد محمد حسن سیف اللهی ۱۹ - آیین انتظار (مختصر مکیال المکارم) واحد پژوهش ۲۰ - ارتباط با خدا واحد تحقیقات ۲۱ - از زلال ولایت واحد تحقیقات ۲۲ - اسلام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۳ - امامت، غیبت، ظهور واحد پژوهش ۲۴ - امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام علم الهدی / واحد تحقیقات ۲۵ - امامت و ولایت در امالی شیخ صدوق سید محمّد حسین کمالی ۲۶ - امام رضا، امام مهدی و حضرت معصومه‌علیهم السلام(روسی) آلمات آبسالیکوف ۲۷ - امام رضاعلیه السلام در رزمگاه ادیان سهراب علوی ۲۸ - امام‌شناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۲۹ - انتظار بهار و باران واحد تحقیقات ۳۰ - انتظار و انسان معاصر عزیز اللَّه حیدری ۳۱ - اهّمیت اذان و اقامه محمد محمدی اشتهاردی ۳۲ - با اولین امام در آخرین پیام حسین ایرانی ۳۳ - بامداد بشریت محمد جواد مروّجی طبسی ۳۴ - بهتر از بهار/کودک شمسی (فاطمه) وفائی ۳۵ - پرچمدار نینوا محمد محمدی اشتهاردی ۳۶ - پرچم هدایت محمد رضا اکبری ۳۷ - پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و تروریسم و خشونت‌طلبی علی اصغر رضوانی ۳۸ - پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و جهاد و برده‌داری علی اصغر رضوانی ۳۹ - پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و حقوق اقلیت‌ها و ارتداد علی اصغر رضوانی ۴۰ - پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و حقوق زن علی اصغر رضوانی ۴۱ - پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله و صلح‌طلبی علی اصغر رضوانی ۴۲ - تاریخ امیر المؤمنین‌علیه السلام / دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۴۳ - تاریخ پیامبر اسلام‌صلی الله علیه وآله/دو جلد شیخ عباس صفایی حائری ۴۴ - تاریخچه مسجد مقدس جمکران/(فارسی، عربی، اردو، انگلیسی) واحد تحقیقات ۴۵ - تاریخ سید الشهداءعلیه السلام شیخ عباس صفایی حائری ۴۶ - تجلیگاه صاحب الزمان‌علیه السلام سید جعفر میرعظیمی ۴۷ - تشرف‌یافتگان (چهار دفتر) میرزا حسین طبرسی نوری ۴۸ - جلوه‌های پنهانی امام عصرعلیه السلام حسین علی‌پور ۴۹ - چهارده گفتار ارتباط معنوی با حضرت مهدی‌علیه السلام حسین گنجی ۵۰ - چهل حدیث /امام مهدی‌علیه السلام در کلام امام علی‌علیه السلام سید صادق سیدنژاد ۵۱ - چهل حدیث برگزیده از پیامبر اعظم‌صلی الله علیه وآله احمد سعیدی ۵۲ - حضرت مهدی‌علیه

السلام فروغ تابان ولایت محمد محمدی اشتهاردی ۵۳ – حکمت‌های جاوید محمد حسین فهیم‌نیا ۵۴ – ختم سوره‌های یس و واقعه واحد پژوهش ۵۵ – خزائن الاشعار (مجموعه اشعار) عباس حسینی جوهری ۵۶ – خورشید غایب (مختصر نجم الثاقب) رضا استادی ۵۷ – خوشه‌های طلایی (مجموعه اشعار) محمد علی مجاهدی (پروانه) ۵۸ – دار السلام شیخ محمود عراقی میثمی ۵۹ – داستان‌هایی از امام زمان‌علیه السلام حسن ارشاد ۶۰ – داغ شقایق (مجموعه اشعار) علی مهدوی ۶۱ – در انتظار منجی (روسی) آلمات آبسالیکوف ۶۲ – در جستجوی نور صافی، سبحانی، کورانی ۶۳ – در کربلا چه گذشت؟ (ترجمه نفس المهموم) شیخ عباس قمی / کمره‌ای ۶۴ – دفاع از حریم امامت و ولایت(مختصر شب‌های‌پیشاور) کریم شنی ۶۵ – دلشده در حسرت دیدار دوست زهرا قزلقاشی ۶۶ – دین و آزادی محمّد حسین فهیم‌نیا ۶۷ – رجعت یا حیات دوباره احمد علی طاهری ورسی ۶۸ – رسول ترك محمد حسن سیف اللهی ۶۹ – روزنه‌هایی از عالم غیب سید محسن خرّازی ۷۰ – زیارت ناحیه مقدّسه واحد تحقیقات ۷۱ – سحاب رحمت عباس اسماعیلی یزدی ۷۲ – سخنرانی مراجع در مسجد جمکران واحد پژوهش مسجد مقدّس جمکران ۷۳ – سرود سرخ انار الهه بهشتی ۷۴ – سقّا خود تشنه دیدار طهورا حیدری ۷۵ – سلفی گری (وهابیت) و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۷۶ – سیاحت غرب آقا نجفی قوچانی ۷۷ – سیمای امام مهدی‌علیه السلام در شعر عربی دکتر عبد اللهی ۷۸ – سیمای جهان در عصر امام زمان‌علیه السلام(دوجلدی) محمّد امینی گلستانی ۷۹ – سیمای مهدی موعودعلیه السلام در آئینه شعر فارسی محمد علی مجاهدی (پروانه) ۸۰ – شرح زیارت جامعه کبیره (ترجمه الشموس الطالعه) محمّد حسین نائیجی ۸۱ – شمس وراء السحاب/ عربی السید جمال محمّد صالح ۸۲ – صبح فرا می‌رسد مؤسسه فرهنگی تربیتی توحید ۸۳ – ظهور حضرت مهدی‌علیه السلام سید اسد اللَّه هاشمی شهیدی ۸۴ – عاشورا تجلّی دوستی و دشمنی سید خلیل حسینی ۸۵ – عریضه‌نویسی سید صادق سیدنژاد ۸۶ – عطر سیب حامد حجّتی ۸۷ – عقد الدرر فی أخبار المنتظرعلیه السلام/عربی المقدس الشافعی ۸۸ – علی‌علیه السلام مروارید ولایت واحد تحقیقات ۸۹ – علی‌علیه السلام و پایان تاریخ سید مجید فلسفیان ۹۰ – غدیرخم (روسی، آذری لاتین) علی اصغر رضوانی ۹۱ – غدیرشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۹۲ – فتنه وهابیت علی اصغر رضوانی ۹۳ – فدك ذوالفقار فاطمه‌علیها السلام سید محمد واحدی ۹۴ – فرهنگ اخلاق عباس اسماعیلی یزدی ۹۵ – فرهنگ تربیت عباس اسماعیلی یزدی ۹۶ – فرهنگ درمان طبیعی بیماری‌ها(پخش) حسن صدری ۹۷ – فوز اکبر محمد باقر فقیه ایمانی ۹۸ – فریادرس حسن محمودی ۹۹ – قصه‌های تربیتی محمّد رضا اکبری ۱۰۰ – کرامات المهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۱۰۱ – کرامت‌های حضرت مهدی‌علیه السلام واحد تحقیقات ۱۰۲ – کمال الدین وتمام النعمهٔ (دو جلد) شیخ صدوق‌رحمه الله/منصور پهلوان ۱۰۳ – کهکشان راه نیلی (مجموعه اشعار) حسن بیاتانی ۱۰۴ – گردی از رهگذر دوست (مجموعه اشعار) علی اصغر یونسیان (ملتجی) ۱۰۵ – گفتمان مهدویت آیت اللَّه صافی گلپایگانی ۱۰۶ – گنجینه نور و برکت، ختم صلوات مرحوم حسینی اردکانی ۱۰۷ – مام فضیلت‌ها عباس اسماعیلی یزدی ۱۰۸ – مشکاهٔ الانوار علّامه مجلسی‌رحمه الله ۱۰۹ – مفرد مذکر غائب علی مؤذنی ۱۱۰ – مکیال المکارم (دو جلد) موسوی اصفهانی/ حائری قزوینی ۱۱۱ – منازل الآخرهٔ، زندگی پس از مرگ شیخ عباس قمی‌رحمه الله ۱۱۲ – منجی موعود از منظر نهج البلاغه حسین ایرانی ۱۱۳ – منشور نینوا مجید حیدری‌فر ۱۱۴ – موعودشناسی و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۱۵ – مهدی‌علیه السلام تجسّم امید و نجات عزیز اللَّه حیدری ۱۱۶ – مهدی منتظرعلیه السلام در اندیشه اسلامی العمیدی / محبوب القلوب ۱۱۷ – مهدی موعودعلیه السلام، ترجمه جلد ۱۳ بحار – دو جلد علّامه مجلسی‌رحمه الله/ارومیه‌ای ۱۱۸ – مهربان‌تر از مادر / نوجوان حسن محمودی ۱۱۹ – مهر بیکران محمد حسن شاه‌آبادی ۱۲۰ – میثاق منتظران (شرح زیارت آل یس) سید مهدی حائری قزوینی ۱۲۱ – ناپیدا ولی با ما / (فارسی ،ترکی استانبولی، انگلیسی، بنگالا) واحد تحقیقات ۱۲۲ – نجم الثاقب میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۲۳ – نجم الثاقب(دوجلدی) میرزا حسین نوری‌رحمه الله ۱۲۴ – ندای ولایت بنیاد غدیر ۱۲۵ – نشانه‌های ظهور او محمد خادمی شیرازی ۱۲۶ – نشانه‌های یار و چکامه انتظار مهدی علیزاده ۱۲۷ – نگاهی به مسیحیت و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۲۸ – نماز شب واحد پژوهش مسجد مقدّس

جمکران ۱۲۹ – نهج الکرامه گفته‌ها و نوشته‌های امام حسین‌علیه السلام محمّد رضا اکبری ۱۳۰ – و آن که دیرتر آمد الهه بهشتی ۱۳۱ – واقعه عاشورا و پاسخ به شبهات علی اصغر رضوانی ۱۳۲ – وظایف منتظران واحد تحقیقات ۱۳۳ – ویژگی‌های حضرت زینب‌علیها السلام سید نور الدین جزائری ۱۳۴ – هدیه احمدیه/(جیبی، نیم‌جیبی) میرزا احمد آشتیانی‌رحمه الله ۱۳۵ – همراه با مهدی منتظر مهدی فتلاوی/بیژن کرمی ۱۳۶ – یاد مهدی‌علیه السلام محمد خادمی شیرازی ۱۳۷ – یار غائب از نظر(مجموعه اشعار) محمد حجّتی ۱۳۸ – ینابیع الحکمهٔ/عربی – پنج جلد عباس اسماعیلی یزدی جهت تهیه و خرید کتاب‌های فوق، می‌توانید با نشانی: قم – صندوق پستی ۶۱۷ ، انتشارات مسجد مقدّس جمکران مکاتبه و یا با شماره تلفن های ۷۲۵۳۷۰۰ ، ۷۲۵۳۳۴۰ – ۰۲۵۱ تماس حاصل نمایید. کتاب‌های درخواستی بدون هزینه پستی برای شما ارسال می‌گردد. سایر نمایندگی‌های فروش: تهران: ۶۶۹۳۹۰۸۳ ، ۶۶۹۲۸۶۸۷ – ۰۲۱ یزد: ۶۲۴۶۴۸۹، ۲–۶۲۸۰۶۷۱ – ۰۳۵۱ فریدونکار: ۱۴ – ۵۶۶۴۲۱۲ – ۰۱۲۲

پی نوشت ها

۱) اصول کافی: ۲/۳۹۷. ۲) اصول کافی: ۲/۳۹۷. ۳) اصول کافی: ۲/۲۴۸. ۴) اصول کافی: ۲/۲۴۹. ۵) سوره اعراف، آیه ۱۸۰. ۶) اصول کافی: ۲/۲۴۹. ۷) اصول کافی: ۱/۱۴۳. ۸) اصول کافی: ۱/۲۰۳. ۹) اصول کافی: ۱/۱۸۰. ۱۰) اصول کافی: ۱/۱۸۰. ۱۱) اصول کافی: ۱/۳۷۴. ۱۲) مؤید این مطلب روایتی است که ثقهٔ الاسلام کلینی در کافی (۲/۳۳۶ حدیث ۳) از مفضّل بن عمر نقل می‌کند که گفت: از حضرت ابوعبد اللّه (امام صادق‌علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: مبادا فاش کنید، به خدا قسم امام شما سالیانی از روزگار غایب خواهد شد و شما در امتحان سخت واقع خواهید شد. تا اینکه درباره او سخنان مختلف گفته می‌شود: مرده، کشته شده، در کدام وادی رفته است؟ البته دیدگان مؤمنین بر او گریان خواهد بود و در امواج حوادث واژگون خواهند شد؛ همانطور که کشتی در امواج دریا واژگون می‌شود. پس کسی نجات نمی‌یابد مگر آنکه خداوند از او پیمان گرفته، و در دلش ایمان ثبت گردیده، و او را به وحی از جانب خود تأیید نموده باشد، و دوازده پرچم اشتباه‌انداز برپا خواهد شد که باید ردّ شود، که نمی‌دانند به کدام سو رو کنند. راوی گوید: آنگاه گریه کردم و گفتم: پس چه باید کرد؟ آن حضرت نگاهی به آفتاب افکند که به ایوان تابیده بود و فرمود: ای اباعبد اللّه این آفتاب را می‌بینی؟ گفتم: آری. فرمود: به خدا سوگند امر ما از آفتاب روشن‌تر است. (مؤلف) ۱۳) سوره نساء، آیه ۸۰. ۱۴) اصول کافی: ۱/۱۸۵. ۱۵) سوره نساء، آیه ۵۹. ۱۶) اصول کافی: ۲/۱۹. ۱۷) اصول کافی: ۲/۳۷۷. ۱۸) کمال الدین: ۲/۴۱۳. ۱۹) کمال الدین: ۲/۴۱۲. ۲۰) کمال الدین: ۲/۴۱۲. ۲۱) الغیبهٔ، شیخ نعمانی: ۶۳. ۲۲) سوره احزاب، آیه ۳۶. ۲۳) در علمای ما – شیعه امامیه – سه نفر به طبرسی معروف بوده‌اند: یکی مؤلف همین کتاب الاحتجاج علی أهل اللجاج، دوم شیخ جلیل امین، فضل بن الحسن طبرسی مؤلف تفسیر مجمع البیان، و سوم فرزند برومندش شیخ حسن بن فضل مؤلف کتاب مکارم الأخلاق. (مؤلّف) ۲۴) سوره طه، آیه ۱۲. ۲۵) سوره مریم، آیه ۱. ۲۶) سوره اعراف، آیه ۱۵۵. ۲۷) الاحتجاج: ۲/۲۶۸؛ گفتنی است که حُلوان شهری بزرگ در مرز ایران و عراق بوده که اثری از آن بر جای نمانده و شهر سرپل ذهاب – که آرامگاه احمد بن اسحاق در آن زیارتگاه مردم است – در محلّ آن احداث گردیده است. (مراقد المعارف ۱/۱۱۹). (مترجم) ۲۸) اصول کافی: ۱/۲۷۷. ۲۹) در کتاب کمال الدین جواب سؤالات را چنین آورده است: امّا اینکه پرسیدی وقتی شخصی می‌خوابد روحش کجا می‌رود؟ جوابش این است که روحش وابسته به باد و باد وابسته به هواست تا وقتی که صاحبش برای بیدار شدن نجنبد. پس اگر خداوند اجازه دهد که روح به صاحبش برگردد، روح آن باد را می‌کشد و باد هوا را، پس روح باز می‌گردد و در پیکر صاحبش استقرار می‌یابد، ولی اگر خداوند متعال اجازه بازگشت روح را ندهد، هوا باد را و باد روح را خواهد کشید و خواهد برد تا روز محشر به صاحبش بازنگردد. و امّا راجع به یاد و فراموشی آن: دل هر کس در محفظه‌ای است که بر آن سرپوشی نهاده شده، هرگاه در آن حال بر محمّد و آل محمّد صلوات فرستد آن سرپوش از آن محفظه برداشته خواهد شد و دل پرتو می‌یابد و آنچه فراموش

کرده بود به یاد می‌آورد. ولی اگر بر محمد و آل او صلوات نفرستد یا از آن کم نهد، سرپوش بر آن محفظه محکم شود دلش تار، و آنچه در نظر داشت فراموش گردد. و امّا آنچه راجع به نوزاد پرسیدی که مانند عموها یا دایی‌های خود می‌شود، بدان که: هرگاه مرد در حال آرامش با همسر خود درآمیزد نطفه در رحم واقع شده و فرزند مانند پدر و مادر برآید، ولی اگر در حالی که آرامش ندارد و رگ‌ها آسوده نیست آمیزش کند، نطفه پریشان گردیده و می‌لغزد، پس اگر بر رگی افتد که از عمو است مانند عمو برآید، و اگر بر رگی که از دایی است واقع شود شباهت به دایی خواهد یافت. (مترجم) ۳۰) کمال الدین، ۲/۳۶۱. ۳۱) الخرایج، راوندی: ۹۸. ۳۲) کمال الدین: ۲/۳۷۶. ۳۳) کمال الدین، ۲/۳۸۱. ۳۴) کمال الدین: ۲/۴۳۳؛ و آیه‌ای که امام مهدی‌علیه السلام تلاوت کرد. (سوره آل عمران، آیه ۱۸). ۳۵) کمال الدین: ۲/۴۳۱. ۳۶) کمال الدین: ۲/۴۸۵؛ و اصول کافی: ۱/۵۲۳. ۳۷) کمال الدین: ۲/۴۹۲. ۳۸) کمال الدین: ۲/۵۰۱. ۳۹) الاحتجاج: ۲/۲۷۸. ۴۰) الاحتجاج: ۲/۲۸۴. ۴۱) در نهج البلاغه، نامه ۲۸ چنین آمده: «فَإِنّا صَنائِعُ رَبِّنا وَالنّاسُ بَعْدُ صَنائِعُ لَنا» یعنی: پس‌همانا ما ساخته شده پروردگارمان هستیم و مردم برای ما ساخته شده‌اند. (مترجم) ۴۲) کمال الدین: ۱/۲۵۴. ۴۳) اصول کافی: ۱/۱۷۹. ۴۴) اصول کافی: ۱/۱۷۹. ۴۵) کمال الدین: ۱/۲۵۸. ۴۶) الغیبهٔ، نعمانی: ۱۴۱. ۴۷) سوره شوری: آیه ۲۳. ۴۸) تفسیر برهان، ۲/۱۲۱. ۴۹) الغیبهٔ، نعمانی: ۱۴۹. ۵۰) اصول کافی: ۱/۱۴۴. ۵۱) الخرایج، سعید بن هبهٔ اللّه راوندی: ۵۲) اصول کافی: ۱/۴۰۹. ۵۳) اصول کافی: ۱/۴۰۸. ۵۴) دارالسلام: ۳/۴۲. ۵۵) اصول کافی: ۱/۲۰۰. ۵۶) بحار الانوار: ۳۶/۱۱. ۵۷) اصول کافی: ۱/۳۸۹. ۵۸) اصول کافی: ۱/۳۹۰. ۵۹) سوره ابراهیم، آیه ۲۴. ۶۰) کمال الدین، شیخ صدوق: ۱/۲۵۸. ۶۱) امالی، شیخ طوسی: ۱/۱۸؛ بحار الانوار: ۳۷/۳۹. ۶۲) سوره احزاب، آیه ۶. ۶۳) کفایهٔ الاثر: ۲۱۱. ۶۴) اصول کافی: ۱/۱۸۷؛ و کمال الدین: ۱/۲۷۰. ۶۵) اصول کافی: ۱/۱۸۷. ۶۶) سوره انبیاء، آیه ۷. ۶۷) اصول کافی: ۱/۴۰۵. ۶۸) روضه کافی: ۳۵.

۹- حقوق متقابل والدین و فرزندان

مشخصات کتاب

سرشناسه : پاک نیا، عبدالکریم - ۱۳۴۱ عنوان و نام پدیدآور : حقوق متقابل والدین و فرزندان عبدالکریم پاک‌نیا مشخصات نشر : قم کمال‌الملک ۱۳۸۲. مشخصات ظاهری : ص ۲۵۶ شابک : ۹۶۴-۷۲۷۱-۲۸-X۱۰۰۰۰ریال یادداشت : بالای عنوان آموزه‌های اهل بیت علیه‌السلام برای زندگی بهتر. یادداشت : کتابنامه ص [۲۵۴] - ۲۵۶؛ همچنین به‌صورت زیرنویس عنوان دیگر : آموزه‌های اهل بیت علیه‌السلام برای زندگی بهتر موضوع : والدین و کودک (اسلام -- احادیث موضوع : والدین -- احادیث موضوع : تربیت خانوادگی (اسلام -- احادیث موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۴ رده بندی کنگره : BP۱۴۱/۵ /و۲۵ پ۲ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۸ شماره کتابشناسی ملی : م۸۲-۷۱۵۰

طلیعه سخن

رعایت حقوق متقابل والدین و فرزندان توسط هم دیگر ، علاوه بر این که یک فرمان الهی و امری تشریعی است ، به صورت یک قانون تکوینی در نهاد همه انسان ها وجود دارد . به عبارت دیگر روابط والدین و فرزندان که یک رابطه آسمانی و توام با عشق و علاقه اصیل است از فطرت انسان سرچشمه می گیرد و به تاریخ پیدایش انسان در روی این کره خاکی بر می گردد ، بنابراین فطرت انسانی و دستور یزدانی هر دو انسان را به نیکی متقابل میان این دو رکن اساسی جامعه دعوت ء کند . آنان ، پیوند مستحکم دو نسل را در پی دارد اگر به طور صحیح باشد در حقیقت کل جامعه سالم و صالح خواهد شد ، اما اگر نسل گذشته به حقوق فرزندان و یا بالعکس نسل جدید ، حقوق والدین را نادیده بگیرند ، علاوه بر گسست دو نسل که ضررهای جبران ناپذیری به دنبال خواهد

داشت ثبات و افراد در آن سر در گم خواهند شد . در نتیجه فرهنگ و تمدن و ارزش های آن جامعه دچار فروپاشی خواهد شد برای همین ، در فرهنگ متعالی اسلام در مرتبه اول حقوق و وظایفی برای والدین در مقابل نسل جوان و در مرتبه دوم وظایف و مسئولیت هایی نیز برای فرزندان در قبال والدین منظور شده است . در این راستا اگر والدین با عمل به وظایف سنگین خود بتوانند فرزندان خود را در سایه عوامل تربیتی به سوی رشد و تربیت صحیح هدایت نمایند فرزندانشان به بالاترین درجه فضائل و کمالات انسانی خواهند رسید . رسد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت (۱) پدر و مادر همین موجود ارزشمند را که همچون امانتی دست آن هاست ، رها کنند و آنان از جاده مستقیم تربیت منحرف شود در واقع از ماهیت حقیقی خود دور شده و به یک موجود پست و بی ارزش تبدیل خواهند گردید . (۲) حضرت امام مجتبی علیه السلام در مورد ضرورت توجه به حقوق معنوی که بخشی از وظایف والدین است می فرماید : عجبت لمن یتفکر فی ماکوله کیف لا یتفکر فی معقوله ، فیجنب بطنه ما یؤ ذیه و یودع صدره ما یردیه (۳) تعجب می کنم از فردی که در غذای جسمانی نخود فکر می کند (که سالم و بهداشتی باشد) اما در غذای روح و جان خویش نمی اندیشد ، در نتیجه شکم خود را از غذاهای زیان آور حفظ می کند ولی سینه اش را در مقابل آنچه که آن را پست می گرداند آزاد می گذارد .

بخش اول : حقوق فرزندان(مسئولیت والدین)

مقدمه

بیتی اسلام لازم است والدین که مهم ترین نقش آفرینان در حوزه تربیت نسل جدید محسوب می شوند و مسئولیت سنگین آن را به عهده گرفته اند با بهره گیری از روشهای صحیح و اطمینان بخش و با رعایت حقوقی که دین مبین اسلام معین فرموده ، فرزندان خویش را در امر تربیت یاری نموده و برای پرورش خلاقیت های فرزندان و شکوفائی استعدادهای خدادادی آنان به حقوق اساسی فرزندانشان توجه کنند . یره و سخن پیشوایان معصوم علیهم السلام به وضوح مشاهده کرد . و آن را به عنوان بهترین و کامل ترین شیوه زندگی ارائه نمود؛ زیرا آن بزرگواران در خاندان نبوت پرورش یافته و از الگوهای آسمانی و پیام های وحیانی الهام گرفته و در خاندانی پاک و مطهر زیسته اند برای همین در طول تاریخ بشریت به عنوان کامل ترین اسوه های زندگی سعادت مندانه شناخته می شوند . توجه والدین به حقوق فرزندان و رعایت آن می تواند فرزندانی شایسته و با ایمان به جامعه تحویل دهد ، و فرزندان صالح و شایسته نیز عادتا در رعایت حقوق پدر و مادرشان و ایفای صحیح نقش فرزندی ، از هیچ کوششی فروگذاری نمی کنند . م صلی الله علیه و آله با اشاره به حقوق متقابل فرزندان و والدین فرمود : یلزم الوالدین من العقوق لو لدهما ما یلزم الولد لهما من عقوقهما (۴) هم چنان که فرزندان به پدر و مادر خود عاق می شوند . پدر و مادر نیز به فرزندان خود عاق می شوند . برای همین ما در بخش نخست حقوق فرزندان را مطرح می کنیم و در بخش دوم به حقوق والدین که بر عهده فرزندان است خواهیم پرداخت . با توجه به نکات مطروحه در بخش اول به عمده ترین حقوق فرزندان که بر عهده والدین محول شده ، می پردازیم : رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری راهگشا برخی از حقوق فرزندان را که بر عهده والدین می باشد ، بیان فرمود . تکریم شخصیت مادر ، انتخاب نام نیک ، توجه به نکات بهداشتی ، اهتمام به مسائل تفریحی و ورزش ، آموختن قرآن ، دور کردن از معرض گناه ، اهتمام در امر ازدواج از جمله این موارد است . (۵) این زمینه می فرماید : و اما حق فرزندت به تو این است که بدانی وجود او از توست و اعمال نیک و بد در این دنیا وابسته به تو است ، تو در برابر خوب تربیت کردن و راهنمائی کردن او به سوی پروردگار و اطاعت وی مسئول هستی . پس عمل تو درباره او همانند عمل کسی باید باشد که می داند در نیکی کردن به او پاداش و در کوتاهی نسبت به او کیفر می بیند . (۶)

۱ انتخاب پدر صالح

کن خانواده ، مظهر قدرت ، امنیت ، قانون و رحمت در خانه است . اگر او نقش خویش را به شایستگی انجام دهد و محیط خانه را به محلی امن و همراه بـا نظم و انضباط تبـدیل کنـد و با رعایت حقوق همسر و ابزار محبت نسبت به آنان شایستگی خود را نشان دهـد؛ بـدیهی است که در چنین محیطی رزنـدانی لایق و صالـح تربیت خواهند شد . مردی به حضور امام حسن مجتبی علیه السلام آمده و در مورد انتخاب همسر آینده برای دختر خویش راهنمائی خواست ، آن حضرت فرمود : زوجها من رجل تقی ، فانه ان احبها اکرمها و ان ابغضها لم یظلمها (۷) برای همسر آینده دخترت ، جوانی با ایمان و پارسا انتخاب کن ! که اگر دوستدار او باشد مورد احترام و تکریم قرار می دهد و اگر از او خوشدل نباشد ، به او ستم نخواهد کرد . ایسته بودن مسئولیتی سنگین است و وجود پدر به عنوان مدیر خانواده نقش مؤ ثری در ساختار شخصیتی فرزندان دارد . طبق فرموده امام باقر علیه السلام صلاحیت و شایستگی های پدر ، از جمله خصلت هایی است که در پرتو آن فرزندان از انحرافات و کج روی ها محفوظ می مانند آن حضرت فرمود : یحفظ الاءطفال بصلاح آبائهم ؛ (۸) اطفال در سایه صلاحیت و شایستگی پدرانشان (از انحرافات) مصون می مانند . بنابراین لازم است دختران و زنان مسلمان برای فرزندان خود پدری شایسته انتخاب نمایند و به هر خواستگاری جواب مثبت ندهند . و این یکی از حقوق مهم فرزندان بر عهده مادران است . م فرمود : الکفو اءن یکون عفیفا و عنده یسار؛ (۹) همتای یک زن مسلمان در ازدواج مردی است که پاکدامن باشد و توان پرداخت نفقه را داشته باشد . و در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : من زوج کریمته من فاسق نزل علیه کل یوم اءلف لعنهٔ (۱۰) هر کس دختر زیز خود را به شخص فاسق و لاابالی تزویج کند ، روزی هزار لعنت بر او نازل می شود . و در حدیث دیگری رهبر بزرگوار اسلام بدترین پدران را چنین معرفی می کند : ان من شر رجالکم البهات البخیل الفاحش الآکل وحده المانع رفده الضارب اءهله و عبده الملجی عیاله الی غیره العاق والدیه (۱۱) بدترین مردان شما کسی هست که به بی گناهان تهمت می زند ، بخیل و بدزبان و بد اخلاق است ، سر سفره تنها می نشیند مهمان نواز نیست خیر و برکت او به کسی نمی رسد ، نزدیکان و زیردستان خود را می آزارد ، خانواده اش به دیگران محتاج می شوند ، پدر و مادرش را نافرمانی می کند . ان باید برای پرورش فرزندان صالح پدرانی شایسته برگزینند ، چرا که فرزند پروری یک هنر ارزشمند می باشد و نوعی آزمایش انسانهاست . پیشوای ششم علیه السلام می فرماید : الولد فتنه ؛ (۱۲) فرزند مایه آزمایش است . البته بعد از یافتن همسر شایسته لازم است که آنان را تکریم رزندان شما است ، و از سویی دیگر داماد یک خانواده به منزله فرزند آن می شود . در فرهنگ اسلامی داماد یک خانواده ارزش و جایگاه خاصی دارد . امام صادق علیه السلام فرمود : علی بن الحسین علیهماالسلام همواره به دامادهای خود و دامادهای پدرش احترام کرده و مقام آنان را گرامی می داشت ، آن حضرت عبایش را پهن می کرد و آنان را بر روی آن می نشانید ، سپس با تجلیل از آنان می فرمود : مرحبا بمن کفی المؤ ونهٔ و ستر العورهٔ درود به کسی که زحمات و مخارج را پذیرفته و آبرو و حیثیت ما را حفظ کرده است .

۲توجه به نقش مادر

رین عامل محیطی و وراثتی در رشد شخصیت فرزندان نقش بسزائی دارد ، باید فردی شایسته و صالح باشد . تاءثیر مادر آن چنان مهم است که طبق متون دینی ما بخشی از عوامل نیکبختی و تیره بختی افراد مربوط به دوران بارداری مادر است . اعمال و رفتار و حالات مادر در آن دوران حساس تاءثیر دارد . (۱۳) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : از ازدواج با زن احمق و نادان بپرهیزید ، زیرا همنشینی با او منشاء اندوه و بلاـ بوده و فرزندش ضایع و تباه خواهد شد . (۱۴) و همچنین آن بزرگوار در این مورد به مسلمانان هشدار داده و فرمود : بپرهیزید از زن زیبائی که در خاندان بد و پست پرورش یافته باشد . (۱۵) امام حسین علیه السلام

نیز در روز عاشورا برای معرفی خویش و آگاه کردن دلهای بیدار ، به مادر بزرگوارش فاطمه علیهما السلام و مادر بزرگ شایسته و فداکارش حضرت خدیجه اشاره نموده و فرمود : لله هل تعلمون اءن اءمی فاطمه بنت محمد ؟ قالوا : اللهم نعم . . . اءنشدکم الله هل تعلمون اءن جدتی خدیجهٔ بنت خویلد اول نساء هذه الامهٔ اسلاما قالوا : اللهم نعم . شما را به خدا ! آیا می دانید که مادر من فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است ؟ گفتند : آری . شما را به خدا ! آیا می دانید که خدیجه دختر خویلد نخستین زنی که اسلام را پذیرفت مادر بزرگ من است ؟ (۱۶) آن حضرت در گفتار دیگری به آثار تربیت در دامن مادران پاک و عفیف پرداخته و اثر عمیق و ریشه دار آن را در زندگی افراد چنین شرح می دهد : ین اثنتین : بین السلهٔ و الذلهٔ . و هیهات منا الذلهٔ . یابی الله لنا ذلک و رسوله و المؤ منون و حجور طابت و طهرت و اءنوف حمیهٔ و نفوس اءبیهٔ : من اءن نؤ ثر طاعهٔ اللئام علی مصارع الکرام (۱۷) اینک عبیدالله ناپاک ، فرزند ناپاک ، مرا در پذیرش یکی از دو راه مجبور کرده است بین مرگ و ذلت . اما هیهات که ما ذلت و خواری را بپذیریم ، خداوند و رسولش و مؤ منین و دامن های پاک و غیرتمندان و عزتمندان بر ما نمی پسندد که اطاعت فرومایگان و پست فطرتان را به مرگ با عزت و شرافتمندانه ترجیح دهیم . ی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) نیز با افتخار تمام مادرش حضرت فاطمه زهرا علیهما السلام الگوی خود می داند و می فرماید : فی ابنهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله لی اسوهٔ حسنهٔ (۱۸) دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله برای من الگوی نیکو و شایسته ای است . هم چنان نند در اعتلای شخصیت فرزندان خود نقش مؤ ثری داشته باشند مادران خطاکار نیز تاءثیر منفی در فرزندان خود دارند . سخن حضرت مجتبی علیه السلام در مورد نقش فوق العاده مادر در ساختار هویت افراد ، ما را در درک این نکته ظریف تربیتی بیشتر یاری می کند . آن حضرت هنگامی که با معاویه مناظره می کرد ، در مورد یکی از علل انحراف معاویه از محور حق و انحطاط اخلاقی وی و گرایش به باطل ، به نقش مادرش هند اشاره کرده و فرمود : معاویه ! چون مادر تو هند است و مادر بزرگت نثیله می باشد (و در دامن چنین زنان فرومایه پرورش یافته ای ، این گونه اعمال زشت از تو سر می زند) و سعادت ما در اثر تربیت در دامن مادرانی پاک و پارسا همچون خدیجه و فاطمه علیهما السلام می باشد . (۱۹) شاعر با اشاره به این واقعیت می گوید : شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کس نا کس به تربیت نشود ای حکیم کس باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس امام صادق علیه السلام فرمود : طوبی لمن کانت امه عفیفهٔ ؛ (۲۰) خوشا به حال کسی که مادری پاکیزه و پاک دامن داشته باشد . در این جا به نمونه هایی از نقش مادران شایسته در اعتلای شخصیت فرزندان اشاره می کنیم : مادر یک وزیر ب بن عباد (۲۱) در دوران کودکی که به مسجد می رفت تا درس بخواند ، مادرش هر روز یک دینار و یک درهم به او می داد و می گفت : آن را به نخستین فقیری که برخورد نمودی بده . این شیوه مادرش تا دوران جوانی او هم چنان ادامه داشت . وقتی هم که به مقام وزارت رسید ، هر شب دمتکار خود که رخت خوابش را پهن می کرد سفارش کرده بود که یک دینار و یک درهم زیر بسترش بگذارد تا هنگام صبح فراموش نکرده و به فقیر بدهد . این چنین بود که این مرد بزرگ بر اثر تربیت مادر در سخاوت و احسان و بخشندگی سر آمد عصر خود گردید . در معجم الادبا آمده است که : ران ، فقیهان ، زاهدان ، ادبا ، و حتی ادیب زادگانی که در بغداد بودند کمک قابل توجهی می کرد و برای هر یک از آنان سالیانه مبلغی می فرستاد ، نام برخی از این افراد در کتب رجال و تاریخ ثبت است . هر کس در ماه رمضان بعد از عصر وارد خانه او می شد ، حتما باید افطار می کرد و بر می گشت . هر شب از ماه رمضان در کنار سفره وی بالغ بر هزار نفر مهمان حاضر می شدند . خیرات و احسان هایی که او در ماه مبارک رمضان انجام می داد ، برابر تمام احسان های سالیانه او بود . (۲۲) ادیسون و تربیت مادر ر دوران کودکی ، نه تنها استعدادی از خود نشان نمی داد ، بلکه فوق العاده کودن هم به نظر می رسید ، چون سرش بیش از حد بزرگ بود ، اطرافیانش تصور می کردند به اختلال مشاعر دچار است . سؤ الات عجیب و غریبی که از اطرافیان خود می کرد این گمان را بیش از پیش در آن ها تقویت می کرد . حتی در مدرسه (وی بیش از سه ماه به مدرسه نرفت) از بس معلم خود را سؤ ال پیچ می کرد به کودن ملقب گردید ، برای همین روزی ادیسون از

مدرسه گریان به خانه بازگشت و موضوع را به مادرش گفت . ت و به سوی مدرسه روان شد و به معلم ادیسون گفت : تو نمی دانی چه می گویی ، پسرم عقلش از تو بیشتر است . درد و عیب کار هم همین جا است . من او را به خانه می برم و تعلیم و تربیتش را خودم بر عهده می گیرم و آن گاه به تو نشان می دهم که چه استعدادی در او نهفته است . چنین بود پیشگویی عجیب آن مادر . از آن روز به بعد این مادر فداکار همان طور که قول داده بود تعلیم و تربیت پسرش را بر عهده گرفت . نواده ادیسون در این باره می نویسد : هنگامی که بعضی اوقات از جلوی در خانه ادیسون می گذشتم ، می دیدم خانم ادیسون با پسرش جلوی هشتی نشسته و به او درس می دهد ، آن هشتی اتاق درس بود و ادیسون یگانه شاگرد او حالات و حرکات این پسر مانند مادرش بود . او خیلی مادرش را دوست داشت ، وقتی مادرش سخن می گفت : او سراپا گوش می شد؛ تو گوئی مادرش دریای دانش است . . . ادیسون بر اثر مساعی مادرش قبل از نه سالگی کتاب های سنگین نویسندگان مشهور جهان را مطالعه می کرد . وه بر این ها به او جغرافیا ، تاریخ ، حساب و اخلاق نیز آموخت . ادیسون بیش از سه ماه به مدرسه نرفت و آنه چه در طفولیت آموخته بود ، از مادرش داشت . مادر ادیسون یک مربی به تمام معنا بود ، زیرا توجهش نه تنها به تعلیم و تربیت بود ، بلکه مراقب بود ، استعدادهای طبیعی فرزند خود را یافته و آن ها را بپروراند . ادیسون بعدها که به اوج عظمت رسید گفت من از طفولیت دریافتم که مادر چیز خوبی است ، هنگامی که معلم مرا کودن خواند ، او از من دفاع کرد . من جدا تصمیم گرفتم ثابت کنم که او درباره من خطا نیندیشیده است و باز وی گفته است : ب تعلیم و تربیت مادرم را از دست نمی دهم . اگر او مرا تشویق نمی کرد ، شاید مخترع نمی شدم . مادرم عقیده داشت اغلب کسانی که پس از دوره بلوغ بد شده اند ، اگر در کودکی نسبت به تعلیم و تربیت آنان توجه بیشتی مبذول می شد ، عضو عاطل و باطل جامعه نمی شدند ، تجاربی که مادرم در دوره معلمی ، اندوخته بود بسیاری از اسرار طبیعت آدمی را به او می آموخت . اگر توجه مادرم نبود ، به احتمال قوی منحرف می شدم . ولی ثبات قدم او ، نیکی او ، نیروهای مؤ ثری بودند که مرا از انحراف و گمراهی باز داشتند . (۲۴)

۳ تکریم مادر

رامی اسلام از مهمترین حقوق فرزندان تکریم و بزرگداشت مادر آنان است . (۲۵) احترام به همسر از مواردی است که در تربیت فرزندان تاءثیر فراوان دارد . مادری که در خانه عزیز باشد و مورد تکریم شوهرش قرار گیرد او با روحی سرشار از عاطفه و آرامش و احساس شخصیت فرزندان را ود اما اگر در منزل مورد آزار و اذیت روحی و جسمی قرار گیرد و شخصیت او در خانه و پیش فرزندان ، مورد تحقیر و اهانت باشد؛ بدیهی است که از روان سالمی برخوردار نخواهد بود و در نتیجه آرامش خود را از دست داده و اضطراب و نگرانی او به فرزندان سرایت خواهد کرد . در روز عاشورا هنگامی که هلال بن نافع عازم جنگ شد همسر جوانش از رفتن او ناراحت شده و به شدت گریست ، امام حسین علیه السلام متوجه آن دو زوج جوان گردیده و به هلال فرمود : ان اهلک لا یطیب لها فراقک ، فلوراءیت ان تختار سرورها علی البراز؛ (۲۶) هلال ! همسرت جدائی تو را نمی پسندد ، تو آزادی و می توانی خشنودی او را بر مبارزه با شمشیرها مقدم بداری . دیگری امام حسین علیه السلام تکریم همسر را به دوستانش متذکر شده و در پاسخ اعتراض آنان که به فرشها و پرده های نو در منزل آن حضرت اعتراض می کردند ، فرمود : انا نتزوج النساء فنعطیهن مهورهن فیشترین بها ماشئن ، لیس لنا فیه شی . (۲۷) عادت ما در ازدواج این است که پس از ازدواج بلافاصله مهریه آنان را پرداخت می کنیم و آنان از مهریه خود هر چه دوست داشته باشند می خرند و این لوازم منزل که شما می بینید به ما مربوط نمی شود . حتی امام حسین علیه السلام اشعاری دارد که حکایت از بالاترین حد تکریم فرزند و همسر در سیره اهل بیت علیهم السلام دارد . حضرت سید الشهداء در مورد همسرش رباب و دخترش سکینه می فرماید : لعمرک اننی لا حب دارا تکون بها سکینهٔ و الرباب احبهما و ابذل جل مالی لیس لعاتب عندی عتاب ؛ (۲۸) به جان تو سوگند ! من خانه ای را دوست دارم که در آن سکینه و

رباب در آن باشند من آنها را دوست دارم و عمده مال خود را برای آنان می بخشم و کسی را شایسته نیست مرا سرزنش کند . اما باقر علیه السلام می فرماید : هر کس با همسر و فرزندانش خوش رفتاری نماید ، عمرش زیاد خواهد شد . (۲۹) تنها به همسران خود حرمت قائل نمی شوند و با انواع بهانه ها آن ها را می آزارند بلکه گاهی بی جهت فرزندان را از مادرانشان جدا می کنند که علاوه بر رنجش مادر لطمات جبران ناپذیری به روح و روان لطیف کودک در زندگی آینده اش به بار می آید . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد چنین افرادی می فرماید : من فرق بین والدهٔ و ولدها فرق الله بینه و بین اءحبائه فی الجنهٔ (۳۰) هر کس بین یک مادر و فرزندش جدائی بیندازد خداوند متعال در روز قیامت ، بین او و دوستانش جدائی خواهد انداخت .

۴ زمینه سازی تربیت

یکی از حقوق فرزندان فراهم نمودن زمینه تربیت صحیح در وجود فرزندان می باشد و اگر زمینه های تربیت صحیح در فرزندان به وجود نیاید ، اعمال روش های تربیتی در آنان نتیجه نخواهد داد . چنان که سعدی با اشاره به اهمیت این نکات می گوید : پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است امر تربیت فرزندان وجود دارد که والدین برتر به آن ها توجه کرده و در تربیت فرزندان وجود دارد که سرنوشت ساز را مد نظر قرار می دهند . توجه به این نکته از اساسی ترین حقوق فرزند بر عهده پدر و مادر می باشد . انتخاب پدر یا مادر صالح ، غذایی که طفل خورانده می شود ، شرائط ت و رفتار مادر در دوران بارداری ، نامگذاری کودک ، چگونگی تاءمین نیازهای جسمی و روحی ، توجه به شخصیت فرزند ، عقیقه ، صدقه ، دعا و نفرین والدین ، نحوه گزینش دوستان ، شیوه تشویق و تنبیه و ده ها عامل دیگر از جمله مسائلی هستند که در حالات ، ویژگی های شخصیتی ، خلق و خوی و خصلت های آینده کودک تاءثیر دارد و انتخاب های وی را در مسیر زندگی رقم می زند . به همین جهت در سیره اهل بیت علیهم السلام به این حقوق فرزندان اهمیت بیشتری داده شده است و رویات زیادی در این زمینه در کتاب ها فقهی و جوامع حدیثی آمده و برخی از آنان در همین کتاب نقل شده است . (۳۱) با اشاره به اهمیت فراهم کردن زمینه های مناسب در تربیت فرزندان ، تاءثیر صفات و حالات روحی والدین را در هنگام مباشرت یاد آور دشه و فرمود : اگر لحظه مباشرت و انعقاد نطفه ، دل آرام ، گردش خود در رگها به صورت طبیعی و بدن خالی از اضطراب باشد ، فرزند به پدر و مادر خود شبیه خواهد بود . (۳۲) برخی از شاعران این حقیقت را در اشعار خود گنجانیده و تاءثیر عوامل مختلف را در امر تربیت ، با آوردن تمثیلاتی نمایانده اند . داستان زیر یکی از همین موارد را بیان می کند : پدری با پسرش گفت به خشم که تو آدم نشوی جان پسر گر کسان جامع خیر و شرند از سراپای تو ریزد همه شر حیف از آن عمر که ای بی سر و پا در پی تربیتت کردم سر دل فرزند از این حرف شکست بی خبر روز دگر رفت سفر رفت از پیش پدر تا که کند بهر خود فکر دگر ، کار دگر چند سالی بگذشت و پس از این زندگی گشت به کامش چو شکر عاقبت شوکت والایی یافت حاکم شهرد شد و صاحب زر چند روزی بگذشت و پس از این امر فرمود به احضار پدر پدرش آمد از راه دراز نزد حاکم شد و بشناخت پسر پسر از غایت خود خواهی و کبر به سراپای وی افکند نظر گفت : ای پیر ! شناسی تو مرا ؟ گفت : کی می روی از یاد پدر گفت : گفتی که من آدم نشوم حالیا ، حشمت و جاهم بنگر پیر خندید و سرش داد تکان گفت : این حرف و برون شد از در من نگفتم که تو حاکم نشوی گفتم : آدم نشوی ، جان پسر (۳۳)

۵ گزینش نام زیبا

نام هر شخصی معرف اعتقادات ، فرهنگ و ملیت او و خانواده اش می باشد از این گذشته نام هر کس همیشه و تا آخر عمر به همراه اوست . صاحب نام زیبا و ستودنی در آینده به آن افتخار نموده و احساس شخصیت خواهد کرد و در مقابل صاحب نام

نامناسب در آینده احساس شخصیت خواهد کرد و در مقابل صاحب نام نامناسب در آینده احساس حقارت کرده و رنج خواهد برد . سیره عملی ائمه اطهار علیهم السلام ، گواه روشنی بر این نکته مهم تربیتی است . به عنوان نمونه در این جا به نام فرزندان امام حسن و امام حسین علیهما السلام اشاره می کنیم : نامهای فرزندان امام حسن علیه السلام عبارتند از : حسن ، قاسم ، عمرو ، عبدالله ، عبدالرحمن ، حسین ، طلحه ، ام الحسین ، فاطمه ، ام عبدالله ، ام سلمه ، رقیه . (۳۴) و نامهای فرزندان امام حسین علیه السلام عبارتند از : علی اکبر ، علی اوسط ، علی اصغر ، جعفر ، عبدالله ، محمد ، سکینه ، فاطمه ، محسن ، رقیه . نام زیبا موجب می شود ، دیگران صاحب نام را به خاطر نامش تحسین کرده و در مورد او فال نیکو بزنند . به این وسیله شخصیت او تقویت می شود و این نکته برای صاحب نام فرح انگیز و نشاط بخش است . هنگامی که جنازه خونین حر را در آخرین لحظات زندگی به محضر امام حسین علیه السلام آوردند ، امام در حالی که با دستان مبارک صورت او را نوازش می داد و خونهای چهره اش را پاک می نمود ، فرمود : بخ بخ لک یا حر ، انت حر کما سمیت فی الدنیا و الاخرة . و الله ما اخطاءت امک اذ سمتک حرا ، فانت و الله حر فی الدنیا و سعید فی الآخرة ؛ (۳۵) به به ! احسنت ای حر ! تو آزاد مردی چنانکه در دنیا و آخرت آزاده خوانده می شوی . سوگند به خدا ! مادرت اشتباه نکرده در این که تو را حر نامیده به خدا قسم تو در دنیا آزادمرد و در آخرت از سعادتمندان خواهی بود . نام انسان گاهی در تصمیم گیریهای سرنوشت ساز مؤ ثر است . هنگامی که فرزند ارشد امام مجتبی علیه السلام ، حسن مثنی یکی از دختران امام حسین علیه السلام را خواستگاری نمود امام انتخاب را به او واگذار کرد و زمانی که حضرت سکوت حیاآمیز او را دید ، فرمود : با دخترم فاطمه که هم نام مادرم و شبیه به اوست ازدواج کن . (۳۶) امام باقر علیه السلام در مورد انتخاب نام زیبا برای فرزندان چنین رهنمود می دهد : دوست داشتنی ترین اسم ها آن است که نشانگر بندگی خدا باشد و بهترین آن ها نام های پیامبران است . (۳۷) گاهی نام نیک زمینه رستگاری و سعادت انسان می شود . داستان زیر را می توان به عنوان نمونه ای از این حقیقت ذکر نمود : خاطره ای از تاءثیر نام نیک بریدهٔ بن خصیب از اهالی مدینه بود . وی که در میان قوم خود از موقعیت والائی برخوردار بود و به شجاعت و شهامت شهرت داشت ، در اولین برخورد . خود با رسول الله داستانی شنیدنی دارد و این حادثه یکی دیگر از روش های تبلیغی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را روشن می سازد . بریده هنگامی که خبردار شد ، مشرکان قریش جایزه مهمی (صد شتر) برای دستگیری حضرت محمد صلی الله علیه و آله تعیین کرده اند ، بعد از این که اطلاع یافت آن حضرت از مکه به مدینه در حال هجرت است ، به همراه هفتاد سوار از قبیله بنی سهم برای دستگیری پیامبر صلی الله علیه و آله و تحویل وی به قریشیان ، به راه افتاد ، و در نزدیکی های مدینه با آن حضرت روبرو گشت . آن بزرگوار عادت نداشت ، که فال بد بزند بلکه گاهی تفاءل می کرد و فال خوب و امید دهنده می زد . به همین جهت پرسید : کیستی و نامت چیست ؟ گفت : بریده . پیامبر صلی الله علیه و آله به ابابکر که همراهش بود فرمود : ابرد امرنا و صلح ؛ کار ما آسان گردیده و حال ما بهتر شد . دوباره حضرت از او پرسید : از کدام قبیله ای ؟ او پاسخ داد : از قبیله اسلم . فرمود : سلمنا؛ سالم ماندیم . برای بار سوم پرسید : از کدام قبیله اسلم هستی ؟ بریده جواب داد : از بنی سهم . رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : خرج سهمک ؛ قرعه به نامت در آمد و موفق و پیروز هستی . وقتی بریده این سخنان زیبا و بیان جذاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهد نمود ، از عمق دل و جان ، شیفه رفتار و گفتار آن حضرت گردید . آن گاه پرسید تو کیستی ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : من محمد بن عبدالله فرستاده خداوند هستم . بریده و همراهانش در همان لحظه شهادتین را گفته و مسلمان شدند . (۳۸) او آن شب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود و صبحگاهان عرض کرد : یا رسول الله ! بدون پرچم وارد مدینه نشو ! در همان ساعت عمامه خود را از سر باز کرده و به نیزه اش بسته و در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت می کرد . در وسط راه از پیامبر صلی الله علیه و آله خواهش کرد که : یا رسول الله ! به من افتخار میزبانی بده و در منزل من اقامت کن . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : شتر من بدان جا که ماءمور است ، خواهد رفت اما برای این که بریدهٔ بن خصیب ناراحت نشود ، به او مژده مهمی داد؛ مژده شهادت . فرمود : روزی می رسد که به همراه لشکر

اسلام به مقام بلند شهادت نائل می شوی . (۳۹) بریدهٔ بن خصیب اسلمی در اثر فداکاری و عشق و ایثار به مرتبه ای رسید که از خواص یاران پیامبر و علی علیه السلام گردید . او جزو دوازده نفری بود که بر علیه خلیفه اول شوریده و از مقام ولایت در سخت ترین لحظات تاریخی دفاع نمود . (۴۰)

۶دعا برای نیک بختی کودک

افزون بر رعایت حقوق مادی و معنوی فرزندان ، یکی دیگر از مهم ترین وظایف والدین ، دعا برای نیک بختی و سعادت فرزندان است . از آن جایی که دعای پدر و مادر درباره فرزند طبق فرمایش رسول گرامی اسلام از جمله دعاهایی است که حتما به اجابت می رسد؛ (۴۱) شایسته است والدین گرامی بر این مهم توجه خاصی مبذول دارند ، و در شرائط مساعد روحی و فرصت های بویژه به فرزندان خود دعا نمایند . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، در ضمن حدیثی فرزندان را سفارش نمود که دعای خیر پدر و مادر خود را جلب نمایند و فرمود : بر شما باد جلب دعای پدر ، زیرا آن از ابرهای آسمان بالاتر می رود و خداوند بر آن نظر افکنده و به ملائکه می فرماید : ای فرشتگان ! مانع بالا آمدن آن نباشید ، که می خواهیم آن را بر آورده سازم . (۴۲) دعای امام سجاد علیه السلام برای فرزندان (۱) پروردگارا ! با نگهداری فرزندانم و اصلاح (اخلاق و رفتار آنان) در جهت خواست من ، و بهره مندیم از وجود آنان بر من منت بگذار . (۲) خدایا ، با بخشیدن طول عمر به آنان مرا یاری فرما ، و مدت زندگانی آنان را بر من بیفزای ، اطفال کوچکم را پرورش داده و ضعیفانشان را برایم نیرومند گردان ، دین و اخلاق و بدن آنان را برایم صحیح و سلامت بدار و در نفس و جسمشان و در تمام آن چه که از امور آنان برای من مهم است عافیت و تندرستی ببخش و روزی هایشان را به دست من برایم افزون ساز (۳) آنان را از نیکو کاران ، پارسایان ، تیزبینان ، شنوای سخن حق و اطاعت کنندگان از خودت قرار ده و برای اولیای خودت عاشقان خیر خواه و از برای تمام دشمنانت آنان را ستیزه جو و کینه ورز گردان ، (آمین) خدایا دعایم را بپذیر . الهی ! به وسیله ی آنان بازوانم را تقویت کرده و کارهای نابسامان مرا سامان ده ، نسل مرا به آنان افزون ساز ، و مجالس مرا به وجود آنان بیارای ، و یاد و نام مرا به آنان زنده نگه دار ، و در نبودن من امورات مرا به وسیله ی ایشان کفایت کن ، در رفع نیازهایم به آنان مرا یاری ده ، آنان را برایم علاقه مند ، مهربان متمایل به من و فرمانبر قرار ده و از گناه و بدی و مخالفت با من ، آنان را دور ساز . (۵) مرا در تربیت و پرورش و نیکی کردن به آنان یاری ام کن و در کنار آنان فرزندان ذکوری نیز به من عطا فرما ، و این عمل را برای من نیک گردان و آنان را در رسیدن به خواسته هایی که از درگاه تو مسئلت کرده ام مددکارم قرار ده . (۶) مرا به همراه فرزندانم از (مکر و حیله) شیطان رانده شده از درگاهت پناه ده ، همانا که تو ما را آفریده ای و امر و نهی کرده و به سوی (به دست آوردن) ثواب در اطاعت از او امرت تشویق و از عقوبت نافرمانی تهدیدمان نموده ای ، برای ما دشمنی قرار داده ای که پیوسته در (اندیشه ی) مکر با ماست ، او را به وجود ما مسلط کرده ای ، در حالی که ما راه داده ای ، اگر ما فراموشش کنیم او ما را از یاد نمی برد ، ما را از عذاب تو ایمن ساخته و از غیر تو می ترساند . (۷) اگر ما عمل زشتی را اراده کنیم در انجام آن به ما جراءت می دهد و اگر عمل نیکی را قصد کنیم ، ما را از انجام آن باز می دارد ، ما را در معرض شهوات قرار داده و در دلهایمان شبهه ایجاد می کند . اگر به ما وعده دهد دروغ می گوید ، و اگر ما را به انجام خواسته مان خوش حال سازد خلاف آن می کند و هرگاه مکر و حیله ی او را از ما بر نگرانی گمراهمان می کند و اگر از شر او ما را مصون نداری ما را به لغزش خواهد کشاند . (۸) بار الها ! سلطه ی او را با قدرت (لایزال) خود از ما برگردان ، تا او را به وسیله ی دعاهای بسیارمان به درگاهت از ما دور نمایی ، تا این که از گزند طرح های شیطانی او در زمره حفظ شدگانت در آییم . (۹) پروردگارا ! همه ی خواسته هایم را برآور ، و حاجت هایم را مرحمت نما ، و از پذیرش دعاهایم خود داری نکن ، در حالی که قبولی آن ها را ضمانت کرده ای ، دعایم را در پشت حجاب مگذار که تو خود به آن امر کرده ای ، و با عطای آن چه که در اصلاح امور دنیا و آخرت به آن نیازمندم

بر من منت بگذار ، آن چه را که بر زبان آورده و یا فراموش کرده ام ، و آن چه را که اظهار نموده و یا مخفی داشته ام ، علنی خواسته باشم یا پنهانی همه را برآور . (۱۰) در تمام این خواسته ها تقاضا دارم که مرا از مصلحان قرار دهی ، در ردیف کسانی که با نیایش به پیشگاهت رستگار شده اند ، و با توکل به درگاهت از لطف تو محروم نشده اند . (۱۱) همان انسان های وارسته ای که به پناهندگی ات عادت کرده اند ، در معامله با تو بهره ها برده اند در سایه ی عزتت ماءوا گرفته اند ، در پرتو جود و کرمت به روزی حلال و گسترده دست یافته اند ، با توسل به تو از پستی ذلت به اوج عزت رسیده اند ، از ظلم و ستم به عدل تو پناه آورده اند ، به وسیله ی رحمتت از بلا آسوده گشته اند ، با غنای تو ، از چنگال فقر و محرومیت رهیده اند ، با نگهداری ات از گناهان و لغزش ها و خطاها مصونیت یافته اند ، به خاطر اطاعت از فرامین تو ، در پیمودن راه های نیک و خوب و درست موفق گشته اند ، در سایه ی قدرت تو در بین آنان و گناهان آن چنان فاصله افتاده است که تمام معصیت ها را فراموش کرده و در جوار خودت منزل گزیده اند . (۱۲) معبودا ! با توفیق و مهربانی خودت همه ی این صفات زیبا را به ما عنایت فرما ، و ما را از عذاب دردناک جهنم پناه بده ، و به مردان و زنان مسلمان و تمام اهل ایمان هر آن چه را که برای خودم و فرزندانم از تو مسئلت کردم در دنیا و آخرت به آنان نیز عطا فرما ، همانا که تو نزدیک ، پذیرا ، شنوا ، دانا ، بخشنده ، آمرزنده ، دلسوز و مهربان هستی . (۱۳) و به ما در این دنیا نیکی و در جهان آخرت هم نیکی مرحمت کرده و ما را از عذاب آتش جهنم نگه دار . (۴۳) از مطالعه شرح حال برخی بزرگان چنین بدست می آید که رمز موفقیت آنان مرهون دعای پدر و مادرشان بوده است . علامه مجلسی و دعای پدر عالم بزرگوار مرحوم ملا محمد تقی مجلسی ، پدر بزرگوار علامه محمد باقر مجلسی در خاطرات خود می گوید : در یکی از شب ها پس از این که از نماز شب و تهجد سحری فارغ شدم ، حال خوشی برایم ایجاد شد؛ از آن حالت فهمیدم که در این هنگام هر حاجت و در خواستی از خداوند نمایم ، اجابت خواهد شد ، فکر کردم چه در خواستی از امور دنیا و آخرت از درگاه خداوند متعال نمایم ؛ که ناگاه صدای گریه فرزندم محمد باقر در گهواره اش بلند شد ، و من بی درنگ به خداوند متعال عرضه داشتم : پروردگارا ! به حق محمد و آل محمد علیهم السلام این کودک را مروج دینت و ناشر احکام پیامبر بزرگت قرار ده و او را به توفیقاتی بی پایان موفق گردان . (۴۴) و این چنین بود که دعای این پدر عارف در سحرگاه آن شب مبارک به اجابت رسید و فرزندش در عرصه علم و دانش و تقوی آن چنان توفیقاتی یافت که امروزه بعد از چهار قرن ، او را به عنوان طلایه دار ترویج دین و سرآمد علمای شیعه می شناسیم . علامه مجلسی بر اثر همین دعای پدر موفق به پدید آوردن آثاری شد که مخالف و موافق را به تحیر وا داشته است و در مدت این چهار قرن هیچ پژوهشگری در حوزه دین و علوم اسلامی از تاءلیفات این عالم وارسته و سخت کوش بی نیاز نیست . برکت دعای پدر آیت الله العظمی مرعشی نجفی (قدس سره) ، بزرگ فرهنگ بان میراث اهل بیت علیهم السلام ، در بیشتر علوم اسلامی صاحب نظر بود و تاءلیفات ارزشمند ایشان که نزدیک به صد و پنجاه اثر در موضوعات مختلف است گواه روشنی بر این حقیقت است . کرامات معنوی ، در یافت بیش از چهار صد اجازه اجتهادی و روایتی از علمای بزرگ اسلامی ، تدریس متجاوز از شصت و هفت سال در حوزه علمیه قم و نجف ، تربیت هزاران شاگرد و تاءسیس صدها مدرسه علمی ، مسجد ، حسینیه ، مراکز فرهنگی ، رفاهی و درمانی و ایجاد بزرگترین و مشهورترین کتابخانه در جهان اسلام و از جمله توفیقات این فقیه فرزانه می باشد . او این همه توفیقات را از برکت محبت به پدر و دعای والدین می داند . او در خاطرات خود چنین می گوید : زمانی که در نجف بودیم ، یکی روز مادرم فرمودند : پدرت را صدا بزن ، تا برای صرف نهار تشریف بیاورد . حقیر به طبقه بالا رفتم و دیدم پدرم در حال مطالعه ، خوابش برده است . مانده بودم چه کنم : از طرفی می خواستم امر مادرم را اطاعت کنم و از طرفی دیگر می ترسیدم با بیدار کردن پدر باعث رنجش خاطر او گردم . خم شدم و لبهایم را کف پای پدر گذاشتم و چندین بوسه برداشتم ، تا این که در اثر قلقلک پا ، پدرم از خواب بیدار شد و دید من هستم ، وقتی این علاقه و ادب و کمال و احترام را از من دید ، فرمود : شهاب الدین تو هستی ؟ عرض کردم : بلی آقا . دو دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود : پسرم خداوند عزتت

را بالاـ ببرد ، و تو را از خـادمین اهل بیت علیهم السـلام قرار دهـد . حضـرت آیت الله العظمی مرعشـی نجفی می فرمود : من هر چه دارم ، از برکت آن دعـای پـدرم است . (۴۵) لاـزم به ذکر است هم چنان که دعای خیر والـدین در سـرنوشت انسان مؤ ثر است ، نفرین آنان تاءثیر دارد . چنان که ، پیامبر صـلی الله علیه و آله از مردی که از فرزندان ناخلف خود شـکایت می کرد ، پرسید : آیا بر آنـان نفرین کرده ای گفت : بلی . پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : خودت موجبات بـدبختی آنان را فراهم کرده ای . (۴۶) و در روایت دیگری حضـرت فرمود : ایاکم و دعوهٔ الوالـد فانها اءحد من السـیف (۴۷) از نفرین پـدر بپرهیزید که آن از شمشـیر تیزتر و برنده تر است . امام سـجاد علیه السلام در رساله حقوق خویش وظیفه والدین را چنین مشخص می کند : و اما حق ولدک فاءن تعلم اءنه منـک و مضـاف الیـک فی عاجـل الـدنیا بخیره و شـره و اءنک مسـئول عما و لیته من حسن الادب و الدلالـهٔ علی ربه عزوجل و المعونـهٔ علی طـاعته فاعمل فی اءمره عمل من یعلم اءنه مثاب علی الاحسان الیه معاقب علی الاساءهٔ الیه (۴۸) حق فرزندت به تو آن است که بـدانی وجود او بخشـی از وجود تو است ، و نیک و بدی های او در این دنیا وابسـته به تو است ، باید بدانی که تو در مقام سرپرسـتی او مسـئول هسـتی کـه وی را بـا ادب و تربیـت صـحیح پرورش دهی و او را به پروردگـارش راهنمـائی کنی و در اطـاعت فرمانبرداری حضـرت حق ، یاری اش دهی . پدری باشـی که به وظیفه خود آشنا و به مسئولیت خود آگاه است ؛ پدری که می داند اگر نسبت به فرزندش نیکی کند اجر و پاداش خواهد داشت ، و اگر درباره او بدی کند مستحق مجازات و کیفر خواهد بود .

۷تقویت عزت نفس

بسـیاری از مشـکلات نسـل جدیـد و جوانـان مـا از نداشـتن روحیه اعتمـاد به نفس و خـود بـاوری ریشه می گیرد . ترس از ورود به اجتماعات و اظهار اندیشه ها ، عدم پذیرش مسـئولیت ها ، بسیاری از ناکامی ها و عدم موفقیتها ، از جمله عوارض حقارت و نداشتن عزت نفس است . بنابراین تقویت شخصـیت نوجوان موجب به وجود آمدن بسترهای مناسب برای ایجاد خصلت های نیکو و صفات ستوده خواهد شد . برای همین یکی دیگر از وظایف والدین ، تقویت عزت نفس در نوجوانان است که آن را می توان با شـیوه های مختلفی پرورش داد . تکریم شخصـیت فرزندان و احترام به آنان یکی از مهم ترین راه های تقویت عزت نفس در آنان است . پیامبر اسـلام می فرماید : اکرمو اولادکم و احسنوا آدابهم ؛ (۴۹) فرزنـدان خود را احترام کنید و با آداب و شـیوه های نیکِ با آنان رفتار نمائید . مهربانی و محبت به کودکان از عادات همیشـگی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود . و آن یگانه اسوه اخلاق و ادب بر این شیوه خود پیوسـته اصـرار می ورزید . آن حضـرت بارها امام حسن و امام حسـین علیهماالسـلام را در دوران کودکی مورد محبت و احترام قرار داده و بدینوسـیله روحیه اعتماد به نفس را در شخصـیت آنان بالا می برد . روزی پیامبر اکرم علیه السـلام نشسـته بود که آن دو کودک وارد شدنـد ، پیـامبر به احترام آنـان از جای برخاسـته و به انتظار ایسـتاد ، لحظاتی طول کشـید آنان نرسـیدند . رسول اکرم صـلی الله علیه و آله به طرف کودکان پیش رفت و از آنان اسـتقبال نمود ، بغل باز کرد هر دو را بر دوش خود سوار نمود و به راه افتـاد و به آنان فرمود : نعم المطی مطیکما و نعم الراکبان انتما (۵۰) فرزندان عزیزم ! مرکب شـما چه خوب مرکبی است و شما چه سـواران خـوبی هسـتیـد . از منظر علی علیه السـلام فرزنـد ، هماننـد گـل ظریـف است و روحیه ای لطیف حسـاس دارد : ولـدک ریحنتک ؛ (۵۱) معاشـرت با وی باید حساب شده و احترام آمیز باشد . میرزای شیرازی رحمهٔ الله و احترام فرزند آقا بزرگ تهرانی می گویـد : من خود شاهـد بودم که میرزای شـیرازی چگونه بـا فرزنـد نوجوان خود بـا کمـال ادب رفتـار می کرد . یـک بار که در خـدمت ایشان بودم پیش خـدمت میرزا آمـد و برای فرزنـد آقا اجازه ورود گرفت و میرزا اجازه داد . در این هنگام فرزنـد خردسال ایشان داخل شد و پس از سلام همان جا ایستاد . میرزا اجازه نشستن داد و فرزند در نهایت ادب روی دو زانو نشست و چشم خویش را به زمین دوخت . میرزای شـیرازی به پرسـش از حـال و درس کـودک خویش پرداخت و در طی گفت و گو ، فرزنـدش را جز با کلمه آقا خطاب نمی کرد . پس از مـدتی فرزند اجازه رفتن خواست . پدر اجازه داد و به احترام او کمی از جای خود برخواست . (

۵۲) کودکانی که در دوران طفولیت از توجه و احترام بزرگترها ، به ویژه والدین خود ، برخوردار گردند ، در زندگی آینده خویش افرادی عزتمند ، موفق و دارای اعتماد به نفس خواهند بود؛ چرا که تکریم شخصیت کودکان که روحی لطیف و حساس دارند حس خودباوری و اعتماد به نفس را در وجود آنان تقویت کرده و زمینه رشد اخلاقی و ایجاد صفات نیک را در وجودشان فراهم می آورد . چنین فرزندانی در آینده ، شخصیتی مستقل و خود باور خواهند بود . امامان معصوم علیهم السلام در معاشرت با فرزندانشان به این نکته توجه خاصی مبذول می کردند . جعید همدان یکی از یاران امام حسین علیه السلام می گوید : روزی نزد حسین بن علی - رفتم ، در حالی که او دخترش سکینه را بر سینه چسبانده بود و نوازش می کرد . وقتی که وارد شدم امام به همسرش فرمود : ای خواهر قبیله - ! دخترت را از من بگیر ! سپس با من به گفت و گو نشست . (۵۳)

۸ - فقر عاطفی

مقدمه

امروزه روشن شده است که عمده ترین فقر بشریت در جامعه ماشینی و صنعتی در جهان معاصر ، فقر فرهنگی و عاطفی است و مهم ترین مشکل کودکان و نوجوانان امروزی در خانواده ها کمبود عشق و عاطفه و محبت است . همان طوری که انسان نیاز به آب و غذا دارد نیاز به محبت هم دارد بلکه نیازهای عاطفی و معنوی او به مراتب بیشتر از نیازهای جسمانی اوست . عمده ترین دلیل ناسازگاری فرزندان در خانواده ها ، عامل بسیاری از ناهنجاری ها مانند فرار از خانه و امثال آن ، ریشه در کمبود عاطفه و محبت دارد . فقر عاطفی موجب می شود شخصیت انسان در نزد خود حقیر و پست باشد و کرامت و عزت خود را از دست بدهد و چنین انسانی آبرو و عزت خود را بر باد رفته پنداشته و به هر کاری دست می زند . امام هادی علیه السلام فرمود : من هانت علیه نفسه فلا تاءمن شره (۵۴) کسی که شخصیت خود را خوار و ذلیل پندارد ، از شر او ایمن مباش . فرزندانی که از عقده حقارت و فقر عاطفی رنج می برند و برای خود هیچ گونه ارزشی قائل نیستند ، نمی توانند افرادی مورد اعتماد باشند و مسئولیتی را در جامعه عهده دار شوند . سایر افراد جامعه نیز از شر این افراد در امان نخواهند بود . اما اگر والدین بتوانند با محبت ، احترام ، ارتباط صمیمانه ، کرامت نفس را در نوجوانان تقویت کنند ، آنان در آینده انسان هایی سالم و دوست داشتنی خواهند بود و وجود خود را با گناه و معصیت آلوده نخواهند کرد . امیر مؤ منان علی علیه السلام فرمود : من کرمت علیه نفسه لم یهنها بالمعصیهٔ (۵۵) آن کسی که بزرگی و کرامت نفس خود را باور داشته باشد ، آن را با گناه پست و ذلیل نخواهد کرد . سلام کردن به فرزندان و نوجوانان ، بوسه بر چهره فرزندان ، ابراز علاقه و اظهار محبت ، فقر عاطفی را جبران می کند . رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله در ضمن گفتاری خردمندانه فرمود : اءحبوا الصبیان و ارحموهم و اذا وعدتموهم شیئا ففوا لهم فانهم لا یرون الا اءنکم ترزقونهم (۵۶) کودکان را دوست بدارید و با آنان با راءفت و مهربانی رفتار کنید ، و اگر چیزی به آنان وعده داده اید به وعده خود عمل نمائید ، زیرا کودکان چنین می پندارند که شما به آنان روزی می دهید . حضرت امام مجتبی علیه السلام در جبران فقر عاطفی کودکان اهتمام خاصی داشت . روزی آن حضرت از محلی عبور می کرد و در کوچه کودکان در حال بازی بودند . آنان ضمن بازی ، مشغول خوردن خرده نان هائی شدند و در آن حال از روی شوق و علاقه امام مجتبی علیه السلام را به جمع خود دعوت نمودند . آن بزرگوار دعوت آنان را پذیرفته و به همراهشان مشغول تناول نان گردید . آن گاه تک تک کودکان را مورد تفقد و مهربانی خویش قرار داد . سپس همه آنان را به منزل خود آورده و بعد از پذیرائی کامل ، هدایائی نیز به آنان اعطا کرد . آن گاه خطاب به اطرافیان خویش فرمود : در این تعامل ، برتری از آن کودکان است زیرا آنان هر چه داشتند با ما قسمت کردند ولی ما بیشتر از آن

چه به آنـان دادیم موجودی داریم . (۵۷) این رویه در مورد رفتار امام حسـین علیه السلام نیز هم قبل از واقعه کربلا و هم در قضیه عاشورا که کودکان و نوجوانان نیاز شدیدی به جبران نیازهای عاطفی و روانی داشـتند مشاهده می شود . به عنوان نمونه می توان به آخرین لحظات زندگی امام حسین علیه السلام اشاره کرد که : حضرت در حساس ترین لحظات جنگ به سوی خیمه فرزندش زین العابـدین علیه السـلام آمـد ، فرزندش را عیادت نمود آن گاه آن حضـرت با مهربانی تمام فرزندش را مورد تفقد قرار داده و با او به گفتگوی صـمیمانه نشست . (۵۸) امام صادق علیه السـلام محبت به فرزنـدان را موجب گسترش رحمت الهی در مورد پـدر و مادر می دانـد و می فرمایـد : ان الله لیرحم العبـد لشـدهٔ حبه لولـده (۵۹) خداونـد متعـال بنـده را به خاطر محبت بیشتر به فرزنـدش مورد رحمت قرار می دهـد . امـام کـاظم علیه السـلام به کلیب صـیداوی در مورد وفـای به وعـده ای که به کودکان داده می شود تاءکید نموده و فرمود : خداونـد متعال در هیـچ مورد به اندازه آزار به زنان و کودکان خشـمگین نمی شود . (۶۰) امام صادق علیه السلام فرمود : نیکی به فرزندان همانند نیکی به والدین است . (۶۱) مردی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده اظهار داشت : من تا به حال به هیـچ یک از فرزنـدانم اظهار علاقه نکرده و یک بار هم آن ها را نبوسـیده ام . بعـد از رفتن او ، رسول خدا فرمود : هذا رجل عندی اءنه من اءهل النار (۶۲) به نظر من این مرد اهل آتش است .

مقام فرزندان دختر

سکونی یکی از یـاران امـام صادق علیه السـلام ، می گویـد : روزی به حضور امام صادق علیه السـلام شـرفیاب شـدم . در حالی که غمگین و ناراحت بودم ، امام از من پرسـید : ای سـکونی ! چرا انـدوهگین و ناراحتی ؟ گفتم : صاحب دختری شده ام . امام فرمود : ای سـکونی ! سنگینی او بر زمین است و روزی او به عهده خدا است . زندگی او چیزی از عمر تو نخواهد کاست و رزق و روزی او غیر از روزی تو خواهد بود . به خدا سوگند ، با شـنیدن سـخنان آرام بخش امام صادق علیه السـلام ، غصه از دلم زدوده شد . سپس امام از من پرسـید : اسمش را چه گذاشتی ؟ گفتم : فاطمه . فرمود : آه ! آه ! آه ! آن گاه دست مبارک خود را بر پیشانی نهاد . . . و به من فرمود : اءما اذا سـمیتها فاطمهٔ فلا تسبها و لا تلعنها و لا تضـربها (۶۳) اگر اسم او را فاطمه گـذاشتی به او فحش نـده و تندی نکن و او را نزن . گل خنـدان پـدر مهربان دختر من ، ای گل خنـدان پـدر ای که شد یاد تو آرام دل و جان پدر هفت ساله شدی و وقت کمال تو رسـید گوهر معرفت انـدوز کنون جان پـدر داری امیـد اگر گنـج سـعادت ببری سر بنه دخترکم در خط و فرمان پدر دختران را ادب و دانش و عفت باید تانگردند همی موجب حرمان پدر بشنو پند من و عهد نما در همه عمر که فرامش نکنی هیچ تو فرمان پدر پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله در ضمن شمارش وظایف والدین در مورد فرزندان چنین فرمود : فرزندان را مورد احترام قرار داده و آنان را احمق و نادان نخوانیـد ! (۶۴) پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله آن چنان به کودکان مهر می ورزید که حتی در حال نماز تحمل شـنیدن گریه آنان را نداشت و آن حضـرت در این گونه موارد ، به خاطر کودکان از طول دادن نماز خودداری می کرد . امام صادق علیه السـلام فرمود : روزی آن حضـرت دو رکعت آخر نماز ظهر را کوتاه خواند ، بعد از نماز عده ای از علت آن پرسیدند؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : اء و ما سمعتم صراخ الصبی ؛ (۶۵) آیا گریه کودک را نشنیدید ؟ نوازش فرزندان فتال نیشـابوری می نویسـد : روزی حضـرت محمـد علیه السـلام نوه اش حسن مجتبی علیه السـلام را می بوسـید ، شخصـی به نام اقرع بن حابس که آن جا حضور داشت گفت : یا رسول الله ! من ده فرزنـد دارم و تا کنون هیچ یک را نبوسـیده ام . رسول خدا فرمود : من چـه کنـم که تـو دلی سـخت داری ، هر کس در دل خـویش مهر و عطـوفت نداشـته باشـد مـورد رحمت قرار نمی گیرد . (۶۶) از دیدگاه اسلام این عمل پدر و مادر ارزشی والا دارد و روح آزادگی را در افراد تقویت می کند ، تا آن جایی که پیامبر فرمود : بوی فرزنـد از بوی های بهشتی است . و هم چنین به والـدین سفارش نمود : فرزنـدانتان را زیاد ببوسـید ، زیرا خداونـد متعال در برابر هر

بوسه ، جایگاهی گسترده در بهشت به شما عنایت می کند . (۶۷) از منظر بزرگ رهبر مربیان عالم ، حضرت ختمی مرتبت اظهار عشق و علاقه به فرزندان ، عبادت محسوب شده و دارای ثواب و حسنه می باشد و در این رابطه فرمود : من قبل ولده کتب الله له حسنهٔ ؛ (۶۸) هر کس فرزند خود را ببوسد ، خداوند در مقابل این عمل برای او حسنه می نویسد . عشق پدری گویند پدر و پسری را نزد حاکم بردند که چوب زنند . اول پدر را انداختند و صد چوب زدند . آه نکرد و دم بر نیاورد . بعد از آن پسرش را آوردند چون یک چوب زدند ، پدرش ناله و فریاد آغاز کرد . حاکم گفت : تو صد چوب خوردی و دم نزدی ؛ به یک چوب که پسرت خورد این ناله و فریاد چیست . گفت : آن چوب ها که بر تن من می آمد تحمل می کردم ، اکنون که بر جگرم می آید تحمل ندارم . (۶۹) پسر من ای روی چو خورشید تو نور بصر من بی روی تو تار است جهان در نظر من هر قطره اشکی که ، ز چشمان تو ریزد آبی است که ، آتش زند اندر جگر من

در این جا سه نکته مهم و ضروری را در ارتباط با محبت به فرزندان یاد آور می شویم :

اول اعتدال در محبت در ابراز محبت و تکریم شخصیت کودک نباید راه افراط را پیمود . زیرا در آن صورت علاوه بر این که نمی توان نتیجه صحیح تربیتی گرفت ، بلکه شخصیت کودک در اثر زیاده روی والدین در ابزار محبت های نا به جا لطمه جبران ناپذیری خواهد خورد . چرا که این کودک از خود راضی ، از جامعه توقعات و انتظارات نابه جایی خواهد داشت و در صورت بی اعتنایی دیگران به این خواسته های بی مورد ، کودک ناز پرورده از زندگی بیزار و ماءیوس شده و دچار عقده حقارت خواهد شد . آری : ناز پرورده تنعم نبرد راه به جای عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد امام باقر علیه السلام می فرماید : شر الآباء من دعاه البر الی الافراط؛ (۷۰) بدترین پدران آن هایی هستند که در نیکی و محبت کردن به فرزندان خود زیاده روی نمایند . استاد شهید مرتضی مطهری رحمهٔ الله ، در مورد آثار زیان بار افراط در محبت کودکان می نویسد : رو سو کتابی دارد به نام امیل که در فن تربیت کودک نوشته است . کتاب جالبی است ، امیل نام کودک فرضی و افسانه ای است که وی در کتاب خود او را تحت تربیت قرار می دهد و به پرورش همه جنبه های جسمی و روانی او توجه می کند . در همه موارد ایده روسو این است که امیل را در حال ممارست با طبیعت و پنجه در پنجه طبیعت و در دامن سختی ها پرورش دهد . وی معتقد است که بدبخت ترین کودکان ، آن هایی هستند که والدین آن ها ، آنان را در ناز و نعمت پرورش می دهند؛ نمی گذارند سردی و گرمی دنیا را بچشند و پستی و بلندی جهان را لمس کنند ، این گونه کودکان در مقابل سختی ها حساس می شوند و در مقابل لذت ها بی تفاوت ، هم چون ساق نازک یک درخت کوچک در مقابل هر نسیمی می لرزند و کوچک ترین حادثه سوئی آنان را ناراحت می کند ، تا جائی که یک حادثه کوچک این فرزندان ناز پرورده را به فکر خودکشی می اندازد . و از آن طرف هر چه موجبات لذت به آن ها داده شود ، به هیجان نمی آیند و نشاط پیدا نمی کنند . این گونه انسان ها هرگز طعم نعمت ها را درک نمی کنند ، گرسنگی نچشیده اند تا مزه غذا را فهمند ، بهترین غذاها برای ایشان کم ارج تر و کم لذت تر از نان جوینی است یک بچه دهاتی می خورد . صادق هدایت چرا خودکشی کرد ؟ یکی از علل خودکشی او این بود که اشراف زاده بود . او پول جیبی بیش از حد کفایت داشت اما فکر صحیح و منظم نداشت . او از موهبت ایمان بی بهره بود . (۷۱) به همین جهت امام کاظم علیه السلام فرمود : یستحب غرامهٔ الغلام فی صغره لیکون حلیما فی کبره (۷۲) چه خوب است که فرزندان را در کودکی به کارهای سخت و تحمل مشکلات وادار کرد تا در بزرگی حلیم و بردبار باشند . سعدی با نقل حکایتی این واقعیت را به نحو زیبایی ترسیم می کند . حکایت پادشاهی با غلام عجمی در کشتی نشسته بود . غلام هرگز دریا ندیده بود و محنت کشتی نیازموده ؛ گریه و زاری آغاز کرده و لرزه بر اندامش افتاد . چندان که ملاطفت کردند آرام نیافت . ملک را عیش از او منغض (۷۳) شد و چاره ندانستند . حکیمی در آن کشتی بود ، گفت اگر فرمائی من او را خاموش کنم ؟ پادشاه گفت : غایت لطف باشد . حکیم فرمود : تا غلام را به دریا انداختند . باری چند غوطه بخورد

. پس ، از مویش گرفتند و سوی کشتی آوردند . غلام به هر دو دست در سکان کشتی آویخت . چون برآمد به گوشه ای نشست و قرار یافت . ملک را تـدبیر حکیم پسـند آمد . گفت : در این چه حکمت بود ؟ گفت : ای خداوند ! غلام از اول ، محنت غرق شدن نچشیده بود و قدر سـلامت کشتی را نمی دانست . هم چنین : قدر عافیت کسـی داند که به مصـیبتی گرفتار آید . ای سیر تو را نان جوین خوش ننمایـد معشوق من است آن که به نزدیـک تو زشت است حوران بهشتی را دوزخ بود اعراف (۷۴) از دوزخیان پرس که اعراف بهشت است (۷۵) دوم مساوات در بذل محبت از نکات قابل توجهی که در میان فرزندان وجود دارد رعایت مساوات و عدالت در رفتار با آنان می باشد . این مسئله در مورد نیازهای معنوی و عاطفی فرزندان بیشتر جلوه گر است ، والدین شایسته است در ابراز محبت در ظـاهر مسـاوات را رعـایت کننـد ، گر چه در بـاطن بنـا به علت هـای مختلف یکی از فرزنـدان را بیشتر از دیگری دوست داشـته باشـند . امام باقر علیه السلام می فرماید : به خدا قسم ، رفتار من با بعضی از فرزندانم از روی تکلف و بی میلی است . او را روی زانوی خود می نشـانم ، محبت بسـیار می کنم ، از وی شـکر گزاری و قـدردانی می نمـایم ، بـا آن که این همه احـترام و محبت شایسته فرزند دیگر من است . به این تکلف تن می دهم تا آن که فرزند شایسته ام از خطر آنان مصون باشد ، تا آنان رفتاری را که برادران یوسف ، با او انجام دادنـد ، مرتکب نشوند ، خداوند سوره یوسف را نفرسـتاد مگر به عنوان نمونه و مثال ، که بعضـی از ما نسـبت به بعضی دیگر حسد نورزیم ، چنان که برادران یوسف به او حسد کرده و ستم نمودند . (۷۶) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : در میان فرزنـدان خود عـدالت را رعایت کنیـد ، چنان که خودتان دوست داریـد در نیکی و احسان برایتان مساوات و عدالت رعایت شود . (۷۷) و هم چنین آن حضرت مردی را به همراه دو فرزندش مشاهده کرد ، آن مرد در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از آن ها را بوسـید و دیگری را نبوسـید ، پیامبر صـلی الله علیه و آله به او فرمود : چرا عدالت را رعایت نکردی ؟ ! (۷۸) البته گاهی بنا به علل می توان برخی از فرزنـدان را از نظر مالی برتری داد . مثلا اگر برخی فرزنـدان وی صـغیر و ناتوان بوده و هیچ گونه پشـتوانه مالی نداشته باشد ، می تواند نسبت به آنان بخشش زیادتر و یا سهم الارث بیشتری در نظر بگیرد . در همین زمینه گفتاری حکیمانه از امام رضا علیه السـلام نقل شده است : سـعد اشعری قمی می گوید : از امام هشتم علیه السلام پرسیدم : شخصی می خواهد بعضـی از فرزندانش را از نظر مالی مقدم کرده و امتیازی بدهد ؟ امام علیه السـلام فرمود : بلی ، عیبی ندارد . امام صادق علیه السـلام همین کار را نسـبت به فرزندش محمد کرده و به او تفضل نمود و مقداری مال بخشـید . و هم چنین حضـرت موسی بن جعفر علیهما السلام به فرزندش احمد ، بخشش بیشتری در نظر گرفت (و چون او کوچک بود) من سهم او را برایش حفظ کردم . سعـد پرسـید : فـدایت شوم ، مردی دختران خود را بیشتر از فرزنـدان پسـر خود دوست دارد ، آیا باز هم می توانـد به دختران برتری دهد ؟ فرمود : دختر و پسـر طبق قانون الهی ارث می برند . (۷۹) سوم ابراز و اظهار محبت در این که والـدین معمولا فرزندان خود را دوست دارند شـکی نیست و آنان تلاش دارند از هر وسـیله ای در مهر ورزی به فرزندان بهره گیرند . اما آنچه که در تربیت نسل جوان تـاءثیر بیشـتری دارد ، ابراز و اعلاـم این محبت از طرف والـدین به فرزنـدان است . امـام صـادق علیه السـلام در این رابطه می فرمایـد : اذا اءحببت رجلاـ فاءخبره بـذلک فانه اءثبت للمودهٔ بینکما (۸۰) هر گـاه شخصـی را دوست داشـتی ، دوستی خود را به او ابراز کرده و او زا آگـاه نمـا . زیرا این عمـل تو انس و الفت را میان شـما دو تن پایـدارتر و مسـتحکم تر می کنـد . روزی مردی در حضور امام باقر علیه السـلام اظهار داشت : من فلانی را دوست دارم ، امام فرمود : دوستی خود را به او اعلام کن ، چرا که این عمل در استحکام روابط شما تاثیر بسزائی دارد . (۸۱) بنابراین ابراز محبت به جا و مناسب بسیاری از مشکلات ، ناهنجاری ها افسردگی ها و ناسازگاری های فرزنـدان را حل می کنـد چرا که آنان تشـنه محبت انـد و با ابراز محبت ، رفتارهای ناشایست آنان را می توان اصـلاح نمود . پس محبت قلبی به تنهـایی کـافی نیست ، ابراز آن هم مهم است . این شـیوه پسـندیده و مؤ ثر را در سـیره اهـل بیت علیهم السـلام به وضوح می توان مشاهـده کرد . امـام حسـین علیه السـلام همچنان که از خانواده خود عشق و محبت آموخته بود در بـذل آن به فرزنـدان و تقویت شخصـیت آنان دریغ نمی ورزیـد . عبیـد الله بن عتبه می گوید : روزی در محضـر سـید الشـهداء علیه

السلام بودم که فرزند کوچک آن حضرت ، (امام سجاد علیه السلام) وارد شد ، امام او را پیش خوانده و به سینه اش چسبانید ، پیشانیش را بوسیده و گفت : بابی انت ما اطیب ریحک و احسن خلقک ؛ (۸۲) پدرم به فدایت چقدر خوشبو و زیبائی ! به علت همین آثار مهم تربیتی بود که ائمه اطهار علیهم السلام در ابراز محبت به فرزندانشان اهتمام خاصی داشتند . هم چنین امام هشتم علیه السلام هنگامی که می خواست به فرزند نوجوان خودش علاقه قلبی خود را ابراز دارد ، با جملات زیبایی که اوج محبت آن حضرت را نشان می داد ، فرزند گرامی اش را مخاطب قرار داده و می فرمود : بابی انت و امی انت لها (یعنی الامامهٔ) ؛ پدر و مادرم به فدایت ، تو برای مقام امامت شایستگی داری ! (۸۳) آری ، ابراز محبت بسیاری از مشکلات و نارسائی های روحی و روانی را حل می کند : از محبت تلخ ها شیرین شود از محبت مس ها زرین شود از محبت دردها صافی شود از محبت دردها شافی شود از محبت مرده زنده می کنند از محبت شاه بنده می کنند (۸۴)

۹ تهیه رزق حلال

گذشته از این که پدر نیازهای روحی همسر و فرزندان را تاءمین می نماید ، باید با تهیه غذای حلال و توسعه در زندگی برای رشد سالم و صحیح جسمی آنان زمینه سازی نماید . چنان که می دانیم اثر غذا در فرزندان ، قبل از این که آن ها به این عالم قدم بگذارند ، امری مسلم و تردیدناپذیر است و در طول تربیت هم باید کاملاـ مراعات شود . یکم فرد مسلمان برای تربیت صحیح فرزندان ، باید سفره ای هر چند ساده ولی با غذاها و خوردنی های حلال و پاك در منزل بگستراند . این کار خواص متعددی دارد که یکی از آن ها به وجود آمدن زمینه رشد فضائل اخلاقی و خصال پسندیده در کودکان و نوجوانان می باشد . از دیدگاه فرهنگ اهل بیت علیهم السلام غذایی را که مصرف می کنیم و به خانواده خود می خورانیم ، علاوه بر آثار طبیعی که بر جسم ها بر جای می گذارد ، آثار دیگری هم در روح و روان و شخصیت معنوی ما ایجاد می کند . این نوع از آثار را آزمایش های مادی و تجربه های عملی و عینی نمی تواند اثبات کند ، اما از منظر قرآن و اهل بیت علیهم السلام امری کاملاـ واضح و پذیرفته شده است . روایات فراوانی در مورد فراهم کردن غذای حلال و تاءثیر آن بر روحیات افراد وارد شده است . رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر این باور بود که : عبادت خداوند هفتاد جز است و بهترین آن ها طلب روزی حلال است . (۸۵) آن حضرت اشتغال به کارهای حلال را مانند سایر عبادات ، در زن و مرد مسلمان ضروری دانسته و می فرماید : طلب الحلال فریضهٔ علی کل مسلم و مسلمهٔ ؛ (۸۶) طلب کردن در آمد حلال ، بر هر مرد و زن مسلمان لازم است . امام باقر علیه السلام به کسانی که تلاش می کنند سفره های منازل خود را با روزی حلال بیارایند مژده می دهد که : لقی الله عزوجل یوم القیامهٔ و جهه مثل القمر لیلهٔ البدر (۸۷) آنان در روز قیامت با سیمایی نورانی ، همانند شب چارده با خداوند ملاقات خواهند کرد . روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از اصحاب در محلی حضور داشتند . در آن میان ، چشمان آنان به جوانی نیرومند و زیبا اندام افتاد که در اول صبح به کار و تلاش مشغول بود . یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند : یا رسول الله ! اگر این جوان نیرومند ، انرژی خود را در راه خدا مصرف می کرد ، چه قدر شایسته مدح و تمجید بود ! حضرت فرمود : این سخن را نگویید ! اگر این جوان برای تاءمین معاش می کوشد ، انگیزه او بی نیازی از دیگران است ، او در راه خدا قدم برداشته ، و اگر هدف او پذیرایی از پدر و مادر ناتوان خود می باشد ، باز هم در راه خدا کار می کند و اگر مقصود او سر و سامان دادن به خانواده و فرزندانش باشد ، او به راه خدا رفته و انگیزه مقدسی دارد . (۸۸) توسعه در امر معاش بر پدر مسلمان لازم است علاوه بر این که از راه حلال ، معاش خانواده اش را تاءمین کند ، در صورت امکان به فرزندانش سخت نگیرد و در معاش آنان توسعه دهد و تاءثیر این امر را در تربیت صحیح فرزندان منظور نماید . امام صادق علیه السلام ضمن شمارش وظایف پدر نسبت به خانواده اش می فرماید : هر میوه ای که همه مردم از آن می خورند ، لازم است یک شخص مسلمان به خانواده اش تهیه کند و خوراکی هایی که مخصوص ایام عید است و در غیر ایام عید به آن ها

نمی رساند در روزهای شادی و عید به آنان برساند . (۸۹)

۱۰ ایجاد فضای پر نشاط

یکی از مهم ترین نیازهـای کودکـان در راه رشـد و تربیت صـحیح ، داشـتن فضایی شاد ، پر نشاط و صـمیمی است و پـدر و مادران مسئول بر خود لازم می دانند که فرزندان خود را از داشتن چنین حقی محروم نکنند . گشاده روئی ، حسن خلق و شوخی های سالم و فرح بخش می تواننـد در ایجـاد چنین فضـائی در محیط خانواده ثمر بخش باشـد . والـدین دلسوز هیـچ گاه غم و انـدوه خود را به فرزنـدانشان تحمیل نمی کننـد و فضای شاد و پر نشاط خانواده را مکدر و ناگوار نمی سازند . آنان حزن و اندوه خود را در دل نگه داشته و در سیمایشان گشاده روئی و بشاشت را نمایان می سازند . مؤ من کسی است که شادی در چهره و اندوهش در دل باشد . (۹۰) امـام صادق علیه السـلام خوشـرفتاری را یکی از علامات کمال ایمان شـمرده است . (۹۱) فضـل ابن ابی قره می گویـد : امام صـادق علیه السـلام فرمود : مـا من مؤ من الا ـو فیه دعابـهٔ ، قلت : و ما الدعابـهٔ ؟ قال : المزاح (۹۲) مـؤ منی نیست که در وجـود او خوش طبعی نباشـد . پیشوای شـشم نیز افرادی را که در میان جمع ، دیگران را با شوخی و خوش طبعی شاد می کنند ، بدون این که گناهی مرتکب شونـد و عفت کلام را از میان ببرنـد ، دوسـتان خداوند می داند و می فرماید : ان الله یحب المداعب فی الجماعهٔ بلا رفث ؛ (۹۳) خداونـد کسانی را دوست دارد که در میان مسـلمانان شوخی و خوش طبعی می کننـد بـدون این که کلمات زشت و ناروا به زبان بیاورند .

۱۱ توجه به بازی کودکان

بازی و تفریـح یکی از نیازهای ایام طفولیت است . بازی حس کنجکاوی و قوای باطنی کودک را شـکوفا می کند و باعث خلاقیت و پرورش جسـمی و روحی او می شود . والـدین می تواننـد با همبازی شدن با کودک ، گذشـته از اینکه روحیه خود باوری و عزت نفس را در او تقویت می کننـد به آموزش غیر مسـتقیم وی بپردازنـد . کودکـان از بازی و ورزش لـذت برده و برای ابراز احساسات خویش فرصت می یابند . به این جهت به بازی کودکان در سیره اهل بیت علیهم السلام توجه ویژه ای مبذول شده است : روزی در سر راه پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله عـده ای کودک با خاک بازی می کردنـد ، برخی از اصـحاب آن حضـرت خواسـتند که از بازی آنان جلوگیری نمایند ، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : دعهم فان التراب ربیع الصبیان ؛ بگذارید بازی کنند زیرا خاک مایه شکوفایی بچه هاست . ابو رافع می گوید : در مدینه گاهی من با امام حسین علیه السلام که کودکی بیش نبود بازی می کردم ، به این ترتیب که سـنگهای مخصوصـی را انتخـاب نموده و به داخل حفره هائی نشانه روی می کردیم و در صورت برنـده شـدن می بـایستی فرد برنـده بر دوش دیگری سوار می شـد . هرگاه من برنـده می شـدم و می خواسـتم بر دوش او سوار شوم امام حسـین علیه السـلام می گفت : اترکب ظهرا حمله رسول الله صلی الله علیه و آله ؛آیا می خواهی بر دوش کسی سوار شوی که رسول الله او را بر دوش خود حمل می کرد ؟ من از سواری منصـرف می شـدم و هرگاه او به هدف می زد ، من از سواری دادن سـرباز می زدم و می گفتم : من هم مثـل تو سواری نمی دهم . امـام حسـین علیه السـلام می فرمود : امـا ترضـی ان تحمل بـدنا حمله رسول الله (۹۴) آیا راضـی نیستی بـدنی را به دوش بکشـی که رسول الله آن را بر دوش خود حمل کرده است ؟ ! و من با کمال میل او را بر دوش خود گذاشـته و سواری می دادم . زبـان کودکی نبی اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود : بر پـدر و مـادران لازم است که دنیای کودکان را درک نماینـد و در ارتباط با آنان رفتاری کودک پسند پیشه کننـد . (۹۵) چون که بـا کودک سـرو کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد امیرالمؤ منین علیه السلام نیز به والدین مسئول توصیه فرمود : من کان له ولد صبا؛ (۹۶) هر کس کودکی دارد باید با او

بـا زبان کودکی رفتار کنـد . بازی تا کی ؟ لازم به یاد آوری است که بازی تا حـدودی و در سال های کودکی برای فرزنـدان لازم است . چنان که امام صادق علیه السلام می فرماید : دع ابنک یلعب سبع سنین (۹۷) بگـذار فرزندت تا هفت سالگی بازی کند . ولی اگر در این عمل افراط شود در سنین بالاتر همچنان یک جوان مسلمان بیشترین اوقات خود را به بازی و سرگرمی بگذارند از مسیر سعادت و رستگاری فاصله خواهـد گرفت . امیر مؤ منان علی علیه السلام فرمود : لا یفلح من وله باللعب ؛ (۹۸) کسی که عاشق بازی کردن باشد ، خوشبخت و رستگار نخواهد شد . معمولا چنین افرادی از جاده عقلانیت و تفکر و اندیشه به دور می مانند . آن حضرت در گفتار دیگری به این نکته تاءکید فرمود : لا یثوب العقل مع اللعب ؛ (۹۹) تفکر و تعقل با بازی و سرگرمی جمع نمی شود . بنابراین کسانی که بعد از سنین کودکی همچنان به بازی و سرگرمی مشغول باشند و با حرص و ولع آن را دنبال کنند نتیجه ای جز محرومیت از نیروی عقل و آثار پربار آن به دست نخواهند آورد .

۱۲ هدیه دادن

هـدیه دادن علاوه بر این که عشق و محبت هـدیه شونـده را به انسان زیاد می کنـد و موجب استحکام ارتباط قلبی می شود ، نشانه احترام به شخصیت طرف مقابل است و هدیه شونده از اینکه مورد توجه و عنایت قرار گرفته احساس لذت و نشاط می کند و به این وسیله عزت نفس و روحیه خود اتکائی در او تقویت می گردد . در این مورد روایات زیادی در متون دینی و فقهی آمـده است . والـدین برای تقویت ارتباط صمیمانه با فرزنـدان و مخاطبین خویش می تواننـد با اهـدای هـدیه مناسبی در وجود آنان نفوذ کرده و خصال ستوده و نیکی ها را در آنان ایجاد کننـد ، و به این وسیله کرامت و بزرگواری و ایجاد روابط اجتماعی را به آنان بیاموزند . پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام فرمود : اگر مردی وارد بازار شود و تحفه ای برای اعضای خانواده اش بخرد ، اجر و پاداش او برابر با کسی است که نیازمنـدان واقعی احسان نمایـد . و بهتر است که در دادن هـدیه فرزنـدان دختر را مقـدم بـدارد زیرا هر کس دختر خود را خوشحال نماید همانند این است که یک انسان ارزشمندی را از بند رهانیده است و هر کس به پسرش چشم روشنی داده و او را شاد کند در ردیف بهشتیان خواهد بود . (۱۰۰) هدیه دلها را پر از صفا و صمیمیت کرده و غبار کدورت را از دلها می زداید . به ویژه آنکه تقدیم هدیه در مناسبتهای خاصی باشد که خاطرات خوش آن روز با شادمانی تحفه عجین گردیده و تاثیر نشاط آور آنرا چنـدین برابر می کنـد و برای فرزنـدان خـاطراتی مانـدگار و همیشگی می شود . به همین خـاطر برای روزهـای شاد و عیـدها ، دستورات مخصوصی از طرف پیشوایان دینی رسیده است . هم چنان که قبلا اشاره شد پیشوای ششم علیه السلام در مورد وظایف پدر فرمود : هر میوه ای که همه از آن می خورند ، شایسته است که به اعضای خانواده اش بخوراند و خوراکی هائی که مخصوص ایام عید است و در غیر ایام عید به آنان نمی رساند ، در روزهای شادی و عید به آنان برساند . (۱۰۱) البته لازم است که بدانیم که تاءثیر و لـذت هـدیه و بخشش به فرزنـدان زمانی بیشتر می شود که بدون درخواست قبلی انجام گیرد ، تا ضـمن حفظ شخصیت و کرامت فرزنـد ، روحیه خود بـاوری و اعتمـاد به نفس آنـان تقویت شود . به همین جهت امـام مجتبی علیه السلام فرمود : کرامت و بزرگواری آن است که قبل از درخواست به کسی هدیه دهی . (۱۰۲)

۱۳ پرهیز از توقعات بی جا

برخی از والـدین ناآگـاه کودکـان خـود را هماننـد یـک فرد بزرگ تلقی کرده و انتظـارات مهمی از او دارنـد . ایـن افراد بی تجربه کودک را در مقابل انجام نـدادن کاری که در حـد قـدرت او نیست مؤ اخـذه کرده و گاهی تنبیه می کنند . آنان فکر نمی کنند که یک کودک را باید از افق دید او نگاه کرد نه از منظر خودشان . تمایلات ، حالات و دنیای کودکان و نوجوانان دیدگاهی نسبت به

خود آنان را می طلبد ، که والدین برتر به آنان توجه کرده و آن را در معاشرت با کودکان مد نظر قرار می دهند . کودک مثل بزرگ ترها هنوز معنای تعهد ، انجام وظیفه و مسئولیت را درک نمی کند . باید به دنیای آنان وارد شد و کارهای سخت و مشقت بار و بازخواست رسمی را از آنان توقع نکرد . از امام صادق علیه السلام پرسیدند : چه گونه می شود والدین فرزندان خود را در نیکی و صله رحم به پدر و مادرشان یاری کنند ؟ امام فرمود : به فرزندان کارهای آسان بدهند و آنان را به کارهای مشکل وادار نکنند و به رنج و زحمتشان نیندازند و بر آنان ستم ننمایند و به آنان دروغ نگویند و بدانند اگر مرتکب اعمالی شوند که فرزندشان به مرحله عاق والدین و قطع صله رحم برسند ، آنان را به مرز کفر می رسانند . (۱۰۳) چنین پدر و مادری با اعمال نسنجیده و انتظارات نا به جا ، نه تنها فرزندان خود را به راه صحیح هدایت نکرده اند ، بلکه آنان را به سوی انحراف و لغزش سوق داده اند . یونس بن رباط می گوید : از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : رسول خدا فرموده است : خدا رحمت کند کسی را که در نیکی ، به فرزند خود وی را یاری می رساند . یونس از امام پرسید : چگونه می توان به فرزندان یاری کرد ؟ امام ششم علیه السلام فرمود : کارهای آسان و راحت را از او بپذیرد و از محول کردن کارهای سخت و سنگین به وی اجتناب کند ، او را با القاب زشت مخاطب قرار ندهد و او را سفیه و نادان و احمق نداند . (۱۰۴) چشم پوشی از خطای فرزندان داود زربی از دست فرزندش که به وی ضرر مالی زده بود به امام کاظم علیه السلام شکایت برد . امام علیه السلام فرمود : با فرزندت مدارا کن و از خطایش چشم بپوش ، مبلغ صدر هزار درهم در مقابل نعمت فرزند ، که خدا برایت ارزانی داشته چیزی نیست . والدین مهربان معمولا سعی می کنند از فرزندان خود توقعات بی جا و بی مورد نداشته باشند و به خاطر لغزش ها و خطاها و نوجوانان از آنان انتقاد نکنند . آنان عادت ندارند از فرزندانشان خرده گیری نموده و دائم بچه هایشان را سرزنش کنند . در این مورد خوب است زمزمه های عاطفه انگیز پدری را در کنار بستر کودک معصومش با هم بخوانیم : زمزمه های پدر پسر جان گوش کن : این ها را وقتی می گویم که تو خوابی . زبر گونه ات چین خورده است و حلقه ای از موهای طلائیت به پیشانی عرق کرده ات چسبیده است . دزدکی به اتاق خوابت آمده ام . همین چند دقیقه پیش بود که در کتابخانه نشسته بودم و داشتم روزنامه می خواندم که موج سهمگین پشیمانی مرا با خود برد و با احساس گناه ، کنار بسترت آمدم . پسر جان ! چیزهائی هستند که من درباره شان فکر کرده ام . من با تو کج خلقی کرده ام . موقعی که لباس می پوشیدی که به مدرسه بروی سرزنشت می کردم ، چون صورتت را به جای این که بشویی ، با حوله مرطوب پاک می کردی . از تو کار شلاقی کشیدم ، چون کفش هایت را تمیز نکرده بودی . موقعی که وسایلت را کف اتاق انداختی ، با عصبانیت سرت داد کشیدم . موقع صبحانه خوردن هم ایراد کارهایت را پیدا کردم . تو چیزها را ریختی . دهانت را پر از غذا کردی . آرنج هایت را به میز تکیه دادی . زیاد کره روی نانت مالیدی ، و موقعی که سراغ بازیت می رفتی و من راه افتاده بودم که به قطار برسم ، برایم دست تکان دادی و فریاد زدی : خداحافظ بابا ! و من اخم کردم و در جوابت گفتم : قوز نکن ! بعد دوباره همه این ماجراها تا غروب ادامه پیدا کرد . موقعی که آن طرف جاده بودم ، جاسوسیت را کردم و دیدم زانو زده ای و داری با سنگ مرمرها بازی می کنی . جوراب هایت سوراخ شده بودند جلوی روی دوستانت تحقیرت کردم و خودم جلو افتادم و وادارت کردم پشت سرم تا خانه بیایی و جوراب ها گران بودند و اگر خودت مجبور بودی آن ها را بخری ، حتما بیشتر مراقبت می کردی ! فکرش را بکن پسر ! پدر باشی و این جور فکرها به سرت بزند ! یادت می آید یک کمی بعد توی کتابخانه نشسته بودم و داشتم روزنامه می خواندم که تو با کم رویی و نگاهی کم و بیش رنجیده آمدی ؟ وقتی از بالای روزنامه نگاهت کردم و معلوم بود که حوصله ام از بی موقع مزاحم شدنت سر رفته است ، تو تردید کردی و همان جا کنار در ایستادی . من نق زدم : چی می خوای این وقت شب ! تو هیچ نگفتی ، فقط با یورشی طوفانی به طرفم دویدی ، دست هایت را دور گردنم انداختی ، مرا بوسیدی و دست های کوچولویت را با عاطفه ای که خداوند در قلب تو شکوفا کرده بود و حتی غفلت و جهل هم نمی توانست نادیده اش بگیرد ، مرا محکم در بر گرفتند . و بعد تو رفته بودی و صدای تاپ تاپ پاهایت از پله می آمد . خب پسر جان ! خیلی نگذشت که روزنامه

از دستم لیز خورد . ترس هولناك و آزار دهنده ای بر من چیره شد . عادت داشت با من چه می کرد . عادت خرده گیری ، عادت سرزنش کردن . این پاداش من به تو بود که که پسر بودی . این کارها به خاطر این نبود که دوستت نداشتم ، به خاطر این بود که از یک کودك ، بیش از حد انتظار داشتم . داشتم تو را با متر سن خودم اندازه می گرفتم . در شخصیت تو چیزهای خوب و نازنین و حقیقی ، فراوان بودند . قلب کوچک تو به اندازه سحر بود که از بالای کوه ها سر بر می آورد . این را با حرکت خود انگیخته ات نشان دادی . تو امشب برای خداحافظی به طرفم دویدی و مرا بوسیدی . پسر جان ! امشب دیگر هیچ چیز برایم اهمیت ندارد . من در تاریکی به اتاقت آمده ام و شرمسار در کنار تخت زانو زده ام ! جبران عاجزانه ای است . می دانم که اگر این ها را به تو می گفتم متوجه نمی شدی . ولی از فردا یک بابای واقعی خواهم بود ! با تو صمیمی خواهم بود و وقتی رنج می بری ، رنج خواهم برد و وقتی می خندی خواهم خندید . موقعی که می خواهم از سر بی حوصلگی حرف بزنم ، زبانم را گاز می گیرم و مثل یک عبادت دینی دائما با خودم تکرار خواهم کرد : او که پسر بچه ای بیش نیست ، یک پسر بچه کوچولو ! متاءسفم که تو را در ذهنم یک مرد تصور کرده بودم . حالا ـ که تو را می بینم که مچاله و خسته توی تختت خوابیده ای ، می فهمم که هنوز یک نوزادی . دیروز در آغوش مادرت بودی و سرت روی شانه او بود . می دانم که خیلی خواسته ام خیلی زیاد . (۱۰۵)

۱۴ بهداشت و سلامتی

در آموزه های تربیتی اسلام همان طور که به مسائل معنوی و روانی فرزندان توجه شده ، به مسائل بهداشت تن و سلامتی او نیز اهمیت داده شده است . امام رضا علیه السلام فرمود : کودکان را تمیز و پاکیزه نگه دارید و چرك و چربی را از تن آنان بزدائید زیرا شیطان بوی چرك را احساس کرده و به سراغ آنان می آید و اگر خواب باشند دچار ترس و وحشت می شوند . (۱۰۶) پیشوایان معصوم علیهم السلام در توصیه های خود به ختنه کردن فرزندان که فوائد مهم بهداشتی دارد اشاره کرده اند . امام صادق علیه السلام فرمود : فرزانتان را در هفتمین روز ولایت ختنه کنید ، زیرا که این عمل در پاکیزگی و سلامت جسمانی کودك نقشی به سزا دارد . (۱۰۷) امام رضا علیه السلام در گفتار دیگری اهمیت سلامتی را مد نظر قرار داده و فرمود : همسران باردارتان را کند دهید ، که اگر فرزند آن ها پسر باشد ، پاکیزه قلب و دانشمند و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد ، خوش اخلاق و زیبا می شود توجه شوهر آینده اش قرار خواهد گرفت . (۱۰۸) گفتنی است که این نوع خوراکی ها علت تامه پدید آمدن این صفات نیست بلکه عوامل دیگری نیز در این مورد دخالت دارند . امام هشتم علیه السلام در سخن دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : فرزندانتان را در روز هفتم ختنه کنید ، زیرا این عمل باعث پاکی بیشتر و رشد سریع تر آنان می شود . (۱۰۹) امام رضا علیه السلام در مورد سلامتی جسم و تقویت نیروی جسمانی فرزندانش نیز عملا تلاش می کرد . یحیی صنعانی می گوید : در منا به محضر امام رضا علیه السلام وارد شدم ، دیدم که فرزندش حضرت جواد علیه السلام را در دامان خود نشانده و به او موز می خوراند . (۱۱۰) شیر مادر یکی از مهم ترین نکاتی که در این جا لازم است به آن اشاره شود و از بینش عمیق و آموزه های پیشرفته و کار آمد فرهنگ تربیتی اسلام ریشه می گیرد توجه به مسئله شیر مادر است . در قرآن کریم و روایات متعددی این مسئله مورد تاءکید قرار گرفته و لزوم شیر مادر برای تغذیه کوك و چگونگی آن در آن ها بیان شده است . امروزه بعد از چهارده قرن تجربه های علمی و نظریات جدید روی آن تاءکید می کنند . خداوند متعال در قرآن کریم با اشاره به اهمیت شیر مادر در رشد جسمانی و روانی ، فرزندان را به نیکی و تشکر از والدین سفارش می کند : و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصله فی عامین (۱۱۱) و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ؛ مادرش او را با ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) ، و دوران شیر خوارگی او در دو سال پایان می یابد . و در سوره احقاف فرمود : و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصله ثلاثون شهرا (۱۱۲) ما به انسان توصیه کردیم که به

پـدر و مـادرش نیکی کنـد ، مـادرش او را بـا نـاراحتی حمـل می کنـد و بـا نـاراحتی بر زمیـن می گـذارد؛ و دوران حمـل و از شـیر بـازگرفتنش سـی مـاه است . علی علیه السـلام شـیر مادر را از همه شـیرها مفیـدترین و مبارک ترین شـیر برای اطفال می دانـد و می فرمایـد : مـا من لبن رضع به الصبی اءعظم برکـهٔ علیه من لبن اءمه (۱۱۳) هیچ شـیری برای کودکان مبارک تر از شـیر مادر نیست . بلی مادر نه تنها با شیر خود فرزندش را تغذیه جسمانی می کند ، بلکه به همراه آن عواطف ، احساسات ، اعتقادات و حالات روحی و روانی خود را به طفل منتقل می نماید . به همین جهت می گویند : هنگامی که مادر کودک را بغل می کند و به او شـیر می دهد صـدای قلب مـادر ، آهنـگ موزونی است که به کودک آرامش می دهـد . امـام صادق علیه السـلام با اشاره به حـداقل مـدت شـیر خوارگی کودکان فرمود : بر مادران لازم است که بیست و یک ماه فرزنـدان خود را شـیر دهنـد ، هر چه این مـدت کم شود از حق کـودک کم شـده و یکی از مهم ترین حقوق وی رعـایت نشـده است . (۱۱۴) تاءثیر شـیر مادر حضـرت علی علیه السلام در مورد تـاءثیر شـیر مـادر در حالاـت روحی کودک ، فرمود : در انتخـاب دایه برای فرزنـدان کوشـش و دقت کنیـد همچنان که در انتخاب همسـر دقت می کنیـد زیرا شـیر مادر طبیعت کودک را تغییر می دهـد . (۱۱۵) در ایـن زمینه می نویسـند : هنگـامی که در آخرین روزهای زندگی علامه بزرگوار شهید ، شیخ فضل الله نوری ، از وی در مورد افکار و تلاش های ضد دینی فرزندش سؤ ال کردند . وی علت این امر را این گونه بیان داشت : این پسـر وقتی که در نجف به دنیا آمد ، مادرش شیر نداشت ، از این رو مجبور شدیم که برای شـیر دادن او دایه ای پیدا کنیم . پس از این مدت کوتاهی که این پسر از شیر آن دایه تغذیه نموده ناگهان متوجه شدیم که آن دایـه ، زنی بـه مبالاـت و بی عفت بـوده و کینه دیرینه ای از امیر مـؤ منـان علی علیه السـلام به دل دارد . از همـان وقت دریـافتیم که سعادتمنـد شـدن این پسـر ، آسـان نخواهـد بود . در فرهنـگ انسان ساز اسـلام علاوه بر تاءکیـد به عوامل مادی سـلامتی ، به عوامل معنوی سـلامتی مانند صدقه و عقیقه نیز توجه خاصـی شده است . امام رضا علیه السـلام در بخشی از مطالبی که برای ماءمون مرقوم فرموده ، آمده است : عقیقه برای پسـر و دختر ، نام گذاری مناسب ، تراشـیدن موهای سر نوزاد در روز هفتم و معادل وزن موها طلا و یا نقره صدقه دادن لازم است و هم چنین ختنه پسر بچه ها ، امری واجب است . (۱۱۶)

۱۵ ضرورت تربیت معنوی

در انـدیشه اهل بیت علیهم السـلام علاوه بر آموزش آداب و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی ، باید فرزندان را با نکات معنوی و تربیت دینی آشـنا نمود . لاـزم است والـدین این وظیفه خطیر خود را از همان روزهای تولـد به انجام برساننـد . نوای دلنشـین توحیـد اولین آمـوزه هـای دینی است که روح کودک را طراوت می بخشـد و او را به سوی دین و معنویت سوق می دهـد . زمزمه جملاـت روح نواز اذان و اقامه به گوش نوزاد از زیباترین و مؤ ثرترین آموزشـهای رهبر عالیقـدر اسـلام به پیروان خود می باشـد . امام صادق علیه السـلام فرمود : هنگامی که حسین علیه السلام به دنیا آمد ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آن نوزاد مبارک را در آغوش گرفت و در گوش راسـتش نوای توحیـدی اذان را زمزمه کرد و گوش چپش را بـا نغمه دلنواز اقامه آشـنا نمود . در روز هفتم ولادت ، پیامبر صلی الله علیه و آله دسـتور داد سـر آن نوزاد را تراشـیده و هم وزن موی سرش نقره صدقه دادند و گوسفندی برای او عقیقه نموده ، ران آن را به قابله فرستادند ، و سر نوزاد را با عطر خلوق معطر نمود . (۱۱۷) با رشد جسمانی کودک لازم است ، آموزشهای دینی نسـبت به فهم و درک آنان ، گذشته از این که فرزندان را با مبداء حقیقی جهان آفرینش مرتبط می سازد ، در آنان روحیه اعتماد به نفس و نیروی اسـتقامت و پایداری در مقابل مشـکلات کمر شـکن زندگی نیز ایجاد خواهد کرد . در این راستا امام باقر علیه السلام به فرزنـدش می فرماید : فرزندم ! هرگاه خداوند به تو نعمتی ارزانی داشت بگو : الحمدلله و هرگاه امری و حادثه ای تو را غمگین و ناراحت نمود بگو : لا حول و لا قوهٔ الا بالله و زمانی که احساس نمودی روزی تو به کندی و سختی می رسد ، بگو : استغفرالله . امام صـادق علیه السـلام زمـان شـروع تربیت دینی و آموزش احکام شـرعی را از ۷ سـالگی می دانـد و می فرمایـد : در هفت سـالگی بر

والـدین لازم است حلال حرام را به کودکان بیاموزنـد . (۱۱۸) آری ، فرزنـدان در آسـتانه نوجوانی و دوران بلوغ تمایل به مذهب پیدا کرده و زمینه ای مساعد برای آموزش احکام و اعتقادات دینی دارند . فرزندان آخر الزمان روزی حضـرت رسول صـلی الله علیه و آله نگـاهش به بعضـی از کودکـان افتـاد ، آن گـاه فرمـود : ویـل لاـ طفـال آخر الزمـان من آبـائهم فقیـل یـا رسول الله من آبـائهم المشـرکین فقـال لاـ من آبـائهم المؤ منین لا یعلمونهم شـیئا من الفرائض و اذا تعلموا اءولادهم منعوهم و رضوا عنهم بعرض یسـیر من الـدنیا فاءنا منهم بری ء و هم منی براء (۱۱۹) وای به فرزنـدان آخر الزمان (بی توجهی) پدرانشان ! گفتند : یا رسول الله ! از طرف پـدران کـافر ؟ ! فرمـود : نه ، بلکه از طرف والـدین مـؤ من آنـان ؛ که واجبـات احکـام دینشـان را به آنـان یـاد نمی دهنـد و هرگـاه فرزندانشان به تعلیم دین بپردازند مانع می شوند و این گونه والدین به مبلغ اندکی از متاع دنیا راضـی می شوند که فرزندانشان برای آنان کسب می کنند . من از آنان بیزارم و آنان از من . حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود : فمروا صبیانکم بالصلاهٔ اذا کانوا بنی سبع سنین (۱۲۰) فرزندان خود را در هفت سالگی به خواندن نماز وادار کنید .

۱۶ توجه به خواسته ها

یکی از شـیوه های تقویت عزت نفس در کودکان و نوجوانان مشورت کردن با آنهاست . هرگاه شخصـی مورد مشورت قرار بگیرد از اینکه مورد توجه قرار گرفته و نوع تفکر و انـدیشه هایش برای دیگران مفیـد است احساس فرح و شادی می کنـد ، البته در موارد بسـیاری ممکن است مشورت کننـده از نظرات او بهره و اسـتفاده نماید . اصولا از منظر فرهنگ و حیانی اسـلام نوجوانانی که به حد بلوغ می رسـند به عنوان وزیر و مشاور پدر و مادر محسوب می شوند و نه تنها خواسته ها و اندیشه های آنان را باید مورد توجه قرار داد بلکه از نظرات مفیـد و سازنده آنان باید بهره گرفت . حضـرت محمد صـلی الله علیه و آله در گفتاری خردمندانه به این حقیقت تصـریح کرده و فرمود : الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین (۱۲۱) فرزند تا هفت سالگی آقا و سرور شما است و در هفت سـال دوم بنـده و مطیع شـما است و در هفت سـال سوم وزیر و معـاون است . آن رهبر آسـمانی در سـخنی دیگر وظایف والـدین در این زمینه را چنین مشـخص فرمود : بگـذار فرزنـدت تا هفت سالگی بازی کنـد و هفت سال بعـد در تاءدیب و تربیت او بکـوش و در هفت سـال دیگر او را مشـاور خـود قرار ده . (۱۲۲) بر اساس این مطالب توجه به خواسـته ها و انـدیشه های فرزنـدان نوجوان و جوان امری لازم و ضـروری برای پدر و مادر می باشد . امام حسن مجتبی علیه السلام ضمن توصیه به این کار ستوده ، در موارد مختلف بـا فرزنـدانش مشورت و به این طریق شخصـیت آنان را پرورش داده و عزت نفس را در وجود آنان تقویت می کرد . روزی معاویهٔ بن خدیج به عنوان خواسـتگار به منزل آن حضرت آمد ، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به او فرمود : انا قوم لا نزوج نسانا حتی نسـتاء مرهن ؛ (۱۲۳) مـا قومی هستیم که بـدون نظر خواهی و مشورت بـا آنان ، شوهر نمی دهیم . همچون روزی حسن مثنی فرزنـد امام مجتبی علیه السـلام از یکی از دختران امام حسـین علیه السـلام خواسـتگاری کرد و آن حضـرت به او فرمود : اختر یا بنی احبهما الیک ؛ هر کدام را بیشتر دوست داری انتخاب نما . روزی عبد الله ابن ابی یعفور به امام صادق علیه السلام عرض کرد : من برای ازداوج خویش دختری را انتخاب کرده ام ، اما پـدر و مادرم فرد دیگری را به من پیشـنهاد می کننـد . امام فرمود : با آن کسـی که خودت می خواهی ازدواج کن . البته از برخی روایـات بر می آیـد که جوانان عزیز نیز نبایـد از مشورت و صـلاحدید بزرگان به ویژه ، والدین خود را مستغنی بدانند و در این مورد فقهای بزرگوار فتاوائی نیز دارند .

۱۷ تقویت ارتباط کلامی

عموم مردم به ویژه کودکان و نوجوانان به ارتباط کلامی بسـیار حساس هسـتند . لحن و صورت والدین ، مربیان و مبلغان در ارتباط

کلامی باید دارای بار عاطفی و مثبت باشد ، آنان می توانند با سخنان نرم ، نیکو ، محبت آمیز از مشکلات روحی و ناهنجاری های کودکان و نوجوانان بکاهند و رنج های درونی آنان را آرامش بخشند . بسیاری از تند خوئی ها ، خشونت ها ، لجبازی ها زورگوئی ها ، بدبینی ها ، افسردگی ها ، گوشه گیری ها ، ناامیدی ها را می توان با ارتباط کلامی صحیح و نیکو حل نمود . در این جا نمونه هائی از ارتباط کلامی سرور و سالار آزادگان حضرت امام حسین علیه السلام با فرزندان و یارانش را در حساس ترین روزهای زندگی می خوانیم : اول در هنگام گفتگو با دخترش سکینه برای تسکین آلام روحی وی ، چنین فرمود : یا نور عینی ! کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین (۱۲۴) ای نور چشم من ! چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که یاوری ندارد . دوم آن گاه که امام حسین علیه السلام برادرش حضرت عباس علیه السلام را می فرستاد تا از علت حرکت سپاه دشمن خبری آورد علاقه قلبی خویش را به او چنین ابراز داشت : یا عباس ! ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم فتقول لهم : مالکم ؟ و ما بدالکم ؟ و تساءلهم عماجاء بهم ؟ (۱۲۵) برادرم عباس ! جانم به فدایت ! سوار شو و به نزد اینان برو و بگو شما را چه شده ؟ و چه می خواهید و از سبب آمدن سپاه و تحرک آنان سؤ ال کن ! سوم هنگامی که قاسم علیه السلام در شب عاشورا از شهادت خویش سؤ ال کرد ، امام حسین علیه السلام او را چنین خطاب نمود : ای و الله فداک عمک انک لا حد من یقتل من الرجال معی (۱۲۶) آری عمومیت فدای تو ! به خدا سوگند تو هم در ردیف یاران شهید من خواهی بود . چهارم امام حسین علیه السلام در موقع خداحافظی با خواهران و فرزندان امام سجاد علیه السلام را به آغوش کشیده و با این کلمات دلنشین او را دلداری داد : یا ولدی انت اطیب ذریتی و افضل عترتی و انت خلیفتی علی هولاء العیال و الاطفال (۱۲۷) پسرم ! تو پاکیزه ترین فرزندان من هستی و بهترین خاندان من می باشی و تو از طرف من سرپرست این زنان و کودکان خواهی بود . سخنان محبت آمیز ، دلربا و دارای بار عاطفی مثبت تا عمق جان مخاطب تاءثیر می گذارد و با ایجاد محبت بیشتر در قلب وی او را به سوی گوینده جذب می کند . پدر و مادری که در به کارگیری الفاظ و عبارات خود ، کمال ادب و عفت را رعایت می کنند ، در منظر فرزندان عزیز و مکرم بوده و دیگران نیز به آنان به دیده احترام می نگرند . در حقیقت رعایت ادب ، عفت و داشتن صمیمت در گفتار ناشی از کرامت نفس گوینده است و در تحکیم روابط گوینده و مخاطب تاءثیر فراوان دارد و گاهی مشکلات روحی فرزندان ، از قبیل تند خوئی ، زورگویی ، بدبینی ، افسردگی و عقده حقارت را همین کلمات مهرآمیز درمان می کند . برای همین والدین شایسته خود را موظف می دانند که در روابط خود با فرزندان از عباراتی روح نواز و دلنشین استفاده کنند و این کلام گهربار حضرت رسول صلی الله علیه و آله را همیشه در مقابل چشمان خود احساس می کنند که : من اءکرم اءخاه المسلم بکمهٔ یلطفه بها و فرج عنه کربته لم یزل فی ظل الله الممدود علیه الرحمهٔ ما کان فی ذلک (۱۲۸) کسی که برادر (و خواهر) مسلمان خود را با کلمه ای مهرآمیز تکریم نماید و غم را از دل او بزداید ، در سایه بلند (لطف) خدا می باشد و تا این صفت پسندیده در او باشد ، همواره رحمت الهی با او خواهد بود . سلام دادن به فرزندان سلام دادن از بهترین آموزه های دین مبین اسلام است . سلام یک نوع آغاز ارتباط اجتماعی است . عمل به این شیوه قرآنی کرامت نفس را در فرزندان تقویت می کند . خداوند متعال در قرآن کریم ، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور می دهد که به اهل ایمان سلام کند : و اذا جاءک الذین یؤ منون بآیاتنا فقل سلام علیکم (۱۲۹) هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند به نزد تو آیند به آن ها بگو : سلام بر شما ! به همین خاطر امام مجتبی علیه السلام در مورد اهمیت سلام کردن فرمود : من بداء بالکام قبل السلام فلا تجیبوه ؛ (۱۳۰) هر کس قبل از سلام کردن به سخن آغاز کند او را جواب ندهید . و امام حسین علیه السلام فرمود : للسلام سبعون الحسنه ، تسع و ستون للمبتدی ، و واحدهٔ للراد (۱۳۱) سلام گفتن هفتاد حسنه دارد ، شصت و نه حسنه آن برای سلام دهنده و یک حسنه برای پاسخ دهنده می باشد . این دو گفتار زیبا در تربیت فرزندان و نوجوانان اهمیت خاصی دارد . زیرا کودک و نوجوانی که به او سلام شود شایستگی خود را باور می کند و در نتیجه با این روش خلاقیت های او را می توان به فعلیت رساند ، و در راه صحیح هدایت نمود . همچنانکه که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این مورد با اهتمام

خاصـی فرمود : خمس لست بتارکهن حتی الممات . . . و تسـلیمی علی الصبیان لتکون سنهٔ من بعـدی (۱۳۲) پنـج چیز را تا لحظه مرگ ترک نمی کنم . . . یکی از آنها سـلام دادن به کودکان است ، تا بعـد از من یک رسم رایج بشود . سـلام دادن باید با بانگی رسـا و آهنگی خوش و دلنشـین ادا شود . امام حسن مجتبی علیه السـلام فرمود : مروت و جوانمردی آنسـتکه مرد دین خود را حفظ کرده و نفسـش را از پلیدی ها دور نگه دارد و حقوقی را که بر گردن اوست ادا کند و با بانگ رسا و دلپذیر سـلام گوید . (۱۳۳) چرا که سـلام گفتن بـا بانـگ رسا و آهنگی دلنشـین از عادات پسـندیده بنـدگان برگزیـده الهی است . مولای حق جویان علی علیه السـلام فرمود : سنهٔ الاخیار لین الکلام و افشاء السلام (۱۳۴) شیوه انسان های برگزیده الهی آرام سخن گفتن و واضح سلام کردن است . آن حضـرت در سـخن دیگری به نقش سـلام در جذب دل ها فرمود : عود لسانک لین الکلام و بذل السـلام یکثر محبوک و یقل مغضوک (۱۳۵) زبانت را به گفتار نرم و سـلام گفتن عادت بـده تا دوسـتانت زیاد و دشـمنانت به حداقل برسد . یکی از آثار تربیتی سـلام گفتن ایجـاد ارتبـاط آسـان با مخاطب و تسـهیل ارتباط اجتماعی است . علی علیه السـلام این حقیقت را چنین بیان می دارد : لکل داخل دهشهٔ فابدؤ ا بالسـلام ؛ (۱۳۶) برای هر تازه واردی نوعی بهت و حیرت و سرگشـتگی وجود دارد ارتباط خود را با سـلام کردن بر وی آغاز کنید (تا حیرت او از میان برود) از منظر علی علیه السـلام حتی به گناهکار نیز سـلام دادن ، پسـندیده و تاءثیر گذار است . امام حسـین علیه السـلام می فرماید : ابن کوا از پدرم علی علیه السـلام پرسید : ای امیر مؤ منان ! آیا بر گنهکاران نیز سـلام می دهی ؟ علی علیه السـلام فرمود : خدا او را اهل توحید می داند آیا تو او را اهل سلام (۱۳۷) نمی دانی ؟ ! با توجه به این نکته پدر و مادر نباید کودکان خطاکار را از خود برانند و ارتباط خود را با وی قطع کنند . بلکه لازم است ارتباط خودشان را با وی تقویت کنند .

۱۸ پرورش استعدادهای فرزندان

مهم ترین امتیاز انسان از سایر موجودات جهان ، قابلیت رشد و اسـتعداد کمال در وجود اوست و هویت انسان در پرتو همین ویژگی معنـا پیـدا می کنـد ، و در حقیقت ارزش حقیقی او در گرو پیمودن مسیر کمـال و به فعلیت رسانـدن قوه ها و شـکوفائی خلاقیتهای باطنیش می باشـد . آفریـدگار جهان برای همین ویژگی انسان ، تمام موجودات را در مسـیر رشـد و تعالی او قرار داده و همه چیز را در عالم هستی به خاطر پرورش صـحیح و رشد انسان آفریده است ، (۱۳۸) و او را با دو هـدایتگر درونی و بیرونی به سوی حق ندا داده و هدایت کرده است در یک کلام مهم ترین هدف از تربیت انسان ، رسـیدن به فلاح و رسـتگاری و قرب الی الله است . (۱۳۹) در این راسـتا پدر و مادر موظفند در زمینه شکوفائی استعدادهای خدادادی فرزندانشان ، بسترهای مناسب را فراهم آورند . چرا که آنان در قبال تربیت فرزندان مسـئولند . رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود : فرزندان خود را تربیت کنید به راستی که شما درباره آن هـا مورد سؤ ال قرار خواهیـد (۱۴۰) گرفت . یکی از روشـهائی که می توان در این مورد از آن اسـتفاده کرد ، شـیوه کـار آمد تشویق است . تشویق در پرورش استعدادهای فرزندان یک راهکار کاملا موفق می باشد و اگر با شرایط صحیح انجام شود ، محرک قـوی در ایجـاد و تکرار خصـال پسـندیده در وجود فرزنـدان خواهـد بود . تشویق می توانـد به صورت هـای مـادی و معنوی باشـد . تحسین ، تقدیر ، اعطای جایزه و هدیه ، بذل عاطفی و محبت ، تکریم و تشکر جلوه هایی از تشویق است . نمونه هایی از بهره گیری از تشویق را در سیره اهل بیت علیهم السـلام را می خوانیم : الف روزی حضـرت مجتبی علیه السـلام ، غلامی را دیـد که کنار باغی نشسـته و غذا می خورد ، او لقمه ای از غذا می خورد و لقمه دیگر را به سگی که نزدیک او نشسته بود می داد ، امام علیه السلام از او پرسـید : چرا چنین می کنی ؟ نوجوان پاسـخ داد : شـرمم می آیـد که خودم غـذا بخورم و این سـگ گرسـنه بمانـد رفتـار سـتوده نوجوان مورد توجه حضرت قرار گرفت و آن بزرگوار خواست به این غلام مهربان پاداشی نیکو عنایت کند . به او فرمود : همین جا باش تا من بازگردم ! بعـد از انـدکی امام مجتبی علیه السـلام غلام را از مولایش خریده و آزاد نمود و سـپس باغ را که غلام در آن

کار می کرد نیز خرید و به او بخشید . (۱۴۱) ب جعفر یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام در نزد معلمی به نام عبد الرحمن سلمی در مدینه آموزش می دید . روزی معلم سوره حمد را به جعفر آموخت . هنگامی که جعفر برای پدر قرائت کرد ، حضرت امام حسین علیه السلام به عنوان قدر دانی ، معلم فرزندش را فرا خواند و هزار دینار به همراه هدایای دیگری به او پاداش داد . وقتی حضرت امام حسین علیه السلام به خاطر پاداش زیاد مورد اعتراض قرار گرفت در جواب فرمود : و انی عطیتی هذه بتعلیمه الحمدلله رب العالمین هدیه من کجا برابر با تعلیم الحمدلله رب العالمین است و آن گاه این اشعار را قرائت کرد : اذا جادت الدنیا علیك فجد بها علی الناس طرا قبل ان تتفلت هرگاه دنیا به تو روی آورد ، قبل از آن که از دستت برود ، آن را به مردم ببخش . فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت و لا البخل یبقیها اذا ما تولت نه بخشش ، آن را هرگاه روی آورد از بین می برد و نه بخل ، آن را هرگاه پشت کند نگاه می دارد . (۱۴۲)

۱۹ پاسخ های مشفقانه

در ذهن جوال نوجوان با رسیدن به رشد عقلانی سؤ الاتی مطرح می شود شایسته است والدین به این سؤ الات توجه کرده و با پاسخ منطقی و صحیح آنان را راهنمائی نمایند . قاسم بن الحسن یادگار حضرت مجتبی علیه السلام هنگامی که در شب عاشورا از عمویش امام حسین علیه السلام شنید که به اصحابش بشارت می دهد که فردا تمامی آنها شهید خواهند شد ، در ذهن او سوالاتی مطرح گردید ، از جای خود برخاسته و از امام حسین علیه السلام سؤ ال کرد : عمو جان ! آیا من هم در ردیف شهدا خواهم بود ؟ امام حسین علیه السلام فرمود : یا بنی ! کیف الموت عندك ؛ پسرم مرگ را چگونه می بینی ؟ نوجوان خوش سیما با تمام خلوص و صفا پاسخ داد : احلی من العسل ؛ مرگ در راه تو برای من شیرین تر از عسل می باشد . قاسم سؤ ال خویش را تکرار نمود : آیا من هم در ردیف شهدای کربلا خواهم بود ؟ امام پاسخ داد : عمویت فدای تو ! بلی به خدا قسم تو را هم در ردیف یارانم خواهند کشت ، حتی پسر شیر خواره ام عبدالله را نیز به شهادت می رسانند . فرزند غیرتمند امام مجتبی علیه السلام با شنیدن این سخن یکه ای خورده و سوی عمویش خیز برداشته و پرسید : عمو جان ! آیا آن ها به خیمه گاه می رسند و بعد از تسلط به خیمه ها و بانوان ، عبدالله را می کشند ؟ ! آن گاه امام علیه السلام کیفیت شهادت طفل شیر خواره را به قاسم شرح داد . (۱۴۳)

۲۰آموختن کمالات

ملك الشعرای بهار می گوید : والدین ار به روی فرزندان نگشایند از فضائل در ضرر این جنایت آخر کار باز گردد به مادر و به پدر سالش از بیست ناگذشته هنوز کرده دزدی ز شصت افزون تر زیر دندان زبان مادر کند ریخت خون از دهان هر دو نفر اگر او عیب کار دزدی را به من آمخته بود گاه صغر کی به این کار می نهادم پای کی به این دار می کشیدم سر والدین برتر در طول زندگی خود تلاش می کنند کمالات انسانی و فضائل اخلاقی را با شیوه های مؤ ثر ، به فرزندان خویش یاد دهند تا آنان در آینده افرادی مفید مسئول ، با تربیت و با خصالی پسندیده به مناصب کلیدی جامعه قدم گذاشته و در اصلاح و پیشرفت اجتماع خویش تلاش نمایند . این جا نمونه ای از شیوه آموزش کمالات به فرزندان را می خوانیم : علامه کاشف الغطاء و تربیت فرزند علامه بزرگوار شیخ جعفر کاشف الغطاء در زمینه پرورش صفات والای انسانی به فرزندش روش های آموزنده و مؤ ثری به کار می برد . زمانی او می خواست پسر نوجوانش را به سحر خیزی و عبادت صبح گاهی متمایل کند ، به طوری که فرزند نوجوان با اشتیاق و علاقه و میل قلبی این کار را تا آخر عمر ادامه دهد ، و در اعماق وجودش نفوذ نماید . به همین خاطر در یکی از روزها قبل از اذان صبح کنار بستر پسرش آمد و او را بیدار کرده و گفت : پسرم برخیز ! تا به حرم مطهر مولای متقیان علی علیه السلام مشرف شویم .

نوجوان چشمان خواب آلودش را مالیده و گفت : شما بروید و من هم می آیم . پدر گفت نه من ایستاده ام تا با هم برویم . جوان برخاست ، وضو گرفت و به اتفاق پدر به سوی حرم مطهر روانه شدند . جلوی در حرم فقیری نشسته و دستش را به سوی مردم دراز کرده بود . پدر از پسر پرسید : فرزندم این مرد برای چه در این جا نشسته است ؟ گفت : برای گدایی و دریافت کمك از مردم . پرسید : فکر می کنی چه قدر از این طریق می تواند به دست بیاورد . گفت : شاید درهمی عایدش شود . پرسید : آیا مطمئنا این مبلغ را به دست خواهد آورد ؟ گفت : به طور قطع و مسلم نمی توان پیش بینی کرد ، شاید مبلغی عایدش بشود و شاید هم دست خالی برگردد . پدر که زمینه را برای گفتن مطلب آماده دید ، گفت : پسرم ! ببین این مرد فقیر ، برای به دست آوردن یك مقدار منافع دنیائی احتمالی که یقین به آن هم ندارد ، در این هنگام شب این جا آمده و دستش را دراز کرده است . اگر تو واقعا به ثواب هایی که خداوند برای سحر خیزی و نماز شب خواندن تعیین فرموده ، یقین داری و گفته ائمه اطهار را باور کرده ای ، چرا در انجام آن سستی به خود راه می دهی ؟ (۱۴۴) اوقات خوش آن بود که با دوست به سر شد باقی همه به حاصلی و بی خبری بود هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود پرورش حیا والدین وظیفه دارند خصلت حیا و عفت را در فرزندانشان پرورش دهند . علی علیه السلام فرمود : من قل حیاؤ ه قل ورعه ؛ (۱۴۵) هر کسی که صفت حیاء در او کم باشد پارسائی او کم خواهد بود . هم چنین آن حضرت فرمود : الحیاء یصد عن فعل القبیح ؛ (۱۴۶) حیاء از کارهای ناشایست انسان را باز می دارد . اساسا کسی که حیاء نداشته باشد ، ایمان ندارد ، هم چنان که امام صادق علیه السلام فرمود : لا ایمان لمن لا حیاء له . (۱۴۷) از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از وظایف والدین در مورد انجام حقوق فرزندان تقویت روحیه پاکدامنی و عفت است . آن حضرت فرمود : حق فرزند دختر بر عهده پدر آن است که سوره نور را که حاوی آداب حجاب و عفاف و پاکدامنی است ، به او بیاموزد . (۱۴۸) امام باقر علیه السلام نیز در این زمینه می گوید : دختری که به حد بلوغ رسید جایز نیست بدون حجاب باشد . (۱۴۹) با توجه به رهنمودهای پیشوایان دین ما ، شایسته است ، والدین گرامی فرزندان دختر و پسر را در این مورد راهنمائی بیشتری نموده به ویژه به آیا ، سوره نور آنان را توجه دهند ، که حاوی زیباترین پیام های عفت و حیاء برای مسلمانان است . آن جا که می فرماید : قل للمؤ منین یغضوا من اءبصار هم و یحفظوا فروجهم ذلك اءزکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون به مؤ منان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فرو گیرند ، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه تر است ؛ خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است ! و قل للمؤ منات یغضضن من اءبصر هن و یحفظن فرو جهن و لا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمر هن علی جیو بهن و لا یبدین زینتهن الا لبعو لتهن اءو آبائهن اءو آباء بعو لتهن اءو اءبنائهن اءو اءبناء بعو لتهن اءو اخوانهن اءو بنی اخوانهن اءو بنی اءخواتهن اءو نسائهن اءو ما ملکت اءیمانهن اءو التبعین غیر اءولی الاربهٔ من الرجال اءو الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء و لا یضربن باءرجلهن لیعلم ما یخفین من زینتهن و توبوا الی الله جمیعا اءیها المؤ منون لعلکم تفلحون (۱۵۰) و به زنان با ایمان بگو ! چشمهای خود را (از نگاه هوس آلود) فرو گیرند ، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند و (اطراف) روسری های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه با آن پوشانده شود) ، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان ، یا پدرانشان ، یا پدر شوهرانشان ، یا پسرانشان ، یا پسران همسرانشان ، یا برادرانشان ، یا پسران برادرشان ، یا پسران خواهرانشان ، یا زنان هم کیششان ، یا بردگانشان ، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند ، یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند؛ و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانیشان دانسته شود (و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد) . و همگی بسوی خدا بازگردید ای مؤ منان ، تا رستگار شوید ! لازم به ذکر است که پرورش خصلت حیاء در فرزندان به معنای رعایت مرزهای الهی و پاکدامنی است و این با کم روئی کاملا متفاوت است . کم روئی و خجالتی بودن در فرهنگ حیاتبخش اسلام امری مذموم و ناپسند است . رسول خدا صلی الله علیه و آله حیا را به بخش پسندیده و ناپسند تقسیم می کند و می فرماید : الحیاء حیاء ان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو

العلم و حیـاء الحمق هو الجهـل حیـاء دو گونه است : حیاء عقل و حیاء حماقت . حیاء عقل ، علم است و حیاء حماقت ، نادانی . امام صـادق علیه السـلام نیز در مـورد حیـاء ناپسـند که همـان کم رویی است فرمود : من رق وجهه رق علمه ؛ (۱۵۱) کسـی که کم رو باشد بی مایه و کم دانش خواهد بود . چرا که چنین آدمی از پرسیدن مشکلات علمی خود ، شرم می کند و سؤ ال هایش بی پاسخ می مانـد . آموزش علم و ادب یکی دیگر از وظـایف پـدر و مـادر آموختن ادب و اخلاـق انسانی به فرزنـدان می باشـد ، زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از مهم ترین وظائف والدین را پرورش ادب در نهاد کودک می داند . (۱۵۲) امیر مؤ منان علی علیه السلام می فرماید : حق الولد علی الولد اءن یحسن اسمه و یحسن اءدبه و یعلمه القرآن (۱۵۳) حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک بر او انتخاب کنـد ، و ادب به وی بیاموزد و قرآن تعلیمش دهـد . هم چنین آن حضـرت در وصـیتی که به فرزندش امام حسـن مجتبی علیه السـلام نموده است ، می فرمایـد : انما قلب الحـدث کالارض الخالیـة ما اءلقی فیها من شـی ء قبلته فبادرتک بالادب قبل اءن یقسو قبلک و یشتغل لبک (۱۵۴) فرزندم ! قلب یک نوجوان مانند زمین خالی است ، هر تخمی که در آن بیفشانی رشد و نمو می کند ، من نیز در مورد پرورش ادب در وجود تو مبادرت کردم ، قبل از آن که قلب تو سخت شده و ذهن تو مشغول شود به پور خویش دین و دانش آموز که تابد چون مه و انجم نگینش به دست او اگر دادی هنر را ید بیضاست اندر آستینش ندارم آن مسلمان زاده را دوست که در دانش فزود و در ادب کاست اقبال لاهوری امام حسن مجتبی علیه السلام روزی فرزندان خود و فرزندان برادر خود را دعوت کرده و به آنان فرمود : همه شـما کودکان جامعه امروز هستیـد و امیـد می رود که بزرگان جامعه فردا باشـید ، دانش بیاموزید و در کسب علم کوشـش کنید ، هر کدام که نمی توانید در مجلس درس ، مطالب اسـتاد را حفظ کنید آن ها را بنویسید و نوشـته ها را در منزل نگهـداری نمائیـد تا در موقع لزوم مراجعه کنید . (۱۵۵) علی علیه السـلام بر این بـاور بود : که بهترین ارث و بالاترین هدیه برای فرزندان ادب و تربیت پسـندیده است و می فرماید : لا میراث کالادب ؛ (۱۵۶) هیچ ارثی بالاتر از ادب نیست . آن حضـرت در سـخن دیگری فرمود : مـا نحـل والـد ولـدا نحلاـ اءفضل من اءدب حسن ؛ (۱۵۷) بخشـش و تفضل هیـچ پدری به فرزندش ، بهتر از عطیه ادب و تربیت پسـندیده نیست . صداقت و امانتداری عبد الرحمن بن سابه کوفی جوان نورسی بود که پدرش را تـازه از دست داده بود وی بـا تلاش های صادقانه خویش موفق شـده بود تا شـغلی به پا کرده و در مـدت کوتاهی به زیارت خانه خـدا برود . او پس از انجام مراسم حـج به مـدینه آمده و به منزل امام صادق علیه السـلام رفت . جمعیت انبوهی در خانه امام صادق علیه السـلام گرد آمـده بودند . عبدالرحمن که خود را از دیگران کم سن سال می دید در آخر جمعیت قرار گرفت . او همچنان که به انتظـار ملاقـات نشسته بود ، به رفت و آمـدها و سؤ ال و جواب های مردم از امام علیه السـلام نظاره می کرد . آن گاه که مجلس کمی خلوت شده ، امام صادق علیه السـلام با اشاره او را به نزدیک طلبیده و پرسید : شما کاری داشتی ؟ من عبدالرحمن ، پسر سابه کوفی بجلی هسـتم . احوال پـدرت چه طور است ؟ پـدرم به رحمت خدا رفت . خدا او را رحمت کند . آیا از پدرت ارثی هم برای شما باقی مانـده است ؟ خیر ، هیـچ چیز از او باقی نماند . پس با چه سـرمایه ای توانستی به حج مشـرف شوی ؟ بعد از فوت پدرم ما خیلی پریشان بودیم ؛ مرگ پدر از یک سو ، فقر و پریشانی از سوی دیگر بر ما فشار وارد می آورد و رنج می داد ، تا آن که روزی در خانه نشسـته بودم یکی از دوسـتان پدرم آمد . او به ما تسـلیت گفته و دلداری داد . سـپس پرسـید : آیا از پدرت سرمایه ای باقی مانـده است ؟ گفتم : نه . او هزار درهم برای مـا آورده و گفت این را بگیر ، اما بکوش که این ها را سـرمایه کنی ، و از منافع آن ها خرج نمـائی . این را گفت و از دم در برگشت و رفت . من با خوشـحالی پیش مادرم رفتم و کیسه پول را به او نشان داده و ماجرا را به او گفتم . روز بعد طبق توصـیه آن دوست بزرگوار پدرم به فکر کاسبی افتادم و آن پول را تبدیل به کالا کرده و مشغول کسب و کار شدم . طولی نکشـید که وضع کاسبی من بهتر شد و گذشـته از این که با این سرمایه زندگی خود را اداره می کردم مبلغ زیادی به سـرمایه ام افزوده شده بود . به فکر انجام مراسم حج افتادم . . . وقتی که سـخن عبدالرحمن به این جا رسـید ، امام پیش از این که سخن خود را به پایـان برسانـد بـا نگرانی از وی پرسـید : هزار درهم دوست پـدرت را چه کردی ؟ عبـدالرحمن پاسـخ داد : با اشاره

مادرم پیش آن مرد رفته و پول امانتی را بی کم و کاست به او تحویل دادم . امام فرمود : آفرین ! خیلی کار خوبی کردی . حالا دوست داری برایت نصیحتی بکنم ؟ عبد الرحمن گفت : فدایت شوم البته که دوست دارم . امام فرمود : بر تو به راستی و درستی ! آدم راست و درست شریک مال مردم است . عبد الرحمن می گوید : بعد از آن سفارش امام را به کار بستم و تا الآن (آن چنان وضع مالی ام خوب شده است که) سیصد و شصت هزار درهم حقوق شرعی خود را پرداخته ام . (۱۵۸) راهنمائی پدرانه هنوزم ز خردی به خاطر در است که در لانه مالکیان برده دست به منقارم آن سان به سختی گزیـد که اشکم چو خون از رگ آن دم جهید پدر خنده بر گریه ام زد که هان وطن داری آموز از ماکیان (۱۵۹)

۲۱ تعلیم قرآن

قرآن کلام الهی و جلوه ای از قدرت و علم و حکمت پروردگار است و آیات نورانی آن نشانگر عظمت خداوند متعال می باشد . قرآن برنامه زندگی یک مسلمان و معارف آن گنجینه ای بی پایان است . از هر چیز مهم تر اینکه قرآن عهدنامه ای میان خداوند و مردم است . از هر چیز مهم تر اینکه قرآن عهدنامه ای میان خداوند و مردم می باشد . امام صادق علیه السلام با اشاره به اهمیت این عهد نامه گرانبهاء ، به مسلمانان سفارش می کند که هر روز ۵۰ آیه از این کتاب را تلاوت کنند : القرآن عهد الله الی خلقه فقد ینبغی للمرء المسلم اءن ینظر فی عهده و اءن یقراء منه فی کل یوم خمسین آیهٔ (۱۶۰) قرآن عهدنامه خداوند متعال به انسانها می باشد ، برای فرد مسلمان شایسته است که به عهدنامه خود بنگرد و در هر روز ۵۰ آیه از آن را تلاوت کند . بر این اساس لازم است که والدین مسلمان فرزندان خود را با معارف حیات بخش و انسان ساز این عهدنامه و حیانی آشنا سازند و آیات و مفاهیم آن را به صورت اندیشه های پویا در اذهان فرزندانشان در آورند . رسول خاتم صلی الله علیه و آله مقام معنوی والدینی را که به فرزندان خود قرآن تعلیم می دهند ، چنین تبیین می کند : من قبل ولدهٔ کتب الله عزوجل له حسنهٔ و من فرحه فرحه الله یوم القیامهٔ و من علمه القرآن دعی بالابوین فیکسیان حلتین یضیء من نور هما وجوه اءهل الجنهٔ (۱۶۱) هر کس صورت فرزندش را ببوسد ، خداوند متعال برای او یک حسنه می نویسد ، و هر کس کودک خود را شاد نماید ، خداوند روز قیامت او را مسرور خواهد کرد و هر کس به فرزند خود قرآن بیاموزد ، روز قیامت پدر و مادر او را دعوت می کنند و لباسی درخشان و بهشتی بر آنان می پوشانند که از نور آن چهره های اهل بهشت روشن می شود . بنابراین اگر والدین این حق مسلم فرزندان را رعایت نمایند آنان در آینده نسلی متدین ، پاکیزه ، همدل ، متفکر و آینده نگر خواهند داشت . جامعه ای که افراد معمولی و کارگزاران حکومتی آن از چنین نسلی تشکیل یابند ، در تمام زمینه ها موفق خواهند بود . چرا که ترقی و توسعه و استقلال یک جامعه در گرو داشتن افرادی تربیت یافته در مکتب قرآن است . جوانانی که با قرآن و آیات آن ماءنوس باشند و در مواقع حساس و سرنوشت ساز زندگی ، پیام های دل نواز آن را زمزمه کرده و به آن ها گوش جان بسپارند ، زندگی آرام و همراه با آسایش و موفقیت خواهند داشت ، و از بحران های روحی و روانی با سربلندی بیرون خواهند آمد . ابراهیم بن عباس در مورد حالات و رفتار امام رضا علیه السلام و انس آن حضرت با قرآن مجید می گوید : همه سخنان ، پاسخ ها و مثال های آن حضرت بر گرفته از قرآن بود . هر سه روز یک بار قرآن را ختم می کرد و می فرمود : اگر بخواهم در کمتر از سه روز هم می توانم آن را ختم نمایم ، اما هرگز آیه ای را تلاوت نمی کنم ، مگر این که در معنا ، شاءن نزول و وقت نزول آن می اندیشم . (۱۶۲) امیر مؤ منان علی علیه السلام نیز در مورد مهم ترین حقوق فرزندان بر عهده والدین ، می فرماید : حق الولد اءن یحسن اسمه و یحسن اءدبه و یعلمه القرآن (۱۶۳) حق فرزند بر پدرش این است که نام نیک بر او انتخاب کند ، و ادب به وی بیاموزد و قرآن تعلیمش دهد .

۲۲ پرورش عشق اهل بیت علیهم السلام

یکی دیگر از مهم ترین وظایف والدین پرورش محبت اهل بیت علیهم السلام در دل های فرزندان می باشد . حضرت خاتم الانبیاء فرمود : فرزندانتان را به سه چیز ماءنوس کنید : ۱ دوستی پیامبرتان ۲ عشق اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله . ۳ قرائت قرآن . (۱۶۴) پیوند دادن نوزادان با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عجین کردند وجود آنان با عوامل عشق اهل بیت علیهم السلام و هموار کردن زمینه این محبت ، تاءثیر زیادی در شکل گیری وجود آنان داشته و آنان را در زندگی آینده خویش با آل محمد صلی الله علیه و آله مرتبط ساخته و از دلدادگان آن خاندان خواهد ساخت . مولای عارفان علی علیه السلام می فرماید : اگر مردم کوفه ، کام نوزادان خویش را با آب فرات برداشته بودند ، آن ها شیعه ما می شدند . (۱۶۵) بدیهی است که آب فرات خصوصیتی برای مردم کوفه ندارد و تمام اهل عالم را شامل می شود . چنان که امام صادق علیه السلام فرمود : من گمان نمی کنم کام نوزادی را با آب فرات برداشته باشند ولی او عاشق ما اهل بیت نباشد . (۱۶۶) البته راه های مختلفی برای زمینه سازی دوستی اهل بیت علیهم السلام در سیره و سخن معصومین علیهم السلام و به ویژه مولای متقیان وجود دارد که مجال مفصل تری مطلبد ، هم چون نام گذاری کودک با نام های اهل بیت علیهم السلام ، بردن به زیارت و مجالس آن بزرگواران ، دقت در غذای کودکان ، ذکر فضائل و آشنائی فرزندان با مقام اهل بیت علیهم السلام ، ارتباط دادن خاطرات خوش زندگی با خاندان رسالت صلی الله علیه و آله و سایر مواردی که می توانیم به وسیله آن ها خود و فرزندمان را در مسیر ارادتمندان آل پیامبر و شیفتگان حضرات معصومین علیهم السلام قرار دهیم . ضرورت دوستی اهل بیت علیهم السلام عشق به اهل بیت علیهم السلام ساز عشق به خداوند است و دوست داشتن اهل پیامبر صلی الله علیه و آله مهر ورزیدن به ارزشهای والای الهی است . رسیدن به قله رفیع کمالات معنوی و انسانی ، بدون دوستی اولیاء الهی ممکن نیست ، و پذیرش اعمال و زحمات یک مسلمان در گرو محبت و ولایت اهل بیت علیهم السلام می باشد . امیر مؤ منان علی علیه السلام از خاتم رسولان صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن بزرگوار فرمود : در روز قیامت هیچ بنده ای نمی تواند قدم از قدم بر دارد مگر اینکه از چهار چیز سؤ ال می شود . . . (که چهارمین سوال) از دوستی ما اهل بیت خواهد بود . (۱۶۷) بنابراین تقرب به خداوند و رسیدن به سعادت دنیا و آخرت با عشق و محبت آل محمد صلی الله علیه و آله عجین شده است . هر که خواهد همنشینی با خدا او نشیند در کنار اولیاء امام سجاد علیه السلام نیز در مورد فرزندان خویش دعا می کند و از درگاه حضرت حق می خواهد که آنان را از عاشقان اولیاء الله قرار دهد : و اجعلهم اءبرارا اءتقیاء بصراء سامعین مطیعین لک ، و لاء و لیائک محبین مناصحین و لجمیع اءعدائک معاندین و مبغضین ، آمین (۱۶۸) پروردگارا ! آنان را از نیکوکاران ، پارسایان ، تیزبینان ، شنوای سخن حق و اطاعت کنندگان از خودت قرار ده و برای اولیای خودت عاشقان خیر خواه و از برای تمام دشمنانت آنان را ستیزه جو و کینه ورز گردان . مهر ورزی به دیگران یک نیاز فطری فرزندان است ، اما چه زیبا است که انسان در بذل محبت ، خوبان و بهترین ها را برگزیند و اهل بیت علیهم السلام کامل ترین مظهر عشق و علاقه نسبت به معصومین علیهم السلام عامل ثبات قدم در راه دین و دین داری است ، و عشق و محبت خالصانه به اهل بیت علیهم السلام فرزندان را در برابر گناه و فساد بیمه می کند و شناساندن عظمت و مقام ائمه علیهم السلام عشق را در دل آنان به وجود می آورد و آنان مشتاقانه ارتباطی مستحکم و عمیق با ائمه پیدا کرده و با کمال میل از دستورات آنان پیروی می کنند . در زیارت امین الله نیز می خوانیم : اللهم فاجعل نفسی . . . محبهٔ لصفوهٔ اءولیائک محبوبهٔ فی اءرضک و سمائک (۱۶۹) خداوندا ! دل و جان مرا ، شیفته اولیای برگزیده ات قرار ده ، و مرا در زمین و آسمان محبوب گردان . امام عسکری علیه السلام می فرماید : خداوند در روز قیامت به پدر و مادری ، پاداشی بزرگ عطا می کند . آنان با تعجب می پرسند : پروردگارا ! این همه پاداش و رحمت در باره ما برای چیست ؟ اعمال ما که چنین ارزشی نداشت ؟ ! به آنان از سوی خداوند متعال پاسخ داده می شود : این عطا یا به جهت این است که : شما به فرزند خود ، قرآن آموخته اید ، و او را به معارف و دستورات دین اسلام آگاه ساختید و او را با دوستی و محبت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و جانشین او علی علیه السلام پرورش دادید ، و فرزندتان را با تعالیم این دو بزرگوار آشنا کردید . (۱۷۰)

۲۳ورزش و تفریحات سالم

فراهم کردن زمینه شادی های سالم و حرکات سرور آفرین و ورزش های نشاط بخش یکی دیگر از نیازهای فرزندان می باشد . والدین وظیفه دارند برای تقویت روح و جسم فرزندانشان به مسائل تفریحی و ورزشی آنان توجه نمایند . پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید : به فرزندان خود شنا و تیراندازی بیاموزید . (۱۷۱) آن پیامبر رحمت در ضمن سخنی دیگر حقوق فرزندان را بر عهده پدر چنین می شمارد : آموزش کتاب خدا ، یاد دادن تیر اندازی و شنا ، ارث گذاشتن مال پاکیزه و حلال . (۱۷۲) جامعه سالم هم جامعه ای است که افراد پر نشاط ، شاداب و با روحیه های قوی داشته باشند . در سیره ائمه اطهار علیهم السلام ورزش یکی از روش های تفریح ، سرگرمی ، و تقویت جسم و روح از عوامل رشد و شکوفائی محسوب می شود . آنان ضمن پرورش روح و روان خویش از ورزش های تفریحی و تربیتی نیز غافل نبودند . عاصم بن ضمره می گوید : من به همراه حسن بن علی علیه السلام برای گردش و تفریح به ساحل فرات رفته بودیم ، آن روز عصر در حالی که روزه بودیم ، آب صاف و زلال فرات ، روی سنگ ها و شن ها موج می زند و تمام اشیاء در عمق آب مقابل چشمان ما خود نمائی می کردند . حسن بن علی علیهما السلام گفت : اگر لباس شنا داشتم داخل آب می شدم و آب تنی می کردم . گفتم : من دارم آن را در اختیار شما می گذارم . گفت : پس خودت چه می پوشی ؟ گفتم : من همین طوری شنا می کنم . فرمود : این کار را من اصلا دوست ندارم و خوشم نمی آید؛ از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : در داخل آب موجودات زنده ای است که باید از آن ها شرم کنید و به احترام آنان بدون پوشش مناسب به داخل آب نروید . (۱۷۳)

۲۴ انتخاب شغل مناسب

بیکاری نه تنها موجب از بین رفتن استعدادهای درونی یک جوان می شود و او را به فردی تن پرور و بی خاصیت تبدیل می کند ، بلکه به عنوان یک معضل اجتماعی ، فرزندان جوان را دچار انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی می نماید ، و شخصی را که باید به عنوان سرباز جامعه باشد ، سربار اجتماع می کند . به همین دلیل والدین وظیفه شناس فرزندان جوان خود را در انتخاب شغل مناسب و حلال راهنمائی کرده و یاری می نمایند . امام رضا علیه السلام جوانان مسلمان را به انتخاب شغل حلال توصیه نموده و کسانی را که برای تاءمین معاش خانواده خویش تلاش می کنند ، برتر از جهادگران در راه خداوند قلمداد نموده ، می فرماید : الذی یطلب من فضل الله عزوجل ما یکف به عیاله اءعظم اءجرا من المجاهد فی سبیل الله عزوجل (۱۷۴) آن کسی که به فضل و عنایت خداوندی توجه کرده و در راه تاءمین معاش خانواده اش تلاش می کند از مجاهد در راه خداوند بزرگ پاداش بیشتری دارد . حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید : مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت : یا رسول الله ! این فرزند من بر گردن من چه حقوقی دارد ؟ رسول گرامی فرمود : اسم زیبا بر او بگذار و ادب برایش بیاموز و شغل خوبی برایش انتخاب کن . (۱۷۵)

۲۵ یاری کردن در ازدواج

ازدواج در اسلام ، یک امر مقدس و عبادت محسوب می شود . دو زوج جوان با ازدواج خویش اولین گام را از خود دوستی به سوی غیر دوستی بر می دارند ، آنان با امضای پیمان مقدس زناشویی از دایره خود خواهی بیرون رفته و با وارد شده به مرحله جدیدی از زندگی ، بخشی از کمبودهای خود را جبران می کنند؛ که از جمله آن ها می توان به بقای نسل ، رسیدن به آرامش و

سکون ، تکمیل و تکامل ، تاءمین نیاز جنسی ، سلامت و امنیت اجتماعی و تاءمین نیازهای روحی و روانی اشاره کرد . امام رضا علیه السلام در گفتاری حکیمانه به بهره های اجتماعی و عقلانی ازدواج پرداخته و می فرماید : اگر در مورد ازدواج از طرف خدا آیه ای نازل نشده بود و از پیامبر هم دستوری به ما نرسیده بود؛ همان فوائد و بهره های (اجتماعی و فردی) که خداوند در آن نهاده از قبیل نیکی با بستگان نزدیک و استحکام ارتباط با آنان و پیوند با بیگانگان کافی بود که خردمندان و مصلحت اندیشان به آن رغبت نمایند . (۱۷۶) در فرهنگ متعالی اسلام شایسته است که والدین در مورد ازدواج فرزندانشان اقدام نمایند . خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله رعایت سه حق اساسی را برای پدر و مادر نسبت به فرزندانشان ضروری می داند : نام نیک ، تعلیم نویسندگی و یاری در ازدواج هنگام بلوغ . (۱۷۷) هم چنین آن حضرت در مورد یکی از مهم ترین حقوق فرزندان دختر می فرماید : لازم است پدر و مادر در مورد فرستادن دخترانشان به خانه بخت تعجیل نمایند . (۱۷۸) حضرت محمد صلی الله علیه و آله در روایتی دیگر فرمود : هر کس فرزند دختری را شوهر داده و به خانه بخت بفرستد ، خداوند متعال در روز قیامت تاج سروری بر سر او خواهد نهاد . (۱۷۹)

۲۶ موعظه و راهنمائی

از مهمترین حقوق فرزندان راهنمائی آنان توسط والدین است . از آن جائی که نوجوانان در مراحل اولیه زندگی هستند و راه زندگی پر فراز و نشیب است و راهزنان زیادی در کمین آنان نشسته اند؛ والدینی که راه زندگی را پیموده و سرد و گرم روزگار را چشیده اند و تجاربی در این زمینه اندوخته اند ، لازم است در این زمینه با نصیحت ها و راهنمائی های خود فرزندانشان را از پیمودن راه خطا و انحراف جلوگیری نمایند . به همین جهت خداوند متعال در قرآن کریم نصیحت های یک پدر مهربان و فرزانه را به فرزند گرامی اش نقل کرده و آن را به عنوان اسوه و الگو برای والدین و فرزندان معرفی می کند . در این جا فرازهائی از این نصایح مشفقانه را از سوره لقمان با هم می خوانیم : یا بنی لا تشرك بالله ان الشرك لظللم عظیم ؛ لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می کرد گفت : پسرم ! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک ، ظلم بزرگی است . یا بنی انها ان تک مثقال حبهٔ من خردل فتکن فی صخرهٔ اءو فی السماوات اءوفی الاءرض یاءت بها الله ان الله لطیف خبیرپسرم ! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی (کار نیک یا بد) باشد ، و در دل سنگی یا در (گوشه ای از) آسمانها و زمین قرار گیرد ، خداوند آن را (در قیامت برای حساب) می آورد؛ خداوند دقیق و آگاه است ! یا بنی اءقم الصلوهٔ و امر بالمعروف و انه المنکر و اصبر علی ما اءصابك ان ذلك من عزم الاءمورپسرم ! نماز را بر پا دار ، و امر به معروف و نهی از منکر کن ، و در برابر مصایبی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است ! و لا تصعر خدك للناس و لا تمش فی الاءرض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور (پسرم) با بی اعتنایی از مردم روی مگردان ، و مغرورانه بر زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد . و اقصد فی مشیك و اغضض من صوتك ؛ (۱۸۰) پسرم در راه رفتن ، اعتدال را رعایت کن ؛ از صدای خود بکاه و هرگز فریاد مزن . امیر مؤ منان علی علیه السلام نیز در یک سفارشی راه گشا ، فرزند گرامی اش حضرت مجتبی علیه السلام را راهنمائی کرده و او در پیمودن راه صحیح زندگی یاری می کند و در آغاز آن می فرماید : ای فرزند عزیزم ! تو را به رعایت تقوا سفارش می کنم و این که پیوسته در فرمان خدا باشی و دلت را ، با یاد خدا زنده کنی و به ریسمان او چنگ زنی ، چه وسیله ای مطمئن از رابطه تو با خدا است ؟ اگر سررشته آن را در دست گیری . دلت را با موعظه و پندهای نیکو زنده کن ، هوای نفس را با بی اعتنایی به حرام بمیران ، جان خود را با یقین به ارزش های الهی نیرومند ساز ، و با نور حکمت و دانش روشنائی بخش ، و با یاد مرگ خودت را آرام کن ، با بررسی تحولات ناگوار دنیا به او آگاهی بخش ، و از دگرگونی روزگار ، و زشتی های گردش شب و روز او را بترسان ، تاریخ گذشتگان را بر او بنما در دیار و آثار ویران شده رفتگان بگرد و بیندیش که آن ها چه کرده اند ؟ از کجا کوچ کرده و در کجا فرود آمده اند ؟ (

(۱۸۱

بخش دوم : حقوق پدر و مادر

مقدمه

در بخش نخست این کتاب به خاطر اهمیت و تقدم طبیعی حقوق فرزندان بر والدین ، سخن گفتیم و حال به حقوق والدین می پردازیم با اذعان به این که اگر پدران و مادران به وظایف خود آشنا باشند و حقوق فرزندانشان را همان طوری که در مکتب وحی آموخته اند به انجام برسانند ، مطمئنا فرزندان صالح نیز متقابلا به انجام حقوق والدینشان همت گماشته و به وظایف خود به نحو احسن عمل خواهند نمود . اما اگر پدران و مادران به تربیت صحیح اولادشان نپردازند و در مورد آن بی توجه شوند ، بدیهی است که نباید چندان انتظاری از بچه های تربیت نیافته خود داشته باشند . اگر پدر و مادر رعایت حقوق فرزندان را نکنند و آنان را طبق فرهنگ اسلام و تعالیم عالی اهل بیت علیهم السلام پرورش ندهند ممکن است در آینده با مسائلی روبرو شوند که هیچ گاه تصور نمی کرده اند . مطالعه داستان غم انگیزی پدری که در اثر بی توجهی و سهل انگاری به این مهم ، فرزندان خود را از دست داده است ، ضرورت طرح موضوع را نمایان تر می سازد . پدر فراموش شده مرد محترمی نقل می کرد ، با اصرار همسرم ، بچه ها را پس از پایان تحصیلات ابتدایی به لندن فرستادم . با این که شخصا تمایل زیادی به این کار نداشتم در ظرف چند سال با هر زحمتی بود پولی فراهم می کردم و به خیال خود وسائل آسایش و راحتی آن ها را در دیار فرنگ مهیا می ساختم . سال گذشته مصمم شدم برای دیدار بچه ها و سرکشی به وضع تحصیلی آن ها سفری به لندن بکنم ، قبلا مراتب را تلگرافا به بچه ها اطلاع دادم و به یکی دو نفر از دوستان هم که در لندن بودند ، قصد خود و ساعت ورودم را خبر کردم باری ساعتی فرا رسید که هواپیما در فرودگاه لندن به زمین نشست و من به شوق دیدن نور چشمی ها به اطراف نگاه می کردم ، متاءسفانه هر چه بیشتر جستجو می کردم کمتر اثری از بچه ها بود ، تا بالاخره یکی از آشنایان که او هم از ساعت ورودم مطلع بود مرا دید و به طرفم آمد ، با ناراحتی از بچه هایم پرسیدم ، گفت : امروز (پیک نیک) می روند و به من گفتند به اطلاع شما برسانم که منتظر آن ها نشوید چون حداقل ده روز در گردش دسته جمعی خواهند بود . به محض شنیدن این خبر خون در عروقم منجمد شد که : ای وای من هزاران کیلومتر راه برای دیدن بچه ها طی کرده ام و آن ها با این که می دانستند من می آیم به گردش رفته اند ، با این همه قانع نشده ام و از دوست خود پرسیدم که دیدن آن ها قبل از حرکتشان امکان دارد یا خیر ! دوستم گفت بله ، چون فاصله زیادی تا راه آهن نیست ، اگر عجله کنیم ممکن است قبل از حرکت به دیدن آن ها موفق شوید . با اتومبیلی که دوستم داشت به طرف مقصد حرکت نمودیم اتفاقا محلی که بچه هایم در آن محل اجتماع کرده بودند ممنوع الورود بود و پلیس اجازه نمی داد کسی وارد آن محوطه بشود . با چشم کنجکاو دقت کردیم و بچه ها را درست موقعی که عازم سوار شدن به قطار بودند دیدیم ، شما خیال می کنید چه صحنه ای به وجود آمد : من با اضطراب تمام و بدون توجه به مقررات حتی دستور پلیس با سرعت به طرف بچه ها دویدم ، در حالی که آن ها هم کوشش می کردند از رفقای خود پیشی گرفته و زودتر سوار قطار بشوند . هنگامی که چشمان ما با هم تلاقی کرد من از فرط شوق گریه می کردم ولی بچه ها فقط با اشاره دست (بای ، بای) با من کردند . قطار به حرکت در آمد و من در جای خود میخکوب شدم . پلیس هم در انتظارم که به علت عدم رعایت مقررات جلبم نماید ، این بچه ها اصلا فراموش کرده اند که پدری دارند که مدت ها راه پیموده تا به آن ها رسیده و بعد با خود اندیشیدم که من دیگر برای آن ها حکم پدر شرقی را ندارم ، بلکه ماشین پول سازی هستم که بایستی ماهیانه آن ها را در موقع مقرر بفرستم . با دل افسرده و پشیمان عازم دادگاه خلاف در انگلیس شدم . پس از شروع محاکمه تصمیم گرفتم از خودم دفاع کنم : ابتدا از رئیس دادگاه پرسیدم : آیا شما فرزند دارید و بعد همین سؤ ال را از هیئت

منصفه کردم . هنگامی که همگی پاسخ مثبت دادند ، داستان خود را به آنان شرح دادم که : من پس از سال ها دوری از فرزندانم آن ها را در محلی دیدم که ورود به آن جا ممنوع بوده ولی این من نبودم که به طرف آن ها دویدم بلکه پدری بود که سال ها در اشتیاق دیدن فرزندان خود خون جگر خورده بود و مطلع نبود که محیط شما به فرزندانش آداب دیگری آموخته است و این پدر در اشتباه بود هنوز گمان می کرده است بچه هایش همان ما هستند که او چند سال پیش روانه اروپا نموده است . آنان بالاخره مرا به علت عمل خلاف مقررات مجرم شناخته و جریمه کردند . (۱۸۲) به هر حال در این جا در طی چند فصل حقوق والدین را از منظر آیات قرآن و اهل بیت علیهم السلام بررسی کرده و به مهم ترین آنان اشاره می کنیم ، به امید آن که بتوانیم نسلی صالح و سالم پرورش داده و آنان را به ایفای نقش خود در جامعه و وظایفشان در قبال پدر و مادر آشنا نمائیم .

فصل اول : اهمیت حقوق پدر و مادر

خداوند متعال از همان روز نخست که انسان را آفرید و از حضرت آدم و حوا نسل بشر تداوم یافت به توسط تمام پیامبران الهی مقام و منزلت پدر و مادر را بیان کرده و حقوق عظیم آنان را به فرزندان اعلام نمود . خداوند متعال در برخی از آیات به این حقیقت تصریح نموده و عالی ترین آموزش اخلاقی را که در حقیقت بارزترین منشور حقوق بشر می باشد به نمایش می گذارد و حقوق پدر و مادر را در کنار توحید که بالاترین هدف ادیان الهی است بیان کرده و می فرماید : و اذ اءخذنا میثاق بنی اسرائیل لا تعبدون الا الله و بالو الدین احسانا (۱۸۳) از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر نیکی و احسان نمائید . و هم چنین یحیای پیامبر را به خاطر رعایت حقوق پدر و مادر ستوده و اعلام می دارد که : و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیااو نسبت به پدر و مادرش نیکوکار و خوشرفتار بود و هرگز نافرمان و متمرد نبود . و حضرت عیسی بن مریم علیه السلام با افتخار تمام می گوید : و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا (۱۸۴) خداوند مرا نسبت به مادرم نیکو کار قرار داده و جبار و شقی نگردانید . و در نهایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز چون از نعمت پدر و مادر محروم بود آرزو می کرد که اگر پدر و مادرش زنده بودند به آنان خدمت کرده و رضایت آنان را جلب می کرد . (۱۸۵) قرآن در آیات متعددی به حقوق مهم والدین اشاره کرده و فرزندان متعهد را به رعایت آنان دعوت می کند . از جمله در سوره نساء ، نیکی به والدین را بعد از توحید قرار داده و می فرماید : و اعبدوا الله و لا تشرکوا به شیئا و بالو الدین احسنا و بذی القربی و الیتامی و المساکین و الجار ذی القربی و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت اءیمانکم ان الله یحب من کان مختالا فخورا (۱۸۶) و خدا را بپرستید ! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید ! و به پدر و مادر ، نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان ، و همسایه نزدیک ، و همسایه دور ، و دوست و همنشین ، و واماندگان در سفر ، و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند ، کسی را که متکبر و فخر فروش است ، (و از ادای حقوق دیگران سرباز می زند) دوست نمی دارد . خداوند متعال در سوره اسراء به حقوق دیگری اشاره کرده و فرزندان را به مهر ورزی و دعای به والدین دعوت می کند : و اخفض لهما جناح الذل من الرحمهٔ و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیراو بالهای تواضع خویش را از محبت و لطف ، در برابر آنان فرود آر ! و بگو : پروردگار ! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردند ، مشمول رحمتشان قرار ده ! در مورد حقوق والدین مطالب فراوانی در متون دینی دیده می شود که ما نخست به طور کلی به نقل چند حدیث در اینن رابطه می پردازیم ، آن گاه در فصل بعدی به شماری از حقوق والدین اشاره خواهیم کرد . حقوق والدین از منظر اهل بیت علیهم السلام امام صادق علیه السلام می فرماید : نیکی به پدر و مادر از معرفت عمیق شخص به پروردگارش سرچشمه می گیرد ، زیرا هیچ عبادتی در رساندن یک فرزند به رضایت پروردگار متعال ، سریع تر و نزدیک تر از نیکی به پدر و مادر مسلمان به خاطر خدا نیست ، چون که حقوق والدین از حق خدا ناشی می شود به شرطی که پدر و مادر در راه دین خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله باشند . چون چنین پدر و مادری هیچ گاه فرزندشان را از راه خیر به سوی شر و از طاعت به سوی

عصیان دعوت نمی کنند ، پس در معاشرت با آنان مدارا و ملایمت کن ! اذیت و ناراحتی های آنان را تحمل نما ، هم چنان که آنان آزار و اذیت تو را در دوران کودکی به جان خریدند ، و در خوراک و پوشاک همچنان خداوند متعال به تو وسعت داده تو هم آنان را در مضیقه قرار مده ، چهره ات را از آنان بر می گردان ، صدایت را از صدای آنان بالاتر مبر ، که این در حقیقت تعظیم خداست و با آنان نیکو سخن بگو و نرم و لطیف باش ، همانا که خداوند پاداش نیکو کاران را ضایع نمی کند . (۱۸۷) دعای امام چهارم علیه السلام برای پدر و مادر بارالها ! پدر و مادر مرا به کرامت خود و درود از سویت اختصاصی ده ، ای مهربان ترین مهربانان . خداوندا ! بر محمد و آلش درود فرست و دانستن آن چه درباره ایشان بر من لازم است به من الهام کن ، و آموختن همه واجبات را بی کم و کاست برایم فراهم نما ، آن گاه مرا به آن چه در این زمینه الهام کرده ای به کار گیر ، و توفیقم ده ! نسبت به آن چه به من بصیرت می دهی اقدام کنم ، تا به کار بستن چیزی از آن چه به من تعلیم داده ای از دستم نرود و ارکان بدنم از خدمتی که به من الهام فرموده ای احساس سنگینی نکند . خداوندا ! چنان کن که از هیبت پدر و مادرم بسان هیبت سلطان خود کامه بیمناک باشم ، و به هر دو چون مادری مهربان نیکی نمایم ، و اطاعت از آنان و خوش رفتاری با آنان را در نظرم از لذت خواب در چشم خواب آلودم شیرین تر و برای سینه ام از شربت گوارا در ذائقه تشنه ام گواراتر گردان ، تا خواسته ایشان را بر خواسته خودم ترجیح دهم ، و خرسندی آنان را بر خرسندی خود مقدم دارم ، و خوبی ایشان را درباره خود هر چند اندک باشد زیاد بینم ، و نیکویی خود را درباره آنان هر چند بسیار باشد کم شمارم . خداوندا ! صدایم را در محضر آنان ملایم کن ، و گفتارم را بر آنان خوشایند فرما ، و خلق خویم را نسبت به آنان نرم کن ، و قلبم را بر آن ها مهربان ساز ، و مرا نسبت به هر دو خوش رفتار و دلسوز قرار ده . خداوندا ! به آن ها به پاس تربیت من ، جزای نیکو عنایت فرما و در مقابل آن که مرا گرامی داشتند پاداش نیکو عطا فرما ، و هر رنجی را که در کودکی نسبت به من تحمل کرده اند ، در حق ایشان محفوظ بدار . خداوندا ! اگر از جانب من آزاری به آنان رسیده ، یا از من ناخوشایندی دیده اند ، یا حقی از آنان به وسیله من از بین رفته همه را موجب پاک شدن آنان از گناهانشان و مایه بلندی مقامشان و افزونی حسناتشان قرار ده ، ای که بدی ها را با چندین برابر به خوبی تبدیل می کنی . پروردگارا ! اگر در گفتار من از اندازه بیرون رفته اند ، یا در عملی نسبت به من زیاده روی نموده اند ، یا حقی را از من ضایع کرده اند یا از وظیفه پدر و مادری درباره من کوتاهی نموده اند ، من این حق خود را به آنان بخشیدم ، و آن را مایه احسان بر آن ها قرار دادم ، و از تو می خواهم ، که وزر و وبال آن را ، از دوش آنان برداری ، زیرا که من نسبت به خود ، آنان را متهم نمی کنم ، و آنان را در مهربانی در حق خودم سهل انگار نمی دانم و از آن چه درباره ام انجام داده اند ، ناراضی نیستم . خداوندا ! رعایت حق آنان بر من واجب تر ، و احسانشان نسبت به من دیرین تر ، و نعمت شان بر من بیشتر از آن است که آنان را از روی عدل قصاص کنم ، یا نسبت به ایشان مانند آن چه نموده اند رفتار کنم ، ای خدای من ! اگر چنین کنم پس روزگار طولانی که در تربیت من سپری کرده اند ، و رنج های زیادی که در نگهداری من تحمل نموده اند ، و آن همه که بر خود تنگ گرفتند ، تا به زندگی من گشایش بخشند ، چه می شود ؟ هیهات ! که پدر و مادرم بتوانند حق خود را از من بستانند ، و من نمی توانم حقوقی را که از آن ها بر عهده دارم جبران نمایم ، و وظیفه خدمت آنان را انجام دهم پس بر محمد و آلش درود فرست ، و مرا یاری ده ! ای بهترین کسی که از تو یاری می جویند ، و مرا توفیق ده ، ای هدایت کننده ای که به او روی می آوردند ، در آن روز که همه بدون آن که بر آنان ستم شود ، پاداش می بینند ، مرا در زمره آنان که عاق پدر و مادرند ، قرار مده . خداوندا ! بر محمد و آل او و نسل او درود فرست و پدر و مادرم را به بهترین چیزی که پدران و مادران بندگان با ایمانت را به آن امتیاز داده ای مخصوص گردان ، ای مهربان ترین مهربانان . بارالها ! یاد آنان را در تعقیبات نمازهایم و در اوقات شب و ساعات روزم ، از صفحه قلبم دور مدار . معبودا ! بر محمد و آلش درود فرست و مرا به برکت دعایی که برای آنان دارم بیامرز و آنان را به خاطر خوبی هایی که در حق من داشته اند ، مشمول آمرزش حتمی خود قرار ده ، و به شفاعت و میانجی گری من از آنان به طور حتمی خوشنود شو ، و آنان را با بزرگواری و کرامت

به سرمنزل مقصودشان در بهشت برین برسان . خداوندا ! اگر پدر و مادرم را پیش از من آمرزیدی پس ایشان را شفیع من قرار ده و اگر مرا قبل از آنان مورد آمرزش قرار دادی پس مرا شفیع ایشان بنما تا در پرتو مهربانی ات در سرای کرامت ، و جایگاه مغفرت و رحمتت گرد آئیم ، زیرا که تو صاحب فضل بزرگ و نعمت دیرین هستی و تو مهربان ترین مهربانانی . (۱۸۸)

فصل دوم : شماری از حقوق والدین

مقدمه

در اسلام هم چنان که برای فرزندان حقوقی معین شده متقابلا برای والدین نیز حقوقی منظور شده است و در این بخش به شماری از حقوق والدین و موارد آن می پردازیم به امید این که با این موارد آشنا شده و با رعایت این حقوق جامعه خود را به سوی اعتلای معنوی و فرهنگی سوق دهیم .

۱ حقوق مادر

توضیح

مادر در فرهنگ اسلام از جایگاه ویژه ای برخوردار است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در یک جمله زیبا مقام و منزلت حقیقی مادر را چنین بیان می کند : الجنهٔ تحت اءقدم الاءمهات ؛ (۱۸۹) بهشت زیر پای مادران است و در جمله ای دیگر می فرماید : تحت اءقدام الاءمهات روضه من ریاض الجنهٔ (۱۹۰) زیر پای مادران باغی از باغ های بهشت است . این سخنان بزرگ رهبر جهان اسلام ، نهایت تکریم مقام مادر است ، یعنی هر کس بخواهد به عالی ترین مقامات انسانی دست یابد ، باید مادر خود را تکریم کند . آبروی اهل ایمان خاک پای مادر است هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است آن بهشتی را که قرآن می کند توصیف آن صاحب قرآن بگفتا زیر پای مادر است مهر بی کران شاید یکی از عواملی که مقام مادر را این همه بالا برده دلسوزی ، فداکاری و مهر بی کران مادر بوده است . یکی از شعرای خوش ذوق ، عواطف عمیق و محبت بی پایان را چنین به تصویر کشیده است : مادری پیر و پریشان احوال عمر او بود فزون از پنجاه زن بی شوهر و از حاصل عمر یک پسر داشت شرور و خود خواه روز و شب در پی او باشی خویش بی خبر از شرف و عزت و جاه دیده بود او به بر مادر پیر یک گره بسته زر گاه به گاه شبی آمد که ستاند آن زر بکند صرف عمل های تباه مادر از دادن زر کرد ابا گفت ، رو ، رو که گناه است ، گناه این ذخیره است مرا ای فرزند بهر دامادیت ان شاء الله حمله آورد پسر تا گیرد آن گره بسته زر ، خواه نخواه مادر از جور پسر شیون کرد بود از چاره چو دستش کوتاه پسر افشرد گلوی مادر سخت چندان که رخش گشت سیاه نیمه جان پیکر مادر بگرفت بر سر دوش و بیفتاد به راه برد در چاه عمیقی افکند کز جنایت نشود کس آگاه شد سرازیر پس از واقعه او تا نماید به ته چاه نگاه از ته چاه به گوشش آمد ناله زار و حزینی ناگاه آخرین گفته مادر این بود آه ! فرزند نیفتی در چاه ! (۱۹۱) بلی ، در مورد مهر بی کران ، مادر سخنان فراوان گفته شده است . یک ضرب المثل فارسی می گوید : هر چند فرزند بی مهر باشد ، مادر را مهر نکاهد . امام سجاد علیه السلام می فرماید : حق مادرت آن است که بدانی ، او ترا چندین ماه در رحم خود نگهداری و حمل کرد و ترا از میوه دل و شیره جانش غذا داد . او تمام وجودش را برای حفظ و نگهداری تو به کار گرفت . باکی نداشت ، که خودش گرسنه بماند و تو سیر باشی ، خود تشنه باشد ، تو آب بیاشامی ، خودش برهنه باشد و تو لباس پوشیده باشی ، خودش در مقابل آفتاب باشد و تو سایه نشین باشی . او از خواب

شیرین خود به خاطر تو چشم پوشید و رنج بی خوابی را بر خود هموار ساخت . او ترا از گرمای تابستان و سرمای زمستان حفظ کرد . او همه این رنجها را تحمل کرد ، که ترا داشته باشد و تو از آن او باشی . باید بدانی که تو قدرت و توانائی شکر گذاری مادرت را نداری ، مگر آنکه خداوند ترا یاری کند و بر اداء حق او توفیقت دهد . (۱۹۲) امام سجاد علیه السلام خود نیز چنین بود و عملا به حقوق مادر اهتمام می ورزید هنگامی که از آن حضرت پرسیدند : تو که از نیکوکارترین مردمانی چرا با مادرت سر یک سفره نمی نشینی ؟ فرمود : از آن جهت که می ترسم ندانسته دستم به لقمه ای پیشی گیرد که مادرم آن را می خواست و به همین مقدار بر خلاف خواهش دل او رفتار کرده باشم ! (۱۹۳)

برتری مقام مادر

در مورد مقام ارجمند مادر ، مطالب فراوانی در سیره و سخن اهل بیت علیهم السلام می توان یافت . در این جا به چند مورد اشاره می کنیم : امام صادق علیه السلام فرمود : مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشت : یا رسول الله ! به کدام یک از بستگانم نیکی کنم ؟ فرمود : به مادرت . مرد پرسید : بعد از آن ؟ فرمود : به مادرت . برای بار سوم پرسید . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : مادرت . در نوبت چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : به پدرت . (۱۹۴) از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود : مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و اظهار داشت : ای رسول خدا ! من مردی معصیت کار هستم و از انجام هیچ گناهی فرو گذاری نکرده ام ، آیا امید آمرزش برایم هست ؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید : آیا پدر و مادرت زنده هستند ؟ مرد گفت : فقط پدرم زنده است . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : برو با او خوش رفتاری کن . آن مرد رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله زیر لب زمزمه کرد : ای کاش مادرش زنده بود ! (۱۹۵) امام رضا علیه السلام رعایت حقوق مادر را یکی از واجب ترین حقوق بر عهده فرزند شمرده و در این رابطه فرمود : حق مادر یکی از لازم ترین و واجب ترین حقوق است که ادای آن بر عهده فرزندان است . زیرا مادر فرزند خود را مدت ها حمل می کند که هیچ کس بر دیگری چنین نمی کند و فرزندش را با گوش و چشم و تمام وجودش و با کمال میل و رغبت از گزند حفظ می کند . او در راه کودک خویش متحمل زحمات و ناراحتی های سختی می شود که هیچ کس نسبت به دیگری آن زحمات را متحمل نمی شود . او راضی می شود که خودش گرسنه باشد اما فرزندش سیر بخوابد . تشنه باشد اما فرزندش سیراب شود . خودش بدون لباس بودن را متحمل می شود اما فرزندش را لباس می پوشاند . او حاضر است خودش در آفتاب باشد ولی کودکش در سایه بیارامد . باید از او در مقابل این همه فداکاری و از خود گذشتگی سپاسگذاری و خوش رفتاری نمود . گرچه شما توانائی جبران حداقل زحمات وی را ندارید ، مگر این که خداوند یاری تان کند . (۱۹۶) مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و گفت : یا رسول الله ! مادرم پیر شده و در پیش من زندگی می کند او را در پشت خود حمل کرده و برای رفع حوائجش این طرف و آن طرف می برم و از در آمد خویش نیازهای وی را تاءمین می نمایم ، با دست خود او را از آزار و اذیت ها محافظت می کنم . با کمال ادب و تعظیم و احترام با او رفتار می نمایم . آیا زحمات وی را تا حدودی جبران کرده ام ؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : نه ، زیرا شکم او جایگاه تو ، دست هایش محافظ تو ، و آغوش او گهواره ات بوده است . و او این همه خدمات را با رضایت خاطر برای تو انجام داد و آرزو می کرد که تو زنده بمانی . ولی تو خدماتی را به وی ارائه می دهی در حالی که انتظار مرگ او را داری . (۱۹۷) امام باقر علیه السلام فرمود : روزی حضرت موسی علیه السلام در مناجات خود با خداوند متعال اظهار داشت : خدایا به من سفارشی کن . خداوند فرمود : تو را به خودم سفارش می کنم . (مرا از یاد مبر) و این گفت و شنود میان موسی و خداوند متعال سه بار تکرار شد . در نوبت چهارم که موسی علیه السلام در خواست سفارش نمود ، خداوند متعال او را به مواظبت از مادرش توصیه کرد . (۱۹۸) شخصی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرسید : کدام یک از والدین حق بیشتری دارند ؟ رسول

خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به او فرمود : آن کسی که فرزند را در شکم خود حمل کرده ، از دو پستانش او را شیر داده و در آغوشش او را بزرگ نموده است . (۱۹۹) داستان زکریای مسیحی زکریا بن ابراهیم یکی از محدثین شیعی و از یاران امام صادق علیه السلام است . (۲۰۰) او در شرح حال خود می گوید : من مسیحی بودم و سپس به اسلام گرویدم و به خانه خدا مشرف شدم . در سفر حج ، به محضر امام صادق علیه السلام شرفیاب گشته و به عرض رسانیدم که من مسیحی بوده ام و مسلمان شده ام . امام علیه السلام پرسید : در اسلام چه امتیازی دیدی که آن پذیرفتی ؟ گفتم : این آیه قرآن ما کنت تدری ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء (۲۰۱) تو کتاب و ایمان نمی دانستی چیست ، ولی ما آن را نوری قرار دادیم که هر کسی را که خواهیم بدان هدایت کنیم . امام فرمود : خدا تو را به اسلام هدایت فرموده و قلبت را به نورانیت آن منور ساخته است . سپس به من دعا کرد و هدایت بیشتری را از خدا برایم مسئلت نمود . به عرض رسانیدم که : پدر و مادر و بستگان من به آئین مسیحیت باقی هستند و مادرم نابینا است . آیا برای من جایز است که با آن ها زندگی کنم و روابطی داشته باشم ؟ امام پرسید : آیا آن ها گوشت خوک می خورند ؟ گفتم : نه . فرمود : معاشرت تو با آن ها بی مانع است . سپس اضافه کرد : درباره مادرت مراقب باش . به او نیکی و احسان کن و هرگاه زندگی اش به پایان رسید و از دنیا رفت خودت عهده دار کفن و دفنش باش . چون از سفر حج بازگشتم و به کوفه رسیدم . بر طبق فرمان امام ، ملاطفت و مهربانی بسیاری نسبت به مادرم نمودم . خودم به او غذا می دادم و لباسش را مرتب می کردم و سرش را شانه می زدم و عهده دار خدمتش می شدم . مادرم که این تغییرات را در روش من دید گفت : تو در آن روزگاری که به دین من بودی ، با من این طور رفتار نمی کردی ، چه دلیلی دارد که از وقتی که به اسلام گرویده ای با من این قدر محبت می کنی ؟ گفتم : یکی از فرزندان پیامبر اسلام به من دستور داده که این طور رفتار کنم . گفت : آیا او همان پیغمبر شما است ؟ گفتم : نه . بعد از پیغمبر ما پیامبری مبعوث نخواهد شد و او پسر پیغمبر ما است . گفت : این دستورات ، از آموزه های پیامبران است و دین تو از دین من بهتر است ، مرا راهنمایی کن تا مسلمان شوم . من طریقه اسلام را به آموختم و او مسلمان شد . نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را خواند و در نیمه شب کسالتی پیدا کرد . من در کنار بسترش بودم و به پرستاریش اشتغال داشتم . به من گفت پسر جان ! اعتقادات اسلام را دوباره برایم تکرار کن . من تکرار کردم و او به همه آنان اقرار کرد و در همان شب هم چشم از جهان فروبست . بامداد روز بعد جنازه اش به وسیله گروهی از مسلمین و مطابق مراسم اسلامی تشیع شد و من بر جنازه او نماز خواندم و بدست خود به خاکش سپردم . (۲۰۲) مادران بی عاطفه البته بر خوانندگان گرامی پوشیده نیست که این همه سفارش و حقوق والا برای مادرانی است که وظائف مادری را در حد توان خود انجام دهند ، و در پرورش فرزندان صالح گامهای مثبتی بردارند ، وگرنه زنان بی عاطفه ای که برای راحتی و آسایش چند روزه خود ، از زیر بار مسؤ لیت مادری شانه خالی کرده و فرزندان خود را به دیگران سپرده و یا به مراکز ویژه واگذار کرده و با بهانه های واهی فرزندانشان را به امان خدا رها می کنند ، نمی توان نام مقدس مادر اطلاق کرده و از حقوق مادری آنان را بهره مند دانست ؛ چرا که آنان ظلمی نابخشودنی در حق فرزندانشان روا می دارند . کودکی که درس مهر و محبت را از مادر فرا نگیرد ، و در دامن عشق و عاطفه رشد ننماید در زندگی آینده خود دچار انواع مشکلات روحی و روانی خواهد شد . او در آینده معنای شخصیت مستقل و فردی و تمایلات بشری و عشق و عاطفه به دیگران به ویژه به والدین را درک نخواهد کرد . این گونه مادران نه تنها به سعادت فرزندان خود لطمه می زنند بلکه ضربه ای جبران ناپذیر بر پیکر جامعه وارد می سازند و خودشان نیز پشتوانه ای قوی را در زندگی آینده خود از دست می دهند . با اینکه در طول تاریخ از مهر و محبت مادر خیلی چیزها شنیده ایم ، اما متاءسفانه همه مادران این چنین نیستند . بعضی از آنها عواطف مادری ، این موهبت بزرگ و مقدس الهی را زیر پا گذاشته اند و بی رحمانه ستم به فرزندان خود می کنند . چند نمونه از رفتار غیر انسانی برخی از مادران مشاهیر جهان را با هم می خوانیم : اسحاق نیوتن : دانشمند معروف انگلیسی ، یکی از بدترین مادرها را داشت ، پدرش چند هفته قبل از تولد او مرد و می گویند : در عمر خود یک کار خیر هم نکرد . مادر او نیز ، در بد خلقی

و شرارت شهره خاص و عام بود و نیوتن بیچاره از دست او بسیار عذاب کشید . مادر لرد بایرون شاعر حماسه سرا و مشهور بریتانیایی ، از فرزندش نفرت غریبی داشت و غالبا لنگه کفش و دسته جارو و سنگ به طرف پسرک پرتاب می کرد و تحقیرش می نمود . گناه بایرون کوچک این بود که پای معیوبی داشت و درست نمی توانست راه برود . مادر لئونارد داوینچی نابغه بی بدیل دنیای علم و هنر ، از کودکی او را ترک نمود و این هنرمند بزرگ ، زیر دست چهار نامادری بد اخلاق ، دوران کودکی را طی نمود . او آن قدر از دست آن کتک خورد که تمام اعضای بدنش عیب و ایراد پیدا کرد و تا پایان عمر رنجور و مریض احوال بود . او همیشه از شنیدن نام مادر بر خود می لرزید . خوشبختانه اکثر این مردان نامدار و موفق در عوض مادران نامهربان ، همسران خوب ، صمیمی و فداکاری داشته اند که نامهریهای مادرانشان را جبران کرده اند و این همسران مهربان ، از عمده ترین عوامل ترقی و کامیابی ایشان به شمار می آیند . (۲۰۳) و این مصداق سخن معرف است که : خدا گر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

۲ حقوق پدر

امام زین العابدین علیه السلام فرمود : حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است و اگر او نبود تو هم نبودی و آن نعمت هایی که در خود می بینی و می پسندی بدان که پدرت سرچشمه این نعمت ها برای توست . پس خدا را ستایش کرده و در مقابل این نعمت شکر نما و بدان که هیچ نیروئی نیست مگر از طرف خدا . (۲۰۴) امیر مؤ منان علیه السلام فرمود : در هر مجلسی باشی به احترام پدر و معلمت به پا خیز ، گرچه در تخت شاهی نشسته باشی ! (۲۰۵) آیت الله شهید مرتضی مطهری (قدس سره) در مورد یکی از عوامل توفیقات خویش چنین می گوید : گاهی که به اسرار وجودی خود و کارهایم می اندیشم ، احساس می کنم یکی از مسائل که باعث خیر و برکت در زندگی ام شده و همواره عنایت و لطف الهی را شامل حال من کرده است ، احترام نیکی فراوانی بوده است که به والدین خود به ویژه در دوران پیری و هنگام بیماری کرده ام . علاوه بر توجه معنوی و عاطفی ، تا آن جا که توانائیم اجازه می داد با وجود فقر مالی و مشکلات مادی در زندگی ام ، از نظر هزینه و مخارج زندگی به آنان کمک و مساعدت کرده ام . یکی از فرزندان شهید مطهری رحمهٔ الله نیز در این مورد می گوید : هرگاه به فریمان (زادگاه آقای مطهری) سفر می کردیم ، پدرم تاءکید خاص داشتند که ابتدا به منزل پدر و مادرشان بروم . پس از آن اقوامی را که برای دیدن ایشان و خانواده به منزل حاج شیخ می آمدند مپذیرفتند در موقع روبرو شدن با پدر و مادر دست آنان را می بوسیدند و به ما نیز توصیه می کردند که دست ایشان را ببوسیم . (۲۰۶) امام خمینی و احترام پدر آقای جمعی یکی از یاران امام خمینی (قدس سره) می گوید : یک بار با محضر امام خمینی در جماران رفته بودم ، در همان موقع یکی از مسئولین کشوری برای ارائه گزارش کارهای تحت مسئولیت خود ، به حضور امام آمد . پدر سالخورده او نیز به همراهش به دیدار آمده بود ، وقتی که می خواست حضور امام برسد خودش جلوتر از پدر حرکت می کرد پس از تشرف به خدمت امام پدرش را معرفی کرد . امام نگاهی به آن مسئول نموده و فرمود : این آقا پدر شما هستند ؟ گفت : بله . امام فرمود : پس چرا جلوتر از او راه افتادی و وارد شدی ؟ (۲۰۷) امام کاظم علیه السلام فرمود : شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد حقوق پدر سؤ ال کرد . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود : او را با نام صدا نکند ، جلوتر از او راه نرود ، قبل از او ننشیند و برای او لعن و دشنام کسب نکند . (۲۰۸) یکی از کسانی که بدون شک خداوند دعای او را می پذیرد دعای پدر در مورد فرزند است . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : دعای سه کس یقینا مستجاب است ؛ ۱ دعای مظلوم ۲ دعای مسافر ۳ دعای پدر برای فرزند . (۲۰۹) تعظیم پدر رمز توفیق شیخ احمد کافی رحمهٔ الله دانشمند و خطیب پر آوازه ایرانی که در نیم قرن گذشته توفیقات فوق العاده ای در زمینه خطا به و سخنوری داشته است ، یکی از

علل موفقیت خویش را قدر دانی از پدر می داند و می گوید : پدرم یک کاسب است ، عالم هم نیست ، البته پدر بزرگم عالم بود ، بابای من خیلی آدم متدین و خوبی است ، ای کاش من هم مثل او بودم و امروزه که به حول و قوه الهی کم و بیش توفیقاتی بدست آورده ام ، یکی از مهم ترین علل آن را مرهون زحمات پدر و در پرتو تکریم و تعظیم پدر می دانم . به ولی عصر علیه السلام قسم ! هنوز که به محضر پدرم می روم در مقابل تمام فامیل ، برادرها و زن و بچه ام خم می شوم و در مقابل همه مکرر به دستش بوسه می زنم ، چون خیر از او دیده ام و قرآن فرموده : به پدر و مادرت اخم نکن و قضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالولدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما (۲۱۰) و پروردگارت فرمان داده : جز او را نپرستید ! و به پدر و مادر نیکی کنید ! هرگاه یکی از آن دو ، یا هر دوی آنها ، نزد تو به سن پیری رسند ، کمترین اهانتی به آنها روا مدار ! و بر آنها فریاد مزن ! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو ! در این میان کسانی پیدا می شوند که بر خلاف گفتار قرآن و عترت به آزار و اذیت والدین خود می پردازند . اینان از رحمت خدا به دورند . و خود را از بهشت برین محروم کرده و به عواقب و خیم آن در دنیا و آخرت دچار می شوند . پدرم را تربیت می کنم ! ! می گویند : روزی عده ای برای گردش به باغی رفتند . مشاهده کردند که پسری بی ادب پدرش را به درختی بسته و با چوب او را می زند . گفتند : چرا پدرت را می زنی ؟ گفت : می خواهم تربیتش کنم . گفتند : پدرت را می خواهی تربیت کنی ! ! گفت : بله . واردین احساس کردند که پیرمرد بدجوری گرفتار شده و پسر هم او را همین طور می زند . دست و پای پسر را گرفته و به کناری کشیدند . پسر همین طور که از روی خاک ها بلند شده و لباس های خود را پاک می کرد ، با ناراحتی و غرغر زنان گفت : واقعا که دوره آخر الزمان رسیده است ! گفتند : چه طور ؟ گفت : خوب ، معلوم است ، آدم در این دوران اختیار پدر خود را هم ندارد که او را ادب کرده و کتک بزند ! امام صادق علیه السلام فرمود : از رحمت خدا دور است کسی که پدر یا مادرش را بزند . ملعون است کسی که از فرمان پدر و مادرش سرپیچی (۲۱۱) کند . داستانی دیگر آیت الله سید احمد زنجانی (قدس سره) می نویسد : مردی در حضور یکی از علماء از برادرش شکایت کرد . که او با من در مخارج مادرمان شرکت نمی کند . ایشان شخصی را ماءمور کرد که در میان آنان اصلاح کند ، آن شخص گفت : من برادرش را خواستم و با او در این مورد صحبت کردم و به او گفتم : چرا در هزینه پرستاری از مادرتان به برادرت مساعدت نمی کنی ؟ گفت : آقا به من مربوط نیست ، زیرا ما با هم دیگر قرار داد بسته ایم و من هم طبق آن قرار داد عمل می کنم . پرسیدم : چه طور ؟ ! او گفت : ما قرار گذاشته بودیم که پدر و مادرمان را تقسیم کنیم به این ترتیب که خرج پرستاری از پدر با من باشد و مخارج مادر با او . خوشبختانه شانس مرا یاری کرد و پدرم زود مرد ! اکنون طبق قرار ، خرج مادر به من مربوط نمی شود . به همین که این سخن را شنیدم (شانس مرا یاری کرد و پدرم زود مرد) از بی مهری آن شخص متعحب شدم و گفتم مگر مال قسمت کرده اید که طبق قرار عقد لازم و خیار ساقط گردد ؟ ! (۲۱۲)

۳ نیکی به والدین

ابی ولاد حناط از امام صادق علیه السلام پرسید : خداوند متعال که در قرآن می فرماید : (و بالو الدین احسانا) چه معنی دارد و چگونه می توان به پدر و مادر نیکی نمود ؟ امام فرمود : احسان این است که با آنان نیک رفتار باشی ، آنان را مجبور نکنی که نیازهای خود را از تو درخواست کنند گرچه غنی باشند . از حال و روزگار آنان مشکلاتشان را درک کنی ، آیا خداوند نمی فرماید : به مقام نیکوکاران نمی رسید مگر از آن چه را که را که دوست دارید انفاق بکنید ؟ سپس امام صادق علیه السلام فرمود : اگر آنان به سن پیری رسیدند ، کمترین اهانتی را به آنان روا مدار و بر سر آنان فریاد نزن . یعنی اگر تو را ناراحت کردند تو به آنان اهانت نکن و اگر تو را زدند بر سرشان داد و فریاد نکن و سخنان تند نگو ، قل لهما قولا کریما به آنان سخن نیک و محبت

آمیز بگو مثلاـ به آنـان بگو : خداونـد شـما را ببخشـد . این از تو گفتـاری نیک است . و اما این که خداونـد فرمود : بال های مهر و محبت خود را بر پدر و مادرت بگستر ، یعنی با نگاه های مهرآمیز و راءفت انگیز دل آنان را به دست آور و هیچ گاه صدای خود را بالاـتر از صـدای پـدر و مـادر نکن و دست خود را بالاـی دست آنـان قرار نـده و از قـدم های آنان جلوتر مرو . (۲۱۳) نیکی برای همیشه امام صادق علیه السـلام فرمود : چه مانعی دارد یک شخص مسلمان به پدر و مادرش نیکی کند ؟ زنده باشند یا مرده ! به این ترتیب که از جانب آنان نماز بخوانـد ، صدقه دهد ، حج گذارد و روزه بگیرد ، تا آنچه کرده ثوابش هم چنانکه برای والدین است همانند آن برای خود او هم باشد . افزون بر این ، خداوند متعال به سبب این احساس و نیکی خیر بسیاری را برایش عطا می کند . (۲۱۴) خوش رفتاری به والـدین عمـار بن حیـات می گویـد : روزی به امام صادق علیه السـلام گفتم : فرزنـدم اسـماعیل در حق من خیلی احسـان و خوبی می کنـد . امـام صادق علیه السـلام فرمود : من فرزنـد ترا قبلا هم دوست می داشـتم ولی اکنون علاقه ام به او بیشتر شـد . سـپس امـام صادق علیه السـلام افزود : رسول خـدا صـلی الله علیه و آله یک خواهر و یک برادر رضاعی داشت . روزی خواهر نزد پیامبر آمد ، وقتی نگاه آن حضرت بر او افتاد با شادمانی از جا بلند شد و زیر انداز خود را برای بگسترد و وی را روی آن بنشانیـد و با خوشـحالی و روی گشاده با او به گفتگو نشـست . پس از مدتی او بلند شد و رفت ، اتفاقا بعد از رفتن خواهر ، برادرش نزد پیامبر صـلی الله علیه و آله آمد . اما آن حضـرت به اندازه خواهر ، به وی احترام نکرد . از پیامبر علت این رفتار متفاوت را سؤ ال کردنـد ، در پاسـخ فرمود : خواهرم بیش از برادرم به پـدر و مادر خدمت می کرد . (۲۱۵) آیا می دانیـد که نگاه مهرآمیز به چهره والدین عبادت محسوب می شود ؟ حضـرت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله می فرماید : النظر الی وجه الوالدین عبادة (۲۱۶) نگاه به صورت والدین عبادت است . و در حدیث دیگری آن بزرگوار فرمود : هیچ شخصـی به سیمای پدر و مادر خود نگاه محبت آمیز نمی کنـد ، مگر اینکه خداونـد متعال در مقابل هر نگاه اوثواب یک حج قبول شده به وی عطا می کند به پیامبر صـلی الله علیه و آله عرض شـد : یا رسول الله ! اگر فردی هر روز صد مرتبه به چهره پدر یا مادرش نظاره کند بازهم این پاداش را دریافت خواهد کرد ؟ فرمود : آری ، اگر روزی صـد هزار بـار هم این کار را انجام دهـد ، ثواب صـد حـج پـذیرفته خواهـد داشت . (۲۱۷) پرهیز از تند خوئی ابراهیم بن مهزم می گوید : روزی از نزد امام صادق علیه السلام بیرون آمدم و در مدینه به خانه ام رفتم ، مادرم با من زندگی می کرد در خـانه به خـاطر موضوعی بـا مادرم مجادله کرده و سـخن درشت و ناهنجار به او گفتم . فردای آن روز بعـد از ادای نماز صبح ، دوباره به محضر امام صادق علیه السلام مشرف شدم . هنگام ورود بدون آن که حرفی زده باشم ، امام به من فرمود : ای پسر مهزم ! شب گذشته با مادرت تند و خشن صحبت کردی . آیا نمی دانی شکم او مدت ها منزل و آغوشش گهواره و سینه اش ظرف غـذای تو بوده است . (او هستی اش را در اختیـار تو نهـاده بود .) چرا با او به تنـدی سـخن گفتی ، دیگر چنین مکن ! (۲۱۸) شاد کردن والـدین فرزنـدان صالح از هر فرصتی برای خیر خواهی و شاد کردن پدر و مادر خویش بهره می گیرند . این عمل نتائج مثبت و پر باری را برای آنان به همراه دارد . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : استراحت در بستر به خاطر نیکی به والدین که آنان را شـاد نمـائی و آنـان نیز با چهره ای بشاش با تو سـخن بگوینـد بهتر از این است که با شمشیر در راه خـدا جهاد کنی و در مقابل اگر کسـی والـدین خود را خشـمگین کنـد نماز او پذیرفته نیست . (۲۱۹) امـام صـادق علیه السـلام به فرمـود : اگر دوست داری عمری طولانی داشته باشی پدر و مادرت را خوشحال کن . (۲۲۰) محبت به والدین گمراه معمر بن خلاد از امام رضا علیه السلام پرسید : آیا به پدر و مادرم که در مسیر حق نبوده اند دعای خیر بنمایم ؟ امام فرمود : برایشان دعا کن و از طرف آنان صدقه بده و اگر زنده انـد و راه حق را نمی شناسـند با آنان مـدارا کن ! چرا که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله فرمود : خداونـد مرا به رحمت و مهربانی مبعـوث کرده نه برای سـخت گیری و آزار و نافرمـانی . (۲۲۱) از دیـدگاه امام صادق علیه السـلام نیک به والـدین نشانه معرفت و آگاهی فرزند از عظمت و شـکوه الهی است . زیرا هیچ عبادتی نزدیک تر و سـریع تر از نیکی به والدین با ایمان که برای خشـنودی خدا انجام گیرد به صاحب عبادت نمی رسد؛ زیرا حق والدین از حق خدا ریشه می گیرد . البته اگر پدر و مادر در مسیر خدا باشـند

و مرام آنان احیای دین خدا و سنت پیامبر باشد ، آنان فرزندشان را اطاعت خدا به سوی معصیت سوق ندهند ، باورهای مستحکم فرزند را از یقین به شک تبدیل نکنند ، از وادی زهد و تقوا به سوی دنیا گرائی نبرند و خلاصه ، خواسته آنان در جهت مخالف اطاعت الهی نباشد . اگر پدر و مادر از صراط مستقیم منحرف شدند ، نافرمانی آنان عبادت و اطاعت آنان ، معصیت خواهد بود ، همچنان که خداوند متعال می فرماید : و ان جاهداک علی اءن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما (۲۲۲) اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آنچه را نمیدانی شریک خدا قرار دهی ، امر آنان را اطاعت مکن ! امام صادق علیه السلام می فرماید : حتی در چنین صورتی (که والدین مخالف باشند) باز هم باید با آنان مدارا و ملایمت کرد و اذیت آنان را به خاطر تحمل زحمات دوران کودکی ات تحمل کن و در مورد خوراک و پوشاک بر آنان سخن نگیر و چهره ات را بر مگردان ، صدایت را در مقابل آنان بلند نکن زیرا این کار تعظیم امر خدا است . در سخن گفتن با آنان زیبا و نرم ، سخن بگو و در برخود لطیف و ملایم باش ، زیرا خداوند متعال پاداش نکیو کاران را ضایع نمی کند . (۲۲۳) و حالا همین سفارش را از کلام امام جواد علیه السلام بخوانیم : بکر بن صالح می گوید : داماد من به امام جواد علیه السلام نامه ای نوشت و در آن آورده بود که : پدرم یک فرد ناصبی و فردی منحرف است . او به شدت حقیقت را انکار کرده و امامت را نمی پذیرد میخواهم در مورد رفتار با او نظر شما را بدانم و آیا با او مقابله کنم و یا مدارا نمایم ؟ امام نهم در جوابش نوشت : منظور تو را فهمیدم و به وضعیت اعتقادی پدرت آگاه شدم ، من تو را از دعای خیر فراموش نمی کنم ؛ مدارا برای تو بهتر از رو در رو در روئی و مقابله می باشد . هر سختی آسانی به دنبال دارد ، صبور باش و پایداری کن که عاقبت نیکو از آن پارسایان می باشد . خداوند تو را در محبت ولایت آنان که دوستشان داری ثابت قدم بدارد . تو در سایه رحمت و پناه خدا هستی و او پناهدگان خود را ضایع نسازد . بکر بن صالح در ادامه می افزاید : خداوند در مدت کوتاهی دل پدر را (در نتیجه صبر و شکیبائی وی) به او متمایل کرد طوری که دیگر با پسرش مخالفت نمی کرد . (۲۲۴) از این روایات بر می آید که احترام پدر و مادر غیر از اطاعت از آنان است . طبق این آموزه های وحیانی اطاعت از والدین نامسلمان و یا گمراه ، روا نیست هر چند که این کار موجبات ناراحتی آنان را فراهم می آورد اما خوشرفتاری و حفظ احترام پدر و مادر چه خوب باشند چه ، با ایمان باشند و یا بی ایمان لازم است . سخن امام باقر علیه السلام در این مورد گواه روشنی بر این حقیقت است : آن شکافنده علوم فرمود : خداوند متعال در انجام سه چیز از کمالات انسانی به هیچ کس استثناء قائل نشده است : ۱ حفظ امانت ، برای همه اعم از این که خوب باشد یا بد . ۲ وفاداری در برابر پیمان ها ، خواه طرف مقابل آدم خوبی باشد یا بد . ۳ نیکی و احسان به پدر و مادر هر چند که خوب و صالح باشند یا بد و گمراه . (۲۲۵) با مروری کوتاه به منابع اسلامی در می یابیم که یکی از مهم ترین دستاوردهای فرهنگ متعالی و حیات بخش اسلام ، استحکام روابط و تقویت عواطف در میان انسان ها است که به این وسیله علاوه بر این که انسان ها همدل می شوند و نوعی وحدت و انسجام در جوامع به وجود می آید ، اعتماد به همدیگر نیز افزایش می یابد . اما در جوامعی که از معارف و آموزه های الهی خبری نباشد انسان هایی بی روح بی عاطفه و بی محبت به بار خواهند آمد و همه چیز را فقط از زاویه ارزش های مادی و طبیعی خواهند نگریست . در این گونه جوامع ، کمالات انسانی و فضائل اخلاقی هم چون : نیکی به پدر و مادر ، ایثار ، فداکاری ، حیا و عفت ، رحم و مروت ، جوانمردی و عزت نفس و . . . معنا و مفهوم نخواهد داشت . علامه شهید مرتضی مطهری می نویسد : مرحوم محققی که از طرف آیت الله العظمی بروجردی به آلمان رفته بودند . (۲۲۶) داستانی نقل کرده است که خیلی عجیب است . او می گوید : از جمله اشخاصی که در زمان ما مسلمان شد ، پروفسوری بود عالم و دانشمند . او زیاد پیش ما می آمد و ما هم می رفتیم ، اما بعد از مدتی دچار سرطان گردیده و در بیمارستان بستری شد . ما به همراه مسلمانان دیگر به عیادت او می رفتیم . روزی زبان به شکایت گشوده ، گفت : من بعد از آن که مریض شده و در بیمارستان بستری گردیدم و دکترها تشخیص داده اند که سرطان دارم ، پسرم و زنم آمدند و به من گفتند : معلوم شد که شما سرطان دارید و به این زودی خواهی مرد . هر دو خداحافظی کردند و رفتند . آنان توجه نکردند که در این شرائط سخت این بیمار

لا علاج نیاز به محبت و مهربانی و ابراز عواطف دارد . مرحوم محققی در ادامه می گویـد : ما مکرر به ملاقات او می رفتیم و روزی که بیمارستان خبر داد این شخص مرده است ، مـا برای کفن و دفن آن مسلمان آلمـانی رفتیم . در آن روز پسرش آمـده بود ولی کمی که منتظر مانـدیم تا مراسم مذهبی را انجام دهیم ، متوجه شدیم که پسرش جنازه را از پیش به بیمارستان فروخته است و حالا آمده جنازه را تحویل داده و پولش را بگیرد و برود . (۲۲۷)

۴ حفظ شخصیت والدین

از حقـوق دیگر والـدین که بر عهـده فرزنـد می باشـد این است که اسـباب نارضـایتی آنـان را به اشکال مختلف فراهم نیـاورد و از کارهایی که سبب می شود شخصیت اجتماعی والـدین مخـدوش شود دوری گزیند . چرا که گاهی بر اثر اعمال ناشایست فرزند ، والـدین او مورد اهـانت قرار می گیرد به همین جهت پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله فرمود : یکی از گناهـان کـبیره این است که شخص ، به پدر و مادر خود دشنام دهد . پرسیدند : یا رسول الله ! مگر کسی به پدر و مادر خود دشنام می دهد ؟ فرمود : بلی . او به پـدر و مـادر دیگران دشـنام می دهـد و دیگران نیز متقابلا به والـدین او فحش و ناسـزا می گوینـد . (۲۲۸) امام کاظم علیه السـلام فرمود : روزی مردی به حضور پیامبر صـلی الله علیه و آله آمـده و گفت : ای رسول خدا ! حقوق پدر بر عهده فرزند چیست ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ وی فرمود : ۱ او را با نامش صدا نکند ۲ جلوتر از او راه نرود ۳ قبل از او ننشیند ۴ موجبات دشنام برای پـدر را فراهم نیـاورد . (۲۲۹) و در حـدیث دیگری فرمود : به جـان پـدرانتان سوگنـد یاد نکنیـد و به این ترتیب شخصـیت آنان را کوچک نشمارید . (۲۳۰)

۵ بذل اموال

فرزنـدان صالـح و بـا ایمـان بر این باورنـد که هستی آنان از پـدر و مادر است و آنان علاوه بر این که وجودشان را در اختیار پـدر و مادر قرار می دهنـد ، در بذل اموال خود نیز به والدین هیچ گونه مضایقه ندارند . امام رضا علیه السـلام در یک توصـیه حکیمانه ای می فرماید : بر تو باد که از پدرت اطاعت کنی و به وی نیکی نمایی در مقابل او خضوع و تواضع کن و تکریم و تعظیمش نما سـعی کن صـدای خود را همیشه از صـدای او پائین تر بیاوری ، زیرا پدر اصل و ریشه تو است و تو شاخه ای از آن اصل هستی ، اگر پدر نبود تو وجود نمی آمـدی ، پس برای پـدر و مادرتان جان و مال و مقام خود را بـذل کنیـد . (۲۳۱) در روایتی آمـده است : انت و مالک لا بیک ؛ (۲۳۲) تو و اموالت برای پدرت می باشد . حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید : فرزندان شما هدیه ای از طرف خداوند بر شـما هسـتند ، خداوند متعال به هر کس که بخواهد دختر هدیه می دهد و به هر کس بخواهد پسر هدیه می کند . هرگاه شـما نیاز داشـته باشید ، فرزندانتان و اموالشان برای شما است . (۲۳۳) از جمع بنـدی این روایات چنین بر می آید که فرزنـدان وظیفه دارنـد در رفع نیازهـای اقتصـادی پـدر و مادر خویش تلاش نماینـد و مشـکلات آنان را حل کننـد و اموالشان را در جهت آسایش و رضایت آنان به کارگیرنـد . امام صادق علیه السـلام در تفسـیر آیه (و بالو الـدین احسانا) می فرمایـد : احسان این است که با آن ها نیکو معاشـرت کنی و آن ها مجبور نشونـد چیزی را که نیاز دارند از تو بخواهند . (۲۳۴) از منظر فقهای اسلامی رفع نیازهای والـدین برای فرزنـدان متمکن واجب است ، و اگر پـدر و مادر نتواننـد خود را اداره کنند ، نفقه آنان بر فرزند لازم می شود . در صورت فوت فرزنـدان یا عـدم تمکن آنان ، این وظیفه به عهـده نوه های آنان می باشـد . در متون فقهی آمـده است : اگر پـدر و مادر انسان از کار افتاده شوند و دارایی نداشـته باشـند ، نفقه آنان بر اولاد و نیز فرزندان آنان که تمکن دارند و به این ترتیب

طبقات هر چه پائین تر روند ، پسری باشند یا دختری واجب است . خلاصه اگر پدر و مادر نتوانند خود را اداره کنند ، نفقه آنها بر فرزند واجب است . (۲۳۵) پسر ثروتمند و پدر فقیر از امیر مؤ منان علی علیه السلام نقل شده که فرمود : پیر مردی گریه کنان دست پسرش را گرفته نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه آورد و به ایشان گفت : ای رسول خدا ! این پسر من است که در کوچکی او را غذا داده ام و با عزت و احترام ، بزرگ کرده ام و تمام خواسته هایش را بر آورده ام و با مال و ثروتم به او کمک کرده ام تا این که قوی و ثروتمند و غنی گردید و من در راه پرورش وی جان و مالم را فدا کرده ام و از ضعف و پیری به جایی رسیده ام که مشاهده می فرمایی ! در مقابل این همه زحمت ، این پسر هیچ گونه کمک مال به من نمی کند ! رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به جوان کرد و فرمود : چه می گویی ؟ جوان گفت : من مالی بیشتر از خرج و مخارج خود و عیالم ندارم تا به او کمک کنم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پیر مرد گفت : چه می گویی ؟ گفت : دروغ می گوید ، انبارهایی پر از گندم ، جو ، خرما ، کشمش و کیسه های زیادی پر از طلا و نقره دارد . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پسر گفت : جوابت چیست ؟ پسر گفت : ذره ای از آن چیزهایی را که او ادعا می کند . من ندارم . در این جا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : از خدا بترس ای جوان ، و نسبت به پدر مهربانت که این همه به تو نیکی و احسان کرده ، نیکی و احسان کن ، تا خدا نیز به تو احسان کند ! جوان گفت من چیزی ندارم . رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند : ما خرج این ماه پدرت را می دهیم ، اما از ماه بعد خودت خرجش را بده . سپس به اسامه فرمودند : به این پیر مرد صد درهم برای خرج یک ماه خود و خانواده اش عطا کن . اسامه نیز داد . بعد از یک ماه پیر مرد همراه پسرش پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و باز پسر گفت : چیزی ندارم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : تو ثروت زیادی داری و لیکن امروز را به شب می رسانی در حالی که فقیر و ذلیل شده ای به طوری که از پدرت فقیرتر خواهی شد و چیزی در بساطت نخواهد ماند . پسر برگشت و رفت . پس ناگهان دید همسایه های انبارش هایش جمع شده اند و می گویند انبارهایت را هر چه زودتر خالی کن که از بوی گندش بسیار ناراحتیم . سپس به سراغ انبارهایش رفت و با کمال تعجب دید که همه گندم ها ، جوها ، خرماها و کشمش ها گندیده اند و فاسد و تباه گشته اند . همسایه ها او را تحت فشار قرار دادند تا هر چه زودتر آن ها را خالی کند . جوان نیز کارگران بسیاری را با مزد زیاد اجیر کرده و همه کالاهای فاسد شده را به منطقه ای دور از شهر منتقل کرد . به دنبال آن ، جوان سراغ کیسه های طلا و نقره رفت تا مزد کارگران را بدهد ، اما ناگهان دید همه آنان مسخ شده و به سنگ هایی بی ارزش تبدیل شده اند . کارگران وقتی چنین دیدند دامنش را رها نکردند ، تا این که مجبور شد تمام خانه و لوازمش را از قبیل فرش و لباس و . . . فروخت ، و مزد کارگران را پرداخت و از آن همه دارایی ، چیزی برایش باقی نماند و محتاج و فقیر گشت . و پس از اندک زمانی بر اثر ناراحتی های روحی و فکری لاغر و مریض شد . بعد از این حادثه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : ای کسانی که عاق پدر و مادرانتان هستید ، از این پیشامد درس عبرت بگیرید و بدانید که همان طور که در دنیا اموالش تباه گشت ، همان طور هم ، عوض آن چه از درجات ، در بهشت برایش فراهم بود ، درکاتی در دوزخ برایش مقرر گردید . (۲۳۶) نکته مهم ! در این جا لازم است به نکته ای اشاره شود و این که ، اگر در این روایات سخن از بذل مال به والدین رفته است و لازم است که برای آرامش و آسایش پدر و مادر با بذل اموال تسهیلاتی ایجاد نمود . اما به این معنا نیست که فردی به ادعای خدمت به پدر و مادر از حقوق سایر افراد مایه بگذارد . مثلا اگر فردی به خانواده خود سخت بگیرد و از نفقه همسر و فرزندانش کم نموده و به والدین خود بذل کند ، این معصیت خداوند خواهد بود . زیرا پروردگار متعال هم چنان که به پدر و مادر حقوقی قائل شده به همسر و فرزندان نیز حقوقی را بیان کرده است . یک مسلمان متعهد هیچ گاه به سوی افراط و یا تفریط در احقاق حقوق دیگران گام نمی نهد و حقوق دیگران را به خاطر والدین خود ضایع نمی سازد . برای همین رسول مکرم اسلام به افرادی که بنا بر عللی حقوق اعضای خانواده اش را نادیده می گیرد ، لعنت کرده و فرمود : ملعون ملعون من ضیع من یعول ؛ (۲۳۷) از رحمت خدا دور است ، از رحمت خدا دور است ، کسی که اعضای خانواده اش را (در اثر ندادن نفقه) تباه سازد .

امام صادق علیه السلام نیز همسر و فرزند را در ردیف پدر و مادر واجب النفقه شمرده و فرمود : پدر و مادر ، فرزند و همسر کسانی هستند که نفقه و تاءمین مخارج آنان بر شخص مسلمان واجب است . (۲۳۸)

۶ حق شناسی از والدین

تشکر از ولی نعمت امری فطری است و عقلای عالم روی آن تاءکید دارند . اساسا انسان از کسی که قدردان نعمت های داده شده نباشد خوشش نمی آید و او را فردی جاهل ، بی ادب ، بی فرهنگ ، و دور از انسانیت قلمداد می کند و در مقابل شکر گزاری و قدرشناسی در میان عموم مردم امری پسندیده و مطلوب تلقی می شود . به همین جهت خداوند متعال با یاد آوری زحمات والدین ، فرزندان را به حق شناسی و قدر دانی از آنان دعوت می کند و می فرماید : و وصینا الانسان بوالدیه حملته امه وهنا علی وهن و فصاله فی عامین اءن اشکر لی و لو الدایک الی المصیر (۲۳۹) ؛ و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم ؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه ای را متحمل می شد) ، و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر بجا آور که بازگشت (همه شما) به سوی من است ! و در سوره احقاف می فرماید : و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته و بلغ امه کرها و وضعته کرها و حمله و فصاله ثلاثون شهرا حتی اذا بلغ اءشده و بلغ اءربعین سنهٔ قال رب اءورنی اءن اءشکر نعمتك التی اءنعمت علی و علی والدی و اءن اءعمل صالحا ترضاه و اءصلح لی فی ذریتی انی تبت الیك و انی من المسلمین (۲۴۰) ؛ ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند ، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد؛ و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است . تا زمانی که به کمال قدرت و رشد برسد و به چهل سالگی بالغ گردد می گوید : پروردگارا ! مرا توفیق ده تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم دادی بجا آورم و کار شایسته ای انجام دهم که از آن خشنود باشی ، و فرزندان مرا صالح گردان ؛ من به سوی تو باز می گردم و توبه می کنم ، و من از مسلمانانم ! مادر در این سی و سه ماه (دوران حمل و دوران شیرخوارگی) بزرگترین فداکاری را هم از نظر روحی و عاطفی ، و هم از نظر جسمی ، و هم از جهت خدمات در مورد فرزندش انجام می دهد . جالب اینکه در آغاز توصیه درباره هر دو می کند ولی به هنگام بیان زحمات و خدمات تکیه روی زحمات مادر می نماید تا انسان را متوجه ایثارگریها و حق عظیم او می سازد . سپس می گوید : توصیه کردم که هم شکر مرا بجای آور و هم شکر پدر و مادرت را (ان اشکر لی و لو الدیک) . شکر مرا بجا آور که خالق و منع اصلی توام و چنین پدر و مادر مهربانی به تو داده ام و هم شکر پدر و مادرت را که واسطه این فیض و عهده دار انتقال نعمتهای من به تو می باشند . و چقدر جالب و پر معنی است که شکر پدر و مادر درست در کنار شکر خدا قرار گرفته . در پایان آیه با لحنی که خالی از تهدید و عتاب نیست می فرماید : بازگشت همه شما به سوی من است (الی المصیر) . آری اگر در اینجا کوتاهی کنید در آنجا تمام این حقوق و زحمات و خدمات مورد بررسی قرار می گیرد و مو به مو حساب می شود ، باید از عهده حساب الهی در مورد شکر نعمتهایش ، و همچنین در مورد شرک نعمت وجود پدر و مادر و عواطف پاك و بی آلایش آنها برآئید . بعضی از مفسران در اینجا به نکته ای توجه کرده اند که در قرآن مجید تاکید بر رعایت حقوق پدر و مادر کرارا آمده است ، اما سفارش نسبت به فرزندان کمتر دیده می شود (جز در مورد نهی از کشتن فرزندان که یک عادت شوم و زشت استثنائی در عصر جاهلیت بوده است) . این به خاطر آن است که پدر و مادر به حکم عواطف نیرومندشان کمتر ممکن است فرزندان را به دست فراموشی بسپارند ، در حالی که زیاد دیده شده است که فرزندان ، پدر و مادر را مخصوصا به هنگام پیری و از کار افتادگی فراموش می کنند ، و این دردناکترین حالت برای آنها و بدترین ناشکری برای فرزندان محسوب می شود . امام رضا علیه السلام فرمود : خداوند متعال فرمان داده که بندگانش از او و از پدر و مادرشان ، سپاس گذاری و

تشکر نمایند . پس هر کس پدر و مادرش را شکر گزار نباشد و به زحمات آنان ارج نگذارد ، چنین شخصی در واقع از خدای خویش هم سپاس گذاری نکرده است . (۲۴۱) در حدیث دیگری آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود ، و به طواف مشغول بود ، در همین هنگام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید عرض کرد : هل ادیت حقها؛ آیا حق مادرم را اینسان ادا کرده ام ؟ ! پیامبر در جواب فرمود : لا ـ و لا ـ بزفره واحدهٔ ؛ نه حتی یک نفس او را جبران نکرده ای ! (۲۴۲) در این روایت به اهمیت حقوق مادر بیشتر تاءکید شده است . و علت این است که شرح درد و رنجهای مادر در راه پرورش فرزند هم به خاطر این است که محسوستر و ملموستر است ، و هم بخاطر این که زحمات مادر در مقایسه با پدر از اهمیت بیشتری برخوردار است ، و به همین دلیل در روایات اسلامی تاکید بیشتری در مورد مادر شده است . در مورد حق شناسی از والدین سخنان فراوانی در کتاب های تاریخی ، ادبی و دینی آمده است ، چند مورد را در این جا می خوانیم : سعدی و مادر پیر سعدی در گلستان می نویسد : وقتی به جهل جوانی بانگ بر مادر زدم ، دل آزرده به کنجی نشست و گریان همی گفت : مگر خردی فراموش کردی که درشتی می کنی ؟ ! چه خوش گفت : زالی (۲۴۳) به فرزند خویش چو دیدش پلنگ افکن و پیلتن گر از عهد خردیت یاد آمدی که بیچاره بودی در آغوش من نکردی در این روز بر من جفا که تو شیر مردی و من پیرزن و در بوستان ، ضرورت قدرشناسی از مادر را چنین یاد آور می شود : جوانی سر از راءی مادر بتافت دل درمندش در آذر بتافت چو بیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد تو آنی که از یک مگس رنجه ای که امروز سالار و سر پنجه ای (۲۴۴) فرزند فراموشکار فرزند یکی از سران ممالک در خاطرات خود می گوید : سال ها پیش ، شبی دیر وقت ، در ساعات بعد از نیمه شب مرا از خواب بیدار کردند و گفتند : مادرت می خواهد تلفنی با شما صحبت کند . خیلی تعجب کردم این چه کار مهمی است که در این موقع مرا از خواب بیدار کرده اند . خواب آلود پای تلفن رفتم ؛ مادرم بدون مقدمه گفت : سلام پسرم ! به تو تبریک می گویم ، امشب ، شب تولد توست . با اوقات تلخی جواب دادم : همین ؟ ! این موقع مرا از خواب بیدار کردی که شب تولد من است ؟ مگر ناراحت شدی ؟ البته که ناراحت شدم مادر جان ! این کار را می توانستی فردا صبح انجام دهی . مادرم با خنده گفت : ناراحت نشو عزیزم ، ۲۹ سال پیش از این ، درست در همین ساعت مرا از خواب خوش بیدار کردی ، درد شدیدی عارضم کردی ، اهل منزل و همسایه را هم از خواب بیدار کردی ، مرا مجبور کردی بیمارستان بروم . دکتر و پرستار دورم جمع شدند ، چه شده ؟ چه خبر است ؟ هیچ . معلوم شد آقازاده می خواهند تشریف بیاورند ، در حالی که سرکار ، صبر نکردید صبح روز بعد تشریف بیاورید و بی جهت عده ای را از خواب خوش محروم نسازید . (۲۴۵) پاستور و قدردانی از مادر گرچه در کشورهای غربی بر اثر حاکمیت تکنولوژی و صنعت روابط عاطفی ضعیف و کمرنگ است و روابط سالم اعضای خانواده ها متزلزل و گاهی اصلا وجود ندارد . اما از آن جائی که عاطفه و محبت امری خدادادی و فطری است در نهاد برخی افراد غربی به ویژه فطرت های سالم ، عقلاء و نخبگان آنان این حس درونی و ندای وجدان خاموش نشده و گاهی شعله هایی از آن مشاهده می شود . بلی از نظر اقتصادی و نظامی کشورهای غربی ، پیشرفته و متمدن جلوه می کنند ولی به شدت در آتش فقر فرهنگی و عاطفی در رنج و عذابند . لوئی پاستور ، شیمیدان معروف فرانسوی و صاحب کشف های مهم علمی ، هنگامی که بر اثر نظریه های بدیع خود به اوج افتخار جهانی رسید ، دولت فرانسه در صدد بر آمد خانه ای را که محل تولد او بود ، به موزه تبدیل کند ، پاستور در ضمن یک سخنرانی که در برابر آن خانه محقر ایراد کرد ، مادر خود را فراموش ننمود و با صدایی که از فرط تاءثر می لرزید ، چنین گفت : ای مادر عزیز ! ای گمشده دلبند ، که سالیانی دراز در این خانه با من به سر بردی ، توئی که اکنون همه چیز را مدیون تو می بینم . مادر شجاع و دلدارم ! تمام حس فداکاری و شور و هیجانی که در راه عظمت علم و بزرگی میهنم به کار بسته ام ، و از این پس نیز به کار خواهم بست ، تو به من آموخته ای و در وجودم رسوخ داده ای . کار مشقت باری که تو در خانه و در کارگاه کوچکمان پیش گرفته بودی ، به من درس صبر و حوصله در تحقیقات علمی آینده ام داد . از آن گاه که با وجود فقر و مسکنت مرا به مکتب فرستادی ، عشق به میهن و

خدمت به بشر را شب و روز به من آموختی . اکنون از تو اجازه می خواهم ، تمام سرافرازی که میهنم در جشن امروز به من اعطاء می کند ، به پیشگاه عظمتت تقدیم کنم . همین قدر بدان که فرزندت امروز که در میان امواج افتخار و سربلندی غوطه ور است بازه هم خود را بدون تو ، ای مادر عزیز ! در این جهان بزرگ تنها و بی پناه می بیند ! (۲۴۶)

۷ اطاعت در مسیر حق

طبق دستور قرآن و اهل بیت علیهم السلام ، باید از والدین اطاعت کرد . هم چنانکه امیر مؤ منان علی علیه السلام فرمود : فحق الوالد علی الولد اءن یطیعه فی کل شـی ء الا فی معصیهٔ الله سبحانه (۲۴۷) حق پـدر بر عهده فرزند این است که از او در همه چیز اطاعت کنـد جز معصیت خدا . فقهای بزرگ اسـلامی در مورد لزوم اطاعت والدین احکامی را مطرح (۲۴۸) کرده انـد که برخی از آنان عبارت اند : ۱ در صورتی که پـدر و مادر به مسافرت فرزندشان راضـی نباشـند و اجازه ندهند ، سـفرهای مباح و مستحبی بر فرزند حرام است . البته این حکم در دو مورد استثنا شده : ۱ برای طلب علم ۲ برای تجارت و کسب در آمد . در این دو مورد اگر در شهر خود طلب علم و تاءمین معاش و مقدور نباشد می تواند بدون اجازه والدین نیز مسافرت کند . ۲ اطاعت آنان در هر حال بر فرزندان لازم است و آنان بر هر کار مباح و حتی شبهه ناک ، اگر دستور دهنـد فرزنـد بایـد اطاعت کنـد ، زیرا اطاعت آنان واجب و ترک شبهه مستحب است . ۳ اگر جهاد عینا بر کسـی واجب نباشـد ، والـدین می تواننـد فرزنـدشان را از آن منع کنند . و در روایت آمده است که مردی که می خواست به جهـاد برود . پیـامبر صـلی الله علیه و آله از او پرسـید : آیا پـدر مادرت زنـده انـد ؟ گفت : آری . پیامبر صـلی الله علیه و آله فرمود : اگر دنبال اجر و پاداش معنوی می گردی به سوی والدینت برگرد و با آنان رفتار نیکو داشته باش . (۲۴۹) و اساسا پـدر و مادر می توانند از انجام واجبات کفائی و عبادات مستحبی ، فرزندان خود را منع کنند . امام خمینی رحمهٔ الله در پاسخ جوانی که از رفتن به جبهه جنگ سؤ ال کرده است ، می فرماید : اگر مادر از رفتن شـما اذیت می شود و رفتن به جبهه برای شـما لازم و متعین نشده مراعات حال او را بنمائید و بستگی به نیاز جبهه دارد . (۲۵۰) ۴ اگر والدین او را در حال انجام نماز مستحبی صـدا کنند لازم است نمازش را قطع کرده و متوجه پدر و مادر باشد . امام کاظم علیه السلام نیز فرمود : ان الرجل اذا کان فی الصلاهٔ فدعاه الوالد فلیسبح و اذا دعته الوالدهٔ فلیقل لبیک (> ۲۵۱) اگر پدر در حال نماز فرزندش را صدا کند فرزند با تسبیح او را پاسخ بگوید و اگر مادرش صدا زند لبیک گفته و به او توجه نماید . ۶ باید تا حد امکان از آزار و اذیت پدر و مادر جلوگیری نماید . ۷ عهد و قسم را با اجازه پدر و مادر انجام دهد . عالم بزرگوار مرحوم ملا احمد نراقی می نویسد : اما غیر واجبات ، از افعال مباحه و مستحبه ، پس اگر در ترک آنها ضـرری معتـد به به او نباشد ، ظاهر آن است که خلافی در میان علماء ، در وجوب اطاعت والدین نباشد و هرگاه والدین یا یکی از آنها امر به ترک آن کنند ، مخالفت در آن حرام است . و اگر در آن ضرری باشد که معتد به است ، بعضـی از علمـاء اطـاعت در آن را واجب نمی داننـد و اطلاق کلام بعضـی دیگر دلالت می کنـد بر وجوب فرمانبرداری و حرمت مخالفت ایشان در مباحات و مستحبات مطلقا . و از کلام پدرم (قدس سره) در جامع السعادات نیز چنین مستفاد می شود و ترجمه کلاـم ایشـان این است که : بـالجمله اطـاعت والـدین و طلب رضای ایشان واجب است . پس ، از برای فرزنـد جایز نیست که مرتکب هیچ یک از افعال مباحات و مستحبات شود بدون اذن ایشان . (۲۵۲) و در روایت آمده است که : مردی از یمن به محضر حضـرت رسول صلی الله علیه و آله آمده بود که در حضور آن حضرت به جهاد برود . پیامبر صلی الله علیه و آله به آن جوان فرمود : که برگردد و از پـدر و مـادر خود کسب اجـازه کن ، که اگر اذن دادنـد جهـاد کن و الاـ به ایشـان تا می توانی نیک رفتاری کن ، مطمئنا این عمل برای تو بهتر است اطاعت تمام دستورات خداونـد بعـد از توحیـد . (۲۵۳) محـدوده اطـاعت هم چنان که قبلا هم اشـاره شـد ، رعـایت این همه حقوق در صورتی است که خواسـته آنـان در جهت مخالف و نقض حقوق دیگران نباشـد وگرنه اگر

کسی به بهانه خدمت به پدر و مادر حقوق مسلم همسر و فرزندان و سایر برادران و خواهران ایمانی را نادیده انگاشته و موجب آزار و اذیت آنان شود؛ نه تنها ثوابی انجام نداده بلکه مرتکب گناهی نابخشودنی شده است . بنابراین والدین را فقط می توان در مسیر حق اطاعت نمود ولی اگر آنان بخواهند در راه باطل قدم بر دارند برای فرزندان لازم است از هم راهی با آنان خود داری نمایند . روزی امام حسین علیه السلام از مقابل عبدالله بن عمرو عاص می گذشت ، عبدالله با مشاهده امام حسین علیه السلام به حاضرین گفت : هر کس دوست دارد محبوب ترین مردم زمین را ، در نزد اهل آسمان ببیند ، پس به این شخص عابر بنگرد ، گرچه من از حادثه صفین تا کنون با او سخن نگفته ام . ابو سعید خدری او را نزد امام حسین علیه السلام آورده و گفته هایش را مطرح نمود . حضرت از عبدالله پرسید : آیا تو می دانستی که من محبوبترین مردم زمین ، نزد آسمانیانم و در عین حال با من و پدرم در صفین به جنگ بر خواستی ؟ به خدا سوگند که پدر من از من بهتر بود ! عبدالله پوزش خواست و گفت : پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود : از پدرت اطاعت کن . حضرت فرمود : آیا فرموده خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید : و ان جاهداک علی اءن تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما (۲۵۴) اگر پدر و مادرت تو را وادار کنند که آنچه را نمیدانی شریک خدا قرار دهی ، امر آنان را اطاعت مکن ! و آیا فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشنیده بودی که : همانا اطاعت از غیر خدا ، فقط در کارهای نیک است ؟ ! و نیز گفتار آن بزرگوار را که : هیچ مخلوقی را در چیزی که نافرمانی آفریدگار است ، نباید اطاعت کرد ؟ ! (۲۵۵) از آنجا که توصیه به نیکی در مورد پدر و مادر ، ممکن است این توهم را برای بعضی ایجاد کند که حتی در مساله عقائد و کفر و ایمان ، باید با آنها مدارا کرد ، در سوره لقمان که در کلام امام حسین علیه السلام نیز به آن اشاره شد و می فرماید : هرگاه آن دو ، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که از آن (حداقل) آگاهی نداری ، از آنها اطاعت مکن و ان جاهداکم علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهمادر این آیه به دو نکته دقیق اشاره شده : ۱ هرگز نباید رابطه انسان و پدر و مادرش ، مقدم بر رابطه او با خدا باشد ، و هرگز نباید عواطف خویشاوندی حاکم بر اعتقاد مکتبی او گردد . تعبیر به جاهداک اشاره به این است که پدر و مادر گاهی به گمان اینکه سعادت فرزند را می خواهند ، تلاش و کوشش می کنند که او را به عقیده انحرافی خود بکشانند ، و این در مورد پدران و مادران زیادی دیده می شود . وظیفه فرزندان در این گونه موارد این است که هرگز در برابر این فشارها تسلیم نشوند ، و استقلال فکری خود را حفظ کرده ، عقیده توحید را با هیچ چیز معاوضه نکنند . ۲ از آنجا که ممکن است ، این فرمان ، این توهم را به وجود آورد که در برابر پدر و مادر مشرک ، باید شدت عمل و بی حرمتی به خرج داد ، بلافاصله اضافه می کند که عدم اطاعت آنها در مساله کفر و شرک ، دلیل بر قطع رابطه مطلق با آنها نیست بلکه در عین حال با آنها در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن (و صاحبهما فی الدنیا معروفا) ؛ از نظر دنیا و زندگی مادی با آنها مهر و محبت و ملاطفت کن و از نظر اعتقاد و برنامه های مذهبی ، تسلیم افکار و پیشنهادهای آنها نباش ، این درست نقطه اصلی اعتدال است که حقوق خدا و پدر و مادر ، در آن جمع است . (۲۵۶)

۸ در دوران پیری

یکی از علل نابسامانیهای اجتماعی جوامع صنعتی عصر ما متلاشی شدن نظام خانوادگی است که نه احترامی از سوی فرزندان وجود دارد ، نه محبتی از سوی پدران و مادران ، و نه پیوند مهر و عاطفه ای از سوی همسران . منظره دردناک آسایشگاههای بزرگسالان در جوامع صنعتی امروز که مرکز پدران و مادران ناتوانی است که از کار افتاده اند و از خانواده طرد شده اند شاهد بسیار گویائی برای این حقیقت تلخ است . مردان و زنانی که بعد از یک عمر خدمت ، و تحویل فرزندان متعدد به جامعه در ایامی که نیاز شدیدی به عواطف فرزندان ، و کمکهای آنها دارند ، به کلی رانده می شوند ، و در آنجا در انتظار مرگ روز شماری می کنند ، و

چشم به در دوخته اند که آشنائی از در درآید ، انتظاری که شاید در سال یک یا دو بار بیشتر تکرار نمی شود ! به راستی تصور چنین حالتی زندگی را برای انسان از همان آغازش تلخ می کند و این است راه و رسم دنیای مادی و تمدن منهای ایمان و مذهب . (۲۵۷) خداوند متعال با اشاره به حساسیت ها و نا ملایمات دوران سخت پیری می فرماید : و قضی ربک ءالا تعبدوا الا ایاه و بالولدین احسنا اما یبلغن عندک الکبر اءحدهما اءو کلا۔ هما فلا۔ تقل لهما اءف و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما (۲۵۸) ؛ و پروردگارت فرمان داده : جز او را نپرستید ! و به پدر و مادر نیک کنید ! هرگاه یکی از آن دو ، یا هر دوی آنها ، نزد تو به سن پیری رسند ، کمترین اهانتی به آنها روا مدار ! و بر آنها فریاد مزن ! و گفتار لطیف و سنجیده و بزرگوارانه به آنها بگو ! خانه سالمندان یا آغوش خانواده ؟ ! ابراهیم بن شعیب به امام صادق علیه السلام گفت : پدری بسیار پیر و ناتوان دارم او را به دوش می کشم و برای قضاوت حاجت بیرون می برم . امام فرمود : هر چه می توانی به پدرت خدمت کن و حتی خودت با دستت لقمه در دهان او بگذار که این کار وسیله نجات تو از آتش دوزخ خواهد بود . (۲۵۹) مردی به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمده ، عرضه داشت : یا رسول الله ! من به جهاد در راه خدا شوق و علاقه شدیدی دارم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : پس در راه خدا جهاد کن ، که اگر در میدان جنگ حق علیه باطل کشته شوی زندگی جاوید یافته و در نزد خداوند روزی خواهی خورد و اگر در این راه بمیری پاداش تو بر عهده خداوند خواهد بود و اگر از میدان جنگ سالم بازگردی از گناهان پاک می شوی همانند روزی که از مادر متولد شدی . جوان با ایمان گفت : یا رسول الله ! من پدر و مادر پیری دارم که به من انس گرفته اند و دوست ندارند من به میدان جهاد بروم . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : در این صورت در نزد پدر و مادرت بمان و ملازم و مواظب آنان باش ، سوگند به آن خدایی که جانم در دست اوست یک شبانه روز خدمت کردن و انس با پدر و مادرت ، از یک سال جهاد در راه خدا با فضیلت تر است . (۲۶۰) پاداش مادری ناتوان در دوران پیری ! پیرزنی که توسط فرزندانش در یکی از خیابان های تهران رها و سرگردان شده بود ، گریان و نالان چنین گفت : بچه ها بی وفا و سنگدل شده اند . این روزها که آفتاب عمر لب بام و پایم کنار گور است ، از خانه بیرونم کرده اند ، می گویند : تو دیگر پیر و عاطل شده ای ، ما که له له تو نیستم ! من حالا چه کار کنم توی این شهر بزرگ نه جایی دارم ، نه کسی را می شناسم ، حتی سگ های ولگرد کوچه و خیابان هم یک پیرزن هفتاد ساله را به لانه خود راه نمی دهند . . . در حالی که اشک از چشمان پیر سالخورده همچنان سرازیر بود ماجرایش را برای افسر نگهبان چنین تعریف کرد : . . . یک عمر خون جگر خوردم تا بچه هایم را بزرگ کردم ، از خون و استخوانم برای آن ها مایه گذاشتم ، لباس عروسی و دامادی تنشان کردم ، گفتم دیگر نفسی راحت می کشم ، دوران خوشی و نیکبختی ام فرا رسیده است . ولی افسوس ! می گویند : پیر شده ای غیر از دردسر ، برای ما چیزی نداری ، ما که سند نداده ایم تا آخر عمر جور تو را بکشیم . . . ! این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خدمت به پدر و مادر را از جهاد بالاتر و نگاه محبت آمیز به صورت آنان را عبادت می داند و می فرماید : روزی اگر صد مرتبه هم به صورت پدر و مادرت نگاه کنی عبادت محسوب شده و برای هر نگاهی ثواب یک حج مقبول منظور می شود . ابوذر غفاری در این زمینه روایتی دیگر نقل کرده ، او می گوید : از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : نگاه به چهار چیز عبادت است . ۱ نگاه به چهره علی بن ابی طالب علیه السلام ۲ نگاه مهرآمیز به چهره پدر و مادر ۳ نگاه به قرآن ۴ نگاه به کعبه . (۲۶۱) امام باقر علیه السلام می فرماید : مردی به حضور حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده ، عرض کرد یا رسول الله ! پدر و مادرم به سخن پیری و شکستگی رسیدند تا این که پدرم از دنیا رفت و مادرم به حدی پیر و ناتوان شده است که غذا را نرم می کنم و در دهانش می گذارم و او را همانند طفل شیرخوار قنداق می کنم و در میان گهواره می گذارم و می جنبانم تا خوابش ببرد . پس از آن کارش به جایی رسید که از من چیزی درخواست می کرد ، نمی دانستم چه می گوید و چه می خواهد ! و خلاصه آن چه از دستم بر می آید در مورد وی مضایقه نمی کنم ، یا رسول الله ! آیا حق مادرم را ادا کرده ام ؟ ! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : نه ، هرگز ! حتی یک ناله از ناله های او را جبران نکرده ای . (۲۶۲) بلی هنگامی

وضع حمل که مادر مرگ را آشکارا در برابر چشمانش می بیند و از شدت درد و فریاد سر می دهد و گاهی رنگ مرده به خود می گیرد ، با رفتار و حرکات عادی فرزندان قابل جبران نیست ، چه بسا مادرانی که قربانی فرزندان خود شده اند ، و از شدت درد و ناراحتی در هنگام تولد فرزندانشان جان باخته اند . اساسا از منظر آیات و روایات حق مادر را ادا کردن ناممکن است ولی از آن جایی که گفته اند : آب دریا را اگر نتوان کشید لیک قدر تشنگی باید چشید ولی با همه این ، فرزندان با ایمان باید تلاش کنند تا در حد امکان و توانائی خویش حقوق مادر را رعایت نمایند . از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سؤ ال شد که حق پدر چیست ؟ فرمود : تا زنده است از او اطاعت کنی و از دستوراتش سرپیچی ننمائی . سپس سؤ ال شد : حق مادر چیست ؟ فرمود : هیهات ! هیهات ! که بتوانی حق مادر را اداکنی . هر آینه اگر به اندازه ریگ های بیابان عالج (صحرایی در عربستان) و دانه های باران به مادر خدمت کنی و بنده وار در پیش او بایستی این همه خدمات تو به اندازه زحمات وی در هنگامی که در رحم او بودی و سنگینی تو را تحمل می نمود نخواهد بود . (۲۶۳) پس اگر انسان بخواهد حق پدرش را ادا کند باید تا آخر عمر در خدمت و اطاعت وی باشد و اگر بخواهد حق مادر را ادا کند ، باید با تمام وجود و با همه امکاناتش و بنده وار در خدمت مادرش باشد ، و این در حالی است که هنوز نتوانسته است ، حداقل زحمات دوران حمل را که مادرش متحمل شده جبران نماید .

۹ حقوق بعد از مرگ

از دیدگاه فرهنگ وحیانی اسلام ، پدر و مادر همچنان که در حال حیات خود حقوقی بر عهده فرزندان خود دارند همچنین بعد از مرگشان نیز حقوقی به عهده فرزندان دارند . برخی از آن حقوق به این شرح است : الف زیارت مزار والدین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس قبر پدر و مادرش یا یکی از این ها را در هر جمعه زیارت کند و در کنار مزار آنان سوره یاسین بخواند در مقابل هر حرفی که از این سوره می خواند آمرزشی از سوی خداوند دریافت خواهد کرد . (۲۶۴) آن حضرت در گفتار دیگری به فرزندانی که فقط به خاطر خدا به زیارت قبر والدین خود می روند ، پاداش حج مقبول مژده داده و فرمود : کسی که قبر پدر و مادر و یا یکی از آن ها را با قصد قربت زیارت می کند . معادل یک حج پذیرفته شده ثواب برده است و هر کس پیوسته به زیارت قبر والدین خود برود ملائکه قبر او را زیارت خواهند کرد . (۲۶۵) امیر مؤ منان علیه السلام به شیعیان خود سفارش می کند که : به زیارت مردگانتان بروید آنان از زیارت شما خوشحال می شوند و شما بعد از دعا در حق آنان ، حاجت های خود را نیز در کنار قبر آنان از خداوند متعال (۲۶۶) بخواهید . (۲۶۷) رهبر بزرگوار اسلام خودش به زیارت قبر پدر و مادرش می رفت ، نخستین باری که پیامبر صلی الله علیه و آله به زیارت قبر پدرش عبدالله رفت در شش سالگی بود که به همراه مادرش آمنه از مکه به یثرب سفر کرده و آرامگاه پدر گرامی اش را زیارت نمود . (۲۶۸) هم چنین آن حضرت به همراه گروهی از مسلمان در عصرهای پنج شنبه به زیارت قبرستان بقیع می رفت ، و به اهل قبور سلام و رحمت می فرستاد . (۲۶۹) امام باقر علیه السلام می فرماید : هر کس به زیارت قبر مؤ منی برود و در کنار قبر او رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت بار سوره انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند علاوه بر این که از خوف و وحشت روز قیامت در امان خواهد بود ، خداوند متعال او و صاحب قبر را (۲۷۰) می آمرزد . لازم است بدانیم که حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرموده است : هر مؤ منی که آیة الکرسی را بخواند و ثواب آن را برای اهل قبور قرار دهد ، خداوند متعال از هر حرف او ملکی می آفریند که تا روز قیامت برای این مؤ من تسبیح می گویند . (۲۷۱) ب قرائت قرآن برای والدین قرآن کتاب آسمانی مسلمانان و آئین زندگی است و یک مسلمان وظیفه دارد که از دوران کودکی تا آخرین روز حیات خویش با این کتاب آسمانی آشنا شده و ارتباط همیشگی داشته باشد . امام صادق علیه السلام فرمود : قرآن عهدنامه خداوند متعال برای تمام انسان ها می باشد ، برای هر مسلمان شایسته است به این عهدنامه بنگرد و هر روز

پنجاه آیه از آن را تلاوت (۲۷۲) کند . گرچه قرآن آئین زندگی و برای زیستن انسان ها نازل شده است ، اما آیات نورانی آن برای مردگان نیز تاءثیر دارد و ثوابی را که از این طریق عاید مردگان می شود در جهان آخرت در سرنوشت آنان دخیل است . امام صادق علیه السلام فرمود : قراءة القرآن فی المصحف تخفف العذاب عن الوالدین و لو کانا کافرین ؛ (۲۷۳) قرائت کردن قرآن از روی مصحف از عذاب پدر و مادر می کاهد گرچه آنان کافر باشند . آن حضرت در گفتار دیگری فرمود : هر که قرآن را از روی آن بخواند از چشمان خود بهره خوبی خواهد برد و سبب کاهش عذاب از والدینش نیز می گردد ، گرچه آن دو کافر باشند . (۲۷۴) در میان سوره های قرآن سوره (قل هو الله احد) برای آمرزش والدین اهمیت خاصی دارد . امام صادق علیه السلام در گفتاری روح بخش فرمود : هر که ایمان به خدا و روز جزاء دارد خواندن (قل هو الله احد) را دنبال هر نماز واجب از دست ندهد ، زیرا هر کس آن را بخواند ، خداوند خیر دنیا و آخرت را برای او فراهم می کند و او را به همراه پدر و مادرش و سایر فرزندان آن دو بیامرزد . (۲۷۵) ج) اعمال نیک به نیت پدر و مادر یکی دیگر از وظایف فرزند بعد از مرگ پدر و مادرش این است که در جلب رضایت آنان و به خاطر شادی روحشان از انجام اعمال نیک دریغ نورزد ، به این ترتیب که دوستان آنان را مورد احترام و محبت قرار دهد ، نماز بخواند و ثواب آن را به پدر و مادر هدیه کند ، برای آمرزش آنان دعا نماید ، اگر عهد و پیمان و قول قراری دارند به آن وفا کند ، در ادای قرض آنان سهل انگاری نکند ، آشنایان و فامیل های پدر و مادر را دیدار نموده و از احسان به آنان مضایقه نکند و خلاصه هر کاری را که احساس می کند در راستای جلب رضایت پدر و مادر و شادی روح آنان است به نحو شایسته ای به انجام برساند . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : سرآمد ابرار و نیکان در روز قیامت کسی است که پس از مرگ پدر و مادر برای ایشان احسان و نیکی کند . حتی بنا به فرموده آن حضرت برخی از اعمال نیک فرزندان در سرنوشت والدین بعد از مرگ آنان نیز تاءثیر مثبت دارد و این عمل از بار مسئولیت فرزندان کاسته و بخشی از حقوق والدینشان را از عهده آنان ساقط می کند . به جا آوردن نمازهای قضا و مستحبی ، دعا برای والدین ، عمل به عهد و پیمان های آنان ، معاشرت خوب و نیکی به فامیل و بستگان والدین ، تکریم دوستان آنان از جمله این اعمال است . (۲۷۶) پیامبر در گفتار دیگری فرمود : پدر یا مادر فردی از دنیا می رود ، در حالی که این فرزند عاق والدین بوده و حقوق آنان را به جا نیاورده است ، اما بعد از مرگ آنان پیوسته به آنان دعا کرده استغفار می کند . (برای آنان اعمال نیک انجام می دهد) خداوند متعال چنین فرزند تلاشگر را در ردیف ابرار قرار می دهد . (۲۷۷) خوشا به حال پدران و مادرانی که فرزندانی صالح داشته باشند که بعد از مرگشان نیز از اعمال نیک آنان بهره مند شوند . د پرداخت بدهی برخی از فرزندان موقعی که والدینشان زنده اند به آنان احسان و نیکی نمی کنند ، اما پس از وفاتشان بدهی آنان را می پردازند و از خداوند متعال برایشان طلب آمرزش می نمایند . چنین فرزندانی از دیدگاه امام پنجم علیه السلام درباره والدین خود نیکو کار به شمار می آیند . و برخی دیگر در زمان حیات پدر و مادرشان نیکو کارند ، اما بعد از مرگ آنان بدهی شان را نمی پردازند و برای والدین خود طلب آمرزش نمی کنند ، خداوند متعال چنین فرزندانی را عاق والدین و گنه کار می نویسد . (۲۷۸) در این جا نقل داستانی در این زمینه مناسب می نماید : داستانی از علامه امینی علامه امینی رحمهٔ الله می گوید : عده ای از تجار خیر و اهل ایمان در تهران بودند و گاهی اعمال خیر و نیک انجام می دادند یکی از ایشان قطعه زمینی را در یکی از مناطق مهم و حساس تهران داشت و می خواست که در آن جا مسجدی را بنا کرده و در اطرافش مغازه هایی تجاری برای مسجد بسازد . یکی از رفقای دنیا دوست وی ، او را وسوسه کرده به وی گفت : تو در این محل سینمائی بساز و در اطراف آن مغازه های تجاری درست کن و در آمد آن را در خیرات مصرف نما . حب مال از یک طرف و وسوسه شیطانی از طرف دیگر او را به ساختن سینما وادار کرد . سال ها گذشت ، اجل او فرا رسید ، و از دنیا رفت ، اموال زیادی از او برای ورثه به جای ماند که از جمله همان سینما بود . در یکی از روزها یکی از رفقای قدیمی این مرد تاجر ، بازماندگان او را به خانه خود دعوت کرد . بعد از صرف غذا ، میزبان به ورثه آن میت گفت : آیا می دانید به چه خاطر شما را به این دعوت کرده ام ؟ جواب دادند : تو به خاطر مهربانی های پدر

ما از ما پذیرائی می کنی . میزبان دوباره پرسید ؟ آیا پدرتان در حق شما کوتاهی کرده است ؟ گفتند : نه . ما دائما ایشان را به خیر و نیکی یاد می کنیم و رحمت بر او می فرستیم . سپس مرد میزبان شمه ای از حقوق والدین بر گردن فرزند را برای ورثه بازگو کرد . به ویژه آن که به آنان یاد آور شد . بعد از وفات پدرتان نیاز او به شما چندین برابر شده است . در ادامه بعد از بیان اهمیت حقوق پدر چنین گفت : من پدر شما را چند روز قبل در شدیدترین عذاب ، خواب دیدم . این عذاب وی به خاطر احداث سینما بود . او می گفت : هر وقت که فیلمی فسادانگیز در آن جا نشان می دهند و عده ای را به سوی گناه و انحراف می کشانند ، ملائکه مرا به خاطر آن عذاب می کنند . او از شما عاجزانه می خواست که این ساختمان را ویران کرده و او را از عذاب نجات دهید . بازماندگان آن تاجر بعد از شنیدن خواسته پدرشان سکوت کرده و با تعجب و ناراحتی به همدیگر نگاه کردند و مهلت خواستند تا تصمیم بگیرند . هفته ها گذشت خبری نشد ! این مرد دوباره از آنان دعوت کرد و بعد از پذیرائی مفصلی که از آن ها به عمل آورد ، از نتیجه تصمیمشان سؤ ال کرد . بزرگ ورثه پاسخ داد : آیا پدر ما این سینما را احداث نکرده ؟ میزبان پاسخ داد : چرا؛ ولی الآن شدیدا پشیمان است و به خاطر آن عذاب می کشد و از شما می خواهد او را از عذاب الهی نجات دهید . بزرگ ورثه پاسخ داد : او غلط کرده و باید جزای خطای خود را خودش متحمل شود ! ! ما نمی توانیم این ساختمان را ویران کنیم . (۲۷۹) مرد میزبان از جواب آنان تعجب کرده و در بهت و حیرت فرو رفت . و به بدبختی و بیچارگی رفیق تاجرش تاءسف خورد که چه طور بعد از اعمال خیری که انجام داده با کار ناشایست و خلاف شرع خود ، فرزندان و خود را به هلاکت رچار نموده است .

فصل سوم : آثار نیکی به والدین

اشاره

با مروری اجمالی به احادیث و روایات ائمه اطهار علیهم السلام می توان آثار و نتائج فراوانی را در مقابل نیکی به والدین به دست آورد ، ما در این بخش به برخی از آنان اشاره می کنیم :

۱ بهشت

مردی به حضور امام جعفر صادق علیه السلام آمده و عرض کرد : ای پسر رسول خدا ! پدر من پیر شده است من او را به آغوش گرفته و برای رفع نیازهایش به این طرف و آن طرف می برم امام فرمود : تا می توانی این کار را خودت انجام بده که این عمل تو را به بهشت خواهد برد . (۲۸۰) روزی حضرت موسی بن عمران علیه السلام در ضمن مناجات خود از خداوند متعال درخواست کرد که همنشین او را در بهشت به او نشان دهد . حضرت جبرئیل بر او نازل شده و نشانی جوانی را در یکی از شهرها به حضرت موسی داده و گفت : پیش آن جوان برو که او همنشین تو در بهشت خواهد بود . هنگامی که حضرت موسی به سراغ او رفت ، مشاهده کرد که جوانی است که به شغل قصابی اشتغال دارد . از دور مراقب بود تا ببیند چه عمل فوق العاده از وی صادر می گردد و چه عاملی موجب شایستگی وی در کسب چنین مقامی گردیده است . اما هر چه بیشتر مراقبت کرد چیز مهمی در زندگی وی ندید . به این جهت در آخر روز هنگامی که قصاب ، مغازه خود را تعطیل می کرد موسی علیه السلام پیش او رفته و از او خواست تا آن شب او را در منزل خود مهمان کند . جوان قصاب پیشنهاد حضرت موسی را با کمال میل پذیرفته ، و به همراه خود به خانه اش برد . پس از صرف شام هر کدام به رختخواب خود رفتند . موسی علیه السلام دید جوان تا صبح خوابید و هیچ عمل چشم

گیری در نیمه شب انجام نداد . تعجبش بیشتر شد ، وقت خداحافظی ، جوان گفت : ای میهمان عزیز ، اندکی صبر کن ، من کاری ضروری دارم آن را انجام دهم تا با هم برویم . جوان رفت و بعد از اندکی برگشت ، موسی علیه السلام پرسید : کجا رفتی که این اندازه دیر کردی ؟ جوان قصاب گفت : مادر پیری دارم که هر صبح و شام به او خدمت می کنم . سعی می کنم بدون اجازه او بیرون نروم . حضرت موسی علیه السلام از او پرسید : آیا مادرت در حق تو دعا هم می کند ؟ گفت : آری ، هرگاه من به او خدمت می کنم او دست به دعا برداشته و می گوید : خدایا ! به پاداش این خدماتی که این فرزندم نسبت به من انجام می دهد ، او را همنشین موسی بن عمران علیه السلام در بهشت قرار بده . در این هنگام موسی علیه السلام به آن جوان گفت : بر تو مژده باد ! که دعای مادرت در حق تو مستجاب شده است . (۲۸۱)

۲ ثواب شهادت

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جوانی را مشاهده کرد که مشغول کسب و کار خود بود؛ به وی فرمود : این جوان ! آیا از در آمد این شغل خود کسی را هم سرپرستی می کنی ؟ گفت : بلی یا رسول الله . فرمود : چه کسی را ؟ گفت : مادرم را . پیامبر فرمود : از خدمت او دست بر ندار که بهشت در زیر پای اوست . آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله افزود : اگر ثواب شهادت فقط برای کسانی بود که در راه خدا کشته می شوند ، شهدای امت من کم می شود ، سپس حضرت در توضیح سخن خود هفت گروه از مسلمانان را که در ردیف شهدا محسوب می شوند ، چنین بر شمرد : ۱ آن که در آتش بسوزد ۲ از ازدحام جمعیت بمیرد ۳ مادری در هنگام زایمان از دنیا برود . ۴ در زیر آوار کشته شود ۵ کسی که در آب غرق شود ۶ مسلمانی که درنده ای او را بخورد ۷ کسی که برای عزت نفس خود و خانواده و آسایش والدین تلاش می کنند همه در ردیف شهدا خواهند بود . (۲۸۲)

۳ سروری نیکان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : سر آمد نیکان در روز قیامت شخصی است که به پدر و مادر خود بعد از مرگ آنان نیکی کرده باشد . (۲۸۳)

۴ بالاتر از جهاد

امام صادق علیه السلام فرمود : مردی پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و عرض کرد : ای رسول خدا ! من با تو برای هجرت و جهاد بیعت می کنم . پیامبر پرسید : آیا از پدر و مادرت یکی زنده است ؟ گفت : بلی ، هر دوی آن ها در حال حیات اند . پیامبر دوباره سؤ ال کرد : آیا از خداوند متعال پاداش اخروی می خواهی ؟ گفت : بلی . پیامبر فرمود : پس به سوی پدر و مادرت برگرد و با آنان نیک رفتاری کن . (۲۸۴)

۵ عزت دنیا و آخرت

خداوند متعال در قرآن کریم به داستانی اشاره می فرماید : که یکی از آثار محبت و احترام به پدر و مادر را نشان می دهد با توجه

به اهمیت آن در قرآن ، که نام بزرگترین سوره قرآن برگرفته از این داستان عبرت آموز می باشد و هم چنین به علت نتائج مفید آن در این جا خلاصه ای از آن را می خوانیم : در زمان حضرت موسی علیه السلام ، در میان بنی اسرائیل مرد جوانی زندگی می کرد او که به شغل غله فروشی و خرید و فروش گندم اشتغال داشت جوانی با ادب و آراسته به کمالات ظاهری و معنوی بود . در یکی از روزها ، که طبق معمول در مغازه ی خویش ، مشغول تجارت بود ، شخصی آمده و از او ، گندم زیادی خریداری کرد ، که آن معامله ی کلان ، بهره سرشاری برای آن تاجر جوان در پی داشت . وقتی برای تحویل گندم به انباری بسته و پدرش پشت در خوابیده است و اتفاقا کلید انبار هم در جیب اوست . جوان غله فروش چون شخصی چون شخصی با تربیت و فهمیده بود ، به احترام پدرش از مشتری عذر خواهی کرده و گفت . متاءسفانه ! تحویل گندم بستگی به بیداری پدرم دارد و من نمی توانم او را از خواب بیدار کرده و اسباب ناراحتی اش را فراهم کنم ؛ به همین جهت اگر صبر کنی تا پدرم بیدار شود من مقداری از مبلغ کالا ـ به تو تخفیف خواهم داد و اگر نمی توانی صبر کنی لطفا از جای دیگری جنس مورد نیاز خود را تهیه کن ! مشتری گندم گفت : من آن جنس را مقداری هم گران تر می خرم ، معطل نشو و پدرت را از خواب بیدار کن جنس را تحویل من بده . جوان گفت : من هرگز او را از خواب بیدار نخواهم کرد و استراحت پدر ، در نزد من بیشتر ارزش دارد تا سود این معامله کلان . بعد از اصرار مشتری و امتناع تاجر جوان ، بالاخره مشتری صبر کرد و رفت . بعد از ساعتی ، پدر از خواب بیدار شد؛ دید پسرش در حیاط خانه قدم می زند ، پرسید : پسرم ! چه طور شده در این ساعت کاری ، درب مغازه را بسته و به خانه آمده ای ؟ جوان برومند ، داستان را برای او نقل کرد ، پدرش بعد از شنیدن واقعه ، خیلی خوشحال شد و حمد الهی به جا آورد و به خداوند عرضه داشت : پروردگار ! از تو متشکرم ، که چنین فرزندی با عاطفه و مهربان به من عطا کرده ای . و به پسرش گفت : اگر چه من راضی بودم که مرا از خواب بیدار کنی و این همه سود را از دست ندهی ، اما حالا که تو بزرگواری کردی و احترام پدر پیرت را نگاه داشته ای ، من ، در عوض آن سودی که از دست داده ای ، گوساله خویش را به تو می بخشم و امیدوارم که خدای متعال توسط این گوساله ، نفع بسیاری به تو برساند و آن درس عبرتی باشد ، برای تمام جوان ها که احترام به پدر و مادر خویش را حفظ کنند . سه سال از این ماجرا گذشت ، آن گوساله روز به روز رشد کرده و یک گاه بزرگ و کامل شده بود . در آن زمان ، در منطقه دیگری و در یکی از خانواده های بنی اسرائیل ، دختری مؤ دب و عفیفه و جمیله بود که به حد بلوغ رسیده و خواستگاران زیادی برایش می آمدند؛ که از جمله ی آنان دو پسر عموی دختر بود . یکی از آن دو متدین و با تربیت بود اما از مال دنیا چندان بهره ای نداشت و در مقابل پسر عموی دوم ، از ثروت دنیا بهره مند بود ، ولی از دین و تقوا و معنویت هیچ بهره ای نداشت ، فقط در ظاهر و با زبان به حضرت موسی گرویده بود . دختر از بین خواستگاران ، به این دو نفر متمایل شد و یک هفته مهلت خواست ، تا در مورد زندگی و انتخاب همسر آینده اش تصمیم بگیرد . او در این مدت با خود فکر کرد که : اگر من با پسر عموی متدین ازدواج کنم ، باید عمری در فقر بوده و با زندگی ساده بسازم ، اما در عوض با همسری راستگو و مهربان و خداشناس به سر خواهم برد و یک زندگی آرام بخش و سالم خواهم داشت . اما اگر با همسر ثروتمند ، بی تقوا و آلوده به گناه ازدواج کنم ، ممکن است چند روزی در رفاه و آسایش باشم ، اما از فضائل اخلاقی و معنوی دور خواهم ماند و در اثر بی مبالاتی و بی تقوایی همسر آینده ام ، ممکن است از جاده سعادت منحرف شوم و در سراشیبی لغزش ها و آلودگی ها سقوط کنم . دختر جوان ، بعد از فکر و مشورت با پدر و مادر خویش به این نتیجه رسید که با پسر عموی متدین و با تقوا ازدواج کند . وقتی پسر عموی ثروتمند ، از تصمیم عاقلانه دختر عموی خویش آگاه گردید ، آتش حسد ، در سینه ی او شعله ور شد . وی در اثر وسوسه شیطان نقشه خطرناک و شومی کشید . شبی پسر عموی با ایمان را به منزل خویش دعوت کرده و بعد از پذیرایی کامل ، شب را در خانه نگه داشت و در آخرهای شب ، در حالی که مهمان در خواب بود او را ناجوانمردانه به طرز فجیعی کشته و جنازه را به یکی از محلات ثروتمند بنی اسرائیل انداخت . او با خودش چنین اندیشید : با یک تیر دو نشان می زنم ، اولا : دختر عمویم بعد از حذف رقیب ناچار مرا می پذیرد؛ دوما : دیه این پسر

عمو را (طبق شریعت حضرت موسی علیه السلام) از اهالی محل گرفته و صرف مخارج عروسی می کنم . صبح زود وقتی مردم از خانه ها بیرون آمدند با جسد خونین یک مقتول مواجه شدند ، و هر چه دقت کردند ، او را نشناختند؛ تا این که به حضور حضرت موسی علیه السلام رفته و حادثه را گزارش دادند . حضرت موسی علیه السلام دستور داد ، تمام طبقات و اصناف حتی کشاورزان ، از رفتن به سر کار خود داری کنند و همه در صدد شناختن قاتل و مقتول باشند . (زیرا مسئله ی قتل در بین بنی اسرائیل خیلی مهم بود) مردم به دنبال دستور پیامبر خدا ، تمام تلاش خود را به کار بردند ، ولی هیچ اثری از قاتل یا مقتول به دست نیامد . جوان قاتل نزدیکی های ظهر ، از منزل خود بیرون آمد و مشاهده کرد که وضع شهر به هم ریخته ، همه دست از کار کشیده اند . جوان با تجاهل علت را جویا شد و گفتند : شخصی را کشته و شب گذشته ، به یکی از محله ها انداخته اند و حضرت موسی دستور شناسائی و دستگیری قاتل را داده است که خانواده مقتول ، او را قصاص کند . وی به سرعت به کنار جنازه آمد و روپوش را کنار زد و به صورت او نگاه کرد . ناگهان نعره زد ، و داد و فریاد راه انداخته و مانند اشخاص معصیت دیده ، به سر و صورت خود می زد و گریه کنان می گفت : آه ! آه ! این جوان پسر عموی من است و باید یا قاتل را نشان بدهید تا قصاص کنم ، با این که دیه خون او را بگیرم ! وقتی او را در محضر حضرت موسی علیه السلام حاضر کردند ، حضرت موسی علیه السلام بعد از احراز هویت و کشف خویشاوندی آن جوان با مقتول ، فرمود : اهالی آن محل یا باید قاتل را بیابند و یا این که ، پنجاه نفر قسم بخورند که خبر از قاتل ندارند و دیه مقتول را بپردازند . بنی اسرائیل گفتند : یا نبی الله ! ما بدون تقصیر چرا دیه بدهیم ، شما از خدای خویش سؤ ال کن ، تا این که قاتل را به ما معرفی نماید و ما از این اتهام ، رها شویم . حضرت فرمود : دستور خداوند ، فعلا این است و من هرگز خلاف دستور خداوند عمل نخواهم کرد . در این هنگام ، از طرف خداوند به موسی علیه السلام وحی نازل شد : ای موسی ! حالا که به حکم ظاهری تو راضی نشدند دستور بده ، گاوی را بکشند و بعضی از اعضای او را ، به بدن مرده بزنند ، تا من او را زنده نمایم و او قاتل خودش را معرفی کند . خداوند متعال در قرآن با اشاره به این قصه می فرماید : و اذ قال موسی لقومه ان الله یاءمرکم اءن تذبحوا بقرهً قالوا اءتتخذنا هزوا قال اءعوذ بالله اءن اءکون من الجاهلین (۲۸۵) و (به یاد آورید) هنگامی را که موسی به قوم خود گفت : خداوند به شما دستور می دهد ماده گاوی را ذبح کنید (و قطعه ای از بدن آن را به مقتولی که قاتل او شناخته نشده بزنید ، تا زنده شود و قاتل خویش را معرفی کند؛ و غوغا خاموش گردد) گفتند : آیا ما را مسخره می کنی ؟ (مگر ممکن است عضو حیوان مرده ای را به انسان مرده ای بزنیم و او زنده شود) موسی گفت : به خدا پناه می برم از اینکه از جاهلان باشم ! قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی قال انه یقول انها بقرهٔ لا فارض و لا بکر عوان بین ذلک فافعلوا ما تؤ مرون (۲۸۶) بنی اسرائیل گفتند : پس از خدای خود بخواه که برای ما روشن کند این ماده گاو چگونه ماده گاوی باشد ؟ گفت : خداوند می فرماید : ماده گاوی است که نه پیر و از کار افتاده باشد ، و نه بکر و جوان ، بلکه میان این دو باشد . آنچه به شما دستور داده شده ، (هر چه زودتر) انجام دهید . قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما لونها قال انه یقول انها بقرهٔ صفراء فاقع لونها تسر الناظرین ؛ (۲۸۷) گفتند : از خدایت بخواه برای ما روشن کند که رنگ آن چگونه باشد ؟ موسی گفت خداوند می فرماید گاوی باشد زرد یکدست ، که بینندگان را خوش آمده و مسرور سازد . قالوا ادع لنا ربک یبین لنا ما هی ان البقر تشابه علینا و انا ان شاء الله لمهتدون * قال انه یقول انها بقرهٔ لا ذلول تثیر الارض و لا تسقی الحرث مسلمهٔ لا شیهٔ فیها قالوا الآن جئت بالحق فذبحوها و ما کادوا یفعلون (۲۸۸) باز گفتند از خدایت بخواه برای ما روشن کند که چگونه گاوی باید باشد ؟ زیرا این گاو برای ما مبهم شده ! و اگر خدا بخواهد ما هدایت خواهیم شد ! گفت : خداوند می فرماید : گاوی باشد که نه برای شخم زدن رام شده ؛ و نه برای زراعت آبکشی کند؛ و از هر عیبی بر کنار باشد ، و حتی هیچ گونه رنگ دیگری در آن نباشد . گفتند : الان حق مطلب را آوردی ! سپس (چنان گاوی را پیدا کردند و) آن را سر بریدند؛ ولی مایل نبودند این کار را انجام دهند . بنی اسرائیل ، وقتی این صفات را ، از حضرت موسی شنیدند به دنبال گاوی با این اوصاف گشتند و هر چه تفحص کردند پیدا نشد تا این که بالاخره ، گاوی را با آن ویژگی ها ، در خانه ی جوانی پیدا

کردند . او همان جوان گندم فروش بود . که چند سال پیش ، در اثر احترام و مهربانی به پدرش ، صاحب گوساله ای شده بود . بنی اسرائیل به در خانه جوان تاجر آمده و تقاضای خرید گاو را کردند و او وقتی از ماجرا اطلاع یافت خوشحال شده و گفت : باید از مادرم اجازه بگیرم . پیش مادرش آمده و مشورت کرد ، مادرش گفت : به دو برابر قیمت معمولی او را بفروش . بنی اسرائیل وقتی از قیمت باخبر شدند گفتند : مگر چه خبر شده ؟ یک گاو معمولی به دو برابر قیمت بازار ؟ ! و پیش حضرت موسی علیه السلام آمده و گزارش دادند . حضرت فرمود : حتما باید بخرید زیرا فرمان خداوند است . آنها برگشته و به صاحب گاو گفتند : چاره ای نیست ، ما آن را به دو برابر قیمت می خریم ، برو گاو را بیاور . او دوباره پیش مادرش آمده و نظر او را خواست و مادرش گفت : پسرم ! برو بگو : به دو برابر قیمت قبلی ما می فروشیم ! آن ها وقتی این جمله را شنیدند با تعجب و ناراحتی گفتند : ما یک گاو را به چهار برابر قیمت ، نمی خریم . بنی اسرائیل دوباره پیش حضرت موسی علیه السلام برگشتند و حضرت فرمود : باید بخرید ، زیرا فرمان خداوند است . آن ها بازگشتند ، این بار مادر جوان گفت : پسر جان ! برو به آن ها بگو : چون شما نخریدید و رفتید ، به دو برابر قیمت قبلی می فروشیم . بنی اسرائیل باز از خریدن خودداری کرده و برگشتند و هر بار که بر می گشتند ، قیمت دو برابر می شد ، تا آن که آن گاه را به دستور حضرت موسی خریدند ، به قیمت این که پوستش را پر از سکه های طلا بکنند . بعد از خریدن گاو ، آن را ذبح نموده و پوستش را پر از سکه های طلا کرده و به صاحبش تحویل دادند . حضرت موسی علیه السلام دو رکعت نماز خواند و بعد دست ها را به سوی آسمان بلند کرده و فرمود : پروردگار ! تو را قسم می دهم به شکوه و جلال محمد و آل محمد علیه السلام ، که این مرده را زنده گردانی . بعد قسمتی از دم گاو را آورده و به بدن مقتول زدند و او زنده شده و قاتل خود را معرفی کرد و چگونگی وقوع جنایت را شرح داد . بعد از این معجزه ، بنی اسرائیل به هم دیگر می گفتند : ما نمی دانیم معجزه زنده شدن این مقتول مهم است ، یا ثروتمند کردن خداوند ، آن جوان تاجر را ! حضرت موسی امر کرد که قاتل را قصاص کنند و آن جوان بی گناه ، بعد از زنده شدن ، از حضرت موسی تقاضا کرد که از خداوند بخواهد ، عمری دوباره به او عنایت کند . خداوند به حضرت موسی مژده داد که هفتاد سال ، عمر دوباره به او بخشیدم و بعد موسی علیه السلام آن دختر پاکدامن را به عقد آن جوان پسر عموی متدین و درستکار در آورد . در حدیث نقل شده : خداوند در قیامت هم بین آن دو زوج جوان ، جدائی نمی اندازد و آن ها در عالم آخرت در بهشت با یکدیگر زن و شوهر خواهند بود . (۲۸۹)

۶ انجام بهترین اعمال

منصور بن حازم به امام صادق علیه السلام عرض کرد : کدام یکم از اعمال نیک از سایر اعمال برتر است . امام فرمود : الصلاة لوقتها و بر الوالدین و الجهاد فی سبیل الله ؛ (۲۹۰) نماز در وقت ، نیکی به پدر و مادر و جهاد در راه خدا .

۷ طول عمر و فراوانی روزی

خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله فرمود : هر کس می خواهد عمری طولانی ، گشایش در زندگی ، وسعت رزق و روزی فراوان داشته باشد ، به پدر و مادرش نیکی و احسان نماید ، چرا که این عمل بخشی از اطاعت خدا است . (۲۹۱) در روایتی دیگر از آن حضرت آمده است که : هر کس برای من خوش رفتاری به پدر و مادرش را تعهد نماید ، من نیز متقابلا فراوانی مال ، زیادی عمر ، و محبت و سربلندی او را در میان خانواده و بستگانش تضمین می کنم . (۲۹۲)

۸ داشتن فرزندان صالح

امام صادق علیه السلام فرمود : بروا آباءکم یبرکم اءبناؤ کم ؛ (۲۹۳) به پدرانتان نیکی کنید تا فرزندانتان نیز به شما نیکی کنند .

۹ راحتی در حال مرگ

امام صادق علیه السلام به فرزندان نیکو کاری که با والدین خود خوشرفتاری می کنند مژده داد : هر کس دوست دارد خداوند در لحظه مرگ بر او آسان بگیرد به بستگان خود صله رحم کرده و به پدر و مادرش نیکی کند . در این صورت علاوه بر این که در لحظه جان دادن احسان آرامش و راحتی خواهد کرد ، در دنیا نیز در زندگی خود به فقر و بیچارگی دچار نخواهد شد . (۲۹۴) جوانی از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مریض و بستری شده بود . رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت او آمد . حال وی بسیار وخیم و رقت انگیز بود و آخرین لحظات عمر خود را سپری می کرد . پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : به یگانگی خداوند متعال اقرار کن و بگو : لا اله الا الله . زبان جوان به لکنت افتاد و نتوانست آن جمله مقدس را بیان کند . رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنی که در آنجا حضور داشت پرسید : آیا این جوان مادر دارد ؟ گفت : آری من مادر او هستم . فرمود : آیا از او ناراضی هستی ؟ گفت : بلی یا رسول الله ! اکنون مدت شش سال است که با او سخن نگفته ام . رسول خدا صلی الله علیه و آله از زن خواست که از لغزش های پسرش بگذرد و او را عفو کند . یا رسول الله ! به خاطر شما از او گذاشتم و راضی شدم . در این هنگام پیامبر صلی الله علیه و آله به جوان این دعا را تعلیم داد که بگو : یا من یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر و اعف عنی الکثیر انک اءنت العفو الغفور؛ (۲۹۵) آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله برای دومین بار کلمه شهادت را بر او تقلین نمود در این موقع زبان جوان گشوده و به آسانی توانست کمله لا ـ اله الا ـ الله را ادا نماید . جنت که رضای ما ، در آن است زیر کف پای مادران است خواهی که رضای ما بیابی آن کن که رضای مادران است

۱۰ثواب حج مقبول

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : هیچ فرزند نیکو کاری نیست که به چهره پدر و مار خود نگاهی مهربانانه و شفقت آمیز بیندازد ، مگر اینکه خداوند متعال برای هر نظری ، ثواب یک حج مقبول منظور می نماید . یاران پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند : یا رسول الله ! آیا اگر فردی هر روز صد مرتبه به چهره پدر یا مادرش نظاره کند باز هم این پاداش را دریافت خواهد کرد ؟ فرمود : آری ، اگر روزی صد بار این کار را انجام دهد ، ثواب صد حج پذیرفته خواهد داشت . خداوند متعال قادر است که پاداش بیشتر و بهتری عنایت کند . (۲۹۶)

۱۱ آمرزش گناهان

بخشودگی گناهان یکی دیگر از آثار محبت و خوشرفتاری با والدین است . پیشوای ششم فرمود : روزی مردی به حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و گفت : ای رسول خدا ! زمانی من صاحب دختری شدم . او را پرورش دادم تا به حد بلوغ رسید ، تا آن که روزی بر وی لباس نو پوشانده و آراستم و آن گاه بر سر چاهی آورده و در میان آن انداختم . او ناله می کرد و استمداد

می طلبیـد ، آخرین سـخنی که از او به گوشم رسـید ، این بود که بـا آه و نـاله می گفت : بابـا ! ! یـا رسول الله ! کفـاره این گناه من چیست ؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : ای مرد ! آیا مادرت زنده است ؟ گفت : نه . پیامبر فرمود : آیا خانه ات زنده است ؟ مرد گفت : بلی . رسول خدا صـلی الله علیه و آله به او سـفارش کرد : ای مرد ! برو و با خاله ات خوش رفتاری کن و به او نیکی نما زیرا که او به منزله مـادر تو است و نیک رفتاری با او کفاره این گناه تو خواهـد بود . امام صادق علیه السـلام در ادمه سـخن خود افزود : در زمان جاهلیت پدران ، دختران خود را می کشتند که مبادا اسیر شده و در میان قبیله های دیگر صاحب فرزندانی شوند . (۲۹۷)

۱۲ عروج به قله کمال

حضـرت موسـی علیه السـلام مردی را دیـد که در پیشـگاه حضـرت حق به مقام والایی نائل شده است . درجه بلند او در نظرش مهم جلوه کرد و به حال او غبطه خورد . به این جهت در پیشگاه خداونـد متعال عرضه داشت : خدایا ! به چه علت این بنده ات را به این مقامات عالی رسانـده ای ؟ خداونـد فرمود : ای موسـی ! او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و در راه سـخن چینی هیچ گاه قدم برنداشته است . (۲۹۸)

۱۳ کامرانی در زندگی

یکی از مهم ترین عوامـل توفیق و کامرانی در زنـدگی که موجب می شود انسان از ابعاد مختلف زنـدگی بهره کافی برده و آرامش خود را بـاز یابـد ، خـدمت کردن به پـدر و مـادر است . رسول خاتم صـلی الله علیه و آله با اشاره به این نکته فرمود : خداونـد چهار نعمـت را در گرو چهـار عمـل قرار داده است : ۱ بهره منـدی از دانش را در احـترام به اسـتاد ۲ تـداوم ایمان را در تعظیم خداونـد ۳ کامرانی و لذت زندگی را در نیکی به پدر و مادر ۴ نجات از آتش جهنم را در ترک آزار و اذیت مردم . (۲۹۹)

۱۴ اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله

مردی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، از خدمت به پدر و مادر سؤ ال کرد . آن حضرت فرمود : به مادرت نیکی کن ، به مادرت نیکی کن ، به پدرت خوشـرفتاری کن ، با پدرت خوشـرفتاری کن ، با پدرت خوشـرفتاری کن . (۳۰۰) از آن جـائی که اطاعت از رسول اکرم صـلی الله علیه و آله که در راسـتای پیروی از او امر خداوند متعال است خود ثوابی دیگر دارد و رسـتگاری و پیروزی را به دنبـال می آورد و خداونـد متعـال فرمود : و من یطع الله و رسوله فقـد فاز فورا عظیما؛ (۳۰۱) هر کس از خـدا و رسولش اطاعت کنـد به رسـتگاری و پیروزی بزرگی دست یافته است . به این جهت فرزنـدان صالحی که در معاشـرت با والـدین خود خوشـرفتاری پیشه می کننـد ، از دسـتور رسول گرامی اسـلام پیروی نموده و به درجـات با شـکوهی که خداونـد متعال وعـده داده است نائل می شونـد . این فصـل را بـا ذکر قطعه شـعری در مورد مادر به پایان می بریم : مادرم روی مهت روح و روان است مرا مهر تو قوت تن ، قوت جان است مرا در دل اندیشه تو گنج نهان است مرا یک نگاه تو به از ، هر دو جهان است مرا فارغم با تو از هر خوب و بد ، ای پاک سرشت زیر پای تو نهادست خدا باغ بهشت همه آثار وجودم ز وجود تو بود به خدا بود من از پرتو بود تو بود

فصل چهارم : در سیره صالحان

سید رضی و تجیل از مادر

سید رضـی رحمهٔ الله مؤ لف نهج البلاغه و یکی از مفاخر آسمان پر ستاره دنیای تشیع ، همیشه پاسدار مقام ارجمند مادر گرامی اش بود و از زحمات طاقت فرسای او تجلیل به عمل می آورد . او در ضـمن شعری مادرش را چنین می ستاید : لو کان مثلک کل ام برهٔ غنی البنون بهـا عن الآبـاء مـادرم ! اگر همه مادران ماننـد تو نیکو کار و پاک سـرشت بودنـد ، هیـچ فرزنـدی نیاز به سـرپرستی پـدر نداشت . این مادر علویه که با شـش واسـطه به امیر مؤ منان علی علیه السـلام نسبت می رساند ، زنی با کمال و دانش ، دوست بود و شیخ مفید کتاب احکام النساء را به درخواست او نوشت و با اسـلوب زیبایی به بانوان مسلمان عرضه نمود . این بانوی فرهنگ پرور ، در دامن پر مهر خویش ، دو دانشمند بی بدیل تربیت کرد که در جامعه اسلامی افتخارات مهمی آفریده و به درجات عالی رسیدند . آنـان در اثر تربیـت چنیـن مـادری ، در فضائـل اخلاـقی ، علـم و ادب ، عزت نفس ، شـهامت ، علـو همت ، علـوم قرآنی و مـدیریت اجتمـاعی ، سر آمـد عصـر بوده و موافق و مخـالف شـیفته مقامـات عالی و کمالات معنوی آنان گردیـد . خـدمات این دو دانشـمند بزرگ اسـلامی ، ، مرهون زحمات مادر خوش فکر و فرهنگ دوست شان می باشـد . در تاریخ آمده است که : شـیخ مفید ، بزرگ دانشـمند دنیای اسـلام ، شبی حضـرت فاطمه زهرا علیهما السلام را در خواب دید : که آن بانوی کرامت دست دو کودک خردسال خود ، حسن و حسـین علیهما السـلام را گرفته و در مسجد کرخ به نزد او آورد و به او فرمود : ای شیخ ! به این ها دانش فقه بیاموز ! او با تعجب فراوان از خواب بیـدار شده از شدت هیجان عاطفی به گریه افتاد و بعد به فکر فرو رفت . شـیخ تا صـبح همچنان با تحیر در اندیشه این رؤ یای صادقانه بود . فردای آن شب در مسجد نشسته بود که بانوی با عظمتی وارد مسجد شد . او در حالی که دست دو کودک خردسالش را در دست گرفته بود به نزد شـیخ آمـد . این بـانوی بزرگوار که فاطمه بنت الحسـین علیه السـلام مادر سـید رضـی و سید مرتضی بود ، به شیخ مفید اظهار داشت : ای شیخ ! این دو کودک را آورده ام تا به آنان علم فقه بیاموزی . شیخ مفید با مشاهده این صـحنه ، خواب شب گذشـته اش را به یاد آورد و بی اختیار اشک چشـمانش سـرازیر گردید و به دنبال آن قصه شب گذشـته اش را برای آن خـانم نقـل کرد . و ایـن چنین بـود که شـیخ مفیـد ، تعلیم و تربیت آین دو کـودک را به عهـده گرفت و در تربیت آنـان نهـایت تلاـش خود را به عمل آورد . این دو کودک بر اثر تلاش بی وقفه مادر و تعلیم شـیخ مفیـد در انـدک زمانی به مقامـات بزرگی از علم و کمـال رسیدنـد و خداونـد متعال سرچشـمه های حکمت و دانش را بر سـینه هایشان جاری نمود . (۳۰۲) شیخ مفید در مقدمه کتاب احکام النساء در مورد این مادر شایسـته و علم دوست می نویسد : سیده جلیله و فاضله ای خداوند عزتش را پایـدار کنـد به من اطلاع داد که علاقه منـد به تاءلیف کتابی است که همه احکام واجبه به خصوص احکام را که مخصوص زنان مسلمان است در برداشته باشد و من در خواست او را که خداوند توفیقش دهد پذیرفتم و این کتاب را نوشتم . (۳۰۳)

محدث قمی و تواضع در مقابل پدر

شیـخ عبـاس قمی رحمـهٔ الله ، عارف ، خطیب و محـدث پر آوازه عرصه عرفان و حـدیث و دارای تاءلیفات فراوانی از جمله : مفاتیح الجنان ، سفینهٔ البحار و . . . در ضمن خاطرات خود می گوید : وقتی کتاب منازل الآخرهٔ را تاءلیف و چاپ کردم ، یک نسخه آن به دست شـیخ عبدالرزاق مسـئله گو که همیشه قبل از ظهر در صـحن مطهر حضـرت معصومه علیهما السلام مسئله می گفت افتاد ، و او هر روز کتـاب منـازل الآخرهٔ را به دست گرفته و برای حاضـرین می خوانـد . مرحوم پـدرم کربلایی محمـد رضا که از علاقه منـدان شیخ عبدالرزاق بود ، و هر روز در مجلس او حاضـر می شد روزی به خانه آمد و گفت : شـیخ عباس ! کاش مثل این مسـئله گو می شـدی و می توانسـتی منبر بروی و این کتـاب را که امروز برای مـا خوانـد ، بخوانی ! چنـد بـار خواسـتم بگـویم آن کتـاب از آثـار و

تاءلیفات من است ، اما هر بار خودداری کردم و به احترام پدر و پرهیز از خودنمائی چیزی نگفتم ، فقط عرض کردم : دعا بفرمائید خداوند توفیقی مرحمت فرمایند . (۳۰۴)

اویس قرنی و عشق به مادر

اویس قرنی از معدود یاران پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد که در زهد و تقوی به درجات بلندی نائل شد و بعد از تلاش های فراوان در راه احیای دین و دفاع از ولایت علی علیه السلام در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید و در منطقه صفین مدفون شد . (۳۰۵) هنگامی که اویس در یمن بود ، شتربانی می کرد و مادر پیری داشت که تحت تکفل اویس بود . او با این که علاقه شدیدی به وجود گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله داشت اما هیچ گاه نتوانست پیامبر را از نزدیک زیارت کرده و به نظاره آن سیمای ملکوتی بنشیند . در یکی از روزها که اشتیاق دیدار سرور کائنات در وجودش به شدت شعله ور گردید ، از مادرش اجازه خواست تا به سرزمین حجاز آمده و حضرت رسول صلی الله علیه و آله را زیارت نماید ، مادرش به او گفت : پسرم ! به دیدار آن حضرت برو و هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نبود ، بیش از نصف روز در آن جا توقف نکن ! اویس با زحمت فراوان فاصله بین یمن و مدینه را پیموده و به منزل پیامبر رسید . اما با کمال ناباوری شنید که : پیامبر در شهر مدینه حضور ندارد . چون بیش از نصف روز فرصت نداشت و به والاترین هدف خود که فیض حضور پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، نائل نشد ، به مسلمانان اظهار داشت : سلام مرا به حضرتش برسانید و بگوئید : مردی به نام اویس از یمن به زیارت شما آمده بود و چون از مادرش اجازه توقف بیشتری نداشت با کمال شرمندگی به وطن خود مراجعت نمود . بعد از مدتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به خانه بازگشت فرمود : تفوح روائح الجنهٔ من قبل قرن وا شوقاه الیک یا اءویس القرنی اءلا و من لقیه فلیقرئه منی السلام ؛ (۳۰۶) نسیم بهشتی از سوی قبیله قرن می وزد ، آه ! چه قدر به دیدار تو مشتاقم ، ای اویس قرنی . ای مسلمانان هر کس او را ملاقات کند ، سلام مرا به او برساند . عبدی می گوید : پس از جست و جوی زیاد بدیدار اویس قرنی رسیدم به او گفتم : دلم می خواهد سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کنی . تا نام رسول خدا را شنید ، آهی کشید اشک در چشمش حلقه زد . بغض گلویش را گرفت و با گریه گفت : افسوس هزار افسوس ! عمری برای او سوختم و عاقبت به دیدارش نرسیدم ، (زیرا مادرم بیش از نصف روز به من اجازه نداد برای دیدار حضرتش در مدینه بمانم .) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مقام بلندی و معنوی اویس فرمود : یدخل فی شفاعته مثل ربیعه و مضر؛ افراد زیادی مانند قبیله ربیعه و مضر با شفاعت اویس وارد بهشت خواهند شد . (۳۰۷) و هم چنین دعبل شاعر معروف شیعی با تفاخر تمام به مقام شفاعت اویس اشاره کرد و چنین سرود : اویس ذوالشفاعهٔ کان منا فیوم البعث نحن الشافعونا؛ اویسی که دارای مقام شفاعت است از ماست . پس ما در روز قیامت شفاعت کننده خواهیم بود . آبروی اهل ایمان خاک پای مادر است هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است قدر و جاهی را که در اسلام دارا شد اویس از کمال طاعت و خدمت برای مادر است امر او را داد رجحان بر ملاقات نبی چون رضای مصطفی هم در رضای مادر است جوانمردان نیکو خصال در تفسیر منهج الصادقین آمده است که : اصحاب رقیم سه نفر بودند که از شهر خود به علت برخی مشکلات بیرون آمدند . آنان در بیابان گرفتار باران شدند و به ناچار در دامنه کوهی به غاری پناه بردند . هنگامی که در داخل غار قرار گرفتند در اثر باران و جریان سیل سنگ بزرگی از بالای کوه غلتیده و راه خروجی غار را مسدود نمود . و روز روشن بر آنان تاریک گردید . در این حال امید آنان از همه جا قطع شد و به غیر از استمداد از خداوند متعال راهی باقی نماند . یکی از آنان گفت : خوب است که هر یک از ما نمونه ای از عمل خالص خود را ، در پیشگاه پروردگار متعال وسیله قرار داده و به این طریق از خداوند رحمان نجات بخواهیم . دو دوست دیگر سخن او را تصدیق کردند . یکی از آنان گفت : ای خداوند بزرگ و ای دانای

آشکار و نهان ! تو خود می دانی که من روزی کارگری را اجیر کردم ، در آخر روز وقتی مزد او را می پرداختم او به مبلغ معین راضی نشد و از من قهر کرد و رفت . من با مزد وی گوسفندی خریدم و آن را جداگانه پرورش دادم و در زمانی که او از من غایب شده بود ، (در اثر تولید مثل) گوسفندان زیادی برای وی را فراهم آوردم . بعد از مدتی آن مرد آمده مزد خود را از من طلب کرد ، من وی را به سوی آن گوسفندان بردم و گفتم این ها مال تو است . اول باورش نشد اما بعد از اندکی گوسفندان را از من تحویل گرفت و رفت . خداوند ! اگر این کار من با خلوص نیت و در راه رضای تو بوده است ما را از این گرفتاری نجات بده ! در این هنگام دیدند آن سنگ بزرگ تکانی خورد و مقداری کنار رفت . دومی گفت : پروردگار ! تو می دانی که من دختر عمویی با کمال و زیبا چهره داشتم در دوران جوانی شیفته او شدم تا این که روزی در محل خلوتی او را یافتم ، خواستم که کام دل برگیرم اما آن دختر گفت : ای پسر عمو ! از خدا بترس و پرده دری مکن . من با این سخن به یاد تو افتادم و بر هوای نفس خود غلبه کردم و از گناه صرف نظر نمودم . خدایا ! اگر این کار را من از روی اخلاص نموده ام و رضای تو را منظور نظر داشته ام ما را از این غم رهانیده و از هلاکت نجات بده ! در این هنگام مقداری دیگر از سنگ به کنار رفت و روشنائی بیشتری به داخل غار تابید . سومی گفت : بارالها ! تو می دانی که من پدر و مادر پیری داشتم که از شدت پیری قادر به حرکت نبودند و من در همه حال به آنان خدمت می کردم . شبی مادرم از من آب خواست ، من آب آوردم دیدم خوابش برده ، آب را در دستم بالای سر او نگاه داشتم تا مادرم بیدار شود . آب به او دهم تا صبح آب را در دستم نگاه داشته و بیدار نشستم که مبادا مادرم بیدار شده و تشنه بماند و خجالت بکشد که از من آب بخواهد . ولی مادرم تا صبح بیدار نشد و من هم او را بیدار نکردم که مبادا آزرده خاطر شود . خداوندا ! اگر این عمل من برای رضای تو بوده این در بسته را به روی ما بگشا و ما را از این گرفتاری رهائی ده ! در این هنگام تمام سنگ به کنار رفت ، و هر سه نفر به لطف الهی با سلامتی و خوشحالی از غار خارج شده و به سفر خود ادامه دادند . (۳۰۸)

امیر مؤ منان علیه السلام در فراق مادر

فاطمه بنت اسد مادر گرامی علی علیه السلام از مادران نمونه تاریخ است . علی علیه السلام به این مادر پاک و صالح بی نهایت علاقه داشت . وی در سال چهارم هجری رحلت نمود . امام صادق علیه السلام می فرماید : روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود که علی علیه السلام در حالی که گریه می کرد به نزد آن حضرت آمد . پیامبر صلی الله علیه و آله از او پرسید : برای چه گریه می کنی ؟ عرض کرد مادرم فاطمه از دنیا رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : به خدا سوگند مادر من هم بود . سپس شتابان از جای برخاست و به کنار جنازه آمد ، تا چشمش به او افتاد گریست . به زنان دستور داد تا او را غسل دهند ، وقتی از غسل او فارغ شدند ، به حضرت خبر دهند . زنان وقتی از غسل دادن وی فارغ شدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله را خبر کردند ، حضرت یکی از پیراهن های خود را که به تن می پوشید ، به آن ها داد و فرمود : فاطمه را در آن پیراهن کفن کنند و به مسلمانان فرمود : هرگاه مرا دیدید که کاری کردم ، که تا به حال آن کار نکرده بودم ، علت آن را بپرسید . چون زنان از غسل و کفن او فارغ شدند ، پیامبر صلی الله علیه و آله تشریف آوردند و جنازه فاطمه را بر دوش خود گرفتند . و هم چنان در زیر جنازه او بود تا به قبر رسیدند ، در آن جا جنازه را بر زمین نهاد و داخل قبر شده در آن خوابید ، آن گاه برخاست و جنازه را در قبر نهادند و سپس سر خود را به طرف او خم کرده و مدتی طولانی سخنانی با او گفت ، و در آخر سه بار گفت : پسرت ! نه جعفر و نه عقیل ، بلکه پسرت علی بن ابی طالب . آن گاه بیرون آمده و خاک بر روی قبر ریخت و سپس خود را روی قبر او انداخت و در حالی که مردم می شنیدند می گفت : لا اله الا الله اللهم انی اءستودعها ایاک ؛ معبودی جز خدای یکتا نیست ، پروردگارا من او را به تو می سپارم . و بدین ترتیب از جای برخاسته و بازگشت . در این وقت مسلمانان عرض کردند ، ما در این ماجرا مشاهده کردیم کارهایی انجام دادی که پیش از

این چنین کارهـایی نکرده بودی ؟ فرمود : من امروز دیگر احسـان و نیکی های ابوطالب را از دست دادم ، فاطمه کسـی بود که اگر چیزی نزد خود می داشت ، مرا بر خود فرزنـدانش مقـدم می داشت . من روزی از قیامت سـخن به میان آوردم و از این که مردم در آن روز برهنه محشور می شوند ، فاطمه که این سـخن را شنید ، گفت : وای از این رسوایی ، من ضمانت کردم که خدا او را با بدن پوشـیده محشور گرداند . از فشار قبر پرسیدم او گفت : وای از ناتوانی ، من ضمانت کردم که خدا او را کفایت فرماید . این که خم شـدم و بـا او سـخن گفتم ، برای این بود که پرسـش هـایی را که از او می شود؛ به او تلقین کنم . چون از او پرسـیدند : پرودگار تو کیست ؟ جواب داد . پرسـیدند پیغمبرت کیست ؟ پاسخ داد . پرسیدند امام و ولی تو کیست ؟ در پاسخ خجالت کشیده و حرفی نزد ، و من به او گفتم : پسـرت ، نه جعفر و نه عقیل ، بلکه پسـرت علی بن ابی طالب . پس از مراسم دفن ، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله به عمار فرمود : به خـدا سوگنـد من از قبر فاطمه بیرون نیامـدم جز آنکه دو چراغ از نور را دیدم که نزد سـر فاطمه آوردند و دو چراغ دیگر از نور در نزد دست هـای او بود و دو چراغ از نور در کنار پاهایش بود و دو فرشـته که بر قبر او گماشـته بودنـد و تا روز قیامت برای او استغفار می کننـد . (۳۰۹) شـیخ انصاری و معاشـرت با مادر شـیخ مرتضـی انصاری بزرگ پرچم دار جهان تشیع و سرآمد فقها مجتهدین امامیه است . او بعد از آن که مدتی در شهر کربلا ، در حضور استاد بزرگوارش مرحوم شریف العلماء و سایر اساتید حوزه نجف تحصـیل کرد به زادگاهش شوشتر مراجعت نمود . شیخ مدتی تحصیلات خود را در همان جا ادامه داده ، دوباره خواست تا برای تکمیل مراتب علمی به عتبات عالیات برگردد . اما مادرش به رجوع دوباره وی راضـی نبود . اصـرار شیخ انصاری و دیگر افراد برای جلب رضـایت مـادر بی نتیجه بود . تـا این که شـیخ به مـادرش عرضه داشت : آیا اجازه می دهی تا اسـتخاره کنم و جواب هر چه بود در مقابل آن هر دو تسلیم باشیم ؟ مادرش پذیرفت . در جواب استخاره شیخ این آیه آمد : و لا تخافی و لا تحزنی انا رادوه الیك و جاعلوه من المرسـلین ؛ (۳۱۰) هرگز مترس ، محزون نبـاش ، که ما او را به تو باز می گردانیم و از رسالت مـدارن خود قرار می دهیم . وقتی این آیه را به مادرش تفسـیر کرد ، او خیلی خوش حال شـد و به شـیخ مرتضـی اجازه مسافرت داد . شـیخ انصاری در این مسافرت سـرنوشت ساز خود به برکت دعای مادر ، توفیق الهی و تلاش و اسـتقامت خویش به بالاترین درجه اجتهاد و مرجعیت نائل شد و پرچم اسلام بر دوش وی قرار گرفته و بزرگ ترین رهبر مذهبی در عصر خود گردید . (۳۱۱) هنگامی که به مادر شـیخ انصاری گفته شد : آیا از این همه ترقی و عظمت فرزند خویش بر خود نمی بالد و افتخار نمی کند ؟ ! در جواب گفت : رسـیدن فرزندم به شـکوه و عظمت ، برای من تعجب آور نیست . چون هر وقت که می خواسـتم به او شیر دهم وضو می گرفتم و با طهارت و پاکیزگی به او شـیر می دادم . بلی ، شیر پاك ، فکر پاك و شیر ناپاك اندیشه ناپاك تولید می کند . آنگاه که مادر شیخ انصـاری از دنیـا رفت او در فراغ مـادرش به شـدت می گریست و در کنـار پیکر بی جـان مـادرش زانوی غم زده و اشـك مـاتم می ریخت . یکی از شاگردان نزدیکش او را تسـلیت گفته و به عنوان دل جویی اظهار داشت ؛ جناب استاد ! برای شما با این مقام علمی ، شایسـته نیست که برای درگـذشت پیرزنی که عمرش را به پایـان رسانـده این طور اشك بریزیـد و بی تابی کنیـد . آن بزرگ مرد تاریخ سـر برداشـته و گفت : گویا شما هنوز به مقام ارجمند مادر واقف نیستید ، تربیت صحیح و زحمات فراوان این مادر مرا به این مقـام رسانیـد و پرورش اولیه او ، زمینه ترقی و پیشـرفت را در من ایجـاد کرد . در حقیقت این همه توفیقـات من مرهـون زحمـات و تلاش های مشفقانه و مخلصانه این مادر است .

فصل پنجم : عواقب بدی به پدر و مادر

مقدمه

همان طور که نیکی به والـدین آثار مثبت دنیوی و اخروی دارد متقابلا نافرمانی و بد رفتاری با پدر و مادر نیز نتائج منفی و زیانباری به جای می گذارد . در این جا به برخی از نتائج ناخوشایند عقوق والدین می پردازیم :

۱ مطرود پیامبر صلی الله علیه و آله

پیـامبر خاتم صـلی الله علیه و آله گروههائی را مورد لعن قرار داد؛ تا اینکه فرمود : خـدا لعنت کنـد کسانی را که والـدین خود را در معرض لعن و نفرین قرار می دهند ، مردی از آن جناب پرسـید : یا رسول الله ! آیا کسـی یافت می شود که پدر و مادر خود را لعنت کند ؟ ! پیامبر پاسخ داد بلی ، اینها کسانی هسـتند که پدر و مادر دیگران را لعنت می کنند و آنان نیز متقابلا والدین آنها را لعن می کنند . (۳۱۲)

۲ دور شدن از عدالت

شخصـی از امـام جعفر صـادق علیه السـلام سؤ ال کرد : پیش نمـازی است که تمـام شـرائط امـامت را داراست ، جز اینکه بـا پـدر و مادرش رفتاری تند دارد ، و با سـخنان درشت آنان را می رنجاند؛ آیا به این پیش نماز اقتداء بکنم یا نه ؟ پیشوای شـشم علیه السلام فرمود : تا زمانی که او با پدر و مادرش رفتاری ناشایست دارد و والدین خود را ناراحت می کند ، در پشت سر او نماز نخوان (۳۱۳)

۳ محرومیت از الطاف خداوندی

امام صادق علیه السلام فرمود : هنگامی که یعقوب برای ملاقات فرزندش یوسف علیه السلام ، وارد مصر گردید ، یوسف به استقبال پـدر بزرگوارش آمـد . یعقوب علیه السـلام با دیـدن یوسف فورا از اسب پیاده شد ولی جناب یوسف به خاطر رعایت مقام سـلطنت ظاهری ، برای احترام پـدر از مرکب پیاده نشد ، و همان طوری که سوار اسب بود ، دست بر گردن پدر در آورد . حضـرت یوسـف علیه السـلام هنوز از خوش آمـد گویی با یعقوب علیه السـلام فارغ نشده بود که جبرئیل نازل شده و به یوسف فرمود : دست خود را باز کن . یوسف کف دست خود را گشود ، نور روشـنی از دسـتش به سوی آسـمان بالا رفت . یوسف علیه السـلام پرسـید : این چه نوری بود که از کف دست من خارج شد ؟ ! جبرئیل فرمود : نزعت النبوة من عقبک عقوبة لما لم تنزل الی الشـیخ یعقوب فلا یکون من عقبک نبی ؛ (۳۱۴) نور نبوت از صـلب تو بیرون رفت و دیگر پیامبری از نسل تو به وجود نخواهد آمد . به سبب آن که کمال احترام را در مورد پدر پیرت رعایت نکردی ، پس کسـی از فرزندانت پیامبر نخواهد شد . الا ای یوسف مصـری که کردت سـلطنت مغرور پدر را باز پرس آخر ، کجا شد مهر فرزندی

۴ گرفتاری در دنیا

در بنی اسرائیل عابدی بود که او را جریح می گفتند که پیوسته در صومعه خود عبادت می کرد . روزی در حالی که مشغول عبادت بود ، مـادرش به نزد او آمـد و او را صـدا زد وی جواب نگفت . مـادرش رفته و دوباره آمـد و او را صـدا زد ، باز هم وی به عبادت

مستحبی مشغول بود و توجهی به مادر نکرد . مادرش بار سوم که آمد و با بی توجهی پسر عابدش مواجه گشت ، قلبش شکست و با حالتی مضطرب رو به آسمان کرده و عرضه داشت : ای خدای بنی اسرائیل ! او را یاری نکن ! روز بعد زن بدکاری که درد زایمان گرفته بود در کنار صومعه جریح عابد وضع حمل کرد و ادعا نمود که این فرزند متعلق به جریح عابد است . فورا این شایعه در میان بنی اسرائیل پخش شد و همه ناراحت شده و زبان به اعتراض گشودند : آن کسی که مردم را از زنا و اعمال ناشایست منع می کرد ، خود مرتکب این اعمال می شود . پادشاه دستور داد که این عابد را به اتهام زنا به دار آویزند . هنگامی که وی را برای دار آویختن آوردند ، مادرش خبر دار شده و با داد و ناله و استغاثه به میان جمعیت آمده و فریاد وای فرزندم سر داد . جریح گفت : ای مادر ! آرم باش که این گرفتاری من در اثر نفرین تو پیش آمده است . آنگاه مهلت خواست تا حقیقت را روشن سازد . او بعد از جلب رضایت مادر ، از خداوند متعال خواست که آن نوزاد را به سخن آورد و او به اذن خداوند متعال پدرش را که یک شبان بود معرفی نمود و عابد از اتهام تبرئه شد . بعد از این ماجرا جریح سوگند یاد کرد که دیگر به مادرش بی احترامی ننموده و لحظه ای از او جدا نشود . (۳۱۵) در ادمه روایت آمده است : اگر جریح به احکام دین آگاه بود می دانست که اجابت و توجه به مادرش از نماز مستحبی افضل است . (۳۱۶) شاهدی دیگر ابن خلکان در حالات ابوالقاسم محمود زمخشری ، از دانشمندان معروف اهل سنت و صاحب تفسیر معروف کشاف و متخصص در علوم حدیث ، لغت ، نحو علم معانی و بیان که از داشتن یک پا محروم بوده می نویسد : هنگامی که در بغداد ، فقیه حنفی دامغانی از علت قطع پایش سؤ ال نمود ، وی چنین گفت : علت این مصیبت ، نفرین مادرم می باشد ، زیرا من در دوران کودکی گنجشکی را گرفته و به پایش نخی بسته بودم ، گنجشک از دستم پرید و داخل یک شکافی گردید . من نخ را آن قدر کشیدم که یک پای گنجشک از بدنش جدا شده و به همراه نخ به دستم آمد . هنگامی که مادرم متوجه این قضیه شد ، به شدت ناراحت گردید و در مورد من نفرین نموده و گفت : خداوند پای چپت را قطع کند همان طور که پای چپ این پرنده را قطع کردی . آن گاه که به دوران بلوغ و رشد رسیدم ، برای تحصیل دانش از زادگاه خود به بخارا سفر کردم ، در سفر از اسب به زمین افتادم و پای چپم آسیب سختی دید ، پزشکان هنگام معالجه چاره ای ندیدند ، جز این که پای چپم را قطع کنند و این چنین بود که از یک پا محروم شده و ناقص العضو گردیدم . (۳۱۷)

۵ عذاب وجدان

امام هادی علیه السلام فرمود : نافرمانی و آزار پدر و مادر موجب فقر و ناداری و ذلت و خواری می شود . (۳۱۸) در تاءیید این سخن شنیدن داستانی شگفت انگیز خالی از لطف نیست . میرزا مهدی فرزند ارشد شیخ فضل الله نوری (قدس سره) در قضیه مشروطه با شیوه پدر بزرگوارش مخالفت کرده و از راه و روش روشن فکران غرب زده را می پیمود . هنگامی که مشروطه خواهان ، شیخ فضل الله (قدس سره) را برای اعدام به میدان توپخانه آوردند ، میرزا مهدی ، هم نوا با دشمنان دین و روحانیت ، در زیر پای دار پدر کف زده و از همه بیشتر اظهار شادی و خرسندی می نمود . فرخ دین پارسا یکی از صاحب منصبان ژاندارمری که در میدان توپخانه جهت انتظامات حضور داشته ، در این مورد می گوید : طناب دار ، آرام آرام ، شیخ فضل الله را بالا برد و او در بالای دار قرار گرفت ، او در همان لحظه آخر از بالای دار نگاه تند و سرزنش آمیزی به پسرش انداخت ، سپس گردش طناب شیخ را به طرف قبله چرخانیده و او با مختصر حرکتی جان داد . پسر ناخلف با همین نگاه منقلب شد و همان دم آثار پشیمانی و پریشانی در چهره میرزا مهدی ظاهر شد؛ او سرگردان و حیران به اطراف می نگریست ، از آن میان ، سید یعقوب توجهش را جلب کرد به طرف او رفت و خواست به او سخنی بگوید؛ اما سید یعقوب به او اعتناء نکرد و از نزد او دور شد . (۳۱۹) وجدان خفته این پسر نادان بر اثر فشار روحی و غلبه عواطف و احساسات بیدار شد؛ اما چه فایده که کار از کار گذشته بود و پدر مهربان و دلسوز با دلی

پر از غم از دستش رفته بود . و به قول شهریار تبریزی : نو شد اروئی و بعد از مرگ سهراب آمدی سنگدل این زودتر می خواستی حالا چرا ؟

۶ خشم الهی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : مجازات سه گروه گنه کار در این دنیا قبل از جزای جهان آخرت خواهد بود . ۱ نافرمانی به والدین ۲ ستم بر مردم ۳ بدی در مقابل احسان . (۳۲۰) در این رابطه روایتی پندآموز و شنیدنی از امام حسین علیه السلام نقل شده است کٔ آن حضرت علیه السلام فرمود : شبی با پدرم امیرالمؤ منین علیه السلام در دل تاریکی ، مشغول طواف خانه خدا بودیم ، در حالی که اطراف بیت خالی بود و تمام زائران بیت الله خوابیده بودند . ناگهان صدای شخصی به گوشم رسید که با سوز و گداز با خدایش راز و نیاز می کند و همانند اسیری که زیر شکنجه گرفتار باشد ، صیحه می زند ، ناله می زند و به خداوند متعال التماس می کند و با کمال تضرع و زاری اشعاری را می خواند . امام حسین علیه السلام می فرماید : پدرم به من فرمود : ای حسین ! آیا ناله و زاری این گناهکار را که به درگاه پروردگار متعال استغاثه می کند و درخواست کمک و یاری می نماید ، می شنوی ؟ ! عرض کردم : بلی ، پدر جان . فرمود : به جست و جویش برو و نزد من بیاور . امام حسین علیه السلام می فرماید : من برخاستم و در آن تاریکی شب به هر سور نگاه می کردم و برای پیدا کردن او از میان خفتگان می گذشتم . تا این که او را بین رکن و مقام یافتم . دیدم با کمال خضوع و خشوع مشغول نماز است . گفتم : ای جوان ، امیرالمؤ منین را اجابت کن . جوان نمازش را مختصر کرد و با من سخن نگفت ، فقط اشاره کرد از پیش روی من برو . لحظه ای بعد به خدمت امیر مؤ منان علیه السلام آمد . حضرت به او نگریست ، دید جوانی است زیبا ، رعنا قامت ، با جامه های پاکیزه و فاخر . علی علیه السلام به او فرمود : تو کیستی و از کدام قبیله عرب هستی ؟ جوان خود را معرفی کرد . حضرت فرمود : این ناله و فریاد تو برای چیست و این گریه و استغاثه برای چه مصیبتی است ؟ ! عرض کرد : سرورم ! پشتم را بار گناه در هم شکسته و نفرین پدرم درهای فرج و گشایش را رویم بسته و نافرمانی پدر ، رشته زندگانی ام را از هم گسسته ، و دچار محنت و مشقت و بلا شده ام . علی علیه السلام فرمود : قصه تو چیست ؟ جوان لب به سخن گشوده عرضه داشت : یا امیرالمؤ منین ! جوانی بودم سرگرم لهو و لعب ، شب و روز خود با گناهان سپری می کردم و با عیش و نوش ، عموم را تباه می ساختم . پدر دلسوز و مهربانم ، مرا با سخنان حکیمانه پند و اندرز می داد و از عواقب خطرناک کردارهای نکوهیده ام ، بر حذر می داشت و از خوابی غفلت و بی هوشی بیدارم می ساخت . متاءسفانه ، نه تنها گوش به مواعظ و نصایحش ، نمی دادم بلکه او را مورد عتاب قرار داده و دشنام می دادم و ناسزا می گفتم ، بعضی اوقات کتکش هم می زدم . روزی اطلاع یافتم ، مقداری پول در میان صندوق پنهان کرده است . به سراغ آن پول ها رفتم . خواست جلوگیری کند . اما در اثر غرور جوانی با او گلاویز شده و او را بر زمین زدم و با مشت و لگد از خود دور ساختم . خواست برخیزد ، تا شاید بتواند از کارم جلوگیری کند ، اما زانوهایش از شدت درد و ناراحتی که به او رسیده بود ، قوت نداشت . پول ها را برداشتم و دنبال کار خود رفتم . پدرم در آن حال اشعار چندی با دلی شکسته و اعضائی درهم کوفته سرود ، و سپس گفت : سوگند به خدا به خانه کعبه می روم و در حق تو نفرین می کنم ، چند روز روزه گرفت ، چند رکعت نماز خواند و به سوی کعبه رهسپار شد . مراقب رفتار و اعمالش بودم ، دیدم سوار شترش گردید و کوه و دشت را در هم نوردید تا خود را به خانه کعبه رسانید و پرده کعبه را گرفت و با قلب سوزان و چشم گریان ، اشعاری را خواند . سوگند به خدائی که آسمان را بر افراشت و آب را روان ساخت ، هنوز نفرین پدرم به آخر نرسیده بود که گرفتار خشم و غضب الهی شدم ! امام حسین علیه السلام فرمود : در این هنگام جامه اش را عقب زد ، دیدم یک طرف بدنش خشکیده و از کار افتاده است . آن گاه سخنانش را چنین ادامه داد : از کردار بد خود ، پشیمان شدم و با زحمت

زیاد به نزد پـدرم آمـدم . عذر خواسـتم ، پوزش طلبیدم ولی عذرم را نپذیرفت و به سوی منزل خود بر گشت . از آن روز ، روزگارم تیره و تاریک گشته و شادی هایم به حزن اندوه و گریه تبدیل شد . سه سال التماس کردم فایده نبخشید و پدرم از تقصیرم نگذشت . چون امسـال ایـام حـج پیش آمـد ، باز به نزد او رفتم و درخواست کردم که به من رحم کنـد و بیایـد در همان جائی که مرا نفرین کرده بـود ، در حقـم دعـای خیر کنـد ، شایـد خداونـد متعـال نعمـت از دسـت رفتـه را بـه من بـاز گردانـده و از صـحت و سـلامتی برخوردارم سازد . اسـباب سـفر را فراهم کرده و به سوی کعبه حرکت نمودیم . هنگامی که به صـحرای اراک رسـیدیم ، ناگهان در تاریکی شب ، پرنـده ای از کنار جاده پرواز کرد و شتری که پدرم بر آن سوار بود ، رم کرد و او از پشت شتر پرتاب شده و در میان دو سـنگ افتاد و مرد . ناچار او را در همان جا دفن کردم و تنها به کعبه آمـدم تا به درگاه خدای رحمان اسـتغاثه کنم زیرا می دانم تمـام این گرفتـاری از جهت آزار و نافرمـانی پـدرم بـوده است . امیر مومنـان علیه السـلام به آن جـوان ترحم نمـود و فرمود : توبه و استغفار کن ! اکنون وقت آن رسیده که درد تو دوا ، و حـاجتت روا گردد . آیا می خواهی تو را دعائی بیاموزم که پیامبر صـلی الله علیه و آله آموخته است ؟ آن وقت حضـرت فوائد و نتائج پسـندیده دعا را بیان فرمود . امام حسـین علیه السلام در ادامه می افزاید : من از آموختن دعا بیشتر از آن جوان مسـرور شدم زیرا هنوز آن را از پدرم نشـنیده بودم . پدرم دعا را فرمودند و من آن را نوشتم و به جوان یاد دادم . (۳۲۱) پدرم فرمود : ای جوان ! شب دهم ماه ذی حجه ، این دعا را بخوان . هنگام صـبح خبرش را برایم بیاور . جوان دعا را آموخته و رفت . امام حسـین علیه السـلام فرمود : جوان توبه کار صبح روز دهم به حضور پدرم شرفیاب شد ، در حالی که شاد و خندان بود . دیدیم سالم و تندرست است و پیوسـته می گفت : سوگند به خدا این اسم اعظم است ، و قسم به خدای کعبه دعـایم مستجاب شـد . امیر مؤ منـان علیه السـلام فرمود : اکنون قصه خود را بیان کن . عرض کرد : یا امیر مؤ منان علیه السـلام ، در شب دهم وقتی که چشم ها به خواب رفت ، صداها خاموش شد ، تاریکی عالم را فرا گرفت ، مشغول دعا شدم و چندین بار خدا را به این دعا سوگند دادم . در مرتبه دوم ناگاه صدایی شـنیدم که گفت : کافی است ! دعایت مسـتجاب شد ! چون خدا را به اسم اعظمش خوانـدی . سـپس خواب مرا ربود . در عالم رؤ یا رسول خـدا صـلی الله علیه و آله را دیدم که دست مبارک خود را بر بدن من می کشـید و می فرمود : به نـام خـدای بزرگ توجه کن ، تو در راه خیر و نیکی هستی . از خواب بیـدار شـدم و خود را سـالم و تندرست یافتم . خداوند به شما جزای خیر و پاداش نیکو عطا فرماید . (۳۲۲)

۷ کوتاه شدن عمر

یکی دیگر از عواقب شوم ناسپاسـی در حق والـدین کوتاهی عمر انسان است . پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله فرمود : برای خداوند متعال دو فرشته می باشد که با هم مناجات و راز و نیاز می کنند . ذکر اولی همواره این است که : خداوند ! فرزندان صالح و وظیفه شناس را به عصـمت و پاکی خودت از تمام خطرات مصون دار . دومی نیز پیوسـته با خداونـد چنین راز و نیاز می کند . پروردگار ! فرزنـدان ناسـپاس و عاق والدین را با خشم و غضب خودت هلاک و نابود ساز . (۳۲۳) نقل داسـتان عبرت آموز منتصر عباسی در این جا مناسب می نماید : متوکل ، سـفاک ترین و خوانخوارترین خلیفه عباسـی و کینه توزترین آنان نسبت به خاندان رسالت بود . او همواره دوسـتداران علی علیه السـلام را به سـختی شـکنجه می داد و مقام ولایت امیر المؤ منین علی علیه السلام و همسرش فاطمه زهرا علیهما السـلام جسارت و توهین می کرد . خیانت و گسـتاخی وی در این زمینه به حـدی رسـیده بود که فرزنـدش منتصـر بر او خشـمناک شد و کینه وی را به دل گرفت و با عالم و دانشـمندی درباره قتل پدرش مشورت کرد . وی گفت ، هر چند کشتن چنین شخصـی واجب است اما کسـی که پدرش را بکشد ، عمرش کوتاه می شود . منتصـر در اثر غیرت و تعصب دینی در شب چهارشنبه سوم شوال ، سال ۲۴۷ ه . ق متوکل عباسـی ، پدر فاسق خود را کشت و خود به خلافت رسید . اما به علت مکافات قتل پدر بیش از

شش ماه زنـدگی نکرد و در روز پنج شـنبه ۲۵ ربیع الاول سال ۲۴۸ ه . ق در گـذشت . منتصـر بر خلاف پدرش نسبت به اهل بیت پیـامبر صـلی الله علیه و آله رئوف و مهربـان بود . احسـان به آل ابی طـالب آزاد کردن زیـارت کربلا ، برگردانـدن فـدک و به اولاد حسـنین علیهما السـلام ، عدم تعرض به شـیعیان علی علیه السـلام و فرستادن اموالی برای علویان در مدینه ، بخشی از خدمات منتصر عباسی به اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود . (۳۲۴) از محمد بن سهل حکایت شده که : در ایام خلافت منتصر ، فرشی را در دربار او دیدم که صورت های سلاصـین در آن نقش بسـته و جملاتی با زبان فارسـی در آن نوشته بودند . من که خط فارسی را خوب می خوانـدم ، دیـدم در کنار یکی از آن عکس ها که تصویر پادشاهی را نشان می داد ، نوشـته است : این صورت شـیرویه قاتـل پـدرش کسـری است که فقـط شـش مـاه زنـده مانـد و سـلطنت کرد . هنگـامی که منتصـر از این مـاجرا آگاه شـد ، رخسارش دگرگون شده و از مجلس خلافت به اندرون رفت . (۳۲۵)

۸ محرومیت از حقوق اجتماعی

با این که در دین اسـلام به تمام ارزش های دینی و اخلاقی اهمیت خاصی داده شده است و اظهار عشق و علاقه و محبت به دیگران از اصول مسـلم آن است ، اما گاهی برای تاءدیب افراد خطا کار و تبهکار ، به اهل ایمان دسـتور آمـده است که برخی از این ارزش هـا را در مورد خطـا کـاران رعـایت نکننـد و به آنـان اظهار لطف و محبت ننماینـد ، تا آنان متنبه شـده و از عمل زشت خود دسـت بردارند . در حقیقت روح محبت ، عطوفت و مهر ورزی در دین اسـلام شامل برخی از افراد تبهکار و اهل معصـیت و نفاق نمی شود و در مورد آنان شدت عمل لازم است و این یکی دیگر از امتیازهای فرهنگ متعالی اسـلام است ، که اعتدال و میانه روی را در سر لوحه برنامه های خود دارد . با توجه به این نکته در مورد کسانی که به والدین خود اهانت می کنند ، دستورات باز دارنده ای آمده است . که از جمله آن ها محرومیت از حقوق اجتماعی است . در حالی که در مورد سـلام گفتن به دیگران سفارش های مکرری از حضـرات معصومین علیهما السـلام به ما رسـیده ، اما با این حال پیشوای شـشم می فرمایـد : به چنـد گروه سـلام ندهید : ۱ کافران ۲ شراب خوارن ۳ قماربازان و شطرنج بازان ۴ اهل ساز و آواز و رقص و موسیقی ۵ کسانی که به مادرانشان دشنام می دهند ۶ شاعران و گوینـدگان بد دهن و هرزه . (۳۲۶) امام صادق علیه السـلام عملا نیز کسانی را که به مادر اهانت کرده و دشـنام می دادنـد تنبیه کرده و از هم سـخن شدن با وی پرهیز می نمود . عمرو بن نعمان جعفی می گوید : حضـرت امام صادق علیه السـلام دوستی داشت که آن حضـرت را به هر جا که می رفت رها نمی کرد و از او جدا نمی شد . روزی در بازار کفاش ها همراه حضرت راه می رفت ، و دنبالش غلام او که از اهل سـند بود می آمد ، ناگاه آن مرد به پشت سـر خود متوجه شده و غلام را خواست و او را ندید و تا سـه مرتبه برگشت و او را ندیـد ، بار چهارم که او را دید گفت : ای مادر فلان ! کجا بودی ؟ حضـرت صادق علیه السـلام دست خود را بلند کرده و به پیشانی خود زد و فرمود : سبحان الله ! به مادرش نسبت ناروا می دهی ؟ من خیال می کردم که تو شخصی متدین و با تقوا هستی ولی اکنون می بینم که ورع و پارسائی نداری ؟ عرض کرد : قربانت گردم مادرش زنی است از اهل سند و مشرک است ! فرمـود : مگر نمی دانی که هر ملـتی برای خـود ازدواجی دارنـد ، از من دور شو . عمرو بن نعمـان در ادامه می گویـد : دیگر او را ندیدم که با آن حضرت همراه و هم سخن شود . برود آن گاه که مرگ میان آن ها جدائی انداخت . (۳۲۷)

پی نوشت

۱ تا ۱۰۴

۱) کلیات سعدی ، ص ۲۸۹ . ۲) اولئک کالانعام بل هم اضل (اعراف ۱۷۹/) ۳) الدعوات ، قطب الدین راوندی ، ص ۴۴ . ۴) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۰ . ۵) حق الولد والده اذا کان ذکرا اءن یستفره اءمه و یستحسن اسمه و یعلمه کتاب الله و یطهره و یعلمه السباحهٔ و اذا کانت اءنثی اءن یستفره اءمها و یستحسن اسمها و یعلمها و سورهٔ النور و لا یعلمها سورهٔ یوسف و لا ینزلها العرف و یعجل سراحها الی بیت زوجها (همان) ۶) من لاـ یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۱ . ۷) مکارم الاخلاق ، ص ۲۲۳ . ۸) بحارالاءنوار ، ج ۶۸ ، ص ۲۳۶ . ۹) الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۴۷ . ۱۰) مستدرک الوسائل ، ج ۱۴ ، ص ۱۹۲ . ۱۱) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۰ ، ص ۳۴ . ۱۲) الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۹ تا ۵۳ . ۱۳) الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من بطن امه . (تفسیر قمی ، ج ۱ ، ص ۲۲۷) ۱۴) الکافی ، ج ۵ ، ص ۳۳۲ . ۱۵) همان . ۱۶) امالی صدوق ، ص ۱۵۷ . ۱۷) اللهوف ، ص ۱۸۰ . ۱۸) الغیبهٔ للطوسی ، ص ۲۸۵ . منتخب الانوار ، ص ۱۱۸ . ۱۹) احتجاج طبرسی ، ج ۱ ، ص ۲۸۲ . ۲۰) علل الشرائع ج ۲ ، ص ۵۶۴ . ۲۱) اسماعیل بن عباد معروف به صاحب از وزرای آل بویه و دارای فضل و علم ، فصاحت و بلاغت و دیگر کمالات نفسانی بود . او که در خانواده ای بخشنده ، دانش دوست و شریف متولد شده بود ، از دوران کودکی تا آخر عمر با فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی زندگی کرد . وی به علوم مختلف و مورد نیاز عصر خویش آشنایی کامل داشت و در علوم تفسیر قرآن ، حدیث کلام ، تاریخ ، پزشکی و ادبیات عربی زبر دست بود و در هر یک از این موضوعات تاءلیفات ارزنده ای داشت که تعداد آن به ۳۶ کتاب می رسد . ملا محمد تقی مجلسی (مجلسی اول) درباره صاحب بن عباد گفته است : او دانشمندترین فقیهانه شیعه است و هر چه درباره علم و فضیلت او گفته شود او بالاتر از آن است . روضات الجنات ، ج ۲ ، ص ۲۶) . او در مورد لطف و احترام فقهای بزرگ شیعه بود . شیخ صدوق بزرگترین محدث و فقیه شیعی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام را بعد از تاءلیف به صاحب بن عباد هدیه کرد . (آل بویه حامیان فرهنگ تشیع ، ص ۳۷) . ۲۲) وفیات الاعیان ، ج ۱ ، ص ۲۰۷ . ریحانهٔ الادب ، ج ۸ ، ص ۹۱ . حقوق والدین ، مهدی علوی ، ص ۱۵۳ . ۲۳) در مورد رمز موفقیت این دانشمند بزرگ نوشته اند که علاوه بر نقش مادرش ، استقامت ، کار و تلاش و بهره گیری از فرصت های زندگی عامل مؤ ثری در پیشرفت وی بوده است . ادیسون می گوید : هیچ یک از اختراعات من محصول تصادف نیست . وقتی که کاری را به اعتقاد خودم نتیجه بخش می دانم آن را تا آخر دنبال می کنم و تجربه را روی تجربه انجام می دهم تا کامیاب شوم . ادیسون برای تکمیل اختراعات خود شب و روز در آزمایشگاه می ماند . دو روز یا سه روز از آزمایشگاه بیرون نمی آمد و چه بسا غذا خوردن را فراموش می کرد و به چند نان خشکیده اکتفا می نمود . ۲۴) تعالیم آسمانی اسلام ، سید محمد صحفی ، ص ۹۴ . ۲۵) حق الولد علی والده اذا کان ذکرا یستفره امه . . . و اذا کانت انثی ان یستفره امها . (الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۹ .) ۲۶) کلمات الامام الحسین علیه السلام ، ص ۴۴۷ . فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام حدیث ۸ . ۲۷) الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۷۶ . ۲۸) بحارالانوار ، ج ۴۵ ، ص ۴۷ . ۲۹) تحف العقول ، ص ۲۹۵ . ۳۰) مستدرک الوسائل ، ج ۱۳ ، ص ۳۷۵ . عوالی اللالی ، ج ۲ ، ص ۲۴۹ . ۳۱) به بخش تاءثیر دعای پدر رجوع شود . ۳۲) علل الشرایع ، ج ۱ ، ص ۹۶ . تربیت در سیره و سخن امام مجتبی علیه السلام ، گفتار دوم . ۳۳) پدر ، ص ۹۸ . ۳۴) الارشاد ، ج ۲ ، ص ۱۶ . ۳۵) لواعج الاشجان ، ص ۱۴۷ . لهوف ابن طاووس ، ص ۱۹۲ . ۳۶) العدد القویهٔ ، ص ۳۵۵ . ۳۷) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۳۹۱ . ۳۸) سنن النبی ، ص ۱۴۲ . ۳۹) بحارالانوار ، ج ۱۹ ، ص ۴۰ . ناسخ التواریخ ، ج ۱ ، ص ۲۹ . ۴۰) معجم رجال الحدیث ، ج ۴ ، ص ۲۰۲ . ۴۱) بحارالانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۴ . ۴۲) همان ، ص ۸۳ . ۴۳) صحیفه سجادیه ، دعای ۲۵ . ۴۴) الفیض القدسی ، ص ۱۱ . ۴۵) حقوق والدین ، سید جعفر میر عظیمی ، ص ۱۲ . ۴۶) محجهٔ البیضا ، ج ۳ ، ص ۴۳۶ . ۴۷) وسائل الشیعهٔ ، ج ۷ ، ص ۱۲۸ . ۴۸) من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۱ . امالی صدوق ، ص ۳۷۱ . ۴۹) عوالی اللالی ، ج ۱ ، ص ۲۵۴ . ۵۰) کودک فلسفی ، ج ۲ ، ص ۱۱۵ . بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۸۶ . ۵۱) شرح نهج البلاغه ، ج ۲۰ ، ص ۳۴۳ . ۵۲) الگوهای تربیت ، ص ۲۳۶ . ۵۳) ترجمهٔ الامام الحسن علیه السلام ، ص ۱۵۹ . ۵۴) تحف العقول ، ص ۴۸۳ . ۵۵) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۴ . ۵۶) وسائل الشیعهٔ ، ج

۲۱ ، ص ۴۸۴ . ۵۷) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۱ ، ص ۱۹۸ . ۵۸) ذریعهٔ النجاهٔ ، ص ۱۳۹ . ۵۹) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۳ . ۶۰) الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۰ . ۶۱) همان . ۶۲) همان . ۶۳) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۲ . ۶۴) الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۰ . جامع الاخبار ، ص ۱۲۴ . ۶۵) مستدرک الوسائل ، ج ۶ ، ص ۵۰۳ عدهٔ الداعی ، ص ۸۹ . ۶۶) کان رسول الله یقبل (الحسن و الحسین) فقال الاقرع بن حابس ان لی عشرهٔ من الولد ما قبلت احدا منهم فقال رسول الله من لا یرحم لا یرحم (وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۵) . ۶۷) ریح الولد من ریح الجنهٔ ؛ و قال صلی الله علیه و آله اءکثروا من قبلهٔ اءولادکم فان لکم بکل قبلهٔ درجهٔ فی الجنهٔ (روضهٔ الواعظین ، ج ۲ ، ص ۳۶۹ .) ۶۸) همان ۶۹) پدر دوستت دارم ، ص ۱۸۴ . ۷۰) تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ، ص ۳۲۰ . ۷۱) عدل الهی ، ص ۱۸۷ و ۱۸۸ . ۷۲) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۷۹ . ۷۳) تیره ، ناگوار . ۷۴) جایگاهی بین دوزخ و بهشت است . ۷۵) گلستان سعدی ، باب اول ، حکایت ۷ . ۷۶) تفسیر نور الثقلین ، ج ۲ ، ص ۴۰۸ . مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ۱۷۲ . ۷۷) مکارم الاخلاق ، ص ۲۲۰ . ۷۸) اءنه نظر الی رجل له ابنان فقبل اءحدهما و ترک الآخر فقال النبی صلی الله علیه و آله فهلا ساویت بینهما . (همان مدرک) . ۷۹) الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۱ . ۸۰) وسائل الشیعه ، ج ۱۲ ، ص ۵۴ . ۸۱) اءن ...قال لاءبی جعفر ع انی لاءحب هذا الرجال فقال له اءبو جعفرع فاءعلمه فانه اءبقی للمودهٔ و خیر فی الاءلفهٔ . (وسائل الشیعه ج ۱۲ ، ص ۵۴ ، ص ۵۴ . المحاسن ج ۱ ، ص ۲۶۶ . ۸۲) کفایهٔ الاثر ، ص ۲۳۵ . ۸۳) بحارالانوار ، ج ۵۰ ، ص ۵۹ . ۸۴) مثنوی ، دفتر دوم . ۸۵) بحار الانوار ، ج ۱۰۰ ، ص ۲۰۹ . ۸۶) الکافی ، ج ۵ ، ص ۷۸ . ۸۷) همان . ۸۸) الکافی ، ج ۵ ، ص ۷۸ . ۸۹) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۵۱۳ . ۹۰) بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه . (الکافی ، باب المؤ من و علاماته و صفاته ، حدیث ۱ .) ۹۱) الکافی ، ج ۲ ، باب حسن الخلق ، حدیث ۳ . ۹۲) وسائل الشیعهٔ : ج ۱۲ ، ص ۱۱۳ . ۹۳) همان ۹۴) المناقب ، ج ۴ ، ص ۷۲ . گفتنی است مشابه این روایت در مورد حضرت مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است (بشارهٔ المصطفی ، ص ۱۴۰ رجوع شود) . ۹۵) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۶ . ۹۶) همان . ۹۷) مکارم الاءخلاق ، ص ۲۲۲ . ۹۸) غرر الحکم آمدی ، ج ۶ ، ص ۴۲۵ . ۹۹) همان ، ص ۳۶۴ . ۱۰۰) امالی صدوق ، ص ۶۷۲ . وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ص ۵۱۴ . ۱۰۱) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۵۱۳ و ۵۱۴ . ۱۰۲) تحف العقول ، ص ۲۲۵ . ۱۰۳) الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۰ ، حدیث ۶ . ۱۰۴) قال رسول الله صلی الله علیه و آله رحم الله من اءعان ولده علی بره قال قلت کیف یعینه علی بره قال یقبل میسوره و یتجاوز عن معسوره و لا یرهقه و لا تخرق به . (الکافی ، ج ۶ ، ص ۵۰)

۱۰۵ تا ۲۱۸

۱۰۵) آئین دوست یابی ، ص ۳۷ . ۱۰۶) مکارم الاخلاق ، ص ۲۳۷ . ۱۰۷) الکافی ، ج ۶ ، ص ۳۴ . ۱۰۸) وسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، ص ۱۳۶ . ۱۰۹) بحارالانوار ، ج ۱۰۱ ، ص ۱۱۲ . ۱۱۰) الکافی ، ج ۶ ، ص ۳۶۰ . ۱۱۱) لقمان /۱۴ . ۱۱۲) احقاف /۱۵ . ۱۱۳) وسائل الشیعهٔ ، ج ۲۱ ، ص ۴۵۲ . ۱۱۴) الکافی ج ۶ ، ص ۴۰ . ۱۱۵) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۶۸ . ۱۱۶) عیون اخبار الرضا ، ج ۲ ، ص ۱۲۳ . ۱۱۷) بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۳۹ . ۱۱۸) الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۷ . ۱۱۹) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۶۴ . ۱۲۰) الکافی ، ج ۳ ، ص ۴۰۹ . ۱۲۱) مکارم الاءخلاق ، ص ۲۲۲ . ۱۲۲) وسایل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۷۳ . ۱۲۳) حیاهٔ الامام حسن علیه السلام ، ج ۱ ، ص ۳۲۹ . ۱۲۴) موسوعهٔ کلمات الامام الحسین علیه السلام ، ص ۴۹۰ . ۱۲۵) تاریخ طبری ، ج ۴ ، ص ۳۱۵ . ۱۲۶) مدینهٔ المعاجز ، ج ۴ ، ص ۲۱۴ . ۱۲۷) موسوعهٔ کلمات الامام حسین علیه السلام ، ۴۸۶ . ۱۲۸) الکافی ، ج ۲ ، ص ۲۰۶ . وسائل الشیعه ، ج ۱۶ ، ص ۳۷۶ . ۱۲۹) انعام /۵۴ . ۱۳۰) مسند الامام المجتبی علیه السلام ، ص ۶۸۸ . ۱۳۱) تحف العقول ، ص ۲۴۸ . ۱۳۲) الخصال ، ج ۱ ، ص ۲۷۱ . ۱۳۳) بحارالانوار ، ج ۴۴ ، ص ۸۸ . ۱۳۴) غرر الحکم ؛ ص ۴۳۵ . ۱۳۵) همان . ۱۳۶) همان . ۱۳۷) مستدرک الوسائل ، ج ۸ ، ص ۳۵۹ . ۱۳۸) هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعا (بقره /۲۹) . ۱۳۹) قو لو لا اله الا الله تفلحوا . ۱۴۰) فرهنگ تربیت فرزند در اسلام ؛ ص ۱۱۸ . ۱۴۱) البدایه و النهایه ، ج ۸ ، ص ۳۸ . ۱۴۲) مناقب آل ابی طالب

، ج ۴ ، ص ۶۶ . ۱۴۳) مدینة المعاجز ، ج ۴ ، ص ۲۱۴ . ۱۴۴) تعالیم آسمانی اسلام ، ص ۱۲۸ . ۱۴۵) وسائل الشیعة ، ج ۱۲ ، ص ۱۸۷ . ۱۴۶) غرر الحکم ، ص ۲۵۷ . ۱۴۷) الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۰۶ . ۱۴۸) وسائل الشیعة ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۱ . ۱۴۹) الکافی ، ج ۵ ، ص ۵۳۲ . ۱۵۰) سوره نور ، آیه ۳۰و۳۱ . ۱۵۱) همان ، حدیث ۳ . ۱۵۲) وسائل الشیعة ، ج ۲۱ ، ص ۴۷۹ . ۱۵۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۹ ، ص ۳۶۵ . ۱۵۴) مستدرک الوسائل ، ج ۴ ، ص ۲۴۷ . ۱۵۵) منیة المرید ، ۳۴۰ . ۱۵۶) عیون الحکم و المواعظ ، ص ۵۳۶ . ۱۵۷) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۶۴ . ۱۵۸) بحارالانوار ، ج ۴۷ ، ص ۳۸۴ . ۱۵۹) علی اکبر دهخدا ۱۶۰) الکافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۹؛ وسائل الشیعة ، ج ۶ ، ص ۱۹۸ . ۱۶۱) الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۹ . ۱۶۲) بحارالانوار ، ج ۴۹ ، ص ۹۰ . عیون اخبار الرضا ، ج ۲ ، ص ۱۷۹ . ۱۶۳) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۹ ، ص ۳۶۵ . ۱۶۴) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۵۶ . ۱۶۵) الکافی ، ج ۶ ، ص ۳۸۹ . ۱۶۶) همان ، ص ۳۸۸ . ۱۶۷) لا تزول ما عبد یوم القیامة حتی یساءل عن اءربع عن عمره فیما اءفناه و عن شبابه فیما اءبلاه و عن ماله من اءین اکتسبه و فیما اءنفقه و عن حبنا اهل البیت . (الخصال ج ۱ ، ص ۲۵۳) ۱۶۸) صحیفه سجادیه ، دعای ۲۶ . ۱۶۹) وسائل الشیعة ، ج ۱۴ ، ص ۳۹۵ . ۱۷۰) تفسیر امام عسکری علیه السلام ، ص ۴۵۰ . مستدرک الوسائل ، ج ۱ ، ص ۲۴۶ . ۱۷۱) وسائل الشیعه ، ج ۲۱ ، ص ۴۷۵ . ۱۷۲) کنز العمال ، ج ۱۱۶ ، ص ۴۴۴ . ۱۷۳) مسند امام مجتبی ، ص ۷۹۷ . ۱۷۴) الکافی ، ج ۵ ، ص ۸۸ . ۱۷۵) تحسن اسمه و اءدبه و ضعه موضعا حسنا (وسائل الشیعة ، ج ۲۱ ، ص ۴۷۹) . ۱۷۶) و لم تکن المناکحة و المصاهرة آیة منزلة و لا سنة متبعة لکان ما جعل الله فیه من بر القریب و تاءلیف البعید ما رغب فیه العاقل اللبیت و سارع الیه الموفق المصیب . (بحارالاءنوار ، ج ۱۰۰ ، ص ۲۶۴) . ۱۷۷) من حق الولد علی والده ثلاثة یحسن اسمه و یعلمه الکتابة و یزوجه اذا بلغ (مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۶۶) . ۱۷۸) الکافی ، ج ۶ ، ص ۴۹ . ۱۷۹) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۵۰ . ۱۸۰) سوره لقمان ، آیات ۱۳ تا ۱۹ . ۱۸۱) نهج البلاغه ، نامه ۳۱ . ۱۸۲) پدر دوستت دارم ، ص ۱۸۸ و ۱۸۹ . ۱۸۳) بقره /۸۳ . ۱۸۴) مریم /۳۲ . ۱۸۵) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۰ . ۱۸۶) نساء /۳۶ . ۱۸۷) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۹۷ . ۱۸۸) صحیفه سجادیه ، دعای ۲۴ . ۱۸۹) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۸۱ . ۱۹۰) همان . ۱۹۱) شعر از یحیی دولت آبادی . ۱۹۲) و اءما اءمک فاءن تعلم اءنها حملتک حیث لا یحتمل اءحد اءحدا و اءعطتک من ثمرة قلبها ما لا یعطی اءحد اءحدا و وقتک بجمیع جوارحها و لم تبال اءن تجوع و تطعمک و تعطش و تسقیک و تعری و تسکوک و تضحی و تظلک و تهجر النوم لا جلک و وقتک الحر و البرد لتکون لها فانک لا تطیق شکرها الا بعون الله و توفیقه (من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۱) : ۱۹۳) مکارم الاخلاق ، ص ۲۲۱ . بدیهی است که مراد از مادر امام چهارم علیه السلام دایه آن بزرگوار می باشد که به جهت شیر دادن آن حضرت این همه مراعات احترام آن بانوی بزرگوار را می کرد؛ چرا که (بقول مشهور) مادر امام چهارم در هنگام تولد وی از دنیا رفت . ۱۹۴) الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۹ . ۱۹۵) عن علی بن الحسن علیه السلام قال جاء رجل الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله ما من عمل قبیح الا عملته فهل لی من توبه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله فهل من والدیکم اءحد حی قال اءبی قال فاذهب فبره قال فلما ولی قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو کانت اءمه . (مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۸۰) . ۱۹۶) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۸۰ . ۱۹۷) همان . ۱۹۸) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۸۱ . ۱۹۹) همان ، ص ۱۸۰ . ۲۰۰) معجم رجال الحدیث ، ج ۸ ، ص ۲۸۵ . ۲۰۱) شوری /۵۲ . ۲۰۲) اصول کافی ، باب البر بالوالدین ، حدیث ۱۱ . تعالیم آسمانی اسلام ، ص ۱۰۱ . ۲۰۳) الگوهای تربیت ، ص ۱۹۶ . ۲۰۴) اءما حق اءبیک فاءن تعلم اءنه اءصلک فانک لولاه لم تکن فمهما راءیت من نفسک ما یعجبک فاعلم اءن اءباک اءصل النعمة علیک فیه فاحمد الله و اشکره علی قدر ذلک و لا قوة الا بالله . (من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ، ص ۶۲۱ . امالی صدوق ، ص ۳۷۱ .) ۲۰۵) قم عن مجلسک لاءبیک و معلمک و لو کنت اءمیرا؛ (مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۰۳ .) ۲۰۶) رمز موفقیت بزرگان ، ص ۱۱۷ . ۲۰۷) داستان دوستان ، ج ۱ ، ص ۱۶۱ . ۲۰۸) لا یسمیه باسمه و لا یمشی بین یدیه و لا یجلس قبله و لا یستسب له ؛ (بحارالانوار ج ۷۱ ، ص ۴۶) ۲۰۹) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص

۸۴ . ۲۱۰) اسراء /۲۳ . ۲۱۱) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۵ . ۲۱۲) حقوق والدین ، ص ۱۶۱ . ۲۱۳) بحارالانوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۰ . ۲۱۴) قال اءبو عبد الله ع ما یمنع الرجل منکم اءن یبر والدیه حیین اءو میتین یصلی عنهما و یتصدق عنهما و یحج عنهما و یصوم عنهما فیکون الذی صنع لهما و له مثل ذلک فیزیده الله عزوجل ببره و صلاته خیرا کثیرا . (بحارالانوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۷) . ۲۱۵) وسائل الشیعة ، ج ۲۱ ، ص ۴۸۸ و ۴۸۹ . ۲۱۶) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۰۴ . ۲۱۷) قال رسول الله ص ما من رجل ینظر الی والدیه نظر رحمة الا کتب الله له بکل نظرة حجة مبرورة قیل یا رسول الله و ان نظر الیه فی الیوم مائة مرة قال و ان نظر الیه فی الیوم مائة اءلف مرة (همان) . ۲۱۸) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۷۶ .

۲۱۹ تا ۳۲۷

۲۱۹) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۶ . ۲۲۰) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۱ . ۲۲۱) ادع لهما و تصدق عنهما و ان کانا حیین لا یعرفان الحق فدار هما فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال ان الله بعثنی بالرحمة لا بالعقوق . (بحارالانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۵) ۲۲۲) لقمان /۱۵ . ۲۲۳) مصباح الشریعه ، ص ۷۰ . ۲۲۴) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ۸۰ . ۲۲۵) الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۶۲ . ۲۲۶) حضرت حجة الاسلام و المسلمین دکتر محمد محققی رشتی رحمة الله ، از اساتید دانشگاه تهران بود که در سال ۱۳۵۷ قمری ، از سوی آیت الله العظمی بروجردی رحمة الله برای تبلیغ و نشر اندیشه های تشیع به هامبورگ آلمان رفت ، این اقدام ارزشمند مرجع بزرگ شیعه با توجه به درخواست ایرانیان مقیم آلمان به آن منطقه انجام شده بود . استاد محققی که در آن زمان با اندیشه های نو و ابزار پیشرفته آشنائی داشت و به زنان خارجی نیز مسلط بود ، توانست با پشتیبانی آیت الله العظمی بروجردی ، علاوه بر حرکت های مهم فرهنگی ، مسجد بزرگ هامبورگ را تاءسیس نماید . این مسجد که در روز نیمه شعبان ۱۳۷۹ ق (۱۳ فوریه ۱۹۶۰) ساخت آن شروع شد؛ در کنار دریاچه آلستر با زمینی به مساحت ۳۸۰۰ متر ساخته شده است . ۲۲۷) انسان کامل ، ص ۱۶۹ با تغییر اندک . ۲۲۸) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۶ . ۲۲۹) اصول کافی ، باب البر بالوالدین ، حدیث ۵ . ۲۳۰) المبسوط ، ج ۶ ، ص ۱۹۱ . ۲۳۱) همان ، ص ۲۰۱ . ۲۳۲) همان ، ص ۲۰۱ . ۲۳۳) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۳ . ۲۳۴) اصول کافی ، باب الو الدین ، حدیث ۱ . ۲۳۵) مجمع المسائل ، ج ۲ ، ص ۱۸۴ . تحریر الوسیله ، ج ۲ ، ص ۳۲۱ . ۲۳۶) قال رسول الله ص اتق الله یا فتی و اءحسن الی والدک المحسن الیک یحسن الله اولئک . . . فقال رسول الله ص یا اءیها العاقون للاباء و الاءمهات اعتبروا و اعلموا اءنه کما طمس فی الدنیا علی اءمواله فکذلک جعل بدل ما کان اءعد له فی الجنة من الدرجات معدا له فی النار من الدرکات (بحارالاءنوار ، ج ۱۷ ، ص ۲۷۲) . مستدرک ۲۳۷) ۲۳۸) الکافی ، ج ۴ ، ص ۱۳ . ۲۳۹) لقمان /۱۴ . ۲۴۰) احقاف /۱۵ . ۲۴۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام ، ج ۲ ، ص ۲۵۸ . ۲۴۲) تفسیر نمونه ، ج ۲۱ ، ص ۳۳۴ . ۲۴۳) پیر زن . ۲۴۴) بوستان سعدی ، باب هشتم . ۲۴۵) مادر ، ص ۴۰۵ . ۲۴۶) مادر ، ص ۲۳۹ . ۲۴۷) نهج البلاغه ، حکمت ۳۹۹ . ۲۴۸) زبدة البیان ، محقق اردبیلی ، ص ۳۸۱ . القوائد الفوائد ، شهید اول ، ج ۲ ، ص ۴۷ . نضد القواعد الفقهیه ، فاضل مقداد ، ص ۲۸۷ . ۲۴۹) الکافی ، ج ۲ ، ص ۱۵۷ . ۲۵۰) استفتاآت ، ص ۴۹۵ . ۲۵۱) تهذیب الاءحکام ، ج ۲ ، ص ۳۵۰ . ۲۵۲) معراج السعادة ، ص ۴۸۶ . ۲۵۳) محجة البیضاء ، ج ۳ ، ص ۴۳۷ . ۲۵۴) لقمان /۱۵ . ۲۵۵) المناقب ، ج ۴ ، ص ۷۳ . بحار الانوار ، ج ۴۳ ، ص ۲۹۷ . فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام ، ص ۸۰۲ . ۲۵۶) تفسیر نمونه ، ج ۱۷ ، ص ۴۲ و ۴۳ . ۲۵۷) همان ، ج ۲۱ ، ص ۳۳۵ . ۲۵۸) اسراء /۲۳ . ۲۵۹) اصول کافی ، باب البر بالو الدین ، حدیث ۱۳ . ۲۶۰) همان ، حدیث ۴ . ۲۶۱) وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۵ . ۲۶۲) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص . ۲۶۳) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۲۰۳ . ۲۶۴) بحار الانوار ، ج ۸۹ ، ص ۲۹۴ . ۲۶۵) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۹ . ۲۶۶) وسائل الشیعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . ۲۶۷) وسائل الشیعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۳ . ۲۶۸) سیره حلبی ، ج ۱ ، ص ۱۲۵ . ۲۶۹) وسائل الشیعه ، ج ۳ ، ص ۲۲۴ . ۲۷۰) همان ، ص ۲۲۷ و ۲۲۸ . ۲۷۱) همان ، ص ۲۰۰ ، بحار الانوار ، ج ۷۹ ، ص ۶۴ . ۲۷۲) الکافی ، ج ۲ ، ص ۶۰۹ .

۲۷۳) وسائل الشیعه ، ج ۶ ، ص ۲۰۴ . ۲۷۴) الکافی ، باب قراءة القرآن فی المصحف ، حدیث ۱ . ۲۷۵) الکافی ، باب فضل القرآن ، حدیث ۹ . ۲۷۶) السنن الکبری ، ج ۴ ، ص ۶۱ ، کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۴ . ۲۷۷) کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۸ . ۲۷۸) اصول کافی ، باب بر بالو الدین ، حدیث ۲۱ . ۲۷۹) ربع قرن مع العلامه الامینی ، ص ۵۷ . ۲۸۰) عدة الداعی ، ص ۸۶ . ۲۸۱) حقوق والدین ، ص ۱۱۲ . ۲۸۲) کنز العمال ، ج ۴ ، ص ۶۰۷ . ۲۸۳) سید الاءبرار یوم القیامة رجل بر والدیه بعد مرتهما . (بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۸۴) ۲۸۴) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۷۷ . ۲۸۵) بقره /۶۷ . ۲۸۶) بقره /۶۸ . ۲۸۷) همان /۶۹ . ۲۸۸) بقره ۷۰ و ۷۱ . ۲۸۹) تفسیر صافی ، ج ۲ ، ص ۱۴۰ . حیوة القلوب ، ج ۲ ، ص ۲۷۰ . داستان پیامبران ، ج ۲ ، ص ۳۶۶ . ۲۹۰) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۶ . ۲۹۱) همان ، ص ۸۵ . ۲۹۲) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۷۶ . ۲۹۳) الکافی ، ج ۵ ، ۵۵۴ . بحارالاءنوار ، ج ۷۱ ، ص ۶۵ . ۲۹۴) روضة الواعظین ، ج ۲ ، ص ۳۶۷ . ۲۹۵) من لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۱۳۲ . ۲۹۶) امالی طوسی ، مجلس ۱۱ . کنز العمال ، ج ۱۶ ، ص ۴۷۸ . ۲۹۷) الکافی ، کتاب الایمان و الکفر ، باب البر الدین ، حدیث ۱۸ . ۲۹۸) روضة الواعظین ، ج ۲ ، ص ۳۶۷ . ۲۹۹) مواعظ العددیه ، ص ۲۰۸ . ۳۰۰) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۸۰ . ۳۰۱) احزاب /۷۱ . ۳۰۲) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱ ، ص ۴۱ . ۳۰۳) پیرامون نهج البلاغه ، ص ۲۰ . ۳۰۴) ستارگان حرم ج ۴ ، ص ۱۶۴ . ۳۰۵) اعیان الشیعه ، ج ۳ ، ص ۵۱۲ . ۳۰۶) بحار الاءنوار ، ج ۴۲ ، ص ۱۵۵ . الفضائل ، ص ۱۰۷ . پیامبر و یاران ، ج ۱ ، ص ۳۴۹ . ۳۰۷) پیامبر و یاران ، ج ۱ ، ص ۳۴۵ به نقل از بحار . ۳۰۸) رهنمای سعادت ، ص ۱۲۵ . تفسیر منهج الصادقین ، ج ۵ ، ص ۳۲۸ ، باandکی تفاوت . ۳۰۹) الکافی ، ج ۱ ، ص ۴۵۳ . مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۳۴۳ . فاطمه بنت اسد صلی الله علیه و آله ، ص ۷۶ . ۳۱۰) قصص ، آیه ۷ . ۳۱۱) جلوه هایی از نور قرآن ، ص ۵۴ . ۳۱۲) ان رسول الله صن لعن جماعة الی اءن قال و من لعن اءبویه فقال رجل یا رسول الله اءیوجد رجل یلعن اءبویه فقال نعم یلعن آباء الرجال و اءمهاتهم فیلعنون اءبویه . (بحارالاءنوار ، ج ۷۱ ، ص ۴۷) . ۳۱۳) لا یحضره الفقیه ، ج ۱ ، ص ۳۷۹ . ۳۱۴) الکافی ، ج ۲ ، ص ۳۰۹ . ۳۱۵) نضد القواعد الفقهیه ، ص ۲۸۸ . ۳۱۶) نضد القواعد الفقهیه ، ص ۲۸۸ . م ۳۱۷) وفیات الاعیان ، ج ۵ ، ص ۱۷۰ . بحار الاءنوار ، ج ۷۱ ، ص ۳۸ . ۳۱۸) مستدرک الوسائل ، ج ۱۵ ، ص ۱۹۵ . ۳۱۹) داستان دوستان ، ج ۲ ، ص ۲۸ . ۳۲۰) بحار الانوار ، ج ۷۱ ، ص ۷۴ . ۳۲۱) این دعا همان دعای معروف مشلول است که در کتاب های دعا ، از جمله مفاتیح الجنان و مهج الدعوات ص ۱۸۸ نقل شده است . ۳۲۲) بحار الانوار ، ج ۴۱ ، ص ۲۲۴ . حقوق والدین بر فرزندان ، ص ۱۳۱ . ۳۲۳) مستدرک الوسائل ، ج ۲ ، ص ۶۲۷ . ۳۲۴) تتمة المنتهی ، ص ۳۳۰ . ۳۲۵) تتمة المنتهی ، ص ۳۲۹ . ۳۲۶) خصال ، ج ۱ ، ص ۳۳۰ . ۳۲۷) الکافی ، کتاب الایمان و الکفر ، باب البذاء ، حدیث ۵ .

۱۰- پاسخ‌های حضرت آیت‌الله‌العظمی روحانی (مد ظله العالی)به استفتائات قوه قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین‌الملل

مشخصات کتاب

سرشناسه :روحانی محمدصادق ۱۳۰۳ - عنوان و نام پدیدآور :پاسخ‌های حضرت آیت‌الله‌العظمی روحانی به استفتائات قوه قضائیه و موسسه حقوقی وکلای بین‌الملل مشخصات نشر : تهران حدیث دل ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری ۳۲۲ص. فروست :مجموعه استفتائات ۱. شابک ۹۶۴-۹۳۳۵۲-۱-۰۰۰۰:۸۴۰۰۰ریال ؛ ۴۰۰۰ریال(چاپ دوم) یادداشت :چاپ دوم:تابستان۱۳۸۲. موضوع :حقوق -- فتواها موضوع :فتواهای شیعه -- قرن ۱۴ موضوع :فقه جعفری -- رساله عملیه رده بندی کنگره BP۱۸۳/۹/ر۹۳پ۲ ۱۳۸۲ رده بندی دیویی ۲۹۷/۳۴۲۲ شماره کتابشناسی ملی :م۸۱-۲۷۶۱۱

اجتهاد، رمز جاوید ماندن اسلام

اجتهاد، رمز جاوید ماندن اسلام

اجتهاد، یعنی به کار بردن منتهای کوشش برای درک مقررات اسلام با استفادهاز منابع: کتاب، سنت، عقل واجماع.در این عصر، اجتهاد یکی از وظایف خطیر وپر مسئولیت علما وفقهای اسلاماست. اجتهاد در دوره خاتمیت نقش بسیار حساس واساسی به عهده دارد ودر واقعپلی است که دنیای گذشته را با دنیای آینده، مربوط میسازد. واز شرایط امکانجاوید مانده آئین اسلام است وبه حق آن را نیروی محرک اسلام خوانده اند.ابن سینا (۳۷۰ ـ ۴۲۸ هـ . ق) فیلسوف نامی اسلامی با روشن بینی خاصی،موضوع اجتهاد را این چنین مطرح کرده وگفته است: «کلیات اسلامی ثابت ولا یتغیرومحدود است، واما حوادث ومسائل نامحدود ومتغیر است وهر زمانی مقتضیاتمخصوص خود ومسائل مخصوص خود دارد، به همین جهت ضرورت دارد که در هرزمانی گروهی متخصص وعامل به کلیات اسلامی وعارف به مسائل وپیش آمدهایزمان عهده دار اجتهاد واستنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند.»(۱)آری زمان به سرعت پیش می رود، قهرا مقتضیات زمان، مسائل جدیدی را درزندگی انسان پدید می آورد که در زمان های گذشته موضوع آن ها هنوز محقق نشده بود، برای پاسخ به این نیاز بزرگ فقهای زنده وروشن بینی لازم است که پا به پایزمان پیش روند، مفاهیم وکلیات اسلامی را با زندگی نوین جهانی بشر تطبیق کنندتا بر حسب پیشرفت علم وآگاهی مردم، تلقی وبرداشت مذهب را در ذهن واندیشهتحول ببخشند وفقه را بر حسب نیاز زمان وبه میزانی که در هر زمان امکان کشف وفهم بهتر آن حقایق می رود، ممکن سازند تا مذهب در چهارچوب شرایط کهنه وگذشته نماند ومنجمد نشود واز زمانش واپس نیفتد.در یکی از اخبار «اجتهاد وتقلید» می خوانیم: «واما الحوادث الواقعهٔ فارجعوا فیها الی رواهٔ حدیثنا (احادیثنا) فانهم حجتیعلیکم وانا حجهٔ الله»(۲) شخصی به نام «اسحاق بن یعقوب» نامه ای برای حضرت ولی عصر (عج)می نویسد واز مشکلاتی که برایش رخ داده، سؤال می کند و «محمد بن عثمانعمری» (نماینده آن حضرت) نامه را می رساند.پاسخ نامه به خط مبارک صادر میشود که در حوادث ورویدادها به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا آنان حجت من بر شمایند ومن حجت خدایم.( ) منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده، همان مسائل جدید استنویسنده نامه سؤال می کند حالا که بعد از این ما دسترسی به امام خود نخواهیم داشت، مسائل تازه ای که پیش می آید چه کنیم؟ امام (عج) فرمود: به فقهاء وحکام شرع مراجعه کنید.ولی بعضی از فقهای معاصر می گویند: منظور از «حوادث واقعه» مسائل واحکامشرعیه نیست زیرا این موضوع جز وواضحات مذهب شیعه بوده است که در مسائلباید به فقهاء رجوع کنند، منظور از «حوادث واقعه» پیش آمدهای تازه اجتماعی استکه برای مردم ومسلمین روی می داده است. یعنی حوادث مستحدثه به طور کلی هم روی دادهای فرهنگی، فکری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی وانسانی است. به هرحال خواه منظور از «حوادث واقعه» خود پیش آمدها باشد ویا مسائل تازه ای که بهمرور زمان رخ می دهد، برگشت به یک معنی است. یعنی در حوادث ومشکلات بهروات احادیث (فقهاء) مراجعه کنید واز آن ها کسب تکلیف نمایید. زیرا آن ها حجتمن بر شما می باشند ومن حجت خدا بر شمایم واین یکی از پیش بینی های مترقیفقه شیعه است که «حوادث مستحدثه» را که در هر زمانی روی می دهد وطبیعتاً درقوانین فقهی پیشین حکم وراه حلش نیامده است باید فقهاء بررسی کنند وبراساس موازین علمی واجتهادی آن مطرح سازند وپاسخش را بیابند.مطالعه وبررسی کتب فقه در قرون مختلف، می رساند که به تدریج به موازاتنیازمندی های مردم مسائل جدیدی وارد فقه شده وفقهای هر زمان در مقامپاسخگویی بر آمده اند وبه همین جهت به تدریج بر حجم فقه افزوده شده است این اصل می رساند که چگونه اسلام مسأله زمان وعامل تغییر وتحول ونوآوری را درطی ادوار تاریخی پیش بینی کرده است وفقهاء را در برابر آن مسئول دانسته است.راز ورمز اجتهاد را با مشخصات ذیل می توان شناخت:

۱ ـ عقل یکی از منابع ومدارک احکام است

هیچ دینی مانند اسلام با عقل پیوند نزدیک نداشته وبرای آن اهمیت قائلنشده است. آری تنها اسلام است که «عقل» را یکی از منابع احکام واساس دیندانسته است.(۱) فقهاء در استنباط احکام به چهار منبع ومدرک تمسک می کنند: کتاب، سنت،عقل واجماع. ومیان عقل وشرع رابطه ناگسستنی قائلند که آن را در اصطلاحخودشان «قاعده ملازمه» می نامند ومی گویند: «کلما حکم به العقل حکم به الشرع وکلما حکم به الشرع حکم به العقل: هر چه عقل حکم کند، شرع نیز مطابق آن حکم می کند، هر چه شرع حکم کند، عقل بر طبق آن حکم می کند.آری عقل در فقه اسلامی علاوه بر این که خود مستقلا منبع ومدرک احکاماست در استنباط از سایر منابع ومدارک نیز مددکار خوبی است.پس اصل (هر چه عقل روا دارد، شرع هم روا می دارد) یک اصل ثابت ودیریناست که هرگز منسوخ نشده ونمی شود. از این رو پذیرش وارد کردن عقل در حریمدین یکی از جهاتی است که انطباق این دین را با مقتضیات زمان آسان کرده ومانعبزرگ جاوید ماندن را از میان بر می دارد.

۲ ـ در اسلام برای هر موضوعی حکمی است

یکی دیگر از جهاتی که به اسلام امکان جاوید ماندن می دهد این است که: درقوانین اسلام حکم هیچ موضوعی فروگذار نشده است. البته این یک ادعا نیست بلکه یک واقعیت است وبرای کسانی که به اصول فقه اسلام آشنا باشند کاملا روشنمی باشد.( ) زیرا اگر در یک مسئله دلیل خاص عقلی یا نقلی (کتاب، سنت، عقل و اجماع)وجود داشته باشد حکم آن مسئله طبق مدرک معلوم است، واگر دلیل خاصی درمسئله نبود به قواعد کلی به اصطلاح عموماتی که در قرآن یا سنت وارد است رجوع می کنند. چند نمونه از «قواعد عامه» را به طور اجمال یاد آور می شویم: الف ـ قواعد حاکم: در متن مقررات اسلامی یک سلسله قواعد کنترل کننده قرار گرفته است کهفقهاء آن ها را «قواعد حاکم» می نامند این ها قواعدی هستند که بر سراسر احکام ومقررات اسلامی تسلط دارند وبر همه ی آن ها حکومت می کنند قاعده لا ضرر،لا حرج از این دسته اند در حقیقت اسلام برای قواعد حاکم «حق وتو» قائل شده( ) است.در اسلام هر کس در اجرای حقوق واستفاده از امکانات خود آزاد است ولی به موجب قاعده لا ضرر آزادی هر کس تابع محدود یتهائی است که به وسیله قانونمنحصرا به منظور مراعات حقوق وآزادی های دیگران وبرای نظم عمومی وضعگردیده است. فقهاء از این قاعده کلی حکم صدها موضوع جزئی را استفاده می کنند.و هم چنین احکام ومقررات اسلامی تا زمانی قابل اجراء است که به مرتبه «عسر وحرج» برسد ودر صورت حرج حکم برداشته شده وتکلیف انسان هم عوضمی شود. ب ـ در اسلام دو حکم کلی است به این صورت: «احلت لکم الطیبات» و «حرمتعلیکم الخبائث» در اسلام حکم بعضی از خوردنی ها وآشامیدنی ها به طور صریح و روشن بیان شده است: مانند: شراب، میته، گوشت خوک وخون و... ولی برخی ازآن ها به صورت کلی مانند: «احلت لکم الطیبات» و «حرمت علیکم الخبائث» آمدهاست واز این فهمیده می شود. فقها، از این دو حکم کلی، احکام زیادی استفاده می کنند وحتی چیزهایی که به مرور زمان در بین مردم خوردن آن ها رایج می شودحکم آن ها را نیز از این قواعد کلی استنباط می نمایند. ج ـ قاعده تزاحم (اهم ومهم) در اسلام احکام تابع یک سلسله مصالح ومفاسد واقعی است چون مصالح ومفاسد در یک درجه نیستند لذا احکام طبق آن ها درجه بندی شده است واین جهت سبب شده که باب مخصوص در فقه اسلامی به نام باب «تزاحم» یا «اهم ومهم» باز شود ودر صورت بر خورد واجتماع مصالح ومفاسد گوناگون، اسلام اجازه داده،فقهاء وکارشناسان اسلامی درجه اهمیت مصالح را با توجه به راهنمائی خود اسلام،بسنجند ومصالح مهم تر را بر مصالح کم اهمیت تر ترجیح بدهند وخود را از اینبن بست خارج نمایند.البته، قواعد عامه منحصر به این ها نیست نظائر زیادی دارد که اینجا مجالسخن در باره ی آن ها نیست.بنابر این در اسلام برای هر موضوعی حکمی است واگر به دلیل خاصی نباشد باقواعد کلی مسئله روشن خواهد شد واگر موضوعی بود که مشمول هیچ یک ازعمومات وقواعد کلی نبود آن گاه به اصول عملیه چهارگانه (استصحاب، احتیاط،تخییر وبرائت) رجوع می شود وچون مجاری اصول طبق یک حصر عقلی در همینچهار مورد است حتما مسئله ی مورد بحث

داخل تحت یکی از اصول خواهد گردید،پس ممکن نیست موضوعی پیدا شود که از نظر فقهی حکم آن معلوم نباشد.آری این است راز ورمز اجتهاد که اسلام را با مقتضیات زمان تطبیق می کند.بدین ترتیب اسلام شامل همه ی دستورات واحکامی است که بشر، تا پایان دنیا،برای سعادت وکمال خود احتیاج دارد. در کتاب شریف کافی، فصلی است تحت عنوان «تمام احتیاجات مردم در کتاب وسنت بیان شده است» وقرآن «تبیان کلشیء» یعنی روشنگر همه چیز، وهمه امور است. امام (ع) سوگند یاد می کند ـ طبقروایات ـ که تمام آن چه ملت در هر زمان احتیاج دارد در اسلام هست ودر آن هیچشکی نیست. این مطلب، مجرد ادعا نیست بلکه حقیقتی است که حتی شرق شناسان وحقوقدانان غربی نیز به این حقیقت اقرار واعتراف دارند وتعالیم عالیه ی اسلام رایک مکتب حقوقی دیگری مستقل وزنده شناخته اند.یکی از دانشمندان بزرگ غرب، «سانتیلانا» گفته است: در فقه اسلامی آن قدر از قوانین موجود است که برای مسلمانان درقانونگذاری مدنیشان کافی است، اگر نگوییم که برای تمام انسانیت کفایتمی کند همچنین «هاکنج» محقق معروف امریکایی واستاد فلسفه دانشگاه «هاروارد» درکتاب «روح سیاست جهانی» پس از آن که بحث مفصلی راجع به اصول ومبادی فقهاسلامی ایراد می کند، چنین می گوید: «راه پیشرفت کشورهای اسلامی این نیست که از نظام ها وارزش های غربتقلید کنند وآن را در زندگی خودشان به کار ببندند... عده ای می پرسند آیادر اسلام این نیرو وجود دارد که افکار جدیدی تولید کند وقوانین ودستورات ممتاز ومستقلی برای بشر عرضه بدارد که کاملا با احتیاجات ومقتضیات زندگی جدید موافق باشد؟ پاسخ این است که در نظام اسلامی نهتنها هر نوع استعداد وآمادگی برای پیشرفت وتکامل وجود دارد بلکه قابلیت تطور نظام اسلام از بسیاری از نظام های دیگر بیشتر است. مشکل کشورهای اسلامی این نیست که در آئین اسلام ابزار پیشرفت نیست، بلکهاین است که متأسفانه در کشورها تمایل واراده ی لازم برای استفاده از اینابزار پیشرفته وجود ندارد، من با کمال واقع بینی درک می کنم که دین اسلامکلیه مبادی واصول لازم را برای پیشرفت وتکامل در بر دارد»( )بزرگترین افتخار وامتیاز علمی شیعه در طول تاریخ باز نگاهداشتن «باب اجتهاد» است. مجتهدان شیعه حلقه های اتصالی مابین سلسله امامان وشیعه هاهستند این معنی سبب می شود دین همیشه تازه وزنده بماند. با گذشت زمان وتوسعه روزگار پیش برود. انتظار می رفت فقه شیعه همه چیز را زیر پر گرفته ودربارههر چیز بزرگ وکوچک حکم مشخصی داشته باشد ونسبت به کلیه موضوعات تازهاحداث حکمی پیدا کرده، تکلیف مردم را روشن کند وفقهای شیعه جوابگویمسائل زمان وحلال مشکلات جهانی باشند.ولیکن فقهای شیعه به دلیل وجود حکومت های جائر وجو تقیه وبرکنار بودنآنان از جریانات سیاسی ونظامی واقتصادی وصنعتی جوامع، فرصت نیافتند آنطوری که باید فقه را به طور گسترده، بحث وبررسی نمایند. بدین جهت فقه اسلامیدر هر زمینه، متناسب با تطورات وتحولات زمان پیش نرفت واز همسازی وهماهنگی با مسائل روز خصوصا در مسائل سیاسی واقتصادی واجتماعی باز ماند ودر کتاب های فقهی باب مخصوصی به طرز اداره مردم وسیستم حکومتی اسلام ومباشرت در امور واموال عمومی وکفالت واحتیاجات شهری باز نگردید ودربسیاری از مسائل مهم سیاسی، اجتماعی، اقتصادی وحقوقی به حد کافی بحث نشد وبرای جویندگان همچنان یک خلاء فکری باقی مانده است.اکنون که روحانیت ومرجعیت شیعه توانسته در اثر مبارزات پی گیر ودامنه دارخود، استبداد واستعمار را به زانو در آورد ومردم جهان را به تعالیم اسلام جلبنماید، اکنون که روحانیت شیعه از انزوا به در آمده ودر جامعه موقعیت خاصی یافتهاست، آن چنان که در مجامع بین المللی روی آن حساب می شود وده ها موفقیتدیگر که اخیرا نصیب علمای شیعه شده است، ضرورت وفوریت یک نهضت عمیقعلمی بر پایه تحقیق اجتهادی در فقه وسایر رشته های علوم اسلامی در این زمانبیش از هر وقت دیگر احساس می شود وبرتری فقه شیعه هم بر دیگر مذاهب فقهیدر همین است که راه تحقیق تازه واستنباط در موضوعات جدید باز گذاشته شود.واین ضرورت را کسانی بهتر می دانند که خود درگیر مسائل قضائی وحقوقی وپزشکی و... هستند به همین جهت «مرکز تحقیقات قوه قضائیه» و «مؤسسه حقوقیوکلای بین الملل ـ ایران» از فقیه ومرجع عالی قدر حضرت آیت الله العظمی روحانیمد ظله العالی مسائلی استفتاء کرده اند که کمتر در فقه مطرح شده است ومعظم له بادقت نظر وتبحر خاصی که در فقه دارند به پاسخ گویی پرداخته اند، وچون

اینمسائل بسیار حائز اهمیت است برای اطلاع عموم اقدام به چاپ آن ها گردید. بهامید این که در اثر تلاش فقیهان ذیصلاح حکم مسائل مستحدثه ومورد نیاز جامعهبر طرف شود. من الله التوفیق قم ـ حوزه علمیه ـ داود الهامی۲۵/۵/۷۸

استفتائات: قضائیه

۱»

سؤال: در مواردی که اولیاء دم، تقاضای عفو قاتل را داشته باشند یا مطالبه دیه نمایند، ولی با توجه به عوارض سیاسی، اجتماعی عفو به صلاح نباشد ;بفرمایید: الف) آیا در صورتی که حکومت بخواهد قاتل را مجازات نماید، امکان این کار وجود دارد؟ ب) آیا در صورت عدم رضایت اولیاء دم، مبلغ دیه را می توان از بیت المال به آنان پرداخت نمود؟ ج) آیا ولی امر مسلمین با ولایتی که بر «ولی دم» دارد می تواند بر خلاف نظر وی قاتل را اعدام نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اختیار عفو یا مجازات به دست ولی مقتول است، حکومت یا رهبر یا یک شخص دیگر نمی تواند بدون موافقت ولی مجازات نماید. ب) مراد از عدم رضایت اولیاء دماگر عدم رضایت به اخذ دیه باشد نمی توان دیه را از بیت المال پرداخت نمودواگر مراد عدم رضایت به پرداخت از بیت المال است بعد از تراضی به پرداخت دیه،ظاهرا می توان از بیت المال پرداخت نمود.خصوصا در صورت عدم قدرت مالی جانی که مورد روایت است ج) رهبر حکومت اسلامی ولایت به آن معنی که اشاره شده است بر ولی دم ندارد ونمی تواند بدون نظر او قاتل را اعدام کند. (هامش: تاریخ جواب استفتاء: ۱۷ جمادی الاولی ۱۴۱۹)

«۲»

سؤال: در باره حد سرقت ;بفرمایید:الف) پس از اجرای حد سرقت، عوض قطع شده ملك کیست؟ ملك حکومتیکه مجری حد است، یا شخص محدود؟ ب) دفن عضو مقطوع، پیوند عضو قطع شده به وسیله جراحی به شخصمحدود یا فروش آن برای پیوند به فرد دیگری چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چند دسته دلیل بر احکامی موجود است. ۱ ـ ادله داله بر این که انسان مالك اعضاء خود است. ۲ ـ دلیل دال بر جواز معامله بر اعضاء جدا شده. ۳ ـ دلیل لزوم دفن عضو جدا شده از انسان ۴ ـ دلیل عدم جو از قطع عضوی از بدن غیرپس از سرقت دلیل اخیر تخصیص خورده وباید دست دزد را قطع نمود، وسه دستهادله دیگر اطلاقش باقی است بنابر این الف) عضو قطع شده ملك شخص محدود است ب) دفن آن لازم وپیوند به غیر جائز است، ومی توان با معامله منتقل به غیر نمود.( )

«۳...»

سؤال: در صورتی که مردی زنی را به قتل رسانده باشد ;بفرمایید:الف) هنگامی که اولیاء مقتول می خواهند برای قصاص نصف دیه را به قاتل بدهند، انتخاب نوع دیه با اولیاء است یا جانی؟ ب) در صورت عدم تمکن اولیاء دم از پرداخت این مبلغ ودرخواست آنان ازدستگاه قضائی، آیا می توان فاضل دیه را از بیت المال پرداخت کرد؟ ج) مواردی که عدم قصاص، عوارض سیاسی ـ اجتماعی داشته باشد که به نوعیباید حکومت حضور یابد، در صورت عدم تمکن اولیاء دم، آیا میتوان فاضل دیه را ازبیت المال پرداخت کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) لف) انتخاب نوع دیه در تمام موارد با جانی است، ودر این مورد به خصوص روایاتی دال بر آن است وفقها هم به آن تصریح نموده اند. ب) فاضل دیه را باید جانی بدهد، ولی در صورت عدم تمکن از بیت المال می

توانپرداخت نمود. ج) در صورتی که عدم قصاص عوارض سیاسی واجتماعی داشته باشد که لازم استجلوگیری شود باید این مبلغ را از بیت المال بدهند.( )

«۴»

(تکراری) سؤال: در باره قصاص اطراف ;بفرمایید:الف) پس از اجرای قصاص اطراف، عضو قطع شده ملک کیست؟ ملک حکومت، مجنی علیه یا جانی؟ ب) دفن عضو مقطوع، پیوند عضو قطع شده به جانی یا فروش آن برای پیوند بهدیگری چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) عضو قطع شده ملک جانی است. ب) دفن آن لازم است، پیوند به دیگری وفروش آن جائز است.ولی پیوند به جانی خلاف احتیاط است.( )

«۵»

سؤال: در باره علم قاضی ;بفرمایید:الف) آیا علم قاضی ملحق به اقرار است یا بینه ویا طریق سومی است؟ ب) در صورتی که طریق سوم باشد حکم عفو چگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قاضی همان گونه که می تواند مستندا به بینه واقرار حکم کند می تواند حکمکند مستندا به علم خود مطلقا.وفرقی که فقهاء بین بینه واقرار فرموده اند این است که جائز است الزام المقر قبلالحکم ایضا وجائز نیست الزام به آن در صورت ثبوت حق به بینه مگر بعد از حکم.وچون بنظر اینجانب این فرق تمام نیست ومفصلا در فقه الصادق بحث نموده امبنابر این جواب سؤال این است که علم قاضی مانند هر دو است. ب) در اجراء حد بین بینه واقرار فرقی هست وآن این است کهبعد از قیام بینه حاکم نمی تواند عفو کند.وبعد از اقرار می تواند عفو نماید واجراء حد نکند، وچنانچه حاکم در باب حدودبتواند اجراء حد بدون بینه واقرار بنماید، ظاهر این است که علم قاضی ملحق به بینه است.چون جو از عفو احتیاج به دلیل دارد که موجود نیست ولی من فعلا مرد دم که درباب حدود قاضی می تواند بدون بینه واقرار وبه علم خود اجراء حد بنماید یا نه بنابر این حال عفو معلوم است.( )

«۶»

سؤال: چنانچه قاضی در مجازات محارب، صورت صلب را انتخاب کرد ـ با توجه به اینکه اگر بعد از ۳ روز زنده بماند حق حیات دارد ـ بفرمایید:الف) در صورتی که بخواهد قبل از اجرای حکم، از داروها وغذاهای مقاومکننده بدن استفاده نماید، آیا می توان او را منع نمود یا خیر؟ ب) اگر کسی عصیانا به او آب یا غذا برساند، باید جلوگیری کرد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت صلب محارب بعد از سه روز باید از دار پایین آورده شود ولی حق حیاتندارد.دو قول بین فقهاء هست.دسته فرموده اند ینزل ویجهز علیه ویدفن.ودسته دیگر فرموده اند یبقی علی ما هو علیه حتی یموت.واقوی قول دوم است.بنابر این جواب سؤال دوم واضح است، باید جلوگیری نمود.بلکه جواب سؤال اول نیز چنین است.( )

«۷»

(تکراری) سؤال: کسی که قرار است مورد اجرای حد سرقت قرار گیرد، آیا میتواند با هزینه خوداز طبیب بخواهد که عضو وی را بی حس نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) آنچه از روایات استفاده می شود این است که غرض از حد سارق جدا شدن دست وبعد پای سارق است ونظر بایذاء نیست، ولذا در عده از روایات امام علیه السلام می فرماید بعد از قطع، معالجه شود از بیت المال تا

خوب شود.بنابر این اظهر جواز بی حس نمودن است. لاصالة الحل ـ والبرائة( )

«۸»

سؤال: در باره کسی که قرار است کشته شود (تیرباران، حلق آویز یا ؛...)بفرمایید:الف) آیا میتواند با هزینه خود از پزشک بخواهد که وی را قبل از قتل، بی حسیا بیهوش نماید تا درد کمتری را متحمل شود؟ ب) آیا بین حد یا قصاص نفس واطراف فرقی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مقصد اصلی در قصاص زهاق روح است نه ایذاء.بنابر این جائز است قبل از قتل بی حس ویا بیهوش نمودن. ب) ودر حد مانند حد سرقت که غرض جدا شدن دست یا پا می باشد، نیز جائز است.واما در ضرب وجلد که غرض ایلام است جائز نیست.( )

«۹»

سؤال: در باره مقاومت در مقابل جانی یا سارق برای جلوگیری از تجاوز، هتک ناموسیا سرقت ؛بفرمایید:الف) آن جا که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد، تکلیف چیست؟ ب) آن جا که احتمال قتل یا ضرب وجرح شدید یا متوسط مجنی علیه باشد،تکلیف چیست؟ ج) آن جا که مال زیاد، معمولی یا کم مورد تعرض باشد، تکلیف چیست؟د) آن جا که مقاومت منجر به قتل جانی یا سارق شود، تکلیف چیست؟هـ) در موارد عدم جواز بر خورد با جانی یا سارق، تکلیف قاتل مدافع ودممتجاوز چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر جانی قصد تعرض ناموسی دارد واجب است دفع او با رعایت دفع از ازدانی کهکتک زدن مثلا تا اعلی، وچنانچه با رعایت موازین شرعیه جانی کشته شود دم او هدراست.الف) در صورتی که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد باید رعایت اهم رانمود ودر بعضی موارد شاید دفاع جائز نباشد.ادامه جواب: ب) کما این که اگر ظن به هلاکت داشته باشد جائز است تسلیم شدن لا ولویۀحفظ النفس من حفظ العرض، کما هو المستفاد من الروایات الواردۀ فی المستکرهۀ علیالزنا. ج) اگر جانی قصد سرقت اموال را دارد اگر اطمینان به سلامت در صورت دفاع داردجائز است دفاع.د) در صورت کشته شدن جانی یا سارق در صورت جواز دفاع، دم او هدر است.واگر مجنی علیه کشته شود دم او هدر است.هـ) در صورت خوف تلف جائز نیست دفاع از بردن اموال.واگر جانی قصد جان او را بنماید واجب است دفاع ولو ظن به تلف داشته باشد.( )

«۱۰»

سؤال: الف) نظر اسلام را پیرامون اعتبار اسنادی که توسط دستگاه های مدرن تهیهمی شود بیان فرمایید. (مانند: فاکس، فیلم، عکس، نوار ضبط، تلفنگرام، زیرا کس،پرینتر، اسکنر کامپیوتر و...) ب) کدام یک می تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد وبه عنوان مؤید تا چه حدقابل استناد است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) به این عنوان دلیلی نداریم در تمام این موارد میزان، اطمینان قاضی است، وقول اهل خبره موثق ب) بعید نیست که لوث به این ها ثابت شود.( )

«۱۱»

سؤال: ملکی به صورت مشارکت خریده می شود وسپس یکی از شرکاء سهم خود را بهشریک دیگر اجاره به شرط تملیک می دهد. به طوری که بعد از پرداخت تماماقساط (که طبعا بیش از پولی است که شریک برای آن سهم داده بود) قسمت مورداجاره به ملکیت مستأجر در می آید، بفرمایید: آیا می توان این کار را که در بانکها یاشرکتها ـ اشخاص حقوقی ـ وبعضا توسط اشخاص

حقیقی صورت می گیرد راهی شرعی برای تخلص از ربای قرضی دانست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با مختص است به بیع وقرض ودر مورد سؤال سه قرارداد است. ۱ ـ بیع وشراء که دو نفر به صورت مشارکت خریده اند آن که صحیح است وربا درشنیست. ۲ ـ اجاره احد شریکین به شریک دیگر آن هم که ربا ندارد. ۳ ـ شرط تملیک ـ یا ملکیت ـ آن هم تصور ربا درش نمی رود.بنابر این معامله مذکوره صحیح است، وهیچ اشکالی ندارد.البته در شرط تملیک که شرط فعل است، و شرط ملکیت که شرط نتیجه استاشکالاتی شده است که از نظر ما آن ها درست نیست.( )

«۱۲»

سؤال: مردی زنی را در اشهر حرم به قتل رسانده است، با توجه به این که وقوع قتل دراین زمان موجب اضافه شدن ثلث دیه می شود ;بفرمایید:اگر اولیاء دم تقاضای قصاص جانی را داشته باشند، باید نصف دیه یک مرد درماه حرام را به او بپردازند یا نصف دیه یک مرد در غیر ماه حرام؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که در اشهر حرم کشته شود چنانچه اولیاء دم بخواهند دیه بگیرند باید نصفدیه مرد که ثلث به آن اضافه می شود بدهند.واگر تقاضای قصاص نمایند چنانچه در اشهر حرم قصاص نمایند باید نصف دیهمرد در ماه حرام را بپردازند.والا نصف دیه یک مرد در غیر ماه حرام.( )

«۱۳»

سؤال: با توجه به این که در زنای محصنه هنگام اثبات جرم با بینه، در صورت فرارمجرم از حفره می توان وی را برگرداند وحکم را اجراء نمود، ولی در صورت اقرار اینکار را نمی توان انجام داد ;بفرمایید:الف) آیا می توان حکم رجم را به انواع دیگری از قتل تبدیل نمود یا خیر؟ ب) در صورت مثبت بودن جواب، آیا بین انواعی که احتمال زنده ماندنمحکوم در آن وجود ندارد با مواردی که این احتمال هست، تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) حکم رجم را نمی شود به انواع دیگری تبدیل نمود.روایتی است متضمن این که در زمان پیغمبر صلوات الله علیه وآله چنین اتفاقیشد مردم آن زانی را تعقیب نموده وکشتند رسول خدا (ص) به عنوان اعتراض فرمودند:هلا ترکتموه. ب) همان روایت دال است بر عدم تفاوت بین موارد.( )

«۱۴»

سؤال: اگر قاضی با علم خود حکم به رجم نماید ;بفرمایید:الف) در صورت فرار مجرم از حفره آیا می توان او را مجددا به حفره برگرداند وحکم را اجراء نمود یا خیر؟ ب) اگر علم قاضی راه سومی باشد ـ ملحق به بینه یا اقرار نباشد ـ تکلیف چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) من فعلا مرد دم ونمی دانم در باب حدود قاضی می تواند به علم خود اجراء حدبنماید یا نه، مقتضای احتیاط عدم اجراء حد است.الف) ولی چنانچه قاضی بتواند با علم خود اجرای حد بنماید، ظاهرا در صورت فرارمجرم از حفره اگر یک سنگ به او اصابت کرده باشد نمی توان او را به حفره برگرداند بهمقتضای اطلاق صحیحه ابی بصیر. ب) بنابر این علم قاضی ملحق به اقرار می باشد.( )

«۱۵»

سؤال: در صورتی که بعد از اعدام ـ حلق آویز، رجم یا... ـ وقبل از دفن در سرد خانه یاپزشکی قانونی در مجرم علائم حیاتی دیده

شود وبا مداوا سلامت خود را باز یابد;بفرمایید:الف) اجرای مجدد حکم چه صورتی دارد؟ ب) آیا بین حد وقصاص تفاوتی وجود دارد؟ ج) بر فرض لزوم اجرای مجدد حکم، دیه خسارتهای وارده قبلی بر محکوم دردو حالت فوق به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت مهدور الدم بودن که فرض مسأله است باید اجراء حکم مجددا بشود. ب) ظاهرا فرقی بین حد وقصاص نیست. ج) وخسارات وارده در صورتی که مجری حد تقصیر نکرده باشد به عهده او نیست.( )

«۱۶»

سؤال: بعد از عقد نکاح در صورت اعسار زوج از پرداخت مهریه ;بفرمایید:الف) آیا زن میتواند به خاطر عدم دریافت مهریه تمکین ننماید؟ ب) در صورت جواز، آیا تمکین فقط منحصر به بضع است، یا سایر استمتاعاترا هم شامل می شود؟ ج) آیا در این موارد نشوز صدق می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در نظر ما حتی در صورت موسر بودن زوج ومعجل بودن مهر زوجه نمی تواندبه خاطر عدم دریافت مهریه تمکین ننماید.ولی چون عدم لزوم تمکین اجماعی است حرفی نداریم.اما در صورت اعسار شکی نیست در لزوم تمکین کما هو المشهور بین الفقهاء. ب) تمکین منحصر به بضع نیست، جواز یا عدم جواز آن شامل استمتاعات دیگر هممیشود. ج) در صورت عدم جواز تمکین نشوز صدق می کند ودر صورت جواز صدق نمی کند.( )

«۱۷»

سؤال: الف) سرقت اطلاعات سری کد شده ورمزدار از شبکه های کامپیوتری یاکامپیوترهای شخصی وکشف رمز آن ها چه حکمی دارد؟ ب) سرقت وفروش غیر مجاز شماره های موبایل توسط آشنایان وتکنیکالکترونیکی مرکزی آن چه حکمی دارد؟ ج) آیا با وجود سایر شرائط، امکان اجرای حد سرقت وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) شکی نیست در حرمت عمل مفروض، وضمان هم ثابت است. ب) حرام است وموجب ضمان. ج) اجراء حد سرقت متوقف است بر این که آن شئ مالیت دار در مکان محرزی باشدبنابر این اجراء حد سرقت در غیر از کامپیوترهای شخصی مشکل است ونباید اجراء شود،ولی حاکم شرع می تواند تعزیر کند.( )

«۱۸»

سؤال: با توجه به این که مدارهای ماهواره ای در سازمانی معین به کشورها اختصاصمی یابد که بعد از این اختصاص، آن کشور می تواند ماهواره های خود ـ اعم از خودساخته، خریده یا استیجاری ـ را در آن مدارهای محلی قرار دهد، بفرمایید:الف) آیا حق استفاده یک کشور از این مدارها به نحو مالکیت است یا حقانتفاع؟ ب) آیا اجاره یا وقف آن ها توسط این کشورها ممکن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ملکیت امری است اعتباری ولذا قائلیم به مالکیت حکومت.وهوای بالای مملکت مافوق حریم ملک اشخاص حقیقی یا حقوقی ملک حکومتاست به بنای عقلاء.ولذا بدون اجازه حکومت افراد مملکت دیگر حق ندارند هواپیما از بالای این مملکت ببرند.بنابر این استفاده یک کشور از این مدارها به نحو مالکیت است. ب) واجاره ووقف آن ها توسط این کشورها ممکن است.( )

«۱۹»

سؤال: در مورد کسی که قرار است اعدام شود ـ حدا یا قصاصا ـ بفرمایید:الف) اگر حدود یا تعزیرات دیگری اقل از قتل، برای وی

ثابت شود، می توان ازآن صرف نظر نمود؟ ب) آیا بین حق الله وحق الناس تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صرف نظر نمودن از حدود دیگر اقل از قتل جائز نیست.بلکه باید همان گونه که روایات متعدده وارد شده وفقهاء هم فتوی داده اند اولآـن حد دیگر اقل را اجراء نمود بعدا کشته شود.نهایت اختلافی است بین فقهاء در این که بعد از اجرای حد اقل واجب است تاخیرقتل تا برء حاصل شود ـ یا مستحب است تاخیر ـ یا آن که تاخیر یک روز جائز است، یاتأخیر جائز نیست.اقوی در نظر ما عدم جواز تاخیر است.ولی اجماع ادعاء شده است بر جواز تاخیر. ب) فرقی بین حق الله تعالی وحق الناس نیست.( )

«۲۰»

سؤال: با توجه به این که از نظر علمی هر گاه مردی فوت نماید، تا مدت محدودیمی توان نطفه او را به رحم زن منتقل کرد ووی را باردار نمود ;بفرمایید:الف) انتقال نطفه زوج پس از مرگ به رحم زوجه چه حکمی دارد؟ ب) احکام مربوط به ولد را از نظر طهارت، ارث و... بیان فرمایید؟ ج) انتقال این نطفه به رحم اجنبیه چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) انتقال نطفه زوج پس از مرگ به رحم زوجه اشکال ندارد. ب) بچه هم ملحق است به صاحب نطفه وزوج، واز حیث طهارت هم پاک است،ولی ارث نمی برد از زوج زیرا در وقت مردن پدر نبوده است، وبر حسب ادله اموال منتقلبه ورثه شده است بعدا بچه متکون شده است. ج) انتقال این نطفه به رحم اجنبیه جائز است.وبچه هم ملحق به صاحب نطفه است، البته ارث نمی برد از او.( )

«۲۱»

سؤال: آیا دولت اسلامی می تواند به علت مصالحی مهم، صحت بعض عقود یا ایقاعات(مثل ازدواج یا طلاق) را منوط به گذراندن مراحلی خاص کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دولت اسلامی مانند سایر دول حق چنین کاری ندارد، مگر با اذن فقیه جامع الشرائطآن هم در صورتی که بر ترک آن مفاسد مهمی مترتب شود، که در فقه از آن تعبیرباختلال نظام می کنند.( )

«۲۲»

سؤال: در بخش عقود، فروش یک ملک به صورت زمانی به چند نفر چه حکمی دارد؟مثلا ملکی به ۴ نفر فروخته شده، این ملک در هر فصل سال در اختیار مالک همان فصل است که خودش استفاده کند یا اجاره دهد ویا... جواب: (باسمه جلت اسمائه) لک را به چهار نفر به نحو اشاعه بفروشد، ودر ضمن عقد بیع شرط کند که تماممنافع در هر فصلی ملک یکی باشد، اشکال ندارد.( )

«۲۳»

سؤال: در باره ماهیت حسابهای بانکی از نظر اسلام ;بفرمایید:الف) آیا در بانک ها اعتبار وارزش قراردادی پول به نام اشخاص ثبت وجابجا می شود یا به عین اسکناس اجازه در تصرف داده می شود؟ ب) آیا حکم شکلهای مختلف حسابهای بانکی (جاری، سپرده ثابت،مشارکت های بانکی و...) یکسان است؟ ج) حکم سودهای علی الحساب که در مشارکت های بانکی به سپرده گذارپرداخت می شود چیست؟د) حکم جوائز وهدایائی که بانک به سپرده گذار پرداخت می کند چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ممکن است به عین اسکناس اجازه تصرف داده شود، یا باین که صاحب پولبه بانک قرض بدهد یا بفروشد، یا آن که پولش را به بانک اباحه کند ولو این که بانکآن را تملک کند وبه دیگری بدهد واباحه معوض باشد، یا آن که صاحب پول پول را بهشکل امانت وودیعه در بانک بگذارد واجازه دهد دران تصرف کند نهایت آن که اجازهتصرف ناقل مجانی نیست بلکه در مقابل عوض

است. ب) حکم شکل های مختلف حساب های بانکی یکسان است. ج) وسودهای بانکی، چنانچه پول قرض باشد حرام است.واگر پول را بفروشد آن هم اشکال دارد.ولی اگر به عنوان اباحه به عوض، یا ودیعه وامانت باشد حلال است واشکال ندارد.د) جوائز وهدایای بانکی چون شرط نشده است وبانک هم ملزم به آن نیست وتنها برای تشویق مردم میدهد حلال است وهیچ اشکالی ندارد.( )

«۲۴»

سؤال: در باره شغل زن در بیرون از خانه ;بفرمایید:الف) اگر شوهر اجازه اتخاذ شغلی را به همسر خود داد آیا بعد از طی مراحلیخاص می تواند بگوید اجازه ادامه کار را نمی دهم یا این که اجازه اول، التزام به تماملوازم آن می باشد؟ ب) آیا بین کار موقت با کار مستمر وهمیشگی تفاوتی وجود دارد؟ ج) آیا بین استخدام توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی ـ خصوصا دولتی ـتفاوتی وجود دارد؟د) آیا بین کاری که با حق شوهر منافات داشته باشد با شغلی که چنین منافاتیندارد فرقی هست؟هـ) ایا بین شغلی که با رها کردن آن به صاحب کار یا دیگران لطمه جدیمی خورد با شغلی که چنین نیست فرق هست؟ (مثل ممنوعیت زن از ادامه تدریسدر وسط سال تحصیلی که باعث ضرر زدن به آموزشگاه ومحصلین می گردد.) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه اجازه اتخاذ شغل را در ضمن عقد لازمی شرط نماید نمی تواند بگویداجازه ادامه کار را نمی دهم.ادامه جواب: چنانچه ابتدائی باشداگر در برابر آن اجازه چیزی گرفته باشد نمی تواند منع کند زیرا در این صورت ازقبیل اباحه به عوض می شود که از عقود لازمه است.واگر چیزی نگرفته باشد در صورتی که آن اجازه اسقاط حق باشد وآن را از حقوق بدانیم باز نمی تواند منع از ادامه کار نماید. ب) در احکام فوق الذکر بین کار موقت با کار مستمر فرقی نیست. ج) کما این که بین اشخاص حقیقی با حقوقی تفاوتی نیست.د) در مواردی که در بالا ـ ذکر شد بر عدم جواز منع، بین کاری که با حق شوهر منافاتداشته باشد وغیر آن فرقی نیست، بلی در غیر آن موارد اگر ادامه کار با حق شوهر منافاتداشته باشد می تواند بگوید اجازه کار نمی دهم ودر صورت عدم منافات نمی تواند بگوید اجازه نمی دهم.هـ) کما این که در غیر آن موارد بین شغل ها تفاوتی نیست.( )

«۲۵»

سؤال: الف) آیا فروش یا اهدای اعضای بدن برای جراحی وپیوند به دیگران جایزاست؟ (مثل فروش کلیه) ب) آیا این کار برای پیوند این اعضاء به دیگران بعد از مرگ خود شخص جایزاست؟ (مانند فروش قلب وچشم) ج) آیا شخصی که قرار است اعدام شود می تواند به نحو الف یا ب اقدام نماید؟د) با توجه به این که فروش وپیوند، موجب تأخیر اجرای حکم می شود آیا بینحد یا قصاص تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اهداء اعضای بدن برای پیوند به دیگران، وواگذاری به دیگران در مقابل پولبه غیر خرید وفروش جائز است ـ خصوص خرید وفروش جائز نیست. ب) قطع اعضاء مرده برای پیوند به دیگران جائز است مشروط به وصیت خود او ویااجازه ولی. ج) در حکم بالا ـ فرقی بین کسی که باید اعدام شود وغیر او نیست.د) این مقدار تأخیر خصوصا برای مصلحت مهم تر مانعی ندارد.( )

«۲۶»

سؤال: درباره سن بلوغ دختر، بفرمایید:الف) سن بلوغ دختر از نظر شرعی چیست؟ ب) آیا برای دختر از حیث بلوغ می توان بین عبادیات، عقود وایقاعات تفاوتیقائل شد؟ ج) برای اجرای حدود وقصاص چطور؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) سن بلوغ دختر

از نظر شرع نه سال است. ب) وبین عبادات ومعاملات فرقی نیست.غایهٔ الامر در معاملات رشد هم معتبر است که آن هم باید رعایت شود.کما این که در صوم اگر مضر باشد به او وجوب ساقط است. ج) در اجراء حد بر مریض ومستحاضه روایاتی دال است بر جوار تأخیر.وعلتی که در آن روایات ذکر شده است، می تواند مدرک باشد بر جواز تأخیر حدنسبت به دختر تازه بالغه شده.( )

«۲۷»

سؤال: درباره خسارت زائد بر دیه، بفرمایید:الف) آیا دیه همان خسارت است یا جانی باید علاوه بر دیه، خسارت های واردآمده به مجنی علیه وکلیه هزینه های درمان را بپردازد؟ ب) جائی که مقدار دیه از خسارت بیشتر، مساوی یا کمتر باشد چه حکمی دارد؟ ج) اگر در موارد فوق جواب منفی است، آیا حکومت می تواند برای جبرانخسارت های زائد بر دیه، قانونی وضع کند که جانی را ملزم به پرداخت آن نماید؟د) آیا بین انواع خسارت ها مثل خسارت هزینه درمان یا از کار افتادگی (مانندفلج شدن دائمی دست خطاط) تفاوتی وجود دارد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در مواردی که شارع مقدس دیه تعیین فرموده است چیز دیگری بر جانی لازمنیست. ب) وفرق بین موارد نیست. ج) حکومت هم نمی تواند زاید بر دیه قانونی وضع کند که جانی ملزم باشد بهپرداخت چیزی غیر از دیه، وارشکه همان دیه است در مواردی که مقدار آن تعیین نشده باشد.د) خسارات از قبیل فلج شدن، خود دیه بر آن تعیین شده که زائد بر دیه جنایت براعضاء باید داده شود.وهزینه درمان غیر از آن است.( )

«۲۸»

سؤال: در مواردی که شارع نحوه اجرای اعدام را معین نکرده است، بفرمایید:الف) آیا برای اجرای اعدام ـ در مواردی که شارع نحوه آن را مشخص ننمودهاست ـ واجب است حکومت نوعی را انتخاب کند که حد اقل ممکن درد را برای محکوم در برداشته باشد یا خیر؟ ب) آیا بین حد وقصاص تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) شارع مقدس در کیفیت اعدام مطلقا می فرماید باید نحوی باشد که خیلی دردناکنباشدوبا شمشیر تیز آن هم در گردن که شاید کم اذیت تر است دستور قصاص را دادهاستودر باب حدود نیز سفارش زیاد شده استوبا الغاء خصوصیات می توان نتیجه گرفت که حکومت باید نوعی را اختیار کند کهکم اذیت تر است.( )

«۲۹»

سؤال: از آنجا که در عرف قانون حقوقی کشور ما وبسیاری از کشورهای جهان سنرشد متعاملین برای ذکور واناث ۱۸ سال شمسی تمام دانسته شده همین طور درقوانین جزائی کشور ما واکثر کشورها، اطفال کسانی هستند که بیش از ۶ سال تماموتا ۱۸ سال تمام سن دارند وباید طبق قانون در دادگاه اطفال به جرائم آن هارسیدگی شود ;بفرمایید:۱ ـ آیا حاکم شرع در محاکم قضائی می تواند در احکام کیفری این افراد که ازنظر شرعی بالغند ولی زیر سن قانونی ۱۸ سال هستند تخفیفاتی قائل شود؟۲ ـ اگر جواب منفی است، با توجه به این که در اکثر کشورهای جهان برای بزهکاران زیر سن ۱۸ سال رژیم حقوق وکیفری خاصی اعمال می شود که بیشترمبتنی بر اقدامات تأمینی وتربیتی است واین امر به عنوان عرف قانونی در سطحبین المللی شناخته شده است ;بفرمایید:الف) آیا حاکم شرع می تواند با توجه به عناوین ثانویه (پیشگیری از وهن اسلامونظام اسلامی ونیز جلوگیری از بهانه جوئی سازمان های بین المللی ومعاندین اسلامونظام اسلامی وبه منظور عمل اجمالی به تعهدات بین المللی) در بعضی ازمجازات های این دسته، تخفیف قائل شود؟ ب) آیا در موارد مذکور بین پسر ودختر تفاوتی وجود دارد؟ ج) آیا در موارد مذکور بین حد وقصاص تفاوتی وجود

دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) شارع مقدس سن بلوغ پسر ودختر را تعیین کرده است، حاکم شرع حق ندارد دراحکام کیفری این افراد تخفیفاتی قائل شود.الف) عناوین ثانویه که اشاره شده است به آنها.در صورت تزاحم با عناوین اولیه از حیث ملاکات احکام، در صورتی که مجتهدتشخیص دهد اهم است از ملاکات احکام اولیه.حاکم شرع مانند سایر موارد تزاحم می تواند در بعضی از مجازاتها ویا در بعضی ازسنها تخفیف قائل شود. ب) ودر این گونه موارد بین دختر وپسر تفاوتی نیست ج) ودر حد به این کبری کلیه در روایات اشاره شده استمثلا مریض را در روایات دستور داده شده است اجراء حد نشود تا خوب شودویا مستحاضه اجراء حد تأخیر بیافتد تا قطع خون شود.از این روایات میتوان استفاده کرد که نسبت به بعضی از دخترها وپسرها در اوائلبلوغ چون مقاومت شان کم است اجراء حد یا قصاص اعضاء تأخیر بیافتد.( )

«۳۰»

سؤال: در باره مجرمی که بیمار است ;بفرمایید:الف) آیا حاکم شرع می تواند در حال بیماری حکم وی را اجراء نماید یا باید تابهبودی کامل وی، آن را به تأخیر اندازد؟ ب) بر فرض لزوم تأخیر اجرای حکم تا کسب بهبودی ;بفرمایید:۱ ـ مراد از بیماری مانع اجرای حکم، از نظر شرعی چیست؟ (آیا همان متفاهمعرفی است یا آن چه پزشکان آن را بیماری می نامند ویا امر ثالثی است؟)۲ ـ آیا حیض ونفاس واستحاضه در حکم بیماری است؟۳ ـ آیا بین عارضه ای که محکوم عمدا بر خود وارد کرده با آن چه به طور طبیعیعارض شده تفاوتی هست؟۴ ـ آیا بین عارضه دائمی (مانند سرطان) وموقتی (مانند درد آپاندیس) فرقیهست؟۵ ـ در عوارض موقت وزائل شدنی، آیا بین مواردی که برای درمان زمان زیادینیاز است (مانند بیماری سل) با مواردی که چنین نیست (مانند تب ولرز) تفاوتیوجود دارد؟۶ ـ آیا بین مواردی که درمان آن هزینه بسیار بالایی دارد (مانند جراحی قلب) بامواردی که چنین نیست تفاوتی هست؟۷ ـ اگر محکوم، مغمی علیه شود، چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) روایاتی دلالت می کند بر این که بر مریض اقامه حد نمی شود تا خوب شود۱ ـ مراد از مرض مانع به قرینه مناسبت حکم موضوع مرضی است که اجراء حد موجبعوارض شدیدی بشود زاید بر آنچه بر شخص صحیح وارد می شود.ودر خصوص مریضی که یخاف علیه الموت روایت خاصی وارد است. ولی به واسطهآن روایت نمی توان از اطلاق روایات دست کشید.۲ ـ ودر مستحاضه نیز روایتی وارد است دلالت دارد بر این که اجراء حد باید تأخیربیافتد تا قطع شدن خون.۳ ـ مقتضای اطلاق روایات عدم فرق بین مرض عمدی وطبیعی است.۴ ـ روایات تأخیر به قرینه آن که غایت تأخیر را خوب شدن قرار داده مختص استبه عارضه موقت.ودر عارضه دائمی روایتی دال است بر این که به وسیله یک بسته صد عددی یکضربه به او زده می شود.۵ ـ در عوارض موقت وزائل شدنی بین مواردی که برای درمان زمان زیادی نیازاست یا مواردی که چنین نیست فرقی نیست.۶ ـ کما این که فرقی بین مواردی که درمان هزینه زیادی دارد وغیر آن نیست.۷ ـ در مغمی علیه روایت خاصی ندیدم.ولی از روایاتی که در مجنون وارد است دلالت دارد بر این که اگر در حال سلامت زناکرد وبعد دیوانه شد اجراء حد بر او در حال جنون می شود حکم مغمی علیه نیز استفاده می شود وباید اجراء حد بشود.( )

«۳۱»

سؤال: اگر مجرمی که قانونا باید بازداشت شود در مکه دیده شود، بفرمایید:الف) آیا از نظر شرعی امکان بازداشت وی وجود دارد؟ ب) آیا در فرض مذکور بین انواع جرایم (سرقت، قتل بدهکاری، جاسوسی،مواد مخدر، محاربه، افساد فی الارض و...) تفاوتی هست؟ ج) آیا بین حرم وبیت الحرام تفاوتی وجود دارد؟د) آیا بین مسلمانان، کافر واهل کتاب تفاوتی هست؟هـ) آیا بین کسی که اتفاقا به مکه رفته با کسی که به آنجا پناهنده شده، تفاوتیهست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) مجرمی که در مکه

دیـده شود، چنانچه جرم در خارج از حرم انجام شـده باشـدنمی شود در حرم بر او اجراء حـد نمود.واگر در حرم مرتکب جرم شـده باشـد می شود در حرم اجراء حد نمود. ب) ودر جرائم بین انواع آن تفاوتی نیست. ج) موضوع حکم حرم است نه خصوص مسـجد الحرام.د) در این حکم بین مسلمانان وکافر تفاوتی نیست.هـ) کما این که تفاوتی نیست بین کسی که پناهنده شده باشد وغیر او.( )

«۳۲»

سؤال: بـا عنـایت به این که نظارت حاکم در استیفای قصاص ضـروری است ;بفرماییـد:الف) آیا برای قصاص، لازم است ولی دم از ولی امر، یا منصوب از طرف اواستیـذان نماید؟ ب) در صورت لزوم استیذان، بفرمایید:۱ ـ اگر بدون استیذان، قصاص انجام شد ;آیا صرفـا گنـاه کرده یا خود، قاتلمحسوب می شود؟۲ ـ اگر استیـذان شـد لکن ولی امر اذن نـداد وقصاص انجام گرفت چطور؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) به نظر اینجـانب اذن حـاکم شـرع در استیفـای قصاص لازم نیسـتوولی دم بـدون اذن حاکم می توانـد قصاص کنـدبلی مسأله دیگری هست، وآن این که اگر قاتل منکر قتل باشـد تا اثبات قاتل بودناو نزد حاکم نشود، ولی مقتول به حسب ظاهر نمی توانـد او را بکشـدوچنانچه بکشـد ولی مقتول می توانـد طرح دعوی نمایـدواگر نتوانست بر ادعاء خود دلیلی اقامه نماید حاکم شرع می تواند حکم به قصاصبر او بنماید.( )

«۳۳»

سؤال: در مورد قسـامه بفرماییـد:الف) آیا قسامه، در جنایت عمـدی بر اطراف، مسـتلزم قصاص می شود یا خیر؟ ب) با فرض این که جواب مثبت باشـد، نصاب قسامه چه میزان است؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) با قسامه در جنایت عمـدی بر اطراف اگر چه دیه ثـابت می شـودولی قصـاص ثـابت نمی شـود، ودلیـل مختص به قصـاص در نفس است ب) نصـاب قسـامه در جنـایت بر اطراف چنانچه جنایت موجب دیه کامله باشد ششقسم است، چنانچه کمتر باشد بان حساب مثلا اگر ثلث دیه باشد دو قسم.( )

«۳۴»

سؤال: در مورد قصاص اطراف بفرماییـد:الف) آیا مجنی علیه می تواند بخشـی از قصاص را اجراء وبخش دیگر را عفو نماید؟(مثلا: جـانی دست مجنی علیه را از کتـف قطع کرده است ;مجنی علیه خواهـانقطع دست جـانی از آرنـج باشـد). ب) آیـا می توانـد برای قسـمتی از جنـایت طلب قصـاص کرده وبرای بخش دیگردیه بگیرد؟ ج) آیـا می توانـد برای قسـمتی از جنـایت طلب قصـاص کرده ونسـبت به بخشـدیگر مصالحه کنـد؟د) آیا رضایت وعـدم رضایت جانی در سه حالت فوق، تأثیری خواهـد داشت؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) ظاهرا جائز باشـد، در صورتی که قصاص آن بخش اشد نباشد، واحتمال سـرایت ببخش دیگر یا به نفس نباشد، پس در مثال مذکور در سؤال جائز است قطع ید از آرنج. ب) چنانچه بخش دیگر دیه مقدری داشـته باشد مانند مثال در سؤال جائز نیست.واگر دیه مقـدری نباشد مانند آن که کف دست وبعض ذراع را قطع کرده باشد جائزاست که کف را قطع نموده وارش بعض ذراع را بگیرد. ج) ویا مصالحه نسبت به آن بعض بنماید.د) در موارد عدم جواز که اشاره شد اگر جانی راضی باشد. بتبعیض مسأله به اینوضوح نیست وخالی از اشکال نیست.( )

«۳۵»

سؤال: در مورد قصاص اطراف بفرماییـد:الف) آیا ملاک، رعایت مماثلت نسبیه است یا عرفیه؟ معیار هر کدام چه می باشد؟ ب) در

کـدام صورت، قصاص تبـدیل به دیه میشود؟ ج) آیا بین طول، عرض وعمق در اجرای قصاص تفاوتی هست؟) مثلا: اگر جانی لاغر ومجنی علیه چاق است ونیمی از بازوی مجنی علیه ـ به عمق ۳ سانتی متر ـ بریده شده است. آیا در قصاص باید نیمی از بازوی جانی لاغر رابریـد که ۲ سـانتی متر است یا بایـد همان ۳ سـانتی متر بریـده شود، اگر چه بیش ازنصف بازو باشـد؟) جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الـف) در قصـاص اطراف تسـاوی در مسـاحت معتبـر نیست چون مقـابله در آن مواردبین طبیعی چشم وچشم، وانف وانف وغیرهما ونظر بصـغر وکبر نیست.بلی در باب جروح مقابله بین جرح ومماثل آن است لا محالـهٔ مساحت معتبر است. ب) در صورتی که مساحت جراحت در عضو مجنی علیه ـ تمام عضو جانی را می گیردوزیاده هم دارد به واسـطه صغر عضو جانی ـ قصاص از عضو دیگر جـائز نیست، بلکه بهمقـداری که عضو جـانی تحمـل دارد قصـاص می شود ودر زایـد متعین است دیهودر قصـاص اطراف هم چنانچه احتمال سـرایت قطع عضو به جان جانی برود قصاصمبدل به دیه می شود ج) در مماثلت معتبر در جروح میزان مساحت است طولا وعرضا ومساحت عمقیمعتبر نیست.( )

«۳۶»

سؤال: در مورد قصاص نفس بفرمایید:الف) آیا اولیاء دم می توانند به جای قصاص نفس، عضوی از اعضای قاتل راقطع کنند؟ (مثلا به جای کشـتن قاتل یکی از پاهای او را قطع نمایند). ب) آیا اولیاء دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع ونسبت به مابقی طلبدیه نمایند؟ ج) آیا اولیاء دم می توانند عضوی از بدن قاتل را قطع ونسـبت به مابقیمصالحه نمایند؟د) آیا رضایت وعدم رضایت قاتل در سه حـالت فوق، تـأثیری خواهـد داشت؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) فقهـاء در مسائـل مختلفه تصـریح نموده انـد به این که تبعیض در قصاص جائزنیست، ودر خصوص موردی که مماثلت متعـذر است جماعتی قائل به جواز شده اند.بنابر این در مسأله مورد سؤال به طریق اولی جائز نیست. ب) تفاوتی نیست بین آن که بعد از قطع عضو نسبت به مابقی دیه طلب نمایند یانه؟ ج) کما این که فرقی نیست بین آن که نسبت به بقیه مصالحه کنند یا نه د) رضایت جانی هم در این حکم تأثیری ندارد( )

«۳۷»

سؤال: الف) هزینه درمان وبهبود شخصـی که در اثر اجرای حـد یا قصاص اطراف، یکیاز اعضای خود را از دست داده، به عهد بیت المال است یا محکوم علیه؟ ب) در صورتی که به عهـده بیت المال باشـد، حکم اختصاص به معالجات اولیه دارد یا معالجات بعـدی را نیز در بر می گیرد؟ ج) آیا بین فقیر وغنی در حکم مـذکور فرقی هست یا نه؟د) آیا تفاوتی بین حد وقصاص وجود دارد؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) در خصوص حـد سـرقت روایاتی دلالت می کنـد بر این که هزینه درمان وبهبودشـخص مـذکور با امام است، ولی به اتفاق حمل شده است بر استحباب.به هر حال مؤنه وهزینه مذکوره به عهده حاکم یا بیت المال نیست. ب) وعلی فرض آن که مراد از روایات قرار دادن هزینه به نحو لزوم بر بیت المالباشـد فرقی بین معالجات اولیه وبعـدی نیست. ج) ولی بین فقیر وغنی فرق هست، اگر فقیر باشد فقهاء فتوی داده اند به این که هزینه مذکوره مانند مصارف دیگر مسـلمین به عهده بیت المال است.د) در احکامی که بیان شد بین حد وقصاص اطراف تفاوتی نیست.( )

«۳۸»

سؤال: چنـانچه بنـا به مصـالحی دولت جمهـوری اسـلامی ایران ناچـار به انعقـاد قراردادیبـا یـک کشـور غیر اسـلامی مبنی بر مبـادله محکـومین به زنـدان باشـد (به این معنی کهجمهـوری اسـلامی متعهـد شـود محکومین به زنـدان تـابع آن کشور را برای تحملحبس

تحویـل کشـور متبـوع دهـد تـا ادامه حبس در آنجـا صـورت گیرد وزنـدانیان تـابعکشور ایران را جهت ادامه حبس در ایران تحویل بگیرد) بفرمایید:۱ ـ در مورد مجرمین ایرانی ;با توجه به صـدور احکام حبس توسط دادگاه هایغیر اسـلامی آیا از نظر شـرعی احکام صـادره از سوی آنها برای محاکم قضائی ایرانقابلیت اجراء دارد یا خیر؟۲ ـ در صورت عـدم قابلیت اجراء بفرمایید:آیا اصولاً دادگاه هـای مـا مکلـف به محـاکمه مجـدد وصـدور حکم بر اسـاس قوانینجمهوری اسـلامی ایران می باشـند یـا خیر؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) مسـأله چنـانچه مفصـلا بیـان شـود جنبه سیاسـی پیـدا می کنـد ومسـتلزم آن است که...ولی اجمالاًـ عرض می کنم حکومت اسـلامی موظف به عمل به معاهدات بین المللیادامه جواب: است در صورت امضا آن قراردادها پیغمبر اکرم علیه صلوات المصلین به معاهـده بامشـرکین وفا دار ماند تا آن که آن ها نقض عهد نمودند، بعد از آن آیه برائت از مشـرکیننازل شد متأسـفانه بعضـی به این آیه اسـتدلال نموده انـد بر...بنابر این باید محبوسـین را بر حسب قرارداد تحویل داد.واما حبس ایرانیان چناچه در معاهده چنین اسـت که بایـد حبس در ایران بشونـد (کهخیـال می کنم چنین نیست) بایـد حکم اجراء شـود والاـ آن حکم قابـل اجراء در حکوتاسـلامی نیست.وچنـانچه کاری که سـبب حبس آن ها در کشور دیگر شـده است جرم محسوب می شود معامله با آن ها ماننـد معامله با سایر مجرمین است، در صورتی که از حقوق النـاس باشـد بـا مطـالبه من له الحق محـاکمه خواهنـد شـد.واگر از قبیل حق الله باشـد حاکم شرعی باید او را محاکمه کند، وبه وظیفه خودعمل کند.( )

«۳۹»

سؤال: در مورد صـغار ومجانین که مورد ضرب وجرح یا توهین قرار گرفته باشند;بفرمایید:الف) آیا اولیاء آنان با رعایت غبطه مولّی علیه حق گـذشت دارنـد یا خیر؟ ب) ملاک در رعایت غبطه مولّی علیه چیست؟ (آیا صـرف عدم الضـرر کافی استیا باید نفع صـغیر لحاظ گردد؟) جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) مقتضای عموم دلیل ولایهٔ همان است که جماعتی از فقهاء مانند علامه وشهیدین فرموده اند.که با رعایت غبطه مولی علیه ولی حق گذشت دارد ب) ظاهرا عدم المفسدهٔ کافی است وجود مصلحت لازم نیست( )

«۴۰»

سؤال: اگر شخصـی کشـته شـده وجنـازه او مثلاـ در بیابـان، منزل یـا بـاغی یـافت شود وهیـچ یک از قاتل ومقتول شـناسایی نشونـد; بفرمایید:الف) آیا دیه ای وجود دارد؟ ب) بر فرض ثبوت، پرداخت دیه به عهد کیست ومورد مصـرف آن کجاست؟ جواب: (باسمه جلت اسـمائه) الف) در صورتی که کشـته در قریه یا قریب به آن پیدا شود اهل آن قریه دیه او رابابد بپردازند مگر آن که بینه باشـد بر این که آن ها قاتل نیسـتند.واگر بین دو قریه پیـدا شود، قریه نزدیکتر بایـد دیه را بپردازنـد واگر متساوی باشـندهر دو قریه مشترکا بایـد بپرازنـد.وچنـانچه کشـته در ازدحـام یا چاهی یا در جاده عمومی یا بیابان وامثال آن ها پیـداشود به نحوی که نتوان کشـته را به شخص خاصـی یـا جمـاعت مخصوصـی یـا قریه معلومهنسبت داد دیه را بایـد از بیت المال مسـلمین پرداخت نمود. ب) بنابر این در بعضـی موارد دیه به عهـده بیت المال است کما هو مورد السؤال.وچنانچه اولیاء مقتول پیـدا شونـد به آن ها داده میشود والا مال امام است.( )

«۴۱»

سؤال: ۱ ـ چنـانچه به ادله ذیل حکم قصاص در مورد شـخص محکوم اجراء نشـده باشـدآیا می توان وی را تا زمان اجراء حکم ـ هر چنـد در مدت زمان طولانی ـ در حبسـنگه داشت؟الف) اولیاء دم به دلیل فقر مالی یا دلایل دیگر از پرداخت فاضل دیه خودداریمی

کنند. (لازم به ذکر است در مواردی از این بند، اجرای حکم از نظر اجتماعی وسیاسی ضروری می باشد). ب) عدم تأمین سهم اولیاء صغیر مقتول از طرف اولیاء خواهان قصاص. ج) عفو برخی از اولیاء دم وعدم پرداخت سهم آنان به محکوم علیه از سویاولیاء خواهان قصاص.د) عدم شناسایی اولیاء دم یا عدم دسترسی به آنان ودستور حاکم شرع مبنیبر أخذ دیه از قاتل وناتوانی وی از پرداخت دیه.هـ) مصالحه به دیه وعدم توانایی پرداخت دیه توسط محکوم علیه.و) عدم مراجعه اولیاء دم به دادگاه برای تعیین تکلیف نهایی.ز) فقدان ابزار لازم برای اجرای دقیق حکم قصاص واستنکاف مجنی علیه واولیاء دم یا افراد خبره از اجرای حکم.ح) مورد بند ز در صورتی که محکوم علیه استطاعت پرداخت یا جلب رضایتشاکی را ندارد.۲ ـ در صورت منفی بودن جواب، آیا دادگاه ها می توانند شخص محکوم را بدونقید وشرط آزاد نمایند یا آزادی وی باید با أخذ وثیقه یا به قید ضمانت باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جمیع موارد ذکر شده ظاهرا می توان محکوم را حبس نمود ودر بعضی از آنموارد فقهاء تصریح به آن نموده اند.وعلت را جمع بین حقین، وحبس نمودن را مقدمه حفظ حقوق آن ها دانسته اند، واین وجه در تمام آن موارد جاری استبنابر این چنانچه با اخذ وثیقه یا با ضمانت حفظ حقوق بشود میتوان حبس رامبدل به آن نمود.به عبارت دیگر فقیه از طرف امام علیه السلام قاضی تعیین شده استپس هر وظیفه که قضاة عالم در این موارد دارند بر حسب نصب فقیه قاضیا ـ می توان انجام داد.بعلاوه در بعضی موارد تجویز حبس نموده اند ـ آن هم مؤید این مطلب است.( )

«۴۲»

سؤال: ۱ ـ چنانچه اولیاء دم در مقام مصالحه قصاص با مبلغی زائد بر دیه، مقداری راتقاضا کردند که پرداخت آن برای قاتل میسر نیست ;آیا دادگاه می تواند فرصتمحدودی برای اجرای قصاص به اولیاء دم بدهد وپس از انقضای مهلت مذکور وعدم تقاضای قصاص، محکوم را لا ـ اقل با اخذ وثیقه آزاد نماید؟۲ ـ در صورت مثبت بودن جواب، آیا باید او را بدون قید آزاد نمود یا با أخذوثیقه وقید ضمانت؟۳ ـ در صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر وکبیر باشد، اگر ورثه کبیر خواهانقصاص بودند ولی برای استیفای قصاص قدرت تأمین سهم صغیر را نداشتند، آیامی توان قاتل را تا زمان بلوغ صغیر (اگر چه مدت طولانی) در زندان نگه داشت؟در صورت مثبت بودن جواب، آیا تحمل سال های متمادی در زندان (مثلا ۱۴سال برای بلوغ فرزند صغیر مقتول) وبعد، اجرای حکم قصاص از مصادیق تحمیلدو جریمه به خاطر یک جرم نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ـ بلی دادگاه میتواند فرصت دهد.۲ ـ ولی پس از انقضاء مهلت وعدم تقاضای قصاص باید آزاد گردد.نهایت اگر کاشف از عفو باشد بدون وثیقه، والا با وثیقه جمعا بین الحقین.۳ ـ ودر صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر باشد، می شود تا زمان بلوغ قصاص راتأخیر انداخت، ودر این کار نه تنها جریمه نیست، بلکه حفظ حیاة او است در این مدت واین به نفع او است ومسلما با این کار راضی است، واین خدمت است نه جریمه.( )

«۴۳»

سؤال: همانگونه که مستحضرید بر اساس برخی روایات وارده در باب دیات، خوبشدن بعضی جراحات یا نقص عضوها (نظیر شکستگی استخوان در اعضایی که دیهمقدره دارد یا شکافتن لب) میزان دیه را تغییر میدهد. با توجه به این که امروزه به خاطر پیشرفت علم پزشکی تعداد قابل ملاحظه ای از جراحات ونقص عضوها قابلدرمان می باشد ;بفرمایید:۱ ـ آیا تأثیر درمان در میزان دیه را به غیر موارد مصرح در فقه نیز می توانتعمیم داد؟۲ ـ آیا پیوند عضو مقطوع در میزان دیه تأثیر دارد یا خیر؟(در صورتی که انگشت یا دست شخصی در اثر جنایت قطع شود، اگر به موقعاقدام گردد می توان عضو مقطوع را پیوند زد). جواب: (باسمه جلت

اسمائه) ۱ ـ چون موارد تغییر میزان دیه زیاد است، می توان از آن ها استفاده کبری کلیه نمود.غایة الامر در مواردی که تصریح شده است به مقدار تغییر کلامی نیست.ودر مواردی که تصریح نشده تعیین مقدار با نظر حاکم است.۲ ـ واما پیوند عضو مقطوع، چون در مواردی فقهاء تصریح کرده انـد به عدم تغییر دیهوعدم سـقوط آن واسـتدلال نموده اند به اطلاق ادله.بنابر این می توان فتوی داد به این که پیوند عضو مقطوع تغییری در دیه نمی دهدولی به نظر ما برخلاف مشهور بین فقهاء اظهر سقوط قصاص است.( )

«۴۴»

سؤال: ۱ ـ در مواردی که بر اساس دستور شارع مقدس، خوب شدن جراحت یـا نقصعضو، میزان دیه را تغییر می دهـد، مخارج وهزینه هـای درمان به عهـده جانی است یامجنی علیه؟۲ ـ چنـانچه به عهـده مجنی علیه باشـد در مواردی که هزینه های درمان بیش ازمقـدار دیه مـأخوذه است، آیـا راهی برای جبران خسارات زائـد بر مقـدار دیه وجوددارد یا خیر؟ (در این گونه موارد چه بسا هزینه های درمان بیش از مقـدار دیه مقرره باشد).۳ ـ در مواردی نظیر شکسـتگی ستون فقرات که دیه کامله دارد، طبق فتوایفقهاء اگر این شکسـتگی به گونه ای معالجه شود که اثری از جنـایت باقی نمانـد، جانیبایـد یکصـد دینار بپردازد.در این گونه موارد فعلیت درمان واصـلاح ملاک است یا قابلیت آن؟به این معنی که اگر فعلیت ملاک باشد از ابتداء دیه کامله به عهده جانی قرارمی گیرد وجانی یا موظف به پرداخت تمام دیه می باشد ـ که پس از اصلاح وخوبشدن، ۹۰۰ دینار به او پس داده می شود ـ ویا منتظر می ماند که پس از معالجه، دیهمقرره (۱۰۰ دینار) را بپردازد. (اگر چه ذمه اش به کل دیه مشغول است).ولی اگر قابلیت درمان ملاک باشد از همان ابتداء، ذمه جانی به یکصد دینارمشغول می شود. جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) ـ ظاهر از آن روایات این است که خود آن جرح یا نقص عضو تا مـدت معین خوبشود که آن کاشف است از مقدار واقعی اثر ان جنایت۲ ـ بنابر این موردی که با هزینه ودرمان خوب شود یا همان دیه ثابت است ویامراجعه به حکومت وارش می شود در آن موقع حاکم مقدار ضـرر ومجنی علیه را حسابنموده همه را از جـانی می گیرد.۳ ـ میزان قـابلیت است ولـذا فقهاء می فرماینـد به اهل خبره مراجعه شود اگر گفتنـد خوب می شود مقـدار کم را بگیرد والا همان دیه را.( )

«۴۵»

سؤال: بر اسـاس دسـتور شارع مقـدس، مهلت پرداخت دیه در قتل وجراحات شـبه عمـد(ماننـد جراحات یا تلفات ناشـی از تصادفات رانندگی) ۲ سـال می باشـد ;آیـا تقاضایاعسـار جـانی قبـل از انقضای مهلت مقرر، مسـموع می باشـد یا خیر؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) قاضای اعسار تنها مسموع نیست، بلکه چهار شرط یا پنج شرط باید باشد تاحاکم متقاضی را حجر کند.یکی از آن ها حلول دین است پس دین مؤجل برای سماع دعوی کافی نیست.( )

«۴۶»

سؤال: در مواردی که سارق مورد عفو مسـروق منه قرار میگیرد، آیا حاکم شـرع بنا بهمصالحی می توانـد حد را اجراء نمایـد یا خیر؟ جواب: (باسـمه جلت اسمائه) چنانچه مسروق منه سارق را قبل از مراجعه به حاکم عفو کند، حد ساقط می شود، واگر بعد از مراجعه باشـد حـد ساقط نمی شود. و در مورد سـقوط حاکم به هیچ عنوان حق اجراء حد ندارد.بلی تعزیر چنانچه سـببش محقق باشد که در صورت ثبوت سرقت موجود استمانعی ندارد. والله العالم.( )

«۴۷»

سؤال: در مورد سرقت مستوجب حد بفرمایید:آیا پس از شکایت مسروق منه وقبل از ثبوت جرم، امکان عفو سارق توسطمسروق منه نسبت به اجرای حد وجود دارد یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) س از مراجعه به حاکم شرع عفو مسروق منه نسبت به اجرای حد تأثیر ندارد حاکمباید اجرای حد بنماید.( )

«۴۸»

سؤال: چنانچه تعزیر علاوه بر تازیانه مصادیق دیگری داشته باشد (;مانند: حبس،جزای نقدی، تراشیدن سر، چرخاندن در شهر، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامهراندگی، محرومیت از مشاغل دولتی، ثبت سوء سابقه و...) بفرمایید:الف) آیا تعبیر (التعزیر دون الحد) فقط در خصوص تازیانه رعایت می شود یاشامل دیگر موارد مذکور نیز می شود؟ ب) در صورت شمول به موارد دیگر، ملاک دون الحد چه می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) شکیل حکومت اسلامی از ضروریات است، وشارع مقدس امضا نموده است آن را و اسلام اهتمام به حفظ نظام مادی ومعنوی نموده، واین مهم بدون در نظر گرفتنعقوبات دیگر مانند حبس وغیره قابل تحقق نیست.بنابر این تمام این عقوبات مشروعیت دارد در صورتی که رعایت قانون بشود، وافراد نا اهل متصدی نباشند. (که با کمال تأسف در این زمان زیادی از نا اهل ها متصدی می باشند ووجههحکومت اسلامی را مشوه جلوه داده اند، واگر معاندین وجهان گذاشته بودند همان گونه که در اول حکومت اسلامی تشکیل شد ادامه پیدا می کرد تحقیقا دنیا را تحت تأثیر قرارمی داد ـ وبدون شک مقدمه ظهور حضرت بقیهٔ الله ارواح من سواه فداه می شد) وسیعلمالذین ظلمواای منقلب ینقلبون.( )

«۴۹»

سؤال: همان طور که استحضار دارید در باره دیه انگشتان دو قول وجود دارد:الف ـ تساوی انگشتان از نظر دیه:بر اساس این قول که میان قدماء ومتأخرین شهرت یافته وروایات چندی برآن دلالت دارند، به هر یک از انگشتان، عشر دیه کامل تعلق می گیرد.ب ـ تفاوت انگشت ابهام از نظر دیه با سایر انگشتان:اصحاب این قول گر چه به سه دسته تقسیم می شوند وهر کدام در تعیین دیهابهام وسایر انگشتان نظری را برگزیده اند ;ولی همگی بر متفاوت بودن دیه ابهام باغیر آن اتفاق نظر دارند.صاحبان این قول را برخی از قدماء مثل ابی الصلاح حلبی در کافی وابن زهرهدر غنیه وصاحب اصباح الشیعهٔ تشکیل می دهند. معتبره ظریف با یکی از نظراتسه گانه فوق هماهنگ می باشد وشیخ در مبسوط از آن به روایت اکثر اصحاب یاد می کند ودر خلاف بر مفاد آن ادعای اجماع مینماید. مرحوم خوئی همین روایت رابر می گیزند ووجه ترجیح آن بر سایر روایات را مخالفت آن با عامه معرفی می کند.با عنایت به این که در عصر حاضر که مشاغل متحول ودگرگون شده است،اشخاصی که دچار آسیب دیدگی در ناحیه انگشتان شده اند ودارای مشاغلی چونجراحی وخطاطی، و... هستند، اظهار می دارند صدمه وارده، به شغل آن ها آسیبجدی رسانده است; بفرمایید:الف ـ آیا می توان گفت تفاوت مطرح در معتبره ظریف میان ابهام وسایرانگشتان، به خاطر تفاوت در میزان کارائی آنهاست؟ب ـ بر این اساس، آیا می توان از انگشت ابهام الغاء خصوصیت کرد واین تفاوترا در مورد سایر انگشتان نیز تعمیم داد؟ یعنی نسبت به خسارت وارده بر انگشتان باتوجه به اهمیت شغل وارزش هر انگشت عمل کنیم وبه تعیین دیه وخساراتوارده بپردازیم؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اقوال در مسأله چهار است:۱ ـ ماهو المشهور بین الاصحاب، که به هر یک از انگشتان عشر دیه کامل تعلق می گیرد.مدرک چند روایت صحیحه.۲ ـ آن چه شیخ در خلاف، وابن حمزه در وسیله، واستاد اعظم در مبانی تکملهمنهاج اختیار نموده اند که در قطع ابهام ثلث دیه ید یا پا در بقیه هر کدام سدس دیه یدیا پا.۳ ـ ما عن الحلبی وآن آنکه در

خصوص ابهام دست ثلث دیه دست در بقیهانگشتان دست سدس دیه ـ واما انگشتان پا در هر کدام حتی ابهام عشر دیه.۴ ـ ابن زهره در غنیه وصاحب اصباح فتوی داده انـد وآن آن که دیه ابهام یـد ثلث دیه ید ـ ودر ابهام پا ثلث دیه آن ـ ودر بقیه عشـر دیه بلا فرق بین الرجـل والیـد.واما روایات دو دسـته است:دسـته اول دلالت می کنـد بر تساوی انگشـتان در دیه وفرقی بین پا ودست نیست.ادامه جواب: دسـته دوم که خبر معتبران دسـته، معتبره ظریف است وآن در دیه دست است فقطدلالت می کند بر اینکه در انگشتان دست بین ابهام وبقیه تفاوت است در ابهام ثلثدیه ید در بقیه سدس دیه.قائلین قول دوم به آن روایت اسـتناد نموده ومختص به ید می دانند کما هوظاهرها.وقائلین به قول سوم به همان روایت با الغاء خصوصـیت دست وتعـدی بپانموده اند.واما قول چهارم من مدرکی بر آن پیـدا نکردم ـ واز طرفی آن قـول بر بعضـیاحتمالات نقص درد یـه وبر بعض دیگر زیـادی لاـزم می آیـد. و چـون وجهی بر الغـاء خصوصیت نمی بینم.پس امر دائر است بین دو قول، اول، ودوم.وچون نسبت دو دسته روایات عموم خصوص مطلق است، زیرا دسته اول دال اسـتبر تساوی انگشتان، ودسته دوم در خصوص ابهام مزیتی را بیان می کند، حمل عام برخاص می شود ـ در نتیجه قول دوم اقوی است.مگر آن که دسـته دوم بـا اعراض اصـحاب از اعتبـار ساقط شود در این صورت اقوی قولاول است.بنابر این موردی به دو سؤال بعد نمی ماند.وچون بر الغاء خصوصیات وجهی نیست، بنابر این حکم روشن است.( )

«۵۰»

سؤال: در صورتی که شـخص محکوم به قصاص، عضو مماثل نداشـته باشـد ;بفرماییـد:۱ ـ بـا تـوجه به این که عضو ناسـالم در برابر عضو سالم قصاص می شود، آیا مثلاچشم کسی که به حسب ظاهر سالم است ولی بینایی ندارد عضو ناسالم محسوبمی شود یا چنین فردی فاقـد عضو به حساب می آید؟۲ ـ اگر جانی، فاقـد بینایی چشم راست باشد وچشم راست کسـی را کور کرده باشد، آیا چشـم چپ او به عنـوان قصـاص کور می شود یـا خیر؟۳ ـ اگر سلـب بینایی با کنـدن حدقه باشد وخود جانی حدقه چشـمش سالم اسـتولی بینایی ندارد، هنگام قصاص تکلیف چیست؟ (آیا حدقه در مقابل حدقه قصاصـمی شود ونسبت به سلب بینایی دیه اخذ می گردد یا حکـم دیگری دارد؟) جـواب: (باسـمه جلـت اسـمائه) ـ چشم کسـی که بینـایی نـدارد عضـو ناسـالم است، ولی چنـانچه صـاحب آن چشمبینایی دار را کور کند ـ مجنی علیه می تواند چشم دیگر او که بینایی دارد کور کند، واگرچشم دیگر او هم بینایی ندارد مجنی علیه مخیر است، بین اخـذ دیه کـامله چشم، وبینقصـاص در حـدقه، واخـذ دو ثلث یا سه ربع دیه چشم برای سـلب بینایی در صورتی کهسلب بینایی با کندن حدقه باشد. والله العالم( )

«۵۱»

سؤال: در مورد توبه بفرمایید:۱ ـ در مواردی که توبه مسـقط حد است آیا اظهار لفظ دال بر توبه از طرفمجرم برای سقوط حد کافی است یا باید عملی دال بر ثبوت توبه از او سـر زده باشد؟۲ ـ در مواردی که توبه قبل از اقامه بیّنه مسـقط حد است آیا ثبوت توبه قبل ازبینه کافی است یا اظهار توبه عنـد الحاکم نیز باید قبل از بیّنه باشد؟۳ ـ آیا در توبه مسـقط حد، احراز توبه لازم است یا در صورت شبهه توبه نیزحاکم شـرع میتواند با تمسک به قاعده، الحدود تدرء بالشـبهات، حد را اجراء نکند؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) ۱ ـ ظاهر بعضـی از روایات این است که مجرد توبه موجب سـقوط حـد نیست.بلکه بایـد ظاهر حالش کاشف از توبه باشد.۲ ـ ولی لازم نیست توبه عند الحاکم باشد.۳ ـ مقتضـی مفهوم خبر جمیـل این است که تا احراز توبه نشود حـد ساقط نمی شود وآن خبر اخص از قاعدهٔ الحدود تدرأ بالشبهات است.بنابر این در صورت شبهه اجراء حد می شود والله العالم.( )

«۵۲»

سؤال: چنانچه شخص مقتول از پیروان فرقه ضاله بهائیت باشد ;بفرمایید:۱ ـ آیا دیه دارد یا خیر؟۲ ـ در صورت مثبت بودن پاسخ، دیه او چقدر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ـ کافر غیر ذمی که، فرقه ضاله بهائیت از مصادیق او می باشد.نه قصاص در قتل او است نه دیه.( )

«۵۳»

سؤال: اگر مردی دو زن را کشته باشد واولیاء آنان خواهان قصاص باشند ;بفرمایید:الف) آیا اولیاء خواهان قصاص باید چیزی به عنوان فاضل دیه بپردازند یا خیر؟ ب) در صورت لزوم پرداخت، آیا باید هر یک از اولیاء خواهان قصاص، مستقلا وجداگانه نصف دیه یک مرد را بدهند یا این که نصف دیه یک مرد، به نسبت اولیاءخواهان قصاص تقسیم می شود؟ (مثلا اگر مردی دو زن را کشته است واولیاء هر دوخواهان قصاص هستند، آیا باید هر یک از اولیاء نصف دیه یک مرد را بدهند یا ۴۱ دیه یک مرد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) آنچه عاجلاـ به ذهن می رسد بعد از مراجعه به روایات وکتب فقهیه.ولو این مسأله بخصوص را در آن ها نیافتم.این است که چیزی بر اولیاء نیست اگر مشترکا متصدی قتل شوند.ولی اگر ولی یکی از آن دو نفر متصدی قتل شود، او باید نصف دیه را باولیاء قاتلبدهد.وآن دومی نمی تواند از اولیاء جانی نصف دیه را بگیرد، بلکه همان گونه که فقهاءدر نظائر مسأله فرموده اند، از بیت المال باید دیه آن زن پرداخت شود، لئلاـ یذهب دمالمسلم هدرا.ودر مواردی مشابه نیز چند روایت به این مضمومن وارد شده است والله العالم.( )

«۵۴»

سؤال: چنانچه مقتول، ورثه صغیر داشته باشد ;بفرمایید:الف ـ آیا همواره اخذ دیه از سوی اولیاء صغار، اصلح به حال صغار است یا اینکهحسب مورد می توان جانی را عفو ویا از وی مطالبه قصاص نمود؟ب ـ آیا محدوده اختیارات ولیّ با قیّم در این خصوص تفاوتی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جواز مطالبه قصاص ویا عفو بر ولی ثابت نیست.بلکه اظهر این است که ولی وقیّم چنین حقی ندارند.بلی چنانچه مصلحت اقتضاء کند ولی وقیم می توانند دیه بگیرند یا آن که با قاتلمصالحه کنند به گرفتن مبلغی وقاتل رها شود.ودر صورتی که مصلحت تشخیص داده نشود فقهاء فرموده اند قاتل را می توانحبس نمود تا موقع بلوغ والله العالم.( )

«۵۵»

سؤال: با عنایت به این که اگر شخصی دست راست دیگری را قطع نماید، به هنگامقصاص چنانچه جانی فاقد دست راست باشد دست چپ او ودر صورت فقدان دستچپ، پای او قطع می گردد ;بفرمایید:آیا این حکم در مورد پا ودیگر اعضای زوج بدن نیز قابل اجراء می باشد؟ (مثلااگر جانی پای راست ندارد وپای راست دیگری را قطع کرده باشد، آیا این جا نیزابتداء پای چپ وی ودر صورت فقدان آن، دست او قطع می گردد؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی این حکم در پا، ودیگر اعضاء زوج بدن جاری است، چون خبری که متضمنبیان این حکم است در دست، علتی را بیان می کند که مقتضای عموم آن علت ثبوتآن حکم در پا ودیگر اعضاء است. والله العالم.( )

«۵۶»

سؤال: در صورتی که مجنی علیه از زنده ماندن خود مأیوس شده باشد ;بفرمایید:آیا می توان در مورد تبدیل قصاص نفس به دیه یا مصالحه یا عفو جانی وصیتنماید؟ آیا چنین وصیتی نافذ خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه وصیت به نتیجه کند وبگوید جانی دیه بدهد یا عفو شود، این وصیت غیرمشروع است ونافذ نیست.واگر وصیت به فعل بکند، وبگوید ورثه با جانی مصالحه کنند، ویا او را عفو کنند یامصالحه کنند آن وصیت نافذ است.( )

«۵۷»

سؤال: در باره تغلیظ دیه در اشهر حرم یا مکه معظمه ;بفرمایید:الف) آیا تغلیظ دیه مختص قتل عمد است یا شامل قتل شبه عمد وخطایمحض نیز می شود؟ ب) آیا حکم مذکور مختص مسلمین است یا شامل اهل کتاب نیز می گردد؟ ج) آیا جهل قاتل به حکم یا موضوع، در تغلیظ دیه تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) تغلیظ دیه مختص به قتل عمد نیست، وبعضی روایات در قتل خطاء وارد شدهاست، وبعضی اطلاق دارد. ب) وبه مقتضی اطلاق روایات، تغلیظ مختص به مسلمین نیست. ج) کما این که فرقی بین جاهل وعالم نیست.( )

«۵۸»

سؤال: در مورد جراحت متلاحمه ای که به فلج عضو می انجامد وبا درمان می توان ازفلج شدن پیشگیری کرد، بفرمایید:الف) آیا بر شخص مجروح واجب است خود را درمان نماید؟ ب) در صورت درمان، آیا می توان هزینه های افزون بر مقدار دیه را از جانیگرفت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در کلمات فقهاء ندیدم تصریح به وجوب درمان.ولی بعید نیست در مورد علم به این که مداوا موجب پیشگیری از فلج ـ وعدم آنموجب فلج می شود درمان لازم باشد.نظیر اضرار بنفس که ما به قول مطلق حرام نمی دانیم ـ مگر در مورد ضرر موجبهلاکت ـ یا فلج عضوی از اعضاء رئیسه که معلوم است مبغوضیهٔ شرعیه آن.ودر مورد سؤال هم می توان چنین گفت که درمان لازم باشد. ب) اما هزینه درمان بعضی روایات ظهور دارد در وجوب آن بر جانی زایدا بر دیه.ولی فقهاء ادعاء اجماع بر عدم وجوب نموده اند.به واسطه اجماع روایت حمل می شود بر استحباب.( )

«۵۹»

سؤال: با توجه به این که دیه زن در جایی که بیش از ثلث کل دیه باشد، به نصف تقلیلمی یابد ;بفرمایید:اگر مقدار ارش، بیش از ثلث کل دیه باشد، آیا به نصف تقلیل می یابد؟(مثلا در جایی که کل دیه ۵ میلیون تومان است، ارش ۲ میلیون تومان بر آوردشده است). جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی تقلیل به نصف می یابد ـ زیرا دیه اعم است از مقدر ـ وغیر مقدر که از آن تعبیربارش می شود.کما این که فقهاء به این معنی در فروع مختلفه تصریح نموده اند ـ بعلاوه در بعضیروایات دارد. (جراحات النساء علی النصف من جراحات الرجال فی کل شئ)( )

«۶۰»

سؤال: درباره ماهیت دیه بفرمایید:الف ـ آیا جعل دیه از طرف شارع مقدس به عنوان مجازات بوده یا نوعیخسارت تلقی شده است؟ب ـ آیا عمد، شبه عمد یا خطای محض بودن جنایت در پاسخ به سؤال فوق تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اثر مترتب بر این سؤال را نفهمیدم به هر حال فرقی در احکام آن نیست.ولی ظاهرا مجازات نیست، چون در قتل خطاء کاری که موجب

عقوبت ومجازاتباشد سر نزده است والله العالم.( )

«۶۱»

سؤال: در مواردی که شارع مقدس شیوه یا ابزار خاصی را در اجرای مجازات در نظر گرفته است ـ مانند رجم یا کشتن با شمشیر ـ بفرمایید:الف ـ آیا شیوه یا ابزار یاد شده موضوعیت دارد؟ (به عبارت دیگر در این گونه موارد آیا هدف شارع مقدس فقط ازهاق روح است ولو با استفاده از ابزار نوین ;یاازهاق روح به شیوه یا ابزار منصوص ضرورت دارد) ب ـ در صورت موضوعیت داشتن، چنانچه اجرای رجم یا مجازات هایی نظیرمجازات لواط با شیوه های منصوص در شرائطی خاص به مصلحت اسلام ونظام مقدس اسلامی نباشد ـ مثلا وهن اسلام ومسلمین باشد یا چهره خشنی از اسلام یانظام اسلامی را نشان دهد ـ آیا می توان ضمن اجرای اصل حکم ـ قتل ـ شیوهاجرای آن را تغییر داد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر ادله این است که جمیع قیودی که شارع مقدس در موضوع حکم اخذنماید موضوعیت دارد وحمل بر طریقیت خلاف اصل است. ب) ولی چنانچه آن حکم مزاحم با اهم شود، مانند وهن اسلام ومسلمین، قهرامانند جمیع موارد تزاحم، اهم مقدم است وآن حکم مهم ساقط می شود.ولذا به نظر من در این زمان چنانچه با نظر مراجع تقلید، با استفاده از ولایت فقیه کهمراد مجتهد جامع الشرائط است، اعم از رهبر وغیره آن شیوه ای که موجب وهن می شودتغییر داده شود والله العالم.( )

«۶۲»

سؤال: در باره محکوم به قصاصی که به درخواست اولیاء دم حلق آویز شده وهنوز جاننسپرده است، بفرمایید:الف ـ اگر در این مرحله برخی از اولیاء دم قاتل را عفو کنند، آیا باید اجرایحکم را متوقف کرد یا متوقف کردن آن نیازمند به رضایت همه آنهاست؟ب ـ اگر در این مرحله، عفو به صورت مشروط ومعلق ـ نه منجز ـ انجام گیرد،حکم چیست؟ج ـ در صورت توقف اجرای حکم وبهبود قاتل ;اگر اولیاء خواهان قصاص سهمالدیه عفو کنندگان را بپردازند ;آیا می توان مجددا وی را اعدام نمود؟د ـ اگر این وضع چندین مرتبه تکرار شود، تکلیف چیست؟ه ـ ضمنا خسارت ها وآسیب هایی که در اثر اجرای اول حکم در مرحله قبل برجانی وارد شده، با کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چون در صورت تعدد هر کدام از آن ها می توانند قصاص کنند با ضمان حصهدیگران از دیه، در صورت عدم رضایت آنان به قصاص.در مورد سؤال باید به بقیه اولیاء ابلاغ شود عفو بعضی را ـ چنانچه حصه عفو کنندهادامه جواب: را از دیه قبول کنند، می توان حکم را اجراء نمود وقصاص را انجام داد ـ والاـ اجرای حکممتوقف می شود. ب) در این حکم فرقی بین عفو معلق ومنجز نیست. ج) ودر فرض توقف اجراء حکم، اگر اولیاء خواهان قصاص سهم الدیه عفو کنندگان رابپردازند می توان مجددا او را اعدام کرد.د) ولو چند مرتبه تکرار شود.هـ) وخسارت ها وآسیب هائی که در اثر اجراء اول حکم در مرحله قبل بر جانی واردشده چون بر حسب انجام وظیفه بوده است بر هیچ کس ضمان ندارد.( )

«۶۳»

سؤال: آیا مجازات معاونت د ر قتل عمد، همچون قتل عمد، حق الناس است وقابلگذشت از سوی اولیاء دم ;یا حق الله است وعفو آن منحصرا در اختیار ولی امرمی باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) لیل به خصوصی که دلالت کند بر این که مجازات معاونت در قتل قابل گذشت است من ندیدم،ومقتضای اصل اولی آن است که قابل گذشت نیستورهبر هم در این مقام خصوصیتی ندارد،ولی می توان استدلال نمود بر این که قابل عفو است به اولویت وتنقیح مناط، بهاین طریق که مجازات چنین شخصی به

واسطه کمک به قتل است، واگر اصل قابلگذشت باشد (که هست) به طریق اولی فرع هم قابل گذشت است.( )

«۶۴»

سؤال: با توجه به این که طبق فتوای مشهور فقهاء دیه اهل کتاب ـ کافر ذمی ـهشتصد درم است ;آیا اقلیت زرتشتی نیز مشمول این حکم خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایات کثیره صریح است در این که مجوس در دیه مانند یهود ونصاری می باشند،فقط یک روایت دلالت دارد بر این که دیه آن ها کمتر است از دیه اهل کتاب، وآنروایت را کسی عمل نکرده است.به هر حال اقلیت زرتشتی که همان مجوسند مشمول حکم مذکور می باشند.( )

«۶۵»

سؤال: چنانچه دلیل اثبات جرم، منحصر به نظریه کارشناس ـ مانند کارشناسانگشت نگاری یا پزشکی قانونی ـ باشد، بفرمایید:الف) آیا از نظر شرعی چنین دلیلی حجیت دارد؟ ب) در صورت حجیت، آیا دلیل مستقلی محسوب می شود یا حجیت آن منوطبه داشتن شرایط بیّنه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه دلیل مذکور موجب علم شود حجیت دارد، والا در غیر باب قصاص ودیات از باب رجوع به اهل خبره بناء عقلاء بر حجیت آن است.ودر خصوص باب قصاص، وحدود، ودیات شارع مقدس چون منحصر کرده استآن ها را به بینه واقرار پس قهرا ردع از آن نموده است.پس در غیر آن ابواب حجیت دارد. ودر آن ابواب ندارد. ب) در موارد حجیت شرائط بینه معتبر نیست، زیرا حجیت بینه در خبر حسی است نهخبر حدسی وحجیت قول اهل خبره در خبر حدسی است.( )

«۶۶»

سؤال: در باره لزوم تأخیر اجرای حد یا قصاص زن شیرده، بفرمایید:الف) ایا این حکم، مادر رضاعی را نیز شامل می شود؟ ب) در فرض شمول، بین امکان وعدم امکان جایگزینی دایه ای دیگر ـ یا شیرخشک یا شیر حیوان ـ تفاوتی وجود دارد؟ ج) در صورت امکان جایگزینی، یافتن دایه وظیفه حاکم شرع است یا ولیطفل؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) روایات داله بر تأخیر اجراء حد زن شیرده مختص است به مادر نسبی، دایه رانمی گیرد.ولی به واسطه عموم علت در روایات قصاص ورجم، می توان استدلال بر تأخیر دردایه نمود، همان گونه که فقهاء در اجرای حد غیر رجم در صورت خوف تلف تمسک به عموم علت نموده اند بر تأخیر، تا یافتن دایه، ویا جایگزین دیگر. ب) چون روایات مقید شده است به آن که جایگزین نباشد.قهرا در مورد سؤال نیز همین قید را می نماییم. ج) یافتن دایه یا جایگزین دیگر وظیفه ولی طفل است نه حاکم شرع.( )

«۶۷»

سؤال: در صورت علم اجمالی به وجود قاتل در بین افراد محدود ومعین، بفرمایید:الف) آیا قاضی می تواند برای تعیین قاتل واجرای قصاص از قرعه استفادهنماید؟ ب) در صورت منفی بودن پاسخ ولزوم پرداخت دیه، چه کسی باید دیه راباپردازد ونحوه پرداخت آن چگونه خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه مدعی بینه اقامه نماید بر قتل یکی از آن ها، عمل به آن می شود، والاازآن ها مطالبه بینه می کنند بر عدم کونه قاتلا.اگر همه اقامه بینه نمودند دعوی ساقط می شود، والا بر مدعی قسامه ثابت می شود.واگر رد کرد قسامه را بر هر کدام از آن ها قسامه ثابت می شود.واگر نکول کردند دیه ثابت می شود وتوزیع می نمایند بر

افراد.ونیز اگر مدعی قسامه آورد که یکی از آن ها قاتل است قصاص ساقط استولی دیه ثابت می شود به مقتضای روایات داله بر ثبوت دیه بر متهمین به قتل ب) وآن دیه توزیع می شود بر همه اطراف، به مقتضای قاعده عدل وانصافبه هر تقدیر قرعه مورد ندارد.( )

«۶۸»

سؤال: با عنایت به این که در صورت ثبوت جرم مستوجب رجم با اقرار، اگر هنگاماجرای مجازات رجم، مجرم از حفره فرار کند، نباید برگردانده شود ;بفرمایید:الف ـ آیا در این حکم بین موردی که پس از آغاز رجم هنوز سنگی به ویاصابت نکرده با موردی که سنگ به وی اصابت کرده تفاوتی وجود دارد؟ب ـ اگر مجرم پس از قرار داده شدن در حفره وقبل از پرتاب سنگ فرار کند;آیا مشمول حکم فوق خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) سه دسته روایات است در مقام ما در فقه الصادق نوشته ایم.مقتضای جمع بین روایات این است که:اگر جرم با بینه ثابت شود باید برگردانده شود مطلقا.واگر با اقرار ثابت شود چنانچه قبل از پرتاب سنگ یا پس از آن وقبل از اصابتسنگ فرار کند باید برگردانده شود.وچنانچه پس از اصابت ولو یک سنگ باشد برگردانده نمی شود.( )

«۶۹»

سؤال: با توجه به جریان قاعده قرعه در شبهات موضوعیه ;بفرمایید:الف) آیا این قاعده به امور حقوقی اختصاص دارد یا شبهات موضوعیه در امورجزائی را نیز در بر می گیرد؟ (به عنوان مثال در موردی که علم اجمالی به وجود قاتلین دو یا چند نفر باشد، آیا می توان با تمسک به قرعه حسب مورد، حکم قصاص یادیه را اجراء نمود؟) ب) در فرض جریان این قاعده در امور جزائی، آیا در تمام ابواب حدود،قصاص، دیات وتعزیرات جاری است یا به باب خاصی از جزائیات اختصاص دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) قاعده قرعه در ۲ مورد می توان اعمال نمود.یکی مورد تزاحم حقوق که وظیفه خاصی در آن مورد تعیین نشده باشد، واحتیاطهم ممکن نباشد.دومی مورد تعارض بینتین بعد فرض عدم مرجحات منصوصه.اما مورد علم اجمالی به وجود قاتل بین دو نفر.ادامه جواب: چنانچه هر دو منکر قتل باشند وبینه هم بر قاتل بودن هیچ کدام نباشد، لوث همنباشد که مورد قسامه شود، قصاص ساقط است،ودیه به نظر من بالمناصفهٔ بین آن ها تقسیم می شود.واگر بر قاتل بودن هر کدام بینه قائم شده باشد.در صورتی که یکی از دو بینه ارجح باشد از حیث عدالت یا زیادی شهود آن مقدماست.واگر مساوی باشند قاعده قرعه محکم است وبا قرعه قاتل تعیین می شود.واگر بر قاتل بودن یکی از آن ها بینه قائم شود، ودیگری اقرار به قتل بنماید، ولیدم می تواند مشهود علیه را بکشد، ومقر نصف دیه را به ورثه او بدهد، ومی تواند مقر رابکشد.واگر هر کدام اقرار کند که او قاتل است، ولی مخیر است در تصدیق هر کدام کهبخواهد.( )

«۷۰»

سؤال: در باره قاعده درء بفرمایید:الف) آیا این قاعده به باب حدود اختصاص دارد یا شامل ابواب قصاص، دیات وتعزیرات نیز می شود؟ ب) معیار در عدم اجرای حد چیست؟ (شک در حلیت، تو هم جواز عمل، صرفظن به اباحه ـ ولو غیر معتبر ـ یا عدم علم به حرمت؟) ج) محل عروض شبهه در قاعده درء کیست؟ قاضی، مرتکب عمل یا هر دو؟د) آیا شبهات موضوعیه، حکمیه، شبهه عمد وغیر عمد، اکراه، اجبار، نسیان و... مشمول این قاعده می شود؟ هـ) در فرض شمول شبهات حکمیه، آیا بین جاهل قاصر ومقصر

تفاوتی وجوددارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قاعده درأ شامل باب قصاص نیز می شود، ولی شامل باب دیه وتعزیرنمی شود. ب) ومیزان در شبهه عدم علم به حرمت است. ج) ومحل عروض مرتکب عمل است.د) وفرقی نیست بین شبهه موضوعیه وشبهه حکمیه.هـ) ودر شبهه حکمیه بین قاصر ومقصر تفاوتی وجود ندارد.( )

«۷۱»

سؤال: در صورتی که پس از اجرای مجازات رجم، به زعم این که مجرم به قتل رسیده،جسد وی به سردخانه منتقل شود ولی بر حسب اتفاق علائم حیاتی در او مشاهدهشود وپس از معالجه سلامت خود را باز یابد ؛بفرمایید:الف) آیا صرف صدق عنوان رجم ولو به قتل محکوم نیانجامد کفایت می کند (تادر نتیجه نیازی به اجرای مجدد حکم نباشد) یا چون قتل از طریق رجم موضوعیت دارد، باید مجددا حکم رجم را در مورد وی به مرحله اجراء گذاشت؟ ب) در فرض دوم، آیا مجرم می تواند دیه جراحات وارده در اثر اجرای حکم درمرتبه اول را مطالبه نماید؟ ج) در صورت مثبت بودن پاسخ، پرداخت دیه به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در زنا اهل کتاب به مسلمه ـ ودر زنا به محارم ـ ودر لواط تصریح به قتل شدهاست.ودر زنا محصن ومحصنه تصریح به قتل نشده است، ولی متفاهم عرفی از رجمادامه جواب: همان رجم است تا حد موت،بعلاوه روایتی در غسل میت است صریح در این که مرجوم ومرجومه تا حد موت بایدرجم بشوند.به هر حال صدق رجم کافی نیست ولذا با بینه اگر جرم ثابت شود پس از صدق رجماگر فرار کند مجرم، دستور داده شده است که برگردانده شود برای رجم.بنابر این در مورد سؤال باید مجددا حکم رجم در مورد وی به مرحله اجراء گذاشتهشود. ب) دیه هم لازم نیست چون کسی عملی انجام نداده که موجب ضمان بشود.در خصوص مورد قصاص که ولی دم متصدی باشد روایتی هست که اگر گمان بهمردن کرد واو را رها نمود وکان به رمق ـ پس از معالجه سلامت خود را باز یافت.دلالت دارد بر این که ولی نمی تواند بکشد او را مگر آن که قصاص آن عمل قبل بشود.ولی آن به مسأله ما مربوط نیست. قیاس هم صحیح نیست.( )

«۷۲»

سؤال: پسر بچه پانزده ساله ای که شب هنگام پس از بیدار شدن از خواب فرد اجنبیرا به صورت برهنه با مادرش در اتاق خواب می بیند، با این اعتقاد که فرد خائن ومتجاوز به ناموس باید کشته شود، فرد مزبور را که مبادرت به فرار نموده به قتلمی رساند.لازم به ذکر است زن مدعی است که اولا: با تهدید فرد مقتول مبنی بر آبروریزیاو در صورت تن ندادن به رابطه، مجبور به باز کردن درب منزل به روی او شده است.ثانیا: رابطه نامشروع در حد کمتر از زنا بوده است.با توجه به فرض فوق بفرمایید:الف) قتل ارتکابی توسط نامبرده با اعتقاد به لزوم کشتن اینگونه افراد، مشمولکدام یک از عناوین قتل عمد یا شبه عمد می شود؟ ب) با توجه به ادعای زن مبنی بر این که از روی تهدید مجبور به برقراری رابطهبا اجنبی شده است، آیا عمل ارتکابی از سوی فرزند تازه بالغ وی می تواند مشمولعنوان دفاع از ناموس ودر نتیجه عدم شمول ادله قتل عمد در مورد وی باشد؟ ج) با توجه به این که اطلاعات فقهی نوجوان در احکام شرعی کم بوده، آیا جهلوی به مسأله می تواند رافع مسؤولیت باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مرد ببیند که اجنبی با زن او جماع می کند، می تواند او را بکشد وچیزی براو نیست.ونیز اگر کسی ببیند اجنبی اراده جماع یا مادون آن را با یکی از بستگان او را دارد،باید دفاع کند، چنانچه در ضمن دفاع او را بکشد یعنی دفاع متوقف بر قتل باشد قتل اوجائز ودم او هدر است، در غیر این دو مورد قتل جائز نیست.الف) چون عمل این نوجوان مشمول یکی از این دو مورد نیست.پس کشتن او جائز نبوده است. ب) وچون این نوجوان اعتقاد به جواز قتل داشته است (که البته باید اعتقاد خود رااثبات کند والا در ظاهر قتل عمد

است) قتـل او موجب قصاص نمی شود، بلکه حکم قتلشـبه عمـد دارد وبایـد دیه بپردازد. ج) وجهل او به مسأله رافع قصاص است نه دیه.( )

«۷۳»

سؤال: در باره قصاص نفس یا طرف، بفرماییـد:الف) آیا ولی امر می تواند بر خلاف درخواست ولی دم یا مجنی علیه بنا بهمصالحی قصاص را به دیه تبـدیل نمایـد؟ ب) چنانچه پاسخ مثبت بشاد، با توجه به این که طبق فتوای مشـهور، قصاصـتنها در صورت رضایت جـانی به دیه تبـدیل می شود، آیا می توان علیرغم درخواسـتجانی قصاص را به دیه تبـدیل نمود؟ ج) در صورت مثبت بودن پاسـخ، مسؤول پرداخت دیه کیست؟ جانی یابیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ مقامی نمیتواند قصاص را به دیه تبدیل کند، غیر از ولی دم.یا مجنی علیه ـ وجانی.به عبارت دیگر با تراضی طرفین قصاص مبدل می شود به دیه،به ولی امر مربوط نیست.( )

«۷۴»

سؤال: در موارد ذیـل که جرح وقتـل به طور عمـد یـا غیر عمـد توسـط یـک نفر صورتمی پـذیرد، آیا حسب مورد قصاص طرف در قصاص نفس ودیه عضو در دیه نفسـتداخل می کند؟الف) جرح وقتل با ضـربه واحد انجام شود. ب) جرح وقتل با دو ضـربه یا بیشتر انجام شود. (در این فرض ممکن استضـربات متعـدد در زمان های متفرق یا متوالی انجام شود). جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) چنـانچه دو جنایت جرح وقتل با ضـربه واحـده باشـد، قصاص طرف در قصاصـنفس، ودیه عضو در دیه نفس تـداخل می کنـد. ب) وچنـانچه جرح وقتـل بـا دو ضـربه یا بیشتر انجام شود.در صورتی که موت مسـتند به هر دو باشـد تـداخل می کننـد.ودر صورتی که فاصله بین ضربات زمانا زیاد باشد تداخل نمی کنند.واما در صورتی که ضربات متوالی انجام شود وموت مستند به هر دو نباشد ـ در دیهتداخل می شود ـ ولی در قصاص تداخل نمی شود.بلکه اول قصاص طرف می شود بعد قصاص نفس.( )

«۷۵»

سؤال: در خصوص استیفـای قصـاص عضو یا نفس بفرماییـد:الف) آیا اجرای این حق، فوریت دارد یا می توان بـدون عـذر آن را به تأخیرانـداخت؟ ب) با عنایت به فرض فوق، اگر چنـد نفر با مشارکت مساوی مرتکب جنایتشوند، آیا ولی دم یا مجنی علیه می تواند در مورد بعضـی فورا تصـمیم به قصـاص، عفویـا مصـالحه بگیرد امـا در مورد بعض دیگر اتخـاذ تصـمیم را به آینـده موکول نمایـد؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) قطع نظر از این که فوریت خلاف اصل است،روایاتی دال است بر استحباب عفو ومدارا با جانی واولیاء او.از مجموع آن ها به ضـمیمه آن که قصاص حقی است که صاحب آن می توانـد از آنبگـذرد، اسـتفاده می شود که بـدون عـذر هم می شود تـأخیر انـداخت. ب) بنـابر این ولی دم یا مجنی علیه میتوانـد در مورد بعضـی تصـمیم به قصاص یاعفو بگیرد، ودر مورد بعضی دیگر اتخاذ تصمیم را به آینده موکول کند.( )

«۷۶»

سؤال: اگر دنـدان طبیعی یا مصـنوعی فردی، در اثر ایراد صـدمه عمـدی یا غیر عمدیشکسـته شود، چنان چه شکسـته شدن دندان در زیبائی چهره مصدوم یا لحن سخنگفتن وی تأثیر منفی داشته باشد، بفرمایید:آیا مجنی علیه میتواند حسب مورد علاوه بر قصاص، دیه یـا خسارت ;برای ازبین رفتن زیبائی چهره یا تأثیر منفی در لحن گفتار، ارش بگیرد؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) از چنین امور در

کتاب قصاص تعبیر به دیات المنافع شده است.در جمله ای از موارد تعیین شده است مقدار دیه.در بقیه منوط به نظر حاکم است با ملاحظه خصوصیات.مسأله مورد سؤال از آن موارد است بنابر این ارش ثابت است.( )

«۷۷»

سؤال: در مواردی که محکوم باید اعدام شود، بفرمایید:الف) آیا قاضی (حاکم شرع) می تواند صرف نظر از نوع جرم ارتکابی، در هرموردی بنا به صلاح دید خود برای عبرت گرفتن مردم وباز داشتن آنان از ارتکابجرم، حکم کند که جنازه محکوم مدتی در ملا عام قرار داده شود؟ ب) در صورت منفی بودن پاسخ، آیا نوع جرم ارتکابی می تواند مجوزی برایعمل فوق باشد؟ (به عنوان مثال مرتکب قتل فجیعی شده ویا چند نفر را به قتل رسانده است.) ج) آیا طبق نظر قاضی (حاکم شرع) می توان قبل از اجرای حکم اعدام، محکومرا مدتی در معرض دید عموم قرار داد؟د) آیا در موارد فوق، بین حد، قصاص وتعزیر (بنا بر جواز قتل از باب تعزیر)تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) کسی که محکوم به اعدام شده است، جنازه او را در ملا عام قرار دادن هتکحرمت واهانت نیست، بعلاوه موجب عبرت دیگران می شود ومصالح دیگری هم دارد.ودر باب حدود روایاتی است دال بر استحباب اعلام الناس به حضور محل اجراء حد.از مجموع این ها استفاده می شود جواز این عمل. ج) بنابر این محکوم را قبل از اعدام در معرض دید عموم قرار دادن مانعی ندارد.د) ودر این حکم بین حد وقصاص تفاوتی نیست.( )

«۷۸»

سؤال: در خصوص حد قتل در لواط بفرمایید:الف) آیا احصان از شرائط لازم برای این مجازات می باشد؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در این حکم بین فاعل ومفعول تفاوتیوجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در مفعول احصان شرط نیست قطعا.در فاعل تا حال مطمئن بودم بعدم اشتراط،ولی فعلا مختصر تردیدی پیدا شده است.( )

«۷۹»

سؤال: در صورتی که شخصی مالی را به صورت نسیه یا اقساط بفروشد وقبل ازتحویل به خریدار آن را مجددا از او به مبلغ کمتری به صورت نقد خریداری نماید،بفرمایید:الف) آیا معامله فوق ربوی است؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا محکوم به بطلان است؟ ج) هر گاه مورد معامله به صورت کلی یا کلی در معین باشد، آیا تعیین یا عدمتعیین مصداق کالای فروخته شده تأثیری در صحت یا بطلان معامله دارد؟د) قصد اولی فروشنده بر خرید مجدد مبیع به مبلغ کمتر، به صورت نقد چهاثری در صحت یا بطلان معامله می تواند داشته باشد؟هـ) آیا فرقی بین تصریح وعدم تصریح قصد وجود دارد؟و) در صورت مثبت بودن پاسخ، هر گاه خریدار بدون تصریح فروشنده از قرائن،علم به قصد مذکور پیدا کند، چه اثری بر حکم معامله دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) معامله فوق ربوی نیست. ب) چنانچه شرط نکند در بیع اول بیع ببایع را معامله صحیح است، چه مبیع مکیلویا موزون باشد، چه نباشد.بلی در صورتی که مکیل یا موزون باشد معامله مکروه است.د) قصد مجرد تأثیری ندارد.هـ) چنانچه شرط کند بیع ببایع را قبل حلول اجل معامله باطل است.و) چنانچه قرائن موجب علم به قصد از قبیل شرط ضمنی باشد، معامله باطل است،والا صحیح.( )

«۸۰»

سؤال: با توجه به عدم جواز قصاص مسلمان در برابر کافر، بفرمایید:الف) آیا اسلام آوردن قاتل پس از ارتکاب قتل، مانع از اجرای

قصاص میشود؟ ب) بر فرض مثبت بودن، پاسخ ;آیا بین اسلام آوردن ظاهری (به انگیزه فرار ازقصاص) با اسلام واقعی (قلبی) تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر روایات داله بر این که مسلم لایقتل بالکافر، این است که میزان اسلام حالقصاص است نه حال قتل.ودر فرض سؤال چون قاتل در حال قصاص مسلمان است قصاص نمی شود. ب) ومقتضای اطلاق روایاتی که اشاره شد، مانند حدیث جبّ این است، که بیناسلام ظاهری ـ وقلبی ـ تفاوتی نیست.ولی مقتضای عموم علتی که در روایتی که در مسأله ذمی که زنا به مسلمه نمودهاست موقع اجراء حد مسلمان شد، امام (ع) فرمود این اسلام فایده ندارد، وتعلیل به آن فرمود.این است که در مقام بگوییم اسلام ظاهری برای فرار از قصاص فایده ندارد.( )

«۸۱»

سؤال: در مواردی نظیر قتل خطای محض که بنا بر قول مشهور، دیه ظرف ۳ سال وهر سال ثلث آن باید پرداخت شود ;با عنایت به این که بر اساس فتوای تعداد زیادیاز فقهای عظام ملاک محاسبه قیمت یوم الاداء می باشد ;بفرمایید:در محاسبه ثلث در صورت تعذّر از اعیان شش گانه، چگونه باید عمل کرد؟ (آیااز ابتداء قیمت کل دیه بر اساس نرخ روز محاسبه می شود وجانی در هر سال ملزم به پرداخت ثلث همان قیمت است ;یا این که در پرداخت هر ثلث، قیمت یوم الاداءهمان ثلث ملاک است، یعنی در هر سال باید با توجه به قیمت سوقیه همان سال،ثلث دیه را محاسبه وپرداخت نماید؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون در باب ضمان وما شابهه نفس عین در عهده مدیون است.بنابر این در هر سال ثلث اعیان شش گانه در عهده است.پس باید قیمت یوم الاداء محاسبه شود.( )

«۸۲»

سؤال: با توجه به قاعده «البینهٔ علی المدعی والیمین علی من انکر» وبا عنایت بهحدیث شریف «لا یمین فی حد» بفرمایید:الف) در صورت فقدان بینه واقرار در دعاوی کیفری آیا شاکی می تواند از متهمتقاضای قسم نماید؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ، در صورت نکول متهم ورد قسم به شاکی آیا باقسم شاکی می توان نام برده را به مجازات مقرر محکوم نمود؟ ج) چنان چه متهم عمل ارتکابی را انکار نماید وبگوید اگر شاکی قسم یاد کندمسؤولیت آن را می پذیرم، آیا به استناد حلف شاکی میتوان متهم را به مجازاتجرم ارتکابی محکوم نمود؟د) در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در جرائمی مانند سرقت که دارای جنبهحق اللهی وحق الناسی میباشد، از جهت اثبات جنبه مالی وکیفری تفاوتی وجوددارد؟هـ) در فرض فوق، آیا بین حدود، قصاص، دیات وتعزیرات تفاوتی هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در دعاوی کیفری قسم مورد ندارد چه قسم مدعی علیه ـ وچه قسم شاکی ومدعی. ب) بنابر این همان گونه که شاکی نمیتواند از متهم تقاضای قسم کند ـ رد قسمهم به شاکی اثر ندارد. ج) وگفتن متهم که در صورت قسم شاکی مسؤولیت را میپذیرم ملزم نیست.د) بلی چنانچه مدعی به دو اثر داشته باشد ـ حق الله تعالی ـ وحق الناس ـ مثلسرقت که دو اثر دارد رد مال ـ که حق آدمی است وقطع ید که حق الله است.که نسبت به اثر اول چنانچه متهم قسم بخورد با نبودن بینه ثابت نمیشودواگر نکول نمود وشاکی قسم بخورد ثابت میشود.ولی قسم نسبت بحق الله تعالی اثر ندارد، وتفکیک بین دو اثر مانعی ندارد.هـ) ودر این حکم بین قصاص وحدود ودیات تفاوتی نیست.( )

«۸۳»

سؤال: در مورد قسامه بفرمایید:آیا کسانی که در زمان وقوع قتل، عاقل نبوده یا غیر بالغ بوده اند (کودک یامراهق) اما هنگام اجرای

قسامه، عاقل وبالغ شده اند میتوانند جهت ادای سوگنددر این مراسم شرکت کنند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به مقتضای قاعده می توانـد، وخبری یا قولی که دلالت کنـد بر این که نمیتواندنیافتم بلکه از روایاتی که در شهادت به قتل است میتوان حکم مقام را استفاده کرد.( )

«۸۴»

سؤال: هر گاه زوجه از ایفای وظایف زوجیت خودداری نمایـد ناشزه بوده ومستحقنفقه نخواهـد بود، لیکن در صورتی که شوهر از انجام وظایف زوجیت سر باز زنـد بهگونه ای که زوجه اش را معلقه قرار دهـد بفرماییـد:الف) آیا میتوان حکم به نشوز زوج کرد؟ ب) در صورت مثبت بودن پاسخ چه آثاری بر آن مترتب است؟ ج) آیا زوجه میتوانـد در این صورت از دادگاه تقاضای طلاق نموده ودادگاه نیزبر این اساس حکم به طلاق زوجه دهد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال مرد ناشز است، وحکم نشوز مرد عبارت از الزام حاکم شرع است او رابه انجام وظائف، ودر خصوص مورد امتناع از انفاق وعدم امکان انفاق حاکم از اموال او،حاکم شرع میتوانـد طلاق دهـد ـ بعـد از مراجعه زن ودرخواست طلاق.واما در مورد معلقه قرار دادن زوجه بعدم انجام وظیفه زناشوئی حتی بعـد از چهارماه، یا در مورد اشتهاء زن، وعدم تمکن از صبر در صورت مراجعه به حاکم وثبوت نزد او ـحاکم او را میتوانـد تعزیر کنـد، واو را مجبور کنـد به طلاق اگر امتناع از انجام عملزناشوئی نمایـد.به عبارت دیگر او را مخیر می کنـد بین انجام وظیفه یا طلاق.واین طلاق اجباری صحیح است.ودر صورت نبودن حاکم شرع عدول مؤمنین این عمل را انجام می دهند.( )

«۸۵»

سؤال:چنان چه از شخصی فیلم، عکس ومجلات مبتذل کشف وبرای محکمه ثابتشود که نگهداری واستفاده از آن ها منحصرا به منظور رفع ضعف قوه جنسی وی درارتباط با همسرش بوده وهیچ گونه اشاعه فحشاء وسوء استفاده دیگران را در برنداشته است، بفرماییـد:آیا نگهداری واستفاده فوق الذکر، جرم موجب تعزیر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ا خصوصیاتی که مرقوم شده است جرم نیست.( )

«۸۶»

سؤال: هر گاه در ازدواج موقت یکی از اسباب طلاق حاکم محقق گردد (مثلا زوج مفقود الاثر شده ویا زوجه مواجه با عسر وحرج گردد وشوهر نیز حاضر به بخشیدن مدت نباشد) آیا زن میتواند از دادگاه تقاضای فسخ متعه را با بخشیدن مدت باقیمانده بنماید؟ (خصوصا در صیغه های درازا مدت ـ مانند ۹۹ ساله ـ) جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایات مربوطه به واسطه تضمن لفظ طلاق مختص است به ازدواج دائم.ولی به ضمیمه تنقیح مناط واولویت قطعیه همین حکم در متعه جاری است.( )

«۸۷»

سؤال: در صورتی که خریـد منزل مسکونی مطابق شأن، از وجوهی باشـد که به انحاءمختلف ـ کلاهبرداری، قرض وغیره ـ از مردم گرفته شده ویا این که آن وجوه بهصورت ودیعه نزد او بوده ;بفرماییـد:الف) آیا منزل مسکونی مطابق با شأن، مطلقا از جمله مستثنیات دینمحسوب می شود؟ ب) در صورتی که خرید خانه به قصد فرار از دین یا به قصد عدم ردّ وجوهمتعلق به دیگران باشد; اصل معامله چه حکمی دارد؟ ج) در صورت صحت معامله مذکور، آیا میتوان آن را به نفع طلب کاران به فروش رساند؟د) آیا بین

صورتی که، شخص از ابتدا به قصد خرید واحد مسکونی اقدام به اخذوجوه تحت عناوین مختلف نموده با صورتی که بعد از اخذ وجوه وبه قصد فرار ازدین اقدام کرده، تفاوتی وجود دارد؟هـ) هر گاه طلب مزبور مهریه زوجه باشد آیا مشار الیها می تواند منزل مسکونیرا جهت استیفای حق خود توقیف کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) از جمله مستثنیات دین منزل مسکونی مورد احتیاج است، که بدون آنشخص در اعاشه به عسر وحرج ومشقت مبتلا میشود ـ نه خانه مطابق شأن وشرف. ب) بنابر این خرید خانه اگر برای رفع احتیاجات نباشد وبرای فرار از دین وغیره باشد جائز نیست.واگر خرید بعد از حجر حاکم باشد ـ چنانچه بعین مال خود بخرد صحیح نیست.وچنانچه بذمه بخرد یا قرض کند وخانه بخرد معامله صحیح است.ولی قرض دهنده وفروشنده با بقیه طلب کارها شریک نمیشوند در اموالموجوده او. ج) در فرض صحت معامله نمیتوان آن را به نفع طلب کاران به فروش رسانید.د) وبین موارد تفاوتی وجود ندارد.هـ) منزل مسکونی مورد حاجت را زوجه نمیتواند جهت استیفاء مهریه خود توقیفکند.( )

«۸۸»

سؤال: به نظر حضرت عالی دختران در چه سنی به بلوغ میرسند؟ وآیا ۹ سال تماموضوعیت دارد یا مثل مرحوم صاحب جواهر (درج ۲۶ ص ۴) آن را اماره برای بلوغطبیعی میدانید چنانچه از نظر مرحوم شیخ طوسی وقاضی ابن برّاح، محقق حلّی،علامه حلّی، وشهید اول نیز این مسألهٔ استفاده میشود.خلاصه این که آیا بلوغ یک مسأله تعبدی وفقهی است یا این که یک موضوعخارجی است وعلائم وامارات بیان شده از طرف شارع مقدس از قبیل سن، احتلاموحیض و... موضوعیت ندراند. جواب: (باسمه جلت اسمائه) بر حسب روایات معمول بها بین الاصحاب، دختر با تمام شدن ۹ سال قمری بالغمیشود. ومیزان در احکام بلوغ به حسب سن ۹ سال است.حال خود سن موضوعیت دارد یا طریق به امر واقعی است اثر عملی ندارد.( )

«۸۹»

سؤال: با توجه به آیات وروایات باب آیا روایات ۹ سال در بلوغ موضوعیت دارد یا خیر؟ثانیا آیا ۹ سالگی را در بلوغ اماره تعبدی میدانید یا خیر؟ثالثا با توجه به تعارض روایات ۹ سالگی با روایت ۱۰ سالگی و ۱۳ سال خصوصابا موثقه عمار ساباطی (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۳ باب ۴ ج ۱۲) وبا توجه به عدمتطابق آن ها با واقعیات خارجی (حیض نشدن دختر در ۹ سالگی) نظر مبارک را درصورت مصلحت صریحا در باب بلوغ دختران بیان فرمایید. جواب: (باسمه جلت اسمائه) مستفاد از روایات موضوعیت نه سالگی است وتعبدی است.وروایات ۱۵ مختص به پسران است به واسطه تعبیر بصبی وصبیان ـ چون دختر راصبیه میگویند وجمعش صبایا است.واما روایات ۱۳ سال آنچه ممکن است به آن استدلال نمود خصوص موثقه عماراست وآن خبر اولا معارض با روایات کثیره دیگر است که آن ها اکثر واشهر است قهرامقدم میشوند.وثانیا خود خبر معرض عنه اصحاب است واز حجیت ساقط.بعلاوه روایات عمار غالبا از حیث متن مخدوش است، به هر حال در مقابل روایاتمعتبره کثیره معمول بها به این جمله از خبر عمار نمیشود عمل نمود.وبلوغ ملازم با حیض نیست تا روایات ۹ سال که مطابق با آن نباشد، طرح شود.( )

«۹۰»

سؤال: تعیین سن برای انجام فرایض دینی با احکام امضائی ومعاملاتی با هم فرق دارد؟آیا بین سن انجام فرائض دینی از قبیل نماز وروزه با احکام امضائی ومعاملاتیفرقی قائل هستید یا هر دو را در ۹ سالگی میدانید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی فرق دارد، چون در معاملات زائد بر بلوغ، رشد معتبر است.( )

«۹۱»

سؤال: آیـا بین بلوغ عقلی وبلوغ دینی وبلوغ جنسـی فرقی قائلیـد یـا نه؟ یـا به تعبیردیگر به نظر جنـاب عـالی برای همه تکـالیف سـن واحدی) ۹ سالگی در دختران) جعلوتشـریع شده یا این که هر تکلیفی سـنی را اقتضا می کند؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) غیر از سن، رشد معتبر است، عسر وحرج هم مانع بعضی تکالیف است، و هم چنینضرر بنابر این هر تکلیفی را باید تمام این قیود را ملاحظه نمود سپس حکم کرد.( )

«۹۲»

سؤال: بـا توجه به این که در قرآن وسـنت فقط بر نشانه های بلوغ تأکیـد شـده وتفسـیری از آن ارائه نشـده، حیض وقاعـدگی وموی زهار از نشانه های خارجی بلوغ شـمردهشده انـد وفقهاء بزرگ (رض) بـدان فتوا داده اند، وموی زهار در دختران نشانه بلوغشـمرده نشـده وادله اختصـاص به پسـران دارد وبـا توجه به این که روایات ۹ سـالگی معارض با روایات ۱۵ و ۱۳ سـالگی است نظر مبارک حضـرت عالی در سن بلوغدختران چیست؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) وی زهار در پسرها هم نشانه بلوغ نیست، بلکه موی خشن علامـت است.وچـون موی خشن در دخترهـا معمولاـ خیلی دیرتر از ۹ سـالگی میرویـد، ولـذا ذکرنشـده است.ولی چنانچه د ر مورد خاصـی تحقق پیدا کرد اجماع علما است بر این که علامت بلوغاست.واما حیض چند روایت دال است بر این که علامت بلوغ اسـت واشکالی هم در آن هاهست.( )

«۹۳»

سؤال: چنانچه در اثر ضـربه مستوجب دیه چند نقطه از یک استخوان (مانند استخوانساق پا) دچار شکستگی شود ;بفرمایید:الف) آیا هر شکستگی دیه جداگانه دارد یا پرداخت یک دیه برای همه آن هاکافی است؟ ب) در این فرض، آیا ایجاد چند شکستگی در اثر یک یا چند ضـربه با هم تفاوت دارد؟ ج) اگر در اثر ضـربه مسـتوجب دیه، علاوه بر شکستگی استخوان تکه ای از هماناستخوان نیز جـدا شود، آیـا برای جـدا شـدن اسـتخوان، دیه شکسـتگی اسـتخوان بایـدپرداخته شود یـا حکم دیگری دارد؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) الف) مقتضـای ادله این است که هر شکسـتگی یـک دیه دارد وتـداخل خلاـف اصـلاست. ب) بلی در موردی که جنـایت طولی باشـد ویکی از آن ها مسبب از دیگری باشد ومترتب بر آن، یکی از آن ها اشد از دیگری باشد همان اشد میزان است.وفرقی بین آن که به یـک ضـربه باشـد یا متعـدد نمیکنـد، روایاتی در نظائر مسألههست. ج) وچنانچه تکه ای از اسـتخوان جـدا شود در آن ارش ثابت است زاید بر دیهشکستگی. والله العالم( )

«۹۴»

سؤال: اگر وقوع قتلی محرز وقاتل نیز معین باشـد، لکن اولیای دم مدعی عمدی بودنقتل باشـند، ولی قاتل آن را خطایی یا شـبه عمد بدانـد، ودلیلی قاطع برای ادعایهیـچ یک وجود نداشـته باشـد، بفرماییـد:الف) آیا مورد از باب لوث است یا تداعی؟ ب) اگر از باب تداعی باشد، چگونه باید فصل خصومت نمود وتکلیف دیهچیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) لفظ لوث در روایات نیست، وآن چه از روایـات فهمیـده میشود، آن است که امـارات اصـل قتل شـخص باشـد که موجب ظن به اسـتناد قتل به او بشود، وحجیت نداشتهاست.ولوث در خصوصیات که مورد قسامه باشد نداریم. ب) فصل خصومت یا با بینه باید باشد یا با اقرار، نهایت چنانچه قاتل

اقرار به قتلخطایی بنماید دیه بر خودش ثابت میشود نه عاقله. والله العالم( )

«۹۵»

سؤال: با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قاضی مکلف استطبق قانون عمل کند نه بر مبنای اجتهاد شخصی واز طرفی قضات مأذون فعلی درواقع قاضی شرع مذکور در فقه نبوده وتقریبا کار قضایی حالت کارشناسی داشته وازباب تطبیق موضوع بر قوانین مقرره میباشد وبا پیشرفت روز افزون حضور زنان درمسایل وعلوم مختلف، از جمله حقوق به عنوان ابزار اساسی در مسایل قضایی کنونی، بفرمایید:الف) آیا در نظام قضایی موجود، ذکوریت شرط لازم برای تصدّی امر قضامیباشد؟ ب) آیا زنان میتوانند به عنوان قاضی تحکیم عهده دار فصل خصومت شوند؟ ج) با توجه به این که امروزه غالبا رسیدگی به دعاوی دو مرحله ای است (مرحله بدوی وتجدید نظر) ودر مرحله بدوی، قاضی اصدار حکم می کند به خلاف مرحله تجدید نظر که در بسیاری موارد صرفا کار آن ها رسیدگی شکلی است، یعنی بررسیحکم صادره از لحاظ مطابقت ویا عدم مطابقت با قانون موضوعه، در این صورت آیازنان میتوانند به عنوان قاضی تجدید نظر انجام وظیفه نمایند؟د) با توجه به این که در احکام قابل تجدید نظر، رأی قاضی در دادگاه بدویقطعی نیست ودر صورت اعتراض هر یک از طرفین، دادگاه تجدید نظر نیز باید رأیصادره را از لحاظ شکلی ودر مواردی از لحاظ ماهوی رسیدگی کند، آیا در این گونهموارد میتوان از زنان در دادگاه بدوی به عنوان قاضی استفاده کرد؟هـ) اگر ذکوریت در قضا شرط باشد، با توجه به این که در مسائل اختصاصیزنان، شهادت آنان معتبر بوده وقاضی نیز بر این اساس حکم میدهد، آیا میتوانگفت زنان در این موارد حق قضا دارند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ر قضاوت شرعی معتبر است قاضی مجتهد باشد.واگر مسأله مختلف فیها مورد شکایت باشد، قاضی نمیتواند فتوای خودش را موردقضاوت قرار دهد، بلکه ملاک حکم فتوای مرجع طرف های دعوی باید باشد.الف) بنابر این در نظام قضائی موجود قاضی باید همان قاضی شرع باشدوذکوریت شرط لازم بر تصدی امر قضا میباشد. زن نمیتواند قاضی باشد. ب) قاضی تحکیم مختص به زمان حضور است، در زمان غیبت مورد ندارد. ج) قاضی تجدید نظر باید بعد از بررسی حکم یا آن را امضا کند یا حکم دیگر بکندبه هر حال باید واجد شرائط باشد که یکی از آن ها ذکوریت است.د) در حکم قاضی فرقی نیست بین آن که قطعی باشد یا نباشد.قاضی باید واجد شرائط باشد.هـ) در مسائل اختصاصی زنان شهادت باید زنان بدهند این ربطی به قضاوت ندارد.خلاصه آن که خانم ها نمیشود در حکومت اسلامی قاضی بشوند. خداوند همه را ازشر تجدد زده گان حفظ کند که گویا تمام ترقیات مملکت را در مخالفت با احکام اسلام میدانند، مگر نمیبینید این خانم هایی که بعضی مناصب عالیه مملکت را تصاحبکرده اند چه بر سر اسلام ومملکت میآورند، وهمه سکوت نموده اند.( )

«۹۶»

سؤال: در موارد لوث اگر مدعی از اجرای قسامه خودداری کند، بفرمایید:الف) آیا در این صورت، اقامه قسامه قهرا به متهم (مدعی علیه) میرسد، یا اینامر منوط بر مطالبه مدعی است؟ ب) در صورت لزوم مطالبه، اگر مدعی از چنین درخواستی سرباز زند یا بهقسامه متهم راضی نباشد، وظیفه دادگاه برای فصل خصومت چیست؟ ج) در فرض فوق تکلیف دیه مقتول چیست؟د) هر گاه متهم بر برائت خود سوگند یاد کند، حکم دیه چه میشود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) اقامه قسامه منکر (مدعی علیه) بعد از آن که مدعی از اقامه قسامه خوددارینمود، متوقف بر مطالبه مدعی نیست. ب) بنابر این مدعی حق ندارد که به قسامه مدعی علیه راضی نباشد. ج) چنانچه مدعی علیه اقامه قسامه نماید دعوی ساقط میشود، ودیه از بیت المالگرفته میشود.واگر اقامه ننماید ملزم به دعوی

میشود.قتل عمد اگر باشد قصاص، والا دیه از او گرفته میشود.د) سوگند متهم ومدعی در این مورد اثر ندارد. والله العالم( )

«۹۷»

سؤال: هنگامی که قصاص قاتل مشروط به ردّ فاضل دیه از سوی اولیای دم باشد،بفرمایید:الف) فاضل دیه حق چه کسی است؟ (قاتل یا ورثه وی) ب) در صورتی که حق قاتل باشد آیا میتواند از حق خویش گذشت کند؟ ج) آیا انگیزه قاتل در حکم فوق تأثیری دارد؟ (مثل محروم کردن ورثه از دیه یاخروج از بلا تکلیفی ونجات از زندان، یا هنگامی که اولیای دم به دلیل اعسار قادر بهپرداخت فاضل دیه نیستند واز طرف دیگر نه حاضر به دریافت دیه هستند ونهقاتل را عفو میکنند.) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در روایات فاضل دیه دستور داده شده است، که به اهل قاتل داده شود، نهخود او ظاهر این است که آن هم مانند اصل دیه مال وراث است. ب) بنابر این گذشت او مانند گذشت از اصل دیه است که در زمان حیات چون ملکاو نیست نمیتواند گذشت کند.بلی میتواند که وصیت کند که گذشت بشود، بعد از موت که چنانچه کمتر از ثلثمال او باشد نافذ، والا موقوف بر اجازه ورثه است. ج) در این حکم انگیزه قاتل هر چه باشد تأثیر ندارد. والله العالم( )

«۹۸»

سؤال: چنان چه مجنی علیه به دلیل تخصصی بودن استیفای قصاص عفو، قادر بهاجرای آن نبوده ومتخصصین فن نیز حاضر به انجام آن نباشند، بفرمایید:الف) آیا در این صورت ـ علی رغم درخواست قصاص از سوی مجنی علیه ـمیتوان آن را به دیه تبدیل نمود؟ ب) در فرض منفی بودن پاسخ وعدم رضایت مجنی علیه برای تبدیل به دیه،تکلیف چیست؟ ج) با توجه به لزوم اجرای احکام الهی، آیا از باب مقدمه واجب بر حکومتاسلامی لازم است متخصصینی را برای اجرای این گونه امور تربیت کند؟ (خصوصاجهت جلوگیری از حبس های طویل المدت و بلا تکلیفی این گونه پرونده ها) جواب: (باسمه جلت اسمائه) راد از تخصصی بودن استیفاء قصاص عضو اگر این است که ممکن است، قصاصعضو موجب هلاکت نفس شود ـ یا زیادتر از مقدار جنایت قطع عضو شود ـ یا آن کهسرایت کند به بقیه اعضاء وامثال این امور. در این گونه موارد:الف) قصاص مبدل میشود به دیه ب) راه دیگر هم این است که به مقدار کمتر از جنایت قصاص شود، به نحوی کهمحاذیر فوق الذکر لازم نیاید، وبرای زیادی ارش بگیرد. ج) تربیت متخصصین برای اجرای احکام الهی در این موارد وغیر آن از وظایفحکومت اسلامی است.( )

«۹۹»

سؤال: در موارد پرداخت فاضل دیه ؛چنانچه اولیای دم علی رغم اصرار بر قصاص،قدرت پرداخت فاضل دیه را نداشته باشند واز طرفی به طور عادی نیز امیدی بهتمکن آنان در آینده نباشد، بفرمایید:الف) آیا در این گونه موارد قصاص به طور قهری به دیه تبدیل میشود؟ ب) چنانچه پاسخ منفی است، در شرایطی که عدم قصاص یا تأخیر آن بهمصلحت نباشد وچه بسا عوارض سیاسی واجتماعی شدیدی در برداشته باشد، آیامیتوان فاضل دیه را از بیت المال پرداخت وحکم قصاص را اجرا نمود؟ ج) در فرض مسأله آیا میتوان بدون رد فاضل دیه قصاص را اجرا نمود وفاضلدیه به عنوان دین، بر ذمه ولی دم باقی بماند؟د) اگر (آن گونه که برخی از فقها میفرمایند) در اینگونه موارد، وظیفه، صبرکردن تا زمان ایسار ولی دم است، در مواردی که ممکن است انتظار قصاص سال هابه طول بکشد واین امر برای قاتل وخانواده وی موجب عسر وحرج گردد، تکلیفچیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در موارد پرداخت فاضل دیه مانند آن که مردی زنی را بکشند، اولیاء دم مخیرندبین قصاص، وپرداخت فاضل دیه، وبین قبول دیه کامله زن

که نصف دیه مرد است.ادامه جواب: چون در مطلق موارد تخییر بین دو امر اگر یکی متعذر شد دیگری متعین میشود.الف) در مورد سؤال میتوان گفت که قهرا دیه متعین است وبه نظر ما خبر اسحاقابن عمار که امام باقر (ع) میفرماید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در یک مورد کهمردی زنی را کشته بود الزام به دیه نمودند ناظر به همین مورد است. ب) بنابر این وجهی برای پرداخت دیه از بیت المال نمیدانم. ج) ویا قصاص بدون رد فاضل دیه اجراء شود، در حالی که باید او لافاضل دیه راپرداخت نمود بعد اجراء قصاص کرد.( )

«۱۰۰»

سؤال: محققان علم پزشکی برای کشف داروها وروش های جدید درمان ویا کاهشهزینه درمان بیماری های مختلف، اقدام به انجام آزمایش هایی بر روی بیماران بهدور روش مینمایند: ۱ ـ دارو درمانی ۲ ـ روش دارو نما (در این روش مریض تصور می کند موارد مصرفی که پزشک به او میدهد موجب بهبودی او میشود وحال آن کهدر واقع دارویی در کار نبوده وصرفا جهت بررسی تأثیر تلقین به کار گرفته میشود.)این آزمایش ها که بیشتر در مورد بیماری های مهلک وصعب العلاج مانندسرطان، ایدز و... انجام میشود در برخی موارد موجب آسیب دیدن یا تأخیر دربهبودی بیماران مورد آزمایش میگردد.با عنایت به مطلب مذکور بفرمایید:انجام چنین آزمایش هایی که برای پیشرفت علم پزشکی انجام میگیرد از نظرشرعی چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ون مصلحت مهمتری، از مفسده تأخیر در بهبودی بیماران مورد آزمایش، مترتبر این امر است، چنین آزمایش هایی شرعا جائز، ومانعی ندارد.وروی همین جهت فتوی داده ایم به جواز قطع عضو انسان چه زنده وچه مرده (باآن که آن عمل فی نفسه حرام است) به خاطر مصلحت مهمتری مانند، بینا ساختن، ویازنده نگاه داشتن انسانی دیگر.البته به شرط اجازه او اگر زنده است، ویا وصیت او، یا اجازه ولی او اگر مرده است.( )

«۱۰۱»

سؤال: دختری بعد از عقد رسمی وآشنایی با روحیات شوهر، حاضر به عروسی ورفتنبه خانه همسر نشده واز دادگاه تقاضای طلاق می کند. در این خلال وی از خیابانبه عنف ربوده وبه محلی مخفی برده می شود.بعد از تفحص مشخص می شود رباینده همسر او بوده وبرای اجبار وی بهتمکین وتشکیل زندگی مشترک دست به چنین اقدامی زده است.با توجه به ماده ۶۲۱ قانون مجازات اسلامی که مقرر می دارد: «هر کس به قصدمطالبه وجه یا مال یا به قصد انتقام یا به هر منظور دیگر به عنف یا تهدید یا حیله یابه هر نحو دیگر شخصا یا توسط دیگری، شخصی را برباید یا مخفی کند به حبس ازپنج تا پانزده سال محکوم خواهد شد... بفرمایید:الف) آیا در ایام عقد بستگی، نشوز زن صدق میکند؟ ب) آیا این کار شوهر جرم ومستحق تعزیر شرعی است؟ ج) بر فرض لزوم تعزیر، آیا گذشت دختر وخانواده اش بعد از مرافعه، مسقطتعزیر خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) چنانچه تخلف شرطی از شروط ضمن عقد لازم که تخلف آن موجب جوازادامه جواب: نرفتن زن به خانه شوهر وعروسی کردن او می باشد نشده باشد ورفتن زن به خانه شوهروعروسی کردن موجب عسر وحرج شدید نباشد.در فرض سؤال زن ناشزه است، والا نشوز صدق نمیکند. ب) در فرض صدق نشوز کار شوهر جرم نیست ومستحق تعزیر نمیباشد.ودر فرض عدم صدق نشوز جرم است ومستحق تعزیر ج) بر فرض لزوم تعزیر، گذشت دختر وخانواده اش بعد از مرافعه مسقط تعزیرنخواهد بود چون تعزیر حق الله است نه حق الناس.( )

«۱۰۲»

سؤال: پس از ثبوت جرم وصدور حکم توسط قاضی مأذون، در خصوص استیذان ازولی امر یا شخص منصوب از طرف ایشان جهت اجرای حکم صادره، بفرمایید:الف) آیا استیذان به قصاص نفس اختصاص دارد یا قصاص اطراف را نیز شاملمیشود؟ ب) آیا در حدود وقتل تعزیری (بنا بر جواز قتل از باب تعزیر) هم استیذانلازم است؟ ج) در صورت لزوم، آیا بین حد قتل وحدود مادون قتل تفاوتی وجود دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قصاص اطراف، مانند قصاص نفس است در احکام وشرائط، واز حقوق الناساست استیذان از من له الحق لازم است. ب) حد از حقوق الله است، واستیذان لازم نیست بلکه با منع او اجراء باید بشود. ج) وفرقی هم بین حد قتل، وحدود مادون قتل هم نیست؟( )

«۱۰۳»

سؤال: هر گاه زوج هنگام عقد شرط بکارت زوجه را کند. در این صورت بفرمایید:الف) اگر بعد از وقوع عقد معلوم گردد زوجه دارای پرده بکارت بوده ولیکن ثابتشود قبلا ـ با او نزدیکی صورت گرفته است (به لحاظ این که گاه پرده بکارت با نزدیکیزایل نمیشود) آیا در صورت مذکور، زوج امکان فسخ نکاح را دارد؟ ب) مراد از بکارت داشتن پرده بکارت است یا عدم نزدیکی (چه بسا پردهبکارت در مواردی همانند پریدن و.. زایل میگردد) یا هر دو؟ ج) آیا مراد از ثیب، زنی است که به صورت مشروع ازاله بکارت شده یا این کهمراد از آن اعم است ولو این که از راه نامشروع یا عنف ویا پریدن و... ازاله بکارتشده باشد؟د) زنی که بعد از نزدیکی باکره میماند حکم باکره را دارد یا ثیّب؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به نظر ما اثر شرط بکارت زوجه هنگام عقد، امکان فسخ زوج نکاح را در صورت ثبوتزائل شدن پرده بکارت قبل از عقد نیست.بلکه اثرش کم شدن مقدار مهر است.الف) ولی بنابر این که خیار فسخ داشته باشد، در فرض دارا بودن پرده بکارت ولوثابت شود قبلا با او نزدیکی صورت گرفته است خیار فسخ قطعا ندارد.ادامه جواب: چون تخلف شرط نشده است.ولو این که قصد اصلی از آن شرط عدم نزدیکی بوده باشد.زیرا در باب عقود قصد بدون انشاء اثر ندارد. ب) مراد از بکارت همان است که لفظ دال بر آن است، وآن داشتن پرده بکارتاست.ولی روایتی که استدلال شده است به آن بر ثبوت خیار صریح است، در آن که فرضزوال بکارت بدون نزدیکی، موجب خیار فسخ نیست. ج) بنابر این مراد از ثیب در مقام زنی است که زوال بکارت از او شده است بانزدیکی.اعم از آن که به طریق مشروع باشد یا غیر مشروع.وشامل زنی که زوال بکارت از او شده است بدون نزدیکی نیست.کما این که شاملد) زنی که بعد از نزدیکی باکره مانده است نمی شود.( )

«۱۰۴»

سؤال: با توجه به وجوب پرداخت نفقه اولاد توسط پدر بفرمایید:الف) آیا در این حکم بین فرزند صغیر وکبیر تفاوتی هست؟ (اعم از متمکن وغیر متمکن) ب) آیا مراد از تمکن، قدرت فعلی است یا توانایی بالقوه تحصیل مال را نیزشامل میشود؟ ج) در صورت تخلف فرزند واجب النفقه از دستورات شرعی پدر، آیا وجوبپرداخت نفقه وی ساقط می شود؟) (مثلا نوجوان فقیری که پدر را اذیت نموده واز ورود وی به خانه شخصی اشجلوگیری می کند، واجب النفقه است؟) جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت وجود شرط وجوب انفاق (فقر منفق علیه ـ وغنی بودن منفق)بین فرزند صغیر ـ وکبیر تفاوتی نیست.ولی بین متمکن ـ وغیر متمکن تفاوت است ب) ومراد از متمکن اعم از قدرت فعلی وتوانائی بالقوه به واسطه اکتساب لایق شاناو است. ج) ودر این حکم بین فرزند مطیع پدر، وغیر او تفاوتی نیست. لاطلاق الادله.( )

«۱۰۵»

سؤال: الف) هر گاه جدایی فرزند از مادر یا خواهر وبرادرش به سلامت روانی طرفینبالاخص کودک لطمه وارد کند (یعنی مشقت غیر قابل تحمل برای طرفین ایجادگردد) آیا میتوان حضانت طفل را تا رسیدن به سن بلوغ یا رشد به یکی از والدینواگذار کرد؟ ب) آیا دادگاه میتواند با توجه به شرایط خاص والدین وحفظ مصالح طفل،بدون در نظر گرفتن سن طفل) ۲ و ۷ سال) او را به پدر ویا مادر واگذار کند؟ ج) پس از رسیدن اطفال به سن بلوغ یا رشد، آیا پدر ومادر در رابطه با حضانتاو تکلیف دارند؟د) هر گاه بستگان محجور از قبول قیمومت محجور امتناع کنند، آیا میتوانآنان را ملزم به قبول این مسئولیت کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حضانت به معنی ولایت سلطنهٔ بر تربیت طفل، وما یتعلق بها من مصلحهٔ حفظه ونحو ذلک، ولو بالاستنابه در برهه از زمان بر پدر یا مادر ثابت است،ودر غیر آن زمان از واجبات کفائیه است.الف) بنابر این در صورتی که در زمان ولایت پدر جدا شدن از مادر موجب حرج است.ادامه جواب: چنانچه پدر حاضر به استنابه هست، او مادر را نائب قرار میدهد.والا حاکم شرع به واسطه حرج رافع تکلیف، سلب ولایت از او مینماید، وحضانت رابه مادر واگذار میکند. ب) ولی مجرد حفظ مصالح طفل موجب تخلف از مقررات شرعیه نمیشود. ج) بعد از رسیدن به سن بلوغ هیچ کدام از پدر ومادر در رابطه با حضانت تکلیفخاصی ندارند.د) کما این که هیچ یک از بستگان محجور تکلیف خاصی نسبت به قیمومت غیر ازحضانت بر او ندارد، وکسی را نمیشود ملزم نمود. والله العالم.( )

«۱۰۶»

سؤال: با توجه به این که «طلاق باید به صیغه طلاق در حضور لا اقل دو مرد عادل کهطلاق را بشنوند» واقع گردد بفرمایید:الف) آیا استماع صیغه طلاق لازم است ویا سماع ان هم کفایت می کند؟ ب) در صورت لزوم استماع، آیا لازم است شهود به قصد استماع صیغه طلاقدر مجلس حاضر شده باشند یا قصد حضور برای استماع لازم نیست؟ ج) آیا شنیدن باید بالمشافهه وبلا واسطه وبا حضور در مجلس اجرای صیغهباشد یا به صورت با واسطه مانند شنیدن از طریق بلندگو یا تلفن ویا دیدن وشنیدن از طریق پخش فیلم به صورت زنده وهم زمان که یقین به اجرای صیغهطلاق حاصل شود کفایت می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صریح دسته از روایات کفایت سماع است. ب) وبر فرض لزوم استماع، قصد حضور برای استماع لازم نیست. ج) ظاهر آیه کریمه وروایات آمرهٔ باشهاد این است، که شاهد باید حاضر مجلسطلاق باشند.وبا طلاق خبر صفوان میشود استدلال نمود بر این که مجرد سماع کافی است.وآن قرینه شود بر صرف آن آیه وروایات از ظاهرشان.ولی مقتضای احتیاط اعتبار حضور شاهدین است.( )

«۱۰۷»

سؤال: چنان چه در معامله ای فضولی ـ که مشتری جاهل به مالکیت غیر است ـ باگذشت چند سال وافزایش چندین برابر قیمت ها (بدون این که مشتری هزینه ایدر مورد معامله کرده باشد) مثمن توسط مالک کشف و ردّ شود، بفرمایید:الف) فضول، در ردّ ثمن ضامن چه مبلغی میباشد، مبلغ حین المعامله یا حینالرد؟ ب) در این صورت آیا فرقی بین علم وجهل مشتری وجود دارد؟ ج) در صورتی که فضول، ضامن ثمن حین المعامله باشد در هنگام کاهشمعتنابه ارزش پول وتفاوت فاحش ثمن حین المعامله وحین الرد، آیا میتوانفضول را ضامن ما به التفاوت این دو مبلغ وسایر خسارات دانست؟د) آیا مشتری می تواند از قبول ثمن معامله خودداری وبایع را ملزم به تحویلمورد دیگری با همان کمیّت وکیفیّت بنماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) با فرض فضولی بدون معامله ورد مالک، وظیفه فضول رد مبلغی است که ازمشتری گرفته است، وآن همان مبلغ حین المعامله است. ب) وفرقی بین علم وجهل مشتری نیست. ج) ودر صورت تفاوت فاحش ثمن حین المعامله وحین الردادامه جواب: دو فرض ممکن است.یکی آن که ارزش

پول که یک امر اعتباری است، ومعیار در آن پشتوانه آن استمانند طلا_ وغیره، کم شده باشد، مانند دینار عراقی در زمان فعلی.ودیگری آن که ثمن به خصوص ترقی قمیت پیدا نموده است.در مورد دوم مسلما فضول ضامن ما به التفاوت نیست.ولی در مورد اول بعید نمیدانم که ضامن باشد.ولی احتیاط به مصالحه نباید ترک شود.د) به هر حال مشتری نمیتواند بایع را ملزم به تحویل مورد دیگری با همان کمیتوکیفیت بنماید.مگر آن که بیع کلی باشد، ودر مقام اداء تطبیق بر مال غیر نموده باشد، که در اینصورت میتواند تقاضای تحویل فرد دیگری از آن کلی را بنماید.( )

«۱۰۸»

سؤال: در موارد لزوم پرداخت فاضل دیه، چنانچه اولیای دم خواهان قصاص باشند وبا وجود تمکن مالی، از پرداخت فاضل دیه خودداری کنند وباعث تأخیر اجرایحکم قصاص شوند، بفرمایید:الف) آیا حاکم شرع میتواند ولی دم را به پرداخت فاضل دیه اجبار کند؟ ب) در این فرض تبدیل قصاص به دیه چه حکمی دارد؟ ج) اگر تبدیل قصاص به دیه جایز باشد، آیا رضایت یا عدم رضایت جانی در این امر تأثیری دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) قصاص حق اولیاء دم است، همان گونه که میتوانند عفو کنند، میتوانندتأخیر بیندازند.ولی چنانچه بخواهند قصاص نمایند اول باید فاضل دیه را بپردازند بعد قصاصنمایند.بنابر این وجهی بر لزوم پرداخت فاضل دیه نیست مگر در صورت بناء بر قصاص. ب) کما این که وجهی بر الزام اولیاء دم به قبول دیه نیست. ج) وچنانچه اولیاء دم بخواهند دیه بگیرند رضایت جانی وعدم رضایت او تأثیرندارد.زیرا در این موارد اولیاء دم مخیرند بین قصاص وپرداخت فاضل دیه، وبین اخذدیه. والله العالم.( )

«۱۰۹»

سؤال: در مواردی که قاتل معین است اما مقتول (مستحق دیه) بین دو نفر مرددمیباشد، بفرمایید:نحوه پرداخت دیه به اولیای دم چگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه هیچ کس ادعاء ندارد، وبینه مثبت یکی از آن ها نیز نباشد، به مقتضایقاعده عدل انصاف، دیه تقسیم میشود بین اولیاء دم آن دو نفر. والله العالم.( )

«۱۱۰»

سؤال: در خصوص نفی بلد بفرمایید:الف) منظور از نفی بلد چیست؟ (از بین بردن، تبعید، آواره نمودن دائمی یا...؟) ب) اگر نفی به معنای تبعید باشد آیا مراد تحت نظر قرار دادن د رمحل تبعیداست یا زندانی کردن وی در آن محل؟ ج) اگر منظور تحت نظر قرار دادن باشد ;در موارد خاصی که تبعید به مفاسددیگری منجر میشود ـ مانند زنان، قاچاقچیان وافراد شرور ـ آیا می توان مدت بعید را به حبس تبدیل نمود؟د) اگر محارب از محل تبعید فرار کند، آیا حاکم شرع میتواند پس از دستگیریوی، تبعید را به یکی دیگر از مجازات های چهارگانه، جزای نقدی، حبس یا تعزیرتبدیل نماید؟هـ) آیا حکم عدم جواز نفی بلد زن در باب زنا را میتوان به تبعید زن در باب محاربه تسرّی داد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) نفی بلدی که حد محارب است، مراد آواره نمودن دائمی است.ونفی بلد حد زانی، تبعید است.ادامه جواب: ب) مراد از تبعید تحت نظر قرار دادن است، چنانچه تحت نظر قرار دادن متوقفباشد بر زندانی کردن در آن محل زندانی کنند. ج) تبعید بر زنان نیست به واسطه همان مفاسدی که اشاره شده است.ودر تبعیدی که در حد زنا ذکر شده است، اجماع علما بر این است که زن تبعیدنمیشود.واما قاچاقچیان وافراد شرور، چنانچه بدون حبس نمیتوان تحت نظر قرا شان دادحبس نمایند در آن محل نه در محل خودشان.د) محارب حدش تبعید به جای معینی نیست، بلکه

آواره نمودن واز شـهری به شـهردیگر، ومنع از معاشرت مردم با آن است، ولذا در یک شهر نگاه داشته نمیشود.هـ) چون در باب زنا ولو یـک روایت صـریح است در ثبوت تبعیـد بر زن، ولی فقهـاء بهواسـطه مفاسـدی که به آن هـا اشـاره شـده است، عمل به روایت ننموده اند.بنابر این بلی میتوان تسری دارد.( )

«۱۱۱»

سؤال: اگر نفی بلـد به معنای تبعیـد باشد بفرمایید:الف) آیا میتوان مدت محکومیت به تبعید را طی چند مرحله وبه طور متناوب اجرا نمود؟ ب) مـدت نفی بلـد در مورد محارب زانی بکر چقدر است؟ (یک سال، تا زمانتوبه، تا زمان مرگ یا به طور کلی تعیین مدت بـا حاکم است؟) ج) در دو فرض معسـر یا مؤسـر بودن محکوم علیه، هزینه های ضـروری وی درتبعیـدگاه به عهـده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ظاهر روایات تبعید یک سال استدامه است، واجراء متناوب خلاف ظاهر روایاتاست. ب) نفی بلد در زانی بکر (مراد از بکر کسی است که ازدواج نموده ولی دخول نکردهاست) یک سال است.واما در محارب تا زمان مرگ اگر توبه نکند والاـ تـا زمـان توبه. ج) چنانچه مؤسـر است ویا قـدرت بر کسب دارد هزینه با خودش است، والا ازبیت المال هزینه های ضـروری او تأمین می شود.( )

«۱۱۲»

سؤال: چنان چه دختری پس از وضع حمل مـدعی باشـد که فلان شـخص با وی زنانموده است ;اما متهم، منکر اتهام انتسابی باشـد، بفرمایید:الف) اگر پزشکی قانونی در نتیجه آزمایش های دقیق علمی طفل را به نامبردهمنتسب کند، آیا شرعا این نظر حجیت دارد؟ ب) در صورت حجیت، آیا می توان حـدّ زنا را بر متهم جاری نمود؟ ج) در فرض عـدم اثبات اتهام انتسابی وتقاضای حدّ قـذف از سوی مقـذوف، آیاحدّ قذف بر مدعی زنا جاری میگردد؟د) در صورت عدم تحقق شـرائط قذف، آیا می توان مدعی را تعزیر کرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) ولو آزمایش ها موجب علم به انتساب با نامبرده شود.بچه به او ملحق نمیشود، زیرا ولد الزنا ملحق به زانی نیست. ب) ونمی شود حـد زانی را بر متهم اجراء نمود زیرا حـد بدن بینه واقرار چهار مرتبهاجراء نمیشود.بلی چنانچه موجب علم قاضـی بود، وقاضـی بتواند به علم خود حد جاری کند،اجراء حد میشود. ج) چنانچه زن ادعاء کند که فلان شخص، بدون شبهه عالما عامـدا با او زنا کردهاست، بلی حـد قـذف جاری میشود در صورت تحقق شـرائط قذف.د) واما در صورت عدم تحقق شـرائط قذف، ولو نمیتوان مدعی را حد زد، ولیمی توان تعزیر نمود.( )

«۱۱۳»

سؤال: آیا حکم تأخیر حـد جلد، یا اجرای آن به صورت ضـغث که در باب زنا مطرحاست، به تعزیرات وسایر حدود نیز قابل تسـری است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) از عموم علت مذکور در بعضی روایات میشود استفاده عموم نمود.( )

«۱۱۴»

سؤال: چناچه به تشخیص پزشکی قانونی اجرای حد، اعم از جلد، قطع ید و... یاقصاص عضو بر فرد بیمار یا شخص سالمی که دچار ضعف شدید جسـمانی اسـتباعث مرگ یا ابتلای وی به بیماری یا تشدید آن میگردد، تکلیف چیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در قصـاص عضو ظـاهرا در فرض سؤال قصـاص منتقـل میشود به دیه.وامـا حـد بایـد تأخیر بیافتـد تا حصول برء.ودر صورت یأس از

خوب شدن به صورت ضغث اجرای حد بشود.واما در قطع ید سارق چنانچه احتمال عقلائی داده شود که باعث مرگ یا ابتلایوی به بیماری یا تشدید آن بگردد وجوب قطع ساقط است، بعید نیست قول به حبس.ولی اظهر این است که ولو حد ساقط است ولی تعزیر به نحوی که حاکم شرع تعیینکند اجراء شود. والله العالم.( )

«۱۱۵»

سؤال: در موارد قتل که نوبت به ولایت حاکم میرسد، بفرمایید:آیا ولی امر همانند اولیای دم علاوه بر درخواست قصاص یا اخذ دیه، حق عفونیز دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اکم حق عفو ندارد، وروایات متعددی بر این معنی دلالت دارد، واصحاب هم بههمین امر فتوی داده اند.( )

«۱۱۶»

سؤال: در صورت وقوع قتل در هر یک از موارد ذیل، تکلیف چیست؟الف) هنگامی که اولیای دم همگی صغیر باشند. ب) مقتول، مسلمان اما ولی دم وی کافر باشد. ج) به هنگام دستگیری قاتل، ارتباط با اولیای دم ممکن نیست، ولی در آیندهامکان دسترسی به آنان وجود دارد. جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) صغیر تا بالغ نشده نمیتواند قصاص کند یا دیه بگیرد ویا عفو کند.ولی چنانچه مصلحت صغیر اقتضاء کند میتواند اخذ دیه کند، یا مصالحه با قاتل درگرفتن چیزی ولو کمتر از مقدار دیه نماید. ب) در صورتی که ولی کافر ذمی باشد اسلام به او پیشنهاد میشود اگر اسلام آورد،او ولی مقتول است، ومانند بقیه اولیاء، حق قصاص، اخذ دیه، عفو قاتل، دار است.واگر اسلام نیاورد ولی او حاکم شرع است، میتواند قصاص کند یا دیه بگیرد، ودربیت المال قرار دهد، ولی حق عفو ندارد. ج) وچنانچه دست به اولیای دم در وقت دستگیری قاتل نباشد، چنانچه احتمالفرار قاتل نرود باید صبر کند تا به اولیاء دسترسی پیدا شود.ودر صورت احتمال فرار او را حبس می کنند تا موقع دسترسی به قاتل.( )

«۱۱۷»

سؤال: در خصوص ارش البکارهٔ با دو فرض بلوغ وعدم بلوغ زانیه، بفرمایید:۱ ـ آیا زانیه در موارد ذیل مستحق ارش البکارهٔ میباشد؟اف) زنا با رضایت ومیل وی انجام شود. ب) زنا در اثر اکراه یا عنف واقع شود. ج) زنا با فریب وی مبنی بر وعده قطعی ازدواج و... واقع شود.۲ ـ اگر ازاله بکارت دختر با انگشت یا شیئی صورت گیرد، حکم ارش البکارهٔچیست؟ آیا رضایت یا عدم رضایت وی در حکم تأثیری دارد؟۳ ـ در موارد ثبوت ارش البکارهٔ، آیا علاوه بر ارش، پرداخت مهر المثل نیز لازماست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) در صورت رضایت استحقاق هیچ چیز ندارد. ب) در صورت اکراه استحقاق مهر المثل دارد. ج) حکم صورت فریب حکم صورت رضایت است.۲ ـ اگر ازاله بکارت با انگشت یا چیز دیگر با رضایت باشد ارش البکارهٔ بر ازاله کنندهنیست، واگر بدون رضایت باشدارش البکارهٔ به عهده ازاله کننده است.۳ ـ در مورد ثبوت مهر المثل ارش البکارهٔ معنی ندارد، زیرا مراد از مهر المثل مهرباکره است که با دخول بکارت زائل شده است، وقهرا زیادتر از مهر المثل ثیبه است، پس ارش البکاره در همان مهر المثل ملاحظه می شود.( )

«۱۱۸»

سؤال: در موارد ارش بفرمایید:الف) آیا پرداخت ارش همانند پرداخت دیه مؤجل است یا فوری؟ ب) در صورت تأجیل مهلت

پرداخت، در موارد عمد، شبه عمد وخطای محضچگونه است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون بر ارش هم در اصطلاح اطلاق دیه میشود بنابر این:الف) ظاهرا پرداخت آن نیز مؤجل است (لاطلاق الروایات). ب) واجل هم همان است که در دیه نفس قرار داده شده است.( )

«۱۱۹»

سؤال: در صورتی که سرقت جامع شرایط حد، با اقرار سارق نزد حاکم ثابت شود، آنگاه سارق توبه نماید، آیا عفو وی توسط ولی جایز است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اظهر در نظر ما آن است که در صورت ثبوت سرقت به اقرارچنانچه سارق توبه کند حاکم مخیر است بین اقامه حد وعفو.( )

«۱۲۰»

سؤال: اگر شخصی نزد حاکم به سرقت اقرار نماید، بفرمایید:الف) آیا در صورت وجود سایر شرایط اجرای حد، صرف اقرار، برای قطع یدکفایت می کند، یا نیاز مرافعه مال باخته نیز دارد؟ ب) در صورت نیاز به شکایت، آیا برای اجرای حد، صرف مرافعه کافی است، یامطالبه قطع ید از سوی مال باخته نیز لازم است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) الف) بدون مرافعه مال باخته حاکم حق اجرای حد ندارد. ب) بلکه مقتضای بعضی روایات صحیحه این است که بدون مطالبه قطع ید حاکمنمیتواند اجرای حد بنماید.( ) / صفحهٔ ۱۵۹ / استفتائات: مؤسسه حقوقیوکلای بین الملل ـ ایران / صفحهٔ ۱۶۱ / استفتائات: مؤسسه حقوقی وکلای بین المللاستفتائات:مؤسسه حقوقی وکلای بین الملل حضور محترم مرجع عالی قدر حضرتآیت الله العظمی روحانی مد ظله العالی سلام علیکم !با آرزوی موفقیت روز افزون وسلامتی آن مرجع بزگوار معروض میدارد:از آنجایی که بعضی از مسائل حقوقی در باب ضمانات منتزع از متون فقهیماست وبرداشت از آن متون وحجیهٔ آن نیاز به فتوای مرجع اعلم دارد لذامستدعی است مسائل مطروحه را توسط آقای دکتر اعلاء مینایی تحویلحجت الاسلام والمسلمین آقای سنجری خواهد شد. تا بعد از ارائه جواب به آقایدکتر مینایی عودت داده شود تا مورد استفاده وکلای مؤسسه حقوقی بین المللی قرارگیرد.لازم به توضیح است که چون مطالب باید در مراکز دیگری هم مورد استفادهقرار گیرد تا آنجایی که ممکن است عنایت فرموده جوابها را با ذکر منابع ومأخذ وبهصورت استدلالی بیان شود.خداوند سایه آن وجود ذی جود را مستدام بدارد. والسلام علیکم ورحمهٔ الله وبرکاته دفتر مؤسسه حقوقی وکلای بین الملل ـ ایران ـ تهران

«۱۲۱»

سؤال: کسی که به هر دلیل اقدام به آدم ربایی نموده وکار او باعث شود پدر، مادر، زنیا یکی از فرزندان او به بیماری جسمی یا روحی که موجب دیه یا ارش است دچارشود، آیا رباینده ضامن دیه خسارت است که پیشامد کرده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی رباینده ضامن است.چون یکی از اسباب ضمان تسبیب است یعنی استناد فعل به سبب.ودلیل آن قطع نظر از عموم ادله ضمان که شامل آن است.روایات خاصه ای است که در موارد مخصوصه وارد شده است، واز آن ها استفادهکبری کلیه مینمایند.ومورد یکی از مصادیق آن است.چون سبب وجود موجب دیه یا ارش آدم ربایی است.بنابر این رباینده ضامن است.( )

«۱۲۲»

سؤال: اگر کسی با هر قصد وانگیزه ای دیگری را با تهدید یا حیله برباید وهیچخسارت جانی به وی نرساند مگر این که در مدت اسارت، او را از درآمدهای روزانه وکسب حلال جلوگیری کند، آیا ضامن درآمدهای روزانه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی را که به ناحق اسیر گرفته اند،چنانچه اجیر بوده برای عملی مانند بنائی وغیره، وبه واسطه گرفتاری نتوانستهعمل کند، کسی که او را به اسارت گرفته ضامن است.وچنانچه معامله روی اعمال او نشده است ضامن نیست.زیرا عمل حرّ اگر چه مالیت دارد، ولی در صورت عدم وقوع معامله مملوک کسی نیست.بنابر این ادله ضمان ـ که قاعده اتلاف وقاعده ید، وقاعده استیفاء است، شامل آننمیشود.وقاعده لا ضرر، وقاعده احترام، هم مثبت ضمان نیست.پس ضمان وجهی ندارد، ومقتضای اصالهٔ البرائهٔ عدم ضمان است. والله العالم.( )

«۱۲۳»

سؤال: آموزگاری که هنگام تصحیح اوراق امتحانی دانش آموزان توجه کافی نکند وبراثر همین سهل انگاری چه بسا دانش آموزی یک سال عقب بماند، آیا آموزگار ضامنخسارت مالی یا معنوی دانش آموز است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر ضامن نیست، زیرا ادله ضمان همان گونه که در سؤال ۲ اشاره شد شامل اینمورد نیست.( )

«۱۲۴»

سؤال: اگر زائر خانه خدا هنگام مراسم حج بر اثر فشار جمعیت فوت کند، با توجه بهاین که سرپرستی حجاج به عهده مدیران کاروان وزیر نظر سازمان حج میباشد،ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در نظائر مورد سؤال روایاتی دال است بر این که ضمان به عهده بیت المال است،لئلا یذهب دم المرء هدرا.در این مورد نیز ملتزم می شویم.( )

«۱۲۵»

سؤال: کسانی که در غیر کشور خود بر اثر زلزله میمیرند وکشور متبوع آنان ادعایفرسودگی یا غیر استاندارد بودن ساختمان مورد اجاره را نموده واز این بابت مدعیدیه متوفی شوند، آیا ضمانی از این بابت به عهده صاحب هتل میباشد یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب فوت زلزله بوده است، وجهی بر ضمان صاحب هتل نیست.به عبارت دیگر تلف است نه اتلاف.( )

«۱۲۶»

سؤال: اگر فردی در کشور بیگانه مفقود الاثر شود وکسی هم به قتل وی متهم نگردد،اولیای وی هم از آن کشور درخواست غرامت کرده باشند، ایا ضمان آن به عهدهکشور بیگانه است یا بر بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روایاتی در مورد پیدا شدن کسی که کشته شده است، در قریه دال است بر این کهدیه بر اهالی آن قریه است.وبا الغاء خصوصیت میتوان تعدی نمود به، مورد سؤال وفتوی داد به این که دیهبه عهده آن کشور بیگانه است.بعلاوه بر حسب تعهدات بین المللی کسانی که رسمی به کشور بیگانه میروند، نهقاچاق آن دولت موظف به حفظ نفس آنها میباشد.بنابر این آن کشور بیگانه ضامن دیه آن ها می باشد.( )

«۱۲۷»

سؤال: اگر در داد وستدی که به وسیله تلفن، تلکس ومانند آن بین دو تاجر در دوکشور صورت می گیرد، فروشنده برابر قرارداد شفاهی تلفنی مثمن را ارسال نموده وخریدار از این فرصت استفاده کرده بهای جنس را نفرستاده ومتواری شده، آیاضمان پیدا کردن خریدار، با کشور محل سکونت او است یا ضمانی به عهده کسینیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان کسی نیست.وادله ضمان هیچ کدام شامل مقام نیست.ودر تعهدات بین المللی نیز چنین تعهدی نشده است.بنابر این کسی ضامن نیست.( )

«۱۲۸»

سؤال: اگر بیماری به دلیل نبودن پزشک متخصص برای معالجه به کشور دیگر برود وبر اثر سهل انگاری پزشک هنگام عمل بمیرد واولیای او نتوانند در آن کشور علیهپزشک معالج اقامه دعوا کنند، آیا کشور محل سکونت ومتبوع متوفی ضامن اقامهدلیل علیه پزشک معالج واحیای حقوق اولیای دم میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه با اجازه کشور محل سکونت به کشور دیگر رفته است، به مقتضای قوانینبین المللی، چنین شرائط ضمنیه، که در حکم شرائط تصریح شده به آن میباشد در آنقراردادها هست.بنابر این بلی، باید اقامه دعوا کند، یا خودش غرامت بپردازد.( )

«۱۲۹»

سؤال: راننده شرکت واحد یا هر کس دیگری که موظف به جمع آوری بلیط های مسافرین شده، موظف به معدوم کردن بلیط هاست، حال اگر برخی بلیط ها را معدومنکند وبه دیگران بفروشد، آیا ضامن وجوهی است که از این بابت کسب می کند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت، وشرکت را حقیر، مالک میدانم.بنابر این این خیانت واختلاس است قهرا ضامن است.( )

«۱۳۰»

سؤال: اگر در هر یک از کشورهای اسلامی کسی را به عنوان سرپرست صغیر یا مجنونویا محجور تعیین کنند واو برای شرعی بودن تصرفات خود به فقیه جامع الشرایطمراجعه نکند، آیا تصرفات او در اموال آنان ضمان آور است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اداره آن مملکت تحت اشراف فقیه جامع الشرائط، یا با اجازه او باشدضمان آور نیست.والاـ تصرفات جائز نیست، ودر صورت اتلاف ضمان آور است.مگر آن که در آن مملکت دسترسی به فقیه جامع الشرائط نباشد، که در این مورد بااجازه عادل شخص امین میتواند سرپرست شرعی باشد، وضمان هم نیست.( )

«۱۳۱»

سؤال: اگر کسی منزل یا مغازه ای را اجاره کند وهنگام قرارداد، مالک اجاره واگذاریملک را به شخص ثالث بدهد، آیا اگر اجاره کننده ملک مزبور را طبق نظریهکارشناس رسمی به قیمتی بیش از مال الاجاره، اجاره دهد نسبت به مازاد ضامناست یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در خصوص، خانه، ومغازه، وکشتی ـ مادامی که در مورد اجاره چیزی اضافه نشدهباشد، حتی مثل رنگ کردن اطاق ها مثلا ـ جائز نیست به زیادتر اجاره دهد.ودر غیر آن موارد مانند زمین وآسیاب جائز است.ولی مکروه است، وضامن نیست.( )

«۱۳۲»

سؤال: بسیاری از مستخدمین ادارات دولتی در خارج از وقت اداری به شغل دوماشتغال دارند، حال اگر شغل دوم موجب وارد آمدن خسارت ـ هر چند نامرئی ـ بهشغل اول باشد، آیا با وجود این که حقوق شغل اول کفاف هزینه وی را ندهد، هنوزهم در قبال کارفرمای اول ضامن هستند یا خیر؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه نسبت به شغل اول کوتاهی شود، وبه مقدار معمول کار نکند ضامن است.عدم کفاف هزینه مجوز کم کاری نیست.( )

«۱۳۳»

سؤال: کارخانجات، شرکت ها ومؤسسات دولتی وغیر دولتی که افراد متخصص را بهخاطر تخصص آنان استخدام می کنند وحقوق ومزایای آن ها را بر مبنای تخصصآن ها تعیین می کنند اگر زمانی به علت نداشتن کار تخصصی حق تخصص آن ها راندهند، آیا کارفرما یا مسئول شرکت واداره ضامن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه در وقت استخدام، تعیین کنند که فلان مبلغ در مقابل کار تخصصی است،ضامن نیست.ولی چنانچه زیادی پول برای این است که هر وقت کار تخصصی لازم باشد او نبایدامتناع کند، ضامن است.خیال می کنم استخدام معمول از قبیل دوم است.( )

«۱۳۴»

سؤال: اگر وسیله نقلیه ای را برای حمل وسائل خود اجاره کند وبر اثر حمل بار بیش ازظرفیت، موجب شود خسارتی به وسیله نقلیه وارد شد، حالا ـ اگر برای ترمیم خسارتاز قطعه یدکی غیر اصلی (نامرغو ب) استفاده کند، آیا اگر قطعه یدکی پیشین اصلیبوده، مستأجر ضامن ما به التفاوت مرغوب ونامرغوب است یا ضامن بهای قطعهمرغوب است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه حمل بار زیادی، بدون اذن مالك باشد، ضامن خسارت میباشد.وضمان هم به همان قطعه یدکی پیشین میباشد.( )

«۱۳۵»

سؤال: اگر فردی را مأمور جمع آوری وتصحیح کتاب کنند ومأمور نیز تا اولین مرحلهچاپ آن را دنبال کند ولی آمر هنگام چاپ از ادامه کار پشیمان شده صاحب کار رانیز منصرف کند، آیا آمر ضامن خسارتی است که به عامل وارد شده یا صاحب کار؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آمر با امر خود آن فرد را اجیر کند، واو هم قبول کند قهرا آمر ضامن است.والا کسی ضامن نیست.به هر تقدیر وجهی بر ضمان صاحب کار نیست.( )

«۱۳۶»

سؤال: اگر فردی را برای جمع آوری وتنظیم کتاب با این شرط که اجرت، پس از چاپبه عنوان حق التألیف پرداخت میشود، مأمور کنند وهنگام چاپ از سوی مقاماتجلوگیری شود، ضمان خسارتی که به عامل رسیده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض مورد سؤال اجیر کار خودش را انجام داده، ومال الاجاره را ظالمی مانعتحویل آن شده است.بنابر این قیمت آن را چنانچه معلوم باشد به عهده موجر است.والا اجرة المثل را ضامن است.( )

«۱۳۷»

سؤال: کار گری که به طور شیفتی شب وروز کار می کند، اگر هنگام رفتن در شب بهوسیله سرویس به کارخانه برود وآخر شیفت که طبق معمول شخصا مراجعه می کرده، به منزل مراجعت نکند وبمیرد، آیا راننده که او را در شب سوار کرده ضامندیه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مردن به واسطه اهمال راننده نباشد، یا معلوم نباشد که به چه نحو بودهرراننده ضامن نیست.واگر او سبب بوده ضامن است.( )

«۱۳۸»

سؤال: زنی که برای شیر دادن اجیر شده اگر هنگام شیر دادن درازکش کرده وکودک راشیر دهد وخوابش ببرد به طوری که کودک زیر سینه او خفه شود، آیا ضامنخون بهای کودک است؟ اگر ضامن است ومالی ندارد ضمان به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بر حسب قاعدهٔ قتل خطائی است، وضامن دیه در قتل خطای عاقله است یعنیاقوام پدری، وپدر ومادری او است.ولی در خصوص زن شیرده، روایتی وارد شده است، تفصیل قائل شده است، بین زنی که از روی فقر شیر میدهد، در این صورت دیه بر عاقله است، والا دیه را خودش بایدبدهد.ونظر حقیر هم همین است.( )

«۱۳۹»

سؤال: در ماده یکم از قانون مجازات اخلال گران در صنایع ملی آمده است: هر کسعمدا وبه قصد سوء، هر یک از واحدهای عمده شرکت ملی ذوب آهن، شرکتماشین سازی اراک، تبریز، شرکت آلومینیوم ایران، مس سرچشمه و... یا واحدهایتابع آن را از قبیل کارخانه ها، کوره ها، معادن یا خطوط لوله یا ابنیه ادارات و... راآتش بزند ویا به هر وسیله دیگر منهدم نماید به حبس از ۵ تا ۱۵ سال محکومخواهد شد ولی در این قانون متعرض جبران خسارت های وارده به ملت نشده، آیاعامل نسبت به آن نیز ضامن است؟ اگر بلی، آیا حاکم میتواند ضمن حکم زندان اورا به پرداخت خسارت نیز محکوم نماید؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ظاهراً این ماده جنبه نفی ندارد.مقتضای قاعده این است که باید خسارت پرداخت شود به خود شرکت.( )

«۱۴۰»

سؤال: در ذیل همان ماده یکم از قانون مجازات اخلال گران در صنایع آمده است: «...در صورتی که هر یک از جرائم مذکور منتهی به قتل نفس شود، مرتکب به اعدامحکوم می گردد» در این قسمت از ماده که از مصوبات سال ۵۳ (قبل از پیروزیانقلاب می باشد متعرض دیه جانباخته نگردیده، آیا در این مورد ضمان دیه نیز به عهده جانی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم اعدام نباید اجراء شود، چون قتل، یا قتل غیر عمدی است، یا قتل خطائی.بنابر این دیه ثابت است، یا بر خودش چنانچه غیر عمدی باشد، یا بر عاقله چنانچهخطائی باشد.( )

«۱۴۱»

سؤال: اگر کشور اسلامی از باب «مَنْ سَمع رَجُلا یُنادی یا لَلْمُسلمین...» سربازهای خودرا با علم به این که استکبار جهانی جلوگیری می کند، به یاری مسلمانان کشورهایدیگر بفرستد وتعدادی از آن ها کشته شوند، چه کسی ضامن خون بهای آن ها خواهدبود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه از مواردی باشد که کمک کردن، وجهاد نمودن واجب باشد، مانند کمکبه مسلمانان فلسطینی.هیچ کسی ضامن نیست، عمل پیغمبر اکرم علیه صلوات الله بهترین دلیل است.( )

«۱۴۲»

سؤال: اگر فرمانـده، یـک یـا چنـد تن از افراد تحت امر خود را مأمور به عمل انتحاریکنـد واین مأموریت موفقیت آمیز باشـد ومعلوم شود فرمانده در تشـخیص خوداشـتباه نکرده، آیا چه کسـی خون بهای کشـته شدگان در آن عملیات انتحاری را ضامناست؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) موضوع ضـمان، اضـرار به مسلمین است.وچون عمل فوق الذکر نافع به حال مسلمین است، پس مشمول دلیل ضمان نیست.بنابر این بر این فرمانده ضامن نیست.بعلاوه این فرمانده محسن است، وما علی المحسنین من سبیل.( )

«۱۴۳»

سؤال: در حمله های پشتیبانی هوایی که به عهده نیروی هوایی است، اگر خلبان بهاشتباه نیروهای اسلام (خودی) را هدف قرار دهد، ضمـان خسـارت هـای جانی بهعهـده کیست؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنانچه رعایت موازین حرب را نموده باشـد، وحمله به حسـب مـوازین لازم بـوده اسـت، کسـی ضـمان نـدارد.حـتی در صـورتی که فتـح وقتـال بـا کفـار متوقـف باشـد به کشـتن عمـدی مسلمانان.مانند آن که کفار مسلمانانی را سپر خود قرار دهند، کشتن آن ها جائز وضمانینیست.( )

«۱۴۴»

سؤال:سـربازی که در سـربازخانه تحت امر مسـئول آموزش تعلیم میبینـد، اگر بر اثرافراط کاری تعلیم دهنـده، ماننـد پریدن از ارتفاع زیـاد، عبور از آب سـرد و...خسارت های متوجه او شود، ضـمان آن به عهـده دولت است یا مسـئول آموزش؟ جواب: (باسـمه جلت اسمائه) با فرض افراط کاری تعلیم دهنده، ضمان به عهده خود او است.( )

«۱۴۵»

سؤال:اگر بر اثر آزمایش هایی که ارتش در مورد کاربرد جنگ افزارهای خود در اراضـیموات وغیره انجام میدهد خسارت هایی از قبیل ریزش ومسـدود شـدن قنوات ویاایجاد ارتعاشاتی که موجب زلزله وتخریب منازل وتلف شـدن اموال ونفوسـمیشود پییش آیـد، ضمـان آن بـه عهـده کیسـت؟ جـواب: (باسـمه جلت اسـمائه) در صـورتی که ارتش رعـایت مـوازین را نمـوده، وچنین پیش آمـدی بشود،ضمان به عهده بیت المال است.( )

«۱۴۶»

سؤال: اگر گزارشـی علیه فرد یـا افراد به آگـاهی یـا هر ارگـان و اداره دیگر داده شـود وآن هـا هنگـام تحقیق، متهم را تحت فشـار بگذارنـد تا این که او متوجه شود آن ها علیهفلان فرد اعتراف میخواهنـد وبر اثر ترس اعتراف کند واز این بابت خسارتی به شـخص ثالث وارد شود، آیا ضـمان به عهده اعتراف کننده است یا اعتراف گیرنده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه بین اعتراف، ووارد شـدن خسارت، فعل فاعل مختاری فاصـله باشـد که بهحسب طبیعی چنین است.ضـمان بر اعتراف کننده نیست، اگر چه خلاف گفته است.بلکه ضمان بر اعتراف گیرنده است والله العالم.( )

«۱۴۷»

سؤال: بنابر این که تجسس در امور داخلی مردم حرام باشد، اگر بر اثر تجسس حرام بهجرمی مانند: زنا، لواط شرب خمر و... بر خورد کنند وهنگام اجرای حد، خسارتجانی به متهم برسد، تجسس کننده ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اجراء حد با شهادت فرد فاسقی، مانند کسی که تجسس حرام می کند، جائز نیست.وچنانچه اجراء حد بر طبق موازین شرعی نباشد، وخسارت جانی ببیند مجری حدضامن است به واسطه تفریط.واگر بر طبق موازین شرع باشد بر کسی ضمان نیست.( )

«۱۴۸»

سؤال: اگر مأمورین اداره آگاهی در ارتباط با مثلا سرقت هایی که در شهر میشود، بهفرد یا افراد ظنین شوند وهنگام بازرسی منازل آنان بر اثر ترس، بعضی از کسانمتهم دچار سکته شوند وخسارت های جانی پیش آید، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان دیه بر مأمورین است، نهایت چنانچه شخص آن ها تفریط کرده باشند وخشونت بی مورد اعمال کرده باشند، اقوام شان ضامنند زیرا قتل خطائی است، ودیه برعاقله است.والا ضمان بر آن ها به عنوان مأمورین دولت است، که لازمه آن ضمان دیه بربیت المال است.( )

«۱۴۹»

سؤال: صاحبان صنایع وحِرَف که مواد اولیه را (مانند چاپخانه که نوشته جات مؤلفینرا برای چاپ، خیاط که پارچه را برای دوختن، زرگر که طلاـ را برای ساختن و...) ازصاحبان آنان دریافت می کنند، اگر به سرقت برود یا در آتش سوزی نابود شود، آیاصاحبان صنایع ضامن هستند یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در چنین موارد چند دسته روایات وارد شده است که ما در کتاب فقه الصادق چنینجمع بین روایات کرده ایم.که در صورت اتلاف صاحبان صنایع ضامنند.ودر صورت تلف چنانچه امینند ضامن نیستند.ونیز اگر متهم باشند چنانچه با بینه یا قسم اثبات کنند که تلف شده است واتلافدر کار نیست ضامن نیستند.واگر اثبات نتوانند بکنند ضامنند بر خلاف سایر موارد امانات.( )

«۱۵۰»

سؤال: در موارد متعددی مشاهده شده، منزل با تمام وسائل آن برای مدتی بههمسایه ای که مورد اعتماد بوده سپرده شده، ودر همان مدت وسایل آن به سرقت رفته، یا به فرد امینی سپرده شده که شب ها در آن بخوابد واز آن محافظت کند کهبر اثر بی توجهی هنگام کشیدن سیگار به خواب رفته وآتش سوزی شده، آیا ضماناجناس تلف شده بر عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) امین ضامن نیست. و چنانچه احتمال داده شود که آن شخص کوتاهی در حفظ اموال نموده وخودشادعاء کند که هیچ کوتاهی نکرده ام، قول او مسموع است وضامن نیست.( )

«۱۵۱»

سؤال: آیا کسانی که به عنوان نهی از منکر خسارت های گوناگون به مردم وارد میکنند;مثلاـ به صورت زنان بی حجاب اسید میپاشند، کراوات مردان را پاره می کنند و...ضامن خسارت های وارده میباشند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) تمام این کارها خلاف شرع است، وحرام.وضامن تمام خسارت ها میباشند.( )

«۱۵۲»

سؤال: امر ونهی کنندگانی که در غیر ایران برای جلوگیری از منکرات اقدام می کنند ودر نابود نمودن ریشه فساد (مانند قتل انور السادات) دستگیر واعدام میشوند،ضمان دیه آن ها به عهده کیست، وآیا لازم است این گونه اعمال با نظر فقیهجامع الشرایط صورت پذیرد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلا اشکال اعدام باید با نظر فقیه باشد.والا نه تنها دیه، بلکه قصاص هم ثابت است.( )

«۱۵۳»

سؤال: کارکنان ادارات دولتی ومؤسسات خصوصی که حق استفاده خصوصی ازاتومبیل، موتور سیکلت ویا هر وسیله دیگر را ندارند، اگر بر خلاف مقررات استفادهکنند، آیا صرفا گناهکارند یا ضامن مواد مصرفی واستهلاک وسایل موتوری نیزهستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت ومؤسسه را مالک میدانیم.بنابر این تصرف در اموال آن ها، مانند تصرف در اموال خصوصی افراد است.وضمان ثابت است.( )

«۱۵۴»

سؤال: نگهداری وحمل اشیایی از قبیل: مشروبات الکلی، عکس های سکسی، انواعمواد مخدر، انواع اسلحه های سرد وگرم و... که از نظر شرع یا قانون ممنوع بوده ودارندگان، علاوه بر ضبط آن به حبس یا پرداخت جزای نقدی محکوم میشوند، آیاسازندگان این اشیاء ودلال ها وواسطه گرانی که از این راه سرمایه کسب می کنند،ضامن وجوه حاصله خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر ضامن نیستند، چون آن ها سبب خسارت نیستند.ووجهی بر ضمان، از قبیل، قاعده اتلاف، قاعده ید، قاعده استیفا، نیست.( )

«۱۵۵»

سؤال: صاحبان واحدهای صنفی که بدون رعایت مسروقه بودن، مبادرت به خریداجناس مستعمل وطلا-وجواهرات می کنند وصاحبان آن را نمیشناسند چهحکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اطمینان به مسروقه بودن دارند، خرید آن ها جائز نیست.ومالک نمیشوند، وباید اموال را به صاحبانش برگردانند.ولی اگر اطمینان ندارند، واحتمال بدهند مسروقه است، واحتمال بدهند که مالخودش است به مقتضای قاعده ید میتوانند بخرند.ومعامله مال خود آن ها با آن اموال بنمایند والله العالم.( )

«۱۵۶»

سؤال: اگر فردی اتومبیلی را سرقت کند وپیش از آن که مسروقه بودن آن معلوم شود،اتومبیل را به مغازه صافکاری برده آن را به حساب مالک، قبول کند که اجرتصافکاری ورنگ را از مالک اتومبیل بگیرد، آیا مالک اتومبیل ضامن اجرت صافکاری ورنگ است یا سارق؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مالک راضی بوده است، یا بعد راضی شود واجازه دهد،میتواند اجرت را بگیرد، والا نمی تواند.( )

«۱۵۷»

سؤال: اگر کسی چند قطعه اسکناس را به نحوی ناقص کند که از استفاده واعتبارساقط شود ودر عین حال آن را در دسته های بزرگ اسکناس قرار دهد وخرج کند واین کار مستلزم ایراد خسارت به دیگران شود، آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضمان به عهده او است.( )

«۱۵۸»

سؤال: اگر کسی سکه مخدوش یا اسکناس تقلبی را به عنوان صدقه به نابینایان فقیردهد، آیا اگر هنگامی که نابینا آن را مصرف می کند فروشنده متوجه مخدوش بودنآن نشود، ضمان آن به عهده شخص اول است یا ضمان آور نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان نیست.( )

«۱۵۹»

سؤال: آیا استفاده از سکه های تقلبی در تلفن های عمومی واستفاده از کارت هایبهادار تقلبی که مخصوص دستگاه های مخابراتی همگانی تهیه شده، ضمان آور استیا نه؟ اگر ضمان آور است، آیا به طور کلی در حق بیت المال یا در حق شرکتمخابرات؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان آور است در حق شرکت مخابرات، چون خود او مالک است.( )

«۱۶۰»

سؤال: نحوه استفاده قانونی چک های مسافرتی این است که شخص خریدار، چک رادر بانک شهر دلخواه خود امضا نموده واسکناس رایج تحویل میگیرد، حال اگراین چک به نحوی رایج شود که مردم با آن معامله اسکناس کنند وصاحب امضایآن مغفول عنه واقع شود وکسی او را نشناسد، چنانچه مخدوش در آید، ضمان آن به عهده چه کسی است، وآیا می توان بانک را ضامن دانست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان به عهده بانک است.( )

«۱۶۱»

سؤال: اگر ولی صغیر از اموال صغیر هبه کند، با توجه به این که نه کسی از صغیر توقعبخشش دارد ونه هبه به مصلحت صغیر است، آیا هبه کننده ضامن آن مقدار ازاموالی است که هبه نموده؟ اگر ضامن است، آیا ضامن منافع نیز هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هبه ولی در مثل مورد سؤال صحیح نیست.چنانچه عین مال موجود است باید برگردانده شود.واگر تلف شده است چنانچه هبه شونده میدانسته است که هبه صحیح نیست اوضامن است.واگر نمیدانسته هبه کننده ضامن است.واین تفصیل در منافع هم جاری است.( )

«۱۶۲»

سؤال: اگر اداره بیمه هنگام عقد قرارداد حاضر به پرداخت کلیه خسارات طبق نظرکارشناسی شود، ولی نظریه کارشناسی با واقعیت ونرخ بازار تفاوت فاحش داشتهباشد، آیا ضمان ما به التفاوت، به عهده اداره بیمه یا کارشناس ویا فردی که موجبخسارت شده می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اداره بیمه هنگام قرارداد، پرداخت خسارت را طبق نظر کارشناس قرارگذاشته.تفاوت

بازار به عهده اداره بیمه نیست.کارشناس اگر واقعا نظرش همان باشد که گفته او هم ضامن نیست.اگر خلاف گفته ما به التفاوت را او ضامن است.( )

«۱۶۳»

سؤال: اگر فرض شود وجوهی که اداره بیمه به اولیای دم داده مطابق معمول شرعیبوده، ولی در تقسیم قانون (سهم مرد دو برابر زن است) رعایت نشده واولیای دمنیز حاضر به ریختن سهام خود روی هم وتقسیم بر مبنای آیه شریفه نباشند که درنتیجه بعضی ورثه به حق خود نرسند، آیا ضمان کسر سهمیه آنان به عهده ادارهبیمه است یا افراد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اداره بیمه مانند سایر مدیونین میباشد.وظیفه او در اختیار ورثه گذاشتن مقدار معین از مال است.تقسیم بین وراث وظیفه او نیست.بنابر این ضمان کسر، چنانچه خود اداره بیمه متصدی تقسیم باشد به عهده او است،والا به عهده افراد است.( )

«۱۶۴»

سؤال: اگر در پارک بازی، یکی از اولیای اطفال از مسئول قسمت اسب سواری بخواهدفرزند او را سوار کند، وی نیز با مراقبت کامل اقدام نماید، ولی اسب رم کرده وراکببر اثر افتادن از اسب فوت نماید، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه اسب با تنفیر مالك رم کند، فوت قهرا مستند به او است، وقتل غیر عمداست، وضمان به عهده او است.و اگر بدون تنفیر او باشد، ومستند به او نباشد، ضمان به عهده او نیست.فقهاء در کتاب دیات چنین فرموده اند: (ولو القت الدابهٔ الراکب ضمن المالك ان کان بتنفیره والا فلا)( )

«۱۶۵»

سؤال: اگر در پارک های بازی متعلق به شهرداری یا بخش خصوصی حادثه ای چون فروریختن سقف، فرو رفتن زمین های اطراف، چاه های فاضلاب و... رخ دهد وخسارت های جانی یا مالی متوجه مردم شود، ضمان خسارت آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان خسارت در این گونه موارد، به عهده هیچ کس نیست، چون خسارت منتسببه کسی نیست.نظیر این مسأله را فقهاء متعرضند، وروایاتی هم که دال بر این مطلب استمتعرضند.وآن مسأله این که باد شدیدی، وزیدن گرفت از بالا شخصی را به روی کسیانداخت، یکی از این دو نفر بمیرند یا هر دو.فرموده اند ضمان بر عهده هیچ کس نیست، چون موت منتسب به کسی نیست.وروایاتی هم دال بر این مطلب است.از همین وجه وروایات حکم مقام هم استفاده میشود به همان گونه که بیان شد.والله العالم.( )

«۱۶۶»

سؤال: اگر در پارک های بازی حادثه ای از قبیل پرتاب از چرخ فلك، منجنیق، قطار و...پیش آید وموجب خسارت جانی یا مالی شود، با توجه به این که هر یک از وسایلبازی مسئول مخصوصی دارد، آیا ضمان خسارت به عهده مسئول وسیله یا به عهدهمسئول پارک است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر خسارت منتسب به مسئول است، او ضامن است، والا هیچ کس.وجهی برای ضمان مسئول پارک نیست.( )

«۱۶۷»

سؤال: ناخدای قایق های کوچکی که برای تفریح، مردم را سوار کرده ودر دریا یادریاچه های پارک ها دور میزنند واز هر جهت به مسائل قایق رانی آگاهی دارند، آیاضمان خسارت وارده به سرنشینان قایق به عهده آن هاست یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در ضمان باید خسارت مستند به شخص شود.ودر فرض سؤال مستند به ناخدا نیست.پس وجهی بر ضمان او نیست.( )

«۱۶۸»

سؤال: اگر فرزند بر اثر بی مهری ها، تبعیض ها ونگرانی هایی که پدر برای او فراهم می کند دست به خودکشی بزند وفوت کند، آیا ضمانی از این بابت به عهده پدر ثابتاست یا صرفا گناهگار است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ وجهی بر ضمان ولی نیست.( )

«۱۶۹»

سؤال: پزشکی بر اثر سوابق طولانی که در طب داشته به خود مغرور شده وبا یک نگاه سطحی چرک لوزه را به دیفتری اشتباه گرفته که در نتیجه موجب ایجاد روماتیسمقلبی وعمل قلبی وخسارات عمده ای شده است، آیا ضمان همه آن مخارج به عهدهاو است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) پزشک در مقام معالجه، اگر از مریض برائت ذمه بگیرد، کما این که الان متدوالاست ضامن نیست.والا اگر مباشرهٔ دوا میخورانـد به مریض، یا عملی انجام میدهد ضامن است.واگر فقط نسخه مینویسد مباشرهٔ عملی انجام نمیدهد، به مقتضای قواعد بابضمان باید بگوئیم ضامن نیست.ولی یک روایت (در وسائل باب ۲۴ از ابواب موجبات الضمان کتاب دیات) دلالت برضمان می کند، ولذا بر خلاف جمعی از فقهاء حقیر فتوی به ضمان داده ام والله العالم.( )

«۱۷۰»

سؤال: اگر بیماری به پزشک مورد شناخت خود مراجعه کند واو پس از معاینات لازمبیمار را به پزشک متخصص دیگری معرفی کند وبیمار بر اثر اعتمادی که به پزشکاول داشته، بدون تحقیق به گفته پزشک دوم عمل کند، که بر اثر معالجات ویخسارت های مالی یا جانی متوجه بیمار شود، کدام یک از دو پزشک ضامنند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) پزشک اول که هیچ وجهی بر ضمان او نیست.وپزشک دوم همان تفصیل مسأله صفحه قبل در آن جاری است.( )

«۱۷۱»

سؤال: اگر پزشک جراح پس از عمل جراحی بعضی از لوازم خود را در شکم مریض جاگذاشته ودر اثر سهل انگاری ضایعات وخسارتی از قبیل عمل مجدد متوجه بیمارشود، آیا پزشک ضامن آن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) جنایتی است غیر عمدی، خسارات وارده به عهده او است.( )

«۱۷۲»

سؤال:بیماری که برای معالجه درد شکم یک بار به عنوان «آپاندیس» وبار دیگر بهعنوان «اثناعشر» وبار سوم به عنوان «سرطان روده»

تحت عمل قرار گرفته ومعلومشده بیماری وی «سرطان روده» بوده، آیا دو پزشک قبلی که بر اثر اشتباه درتشخیص مخارج مهمی را متوجه بیمار کرده اند، ضامن همه مخارج هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت تبری نجستن آن دو پزشک ضامنند.( )

«۱۷۳»

سؤال: پزشکی قانونی که برای تشخیص بیماری های ناشی از تجاوزات مانند ضرب وجرح وتصادفات ونوع بیماری ودرصد صدمات وارده، برای دادگاه ها تأسیس شده،اگر در تشخیص خود کوتاهی ویا اشتباه کند واز این بابت ضرر مالی متوجه مصدوم شود، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه پزشک کوتاهی کند ضمان به عهده او است.واگر اشتباه کند ضامن نیست.چون طبیب به مقتضای استخدام از طرف شارع مأمور است به این که آن چه میفهمد بگوید نه آنچه در واقع هست.بنابر این او به وظیفه خود عمل کرده است، وجهی بر ضمان نیست.( )

«۱۷۴»

سؤال:اگر مأمورین دامپزشکی حیواناتی را واکسینه کنند ومسائل قابل توجه پس ازواکسینه را به صاحبان دام نگویند وبر اثر عدم رعایت آن، همه حیوانات واکسینهشده بمیرند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) به عهده دام پزشک است، چون او سبب مردن حیوانات شده است.( )

«۱۷۵»

سؤال: در کلیه مواردی که بر اثر خطا، سهل انگاری، بی توجهی ویا عمد مأمورینپست، ضرر وزین قابل توجهی به گیرنده یا فرستنده وارد شود وشخص خطاکارشناخته نشود، آیا اداره پست که یک شخصیت حقوقی است ضامن است یا دولت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کدام ضامن نیستند.واگر مأمور پیدا شود او ضامن است.( )

«۱۷۶»

سؤال: تمبرهای باطل نشده که یک بار روی محموله های پستی زده شده وباطلنشده به دست گیرنده رسیده، آیا اگر گیرنده یا شخص دیگری همان تمبر را رویمحموله دیگری بزند، ضامن بهای حمل ونقل آن در حق اداره پست میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضامن بهای حمل ونقل است، چون تمبر بنفسه مالیت ندارد، وعلامت است.وبرای یک دفعه.برای دفعه دوم نمیشود از آن استفاده نمود.( )

«۱۷۷»

سؤال: اگر فرستنده با علم وآگاهی به خلاف بودن گذاشتن اسکناس در داخل پاکت های عادی، مبادرت به چنین کار کند ونامه رسان هم دلیل خلاف بودن آن،اسکناس را برای خود بردارد ونامه را نرساند، آیا ضامن است واگر جاهل به آن باشد چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) برداشتن اسکناس خلاف است.ولی نرساندن آن خلاف نیست.بنابر این ضامن همان مقدار اسکناس است.وفرقی بین عالم وجاهل نیست.( )

«۱۷۸»

سؤال:اگر سیم جرثقیلی هنگام جابجایی محموله های سنگین، پاره شود وبر اثرسقوط محموله آن فرد یا افرادی مصدوم یا معدوم شوند، آیا ضمان آن به عهدهراننده است یا مالك ویا صاحب کار، واگر جرثقیل از نوع استاندارد نباشد، به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه استاندارد نباشد، به عهده صاحب کار است چون او سبب است.واگر استاندارد باشد، وراننده دقت کافی نکرده است او ضامن است، چون تلفمستند به او است.والا به عهده خود مالك است.( )

«۱۷۹»

سؤال: اگر در اماکن عمومی غیر دولتی مانند: مساجد، تکایا، حرم امامان وامامزادگان،حوادثی مانند آتش سوزی، فرو ریختن سقف وموارد‌ی از این قبیل پیش آید وتعدادی مصدوم ومعدوم شوند، ضمان دیه آن ها به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کس ضامن نیست.بلی در اجتماعات اگر به واسطه فشار جمعیت،یا آن که شخصی بکشد دیگری را، ودر آن ازدحام ناپدید شود.ضمان به عهده بیت المال است.( )

«۱۸۰»

سؤال: اگر در اماکن عمومی دولتی مانند ۶ کلاس های درس، سالن های اجتماع،ترمینالها، سینماهای دولتی وفروشگاه های وابسته به دولت، سوانحی از قبیلآتش سوزی، فرو ریختن سقف، فرو ریختن زمین و... رخ دهد وتعدادی تلف شوند،ضمان خسارت آن به عهده دولت است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) خیر، به عهده دولت نیست. چون ضمان وجهی باید داشته باشد.از قواعد باب ضمان، اتلاف، ید، استیفاءوهیچ کدام آن قواعد در این موارد بر دولت منطبق نیست.پس به عهده دولت نمی باشد.( )

«۱۸۱»

سؤال: شاگرد قصّاب هنگام چرخ کردن گوشت، شاگرد نجّار هنگام رنده کردن چوب و..بر اثر سهل انگاری خود موجب قطع انگشت یا عضو دیگر خود میشود، ضمان آن بعهده صاحب مغازه است یا کسی ضامن نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی ضامن نیست.مگر آن که در وقت استخدام، شرط ضمان صاحب مغازه در این گونه موارد شدهباشد.که در چنین صورتی ضمان ثابت است، به همان گونه که قرارداد شده است.( )

«۱۸۲»

سؤال: اگر یکی از ادارات، ارگان ها، ویا شرکت های وابسته به دولت اسلامی وسیله یاابزار کاری را به کسی بفروشد که تحت شرایط خاصی از آن استفاده کند، آیا اگرخریدار پس از تحویل، جنس را با قیمت بیشتری در اختیار دیگران قرار دهد، سودحاصله را در حق دولت ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال بیعی واقع شده است، مشروط ومشتری تخلف شرط کرده است.بایع خیار فسخ دارد.چنانچه فسخ کند معامله اول را میتواند، معامله دوم را اجازه دهد.در آن صورت سود حاصله مال دولت است.واگر فسخ نکرد معامله او را سود حاصله مال خریدار است، به دولت مربوط نیست.بلی خریدار خلاف کرده است.( )

«۱۸۳»

سؤال: یکی از شعب بانک ها مبلغی به عنوان مضاربه جهت اتمام طبقه دوم شخصیداده، حال اگر بر اثر حادثه غیر مترقبه ای مانند زلزله طبقه اول هم خراب شود، ایاگیرنده وجه (عامل) ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان نیست.بلی آن عملی که مضاربه بر آن بوده، فعلا ممکن نیست، قهرا مضاربه فسخمی شود.( )

«۱۸۴»

سؤال: اگر بانک ضمن فروش مقداری ارز خارجی با مشتری خود شرطی را قرا ردهد وخریدار شرط را پذیرفته وپس از دریافت ارز برخلاف تعهد عمل نموده واز این راهسودی حاصل کرده باشد، آیا ضامن کلیه وجوه به دست آمده ودر حق بانکمیباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) مورد از موارد تخلف شرط است، در این موارد بایع خیار فسخ دارد.اگر فسخ نکند مشتری ضامن نیست.اگر فسخ کند کلیه وجوه به دست آمده مال بانک است.( )

«۱۸۵»

سؤال: اگر دولتمردان جمهوری اسلامی با دولتمردان کشورهای اسلامی یا غیر اسلامیقراردادی امضا کنند که باعث خسارت به اسلام ومسلمین شود واز طرفی دولتاسلامی قدرت فسخ قرار داد را به طور یک جانبه نداشته باشد، ضمان خسارتوارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دولتمردان حق قراردادی که موجب خسارت به اسلام ومسلمین بشود ندارند.بنابر این آن قرارداد باطل است، وخسارات وارده مستند به آن ها وطرف شانمیباشد مشترکا ضامنند.( )

«۱۸۶»

سؤال: کسی که هنگام گرفتن پروانه ساختمانی متعهد به انجام اموری مانندعقب نشینی، شناژبندی و... شده، اگر پس از گرفتن پروانه بر خلاف تعهد عمل کندبه نحوی که عدم توجه به تعهد موجب خسارت به همسایگان شود، آیا عمل اوضمان آور است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با فرض استناد خسارت به عدم توجه به تعهد.به مقتضای عمومات ضمان به عهده گیرنده پروانه است.( )

«۱۸۷»

سؤال: کسی که به ناچار برای انجام مأموریت در شب از شهر خارج شده ومورد تهاجمحیوان وحشی قرار گرفته وجان خود را از دست داده، آیا شخص مأموریت دهندهضامن دیه او است یا اداره مربوطه یا بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مأمور، مجبور به خروج از شهر، به نحوی که اختیار از او سلب شود نبوده، وبه اختیار خود خارج شده است.چنانچه یک غرض عقلائی داشته مانند آن که اگر شب خارج نشود از کار بر کنارمی شود.در این مورد فقهاء فرموده اند مأموریت دهنده، ضامن است، لبناء العقلاء.ولی به نظر من تمام نیست، ووجهی بر ضمان قبول ندارم.واگر غرض عقلائی آن چنانی نبوده بلا اشکال کسی ضامن نیست.( )

«۱۸۸»

سؤال: اگر باز شکاری شخصی، کبوتر تعلیم دیده شخص دیگری را شکار کند، آیاصاحب باز ضامن کبوتر است یا نه، واگر ضامن است آیا ضامن بهای نفس کبوتراست یا ضامن بهای کبوتر تعلیم دیده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مالک باز شکاری موظف به حفظ آن باز هست.چنان چه تفریط کرده باشد در حفظ، ضامن بهای کبوتر تعلیم دیده هست.والا ضامن نیست.( )

«۱۸۹»

سؤال: در میدانی که دو خروس را به جنگ هم انداخته اند فردی از باب دلسوزیخروسی را که در معرض هلاک بوده گرفته وفراری داده، آیا ضمانی از این بابتمتوجه او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه دسترسی به آن خروس پیدا نشود ضامن است.( )

«۱۹۰»

سؤال: گاو یا شتری که در معابر عمومی برای پیدا کردن علوفه وخوارك پرسه میزند،به فردی حمله نموده واو را کشته است، اگر اولیای مقتول حیوان را کشته باشند،ضمانی به عهده صاحب حیوان یا اولیای مقتول مستقر شده یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه به حسب متعارف حیوان نحوی باشد که رها می کنند. آن را وبکسی آسیبنمیرساند.تصادفا این پیش امد شده است کسی ضامن نیست.وچنانچه به حسب متعارف باید حیوان را محافظت نمایند ورها نکنند. در این صورت مالك حیوان ضامن خسارت وارده است.وروایاتی دال بر این معنی است، البته روایات السنۀ مختلفه دارد.ما به این نحو جمع بین روایات کرده ایم.( )

«۱۹۱»

سؤال: در اطراف بندرعباس، زاهدان وایرانشهر رسم بر این است که مردم شترهایخود را بدون ساربان راهی بیابان می کنند، اگر بر اثر مستی، یکدیگر را بکشند، یا براثر توقف در جاده های آسفالته عمومی خصوصا در سر پیچ ها ودر شب موجببر خورد با وسایط نقلیه شوند واز این راه خساراتی را متوجه رانندگان کنند وخودنیز بمیرند، آیا ضمانی به عهده رانندگان از جهت مردن شتر وبه عهده صاحبان شتراز جهت خسارت به راننده مستقر می شود یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) از آن چه در مسأله قبل گفته شد، حکم این مسأله معلوم میشود.یعنی ضمان بر مالك شترها نیست.( )

«۱۹۲»

سؤال: اجناس مغشوشی که به بازار عرضه میشود، آیا غش کننده ضامن ما به التفاوتاست یا عرضه کننده، واگر معامله در کالای مغشوش باطل باشد، آیا ضمانی به عهدهخریداری که خود را صاحب جنس میداند واز مغشوش بودن آن اطلاعی ندارد‌آمده، ویا ضمان این مورد نیز به عهده غش کننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) غش فی نفسه از محرمات است، وروایات زیادی دال بر آن است.واما حکم معامله واقعه بر جنس مغشوش.چنانچه خریدار بداند مغشوش است معامله از جهت غش باطل نیست.واگر نداند وبایع بداند غش را.چنانچه معامله بر کلی واقع شود در مقام اداء جنس مغشوش داده شود. بیع صحیحاست.ولی باید جنس مغشوش را عوض کند.وچنانچه معامله شخصی باشد ومعامله متعلق به همان جنس خارجی باشد.در صورتی که وصفی که مورد معامله است

به اصطلاح از صور نوعیه است، مثل اینکه موجود خارجی را بفروشد به عنوان طلاـ معلوم شود مس مذهب است، معامله باطلاـست.ودر صورتی که از صفات کمالیه باشد معامله صحیح است، ولی مشتری خیار فسخدارد مسأله احتیاج به تفصیل بیشتر دارد.( )

«۱۹۳»

سؤال: اغذیه فروشان وآبمیوه وبستنی وفالوده فروشانی که اجناس آماده مصرف دراختیار مشتریان خود قرار میدهند، اگر جنس آنان مسموم شده ومشتری رامسموم نماید به نحوی که خسارت های مالی یا جانی ببار آورد، ضمان آن به عهدهفروشنده است یا تهیه کننده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه بایع بداند مسموم است، ضمان دارد، وبه عهده فروشنده است.واگر نمیدانسته وتهیه کننده میدانسته او ضامن است.واگر او هم نمیدانسته دیه بر عاقله است چون قتلی که واقع شده است قتلخطائی است.( )

«۱۹۴»

سؤال: اگر شرکت مسافربری از راه فروش بلیط، اتوکاری را تا مقصد معینی اجاره دادهودر بین راه، اتوکار شرکت به نحوی خراب شده که قدرت رساندن به مقصد را ندارد،آیا ضمان رساندن مسافرین گرچه با اجاره نمودن تو کار دیگر به عهده شرکت وراننده است یا ما به التفاوت بهای بلیط؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر تمکن از رساندن به مقصد را دارد، با اتوکار دیگر که مانند همین اتوکار است،لازم است این کار را بکند.والا اجاره فسخ میشود بقاء واجاره دهنده باید ما به التفاوت را بپردازد.وچنانچه اجاره متعلق به رساندن به مقصد باشد، ومتعلق بسیر نباشد، اجاره از اصلباطل است.( )

«۱۹۵»

سؤال: تاکسیرانی که بیش از قیمت های تعیین شده از مسافرین درخواست می کند،اگر مسافر فقط قیمت تعیین شده را بپردازد، نسبت به مازاد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون دولت تسهیلاتی را برای تاکسیران فراهم می کند، ودر ضمن آن ها شرط می کند بیش از قیمت تعیین شده مطالبه نکند.پس نسبت به مازاد ضامن نیست.خصوصا اگر بعد از رسیدن به مقصد مطالبه کند، چون ظاهر حال این است که باهمان قیمت تعیین شده معامله می شود. بنابر این حق مطالبه زیادی را ندارد.( )

«۱۹۶»

سؤال: اگر دیوانه ای به کسی حمله کند واو از ترس جان خود برای دفع حمله دیوانه،وی را مضروب کند که احیانا به مرگ دیوانه منجر شود، آیا ضارب ضامن دیه او است،یا عاقله وی ویا بیت المال؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در این مسأله چند روایت وارد است، وبه نظر ما جمع بین آن ها به این است که(همان گونه که در روایت معتبر امام باقر (ع) میفرمایند).چنانچه دیوانه حمله کند به شخصی وآن شخص از خود دفاع کند، دیوانه کشتهشود دیه را از بیت المال میدهند.وچنانچه ابتداء دیوانه را بکشد قصاص ندارد.ولی دیه بر او در مال خودش واجب وثابت است.( )

«۱۹۷»

سؤال: رانندە ای که اجیر شدە باری را حمل کند ووسیله نقلیه وی بیمه است، آیاهنگام بروز خسارت، راننده ضامن است یا اداره بیمه، واگر اداره بیمه ضامن باشد ووجوه پرداختی وی جبران خسارت نکند، ضمان بقیه خسارت به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه خسارت مستند به راننده نباشد راننده ضامن نیست.وچنانچه مستند به او بشود او ضامن است.اداره بیمه بر حسب قرارداد چیزی میدهد.واگر در قرارداد ذکر شده است تمام خسارت را بدهد.در فرض سؤال تمام خسارت به عهده اداره بیمه است.واگر قید شده است مقداری از آن مثلا ۸۰ در ۱۰۰، ۲۰ درصد را بدهد باقی به عهدهراننده است.( )

«۱۹۸»

سؤال: اگر راننده ای پس از تصادف مدعی شود صاحب اتومبیل او را از نواقص اتومبیلمطلع نکرده، حال با توجه به این که هر راننده ای باید هنگام استفاده از هر اتومبیلیبه نواقص اولیه آن که موجب تصادف میشود پی ببرد، آیا ادعای او مسموع است یاضامن خسارات وارده می باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون راننده موظف است هنگام استفاده، به نواقص اولیه پی ببرد،ودر فرض سؤال چنین نکرده.پس تفریط کرده است وضامن است.( )

«۱۹۹»

سؤال: در مواردی که مسافر زیاد است واتوبوس های مسافربری کفاف نقل وانتقال همه مسافرین را نمیکند ورسانه های جمعی نیز به رانندگان اتومبیل های شخصیتوصیه جابجایی مسافرین را بکند، اگر راننده ای بدون اسقاط ضمان مسافرین راسوار کند ودچار پیشامد شود آیا ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت استناد پیشامد به راننده ضامن است.( )

«۲۰۰»

سؤال: در موارد بسیاری دیده شده شاگردی یا کمک راننده کامیون در حال حرکتوسیله نقلیه، روی صندلی سمت شاگرد درازکش کرده وپاهای خود را از شیشهسمت راست خارج می کند، با توجه به این که راننده شاهد این امر خلاف بوده وویرا نهی نکرده، ضامن خسارت وارده به وی میباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که شاگرد مذکور متوجه بوده که ممکن است تصادف کند،راننده ضامن نیست.چون ضمان باید به واسطه یکی از قواعد ضمان از قبیل، ید، اتلاف، واستیفاء باشد.وهیچ کدام در فرض مورد ندارد.پس وجهی بر ضمان او نیست.( )

«۲۰۱»

سؤال: اتومبیل های شخصی که از جهت کلاج وترمز دوبله نیستند واز نظر مقرراتنباید در جهت تعلیم رانندگی قرار گیرد، اگر بر خلاف مقررات مورد تعلیم قرار گرفتهوخسارتی پیشامد کند، ضمان آن به عهده معلم است یا نوآموز؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب در فرض سؤال اقوی از مباشر است، قهرا ضمان به عهده او است، یعنیضمان بر معلم است.بلی چنانچه خسارت مستند به نواقص اتومبیل نباشد، ومعلم کوتاهی نکرده استضمان به عهده نوآموز است.( )

«۲۰۲»

سؤال: اتوبوس های خط واحدی که اختیار باز وبسته نمودن درب های آن به دست راننده است ومی داند نباید قبل از توقف کامل، درب را باز کند یا هنگام حرکت دربرا باز بگذارد، اگر راننده برخلاف مقررات درب را باز بگذارد ومسافری سقوط کند وخسارت جانی یا ملی وارد شود، آیا ضمان آن به عهده راننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی به عهده راننده است.( )

«۲۰۳»

سؤال: اگر رانندگان اتومبیل ها آژیردار، مانند آمبولانس وآتش نشانی در حالمأموریت های اضطراری وفوری که مجاز به استفاده از سرعت بیشتر وهمزمانمجاز به استفاده از آژیر بوده وآژیر نیز معنای اعلام عمومی وزنگ خطری برایهمه افراد اعم از راننده وعابر پیاده است، تصادفی کند وخسارتی پیش آید، ضمانآن در این فرض به عهده راننده است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون چنین قوانینی برای مصلحهٔ عامهٔ مسلمین است، وراننده هم به وظیفه عمل می کند، در چنین موارد ضمان بر او نیست.وچنانچه کسی تلف شود، وخود او مقصر نباشد، دیه او بر عهده بیت المال استوالله العالم.( )

«۲۰۴»

سؤال: اگر سران دولت اسلامی که با بسیاری از دول دنیا در اموری از قبیل حقوقهوایی، دریایی، فرهنگی، بازرگانی و... هم عهد شده اند، از باب بی توجهی یاندانم کاری ویا قلدری به یکی از کنوانسیون های امضا شده در کنفرانس هایبین المللی (قبل از نسخ) بی ....□...کنند واز این رهگذر به بعضی اشخاص حقیقیبا حقوقی خساراتی وارد کنند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عهدهایی که حکومت اسلامی، با دول دیگر میبندد، باید به همه آن ها عمل کند،همان گونه که خود پیغمبر صلی الله علیه وآله، چنین می کردند.پس کسی که توجه به آن ها نکند مقصر است، قهرا ضامن خسارات هم می باشد.( )

«۲۰۵»

سؤال: خساراتی که بر اثر تیرگی روابط بین المللی در کشورهای دو طرف پیش میآید،مثلاـ بر اثر حمله عراق ساکنین غیر نظامی ایران وبر اثر حمله ایران، ساکنینغیر نظامی عراق متحمل خسارت میشوند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که حمله ایران به عراق، مثلا بر طبق موازین اسلامی باشد، ضمانخسارت به عهده آنان نیست.ولذا در روایات است که اگر کفار مسلمانان محل را سپر قرار دهند، لشکر اسلامميتواند با آن ها بجنگد، ولو مسلمانان کشته شوند، ودیه هم ندارد.در یک روایت از امام صادق علیه اسلام سؤال می کنند که اگر در شهری از شهرهایکفار حربی مسلمانان واساری وبچه ها و... باشند آیا میشود با وسائل حرب حمله به آنشهر نمود.میفرماید بلی دیه هم ندارند.( )

«۲۰۶»

سؤال: اگر بر اثر تیرگی روابط بین دو کشور به افرادی که اعراض ودماء واموال شانمحترم است، خسارتی وارد شود، مثلا هر کشور تبعه کشور دیگر را از کشور خودخارج کند واز این رهگذر همه یا بسیاری از اموال آنان تلف شود، ضمان آن بعهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه ماندن آن افراد، در آن مملکت صلاح نباشد، وخروج آن ها هم بدون تلف اموال ممکن نیست.ضمان به عهده هیچ کس نیست.( )

«۲۰۷»

سؤال: افرادی که در کشورهای بیگانه بدون در نظر گرفتن ضوابط ومقررات آن کشور،اقدام به برگزاری میتینگ نمایند ومورد تهاجم پلیس آن کشور واقع شوند، ضمانخسارت های وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال ضمان خسارت ها به عهده هیچ کس نیست.اداره هر مملکتی به عهده سران آن مملکت است.وتهاجم پلیس هم چنانچه روی میزان باشد، وزیاده روی نکنند کار خلافی نیست،وراهی بر ثبوت ضمان به عهده کسی نیست.( )

«۲۰۸»

سؤال:شخصی گفت در جمعه خونین مکه وقتی مشاهده کردم بر اثر تشنگی، جانمردم در معرض تلف است دستور دادم کیوسک نوشابه فروشی که بسته بود را بازکرده ونوشابه های آن را بین مردم تقسیم کردم، آیا این کار با توجه به این که حالصاحب کیوسک معلوم نیست، ضمان آور بوده، اگر بلی، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری که کرده است جائز بوده.ولی به هر حال مال مردم را تلف کرده است.قهرا به حکم قاعده اتلاف ضامن است.( )

«۲۰۹»

سؤال: اگر بر خلاف قوانین ومقررات جاری کشور در روزنامه ای علیه فرد یا افراد،مقاله توهین آمیز درج کنند وبه او اجازه جوابگویی ندهند واز این طریق مردم را بهفحاشی وناسزاگویی علیه وی برانگیزند، ضمانی به عهده آن روزنامه نگار خواهد آمدیا صرفا گناهکار است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) گرچه این گونه اعمال از بدترین اعمال حکومت است.ولی نفهمیدم ضمان چه چیزی احتمال داده شود به عهده کسی باشد.

«۲۱۰»

سؤال: در مواردی که روزنامه نگاران بر اثر درج مقالات توهین آمیز علیه اشخاصموجب تحریک مردم شوند، واز این راه خسارات جانی یا مالی متوجه آن شخصشود، آیا ضمان آن به عهده روزنامه نگاران است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان خسارت به عهده همان اشخاص حمله کننده است، نه روزنامه نگاران.ولو آن روزنامه نگاران بسیار کار کثیفی نموده اند.( )

«۲۱۱»

سؤال:اگر بر اثر جوسازی، فردی را دستگیر وباز داشت کنند وروزنامه نگاران پیش ازثبوت جرم، دست به نشر اتهامات واهی بزنند واز این طریق وی را مفتضح کنند، آیاضمان خسارات مادی ومعنوی به عهده آن هاست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) روزنامه نگاران خلاف شرع نموده اند.ولی ضمان ندارند.( )

«۲۱۲»

سؤال: مردی که زن دوم اختیار کرده وبه علت بی عدالتی نسبت به همسر اول خود درامور همخوابگی بی اعتنا بوده وموجب شده همسر وی با دیگران ارتباط نامشروع برقرار کند، آیا اگر از این بابت خسارت مالی یا جانی متوجه زن شود شوهر ضامناست؟

جواب: (باسمه جلت اسمائه) نخیر شوهر ضامن نیست.( )

«۲۱۳»

سؤال: زنی که برای رسیدن به طلاق از شوهر خود متوسل به هر حیله ونیرنگ شده،اگر با راهنمایی دیگری دارویی به شوهر خورانیده ووی را به حالت عنین در آورده تادر دادگاه موفق به گرفتن مجوز طلاق شود، آیا اولا طلاق وی صحیح است مهریه،نفقه ایام عده، مخارج ازدواج مجددی که شوهرش کرده، به عهده او است یا به عهدهراهنما؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که با خوراندن دارو شوهرش را به حالت عنین در آورده است.اولاـ دیه عنین نمودن بر او ثابت است، وآن یک دیه کامل است که ظاهر بعضیروایات است، یا دو ثلث دیه که فقهاء فرموده اند.وثانیا آنچه از روایات استفاده میشود، این است که عنین شدن، اگر مستند بهزوجه باشد، موجب خیار فسخ نمیشود.وثالثا عنین شدن اگر دائمی نباشد، وبرای مدت خاصی باشد موجب خیار فسخنمیشود.وبر فرض صحت طلاق در فرض عدم دخول نصف مهر.ودر فرض دخول (که خلف فرض صحه طلاق وفسخ است) تمام مهر.واما مخارج ازدواج مجددی که شوهرش کرده است، بر عهده او نیست.( )

«۲۱۴»

سؤال: زن متعه ای که در صورت تضییع حق شوهر، حق بیرون رفتن از منزل را ندارد،با حق نفقه نداشتن او منافات دارد. حال اگر مردی در ضمن عقد متعه با زن شرطخارج نشدن از منزل کند، واز پرداخت نفقه نیز امتناع نماید، اگر زن به قدر نفقه ازمال شوهر بردارد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر شرط کنند که نفقه بدهد وبه شرط عمل نکند، میتواند از مال شوهر بردارد، وضامن نیست.ولی اگر شرط نکنند حق بر داشتن، از مال شوهر ندارد.واگر بردارد ضامن است.( )

«۲۱۵»

سؤال: زنی که میدانسته باکره نیست وبه عنوان باکره شوهر کرده وشوهر نیز هنگامعقد شرط بکارت کرده وپس از عقد ومزاوجت، شوهر ادعای خسارت نموده، آیا زنضامن خسارات وارده به شوهر است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) زنی که شرط شده است، باکره باشد معلوم شود، باکره نبوده، شوهرش فقط می تواند از مهر به مقدار نسبت بین مهر، باکره، وغیر باکره، نصف یا ثلث یا... از مهر مسمی پسبگیرد.خسارات دیگر را زن ضامن نیست.( )

«۲۱۶»

سؤال: اگر زن شوهرداری بر اثر ارتباط نامشروع با دیگران باعث دلسردی شوهر خودشود وشوهر به طلاق وی اقدام کند واز این راه متحمل خسارت مالی شود، ضمان خسارات وارده به عهده کدام یک از زن یا مرد اجنبی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در این مورد به خصوص روایتی یا فتوای فقیهی نیست.اگر ضمان باشد، باید در تحت یکی از ادله عامه ضمان باشد قاعده ید ـ قاعده اتلافـ استیفاء.ویا شرطی در ضمن عقد باشد به پرداخت خسارت مذکور.وچون هیچ کدام از این قواعد منطبق بر مقام نیست.ضمان خسارت وارده به عهده هیچ کدام، از زن، یا مرد اجنبی نیست.ولو معصیت کبیره مرتکب شده اند.بلی حاکم شرع میتواند آن ها را تعزیر کند.( )

«۲۱۷»

سؤال: شوهری که مبتلا به بیماری آمیزشی واگیر دارد بوده واگر قبل از عقد آن را ابزار می کرد، کسی حاضر به ازدواج با وی نمی شـد، اگر کسالت خود را کتمان کند وپس ازمجامعت همسـر خود را دچار بیماری غیر قابل علاج کند، ضامن خسارات مالیمیباشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون سبب بیماری همسر، شوهرش بوده است.ضامن خسارات می باشد.( )

«۲۱۸»

سؤال: کسـانی که اجنـاس مغـازه خود را برای جلب توجه مشتریـان بیرون مغـازه گذاشـتهوسد معبر می کنـد، اگر عابر هنگام عبور، نـاخود آگاه به آن ها بر خورد کنـد وبر اثرریختن یا شکسـتن، خسارتی وارد شود، عابر ضامن است؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) یک دسته روایات دلالت دارد، بر این که هر چیزی که مضـر به راه وعبور مسـلمینباشد، صاحب او ضامن است.بنابر این عابر ضامن نیست.بلکه ضمان به عهده خود مغازه دار است.( )

«۲۱۹»

سؤال: اگر عوامل شـهرداری، سازمان آب، گاز، مخابرات ویا هر اداره وارگان دیگر، درمعبر عمومی اقـدام به حفاری کننـد وهنگام تعطیلی (موقع ظهر یا شب) اطراف آنرا مانع گـذاری نکننـد که از این بابت به عابرین سواره یا پیاده خسارات مالی یا جانیوارد شود، آیا عاملین ضامن خواهنـد بود؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنانچه حفاری وسـیعی باشد، وبه حسب متعارف، به واسـطه وسـعت، وروشـنی آن،مرسوم نباشد مانع گذاری.عاملین ضامن نیسـتند چون حفاری که برای مصـلحت مسلمین باشد، وکار خلافمتعارف هم نکننـد، صاحب آن ضامن نیست.ولی اگر کم باشـد وبه حسب متعارف، در این گونه موارد هنگام تعطیلیمانع گذاری می کنند، ودر این مورد نکردند ضامنند.این تفصیل را حقیر از روایات خاصه وارده از حضرات ائمه اطهار علیهم السلاماستفاده کرده ام.( )

«۲۲۰»

سؤال: درخت هـایی که دو طرف خیابـان هـاست ومتعلق به شـهرداری است، اگر هرس نکردن شـاخه های آن ها موجب ضـررهای مالی یا جانی به عابرین شود، ضـمان آن بعهده کیست؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنانچه ضررها به واسطه یک پیش آمد غیر مترقبه ماننـد طوفان شدیـد باشد، بعهده شـهرداری نیست.وچنانچه به واسـطه امور عادی جاری باشد.اگر شـهرداری تعهد ولو عملی ندارد، که هرس کند شاخه ها را باز ضامن نیست.ولی اگر تعهد دارد ضامن است.( )

«۲۲۱»

سؤال: اگر کسـی در خیابان ها وجاده های اصـلی یا فرعی که محل عبور ومرور عامهمردم است، مصالـح ساختمان یا چیزهای دیگر بریزد وموجب سـد معبر وتصادفاتشود واز این بابت موجب خسارت های جانی ومالی شـده باشـد، آیا ضـمان آن بعهـده سد کننده معبر است، یا صاحبان وسائل نقلیه که تصادف کرده اند؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنانچه صاحبان وسائل نقلیه جاهل به بودن مصالح در آن محل باشند، ضمان بعهده سد کننده معبر است.واگر عالم باشند به عهده صاحبان وسائل نقلیه است.( )

«۲۲۲»

سؤال: اگر داخل زمینی که دارای دیوارکشی است وجزو معابر عمومی نیست، چاهیحفر کنند وشب یا روز کسی در آن بیفتد وبمیرد، ضمان دیه او به عهده کیست وآیازمین بدون دیواری که معبر نیست نیز همین حکم را دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه زمین ملك خودش است ضامن نیست.واگر ملك غیر است یا راه عبور مسلمانان است ضامن دیه وخسارات میباشد اگرعابر جاهل به حال باشد.واگر عالم باشد کسی ضامن نیست.این فتوی مضون چند روایت است که در (وسائل باب ۳ من ابواب موجبات الضمانکتاب دیات) ذکر شده است فقهاء هم بر طبق آن ها فتوی داده اند.( )

«۲۲۳»

سؤال: اگر بدون پرداخت سرقفلی مغازه ای را اجاره کنند وپس از مدتی که محلمعمور شده از مستأجر بخواهد مغازه را تخلیه کند واو به دلیل عمران منطقهدرخواست مبلغی کند، مالك نیز به این دلیل که اگر امتناع کند مستأجر تخلیه نمیکند یا از راه شکایت مبلغ بیشتری می گیرد، مبلغی به مستأجر میدهد، آیامستأجر ضامن وجه دریافتی است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که مستأجر سرقفلی به مالك نداده باشد.اگر در اثناء مدتی که در اجاره او است مطالبه مبلغی بکند برای تخلیه، وبه هر طریقآن مبلغ را بگیرد حلال است وضامن نیست.واگر بعد از تمام شدن مدت اجاره باشد.چنانچه شخص ثالثی از او تقاضا کند که محل را تخلیه کند، تا او اجاره کند ـمستأجر، از او مبلغی بگیرد حلال وضامن نیست.وچنانچه مالك از او بخواهد که تخلیه کند ـ مستأجر حق مطالبه مبلغی را ندارد.واگر با شکایت آن مبلغ را بگیرد، بدون رضایت مالك ضامن است.( )

«۲۲۴»

سؤال: اگر توسط یکی از شرکاء به شرکتی که بیمه شده خسارتی وارد شود ومبلغی کهاداره بیمه در جهت جبران خسارت پرداخت می کند همه خسارت را جبران نکند،آیا ضمان بقیه خسارت به عهده شریك مقصر است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی ضمان بقیه به عهده خسارت وارد کننده است.( )

«۲۲۵»

سؤال:اگر شریکی به مسئولیت خود بر خلاف مقررات شرکت معاملات سودآوریانجام دهد وشرکای دیگر به همین جهت خلاف وی را امضا کنند، آن شریك پس ازآن معامله دیگری انجام دهد وزیان کند، آیا ضامن زیان وارده بوده یا امضایگذشته حاکی از رضایت آینده نیز هست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) امضا گذشته در صورتی که، فقط امضا آن معامله باشد، چطور ممکن است حاکی ازرضایت آینده بشود.خیر ضمان زیان وارده به عهده خود او است.( )

«۲۲۶»

سؤال: اگر دولت اسلامی استفاده وشکار حیوانات وپرندگان وحشی از قبیل آهو، بزکوهی، کبك وغیره را پس از دریافت وپروانه شکار در فصول مخصوصی از سالمجاز کرده باشد، وافرادی بدون توجه به ضوابط با پروانه یا بدون پروانه اقدام بهشکار کنند، ضامن بهای چیزی که شکار کرده اند در حق بیت المال هستند یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه حکومت به خصوص

حکومت اسلامی، مقرراتی را برای این گونه موارد بهرعایت مصالح امت قرار دهد، بلا اشکال نباید مخالفت کرد.ولی ضمان در مورد سؤال وجهی ندارد، مگر آن که دولت مقرر کند که چنانچه شکارحیوانات مخصوصی نمود، باید فلان مبلغ به دولت بپردازد.در آن صورت هم هر گونه قرار داد شده است باید عمل شود.( )

«۲۲۷»

سؤال: اگر کسی از پرندگان حلال گوشت وحشی که همه ساله مهاجرت می کنند وتحت مراقبت سازمان حمایت از حیوانات وحشی قرار دارند وصید آن ها خلافمقررات بین المللی است صید کند، آیا به این لحاظ که جمهوری اسلامی نیز از آن هاحمایت کرده، ضمان آور است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با خصوصیاتی که در سؤال ذکر شده است معلوم میشود:عقلاء بنا دارند در تمام ممالک به این که حیوانات مذکور با تحت حمایت دولت هاقرار گرفتن ملک دولت ها میشود.وچون شارع مقدس ردع نفرموده، میتوان فتوی داد که آن حیوانات در ایران ملک جمهوری اسلامی است.بنابر این صید آن ها بر خلاف مقررات، وضمان آور است.( )

«۲۲۸»

سؤال: طبق قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی که از مصوبات زمان طاغوت است وفعلا به تأیید شورای محترم نگهبان رسیده ومشابه آن نیز در سال ۱۳۵۸ به تصویبجمهوری اسلامی رسیده، وجوه حاصله از طریق صید وشکارهای غیر قانونی را جزودرآمدهای دولت محسوب دانسته وباید به خزانه داری کل (بیت المال مسلمین)واریز نمایند، آیا اگر برخی از مأمورین سازمان نسبت به موارد کوتاهی یا گذشت هایی مورد کنند، نسبت به آن ضامن خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) با خصوصیاتی که ذکر شده است در سؤال ضمان ثابت است.به عبارت دیگر چون فرض این است که بناء عقلاء در تمام ممالک بر این است کهاموال بلامالک با حیازت دولت های ملک آن ها میشود.ودر جمهوری اسلامی نیز چنین است، وشارع هم امضا نموده.بنابر این گذشت بی مورد مأمورین جلوی ضمان را نمیگیرد.ولی خود افرادی که صید یا شکار می کنند ضامنند.( )

«۲۲۹»

سؤال: اگر کسی ضامن بدهی دیگری شده وطلبکار طلب خود را از او نگرفته، چنانچهضامن به خیال این که طلبکار طلب خود را به وی بخشیده، مبلغ مورد ضمانت را ازبدهکار گرفته وبرای خود برداشته باشد، آیا ضمانت کننده در صورت بخشیدنطلبکار ضامن مبلغ دریافتی است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه طلبکار ابراء کند ذمه ضامن را ضامن، مبلغ دریافتی را باید پس بدهد.ولی اگر ابراء نکرده است بلکه بخشیده وهبه نموده است، که ظاهر سؤال این استضامن مبلغ دریافتی نیست والله العالم.( )

«۲۳۰»

سؤال: اگر مسئولین بانک در مورد توان وعدم توان باز پرداخت ضامن تحقیق لازم رانکنند وصرفا به داشتن پروانه کسب یا دسته چک بانکی اکتفا کنند وپس از انقضایمدت، ضامن قدرت پرداخت نداشته باشد، مسئولین بانک ضامن وجوهی هستند کهقرض داده اند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چون مسئولین بانک اختیار تام در دادن قرض به افراد را ندارند.حتی به کسانی که تمکن از اداء آن را ندارند.بنابر این در فرض سؤال تقصیر نموده.قهرا مسئولین بانک ضامن وجوهی که قرض داده اند می باشند.( )

«۲۳۱»

سؤال: اگر ظرف طلاـ ونقره ای را برای استفاده کاری که استفاده آن در ظرف طلا ونقره حرام است با شرط اسقاط ضمان عاریه کنند وظرف در دست عاریه کننده تلفشود، آیا ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در فرض سؤال عاریه باطل است، وبه تبع آن شرط هم کان لم یکن است.ولی چون قاعده (مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده)، قاعده ای است تمام ومستدل.وعاریه مفروضه اگر صحیح بود ضمان نداشت، حال که فاسد است، نیز ضمان ندارد.( )

«۲۳۲»

سؤال: اگر در عاریه مضمونه چیزی که قطعات یدکی آن اصلی ومشابه دارد،عاریه کننده برای تعمیر چیزی که عاریه کرده در عین این که قطعات آن اصلی بوده،از قطعات مشابه استفاده کند، آیا نسبت به آن ضامن است یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه استفاده از قطعات مشابه خلاف شرط باشد، وخسارتی را موجب شود ـضامن آن خسارت میباشد ـ.والا با فرض عدم خسارت وعدم تلف وجهی بر ضمان نیست.( )

«۲۳۳»

سؤال: اگر عاریه گیرنده از غصبی بودن مال مطلع نبود وعاریه نیز غیر مضمونه بوده ودر دست عاریه گیرنده تلف شده باشد، آیا ضمان آن به عهده عاریه دهنده (غاصب)است یا عاریه گیرنده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) همان گونه که در مسأله قبل گفته شد عاریه گیرنده ضامن نیست.برای این که، مالایضمن بصحیحه لایضمن بفاسده.وعاریه دهنده چون غاصب است، ودادن عاریه هم مورد نداشته، ومال غیر را به غیررضای او در معرض تلف، بدون ضمان قرار داده است ضامن است.( )

«۲۳۴»

سؤال: اگر کسی در دوران طاغوت که امر ونهی او مطاع نبوده، از طریق حفاریغیر مجاز عتیقه ای به دست آورده باشد واز راه فروش آن مالی کسب کند، آیا مالکآن شده یا باید آن را تحویل سازمان میراث فرهنگی دهد یا داده باشد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه عتیقه را در زمین مباح ـ یا مملوک امام (ع)، یا مملوک همه مسلمانان مانند (اراضی مفتوحه عنوه) یا (اراضی خراجیه). یا مملوک خودش که با احیاء مالک شده باشد ـ یا با خریدن وعلم به آن که آنعتیقه مال مالک سابق نیست، به دست آورده باشد.مال خودش میباشد.ووجوه حاصله را نباید تحویل سازمان میراث فرهنگی بدهد والله العالم.( )

«۲۳۵»

سؤال: اگر از نظر قوانین جاری کشور جمهوری اسلامی حفاری جهت به دست آوردناشیای عتیقه، گنج و... خلاف قانون باشد، آیا کسانی که در خلاف مقررات اقدام بهحفاری نموده واشیای عتیقه ای به دست میآورند واز این راه صاحب سرمایهشوند، آیا نسبت به کل مبلغ حاصله ضامن هستند یا نسبت به بعض؟ ونسبت بهحکومت های غاصب چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نمی دانم این قانون موافق شرع است یا نه.ویا این که قانونا اگر کسی بدون رعایت مقرارت استخراج کرد، مالك میشود یا نه،ضمان

فرع عدم مالکیت است.وفرقی بین حکومت غاصب وغیر غاصب نیست.( )

«۲۳۶»

سؤال: اگر قاضـی به مجرد این که نگهـداری اشـیاء عتیقه خلاف قانون است، بـدون توجهبه این که دارنده آن چیز، از راه مشـروع; مثل ارث وخرید مالک شده یا از راهغیر مشـروع، قصد خارج کردن از کشور را داشـته یا نه، بدون آن که دستور پرداختبهای آن را به مالک بدهد، حکم به مصادره آن دهد، آیا قاضـی ضامن است یا نه؟ جواب: (باسـمه جلت اسمائه) با فرضی که شده است قاضی ضامن است.( )

«۲۳۷»

سؤال: کسـانی که خود را برای عبور دادن افراد از مرزهـای بین المللی آمـاده کرده وبهطور قاچاق افراد را عبور می دهنـد آیا ضامن وجوهی هسـتند که از این بابتمیگیرند؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) مخالفت حکومت خصوصا حکومت اسـلامی، در صورتی که منع از چیزی به عنوان،رعایت مصالح مملکتی، وعامه مردم بنماید جائز نیست.بنابر این اگر منع از عبور قاچاق از این حیث باشد قهرا حرام است.وپول گرفتن در مقابل عمل محرم غیر جائز است، وموجب مالکیت گیرنـدهنمیشود.پس قهرا افراد عبور دهنـده ضامن آن وجوه میباشـند.مگر آن که پول دهنـده هـا راضـی به تصـرف آن هـا باشـند که خیـال می کنم غالبـا چنیناست.در آن صورت ضامن نیسـتند.وچنانچه منع حکوت به رعایت حال خود افراد باشـد، که به اصـطلاح علمی نهیارشادی باشد عمل حرام نیست، وپول گرفتن در مقابل آن جائز است.در این صورت هیچ وجهی بر ضمان عبور دهنده ها نیست.( )

«۲۳۸»

سؤال: اگر بر اثر به نمایش گذاشتن برخی فیلم های ژاپنی وغیره، حال وهوای دیگریدر جوانان کشور پیدا شود واقدام به خروج غیر قانونی از کشور نمایند وخساراتی رااز این بابت متحمل شوند، آیا ضـمانی به عهده دست اندرکاران صدا وسیما خواهدبود؟ جواب: (باسـمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان آنان نیست چون صدا وسیما سلب اختیار نمیکند.پس عمل مستند به مباشر است نه سبب.بنابر این ضامن نیست.( )

«۲۳۹»

سؤال: چون دولت اسـلامی در مقابل هر خروج قانونی از کشور، مبلغی به عنوان مالیاتدریافت می کند، آیا عبور دهندگان غیر مجاز در برابر عبور هر نفر همان مالیات راضامن هسـتند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عبور دهندگان غیر مجاز ضامن نیستند.چون دولت اسـلامی مانند سایر دول مالیات را به ازاء کارهایی که به نفع عبور کننده ها انجام میدهد دریافت می کند.بنابر این وجهی بر ضـمان عبور دهنده غیر مجاز نیست والله العالم.( )

«۲۴۰»

سؤال:اگر کتـاب یـا نوشـتجات کسـی را غصب کننـد ومـدتی نزد خود نگه دارنـد تـا ارزشـخود را از دست بدهـد ویـا مطالبی را از

نوشتجات او منتشر کنند که موجب خسارتمالی به مؤلف شود، آیا ضمان هر گونه خسارت به عهده غاصب است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کسی که چیزی تألیف می کند آن چیز، محصول زحمت ونتیجه کار او است، وتنهااو مالک آن کار است.بنابر این کسی که آن را نزد خود نگه دارد تا ارزش خود را از دست بدهد، اتلاف مالغیر نموده، وضامن است.ونیز کسی که منتشر کند آن را بدون رضایت او تصرف غیر مجاز است، واگر موجب خسارت شود قهرا ضامن است.( )

«۲۴۱»

سؤال: اگر بدهکاری را که قادر به پرداخت بدهی خود نیست مجبور کنند تا از راهفروش مستثنات دین، بدهی خود را بپردازد واز این بابت خسارت مادی به او برسد،ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم به ضمان محتاج به دلیل است، والا اصل اولی برائت است.وادله ضمان ۲ قسم است دلیل عام وروایت وارد مورد خاص.قسم اول ـ عبارت است از قاعده اتلاف ـ قاعده ید ـ قاعده استیفاءو بعضی گفته اند قاعدهٔ لا ضرر وقاعده احترام ـ که این دو اخیر را قبول ندارم.و هیچ کدام از قواعد باب ضمان شامل مورد نیست.و دلیل خاصی هم نداریم.بنابر این حکم به ضمان نمی کنم.( )

«۲۴۲»

سؤال: طلبکاری که برای وصول طلب خود ناچار به قبول مقداری زمین در محدودهشهری شده، اگر پس از آن که قرارداد غیر رسمی زمین در حضور معتمدین محلیتنظیم شد، شهرداری شهر زمین مذکور را از اراضی شهری اعلام کرده واز تصرفخریدار جلوگیری کند، واز این راه خسارت عمده ای به وی وارد آورد، ضمان خسارت وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در موقع قرارداد زمین مالیت داشته، ومانعی هم نداشته، بعدا که شهرداریتصاحب میکند در حکم تلف است.چنانچه زمین را طلبکار تحویل گرفته بوده است ضرر متوجه او است.اگر تحویل نگرفته بوده است به مقتضای (کل مبیع تلف قبل قبضه فهو من مالبایعه) ضرر متوجه بایع است.( )

«۲۴۳»

سؤال: اگر قاضی تحت تأثیر یکی از رؤسای قوه قضائیه یا رؤسای مافوق خود قرارگرفته وحکم غیر عادلانه ای علیه متهم صادر کند ومتهم را متضرر نماید، آیا ضمان آن به عهده قاضی است یا کسی که وی را مقهور نموده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که قاضی، مکره، ومقهور، ویا معتقد به حکمی که نموده نباشد.ضامن است چون ضرر منتسب به او است.واگر مکره باشد ـ ضامن نیست ـ لحدیث الرفع.کما این که اگر معتقد به آن حکم باشد ضامن نیست ـ برای آن که ضمان خطایقاضی به عهده بیت المال است والله العالم.( )

«۲۴۴»

سؤال: چون مسدود کردن حساب بانکی اشخاص، موقوف به تشکیل پرونده وبررسیمقدمات وتشخیص جرم است واین کار توسط کسانی صورت میگیرد که حکمقضایی دارند ودیگران هر چند از رؤسای عالی رتبه قوه قضائیه باشند قانونا حقچنین امری را ندارند، حال اگر یکی از رؤسای عالی رتبه قوه قضائیه، بدون تشکیلپرونده وثبوت جرم، دستور مسدود شدن حسابی را صادر کند واز این طریق ضررمالی را متوجه صاحب حساب کند، آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورت

توجه ضرر مالی به مسدود شدن حساب، ضمان به عهده آن کسی استکه حساب را مسدود نموده.ولی معلوم باشد که عدم النفع، غیر از ضرر است، مجرد عدم فائده موجب ضماننیست.( )

«۲۴۵»

سؤال: کسانی که مغازه مجاز کبوتر فروشی دایر می کنند واز راه خرید وفروش کبوترارتزاق می کنند، اگر همه مشتریان یا فروشندگان به آن ها، جوانان به ظاهرکبوتر پرانی هستند که اکثرا کبوترهای صید شده خود را به آن ها میفروشند، آیا کارآن ها ضمان آور ودارای اشکال است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که بداند که کبوتر خاصی که صید شده ملک غیر است.یا آن که علم اجمالی داشته باشد، که یکی از چند کبوتر چنین است.معامله اشکال دارد، وضمان آور است.واگر نداند حمل فعل مسلم بر صحت نموده اشکال ندارد وضمان آور هم نیست.( )

«۲۴۶»

سؤال: اگر با پاشیدن گندم مسموم موجب هلاکت کبوترهای کبوتر پرانی که برایهمسایگان ایجاد مزاحمت می کند واز نصیحت دیگران نیز پند نمیگیرد شوند، آیاضمان بهای کبوترهای او خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) بلی چون کبوترها مالیت دارند، وبه واسطه سم تلف شده اند، به مقتضای قاعدهاتلاف ضمان ثابت است.( )

«۲۴۷»

سؤال: چون ممکن است وجود یک کبوتر در محدوده فرودگاه فاجعه جبران ناپذیری به بار آورد، از این رو قانونا کبوتر پرانی در شعاع چهل کیلومتری فرودگاه ممنوع اعلام شده، حال اگر یکی از مأمورین حفاظت فرودگاه با دیدن کبوتری اقدام به نابودی آنکند، آیا نسبت به قیمت آن ضامن خواهد بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عمل مأمور حفاظت تکلیفا جائز است.ولی ضامن قیمت آن میباشد.بلی ممکن است گفته شود، چون نابود کردن آن ها به صلاح مسلمین است،میتواند از بیت المال آن وجه را بگیرد.بهر حال به صاحب کبوتر باید عوض نابود شده پرداخت شود.مگر آن که دولت اسلامی قانونی بگذراند بر خلاف آن چه گفته شد در صورتی کهصلاح امت اسلامی بداند.( )

«۲۴۸»

سؤال: اطفالی که از مقررات عبور از خیابان آگاهی ندارند اگر بدون توجه اولیای خوداز منزل خارج شده وموجب تصادف وگاهی فوت خود شوند، ضمان دیه آن ها بهعهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که فعل فاعل مختاری، موجب تصاف نباشد، ضمان بر کسی نیست.به عبارت دیگر چنانچه قتل منتسب باشد به خود صبی، نه به راننده اتومبیل، مثلاضمان بر کسی نیست.واگر عرفا قتل منتسب شود به راننده، چون قتل خطائی است ضمان بر عاقله (اقوامپدری) است.( )

«۲۴۹»

سؤال: نوجوان غیر بالغی هنگام هوا کردن بادبادک موجب شده دو سیم از شبکهبرق رسانی به هم گرفته وبر اثر اتصال پاره شده

ودیگری را دچار برق گرفتگی نمودهوفوت کرده است، ضـمان خسارت ودیه متوفی به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) عمل نوجوان باعث فوت شـده است، ولی این قتل خطائی است.به علاوه اگر عمـدی هم فوت منتسب به او بشود، به مقتضای روایت شریفه (عمـدالصبی خطـاء تحمله العاقلـة) حکم قتـل خطائی را داشت.بنابر این دیه متوفی به عهـده اقوام پـدری آن نوجوان، غیر بالغ است.( )

«۲۵۰»

سؤال: کسـانی که اسـتحقاق مـالی ندارنـد، ولی از راه نشانـدن افراد وابسـته به خود درگـذرگاه هـا وجوهی را کسب کننـد، مـالک میشوند یا ضامن هستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است خلاف، بعضی از فقهاء حرام میدانند، ومالک نمیشوند.چون مردم به عنوان فقیر به آن ها پول میدهنـد، ودر صورت عـدم فقر نمیتوانندپول را بگیرند، ومالک نمیشوند، قهرا ضامنند.بلی چنانچه کسـی که پول میدهد، بداند، یا احتمال دهد که گیرنده فقیر نیست مع ذلک به او پول بدهد مالک میشود وگرفتن او هم حرام نیست.( )

«۲۵۱»

سؤال: کسانی که اسـتحقاق مالی ندارند ولی از طریق اسـتخدام افرادی چون پیر زنان وپیر مردان وافراد بی سرپرست ومعلول واز راه تکـدی آنان وجوهی حاصل نموده مخارج مسـتخدمین خود را تأمین وبقیه را برای خود بر میدارند، آیا از بابت بهره ایکه خود میبرد ضـامن است یا نه؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنانچه کاری برای آن افراد می کننـد،مثلا محلی که ملک آنهاست در اختیار آن افراد قرار میدهند.ومستخدمین راضی به آن گونه تأمین مخارج، وبرداشت بقیه باشند.ضامن نیستند. والله العالم( )

«۲۵۲»

سؤال: اگر مسئولین ادارات که به علل هوا پرستی وتمایلات نفسانی، بر برخیکارمندان زیر دست حساسیت پیدا کرده ودر مورد آنان کارشـکنی می کننـد که یـا ناچاربه استعفا شـده ویا پس از عـدم پـذیرفتن اسـتعفا از طریق غیبت کردن اخراجمیشونـد واز این بابت متحمـل خسـارات مـالی زیـادی شونـد، آیـا ضـمان این گونه خسارت به عهـده مسـئولین ذی ربط است یا نه؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنـانچه کارمنـد اسـتخدام رسـمی شـده باشـد. ومسـئول اداره کارشـکنی بنمایـد واو راعزل کنـد، بر خلاـف قـوانین اداره مربوطه،خسـارت وارده (قطع مقرری اداره) به عهـده مسئول است.ولی اگر مسـئول سـبب شود که خود او اسـتعفاء دهـد.یـا از طریق غیبت اختیاری اخراج شود.ضمان ندارد، ولو این که کار خلافی انجام داده است.( )

«۲۵۳»

سؤال: اگر بر اثر بانـد بـازی، فرد کـاردانی را از سـمت اصـلی خود بر کنار کننـد وپسـتپایین تری را به وی دهنـد که در نتیجه ماهانه مبلغی نازل تر از حقوق اسـتحقاقیدریافت کنـد، آیا ضـمانی از این بابت به عهـده مسببین آمده یا نه؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) ضمان یا بایـد به واسـطه انطباق یکی از قواعـد کلیهید ـ اتلاف ـ استیفاء ـ بر موردیویا دلیل مخصوصـی دلالت کند بر ضـمان.وچون هیچ کدام در مورد سؤال نیست.بنابر این وجهی بر ضمان نیست، واصل مقتضی عدم ضمان است.( )

«۲۵۴»

سؤال:اگر مثلا رئیس اداره راهنمایی ورانندگی با مأمورین خود قرار بگذارد در قبالهر برگ قبض جریمه که از مردم میگیرند فلان درصد، ورئیس دارائی شهر بهمأمورین خود گوید در قبال اخذ فلان مبلغ مالیان فلان درصد به خود شما دادهمیشود، ومأمورین برای کسب در آمد بیشتر به جان مردم افتاده ودرآمدهای زیادی را برای ادراه مربوطه بدون حق کسب کنند، آیا ضمان تعدیات آنان به عهدهآمرین است یا مأمورین؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ضمان تعدیات به عهده مأمورین است.آنان به اختیار خود آن تعدیات را مینمایند.( )

«۲۵۵»

سؤال: استفاده از منابع ملی به صورت چرانیدن دام بدون پروانه از نظر قانون دوران طاغوت ممنوع بوده ومجازات ان طبق همان قانون، ضبط کلیه دام ها به نفع وزارتمنابع طبیعی بوده است، این قانون پس از پیروزی انقلاب مورد تأیید مقاماتقانونگذاری قرار گرفته ودر حال حاضر نیز معمول است، حال اگر دامداری با علم بهاین قانون، مبادرت به چرای غیر قانونی کند وجنگلداری گوسفندهای او را بگیرد،آیا دامدار ضامن بهای گوسفندهایی است که به عنوان امانت از دیگران میچرانیدهاست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) در صورتی که قانون گذاران حکومت اسلامی، رعایت قانون شرع را نموده، وبه نفعامت اسلامی چنین قانونی را امضا کرده اند، جنگلدار ضامن نیست.ودامدار بهای گوسفندهایی که به عنوان، امانت گرفته از دیگران و میچرانیدهاست، ضامن است.بلکه اگر قانون شرع هم رعایت نشده باشد، دامدار ضامن است.ولی در این صورت به نحو تعاقب ایادی است.( )

«۲۵۶»

سؤال: اگر فروش پروانه استفاده از منابع طبیعی ممنوع باشد ودارندگان پروانه، بدونتوجه به قانون اقدام به فروش پروانه خود کنند، ایا از بابت وجوهی که از خریدارگرفته اند ضامن هستند یا نه وخریدار از نظر استفاده غیر مجاز چه حکمی دارد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه خریدار بداند فروش پروانه ممنوع است، مع ذلک اقدام به خرید می کند،معامله اشکال ندارد، وفروشنده ضامن نیست.واگر نداند معامله صحیح نیست چون با ممنوع کردن حکومت اسلامی، بلکه حتیغیر اسلامی، آن پروانه از مالیت میافتد، پولی که فروشنده گرفته مالک نمیشود قهراضامن آن میباشد، وخریدار هم مجاز به استفاده از آن نیست.( )

«۲۵۷»

سؤال: کسی که از روی مزاح وشوخی کارت دعوت به صرف شام به نام دیگری چاپنموده وبه آدرس اشخاص فرستاده وافراد زیادری را به منزل وی دعوت کرده وازاین راه موجب خسارتی به صاحب خانه شده، ایا ضمان مخارجی که صاحب خانهکرده به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نه خیر ضامن نیست، مگر آن که مهمان ها بدون اطلاع صاحب خانه، از اموال اواستفاده کنند، واو هم پس از اطلاع راضی نشود، در این صورت ضامن است.( )

«۲۵۸»

سؤال:فردی که فرزند خوانده دیگری شده وپدر ومادر واقارب اصلی خود رانمیشناسد، آیا اگر دیگران پس از مرگ پدر ومادر او، او را مطلع نسازند به گونه ایکه از ارث مرحوم شود، ضامن ارث وی خواهند بود؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نه خیر ضامن

نیستند.( )

«۲۵۹»

سؤال: کسانی که بر اثر نداشتن فرزند، بچه دیگری را به عنوان فرزند قبول کرده، اگر بهگونه ای باشد که ورثه طبقات بعدی را از ارث محروم کند، ضمان ان به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) هیچ کس ضامن نیست. چون لابد در زمان حیات اموال خود را به او، میبخشد، یامصالحه می کند. والا راه دیگری بر محروم کردن نیست.در این صورت هیچ وجهی بر ضمان نیست.( )

«۲۶۰»

سؤال: اگر دو کشتی گیر که در ابتدای کشتی، احتمال کشته شدن یا خسارت دیدننمیداده اند ودر عین حال پای یکی به دیگری بپیچد وبه همین علت به زمینافتاده خسارتی را متحمل شود، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) این مسأله را فقهاء، به عنوان این که دو اسب سوار اگر با هم تصادم کنند، هر دوبمیرند، یا یکی، هر دو خسارت ببینند، یا یکی متعرضند.خلاصه مطلب این که اگر دو کشتی گیر چنانچه بر خورد کنند.اگر هر دو تلف شوند یا خسارتی ببینند، مثلا دست هر دو بشکند، هر کدام نصف دیهدیگری را، باید بدهد زیرا خسارت هر کدام مستند به هر دو است.واگر یک کدام خسارت ببیند، آن که خسارت ندیده، نصف دیه دیگری را بایدبدهد، وخودش چیزی نگیرد.البته مسأله شقوق دیگری دارد که خیال می کنم حکم آن ها معلوم میشود از آنچهنوشته شد.( )

«۲۶۱»

سؤال: اگر در اثر بکس یکی از دو بکس باز، دیگری تلف شود، آیا ضمان دیه او به عهدهبکس زننده است یا چون متوفی خود احتمال تلف میداده ضمانی به عهده کسینیست، واگر هست قتل عمد است یا خطا؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) اگر بکس زن به قصد کشتن طرف، بکس بزند، ویا آن که بکس به نحوی باشد کهبه حسب عادت موجب قتل میشود، ولو این بکس زن قصد کشتن نداشته باشد.این قتل عمد است، ورثه میتوانند، قصاص نمایند، ومی توانند دیه بگیرند.واگر به حسب عادت کشنده نیست، واو هم قصد کشتن ندارد قتل غیر عمد استباید بکس زن دیه بدهد.واحتمال تلف مانع از ضمان نیست.( )

«۲۶۲»

سؤال: اگر در حالی که دوچرخه سواران مشغول مسابقه هستند، یکی از آنان به طورناخود آگاه جلوی دیگری برود واو بر اثر عدم توان بر کنترل به گونه ای به زمین بیفتدکه یا ناقص العضو شود ویا بمیرد، ضمان دیه او به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) ظاهر این است که در این گونه موارد پیش آمد، منتسب به هر دو است، البته به غیراختیار. پس دیه بر عاقله است یعنی اقوام پدری.وچون فعل منتسب به هر دو است، به هر کدام نصف دیه تعلق میگیرد.بنابر این در فرض سؤال آن که جلوی دیگری رفته، نصف دیه را باید به مصدومبدهد.( )

«۲۶۳»

سؤال: در کلیه مسابقاتی که از طرف دولت تـدارک میشود، آیا ضـمان خسارت های وارده به عهده یکی از طرفین است یا به عهده دولت؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر آن که به عهده دولت باشد نمیدانم.( )

«۲۶۴»

سؤال: اگر در میـادین فوتبـال که توجه فوتبالیست ها متوجه توپ است وهنگام دویـدنبه جوانب توجه ندارنـد، بر اثر بهم خوردن دو نفر یکی خسارت ببیند وتشخیصمقصـر ممکن نباشد ضـمان خسارت وارده به عهده کیست؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چون در این گونه موارد خسارت منتسب به هر دو است.بنابر این نصف خسارت به عهده ان است که خسارت ندیده است.( )

«۲۶۵»

سؤال:اگر وکیل هنگام قرارداد وکالت، موکّل خود را با حرف امیـدوار کنـد، ولی دردادگاه نتوانـد کاری به نفع موکّل انجام دهـد، آیا اگر موکل پس از انجام محاکماتقسـمتی از حق الوکالهٔ قرارداد شده را به وی نپردازد ضامن است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) متعـارف در قرارداد بـا وکیـل، آن است که وکیـل به نفع موکـل صـحبت کنـد، اما مؤثربودن یا نبودن ربطی به قرارداد نـدارد.وکیل چنــانچه آنچـه وظیفـه اش بـوده انجــام داده، وکوتـاهی نکرده باشــد، وجهی نــدارد کـه آنچـه قرارداد شــده یـا بعض آن را بـه او ندهند.بنابراین چنانچه قسمتی از حق الوکالهٔ قرارداد شده را به وی نپردازد ضامن است.( )

«۲۶۶»

سؤال: اگر وکیلی به عنوان حق الوکـالت مبلغی دریـافت کنـد در قبـال آن مطلبی به متهم پرونـده یـاد دهـد، وهنگـام اعتراض طرف مقابل در قبال اخـذ مبلغی از آنان نیز حاضـر شود مطالبی را ضـد آنچه به متهم یاد داده به آن ها یاد دهـد، آیا با این حال که مطلبی که به طرف مقابل یاد داه است خنثا کننـده مطلبی است که به متهم در قبال اخذ وجه یاد داده، ضامن وجهی است که از متهم گرفته است؟ جواب: (باسـمه جلت اسمائه) در صورتی که در قرارداد وکالت فقط قید شده باشد که در قبال حق الوکالت مطالبیبه متهم یاد دهد.یاد دادن مطالبی به طرف مقابل ضد این مطالب هیچ اشـکال ندارد.ووجهی هم بر ضـمان وجوهی که از متهم گرفته نیست.ولی چنـانچه در قرارداد وکـالت ذکر شود در حـد وسع برای به ثمر رسـیدن مطالبشـکوشا باشـد، طبعا یاد دادن ضـد آن مطالب به طرف مقابل خلاف قرار داده است.قهرا ضامن آن وجوه میباشد، مگر به مقدار اجرهٔ المثل مطالب یاد داده شده.( )

«۲۶۷»

سؤال: کســی که خود را لایق وکالت مجلس نمیدانـد ولی به دلیل عنوان وحقوق آن اقـدام میکند، اگر به مجلس راه یابد آیا ضامن حقوقی است که میگیرد یا کار او ضـمان آور نیست. جواب: (باسمه جلت اسمائه) وکیل مجلس حقوق که میگیرد، برای تصدی این مقام است، عدم لیاقت مربوط بهاقدامات وافعال وسـخنرانی های بعد از تصدّی است.واز آثار لاینفک آن هم نیست.ولذا اگر تا آخر هم نه حرفی نزند، ونه عملی انجام دهد، آن حقوق به او دادهمیشود.بنابر این وجهی، بر ضمان او نیست.( )

«۲۶۸»

سؤال: روحانیون وائمه جماعتی که برخی کاندیداهای مجلس را پس از آن مورد تأییدشورای نگهبان قرار گرفته، بدون دلیل شرعی به خطاهـای چپ، راست، منـافقین،لیبرالهـا، سـرمایه داری، فئـودالیسم و... متهم می کننـد واز این راه حقـوق یـک فرد لا‌یـقرا ضـایع مینماینـد، آیا صـرفا گناهکارنـد واز عـدالت ساقط میشوند، یا ضامن حقوقاز دست رفته اجتماع نیز می باشـند؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) قطع نظر از گناه تهمت زدن، وسـقوط از عـدالت.این افراد خیانت به اجتماع وامت اسـلامی می کنند، که گناهش چند برابر تهمت بهیک فرد است.ولی ضمان حقوق از دست رفته وجهی ندارد.( )

«۲۶۹»

سؤال: کسـانی که پوسترهای تبلیغاتی انتخاباتی را به هر دلیل پاره می کننـد، خواه قصـداهانت داشـته باشـند یا نه، آیا ضامننـد یا نه؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) چنـانچه آن پوسترهـا، در معـابر عمومی نصب شود، ومـدت نصب آن هـا طولانی باشـد،خیال نمیکنم ضمانی متوجه شود.زیرا به حسب بناء عقلاء اسـتفاده از اموال عمومی، تا حـدی مجاز است، ومانـدن یک پوستر برای مدت طولانی، به نظر عقلاء، غیر مجاز است، البته در صورتی که مزاحم داشته باشد. والله العالم( )

«۲۷۰»

سؤال:افرادی که به عنوان سـتاد تبلیغاتی کاندیـدای معینی فعالیت می کننـد، اگر رویپوستر دیگر کاندیـداها، پوستر کاندیـدای مورد نظر خود را بچسـبانند، ضـامن هسـتندیا گناهکـار؟ جواب: (باسـمه جلت اسـمائه) اَساسا اسـتفاده از اموال عمومی با اسـتفاده از اموال شخصـی تفـاوت دارد.زیرا در اموال عمومی اسـتفاده تـابع قرارداد کسـی است که آن اموال در اختیـار اواست.بنابر این آن چه سـیره متشـرعه بر آن قائم شـده است جواز اعمالی از قبیل چسـباندنپوستر روی پوستر دیگر است.وشاهـد آن هم عـدم جلوگیری متصدیان است.پس عمل مذکور نه خلاف شرع است نه موجب ضمان. والله العالم.( )

«۲۷۱»

سؤال:افراد باسوادی که هنگام اخذ آراء برای اشـخاص بی سواد رأی مینویسـند، اگر ازبی سوادی افراد سوء استفاده کنند وبرخلاف میـل قلبی رأی دهنـده، ورقه را به نامکاندیـدای مورد علاقه خود پر کننـد، عملشان ضـمان آور است یا صـرفا گناهکارنـد؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است خلاف، ولی وجهی بر ضمان نیست.( )

«۲۷۲»

سؤال:اگر نماینـده ای پس از انتخـاب وراه یافتن به مجلس، بـدون دلیل شـرعی مبادرتبه اسـتعفا کنـد واز این طریق موجب خسارات مالی زیادی برای دولت وملت شود،آیا ضمان آن به عهده او است؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) نمایندگی مجلس وکالت از طرف مردم است، وبه نظر اکثر فقهاء وکالت ارعقودجائزه است ووکیل بـدون جهت میتوانـد خودش را عزل کنـد.بنابر این اسـتفتاء اشـکال ندارد.ولی به نظر این جانب به تبع جمعی از فقهاء موکل بدون جهت میتواند وکیل راعزل کند.ولی وکیل نمیتواند خودش را معزول کنـد.بنابر این نماینـده مـذکور نمیتوانـد بـدون عـذر شـرعی اسـتعفاء دهد پس از رفتن بهمجلس، وچنانچه خساراتی به اسـتناد همین اسـتعفاء متـوجه اشـخاص حقـوقی یـا حقیقیبشود ضـامن است.مگر آن که موکلین اسـتعفاء او را قبول کننـد، که در حقیقت اقالهٔ در وکالت است.( )

«۲۷۳»

سؤال: اگر هنگام ساختن فیلم های نمایشی وهنری ;مانند سریال ها وفیلم هایمشهوری که در سینماها واز تلویزیونها پخش میشود، یکی از بـا زیگران از اسب، کوه،ماشین وموارد دیگر پرت شد وخسارت جانی ببیند، ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه کسی آن اسب را تحریك نکند، ویا کسی او را از کوه پرت نکند، هیچ کس ضامن نیست. چون کسی ضامن پرت شدن ویا رم کردن اسب است، که سبب مستند به او باشد.( )

«۲۷۴»

سؤال: ضایعات وخساراتی که هنگام پیاده کردن نمایش به بار میآید مثلا یکی از بازی کنان از اسب افتاده وزیر دست وپای اسبها تلف میشود ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) حکم این مسأله از جواب مسأله قبل معلوم میشود.( )

«۲۷۵»

سؤال: اگر برای آموزش دادن کارهای خطرناکی چون عبور از روی سیم و.. خسارتی بهنوآموز وارد شود ضمان آن به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه نوآموز بچه غیر بالغ باشد، وولی او هم اذن در این کار نداده باشد، آموزش دهنده ضامن است.آن هم در صورتی که این تعلیم وتعلم ها به حسب عادت در معرض این گونهخطرات باشد.واگر نوآموز بالغ است، یا ولی اذن داده، یا این گونه اعمال در معرض خطر نباشد،کسی ضامن نیست. والله العالم( )

«۲۷۶»

سؤال: اگر هنگام تغزیه خوانی هنگام کشتن ابو الفضل فرضی، شمشیر خطاء رود وکسی کشته شود ضمان دیه او به عهده کیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) دیه آن به عهده عاقله (یعنی اقوام پدری) شمشیر زننده است.( )

«۲۷۷»

سؤال:کسانی که قبل از پیروزی انقلاب برای بر هم زدن نظم اجتماع ودر نهایتمتزلزل کردن رژیم شاه به صورت ولباس زنان بی حجاب وبد حجاب، اسید پاشیده وآن ها را متضرر یا ناقص العضو کرده باشند، آیا ضامن خسارات مالی ودیه آن هاهستند یا چون کار آنها بر حسب ظاهر جنبه الهی داشته ضامن نیستند؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آن اعمال با اجازه مجتهد جامع الشرائط بودهکه او هم با رعایت قانون اهم ومهم، چنین حکمی کرده است آن افراد که اسیدپاشیده اند ضامن نیستند.واگر بدون اذن مجتهد بوده، ضامن تمام خسارات وارده می باشند.( )

«۲۷۸»

سؤال: اگر مثلا معلمی به صدای مگس حساسیت داشته ومحصلین در خارج از کلاسمگس هایی را بگیرند وهنگام درس در کلاس رها کنند واز این راه معلم را آزار داه وقت کلاس درس را تضییع کنند، آیا ضمانی به عهده آن ها خواهد بود یا صرفا گناهکارند؟

جواب: (باسمه جلت اسمائه) وجهی بر ضمان تصور نمی کنم.( )

«۲۷۹»

سؤال: در مواردی که مثلا تعدادی از دانش آموزان یا دانشجویان علیه دیگری متحدشده ووی را به باد مسخره واستهزاء میگیرند تا این که او از رفتن به کلاس دلسردشده وموجبات ترک تحصیل وی فراهم میشود، ودر این میان خساراتی به او وبهجامعه وارد میشود، آیا ضمانی به عهده آنان خواهد بود یا نه؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) کاری است بسیار بد ومذموم.ولی ضمان که باید یا به واسطه، یکی از قواعد باب ضمان، یا دلیل خاصی باشد دراینجا مورد ندارد.( )

«۲۸۰»

سؤال: کسانی که مثلا به عنوان تعمیر ویا تجدید بناء، آثار باستانی را تخریب می کنند و از این راه به آثار فرهنگی جامعه خسارت وارد می کنند، ضامنند یا کار آنان ضمان آور نیست؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه آن آثار باستانی ملک خودشان باشد ضامن نیستند.واگر ملک، افراد دیگر، یا مؤسسات، یا دولت باشد ضامنند.( )

«۲۸۱»

سؤال: اگر کارفرمایی جهت تکمیل ساختمان خود به شرکت داربست مراجعه ودرخواست نصب داربست کند وشرکت مزبور با این که ساختمان مذکور د ر محدودهکابل برق فشار قوی قرار داشته ومی بایست با هماهنگی با اداره برق اقدام میکرد،رأسا اقدام کند که در نتیجه کارگری در اثر برق گرفتگی فوت کند، آیا ضمان دیه انبه عهده کارفرما (صاحب ساختمان) است که در خواست نصب داربست کرده یا بهعهده مسئول شرکت داربست است که بر خلاف مقررات اقدام کرده ویا به عهدهمهندس ناظر است که کارشناس ومسئول نظارت بر انجام صحیح عملیاتساختمانی بوده؟ جواب: (باسمه جلت اسمائه) چنانچه مهندس ناظر مفروض تفریط نموده، ودقت نکرده است در نتیجه گرفتنبرق کارگر را عرفا، مستند به او است، واو جزء اخیر علت است، او ضامن است. والله العالم.( )

۱۱- آشنایی با وظایف و حقوق زن

مشخصات کتاب

سرشناسه : امینی ابراهیم ۱۳۰۴- عنوان و نام پدیدآور : آشنایی با وظایف و حقوق زن / ابراهیم امینی. مشخصات نشر : قم: بوستان کتاب قم(انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم) ۱۳۸۴ . مشخصات ظاهری : [۲۲۳] ص . فروست : بوستان کتاب ۱۳۶۴ . زن ۲۵ . سیاسی - اجتماعی ۱۴۲. جوان و باورها ۵. شابک : ۲۲۰۰۰ ریال : ۹۶۴-۳۷۱-۹۰۰-۶ یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Ebrahim Amini. Ashnaiyi ba vazayef va hogug-e zan = An introduction to woman's duties and rights. یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۲۳] ؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع : حقوق زن -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام موضوع : زنان در اسلام شناسه افزوده : حوزه علمیه قم. دفتر تبلیغات اسلامی. بوستان کتاب قم رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۷۲/الف۸۴آ۵ ۱۳۸۴ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۱ شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۶۴۵۶۴

بخش اول

مقام زن در اسلام

زن در اسلام، همان مقام شامخ انسان را دارد، زیرا زن و مرد در انسان بودن تفاوتی ندارند. اگر انسان در قرآن «خلیفهٔاللّه» معرفی شده و مورد کرامت قرار گرفته است: «ما آدمی‌زادگان را گرامی داشتیم و در خشکی و دریا بر مرکب سوار کردیم و از طیبات روزی دادیم و بر بسیاری مخلوقات برتری عطا کردیم».(۱) و چنان‌چه آدم به مقامی رسید که مسجود فرشتگان واقع شد: «وقتی طینت آدم را آراستم و آماده ساختم واز روح (منسوب به) خودم در آن دمیدم به سویش سجده کنید».(۲) ۱. اسراء (۱۷) آیه ۷۰: «وَلَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْناهُمْ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ وَرَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ وَفَضَّلْناهُمْ عَلی کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنا تَفْضِیلًا». ۲. حجر (۱۵) آیه ۲۹:«فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَنَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ». ۱۲ همه اینها در اثر انسان بودن او است. قرآن کریم درباره حضرت آدم می‌فرماید: «و خدا اسما را به آدم تعلیم کرد. سپس آنها را بر ملائکه عرضه داشت و گفت: اگر راست می‌گویید اسم‌های اینها را بگویید. ملائکه گفتند: خدایا تو منزهی، جز آن‌چه را به ما تعلیم کرده‌ای، نمی‌دانیم و تو دانا و حکیم هستی. آن‌گاه خدا به آدم گفت: از اسما به آنان خبر بده، وقتی آدم اسم‌های آنان را بیان کرد، خدا به فرشتگان گفت: آیا به شما نگفتم که من از غیب آسمان‌ها و زمین آگاه هستم و آن‌چه را اظهار می‌دارید یا کتمان می‌کنید می‌دانم».(۱) اگر حضرت آدم توانست اسما را بفهمد و پاسخ‌گوی آنها باشد، در اثر آفرینش ویژه انسانی‌اش بود و در این آفرینش زن و مرد یکسانند. به طور کلی، هرگونه تعریف و تمجیدی که در قرآن و احادیث درباره انسان به عمل آمده، زن و مرد در این‌باره یکسانند. در قرآن، آیه‌ای نیست که زن را به عنوان زن بودن نکوهش کند. بنابراین، زن و مرد از دیدگاه اسلام و قرآن دو انسانند، در ارزش‌ها تفاوتی ندارند و مسئولیت‌های مشترکی را در اداره جامعه بر عهده دارند که به برخی اشاره می‌شود: ۱. بقره (۲) آیات ۳۱ ـ ۳۴: «وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَی المَلائِکَهِ فَقالَ أَنبِئُونِی بِأَسْماءِ هؤُلاءِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * قالُوا سُبْحانَکَ لا عِلْمَ لَنا إِلاَّ ما عَلَّمْتَنا إِنَّکَ أَنْتَ الْعَلِیمُ الحَکِیمُ * قالَ یاآدَمُ أَنبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَکُمْ إِنِّی أَعْلَمُ غَیْبَ السَّمواتِ وَالاَرضِ وَأَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما کُنتُمْ تَکْتُمُونَ». ۱۳ اول: زن و مرد به طور تساوی منشأ پیدایش و تولد و تکثیر و بقای نسل انسانند. قرآن کریم می‌فرماید: «ای مردم! ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه گروه و قبیله قبیله قرار دادیم تا شناخته شوید، ارزش‌مندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین افراد هستند. خدا دانا و آگاه است».(۱) هم‌چنین می‌فرماید: «ای مردم! از پروردگارتان که شما را از یک نفس آفرید و همسرش رانیز از جنس خودش خلق کرد و به وسیله آن دونفر، مردان و زنان فراوانی را در زمین پراکنده ساخت، بترسید. تقوای خدا را پیشه سازید که با سوگند به نام او از یک‌دیگر سؤال می‌کنید و درباره خویشاوندان نیز از خدا بترسید و خدا مراقب شما است».(۲) در آیات فوق زن و مرد دو رکن مهم اجتماع معرفی شده‌اند و رعایت تقوا ملاک برتری هر یک از زن و مرد معرفی شده است. دوم: قرآن، تنها وسیله سعادت انسان را ایمان به خدا، تزکیه و تهذیب ۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۳: «یا أَیُّها النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی وَجَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَقَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ خَبِیرٌ». ۲. نساء (۴) آیه ۱: «یا أَیُّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَخَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَبَثَّ مِنْهُما رِجالاً کَثِیراً وَنِساءً وَاتَّقُوا اللّهَ الَّذِی تَساءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحامَ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً». ۱۴ نفس از بدی‌ها، رعایت تقوا و انجام دادن عمل صالح می‌داند و در این جهت، میان زن و مرد فرقی نگذاشته است، بلکه هر دو را لایق ترقی و تکامل معنوی و قرب الی‌اللّه دانسته است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «هر کس عمل صالحی را انجام دهد ـ مرد باشد یا زن ـ در حالی که به خدا ایمان دارد، پس به او زندگی خوش و پاکیزه‌ای می‌دهیم و پاداشی بهتر از کردارشان عطا خواهیم کرد».(۱) و نیز می‌فرماید: «پس پروردگار دعایشان را اجابت فرمود که من عمل هیچ کس را ضایع نمی‌کنم ـ چه زن و چه مرد ـ همه از یک‌دیگر هستید».(۲) قرآن زنان و مردان صالح و شایسته را به طور تساوی مدح کرده است و

می‌فرمایـد: «خـدا برای مردان و زنـان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مطیع و مردان و زنان راست گو، و مردان و زنان شکیبـا و مردان و زنان خاشع و مردان و زنان صدقه‌دهنـده و مردان و زنان روزه‌دار، و مردان و زنان پاک‌دامن و مردان و زنان ذاکر، آمرزش و مزدی بزرگ ۱. نحل (۱۶) آیه ۹۷: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ». ۲. آل عمران (۳) آیه ۱۹۵: «فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَءنـّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ». ۱۵ آماده کرده است».(۱) قرآن، هماننـد مردان به بانوان شایسته تاریخ اشاره نموده و از آنان ستایش کرده است. برای نمونه، دربـاره حضـرت مریـم می گویـد: «پس پروردگـارش آن دختر را بـه نیکی پـذیرفت و بـه خـوبی پرورش داد و زکریـا را به سرپرستی او گمـاشت. هر وقت زکریـا در محراب به نزد مریم می‌رفت، پیش او خوردنی می‌یـافت، می گفت: ای مریم! اینها برای تو از کجـا می‌رسـد؟ جواب می‌داد: از جانب خـدا، زیرا هر کس را که بخواهـد بی‌حساب روزی می‌دهـد».(۲) هم‌چنین می‌فرمایـد: «و فرشـتگان گفتنـد: ای مریم! خـدا تو را برگزیـد و پـاکیزه ساخت و بر زنان جهان برتری داد».(۳) خداونـد متعال درباره آسـیه، همسر فرعون، می‌فرمایـد: «و خـدا برای کسـانی که ایمـان آورده‌انـد، زن فرعون را مثـال می‌زنـد. ۱. احزاب (۴۳) آیـه ۳۵: «إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَالْمُسْلِماتِ وَالْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَالقانِتِینَ وَالقانِتاتِ وَالصّادِقِینَ وَالصّادِقاتِ وَالصّابِرِینَ وَالصّابِراتِ وَالخاشِعِینَ وَالخاشِعاتِ وَالْمُتَصَدِّقِینَ وَالْمُتَصَدِّقاتِ وَالصّائِمِینَ وَالصّائِماتِ وَالحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَالحافِظاتِ وَالذّاکِرِینَ اللّهَ کَثِیراً وَالذّاکِراتِ أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِیماً». ۲. آل عمران (۳) آیه ۳۸: «فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً وَکَفَّلَها زَکَرِیّا کُلَّما دَخَلَ عَلَیْها زَکَرِیّا الْمِحْرابَ وَجَدَ عِنْدَها رِزْقاً قالَ یا مَرْیَمُ أَنّی لَکِ هذا قالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ بِغَیْرِ حِسابٍ». ۳. همان، آیه ۴۲: «وَإِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ». ۱۶ آن‌گـاه که گفت: پروردگارا! برای من در بهشت نزد خود خانه‌ای بنا کن و مرا از فرعون و عملش نجات بده و مرا از مردم ستم‌کار برهان».(۱) فاطمه زهرا، دختر گرامی پیامبر نیز از همین بانوان ممتاز است که آیه تطهیر درباره او و شوهر و پـدر و فرزنـدانش نازل شـده است. خداونـد متعال می‌فرمایـد: «خدا خواسته که رجس و پلیدی گناه را از شما برطرف سازد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».(۲) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره این زنان فرمود: بانوان بزرگ اهل بهشت چهار نفرند: مریم دختر عمران، فاطمه دختر محمد، خدیجه دختر خویلد و آسیه دختر مزاحم و همسر فرعون.(۳) چنـان‌که می‌بینیـد، قرآن زن بودن را مـانع رشـد و ترقی و تعالی و کسب فضایل انسانی نمی‌دانـد، بلکه آنان را نیز هماننـد مردان برای کسب فضایل شایسـته می‌دانـد. البته در قرآن، بعضـی زنان نکوهش شده‌انـد، مانند همسـر نوح پیامبر، ۱. تحریم (۶۶) آیه ۱۱: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ إِذ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الجَنَّةِ وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِی مِنَ القَوْمِ الظّالِمِینَ». ۲. احزاب (۳۳) آیه ۳۳: «إِنَّما یُرِیدُ اللّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ البَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً». ۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۷۶: قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله : «سیّدات أهل الجنة أربع: مریم بنت عمران، و فاطمة بنت محمـد، و خدیجة بنت خویلد، و آسیة بنت مزاحم امرأة فرعون». ۱۷ همسر لوط پیامبر و همسر ابولهب کافر.(۱) همان‌طور که برخی مردان نیز در اثر کردار ناشایست سرزنش شده‌اند، مانند فرعون، نمرود و ابولهب. سوم: اسـلام، زن و مرد را دو رکن اجتماع می‌داند که در پیدایش، تشـکیل، اداره و بهره گیری از جـامعه نقشـی مشترک دارنـد. زن و مرد در جامعه زنـدگی می کننـد و از نتایـج خوب اجتماع صالـح و آثار بـد جامعه فاسد، به طور مساوی بهره‌منداند. بنابراین، مسئولیت اداره صـحیح و اصـلاح جامعه نیز بر عهده زن و مرد خواهد بود. خداوند متعال در قرآن می‌فرمایـد: «مردان و زنان مؤمن اولیای یک‌دیگرنـد، امر به معروف و نهی از منکر می کننـد. نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهنـد. از خدا و رسول خدا اطاعت می‌نمایند. اینان مورد رحمت خدا واقع می‌شوند و خدا پیروز و حکیم است».(۲) درست است که حضور در میدان جهاد و جنگیدن با دشمن بر زنان واجب نشده، اما سایر مسئولیت‌های اجتماعی از آنان سلب نشده است: امر به معروف و نهی از منکر، دفـاع از دین و مقـدسات آن، تبلیغ و گسترش اسـلام، مبـارزه بـا تجاوز و تعـدّی، دفاع از حقوق محرومان و ستم‌دیـدگان، تعـاون در کارهای خیر، کمک به تهی‌دسـتان و مسـتمندان، پرسـتاری از بیماران و معلولان و سال‌خوردگان، مبارزه با

مفاسد اخلاقی و اجتماعی، پرورش صحیح ۱. تحریم (۶۶) آیه ۱۰ و سوره مسد. ۲. توبه (۹) آیه ۷۱: «وَالمُؤْمِنُونَ وَالمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ المُنْکَرِ وَیُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَیُطِیعُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ أُولـئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّهُ إِنَّ اللّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ». ۱۸ کودکان، تعلیم و بالا بردن سطح دانش افراد اجتماع، تحکیم و تقویت حکومت عدل اسلامی، دفاع از ارزش‌های اسلامی، کمک به بنیه اقتصادی خانواده و کشور، و ده‌ها مسئولیت مشترک دیگر که بر عهده زن و مرد نهاده شده است. چهارم: ازوظایف مشترک دیگر زن و مرد، تحصیل علم و کشف اسرار جهان و بهره‌گیری از آن در تهیه و اختراع وسایل آسایش و رفاه در زندگی است. هر دو انسانند و لیاقت و مسئولیت دارند. اسلام در کسب دانش، تأکیدهای فراوانی دارد و آن را فریضه معرفی می‌نماید: امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: تحصیل علم بر هر مسلمانی واجب است. آگاه باشید که خدا طلاب علم را دوست دارد.(۱) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: دانشمندی که از دانش خود استفاده کند، از هفتاد هزار عابد بهتر است.(۲) و ده‌ها و صدها حدیث دیگر از این قبیل، که میان زن و مرد از این جهت تفاوتی نیست. زنان به عنوان فردی مسلمان وظیفه دارند در کسب دانش بکوشند، تا به خودکفایی برسند؛ به ویژه درباره تحصیل علومی که مستقیماً ۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «قال رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : طلب العلم فریضة علی کلّ مسلم، ألا إنّ اللّه یحبّ بغاة العلم». ۲. همان، ص ۳۳: عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: «عالم ینتفع بعلمه أفضل من سبعین ألف عابد». ۱۹ مورد نیاز آنان می‌باشد، مانند پزشکی، دندان‌پزشکی، روان‌پزشکی، داروسازی، پرستاری، مامایی، علوم آزمایشگاهی، تعلیم و تربیت، روان‌شناسی، زیست‌شناسی، شیمی، مدیریت، حسابداری، اسلام‌شناسی، تفسیر، عقاید، فقه، تاریخ، ادبیات، هنر، زبان، حقوق، اقتصاد و ... . زنان، حدود نصف جامعه را تشکیل می‌دهند و در اداره آن سهیم‌اند. از همین‌رو، دانشمندان و متخصصان آنان در رشته‌های مربوط و مورد نیاز باید به تعداد مردها باشد تا خودکفا شوند. باید نصف بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، دبستان‌ها، دانشسراها، داروسازی‌ها، آزمایشگاه‌ها، مدارس علوم دینی و پرورش مبلغ، مراکز تبلیغات اسلامی، به بانوان اختصاص داشته باشد. هم‌چنین همه زایشگاه‌ها باید ویژه زنان باشد و به مقدار مردان، دانشمند و کارشناس داشته باشند که متأسفانه چنین نیست. نقصان و تفاوت مذکور می‌تواند دو علت داشته باشد: یکی، خودخواهی‌ها، خودمحوری‌ها و بی‌عدالتی‌های مردها در طول تاریخ که بانوان را از حقوق مشروعشان در خودکفایی باز داشته و آنان را وابسته نگه داشتند. دیگری، کوتاهی، خودناشناسی، رفاه‌طلبی و تجمل‌گرایی بانوان که مسیر واقعی استیفای حقوق خود را نشناختند و به بیراهه رفتند. بانوان باید مسئولیت‌ها و نقش‌های واقعی خود را بشناسند و در راه رسیدن به استقلال و خودکفایی و استیفای حقوق مشروع خود بکوشند و مواظب باشند به بیراهه نروند؛ چنان‌که بانوان غربی رفتند.

زن و حجاب

حجاب، در لغت به معنای پوشش است. حجاب، یعنی لباسی که بدن زن را بپوشاند. اسلام به بانوان دستور داده بدن خود را به طور کامل بپوشانند و از نظر مردان بیگانه محفوظ بدارند. برای وجوب حجاب از آیات قرآن و احادیث استفاده شده است. در این‌جا به سه آیه اشاره می‌شود: آیه اولخداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ای پیامبر! به مردان مؤمن بگو: چشمان خویش فرو بندند و عورت خود را نگه دارند، این برای پاک‌دامنی آنان بهتر است. خدا به کارهای آنان آگاه است. و به زنان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو بندند و عورت خود را نگه دارند و زینت‌های خود را جز آن مقدار که پیداست، آشکار نسازند و مقنعه‌های خود را تا گریبان خود گذارند و زینت‌های خویش ۳۰ را جز برای شوهران و پدران و پدر شوهران و برادران و پسر برادران و پسر خواهران و زنان و بردگان خودشان و مردان خدمت‌گزارشان که به زن رغبت ندارند و کودکان غیر ممیزی که از عورت زنان خبر ندارند، آشکار نسازند. و زنان آن‌چنان پای بر زمین نزنند، تا زینت‌های پنهانشان دانسته شود. ای مؤمنان! همگان به درگاه خدا توبه کنید، باشد که

رستگار شوید».(۱) آیه فوق، درباره حجاب بانوان نازل شده و به مسائلی اشاره کرده که نیاز به شرح و تفسیر دارد: در آغاز از مردان و زنان مؤمن خواسته شده که دیدگان خود را فرو بندند و مردان به زنان و زنان به مردان خیره نشوند و چشم‌چرانی نکنند. غض، در لغت به معنای کاستن و فروبستن است. غض بصر؛ یعنی نگاه را کوتاه کردن و خیره نشدن. گاهی انسان به دیگری می‌نگرد، ولی نگاه کردن هدف نیست، زمانی هم برای لذت می‌نگرد که آن را چشم‌چرانی می گویند. نگاه‌های ثانوی و لذت‌جویی، انسان را به فساد می‌کشد و از آنها نهی شده ۱. نور (۲۴) آیات ۳۰ـ۳۱: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ * وَقُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَلايُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التّابِعينَ غَيْرِ أُولِي الإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَلايَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللّهِ جَمِيعاً أَيُّهَالمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ». ۳۱ است، اما نظرهایی که برای لذت‌جویی نباشد حرام نیست، زیرا از لوازم معاشرت و زندگی اجتماعی است. بعد از آن، به زنان و مردان توصیه می‌کند که فروج خود را حفظ کنند. فروج، جمع «فرج» به معنای «عورت» است. مقصود از حفظ فرج یا پوشیدن آن، سعی در حفظ عفت و پاک‌دامنی است با غض بصر؛ یعنی چشم پوشیدن و رعایت حجاب. سپس خطاب به زنان می گوید: «لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها». زینت، به معنای زیور و وسیله زیبایی است که انواعی دارد: یکی، زیورهایی که از بدن جدا هستند، مانند گوشواره، گلوبند، انگشتر، گل‌سر، دست‌بند، لباس‌های زینتی. نوع دوم زینت‌هایی‌اند که به بدن می‌چسبند، مانند سرمه، رنگ ناخن، رنگ دست و پا و رنگ مو. زینت مذکور در آیه هر دو مورد را شامل می‌شود. به زنان توصیه شده که انواع زینت‌های خود را برای مردان بیگانه آشکار نکنند و بدین وسیله از جلب توجه مردان و تحریک غریزه جنسی آنان جلوگیری کنند. بعد از آن، با جمله: «إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» به زنان اجازه داده، زینت‌های ظاهر خود را ـ که به طور طبیعی آشکار است ـ نپوشانند، مانند سرمه، رنگ ابرو، خضاب دست، انگشتر، رنگ چادر، مانتو و کفش. بانوان به دلیل این‌که در اجتماع زندگی می‌کنند و مسئولیت‌هایی را بر عهده دارند طبعاً چشم مردان بیگانه به صورت، دست و زینت‌های آشکار آنان می‌افتد و پوشش آنها امری دشوار و حرجی است، لذا به آنان رخصت داده شده که بدون پوشیدن آنها به ادای مسئولیت‌های خود مشغول باشند. ۳۲ در بعضی احادیث نیز زینت‌های ظاهر مذکور در آیه، به همین معنا تفسیر شده است. زراره از حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده که در تفسیر قول خدای عزوجل: «إِلاّ ما ظَهَرَ مِنْها» فرمود: زینت ظاهر، عبارت است از سرمه و انگشتر.(۱) ابوبصیر می گوید: از امام صادق علیه‌السلام از تفسیر آیه «لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» سؤال کردم، فرمود: زینت ظاهر عبارت است از انگشتر و دست‌بند.(۲) سپس در تعقیب بیان حجاب می‌فرماید: «وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ» خمر جمع خمار و به معنای مقنعه و روسری بزرگ‌است. جیوب نیز جمع جیب و به‌معنای گریبان و یقه‌پیراهن است. گفته‌اند: زنان در عصر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پیراهنی را می‌پوشیدند که گریبان آن باز بود و مقداری از سینه‌شان آشکار می‌شد. هم‌چنین آنان دو طرف روسری را از بالای گوش به پشت سر می‌انداختند، در نتیجه گوش، گوشواره، گردن و مقداری از سینه آنان نمایان بود. از همین رو، آیه به بانوان دستور می‌دهد که روسری‌های خود را بر چاک پیراهن بیندازید، تا گوش، ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۰۱: زرارة، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام فی قول اللّه عزّوجلّ: «إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» قال: «الزينة الظاهرة الكحل و الخاتم». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۱: أبوبصير، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: سألته عن قول اللّه عزّوجلّ «لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها» قال: «الخاتم و المسكة و هی القلب». ۳۳ گوشواره، گردن و سینه آنان را بپوشاند. طبرسی در تفسیر آیه می‌نویسد: «خمر» جمع خمار به معنای مقنعه و روسری است که بر گریبان و اطراف گردن می‌افتد. در آیه به زنان دستور رسیده که مقنعه خود را بر سینه بیندازند تا گردنشان پوشیده شود، زیرا قبلاً مقنعه را بر پشت‌سر می‌انداختند، در نتیجه سینه آنان پیدا بود.(۱) در ذیل همین آیه می‌فرماید: « وَلايَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما

یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ» برای رعایت کامل عفاف و جلوگیری ازمفاسد اجتماعی به بانوان توصیه شده که موقع راه رفتن، پای خود را محکم به زمین نزنند، مبادا صدای زیورهای آنان به گوش مردان بیگانه برسد و موجب تحریک جنسی آنان شود و مشکلاتی به وجود آید که طبق مصالح عموم مردم، به ویژه جوانان و مردان مجرّد، نیست. از این آیه، چند مطلب مهم اخلاقی و اسلامی استفاده می‌شود: ۱. زنان و مردان بیگانه باید از چشم‌چرانی و لذت‌جویی بصری بپرهیزند و برای لذت‌جویی به یک‌دیگر ننگرند؛ ۲. زنان نباید زیورهای مخفی خود را برای مردان بیگانه آشکار سازند؛ ۳. بانوان وظیفه دارند روسری و مقنعه خود را به گونه‌ای بر سر بیفکنند که گوش، گوشواره، اطراف گردن و سینه آنان را به طور کامل بپوشاند؛ ۴. به زنان توصیه شده که برای رعایت هر چه بیشتر عفت عمومی و ۱. مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸. ۳۴ جلوگیری از مفاسد اخلاقی، حتی پاهای خود را محکم بر زمین نزنند، مباداصدای پای آنان موجب انحراف مردان شود؛ ۵ . بر زنان واجب نیست زیورها و زینت‌های آشکار خود را بپوشانند. آیه دومخداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «ای پیامبر! به زنان و دختران خود و زنان مؤمنان بگو که جلباب را به خود نزدیک کنند (فروپوشند) این بهتر است تا شناخته شوند و مورد آزار واقع نگردند و خدا، بخشنده و مهربان است».(۱) قاموس، «جلباب» را به معنای پیراهن و لباس گشاد بانوان یا لباسی که روی سایر لباس‌ها می‌پوشند و همه را فرامی‌گیرد و به معنای مقنعه آورده است. راغب در مفردات نیز جلباب را به پیراهن و مقنعه معنا کرده است. در المنجد نیز جلباب به معنای پیراهن یا لباس گشاد آمده است. بنابراین، در تفسیر آیه می‌توان چنین گفت: به زنان بگو: جلباب و لباس روپوش خود را از پارچه‌های ارزان قیمت تهیه کنند، یا آن را به گونه‌ای رها سازند که همه بدن، از جمله سینه و اطراف گردن آنان را کاملاً بپوشاند و از چشم نامحرمان محفوظ بدارد. اگر چنین کنند به پاک‌دامنی شناخته شده، مورد توجه بیگانگان قرار نمی‌گیرند و از ایجاد مزاحمت مصون می‌مانند. ۱. احزاب (۳۳) آیه ۵۹: «یا أَیُّها النَّبِیُّ قُلْ لِاءَزْواجِکَ وَبَناتِکَ وَنِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابِیبِهِنَّ ذ لِکَ أَدْنی أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ وَکانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِیماً». ۳۵ از آیه استفاده می‌شود که زن مسلمان باید سنگین و پوشیده و ساده از منزل خارج شود و بدین وسیله از مفاسد اخلاقی و اجتماعی جلوگیری کند. چنین رفتاری هم به نفع خود بانوان هم به سود جوانان و مردان تمام خواهد شد. آیه سومقرآن می‌فرماید: «ای زنان پیامبر! شما همانند دیگر زنان نیستید، اگر از خدا بترسید. پس نازک سخن نگویید تا کسی که در قلبش مرض هست به طمع بیفتد، بلکه به طور معروف سخن بگویید و در خانه‌های خود بمانید و همانند زنان جاهلیت با زینت و آرایش کرده خود را ظاهر نسازید».(۱) در آیه فوق به زنان سه توصیه شده است: ۱. هنگام سخن گفتن صدای خود را نازک و رقیق نسازند، زیرا نازک سخن گفتن شاید موجب تحریک نیروی شهوت برای مردان ناپاک باشد؛ ۲. خانه‌دار و خانه‌نشین باشند؛ ۳. همانند زنان جاهلیت، بدون پوشش و برای خودنمایی و تظاهر به آرایش و زیبایی خود را در معرض دید بیگانگان قرار ندهند. گرچه آیه درباره همسران و دختران پیامبر نازل شده، دستورهایش شامل همه زنان می‌شود. ۱. همان، آیات ۳۲ ـ ۳۳: «یا نِساءَ النَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنْ اتَّقَیْتُنَّ فَلاـ تَخْضَعْنَ بِـالْقَوْلِ فَیَطْمَعَ الَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلاًـ مَعْرُوفاً * وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَلاـ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الجـاهِلِیَّهِٔ الْأُولی». ۳۶ گفتنی است مقصود از « قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ» این نیست که زنان پیامبر و سایر بانوان وظیفه دارند خانه‌نشین باشند و اصلاً از منزل خارج نشوند، زیرا چنان‌که گفتم، زن عضو واقعی جامعه است و مسئولیت‌هایی را بر عهده دارد که لازمه آنها خروج از منزل است. زنان در زمان رسول‌خدا نیز از خانه خارج می‌شدند و در مساجد حضور می‌یافتند. آنان به سخنان پیامبر گوش می‌دادند و مسائل دینی را سؤال می‌کردند، حتی بسیاری از زنان، راوی حدیث هستند و جمعی از راویان از آنان حدیث نقل کرده‌اند. آنان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و به مداوای مجروحان و پرستاری آنان می‌پرداختند. همسران رسول خدا نیز در جنگ‌ها شرکت می‌نمودند، ولی به جنگیدن مأمور نبودند. سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحاب چنین نبوده که بانوان را در خانه‌ها محصور بدارند و مقصود آیه هم‌چنین نیست، بلکه مقصود این است که بانوان به خانه و زندگی دل بسته باشند و آن را جایگاه اصلی خود بدانند. هم‌چنین به خانه‌داری، بچه‌داری و شوهرداری عنایت داشته باشند و خود را در این باره مسئول بدانند و از ولگردی و خیابان‌گردی و

بی‌قید و بند بودن بپرهیزند. محارم‌مردان درباره زنان دو دسته‌اند: محرم و نامحرم. آن‌چه در مورد وجوب حجاب بر زنان گفته شد در مورد مردان نامحرم است، اما رعایت حجاب درباره مردان محرم واجب نیست. مردان محرم عبارتند از: ۱. پدر و جد و هرچه بالا روند؛ ۳۷ ۲. پدر و جد مادری و هرچه بالا روند؛ ۳. برادر و فرزندان برادر تا هرچه پایین روند؛ ۴. فرزند خواهر و فرزندان او تا هرچه پایین روند؛ ۵. عمو و عمویِ عمو و هرچه بالا روند؛ ۶. دایی و دایی دایی و هرچه بالا روند؛ ۷. شوهر و پدر شوهر و هرچه بالا روند؛ ۸. پدر و مادر شوهر و پدر او و هرچه بالا روند؛ ۹. پسر شوهر و فرزندان او تا هرچه پایین روند؛ ۱۰. پسر و فرزندان پسری و دختری تا هرچه پایین روند؛ ۱۱. دختر و فرزندان دختری و پسری تا هرچه پایین روند؛ ۱۲. داماد و دامادِ داماد تا هرچه پایین روند. این افراد می‌توانند به بدن یک‌دیگر بنگرند و رعایت حجاب بر آنان واجب نیست. البته مشروط به این که نگاه آنان از روی ریبه و لذت‌جویی نباشد و الاّ حتی به محارم و اطفال غیربالغ نیز نمی‌توان نگریست. هم‌چنین اگر نگاه از روی لذت‌جویی باشد، زن به زن و مرد به مرد نیز نمی‌تواند بنگرد. حدود حجابوجوب حجاب از احکام قطعی اسلام است که همه فقها بر آن اتفاق دارند. بانوان وظیفه دارند بدن خود را از مردان بیگانه بپوشند، با چادر، عبا، پیراهن بلند، مانتو، پالتو، روپوش، یا مقنعه، روسری و هر وسیله دیگری که مجموع بدن را بپوشاند و دلیلی بر وجوب استفاده از نوعی پوشش خاص نداریم. ۳۸ در اصلِ وجوب حجاب اختلافی نیست، اما در پوشیدن صورت و دو دست تا مچ در بین فقها اختلاف است. تعدادی از فقها پوشیدن آنها را نیز واجب دانسته یا حکم به احتیاط کرده‌اند، ولی اکثر فقها پوشیدن آنها را واجب نمی‌دانند و برای اثبات عدم وجوب به چند دلیل استناد نموده‌اند: دلیل اول: احادیثی که به طور مستقیم و صریح، وجوب ستر وجه و کفین را نفی می‌کند: ـ مسعدة بن زیاد می‌گوید: از امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم که در پاسخ سؤال از زینت‌های ظاهر زن فرمود: مقصود صورت و دو دست است.(۱) حضرت صادق علیه‌السلام در پاسخ این‌که مرد در صورتی که محرم نباشد به چه عضوی از زن می‌تواند نگاه‌کند، فرمود: صورت و دو دست ودو پا.(۲) ـ علی بن جعفر می‌گوید: از برادرم موسی بن جعفر علیه‌السلام سؤال کردم: مرد به چه عضوی از زن نامحرم می‌تواند بنگرد؟ فرمود: صورت و دست و جای دست‌بند.(۳) ـ علی بن سوید می‌گوید: به حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام عرض کردم: ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۲: «مسعدة بن زیاد قال سمعت جعفراً علیه‌السلام و سئل عمّا تظهر المرأة من زینتها؟ قال: الوجه والکفین». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۰۱: مروک بن عبید، عن بعض أصحابنا، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: ما یحلّ للرجل أن یری من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: «الوجه والکفّان و القدمان». ۳. نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۹۰ : علیّ بن جعفر، عن أخیه موسی علیه‌السلام ، قال: سألته عن الرجل ما یصلح أن ینظر إلیه من المرأة إذا لم یکن محرماً؟ قال: «الوجه والکفّ و موضع السوار». ۳۹ من به نگریستن زن زیبایی گرفتار شده‌ام و دوست دارم همیشه به او بنگرم، چه کنم؟ فرمود: در صورتی که قصد خیانت نداشته باشی مانعی ندارد، ولی مواظب باش به زنا نیفتی که برکت را از بین می‌برد و دین را به هلاکت می‌رساند.(۱) ـ مفضّل می‌گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، چه می‌فرمایید درباره زنی که با جمعی از مردان نامحرم به سفر رفته و زنی هم همراه آنان نیست و در آن سفر فوت می‌کند؟ آن‌گاه چه باید کرد؟ فرمود: مواضع تیمّم راغسل می‌دهند، ولی دست نمی‌مالند و آن‌چه را که خدا به پوشیدن آن دستور داده کشف نمی‌کنند. مفضّل عرض کرد: پس با بدن او چه کنند؟ فرمود: اول، کف دست او، سپس صورتش را و بعد از آن روی دست‌ها را غسل می‌دهند.(۲) ۱. همان، علیّ بن سوید، قال: قلتُ لأبی الحسن علیه‌السلام : إنّی مبتلی بالنظر إلی المرأة الجمیلة یعجبنی النظر إلیها؟ فقال لی: «یا علیّ! لابأس إذا عرف من نیّتک الصدق: و إیّاک والزنا؛ فإنّه یمحق البرکة و یهلک الدین». ۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۲: مفضّل بن عمر، قال: قلتُ لأبی عبداللّه علیه‌السلام : ـ جعلتُ فداک ـ ما تقول فی المرأة تکون فی السفر مع الرجال لیس فیهم لها ذو محرم، ولا معهم امرأة، فتموت المرأة، ما یصنع بها؟ قال: «یُغسَل منها ما أوجب اللّه علیه التیمم،ولا ـ تمسّ، ولا ـ یُکشف لها شیء من محاسنها التی أمر اللّه بسترها». قلت: فکیف یصنع بها؟ قال: «یغسل بطن کفّیها، ثمّ یغسل وجهها، ثمّ یغسل ظهرکفّیها». ۴۰ دلیل دوم: احادیثی که به وجه و کفین تصریح ندارد، اما به طور غیرمستقیم دلالت دارند که

پوشیدن صورت و دو دست واجب نیست: ـ محمد بن ابی نصر می‌گوید: از امام رضا علیه‌السلام سؤال کردم که آیا مرد می‌تواند به موی خواهر زنش نگاه کند؟ فرمود: نه. مگر این‌که خواهر زنش پیر و فرتوت باشد. سپس عرض کردم: خواهرزن و زنان بیگانه مساوی هستند؟ فرمود: بله. عرض کردم: پس به کجای بدن زنان پیر می‌توان نگریست؟ فرمود: به مو و ذراع آنان.(۱) از این‌که راوی از جواز نظر به موی خواهرزن سؤال می‌کند، ولی در مورد صورتش سؤالی ندارد، معلوم می‌شود که جواز نگاه به صورت را امری مسلّم می‌دانسته و گرنه اولویت داشت از آن نیز سؤال کند. هم‌چنین از این‌که امام در پاسخ به سؤال راوی از مقدار جواز نگاه به زنان فرتوت فرمود: «شعرها و ذراعها» و صورت آنها را اضافه نکرد، آشکار می‌شود که جواز نظر به صورت را امری روشن می‌دانسته که نیازی به ذکر ندارد والاّـ باید آن‌را هم اضافه می‌کرد. ـ امام رضا علیه‌السلام فرمود: پسر را در هفت سالگی به نماز خواندن وامی‌دارند ولی زن وقتی موهایش را از او می‌پوشاند که او محتلم شود.(۲) ۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۹۹: احمد بن محمد بن أبی نصر، عن الرضا علیه‌السلام ، قال: سألته عن الرجل یحلّ له أن ینظر إلی شعر أخت امرأته؟ فقال: «لا، إلاّ أن تکون من القواعد». قلت: أخت امرأته والغریبهٔ سواء؟ قال: «نعم». قلت: فما لی من النظر إلیه منها؟ فقال: «شعرها و ذراعها». ۲. همان، ج ۲۰، ص ۲۲۹: أحمد بن محمد بن أبی نصر، عن الرضا علیه‌السلام قال: «یؤخذ الغلام بالصلاهٔ و هو ابن سبع سنین، ولا تغطّی المرأهٔ شعرها منه حتی یحتلم». ۴۱ ـ عبدالرحمان می‌گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام درباره دختری که به حد بلوغ نرسیده سؤال کردم: چه زمانی باید سر خود را از نامحرم بپوشد و چه موقعی برای نماز با مقنعه سر خود را بپوشد؟ فرمود: وقتی سرش را بپوشد که با دیدن خون حیض، نماز بر او حرام می‌شود.(۱) در این دو حدیث، وجوب پوشیدن مو و سر را بر دختر از آثار بلوغ دانسته، ولی از وجوب پوشیدن صورت سخنی به میان نیامده است، در صورتی که اگر واجب بود اولویت داشت آن‌را نیز بیان کند. از این‌جا معلوم می‌شود، پوشیدن صورت بر زنان واجب نیست. دلیل سوم: چنان‌که اشاره شد، از جمله: «لَا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إلاّ ما ظَهَرَ مِنْها» می‌توان استنباط کرد که پوشیدن صورت و دست‌ها واجب نیست، زیرا در احادیث اهل بیت سرمه کشیدن و انگشتری به دست کردن از مصداق‌های « إلاّـ ما ظَهَرَ مِنْها» معرفی شده که وجوب پوشش ندارند. بنابراین، باید پوشش صورت و دست، که محل این دو زینت‌اند، نیز واجب نباشد. هم‌چنین جمله: « وَلْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ» که در همین آیه ذکر شده، بی‌دلالت به عدم وجوب پوشش صورت نیست، زیرا به بانوان توصیه شده برای تحصیل حجاب کامل خمار و مقنعه خود را بر گریبان بیندازند تا اطراف گردن و سینه آنان را بپوشاند، اما درباره پوشیدن صورت ۱. همان، ج ۲، ص ۲۲۸: عبدالرحمان بن الحجّاج، قال: سألت أبا إبراهیم علیه‌السلام عن الجاریهٔ التی لم تدرک متی ینبغی ألاـ تغطّی رأسها ممّن لیس بینها و بینه محرم؟ و متی یجب علیها أن تقنّع رأسها للصلاهٔ؟ قال: «لا تغطّی رأسها حتی تحرم علیها الصلاهٔ». ۴۲ دستوری نمی‌دهد، و این بیان‌گر عدم وجوب است. علاوه بر این‌که در حدیث مسعدهٔ بن صدقه که در همین بحث بدان اشاره شد، خود صورت و دو دست از مصادیق « إلاّ ما ظَهَرَ مِنْها» به شمار رفته است. دلیل چهارم: از برخی احادیث و شواهد تاریخی استفاده می‌شود که رسم زنان در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این نبوده که صورت خود را بپوشند، بلکه با صورت باز در مجامع و کوچه و بازار ظاهر می‌شدند. چشم مردان به صورت آنان می‌افتاد و با یک‌دیگر صحبت می‌کردند، معاشرت و معامله داشتند، از پیامبر حدیث می‌شنیدند و برای مردان نقل می‌کردند. در بین راویان حدیث صدها زن وجود دارد، حتی همسران و دختران پیامبر نیز از این عمل مستثنا نبوده‌اند. از عایشه، حفصه، ام سلمه و فاطمه صدها حدیث نقل شده و لازمه‌اش دیدن صورت بانوان و شنیدن صدای آنان است، ولی رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نه زنان را به پوشیدن صورت امر کرد، نه مردان را از نگریستن به صورت زنان و شنیدن صدای آنان نهی فرمود، مگر این‌که به قصد لذت‌جویی و چشم‌چرانی باشد. جابر بن عبداللّه انصاری می‌گوید: روزی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به قصد دیدار فاطمه علیهاالسلام حرکت کرد، من نیز با آن حضرت بودم. وقتی به درب خانه فاطمه رسید در زد و فرمود: السلام علیکم. فاطمه از داخل منزل گفت: علیک السلام یا رسول اللّه! پیامبر فرمود: (اجازه هست تا) داخل منزل شوم؟ فاطمه گفت: بفرمایید:

رسول خدا فرمود: بـا همراهم داخـل شوم؟ فـاطمه گفت: یا رسول‌اللّه! مقنعه بر سـر نـدارم. پیامبر فرمود: زیادیِ روپوش را بر سـرت بیفکن. فاطمه چنین کرد. بعد از آن رسول خدا گفت: السّلام علیکم. فاطمه ۴۳ جواب داد. سپس فرمود: خودم با مرد همراهم داخل شوم. گفت: بفرمایید. جابر می‌گوید: رسول خدا صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله داخل خانه شد، من نیز داخل شدم. چشـمم به صورت فاطمه افتاد که همانند زردچوبه بود. رسول‌خدا فرمود: دخترم! چرا صورتت این چنین زرد شده است؟ گفت: یا رسول اللّه! از شدت گرسـنگی. پیامبر صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله دست به دعا برداشت و گفت: ای خـدایی که گرسـنگان را سـیر می‌کنی، فاطمه دختر محمد را سـیر گردان! جـابر می‌گویـد: به خـدا سوگنـد! بعـد از دعـای رسول خـدا، به صورت فاطمه نگاه کردم، خون در صورتش به جریان افتاد و رنگ صورتش قرمز شد و بعد از آن، دیگر گرسـنگی نکشید.(۱) از داسـتان فوق استفاده می‌شود که صورت حضرت فاطمه به طوری باز بوده که جابر ابتدا زردی آن و بعد از دعای پیامبر، سـرخی آن‌را دیده است. سـعد اسـکاف از حضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: جوانی از انصـار، در کوچه‌هـای مـدینه بـا زنی روبه‌رو شـد. در آن زمـان، زنـان مقنعه خود را بر پشت گوش‌ها می‌انداختنـد. جـوان انصـاری به آن می‌نگریست، تـا به او رسـید و گـذشت، بعـد از آن، جـوان هم‌چنـان از پشت سـر به زن نگـاه می‌کرد. در این هنگام، سـرش به اسـتخوان یا شـیشه‌ای خورد که در دیوار بود. صورتش شـکافت و خون بر سـینه و لباس‌هایش جاری گشت. جوان گفت: به خـدا سوگنـد! شـکایت این زن را بر رسول خـدا صـلی‌اللّه‌علیه‌وآله عرضه خواهم داشت. جوان خـدمت رسول خـدا رسـید. پیامبر پرسـید: چرا این چنین خون‌آلود شده‌ای؟ جوان جریان را خدمت رسول خدا عرض کرد. در این هنگام جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد. ۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۵۸۷. ۴۴ «قُلْ لِلْمُـؤْمِنِینَ یَغُـضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَیَحْـفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذ لِـکَ أَزْکی لَـهُمْ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْـنَعُونَ».(۱) از این داسـتان نیز اسـتفاده می‌شود که زنـان در زمـان رسول خـدا و صـدر اسـلام نه تنها صورت خود را نمی‌پوشـیدند، بلکه روسری خود را بر پشت گوش‌ها می‌انداختند. در نتیجه، گوش، گوشواره، اطراف گردن و سینه آنان نمایان بود و در همین مورد بود که حادثه جوان انصاری رخ داد و شکایت آن‌را نزد رسول خدا برد و پیرو آن، آیه حجاب نازل شد که در آن به زنان توصـیه شده دو طرف مقنعه را بر گریبان بیندازند تا گوش، گوشواره، اطراف گردن و سـینه آنان را بپوشاند، اما نکته جالب این‌که دربـاره پوشـیدن صورت دسـتوری نیامـده و این عـدم وجوب را می‌رسانـد. آیه حجـاب، برای جلوگیری از مفاسـد اخلاقی و اجتمـاعی و تکرار نشـدن حـوادثی نظیر حـادثه جـوان انصـاری، بـه مردان و زنـان توصـیه می‌کنـد که نظرهـای خـود را فرو بندنـد و چشم‌چرانی و لـذت‌جویی نکننـد. فلسـفه حجابچنان‌که گفته شـد، یکی از احکام قطعی اسـلام، وجوب پوشـش است، اما سؤال مهم این‌که فلسـفه حجاب چیست و چرا اسلام با تشریع حجاب، حق آزادی را از بانوان سلب کرده است و آیا این، ستم نیست؟ در پاسخ باید گفت: هدف اسـلام از تشریع حجاب، تحکیم بنیاد مقدس ۱. همان، ص ۵۸۸. ۴۵ خانواده و جلوگیری از انحراف‌های جنسی و عوارض سوء ناشـی از آن، تأمین سـلامت و امنیت اجتماعی، کمک به پاک‌سازی محیط و کاهش مفاسد اخلاقی است و این مقدار محـدودیت نه تنهـا به زیـان بـانوان نیست، بلکه به نفع بانوان و فرزنـدان و شوهران آنان و سایر افراد اجتماع تمام خواهـد شـد. برای روشن شـدن مطلب به چنـد نکته مهم به عنوان مقدمه اشاره می‌شود: نکته اول: با توجه به این‌که زن و مرد دو رکن مهم اجتماعند و سعـادت و آرامش و آسایش فردی آنان تا حـد زیادی به سـلامت، امنیت و پاکی محیط زنـدگی‌شان بسـتگی دارد، تأمین سـلامت، امنیت و پاک‌سازی محیط از مفاسـد، بر عهـده خود آنان نهاده شـده و باید در این‌باره تشـریک مساعی و همکاری کنند. نکته دوم: زن موجودی است ظریف و لطیف و طبعاً به آرایش، زینت، تجمّل، خودنمایی و دلبری علاقه دارد و با جاذبیّت خود می‌خواهـد دل مردان را تسـخیر کند، اما مرد موجودی است طالب و تنوع‌طلب و در برابر غریزه جنسـی کاملاً ضعیف و ناتوان. غریزه جنسی او فوراً تحریک می‌شود و کنترل را از دسـتش خارج می‌سازد و هنگام تحریک این نیروی سرکش و طغیان‌گر حتی عقل و قانون و دین نیز غالبـاً از مهـار کردن آن ناتواننـد. همـه چیز زن برای مرد، به ویژه جـوان، تحریک‌کننـده است: زینت‌هـای زن، لباس‌هـای زیبـای او، صـدای نازکش، دلبری‌ها و عشوه‌گری‌هایش، اندامش، مو و حتی حرارت بدن او می‌تواند این غریزه سـرکش را تحریک کند. نکته

سوم: در جامعه، جوانان و مردان فراوانی وجود دارنـد که به علت فقر و تهی‌دستی، بی کاری، کم درآمـدی، ادامه تحصـیلات، انجام دادن خـدمت ۴۶ سـربازی و یـا بـه هر دلیـل دیگر نمی‌تواننـد ازدواج کننـد. ایـن افراد کـه در بحران جـوانی و زمـان طغیـان نیروی جنسـی‌اند، کم نیسـتند. وضع رقّت‌بـار این افراد را نیز نمی‌توان نادیـده گرفت، زیرا فرزنـدان همین پـدران و مـادران و از افراد همین اجتماع هسـتند. با توجه به مطالب مـذکور، اکنون این سؤال مطرح می‌شود که مصلحت بانوان در چیست؟ در بی‌بندوباری و آزادی مطلق در مورد پوشـش یـا رعایت حجاب و تحمل مقـداری محـدودیت؟ برای درکِ پاسـخ صـحیح، بهتر است دو اجتماع فرضـی را بررسـی و خوبی‌ها و بـدی‌های هر یک را مقایسه کنیم: ۱. در این اجتماع، بانوان از لحاظ پوشـش و معاشـرت با مردها آزادی کامل دارنـد. برای ارضـای تمایـل طـبیعی به خودنمـایی و زیبـایی، آرایش کرده، نیمه عریـان و بـا لباس‌هـای زیبـا و رنگارنـگ و مـدهای گونـاگون، از منزل خارج می‌شونـد و در کوچه، بازار، خیابان، اداره، فروشـگاه، دانشـگاه، دبیرسـتان، بیمارسـتان و مجالس و مجامع عمومی، با آزادی کامل با مردان بیگانه معاشرت و گفت‌وگو می کنند. با بدن‌های نیمه عریان، زیبا و عشوه گریهای خود برای مردان بیگـانه دلبری می کننـد و هر جـا می‌رونـد یـک قـافله دل همراه خود می‌برنـد. اگر شوهر ندارنـد با آزادی مطلق تا پاسـی از شب در سینماها، کاباره‌ها، مجالس دانس و رقص، پارک‌ها، ولگردی در خیابان‌ها به سـر می‌برنـد و اگر دارای شوهر باشـند یا با او یا بـدون وی و تنها، به بهانه آزادی همه جا می‌روند. در چنین اجتماعی، پسران و دختران در معاشرت و دوست گیری، حتی ۴۷ روابط جنسی آزادنـد و مردان نیز در معاشـرت بـا زنـان بیگـانه آزادیِ عمـل دارنـد. بـا هر زنی کـه او را دوست داشـتند و توانسـتند روابـط برقرار می کننـد. بـا هم به سینما، کاباره، مجالس دانس و رقص، پارک، ولگردی در خیابان‌ها و مراکز فساد و فحشا می‌رونـد و به عیش و نوش می‌پردازنـد. در چنین اجتمـاعی، بـانوان در بی‌حجابی، بی‌بنـدوباری، خروج از منزل، معاشـرت با مردان بیگانه و روابط جنسـی آزادنـد، اما این آزادی‌ها همراه نتایج زیر است: تزلزل بنیاد مقدس خانواده‌ها، بی‌علاقگی زن و مرد به خانه و خانواده، بدگمانی زن و شوهر ومراقبت از یک‌دیگر همانند پلیس، کشمکش و اختلاف‌های خانوادگی، کثرت وجود کودکان غیرمشروع و بی‌سرپرست و ولگرد، ازدیـاد بیماری‌هـای روانی، کثرت قتل و جنایت و خودکشـی، ازدیاد دختران بی‌شوهر و پسـران بی‌زن، تأخیر سـنین ازدواج، بی‌علاقگی پسـران و دختران به تأسیس خانواده، گرایش جوانان به انواع مفاسد اخلاقی و انحراف‌های جنسـی، ازدیاد آمار طلاق و جـدایی، کثرت مردان و زنـانی که ناچارنـد تنهـا زنـدگی کننـد. نمونه چنین اجتمـاع از هم گسـیخته خانوادگی در کشورهای غربی مشـهود است. آیـا چنین اجتمـاعی به نفع بانوان و مردان و جوانان است؟ اگر احساسات خام را کنار بگذاریـد و خوب بیندیشـید، به یقین پاسـخ شـما منفی خواهد بود. ۲. در این اجتمـاع، زنـان در صـحنه زنـدگی حضوری فعال دارنـد. با رعایت امکانات و تناسب، مشاغلی را پـذیرفته و اجرای وظیفه می کنند. در دبسـتان، ۴۸ دبیرسـتان، دانشگاه، مراکز تحقیقات، بیمارستان، درمانگاه، آزمایشگاه، زایشـگاه، مجالس قانون گـذاری، وزارت‌خانه‌ها و در دیگر پست‌های مهم و مناسب، بانوان همانند مردان حضوری چشم گیر دارند و حجـاب و پوشـیدگی را ـ جز دست و صورت ـ به طور کامـل رعـایت می کننـد. آنـان برای حضور در اجتمـاع و محـل کـار زینت و آرایش نمی کننـد. پوشـیده و سـاده و بی‌آرایش از منزل خـارج می‌شونـد. زینـت و آرایش و دلـبری را به خـانه و برای شـوهر خـود اختصاص می‌دهنـد. آنها این محـدودیت را با رضایت‌خاطر و فداکاری می‌پذیرند تا محیط اجتماع از عوامل انحراف و فساد، سالم و پـاک باشـد و این عمـل را به خاطر رعایت حال جوانان و مردانی که قـدرت ازدواج ندارنـد انجام می‌دهنـد. آنان حجاب را رعایت می کننـد، تا مبادا چشم مردان بیگانه به آنان بیفتـد و به همسـرانشان دل‌سـرد شونـد و با ایراد و بهانه‌جویی، کانون گرم خانواده را به صحنه‌های کشـمکش و نزاع تبـدیل سازند. این محدودیت رامی پذیرند، تا جوانان پسـر و دختر ـ که فرزندان خود این بانوان‌اند ـ از فسـاد و انحراف‌هـای جنسـی و ضـعف اعصـاب مصون بماننـد و در موقعِ مناسب و با فراهم شـدن امکانات، ازدواج کرده و تشـکیل خـانواده دهنـد. این محـدودیت را می‌پذیرنـد، تـا به اسـتحکام بنیاد خانواده‌ها ـ که خود نیز از آنها هسـتند ـ کمک کرده باشـند و از تعـداد آمار طلاق و زنـدگی تنهایی و کودکان پریشان و بی‌سـرپرست بکاهنـد. در این اجتماع، کانون بیشتر خانواده‌ها گرم و روابط

زن و شوهرها نسبتاً خوب و اختلاف‌ها کمتر است. مفاسد اخلاقی و انحراف‌های جنسی در بین ۴۹ جوانان به طور نسبی کم است. جوانان به ازدواج و تشکیل کانون مقدس خانواده علاقه دارند. آمار طلاق، وجود مردان و زنان مجرد چندان زیاد نیست. کودکان بی‌سرپرست و ولگرد کمتر وجود دارد. در این اجتماع، پدران و مادران درباره سلامت جوانان‌شان از آلوده شدن به مفاسد اخلاقی و انحراف‌های جنسی و بیماری‌های روانی، اطمینان بیشتری دارند. آیا زندگی در چنین اجتماعی به نفع بانوان است یا اجتماع اول؟ هر انسان اندیشمندی اجتماع دوم را بهتر و سالم‌تر از اجتماع اول می‌داند. اسلام نیز زندگی در اجتماع دوم را بهتر و سالم‌تر می‌داند و به همین دلیل، حجاب را تشریع کرده و از بانوان خواسته که آن را رعایت کنند و زیورها و زیبایی‌های خود را از مردان بیگانه بپوشند.(۱) پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان را از زینت‌کردن برای غیرشوهران خود نهی کرد و فرمود: هرکس برای غیر شوهرش زینت کند، سزاوار است که خدا او را به آتش دوزخ بسوزاند.(۲) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: زن وقتی از منزل خارج می‌شود نباید خود را خوش‌بو سازد.(۳) ۱. نور (۲۴) آیه ۳۱. ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱۲: عن النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فی حدیث المناهی، قال: «و نهی أن تتزیّن لغیر زوجها، فإن فعلت کان حقّاً علی اللّه أن یحرقها بالنار». ۳. همان، ص ۲۲۰: جابر بن یزید، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علیّ الباقر علیه‌السلام یقول: «ولا یجوز لها أن تتطیّب إذا خرجت من بیتها». ۵۰ هم‌چنین فرمود: برای زن جایز نیست که با مرد نامحرم مصافحه کند، مگر از پشت لباس.(۱) اسلام برای پاک‌سازی محیط اجتماع به تشریع حجاب برای بانوان اکتفا نکرده، بلکه به مردان نیز توصیه کرده که چشم‌چرانی نکنند و دیدگان خود را از تماشای زنان نامحرم فرو بندند. قرآن می‌فرماید: «به مردان مؤمن بگو: دیدگان خود را فرو بندند و عورت خود را حفظ کنند، زیرا به تزکیه و پاکی آنان کمک می‌کند و خدا به آن‌چه می‌کنند آگاه است».(۲) امام صادق علیه‌السلام فرمود: نگاه به نامحرم، تیر مسمومی است از جانب شیطان و چه‌بسا یک نگاه که حسرت درازی را در پی دارد.(۳) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: نظر به نامحرم، تیر مسمومی است از جانب شیطان. هر کسی برای خدا ۱. همان، ص ۲۲۲: جابر بن یزید الجعفی، قال: سمعت أبا جعفر محمد بن علیّ الباقر علیه‌السلام یقول: «ولا یجوز للمرأة أن صافح غیر ذی محرم إلّا من وراء ثوبها». ۲. نور (۲۴) آیه ۳۰: «قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَیَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذ لِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ». ۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۱۹۱: علیّ بن عقبة، عن أبیه، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: سمعته یقول: «النظرة سهم من سهام إبلیس مسمومٌ، و کم من نظرة أورثت حسرة طویلة». ۵۱ آن را ترک کند، لذت امن و ایمان را خواهد چشید.(۱) امام صادق علیه‌السلام فرمود: نگاه بعد از نگاه، شهوت را در دل پرورش می‌دهد و برای در فتنه افتادن صاحبش کفایت می‌کند.(۲) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر کس چشمش به زن نامحرمی بیفتد، پس دیدگان خود را به سوی آسمان برگرداند یا آن را فروبندد، خدا به پاداش این عمل، حورالعینی در بهشت به او عطا خواهد کرد.(۳) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر مردی که با زن نامحرم مصافحه کند، در قیامت با دست‌های بسته او را به آتش دوزخ می‌اندازند.(۴) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که با زنی که مالک او نیست، شوخی کند خدا در برابر هر کلمه‌ای که ۱. همان، ص ۱۹۲: عقبة، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام ، قال: «النظرة سهم من سهام إبلیس مسمومٌ، من ترکها للّه لالغیره أعقبه اللّه أمناً و ایماناً یجد طعمه». ۲. همان، ص ۱۹۲: عن الکاهلی، قال: قال أبوعبداللّه علیه‌السلام : «النظرة بعد النظرة تزرع فی القلب الشهوة، و کفی بها لصاحبها فتنة». ۳. همان، ص ۱۹۳: قال الصادق علیه‌السلام : «من نظر إلی امرأة فرفع بصره إلی السماء، أو غضّ بصره لم یرتدّ إلیه بصره حتی یزوّجه اللّه من الحورالعین». ۴. همان، ص ۱۹۸: عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «من صافح امرأة حراماً جاء یوم القیامة مغلولاً، ثمّ یؤمر به إلی النّار». ۵۲ با او سخن گفته، در قیامت هزار سال او را محبوس می‌کند.(۱) امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هیچ مردی نباید با زن بیگانه‌ای خلوت کند که در این صورت، شیطان سومین فرد آنان خواهد بود.(۲) موسی بن جعفر علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: هر که به خدا و قیامت ایمان دارد در جای خلوتی که صدای نفس زن نامحرمی به گوشش می‌رسد شب خوابی نمی‌کند.(۳) ۱. همان، ص ۱۹۸: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «من فاکه امرأة لایملکها حبسه اللّه

بکلّ کلمـهٔ کلّمها فی الدنیا ألف عام». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۶۵: عن علیّ علیه‌السـلام قال: «لایخلو بامرأهْ رجل، فما من رجل خلا بامرأهْ إلّا کان الشیطان ثالثهما». ۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۸۵: موسی بن جعفر، عن آبائه علیهم‌السلام ، عن رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «من کان یؤمن باللّه والیوم الآخر، فلا یبیت فی موضع یسمع نفس امرأهْ لیست له بمحرم».

ازدواج و فواید آن

خانواده، واحد کوچک اجتماعی است که از پیوند میان زن و مرد آغاز می‌شود و با تولید فرزند توسعه و اسـتحکام می‌یابد. ازدواج برای انسان یک نیاز طبیعی است که با اجرای صیغه عقد مشروعیت و رسمیت پیدا می‌کند. اسـلام به تشکیل خانواده بسیار اهمیت می‌دهـد و آنرا امری مقـدس می‌شـمارد و در احـادیث، بهـترین بنـا معرفی شـده است: امـام محمـد بـاقر علیه‌السـلام از رسـول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: بنایی در اسـلام برپا نشـده که نزد خدا محبوب‌تر از ازدواج باشد.(۱) امام صادق علیه‌السلام از رسول نقـل کرده که فرمود: نزد خـدا چیزی محبوب‌تر از خـانه‌ای نیست که بـا ازدواج آباد گردد. ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵: عن أبی جعفر علیه‌السـلام قال: «رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله : ما بُنِی بناء فی الإسلام أحبّ إلی اللّه من التزویج». ۵۴ هم‌چنین نزد خدا چیزی مبغوض‌تر از این نیست که بـا طلاق خانه‌ای ویران گردد.(۱) ازدواج، یکی از سـنت‌های ارزش‌مند اسلام است که پیامبر اکرم و امامان معصوم علیهم‌السـلام به لزوم پیروی از آن تأکیـد نموده‌انـد. امیرالمؤمنین علیه‌السـلام فرمود: ازدواج کنیـد، زیرا رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که دوست دارد از سـنت من پیروی کند، سنت من، ازدواج است.(۲) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ازدواج سنت من است و هرکس از آن روی گرداند، از امت من نیست.(۳) اسلام، ازدواج را عمل حیوانی نمی‌داند و پیروانش را به رهبانیت و ترک ازدواج دعوت نمی‌کند، بلکه برعکس، آنرا وسیله‌ای برای تزکیه و تهذیب نفس، ترک گناه و تقرب به سوی خدا می‌داند. امام صادق علیه‌السـلام فرمود: دو رکعت نماز که شخص همسردار بخواند، بهتر از هفتاد رکعت نماز ۱. همان، ص ۱۶: عن أبی عبداللّه علیه‌السـلام قال: «قال رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله : ما من شـی أحبّ إلی اللّه من بیت یعمر فی الإسـلام بالنکاح، و ما من شی أبغض إلی اللّه من بیت یخرب فی الإسـلام بالفرقـهْ، یعنی الطلاق». ۲. همان، ص ۱۷: قال أمیرالمؤمنین علیه‌السلام : «تزوّجوا فإنّ رسول اللّه صـلی‌الله‌علیه‌وآله قال: من أحبّ أن یتّبع سـنّتی فإنّ من سـنّتی التزویـج». ۳. بحارالأـنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰: قـال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «النکاح سـنّتی فمن رغب عن سنّتی فلیس منّی». ۵۵ شخص ازدواج نکرده است.(۱) پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: دو رکعت نمـاز شـخص ازدواج کرده افضـل است از عبـادت مرد ازدواج نکرده که شب‌ها برای نماز به پا می‌خیزد و روزها را روزه بدارد.(۲) امـام صـادق علیه‌السـلام از رسول خـدا صـلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: بـدترین مردگان شـما کسانی‌انـد که بـدون ازدواج بمیرند.(۳) ازدواج و تشـکیل خـانواده از نظر اسـلام، امری اسـت ارزش‌منـد و منـافع فراوانی را دربر دارد که به برخی اشـاره می‌شود: ۱. وسـیله انس و محبت: انسان در این زندگی پرآشوب، نیاز به سـکونت و آرامش و محبت دارد. به شخصی نیازمند است که محرم اسـرار و خیرخـواه و دل‌سوز و حـامی‌اش باشـد، تـا بـا او انس بگیرد و از محبت‌هـا، کمک‌هـا و حمایت‌هـای مخلصـانه‌اش بهره‌منـد گردد. به فردی نیازمنـد است که شـریک زندگی‌اش باشد. در سـلامت و بیماری، عزت و ذلت، خوشـی و ناخوشـی، فقر و غنا، رفاه و تنگ‌دستی و در همه احوال، به او وفادار و مهربان و دلسوز باشـد. در تأمین این نیاز چه کسـی بهتر از همسـر و چه جایی مناسب‌تر از کانون خانواده است. ۱. وسائل الشیعه، ص ۱۸ : قال أبوعبداللّه علیه‌السـلام : «رکعتان یصلّیهما المتزوّج أفضل من سبعین رکعهْ یصلّیها عزب». ۲. همان، ص ۱۹: قال النّبی صـلی‌الله‌علیه‌وآله : «رکعتان یصلّیهما متزوّج أفضل من رجل عزب یقوم لیله و یصوم نهاره». ۳. همان، ص ۱۹: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : رُذّال موتاکم العزّاب». ۵۶ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «و از نشانه‌های خداست که برای شـما از جنس خودتان همسرانی بیافرید، تا به سویشان آرامش بیابید و در میان شما محبت و دل‌سوزی قرار داد. در این کارِخدا نشانه‌هایی است برای کسانی که اهل تفکر هستند».(۱) ۲. وسیله‌ای برای پاک‌دامنی

و مصونیّت از گناه: انسان طبعاً نیاز به عمل جنسی و ارضای غریزه جنسی دارد. اگر از طریق مشروع ارضا نشد، کنترل آن بسیار دشوار است و انسان را به انحراف و گناه می‌کشد. بنابراین، ازدواج بهترین و سالم‌ترین وسیله برای ارضای غریزه جنسی و مصونیت از انحراف است. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هر که دوست دارد خدا را پاک و پاکیزه ملاقات نماید باید ازدواج کند.(۲) حضرت صادق علیه‌السلام از رسول خدا نقل کرده که فرمود: هر که ازدواج کند، نصف دینش را حفظ کرده است.(۳) حضرت موسی‌بن‌جعفر علیه‌السلام از پدرانش از رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل‌کره که فرمود: ۱. روم (۳۰) آیه ۲۱: «وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِی ذ لِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ». ۲. وسائل الشیعه، ص ۱۸ : قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «من أحبّ أن یلقی اللّه طاهراً مطهراً فلیَلْقَه بزوجهٍ». ۳. همان، ص ۱۷ : عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : من تزوّج أحرز نصف دینه». ۵۷ هر که در آغاز جوانی ازدواج کند، شیطان او فریاد می‌زند: واویلا! این جوان دو ثلث دینش را از من حفظ کرده است. پس باید در ثلث دیگر تقوا را رعایت کند.(۱) ۳. وسیله‌ای برای سلامت جسم و روان: عمل جنسی و ارضای غریزه، نیازی طبیعی است که موجب سلامت جسم و اعصاب خواهد بود و کنترل و سرکوب کردن آن، اعصاب را فرسوده و از حال اعتدال خارج می‌سازد. منشأ بسیاری از بیماری‌های روانی، از قبیل افسردگی، یأس، اضطراب، ترس، بدبینی، پوچ‌پنداری، بی‌اعتمادی و عصبانیت، می‌تواند سرکوب کردن غریزه جنسی باشد. بنابراین، ازدواج به موقع و ارضای غریزه جنسی از طریق مشروع را می‌توان یکی از عوامل سلامت جسم و اعصاب دانست. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: مردان و زنان بی‌همسر را به همسری یک‌دیگر درآورید، تا خدا اخلاقشان را نیکو گرداند و در رزق آنان گشایش دهد و بر مروتشان بیفزاید.(۲) ۴. کمک به سلامت محیط اجتماعی: اگر افراد در آغاز جوانی ازدواج کنند به زندگی خانوادگی وابسته و دلگرم می‌شوند واز ولگردی و بسیاری از ۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱: موسی بن جعفر علیه‌السلام ، عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، قال: «ما من شابّ تزوّج فی حداثهٔ سنّه إلاّ عجّ شیطانه: یا ویلاه، یا ویلاه، عَصَم منّی ثلثی دینه، فلیتّق اللّه العبد فی الثلث الباقی». ۲. همان، ص ۲۲۲: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «زوّجوا أیاماکم؛ فإنّ اللّه یحسن لهم أخلاقهم، و یوسّع لهم فی أرزاقهم، و یزیدهم فی مروّاتهم». ۵۸ مفاسد اخلاقی مصون می‌مانند. در نتیجه، از تعداد تجاوزها با عنف، اغفال دختران و زنان، زنا، لواط، استمنا، حتی اعتیاد، قتل و جنایت و سرقت کاسته می‌شود. ازدواج به موقع در سلامت و امنیّت محیط تأثیر فراوانی دارد. از همین رو، اسلام به اولیا و مربیان توصیه می‌کند که وسیله ازدواج کسانی را که ازدواج نکرده‌اند، فراهم سازند. قرآن می‌فرماید: «افراد بی‌همسر، بندگان و کنیزان صالح خود را به همسری هم‌دیگر درآورید، چنان‌چه تهی‌دست باشند، خدا به فضل خود بی‌نیازشان می‌کند و خدا توسعه‌دهنده و دانا است».(۱) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: فرزند سه حق بر پدر دارد: نام نیکویی برایش بگذارد، نوشتن را به او یاد دهد و وقتی به حد بلوغ رسید وسیله ازدواجش را فراهم سازد.(۲) ۵ . تولید و تکثیر نسل: اسلام به تولید فرزند و تکثیر نسل عنایت دارد و آنرا یکی از اهداف مهم ازدواج می‌شمارد. امام محمد باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: چه مانع دارد که مؤمن ازدواج کند، شاید خدا فرزندی به او عطا کند که ۱. نور (۲۴) آیه ۳۲: «وَأَنْکِحُوا الأَیامی مِنْکُمْ وَالصّالِحِینَ مِنْ عِبادِکُمْ وَ إِمائِکُمْ إِنْ یَکُونُوا فُقَراءَ یُغْنِهِمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّهُ واسِعٌ عَلِیمٌ». ۲. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۵۳: عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: «من حقّ الولد علی والده ثلاثهٔ: یُحسِّن اسمه، و یعلّمه الکتابهٔ، و یزوّجه إذا بلغ». ۵۹ زمین را با گوینده کلمه لااله‌الااللّه سنگین نماید.(۱) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ازدواج کنید تا زیاد شوید، زیرا من در قیامت به سایر امت‌ها با شما مباهات می‌کنم، حتی با جنین سقط شده.(۲) ۶. لذت‌جویی: یکی از فواید مهم ازدواج، لذت‌جویی و ارضای غریزه جنسی از طریق مشروع است. لذت‌های جنسی یکی از بهترین لذت‌های دنیا است و از دیدگاه اسلام، نه تنها مذموم نیست، بلکه عملی است مشروع که اگر با قصد قربت انجام بگیرد ثواب هم دارد و در بعضی اوقات واجب می‌شود. ازدواج پیمانی است مقدس که با چند چیز تحقق می‌یابد: ۱. رضایت زن ومرد؛ ۲. اجازه پدر یا جد (در صورت باکره بودن دختر)؛ ۳. تعیین مهر (مهر می‌تواند ملک باشد

یا پول نقد یا نسیه، یا هر مال دیگری، کم باشد یا زیاد)؛ ۴. خواندن صیغه عقد (توسط زن و مرد یا وکیل آنان، در صورت آشنایی با زبان عربی). بعد از اجرای صیغه عقد، زندگی فردی زن و شوهر، به زندگی خانوادگی تبدیل می‌شود و مسئولیت‌های تازه‌ای پیدا می‌کنند. ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴: عن أبی جعفر علیه‌السلام ، قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : ما یمنع المؤمن أن یتّخذ أهلاً؛ لعلّ اللّه یرزقه نسمهً تثقل الارض بلااله‌الااللّه». ۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۰: قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «تناکحوا تکثروا؛ فإنّی أباهی بکم الأمم یوم القیامهٔ ولو بالسقط».

حقوق و وظایف متقابل زن و شوهر

خانواده از دیدگاه اسلام، واحد کوچک اجتماعی است که اجتماع‌های بزرگ‌تر از همین واحدها تشکیل می‌یابد. این واحد کوچک، از یک زن و مرد تشکیل شده، با تولید فرزند توسعه می‌یابد. در بین اعضای خانواده ارتباط کامل برقرار است و اهداف و منافع مشترکی دارند. سعادت هر یک از اعضا، به خوش‌بختی همه اعضا بستگی دارد. زن و مرد بعد از ازدواج باید به فکر مجموع اعضا باشند و تفکر فردی نداشته باشند. ارتباط بین زن و شوهر، مانند دو شریک یا دو همسایه یا دو دوست نیست، بلکه بسیار بالاتر و در حد وحدت است. قرآن در این‌باره تعبیر بسیار جالبی دارد: «و از نشانه‌های خداست که از نفس خود شما برایتان زوج بیافرید تا به آنان آرامش و سکون بیابید، و بین شما محبت و دلسوزی قرا رداد، و در این موضوع برای کسانی که اهل تفکر باشند نشانه‌هایی است».(۱) ۱. روم (۳۰) آیه ۲۱: «وَمِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَجَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّهً وَرَحْمَهً إِنَّ فِی ذ لِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ». ۶۱ جمله:« خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً»بر شدت اتصال وارتباط دلالت دارد. در آیه دیگر درباره زن و شوهر می‌فرماید: «زنان برای شما لباس و شما نیز برای آنان لباس هستید».(۱) توصیف زن و مرد به لباس یک‌دیگر نیز شدت ارتباط و اتصال را افاده می‌کند؛ چنان‌که لباس نزدیک‌ترین اشیا به بدن انسان است و نیاز به آن شدید است، تا از گرما و سرما حفظش کند، عیوبش را بپوشد و به او زیبایی و آرامش دهد. زن و شوهر نیز نسبت به یک‌دیگر این‌چنین هستند و باید باشند. اسلام به تحکیم بنیاد خانواده و حسن ارتباط بین زوجین عنایت کامل داشته و برای هر یک از آنان وظایف و حقوقی را مقرر داشته است. حقوق و وظایف زن و شوهر را در دو بخش می‌توان خلاصه کرد: یکی، وظایف مشترک و دیگری، وظایف مخصوص. در این‌جا به تشریح هر یک از اینها می‌پردازیم: حقوق و وظایف مشترکحقوق و وظایفی که زن و شوهر هر دو باید آنها را رعایت کنند، عبارتند از: ۱. حسن معاشرت: رفتار زن و شوهر نسبت به هم‌دیگر باید خوب و کاملاً پسندیده باشد. ۱. بقره (۲) آیه ۱۸۷: «هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَأَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ». ۶۲ قرآن می‌فرماید: «با زنان به شیوه معروف زندگی کنید».(۱) معروف در برابر منکر، به معنای رفتاری است که از نظر شرعی و عقلی پسندیده باشد. گرچه خطاب در آیه متوجه مردان است، زنان نیز همین وظیفه را دارند. زن و شوهر باید با یک‌دیگر مهربان، خوش‌اخلاق، خوش برخورد، خندان، دلسوز، مددکار، غمخوار، باادب، با انصاف، راست‌گو، رازدار، امین، وفادار، خیرخواه و خوش‌رفتار باشند. در احادیث نیز به موضوع حسن معاشرت زن و شوهر تأکید شده است. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: کامل‌ترین مردم از جهت ایمان کسانی‌اند که اخلاقشان نیکوتر باشد. خوبان شما کسانی هستند که به زنانشان نیک‌رفتار باشند.(۲) ۲. جلب توجه همسر: زن و شوهر وظیفه دارند در نظافت، لباس پوشیدن و اصلاح سر و صورت، خواسته‌های یک‌دیگر را رعایت کنند. اسلام به زنان توصیه می‌کند که در خانه و برای شوهر خود آرایش و زینت کنند و بهترین لباس‌هایشان را بپوشند، نظیف و پاکیزه باشند و بوی خوش استعمال کنند. امام صادق علیه‌السلام فرمود: ۱. نساء (۴) آیه ۱۹: «وَعاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ». ۲. بحارالأنوار، ج ۷۱، ص ۳۸۹: عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ، قال: «أکمل المؤمنین إیماناً أحسنهم خلقاً، و خیارکم خیارکم لنسائه». ۶۳ زنی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و سؤال کرد: حق مرد بر زن چیست؟ فرمود: وظیفه زن این است که خود را با بهترین بوها خوش‌بو سازد، بهترین لباس‌هایش را بپوشد، با بهترین زیورها زینت کند و بدین صورت

صبح گاه و شبان گاه خویش را بر شوهر عرضه بدارد و حقوق مرد بیشتر از اینهاست.(۱) مرد نیز همین وظیفه را در مورد همسرش دارد؛ باید نظیف و پاکیزه، خوش‌بو و خوش‌لباس باشد، به اصلاح سر و صورتش برسد و در منزل زیبا زندگی کند. جعفر بن محمد علیه‌السلام به وسیله پدرانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: هر یک از شما باید خودش را برای همسرش آماده سازد؛ چنان‌که زن، خودش را برای شوهر آماده می‌سازد. آن‌گاه جعفر بن محمد علیه‌السلام فرمود: یعنی نظافت و پاکیزگی را رعایت کند.(۲) پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۵۸: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «جاءت امرأة إلی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ، و قالت: یا رسول اللّه! ما حقّ الزوج علی المرأة؟ ـ فی حدیث إلی أن ـ قال: و علیها أن تتطیّب بأطیب طیبها، و تلبس أحسن ثیابها، و تتزیّن بأحسن زینتها، و تعرض نفسها علیه غدوة و عشیّة، و أکثر من ذلک حقوقه علیها». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۹۶ : جعفر بن محمد، عن أبیه، عن جدّه علی بن الحسین، عن علیّ علیه‌السلام ، قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : لیتهیّأ أحدکم لزوجته کما تتهیّأ زوجته له ـ قال جعفر بن محمد علیه‌السلام : ـ یعنی یتهیّأ بالنظافة». ۶۴ حق زن بر شوهر این است که غذا و لباسش را فراهم سازد و با صورت زشت بر او ظاهر نشود. اگر چنین کرد حق او را ادا کرده است.(۱) حسن بن جهم می‌گوید: حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را دیدم که خضاب کرده بود. عرض کردم: فدایت شوم، شما هم خضاب کرده‌اید؟! فرمود: بله. زیرا آمادگی مرد برای زن به عفت او می‌افزاید. زنانی عفت خود را از دست داده‌اند، به این دلیل که شوهرانشان، خود را برای آنان آماده نساخته بودند. آن‌گاه فرمود: آیا تو دوست داری همسرت را در صورتی ببینی که تو خود را بدان صورت بر او آشکار می‌سازی؟ عرض کردم: نه. فرمود: همسرت نیز چنین است.(۲) ۳. کام‌دهی: گرچه لذت‌جویی و ارضای غریزه جنسی تمام هدف ازدواج نیست، لیکن یکی از اهداف مهم و محرک اولی در ازدواج است و در تحکیم بنیاد خانواده و حسن رابطه زوجین تأثیر به‌سزایی دارد. بنابراین، کام‌دهی یکی از وظایف زن و شوهر می‌باشد. زن و شوهر باید برای استمتاع و ارضای ۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴: قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله : «حقّ المرأة علی زوجها أن یسدّ جوعتها، و أن یستر عورتها، ولا ـ یقبح لها وجهاً، فإذا فعل ذلک فقد واللّه أدّی حقّها». ۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۴۶: حسن بن الجهم، قال: رأیت أباالحسن علیه‌السلام اختضب، فقلت: ـ جعلت فداک ـ أختضبت؟ فقال: «نعم، إنّ التهیئة ممّا یزید فی عفّة النساء، و لقد ترک النساء العفّة بترک أزواجهنّ التهیئة، ـ ثمّ قال: ـ أیسرّک أن تراها علی ما تراک علیه إذا کنت علی غیر تهیئة؟» قلت: لا ـ قال: «فهو ذلک». ۶۵ غریزه جنسی یک‌دیگر آماده باشند. هرگاه یکی از آن دو، به استمتاع و عمل جنسی تمایل داشت، دیگری نیز خود را آماده سازد و مانع‌تراشی نکند. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله به زنان می‌فرمود: نمازتان را طولانی نکنید، تا شوهرانتان را (از تمتع جنسی) بازدارید.(۱) زن و شوهر هنگام عمل جنسی نباید فقط به فکر لذت‌جویی خود باشد، بلکه به فکر کام‌دهی و ارضای همسرش نیز باشد. زیرا ارضای غریزه جنسی در حسن رابطه زوجین و تحکیم بنیاد خانواده تأثیر کامل دارد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: هرگاه یکی از شما به سوی همسر خود رفت، در انجام دادن عمل جنسی عجله نکند.(۲) امام رضا علیه‌السلام (در ضمن حدیثی) فرمود: زن همان توقع را از تو دارد که تو از او داری.(۳) ۴. نگه‌داری و تربیت فرزندان: نگه‌داری از فرزندان و حفظ سلامت و پرورش جسم و جان و تعلیم و تربیت آنان وظیفه مشترک پدر و مادر است و به هم‌فکری و همکاری و جدیت آنان نیاز دارد. پدر در این مورد مسئولیت سنگین‌تری را بر عهده دارد، اما نقش مادر حساس‌تر و سازنده‌تر است. ۱. همان، ج ۲۰، ص ۱۶۴: أبو بصیر عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله للنساء: لا تطولنّ صلاتکنّ لتمنعنّ ازواجکنّ». ۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۲۱: عن علیّ علیه‌السلام قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : إذا أتی أحدکم امرأته فلا یعجلها». ۳. همان، عن الرضا علیه‌السلام ـ فی حدیث إلی أن ـ قال: «و اشتهت منک مثل الذی تشتهیه منها». ۶۶ وظایف مخصوص زن و شوهر الف) وظایف شوهر: مرد علاوه بر وظایف مشترک، به علت آفرینش ویژه‌اش وظایف خاصی را نیز بر عهده دارد که به برخی اشاره می‌شود: ۱. سرپرستی و قیمومت خانواده: در اسلام، ولایت و سرپرستی و مدیریت خانواده بر عهده مردان نهاده شده است. خداوند متعال در

قرآن می‌فرمایـد: «مردان از آن جهت که خـدا برخی را بر بعضـی برتری داده است و از آن جهت که از مـال خود نفقه می‌دهنـد، بر زنـان سـرپرستی و قیمـومت دارنـد. پس زنـان شایسته، در غیبت شوهرانشـان، بـا حفـظ خود، عفت خود را نگه می‌دارنـد».(۱) امور خـانواده بایـد بـا تفاهم و مشاوره و همکاری زن و شوهر انجام بگیرد، ولی به هر حال، این اجتماع کوچک ماننـد هر جامعه دیگری بدون یک سرپرست و مدیر باتدبیر و بانفوذ، به خوبی اداره نخواهد شد. اکثر خانواده‌های بدون مدیر وضع مطلوبی ندارند. بنابراین، یا زن باید مسـئولیت سرپرستی و نگه‌داری خانواده را بر عهده بگیرد یا مرد. از آنجا که جنبه تعقل بیشتر مردان بر زنان برتری دارد و برای تـدبیر و نظـارت بر زنـدگی آمادگی بیشتری دارنـد و برای تحمل دشواری‌ها بیشتر ۱. نساء (۴۹) آیه ۳۴: «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَى النِّسـاءِ بِمـا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَـهُمْ عَلى بَعْضٍ وَبِمـا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصّالِحـاتُ قانِتـاتٌ حافِظـاتٌ لِلْغَيْبِ بِمـا حَفِـظَ اللّهُ». ۶۷ آماده‌اند، مسـئولیتِ سـرپرستی خـانواده بر عهـده آنـان نهـاده شـده است. برعکس بـانوان که بیشتر، احساسات و عواطف آنان بر مردان فزونی دارد. بنابراین، صـلاح خانواده در این است که سـرپرستی مرد را بپـذیرد و کارهای مهم زندگی را با مشورت و صـلاحدید او انجام دهـد و در مـوارد اختلاـف، حـاکمیت او را بپـذیرد. نـاگفته نمانـد کـه منظـور از سـرپرستی مرد ایـن نیسـت کـه بـا اعمـال قـدرت و خودمحوری خانواده را اداره کنـد و فعال مایشاء باشـد و به دیگر اعضای خانواده حق اظهارنظر ندهد، زیرا سـرپرست و مدیر باتدبیر به خوبی می‌دانـد که هیچ مؤسـسه کوچک یا بزرگی را با زور و خودمحوری نمی‌توان اداره کرد، به ویژه کانون خانواده را که باید محـل آسـایش و آرامش و پرورش کودکان و آینـده‌سازان کشور باشـد، بلکه منظور، در رأس امور قرار گرفتن برنامه‌ریزی صـحیح برای اداره خـانواده، بـا مشـاوره و تبـادل‌نظر سـایر اعضـای خانواده و جلب همکاری آنان در اداره امور و تفاهم در حل مشـکلات و تصـمیم‌گیری و حرف آخر را زدن در موارد اختلاـف است. مسـئولیت‌های سـرپرستی مرد را در سه بخش می‌توان خلاـصه کرد: ۱. تـأمین هزینه‌هـای خـانواده وتنظیم برنـامه زنـدگی بامشـاوره وتبـادل‌نظر و رسـیدگی به حسـاب دخل و خرج خانواده؛ ۲. حفـاظت و حراست و مراقبت و دفاع از افراد خانواده؛ ۳. نظارت بر مسائل دینی، اخلاقی و فرهنگی افراد خانواده و هدایت آنان به رشد، تکامل جسـمانی، نفسانی و جلوگیری از وقوع مفاسد اجتماعی و اخلاقی. ۶۸ ۲. تأمین نفقه: در اسـلام تأمین کلیه هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده بر عهـده مرد نهاده شـده است. اسـحاق بن عمار از حضـرت صادق علیه‌السـلام سؤال کرد: حق زن بر شوهر چیست؟ فرمود: غذا و لباسش را تأمین کند و لغزش‌هایش را ببخشد.(۱) ۳. اکرام و مدارا: مرد وظیفه دارد قدرشناس همسرش باشد و او را نعمتی از جانب خدا بداند. وی را گرامی داشته، با او مدارا کند، لغزش‌هایش را ببخشد و سخت‌گیری و لج‌بازی نکند. اسلام چنین برخوردی را از حقوق زن و وظایف شوهر می‌دانـد. امام سـجاد علیه‌السـلام فرمود: حق همسـرت این است که بـدانی خدای متعال او را وسـیله آرامش و انس تو قرار داده و نعمتی است از جانب خـدا بر تو، پس او را گرامی بـداری و با وی مدارا کنی. گرچه تو نیز بر وی حق داری، تـو بایـد دل‌سوز او باشـی، زیرا اسیر تو است. بایـد غـذا و لباسـش را فراهم سـازی و اگر اشـتباه کرد، ببخشـی.(۲) ۱. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۸: سأل إسـحاق بن عمّار أباعبداللّه علیه‌السـلام عن حقّ المرأة على زوجها؟ قال: «يشبع بطنها، و يكسوها، و إن جهلت غفر لها». ۲. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۵ : قال علىّ بن الحسـين عليه‌السـلام : «و أمّا حق الزوجة: فأن تعلم أنّ اللّه جعلها سـكناً و اُنسـاً، فتعلم أنّ ذلـک نعمـهٔ من اللّه علیـک فتکرمهـا و ترفق بهـا، و إن کـان حقّـک علیهـا اُوجب، فـإنّ لهـا علیـک أن ترحمها؛ لأنّها أسـيرك، و تطعمهـا و تكسوهـا، و إذا جهلت عفوت عنهـا». ۶۹ ۴. مراقبت‌هـای دینی و اخلاـقی: مرد وظیفه دارد به مسائـل اعتقادی، اخلاـقی و دینی همسـرش عنایت داشـته باشـد: یا خودش در این‌باره به او کمک کنـد یا وسیله آموختن آنها را برایش فراهم سازد. مواظب اخلاق و رفتارش باشد. به کارهای خوب و اخلاق پسـندیده دعوتش کند و او را از کردار زشت و اخلاق ناپسـند نهی کند. در یک کلام، او را از آتش دوزخ برهانـد و به بهشت دعوت کند. این یکی از آثار و لوازم سـرپرستی و قیمومیت است که بر عهده مردان نهاده شـده است. قرآن می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خودتان و خانواده‌تان را از آتش دوزخ نگه دارید، آتشـی که هیزم آن، مردم و سـنگ‌ها هستند».(۱) ب) وظایف زن: زن نیز درباره شوهر خود وظایف بسـیار سـنگینی دارد که در احادیث به

برخی اشاره شده است. همه وظایف در جمله‌ای کوتاه خلاصه شده و آن، خوب شوهرداری کردن است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: جهاد زن در این است که خوب شوهرداری کند.(۲) «حسن التبعل» که در حدیث آمده جمله کوتاهی است، ولی معنای گسترده‌ای دارد و همه خوبی‌ها را دربر می‌گیرد. درباره زنی می‌توان گفت: ۱. تحریم (۶۶) آیه ۶: «یا أَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَکُمْ وَأَهْلِیکُمْ ناراً وَقُودُها النّاسُ وَالحِجارَةُ». ۲. بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۲: قال علیّ علیه‌السلام : «جهادُ المرأة حُسن التّبعُّل». ۷۰ خوب شوهرداری می‌کند، که مقام سرپرستی و قیمومت شوهر را می‌پذیرد و از آن پاسداری می‌کند. موقعیت او را در خانواده و بین فرزندان نگه می‌دارد. در کارهای مهم با او مشورت می‌نماید. از دستوراتش اطاعت می‌کند. اگر در موردی خروج از منزل را صلاح ندانست و اجازه نداد خارج نمی‌شود. با رفتار خوش واخلاق نیک و محبت‌های خود، شوهر را دلگرم و خانه را به کانون صفا و محبت تبدیل می‌کند. در دشواری‌ها و گرفتاری‌ها به یاری شوهر می‌شتابد و از او دل‌جویی می‌نماید. در مورد اموال شوهر امانت‌دار است واز اسراف و تبذیر و ولخرجی اجتناب می‌کند. در کارهای خیر او را تشویق می‌نماید. بهترین لباس خود را در منزل می‌پوشد و برای شوهر آرایش و زینت می‌کند و همواره آماده و در اختیار او است. در خانه‌داری و پرورش فرزندان می‌کوشد. رازدار و امین و مهربان و دلسوز است... . درباره چنین زنی می‌توان گفت: خوب شوهرداری می‌کند و عملش در ردیف جهاد در راه خدا قرار دارد. در احادیث درباره چند چیز تأکید بیشتری شده است: ۱. اطاعت از شوهر در موارد مجاز؛ ۲. تمکین از شوهر در هم‌خوابگی و تمتعات و عمل جنسی؛ جز در مواردی که منع شرعی دارد؛ ۳. امانت‌داری و حفظ اموال شوهر؛ ۴. حفظ عفت و پاک‌دامنی؛ ۵. کسب اجازه شوهر در خروج از منزل. امام صادق علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: ۷۱ سودی نصیب مرد مسلمان نشده که بعد از اسلام بهتر از زوجه مسلمانی باشد که وقتی به او می‌نگرد، خشنود می‌شود و از دستورهایش اطاعت کرده، در غیاب او از نفس خود و اموال او نگه‌داری می‌کند.(۱) امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: زنی خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید وگفت: یا رسول اللّه! حق مرد بر زن چیست؟ فرمود: باید در اطاعت شوهر باشد و نافرمانی نکند، از خانه‌اش بدون اذن او صدقه ندهد، بدون رضایت او روزه مستحبی نگیرد، از تمتعات جنسی مانع او نشود، گرچه بر شتر سوار باشد. بدون اذن او از منزل خارج نشود.(۲) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰ ص ۴۱: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام عن آبائه علیهم‌السلام قال: «قال النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله : ما إستفاد امرئ مسلم فائدة بعد الإسلام أفضل من زوجة مسلمة تسرّه إذا نظر إلیها، و تطیعه إذا أمرها، و تحفظه إذا غاب عنها فی نفسها و ماله». ۲. همان، ص ۱۵۸: عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: «جاءت امرأة إلی النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقالت: یا رسول اللّه! ما حق الزوج علی المرأة؟ فقال لها: أن تطیعه، ولا تعصیه، ولا تصدّق من بیته إلّا بإذنه، ولا تصوم تطوّعاً إلّا بإذنه، ولا تمنعه نفسها و إن کانت علی ظهر قتب، ولا تخرج من بیتها إلّا بإذنه».

مهر زن و فلسفه آن

مرد هنگام اجرای صیغه نکاح، چیزی را به همسرش تقدیم می‌کند که در اصطلاح «مهر و صداق» نامیده می‌شود. کلمه مهر در قرآن نیامده، اما لفظ صداق استعمال شده است. قرآن می‌فرماید: «صداق زنان را بپردازید که عطیه‌ای است و اگر بعداً چیزی از آن‌را، با رضایت به شما بخشیدند، بخورید که گوارایتان باد».(۱) برای صداق، مقدار معینی تعیین نشده، بلکه به توافق زن و مرد بستگی دارد. امام محمد باقر علیه‌السلام فرمود: صداق چیزی است که زن‌وشوهر بر آن توافق می‌کنند، کم باشد یا زیاد.(۲) ۱. نساء (۴) آیه ۴: «وَآتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَکُمْ عَنْ شَیءٍ مِنْهُ نَفْساً فَکُلُوهُ هَنِیئاً مَرِیئاً». ۲.وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۴۰: قال ابوجعفر علیه‌السلام : «الصداق ما تراضیا علیه من قلیل او کثیر، فهذا الصداق». ۷۳ برای حداقل مهر نیز مقداری تعیین نشده، اما در احادیث آمده که زیاد هم ناچیز نباشد. امام جعفر صادق علیه‌السلام از پدرانش از حضرت علی علیه‌السلام نقل کرده که فرمود: من دوست ندارم «مهر» از ده درهم کمتر باشد، تا به مقدار پولی که به زن زناکار پرداخت می‌شود شبیه نباشد.(۱) برای حداکثر صداق

مقدار معینی تعیین نشده، هرچه هم زیاد باشد مانع ندارد، ولی اسلام تعیین مهریه‌های سنگین و مسابقه در آن را صلاح نمی‌داند و از آن نهی کرده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مهر زنان را سنگین نکنید و ازدیاد آن را به مسابقه نگذارید، زیرا موجب دشمنی می‌شود.(۲) نباید در تعیین مهر آن‌قدر سخت‌گیری کرد که جوانان امکان ازدواج نداشته باشند. در این مورد خوب است از افراط و تفریط خودداری شود و با رعایت شئون زن و مرد و شخصیت اجتماعی خانواده عروس و داماد، طبق امکانات اقتصادی آنان، به صداق مناسب و معتدلی توافق کنند. در نوع مهر نیز محدودیتی وجود ندارد، بلکه هر نوع مالی می‌تواند صداق باشد، مانند طلا، نقره، املاک، انواع پول‌های رایج، اسباب و لوازم زندگی، فرش، ظروف، اتومبیل، لباس و هر چیز دیگری که قابل تملک باشد. اما ۱. همان، ص ۲۵۳: جعفر بن محمد، عن آبائه، عن علیّ علیه‌السلام قال: «إنّی أکره أن یکون المهر أقلّ من عشرة دراهم؛ لئلّا یشبه مهر البغی». ۲. همان، ص ۲۶۶: عن علیّ علیه‌السلام قال: «لاتغالوا بمهور النساء فتکون عداوة». ۷۴ صلاح زن در این است که در صورت امکان مهر خود را ملک یا طلا، یا نقره، یا اشیایی نظیر اینها قرار دهد تا برایش ذخیره باشد و با مرور روزها از ارزش آن کاسته نشود. مهر می‌تواند نقد باشد یا نسیه و بر عهده شوهر یا هر شخص دیگری است و به توافق زن و شوهر بستگی دارد. اگر به صورت نقد باشد، زن می‌تواند قبل از عروسی آن را مطالبه کند. در صورتی که مرد قدرت پرداخت آن‌را دارد، باید بپردازد و اگر خودداری کرد، زن حق دارد از عمل جنسی بپرهیزد و این عدم تمکین موجب نشوز و سقوط نفقه نمی‌شود. اگر صداق نسیه باشد،ولی وقت معینی برایش تعیین شده زن قبل‌از رسیدن وقت، حق مطالبه ندارد و چنان‌چه وقت معینی تعیین نشده، هر وقت زن آن‌را مطالبه کرد؛ چنان‌که مرد قدرت پرداخت دارد، باید بی‌درنگ آن‌را بپردازد. مالک حقیقی مهر، چه ملک باشد چه پول نقد، خود زن است. کسی حق ندارد بدون رضایت او در مالش تصرف کند، حتی پدر و مادر و شوهرش و منافع آن نیز به خود زن تعلق دارد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا در قیامت هر گناهی را می‌بخشد، جز گناه کسی را که مهر زن را غصب کند، یا مزد اجیری را ندهد و یا انسان آزادی را به عنوان برده بفروشد.(۱) ۱.همان، ص ۲۶۶: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «إنّ اللّه لیغفر کلّ ذنب یوم القیامة إلاّ مهر امرأة، و من اغتصب أجیراً أجره، و من باع حراً». ۷۵ از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام سؤال شد: آیا پدر می‌تواند صداق دخترش را میل کند؟ فرمود: نه، چنین حقی را ندارد.(۱) چنان‌که صداق نسیه و بر عهده شوهر است و بدهی واقعی است که باید عندالمطالبه و در اولین زمان امکان پرداخت شود. حضرت صادق علیه‌السلام درباره مردی که زنی را به عقد خود درآورده، ولی قصد داشته مهرش را نپردازد، فرمود: این عمل زنا محسوب می‌شود.(۲) امام صادق علیه‌السلام فرمود: هر مردی که مهری برای همسرش قرار دهد، ولی قصد ادای آن را نداشته باشد به منزله دزد است.(۳) حضرت صادق علیه‌السلام از پدرانش از رسول خدا نقل کرده که فرمود: هر که مهر همسرش را ندهد، نزد خدا زناکار محسوب می‌شود. خدای عزّوجلّ در قیامت به او می‌گوید: کنیز خود را به تو تزویج کردم، در پیمان خودم، ولی تو به عهد من وفا نکردی و به کنیزم ستم نمودی. پس به مقدار حق زن، از حسنات مرد می‌گیرد و به زن می‌دهد و اگر ۱. همان، ص ۲۷۲: احمد بن ابی نصر قال سأل ابوالحسن الاول علیه‌السلام عن الرجل یزوج ابنته، اله ان یأکل صداقها؟ قال: لا، لیس ذلک له». ۲. همان، ص ۲۶۶: فضیل بن یسار، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام فی الرجل یتزوّج المرأة ولا یجعل فی نفسه أن یعطیها مهرها: «فهو زنا». ۳. همان، عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «من أمهر مهراً ثمّ لاینوی قضاءه کان بمنزلة السارق». ۷۶ حسنه‌ای باقی نماند، دستور می‌دهد او را در آتش دوزخ بیفکنند، زیرا به عهد خود وفا نکرده است و عهد مورد سؤال واقع می‌شود.(۱) فلسفه مهرممکن است کسی اصل تشریع مهر را زیر سؤال برده، بگوید: زن و مرد از لحاظ جنسی به یک‌دیگر نیاز دارند واز این طریق به هم‌دیگر جذب شده و ازدواج می‌کنند، پس دیگر مهر چه معنایی دارد؟ با تشریع مهر زن تحقیر شده و تا سرحد کالای مورد معامله تنزل یافته است. مرد با مهر زن را همانند برده در تملک خود درمی‌آورد. در پاسخ باید گفت: در اسلام نه زن کالا و برده محسوب شده و نه مهر، ثمن معامله، بلکه مهر عطیه و هدیه‌ای است از جانب مرد که به همسرش تقدیم می‌کند تا او را گرامی بدارد و مراتب علاقه‌اش را اظهار دارد. در توضیح مطلب و تشریح فلسفه تشریع صداق به دو

نکته مهم اشاره می‌شود. نکته اول: با این‌که زن و مرد از لحاظ غریزه جنسی به یک‌دیگر نیاز دارند و طبعاً خواستار هم‌دیگرند، ولی هر یک از آنان ویژگی‌هایی دارد: یکی از ویژگی‌های زن لطافت و زیبایی او است و از همین طریق برای ۱. همان، ص ۲۷۶: عن الصادق، عن آبائه علیهم‌السلام عن النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ فی حدیث المناهی ـ قال: «من ظلم امرأة مهرها فهو عندالله زنا، یقول الله یوم القیامة: عبدی! زوّجتک أمتی علی عهدی فلم توف بعهدی، و ظلمت أمتی. فیؤخذ من حسناته فیدفع إلیها بقدر حقّها، فإذا لم تبق له حسنة أمر به إلی النار بنکثه للعهد، إنّ العهد کان مسؤلاً». ۷۷ مرد جاذبه دارد. مهم‌ترین عامل نفوذ زن، زیبایی او است و مرد درباره آن عنایت خاصی دارد. زن با الهام از فطرت، این موضوع را دریافته و به همین جهت به آرایش می‌پردازد، تا خویشتن را زیباتر جلوه دهد و بیشتر در دل مرد نفوذ کند. دومین ویژگی زن این است که با وجود داشتن غریزه جنسی، در کتمان خواسته غریزی خود از مرد مقاوم‌تر است. خود را بی‌نیاز نشان می‌دهد و به خواستگاری مرد نمی‌رود. او ترجیح می‌دهد که در دل مرد نفوذ کند و او را شیفته خود سازد و به خواستگاری از او وادار نماید. آرایش و خودنمایی و ناز و غمزه‌های زن از همین‌جا نشأت می‌گیرد. بنابراین، زن بیش از هر چیز خواستار تسخیر دل مرد و عشق و دل‌باختگی او است. اما مرد در برابر نیروی جنسی ناتوان است و نمی‌تواند خواسته درونی خود را کتمان کند. از همین رو، به خواستگاری زن می‌رود. مرد طالب و خواستار زن است و دنبال او می‌رود، چون دریافته که زن خواستار عشق و علاقه او است، اظهار محبت و دل‌باختگی می‌کند و ناز و غمزه‌هایش را خریدار می‌شود. او برای اثبات محبت باطنی خود، از هر وسیله‌ای استفاده می‌نماید: پول خرج می‌کند، برایش هدیه می‌برد و مجلس جشن عقد و عروسی برپا می‌سازد. قرارداد مهر نیز یکی از همین وسایل است. مرد برای اثبات علاقه باطنی خود و برای گرامیداشت همسرش و به دست آوردن دل او، چیزی را به عنوان مهر به وی تقدیم می‌دارد. قرآن نیز مهر را به همین صورت بیان می‌کند، زیرا با عبارت ۷۸ « صَدُقاتِهِنَّ»بیان شده و آن‌را با عنوان «نحله» معرفی می‌کند که به معنای هدیه و عطیه است. این، یکی از فواید و فلسفه‌های تشریع مهر بود. نکته دوم: قرارداد صداق به زن آرامش و اطمینان نسبی می‌دهد، تا بتواند وظایفی را که آفرینش بر عهده‌اش نهاده، انجام دهد. گرچه زن و مرد هنگام ازدواج با هم پیمان می‌بندند که به یک‌دیگر وفادار باشند و در پرورش و نگه‌داری فرزندان همکاری نمایند، ولی موارد خلافی نیز مشاهده می‌شود که مرد به وظیفه خود عمل نمی‌کند و از تأمین هزینه زندگی و پرورش فرزندان خود داری می‌نماید، در صورتی که طبیعت، مسئولیت‌های ویژه‌ای را بر عهده زن نهاده که نمی‌تواند از انجام دادن آنها شانه خالی کند. زیرا مرد به منزله زارع است و زن به مثابه مزرعه. او نطفه فرزند را در رحم زن غرس می‌کند و بعد از آن طبعاً آزاد است. مرد از لحاظ شرع و قانون و اخلاق در برابر همسر و فرزندش مسئولیت دارد، ولی به دلیل این‌که طبیعت چیزی را بر عهده‌اش نگذاشته، می‌تواند زن را با جنینی که در رحم دارد رها سازد و فرار کند. البته اکثر مردان چنین نیستند، اما به هر حال امکان وجود آن هست و نمونه‌هایی از این افراد دیده شده است. زن این چنین آزاد نیست و ناچار است دوران دشوار بارداری و زایمان و نقاهت ناشی از آن را تحمل کند. پس از زایمان نیز نمی‌تواند نوزاد ضعیف و بی‌گناه خود را دور بیندازد یا گرسنه بدارد و ناگزیر باید شیرش بدهد و از او نگه‌داری کند. با توجه به عاطفه شدید مادری و انسی که به فرزند گرفته بعد از آن هم نمی‌تواند او را رها سازد، بلکه ناچار است از او نگه‌داری کند. وی در این مدت به هزینه زندگی و مسکن و خوراک و پوشاک نیاز دارد. ۷۹ در چنین فرضی زن بی‌چاره چه کند؟ بانوان طبعاً از چنین احتمالی نگرانند. شاید یکی از علل تشریع مهر، تأمین آرامش و امنیّت نسبی برای بانوان در مورد چنین احتمال‌هایی است. اگر صداق ملک است یا پول نقد، زن آن‌را می‌گیرد و برای چنین مواقع احتمالی نگه‌داری می‌کند و چنان‌چه نسیه است باز هم می‌تواند آن‌را مطالبه کند. کوتاه سخن این‌که، مهر را می‌توان وسیله دل‌گرمی زن و پشتوانه‌ای برای ازدواج معرفی نمود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: علت این‌که صداق بر عهده مرد نهاده شده، نه زن ـ گرچه کار هر دو یکی است ـ این است که مرد وقتی کام خود را از زن گرفت برمی‌خیزد و منتظر فراغ زن نیست و به همین علت صداق بر عهده مرد نهاده شده، نه بر زن.(۱) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۲۶۸: عن الصادق علیه‌السلام قال: إنّما صار الصداق

علی الرَّجُل دونَ المرأة ـ و إن کـانَ فعلهمـا واحـداً ـ لانّ الرجل إذا قَضَ ی حاجته منها قام عَنها و لَم یَنْتَظِرْ فراغها فَصار الصـداق عَلَیه دونُها لذلک.

نفقه و فلسفه آن

از نظر اسـلام، تأمین هزینه خانواده، از جمله مخارج همسر بر عهـده مرد است. مرد وظیفه دارد کلیه مخارج همسـرش را تأمین کند، گرچـه خـود زن ثروت‌منـدتر از شـوهر باشـد. وجـوب نفقـه، یکی از احکـام قطعی اسـلام است. آن حق زوجه است. اگر مرد آن‌را نپردازد، به صورت دین بر ذمه‌اش باقی می‌ماند و عندالمطالبه باید آن‌را بپردازد و چنان‌چه از پرداخت نفقه امتناع کند، حاکم شرعی اسـلام می‌توانـد زن را طلاق دهـد. امام محمـد باقر علیه‌السـلام فرمود: هر که زن دارد، ولی لباس و غـذای او را تأمین نمی‌کند، امام وظیفه دارد در میان آنان جـدایی افکند.(۱) اسحاق بن عمار می‌گوید: ۱. همان، ص ۵۰۹: أبوبصیر، قال: سمعت أباجعفر علیه‌السلام یقول: «من کـانت عنـده امرأة فلم یکسـها ما یواری عورتها، و یطعمها ما یقیم صـلبها کان حقّاً علی الإمام أن یفرّق بینهما». ۸۱ به امام صادق علیه‌السـلام عرض کردم: زن چه حقی بر شوهر دارد؟ فرمود: غذا و لباسـش را تأمین کند و لغزش‌هایش را ببخشد.(۱) نفقات عبـارت است از کلیه نیازهـای خانواده، با رعایت امکانات و عرف زمان، مکان و شـئون خانواده که در این‌جا برمی‌شـمریم: ۱. غذا، میوه و دیگر نیازها به مقـدار نیاز متعارف؛ ۲. لباس زمسـتانی و تابستانی طبق نیاز و شئون خانواده؛ ۳. فرش و بستر؛ ۴. اسباب و لوازم پختن غـذا و خوردن و آشامیـدن؛ ۵. وسایل گرم‌کننده و سـردکننده؛ ۶. مسـکن ملکی یا استیجاری که طبق شـئون خانواده باشـد و آسایش آنان را تأمین کند؛ ۷. هزینه‌های بهداشت و درمان؛ ۸. وسایل نظافت و آرایش؛ و دیگر نیازهای زندگی. اشکالاز موضوع نفقه انتقاد شده و گفته‌اند: در تشـریع این حکم، زن تحقیر و یک مستخدم جیره‌خوار محسوب شده که در برابر زحمات شبانه‌روزی و انجام ۱. همان، ص ۵۱۰: إسحاق بن عمّار، قال: قلت لأبی عبداللّه علیه‌السلام : ما حق المرأة علی زوجها الذی إذا فعله کان محسناً؟ قـال: «یشـبعها، و یکسوهـا، و إن جهلـت غفر لهـا». ۸۲ دادن کارهـای دشـوار خـانه‌داری، غـذایی را می‌خورد و لباسـی را می‌پوشـد. پاسـخدر پاسخ باید گفت: اشکال مذکور از عناد گوینده و بی‌اطلاعی‌اش نشأت گرفته است، زیرا از دیدگاه اسلام کارهای منزل بر عهـده زن نیست، حتی درباره نگه‌داری، پرسـتاری و شـیردادن بچه‌ها نیز وظیفه‌ای بر عهـده‌اش گذاشـته نشده است. او می‌تواند هیچ کـاری را انجام ندهـد و مطالبه مسـتخدم کنـد و در برابر انجام دادن کارهای منزل، پرسـتاری و شـیردادن بچه اجرت بطلبـد. در عین حـال، نفقه‌اش بر عهـده مرد نهـاده شـده است. بـا تـوجه به این مطلب، چگـونه می‌تـوان گفت: زن تحقیر شـده و به عنوان مسـتخدمِ جیره‌خوار محسوب شده است؟ گفتنی است گرچه کار کردن در خانه و اداره امور منزل وظیفه شرعی بانوان نیست ولی برای انس و الفت خانوادگی و از لحاظ اخلاقی یک ضـرورت به شمار می‌رود، که در احادیث به عنوان «حسن التبعل» یاد شده است. یک خانم کدبانو که به بقا و گرمی کانون خانواده علاقه‌مند است در پرستاری از فرزندان و اداره هر چه بهتر امور منزل در حد توان می‌کوشد ولی با میل و رغبت نه با زور و جبر. چنان‌که همسـران پیامبر و دخترش فاطمه زهرا و همسران ائمه اطهار و بزرگان دین چنین بودند. سؤالبـا این‌که زن و مرد در ارضای غریزه جنسـی و تولیـد و پرورش فرزنـد به ۸۳ یـک‌دیگر نیاز دارنـد، چرا کلیه هزینه‌های خانواده حتی مخارج شخصی زن بر عهده مرد نهاده شده است؟ چرا فقط مرد کار کند و زن بخورد، بپوشد و بخوابد و حتی کارهای خانه را انجـام ندهـد؟ آیـا به مرد سـتم نشـده است؟ چرا اقتصاد زن وابسـته به شوهر باشـد تا ناچار باشـد از او اطاعت کنـد و زورگویی‌ها و تضـییقاتش را تحمل نماید؟ آیا بهتر نیست که زن و مرد با هم کار کنند و هزینه‌های زندگی را به اتفاق بپردازند؟ پاسـخدر پاسخ به این سؤال به چند نکته مهم اشاره می‌شود: ۱. طبیعت، مسئولیت‌های سنگینی را بر عهده زن نهاده که ناچار به انجام دادن آنها است، مانند بارداری، زایمان، شـیردادن نوزاد، پرسـتاری و مراقبت و تربیت فرزند و انجام دادن این مسئولیت‌های دشوار نیاز به فراغت دارد که بـا کـار کردن در خـارج منزل، چنـدان سازگار نیست. ۲. زن هر مـاه یـک مرتبه، چنـد روز عـادت می‌شود و در این ایـام نیاز به

استراحت دارد. ۳. کارهای خانه‌داری و بچه‌داری، از نظر شرعی و قانونی بر عهده زن نیست، اما اخلاقاً و طبق آداب و رسوم نمی‌تواند از انجام دادن آنها شانه خالی کند، زیرا از لوازم زندگی خانوادگی محسوب می‌شود و در زیبایی منزل و دل‌گرمی مرد تأثیر به‌سزایی دارد. ۴. زن موجودی ظریف، لطیف و زیبا است و مهم‌ترین وسیله جاذبیت و محبوبیت او برای شوهر، همین لطافت و زیبایی او است. در صورتی که ۸۴ اشتغال به کارهایِ دشوار و خسته‌کننده خارجِ منزل، بر لطافت و زیبایی زن لطمه وارد می‌سازد و از جاذبیت و محبوبیت او برای شوهر می‌کاهد که نه به سود او است و نه شوهرش. اگر قرار باشد زنان همانند مردان برای تأمین هزینه‌های زندگی کار کنند، در انتخاب شغل با رقابت مردان روبه‌رو شده و گاهی مجبور می‌شوند، شغل‌های دشوار را نیز بپذیرند، از قبیل کارگری در معادن و کارخانه‌های ذوب آهن، فولاد، ماشین‌سازی، پتروشیمی، سیمان، صنایع نفت، کارگری راه و ساختمان، راه آهن، رانندگی وسایل نقلیه سنگین و کارهای خسته‌کننده شبانه. چنان‌چه زنان و مردان در لزوم کار کردن و تأمین هزینه زندگی مساوی باشند، طبعاً با چنین مشکلاتی مواجه می‌شوند. از آن‌چه گذشت، استفاده می‌شود که زنان نمی‌توانند همانند مردان ملزم به کار کردن و تأمین هزینه زندگی باشند. از این‌رو، اسلام تأمین هزینه زندگی را به عهده شوهر گذاشته، تا زن با فراغت و آرامش‌خاطر، مسئولیت‌هایی را که طبیعت بر عهده‌اش نهاده انجام دهد، در نگه‌داری و پرورش فرزندان بکوشد، شادابی و زیبایی خود را حفظ کند، جایگاه خود را در دل مرد نگه‌دارد و خانه را محل انس و آرامش قرار دهد. در چنین صورتی، مرد با آرامش‌خاطر و علاقه به زن و فرزند و دل‌گرمی به زندگی، بیشتر تلاش و جدیت می‌کند و هزینه خانواده را تأمین می‌کند و در طبق اخلاص نهاده و با رضایت‌خاطر تقدیم همسرش می‌نماید. بنابراین، اسلام با واقع‌نگری و رعایت مصالح واقعی زن و مرد و فرزندان و برای استحکام بنیاد زناشویی، تأمین نفقه خانواده را بر عهده مرد نهاده و ۸۵ بی‌دلیل از یک طرف جانب‌داری و بر دیگری تحمیل نکرده است. صلاح زن و مرد در این است که نفقه بر عهده مرد باشد و زن، در امور مالی وابسته به مرد باشد. مرد چون خواستار زن و علاقه‌مند به وی است باید برایش خرج کند و از این جهت نه تنها ناراحت نیست، بلکه کاملاًـ رضایت دارد و احساس شخصیت می‌کند. وابستگی مالی زن نیز به زیان او نیست و او را به صورت مستخدم جیره‌خوار در نمی‌آورد، بلکه به استحکام بنیاد ازدواج کمک می‌کند. اصولاًـ در زندگی خانوادگی درآمد مرد به خانواده تعلق دارد و در تأمین نیازها به مصرف می‌رسد و استقلال مالی زن یا وابستگی، مطرح نیست. در خاتمه، این نکته را یادآور می‌شوم که هدف اسلام از تشریع وجوب نفقه بر مرد این نبوده که زن، بی‌کار، خانه‌نشین و مصرف‌کننده باشد و در خارج از منزل کار و مسئولیتی را بر عهده نگیرد. بلکه اسلام خواسته زن مجبور به کار کردن و تأمین هزینه‌های زندگی نباشد، ولی می‌تواند با رعایت استعداد و سلیقه و امکانات خود و تفاهم با شوهر شغل مناسبی را برگزیند و ادای وظیفه نماید واز این راه درآمدی را به دست آورد. البته درآمد او به شخص خودش تعلق دارد و مجبور نیست در زندگی صرف کند. زن خوب، درآمد خود را در طبق اخلاص می‌نهد و همانند شوهر آن‌را تقدیم خانواده می‌کند، تا در اداره و بهبود زندگی مشترک سهیم باشد و بر صفا و محبت خانوادگی بیفزاید.

ارث زن در اسلام

زن و مرد از نظر اسلام، حقوق مساوی دارند، از جمله در کارکردن و کسب مال و تملک و اصل توارث مشترک‌اند و از یک‌دیگر ارث می‌برند. قرآن می‌فرماید: «مردان از هرچه پدر و مادر و خویشاوندان به ارث می‌گذارند نصیبی دارند و زنان، از آن‌چه پدر و مادر وخویشاوندان به ارث می‌گذارند، چه اندک باشد چه بسیار، ارث می‌برند، نصیبی معین».(۱) در این آیه، تصریح شده که زنان نیز مانند مردان ارث می‌برند و سهم معینی دارند. آیات ارث زمانی نازل شد که زن در جهان، به ویژه در میان اعراب جاهلیت، ارزش و مقامی نداشت. زمان جاهلیت، مردان از خبر دختردار ۱. نساء (۴) آیه ۷: «لِلرِّجالِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ وَلِلنِّساءِ نَصِیبٌ مِمّا تَرَکَ الوالِدانِ وَالأَقْرَبُونَ مِمّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ کَثُرَ نَصِیباً مَفْرُوضاً». ۸۷ شدن شرمنده می‌شدند و چه بسا دختران بی‌گناه

را زنده به گور می کردند. اموال مرده فقط به پسران یا پسر ارشد می‌رسید و دختران از ارث محروم بودند. مگر این‌که پدر در وصیت خود چیزی برای دختران تعیین کرده باشد، یا برادر در اثر ترحم چیزی به خواهران خود بدهد. از همین رو، وقتی آیه ارث نازل شد و برای زنان نیز سهم ارثی تعیین کرد، بعضی مردم از تشریع چنین حکمی تعجب کردند. امام فخر رازی در شأن نزول آیه می‌نویسد: ابن عباس نقل می کند که اوس بن ثابت انصاری وفات کرد و سه دختر و یک زن به جای گذاشت. پس دو نفر از پسرعموهایش به نام‌های سویدو عرفجه که وصیّ او بودند، آمدند و همه اموال را بردند. زن اوس خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید و قصه را تعریف کرد و گفت: دو نفر وصیّ اوس اصلاً چیزی به من و دخترانم ندادند. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خانه‌ات برگرد تا ببینیم از جانب خدا چه دستوری می‌رسد. بعد از آن، آیه فوق نازل شد، و دلالت دارد که مردان و زنان هر دو ارث می‌برند.(۱) آری، اسلام در چنین زمانی با تشریع توارث زن به وی شخصیت داد و او را در ردیف مرد محسوب داشت. ولی در تشریع‌های اسلامی سهم ارث زن، نصف مرد معین شده است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «خدا درباره فرزندانتان سفارش می کند که سهم ارث پسر به مقدار ۱. تفسیر کبیر، ج ۹، ص ۱۹۴. ۸۸ سهم دو دختر است واگر دختران بیش از دو نفر باشند، دوسوم میراث از آنان است و چنان‌چه یک دختر بود، نصف میراث را می‌برد و اگر مرده فرزند دارد، هر یک از پدر و مادر یک ششم میراث را می‌برد و اگر فرزندی نداشت و وارث او پدر و مادر بودند، مادر یک سوم دارایی را می‌برد. اما اگر برادران داشته باشد، مادر یک ششم اموال را می‌برد، پس از عمل به وصیت و ادای دین. شما نمی‌دانید که پدران و پسرانتان کدام یک برای شما سودمندتر هستند. این حکم خدا است که دانا و حکیم است».(۱) از نظر اسلام، پسر دو برابر دختر از والدین و برادر دو برابر خواهر از یک‌دیگر و شوهر دو برابر زن از یک‌دیگر ارث می‌برند، مگر در مورد پدر و مادر مرده که اگر در وقت فوت فرزندشان زنده باشند، هر یک از آنان یک ششم از مال مرده را به طور مساوی ارث می‌برند. پرسشدر قانون ارث اشکال شده و گفته‌اند: چرا درباره زن تبعیض شده و سهم ارث او نصف سهم مرد تعیین شده است؟ آیا این ستم و تبعیض نیست؟ ۱. نساء (۴) آیه ۱۱: «یُوصِیکُمُ اللّهُ فِی أَوْلادِکُمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الأُنثَیَیْنِ فَإِن کُنَّ نِساءً فَوْقَ اثْنَتَیْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثا ما تَرَکَ وَ إِنْ کانَتْ واحِدَةً فَلَها النِّصْفُ وَلاِبَوَیْهِ لِکُلِّ واحِدٍ مِنْهُما السُّدُسُ مِمّا تَرَکَ إِنْ کانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَواهُ فَلاِمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ کانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلاِمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِیَّةٍ یُوصِی بِها أَوْ دَیْنٍ آباؤُکُمْ وَأَبْناؤُکُمْ لا تَدْرُونَ أَیُّهُمْ أَقْرَبُ لَکُمْ نَفْعاً فَرِیضَةً مِنَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ کانَ عَلِیماً حَکِیماً». ۸۹ پاسخدر جواب باید گفت: سهم ارث زن و مرد و تفاوت بین آنها را نباید از سایر قوانین و مقررات مربوط به آنان جدا کرد و به طور مستقل در این خصوص بحث و قضاوت نمود. درست است که اسلام در مورد ارث، بین زن و مرد تفاوت گذاشته، ولی این تفاوت از روی واقع‌نگری و مسئولیت‌های مالی است که بر عهده مرد نهاده شده است. در قانون اسلام مرد باید چیزی را به عنوان مهر به همسرش تقدیم کند. کلیه مخارج زن و فرزندان نیز بر عهده مرد است. از این‌رو، مرد ناگزیر است با جدّیت کار کند و کلیه هزینه‌های زندگی را فراهم سازد. اما زن به کارکردن و پرداخت هزینه زندگی ملزم نیست، حتی اگر اموالی داشت مجبور نیست آنها را صرف زندگی کند، بلکه می‌تواند برای خود ذخیره نماید و اموالی را که از طریق کسب و کار، یا مهر یا هبه، یا ارث یا هر طریق مشروع دیگری به دست آورد به خودش تعلق دارد و می‌تواند همه را ذخیره کند. برخلاف مرد که از نظر شرعی و قانونی ناچار است علاوه بر مهر، کلیه هزینه‌های زندگی خودش و همسرش و همه اعضای خانواده را تأمین کند. بنابراین، زن در کلیه اموال شوهر، از جمله ارثی که نصیب او شده شریک است و به طور غیرمستقیم در اختیارش قرار می گیرد، در صورتی که سهم ارث زن می‌تواند دست نخورده برایش باقی بماند. چون چنین بوده اسلام خواسته از طریق تشریع قانون ارث کمکی به مرد کرده باشد. ۹۰ با توجه به این مطالب، آیا می‌توان گفت: درباره ارث زن تبعیض شده است؟ اگر با دیده انصاف بنگرید تصدیق خواهید کرد که نه تنها در مورد زن تبعیض نشده، بلکه از وی جانبداری هم شده است. در احادیث نیز بدین علت اشاره شده است؛ امام رضا علیه‌السلام فرمود: علت این‌که ارث زن، نصف ارث مرد شده این است که زن وقتی شوهر کرد از مرد می گیرد، ولی مرد

وظیفه دارد بدهد و به همین دلیل سهم ارث او بیشتر شده است. علت دیگر این‌که زن، عیالِ مرد و نفقه‌خوار او است. اما بر زن واجب نیست مخارج شوهر را بپردازد و در موقع نیاز، به او کمک کند. از همین رو، سهم ارث مرد بیشتر شده است. خدای متعال در این‌باره می‌فرماید: « الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ».(۱) هشام بن سالم نقل کرده است: ابن ابی العوجاء به احول گفت: چرا در ارث، زنِ ضعیف یک سهم ببرد، ۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۴، ص ۳۲۶: عن الرضا علیه‌السلام قال: «علّهٔ إعطا النساء نصف ما یُعطی الرجالَ من المیراث؛ لأنّ المرأهٔ إذا تزوّجت أخذت و الرجل یُعطی؛ فلذلک وفّر علی الرجال. وعلّهٔ أخری فی إعطاء الذکر مثلی ما تُعطی الأنثی فی عیال الذکر إن احتاجت، و علیه أن یعولها، و علیه نفقتها، و لیس علی المرأهٔ أن تعول الرجل، و لاتؤخذ بنفقته إن احتاج فوفّر علی الرجل لذلک و ذلک قول اللّه: «الرِّجالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَبِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ»». ۹۱ ولی مرد ثروت‌مند دو سهم؟ هشام می‌گوید: من همین سؤال را از امام صادق علیه‌السلام کردم، در جواب فرمود: بر زن دیه عاقله، پرداخت نفقه و جهاد و مسئولیت‌های دیگر واجب نیست، اما این قبیل هزینه‌ها بر مرد واجب می‌شود. از این‌رو، در ارث، مرد دو سهم می‌برد و زن یک سهم.(۱) ۱. همان، ص ۳۲۷ : هشام بن سالم، قال: إنّ أبی العوجاء قال للأحول: ما بال المرأهٔ الضعیفهٔ لها سهم واحد و للرجل القویّ المؤسر سهمان؟ قال: فذکرت ذلک لأبی عبداللّه علیه‌السلام . فقال: إنّ المرأهٔ لیس علیها عاقلهٔ، ولا نفقه، ولا جهاد ـ و عدّد أشیاء غیرهذا ـ و هذا علی الرجال؛ فلذلک جعل له سهمان و لها سهم».

اسلام و چند همسری

اسلام چندهمسری را تجویز کرده و به مرد اجازه می‌دهد که در شرایط خاص بیش از یک زن دائم، حداکثر چهار زن بگیرد. قبل از اسلام، چندهمسری مرسوم بود و اسلام آن‌را نسخ نکرد، بلکه در صدد اصلاح آن برآمد و شرایطی برایش قرار داد. به حداکثر چهار نفر محدود ساخت، ولی اصل تجویز چندهمسری را تنفیذ کرد. اسلام در تشریع این حکم نخواسته تا از مردان جانبداری کند و آنان را در تشکیل حرم‌سراها و افراط در شهوت‌رانی و عیّاشی تشویق نماید، یا حقوق بانوان را نادیده بگیرد و به آنان ستم روا دارد. بلکه برعکس، هدف اسلام دفاع از یکی از حقوق طبیعی بانوان، یعنی حق تأهل و تشکیل خانواده و تولید و پرورش فرزندان مشروع است. البته در برخی موارد هم دفاع از حقوق مردان منظور بوده است. بنابراین، تجویز چندهمسری، با رعایت شرایط مقرّر، ضرورت اجتماعی و به صلاح واقعی بانوان و مردان است. در توضیح مطلب به دو مقدمه اشاره می‌شود: ۹۳ مقدمه اول: با این‌که موالید دختر، بیش از پسر نیست، آمار نشان می‌دهد که اغلب، تعداد زنان آماده و نیازمند ازدواج از مردان بیشتر است. این تفاوت دو علت دارد: اول این‌که، تلفات مردان، به ویژه پسران جوان، بیشتر از زنان و دختران است. اگر به آمار مرگ‌هایی که در اثر حوادث از قبیل جنگ، سقوط و زیر آوار ماندن، غرق شدن، تلفات کارگران در معادن و کارخانه‌ها، تصادفات رانندگی و جز اینها مراجعه کنید به این امر پی می‌برید. در اثر این قبیل حوادث ـ که تلفات آنها هم زیاد است ـ تعادل بین زنان و مردان به هم می‌خورد و تعداد زنان بر مردان فزونی می‌یابد. برای تصدیق مطلب، آمار تلفات نیروهای انسانی در جنگ‌های اخیر کافی است، مانند عراق و ایران، آمریکا و عراق، افغانستان و شوروی و جنگ‌های داخلی خودشان، صرب‌ها و بوسنیایی‌ها و دیگر جنگ‌ها و تجاوزهایی که همواره در نقاط مختلف جهان جریان داشته و دارد.تلفات نیروی انسانی این جنگ‌ها بسیار زیاد و وحشتناک است و اکثر کشته شدگان مردان و جوانانی هستند که یا اصلاً ازدواج نکرده یا تازه ازدواج کرده بودند. اکنون حساب کنید که در اثر همین جنگ‌ها چقدر بر تعداد بانوان افزوده و از تعداد مردان کاسته می‌شود؟ دوم این‌که، برخی دانشمندان مدعی‌اند که مقاومت جنس زن در برابر بیماری‌ها بیشتر از جنس مرد است. بررسی آمار مرگ و میر کودکان، نوجوانان و جوانان نیز نظر آنان را تأیید می‌کند. حد متوسط عمر زن بیش از مرد است. آمار نشان می‌دهد که زنان بیوه بیش از مردان زن‌مرده هستند. بنابراین، تعداد زنان بیوه‌ای که نیاز

به ازدواج دارند، بیش از تعداد مردان ۹۴ مجردی است که نیاز به ازدواج دارند و خواستار آن هستند. همه ما شاهد زنان بیوه فراوانی هستیم که میل دارند با مرد دلخواهی ازدواج کنند، ولی امکان آن برایشان فراهم نیست. از سوی دیگر، مردان مجرّد چندانی را سراغ نداریم که به ازدواج مایل باشند، اما زنی را نیابند که آماده ازدواج باشد. مقدمه دوم: یکی از حقوق طبیعی انسان حق تأهل و تشکیل خانواده است؛ چنان‌که بشر حق کارکردن، مسکن، بهداشت، غذا و لباس دارد، حق تأهل نیز دارد. هر انسانی اعم از زن و مرد، حق دارد که ازدواج کند و از آرامش و انس خانوادگی و تولید و پرورش فرزندان مشروع و قانونی بهره‌مند گردد. زن نیز چون انسان است، حق چنین چیزی را دارد. بنابراین، قوانین اجتماعی باید طوری تنظیم شود که استفاده از حقوق طبیعی برای همه افراد امکان‌پذیر باشد. کوتاه سخن این‌که، در هر اجتماع از یک سو، تعداد فراوانی زن بیوه وجود دارد که نیاز به ازدواج دارند و خواهان آن هستند و چنان‌چه ازدواج نکنند امکان دارد به انحراف و فساد کشیده شوند. از طرف دیگر، تعداد مردان مجرد به مقداری نیست که حاضر باشند با این بیوگان ازدواج نمایند، زیرا آنان بیشتر ترجیح می‌دهند که با دختران باکره ازدواج کنند و به مقدار کافی هم وجود دارد. پس تکلیف بیوگان نیازمند به ازدواج و راه حل چیست؟ یا باید بی‌بندوباری و فساد و آزادی‌های جنسی و آثار سوء آن‌را تجویز کنیم؛ چنان‌که غرب آن‌را پذیرفته است و یا چندهمسری و تعدد زوجات را تجویز نماییم؛ چنان‌که اسلام آن‌را پذیرفته است. اسلام برای حل این مشکل و به نفع بانوان بیوه‌ای که نیاز به ازدواج و ۹۵ تشکیل خانواده دارند و برای جلوگیری از مفاسد اجتماعی و انحرافات جنسی، چندهمسری را تجویز کرده است. یکی از موارد دیگری که سبب تجویز چندهمسری می‌شود، عقیم یا بیمار بودن همسر مرد است. در صورتی که زن به کلی عقیم باشد، یا در اثر بیماری غیرقابل علاجی، بچه‌دار شدن یا حمل مجدّد برایش زیان داشته باشد و مرد احساس نیاز به فرزند کند، عقل و وجدان به مرد حق می‌دهد که ازدواج مجدّد کند. هم‌چنین در صورتی که زن بیمار است و نمی‌تواند نیاز جنسی شوهرش را برآورده سازد، تجدید ازدواج برای مرد یک نیاز محسوب می‌شود. برای حل این مشکل یا باید همسر اولش را طلاق دهد، یا با وجود او همسر دومی برگزیند و انتخاب فرض دوم، به نفع بانوان است. گفتنی است با توجه به این‌که مهم‌ترین فایده ازدواج، انس و آرامش و مودت خانوادگی است، تک همسری بر چندهمسری ترجیح دارد. اسلام نیز مردان را تشویق نمی‌کند که صرفاً برای شهوت‌رانی ازدواج مجدّد نمایند و انس و آرامش خانوادگی را فدای چند دقیقه لذت‌جویی کنند. اگر اسلام ازدواج مجدّد را تجویز کرده، در اثر یک ضرورت اجتماعی و برای حمایت از حقوق بانوان بیوه و نیازمند به شوهر بوده است. اوضاع و شرایط زمان، مکان، جوامع، موقعیت و امکانات افراد در این جهت تفاوت دارد. چنان‌چه از جهت فردی و اجتماعی ضرورتی وجود نداشت، تک همسری بر چندهمسری ترجیح دارد و در صورتی که چندهمسری در اجتماعی ضرورت داشت یا برای شخص یا اشخاصی ۹۶ خاص لازم بود، زن و مرد باید در تأمین این نیاز همکاری نمایند. مردی که برای این منظور قصد ازدواج مجدد دارد باید امکانات مالی و جسمانی خود را رعایت کند و اگر امکان اداره دو خانواده را ندارد از آن صرف‌نظر کند. بعد از آن، موضوع را با همسرش در میان بگذارد و ضرورت ازدواج مجدّد را برایش به اثبات برساند و او را به رعایت عدل و انصاف و تساوی بین زوجین مطمئن سازد و به هر طریق ممکن رضایت او را جلب کند. همسر چنین مردی نیز وظیفه دارد برای تأمین ضرورت فردی یا اجتماعی، گذشت و فداکاری کند؛ احساسات و عواطف تند را کنار بگذارد، مشکلات و نیازهای شخص شوهر یا بانوان بیوه دیگر را نیز منظور بدارد و بالاتر از همه رضای خدا را در نظر بگیرد و با خواسته مشروع شوهرش موافقت کند. اگر ازدواج مجدّد با تفاهم زن و شوهر انجام بگیرد چندان مشکلی ندارد. شرایط چندهمسریاسلام چندهمسری را تجویز کرده، اما برای آن، شرایطی را مقرر داشته که رعایت آنها در عمل بسیار دشوار است: ۱. امکانات مالی برای تأمین کلیه هزینه‌های دو خانواده؛ ۲. قدرت جسمانی برای تأمین نیازهای جنسی دو همسر؛ ۳. اطمینان از رعایت کامل عدل و انصاف در بین دو خانواده از همه جهات، بدون هیچ‌گونه تبعیض. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: ۹۷ «آن‌چه می‌خواهید ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار. اما اگر می‌ترسید که با عدالت رفتار نکنید، یک زن بیشتر نگیرید».(۱) در این آیه،

تجویز ازدواج مجدد را مشروط به عدم خوف از ترک انصاف و عدالت نموده که در عمل دشوار است. مردی که بیش از یک همسر دارد موظف است، در مقدار، نوع و کیفیت نفقه، مضاجعت، تمتع‌های جنسی و حتی در برخوردهای اخلاقی، بین آنان، مساوات و عدل و انصاف را رعایت کند، گرچه میان آنان از لحاظ سنی، یا زیبایی و زشتی، یا اخلاقی و موقعیت‌های اجتماعی، یا سایر مزایا و کمالات تفاوت‌هایی وجود داشته باشد، اما مرد وظیفه دارد در همه موارد، رفتاری یکسان داشته باشد. واضح است که رعایت کامل عدل و انصاف، کاری است بس دشوار و کمتر مردی می‌تواند مطمئن باشد که قدرت ادای چنین وظیفه‌ای را دارد. در صورتی که قرآن تصریح می‌کند اگر از آن بیم دارید که نتوانید میان چند همسر با عدل و انصاف رفتار کنید، به یک زن اکتفا نمایید. بنابراین، ازدواج مجدّد کاری است بسیار دشوار و پرمسئولیت که هر مردی صلاحیت آن را ندارد. ۱. نساء (۴) آیه ۳: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَثُلاثَ وَرُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً».

طلاق در اسلام

اسلام، طلاق و جداشدن زن و شوهر را در شرایطی خاص تجویز نموده، ولی آن‌را عملی منفور و مبغوض می‌داند و در احادیث مذمت شده است: امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدا خانه‌ای را که در آن عروسی برپا شود دوست دارد و خانه‌ای را که در آن طلاق واقع شود مبغوض دارد. نزد خدا چیزی مبغوض‌تر از طلاق نیست.(۱) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: میان کارهای حلال، کاری بدتر از طلاق نیست. خدا مردانی را که زیاد طلاق می‌دهند و زن می‌گیرند دشمن دارد.(۲) ۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «إنّ اللّه یحبّ البیت الذی فیه العرس، و یبغض البیت الذی فیه الطلاق، و ما من شیء أبغض من الطلاق». ۲. همان، ص ۸: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «ما من شیءٍ اُحلّه اللّه أبغض إلیه من الطلاق، و إنّ اللّه یبغض المطلاق الذّواق». ۹۹ هم‌چنین علیه‌السلام فرمود: وقتی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر رسید که ابوایوب قصد دارد همسر خود را طلاق دهد، فرمود: طلاق دادن ام‌ایوب گناه است.(۱) امام محمد باقر علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده که فرمود: آن‌قدر جبرئیل درباره زن به من سفارش کرد که گمان کردم طلاق دادن او جز در موردی که مرتکب فحشای آشکار شود جایز نیست.(۲) حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: تزویج کنید، ولی طلاق ندهید، زیرا از طلاق عرش خدا می‌لرزد.(۳) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: خدا در میان مباحات، چیزی را محبوب‌تر از نکاح ندارد و هیچ مباحی را مبغوض‌تر از طلاق ندارد.(۴) طلاق از نظر اسلام، عملی بسیار زشت و قبیح است که باید حتی‌الامکان از آن دوری شود، زیرا عرش خدا را به لرزه می‌آورد، اما به عللی تحریم نشده و مورد نهی شدید قرار گرفته است. برای پیش‌گیری از وقوع طلاق، با عوامل آن به شدت مبارزه شده که به برخی از آنها اشاره می‌شود: ۱. همان، ص ۸: عن أبی عبداللّه علیه‌السلام قال: «بلغ النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله أنّ أبا أیّوب یرید أن یطلّق امرأته فقال رسول اللّه: «إنّ طلاق امّ أیّوب لحوب، أی إثم». ۲. مکارم الاخلاق، ج ۱، ص ۲۴۸: عن أبی جعفر علیه‌السلام قال: «قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : أوصانی جبرئیل علیه‌السلام بالمرأة حتی ظننت أنّه لاینبغی طلاقها إلاّ من فاحشة مبیّنة». ۳. همان، ص ۲۲۵: عن الصادق علیه‌السلام قال: «تزوّجوا ولا تطلّقوا؛ فإنّ الطلاق یهتزّ منه العرش». ۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۲۸۰: قال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله : «ما أحبّ اللّه مباحاً کالنکاح، و ما أبغض اللّه مباحاً کالطلاق». ۱۰۰ ۱. یکی از عوامل طلاق، دلسردی مرد به همسر مشروع خود و دلبستگی و چشم‌داشت به زنان بیگانه است. یکی از عوامل مهم آن، بی‌حجابی یا بدحجابی بانوان و چشم‌چرانی مردان است. وقتی مرد در کوچه و خیابان چشمش به زنی افتاد که از همسر خودش زیباتر و جاذب‌تر بود، امکان دارد شیفته او گردد و از همسرش دلسرد شود. وقتی به منزل برگشت با ایراد و بهانه‌جویی زندگی را تلخ می‌کند و چه‌بسا در نهایت به طلاق کشیده شود. اسلام برای پیش‌گیری از وقوع این امر، از یک طرف به بانوان توصیه می‌کند حجاب را رعایت کنند و زینت‌های خود را در معرض دید مردان بیگانه قرار ندهند و برای غیرشوهر خود آرایش و دلبری نکنند. از سوی دیگر، به مردان

توصیه می‌کند که به زنان نامحرم ننگرند و از شوخی و شیرین‌زبانی با آنان بپرهیزند. اگر چشمشان به زنی نامحرم افتاد، تعقیب نکنند و بی‌درنگ دیدگان خود را فروبندند. ۲. دومین عامل طلاق، دل‌سردی زن و مرد به یک‌دیگر و ارضا نشدن غریزه جنسی آنان است. بسیاری از طلاق‌ها و انحراف‌ها در اثر این است که زن یا مرد در کام‌یابی و ارضای غریزه جنسی خوب اشباع نمی‌شوند. اسلام برای پیش‌گیری از وقوع این امر به بانوان توصیه می‌کند که بهترین لباس‌های خود را در منزل بپوشند، طبق دلخواه شوهر، خود را آرایش کنند و در معرض دید او قرار دهند. هم‌چنین به مردان توصیه می‌کند که نظافت و پاکیزگی را رعایت کنند و به اصلاح سر و صورت خود برسند و در منزل نیز زیبا زندگی کنند. ۱۰۱ از سوی دیگر، به زن و شوهر تذکر می‌دهد که هنگام عمل جنسی و لذت‌جویی‌ها فقط به فکر ارضای غریزه جنسی و کام‌یابی خود نباشند، بلکه به فکر کام‌دهی و ارضای طرف خود نیز باشند. ۳. سومین عامل، بدرفتاری‌ها و بداخلاقی‌ها و ایراد و بهانه‌جویی‌ها و کشمکش‌ها و لجبازی‌های زن یا شوهر است. آمار نشان می‌دهد که مهم‌ترین عامل اکثر طلاق‌ها ناسازگاری اخلاق زن و شوهر بوده است. اسلام برای پیش‌گیری از این امر و استحکام بنیاد خانواده، برای هر یک از زن و شوهر حقوق و وظایفی را مقرر داشته و از آنان خواسته که به آن عمل کنند. علاوه بر آن، توصیه کرده که از خودمحوری، استبداد و لج‌بازی بپرهیزند و سعه صدر و گذشت داشته باشند و اختلاف سلیقه‌ها را با عقل و انصاف حل و فصل کنند. وظایف اخلاقی زن و شوهر در کتاب‌های اخلاق بررسی شده که به برخی از آنها اشاره شد. ۴. عامل دیگری که اسلام برای حل اختلاف‌های زن و شوهر و جلوگیری از طلاق پیش‌بینی کرده، موضوع تشکیل هیئت داوران است که از دو نفر تشکیل شده است: یکی، از خانواده زن و دیگری، از خانواده مرد. این دو نفر می‌توانند از خویشان زن و شوهر یا بیگانه باشند. قرآن می‌فرماید: «اگر از اختلاف و جدایی زن و شوهر ترسیدید، پس داوری را از بستگان مرد و زن انتخاب کنید. چنان‌چه قصد اصلاح داشته باشند خدا ۱۰۲ توفیقشان می‌دهد، زیرا خدا دانا و آگاه است».(۱) هیئت داوران برای اصلاح، جلسه‌ای ترتیب می‌دهند و از زن و شوهر جهت شرکت در آن دعوت می‌نمایند. از موضوع اختلاف جویا می‌شوند، با کمال دقت و انصاف به سخنان آنان گوش می‌دهند، حق را در هر طرف یافتند دوستانه و مشفقانه به فرد دیگر تذکر می‌دهند. هر یکی از آنان را به وظیفه‌اش آشنا می‌سازند. آن‌گاه آنان را به گذشت و اغماض و رعایت وظایف زناشویی و سعی در استحکام بنیاد مقدس ازدواج دعوت می‌کنند و از عواقب سوء اختلاف و جدایی برحذر می‌دارند، بدین وسیله صلحشان می‌دهند. ناگفته نماند که صلح داوران اسلامی، با سازشی که به اجبار قانون به وجود می‌آید تفاوت فراوانی دارد. صلح قانونی مانند صلح دو شریک یا دو همسایه یا دو متخاصم است که ملتزم می‌شوند به حقوق یک‌دیگر تجاوز نکنند، اما صلحی که اسلام با هیئت داوران فراهم می‌سازد، به معنای الزام قانونی نیست، بلکه رفع کدورت‌های قلبی و ریشه‌کن کردن منشأ اختلاف‌ها و سعی در ایجاد تفاهم و تحکیم علاقه خانوادگی و دل‌گرمی به زندگی و عادی ساختن روابط زن و شوهر است. امتیاز این سازش بر صلح اول، برای کسی پوشیده نیست. اما اگر داوران بعد از بررسی و اقدامات لازم بدین نتیجه رسیدند که اختلاف‌های میان زن و شوهر بسیار عمیق است و شعله‌های عشق و علاقه زناشویی کاملاً خاموش شده و هیچ امیدی به اصلاح ۱. نساء (۴) آیه ۳۵: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَيْنِهِما فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدَا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللّهَ كانَ عَلِيماً خَبِيراً». ۱۰۳ نیست، حتی با توصیه به گذشت و اغماض، در چنین صورتی زن و شوهر را به حال خود می‌گذارند تا از یک‌دیگر جدا شوند، یا آنان را به طلاق توصیه می‌کنند. ۵. پنجمین چیزی که می‌تواند مانع طلاق شود یا آن‌را به تأخیر بیندازد، پرداخت مهر است. مرد اگر مهر زن خود را از قبل داده، حق ندارد آن را پس بگیرد و اگر نداده است، وظیفه دارد هنگام طلاق به طور کامل بپردازد. قرآن می‌فرماید: «اگر خواستید زنی به جای زن دیگر بگیرید و او را قنطاری مال داده‌اید، نباید چیزی از او بازستانید. آیا تهمت می‌زنید و مرتکب گناه می‌شوید، تا مهرشان را بگیرید چگونه مهر را پس می‌گیرید و حال آن‌که از یک‌دیگر بهره برده‌اید و زنان از شما پیمانی استوار گرفته‌اند».(۱) مهر، حقِ شرعی و قانونی زن است و می‌تواند از هر طریق ممکن، آن‌را وصول کند و چنان‌چه مرد به طور نقدی آن‌را نداده باشد، باید هنگام طلاق آن‌را بپردازد. اگر

مهر، ملک یا پول قابل توجهی باشد می‌تواند تا حدی از اقدام به طلاق جلوگیری کند، به ویژه در افراد تهی‌دست یا کم‌ثروت. ۶. یکی از عوامل دیگر، سرپرستی و نگه‌داری از فرزندان و تأمین هزینه ۱. همان، آیات ۲۰ ـ ۲۱: «وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتاناً وَ إِثْماً مُبِيناً * وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضى بَعْضُكُمْ إِلى بَعْضٍ وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً». ۱۰۴ زندگی آنان است که مرد بر عهده دارد. در صورتی که اوضاع خانواده عادی باشد و زن و شوهر با هم زندگی کنند، بیشتر زنان مسئولیت نگه‌داری بچه‌ها را برعهده می‌گیرند، در نتیجه، مردان فرصت کارکردن و تأمین هزینه‌های خانواده را دارند. اما اگر با طلاق از یک‌دیگر جدا شدند، سرپرستی و نگه‌داری از بچه‌ها نیز برعهده مرد می‌افتد و جمع میان این دو مسئولیت بسیار دشوار است. به علاوه، بچه‌ها نیاز به مادر دارند، که پدر نمی‌تواند آن‌را تأمین کند. از همین رو، اگر پدر خوب بیندیشد و عواقب سوء و مشکلات آن‌را مطالعه کند، غالباً از طلاق دادن منصرف می‌شود. بنابراین، وجود فرزند و مسئولیت نگه‌داری از او را نیز می‌توان یکی از پشتوانه‌های بقا و استحکام بنیاد خانواده و از موانع طلاق به‌شمار آورد. ۷. عامل دیگر، حضور دو شاهد عادل است. اسلام در صحت طلاق حضور دو شاهد عادل را هنگام اجرای صیغه طلاق شرط کرده است، زیرا در صحت آن، اجرای صحیح صیغه طلاق شرط شده که از هر کسی ساخته نیست. از سوی دیگر، باید زمان اجرایِ صیغه، دو نفر شاهد عادل حضور داشته باشند، تا صیغه طلاق را بشنوند و عنداللزوم شهادت دهند. با توجه به این‌که دسترسی به مجری صیغه طلاق و وجود دو نفر شاهد عادل چندان آسان نیست و نیاز به گذشت زمان دارد، مرد را از تعجیل در طلاق بازمی‌دارد. در طول این مدت امکان دارد مرد سر عقل بیاید و از عصبانیت‌ها و ۱۰۵ لج‌بازی‌هایش کاسته شود و در عواقب سوء طلاق و مشکلات گوناگون آینده‌اش خوب بیندیشد و از طلاق دادن منصرف گردد. دوستان و مشاوران خیرخواه نیز می‌توانند در این خصوص به او کمک کنند. بعد از وجود همه شرایط، باز عالم مجری صیغه عقد و دو نفر شاهد عادل فوراً طلاق نمی‌دهند؛ بلکه می‌کوشند اختلاف‌هایشان را برطرف سازند و صلحشان دهند و در صورت لزوم بازهم طلاق را تأخیر می‌اندازند، تا فرصت بیشتری برای عاقبت‌اندیشی وانصراف داشته باشند. اسلام، چون مخالف طلاق بوده به هر طریق ممکن می‌کوشد از وقوع آن جلوگیری کند. ۸. بعد از این‌که طلاق با همه شرایط و طی مراحل انجام گرفت، باز هم اسلام ازدواج را خاتمه یافته تلقی نمی‌کند، بلکه زمانی را به عنوان زمان عده(۱) تعیین کرده و در طلاق رجعی به مرد اجازه می‌دهد به ازدواج سابق رجوع کند، بدون این‌که نیازی به مهر و صیغه جدید باشد. اسلام آن‌قدر به حفظ و بقای ازدواج عنایت داشته که حتی بعد از وقوع طلاق و در زمان عده به مرد فرصت داده تا خوب بیندیشد و در صورت تمایل به ازدواج سابق رجوع کند. فلسفه تشریع طلاقممکن است کسی در اصل تشریع طلاق اشکال کرده، بگوید: اگر طلاق ۱. عده طلاق رجعی عبارت است از زمان وقوع طلاق، تا این‌که زن سه مرتبه عادت ماهانه ببیند. ۱۰۶ واقعاً مبغوض شارع اسلام بود ـ چنان‌که قبلاً گفتید ـ چرا آن‌را تحریم نکرد؟ اصولاً حلال بودن چگونه با مبغوض بودن قابل جمع است؟ چرا اسلام طلاق را تجویز کرد، و فلسفه آن چیست؟ در پاسخ باید گفت: در عین حال که طلاق امری است زشت و مبغوض، ولی در بعضی مواقع ضرورتی است که نمی‌توان جلو آن‌را گرفت؛ مثلاً قطع اعضای بدن امری است دردناک و مبغوض، اما در بعضی مواقع قطع عضو ضرورت دارد و به مصلحت انسان است؛ چنان‌که درمورد بیماری سرطان چنین است. اگر ادامه ازدواج برای زن و مرد رنج‌آور، دردناک و تحمّل نشدنی باشد و جز طلاق چاره دیگری وجود نداشته باشد، طلاق بهترین راه‌حل است. برای نمونه، یکی از این موارد جایی است که شعله‌های عشق و محبت مرد به کلی خاموش شده و اصلاً همسرش را دوست ندارد. در چنین موردی زن از مقام محبوبیّت و جاذبیّت سقوط کرده و بنیاد خانواده ویران شده است. خانه‌ای که محبت در آن نباشد، سرد، تاریک و وحشتناک است؛ نه تنها برای زن و شوهر آسایشگاه نیست، بلکه زندانی است تاریک و جهنمی، سوزان. زوجیت پیوندی است طبیعی که میان مرد و زن بسته می‌شود و با همه پیمان‌های اجتماعی، مانند بیع، اجاره و رهن، صلح و شرکت کاملاً تفاوت دارد. آنها قراردادهایی هستند صرفاً اجتماعی و اعتباری که طبیعت و غریزه در آن دخالت ندارد، برخلاف ازدواج که پیوندی است طبیعی و در متن طبیعت و غریزه

زوجین ریشه دارد و از خواسته طبیعی نشأت می‌گیرد. ۱۰۷ ازدواج از نوعی جاذبه درونی مرد و زن و تمایل به وحدت، اتصال و هم‌دلی به وجود می‌آید. این جذب، در طبیعت زوجین به دو گونه متفاوت نهاده شده است: از جانب مرد به صورت عشق و دوست داشتن، خواستن و تصاحب شخص زن است و از طرف زن به صورت خودآرایی، جاذبیت، تسخیر دل و تصاحب قلب مرد است. مرد می‌خواهد محبوبه خود را بگیرد، ولی زن می‌خواهد محبوبه شوهر باشد و دلش را به دست آورد. بنیان خانواده بر این دو اساس پایه‌ریزی می‌شود و اگر زوجین به خواسته درونی خود رسیده باشند، کانون خانواده گرم و باصفا و زیبا است. مرد به خانواده خود دل‌گرم و امیدوار است و در تأمین آسایش و رفاه آنان جدیت و فداکاری می‌کند، زن نیز خودش را موفق و خوش‌بخت می‌داند و در شوهرداری، خانه‌داری و بچه‌داری تا سرحد فداکاری می‌کوشد. اما اگر مرد همسر قانونی خود را دوست نداشت و از دیدار و معاشرت با او بیزار بود و زن نیز احساس کرد که از مقام محبوبیت سقوط کرده و شوهرش او را دوست ندارد در چنین فرضی خانواده دو رکن اساسی خود را از دست داده و ویران شده به‌شمار می‌آید. زندگی در چنین خانواده سرد و از هم پاشیده‌ای، برای زن و مرد بسیار دشوار و دردناک است و ادامه آن به صلاح هیچ‌یک از زوجین نیست. در چنین شرایطی اسلام با این‌که طلاق را مبغوض دارد، آن‌را بهترین راه حل می‌داند و تجویز می‌کند. تشریع قانون طلاق برای چنین مواردی است. ۱۰۸ مورد دیگر، عدم توافق اخلاقی است؛ در صورتی‌که زن و مرد توافق اخلاقی ندارند و تفکر دوگانه‌ای دارند؛ هر دو خودخواه و کینه‌توز و لجبازند، شبانه روز کشمکش و نزاع و دعوا دارند و به نصیحت‌ها و راهنمایی‌های کسی گوش نمی‌دهند، به هیچ‌وجه حاضر نمی‌شوند خودشان را اصلاح و تعدیل کنند. زندگی در چنین خانواده‌ای نیز بسیار سخت و دردناک است و ادامه آن نه به نفع زن است و نه به نفع مرد. در چنین موردی نیز طلاق بهترین راه حل است و اسلام آن‌را تجویز می‌کند. بنابراین، طلاق در بعضی موارد ضرورت اجتماعی و بهترین راه چاره است و نمی‌تواند ممنوع باشد. ممکن است کسی بگوید: به فرض این‌که تجویز طلاق را در موارد ضروری بپذیریم، اما قانون طلاق مطلق است و به مردان هوس‌باز اجازه می‌دهد که به اندک بهانه‌ای همسر مظلوم خود را که جوانی، نیرو، سلامت و شادابی خویش را در خانه این مرد بی‌وفا صرف نموده، طلاق دهد و از آشیانه مأنوس خود خارج سازد و بعد از چندی همسر دیگری بگیرد. آیا تجویز چنین طلاق‌هایی ظلم به زن نیست؟ در پاسخ گفته می‌شود: اسلام نیز با هوس‌بازی و طلاق‌های ناجوانمردانه به طور جدی مخالف است و با عوامل آن به شدت مبارزه کرده است و برای اجرایِ طلاق شرایط و مقرراتی را وضع کرده و موانعی به وجود آورده که حتی‌الامکان از وقوع آن جلوگیری کند. اما اگر به هر دلیل زن از مقام محبوبیت سقوط کرد و مورد تنفر مرد قرار گرفت، چه باید کرد و راه چاره چیست؟ زن احساس می‌کند که محبوبه مرد و ۱۰۹ کدبانوی خانه نیست و مرد از او نفرت دارد و چنین حادثه دردناکی بزرگ‌ترین تحقیر و تعذیب زن است. آیا صلاح است که چنین زنی را به زور قانون در خانه نگه‌داریم و از جدایی جلوگیری کنیم؟ با زور قانون می‌توان زن را در خانه نگه داشت و مرد را به پرداخت نفقه مجبور ساخت، اما نمی‌توان برایش محبوبیت ایجاد کرد که اساسِ زندگی زناشویی است. دراین‌جا نیز اسلام با این‌که طلاق را مبغوض داشته، آن‌را بهترین راه حل می‌داند و تجویز می‌کند. ممکن است کسی بگوید: اگر طلاق در برخی موارد ضرورت و بهترین راه حل مشکلات است، چرا به مرد اختصاص یافته و به زن حق طلاق داده نشده است؟ زیرا عین همین احتمال‌ها درباره زن نیز وجود دارد. ممکن است زن شوهرش را دوست نداشته باشد از ادامه زندگی زناشویی بیزار باشد. در چنین موردی نیز می‌توان گفت: چون محبت نیست حیات خانوادگی عملاً پایان یافته تلقی می‌شود و باید به زن نیز حق داده می‌شد که شوهرش را طلاق بدهد و ختم ازدواج را اعلام بدارد. در پاسخ گفته می‌شود: بی‌علاقگی زن را نمی‌توان پایان یافتن حیات خانوادگی تلقی کرد، بلکه از علائم قصور یا تقصیر مرد و کوتاهی‌اش در مورد ادای وظایف زناشویی و زن‌داری است، زیرا کلید دل‌بستگی و علاقه زن در اختیار مرد است، اگر مرد واقعاً همسرش را دوست بدارد و به شدت علاقه‌مند وی باشد و به وظایف زن‌داری خوب عمل کند و اخلاق و رفتارش را اصلاح نماید، زن نیز غالباً دل‌گرم، امیدوار و علاقه‌مند می‌شود و می‌کوشد قلب مرد را هم‌چنان در

اختیار خویش نگه دارد. ۱۱۰ بنابراین، اگر زن به زندگی و شوهر بی‌علاقه است، نشانه قصور یا تقصیر مرد است. در چنین صورتی طلاق ضرورت ندارد، بلکه باید مرد را به وظایف خود و هنر ظریف زن‌داری آشنا ساخت، تا در رفتار و گفتار و اخلاق خود تجدیدنظر نماید و به هر طریق ممکن دل همسرش را به دست آورد و او را امیدوار سازد. ممکن است سؤال شود: اگر مردی همسر خود را کتک میزند یا نفقه او را نمی‌دهد و به او سخت می‌گیرد یا حق مضاجعت و عمل جنسی را انجام نمی‌دهد، یا او را اذیت و آزار می‌کند، یا دشنام و ناسزا می‌گوید و حتی از طلاق دادن او نیز امتناع می‌ورزد، در چنین صورتی تکلیف زن چیست؟ آیا می‌گویید: باید صبر کند و بسوزد و بسازد تا مرگش فرا رسد؟ چرا در چنین مواردی به زن حق طلاق داده نشده، تا از چنین زندان دردناکی خود را نجات دهد؟ در پاسخ گفته می‌شود: اسلام بر پایه عدل و انصاف و رعایت حقوق افراد بنا شده و هیچ‌گاه رفتار ناشایسته و ظالمانه مرد را به همسرش تجویز وتأیید نمی‌کند، بلکه با آن به شدت مخالفت کرده و از حقوق زن دفاع می‌نماید. زن در چنین مواردی به هیئت داوران مراجعه می‌کند و از آنان تقاضا می‌کند که شوهرش را نصیحت و به رعایت عدل و انصاف و عمل به وظیفه وادار سازند. اگر در این امر توفیق یافتند به زندگی خویش ادامه می‌دهد و چنان‌چه از پذیرش حق امتناع ورزید، شکایت خود را بر حاکم شرعی اسلام ۱۱۱ یا دادگاه خانواده عرضه می‌دارد. حاکم شرعی اسلام مرد متجاوز را احضار می‌کند و از او می‌خواهد که دست از ظلم و ستم بردارد و به وظایف خود عمل نماید و اگر قبول نکرد او را به طلاق ملزم می‌سازند و در صورت امتناع، خود حاکم شرع زن را طلاق می‌دهد و حقوق او را از مرد می‌گیرد.

بخش دوم

حقوق و وظایف زن در آینه پرسش و پاسخ

حیات در گستره همه موجودات و جانداران به مشیت حق باید ادامه می‌یافت؛ این مهم با «تَک» ـ خواه نرینه و خواه مادینه – میسور نبود بلکه «جفت» لازم بود. در زندگی انسانی نیز این دو جنس لازم بود؛ یعنی حتماً باید کسی «مرد» می‌شد و جفت دیگر «زن». لذا زن و مرد بر اساسِ هدف عالیِ خلقت و با ویژگی‌های انسانی و فطریِ یک‌سان، اما تفاوت‌های مشهود فیزیکی و گاه روحی ـ روانی، و بر مبنای آن، حقوق و وظایف معین، آفریده شدند. اسلام به زن و مرد، از زاویه «انسانی» نگریسته و هر دو را موجود شریف و برتری دانسته که خداوند متعال از خلقت آنها به خود بالیده است. به اقتضای این آفرینش و به منظور ادامه حیات انسانی بر عهده هر یک، وظایفی گذاشته است، اما گاه این وظایفِ مختلف و بر اساس آن، حقوقِ متفاوت، ابهام‌هایی را به وجود آورده است؛ به طوری که در ذهن بعضی، پاره‌ای از قوانین را تبعیض‌آمیز و دسته‌ای از محدودیت‌ها را ضدآزادی، قلمداد کرده‌اند. ۱۱۶ در بخش قبل، در ضمنِ بحث‌های تفصیلی به این ابهام‌ها پاسخ گفتیم و از وجوه مختلف آزادی، حجاب، ازدواج و طلاق، ارث، مهریه، نفقه و مسائلی از این قبیل بحث کردیم، اما در این بخش، شیوه بحث به گونه دیگری است؛ یعنی ما از طریق سؤال‌هایی که به دستمان رسیده با مخاطبان خود در یک هم‌اندیشی و گفت‌وگویِ مستقیم قرار گرفته‌ایم و به پرسش‌های آنان درباره مقام و جایگاه زن، فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، مقوله‌های خانه‌داری، هنر، آزادی، شیوه زندگی، حقوق طبیعی و اکتسابی و موضوعات دیگری از این دست، پاسخ گفته‌ایم. امید که سودمند واقع شود. چرا در نوشته‌های خود به ترسیم شخصیت و منزلت زن اهمیت داده‌اید؟ پاسخ: اصولاً ـ روش من در انتخاب موضوعِ هر کتابی که نوشته‌ام دو چیز بوده است: یکی نیاز جامعه که آن‌را از متن خود جامعه درک می‌کردم، و دوم این‌که کتاب خوبی وجود نداشته باشد که بتواند این نیاز را تأمین کند. کمتر پیش می‌آید کتاب خوبی را ببینم و هوس کنم که من هم در این موضوع کتابی بنویسم. بلکه دنبال چیزهایی می‌روم که مورد نیاز است و در آن زمینه کتابی نیست و یا اگر هست ناقص است. همه نوشته‌های من تقریباً این گونه است. اولین کتابی که نوشتم دادگستر جهان بود

که در سال ۱۳۴۶ انجام شد. در آن زمان موضوع بهایی‌ها و مبارزه علیه آنها مطرح بود. مسائل مربوط به امام زمان ـ سلام‌اللّه علیه ـ مورد سؤال بود و برای جوان‌ها مسئله مهمی بود. من در آن زمان متوجه این نیاز شدم، لذا کتاب‌هایی که در این زمینه بود ۱۱۷ جمع‌آوری و مطالعه کردم و دیدم گرچه کتاب‌های خوبی در این زمینه هست ولی اثر کاملی که جواب‌گوی نیاز جوانان و اهل تحقیق باشد نیست. از این‌رو به فکر نوشتن این کتاب افتادم. کتاب‌هایی که در زمینه مسائل زنان نوشتم، عبارتند از: آیین همسرداری، آیین تربیت، اسلام و تعلیم و تربیت، انتخاب همسر و بانوی نمونه اسلام. این کتاب‌ها مشخصاً پیرامون موضوع زن و مسائل زنان می‌باشد. اما این‌که انگیزه این کار چه بوده است، در مورد کتاب آیین همسرداری که حدود سال ۵۴ نوشته شد، انگیزه تألیف آن، این بود که من به عنوان یک طلبه که ارتباط نزدیکی با زندگی مردم داشتم، شاهد مشکلات و مسائل زناشویی مردم ـ از جمله نزدیکان و خویشاوندان ـ بودم و در این زمینه مراجعاتی هم به من می‌شد. همه اینها مرا وادار کرد که دست به تهیه این کتاب بزنم و در خصوص این موضوعات مسائلی را مطرح کنم. ابتدا کتاب‌هایی که در این زمینه بود ـ که خیلی هم کم بود ـ جمع کردم، در هنگام بررسی و مطالعه متوجه شدم چندان جواب‌گوی نیازها نیست، لذا تصمیم گرفتم آیین همسرداری را بنویسم. این کتاب را که نوشتم خوانندگانی داشت و برای آنها مطلوب واقع شد و طبعاً بعد از آن در مورد مشکلات خانواده‌ها مراجعاتی به من شد که نه تنها از آنها فرار نمی‌کردم بلکه استقبال هم می‌کردم و از این‌که بتوانم یک مشکل خانوادگی را حل کنم لذت می‌بردم. بعد از حدود چهار ـ پنج سالی که از نزدیک با این مسائل روبه‌رو شدم به این نتیجه رسیدم که اکثر اختلافات خانوادگی در اثر فقدان تربیت صحیح خانوادگی دختران و پسران جوان می‌باشد، از این‌رو به فکر افتادم که کتابی ۱۱۸ درباره تربیت کودک بنویسم. در این زمینه هم کتاب‌های مربوط را جمع‌آوری و مطالعه کردم و متوجه شدم که اتفاقاً در این زمینه هم آن کتابی که باید وجود داشته باشد، نیست. البته کتاب‌هایی بود که برخی جنبه‌های اسلامی نداشت و بعضی هم در سطح بالا و خیلی علمی بود که مشکل توده مردم را حل نمی‌کرد. از این جهت با توجه به تجربیاتی که به دست آورده بودم مشغول تهیه این کتاب (آیین تربیت) شدم. همزمان، از دوستی که در تهران جلسه‌ای برای خانم‌ها داشت و مسائل تربیتی را در آن مطرح می‌کرد خواستم که از خانم‌های شرکت‌کننده در آن جلسه بخواهند که سؤال‌ها و مشکلات خود را مطرح کنند که از این طریق حدود دویست نامه یا بیشتر به دستم رسید که کمک شایانی در شناسایی مشکلات و نیز تهیه این کتاب نمود. البته در این خصوص، مجله‌ها و روزنامه‌ها را هم می‌خواندم. اما کتاب انتخاب همسر: هنگام بررسی مشکلات خانوادگی، پی بردم که بسیاری از مشکلات در اثر این بوده است که پسر و دختر سنجیده و با فکر ازدواج نکرده‌اند، لذا بعداً به مشکلاتی مبتلا شده‌اند. به نظرم رسید که یکی از نیازهای مبرم جوانان، انتخاب همسر است که پس از بررسی، کتاب مورد توجهی را در این‌باره نیافتم. البته برخی کتاب‌ها به طور خیلی فرعی، مطالبی داشتند اما کتابی که برای پسران و دختران جوان، مفید باشد نبود. این سبب شد که کتاب انتخاب همسر را نوشتم. در این ضمن چون در بعضی سمینارها شرکت می‌کردم در همین زمینه‌ها احساس کردم که در تعلیم و تربیت اسلامی نیاز به کتابی علمی‌تر هست تا بتواند پاسخ‌گوی نیازهای طبقه تحصیل‌کرده باشد. از این جهت در ضمن ۱۱۹ این‌که کتاب انتخاب همسر را می‌نوشتم، همزمان کتاب جدیدی را به نام اسلام و تعلیم و تربیت مشغول شدم. البته قبل از اینها هم کتاب بانوی نمونه اسلام را نوشتم. آن‌جا هم سعی کردم جنبه‌های اخلاقی را سیره‌گونه بنویسم. نمی‌خواستم تاریخ‌گونه باشد. کل این کتاب‌ها در آن زمان مورد نیاز بود. الآن هم تقریباً در کنار کارهایی که در سمینارهای مختلف و در برنامه‌های صدا و سیما انجام می‌شود یکی از کارهایم همین مسئله حل اختلافات خانوادگی است که به مقداری که در توانم باشد انجام می‌دهم و از آن لذت می‌برم. البته از این‌که فرصت کافی برای پرداختن به این امور ندارم متأسفم. اما هر وقت که بتوانم امتناع نمی‌کنم. چگونه و با چه ابزارهایی می‌توان آگاهی‌های مفید را درباره زندگی مشترک به خانواده‌ها رساند؟ پاسخ: به نظر من رسانه‌های عمومی مثل صدا و سیما، روزنامه‌ها و مجلات باید عنایت بیشتری به مسئله ازدواج و حراست از کیان خانواده داشته باشند. من برای آینده خانواده‌ها در ایران اسلامی احساس خطر می‌کنم.

البته صدا و سیما و سازمان‌های دیگر برنامه‌هایی دارند و نویسندگان کتاب‌هایی می‌نویسند ولی کافی نیست. خیلی بیشتر از اینها نیاز است. کتاب، یکی از ابزارهای مهم آگاهی است، اما چون گران است، بسیاری از خانواده‌ها و زوج‌ها نمی‌خوانند. خیلی مناسب بود اگر افراد خیّری پیدا می‌شدند و کتاب‌هایی را که در مورد تربیت خانوادگی است به قیمت‌های ارزان‌تر در دسترس مردم قرار می‌دادند یا بنیادهای خیریه‌ای مثل کمیته امداد امام خمینی ۱۲۰ که گاهی چند هزار نفر را عروس و داماد می‌کنند کاش اینها همین طور که یخچال و فریزر و تلویزیون در اختیار زوج‌های جوان قرار می‌دهند یک کتاب اخلاق خانواده هم به اینها می‌دادند. این کارها شدنی است. بهای یک کتابِ دوهزار تومانی در مقابل قیمت جهیزیه‌ای که به یک دختر داده می‌شود چیزی نیست. علاوه بر این، من احساس می‌کنم برای این‌که از اختلافات خانوادگی جلوگیری شود وازدواج‌ها موفق باشد باید کلاس‌هایی به همین منظور تأسیس شود که متأسفانه در این قسمت خیلی کم داریم. اگر کسی را بخواهند برای آموزگاری یا هر کار دیگری استخدام کنند نوعاً تا یک دوره نبیند اجازه نمی‌دهند، اما برای ازدواج که اساسی‌ترین مسئله زندگی پسر و دختر است بدون داشتن اطلاعاتی در موضوع همسرداری انجام می‌گیرد. نه در کتاب‌های درسی به اینها عنایتی شده است و نه کلاس‌هایی برای اینها وجود دارد. اگر نظامِ اسلامی ما هر پسر و دختری را مقید می‌کرد که در صورتی می‌توانند عروسی کنند که مثلاً یک دوره یک ماهه ببینند و در آن دوره، مسائل خانوادگی را درست بررسی می‌کردند و به جوانان آموزش می‌دادند و بعد اجازه ازدواج می‌دادند، به نظر من مشکلات خیلی کم می‌شد. مخصوصاً طلبه‌ها و فضلا باید به این مسئله عنایت داشته باشند و جزو برنامه‌هایشان باشد. بعضی از طلبه‌ها در شهرستان‌ها چنین برنامه‌هایی دارند ولی کافی نیست. به هر حال باید یک کار گسترده‌ای به همّت همه افرادی که در عرصه‌های تبلیغ هستند؛ چه روحانیون چه نویسندگان و صدا و سیما و همه و همه انجام بشود. ۱۲۱ آزادی زن را در ایران چگونه می‌بینید؟ پاسخ: شک نیست که بانوان در طول تاریخ غالباً مورد ستم بوده‌اند و حقوقشان تضییع می‌شده است. کشورهای اروپایی که اکنون این همه آزادی ظاهری به زن داده‌اند تاریخشان گویا است که به زنانشان ستم فراوانی می‌کرده‌اند. این مشکل سبب شد که تقریباً اوایل قرن بیستم حرکتی با نام «دفاع از حقوق زنان» آغاز شود، که انصافاً نهضت بسیار به‌جایی هم بود، زیرا همین حرکت سبب شد که افکار عده‌ای از دانشمندان و افراد خیرخواه متوجه زنان گردد. البته بسیاری از بانوان و نیز عده‌ای از مردان از این موضوع استقبال و آن را تبلیغ کردند. مسئله‌ای که در آن زمان مطرح کردند این بود که زن و مرد باید در همه جهات مساوی باشند و تفاوتی بین زن و مرد نیست. زن انسان است و مرد هم انسان است. دو انسان حق مساوی دارند و همان‌طور که مرد در اشتغال، مالکیت و مسائل دیگر آزاد است زن هم باید آزاد باشد. به هر جهت، حرکت گسترده‌ای، که به حسب ظاهر حرکت خوبی هم بود، شروع شد. تبلیغات هم در این‌باره خیلی زیاد می‌کردند، اما مشکلی که این حرکت داشت این بود که: اولاً: در این حرکت، مسئله خانواده، مغفول ماند، بلکه فقط بانگ آزادی و تساوی به گوش می‌رسید، اما این آزادی و تساوی، با خانواده چه می‌کند و نتیجه‌اش چیست، اصلاً مطرح نبود! ثانیاً: وقتی می‌خواستند آزادی و تساوی را طرح کنند، توجه به این‌که زن آفرینش ویژه‌ای دارد، نداشتند. به عنوان این‌که زن یک انسان است می‌گفتند ۱۲۲ عیناً باید مثل مرد آزاد باشد. غفلت از این دو جهت سبب شد که زنان به بازار کار کشیده شوند. چون مدافعان فکر می‌کردند که اگر زن، استقلال اقتصادی داشته باشد دیگر مرد نمی‌تواند به او ستم کند. از طرف دیگر در آن زمان مسئله صنعتی شدن و توسعه کارخانجات و امثال اینها شروع شده بود و بالتبع این مراکز کارگر می‌خواستند. صاحبان کارخانه‌ها از این موقعیت کاملاً استفاده کردند و پی بردند که زن‌ها به تدریج وارد بازار کار می‌شوند و طبعاً با حقوق کمتری می‌توان از آنها استفاده کرد. پس سرمایه‌داران کلان هم از این رویکرد، استقبال کردند. در این میان، طبعاً خود زن‌ها هم احساس می‌کردند درآمدی و حقوقی پیدا کرده‌اند و این برایشان اسباب خوش‌حالی شد؛ غافل از آن‌که بعضی از این کارها مناسب بانوان و آفرینش ویژه آنان نبود. خلاصه، صاحبان کارخانجات، یعنی همان مردانی که این زنان را قبلاً در خانه‌ها به استثمار می‌کشیدند، در کارخانه‌ها نیز باز مسلط شدند. علاوه بر این، مردها از زنان برای جذب مشتری، سود بردند. بدین‌سان برخی

از آنان به اداره‌ها، وسایل تبلیغاتی، سینماها و تئاترها کشیده شدند تا لذت‌جویی مردها را تأمین کنند. سرانجام، اثر این تساویِ زن و مرد همین است که ما الآن در جهان غرب می‌بینیم. در غرب واقعاً خانواده متلاشی شده است؛ اگرچه به طور کلی نیست ولی واقعاً خانواده در آن‌جا خیلی مشکل دارد. زمانی من به «استرالیا» رفته بودم، می‌گفتند درصد بالایی از ازدواج‌ها به طلاق می‌کشد، فرزندهای غیررسمی فراوان، طلاق‌ها و زندگی‌های مرد و زن مجرد، زیاد است و مشکلات بیداد ۱۲۳ می‌کند؛ مثلاً در آن‌جا فرزند حرام چیزی است که از زشتی افتاده و اصلاً قبیح نیست. گاهی شوخی می‌کنند و به هم می‌گویند تو حرامزاده‌ای و هیچ مسئله‌ای هم ندارد. غرب، اکنون در اثر همین حرکتی که خود آغازیید وضع خیلی بدی پیدا کرده است. خطر این‌جاست که با وجود ارتباطات سریع وضع زمانه جوری است که کشورها به هم نزدیک شده‌اند و حادثه‌ای که در یک جایی واقع شود به جاهای دیگر هم سرایت می‌کند. من در این‌جا اشاره‌ای به وضع خودمان در قبل از پیروزی انقلاب اسلامی می‌کنم، آن زمان‌ها بانوان در ایران، مثل هر جای دیگر تحت ستم بودند، حقوقشان در خیلی جاها تضییع می‌شد. بعضی مردها به زن‌ها ستم می‌کردند. محدودیت‌های نادرستی برای اینها به وجود می‌آوردند و متأسفانه بعضی، آنها را به حساب دین اسلام می‌گذاشتند، در صورتی که مربوط به اسلام نبود، تا این‌که آن حرکتی که در اروپا آغاز شده بود از طریق کتاب‌ها و نوشته‌ها و وسایل ارتباطی کم کم به ایران کشیده شد و حرکتی را با حمایت رژیم سابق به عنوان «دفاع از حقوق بانوان» شروع کردند؛ درست نظیر همان حرکتی که در اروپا بود در این‌جا هم شروع شد. مسئله‌ای که در آن زمان مطرح بودتساوی حقوق و آزادی زنان، یعنی همان چیزی که در آن‌جا مطرح بود در این‌جا هم آوردند. زنان را به بی‌بندوباری کشیدند و حجاب را از بین بردند و... . در آن زمان عده‌ای از مردها سعی می‌کردند که همان حالت سابق را در خانه‌ها حفظ کنند، لذا رفتارشان با همسرانشان مثل همان سابق بد بود، تعصب زیادی داشتند. عده‌ای هم که طرفدار آن وضع بودند همرنگ جماعت شدند و بی‌بندوباری رواج پیدا کرد و نهاد خانواده به شدت تهدید شد. تا ۱۲۴ این‌که خداوند متعال لطفی کرد و انقلاب پیش آمد. اگر انقلاب پیش نمی‌آمد، ما البته شاید کاملاً مثل غرب نمی‌شدیم ولی به هر حال خیلی وضع بانوانمان و وضع اجتماعمان بد می‌شد. انقلاب که شد طبعاً بدون تبلیغات فراوان و یا محدودیت‌ها، خود بانوان در مقطعی، حجاب را رعایت می‌کردند به هر حال وضع خیلی خوب شده بود. امام خمینی ـ رحمهٔ‌اللّه علیه ـ با رهنمودهای حکیمانه خود بانوان را به صحنه اجتماع آورد. شاید اگر کسی غیر از امام، سکان‌دار بود بانوان به این زودی در اجتماع فعال نمی‌شدند. امام در سخنرانی‌های خود آنان را تشویق می‌کرد؛ مثلاً ـ در مسائل مربوط به جنگ، خیلی آنان را تشویق می‌کرد. تا به تدریج کار از دست سنتی‌های متعصب، که اصلاً اجازه نمی‌دادند زنان به اجتماع درآیند، خارج شود. این فرصت و فضای خیلی خوبی بود، زیرا در این فضا آنهایی که سابقاً آزادی غیرمنطقی داشتند نسبتاً خوش‌حال بودند از این جهت که از آزادی فعالیت و حضور در جامعه برخوردارند. آنهایی هم که به سبب تعصب مردها محدودیت داشتند و گاهی به حساب اسلام هم گذاشته می‌شد، به اجتماع آمدند و تقریباً زمینه خوبی برای بانوان به وجود آمد که به حقوق واقعی خود برسند و از آن مشکلات نجات پیدا کنند. ولی شاید از این موقعیت خوب استفاده نشد، چون شایسته این بود که بانوان در مسیر واقعی خود می‌افتادند؛ یعنی همان مسیری که اسلام برایشان تعیین کرده است. آنان باید آگاهانه وارد اجتماع می‌شدند و حقوق خود را دریافت می‌کردند، ولی در اکثر مواقع چنین نشد. در گذشته خیلی‌ها تعصبی بودند، دخترانشان را به مدرسه نمی‌بردند، ۱۲۵ راه باز شد برای رفتن به مدرسه و دانشگاه ولی فقط تحصیلات و کسب مدارج علمی هم مشکل بانوان را حل نکرد و نمی‌کند. البته خود اینها خوب است، شک نیست که زن‌ها باید ادامه تحصیل می‌دادند، آزادانه رأی بدهند، کاندیدا شوند، به مجلس و کابینه و کارهای هنری وارد شوند، اینها همه خوب است، اما آیا مشکل زن‌ها فقط همین‌ها بود؟ یا در این زمان خیلی تشویق می‌شود که زنان ورزش کنند و در نهایت شاید آرزوی بعضی بانوان این است که در یکی از کشورها در مسابقات شرکت کنند و در ورزش موردنظر موفق و پیروز شوند. البته ورزش برای زنان جایز است، ولی به نظر می‌آید اینها مسائل اساسی بانوان نیست. بانوان باید در مسیر واقعی خود حرکت می‌کردند و حق‌شان را

می گرفتنـد. ورزش حرفه‌ای چه مشـکلی از مشـکلات اساسـی بانوان را حل می کند؟ ما در اثر این کارهایی که کردیم ـ که خیلی از آنهـا ناسـنجیده بود ـ از دو موضوع غفلت کردیم: یکی مسئله خانواده که حساب نکردیم حالا اگر بانوان این کار را بکننـد خانواده مسـتحکم می‌شود و یـا متزلزل؟ آمـار طلاـق کم می‌شود یـا زیـاد؟ مـا در برنامه‌ریزی‌هـا اصـلاً به فکر تزلزل یـا تحکیم نهـاد خانواده نبودیم؛ در صورتی که هر برنـامه‌ای را بایـد بـا این معیـار مطرح کنیم. خـانواده واقعیتی است که اگر مسـتحکم باشـد جـامعه محکم است. قوام خانواده هم به نفع مرد است هم به نفع زن و اگر متزلزل شد هم به ضرر زن است و هم به زیان مرد. با کمال تأسف، آمار طلاـق، از سـابق کمـتر نشـده بلکـه گویـا زیـادتر هـم شـده است. بـا این‌که نظـام اسـلامی است، و از هر جهت بایـد الآـن طلاـق که مبغوض‌ترین حلال‌ها نزد اسـلام است به حداقل برسد، اما متأسـفانه زیادتر شده است. این ۱۲۶ در اثر همین خـامی و نپختگی است. من کسانی را می‌بینم که خود بایـد اختلاف‌های خانوادگی را حل کنند با خانواده‌شان رفتار درستی ندارند. نکته دومی که در طرح حضور زن در اجتماع و کارکردن او از آن غفلت شـد، آفرینش ویژه زن است؛ چه کاری از زن می‌آید که هم بتواند آن وظایفی را که در طبیعتش هست و خداوند متعال در آفرینش او گذاشته به خوبی انجام بدهد و هم بتواند در اجتماع منشأ اثر باشد و خوب کار بکنـد. اینها بایـد حساب شـده باشـد. بایـد ببینیم چه کاری مناسب است. اگر حساب شـده نباشـد، من می‌ترسم که ما هم تدریجاً در آینده به چیزی نزدیک به سرنوشت غرب مبتلا شویم. من روی این واقعیت احساس خطر می کنم.

ناهماهنگی در تبلیغ و آموزش

متأسـفانه مـا در مسائل فرهنگی، که اختصاص به مسائل بانوان هم نـدارد، تشـکیلات و ارتباطات هم‌آهنگی نـداریم. در صورتی که اگر هم‌آهنگ نباشـد نتیجه مطلوب نمی‌دهـد بلکه احیاناً نتیجه معکوس دارد. مرادم از هم‌آهنگی این است که برای تصـمیم‌سازی یا تصـمیم‌گری فرهنگی همه نهادها باید هم‌آهنگ باشـند: صدا و سـیما، نویسـندگان، مجله‌ها، نویسـندگان، ناشـران، خطیبان و ... اگر همه به این سمت بروند خیلی خوب موفق می‌شوند؛ برای نمونه: در هنگام جنگ تحمیلیِ هشت ساله، فرهنگ جهاد و شهادت را در بین مردم ترویـج کردیم و موفق هم شـدیم. در آن کـارزار، از امـام گرفته تا همه مسـئولان و همه روحانیون و دست‌انـدرکاران امور فرهنگی، یک صـدا بودند، ۱۲۷ لـذا بـا وجود همه مشـکلات به طرز اعجـاب‌آوری موفق شـدیم و توانستیم همه قـدرت‌هایی که در پشت صـدام بودنـد شـکست بـدهیم، بـا این‌که هم دسـتمان خـالی بود و هم تنهـا بودیم. علت این پیروزی این بود که کـار فرهنگی می کردیم و همه ارزش، جهاد و شـهادت بود. اصـلاً جوان وقتی که به جبهه می‌رفت از شهادت استقبال می کرد. در جبهه‌ها فرهنگ شهادت دیـده می‌شـد. در منبرها، سـخنرانی‌ها، مداحی‌ها، شـعرها و ... از ایثار و جهاد و تقرّب به خدا سـخن می‌رفت. چندی قبل در نمازجمعه خطاب به مـداحان گفتم که در سال‌های مبارزه با رژیم سابق مدح و شـعر در مورد امام حسـین علیه‌السـلام رنگ دیگری داشت و اصـلاً اشـعار دیگری مطرح بود. با شروع انقلاب اشعار عوض شد و در مسیر شهادت و جبهه و این قبیل مسائل قرار گرفت، اما جنگ که تمام شـد دوباره همان حالت قبلی برگشت و همه ارزش‌ها نادیده گرفته شد. اکنون ببینید که در روزنامه‌ها، رسانه‌های هنری و ادبی مـا ارزش چیست و به چه چیزهـایی جایزه داده می‌شود. در این بین اگر کسـی بخواهـد فرهنگی را ترویـج کنـد، موفق نمی‌شود. عوض کردن یا ترویج فرهنگ نیاز به حرکت همگانی و متحد دارد؛ یعنی به گونه‌ای که دست کم هفتاد درصد مسـئولان و نهادهای ذی‌ربط همراه باشـند و طبعاً آن سی درصـد هم تحت‌الشـعاع قرارمی گیرند. متأسـفانه ما در فرهنگمان چنین مسـئله‌ای را اصـلاً نـداریم و این کار را نکرده‌ایم. در اوایل پیروزی انقلاب بدون این‌که بانوان را تهدید یا تنبیه کنیم همگی در اثر موج انقلاب، حجاب را با اختیار پذیرفتنـد. اما ما باید از این فرصت اسـتفاده می‌کردیم و با هم‌آهنگی تبلیغی و آموزشـی مبانی فرهنگ حجاب را ۱۲۸ در جـامعه زنـده می‌کردیم. زن بایـد بـاور کنـد که حجـاب به نفع اوست. مـا چـون دیـدیم این ارزش خودش آمـد قـدرش را ندانستیم. واقعاً پذیرفتن حجاب از سوی زن‌ها با وضـعیتی که در زمان گذشـته داشتند یک معجزه بود. خوب، در این زمان ما چقدر

می‌توانستیم کـار فرهنگی بکنیم و نکردیم! بعـد موج انقلاب و سپس زمـان جنـگ هم گـذشت و بـاز کاری نکردیم. کار فرهنگیِ هم‌آهنـگ خیلی مهـم است. در ایـن مسـائلی هم که می‌فرماییـد واقع مطلب این است که مسـئولان فرهنگی بایـد تصـمیم واحـدی می‌گرفتنـد که در مورد بـانوان چه کنیم؟ اینهـا بایـد به چه سـمتی برونـد؟ چه چیزهـایی برای اینهـا ارزش است؟ اگر این کـار انجام می‌شـد آنهـا خیلی راحت می‌پذیرفتنـد و مسیر خود را می‌گرفتنـد. مـا به جای این‌که یک کار هم‌آهنگ بکنیم کارهای پراکنـده و سلیقه‌ای کردیم و عرصه‌هـای فرهنگی هماننـد نمازهـای جمعه، روزنامه‌هـا، کتاب‌هـا، سـینما و مکان‌هـای دیگر، میـدانِ تاخت و تازِ سلیقه شـد. همین اختلاف سـلیقه‌ها و ناهم‌آهنگی‌هـا، کار فرهنگی را با کنـدی مواجه ساخت. آیا جایگاه خانواده در نظام تربیتی و نظـام حقـوقی اسـلام، مبنـایی و امری لایـتغیر است که آن را به هیـچ عنوان نمی‌توان حـذف کرد؟ پاسـخ: خـانواده از مسائـل دشوار جامعه‌شناسـی است و بررسی کامل آن نیاز به بحث‌های گسترده دارد. ولی به صورت کوتاه عرض می‌کنم: اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست و جامعه‌شناسان نیز بدان اعتراف دارند. کانون خانواده بهترین و امن‌ترین جایگاه برای آسایش و آرامش زن و شوهر، و ۱۲۹ بهترین محل برای پرورش صـحیح کودکان شـناخته شده و می‌شود. اگر خانواده‌ها سالم باشـند اجتماع نیز سالم خواهد شد و اگر خانواده‌ها متلاشـی شوند اجتماع سالمی نیز نخواهیم داشت. اسـلام نیز به خانواده اهمیت داده و قوانین و حقوق و احکام خود را به گونه‌ای تنظیم نموده است که بنیاد خانواده‌ها حفظ و اسـتوار باشد. بنابراین، حفظ و تحکیم خانواده در اسـلام به عنوان یک اصل پـذیرفته شـده است. ولی احکـام و حقوق خانواده با اوضاع و شـرایط گوناگون زنـدگی قابل تطبیق و احیاناً تغییر است. شاخصه‌های اصـلی تمـایز دیـدگاه حضـرت‌عالی کـه دارای خاسـتگاه دینی و حـوزوی است، از سـایر دیـدگاه‌ها چیست؟ پاسـخ: موضـع دفـاعیِ دین‌داران از حقوق بانوان به صورت یک برنامه منسـجم و روشن و حساب‌شـده اسـلامی و با توجه به آفرینش ویژه زن، و ضـرورت حفـظ و تحکیم بنیـاد خانواده، شـروع نشـد، و از هم‌آهنگی کامل برخوردار نبود، طبعاً در بین مـدافعان حقوق زن، موضع‌گیری‌های متفـاوت و احیانـاً متضـادی به وجود آمـد. جمعی از روشن‌فکران که اوضـاع بانوان غربی را می‌پسـندیدند، موضوع آزادی و تساوی حقوق زن و مرد را مطرح سـاخته و می‌سازنـد. و بـدون توجه به آفرینش ویژه زن و ضـرورت حفـظ و تحکیم بنیـاد خـانواده، سـعی می‌کننـد بـانوان مسـلمان را به همـان سویی بکشـند که بانوان غربی کشیده شـده و زیانش را دیده‌انـد. و این، کار خطرناکی است. برعکس، جمعی دیگر سـعی می‌کننـد بانوان را در وضع سـنتی سابق نگه دارند، و احیاناً آنها را به ۱۳۰ اسلام هم نسبت می‌دهند. و حاضـر نیسـتند بدون تعصب، نظر واقعی اسـلام را بپذیرند، و در حد مشـروع به بانوان آزادی بدهند و حقوقشان را منظور بدارند. اما من هر دو طرف را افراط و تفریط می‌دانم. در موضع‌گیری‌هایم در مورد مسائل بانوان سـعی می‌کنم، نظر واقعی اسـلام را بشـناسم و رعـایت کنـم. هـم آفرینش ویژه زن را منظور می‌دارم، هم حفـظ مصالـح و تحکیم بنیـاد خـانواده را. پس «اعتـدال» شـاخصه اصـلی دیـدگاه بنـده است. مقام و جایگاه زن از دیـدگاه اسـلام چگونه است؟ پاسـخ: مقام زن در قرآن و اسـلام، در واقع همان مقام انسان است. خیلی جالب است که در هزار و چند صد سال قبل که زن را معمولاً یک جنس پست و ضـعیف می‌دانسـتند و حتی بعضی در انسان بودن او تردید داشتند، اسلام هیچ این مسئله را به طور مستقیم مطرح نمی‌کند، بلکه مسائلی را که درباره انسان بیان می‌کند به طور طبیعی شامل زن و مرد و هر دو می‌کند. بنابراین برای تبیین مقام زن باید بررسـی کنیم که مقام انسان از دیدگاه اسـلام چیست. خود این مسئله احتیاج به بحث مفصل دارد، اما به طور اجمال عرض می‌کنم که اسـلام انسان را موجودی ممتاز و برتر از موجودات مادی می‌دانـد که مرکب از جسم و روح است. انسان موجودی است باقی که در آفرینش او هـدفی وجود دارد و آن هدف، تکامل نفسانی و سـعادت در مجموعه حیات و به ویژه سعادت اخروی است. اسلام انسان را وجود برتری می‌داند که اشرف مخلوقات است و به سـبب این شـرافتش مسـئولیت‌هایی هم بر عهـده او نهاده شـده است. البته این، اجمال قضـیه است و نیاز به بحث‌های مفصل‌تری دارد. با ۱۳۱ این بیان، مقام زن هم روشن می‌شود. در قرآن و احادیث به این موضوع تأکید شده است. از جمله در این آیه کریمه: « وَلَقَـدْ كَرَّمْنـا بَنِی آدَمَ وَحَمَلْنـاهُمْ فِی البَرِّ وَالبَحْرِ وَرَزَقْنـاهُمْ مِنَ الطَّيِّبـاتِ وَفَـضَّلْنـاهُمْ عَلی كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنـا تَفْضِـيلاً». در ایـن آیـه،

خداوندمتعال می‌فرماید: ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم، یعنی مقامشان را بالا بردیم از سایر موجودات مادی ـ هم زنان آدمیزاده‌اند و هم مردان ـ و برای اینها در خشکی و دریا وسیله حمل فراهم کردیم و برای رزق و روزی‌شان غذاهای پاکیزه‌ای تهیه دیدیم و آنان را بر بسیاری از موجودات برتری و تفضیل دادیم. البته بسیاری از مفسران می گویند: ممکن است غیر از موجودات مادی و حتی غیر از فرشتگان موجودات عالی دیگری هم وجود داشته باشد؛ که تفضیل انسان بر بسیاری از آنها معلوم است. اما از بعضی آیات و روایات استفاده می‌شود که انسان بر فرشتگان هم برتری دارد. پس معلوم می‌شود آن اقلیتی که انسان بر آنها برتری ندارد ممکن است موجودات عالی‌تر خاصی باشند. به هر حال، منظور ما از ذکر این آیه بیان برتری بنی‌آدم بر بسیاری از موجودات است و در صدق عنوان بنی‌آدم، زن و مرد مساوی هستند. اگر زن برتر نبود گفته می‌شد: «ما، مردها را برتری دادیم». باز آیه دیگری هست که می‌فرماید: « لَقَدْ خَلَقْنا الإِنْسانَ فِی‌أَحسَنِ‌تَقْوِیم» ما انسان را در بهترین بنیه‌ها و ساختمان‌ها آفریدیم. یعنی بنیه جسمانی و روحانی انسان بهترین بنیه‌ها و بهترین ساختمان‌هاست. این «بهتر بودن» را مفسران می گویند به گونه‌ای است که کارهای زیادی از انسان برمی‌آید که از سایر موجودات، ساخته نیست؛ حتی کارهایی از انسان برمی‌آید که فرشتگان ۱۳۲ هم قادر به آن نیستند. در این‌جا هم، «انسان» مطرح است نه این‌که مرد. زن هم مثل مرد، در این قسمت‌ها مشترک است. در موضوع آفرینش آدم به طور کلی داستانش در قرآن مفصل است که خداوند متعال به فرشتگان فرمود که من می‌خواهم خلیفه‌ای در زمین بیافرینم. اما آن خلیفه مرد تنها نبود. بلکه انسان بود یعنی بنی‌آدم و همه انسان‌ها در طول تاریخ خلیفه خدا هستند و در این جهت زن و مرد تفاوت نمی کنند. ارزشی که آدم پیدا کرد و توانست اسم‌هایی را که خداوند متعال به او تعلیم فرمود، بفهمد به اعتبار انسانیت حضرت آدم بود نه به اعتبار مرد بودنش. چون انسان بود، توانست این مطلب را بفهمد و پاسخ بدهد. زن نیز همین طور است. وقتی فرشته‌ها دیدند که آدم جواب داد و خودشان نمی‌توانند پاسخ بدهند، در برابر آدم سجده و خضوع کردند: « فَسَجَدَ الملائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ». در واقع سجود ملائکه در برابر این توانایی و این ویژگی بود و زن و مرد در این قسمت تفاوت ندارد. ممکن است کسی بگوید: با توجه به این‌که قرآن در آیات مختلفی عنوان «آدم» را مطرح فرموده است، از قبیل « وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْماءَ کُلَّها»(۱) و « وَ إِذ قُلْنا لِلْمَلائِکَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ»(۲) و عنوان آدم نیز مختص همان شخص و مرد خاصی است که مدنظر است و به عنوان یک اسم عَلَم در مقابل همسرش مورد استفاده قرار می گیرد، مانند « یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَزَوْجُکَ الجَنَّةَ»(۳) حال تعمیم این ۱. بقره (۲) آیه ۳۱. ۲. همان، آیه ۳۴. ۳. همان، آیه ۳۵. ۱۳۳ معنا یعنی عنوان «آدم» را به «انسان» چگونه می‌توان استفاده کرد؟ در پاسخ باید گفت: درست است که در این‌جا مخاطب آدم است، اما آدم گاه به عنوان مرد بودن مخاطب واقع می‌شود و گاه به عنوان انسان بودن. در این‌جا به عنوان انسان بودن است نه این‌که خداوند متعال خواست مردی را و یا یک انسان خاص را خلیفه خود قرار بدهد و آن‌چه هم که سبب شد آن «اسماء» را بفهمد، همان روح آدمی بود و آن هم که ملائکه برایش سجده کردند، همین شخصیت آدمی بود، نه شخص و یا جنس. علاوه بر این‌که در بعضی آیات قرآن، هم عنوان بنی‌آدم آمده است. لذا برداشتی هم که ملائکه در قالب سؤال از این مخلوق تازه طرح کردند مبنی بر این‌که: چرا می‌خواهی در زمین کسی را بیافرینی که فساد کند و خون بریزد، در واقع برداشتشان نوع انسان بوده است نه شخص حضرت آدم؛ یعنی برداشت آنها به این اعتبار بود که این موجود، مادی است. موجود مادی ممکن است فساد داشته باشد و آن فسادی که احتمال می‌دادند، نسبت به هر دو جنس بود و آن‌چه هم توانست شخصیت خود را ظاهر کند به درستی همان انسانیت بود. این‌که اسلام اصلاً زن و مرد را جدا نکرده است خیلی مسئله جالبی است؛ یعنی این، امر مسلمی است که اصلاً قابل بحث نیست. خصوصاً در آن زمان‌ها که حتی برخی در انسان بودن زن تردید می کردند، اسلام احتیاجی به دفاع نمی‌بیند هیچ جایی نداریم که اسلام گفته باشد زن هم انسان است، چون این، امر مسلّمی است. جالب این است که در تمام قرآن حتی یک آیه پیدا نمی کنیم که زن را پایین‌تر از مرد بداند و احتمال نقصان و ضعفی را در عقل و یا در کارهای ۱۳۴ اجتماعی‌اش داده باشد. قرآن در هیچ جا زن را به عنوان زن بودن نکوهش نکرده است. در بعضی مواقع زن را نکوهش کرده، اما نه به اعتبار زن

بودن، بلکه به واسطه عملش، کما این که مرد را هم به اعتبار عملش نکوهش کرده است. مسئولیت‌های مشخصی که اسلام به طور مشترک بر عهده زن و مرد گذاشته چیست؟ پاسخ: انسان در میان سایر مخلوقات خداوند، موجودی ممتاز است. یکی از مسئولیت‌هایش این است که نوع خود را حفظ کند تا باقی بماند. چون انسان‌ها موجوداتی نیستند که اگر منقرض شوند، لطمه مهمی به جایی وارد نشود. موجودات کاملی هستند که اشرفند و غایتِ آفرینش‌اند، از این‌رو، اولین وظیفه‌ای که بر عهده آدمیان نهاده شده، تولید نسل و تکثیر و بقای خودشان است. البته وسیله‌اش را نیز که همان غریزه جنسی است در ذات زن و مرد قرار داده است. علامه طباطبائی رحمه‌الله در تفسیرشان فرموده‌اند: تأمین این نیروی جنسی در انسان سرپوشی است روی آن واقعیتی که خداوند می‌خواهد انسان‌ها نسل خود را باقی بگذارند و این وظیفه بر عهده زن و مرد هر دو نهاده شده است و هر دو منشأ بقای نسل‌اند. قرآن نیز همین مسئله را ذکر کرده و مثلاً در آیه شریفه: « یا أَیُّها النّاسُ إِنّا خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَأُنْثی» اولاً: «ناس» را مخاطب قرار داده است که اعم از زن و مرد است و بعد می‌فرماید: ما شما را از یک مذکر و یک مؤنث آفریدیم. این‌جا باز هر دو را با هم ذکر کرده و تفاوتی هم در این جهت ندارند. و بعد در آخر آیه هم می‌گوید: « إِنَّ أَکْرَمَکُمْ ۱۳۵ عِنْدَ اللّهِ أَتْقاکُمْ»(۱) در این‌جا هم بین زن و مرد هیچ امتیازی قائل نیست. چنان‌که مرد می‌تواند باتقوا باشد زن هم می‌تواند. چنان‌که هر دو می‌توانند انحراف پیدا کنند. مسئولیت مشترک دومی که برای انسان قرار داده شده، این است که باید نفس خود را تکامل بدهد و از این دنیا برای آخرت استفاده کند و دنیا و آخرت را آباد نماید. این تکامل نفسانی و سیر و سلوک معنوی و تکامل در زندگی دنیوی و اخروی، مسئولیت مشترکی است که بر عهده انسان‌ها نهاده شده است و زن و مرد در این جهت یکسانند. آیات فراوانی در این‌باره داریم که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم: « مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً»(۲)؛ هرکس عمل صالحی انجام بدهد، چه مرد باشد و چه زن، در حالتی که ایمان داشته باشد او را حیات طیب و زندگی پاک می‌دهیم. زندگی طیب در دنیا و آخرت با هم است. زندگی دنیا و آخرت از هم جدا نیست و در همین دنیاست که وارد زندگی طیب می‌شود و در آخرت نیز آن را ادامه می‌دهد. در ادامه آیه می‌فرماید: « وَلَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛(۳) ما اینان را در برابر عمل‌هایی که انجام می‌دهند بهترین جزاها را می‌دهیم. در این‌جا باز ملاحظه می‌کنید که تصریح می‌کند که هر یک از زن و مرد اگر این عمل را انجام بدهند، «حیات طیب» به آنها داده خواهد شد. ۱. حجرات (۴۹) آیه ۱۳. ۲. نحل (۱۶) آیه ۹۷. ۳. همان. ۱۳۶ باز آیه دیگری هست که: « اَءنّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ»؛(۱) ما عمل هیچ کسی را باطل و ضایع نمی‌کنیم، چه مرد باشد چه زن. و این جمله آخر جالب است که «بعضکم من بعض»، می‌توان گفت که یعنی بعض مردها از بعض مردها هستند یا بعض زن‌ها از بعض زن‌ها هستند یا بعض مردها و بعض زن‌ها از یکدیگرند و به هر حال می‌خواهد بگوید که زن و مرد در این جهت هیچ فرقی ندارند. همه با هم هستید واین زندگی را باید با هم ادامه بدهیدو در رسیدن به غایت و کمال انسانی همکاری کنید. در قرآن همان‌طور که به سبب ایمان و عمل صالح از بعضی مردها تعریف کرده از بعضی زنان صالح هم تعریف کرده است؛ مثلاً از حضرت مریم تعریف خیلی جالب و زیبایی دارد: « وَ إِذْ قالَتِ المَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفاکِ وَطَهَّرَکِ وَاصْطَفاکِ عَلی نِساءِ العالَمِینَ»(۲)؛ در این‌جا ملائکه گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده است و پاکت گردانده است و تو را بر همه زنان عالم امتیاز داده؛ و این خیلی فضیلت است و یا مثل آسیه زن فرعون که او هم باز همین طور است. در قرآن از او تجلیل شده است: « وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ»؛(۳) خداوند مثال زده است، برای مؤمنین زن فرعون را وقتی که گفت: « إذ قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الجَنَّةِ»؛(۴) «پروردگارا برای من جایگاهی در ۱. آل‌عمران (۳) آیه ۱۹۵. ۲. همان، آیه ۴۳. ۳. تحریم (۶۶) آیه ۱۱. ۴. همان. ۱۳۷ بهشت قرار بده» و « وَنَجِّنِی مِنْ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ»؛(۱) از فرعون با آن وضع طاغوتی‌اش مرا نجات بده، من نمی‌خواهم در این دستگاه باشم و « وَنَجِّنِی مِنَ القَوْمِ الظّالِمِینَ»؛(۲) و مرا از این قوم ظالم نجات بده. جالب این است که خداوند متعال زن فرعون را به عنوان نمونه برای مؤمنین مثال زده «للذین آمنوا» یعنی برای همه مردان و زنان مؤمن. می‌خواهد به آنها بگوید که ببینند این

یک زن است که به چنین مقامی می‌رسد. این خیلی فضیلت است که قرآن یک زن نمونه را الگویی خوب برای مردان قرار می‌دهد. باز یکی از امتیازها و وظایف مشترکی که انسان‌ها دارند، تحصیل علم و دانش است. خداوند متعال انسان را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند علوم مختلفی را اعم از عقلی و تجربی کسب کند و شرافتش هم به سبب همان علمش است. ارزش انسان به علم است و زن و مرد در این جهت تفاوت ندارند. همین طور که خداوند متعال به مردها استعداد تحصیل دانش داده به زن‌ها نیز همین استعداد را داده است و تفاوتی در این جهت ندارد. خود این مسئله که استعداد به هر دو داده شده دلیل آن است که بایداز آن بهره‌برداری کرد. خداوند هر چیزی را که به انسان‌ها داده غایتی هم برایش پیش‌بینی کرده است. اگر قرار بود که زن‌ها دنبال تحصیل علم نروند، قطعاً خداوند استعدادش را به آنها نمی‌داد؛ پس باید به دنبال آن بروند و با مردها در این ۱. همان. ۲. همان. ۱۳۸ جهت کاملاً مشترکند. علاوه بر این‌که ما می‌بینیم در قرآن هر جا که از علم تعریف شده امتیاز مخصوصی به مردها داده نشده است و زن‌ها نیز همین امتیازها را دارند. در روایات هم دستور به تحصیل علم فراوان است. مانند روایت معروفی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: «طلب العلم فریضه علی کل مسلم» طلب علم واجب است بر هر مسلم. و همین‌طور که عرض کردم با تعبیر «مسلم» مذکر و مؤنث یک‌سان به حساب رفته‌اند. علاوه بر این‌که در بعضی از نقل‌ها «فریضهٔ علی کل مسلم و مسلمه» وارد شده است، اما اگر کلمه «مسلمه» را هم نداشته باشد باز برای این منظور کافی است. «الا ان اللّه یحب بغاهٔ العلم» یعنی بدانید که خداوند متعال، جویندگان علم را دوست دارد. در این‌جا لازم می‌دانم به طور سربسته بگویم: اگر زن و مرد هر دو برای تحصیل علم استعداد دارند و اگر اسلام این وظیفه را از هر دو خواسته و اگر قرآن فرقی بین زن و مرد نگذاشته است، پس یکی از کارهای مهمی که بانوان باید به آن توجه داشته باشند، همین تحصیل علم و تکمیل دانش خودشان است. زنان باید سعی کنند حقی را که خدا به آنها داده، بگیرند. انسان با همین علم و دانش است که به تمدن و توسعه و ترقی می‌رسد و عالمان و دانشمندان انسان را به این مقام از ترقی و تکامل رسانده‌اند. مسئولیت این کار بر عهده انسان‌ها است. هم زن و هم مرد، تفاوتی نمی‌کند. تقریباً نیمی از جمعیت جامعه را زنان تشکیل می‌دهند. اینها باید در خودکفایی تلاش کنند، چون نصف جامعه ما زن است. طبعاً باید نصف دانشگاه‌ها، دبیرستان‌ها، مدارس ابتدایی و راهنمایی باید زنانه باشد و چه بهتر که همه ارکان آن را خودشان ۱۳۹ اداره کنند؛ یعنی از راننده گرفته تا مستخدم و دبیر و آموزگار و استاد، همه از خود خانم‌ها باشد. چون نصف این جامعه زن است، باید نصف بیمارستان‌ها و آزمایشگاه‌ها و سایر مراکز وابسته به این رشته متعلق به زنان باشد. چون همان‌طور که مردها احتیاج دارند زنها هم دارند. بسیار به‌جاست که زنان در این عرصه‌ها خودکفا باشند؛ یعنی استاد، پزشک، متخصص، پرستار، دربان، راننده و همه عوامل دیگر را از خودشان داشته باشند و از مردها بی‌نیاز باشند. نصف پزشک‌ها در ایران باید زن باشند، بلکه نصف هم بیشتر؛ چون زنان معمولاً مراجعه بیشتری به پزشک دارند. در مراحل عالی، در تخصص و فوق تخصص هم باید نیمی از پزشکان ما زن باشند. در یکی از کشورهای غربی یکی از دانشجویان ما، همسرش تازه وضع حمل کرده بود. او می‌گفت: خانمم راضی نبود که عمل زایمانش را مرد انجام دهد. وقتی این موضوع را به رئیس بیمارستان گفتم، پزشک متخصص و سایر خدمات را از خود خانم‌ها گذاشتند و همه کارها را زنان انجام دادند. چقدر خوب و شرافت‌مندانه است که زن خودش را بالاتر از این بداند که مرد او را معاینه کند. اینها واقعیاتی است که باید خود زن‌ها دنبالش بروند. زنان به یادگرفتن مسائل دینی، فقه، احکام و عقاید هم نیاز دارند. نصف مراکز دینی ما باید دراختیار خانم‌ها باشد. نصف سخنران‌ها باید زن باشند. خودشان برای خودشان، مجالس درس و بحث و سخنرانی داشته باشند. اتفاقاً زبان و نیازهای یکدیگر را بهتر می‌فهمند و حرف‌هایشان در یکدیگر بهتر تأثیر دارد و چقدر زیباست که زن‌ها بگویند ما خودمان کارآمد و مستقل هستیم و می‌خواهیم در امور دینی هم مستقل باشیم. مدرس و مجتهد و سایر ۱۴۰ متخصصین مورد نیاز این رشته را از خودمان تربیت و تأمین می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، کتاب می‌نویسیم، سخنرانی می‌کنیم، همه را خودمان اداره می‌کنیم. چرا زنان نتوانند این کارها را بکنند؟! حتی در خصوص مرجعیت دینی و فتوا باید گفت همان‌طور که زن با

داشتنِ شرایط و شایستگی‌ها می‌تواند پزشک ماهر شود و مرجعِ درمان بیماری گردد در زمینه مرجعیت دینی هم می‌تواند چنین شود. مرجعیت مسائل مختلف و شرایط خاصی دارد و معیار آن این است که مرجع، فقیهی باتقوا و عدالت و سایر خصوصیات باشد که بتواند مسائل را خوب استنباط کند. حال، اگر یک زن به این مرحله رسید که بتواند مسائل را استنباط کند، مانعی وجود ندارد. اما اگر به آن معیارها و شرایط نرسند طبیعی است که اگر یک مرد فقیه‌تری وجود داشته باشد، باید از او تقلید کرد. چرا باید خانم‌های تحصیل‌کرده به حد کافی نداشته باشیم که در بعضی جاها به ناچار مردها باید در دبیرستان‌های دخترانه ما تدریس کنند؟! چرا زن باید «منشی» باشد و مرد، «پزشک»؟! باید پزشک متخصص، زن باشد منشی‌اش هم زن باشد، تزریقات و سایر خدمات را هم خودشان تأمین کنند. این، شأنی نیست که خانمی منشی پزشک مرد شود، یا مثلاً در حال عمل جراحی دستیار او باشد. زن مقامش طوری است که باید بالاتر از این حد سیر کند، نه این‌که بیاید به همین قانع باشد که مثلاً در بیمارستان پرستار شود. درست است که پرستاری شغل شریفی است و از زن بهتر ساخته است، اما مگر تخصص در پزشکی از زن ساخته نیست؟! زن‌های بسیار پراستعدادی داریم. اینها باید بروند دنبال این کارها، این است که به آنها شخصیت می‌دهد. ۱۴۱ خوب است جامعه بانوان کاری کنند که شخصیت خود را در برابر مردها ظاهر کنند. اگر بخواهند می‌توانند. من دیده‌ام خانم‌هایی که در علوم و در کارهای مختلف بسیار عالی‌اند و از بعضی مردها هم بهترند. مردها متأسفانه گاهی خودمحوری‌شان سبب می‌شود که نگذارند زنان به مراحل بالا برسند. من شنیدم که مثلاً در مورد تخصص، نوعاً پزشکان مرد حاضر نمی‌شوند که خانمی بیاید نزد آنها تخصص ببیند. چراکه شاید گمان می‌کند با تخصص او فردا خودش کنار زده می‌شود! من نظرم این است که ما بر اساس آمارهایمان، باید پذیرفتن دانشجویان پسر را در رشته‌های پزشکی به حداقل برسانیم؛ در عوض دانشجویان دختر را بیشتر برای این رشته‌ها بپذیریم تا این دو در همه سطوح عمومی، تخصص و فوق تخصص متعادل شوند. آن وقت است که زنان می‌توانند بگویند که ما دنبال استقلال خودمان رفتیم و حالا واقعاً مستقل شده‌ایم. رشد و استقلال به این نیست که حالا بیاییم مثلاً ورزش کنیم. ورزش چیز خوبی است، اما این بازی دادن زن‌هاست که به صورت افراطی به ورزش تشویقشان کنند، زیرا زن از این جهت مثل مرد است و می‌تواند خودش ورزش کند. این‌که چیزی نیست که شما بر سر زن‌ها منت بگذارید که اجازه می‌دهید ورزش کنند. اگر متخصص و متفکر شدند ارزش دارد. من از خانم‌ها هم تعجب می‌کنم اینها گاهی حق و ارزش واقعی خود را ندیده می‌گیرند و دنبال این چیزها می‌روند. آنها باید بگویند اجازه دهید ما اشتغال داشته باشیم، اما اشتغال در کجا؟ فقط در حد کارهای پایین و مثلاً منشی‌گری یک پزشک مرد؟ ارزش زن که فقط این نیست. درباره روحانیت و حوزه‌ها نیز همین طور. من واقعاً می‌گویم که اگر درست این کار را انجام ۱۴۲ بدهیم، اگر درست برنامه‌ریزی کنیم نصف طلبه‌ها باید زن باشند؛ اما بدیهی است که آنها درس‌های معینی را که برایشان مناسب است باید بخوانند و بتوانند در این جهت هم مستقل باشند و تخصص‌های خاص خود را داشته باشند. البته این مسئله قابل بحث است، که علی‌رغم این‌که زنان حق دارند به همه رشته‌های علوم بپردازند اما آیا به صلاح خانم‌ها و کل جامعه هست که زنان در همه رشته‌ها مشغول شوند و آیا برخی رشته‌ها اولویت و تناسب خاصی ندارد؟ به هر حال ما زن بودن زن و اوضاع خاص زن و خانواده و حتی جامعه را نباید نادیده بگیریم. در اشتغال بانوان چرا حضرت‌عالی به رشته‌های پزشکی تأکید دارید؟ پاسخ: این‌که بر رشته‌های پزشکی و توابع آن برای بانوان تأکید دارم به سبب این است که رشته‌های پزشکی همیشه و برای همه مورد نیاز است و لازمه تشخیص بیماری غالباً انجام معاینات پزشکی است که گاهی مستلزم مشاهده و حتی لمس بدن بیمار است و اسلام مشاهده یا لمس بدن نامحرم را بر زن و مرد، هر دو حرام دانسته است. چراکه این امر، زمینه‌ساز انحراف است. پس باید شرایط لازم برای جلوگیری از انحراف را به وجود آورد تا احکام الهی و مصالح مورد نظر دین، به آسانی بتواند پیاده و تأمین شود. چندی پیش یکی از دانش‌جویان سال آخر پزشکی، با ناراحتی زیاد پیش من آمد و گفت: می‌خواهم تغییر رشته بدهم. پرسیدم: چرا؟ پاسخ داد: چون بعد از فارغ‌التحصیل شدن اگر بخواهم خانم‌های بیمار را نپذیرم مشکل است و اگر هم بخواهم بپذیرم که انجام معاینات مستلزم

حرام است پس چه بهتر که ۱۴۳ من از الان تغییر رشته دهم و از این مشکل نجات پیدا کنم. خود بانوان هم این مشکل را دارند. آنهایی که متدین باشند و بخواهند شئون اسلامی را رعایت کنند در غیر مواقع ضرورت نمی‌توانند به پزشک مرد مراجعه کنند. و مادامی که خانم پزشک در شهر باشد و بتواند معاینه کند، خانمها شرعاً نمی‌توانند به پزشک مرد مراجعه کنند. پزشک مرد هم در این شرایط حق ندارد خانمها را معاینه کند. من با توجه به این مسئله احساس کردم که در این زمینه نیاز شدیدتر است که خانمها حضور جدی و فعال داشته باشند و مستقل شوند. قوانین اسلام شرایط را طوری مهیا می‌کند که فرد و جامعه در مسیر اهداف بلند انسانی دچار کندی و رکود و انحراف نشود و در راه رشد و تعالی با مانع برخورد نکند. به هر حال طبع زن و مرد طوری است که برای هم جاذبیّت دارند. وقتی که در اثر تماس و معاشرت بی‌ضابطه، تمایل و گرایشی در وجود فرد ایجاد شود یا ممکن است به انحراف کشیده شود که این خیلی بد است و اگر هم دست‌رسی به آن نداشته باشد یا متدین باشد و نخواهد مرتکب خلاف شود ناراحتی روحی برایش به وجود می‌آید. علاوه بر این، عوارض منفی دیگری هم می‌تواند پیش بیاورد؛ مثلاً ممکن است که شخص نسبت به همسر خود علاقه و احساسی را که سابقاً داشت از دست بدهد و زندگی خانوادگی آنها به مشکل برخورد کند. از این جهت اسلام روی این موضوع تأکید کرده است. ثمره دیگر استقلال خانمها در این امور آن است که سبب می‌شود آنها در محیط خود بتوانند آزادانه لیاقت و شخصیت خود را در همه سطوح به اثبات برسانند. علاوه بر این، خانمهایی هم که به مراکز مستقلی که مال خودشان ۱۴۴ است مراجعه می‌کنند از آرامش روانی بهتر و بیشتری برخوردارند، زیرا آن‌جا را از خودشان می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند و در آن‌جا اطمینان و آرامش دارند؛ مثلاً بیماری که روی تخت خوابیده آرامش دارد، احتمال نمی‌دهد که هر از گاهی مردی به عنوان پرستار یا پزشک به او سر بزند. خود مردها هم از حضور همسران و دخترانشان در این‌گونه محیطها دغدغه و نگرانی نخواهند داشت. این برای کل جامعه بهتر و زیباتر است. اگر این کار بشود ما می‌توانیم حتی به کشورهای دیگر نیز الگو بدهیم و لیاقت زنان را اثبات کنیم. آیا جداسازی مرد و زن را که در بعضی مراکز اعمال می‌شود می‌توان پذیرفت؟ آیا این جداسازیها باعث حساسیت بیش از حد زن و مرد نسبت به هم نمی‌شود؟ برخی می‌گویند حساسیتی که زن و مرد در جوامع اسلامی به هم دارند در فرهنگ غربی به این شدت وجود ندارد و این به دلیل نوع برخورد و محدودیتهایی است که از حیث شرعی رعایت می‌شود. آیا اصل شدیدتر بودن جاذبه میان زن و مرد در جوامع شرقی و اسلامی را تأیید می‌کنید و عاملش را هم چنین چیزی می‌دانید؟ پاسخ: زن و مرد نسبت به هم جاذبه دارند. و این جاذبه هم اگر ضابطه‌ای نداشته باشد معمولاً ـ منجر به ارتباطات نامشروع و مفاسد اخلاقی و اجتماعی می‌شود، ولی در غرب به دلیل بی‌قیدی کاملی که بر ارتباط میان زن و مرد حاکم است، دیگر این مفاسد را مفسده نمی‌دانند. آنها با این همه آثار سوء بی‌بندوباریها که در اخلاق و معنویت و در اجتماعشان پدید آمده است، خو ۱۴۵ گرفته‌اند و برایشان عادی شده است. گاهی انسان اگر روی صحت و سلامتی را نبیند به نقص و اعوجاج عادت می‌کند. اما واقعیت دیگری هم که در این‌جا می‌توان به آن اشاره کرد این است که از نظر تأثیر شرایط جغرافیایی و اقلیمی، تحریک غرایز در محیطهای مرطوب کمتر از محیطهای گرم و خشک است. این جداسازی، تبعیض نیست بلکه استقلال است و استقلال به معنای تبعیض نیست.در گذشته تبعیض بوده و ما در صددیم که از آن جلوگیری کنیم .زنان اگر مستقل شوند به نفع خودشان است و می‌توانند لیاقت خود را در این موارد به اثبات برسانند و آزادانه پیشرفت کنند. علاوه بر این‌که من مرادم این نیست که بانوان اصلاً به بیمارستان مردها مراجعه نکنند و بالعکس. چه اشکالی دارد اگر بانوان مستقل شوند؛ مثلاً خودشان بیمارستان و دانشگاه پزشکی و غیره داشته باشند، مستقل هم باشند و در عین حال خانمی میل دارد که به پزشک مرد مراجعه کند و بیماری‌اش هم یک بیماری است که نیاز به معاینه و لمس و اینها پیدا نمی‌کند. چه اشکالی دارد که مراجعه کند؟! هیچ اشکالی ندارد. ما جدایی را این طور نگفتیم که اصلاً روی همدیگر را نبینند بلکه منظور، پرهیز از معایناتی است که محذور شرعی دارد. در خصوص سایر رشته‌های علمی نظرتان چیست؟ پاسخ: خانمها استعداد هرگونه تحصیلی را دارند و اگر میل داشته باشند به هر کدام بپردازند هیچ حرمت و

منعی نـدارد. در این جهت تردیـد نیست و خانم‌ها می‌تواننـد در هر رشـته‌ای که دوست دارنـد تحصـیل کننـد، اما با توجه به این که تحصـیل معمولاً برای اشـتغال است، تحصـیل در بعضی رشته‌ها را برای ۱۴۶ خانم‌هـا منـاسب نمی‌دانم؛ البته نمی‌گویم حرام است اما مناسب نمی‌دانم، چون بعد که خواسـتند اشـتغال پیدا کنند، با مشـکل مواجه می‌شوند. رشـته‌هایی هست که اشـتغال در آنها با وضـع خانم‌هـا تنـاسب نـدارد، ماننـد رشـته‌های سـنگین فنی، معـادن، کشتی‌رانی و امثـال اینها. اولاً: زیبایی و ظرافت و لطافت برای خانم‌ها ارزش بزرگی اسـت و آنـان هر چه بتواننـد این زیبـایی را نگه دارنـد در زنـدگی بهـتر موفـق می‌شونـد. اگر خـانمی بخواهـد در دل شوهرش نفوذ داشته باشـد، بایـد سـعی کند زیبایی‌اش را نگه دارد، حالا هر تخصصـی هر درآمدی که می‌خواهد داشـته باشد، ولی طراوت و شـادابی‌اش نقش مؤثری در خـانواده دارد. لـذا در اسـلام تأکیـد می‌شود که خانم‌هـا آرایش کننـد، لباس خوب بپوشـند و زیبایی خود را حفظ کننـد. حتی در روایات داریم که «المرأهُ ریحانهٔ و لیست بقهرمانـهٔ»، زن ماننـد یک شاخه ریحان و گل است، قهرمان نیست. و در روایات هست که کارهایی که فوق طاقت خانم‌ها است به آنها واگـذار نکنیـد. بنابراین خانم‌ها بایـد برای حفظ زیبـایی خـود عنـایت کـافی داشـته باشـند. البته مسئله‌ای نیست که در جـامعه اشـتغال داشـته باشـند، امـا خـوب است که سـعی کنند شغل‌هـایی بگیرنـد که به زیبـایی آنهـا لطمه نزنـد. فرض کنیـد خانمی مهنـدس شود و کار او در بیابان‌ها بیفتـد، در این صورت باید آفتـاب بخورد و عرق بریزد یـا برود در اسـتخراج معادن نفت و امثال آن با همه مشـکلاتی که دارد. در این صورت دیگر زیبایی‌اش باقی نمی‌مانـد. هرچند درآمد خوبی دارد اما جاذبه لازم را برای شوهرش ندارد، لذا من این شـغل‌هایی که این حالت را دارد به نفع بـانوان و اصـلِ نهـاد خانواده نمی‌دانم. ۱۴۷ مـا حفـظ خـانواده را یـک اصـل واقعی و نیـاز اجتماعی می‌دانیم. کانون خانواده بهترین جایگاه زن و مرد و برای پرورش فرزنـد است. فرزنـددار شدن یک واقعیت و نیازی است که هم مرد دارد و هم زن. تحصـیلاتی که خانم‌ها می‌خواهنـد ادامه دهنـد، بایـد بیننـد آیا شـغل آینده‌شان با اسـتحکام خانواده سازگار است یا نه، شـغلی نباشد که خانواده را متلاشـی کند و او را در تربیت فرزندان، ناموفق سازد. این واقعیت قابل انکار نیست که فرزندان آن مقداری که به مادر نیاز دارند به پـدر نیاز ندارنـد. پـدر، بیشتر هزینه زندگی آنان را تأمین می‌کند، اما عواطف مادر و صبر و حوصله و روش تربیتی اوست که برای بچه خیلی مهم است. این، نقص نیست، بلکه کمـالی است که خانم‌هـا دارنـد و همان کمال عاطفی است و همین است که می‌توانند بچه‌هـا را نگه دارنـد. تعبیری هست که می‌گوینـد: مـادر حتی در خاکستر، بچه‌هایش را طوری می‌توانـد اداره کنـد که مرد در ناز و نعمت نمی‌توانـد این کـار را انجـام دهـد! خانم‌هـا بایـد رشـته‌ای را انتخـاب کننـد که بتواننـد به بچه‌هایشان هم برسـند. اگر کاری و رشـته‌ای باشـد که مثلاً بخواهـد شـش ماه در کشتی باشد یا فرضاً روزها در مسافرت به سر ببرد، طبیعی است که بچه‌ها مشـکل پیدا می‌کنند. پس باید شـغلی انتخاب کنند که به زیبایی آنها و به تحکیم خانواده و به تربیت فرزندانشان لطمه‌ای نرساند. کلاً به نظر من رشته‌هایی هستند که برای خانم‌ها خیلی مناسبند، مثل رشته‌های تربیتی که معمولاً خانم‌ها در این مورد بهتر از مردها هم هستند؛ مثلاً دبیری، آموزگاری، روان‌شناسـی، جامعه‌شناسـی، ریاضـی، کامپیوتر و ۱۴۸ امثـال اینهـا که بـا طبیعت و وضع خانم‌هـا هم می‌سازد و مشـکل هم ایجاد نمی‌کند. این را هم بگویم که بعضـی وقت‌ها هم هست که اگر خانم‌ها کار نکنند زندگی اداره نمی‌شود. در میان عشایر یا در محیط روسـتایی و کشاورزی و دامداری خانم‌ها پا به پای مردها و گاهی حتی بیشتر کار می‌کنند، به علاوه، در کارهای داخل خانه مثل قالی‌بافی و امثال اینها کمک می‌کنند. البته این کمک‌کردن‌ها اشکالی ندارد و خوب هم هست و باید آن را یکی از خوبی‌های زنان دانست. اما من به مردها توصیه می‌کنم در صورتی که ضرورت اقتضا نکند از خانم‌ها کارهایی که به شادابی خود و تربیت فرزنـدانشان لطمه می‌زنـد انتظار نداشـته باشـند، زیرا زن از نظر اسـلام، همانند ریحان و گل است و او را فوق طاقتش نباید به کارهـای سـنگین واداشت. من به مردها توصـیه می‌کنم که به نفعشان است که از خانم‌ها تقاضا نکننـد که در کارهای سـنگین وارد شونـد، ولی اگر بخواهنـد کار کننـد و البته ضوابط شـرعی و حجاب را هم رعایت کننـد اشـکالی نـدارد. شایسـته است که از طرف دولت و سـایر نهادهـای مربوط، کارهـای فرهنگی و غیره انجـام گیرد که کارهـای سـخت بر عهـده خانم‌ها گذاشـته نشود. من خود

شاهد بوده و هستم که گاهی کارهای خیلی سختی بر عهده خانم‌ها گذاشته می‌شود، بعضی جاها در همین ایران خودمان مثل برخی مناطق شمالی مردها خیلی وقت‌ها بی‌کارند و خانم‌ها کارهای سخت مثل کشاورزی را انجام می‌دهند وقتی هم که به خانه می‌آیند، مرد می‌نشیند و باز خانم کار می‌کند و حقاً زن‌ها خیلی دشواری‌ها را تحمل می‌کنند. باید طوری شود که سختی‌های ۱۴۹ خانم‌ها کمتر شود، مخصوصاً مردان باید توجه داشته باشند و رعایت حال خانم‌ها را بکنند. آیا از جنبه دینی نهی و مذمت و نکوهشی در خصوص تحصیلات بانوان داریم یا نه؟ پاسخ: اصولاً تحصیل علم و دانش چیزی است که استعدادش در همه انسان‌ها ـ چه زن و چه مرد ـ نهاده شده است. در واقع این استعداد سبب می‌شود که برایشان جایز باشد که دنبال تحصیل بروند. بنابراین تحصیل کردن برای بانوان حق طبیعی و انسانی است. علاوه بر آن اسلام هم این حق را تأیید می‌کند و آیات و روایات فراوانی داریم که تأکید می‌کند به تحصیل و در این جهت زن و مرد تفاوتی با هم ندارند. من به چند آیه اشاره می‌کنم: « قُلْ هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ»؛(۱) آیا کسانی که عالم هستند با کسانی که عالم نیستند مساویند؟ جوابش را به فطرت انسان‌ها واگذار کرده است؛ یعنی امر مسلم و تردیدناپذیری است که عالم با غیرعالم مساوی نیست. در این‌جا معلوم است که زن و مرد با هم تفاوت ندارند. همان‌طور که مرد عالم با مرد جاهل قابل مقایسه نیست، زن نیز همین‌طور است. یا مثلاً « یَرْفَعِ اللّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَالَّذِینَ أُوتُوا العِلْمَ دَرَجاتٍ»؛(۲) خدا ۱. زمر (۳۹) آیه ۹. ۲. مجادله (۵۸) آیه ۱۱. ۱۵۰ کسانی را که ایمان آورده‌اند بالا برده و کسانی هم که علم به آنها عطا شده است درجاتی از آنها بالاتر هستند. در این آیه هم خداوند متعال مؤمنین ـ اعم از زن و مرد ـ را دارای درجات عالی می‌داند و علما از آنها هم بالاترند. باز هم زن و مرد در این قسمت تفاوتی ندارند. ما می‌بینیم که قرآن در آیات فراوان مردم را توصیه کرده است به تفکر، تعقل، تفقه و امثال اینها. مثلاً: « أَفَلَمْ یَسِیرُوا فِی الأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها»؛(۱) چرا مردم سیر نمی‌کنند در زمین تا دارای قلب‌هایی باشند که تعقل کنند؟ این‌جا باز دستور می‌دهد سیر کنید تا قلبی پیدا کنید که بتوانید با آن تعقل نمایید و بفهمید. یا مثلاً آیه: « وَیَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ»؛(۲) خداوند متعال رجس و پلیدی را بر آن کسانی قرار داده که تعقل ندارند. همه این آیات دلالت می‌کنند بر این‌که دانش و کسب آن امتیاز بزرگی برای انسان است و در این قسمت زن و مرد مساوی هستند. در جای دیگری خداوند متعال می‌فرماید: « وَسَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَما فِی الأَرْضِ جَمِیعاً»؛(۳) یعنی خداوند متعال همه آن‌چه را که در زمین و آسمان هست برای شما مسخّر کرده است؛ یعنی موجودات مسخّر انسانند و نهایتاً انسان باید آنها را به تسخیر خود درآورد. باز در این‌جا هم زن و مرد تفاوتی نمی‌کنند. ۱. حج (۲۲) آیه ۴۶. ۲. یونس (۱۰) آیه ۱۰۰. ۳. جاثیه (۴۵) آیه ۱۳. ۱۵۱ من از مجموع این آیات، چنین استفاده می‌کنم که اسلام تحصیل علم و دانش را ارزش بزرگ برای انسان به اعتبار این‌که انسان است می‌داند، و تأکیدهای فراوانی دارد که جاهل نباشید، عالم باشید. در این زمینه روایات زیادی هم داریم. با وجود این مسئله که تحصیل علم یک حق طبیعی و انسانی است، اسلام‌هم این حق را پذیرفته و تأکید کرده و خلافش را نهی کرده است، ما از این می‌فهمیم که اسلام خواسته که زن دنبال تحصیل علم برود. در برابر اینها، تمسّک کردن به چند روایت که هم سندشان ضعیف است و هم دلالتشان قوی نیست، کار بی‌جایی است. به نظر من آن روایات نمی‌توانند در برابر این ادلّه محکم و قوی بایستند. ما شاید شش یا هفت روایت در این مورد داریم که آنها هم البته از تحصیل خانم‌ها نهی نکرده است بلکه از نوشتن خانم‌ها نهی کرده است؛ به این معنا که گفته خط و نوشتن را تعلیمشان نکنید. در اصل تحصیل، ما هیچ نهی نداریم. به طور مطلق خانم‌ها می‌توانند تحصیل کنند اما در مورد خط چند روایت داریم که این روایات اولاً اکثر آنها ضعیف یا مرفوع و مُرسلند ودلالتشان هم خیلی قوی نیست؛ مثلاًـ روشن‌ترین آنها این حدیث است که رسول‌اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «لا تنزلوا النساء الغرف و لا تعلموهن الکتابهٔ و علّموهن المغزل و سورهٔ النور»؛(۱) زنان را در غرفه‌ها و در طبقات فوقانی جای ندهید. کتابت و نوشتن را به اینها نیاموزید و فقط ریستن و سوره نور را ۱. اصول کافی، ج ۵، ص ۵۱۶. ۱۵۲ یادشان بدهید. من سند این حدیث را بررسی کرده‌ام، با این‌که در بین بقیه احادیث از همه گویاتر است اما سندش ضعیف است. علاوه بر این‌که می‌گوید زن‌ها

را در طبقه فوقانی جا ندهید! اصلاً تا به حال عملی شده یا اصلاً کسی فتوا داده که زن‌ها نباید در طبقات فوقانی بروند؟! آن وقت کتابت را پشت سر این ذکر کرده است. اگر قرار است که حرام باشد هر دو باید مثل هم باشد؛ هم سکونت در طبقات فوقانی و هم تعلیم نوشتن. شاید مثلاً ـ اگر تبعاتی داشته باشد به سبب تبعاتش بگویند مکروه است و گرنه آن را مکروه هم نمی‌توان دانست. همان‌طور که در ادامه روایت که صیغه امر است آیا کسی یاد دادن پشم‌ریسی و یا تعلیم سوره نور را واجب می‌داند که بر سیاق آن بتوان نهی‌های قسمت اول روایت را هم حمل بر حرمت کرد؟! به هر حال با این قبیل روایات که تعداد محدودی هست و ضعیف هم هستند نمی‌توان در برابر آن ادلّه نیرومند و قوی ایستاد؛ مخصوصاً با توجه به این‌که در این زمان‌ها کتابت و نوشتن یکی از ضروریات و مقدمات حتمی درس خواندن است. به نظر من هیچ مانعی در این قسمت نیست و برخی بی‌جهت به ظواهر این روایات عمل کرده و خواسته‌اند جلوی تحصیلات خانم‌ها را بگیرند. علاوه بر این‌که اصلاً سیره بانوان هم از زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا حالا این طور نبوده است. در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله زنان بسیار دانشمندی بودند که تحصیل می‌کردند؛ مثل حضرت زهرا علیهاالسلام . یا عایشه و حفصه همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علم‌آموزی می‌کردند. از بعضی روایات استفاده می‌شود که حفصه علاوه بر خواندن، ۱۵۳ نوشتن هم می‌دانسته است، حدیث هم نقل می‌کرده است همان‌طور که خیلی دیگر از خانم‌ها جزو راویان حدیث بوده‌اند. لذا این احادیث نمی‌تواند جلوی این حکم را بگیرد. با وجود این، دیگر گمان نمی‌کنم لازم باشد که در تک‌تک این گونه احادیث به طور جزئی وارد شویم و مفاد و معنا و سندشان را بررسی کنیم. روایت‌هایی که درباره نقص عقل و ضعف ایمان زن وجود دارد، از نظر شما چگونه است؟ پاسخ: در کتاب‌های حدیث، مواردی داریم که بانوان را از نظر عقلی، ضعیف می‌دانند. اولاً: تعداد این احادیث خیلی زیاد نیست، شاید به ده حدیث یا کمی زیادتر برسد، ثانیاً: هم از لحاظ دلالت و هم از لحاظ سند قابل بحث هستند، چون هر حدیثی که در کتاب‌ها آمده حجّت نیست. احادیث را در کتب رجال و درایه به اقسام مختلفی تقسیم کرده‌اند؛ مثلاً حدیث «صحیح» حدیثی است که راویانش تا معصوم، همه عادل باشند و حدیث «موثق» آن است که راویانش اگرچه عادل نباشند اما موثق باشند و حدیثی را «ضعیف» می‌گویند که حداقل یکی از راویان آن عادل و موثق نباشد و گاه حدیثی را اصطلاحاً «مرفوع» می‌گویند؛ یعنی مطلبی را به معصوم علیه‌السلام نسبت داده ولی واسطه نقل آن حدیث معلوم نیست و حذف شده است. گاهی ممکن است یک حدیث اصلاً سند نداشته باشد؛ یعنی راوی کلاً مجهول است. در بین همه اینها آن حدیثی را معتبر می‌دانند که به اصطلاح «صحیح» باشد. بعضی حدیث «موثق» را هم معتبر می‌دانند. اما بقیه روایات حجت نیستند. اکنون یک مسئله ۱۵۴ این است که ما این ده یا دوازده حدیث را باید بررسی کنیم که آیا در بینشان حدیث صحیحی که آن را بتوان معتبر دانست وجود دارد یا نه. مسئله دیگر این است که گاهی در مورد یک حدیث ما قطع داریم که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام صادر شده است مثل این‌که یا خودمان شاهد بوده‌ایم یا قرینه قطعی داریم که این حدیث حتماً از معصوم علیه‌السلام صادر شده است. تردید نیست که این قبیل احادیث معتبر و حجت هستند. اما گاهی هست که حدیث قطعی‌الصدور نیست که باز او را هم تقسیم می‌کنند و می‌گویند حدیث یا متواتر است یا غیرمتواتر. حدیث «متواتر» حدیثی است که تعداد راویانی که آن حدیث را از پیامبر یا از یکی از ائمه نقل کرده‌اند، به قدری زیاد است که عادتاً محال است که تبانی بر دروغ و جعل کرده باشند؛ مثلاً مطلبی را عیناً صد نفر یا پنجاه نفر از راویان از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند. یک حدیث وقتی که راویانش این قدر زیاد باشند هر کسی می‌گوید که احتمال دروغ بودن در آن نیست؛ مخصوصاً اگر راویانی از شهرهای مختلف و مشاغل گوناگون باشند، کمتر کسی احتمال می‌دهد که اینها همه با هم نشسته و این حدیث را جعل کرده باشند. چنین حدیثی را «حدیث متواتر» می‌گویند و به اعتبار این‌که یقین‌آور است، حجت می‌باشد. گاهی لفظ یک حدیث متواتر نیست اما یک معنا را همین راویان اول با عبارت‌های مختلف به شکل تواتر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام نقل کرده‌اند. این‌هم در صورتی که به قدری زیاد باشد که عادتاً تبانی بر جعل آن محال باشد. این هم باز «متواتر» شمرده می‌شود. از اینها که بگذریم احادیث

دیگری وجود دارد که اصطلاحاً آنها را «خبر واحد» می‌گویند. لازم نیست که صرفاً یک خبر ۱۵۵ باشد بلکه اگر چند مورد هم باشد ولی قطع و یقین نیاورد باز هم «خبر واحد» شمرده می‌شود. البته قابل توجه است که اکثر احادیث ما خبر واحدند. راه‌های دیگری هم برای بررسی احادیث از لحاظ محتوا هست؛ مثلاً از عبارت‌هایی هم می‌توان فهمید که آیا این حدیث درست است یا نه. مرحوم آیهٔاللّه بروجردی رحمه‌الله می‌فرمودند: گاهی انسان حدیثی را می‌بیند که خود متن نشان می‌دهد که این عبارت، از معصوم علیه‌السلام است و گاهی عبارتی را می‌بیند که حتی سندش هم درست و معتبر است اما احساس می‌شود که باشأن کسی مثل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا امام علیه‌السلام تناسب ندارد. چون آنان فصیح‌ترین افراد بودند. در دعاها نیز همین‌طور است؛ مثلاً دعای کمیل یا ابوحمزه، یا مناجات خمسه عشر و... غیر از معصوم علیه‌السلام چه کسی می‌تواندچنین عبارت‌هایی را وضع کند؟! ایشان می‌فرمودند: این هم راهی است برای شناخت احادیث. البته کسی که ممارست کافی در احادیث داشته باشد و در این فن خبره باشد بر اساس شمّ و ذوق حدیث‌شناسی و با شناختی که از سایر اجزای دین دارد، این قدرت تشخیص را به دست می‌آورد نه بر اساس ذوق و سلیقه شخصی. به هر حال اکثر قریب به اتفاق علمای ما «خبر واحد» را حجت و معتبر می‌دانند، البته آنهایی را که صحیح باشند نه ضعیف یا مجهول و امثال اینها. نکته دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد این که ما هر خبر صحیحی را هم نمی‌توانیم حجت بدانیم. خبری حجت است که حکم و وظیفه‌ای را برای مکلّف معلوم کرده باشد، امر و نهی کرده باشد، یک عملی را واجب، مستحب، حرام یا مکروه کرده و خلاصه، تکلیفی برای انسان ذکر کرده باشد. چراکه ما مسلماً تکالیفی داریم که از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام برای ما بیان شده ۱۵۶ و باید به دست ما برسد و وقتی که راهی برای وصول به قطع و یقین وجود ندارد همین مظنّه‌ای که از این‌گونه روایات به دست می‌آوریم در این قسمت کافی است و برای تعیین تکلیف شرعی ما حجت است. اما اگر حدیثی داشته باشیم که قطعی‌الصدور نباشد و در مورد عقاید آمده باشد نمی‌توان گفت که حجت و معتبر است؛ مگر برای کسی که قطع پیدا کند، چون در عقاید باید قطع و یقین داشته باشیم و این حدیث گرچه درست است ولی یقین‌آور نیست. یا مثلاً اگر حدیثی از یک واقعیتی خبر داد. فرض کنید که مثلاً در حدیثی آمده که امام معصوم علیه‌السلام فرمودند که فلان میوه را بخورید چون تأثیر مثبتی در جسم شما دارد. مواردی از این قبیل اگر درست هم باشد، یقین‌آور و شرعی نیست، بلکه خبری است که در مورد چیزی داده شده است. بنابراین احادیثی داریم که از این قبیل می‌باشند. از جمله اینها همین احادیثی است که در مورد زنان رسیده که زنان ناقص‌العقل یا ناقص‌الایمانند. اینها چیزی نیست که برای مردم یک وظیفه و تکلیفی بیاورد که ما بگوییم اینها حجت است، خبر قطعی‌الصدور یا متواتر نیست، قرینه قطعی هم نداریم، تکلیف هم نیست. بنابراین نمی‌توان گفت اینها حجیّتی دارند باید به آن ترتیب اثر بدهیم. بله، به طور کلی نمی‌توان آنها را نفی کرد، اما یک دلیل قطعی هم نیست که ما آن را به شارع نسبت دهیم. احادیثی که ما در مورد بانوان داریم چون متواتر و قطعی‌الصدور نیستند نمی‌توانیم بگوییم که عقیده اسلام این است که زنان ناقص‌الایمان و ناقص‌العقلند. کسی نمی‌تواند در مورد این موضوع مهم به یک گمان و ظن، ترتیب اثر بدهد. در جایی که انسان یقین ندارد باید تحقیق و بررسی کند و زنان را آزمایش ۱۵۷ نماید و ببیند که واقعاً همین‌طور است و اینها ناقص‌الایمان و ناقص‌الدین‌اند یا نه؟ این روایات در حدِّ گمان می‌توانند مفید باشند و نمی‌توان این تفکر را به اسلام نسبت داد؛ یعنی واقعاً بانوانی مانند فاطمه علیهاالسلام ، خدیجه علیهاالسلام ، زینب علیهاالسلام ، سکینه علیهاالسلام ، مریم و آسیه علیهماالسلام که چنین باعظمت بودند و بعضاً قرآن از آنهاتعریف می‌کند این چنین بوده‌اند؟! زنانی که در طول تاریخ خیلی عقلشان بالاتر از مردان بوده و منشأ اثر فراوانی بوده‌اند آیا اینها را انسان می‌تواند بگوید که ضعیف‌الایمان و ناقص‌العقلند؟! این را نمی‌توان گفت. پس کلیت این حکم مورد خدشه است. کسی اگر بخواهد درست قضاوت کند باید بگوید که مثلاً در بین زن‌ها ناقص‌الایمان و ناقص‌العقل هست، همان‌طور که در بین مردها وجود دارد. بحث دیگری که در این‌جا قابل طرح است این است که منظور از عقلی که در این احادیث سخن از نقص آن در میان است چیست؟ چون ما یک «عقل ذاتی» داریم که همانی است که در انسان هست و

در حیوانات نیست ومایه امتیاز انسان از سایر حیوانات است. این عقل همان روح مجرد انسان می‌باشد و اثرش همان درک کلیات و امثال اینهاست. این عقل ذاتی در همه انسان‌ها، چه زن و چه مرد، هست. عقل دیگر «عقل اکتسابی» است که به آن عقل اجتماعی هم می‌گویند. عقلی که انسان، آن را در اجتماع کسب می‌کند. هر کسی در ابتدا یک عقلی دارد اما در طول زندگی این عقل تکمیل می‌شود. انسان هرچه بیشتر تحصیل علم کند عقلش بیشتر می‌شود یا به واسطه تجربه، عقل کامل‌تر می‌شود. عقل اکتسابی عقلی است که همه افراد انسان، چه زن و چه مرد می‌توانند آن را در خودشان رشد بدهند و به کمال برسانند. ۱۵۸ در عقل ذاتی همه انسان‌ها با هم مساوی‌اند و اصلاً زن و مرد در این جهت فرق نمی‌کنند، هر دو انسان و هر دو عاقلند. قبلاً به آیاتی هم در این قسمت اشاره کردیم. عقل اکتسابی را نیز هر دو می‌توانند داشته باشند. یک مرد را اگر در محیط محدود و کوچکی نگه دارند تکامل پیدا نمی‌کند، اما وقتی در اجتماع به او مسئولیت بدهند عقلش کامل‌تر می‌شود. اگر مردی تحصیل نکند عقلش ناقص است، اما وقتی تحصیل کرد عقلش کامل می‌شود. زنان نیز همین طورند. زنان هم اگر وارد اجتماع نشوند و در یک محیط محدودی زندگی کنند معلوم است که عقلشان خیلی کامل نخواهد بود. برعکس، اگر در اجتماع باشند کامل‌تر می‌شوند. لذا می‌توان این مسئله را بدین صورت گفت که بر فرض صحت روایت، اگر فرضاً پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بانوان را به عنوان ناقص‌العقل و ضعیف‌الدین مورد خطاب قرار داده و گفته‌اند که شما این‌گونه هستید، ایشان وضع موجود زنان آن دوره را حساب کرده‌اند؛ یعنی شما زنان به سبب این‌که محروم بوده‌اید و در اجتماع نگذاشته‌اند حضور داشته باشید، الآن در این حالت هستید. در همه این روایات هیچ نگفته‌اند که زنان به همین حال بمانند، بلکه برعکس، با تشویق به علم و ایمان از آنها خواسته شده که در عقل و ایمان کامل بشوند. زن‌ها گاهی می‌توانند بالاتر از مردان باشند و تجربه خارجی هم نشان می‌دهد که زنان هر جا که در اجتماع آمدند عقلشان کامل‌تر شده است. البته روشن است که منظور این نیست که با هر نوع حضوری عقلشان کامل می‌شود. ما خیلی زنان را در اجتماع داریم ـ خصوصاً در غرب ـ که خیلی هم آزادی و رفت و آمد دارند، اما عقلشان کامل نمی‌شود. عقل به وسیله مسئولیت‌پذیری ۱۵۹ و تحصیل علم و دانش و امثال اینها است که کامل می‌شود، و زن و مرد در این جهت تفاوتی نمی‌کنند. بله، در این جهت تردید نیست که بانوان عواطفشان قوی‌تر است و این قوی‌تر بودن عواطف دلیل بر ضعفشان نمی‌باشد. عاطفی‌اند، اما عاطفه با تعقل منافات ندارد. ممکن است کسی خیلی هم عاطفی باشد اما تعقلش هم قوی باشد. اگر زنی را در محیط خانه نگه دارید و فقط تربیت فرزند را برعهده بگیرد، عاطفه‌اش قوی‌تر می‌شود امّا ممکن است جنبه عقلی‌اش رشد چندانی نکند ولی اگر همین زن، یک فرد دانشمند و اهل علمی هم باشد، هم در تعقل قوی می‌شود هم در عاطفه، آن وقت می‌توان گفت حتی بر مردها هم برتری پیدا می‌کند. درباره این‌که آیا واقعاً در آفرینش زن و مرد از جهت جسمانی تفاوتی وجود دارد یا نه، اجمالاً ـ باید گفت: زنان در آفرینش، نقصی ندارند، اگر تفاوت‌هایی هم باشد طوری نیست که بتوان گفت ناقص‌العقلند، زیرا ناقص‌العقل به کسی می‌گویند که اساساً عقل درستی نداشته باشد، لذا نمی‌توان گفت که زن از لحاظ تعقل ضعیف‌تر از مرد است. در تجربه خارجی هم می‌بینیم که هر جا بانوان در کارها وارد شده‌اند هیچ دست‌کمی از مردها نداشته‌اند. به هر حال، خود عقل که عبارت است از روح مجرّد ملکوتی انسان، در زن و مرد مساوی است و خاصیت عقل که عبارت است از: درک، استدلال، برهان و امثال اینها را زن و مرد هر دو دارند و نمی‌توان گفت که یکی ندارد، اما در این جهت که مثلاً ـ در مسائلی بانوان ممکن است قوی‌تر و مردها ضعیف‌تر باشند ۱۶۰ یا برعکس، تردیدی نیست ولی این تفاوت‌ها دلیل نقص نیست. یکی در یک جهت قوی‌تر است ودیگری در جهت دیگر. خود مردها نیز همین طورند؛ مثلاً ـ گاهی یک مرد در مسائل حفظی خوب است و دیگری در مسائل فکری، یک مرد در هنر و دیگری در ادبیات و... . زن‌ها هم متفاوت‌اند. تنوع استعدادها و توانایی‌ها را نباید نقص دانست. در متون و منابع دینی، تعابیری است که ابتدائاً از آنها برداشت می‌شود که زن موجودی فرودست، دست دوم و تبعی است، و در خلقت، یا در زندگی خانوادگی و اجتماعی، اصالت با مرد است؛ مثلاً ـ تفاوت‌هایی که زن با مرد از نظر ارث، دیه و مسائلی از این قبیل دارد یا فرضاً زن در بعضی موارد باید تابع مرد

باشد، مثل شرط بودن اجازه پدر یا جد پدری در ازدواج دختر باکره یا عدم جواز خروج زن از منزل بدون اجازه شوهر و امثال اینها. آیا چنین برداشتی درست است یا نه؟ پاسخ: در سؤال فوق، مطالب مختلفی هست که هر کدام به بحث جداگانه نیاز دارد و باید در جای خود روشن شود. بعضی موارد هست که اصلاً نمی‌توان آنها را به اسلام نسبت داد و نباید با اینها درباره دین قضاوت کرد؛ مثلاً در حدیثی آمده است: «المرأةُ شرّ کلّها؛ زن همه وجودش شرّ است». این‌گونه احادیث به دلایل مختلف اصلاًاعتبار ندارد یا مثلاً مسائلی در مورد بانوان داریم از جمله این‌که زن بایـد با اجازه شوهر از منزل بیرون برود؛ روی این باید بحث کنیم که اصـلاً این چه حرفی است؟ چه شرایطی دارد؟ مقیـد است یـا مطلق؟ در مسئله ارث و نکـاح و امثال اینها که فرمودیـد، همه نیاز ۱۶۱ به بحث‌های مستقلی دارد. روایـاتی که در مـورد نقص عقـل است و یـا آیه « الرِّجـالُ قَوّامُونَ عَلَی النِّسـاءِ» که قیمومیت مردهـا بر زن‌هـا را مطرح می‌کنـد، اگر بخواهیم اینهـا را همین‌طور جمع‌بنـدی و نتیجه‌گیری کنیم بـدون این‌که یک نگاه جامع و عمیق به تعالیم و احکام دین داشـته باشـیم، کار درستی نخواهد بود. چنین نیست که اسـلام زن را موجود تبعی و دست دوم فرض کند، و برداشتی هم که بعضی می‌کنند درست نیست. آنان چیزهایی را به اسـلام نسبت داده‌اند که هیچ مدرکی ندارد یا برداشت غلطی از بعضی مأخذ و مدارک اسـلامی کرده‌اند و بر طبق همان فهمِ نادرست، خواسـته‌اند درباره اسلام قضاوت کنند. برای رفع این شبهات باید مسائل دین را همه جـانبه و خـالص و کامل بیان کرد تا حقانیت و زیبایی آنها برای همه آشـکار شود. این که می‌گوینـد اسـلام، مردسالار است، حرف درستی نیست. در اسـلام، تقسـیم کار انجام گرفته و کارهایی را اسـلام بیشتر می‌پسندد که بانوان به آنها اشـتغال داشته باشند؛ مثلاً پرورش کودک از خصوصـیات زن‌هـاست و هیـچ‌گاه مرد نمی‌توانـد به آن پـایه برسـد. در کارهـای اجتماعی هم بعضـی از شـغل‌ها منـاسب خانم‌هـا یـا مردهـاست. این تنـاسب را نبایـد انکـار کرد، این به واسـطه آفرینش خاصـی است که زن و مرد دارنـد. امـا اینها معنـایش ایـن نیست که زن‌هـا زیردست می‌شونـد و حرف آخر را مردهـا می‌زننـد. خانم‌هـا اگر از اسـتعدادهای خـود و از حقـوق و امتیازهـایی کـه اسـلام در اختیارشـان قرار داده خـوب اسـتفاده کننـد، هـم در جـامعه و هـم در خـانواده از مـوقعیت و منزلت خـوبی برخوردار خواهنـد بود. ۱۶۲ روایت‌هـایی هست که مردان را از مشورت بـا زنـان، نهی کرده است آیـا این روایت‌هـا صـحیح است؟ پاسـخ: ما احادیثی داریم که از مشاوره بابانوان نهی کرده است و بعضـی هم گفته‌اند اگر در کاری شک کردی، با زن مشورت کن و خلافش را انجام بـده. حـدیثی به این مضـمون از امیرالمؤمنین علیه‌السـلام نقل شـده است که: ایاک و مشاورة النساء الا من جرّبت بکمال عقلٍ فانّ رأیَهن یَجُرُّ الی الأفن و عَزمهن الی وهن؛(۱) از مشورت با زنان بپرهیز مگر با آنانی که کامل بودن عقلشان به تجربه ثـابت شـده باشـد. چراکه رأی آنها انسان را به ضـعف می‌کشـد و عزم آنها به سـستی. ما از این قبیل احادیث شایـد در حـدود ده یا دوازده مورد داریم که دربـاره اینهـا، لازم است نکـاتی را گوشـزد کنیم: اولاً: چنان‌که گفته شـد هر حـدیثی معتبر نیست، بلکه فقط احادیث صحیح یا موثق یا حَسَن معتبرند، اما احادیث ضعیف، مرسل، مرفوع، مجهول، مجعول و امثال اینها حجت نیستند. در بین این احادیث بعضـی ضـعیف هسـتند و اعتبار ندارنـد، البته احادیث درستی هم در آنها هست. بنابراین نمی‌توان اینها را به خاطر تعددشان قطعی گرفت. دوم این‌که از بین روایاتی که قطعی‌الصدور نباشد ما آنهایی را معتبر می‌دانیم که یک حکم تکلیفی برای ما بیاورد، نه آنهـایی که مثلاًـ خبر از یک ۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۵۰. ۱۶۳ واقعیتی می‌دهنـد مثل این‌که می‌گویـد: با زنان مشورت نکنید، چون اگر بـا اینهـا مشورت کنیـد شـما را به ضـعف می‌کشاننـد. لحن این روایـات طوری نیست که بتوان گفت یک حکم شـرعی و تعبّـدی را بیان می‌کنـد، بلکه از نوع مسائل ارشادی است. مسئله دیگر این‌که، بعضـی از این احادیث مطلق و برخی مقیّد است؛ مثلاً استثنا می‌کند که «الاّ مَنْ جُرّبَت بکمال عقلٍ» یعنی مشورت مکن مگر با کسی که کمال عقل او تجربه شده باشد. وقتی بخواهیم بین روایات جمع کنیم، قاعدتاً باید این‌گونه بگوییم که حرف زن‌ها را ـ به اعتبار این‌که نوعاً رأیشان ضـعیف است و به سستی می‌گراید ـ ابتدائاً قبول نکن مگر آنهایی که صلاحیتشان تجربه شده باشد. پس معلوم می‌شود به رأی عقلای آنها می‌توان عمل کرد و می‌شود با آنها مشورت کرد. در مورد مردها نیز همین مطلب را داریم. روایاتی هست که توصیه می‌کند با افرادی که عاقلند مشورت کنید و

بـا افرادی که عقـل درستی ندارنـد مشورت نکنیـد. پس در مورد مردهـا نیز همین‌طور گفته شـده است. از این‌جا می‌توان گفت که انسـان بـا هر کس خواست مشورت کنـد اگر مرد است یـا زن بایـد او را بشـناسد و انسـان خیرخواه و عاقـل و درست‌کردار باشـد و تفـاوتی بین زن و مرد در این قسـمت وجـود نـدارد. پیـامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه علیهم‌السـلام هم خودشـان در مـواردی بـا زنـان مشورت می‌کرده‌اند؛ مثلاً در صـلح حدیبیّه وقتی پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله صلح‌نامه را بین خود و مشرکان نوشتند اصحاب و خود آن حضـرت احرام بسـته بودند که برای زیارت و طواف به مکه بروند، امّا بر اساس قرارداد صلح قرار شد که آن سال مسلمین برای حج ۱۶۴ نروند. پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله به اصحاب فرمودند که «مُحِلّ» شوید و از احرام بیرون آیید. اصـحاب برایشان خیلی سـخت بود، چون کسـی که مُحرم می‌شود در صورتی می‌توانـد مُحل شود که طواف به‌جا آورد، خارج شـدن از احرام، بـدون طواف برای اینها قابل قبول نبود، لذا با این‌که پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله صـریحاً فرمودند مُحل شوید از ایشان اطاعت نکردند. پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله به خیمه مخصـوص خودشـان بازگشـتند. ام‌سـلمه ـ همسـر آن حضـرت ـ عرض کرد: یـا رسـول‌اللّه! چرا ناراحتیـد؟ فرمودنـد: من چنین حکمی را صادر کردم و مردم گوش ندادند. ام‌سـلمه پیشـنهاد کرد یا رسول‌اللّه خودتان گوسـفندی ذبح کنید و تقصیر کنید و مُحل شویـد، کاری هم به آنها نداشـته باشـید. پیامبر صـلی‌الله‌علیه‌وآله نیز در حضور آنها همین عمل را انجام دادنـد و همه اصـحاب مُحل شدنـد. در خیلی جاهـا مشاهـده می‌کنیم علی علیه‌السـلام با فاطمه علیهاالسـلام مشورت می‌کنـد. به هر حال مشاوره با زن‌ها بین ائمه علیهم‌السلام هم بوده است. منتها با وضع موجود در آن زمان چون زن‌ها کمتر در اجتماع بودند و تجربه عقلی کمتری داشتند از این جهت توصیه شده که با زنان مشورت نکنید، چون کامل نیستند، اما نگفته‌اند که زن‌ها را در اجتماع نیاورید. حضور زنان در اجتماع بـاعث می‌شود که در عقل تکامل پیـدا کننـد و نظر مشورتی‌شان هم صائب‌تر باشـد. نکته دیگر این که ما اگر قائل باشـیم که اسـتثنا مفهوم دارد، در این صورت وقتی که روایت، مشورت بـا زنان را نهی کرده، مگر با آنهایی که کمال عقلشان تجربه شـده است پس می‌توان برداشت کرد که مشورت کردن بـا زن‌هـایی که از لحاظ عقلی مورد تأییدنـد نه تنها منعی نـدارد بلکه در روایت به این کار توصیه هم شده است. ۱۶۵ به هر جهت، اسلام به مشورت کردن تأکید و سفارش دارد و انسان با هر کس که اهلش باشد مشورت کنـد مفید است. علاوه بر این‌که در برخی روایات دارد در اموری که مربوط به خود زن‌ها یا فرزندان آنها است با خودشان مشورت کنیـد، چون بـا مسائـل آشـناترند. اساسـاً دربـاره این روایـات و هم روایات مربوط به نقص عقل، اگر بخواهیم خوب بحث شود باید تک‌تک بررسی شود. در روایات مطالبی درباره نامطلوب بودن حضور زنان در جمعه و جماعت و تشییع جنازه و امثال اینها مشاهده می‌شود، آیـا از حضور زنـان در چنین اموری به طور مطلق نهی شـده یـا این‌گونه روایـات نـاظر به اوضاع زمانی خاصـی بوده است؟ پاسـخ: احـادیثی کـه در این‌بـاره داریـم معمولاًـ از این قبیـل است که وجوب برخی از کارهـا را که گـاهی برای خانم‌هـا مشـکل و مشقت‌آور است نفی می‌کند؛ مثلاً در روایتی جابر جُعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که: «لیس علی النساء اذانٌ و لا اقامةٌ ولا جمعهٔ ولا جماعهٔ ولا عیادهٔ المریض ولا ابتاع الجنازهٔ ولا اجهارٌ بالتلبیهٔ ولا الهرولهٔ بین الصـفا و المروهٔ ولا اسـتلام الحجرالاسود ولا دخول الکعبهٔ».(۱) مشاهـده می‌کنیـد که این روایت می‌گویـد کارهـایی ماننـد اذان، اقامه، حضور در نماز جمعه و جماعت، عیادت مریض، تشییع جنازه، بلند گفتن تلبیه در ۱. بحارالأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۴. ۱۶۶ حال احرام، دویدن بین صفا ومروه، لمس و بوسیدن حجرالاـسود و داخـل شـدن در کعبه را برزنـان واجب نمی‌دانـد. تعبیر اکثر روایات این‌گونه است. برداشـتم از این‌گونه احادیث این است که با توجه به این‌که خانم‌ها معمولاً با مشـکلات و گرفتاری‌هایی از قبیل بچه‌داری و تربیت فرزنـد و امثال اینها مواجه بوده‌اند، اسـلام خواسـته ارفـاقی در حق آنان بکنـد، از این‌رو وجوب برخی کارها را از آنها برداشـته است، نه خود آن کارها را. مثلاً وجوب نماز جمعه را برداشته، نه اصل نماز جمعه را. و این ارفاقی است درباره زن‌ها. ارفاق غیر از محدودیت است. نگفته نروید، بلکه گفته است که رفتن برایتـان لاـزم نیست. در مواقعی که می‌توانیـد و مناسب است، برویـد. البته بعضـی از احادیث ممکن است این تعبیر را نداشـته باشـند بلکه گفته باشـند؛ مثلاً نماز زن در خانه فضیلت دارد. از جمع بین این روایات برمی‌آید که خواسته‌اند زن‌ها را راضی

کننـد که احساس خسارت نکننـد. چون به شـرکت در نماز جماعت خیلی ترغیب می‌شده است. آن وقت اگر می گفتند که شـما در نماز جماعت شـرکت نکنیـد مسلماً ناراحت می‌شدنـد، چون تقیّد داشـتند به این‌که نماز را به جماعت بخوانند. این روایت خواسـته دل‌جویی کنـد که شـما وقتی عـذری یا مشـکلی داریـد، نمازتان را اگر در خانه هم بخوانیـد خـدا همان فضـیلت را به شـما می‌دهد. برداشت من کلاًـ از این احـادیث این طور است. البته حمل این روایات بر آن مواقع و شـرایطی که مشـکلاتی در جامعه برای حضور زن‌ها بوده است را من بعیـد نمی‌دانم. روایت‌هایی هم که می گویـد: زن‌ها بهتر است در اتاق انـدرونی نماز بخواننـد، ابتدا باید سـند این روایات را بررسی کرد که آیا صحیح و معتبر است ۱۶۷ یا نه؟ اگر سندشان صحیح باشد این‌که گفته نماز زن در اندرون‌خانه و در خانه خویش بهتر است را می‌توان بر مواقعی حمل کرد که زن نمی‌توانـد در جماعت حاضـر شود؛ به خاطر این‌که از فوت شـدن فضـیلت و ثواب جماعت ناراحت نباشد. با توجه به این مباحث حضور بانوان در مراکز فرهنگی، سیاسـی مانند مساجد، انجمن‌ها و... شرکت آنان در فعالیت‌های اجتماعی امر مطلوب و قابل توصـیه‌ای است و هیچ اشکالی ندارد؛ بلکه وظیفه هم دارند، چون هر فردی در اجتماع بایـد کای انجام دهـد. این‌گونه فعالیت‌ها را که نمونه‌اش شـرکت در تظاهرات اجتماعی و انجام کارهای پشت جبهه بوده است، خانم‌ها بایـد با رعایت شـرایطش انجام دهنـد. دیدگاه شـما درباره فعالیت‌های اجتماعی، سیاسـی و اقتصادی بانوان و هم‌چنین اشتغال آنان در شرایط فعلی چیست؟ پاسخ: در مورد فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی بانوان، ابتدا این مطلب را عرض کنم که خانم‌هـاماننـد مردهـا می‌تواننـد در همه رشـته هایی اقتصادی، سیاسـی و اجتماعی فعالیت کننـد و شـرعاً هیـچ ممنوعیتی در هیچ رشـته‌ای ندارند. فقط در دو مورد اختلاف‌نظر است: یکی در رشته «قضا» است که فقهای ما دو دسته هستند: بعضی پرداختن به شغل قضـا را برای خانم‌هـا جـایز می‌داننـد و برخی هم منع کرده‌انـد. در مـورد تصـدّیِ حکومت هم این اختلاـف وجود دارد که آیـا زن می‌توانـد مثلاًـ رئیس جمهور شود یـا نه؟ امـا در سـایر رشـته‌ها آزادی مطلق دارنـد و ممنوعیتی برای‌شـان نیست. امـا با توجه ۱۶۸ به ویژگی‌هـایی که خانم‌ها دارنـد بایـد شـغل متناسب با خودشان را انتخاب کننـد. یکی از ویژگی‌های بانوان که قبلاً به آن اشاره شـد ظرافت و زیبـایی و لطـافت آنهـاست و این امتیازی است که آنها دارنـد. این نه تنها نقص خانم‌ها نیست بلکه کمالشان است و حفظ این مزیت، هم به نفع خود بـانوان است، هم به نفع خانواده و در مجموع به مصـلحت جامعه. روی این حساب انجام کارهای سـنگین که با این ویژگی نمی‌سازد مورد توصیه نیست؛ مثلاً کارهای خشـنی مثل راننـدگی ماشـین‌های سـنگین، یا کار کردن در بیابان‌ها و کارهـایی مثل راه‌سازی و ساختمان‌سازی و کارهایی که لازمه‌اش شب‌بیـداری‌های طولانی و خسته‌کننده است، و یا کارهایی که به خاطر آلودگی‌هایش، به ظرافت و زیبایی آنها ضـربه می‌زند؛ مانند کارهای سـنگین در ذوب آهن، در معادن، مکانیکی ماشین‌آلات و امثال اینها. هم‌چنین کارهای دشوار کشاورزی که سلامتشان را به خطر می‌اندازد و آفتاب رنگ چهره و قیافه‌شان را تغییر می‌دهد. انتخاب این‌گونه شـغل‌ها را نمی‌توان گفت برای خانم‌ها حرام است اما به مصـلحتشان نیست. ویژگی دیگر خانم‌ها عاطفی بودن‌شان است و این هم نقص نیست بلکه کمال است و در زمینه‌های بسـیاری می‌تواند منشأ آثار خوبی باشد. البته بعضی از مردها هم عاطفی هسـتند امـا خانم‌هـا بیشتر هسـتند. در انتخـاب شـغل بهتر است کارهایی که با این عاطفی بودن نمی‌سازد انجام ندهنـد؛ مثلاً فرمانـده نظامی بایـد فرمان حمله و کشـتار و تخریب بدهد و طبعاً عده‌ای کشـته می‌شوند، سـر و صدا درمی‌آید و یک موجود عاطفی ممکن است تحت تأثیر ۱۶۹ اینها قرار بگیرد و وظیفه‌اش با عواطفش در تضاد واقع شود و آن وقت به مصالـح واقعی کشور لطمه وارد شود یا مثلاً کارهای جزایی، اجرای احکام، تعزیرات و امثال اینها، ماننـد شـلاق زدن با طبع لطیف خانم‌ها سازگار نیست و ممکن است یا از مصالح و وظایف خود تخطی کنند یا روحیات و عواطف خود را خدشه‌دار سازند. البته همه اینها اسـتثنا دارد. ممکن است بعضـی از خانم‌هـا این خصوصـیت را نداشـته باشـند، امـا اکثریت آنهـا دارنـد. روایـاتی هم که در بـاب قضـاوت زن داریم و فقهایی هم که می‌گوینـد شـغل قضـا منـاسب خانم‌ها نیست، از همین باب است. طبعاً هم، شـغل قضاوت مناسب حال خانم‌ها نیست، چراکه در این کار قاعدتاً یک طرف محکوم می‌شود. محکوم معمولاً جزع و فزع و ناله و تهدید می‌کند، افرادی رامی‌فرسـتد، صورت مظلومیت به

خودش می گیرد. خانم‌ها هم نوعاً در این گونه موارد به خاطر دل‌سوزی و مهربانی‌شان ترحم می کننـد و ممکن است تحت تأثیر قرار بگیرنـد؛ گرچه استثنا هم دارد امـا قـانون بایـد اغلب موارد را دربر گیرد. ویژگی دیگر خانم‌ها این است که آمادگی بیشتر و بهتری برای تربیت فرزنـد دارنـد. البته مردهـا هم آمـادگی و وظیفه تربیت را دارنـد امـا وجود عـاطفی خانم‌هـا سبب شایسـتگی بیشتر آنها می‌شود. گرچه تربیت فرزنـد مسئولیت مشترک پدر و مادر است، اما نقش مهم خانم‌ها را در این مورد نمی‌توان نادیده گرفت. اگر مرد نباشد باز خانم‌ها می‌توانند فرزندانشان را تربیت کنند ولی عکس آن خیلی سخت است. خانم‌ها باید این قدرت ومزیت اساسی را که آمادگی وتوانایی تربیت فرزنـد است هیـچ‌گاه فراموش نکنند و سـعی کنند ۱۷۰ اشـتغالشان با این وظیفه انسانی و این خدمت ارزشمند منافاتی نداشته باشد. شاید هیچ کاری از حیث تأثیر بنیادی و ثمره‌ای که برای سعادت کل جامعه بشری دارد با اهمیت‌تر از کـار تربیت انسـان نباشـد. از جمله محورهـایی که خانم‌هـای بایـد روی آن حسـاب کننـد اصـل بقای خانواده است. مسئولیت حفظ خانواده بر عهده مرد و زن، هر دواست. مرد باید شـغلی را بر عهده بگیرد که به خانواده‌اش لطمه نزند. خانم‌ها هم باید مراقب باشـند که اشـتغالشان منافـاتی با بقای خانواده نداشـته باشـد. نکته دیگر این که اشـتغال خانم‌ها به کارهایی که موجب تماس و ارتباط زیاد بین زن و مرد می‌شود به مصـلحت نیست، زیرا اختلاـط و ارتباط بیش از حـد علاوه بر ایجاد فشارهای روحی و اختلال و کنـدی در کار، ممکن است مفاسـدی در پی داشـته باشـد و به قوام خانواده‌ها نیز آسـیب برسانـد. به نظر من این چنـد جهت اقتضا می کنـد که خانم‌ها در کارشان محـدودیت‌هایی را مراعات کننـد. باز هم تکرار می‌کنم که از این بحث نتیجه گرفته نشود که برخی کارها برای خانم‌هـا ممنـوع یـا حرام است، بلکه تـوجه به این مسائـل بـاعث می‌شـود که در عین فعـالیت و حضور مؤثر در اجتمـاع، برای خود و خـانواده و جامعه‌شان مشـکلی پیش نیایـد. از طرف دیگر برخی کارها برای خانم‌ها کاملاً مناسب و قابل توصـیه است؛ مثلاً کارهای مربوط به تعلیم و تربیت می‌توانـد مسـتلزم هیـچ یک از محـذورهایی که ذکر شـد نباشـد. خانم‌ها می‌تواننـد به تمامی مراحل تعلیم و تربیت از ابتدایی‌ترین و مقدماتی‌ترین سـطوع تا عالی‌ترین مرحله و حتی‌الامکان در محیط‌هایی کاملاً مستقل و تحت اختیار خودشان مشغول ۱۷۱ شونـد و این بهترین کـاری است که بـا طبیعت و لطـافت آنهـا هم سازگار است. همین‌طور که قبلاً اشاره کرده‌ام برخی اشتغال‌ها برای خانم‌هـا ضـرورت دارد؛ مثلاًـ خانم‌هـا بایـد بکوشـند که در کلیه امـور مربوط به بهـداشت و درمـان اعم از آموزش، مـدیریت و اجرا خودکفـا باشـند. مانعی نـدارد که این خـدمات را برای مردها هم ارائه بدهنـد اما چه خوب است که در این زمینه‌ها نیـازی به مردان نداشـته باشـند. زمینه دیگری که برای اشـتغال خانم‌هـا مناسب است فعالیت‌های علمی، ادبی، فرهنگی و هنری است. کارهایی مانند تحقیقات علمی در رشـته‌های گوناگون نویسـندگی، نقاشی، خیاطی، قالی‌بافی، همه اینها برای خانم‌ها خوب است. با خـانه‌داری و بچه‌داری هم می‌سـازد. گـاهی ممکن است کسـی فکر کنـد قالی‌بـافی کـار خوبی نیست، ولی چه اشـکالی دارد؟ کـار ظریف و زیبـایی است که انسـان با پنجه‌های خود آثار زیبایی را به وجود می‌آورد و هم کمکی به زنـدگی خودش و هم کمکی به کشورش است. امروزه خانم‌ها با کامپیوتر کارهای بسـیار جالب و ارزشـمندی در زمینه‌های علمی و هنری می‌تواننـد انجام بدهند. به هر حـال من توصـیه می‌کنم که خانم‌هـا بی‌کار نماننـد. من دوست دارم که همه خانم‌ها اشـتغال داشـته باشـند منتها معیارهایی را که مراعات آنها لازم است رعایت کنند. دیدگاه شـما درباره شـغل «خانه‌داری» چیست؟ پاسخ: سـیاست رژیم گذشـته این بود که شغل خانه‌داری را منکوب و آن را نوعی بی‌کاری و خانه‌نشـینی برای زن وانمود کند و منزلت آن را پایین آورد. ۱۷۲ البته بعد از انقلاب این قضـیه تا حدودی فرق کرده ولی در عین حال هنوز هم گاهی در آمارهای رسمی سهم زنان خانه‌دار در نیروی کار و در رشد و توسـعه اقتصـادی برآورد نشـده و بازده کار آنها جزو تولیـد ناخالص ملی محسوب نمی‌شود! در مجموع می‌توان گفت که نقش زن خانه‌دار در توسـعه انسانی و اجتماعی تا حدودی نادیده گرفته می‌شود. خانه‌داری لازمه بقای خانواده است. و صـرف انجام کارهای خـدماتی منزل نیسـت بلکـه مسـئله بالاـتری اسـت. نگهـداری و اداره این تشـکیلات که ابعـاد انسـانی درون آن ماننـد شـوهرداری و بچه‌داری هم جزء آن است، یکی از نیازهـای اولیه و مهم جوامع است. این امر قطعاً سـبک و بی‌ارزش نیست، بلکه بسیار بـاارزش

است. امور داخل خانه اگر خوب اداره نشود خانواده ضربه می‌بینـد و مدیریت داخلی را معمولاً خانم‌های خانه‌دار عهده‌دار هستند. این کـار از نظر اقتصادی هم کار باارزش و قابل ملاحظه‌ای است؛ یعنی اگر مثلاً در یک خانواده‌ای هیچ یک از زن و مرد نخواهند در خانه کار کننـد اداره این خانه لنگ می‌مانـد و بایـد مرد یا زنی را پیـدا کننـد که بیاید و خانه را اداره کند. شـما ببینید چه حقوق گزافی بایـد پرداخت شـود تـا خـانه به صـورت تمـام وقت اداره شود، تـازه مثـل خود خـانم صاحب‌خـانه هم کـار نمی‌کننـد. مسئله نگهداری بچه‌ها هم خود، کاری جداگانه است که اگر بخواهند بچه‌ها رابه مهد کودک و کودکستانی بسپرند که آنها را مانند مادر سرپرستی کننـد، هزینه سنگینی برمی‌دارد که یک زن و مرد کارمند باید بخش عمده حقوقشان را صـرف این کارها کنند. پس این کارها خود ارزش ۱۷۳ اقتصادی دارد که هم مرد باید به این مطلب توجه داشـته باشد هم زن. این است که خانه‌داری به نظر من امر بسیار مهم و محترمی است و مردهـا هم بایـد قـدر خانم‌های خانه‌دار را بداننـد. وقتی که خانمی در خانه کار می‌کنـد شوهرش باید متوجه باشد که به ازای کار این خانم هزینه سـنگینی از دوشش برداشته می‌شود و چه خوب است که اگر قدرت مالی دارد این مبلغ را به حسـاب خـانمش بریزد. این‌که تصویب شـده است که اگر زن و مرد خواسـتند از هم جـدا بشونـد نصف اموالی که مرد بعـد از ازدواج اندوخته، حق زن است و به او تعلق می‌گیرد، واقعاً اگر بخواهیم عادلانه بسـنجیم تا حدود زیادی واقع مطلب همین است. زن هم باید به زندگی دل‌گرم باشد، باید بداند که در زندگی شریک است. برخی از خانم‌ها که به فکر کار در بیرون می‌افتند برای این احساس نگرانی است که می‌گوینـد ممکن است پس از چنـد سال اگر مرد بخواهد مرا طلاق بدهد بایدبا دست خالی از خانه بیرون بروم. این است که بایـد به خانم‌هـا احترام کرد و ارزش کارشـان را بالاـ برد. من به خانم‌هـا توصـیه می‌کنم که در هر حـال، خـانه و خانه‌داری را در رأس امور قرار دهنـد و مادامی که ضـرورتی پیش نیامـده کارهایی را که به خانه‌داری لطمه می‌زنـد انتخاب نکنند. خانه‌داری به معنای وسـیعش به دو صورت دیگر هم می‌تواند به اجتماع کمک کند: یکی این‌که کوشش مادر در خانه و تلاشی که برای تربیت صـحیح فرزنـدانش انجام می‌دهـد باعث می‌شود که بچه‌ها در دامن انس و محبت خانواده به خوبی پرورش پیـدا کننـد. بچه‌ای که از محبتِ صـحیح سـیراب باشـد و با تربیت صـحیح پرورش یافته باشد غالباً دنبال مفاسد نمی‌رود و آلوده ۱۷۴ نمی‌شود و می‌تواند برای جامعه مفید باشد. در واقع فردای جامعه را خانم‌های خانه‌دار اداره می‌کنند. مردها نیز هرچه خدمت به جامعه می‌کنند، نتیجه تلاش‌های زن است. اما خمینی ـ قـدس سـره ـ هم فرمودنـد: «از دامن زن مرد به معراج می‌رود». یعنی اگر مرد هم کاری انجام می‌دهـد و به جـایی می‌رسـد به سـبب تأثیر خـدمات و تربیت مادر است و این کم چیزی نیست. مسئله دوم این است که کار زن در خـانه علاـوه بر این‌که فی‌نفسه کـار مفیـد و لاـزمی است در کیفیت کار دیگران نیز مؤثر است. اگر مرد وسایر افراد در خانه از یک محیط گرم و بامحبتی برخوردار باشـند در اجتماع بهتر می‌توانند موفق باشـند؛ در کارهای علمی، در فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و در همه چیز. بنابراین خانم‌های خانه‌دار در فعالیت‌ها و موفقیت‌های همسـرانشان صد در صد سهیم‌اند؛ یعنی اگر همراهی و هم‌فکری و کار خانم نباشـد آقای رئیس‌جمهور یا وزیر یا دانشـمند که در بیرون کار می‌کنـد نمی‌تواند توفیق چندانی به دست آورد؛ در واقع قطعاً این خانم به اندازه خود او در کار سـهیم است. هم از لحاظ ارزش اجتماعی و هم از لحاظ نتیجه کار. چقدر جالب و زیبا است که مثلاًـ یک وزیر بتوانـد در خانه با خانمش مشورت کنـد. در کار از او روحیه و کمک بگیرد و بتوانـد روی او حساب کنـد. اینها خیلی مؤثر و مفید است. پس زن خانه‌دار اگر از خانه بیرون هم نیاید ولی بتواند نقش خوبی در خانه داشـته باشد واقعاً در سیاست و در اقتصاد اجتماع مؤثر است و نبایـد وجود خودش را کوچک بدانـد و فکر کنـد که موفقیت و خدمت فقط در کارهای بیرون خانه است. ۱۷۵ علاـمه طباطبائی ـ قـدس سـره ـ وقتی که همسـرش فوت شـده بود؛ خیلی اشک می‌ریخت. من روزی در خلوت به ایشان عرض کردم ما صبر و بردباری را بایـد از شـما یاد بگیریم، چرا این‌قدر بی‌تابی می‌کنید؟ فرمود: واقع مطلب این است که بی‌تابی من برای همسـرم فقـط به جنبه‌های عاطفی و وفا مربوط است. این خانم در زنـدگی به من کمک‌هایی کرده که هرگز نمی‌توانم او را از یاد ببرم. بعـد اندکی از مشـکلاتشان در سال‌های اقامت در نجف را برایم تعریف کرد تا رسـید به این‌جا که گفت: من برای نوشـتن

تفسیر، گاهی هشت ساعت به طور مستمر فکر و کار می‌کردم. گاهی مجبور بودم مثلاً چهار ساعت متوالی درباره یک موضوع فکر کنم واز یک طرف خسته می‌شدم و از طرف دیگر اگر کسی می‌خواست بیاید آن‌جا و با من حرف بزند، فکرم پاره می‌شد. باز دوباره باید از نو فکر می‌کردم. ایشان می‌گفت: خانم من این مطلب را که می‌دانست، سماور منزل را همیشه روشن می‌گذاشت، از صبح که من می‌رفتم توی اتاقم کاری با من نداشت؛ خانه و زندگی را اداره می‌کرد، کارها را انجام می‌داد و سر هر ساعت که می‌شد یک استکان چای می‌آورد و بدون این‌که هیچ حرفی بزند می‌گذاشت جلوی من و می‌رفت. این کار همین طور تا وقتی که من در اتاق کارم بودم ادامه داشت. اگر این خانم این‌گونه کمک نمی‌کرد من نمی‌توانستم کارهای علمی‌ام را به این صورت‌انجام بدهم. ایشان شریکِ کارهای من است و من احساس ناراحتی ام برای این جهت است. آخر من این محبت‌ها را چگونه می‌توانم فراموش کنم؟ مرحوم علامه این حرف‌ها را می‌گفت و به گریه می‌افتاد. ۱۷۶ متفکر بزرگی چون علامه طباطبائی، اثر ارزشمندی مانند تفسیر المیزان را مرهونِ فداکاری خانمش می‌داند که خانه را به درستی و هوش‌مندانه اداره می‌کرده است. اگر این خانم یک فرد ناسازگار بود علامه طباطبائی چگونه می‌توانست این کارها را انجام بدهد؟! بدون شک این خانم در همه ابعاد کار علامه شریک است؛ هم در جنبه‌های دنیوی و هم در ثواب اخروی. من در یکی از جلساتی که در فضایل علامه صحبت می‌کردم همین را نقل کردم و گفتم که واقعاً باید از همسر علامه هم قدردانی کرد. خدا ان شاءاللّه هر دو را رحمت کند. خانه‌داری کار ساده‌ای نیست، بلکه هنر است، و این هنر از همه خانم‌ها ساخته نیست. متأسفانه در جامعه ما ارزش شغل خانه‌داری جا نیفتاده است. باید به این کار مهم به صورت رشته‌ای مستقل نگریسته شود و تحقیق و آموزش خاص خودش را داشته باشد؛ مثلاً در دبیرستان‌های ما باید درس خانه‌داری باشد و پسران و دختران این ماده درسی را بخوانند. خیلی خانم‌ها می‌خواهند خوب خانه‌داری کنند ولی روش آن را نمی‌دانند. من کاملاً موافقم که هم در تحصیلات دبیرستانی، و حتی شاید در رشته‌های دانشگاهی رشته‌ای تأسیس بشود، که جوان‌ها ـ اعم از دختر و پسر ـ بتوانند در آن صاحب‌نظر و متخصص بشوند. قبلاً هم گفتم که: خوب است هر زن و مرد و پسر و دختری قبل از ازدواج یک دوره یک ماهه یا دو ماهه‌ای در زمینه موضوعات خانه‌داری، همسرداری و سایر مباحث مورد نیاز را طی کنند تا اختلافات کم شود و امکانات و استعدادها نیز به بهترین شکل مورد استفاده قرار بگیرد. ۱۷۷ خانم‌ها باید در انتخاب شغل داخل خانه یا بیرون از خانه، موازین را در نظر داشته باشند و بر شئون خود، واقف باشند؛ مثلاً حتی در درون خانه نیز به مصلحت نیست که خانم‌ها کارهای سنگین و یا کارهای کثیف و آلوده را انجام بدهند. مقررات استخدامی کشور نیز باید رعایت این جهات را بکنند که تسهیلاتی برای خانم‌ها در نظر گرفته شود که هر چه بیشتر به مصالح زن و خانواده سازگار باشد. برخی از خانم‌ها به رشته‌ها و مشاغل سنگین گرایش دارند و اگر گفته شود اشتغال به این کارها به مصلحت شما نیست این را نوعی توهین به خود تلقی می‌کنند. شاید این حالت عکس‌العمل افراطی برخی محدودیت‌هایی است که در سابق برای زن‌ها بوده که باعث شده بعضاً پرداختن به مشاغلی را که بیشتر با آقایان تناسب دارد برای خودشان ارزش بدانند. اما محدودیتی که ما در نظر داریم نه برای کوچک شمردن یا کوچک کردن زن است و نه برای این‌که زن را یک موجود ناقص و ضعیفی بدانیم. بلکه منظور این است که بعضی کارها باآفرینش خاص زن سازگارتر است. اگر خانمی حاضر است همه سختی‌ها را تحمل کند و مثلاً مکانیک ماشین‌های سنگین شود اختیارش دست خودش است، البته حرام نیست، ولی کارهای بهتری هم هست که می‌توانند انجام بدهد و آن کارها بیشتر با مصالح خود و جامعه می‌سازد. اما واقعیت این است که خانم‌ها در گذشته از بس محدود بودند و آنها را از کارهایی که مناسب حالشان هم بوده منعشان کرده‌اند یک عکس‌العملی در آنها پیدا شده و بعضاً می‌گویند که حالا که این طور است ما باید این کارها را انجام بدهیم تامردها ببینند که اینها هم از ما ساخته ۱۷۸ است. برای رفع این مشکل اولاًـ ما باید ارزش آن کارهای واقعی خانم‌ها را به حساب آوریم، از جمله مثلاًـ برای شغل خانه‌داری باید به طور گسترده یک کار فرهنگی انجام داد. باید خانه‌داری را تشویق و تجلیل و احترام کرد. مسئله دوم هم همان است که اشاره کردم که مردها باید قدر کار خانم‌ها را بدانند و

آنها را عملاً در درآمدهای مادی حاصله شریك بدانند و سهم آنان را در اختیارشان قرار دهند تا خانم‌ها احساس شخصیت و امنیت کرده و دیگر، کارهای متناسب با خودشان را محرومیت یا دون شأن خود تلقی نکنند. در خصوص تأثیر کارهای نامناسب بر روح خانم‌ها باید بگویم: برای یک خانم مشکل است که در شرایط سخت و در کارهای خشن بتواند ویژگی‌های زنانه و لطافت و ظرافت روحی خود را حفظ کند و به خوبی بتواند بین مناسبات خشك کاری و آن نرمش و آرامشی که باید در خانه و در تربیت فرزند اعمال شود فاصله ایجاد کند. این است که کارهایی که در آنها درگیری زیاد است اگر مردها بر عهده بگیرند بهتر است، زیرا آنها معمولاً تحملشان در این قسمت‌ها بیشتر است. وقتی که هر کدام یك گوشه کار را به تناسب روحیه و ویژگی‌های خود بگیرند در واقع کارهای بزرگ با مشارکت و کمك هر دو انجام می‌شود؛ یعنی در اداره جامعه همه سهیمند منتها زن‌ها به یك شکل و مردها هم به شکل دیگر. اگر برای خانم‌ها در همان رشته‌هایی که مناسب خودشان است امکانات کاملی فراهم شود و تشویقشان کنیم که در همان رشته‌ها مستقل شوند این ۱۷۹ برای تثبیت هویت آنها بهتر است تا انجام کارهایی که در نهایت به نفعشان نیست، هرچند نسبت به آن کارها هم ما نهی نمی‌کنیم، اما تشویق هم لازم نیست بکنیم. اگر از کارهای مثبت خانم‌ها قدردانی و تشکر کنیم و به آنها بها بدهیم، آنها خودشان از این فکرها می‌افتند؛ مثلاً خانم‌ها در کارهای سیاسی نظیر نمایندگی مجلس می‌توانند نقش خوبی داشته باشند. در کارهای فرهنگی می‌توانند وارد شوند و منشأ اثر باشند، هرچند در امور فرهنگی مشاغلی هست که به نظر من مصالح بانوان اقتضا نمی‌کند که خیلی به سوی آنها گرایش نشان دهند. زنان چگونه می‌توانند در عرصه‌های هنری فعالیت کنند؟ پاسخ: کارهای هنری در مجموع از خانم‌ها ساخته است و قدرتش را دارند ولی همین کارها هم مختلف است. بعضی از رشته‌ها مشکلی ندارد مثل نقاشی، خطاطی، نویسندگی و ... اما کارهایی هست که گاهی برای خانم‌ها مشکل به وجود می‌آورد؛ مثلاً ـ بازیگری و حضور خانم‌ها در برخی نقش‌ها و صحنه‌ها و ظاهر شدن آنها به این صورت در مقابل چشم میلیون‌ها نفر، گاهی ثبات زندگی خانوادگی آنها را دچار مخاطره می‌کند. من خیلی جاها دیده‌ام که زندگی این‌گونه افراد به طلاق کشیده شده است. گاهی بعضی هنرمندان با من تماس می‌گیرند و از این گونه مشکلات سخن می‌گویند. همین جا من به خانم‌ها توصیه می‌کنم که هر چند شوهرانشان هم با فعالیت‌های هنری آنها موافقند اما در عین حال باید کاملاً جهات روحی شوهرشان را رعایت کنند و وقتی که در صحنه آشکار می‌شوند کارهایی را بپذیرند که موجب ایجاد ۱۸۰ حساسیت در کسی نشود، زیرا اگر شوهر راضی نباشد لازمه این کار این است که یك زندگی متلاشی شود و بچه‌ها بی‌مادر بمانند، به هر حال باید درمسائل هنری و فرهنگی دقت بیشتری بشود که هم خانم‌ها از وجودشان استفاده شود و هم مشکلات اخلاقی و اجتماعی و خانوادگی به وجود نیاید. در روزگار ما گرایش به فعالیت‌های هنری و به‌خصوص بازیگری در بین جوان‌ها ـ خصوصاً دختران ـ زیاد شده است؛ یعنی می‌توان گفت از جمله مشاغل و رشته‌هایی است که خیلی مورد استقبال است و طرفداران زیادی دارد. از طرف دیگر به سبب همین نقاط آسیب‌پذیر اخلاقی که در این رشته‌ها وجود دارد و گاهی محیط کار را تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد طبیعی است که افراد متعهد و متدین با دیده تردید به آن نگاه می‌کنند و کمتر به سمتش می‌روند و این هم باعث می‌شود که عرصه فعالیت‌های هنری و فرهنگی از افراد متعهد خالی شود. این معضلی است که ما در حال حاضر و با این وضع نمی‌توانیم در صحنه تقابل فرهنگی با بیگانگان توفیق چندانی داشته باشیم. ما به فیلم و سینما و تلویزیون نیاز داریم و با قطع‌نظر از این‌که مسلمانیم باید از عناصر مثبت فرهنگی خود دفاع کنیم. خیلی چیزها در غرب تضعیف شده است. غیرت، یک ارزش انسانی است. باید کاری کنیم که در عین تأمین نیازها و ضرورت‌ها ارزش‌هایمان را هم حفظ کنیم. رعایت ضوابط خیلی مؤثر است. فرض بفرمایید اگر جایی لازم شد که دختر خانمی در یك فیلمی ایفای نقش کند رعایت ضوابط باعث می‌شود که حساسیت آن کمتر باشد؛ مثلاً اگر مسائل اخلاقی و حجاب رعایت شود خنده بی‌جا نکند، مسائل محرم و نامحرمی را کاملاً رعایت کند معلوم است که چنین حضوری آفت‌خیز ۱۸۱ نمی‌شود و تبعات منفی در جامعه و در خانواده به وجود نمی‌آورد. حریم‌ها را از جهت اخلاقی اگر رعایت کنند هم به نفع بازیگران

است و هم به نفع اجتماع. هنرمندان فکر نکنند آن‌چه را که آنها در دلشان هدف قرار دادند بینندگان هم فقط همان‌ها را می گیرند. بیننده اعم از آن را می گیرد؛ یعنی همه چیز این صحنه را می گیرد. یک رفتار معقولانه مؤدبانه بدون عیب زن و مرد بازیگر به آن دختر و پسری که تماشاگر آن صحنه هستند درس می‌دهد که شما نیز همین کار را بکنید و یک حرکت سبک و جلف که این زن و مرد با هم داشته باشند به اجتماع نیز همین الگو را می‌دهد و لذا ما که می‌خواهیم فرهنگمان را صادر کنیم و روی دیگران تأثیر بگذاریم باید بدانیم که فیلم‌سازی و بازیگری مسئله بسیار ظریفی است؛ خیلی بیشتر از این مقداری که ما فکر می کنیم. گاهی هنرمندان به این نکات کمتر توجه دارند و بیشتر می‌خواهند کارشان برای بینندگان جالب باشد؛ در صورتی که اگر اینها را رعایت کنند خیلی می‌توانند به مسائل اخلاقی جامعه کمک کنند. طبیعی است که ما، در فیلم‌ها و به نقش‌های منفی هم احتیاج داریم و مراعات معیارهای اخلاقی و فقهی دست هنرمند را در ارائه مطلوب این نقش‌ها می‌بندد و بازیگر مجبور است ظواهری را مراعات کند که با ویژگی‌های شخصیت مورد نظرش هیچ سنخیتی ندارد؛ مثلاً گاهی کج سلیقگی می کنند و نقش‌های چندش آور و یا سبکی را با چادر انجام می‌دهند و نقش‌های وزین و جذاب را برعکس. به هر حال به نظر می‌رسد که این موضوع دقت خاصی را می‌طلبد و راه‌کارهای عملی ویژه‌ای را باید تدارک دید. در این خصوص توصیه‌ام این است که حتی‌المقدور جنبه‌های مثبت را ۱۸۲ نشان دهند، زیرا جنبه‌های منفی خواه ناخواه بی‌تأثیر نیست گرچه هدف فیلم‌ساز این باشد که با این وسیله از نقاط منفی انتقاد کند ولی تعدادی از بینندگان از همین نقاط منفی الگو می گیرند. برخی اصلاً زمینه تربیتشان به گونه‌ای است که وقتی در فیلمی کسی مثلاً فحش می‌دهد و الفاظ رکیک می گوید، آنها همین الفاظ را یاد می گیرند، تقلید می کنند و همین را الگو می کنند هرچند که شما قصدتان انتقاد از این کار باشد. اگر شما دو چهره مثبت و منفی را به نمایش بگذارید، یک سری افراد هستند که گرایش به طرف فرد خوب دارند و او را الگوی خود قرار می‌دهند و یک افرادی طبعاً می‌روند دنبال همان الگوی منفی و همان فردی که ما می‌خواهیم محکومش کنیم. از این جهت من توصیه می کنم که به جنبه‌های منفی در حد ضرورت پرداخته شود. نظر حضرت‌عالی درباره فعالیت‌های سیاسی بانوان چیست؟ پاسخ: حضور خانم‌ها در صحنه فعالیت‌های سیاسی می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای داشته باشد. اگر خانم‌ها اجتماع کنند خیلی در جهت گیری‌ها مؤثرند. در تظاهرات دوران انقلاب و نیز در صحنه‌های دیگر پس از انقلاب از جمله جنگ، انتخابات خانم‌ها ثابت کردند که در بعضی از صحنه‌ها خیلی مؤثر هستند و تأثیر کامل می گذارند. وقتی که آراء منتخبان را می‌بینیم، درمی‌یابیم که خانم‌ها اتحاد و حضور خاصی داشته‌اند که این نتایج حاصل شده است و این خیلی مهم است. خانم‌ها در انتخاب ریاست جمهوری می‌توانند نقش سرنوشت‌ساز داشته باشند، کاملاً می‌توانند رئیس‌جمهوری غیر از آن کسی را که مردها می‌خواهند روی کار بیاورند. این کار را کوچک حساب نکنید. در ۱۸۳ نمایندگی مجلس شورای اسلامی هم اشکالی ندارد که خانم‌ها بیشتر حضور داشته باشند. تا به حال حضور خانم‌ها در کرسی نمایندگی خوب بوده است، اما باید دید که اینها چه اندازه فعال هستند؟ خانم‌ها اگر نمایندگانی را بیاورند که واقعاً بتوانند در صحنه مجلس ذی‌نظر و ذی‌نفوذ و فعال باشند خیلی جالب است، زیرا در صحنه مجلس همه نمایندگان فعال نیستند، بلکه اقلیتی فعالند و اگر خانم‌ها بتوانند این اقلیت را با فرستادن خانم‌های فعّال و خوش‌فکر، هرچه بیشتر کنند، این کار در دفاع از حقوقشان خیلی مؤثر است. گرچه الآن بعضی از مردها هم خیلی از حق خانم‌ها دفاع می کنند، حتی بیشتر از خود آنها. مسئله دیگر تشکّلِ بانوان است. داشتن تشکل چیز خوبی است چون وقتی متشکل شدند بهتر کار می کنند و مخصوصاً اگر تشکیلاتشان را در سراسر کشور گسترده کنند، هم می‌توانند نامزدهای بهتری را گزینش و معرفی کنند و هم خواسته‌هایشان را از نمایندگان بهتر بخواهند. این هم خیلی مؤثر است و آقایان هم بیشتر روی آنها حساب می کنند. من معتقدم تشکیلات بانوان باید خیلی حساب شده باشد، اولاً: صرفاً حالت صنفی و جنسیتی نداشته باشد که فقط به فکر خودشان و دفاع از خودشان باشند، زیرا اگر فقط این باشد محدودیت می‌آورد. ثانیاً: تشکّلِ خانم‌ها علاوه بر حمایت از آن‌چه که مصلحت واقعی بانوان است، اصلاً باید در اساس کشور دخالت داشته باشند، خانم‌ها باید بدانند که چه کسی را انتخاب می کنند و

همه مسائل اقتصادی، فرهنگی و دینی کشور را مد نظر داشته باشند. زن‌ها اگر محدود به خودشان نباشند و برای کل جامعه، برای ایران کار کنند نفوذ بیشتری به دست می‌آورند و خود این تشکلی که پیدا می‌کنند سبب می‌شود که قدرت پیدا کنند ۱۸۴ و مردها هم بیشتر روی اینها حساب کنند. آیا زنان می‌توانند منصب‌های قضاوت و امارت را هم عهده‌دار شوند؟ پاسخ: دو موضوع قضاوت و حکومت (در رأس حکومت بودن زن) و امثال اینها، مسائلی فقهی هستند که در کتاب‌های فقهی مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. فقها هم نظرات مختلفی راجع به این مسئله دارند: بعضی تجویز می‌کنند برخی حرام می‌دانند و بعضی هم مکروه. اینها موارد مختلفی است. اولاً ـ این نکته را باید توجه کنیم که این موضوع یک مسئله تقلیدی است. فرهنگ ما فرهنگ فقاهت و تقلید است. ما در مسائلی که تقلیدی است باید به مراجع تقلید مراجعه کنیم و در نهایت رأی قاطع را آنها خواهند داد. بنابراین، این‌که در یک سخنرانی یا در یک مجله مطرح شود که این امر جایز است یا نه اینها حالت تحیّری برای مردم به وجود می‌آورد. بالاخره هر چیزی کارشناسی دارد و کارشناس این مسائل هم فقها هستند. مسئله دوم این‌که من توصیه‌ام به فقها این است که وضع زمانه با گذشته تفاوت‌هایی کرده و تغییرات اساسی به وجود آمده است. ایران از سایر کشورها جدا نیست. زن‌ها از سایر اجتماع جدا نیستند. ما دیگر نمی‌توانیم زن‌ها را مثل زمان‌های گذشته اداره کنیم. افراد جامعه ما از طریق رسانه‌های عمومی با اوضاع و افکار جهانیان آشنا می‌شوند و توقعاتشان زیاد می‌گردد. ما از فقهای عظام انتظار داریم با دید جهانی و سعه‌صدر مسائل مربوط به بانوان را بررسی کنند و بر طبق منابع متقن فقهی تکلیف این مسائل را روشن سازند تا نیازی به اظهار نظرهای افراد غیرمسئول و احیاناً افراد ناصالح نباشد. البته ۱۸۵ دانشمندان دیگر نیز در صورتی که با مبانی فقهی آشنا باشند و آن را رعایت کنند می‌توانند در این مسائل بحث کنند. شاید این بحث‌ها برای فقها و مراجع تقلید نیز مفید واقع شود و در طرز اجتهاد آنان نیز بی‌اثر نخواهد بود ولی به هر حال سخن نهایی را مراجع تقلید باید بزنند، و نباید حریم فرهنگ مرجعیت تقلید در مسائل فقهی شکسته شود. ۱۸۶ حقوق مشترک زن و مرد حقوق مشترک میان زن و مرد چیست؟ پاسخ: اسلام بین زن و مرد از حیث انسان بودن هیچ تفاوتی قائل نیست و این اصل را به حدی مسلم می‌داند که در آیات و روایات هیچ جایی لازم نمی‌بیند بر این موضوع صراحتاً تأکید کند. بنابراین هر جا که در قرآن یا در احادیث، مطالبی خطاب به انسان دیده می‌شود شامل زن و مرد هر دو است. در همان زمان‌ها این مسئله حتی برای جوامع متمدن هم مطرح بود که آیا زن اصولاً انسان است یا نه؟ یا نیمه انسان است، اما برای اسلام اصلاً این مسئله مطرح نیست و این یک موضوع جانبی است. حدود یک قرن است که موضوع حقوق بشر در سطح جهان مطرح است. البته اسلام از ابتدا در این قسمت بحث کرده و حقوقی را تعیین و امضا فرموده است. من مطلبی را که در این باره یعنی حقوق زن عرض می‌کنم همان حقوقی است که بعضاً به عنوان حقوق بشر مطرح می‌شود، و بین زن و مرد مشترک است و در این‌جا به مهم‌ترین آنها اشاره می‌کنم: ۱۸۷ ۱. حق حیات و زندگیانسان به عنوان یک موجود زنده این حق را دارد که حیاتش را ادامه دهد و کسی حق ندارد که بدون مجوز قانونی و شرعی این حق را از او سلب کند. ۲. حق آزادیهر انسانی، چه زن و چه مرد آزاد آفریده شده است و این آزادی در نهادش گذاشته شده است. کسی هم حق ندارد این آزادی را از او سلب کند مگر این‌که مزاحم آزادی دیگران یا مزاحم مصلحت خودش و جامعه شود. ۳. حق استفاده از منابع طبیعیانسان در جهانی زندگی می‌کند که نیازهای خاصی دارد: آب، هوا، غذا، لباس و نیازهای دیگر. باید بتواند از غذا و آب و هوا و امثال اینها استفاده کند منابعی مثل معادن، جنگل‌ها و دریاها متعلق به مردم است و انسان طبعا حق دارد از آنها استفاده کند. کسی هم حق ندارد مانع او بشود. مگر این‌که استفاده از این حق، مزاحم حقوق دیگران شود. در مورد حق سکونت نیز همین طور است، از آن‌جا که انسان نیازمند مسکن است، طبعاً برای تهیه مسکن مجاز است که در محدوده کشور یا شهرش یا هر جای دیگر برای خودش موطن و مسکنی انتخاب کند. البته طبیعی است که همه این موارد باید دارای نظام و ضوابط خاصی باشد که ضرورت زندگی اجتماعی و لازمه تأمین مصالح عمومی است. ۱۸۸ در همه این موارد بحث در این است که انسان به طبع انسانی خود و به عنوان اصول اولیه، دارای چنین حقوقی است و طبیعتاً اگر بنا باشد که استفاده از این حقوق موجب تجاوز و

تعدی به حقوق دیگران و جامعه باشد، قطعا محدود می‌شود؛ مثلاً اگر کسی متعرض حیات دیگران شده باشد یا امنیت جامعه را در معرض خطر قرار داده باشد، نمی‌توان گفت که باز هم حق حیاتش محترم و محفوظ است، بلکه در واقع خودش این حق را از خودش سلب کرده است و قوانین مدنی که رتبه‌اش بعد از حقوق انسانی و حقوق اساسی است، تکلیف او را روشن خواهد کرد. ۴. حق بهداشت و درمانزن و مرد به عنوان انسان حق دارند برای صیانت از حیات و سلامتی خود، از محیط سالم و بهداشتی بهره‌مند باشند و آن‌چه را که برای درمان و رفع بیماری نیازمندند در اختیار داشته باشند و این حق طبیعی هر انسانی است که هیچ کس نباید مانع آن بشود. ۵ . حق اشتغاللازمه تأمین نیازهای زندگی، کار کردن است، لذا زن و مرد حق دارند که برای رفع نیازهای خود به کار بپردازند و نتیجه کار هر کسی هم متعلق به خودش است. بنابراین هر کسی که برای دیگری کار می‌کند باید مزد عادلانه‌ای دریافت کند. مزد عادلانه یعنی مزدی که به اندازه کار است، با قطع‌نظر از این‌که نیروی کار، زن است یا مرد، سیاه است یا سفید. چرا که ۱۸۹ هر کسی در قبال کاری که انجام می‌دهد حق دریافت مزد دارد. نمی‌توان به کسی گفت که چون تو زن هستی باید به ازای کار مساوی، حقوق کمتری دریافت کنی. اسلام کاملاً با این امر مخالف است. از نظر اسلام اگر زن در خانه یا در هر جای دیگر کار کند همان حقوقی به او تعلق می‌گیرد که به مرد تعلق می‌گیرد. از این جهت به نظر من در جهان ما، به زن‌ها ظلم می‌شود، زیرا غالباً از نیاز زن‌ها استفاده می‌شود، آنها را به کار می‌گیرند و به جای مزد عادلانه حقوقی کمتر از مردها به آنها اختصاص می‌دهند. در غرب هم متأسفانه این مطلب کاملاًـ رواج دارد و از زن به عنوان کارگر و کارمند ارزان استفاده می‌کنند. منظور از حقوق عادلانه حقوق مساوی نیست. هر کس باید به اندازه ارزش کارش مزد بگیرد. یک کارگر زن ممکن است به اندازه کارگر مرد، یا بیشتر هم کار کند. باید به همین نسبت هم حقوق بگیرد؛ یعنی زن بودن نباید یک معیار باشد، خودِ کار و شرایط و بازده آن، ملاک است. یک تذکر مشفقانهدر شرایط کنونی هر ساله صدها هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی در رشته‌های مختلف داریم که اکثر آنها خانم‌ها هستند، و غالباً تمایل به اشتغال دارند. مسئولان هم به بهانه تساوی حقوق زن و مرد و این که خانم‌ها به حقوق کمتری قانع‌اند و در برابر کارفرمایان مطیع‌ترند استخدام آنان را بر جوانان بیکار ترجیح می‌دهند. و با توجه به این که با مشکل اشتغال مواجه هستیم هر روز بر تعداد جوانان پسر بیکار افزوده می‌شود. دختران هم حاضر نیستند با پسران بیکار ازدواج کنند و روز به روز بر تعداد دختران و پسرانی که قدرت ۱۹۰ ازدواج ندارند افزوده می‌شود، سنین ازدواج بالا رفته و بسیاری از آنها به کلی از ازدواج و تشکیل خانواده و پرورش فرزندان محروم می‌شوند و ناچارند تا آخر عمر تنها زندگی کنند. زندگی تنهایی هم بسیار سخت و با ده‌ها عوارض بد همراه خواهد بود. با وضع موجود بنیاد خانواده جداً در معرض خطر می‌باشد. باید مسئولان در حل این مشکل چاره‌ای بیندیشند. خانم‌ها هم باید در تحصیلات دانشگاهی و استخدام در مشاغل از ازدواج به موقع و تشکیل خانواده غافل نمانند و در این رابطه همکاری کنند و گرنه پشیمان خواهند شد. ۶ . حق تملک و تصرف در اموال خودهر انسانی وقتی کارکرد، خودش مالک نتیجه کارش می‌شود. این نتیجه به کس دیگری تعلق ندارد؛ مثلاً اگر یک زن کار کند و نتیجه کارش را شوهرش یا پدرش بردارد، این ستم است. البته اگر خودش بخواهد در زندگی مشترک خرج کند مسئله‌ای نیست، اما چون مال، متعلق به خودش است، از هر مجرایِ مشروعی که به دست آورده باشد، چه از طریق کار یا ارث یا بخشش و امثال آن، به هر حال حق تصرف در آن هم در اختیار خودش است و زن بودن هیچ گونه محدودیتی در حق تملک و در حق تصرف در اموال ایجاد نمی‌کند. اگر زن اموالی را پیدا کرد و خواست آن را به کسی ببخشد یا در تجارت بیندازد یا ذخیره کند و یا در راه خدا بدهد در همه اینها، آزاد است. اما بعضی تصرفات را چه زن و چه مرد حق ندارند حتی در اموال خودشان انجام بدهند؛ مثل این‌که کسی بخواهد اموالش را آتش بزند یا در راه حرامی به کار بیندازد و ۱۹۱ در مسیری استفاده کند که به حال جامعه مضر باشد، این‌گونه تصرفات ممنوع است و فرقی بین زن و مرد نیست. ۷. حق امنیتانسانی که می‌خواهد در اجتماع زندگی کند ـ چه زن و چه مرد ـ نیاز به امنیت دارد؛ یعنی باید محیطی باشد که در آن جان و مال و عِرض و آبرویش در امان باشد و کسی متعرض حقوق و شئون و

آزادی‌های مشروع وی نشود. امنیت، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین خواسته‌ای است که هر انسانی دارد. این نیاز برای زن، باید هم در خانه شوهر و هم در کل جامعه تأمین باشد و اگر امنیتش مورد تجاوز قرار بگیرد حق دارد برای گرفتن حقش به دادگاه‌های صالح مراجعه کند و اگر تزاحم و هرج و مرجی در جامعه پیش نمی‌آید می‌تواند مستقیماً از خودش دفاع کند و حقش را بگیرد. زن و مرد در این جهت تفاوتی ندارند. زن هم می‌تواند شکایت کند، می‌تواند مراحل تعقیب قانونی شکایت را ادامه دهد، وکیل بگیرد، خودش در دادگاه صحبت کند، از خودش دفاع کند و اگر مسافرت یا هر اقدام دیگری لازم دارد انجام دهد. علاوه بر این‌که این حق طبیعی را اسلام نفی نکرده است مشاهده می‌کنیم که سیره زنان صدر اسلام و به خصوص سیره حضرت فاطمه علیهاالسلام هم آن را تأیید می‌کند. حضرت فاطمه علیهاالسلام برای گرفتن حق خودشان دفاع، سخن‌رانی و بحث و استدلال می‌کنند، در مسجدپیغمبر در حضور اجتماع عظیم مردم سخن می‌گویند و مسئولان را استیضاح می‌کنند؛ برای این‌که حق خود را بگیرند. اینها مسائل روشن و واضحی است که در اسلام دیده می‌شود، نه این‌که زن بگوید: ۱۹۲ خجالت می‌کشم. یا دیگران بگویند: قبیح و زشت است که زن حق خودش را بگیرد! چرا زشت است؟! حتی دیگران باید در این قسمت کمک کنند تا زن‌ها بهتر و راحت‌تر بتوانند برای احقاق حقشان قیام کنند. ۸. حق قانون‌گذاری و در سایه قانون زیستنوجود قانون از ضروریات زندگی اجتماعی انسان است. زن و مرد هر دو حق دارند که در قانون‌گذاری سهیم باشند و طبعاً حق دارند که در سایه این قانون زندگی کنند و از مزایای آن بهره‌مند شوند، کسی مجاز نیست که در این زمینه تبعیضی قائل شود و مثلاً زن را از دخالت در قانون‌گذاری منع کند یا کسی را به خاطر زن بودن از حمایت قانون محروم نماید. ۹. حق دخالت و مشارکت در حکومتاصل نیازمندی جامعه به حکومت، امری قطعی و محرز است و لازمه اجرای قانون این است که حکومتی عهده‌دار سامان‌دهی نظام جامعه باشد. زن و مرد هر دو به عنوان شهروندانی که حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند می‌توانند در حکومت و در تعیین آن سهیم باشند. طبعاً حضور در مقدمات این کار نیز حق همه است، ایجاد تشکل‌های صنفی و سیاسی، شرکت در احزاب و گروه‌ها، حضور در انتخابات و هر نوع فعالیت سیاسی، جزء حقوق مردم و از جمله زنان است. خانم‌ها می‌توانند تشکل‌هایی به وجود بیاورند و از حقوق خود، کشورشان و از حقوق مردان و زنان دفاع کنند. آنها نباید فقط به فکر امور خودشان باشند، بلکه باید به فکر حقوق ۱۹۳ مظلومین هم باشند. اگر به این فکر باشند خیلی موفق‌تر خواهند بود. نباید به تقابل و مرزبندی‌های بیهوده میان زن و مرد دامن زد. خانم‌ها باید با حفظ موازین شرعی و ضوابط قانونی، برای کل جامعه و برای همه انسان‌ها فعالیت کنند. ۱۰. حق اختیار همسرهمان‌طور که مرد حق دارد ازدواج کند، زن هم وقتی به سن ازدواج رسید حق دارد که شوهری برای خود انتخاب کند. زن در انتخاب شوهر آزاد است و کسی نمی‌تواند او را به ازدواج یا ترک آن مجبور کند. هیچ‌کس نمی‌تواند دختر یا زنی را مجبور به ازدواج با فرد خاصی نماید، نه پدر، نه مادر، نه خانواده و نه هیچ‌کس دیگری حق ندارد او را به ازدواج تحمیلی وادار کند. انسان در انتخاب همسر کاملاً آزاد است و کسی حق جبر و تحمیل ندارد. ۱۱. حق داشتن و تربیت فرزندداشتن فرزند، نیاز و حق طبیعی است و انسان وجود فرزند را ادامه بقای خود می‌داند. همان‌طور که مرد حق دارد فرزند داشته باشد زن هم حق دارد بچه‌دار شود؛ یعنی اگر مردی به همسرش بگوید که من اصلاً نمی‌خواهم بچه داشته باشم، از جهت خودش می‌تواند بگوید اما حق زن در این‌جا نباید نادیده گرفته شود. بنابراین قوانین مدنی باید به نحوی حقوق هر دو را حفظ کنند، در مورد تربیت نیز هر زن یا مردی حق دارد که فرزندان خود را بر طبق ۱۹۴ دلخواهش تربیت کند، این خواسته طبیعی و احساسی است که در درون هر زن و مردی هست، که این هم باز در محدوده حقوق خانواده بحث واضح‌تری را می‌طلبد. ۱۲. حق اندیشیدن و عقیده داشتنزن عاقل است، مرد هم عاقل است. یعنی عقل داشتن و فکر کردن از خواص هر دو است. وقتی که خدا این نعمت را به کسی داده است او هم حق دارد که آن‌را به کار بیندازد و فکر کند، طبیعی است که انسان در پی اندیشه‌هایش به یک عقیده‌ای می‌رسد، حالا این عقیده یا نسبت به مسائل معنوی و اخروی و امثال اینهاست، یا در مورد مسائل اجتماعی و دنیوی. به هر حال عقیده انسان محترم است، از هر راهی که کسب کرده باشد. بله

دیگران می‌تواننـد به او توصـیه کنند، و از او بخواهند که در عقیده‌اش تجدیدنظر کند. با او بحث کنند و عقیده‌اش را ابطال کنند اما نمی‌تواننـد بگوینـد که چرا این عقیـده را داری؟ مثلاً کسـی خدا را قبول دارد، یکی دیگر بگوید چرا تو خدا را قبول داری؟ یا یک کسـی فکر کرده و هنوز نتوانسـته به وجود خـدا پی ببرد. نمی‌توان او را تحت فشـار قرار داد و محاکمه و زنـدانی‌اش کرد که چرا تو نتوانسـته‌ای عقیده‌ای پیدا کنی؟! خوب نتوانسته است پیدا کند. می‌توانند برایش استدلال کنند، راهنمایی‌اش کنند و بگویند این جور فکر کن تا عقیـده‌ات درست شود. اما اگر در نهایت گفت: من به حرفی که شـما می‌گویید نرسـیده‌ام، نمی‌توان به صـرف این‌که به عقیده‌ای نرسـیده است یا در آن شک دارد او را مجازات کرد. ۱۹۵ همین‌جا بگویم که عده‌ای به حکم اسـلام درباره مرتدّ اعتراض دارند و آن را با آزادی عقیده به عنوان یکی از حقوق طبیعی انسان در تضاد می‌دانند و می‌گویند: اگر مسـلمانی به هر دلیل حقانیت دین یا یکی از ضـروریات آن برایش زیر سؤال رفت و نتوانست آن را بپذیرد، شـما چرا حق حیات را از او سلب می‌کنید؟ به اجمال بایـد گفت این موضوع مربوط به حقوق طبیعی نیست بلکه به حقوق اجتماعی و سیاسـی انسان برمی‌گردد. همان طوری که فرد حق دارد، جامعه هم حقوقی دارد که بایـد محفوظ بماند؛ مثلاً گاهی در صدر اسـلام بعضـی از کفّار به دوسـتانشان دسـتور می‌دادند که ابتدا بیایید اسـلام را قبول کنید و پس از این‌که به عنوان مسـلمان شـناخته شدید از اسـلام بیزاری بجویید و آن را باطل وانمود کنید. این توطئه‌ای بود برای این‌که پایه‌هـای ایمـان مردم را متزلزل کننـد و به اجتمـاع مسـلمین ضـربه بزننـد. یکی از انگیزه‌های این حکم همین جهت است. کسـی که عقیده‌ای پیدا کرده برایش محترم است. زن و مرد هم فرقی نمی‌کند. اما اگر از حد داشـتن اعتقاد فراتر رفته و به ابراز عقیـده برسـد، یعنی اگر بنا باشـد کسـی با اظهار عقیـده شخصـی‌اش به اعتقاد دیگران، که آنها هم عقیـده‌شان محترم است، لطمه‌ای وارد کنـد، این‌جـا بایـد حقوق و قوانین اجتمـاعی حـد و مرز آزادی‌هـا را تعیین کنـد و طبعاً محـدودیت‌ها و مقررات خاصـی را ایجاب خواهد کرد. همه حقوق انسانی این خصوصـیت را دارند که وقتی به مرحله عینیت اجتماعی می‌رسند، خواه‌ناخواه با تزاحم‌هایی روبه‌رو می‌شوند که این تزاحم‌ها اجازه نمی‌دهند ۱۹۶ که آنها به همین صورت بسیط تحقق پیدا کنند، بلکه به قالب‌ها و مجاری خاصـی نیازمندنـد و روح این اصول بایـد با حفظ مصالح عمومی در قالب قوانین اساسـی و حقوق مدنی دمیده شود تا در سـایه این قـوانین همه بتواننـد از حـداکثر حقـوق و آزادی‌هـای ممکن بهره‌منـد شونـد و آزادی کسـی موجب سـلب آزادی دیگری نگردد. از لوازم آزادی عقیـده این است که اگر کسـی به مقتضای عقیده دینی‌اش، مراسم و مناسک خاصـی را باید انجام دهد، این حق او است و کسی نباید مانع و مزاحمش بشود. ۱۳. حق تحصیل علمیکی از حقوق انسانی حق تحصیل علم است که این را ما قبلاً به طـور مفصـل بحث کردیم و عرض کردیم که زن در تحصـیل علم آزاد است و دیگر نیـازی به تکرار آن مبـاحث نیست. ۱۴. حق تکامـل روحی و معنویـاز آن‌جـا که انسـان دارای اسـتعداد و ظرفیت تکامـل روحـانی و پیشـرفت عقلی است برای زن و مرد این حق وجود دارد که برای نیل به مقامات عالی معنوی تلاش کننـد و به تعالی روحی و کمالات نفسانی نایل شوند و کسـی حق ممانعت از این امر را ندارد. اینها اجمالی بود از حقوقی که زن به عنوان انسان بودن دارد. همه ملزمند این حقوق را بپذیرند و نه تنها کارشکنی نکننـد بلکه بایـد برای استیفای آن ۱۹۷ همراهی و کمـک هم بکننـد؛ یعنی حکومت و نیز دیگران ضـامن این حقنـد و بایـد وسـیله رسـیدن به این حق را برای بانوان فراهم کننـد. حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی چیست؟ پاسخ: برای انسان دو نوع حقوق می‌توان در نظر گرفت: حقـوق طـبیعی و حقـوق اکتسـابی. حقـوق طـبیعی، حقـوقی است که منشأ و سـند آن، آفرینش ویژه انسـان است. چنین قوانینی نیـاز به جعـل و قرارداد نـدارد. هر «اسـتعداد طبیعی» مبنـای یـک «حق طبیعی» است و علت این‌که این‌گونه حقوق برای همه انسان‌ها وضع مساوی و مشابهی دارد، این است که افراد انسان هیـچ کـدام طبیعتاً مسـلط بر دیگری و یا فرمانبردار و مطیع دیگری به دنیـا نیامده‌انـد و تشـکیلات زنـدگی انسان‌هـا طبیعی و قهری نیست. کارها و پست‌ها و وظیفه‌ها به دست طبیعت تقسـیم نشـده است. بنابراین، این حقوق برای همه است و افراد بشـر بر اساس طبیعت خود، همه از آن برخوردارند و همان طور که احتیاج به جعل ندارد کسـی هم نمی‌توانـد آنها را بی‌دلیـل از کسـی سـلب کنـد. در این حقوق، رنـگ و نژاد و زن بودن و مرد بودن و سـایر تفاوت‌هـا و

امتیازها بی‌تأثیر است و هیچ‌کس با دیگری تفاوت ندارد؛ مثلاً حق تحصیل یا حق ازدواج چیزی است که سندش در خود طبیعت و آفرینش انسان‌ها است و کسی که بخواهد این حق را برای افراد اثبات کند در واقع حرف تازه‌ای نزده، بلکه یک امر محرز قطعی را تقریر کرده است و کسی هم که بخواهد این حق را منکر شود برخلاف قاعده و مخالف طبیعت و آفرینش انسان عمل کرده است. ۱۹۸ نکته اساسی در این‌جا این است که مراعات حقوق طبیعی افراد و احترام آن کاملاً ضروری است. لذا قوانین اساسی و قوانین مدنی باید مبتنی بر حقوق طبیعی و فطری جعل شوند و در هیچ مورد نباید با آن منافات داشته باشند یا آن را نقض نمایند. اگر قوانین با مبانی و قواعد زیربنایی ـ که بخشی از آنها را برشمردیم ـ منافات نداشته باشند، تفاوت آنها در موقعیت‌های مختلف یا تحول آنها در طی زمان را باید به اعتبار تفاوت شرایط زمان و مکان و تغییر موقعیت‌ها دانست؛ مثلاً ممکن است در جامعه‌ای برای حسن جریان امور و برای این‌که بهره‌مندی همه افراد از حقوق طبیعی‌شان به طور یکسان میسر شود لازم باشد که محدودیت‌ها و مقرراتی وضع شود. مانند ممنوعیت ازدواج فامیلی یا کنترل موالید یا مقررات مربوط به شرایط عقد و کیفیت ثبت آن، قوانین کار، مالکیت و ... اینها ممکن است در کشوری طوری باشد و در یک کشور دیگر طوری دیگر. اگرچه همه انسان‌هایی که در شرایط مساوی مشمول این قوانین می‌شوند به طور مساوی حق دارند که از آن برخوردار شوند و استثناهایش را هم باز خود قانون معین می‌کند. جنبه دیگری که معمولاً ـ در جعل قوانین مدنظر می‌باشد، این است که باید تکلیف تزاحم حقوق را هم روشن کند؛ مثلاً فرض بفرمایید اگر کسی دارای بیماری خاص مسری باشد، قانون او را مادامی که معالجه نشده است از ازدواج منع می‌کند. این محرومیت از یک حق طبیعی، به خاطر این است که برخورداری او از این حق مساوی است با خطر محروم شدن جمع کثیری از برخی از حقوق خود. لذا این‌جا ترجیح با این است که برای حفظ حقوق ۱۹۹ مشروع اکثریت و جلوگیری از زیان آنان، حقوق و آزادی‌های یک فرد محدود شود. تعیین این محدودیت‌ها بر عهده قانون است که در عین احترام به حقوق و آزادی‌های فردی و تأمین هرچه بیشتر آنها، حق جامعه را هم محفوظ نگه دارد. به تعبیر دیگر، می‌توانیم بگوییم قوانین جزئی و دست دوم، ضریب واقعیت‌های عینی را هم در خودش دارد و در واقع صیانت و تأمین حقوق طبیعی همه شهروندان را با لحاظ خاص شرایط زمان و مکان مدنظر دارد. حال سؤال این‌جا است که جدای از ویژگی‌های طبیعی و نیازهای انسان از یک طرف و اقتضائاتی که زندگی اجتماعی از سوی دیگر ایجاد می‌کند، آیا عامل دیگری هم در جعل قوانین تأثیر دارد یا نه؟ در این‌باره باید بگوییم: خداوند حکیم و متعال انسان را هدفدار آفریده است و بخشی از مقدماتی را که لازمه این امر است به صورت غریزی در نهاد و سرشت انسان قرار داده است؛ مثلاً ـ به هدف بقای نسل، احساس نیاز به ازدواج و همچنین علاقه به فرزند در وجود افراد هست و ما هم در مقام قانون‌گذاری مجاز نیستیم با این آرمان و هدف مخالفت کنیم، به طوری که بقای نسل بشر با مخاطره روبه‌رو شود. کاری مثل قانونی کردن تشکیل خانواده توسط دو همجنس از این قبیل است. برخی هدف‌ها را هم خود انسان بر اساس ارزش‌ها و اصول باید انتخاب کند و به دنبال آنها باشد، که رشد و سعادت فرد و جامعه در گروی اینها است. قانون باید به گونه‌ای باشد که نه تنها کندکننده و سد راه پیشرفت و فلاح آدمی نباشد بلکه این راه را هموارتر، آسان‌تر و روشن‌تر کند. البته میزان دانش بشر و تفاوت‌هایی که در ۲۰۰ دیدگاه‌ها وجود دارد قوانینی را که به دست انسان‌ها وضع می‌شود با هم متفاوت و گاهی متعارض می‌کند. بعضی می‌پرسند: این بحث ارتباط تنگاتنگی با بحث «رابطه جهان‌بینی و ایدئولوژی» و به تعبیر دیگر، «رابطه هست‌ها و بایدها» دارد. یعنی آیا بایدها (مقرراتی که انشا می‌شود) کاملاً ـ برآمده از واقعیات و مبتنی بر آنها است؟ این موضوعی مبنایی است که مرحوم علامه طباطبائی رحمه‌الله و مرحوم شهید مطهری رحمه‌الله و برخی دیگر نیز در این زمینه بحث‌هایی دارند. بعضی از صاحب‌نظران هم این ابتنا را قبول ندارند. به نظر من بایدها مبتنی بر هست‌ها است. مثلاً انسان دارای استعداد یا نیازی هست که در پی آن باید آن را باور یا برآورده سازد. ما هم در این‌جا گفتیم که حقوق و مسائل تشریعی، پاسخی است به آن نیازها و شرایط تکوینی انسان که نمی‌توان با آنها مخالفت کرد. اما توجه به یک مسئله لازم است و آن این‌که نمی‌توان هر «باید»ی را از هر «هست» نتیجه گرفت؛

مثلاً- اگر فرضاً علم به این نتیجه برسد که فلان نژاد از جهت برخی شرایط و توانایی‌ها بر نژاد دیگر برتری دارد، از این‌جا می‌توان نتیجه گرفت که هر کدام باید در زمینه استعدادهای خودشان رشد پیدا کنند و حقوق اکتسابی آنها نیز بر اساس میزان توفیق و کارآیی هر یک باید تنظیم شود. اما از این تفاوت نمی‌توان تبعیض نژادی را نتیجه گرفت، زیرا تبعیض نژادی دستورالعملی است که بر مبنای تمایز ذاتی نژادها استوار می‌شود. اگر ما نژادهای مختلف را در جوهر انسانیت با هم متمایز بدانیم آن‌گاه باید حقوق و امتیازهای طبیعی آنها را هم با یکدیگر متفاوت بدانیم؛ ولی وقتی همه از نظر انسانیت با هم یکسانند حقوق طبیعی آنها هم کاملاً با یکدیگر برابر است. همه ۲۰۱ از حق آزادی، انتخاب، تحصیل، مشارکت سیاسی، بهداشت و ... برخوردارند و از امکانات و حقوق که حق هر انسانی است باید کاملاً- بهره‌مند شوند. آن‌گاه اگر پس از این بهره‌مندی مساوی، نتایج متفاوتی به دست آوردند هر کسی در جایگاه شایسته خود باید قرار بگیرد و به تناسب توانایی‌هایش در جامعه ایفای نقش کند. برخی می‌پرسند: از منظر حقوق طبیعی بین همه انسان‌ها تساوی برقرار است و تفاوت‌های فردی یا نژادی و امثال آن هیچ گونه تأثیری در این زمینه ندارد، اما حقوق اکتسابی، از آن‌جا که وابسته به استعدادها، تلاش‌ها و شرایط افراد است طبعاً مساوی و مشابه نخواهد بود. حال که در این مورد رابطه تساوی برقرار نیست آیا قاعده خاصی وجود دارد که بتوان آن را مبنا و معیار حقوق اکتسابی قرار داد؟ در پاسخ باید گفت: یک معیار همان فعلیت یافتن استعدادهاست. فرضاً اگر کسی در زمینه علم و دانش یا از نظر قدرت مدیریت و رهبری و یا از نظر توان جسمی به شایستگی‌های خوبی دست پیدا کرده و یا اهل کار و تلاش بسیار است، این فرد باید در جایگاه مناسب با خودش قرار بگیرد تا حتی‌الامکان توانایی‌های افراد، ضایع و معطّل نماند. معیار دیگر، این است که بهره‌گیری از حقوق فردی، نباید موجب اضرار به دیگران و پایمال شدن حق آنها شود. حتی نباید موجب اضرار به خود شخص شود. و نیز نباید باعث ایجاد اختلال و آسیب در نظام اجتماعی شود و یا با سایر اصول و موازین انسانی در تضاد و تزاحم قرار بگیرد. جامع این معیارها را می‌توان در اصل عدالت خلاصه کرد؛ یعنی هیچ حقی نباید با موازین عدل ناسازگار باشد. ۲۰۲ استفاده از هر حقی اگر به هر دلیل مستلزم ظلمی شود، موجب ناحق شدن و در نهایت موجب سقوط آن حق می‌شود. و هر مرد یا زنی که بخواهد تحت عنوان استفاده از حقوق خودش به دیگری تعدّی کند این کار مجاز و مشروع نیست و تحت عنوان سوءاستفاده از حق، ممنوع می‌باشد. ۲۰۳ حضرت زهرا علیهاالسلام ؛ الگوی زنان کتاب بانوی نمونه اسلام را به چه انگیزه‌ای نوشتید؟ پاسخ: کتاب بانوی نمونه اسلام، دومین اثر بنده است که در سال ۱۳۴۹ نوشتم. مدت‌ها این فکر برای من مطرح بود که باید یک خانواده نمونه را به عنوان الگو به جامعه اسلامی ارائه بدهیم که زنان و مردان ما بتوانند در همه زمینه‌ها از آن درس زندگی بگیرند. بهترین خانواده‌ای که برای این منظور می‌توانست مدنظر باشد خانواده علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام بود، چراکه از میان مردان بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ، امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از میان زنان حضرت فاطمه علیهاالسلام برترین انسان‌ها و دو شخصیت بزرگ اسلامند. این دو بزرگوار چون معصوم بوده‌اند به تمام وظایف دینی خود کاملاً عمل نموده و بر اساس ارزش‌های الهی زندگی کرده‌اند و می‌توانند هم در مسئله ازدواج، هم در روابط درونی خانواده، اعم از همسرداری، بچه‌داری، خانه‌داری و... و هم در روابط اجتماعی، بهترین الگو برای خانواده‌ها باشند. از این‌رو به فکر افتادم که این خانواده را بررسی و به عنوان الگو معرفی کنم. ۲۰۴ برای بیان زندگی خانوادگی این دو بزرگوار به دو شیوه می‌توانستیم وارد شویم: یک شیوه، بررسی فضایل ذاتی این دو بود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام هر کدام از جنبه عصمت دارای فضایلی ذاتی هستند که بررسی آنها، خود باب مفصلی است. شیوه دوم، بیان رفتار خانوادگی و بعضاً اجتماعی این دو بزرگوار بوده است، که منظور اصلی ما را تشکیل می‌داده و اگر هم در آن کتاب، کم و بیش به محور اول پرداخته شده باز برنامه عملی و رفتار این دو بزرگوار مورد نظر بوده است. ابتدا فکر می‌کردم منابع اسلامی ما در مورد زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام خیلی غنی و پرمحتوا است ولی در حین کار، متوجه شدم که متأسفانه منابع کمی داریم، چون مدت زندگانی حضرت زهرا و مخصوصاً مدت زندگی خانوادگی ایشان کوتاه است. علاوه بر این، بخش عمده‌ای از زندگی

آن حضرت بنا به مسئولیت‌های اصلی‌اش در داخل خانه می‌گذشت و از داخل خانه هم دیگران کمتر اطلاع پیدا می‌کنند. از این جهت ما به جزئیات رفتار حضرت زهرا و به طور گسترده مطلب نداشتیم. از طرف دیگر به هر حال بانوان در آن زمان، محدودیت‌هایی داشتند که طبع این محدودیت‌ها هم این بوده که کسی عنایتی به جزئیات رفتار آنها نداشته است. اصولاً مسائل رفتاری را خیلی مهم نمی‌دانستند که درصدد بیان آنها برآیند. ما به این مشکلات برخورد کردیم، ولی کوشیدیم از هرچه که می‌شود ـ هرچند جزئی ـ استفاده کنیم و از آن نتیجه‌ای بگیریم. به تدریج که در آن پژوهش پیش می‌رفتم، برای خود من جاذبیت بیشتری می‌یافت و جنبه معنوی پیدا کرده بود. شخصیت کامل حضرت زهرا علیهاالسلام ۲۰۵ شدیداً مرا تحت تأثیر قرار داد؛ به گونه‌ای که فراوان پیش می‌آمد که در حال نوشتن مطالب، گریه می‌کردم، مجذوب شده بودم. انگیزه‌ام هر لحظه تقویت می‌شد که این کار را بیشتر تعقیب کنم. شاید ذکر خاطره‌ای در این‌جا مناسب باشد: وقتی کتاب تمام شد پیش خودم با آن حضرت زمزمه می‌کردم و می‌گفتم: ای دختر پیامبر! اگر این کار قابل قبول و موردنظر شماست، من جایزه‌ای از شما می‌خواهم. روی جریان طبیعی برای من امکان سفر حج وجود نداشت، چون نمی‌خواستم به عنوان روحانی کاروان و یا با عناوین دیگر حج بروم، استیجاری هم نمی‌خواستم بروم و از طرفی هم پولی که بتوانم با هزینه خودم بروم نداشتم. طبیعتاً تقریباً مأیوس بودم، لذا به محضر حضرت صدیقه طاهره علیهاالسلام عرض کردم: صله‌ای که از شما می‌خواهم سفر «حج» است، من حجی می‌خواهم از پول خودم که در عین حال حج موفقی باشد. یک روز، پیاده از خیابان صفائیه قم به طرف منزلمان می‌رفتم که یکی از آقایانی که آن روز آشنایی مختصری با هم داشتیم کنار خیابان وسیله‌اش را نگه داشت و تعارف کرد که مرا برساند؛ بالاخره سوار شدیم. پرسید منزلتان کجاست و همراه من آمد. در منزل به من گفت: ما می‌خواهیم برای برخی مدارس اسلامی تهران، کتاب درسی تعلیمات دینی تألیف کنیم. اجازه این کار را هم از آموزش و پرورش گرفته‌ایم، به نظرم آمده که این کار را به عهده شما بگذاریم تا با همکاری برخی دیگر، کتاب مناسبی برای این منظور تهیه نمایید. این کار برای من که تا آن زمان در زمینه کتاب‌های کودکان کار نکرده بودم ۲۰۶ خیلی مشکل آمد لذا گفتم نمی‌توانم. ولی ایشان اصرارا کردو بعد هم در موقع رفتن، مصرّ بود که حتماً این کار را بکنید، دو اسکناس هزار تومانی هم که در آن زمان تازه چاپ شده بود روی تاقچه گذاشت و رفت. من مدتی برای تهیه مقدمات این کار تلاش کردم تا این‌که ایشان دوباره به منزل ما آمد. هرچه سعی کردم که از انجام این کار شانه خالی کنم قبول نکرد و گفت: این کتاب را حتماً شما باید تهیه کنید، باز وقتی می‌خواست برود دو هزار تومان دیگر هم روی تاقچه گذاشت و رفت. این شد چهار هزار تومان. به ناچار این کار بر عهده ما گذاشته شد. همان موقع در خیابان صفایه برای حج ثبت نام می‌کردند. این چهار هزار تومان را بردم و ثبت نام کردم. پانصد تومان دیگر هم هزینه این سفر بود که یادم نیست از کجا تهیه شد و به هر حال آن سال به حج مشرف شدم. بعد از آن هم چندین سفر دیگر به مطلوب‌ترین صورت، موفق به زیارت خانه خدا شدم. در دو سفر هم توانستم داخل کعبه را زیارت کنم و این را چیزی جز همان لطف حضرت زهرا علیهاالسلام نمی‌دانم. ظرف ۲۷ سالی که از انتشار کتاب بانوی نمونه اسلام گذشته است با لطف خداوند متعال، این کتاب تقریباً هر سال حداقل یک بار چاپ شده است. این هم که روی چاپ اخیر آن نوشته‌اند چاپ چهاردهم یا پانزدهم به این علت است که سابقاً نوبت چاپ را روی کتاب نمی‌نوشتند وگرنه خیلی بیشتر از این است؛ یعنی حداقل سالی یک بار تجدید چاپ شده است، و بعضی اوقات هم سالی دو بار. به چند زبان خارجی هم ترجمه شده و الآن با وجودی که ۲۷ سال از تألیف آن می‌گذرد، هنوز هم یک کتاب نو محسوب می‌شود و این نیست جز از الطاف و عنایت‌های مخصوص حضرت زهرا علیهاالسلام . ۲۰۷ همیشه در صدد بودم که اگر مطلب جدیدی در احادیث یا در قرآن مشاهده می‌شد یا به ذهن می‌آمد آن را در این کتاب بیاورم و به اصطلاح پرونده‌اش مفتوح بوده و هنوز هم هست. در طول این مدت چند بار تغییرات زیادی داده و مطالبی اضافه کرده‌ام، و چه بسا این امر هم در تازگی کتاب مؤثر بوده است. زن الگو باید چه ملاک‌هایی داشته باشد؟ آیا گذشتِ زمان می‌تواند در آن ملاک‌ها تأثیر بگذارد؟ پاسخ: تغییرات زمان و تحولاتی که در شرایط زندگی انسان رخ

می‌دهد، زمینه‌های کلان و اصول زندگی انسان را دستخوشِ دگرگونی و تحول نمی‌کند، بلکه تنها روبناها و شیوه‌های زندگی و قالب ارتباطات انسانی است که عوض می‌شود؛ مثلاً فطرت انسان در همه عصرها و برای همه نسل‌ها یکی است. سنت‌های الهی و قوانین هستی، که قواعد حاکم بر زندگی انسان، بخشی از آن است، همه ثابت و غیرقابل تغییرند. رابطه انسان با خدا و با جامعه ـ و از جمله خانواده ـ و طبیعت، رابطه‌ای است که در جوهر خود از اصول ثابتی تبعیت می‌کند و قابل تغییر نیست، و حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان زنی که عالم به این ارزش‌ها بوده و بر طبق موازین الهی و انسانی زندگی می‌کرده می‌تواند الگوی همه انسان‌ها تا انتهای تاریخ باشد. به تعبیر دیگر، می‌توان گفت همان‌طور که «دین» امر ثابتی است «الگو» هم می‌تواند ثابت و جاودانه باشد، لازم نیست که ما جزئیاتی را که فی‌نفسه جنبه ارزشی و مبنایی ندارد و دقیقاً برآمده از ویژگی‌های خاص زمان و مکان است الگوی خود قرار دهیم. ۲۰۸ بلکه باید ملاک‌ها و ارزش‌های برگرفته از سیره معصومین ـ علیهم‌السلام ـ را دقیقاً بفهمیم و آنها را بر وفق مقتضیات زمان در زندگی خود اعمال کنیم. آیا کسی می‌تواند ادعا کند که اصل اختیار و انتخاب همسر مناسب، سادگی و بی‌پیرایگی زندگی، احترام و تفاهم متقابل زوجین، ایثار و فداکاری برای زندگی، دفاع از حق و حقوق خانواده، صداقت و یکرنگی، اهمیت دادن و تلاش برای تربیت فرزندان، احساس مسئولیت در قبال جامعه و اموری از این قبیل، چیزهایی هستند که با گذشت زمان، «ارزش» بودن و حقانیّت آنها دگرگون می‌شود؟ همه اینها در زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام مشاهده می‌شود و امثال اینها می‌تواند برای همه و برای همیشه الگو باشد. مهم‌ترین و راه‌گشاترین ویژگی که در زندگی حضرت زهرا علیهاالسلام توجه شما را به خود جلب کرده چه بوده است؟ پاسخ: واقعیت این است که زندگی حضرت زهرا و امیرالمؤمنین علیهم‌السلام از همه جنبه‌ها جالب و الگو است، اما آن‌چه بیشتر از همه مرا مجذوب کرد ساده‌زیستیِ آنها بود. حضرت علی علیه‌السلام دومین شخصیت اسلام و داماد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. اگر تلاش و جانبازی امام علی علیه‌السلام نبود اسلام به سادگی به این پیروزی‌ها نمی‌رسید. او از هر جهت شخصیت ممتازی بود. فاطمه زهرا علیهاالسلام هم بزرگ‌ترین زن، دختر پیامبر و مورد احترام ایشان بود. اما با وجود این، در نهایت سادگی زندگی می‌کردند. آنها سعی می‌کردند زندگی‌شان حتی از سطح معمول و متعارف آن زمان هم پایین‌تر باشد. سختی‌های زندگی را بیش از دیگران تحمل می‌کردند و حضرت زهرا نیز برای این امر کاملاً آماده بود. این، ۲۰۹ موضوع بسیار مهمی است، چراکه در آن زمان وجوهات دست پیامبر اسلام بود و مثلاً می‌توانست برای دخترش جهیزیه مفصلی تهیه کند یا به عنوان قدردانی از خدمات علی علیه‌السلام در راه اسلام، به او کمک کند تا زندگی‌اش سر و سامانی بیابد. اما این کار را نکرد. حضرت زهرا علیهاالسلام این ارزش را به خوبی مراعات می‌کرد، همه سختی‌ها را با جان و دل تحمل می‌کرد و هیچ بهانه و ایرادی نمی‌گرفت. روزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در منزل حضرت زهرا علیهاالسلام پرده‌ای دید، وقتی برای نماز از منزل بیرون رفت، فاطمه احساس کرد که پدرش از داشتن پرده ناراحت شده‌اند، پرده را جمع کرد و توسط فرزندانش به مسجد، نزد پیامبر فرستاد. پیامبر بسیار خوشحال شد و فرمود: دخترم کاری را که می‌خواستم انجام داده. سراسر زندگی آنها نمونه ساده‌زیستی است و این به نظر من بسیار بااهمیت است. چرا ساده‌زیستی و پرهیز از مصرف‌گرایی و تجملات ارزش محسوب می‌شود و آیا این کار برای همه قابل توصیه است یا فقط برای مسئولان و رهبران و خانواده‌هایشان؟ پاسخ: این اصل عمومی است که افرادِ برخوردار و متمکّن، باید به طبقات ضعیف و نیازمند کمک کنند و علاوه بر این، طوری زندگی نکنند که گرایش به تجملات در میان اقشار جامعه تشدید و تقویت شده و موجب ناراحتی طبقات پایین شود. اسلام به هیچ‌وجه با مسابقه در تجملات موافق نیست. آن‌چه را که می‌خواهد صرف تجملات شود باید صرف رسیدگی به امور اجتماعی و دستگیری از نیازمندان کرد. اما مسئولان و کسانی که از نظر ۲۱۰ سیاسی یا معنوی، دارای موقعیت و شخصیت خاصی هستند باید توجه خاصی به این مسئله داشته باشند. اینها اگر حتی از اموال شخصی و حلال خودشان هم بخواهند با تجمل زندگی کنند و مقیّد به رفاه باشند آن وقت دیگران نیز همین شیوه را دنبال می‌کنند و زندگی برای کسانی که توان اقتصادی خوبی ندارند دشوار می‌شود. ضرر دیگری که از این ناحیه متوجه جامعه می‌شود

این است که مبانی اعتقادی و ارزشی در ذهن و دل مردم خدشه‌دار می‌شود و با خود می گویند: وقتی شخصیت‌های ما این‌طور رفتار می کننـد معلوم می‌شود که اصـل، همـان پول و مادیـات است و معنویت اعتباری نـدارد. فرضاً اگر فقیر و نیازمنـدی در جامعه نبود و رفاه‌طلبی و تجمل گرایی مرفهین، تأثیر سوئی بر دیگران هم نگذاشت باز هم ساده‌زیستی، ارزش و وظیفه است، زیرا اسـلام با اسراف و تبـذیر مخـالف است و این کارها را ناپسند می‌شـمرد، هرچنـد که فقیری در جامعه وجود نداشـته باشـد. سـرمایه‌ها به جای این‌که صرف تجملات و تشـریفات بشود بایـد در مسـیر رشـد و تعالی جامعه به کار بیفتـد تا مردم و اجتماع از هر نظر رشـد یافته و مقتـدر باشـند. برای این کار، باید تعلقات دنیوی را کم کرد، زیرا هر چه تعلق آدمی به دنیا بیشتر شود از معنویات بیشتر فاصـله می گیرد. اما دنیـاخواهی صـرفاً به معنـای پول‌دار بودن یـا برخورداری از امکانـات خوب و زنـد گی مرفه نیست بلکه به معنای علاقه مفرط به این امور است. حتی ممکن است کسـی فقیر هم باشـد ولی نه به سـبب بی‌رغبتی به دنیا، بلکه شایـد در عین شـدت علاقه به دنیا موفق به کسب آن نشـده باشـد یا ممکن است کسـی چیز اندکی از مال دنیا داشـته باشد ۲۱۱ ولی به همان اندک، به شدت شـیفته و وابسـته باشد. این گرایش روحی انسان، در روش‌ها و مجاری کسب ثروت نیز مؤثر است. اگر کسـی شیفته دنیا باشد از هر طریقی دنبال آن می‌رود و از ظلم و سـتم و گناه و بی‌انصافی در این راه پرهیز نمی‌کند ولی کسـی که شـیفته آن نباشد راه‌های نامشـروع را پیش پای خودش باز نمی‌بیند و از تعدّی به حقوق دیگران خودداری می کند. حضـرت زهرا علیهاالسلام دختر مقام نبوت و همسر مقام ولایت بود. مطـابقت زنـد گی آن حضـرت بـا ارزش‌هـا و شـعارهای پیـامبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله و علی علیه‌السـلام و سـاده‌زیستی و توجه او به معنویـات و عنـایتی کـه بـه مصالـح و منـافع اجتمـاع داشــتند چیزی بـود کـه می‌تـوان آن را یکی از اسـرار مـوفقیت پیـامبر اکرم صلی‌اللهعلیه‌وآله به شـمار آورد. البته ارزش ساده‌زیستی اختصاص به زمان پیامبر ندارد. مردم از همه کسانی که داعیه اسلام را دارند و کسانی که مدافع اسـلام هستند و به عنوان شخصیت اسلامی یا کارگزار حکومت اسلامی معروف شده‌اند انتظار دارند که زندگی اینها مثل زندگی پیامبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله ، امیرالمؤمنین علیه‌السـلام و فاطمه زهرا علیهاالسـلام باشد. اگر مردم سادگی و بی‌رغبتی به دنیا را مشاهـده کننـد به علما، نظام اسـلامی و مسـئولان علاقه‌مند می‌شوند. اما اگر برعکس آن راببینند و میان گفتار و رفتار فاصـله باشـد، دل‌سـرد می‌شوند. عالمی که از زندگی فاطمه‌زهرا علیهاالسـلام و علی علیه‌السـلام تعریف می کند، عدالت علی علیه‌السـلام را می‌سـتاید، از مستضـعفان و فقرا سـخن می گویـد اما خانه و زنـدگی‌اش ـ هرچنـد از پول حلال ـ تجملی باشـد، صداقت او زیر سؤال می‌رود. مردم می گویند علی علیه‌السـلام و پیامبر صـلی‌اللهعلیه‌وآله کار می کردند و مسلماً هوش ۲۱۲ سـرشار و تدبیر فوق‌العاده آنها بازده بسـیار خوبی هم داشـته است اما همین که چیزی به دست می‌آوردند به مردم و فقرا می‌دادند. مردم از شخصـیت‌های حکومتی نیز همین انتظـار را دارنـد. در این جهت یک مسـئولیت بزرگ به عهـده شخصـیت‌های دینی و مسـئولان نظام اسـلامی است که باید مواظب کار خود و خانواده و اطرافیانشان باشـند. اگر اینها درست زندگی کنند خودش ترویج اسلام است. البته گاهی هم خانم‌ها با چشم و هم‌چشـمی شوهران خود را به زیاده‌خواهی و فزون‌طلبی و تجملات ترغیب می کننـد، آنها بایـد از زندگی زهرا علیهاالسـلام الگو بگیرند و بدانند که اگر تخلّفی کنند و مقام و موقعیت خود را رعایت نکنند به نظام اسلامی ضربه می‌زنند و در قیامت مسئولند. در زمینه روابط و مناسبات اجتماعی، کدام یک از ویژگی‌های حضـرت زهرا علیهاالسلام بیشتر نظر شما را جلب کرده است؟ پاسخ: حضرت زهرا علیهاالسلام در صحنه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی به اشکال گوناگون حضور داشته‌اند. شرکت در مسائل مربوط به جنگ و حتی مشارکت مستقیم در فعالیت‌های پشت جبهه، همراهی روحی و فکری و مساعـدت با امیرالمؤمنین علیه‌السـلام در امور مربوط به جهـاد، برگزاری جلسه‌هـای تعلیم و تربیت و کارهـای بسیـای از این قبیـل. اما به نظر من مهم‌ترین مسئله‌ای که فاطمه زهرا علیهاالسـلام به آن عنـایت داشت دفـاع از حق و ولایـت امیرالمؤمنین علیه‌السـلام بود که به عنوان یـک وظیفه اجتمـاعی در هر قالبی روی آن کـار می کرد؛ مثلاً ـ در مسـئله فـدک آن چیزی که جوهر اصـلی کارها و پی گیری‌های حضـرت زهرا علیهاالسـلام ۲۱۳ بود همان دفاع از حق و ولایت بود. حتی آخرین کار ایشان که وصـیت کردند که شبانه ایشان را تشیع کنند و به خاک بسپارند و قبر را

هم مخفی کنند، این در واقع تداوم حضور سیاسی و اجتماعی حضرت زهرا علیهاالسلام بود و میزان هدفداری و بزرگواری ایشان را نشان می‌دهد، چون هر کسی دوست دارد که بعد از مردنش دیگران در تشییع و تدفین و امثال آن از او تجلیل کنند، سر قبرش بیایند و اثری از او بماند. اما آن حضرت همه اینها را فدای هدف و پیامی کرد که بر عهده‌اش بود. با قطع‌نظر از مقام عصمت چه عوامل و زمینه‌های فردی، خانوادگی و اجتماعی در شکل‌گیری فضایل فاطمه زهرا علیهاالسلام مؤثر بوده است؟ پاسخ: حضرت زهرا علیهاالسلام از نظر خانوادگی موقعیت ممتازی داشت. در خانه پدری متولد شد که بهترین مربی و هادی کل بشریت است. مادرش هم زن معمولی نبود. خدیجه علیهاالسلام خانمی است که در دورانی که زن‌ها از بیشترین محرومیت‌ها رنج می‌بردند توانسته بود تجارت‌خانه بزرگی را پایه‌گذاری و مدیریت کند و کاروان‌های عظیم تجاری را به سایر کشورها اعزام نماید. همه اینها نشانه لیاقت ذاتی این زن است. به نظر من مهم‌تر از آن‌چه گفته شد، تشخیص درست و درک عمیق و انسان‌شناسی دقیق این بانو است که با آن همه ثروت و با این موقعیت اجتماعی، به کسی پیشنهاد ازدواج می‌دهد که از بعد مادی موقعیت شاخصی در اجتماع ندارد و از نظر موقعیت شغلی یکی از افراد شاغل در سازمان اداری اوست. این نشان می‌دهد که او چه مقدار در درک ارزش‌های متعالی انسانی، ظریف و تیزبین بوده و به‌علاوه با چه ۲۱۴ قاطعیت و اعتقادی اینها را بر ملاک‌های مادی ترجیح داده و انتخاب کرده است. بعد هم که پیامبر به رسالت مبعوث گردید همه دارایی خدیجه در اختیار پیامبر و در مسیر ترویج اسلام قرار گرفت. حضرت زهرا علیهاالسلام در دامان تربیت چنین پدر و مادری بزرگ شده است و در متن خانواده‌ای رشد یافته است که محو در دین و سراسر تلاش و تکاپو برای مکتب بوده است. بعد هم که وارد خانه شوهر شد در کنار کسی قرار گرفت که او هم فرزند معنوی رسول‌اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله و تربیت یافته دست او و عصاره فضایل انسانی بود. و همه اینها در شکل‌گیری شخصیت ممتاز صدیقه طاهره علیهاالسلام نقش داشته است. فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله بود، فرزند خدیجه، همسر علی علیه‌السلام ، مادر حسنین علیهماالسلام و زینبین علیهماالسلام بود و ... اما من می‌خواهم بگویم رساترین حرف این است که: «فاطمه، فاطمه بود». گاهی شخصیت و مقام یک فرد به خاطر انتساب او به پدر، مادر یا دیگران است. اما شخصیت حضرت زهرا علیهاالسلام علاوه بر دارا بودن همه این امتیازها به خاطر فاطمه بودن وی و به سبب شخصیت ذاتی او است. اما این‌که در زیارت‌های مأثوره، از حضرات معصومین علیهم‌السلام غالباً حضرت را با انتسابش به دیگران مورد خطاب قرار می‌دهیم یکی به سبب این است که برای مردم آن دوران لازم بوده است که بر این نسبت‌ها و رابطه‌ها تأکید شود تا مردم متوجه این موضوع باشند که اینها همان اهل‌بیت پیامبرند و آن‌چه را که از قرآن و از بیانات پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله در شأن و منزلت اهل‌بیت علیهم‌السلام شنیده‌اند یادآور شوند و ما در تاریخ فراوان مشاهده می‌کنیم که ائمه علیهم‌السلام روی این جنبه تأکید داشته‌اند، تا مردم اگر قدرت درک سایر فضایل آنها را نداشته‌اند لااقل این ۲۱۵ فضیلت را از یاد نبرند و آنها را از این مجرا بشناسند. مسئله دیگر این است که ما وقتی حضرت زهرا علیهاالسلام را به عنوان «بنت رسول‌اللّه صلی‌اللهعلیه‌وآله » خطاب می‌کنیم، این یعنی دختر واقعی مقام رسالت. فرق می‌کند که این تعبیر را به کار ببریم یا مثلاًـ بگوییم «بنت محمد صلی‌اللهعلیه‌وآله ». یعنی در این‌جا شخص و رابطه جسمانی چندان مدنظر نیست بلکه بیشتر شخصیت فرد و رابطه معنوی او مطرح است. حضرت فاطمه علیهاالسلام در سخنرانی تاریخی خود در مسجد مدینه چه انتظاری از توده مردم داشت و علت ناراحتی‌های ایشان چه بود؟ پاسخ: سخنرانی بسیار مهم و حساس حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام در مسجد پیغمبر صلی‌اللهعلیه‌وآله و در بین اصحاب، واقعه بسیار جالبی است که نشان‌دهنده عمق شخصیت آن حضرت است. چنین خطابه غرّا و پرمغزی از یک زن داغدیده و رنج‌کشیده، آن هم در آن وضع زمان و با آن مشکلات و محدودیت‌ها حاکی از احساس تعهد اجتماعی، قدرت تحلیل دقیق و توانایی روحی و فکری زایدالوصف ایشان است. در این خطبه، حضرت علیهاالسلام به سوابق درخشانی که این امت در یاری پیامبر صلی‌اللهعلیه‌وآله داشته‌اند اشاره کرده و وضعیت موجود آنها را خلاف انتظار قلمداد می‌کنند. آن‌چه به نظر می‌آید این است که حضرت زهرا علیهاالسلام از کودکی، خود شاهد همه رنج‌های پدرش بوده، شعب

ابی‌طالب را تجربه کرده، شکنجه‌های مسلمانان را دیده، گرسنگی‌ها و فشارهایی را که مسلمین در راه پیشرفت دین تحمل کرده‌اند با تمام وجود احساس کرده، شاهد همه استقامت‌ها، مجاهدت‌ها، هجرت‌ها و شهادت‌ها بوده است. همه شرایط را از وقتی که مسلمانان حتی مراسم دینی‌شان را نمی‌توانستند به ۲۱۶ راحتی انجام دهند به یاد دارد تا وقتی که مسلمین عظمتی پیدا کردند و دیگر پیشرفت و توسعه اسلام سرعت گرفته بود. حضرت زهرا علیهاالسلام به آینده اسلام امیدوار بود و این، انتظاری دور از ذهن نبود که نور اسلام به زودی سراسر دنیا را روشن کند. همه این پیروزی‌ها در اثر تلاش و رهبری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از یک سو و ایثار و فداکاری و وحدت کلمه مسلمانان از سوی دیگر بود. ولی آن روز برخلاف همه انتظارها، روند حرکت اسلام را دچار مشکل جدی می‌دید. نه از استمرار آن رهبری الهی خبری بود، نه از وحدت کلمه امت. لذا ایشان ناراحت بود که آن همه توصیه‌های پدرم که می‌فرمود به «حبل‌اللّه» اعتصام کنید چه شد؟ او علم، عصمت، تقوا و مدیریت علی علیه‌السلام را می‌دانست و می‌دید که مردم همه توصیه‌ها و حرف‌های خدایی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درباره علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نادیده گرفته‌اند. همه غصه زهرا از مشاهده فاصله و شکاف عمیقی بود میان آن‌چه که باید می‌شد و آن‌چه که در حال اتفاق بود. گاهی شخصیت و زندگانی حضرت فاطمه علیهاالسلام و حضرات معصومین علیهم‌السلام دیگر را سراپا غم و اندوه و توأم با آه و ناله معرفی می‌کنند. آیا این کار صحیح است؟ پاسخ: آن‌چه که درباره شخصیت ائمه معصومین علیهم‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام به عنوان عمده‌ترین ویژگی مطرح می‌باشد، این است که آنها باید افکار و اخلاق و رفتارشان برای مردم الگو باشد، زیرا به راحتی می‌توان گفت که اسلام به تمام معنا در وجود آنها تجسم یافته بود. علاقه ما به پیشوایان ۲۱۷ معصوم علیهم‌السلام علاقه به الگوهای صددرصد عینیت یافته احکام، عقاید و ارزش‌های اسلامی است. وظیفه ما در قبال اولیای دین آن است که آنها را به عنوان نمونه‌های کامل الهی دوست بداریم، اندیشه‌هایشان را بفهمیم، فرمان‌های‌شان را عمل کنیم و همه ابعاد زندگی‌مان را طبق معیارهای مورد نظر آنان سامان بدهیم. مسئله اسوه بودن پیامبر که قرآن کریم فرموده: «وَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» یک اصلی است و می‌فهماند که ما باید بیش از هر چیز، از این زاویه به معصومین علیهم‌السلام بنگریم. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله ، ائمه اطهار علیهم‌السلام و فاطمه زهرا علیهاالسلام هر کدام به یک سری مصیبت‌ها و گرفتاری‌های دنیوی هم مبتلا بوده‌اند و این واقعیتی است که آنها به سبب تأکید و قاطعیتی که نسبت به حق داشتند و به دلیل سازش‌ناپذیری فوق‌العاده‌شان در مقابل باطل، مورد عداوت و ستم و کینه‌توزی دشمنان بودند. ما باید در غم آنها شریک باشیم، با آنها همدردی کنیم و در مصیبتشان اشک بریزیم. این لازمه هم‌خطی و همراهی با آنهاست. اما آن‌چه که بیشتر مهم است و اصلاً باید بگوییم که روح عزاداری و گریه نیز همین باید باشد این است که ما باید از آنها درس بگیریم، از سخنانشان، از کارهایشان و از همه زندگی آنها. مجالس عزاداری ما نیز به همین منظور باید اقامه بشود. اما با کمال تأسف می‌بینیم که این وضع تغییر کرده؛ یعنی ما اولیای خود را به جای این‌که به عنوان الگو بپذیریم و در زندگی از آنها درس بگیریم همه چیزشان را رها کرده‌ایم و فقط گریه و مصیبتشان را گرفته‌ایم. مثلاً امام حسین علیه‌السلام برای این به کربلا نرفت که کشته بشود تا ما بر او گریه ۲۱۸ کنیم و به بهشت برویم. ایشان از رفتن به کربلا هدفی داشت که وظیفه اصلی ما در ارتباط با آن حضرت تعقیب اهداف اوست. این بهترین خدمت و بهترین کاری است که هم امام حسین علیه‌السلام را شاد می‌کند و هم بیشترین اجر و ثواب را دارد. اصلاً معنای حقیقی امامت و ولایت نیز همین است. در مورد سایر معصومین نیز قضیه به همین شکل است. ما باید بدانیم که حضرت زهرا علیهاالسلام چرا این رفتارها و موضع‌گیری‌ها را داشت، چرا آن خطبه را خواند، چرا بر مسئله فدک پافشاری می‌کرد و ... باید بدانیم که تکلیف ما به عنوان شیعه و پیرو و دوست‌دار زهرا علیهاالسلام چیست. همه اینها را رهاکرده‌ایم و فقط گریه‌اش‌راگرفته‌ایم. البته در روایات آمده است که گریه بر حسین علیه‌السلام خیلی ثواب دارد، درست هم هست. اما یک وقت ما برای امام حسین علیه‌السلام گریه می‌کنیم که ایشان در کربلا در محاصره دشمن، خودش و بچه‌هایش تشنه بودند و کشته شدند. این گریه آن ارزش واقعی را ندارد. اما اگر برای امام حسین علیه‌السلام گریه کنیم به خاطر این‌که این مرد باعظمت، برای

دفاع از اسلام قیام کرد و بی‌هیچ تردید و تزلزلی با تمام هستی‌اش برای خدا در مقابل باطل ایستادگی کرد و همه سختی‌ها را در این راه به جان خرید و در نهایت به خاطر ساده‌لوحی، بی‌فکری، کج‌فهمی، تسامح، تساهل، عافیت‌طلبی و جاه‌طلبی کسانی که خود را امت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیرو دین او می‌دانستند مظلومانه به شهادت رسید، این گریه ارزش دارد، این گریه یعنی همسویی و همراهی با حسین علیه‌السلام ، یعنی شیعه بودن. اگر ما برای فاطمه زهرا علیهاالسلام گریه کنیم برای این‌که یک دختر هجده ساله‌ای بود، خیر از دنیا ندید، به او ظلم شد و فدکش را غصب کردند امثال این چیزها، ۲۱۹ این‌که ارزش ندارد. وقتی گریه کردن برای حضرت زهرا علیهاالسلام ارزش دارد که ما بدانیم حضرت زهرا علیهاالسلام برای هدف، این‌قدر مستقیم بود و پافشاری کرد و همه این مصیبت‌ها را تحمل کرد. برای شهید دوگونه می‌توان گریه کرد: گاهی برای ناکامی و عروسی نکردن و خیر از دنیا ندیدن است که ارزش ندارد اما زمانی شکوه و زیبایی و بزرگی کار او دل انسان را می‌لرزاند و اشک را سرازیر می‌کند؛ یعنی گریه برای این‌که چرا باید باطل در دنیا قدرت داشته باشد که با حق این‌گونه برخورد کند. این گریه سازنده و محرک است، شور و اشتیاق حرکت برای خدا را در وجود انسان تقویت می‌کند و ارزش دارد. این واقعاً یک مصیبت است که ما این جنبه را از دست داده‌ایم و به راه‌های دیگری افتاده‌ایم. همه ما وظیفه داریم که این واقعه را علاج بکنیم. مادامی که این را حل نکنیم خیلی از مشکلاتمان باقی می‌ماند. به نظر حضرت‌عالی ریشه این مشکلات را در کجا باید جست‌وجو کرد؟ پاسخ: کسی که این مسائل را ترویج می‌کند بیش از همه روضه‌خوان‌ها و مداحان هستند. روضه‌خوان‌ها باید توجیه شوند که بتوانند وظیفه‌شان را درست انجام بدهند. امام حسین علیه‌السلام و حضرت زهرا علیهاالسلام و زینب علیهاالسلام را بشناسند و درست معرفی کنند. مداحان باید توجیه شوند که اهداف را در اشعارشان تبیین کنند. اگر مداحان به این جنبه‌ها توجه داشته باشند و در مراسم عزاداری، شخصیت اولیای خدا را خوب و واقعی ترسیم کنند و بیشترین عنایتشان به درس گرفتن از آنها باشد این مشکل حل می‌شود و باید هم حل شود چراکه وضعیت فعلی واقعاً درست نیست. ۲۲۰ مردم هم باید توجیه بشوند که روضه گرفتن و روضه خواندن و حضور در مجالس امام حسین علیه‌السلام وقتی می‌تواند مفید باشد که از این طریق، اهداف و تعالیم آن حضرت تفهیم شود. گریه کردن وقتی اثر دارد که برای راه و هدف امام حسین علیه‌السلام باشد. مردم باید خیلی مقیّد و مواظب باشند که هرچه در این مجالس گفته می‌شود نپذیرند.بعضی برای این‌که مردم گریه کنند همه جور حرف‌های ضعیف و دروغ ارائه می‌دهند، گاهی حرف‌هایی می‌زنند که مقام و شخصیت آن بزرگواران را، حتی از افراد عادی هم پایین‌تر می‌برد. به هر حال قانون عرضه و تقاضا در این‌جا هم حاکم است. چون مردم عوام گریه می‌خواهند مداح و منبری هم بیشتر در این مسیر قرار می‌گیرند که از مردم گریه بگیرند ولو با نسبت‌های نادرست به ائمه علیهم‌السلام دادن! نباید غفلت کرد که دروغ گفتن گناه و حرام است و دروغ گفتن درباره ائمه علیهم‌السلام گناهش بیشتر است. برخی بدون داشتن صلاحیت‌های لازم در این میدان وارد و صاحب آوازه شده‌اند لذا تلویحاً دیدگاه‌های غلطی را درباره منزلت ائمه علیهم‌السلام و وظیفه مردم در قبال آنها و موضوعاتی مانند شفاعت و ... ارائه می‌دهند و هم سبک‌هایی را در عزاداری‌ها ترویج می‌کنند که خالی از اشکال نیست. به نظر من مسئولیت اصلی هدایت این برنامه‌ها بر عهده علمای دین است. علمای دین باید حقایق را درست تجزیه و تحلیل کنند و برای مردم بگویند. آنها نباید از مردم تقیه کنند. همین طور که شهید مطهری رحمه‌الله سی سال قبل در سخنرانی‌هایی که در کتاب حماسه حسینی گردآوری شده مطالب بسیار خوبی مطرح کرده است. در آن زمان که خیلی با حالا_ تفاوت داشت ایشان آن شجاعت را داشت که حرف حق را بگوید. در زمان ما خیلی راه بازتر است ۲۲۱ چون مردم روشن‌ترند. این، وظیفه حتمی علماست که روشنگری کنند. علما نباید عوام‌زده باشند که هر رسم و شیوه‌ای را که در جامعه متداول می‌شود دنباله‌روی یا تأیید کنند. در مقام اظهار حق نباید از ناراحت شدن بعضی واهمه داشت. همه علما باید بگویند، نویسنده‌ها، صدا و سیما، همه باید به وظیفه خود عمل کنند والّا آینده روز به روز بدتر می‌شود. در اواخر رژیم گذشته و در زمان اوج گیری نهضت محافل مذهبی ما صورت بهتری داشت. یادم هست که در منبرها چون نمی‌توانستند مسائل مربوط به حکومت و رژیم را

صریحاً بگوینـد، همین مباحث را از طریق تحلیل قیام اباعبـداللّه علیه‌السـلام و اهداف آن بیان می کردند، ولی حالا که جای پرداختن عمیق به این مسائل است باز رها شـده و به جای اولمان بازگشـته‌ایم. اگر مراسـمی یا کاری به نام دین می‌خواهد صورت بگیرد باید طبق شـرع باشـد. کار ثواب کاری نیست که آدم به دل‌خواه خودش ابـداع کنـد. باید ببیند که دلیل شـرعی دارد یا ندارد. با اصول و ارزش‌ها و اهداف دینی می‌سازد یا نه. اما این کار را هر کسـی می‌تواند انجام بدهد؟ باز همان علما باید انجام بدهند. باید شیوه‌ها و سبک‌های عزاداری و محتوای رایـج آنها را بررسـی کننـد، ببیننـد بدعت‌ها از کجا می‌آید، به چه منظوری است، چه اثری در جامعه می گـذارد و اگر خـدای نخواسـته انحرافی دارد آن‌را اصـلاح کننـد. مخصوصاً برنامه‌هایی که از صـدا و سـیمای جمهوری اسـلامی پخش می‌شود بایـد خیلی مورد دقت باشد و مجالس و افرادی که از آنها برنامه تهیه و پخش می‌شود کاملًا شـناسایی شده و افکار و اعمالشان سالم باشد.

کتابنامه

۱. قرآن کریـم. ۲. حر عـاملی، محمـد بن حسن، وسائـل الشـیعه، چـاپ اول: مؤسـسهٔ آل‌البیت لاحیـاء التراث، قم ۱۴۱۰. ۳. حویزی، عبـداللّه بن جمعه، نورالثقلین، مطبعهٔ الحکمهٔ، قم (بی‌تا). ۴. طبرسـی، فضل بن حسن، مجمع البیان، چاپ پنجم: کتابفروشی اسلامیه، تهران ۱۳۹۵. ۵. طبرسی، فضل بن حسن، مکارم الاخلاق، مؤسسهٔ الاعلمی، کربلا (بی‌تا). ۶. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، چاپ سوم: دارالکتب الاسـلامیه، تهران ۱۳۸۸. ۷. نوری، میرزاحسـین، مسـتدرک الوسائـل، چاپ اول: مؤسـسهٔ آل‌البیت لاحیاء التراث، قم ۱۴۰۷.

۱۲- حجاب و حقوق زن در ترازوی اندیشه و ایمان

مشخصات کتاب

سرشناسه : طیب مهدی ۱۳۳۱ – عنوان و نام پدیدآور : حجاب و حقوق زن در ترازوی اندیشه و ایمان/ مهدی طیب. مشخصات نشر : تهران: سفینه ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری : ۱۷۵ ص. شابک : ۲۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۶۰۰-۵۰۰۱-۰۰-۶ : وضـعیت فهرست نویسی : فاپا (چـاپ دوم) برون‌سـپاری. یادداشت : کتاب حاضـر چکیـده‌ای از سـخنرانی‌هایی است که مولف در سال ۱۳۸۵ در جمـع گروهی از دانشـجویان دختر دانشـگاه علامه طباطبایی داشـته که قبلا به صورت لوح فشرده تکثیر شده است. یادداشت : چاپ اول: ۱۳۸۷(فیپا). یـادداشت : چـاپ دوم. یـادداشت : کتابنـامه به صورت زیرنویس. موضوع : حجـاب موضوع : زنـان در اسـلام موضوع : حجـاب -- ایران. موضوع : حقوق زن -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۷/ط۹ح۳ ۱۳۸۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۶۳۶ شماره کتابشناسی ملی : ۱۱۹۵۸۱۲

پیشگفتار

اقتضای زیبایی جلوه گری است و کسـی که خود را زیبا می داند، فطرتاًدر صدد جلوه گری بر می آید. این امر فطری، اگر با دانایی و بصیرت تلفیـق نشود، زن را که در آفرینش پیکر، بهره ی بیشـتری از لطـافت و جمـال نصـیبش گشـته است، به سوی خودآرایی و خودنمایی در جامعه سوق می دهد و در پی آن، خسارات و آسـیب های مهلکی، ابتدا دامنگیر خود زن و سـپس گریبانگیر مردها و نهایتاً جامعه خواهـد شـد. این همان معضـلی است که جامعه ی کنونی ما به شدّت با آن مواجه است.تلاش در جهت تبیین معقول و خردپذیر حجاب برای نسل جوان فرهیخته و اهل تفکّر، ضـرورتی حیاتی برای جامعه ی امروز ماست. کاوش در جهت شـناخت علل

و عوامل سست شدن حجاب در بین زنان جامعه ی ما و پی بردن به راه های حلّ این معضل نیز امری حیاتی است. تبیین شیوه ی عمل شایسته ی مردان در جامعه ای که با معضل مزبور روبه روست نیز کاری ضروری است.پاسخگویی به شبهاتی که از سوی طرفداران و دلباختگان فرهنگ غربی در زمینه ی نگاه اسلام به زن و جایگاه و حقوق زن در اسلام، خصوصاً در بین زنان تحصیل کرده، ترویج می شود، تا باور و ایمان آنان به اسلام را متزلزل و منهدم سازند، نیز ضرورتی تردید ناپذیر است. کتابی که در دست دارید چکیده ای از سخنرانی هایی است که در سال ۱۳۸۵ در جمع گروهی از دانشجویان دختر دانشگاه علاّمه طباطبایی داشتم و با استقبال دانشجویان مزبور مواجه شد و در پی آن، گفتارهای مذکور به صورت لوح فشرده در شمارگان بالایی تکثیر و در سطح وسیعی از جامعه در اختیار علاقمندان قرار گرفت. لکن با توجّه به اینکه در همه ی اوقات، امکان استفاده از لوح فشرده ی حاوی سخنرانی های مزبور فراهم نیست، به نظر رسید انتشار نگاشته ی مطالب سخنرانی ها نیز سودمند باشد. در مرحله ی نگارش، ضمن حفظ ادبیّات گفتاری مطالب سخنرانی ها، نکاتی بر آنها افزوده شد. در اینجا لازم می دانم از عزیزانی که در مراحل آماده سازی کتاب برای انتشار، هر یک به گونه ای مرا یاری کردند، سپاسگزاری کنم. امید است اثر حاضر بتواند در حدّ خود، از یک سو به متقاعد و معتقد شدن خانم های اهل فضل و فکر، نسبت به ضرورت علمی و دینی مراعات حجاب و از سوی دیگر به تبیین وظایف مدیران و مسئولان و آحاد جامعه در حلّ و درمان معضل و بیماری خودآرایی و خودنمایی برخی نا آگاهان و معدودی مغرضان، و از دیگر سو به شناخته شدن راهی که مردان در جامعه ای که با معضل و بیماری مزبور مواجه است باید در پیش گیرند، کمکی موثّر کند و نیز بتواند بی پایه بودن ایراداتی را که از منظر حقوق و جایگاهی که اسلام برای زن قائل است، گرفته می شود، تا حدود قابل قبولی روشن نموده و بر استحکام باور و ایمان دینی زنان اهل اندیشه و دانش در جامعه ی ما بیفزاید. بمنّه و فضله مهدی طیّب

فصل اول : حکمت و فواید حجاب و زیان های بی حجابی

اشاره

در تمامی جوامع بشری، از عهد باستان تا آغاز عصر مدرنیسم، حتی در جوامع غیر دینی، زن همواره حجاب و پوشش کاملی داشت. ۱ حیا و عفاف که عامل پوشیدگی و حجاب است، ریشه در فطرت زن دارد. دلایل عقلی زیادی نیز ضرورت حجاب را تایید میکند که در این فصل، به بیان برخی از آنها می پردازیم. هر یک از حکمت های حجاب به تنهایی می تواند هر انسان فرهیخته و منطقی را قانع کند که حجاب، ضروری و مفید، و بی حجابی مضرّ و خطرناک است.

حجاب برای دیده شدن زن

انسان موجودی مرکّب از روح و جسم است و حقیقت انسانی او روح است نه بدن. بدن مَرکَب انسان است. ما انسان ها راه زیادی آمدیم تا به عالَم طبیعت و دنیا رسیدیم. ابتدا در عالَم انوار۲ بودیم. با ورود به عالَم انوار، مرکبی از جنس نور در اختیار ما قرار گرفت و بر آن سوار شدیم تا ۱- چگونگی و علّت ظهور پدیده ی بی حجابی در عصر مدرنیسم، در مباحث آتی کتاب بیان شده است. ۲- در اثر حجاب های عالم طبیعت، ما آن عوالم را به یاد نمی آوریم. با سیر و سلوک عرفانی می توان حجاب ها را شکافت و آن عوالم را به یاد آورد. اینکه آن عالَم طی شد. سپس از آن مرکب پیاده شدیم و مَرکب مزبور در آن عالم ماند و ما وارد عالَم اظلّه و اشباح (سایه ها) شدیم و در آنجا بر مرکبی از جنس شَبَح سوار شدیم. پس از طی کردن آن عالَم، از مرکب شبحی هم پیاده شدیم و آن مرکب در آن عالم ماند و ما وارد عالَم ذَر شدیم. در عالَم ذر بر مرکبی از جنس آن عالَم سوار شدیم و پس از طیّ آن عالَم نیز از مرکب ذرّه ای پیاده شدیم و آن مرکب در عالم ذر ماند و خود ما وارد عالَم طبیعت شدیم. در این عالم سوار بر مرکبی

خـاکی به نـام جسم شـدیم که متناسب با عالَم طبیعت است. پس از طی عالَم طبیعت از مرکـب جسم هم پیاده می شویم، بـدن ما می میرد و آن را دفن میکنند و متلاشـی می شود و ما وارد عالَم برزخ شده و سوار بر مرکبی به نام قالب مثالی می شویم. عالَم برزخ هم که تمـام شـد، وارد عـالَم قیـامت شـده و سوار بر مرکبی از جنس آن عـالَم خواهیم شـد. انسان همچون مسافری است که قسمتی از سفرش را بـا هواپیمـا، قسـمت دیگر را بـا اتومبیـل و بخش دیگر را با کشتی طی میکنـد. خود مسافر غیر از هواپیما، اتومبیل و کشتی است. خـود انسـان نیز غیر از پیکرهـایی است که به عنوان مرکـب در هر عـالَم در اختیـارش قرار می گیرد. نکته ی مهم این است که گـاهی ظهور مرکب و وسیله ی نقلیّه، مـانع توجّه به کسـی می شود که سوار بر آن است. فرض کنیـد یـک اتومبیل بسـیار شـیک و خوش استیـل و زیبـا از خیابـان رد می شود و همه ی افراد، خیره خیره به آن اتومبیل نگاه میکننـد. وقتی اتومبیل رد شـد، اگر از آنها سوال شود: راننـده ی اتومبیـل زن بود یـا مرد؟ عینکی بود یا نه؟ لباس او چگونه بود؟ جواب خواهنـد داد: به راننـده چه کار داریم؟ ماشـین را ندیـدی چقـدر زیبا بود؟! خداوند متعال در آفرینشِ بدنی که زن بر آن سوار است، زیبایی و ظرافت بیشتری به خرج داده است. اگر این مرکب بی پرده در جامعه عرضه شود، توجّه همگان به سمت بدن، که مرکب زن است معطوف می شود و هیچ کس توجّه نمیکند و اهمیّت نمی دهد که روحی که بر این مرکب سوار است، کیست؟! زن یعنی شخصیّت انسانی زن. زن یعنی اندیشه و کمالات انسانی و دانش و تفکّرات زن و در یک جمله، یعنی روح زن. امّا هنگامی که زن بـدن خود را آرایش و تزیین میکند و در جـامعه در معرض دیـد قرار می دهـد، همه ی توجه هـا به بـدن او متمرکز می شود و کسـی به دیـد یـک انسـان، بـا انـدیشه، دانش، روحیّات و اخلاق انسانی به او نمی نگرد. یعنی شخصـیّت انسانی او در پشت زیبایی جسـمانی او گم می شود. اسـلام می گوید: ای زن! بـدن تو حجاب و مانع دیده شدن شخصـیّت توست، پس آن را بپوشان تا خودت دیده شوی و توجّه ها به شخصیّت انسانی ات متمرکز شود. حجاب، مانع دیده شدن تو نیست؛ بلکه برای این است که خودِ حقیقی ات دیده شود. بدنت را بپوشان تا خودت دیده شوی؛ تـا هنگـامی که به تو نگـاه می کننـد، به دانش، انـدیشه، اخلاقیّات، شخصـیّت و حقیقت وجودی و جنبه ی انسـانی ات توجّه کننـد. ای زن! آن هنگام که خدا روح تو را آفرید، فرمود: فَتَبارَکَ اللّهُ اَحسَنُ الخالِقینَ ۱: آفرین بر خدا، نیکوترین آفرینندگان. این اشـتباه بزرگی است که تمـام زیبـایی خـود را در ۱- سـوره ی مومنـون، آیه ی ۱۴. پیکر جسـمانی و مرکـب خـاکی ات بـدانی. اگر حقیقت خود را بشناسـی، می بینی که جلوه ی جمـال بی نهایت خـدایی. خداونـد زیبایی های زیادی در وجود تو پنهان کرده است. خود را کشف کن. اگر زنی به زیبایی هایی که خداوند در روحش تعبیه کرده است پی ببرد، هرگز به زیبایی ظاهری اش نمی نازد. ای زن! خود را با مرکبت عوضی نگیر، که تو خیلی بالاتر از آن هستی. چقدر کوته فکری و تنگ نظری است که زن فکر کند هیچ بخش خواسـتنی تر و جذّاب تر و دوست داشـتنی تر از بدن، در او وجود ندارد. شخصـی را در نظر بگیرید که قصری بسیار مجلّل با تالارها و سالن های فوق العاده زیبا دارد. این قصـر مجلل، انباری و سـرویس بهداشتی هم دارد. طبیعتاً در قصر به این زیبایی، انباری و حمّام و توالت را نیز زیبا درست کرده اند. امّا چقدر کوتاه فکری است که صاحب این قصر، به هر مهمانی که بر او وارد می شود، انباری، دسـتشویی و توالت آن را نشان دهـد. زیبایی شَخصیّت زن که خـدا در روح او قرار داده است کجا و زیبایی پیکر جسـمانی اش کجا؟! البتّه اسـلام نمی گوید همین مرکب را هم به طور مطلق و همیشه بپوشان. بلکه می گوید آن را آرایش کن و به همسرت تجلّی کن که خداونـد برای این کـار به تو اجر می دهـد. امّـا بـدنت را در جـامعه عرضه نکن که خودت گم می شوی. پس حجاب برای دیده نشدن زن نیست؛ بلکه برای دیده شدن اوست.

حجاب مایه ی مصونیّت و امنیّت زن

حجـاب بـاعث می شود زن از تعرّضـات مردان هوسـران مصون بمانـد و مـایه ی امنیّت زن در جـامعه است. زنـان و دخـترانی که در جامعه خودآرایی، خودنمایی، جلوه فروشـی و طنّازی میکنند، در معرض برخوردهای زشت مردان هوسران قرار می گیرند. از متلک

گفتن ها و رفتارهـای زشت و مزاحمت های خیابانی گرفته تا رفتارهای خیلی خشن، همچون ربوده شـدن و تجاوز به عنف. حجاب محـدودیّتی برای مردان هوسـران و مصونیّتی برای زنـان پاکـدامن است. اگر بخواهیم در جـامعه، زن در امنیّت و آسـایش و آرامش باشـد و از تعرّض مردان هوسـباز و شـهوتران مصون بماند، لازمه اش این است که پوشـش او به گونه ای باشد که راه این طمع را بر مردهـای کـذایی ببنـدد و به ذهن کسـی خطور هم نکنـد که می توانـد او را بازیچه ی هوس های خود قرار دهـد . اشـخاص همه ی حرف هایشان را با زبان نمی زننـد. خیلی از حرف ها را با حرکات، حالات، و طرز لباس پوشـیدن می زنند. زنی که خود را آرایش کرده و لباس محرّکی پوشیده است و حرکت های جلفی از خود نشان می دهد، با این طرز لباس پوشیدن و رفتار کردنش حرف می زند و به مردان هوسـران می گوید من عروسـکم، بیایید با من بازی کنید. بیایید خواسـته های شهوانی خود را با من ارضاء کنید. من انسان اندیشـمند و ارزشـمندی نیسـتم، یک ابزار ارضاء شهوتم. لباس، پوشش و رفتار زن باید به گونه ای باشد که به مردان هوسباز بفهماند که من اهلش نیسـتم و به شـما اجازه نمی دهم مرا بازیچه ی هوسـرانی های خود کنید. حجاب چنین پیامی دارد و زن را در امنیّت قرار می دهد.

حجاب عامل استحکام خانواده

حجاب، باعث تحکیم پیوند خانوادگی و اسـتحکام خانواده هاست. مردی که بیرون از خانه دائماً در معرض جلوه های زن هایی جز همسـر خود است و بـا تحریـک هـای جنسـی گونـاگون مواجه می شود، کم کم از همسـر خود دلسـرد می گردد و در نتیجه، محیط خانواده انسـجام خود را از دست می دهد و سـست و چه بسا متلاشـی می شود، چرا که همسر او حدّ معیّنی از زیبایی دارد و همه ی جذابیّت ها و زیبایی های ظاهری زنان خود آرا و جلوه فروشـی را که در جامعه می بیند، ندارد. اگر بخواهیم بنیاد خانواده مستحکم باشـد، بایـد مرد از معرض چنین جلوه هایی مصون بمانـد و برای این منظور، زنان بایـد پوشـیده و موقر در جامعه ظاهر شوند. این به سود خود زن هم هست. چون زنی که در بیرون از خـانه خودنمـایی میکنـد، چه بسـا خود نیز شوهری دارد. به زنی که خود را بزک میکنـد و در جـامعه حاضـر می شود بایـد گفت چه بسا زن دیگری نیز این گونه خود را بیارایـد و در برابر شوهرت ظاهر شود و دل شوهر تو را برُباید و کم کم محیط خانواده ات سرد و متلاشی شود. آیا این به سود توست؟ همین بلایی که تو داری سر دیگران می آوری، دیگران هم می تواننـد سـر تو بیاورند. پس اگر بخواهیم بنیاد خانواده محکم و محیط خانه گرم و صـمیمی باشد و دلبسـتگی مرد به زنش کم نشود و توجّه بیشتری به همسرش داشته باشد، باید زن ها وقتی به جامعه می آیند، پوشش و وقار کافی داشته باشند. حجاب این امکان را فراهم میکند که مرد از یک سو توجّه بیشتری به خانواده اش داشـته باشد و از سوی دیگر فراغت خاطر بیشتری برای اندیشـیدن دربـاره ی خـدا و حقـایق معنوی و متعـالی پیـدا کنـد. پس، از این جهت هم می توان حجاب را یک امر ضـروری و منطقی تلقّی کرد.

حجاب باعث بقای انگیزه ی ازدواج

حجـاب بـاعث حفـظ انگیزه ی ازدواج و تـن دادن مرد به مسـوولیّت هـا و دشـواری هـای تشـکیل و اداره ی خـانواده است. یکی از معضـلاتی که امروز در جامعه داریم این است که مردها تن به ازدواج نمی دهنـد؛ چون تأمین هزینه ی اداره ی زندگی و مسوولیّت های دشوار اداره ی خانواده، کار سـنگینی است. وقتی زنان خود را آرایش میکنند و در جامعه عرضه می نمایند و به آسانی خود را در دسترس مردان قرار می دهنـد، مرد برای چه به مسوولیّت های سـخت و دشوار اداره ی خانواده تن بدهد؟ بازار آزاد لذّت جویی های جنسی، خواسته های او را تأمین میکند، بدون اینکه آن دردسرها و هزینه ها و مشکلات را داشته باشد. لذا، اگر بخواهیم انگیزه

ی تشکیل خانواده باقی بماند، باید راه کاموری های جنسی به شکل غیراخلاقی در جامعه بسته باشد و بازار آزاد لذّت جویی های جنسی، تعطیل شود. دخترهایی که خود را بزک می کنند و در دانشگاه، خیابان، پارک، پارتی و هر جای دیگر ظاهر می شوند، نمی دانند چه بلایی به سر خود می آورند و چگونه شانس ازدواج را از خود سلب میکنند. لذا اگر بخواهیم انگیزه ی ازدواج باقی بماند، زن به هنگام حضور در جامعه، باید پوشیدگی، وقار، متانت و سنگینی خود را حفظ کند؛ تا تنها راه تأمین این نیاز حیاتی برای مرد، تشکیل خانواده باشد.

حجاب زن مایه ی آرامش روحی مرد

حجاب باعث آرامش روانی و نبودن هیجانات و فشارهای عصبی و روانی ناشی از تحریکات جنسی دمادم مردان توسط زن های بی حجاب و خودآراست. زن هایی که بزک کرده، بی حجاب، جلف و جلوه فروش در جامعه حضور پیدا میکنند، خدا می داند به سر مردها چه می آورند. بعضی از این خانم ها می گویند ما این طور راحت تریم. دوست داریم این طور لباس بپوشیم و آرایش کنیم. مگر خدا انسان را آزاد نیافریده است؟ پس چرا آزادی ما را مراعات نمی کنید و می خواهید ما را مجبور کنید حجاب داشته باشیم؟ این خانمها باید توجّه کنند که اوّلاً دو نوع آزادی وجود دارد. آزادی تکوینی، که در مقابل جبر و به معنای قدرت بر انجام و ترک کاری است؛ و آزادی تشریعی یا قانونی، که به مفهوم جایز و درست بودن انجام یا ترک کاری از نظر مقرّرات الهی یا قوانین بشری است. آزادی تکوینی و قدرت انجام کاری، به هیچ وجه دلیل درستی آن کار و مجوّز انجام آن نیست. اساساً آنچه را قوانین ممنوع اعلام میکنند کارهایی است که امکان و قدرت انجام آنها وجود دارد؛ و الا ممنوع کردن کاری که اشخاص امکان و قدرت انجام آن را ندارند، بی معناست. پس آزادی تکوینی نمی تواند دلیل آزادی از نظر قانون، و در نظامهای الهی، آزادی از نظر احکام شرع باشد. همه ی قوانین و شرایع، کارهای قابل انجام را به کارهای درست و نادرست تقسیم میکنند و تنها در کارهایی که درست می دانند، به اشخاص آزادی می دهند. هیچ انسان عاقل و هیچ جامعه ی متمدّنی به آزادی نامحدود اشخاص در هرچه قدرت انجام آن را دارند، قائل نیست. مثلا- آزادی قتل یا تعرّض به اموال و نوامیس دیگران را به صِرف قابل انجام بودن آن، هیچ کس مجاز نمی شمارد وهیچ قانون بشری یا الهی، در ارتکاب آن برای اشخاص آزادی قائل نیست. در فرهنگ غربی و لیبرالی هم، مرز آزادی های هر کس تا جایی است که حوزه ی حقوق دیگران آغاز می شود و کسی حق ندارد به بهانه ی اینکه آزاد است، به حقوق دیگران تعرض کند. در فرهنگ الهی، حرف، خیلی بالا-تر است. در فرهنگ اسلامی آزادی برای آسیب رساندن به خویشتن هم وجود ندارد. مثلاً کسی حق ندارد خودکشی کند، خود را معتاد کند، چشم خود را کور کند، استعدادهای خود را نابود کند و یا روح خود را آلوده سازد. خودنمایی و خودآرایی، هم به دیگران لطمه وارد میکند و هم مایه ی انحطاط و ابتذال و موجب آلودگی روح و جان و سبب دشواریها و باعث هزینه های زائد برای خود زن فاقد حجاب است. خانم محترمی که می گویی من این طور راحت ترم و بیشتر خوشم می آید! آیا می دانی وقتی با این حالت از کنار پسرهای جوان رد می شوی، چه بلایی به سر آنها می آوری و با تحریک غریزه ی جنسی، چگونه آنان را تحت فشارهای عصبی و روانی قرار می دهی؟ حتّی بر مبنای فرهنگ لیبرال غربی هم تو حق نداری به عنوان اینکه من آزادم و این طور بیشتر خوشم می آید؛ دیگران را مورد آسیب قرار دهی. بر اساس تحقیقات روانشناسان، از نظر جنسی، مردان، بیشتر، از راه نگاه و به صورت بصری تحریک می شوند و زنان از راه لمس و تماس. عمده ی تحریک مرد از راه نگاه است و زنی که خود را آرایش کرده و جذابیّت های جنسی خود را در جامعه عرضه میکند، نمی داند چه بلایی به سر مردها می آورد، چه فشار روحی و عصبی به آنها وارد می کند و تا چه حد آنان را می آزارد. این کار یک نوع آزار و شکنجه دادن آنهاست. خانم محترم! وقتی خود را عرضه میکنی، او را تحریک میکنی و از درون به او فشار وارد می سازی. تو حق نداری به این عنوان که من دلم می خواهد آزاد باشم، به هر شکلی در جامعه ظاهر شوی. برخی از این خانم ها در جواب می

گویند: اگر مردها اذیّت می شوند نگاه نکنند. به اینها باید گفت پس قاچاق فروش و تریاک فروش هم بگوید من می فروشم، مردم نخرند. من این طور راحت ترم که تریاک بفروشم. بر این اساس تریاک فروش ها در جامعه باید آزاد باشند؟ آیا این حرف، درست و منطقی است؟ آزادیی که فرهنگ لیبرالی غرب برای زن قائل است، در واقع آزادی زن برای تبدیل کردن خود به ابزار تحریک جنسی مردان و برای آلوده ساختن خویش به هرزگی و بی بندوباری است. مدرنیسم غربی حجاب را از سر و پیکر زن برداشت و بر عقل و دل او نهاد. به بیان دیگر، آنچه فرهنگ غربی در پی آن است، آزادی زن نیست؛ بلکه آزادی مردان هرزه و هوسباز برای بازیچه ی شهوترانی قراردادن زن است. اگر براستی خواهان و طرفدار آزادی زن اند، چرا در جوامع غربی زنان را در باحجاب بودن آزاد نمی گذارند و با انواع فشارها و محرومیّت های قانونی و اجتماعی، آنان را به کنار گذاردن حجاب مجبور میکنند؟ غرب که شعار آزادی سرمی دهد و با این شعار، به مخالفت با الزام زن به مراعات حجاب و عفاف می پردازد؛ براستی در پی کدام آزادی برای زن است؟ آزادی زن برای فعّالیّت های علمی؟ آزادی برای فعّالیّت های سیاسی؟ آزادی برای داشتن امکان تعالی معنوی؟ یا آزادی برای هرزگی و بی بند و باری؟ ثانیاً این که می گویند ما این طور راحت تریم؛ باید بدانند صِرف راحتی، مجوّز و دلیل درستی انجام کار نیست. چیزهای ارزشمند مثل علم و دانش، غالباً با تحمل سختی به دست می آیند. اگر سختی نتیجه ای در پی داشته باشد که ارزش تحمّل آن را داشته باشد؛ هر انسان عاقلی تن دادن به آن را توصیه و تأیید می کند. دستاوردهای حجاب برای زن و مرد و جامعه چنان بزرگ و ارزشمند است که بی شک ارزش تحمّل سختی مراعات حجاب را دارد.

حجاب رمز پیشرفت و کمال جامعه

جامعه ای که در آن، زن با آرایش، خودآرایی، خودنمایی، جلوه فروشی و طنّازی حاضر می شود، جامعه ی باصلابت، جدّی و پویایی نخواهد بود. جامعه ای که زن هایش با آرایش و خود نمایی دائماً دنبال این هستند که شمار بیشتری از نگاه های مردان هوسران را به سمت خود جلب کنند و مردهایش دائماً تحت تأثیر تحریکات جنسی زن ها قرار دارند، چنین جامعه ای جای کار و تلاش و علم و دانش نیست. در دانشگاه ها حواس دخترهای خودآرا و بی حجاب و بدحجاب، چقدر به دنبال لوازم آرایش، النگو، گردنبند، گوشواره، رنگ مو، لباس و کفش است و چقدر متوجّه درس است؟ پسرها هم همین طور. بنابراین، یکی دیگر از دلایل ضرورت حجاب این است که می خواهیم محیط جامعه، محیط کار، تلاش، علم آموزی و دانش باشد، و لازمه ی آن، این است که جامعه محیطی کاملاً جدّی و با صلابت باشد. همان طور که دیدیم این امر منوط به پوشش، سادگی و وقار زن است.

حجاب مایه ی تقویت علاقه ی مرد به همسرش

زنی که در جامعه حجاب اختیار میکند و زیبایی ها و جذابیّت های جسمی اش را منحصراً مختصّ شوهر خود قرار می دهد، نهایت وفاداری و علاقمندی به شوهرش را نشان می دهد که این رویّه به طور طبیعی متقابلاً محبّت شوهر را به سمت او جلب میکند. زنی که بی پروا، زیباییها و جذّابیّت های جنسی خود را به هر مردی عرضه میکند، شوهرش به خود می گوید که من با مردهای دیگر چه فرقی میکنم. امّا وقتی زن، زیبایی های جسمی ای را که خدا در او قرار داده است، منحصراً به شوهر خود عرضه می نماید و دیگران را به طور مطلق از دسترسی به آن زیبای ها و جذابیّت ها محروم میکند، نشان می دهد که برای شوهرش حساب جداگانه ای باز کرده و علاقه ی ویژه ای به او دارد و به او وفادار است و خود را فقط متعلّق به او می داند. چنین زنی طبیعتاً به شدّت مورد علاقه ی شوهرش خواهد بود. به این خاطر هم وجود حجاب برای زن در جامعه یک ضرورت است.

حجاب مایه ی افزونی مطلوبیّت زن

هر چیز که دسترسی به آن کمتر و دشوارتر باشد، گرانبهاتر است. زن هر چه دست نایافتنی تر باشد، خواستنی تر است و هر چه راحت تر بتوان به او دسترسی پیدا کرد، پیش پا افتاده تر و بی ارزش تر است. دست و دل بازی زن در عرضه و در اختیار قراردادن خود، مایه ی کم ارزش شدن اوست. این نکته ی بسیار مهمّی است. حتّی مردهای هوسران برای زنان هرزه و بی بند و بار کمتر ارزش قایلند وبیشتر مشتاقند به زن های موقّر و محجوب راه پیدا کنند. گرچه مرد به اقتضای غریزه ی جنسی و شهوت، مایل است زن، خود را راحت در اختیار او قرار دهد؛ یعنی میل به هرزگی زن دارد. امّا هیچ مردی، حتّی مردان هوسران و شهوت پرست، به طور مطلق زن هرزه را بر زن عفیف ترجیح نمی دهد. در جوامع غربی به علّت اینکه مقوله ی حجاب وجود ندارد و زن ها به راحتی در دسترس اند، اصلاً عشق به مفهومی که در فرهنگ شرقی وجود دارد، پیدا نمی شود. عشق های آتشین داستان سازی که در فرهنگ و ادبیّات ما وجود دارد؛ مثل داستان لیلی و مجنون، وامق و عذرا و شیرین و فرهاد، در فرهنگ غربی وجود ندارد. چون زن به رایگان و بدون هیچ مانعی در دسترس است.

حجاب بیانگر والایی ارزش زن

بدن زن مثل یک مروارید قیمتی است. مروارید غیر از سنگ بی ارزش است که هر جایی می افتد و در دسترس هر کسی هست. مروارید در دل صدف است. این تعبیر زیبای مروارید و صدف از خود قرآن است. قرآن از همسران ارزشمند بهشتیان به «حورٌ عینٌ کَامثالِ اللُولُؤِ المَکنونِ »۱: زنان سیه چشم زیبا روی مانند مروارید در صدف؛ تعبیر کرده است. زن با جلوه فروشی می گوید من جواهر بدلی ام. چون جواهر بدلی را با شیشه ی بی ارزش ساخته اند، هر جا هم که بیفتد، گم شود و بشکند، اهمیّتی ندارد. امّا جواهر واقعی را در دسترس قرار نمی دهند، در صندوق جواهر و داخل گاو صندوق می گذارند و آن را از دسترس دزد و ربایندگان مصون نگه می دارند و از معرض آسیب دیدن، شکسته شدن و لطمه دیدن، حفظ می کنند. زن مثل مروارید است و باید در صدف حجاب باشد. زنی که جلوه فروشی میکند، خود را مثل یک جواهر بدلی، بی ارزش کرده است. زن با خودنمایی نشان می دهد که محتاج نگاه مردان هوسران است. گداییِ نگاه میکند. التماس میکند. با رفتارش حرف می زند. با آرایش کردن ها، خودنمایی ها، حرکت های جلف، خنده ها و رفتارهای سبک، می گوید من جواهر بدلی ام. تو را به خدا کسی بیاید من را بر دارد. امّا جواهر واقعی را در صندوق نگه می دارند و هیچ کس هم به جز صاحب اصلی آن، دستش به او نمی رسد. چقدر کوته فکری است که شخصی خود را آن قدر بی ارزش بداند که گدایی کند و بگوید خواهش میکنم به بدن من نگاه کنید. ۱- سوره ی واقعه، آیه ی ۲۲.

حجاب شرط تعالی معنوی

حجاب باعث پاکی و طهارت روح زن و مرد می شود و در نتیجه ی آن زمینه تعالی معنوی عروج روحانی به قلّه های بلند عرفانی برای هر دوی آنهافراهم می آید. روحی می تواند پذیرای حقایق بلند معنوی و کمالات بلند عرفانی شود که با آن حقایق و کمالات سنخیت داشته باشد. السنخیهُ علهٔ الانضمام: سنخیت، علت پیوستن دو چیز به هم است. حقایق بلند معنوی، پاک و مطهرند وتنها کسی می توانـد با آنها رابطه بر قرار کند که مطهر و پاک باشد. به عنوان مثال، خدا راجع به قرآن فرمود: لَا یَمَسُّهُ الَّا المُطَهَّرُون۱: جز پاکان با آن تماس نخواهند گرفت. در جامعه ای که زن ومرد دائماً به هوسرانی و شهوت پرستی آلوده اند، نه روح زن و نه روح مرد، استعداد و لیاقت و شایستگی تجربه های معنوی و عرفانی را نخواهد داشت. بنابر این اگر بخواهیم زن ومرد امکان دستیابی به تجربه های بلند عارفانه را داشته باشند و به قله های بلند کمالات معنوی و انسانی عروج کنند، باید از این آلودگیها

محفوظ بمانند و لازمه محفوظ مانـدن زن و مرد از آلودگی به شـهوت پرستی، شـهوترانی و هوسبازی، این است که محیط جامعه، محیط تحریک شـهوانی نباشـد. یعنی زن و مرد، با وقار، پوشیدگی و وزانت، در محیط جامعه حاضـر شونـد. در تمام ادیان الهی بر پوشیده بودن زن، خصوصاً در حال عبادت، تاکید شـده است. در نقاشیهای معابد و کلیساهای تمام دنیا، زنان قدیس همه مذاهب، حجابی کامل دارنـد. لباس راهبه های مسیحی یک حجاب تمام عیار است. این نشان می دهـد از نظر تمام ادیان، تعالی معنوی زن مستلزم حجاب و پوشیدگی اوست. زن با پوشاندن سر و پیکر خود در حجاب، دل و جان خویش را از حجاب های باطنی رها می سازد.

حجاب مایه ی مقبولیّت زن نزد خداوند

هر محبّ برای راه یافتن به دل محبوب، خود را طبق سلیقه ی او می آرایـد. به عنوان مثال در خانواده، خیلی زیبا و مطلوب است که زن ببیند شوهرش چه مدل آرایش، چه نوع و چه رنگ لباسـی را دوست دارد؛ آن گونه خود را آرایش کند و لباس بپوشد. چون از این راه بیشتر در دل شوهرش جا می گیرد. زنی که محبّ خـداست و می خواهـد محبّت و نظر خـدا را به خود جلب کنـد، و به بیان عامیانه، می خواهـد به دل خـدا راه پیـدا کنـد، باید باب سلیقه ی خدا عمل کند. باید ببیند خدا زن را چطور می پسندد. همان طور ظاهر شود. خـدا زن راپوشیده دوست دارد. این حقیقت در قرآن آمده است. ۱ راه جلب نظر الهی برای زن، اختیـار کردن حجاب، سادگی، وقار و متانت است. بنابراین اگر زن بخواهـد نظر لطف و مهر خدا را به جانب خود جلب کند، راهش رعایت پوشیدگی و حجاب است. ۱- در فصل آینده، به آیات حجاب اشاره خواهد شد.

حجاب مایه ی محبوبیّت زن نزد پروردگار

در قرآن کریم خطـاب به پیامبر اکرم ? آمـده است: قُل اِن کُنتُم تحِبّونَ اللّه فَاتَّبعونی یُحبِبکُمُ اللّه ۱: به مردم بگو، اگر شما واقعاً خدا را دوست داریـد، از روش من تبعیّت کنیـد و مثل منِ رسول اللّه عمل کنیـد تا خـدا دوسـتدار شـما شود. این آموزه ی مهمّی است. محبوبان خـدا چطور عمل کردنـد؟ در اسـلام، محبوب ترین زن ها نزد خدا، فاطمه ی زهرا، ? زینب کبری ? و فاطمه ی معصومه? می باشـند. اینها چگونه بودنـد؟ زن مومن بایـد از آنها تبعیّت کنـد تا خـدا او را دوست بـدارد. اگر زنان واقعاً خدا را دوست دارند، برای اینکه خدا هم آنها را دوست بدارد و محبوب خدا شوند، یعنی از مقام محبّی به مقام محبوبی و از مقام عاشقی به مقام معشوقی ارتقاء پیـدا کننـد، راهش این است که ببیننـد زنانی که محب واقعی خـدا و عاشـقان راستین پروردگار بودنـد، چگونه رفتار کردنـد. یقین داریم حضـرت زهرا ? در نهایت پوشیدگی و عفاف بودند. وقتی آن حضرت برای مطالبه ی فدک از خانه بیرون آمدند که به مسجد بروند و آن مناظره ی عجیب را با ابوبکر داشـته باشـند، هم خِمار بر سر کردند (خِمار مقنعه یا روسری است) و هم جِلباب بر تن نمودند (چادر بر تن پوشیدند) به گونه ای که جلبابشان بر زمین کشیده می شد ۲. محبوبان خدا این گونه بودند. اگر زنان ما هم بخواهنـد محبوب خدا شوند باید خودشان را مثل زنان محبوب خدا کنند و از آنها تبعیّت نمایند. ۱- سوره ی آل عمران، آیه ی ۳۱. ۲- طبر سی، احتجاج، ج ۱، ص ۹۸.

حجاب رمز پذیرفته شدن زن در درگاه الهی

این مورد نکته ی لطیفی است که اهل محبّت آن را درک می کنند. نقل شده است دلقکی در دستگاه فرعون بود که برای خنداندن فرعون، شبیه موسـی ? لبـاس چوپانی بر تن میکرد، چوبی هم مثل عصای موسـی به دست می گرفت و اَدای موسـی را در می آورد.

فرعون هم قاه قاه می خندید. وقتی قرار شد فرعونیان عذاب شوند، فرعون و لشگریانش در رود نیل غرق شدند. امّا این دلقک زنده ماند. حضرت موسی ? به خدا عرض کرد: خدایا این دلقک را که اَدای من را در می آورد و من را مسخره میکرد، چرا غرقش نکردی؟ پاسخ آمد: موسی! چون این دلقک خود را به شکل تو که محبوب ما هستی در می آورد. دلمان نیامد او را غرق کنیم. ما که در کمالات انسانی نمی توانیم به پای پیغمبر و اهل بیت عصمت و طهارت ? برسیم. امّا اگر دست کم ظاهرمان را مانند ایشان کنیم، شاید ما را هم در محضر پروردگار راه بدهند و بپذیرند. زنان ما کجا و فاطمه ی زهرا سلام الله علیها کجا؟ امّا می توانند حدّاقل ظاهرشان را مثل فاطمه ی زهرا سلام الله علیها کنند تا در آستان الهی پذیرفته شوند. حجاب تاج بندگی خداست که زن بر سر می نهد و به درگاه الهی راه می یابد.

حجاب مایه ی تقویت روح حیا و عفاف

ظاهر و باطن انسان در تعامل با همند، رفتارهای ما در روحیّات ما اثر می گذارد و روحیّات ما منشأ رفتارهای ما می شوند. ظاهر و باطن انسان در تعامل و داد و ستدند. بی حجابی، خودآرایی و جلوه فروشی، روح حیا و عفاف را در درون انسان نابود میکند؛ چنان که پوشیدگی و وقار ظاهری، روح حیا و عفاف را تقویت میکند. حیا و عفاف هم سبب می شود زن طالب پوشیده بودن باشد و هر چه روح حیا و وقار در او عمیق تر گردد، طالب این می شود که خودش را بیشتر بپوشاند. در تمامی احکام الهی طیفی وجود دارد که از حداقل قابل پذیرش آغاز شده و تا حدّ اعلای کمال ادامه می یابد. بنابراین زن اگر بخواهد نه تنها روح حیا و عفاف در باطنش نابود نشود، بلکه قوی شود، باید حجاب و وقار و متانت ظاهری را برگزیند.

حجاب مایه ی سلامت و نشاط جسم و جان

غریزه ی جنسی در وجود انسان، غریزه ای حدناشناس و سیری ناپذیر است. البتّه حکمتی در آن هست. بقای نسل بشر وابسته به وجود این غریزه است. اگر این غریزه در انسان نبود، نسل بشر معدوم و نابود می شد. این یک لطف الهی است. امّا این واقعیّت را راجع به این غریزه باید پذیرفت که سیری ناپذیر است. غریزه ی طعام، سیری پذیر است. یعنی اگر شخص گرسنه یک پرس غذا بخورد، پرس دوم را دیگر نمی تواند بخورد. سیر می شود. امّا غریزه ی جنسی، غریزه ای سیری ناپذیر است. حال اگر این غریزه ی سیری ناپذیر در معرض تحریکات مدام باشد، صاحب آن سر از هرزگی و بی بندوباری در خواهد آورد. گمان نکنیم آن گونه که بعضی می گویند، اگر حجاب را برداریم و همه ی زن ها بی حجاب باشند و زنان خودآرا و جلوه فروش زیاد شوند، جذابیّت و تحریک کنندگی جاذبه های جنسی زن از بین می رود و برای مردان یک امر عادی می شود. به هیچ وجه این گونه نیست. غریزه ی جنسی حسابش از سایر غرایز جداست. با هر تحریک، هوس و طلبی در وجود فرد ایجاد می شود. حالا فکر کنید جامعه ای که در آن حجاب نیست و زن ها خودآرایی و جلوه فروشی و طنّازی میکنند، چه بلایی به سر آن جامعه می آید. شهید مطهّری مثال زیبایی دارند. می گویند مرد و زن مثل آب و آتشند. اگر آب و آتش بدون حجاب و حائل در کنار هم قرار گیرند، آب آتش را خاموش میکند و از بین می برد. امّا اگر بین آب و آتش حائل و حجاب قرار دهیم، مثلاً آب را در یک ظرف فلزی بریزیم و روی آتش قرار دهیم، ظرف فلزی که حجابی بین آتش و آب است، سبب می شود آب گرم شود و به جوش آید و هر کدام از آب و آتش خاصیّت خود را داشته باشند. اگر حجاب بین زن و مرد برداشته شود، همدیگر را نابود میکنند و اگر حجاب بینشان باشد، محیط زندگی گرم می شود، شور و نشاط و تعالی در زندگی پدید می آید و حیات انسان تضمین می شود. شاهد بارز این امر جوامع غربی اند. پیامدهای برهنگی و بی حجابی، جوامع غربی را به شدّت به بحران و آشوب کشانده است. در جوامع غربی، از

یـک سو، زن در حدّ ابزاری برای تبلیغ کالاهـای اقتصادی و فروش آنها تنزّل کرده است و از طرف دیگر به عروسک ملوسـی برای هوسبازی های شـهوترانان تبـدیل شده است. در جامعه ی غربی نه حرمتی برای زن باقی مانده است نه امنّیتی. زن ها به شدت مورد تعرّض سادیست های جنسی قرار دارند و به نحو وحشتناکی مورد تجاوز جنسی قرار می گیرند و حتّی بعد از تجاوز کشته می شوند . بنیاد خانواده در کشورهای غربی به شـدت سـست شـده است. آمار طلاق به شـدّت بالاست.ا کثر ازدواج ها در یکی دو سال اوّل تشـکیل خـانواده به طلاـق می انجامـد. انگیزه ی ازدواج به طور وحشـتناکی از بین رفته است. خود کشورهای غربی آمارهای تکان دهنـد ه ای را در این زمینه ها اعلام میکننـد. زنان و مردان زیادی بدون هیچ گونه رابطه ی قانونی ازدواج، چند سالی با هم زندگی میکننـد، هر وقت هم از هم خسـته شدنـد، یکدیگر را ترک میکنند و فرد دیگری را برای زندگی مشترک برمی گزینند. اینها تبعات برهنگی و بی حجابی در جوامع غربی است.

حجاب زمینه ساز برخورداری یکسان زنان از آرامش و شادی

یکی از ویژگی هـای روانی زن نیاز او به مورد توجّه و تمجیـد قرار گرفتن است. بعضـی از خانم ها از نظر ظاهری بهره ی کمتری از زیبایی دارنـد. خود آنها هم در این امر نقشـی نداشـته اند و تحت تأثیر عوامل ژنتیک، این ظاهر برای آنها رقم خورده است. اگر در جامعه نگاه به زن از منظر جسـمانی باشـد، زن هایی که از زیبایی ظاهری بهره ی کمتری برد ه اند، مورد بی توجّهی قرار می گیرند. زیرا چه در جمع مردان و چه در اجتماعـاتِ خـانم هـا، طبیعتاً خـانم هایی که زیباتر جلوه می نماینـد توجّه بیشتری را به سـمت خود جلب میکنند. همین امر سبب می شود خانم هایی که به دلیل نداشـتن زیبایی زیاد، مورد بی توجّهی قرار می گیرند، نیاز روانی شان تأمین نشود و دچار نوعی آزردگی و افسردگی روحی و روانی شوند. زنانی که در رقابت استفاده از لباس، زینت آلات و آرایشهای گران قیمت، توان اقتصادی لازم را ندارند نیز با چنین مشـکلی مواجه اند. حجاب راه توجّه به زن را از منظر زیبایی جسمانی سد می کنـد و به نحوی همه ی زنـان را برای کسب کمالاـت معنوی و انسانی، همچون علم و اخلاق، در شـرایط برابری قرار می دهـد تا از رهگـذر این کمالات، مورد توجّه و تمجیـد قرار گیرنـد. لذا از این منظر، سادگی و پوشـیدگی خانم ها حتّی در اجتماعات خودشان که مردی هم حضور نـدارد، نکته ی مثبتی است. چرا که خـانم هـا در جمع خودشـان هم اغلب به مسابقه ی خودآرایی و رقابت در تجمّـل و آرایش و زیورآلاـت کشـیده می شونـد. اگر بتوان این روحیه را ایجاد کرد که خانم ها حتّی در جمع خود نیز با سادگی و در نهایت پیراسـتگی و بـدون تجمّل و آرایش و زینت کردن حضور پیدا کنند، آنجا هم شـرایط روانی بهتری برایشان فراهم خواهد بود و می توانند به صورتی شادتر و راحت تر با هم در ارتباط باشند.

حجاب عامل سهولت زندگی زن

با حـذف حجاب دشواری های زیادی برای خود خانم ها به وجود می آید. اوّلا زن هر بار که می خواهد در جامعه حضور پیدا کند بایـد زحمت زیـادی برای خودآرای متقبّـل شود و وقت زیـادی را که می توان صـرف کارهـای مفیـد و سودمنـد کرد، بایـد صـرف آرایش خود کند تا بتواند وارد جامعه شود. از نظر اقتصادی، تهیّه ی لوازم آرایش، لباس های شیک و زیورآلات، هزینه ی سنگینی را که کاملاً زایـد است، به زن و خانواده اش تحمیل می کنـد. اگر شـخص چنین پولی را هم در اختیار داشـته باشد، می تواند آن را صرف امور ضـروری و مفید کند. حذف این هزینه ها کمک می کند خانواده ها با درآمد کمتر، زندگی راحت تری داشته باشند و مجبور نباشـند برای تـأمین هزینه ی خودآرایی، بیش از حـد نیـاز در پی کسب درآمـد رونـد و در نتیجه از آسایش و راحت و نیز از پرداختن به جنبه های معنوی بازمانند. حذف حجاب زن و کشاندن او به سوی آرایش و پوشـش مطابق مدهای دائماً در تغییر، ترفند

سرمایه داری برای ایجاد بازار فروش کالاهایی است که توسّط تکنولوژی و ماشین، به صورت انبوه تولید می شود. زنی که حجاب را کنار می گذارد ناگزیر است هر روز مطابق مد جدیدی که سرمایه داران طرّاحی و ترویج میکنند، کفش، کیف، لباس، زیورآلات و لوازم آرایش جدیدی بخرد، تا از قافله عقب نماند. در نتیجه تشویق زن به بی حجابی، تمهیدی اقتصادی است در جهت سود سرمایه داران و زیان زنان خودآرا و خودنما. حجاب از یک طرف راحتی را برای زن فراهم میکند؛ یعنی زن می تواند با یک لباس ساده و چادر، به راحتی از خانه بیرون آید و از طرف دیگر صرفه جویی قابل توجّهی را در هزینه های یک خانم در پی می آورد. بر این اساس به خوبی می توان فهمید که استفاده از حجاب یک کار عاقلانه و منطقی و به سود خود زن است.

حجاب مایه ی رهایی زن از رنج و خرج تحمیلی

رقابت خانم ها در زیباسازی چهره و اندامشان برای حضور جذّاب و توجّه برانگیز در جامعه، پیامدهای تلخ دیگری هم برای زن ها دارد. حساسیّت فراوان برخی خانم ها نسبت به تناسب اندامشان و یا توجّه فوق العاده ای که به زیبایی صورت و بدن، در بین آنها ایجاد شده است، خانم ها را به سمت رژیم های بسیار دشوار لاغری و جرّاحی های زیبایی گوناگون کشانده است که مستلزم تحمّل درد و سختی از یک سو و هزینه های کلان از سوی دیگر است. حجاب زن را از این رنج ها و هزینه ها نیز بی نیاز می کند.

فصل دوم : مبانی و حدود شرعی حجاب در اسلام

اشاره

به منظور تبیین مبانی و حدود شرعی حجاب در اسلام، ابتدا نکاتی کلّی را به عنوان مقدّمه بیان می کنیم و سپس به بحث خاصّ حجاب وارد می شویم.

قرآن بیانگر کلّیّات احکام

در تمامی احکام اسلام، قرآن کریم صرفاً به کلّیات اشاره میکند و بیان جزئیّات احکام را به پیامبر و ائمّه ی اطهار علیهم السلام محوّل می سازد. شاید با قاطعیّت بتوان گفت هیچ حکمی از احکام عملی اسلام وجود ندارد که با تمام جزئیّاتش در قرآن آمده باشد. قرآن به رئوس احکام اشاره میکند، سپس افراد را به پیامبر و ائمّه ی اطهار علیهم السّلام ارجاع می دهد تا آن بزرگواران جزئیّات احکام را برای آنها بیان کنند. قرآن فرمود: ما اتاکُمُ الرَّسولُ فَخُذوهُ وَ ما نَهاکُم عَنهُ فَانتَهوا ۱: هرآنچه پیامبر برای شما آورد بگیرید و از هرآنچه شما را از آن پرهیز داد بپرهیزید. همه ی احکام همین طور است. مثلاً از نماز که مهم ترین حکم اسلامی و عمود دین است، یک اَقِمِ الصَّلوةَ ۲؛ در قرآن آمده است. واژه ی صلوة از نظر لغوی به معنی" دعا "و" درود "است. از جمله ی "درود یا دعا را به پا دارید ". چطور می توان فهمید نمازی که ما می خوانیم باید انجام شود. ۱- سوره ی حشر، آیه ی ۷. ۲- سوره ی هود، آیه ی ۱۱۴ و سوره ی اسراء، آیه ی ۸۷ اذان، اقامه، تکبیرة الحرام، خواندن سوره ی حمد و سوره ی بعد از آن، رکوع، سجده، تشهّد، قنوت، تسبیحات اربعه، اینکه چند نماز باید خواند و هر نماز چند رکعت است، اوقات نمازها، شکیّات نماز، احکام خاصّ زن و مرد در امر نماز و بسیاری دیگر از احکام فقهی نماز، هیچ یک در قرآن نیست. این جزئیّات را پیامبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم و ائمّه ی اطهار علیهم السلام بیان کرده اند. حجاب هم همین گونه است. به رئوسی از مسئله ی حجاب در قرآن کریم اشاره شده است و جزئیّات آن را پیامبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسلم و ائمّه ی اطهار علیهم السلام بیان فرموده اند. بنای قرآن بر

این نبوده است که وارد جزئیات شود. چون اگر می خواست به جزئیات بپردازد، دیگر قرآن کتابی با این حجم نبود، شاید به ده ها و صدها جلد توسعه پیدا می کرد. همان طور که در باب فقه گاهی کتابی با بیش از چهل جلد نوشته شده است،۱ اگر قرآن می خواست در عقاید، اخلاق، عرفان، تاریخ انبیای قبل و تاریخ پیامبر اسلام وارد جزئیات شود، چند صد جلد می شد. بنابراین، اساساً چنین انتظاری، انتظار به جایی نیست که تمام جزئیات احکام را از خود قرآن طلب کنیم. ریشه و اساس احکام در قرآن آمده است و جزئیات و تفصیل آن به زبان پیامبر کرم صلی اللّه علیه وآله وسلم و ائمّه ی هدی علیهم السّلام جاری شده است. در بحث حجاب هم، قرآن کلیّات حجاب را مطرح نموده و جزئیات آن در احادیث آمده است. ۱- جواهرالکلام، تألیف فقیه عالی قدر شیعه، مرحوم آیهٔ الله العظمی شیخ محمّدحسن نجفی. اگر کسی بخواهد به احادیثی که پیامبر و ائمّه علیهم السّلام در زمینه ی حجاب بیان فرموده اند، آگاهی پیدا کند، به عنوان مثال، می تواند به کتاب وسائل الشّیعه که در برگیرنده ی اهمّ احادیثی است که فقها و مراجع تقلید بر اساس آن فتوا می دهند، مراجعه کند.

عمل به احکام مایه ی نیل به روحیّات و کمالات درونی

در دل هر یک از احکامی که در دین آمده و خدای متعال انجام آن را مقرّر کرده است، اهداف عمیقی نهفته است. عمل به احکام، غیر از تأثیرات ظاهری که در زندگی فردی و اجتماعی دارد، تأثیرات باطنی و معنوی نیز در درون انسان به جا می گذارد. این اصل مسلّمی است که حالات باطنی انسان بر رفتارهای او تأثیر می گذارد و به صورت رفتارهایی از او سر می زند. رفتارهای ظاهری انسان هم در صورت تکرار و تداوم، ملکات و روحیّاتی را در درون انسان ایجاد میکند. بنابراین تأکید به انجام احکام ظاهری عمدتاً به علّت تأثیرات عمیقی است که اجرای آنها در بُعد باطنی و روحی و درونی انسان در پی می آورد. تأکید اسلام بر مراعات حجاب توسّط زن نیز عمدتاً به علّت تأثیرات تعالی بخش معنوی است که حجاب، در باطن و درون زن برجامی گذارد.

خطر و ضرر رویکرد حداقلّی به احکام

در اسلام برای هر یک از احکام، حدّاقلی مقرّر شده است که اگر کسی کمتر ازآن انجام دهد، عملش باطل و خود او معصیتکار است. مثلاًـ نمازی که می خوانیم، حدّاقلی دارد، و آن ارکان و واجباتی است که اگر اجرا نشوند، نماز باطل است و فرد، مصلّی نیست و به عنوان کسی که نماز را به جا نیاورده معصیتکار است. در همه ی احکام این گونه است. امّا از حدّاقل تا حدّ کمال هر حکم، طیف بسیار وسیع و گسترده ای وجود دارد. در نماز، فراتر از ارکان و واجبات، چقدر اعمال مستحب داریم مثلًا ا ینکه قبل از نماز، انسان اذان و اقامه بگوید، تکبیرات افتتاحیّه را بگوید، ادعیّه ی قبل از ورود به نماز را بخواند و بعد در داخل نماز، قبل از حمد اعوذُ باللّهِ مِنَ الشیَّطان الرَّجیمِ بگوید. در رکوع و سجد ه، اذکار مستحبّی بگوید. قنوت بخواند و بعد از اینکه نماز تمام شد، تعقیبات نماز را به جا آورد، اذکار و ادعیّه ی مستحبّی را بخواند. نوافل نمازها را به تناسب، در پی نماز یا قبل از نمازها بخواند. پس یک حدّاقل داریم؛ ولی تا حدّ کمال، طیف بسیار گسترده ای وجود دارد. حدّاقل برای کسانی خوب است که تازه می خواهند عمل به احکام را آغاز کنند. طبیعتًاا گر از کسی که برای اولین بار شروع به نماز خواندن میکند، مثلًا یک بچّه ی کم سنّ و سال، بخواهند نماز را با همه ی مستحبّات و مقدّمات و مقارنات و تعقیبات آن انجام دهد، اصلًا در توان او نیست. نه از نظر جسمی کشش این کار را دارد و نه از نظر روحی ظرفیّت چنین عملی را دارد. حدّاقل، برای کسانی مقرّر شده است که تازه می خواهند وارد میدان عمل به احکام اللّه شوند. لذا برای آنها کار باید ساده باشد که فراری و گریزان نشوند. امّا برای همیشه بسنده کردن به این حدّاقل، مثلًا ا ینکه فرد تا آخر عمر در نمازی که می خواند، فقط واجبات و ارکان آن را به جا آورده و مقدّمات و مقارنات و تعقیبات مستحب را

مطلقاً انجام ندهد و به مختصرترین شکل ممکن نماز بخواند، یک خطر دارد و یک ضرر. دانشجویی را در نظر بگیرید که در مقطع کارشناسی، همه ی همّتش را بر این می نهد که در پایان ترم نمره ی۱۰ بیاورد و به میزانی درس می خواند که به نمره ی ۱۰ دسترسی پیدا کند و اوج همّتش این است. این دانشجو در معرض یک خطر و یک ضرر است. خطرش این است که ممکن است در امتحان دچار یک اشتباه یا لغزش شود و به اندازه ی ۲۵/. کمتر از ۱۰ نمره بیاورد. در این صورت در واحد درسی اش مردود شده و ترم بعد باید دوباره این واحد را بگذراند. ضررش این است که دانشجویی که موفق شده است تمام واحدهای مقطع کارشناسی را با نمره ی ۱۰ بگذراند، روزی که فارغ التحصیل می شود، جز یک برگه ی بی ارزش به نام مدرک فارغ التحصیلی، هیچ ندارد. یعنی سواد، کارایی و توانمندی عملی پیدا نکرده است و کاری از او بر نمی آید. فقط یک ورق پاره دارد به عنوان مدرک فارغ التحصیلی. کسی هم که در عمل به احکام اللّه به حدّاقل ها بسنده میکند، همین خطر و ضرر متوجّه اوست. خطر این است که اگر تصادفاً یک سر سوزن کمتر از حدّاقل انجام بدهد، عملش باطل و خود او معصیتکار است. ضررش این است که انجام هر یک از احکام، سازندگی هایی در درون ما ایجاد میکند. وقتی ما به حدّاقل عمل بسنده کنیم، حدّاقل سازندگی در ما ایجاد می شود. با انجام حدّاقل، ما معصیتکار نیستیم، ما را به دوزخ نمی برند و به عنوان فرد متمرّد عذابمان نمیکنند؛ امّا آیا با این حدّاقل به اوج قلّه های کمالی که احکام اللّه می خواهند مومن را برسانند، خواهیم رسید؟ مثلاً نمازی که فقط در حدّاقل و به کمترین و کوتاه ترین صورت به جا آورده شده است، نمازی است که در مورد آن فرموده اند: اَلمُصَلّی مُناجٍ ربَّهُ ۱: نمازگزار گفتگو کننده ی محرمانه و نزدیک با خداست؛ اَلصَّلوةُ مِعراجُ المُومِنِ ۲: نماز معراج مومن است؛ اَلصَّلوةُ قُربانُ کُلِّ تَقیٍّ ۳: نماز موجب نیل هر انسان پرهیزگار به خداست؛ آیا این نماز مختصر، می تواند انسان را به قرب الهی برساند و به معراج ببرد؟! انسان را به نجوا و گفتگوی محرمانه و عاشقانه با خدا موّفق کند؟! بی شک، نه. در حجاب هم، مسأله به همین قرار است. حجاب، حدّاقلّی دارد و حدّ کمالی. نیل به آثار تعالی بخش حجاب، مستلزم بیش از حدّاقل مراعات کردن حجاب است. زن با بسنده کردن به حدّاقلّ واجب در حجاب، ضمن محروم ساختن خویش از آن آثار تعالی بخش، خود را در معرض این خطر قرار می دهد که اگر خواسته یا ناخواسته، حجابش اندکی از آن حد کمتر شد، در پیشگاه الهی معصیتکار به شمار آید. حدّاقلّ شرعی حجاب، برای دختران و زنانی مناسب است که در آستانه ی حجاب اختیار کردن قرار دارند؛ تا کار برای آنها آسان باشد و به علّت دشواری، از روآوردن به حجاب نهراسند و یا در آغاز باحجاب شدن، از تصمیم خود بازنگردند. ۱- امام صادق علیه السلام، مصباح الشّریعهٔ، ص ۱۱۱. ۲- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۷۹، ص ۲۴۷. ۳- کلینی، کافی، ج ۳، ص۲۶۵.

کمال روحی مایه ی شوق به انجام بیشتر احکام

آخرین نکته ی مقدّمه این است که همان گونه که در مسائل معنوی و در حوزه ی عبادات، هرچه شخص روح معنوی قوی تری داشته باشد، موقع نماز خواندن هم می خواهد نمازش بیشتر طول بکشد و از نماز لذّت بیشتری می برد و به نماز کوتاه، راضی نمی شود و دلش می خواهد بیشتر با خدا راز و نیاز و معاشقه کند؛ هر چه هم روح حیا و عفاف در درون زن، قوی تر شود و روحیّات معنوی در درون او استوارتر و پررنگ تر گردد، طالب پوشیدگی بیشتری خواهد شد و به حداقل حجاب راضی نمی شود. یعنی آن روحیّه، این نحو عمل را می طلبد.

حجاب در قرآن

کنون به بررسی این مسئله می پردازیم که آیا اساساً مسئله ی حجاب در قرآن آمده است؟ چون بعضی ها می گویند در اسلام

حکمی به نام حجاب نداریم و آخوندها آن را از خودشان در آورده اند. آیا واقعاً در قرآن به مسئله ی حجاب اشاره ای نشده است؟ چند آیه را مطرح میکنیم. ۱. خدای متعال به پیامبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم می فرماید: قُل لِلمُومِناتِ یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ وَ یَحفَظنَ فرُوجَهُنَّ وَ لا یبدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا ما ظَهَرَ مِنها ولیَضرِبنَ بخُمُرِهِنَّ عَلی جُیوبِهِنَّ وَ لا یُبدینَ زینَتَهُنَّ اِلّا لِبُعُولَتِهِنَّ ۱: ای پیامبر به زنان مؤمن بگو چشم های خود را از نگاه کردن به مردان نامحرم فرو پوشند. خیره خیره به مرد نامحرم نگاه نکنند. این جمله ۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۱. علاوه بر معنای ظاهری، یک معنای لطیف معنوی هم دارد به این صورت که اصلاً ا ز این قضیّه چشم پوشی کنند، یعنی از دل، نسبت به مسئله، بی اعتنا شوند و چشم پوشی کنند. و در ادامه می فرماید: و دامن های (پاکدامنی) خود را حفظ کنند، و زیبایی ها و زینت های خود را جز آنچه به ناچار آشکار می شود، ظاهر نسازند. جذابیّت ها و زیبایی هایشان را در معرض دید قرار ندهند. ولیَضرِبنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیوبهِنَّ. خِمار که جمع آن خُمُر است، در زبان عربی به معنی روسری یا مقنعه آمده است. بگو روسری یا مقنعه های خود را به گریبان هایشان ببندند. طوری روسری و مقنعه بپوشند که گردن و سینه ی آنها دیده نشود تا در برابر مرد نامحرم، زیبایی ها و جذّابیّت های پیکرشان آشکار نباشد. وَ لا یَضرِبنَ بِاَرجُلِهِنَّ لِیُعلَمَ ما یُخفینَ مِن زینَتِهِنَّ. زن های عرب چیزی شبیه النگو به نام خلخال دارند که به پا میکنند. النگو که در دست است، اگر متعدّد باشد، دست را که تکان می دهند، به هم می خورد و صدا می دهد و توجّه افراد را به سمت خود جلب می کند. خلخال هم که به پاست، اگر پا محکم به زمین کوبیده شود، تولید صدا می کند. قرآن می گوید: به زنان مؤمنه بگو پاهای خود را آن گونه به زمین نکوبند که صدای خلخال های که زیر لباس هایشان پنهان است، آشکار شود و فرد را متوجّه آنها کند. یعنی حرکتی نکنند که توجه دیگران را به سمت بدن خود بکشانند. از اینجا می فهمیم تمام تذکّراتی که در آیه ی مذکور آمده است برای این است که زیباییها و جذابیّت های جسمی زن آشکار نباشد و توجّه ها به سمت پیکر جسمانی او جلب نشود. بعد هم فرمود: وَ تُوبُوا اِلی اللّهِ جَمیعاًایهَا المُؤمِنُونَ لَعَلکم تفلِحُونَ: ای مؤمنان همه ی شما، دسته جمعی، توبه کنید، شُاید به رستگاری برسید. احتمالاًا شاره به این معنی است که کنترل نگاه، مراعات پاکدامنی و تقوا و نحوه ی حجاب همه ی شما، به گونه ای نقص دارد ۱. به عبارت دیگر دستور توبه ی دسته جمعی نشان می دهد که غالب کسانی که می پندارند این امور را مراعات میکنند، ممکن است ضعف ها و کاستی هایی در میزان مراعات حجاب یا در چشم پوشی شان از نامحرمان و پاکدامنی و تقوایشان وجود داشته باشد. ۲. خداوند می فرماید: یا ایّهَا النَّبیُّ قل لِاَزواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ المُومِنینَ یُدنینَ عَلَیهِنَّ مِن جَلابیبِهِنَّ ۲: ای پیامبر به همسران و دختران خود و به بانوان مؤمنان بگو جِلباب های خود را به هم نزدیک کنند. جَلابیب جمع جلباب است. جلباب در کتب لغت به معنای روپوش بلندی است شبیه عبَا، چادر و پوشش ملحفه مانند که زن بر خود می پوشاند ۳. در قرآن به چادر، در قالب واژه ی جلباب اشاره شده است که فراتر از روسری و مقنعه (خِمار) است. جالب این است که در بعضی از کتاب های لغت، جِلباب به عبا و پوششی اطلاق شده است که در بین عرب، رایج و ۱- آیه ی پیش از آن در مورد مردهاست که در فصل پنجم کتاب به آن خواهیم پرداخت. ۲- سوره ی احز اب، آیه ی ۵۹. ۳- تفسیر المیزان علّامه طباطبایی، تفسیر صافی فیض کاشانی، تفسیر تبیان شیخ طوسی، تفسیر مجمع البیان شیخ طبرسی. در تفسیر قرطبی اهل سنّت نیز این مسئله مطرح شده است. رنگش هم تیره و سیاه بوده است؛ که نشان می دهد سیاه بودن رنگ چادر هم ریشه ی قرآنی دارد. ای پیامبر، به همسران و دختران خود و به بانوان مومنان بگو که دو لبه ی چادر خود را به هم نزدیک کنند. چون گاهی اوقات خانمی، چادر بر سر دارد؛ امّا دو سر چادر رها شده است و حجم و شکل پیکر او در بین چادر دیده می شود، از نظر قرآن این حجاب نیست. باید چادر را ببندند تا حجم و شکل بدن، بین چادر دیده نشود. ذلِکَ اَدنی اَن یُعرَفنَ: اگر چنین کاری کنند، یعنی لبه های چادر خود را به هم نزدیک کنند تا بدن و جذّابیّت های جسمی شان دیده نشود، نزدیکتر به این است که آنها شناخته شوند. پیش از این بیان شد که حجاب در اسلام برای این نیست که زن دیده نشود، اتّفاقاً حجاب برای این است که زن دیده شود. بدن زن مانع از این است که شخصّیت انسانی زن مورد توجّه قرار گیرد و دیده شود. بدن مَرکَب زن است؛ خودِ زن نیست.

کما اینکه بدن مرد هم، خودِ مرد نیست. مَرکبی است برای مرد. مرد و زن یعنی اندیشه ها، روحیّات، خلقیّات، عقاید، افکار و کمالات باطنی و حقیقت انسانی ایشان. وقتی بدن زن عرضه می شود، چشم ها به سمت بدن او خیره می شود و خود زن، یعنی شخصیّت انسانی او، پشت این بدن گم می شود. نکته ی بسیار ظریفی در ذلِکَ اَدنی اَن یُعرَفنَ وجود دارد. اگر زن چادر را به هم ببندد نزدیکتر به این است که شناخته شود. پس حجاب برای شناخته شدن زن است، نه برای ناشناس ماندن زن. تعبیر دیگری هم در تفاسیر آمده است، به این صورت که: نزدیکتر به این است که زن به عنوان یک انسان اصیل و نجیب شناخته شود. زنی که خود را می پوشاند، مردهای هوسباز می فهمند که نمی توانند او را بازیچه ی لذّت جویی های جنسی خود قرار دهند. طمع آنها را می بُرَد. در واقع خود را به عنوان یک شخصیّت موقّر، ارزشمند، اصیل و نجیب نشان می دهد و شناخته می شود و در نتیجه کسی به فکر بازیچه قرار دادن او نخواهد افتاد. فَلا یُوذَینَ: و اینکه لبه های چادرشان را به هم ببندند نزدیکتر به این است که مورد اذیّت و آزار قرار نگیرند. از امنّیت زن در بحث حکمت های حجاب سخن گفته شد. قرآن می گوید زنی که حجاب را بر می گزیند، خود در امنیّت قرار می گیرد. دیگر هیچ مرد هوسبازی به فکر بازیچه قرار دادن او نمی افتد. حادثه های بسیار تلخ و دردناکی در همه جای دنیا اتّفاق می افتد و متأسّفانه با پدیده ی تهاجم فرهنگی و ورود فرهنگ غربی، در جامعه ی ما هم مصادیقی پیدا کرده است، مثل ربودن زن ها، تجاوز به عنف، فریب دادن دخترها، شبکه هایی که اخیراً ا خبار مربوط به بعضی هایشان علنی شده است؛ زنان و دختران را اغفال نموده و بیهوششان میکردند و علاوه بر سوء استفاده ی جنسی، فیلم ها و عکس هایی از آنها می گرفتند و آن فیلم ها و عکس ها را ابزار تحمیل خواسته هایشان بر آن زنان و دختران قرار می دادند. دختری که خود را عرضه کند، در معرض چنین آزارها وآسیب هایی قرار می گیرد. قرآن فرمود: اگر زن چادرش را بر هم ببندد، این روش نزدیک تر است به این که در امنیّت بماند و کسی در صدد اذیّت و آزار او بر نیاید. بعد فرمود: وَ کانَ اللّهُ غَفُوراً رَحیماً: و خدا بخشنده و مهربان است. یعنی ممکن است در گذشته نقص هایی در حجابتان بوده باشد، که آن را خدا می بخشد. سعی کنید از این به بعد، حجاب را کاملتر مراعات کنید. ۳. در سوره ی احزاب ۱، خدای متعال مطالبی را به پیغمبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم فرمود که به زن های خود ابلاغ کند. کلام الهی این طور شروع می شود: یا نِساءَ النَّبِیِّ: ای همسران پیغمبر! و نکته هایی را به آنها خطاب میکند؛ از جمله می فرمایدء وَ لاـ تَبَرَّجنَ تَبَرُّجَ الجاهِلِیَّهُ الاُولی ۲: و همسران پیامبر مثل خودآرایی ها و خودنمایی های دوران جاهلیّت نخستین، خودنمایی نکنند. تبرّج از ریشه ی بُرج است. در زبان فارسی هم به ساختمان مرتفعی که چشم ها را خیره می کند بُرج می گویند. تبرج یعنی زن خود را در معرض دید قرار دهد. شاید اگر کمی ظریف تر به واژه ی تبرج نگاه کنیم، این معنا را هم داشته باشد که برجستگی های اندام خود را در معرض دید قرار دهد. یعنی لباس تنگی بپوشد، که برجستگی های اندام او دیده شود. تبرّج به این معنا، در آیه ای از سوره ی نور هم آمده است. درآنجا قرآن به پیرزن هایی که چنان پیر شده اند که بدن آنها دیگر جذابیّت و حالت تحریک کنندگی جنسی ندارد و نگاه کردن به آنها برای جنس مخالف لذّت بخش نیست، در امر حجاب تخفیف هایی داده است؛ ولی آنجایی که این تخفیف ها را می دهد اشاره میکند: غَیرَ مُتَبَرِّجاتِ بزینَهٔ ۳؛ حتّی این پیرزن ها هم اگر می خواهند درصدی از حجاب خودشان را کم کنند، نباید طوری باشد که ۱- سو ره ی احزاب، آیه های ۲۸ تا ۳۴. ۲- سو ره ی احزاب، آیه ی ۳۳. ۳- سوره ی نور، آیه ی ۶۰. زینت های خود را عرضه کنند و در معرض دید قرار دهند. یعنی خود را زینت کنند، بیارایند و جسم خود را در معرض نگاه ها قرار دهند. پس حتّی پیرزن ها هم حق ندارند چنین کاری کنند. ۴. قرآن کریم در مورد نحوه ی مراجعه ی مومنان به همسران پیامبرا کرم صلی اللّه علیه وآله وسلم می فرماید: یا اَیُّهاَ الَذینَ آمَنوا... اذا سَالتُموهُنَّ مَتاعاً فَسئَلوهُنَّ مِن وَراءِ حِجاب ذلِکُم اَطهَرُ لِقُلوبکُم وَ قُلوبِهِنَّ ۱: ای مومنان... هنگامی که از همسران پیامبر چیزی درخواست می کنید، از پس پرده و حجابی درخواست کنید. این برای دل های شما و دل های آنان پاک تر است. در این آیه، هم به ضرورت پوشیدگی کامل زن، در پوشش پرده مانندی، که مصداق بارز آن چادر می باشد، اشاره شده است و اصطلاح حجاب در مورد آن به کار رفته است؛ و هم به یکی از

حکمت های حجاب، که همان طهارت روح و دل مرد و زن است، تصریح گردیده است. بنابراین همان طور که گذشت، لا اقل در چهار آیه از آیات قرآن کریم به مسئله ی حجاب بانوان تصریح شده است. در یک آیه، به استفاده از روسری و مقنعه ای که به گریبان بسته می شود و گردن و برجستگی های سینه را می پوشاند، امر شده است. در آیه ی دیگر به چادری که هنگام پوشش، لبه هایش به هم نزدیک می شود، تصریح شده است. در آیه ی بعد به نهی از خودنمایی و تبرّج تأکید شده است. در چهارمین آیه، به ضرورت حجاب هنگام ارتباط زن با مرد نامحرم تصریح شده است. ۱- سوره ی احز اب، آیه ی ۵۳.

حجاب در احادیث

هر چیز زکاتی دارد. مثلاً خدای متعال ثروتی به کسی عنایت می کند، شکرانه ی آن، دادن زکات است. زکات دو معنا دارد: یکی هَرَس کردن و از حَشو و زواید پاک کردن، دیگری رویش و بالندگی. لذا در احادیث مثلاً داریم زَکاةُ العِلمِ نَشرُهُ ۱: زکات دانش این است که انسان دانایی هایش را از دیگران دریغ نکند و به آنها هم بیاموزد. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: زَکاةُ الجَمال العِفافُ ۲: زکات زیبایی، پاک کردن روح و وجود خویش از آلایش ها و زَمینه سازی برای رشد و تعالی روح، عفاف است. لذا زن زیبا در مقام زکات زیبایی و جمالش، باید عفّت، پاکدامنی، حیا و پوشیدگی را پیشه کند. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: نَهی (رَسولُ اللّه) اَن تَتَزَیَّنَ المَراةُ لِغَیرِ زَوجِها فَاِن فَعَلَت کانَ حقّاً عَلَی اللّه عَزَّ وَ جَلَّ اَن یُحرِقَها بالنّارِ ۳: پیامبر خدا صلّیَ اللّه علیه وآله وسلّم از اینکه زن برای غیر از همسرش خود را بیاراید، نهی فرمودند. پس اگر زن چنین کاری کند، بر خدای عزّ و جل حقّ است که او را بوسیله ی آتش دوزخ بسوزاند. پیغمبراکرم صلی اللّه علیه وآله وسلم مطلب تکان دهنده ای به حضرت زهرا سلام اللّه علیها فرمودند: یا فاطِمَةُ! ما مِن اِمراةٍ تَزَیَّنَت حُسنَها وَ خَرَجَت مِن بَیتِها بِاحسَنِ مَلبوسٍ حَتّی یَنظرَ اِلَیهَا النّاسُ، اِلّا لَعَنَها مَلائکَةُ السَّمواتِ و ۱- آمدی، غر را لحکم، ص ۴۴. ۲- آمدی، غررالحکم، ص ۲۵۶. ۳- حرّ عاملی، وسائل الشّیعهٔ، ج ۲۰، ص ۲۱۱. الاَرَضینَ وَ کانَت فی غَضَب اللّه حَتّی تَموتَ وَ یُومَرُ بها اِلَی النّارِ ۱: ای فاطمه! هیچ زنی نیست که زیبایی ها و جمال خود را زینت کند و با زیباترین و نیکوترین جامه های خود از خانه خارج شود تا نگاه مردمان را به سوی خویشتن جلب کند، مگر اینکه همه ی ملائکه ی آسمان ها و زمین او را لعنت و نفرین خواهند کرد و تا زمان مرگ، در غضب و خشم الهی خواهد بود و پس از مرگ، فرمان داده می شود که او را در دل آتش بیفکنند. همچنین آن حضرت فرمودند: ایُّمُ امراۀ تَطَیَّبَت ثُمَّ خَرَجَت مِن بَیتِها فَهِیَ تُلعَن حَتّی تَرجِعَ اِلی بَیتِها ۲: هر زنی که خود را معطّر سازد، سپس از خانه اش بیرون آید، تا زمانی که به خانه اش بازگردد، مورد لعن و نفرین الهی است. در رساله های عملیّه مراجع تقلید، یکی از موارد غسل های مستحب، غسل زنی است که عطری استعمال کرده و بوی عطر او را مرد نامحرمی استشمام کرده است. اسپری های خوشبو کننده، ادکلن ها، حتی کرم های نرم کننده ای که عطر در آن به کار رفته و به دلیل خشکی دست و ترک خوردگی پوست استفاده می شود امّا بوی عطر آن در محیط متصاعد می گردد؛ توجّه مردها را به سمت بدن زن جلب می کنند. نکته ی شایان توجّه در زمینه ی مستحب بودن استفاده ی عطر در جامعه برای مردان و نهی اسلام از این کار برای خانم ها این است که به ۱- قائمی، در مکتب فاطمه، بخش ۶، فصل ۱۷، فراز در زینت ها. ۲- صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۳۱. موجب یافته های فیزیولوژیست ها، مردها از خانم ها در برابر بوها بسیار حسّاس ترند و لذا تأثیری که بوی عطر یک خانم بر روی مردها می گذارد بسیار شدیدتر از تأثیری است که بوی عطر یک مرد بر خانم ها دارد ۱. هر عاملی که توجّه مرد را به جای شخصیت انسانی زن، به سمت بدن او جلب کند، عامل منفی است و اسلام دستور داده است زن از آن بپرهیزد تا به عنوان یک! انسان در جامعه به او نگاه شود، نه به عنوان یک! عروسک ملوس برای لذّت جویی های مردهای آلوده و شهوت پرست. ۱- ن. ک. به: فیزیولوژی گایتون سال ۲۰۰۳ میلادی، بخش حواسّ شیمیایی، چشایی و بویایی، قسمت جستجوی احساس های اصلی بویایی، بحث ماهیت عاطفی بویایی.

الگوهای عفاف

در قرآن کریم اوج عفاف را در مریم، مادر حضرت عیسی علیه السّلام ملاحظه می کنیم. وقتی خدای متعال اراده فرمود حضرت عیسی را به مریم قدّیسه، بانوی پاکدامن و یکپارچه معنویّت و نور، عطا کند؛ فَتَمَثَّلَ لَها بَشَراً سَوِیّاً ۲: جبرئیل به شکل یک مرد زیبا و متوازن بر او مُمَثَّل شد. جبرئیل متمثّل می شود. بر پیغمبر هم متمثل می شد. در روایات داریم مرد بسیار خوش سیمایی در زمان پیغمبر، به نام دحیه ی کلبی وجود داشت، که در بسیاری از موارد، جبرئیل به شکل او در برابر پیغمبر کرم صلی اللّه علیه وآله وسلّم متمثل و ظاهر می شد. جبرئیل (روح القدس) بر مریم متمثّل شده است، امّا مریم جبرئیل را ۲- سوره ی مریم، آیه ی ۱۷. هم موعظه می کند و می گوید: إِنّی اَعوذُ بِالرَّحمنِ مِنکَ: از تو به خدای رحمان پناه می برم إن کُنتَ تَقِیّاً ۱: که تو شخص متقّی و پرهیزکاری باشی. از خدا می خواهم اهل تقوا باشی. این یک نماد از حیا و عفاف زن است که حتّی در برابر جبرئیل، عفاف و حیای خود را به این صورت ظاهر می کند. نماد برجسته تر، فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها است که به چند نمونه از موارد حیا و عفاف ایشان اشاره می کنیم. آرایش و زینت کردن و استعمال عطر که در محیط بیرون از خانه برای زن مذموم و نهی شُده است، اگر زن در داخل محیط خانه و برای محرم خود، انجام دهد، نه تنها مذموم نیست، بلکه مستحب است و به سبب آن، در نامه ی عمل او ثواب نوشته می شود. فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها در خانه ی خود، در حالی که رسول الله صلی اللّه علیه وآله وسلّم نیز حضور داشتند، عطر استعمال کرده بودند. فرد نابینایی به نام ابن مکتوم برای ملاقات با رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله وسلّم در زد، فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها بلند شدند جلباب (چادر) بر تن کرده، خود را پوشاندند. ابن مکتوم کارش را در محضر پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلّم انجام داد و رفت. رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم از فاطمه سلام اللّه علیها سوال کردند- که این سوال ها در واقع برای آموزش ماست- دخترم، ابن مکتوم که نابینا بود و تو را نمی دید، چادر بر سر کردن برای چه بود؟ فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها به پدر عرضه داشتند، اولاً درست است که ابن مکتوم مرا نمی دید؛ امّا من که او را می دیدم. من راحت نبودم که این طور، بدون چادر، در حضور یک مرد ۱- سوره ی مریم، آیه ی ۱۸. نامحرم نشسته باشم ولو او نتواند من را ببیند.ثانیاً، درست است ابن مکتوم نابینا بود. امّا شامّه ی او که کار میکرد و بوی خوش را استشمام می کرد. من عطر استعمال کرده بودم. او بوی مرا می توانست استشمام کند، لذا من این عبا و چادر را بر خود پوشاندم تا بوی عطر من به شامّه ی ابن مکتوم نرسد ۰۱ این الگوی زن مسلمان است. روایت دوم این است که فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها بعد از رحلت پدر بزرگوارشان یک بار بیشتر لبخند بر لب هایشان ننشست. پدر که از دنیا رفت، آن حادثه های تلخ و وحشتناک اتّفاق افتاد. علاوه بر داغ سنگین از دست دادن پدری مثل رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم، هجوم به خانه و به آتش کشیده شدن خانه، ضرباتی که بر پیکر این بانوی بزرگوار تاریخ خلقت وارد شد، به شهادت رسیدن فرزندی که در رحم ایشان بود، برخورد خشن با آن حضرت و درهم شکستن استخوان پهلوی حضرت، تازیانه و سیلی خوردن حضرت، بردن امیرالمومنین علیه السلام به مسجد با حالت جسارت آمیز برای بیعت و دیگر حادثه های تلخ، پی درپی وجود مقدّس و مطهّر فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها را آزرد و کاهید تا اینکه بعد از مدّت کوتاهی، ایشان به شهادت رسیدند. بعد از رحلت رسول اللّه صلّی اللّه علیه وآله وسلّم، لبخند به لب های فاطمه سلام اللّه علیها ننشست مگر چند روز قبل از رحلت آن حضرت. فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها به اسماء بنت عمیس فرمودند: زن ها که از دنیا می روند، رسم عرب این است که پیکر او را روی تخته ای می گذارند و یک پارچه ۱- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۴۳، ص ۹۱. روی بدنش می اندازند و آن را بلند می کنند و برای دفن می برند و طبیعتاً حجم بدن مرده از روی این پارچه قابل مشاهده است. من امروز و فردایی بیشتر مهمان شما نیستم و از دنیا خواهم رفت. برایم خیلی دردناک است که من را هم به این صورت بردارند. عفاف و حیا برای بعد از مرگ را ملاحظه کنید. اسماء عرض کرد در هجرت اوّل، وقتی من با شوهرم به حبشه مهاجرت کرده بودیم، ساکنان آنجا برای مرده هایشان تابوتی درست

میکردنـد که حجم بـدن مرده دیـده نمی شد. حضـرت فاطمه سـلام اللّه علیها فرمودند: می شود نمونه ی آن چیزی را که می گویی درست کنی تا من ببینم؟ اسماء هم نیمکت مانندی را سر و ته و پایه های آن را به سمت بالا کرد، ترکه هایی روی آن بست و روی آن پارچه ای انـداخت و شبیه یک تابوت شـد. وقتی فاطمه ی زهرا سـلام اللّه علیها این صـحنه را دیدنـد، گل لبخنـد بر لب هایشان نشست و خوشحال شدند. فرمودند: آری، ای اسماء خدا تو را بپوشاند که به این وسیله من را خواهی پوشاند، بله بعد از مرگ چنین چیزی برای من درست کن تـا بـدن من را این گونه بردارنـد ۱. روایت دیگر مربوط به روز اول زنـدگی مشـترک امیرالمومنین علیه السلام و فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها است. پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلّم به دیدن عروس و داماد آمدند. فرمودند: آنچه کار در داخـل محیط خانه است به عهـده ی فاطمه؛ و ای علی! آنچه کار از در خانه به بیرون منزل است، به عهـده ی شـما. وقتی این تقسیم کار را کردند، حضرت فاطمه سلام الله علیها با همه ی وجود غرق در سرور و مسرت شدند و گفتند به این خاطر ۱- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۴۳، ص ۱۸۹ و ۲۱۳. خوشـحال شـدم که پیغمبر از کاری که مرا در معرض دیـد نامحرم قرار می دهـد، معاف کردند و کارهای داخل خانه را به من سپردنـد ۱. مورد چهارم حـدیثی ناظر بر حـدّ کمال حجاب است. لذا ممکن است برای بعضـی ها ثقیل باشـد. پیغمبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسـلم در مسـجد از اصـحاب سوال کردند: بهترین چیز برای زن چیست؟ هیچ کس نتوانسـت جواب دهـد. امیرالمومنین علیه السّـلام به منزل نزد همسـرشان فاطمه ی زهرا سـلام اللّه علیها آمدنـد و فرمودند: پدر شـما در مسـجد چنین سوالی از اصـحاب کردند، هیچ کس نتوانست جواب دهد. حضرت فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها فرمودند: من پاسخش را می دانم. امیرالمومنین علیه السلام فرمودند: چیست؟ حضرت فاطمه سلام اللّه علیها عرضه داشتند بهترین چیز برای یک زن این است که هیچ نامحرمی او را نبیند و او هم هیچ نامحرمی را نبیند. امیرالمومنین علیه السـلام به مسجد برگشتند، عرض کردند یا رسول اللّه! من جواب سوال شـما را می دانم. فرمودند: بگو علی جان، جواب چیست؟ علی علیه السلام همان جواب را بیان کردند. پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم فرمودند: علی جان! جواب را از کجا آوردی؟ حضـرت امیر علیه السـلام به پیغمبر صـلی اللّه علیه وآله وسـلّم عرض کردند: فاطمه ی زهرا سـلام الله علیها پاسخ را دادند. پیغمبرکرم صـلّی اللّه علیه وآله وسلّم فرمودند: پدر به فدای این دختر باد ۲. بار دیگری پیامبر از اصـحاب سوال کردنـد نزدیکترین حالت زن به خـدای متعال چه حالتی است؟ فاطمه ی زهرا سـلام اللّه علیها پاسـخ دادند: فی ۱- مجلسـی، بحا را لانو ا ر، ج ۴۳، ص ۸۱. ۲- مجلسـی، بحا را لانو ا ر، ج ۴۳، ص ۵۴. قَعرِ بَیتِها ۱: وقتی در عمیق ترین نقطه ی خـانه ی خودش است. دورترین نقطه به در منزل. اینجا ممکن است سوالی پیش آیـد که پس چرا حضـرت فاطمه سـلام اللّه علیها به مسـجد رفتند و با ابوبکر مناظره کردند و در مسـجد سـخنرانی فرمودند؟ چه بود که حضـرت زینب سـلام اللّه علیها در بازار کوفه و در آسـتانه ی ورود به شام سـخنرانی کردند؟ یا در مجلس یزید، با یزید گفتگو کردند؟ فاطمه بنت الحسـین سـلام اللّه علیها هم صـحبت کردند. امّ کلثوم خواهر حضـرت زینب سلام اللّه علیها هم سخنرانی کردند. برای پی بردن به پاسخ این سوال باید توجّه کنیم که در اسـلام احکـام اولیه و احکـام ثـانوّیه وجود دارد. احکام اولیه، احکام شـرایط عادی و طبیعی است. احکام ثانوّیه، احکام شرایط اضـطرار است. از نظر پروردگار، حکم در شرایط عادی با حکم در شرایط اضطرار فرق میکند. در شرایط اضطرار، بسیاری از چیزهایی که در شـرایط عادی ممنوع و حرام است، مجاز و مباح می شود. اَلضَّروراتُ تُبیحُ المَحذُورات : ضرورت ها چیزهایی را که بایـد از آنهـا حـذرکرد و ممنـوع اسـت، مبـاح می کنـد. منتهـا بـه چه میزانی مبـاح میکنـد. به حـدّی که آن ضـرورت برطرف شـود. اَلضَّروراتُ تُقَدَّرُ بِقَدَرِها: ضـرورت ها فقط به اندازه ی رفع ضـرورت، کار را مباح میکند. یک سـر سوزن بیشتر انجام بدهیم، باز هم حرام است. مثـال مشـهور، فردی است که اگر در شـرایط عـادی که غـذای حلاـل در اختیـارش است، گـوشت گوسـفند مرده ای را بخورد، مرتکب حرام شـده ۱- مجلسـی، بحـا را لانو ا ر، ج ۴۳، ص ۹۲. است؛ امّـا اگر در بیابانی دچار گرسـنگی شدیـد شود و در معرض مرگ قرار گیرد به نحوی که اگر چیزی نخورد بمیرد، و هیچ خوراک حلالی هم وجود نداشته باشد، فقط گوسفند مرده ای در دسترس باشد، در اثر این ضـرورت و اضطرار، حرمت از بین می رود. در اینجا بر این فرد گرسنه جایز است که صرفاً به اندازه ای

که از مرگ نجات پیدا کند، از گوشت این گوسفند مرده بخورد. البتّه اگر یک گرم بیشتر بخورد، حرام خواری کرده است. در بحث حجاب هم، یک حکم شرایط عادی داریم و یک حکم شرایط اضطرار. در شرایط اضطرار که دین خدا و ولایت به خطر افتاده است، کودتای خشن سقیفه اتّفاق افتاده است، مسیر ولایت منحرف شده است، حقّ امیرالمومنین علیه السّلام پایمال شده است، امیرالمومنین علیه السلام هم به دستور پیغمبر صلی اللّه علیه وآله وسلم موظّف به سکوت است و فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها مکلّف به سخن گفتن است، در این شرایط فاطمه ی زهرا سلام الله علیها در خانه، خِمار بر سر کردند، یعنی روسری و مقنعه ای که سینه را می پوشاند، و جِلباب بر تن کردند، به گونه ای که بر زمین می کشید و زن های بنی هاشم دور حضرت را حلقه کردند به نحوی که هیچ کس حضرت را نمی دید و به مسجد رفتند. وقتی هم خواستند بلند شوند و صحبت کنند، زن های بنی هاشم بلند شدند و دو سرِ پرده ای را گرفتند، پرده بین فاطمه ی زهرا سلام اللّه علیها و جمعیّت فاصله شد. بعد حضرت فاطمه سلام الله علیها بلند شدند و از پشت پرده شروع به صحبت کردند. در حدی که ضرورت برطرف شود. یا بعد از واقعه ی جانخراس عاشورا که دستگاه یزیدی می خواهد این حادثه را مسخ کند و واژگونه جلوه دهد و بگوید یک عدّه که از دین پیغمبر خدا خارج شده بودند، سرکشی کردند و ما آنها را کشتیم؛ این شرایط، شرایط اضطرار است. بنابراین نمی توان این گونه موارد را معیار قرار داد که پس من هم که زن هستم، اشکالی ندارد در شرایط عادی پشت تریبون بروم و بین یک عدّه مرد نامحرم سخنرانی کنم. سوالی که ممکن است مطرح شود این است که حجاب برای این است که اندیشه ها و تفکّرات و زیبایی های روح زن دیده شود؛ امّا این مسئله با سخنرانی نکردن زن در اجتماع تضاد دارد؟ پاسخ این است که اوّلاً چه لزومی دارد یک زن اندیشمند و متفکّر حتماً اندیشه ها و دانش خود را بین مردها عرضه کند. چرا خانم ها مردها را مهم تر از خودشان می دانند که اگر یک زن توانست بین مردها سخنرانی کند، خیلی شخصیّت پیدا کرده است؛ امّا اگر بین خانم ها سخنرانی کند، آن شخصیّت را پیدا نمی کند؟ ثانیاً، چرا این خانم نتواند کتاب های عمیق و عظیمی تألیف کند که مردها هم از آن استفاده کنند؟ به عنوان مثال، حاجیه خانم امین اصفهانی، یک زن بود. مجتهد و فقیه مسلّم، عارف بزرگ و مفسّرِ بزرگ قرآن بود. یک دوره تفسیر قرآن نوشته است که واقعاً کتاب بسیار عظیمی است. کتاب های بزرگی در سیر و سلوک، عرفان و فقه نوشته است، که بسیاری از مردان دانشمند اسلامی از کتاب های ایشان استفاده میکنند. این گونه شخصیّت زن دیده می شود بدون اینکه پیکر جسمانی اش دیده شود. بنابراین تعارضی وجود ندارد. حجاب یک حکم واجب مسلّم اسلامی و مورد اتّفاق کلیّه ی فِرَق و مذاهب اسلامی است. فرقه های اهل سنّت، (حَنبَلی، شافعی، حَنَفی، مالکی) و گروه های شیعه، در اصل حجاب هیچ اختلاف نظری ندارند. حجاب جزو ضروریّات دین است و کسی که آگاهانه و عمداً ضروریّات دین را انکار کند از دین خارج است و مسلمان نیست. یعنی اگر کسی دانسته و عمداً بگوید ما اصلاً در اسلام حجاب نداریم، این را آخوندها از خودشان در آورده اند، کافر شده است و دیگر مسلمان نیست. این فتوای فقهای تمام مذاهب اسلامی، از سنّی گرفته تا شیعه است. حجاب ضروریِ دین است.

حدّحجاب

همان گونه که پیشتر اشاره شد، حجاب یک حدّاقل دارد و یک حدّ کمال. حدّاقل حجاب برای زن، پوشیده بودن همه ی پیکر زن است جز قرص صورت و دست ها از مچ به بعد، آن هم به شرط اینکه زینت نشده باشد. قرص صورتی که رُژ لب، مداد ابرو و مداد لب و کرم پودر استفاده کرده و ابروها تَتو شده است، قرص صورتی نیست که آشکار بودنش جایز باشد. بلکه باید به حال طبیعی و زینت نشده باشد. دستی که از مچ به بعد آشکار بودنش مانع ندارد و ممنوع نیست، دستی است که زینت نشده باشد، نه اینکه ناخن ها مانیکور شده باشد و انواع زیور و زینت ها به دست بسته باشد و توجّه ها را جلب کند. بنا به فتوای اغلب مراجع، پوشاندن دست آرایش نشده و قرص صورت آرایش نشده واجب نیست. بقیّه ی بدن باید طوری پوشیده شود که نه پوست دیده شود و نه حجم

بـدن. یعنی هم پوست بـدن دیـده نشود، یعنی پارچه ای روی آن باشـد که پوست بدن از روی آن پیدا نباشد، و هم حجم بدن دیده نشود، یعنی لبـاس به گونه ای نباشـد که برجسـتگی هـا و فرورفتگی های بـدن آشـکار باشـد. این حـدّاقل حجابی است که زن باید مراعات کند. از این حدّاقل تا حدّ کمال حجاب، طیف گسترده ای وجود دارد. خانمی که چادر خود را طوری می گیرد که بخشـی از قرص صورتش را هم می پوشانـد، در واقع از حـدّاقل به سـمت حـدّ کمال حرکت میکنـد. حـدّاقل برای کسـی است که تازه می خواهد حجاب اختیار کند. این حدّاقل برای اینکه کار برای او خیلی سخت نباشد، وضع شده است. امّا کسی که طالب نیل به مراتب بلنـد معنوی است و می خواهد به مدارج بلند قرب الهی و مراتب بزرگ عرفانی راه پیدا کند، باید بداند با این حدّاقل، به آن مراتب و مدارج راه پیدا نمی کندو نایل نمی شود. او به حدّ بیشتری از پوشیدگی نیاز دارد. از سوی دیگر وقتی چنین روح بلندی پیدا کرد، خود او هم راحت نیست که قرص صورتش کاملاً دیده شود. خود او هم از اینکه صورتش باز باشد کلافه است و طالب این خواهد بود که خود را بیشتر بپوشانـد. بنابراین، حکم شـرعی در حـدّاقل، آن است که گفته شد؛ ولی در حدّ کمال، هرچه پوشـیدگی بیشتر باشد، مطلوب تر است.در پاسخ این سوال که آیا زیاده روی در حجاب اشکال ندارد؟ باید دانست که اساساً ما در احکام اللّه، زیاده روی نداریم. منتها باید تناسب عمل را با ظرفیّت روحی شـخص سـنجید. اگر به کسـی که تازه مسـلمان شده و به دین راه پیدا کرده است، بگوییـد نمازهایت را با مقـدّمات و مقارنات و تعقیبات و نوافل بخوان، ادعیه را هم بخوان؛ می گوید من از خیر این مسـلمانی گذشـتم. او ظرفیّت این همه عبادت را ندارد. مثل بچّه ی نوزادی است که تازه می خواهد غذا خور شود. دو قاشق حریره ی بادام به او بدهنـد، سیر می شود. نمی شود به او یـک پرس چلوکبـاب داد، او را میکشـد. امّـا نمی شود گفت یـک پرس چلوکباب خوردن زیـاده روی و افراط است. کسـی که سنّش بالاـ رفت و بیست سـاله شـد، یک پرس چلوکباب برای او کاملاً مناسب است. پس باید ببینیم حـدّ عمل با ظرفیّت روحی فرد چقـدر سازگار و متناسب است. تا جایی که روح شـخص می طلبد و می کشد، عمل به احکام اللّه، هرچه غنی تر و پر عیارتر باشد، بهتر و زیباتر است. می گویند آیا در شـرایط کنونی جامعه، حجاب خیلی زیاد، جلب توجّه نمی کند؟ جواب این است که گاهی اوقات شرایط بیرونی می خواهد ما را به سمت دور شدن از ضابطه ها بکشاند. به هیچ وجه نباید به این شـرایط بیرونی تسـلیم شـد. به جـای اینکه مـا دست از معیارهـا برداریم، شـرایط را بایـد تغییر دهیم. ممکن است گفته شـود اگر چادری به سـرم کنم که فقط قرص صورت و دو دسـتم از مچ به پایین معلوم باشد، مسـخره ام میکنند؛ پس این کار را نکنم. امّا باید دانست خانم ها شـرعاً ا جازه ندارنـد با چنین توجیهاتی از حدّاقل حجاب، پایین تر بیایند. هر خانم که به جمع باحجاب ها و چادری ها ملحق می شود، شـرایط و زمینه ی مساعـدتری برای اینکه دیگر خانم ها به سـمت حجاب و چادر بیایند، فراهم می سازد؛ چنانکه هر زنی که به خودآرایی و خودنمایی در جامعه می پردازد، زمینه ی مساعدتری را برای اینکه دیگر خانم ها نیز به همین سو کشـیده شونـد بـه وجـود می آورد. برای عـادی شـدن و جلب نظر نکردن حـدّ کمـال حجـاب، بایـد از همین نکته استفاده کرد ۱. ۱- برای توضیحات بیشتر رجوع شود به فصل های سوم و چهارم. در مورد بحث طرّاحی حجابهای جذّاب و زیبا نیز باید دقّت کرد که از دید قرآن کریم و اسلام، لباس، زینت انسان است. خدای متعال می فرماید: یا بَنی آدَمَ قَد اَنزَلنا عَلَیکم لِباساً یُواری سَواتِکُم وَ ریشاً ۱: ای فرزندان آدم، برای شـما لباسـی فرو فرستادیم که هم پوشاننده ی پیکر و عورت های شما و هم مایه ی زینت و زیبایی شماست. پس لباس دو کارکرد دارد: یکی پوششی و دیگری زینت. از دید قرآن لباس زینت است؛ امّا حجاب پوشاننده ی زینت است. لباس برای زیباتر شدن است. حجاب برای مخفی شدن زیبایی هاست. حجابِ زیبا و قشنگ یعنی نقضِ غرض. حجاب برای پوشاندن قشنگی و زیبایی است. حجاب برای این است که زیبایی های بـدن را بپوشانـد تا زیبایی های روح، انـدیشه، افکار، دانش، روحیّات و خلقیّات زن دیـده شود. وقتی می گوینـد برویم حجاب زیبایی برای خانم ها درست کنیم که خانم ها رغبت کنند از آن اسـتفاده نمایند؛ باید گفت حجـاب زیبـا که حجـاب نیست، لبـاس است. فرق است بین لبـاس و حجـاب. لبـاس در نهـایت زیبـایی، امـا حجاب در نهایت پوشانندگی زیبایی. بعضی از چادرهایی که خانم ها به سر میکنند، گل هایی دارد، برق می زند، نقش و طرحهای مختلف دارد. این

اصـلاً حجاب نیست. ولو این خانم خیلی هم قشنگ خودش را پوشانده باشد این پارچه با این زرق و برق و گل و بوته، همه ی نگاه هـا را به سـمت بـدن این زن خیره میکنـد. چون توجّه را به سـمت جسم زن جلب کرد، دیگر از حجاب بودن بیرون آمـده است. ۲- سوره ی اعر اف، آیه ی ۲۶.

فصل سوم : آ سیب شناسی حجاب در جامعه ی ما

اشاره

در این فصل معضلاتی را که در امر حجاب در جامعه مان داریم، بررسی میکنیم.

ناشناخته ماندن منطق حجاب

اولین عاملی که سبب سست شدن حجاب و ضعیف بودن مراعات آن در جامعه ی ماست، تبیین نشدن منطق حجاب با زبان مناسب برای جامعه ی زنان در مقاطع مختلف سنّی و تحصیلی است. در جمهوری اسـلامی بعد از نزدیک به سـی سال که از عمر این نظام می گـذرد، واقعاً کـار جدّی، مفیـد و موثّر در این زمینه انجـام نشـده است. کجـا بـا بیان و زبانی که برای نسل جوان، روشـنفکر و تحصـیل کرده، جذّاب است و با ادبیّات قابل فهم و دوست داشـتنی برای آنها و با منطق و اسـتدلال هایی که انـدیشه ی آنان را قانع کند، بحث حجاب را تبیین کردیم؟ مثلاً در نظام آموزشـی، در متون درسـی، از اولین سال های تحصیل ابتدایی تا آخرین سال های تحصـیلات عـالیه ی دانشـگاهی، کجـا این کـار انجـام شـده است؟ در رسـانه هـای مـا کجـا این کـار انجـام شـده است؟ در رادیو و تلویزیون، سینما و تئـاتر، روزنـامه هـا و مجلاّـت، کجـا این کار انجام شـده است؟ این یکی از عواملی است که معضل کنونی را در جامعه ی ما ایجاد کرده است.

رسانه های جمعی و تخریب حجاب

دومین عامل، نقش ویرانگر و تخریبی رسانه ها، سـینما، تئاتر و خصوصاً تلویزیون، در نابود کردن فرهنگ حجاب و دادن الگوی بی حجـابی و خودآرایی و خودنمایی به جامعه است. من متّهم ردیف اول را در این زمینه، تلویزیون می دانم. تعارف نـدارد. دختر بچّه ی سه، چهـار سـاله پـای تلویزیون می نشـیند، برنـامه ی کودک نگـاه میکنـد. در این برنـامه دختربچّه هـایی را به عنوان تماشاچی یا مسابقه دهنده شـرکت می دهند. بسـیاری از این دختربچّه ها، روسری به سر ندارند، لباس های آنچنانی به تن دارند، می گـویند بچّه است، به دختربچّه ی پنـج، شـش ساله که حجاب واجب نیست، طبیعی است که این طور باشـد. فکر کنیـد دختربچّه ای که در خانه پای تلویزیون نشسـته و این مـدل ها و الگوها را می بینـد، چگونه تأثیر می پذیرد؟ این برنامه تمام می شود. کارتون شـروع می شود. چون کـارتون هـا اغلب تولیـد کشورهـای غربی است؛ در آن هـا، نه تنهـا دختربچّه هـا، بلکه زن هـای بزرگ، بـدون حجاب، زینت کرده، زیبا و دوست داشـتنی ظاهر می شونـد. این دختر بچّه هم این صـحنه ها را تماشا میکنـد. تلویزیون به این دختربچّه ها از همان سنین طفولیّت الگو می دهـد. نشان می دهد اگر می خواهی خوشـگل و دوست داشـتنی باشـی، لازمه اش بی حجابی است، و اینکه خودت را آرایش کنی. سـریال های خارجی و فیلم های سـینمایی را دیـده ایـد که چگونه است. این فیلم ها تولیـد کشورهای غربی است. حجاب در آنها معنا ندارد. فیلم های شرقی را هم دیده اید، مثلاً از سوریّه فیلم می خرند و نمایش می دهند که صد برابر بدتر از فیلم هـای کشورهـای غربی است. این فیلم هـا الگوی بـدحجابی می دهـد. روح حجاب و عفاف را در جامعه ویران میکنـد. حتّی

سریال های تولیـد داخل، به این سـریال های تلویزیونی دقّت کنید. نمی خواهم بگویم صددرصد، ولی غالباً در این سـریال ها به این صورت است که اشـخاص پولدار و تحصـیل کرده و زن هایی که از خانواده های متشـخّص و تحصیل کرده ی امروزی هستند، غالباً کم حجاب یا بدحجابنـد. از آن طرف، کلفت ها و زن های فقیر و دهاتی و بی سواد و حتّی زنان مجرم، باحجاب و چادری انـد. این کار حساب شـده ای برای ویران کردن حجاب است. زن دهاتی را می خواهـد نشان دهد، چادری است. شـهری را می خواهد نشان بدهـد، چـادر نـدارد و لباس تنگ به تن دارد. روسـری اش تا کجا بالاست و آرایش آنچنانی دارد. مجریان و گوینـدگان زن برنامه هـای تلویزیونی غالبـاً خـانم هـای بی چـادر و بعضاً بـدحجاب و بزک کرده و آرایش کر ده انـد. این ها الگوی مخرّب حجاب انـد. کارشـناسان اجتمـاعی علّت پاشـیده شـدن خـانواده هـا را مطـالعه کرده انـد. در بحث حکمت های حجاب به عوامل متعّـددی اشاره کردیم. از جمله پی برده انـد که یکی از عللی که سبب می شود مردها نسبت به همسـرشان دلسـرد می شونـد و نهایتاً پای طلاق به میـان می آیـد، این است که زنی که مرد اختیـار کرده است بهره ی معیّنی از زیبـای دارد. امّـا چون در سـینما و تلویزیون، وقـتی می خواهنـد فیلم یا سـریال بسازنـد، سـعی میکننـد زیباترین هنرپیشه ی زن را انتخاب کننـد، وقتی این مرد پای تلویزیون می نشـیند یا به سینما می رود، هزار جور زن زیبا و جـذّاب را می بینـد و لذا کم کم نسـبت به زن خودش بی علاقه و دلسـرد می شود. در این زمینه مطالعاتی در دادگاه های خانواده شـده است. در جامعه شناسـی خانواده هم رسـیده انـد به اینکه یکی از عوامل دلسـرد شـدن مردها نسبت به همسرانشان، همین فیلم هاست.

بدآموزی در محیط های خانوادگی و جلسات دینی

از عوامل آسـیب زننـده ی دیگر، محیط خانواده ها، مهمانی ها، عروسـی ها، جشن های خانوادگی، جشن تولّـدها، و مجالس دیـد و بازدیـد است، که در آنها الگوهای بدی به دختربچّه ها داده می شود. زن ها آرایش کرده و با لباس های نیمه عریان در این مهمانی ها و مجالس خانوادگی حاضـر می شوند. می گویند مهمانی فامیلی است، مهم نیست. عروسـی است، مهم نیست. حتی در بعضی از جلسه های مذهبی الگوهای بسـیار بدی وجود دارد. مثلًا در جلسه ی مولودی، خانم ها بزک کرده و با لباس های آنچنانی می آیند. این دختربچه ی کم سّن و سـال که به این جلسه آورد ه انـد، الگو می گیرد و این جلسه تأثیر مخرّبی روی شخصـیّت او می گـذارد. این همه آرایش، این همه زر و زیور، این همه لباس های بدن نما، با روح این دختربچّه چه می کند؟!

تخریب حجاب و معلّمان و استادان زن

عامل بعد معلّمان، دبیران و استادان زنی می باشند که بزک کرده و بدحجاب در مدرسه ها و دانشگاه ها سر کلاس ها می آیند. می گوینـد این خانم شوهر کرده است، عیبی ندارد. مدرسه هم دخترانه است و مرد نامحرمی که نیست. چه عیبی دارد این خانم آرایش کرده و بـا لبـاس آن چنـانی و بـا زر و زیور بیایـد؟ نمی داننـد چگونه دارنـد روحیّه ی عفـاف و حجاب را در این شاگردها ویران و فرهنـگ خـودآرایی و جلوه فروشـی را جـایگزین آن میکننـد. بعضـی هـا که می داننـد،– عمـداً میکننـد، برخی هم نمی داننـد. ولی ندانسـتن مـانع از تـأثیر مخرّب آن نیست. تأثیر بسـیار مخرّبی می گـذارد. در بعضـی دانشـگاه ها، برخی از خانم هایی که اسـتادند و تـدریس میکنند، بدحجاب و با آرایش در کلاس حاضـر می شوند. طبیعتاً دختر دانشـجویی که الگو و ایده آلش اسـتاد شدن است، وقتی این زن استاد را با این همه آرایش و بدحجابی می بیند، از او تأثیر می پذیرد.

بازار لباس و لوازم آرایش و تخریب حجاب

عامل دیگر، تولیدات و واردات و عرضه ی گسترده ی پوشک مغایر عفاف و لوازم آرایش های گوناگون است. ببینید کارخانه های تولید لباس و جوراب در همین کشور جمهوری اسلامی چه تولید میکنند؟ بوتیکها و فروشگاه های پوشاکی که لباس می فروشند، ببینید چه عرضه میکنند؟ لباس هایی که از خارج می آید، چه جور لباس هایی است؟! اینها با عفاف و پوشیدگی یک زن مسلمان سازگار است؟ و آیا این الگوی منفی دادن نیست؟ بعضی وقت ها خانم های باتقوا و متدیّن این قدر از این مغازه به آن مغازه می گردند بلکه بتوانند لباسی که با متانت و وقار و پوشش یک زن مسلمان سازگار باشد، پیدا کنند. بعد از ساعت ها دوندگی، نا امید می شوند. جای شرمندگی نیست که کشور ما در ردیف اول سرانه ی مصرف لوازم آرایشی در دنیاست؟ معنی اسلامی بودن کشور این است؟ سرانه ی مصرف لوازم آرایشی زنان در جمهوری اسلامی از زنان فرانسوی، انگلیسی، آمریکایی، هندی، پاکستانی، از زنان همه جای دنیا بالاتر است. چه حجم لوازم آرایشی وارد کشور می شود؟! و چه حجمی در داخل تولید می شود؟! کجای دنیا این قدر تولیدات و واردات لوازم آرایشی وجود دارد؟ سرانه ی جرّاحی های زیبایی بالاست. در جرّاحی های زیبایی هم جمهوری اسلامی در دنیا در ردیف اوّل است. هیچ جای دنیا، کشورهای مسیحی، یهودی، بت پرست، کشورهای ماتریالیست و کمونیست، هیچ جای دنیا، زن ها به اندازه ی ایران جرّاحی زیبایی نمیکنند. اینها ما را به فکر بیندازد. داستان چیست؟! آیا یک توطئه پشت قضیّه نیست؟ داستان آندلس را به یاد دارید. حکومت اسلامی تا قلب اروپا پیش رفته بود. نام اسپانیای امروزی، آندلس بود. اسپانیای آن روز یک کشور اسلامی بود. مسیحی ها برای اینکه این کشور را از چنگ مسلمان ها در آورند، دو کار کر دند: (۱) باغ های بزرگ انگوری درست کردند که انگورهای آن به قیمت بسیار ارزان به شراب تبدیل می شد و شراب از قیمت انگور ارزان تر بود و حتّی رایگان بین جوانان مسلمان پخش می شد. (۲) دخترهای مسیحی آرایش کرده را می فرستادند که بین جوان های مسلمان بگردند. همین دو عامل، نسل جوان غیرتمند کشور آندلس را به جوان های هرزه ی معتاد به مشروب و آلوده به پلیدی های جنسی تبدیل کرد و آن گاه به سادگی این کشور را از دست مسلمان ها بیرون آوردند و به کشوری که در مجموعه ی غرب مسیحی است، بدل کردند. این صحنه را در تاریخ گذشته ی دنیای اسلام دیدید. پس اینکه این همه لوازم آرایشی به کشور ما وارد و در خود کشور تولید می شود و این همه جرّاحی های زیبایی انجام می شود، به نحوی که ما از این نظرها در ردیف اول دنیا هستیم، احتمال نمی دهید توطئه ای پشت قضیّه است؟ بی شک دشمن برای از بین بردن صلابت و قدرت ملّت ما، از طریق دامن زدن به بی حجابی، در پی ترویج هرزگی و بی بندوباری است.

محیط های اداری و آموزشی و تخریب حجاب

عامل دیگری که به بدحجابی دامن می زند، این است که بعضاً در ادارات و دانشگاه های ما، دخترها و زن های به اصطلاح بدحجاب و فی الواقع بی حجاب، بهتر تحویل گرفته می شوند. کارشان زودتر انجام می شود. در برخورداری از امتیازات به آنها تقدّم می دهند. اگر می خواهند به دختر دانشجویی بورس بدهند، به دختر بدحجاب می دهند. اگر می خواهند کار یا وام دانشجویی بدهند، به دختری که خودش را عرضه میکند و خودنمایی میکند و برای فلان مدیر طنّازی میکند، می دهند. آن وقت می خواهید این قضیّه، دخترها را به بی حجابی نکشاند؟ این هم یکی از معضلات ماست. در ادارات معمولاً کارهای خانم های باحجاب و موقّر سخت تر و دیرتر انجام می شود. در دانشگاه ها بعضی از اساتید سر کلاس ها با دانشجویان محجّبه برخورد بدی میکنند. در بعضی دانشگاه ها وقتی یک! دختر چادری در کلاس سوال میکند، برخی استادها با اوقات تلخی و با بدترین صورت با او برخورد میکنند؛ ولی وقتی دختر بزک! کرده ی جلوه فروشی سوال میکند، با روی باز و با خنده تحویلشَ می گیرند. مشخّص است که این استاد برای بدحجابی کار میکند. در بعضی موارد، معدودی اساتید ضدّ دین و تقوا وجود دارند که تعرّض و اذیّت دختران دانشجوی محّجبه را به مراتب پیشتر می برند و متأسّقانه برخوردی هم از طرف مدیران دانشگاه ها با ایشان نمی شود.

تأخیر ازدواج و تخریب حجاب

عامل دیگری که آسیب بدحجابی را در جامعه ایجاد کرده است، به تأخیر افتادن سنّ ازدواج در اثر مشکلات اقتصادی از یک طرف و راحت طلبی و مسوولیّت گریزی مردان از طرف دیگر است. بسیاری از مردها راحت طلب و مسوولیّت گریزند و شرایط اقتصادی برای ازدواج هم به شدّت دشوار است. کرایه ی خانه و هزینه ی زندگی، خدا می داند چقدر سخت است و یک جوان در پایان تحصیل و آغاز اشتغالش چطور می تواند این همه پول تهیّه کند؟ از آن طرف هم بازار آزاد تمتع های جنسی برای هرزگی و ارضاء جوان ها، بدون تن دادن به سختی های تشکیل خانواده، به وفور در دسترس است. این عامل سبب می شود که برای دخترها، داوطلب ازدواج کم شود. در حالی که نیازهای جنسی، هم در مرد هست و هم در زن. این دختر هم نیاز جنسی دارد و به او فشار می آورد. شوهری هم نیست که از راه قانونی و اخلاقی به این نیاز پاسخ گفته شود. پس چه کار باید بکند؟ یا باید برود به گونه ای برای خود شوهر دست و پا کند. اما چطور؟ با آرایش کردن و با لباس محرّک پوشیدن، تا بلکه بتواند مردی را به تور بزند که شوهرش بشود؛ و یا اینکه خدای نکرده، به بی بند و باری و فساد جنسی کشیده شود.

معیارهای غلط در همسرگزینی و تخریب حجاب

متأسفانه، خانواده ها از یک سو و پسرها از سوی دیگر، در انتخاب عروس یا همسر، اولین معیاری را که در نظر می گیرند، زیباییهای ظاهری دختر است. اوّل خانواده ها می روند ببینند دختر، خوشگل و خوش اندام هست یا نه. پسر هم وقتی می خواهد همسری انتخاب کند، اوّل جسم دختر را می سنجد، بعد توجّه میکند به اینکه افکار و اندیشه هایشان چقدر همخوانی دارد. آنها عوامل دست دومند. وقتی این طور شد، چه پیامدی خواهد داشت؟ این کار سبب می شود دختر برای اینکه شانس ازدواج به دست آورد، ناچار شود بدن خود را بیاراید و عرضه کند. یعنی این خانواده ها و مردها هستند که دخترها را به سمت خودآرایی و طنّازی سوق می دهند. از آن طرف، دخترهای باحیا، باوقار، متدّین و بامعنویت، چه می شوند؟ خدا می داند قلب من برای آنها ریش است و دلم می سوزد وقتی می بینم به علّت کج سلیقگی و کج فکری خانواده هاییکه به دنبال عروس می روند و مردهایی که به دنبال همسر می روند، سال ها طی می شود و از سنّ ازدواج این دخترهای خوب و پاکدامن که خودنمای و جلوه فروشی نکرده اند، می گذرد و کسی به خواستگاری ایشان نمی رود و چه بسا شانس ازدواج را برای همه ی عمر از دست می دهند. پیامد این جریان، یا کشانده شدن دختر است به بی حجابی، بدحجابی، خودآرایی، جلوه فروشی و خریدار برای خود پیدا کردن و یا اینکه دختری که پاکدامن و متدّین است، سال ها بدون اینکه کسی به خواستگاری اش بیاید، می ماند و از سنّ ازدواجش می گذرد و برای همیشه از داشتن شوهر و فرزند و خانواده محروم می شود.

تضعیف غیرت و تخریب حجاب

لقمه های حرام و موسیقی های حرام، عکس ها و تصاویر مستهجن و فیلم ها و کلیپ های کثیف و ضدّ اخلاقی، از عواملی هستند که روح حیا و غیرت را در انسان نابود میکند. شخصی که پول حرام، پول دزدی، رشوه، ربا و جنس تقلّبی فروختن کسب میکند و غذاهای نجس و حرام می خورد و کسی که موسیقی های حرام زیاد گوش میکند و فردی که به تماشای عکس ها و تصاویر مستهجن و فیلم ها و کلیپ های ضدّ عفّت و اخلاق می نشیند، چنین کسی، طبیعتاً به بی بندوباری، بی غیرتی و بی حیایی کشیده می شود و در پی آن، اگر زن است، به خودآرایی و جلوه فروشی و اگر مرد است، به تشویق زن و دختر خود به کنار گذاردن

حجاب و حیا و رو آوردن به خودآرایی و طنّازی در برابر نامحرمان سوق می یابـد. اینها عوامل مخرّب حیا و غیرت در وجود انسان است.

توطئه ی دشمن و تخریب حجاب

عامـل دیگر، شـبکه هـای فساد و زن های آلوده ی هوسـرانند. گروه هایی از زنان آلوده هسـتند که به صورت برنامه ریزی شـده، از طریق خط شـکنی و شکسـتن قُبح بی حجابی و خودآرایی و جلوه فروشـی، به منظور به فساد کشیدن دخترها و زن ها، کار میکنند و برای این کار حقوق می گیرند. تعدادی زن های بدکاره و آلوده هستند که توسّط دشمن استخدام شده اند و حقوق می گیرند برای اینکه صبح لباس آنچنانی بپوشـند، آرایش آنچنانی بکننـد و به خیابان ها بیاینـد و جولان بدهنـد. هیچ کار دیگری هم ندارند. آخر شب هم حقوقشان را می گیرنـد. برای اینکه دخترهای دیگر و افراد جامعه ببیننـد و قبح خودآرایی و بدحجابی و جلوه فروشـی برای آنها شکسـته شود. این گروه ها برای ترویج بی حجابی در جامعه کار میکنند. کار جدّی و سازمان یافته ای است و پول های کلانی برای آن خرج می شود. این اطلاعات مهم و موثق است. اینها به تعبیر قرآن اَئِمَّهٔ الکُفرند ۰۱ اینها خط شکن های خط مقدّم جبهه ی بی عفتی و بی حیایی و بی حجابی اند.

بدحجابی نماد انتقاد و اعتراض

گاهی اوقات بی حجابی و خودآرایی و مراعات نکردن پوشـیدگی، یک نوع حرکت نمادین است برای ابراز بی اعتقادی و اعتراض به حاکمیّت و عملکردهای دولتمردان. یعنی این دختر یا این زن، مخصوصاً این طور لباس پوشیده و خودش را آرایش کرده است تا اعتراض خود را نسبت به حکومت اعلام کند. به دلیل اینکه راه دیگری برایش. نگذاشته ایم. دولتمردها که معصوم نیستند. در میان دولتمردهـای ما، ولو انـدک، اشـخاص فاسـد و کسانی که از بیت المال و موقعیّت شـغلی خود سوء اسـتفاده کرده انـد وجود دارنـد. اشخاصی که دزدی و خیانت کرده اند وجود دارند. یعنی در ۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۲. این قریب سی سال، در جمهوری اسلامی همه ی دولتمردان در همه ی رده های مـدیریّتی، معصوم بودنـد؟! چند نفر از اینها محاکمه و مجازات شدند؟ چند نفر اعدام شدند؟ چنـد نفر اموالشان مصادره شد؟ از آن طرف، چند نفر از مدیران و مسوولان ما، تا به حال پشت دوربین تلویزیون یا میکروفون رادیو آمدند و به اشـتباهات خودشان اعتراف کردند؟ چند نفر آمدند بگویند که ما در فلان برنامه ریزی اشـتباه کردیم، فلان تصمیمی که گرفتیم غلـط بود، فلاـن اقـدامی که کردیم، نادانسـته و جاهلاـنه بود. در کشور ما نظام شایسـته سالاری هم حاکم نیست. یعنی واقعاً مسوولیت هـا به لاـیق ترین و بهترین نیروهـا سپرده می شود؟ اشـخاص روی آشـنایی و رفاقت و اینکه فلانی هم حزب من است، هم جنـاح من و فامیـل من است، در مسـئولیّت هـا گمـارده نمی شونـد؟ چنـد نفر از آقـازاده هـا و فامیـل ها و رفیق ها و هم حزبی و هم جناحی ها در کشور در مسند مسئولیّت ها هستند؟! اینها انتقادات و ایرادات است. اینها وجود ندارد؟ کسی منکر آن است؟ دستگاه حـاکمیّت و دولت مـا یک ضـعف جـدّی دیگر هم دارد و آن این است که کارهای خوب و درست و ارزشـمندی هم که انجام می دهـد، نمی توانـد خوب معرّفی کنـد تا اعتماد مردم را نسبت به خود جلب کند و در میان آنها خوشـبینی ایجاد کند. در تبلیغات نسـبت به عملکردهای درسـتمان هم ضـعیفیم. طبیعتاً این شرایط، روحیّه ی منتقد و معترض ایجاد میکند. وقتی ما به ایرادات خودمان اعتراف نکردیم و عملکردهـای خودمـان را تصـحیح نکردیم، مخـالف به وجود می آیـد و اگر راه امنی برای طرح انتقـاد و اعتراض وجـود نداشـته باشـد، عکس العمـل هـای مخرّب و نـامطلوب بروز میکنـد. اگر الگو و زمینه هـای سـالمی برای اعلاـم انتقـاد و ابراز اعتراض ایجاد کردیم، یعنی کاری کردیم که فرد بتوانـد بگوید فلان دولتمرد یا فلان وزیر، کار غلطی کرد یا خیانت کرد و با گفتن

این حرف، متّهم به کفر و بی دینی و نامسلمانی نشود، متّهم به ضدّ انقلاب بودن، خائن بودن و جاسوسی بیگانه نشود، و شخص بتواند بگوید فلان وزیر خیانت کرد و تخلّف کرد و متقابلاً ـ خودش به خیانت متهم نشود، اگر چنین منفذی باز کردیم، آن وقت دیگر چرا آن زن و دختر، برای اینکه انتقاد خود را نسبت به عملکردهای غلط و نادرست ابراز کند، مجبور شود به خودآرایی و بدحجابی و این طور دهن کجی کردن به هنجارها و ارزش های اسلامی روی آورد؟ این هم یکی از معضلات ماست.

سیاسی کاری و مساله ی حجاب

معضل دیگر در آسیب شناسی حجاب، بی تفاوتی مسوولان نسبت به معضل بی حجابی و خودآرایی و جلوه فروشی برخی زنان است. متأسّفانه ما به طور جّدی به این میدان نیامدیم. قضیّه ی جدّی و مهمّ ما، مسئله ی حجاب و عفاف در جامعه نیست. نماینده های مجلسی، وزرا و مدیران و مسوولان دستگاه قضایی، چقدر خودشان را به طور جدّی درگیر این قضیّه کرده اند؟ معمولاً مسئله ی جدّی آنها چیز دیگری است. اصلاً ذهنشان مشغول این قضایا نیست. غالباً تحت فشارهای اجتماعی و اعتراضات اقشار مذهبی مجبور می شوند چند روزی در این زمینه حرکتی انجام بدهند و بعد هم کم رنگ می شود. چند بار سخنرانی میکنند، بعد هم رها میکنند. پیگیری جدّی وجود ندارد. همین برخوردهایی که الآن نیروی انتظامی می خواهد بکند، ببینیم چقدر طول میکشد و چقدر گستردگی پیدا میکند. چقدر ماندگار است. چرا؟ دلیلش این است که ما سیاسی کاریم. می گوییم اگر با این پدیده برخورد کنیم، مردم رنجیده خاطر می شوند. در این شرایط بحرانی که ما در دنیا داریم، نباید مردم را از دست بدهیم. لذا چشممان را روی هم می گذاریم و ندیده می گیریم. به این علّت است که دولتمردهای ما خودشان را درگیر نمیکنند. این طور سیاسی کارانه رفتار کردن، با مکتب اسلام و نظام ولایی سازگار نیست. امیرالمومنین علیه السّلام فرمودند: لا یَترکُ النّاسُ شَیئاً مِن اَمرِ دینهِم لِاستِصلاحِ دنیاهُم اِلّا فَتَحَ اللّهُ عَلَیهِم ما هُوَ اَضَرُّ مِنهُ ۱: مردم چیزی از امَور دینی شان را برای مصلحت های دنیوی خود ترک نکردند، مگر اینکه خدای متعال درِ مشکلاتی را که به مراتب زیان بخش تر از آن مسأله بود، به روی آنها گشود. یعنی گمان نکنیم از ارزش ها و معیارهای دینی می گذریم، می گوییم مردم را ناراضی نکنیم، بگذار بی بندوباری باشد، فساد باشد، آلودگی باشد، روابط نامشروع غیراخلاقی جنسی باشد. فشار نیاوریم، سخت نگیریم، ما الاَن مشکل انرژی اتمی داریم، مشکل تحریم در شورای امنیّت داریم، مشکل انتخابات داریم، مردم را از خودمان ناراضی نکنیم. امیرالمومنین علیه السّلام فرمودند: کسانی که به علّت این گونه مصلحت اندیشی های دنیوی، از امور دینی اغماض میکنند و از کنار آن می گذرند و بدان بی اعتنایی میکنند، خدا مشکلاتی صد برابر عظیمتر از آن برایشان پیش می آورد. فکر نکنیم مشکلات با بی اعتنایی به ارزشها و اصول حل می شود. دولتمردانی که با این گونه مصلحت اندیشی ها، نسبت به مسئله ی حجاب بی اعتنایی میکنند، باید بدانند که اشتباه بزرگی مرتکب می شوند. مسئله ی حجاب یک مسئله ی جدّی است و باید به صورت جدّی و همه جانبه و مستمر به آن پرداخت. ۱- نهج ا لبلا غه، حکمت ۱۰۶.

خودباختگی مسوولان و تخریب حجاب

اصرار بسیاری از دولتمردان به بیرون کشیدن زن از محیط خانه و کشاندن او به عرصه ی جامعه، و روانه ساختن او در کوی و برزن و جلب او به محیط های تفریحی مختلط، همچون سینما و تئاتر و به کار گرفتن او در محیط های کاری مختلط، همچون بانک ها و ادارات، به عنوان مظهر روشنفکری و نماد بها دادن به زن، که ناشی از خود باختگی و وادادگی در برابر فرهنگ غربی است؛ یکی از عوامل سست شدن پایه های اخلاق و حیا و کشانده شدن زن به سوی خودآرایی و خودنمایی است. بی شک از دیدگاه اسلام، زن مسلمان نه سزاوار است تا این حد خانه گریز باشد و پرسه زدن درکوچه و خیابان را بر حضور در محیط خانه ترجیح دهد و نه

لازم است تفریح و کار او در محیط های مختلط و در کنار مردان نامحرم انجام شود. اگر مدیران جامعه از خود باختگی در برابر فرهنگ، ارزش ها و الگوهای غربی رها شوند، قطعاً می توانند به محیط های خاصّ تفریحی برای خانم ها و محیط های کار مختصّ خانم ها فکر کنند و راه حل های مناسبی برای آن بیابند و به اجرا گذارند.

دانشگاه های مختلط و تخریب حجاب

اختلاط محیط های آموزش عالی، یکی دیگر از عوامل آسیب دیدن روح حیا و ورع و رواج خودآرایی و خودنمایی در بین جمع قابل توجّهی از دختران دانشجوست. یکی از سوالات جدّی که از ترس مورد تمسخر و استهزاء قرار گرفتن و به تحجّر متّهم شدن، کمتر کسی جرات اندیشیدن به آن، چه رسد مطرح کردن آن را به خود می دهد، این است که به راستی در شرایطی که مدیران و مسوولان، در کنار هم تحصیل کردن دختران و پسران هفت، هشت ساله را به مصلحت نمی دانند و لذا دبستان های مجزّا برای دختران و پسران ایجاد کرده اند، چگونه اختلاط محیط های آموزشی دختران و پسران هجده سال و بالاتر را که در اوج فوران غریزه ی جنسی قرار دارند و نشستن آنها را در کنار یکدیگر در کلاس و ارتباط بین آنها را در کریدورها و حیاط دانشکده و همکاری آنها با یکدیگر را در تشکّل ها و بعضاً سفرها و اردوهای دانشجویی مختلط را از نظر اخلاقی و دینی بلا ایراد دید ه ا ند؟ اگر پاسخ دهند: محدودیّت فضاهای آموزش عالی و کمبود اساتید دانشگاه چنین امری را تحمیل کرده است، ممکن است گفته شود: حدّ متعارف واحدهای درسی که در هر نیمسال توسط دانشجویان گذرانده می شود، طیّ سه روز درسی به راحتی قابل ارائه است؛ در نتیجه اگر مثلاً سه روز اول هفته برای کلاس های دانشجویان پسر و سه روز پایانی برای کلاس های دانشجویان دختر در نظر گرفته شود و یا روزهای فرد به کلاس های دانشجویان پسر و روزهای زوج به کلاس های دانشجویان دختر اختصاص یابد، با ساختمان و امکانات و کادر آموزشی و اداری موجود دانشگاه ها و بدون هزینه ی جدیدی، این جداسازی را به سهولت می توان انجام داد و از این طریق به تدریج می توان برای کلاس های دختران دانشجو، اساتید زن را جذب هیئت علمی دانشگاه ها کرد و در نتیجه معضل کنونی را، که بسیاری از خانم های دانشمند و عالم موجود، به علّت پرهیز از تدریس در بین آقایان، از حضور در هیئت علمی دانشگاه ها اجتناب میکنند، نیز حل کرد. تاسیس دانشگاه های خاص برای هر یک از دو گروه پسران و دختران نیز به عنوان اقدام بعدی قابل انجام است. بی شک نمی توان تأثیر مخرّب حضور مشترک دختران و پسران دانشجو در دانشگاه ها را در کشانده شدن آنها به خودآرایی و در صدد شکار یکدیگر بودن، و متعاقب آن کم شدن تمرکز توجّه آنان را به درس نادیده گرفت و انکار کرد.

فصل چهارم : درمان بیماری خود آ رایی، بدحجابی و جلوه فروشی بر خی زنان

اشاره

راهکارهای درمان بیماری بدحجابی و جلوه فروشی برخی زنان را در جامعه، در قالب پانزده محور بیان میکنیم.

انتصاب مسئوولان باورمند و شجاع

انتصاب مسوولان باورمند و شجاع در مناصب فرهنگی، اداری، انتظامی و قضایی که هم به حجاب معتقد باشند و هم پذیرای دشواری های برخورد با این معضل باشند، نکته ی بسیار مهمّی است. متأسفانه برخی مسوولان در کشور یا باور آنچنانی به مسئله ی

حجاب و ضرورت آن ندارند و اهمّیّت و نقش کلیدی و تعیین کننده ی آن را در سرنوشت جامعه نمی شناسند و یا برخی که چنین اعتقادی دارند، شجاعت لازم را که خطر کنند و از آبروی خود برای پرداختن به حلّ مشکل سرمایه گذاری کنند، ندارند و می ترسند مورد تمسخر قرارگیرند و یا با بروز اعتراضات، رده های بالاتر، آنها را از مسندشان بر کنار کنند. لذا مصلحت می دانند خود را برای رفع مشکل درگیر نکنند. اگر جامعه بخواهد اصلاح شود، در همه ی این مناصب، چه مناصب فرهنگی، در رسانه ها، آموزش و پرورش، آموزش عالی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، نهادهای فرهنگی و چه در دستگاه های اداری و نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی کشور، باید افراد شجاع و باورمند به این مسئله و آماده ی خطر کردن و تحمل شدائد در راه حلّ این مشکل، عهده دار مسوولیّت ها شوند تا بتوان این مشکل را حل کرد. یکی از معضلات جدّی ما که باعث شده این مشکل بعد از قریب سی سال هنوز باقی بماند، غالباً نبودِ چنین مسوولانی است. بعضاً علّت بر سر کار نبودن اینگونه مسوولان باورمند و شجاع و بر سر کار ماندن اشخاص بی اعتقاد و محافظه کار را نبود چنان نیروهایی عنوان میکنند. پاسخ این توجیه را از زبان امیر المومنین علیه السّلام می شنویم. حضرت علی علیه السّلام هنگامی که مالک اشتر را به سمت فرمانروای مصر انتخاب کردند، در قالب یک دستورالعمل کلّی، تذکّراتی به او فرمودند ۱؛ از جمله این که: اِنَّ شَرَّ وُزَرائِکَ مَن کانَ لِلاَشرارِ قَبلَکَ وَزیرا وَ مَن شَرِکَهُم فِی الآثام: هر آینه بدترین همکاران، معاونان و یاران تو در اداره ی امور کشور مصر، کسانی اند که برای دولت قبل از تو وزیر بودند، بازو و ایادی اصلی آن دولت بودند و در آلودگی و گناهانی که دولت قبلی مرتکب شد و ترویج کرد، شریک هستند. فَلا یَکونَنَّ لَکَ بطانَةً فَإِنَّهُم آعوانُ الأَثَمَةِ وَ اخِوانُ الظَلَمَةِ: پس نکند این گونه افراد را محرم راز خود قرار دهی، چرا که آنان یاران گناهکاران و برادران ستمگر انند. وَ اَنتَ واجِدٌ مِنهُم خَیرَ الخَلَفِ مِمَّن لَهُ مِثلُ آرائِهِم وَ نَفاذِهِم وَ لَیسَ عَلَیهِ مِثلُ آصارهِم وَ اَوزارِهِم وَ آثامِهِم، مِمَّن لَم یُعاوِن ظالِماً عَلی ظُلمِهِ وَ لا آثماً عَلی إثمِهِ و این در حالی است که تو یقیناً می توانی در بین بقیّه ی نیروهای موجود در مصر، بهترین جانشینان را برای روسا، معاونان و مسوولان انتخاب کنی، از کسانی که تشخیص و نظر و تاثیرگذاری و ۱- نهج البلاغه، نامه ی ۵۳. قدرت مدیریّتی همانند آنها دارند، ولی مسوولیّت چنان جرائم و خلاف ها و گناهانی را بر دوش ندارند؛ کسانی که هیچ ستمگری را در ستمگری ها یاری نمیکنند و هیچ گناهکاری را در جرائمش مدد نمی دهند. اُولئِکَ اخَفُّ عَلَیکَ مَوونَةً وَ احسَن لَکَ مَعونَةً وَ احنی عَلَیکَ عَطفاً وَ اَقَلُّ لِغَیرِکَ إلفاً: این گونه اشخاص که در بین مردم و جامعه ی مصر هستند، اگر آنها را به کار بگیری، هم بار و هزینه شان بر تو خیلی سبکتر است و هم یاری و مدد دادنشان درپیشبرد کارها خیلی بیشتر است و هم نسبت به تو که مسوول جدید کشور مصر شدی، علاقه ی قلبی دارند و الفتشان با جناح مقابل تو و با کسانی که با دین و ارزش های الهی ضدند، بسیار کمتر از مسوولان برجا مانده از دوره ی مدیران قبلی است. در حالی که کسانی که در دولت قبلی مسوول بودند، ولو اینکه در مقابلت تعظیم کنند و بله قربان بگویند، اما ته دلشان با تو رفیق نیستند، ولی چون امروز رئیس شده ای تعظیم میکنند که در مسند قدرت باقی بمانند. فَاتَّخِذ اُولئِکَ خاصَّةً لِخَلَواتِکَ وَ حَفَلاتِکَ: از آنها استفاده کن و آنها را محرم اسرار خود قرار ده. این گونه نیروها وجود دارند و دروغ است اگر بگویی چنین نیروهایی نیستند؛ لذا از همان عناصر قبلی استفاده میکنم. امیرالمومنین علیه السّلام می گویند که قطعاً وجود دارد. ثُمَّ لْیَکن آثَرُهُم عِندک اقوَلَهُم بمُرِّ الحَقِّ لَکَ وَ أَقَلَّهُم مُساعِدةً فی ما یَکونُ مِنک مِمّا کَرِهَ اللّهُ لَاولیائِهِ وَاقِعاً ذلِکَ مِن هَواکَ حَیثُ وَقَع؛ بعد حضرت فرمودند: ای مالک، در بین نیروهایی که به کار می گیری، چه کسی در نظرت برجسته تر باشد؟ آن که تعظیم میکند؟ آن که بله قربان می گوید؟ آن که در مقابل هر حرف نادرستت، بَه بَه و چَه چَه می گوید؟ نه! کسی در بین آنها برگزیده ترین نیرو باشد که حق را با همه ی تلخی اش صریح تر از دیگران به تو می گوید. وقتی خلاف و اشتباه میکنی رُک به تو می گوید که حرکتت خلاف انقلاب و اسلام و اصول عقل و منطق و دین و ایمان است. آن که با شهامت تر است و صریح تر این حرف ها را به تو می زند و در کارهای خلافی که می خواهی بکنی، همراهی کمتری میکند و نمی گذارد کار خلافی بکنی، نه اینکه در خلافکاری ها بازوی تو شود. این گونه اشخاص که حاضرند هر چه را در راه حقیقت به

سرشان بیاید، تحمّل کنند، در نظرت برجسته تر باشند. آنها که برای اینکه آنچه خدا برای اولیائش نمی پسندد، اجرا نشود، حاضرند تن به هر دشواری دهند و خطر کنند و پذیرای هر مشکلی شوند. اینگونه افراد را به کار گیر؛ نه کسانی را که در دولت قبلی مسوول بودند و در جنایات و ظلم و فساد و آلودگی های دولت قبل از تو، به عنوان ایادی اصلی دولت بودند. پس اوّلین نکته این است که در همه ی بخش های جامعه، باید کسانی سر کار بیایند که هم با همه ی وجود معتقد باشند و هم با شهامت و آماده ی خطرپذیری برای حلّ معضل باشند و قطعاً چنین اشخاصی وجود دارند.

شناساندن و تفهیم منطق حجاب

اقدام دوم برای درمان بی حجابی در جامعه؟ تفهیم منطق حجاب است. همان گونه که قبلاً گفتیم، متأسّفانه رسانه ها و ابزارهای فرهنگی ما، نه تنها منطق حجاب را تفهیم نکردند؛ بلکه ابزار ترویج بی حجابی در جامعه شدند. الگوهای بی حجابی به جامعه دادند. در قالب همین چند جلسه سخنرانی، خواهرانی که بحث ها را شنیدند تأثیر پذیرفتند و بعضاً چادری شدند. وقتی یک سخنرانی چنین تأثیر می گذارد، رسانه های ما چقدر کار کرده اند؟ رسانه ها، آموزش و پرورش و آموزش عالی در متون درسی از کلاس اول دبستان تا عالی ترین سطوح دانشگاهی؛ چقدر با زبان منطق و علم و با ادبیّات مناسب فهم مخاطبان، منطق حجاب را تبیین کرده اند؟ در تریبون های عمومی، نماز جمعه ها، جلسات سخنرانی، منابر، مساجد و محافل دینی، چقدر با زبان منطق و استدلال و ادبیّات مناسب، حجاب تبیین شده است و چقدر جلسه ی پرسش و پاسخ گذاشته اند؛ تا کسانی که مخالف حجابند، صحبت کنند و بدون هیچ گونه سانسور و احساس خطر و نگرانی، به صراحت منطق خود را بیان کنند، ایراد بگیرند و چند کارشناس فهمیده و مطلع و با حلم و بردبار پاسخگو باشند تا معلوم شود کسی که مصرّ بر بی حجابی است حرفش منطقی تر، معقول تر، درست تر و علمی تر است یا کسی که مدافع حجاب است؟! تمام این کارها باید انجام شوند. خوب است تابلوهایی در دانشکده ها و دانشگاه ها به نام تابلوهای گفتگوی متقابل و تریبون آزاد نصب شود. هم کسانی که مخالف حجابند، استدلال خود را بنویسند و هم کسانی که مدافع حجابند؟ تا معلوم شود کدامیک منطقی حرف می زنند. ما هیچ نگرانی نداریم و از نظر استدلال و منطق و علم، حرفمان کاملاً قوی و غنی است. باید این عرصه ها باز شود تا مفهوم حجاب و منطق و دلایل ضرورت حجاب تبیین شود. چقدر از ابزارهای هنری استفاده کرده ایم؟ از هنر نقّاشی چقدر برای تبیین منطق حجاب استفاده کرده ایم؟ از هنر کاریکاتور و شعر چقدر استفاده کرده ایم؟ چقدر شعر و ادبیّات و داستان نویسی را به کار گرفته ایم؟! در زمینه ی حجاب، در مجامع علمی و آموزشی، چند نمایش نامه اجرا شده است؟ در این قریب سی سال چند فیلم سینمایی یا سریال داستانی تولید شده است تا منطق و دلایل ضرورت حجاب و خطرات و مضرّات بی حجابی را توضیح بدهد؟ چند مسابقه ی علمی و هنری در زمینه ی حجاب برای به اندیشه واداشتن برگزار شده است؟ مسابقه ی خلق آثار هنری و علمی در زمینه ی حجاب و ارائه ی بهترین مقاله و تجزیه و تحلیل بر اساس مطالعات نظری و علمی و تحقیقات میدانی. ولی باید مواظب بود اقدامات مزبور به گونه ای نباشد که مخاطب ما فقط باحجاب ها باشند. گرچه با این کارها، آنها هم اعتقاد و استحکامشان در حفظ حجاب بیشتر می شود، ولی مهم کسانی هستند که منطق حجاب برایشان تبیین نشده است. باید به گونه ای وارد میدان شویم که کسانی را که نسبت به حجاب ناباورند مخاطب قرار دهیم و باب گفتگو را با آنها باز کنیم. اغلب مسابقاتی که در زمینه ی حجاب برگزار می شود، شرکت کننده ها خانم های چادری هستند و جایزه ی مسابقه هم یک سفر مشهد مقدّس و امثال اینهاست. جایزه را سکّه ی بهار آزادی بگذارند تا برای کسی هم که بدحجاب است جذّابیّت داشته باشد. معلوم نیست سفر مشهد برای او جذّاب باشد. شیوه ی کار طوری انتخاب شود که بدحجاب هم به میدان بیاید. همچنین باید پرسش نامه هایی طرّاحی شود و به وسیله ی آن، در جامعه و دانشگاه، علل و عوامل ضعف حجاب شناسایی شود. باید گروهکارهای تحقیق دانشجوی و کارشناسی تشکیل شود تا در این زمینه کارکنند.

ا لگو سا زی

محور سوم برای درمان بی حجابی، الگوسازی است. وقتی دختربچّه را از دو، سه سالگی به برهنگی عادت می دهیم و لباس کوتاه و رکابی تن او میکنیم و می گوییم به این بچّه ی سه چهار ساله که حجاب واجب نیست و این دختر را تا نُه سال به این طور لباس پوشیدن عادت می دهیم؛ شبی که فردای آن نه ساله می شود، چطور می خواهیم عادتی را که نُه سال با آن زندگی کرده است، از او بگیریم و بگوییم از فردا صبح باید باحجاب شوی؟! دختربچّه ها از سنّ کودکی باید به حجاب عادت داده شوند. در مورد نماز هم روایت داریم که کودک را از همان سنین آغاز عمر به نماز عادت دهید. ابتدا اللّه اکبر را به او یاد دهید، بعد لا اله إلا اللّه و کم کم سوره ی حمد و توحید را به او یاد دهید و هنوز چند سال مانده است به مکلّف شدن، نماز را کامل به او یاد دهید و او را به نماز خواندن تشویق کنید تا وقتی مکلّف شد، کاملاً عادت کرده باشد. آنچه معصومین درباره ی نماز گفته اند، در مورد حجاب هم عیناً صادق است. برهنگی دوران کودکی را یک شبه نمی شود به پوشیدگی و حجاب دوران نوجوانی تبدیل کرد. در عرصه ی الگوسازی، یکی از مشکلات ما این است که تلویزیون، سینما و تئاتر الگوی خوبی نمی دهند و همه جا الگوی بدحجابی ارائه می شود. رسانه ها چرا شخصیّت های بزرگ علمی را که در بین خانم ها هستند و به شدّت هم به حجاب پایبندند، معرفی نمیکنند؟ در بین خانم های پایبند به حجاب، فیزیک دان های بزرگی داریم، اطبّای بزرگی داریم، اساتیدی داریم در زمینه ی مهندسی، علم حقوق، جامعه شناسی و ادبیّات که خلاقیّت های چشمگیری داشته اند. چرا خانم هایی را مثل اساتید بزرگ دانشگاه و متفکّرین بزرگ، که به شدّت به مسئله ی حجاب مقیّدند، معرّفی نمیکنند تا الگویی برای دختران جوان ما و جامعه باشد؟ دروغ می گوید کسی که می گوید در بین خانم های پایبند به حجاب، چنین کسانی وجود ندارند. ما زنان عارف بزرگی داشتیم و همین الآن هم به لطف خدا داریم. زن فقط همین چند هنرپیشه ی سینما هستند که در هر برنامه ی تلویزیونی باید آنها را دعوت کرد و در حالی که آرایش کرده و بزک کرده اند، با آنها گفت و خندید و آنها را نشان داد تا الگویی برای دختران جامعه ی ما بشوند؟ الگوسازی، کار بسیار مهمّی است. الگوهای جذّاب و دوست داشتنی که بتواند نسل جوان و نوجوان و زن های جامعه ی ما را جذب کند.

تحول بنیادین د ر رسانه ها

چهارمین کار برای درمان بی حجابی، تحوّل و اصلاح بنیادین شجاعانه در رسانه ها، خصوصاً در تلویزیون و بعد از آن سینماست. با رفرم و تغییرات جزئی، مشکل حل نمی شود. شخص شجاعی می خواهد که خطر کند و به صورت جدّی، برنامه هایی را که کاملاً در زمینه ی حجاب و عفاف بدآموز است، حذف کند. چه کسی گفته است ما باید این همه شبکه ی تلویزیونی داشته باشیم که به علّت نداشتن برنامه ی تولیدی خوب داخلی، مجبور شویم یا برنامه های هجو و بدآموز داخلی را عرضه کنیم یا فیلم های تولیدشده در کشورهای خارجی را پخش کنیم که در آنها حتماً قید و بند حجاب نیست و الگوهای بی حجابی را به جامعه عرضه میکند؟ می توانیم تعداد شبکه ها را کم کنیم ولی کیفیّت و جذابیّت و سلامت برنامه ها را بالا ببریم و از جنبه ی تخریب کنندگی اش بکاهیم. اشخاص شجاعی لازم است که ازمسخره شدن نترسند تا مدیر سازمان صدا و سیما و مسوول امور سینمای کشور شوند و در رابطه با حجاب، تغییرات جدّی و بنیادینی را در تلویزیون و سینما به اجرا گذارند.

هدایت و کنترل بازار پوشاک و لوازم آرایش

اقدام دیگر، هدایت و نظارت و کنترل بر تولیدات، واردات و عرضه ی پوشاک زنان و لوازم آرایشی است. همانطور که پیشتر اشاره

شد، این قضیّه، عادی نیست که در سطح دنیا، سرانه ی مصرف لوازم آرایشی در زنان ایران، اول است. این که در هیچ جای دنیا، زن ها این همه لوازم آرایش مصرف نمی کنند، طبیعی است؟ یا این که سرانه ی جرّاحی های زیبایی خانم ها در ایران اول است، طبیعی است؟ این که خانم می رود لباسی که با شخصیّت و متانت و وقار یک زن مسلمان ایرانی همخوانی دارد بخرد، هزار مغازه را می گردد و آخر هم دست خالی بر می گردد، طبیعی است؟ در امر پوشاک، چه بر تولیدات داخل، یعنی جاهایی که طرّاحی مد لباس میکنند، لباس می دوزند و تولید میکنند و به جامعه عرضه می نمایند و چه بر مرزهای کشور از نظر واردات نوع لباس ها؛ باید نظارت وکنترل شود. همچنین تولید و واردات لوازم آرایشی باید به طور جدّی کنترل و محدود شود و به شکل صحیح و سالم در جامعه در دسترس قرار گیرد. هدایت، نظارت و کنترل در عرصه ی کاربرد هم باید اِعمال شود. در محیط های کار، مثل ادارات و محیط های آموزشی، مثل مدارس و دانشگاه ها هم باید به طور جدّی قضیّه کنترل شود. اگر رسیدیم به اینکه خودآرایی و خودنمایی خانمها بیماری مهلکی است؛ با میکروب برخورد کردن، خدمت است. باید رئیس، کارمند و ارباب رجوع، هر سه کنترل شوند. گاهی رئیس اداره و مجموعه، خانمی است که حجاب را مراعات نمیکند. گاهی کارمندهای زیر دستِ رئیس حجاب را مراعات نمیکنند و رئیس به آنها هیچ گونه تذکّری نمی دهد و محدودیّت و تنبیهی برایشان در نظر نمی گیرد و اگر معاند و لجوج بودند و مخصوصاً می خواستند فساد را ترویج کنند، هیچ برخوردی برای برکناری آنها و جایگزینی یک عنصر سالم به جای آنها نمیکند. در محیط های آموزشی و جامعه ی دانشگاهی، برخی خانم های استاد، الگوی ترویج بی حجابی هستند. آیا به این استاد تذکّر داده می شود؟ آیا رئیس دانشگاه به طور خصوصی ایشان را به اتاق خود دعوت میکند که خانم محترم! شما برای دختران کلاس الگویید، بنابراین باید طوری به کلاس بیایید که الگوی سازنده ای باشید، در غیر این صورت معذوریم کلاس را در اختیار شما بگذاریم. در کنار تفهیم منطق حجاب و طرّاحی و تولید و عرضه ی پوشش مناسب، شایسته و وزین، ابتدا به خانم های استاد و کارمندان زن در بخش های مختلف دانشگاه و بعد دانشجوها، باید تذکّر داد. اگر مفید واقع نشد، تنبیه کرد. و اگر باز هم موثّر واقع نشد، باید اخراج و برکنار کرد. چون مسئله ی بی حجابی در جامعه، یقیناً در وهله ی اول برای خود زن، مخرّب است و مبارزه با آن به سود خود زن است. این کنترل، اگر مداوم و مستمر باشد، فرهنگ و عادت ایجاد میکند. به یک هنجار، رسم، عادت و سنت جا افتاده تبدیل می شود و در این صورت همه به راحتی حجاب را رعایت می کنند. نمونه ی بارز تأثیر کنترلِ مداوم و مستمر، استفاده از کمربند ایمنی خودرو بود که در جامعه ی ما مطلقاً رسم نبود، نیروی انتظامی برای مدّتی جدّی ایستاد و برخورد کرد و در صورت نبستن کمربند جریمه کرد؛ در نتیجه، تدریجاً بستن کمربند ایمنی عادت شد. اگر می خواست در این قضیّه با رافت و رحمت برخورد کند، رحم به جامعه نبود. وقتی کسی کمربند نمی بندد، در حادثه رانندگی کشته می شود، آیا این ترحّم و عطوفت و عدم کنترل و عدم الزام، خدمت به اوست؟ اتّفاقاً این سخت گیری خدمت به اوست؛ چون اگر تصادف کرد، کشته نمی شود. در قضیّه ی حجاب هم همین گونه است.

اولویّت دادن به باحجابان در ادارات و دانشگاه ها

کار دیگر، اولویّت دادن و اعطای امتیاز و تقدّم در بهره مندی از فرصت های رشد و اشتغال، به بانوان باحجاب است. متأسّفانه می بینیم بعضاً در ادارات، دخترهای بی قید نسبت به حجاب، با روی باز و خندان، تحویل گرفته می شوند؛ برعکس دخترهای محجّبه. طبیعی است که این مسأله تأثیر منفی خود را می گذارد. وضعیّت ۱۸۰ درجه باید برگردد. برای دادن بورس تحصیلی در دانشگاه ها، باید یکی از فاکتورها، پای بندی به حجاب باشد. برای استخدام، حجاب را باید معیار قرار دهیم و کسانی را که به حجاب پایبندند، در اولویّت قرار دهیم. این کار برای کسانی که حجاب درستی ندارند، انگیزه ایجاد میکند؛ تا برای به دست آوردن فرصت های تحصیل، اشتغال و رشد، خود را با معیارها، الگوها و ضوابط منطقی و دینی هماهنگ کنند.

ایجاد امکانات و تسهیل ازدواج

فراهم آوردن تسـهیلات برای ازدواج جوانان، کار مهمّ دیگر است. یک طرف این کار، تأمین مسکن و شغل است، تا امکان ازدواج برای جوانان فراهم شود. این وظیفه ی دولت است. گفتیم که به تأخیر افتادن ازدواج، زمینه های بسیار خطرناکی را هم برای دختران و هم برای پسـران ایجاد می کند؛ چون وقتی این نیاز طبیعی وجودشان، به صورت شرعی، اخلاقی و پاک پاسخ داده نشود، غریزه به آنهـا فشـار می آورد تـا به نحو دیگری آن را ارضـاء کننـد؛ این مسـئله سبب آلودگی هایی در جامعه می شود. بازار پررونقی برای جلوه فروشـی زنـان بی حجاب فراهم میکنـد. بایـد مشکل مسـکن برای جوانان حل شود. پشت تریبون ها شـعار نـدهیم؛ کار بکنیم. شعارهای ما گاهی اوقات ۱۸۰ درجه با عملکردمان فرق میکند. شـعار می دهیم مشـکل مسـکن را حل میکنیم، بعد سیاست هایی را در پیش می گیریـم که قیمت مسـکن چنـدین برابر افزایش می یابـد. مـا برای سـخنرانی دولتمرد نشـدیم، برای اجرا دولتمرد شـدیم. امکان اشـتغال نیز بایـد برای جوانان فراهم شود. از طرف دیگر، اسـتانداردها و انتظارات زوجین و خانواده ها را در مسـئله ی ازدواج باید تصـحیح کنیم. این اشـرافیّت، تجمّل، مهریّه های بالا، جهیزیّه های کمرشـکن و مجالس پرهزینه و اشـرافی عقد و عروسـی، سـد بزرگی سـر راه ازدواج دختران و پسـران خوب و دوست داشتنی جامعه ی ماست. واقعاً باید یک انقلاب بینشی در محیط ایجاد شود و بـه جـای زنـدگی تجمّلاـتی که فقـط ظـاهری دارد و خـدا می دانـد چه تلخی هـایی در دل دخـتران و پسـران جـوان مـا پشت این ظاهرهای شـیک و مجلّل نهفته است، به زنـدگی ساده، پاک و صـمیمی روآوریم. این تحوّل باید از سـطوح عالی جامعه آغاز شود. ابتدا مسوولان و مدیران عالی نظام و فرهیختگان و اندیشمندان جامعه، که تأثیر الگویی دارند، باید به این ساده زیستی روآورند و از اشـرافیّت و تجمّل در زندگی و از جمله در امر ازدواج، دست بردارند. پس مشـکل ازدواج را باید از دو طرف حل کرد؛ دولت باید فکر مسکن و اشتغال برای جوانان باشد و ما هم باید در الگوهایمان تحول جدّی ایجاد کنیم. سطح انتظارمان متعادل شود و مهریّه ها و جهیزیّه های وحشتناک و کمرشکنی را که مانع بزرگ ازدواج هاست، برداریم و ازدواج را تسهیل کنیم. اگر امکان ازدواج فراهم شود، دختری که شوهری دوست داشـتنی دارد، به چه دلیل در پی این باشد که با عرضه ی زیبایی های جسمی خود به مردان دیگر، نگاه های آلوده ی چند پسر یا مرد هوسباز را به خود جذب کند؟

تصحیح معیارها در همسرگزینی

توجّه کردن بیشتر خـانواده ها و پسـرها در انتخاب عروس و همسـر به جنبه های انسانی و کمالات دختر، تا زیبایی های جسـمانی او، اقدام دیگر است. گفتیم یکی از مشـکلات ما این است که حتّی خانواده ها و پسـرهای مذهبی، وقتی می خواهند عروس و همسـری انتخـاب کننـد، اولین چیزی که راجع به آن حسّاسـند این است که قیـافه و قـدّ و بالاـی دختـر چطور است. لـذا معلوم است که دختر کشـیده می شود به این که خود را طوری آرایش کند که بتواند شوهری برای خود دست وپا کند. این رویّه، بدآموزی دارد. چرا ما تحول عمیق ایجاد نکنیم؟ فاکتور اصـلی در زنـدگی، اخلاق، ایمان، تفکّر، علم، شخصـیّت وزین و جا افتاده، منطقی بودن، روحیّات لطیف معنوی داشـتن، دیانت، پاکـدامنی و امثال آن است؛ که مقـدّم بر زیبایی و جذابیّت ظاهری است و سـعادت خانواده ها، عمدتاً تحت تأثیر این فاکتورهای اصـلی است تا زیبایی و جذابیّت ظاهری بدن دختر که آن هم چند سالی وجود دارد و بعد رو به افول می گـذارد. نمی گوییم زیبایی ظاهری هیـچ است، ولی در رده ی چنـدم قرار دارد. اگر عامل جـذب دختر و پسـری به یکدیگر، زیبایی ظاهریشان باشـد، این دختر حدّ معیّنی از زیبایی ظاهری دارد و وقتی مرد در جامعه دختران زیباتر می بیند و پای فیلم های تلویزیونی و سـریال هـا می نشـیند و سـینما می رود، و هنرپیشه هـای زیبـای زن را می بینـد، به خود می گویـد این هم زن بود که من گرفتم و

نسبت به همسر و محیط خانواده ی خود دلسرد می شود و چه بسا کار به جدایی میکشد. واقعاً بیاییم تفکّرات پسران و پدران و مادرانشان را تصحیح کنیم. زنی می تواند برای مرد سعادت ایجاد کند که با کمال، فهمیده، منطقی، خوش اخلاق، صبور، باتقوا و عفیف باشد و از نظر روحانی با معنویّت و لطیف باشد. تصحیح معیار گزینش همسر می تواند انگیزه ی خودآرایی و جلوه فروشی را بسیار پایین بیاورد. متأسفانه الآن شرایطی است که عدّه ای از دختران برای اینکه ازدواج کنند، به خودآرایی کشیده شده اند و دختران عفیف و پاکدامنی که به این سمت کشیده نشده اند، صرفاً به این دلیل، دیده نمی شوند و سال های زیادی از عمرشان می گذرد و فرصت ازدواج برایشان کم می شود و چه بسا کلاًـ از دست می رود. این ظلم و جنایتی است که جامعه ی ما نسبت به دختران باتقوا روا می دارد.

عدم تشویق زنان به خانه گریزی و ایجاد فضاهای اختصاصی

تحوّل در دیدگاه مسوولان و مدیران جامعه در جهت دست برداشتن از تشویق خانم ها به حضور بیش از حد در محیط های بیرون از خانه و اقدام در جهت طرّاحی و ایجاد محیط های کار، تفریح و ورزش اختصاصی برای زنان و نیز جداسازی محیط آموزش عالی دختران و پسران، گام های مهمّ و موثّری است که می تواند انگیزه ی خودآرایی و خودنمایی را در بین خانم ها کاهش دهد. البتّه چنانچه پیشتر گفته شد، این اقدامات تنها توسّط مدیرانی می تواند طرّاحی و انجام شود که اوّلا از ایمان و بینش عمیق دینی برخوردار باشند و خودباخته ی فرهنگ و الگوهای غربی نباشند، ثانیاً از اعتماد به نفس و شجاعت و ایمان راسخی برخوردار باشند که از یک سو برای ایثار محبوبیّت و وجاهت و منصب و مقام خود در راه احیای احکام و ارزش های دینی آمادگی داشته باشند و از سوی دیگر از جوسازی، تخریب، استهزاء و تمسخر مخالفان نهراسند و با شجاعت تمام، تحوّلات مزبور را به مرحله ی اجرا گذارند.

امر به معروف و نهی از منکر

اقدام دیگر، امر به معروف و نهی از منکر همگانی است. همه در مسئله ی حجاب موظّفند امر به معروف و نهی از منکر کنند. دختر، پسر، مسوول، غیرمسوول، همه وظیفه دارند. اگر افراد مغرض و معاندی با شخص آمر به معروف و ناهی از منکر برخورد بدی کردند، که برخی اوقات برخوردهای خشن و وحشیانه ای میکنند، مسوولان اجرایی و قضایی باید از آمر به معروف و ناهی از منکر حمایت کنند. البتّه امر به معروف و نهی از منکر شیوه ها و متدهایی دارد که آنها را باید یاد گرفت و درست عمل کرد. امّا تا می گوییم امر به معروف ونهی از منکر، برخی می گویند اصول زیادی دارد، که ما وارد نیستیم؛ لذا فعلاً انجام نمی دهیم تا ببینیم بعد چه می شود. نه! امر به معروف و نهی از منکر یک امر واجب است مثل نماز. همان طور که باید نماز بخوانیم، باید احکام نماز را هم یاد بگیریم. اگر کسی احکام نماز را یاد نگیرد، تکلیف نماز از او برداشته نمی شود. امر به معروف و نهی از منکر هم همین طور است. باید روش ها و ضوابط اسلامی اش را یاد بگیریم و عمل کنیم. اگر انجام ندادیم، خلاف شرع کرده ایم. فردای قیامت مواخذه می شویم. پس در امر حجاب، همه باید امر به معروف کنیم. وقتی هم چند نفر وقیح و مغرض با یک آمر به معروف و ناهی از منکر، برخورد خشن و تخریبی کردند، مسوولاـن نظام باید از آمر به معروف و ناهی از منکر حمایت کنند، نه اینکه دست به هم بمالند و امروز و فردا کنند؛ چرا که نمی خواهند خطر کنند؛ چون ممکن است افراد معاند فردا علیه آن مسئول تحصّن کنند و شعار بدهند. مسوولان باید شجاعت داشته باشند و حمایت کنند.

برخورد انتظامی و قضایی با مغرضان

برخورد انتظامی و قضایی با مغرضان و خطّ مقدم سپاه بی عفّتی و بی حجابی در جامعه و شبکه های فساد و فحشا، که وجود این شبکه ها قابل انکار نیست، کار ضروری دیگر است. شبکه هایی هستند که بعضی دستگیر شده اند. شبکه های کاملاً تعریف شده و سازمان یافته که با پول های کلانی که در اختیارشان است، دخترها را گول می زنند و بیهوش و . برهنه میکنند و از آنها فیلم و عکس می گیرند و فیلم و عکس ها را ابزار فشار به این دختران میکنند و به آنها می گویند اگر به آنچه می گوییم تن ندهید، عکس هایتان را منتشر می کنیم و این گونه آنها را به فساد میکشانند. اینها قصّه یا تئوری توطئه نیست، ذهنیّت پردازی های یک ذهن بیمار و بدبین نیست. این شبکه ها وجود دارد. آیا با آنها نباید برخورد کرد؟ با گروه هایی که دختران را می دزدند و تجاوز به عنف میکنند، نباید برخورد کرد؟ تا می گوییم برخورد قضایی یا انتظامی، رگ غیرت بعضی ها تحریک می شود و خون ها به جوش می آید و می گویند نباید این طور برخورد کرد. گروه هایی زنان بدکاره را استخدام کرده اند و به این زن ها پول می دهند فقط برای اینکه لباس های آنچنانی به تن کنند و صبح تا شب با این لباس و آرایش در خیابان راه بروند، تا قبح بدحجابی در جامعه از بین برود. با افراد و گروه های معاند و مغرض، یقیناً باید برخورد قاطع و جدّی کرد و با کسانی هم که از این افراد حمایت میکنند، که متأسّفانه بعضی روزنامه ها و جریان ها و گروه های سیاسی این کار را انجام می دهند، با مدافعان این مغرضان و میکروب های کُشنده ی اخلاق و پاکدامنی در جامعه هم باید برخورد قضایی جدّی شود.

تصحیح معیار در تجلیل و ستایش زنان

همانگونه که پیشتر گفته شد، از نظر روان شناسی، زن نیازمند مورد توجّه و تحسین و تقدیر و تجلیل قرار گرفتن است. این یک نیاز روانی در زن است که از نظر علمی قابل انکار نیست. زن در جامعه چطور باید مورد توجّه قرار بگیرد؟ اگر کاری کنیم که مردان و زنان جامعه ی ما از منظر شخصیّت انسانی به خانم ها نگاه کنند و آنها را به علّت کمالات انسانی مورد تجلیل و ستایش قرار دهند، دیگر دلیلی ندارد زن برای دیده شدن و مورد توجّه و تحسین قرار گرفتن، ناچار شود بدن خود را آرایش کند و به معرض دید بگذارد و چشم های دیگران را خیره ی بدن خود کند تا دیگران به جای اینکه زیبایی اندیشه و روح و شخصیّت او را تجلیل کنند، زیبایی اندام و چشم و ابروی او را تحسین کنند. اگر بتوانیم این نگاه را در جامعه متحول کنیم، هم نیاز روانی زن تامین شده و مورد توجّه و تجلیل قرار گرفته و ستایش شده است و هم انگیزه ای شده است تا زن در جنبه های علمی بیشتر فعالیّت کند و عالم بزرگتری شود و در جنبه های اخلاقی، عرفانی و اجتماعی روی خود کار کند و انسان والاتری شود. برگزاری مراسم هایی برای تجلیل از زنان باحجاب دانشمند، نوآور و هنرمند و پیش بینی جوایزی برای آثار علمی و هنری اینگونه زنان، می تواند در این جهت سودمند باشد.

ترویج معنویّت و عرفان

اقدام دیگر، ارائه ی جذّاب دین و معنویّت و تقویت جاذبه های عرفانی برای رها شدن از شدّت فشارهای غریزی و مادّی و ظاهری است. تجربه های مکرّر نشان داده است که در کلاس های دانشگاه یا جلساتی که جنبه ی معنوی و عرفانی بحث ها قوی است، دانشجویان و جوانان به این بحث ها علاقه مند می شوند و بدون اینکه کوچکترین تذکری به آنها داده شود، با تقویت روحیّات معنوی و علاقه مندی های عرفانی، خود به خود چنان روح حیا و عفاف در آنها قوی شده که ناخودآگاه ظاهر آنها را هم متحول میکند. در این سال های تدریسم در دانشگاه، بارها شاهد بوده ام دخترانی با وضعیّت ظاهری زننده و چِندِش آور، در اثر جذب شدن به معنویّت و عرفان، به خانم های باحجاب چادری باتقوا و وزین تبدیل شدند. یکی از مشکلات ما این است که نتوانستیم

معنویّت و عرفـان دینی را که برای جوانان بسـیار جـذّاب و دوست داشـتنی است و در آنها یک عشق آسـمانی ایجاد میکنـد، به آنها معرفی کنیم و در دلشان جا بینـدازیم تا در نتیجه، چنان در جاذبه ی زیبایی های معنوی قرار گیرند که جنبه های ظاهری و فشارهای طبیعی و غریزی و خواهش ها و هوس های نفسانی در آنها کم اثر شده و نتواند آنها را به راه خطا بکشاند.

تفهیم پیامدهای بدحجابی برای زنان

کـار دیگر، آگاهی دادن به زنان و دختران در زمینه ی عواقب تلـخ بی حجابی برای خودشان است. قبلًا شاره شـد که بی حجابی و خودنمـایی، در زنـدگی دنیوی و اخروی، چه عواقب وحشـتناکی برای خود زن دارد. رفتارهـا، آرایش و حالات انسـان، در صورت باطنی او تأثیر می گذارد. اگر چشم های باطن ما امروز بسته است، اشخاصی هستند که چشم های باطنشان باز است و می بینند. خدا می داند صورت باطنی هر یک از ما چگونه است. امروز نمی بینیم. بعد از اینکه از این خواب دنیوی بیدار شدیم، چشـمان ما هم باز می شود و خواهیم دیـد چه اتّفـاقی برایمـان افتـاده است و چه بر سر خود آورد ه ایم. برخی صورت ها، صورت انسان نیست. اینها، قصّه نیست. آیات و روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد. در مکاشـفات بزرگان عرفان نیز مویّدات فراوانی برای آن وجود دارد. حدیث مفصّـلی است از پیامبر کرم صلّی الله علیه وآله وسلّم که طیّ آن، خاطرات سفر معراج را برای حضرت زهرا سلام اللّه علیها تعریف میکنند. فقط قسـمتی از آن را که مربوط به حجاب است نقل می کنم. در سـفر معراج، یکی از جاهایی که پیامبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلّم مشاهده کردند، دوزخ و جهنّم بود. به حضرت زهرا سلام اللّه علیها فرمودند: گروه هایی از زنان را در دوزخ در حـال عـذاب شـدن به شـیوه های مختلف دیـدم. زنانی را دیـدم که با موی سـرشان در وسط آتش آویخته بودنـد و در حال سوختن بودنـد و آنها زنانی بودند که موی سـر خودشان را از نامحرم نمی پوشاندند. این عذاب کسانی است که زلف را بیرون می گذارند. دوم، زنانی را دیدم که گوشت بدن خود را با دندان می کندند و می خوردند. آنها زنانی بودند که در دنیا خود را برای مردم زینت میکردنـد. لبـاس هـای آنچنـانی می پوشـیدند و زر و زیور می کردنـد و بیرون می آمدنـد که مردم ببیننـد. سوم، زنـانی را دیـدم که گوشت بدنشان با قیچی آتشـین ریز ریز، بریده می شد. آنان زنانی بودند که بدن خود را در دنیا به مردان نامحرم نشان می دادند. ۱ خـانم هـا بایـد بداننـد بی اعتنـایی به حجـاب چه پیامـدهای وحشـتناك و مخرب دنیوی و اخروی برای خودشان خواهـد داشت. ۱- مجلسی، بحار الانوا ر، ج ۱۰۰، ص ۲۴۵.

ایجاد فضای امن برای انتقاد و اعتراض

اقـدام دیگر، اصـلاح و تحول در عملکرد سیاسـی و باز کردن عرصه ی انتقاد، بدون قرار گرفتن در معرض اتّهام و انتقام است. پیش از این، در آسیب شناسی حجاب اشاره شد که برخی افراد که کارشان به بی حجابی کشیده شده است، واقعاً نگیزه های هوس آلود و شـهوانی ندارنـد، بلکه این عملشـان نوعی دهن کجی به دولتمردان و نظـام است. مـا چون راه درستِ انتقاد را باز نکردیم، افراد با دهن کجی می خواهند بگویند من به توی دولتمرد انتقاد دارم و این دهن کجی را به شکل بدحجابی نشان می دهند. همان طور که می دانیم، دولتمردان جمهوری اسلامی، هیچکدام ادّعای عصمت ندارند. از خود مقام معظّم رهبری گرفته ۱ تا رییس جمهور، وزرا، نمایندگان مجلس و مسئوولان قضایی هیچکدام معصوم نیسـتند و ممکن است اشـتباه کنند. حتّی در مواردی ممکن است، مسوولی عمـداً کـار خلافی کنـد. بایـد فضـایی ایجاد کنیم که هر کسـی انتقاد کرد، به او نگوییم تو ضـدّ انقلابی، از بیگانه پول می گیری و جـاسوس بیگـانه ای. فضـای سـالمی برای انتقاد ایجاد کنیم. دولتمردان فقط برای یک طرفه سـخنرانی کردن، بین مردم نیاینـد. برای سخنرانی لازم نیست به جمع مردم بیاینـد یـا مردم را به حضور بپذیرنـد. سـخنرانی را می توان از طریق رادیو و تلویزیون انجام داد و

مردم هم آن را می بینند و می شنوند. دولتمردان باید در گفتگوهای متقابل با منتقدان حاضر شوند و اگر جایی اشتباه کرده اند، اشتباه خود را بپذیرند و اعتراف کنند که ما معصوم نبودیم و علم ما هم بی نهایت نیست؛ این ۱- امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف عصمت دارند، امّا ولی فقیه معصوم نیست. علم بی نهایتی هم که در اختیار معصوم است، در اختیار ولیّ فقیه نیست. ولی فقیه یک فقیه عادل، شجاع، مدیر، مدبر و آگاه به مسائل زمان است؛ نه یک امام معصوم. این عالی ترین شخصیّت در نظام ماست که خود داعیه ی عصمت و خطاناپذیری ندارد، چه رسد به مسئوولان رده های پایین تر. سیاستی که اتخاذ کردیم، جواب غلط داد. ما اشتباه کردیم. در این نزدیک به سی سال بعد از انقلاب، هیچ مسوولی در رادیو یا تلویزیون نگفت من اشتباه کردم. یعنی همه ی مسوولان معصوم بودند؟! اگر فضای باز و سالمی برای انتقاد ایجاد کنیم، افراد مجبور نمی شوند دهن کجی کنند. متأسّفانه روش ما غلط است. هر کس انتقاد کند، می گوییم تو ضدّ ولایت فقیه و ضدّ دین هستی. این گونه، به فرد منتقد القاء می شود و باور میکند که واقعاً ضدّ دین و ضدّ ولایت فقیه است. در حالی که اوّل کار، ضدّ دین و ضدّ ولایت فقیه نبود، بلکه به عملکرد یک دولتمرد انتقاد داشت. وقتی کسی می گوید کار فلان وزیر یا فلان مسوول غلط است، ما به او القاء میکنیم معنی کار تو مخالفت با دین و ولایت است، کم کم خودش هم باور میکند و کم کم عملاً مخالف با دین می شود و این گونه با دست خودمان، او را به سمت بی دینی سوق می دهیم. در حالی که می توانیم او را اصلاح کنیم. یعنی فضای سیاسی جامعه طوری باشد که افراد وادار به بی دینی و ضدّیت با دین نشوند. بله، الان نظام ما مخالفان ضدّ دین دارد؛ ولی با برخی از اینها اگر درست برخورد می شد، کارشان به اینجا نمیکشید. امروز مخالفان سیاسی طرفدار آمریکا و فرهنگ مبتذل و آلوده ی غرب داریم؛ ولی برخی از آنها در اثر برخوردهای غلط ما به این سمت سوق داده شدند؛ به علّت مطلق کردن فلان مقام اجرایی، نماینده ی مجلس یا مسوول قضایی. چنان وانمود کردیم که کسی حق ندارد علیه او حرف بزند و اغص علیه او چیزی گفت، علیه پیغمبر خدا حرف زده و بی دین است. طرف مقابل کمکم باور کرد که ضدّ دین است و واقعاً ضدّ دین و طرفدار آمریکا هم شد. در حالی که می شد بهتر عمل کرد. الآن هم می توان بهتر از این عمل کرد.

فصل پنجم : مردان و معضل خود آ رایی و خودنمایی برخی زنان در جامعه

اشاره

برای تبیین اینکه در جامعه ای که زنان زیادی به خودآرایی و خودنمایی روی آورده اند، مردان باید چه راهی را در پیش گیرند، مقدمتاً دو نکته را متذکر می شویم.

رفتار زن زمینه ساز لغزش مرد

پیش از ذکر نکته ی نخست، استدعا می شود در این بحث ها موضع فراجنسیّتی داشته باشیم، یعنی از دیدگاه زن یا مرد به قضیه نگاه نکنیم؛ چرا که هر یک از زن و مرد، اغلب انتقاد به جنس خود را برنمی تابند. در قرآن کریم، در همه ی جرم ها اوّل مجرمیّت مرد و بعد مجرمیّت زن مطرح می شود. مثلاً می فرماید: اَلسّارِقُ وَ السّارِقَهُ فَاقطَعوا ایدیَهُما ۱: مرد و زن دزد، دست آنها را قطع کنید. اوّل مجازات مرد سارق و بعد زن سارق را مطرح کرده است. در تنها موردی که اول زن مجرم نام برده شده و بعد مرد مجرم، جرائم جنسی است. قرآن می فرماید: اَلزّانیَهُ وَ الزّانی فَاجلِدوا کُلَّ واحِدِ مِنهُما مِائَهَ جَلدهٔ ۲: زن زناکار و مرد زناکار، هر کدام از آن دو را صد تازیانه بزنید. این چه چیز را می رساند؟ إن شاءاللّه خانم ها تحمل این واقعیّت را داشته باشند که آیه ی مذکور می گوید: در جرائم و انحرافات جنسی، فراهم کننده ی زمینه، زن است. مرد به دنبال زن کشیده می شود. بنابراین زن می تواند کاری کند که

مرد هم به این وادی کشیده نشود. یعنی اگر زن، خودآرایی و طنّازی نکند و میدان ندهد و چنین جسارتی را به مرد نبخشد که احتمال دهد زن پذیرای او خواهد بود و جرأت کند به سمت او بیاید، مرد هم به این وادی کشیده نمی شود. ۱- سو ره ی مائده، آیه ی ۳۸. ۲- سوره ی نور، آیه ی ۲.

تحریک جنسی و اشتهای کاذب نامحدود

در نیازهای جسمی و روانی، با تحریک، اشتهای کاذب در انسان ایجاد می شود. به عنوان مثال، بر سر سفره ای که غذاهای خوش آب و رنگ دارد، با اشتها حاضر می شویم. محرّک هایی مثل !سُس، خردَل و ترشی و سالاد و ماست و نوشیدنی های گازدار، اشتهای کاذب ایجاد میکند. با تحریک اشتها و ایجاد اشتهای کاذب، شخص به پرخوری کشیده می شود و پرخوری هم چاقی و بیماری را به دنبال دارد. این واقعیّتی در انسان است. غریزه ی جنسی هم قابل تحریک است و می شود در آن اشتهای کاذب ایجاد کرد. در غریزه ی طعام، ولو هرچه ترشی، سُس، خردَل و غیره استفاده شود، بالاخره تا جای محدودی می توان خورد و از آن به بعد نمی شود خورد. امّا در غریزه ی جنسی، اشتهای سیری ناپذیر و نامحدودی در بشر وجود دارد و اگر این غریزه تحریک و اشتهای کاذب در آن ایجاد شود، دیگر هیچ حدّ توقّفی برای آن قابل تصوّر نیست و خدا می داند این روند چه بلایی بر سر جسم، اعصاب، روان، اندیشه و روحیّات یک انسان می آورد. این افراط بی حد در لذت جویی های جنسی، یک موجود بیمار و پلید درست میکند. امّا در جامعه ای که زنان بسیاری خودآرایی و جلوه فروشی میکنند، مرد چه کند؟

صرف نظر کردن و ندیدن

اوّلاً اگر دل مرد، مشغول توجّه و عشق به خدا و خوبان خدا و جذب حقایق بلند معنوی باشد؛ چشمش چنین مناظری را نمی بیند. انسان به موضوعی فکر میکند که به آن علاقه دارد. به جایی می رود که مورد علاقه ی او است. کاری می کند که دوست دارد. اگر دل شخص چیزی را دوست داشت، چشم، گوش، دست و همه ی وجودش به دنبال آن می رود. قبله و امام وجود انسان، دل اوست. اگر دل مرد در جاذبه ی عشق الهی قرار بگیرد، تمام وجودش و از جمله چشمش هم به آنجا می رود. زن نامحرم ازجلوی چشمش عبور میکند و او متوجّه نمی شود؛ نه اینکه نگاه نمیکند، اصلا نمی بیند. همان طور که گاهی کسی از مقابل چشممان رد می شود و حواسمان نیست، اصلاً او را نمی بینیم. او از مقابل چشم ما رد شد و از لحاظ فیزیکی، مراحل دیدن طی شد، ولی چون توجّهمان جای دیگری بود، او را ندیدیم. پس یکی از کارهایی که مردان باید بکنند، این است که روی خود کار کنند که در جاذبه ی عشق الهی قرار بگیرند و توجّهشان اصلاً به این سمت کشیده نشود. دوّم، اشتغال ذهن و فکر به اندیشه های دینی و امور علمی و مسائل اجتماعی است. یعنی اگر فکر و ذهن به طور فعّال، صرف مسائل علمی و رشد در زمینه ی تحصیلی شود، یا درگیر بررسی و حلّ مشکلات اجتماعی شود و یا در مطالعات دینی، فعّال شود، دیگر رها نیست که به سمت توجّه به جلوه های مخرّب بدحجابی برود. شش دانگ حواس متوجّه آن مسائل است. حضرت علی علیه السّلام فرمودند: اَلنَّفسُ ان لَم تَشغَلها شَغَلَتکَ ۱؛ نفس انسان به گونه ای است که اگر تو آن را مشغول فعّالیّت مثبت و سازنده نکنی و به حال خودشَ رها کنی، او تو را به افکار و رفتارهای آلوده مشغول میکند. نفس را نباید بیکار رها کرد. باید آن را به طور فعّال، مشغول و درگیر کرد. اگر رهایش کنی، به آن سمت می رود. اندیشه ی گناه موقعی سراغ انسان می آید که نفس رها شده است و فعالیّت تعریف شده ای ندارد. موقع بیکاری، اندیشه ی گناه بیشتر سراغ انسان می آید. اشتغال دل و ذهن سبب می شود مرد اصلاً زنان بدحجاب و جلوه فروش را نبینند.

نگاه نکردن و نظر ندوختن

در این رابطه به شش مورد اشاره میکنیم. اول. اگر مردی توجّه کند که در منظر و محضر خداست و خدا و اولیاء خدا هر لحظه، در خلوت و جلوت، او را می بینند و او زیر نظارت الهی است، حیا میکند در محضر خدا و اولیای خدا نگاهش را به دیدن صحنه ی حرام آلوده کند. خداوند در قرآن کریم می فرماید: أَلَم یَعلَم بِأَنَّ اللّهَ یَری ۲: شخصی که گناه میکند، آیا نمی داند که خدا او را می بیند؟ همین ۱- ابن ابی فراس، مجموعه ی ورّام، ج ۲، ص ۱۳۴ ۲- سوره ی علق، آیه ی ۱۴. مردی که با نگاه هرزه ای به زن نامحرم می نگرد، اگر کسی که برایش احترام قائل است، عبور کند و او را ببیند، از آن شخص خجالت میکشد و سرش را پایین می اندازد. مرد باید احساس کند که خدا و پیامبر خدا و ائمّه ی هدی دارند او را نگاه میکنند. قرآن کریم می فرماید: فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُم وَ رَسولُهُ وَ المُومِنونَ ۱؛ عمل شما را هم خدا می بیند، هم رسول خدا می بیند و هم مومنین می بینند، که در ذیل آیه، حدیثی داریم که می فرماید مقصود از مومنون، ائمّه ی هدی علیهم السّلام می باشند ۲. قرآن کریم می فرماید: یَعلَمُ خائِنَةَ الأعیُنِ وَ ما تُخفِی الصُّدورُ ۳: نگاه های خیانت بار زیر چشمی و آنچه را سینه ها پنهان میکنند، خدا می فهمد. مردی که دائم خود را در محضر و منظر الهی می بیند و می داند زیر چشمی نگاه کردنش را هم خدا زیر نظر دارد، حیا میکند به چشم چرانی بپردازد. دوم. توجّه مرد به اینکه نیل به شهود ملکوت هستی و باز شدن دیده ی دل انسان به عالم غیب، در گرو چشم پوشیدن از جلوه های جذّاب و گناه آلود دنیوی است. اگر به این حقیقت توجّه کرد، به خاطر جذّابیّت آن جلوه های ملکوتی و عالم غیب، چشم خود را از خیره نگریستن به زن های خودآرا و جلوه فروش فرومی پوشاند. پیامبر کرم صلّی اللّه علیه وآله وسلم فرمودند: غَضّوا اَبصارَکُم تَرَونَ العَجائِبَ ۴: نگاه هایتان را فرو بپوشانید تا عجائب را ببینید. وقتی چشم به منظره های گناه آلود خیره شد، چشم دل ۱- سوره ی توبه، آیه ی ۱۰۵. ۲- عبد علی بن جمعه، تفسیر نورالثّقلین، ج ۲، ص ۲۶۲. ۳- سوره ی غافر، آیه ی ۱۹. ۴- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۱ ۰ ۱، ص ۴۱. کور و نابینا می شود. امّا چه مرد و چه زن، اگر چشم تن را فروبپوشانیم، آن وقت چشم باطن ما باز می شود و ملکوت هستی را، که خدا می داند چقدر زیباست، خواهیم دید. امام صادق علیه السّلام فرمودند: مَا اعتَصَمَ اَحَدٌ بِمِثلَ مَا اعتَصِمَ بِغَضِّ البَصَرِ فَإنَّ البَصَرَ لا یُغَضُّ عَن مَحارِمِ اللّه اِلّا وَ قد سَبَقَ إلی قَلبِهِ مُشَاهَدهٔ العَظَمَهٔ وَ الجَلال ۱؛ هیچکس به چیزی چنگ نینداخت و اتّکا نکرَد که مثل اتّکا کرَدن و چنگ انداختن به چشم فروبستن باشد. بعد فرمودند: فردی که نگاه از حرام فرومی پوشاند و چشمش را پایین می اندازد، تجلّی عظمت و جلال الهی به سوی قلب او سبقت می گیرد و مشاهده ی عظمت خدا برایش ممکن می شود. وقتی چشم ظاهر را از حرام بستیم، چشم باطن به سوی جلال و عظمت الهی باز می شود. باز امام صادق علیه السلام فرمودند: مَن نَظَرَ إلی اِمرَاهٔ فَرَفَعَ بَصَرَهُ الی السَّماءِ او غَمَّضَ بَصَرَهُ لَم یَرتَدَّ إلَیهِ بَصَرُهُ حَتّی یُزَوِّجُهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنَ الحُورِ العینِ ۲: کسی که نگاهش به زن نامحرم افتاد و بلافاصله چشمش را به سمت آسمان برد و یا چشمش را بست، چشمش را از زن نامحرم بر نمی گرداند، مگر اینکه خدای متعال یکی از حوریان بهشتی را در همان لحظه به عنوان همسر او مقدّر میکند و به زوجیّت او در می آورد و مسلّم می شود که در بهشت همسر اوست. همچنین امام صادق علیه السّلام فرمودند: اَلنَّظَرُ سَهمٌ مِن سَهام إبلیسَ ۱- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۱۰۱، ص ۴۱. ۲- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۱ ۰ ۱، ص ۳۷. مَسموماً؛ مَن تَرَکَها للّه عَزَّ وَ جَلَّ لا لِغَیرِهِ اَعقَبَه اللّهُ اَمناً وَ ایماناً یَجِدُ طَعمَهُ ۱: نگاه به نامحرم، تیری ز تیرهای کشنده و سمّیِ ابلیس است. کسی که نگاه آلوده به نامحرم را برای خدا، نه برای اطرافیان که او را نگاه می کنند، ترک کرد، خدا در پی این ترک کردن نگاه، امن و امنیّت و ایمان حقیقی را که حلاوت و طعم آن را در جان خویش احساس کند، نصیبش می سازد. آگاهی مرد به اینکه با فروپوشیدن نگاه، چه چیزهای بزرگی در اختیارش قرار می گیرد و شرط رسیدن به آن ها، نگاه ندوختن به نامحرم است، سبب می شود به نامحرم نگاه نکند. سوم. توجّه مرد به تبعات خطرناک دنیوی و اخروی نگاه های آلوده و شهوانی است. مردی که نظرباز و چشم چران است، با این نگاه ها در همین دنیا خودش را نابود میکند و فشارها و لطمه های عجیبی به روح و جان و سیستم عصبی و روانی خویش وارد میکند. حتّی بدن خود

را بیمـار میکنـد. بیماری های مختلفی مثل ضـعف اعصاب، بی خوابی و تشنّج، بعضاً معلول تحریک های جنسـی در اثر نگاه است. بیماری های اخلاقی جنسـی مثل خودارضایی، هم جنس گرایی و امثال اینها، پیامد همین تحریک های بر اثر نگاه دوختن به نامحرم است. مرد بایـد بفهمـد با چشم چرانی در دنیا چه بلایی بر سـر خودش می آورد و همچنین مرد باید به تبعات وهشتناک اخروی که چشم چرانی به دنبـال خواهـد داشت، از محرومیّت ازجایگاه های دوست داشـتنی و بلنـد اخروی گرفته تا محکومیّت به عـذاب ها و کیفرهای سـخت اخروی، توجّه کنـد. اگر مرد به این پیامـدها توجّه کنـد، می فهمد که با ۱- حرّ عاملی، وسائل الشیعهٔ، ج ۲۰، ص ۱۹۲. نگاه حرام چه بلایی به سـر خود می آورد و به این نتیجه می رسد که نگاهش را از نامحرم فروپوشاند. حضرت عیسی بن مریم علیه السّـلام فرمودند: إیّاکُم وَ النَّظرَهٔ فَإنَّها تَزرعُ فی قَلب صاحِبهَا الشَّهوَهَٔ وَ کَفی بها لِصاحِبها فِتنَهً ۱: بر حذر باشید از همان یک نگاه هوس آلودی که به یک زن نامحرم می اندازیـد، چون این نگاه در دل صاحب نگاه، شـهوت را می رویاند و این برای صاحب نگاه کـافی است که او را نـابود سـازد و به گمراهی و آلودگی بکشانـد. امـام صـادق علیه السـلام فرمودنـد: اَلنَّظَرُ سَـهمٌ مِن سَـهامِ إبلیسَ مَسموم وَ کَم مِن نَظرَهٔ اَورَثَت حَسرَهً طَویلَهً ۲: نگاه تیری از تیرهای سم آلود و زهرآگین ابلیس است و چه بسیار نگاه کوتاهی که به دنبال خود برای شخص حسرت طولانی آورد. پیغمبر اکرم صلّی الله علیه وآله وسلم فرمودند: مَن مَلَاءَ عَینَهُ مِن اِمرائهٔ حَراماً حَشَرَهُ اللّهُ یَومَ القیامَـهٔ مُسَـمَّراً بمَسـامیرَ مِن نارٍ حَتّی یقضِـی اللّهُ تَعالًی بَینَ النّاسِ ثُمَّ یُومَرُ بِهِ الَیَ النّارِ ۳: کسـی که نگاه پُری به زن نامحرم کنـد، یعنی بـا یـک نگـاه خیره، به طور کامـل او را برانـداز کنـد، خـدای متعال در روز قیامت او را به حالی محشور میکنـد که با میخهای آتشین او را به چهار میـخ کشـیده اند و او همین طور به چهار میخ است تا اینکه خدا حسابرسـی اعمال تمام خلق را انجام دهد، بعد که این کـار تمـام شـد، خـدا امر میکنـد اکنون او را وسط آتش دوزخ بینداز یـد. ۱- مجلسـی، بحـا را لا-نو ا ر، ج ۱۰۱، ص ۴۱. ۲- مجلسـی، بحا را لانو ا ر، ج ۱۰۱، ص ۴۰. ۳- مجلسـی، بحا را لانو ا ر، ج ۷، ص ۲۱۳. اگر مرد بدانـد در قیامت هم، این نگاه های شهوت آلود، او را رها نمیکنـد، به صورت ارادی نگاه خود را کنترل میکنـد. چهارم. در جامعه ای که این آلودگی وجود دارد، مرد مومن باید نیروی اراده ی خود را با ریاضت های شـرعی، مثل روزه گرفتن تقویت کند. روزه، مقاومت در برابر هوس خوردن است. این مقاومت نیروی تقوا را در انسان ایجاد میکنـد. لـذا در آیه ی روزه هم می فرمایـد: کُتِبَ عَلَیکُمُ الصِّـیامُ کَما کُتِبَ عَلَی الَذینَ مِن قَبلِکُم لَعلَکُم تَتَّقونَ ۱: روزه بر شما واجب شد، همان طور که بر کسانی که پیش از شما بودند واجب گردید؛ شاید پرهیزگار شوید. یعنی روزه چون نوعی مقاومت در برابر هوس های نفس است، نیروی تقوا و اراده را در انسان ایجاد میکند. در غیر روزه هم شخص می توانـد بـا ترک مشـتهیات مبـاح، اراده ی خـود را تقـویت کنـد. مثلاً ـ خوردن چیزی حرام نیست و ایرادی نـدارد؛ ولی خوردنش ضرورت حیـاتی نـدارد. شخصـی که هوس خوردن آن را دارد؛ اگر جلوی خود را بگیرد و آن را نخورد، کم کم نیروی اراده در او قوی می شود. اشـتغال به عبـادات مسـتحب هم در این جهت موثّر است. عمـل کردن به این نوع اعمـال عبادی، داوطلبانه است و فرد اگر انجام ندهد، کسـی او را مواخذه نمیکند. وادار کردن خود به مستحبّات و غلبه بر تنبلی و راحت طلبی، تمرینی است که اراده ی ایمانی و تقوای دینی را در انسان تقویت میکند. به نیروی اراده و تقوا، شـخص زورش به خودش می رسد؛ یعنی در حالی که هوس و ۱- سـوره ی بقره، آیه ی ۱۸۳. نفسانیّـات مرد طـالب نگـاه دوختن به زن خودآرا و جلوه فروش و طنّـازی است، بـا اراده ی قوی، نگاهش را فرومی پوشانـد و نگاه نمیکند، هم دل و هم دیده ی خود را از دیدن منصـرف میکند. پنجم. نگاه ندوختن به زن نامحرم، یک واجب شـرعی است. چشم پوشـیدن واجب شـرعی است. همان طور که مرد مسلمان نماز می خواند و روزه می گیرد و وظایف شَرعی اش را انجام می دهـد؟ بایـد خود را به این مسئله هم به عنوان یک واجب شـرعی، مقیّـد کنـد. خداونـد متعال به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله وسـلّم فرمـود: قُـل لِلمُومِنینَ یَغُضّوا مِن اَبصـارِهِم ۱: به مردان مومن بگو نگـاه هـای خود را از نگریسـتن به زنـان نامحرم فروپوشانند. امیرالمومنین علیه السَلام در توصیف متّقین فرمودند: غَضّوا اَبصارَهُم عَمّا حَرَّمَ اللّه عَلَیهِم ۲: انسان های اهل تقوا، نگاه های خود را از آنچه خـدا بر آنها حرام کرده است، فرومی پوشَاننـد. پس مرد باید همانند تکالیف شـرعی دیگری که انجام می

دهد، خود را به انجام این تکلیف شرعی مقیّد کند. ششم. مرد باید بداند نگاه های هوس آلود و شهوانی او وقتی به یک زن باحیا می افتد، او را اذیّت میکند. مردی که به نگاه هوس آلود انداختن به زن ها عادت کرده است، خانم های متدین، باتقوا و محجّبه هم از معرض نگاه های گزنده ی او مصون نیستند. مکرّر خواهران متدیّن از دست این خصوصیّت منفی برخی از مردها نالیده اند که با این همه پوشش که من دارم؛ امّا نگاه او آن قدر گزنده است که آدم را کاملاً به هم می ریزد. این مرد ممکن است کارمند فلان قسمت یا استاد فلان درس یا مدیر فلان مجموعه باشد و زن هم مجبور است به علّت کاری که دارد، نزد او برود. نگاه او این زن متدیّن و باحیا و عفیف را شکنجه می دهد. همه ی زن ها که از اینکه بتوانند نگاه مردی را به سمت خود جلب کنند، لذّت نمی برند. بسیاری از زن ها پاکدامن و عفیفند و مرد باید بداند با نگاه آلود ه ا ش چه شکنجه ای به آنها می دهد. در نتیجه، اگر مرد تقوا و طهارت روح.پیدا کند و این گونه نگاه های هوس آلود در او وجود نداشته باشد، زن های پاکدامن در عرصه ی اجتماع می توانند از آرامش بیشتری برخوردار باشند. اینها دلایلی بود که نگاه نکردن مرد را ایجاب میکند. ۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۰. ۲- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۹۳.

ا زدواج

نکته ی بعد این است که مرد باید دست از راحت طلبی و فرار از تشکیل خانواده بکشد. بله! به عهده گرفتن مسوولیت خانواده، امر دشواری است. هم تأمین نیازهای مالی خانواده و هم مدیریّت خانواده و برخورد با مشکلاتی که ممکن است ظهورکند، کار سختی است و فرد اگر مجرّد باشد راحت تر است. ولی وظیفه ی شرعی و عقلی مرد است که تن به این دشواری بدهد و دست از راحت طلبی بکشد. چون یکی از فوائد تشکیل خانواده این است که راهی پاک و اخلاقی برای برطرف کردن نیازهای جنسی برای زن و مرد فراهم میکند و سبب می شود زن و مرد طهارت روح و بدن و دیانت خود را حفظ کنند. پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله وسلّم فرمودند: مَن تَزَوجَّ فَقَد اَحرَضَ نِصفَ دینِهِ ۱: کسی که ازدواج میکند، نیمی از دین خود را در امن و امان قرار می دهد و از معرض خطر حفظ میکند. پس مردها نباید از تن دادن به مسئولیّت تشکیل خانواده فرار کنند. باید از راحت طلبی و مسئولیّت گریزی پرهیز کنند و از این طریق، خود را از فشاری که برای حفظ تقوا بر خویش وارد میکنند رها سازند. چون این فشار، اذیّتشان میکند و به جسم و اعصاب و روان آنها آسیب وارد می آورد. اسلام ازدواج را گذاشته است تا اشخاص بدون فشار وارد آوردن به خود، پاک زندگی کنند. توصیه ی اسلام این است که مردها به عنوان یک وظیفه ی دینی تشکیل خانواده دهند. مردی که امکان ازدواج دارد و ازدواج نمیکند، روی زمین که راه می رود، زمین او را نفرین میکند و در گناه تمام زنان مجردی که به انحراف اخلاقی کشیده می شوند و اگر این مرد با هر یک از آنها ازدواج میکرد، آن زن منحرف نمی شد، سهیم است.

چند تذکّر مهم

در پایان مبحث حجاب، بیان چند نکته ضروری به نظر می رسد. ۱. وقار و متانت، سنگینی و وزانت، و حجب و حیا، صفات ارزشمندی اند که جنسیّت نمی شناسند و برای زن و مرد، به یکسان لازم است. چنان که جلف بودن و سبکی و بی حیایی و هرزگی، برای هر دو مذموم است. پس مرد هم باید متانت، وقار و حیا داشته باشد. ۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۳۱۵. ۲. مردها هم اخلاقاً مجاز نیستند بگونه ای خودآرایی کنند و لباس بپوشند و رفتار نمایند که توجّه زنان را به بدن و جنسیّت خود جلب کنند. البتّه با توجّه به اینکه نوع و آستانه ی تحریک پذیری در مرد و زن متفاوت است؛ حدّ پوشیدگی مرد و زن با یکدیگر متفاوت است. در جامعه ی اسلامی، مرد و زن باید با شخصیّتشان در جامعه ظاهر شوند؟ نه جنسیتشان. ۳. در آفرینش، مرد مظهر صلابت و

قـدرت و زن مظهر عطـوفت و لطـافت اسـت. آرایش و زیـور، مرد را از صـلابت می انـدازد و ارزش او را در نظر زن هـم میکاهـد. بنـابراین مرد برای حفظ هویّت و ارزش خود، بایـد از روی آوردن به خودآرایی بپرهیزد. ۴. حرمت نگاه به نامحرم منحصر به مردان نیست. زن هم باید به مرد نامحرم نگاه نورزد. قرآن کریم به پیامبر اکرم صـلی الله علیه وآله وسلم می فرماید: قُل لِلمومِناتِ یَغضُضنَ مِن اَبصارِهِنَّ ۱: به زنان مومن بگو چشـمان خود را فر و پو شند. پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم فرمودند: اِشتَدَّ غَضَبُ اللّهِ عَلَی امراهٔ ذاتِ بَعلٍ مَلات عَینَها مِن غَیرِ زَوجِها ۲: خشم خداونـد بر زن شوهرداریً که به مردی جز همسـرش نگاه بدوزد، شدید شد. ۱- سوره ی نور، آیه ی ۳۱. ۲- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۱ ۰ ۱، ص ۳۹.

فصل ششم : پاسخ به پرسش هایی در زمینه ی احکام و حقوق زن در اسلام

اشاره

تحت تـأثیر فرهنـگ غربی، در جـامعه ی کنونی مـا سوال های زیادی راجع به شخصیّت، حقوق و جایگاه زن مطرح می باشـد. لـذا دانسـتن بحث های علمی و دینی در این زمینه برای همگان لازم و مفید است؛ تا هم ذهن خودشان به شبهات آلوده نشود و هم افراد مـذهبی بتواننـد بـا منطق و اسـتدلال، در محیـط های علمی و در سـطح جامعه، پاسـخگوی این گونه سوالات باشـند و در جهت رفع شبهات گام بردارند. پیش از پرداختن به پاسخگویی به شبهات و سوالات مزبور، ذکر نکاتی را لازم می دانیم.

ذائقه ی روح و مقدّرات و مقرّرات الهی

برای درک شـیرینی و حلاوت مقـدّرات و مقرّرات الهی بایـد طبع و سـلیقه مان با آنچه خـدای متعال رقم زده و مقدّر و مقرّر نموده است منطبق شود. خیلی از تلخکـامی هـایی که در زنـدگی داریم به این علّت است که ذائقه ی روح ما از تعادل فطری خود منحرف شـده است. اگر ذائقه ی روح سالم باشـد، می فهمـد آنچه خداونـد مقدّر می فرماید شـیرین ترین چیز ممکن است. منتها ذائقه وقتی بیمار و از تعادل طبیعی منحرف می شود، چیزهای شیرین را تلخ احساس میکند. مثل مریض هایی که شیرین ترین چیز را هم که می خورنـد، در کامشـان تلـخ است. مـا نیز اگر تلخی هـایی در زنـدگی احسـاس میکنیم عمـدتاً به این علّت است که ذائقه ی روحمـان منحرف شـده است و از تعادل فطری و طبیعی بیرون رفته است. اگر سـیگاری را به فرد سالمی که معتاد به دود و مواد دُخانی نیسـت بدهنـد، از کشیدنش رنـج می برد و به سـرفه می افتد و از دود سـیگار، نفس و قلبش می گیرد و کلافه می شود و نمی تواند آن را تحمـل کنـد. امّـا وقتی این فرد سـالم، به سـیگار معتـاد می شود، اگر دود وارد ریه اش نشود کلافه می شود. طبع این شـخص به هم ریخته و از تعـادل طبیعی خارج شـده است و دود به او لـذت می بخشـد و تنفّس هوای آزاد و لطیف برای او رنـج آور خواهـد بود. انسـان از نظر خلقیّـات و روحیّات این گونه است. وقتی از فطریّات خود جـدا می شود و به بیماری محبّت دنیا معتاد شـده، به سـمت تضـادّ بـا فطرت کشیـده می شـود، ذائقه ی روحش تغییر میکنـد. آن وقت چیزهـایی که خـدا مقـدّر و مقرّر کرده است، به ذائقه اش شیرین نیست. امّا اگر به فطرت الهی خود بازگردد و سلامت خود را دوباره به دست آورد و مانند معتادی که ترک اعتیاد میکند، از اعتیادهای اخلاقی و روحی خلاصـی یابد، خواهد دید که تمام مقدرات و مقرّرات الهی شـیرین ترین چیزهای قابل تصوّرند. مطالبی را که ذیلاًـ بیان می شود، اگر به کاممان شـیرین نیست، دست کم ذهنمان را متقاعـد کنیم، تا ان شاءاللّه با بازیافتن تعادل و سـلامت فطریمان، به تدریج کام جانمان نیز با آن همسو شود و شیرینی آن را درک کنیم.

چرایی احکام الهی

اصل اینکه ما باور داریم که به دین نیازمنـدیم و لـذا به دنبال دین آمده ایم، حتی از اعتقاد به این است که اندیشه ی ما به این نتیجه رسیده است که عقـل بشـر به همه چیز راه نـدارد. چـون اگر عقـل همه چیز را می توانست کشف کنـد، نیـازی به دین نـداشتیم. در عرصه ی پزشـکی خداونـد پیامبر نفرسـتاد؛ چون امور پزشـکی را بشـر با عقل و تجربیّات عملی خود می توانست کشف کند. امّا در حوزه ی دین پیامبر فرسـتاد، چون همه ی چیزهایی را که در حوزه ی دین است، عقل بشـر نمی تواند کشف کند. این سخن که من بایـد دلیـل همه ی چیزهایی که در دین آمـده است را بفهمم؛ به این معنی است که نیازی به دین نـداریم. چون اگر می شـد دلیل و چرایی همه ی چیزهـای گفته شـده در دین را با عقل بشـری فهمیـد، خداونـد می فرمود: خودتان کشف کنیـد و پیامبر نمی فرسـتاد، همان طور که در علم پزشـکی پیامبر نفرسـتاد و گذارد خود بشـر مسائل پزشکی را کشف کند. همین که نیاز به دین را باور داریم، یعنی باور داریم حرف هایی در دین وجود دارد که عقل ما نمی تواند چرایی آن را بفهمد. چرا نماز صـبح را دو رکعت و نماز ظهر را چهار رکعت بایـد خوانـد؟ چرا ماه رمضان بایـد روزه گرفت و ماه شوّال نباید روزه گرفت؟ چرا مراسم حج باید در ماه ذی حجه برگزار شود و در مـاه رجب انجـام نمی شود؟ عقل به چرایی بسـیاری از احکام راه نـدارد. این گونه نیست که همه ی آنچه در دین آمده است، در دسترس اندیشه ی بشـر باشد. بُرد عقل بشـر محدود است. عقل در حیطه ی بُرد خود، کارایی بسیار ارزشمندی دارد، امّا نمی تواند فراتر از آن را درک کند و اینجاست که نیازمند می شویم پیغمبر بیاید. افرادی می گویند تا علّت فلان حکم را ندانیم، به آن عمل نمیکنیم. به این افراد می گوییم اگر شـما می توانستید چرایی اش را بفهمید اصـلاً حکم نازل نمی شد که بخواهید عمل کنیـد یا نکنید. همین که حکم الهی آمده است یعنی این حکم، چیزی است که عقل بشـر به آن نمی رسد. پس موکول کردن عمل به هر یک از احکام، به اینکه فلسـفه ی این حکم را بدانیم، با اعتقاد به نیاز بشر به انبیای الهی، تضادّ و تعارض دارد. باید دندان این طمع را که همه ی چرایی احکام دانسته شود، کنـد. عقل حدّاکثر به گوشه هایی از حکمت های برخی از احکام می تواند پی ببرد. توقّع درک تمـامی حکمت هـا و علـل کلیّه ی احکـامی که براسـاس علم بی نهایت الهی وضع شـده است، با عقلی که به فرموده ی قرآن کریم، از آن علم بیکران، جز اندکی نصیبش نشده است،۱ توقّعی نابجاست. عقل چیز ارزشمندی است لکن کاربرد محدودی دارد؛ کامپیوترهـای مختلـف بـا توانمنـدی هـای مختلفی وجـود دارنـد. یـک کـامپیوتر معیّن توانمنـدی تعریـف شـده ای دارد و نرم افزارهای خاصّـی را می توانـد اجرا کند و قدرت اجرای نرم افزارهایی را که نیازمند به ظرفیّت بالاتری است ندارد؛ ولی به این معنی نیست که این کامپیوتر به درد نمی خورد و باید آن را کنار گذاشت. بلکه در حیطه ی کارایی خود بسیار دقیق و ارزشمند است؛ امّا فراتر از آن حیطه، هیچ کارایی ندارد. عقل ما هم مثل کامپیوتر دامنه ی کارایی خاصّی دارد. در این دامنه بسیار هم ارزشمند است و دین نیز از آن بسیار تجلیل کرده و به آن بها داده است. امّا فراتر از آن را نمی توانـد بفهمـد. خود عقل این محدودیّت توانایی خود را درک میکنـد و تشـخیص می دهد و لذا به دین رو می آورد. ۱- سوره ی اسـراء، آیه ی ۸۵ نکته ی دیگری که لازم است به آن اشاره شود، این است که اگر عمل به احکام بعـد از فهمیـدن چرایی و فلسفه ی احکام و برای نیل به خاصـیّت آن باشد، عمل، عمل عبـادی نیست. عبودیّت و تعبّـد جـایی ظـاهر می شود که فرد چرایی را نمی فهمـد و صِـرفاً چون خـدا امر نموده است فرمان می برد. فرمـان بردن از دین به شـرط فهمیـدن چرایی، یـک نوع فرعونیّت و ادّعای خـدایی کردن است. عقل ما می گویـد تبعیّت از داناتر و متخصّـص، امری واجب است. بیمـار که می شویم نزد پزشـک می رویم. چرایی تجویزهای او را، که فلان دارو را قبل از غـذا و آن یکی را بعـد از غـذا و هر یک را چه مقدار بخور، هم نمی دانیم؛ امّا چون به تخصّـص او اعتماد داریم، هر چه گفت اطاعت میکنیم. خـدای متعـال دست کم به انـدازه ی یک پزشک که در کار خود خبره است و از ما بیشتر می دانـد. چطور به پزشک نمی گوییم تا چرایی تجویزهـای تو را نفهمیم به نسـخه ات عمل نمیکنیم؛ امّا به خـدا که می رسـیم می گوییم تا دلیل احکام تو را نفهمیم، به آنها تن نمی دهیم. این نکته در حوزه ی احکام زن و مرد نیز قابل طرح است.

حکمت و عدالت الهی در مورد زن و مرد

با شناختی که از خدا و آفرینش داریم، می دانیم اولاً خدای متعال این عالم را هدفمند و بر پایه ی حقّ و عدل آفریده است. قرآن کریم می فرماید: وَ مـا خَلَقنَا السَّماواتِ وَ الاَرضَ و ما بَینَهُما اِلّا بِالحَقِّ ۱: آسمانها و زمین و ۱- سوره ی حجر، آیه ی ۸۵. آنچه بین آنهاست را جز به حق نیافریدیم. در حدیثی داریم: بالعَدل قامَتِ السَّمواتُ وَ الاَرضُ ۱: آسمانها و زمین بر پایه ی عدل برپاشد. ثانیاً خداوند هر موجود را بر اساس مقتضیّات فطری و آفرینشی آن، به سمت کمال سوق می دهد. قرآن کریم می فرماید: رَبُّنَا الذی اَعطَی کُلَّ شَیءٍ خَلقَهُ ثُمَّ هَدی ۲: پروردگار ما کسی است که آنچه را لازمه ی آفرینش هر چیز بود به آن عطا کرد؛ سپس آن را هدایت نمود. ثالثاً ینکه خدای عادل، محال است ذرّه ای به موجودی ظلم کند. قرآن کریم می فرماید: اِنَّ اللّهَ لَیسَ بِظَلّامٍ لِلعَبیدِ ۳: خداوند مطلقاً به بندگان ستم نمیکند. لا یَظلِمُ النّاسَ شَیئاً ۴: خدَاوند هیچ ستمی به انسانها نمیکند. در نتیجه خداوند ذرّه ای به انسان ها، چه زن و چه مرد، ظلم نمیکند. بر این اساس خداوند در احکامی که وضع کرده است، حقّ زن را تضییع نمیکند. ظلم، یا افراط است یا تفریط؛ و خداوند در مورد زن و مرد هیچ ظلمی نمیکند و باری سنگین تر از توان هر یک بر دوش آنها نمی گذارد و وظیفه ای که ظرفیّتش را در آفرینش در او قرار نداده است، به وی محول نمیکند و متقابلاً قابلیّت ها و ظرفیّت هایی را که در هر یک قرار داده است، راکد و غیر فعّال رها نمیکند و با احکام خود، هر یک را به سوی کمال خویش سوق می دهد. احکام اسلام بر اساس ویژگی های تکوینی زن و مرد مقرر شده است و جنبه ی اعتباری و حقوقی ندارد. ۱- احسائی، عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۱۰۲. ۲- سوره ی طه، آیه ی ۵۰. ۳- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۸۲ و سوره ی انفال، آیه ی ۵۱ و سوره ی حج، آیه ی ۱۰. ۴- سوره ی یونس، آیه ی ۴۴.

زن و مرد از دید اسلام

از دیدگاه اسلام منزلت انسانی زن و مرد کاملاً با هم برابر است. در آیات فراوانی از قرآن کریم، وقتی به زن و مرد به عنوان یک انسان نگریسته شده است، هر دو در یک تراز قرار داده شده اند. به بعضی از این آیات اشاره میکنیم. انَّ المُسلِمینَ وَ المُسلِماتِ وَ المُومِنینَ وَ المُومِناتِ وَ القانِتینَ و القانِتاتِ وَ الصّادِقینَ وَ الصّادقاتِ... و الحافطینَ فُروجَهُم وَ الحافِظاتِ وَ الذّاکرینَ اللّهَ کَثیراً و الذّاکِراتِ اَعَدَّ اللّهُ لَهُم مَغفِرَةً وَ اَجراً عظیماً ۱: کسانی که در برابر خدا تسلیم باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که دل به خدا سپرده باشند و ایمان به خدا آورده باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که فرمانبر و مطیع خدا باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که صدق داشته باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که پاکدامنی داشته باشند، خواه زن و خواه مرد؛ کسانی که فراوان یاد خدا کنند، چه زن و چه مرد؛ برای این گونه افراد، خداوند مغفرت و اجر عظیمی تدارک دیده است. وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ اَو اُنثَی وَ هُوَ مُومِنٌ ، فَاولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقیراً ۲: کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که ایمان داشته باشد، چه مرد و چه زن، وارد بهشت می شود و سر سوزنی به آنها ظلم نمی شود و حقوقشان ضایع نمی گردد. وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ اَو اُنثَی وَ هوَ مُومِنٌ فَاولئِکَ یَدخُلونَ الجَنَّةَ ۱- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۵. ۲- سوره ی نساء، آیه ی ۱۲۴. یُرزقونَ فیها بغیرِ حِسابٍ ۱: کسی که عمل صالح انجام دهد در حالی که مومن باشد، خَواه مرد وَ خواه زن، داخل بهشت می شود و رزق الهی بی حساب نصیبش می شود. فَاستَجابَ لَهُم ربّهم أنِّی لَا اُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ اَو اُنثی...۲: پروردگار خواسته ی آنها را اجابت نمود و فَرمود من عملَ هیچ عمل کننده ای را، خواه مرد و خواه زن، ضایع نمیکنم. بنابراین در قرآن کریم، جایی که ارزش های انسانی مطرح است، خدای متعال یک سر سوزن بین زن و مرد تفاوت قائل نشده است. جنبه های انسانی ناظر بر روح است. وجود ما دست کم سه لایه دارد. یکی جسم است، که لایه ی رویین وجود ماست. دوم نفس یا روان است، که جایگاه خصلت ها و خلقیّات و

روحیّات و گرایش های ما می باشد و سوم روح است که کانونی ترین و اصلی ترین بخش وجود ماست. اگر فقط جنبه ی روح را در نظر بگیریم، یعنی این قدرت را داشته باشیم - این قدرت قابل به دست آوردن است- که خلع بدن کنیم، یعنی از بدنمان جدا شویم، و کار سنگین تر اینکه خلع نفس کنیم، یعنی از نفس هم جدا شویم، و این دو دست لباس را از پیکر روح خود بیرون آوریم؛ زن و مردی نخواهیم داشت؛ بلکه موجود واحدی به نام انسان داریم. یعنی روح انسانی مذکّر و مونّث ندارد. در بُعد روح انسانی، زن و مرد مطرح نیست. همه ی ارواحی که خدا آفرید، همه از روح الهی که از امر ربّ است نشأت ۱- سوره ی غافر، آیه ی ۴۰. ۲- سوره ی آل عمران، آیه ی ۱۹۵. گرفته اند و هیچ تفاوتی بین زن و مرد نیست. قرآن کریم می فرماید: وَ نَفَخْتُ فیهِ مِن روحی ۱: و در او از روح خود دمیدم. قُلِ الرّوحُ مِن اَمرِ ربی ۲: بگو روح از امر پروردگار من است. در مرتبه ی روح، زن و مرد و جنسیّت حضور ندارد. خدای متعال آن هنگام که خواست ارواح را که مثل هم بودند به این عالم بفرستد، آنها را به دو دسته تقسیم کرد. به دسته ی اوّل یک دست لباس رو و یک دست لباس زیر مردانه و به دسته ی دیگر یک دست لباس رو و یک دست لباس زیر زنانه داد. لباس رو یعنی بدن و جسم، لباس زیر یعنی نفس و روان. و این چنین، بر اساس طرّاحی ای که خدا برای نظام این عالم کرد، روح ها به دو گروه زنان و مردان تقسیم شدند. خدای متعال در این عالم یک سلسله وظایف و نقش ها برای زنان و یک سری وظایف و نقش ها برای مردان پیش بینی کرده است و متناسب با این وظایف و نقش ها، سرمایه ها و امکانات متفاوتی را به نفس و جسم هر یک از آنها داده است. امّا این سرمایه ها و نقش های متفاوت، هیچ تفاوت ۱- سوره ی حجر، آیه ی ۲۹ و سوره ی ص، آیه ی ۰۷۲ این که فرمود از روح خود در او دمیدم، نه اینکه نعوذ باللّه خدا روح و جسم دارد و مقداری از روح خود را در پیکر ما دمید. خداوند هرگاه بخواهد از ارزشِ والای چیزی نزد خود خبر دهد، آن را به خود نسبت می دهد. همچون مسجدالحرام را که بَیتی: خانه ی من (سوره ی حج، آیه ی ۲۶) و روزهای خاص را که اَیامُ اللّه: روزهای خدا (سوره ی ابراهیم، آیه ی۵) خوانده است. خداوند روح را که مخلوقی عظیم تر از ملائکه و مقرب ترین موجود به خداست، آفرید و سپس از آن در پیکر انسان دمید. ۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵ ارزشی بین زن و مرد ایجاد نمیکند. به عنوان مثال فرض کنید مدیر یک سازمان دو معاون دارد. یکی معاون اداری و دیگری معاون مالی. منزلت این دو معاون، از نظر تراز سازمانی، یکسان است و هیچکدام بالاتر از دیگری نیست، هر دو معاونند. حقوقشان به یک میزان است. منزلت و اختیاراتشان هم مساوی است. امّا دو حوزه ی وظایف تخصّصی متفاوت دارند. معاون اداری، برنامه ریزی های تأمین، تربیت، نظارت و ارزشیابی نیروی انسانی و امور مربوط به جذب، استخدام، انتصاب، ارتقاء و بازنشستگی را به عهده دارد که کارهای نیروی انسانی سازمان است. امّا معاون مالی باید برنامه ها را براساس معیارهای مالی، به بودجه تبدیل کند و بودجه را برآورد کند، آن را پیشنهاد دهد، دنبال تصویبش باشد، پس از تصویب، به تخصیص بودجه بپردازد و نظارت حین اجرا و بعد از اجرای بودجه را داشته باشد که اینها امور مالی سازمان می باشند. هر یک از این دو معاونت دارای شرح وظایف تخصّصی جداگانه ای است و تصدّی هر یک مستلزم تخصّص و مهارت های متفاوتی می باشد. کسی که می خواهد معاون اداری موسسه شود، باید تحصیلات و توانمندی تخصّصی اش در حوزه ی مدیریّت اداری باشد و کسی که می خواهد مدیر مالی موسسه شود، باید تحصیلات و تخصّصش در حوزه ی امور مالی باشد. دو شرح وظیفه ی مختلف، دو نوع تخصّص مختلف را می طلبد؛ در حالی که هر دو معاون از نظر تراز سازمانی یکسان و همترازند. هیچ کدام بالاتر از دیگری نیست. در نظام آفرینش و سازمان خلقت، زن و مرد دو معاونند. به تناسب وظایفی که زن دارد، سرمایه ها و توانمندی هایی در وجودش قرار داده شده است. مرد هم به تناسب وظایف دیگری که دارد، توانمندی ها و سرمایه های دیگری در وجودش تعبیه شده است. پس زن و مرد در بُعد روح یکسان و در بُعد جسم و نفس با هم متفاوتند. هیچ شخص عاقلی نمی تواند این تفاوت را انکار کند. گرچه گروهی از فمنیست ها امروزه حرف هایی می زنند که هر کودک عاقلی هم به آنها می خندد؛ ولی واقعیّت این است که زن و مرد در بُعد جسم و در بُعد فقس با هم متفاوتند. حرف های فمنیست ها که می گویند برخوردهای اجتماعی متفاوت با زن و مرد سبب شده

است که زن ها ظریف تر، لطیف تر، شکننده تر، عاطفی تر و مردها پرصلابت تر، جدّی تر و قوی تر باشند؛ حرف های مفت و باطلی است و از نظر علمی و منطقی هیچ جایگاهی برای پذیرش ندارد. نوزاد دختر و پسر از همان روز آغاز تولّد با هم تفاوت دارند. در سنین کودکی که هنوز کودک هنجارهای اجتماعی را نشناخته است و برخوردهای متفاوت جامعه را ندیده است، یعنی از همان ماه های اوّل، دختربچّه ها و پسربچه ها با هم متفاوتند. در آفرینش هر یک، سرمایه ها متناسب با نقش هایشان در وجودشان قرار داده شده است. خدای متعال این دو معاونت را مکمّل هم آفریده است. زن و مرد مکمّل هم می باشند. هیچکدام طفیلی نیستند که بگوییم اصل مرد است و زن طفیلی مرد است؛ یا آن طور که فمنیست ها می گویند، اصل زن است و مرد طفیلی زن است. از نظر اسلام هیچکدام از اینها درست نیست. اساساً اسلام با جنسیّت محوری مخالف است. اسلام ارزش مدار و فضیلت محور است. قرآن می فرماید: فَضَّلَ اللّهُ المُجاهِدینَ عَلَی القاعِدینَ اَجراً عظیماً ۱: خداوند مجاهدان را بر نشستگان با اجر بزرگی برتری داده است؛ یَرفَعِ اللّهُ الذینَ امَنوا مِنکُم وَ الذینَ اُوتوا العِلمَ دَرَجاتٍ ۲: خداوند کسانی از شما را که ایمان آوردند و کسانی را که به آنها دانش عطا شده است به درجاتی رفعت می بخشد؛ انّ اَکرَمَکُم عِندَاللّه اَتقیکُم ۳: هرآینه بزرگوارترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست. پَس ارزش و ملاک برتری در اسلام، جهاد، ایمان، دانش و تقواست؛ نه مرد یا زن بودن و این ارزش ها، زن و مرد نمی شناسد. نه مرد بودنِ مرد شرافتی برای مرد است و نه زن بودنِ زن شرافتی برای او. آنچه که شرافت است، ارزش های واقعی است. اقتضای نقش مادرانه ای که خدای متعال برای انسان سازی به زن سپرده، لطافت و عواطف بسیار قوی است که در وجود او قرار داده است و مرد از چنین عواطفی محروم است. یعنی عواطف مرد خیلی ضعیف تر از عواطف زن است. اگر بخواهیم مرد و زن را از نظر عاطفه مقایسه کنیم و کمال عاطفه را آنچه در زن است در نظر بگیریم، مردها ناقص العاطفه و زن ها کامل العاطفه می باشند. زن عواطف بسیار قوی ای دارد که به او توانایی نقش مادرانه و انسان سازی داده است. متقابلاً خدای متعال به اقتضای نقشی که به مرد سپرده است، صلابت، جدیّت و حسابگری، یعنی عقل جزئی قوی تری به او داده است. دو گونه ۱- سوره ی نساء، آیه ی ۹۵. ۲- سوره ی مجادله، آیه ی ۱۱. ۳- سوره ی حجرات، آیه ی۱۳. عقل وجود دارد. یکی عقل الهی که به موجب روایات: اَلعقلُ ما عُبِدَ بِهِ الرَّحمان وَ اکتُسِبَ بِهِ الجَنانُ ۱: عقل چیزی است که خدای رحمان بَا آن عبادت و بندگی می شود و به وسیله ی آن بهشت الهی جلب می شود. جایگاه این عقل در روح است و مرد و زن در آن یکسانند. دوم عقل جزئی یا عقل حسابگر و عقل ابزاری، که تمشیت امور مادّی این عالم را میکند. عقلی که چُرتکه می اندازد. این عقل ابزاری و کاسبکار و چرتکه انداز، در مرد قوی تر از زن است. زن موجود عاطفی تر و مرد موجود حسابگرتری است. زن موجود عاشق پیشه تر و مرد موجود تاجرپیشه تری است. و اینکه می گویند مردها کامل العقل و زن ها ناقص العقلند، منظور عقل الهی نیست. چون عقل الهی، زن و مرد نمی شناسد. بلکه منظور این است که زن آن قدر اهل چرتکه انداختن و حسابگری و سود و زیان نیست. آن قدر کاسبکارانه به زندگی نگاه نمیکند، لطیف تر و عاطفی تر نگاه میکند و راحت تر می تواند از مسائل مادّی بگذرد. عواطف قوی و لطیف زنانه و جسم زن، برای نقش انسان سازی مناسب است و جدیّت و کمتر عاطفی بودن و بیشتر حسابگر بودن مرد و خشونت پیکر مردانه ی او، با تمشیت امور مادّی این عالم متناسب است. این یک تقسیم وظیفه است و هیچ کدام بر دیگری برتری ندارند. گاهی دیده می شود تحت تأثیر تفکّرات فمنیستی، بعضی خانم ها افتخار میکنند و گمان میکنند خیلی رشد کرده اند که نقش مادرانه را ترک ۱- کلینی، کافی، ج۱، ص ۱۱. کرده اند و نقش مردانه به عهده گرفته اند. آیا اگر خانمی مهندس معدن شود و به دویست متری عمق زمین برود و زغال سنگ استخراج کند یا مهندس عمران و ساختمان شود و پل و برج مسکونی بسازد، کاری مهم تر از انسان سازی کرده است؟ ارزش هر حرفه و شغل، به محصولی است که تولید میکند. آیا نقش انسان سازی بالاتر و بزرگتر است یا نقش ساختمان سازی؟ ترک نقش مادرانه افتخار و رشد نیست، اشتباه بسیار بزرگی است. زن ارزش های بلند و بزرگی را که در وجودش است، نشناخته است که وقتی به او می گویند نقش زنانه ات را ایفا کن، احساس میکند دارند او را تحقیر میکنند و گمان

میکند اگر نقش زنانه ی خود را رها کند و در سیمای یک مرد در جامعه حاضر شود، خیلی رشد کرده است. این یک نوع خودکم بینی و خود ناباوری در زن است. زن اگر عظمت نقشی را که خدای متعال در آفرینش به او سپرده است بشناسد، می فهمد که نقشش بسیار مهم تر از نقش مرد است. کاری را می تواند انجام دهد که هیچ مردی نمی تواند انجام دهد. یک مرد می تواند پل بسازد، زن هم می تواند درس پل سازی بخواند و پل بسازد، امّا نقشی که زن می تواند ایفا کند، یعنی انسان سازی، از مرد بر نمی آید. چون سرمایه ی لازم برای ایفای این نقش را ندارد. عاطفه ی قوی ای که خداوند در وجود زن قرار داده است، به او حلم و صبوری و ایثاری می دهد که می تواند نقش بسیار عظیم مادرانه را ایفا کند و انسان بپروراند. مردها آن عواطف قوی را ندارند. لذا آن حوصله را هم ندارند. بارها دیده ایم بچه ی شیرخواره وقتی شروع به شیون زدن میکند و از پدر خواسته می شود او را نگه دارد، پس از لحظاتی، مرد خسته می شود و کودک را به مادر باز می گرداند و می گوید حوصله ندارم. نقش مادرانه بزرگترین نقش در عالم است و خدا این نقش را به زن سپرده است. آیا این افتخار نیست؟ در این دنیای به اصطلاح پیشرفته از نظر علم و دانش و تکنولوژی و تخصّص، یک خانم فمنیست اروپایی که خیلی هم صاحب نام است، به عنوان روشنفکر و نظریّه پرداز یک نهضت اجتماعی، می گوید زن ها قرن های زیادی جسم خود را در اختیار مردها قرار دادند و دیگر نباید این کار را بکنند و برای ارضای نیازهای جنسی هم باید به همجنسان خود روی آورند. به این خانم می گوییم تکلیف استمرار نسل بشر چه می شود؟ می گوید سلول های جنسی زن و مرد را در آزمایشگاه با هم ترکیب کنند و بچه درست کنند و در دستگاه رشد دهند. این طرز فکر را کدام زن عاقلی تأیید میکند؟ زن باید نقش بزرگ خود را بشناسد تا فکر نکند که اگر در نقش یک مرد ظاهر شود، خیلی مهم تر شده است. این القاء غرب است که در پی استثمار اقتصادی و بهره کشی از زن بود. وقتی دوران صنعتی دنیای غرب شروع شد و مجتمع ها و شهرهای بزرگ صنعتی در اروپا ایجاد شدند، طبیعتاً مجتمع های عظیم کارگری هم به وجود آمد و تعداد زیادی از کارگرها در این شهرهای صنعتی جمع شدند. وقتی کارگرها همدیگر را دیدند، دریافتند که در مجموع، قدرت عظیمی هستند. از آن طرف هم سرمایه داری سعی داشت با کمترین دستمزد، بیشترین کار را از کارگران بگیرد. استثماری که سرمایه دار میکرد، محیط های کار بسیار آلوده و غیر بهداشتی، شرایط کاری بسیار سخت، ساعات کار طولانی و مزد بسیار اندک، کم کم کارگرها را به سمت مبارزات سندیکالیستی کشاند. اعتصاب ها و حرکت های اعتراض آمیز توسط کارگران شروع شد و چرخ صنعت داشت متوقّف می شد که سرمایه دارها به یک ترفند دست زدند، و برای اینکه از کارگرهای مرد معترض رها شوند، به سراغ کودکان و زنان رفتند. دیدند زنان و بچّه های کم سن و سال می توانند نیروهای کار بسیار ارزان قیمتی باشند و قدرت اعتراض و اعتصاب هم ندارند. امّا آن روز زن نقش مادرانه را در خانه ایفا میکرد. سرمایه دارها برای اینکه زن را از خانه بیرون بکشند، به ترفند برابری حقوق زن و مرد و نقش اجتماعی زن روی آوردند و شعار دادند که زن ها از مردها کمتر نیستند و بهتر از مردها می توانند در جامعه نقش ایفا کنند. شعارهای برابری زن و مرد و تأکید بر نقش اجتماعی زن و امثال آن، ترفند سرمایه داری برای به دست آوردن کارگرهایی با مزد کم و بدون نیروی اعتراض و اعتصاب در شرایط کار نامناسب و بسیار بد بود. نکته ای دیگر که اشاره به آن خالی از لطف نیست این است که عواطف سرشاری که خداوند به زن داده است غیر ازاینکه امکان ایفای نقش والای مادرانه را به او می دهد، در وادی سیر و سلوک عرفانی هم سرمایه ی عظیمی برای او به حساب می آید که واقعاً جای قدردانی و شکر دارد. تجربیّات عارفانه مستلزم عبور از حجاب عالم طبیعت است. از یک سو سقف عالم حس و طبیعت را همان عقل حسابگر می سازد. از سوی دیگر تنها نیرویی که می تواند این سقف را بشکافد تا بتوان از پرده و حجاب عالم حس بیرون رفت و در عالم ملکوت پرواز کرد، نیروی عشق است. چون عقل حسابگر مرد قوی تر است، سقفی که باید بشکافد خیلی قطورتر و مستحکم تر است و چون نیروی عاطفه اش ضعیف تر است، توانش برای شکافتن این سقف کمتر است. امّا عقل حسابگر زن مثل مرد قوی نیست، لذا آن سقف برایش خیلی نازک و شکننده است و چون عاطفه ی بسیار قوی ای دارد، نیرویش برای شکافتن و پاره کردن این حجاب

خیلی زیادتر است. لذا خانم ها اگر در وادی سیر و سلوک عرفانی قرار گیرند، تجربه های معنوی و عارفانه برای آنها خیلی دسترسی پذیرتر از مردان است. پس عاطفه ای که خداوند متعال به زن عطا فرموده است خیلی گرانبها ست. کسانی که بحث برابری زن و مرد را مطرح میکنند، هم زن و هم مرد را از سرمایه های ویژه ای که خداوند در جنس مرد به طور خاص و در جنس زن به طور خاص قرار داده است، غافل میکنند. اگر دو دایره ی متقاطع را در نظر بگیریم، فضایی مشترک و فضاهایی اختصاصی دارند. مرد و زن هم این گونه اند. از نظر توان و استعداد، یک فضای مشترک و یک فضای اختصاصی دارند. وقتی می گوییم زن و مرد برابرند، فقط آن فضای مشترک را مطرح میکنیم. یعنی زن را از سرمایه های اختصاصی اش و مرد را هم از سرمایه های اختصاصی اش غافل میکنیم. آیا این خدمت به زن و مرد است؟ زن و مرد باید سرمایه های ویژه ی خود را بشناسند، کشف کنند و بیشترین بهره برداری را از آن به عمل آورند.

چرا قرآن مرد را حاکم و بالاتر از زن قرار داده است؟

آیه ای است که گاهی دستاویز طرح شبهه ی ناعادلانه بودن موضعِ اسلام در مورد زن قرار گرفته است. خداوند می فرماید: اَلرِّجالُ قوّامون عَلَی النِّساءِ۱: مردها قوّام بر زنانند. می گویند: این آیه ناظر به مردسالاری است. در حالی که، همانطور که پیشتر گفته شد، در اسلام اصلاً جنسیّت سالاری نداریم؛ فضیلت سالاری داریم، ارزش سالاری داریم. نه مردسالاری داریم و نه زن سالاری. توضیح مختصری راجع به آیه ی مورد بحث می دهیم. واژه ی قوّام از نظر لغوی یعنی قیام کننده به امر با شایستگی و توانمندی. نمونه اش را هم در قرآن داریم. اَموالَکُمُ التی جَعَلَ اللّهُ لَکُم قیاماً ۲؛ اموال شما که خدا آن را مایه ی قیام شما قرار داد. واژه ی قوّام در کتاب های لغت به این معانی آمده است. در کتاب اقرب الموارد، قامَ الرَّجُلُ المَرءَ: قامَ بِشَأنِها، قامَ بِکِفایَتِهِ اینکه مرد قائم بر زن است یعنی برای انجام کارهای زن و تأمین کَارهای او قیام میکند. در کتاب لسان العرب، قَوّام: اَلمُحافِظَهُ وَ الِاصلاحُ. یعنی مرد مدافع و حامی زن است و مصالح او را باید تامین کند. در کتاب تاج العروس، تقُوم بأمرها وَ تَحتاجُ اِلَیها، اَلقَوّامُ، اَلمُتَکَفِّلُ بأمرها. یعنی کسی که برای انجام کَار زن و آنچه زن به آن احتیاج دارد قَیام میکند و قوّام یعنی کسی که متکفّل انجام کاری است. ذیل آیه ی اَلرِّجالُ قَوّامونَ عَلَی النساء در تفسیر جامع الاحکام از قرطبّی آمده است، اَی یقومونَ بِالنَّفَقَهِ عَلَیهِنَّ وَ الذُّبِّ عَنهُنَّ: اینکه مردها ۱- سوره ی نساء، آیه ی ۳۴. ۲- سوره ی نساء، آیه ی ۵. قوّام بر زنانند یعنی برای تأمین هزینه های زندگی زن و دفاع از او در برابر خطرات قیام میکنند. در تفسیر بیضاوی آمده است، اَلقَوّامُ: اَلقَیِّمُ بمَصالِحِ وَ التَّدبیرِ وَ الِاهتِمامِ بِالحِفظ قوّام یعنی کسی که برای تأمین مَصالح و تدبیر، قیّم می شود و برای حفاظت اهتمام میکند. تفسیر غرایب القرآن نیشابوری می گوید، اَلقَوّامُ الذی تقوم بِاَمرِها وَ یَهتَمُّ بحِفظِها: قوّام یعنی کسی که برای انجام کارهای زن قیام میکند و برای حفاظت از او اهتمام می نماید. در تفسیر المیزان می گوید، اَلقَیِّمُ هُوَ الذی یقُومَ بِاَمرِ غَیرِهِ وَ القَوّامُ وَ القَیّامُ مبالِغَهٌ مِنه: قیّم کسی است که برای انجام کار شخص دیگری قیام میکند و قوّام و قیّام هم مبالغه ی اوست. در ادامه ی جمله ی اَلرِّجالُ قَوّامونَ عَلَی النِّساء "در آیه آمده است: بما فَضَّلَ اللّهُ بَعضَهُم عَلَی بَعضٍ: به اعتبار فضیلتی که خداوند به یکی از آنها بر دیگری داده است. فضیلت هًا و برتری ها دو نوع است: موهبتی و اکتسابی. آنچه که انسان به سبب آن مورد ستایش قرار می گیرد و برایش ارزش به حساب می آید، برتری های اکتسابی است که با زحمت و تلاش خود به دست آورده است و او را شایسته ی ستایش میکند، نه برتری های موهبتی. فضیلت هایی که در آیه ی فوق آمده است ناظر بر جنبه ی موهبتی است و اصلاً جنبه ی اکتسابی ندارد، یکی عقل حسابگر است که در مرد قوی تر از زن است. دوم قدرت جسمانی ایست که خداوند به مرد بیشتر از زن عطا کرده است. آیه در ادامه می فرماید: وَ بما اَنفَقوا مِن اَموالِهِم: و به سبب اینکه مردها از مال خود انفاق میکنند وَ هزینه های زن را تأمین میکنند. این برتری ها سبب شده است، کارها و نیازهای زن و دفاع از او به مرد محوّل شود و مرد نقش قوّامیّت در زندگی خانوادگی پیدا کند. نتیجه ی قوّامیت مرد بر زن، تکلیف و وظایف بیشتری است که بر دوش مرد قرار

گرفته است؛ نه اینکه امتیاز و حقوق بیشتری برای مرد به حساب آید. این برتری به هیچ وجه موجب نمی شود حقوق زن کمتر از مرد باشد یا حقّی از او سلب شود. چنان که از نظر اسلام، حقّ مالکیت و حقّ رأی، برای مرد و زن یکسان است. تفاوت های ناشی از جنسیّت، اختیاری نیست و به اعتبار آن، نه زن از مرد برتر می شود و نه مرد از زن. همان گونه که گفتیم آنچه سبب شرافت می شود چیزهایی است که شخص با تلاش خود کسب میکند، مثل ایمان، علم و تقوا.

چرا اسلام ولایت، قضاوت و جهاد رابه مرد اختصاص داده است؟

در پاسخ به این سوال که چرا اسلام زن را از ولایت، قضاوت و جهاد محروم ساخته است؛ نکات زیر را یادآور می شویم. نخست اینکه معافیت خانم ها از بعضی تکالیف در اسلام، مثل جهاد کردن، قضاوت و ولایت، امتیازی نیست که به مرد داده شده باشد؛ تکلیفی است که از دوش زن برداشته شده است. مثلاً قضاوت کار بسیار شاقّ و پرمسوولیّت و حسّاس و خطرناک است. کوچکترین اشتباه در آن موجب مسوولیّت بسیار سنگین اخروی می شود. اسلام این بار را از دوش زن برداشته و بر دوش مرد گذاشته است و سلب حقّی از زن نیست. علّت آن هم نیاز این کار به قاطعیّت وتحت تأثیر عواطف و احساسات قرار نگرفتن در مقام اجرای عدالت است و احساسات و عواطف شدید زن، تناسبی با آن ندارد. حضور در جبهه های نبرد و مبارزه و از پادرآوردن دشمن و نیز حکومت و دقّت و حسابگری های سیاسی و قاطعیّت و صلابت لازم برای اداره ی امور جامعه هم تناسبی با روحیّات لطیف زن ندارد. دوم اینکه معاف شدن زن از اموری همچون جهاد، به معنای محروم شدن وی از اجر معنوی آن نیست؛ زیرا اگر زن در سنگر خانواده، برای خدا، دشواری های سلوک شایسته با شوهر و اداره ی نیکوی خانه را متحمّل شود؛ خداوند به او اجر جهاد را عطا خواهد کرد. امیرالمومنین علیه السّلام فرمودند: جِهادُ المَراةِ حُسنُ التَّبَعُّلِ ۱: جهاد زن نیکو شوهرداری کردن است. زنی به محضر پیامبر کرم صلّی اللّه علیه و آله وسلّم رسید، در حالی که آن حضرت در بین اصحاب خود بودند. عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت من به نمایندگی از زنان نزد شما آمده ام. جانم به فدایت می دانم هیچ زنی در شرق و غرب عالم نیست که این سخن مرا بشنود، مگر اینکه هم رأی من است. خداوند تو را به حق بر مردان و زنان مبعوث ساخت و ما زنان به تو و خدایت که تو را فرستاد، ایمان آوردیم. و ما گروه زنان، محدود و محصور و خانه نشین شما مردان و برآورنده ی خواهش ها و شهوات شما و باردار و حمل کننده ی فرزندان شماییم و شما مردان، با نمازهای جمعه و جماعت و عیادت بیماران و حضور در تشییع جنازه ها و حج های پی درپی و از همه ی آنها بالاتر، جهاد در راه خدا، بر ما برتری داده شده اید. و این در حالی است که وقتی هر یک از شما برای حج یا ۱- نهج البلاغه، حکمت ۱۳۶. عمره یا مرزبانی و دفاع از سرحدّات، از خانه بیرون می رود؛ ما برای شما دارایی تان را حفظ می کنیم و جامه هایتان را می بافیم و آماده می سازیم و فرزندانتان را تربیت میکنیم. پس یا رسول اللّه! در اجر و پاداش، با شما مردان شریک نیستیم؟ پیامبر به طور کامل رو به اصحاب خود کردند و فرمودند: آیا تا کنون سخن زنی را در پرسش از امر دین خود، نیکوتر از این شنیده اید؟ عرض کردند: گمان نمی بردیم زنی به چنین مرتبه ای راه یابد. سپس پیامبر به آن زن رو کردند و فرمودند: ای زن! بازگرد و زنانی را که پشت سر تو هستند و تو سخنگوی آنهایی، آگاه ساز که خوب شوهرداری کردنِ هر یک از شما برای همسرش و جلب رضایت شوهر و پیروی از آنچه او با آن موافق است، با تمامی اعمالی که در مورد مردان گفتی، برابر است. سپس آن زن در حالی که از شادی، لا اله الاّ اللّه و اللّه اکبر می گفت، بازگشت.۱ سوم اینکه در جهان بینی اسلام چون دنیا اصل نیست، امتیازات و برتری های انسان ها بر اساس جنبه های دنیوی سنجیده نشده است؛ بلکه بر اساس جنبه های معنوی و اخروی سنجیده شده است. ملاک اسلام در امتیاز، چیزهایی است که انسان را به قرب الهی می رساند. توانمندی های دنیوی مرد که عمدتاً جنبه ی تکوینی دارد، سبب مسوولیّت های متفاوتی است که بر دوش مرد قرار گرفته است و نمی تواند ملاک برتری مرد بر زن شمرده شود. ۱- سیوطی، دُرُّ المنثور، ج ۲، ص ۱۵۳.

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است؟

یکی دیگر از سوالاتی که در مورد حقوق زن در اسلام مطرح می باشد، این است که چرا در امور قضایی، اسلام شهادت یک مرد را برابر شهادت دو زن قرار داده است. در پاسخ، توجّه سوال کننده را به این نکته جلب میکنیم که عواطف و احساسات شدید زن، این احتمال را قابل تصوّر می سازد که شخص مغرض و یا مجرمی، با تحریک عواطف و احساسات وی، او را به ابراز شهادت نادرست و خلاف واقع وادارد. همچنین به همان خاطر، در مورد زن بیش از مرد، این احتمال وجود دارد که تحت تأثیر احساسات شخصی و یا حبّ و بغض نسبت به کسی، شهادتی نادرست دهد. با توجّه به این که در امور قضایی، کار بسیار حسّاس است و جان و مال و عِرض و ناموس و حقوق اشخاص در معرض قضاوت و تصمیمگیری می باشد؛ اسلام با ملحق ساختن دو زن در مقام شهادت دادن، از یک سو زن را از مسوولیّت های سنگین وجدانی و اخروی شهادت خطا حفظ کرده و از سوی دیگر از احتمال خطای قضات در مقام صدور حکم کاسته است. بنابراین حکم مزبور، هم به سود زن و هم به نفع جامعه است و به هیچ وجه حتی از کمتر دانستن ارزش زن نسبت به مرد و محروم ساختن او از حقّ و امتیازی نیست.

چرا در اسلام دیه و ارث زن نصف مرد است؟

در ارث، حکم زن و مرد با هم فرق دارد. اسلام گفته است برادر دو برابر خواهر ارث می برد. گاهی افراد، جاهلانه وارد بحث می شوند و این حکم را ظلم به زن تلقی میکنند. باید توجّه کنیم اسلام یک سیستم و نظام است و نمی شود از داخل یک سیستم، جزئی را بیرون کشید و آن را جداگانه تجزیه و تحلیل کرد. خاصیّت سیستم این است که ساب سیستم ها و خرده نظام های درونش در تعامل و داد و ستد با یکدیگرند. اگر جزئی را از درون سیستم بیرون بکشیم، دیگر شخصیّت و جایگاهی را که در درون سیستم داشت، ندارد و اگر در بیرون از سیستم، مطالعاتی روی آن انجام دهیم، چیزی که خواهیم شناخت، واقعیّتی نیست که در داخل سیستم داشت. نظام احکام اسلام، سیستمی پیوسته است. اگر به درون این سیستم نگاه کنیم، در می یابیم که تمامی احکامی که وجود دارد، دقیقاً عادلانه و منطقی وضع شده است. در مورد حکم ارث، به بخش های دیگر احکام مثل مسئله ی قوّامیّت مرد، که پیش از این گذشت، نگاه میکنیم. گفتیم مرد قوّام بر همسرش است؛ یعنی وظیفه اش تأمین نیازهای همسرش در زندگی می باشد. زن اگر میلیاردر هم باشد، هیچ وظیفه ای ندارد که دیناری از دارایی اش را در زندگی خانوادگی هزینه کند. تأمین هزینه ی زندگی مشترک تماماً به عهده ی مرد است. زن و مردی که در کنار هم زندگی مشترک دارند، زن یک دوم، و مرد کامل ارث می برد. زن یک دوم ارث خود را پس انداز میکند و یک ریالش را هم وظیفه ندارد خرج کند. امّا مرد ارثی را که دریافت نموده است باید برای خود و همسرش هزینه کند. در واقع، مرد از ارثی که می برد، یک دوم برای خودش و یک دوم برای همسرش می باشد. در نتیجه سهمی که به زن می رسد بیشتر هم می شود. توجّه به این نکته در مجموعه ی احکام اسلام هم به درک چرایی دو برابر بودن ارث برادر نسبت به خواهر کمک میکند که علاوه بر نفقه یا هزینه های زندگی زن که بر عهده ی شوهر است؛ پرداخت مهریّه نیز تکلیفی است که بر عهده ی مرد می باشد و زن چنان تکلیفی بر عهده ندارد. علاوه بر این، مسوولیّت های مالی دیگری نیز بر عهده ی مرد است که زن چنان مسوولیّت هایی ندارد. از جمله ی این مسوولیّت ها، می توان به دیه ی عاقله و نیز تامین هزینه های جنگ هایی که برای کشور اسلامی پیش می آید و دولت، به کمکهای مردمی نیاز پیدا میکند، اشاره کرد. در نتیجه اگر احکام مربوط به زن و مرد را درون سیستم احکام اسلام نگاه کنیم، می بینیم هرگز به زن ظلم نشده و حقّ او ضایع نگردیده است. در مسئله ی دیه، حکم اسلام این است که اگر زنی را بکشند باید یک دوم دیه را بدهند. امّا اگر مردی را بکشند باید دیه ی کامل

بپردازنـد. قضـاوت ناعادلانـه ای است اگر بگـوییم از نظر اسـلام ارزش زن نصف مرد است؛ زیرا دیه بیـانگر ارزش انسانی شـخص نیست و در ارزش انسانی، قرآن یک سر سوزن بین زن و مرد تفاوت نگذاشته است و می فرماید: مَن قَتَلَ نَفساً بغَیر نَفسٍ اَو فَسادٍ فِی الاَرضِ فَکَاَنَما قَتَلَ النّاسَ جَمیعاً ۱: اگر کسی شخص بی گناهی- خواه مرد و خواه زن- را بکشد، گویا همه ی بشریّت را نابود کرده است. پس در گناه انسانکشـی و در ارزش فرد کشـته شده، جنسیّت نقش و تأثیری ندارد. ۱- سوره ی مائـده، آیه ی ۳۲. دیه بیانگر قیمت انسانی فرد کشـته شده نیست. آیا کسـی حاضر است به او دیه و پول بدهند و مادر یا پدرش را بکشند؟ قطعاً نه. آیا دیه جبران کننده ی لطمه ی عاطفی که انسان از کشـته شدن زن، شوهر، مادر، پدر یا فرزندش بر او وارد شده است، می باشد؟ آیا این پول می توانـد عـاطفه ی جریحه دار را ترمیم کنـد؟ یقیناً نه. دیه فقـط جبران لطمه ی اقتصـادی است که به بازمانـدگان وارد شـده است. دو خـانواده را در نظر بگیریم؛ در یکی مـادر آن خـانواده را کشـته انـد. این مادر اصـلاً مسوولیّت تأمین هزینه های خانواده را به عهـده نداشـته و لطمه ی اقتصـادی آنچنـانی به خانواده ی او وارد نشـده است. امّا در خانواده ی دیگر، پـدر را کشـته انـد. در واقع نان آور خانواده را کشـته اند و زن و فرزندان، تأمین کننده ی هزینه ی زندگی شان را از دست داده اند و به شدّت لطمه ی اقتصادی خورده انـد. اگر بخواهیم این ضایعه ی اقتصادی را ترمیم کنیم، مطمئنّاً باید به خانواده ای که نان آورش را از دست داده است بیشتر کمک کنیم. ضـمن اینکه این دیه ی کامل، به زنی که شوهرش کشـته شـده است، می رسـد. یعنی زن بازمانـده، دو برابر مرد بازمانـده دیه نصیبش می شود. در نتیجه در مسئله ی دیه، نه تنها به زن ظلم نشده است، بلکه حکم به نفع اوست.

چرا قرآن به مرد اجازه داده است همسر خود را بزند؟

یکی از پرسـش هایی که در مورد احکام اسلام درباره ی زن مطرح می باشد، ناظر بر جواز تنبیه بدنی زن بوسیله ی شوهر است؛ که آن را ناعادلانه و مغایر شـئون و حقوق انسانی زن می داننـد. اوّلاً باید توجّه داشت حکم مورد اشاره، درباره ی زنان ناشـزه است که از تن دادن به وظـایف زنـاشویی در قبـال شـوهر خـود سـربازمی زننـد و نه همه ی زنـان. قرآن کریم می فرمایـد: وَ اللاّتـی تَخـافونَ نُشوزَهُنَّ فَعِظوهُنَّ وَ اهجُروهُنَّ فِی المَضاجِعِ وَ اضرِبوهُنَّ فَاِن اَطَعنَکُم فَلا تَبغوا عَلَیهِنَّ سَبیلا اِنَّ اللّهَ کانَ عَلیّاً کَبیراً ۱: و زنانی را که از سرکشی آنها (در وظایف زناشوییشان) بیم دارید، نصیحت کنید؛ سپس در بسترها از آنان دوری کنید؛ سپس آنها را بزنید؛ پس اگر از شـما اطـاعت کردنـد، دیگر در پی توجیه و یـافتن راهی برای تحت فشـار قرار دادن آنهـا نباشـید؛ که همانا خداونـد والا و بزرگ است. جز زن ناشزه، در مورد عموم زنان، حتّی زنی که مرد قصد طلاق دادن او را دارد و یا او را طلاق داده است، قرآن کریم کراراً بر رفتار پسندیده و شایسته ی مردان با زنان تأکید کرده است.۲ از جمله، می فرماید: عاشِروهُنَّ بالمَعروفِ ۳: با زنان به نحو پسندیده و شایسـته مراوده و معاشـرت کنید. بنابراین آنچه در قرآن کریم در مورد نحوه ی رفتار با زنان ناشـزه آمده است، امری استثنایی می باشـد و احراز نحوه ی رفتـار مورد نظر قرآن بـا عموم زنـان نیست. ثانیـاً زنی که از انجـام وظـایف زنـاشویی خود در قبـال شوهرش، سربـازمی زنـد؛ علاوه بر اینکه شوهرش را که تکالیف خود را در مورد او ۱- سوره ی نسـاء، آیه ی ۳۴. ۲- سوره ی بقره، آیه های ۲۲۸ تا ۲۴۱، سوره ی نساء، آیه های ۱۹ و ۲۵ و سوره ی طلاق، آیه های ۲ و۶. ۳- سوره ی نساء، آیه ی ۱۹. انجام داده است، تحت فشار قرار داده و اذیت میکند؛ خانواده اش را در معرض متلاشی شدن قرار داده و به خود و فرزندانش نیز آسیب می رساند. بنابراین اندیشـیدن تـدبیری برای به خودآمـدن زن و دست برداشـتن او از این انحراف، هم به سـود شوهر و فرزنـدان است و هم به نفع زن و بقای کانون خانواده ی او. ثالثاً در آیه ی شـریفه، از لطیف ترین راه به خودآوردن زن، یعنی پنـد دادن و نصـیحت کردن، کار آغاز شـده است و اگر زن بـا پنـد و انـدرز به خود آمـد و دست از رفتـار منحرف خود برداشت و به فرمانبری از خواست شوهر تن داد؛ با توجّه به قسـمت اخیر آیه، نوبت به مراحـل بعـد نمی رسـد. امّا اگر پنـد و انـدرز کارساز نشـد و زن همچنان به کجروی خود اصـرار ورزیـد؛ برای تنبّه او، مرد بایـد از طریق جـدا سـاختن خود از او در بستر یـا جـداساختن بستر خود، تأ ثیر منفی رفتار زن را بر عشق و

علاقه ی شوهر، به او بفهماند. امّا اگر این کار نیز موثر واقع نشد، نوبت به مرحله ی سوم می رسد که زدن است. لکن در این مرحله هم توجّه به دو نکته لازم است. نخست اینکه غرض از زدن، آسیب جسمی وارد آوردن به زن نیست؛ بلکه مقصود انجام کاری است که ناراحتی شوهر را برساند و زن را از نظر روحی متنبّه سازد. شاهد این امر احادیثی است که پیامبر و ائمّه علیهم السلام در این مورد بیان داشته اند. امام باقر علیه السّلام فرمودند: اِنَّهُ الضَّربُ بالسِّواكِ ۱: مقصود از این زدن، زدن با چوبه ی مسواك است. از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه وآله وسلّم نیز ۱- طبرسی، تفسیر مجمع البیان. ذیل آیه ی ۳۴سوره ی نساء. نقل شده است که فرمودند: لا تَضربوا نِسائکُم بالخَشَبَ فَانَّهُ فیهِ القِصاصَ ولکنِ اضربوهُنَّ بِالجوعِ وَ العُری حَتّی تُربحوا فِیَ الدُنیَاَ وَ الآخِرَهْ ۱: زنانتان را با چوب نزنید؛ زیرا در این نوع زدن قصاص بر شما واجب می شود؛ لکن آنها را با گرسنگی و برهنگی بزنید، تا در دنیا و آخرت به راحتی نایل شوید. به بیان دیگر، جامه و غذای مورد علاقه ی آنها را برایشان تهیّه نکنید؛ تا به خود آیند و دست از سرکشی و انحراف بردارند. در نتیجه در آیه ی مورد بحث، جنبه ی روانی تنبیه مدّ نظر است، نه تحت ضربات شدید قرار دادن بدن زن. علی علیه السلام فرمودند: اَلمَراهُ رَیحانَهٌ لَیسَت بِقَهرَمانَهٌ ۲: زن گلی خوشبوست وپهلوان نیست. این جمله اشاره دارد که با زن باید به لطافت رفتار کرد و در پی زورآزمایی با او نبود. دوم اینکه امروزه متخصصان تعلیم و تربیت از یک سو و کارشناسان حقوقی و جرمشناسان از سوی دیگر، به این حقیقت رسیده اند که در مواردی، اصلاح و تربیت شخص خطاکار، جز از راه تنبیه بدنی امکان پذیر نیست و ناکارآمدی شعار حذف مطلق تنبیه و کیفرهای جسمانی، در عمل اثبات شده است. البتّه تنبیه که با نظری خیرخواهانه و به قصد اصلاح و تربیت شخص انجام می شود، چیزی است غیر از تلافی انتقامجویانه و یا عقوبت و مجازات مجرم. بر همین اساس، اسلام در موارد نادری که سایر تدابیر اصلاحی سودمند واقع نمی شود، به عنوان آخرین راه حل، تنبیه بدنی را برای اصلاح و نجات شخص از انحراف و تباهی، مجاز می شمارد. امّا ۱- مجلسی، بحا را لانو ا ر، ج ۱۰۰، ص ۲۴۹. ۲- نهج البلاغهٔ، نامه ی ۳۱. در این موارد نیز همان گونه که اشاره شد، از یک سو تأکید میکندکه شخص تنبیه کننده نباید در صدد تشفی خاطر خود از راه آزردن طرف مقابل باشد و از سوی دیگر توجّه می دهد شخص در تنبیه بدنی باید مراقب باشد که زدن به نحوی شدید نباشد که از آن آثاری همچون سیاه شدن جای ضربات، به جا ماند که در این صورت، شخص تحت تنبیه، شرعاً و قانوناً حقّ دیه و قصاص خواهد داشت. اگر آثار ضربات بیشتر باشد، ممکن است به اجرای حد نیر منجر شود. بر اساس آنچه گفته شد ممکن است در مواردی، برای نجات زن نادان و سرکش، ازبدبخت کردن خودوخانواده اش، لازم باشد، با نیّت خیر و بدون قصد انتقام و با مد نظر داشتن تاثیر روحی و نه جسمی تنبیه، درحدّمحدودی که موجب دیه یاقصاص نشود، زن مزبورموردتنبیه بدنی قرار گیرد. تأکید آخر آیه بر این که خد اوند والا و بزرگ است، هشداری است به شوهر، که به استناد قدرت جسمانی خود، نسبت به همسر سرکش و منحرفش،. ظالمانه رفتارنکند؛ زیرا خداوند از شوهر، بالاتر و بزرگ تر است و در صوت رفتارظالمانه ی او با زن مزبور، خدا شوهر ظالم را مجازات خواهد کرد. ثالثاً تنبیه بدنی دراسلام منحصر به زن نیست. درقوانین قضایی اسلام بابی تحت عنوان تعزیرات غیراز حدود شرعی است که به عنوان مجازات اعمال میگردد. تعزیرات تنبیهاتی است که حاکم شرع برای تنبّه واصلاح شخص خطاکار لازم تشخیص می دهدو بخشی از این تنبیهات که نسبت به مردوزن خطاکار اِعمال می شود، تنبیهات بدنی است.

چرا در برخی احادیث، زنان مورد نکوهش قرار گرفته اند؟

یکی دیگر از پرسش هایی که در مورد نظر اسلام درباره ی زن مطرح می باشد، ناظر بر احادیثی است که به کاستی ها و عیوبی در زن اشاره نموده و زن را به سبب آنها مورد نکوهش قرار داده اند. با توجّه به اینکه در مقام بررسی تفصیلی یکایک احادیث مزبور نیستیم، نکاتی کلی را ذکر میکنیم که با دقّت در آنها، می توان به پاسخ پرسش فوق دست یافت. نخست اینکه هر عبارتی را که به نام حدیث نقل شده است، نمی توان با قاطعیّت، سخن معصوم دانست. به علّت وجود احادیث مجعول و ضعیف و برای تشخیص

احادیث موثّق و قابل اطمینان و نیز به منظور درک مدلول و معنای واقعی احادیث، دانشی به نام علم الحدیث در جهان اسلام ایجاد شده است که بدون مراجعه و استفاده از آن، نمی توان از اینکه جمله ای به راستی متعلّق به معصوم است و در صورت تعلّق به معصوم، مقصود و منظور واقعی معصوم از بیان آن چه بوده است، اطمینان حاصل کرد. بنابراین ابتدا باید با بهره گیری از علم الحدیث، در مورد اینکه کدامیک از احادیث مورد اشاره را می توان مطمئنّاً سخن معصوم دانست، بررسی کرد. در این بررسی، برخی از احادیث مورد استناد سوال کنندگان، از دور خارج می شوند. دوم اینکه نکوهش موجودی به علّت کاستی و عیبی، وقتی معقول و منطقی است، که وجود آن عیب و کاستی، در حوزه ی اختیار شخص مورد نکوهش باشد. هیچ شخص خردمند و عاقلی، موجودی را به علّت کاستی و نقصی که اختیاری او نیست، نکوهش و مذمّت نمیکند. به عنوان مثال، در عین اینکه درسنگ عاطفه و عقل وجودندارد کسی سنگ رابه علّت بی عاطفگی یا بی خردی، مستحقّ نکوهش نمیداند و مذمّت نمیکند زیرا سنگ درداشتن این خصوصیّات مختار نیست در مورد زن نیزهمین حکم صادق است. مثلاً هیچ شخص عاقلی زن را به علت اینکه صورتش ریش نمی روید، مستحقّ نکوهش نمیداندو مذمت نمیکند چنان که ستایش مردرابه علّت روئیدن ر یش صورتش منطقی نمی داند بنابراین درمواردی که احادیث به برخی ویژگیها ی تکوینی زن همچون ظرافت وکمی قدرت جسمانی ومعافیت ازاموری چون جهادوکارهای دشوار به علت آن یاعادات ماهیانه ومعافیت ازانجام عبادات در آن دوران، اشا ره میکنند، نبایدآنهاراحمل بر نکوهش کرد سوم اینکه نکوهش شخصی به علت کاستی وعیبی نشان می دهد شخص مزبورمی توانـدآن ویژگی منفی رانداشته باشد.در نتیجه اگر در برخی احادیث، زن به علّت کا ستی هاوعیوبی مورد نکوهش قرار گرفته است، خودآن احادیث بهترین دلیل است براینکه زن میتواند آن خصوصیّات منفی را نداشته باشد چهارم اینکه درقران کریم بارهاانسان مورد نکوهش قرارگرفته است وباتعابیری همچون کَفاروکَفور بسیار کفران پیشه، کَنود ۳ بسیارناسپاس قتور ۴بسیاربخیل ۱- سوره ی ابر اهیم، آیه ی ۳۴. ۲- سوره ی اسر اء، آیه ی ۶۷. ۳- سوره ی عادیات، آیه ی ۶. ۴- سوره ی اسراء، آیه ی ۱۰۰. هَلوع ۱: بسیار حریص، ظَلوم ۲: بسیار ستمگر، جَهول ۳: بسیار نادان، عَجول ۴: بسیار شتابزده، ضَعیفْ: ناتوان و یَئوس: " یأس پیشه، مورد نکوهش قرار گرفته است. بی شک این نکوهش ها حاکی از این نیست که انسان، خو ا ه ناخواه، دارای چنان ویژگی های مذمومی است و راه گریزی از آنها ندارد. بلکه مقصود این است که زمینه ی طبیعی وجود انسان به گونه ای است که اگر همچون گیاهی وحشی و خودرو، که زیر دست باغبان کاردانی پرورش نیافته است، تحت تربیت مکاتب و مربّیان الهی قرار نگیرد و خودرو بار بیاید، دارای چنان ویژگی های نکوهیده ای خواهد بود. بر همین اساس، وقتی هم زن به علت عیوب و نقایصی، مورد نکوهش احادیث قرار می گیرد، به این معناست که زمینه ی طبیعی وجود زن به گونه ای است که اگر تحت تربیت مکاتب و مربّیان الهی قرار نگیرد و همچون گیاه وحشی و خودرو، رشد کند، دارای چنان خصوصیّات ناپسندی خواهد شد. در نتیجه، نکوهش های مزبور شامل زنانی که تحت تربیت دین، به وارستگی و شایستگی نایل شده اند، نمی باشد. ۱- سوره ی معارج، آیه ی ۱۹. ۲- سوره ی ابراهیم، آیه ی ۳۴. ۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۷۲. ۴- سوره ی اسر اء، آیه ی ۱۱. ۵- سوره ی نساء، آیه ی ۲۸. ۶- سوره ی هود، آیه ی ۹. نکته ی فوق وقتی روشنتر می شود که به تجلیل هایی که گویندگان همان احادیث حاوی مذمّت از زنان بزرگ عالم کرده اند توجّه شود به عنوان مثال ستایش هایی را که در احادیث فراوان، از حضرت فاطمه، ?حضرت خدیجه، حضرت زینب، حضرت معصومه سلام الله علیهن صورت گرفته است، اگر در کنار احادیث حاوی مذمت زنان قرار دهیم، روشن می شود که نکوهشهای مزبور، ناظر بر همه ی مصادیق جنس مونث وتمامی زنان نیست. پنجم اینکه دقت در زمان و شرایطی که معصومان ? چنان نکوهشهایی از زن کرده اند، نشان می دهد که چنین نکوهش ها ناظر بر موارد خاص و زنان غیر مهذب و سبکسر معینی می باشد که میبب فتنه ها و خسارات عظیم در تاریخ بشریت بودند. جملات نکوهش آمیز امیر المومنین ? در ماجرای جنگ جمل را، که به سرکردگی یکی از زنان رسول خدا? بر پا شد و به ریخته شدن خون جمع عظیمی از مسلمانان منجر گردید، می توان به عنوان یکی از مصادیق نکته فوق مورد توجه قرار

داد. همچنین نکوهش هـای ناظر بر زنان غیر مهـذب، تجمل پرست، دنیا طلب و هوسـباز را، توسط پیامبر و ائمه ? می توان به عنوان مصـداق دیگری برای نکته مذکور، مورد دقت قرار داد. بنابر این چنان نکوهش هایی، شامل زنان مهذب، معنویت گرا و مطیع اوامر الهی نخواهد بود. ششم اینکه برخی احادیث مورد استناد سوال کنندگان، اساساً حاوی مذمتی از جنس زن نیست؛ بلکه نوعی تحذیر از قرار دادن زن در مـوقعیت هـا و شـرایطی است که به دلیـل خصوصـیات تکوینی و وجودی زن، احتمـال لغزش وی در آنهـا زیـاد است. به بیان دیگر، آن موقعیّت ها و شـرایط، زمینه ی مساعدی برای لغزش و خطای شخصـی است که چنان خصوصـیّاتی دارد. لذا این احادیث درصددند از قرارداده شدن زن در معرض آن لغزشـگاه ها جلوگیری کنند. چنین احتیاط و پیشـگیری در مورد هر کس انجام شود، کاری منطقی است. کما اینکه قرآن کریم به همه ی مردان و زنان مومن هشـدار می دهـد: لا تُلقوا بِأَیـدیکُم اِلَی التَّهلُکَةِ ۱: با دست خودتان، خود را به هلاکت نیفکنید. یعنی خود را در معرض تباهی و هلاکت قرار ندهید. و بر همین مبنای منطقی، عقلا میگوینـد: اِتَّقوا مِن مَواضِعِ التُّهَمِ: از موقعیّت ها و جایگاه هایی که در آنها ممکن است مورد اتّهام قر ارگیر یـد، بپرهیزیـد. گرچه در لغزشـگاه ها، لغزیدن قطعی نیست؛ لکن به دلیل زیاد بودن احتمال لغزش، احتیاط و حزم حکم میکند که شـخص، خود را از معرض آنها دور نگه دارد. یکی از علل نهی حضور شـخص مسلمان در مجلس گناه، در عین قطعی نبودن آلوده شدن شخصی که در چنان مجلسـی حاضـر می شود؛ همین نکته است. بر همین اساس، به علّت برخی ویژگی های روانی در زن، از جمله، عواطف و احساسات شدیـد، در برخی احادیث، مردان از قراردادن زنان در موقعیّت ها و شـرایط خاصّـِی و محول کردن کارهای معیّنی به ایشان، تحـذیر شده اند؛ تا نه خودِ زن دچار لغزش شود و نه کسی بتواند او را به لغزش وادارد و بلغزاند. چنان که در امر ازدواج نیز، زنانی که برای نخستین بار قصـد ازدواج دارنـد، مکلّف شـده اند تنها در ۱- سـوره ی بقره، آیـه ی ۱۹۵. صورت موافقت پـدر یا ولی شـرعی خود پذیرای.ازدواج باشـخص مورد نظرشان شوند. زیرا این خطر وجود دارد که مرد هوسـبازی با نیتی ناپاک به تحریک احساسات دختر بپردازد و از این طریق، اعتمـاد او را جلب کنـد و او را بازیچه هوسـرانی های خود سازد و پس از نیل به خواسـته اش، بیرحمانه او را ترک گویـد. ضـمیمه شـدن موافقت پدر، که کمتراحساساتی و بیشتر منطقی تصـمیم می گیرد، به موافقت دختری که تجربه ازدواج ندارد و بیشتر، تحت تاثیر عواطف و احساسات تصمیم می گیرد، تدبیری است برای جلوگیری از وارد آمدن چنین آسیبی به دختر و به هیـچ وجه نبایـد آن را سـلب اختیار و آزادی عمل از دختر در امر ازدواج، به حساب آورد. هر شـخص منصـفی تایید می کند که اندیشـیدن چنین تدبیری در برابر چنان خطر محتملی، کاری کاملاً منطقی و لازم است. همانگونه که در آغاز اشاره شد، نکات فوق نـاظ بر کلیـات پاسـخ پرسـش از احادیث مورد بحث است و در مورد هر یک از احادیث مزبور، نکات خاصـی وجود دارد که ذکر آنها نیاز به مجال بیشتری دارد.

ختم سخن

از خدای متعال می خواهیم معرفت ما را نسبت به حقایق دینی، بالا ببرد؛ ما را قدردان آموزه های ارزشـمند و بلند دینمان قرار دهد؛ توفیق پایبنـدی و عمل به احکام الهی را نصـیبمان کنـد و توفیق عنایت نمایـد کسانی را که به علّت نا آگاهی، به بیراهه کشـیده شده انـد، آگـاه کنیم و متقاعـدشان سازیم که زنـدگی متعالی، ارزشـمند، شـیرین و سـعادتمند، مرهون پایبنـدی به احکام الهی، از جمله حجاب، وقار، متانت، وزانت، سادگی و بی پیرایگی زن است.

۱۳- حقوق زنان؛ برابری یا نابرابری

مشخصات کتاب

سرشناسه : باقری‌فرد، سعیده، ۱۳۵۵ - عنوان و نام پدیدآور : حقوق زنان: برابری یا نابرابری پاسخ به شبهات مسائل زنان/ سعیده باقری‌فرد. مشخصات نشر : قم: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، دفتر نشر معارف؛ تهران: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها، معاونت پژوهشی ۱۳۸۶. مشخصات ظاهری : ۱۳۴ ص. فروست : مطالعات فرهنگی و اجتماعی ۴. شابک : ۹۵۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۱-۰۹۰-۳ وضعیت فهرست نویسی : برونسپاری (فاپا) یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس. موضوع : زنان -- وضع حقوقی و قوانین -- ایران موضوع : حقوق زن-- ایران شناسه افزوده : نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها دفتر نشر معارف شناسه افزوده : نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها معاونت پژوهشی رده بندی کنگره : KMH۲۴۶۷ /ز۹ ب۲ ۱۳۸۶ رده بندی دیویی : ۳۴۶/۵۵۰۱۳۴ شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۵۶۴۲۳

پیشگفتار

امروزه شاهد هجوم گسترده به قوانین اسلامی پیرامون حقوق زنان می باشیم که بدون اشاره به سند قرآنی یا روایی این قوانین، با عناوین مختلف آنها را مورد تهاجم قرار می دهند. علاوه بر آن، گاه با چشم پوشی عمدی نسبت به گام های مثبت و مهمّی که جهت بهبود وضعیت زنان در جمهوری اسلامی ایران برداشته شده قوانین موجود به رگبار تهمت بسته شده و با ارایه برخی خلاها یا ضعف های قانونی، وضعیت زنان در ایران، به شدت ظلمانی و تیره و تار نشان داده می شود. این ایرادات در بین دانشجویان دانشگاه ها که از عواطفی لطیف سرشارند نیز منتشر شده وگاه آنان را به موضع گیری غیر واقع بینانه واداشته است. مجموعه حاضر درصدد است با بیان سوالات موجود در بین دانشجویان پیرامون حقوق زنان در ایران، پاسخ مناسب ارایه دهد. سوال ها به ترتیب فصول در جلسات گفتگو و پرسش و پاسخ، توسط خانم ها فاطمه بداغی، فریبا علاسوند و زهرا آیت اللهی پاسخ داده شده و توسط خانم سعیده باقری فرد تدوین یافته است. اداره مطالعات زنان و خانواده

فصل اول : فاطمه بداغی

اجازه شوهر برای عمل جراحی زن

سؤال: چرا زن برای عمل جراحی خود نیازمند امضای همسرش می باشد؟ پاسخ. : با توجه به شواهد موجود باید اذعان نمود که چنین قانونی وجود ندارد و صرفاً بحث اجازه از خود فرد مطرح است. در بند ۲ از ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی این گونه بیان می گردد که": هر نوع عمل جراحی یا طبی مشروع که با رضایت شخص یا اولیا یا سرپرستان یا نمایندگان قانونی آنها و رعایت موازین فنی و علمی و نظامات دولتی انجام شود، در موارد فوری اخذ رضایت ضروری نخواهد بود "به این ترتیب این ماده قانونی تصریح دارد به اینکه در عمل جراحی، رضایت شخص یا اولیا یا سرپرست بیمار گرفته می شود. باید گفته شود که اشخاص اعم از زن و مرد از دیدگاه قانون، پس از رسیدن به سن بلوغ رشید محسوب شده مگر آنکه عدم رشد یا جنون آنان اثبات گردد و زنان نیز از این قاعده مستثنی نبوده و فقط افراد محجور (غیر رشید، مجنون) تحت سرپرستی و قیمومیت می باشند. لذا فرمی که در اکثر بیمارستان ها جهت امضا وجود دارد، فرم همراه می باشد و هر کسی به عنوان همراه می تواند این فرم را امضا نماید. ضمن آنکه زن می تواند مطابق قانون، صرفاً خودش به عنوان صاحب نفس، برگه را امضا نماید. البته همان گونه که در قانون مشاهده می شود، این امر شامل موارد فوری که حال بیمار وخیم می باشد، نبوده و در چنین مواردی حتی بدون اجازه از خود بیمار یا همراه وی، بیمارستان موظف است اقدامات ضروری را به انجام رساند و مطابق بند ۲ ماده واحده قانون مجازات خودداری از کمک به مصدومین و رفع مخاطرات جانی مصوب ۱۳۵۴، جرم محسوب گشته و دارای محکومیت می باشد. در خصوص بیان دلیل اینکه چرا

بیمارستان ها از بیمار و یا همراه وی امضا می گیرند، می توان به ماده ۶۰ قانون مجازات اسلامی استناد نمود که": چنانچه طبیب قبل از شروع درمان یا اعمال جراحی از مریض یا ولی او برایت حاصل نموده باشد، ضامن خسارت جانی یا مالی یا نقص عضو نیست و در موارد فوری که اجازه گرفتن مکن نباشد، ضامن نمی باشد. "به این ترتیب پزشکان برای اینکه اگر در حین عمل جراحی، سهواً خسارت جانی یا مالی یا نقص عضو برای بیمار پیش آمده ضامن نباشند، سعی می کنند از خود بیمار یا همراه او امضایی مبنی بر برائت خود از خسارات احتمالی، بگیرند و به این وسیله با آرامش خاطر به درمان بپردازند. در حقیقت هدف اصلی این ماده، ایجاد امنیت شغلی برای پزشک است.

قتل فرزند توسط پدر

. سوال: چرا در قانون برای پدری که فرزند خود را کشته است مجازات اعدام در نظر گرفته نمی شود؟ آیا این به معنای مجوزی برای قتل فرزند نمی باشد؟ پاسخ: در هیچ جای قوانین کشور، مجوزی برای قتل فرزند صادر نشده است. مطابق قوانین جمهوری اسلامی ایران جان مردم محترم است و هیچ خونی نباید به ناحق ریخته شود. بر این اساس، داشتن ولایت و سرپرستی به معنای مالک جان شخص تحت ولایت نمی باشد و از قانون نباید چنین تعابیری استنباط نمود. مطابق با ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی ؛ اگر فرزندی توسط پدرش کشته شود، پدر قصاص نمی شود و لکن به پرداخت دیه به صاحبان و اولیای دم (ورثه مقتول) و تعزیر، محکوم می گردد. لازم به ذکر است که مطابق با قوانین، قتل از موانع ارث محسوب می شود و به این ترتیب، دیه فرزند مقتول به پدر که قاتل است تعلق نخواهد گرفت. بنابراین آنچه که در این قانون به چشم می خورد، بحث منتفی شدن مجازات نمی باشد، بلکه صرفاً در مجازات تخفیف اعمال گردیده است. در خصوص توضیح حکمت تخفیف مجازات پدر باید گفت: براساس قوانین حقوقی، برای مجازات هر مجرمی نیاز به عنصر مادی و معنوی می باشد و اگر این دو عنصر در خصوص جرمی وجود نداشته باشد، اعمال مجازات، صحیح نمی باشد. این امر نه در خصوص پدر و فرزند که در هر قضیه سهوی دیگری که به وقوع بپیوندد، مراعات می شود. به این ترتیب اگر شخصی بدون وجود عنصر مادی و معنوی، شخص دیگری را به قتل برساند، قصاص اجرا نمی گردد. نظیر آنچه که در تصادفات رانندگی اتفاق می اقتد که در این موارد، عنصر معنوی سوء نیت یا عمد، محقق نمی باشد. در خصوص قتل فرزند توسط پدر نیز باید گفت که در ۹۹٪ این گونه موارد، عنصر معنوی مشکل داشته و معمولاًا ین قتل ها، اتفاقی و از روی عصبانیت و خروج از حالت تعادل روانی اتفاق می افتند و قصد قتل وجود نداشته است. در اینجا لازم به ذکر است که در روایات پیرامون این حکم، کلمه والد ذکر گردیده و در عربی، والد اعم از پدر و مادر است. در تفسیر آن برخی از علما منظور از آن را صرفاً پدر کودک می دانند، اما برخی دیگر معتقدند که منظور، پدر و مادر هر دو با هم می باشند. از جمله مقام معظم رهبری چنین رأیی را دارند. بر همین اساس و مطابق رای فقهی مقام معظم رهبری، هم اکنون پیشنهاد اصلاحی جهت تغییر این قانون آماده شده و از مجاری قانونی پیگیری می شود.

قتل زن توسط شوهر

. سؤال: چرا در قانون، مردان به راحتی می توانند بر اساس سوء ظن به همسر خود بدون ترس از مجازات او را به قتل برسانند؟ پاسخ: این سوال از آنجا مطرح شده است که: مطابق ماده ۶۳۰ قانون مجازات اسلامی": هرگاه مردی همسر خود را در حال زنا با مرد اجنبی مشاهده کند و علم به تمکین زن داشته باشد، می تواند در همان حال آنان را به قتل برساند و در صورتی که زن مکره باشد، فقط مرد را می تواند به قتل برساند. حکم ضرب و جرح در این مورد نیز مانند قتل است. " در توضیح آن باید گفت: اولاً

مرد بایـد حتماً همسـرش را در بستر زنا و در حال انجام فعل ببیند. بنابراین صـرف گمان نمودن یا ظن داشـتن کفایت نمی کند. ثانیاً علم به تمکین زن داشـته باشـد، یعنی بدانـد که زن مجبور نگردیـده و تمکین وی بـا کراهت نمی باشـد. حـال اگر مردی با توجه به شرایط گفته شـده مرتکب قتل همسـرش گردیـد، بایـد مهدورالـدم بودن همسـرش را در دادگاه به اثبات برسانـد. مهدورالـدم بودن همسـر زمـانی ثـابت می شود که مشخص گردد که وی مرتکب زنای محصنه (زنای زن شوهردار) گشته است و زنای محصنه در صورتی اثبات شدنی است که چهار شاهد عادل، عین عمل زنا را شـهادت دهند. حال در صورتی که شوهر پس از قتل همسر نتواند ثابت کند که واقعاً همسـرش عین عمل زناشویی را با مرد بیگانه انجام داده و به این عمل نیز کاملاً راضـی بوده است، شوهر دستگیر شده و مجازات می شود. لازم به ذکر است که قانون فوق، ترجمه ناقصی از تحریرالوسیله امام خمینی (ره) می باشد. از طرفی مطابق اصل ۱۶۷ قـانون اساسـی ؛ در صـورت سـکوت و یـا نقصـان قـوانین داخلی، می تـوان بـه فتـاوای معتبر فقهی مراجعه نمـود لـذا در پرونـده‌هاای مربوطه، گفته می شود که به اسـتناد این مـاده و تحریرالوسـیله حکم داده می شود. (و عملاًـ دادگـاه هـای کشور به این قـانون به این صورت عمـل ننموده و به خود تحریرالوسـیله مراجعه می نماینـد). بنـابراین مشاهـده می گردد که این قـانون با شـرایط مندرج در آن، به هیچ وجه مجوزی جهت انجام قتل توسط همسـرمحسوب نمی گردد و مجوز قتل های، عشیره ای و آداب و رسوم قتل به ساحت مقدس اسلام مربوط نمی باشد بلکه ناشی از کج فهمی ها و جهالت است.

مهریه زنان

سؤال: چرا در قوانین ایران شـعار می دهنـد که زنـان هنگام طلاق مهریه می گیرنـد، در حالی که به قول معروف مهریه را چه کسـی داده و چه کسـی گرفته است؟ پاسخ: متأسـفانه این امر ناشی از فرهنگث اشتباه جامعه است که تصور می شود تا زمانی که زن طلاق نگرفته است، مهریه به او تعلق نمی گیرد. در صورتی که بر اساس شرع و قوانین کشور، مهریه، عندالمطالبه بوده و به مجرد عقد، زن مالک مهر می گردد. البته میزان مهریه بایـد در حد معقول و مطابق وسع همسـر تعیین گردد. افزایش بی رویه میزان مهریه در نهایت به نفع زنـان نمی باشـد، چرا که این امر منجر به افزایش هزینه ازدواج (ولو به صورت روانی) گردیـده و میزان ازدواج را کاهش می دهد. کاهش ازدواج هم برای زنان و مردان جامعه مضر بوده و سلامت خانواده ها را از میان می برد. علاوه بر مهریه، زن در زندگی مشترک، از حقوق مالی دیگری نیز بهره منـد می باشـد. بر اساس شـروط ضـمن عقـد نکاح که در عقد نامه ها ملحوظ گردیده و از ابـداعات حکومت اسـلامی محسوب می شود، دارایی و مـال کسب شـده در طول زنـدگی مشترك میـان زوجین تقسـیم می گردد. (شـرط تنصـیف دارایی) در حالی که حتی کشورهایی که مـدعی حقوق زنان می باشـند، در مورد عقد نکاح یك نوع نظام مالی را انتخـاب می کننـد (در نظـام های غیر مالی، زن و مرد را یکسان در نظر می گیرنـد). لـذا در مسایل مالی یکی از دو نظام تنصـیف و اسـتقلال را اتخاذ می نماینـد. بر اساس نظام اسـتقلال، حقوق هر یك از زوجین متعلق به خودشان می باشـد و بر طبق نظام تنصـیف، حقوق زن و مرد در طول زنـدگی مشترك میان ایشان نصف می شود و اگر زنی کارکرده باشـد و مرد در خانه مانـده باشد، نصـف دارایی زن به مرد تعلق می گیرد. در حـالی که در قوانین مـا این گونه است که حتی اگر زن شاغل باشـد، حقوقش متعلق به خودش می باشد و تنصـیف اموال، تنها در مورد دارایی مرد اعمال می گردد. نکته قابل توجه آنکه ؛ تبصره الحاقی به ماده ۳۳۶ قانون مدنی مصوب ۲۳/ ۱۰/ ۸۵ مجمع تشـخیص مصلحت نظام، شوهر را در جمهوری اسلامی ایران موظف می کند تا در صورت تقاضای زن، به وی در قبال انجام کارهای خانه حق الزحمه بپردازد. (دریافت اجرت برای عمل، مگر اینکه زن قصـد تبرع داشـته باشـد). طبق این اصلاحیه ولو اینکه شوهر در قید حیات باشد و طلاق مطرح نباشد یا اینکه شوهر فوت شده باشد این حق الزحمه قابل مطالبه است.

تابعیت زن ایرانی در ازدواج با مرد غیر ایرانی

. سؤال: چرا اگر زنی ایرانی بخواهد با یک فرد خارجی ازدواج کند، باید از وزارت کشور اجازه بگیرد و چرا بس از ازدواج، همسر و فرزندانش تبعه ایران نمی گردند؟ !پاسخ: بحث تابعیت در کشور ما به دلایل زیر دارای محدودیت می باشد؛ – ملاحظات متعدد جمعیتی: اعطای نامحدود تابعیت با توجه به افزایش جمعیت کشور با سیاست های جمعیتی کشور که در راستای کاهش جمعیت می باشد، ناسازگار بوده و از این لحاظ به منفعت کشور نمی باشد. – سیاست های امنیتی؛ اعطای نامحدود تابعیت به اتباع بیگانه با ملاحظات امنیتی کشور ناسازگار می باشد. – وحدت خانوادگی؛ بر اساس آموزه های دینی و قوانین داخلی کشور، وحدت خانواده از اساسی ترین امور تلقی می گردد که به نظر می رسد در ازدواج با فرد بیگانه و در پذیرش تعدّد تابعیت، زندگی خانوادگی در موارد حادی نظیر بروز جنگ منازعات سیاسی بین کشورها و... دچار تزلزل خواهد شد. لذا به نظر می رسد که اصل بحث محدودیت در اعطای تابعیت، امر نامعقولی نباشد. بر اساس قوانین داخلی، زنان ایرانی در هنگام ازدواج با مرد خارجی، ملزم به گرفتن مجوز از وزارت کشور می باشند و در این حالت ؛ تابعیت و قوانین کشور مرد مورد نظر، معرفی گشته و وزارت کشور این موارد و نیز عدم سوء پیشینه کیفری مرد را بررسی نموده و در صورت تأیید، برای ازدواج زن مجوز صادر می نماید. این قانون به نوعی حمایت از حقوق زنان محسوب گشته و زن، ضمن اطلاع از نظام حقوقی کشور متبوع مرد، آگاهی حاصل می نماید که بر اثر ازدواج با این شخص، تابعیتش چه سرنوشتی می یابد و تا چه اندازه در معرض تزلزل قرار خواهد گرفت. به عنوان مثال بر اساس نظام حقوقی افغانستان، زن بیگانه ای که با مرد افغانی ازدواج می کند، تابعیت خودش را از دست می دهد. بنابراین در مجوزی که وزارت کشور برای ازدواج زنان صادر می نماید، تضمین های حقوقی لازم را- نظیر نفقه و مهریه- که در نظام حقوقی مرد موجود نمی باشد، از مرد اخذ می نماید. لذا مشکل از جایی ناشی می شود که زنان برای ازدواج خود از وزارت کشور مجوزی اخذ ننموده و ازدواج های ایشان، غیر قانونی تلقی می گردد. البته اخیراً با قانون مصوب مجلس تحت عنوان" تعیین تکلیف زنان ایرانی که شوهران خارجی دارند؛ "، زنانی که قبلاً بدون مجوز اقدام به ازدواج نموده و صاحب فرزندانی می باشند، این امکان تا حدودی فراهم شده که بتوانند خود و فرزندانشان تابعیت ایرانی دریافت نمایند. لازم به ذکر است ملاحظاتی که در خصوص محدودیت ازدواج زنان ایرانی با مردان بیگانه مطرح می باشد، در خصوص ازدواج مردان ایرانی با زنان خارجی نیز وجود داشته و به نظر می رسد باید قانون در این زمینه نیز محدودیت های لازم را اعمال نماید. البته چنین محدودیت هایی در برخی موارد؛ نظیر منع ازدواج مردان ایرانی شاغل در کنسولگری ها با زنان خارجی وجود دارد. لذا بهتر است که کشور ما محدودیت در ازدواج با اتباع بیگانه را در خصوص مردان و زنان به یک میزان لحاظ نماید و باید توجه داشت که بحث تابعیت هیچ ارتباطی به ریاست خانواده ندارد و نمی توان از ریاست مرد در خانواده، چنین تفسیر موسعی نمود بلکه تابعیت رابطه فرد با دولت است.

فصل دوم : فریبا علاسوند

نقش مردان در مدیریت خانواده

. سؤال: چرا اسلام مردان را قوّام و رئیس خانواده قرار داده و به زنان امر نموده تا در مقابل شوهر تمکین نمایند؟ پاسخ: در پاسخ ابتدا باید توضیح داد که قوامیت به چه معناست و جایگاه و محدوده اش کجاست و چگونه حقوق مذکور بر آن مترتب می شود؟ از آنجایی که در اسلام- که منشأ قوانین مدنی در کشور ماست- اصل، خانواده و حفظ کیان آن است، این امر اقتضا می کند که این خانواده به مثابه یک مجموعه به هم پیوسته توسط یک نفر مدیریت شود و مدیریت او به معنای قوامیت اوست. اما عدم فهم درست از این واژه که ناشی از فرهنگ خاص حاکم است، نتیجه‌اش اعمال مدیریت مستبدانه از سوی برخی مردان می باشد. حتی اگر قوام بودن را به ریاست هم معنا کنیم، در اندیشه دینی رئیس هر گروهی، خادم آنهاست و هر رئیسی نیز با ایجاد همکاری و

تعاون در مجموعه مورد ریاست خویش ، باید از قانون مشاوره استفاده نماید. به عبارت دیگر اصل تشاور که عبارت است از وظیفه‌مندی اعضای یک مجموعه در سرنوشت فردی و جمعی خود، طبق عقل، آیات و روایات و تجربه، از استبداد، جمود و ایجاد مقاومت منفی جلوگیری کرده و مجموعه ها را کارآمدتر می کند. ثانیاً قوام به معنای کسی است که با جدیت فراوان به انجام وظایف، اقدام و قیام می کند. لذا قوامیت بیش از آنکه یک حق تلقی شود یک تکلیف است، آن هم تکلیفی که ابزار لازمش نیز در اختیار مرد است. گرچه این تکلیف حقوقی را نیز به دنبال خود می آورد، چرا که اگر کسی نسبت به کسانی مسئولیت داشته و راجع به اموری متصدی شد، دیگران نیز نسبت به او تکالیفی دارند و باید با همکاری، او را در انجام وظایفش یاری رسانند. در مرحله بعد اگر اسلام زن را به پذیرش دست حمایتگر مردان دعوت کرده، بر اساس واقعیات تکوینی وجود اوست. هر زنی در کنار خود تکیه گاهی می طلبد که در عین محبت و انعطاف صلابت مردانه داشته باشد تا به حمایتش امیدوار باشد. در نتیجه وقتی مردان به وظایف خود در حمایت از زن و خانواده اقدام می کنند، توقع تمکین و گردن گذاری از ناحیه افراد خانواده و تمکین خاص از سوی زن، توقع زیادی نمی باشد. نکته مهم دیگر در تبیین قوامیت مرد این است که خانواده از آن دسته از تجمعاتی است که برای افراد غیر از حیثیات فردی ایشان، موقعیت های جدیدی به بار می آورد. پیوند زوجیت، رابطه ای یگانه ساز بین زن و شوهر است و رابطه های پس از آن رابطه های خونی و نسبی هستند که بین افراد ایجاد می شود. نتیجه این ارتباطات تنگاتنگ، میل به جانبداری، حمایت، مراقبت، دلواپسی، دلسوزی، احساس مسئولیت توأم با عشق و محبت و... است. لیکن این مسئولیت بسیار مهم اخلاقی را نمی توان به یک نسبت به همه اعضای خانواده سپرد. بدیهی است که مسئولیت های حقوقی مقارن در یک جمع به تضاد، نزاع و بی نظمی خواهد انجامید. انتخاب دو رئیس برای یک پست، خطایی آشکار است. وجود سلسله مراتب در این جهت حیاتی بوده و لذا مرد به عنوان شوهر و پدر، دارای اقتداری است که ویژگی حقوقی قوامیت بر عهده او نهاده شده است. البته لازم به یادآوری است که هدف از دادن اقتدار به شوهر یا پدر، ایجاد بهانه ای برای ظلم یا رسیدن به آرمان های خودخواهانه یا دلخواهانه نیست، بلکه در اینجا هم مثل تمام قوانین اسلامی، هدف" جلب رضایت خداوند "است، که لازمه اش تربیت مردم از طریق پذیرش مسئولیت های مناسب خود و ظرفیت های وجودی ایشان و ورود به حوزه اقتدار است. ظلم نیز از منفورترین واژه هایی است که در شریعت اسلامی با تعیین دقیق مرزهای ولایت و سرپرستی و تفکیک بین واژه هایی نظیر ولایت، قوامیت، حضانت و امثال آن و تعیین دامنه های هر یک از نظر حقوقی، افراد را از ظلم به یکدیگر بر حذر داشته است، ولایت در معنای دقیق و گسترده اش متعلق به گروهی خاص است و در مورد انسان های عادی نسبت به یکدیگر مصادیق و دامنه معینی دارد، که خروج از این دامنه، ظلم است. قوامیت نیز اصطلاحی متفاوت از ولایت است و به معنای ولایت شوهران بر همسرانشان نیست، بلکه مدیریت و ریاستی متفاوت است که بر این اساس، لازم بوده است با واژگان متفاوت بیان شود. در این بین، مهم این است که بدانیم قوامت به معنای لزوم سرپرستی و حمایت اقتصادی خانواده و مدیریت اخلاقی و معنوی و همچنین تمکین و حضانت، همگی جهت ساماندهی همان روابط و پیوندهای متفاوت و منحصر به فردی است که در خانواده به وجود می آید و از آنجایی که این روابط و پیوندها، از نیازهای متقابل است، افراد در خانواده همه مسخر یکدیگرمی باشند. در واقع در نهاد خانواده همه نسبت به هم نقطه های ضعف و قوت دارند که آنها را به یکدیگر متصل می سازد. در پایان تأکید بر این نکته ضروری است که دین در عین طرح قوانین، آنها را با گزاره های اخلاقی تلطیف می کند. به عنوان مثال در خصوص نفقه در عین آنکه مرد را به اندازه شأن و توانایی مالی خود موظف می سازد، وی را با این قاعده اخلاقی نیز آشنا می نماید که بهتر است مسکن، خوراک و پوشاک زن بهتر از آنچه باشد که در منزل پدرش بوده است. در مقابل، افق نگاه زن را نیز وسیع می کند، به نوعی که جابه جایی یک ظرف در منزل را برای او حسنه و عبادت محسوب می نماید و برای زحمات و مشقاتی که بابت فرزندان متحمل می شود، اجری که مطابق با مزد شهید است، قرار می دهد. لذا با ایجاد یک نگاه عبادی، او را از تنگنای تکالیف و حسابگری در مقابل انسانی چون خود می رهاند و در فراخنای بندگی

پرورد گـار قرار می دهـد. در واقع آنچه مـا را از قشـری گری و ظاهر بینی رها و به گوهر دینـداری رهنمون می سازد، توجه به روح اصلی احکـام است که همـان قرب خداونـد می باشـد. لـذا بـدون توجه به این روح و طرح نـاقص و انتزاعی احکام، موجب آن می گردد که احکام اسلامی را ناعادلانه و ظالمانه تلقی کرده و درصدد تغییر آنها برآییم.

اختیار طلاق در دست مردان

. سغال: چرا در اسـلام، اختیار مردان در امر طلاق وسـیعی تر از دایره اختیار زنان است؟ ا !پاسـخ: علامه طباطبایی (ره) می فرماینـد: جواز طلاـق خود یـک حکم فطری است، یعنی همان طورکه ازدواج پاسخ به یک نیاز فطری است، جواز طلاق هم در مواردی که بـه آن نیـاز است، پاسخ به یـک نیـاز واقعی است. به این ترتیب هرگـاه زوجین به هر دلیـل احسـاس کننـد که قـادر به ادامه حیـات زناشویی خود نیستند، طلاق در دین اسلام برای خاتمه دادن به چنان زندگی روا داشته شده است. اما آنچه مهم به نظر می رسد این است که مـا در کنار این حکم نیز مثل همه احکام دیگر اسـلامی با پرهیز از ظاهربینی و قشـری کرایی به روح جاری در حکم توجه کرده و اهداف آن را که تنظیم حیات معقول و دلپذیر است، بشناسـیم تا احکام، مورد سوءاستفاده قرار نگیرد و اسباب ایجاد عدالت گردد. قرآن کریم به وضوح کسانی را که احکام اسـلامی را دسـتاویز سـتمگری قرار می دهند، مسـخره کنندگان احکام می نامد نه عمل کنندگان به آن. ا. در فصل سوم نیز پاسخ هایی به این سوال داده شده است. خانواده در اسـلام کانونی بسـیار مقدس بوده و به عنوان یک اصل اصـیل و بنیان جامعه اسـلامی مطرح است، به طوری که حفظ و سلامتی آن یکی از اهداف احکام مقدس این دین مبین می باشـد. با این مقـدمه به برخی از مسایل مهم که در حاشـیه حکم طلاق آمده است اشاره می نماییم: ا- طلاق در عین جواز، از نظر فرهنگ اسـلامی قبیح است. ۲- طلاـق دارای ضوابـط فراوان است. اصولاً در اسـلام، طلاق آسان که در هر شـرایط روحی و هیجانی قابل دسترسـی باشـد، وجود ندارد. ۳- در موارد قابـل توجهی در کنـار طلاـق، حکمی به نـام عـده وجود دارد، که در یک تفسـیر، مـدت زمـانی برای تفکر و التیـام زخم خـانوادگی است و زمـانی است که دو همسـر می تواننـد راجع به برگشت دوبـاره به زندگی خانوادگی بیندیشـند. ۴- در صورتی که مرد همسـر خود را طلاـق می دهـد و زن دوران عـده را سـپری می کنـد، قرآن دو گزینه را پیش روی او می نهد که رضای الهی فقط و فقط در انتخاب یکی از آن دو می باشد. یکی ؛ امساک به معروف است یعنی اگر مرد مایل به نگهـداری از همسـرش می باشـد، به او رجوع کنـد، ولی نه برای آنکه به او صدمه برساند، بلکه با این هدف که از روی جوانمردی و انسـانیت، زنـدگی صـمیمانه ای را بـا او برقرار سـازد. دیگری: تسـریح به احسـان است، تسـریح لفظی است که به معنـای آزاد سـازی و ایجـاد راحـتی بوده و در بحث طلاـق مطرح می شود. اگر مردی می خواهـد زن خود را طلاـق دهـد، در واقع هـدف معنوی او بایـد آزادسـازی زن باشـد و این تسـریح، به احسـان باشـد. یعنی مرد فراتر از ضوابـط حقوقی عمل نموده و از روی احسان و نیکوکاری با زن رفتار نمایـد و قرآن کریم به شـدت از اضـرار یعنی آزار رسانی و خشونت منع می کند. حتی در شـرایطی که دو همسـر در بدترین شرایط عاطفی می باشند و تصمیم به انحلال کانون خانواده دارند، روح اصلی احکام مربوط به طلاق، ناظر به نکات فوق می باشد. امّا آنچه که ممکن است مورد سوال قرار گیرد، راجع به حکم اولی اسلام راجع به طلاق می باشد که آن را به اراده مرد منوط داشـته است، البته با توضـیحات فوق شایـد تا حـدی این بحث روشن شده باشد، اما باید اضافه نماییم که طلاق به معنـای خـاتمه دادن به یک زنـدگی است که احیاناً با سـرنوشت کودکی مرتبط می باشـد. طلاق به شـدت محتاج مـدیریت عقلانی است و نباید مردان و زنان سوار بر مرکب احساس، عاطفه و غضب به سوی جدایی حرکت کنند. زنان دارای چنان قدرت احساسـی و عاطفی هسـتند که بارها و بارها می توانند زخم های احساسـی و تمایلات روحی خود را التیام بخشـند. در واقع آنان نیروی" خود ترمیم "عجیبی از جنس عاطفه دارند. لذا به دلیل" دیگراندیش "بودنشان کمتر اهداف خودخواهانه و فردگرایانه دارند و مخصوصاً مصالح فرزندان را همواره در نظر می گیرند، لذا در بسیاری از موارد، حتی اگر شوهران خود را دوست نداشـته باشند، می توانند با

آنها به حیات خانوادگی ادامه دهند. ولی عنصر عشق و عاطفه در مردان در خصوص رابطه زوجیت با غریزه شهوانی آنها ارتباط مهمی داشته و در صورتی که به همسر خود بی علاقه شوند، ادامه زندگی زناشویی برایشان ناممکن تر بوده پس شاید این امر، طبیعی باشد که حق طلاق در وهله اول به دست مردان باشد. لیکن ما می خواهیم بر این امر تکیه نماییم که یافتن دهها ساز و کار برای خاتمه دادن به زندگی و ایجاد شرایط مساعد برای دسترسی سریم افراد به طلاق، تفکری دینی نیست. همان طور که اعمال خشونت ها، بدرفتاری ها و تحت فشار قراردادن زن ها برای گذشت از حقوق مالی خود نیز با تفکر اسلامی- تسریح به احسان- به هیچ وجه سازگار نمی باشد و همان طور که اشاره گردید، سوءاستفاده از احکام، چیزی جز بازی با امر خدای متعال نیست. لذا به نظر می رسد قوانین مربوط به طلاق، طوری در شریعت تنظیم شده که هم راه حل بودن و هم نهایی بودن آن در رفتار فرهنگی و قانونی حفظ شود. در عین حال در اسلام روش هایی نیز پیش بینی شده است که در آن، زنان می توانند ابتکار عمل در طلاق را به دست گیرند. به عنوان مثال می توانند از ابتدای ازدواج در متن عقد خود شرط کنند که در صورت بروز شرایطی که خود در نظر دارند، وکیل در طلاق خود باشند، این شروط وفق مقررات قانونی به تصویب رسیده و تنظیم شده و تحت عنوان شروط ضمن عقد در سند نکاحیه درج شده است که امضای آن توسط شوهر و زن ضمن عقد ازدواج دارای ضمانت اجرای قانونی می باشد.

چند همسری مردان

. سؤال: چرا مطابق شرع اسلام و قوانین دأخلی کشور حق چند همسری مردان به رسمیت شناخته شده است در صورتی که زنان چنین حقی را ندارند؟ !پاسخ: یکی از مزایای مهم فقه اسلامی، واقع نگری آن به مسایل مختلف می باشد. به این ترتیب که در تشریع احکام، همه انسان ها در همه اعصار و با ویژگی های مختلف روحی و جسمی لحاظ شده اند، چرا که فقه برنامه زندگی همه آنهاست. در این بین واقعیات اجتماعی که انسان به شدت از آنها متأثر است، مورد توجه اسلام بوده است. البته این به معنای تأثیر منفعلانه در مقابل واقعیات نیست، بلکه اسلام از ابتدا در تشریع احکامش به وجود واقعیاتی که همواره به صورت مستمر در حاشیه یا متن زندگی بشر حضور دارند، توجه داشته است. تعدد زوجات یکی از همین احکام اسلامی است که با توجه به واقعیاتی که ذیلاً به آنها اشاره می شود، وضع شده است اگر چه از خلال اجرای آن در موارد مقتضی، بخشی از زنان نیز دچار مشکلاتی شوند. البته توجه به این نکته ضروری است که این حکم، ابداع اسلام نبوده است که آن را متهم سازیم، بلکه اسلام فقط به آن نظم بخشیده، از آزادی بیش از حد مردان کاسته و آن را منوط به شرایطی مانند اجرای عدالت نموده است. اما واقعیات اجتماعی ای که از آنها سخن گفتیم عبارتند از: ۱- غریزه جنسی، یک غریزه فعال و فراگیر است که عدم مدیریت صحیح آن موجب فعالیت بیشتر و خارج از مدار آن می شود. ۲- ازدواج برای هر یک از مرد و زن کارکردهایی از جمله: ابقای نسل پاک و ارضای غریزی، عاطفی و اقتصادی دارد و هر انسانی برای کسب این کارکردها به ازدواج تمایل دارد و لذا حق تأهل از نظر اسلام، حق شامل و عامی است که همه می توانند آن را احراز نمایند. ۳- به دلایل متعدد همیشه تعداد زنان و دختران آماده ازدواج بیشتر از مردان آماده ازدواج است. از جمله این دلایل می توان به بیشتر بودن سن بلوغ دختران از پسران و شروطی که برای تشکیل خانواده پیش روی پسران است اشاره کرد. که این مشکل زمانی جدی تر می شود که بدایم زنان بیوه‌ای هستند که جداً برای بقای زندگی سالم خود و فرزندان احتمالی شان، نیاز به حمایت ویژه‌ای دارند که لزوماً حمایت مالی نیست، بلکه نیاز عاطفی نیز هست. به هرحال، برای حل این امور طبعاً یکی از این سه راه در پیش رو می باشد: الف) سیاست ها به سمت روابط آزاد پیش برود. که نتیجه اش رها شدن انرژی غریزی فعال در جامعه از یک سو و خشکیدن ریشه های عفت و پاکدامنی از سوی دیگر است که در نهایت خانواده ها در معرض آسیب قرار خواهند گرفت. ب) چشم پوشی بر واقعیت های پیش گفته و پیشنهاد راه حل تحمل فضای موجود و اینکه هیچ زنی نمی تواند در زندگی خود وجود رقیبی را تحمل کند و امثال این مسائل، البته این امر در هر حال واقعیت را تغییر نمی دهد. ج)

بـا نظر به واقعیات، راه میانه ای را در پیش گیریم. قطعاً یک ازدواج دایم تک همسـری، ازدواجی کامل و از هر حیث مطلوب است. ولی وجود واقعیت ها باعث می شود که راه برای تعـدد زوجات یا ازدواج موقت باز شود و فرقش با ازدواج موقت یا روابط آزاد در ضوابـط و قوانینی است که در ازدواج دائم وجود دارد، که برخی به کنـترل فردی و تقویت خویشـتنداری فرد برمی گردد و به نوعی می توان گفت حایز ویژگی اخلاقی، اعتقادی و فقهی اند و برخی نیز به کنترل اجتماعی برگشـته و نیاز به مدیریت کلان اجتماعی و تنظیم ساختـاری و سازمـانی دارنـد. کنترل رسـانه هـا از نظر تهییـج غریزه جنسـی، تقویت عنصـر غیرت و عفت در اجتمـاع، حمایت اقتصـادی دولت از بیوه زنـان، و زنان خود سـرپرست به خصوص دارای فرزنـد، آموزش حقوق و مسـئولیت های خانواده به ویژه در مسـئله همسـری و-. از اموری هستند که باید در برنامه ریزی اجتماعی تعبیه شوند و از سوی دیگر جنبه اصیل احکام مربوط به جواز تعـدد زوجات و ازدواج موقت حفظ شود تا در صورت لزوم، افراد خاص بتواننـد به آن بپردازنـد. در نهایت به نظر می رسد راه حل سوم بهترین گزینه است، البته بـا این قیـد که فرهنگ صـحیح را برای اجرایی شـدن درست و معقول احکام فوق نیز ترویـح نمود، تا احکـام به دسـتاویزی برای هوس بـازان مبـدل نگردد. اگر افراد بداننـد که برای خروج از خـانواده تـک همسـری تنها راه، ازدواج و پذیرفتن تعهدات مختلف در ازای یک رابطه زناشویی است، طبعاً بخش کمی از افراد به این مسئله روی خواهند آورد. در حالی که روابط آزاد برای هیـچ مردی زحمت اضافه نـدارد و بسـیاری از خانواده‌ها را در معرض فروپاشـی و عـدم بهـداشت جنسـی و فقـدان سلامتی و... قرار می دهد.

تفاوت دیه زن با مرد

. سؤال: چرا میزان دیه زن نصف دیه مرد است؟ آیا این امر بـدان معناست که ارزش زن معادل نصف ارزش مرد می باشـد؟ !پاسـخ: در تبیین این حکـم اسـلامی و تفـاوت آن در مورد زن و مرد، مهم ترین دلیـل این است که: مسـئله دیه یک قرارداد اقتصادی است و ملاـک ارزیابی انسان نیست. مهمترین شخصـیت های اسـلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هسـتند. دیهء مرجع تقلیـد، یک انسان متخصـص یا مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسـلام یکی است، به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است. معیار ارزش همان است که در قرآن بـدان تصـریح شـده است که «ان اکرمکم عنـد الله اتقاکم » یکی از وظایف اصـلی مردان قیام به امر خانواده و انفاق برآنهاست: به این معنی که شرعاً هر مردی موظف است تا نیازمندی ها و حوایج مادی و اقتصادی اعضای خانواده را بر طرف سازد، هر چند زن از مال دنیا و ثروت مکفی برخوردار باشد. حال اگر تفاوت اثرگذاری زن و مرد را در شـریان اقتصادی خانواده و جامعه به عنوان یک واقعیت بپـذیریم، روشن خواهـد شد که لطمه مالی که در حاشـیه کشـته شدن مرد یا نیروی مولد و نان آور خانواده ۱. حجرات، ۱۳. متوجه خانواده می شود، بیش از لطمه مالی است که کشـته شـدن یک زن برای خانواده به وجود می آورد و فقـدان مردی که واجب است نفقهء همسـر خود را تأمین نمایـد، از صـحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیـان بـارتری بر جـای می گـذارد، تـا فقـدان یـک زن. نکته قابـل توجه این است که این دیه به خانواده مرد داده می شود، تا زن و فرزنـدان او از جهت اقتصـادی در نبود مرد خـانه به مشـکلات مـالی گرفتار نشونـد و در این مرحله می توان گفت ؛ در این داوری، شریعت اسـلامی به نوعی رعـایت وضـعیت زن و فرزنـدان آن مرد را نموده است. البته در تفکری که اسـاس و شـالوده آن را اقتصاد تشـکیل داده است و انسان به مثابه ماشـینی می مانـد که بایـد با صـرف کمترین انرژی بیشترین کار را تحویل دهد، مرد و زن از نظر اقتصادی دارای وظایف و ارزش اقتصادی برابرند و تفاوت در دیه و نگرش مزبور بی معناست. صرف نظر از اثر اقتصادی هر یک از زن و مرد برای خـانواده و اجتمـاع، جـان زن و مرد از نظر ارزشـگذاری های الهی کاملاً برابرنـد. طبق نص صـریح قرآن، کشـتن هر انسـانی اعم از زن و مرد، از بزرگ ترین جرایم محسوب می گردد به حـدی که کشـتن یک تن، چه زن و چه مرد مساوی با کشـتن همه انسانهـاست. در این نگـاه نه زن بودن و نه مرد بودن، دخـالتی در ارزیابی نـدارد. عـذاب و عقاب چنین عملی، خلود در عـذاب

اخروی است و لـذا کیفرهـای دنیوی، مقـابله بـا اصل عمل نمی کنـد، بلکه صـرفاً این کیفرها راهکاری برای جلوگیری از ارتکاب یا تکرار عمل در جامعه هسـتند. در نتیجه از نظر قرآن، اصل انسان کشـی یک جرم بزرگ و نابخشودنی است و تفاوت در نحوه دیه و قصاص، ربطی به این قضـیه نـدارد: چنانچه هـدف اسـلام از تعیین دیه و جریمه مالی قیمت گـذاری بـدن و اعضای آن نیست، بلکه هـدف مبـارزه با فساد و جنایت است. در پایان اشاره به دو نکته شایسـته می باشـد، اول آنکه اگر در مواردی زن در اقتصاد خانواده موقعیتی داشت که نوعـاً مردان دارنـد، موجب نقض در قـانون نمی شود، چرا که هر قـانونی ناگزیر از مراعات نوع است و ملاحظهء تمام موارد و مسـتثنیات، امکان پـذیر نمی باشد. نکته دوم این که باید توجه داشت که" حکمت " یک حکم شـرعی لزوماً" علت" آن محسوب نمی شود و به همین خاطر، فقها هیچگاه براساس" حکمت، "به اسـتنباط" حکم شـرعی " نمی پردازنـد. بلکه بر اساس علت نامه و حصول آن، حکم می کنند و در مورد دیه نمی توان حکمت را به جای علت قرار داد و نتیجه قطعی گرفت.

سنگسار زنان

. سؤال: چرا زن و مردی که مرتکب عمل زنا شوند، مستوجب حکم زنا (سنگسا ر) می گردند ؟ !پاسخ: کیفرهای اسلامی، بازتاب و انعکـاس انتقـام جویی فرد یـا جمـاعتی نیست که قـانون را به نفع خود وضع کرده باشـند. بلکه برای تأمین مصالـح عمومی و اعتلای کلمه حق است. بر این اسـاس خداونـد برای اداره صـحیح نظـام بشـری، احکامی را فرض نموده است که با اجرای آن، اصل حیات، عرض و مـال، آزادی فردی و اجتماعی و امنیت از آسـیب اخلال گران و اضـرار آنان که موجب فساد در زمین است، مصون داشـته شده و در قبال تهمت ها و افتراها، تضمین می گردد، که این امر در حکومت اسلامی، زیربنای مهم اجتماعی صلح و امنیت محسوب می شود. حکم زنا یا سـنگسار یکی از اقسام حـدود است. حـدود یکی از ضـلع های چهارگانه سیسـتم کیفری اسـلام می باشـد، که عبارتند از؛ حدود، تعزیرات، قصاص و دیات یا خونبها، و حدود در برابر اعمال خلاف عفت و اخلاق و تجاوز به مال و شـرف مردم و سـایر حقـوق عمـومی اعمـال می شود. امـا حـدود گرچه فی نفسه جزء فقه قضـایی اسـلام محسوب می شود، ولی اجرای آن جزء اصول سیاسـی اسلام و از وظایف اجتماعی و سیاسی امام یا ولی فقیه و حاکم شرع، یا همان دولت اسلامی می باشد و البته این نکته حایز اهمیت است که اسـلام قبل از اقدام به مجازات، به مسـئله تبلیغ و هدایت مردم توجه کرده و از مجازات جاهل و نادان و ناتوان فکری خودداری کرده و آن را برای مبارزه با اهل عناد و تبهکاران در نظر گرقته است. مواردی که شـرع اسـلام رجم یا سـنگسار را برای جرم تعیین کرده است عبارتند از: . آمیزش زن و مرد همسـردار، با مرد یا زنی که عاقل و بالغ باشـند. (ماده ۸۳ ق. م. ا بند الف وب). . آمیزش مرد یـا زن همسـردار بـا مرده. این جرایم نوعااً ز دو طریق اثبات می شونـد: ۱) اقرار، ۲) شـهادت گو ا هان (بینه) ۱- اقرار؛ خود شـرایطی دارد، مثـل آنکه انسـان بایـد عاقـل و بـالغ بوده و از روی اختیار و بـدون هیـچ گونه اکراه یا اجباری اقرار نموده باشـد، اقرار نیز چهـار بـار و ترجیحاً در چهار جلسه باشـد. نکته حائز اهمیتی که از کتب روایی و نحوه اعمال این حکم از سوی نبی اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) بـدست می آیـد، این است که ایشـان تـا آنجـایی که امکان داشت سـعی داشـتند راه صـدور حکم را مسدود نموده و در صورت وجود کوچک ترین شک و شـبهه ای، طوری که موجب خلاصـی فرد از سنگسار یا هر حد دیگری می شـد، از او رفع حـد می نمودنـد، لـذا اگر اقرار به طور کامل انجام نمی شـد و شـخص مقر قبل از اتمام دفعات چهارگانه، از اعتراف خویش عـدول می نمود، دیگر رجمی در کار نبود، چنانچه اجماع فقها هم بر آن قائم است. ۲- بینه: شهادت گواهان است که برای اعتبار شـهادت آنها نیز شرایطی (مواد ۷۷، ۷۸، ۷۹ ق. م. ا) در فقه اسـلامی منظور شده است و وجود کمترین خللی، موجب سـقوط رجم و اثبات مجازات برای خودگواهان به دلیل اقترا می شود. با این شـرایط واضـح است که شـریعت مقدس اسـلام در باب مسائل ناموسـی، احیـاط لازم و موکـدی را به خرج داده است تـا انسـان هـا بـا پیش گرفتن رویه کتمـان نسبت به این مسایـل، از موجبات سوءاسـتفاده از احکام الهی و شـیوع افترا و تهمت هایی از این قبیل که امنیت روانی جامعه را به شدت به خطر می اندازد، جلوگیری

نمایند.

فصل سوم : زهرا آیت اللهی

زن در قانون اساسی

. سؤال: چرأ زن در قـانون اساسـی تنها زمانی که همسـر یا مادر است به رسـمیت شـناخته می شود و به عنوان یک انسان مسـتقل در قـانون اساسـی جایگـاهی نـدارد؟ !پاسـخ: مطـابق با اصل بیسـتم قانون اساسـی " ؛ همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسـی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلام برخوردارند "به این ترتیب اصول قـانون اساسـی، مردان و زنـان را به طور مشترک و یکسـان مـدنظر قرار داده و اصـل بیسـتم هم بر همین موضوع تأکیـد نموده است. علاوه بر آن، اصل ۲۱ قانون اساسی، توجه ویژه ای را به مسائل زنان معطوف نموده است. براساس این اصل" ؛ دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی تضمین نماید و امور زیر را انجام دهد: ۱- ایجاد زمینه های مساعد برای رشد شخصیت زن و احیای حقوق مادی و معنوی او. ۲- حمایت مادران، بالخصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند و حمایت از کودکان بی سرپرست. ۳- ایجاد دادگاه صالـح برای حفظ کیان و بقای خانواده ۴- ایجـاد بیمه خاص بیوگان و زنان سالخورده و بی سرپریست. ۵- اعطای قیومیت فرزنـدان به مادران شایسـته در جهت غبطه آنها در صورت نبودن ولی شـرعی. " این اصل، حاکی از نگاه جانبدارانه قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران نسبت به زن و حساسـیت خاص به حقوق زنان می باشد. با نگاهی به اصل فوق مشاهده می گردد که سه بند این اصل (۲، ۳، ۵)، با اشاره به نقش های مادری و همسری زن، سعی داشته است با حمایت ویژه از زنان در کانون خانواد ه، از امکان تضییع حق ایشان در خانواده جلوگیری به عمل آورد. اما در دو بند دیگر از اصل فوق (۱ و ۴)، اساساً زن را فـارغ از جایگـاه او در خـانواده مـدنظر قرار داده و دولت را موظـف نمـوده تـا به حمـایت ویژه از زنـان، فـارغ از نقش همسـری یا مادری، بپردازد. بنابراین در پاسخ سوال مطرح شده می بایست خاطر نشان نمود که اولاً اصول مختلف قانون اساسـی زن و مرد را به طور یکسان مدنظر قرار می دهد و ثانیاً قانون اساسی در یک اصل مهم، به طور خاص توجه ویژه ای را نسبت به زنان، به لحاظ زن بودن، همسر بودن، و مادر بودن معطوف نموده است.

دخالت شوهر در رفت وآمد زن با خانواده اش

. سؤال: چرا مطابق قوانین ایران مرد می تواند مانع از دیدار همسر خویش با والدینش گردد ؟ ! پاسخ: چنین امری در قوانین ما وجود ندارد و مرد دارای چنین حقی نمی باشد. مطابق با ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی، زن و شوهر به حسن معاشرت با یکدیگر مکلف گردیده انـد. لـذا هر آنچه که مطابق با عرف، مصـداق حسن معاشـرت تلقی گردد، می بایست در زنـدگی خانوادگی مراعات شود. از جمله این مصادیق حق زن در دیدار بستگان خویش می باشد. علاوه بر آن، می توان به حق زنان در این زمینه، مطابق با " منشور حقوق و مسئولیت های زنان در نظام جمهوری اسـلامی ایران " اشاره نمود. این منشور به پیشـنهاد" شورای فرهنگی و اجتماعی زنان " و در جلسه ۵۴۶ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورخه۳۱/۰۶/۱۳۸۳ به تصویب رسـید. طبق این مصوّبه کلیه دستگاههای کشور مکلف گردیدنـد. بر حسب وظایف دسـتگاهی و سازمانی جهت سیاسـتگزاری، اتخاذ تـدابیر قانونی، تصـمیمات و برنامه ریزی راجع، زنان، قواعـد و اصول مندرج در این منشور را رعایت نمایند. ضـمن اینکه شورای فرهنگی و اجتماعی زنان مکلف گردیده که هر دو سال یـک بار، نسبت به ارزیابی وضـعیت، موارد نقض حقوق زنان را به شورای عالی انقلاب فرهنگی منعکس نمایـد. در سال ۱۳۸۵ نیز مجلس شـورای اسـلامی در صـدد تقویت مبنـای منشور بر آمـد و آنرا در مجلس نیز به تصویب رسانـد. در هر حـال منشور در حـال

حاضـر در کشور مـا به عنوان یـک سـند قـانونی لازم الاجراء که مصوب رسـمی نظام است، مطرح می باشـد و در بسـیاری از موارد خلاهای قانونی در خصوص مسایل زنان را پاسـخگو می باشـد. لـذا می توان گفت در کنار سایر منابع حقوقی که در بردارنـده مواد قانونی مربوط به زنان می باشد "، منشور حقوق و مسئولیت های زنان، نیز از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در پاسخ به سوالی که در ابتدای بحث مطرح شد، ذکر این نکته ضروری است که ماده ۳۲ منشور، یکی از حقوق زنان را چنین اعلام نموده است": حق و مسئولیت انجام صله رحم، " مطابق این ماده ارتباط با بستگان از جمله پدر و مادر، یکی از حقوق و مسئولیت های زنان تعریف می شود و مرد نمی تواند مانع از انجام این حق گردد چرا که صله رحم جزء واجبات می باشد و شوهر نمی تواند مانع از انجام واجبات زن گردد. همـان گونه که اگر بر زنی، حـج واجب گردد، همسـر وی نمی توانـد مـانع از انجام آن شود. امام خمینی (ره) نیز در این زمینه می فرماید: زن درمورد انجام حج واجب یا پرداخت زکات یا نیکی به والدین و یا صـله رحم لازم نیست از شوهر اجازه بگیرد و در صورت مخـالفت شوهر از او اطاعت نمایـد.۱ بنـابراین اگر زنی جهت انجام صـله رحم به دیـدن پـدر، مادر، خواهر، برادر و یا سـایر بسـتگان خود برود، شوهر حق ممـانعت نداشـته و حق شـکایت هم نـدارد، اعراض او غیر قانونی می باشـد و دادگاه به نفع زن حکم می نمایـد. البته زنان نیز باید ملاحظه داشـته باشـند که این دیدارها منجر به دخالت والدین در امور خانوادگی زوجین نشود و برای استحکام خانواده مضر تلقی نگردد.

اجازه پدر برای ازدواج دختر

. سؤال: چرا دختر باکره در ازدواج خود نیاز به اجازه پـدر و یا جـد پدری دارد؟ ا. تحریرالوسـیله، ج ۲، ص ۳۰۳، فصل فی القسم و النشور و الشقاق... لیس لها امر مع زوجها فی صدقۀ و لا هبۀ ر لا نذر فی لها الا بادله الا فی حج او رکاۀ او بر والد بها او صله قرابتها. !پاسـخ: به تصور برخی، قوانین جمهوری اسـلامی ایران به پـدر اجازه می دهـد تا بدون در نظر گرفتن علایق و تمایلات دختر خود، هر گونه که خود تشخیص می دهد در مورد ازدواج و زندگی آینده او تصمیم گیری نماید و مطابق قانون، دختر در این زمینه دارای هیـچ حقی نمی باشـد. برخی دیگر این گونه بیان نموده انـد که این قانون صـرفاً ز باب احترام به پدر است و لذا این سوال را مطرح می نمایند که چگونه است که پسـران ملزم به رعایت چنین احترامی نسـبت به پدر خویش نشده اند و یا اینکه چرا احترام به مادر در این مسـئله رعایت نشده است. در جواب سوالات فوق، ذکر نکات ذیل ضـروری است: ا- رضایت دختر از شروط لازم برای ازدواج بوده و بـدون آن، عقـد صـحیح نمی باشد. در ماده ۱۰۷۰ قانون مـدنی، صـریحاً به این مطلب اشاره گردیـده است": رضای زوجین شرط نفوذ عقـد است. " به این ترتیب اگر دختـری وادار به ازدواج گردد، در صورتی که هیـچ رضـایتی به آن نداشـته باشـد، چنین عقـدی به لحاظ شـرعی و قانونی باطل است و اگر دختر بـدون رضایت به عقـد ازدواج پسـری درآیـد، این دو زن و شوهر محسوب نمی شونـد مگر آنکه دختر بعـد از عقـد، به این ازدواج راضـی شود که در این صورت، عقـد نافـذ گردیـده و نیـاز به خوانـدن عقد جدید نمی باشد. ۲- مخالفت پدر با ازدواج دختر می بایست دلیل موجه داشـته باشد. مطابق ماده ۱۰۴۳ قانون مدنی...": هرگاه پدر یـا جدپـدری بـدون علت موجه، از دادن اجـازه مضـایقه کنـد، اجـازه او ساقط و در این صورت دختر با معرفی کامل مردی که می خواهـد بـا او ازدواج نمایـد و شـرایط نکـاح که بین آنهـا قرار داده شـده، پس از اخـذ اجازه از دادگاه مـدنی خاص، به دفتر ازدواج مراجعه و نسـبت به ثبت ازدواج اقـدام نمایـد "بنابراین پـدر و یا جدپـدری نمی توانند به بهانه‌های واهی و غیرموجه از ازدواج دختر ممـانعت نماینـد و در صورت بروز چنین حالتی، دختر با مراجعه به دادگاه می توانـد برای ازدواج- بـدون اذن پـدر و جدپـدری و با اجازه از دادگاه- اقـدام نمایـد. به این ترتیب شـرط اذن پدر در ازدواج دختر، نافی منافع و مصالح دختر نبوده و بلکه از باب فوایدی که داشـته، مـدنظر قانون و شـرع قرار گرفته است. در توضیـح این مطلب بایـد گفت: پدر و مادر دلسوزترین افراد نسبت به فرزندان هسـتند و پـدر، فرد دلسوزی است که هم جنس فردی است که خواهان ازدواج با دختر می باشـد. بنابراین از طرفی پـدران عموماً به

دلیل علاقه شدید به فرزند، مصالح دخترانشان را مدنظر قرار می دهند و از سویی دیگر، چون مرد هستند، مردان را بهتر می شناسند. لذا در ازدواج دختر باکره ای که تجربه زندگی مشترک با یک مرد را نداشته است ا، مشورت و خرد پدری دلسوز، ضمیمه احساسات دختر می گردد. ۱. دختری که باکره نباشد و یک بار ازدواج کرده باشد، مطابق قانون و شرع در ازدواج های بعدی اش نیار به اذن پدر و جدپدری ندارد. با توجه به تفاوت های میان پسران و دختران و آنچه که عموماً در جامعه شاهد آن می باشیم، دختران در برخورد با جنس مخالف، با بار احساسی و عاطفی قوی تری برخورد نموده و با عشق و علاقه و حتی در مواردی، عجولانه وارد زندگی مشترک می گردند. در حالی که پسران ضمن توجه به احساسات، با سنجش عقلایی، اولویت را به منافع خویش داده و علاقه به زندگی مشترک، آنها را از حساب و کتاب باز نمی دارد. طبیعی است که با چنین وضعیتی و با توجه به آسیب پذیری بیشتری که یک دختر در صورت عدم موفقیت در ازدواج برایش حاصل می گردد، قانون سعی نموده است دختر را در امر ازدواج و تصمیم گیری یاری نماید. بنابراین اذن پدر در ازدواج دختر، صرفاًا ز باب احترام به پدر نمی باشد، چرا که مطابق شرع، احترام پدر و مادر در کنار یکدیگر واجب گردیده و جلب رضایت ایشان مستحب و ارزشمند است و این مسئله را پسران نیز می بایست رعایت نمایند. پس می توان گفت رضایت و اجازه پدر، نوعی حمایت از دختر در تصمیم گیری برای زندگی آینده اش می باشد و دایرمدار مصالح دختر بوده و با مراعات شرایطی است که در نکات فوق به آنها اشاره گردید. با این وجود، لزوم اذن پدر در ازدواج دختر باکره‌ای که به سن رشد رسیده است، در میان فقها، مورد اختلاف است و برخی فقها، ازدواج دختر رشیده را منوط به اذن و اجازه پدر و یا جدپدری وی نمی دانند، لذا در صورت مصلحت و نیاز جامعه امکان تغییر این قانون بر اساس مبانی فقهی، وجود دارد. هرچند که هم اکنون چنین نیازی احساس نمی شود و آمار بالای طلاق در ازدواج های خیابانی یا عشق های آتشین آغازین، ضرورت تداوم این قانون را مشخص می سازد. توجه به این نکته نیز جالب است که در قوانین برخی از کشورهای غیراسلامی نیز بویژه در مواردی که سن زوجین بالا نیست رضایت والدین اخذ می شود.

سن مسئولیت کیفری دختران

. سؤال: با توجه به قانون، سن مسئولیت کیفری برای دختران ۹ سال و برای پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است به نظر شما آیا یک دختر ۹ ساله در صورت ارتکاب جرم، می بایست نظیر یک فرد بزرگسال محاکمه شود؟ !پاسخ: در ابتدا لازم است به این مسئله اشاره داشته باشیم که این قانون در آستانه تغییر می باشد، چرا که در سال ۱۳۸۵، لایحه ای تحت عنوان" آئین دادرسی اطفال و نوجوانان " از سوی هیئت دولت به مجلس ارایه شد که در شور اول مجلس نیز به تصویب رسیده و سیر قانونی خود را طی می کند. در پیشنهادات اصلاحی این لایحه سن مسئولیت کیفری دختران و پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است و برای برخی جرایم نیز ۱۸ سال را مدنظر قرار داده اند. لذا جرایم زیر سن ۱۵ سال، از تخفیف جزایی بسیاری برخوردار بوده و در برخی موارد نیز افراد زیر ۱۸ سال از تخفیف جزایی برخوردا ر می باشند. در تشریح تغییر این قانون باید گفت که بیشتر، سن مسئولیت کیفری، سن بلوغ دختر و پسر در نظر گرفته می شد. در حالی که در این لایحه، با استناد به آرای فقهی موجود در این زمینه، سن رشد لحاظ شده و سن مسئولیت جزایی به ۱۵ سال تغییر یافته است. در خصوص توضیح این مسئله که چرا مسئولیت کیفری یک فرد ۱۵ سال با یک فرد ۴۰ ساله برابر است باید گفت :از زمانی که انسان از رشد فکری برخوردار می گردد، حسن و قبح جرائم را درک نموده و نسبت به کردار و رفتار خویش مسئول می باشد و در صورت ارتکاب جرم، مستوجب مجازات می گردد. لذا از حیث درک زشتی جرم و جنایت و در نتیجه مسئولیت کیفری، میان یک فرد ۱۵ ساله و یا ۱۸ ساله ای که به سن رشد رسیده است، با یک فرد میانسال، تفاوتی وجود ندارد. همان گونه که تفاوتی میان مسئولیت کیفری یک فرد ۳۰ ساله با یک فرد ۴۰ ساله وجود ندارد. مگر آنکه شروط تحقق جرم وجود نداشته باشد یعنی شخص عاقل نباشد و یا اینکه در زمان انجام جرم، اختیار از او سلب شده باشد و یا اینکه

در انجام آن، قصد نداشته و سهواً مرتکب آن شده باشد. دراین گونه موارد، شخص مجرم- فارغ از اینکه چه سنی داشته باشد- مستوجب مجازات نخواهد بود. به این ترتیب با در نظرگرفتن این شرایط و با توجه به اصلاحات انجام یافته در قانون مسئولیت کیفری، به نظر می رسد که مشکل قانونی خاصی در مورد سن مسئولیت جزایی وجود نداشته باشد. در ضمن لازم به ذکر است هم اکنون نیز محل نگهداری افراد بزهکار زیر ۱۸ سال در کانون اصلاح و تربیت اطفال می باشد.

شهادت زن در دادگاه

. سؤال: چرا در برخی از دعاوی، شهادت زن در دادگاه پذیرفته نمی شود و یا شهادت دو زن، معادل شهادت یک مرد محسوب می شود؟ ایا این امر نافی ارزش زن در قوانین داخلی ما نیست؟ !پاسخ: حکم شهادت زن در دادگاه در موضوعات مختلف متفاوت می باشد. در برخی موضوعات، فرقی میان شهادت زن و مرد وجود ندارد و برخی مسائل، تنها با شهادت زن قابل اثبات می باشد و در مورد برخی موضوعات نیز، تنها شهادت مردان نافذ است. البته در مواردی هم شهادت دو زن به جای شهادت یک مرد پذیرفته می شود. در این رابطه ابتدا باید یادآور شد که: نص صریح قرآن به تفاوتهای موجود میان شهادت زن و مرد اشاره داشته و برخی از روایتها نیز بر آن صحه گذارده اند. ملت مسلمان ایران نیز پذیرفته است که قرآن کتاب هدایت بوده و کتاب جاودانه ای است که بشر در مسائل مختلف زندگی فردی و اجتماعی خود جهت دست یابی به سعادت، به آن نیازمند می باشد و همچنین این سخن پیامبر (ص) را باور دارند که فرمودند": انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللّه و عترتی اهل بیتی فان تمسکتم بهما لن تضلوا ابداً؛ مادامی که به قرآن و اهل بیت متمسک شوید، گمراه نمی شوید ".پس با اعتقاد به اینکه آیات و قوانین الهی، در بردارنده مصالح و حکمت هایی هستند که عمل بدآنها سعادت انسان را تأمین می نماید، در تشریح بحث شهادت می توان مدعی وجود مصالحی گردید که علی رغم تفاوت میان زن و مرد، در مجموع خیر و صلاح و سعادت جامعه انسانی را تضمین می نماید. با ذکر این مقدمه، پاسخ سوال فوق با توجه به نکات زیر قابل درک است: ۱- تفاوت های موجود میان شهادت زن و مرد و یا قبول کردن شهادت دو زن به جای یک مرد، هیچ ارتباطی به ارزش گذاری میان افراد جامعه ندارد. به همین جهت در مواردی که لازم است دو فرد عادل شهادت دهند، هیچ تفاوتی نمی کند که این دو فرد چه کسانی باشند. ممکن است یکی از ایشان حضرت علی (ع) و دیگری، یک عضو عادی جامعه باشد. آیا در کنار هم قرار گرفتن شهادت این دو فرد، نشان از ارزش یکسان ایشان می نماید؟ حال آنکه اگر ملاک شهادت بر اساس ارزش انسان باشد، حضرت علی (ع) خود معادل چندین و چند انسان دیگر برای شهادت کفایت می نماید. از آنجا که شهادت زن ارتباطی با ارزش گذاری برای او ندارد لذا چنین نیست که اساساً شهادت زن در دادگاه پذیرقته نشود و یا اینکه همواره شهادت دو زن معادل شهادت یک مرد محسوب گردد بلکه در امور مختلف، به لحاظ مناسبت آن مورد با طبیعت شاهد، تعداد شهود معین می گردد. در مواردی فقط شهادت زن پذیرفته می شود، در مواردی شهادت زن پذیرفته نمی شود و در اموری هم شهادت زن به انضمام سایر زنان یا مردان پذیرفته می شود. ۲- برخی از دعاوی، صرفاً بر اساس شهادت زن قابل اثبات می باشند و شهادت چندین مرد نمی تواند در این موارد با شهادت ولو یک زن برابری نماید. این موارد عبارتند از: اثبات ولادت و اثبات بکارت. شهادت در اثبات ولادت، تأثیر قابل ملاحظه ای در بحث ارث و تعیین وراث میت داشته و چه بسا یک وارث می تواند سایر طبقات وراث را از ارث محروم نماید. بنابراین با شهادت زنان بر ولادت یک فرزند، گاه میلیاردها تومان یا صدها میلیون تومان به فردی ارث می رسد که در صورت فقدان این شهادت، به دیگری می رسید. اثبات بکارت نیز در مواردی که اتهاماتی نظیر زنا وارد است، موثر بوده و می تواند حکم قاضی را تغییر دهد و چه بسا باعث نجات جان یک فرد شود و اثبات نماید که اتهام زنای محصنه خلاف واقع بوده اسد ۳- مواردی که مطابق قانون، شهادت زن پذیرفته نمی شود، زن می تواند به عنوان شاهد حادثه در دادگاه حاضر شده و آنچه را که شاهد بوده است، برای قاضی بیان نماید و در صورتی که بیانات وی قاضی را در

احراز علم نسبت به ماوقع حادثه یاری رساند، درصدور حکم قاضی موثر می گردد. بنابراین اگر شهادت یک زن در هر امری، سبب ایجاد علم در قاضی گردد، قاضی بر اساس علم خود حکم صادر می نماید، چرا که علم او برایش حجت است و تفاوتی نمی کند که این شهادت و گواهی به انضمام گواهی مردان واقع شده باشد یا زنان، و توسط یک زن واقع شده باشد یا چند زن، فقط باید به گونه ای باشد که برای قاضی علم و یقین حاصل گردد. در صورتی هم که گواهی زن سبب علم و یقین قاضی نشود، ازآنجا که اتهامی را به فرد وارد ساخته می تواند زمینه ساز تحقیقات در مورد متهم شود و در نهایت با مشاهده ادله و شواهد، منجر به صدور حکم توسط قاضی گردد. ۴- در مواردی که شهادت مرد پذیرفته می شود شهادت هر مردی قابل پذیرش نیست بلکه لزوماً آن مرد باید عادل باشد. ۵- شهادت زن در برخی موارد حاد نظیر طلاق و قتل پذیرفته نمی باشد. به نظر می رسد که حکمت این امر، دور نگاه داشتن زنان از مخاطرات اجتماعی بوده است. در توضیح این نکته باید. گفت: بنابر آیه ۲۸۲ و ۲۸۳ سوره بقره ا، شخصی که شهادت او پذیرفتنی است و شاهد قضیه ای بوده است، مکلف به حضور در دادگاه جهت ادای شهادت می باشد و این امر برای شاهد، یک تکلیف محسوب می گردد. اساساً شهادت برای افراد یک تکلیف محسوب می شود و نه یک حق که کسی ادعا کند اگر شهادت زن در مواردی ا.:.ولأ یأب الشهداء أذا ما دعوا... و لاتکتموا الشهاده: من یکتمها فانه اثم قلبه و الله بما تعلمون علیم شاهدان وقتی فرا خوانده شوند نباید ابا کند- شهادت رأ کتمان نکنید و هرکه شهادت را کتمان کند قلبش گناهکار است و خدا به آنچه انجام می دهید دانا است. پذیرفته نمی شود حقی از او ضایع گردیده است بلکه در واقع تکلیفی از روی دوش او برداشته شده است. بنابراین اگر شهادت زن در موارد حادی نظیر قتل پذیرفته بود، نباید از آمدن به دادگاه و دادن شهادت امتناع ورزد. حال آنکه شرع و قانون با نپذیرفتن شهادت زن در این موارد، این تکلیف را از زن ساقط نموده است. چرا که شخصی که علیه او شهادت داده می شود، ممکن است بر اساس آن شهادت، به اعدام یا تحمل ضربات شلاق محکوم شود و لذا امکان اعمال تهدیداتی از سوی محکوم و یا اطرافیانش نسبت به شاهد وجود دارد. پس می توان گفت؛ شاید اراده الهی بر این امر تعلق یافته است که زن از این مخاطرات در امان نگاه داشته شود. ۶- در مواردی که جرم خیلی سنگین نبوده و در نتیجه مجازات و یا پیامدهای حقوقی آن چندان سنگین نیست، شهادت زن به انضمام سایر زنان و یا سایر مردان، پذیرقتنی است. به نظر می رسد علت آن، توزیع خطر میان شاهدین و پایین آوردن احتمال تهدید زن باشد. ۷- قوانین اسلامی همواره درصدد تقویت و رشد خصایص طبیعی و فطری بشر بوده است. و این امری واضح و آشکار است که زن و مرد در برخی خصایص و ویژگی ها با یکدیگر متقاوت هستند، چرا که وظایف متفاوتی را عهده دار می باشند. زن به لحاظ فطری، کانون مهر و محبت و عاطفه محسوب می گردد و قوانین شرعی همواره به گونه ای تدوین یافته است که مهرورزی زن پایدار گردیده و این امکان را بیابد تا روابط عاطفی خانواده را تقویت نماید. لذا بر اساس قوانین شرع که در قوانین داخلی کشور منعکس گردیده است، سعی گردیده از ورود زنان به عرصه های خشونت آمیز جلوگیری شود و با نپذیرفتن شهادت زنان در این موارد، مانع ورود ایشان به این صحنه‌ها شده است تا روحیات پرمحبت و عاطفی ایشان دچار تلاطمات بحرانی نگردد. ۸- مطالعات روان شناسی بر این واقعیت تأکید دارد که زنان در شرایط حاد احساسی و عاطفی، به دلیل شدت احساسات و عواطف، جزئیات قضایا را کمتر به خاطر می سپارند و توجهشان بیشتر به کلیات امور معطوف می گردد. در صورتی که در مواردی نظیر شهادت بر قتل، آنچه که مهم است، به خاطر آوردن جزییات واقعه نظیر ساعت وقوع، ابزار قتل، نحوه به قتل رساندن و... است و درصورتی که اجزا و موارد بیان گردیده، با بیانات سایر شاهدین منطبق نباشد، منجر به بطلان شهادت و مجازات مدعی شهادت می گردد و این تکلیفی فوق توان و طاقت زن است که از باب لطف از عهده او برداشته شده است. علاوه بر آن، از دیدگاه روانشناسی، هر چه شخص بیشتر تحت تأثیر احساسات و هیجانات روحی قرار گیرد به همان نسبت حوادث و اتفاقاتی را که به خاطر سپرده زودتر فراموش نموده و دقت کمتری در نقل آن دارد بنابراین لزوم انضمام شهادت زن در برخی دعاوی به زنی دیگر، موجب صحبت و دقت شهادت شده و از تضییع حقوق دیگران منع می نماید. با عدم

پذیرش شهادت زنان در این امور، بار مسئولیت زنان سبک تر می شود در برخی از موارد هم با پذیرفتن شهادت زنان به انضمام زن دیگر (معادل بودن شهادت دو زن با شهادت یک مرد) حضور یک شاهد زن دیگر کمک خواهد کرد تا زنی که داوطلب شهادت شده با همراهی دیگری، جزییات را به یکدیگر یادآوری کرده و شهادت دقیق واقع شود و زنان شاهد از شهادت نادرست مبرا گردند. این نکته در قران نیز یادآوری شده است. در سوره بقره آیه ۲۸۲: «... و استشهدوا شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون ممن الشهداء ان تضل احدیهما فتذکر احدیهما الاخری...؛ دو شاهد از مردان به شهادت گیرید پس اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از شاهدانی که رضایت می دهید تا اگر یکی از زنان فراموش نمود دیگری به او یادآوری نماید..).

مجازات قتل زن توسط مرد

. سؤال: چرا اگر مردی زنی را به قتل برساند، زمانی قصاص می شود که اولیای مقتول نیمی از خون بهای مرد را به خانواده قاتل بپردازند؟ ! پاسخ: در خصوص این قانون می بایست به نکات ذیل توجه کرد: ۱- اصل اساسی در اسلام ترجیح عفو و گذشت بر قصاص می باشد. این تصور غلطی است که گمان می شود در برابر هر قتلی می بایست لزوماً قصاص صورت پذیرد. ۲- عدم قصاص مرد قاتل (اگر خانواده مقتول نیم خون بهای مرد را به خانواده او نپردازند)، به معنای عدم مجازات او نیست. مطابق قانون مجازات اسلامی، مرد قاتل به چندین سال حبس و پرداخت دیه مقتول به خانواده او محکوم می گردد. ۳- در صورتی که خانواده مقتول اصرار بر قصاص قاتل داشته باشند، در زمینه نحوه پرداخت نیم خون بهای مرد به خانواده اش، فتاوای مختلفی وجود دارد. براساس فتوای مقام معظم رهبری ؛ لازم نیست که در ابتدا خانواده مقتول نیم خون بهای مرد را به خانواده قاتل پرداخت کنند و سپس اجازه قصاص قاتل را بیابند. بلکه می توان ابتدا قاتل را به تقاضای اولیای دم مقتول، قصاص نمود و سپس در صورت معسر بودن خانواده مقتول و عدم توان مالی در پرداخت نیم خون بها به خانواده قاتل، به آنها مهلت داده می شود تا در دراز مدت دیه را به خانواده قاتل بپردازند و در نهایت اگر به هیچ وجه امکان پرداخت دیه را نداشتند، این مبلغ از بیت المال پرداخت گردد. ۴- در صورتی که بیم آن می رود که مرد قاتل با عدم قصاص، گستاخ شده و قتل را ساده انگاشته و در آینده جان زنان دیگر را تهدید نماید، توجه به یک نکته ضروری است و آن اینکه اگر قاضی تشخیص دهد که قاتل، مفسد فی الارض محسوب می گردد، از باب محاربه و افساد فی الارض به اعدام او حکم می شود و در اینجا حکم اعدام از باب احقاق حقوق اجتماعی است و نه حقوق فردی. ۵- گناه قتل و مجازات اخروی آن برای قاتل زن و مرد یکی است. عمل قتل در نزد خداوند زشت و غیر قابل بخشش است و فرقی نمی کند شخص مقتول، زن باشد یا مرد. بر اساس آیه ۳۲ سوره مائده: «هر کس از زن و مرد، فردی را بدون اینکه آن فرد قتلی مرتکب شده باشد یا فساد در زمین کرده باشد، بکشد، گویا همه مردم را کشته و کسی که نفسی را احیا کند، گویا همه مردم را احیا نموده است » ۱ یا آیه ۹۳ سوره نساء" هر که مومنی را (۱ عم از زن یا مرد) به عمد بکشد مجازات او عذاب جاودانه جهنم خواهد بود"۲ لذا گناه و مجازات اخروی قاتل در صورتی که مقتول مرد باشد یا زن، تفاوتی نمی کند و خداوند در قرآن کریم عذاب قاتل را درهر دو صورت آتش جاودانه جهنم بیان کرده است و نفس هر انسانی در نزد خداوند به اندازه نفس تمامی انسان ها ارزشمند است و براساس نص آیه تفاوتی میان زن و مرد در این زمینه وجود ندارد. ۶- نمی توان ادعا نمود که تفاوت در قصاص قاتل زن و مرد، به معنای تفاوت در ارزش گذاری میان آنهاست. ایجاد چنین ارتباطی منطقی نبوده و این حکم، هیچ ارتباطی به ارزش انسان ها ندارد. همان گونه که اگر یک فرد دانشمند به قتل برسد و یا یک دزد معتاد، در هر دو صورت مجازات قاتل، یکسان خواهد بود و با وجود تفاوت ارزش این دو شخص، دیه آنها هم به یک اندازه می باشد. همان گونه که در سایر قوانین جزایی یا مدنی مانند میزان ارث نیز با یکدیگر تفاوتی ندارند. ۷- در خصوص حکمت تفاوت قصاص قاتل زن و مرد می توان

گفت که؛ پرداخت نیم خون بهای مرد به خانواده قاتل (و نه خود قاتل) از باب امن قتل نفسأ او بی او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا ۲: و من یقتل مومناً معتمدأ فجزاوه جهنم خالدا فیها. حمایت از همسر و فرزندان شخص قاتل است و این حکم، در جهت جبران صدمه مالی وارد آمده به خانواده قاتل می باشد که سرپرست و مسئول پرداخت نفقه خویش را از دست می دهند. بنابراین، این حکم در جهت حمایت از حقوق اعضای خانواده مرد (که عمدتاً زن و فرزند او می باشد) وضع شده است. در احادیث نیز بیان گردیده که": ادّوا نصف الدّیه الی اهل الرجل ...؛ نصف دیه به خانواده مرد (قاتل) پرداخت می شود ". ۸- در مواردی بیان می شود: گاه مقتول (زن)، نیز سرپرست خانواده ای است که به تأمین معاش خانواده می پرداخته و در صورت قتل وی، خانواده اش دچار خسارت مالی می گردند. در پاسخ باید گفت: اصل بر آن است که مردان، سرپرست خانوار بوده و نسبت به تأمین معاش خانواده دارای مسئولیت مالی باشند، حال اگر در جامعه ای، این سرپرستی برعهده زن قرار گرفت، خسارت وارد آمده به خانواده و جبران مالی فقدان زن سرپرست خانوار در خانواده می تواند توسط بیت المال تأمین گردد و حکومت عهده دار تأمین و جبران خلا حضور این سرپرست در چنین خانواده هایی شود. قوانینی نظیر قانون" حمایت از کودکان بی سرپرست " نیز در جمهوری اسلامی ایران، اقدام موثری در این زمینه محسوب می گردد.

تمکین زن

. سؤال: چرا با ازدواج، زن ملزم به تمکین از مرد می باشد؟ !پاسخ: امر مقدس ازدواخ بر تحقق اهدافی استوار گردیده است که عدم تحقق، آن نافی حکمت ازدواج است. یکی از مهم ترین این اهداف، برآورده شدن نیاز جنسی زوجین است. این نیاز یک حق دو طرفه است که برای زن وشوهر- هر دو- ایجاد تکلیف می نماید. مطابق ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی"؛ زن و شوهر مکلف به حسن معاشرت با یکدیگر می باشند "بنابر عرف جامعه یکی از مصادیق حسن معاشرت، برآوردن نیاز جنسی همسر است. ضمن آنکه در بند ۲۹" منشور حقوق و مسئولیت های زنان در نظام جمهوری اسلامی ایران، (مصوب ۳۱/۶/۱۳۸۳ شورای عالی انقلاب فرهنگی)- که به عنوان قانون لازم الاجراء در کشور مطرح می باشد- در بیان حقوق زنان در جمهوری اسلامی ایران، چنین اعلام شده است: "حق و مسئولیت تأمین، تخصیص، طهارت و سلامت در ارتباط جنسی با همسر قانونی و حق اعتراض قانونی در صورت نقض آنها. "به این ترتیب برآورده شدن نیاز جنسی در زندگی مشترک، از حقوق و تکالیف زن و شوهر تلقی گردیده و از مصادیق حسن معاشرت محسوب می شود و در صورت عدم توجه به آن، هدف ازدواج به مخاطره می افتد. اساساً هر قراردادی برای طرفین محدودیت هایی را ایجاد می کند و حقوقی را به طرف مقابل وی می بخشد همان گونه که او را نیز از حقوقی بهرمند می سازد، حال اگر کسی مایل به تمکین جنسی در مقابل همسر نیست می تواند از انعقاد عقد نکاح خودداری کند ولی اگر ازدواج کرد ناگزیر باید از حقوق متقابل زناشویی برخوردار باشد. البته همان گونه که در بند ۲۹ منشور آمده است در تأمین این نیاز، توجه به سلامت روانی و جسمانی همسر بسیار حایز اهمیت می باشد و هر گونه تخلفی در این زمینه که نافی مصادیق حسن معاشرت تلقی گردد، غیرقانونی محسوب می شود. بنابراین در پاسخ سوال مطرح شده باید گفت: آنچه قانون مطرح می کند آن است که پس از عقد ازدواج، زن می بایست در امور جنسی (و نه الزاماً هر امری) از شوهر خود تمکین نماید. (مگر در مواردی که موجب ضرر جسمانی یا روانی برای زن گردد و یا شوهر توقعات غیر مشروع از همسر خود داشته باشد) و در مقابل، شوهر نیز می بایست نیازمندی های جنسی همسر خود را برآورده سازد.

اختیارات پدر در ازدواج دختر بچه‌ها

. سؤال: چرا پدر دختر اجازه دارد، دختر خودش را که کمتر از ۱۳ سال دارد به عقد ازدواج مردی درآورد؟ !پاسخ: این مسئله در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی اینگونه بیان گردیده است": عقد نکاح دختر قبل از رسیدن به سن ۱۳ سال تمام شمسی و پسر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام شمسی منوط است به اذن ولی به شرط رعایت مصلحت با تشخیص دادگاه صالح. " بر اساس این قانون سن ازدواج دختر، ۱۳ سال در نظر گرفته شده و به ازدواج زیر این سن، ازدواج ولایی گفته می شود. طبق فتوای امام خمینی (ره) و برخی دیگر از فقها دختر بالغه رشیده می تواند برای ازدواجش، خود تصمیم بگیرد- هر چند اذن پدر ضمیمه این تصمیم می شود- اما دختر زیر این سن، یعنی دختر بالغه غیررشیده یا غیربالغه غیررشیده نمی تواند ازدواج کند، مگر آنکه مصلحت دختر اقتضا نماید. به این ترتیب در قوانین داخلی کشور، سن ۱۳ سال، سقف زمانی بلوغ و رشد دختر در امر ازدواج در نظر گرفته شده است و ازدواج زیر این سن، قانونی نمی باشد، مگر با رعایت نکات زیر: ۱- اذن ولی به شرط رعایت مصلحت دختر با تشخیص دادگاه صالح. بنابراین پدری که می خواهد دختر زیر ۱۳ سال خود را به عقد کسی درآورد، موظف به گرفتن تأییدیه حکم دادگاه مبنی بر رعایت مصلحت دختر می باشد و در غیر این صورت دفاتر عقد ازدواج مجاز به ثبت چنین ازدواجی نمی باشند. مشاهده می شود که رعایت مصلحت دختر در این امر به اندازه ای مهم است که ولی دختر به تنهایی نمی تواند آن را لحاظ نماید و نیاز به تأیید دادگاه صالح است. ۲- در ازدواج ولایی زیر سن بلوغ، صرفاً عقد برقرار می گردد و امر ازدواج منوط، به بلوغ یافتن دختر می باشد. ۳- بر اساس برخی آرای معتبر فقهی در ازدواج ولایی، دختر و پسر می توانند پس از رسیدن به سن بلوغ با این ازدواج مخالفت نمایند و در صورت مخالفت، این ازدواج فسخ می گردد. قوانین داخلی ما در خصوص این مسئله که دختر و پسری که قبل از سن بلوغشان با رعایت مصلحت به عقد کسی درآمده باشند و پس از رسیدن به سن بلوغ و رشد، با آن مخالفت نموده و عقد را تأیید ننمایند، سکوت نموده است. لذا بر إساس اصل ۱۴۷ قانون اساسی، در این زمینه می توان به آرای معتبر فقهی مراجعه نمود و بر آن اساس دادگاه می تواند به فسخ این ازدواج حکم دهد. به این ترتیب به نظر می رسد که اولاً تعداد این گونهٔ ازدواج ها بسیار بسیار اندک است و ثانیاً باشرایط در نظر گرفته شده در آن، عملاًـ تحقق اَن در موارد استثنایی است که واقعاً مصلحت فرزند اقتضا نماید. به راستی امروزه مشکل دختران ایرانی آن است که این دختران در سن کمتر از ۱۳ سال ازدواج می نمایند یا اینکه در شهرها و روستاهای ایران، بسیاری از دختران در سن ازدواج و متمایل به تشکیل خانواده هستند ولی از نعمت ازدواج محروم می باشند؟ مشکل واقعی (و نه شعاری) دختر ایرانی، ازدواج در سنین پایین است یا محرومیت از ازدواج در سنین بالا؟

حضانت فرزند توسط مادر

. سؤال: چرا در قوانین موجود کشور پیرامون حضانت طفل، عواطف مادر نادیده انگاشته شده و فرزند سال های محدودی را با مادر می گذراند. در حالی که وابستگی مادر به کودک بیش از پدر است پاسخ: حضانت فرزند به معنای نگاهداری از فرزند بوده و مطابق ماده ۱۱۶۸ قانون مدنی"، نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف ابوین است، " لذا پدر و مادر به طور یکسان در ایام زندگی مشترک مسئول حفاظت از فرزندان می باشند. مسئله از زمانی آغاز می گردد که پدر و مادر از یکدیگر جدا شوند که دو حالت موجود است: الف- پدر یا مادر فوت نمایدکه در این صورت مطابق ماده ۱۱۷۱ قانون مدنی"، در صورت فوت یکی از ابوین، حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود. هر چند متوفی پدر طفل بوده و برای او قیم معین کرده باشد. "بنابراین مطابق قانون اگر پدر فوت کند. حضانت فرزند با مادر است و هیچ کسی حتی پدر بزرگ از نظر قانونی حق ندارد حضانت فرزند را از مادر سلب کند. ب- حالت دوم زمانی است که پدر و مادر از یکدیگر طلاق می گیرند که در این صورت مطابق ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی. مادر تا سن ۷ سالگی کودک، برای حضانت او اولویت دارد و پس از آن حضانت فرزند با پدر است. و مطابق تبصره این قانون بعد از ۷ سالگی در صورت بروز اختلاف، حضانت طفل با رعایت مصلحت کودک با تشخیص دادگاه است. در تشریح و

تکمیل قانون حضانت توجه به موارد زیر ضروری است: ۱- آنچه که در حضانت کودک پس از طلاق مهم می باشد، مصلحت کودک است و در صورت وقوع اختلاف میان پدر و مادر، در مسئله حضانت فرزند، دادگاه ناظر بر مصلحت کودک است. بر این اساس ماده ۱۱۷۳ قانون مدنی این گونه بیان می دارد: «هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست صحت جسمانی با تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضایی، هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است: اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار. اشتهار به فساد اخلاقی و فحشا. ابتلا به بیماری های روانی با تشخیص پزشکی قانونی. سوءاستفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضداخلاقی مانند فساد و فحشا، تکدی گری و قاچاق. تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف ".به این ترتیب پدری که کودک را بعد از سن ۷ سالگی مورد حضانت خود قرار می دهد، در صورتی که خلاف مصالح کودک رفتار نماید، دادگاه پس از اثبات رفتار مخل تربیت اخلاقی یا صحت جسمانی کودک، حضانت را از پدر سلب خواهد کرد و فرزند را به مادر خواهد داد. (مگر آنکه مادر نیز صلاحیت نگهداری فرزند را نداشته باشد مثلاً کودک را در مشاغل ضد اخلاقی مانند: قاچاق یا تکدی گری یا فساد و فحشا وارد نماید). ۲- مطابق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی هر یک از ابوین که طفل تحت حضانت او نمی باشد، حق ملاقات طفل خود را دارا می باشد و حضانت فرزند با یکی از والدین، نباید مانع از ارتباط فرزند با والد دیگرش گردد. این، امری است که همواره مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است. بنابراین مادر پس از سن ۷ سالگی کودک که حضانت او با پدر است، حق دارد که فرزند خود را در فواصل زمانی مناسب- در صورت لزوم با تعیین محکمه (مطابق ماده ۱۱۷۴ قانون مدنی)- دیدار نموده و مدتی را با او سپری نماید. ۳- درصورتی که دوری از فرزند، برای مادر یا کودک غیرقابل تحمل باشد و موجبات عسر و حرج را فراهم آورد در این صورت فرزند به مادر تحویل داده می شود. البته لازم به ذکر است که به این مورد در قانون مدنی اشاره نشده است و لذا جزء موارد سکوت قانون محسوب می گردد که مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، می توان در این موارد به فتاوای معتبر فقهی مراجعه نمود. مطابق فتوای امام خمینی (ره)، در صورت ایجاد عسر و حرج- سختی غیرقابل تحمل- برای مادر و یا فرزند در دوری از یکدیگر، حضانت به مادر سپرده می شود. امروزه دادگاه ها در صورت ادعای مادر در این خصوص، آن را مورد رسیدگی قرار داده و پس از اقدامات کارشناسی، در خصوص حضانت، تجدید نظر می نمایند. ۴- نکته قابل توجه در بحث حضانت و در حمایت از مادران آن است که مادر تا هفت سالگی فرزند، فقط حضانت او را عهده دار است و هیچ تعهدی نسبت به پرداخت مخارج فرزند ندارد و نفقه فرزند در این مدت قانوناً با پدر است و اگر پدر از پرداخت مخارج فرزند خود ممانعت ورزد، دادگاه او را ملزم به پرداخت نفقه می نماید و در صورت استنکاف مرد از پرداخت نفقه، می توان از حقوق او جهت مخارج فرزند برداشت نمود. بعد از سن هفت سالگی هم، مسئولیت حضانت از فرزند و تأمین مخارج فرزند هر دو بر عهده پدر است. ۵- تعیین حضانت فرزند توسط قانون تا زمانی است که فرزند به سن رشد برسد. پس از این سن، کودک خود تصمیم می گیرد که با کدام یک از والدین خویش زندگی نماید. امروزه مطابق قوانین داخلی، این سن در دختران ۹ سال و در پسران ۱۵ سال در نظر گرفته شده است. بنابراین با فرض طلاق زن و شوهر، مرد حضانت دخترخویش را تنها از ۷ سالگی تا ۹ سالگی عهده دار است و پس از این سن، دختر می تواند میان پدر یا مادر خویش، یکی را برای حضانت خود انتخاب نماید. پسران نیز پس از ۱۵ سالگی می توانند میان پدر یا مادر خود هر یک را که مایل بودند انتخاب نمایند. ۶- توجه به این نکته بسیار مهم است که اگر حضانت فرزندان پس از طلاق به طور مطلق بر عهده مادران گذاشته می شد، در موارد بسیاری، زنان در نهایت متضرر می شدند. چرا که اگر مردان بدانند که در صورت طلاق همسرشان، حضانت از کودکان بر عهده مادران است، طبیعی است که آسان تر به پدیده طلاق می نگرند. زیرا پس از طلاق، بدون مسئولیت و محدودیت خاصی و بسیار سهل تر از زمانی که حضانت کودکان را بر عهده دارند، می توانند ازدواج مجدد داشته باشند. در مقابل،

زنان در صورتی که مسئولیت حضانت با آنان باشد، معمولاً شانس ازدواج مجدد مناسب را از دست خواهند داد. ۷- طبیعی است که احساسات و عواطف پدران نیز به اندازه عواطف مادرانه حایز اهمیت است و اگر حق پدر در نگهداری از فرزند نادیده انگاشته شود، پدران به حیطه بی مسئولیتی در قبال فرزندانشان کشانده شده و به این ترتیب نقش و جایگاه پدر در زندگی و تربیت فرزند عملا محدود شده است. که در مجموع اثرات مخربی را برجای خواهد گذاشت. ۸- با توجه به تأمین اقتصادی فرزندان توسط پدر، بر اساس ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی- که حتی زمانی که حضانت فرزند با مادر است را نیز شامل می گردد. طبیعی است که پدر در کنار این مسئولیت سنگین از حق زندگی مشترک با فرزند خویش نیز برخوردار گردد. در غیر این صورت و در صورتی که حضانت فرزندان برای همیشه و درتمام سنین بر عهده مادران باشد، پدر انگیزه‌ای جهت تأمین اقتصادی فرزند خود نداشته و بالطبع مسئولیت پرداخت هزینه‌های زندگی فرزند بر عهده مادر قرار خواهد گرفت و این امر در کنار حضانت از فرزند، در مجموع به سود مادران نخواهد بود. ۹- البته ضمن توجه به نکات فوق، می توان به این مطلب اشاره نمود که بحث حضانت از روایات اهل بیت (ع) استنباط می گردد و این روایات به گونه ای نیست که در آرای فقهی، اتفاق نظر ایجاد نماید. لذا در فتاوای معتبر فقهی، ارای مختلفی دیده می شود از جمله: - حضانت پسر تا دو سالگی و دختر تا ۷ سالگی بر عهده مادر و از آن پس، بر عهده پدر باشد. - حضانت پسر و دختر تا ۷ سالگی بر عهده مادر و پس ازان بر عهده پدر کودک باشد. -حضانت پسر و دختر تا مادامی که مادر ازدواج نکرده است، بر عهده مادر باشد. در قوانین داخلی کشور در ابتدا رأی فقهی اول مبنای رأی قانونگذار قرار گرفته بود، اما با تبصره الحاقی مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۸/۹/۱۳۸۲ به این قانون، رأی دوم، مبنای عمل قانونگذار قرار گرفت. به این ترتیب به نظر می رسد که تغییر این قانون بر اساس آرای فقهی موجود، امکان پذیر است. هر چند باید توجه داشت که در وضع قانون، مصلحت دراز مدت کودک، پدر، مادر و در مجموع مصلحت جامعه می بایست مدنظر قرار گیرد.

ریاست مرد در خانه

. سؤال: چرا در قانون مدنی، ریاست خانواده با مرد است؟ . در پاسخ به این سوال ذکر این نکته ضروری است که: مجموعه افرادی که در کنار یکدیگر زندگی کرده و دارای منافع مشترک می باشند، نیازمند مدیری هستند تا روابط و امور ایشان را تنظیم نماید. این مدیر می بایست در راستای تحقق اهداف و منافع جمعی تلاش نموده و در واقع به نوعی خدمتگذار جمع در انجام بهتر امور باشد. به طور کلی وجود رئیس و مدیر، از لوازم یک زندگی نظام مند است. همان گونه که تشکیلات مراکز و شرکت هما هنگی نیازمند مدیر بوده و از همان ابتدای تسکیل، یک نفر ریاست آن را برعهده می گیرد البته نوع و شیوه اعمال ریاست متفاوت است. برخی از روسا به شیوه ای مستبدانه و کاملاً فردی بر مجموعه ریاست نموده و برخی دیگر، مصالح جمع را در نظر گرفته و با ایسان مشورت می نمایند. پر واضح است که در یک مجموعه نیز نمی توان چند نفر را مدیر قرار داد زیرا به هرحال در مواردی نظر مدیران با یکدیگر متفاوت است و مجموعه دچار سردرگمی خواهد شد و در مواردی تصمیم نهایی اتخاذ نخواهد شد و در نتیجه مجموعه پیشرفت نخواهد کرد. از آنجایی که خانواده نیز یک نهاد اجتماعی است که دارای اهداف و منافع مشترکی میان اعضای خانواده بوده و نیازمند سامان و نظام یافتگی است، لذا ضروری است که از یک ریاست عاقلانه برخوردار گردد. در قوانین داخلی ایران، این ریاست بر عهده مرد گذاشته شده است. ماده ۱۱۰۵ قانون مدنی بیان می دارد که": در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است " خداوند در قرآن کریم می فرماید": الرجال قوامون علی النساء. مما فضل اللّه بعضهم علی بعض و. بما انفقوا من اموالهم ۱. مردان قوام بر زنان هستند به دلیل برتری که خداوند برخی را بر برخی داده است و به دلیل آنکه مردان از اموال خود نفقه می پردازند ". ا. نساء: ۳۴ بنابراین با توجه به تکلیف شوهر در تأمین اقتصاد خانواده و وظایفی که مرد در این خصوص (بنابر آیه مذکور و مطابق مواد ۱۱۰۶، ۱۱۰۷ و ۱۱۹۹ قانون مدنی) بر عهده دارد، لازم بوده است که دایره تصمیم گیری وی نیز گسترده

تر از سایر اعضا در نظر گرفته شود، تا بتوانـد به درستی از عهده وظایف محوله برآید. در پاسخ به این سوال که چرا ریاست خانواده به فرد اصلح (زن یـا شوهر) واگـذار نگردیـده بایـد گفت: تعیین اصلح در خصوص تـک تک خانواده ها توسط دادگاه و نیز تأیید صلاحیت شخص مورد نظر هر چند سال یک بار (زیرا ممکن است علیرغم تعیین فرد اصلح توسط دادگاه پس از چند سال، همسر او اصلح گردد)، امری تحقق نیاقتنی و غیر قابل اجرا می باشد. لذا ضرورت یک قانون کلی در این زمینه درک می شود و قانون با توجه بـه وظـایف سـنگین اقتصـادی مرد، ایـن ریـاست را بر عهـده وی قرار داده اسـت. البتـه این ریـاست، به هیـج عنـوان به معنـای خودکـامگی و ریـاست اسـتبدادی نبوده بلکه دارای شـرایط و حـدودی می باشـد که با رعایت آن، مصـلحت و رفاه اعضای خانواده تـأمین می گردد. در بیان شـرایط ریاست مرد بر خانواده می توان به امور زیر اشاره نمود: ا- تکلیف مرد نسبت به همسـر و فرزنـدان بنابر ماده ۱۱۰۲ قـانون مـدنی؛ بـا عقـد نکاح و برقراری روابط زوجیت، زن و شوهر نسبت به یکـدیگر دارای حقوق و تکالیف می باشند. علاوه بر آنکه طبق ماده ۱۱۰۶ قانون مـدنی، پرداخت نفقه زن در عقد دائم بر عهده شوهر بوده و ماده ۱۱۰۷ نیز به موارد آن اشـاره می نمایـد. علاوه بر آن، طبق ماده ۱۱۹۹ قانون مـدنی، نفقه فرزنـدان نیز بر عهـده پدر می باشد. ضـمن آنکه طبق ماده ۱۱۰۴ قانون مدنی": زوجین باید در تشیید مبانی خانواده و تربیت اولاد خود به یکدیگر معاضدت نمایند ".به این ترتیب مشاهده می شود که ریاست مرد به هیچ عنوان نافی حقوق زن و وظایف و تکالیف مرد در خانواده نبوده و وی حتی در تربیت فرزندان نیز باید زن را یاری نمایـد و نمی توانـد مسئولیت فرزنـدان را صـرفاً بر عهـده زن بگـذارد. لـذا بر اساس قوانین داخلی، مرد کاملاً در برابر خانواده خـویش مسـئول و مکلف است. ۲- لزوم حسن معاشـرت در خـانواده بنـابر ماده ۱۱۰۳ قـانون مـدنی": زن و شوهر مکلف به حسـن معاشـرت بـا یکـد یگر نـد. "لـذا ریـاست مرد بر خانواده می بایست به گونه ای اعمال شود که از مصادیق حسن معاشـرت محسوب گردد و کاملاً بدیهی است که مفهوم حسن معاشـرت، معنا و مفهومی گسترده داشـته و تمامی امور و روابط حسـنه را در برمی گیرد که عامل مهمی در جهت استحکام مبانی خانواده تلقی می گردد بر این اساس می توان گفت که خودکامگی مرد در محیط خانواده به حسن معاشـرت آسیب رسانده و بنیان خانواده را سست می نماید، لذا امری مذموم و غیرموجه است. علاوه بر آن، مرد در ریاست خود ملزم به مشورت بـا همسـر خود می باشـد، چرا که مطـابق عرف جـامعه، مشورت نمودن با همسـر در مورد مسائل مهم زنـدگی مشترک، از مصادیق حسن معاشرت محسوب می گردد! ۳- رعایت حقوق زن در خانواده همان گونه که اشاره گردید ریاست مرد به هیـچ وجه نافی حقوق زن در خانواده نمی باشـد و مرد موظف به تأمین و تضـمین این حقوق گشـته است. به عنوان مثال در بنـد ۲۸ منشور حقوق و مسـئولیت های زن در نظام اسلامی- که به عنوان یک قانون مصوب کشور از تاریخ ۳۱/۶/۸۳لازم الاجرا است- زن در ایـام زوجیت از حقوق مـالی برخوردار می باشـد. در بنـد ۲۹ منشور نیز ذکر شـده است که": حق و مسـئولیت تـأمین، تخصـیص، طهارت و سـلامت در ارتباط جنسـی با همسـر قانونی و حق اعتراض قانونی در صورت نقض آنها، "از حقوق و مسـئولیت های زنان در خانواده می باشـد. در بنـد ۳۰ منشور نیز بیـان گردیـده که: گحق و مسـئولیت سـکونت مشترک و حسن معاشـرت و تأمین امنیت روانی در روابط با همسـر و حق اعتراض و طرح دعوا در مراجع قانونی در صورت سوء معاشـرت همسـر "از حقوق و مسئولیت های زنـان است. به این ترتیب مشاهـده می شود که محترم شـمردن حقوق زن در خـانواده شامل حقوق مادی و معنوی وی می باشـد، به گـونه ای که در بنـد ۳۱ منشـور فـوق، صـریحاً به این مطلب اشـاره می نمایـد و" حق و مسـئولیت رشـد علمی، معنوی و اخلاـقی با همکـاری و حمایت اعضای خانواده، "از حقوق زنان محسوب می گردد. بنابراین ریاست مرد در خانواده، به نوعی حمایت از رشـد فکری، روحی و سـلامت جسـمی و روانی زن و فرزنـدان است. نکـاتی که در بالاـ به آنهـا اشـاره شـد، مـواردی است که در قوانین داخلی کشور در کنار ریاست مرد و در بیان وظایف وی بیان می گردند. اما با توجه به اینکه نظام ما یک نظام اسـلامی بوده و روح قـوانین، برگرفته از ایـات و روایـات می باشـد و هیـچ قـانونی نمی توانـد در عمـل بـا نص صـریح قرآن و روایـات معصومین (ع) در تعارض قرار گیرد، لازم است به قواعـد کلی برگرفته از این منابع- که به نوعی محـدوده و ثغور ریاست مرد را در خانواده مشـخص

می نمایـد- اشاره ای داشته باشیم: ا- اصل عـدالت خداونـد در روابط اجتماعی، قاعـده ای کلی وضع نموده است و آن اینکه افراد نبایـد در روابط خود با دیگران خلاف عدل رفتار نمایند. در آیات؛ ۹۰ سوره نحل ۱، ۱۳۵ سوره نساء۲، ۲۹ سوره اعراف ۳، ۳ سوره نساء۴، ۸ سوره مائده، ۱۵۲ سوره انعام۶، ۵۸ سوره نساء۷ و ۹ سوره حجرات ۸ صـریحاً به قسط و عدالت امر می شود. ۱.ان الله یأمر بالعدل والاحسان/ ۹۰ نحل. ۲.یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شـهداءلله/ ۱۳۵ نساء ۳.قل امر ربی بالقسط/ ۲۹ اعراف. ۴.فان خفتم الّا تعدلوا فواحده/ ۴ نساء ۵.اعدلوا هو اقرب للتقوی و اتقوالله/ ۸مائده ۶.فاعدلوا و لو کان ذا قربی/ ۱۵۲ انعام. ۷.اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل/۵۸نساء ۸.اقسطوا ان الله یحب المقسطین/ ۹ حجرات. در همین راستا آیه ۳ سوره نساء، آنجا که بحث اجازه چنـد همسـری به مردان را مطرح نموده، خطاب به مردان بیان می کنـد که اگر احتمال می دهید که نتوانید میان همسـران خویش به عـدالت رفتار نماییـد، حق چنـد همسـری ندارید. لازم به ذکر است که این آیه بیان می کند که اگر مردان احتمال بدهند که قادر بر رعایت عـدالت بین همسـران نیسـتند، حق چنـد همسـری ندارند، بنابراین در صورت یقین به عدم رعایت عدالت، به طریق اولی، این حـق از مردان سـلب می شود. ۲- رفتـار بر اسـاس معروف بر اسـاس آیـات قرآن، روابـط زن و مرد بایستی بر اساس معروف صورت گیرد. آیه ۱۹ سوره نساء خطاب به مردان بیان می دارد که": عاشروهن بالمعروف، " یعنی مردان با زنانشان به معروف رفتار نمایند. آیه ۲۲۹ سوره بقره نیز می فرماید": امساک، بمعروف او تسریح باحسان، " آیه ۲۳۱ همین سوره می فرماید": فامسکوهن. بمعروف او سـرحوهن. بمعروف "و آیه ۲ سوره طلاـق نیز می فرمایـد": فامسـکوهن. بمعروف او فار قوهن. بمعروف "در تمامی این آیات به مردان امر شـده با زنان خود به معروف رفتار نماینـد و حتی جدایی ازآنان نیز باید به معروف باشد. معروف یعنی نیکی، رفتار خوبی که عرف جامعه آن را می پسندد و شـرع هم آن را تأییـد می نمایـد. علاوه بر آن در آیه ۲۲۹ سوره بقره بر این مطلب تصـریح می شود که حتی در صورت جـدایی از همسـر، احسـان را مراعـات نماییـد و جـالب آنکه احسـان، امری بالاتر از معروف می باشـد. ۳- اجتناب از ضرر رساندن به همسر در روابط اجتماعی که بر پایه آموزه‌های اسلامی بنا می شود، قاعده لاضرر حکمفرماست و طبیعی است که در روابط زن و شوهر نیز نافذ می باشد. به گونه ای که در مضمون آیات ۲۳۱ سوره بقره ۱ و ۶ سوره طلاق ۲ به این مسئله اشاره گردیـده که: زنان را نگاه نداریـد بر این اساس که به آنها ضـرر رسانیـده و به ایشان ظلم نمایید. بنابراین روابط خانوادگی می بایـد بـه گـونه ای تنظیم یابـد که زن و مرد، هیـچ یـک به دیگری ضـرر و زیـان وارد نیـاورد و ریـاست مرد نیز در چنین چـارچوبی پذیرفتنی می باشد. ۴- اصل مشورت مشورت از اصولی است که همواره در اسـلام مورد توجه قرار گرفته است ۳ و بر اساس آیات ۶ سوره طلاق"، واتمروا بینکم. بمعروف "و ۲۳۳ سوره ا ". لا تمسـکوهن ضرارا لتعتدر او من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه ولا تتخذوا آیات الله هزوا، "به زنـدگی مشترک با زن خود ادامه ندهید به خاطر ضـرر رساندن و ظلم به آنان، کسـی که چنین کند به خویشـتن ظلم کرده آیات خداوند را به تمسخر نگیرید ۲" لا تضاروهن لتضـیقوا علیهن "به زنان ضرر نرسانید تا بر آنان تنگی و فشار آورید. ۳۸۰۳ سوره‌ءشوری و امرهم شوری بینهم. بقره از مصادیق رعایت معروف در خانواده، مشورت و پرهیز از تصـمیم گیریهای فردی و یکجانبه می باشـد. ۵- عـدم تحمیـل وظیفه بیش از حـد توان بر اسـاس قاعـده کلی که قرآن بیـان می دارد": لاـیکلف اللّهء نفساً لا وسـعها"ا خداوند بر انسانها تکلیفی بیش از حد توان و وسـعشان قرار نداده است. لذا ریاست مرد در خانواده نباید به گونه ای باشـد که به زن، چیزی را بیش از حد توانش- در همه امور- تحمیل نماید. در نامه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه نیز بیان گردیده است که": المرأۀ ریحـانه لیست بقهرمـانه"؛ "زن ریحانه است و گل، نه پهلوان"،۲ و همـان گونه که با گل بایـد با لطافت برخورد نمود، مرد نیز در اعمـال ریاسـتش و در برخـورد بـا زن بایـد رفتـاری همراه بـا لطـافت داشـته و زن را به منزله یـک گـل ببینـد. ۶- رعایت مصـلحت خانواده در روابط خانوادگی آنچه که دارای اهمیت بوده و اصل اولی می باشـد، رعایت مصـلحت خانواده است. خداوند در آیـات قرآن، ضـمن توجه به حقوق زن و مرد در خـانواده، در آنجـایی که اساس خانواده در معرض تهدیـد قرار می گیرد، زن و مرد را به گـذشت از حق خویش دعوت نموده ۱. ۲۸۶ سوره بقره- در آیـات ۲۳۳ سوره‌ء بقره، ۵۲ ۱ سوره انعام، ۴۲ اعراف و ۶۲

مومنون نیز بیان شده لا تکلف نفسا الا وسعها. ۲. نهج البلاغه ، نامه. و می فرماید": الصلح خیر"ا صلح بهتر است. بنابراین مصلحت خانواده اولی از مصالح تک تک اعضا خانواده می باشد. در روایات نیز مکرر توصیه شده است که همسران حتی اگر دارای امیال به حقی هستند، در صورتی که نافی مصالح خانواده باشد، بهتر است که از آن چشم پوشی نمایند. ۷- تقدم اخلاق بر حقوق آموزه های دینی علی رغم احترامی که برای حقوق قائل می باشد، سعی نموده بر این امر تأکید نماید که افراد در روابط اجتماعی و به ویژه روابط خانوادگی، اخلاق را که موجب تلطیف روابط می شود، بر حقوق مقدم بدارند. لذا آیات و روایات بسیاری بر این مطلب اشاره می نماید. به عنوان مثال در روایتی به نقل از پیامبر اکرم (ص) بیان گردیده است که": مومن مطابق میل همسر و فرزندانش می خورد و منافق کسی است که همسر و فرزندانش مطابق میل او می خورند"۲ بنابراین در حالتی که به مردان توصیه شده به نیاز و مصلحت و حتی میل و علاقه خانواده خویش حتی در امور جزیی مانند خوردن توجه نمایند، توجه به سایر نیازها و مصالح ایشان به طریق اولی می بایست مدنظر قرار گیرد. البته زنان نیز در مقابل، باید رعایت اخلاق را نموده و به مردان اجبار و تحکم ننمایند. ۱۲۸۰۱ نساء. ۲. کنزالعمال،خ ۷۷۹. در آیه ۱۹ سوره نساء نیز خداوند خطاب به مردان می فرماید: حتی اگر مردی از زن خویش کراهت داشته باشد، باز هم باید با همسر خود خوشرفتار باشد" چه بسا شما از چیزی بدتان بیاید و خدا در آن خیر کثیر قرار داده باشد"ا آنچه این آیه به آن اشاره دارد این است که زن و مرد، در زندگی خانوادگی نباید صرفاً به دنبال منافع خویش باشند بلکه مصلحت زندگی را نیز باید در نظر داشته باشند. در یک خانواده ایمانی زن و شوهر هر دو به اخلاق توجه داشته و سعی می نمایند نیازها و مصالح خانواده را نسبت به منافع خود در اولویت قرار دهند. مردان نیز در اعمال ریاست خود، اخلاق اسلامی را رعایت نموده و آن را بر حقوق خویش مقدم خواهند داشت. ۸- توجه به اهداف اساسی ازدواج بدیهی است که قوانین خانواده نباید در تعارض با اهداف اساسی ازدواج قرار گیرند. مطابق آیه ۲۱ سوره روم": خلق جنس مخالف برای انسان، با هدف ازدواجی است که ماهیت آن آرامش بخشی و ایجاد سکینه می باشد". ۲ بنابراین اعمال ریاست مرد در خانواده نباید با این هدف ازدواج در تعارض باشد و بلکه باید به بهبود آن یاری رساند. در آیه ۱۸۷ سوره بقره نیز بیان گردیده که": هن لباس لکم و انتم لباس لهن"؛ " زن و شوهر پوشش یکدیگر می باشند "طبیعی است که یکی از کاربردهای ا. عاشرو هن بالمعروف فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئأ و یجعل الله فیه خیراً کثیراً ۲. من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها. پوشش، پنهان داشتن عیوب فرد است. لذا این اصل با ریاست آمرانه ای که درصدد برملاسازی عیوب همسر و فرزندان می باشد، در تعارض قرار می گیرد. حال در پاسخ به این سوال که چرا در قانون مدنی ریاست خانواده به مردان سپرده شده و یا خداوند در قرآن کریم مردان را قوام بر زنان معرفی کرده و آنان را سرپرست خانواده تعیین نموده است، باید گفت: با توجه به تمام مواردی که به آنها اشاره گردید، پرواضح و روشن است که ریاست مرد در خانواده در صورتی که به درستی اعمال شود، به منزله سپر و حفاظی مستحکم جهت اعضای خانواده و تقویت بنیان زندگی مشترک می باشد.

تفاوت ارث زنان با مردان

. سؤال: آیا قوانین داخلی کشور که میزان ارث مردان را دو برابر ارث زنان لحاظ می نماید عادلانه می باشد و آیا این امر نافی ارزش زنان نیست؟ پاسخ: در ابتدا لازم است پیرامون قوانین ارث که در نظام جمهوری اسلامی ایران منطبق بر تعالیم اسلامی تدوین گردیده است نکاتی چند بیان شود: بر اساس قانون مدنی، در ارث تعلق یافته به طبقات مختلف وراّث، تشابهات و تفاوت هایی مشاهده می گردد. در برخی موارد زن بیش از مرد ارث می برد مانند ان که: - هنگامی که فردی بمیرد و دارای یک دختر و یک پدر باشد. در این صورت دختر میت ۲/۱ (نصف) از اموال را ارث می برد. در حالی که به پدر میّت ۶/۱ (یک قسمت از شش قسمت) تعلق می یابد (ماده ۹۰۸ ق. م). - اگر زن در نسب از مرد به میَت نزدیک تر باشد از اموال میّت ارث می برد و حال آنکه

مرد اصلاًا رث نمی برد. - اگر فردی بمیرد و هیچ وارثی به جز نوه ها نداشته باشد اگر نوه پسری دختر باشد دو برابر نوه دختری اگر پسر باشد ارث می برد. - اگر مردی بمیرد و وارثان او همسرش و چهار برادر باشند در این صورت به زن ۱۶/۴ و برادران هر کدام ۱۶/۳ از اموال میت به ارث می رسد. مواردی را نیز می توان ذکر نمود که بر اساس قوانین، زن و مرد به تساوی ارث می برند. این موارد عبارتند از: - هنگامی که فردی می میرد و علاوه بر فرزندان پدر و مادر نیز جزء وراث می باشند، در این صورت پدر و مادر به یک میزان ارث می برند. (هرکدام ۶/۱) - زمانی که میت دارای چند برادر و خواهر مادری باشد، ایشان هم به یک میزان از ارث بهره مند می گردند. - جد و جده مادری میت، در میزان ارث یکسان می باشند. - اگر پدر تنها وارث منحصر به فرد میت باشد، به همان میزان ارث خواهد برد که مادر وارث منحصر به فرد میت باشد. - اگر وارث منحصر به فرد میت، دختر یا پسر باشد، ارث ایشان یکسان است. یعنی اگر میت صرفاً دارای یک دختر باشد، او به همان میزانی ارث می برد که اگر پسر بود از آن بهره مند می گردید. - اگر عمو یا عمه و نیز خاله و دایی، وراث منحصر به فرد میت باشند، به اندازه یکسان ارث خواهند برد. در مواردی نیز سهم الارث مردان دو برابر زنان می باشد، از جمله آنکه میت دارای فرزندان دختر و پسر باشد، در این صورت فرزند پسر دو برابر فرزند دختر ارث می برد. در توضیح این اختلاف باید توجه داشت که قرآن کریم میزان بهره مندی وراث را از ارث برجای مانده، صریحاً بیان فرموده و در آیات ۷، ۱۱ و ۱۷۶ سوره نساء مقدار آن مشخص گردیده است. در تشریح این تفاوت توجه به نکات زیر ضروری است: ۱- قرآن کتاب جاودانی است و خداوند بر اساس علم و حکمت خویش و با توجه به شناختی که نسبت به نوع بشر و نیازهای او داشته است، تعالیم متضمن سعادت بشر را در آن بیان فرموده و آن را به منزله چراغ هدایتی پیش روی انسان قرار داده است. با چنین نگرشی بدیهی است که خداوند بیش از هر شخصی خیر و صلاح بندگان خویش را نه در کوتاه مدت که در بلند مدت مدنظر داشته و قوانینی را وضع نموده است که در کنار یکدیگر و به صورت مجموعه ای نظام مند مکمل یکدیگر می باشند و در نهایت خیر و سعادت افراد جامعه را تأمین می نماید. در مورد قانون ارث هم می توان متذکر گردید که زن و مرد هر دو مخلوق خداوند بوده و مورد مرحمت و لطف الهی می باشند و اگر ارث میان ایشان متفاوت بیان گردیده، بر اساس نیازهای متفاوت زن و مرد و با حکمتهایی است که سعادت زن و مرد را تضمین می نماید. چنانچه خداوند در آیه ۱۱ سوره نساء پس از بیان سهم الارث ورّاث می فرماید... ": این احکام از سوی خدا واجب شده است، او به هر چیز دانا و آگاه است " .۱ یعنی خداوند دانا به وضعیت بشر بوده و قانون ارث هم بر اساس آگاهی به حقوق و مسئولیت های افراد مختلف وضع گردیده است. ۲- خداوند در آیه ۷ سوره نساء می فرماید": برای مردان سهمی از ترکه ابوین و خویشان است و برای زنان نیز سهمی از ترکه ابوین و خویشان، چه مال اندک باشد یا بسیار، نصیب هر کس از آن معین گردیده "۲ آنچه که در این آیه مشهود است تأکید مجزای آیه بر سهم الارث زنان است در حالی که آیه می توانست بیان نماید که فرزندان پسر و فرزندان دختر سهمی از ترکه ابوین و خویشان دارند. به نظر می رسد دلیل این تأکید، توجه به این امر بوده است که زنان باید لزوماًا ز ارث بهره مند شوند. در حالی که در برخی جوامع و نیز در عصر جاهلیت، زنان از ارث محروم می شدند. در ادامه آیه بیان می شود، فرقی نمی کند که مقدار این ارث کم باشد یا زیاد، در هر حال سهم ارث زنان باید پرداخت گردد و همان گونه که در انتهای آیه تصریح می نماید: این بهره، بهره ای معین و حساب شده ومشخص است. پس تعیین سهم الارث نمی تواند سلیقه ای و متغیر باشد. ا. فریضه من الله ان الله کان علیما حکیما. ۲. للرجال نصیب مما ترک الوالدان والاقربون و للنساء نصیب مما ترک الوالدان والاقربون ممّا قل منه او کثر نصیبا مفروضا ۳- با تتبع در آیات ارث این نکته ظریف مشاهده می شود که خداوند نمی فرماید دختر نصف پسر ارث می برد. بلکه فرموده است: پسر دو برابر دختر ارث می برد. (آیه ۱۱ سوره نساء" یوصیکم اللَه فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین "خداوند در مورد فرزندانتان سفارش می کند سهم پسر برابر سهم دو دختر است) هر چند در عمل تفاوتی میان سهم الارث دختر و پسر در این دو عبارت وجود ندارد. اما گویا خداوند بر این اساس، مبنای ارث را سهم الارث دختر قرار داده است. لکن به دلایلی به پسر سهم بیشتری تعلق می یابد. نه اینکه

مبنا، سهم الارث پسر باشد و به دختر مقدار کمتری پرداخت شود. ۴- حکمت تعلق دو برابر سهم الارث دختران به پسران، آن است که از آنجا که نفقه زن یعنی هزینه، مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت و درمان او از زمان عقد تا پایان عمر و نفقه فرزندان از آغاز تولد تا سن خودکفایی، بر عهده مرد گذاشته شده است و مردان نسبت به اعضای خانواده خویش دارای وظایف اقتصادی می باشند و سالیان طولانی باید بخش مهمی از اموال خود را صرف همسر و فرزندان کنند، اراده الهی بر این امر تعلق یافته است که به گونه ای این کمبود جبران گردد. ضمن آنکه نفقه در طول عمر پرداخت کردنی است. در حالی که ارث یک بار در طول عمر به انسان تعلق می یابد ویا حتی مکن است شخصی در طول حیاتش هیچ ارثی نبرد. ۵- مرد با توجه به وظیفه سنگین پرداخت نفقه زن و فرزندان، بخشی از ارث تعلق یافته اش را نیز معمولاً صرف هزینه‌های زندگی همسر و فرزندانش می نماید. در حالی که مطابق شرع و قانون ارث زن به طور مطلق متعلق به خود زن می باشد و وی هیچ مسئولیت و وظیفه ای در قبال تأمین مایحتاج همسر و فرزندان خویش ندارد. ۶- با وجود موارد فوق، اگر شخصی مایل باشد که به دخترش سهم الارث بیشتری دهد، این امکان را از طریق وصیتی که در ۳/۱ اموال خویش می نماید، دارا می باشد. بنابراین امکان جبران میزان کمبود ارث دختر از پسر، توسط خود پدر وجود دارد. به گونه ای که پدر صریحاً می تواند وصیت نماید که: سهم الارث دختر من را به هر میزان که از سهم الارث پسرم کمتر بود از ۳/۱مال جبران نمایید. ۷- به هیچ وجه براساس قانون ارث نمی توان ادعا نمود که ارزش زنان برابر با نصف ارزش مردان قرار داده شده است. چرا که ارث، حق مادی است که از باب مصالحی به زن و مرد داده می شود و نمی تواند ملاک ارزش گذاری تلقی گردد. همان گونه که اگر پسر حضرت محمد (ص) زنده می ماند، دو برابر سهم ارث حضرت زهرا (س)، به او ارث می رسید و البته این امر به معنای دو برابر بودن ارزش پسر ان حضرت نسبت به حضرت صد یقه (س) نمی با شد. در پایان یادآوری می شود برخی بیان می دارند که: در خانواده هایی که زنان پرداخت کننده نفقه می باشند، آیا قانون ارث می تواند تغییر یابد؟ در پاسخ باید گفت که اسلام بنا به مصلحت خانواده، قوانینی را وضع نموده است که با نیازهای فطری و طبیعی بشر سازگار و هماهنگ بوده و لذا قصد تغییر آن را ندارد. به این ترتیب حتی اگر زنان بر اساس شرایط اجتماعی، در بیرون از خانه کار می کنند، مسئولیت پرداخت مخارج زندگی را ندارند و در این خصوص شرع و قوانین مدنی، زن را ملزم به کارکردن و تأمین مخارج زندگی نمی نماید. حال در صورتی که زنان حقوق ماهیانه خویش را در خانه همسر خرج می نمایند، می توانند به همسرشان یادآوری نمایند که این هزینه‌ها، بخشش نبوده و دینی بر گردن همسر است. لذا مرد ملزم به بازگرداندن آن به زن می باشد. بنابراین مطابق قوانین داخلی، نفقه ای که بر عهده مرد بوده و وی قادر به پرداختش نبوده است و زن به جای همسرش آن را پرداخت نمودهف دِینی است که بر عهده مرد می باشد و مرد به محض توان مالی، باید آن را پرداخت نماید و مقدم بر سایر دیون وی نیز می باشد. بنابراین اگر فردی از دنیا رفت، ابتدا دیونش را از مال برجای مانده پرداخت می نمایند. سپس مابقی اش به وراث به ارث می رسد. لذا زن می تواند بعد از فوت همسر، درخواست دیون نماید که در این صورت ابتدا تمام مبالغی که زن به شوهرش داده (و از باب بخشش نبوده است)، از اصل مال جدا شده به او داده می شود و سپس از مابقی اموال میت سهم الارث وراث (از جمله سهم الارث زن) را می پردازند.

شوهران و مسکن غیر قابل تحمل برای زنان

. سؤال: چرا مطابق قوانین ایران، شوهر می تواند همسرش را در خانه ای سکنی دهد که برایش غیر قابل تحمل است؟ !پاسخ ! مطابق ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی": نفقه عبارت است از همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض. " بنابراین مطابق قانون، مرد در تأمین مسکن برای همسرش می بایست مطابق با شأن وی و متناسب با وضعیت او رفتار نموده و نمی تواند خانه غیر قابل تحمل برای

همسرش انتخاب نماید. مطابق مواد ۱۱۰۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی، پرداخت نفقه زن که از آن جمله تهیه مسکن مناسب با وضعیت زن می باشد، از وظایف اصلی مرد بوده و در صورت عدم مراعات آن، دادگاه مرد را موظف به تأمین می نماید و او موظف است در تأمین مسکن، شأن و شئونات همسرش را مطابق با عرف جامعه و خانواده همسرش مراعات نماید. علاوه بر آن مطابق با ماده ۱۱۰۳ قانون مدنی که زن و شوهر می بایست با یکدیگر حسن معاشرت داشته باشند، تهیه مسکن مناسب نیز از مصادیق حسن معاشرت مرد با همسرش محسوب می گردد. گفتنی است، مطابق ماده ۱۱۱۴ قانون مدنی، زن باید در منزلی که شوهر تعیین می کند سکنی نماید مگر آنکه مطابق شرط ضمن عقد، اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد. البته این مسئله بدان معنی نیست که زن مجبور به سکونت در خانه ای باشد که برایش غیرقابل تحمل است زیرا مطابق ماده ۱۱۱۵ قانون مدنی اگر بودن زن و شوهر در یک منزل متضمن خوف ضرر بدنی یا مالی یا شرافتی برای زن باشد، زن می تواند مسکن جداگانه اختیار کرده و در صورت ثبوت مظنه ضرر مزبور دادگاه حکم بازگشت به منزل شوهر نخواهد داد و مادام که زن دربازگشتن به منزل مزبور معذوراست نفقه برعهده شوهرخواهد بود.

مادر و افتتاح حساب بانکی برای فرزند

. سؤال: چرا مادر نمی تواند بدون اجازه پدر کودک، برای فرزندش حساب بانکی افتتاح نماید؟ ! پاسخ : چنین منعی وجود ندارد. نه تنها مادر کودک بلکه هر فرد دیگری هم می تواند برای کودک از بدو تولد تا هر زمانی حساب باز نموده و یا خانه و ماشین خریداری کند و کودک از همان زمان، مالک آن محسوب می گردد. حتی در زمانی که کودک در شکم مادر است و هنوز متولد نشده است، مادر می تواند برای او هر ملک یا شیء را وقف نماید و کودک بعد از تولد مالک آن گردد. لذا شخص بازکننده حساب و یا خریدار خانه کودک- حتی اگر مادر طفل باشد- دیگر نمی تواند در آن مال یا شیء تصرف نماید. چرا که کودک، مالک آن محسوب می گردد. البته مطابق با قوانین، کودک تا زمانی که به رشد فکری (سن رشد) نرسیده است، نمی تواند در اموالش دخل و تصرف نماید. این یک امر کاملاً- عقلایی است و در قوانین سایرکشورها هم به چشم می خورد و حکمتش در نگاهداری از اموال کودک و جلوگیری از مصرف ناصحیح آن می باشد، چرا که کودک تا زمانی که به بلوغ فکری نرسیده است، توانایی آن را ندارد که در مورد مصرف اموال خود درست تصمیم بگیرد و امکان دارد مورد فریب و اغفال قرار گیرد. لذا ضروری است که فرد دیگری بر اموال وی ولایت داشته و در خصوص تصرف در آن تصمیم گیری نماید. قانونگذار نیز به پیروی از قوانین اسلامی، مسؤلیت این کار را بر عهده پدر گذاشته أست چرا که پدر مسئول تأمین معاش و نیازمندی های اقتصادی فرزند است و از آغاز تولد او باید خوراک، پوشاک، مسکن و سایر مایحتاج او را فراهم نماید و آنچه مشهود است نهایت تلاش مسؤلانه پدر برای سلامت و سعادت و تأمین آتیه فرزندان است و فقط افراد نادری از مسیر فطری خارج شده بر علیه زن و فرزند و حتی منافع واقعی خویش اقدام می کنند لذا اصل بر تلاش صمیمانه و خالصانه پدر برای سعادت و رفاه خانواده است. بنابراین زمانی که چنین مسئولیت سنگینی بر دوش پدران گذاشته شده طبیعی است که آنها اختیار داشته باشند تا در مورد امور مالی فرزند خود تصمیم هم بگیرند و اقدام نمایند. البته قانونگذار برای جلوگیری از سوء استفاده برخی پدران نیز تدبیر قانونی اندیشیده است. مطابق ماده ۱۱۸۱ قانون مدنی؛ پدر و جدپدری نسبت به اولاد، دارای ولایت می باشند. البته تصرف ولی در اموال فرزند، صرفاً در جهت مصلحت وی می بایست صورت پذیرد. در ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی تصریح گردیده": هرگاه ولی قهری طفل رعایت غبطه صغیر ۱ را ننماید و مرتکب اقداماتی شود که موجب ضرر مولی علیه ۲ گردد، به تقاضای یکی از اقارب وی و یا به درخواست رئیس حوزه قضایی، پس از اثبات، دادگاه ولی مذکور را عزل و از تصرف در اموال صغیر منع و برای اداره امور طفل، فرد صالحی را به عنوان قیم تعیین می نماید. همچنین اگر ولی قهری به واسطه کبر سن و یا بیماری و امثال آن قادر به اداره اموال مولی علیه نباشد و شخصی را هم

برای این امر تعیین ننمایـد، طبق مقررات این ماده، فردی به عنوان امین به ولی قهری منضم می گردد "بنابراین پـدر و یا جـد پـدری که ولی خاص طفل محسوب می گردند، صـرفاً با شـرط رعایت مصـلحت فرزند حق تصـرف در اموال او را دارند و باید از مصرف نادرست اموال کودك خودداری کنند، مگر آنکه صرف نیازهای ضروری خود کودك نمایند. لذا ولی نمی تواند اموال کودك را به مصـرف شخصـی خویش برسانـد. در ضـمن مادر یا سایر خویشان و حتی یک ناظر بیگانه ماننـد مربی مدرسه نیز به عنوان مدعی العموم در صورت مشاهـده خلاف این امر می‌توانند به دادگاه مراجعه نمایند و دادگاه مکلف است مطابق ماده ۱۱۸۴ برخورد نماید. پس آنچه که مهم است رعایت مصـلحت کودك و نگاهـداری از اموال وی در مدت زمان طفولیت وی می باشد. البته لازم به ذکر است در مورد سوال مطرح شـده بایـد گفت طبق قوانین موجود مادر می توانـد حساب بانکی برای فرزندش افتتاح نماید به گونه ای که پدر و یا جدَ پدری حق برداشت از آن را نداشته باشند بلکه فقط فرزند، زمانی که به سن رشد رسید حق برداشت از آن را داشته باشد. بنابراین زنانی که به دلایلی نگران آتیه فرزندان خود هستند و دوست دارند تا با افتتاح حساب بانکی و ذخیره پول، آینده آنان را تأمین نمایند و از جانبی دیگر احتمال می دهند پدر کودك در آن پول تصرف نماید، می توانند با اطمینان خاطر به افتتاح حساب برای کودك اقدام نمایند و یقین داشـته باشـند که پدر او هیچ نوع تصرفی در آن نمی نماید. ۱ رعایت مصلحت صغیر را نماید. ۲.. فردی که بر او ولایت اعمال شده

ولایت پدر بر فرزند

سوال: چرا پـدر و جدپـدری ولی کودك محسوب می گردند؟ پاسخ: ماده ۱۱۹۹ قانون مـدنی اظهار می دارد": نفقه اولاد بر عهده پـدر است پس از فـوت پـدر یـا عـدم قـدرت او به انفـاق، به عهـده اجـداد پـدری است. "به نظر می رسـد بـا توجه به وظیفه پـدر و جدّپـدری در تـأمین مخـارج ، بـدیهی است که مسئولیت مـالی فرزنـد در تمام زمینه‌ها بر عهـده گذاشـته شـده و تکلیفی برای آنان محسوب شود. بنابراین ولایت بر فرزنـد که عموماً هم در حوزه مسائل اقتصادی او است تکلیفی است بر عهـده پـدر و جد پدری که در صورت خیانت آنان هم قابل شـکایت می باشد و در صورت اشتباه سهوی و یا عمدی ولی، دادگاه وظیفه رسیدگی به این امر را مطابق ماده ۱۱۸۴ قانون مدنی بر عهده دارد.

تمکین در مقابل مهریه

. سؤال: چرا اختیـارات مرد در زنـدگی زنـاشویی از جمله حق تمکین، در قبـال پرداخت مهریه به زن است؟ در صورتی که عملاً در طول زنـدگی مشـترك مهریه به زن پرداخت نمی گردد. !پاسـخ: سؤالی که مطرح شـده ادعـای غلطی است، زیرا اختیـارات مرد در زنـدگی مشترك و از جمله حق تمکین وی، به ازای عقد ایجاد می گردد، نه پرداخت مهریه. در ضـمن در ارتباط با حقوق مردان و زنـان در خـانواده بایـد تـوجه داشت، اگر بـا عقـد ازدواج، مرد از حقـوق و اختیـاراتی برخوردار می شود متقابلاًـ زن نیز از حقوق و اختیـاراتی برخوردار می گردد و اموری به نفع زن و اموری به نفع مرد می باشـد تـا در مجموع و مطـابق آیه ۲۲۸ سوره بقره که می فرمایـد": لهن مثل الذی علیهن بالمعروف ، "نیکی و معروف بر زندگی خانوادگی حاکم گردد. ۱. برخی امور به نفع زنان و برخی نیز به نفع مردان است. این دو مثل یکـدیگر بوده و بر هر دو معروف و نیکی حاکم است ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی در این زمینه اظهار می دارد": همین که نکاح به طور صـحت واقع شد، روابط زوجیت بین طرفین موجود و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل همدیگر برقرار می شود "نکـاح در این ماده به معنای عقـد بوده و با وقوع عقـد میان زن و شوهر، حقوق و تکالیف ایشان نسبت به یکـدیگر برقرار می گردد. همـان گـونه که از حقوق زوجین، بهره ارث زن و مرد از یکـدیگر است و اگر پس از وقوع عقـد، یکی از زوجین

فوت کند، دیگری از او ارث می برد. مهریه و تمکین نیز جزء حقوق زن وشوهر محسوب می شود که به موجب عقد واجب می گردد به همین دلیل اگر عقد ازدواج به دلایل عقلی و قانونی قبل از تمکین منحل شد مهریه منتفی نمی گردد. ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی بر این امر تأکید می نماید که": به مجرد عقد، زن مالک مهر می شود و می تواند هرگونه تصرفی که بخواهد در آن بنماید." علاوه بر آن، مهریه (حق زن) مقدم بر تمکین (حق مرد) می باشد و ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی بر آن صراحت دارد. ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی اظهار می دارد": زن می تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفای وظایفی که در مقابل شوهر دارد، امتناع کند مشروط بر آنکه مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود"

حق زنان در طلاق

. سؤال: چرا قوانین ما به گونه ای است که اختیار طلاق صرفاً به دست مردان سپرده شده است و زنان در این زمینه هیچ اختیاری ندارند؟ !پاسخ: آنچه که در بحث طلاق حایز اهمیت می باشد، توجه به این امر است که اصل بر دوام و پایداری زندگی مشترک و حمایت از کانون خانواده می باشد. لذا قوانین به طور کلی می بایست به گونه ای تنظیم گردد که طلاق را برای زن و مرد دشوار نماید. اما در خصوص اختیارات زن و مرد در امر طلاق می توان گفت: مطابق با ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی": مرد می تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید. "بر اساس تبصره این قانون"؛ زن نیز می تواند با وجود شرایط مقرر در مواد ۱۱۱۹، ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ این قانون؛ از دادگاه تقاضای طلاق نماید ۱۰. ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی بیان می دارد": طرفین عقد ازدواج می توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد، در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر بنمایند. مثل اینکه شرط شود هرگاه شوهر، زن دیگر بگیرد یا در مدت معینی غایب شود، یا ترک انفاق نماید، یا بر علیه حیات زن سوءقصد کند، یا سوءرفتاری نماید که زندگانی آنها با یکدیگر غیر قابل تحمل شود، زن وکیل و وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد. "یعنی زن از طرف مرد وکیل شود که فردی را وکیل نماید تا از جانب شوهر او را طلاق دهد. ماده ۱۱۲۹ قانون مدنی اظهار می دارد": در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجرای حکم محکمه و الزام او به دادن نفقه، زن می تواند برای طلاق به حاکم رجوع کرده و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه». و مطابق ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی: «در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند، چنانکه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود.» به این ترتیب علی رغم اختیار مرد در طلاق، مطابق موارد مذکور، زن نیز در طلاق از اختیاراتی برخوردار است ضمن آنکه زن می تواند با شرط ضمن عقد ازدواج یا شرط ضمن عقد لازم دیگری مثلاً عقد بیعی که با همسرش برقرار می کند، (مثل اینکه یک کتاب یا یک لباس یا- به شوهرش می فروشد مشروط برآ نکه از جانب شوهر وکیل در طلاق باشد و شوهر نیز آن جنس را خریده و شرط مذکور را نیز می پذیرد) شرط نماید تا از جانب شوهر وکیل باشد که هر زمان خواست، خودش طلاق را واقع نماید. این مسئله را بسیاری از فقها پذیرفته اند و مطابق اصل ۱۶۷ قانون اساسی، امری قانونی می باشد. به این ترتیب با نظر به این شرط، اختیار زن در طلاق وسعت می یابد. علاوه بر موارد فوق، طلاقی وجود دارد به نام طلاق خُلع که در آن زن با جبران خسارت مالی که شوهر در ازدواج متحمّل شده، می تواند از همسرش جدا شود. این موارد هم از موارد اختیار زن در طلاق محسوب می گردد. ماده ۱۱۴۶ قانون مدنی اظهار می دارد: طلاق خلع آن است که زن به واسطه کراهتی که از شوهر خود دارد، در مقابل مالی که به شوهر می دهد، طلاق بگیرد، اعم از این که مال مزبور عین مهر یا معادل آن و یا بیشتر و یا کمتر از مهر باشد. بنابراین مطابق قانون در طلاق خلع که زن فقط به دلیل کراهت از شوهر خود، متقاضی طلاق است، حق جدایی از همسر خود را دارد، فقط از آنجایی

که دلیلی بر وارد آمـدن خسارت مادی به شوهر وجود نـدارد، زن بایـد ضـررهای مالی وارد آمده به شوهر را جبران نماید، مثلًا گر مهریه را دریافت کرده باز پس دهـد و هزینه هایی که شوهر به امید یک عمر زندگی مشترک متحمل شدما مانند هزینه‌های ازدواج و هدایا و...که به همسـر پرداخته، به او بازگرداند و البته قانون، جبران خسارات مادی را به توافق زوجین واگذار کرده است. بنابراین اگر زن، شوهر را راضـی نمایـد تـا آنچه را پرداخته بـاز پس نگیرد و حـتی بخشـی از مهریه را نیز بپردازد، قـانون منعی در این زمینه ایجـاد نمی نمایـد. در قانون مـدنی علاوه بر طلاق خلع که یک جانبه و به تقاضای زن می باشـد، طلاق دیگری به نام طلاق مبارات پیش بینی شده است که علاوه بر زن، شوهر نیز خواهان جدایی از همسـر خود است. ماده ۱۱۴۷ قانون مدنی در این زمینه اعلام می کنـد": طلاـق مبارات آن است که کراهت از طرفین باشـد، ولی در این صورت، عوض نبایـد زائـد بر میزان مهر باشـد. "بنابراین در طلاق تواققی که زن و شوهر هر دو مایل به جـدایی از یکدیگرنـد، و قانون امکان جـدایی را فراهم نموده و از آنجایی که شوهر نیز موافق تـداوم زنـدگی نیست، قانون به او حق نمی دهد تا مخارجی که در زندگی مشترک پرداخته، باز پس گیرد. ولی به دلیل عدم موافقت زن بـا ادامه زنـدگی مشترک، مرد را ملزم به پرداخت مهریه نمی دانـد و فقـط در صورت رضـایت شوهر، مهریه به زن تعلق می گیرد. بنـابراین طلاق مبارات اساساً بر دو گونه است: ۱- هر دو از یکدیگر کراهت داشـته و مایل به زندگی مشترک نیستند ۲- توافـق زن و شـوهر به جـداریی بـدون ا نکه کراهت وجـود داشـته باشـد. ماننـد آنکه بـدلیل نابـاروری یکی از زن و شوهر، هردو بر جـدایی توافق کننـد. بنابراین علی رغم مـذموم بودن طلاق، در مواردی که زندگی خانوادگی دچار مشـکل حاد می شود مرد و زن حق دارنـد که از یکـدیگر جـدا شونـد. البته اختیـارات مرد در امر طلاق بیش از زن است.- مگر اینکه مطابق موارد فوق، زن ضـمن عقـد ازدواج، اختیار طلاق را شـرط نموده باشـد- با این وجود ابزارهایی جهت کاهش طلاق توسط مردان در نظر گرفته شده اسـت که در ذیل به آنها اشاره می نماییم، ۱- براساس ماده ۱۱۳۴ قانون مدنی": طلاق می بایست در حضور دو شاهد عادل واقع گردد. به نظر می رسـد که این قانون به عنوان ابزاری جهت کاهش طلاق قلمـداد می گردد. چرا که موجب می گردد هر مردی در هر زمانی که خواست اقـدام به طلاق همسـرش ننماید، بلکه موافقت دو فرد عادل را جلب نماید و بدیهی است که شـخص عادل در حد وسع تلاش می نماید زندگی خانوادگی را به سـمت صـلح و آشتی سوق دهد. ۲- مطابق ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی": طلاق در طهر مواقعه صحیـح نیست مگر اینکه زن یائسه یا حامل باشد "یعنی اگر در زمان ما بین دو عادت ماهیانه زن، ولو یک بار رابطه زناشویی برقرار شـده باشـد، مرد نمی تواند زن خود را طلاق دهد و می بایست تا نوبت بعدی که زن از عادت ماهیانه پاک می گردد صبر نماید. با توجه به اینکه نیاز جنسـی در مردان قوی می باشد، چه بسا همین مدت زمانی که مرد قادر به طلاق همسرش نمی باشد، باعث گردد که مرد بر اساس نیاز خودش از طلاق منصـرف گردد و با هر خشم و غضب ناگهانی، اقدام به جدایی از همسـر ننماید. ۳- بر اساس آیـات قرآن و نیز قوانین کشور، در صورت اختلاـف میـان زوجین، می بـایست دو داور تعیین گردد که میـان ایشـان صـلح و آشـتی برقرار نماید و پس از آن و در صورت عدم تحقق صـلح و آشتی، طلاق صورت پذیرد. لزوم تعیین دو داور و تلاش آنان برای ایجاد آشتی، ابزار مهمی جهت کـاهش طلاق محسوب می گردد. ۴- بر اسـاس قوانین، در صورتی که زن خواهان ادامه زنـدگی با شوهر باشد ولی مرد همسرش را طلاق دهد، (و نه اینکه زن متقاضی طلاق باشد یا طلاق توافقی واقع شده باشد) زن در مدت زمان سپری کردن عـده که حـدود سه مـاه می باشـد، می بـایست در خـانه مرد سـکونت نمایـد (شوهر حق نـدارد زن را از خانه اخراج نمایـد یا خودش در منزل دیگری سـکونت نماید)، مگر اینکه برای زن خوف ضـرر جانی، مالی و یا شـرافتی وجود داشته باشد. در این مدت هر زمان از مرد اقدامی سـر بزند که به معنای ندامت از طلاق باشد (ولو یک سـلام و احوالپرسی از روی نیّت)، رجوع به همسر واقع شده، آن دو مجدداً زن و شوهر محسوب می شوند و احتیاج به عقد مجدد نمی باشد. ۵- برخی از قوانین وجود دارند که هر چند به صورت مستقیم به مبحث طلاق مرتبط نمی باشند، اما عملًا بزاری جهت انصراف مردان از طلاق محسوب می شوند. به عنوان نمونه ؛ قـوانین مربـوط بـه الزام پرداخت نفقه فرزنـد و بـار سـنگین سـرپرستی و حضـانت از فرزنـدان پس از طلاـق. چرا که مردانی که به

سادگی قصد طلاق همسر خود را می نمایند؛ در محاسبات عقلایی، هزینه مادی و معنوی طلاق و تشکیل زندگی مجدد را بسیار سنگین می یابند و از اقدام به طلاق گاه منصرف می شوند. ۶- وظیفه تمکین زن در برابر همسر و پاسخ به نیاز جنسی وی که در قوانین بر ان تأکید گردیده می تواند عامل مهمی در دلگرمی و افزایش علاقه مرد نسبت به کانون خانوادگی محسوب گردد که خود این امر می تواند طلاق را کاهش دهد. ۷- بر اساس آموزه های اسلام و مطابق قانون مجازات اسلامی، زنان از نمایان سازی جاذبه های جنسی خویش در اجتماع و در مقابل دیدگان مردان نامحرم منع گردیده اند. پرواضح است در صورتی که مردان در بیرون از خانواده جذب زنان دیگر شوند، به تدریج نسبت به همسر خویش دلسرد شده و ممکن است در نهایت به طلاق وی مبادرت نمایند. به این ترتیب توجه به رعایت عفاف در جامعه از جانب زن و مرد، می تواند در کاهش طلاق موثر واقع گردد. ۸- امر طلاف محدود به دو بار می باشد و در صورتی که مردی برای بار سوم همسرش را طلاق دهد، دیگر امکان رجوع برای وی وجود ندارد. این قانون می تواند به عنوان ابزاری جهت کاهش طلاق موثر واقع گردد، چرا که در مواردی که مردان به دلایل واهی اقدام به این عمل می نمایند، این قانون موجب می گردد که به عواقب آن بیشتر بنگرند و بدانند که همیشه امکان رجوع برایشان میسر نمی باشد. ۹- شاید یکی از دلایل افزایش اختیار مرد در طلاق، به این خاطر بوده است که در صورت بی علاقگی مرد نسبت به زن ادامه زندگی میسر نمی باشد و به نوعی این بی علاقگی به کانون خانواده سرایت می کند. اما بی علاقگی زن نسبت به همسر، بی علاقگی طرفین را لزوماًا یجاد نمی کند. همان گونه که در روابط زناشویی بین زن و شوهر، بی میلی زن، مانع ایجاد رابطه زناشویی نیست ولی بی میلی مرد، سبب می شود تا رابطه زناشویی تحقق نپذیرد. چه بسا روابط زناشویی حتی در قالب تمکین بدون میل زن، زمینه بازگشت به صفا و مهر و محبت را فراهم ساخته است. علاوه بر آن میل فطری زنان آن است که در کانون خانواده محبوب مرد واقع شوند حال در قوانین پیرامون طلاق، به دلیل حفظ موقعیت زن در کانون عشق و محبوبیت و مطلوبیت مرد، طبیعی است که اگر مرد مایل به ادامه زندگی با همسر خود نباشد، تقاضای زن برای تداوم زندگی، تحقیر اوست و اجبار مرد به اینکه با زنی که به او علاقه نداری و او را نمی خواهی به زور قانون زندگی مشترك داشته باش با لطافت روحی زن و نیازهای او مغایرت دارد زیرا زن احساس می کند در زندگی به جای محبوب بودن، وجودی تحمیلی د ا رد. ۱۰- به نظر می رسد یکی از حکمت های کاهش اختیار زن در طلاق، تأثیر پذیری بیشتر و قوت احساسات زن باشد که موجب می گردد سریع تر تصمیم گیری نموده و در نزاع های خانوادگی زودتر از مرد تصمیم به جدایی بگیرد در حالی که مردان بر اساس خصوصیات ذاتی خویش که حسابگرترند در تصمیم گیری، مضرات و فواید آینده عمل خویش را بیشتر مد نظر قرار می دهند. لذا نسبت به زنان دیرتر به طلاق رضایت می دهند. امار موجود در دادگاه ها نیز نشان دهنده این امر است که تقاضای طلاق از جانب زنان چندین برابر تقاضای طلاق از جانب مردان است. بنابراین از آنجا که از نظر اسلام استحکام خانواده اهمیت بسیار دارد، قوانین اسلامی کوشیده است تا امر با این درجه از اهمیت را از فضای احساسی دور ساخته و به فضای عقلانی نزدیکتر سازد در همین رابطه اسلام طلاق با قسم و سوگند را نیز قبول ندارد و از پیامبر (ص) نیز نقل شده که آن حضرت فرمودند: طلاق در حال مستی، جنون، خشم (به میزانی که فرد قدرت تعقل خویش را از دست دهد) صحیح نمی باشد. بنابراین به دلیل اهمیت طلاق و تأثیرات فراوان آن بر اعضای خانواده اعم از زن، شوهر و خصوصاً فرزندان، کوشش بر آن است که در این امر خللی در عنصر اراده (قصد فاعل) وجود نداشته باشد و چون زنان معمولاًـ زودتر از مردان تصمیم به امری گرفته و سریع تر پشیمان می شوند از اختیارات محدودتری در امر طلاق بر خوردارند. ۱۱- طلاق برای مرد مستلزم فشار اقتصادی و پیامدهای منفی اخلاقی است او باید مهریه همسر اول، مهریه همسر دوم، نفقه همسر جدید، و نفقه فرزندان را بپردازد، مسئولیت حضانت فرزندان را تا سال های طولانی بر عهده گیرد و بنابراین طلاق بیشتر بدست کسی است که بیشتر متضرر می شود. ۱۲- مطابق قانون، در امر ازدواج، ایجاب با زن و قبول مرد می باشد طبیعی است که مرد در صورت عدم تمایل به تداوم این قبول، اختیار وسیع تری در انصراف از تداوم رابطه زوجیت داشته باشد و البته زنان با دقت

نظر در حقیقت ازدواج و طلاق، این امر را ناخوشایند نمی یابند که حق زیبای انعقاد ازدواج به زن سپرده شده و حق نازیبای طلاق و اضمحلال خانواده بیشتر به مردان. ۱۳- آنچه که در بحث خانواده بسیار مهم است، تقدم مباحث اخلاقی بر مباحث حقوقی می باشد. قوانین حقوقی مباحث خشک و غیر قابل انعطافی می باشند که علی رغم احترام به آن، نمی توان بنای یک زندگی خانوادگی را- که عاطفه محور اصلی آن محسوب می شود- صرفاً بر اساس آن ایجاد نمود. لذا در نگرش اسلامی به زوجین و افراد خانواده، توصیه های فراوانی در جهت توجه به وظایف اخلاقی گردیده است. که عمل به آن تأثیر به سزایی در کاهش طلاق دارد. از جمله این موارد می توان به سفارشاتی که در خصوص لزوم گذشت طرفین نسبت به یکدیگر شده تأکید بر رازداری و عدم افشای رازهای خانوادگی، توصیه به لزوم احترام متقابل و ضرورت ابراز محبت اشاره نمود. این امور همگی از عواملی است که موجب استحکام مبانی خانواده می گردد. همچنین توصیه هایی که به مردان و زنان در بدو ازدواج و هنگام گزینش همسر گردیده است، تأثیر به سزایی در حفظ کانون خانوادگی دارد. به عنوان مثال به مردان توصیه شده است که زن با تقوا انتخاب نمایند. بدیهی است که زن با تقوا به آسانی راضی به انحلال خانواده نخواهد شد. همچنین به دختران سفارش گردیده که از ازدواج با مرد بداخلاق ولو با ایمان خودداری ورزند. طبیعی است که تبعات بد اخلاقی مرد اثرات مخربی در خانواده بر جای خواهد گذاشت. همچنین توجه به کفو بودن زن و شوهر در هنگام ازدواج، می تواند از بسیاری از تنش ها و مشکلات زندگی مشترک بکاهد. به این ترتیب با رعایت نکات فوق و با تقدم اخلاق بر حقوق، روح زندگ خانوادگی از صفا و صمیمیت بهره مند شده و طلاق کاهش می یابد، چرا که طلاق امر حلالی است که خداوند از آن نفرت دارد و در توصیف معصوم (ع) با وقوع طلاق عرش الهی به لرزه در می آید.

دستمزد مادر برای شیر دادن فرزند

. سؤال: آیا آنچه با عنوان اجرت رضاع یا دستمزد مادران به ازای شیر دادن فرزند مطرح می کنند توهین بزرگی به مادران و عوأطف خالصانه آنها نیست؟ !پاسخ: آنچه در فقه اسلامی با عنوان اجرت رضاع مطرح می شود اگر به دقت مورد بررسی قرار گیرد تدبیر زیبایی جهت حمایت از مادر و کودک است. این حکم اسلامی در حقیقت بر این مطلب تصریح دارد که زن در ایامی که کودک شیرخواری دارد باید مورد حمایت جدی تر قرار گیرد. بنابراین از آنجا که زن در ایام شیردهی نیازمند تغذیه مناسب تر می باشد، مرد ملزم است تا هزینه این امر را بر عهده گیرد. آثار مثبت این قانون آنگاه بهتر آشکار می شود که زن، فرزند شیرخوار دارد و رابطه همسری او با شوهرش به واسطه طلاق قطع شده (و یا زن در عقد موقت بسر می برد) و در نتیجه بر مرد واجب نیست که نفقه زن را بپردازد و هزینه خوراک او را تأمین نماید. از جانب دیگر کودک نیز از آنجا که هنوز غذای مستقلی نمی خورد بر مرد واجب نیست با عنوان نفقه فرزند هزینه ای برای خوراک کودک اختصاص دهد، از جانبی دیگر زن در ایام شیردهی نیازمند تغذیه مناسب تر و کاملتر از سایر ایام است حال با قانون اجرت رضاع، زن از نظر مادی تا حدی تأمین شده و دغدغه تأمین خوراک خود را برای شیردهی به فرزند ندارد پر واضح است که دریافت مبلغی در ایام شیردهی به هیچ وجه به معنای ارزش گذاری مادی برای عمل خالصانه مادر در شیر دادن به فرزند نیست. آنچه ارزش این عمل زیبای زن را بیان می کند، همان روایت پیامبر (ص) است که اشاره دارد زن به ازای هر بار شیردهی ثواب حسنات فراوان را می برد.

حقوق نابرابر زنان با مردان

اشاره

. سؤال: چرا در قوانین حقوقی کشور، برای زن و مرد حقوق یکسانی در نظر گرفته نشده است؟ !پاسخ: با یک بار مرور در قوانین داخلی مشاهده می شود که اکثر قوانین کشور، زن و مرد را به طور یکسان در نظر داشته و برای همه افراد جامعه به طور مطلق و فارغ از جنسیت وضع گردیده اند. لذا کمتر موردی را می یابیم که در آنها با لفظ زنان یا مردان به طور خاص مواجه باشیم. این موارد نیز عمدتاً در حقوق خانوادگی مطرح شده است چرا که جنسیت زنان یا مردان بیشتر در کانون خانواده مدنظر قرار می گیرد و اساساً زنان و مردان بدلیل آنکه دو جنس متفاوت می باشند، جذب یکدیگر شده و ازدواج صورت می پذیرد. حال با توجه به تفاوت های جسمانی و روانی این دو جنس، قانون مسئولیت اقتصادی خانواده را بر دوش مردان گذارده و نقش اقتصادی زنان را در تأمین خانواده کاهش داده و در عوض نقش اخلاقی و تربیتی آنان را افزایش داده است. این تفاوت نقش ها هم متناسب با تفاوت های جسمانی و روحی روانی زن و مرد است و هم مطابق با نیازهای حمایتی کودکان می باشد. بنابراین در مواردی که قانونی به طور خاص برای مردان یا زنان وضع گردیده، علت آن تفاوت های جسمانی یا روانی است که در مواردی سبب قوانین حقوقی متفاوت شده است. پر واضح است که قانون عادلانه، قانونی است که برای افراد، در شرایط نامساوی و متفاوت، قوانین متفاوتی وضع کند و برای شرایط مساوی قوانین یکسان قرار دهد. بنابراین، برابری برای شرایط نامساوی، عین ظلم است و برای شرایط مساوی، عین عدل. همان گونه که نابرابری برای شرایط مساوی ظلم است و برای شرایط نامساوی عین عدل (و البته متناسب با توانایی ها و مسئولیت های افراد) قران نیز می فرماید": لَهُنَّ مِثلُ الّذی علیهنَّ بالمعروف"۱؛آن چیزهایی که به نفع زنان است مثل آن چیزی است که به نفع مردان است و در مجموع بر همه این قوانین، معروف و نیکی حاکم است. بنابراین اگر برخی از قوانین توجه بیشتری به زنان داشته، این امر به معنی ظلم نسبت به مردان و نادیده انگاشتن حقوق آنها نیست. همان گونه که برخی از حقوق خاصی که به مردان اعطا گردیده است، دلیلی بر تضییع حقوق زنان نمی باشد. اگر به دیده انصاف در قوانین داخلی نگاه کنیم، مواد قانونی فراوانی یافت می شود که نفع زنان را به دلیل شرایط خاص آنان بیشتر مدنظر قرار داده و در واقع ازانها می توان تحت عنوان" قوانین حمایتی خاص زنان، "نام برد. ا. بقره آیه ۲۲۸. با نگاهی اجمالی به ذکر برخی از این قوانین که با موضوعات متفاوتی بیان گردیده، اشاره می شود:

الف) قوانین حمایتی در قانون مدنی

۱- بر اساس ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی": در عقد دایم پرداخت نفقه زن برعهده شوهر می باشد"و مطابق ماده ۱۱۰۷ قانون مدنی: "نفقه عبارت است از: همه نیازهای متعارف و متناسب با وضعیت زن از قبیل مسکن، البسه، غذا، اثاث منزل و هزینه های درمانی و بهداشتی و خادم در صورت عادت یا احتیاج به واسطه نقصان یا مرض. " پرداخت نفقه دائمی است، یعنی از زمان انعقاد عقد تا پایان عمر و تا زمانی که زن و شوهر با یکدیگر دارای زندگی مشترک می باشند، برعهده مرد می باشد و در صورتی که مرد از پرداخت نفقه خودداری نماید، مطابق ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به حبس تعزیری محکوم می گردد و دادگاه او را ملزم به پرداخت نفقه زن می نماید. به این ترتیب زنان در زمینه تأمین مایحتاج خویش هیچ گونه مسئولیتی ندارند و این قانون نفع زنان را مدنظر داشته است و مشابه چنین قانونی برای مردان وجود ندارد. یعنی هیچ زنی هر چقدر هم ثروتمند باشد از نظر قانونی موظف نیست مخارج زندگی خود را تأمین نماید و یا مخارج شوهر خود را بپردازد. ۲- مطابق ماده ۱۲۰۶ قانون مدنی"، زوجه در هر حال می تواند برای نفقه زمان گذشته خود اقامه دعوی نماید وطلب او از بابت نفقه مزبور طلب ممتاز بوده و در صورت افلاس یا ورشکستگی شوهر، زن مقدم بر غرما خواهد بود ."۳- پرداخت نفقه فرزندان برعهده پدر است. ماده ۱۱۹۹ قانون مدنی بر این مطلب تصریح می کند و در صورتی هم که پدر از پرداخت نفقه فرزند خود امتناع ورزد، مطابق ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی به

حبس از سه ماه و یک روز تا پنج ماه محکوم می گردد. بنابراین با وجودی که زن و مرد در زندگی مشترک به سر می برند و فرزندان متعلق به هر دوی ایشان می باشند، اما مسئولیت تأمین مخارج زندگی همه ایشان برعهده مرد می باشد. در این قانون نیز به طور مشهود نفع زنان در نظر گرفته شده است. ۴- پرداخت مهریه به زن از وظایف مرد است. مطابق ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی": به مجرد عقد، زن مالک مَهر بوده و می تواند هر نوع تصرفی را که می خواهد در آن بنماید "به این ترتیب با عقد ازدواجی که به واسطه آن زن و مرد زندگی مشترکی را آغاز نموده و هر دو از یکدیگر بهره مند می گردند، صرفاً زن حق دریافت مهریه را دارا می باشد و مردان چنین حقی را ندارند. ۵- زن در قبال انجام کارهای خانه حق دریافت اجرت را دارد. قوانین داخلی کشور، نه تنها زنان را موظف به تأمین مخارج زندگی نمی داند، بلکه برای زن در قبال انجام کارهای خانه نیز حقوقی قائل است، بر اساس قوانین کشور، در صورتی که مرد همسرش را طلاق دهد، در صورت تقاضای زن، مرد می بایست اجرت المثل را به زن پرداخت نماید. ضمن آنکه در مصوبه اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، در صورتی که زن هم متقاضی طلاق باشد و در دادگاه ثابت نماید که در طول زندگی مشترک انجام کارهای خانه را تبرعاً (از روی میل و رضایت بدون توقع هرگونه دستمزدی) انجام نمی داده و انتظار دریافت حق الزحمه را داشته است، اجرت المثل به او نیز تعلق خواهد گرفت. ضمن آنکه با هدف اجرای قوانین اسلامی، اخیراً لایحه حمایت از خانواده تقدیم مجلس گردیده است، که مطابق بند ۳۱ این لایحه، زن می تواند در طول زندگی مشترک- نه صرفاً در هنگام طلاق و جدایی - به ازای انجام کارهای خانه، طلب دستمزد نماید و همسر وی مطابق این قانون موظف به پرداخت آن می شود. هرچند شواهد جامعه حاکی از آن است که زنان نسبت به زندگی و خانواده خویش وفادار و باگذشت بوده و توقعات مادی چندانی ندارند، اما این قانون- که به نوعی حق زنان محسوب می گردد- به ایشان کمک می کند که در صورت بی وفایی مرد و پاس نداشتن حرمت خانواده، زن از حقوق مالی خویشتن به ازای سال ها کار و تلاش در داخل خانواده بهره مند گردیده و بتواند زندگی مستقلی را تشکیل دهد. مشاهده می گردد که این قانون به حمایت های خاص از زنان می پردازد که مردان از آن بی بهره اند. ۶- اگر پس از عقد نکاح در مرد عیوبی نظیر جنون ایجاد گردد، زن حق فسخ نکاح را دارا می باشد. درماده ۱۱۲۵ قانون مدنی بر این امر تصریح گردیده است" ؛ جنون وعنن درمرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب فسخ برای زن خواهد بود". درحالی که اگر این عیوب، پیش از عقد در زن وجود داشته باشد، موجب حق فسخ برای مرد خواهد شد و در غیر این صورت (حادث شدن آن پس از عقد نکاح در زن)، مرد دارای چنین حقی نمی باشد.

ب) قوانین حمایتی در حقوق کار

۱- منع زنان از کارهای سخت و زیان آور مطابق با ماده ۷۵ قانون کار "؛انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و نیز حمل بار بیش از حد مجاز بدون استفاده از وسایل مکانیکی، برای کارگران زن ممنوع است " .آیین نامه مربوط به این قانون نیز بیان می دارد": حداکثر وزن مجاز برای حمل بار متعارف با دست و بدون استفاده از ابزار مکانیکی برای کارگر زن حدود بیست کیلوگرم می باشد ". مطابق با قانون، منعی برای انجام کارهای خطرناک، سخت و زیان آور و حمل بار سنگین توسط دست برای مردان وجود ندارد، ولی در حمایت از زنان، قانون کار اجازه نمی دهد که هیچ کارفرمایی زن را وادار به کارهای سخت و زیان آور یا حمل بار سنگین کند و از زنان در این زمینه حمایت جدی می نماید. علاوه بر آن ماده ۷ این آیین نامه، حمل بار و جابجایی را برای زنان باردار در طول مدت بارداری و نیز ده هفته پس از زایمان ممنوع می نماید. همچنین در ماده ۷۷ قانون کار نیز صراحتاً بیان گردیده است که": در مواردی که به تشخیص پزشک سازمان تأمین اجتماعی، نوع کار برای کارگر باردار خطرناک یا سخت تشخیص داده شود، کارفرما تا پایان دوره بارداری وی بدون کسر حق السعی، کار مناسب تر و سبک تری به او ارجاع می نماید".

قانون کار کشاورزی نیز در ماده ۱۳ خود بیان می نماید"؛ ارجاع کارهای سخت و زیان آور و کار در شب به کارگران زن و کارگرانی که کمتر از ۱۴ سال تمام دارند، ممنوع است " .۲- اعطای مرخصی زایمان به زنان باردار براساس ماده ۷۶ قانون کار: "مرخصی بارداری وزایمان کارگران زن جمعا ۹۰ روز است. حتی الامکان ۴۵ روز از این مرخصی باید پس از زایمان مورد استفاده قرار گیرد. برای زایمان توأمان ۱۴ روز به مدت مرخصی اضافه می شود ".همچنین قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در دوران شیردهی (مورخ۲۲/۱۲/۱۳۷۵) در ماده ۳ بیان می دارد که"، مرخصی زایمان در سه فرزند برای مادرانی که فرزند خود را شیر می دهند در بخشهای دولتی و غیر دولتی چهار ماه می باشد ".در ماده ۳ آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب۲۱/۹/۱۳۷۵) نیز اشاره می گردد که": اعطای چهارمین ماه مرخصی زایمان، منوط به گواهی پزشک متخصص اطفال یا پزشک مرکز بهداشتی- درمانی (شهری و روستایی) همراه با شناسنامه شیرخوار (برای احراز عدم استفاده از شیر خشک) است. مگر اینکه مطابق مقررات دیگر، برای آنها مرخصی زایمان بیشتری پیش بینی شده باشد. "تبصره ماده فوق": بانوانی که در طول دوره بارداری با تأیید پزشک معالج از مرخصی استعلاجی استفاده می کنند، از چهارماه مرخصی زایمان بهرمند خواهند بود و مدت مرخصی استعلاجی از مرخصی زایمان آنان کسر نخواهد شد. (الحاقی ۲۴/۶/۱۳۷۴. ") ۳- اعطای مرخصی ساعتی به زنان شیرده در طول روز بر اساس تبصره ۱ از ماده ۳ قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در دوران شیردهی (مورخ۲۲/۱۲/۱۳۷۴): "مادران شیرده پس از شروع به کار مجدد در صورت ادامه شیردهی می توانند حداکثر تا ۲۰ ماهگی کودک، روزانه یک ساعت از مرخصی (بدون کسر از مرخصی استحقاقی) استفاده کنند ".همچنین ماده ۶ آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب۲۱/۹/۱۳۷۵) بیان می دارد": مادران مشمول این آیین نامه می توانند طی ساعت مقرر کار روزانه حداکثر از یک ساعت مرخصی ساعتی استفاده کنند، مادران یاد شده می توانند بر حسب نیاز کودک، مرخصی مزبور را حداکثر در سه نوبت استفاده کنند. مدت مرخصی ساعتی برای مادران دارای فرزند دوقلو و بالاتر به میزان دو ساعت می باشد. (۱صلاحی مورخ ۹/۱۰/۱۳۸۳. ") ضمن آنکه ماده ۷۸ قانون کار به این مطلب اشاره دارد که": در کارگاه هایی که دارای کارگر زن هستند، کارفرما مکلف است به مادران شیرده تا پایان دوسالگی کودک پس از هر سه ساعت، نیم ساعت فرصت شیر دادن بدهد. این فرصت جزء ساعات کار آنان محسوب می شود" ۴- ایجاد تسهیلات مناسب برای مادران دارای فرزند شیرخوار بر اساس ماده ۴ قانون ترویج تغذیه با شیر مادر و حمایت از مادران در د وران شیرد هی (مو رخ۲۲/۱۲/۱۳۷۴"): دستگاه های دولتی و وابسته به دولت از جمله سازمانهایی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است و دیگر دستگاههایی که به لحاظ مقررات خاص استخدامی مشمول قانون کار نیستند، موظف به ایجاد تسهیلات مناسب برای تغذیه شیرخوارگان با شیر مادر در جوار محل کار کارکنان زن می باشند ". علاوه بر اینکه در ماده ۴ آیین نامه اجراپی قانون فوق نیز در این زمینه دارای تبصره هایی می باشد؛ تبصره ۱"- وزارت خانه ها، موسسات و شرکت های دولتی و موسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است، موظفند متناسب با تعداد مادرانی که فرزند خود را شیر می دهند، نسبت به ایجاد محل مناسب اقدام کنند. " تبصره ۲ "- ضوابط مربوط به ایجاد شیرخوارگاه ها و مهدکودک در کارگاههای مشمول قانون کار بر اساس ماده ۷۸ قانون کار وآیین نامه اجرایی شیرخوارگاه ها و مهد کودک ها است. " ماده ۷۸ قانون کار نیز در این مورد بیان می دارد که... ": کارفرما مکلف است متناسب با تعداد کودکان و با در نظر گرفتن گروه سنی آنها، مراکز مربوط به نگهداری کودکان از قبیل شیرخوارگاه (مهدکودک و..) را ایجاد نماید، ۵- حق تامین امنیت شغلی بانوان در طول مدت بارداری و شیردهی وبهره مندی ایشان از حقوق خویش ماده ۷۶ قانون کار در تبصره ۱ بیان می دارد": پس از پایان مرخصی زایمان "کارگر به کار سابق خود بازمی گردد و این مدت با تأیید سازمان تأمین اجتماعی جزء سوابق خدمت وی محسوب می شود ".تبصره ۲ از ماده فوق نیز اعلام می دارد": حقوق ایام مرخصی زایمان طبق مقررات قانون تأمین اجتماعی پرداخت خواهد شد ". همچنین در تبصره ۲ ماده ۳ از قانون تأمین ترویج تغذیه با شیر مادر- (مورخ۲۳/۱۲/۱۳۷۴) بیان می شود": امنیت شغلی مادران پس از پایان مرخصی زایمان

و در حین شیردهی باید تأمین شود "در ماده ۵ از آیین نامه اجرایی قانون فوق (مصوب۲۱/۹/۱۳۷۵) نیز تأکید گردیده است که: "مادران مشمول این آیین نامه پس از پایان مرخصی زایمان و در دوران شیردهی، باید در کار قبلی خود اشتعال یابند. در این دوران نقل و انتقال آنها ممنوع است، مگر اینکه خود، متقاضی تغییر شغل یا نقل و انتقال باشند. اصلاحی مورخه ۰۹/۱۰/۱۳۸۳. ") لازم به ذکر است برای آنکه این قوانین لزوماًا جرا شود و مشمول گذر زمان و فراموشی نگردد، ماده ۹۶ قانون کار اعلام می کند"؛به منظور اجرای صحیح قانون و ضوابط حفاظت فنی، اداره کل بازرسی وزارت کار و امور اجتماعی با وظایف ذیل تشکیل می گردد: نظارت براجرای مقررات ناظر به شرایط کار به ویژه مقررات حمایتی مربوط به کارهای سخت و زیان آور و خطرناک، مدت کار، رفاه کارگر، اشتغال زنان و کارگران نوجوان. " ۱- حمایت از خدمت نیمه وقت بانوان قانون مربوط به خدمت نیمه وقت بانوان مصوب تاریخ ۱۰/۹/۱۳۶۹ اعلام می دارد": وزارتخانه‌ها و موسسات مشمول قانون استخدامی کشور و شرکت های دولتی و موسساتی که شمول قانون بر آنها مستلزم ذکر نام است، می توانند در صورت تقاضای بانوان کارمند رسمی و ثابت خود و مواققت بالاترین مقام مسئول، خدمت آنها را نیمه وقت تعیین نمایند. تبصره به دستگاه های موضوع این قانون اجازه داده می شود در صورت تقاضای بانوان کارمند رسمی و ثابت خود و موافقت بالاترین مقام مسئول، همچنین بتوانند به جای نیمه وقت، ساعات خدمت آنان را به سه چهارم ساعات کار مقرر تقلیل دهند ".این قانون نیز امتیاز خاصی برای زنان محسوب می گردد و مردان از چنین حقی در قوانین کار برخوردار نمی باشند. ۷- ایجاد برخی تسهیلات برای زنان در برخی حرفه‌های خاص لایحه قانونی راجع به زنان متأهل پزشک و دندانپزشک و داروساز اعم از عمومی یا متخصص و نیز بانوان ماما که بر این اساس ایشان را- برای گرفتن پروانه دایم- از رفتن به خارج از تهران معاف می نماید. (مصوب ۱۲/۱۱/۱۳۷۶) ۸- ایجاد شرایط خاص آمورشی جهت زمینه سازی برای اشتغال زنان تبصره ۴ قانون الزام فراگیری آموزش های فنی و حرفه ای برای اشتغال کار (مصوب ۱۱/۳/۱۳۷۶) بیان می دارد: "سازمان اموزشی فنی و حرفه ای کشور موظف است با استفاده از امکانات موجود به منظور رفع مشکلات احتمالی زنان جویای کار در کلیه مراکز استان ها و شهرستان ها متناسب با فرصت های شغلی، زمینه آموزش فنی و حرفه ای بانوان را فراهم نماید!! ۹- منع زنان از اجبار به حضور در مناقشات مسلحانه ۱-۹- زنان از خدمت سربازی معاف می باشند. ۲-۹- ماده ۶۴ قانون و مقررات استخدامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی مورخ (۲۱/۰۷/۱۳۷۰) نیز در مورد استفاده از پرسنل زن عنوان می کند که باید این امر متناسب با شرایط زنان به ویژه در زمینه امداد، پشتیبانی، مقاومت محلی و دفاع غیرنظامی باشد.

د) قوانینی حمایتی در حقوق جزا

در قوانین جزایی کشور، زنان در مقایسه با مردان از تخفیف های ویژه برخوردار گردیده اند. اصل ۱۴۲ مشور حقوق و مسئولیت های زنان بیان می‌دارد": حق زنان در برخورداری از تخفیف قانونی از نظر میزان مجازات و یا معافیت از آن و یا نحوه اجرا در صورت ندامت و اثبات توبه زنان بزهکار، در زمان بارداری، شیردهی و بیماری، در زمره حقوق و مسئولیت های قضایی زنان محسوب می گردد، علاوه بر آن به مواردی نیز در قانون مجازات اسلامی اشاره گردیده است: ۱- ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی بیان می دارد": درایام بارداری و نفاس زن، حد قتل یا رجم بر او جاری نمی شود ".۲- ماده ۲ قانون آیین نامه راجع به اجرای حکم اعدام نیز این گونه بیان می نماید که": هرگاه محکوم به اعدام، زن حامله باشد، یا زنی باشد که تازه وضع حمل کرده، اجرای حکم اعدام تا ۴۰ روز بعد از وضع حمل به تعویق می افتد ". مطابق این قانون زن تا مدتی پس از زایمان نباید اعدام شود ولی برای مردان محدودیتی جهت زمان اعدام وجود ندارد. ۳- ماده ۹۳ قانون مجازات اسلامی اشاره دارد که": هرگاه مریض یا زن مستحاضه محکوم به جلد (شلاق) باشد، اجرای حد تا رفع بیماری و استحاضه به تأخیر می افتد ".۴- ماده ۲۸۸ قانون آیین دادرسی دادگاه

هـای عمومی و انقلاب نیز در خصوص تعزیرات زنـان به موارد زیر اشـاره دارد": مجـازات شـفاق تعزیری در موارد زیر تا رفع مانع اجرا نمی شود؛ – زن در ایـام بارداری یا نفاس یا استحاضه ؛ – زن شیرده در ایامی که طفل وی شیرخواراست حداکثر به مدت ۲ سال " .۵– ماده ۲۹۶ آیین دادرسـی دادگـاه هـای عمومی و انقلاب در خصوص حق مادر مجرم در نگهـداری از فرزنـدش اینگونه عنوان می دارد": کودک شیرخوار را از مادری که محکوم به حبس یا تبعیـد شـده، نباید جدا کرد، مگر انکه مادر با رضایت، او را به پـدر یا نزدیکان دیگرش بسپارد".۶– تبصره ۲ مـاده ۷۷ آیین نـامه قـانون و مقررات اجرایی سازمـان زنـدان هـا نیز در خصـوص نگهـداری فرزنـدان مـادران مجرم اظهار می دارد، زنان زنـدانی می تواننـد اطفال خود را تا سن دوسال تمام به همراه داشـته باشـند. روسای زندان ها موظفند در هر زندان نسبت به تفکیک و جداسازی اطفال ۲ تا۶ ساله در محل مجزا (مهدکودک) اقدام و یا نسبت به انتقال اطفال آنها به مؤسسات نگهداری اطفال مبادرت نمایند. در واقع این قوانین در حمایت از عواطف مادری و نیازهای روحی زنان، این حق را، مادران داده است که حتی در صورتی که مجرم باشـند، از نعمت همجواری فرزنـد خود بهره منـد گردنـد. در این زمینه قانونی در حمایت از عواطف پـدری تصویب نشده است. ۷– آیین نامه نحوه اجرای احکام قصاص، رجم، قتل، صـلب، اعدام، شلّاق، (مصوب اذرماه ۱۳۸۲): ماده ۶" در ایـام بـارداری و نفـاس زن، حکم اعـدام یا حـد یا قصاص نفس اجرا نمی شود. همچنین است بعد از وضع حمل، چنانچه به تجویز پزشک قانونی یا پزشک معتمد و تأیید قاضی صادرکننده حکم یا دادستان مربوط، اجرای حکم موجب لطمه به سـلامتی طفل به سبب قطع شیر مادر باشد که در این صورت اجرای مجازات تا رسیدن طفل به سن ۲ سالگی به تعویق خواهد افتاد – ". ماده ۳۲": اجرای حد محکومین اناث به نحو نشسته و با لباسی که بدن انها بسته باشد، اجرا می شود "این در حالی است که مردان با بـدن عریان شـلاق می خورنـد. حال آنکه زنان حتی اگر مجری مجازات زن باشـد، با بـدن پوشـیده و با لباس شـلاق می خورند که یقیناً درد کمتری را تحمل خواهند کرد. ۸– مطابق ماده ۱۳۸ قانون مجازات اسلامی مجازات قوادی (که عبارت است از جمع و مرتبط کردن دو نفر یا بیستر برای زنا یا لواط) برای مرد هفتاد و پنج تازیانه و تبعیـد از محل به مدت ۳ ماه تا یک سال است و برای زن فقط هفتادوپنج تازیانه است (البته مجازات باندهای فساد و فحشا که با تجارت زن و بردگی و بهره کشـی جنسی از زن به سرمآیه های کلان دست می یابند بسیار متفاوت است.) ۹– ایجاد دادگاه خانواده و حمایت خاص از دعاوی زنان؛ با تشـکیل دادگـاه خـانواده (مصـوب ۸/۵/۱۳۷۶ مجلس شـورای اسـلامی و تأییـد ۱۹/۵/۱۳۷۶ شـورای نگهبـان)، دعـاوی مربـوط به موضوعات این دادگاه از دادگاه های عمومی خارج شـده و صـرفاً در دادگاه خانواده قابل بررسـی می باشد. دعاوی مربوط شامل ۹ مورد می باشد که ۵ مورد از آن میـان زن و مرد مشترک و چهـار مورد آن (مهریه، جهیزیه، اجرت المثـل، و نحله ایام زوجیت و نیز نفقه معوقه و جاری زوجه) مختص زنان می باشد که در حقیقت بخشی از قوه قضائیه مکلف می گردد، تا به طور ویژه به حمایت از حقوق خاص زنان بپردازد. ۱۰– پرداخت دیه قتل غیرعمدی توسط بستگان ذکور؛ مطابق با قانون مجازات اسلامی، اگر کسی اعم از زن و مرد مرتکب قتل سـهوی و غیرعمدی شود، مجازاتش پرداخت دیه به خانواده مقتول می باشد، اما پرداخت دیه برعهده بستگان نسبی قاتل که مرد هسـتند می باشـد و بسـتگان نسبی مونث که زن می باشـند در این مورد هیچ گونه مسئولیتی ندارند، حتی اگر به لحاظ مالی بسیار متمکن باشند. در واقع این قانون نیز به نفع زنان تصویب شده است.

هـ) قوانین حمایت اجتماعی خاص از زنان

۱– قـانون تأمین زنان و کودکان بی سـرپرست (مصوب ۲۴/۸/۱۳۷۱) مـاده ۱": به پیروی از تعالیم عالیه اسـلام در جهت حفظ شـئون و حقوق اجتماعی زن و کودک بی سرپرست و زدودن آمار فقر از جامعه اسلامی و به منظور اجرای قسمتی از اصل ۲۱ قانوت اساسی جمهوری اسـلامی ایران، زنان و کودکان بی سرپرستی که تحت پوشش قوانین حمایتی دیگری نیستند، از حمایت های مقرر در این

قانون بهره مند خواهند شد. ماده ۲": مشمولان این قانون عبارتند از: زنان بیوه، زنان پیر و سالخورده (که قادر به تأمین معاش خود نباشند)، سایر زنان و دختران بی سرپرست (کسانی که بنا به عللی از قبیل مفقودالاثر شدن یا از کار افتادگی سرپرست، به طور دایم یا موقت بدون سرپرست یا نان آور می مانند) و کودکان بی سر پر ست. تبصر"! دختران تا زمانی که ازدواج نمایند، مشمول این قانون باقی خواهند ماند، مگر آنکه تحت سرپرستی قرارگیرند یا به نحوی تمکن مالی یابند. "ماده ۴": حمایت های موضوع این قانون عبارتند از: - حمایت های مالی شامل تهیه وسائل و امکانات خودکفایی - حمایت های فرهنگی، اجتماعی شامل ارائه خدماتی نظیر خدمات آموزشی (تحصیلی)، تربیتی، کاریابی، آموزش حرفه و فن جهت اشتغال، خدمات مشاوره ای و مددکاری جهت رفع مسائل و مشکلات زندگی و به وجود آوردن زمینه ازدواج و تشکیل خانواده - نگهداری روزانه یا شبانه روزی- زنان سالمند بی سرپرست در واحدهای بهزیستی یا واگذاری سرپرستی و نگهداری این گونه کودکان و زنان به افراد واجد شرایط. آیین نامه اجرایی قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست در ماده ۴ به تبصره‌های زیر اشاره می نماید. تبصره ۱: دختران بی سرپرست تا زمانی که ازدواج نکرده اند. مشمول پذیرش در واحدهای نگهداری شبانه روزی می شوند. تبصره ۲: دختران بی سرپرستی که واجد شرایط پذیرش در واحدهای شبانه روزی نباشند، بنا به تشخیص سازمان بهزیستی از حمایتهای موضوع این آیین نامه بهره مند می شوند "مطابق قوانین ذکر شده قانون زنان بی سرپرست را مورد حمایت های متعدد قرار می دهد، حال آنکه قانونی برای حمایت از مردان از کار افتاده و بدون حامی وجود ندارد. ۲. قانون ساختار نظام جامع رفاه و تامین اجتماعی (مصوب ۱۳/۳/۱۳۸۳) ماده ۱": در اجرای اصل ۲۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در جهت ایجاد انسجام کلان سیاست های رفاهی که به منظور توسعه عدالت اجتماعی و حمایت از همه افراد کشور در برابر رویدادهای اجتماعی، اقتصادی، طبیعی و پیامدهای آن، نظام تأمین اجتماعی با رعایت شرایط و مفاد این قانون از جمله برای امور ذیل برقرار می گردد. الف) بازنشستگی، از کار افتادگی و فوت، ب) بیکاری، ج) پیری، د) در راه ماندگی، بی سرپرستی و آسیب های اجتماعی، ه) حوادث و سوانح، و) ناتوانی های جسمی، ذهنی و روانی، ز) بیمه خدمات بهداشتی، درمانی و مراقبت های پزشکی، ح) حمایت از مادران به خصوص در دوران بارداری و حضانت فرزند، ط) حمایت از کودکان و زنان بی سرپرست، ی) ایجاد بیمه خاص بیوگان، زنان سالخورده و خودسرپرست، ک) کاهش نابرابری و فقر، ل) امداد و نجات " به این ترتیب ملاحظه می شود که موارد مشمول این قانون ۱۲ مورد می باشد که ۹ مورد از ان به طور عام شامل زن و مرد بوده و علاوه بر آن، و سه مورد دیگر مختص به زنان می باشد. ۳- آیین نامه چتر ایمنی رفاه اجتماعی (مصوب ۲۳/۳/۱۳۸۴ هیات و زیر ان) ماده ۳ این آیین نامه به این مطلب اشاره می نماید که": خانواده‌های دارای فقر شدید به صورت کامل تحت پوشش چتر ایمنی رفاه اجتماعی قرار می گیرند و اولویت ارائه خدمات به خانوده‌های دارای فقر مطلق به ترتیب زیر خواهد بود: الف) کودکان بی سرپرست، ب) زنان سرپرست خانوار و خودسرپرست، پ) سا لمند ان، ت) معلو لان، ث) سایر (بیکاران، معتادان، بیماران مزمن جسمی و روانی و "....) در این آیین نامه نیز به زنان به طور خاص نگریسته شده و ایشان را مشمول حمایت اجتماعی ویژه قرار داده اند. علاوه برانکه سایر مواد نیز شامل زنان و مردان به صورت توأمان میگر د د. ۴- دستور العمل حمایت از افراد و خانواده‌های نیازمند و بی سرپرست (مصوب ۱/۵/۱۳۷۵سازمان بهزیستی) این دستور العمل برای سهولت در اجرای مصوبه مورخ ۱۷/۵/۱۳۷۴ ۱ هیأت وزیران مربوط به قانون تأمین زنان و کودکان بی سرپرست، به واحدهای سازمان بهزیستی کشور ابلاغ گردیده است. مشمولین دریافت کمک‌های این دستورالعمل، شش گروه می باشند که دو گروه از آن، به طور ویژه به زنان اختصاص دارند، زنان بیوه، زنان و دختران بی سرپرست و سایر گروه ها نیز زنان و مردان را شامل می شود. لازم به ذکر است در مواردی از این دستور العمل آمده است": فرزندان پسر خانواده تا رسیدن به سن قانونی (۱۵ سال) موضوع ماده ۷۹ قانون کار و در صورت ادامه تحصیل تا پایان تحصیلات در کلاس های روزانه (حداکثر تحصیلات متوسطه تا پایان ۲۰ سالگی و تحصیلات عالی تا پایان ۲۵ سالگی)، و فرزند دختر تا زمانی که ازدواج نکرده اند، می توانند از مزایای این دستور العمل برخوردار باشند. در

اینجا هم شرایط دختران، به طور ویژه ای ملاحظه گردیده است و دختران تا زمانی که ازدواج نکرده اند، حتی اگر ۳۰ ساله هم باشند، از مزایای مذکور بهره مند می شوند، حال آنکه پسران حداکثر تا ۲۵ سالگی آن هم در صورت ادامه تحصیل، از این مزایا بهره مند می گردند. هـ آیین نامه اجرایی مراکز حمایت و بازپروری دختران و زنان در معرض آسیب اجتماعی حاد و زنان آسیب دیده اجتماعی (ویژه) مصوب ۱۶/۵/۱۳۷۶ سازمان بهزیستی این مراکز موظفند که طبق وظایف قانونی، دختران و زنان در معرض آسیب های اجتماعی را نگهدرای و یا به صورت غیر شبانه روزی تحت پوشش داشته و از طریق ارائه خدماتی نظیر مددکاری اجتماعی، روانشناسی، آموزش های فنی و حرفه ای و فرهنگی، زمینه‌های بازگشت آنان به زندگی سالم را از طریق پیوند مجدد با خانواده آموزش و ایجاد اشتغال و کسب درآمد مشروع و تشکیل خانواده فراهم آورده و درتامین حداقل نیازهای اقتصادی و حل و فصل مسایل و مشکلات یاری نمایند. البته جای تأسف می باشد که مشابه چنین قانونی برای پسران در معرض آسیب اجتماعی وجود ندارد. اما در هر حال این قانون نیز جزء موارد حمایتی ویژه از زنان و دختران محسوب می گردد.

و) سایر قوانین حمایتی

ا- آیین نامه اعطای نشان های دولتی (مصوب ۲۹/۷/۱۳۶۹ و ۲۷/۸/۱۳۶۹ هیأت وزیران) بر اساس این آیین نامه: دیه منظور ارج نهادن به مقام و منزلت زن در جمهوری اسلامی ایران علاوه بر امکان برخورداری زنان از دیگر نشان ها، نشان مهر به زنانی اعطا می شود که در یکی از زمینه‌های زیر منشأ آثار ارزنده باشند. - مشارکت سازنده و فعال در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. - معرفی الگوی زن مسلمان در جامعه و تلاش برای تبیین و ترویج مبانی عقیدتی و اجتماعی ان - ارایه علمی الگوی مادر یا همسر نمونه. - ابراز شایستگی درعرصه های بین الملل به نحوی که موجب افتخار برای کشور و معرف شخصیت زن در جمهوری اسلامی ایران باشد "۲- ایجاد امکانات تحصیلی خاص برای زنان ا-۲- حمایت از زنان در برخی رشته‌های خاص: در قانون تشکیلات نظام پزشکی (مصوب ۹/۷/۱۳۶۴)، وزارت بهداشت موظف گردیده است که به گونه ای برنامه ریزی نماید تا بانوان در رشته‌های تخصصی زنان، مامایی و رشته‌های بالینی پزشکی به مرحله خودکفایی برسند.در صورتی که چنین الزامی در خصوص مردان وجود ندارد. ۲-۲- پذیرش دانشجوی زن در برخی از رشته ها: مطابق با قوانین، پذیرش دانشجو در رشته مامایی صرفاًا ز زنان صورت می پذیرد. در حالی که هیچ قانونی در کشور، هیچ رشته تحصیلی را مردانه بیان نمی کند. البته لازم به ذکر است اینکه برخی از دانشگاه‌ها صرفاًا ز آقایان پذیرش می نمایند، ربطی به قوانین کشور نداشته بلکه به آیین نامه اجرایی آن دانشگاه مربوط می گردد، هر چند می توان گفت برخی از دانشگاه‌ها نیز در کشور نظیر دانشگاه الزهراء (س) و دانشگاه شریعتی، صرفاً دانشجوی زن می پذیرند. ۳-۲- ایجاد برخی سهمیه بندی های تحصیلی به نفع زنان در قوانین کشور در برخی موارد، سهمیه بندی تحصیلی به نفع زنان را داشته ایم، در حالی که چنین سهمیه بندی را درخصوص مردان و به صورت قانون مدون نداشته ایم. به عنوان مثال می توان به قانون تخصیص سهمیه برای زنان در پذیرش دستیاری در رشته‌های تخصصی پزشکی (مصوب ۷/۷/۱۳۷۲)اشاره نمود که بر اساس آن، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی موظف گردیده است که حداقل ۲۵./. از سهمیه پذیرش دستیاری در رشته های جراحی، اعصاب، ارولوژی، ارتوپدی، گوش و حلق و بینی، چشم، راد یولوزی و روانپزشکی و در صورت وجود داوطلب.۵۰./. سهمیه جراحی عمومی داخلی و قلب را به خانم های پزشک قبول شده در گزینش کتبی دستیاری اختصاص دهد.

جایگاه های مختص به زنان

در پایان لازم به ذکر است علاوه بر اینکه یک سری قوانین حمایتی خاص از زنان در جمهوری اسلامی وجود دارد، در مقام اجرا

نیز شاهد جایگاه هایی می باشیم که به طور خاص به حمایت از زنان در زمینه های مختلف می پردازند. البته همه وزارتخانه‌ها، نهادها و دستگاه‌های اجرایی کشور موظف می باشند که نسبت به امور زنان و مردان جامعه به طور عام اهتمام ورزند. با این وجود نهادهای ویژه ای در نظام ما و به طور کاملاً ـ قانونی تأسیس یافته اند که رسیدگی به مسایل زنان را به طور خاص سرلوحه امور خویش قرار می دهند. این نهادها عبارتند از: ۱- شورای فرهنگی اجتماعی زنان طبق. مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورخه ۷/۴/۱۳۷۶، نهادی تحت عنوان شورای فرهنگی اجتماعی زنات زیرمجموعه این شورا تأسیس گردیده و این نهاد متصدی امر سیاست گذاری در مسایل فرهنگی و اجتماعی زنان و ایجاد هماهنگی های لازم در این زمینه می باشد. ذکر این نکته ضروری است که مجمع تشخیص مصلحت نظام وظیفه تدوین سیاست های کلان کشور را به طور کلی- که شامل زنان و مردان می گردد- (پس از تأیید رهبری) بر عهده دارد. به این ترتیب شورای فرهنگی اجتماعی زنان نیز به تدوین سیاست‌های نظام در خصوص زنان می پردازد به عنوان مثال: سیاست های تحقیقاتی مسایل زنان از جمله سیاست های مصوب می باشد که نظام و دستگاه‌های مختلف کشور را موظف می نماید که از تحقیقات مربوط به زنان و نیز از زنان محقق حمایت نماید. در صورتی که در هیچ یک از قوانین و سیاست های کشور، سیاست حمایتی مشابه را برای مردان نداریم. از جمله سیاست های دیگر می توان به سیاست های بین المللی زنان، سیاست ورزش بانوان و... اشاره داشت که این هم از سیاست های خاص زنان می باشد. ۲- سمت مشاور امور زنان در برخی از وزارتخانه ها و دستگاه‌های دولتی وزارتخانه ها و دستگاه های دولتی موظف به رسیدگی به امور محوله و برای عموم افراد اعم از زن و مرد می باشند. با این وجود سمت مشاور امور زنان که در برخی از این نهادها وجود دارد، به طور خاص امور و مسائل مربوط به زنان را که مرتبط با آن دستگاه می باشد، پیگیری می نماید. لذا در وزارتخانه‌هایی نظیر": وزارت کشور"، "علوم، تحقیقات و فناوری"، " آموزش و پرورش"، " بهداشت، درمان و آموزش پزشکی "و نیز" صداو سیما "و" استانداری ها، "سمت مشاور امور زنان وجود دارد. ۳- دفتر حمایت از حقوق زنان و کودکان قوهء قضائیه تشکیل این دفتر که با بخشنامه ریاست قوه قضائیه به روسای کل دادگستری های استان‌های کشور در تاریخ ۲/۱۰/۱۳۸۱ تأسیس گردید، با ضرورت حمایت از حقوق زنان و کودکان و ارتقای کیفیت رسیدگی به جرایم ایشان موظف به انجام اقدامات ذیل می باشد: - نظارت بر روند رسیدگی به پروندصای مربوط به زنان، اطفال و نوجوانان بزهکار به ویژه در جهت تسریع در رسیدگی، صدور احکام متناسب و اهتمام به اصلاح و تربیت انان. - حمایت از زنان، اطفال و نوجوانان بزه دیده. -و...

سخن پایانی

به این ترتیب ملاحظه می گردد که حجم وسیعی از قوانین کشور به طور خاص به دفاع از حقوق زنان پرداخته و علاوه بر آن، نهادها و مراکز ویژه ای نیز جهت حمایت از زنان ایجاد گردیده اند که این امر را در خصوص مردان به صورت خاص شاهد نمی باشیم. البته اهتمام ویژه به مباحث و مسائل زنان در راستای دیدگاه و نگرش رهبران نظام جمهوری اسلامی مبنی بر حمایت از زن و تحقق حقوق انسانی وی در نظام اسلامی است. زیرا با توجه به ظرافت جسمانی و آسیب پذیری زنان نسبت به مردان و احتمال تضییع حق ایشان و وجود شواهدی مبنی بر ظلم مضاعف به زنان در سطح جامعه و خانواده، ضروری بوده است که در این امور، تدابیر خاصی جهت دفاع از ایشان اتخاذ گردد و این به معنای عدم عدالت یا ظلم نسبت به مردان نیست. البته اشاره به حمایتهای قانونی از زنان به معنای عدم وجود ضعف ها و خلاهای قانونی نمی باشد. اصولاً حکمت وجود مجلس شورای اسلامی- که وظیفه قانون گذاری را در کشور بر عهده دارد- در وضع قوانین جدید و جبران کاستی های قوانین موجود می باشد. از این حیث، امر قانون گذاری نیاز دائمی کشور محسوب می گردد تا قوانینی متناسب با وضعیت موجود وضع گردد. به این ترتیب بدیهی است که اگر قوانین کشور کامل بود، نیاز به قوه مقننه و فلسفه وجودی این نهاد از میان می‌رفت. لذا ضعف های قانونی می بایست از طریق

منطقی و بـا طی رونـد قـانونی خود و با همت مردم و مسئولین اصـلاح گردد و نبایـد به اهرمی جهت سوءاسـتفاده جریانات سیاسـی کشور مبدل گردد. تأکید بر مشکلات زنان در کشور و ضعیف جلوه دادن قوانین مربوط به زنان و انعکاس آن به مجامع بین المللی، به نوعی جنجال سیاسـی است که ضـمن نادیده انگاشتن واقعیت های موجود و عدم توجه به نقاط قوت، صرفاً سوءاستفاده ابزاری از زنان محسوب می گردد. تا بدین وسیله اگر دشمن با حمایت صدام در جنگ بر علیه ایران سودی نبرد، همزمان با محاصره اقتصادی و توطئه بر سـر انرژی هسـته ای، بـا هـدف اسـتفاده ابزاری از مسائـل زنـان، افکـار عمومی جهانیـان را به سـمت تهـاجم به ایران و به اصـطلاح صدور دموکراسـی تحمیلی غربی به ایران هدایت نماید. در حالی که ما شاهد آن می باشـیم که بسیاری از قوانین حمایتی که فمینیست های جهان پس از سالها مبارزه هنوز به طور کامل موفق به کسب آن نشده اند- نظیر قانون دریافت حق الزحمه در قبال انجام کارهای خانه- در قوانین ما، جزء حقوق اساسـی زن تعریف می گردد. ضـمن آنکه توجه به این نکته بسـیار حائز اهمیت است که اصـلاح قوانین داخلی نبایـد بر اساس مـدل قوانین غربی صورت پـذیرد. چرا که در غرب ایـده آل وضـعیت مطلوب زنان تساوی زنـان بـا مردان است و تسـاوی نتوانسـته مشـکل زنـان غربی را حل کنـد بلکه فقط نوع مشـکلات آنها را متفاوت با زنان دیگر کرده است. امـا بـا توجه به اعتقادات ما، تساوی حقوق زن و مرد در همه موارد امر مطلوبی نبوده و این مـدل در حقیقت ما را به جایی می رسانـد که اگر در مسئله ای وضـعیت مردان در جایگاه نامطلوبی بود، ایده ال وضـعیت زنان نیز رسـیدن به همان وضـعیت نامطلوب باشـد. در صورتی که اساساً می بایست یک سـری ملاک ها و شاخص های کلان، با عنوان شاخص رشد در ارتباط با زنان و مردان و بر اسـاس ویژگی هـای طبیعی هر یـک تعریف کرده و وضـعیت ایـده آل را بر اسـاس آن طراحی نمـاییم. پس از ان در خصوص مسایـل زنان یا مردان، با سـنجس میزان فاصـله ایشان با وضـعیت آرمانی، اقـدامات لازم جهت رسـیدن به وضـعیت مطلوب را لحاظ نماییم. امروزه زنان و دختران کشور با مشکلات اساسی روبه رو هستند که متأسفانه در فضاهای روشنفکری کمتر به آن پرداخته می شود مشکل بالا رفتن سن ازدواج و عدم ایجاد موقعیت مطلوب ازدواج به ویژه برای دختران از اموری است که می بایست برای حل آن تدابیری اتخاذ گردد و دسـتگاه‌های دولتی و غیر دولتی در این زمینه دچار کم کاری کشـته اند. افزایش آمار طلاق که حاکی از نابسامانی خانواده هاست، از مشـکلات اساسی زنان محسوب می گردد. لـذا یکی از تـدابیر اساسـی که باید اندیشـید، وضع قوانینی است که به واسـطه ان خانواده‌ها بتوانند از حالت بحرانی خارج شده و به وضعیت متعادل برسند. لذا در لایحه حمایت از خانواده که اخیراً وضـع گردیـده، واحـدهایی بـه نـام واحـد مشـاوره خـانواده در کنـار دادگاه‌هـای خـانواده پیش بینی شـده است. بر این اسـاس اشخاصـی که برای مشـکلات خـانوادگی به دادگـاه خـانواده مراجعه می نماینـد، به مرکز مشـاوره ارجـاع داده می شونـد و در آنجا راهنمایی ها و مشاوره های لازم جهت حل مشکلات خانواده انجام می پذیرد. اما در صورتی که مشکل به اندازه‌ای حاد باشد که از طریق مشاوره نیز به نتیجه نرسـد، در این حالت با ارایه نظر مشورتی واحـد مشاوره دادگاه اقـدام به صـدور حکم طلاق می نماید. به این ترتیب، علاوه بر آنکه رونـد رسیدگی به پرونده‌های مربوط به خانواده در دادگاه ها تسـریع می گردد از بسـیاری از طلاق های نابجـا هم جلوگیری می شود. بـا این وصف نمی توان منکر ضـعف هـای مربوط به قوانین، به ویژه در حمایت از زنان گردیـد، اما با توجه به راهکارهـای موجود می بـایست همت خویش را به کـار گرفته و از امکانـات موجود بهره برداری لازم را به عمل آ و رد. و همان گونه که از آغاز پیروزی انقلاب اسـلامی، همواره رهبران نظام، پرچمـدار اصـلاح وضـعیت زنان در ابعاد فرهنگی و اجتماعی بوده انـد، در پیروی از رهنمودهـای آنـان گـام های موثری برداشت. در پایان با ذکر سـخنانی از مقام معظم رهبری در توجه ویژه به مسایل زنان و مشکلات قوانین آنان و تأکید ویژه ایشان بر لزوم اصلاح قوانین، این بحث را پایان می دهیم": زن در جامعه ایرانی ما، نه از لحاظ حقوق اجتماعی، نه از لحاظ تمکن و قـدرت تصـرف فردی، نه از لحاظ قوانینی که به اینها ارتباط پیدا می کند، هنوز در آن حد و سـطحی که اسـلام خواسته است قرار ندارد- متأسفانه در طول تاریخ، همواره یک ستم تاریخی بر زن رفته است. که بیشتر هم ناشـی از این است که قدر زن و جای او را ندانسـته اند- در جامعه ما بایستی به آن شکلی باشد که اسلام خواسته است. زن باید

شأن حقیقی خودش را پیدا کند و نبایستی به خاطر زن بودن هیچ ستم و ظلمی به او بشود".۱ مقام معظم رهبری": اگر بتوانید به قوانین و مقرراتی برسید که وقتی زن در خانه شوهر است، احساس امنیت بکند خیلی خوب است- کاری کنید که زن وقتی به خانه شوهر می رود، در هر سنی که هست، احساس امنیت کند، احساس کند می تواند زور نشنود، اگر بتوانید این را تأمین کنید به نظر من بزرگترین قدم را برداشته اید. بتواند زور نشنود و اگر زور شنید بتواند از حق خودش دفاع کند، امکانات قانونی در اختیارش باشد و بتواند از حق خودش دفاع کند.... اگر این بشود به نظر من کار بزرگی انجام گرفته است. بیشترین همت و بیشترین دغدغه من اینست که این تأمین بشود. می بینم که ا. حدیث ولایت، ج ص صص ۱۴۰-۱۳۹، بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۱۶/۱۰/۶۹. این، الآن تأمین نیست! حتی در خانواده های مومن و خانواده های متقی نیست! در خانواده های امروزی هم نیست... اگر بتوانید، این را با قوانین و مقررات جبران کنید".ا مقام معظم رهبری": مهم ترین مشکل بانوان، متأسفانه مشکل درون خانواده و عائله است. انجاست که متأسفانه در مواردی حرمت بانوی مسلمان، شأن و حق بانوی مسلمان نادیده گرفته می شود! با استفاده از عواطف جوشان زنانه بانوی مسلمان، آنچه که حق و شأن اوست از او دریغ می شود. این را باید اصلاح کرد... بخش مهمی از این کار، برعهده قانونگذاران است ".۲ ا. زن از دیدگاه مقام معظم رهبری، صص ۱۱۸-۱۱۷ ۳۰/۴/۷۶. ۲.روزنامه جمهوری اسلامی/ مورخه ۲۹/۱۱/۷۶.

۱۴- دفاع از حقوق زن

مشخصات کتاب

سرشناسه : حکیمی محمد، ۱۳۱۷ - عنوان و نام پدیدآور : دفاع از حقوق زن / محمد حکیمی مشخصات نشر : مشهد بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۸ مشخصات ظاهری : ۱۷۵ ص. شابک : ۹۶۴-۴۴۴-۴۵۱-۵ ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ دوم) ؛ ۸۰۰۰ ریال (چاپ سوم) ؛ ۱۰۰۰۰ ریال چاپ جهارم ۹۷۸-۹۶۴-۴۴۴-۸۸۶-۷ ؛ ۱۴۰۰۰ ریال چاپ پنجم ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۰۵۱-۸ : ؛ ۱۵۰۰۰ریال (چاپ هفتم) یادداشت : چاپ دوم : ۱۳۸۱. یادداشت : چاپ سوم ۱۳۸۲. یادداشت : چاپ چهارم : ۱۳۸۴. یادداشت : چاپ پنجم : ۱۳۸۶. یادداشت : چاپ هفتم : ۱۳۸۷. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : زنان در اسلام موضوع : زنان -- احادیث موضوع : زنان -- وضع حقوقی و قوانین (فقه) شناسه افزوده : بنیاد پژوهش‌های اسلامی رده بندی کنگره : BP۲۳۰/۱۷۲/ح۸د۷ ۱۳۷۸ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۸۳۱ شماره کتابشناسی ملی : م۷۹-۳۳۹۴

پیشگفتار

نظریاتی که درباره زن، از سوی مکاتب گوناگون ارائه شده است، چون دیگر ره آوردهای فکر بشری، از افراط و تفریط بیرون نیست. مجموع تلاشهای علمی اندیشمندان در این زمینه ها، در عین حال که به حقایقی راه یافته، از زیاده روی یا کم انگاری دور نمانده است. از ا ین رو، این موضوع درخور ژرفنگریهای گسترده و حقیقت جویانه است. موضوع زن، به عنوان بدنه ای از جامعه انسانی، بدان پایه قابل بررسی وژرفنگری است که انسان شایسته ی شناخت و بررسی است. هرگونه تحلیل و بررسی ابعاد حیات زن، منهای ویژگیهای صنفی وجنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می آید. شناخت زن و منزلت و مقام او، در حقیقت شَناخت انسان وکرامت اوست. این نیز تردیدناپذیر است، که شناخت انسانی نسبت به خود، معیار دیگر شناختهاست، و درك و دریا فت انسانی از خود و محیط و جایگاهی که در آن قرار دارد، زمینه اصلی شناسایی دیگر پدیده هاست. به این جهت انسان به عنوان نخستین گام در شناختوری، به ضرورت باید به ژرفنگری و کاوشگری در خویشتن بپردازد، و از ژرفای بیکرانه هستی خویش،

آگاهیهایی به دست آورد، و دست کم به شناختی نسبی برسد. بنابراین، مطالعه در احوال زن، و بررسی ابعادِ هستی این بخش از جامعه انسانی، گامی در راستای انسان شناسی عمومی است. از جمله اندیشه های افراطی در زنگرایی، نظریه ای است که اصولاً به انکارِ زن بودنِ زن می اندیشد، و می کوشد تا زن را از عالَم خویش جدا کند، و ویژگیهای انکارناپذیر هستی زنانه را منکر شود. مثلاً موجودی که مورد علاقه ی جنس مخالف است، و می تواند همسر باشد، و نیازهایی را برآورد. و یا مادر شود و کانون هستی سازی گردد و تداوم نسل انسانی را تضمین کند. یا می تواند محور خانواده باشد، و چون ساحلی آرام، جامعه بزرگ انسانی را آرامش و آسایش بخشد و- همه اینها را نادیده می گیرند و اینها را با شخصیت زن ناسازگار می شناسند. یعنی همسری؛ مادری، تشکیل خانواده و تربیت نسل و- این پندارها از برخی زنگرایان غربی است، که می کوشند زنان را از بارداری و حاملگی آزاد سازند و باز مادر شدن را از دوش آنان بردارند، و توصیه می کنند، فرزندان در رحمهای مصنوعی و با مکانیسم لقاح مصنوعی پدید آیند و درکاموریهای جنسی، هر جنس به جنس خود بگراید، و خانواده به این صورت سنّتی متلاشی گر د د. این دست تئوریها، واکنشی است در برابر تحمیلهایی که بر زن در خانه و خانواده رفته است، و ستمهایی است که بسیاری از زنان از کاموریهای مردان دیده اند، و برخورد واکنشی همیشه نمی تواند حقگرا و درست باشد. زیرا این تفکر در حقیقت، ناقص شناختن جنس زن است. چه تحقیری از این بالاتر نسبت به زن، که آفرینشِ او را کوچک شمارند. همچنین نادیده گرفتن ضرورتهای انکارناپذیر طبیعی است، چون: ضرورت زایمان و ابعاد آثار روانی و تنی آن، نیاز مادری، تشکیل خانواده و همسری، تداوم نسل انسانی و تربیت فرزند در کانون خانواده و در دامن مادر، و همچنین اصول علمی و مسائل بدنی و فیزیولوژیکی یا روانی و یا روان تنی (پسیکوفیزیولوژیکی) فراوانی که بر هستی زن حاکم است و راه و روشهایی را برای او لازم می سازد. اینها ضرورتهایی است که ادیان آسمانی بویژه اسلام آنها را آموزش دادند، و علم و تجربیات بشری همه آنها را اثبات کرده است، و انکار این اصول، انکار علم و داده های اَنگارناپذیر تجربه و دانش بشری است. علم، اثبات کرده است: مادری در زنان ضرورتی حیاتی برای جسم و بدن زن است، و احساس مادری از نظر روانی، لذتبخش ترین بخش زندگی زنانه است، که زندگی آنان را با معنا و مفهوم می سازد، و عشق مادری کانون همه عشقها است، و تهی ساختن زن از این احساس، انکار برخی کیان و هستی اوست. این نیز ثابت شده است که فرزندانی که در دامن مادر تربیت نشوند، ناقص اند، اعتمادبه نفس ندارند، و ازکارآیی لازم نیز برای جامعه بشری برخوردار نیستند. نیز ثابت شده است که بازده اقتصادی این افراد کاهش می یابد. همچنین ضرورت تشکیل خانواده و آثار و نقش سازنده آن در مرد و زن و فرزندان از نتایج یافته های علمی است. از این رو، گرچه مدرنیسم برای فروپاشی خانواده گسترده و سنتی کوشید. لیکن موفقیتی چندان به دست نیاورد. بلکه دچار پیامدهای ویرانگرِ اجتماعی نیز گردید، و پُست مدرنیسم شتابزده به خانواده ی سنتی روی کرد و آن را معیار سامان بخشی به وضع نابسامان جامعه های انسانی دانست. بنابراین، نظریه مردنمایی زنان (همانند سازی رفتاری با مردان) به معنای سلب شخصیت واقعی زن و ارزش والای زن بودن است. شخصیتی که سکوی پرش به چکاد زندگی است و مناسبترین زمینه برای اوجگرایی انسانی. قرآن کریم: (- اَنّی لا اُضیعُ عملَ عاملٍ مِنکم مِنْ ذکرٍ او انثی بَعضُکُمْ مِنْ بَعضٍ ... !۱ «من عمل هیچ صاحب عملی را از شما چه مرد و چه زن که همه همانند یکدیگرید- ضایع و بی پاداش نمی گذارم .. (انّ المسلمین والمسلماتِ والمؤمنینَ و المؤمناتِ والقانتینَ و القانتاتِ والصادقینَ والصادقاتِ والصابرینَ والصابراتِ و الخاشعینَ و الخاشعاتِ و المتصدّقینَ والمتصدّقاتِ والصائمیقَ والصائماتِ والحافظینَ فروجَهُمْ وَ الحافِظاتِ والذّاکرین الهَش کثیراً و الذاکراتِ اعدّ اللّه لهم مغفرةً واجراً عظیماً!۲ «بیگمان مردان مسلمان و زنان مسلمان، و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان فرمانبر و زنان فرمانبر و مردان راستگوی و زنان، راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا، و مردان افتاده و فروتن و زنان افتاده و فروتن و مردان صدقه بخش و زنان صدقه بخش، و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که خدا را فراوان یاد می کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، خداوند برای همگیشان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده ساخته است». مؤمن و مؤمنه، یعنی

مرد مؤمن و زن مؤمن هر دو پوینده راه به یکی مقصد هستند و هر دوکوچنده ی به سوی هدف نهایی هستی اند. هدفها و آرمانهای بزرگ باید راههای گونه گونی نیز داشته باشد. و مهم رسیدن به آن هدف است که در توان زن و مرد هر دو هست. ۱. آل عمران ۳/۱۹۵. ۲. احزاب ۳۳/۳۵. از نظر اسلام زن، زن است و مرد، مرد، و هر دو، دو فرد از یک نوعند: قرآن کر یم: (یا ایّها النّاس انّا خَلقناکم مِن ذَکرٍ و اُنثی وَ جَعلناکُم شُعوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارفُوا اِنَّ اَکْرَمَکُم عِندَاللّه اَتْقاکُم...)۱ «ای مردم، ما شما را از نری و ماده ای بیافریدیم و شما را به هیأت اقوام و قبائلی درآوردیم تا یکدیگر را بشناسید. بیگمان گرامی ترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست...» در بینش اسلامی، زن و مرد یکی و یگانه اند و این یگانگی ریشه در هستی و ماهیت آنان دارد و جبرهای آفرینش این دو را چنان پیوند داده است که هیچ گاه و با هیح شیوه ای گسستنی نیست. قرآن کر یم: (وَ مِنْ آیاتِهِ اَنْ خلق لکم من انفسِکُم ازواجاً لِتَسکُنُوا الیها و جَعَلَ بینکم مودّةً و رحمةًانّ فی ذلک لآیاتٍ لقوم یتفکرون). ۲ «و از نشانه های قدرت اوست که برای شما از نوع خودتان، همسرانی آفرید که با آنان آرام گیرید، و میان شما دوستی و مهربانی نهاد؛ و در این امر برای اندیشه وران مایه های عبرت است یا». براستی این بینش اسلامی بسیار اصولی است که: «خُذوا مِن -------------------------- ۱- حجرات ۱۴/۳۹. ۲- روم ۳۰/ ۲۱. اجسادِکُم فجودُوا بها علا انفُسِکم ...»:ا «هر کس از درون وجود خویش باید سرمایه ی تکامل خو یش را جستجو کند» و در همان ظرف وجودیِ خویش تکامل یابد، و با عمل و تلاش خستگی ناپذیر از کاستیها، ناتوانیها و نادانیها برهد، و به کمال مطلوب و سعادت جاوید برسد. این اندیشه ای وا پسگرا و نادرست است، که زن خودِ خویشتن را گم کند یا آن را کوچک و پست شمارد، و از این که زن آفریده شده است دچار عقده خود کم بینی گردد، و تلاشی جبرانی را در پیش گیرد، و خود را همانند مرد بسازد و چون او لباس بپوشد و آرایش کند، و اَدای او را در اعمال و رفتار درآورد. این اندیشه آغاز نفی شخصیت زن است، و انحراف پایانی آن نیز در همین آغاز نهفته است. باید زن! خویش را در خویش جستجو کند. و این را نیک -------------------------- ۱- حدیث امام علی (علیه السّلام)، نهج البلاغه/۶۰۷. به این مضمون احادیث دیگری نیز هست چون: ۱- «المرءُ حیثُ وَضَعَ نَفسَهُ: انسان رهین تلاش خویش است، غررالحکم/۴۸. ۲- امام صادق (علیه السّلام): «خذ لنفسِك خذ منها فی الصحة قبل السقم... و فی الحیاة قبلَ المماتِ: از درون (وجود) خویش مایه (و سرمایه) بگیر(برای ساختن خود) در دوران سلامتی پیش از بیماری...ودردوران حیات پیش از مرگ ...».وسائل الشیعه ۱۱/ ۳۸۲. بشناسد که جریان افراد نوع انسانی در دو کانال: زنانه و مردانه، در این زندگی، به معنای نشیب گرایی یک فرد و فرازگرایی فرد دیگرنیست. باری! در این روزگار، و در برابر این پندارهای بی پایه که به سوی جامعه ما از هر سوی روان گشته است. باید به اصالتهایَ خودی روی آورد، و خویش را در خویش پیدا کرد، و با اعتماد به نفس، و پسِ پشت افکندن تحقیرهای بیگانگان، به کشف ماهیت و گوهر فرهنگِ خود دست یازید، و از هرگونه بی فرهنگی و بی اصالتی دوری گزید، و هر نوع زدگی و دلباختگی را رها کرد، و هرگونه تقلید کورکورانه و چشم بسته از غرب را به یک سو افکند، و از غنای فرهنگی خویش مایه گرفت، و جانمایه ی زندگی ساخت. اندیشمندان دلسوز ما، آنان که فرهنگ بیگانه را تا ژرفا شکافتند، چه نیک دریافتندکه راه نجات و رهایی از دام نظام های سلطه و چپاول جهان، در بازگشت به هویت فرهنگی و دینی خویش است، و در بازشناسی ارزشهای والا و عقلانی تفکر اسلامی و ایرانی. علم، در انحصار هیچ قاره ای نیست، و باید از دانش دیگران بهره گرفت، و این آموزش جاودان اسلامی را معیار قرار داد: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((اُطلبُوا العِلمَ وَلَو بِالصِّین، فانّ طَلبَ الْعلمِ فَریضةٌ عَلی کَلّ مُسلم».۱ «در طلب علم بکوشید گرچه در (دوردست ترین نقطه) چین باشد. زیرا که طلب علم بر هر مسلمان واجب است». و این به معنای رنگ باختگی، در برابر شکوه ظاهری بیگانه و احساس خود کم بینی و از خود بیگانگی نیست، چنان که نمونه هایی از این شیوه را در برخی ملل آسیایی می نگریم، که از دانش و فنون دیگران بهره بردند، و آن را با اصالتهای فرهنگی خویش درآمیختند، و به سوی دلباختگی و غرب زدگی ره نپوئیدند. بزرگترین نوع تکامل، و روی پای خود ایستادن، و به استقلال راستین رسیدن، در پرتو درک اصالت هویت خویش نهفته است و شناخت اصولی انحطاطها و ضدارزشهای

فرهنگ بیگانه. یعنی فرهنگی که زمینه ساز وابستگی، پوچی و بی اصالتی ملت ما است، و از پیامدهای تخلف ناپذیر آن، سرسپردگی و وابستگی و اسارت است. وابستگی ای که نه تنها به اسارت تن انسانی می انجامد. بلکه انسان را از درون تهی می سازد، و جان او را به اسارت می کشد. شگفتا که می نگریم برخی سرِ آن دارند که کوششهای قرون گذشته متفکران اصیل، و بیدارگریهای آگاهان ژرفنگرِ خودی را با دست فراموشی سپارند و جوانان را با آنان بیگانه سازند، و ---------------------- ۱- بحا رالانوا ر ۱/ ۱۸۰. نسل کوشا و پرتوان ما را از خودیابی و خودشناسی غافل کنند، و به سود مستکبران و غارتگرانِ حرث و نسل، نیروی بالنده ی ما را از فرهیختگی و بینشگرایی و خودباوری دور سازند، و کم کم استقلال و شخصیت فرهنگی آنان را بشکنند، و راه را برای تهاجمهایِ اقتصادی و سیاسی و نظامی هموار سازند. در این دوران و این زمانه، و در برابر این همه وارونهَ گویی، و کج اندیشی و بیگانه گرایی، و دگروار تفسیر کردنِ ملاکها و معیارهای ارزشی، روشنی و آگاهیِ ویژه ای باید در نسل جوان پدید آید، و روشنگریهای گسترده و بی درنگی به دست نویسندگان و اندیشمندان و مجموع مراکز فرهنگی صورت گیرد، تا فرزندان ما را در برابر این تهاجم جدید واکسینه کنند و مصونیت بخشند. در چند دهه گذشته، چنان که صاحب این قلم به یاد دارد، همواره و هر گاه، موضعگیری علیه اسلام صورت می گرفت، و یا باورهای توده های مردم هدف واقع می شد، موضوع زن و مسائل مربوط به او، یکی از محورهای این موضعگیریها بود، و اکنون نیز در این تهاجم جدید، از موضوع زن چون گذشته ها سوء استفاده هایی می شود. در روزگاری- در حدود چند دهه- ایدئولوژی و جهان بینی ضد الهی ماتریالیسم و مارکسیسم به سرزمینهای ما هجوم آورد، که به برخی رنگ باختگی ها انجامید، و برخی از نیروها و مغزهای ما به یغما رفت. امروزکه آن حرفها دیگر رنگ باخت و ناتوانی خویش را (در تفسیر درستِ انسان و جهان) آشکار ساخت. ایدئولوژیِ دین ستیز سرمایه داری جهانی، به کانون افکار جوانان ما هجوم آورده است، و به چپاول خردها و باورها پرداخته و قصد جانها و اندیشه ها را کرده است که بیگمان دیگر چپاولها و یغماگریها را در پی خواهد داشت. اینجاست که مسئولیّت آگاهان را روزافزون می سازد. رویارویی با این تهاجم فرهنگی، و زوکردن مغلطه ها و سفسطه های آن، کاری است که در گامهای نخستین، از آگاهان جامعه ساخته است و تلاشی فراوان می طلبد تازیربناهای این اندیشه ها شناخته شود، و سستی بنیادهای آن نمایان گردد، و این شناختها و آگاهیها در سطح جامعه گسترش یابد و همگان را آگاه و بیدارکند. طرح اصول فمنیزم و زن گرایی غربی، یکی از ابزارهای این تهاجم است. با طرح مسائلی در این زمینه، نیمی از بدنه ی اصلی و خروشان جامعه ما نشانه رفته است. با این اَنگارکه وحدت دینی و ملّی ما آسیب پذیر گردد. اینک و به منظور دستیابی به همین هدف متعالی، این کتاب نگارش یافت. باشد که همین ارزیابی شتابزدهه نسل جوان ما را سودمند افتد، و اندکی از والایی شخصیت زن را روشن کند، و برتری نگرش اسلام را بر دیگر مکاتب آشکار سازد. گرچه کارهای تحقیقی بسیاری لازم است که باید انجام گیرد، و حقوق زن و ارزش او، با بینشگرایی ویژه ای بررسی شود، تا برخی از زوایای نیمه تاریک آن، برای نسل امروز روشن گردد. مشهد مقدس رضوی: ۱/۳/۷۸

بخش نخست

زن، در آفرینش و در بُعد روحی و جسمی، از همان گوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است، و هر دو جنس در جوهر و ماهیت یکسان و یگانه اند. تمایز و فرقی در حقیقت و ماهیت زن و مرد نیست. قرآن کریم، به صراحت از این حقیقت پرده برمی دارد: ا- (یا ایّها النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُم الّذی خَلَقَکم مِن نَفسٍ واحدهٍ و خَلَقَ مِنْها زوجها...)۱ «ای مردم تقوا پیشه کنید در برابر خدا،آن که شما را از یک تن بیافرید و از آن یک تن همسر او را- پدیدآورد...» ۲- (هو الّذی خلقکم من نفسٍ واحدهٍ وَ جَعَلَ منها زوجها لِیَسْکُنَ الیها...)۲ «اوست کهٔ همه ی شما را از یک تن بیافرید، و از آن یک تن زنش را نیز بیافرید تا به او آرامش یابد... » ۳- (و مِن آیاتِهِ اَن خَلَقَ لکم من انفسِکُم اَزواجاً لِتَسْکُنُوا ۱-نسا ۱/۴. ۲-اعراف ۷/۱۸۹. الیها...)۱ «و از نشانه های قدرت اوست که برایتان

از جنس خودتان همسرانی آفرید تا درکنار ایشان آرامش یابید...» بنابراین زن در آفرینش از همان جوهر وگوهری آفریده شده که مرد آفریده شده است و این آیه ها چون این آیات است: (لَقَد منّ الهن علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولاً من انفسهم...)۲ «خدا بر مؤمنان انعام فرمود، آنگاه که از خودشان به میان خودشان پیامبری مبعوث کرد...» که پیامبران بشرند و مبلّغان الهی در جامعه انسانی، از نوع انسان انتخاب شدند. اندیشه ی یکسانی و یگانگی ماهوی زن و مرد، اندیشه ای قرآنی است که از آیات قرآن به روشنی به دست می آید. تنها در این زمینه نظر دیگری است که خلقت زن را از بخشی از زائده ی خلقت مرد تصویر می کند. این نظر به برخی از احادیث استناد شده است ؛لیکن این اندیشه در حدیثی از امام صادق (علیه السّلام) مردود شمرده شده است. حدیث این است: امام صادق (علیه السّلام): «قال زراره ... سُئِل ابوعبداللّه (علیه السّلام) عن خلقِ حوّاءَ و قیل له: انّ اُناساً عندَنا یقولونَ: اِنَّ اللّه- عزّ وجلّ- خلقَ حوّاءَ مِن ضِلْعِ آدَمَ الْاَیْسَرِ الْاَقْصی. قال: سبحانَ اللّه و تَعالی عن ذلک علوّاً کبیراً! یقول من یقول هذا، اِنَّ اللّهَ لم یکن له من القدرةِ ما یخلُقُ لِآدَمَ زوجةً مِن غیرِ ضلعِهِ و ۱- روم ۳۰/ ۲۱. ۲- ال عمران ۳/۱۶۴. جَعَلَ لمتکلّم من اهلِ التشنیع سَبیلاًاِلَی الکلام- ما لِهؤُلاءِ حَکَمَ اللهُ بَیْنَنا وَبَیْنَهُمْ. ثم قال: ان اللّه- تبارک و تعالی- لَمّا خَلَقَ آدَمَ مِنْ طینٍ اَمَرَ الملائِکَةَ فَسَجَدُوا لَهُ وَ اَلقی عَلیهِ السُّباتَ، ثمّ ابْتَدَعَ لَهُ خَلْقاً،- فَأَقْبَلَتْ تَتَحَرَّکُ فَانتَبَهَ لِتَحرُّکّها... فَلمّا نَظَرَ اِلَیْها، نَظَر اِلی خَلْقٍ حَسنٍ یُشْبِهُ صُورتَهُ غَیرَ اَنَّها انثی... فقال آدمُ عندَ ذلکَ: یا رَبِّ مَنْ هذا الخلقُ الحسنُ الّذی قَدْ انسَنَی قربُهُ والنظرُ الیه. فقال اللّهُ هذه اَمَتی حوّاء...»۱ «زراره می گوید: از امام صادق (علیه السّلام) از آفرینش حواء سؤال شد وگفته شد که برخی از مردم می گویند: خداوند بزرگ، حوا را از دنده ی پایین و چپ آدم آفرید. امام فرمود: خدا منزه و برتر است از این نسبت. آن کس که چنین می گوید، می پندارد که خداوند قدرت نداشت که برای آدم همسری از غیر دنده اش بیافریند. این اشخاص راه را برای خرده گیران باز می کنند...اینان چه می کنند؟ خداوند میان ما و آنان داوری کند. سپس فرمود: خداوند بزرگ آن گاه که آدم را از خاک آفرید و به ملائکه فرمان داد تا او را سجده کنند، خوابی عمیق را بر او چیره ساخت. سپس برای او مخلوقی جدید را بیافرید... این مخلوق جدید به حرکت آمد و آدم از (اثر) حرکت او به خود آمد و بیدار شد، چون بدان نگریست، دید مخلوقی زیباست که همانند خود اوست، جز این که او زن است... آدم در این هنگام گفت. خداوندا این مخلوق زیبا که من نسبت به او احساس انس می کنم کیست؟ خداوند گفت: این کنیز من حواء است...». ۱- بحا رالا نوا ر ۱۱/ ۲۲۱؛ وسائل الشیعه ۱۴/ ۲. علّامه مجلسی می گوید: ((مشهور میان مورخان و مفسّران عامه این است که حوا از دنده ی آدم آفریده شده است و به این معنا برخی از احادیث نیز دلالت دارد؛ لیکن این حدیث و احادیث دیگری، این موضوع را رد می کند... »۱ سپس مجلسی (رحمت الله علیه) بحثی تفسیری را ازابوالفتوح رازی نقل می کند: رازی، در تفسیر این فرموده ی خداوند: (یا ایّها النّاسُ اتّقوا رَبَّکُمُ الذی خَلَقَکُم مِن نفسٍ واحدةٍ و خلقَ مِنْها زَوْجَها...)۲ گفته است: «مراد از این زوج، حواء است و در این که حوا از آدم آفریده شده باشد دو نظریه است: ۱- این که حوا از دنده چپ آدم آفریده شده باشد... ۲- این که مراد از «خلق منها: از جنس و گوهر آدم همسرش را آفرید»، یعنی از جنس آدم. و این آیه چون آیه دیگر است که می گوید: (وَالهُد جَعلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً)۳ «خداوند برای شما از جنس خودتان همسرانی قرار داد». و چون این آیه است: (لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ اَنْفُسِکُمْ)۴ «به سوی شما پیامبری از خودتان آمد». ۱- بحا رالا نوا ر ۱۱/ ۲۲۲. ۲- نسا ۴/۱. ۳- نحل ۱۶/۷۲. ۴- بحا رالانوا ر ۱۱/ ۲۲۲ و ۲۲۳. سپس مجلسی می گوید: «مقصود از خلقت از یک نفس (نفس واحدة)، خلقت از یک پدر است... و با این که مادر نیز شرط(لازم) این آفرینش باشد، منافاتی ندارد...». احتمال دیگر درکلمه ی «مِن » نیز هست و آن این که «مِن» تعلیلی باشد؛ یعنی: «برای شما همسرانی آفرید...»۱ نظریه ی دوم موافق کلام امام صادق (علیه السّلام) است، که زن چون مرد خلقتی جداگانه و مستقل دارد. ۱- بحا رالانوا ر ۱ ۱/ ۲۲۲ ر ۲۲۳.

بخش دوم

اوجگرایی و تکامل زن زن در تفکر قرآنی، همپای مرد، تکامل پذیر و اوجگرا است، و در پرتو شناخت و عمل به معراج می رود، و به چکاد و تعالیِ ممکن برای نوع انسانی دست می یابد. در این نیز تردیدی نیست، و آیات قرآنی نسبت به آن صراحت دارد. قرآن هر گاه از کمالات و ارزشهای والایی که انسانها بدان می رسند، سخن می گوید، زنان را نیز همدوش و همسان مردان مطرح می کند: ۱- (اِنَّ المسلمینَ والمسلماتِ والمؤمنینَ والمؤمناتِ والقانتینَ والقانتاتِ والصادقینَ والصادقاتِ والصابرینَ والصابراتِ والخاشعینَ والخاشعاتِ والمتصدّقین و المتصدّقاتِ والصائمینَ والصائماتِ والحافظینَ فروجَهُمْ والحافظاتِ والذاکرینَ الهَ کَثیراً والذاکراتِ اَعَدَّ الهم لهم مغفرةً واَجراً عظیماً)۱ «خدا برای مردان مسلمان و زنان مسلمان و مردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت و مردان راستگوی و زنان راستگوی و مردان شکیبا و زنان شکیبا و مردان خدای ترس و ۱- احزاب ۳۳/۳۵. اوجگرایی و تکامل زن !۲۷ زنان خدای ترس و مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده و مردان روزه دار و زنان روزه دار و مردان پاکدامن (و خویشتندار در برابر غریزه ی جنسی) و زنان پاکدامن و مردانی که خدا را فراوان یاد می کنند و زنانی که خدا را فراوان یاد می کنند، آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است ». در این آیه کریمه، اسلام و ایمان و قنوت و صدق و صبر و خشوع و صوم و خویشتن داری و پاکدامنی و ذکر کثیر و...برای مرد و زن برابر آمده و اثبات شده است که هر یک از دو جنس می توانند به این مقامات دست یابند و در تکامل و عروج یکسان باشند و به مقامات بالای قرب و معنویت برسند. ۲- (فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ انّی لا اُضیعُ عملَ عامِلٍ منکم من ذکرٍ أو اُنثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعضٍ ...)۱ «پروردگارشان دعایشان را اجابت فر مود که من: کار هیچ کوشنده ای را از شما چه زن و چه مرد، ناچیز نمی سازم، (که) همه از یکدیگرید...». ۳- (وَ مَنْ یَعْمَلْ من الصالحاتِ من ذکرٍ اَوْ انثی و هو مؤمنٌ فَاُولئکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ولایُظْلَمُونَ نَقیراً)۲ «و هرکس کاری شایسته کند چه زن و چه مرد اگر مؤمن باشد به بهشت می رود و بقدر آن گودی که بر پشت هسته ی خرماست به کسی ۱- اَل عمران ۳/۱۹۵. ۲- نسا ۴/۱۲۴. ستم نمی شود». در این آیه، علت تساوی عمل زن و مرد روشن می گردد که انسانِ کوشنده باید به اندازه کوشش خویش پاداش گیرد، و اگر تفاوتی میان تلاش زن و مرد باشد ظلم است و خدای چنین ظلمی را روا نمی داند. ۴- (مَنْ عَمِلَ صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمنٌ فَلْنُحیَیَنَّهُ حَیوةً طیّبةً و لَنَجْزِیَنَّهُمْ اَجْرَهُمْ باحسَنِ ماکانُوا یَعْمَلُونَ)۱ «هر مرد و زن که کاری نیکو انجام دهند، اگر ایمان آورده باشند، زندگی خوش و پاکیزه ای به او خواهیم داد و پاداشی بهتر از کردارشان بدانان خواهیم داد». در این آیه ی مبارکه همسانی آثار و ره آوردهای این دنیایی عمل زن و مرد مطرح گردیده است. یعنی عمل صالح ازهر جنس باشد، در سنت الهی پیامد و ره آوردی یکسان دارد و نیز پاداشی یکسان در جهان دیگر دریافت خواهند کرد. توجه به این نکته نیز لازم است که در آیات دیگری که از تکامل و اوجگرایی انسان سخن رفته است، زن و مرد را شامل می گردد، گرچه با لفظ مذکر آمده باشد. زیرا در این گونه تعبیرها چون: (یا ایها الَّذینَ امنوا! خطاب به نوع انسانی است یعنی: (یا ایّها الانسان ! و اینها همه زن و مرد را در برمی گیر د. -- ۱- نحل عم ۱۶/۹۷.

بخش سوم

عقل زن قرآن کریم، زن را انسانی می داند با همه ویژگیهای انسانی، و همه استعدادها و نیروهایی که لازمه انسان بودن است. از این رو، در قرآن، کمی وکاستی عقل زن مطرح نشده است. بلکه چنان که یاد شد، زن و مرد در مدارج تکامل جز با خردوری عمیق، امکان ندارد، مساوی و همسطح معرفی شدند. لیکن در برخی احادیث، تعبیرهایی آمده است که بیانگر کمبود عقل زن نسبت به مرد است. در این باره توجه به نکاتی لازم است: آ- نقص عقل و کم مایگی در شناختوری، به بسیاری از انسانهای دیگر نسبت داده شده است. برای نمونه به برخی از افراد و طبقاتی که از نظر اسلام، دچار ضعف عقل وکم خردی هستند، چه زن باشد و چه مرد، اشاره می شود: ۱. عجب و خودپسندی و خودخواهی، نشانه ی ضعف عقل وکم خردی است. امام علی (علیه السّلام): «اِعْجابُ المرءِ بنفْسِهِ دلیلٌ عَلی ضعفِ عقلِهِ».۱ «خودبینیِ شخص، نشانه ی ضعف (وکاستی) خرد اوست». ۲. آنان که با جاهلان

همنشینی کنند، از عقل آنان کاسته می شود.۲ ۳. گوش فرادادن به خردمندان، عقل را می میراند ۳۰ ۴. در زیاده طلبی (از حدّ لازم زندگی) تباهی عقل نهفته است.۴ ۵. تکبّر و خودبزرگ بینی مـایه کاستی عقل است.۵ ۶. آنان که به چیزی عشق ورزنـد، دچارکم خردی می گردند.۶ ۷. شهوترانی عقل را ازکار می اندازد.۷ ۸. عاقل در حال غضب خویشتن دار است، وگرنه نابخرد است.۸ ۹. آن کس کـه همـواره بـه کارهـای بیهـوده و هوسبازی می پردازد، کـم عقـل اسـت.۹ ایـن دسـت تعبیرهـا و روشـنگریها، برای بیـداری انسانهاست که موانع راه شناخت و رشد عقلانیت خویش را از میان بردارند و برای شکوفایی و تکامل خردِ خویش بکوشند.۱۰ ---------------------- ۱- الحیاه ۱/ ۱۸۰؛ ترجمه ی فارسـی ۱/۳۰۴. ۲ و ۳- حدیث امام علی (علیه السّـلام)، بحارالانوار ۱/ ۱۶۰. ۴- حدیث امام علی (علیه السّـلام)، میزان الحکمهٔ ۶/ ۴۳۱. ۵- حدیث امام باقر(علیه السّلام) بحا رالانوار ۷۸/۱۸۶. ۶ و ۷- نهج البلاغه/ ۳۳۰. ۸ و ۹- حـدیث امـام علی (علیه السّـلام)، میزان الحکمـهٔ ۶/ ۴۲۰ و۴۱۷. ۱۰- این موضـوع بسـیار مهم یعنی: «مـوانع شناخت» در فصل ۴۱ باب اصالت شـناخت از سوی دیگر، طبقاتی عاقل و خردمند شمرده شدند، حتّی به کمال عقل و تکامل نیروی شناخت نیز توصیف گردیدند؛ زن باشند و یا مرد. ۱. عاقـل کمال طلب است و جاهل مال طلب.۱ ۲. عاقل رأی خویش را متّهم می سازد، و به آنچه خود پسـندید اعتماد نمی کنـد.۲ ۳. عاقل طبق آنچه شـناخت، عمل می کنـد.۳ ۴. عقلی بالاـتر از مخالفت با هوای نفس نیست.۴ ۵. عاقـل دینـدار و دین باوراست.۵ ۶. فروتنی در برابر حق و پـذیرش آن، بالاـترین درجه عقلانیّت اسـت۶۰ تردیدی نیست که این گـونه تعبیرهـا، به نـوع خلقت و تـبیین حـدود و چگونگی ذاتی انسـان نظر نـدارد. بلکه تـأثیرات محیطی و فرهنگی را ترسـیم کرده است. چون محیط و تربیت و شیوه عملی که انسان در پیش می گیرد. زمینه مناسب شکوفایی، رشد، تکامل و به فعلیّت رسـیدن اسـتعدادهای درونی انسان است. هرگونه خلل و نارسایی در این زمین، به نیروها و قوای درونی انسان آسـیبهای جـدّی وارد می سازد و الحیاهٔ آمـده است. ج ۱/۲۹۴– ۳۱۲. ۱ و ۲ و ۳- حدیث امام علی (علیه السّلام)، میزان الحکمه۶/۴۱۴ ۴- حدیث امام باقر (علیه السّـلام)، بحارالانوار ۷۸/۲۲۹. ۵- حـدیث امام صادق (علیه السّـلام)، الحیاهٔ ۱/۱۱۳. ۶- حـدیث امام کاظم (علیه السّـلام) لحیاهٔ ۱/۱۱۴. عقل زن! ۳۳ تا آن حـدّ پیش می رودکه نیرویی را به کلی از کار می انـدازد. احادیث درباره کاستی عقل یا تکامل و رشـد آن، به این موضوع انکارناپـذیر نگریسته است. موضوع دیگری نیز در زمینه عقـل نوع انسانی، قابل ژرفنگری است و آن این که در احادیثی عقل مداری ملازم با دین باوری شمرده شده است: پیامبر اکرم(صلّی الله علیه و آله)((انّما یُدرَک الْخَیْرُ کلُّهُ بِالْعَقْلِ، ولا دینَ لِمَنْ لا عَقْلَ لَهُ »۱ «انسان به وسیله ی خرد و عقل به همه ی نیکیها دست می یابـد. هرکس خرد نـدارد دین ندارد». امام صادق(علیه السّـلام): «مَنْ کـان عاقِلًا کان لَهُ دینٌ))۲۰ «هر کس خردمنـد باشـد دینـدار است ». امام کاظم (علیه السّـلام): «یا هشامُ ! ما بَعَثَ اللّهُ انبیاءَهُ وَ رُسـلَهُ اِلی عِبادِهِ اِلّا لِیَعْقِلُوا عنِ اللّهِ. فَاَحْسَـنُهُمْ استجابهًأَحْسَنُهُمْ مَعْرفهً، و اَعْلَمَهُم بأمرِ اللهِ أحسَنُهُمْ عَقْلًا...».۳ «ای هشام! خداوند پیـامبران و رسولان خویش را مبعوث کرد، تا مردمان دین او را از (فرسـتادگان) خـدا به مـدد عقل فراگیرنـد؛ پس هر کس شـناخت بهتری از دین داشـته باشد (و عقل خویش بهتر به کار برده باشد)، دعوت پیامبران را بهتر پاسخ داده است. و هر کس از دین -------------------- ۱- الحیـاهٔ ۱/۴۹؛ ترجمـه ی فارسـی ۱/۷۷. ۲- الحیـاهٔ ۱/۱۱۳؛ ترجمه فارسـی ۱/۱۸۹. ۳- الحیاهٔ ۱/۱۳۵ ؛ ترجمه ی فارسـی ۱/۲۲۷. خـدا بهتر آگـاه گشـته باشـد از دیگران عـاقلتر است...». بـا در نظر گرفتن این تعالیم، و توجه به آیاتی که ایمـان و دین بـاوری زنـان را خداونـد پـذیرفته است، و آن را همسـان و همپـایه دین بـاوری مردان قرار داده است، چـون این آیه ی کریمه: (انَّ المسـلمینَ والمسـلماتِ والمؤمنینَ و المؤمناتِ والقانتینَ و ا لقانتاتِ...)۱ «خدا برای مردان مسـلمان و زنان مسلمان ومردان مؤمن و زنان مؤمن و مردان اهل طاعت و زنان اهل طاعت...». به خوبی روشن می گردد که زنان از عقل انسانی که برای رسیدن به درجات بالای دین با وری لازم است، کاملاً برخوردارند. در این هیچ گونه جای تردیدی نیست، پس هر جا که ایمان راستین اسـت و بـا خشوع و قنوت و پاکـدامنی و خویشـتن داری و عبـادت و... همراه است، خردوری و عقل کامل انسانی نیز وجود دارد. بنابراین شایـد نقص عقل در زن، از این دست احادیث باشد، که منظور بیان حالتی است که عارض انسان می گردد، و صـعود و سـقوطهایی

است که انسان برای خود فراهم می سازد. و چون این امور نوعاً به شیوه رفتاری انسانها مربوط است، با تغییر راه و روش آن حالات نیز دگرگون می شود، و انسانها طبیعتِ انسانیِ خویش را بازمی یابند. مثلاًـ کسانی که دارای صفت عُجب و خودپسندی و خودمحوری هستند، از کارآیی عقلشان کاسته می شود، و آنان را دچار کم خردی می سازد. و هنگامی که ۱-ا حزاب ۳۳/ ۳۵. این صفتها با تربیت و تهذیب نفس از درون زدوده شد، موانع کارآیی و روشنگریهای عقل کنار می رود، و دیگر بار عقلِ طبیعیِ انسان شکوفا می گردد، و به هدایت و روشنگری می پردازد. اکنون و باتوجه به مطالب یاد شده شاید بتوان گفت که نقصان عقل مطرح شده در برخی احادیث، به حالتی نظر داردکه در آن روزگار بیشتر دیده می شده است، که زنان به مسائل فکری و علمی کمتر می پرداختند، و به باروری خردِ خویش توجهی نداشتند، و همواره در مسائل ویژه زنان غرق بودند؛ نه این که سخن از سرشت و طبیعتی تغییرناپذیر در زنان باشد. این موضوع نمونه زیاد دارد که برخی توصیف ها و تصویرها، درباره افراد یا طبقات اجتماعی، به خوی و سرشتهایی مربوط می شود که در اثر عوامل محیطی یا خانوادگی و یا تربیتی در انسانهایی پدید می آید و قابل تغییر و دگرگونی و بهسازی است. با غفلت از این نکته در نگرشهایی که به اینگونه تعبیرها شده است، اینگونه حالات اخلاقی، با ویژگیهای نوعی و طبیعی، اشتباه شده است. برای این که این موضوع نیک روشن شود، به حدیث دیگری از امام علی (علیه السّلام) اشاره می شود: امام علی (علیه السّلام): (... زنان در هنگام نیازها پرهیزگار نیستند، و هنگام تحریک جنسی شکیب نمی آورند) آرایش برایشان لازم است گرچه پا به سن گذارده باشند، خودخواه و خودبین اند گرچه ناتوان باشند و...در هر حال با ایشان مدارا کنید و با آنان گفتاری نیک داشته باشید، شاید کردارشان را (تغییر دهند و) نیک سازند».۱ از فرازهای پایانی کلام امام: «فَدارُوهُنَّ عَلا کُلِّ حالٍ ، و اَحْسِنُوا لَهُنَ الْمَقالَ، لَعَلَّهُنَّ یُحَسِّنَ الْفِعالَ...). «در هر حال با ایشان مداراکنید، و با آنان گفتاری نیک داشته باشید، شاید کردارشان را نیک سازند». نیک روشن می شود که خصلتها و روشهای ناهنجاری را که امام برای برخی از زنان می شمارد، کلیّت ندارد و به چگونگی آفرینش و طبیعت آنان مربوط نیست، و کم وکاستی را در ایشان ثابت نمی کند. بلکه این خصلتها زاده از محیط و مسائل تربیتی و اخلاقی نادرستی است که داشته اند٠ زیرا اگر چنین بود و این کجرفتاریها و زشت سیرتیها، عوامل طبیعی داشت و جزء ماهیت و ذات ایشان بود و از هستی و روان و تن آنان ریشه می گرفت، قابل تغییر نبود، و امکان دگرگونی نداشت. پس چگونه امام می گوید: «با ایشان مدارا کنید وگفتاری نیک داشته باشید تا ایشان (به خود آیند) و روش خویش را نیک سازند». پس این سرشتها و اخلاقها، از محیط و جامعه و عقب ماندگی تربیتی و فرهنگی پدید آمده است و با برخوردهای انسانی و عاطفی می توان آن شیوه ها را دگرگون ساخت و رفتار ناهنجار اینگونه زنان را تغییر داد. بنابراین در تعبیر «نقص عقل » شاید منظور همین بی فرهنگیهای متداول زمانه در اکثر زنان بوده است که واقعیتی اجتماعی و محیطی - ۱- وسا ئل الشیعه ۱۴/ ۱۳۰. عقل زن ۳۷۵ داشته است. ب- حدیث نقص عقل، شاید به تفاوت وزن مغز مرد و زن نظر دارد و این واقعیتی است در آفرینش این دو فرد از نوع انسانی.۱ در زنان، بُعد عاطفی و احساسی نیرومندتر است، و طبق تحقیق و تصدیق همه کارشناسان مربوط و متخصصان در ابعاد حیات زن، عواطف در زن قوی تر و شکوفاتر است. و این نقصی در این بدنه از جامعه بشری نیست. بلکه ضرورت نیز هست، برای اهمیتی که موضوع فرزندداری و تربیت و خانواده دارد. بعد عاطفی در تکوین شخصیت فرزندان و سالم سازی محیط خانواده و گرمی آن، نقش اصولی دارد، بسیار بیشتر از نقش عقل گرایی خشک و حسابگرانه. از این رو، زنان، به عنوان هسته اصلی کانون خانواده، و مربّی اصلی فرزندان، باید در این جهت از مردان پیشرفته تر و تکامل یافته تر باشند و همین موجب می گردد که به مسائل پیچیده ی فکری و عقلانی گرایش کمتری داشته باشند، و همواره حسابگرانه با مسائل برخورد نکنند؛ بلکه تن به هدایت عاطفه دهند و به زندگی خانوادگی و اجتماعی گرمی و لطافت بخشند. ج- حدیث یا احادیثی اگر مشتمل بر اصلی بود، باید با بررسی دقیق جستجوکرد که حدیث یا آیه ای دیگر، مخالف مضمون آن وجود نداشته ۱- دوران رشد مغز نیز در دختر و پسر منفاوت است: «... محیط مغزی در سالهای ۱۰ تا ۱۱ سالگی افزایش می یابد. پس از آن در دختران بطور نسبی متوقف می شود و

در پسران بصورت تدریجی ادامه پیدامی کند». دکتر حسین لطف آبادی، رونشناسی رشد/۷۴، تهران سمت ؛۱۳۷۳. باشد. اگر مخالفی وجود نداشت این اصل در صورت صحت سند حدیث، ثابت می شود، و اگر مخالفی وجود داشت، باید به قواعد ((تعادل و تراجیح)) عمل کرد. و این یکی از معیارهای علمای علم «اصول» است. چه بسا پس از بررسیهای کارشناسی (فقیهانه) و اجرای ضوابط «تعادل و تراجیح »، روشن می شود، که در حقیقت ناسازگاری و تضادی در کار نیست. بلکه دو حدیث یا آیه و حدیث، دارای یکی از نسبتهای عام و خاص، مطلق و مقید و... می باشند، و یا درباره دو موضوع یا دو حالت از یک موضوع است که اینها نیز ناسازگاری را از میان برمی دارد، و سرانجام اگر حدیثی با معانی روشن آیه یا آیاتی، ناسازگاری داشت و با هیچ یک از شیوه ها، تلائم و سازگاری میانشان پدید نیامد، آن حدیث کنارگذاشته می شود، چون مخالف کلام خداست. بنابراین، تعارض و ناسازگاری بَدوی (با نگرش سطحی و نخستین) نمی تواند، تعارض به حساب آید. البتّه باید توجه داشت که این کارِکارشناسی است، و هر کس نمی تواند از هر نظر و برداشتی که خوشش نیامد، روی برتابد و آن را با این معیارها ردّ کند. بلکه باید ضوابط دقیق سنجش دو حدیث یا آیه و حدیث صحیحی که به ظاهر توافق مضمونی ندارد، رعایت گردد. اکنون در سنجش حدیث نقصان عقل زن با قرآن، به نظر می رسد که حدیث با ظواهر قرآن سازگاری ندارد. چون در قرآن کریم، در هیچ موردی از نقصان عقل زن، سخنی به میان نیامده است. بلکه بسیاری از مسائل را که درباره انسانها برشمرده و از صعود و سقوط نوع انسانی سخن گفته است، زن و مرد را همتا و همسطح شمرده است چنان که در بخش «اوجگرایی و تکامل زن » یاد کردیم. در مقایسه این حدیث با احادیث دیگر نیز به حدیث مخالفی دست می یابیم. از امام علی(علیه السّلام) حدیث دیگری روایت شده است که کلام نهج البلاغه را تقیید می کند: امام علی (علیه السّلام): «ایّاکَ و مشاورةَ النساءِ اِلّا مَنْ جُرِّبَتْ بِکمالِ عقل»۱ «از مشورت با زنان بپرهیزید مگر زنانی که کمال عقل آنان آزمایش شده باشد. بنابراین، احادیث نقص عقل، با اینگونه احادیث نسبت اطلاق و تقیید را پیدا می کند وکلیت احادیث نقص عقل از میان می رود و تعارض و ناسازگا ری آنها برطرف می شود، و نتیجه این می شود که کلام نهج البلاغه، درباره همه زنان نیست و مواردی استثنا دارد که در آن روزگار موارد استثنا کمتر بوده و در روزگار ما بیشتر است. حدیث دیگری نیز از امام صادق (علیه السّلام) روایت شده است، که از برتری درک و شناخت زنان در مواردی سخن گفته است: «رُبّ امرأةٍ أفْقَه مِن رَجُل... » «چه بسا زنی که در دین، شناختی ژرفتر از مرد دارد». و این نه از همسانیِ زن و مرد. بلکه از برتری گهگاهی زنان در شناختوری سخن می گوید. این حدیث در مباحث آینده این نوشتار مطرح می شود. -------------------- ۱- الحیاة ۱/۱۹۳.

بخش چهارم

پایگاه اجتماعی زن در اسلام، زنان چون مردان در بیشتر مسائل اجتماعی پایگاه و جایگاهی مناسب دارند و از حرکتهای اجتماعی و فعالیتهای گروهی ممنوع نگردیدند. بلکه طبق تعالیم مسلّم قرآنی و حدیثی، مسئولیّتهای اجتماعی بطور یکسان متوجه مرد و زن است. تنها موضوع جهاد از زنان برداشته شده است. البتّه تنها جهاد و نه مبارزات دیگر چون مبارزه دفاعی و یا بسیاری از مقدمات یا ملازمات و یا مؤخرات جنگ و جهاد. قرآن می گوید: (والمؤمنونَ والمؤمناتُ بَعْضُهُمْ اولیاءُ بعضٍ یأمرُونَ بالمعروفِ و یَنْهَوْنَ عن المنکرِ و یُقیمونَ الصلوةَ و یُؤْتونَ الزکوةَ و یُطیعونَ الهَب وَ رَسولَهُ اولئِکَ سَیَرحَمُهُمُ اللهُ اِنَّ الهَ عَزیزٌ حکیم).۱ «مردان مؤمن و زنان مؤمن برخی بر برخی ولایت (سرپرستی) دارند به معروف یکدیگر را امر می کنند و از منکر بازمی دارند و نماز می گزارند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند، خدا اینان را رحمت خواهد کرد. خدا پیروزمند و حکیم است ». ۱- توبه ۹/۷۱. پایگاه اجتماعی زن !۴۳ در این فرموده ی خداوند، زنان چون مردان دارای مسئولیّت بزرگ سرپرستی، ولایت و مدیریت اصلاحی می باشند. از این رو، به هدایتگری و امر به معروف و بازدارندگی از زشتیها و ناهنجاریها می پردازند. با گستردگی مفهوم منکر و

معروف در اسلام، گستره دخالتهای اجتماعی زن روشن می شود. بنابراین در همه عرصه هایی که مردان می توانند دخالت کنند، زنان نیز می توانند دخالت کنند و مسائل سیاسی و حکومتی در رأس هرم مسائل اجتماعی قرار دارد، و زنان نیز چون مردان باید در آن دخالت کنند و نقش داشته باشند. از این رو، می نگریم که در صدر اسلام، زنان در مسائل سیاسی دخالت کردند و در صحنه حاکمیت حضوری روشن داشتند. پیامبر (صلّی الله علیه و آله) طبق دستور قرآن کریم، با زنان بیعت می کند و بر سرِ اصول و معیارهایی پیمان می بندد و بدین گونه این بدنه از جامعه اسلامی را با مسئولیتهای سیاسی- اجتماعی خویش آشنا می سازد. قرآن کریم می فرماید: (یا ایُّها النبیُّ اذا جاءَکَ المؤمنات یُبایِعْنَکَ عَلی اَنْ لایُشرِکنَ بالِه شیئاً ولایَسْرِقنَ ولایَزْنینَ ولایَقْتُلْنَ اولادَهُنَّ ولا یأتینَ بِبُهْتانٍ یَفترینَهُ بَینَ ایدیّهِنَ وَ اَرْجُلِهِنَّ وَلایَعْصِینَکَ فی معروفٍ فبایعْهُنَّ واسْتَغْفِر لَهُنَّ الهَ اِنَّ الهَا غَفُورٌ رَحیم)۱ «ای پیامبر، اگر زنان مؤمن نزد تو آمدند تا بیعت کنند، بدین شرط که هیچ کس را با خدا شریک نکنند و دزدی نکنند و زنا نکنند و ۱- ممتحنه ۶۰/۱۲. فرزندان خود را نکشند و فرزندی را که از آنِ شوهرشان نیست به او نسبت ندهند و درکاهای نیک از تو نافرمانی نکنند، !با آنها بیعت کن برایشان از خدا آمرزش بخواه که خداوند آمرزنده مهربان است ». این آیه درباره بیعت و هم پیمانی زنان با نظام تازه تأسیس حکومت اسلامی در زمان پیامبر(صلّی الله علیه و آله) است و این جریان در روز فتح مکّه رخ داده است که چون پیامبر (صلّی الله علیه و آله) از بیعت با مردان فارغ شد، زنان نزد پیامبر آمدند و خواستند با او بیعت کنند. در این هنگام این آیه نازل شد و بر دخالت زنان در مسائل سیاسی صحّه گذاشت و شرایط هم پیمانی با پیامبر(صلّی الله علیه و آله) را برشمر د. درباره ی چگونگی این بیعت گفته اند که پیامبر با زنان با گفتار وکلام بیعت می کرد، یا این که دستور می داد ظرف آبی می آوردند و خود دست در ظرف فرومی برد، سپس زنان دست در ظرف می نهادند و بدین گونه پیمان بزرگ رابطه فرد و دولت در جامعه نوبنیاد اسلامی تحقق می یافت. و برخی نیز گفتند که بیعت با زنان در زمان پیامبر(صلّی الله علیه و آله)از روی لباس و پوشش بوده است. ۱ در روز غدیر نیز در روایات آمده است که برای بیعت زنان با امام علی (علیه السّلام)، ظرف آبی آوردند، و زنان با دست نهادن در آب با امام به عنوان رهبر آینده ی جامعه ی اسلامی بیعت کردند. همچنین زنان، در نهضت بزرگِ اجتماعی- سیاسی هجرت نیز شرکت - ------------------------- ۱- مجمع البیان ۹/ ۲۷۶. کردند و مهاجرت آنان چون مردان پذیرفته شد. آن هم در دورانی که زنان از اکثریت حقوق خویش محروم بودند و حق دخالت در کوچکترین مسائل اجتماعی را نداشتند. قرآن کریم می فرماید: (یا ایّها الذین امَنُوا اذا جاءَکُم المؤمناتُ مهاجراتٍ فامتَحِنُوهُنَّ اللّهُ اعلَمُ بایمانِهِنَّ فَاِنْ علمتمُوهُنَ مؤْمِناتٍ فَلاتَرجِعوهُنَّ اِلَی الْکُفّار...)۱ «ای دین باوران، چون زنان مؤمنی که مهاجرت کرده اند به نزدتان آیند، بیازماییدشان. خدا به ایمانشان داناتر است، پس اگر دانستید که ایمان آورده اند، نزد کافران بازشان مگردانید...» امتحان زنان مهاجر به این علت بود که جدایی آنان از خانواده، به خاطر اختلافات خانوادگی یا ناخواهانی با همسرانشان نباشد؛ چنان که در شأن نزول آیه در تفاسیر آمده است. امتحان بدین صورت بوده است که زنان مهاجر سوگند یاد می کردند که مهاجرتشان از ناخواهانی با همسران و دلزدگی ازشهر و آبادی و دلدادگی به آبادیهای دیگر و یا مسائل دنیایی نباشد.۲ در نهضتهای اجتماعی دیگر نیز زنان می توانند مشارکت داشته باشندو جریانها و حرکتهای سالمی برای هدایت جا معه پدید آورند، و یا در نهضتهای اجتماعی شرکت جویند. نهضت عاشورا بهترین نمونه این ۱- ممتحنه ۶۰/۱۰. ۲- مجمع البیان ۹/ ۲۷۳. مشارکت است و در دوران اخیر نیز نقش زنان در نهضت تنباکو است که تا درون دربار شاهی کشیده شده و نظام حاکم را واداشت که به فتوای مرجع بزرگ آیت الله شیرازی تن دهد، و در زمان حاضر نیز نقش آفرینی های حماسی زنان در انقلاب اسلامی روشن است. در پستهای اجتماعی نیز زنان می توانند شرکت کنند، تنها در موضوع نبوّت و امامت است که زنان شرکت ندارند. البتّه صعود به مقام عصمت و ولایت، که جوهر اصلی نبوّت و امامت است در شأن زن هست، و بانوی بزرگ حضرت فاطمه (علیها السّلام) دارای این مقام است ۰ لیکن نبوت و امامت اجتماعی که با دشواریهای طاقت فرسایی همراه است، به زن داده نشده است. در مرجعیت تقلید نیز برخی قید مرد بودن را شرط نمی دانند در صورتی که زن یا زنانی شرایط

کلی آن را دارا باشند. در آینده تاریخ و دوران ظهور نیز زنان نقش اجتماعی مهمی دارند، و در انقلاب جهانی امام مهدی (علیه السّلام) مشارکت می کنند، و نخبگانی از ایشان درکادرِ آن انقلاب قرار دارند: امام باقر(علیه السّلام): «- و یَجیءُ واللّهِ ثَلاثُمأَةٍ وَ بَضعَةَ عَشَرَ رَجُلاًفیهِمُ خمْسُونَ امرأةً...»۱ «به خدا سوگند سیصدوسیزده تن از مردان نزد او آیند، که با آنان پنجاه زن نیز هست...» ---------------------------- ۱- تفسیر عیاشی ۱/۶۵ ؛. عصر زندگی/۷۵. این موضوع نقش اجتماعی زنان را در آینده می رساند، بویژه با توجه به این که هسته نخستین یاران امام موعود(علیه السّلام) ، از فهم و درك و دین باوری و دین شناسی ژرفی برخوردارند، و شخصیتهای ممتاز و استثنایی هستند و شرکت در این گروه دانش و بینش و توان فکری و علمی و قدرت روحی ویژه ای را می طلبد: امام صادق(علیه السّلام): «ابوبصیر: جُعِلْتُ فِداكَ لَیْسَ عَلَی الارضِ یومئذٍ مؤمنٌ غیرُهُمْ (اصحاب المهدی)؟ قال: بَلی ولکن هـذِهِ الَّتی یُخْرِجُ اللهُ فیها القـائمَ، وهم النُجَباءُ والقضاةُ والحكّامُ والفقهاء فی الـدین... »۱ «ابوبصیر گوید: به امام صادق (علیه السّلام) گفتم: فدایت گردم در آن روزگار (روزگار ظهور) مؤمنانی جز یاران مهدی (علیه السّلام) وجود ندارند؟ امام فرمود: آری مؤمنانی جز آنان هستند، لیکن آن گروه که با قائم (علیه السّلام) هنگامی که قیام می کند کار می کنند، زبدگان و قاضیان و حکم گزاران و فقیهان و دین شناسان هستند...» براساس ضرورت آمادگی برای دوران ظهور- دست کم در جامعه منتظِر- زنان پیش از ظهور باید در پهنه ی ژرف شناسی دین (تفقه و فقاهت) و درک درست از مدیریتهای اجتماعی و زمامداری، گام بگذارند و آمادگیها و تناسبهایی در این سطح در خویش پدید آورند، تا بتوانند در آن دگرگونی و انقلاب بزرگ جهانی، شرکت کنند. در قضاوتِ زنان نیز نظریات گونه گونی ارائه شده است، و گرچه گروهی از فقها این منصب را برای زن روا نمی دانند و برخی این موضوع ۱- عصر زندگی/۱۰۴؛ به نقل از منتخب الاثر/۴۸۵. را اجماعی نیز پنداشتند. لیکن پاره ای از فقهای گذشته و زمان حاضر قضاوت زن را مجاز می دانند. از گذشتگان چون مقدس اردبیلی. ایشان ممنوعیت کلی قضاوت زن را درست نمی داند.۱ استدلال مخالفان قضاوت زن چندان استوار نیست و اجماع نیز اثباتش بسیار دشوار است. دلیل دیگر مخالفان، حدیث امام صادق(علیه السّلام) است: امام صادق (علیه السّلام): «ابی خدیجه: بعَثَنی ابوعبداللّه اِلی اصحابِنا، فقال: قُلْ لَهُمْ: اِیّاكمْ اذا وَقَعَتْ بینكم خصومةٌ او تَدارُی فِی شیءٍ مِنَ الاَخْذِ و العطاءِ اَنْ تُحاكِموا الی احدٍ من هولاءِ الفساقِ، اجْعَلُوا بینَکُم رجلا قد عَرَفَ حلالَنا و حرامَنا، فانّی قد جعلتُهُ علیكم قاضِیاً، و ایّاکم اَنْ یخاصِمَ بَعضُکُم بعضاً الی السلطانِ الجائر».۲ «ابی خدیجه می گوید: امام صادق (علیه السّلام) مرا با این پیام نزد شیعیان فرستاد که: مبادا هنگام درگیریها یا اختلافهای مالی برای قضاوت نزد این قاضیان فاسد بروید، بلکه مردی را که حلال و حرام (احکام) ما را می شناسد میان خود تعیین کنیدکه من او را برای شما حاکم و قاضی قرار دادم وبپرهیزید از این که برای امر قضاوت به حاکم ظالم رجوع کنید». تردید نیست که این «رجلٍ » منظور جنس نرینه نیست. بلکه منظور فرد انسانی است که به این مرحله از درک و دریافت دینی رسیده باشد و -------------------------- ۱- مجمع القائده والبرهان فی شرح ا رشادر الاذهان ۲/۱۵. ۲- وسائل الشیعه ۱۸/ ۱۰۰. در احادیث حلال و حرام و قوانین الستنباط شده از آن، صاحب درایت و تشخیص باشد و زن و مردی معیار نیست. چنان که در پیشینه این نوشتار یاد کردیم بسیاری از تعبیرها یا خطابها که به جنس مذکر است، خطاب عام و به نوع انسان متوجه است. خطابها بیشتر به مردان است، چون مردان در جامعه، حضور آشکارتر و روشنتری داشتند و به آنان بیشتر دسترسی بوده است. بنابراین در این گونه احکام جنسیّت شرط نیست. بلکه قضیه ی خارجیه و آئین محاوره آن دوران بوده است. از مجموع حدیث نیز این موضوع روشن می شود که بیشترین حساسیت و تأکید در کلام امام بر داوری حاکمان ظلم و قضاوت آنان است. در حدیث بر دو محور تأکید شده است: ۱ . قاضی اهل حق و مذهب عدل باشد. ۲. عالم وآگاه به مسائل قضاوت باشد. پس جهتگیری کلی حدیث به شایستگی علمی وعملی قاضی بازمی گردد و پرهیز دادن از مراجعه به دادگاههای طاغوتی است، نه موضوع جنسیت در قاضی. بنابراین، دلایل قضاوت شامل هر انسانی می شود که شرایط قضاوت را دارا باشد. علم، تقوا، دقت نظر و قدرت تصمیم گیری به دور از احساس و عواطف، شرط لازم است. بنابراین قضاوت زن شرط لازم و دلیل مخصوص نمی خواهد،

در صورتی که شرایط عمومی جواز قضاوت وجود داشته باشد. حدیث دیگری نیز علیه قضاوت زن مورد استدلال قرارگرفته است و آن حدیثی است که شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه بابی را برای آن تشکیل داده است با این عنوان: «بابُ اَنَّ المرئهَ لاتَوَلّی القضاءَ» و در ذیل این عنوان تنها یک حدیث آورده است بدین سان: پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فی وصیّتِهِ لِعلیٍّ(علیه السّلام): «یا علیُّ لیس علی المرئهِ جمعهٌ -. ولاتَوَلّی القضاءَ»:۱ «نماز جمعه بر زنان نیست و قضاوت نیز برای ایشان روا نیست». به این حدیث در مورد نماز جمعه عمل نکردند و آن را نپذیرفتند و نماز جمعه را برای زن و مرد صحیح دانستند. حال چگونه می شود که فرازی از حدیث پذیرفته نشود، و فراز دیگر آن مقبول باشد. به هر حال استدلال به این حدیث نیز کاملاًـ دچار اشکال است. آری این موضوعی است که باید مورد ارزیابی مجدد قرار گیرد و کاری کارشناسانه (فقیهانه) می خواهد. البتّه کسانی از فقهای معاصر در این زمینه تحقیقاتی عرضه کردند و قضاوت زن را بی اشکال دانستند. پس از این بررسی اجمالی، یادآوری این نکته نیز مفید است که قضاوت از جمله کارهای بسیار دشوار است. صحنه های دادگاهها، مجرمان و جانیان و نوع خلافکاریها، مدعیان، شاکیان ...از یک سو و از سوی دیگر نگرانیهای شدید الهی و وجدانی در شناخت حق و حکم به عدل، و سرانجام حساب و کتابهای اخروی، که براستی اعماق وجود ----------------- ا- وسا ئل الشیعه ۱۸/ ۶ آدمی را می لرزاند. با توجه به این مسائل، قضاوت کاری دشوار و خطرآفرین است، و در تعالیم ما در این باره تعبیرهایی بسیارکوبنده روایت شده است، که هر کسی اندکی آنها را بنگرد برای او بسیار دشوار است که در این میدان گام گذارد. اکنون تنها یک حدیث در این زمینه یا دآوری می شود: امام صادق(علیه السّلام): «القضاهُ اربعهٌ ثلاثهٌ فی النار و واحدٌ فی الجنّهِ: رجلٌ قضی بجُورٍ وهو یَعلَمُ فهو فی النارِ، و رجل قضی بجورٍ و هو لایَعْلَمُ فهو فی النارِ و رجل قَضی بحقٍّ و هو لایعلَمُ فهو فی النار، و رجل قضی بالحقِّ و هو یعلم فهو فی الجنّهِ):۱ «قاضیان چهارگروهند، سه گروه دوزخی و یک گروه بهشتیند: ا- کسی که به ظلم قضاوت کند و می داند که قضاوتش ظالمانه است. ۲- کسی که به ظلم داوری کند و نمی داندکه ظلم است. ۳- کسی که به حق و داد داوری کند و نمی داند که به عدل حکم داده است.این سه گروه دوزخیند. ۴- کسی که به حق قضاوت کند و می داندکه حق است این بهشتی است ». در احادیثی قضاوت کار پیامبران و اوصیای آنها شمرده شده است، و در سخنی از امام علی (علیه السّلام)، دشواری قضاوت را چون دشواری حکومت ۱ - کافی ۷/۴۰۷. بر جامعه شمرده است: « کودکانی نوشته هایشان را به داوری نزد امام علی (علیه السّلام) بردند تا بهترین را مشخص کند. امام فرمود: ((اَما اِنّها حکومهٌ والجورُ فیها کَالجورِ فی الحکمِ».۱ «آگاه باشید این خود قضاوت است و ظلم وگزافه در این داوری، چون بیداد درکار حکومتگران است». اکنون با توجه به این دشواریها در کار قضاوت، آیا برداشتن آن از دوش طبقه ای یا افرادی، نوعی خدمت است و رعایت حال این گروه یا طبقه یا موجب کم بینی و نفی شخصیت آنان؟ به نظر این بی نهایت کوچک، برداشتن بار مسئولیّت قضاوت از دوش زنان، بر فرض اثبات آن، پیام آور خدمتی بزرگ به این بخش از جامعه انسانی است، چون دیگر کارهای سخت و مشقت زا همانند جهاد. بویژه با توجه به این واقعیت که زنان از مردان عاطفی تر و با احساس ترند. عواطف در کار داوریِ درست، انسان را دچار بحرانهای شکننده ای می سازد. البتّه این نظر شخصی است، وگرچه دلایل نفی قضاوت زن چندان استوار نیست. در بخش پایگاه اجتماعی زن، به دو بخش از فعالیتهای اجتماعی به خاطر اهمیتی که دارد، اشاره ای گذرا می شود: ۱- تهذ یب ۱۰/ ۱۵۰؛ وسائل الشیعه ۱۸/ ۸۲ ۵. روشنترین موضوعات در اسلام، جانبداری اصولی از رشد علم و گسترش آموزش و دانایی در سطح جامعه است ؛ بدون فرق و تمایزی میان افراد و طبقات. آیات قرآنی در این زمینه بسیارگویاست و تعالیم حدیثی نیز بسیار گسترده و عمیق بر ضرورت رشد شناخت و عقل گرایی، تأکید کرده است. حتّی دین به عقل تعریف شده است: امام علی (علیه السّلام): «العقلُ شرعٌ من داخلٍ ، والشرعُ عقلٌ من خارجٍ » عقل شریعت درونی ،و شرع عقل بیرونی انسان است «. سخن والای پیامبر (صلّی الله علیه و آله)) در این زمینه بسیار معروف است که فِرَق اسلامی آن را بازگوکرده و پذیرفته اند: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «طلب العلم فریضهٌ علی کلّ مسلم و مسلمهٔ».۲ «طلب علم بر حر زن و مرد مسلمان واجب است». در این

حدیث، طبق برخی نقلها، واژه ی «مسلمه» نیست. در این باره صاحبنظران می گویند در اینگونه احادیث یا آیات «مسلم» اسم جنس است و شامل مرد و زن می شود چون مؤمن و.. این موضوعی تردیدنا پذیر است. در بسیاری از آموزشها، چون آموزش اصول اعتقادات، و احکام شرعی که زنان باید بدانند، اذن شوهر نیز شرط نیست چون دیگر اعمال تکلیفی که منع شوهران در آن تأثیری ندارد. -------------------- ۱- مجمع البحرین ۲/۲۲۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ۲- الحیاة ۱/ ۷۰، گردانیده ی فا رسی. از این رو، می نگریم که پس از ظهور اسلام، و برداشتن موانع علم آموزی از سر راه همه بویژه این قشر، زنان در میدانهای علم و آموزش گام نهادند، و چندی نگذشت که زنانی آگاه و دین شناس پدید آمدند و به مقامات بالایی در آگاهی و دانش رسیدند. اکنون مناسب است از جریانی که درباره ی یکی از زنان تربیت شده ی اسلام نقل شده است یادکنیم: بریره، از زنان صدر اسلام بود و در زمان پیامبر(صلّی الله علیه و آله) می زیست. روزی شوهر او نزد پیامبر (صلّی الله علیه و آله) آمد و از همسرش یعنی «بریره» شکایت کرد که خانه را رها کرده و رفته است. پیامبر (صلّی الله علیه و آله)) این زن را فراخواند و به اوگفت: «اِرْجِعی اِلی زوجِکِ: به خانه ی شوهرت بازگرد». بریره گفت: «اَتَأْمُرُنی یا رسولَ الله؟ »: آیا به من امر می کنی؟ (دستور قانونی و واجب را بیان می کنی)، پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فرمود: «لابَل اَنا شافِعٌ »: نه (امر و بیان قانون نیست) • بلکه من واسطه وشفیع هستم.۱ از مکالمه پیامبر با این بانو، روشن می شود که این زن به مراحلی از درک مفاهیم دینی و معیارهای شناخت احکام اسلامی، دست یافته بوده است که سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) را با معیارهای دقیق تحلیل می کند، و می پرسد که شما به عنوان قانونگزار و شارع دستور می دهید و امر شرعی و مولوی است و یا امر ارشادی و اصلاح ذات البین و راهنمایی است. ا- کفایهٔ الاصول، جلد ۱، مبا حث امر. پیامبر (ص) بر نظر و برداشت او صحّه گذاشت و فرمود: «من اصلاحگرم ». این مکالمه و حدیث مورد استدلال فقها و علمای اصول است در این موضوع که امر بدون قرائن، دلالتی بر وجوب دارد یا نه؟ به هر حال از این نمونه و همانندهای آن روشن می گردد که زنان جاهلی که از فرهنگ و دانش بیگانه بودند به چه درک بالایی دست یافتند. از این دست زنان در تاریخ اسلام بسیارند، در همه دوره ها و تا زمان حاضر، و انتظار از جامعه زنان مسلمان و بینشگرای ایران این است که تاریخ اینگونه زنان را بررسی کنند و به نگارش آورند. از دوران پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله)) تا دوره امامان (علیهم السّلام) و تا زمان حاضر، و به نسل امروز عرضه می کنند. البتّه کتابهایی درگذشته در این زمینه ها نگارش یافته است، لیکن کتابهای زیبا و خوش نثر و استوار در روزگار ما، درباره ی زنان کمتر است که باید این خلاء پر شود و بویژه زنان صاحب قلم و اندیشمند این مهم را به انجام برسانند. ب- فعالیتهای اقتصادی زنان، در میدانهای کار و تلاش و مسائل اقتصادی نیز حق شرکت دارند، و در همه این زمینه ها حقوقی همسان با مردان دارند. با توجه به این که پس از قرنها در اروپا این حق به زنان داده شد، آن هم به خاطر اهداف ننگین و سودجویانه سرمایه داری، «... انقلاب صنعتی موجب شد که زن هم صنعتی بشود... زنان کارگران اززانتری بودند و کارفرمایان، آنان را بر مردانِ سرکش سنگین قیمت ترجیح می دادند... نخستین قدم برای آزادیِ مادرانِ بزرگ ما، قانون ۱۸۸۲ م، بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیا، از آن پس از امتیاز بی سابقه برخوردار می شدند و آن این که پولی را که به دست می آوردند، حق داشتند برای خود نگه دارند. این قانون را کارخانه داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه ها بکشانند..))۱ قرنها پیش از آن که اروپا به زن حق مالکیت بدهد، اسلام به زنان این حق را داده است. آن هم باهدفهای انسانی و نه اغراض سودجویانه ی سرمایه داری. زنان از نظر اسلام می توانند کار کنند، در خانه یا بیرون از خانه و مالك محصول کار خویش باشند. ارث ببرند و ارث بگذارند، و به هر نوع تلاش سازنده ی اقتصادی دست زنند. سرمایه گذاری کنند، و به تأسیس مزرعه و کارخانه بپردازند. اینها همه مسائلی است که در فقه ما مطرح گردیده است، و قوانینی است که در متن تعالیم اسلامی قرار دارد. --------------------- ۱- ویل دورانت، لذات فلسفه/۱۵۸.

بخش پنجم

زن؛ محور خانواده اهمیّت خانواده بر کسی پوشیده نیست، محوریت و نقش حیاتی و زیربنایی آن در تربیت نسل، سامان بخشی به فکر و اعصاب افراد خانواده و از آن جمله مرد، و تشکیل هسته اصلی جامعه، روشن است. حتّی برخی از نویسندگان که به زندگی انسان، ماشینی می نگرند و از مادرهای سفارشی و پدر و مادرهای بیولوژیک و والدین حرفه ای و فرزندان ساخته ی دستگاه و ماشین، سخن می گویند،۱ نتوانستند نگرانی خود را از تلاشی خانواده، به عنوان هسته اصلی جامعه و تمدن بشری،پنهان دارند: «از هم پاشیدگی خانواده، امروزه در واقع بخشی است از بحران عمومی نظام صنعتی که در آن همه ما شاهد از هم گسیختگی تمامی نهاده های عصر موج دوم هستیم. امروزکراراً شنیده می شود که در آینده خانواده از هم می پاشد، یا این که «خانواده» مهمترین مسأله ی روز است... در سالهای اخیر به قدری طلاق و متارکه در خانواده های هسته ای اتفاق افتاده که امروزه از هر هفت کودک امریکایی یک نفر تحت سرپرستی یکی از ا- الوین تافلر، شوک آ ینده/۲۳۹-۲۴۹. زن محور خانواده !۵۹ والدین قرار دارد، و در نواحی شهری این رقم بالاتر است؛ یعنی به یک نفر از هر چهار نفر می رسد...).۱ «اکثر دانشمندان- خانواده را مهمترین نهادی دانسته اند که جامعه کودک را تغذیه و پرورش می دهد، و خانواده در سلامت و عدم سلامت، در شرافت و انحراف، در سازگاری و انحراف کودک نقش اساسی دارد... کودک نخستین و اساسی ترین درسهای زندگی را در این نهاد کسب می کند- فدا کاری، محبّت، عشق، آداب و رسوم، مراسم فرهنگی و دینی، وظایف و مسئولیّت پذیری را در خانواده می آموزد... محیط خانواده در تشکیل شخصیت کودک و نوجوان مؤثر می باشد- تأمین سلامت فردی و اجتماعی بدون در نظرگرفتن نقش خانواده امکان پذیر نمی باشد- خانواده می تواند عامل سازنده کودک در زمینه جسمی، روانی، عاطفی، ذهنی و... باشد و یا عامل نابودی و ویرانی او.»۲ برخی از کارشناسان و جامعه شناسان نظامهای صنعتی، تلاشی خانواده را در نظامهای صنعتی امروز از علل اصلی نشیب گراییِ تمدن کنونی می دانند. از ا ین رو، مدرنیسم که به «خا نواده ی هسته ای » می اندیشید و مروّج آن بود، مورد انتقادهای کوبنده و اصولی پست مدرنیسم، واقع شد، و دیگر بارگرایشها به سوی خانواده گسترده و سنّتی قرارگرفت، و سامان یابی جامعه های صنعتی را در این گرایش دانست. ا- الوین تافلر، موج سوم/۲۸۹ و ۳۹۶. ۲- حسین نجاتی، روان شناسی رشد (ازکودکی تا نوجوانی)/۶۷/ چاپ اول، مؤسسه مهشاد، پاییز ۱۳۷۱. ((دکتر ((ایروین گرین برگ)) پروفسور روانپزشک در دانشکده پزشکی آلبرت انیشتین، معتقد است": مردم در پی ساختاری باثبات ازدواج خواهند کرد. "طبق این نظریه، خانواده همچون ریشه ای است که فرد هر جا می رود، آن را با خود می برد، و به مثابه لنگرگاهی است که انسان را در برابر طوفان تغییرات محفوظ نگاه می دارد. خلاصه کلام آن که محیط پیرامون هر چقدر ناپایدارتر و تازه تر بشود، اهمیّت خانواده بیشتر خواهد شد».۱ «... به هر حال آنچه از خلال همه ی این تغییرات رخ می نماید و اهمیّت همه ی آنها را ناچیز می کند، و در محاقی فرو می برد، چیز بسیار ظریف و لطیفی است. درکارها و اعمال انسان آهنگی پنهان وجود دارد که در آن باره بحث چندانی نکرده اند، و از گذشته ها تاکنون همچون یکی از نیروهای متعادل کننده در جامعه به انسان خدمت کرده است و آن دورِ خانواده است... این دور، آنچنان قدمتی دارد، به قدری خودبخود و خودکار عمل می کند و چنان نظم پرصلابتی دارد که مردم آن را همچون امری مسلم و بدیهی دانسته و در آن باره پرسشی نکرده اند... این سلسله وقایع خانوادگی پی درپی و قابل پیش بینی به تمام انسانها از هر قبیله و جامعه ای احساس تداوم و داشتن پایگاه و جایگاهی در طرح ناپایدار امور عطا می کند- دور خانواده در هستی انسان، همواره یکی از پایه های ۱- شوک آینده/ ۲۴۰. حفظ سلامت روانی به شمار می رود».۱ در مقدم ی کتاب به سوی تمدن جدید نیز آمده است: «از سوی دیگر تافلر معتقد است که یکی از مهمترین پدیده های موج سوم، بازگشت دوران اقتدار و احترام و اهمیّت خانواده است. زیرا در موج دوم(تمدن صنعتی) نهاد قدرتمند «خانواده» رو به زوال گذاشت و تمام آنچه طی دوران موج اول از ویژگیهای خانواده محسوب می شد از دستش رفت. به این ترتیب که: بیماران را به جای پرستاری در منزل روانه بیمارستانها کردند.کودکان به مدرسه و مهد کودک رفتند. سالخوردگان

را به خانه ی سالمنـدان فرسـتادند. و زوجها وقت خود را بیشتر در میهمانی و رسـتوران و تفریحگاههای گوناگون گذراندنـد. و لـذا آنچه از خانواده باقی ماند فقط پیوندهای عاطفی بود که البتّه می توانست به آسانی قابل گسستن باشد. امّا موج سوم مجدداً خانواده را احیاء می کند و اختیارات و قدرتهای گذشته را به خانه و خانواده بازمی گرداند. به این ترتیب که: بسیاری بااستفاده ازکامپیوتر و فاکس و تلفنهای چندکاره و سایر وسایل ارتباطی موج سوّمی، کارهای خود را بیشتر در منزل انجام خواهند داد.. بسیاری از والدین بـا اسـتفاده از وسایـل ارتباطی مـدرن به آموزش فرزنـدان خود در خانه خواهنـد پرداخت. اغلب نیازهای پزشـکی - حتی جراحیهای معمولی- را می توان با بهره گیری از کامپیوترهای رابوتیک متصل به مراکز پزشـکی در منزل انجام داد و... نتیجه این که ۱- شوک آینده-/ ۲۵۸-۲۵۹. وقتی بیشتر وقت اعضای خانواده در منزل گـذشت، روابط عاطفی نیز اسـتحکام خواهـد یافت و اهمیّت و اقتـدار خانواده به مراتب بیش از آن خواهـد شد که در موج دوم وجود داشت و یا دارد».۱ ((برای من، به دلایلی که قبلاً گفتم، هیچ کدام از آنهـا کـانون اصـلی جـامعه فردا نخواهـد بود، بلکه در واقع این خانه است که مرکز تمـدن آینـده می شود. به اعتقاد من، خانه در تمـدن مـوج سـوم از اهمیّـت شـگفت انگیز و تـازه ای برخـوردار خواهـد شـد. رواج شـیوه تولیـد برای مصـرف، گسـترش کلبـه ی الکترونیک، ابـداع ساختارهای جدید تشـکیلاتی در اقتصاد، صـنایع خودکار و تولید انبوه زدایی شده، همه اینها به بازگشت خانه به عنوان واحـد مرکزی جـامعه فردا اشـارت دارنـد- واحـدی که وظایف اقتصادی، بهـداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینـده افزایش خواهد یافت، نه کاهش»۲ زن در خانواده دو نقش اصـلی دارد، همراه با بسیاری نقشهای پیدا و ناپیدای دیگر. لیکن در این ارزیابی، به دو نقش محوری اشاره می شود: ۱- زن در خانه، سازنده مجدد شخصیت، توانایی وکارآیی مفید مرد است آرامش و سکونی را که زن به مرد می بخشـد بـا هیـچ شیوه و ابزاری نمی توان پدیـد آورد. به گفته ویـل دورانت: «زن از آنجا که مرد خیالی ۱- الوین تافلر، به سوی تمدن جدید/۱۲-۱۳. ۲- موج سوم/۴۹۰. زن محور خاگ نواده !۶۳ سرگردان را به مرد فداکار و پای بست به خانه و کودکان خود تبـدیل می سازد، عامل حفظ و بقای نوع است...».۱ از این حقیقت والاـ در نقش آفرینی زنان، قرآن کریم پرده برمی دارد: (و مِنْ آیاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُم من انفسِکُم اَزواجاً لِتَسْکُنُوا الیها و جَعَلَ بَیْنَکم مودّةً و رحمةًانّ فی ذلکَ لآیَاتٍ لِقومٍ یتفکّرون)۲ «و از نشـانه هـای قـدرت اوست که برایتـان از جنس خودتـان همسـرانی آفریـد، تا به ایشان آرامش یابیـد، و میان شـما دوستی و مهربانی نهـاد.در این پنـدها نشـانه هایی (برای حکمت الهی) است برای مردمی که تفکر می کننـد». سـکون، آرامش عمیقی است که مردان درکنـار زنـان و در آغـوش خـانواده می یابنـد، که در پرتـو آن زنـدگی چون قـایقی به ساحـل می رسـد، و اضـطرابها و نگرانیهـا و سرگردانیهـا از محیـط انـدیشه و زنـدگی مردان رخت بر می بنـدد. دیگر این که، خـانواده مردان را بـا مسئولیّت و تکلیف و ضابطه گرایی آشـنا می سـازد، حسّ مسئولیّت و تعهّـد را بـه تدریـج پدیـد می آورد و بـه بـاور مرد می دهـد، و سرپرستی و مـدیریت در مدارکوچکی را به او می آموزد. و این موضوع بسـیار ارزشـمندی است که در هیچ آموزشگاهی نمی توان بدینسان عینی و ملموس و در عین حـال انسـانی و عـاطفی، مـدیریت و تعهدشناسـی را به انسانهـا آمـوخت. ۱- لذات فلسـفه/۱۴۹. ۲- روم ۳۰/ ۲۱. بنابراین کارآیی مردان و ایفای نقش درست در جامعه و دیگر انتظارها که از مردان هست، در پرتو خانواده و در کنار همسران به فعلیت می رسد و شکوفا می گردد، و این نقش همسری زنان است. ۲- دیگر نقش حیاتی زن، رسالت مادری است. این نقش نیز، از مهمترین نقشـهای اصولی وزیربنـایی و انسـان سـاز است. رسـالت مـادری، دورانی طولاـنی دارد و زن از آغاز تشـکیل نطفه در رحم، براستی پرورش دهنـده فرزنـد است تا دوران مدرسه. و در دوران بعد گرچه فرزندان اسـتقلالی می یابند. لیکن همواره و تا واپسـین لحظات حیـات. مادران تأثیرهایی اصولی بر راه و کارهای فرزنـدان دارنـد. البتّه نقش بسـیار آشـکار مادر در دوران شیرخوارگی و کودکی است. در ا ین دوران نسـبتاً طولانی، همه ابعاد شخصیت کودک به دست مادر و در آغوش گرم او شکل می گیرد وکودک به آنجا که بایـد برسـد در همین دوران می رسد، و سـرمایه های اصـلی را در این دوره از مادر دریافت می کند- محیطهای آموزشـی نیز بر پـایه ای که مـادر ریخته است کـار خویش را اسـتوارمی سازنـد. از این رو می بینیم، در آیین اسـلام توصـیه های بسـیاری در دوران

بارداری و پس از زایمان و شیردادن و... به مادران شده است. دستورها و راه کارهای فیزیکی، چون شیردادن و تغذیه ی مناسب و... و راهکارهـای روحی و تربیتی و آرامشـی را که برای فرزنـدان بایـد فراهم آورنـد. که اینها همه در ایفای نقش اصـلی زن و رسالت مادری، در تربیت فرزندان بسیار مؤثر است، و زیباترین هنرنمایی زن است. هنر و نقشـی که جز زن کسـی نمی تواند این نقش را با این زیبـایی بـازی کنـد. «بایـد زنِ تنـدرستی را که به کـودکش شیـر می دهـد نقطه ی اعلای زیبـایی عـالم بـدانیم ».۱ بـدین جهت آموزشـهای خیرخواهـانه و جانبـداریهای اصولی و انسانی از حقوق زن، بایـد به عظمت این بُعـد از حیات زنان توجهی ژرف داشـته باشد، و هیچ گاه آن را فدای برخی نقشهای زودگذرِ اجتماعی نکند. «نبوغ در مادری همان اندازه امکان داردکه نبوغ در سیاست و ادب و جنگ. درباره ی برابری در نبوغ نباید از روی برابری در قدرت یا توانایی در اجرای امور با مهارت مساوی حکم کرد... بلکه برابری در نبوغ را باید از روی توانایی در اجرای مشاغل و وظایفی دانست که طبیعت بر هر یک از زن و مرد گذاشته است...».۲ در اسلام بر نقش مادری تأکیـدهای فراوان رفته، و در عظمت آن سـخنها گفته شـده است، تا پیوند فرزندان با محور خانواده اسـتوارتر گردد و نظـام خانواده پاینـده تر شود. (در بخش: «افزون بر حقوق » این نوشـته، از نقش مادری سـخن خواهیم گفت). نیز می نگریم که اندیشـمندان دلسوز، که در اندیشه سامان یابی اجتماعات و تمدن بشـری هسـتند، زنان را به اصالت نقش مادری بسـیار توجه می دهنـد، و همواره تأکیـد می کنند که جنجال تبلیغاتی تساوی زن و مرد، مبادا زنان را از ایفای کامل نقش مادر بازدارد که این فاجعه ای جبران ناپذیر است، که در فرزندانی که مادران را در کنار خود نمی بینند و یا در خانواده ها که با طلاق متلاشی شده ---------------------- ۱ و ۲- لذات فلسفه/۲۴۷ و ۱۴۹. است، نمونه هـای آن را بسیار می بینیم. «... دختـران جـوان برای آن که مادران لایقی برای پرورش فرزندان شـریفی گردند، باید تعلیمات عالی بگیرند، نه به خاطر آن که دکتر یا قاضـی یا استاد شوند...)۱ نیز به زنان بایـد آموخت، که نقش مادری اصولی ترین نقش آنان در زنـد گی است، و تکامل و رشد مادی و معنوی، حتّی سـلامت بدنی آنان نیز در پرتو ایفای این نقش است: «... بنظر می آید که جنس ماده لا اقل نزد پستانداران مگر بعد از یک یا چند آبستنی به کمال خود نمی رسـد. زنهایی که بچه ندارند، خیلی عصـبانی ترند و تعادل روحی و جسـمی ایشان زودتر از دیگران بهم می خورد، زنهـا عموماً به اهمیتی که اعمـال تولیـد مثل برای آنها دارد، واقف نیسـتند. در حالی که این عمل برای کمال رشـد ایشان ضـروری است. در این صورت منطقی نیست که توجه زنـان را از وظـایف مـادری منحرف سازنـد. نبـایستی برای دختران جوان نیز همان طرز فکر و همان نوع زندگی و تشـکیلات فکری و همان هدف و ایده آلی را که برای پسـران جوان در نظر می گیریم معمول داریم ».۲ شعارهای آزادی و همسانی، نباید این رسالت مهم را لرزان و سست کند و آرمان والای مادری را در تیرگی فروبرد. همه نگرانیها از آینده تمدن بشری در نظر اندیشمندانِ واقعگرا، بیشتر متوجه مسائل خانواده، و نقش اصولی است که زنان باید بر عهده داشته ا و ۲- انسان موجود ناشناخته/۳۱۴ و ۱۰۳. باشـند، تا خانواده گسـیخته نگردد و زنان با تمام وجود، به سکّان داری آن بپردازند. و مباد که زنـان در میـدان مردان وکارهای مردانه گام بگذارنـد و رسالت اصـلی خویش و نقش زنـدگی ساز خود رافراموش کننـد. رسالت و نقشـی که بسیار بالاتر از انجام کارهای مردانه و تقلید از جنس مذکر است. «... هنگامی که از آزادی تبلیغ می کنند، بدانند که مرد نـاقص شـدن کـاری نیست. بلکه مهم زن کامـل بودن است ...اگر امروز طبیعت در حفظ خانواده و کودک ناتوان به نظر می رسـد، برای آن است که زن مدتی طبیعت را از یاد برده است و شکست طبیعت همیشگی نیست ». ۱ ----- ۱- لذات فلسفه/۱۵۴ و ۱۴۹.

بخش ششم

خشونت نسـبت به زن در تعالیم اسـلامی، همه اشکال خشونت نسبت به همه انسانها، ممنوع است و رعایت حال افراد و رفق و نرمش در روابـط اجتمـاعی مورد تأکیـدهای فراوان قرارگرفته است: پیامبر اکرم (صلّی الله علیه و آله): ((ما مِنْ عَملٍ اَحَبُّ الی الهر تعالی و الی رسوله من الایمـانِ بـاللّهِ والرفقِ بعبـادِهِ و مـا من عمـلِ ابغضَ الی اللّهِ تعـالی مِنَ الِاشـراکِ باللّه تعالی والعنفِ عَلی عباده)).۱ «هیچ

کاری نزد خدا و پیامبر خدا گرامی تر و محبوب تر از ایمان و رفق (نرمش و مدارا) با مردمان نیست، و هیچ کاری نزد خداوند و رسول او، زشت تر (مبغوض تر) از شرک به خدا و خشونت با مردمان نیست. موضوع خشونت، گهگاه مورد سوءاستفاده قرار می گیرد، و از آن تفسیرهای نادرستی ارائه می شود. برای شناخت درست حدود مفهومی خشونت، توجه به این نکته بسیار حیاتی و ضروری است که قصاص مجرمان و جهاد با کافران و به کارگیری ابزار جنگ و کاربرد شمشیر با ۱- بحا رالانوار ۷۲/۴۵۷؛ به نقل از نوادر راوندی. دژخیمان و تجاوزگران به حقوق انسانها، موضوعی خیاتی است، و سراسر قرآن و احادیث مسلمانان را به آن فرامی خواند. این موضوع بسیار روشن است. زیرا متجاوزان به حقوق انسان، از هیچ بیداد و ستمی پرهیز ندارند، با نهایت بیرحمی و سنگدلی می کشند و در راه منافع خویش خون می ریزند، شکنجه می کنند، و بالاترین حدّ خشونت را روا می دانند. در برابر چنین انسانهایی، اصل عدم خشونت، مفهومی ضد انسانی می یابد و در حقیقت ترحّم بر پلنگ تیز دندان است. در برابر این انسانهای خشونت شیوه منطق قرآن، انسانی و حیاتی است: (- فَمَنِ اعتدی علیکم فاعتَدُوا علیهِ بمثلِ ما اعتَدی علیکمُ واتّقوا الهَ- واعْلَموا اَنَّ اللهَ مَعَ المتِّقین)۱ پس هر کس بر شما تجاوزکند به همان اندازه ی تجاوزش بر او تجاوز کنید و از خدا بپرهیزید و بدانید که او با پرهیزگاران است ». برای رویارویی با این خون آشامان انسان نما، تنها منطقی که کاربرد دارد منطق خشونت و شمشیر است. برخی ساده اندیشان و دلباختگان تفکر لیبرال- دموکراسیِ غرب، گمان می کنند که با موانعِ راه انسانهای مظلوم و سلطه طلبی های جهانخواران، با منطق و اخلاق می توان مقابله کرد و با اصل عدم خشونت و نرمش جلو سدسازان راه انسان را می شود گرفت. تمام عینیتها و واقعیتهایِ عصر حاضر و تاریخ گذشته، این پندار را باطل می سازد و سراسر تاریخ انبیا نیز این اندیشه را تکذیب می کند. ۱- بقره ۲/۱۹۴. پیامبر اسلام که «رحمةً للعالمین» است و «بُعثت لاتمّم مکارم الاخلاق: من برای اتمام مکارم اخلاق برانگیخته شدم» شعار اوست؛۸۳ جنگ تدارک دید، حتّی با مخالفان داخلی، نیرو به کار برد، و در برابر مسلمانانی که به بعضی از احکام اسلام گردن ننهادند، برخوردی انقلابی و قاطع داشت. این سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) راه مسلمانان را نیک روشن می کند: «الخَیر کلُّه فی السَّیفِ و تحتَ ظِلِّ السَّیف ولایقیمُ الناسَ الّا السَیف، والسُّیوف مَقالیدُ الجنَّةِ والنّار».۱ «نیکی، تمام نیکی، در شمشیر و در سایه ی شمشیر قرار دارد، و مردم جز با شمشیر راست نگردند، و شمشیرها، کلید بهشت و دوزخ است». از امام باقر (علیه السّلام) نیز همین اصل حیاتی بازگو شده است: «الخیرُ کلُّهُ فی السیفِ وتحتَ السیفِ وفی ظِلِّ السیف ...»۲ «تمام نیکیها در نیرو و شمشیر و زیر شمشیر و در سایهی شمشیر نهفته است... ». آن پیشوای بزرگ انسان، به عنوان بزرگترین آموزگار اخلاق و تربیتهای الهی- انسانی، تمام نیکیها را در سایه شمشیر و با کاربرد نیرو، تحقق پذیر می داند، و ابزار قدرت را تنها راه برای پیدایيِ آرمانهای صلح جویانه و اخلاقی و انسانی می شمارد. پیامبرِ انسان شناس، می داند که انسانهای دژخیم شده و منافع طلب، جز با شمشیر به حق تن ندهند، و از خیانت و جنایت و قتل و غصب و تحمیل واستثمار دست برندارند. در ۱ و ۲- وسائل الشیعه ۱۱/۵ و ۹. روزگار ما که نمونه های بسیار روشن این جنایتکارانِ تجاوزگر را می بینیم که هر روز با ملتهای مظلومِ جهان سوم چه می کنند. با بهای نفت چه کردند؟ با قیامهای مردمی چه کردند؟ کمپانیهای مواد خوراکی و دارویی چگونه از این ابزار برای اعمال فشار و سلطه خود استفاده کردند وکالاها و مواد ضروری حیات کودکان و زنان را به بدترین ابزار خشونت تبدیل کردند. سازندگان ابزار جنگی، میان انسانهای بی گناه جنگ راه انداختند تا سلاحهای آنان به فروش برسد یا ویروس بیماریهای انسانی و دامی و گیاهی را پخش کردند تا تولیدات دارویی آنان مصرف شود. و دیگر روشهای ضد انسانی که شمارش فهرست وار آنها به کتابهایی نیاز دارد. اکنون در برابر اینگونه خشونت گرایی که در طول تاریخ چندین هزارساله انسان سابقه نداشته است. از اصل عدم خشونت دم زنند، و در برابر این همه بی فرهنگی و بیدادگری، منطق و اخلاق انسانی را پیشنهاد کنند، به معنای دورکردن نسل جوان و حماسه ساز از اصل مبارزه و شهادت طلبی و ایثار است، درهم شکستن عنصر مقاومت است و در نتیجه خشکاندن ریشه های انقلابی بودن و هموارسازی راه برای سلطه طلبانِ ضد بشر است. بازمی گردیم به سخن والای پیامبر بزرگوار اسلام که عُنف و زورگویی و خشونت با بندگان خدا، بدترین

کار است و برابر با شرک به خدا. این با بندگان خداست. یعنی انسانهای متعهّد، حق شناس و مسئولیّت پذیر، نه بیدادگران خون آشام و قانون شکن. بنابراین بایـد در برابر انواع تبلیغها و تلقینها هوشیار بود، و در کاربرد واژه های به ظاهر زیبا و فریبا دقت کرد، که در چه مورد به کار می رود و چه هدفی را پی می گیر د. آری در اسلام خشونت و تحمیل و زورگو یی محکوم است حتّی نیازردن هر موجود زنده ای نیز در اسلام آموزش داده شده است: امام صادق (علیه السّلام): ((فازَ واللّهِ الْاَبْرارُ، اتدری من هم؟ هم الـذین لایُؤذونَ الذَر».۱ «به خدا سوگند که نیکان رستگار شدند. آیا می دانی ایشان کیانند؟ آنان کسانی اند که مورچه ی بسیارکوچکی (که با چشم به سختی دیده می شود یا هر موجود ریزی) را آزار نمی رسانند». اینها در جای خود ثابت است. مراتب کمتر از خشونت، یعنی هر گونه آزاررسانی یا نوعی اعمال و رفتار یا گفتاری که مایه چندش و ناخشنودی دیگران شود، نیز در اسلام، سرشتی شیطانی شمرده شده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((مَنْ آذی مؤمناً فَقَدْ آذانی و مَنْ آذانی فَقَدْ آذَی الها، و مَن آذی اللّه فهو ملعونٌ فی التوراةِ و الانجیلِ، و الزبورِ و الفرقانِ ».۲ «آن که به مؤمنی آزار رساند، مرا آزار کرده است، و آن که مرا آزار دهد، خدای را آزار داده است، و آن که خدای را آزار داده در تورات و انجیل و زبور و قرآن، نفرین شده است. » امام صادق (علیه السّلام): «قال اللّه عزّ و جلّ: (لِیأذَنْ بِحَربِ مِنّی مَنْ آذی عبدی ۱ و ۲- بحارالانوار ۷۵/ ۱۵۲ و ۱۵۰. المؤمنَ)۱۰ خداوند می فرماید: «آن که بنده ی مؤمن مرا بیازارد آگاه باشد به جنگ ازناحیه ی من ». اهانت و توهین نیز نسبت به انسانها در منطق اسلام مردود است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «اَذَلُّ الناسِ مَن اَهانَ الناسَ ».۲ «پست ترین مردم کسی است که به مردم توهین کند». بیم رسانی و غمگین ساختن نیز دور از اسلام و دین باوری است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «مَنْ اَحزَنَ مؤمِناً ثمَّ اَعْطاهُ الدنیا لم یَکُنْ ذلِکَ کفّارَتَهُ و لم یوجَرُ علیه ».۳ «آن که انسان مؤمنی را غمگین سازد، اگر همه ی دنیا را به او بدهد جبران کارش نمی شود و پاداشی نیز (در این بخشش دنیا) ندارد». و سرانجام هرگونه کردار یا گفتاری که انسان دیگر را ناخوشایند باشد و به نوعی نا انسانی جلوه کند، روا نیست: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): (... وَ مَنْ دَفَعَ مؤمِناً دَفْعَةً لِیُذِلَّهُ بها اَوْ لَطمَهُ لَطمَةًاَوْ اَتی الیهِ اَمْراً یَکْرَهُهُ، لَعَنَتْهُ الملائِکَةُ حتّی یُرْضِیَهُ مِنْ حَقِّه و یَتُوبَ و یستغْفِر... ».۴ «آن که مؤمنی را به قصد تحقیر (از نزد خویش) براند یا به او سیلی بزنند، یا با او برخوردی ناخوشایند داشته باشد، ملائکه او را نفرین ۱-کافی ۲/۳۵۰. ۲- بحا رالانوا ر ۷۸/ ۱۹۲. ۳- بحا رالانوا ر ۷۵/ ۱۵۰. ۴- علل الشرایع ۲/۲۱۰. کنند، تا آنگاه که آن مؤمن را نسبت به حقش راضی کند و از کردارش (نسبت به او) توبه کند و توبه بخواهد...» یاد کردیم که مؤمن یعنی زن و مرد مؤمن، و همه این احکام هر دو جنس را در برمی گیرد، و در روابط خانوادگی بر لزوم آن افزوده می شود. این در کلیت تفکر اسلامی است. لیکن با بررسی آیات قرآن و احادیث معصومان(علیهم السّلام) درباره ی زن، به تأکیدهای فراوانتری در دوری از خشونت برمی خوریم. (این موضوع را مشروح تر در بخش: «افزون بر حقوق» خواهیم دید). قرآن می گوید: (...وَ عاشِرُوهُنَّ بِالمعروفِ...)۱ «با زنان به نیکی (و مهربانی) رفتار کنید...». حتّی در مواردی که سخن از طلاق و جدایی از زن پیش می آید، قرآن بر معروف تأکید می کند: قرآن کر یم: (وَ اذا طَلّقْتُمُ النساءَ فَبَلَغْنَ اَجَلَهُنَّ فَامْسِکُوهُنَّ بِمَعْروفٍ اَوْ سِرحُوهُنَّ بِمَعْروفٍ ولاتُمسکُوهُنَّ ضِراراً لَتَعْتَدوا وَ من یَفْعَل ذلِکَ فَقَد ظَلَم نَفْسَهُ ولاتَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً...): ۲ «هر گاه زنان را طلاق دادید و مهلتشان سر آمد، یا آنان راه نیکو وجهی نگه داریدیا به نیکو وجهی رها سازید و برای این که بدانان ا- نساء ۴/۱۹. ۲- بقره ۲/۲۳۱و ۲۳۳. زیان برسانید در خانه نگاهشان مدارید و هر کس که چنین کند به خویشتن ستم کرده است و آیات خدا را به ریشخند مگیرید...» طلاق و جدایی نوعاً با آزارها، کینه ورزیها و برخوردهای ناهنجارِ جانبی همراه است. قرآن از این مو ضوع پیشگیری می کند و می گوید: زنی را که می خواهید طلاق بدهید، باید با رعایت اصل «معروف » از او جدا شوید و مباد در این حال آنان را آزار ندهید یا زیان برسانید و یا رفتاری خشونت آمیز داشته باشید. بنابراین، در قهر و آشتی معیار و ضابطه رفتاری با زنان اصل «معروف» است. در آیه دیگری نیز که سخن از دوران شیر دادن به فرزندان است، قرآن بر «معروف» تکیه می کند، و تأمین نیازهای مادران را در چارچوب «معروف» مورد تأکید قرار می دهد: قرآن کر یم: (...وَ عَلَی الْمَوْلودِ لَهُ رزقُهُنَّ وکِسْوَتُهُنَّ

بِالمَعْرُوفِ...)۱ «بر عهـده ی صـاحب فرزنـد است که خوراک و لباس زنان را به وجهی نیکو تأمین کنـد...». تأمین نیازهای زنانِ بچه دار باید با معیار «معروف» باشد نه مقدار لازم و ضـروری. بلکه بیش از آن. اکنون با این تأکیدهای قرآن بر معیار «معروف» در رفتار بـا زنـان، حـدود معنای معروف بایـد روشـنتر بررسـی شود که آیا «معروف» همان حق و قانون و عـدل است یا چیزی برتر و ۱- بقره ۲/۲۳۱ و ۲۳۳. گسترده تر از قانون و عدالت است. واژه ی «معروف» که در تعالیم دینی بسیار آمده است، و دستور اجتماعی «امر به معروف» نیز بـا این واژه تبیین شـده است، معنایی ژرفتر و گسترده تر از قانونمنـدی و عـدل گرایی دارد، و چنان که «معر وف» شامل حق قانونی و عادلانه می شود، همچنین کارهای ارزشـی و اخلاقی و انسانی را نیز در برمی گیرد. یعنی رفتاری افزون بر حق و عـدل که نوعی نیکوکـاری و شایسـته ارزشـهای متعـالی انسـانی است. پس اگر گفته شود با زن به حق یا به عـدالت رفتارکنیـد، یعنی حق عادلانه او را بدهیـد و اگر گفته شود با «معروف » با او رفتارکنید، یعنی بیش از حق به او رسـیدگی کنید و بدانسان و تا آن اندازه با او نیکی کنیـد که اقتضـای اخلاق انسانی و ارزشـهای اسـلامی است. و به تعبیر دیگر یعنی از تکلیفهای واجب گامی فراتر نهیـد و به مستحبات نیز در این رابطه عمل کنیـد. در مجمع البحرین آمـده است: «معروف نام فراگیری است برای هر کاری که موجب اطاعت خـدا و یـا نزدیکی به او و نیکی نسبت به مردم باشـد و نام هر کاری است که نیکی و شایسـتگی آن در قانون شـرع و یا قانون عقل پذیرفته شده است ...).۱ امین الاسـلام طبرسـی نیز می گوید: «معاشرت با معروف، یعنی رفتاری طبق دستور خدا و ادای حقوق زنان در تـأمین نیازهـا و نیکوگفتـاری و نیکورفتـاری بـا آنـان. نیز گفتـه شـده اسـت: معروف ایـن اسـت کـه زنـان را ۱- مجمع البحرین۳/۱۵۹و۲۵. نزنید و سخن زشت نیز به آنان نگویید و در رویارویی با ایشان گشاده روی باشید... ».۱ بنگرید که اضافه بر حق و عـدل، رفتـار وگفتـار نیـک وگشـاده رویی و رعایت معیارهای اخلاقی و ارزشـی نیز در حوزه مفهوم «معروف» است. توجه به این نکته نیز اهمیّت دارد (چنان که برخی از فقهای عصـر گفته اند) که تعبیر «معروف» و آیات آن، به شیوه و سبکی است که قانون عام و کلی را می رسانـد، و بـا هیـچ تخصـیص و تقییـدی سازگـاری نـدارد. یعنی نمی تـوان گفـت: نسبت بـه زنـان بـا معروف و نیکی رفتارکنیـد مگر در فلان مورد که در آنجا شـیوه ی معروف را کنار بگذاریـد، و راه منکَر را در پیش گیریـد. چنین تقییـدی با آیات «معروف» بکلی ناسازگـار است. بنابراین معروف اصـلی کلی است که هیـچ تخصیصـی را نمی پـذیرد، و تنها قانون عام اسـلامی در مجموع روابـط بـا زنان است. بالاترین حـدّ سازش وگـذشت نسبت به زنان این فرموده ی قرآن است: (... فَاِنْ کَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسـی اَنْ تَکْرهُوا شـیئاً وَ یَجْعَلَ اللّهُ فیهِ خیراًکثیراً...)۲ «و اگر شـما را از زنان خوش نیامـد، چه بسا چیزها که شـما را از آن خوش نمی آید در حالی که خـدا خیر زیادی در آن نهاده باشـد...». امین الاسـلام طبرسـی می گوید: «.. در این که زنان را با ناخواهانی و ناخوشایندی نگاه دارید خیر کثیر نهفته است- و این آیه تشویق و تحریک شوهرانی است (که دوست ندارند با همسـرانشان زندگی کنند) به ۲- نساء۴/۱۹. صبر و شـکیب و سازگـاری و پرهیز از جـدایی و طلاق. و این صبر تـا آنجـاست که بیم زیـانی بر نفس یـا دین و یـا مال نباشد...)۱ این دسـتور به مردانی است که با عدم توافق اخلاقی، یا عاطفی و یا مسائل دیگری که با همسرانشان دارند، روی به طلاق می آورنـد و در برابر نفس خود مقاومت نمی کنند و در راه سازش با زنان شـکیب نمی ورزند و از برخی خواسـته هایشان صـرفنظر نمی کننـد. نیز قرآن کریم از آزاررسـانی به زنـان شدیـداً نهی کرده است: (والّـذین یؤذونَ المؤمنینَ والمؤمناتِ بغیرِ ما اکتَسَـبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهتاناً وَاثماً مبینا)۲ «وکسـانی که مردان مـؤمن و زنـان مؤمن را بی هیـچ گنـاهی که کرده باشـند می آزارنـد، تهمت وگنـاه آشکاری را بر دوش می کشند». با توجه به این که این آیه، پس از آیه ای قرار دارد که آزاررسانی به خدا و پیامبر (صلّی الله علیه و آله) را مطرح کرده است، نکوهیـده بودن آزار زنـان بیشتر روشن می شود. اینهـا نمونه ای از آیـاتی بود که از هرگونه خشونت علیه زن بطـور قـاطع بـاز می د ارد. در احـادیث نیز این موضـوع بسـیار مطرح گردیـده است: پیـامبر(صـلّی الله علیه و آله) به روایت امـام باقر(علیه السّـلام): «اَیَضرِبُ احدُکُم المرأةَ ثُمَّ یَظَلُّ ۱- مجمع البیان ۳/ ۲۵. ۲- احزاب ۳۲/۵۸. مُعانِقَها»۱ «آیا زن را کتک می زنیـد، سپس می خواهیـد بـا او هم آغوش باشـید؟! ». اکنون این سؤال پیش می آیـد که در قرآن کریم چرا زدن زن مطرح شـده است، در

این آیه ی کریمه: (... والتی تخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَامجُرُوهُنَّ فی المضاجِعِ واضْرِبُوهُنَّ فَاِنْ اَطَعْنَکَمْ فَلاتَبغُوا عَلَیْهِنَّ سَبیلًا).۲ «و آن زنان را که از نافرمانیشان (در رابطه ی زناشویی) بیم دارید، اندرز دهید، و از خوابگاهشان دوری کنید و (سپس) آنان را بزنید اگر فرمان‌برداری کردند، پس دیگر راه بیداد پیش مگیرید». اسلام اطاعت زن از شوهر را در مسائل ویژه زن و شوهری، لازم و تکلیف می داند، و این را حقی برای شوهر می شناسد. اهمیّت و ضرورت این حق و لزوم برآورد این نیاز پوشیده نیست. این نیاز در صورتی که برآورده نشود و با گستاخی برخی زنان روبرو گردد، ممکن است با خشونتهای فراوانی روبرو شود، زیرا که نوعاً و بطور طبیعی قدرت مرد بیشتر است. حال قرآن کریم دایره ی آن را محدود کرده و از هرَگونه زیاده روی برای اِعمال خواست شوهر (بویژه با توجه به مفهوم این ضرب) مانع گردیده است و برای آن شیوه قانونی (مراحل و اندازه) معین کرده است، تا به زیاده رویهای ظا لمانه ای نینجامد. بنابراین ضرب در صورتی است که خلافی صورت گرفته باشد و آن هم خلاف در روابط ۱- وسا ئل الشیعه ۱۴/ ۱۱۹. ۲- نساء ۴/۳۴. ویژه ی زن و شوهری. موضوع دیگری که در خور ژرفنگری است، چگونگی این «ضرب» است. حدود و کیفیت ضرب در احادیث و تفاسیر مشخص شده است و چنین گفته اند که منظور زدن بسیار نرمی است که هیچ گونه اثری برجای نگذارد.۱ برای تبیین بیشتر حدود آن و جلوگیری از هرگونه زیاده روی، امام صادق (علیه السّلام) آن را به زدن با مسواک تفسیر فرمودند: امام صادق (علیه السّلام): (.. اِنَّهُ الضربُ بالسِواک۲: منظور از زدن در آیه، زدن با مسواک است ». و این براستی نوعی اعلان تنفر و مخالفت اخلاقی است نه تنبیه بدنی. نیز باید توجه داشت که همین مقدار برخورد، بابد پس از دو مرحله اخلاقی و تربیتی انجام گیرد. این دو مرحله در متن همین آیه تبیین گشته است: ۱. فعِظوهُنَّ: به آنها پند دهید. ۲. واهجُروهنَّ فی المضاجع: از خوابگاهشان دوری کنید. دوری از خوابگاه نیز که ممکن بود به زیاده رویهایی بینجامد و به دوریهای درازمدت بکشد، به حدّاقل آن، تفسیر شده است که از خشونت برخی جدایی ها و بی اعتنایی ها مانع گردد. امام باقر(علیه السّلام): «... یُحَوِّلُ ظَهْرَهُ اِلَیْها:۳ پشت به زن بخوابد» نه دوری زیاد ا- مجمع البیان ۳/ ۴۴. ۲ و ۳- مجمع البیان ۳/ ۴۴. و یا به اطاقی دیگر رفتن و یا ترک خانه و... پس در دوری از خوابگاه زنان نیز از هرگونه خشونت و زیاده روی منع گردیده است. بنابراین طبق منطق عقل و شرع، اگر زنان از ابتدایی ترین و ضروری ترین حق میان خود و شوهرانشان سرباز زدند، (یعنی نشوز) نخست با دو واکنش اخلاقی و آموزشی روبرو می گردند و سپس با مرحله ای تنبیهی، با همان مقدار و در چارچوب معینی که امام صادق (علیه السّلام) مشخص کردند، با او برخورد می شود و نه بیشتر. این نکته نیز قابل دقت است که برخی فقیهان مطرح کردند که اطاعت زن از شوهر، تنها در مورد همان رابطه ویژه است و حتّی اگر استمتاعات و لذتجویی های دیگری در شرع مجاز شمرده شده باشد، اطاعت در آنها لازم نیست. زیرا دلیلی نداریم که تن دادن زن به همه انواع لذتجویی ها واجب باشد، تا تن ندادن به برخی از آنها «نشوز» شمرده شود.۱ اصل تمکین و نشوز در مسائل زناشویی که موضوعی ثابت است. نیز باید با خشونت و زیان رسانی همراه نباشد و با اصل «لاضرر» سنجیده شود که برآورد خواسته ی مرد از زن، موجب ضرر و زیانی به زن نباشد. امام صادق (علیه السّلام):« سألت اباعبداللّه(علیه السّلام) عن قول اللّه- عزّ وجلّ- (لاتُضارَّ والدةٌ بولدِها ولا مولود له بِوَلدِهِ) قال: کانَتِ المراضعُ تُدافَعُ اِحداهُنَّ الرجُلَ اذا ا اَرادَ... فنهی اللّهُ عن ذلِکَ اَنْ یُضارَّ الرجلُ المراةَ، و المرأةُ ا- اَیهٔ الله سیّد محسن حکیم (رحمت الله علیه)، مستمسک العروهٔ الوثقی ۱۴/۶۴. الرجلَ »۱ «راوی می گوید: از این فرموده ی خداوند از امام صادق (علیه السّلام) پرسیدم: «نباید هیچ مادری بخاطر فرزندش زیانی ببیند ونه هیچ پدری بخاطر فرزندش ...» امام فر مود: برخی زنان شیرده، مانع تقاضای شوهرانشان می شدند و... خداوند از این نهی کرد که مردی به همسرش زیان برساند یا زنی به شوهرش ». حتّی اگر این حدیث خاص در مورد ممنوعیت ضرررسانی به زن نبود، قانون عام و کلی «لاضرر»، همه ی موارد ضرر و زیان را دربرمی گیرد. چون بنابر کلیّت معنای: «لاضرر»، هرَگونه ضرر و زیانی در روابط اجتماعی و خانوادگی و فردی ممنوع است. ۱- وسائل الشیعه! ۱۴/۱۳۷.

بخش هفتم

روانشناسی اختلافی

اشاره

مسائل مربوط به روانشناسی زن، به عنوان روح انسانی، بسیار پیچیده و رازوار و بیکرانه است، بویژه با توجه به وجه تمایزها و اختلافهایی که روحیه زنانه و مردانه دارد. ارزیابی وجه تساوی ها و یگانگی ها و وجه تمایزها و دوگانگی ها، موضوعی مهم است. زیراکه جنس نرینه و مادینه در عین حال که یگانه هستند و دارای روحی انسانی، وجه تمایزهایی اصولی نیز دارند که درخور ژرفنگری و کاوشگری است، و بررسی ابعاد روان زن، از این دیدگاه نیز کاری کارِستان است، و متخصصان پرحوصله و اندیشمندان ژرف اندیشی می خواهد که در پهنه روان زن گام بگذارند و به بررسی و تحقیق بپردازند، و وجه تمایزهای آن را مشخص کنند. در این زمینه بررسیهایی انجام گرفته و کتابهایی نیز به نگارش آمده است که باید این حرکت علمی بیش از پیش ادامه یابد و دانشمندان مسلمان این موضوع را در رابطه با تعالیم اسلامی ارزیابی کنند. این بررسیها موجب می گردد که حقوقدانان و جامعه شناسان، در تعیین جایگاه زن به کجراهه نروند و راهی به افراط یا تفریط نپیمایند. نخستین موضوع، شناخت واقعیت تردیدناپذیر اختلافها و دوگانگیهاست. همین که عینیت خارجی دو جنس زن و مرد است، و بررسیهای علمی آن را اثبات می کند: «زیست شناسان را عقیده بر این است که زن و مرد، تفاوتهای بنیادی دارند. بدین معنا که تفاوتهای آنها در درجه اول ارثی است نه محیطی. آنها معتقدند که هر سلول بدن زن با هر سلول بدن مرد تفاوت دارد. آنها قبل از آن که به دنیا بیایند، و تحت تأثیر نفوذهای اجتماعی قرارگیرند، کاملاً تمایز پیدا می کنند و برای زن یا مرد شدن آماده می شوند. به قول استاد دکتر محمود بهزاد: اگر اوضاع اجتماعی موجب تفاوت زن و مرد می شود فقط آنچنان را آنچنانتر می کند»۱ «زن و مرد تنها به همین جهت که از دو جنس نر و ماده اند، برخلاف تمام تبلیغات هواداران افراطی تساوی حقوق زن و مرد، دارای کارکردها و فونکسیون های زیستی و جهان بینی و روحیات مختلفی هستند. به طوری که روانشناسان امروز به موازات تقسیم جسمانی انسان به دو بدن نرینه و مادینه، به تعیین دو روحیه نرینه و روحیه مادینه پرد اخته اند».۲ حتّی در اجتماعاتی که اصل تساوی را در همه پهنه های زندگی، میان دختر و پسر پیاده کردند، نتوانستند این دوگانگیها را که در عینیت زندگی ۱- دکتر حمزه ی گنجی، روانشناسی تفا وتهای فردی/ ۱۹۰، چاپ ششم، انتشارات بعثت، ۱۳۷۵. ۲- و نمی دانند چرا؟/ ۸۸. خود را بخوبی نشان می دهد، انکارکنند. ((در ممالکی مانند ایالات متحده ی امریکا که ارتقاء مقام اجتماعی زن بطور واضحتری صورت می پذیرد، معمولاً ـ پسرها و دخترها در تمام موضوعات مختلف شرکت می کنند. با این حال اغلب مربیان وجود اختلافات اساسی بین پسران و دختران دبستانی را بدون آن که تعریف روشنی از آن داشته باشند، قبول دارند. مربیانی که مسئولیّت اداره پیاپی کلاسهای دخترانه و پسرانه و بازرسانی که در یک دوره از هر یک از این کلاسها به کلاسهای دیگر سر می زنند، گاهی از تقابل در دوجامعه و لزوم انطباق مجدد آنان سخن می گویند. ولی مسأله ی اختلاف بین دو جنس در یک کلاس مختلط، که تا اندازه ای در تمام روستاها وجود دارد، با اهمیّت و اَشکال هر چه تمامتر به چشم می خورد... اختلافات بدنی و ذهنی که واقعاً بین اکثریت مردها و اکثریت زنها وجود دارد، و اختلاف نقشهای اجتماعی حاصل از آنها، به پیدایش فکر «نمونه های مذکر و مؤنث » منجر شده است، که بدون شک یک امر مجرد و ذهنی است. ولی به همان اندازه هم مؤثر می باشد. از طرف دیگر، هر فرد بزودی درمی یابد که در تمام دوره حیات خود به یکی از این نمونه ها متعلق است. و این امر چه قبول شود و چه ردّ شود، همانطورکه خواهیم دید، در رفتار فرد و خصوصاً در سازش اجتماعیش، مانند سازش خانوادگی، تحصیلی یا شغلی، نقش مؤثری بازی می کند... ».۱ ۱- هانری پیرن- موریس دوبس، روانشناسی اختلافی ۱۹۷ و

۲۰۲، ترجمه ی دکتر محمد حسین سروری،۱۳۶۲ جنسیت نه تنها در اَشکال آشکار آن؛ بلکه در سراسر هستی زن یا مرد تأثیر گذار است، و تمایزهایی را موجب می گردد به گونه ای که (می توان به درستی انتظار داشت که اختلافاتی از مقوله ی بدنی بارزترین اختلافات باشند. « ترمن گفته است که: «هر سلول بدن انسانی شامل علامت جنس خود می باشد...) ۱؛ «... یکایك سلولهای بدنش، همچنین دستگاههای عضوی و مخصوصاً سلسله عصبی، نشانه جنس او را بر روی خود دارد».۲ بی تردید، مناسبات و تأثیر گذاریهایی میان اشکال و جنبه های بدنی و روحیات انسانها وجود دارد. ریخت ها، شکلها، اندازه، قد، وضع جمجمه، مجموعه ی استخوانها، ماهیچه ها، مغز و دیگر اعضا، صرفنظر از اختلاف عضوی و فیزیولوژیکی که در دو جنس دارد، در مسائل روانی و فکری نیز تأثیراتی ژرف می گذارد. تفاوتهای قد، وزن، شکل و بسیاری از ویژگیهای فیزیولوژیکی دیگر، تفاوتهای شخصیت را آشکار می سازند، یا دست کم پیش درآمدی برای آن است. اصولاً در روانشناسی حتّی روانشناسی جنس واحد، این موضوع کاملاً پذیرفته شده است که وضعیت بدنی در چگونگیهای روانی تأثیر گذار است. از این رو، در روانشناسی به دسته بندیهای روانی براساس اَشکال و تیپها می پردازند و برای تیپ بطنی یا تیپ استخوانی یا ۱- روانشناسی ا ختلافی/۱۹۷ و ۲۰۲. ۲- انسان موجود ناشناخته/ ۱۰۰. تیپ عضلانی، یا بلندقد وکوتاه قد و.. روحیات متفاوتی قائلند، و هر یك دارای ویژگیهای مخصوص به خود هستند، که در ارتکاب جرم، استعداد آموزش، ذوق هنری و نوع گرایشها تأثیر دارد، و انسانهای درونگرا و برونگرا در روانشناسی، از همین زمینه های بدنی پدید آمده است. ((..شکل ما، معرف عادات فیزیولوژیکی و حتّی طرز تفکر عادی ماست-. در چهره حتّی می توان چیزهایی عمیقتر از فعالیتهای باطنی را خواند و نه تنها از آن معایب یا فضائل و ذکاوت یا بلاهت و احساسات و عادات مخفی شخصی را دریافت. بلکه ساختمان جسم او و حساسیت وی را برای ابتلای به بیماری های جسمی و روانی نیز شناخت... کسی که راه تحقیق را می داند، در چهره هر کس توصیف کاملی از جسم و جان او را می خواند- نبایستی کورکورانه به خاطر تأمین زیبایی و نیرومندی عضلات، اندازه ای بدن را تغییر داد. زیرا هر تغییر کوچکی در حجم، موجب پیدایش تحولات عمیقی در فعالیتهای فیزیولوژیکی و روانی ما خواهد گردید. عموماً افراد خیلی حساس و پرکار و پرمقاومت حجیم نیستند، و این قضیه در مورد نوابغ نیز صدق می کند- مخصوصاً شکل و حرکات و قیافه... معرِف صفات و نیروی بدنی و آئینه ی شعور ماست- فعالیتهای روانی، محققاً با فعالیتهای فیزیولوژیکی بدن بستگی دارد...).۱ اکنون ذیل عناوینی، فهرست وار، به برخی از تفاوتهای دو جنس ۱- انسان موجود ناشناخته/۷۴ و ۱۵۲. اشاره می شود:

آ- رشد دختر و پسر

متخصصان می گویند: «..رشد دختران سریعتر از پسران است، به این معنا که رشد استخوان بندی، رویش دندانها و رشد غدد تناسلی در آنها سریعتر از پسرهاست .سبقت متوسط دخترها از پسرها که در حدود یك یا دو سال می باشد، در تمام مدت کودکی و بلوغ پایدار است...».۱

ب- قدرت بدنی و توان کاری

بیگمان در موجودات زنده، انسانی یا حیوانی، قدرت و توان بدنی جنس نرینه بیشتر است. از این رو، برای تلاشهای سخت و توانفرسا بیشتر آمادگی و کارآیی دارد، و عرصه های عملی، آن گاه که دشوارتر و خطرآفرین تر باشد میدان جنس مذکر است. «... پسرها از لحاظ ظرفیت حیاتی، و خصوصاً از لحاظ نیروی عضلانی، در تمام سنین از دختران بالاترند... (به استثنای بین ۱۱ تا ۱۴

سالگی که در این موقع یک برتری خفیف زنانه در دختران دیده می شود)، بالاخره فعالیت حرکتی پسران از فعالیت حرکتی دختران در تمام سنین عمر بیشتر است ».۲ «در دوران کودکی کفل دخترها پهن تر از کفل پسرهاست با شروع دوران بلوغ این تفاوت بیشتر می شود. برعکس استخوان پسرها کلفت تر ۱ و ۲- روانشنا سی ا ختلا فی/ ۲۰۲ و ۲۰۳. و بزرگتر می شود. بافت عضلانیشان بیشتر و شانه ها هم پهن تر می شود. تا حدودی به همین دلیل پسرها قوی تر از دخترها می شوند. و این قوی بودن را بعدها هم حفظ می کنند. از علتهای دیگر قوی تر بودن مردها با در نظر گرفتن جثه شان این است که قلب و ریه ی آنان بزرگتر از قلب و ریه زنان است. در مقایسه با زنان، دارای فشار خون سیستولی بالاتری هستند، توانایی بیشتری در انتقال اکسیژن به خون دارند، و به هنگام استراحت ضربان قلبشان آهسته تر از زنها است در ضمن آنان در مقایسه با زنان مقاومت شیمیایی بیشتری در مقابل خستگی ناشی از ورزش د ارند ۰۰۰))۱

ج- غدد جنسی و تولید مثل

وضعیت غدد تناسلی در زن و مرد، متفاوت است، و هر یک به گونه ای متمایز از دیگری سازوکار بقای نسل را بر عهده دارند. از نظر زمانی نیز تمایز زیادی میان راه کارهای مادینه و نرینه وجود دارد، و مسائل جانبی دیگری چون تأثیرات ژنتیکی و خلق و خویهای وراثتی که بسیار پرژرفا و رازوار و شگفت انگیز است. مهمتر این که این موضوع بسیار مهم که از پیچیده ترین شاهکارهای آفرینش است، در همین جا پایان نمی یابد. بلکه تأثیرهای شگرفی در مجموعه ی سازمان وجودی زن ۱- پاول هنری ماسر و همکاران، رشد و شخصیت کودک/۵۳۵، ترجمه ی مهشید یاسائی، چاپ اول، نشر مرکز، ۱۳۶۸. و مرد (تنی و روانی) برجای می گذارد و این تمایزها و تفاوتها از افراد نوع انسانی، دو موجودکاملاً متمایز می سازد. بر بُعد عاطفی دو جنس تأثیر می گذارد، بر بُعد روانی نیز مؤثر است. ذهن و هوش نیز از این تفاوتها اثرپذیر است، حتّی در ذوق و سلیقه و احساس هنری انسانها نیز تأثیرهایی ژرف دارد. و سرانجام در شخصیت زن و مرد مؤثر است و از دو جنس، دو شخصیت متمایز و دوگانه می سازد. قلم را به دست متخصصان می سپاریم: «یکی از علل اصلی این امرکه زنان نسبت به مردان دارای تغییر حالات بیشتری می باشند این است که مقدار استروژن آنها هر سی روز یک بار از مقدار تقریباً صفربه بالاترین حد رسیده و دوباره تبدیل به صفر می شود- اکثریت زنان یک چنین تغییر دهشتناکی را با حلمی قابل تحسین تحمل می نمایند. اگر هورمون جنسی مردان را دوبار در ماه از آنان گرفته و دوباره بدانها بازپس می دادند، مسلم بدانید که وضعیت دنیا خیلی بدتر از این حالت کنونی خود می شد. زیرا دنیا را فعلا مردانی اداره می کنند که مثلاً مقدار هورمون جنسی آنها ثابت بوده و تغییری نمی کند».۱ ((.. غدد تناسلی نه تنها وظیفه ی حفظ نسل و نژاد را برعهده دارند، بلکه در تشدید فعالیتهای فیزیولوژیکی و روانی و معنوی ما نیز مؤثرند. مابین خواجه ها هیچ گاه فلاسفه ی بزرگ و دانشمندان بزرگ و حتّی جنایتکاران ۱- دیوید، روبن و جرج رایلی اسکات و اریک. و. جانسون، دانستنیهای زناشویی /۲۸۴، ترجمه ی کیومرث دانشور، چاپ دوم، انتشارات کوشش، ۱۳۷۷. بزرگی پیدا نشده است. بیضه ها و تخمدانها اعمال پردامنه ای دارند. نخست این که سلولهای نر یا ماده می سازند... در عین حال موادّی ترشح می کنند، و در خون می ریزندکه در نسوج و اندامها و شعور ما خصایص جنس مرد یا زن را آشکار می سازد. همچنین به تمام اعمال بدنی ما شدت می دهند. ترشح بیضه ها موجِد تهوّر و جوش و خروش و خشونت می گردد. و این همان خصایصی است که گاو نر جنگی را ازگاوی که در مزارع برای شخم به کار می رود، متمایز می سازد. تخمدان نیز به همین طریق بر روی وجود زن اثر می کند. ولی فقط در یک دوره از زندگی او فعالیت دارد و در دوران یأس کوچک می شود و ازکار بازمی ایستد. به علت کوتاهی زمان فعالیت تخمدان، زن در پیری از مرد شکسته تر به نظر می رسد، برعکس بیضه ها تا پایان عمر فعّال می مانند. اختلافی که بین زن و مرد موجود است، تنها مربوط به

شکل اندامهای جنسی آنها و وجود زهدان و انجام زایمان نزد زن و طرز تعلیم خاص آنها نیست. بلکه نتیجه علتی عمیقتر است، که از تأثیر مواد شیمیایی مترشحه غدد تناسلی در خون ناشی می شود. به علت عدم توجه به این نکته اصلی و مهم است که طرفداران نهضت زن فکر می کنند، که هر دو جنس می توانند یک قسم تعلیم و تربیت یابند و مشاغل و اختیارات و مسئولیّت های یکسانی به عهده بگیرند زن در حقیقت از جهات زیادی با مرد متفاوت است... سلولهای بیضه، در تمام طول عمر مرد دائماً به ساختن هسته اولیه که تمام سلولهای موجود تازه از تقسیمات بعدی آن پدیدار می شود، به یک اندازه سهیمند، ولی مادر علاوه بر نیمه مواد هسته ی سلول، تمام پروتوپلاسمایی را که دورادور این هسته را می گیرد، نیز می دهد، و به این ترتیب وظیفه او در ایجاد جنین از پدر مهمتر است... وظیفه ی مرد در تولید مثل کوتاه است، ولی از آنِ زن تقریباً نُه ماه به طول می انجامد. در این مدت جنین به وسیله موادی که با خون مادر پس از تصفیه در جفت به او می رسد، تغذیه و رشد می کند. در حالی که کودک مواد لازم برای رشد خود را از مادر می گیرد، و با آن بافتهای جدیدی می سازد، بعضی از ترشحات بافتی خود را نیز به مادر می دهد- در تمام مدت آبستنی، مادر را تحت تأثیر خود قرار می دهد و گاهی او را مسموم می کند. خلاصه وجود جنین در زهدان مادر، به علت آن که بافتهایشان با یکدیگر متفاوت است عمیقاً در وجود زن مؤثر است، و در حین آبستنی حالت فیزیولوژیکی و روانی او را تغییر می دهد...).۱ (... سلولهای اعضای بدن، از خود موادی ترشح و در خون می ریزند که محققاً بر روی فعالیت روانی و معنوی آدمی مؤثر است. بیضه ها از تمام غدد مترشحه داخلی، نفوذ بیشتری بر روی قدرت و حالت روحی ما دارد. در هنرمندان و شعرای بزرگ و قدیسین و فاتحین، عموماً تمایل جنسی شدید بوده است. برداشتن غدد جنسی حتّی پیش افراد بالغ، تغییراتی را در حالت روانی سبب می شود. ا- انسان موجود ناشناخته/ ۱۰۰-۱۰۲. بعد از بیرون آوردن تخمدانها، زنان خموده می شوند و قسمتی از فعالیتهای فکری و یا حسّ اخلاق خود را از دست می دهند. و درکسانی که با عمل جرّاحی، بیضه ها را برمی دارند، شخصیت کم و بیش زایل می شود- هنرمندان بزرگ تقریباً همه عشاق بودهاند. گویی فعالیت غدد جنسی برای برخورداری از الهام ضروری است. عشق وقتی به مطلوب خود نرسد، روح را تحریک می کند و برمی انگیزد. اگر «بئاتریکس » زوجه ی «دانته» شده بود، شاید دیگر اثر بزرگ شاعر «کمدی الهی» به وجود نمی آمد... ».۱ ((۰۰ اگر فرض کنیم که عوامل غدد ترشحی می توانند در رفتارانسان تأثیری داشته باشند. متعجب نخواهیم شد از این که از لحاظ روانی نه فقط صفات مذکر و مؤنث کاملاً مشخص و متفاوت از یکدیگر پیدا کنیم. بلکه فقط از «تمایلات بارز» مخصوص هر جنس، که تحت تأثیر تغییرات فردی خیلی مهمی می باشند، سخن بگوییم... ولی مسئله در خارج از تظا هرات پسیکوفیزیولوژیک (روان زیستی) حاصله از جنس، همراه تجلیّات دیگری که وابسته به آن می باشند، تأثیری خاص در رشد شخصیت دارد... ».۲ ۱- انسان موجود ناشناخته/۱۵۲-۱۵۳. ۲- روانشنا سی ا ختلافی/ ۱۹۹.

د– بُعدعاطفی

این نیز روشن است که در بعد عاطفی، زن و مرد، فرقهایی بسیار دارند. زنان از عواطف بیشتری برخوردارند، و زودتر از صحنه های احساسی و عاطفی تأثیر می پذیرند و به هیجان می آیند. ((دختران به حکم احساس رقیق و عواطف پاکی که دارند، زودتر از پسران تحت تأثیر برنامه های اصلاحی قرار می گیرند، و خیلی زودتر از پسران به راه می آیند. به گفته «موریس دبس»، مخصوصاً به سبب مادری و خانوادگی آینده خود تربیتی دارند، که اندکی با تربیت پسران جوان متفاوت است ».۱ بُعد مادری در رشد عواطف زن نقش ویژه ای دارد. از این رو، روانشناسان این بعد در زنان را کانون بسیاری از حالات روانی و عاطفی می دانند که از کیان و هستی زن جدایی ناپذیر است. «... «دوج » تأکید عمده ای بر روی غریزه مادری زن کرده، و این عامل را در رشد روانی زن بسیار مهم دانسته است. کوتاه سخن آن که او مقاطع قبل از بلوغ و دوران بلوغ ها پیش درآمدی جهت مادر شدن می دانست. بدین سان

زن به سوی انفعال متمایل می شود و ماهیت پذیرندگی جزء ذاتی بیولوژیکی و آناتومی اوست. او به انتظار بازور شدن می نشیند، و زنـدگیش تنها با مادر شـدن است که مفهوم می یابد».۲ – ۱- دکتر علی قـائمی، دنیای نوجوانی دختران/۳۸۶، انتشارات امیری. ۲- ژانت هاید، روانشناسـی زنان/ ۲۱ و ۱۹، ترجمه ی بهزاد رحمتی، انتشـارات لاـدن، ۱۳۷۷. «مردان در موقعیتهـای قهرمانانه بیشتر میل یـاری رسـانی شـان شـکوفا می شود. این در حـالی است که زنان در رابطه با غمخوارگی برای دیگران فعّال می باشـند.»۱ «مردان و زنان به طور متفاوت در برابر فقدانها و ضایعه ها از خود عکس العمل نشان می دهند. زنان عمدتاً بواسطه قطع وگسیختگی ارتباط و پیونـدشان با شـخص دیگر، افسرده می شونـد. در حالی که مردان عمـدتاً به واسـطه از دست دادن ایـده آل و یا هدف بزرگ عینی افسـرده می شوند. این تفاوت حاکی از این بود که زنان بیش از اندازه به روابطشان وابسته بوده و توان فردیت یابی و استقلال فردی را ندارنـد. این دیـدگاه هنوز به قوت خویش بـاقی بوده و برخی از درمـانگران به افسـردگی زنـان از این نظرگـاه نگـاه می کننـد».۲ ارزشـهای عاطفی در این دو جنس، با نوع جنسیّت آنان بسـتگی دارد. زن با دیـد و روحیه مادینه به موضوعات ومسائل و زندگی و انسانهای دیگر می نگرد، و مرد با دید و روحیه نرینه. اگر این سـخن بطور نسبی درست باشد انسان در دید و داوریِ خویش، نسبت به هر چیز هم تماشـاگر است و هم بـازیگر، و هر پدیـده رنـگ و حالتی از ویژگیهای شخصـی می گیرد (گرچه اصلِ موضوع ثابت باشـد. زیرا اصول ثـابت در علوم تردیـدبردار نیست). ویژگیهـای جنسـی، نقش بیشـتری در چگونگیِ ۱- روانشناسـی زنان /۹۱. ۲- روانشناسی افسردگی زنان/۱۳، ترجمه ی بهزاد رحمتی، چاپ اول، انتشارات زریاب، ۱۳۷۵. دیـد و بینش زن و مرد دارد. این خود حکمتی بزرگ در نظـام آفرینش است که نوع زن از عواطف بیشتری برخوردار باشـد، تا کار نسل سازی و تشـکیل خانواده، سامان افزونتری یابد.

ه- مقاومت در برابر بیماری

از جمله ی اختلافها میان دو جنس، اختلاف در قدرت بدنی و مقاومت در برابر بیماریها است. مقدار مقاومت، تأثیرهایی در زندگی زن و مرد دارد حتّی درکمیت و کیفیت دوران زنـدگانی نیز آثـار چشـمگیر دارد. «به طور متوسـط عمر یک مرد هفت سال کمتر از زن است. بحث این است که آیا در این امر، عوامل بیولوژیکی دخیل هسـتند یا عوامل محیطی؟ مطالعات نشان داده انـد که مقاومت جنس مؤنث، در برابر عفونتها بیشتر از جنس مـذکر است. شاید دلیلش این باشد که دارای ژنهایی بر روی کروموزوم ویژه هسـتند و بـدین دلیـل مقـاومت ایمنی شـان افزایش می یابـد. نکتـه دیگر قابـل مطرح کردن در ایـن ارتبـاط ایـن اسـت کـه گرچـه جنس مرد دسـتخوش حملاـت قلبی می شود، لیکن این حملاـت در سـنین جوانی نیز گریبـان مرد را می گیرد. به علاـوه زنان به دلیل هورمون «استروژن » تا حدودی در برابر این حملات مصون می مانند».۱ ۱- روانشناسی زنان/۲۴۶.

و- بُعدعقلی

اشاره

در بخشـهای پیشـین مقاله، از برخی احادیث در این باره یاد کردیم. اکنون به بعد دیگری از این موضوع می نگریم و آن تفاوت زن و مرد در این بعـد است. نخسـتین موضوع تفـاوت وزن مغز در مرد و زن است- زن در تمـام نژادهـا، میزان ظرفیت جمجمه و مقـدار مواد نخاعی او از مرد کمتر است، به همان نسبت در همه نژادها قـدّش از مرد کوتاهتر است. مغز زن درکلیه ی نژادهابه نسـبت ۱۰۰ الی ۲۰۰ گرم از مرد کمتر است. این واقعیتی است در زنـدگی انسانی که دو جنس در عین یکسانی، این تمایزها و تفاوتها را داشـته

باشند، و عین حکمت و خردمندی است، چون این دو جنسی، با اشتراکهای فراوان در مسئولیت ها و رسالتها، رسالت و مسئولیّت ویژه نیز دارند، که نظام آفرینش بر دوش هر یک نهاده است و لازمه ی این مسئولیتهای ویژه تفاوتها و تمایزهایی در مجموعه ی سازمان بدنی و چگونگی اندامها است، و این حقیقتی انکارناپذیر است. ژرف اندیشان و متخصصان گفته اند، که انسان با همه وجودش فکر می کند، درمی یابد و به شناختوری و خردمندی می رسد. و گرچه ابزار مستقیم و اصلی اندیشه و درک، مغز است. لیکن مغز هیچ گاه از تأثیرگذاریهای بیشمارِ مجموعه ی بدن آزاد نیست. هورمونها، غدد تناسلی، بافتها، وضعیت اندام، وزن مغز، مقدار قد، دوران بارداری و هزاران هزار فعالیتهای فیزیولوژیکی و روانی مرتبط به وضعیت بدنی، چه آنها که شناخته شده اند، یا بعدها شناخته خواهند شد. همه و همه در بینش و درآمدی تأثیر دارند ((... در یک جمله آدمی درعین حال با مغز و با تمام اندامهایش فکر می کند، مهر می ورزد، رنج می برد، ستایش و نیایش می کند و... ».۱ بنابراین بیگمان وضعیت عقلی در زن و مرد باید تفاوتهایی داشته باشد. بویژه با تأثیر و ارتباطی که غدد جنسی با مغز دارد. از این رو، شاید بتوان گفت: که اگر حسابگریهای زاده از برآوردهای عقلی خشک در انسانی به نام مادر باشد، فرزندان دچار نابسامانی تربیتی وکمبود عاطفی می گردند، و نسل انسانی آسیب های جدی می بیند. و شاید این چگونگی مغزی- و تا حدودی که در نوعیت انسانی ایشان هیچ کاستی پدید نمی آورد-، برای شکوفایی بیشتر ابعاد احساسی و عاطفی است وفراهم سازی زمینه های انسان سازی یعنی نقش مادری. از این رو، جاذبه ها و گرایشها نیز در دو جنس تفاوتهای ظریفی دارد. «... زنان از مردان به موسیقی بیشتر اشتغال دارند، ولی مردان بیشتر از زنان موسیقی قابل دوام به وجود آورده اند».۲ و اینها همه براساس نوع علاقه و سلیقه است که یکی به موسیقی دل می بازد و دیگری به ساختن سمفونی های آن می پردازد. این موضوع در دیگر مسائل علمی و فلسفی و اختراعات نیز دیده شده است که پایه گذاری مکاتب بزرگ فلسفی کار مردان بوده است، و ۱- انسان موجود ناشناخته/۱۵۴. ۲- لذات فلسفه/۱۴۹. اختراعات بزرگ از آنِ مردان است. (مگر موارد استثنایی اندکی). در این اصل تردیدی نیست که رشد عقلانی که برای سعادت و تکامل انسانی، در این زندگی لازم است، در زنان وجود دارد، از این رو، در احکامی که رشد عقلی و درک درست شرط آن است، میان زن و مرد تمایزی نیست. همچنین در عقل، به عنوان بهترین ابزاری که آدمی را به شناخت مبدأ و کشف شگفتیهای آیات الهی رهنمون می گردد و انسان را به جاودانگیها و ارزشهای والا و معنوی می رساند، میان زن و مرد فرقی نیست. به روشنی می نگریم که در قرآن کریم همواره زنِ دین باور و مردِ دین باور، زنِ عابد و قانت و مردِ عابد و قانت، زنِ خاشع و مردِ خاشع و... برابر و درکنار هم قرارگرفتند. و این روشنگر این حقیقت است که در خداباوری و تکامل دینی زن و مرد برابرند. چنان که در آغاز یاد کردیم. به این تناسب به دو مورد، گذرا اشاره می کنم: آ. اسلام در مسائل مالی و اقتصادی، رشد عقلی را شرط دانسته است و این در احکامی مربوط به بلوغ جنسی و بلوغ اجتماعی می باشد، مطرح گردیده است. بلوغ و رشد اجتماعی و عقلانی، رشدی برتر و تکامل یافته تر از بلوغ و رشد جنسی است. قرآن کریم برای اهمیتی که به مسائل اقتصادی می دهد، رشد و بلوغ عقلی را در آن شرط دانسته است. در این رشد، میان دختر و پسر فرقی نیست. هر دو جنس آنگاه که رشد عقلی یافتند، می توانندی سرمایه ی خود را در اختیار بگیرند و در فعالیتهای اقتصادی شرکت کنند. اینها مسائلی است که باید گسترده تر ارزیابی شود. و این گونه معیارها روشنگر این حقیقت است که برخی از این احکام به وضع نوعی زنان در جامعه های گذشته نگریسته است، و اگر روزگاری و در اجتماعاتی احوال نوعی زنان دگرگونه شد و رشد عقلی و فرهنگیِ والایی یافتند، معیارها نیز دگرگون می شود. و چون اسلام برای همه دوران و همه اجتماعات است، این تحولات را نیز مطرح کرده و احکامش را تبیین کرده است. بی تناسب نیست که مورد دیگری را نیز به این مورد بیفزاییم و آن نیابت در حج است. از مسائلی که در فریضه ی حج مطرح است موضوع نیابت است.زیرا که با توجه به شرایط و محیط آن، برخی از مکلّفان توان انجام آن را ندارند. در این موارد موضوع نیابت پیش می آید. حال آیا زنان می توانند از مردان نیابت کنند. حتّی اگر نیابت در حجی باشد که نخستین بار (صرورة) و حج اول مرد است: امام صادق (علیه السّلام): «فی

المرأةِ تَحجُّ عن الرجُلِ الصَرُورَةِ. فقال: ان كانت قَد حَجَّتْ وكانَت مسلِمةً فقيهةً فَرُبَّ امرأةٍ افقَهُ مِنْ رَجلٍ ».۱ «درباره ی زنی که از مردی نیابت کند که هیچ حج نرفته است. امام فرمود: اگر آن زن (که می خواهد نیابت کند) حج گزارده باشد و زنی دین باور و دین شناس (فقیه) باشد درست است. زیرا چه بسا زنی که از مردی فقیه تر (افقه) باشد». فراز پایانی سخن امام صادق (علیه السّلام) پایگاه بلند دین شناسی و فقاهت زن را تبیین می کند و روشن می سازد که چه بسا زنانی باکوشش و تلاش در ---- ۱-وسائل الشیعه ۸/۱۲۴. آموختن مبانی فقه و دین، به دانش بیشتر و مقامات بلندتری از مردان دست یازند. چنان که در این روزگار نمونه های آن را فراوان می بینیم. اگر به کلیّت این کلام: «رُبَّ امرأةٍ افقَهُ مِنْ رَجُلٍ : چه بسا زنی که از مردی دین شناس تر و فقیه تر (افقه) باشد»، بنگریم مرجعیت زن نیز تجویز می شود ۰ زیرا چنان که در مسائل حج که نسبتاً از بخشهای دقیق فقهی است زنانی اَفقه از مردانند، درکل مسائل فقه ممکن است چنین باشد، و اگر اینگونه زنان وجود خارجی یافتند، بی تردید مسئولیّت مرجعیت تقلید متوجه آنان می شود. در صورتی که شرایط دیگر آن نیز وجود داشته باشد. در مورد ذبح و قربانی کردن نیز رسیده است که اگر مرد برای ذبح قربانی نبود، و زنانی که این کار را می دانستند، حضور داشتند، عاقلترین ایشان برای ذبح انتخاب شود. امام صادق (علیه السّلام):« سألت اباعبداللّه (علیه السّلام)... عن ذَبیحةِ المَرأة اذا كُنَّ نساءً لَيسَ مَعَهُنَّ رَجُل. قال: تَذْبَحُ اَعْقَلُهُنَّ...»۱ «از امام پرسیدم: زن می تواند، گوسفند قربانی را ذبح کند، آنگاه که مردی نباشد و زنان حضور داشته باشند؟ إمام فرمود: عاقلترین آن زنان قربانی را ذبح کند». به هر حال چگونگی آن دوران و موقعیت زنان، موجب برداشتها و اظهارنظرهایی شده است، که گهگاه این برداشتها به واقعیتهای موجود نظر داشته است و نه به توان فکری و کارآیی نوعی زنان. ------------------- ۱-وافی!۱۹/۲۳۷. درباره دوران ظهور، و تشکیل جامعه آرمانی نیز از والایی زنان در عرصه فقاهت و دین شناسی حدیثی بازگو شده است: امام باقر(علیه السّلام): ((و تُؤْتَوْنَ الحكمةَ فى زمانِهِ، حَتّى اَنَّ المرأةَ!لَتَقْضى فى بيتِها بكتاب اللّهَ تَعالى وسنّةِ رسولِ اللّهِ ».۱ «در زمان حکومت حضرت مهدی(علیه السّلام) به همه ی مردم حکمت و علم بیاموزند، تا آنجا که زنان در خانه ها، با کتاب-خدا و سنت پیامبر، قضا وت کنند». در این حدیث، بویژه با توجه به این که شرط لازمِ قضاوت، فقاهت و شناخت درست احکام است، از مقام فقهی زنان در آینده خبر داده است. درپایان این بخش، به این تحقیقات نیز می نگریم که موضوع روانشناسی اختلافها و تمایزهای دو جنس را در ابعاد و زمینه های گوناگون به بررسی نشسته است:

تواناییهای شناختی

«در حوزه ی شناختی، بررسی و مرور صدها تحقیق، فقط چند تفاوت را نشان داده است. ابتدا، دخترها در آزمونهای هوشی در قسمت آزمونهای کلامی (گفتاری) نمرات بیشتری به دست می آورند. رشد هوشی دختران بیشتر از طریق زبان آموزی شروع می شود، در صورتی که رشد هوشی پسران از طریق مهارتهای عملی صورت می گیرد.... ۱- غیبت نعمانی/۲۳۹؛ بحارالانوار ۵۲/۳۵۲. عصر زندگی/ ۱۹۱. دوم: در آزمونهای توانایی ریاضی، مردها برتری نشان می دهند. در حل مسائل ریاضی که به صورت کَلامی مطرح می شود دخترها با پسرها، برابری نشان می دهند، لیکن پسرها در برخورد با اعداد و شکلهای هندسی بر دختران برتری دارند. سوم: در آزمونهای توانایی بصری- فضایی، پسرها به طور متوسط بر دختران برتری دارند.- نظیر درک نمای یک شیء از زوایای مختلف، نشانه گیری، نقشه خوانی، یا یافتن یک شکل هندسی ساده که در درون یک شکل هندسی پیچیده جاسازی شده است. یکی از ویژگیهای جالب دخترها و زنها این است که می توانند چیزهایی را برای مدت کوتاهی در حافظه خود نگهدارند که با یکدیگر هیح ارتباطی ندارد و به خود آنها نیز مربوط نیست.امّا پسرها و مردها فقط می توانند چیزهایی را در زمانی کوتاه در حافظه خود نگهدارند، که یا به خود آنها مربوط است یا با یکدیگر ارتباط منطقی دارد. بنا به همین توانایی است که زنها بهتر می توانند به کارهای منشیگری اشتغال داشته باشند. دخترها می توانند مطالب درسی را فهمیده یا نفهمیده حفظ کنند، امّا پسرها تلاش می کنند

نخست بین مطالب رابطه منطقی به وجود آورند، بعد حفظ کنند. ..).۱ ۱ . Psychology – THEMES AND VARIATIONS WAYNE, ۱۹۸۹- BROOKS cole Publishing Company, p.p. ۴۲۱-۴۲۲. این فرازها توسط دوستم آقای حمید نجات ترجمه شد.

رفتار اجتماعی

«برای در نظر گرفتن رفتار اجتماعی، یافته های تحقیقات، از وجود چند تفاوت جنسی حمایت می کند.. تحقیقی که به مدت ۳۲ سال) از ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۵ م) در ایالات متحده انجام گرفته، نشان داده است که مردها همیشه از زنها پرخاشگرترند. تنها موردی که زنها پرخاشگری بیشتری نشان می دهند عبارت است از پرخاشگری کلامی. بدین معنا که زنها نسبت به مردها، زمانی که عصبانی می شوند و حالت پرخاشگری به آنها دست می دهد بیشتر به فحاشی و دشنام دادن می پردازند، حال آن که مردها به مشت زنی و لگدپرانی متوسل می شوند...)۱ سخنان زنی اندیشمند نیز در اینجا مناسب است. زیرا که بیانگر مباحث بخش «روانشناسی اختلافی » است: «کورین هوت که خود یک زن است با بی نظری کامل، که از خصوصیات اهل علم است، نشان داده است که زن از نظر ساخت بدنی و فیزیولوژی و روانشناسی تفاوتهای آشکار با مرد دارد، و این تفاوتها باعث شده اند که نقش اجتماعی زن غیر از نقش اجتماعی مرد باشد).۲ ۱- روانشناسی تفاوتهای فردی/۲۰۹، به نقل از: آیا براستی مردان از زنان برترند؟ ۲- کورین هوت، آیا براستی مردان از زنان برترند/۳، ترجمه ی دکتر محمود بهزاد انتشارات رودکی، ۱۳۶۱، تهران.

بخش هشتم

بالاترین لذّتها اسلام براساس تعالیم خود، به همه ابعاد وجودی انسان توجهی ویژه دارد، و زیست انسانی در ا ین حیات مادی را، از حیات معنوی او جدا نمی داند. جاذبه ها و زیباییهای واقعی زندگی او را باور دارد، و برای هر یک از دو بُعد زندگی، زیباییها، لذایذ و جاذبه هایی قائل است. به اصل لذت وکم وکیف آن مثبت می نگرد، و ترکِ لذائذ صوفیانه ی برخی مکاتب اخلاقی و مذاهب شرقی را مردود می شمارد. از این رو، به زن و ازدواج با نگرش واقعی می نگرد، و کاموری انسانها را از این لذت در چارچوب قوانین اسلامی درست و مشروع می داند، و این کامورپهای هدایت شده را- در حد اعتدال و میانه- به گونه ای در حیات معنوی انسان، تأثیرگذار می شما رد. این نگرش اسلامی مخصوص بخش یا جریان ویژه ای از مسائل زندگیِ این دنیایی نیست. بلکه مجموع لذائذ و زیباییها و کام و کامورپهای این زندگی، با همین دیدِ مثبت ارزیابی می گردد، و ارزشمند و سازنده شناخته می شود. زن در این راستا، و از این دیدگاه، یکی از با ارزشترین و پرجاذبه ترین بخشهای زندگی انسانی شمرده شده است. زن دوستی نیز کاری شایسته و بایسته به شمار آمده است، که با ایمان اسلامی و عروج معنویِ انسان کاملاً سازگار است. در صورتی که حد میانه رعایت گردد و به زنبارگیهای افراطی و زیانبار نکشد، که این زیاده روی در منطق عقل و شرع محکوم است. با بررسی اجمالیِ آموزشهای اسلامی می نگریم که زن به عنوان یکی از لذتبخش ترین آفریده ها معرفی شده است. پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السّلام): «جُعِلَ قُرّةُ عینی فی الصلوهٔ و لَذّتی فی النِساء».۱ «نور چشم من در نماز و لذت من در زنان قرار دارد». امام صادق (علیه السّلام): (... سألنا ابا عبدالله (علیه السّلام) ایُّ شیء اَلَذُّ؟ فقُلنا غَیْرَ شیءٍ . فقال هو: اَلَذُّ الاشیاء مباضَعَهُٔ النساء».۲ «از امام صادق (علیه السّلام) پرسیدیم لذتبخش ترین چیزها چیست؟ هر کس (در این زمینه) سخنی گفت. لیکن امام (علیه السّلام) فرمود: لذیذترین چیزها آمیزش با زنان است ». بسیار شگفت آور است که در حدیثی از امام صادق (علیه السّلام) نیز بازگو شده است که در آخرت نیز زن گواراترین لذتها به شمار آمده است. امام صادق (علیه السّلام): «ما تلذّذَ الناسُ فی الدُنیا و الاخِرَهِٔ بلذّهٍٔ اکثَرَ لَهُم مِن لذَّهِٔ النساء... و انَّ اهلَ الْجَنَّهِٔ ما یتلذّذونَ بشیء من الجنَّهٔ اَشْهی عندهم من¬ ۱ و ۲- کا فی ۵/ ۳۲۱؛و سائل الشیعه

۱۴/ ۱۰. النکاح، لاطعام و لاشراب ».۱ «مردمان به لـذتی در دنیا و آخرت، برتر از لـذت زن دست نیافتند... بهشتیان لذتی گواراتر از زناشویی نمی یابند که کاموریهای دیگری چون خوردنی و نوشیدنی بدان نمی رسد». پس اصالت این لذت در آیین اسلامی جای تردید نیست، و با همه گرایشهای اصیل معنوی در این دین، از پدیده های واقعی این زندگی نیز روی برنمی تابد و نقش هر موضوع را در جای خود و در چارچوبهای قانونیِ (شـرعی) آن می پـذیرد و با هـدف قرار گرفتن پدیـده های مادی مخالف است و آن را با نگرش توحیـدی و خـداباوری ناسازگار می دانـد. امام صادق (علیه السّـلام): ((من اخلاق الانبیاء صلّی اللّه علیهم، حُبُّ النساء»۲ «از اخلاق پیامبران دوست داشتن زنان است ». موضوع مهم در فلسفه لـذت از دیدگاه اسـلام، چنان که یاد کردیم، دو معیار اساسـی و اصولی است: نخست این که انسانها از هرگونه هـدفگرایی درکاموریهای مادی دوری کننـد، تا این لذائـذ زودگذر و محسوس آنان را از لذائذ بیکرانه وجاودان معنوی باز ندارد. دیگر این که حد میانه و اعتدال را نیز رعایت کنند ٠ نه به ترك مطلق و زهدگرائیهایَ صوفیـانه بگرایند، و نه به اصالت لـذت وکاموری مطلق روی کننـد؛ در نتیجه از اهـداف والای معنوی و متعالی و جاودانه بازماننـد. اسلام در همه ی مسائل زنـدگی به اصل اعتدال ایمان دارد، و افراط و زیاده روی را برای انسان و ---------------------

۱- کافی ۵/۳۲۱ و ۳۲۰. ۲- کافی ۵/۳۲۱ و ۳۲۰. حتّی برای تداوم کامجویی نیز زیانمند می شـناسد، و این چیزی است که در تجربه ثـابت شـده است، که حـد میـانه، حدّ بهره برداری معقول و دیرپـا از لذائـذ است. چنـان که زیـاده روی موجب فرسایش زودرس و محروم شدن از لذتجویی است. امام علی (علیه السّـلام): ((مَنْ لَمْ یحْسِنِ الاقتصادَ، اَهْلَکَهُ الإِسـرافُ »۱ «هر کس میانه روی را بخوبی رعایت نکنـد، اسـراف (و زیاده روی) او را هلاك خواهد کرد». امام سـجاد(علیه السّـلام): « متّعنی بالاقتصاد...)۲ «مرا از میـانه روی بهره منـد سـاز...». در صـورت میـانه روی بهره منـدی و بهره برداری از امکانـات ممکـن است و در زیـاده روی و بهره برداری هـای افراطی سرمایه ها و نیروها به زودی از میان خواهند رفت، و تداوم چندانی نخواهند یافت. اسلام در آموزش اصل محبت محوری در روابط همسـری، به استواری پایه های زندگی خانوادگی نظر داشته است و به ریشه دار شدن و درونی شدن مبانی خانواده، نگریسته است، تا انسانها در پیونـد خانوادگی تنها به انضـباط قانونی ننگرنـد. بلکه با احساسـهای ژرف روانی در پهنه خانواده گام بگذارنـد. اصـل محبت، پایگـاه طبیعی پیونـد همسـری است که عواطف را در خـدمت قانون قرار می دهـد. در تحکیم بنیان خانواده، الزامهای قانونی و اجتماعی کارآیی لازم را ندارد، بلکه باید روابط قلبی و بر محور عشق و علاقه اسـتوارگردد. تا نتیجه لازم را در پی ----------------- ۱ و ۲- الحیاۀ ۳/۲۷۵. ترجمه ی فارسی. آورد. با پیدایش اصل محبت، قانون و اخلاق در خانواده حضوری چشـم گیر می یابنـد. در همـه قـوانین همگـامی و همکـاری نظامهـای اخلاـقی و ارزشـی ضـرورت دارد، و همه قـانون شـکنی هـا و شگردهای فراوان وگسترده برای فرار از قانون به همین علت است که نظامهای ارزشـی و ابعاد عاطفی انسانها به قانون نگراییده است و قانون می کوشد تنها با قدرت خشك انضـباط اجتماعی، به مشـکلات سامان بخشد. «... در هیچ اجتماعی نمی توان همه انضباطها و معیارهـای درست انسـانی را به وسـیله قـانون پدیـد آورد. بلکه در پرتو تربیت و اخلاـق و رشـد فضائـل انسـانی و تکامـل درك و آگـاهی مردم است که کار قانون و مسـئولان اداره جامعه آسان می شود. در پرتو وجـدانهای انسانی و تربیت یافته است که قانون به دست همه ی مردم بدون الزام و اجباری پیاده می گردد».۱ «... درونی شدن قوانین وجزئ شخصیت شدن آنهاست که بقاء وادامه ی حیـات جوامع را ممکن می سازد نه تعـداد کتب قانون یا ترس از مجازات ...»۲ ۱- حضرت معصومه و شهر قم/۸۲، چاپ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی قم، ۱۳۶۹. ۲- قانوق و شخصیت (تحقیق در روانشناسی اجتماعی ایران)/۲.

بخش نهم

رسالت زن انسان در دو قلمرو زن و مرد، در عین حال که موجودی مختار و آزاد است و می تواند آزادانه تصـمیم بگیرد، و در میان راهها و کارهای گونه گون، یکی را برگزیند، با این همه در محدوده تخلف ناپذیر قوانین جبری طبیعی قرارگرفته است، به گونه ای

که در اسارت این قوانین و سنتهاست، و در این قلمروها نمی تواند گامی فراتر یا فروتر نهد. در مثال: انسان گرسنه می شود، گرسنگی او با مواد خاصی برطرف می شود، به هوا نیاز دارد، و باید تنفس کند یا بیمار می شود به دارو نیاز دارد و یا سرانجام پس از دورانی از رشد و بالندگی، می فرساید و بتدریج همه توانها و نیروهایش را از دست می دهد، و در پایان رهسپار دیار مرگ می گردد. در این دست مسائل، اراده و اختیار و چاره جوییهای انسان، هیچ گونه تأثیری ندارد و در پیش روی انسان راهی جز تسلیم و فرمانبرداری نیست. از این اصل ثابت در مجموعه ی دانشها و علوم، به این محور اساسی می رسیم که قوانین جبری حاکم بر هر موجودی قابل تغییر نیست، و کوشش برای تغییر آن، چگونگی هستی آن موجود را برهم می زند، و سازمان وجودی او را متلاشی می سازد، و بر فرض تداوم حیات، چه بسا که موجودی دیگر که کارآیی مفیدی را داشته باشد، پدید نیاید. قوانین تخلف ناپذیر حاکم بر هستی موجودات، از آن جمله بر هستی زن و مرد، با نقش ورسالت هر یک پیوندی گسست ناپذیر دارد و هر یک از دو جنس، باید نقش و رسالت خویش را در چارچوب همان قوانین بجویند و بیابند. و خویش را از این گمان، به دور دارند که جنس مادینه نقش نرینه بیابد و نرینه نقش مادینه. و این را برای خود نوعی تکامل و پیشرفت و یا جهش بدانند؟!. «قوانین فیزیولوژی نیز همانند قوانین جهان ستارگان سخت و غیرقابل تغییر است، و ممکن نیست تمایلات انسانی در آنها راهی یابد... »۱ پس هر موجود، باید در چارچوب هویت وجودی و کیان انسانی خویش، به تلاش بپردازد، و در میدان اندیشه و عمل گام بنهد و خود را از سطح زندگی مادی برکشد و برآید و به تکامل انسانی برساند. در پرتو این معیار خدشه ناپذیر در مورد زن و مرد، سخن از نقش و رسالت ویژه هر جنس پیش می آید. زن و مرد در عین همسانی نوعیِ انسانی، براساس قوانین طبیعی، هر یک رسالتی ویژه دارند. رسالت زن، زن خوب بودن و رسالت مرد، مرد خوب بودن است. یعنی آنچه را قوانین طبیعی برعهده ی هر یک گذاشته و از ۱- انسان موجود ناشناخته/ ۱۰۱. آنان انجام درستِ آن را خواسته است. «زنان باید به بسط مواهب طبیعی خود در جهت و مسیر سرشت خاص خویش، بدون تقلید کورکورانه از مردان بکوشند. وظیفه ی ایشان در راه تکامل بشریت خیلی بزرگتر از مردهاست و نبایستی آن را سرسری گیرند و رها کنند، اهمیّت دو جنس در بسط نژاد مساوی نیست... ».۱ تساوی حقوق و برابری انسانی، به معنای تساوی رسالت هر دو جنس، موجب می گردد که نقش اصلی هر جنس نیک انجام نیابد، و از این نقطه در جامعه ی بشری، نابسامانیهای اصولی پدیدار گردد. طرفداران حقوق زن، اگر این روش را برگزینند، و همسان سازی فراگیر هر دو جنس را تبلیغ کنند، هر دو جنس را از ایفای نقش اصلی خویش بازمی دارند. موضوع دیگری که در همسان سازی زن و مرد و نرینه سازی رفتارهای مادینه، شایسته ژرفنگری است؛این است که این گونه همسان سازی ها، از اندیشه های مردگرایی برمی خیزد و ارزش و اصالت را به جنس مذکر می دهد و می کوشد تا زنان را برانگیزد که خود را به مردان برسانند و چون آنان بیندیشند و عمل کنند، و احساس و عواطفی مردانه داشته باشند، و نقشی چون آنان بیافرینند. و این تحقیری بزرگ نسبت به زن و جنس مادینه است. زیراکه براستی این چنین نیست و معیار ارزش و برتری مرد بودن و جنس مذکر نیست، که نهضت ۱- انسان موجود ناشناخته/۱۰۳. زن گرایی، به مردسازی زنان بپردازد تا از این رهگذر به زنان هویت و شخصیت ببخشد وکیان والای زن بودن را نادیده بگیرد؟. زن بودن خود کمال و ارزش است، و بستر مناسب تعالی و تکامل انسانی نیز هست. چنان که مرد بودن کمال و ارزش است. هر کدام برحسب قوانین الهی، نقشی بر عهده دارند و بار رسالتی را بر دوش می کشند، که ایفای آن نقش، دستیابی به کمال مطلوب و سعادت این دنیا و جهان دیگر است. و آن که می اندیشد که باید در نقش مخالف بازی کند تا تکامل یابد، دچار احساس خودکم بینی است واز نقش خویش نیز باز مانده است. زیرا که خود را نشناخته و باور نکرده و از خود بیگانه شده است. این جا قلمرو جبری حرکت انسانی است که قوانین فیزیولوژی و پسیکوفیزیولوژی، راهی را فرا راه هر یک از دو جنس نهاده است، و تکامل هر جنس به سیر و حرکت در همان راه است که هم با هدف آفرینش آن دو ارتباط دارد، و هم با ویژگیهای تنی و روانی هر یک سازگار است. بنابراین معیار و میزان، در قوانین، در تعلیم و تربیت و در همه قلمروهای اجتماعی، باید متناسب با هر جنس باشد. «متخصصین

تعلیم و تربیت، بایـد اختلاف عضوی و روانی جنس مرد و زن و وظائف طبیعی ایشان را در نظر داشته باشند. توجه به این نکته ی اساسی در بنای آینده ی تمدن ما حائز کمال اهمیّت است ».۱ این کتاب، گنجایش آن را دارد که نقشهای زنانه ی مردان و نقشهای مردانه ی زنان، در برخی کشورها را ارزیابی کنـد و ناهنجاریهای زاده ی از آن را بررسی نماید، و روشن سازد که جامعه بشری را دچار چه مشکلاتی کرده و خواهد کرد به گونه ای که طرفداران آزادی و حقوق زن نیز بارها به آن اشاره کرده اند. تنها به یکی از این مشکلات اشاره ای گذرا می شود: از ره آوردهای شوم و ویرانگر این پدیده، فروپاشی خانواده است، که هیچ چیز زیانهای آن را جبران نمی کند. برخی آینده نگریهای خیالی که از مادران استخدامی و فرزندان سفارشی، سخن می گویند، براستی چندش آور است، و هیچ گاه از عهـده پرکردن خلا خانواده و روابط انسانی میان اعضای خانواده و هزاران موضوع دیگر، برنخواهند آمد. کجا آن سکون و آرامش وصف ناپـذیری را که زن در زنـدگی بـا مرد و مرد در همراهی زن، و هر دو در کنار فرزنـدان می یابنـد، می توان از مـادران استخدامی و فرزنـدان ساخته و پرداخته مؤسسات پزشکی، انتظار داشت؟ وکجا جامعه انسانی و روابط انسانی میان این دست ناپدری ها و نافرزندی ها) پدران سفارش دهنده ی فرزند به مؤسسات پزشکی) برقرار می گردد؟ ا آیا می توان ذره ای از آن همه احساسـها و محبتهـا و پیونـدهای انسانی را از این دست رابطه ها و پیونـدهای مصنوعی وکالایی انتظار داشت؟ براستی این گونه افراد، انسان را با ماشین برابر می اندیشند، و ۱– انسان موجود ناشناخته/۱۰۳. انسان را به شیء تبدیل کردند، و نقش خانواده انسانی را، به نقش ماشینی چند منظوره و چندکاره تنزّل داده اند؟ گرچه این گونه اندیشه ها، بسیار اندك است، و برخاسته از ماده پرستی و خودخواهیهـا و لـذت جوییهـای سرمایه داری است؛که ره به نیستی خواهـد پوییـد. زیرا که افکـار و قوانینی که برخلاف نوامیس آفرینش و سنن الهی است نخواهـد پاییـد، و فطرت زلال انسانها و هـدایتهای فطری ادیان الهی، دیگر بار بر این پنـدارهای پوك خط بطلان خواهـد کشید. چنان که از هم اکنون نشانه هـای آن آشکار شـده است، و مـدرنیسم که به خانواده هسته ای اندیشید، دارد به کنار زده می شود و اندیشه های نو و فرامدرن، با گرایشهایی به خانواده ی گسترده، جای آن را می گیرد، و ارزش و اصالت خانواده دیگربار مطرح می گردد. آینده نگران نیز، از گرایش دوباره بشریت به خانواده سنتی (گسترده) خبر می دهند و بر محوریت خانواده در دنیای تمـدن آینـده، تأکیـد می کنند: «... برای من هیچ کدام از آنها (شرکتهای چند ملیتی، مدیران اطلاعاتی، اطاقهای کامپیوتری، آزمایشگاههای تحقیقات صنعتی و...) کانون اصلی جامعه فردا نخواهـد بود. بلکه در واقع، این خانه است که مرکز تمـدن آینـده می شود. به اعتقاد من، خانه در تمـدن موج سوم، از اهمیّت شگفت انگیز تازه ای برخوردار خواهـد شـد. رواج تولیـد برای مصـرف، گسترش کلبه الکترونیک، ابـداع ساختارهای جدید تشکیلاتی در اقتصاد، صنایع خودکار و تولید انبوه زدایی شـده، همه اینها بازگشت خانه به عنوان واحـد مرکزی جامعه فردا اشارت دارنـد. واحـدی که وظایف اقتصادی، بهـداشتی، تربیتی و اجتماعی آن در آینده افزایش خواهد یافت، نه کاهش... »۱ ۱– موج سوم/ ۴۹۰.

بخش دهم

مشورت و رایزنی بـا زنـان خـانواده جـامعه کوچك است، و مـدیریت آن، با همه ی محـدودیت و کوچکی، بسیار ظریف و دشوار است، و براستی پدر و مادر، به عنوان هسته اصلی تشکیل خانواده، اگر از درك و شناخت اصولی برخوردار نباشند، و قدرت تصمیم گیریهـای بجا و منطقی را فاقـد باشـند، کار اداره ی این جامعه با مشکلاتی روبرو می گردد. مـدیریت خا نوا ده ابعاد گونه گونی د ارد، چون ا بعـاد ا قتصا دی، فرهنگی، بهـداشتی، حقوقی، اخلاقی و ابعاد بسیار مهمّ تربیتی. این ابعاد در روابط زن و شوهری وجود دارد و در روابـط فرزنـدان و روابـط متقابل هر یك با دیگری. مـدیریتهای خرد و کلان، همسانی هایی دارنـد و در پاره ای اصول و شرایط با یکـدیگر مشترکنـد، از این رو، مـدیر یا مـدیران خُرد و در جامعه ی کوچك، بایـد از مدیریتهای کلان و در جامعه بزرگ الهـام بگیرنـد، و شـیوه هـای مـدیران موفق در جامعه بزرگ را در جامعه کوچك و محـدود خانواده پیاده کننـد. از معیارهای بسیار

بالای مدیریتهای موفق، مدیریتهای شورایی است که گرچه تصمیم نهایی با یک نفر است. لیکن این افراد در پیشینه کارها و برنامه ها و برنامه ریزیها به رایزنی و مشاوره می پردازند و با این کار دو نتیجه اساسی به دست می آورند: نخست این که به افراد یک مجموعه شخصیت می دهند و حسّ خودباوری و اعتماد به نفس را در آنان شکوفا می سازند. دیگر این که از تجربه و دانش و آگاهیهای افراد یک سازمان یا گروه استفاده می کنند؛ زیرا روشن است که «همه چیز را همگان « می دانند، و با رایزنی و نظرخواهی است که می توان از دانستنیهای سودمند و دانش همگان بهره بر داری کر د. از این رو، در اسلام مشاوره، به عنوان معیاری برای رشد شناخت و گسترش بینشگرایی، مورد تأکیدهای فراوانی قرارگرفته است. قرآن می گوید: (وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأمرِ...).۱ «با آنان درکار مشورت کن ». در احادیث نیز اصل رایزنی گسترده مطرح گردیده است. امام علی (علیه السّلام): «حَقٌّ عَلَی العاقِلِ اَنْ یُضیفَ اِلی رأیِهِ رأْیَ العُقلاءِ...).۲ «سزاوار انسان خردمند است که رأی خردمندان را بر رأی خویش بیفزا ید...»۳ ۱- آل عمران ۳ / ۱۵۹. ۲- الحیاة ۱ / ۳۱۴ (فا رسی). ۳- برای توضیح بیشتر به الحیاة ۱/۳۱۳-۳۲۲ ترجمه ی فارسی، مراجعه شود. اصل رایزنی در قرآن کریم در سه آیه آمده است. در یک مورد خطاب به پیامبر (صلّی الله علیه و آله) است که با امّت درکارها مشورت کند. البتّه نه در اصل قانون؛ زیرا قانونگذار در اسلام تنها خداوند است. بلکه در شیوه اجرای قانون. چنان که در تاریخ اسلام به ثبت رسیده است که پیامبر در جنگ خندق با نظر سلمان به حفر خندق پرداخت. این آیه را در آغاز این بخش آوردیم. مورد دیگر با تعبیر: «... اَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُم۱». «وکارشان بر پایهء مشورت با یکدیگر است...». این آیه درباره کل امت اسلامی است چون در آغاز آیه این فراز است: (والّذینَ استجابُوا لِربّهِم...: ((آنان که دعوت پروردگارشان را پاسخ می گویند»، و این یعنی کل جامعه ی مسلمان و دین باور. این جامعه معیار کارهاشان بر اصل مشورت نهاده شده است. مورد سوم، مشورت در خانواده است که با واژه ی «تَشاوُر: از یکدیگر نظر خواستن و رایزنی طرفینی» آمده است: (... فَاِنْ اَرادَا فِصالاً عَنْ تَراضٍ و تُشاوُرٍ فلاجُناح علیهما...)۲ «و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاورت یکدیگر فرزندشان را از شیر بازگیرند مرتکب گناهی نشده اند...». «تشاور»، یعنی رایزنی طرفینی و تبادل فکر. این تعبیر شاید به این حقیقت توجه می دهد که در خانواده، و مسائل مهم تربیت فرزندان، ۱- شوری۴۲/۳۸. ۲- بقره ۲/۲۳۳. مشاوره لازم است. یعنی هر یک از زن و مرد از دیگری نظرخواهی کند وتجربه و درک و دریافت مشترک و مجموعیِ دو مدیر خانواده، راهنمای مسائل خانه گردد. در مجمع البیان آمده است: « (و تشاور) یعنی اتفاق منهماو مشاوَرةٍ و انّما یُشرط تراضیهما و تشاوُرهُما مصلحةً لِلْوَلدِ لِاَنَّ الوالدةَ تَعْلَمُ مِن تربیةِ الصبیِّ ما لَم یَعْلَمْهُ الوالِدُ فَلَوْ لَمْ یتفکّرا و یتشاوَرا فی ذلِکَ اُدِّیَ اِلی ضَرَرِ الصبیِّ »۱ «تشاور یعنی همدلی و همرأیی و مشاوره میان زن و مرد. بیگمان رضایت هر دو و نظر و رأی هر دو پدر و مادر) شرط شده است برای صلاح حال فرزند؛ چون مادر چیزهایی از تربیت فرزند می داند که پدر نمی داند. پس اگر همفکری و رایزنی نکنند به زیان فرزند می انجامد». بنابراین واژه ی «تشاور» به همفکری و همرأیی زن و مرد درکار تربیت فرزند نظر دارد. با توجه به این تعلیم اصولی قرآنی، تشاور، که به عنوان اصلی در خانواده مطرح گردیده است، مدیریت مشترك زن و شوهر را تبیین می کند. گرچه کارهای خانه براساس تقسیم کار باید صورت گیرد. لیکن مدیریت کلی آن با رایزنی و همفکری مرد و زن است. در آیه دیگری نیز این معنا، یعنی همفکری و همکاری زن و مرد در مسائل خانواده و تربیت فرزندان، چنین آمده است: - ۱- مجمع البیان ۲/۳۳۵. (... فَاِنْ اَرْضَعْنَ لکم فآتُوهُنَّ اُجُورَهُنَّ وَ اْئْتَمِرُوا بینکم بمَعْروفٍ و اِنْ تَعاسُرتُمْ فَسَتُرْضِعُ لَهُ اُخْری...).۱ «و اگر فرزندان شما را شیر می دهند، مزدشان را بدهید و با یکدیگر با شایستگی و نیکی رایزنی و همدلی کنید و اگر (در این زمینه) به دشواری برخورد کردید، از زن دیگر به او شیر بدهید...». در جمله «ائتمروا بینکم « سه معنا ذکر شده است:۲ ۱- پذیرش گفته و امر یکدیگر آن گاه که گفته و دستوری نیکو باشد، زیرا که خداوند دستور داده است زن شیر ده و شوهر او، دستور خداوند و خواسته ی (امر) یکدیگر را در صورتی که نیک باشد، بپذیرند. ۲- هر یک با نیکویی به دیگری امر کند درباره شیردادن کودک. ۳- «ائتمروا» به معنای مشاوره است، مثل «یَأْتَمِرونَ بِکَ » که به معنای « یتشا ورون » ا ست. معنای چهارمی نیز ذکر شده است و این نظر امین الاسلام

طبرسی (رحمت الله علیه) است: «دبّروا بـالمعروفِ بینکم فی امرِ الولـد و مراعـاة امّه حتّی لایفوت الولـدَ شَـفَقَتُها... ».۳ «کارِ تربیت و تغـذیه ی فرزنـد را با همکاری تدبیر و شایسـتگی به انجام برید که عواطف مادری از میان نرود...». در هر چهار معنا، حد مشترک و جوهری وجود دارد و آن احترام به شخصـیت زن و رایزنی بـا او و احترام به نظر او در مسائـل مربوط به خانه و ۱- طلاق ۶۵/ ۶. ۲ و ۳- مجمع البیان ۹ و ۱۰/ ۳۰۹. فرزندان است؛قرآن می گوید: با یکدیگر گفتگو کنید و طرح و پیشـنهاد بدهید و آن دیگری بپذیرد. و در هر یـک از معـانی ، اصـل رایزنی و مشورت نهفته است، و در مجموع این آیه کریمه، تفکر غلـط پـدرسالاری یا مردسالاری را نفی می کند. بنابراین زن و شوهر در مسائل تربیت فرزندان و رشد جسمی و روحی آنان باید با یکدیگر همرأیی و همکاری کنند و از تحمیل یک رأی و نظر و اِعمال سلیقه مردِ تنها دوری گزینند.

بخش یازدهم

سالاری گری برای دفاع از حقوق زن، طرح موضوع «مردسالاری » ضروری است. بویژه با مفهومی که این عنوان در اندیشه ها دارد. یعنی حاکمیت مطلق مرد در خانواده و مدیریت مستبدانه در همه ی مسائل زندگی همسر و فر زند ان. مردسالاری یا حا کم سالاری و هر «سالـاری گری »، نوعی رابطه است که میان انسانی و انسان دیگر برقرار می شود، و ملاک در آن، محوریتِ خواسـته ی فردی و تحمیـل یک نظر و انـدیشه است، بر خواسـته ها و نظریات دیگران، بـدون توجه به خواسـته ی جمعی و نظر گروهی. معنا و مفهوم این نوعِ رابطه، بـا رابطه تعـالی طلبی و اسـتکباری و طـاغوتی یکسـان است، و محتوا و مفهوم آن بـا فردسالاری و شـخص محوری و خودکـامگی همسو و همخوان است. زیرا در این نوع رابطه، ملاکها و معیارهایی نهفته است که در روابط مسـتکبران و خودکامان و طاغوتـان نیز- بی کم وکاست- وجود دارد. از جمله زمینه ها و ملاکهایِ سالاری گری، حسّ خود برتری و عجب و خودبینی است. این ملاک در هر نوعِ رابطه ای می تواند وجود داشته باشد. در سطح روابط خرد یا کلان اجتماعی، و میان یک فرد با فردِ دیگر یا با یک گروه. چنان که حاکم یا فرمانـدهی می توانـد با این روحیه و روش حکم برانـد، در خانواده نیز ممکن است پدر یا مادر، دچار چنین سـرشتی خودمحورانه باشـند، و فکر و نظر خویش را بر دیگران تحمیـل کننـد. از این رو، مفهوم اسـتکبار و طاغوت و جبّار که واژه هایی قرآنی اند، تعمیم دارد و هرگونه رابطه را که بر معیارِ خود برتربینی، زورگویی و تحمیل فکر استوار شده باشد، شامل می گردد، و با هرگونه تحقیر دیگران و نادیـده گرفتن شأن و منزلت انسانها و بی اعتنایی به انـدیشه ها همراه است. آن کس که خود را برتر از دیگران می دانـد و دچار سـرشتِ نکوهیده ی عُجب است و یا دیگران را تحقیر می کند و هیچ می پندارد، و سـخن و فکر و عمـل آنـان را نـاچیز یا نادرست می انگارد. در فرهنگ دین، در زمره خودخواهان، مسـتکبران، طغیانگران و جبّاران است. چه چنین روش و نگرشـی را در سـطح جـامعه به کارگیرد و یا در سـطح خانواده و یا با یک انسان دیگر. امام صادق (علیه السّـلام): «مَنْ حَقَّرَ الناسَ و تَجَبَّر علیهم فـذلِکَ الجبّار».۱ «آن کس که مردم راکوچـک شـمارد و به آنـان زور بگویـد (و تحمیل کنـد) او جبّار است ». اسـتکبارها و خودمحوریهای مـدیریتی و اجتماعی، ریشه در سرشـتها ۱-کا فی ۲/ ۱ ۳۱؛ وافی ۵/ ۸۷۲ و اخلاـق فردی دارد. تکبّر و خـود بزرگ بینی، بـه عنـوان سـرشتی اخلاـقی از عوامـل درونی و روانی روابـط فرد سالاـرانه است؛ چنـان که تواضع و فروتنی، از اخلاقهـایی است که زمینه هـای درونی ارج نهـادن نسبت به دیگران و توجه به فکر و عمـل آنان و باورِ شخصـیت انسانیِ انسانها را فراهم می سـازد. در برخی منـابع آمـده است: پیـامبر(صلّی الله علیه و آله): «اِجْتَنِبوا الْکِبْرَ فـانّ العَبـدَ لایَزالُ یتکبَّرُ حَتّی یقول اللّه- عزّ وجلّ- اکتُبُوا عبدی هذا فی الجبّارین».۱ «از تکبّر دوری کنید. زیرا که آدمی (در روابط اجتماعی) همواره تکبر می ورزد (و به حس خود برتربینی گرفتـار می شود) تـا آنجـا که خداونـد بزرگ می فرمایـد: این فرد را در شـمار جبّاران (گردنکشـان و زورگویان) به حساب آوریـد». بنابراین انسان در نوع رابطه با دیگران می توانـد طاغوت و مسـتکبر و جبّار به شـمار آید. گرچه در دایره ای بسیار محـدود باشـد، چون رابطه ی آموزگار و شاگرد، یا کارفرما و کارگر یا زن و شوهر، و حتّی دوست با دوستی دیگر. در برخی منابع

از پیامبر بزرگوار اسلام (صلّی الله علیه و آله) بازگوشده است: «... و اِنَّهُ لَیُکْتَبُ جَبّاراً ولایَمْلِکُ الاّ اَهْلَ بَیْتِهِ ».۲ «فردی از جبّاران (زورگویان) به شمار می آید با این که تنها سرپرستی خانواده اش را برعهده دارد». ۱ و ۲- میزان الحکمه ۸/ ۳۰۰. آری! مدیریتی در سطح محدود چون خانواده ممکن است به خودکامگی و خودمحوری و جبّاریت بینجامد. این دست تعالیم اسلامی به همین روابط فردگرایانه و سالارمداری در خانواده ناظر است، که مرد یا زن در خانواده خودرأیی پیشه می کند، و در رفتار خودمحور و زورگو و تحمیلگر است و خواست شخصی را ملاک قرار می دهد. بدین سان دیگر روابط فردی و گروهی در جامعه ممکن است سالارمدارانه و استکباری باشد. امام صادق (علیه السّلام): «... و تَواضَعوا لِمَنْ طَلَبْتُم مِنْهُ العلمَ، ولاتَکُونُوا عُلَماءَ جبّارینَ فَیَذْهَبَ باطُلُکُمْ بِحَقِّکُمْ ».۱ «در برابر آموزگاران و اساتید خود فروتنی کنید و از زمره ی عالمان جبّار (خودمحور و خودکامه) نباشید که (نگرشها و اندیشه های) باطل و نادرست (در اثر این خودمحوری)، برحق و درست چیره گردد». اندیشمندان و استادان و آموزگاران می توانند با شاگردان خود، روابطی استکباری داشته باشند و استادسالاری پیشه کنند؛ چنان که روابطی فروتنانه و انسانی. بینش شیطانیِ خود بزرگ بینی و غرور (و لازمه ی جدایی ناپذیر آن یعنی کوچک شمردن دیگران)، از سرشتهای غیر الهی است، که خاستگاه اصلی آن سستی ایمان و باور خداوند است. براستی کسی که عظمت خالق را شناخت و دریافت که او و همه ی آفریده ها به دست قدرت او پدید ۱- میزان الحکمه ۲/۵۱۸. گشته اند، و تداوم حیات و آینده ی زندگی آنان به اراده ی خالق بستگی دارد، چگونه ممکن است خود را مستقل و بی نیاز و برتر از دیگران بداند. امام علی (علیه السّلام): «لایَنْبَغی لِمَنْ عَرَفَ عظمةُ الـه اَنْ یَتَعَظَّمَ ».۱ «شایسته نیست آن که عظمت خداوند را شناخت، خود بزرگ شمرد». برای پیشگیری از احساس خودمحوری و استکباری و سالاری گری آموزش داده اند، که در هنگام قدرتمندی، به قدرت نامتناهی خدا بیندیشند، و قدرت زوال پذیر چندروزه موجب غفلت از قدرت جاودان خق نگردد و به خودکامگی و قدرت مداری نکشد. امام کاظم (علیه السّلام): «... اذا ا ذَکَرْتَ مَقْدُرَتَکَ عَلی النّاس، فَاذْکُرْ مَقْدَرَةَ اللّهِ عَلَیْکَ غَداً».۲ «وقتی قدرت خود بر مردمان را یاد می آوری، قدرت خدای بر خودت را در فردای قیامت یاد کن ». در ساده ترین شکل زندگی اجتماعی و پایین ترین سطحهای آن، ممکن است سرشت غیرانسانی سالاری گری و جبّاریت پدید آید، چنان که در بالاترین آن. در برخی منابع آمده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «ایّاکم والکبر، فانّ الکبر یکونُ فی الرجلِ وَ انّ عَلَیْهِ الْعَبَاءَةُ»۳ ۱- نهج البلا غه/ ۴۵۰. ۲-کافی ۵/ ۱۱۰؛ الحیاة ۱/۶۵۶، گردانیده ی فارسی. ۳- میزان الحکمه ۸/۲۹۹. «از تکبر دوری کنید: زیرا بیگمان ممکن است خود بزرگ بینی در کسی باشد، با این که عبائی بیش بر دوش ندارد». امام صادق (علیه السّلام) جریانی را از زندگانی پیامبر(صلّی الله علیه و آله)بازگو می کنندکه گستره ی مفهومی طا غوتیگری و سالارمداری را روشن می سازد: «الکبرُ قَدْ یَکُونُ فی شِرارِ الناس مِنْ کلِّ جنسٍ ...اِنَّ رسُولَ اللّه مَرَّ فی بَعْضِ طُرُقِ المدینةِ، و سَوْداءُ تَلْقُطُ السِّرقینَ. فقیل لَها: تَنَحّی عَنْ طریقِ رسولِ اللّهِ. فقالت اِنَّ الطریقَ لَمُعَرَّضٌ فهَمّ بها بعضُ القوم ان یَتَناوَلَها. فقال رسول الله (صلّی الله علیه و آله): دَعُوها فَاِنَّها جَبّارَة»۱ «تکبر در بد سیرتان از هر صنف مردم ممکن است باشد... پیامبر (صلّی الله علیه و آله) از برخی راههای مدینه می گذشت و زن سیاهپوستی سرگین جمع می کرد. به اوگفتند از سر راه پیامبر کنار برو. آن زن گفت،راه وسیع است. برخی خواستند او را کنار زنند. پیامبر (صلّی فرمود: او را رهاکنید که متکبر و زورگو است ». مجلسی: «فانّها جبّاره... یعنی متکبر و سرکش است ...)۲ در صورتی که انسان تهذیب نفس نکرده و تربیت اخلاقی نیافته باشد، ممکن است گرفتار سرشت جباریت و سالاری گری گردد. نه تهیدستی مانع پدید شدن چنین خصلتی درنفس آدمی است و نه علم و دانش. لیکن در انسانهایی که امکانات کمتری در اختیار دارند و به ابزارهای قدرت مجهّز نیستند، دایره این خصلت محدودتر است، و در ۱-کا فی ۲/۳۰۹؛ بحارالانوار ۷۳/ ۲۱۰. ۲- بحارالانوار ۷۳/ ۱ ۱ ۲. کسانی که از پایگاه قدرت برخوردارند گستره بیشتری دارد. حتّی در برخی عالمان و اندیشمندان ممکن است این خصلت وجود داشته باشد. چون دایره روابط اجتماعی گسترده تری دارند و در حوزه مدیریتی بزرگتری اعمال نظر می کنند. در این گونه روابط سالاری گری و خودمحوری رخ می نماید. امام علی(علیه السّلام):

((فاللّه اللهَ فی... سوءِ عاقبَةِ الکبرِ، فَإنَّها مَصیدةُ ابلیسَ العُظْمی و مکیدَتُهُ الکبری ، الّتی تُساوِرُ قلوبَ الرجال مُساوَرَةَ السُمُوم القاتِلَةِ، فما تُکْری اَبَداً وَلا تُشْوی احداً، لاعالِماً لِعَلْمِهِ، ولا مُقِلّاً فی طِمْرِه».۱ «خدا! خدا... از سرانجام بدِ خودخواهی و تکبر که دام بزرگ شیطان است. حیله و مکر او بر دلها چنگ می افکند، آن سان که زهر کشنده. او درکار خود ناتوان نگردد و درکشتن، شمشیرش خطا نکند وکسی را از فریب خود مجال رهایی ندهد، نه عالمی را به سبب علمش و نه بینوایی را در جامه ی کهنه اش . از این رو، در اسلام هر نوع رابطه که رنگی از جبّاریت و خودمحوری و سالاری گری داشته باشد، و موجب تحقیر و کم انگاشتن مردم گردد، محکوم و مردود است. پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السّلام): «انّی لَعَنْتُ سَبْعَةً لَعَنَهُم اللّهُ وکُلُّ نبیٍّ مجابٍ – المتسلّطَ بالجَبْرِیَّةِ لِیُعِزَّ مَنْ اَذَلَّ اللّهُ وَ یُذِلَّ مَنْ اَعَزّ اللّه...».۲ ۱– نهج البلاغه/ ۵۷۸؛ ترجمهٔ عبدالمحمد آیتی. ۲– بحارالانوار ۷۵/۳۳۹. «من هفت کس را نفرین می کنم که خدای و هر پیامبر مستجاب الدعوه ای او را نفرین کرده است– سلطه جوی جبّاری (زورگویی) که می خواهد آنان را که خدای پست (افراد فاقد ارزش اسلامی و قانونی) ساخته است، عزت بخشد، و آنان را که خدای سرافرازی (ارزش الهی– ا نسانی) داده است پست گرداند». هر نوع مدیریت، باید از حالت استکبار و تعالی طلبی و مدیرسالاری،به دور باشد. دو انسان هر اندازه به ظاهر فاصله مقامی، علمی، دینی، مالی و اجتماعی داشته باشند، باید دارای روابطی همسان و همسطح باشند، و هیچ گونه سالاری گری میانشان برقرار نگردد. در تعالیم اسلامی، به آنان که می پندارند با ژستهای طاغوت مآبانه و برخوردهای مستکبرانه می توانند به موقعیت بیشتری دست یابند، و پایگاه اجتماعی بالاتری پیدا کنند، و سخن خود را بیشتر بر کرسی بنشانند، تذکر داده شده است که با چنین پنداری، به بیراهه می روند و گزاف می اندیشند. بلکه این تواضع و فروتنی است که جایگاه انسان را بالا می برد و موقعیت او را تعالی می بخشد و سخن او را در اندیشه ها استوار می سازد، و پایگاه او را در جامعه بیشتر تثبیت می کند. پس آنان که در خانواده و جامعه یا حوزه های مدیریتیِ خرد یا کلان، شخصیت و احترام بیشتری می خواهند، باید روش سالاری گری و استکباریِ تحمیل گرانه را به شیوه های انسانی و فروتنانه تبدیل کنند، و از هرگونه خودکامگی و مدیرسالاری (و در خا نواده مردسا لاری) بپر هیزند. امام علی(علیه السّلام): ((التَّواضُعُ یَکْسوکَ الْمَهابَةَ».۱ «فروتنی به تو اعتبار و حیثیت (شخصیت و جایگاه اجتماعی) می بخشد». پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((اِنَّ التَّواضُعَ یَزیدُ صاحبَهُ رِفْعَةً فَتَواضَعُوا یَرْفَعْکُم اللّهُ ».۲ «بی گمان فروتنی موجب بزرگی می گردد. فروتن باشید تا خداوند شما را به جایگاه بلند برساند». در پرتو تواضع و ارجگذاری نسبت به اندیشه و شخصیت انسانها، از اندیشه ی دیگران بهره برداری می گردد، و از همه نظرخواهی می شود و همگان در همه کارها مشارکت می کنند، و همه امور با نیروی جمع و همیاری گروهی انجام می یابد، و از نظم و استواری و پشتوانه ی مردمی برخوردار می گردد، و قدرت گروهی جای قدرت فردی را می گیرد. امام علی (علیه السّلام): ((بِخَفْضِ الْجَناحِ تَنْتَظِمُ الْاُمُور».۳ «در پرتو فروتنی کارها نظم و نظام (و استواری) می یابد». در پرتو تواضع و دوری از خودبینی و سالاری گری، دوستی و محبت میان افرادِ گروه (و جامعه ی بزرگ یا کوچک)، پدید می آید و سامانیابی و سلامت گروه را موجب می شود، و پیوندهای اجتماعی و گروهی گسست نا پذیر می گردد. ۱– میزان الحکمهٔ ۱۰/۵۰۸. ۲. کافی ۲/۱۲۱. ۳– میزان الحکمهٔ ۱۰/ ۰۸ ۵. امام علی (علیه السّلام): «ثَمَرَةُ التَّواضُعِ المحبّةُ، ثمرةُ الکبرِ المَسَبّةُ».۱ «ره آورد فروتنی محبت (در روابط) است و پیامد تکبر دشنام شنیدن است ». امام علی(علیه السّلام): «التَّوضُعُ یکْسِبُکَ السَّلامَةَ».۲ «فروتنی (روابط اجتماعی را) سا لم می سازد». امام علی (علیه السّلام): «... وَاعْتَمِدُوا وَضْعَ التَذَلُّلِ عَلی رُؤوسِکُمْ وإلقاءَ التَعَزُّزِ تَحْتَ اقدامَکُم، وَخَلْعَ التکبرِ مِنْ اعْناقِکُم ...).۳ «تصمیم بگیرید که فروتنی را بر فرق خود جای دهید، و خودخواهی را زیر پای افکنید، و خودکامگی را ازگردنهایتان فرو هلید...». اسلام، روابط انسانیِ برابر، بلکه فروتنانه را نشانه خردمندی می شناسد. چون این خردمندان و شناختورانندکه مقام و منزلت انسانها را نیک درک می کنند، و ارزش والای کرامت انسانی را باور دارند، و ملاک در ارزیابیِ انسانها را، ماهیت انسانی آنان می شناسند. نه عوارض زودگذر و تباه شونده اجتماعی یااقتصادی یا سیاسی. از این رو، عاقلان، از هرگونه سالاری گری و خودمحوری که ریشه در خود برتربینی دارد می

پرهیزنـد و بـا همه انسانهـا در هر طبقه ای، روابطی متواضـعانه دارنـد. امام علی (علیه السّـلام): «العاقِلُ یَضَعُ نَفْسَهُ فَیُرْفَعُ، الجاهِلُ یَرْفَع نَفْسَه فَیُوضَع ».۴ «خردمنـد فروتنی پیشه می کنـد و (در نظرها) اوج می گیرد) ونابخرد ۱ و ۲- میزان الحکمه ۱۰/ ۵۰۸. ۳- نهج البلاغه/ ۵۶۸. ۴- میزان الحکمـه ۱۰ / ۵۱۰. تعـالی طلبی می کنـد و خویش را (در نظرهـا) پست می سـازد». از این بالاـتر نیز در تعـالیم اسـلامی آموزش داده شـده است، به انسانهـا آموختنـد که هرگونه خودمحوری و خودبینی (به عنوان زمینه اصـلی و درونی سالاـری گری)، مانع رشـد و شـکوفایی خردِ انسانی است عقل انسانِ خودمحور و سالارصـفت، به آنچه خود می داند اعتماد دارد و بدان نیز بسنده می کنـد، و از رایزنی و اسـتفاده از فکر و دانش دیگران روی برمی تابد، و در نتیجه از دانش و آگاهی بیشتر و ژرفتر محروم می ماند. با چنین شیوه و روش نادرستی، همواره در برابر مشـکلات و مسائل پیچیده زندگی دچار سردرگمی می گردد، و از راهها و روشهای نو و نظر صاحب نظران بی بهره می ماند. زیرا تردیدی نیست که همه چیز را همگان دانند. امام کاظم ع(علیه السّلام): (... اِنَّ الزرعَ یَنْبُتُ فی السـهلِ ولایَنبُتُ فی الصَّفا، فکـذلک الحکمـهٔ تَعْمُرُ فی قلبِ المتواضِع ولاتَعْمُرُ فی قلبِ المتکبرِ الجبّارِ لِانَّ اللّهَ جَعَلَ التَّواضُعَ آلـهَ العقل، و جعل التَّکَبُّرَ مِنْ آلهِ الجهل ...)۱ «بیگمان دانه در زمین می روید نه در سنگسـتان سـخت ؛ همچنین حکمت در دل انسـان فروتن رشـد می کنـد نه در دل انسان متکبر خودکامه. چون خداونـد فروتنی را ابزار (نشانه ی) خردمنـدی و تکبر را ابزار (نشـانه ی) نـابخردی قرار داده است ...». دستیـابی به حق و حقوق که محور اصـلی در روابط اجتماعی است، در !پرتو روابطِ انسانیِ حق مدارانه صورت می گیرد، و تضییع و تباه سازی - ۱- بحارالانوار ۷۸/ ۳۱۲. حق و حقوق انسانها، در پرتو خودکامگی و سالاری گری و روابـط اسـتکباری پدیـد می گردد. پیـامبر(صـلّی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السّـلام): ((اِنَّ اعظَمَ الکبرِ غمْصُ الخلقِ، و سَـفَهُ الحَقِّ. قلتُ: وما غَمْصُ الخلقِ و سَـفَهُ الحقِ؟ قال: یَجْهَل الحقَّ وَ یَطْعَنُ عَلی اهلِهِ...».۱ «بزرگترین تکبر کوچک شمردن مردم و نشناختن حق است. از امام پرسیدم: کوچک شمردن مردم و نشناختن حق چیست؟ فرمود: حق را نمی شناسد و به پیروان حق خرده می گیرد...». به خاطر اهمیّت موضوع سـخن دیگری از پیامبر (صلّی الله علیه و آله) می آوریم: (... وَلکِنَّ الْکِبْرَ اَنْ تَتْرُکَ الْحَقَّ وَ تَتجـاوَزَهُ اِلی غَیْرِهِ و تَنْظُرَ اِلی الناسِ ولاتَری اَنَّ اَحِـداً عِرْضُهُ کَعِرضِکَ ولادَمُهُ کَدَمِکَ ».۲ «تکبر آن است که حق لاـ رهـاکنی و به ناحق روی آوری، و به مردمان چنان بنگری که آبروی (و حیثیت) آنان چون آبروی تو نیست، و نه ارزش زندگی آنان چون ارزش زنـدگی تو». خاسـتگاه اصـلی تحقیر دیگران و تن نـدادن به حقوق آنـان، ارج ننهـادن به شخصـیت انسانی انسانهاست. چنان که در برخی تعالیم اسـلامی آمده است: امام صادق (علیه السّلام): «اَلکِبْرُ اَنْ تَسْفَهَ الحقَّ و تَغْمِطَ الناسَ ».۳ ۱- کافی ۲/۳۱۰. ۲- بحارالانوار ۷۷ / ۹۰. ۳- مجمع ا لبحر یـن ۳/ ۳۳۲. «تکبر آن است که حق را نشنـاسد و مردمـان را کوچـک انگـارد». «غمـطُ النـاس» به معنـای کوچک شـمردن مردمان است.۱ سـرباز زدن از پـذیرش سـخن حق و تکـذیب آن، اسـتکبار و حق ناشناسـی است. دوری از تکبر و سالاـری گری، زمینه اصـلی حقگرایی و دوری از سـتمبارگی و تجـاوز به حریم حقوق دیگران است. در جامعه ی کوچک خانواده باشد یا جامعه بزرگ انسانی. پیامبر(صـلّی الله علیه و آله): ((تَواضَعُو حتّی لایَبْغِیَ اَحَدٌ عَلا اَحَدٍ».۲ «فروتن باشید تاکسی برکسی ستم نکنـد». آن گـاه که انسـان، ارج و منزلت انسانهـا را باور داشت، و جایگاه و منزلت کسان را حرمت نهاد، و در پرتو فروتنی، خود را کمترین به حساب آورد، و دیگران را برتر و بهتر از خود شـمرد، می توانـد به انـدیشه و عمل دیگران احترام گـذارد، و حقوقشان را رعایت کنـد. در این صورت است که سالارصـفتی و مـدیرسالاری و اسـتکبارگرایی، در روابط اجتماعی پدیـد نمی آیـد. این گونه افراد بـاور دارنـد کـه همگـان صـاحب رأی و نظرنـد ۰ حتی در یـک خـانواده همـه افراد حق اظهـارنظر دارنـد و بـا شـور و رایزنی راهکارهای زندگی را کشف می کنند و زندگی صـمیمی و روابطی گسـست ناپذیر دارند. باورِ شخصیت انسانها، و پذیرش حرمت والای انسانی، موضوعی است که در اصل بنـدگی و پرسـتش خـدا نیز تأثیری ژرف دارد؛ بـدان پایه ۱- مجمع البحرین ۳/ ۳۳۲. ۲- میزان الحکمه ۱۰/ ۵۰۸. که از مستکبران و خودمحوران، عبادتی مقبول نمی افتد. چون این تکبر و خودخواهی به همنوع، به ناباوری می انجامد و جوهر اصلی بندگی را از آدمی می گیرد. امام صادق (علیه السّلام): «قال الله- عزّوجلّ- اِنَّما اَقْبَلُ الصلوهَ مِمَّن...لایَتَعَظَّمُ

عَلی خلقی...»۱ «خداوند متعال فرموده است: نمازکسی را قبول می کنم که (در رابطه با مردم) خود برتربین نباشد (و به مردم بزرگی نفروشد)». اینها آموزشهایی بود در زمینه روابط اجتماعی، که نوع رابطه با همه افراد را روشن می سازد. در خصوص جامعه کوچک خانواده و چگونگی رابطه مرد با زن نیز تعالیمی ویژه رسیده است، که بیانگر روابط انسانی، براساس اصل احترام برابر و تفاهم، و دوری از هرگونه خودمحوری و سالاری گری است. نیز روشنگر این حقیقت است که نه مردسالاری درست است و نه زن سالاری. بلکه معیار اصلی در روابط فردی و گروهی، بر تفاهم و رایزنی و شایستگی و دانش و بینش استوار است. همه مدیریتها باید با آگاهی وکاردانی و شایستگی همراه باشد. پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «– قالَتْ فما لِلْنِساءِ علی الرجالِ؟ قال رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله): اَخْبَرَنی اخی جبرئیلُ، وَ لَمْ یَزَلْ یوصینی بالنِّساءِ حتّی ظَنَنْتُ اَنْ لایَحِلَّ لِزَوْجِها اَنْ یقولَ لَها اُفّ، یا محمّد! اتَّقُوا اللّهَ– عزّ وجلّ– فی النِّساءِ فَاِنَّهُنَّ اعوان بین ایدیکم اَخَذْتمُوهنَّ علی اَماناتِ اللّه– عزّوجلّ– ... فإنَّ لَهُنَّ ۱– وافی ۲۶/ ۲۷۷. علیکم حقّاً واجِباً لِمَا اسْتَحَلَلْتُمْ مِنْ اَجْسامِهِنَّ وبما واصَلتُمْ مِنْ اَبدانِهِنَّ، و یَحْمِلنَ اولادَکُمْ فی اَحْشائِهِنَّ حَتّی اَخَذَهُنَّ الطلقُ من ذلِکَ فَاَشْفِقُوا عَلیهِنَّ وَ طَیِّبُوا قُلُوبَهُنَّ حتّی یَقِفْنَ معکم، ولا تکْرِهوا النِّساءَ ولاتَسْخَطوا بِهِنَّ ولاتأخُذُوا ممّا اتَیْتُمُوهُنَّ شیئاً الّا بِرِضاهُنَّ و اِذْنِهِنَّ... ».۱ «... (حولاء) از پیا مبر (صلّی الله علیه و آله) پرسید: زنان چه حقوقی بر مردان دارند؟ پیامبر(صلّی الله علیه و آله) فرمود: برادرم جبرئیل، که همواره نسبت به زنان سفارش می کرد، بدان گونه که پنداشتم کلمه ی ناخوشایند (افّ) نسبت به زنان نیز روا نیست. چنین گفت: ای محمّد! درباره ی زنان از خدا بپرهیزید، چون ایشان دستیاران شما، و به عنوان امانت و ودیعه ی خدایی نزد شمایند. زنان بر شما حقوق واجبی دارند، چون با آنان حلال شدید، و با ایشان می آمیزید و همین زنانند که فرزندانتان را در رحم خویش می پرورند و به دنیا می آورند. پس نسبت به ایشان مهربان باشید، و دلهاشان را خوش کنید، تا با شما زندگی کنند. آنان را به کاری مجبور مسازید، و ایشان را خشمگین مکنید. و از آنچه بدانان دادید بازپس مگیرید مگر با رضایت و اجازه ی آنان ...». فرازهایی از این سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) که از زبان فرشته وحی بازگو شده است، در مبارزه با تحمیل فکر و نظر شوهران بر زنان است چون: «طیّبوا قلوبهن: دلهاشان را خوش و شادمان کنید» و فراز: «ولا تکرهوا النساء: زنان را به کار و راهی مجبور مسازید». فراز پایانی نیز به گونه ای با ا– مستدرک الوسائل ۱۴/۲۵۲؛ شیخ نوری (رحمت الله علیه) این حدیث را از دعائم الاسلام نقل می کند و در آن« اعوان»آمده است. و ترجمه طبق منبع است. مردسالاری سازگاری ندارد؛چون اگر وظیفه اسلامی این چنین بود، که حتّی درکالاها و اموالی که به زنان می بخشند، باید اجازه بگیرند و با رضایت آنان در آنها تصرف کنند، پس تکلیف مسائل دیگر روشن است، که تا چه حد باید ذوق و سلیقه و نظر زنان رعایت شود، و موجب آسایش و راحتی خیالشان فراهم گردد. در مجموع، این معیارها و تعالیم با کمترین شیوه های مردسالاری و کمتر ین برخوردهای خودکامانه، سازگاری ندا رد. در پیشینه این رساله، اصل «معروف» را نیز بررسی کردیم. این اصل نیز با هرگونه مردسالاری و مرد محوری در خانواده ناسازگار است. چون شیوه های سالاری گری، تضادّی جوهری با موازین معروف و احترام و بزرگداشت شخصیت زن دارد.

جانبداری افزون بر حقوق

اشاره

در پایان این نوشتار، توجه به این موضوع نیز مفید به نظر می رسد، و آن این که با نگرش به مجموع تعالیم اسلامی درمی یابیم که از زنان جانبداریهای گسترده و اصولی شده است، که بسیار بالاتر و والاتر از حق قانونی آنان است و بسیار متعالی تر از اندیشه های زن گرایانه نیز می باشد. و از این دست تعالیم، با عنوان «افزون بر حقوق » یاد می کنیم. البتّه این بحثی بسیارگسترده است و شمارش همه نمونه های آن در این نوشته دشوار است. در این جا به چند نمونه بسنده می شود:

۱. مساوات میان فرزندان

در اسلام مساوات، اصلی تردیدناپذیر است و قلمرو آن بسیار گسترده است و در همه مسائل زندگی و در رابطه با همه انسانها جاری است، طبق برخی احادیث، حتّی در توجه کردن و نگاه کردن نیز باید مساوات را رعایت کرد. مساوات در خانواده و با فرزندان نیز مورد تأکید قرارگرفته است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «نَظَرَ رسُولُ الهِ الی رجلٍ لَهُ ابنان، فَقَبَّلَ اَحَدَهما وَ تَرَکَ الآخَرَ. فقال النبیّ (صلّی الله علیه و آله): فهلّا واسَیْتَ بَیْنَهُماگ ».۱ «پیامبر دید مردی که دو فرزند دارد، یکی را بوسید و دیگری را نه. فرمود: چرا با دو فرزندت به مساوات رفتار نکردی؟ در سخن دیگری نیز پیامبر بزرگوار اسلام عدل و مساوات را میان افراد خانواده لازم می شمارند: «قالَ لِمَنْ اَعْطی بَعْضَ أولادِهِ شَیْئاً «اکلُّ وُلدِکَ اَعْطَیْتَ مثلَه؟ » قال: لا. قال: «فاتّقُوا اللّه وَاعْدِلُوا بَیْنَ اُولادِکم»۲ «پیامبر (صلّی الله علیه و آله) به کسی که به برخی از فرزندانش چیزی داده بود گفت: آیا به همه ی فرزندانت چنین دادی؟ پاسخ داد نه (به همه ندادم) پیامبر (صلّی الله علیه و آله) گفت: تقوا پیشه سازید و میان فرزندانتان به عدالت (مساوات) رفتار کنید. اکنون و با توجه به اهمیتی که مساوات در اسلام دارد به این موضوع می نگریم، که در تعالیم اسلامی نادیده گرفتن اصل مساوات و فرق گذاشتن میان دختر و پسر تجویز شده. بلکه بهتر شمرده شده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «مَنْ دَخَلَ السوقَ فَاشْتَری تحفةً فَحَمَلَها الی عِیالِهِ...وَلْیَبْدَءبالإناثِ...»۳ «آن که بازار برود و ارمغانی بخرد و به خانه ببرد در تقسیم از دختران آغاز کند. ۱- وسائل الشیعه ۲۱ /۴۸۷. ۲- الحیاة ۶/۴۰۹. ۳- وسائل الشیعه ۲۱/ ۵۱۴. می نگریم که در این کلام نبوی، از دختران بیشتر جانبداری شده در برخی منابع نیز نقل شده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((ساوُوا بینَ اَولادِکُم فی العطیّةِ فلو کنتُ مُفَضِّلاً لَفَضَّلَتُ النساءَ»۰ «با فرزندانتان به مساوات رفتارکنید. اگر من می خواستم (کسی را) برتری دهم زنان را برتری می دادم ». از این رو، مؤلف بزرگوار وسائل الشیعه، عنوان این باب را چنین آورده است: «باب: استحباب خرید تحفه و ارمغان برای همسر و فرزندان و آغاز کردن «در تقسیم » از دختران ».

۲. برخورد عاطفی با دختران

برخورد عاظفی با فرزندان و مهربانی و رحم دلی نسبت بدانان ستایش شده است لیکن نسبت به دختران مورد تأکید بیشتری قرار گرفته است: امام رضا(علیه السّلام): «قال رسول الله (صلّی الله علیه و آله)»: انّ اللّه تبارک و تعالی عَلَی الإناثِ اَرَقُّ مِنْهُ عَلَی الذکور...و ما مِن رَجُلٍ یَدْخُل فَرحَةً عَلا اِمْراةٍ بینه وَ بَیْنَها حُرْمةُ الّا فَرَّحَهُ اللّه یَومَ الْقِیامَةِ».۱ «پیامبر (صلّی الله علیه و آله) فرمود: خداوند متعال نسبت به زنان مهربانتر از مردان است- و هر کس زنی از خویشاوندان خود را شادمان کند بیگمان ۱- وسا ئل الشیعه ۲۱/۳۶۷. خداوند در روز رستاخیز او را شاد سازد». برهمین معیار، می نگریم که در «وسائل الشیعه» عنوان این باب چنین آمده است: «باب استحباب زیادة الرقّة علی الاناث: مستحب است که نرمدلی و عواطف نسبت به دختران (از پسران) افزون باشد» و این امتیازی برای زن است که قانون مساوات و برابری برای او استثنا می شود.

۳. زن و مقام مادری

پدر و مادر در تفکر اسلامی مقامی والا دارند، و هر دو باید مورد تکریم و بزرگداشت قرارگیرند. لیکن نسبت به مادر تأکید بیشتری شده و مادر از منزلت بالاتری برخوردار گردیده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): اذا کُنْتَ فی صلوةِ التَطَوُّعِ، فَاِن دَعاکَ والِدُکَ فلاتَقْطَعْها، و ان دَعَتْکَ والِدَتکَ فَاقْطَعْها».۱ «اگر نماز نافله می گزاردی و پدرت تو را صدا زد نماز را بر هم مزن، و اگر مادرت تو لا صدا زد آن را برهم بزن ». پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «الجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدامِ الاُمَّهاتِ».۲ «بهشت زیر پای مادران است».

امام باقر(علیه السّلام): ((قال موسی بن عمرانَ (علیه السّلام): یا ربِّ اَوْصِنی.- قال: أوصیکَ بأُمِّکَ، قال: ربِّ اَوْصِنی، قال: أوصیکَ بأُمِّکَ، قال: ربّ اَوصِنی، قال: أوصیک بامِّکَ، قال: ربّ اَوْصِنی، قال: اُوصیکَ بابیکَ قال: لاجل ذلک اَنَّ ۱- مستدرک الولسائل ۱۵/ ۱۸۱. ۲- مستدرک الوسائل ۱۵/ ۱۸۰. لِلامِّ ثُلثیِ الْبِرِّ وللابِ الثلثَ ».۱ «حضرت موسی (علیه السّلام) به خداوند گفت مرا وصیت (نصیحت) کن... خدا گفت: تو را نسبت به مادرت وصیت می کنم. موسی گفت خدایا مرا وصیت کن ؛ خدا گفت: تو را به مادرت وصیت می کنم. موسی گفت: خدایا مرا وصیت کن، خدا گفت: تو را نسبت به مادرت سفارش می کنم. موسی گفت خدایا مرا وصیت کن، خداوند گفت تو را نسبت به پدرت سفارش می کنم. امام باقر (علیه السّلام) فرمود: برای همین است که ۳/۲نیکیها از آن مادر است و ۳/۱ از آن پدر». امام رضا(علیه السّلام): ((واعلَم اَنَّ حَقَّ الامِّ اَلزَمُ الْحقوقِ و اوجَبُ لِاَنَّها حَمَلَتْ حَیْثُ لایَحْمِلُ احدٌ احداً، و وَقَتْ بالسَمعِ والبصرِ وجمیعِ الجوارح، مَسْرُورَةً مُسْتَبْشِرَةً بِذلِکَ، فَحَمَلَتْهُ بما فیهِ مِنَ الْمَکْروهِ الَّذی لایصْبِرُ عَلَیْهِ احدٌ ، وَ رَضِیَتْ بِانَ تَجُوعَ وَ یَشْبَعَ، وَ تَظْمَأ وَ یَرْوی، و تَعْری وَ یَکْتَسِیَ، وَ تُظِلُّهُ و تَضْحی، فَلْیَکُنِ الشُّکرُ لَها والبِرُّ والرِّفقُ بِها عَلی قدرِ ذلِکَ، و انْ کُنتم لاتطیقُونَ بادنی حَقِّها اِلّا بعونِ اللّه».۲ «بدان که حق مادر واجب ترین و لازمترین حقوق است؛ زیرا که مادر دشواری بارداری را بر خویش هموار می سازد آنگاه که هیچ کس چنین شکیب نمی آورد، و با چشم وگوش و تمام وجود، از فرزند پاسداری می کند با خرسندی و شادمانی. کودک را با همه ی مشکلاتی که کسی را یارای تحمّل آن نیست، نگهداری می کند. مادر با خشنودی گرسنه می ماند تا فرزند سیر باشد، تشنگی می کشد تا او ۱ و ۲- مستدرک الوسائل ۱۵/ ۱۸۰ و ۱۸۱. سیراب شود، برهنه می ماند وفرزند را لباس می پوشاند، او را در سایه قرار می دهد و خود در سوزِ آفتاب شکیب می ورزد. (بنابراین) باید پاسداشت و نیکی و نرمش با مادر به فراخور فداکاریهایش باشد؛گرچه شما توان آن ندارید که کمترین حقوق او را اداکنید مگر به یاری خداوند». امام صادق (علیه السّلام): ((جاء زجلٌ الی النبیِّ(صلّی الله علیه و آله) قال: اِنّی وَلَدْتُ بنتاً و رَبَّیتُها حتّی اذا بَلَغَتْ فأَلْبَسْتُها وحَلَّیتُها ثمّ جئتُ بِها الی قلیبٍ فَدَفَعْتُها فی جوفِهِ و کان آخِرُ ما سَمَعْتُ منها وهی تقول: یا ابتاه! فما کفارةُ ذلک؟ قال: اَلَکَ امٌّ حَیةٌ ؟ قال: لا، قال: فَلَکَ خالةٌ حَیَّةٌ؟ قال: نعم. قال: فابْرَرْها فاِنَّها بِمَنْزِلَةِ الامِّ تُکَفِّرُ عَنکَ ما صَنَعتَ ...»۱ «مردی نزد پیامبر آمد وگفت: دارای فرزند دختری شدم، او را بزرگ کردم، تا بالغ شد. آن گاه او را لباس پوشیدم و آراستم. سپس به سر چاهی بردم، و او را در آن افکندم. آخرین سخنی که از او شنیدم این بود که می گفت: پدرم! ای پیامبر! کفاره و جبران این گناه چگونه و به چیست؟ پیامبر (صلّی الله علیه و آله) فرمود: آیا مادرت زنده است؟ گفتم نه. فرمود: پس خاله ات زنده است؟ گفتم: آری. پیامبر فرمود: به خاله ات نیکی کن چون او بسان مادر است، و این مایه ی بخشش وکفاره ی گناهت می شود». مجلسی (رحمت الله علیه) می گوید: «این حدیث برتری مادر و خویشان او را بر پدر ا-کا فی ۲/ ۱۶۲؛ بحارالانوار ۷۴/۵۸. و خویشانش ثابت می کند. نیز برتری نیکی به خاله در خویشاوندان مادر را آشکار می سازد.»۱ این سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) روشنگر اوج عظمت مادری و زن بودن است، و بالاترین و شکوهمندترین و استوارترین منزلت الهی زن (به عنوان مادر و خاله) را تبیین می کند.گناهی با آن بزرگی و با آن همه سنگدلی و زشتی، که حتّی پنداشته می شود نابخشودنی و جبران ناپذیر باشد. تنها راه چاره در برابر چنین جنایتی، نیکی به مادر و خاله است. به صِرف این که دل آنان شاد شود، موجب آمرزش این گناه و جبران چنین جنایت هولناکی می شود. این بالاترین نقطه عظمت مادری و خاله بودن را می رساند که پس از مادر نیز این کارِ بسیار بزرگ از زنی چون خاله برمی آید. نه حتّی از پدر یا عمو و یا مردی دیگر از خانواده. نکته قابل توجه دیگر این است که عامل بخشش و جبران چنین گناهی، تنها نیکی کردن به مادر و خاله است و نه دعای آنها. بلکه تنها خرسندی خاطر آنان، چنین گناه وحشتناکی را جبران می کند و موجب رحمت و مغفرت الهی می گردد. امام صادق(علیه السّلام): «جاء رجل الی النبیّ(صلّی الله علیه و آله) فقال: یا رسول الله من أبَرُّ؟ قال: اُمَّکَ. قال: ثمَّ مَنْ؟ قال: أمَّکَ. قال: ثمَّ مَنْ؟ قال: اُمَّکَ. قال: ثمَّ مَنْ؟ قال:. أباکَ ».۲ ۱- بحارالا نوار ۷۴/۵۸. ۲- کافی ۲/۱۵۹. «مردی نزد پیامبر آمد وگفت به چه کسی نیکی کنم؟ پیامبر (صلّی الله علیه و آله)فر مود: به مادرت. دیگر بار گفت به که نیکی کنم؟ پیامبر فرمود: به مادرت

بـاز گفت به که نیکی کنم؟ پیامبر فرمود: به مادرت. آن مرد گفت دیگر به که؟ پیامبر فرمود: به پـدرت ». مجلسـی(رحمت الله علیه) می گوید: «به این حدیث استدلال شده است که۴/۳ نیکیها از آنِ مادر است. نیز گفته اند که این کلام برای مبالغه در نیکی به مادر است. علت برتری نیکو داشتِ مادر روشن است ؛ چون او بیش از پدر برای فرزندش تلاش می کند وسختی می کشد و آیات سوره لقمـان نیز بیانگر همین مطلب است ».۱ امام رضا(علیه السّـلام) به روایت از پدرش و از امام صادق (علیه السّـلام): «لو علم الله لَفضـةً اَوجَزَ فی تَرْکِ عقوقِ الوالدینِ منْ " اُفٍّ " لَاَتی به».۲ «اگر خداوند لفظی را در برابر پدر و مادر کمتر از «اف » (کلمه ی ناخوشایند و درشت) می دانست به کار می برد». از این رو، می نگریم که در فرآن کریم آنگاه که سـخن از پـدر و مادر پیش می آیـد، بیشتر بر حقوق مادری تأکید می شود و سختکوشی های او مطرح می گردد. (وَ وَصَّیْنا الانسانَ بِوالِدَیْهِ اِحْساناً حَمَلَتْهُ أمُّهُ کُرهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرها و حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً...)۳ «آدمی را به نیکی کردن با پدر و مادر خود سفارش کردیم. مادرش بار ۱ و ۲- بحارالانوار ۷۴/۴۹ و ۴۲. ۳- احقاف ۴۶/۱۵. او را به دشواری برداشت و به دشواری بر زمین نهاد. و مدت حمل تا از شیر بازگرفتنش سی ماه است...». «نیکی به مادر و پدر به عقیده وآیین آنان نیز ربطی ندارد؛ بلکه پدر و مادر اگر به دین حق نگرویده باشند خدمت به آنان و رعایت منزلت والایشان لازم است و این مطلب از صـریح قرآن دست می آیـد...»۱ این تفکّر اسـلامی است و جانبداریهای اصولی از زن به عنوان مـادر. اینک بنگریـد به ادعاهای زن گرایان غربی وگزافه گوئیهایشان و شـیوه رفتاری جامعه مـدنی غرب؟! با سالخوردگان و پـدران و مـادران کهنسـال که به چه سـرنوشتی دچار می گردنـد، چه شـیوه برخوردی و حمایتی را فرهنگ غرب نسـبت به ایشان به آنان می آموزد: «...جامعه امروز نسبت به مردم سالخورده، سَـخت بی التفات و بی اعتناست. به عقیـده من تاکنون این اولین مدنیتی است که در آن سالدیدگان در خانه های فرزندان بالغ خود جایی ندارند، و طرفه اینجاست که این را امری مذموم نمی دانند. اگر با دیـده ای غیرغربی بـه ایـن بی احـترامی و بی ادبی غربی نگـاه کنیم آن را بی انـدازه مشـمئزکننده می بینیم... »۲ پیامد شـیوه رفتاری جامعه سـرمایه داری غرب با سالخوردگان و کهنسالانِ خانواده، رنجها و انـدوههایی هستی سوز است که پـدران و ۱- بحا رالانوا ر ۷۴/۳۸. ۲- آینـده ی سـرمایداری و ۱۲ مقـاله ی دیگر/۱۰۸، مقـاله ی: «چرا تمـدن غرب را نمی پسـندم »، ارنولـد توین بی. مـادران جـامعه غربی دست به گریبـان آننـد، و احسـاس تنهـایی و بی غمگسـاری دوران دشو ار پیری و فرسودگی است، و چه بسـیار که به فرجـامی نا انسانی و چنـدش آور می انجامـد و با ترک زنـدگی بصورت لکه ننگی بر سـیمای بشـریت قرن حاضرِ نظامهای سـرمایه داری غربی می نشـیند و تا ژرفای دلِ انسان دوستان را می سوزاند. «در ایران آمار... میزان خودکشی در افراد مُسنّ کمترین تعداد را تشـکیل می دهد. دلیل کاهش میزان خودکشی در افراد مُسنّ در مقایسه با آمار گزارش شده از غرب را شاید بتوان وجود پیوندهای خـانوادگی و احـترامی که به افراد مُسنّ در فرهنـگ ایران گذاشـته می شـود، دانست. » ۱ این عقـل سـرمایه داری غرب است، که بر محور رشد سود و سـرمایه دور می زند و معیار ارزشـها را مقدار بازده و فایده حساب می کند، و ارزشـهایِ انسانی و فوائد معنوی را سود و ارزش نمی شـناسد. و این همه لاف وگزاف در دفاع از حقوق انسان دارد. روشن گشت که مادر به عنوان یک زن، ارزش و حقوقی برتر از پدر به عنوان یک مرد دارد. اکنون جای این پرسـش است که آیا طرفدارانِ حتّی افراطی حقوق زن، چنین حقوقی را برای او تعیین کردنـد؟ یـا زنان را به این پایگاه بلنـد رسانـده انـد، که اسـلام رسانـده است؟ ا- علی اسـلامی نسب بجنوردی، بحران خودکشی/ ۹۴، چاپ اول، انتشارات فردوس ،و ۰۰۰، ۱۳۷۱. معاشرت با معروف، رعایت و جانبداری افزون بر حقوق است. قرآن می گو ید: (.. وَ عاشِرُوهُنَّ بالمعروف)۱ «بـا زنـان بـا معیار معروف رفتارکنیـد». چنان که یاد کردیم، معروف بـدان گونه که شامل حق قانونی و عادلانه می گردد، رعایتهای ارزشی و اخلاقی- انسانی را نیز در برمی گیرد، و ا گر کسانی با زنان تنها با معیار حق و قانون رفتارکننـد، به این دسـتور قرآنی عمل نکردنـد، زیرا معروف بیش از حق و ضابطه و قانون است و جانبـداریهای اخلاقی را نیز شامل می شود .

۴. آخرین وصیت

بـا توجه به این که مردان بزرگ در واپسین لحظات زنـدگی، برترین و بـا ارزشترین دانسـته هـا و تجربه های خویش را بر زبان می آورند، و به مهمترین اصول و حیاتی ترین مسائل سفارش می کنند، اهمیّت این وصیت پیامبر بزرگوار اسلام روشن می گردد، که طبق سخن امام علی (علیه السّلام)، آخرین وصیتهای پیامبر (صلّی الله علیه و آله) درباره زنان است. امام علی(علیه السّلام) به روایت امام کاظم (علیه السّلام): «...اللّهَ، اللّهَ فی النساءِ ...فانّ آخِرَما تکلّمَ به نبیّکم ان قال: اوصیکم... بالنساءِ»۲ «خدا! خدا ا درباره ی زنان ؛ زیرا که آخرین سخن پیامبر شما این بود که ۱- نساء۴/۱۹. ۲- مستد رک الوسا ئل ۱۴/۲۵۵. گفت: من شما را به (حقوق) زنان وصیت می کنم ...». امام علی (علیه السّلام) نیز به پیروی از روش پیامبر (صلّی الله علیه و آله) در آخرین وصیت خویش، بر جانبداری از حقوق زنان، و دفاع از حریم آنان تأکید می کند. آن هم با اینگونه تعبیرها و تکرار نام مبارک «اللّه »، که بالاترین اهمیّت را به موضوع می دهد.یعنی خدا را به یاد بیاورید، از خدا بپرهیزید در شیوه ی رفتار با زنان و رعایت حق و حُرمتشان. این دو چهره بزرگ الهی و انسانی که همانندی ندارند، در آخرین گفتارشان به چنین موضوع ارزشمندی وصیت کردند ۰ این است اصالت حقوق زن در اسلام، و اینها خیلی بیش از قوانین حمایت از زن و افزون بر حقوق است.

۵. مایه ی برکت

دختران و زنان مایه برکت الهی و موجب گشایش و ریزش رحمت حقّند. امام صادق (علیه السّلام): «اذا اصابَ الرجلُ ابنَةً بَعث اللّهُ الیها مَلَکا، فأقرَّ جَناحَهُ علی رأسِها و صدرِها، و ...المنفِقُ عَلَیْها مُعانٌ»۱ «آن گاه که انسان دارای دختری گردد، خداوند ملکی را به سوی او می فرستد و بال خویش بر سر و سینه ی آن دختر می گسترد...آن کس که هزینه ی دختر را تأمین کند به اوکمک می شود». ۱- وسا ئل الشیعه ۱۵/ ۱۰۴. نوعاً چنین می پندارند که دختر باری بر دوش خانواده است، منبع درآمد و کاری نیست. بویژه در گذشته ها چنین پندارهایی رواج داشته است. زیرا پسران در خارج ازخانه به کار و تلاش می پرداختند و دختران در خانه بودند. در برابر این پندارها، امامان (علیهم السّلام) بر این نکته تأکید کردند، که زنان گرچه کاری اقتصادی نداشته باشند، و به خانه داری بپردازند، برکت و رحمت الهی همراه آنان است. امام صادق(علیه السّلام): «اسحاقُ بنُ عمّار: قلت لابی عبداللّه: الحدیث الّذی یَرْوونَه الناسُ حقٌّ؟ انّ رَجلاًاَتَی النبیَّ (صلّی الله علیه و آله) فشکی الیه الحاجةَ فامرَهُ بالتزویج... حتّی اَمَرَهُ ثلاثَ مرّاتٍ . فقال ابوعبداللّه (علیه السّلام) هو حقٌّ . ثمّ قال: الرِّزْقُ مَعَ النساءِ والعِیال ».۱ «اسحاق می گوید: به امام صادق (علیه السّلام) گفتم آیا این حدیث که نقل می کنند درست است؟: مردی نزد پیامبر (صلّی الله علیه و آله) آمد، و از نیازش به او شکوه برد! پیامبر (صلّی الله علیه و آله) او را به ازدواج دستور داد...و تا سه بار این موضوع تکرار شد؟ امام صادق (علیه السّلام)فرمود: این حدیث درست است؛ سپس گفت: رزق و معاش با زنان و نانخوران (انسان) است ».

۶. برتر از جهاد

پیامبر اسلام (صلّی الله علیه و آله) خدمت به مادر را برتر از جهاد اعلام کردند. جهاد و ارزش آن در اسلام مورد تردید نیست که طبق برخی از احادیث بالاترین نیکی و ارزش است. هر کارِ ارزشی و والا ممکن است کار ۱- وسا ئل الشیعه ۱۴/ ۲۶. دیگری برتر و ارزشمندتر از آن باشد مگر جهاد وکشته شدن در راه خدا، که برتر از آن کاری نیست. با این وجود، یک شب انس با مادر و در خدمت او بسر بردن، برتر از یک سال جهاد شمرده شده است آن هم جهاد در رکاب پیامبر بزرگوار اسلام. پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((اَتی رَسُولَ اللّه (صلّی الله علیه و آله) رجلٌ . فقال: انی رجلٌ شابٌّ نَشیطٌ و اُحِبُّ الجهادَ، وَ لی والدةٌ تَکْرَهُ ذلک ...فقال له

النبیُّ (صلّی الله علیه و آله): اِرْجِعْ فَکَنْ مَعَ والدتِکَ، فوالّذی بعثنی بالحقِّ نبیًّا لَاُنسُها بک لیلةً خیرٌ من جهادِکَ فی سبیل اللّه سنَةً)۱ «مردی نزد پیامبر آمد و گفت من جوانی پر نشاط (و قدرتمند) هستم، و جهاد را دوست دارم؛ لیکن مادری دارم که جهاد را خوش ندارد. پیامبر (صلّی الله علیه و آله) فرمود: بازگرد و نزد مادرت بمان سوگند به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخت، یک شب درکنار مادر بودن برای تو، از یک سال جهاد در راه خدا بهتر است ».

۷. فرشته ی وحی و زنان

فرشته وحی (جبرئیل (علیه السّلام))، همواره نسبت به زنان سفارش می کرده است. این موضوع در سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله) آمده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ما زالَ جبرئیلُ یُوصینی بالمرئةِ حتّی ظَنَنْتُ أَنهُ لاینبغی طَلاقُها اِلّا من فاحِشةٍ مبَیِّنةٍ».۲ ۱- کا فی ۲/ ۱۶۳، بحارالانوار ۷۱/ ۵۹. ۲- عدة الداعی/ ۶۲. بحارالانوا ر ۱۰۳/۲۵۳. «همواره جبرئیل (و هرگاه با پیام الهی فرود می آمد) مرا نسبت به زنان سفارش می کرد؛ بدان سان که پنداشتم طلاق،زن (اصلًا) جایز نیست مگر با جرم وگناهی آشکار و ثابت شده». تعبیر ((ما زال: همواره « بسیار گویاست. یعنی فرشته ی وحی هر گاه با پیامی فرود می آمد، نسبت به زنان سفارش می کرد و از آنان جانبداری می نمود و پیامبر را بدین موضوع حیاتی تذکر می داد؛ بدان پایه که جا داشت پیامبر بزرگوار بپندارد که زن از چنان حقوقی برخوردار است که طلاق او جایز نیست، مگر در صورتی که خلافی از او سر زند. این نیز جانبداری بیش از حقوق است.

۸ .معیار برتری

معیار برتری و ارزش و نزدیکی به مقام والای پیامبر (صلّی الله علیه و آله) در آخرت، نیکی به زنان و همسران است. پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «اَقْرَبُکُمْ مِنّی مجلِساً یومَ القیامهٔ- خیرُکُمْ لِاَهْلِهِ ».۱ «نزدیکترین شما به جایگاه من در روز رستخیز، کسانیند که با همسرا نشان بهتر (و انسانی تر) رفتارکنند.». پیامبر(صلّی الله علیه و آله): «اَحْسَنُ الناس ایماناً- الطَفُهُمْ بِاَهلِهِ و اَنَا اَلطَفُکُمْ بِاَهْلی ».۲ «بهترین مردم در دین باوری ...کسانی هستند که نسبت به همسرانشان مهربانتر باشند و من از همه ی شما نسبت به خانواده ام مهربانترم ». ۱ و ۲- وسا ئل الشیعه ۸/۵۰۷. این روش پیامبر، معیار برتری و ارزشی اسلامی است.

۹. پاداش بزرگ

در تعالیمی دستور اکید داده شده است، و همچنین وعده ی پاداشهای بزرگ اخروی، به کسانی که بر اذیت و بداخلاقی و بدرفتاری زنان شکیب ورزند، و به انتقامجویی یا آزاررسانی، روی نکنند، و کانون خانواده را با طلاق از هم نپاشند. پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السّلام): «و من صبرَ علی خلقِ امرأةٍ سیّئَةِ الخُلْقِ واحتَسَبَ فی ذلکَ الاجْرَ اعطاه اللهُ ثوابَ الشاکرینَ».۱ آن که بر خصلتهای زنی که بداخلاق است، شکیب آورد، به نیّت پاداش الهی، خداوند ثواب شاکران را به او ببخشاید». نیز امام علی (علیه السّلام)، در خطبه ای که از برخی ناهنجاریهای رفتاری و گفتاری و پنداری برخی از زنان، سخن می گوید، بر سازش و مدارا با آنان تأکید می کند، از این کلام در پیشینه ی این نوشتار، یاد کردیم، در این جا فراز موردنظر را دیگر بار می آوریم: امام علی (علیه السّلام): «... فَدَارُوهُنَّ علی کلِّ حالٍ وَ اَحْسِنوا لَهُنَّ المَقالَ، لَعَلَّهُنَّ یُحَسِنَّ الْفِعالَ ».۲ « (با همه ی کژی و ناهنجاری که در رفتار برخی زنان است- به خاطر مسائل تربیتی و محیطی-)...با آنان سازگاری کنید و با ایشان گفتاری ۱- وسائل الشیعه ۷/۱۲۴. ۲- وسا ئل الشیعه ۷/۱۳۰. نیک داشته باشید؛ شاید که آنان (در پرتو برخوردهای درست و انسانی به خود آیند و

دگوگون شونـد و) روش خویش را انسانی و نیک سازنـد». می نگریـد که حتّی در برابر کجرفتاران و زشت سیرتان از زنان دستور مدارا، نرمش و رفتار انسانی داده می شود؛ نه انتقام جویی و پرخاشگری و اِعمال خشونت علیه آنان. نیز از تعلیم والای علوی روشن می گردد که معیارهای تربیتی و اخلاقی و برخوردهای انسانی، عامل تربیت است، و این نکته ای ظریف در روابط خانوادگی است که بـا برخورد منطقی و گفتـار نیـک، مردهـا زنانشـان را تربیت کننـد و به اصـلاح اخلاـقی آنـان بپردازنـد نه با ابزار پرخاشـگری و خشونت و...

۱۰.احساس هنری زنان

مردان بایـد احساس هنری و زیبایی شناسـی زن را محترم شـمارند، و احساس و سـلیقه ی خویش را بر آنان تحمیل نکننـد، یا ذوق و احسـاس هنری خود را در زنـدگی مشترک خـانوادگی معیـار و ملاک قرار ندهنـد. ثقـهٔ الاسـلام کلینی (رحمت الله علیه) در کتاب کافی ۱بـاب ((آرایش و زینت « حـدیثی را از امام باقر (علیه السّـلام) می آورد، درباره ی شـیوه ی رفتار حضـرت امام حسـین (علیه السّـلام) با همسـرشان، که بسـیار آموزنـده است و بیانگر همین موضوع می باشد. اکنون متن حدیث: ۱-کافی ۶/۴۷۶. امام باقر(علیه السّـلام): «دَخَلَ قومٌ علی الحسـین بنِ علیٍّ ، فقالوا: یابن رسول اللّه نَری فی منزِلِکَ اشیاءَ نَکْرَهُهـا، وَ اذا فی منزِلِهِ بُسُط و نَمارِقُ. فقال (علیه السّـلام): اِنَّنا نَتزوّجُ النساءَ فنُعْطِیهنَّ مُهُورَهُنّ فَیَشْتَرینَ ما شِـئْنَ، لیس لَنا مِنْهُ شی ءٌ »۱ «گروهی به منزل امام حسـین (علیه السّلام) آمدند وگفتند:فرزند پیامبر! در خانه ی شـما چیزهایی می بینیم که آن را خوش نداریم؟- در منزل امام فرشـها و بالشـهایی دیده می شـد- امام حسـین (علیه السّـلام) در پاسـخ فرمود: ما آنگاه که ازدواج کردیم مهریه ی زنان را به آنان می پردازیم، و ایشان با کابین خـویش هر چه دوست داشـتند می خرنـد، و مـا در این کارهـا دخـالت نمی کنیم ». روشن است که طبق معیارهـای مسـلم اسـلامی، اینگونه زندگیها و ذوق و سلیقه ها، اسراف و مصرفگراییِ اشرافی نبوده است؛ زیرا که این حدِ ممنوع در شریعت است، و حدّ ممنوع برای کسـی روا نیست. و تعـبیر: «بُسُـط: فرشـهای سـاده ای چون پلاـس وگلیم » نیز بیـانگر همین حقیقت است. پس از دوری از حدّ ممنوع، در رفتارهـا و گزینشـهای معقول و مشـروع، معیـار احساس و ذوق زنان است. آنان به هر نوع که می پسـندند، و آن را زیبا و دوست داشـتنی احساس می کنند، می توانند خانه را آرایش و تزیین کنند. این نهایت احترام به فکر و اندیشه و ذوق و احساس زنان در خانواده هاست، و براستی هرگونه تحمیل و مردمحوری را باطل می کند. ۱- مسند الامام الشهید ۳/ ۲۴۵. چه بسیار می نگریم که در این گونه مسائـل که در خـانواده ها پدیـد می آیـد، وکانون برخورد دو احساس و دو ذوق و هنر و زیبایی شناسـی است، همواره احسـاس و سـلیقه ی مردان رعـایت می شود؛ که این معیـاری غیراسـلامی است. چنـان که در زنـدگی خـانوادگی امام حسـین (علیه السّـلام) دیـدیم. در مسائـل تغـذیه نیز بایـد ذائقه و سـلیقه زنـان و دیگر افراد خـانواده رعایت شود، و مردان بایـد احساس و ذائقه ی خویش را پیرو خواسـته های همسـرانشان قرار دهند. این موضوع در تعلیم والای نبوی (صلّی الله علیه و آله) آمده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((المُؤمِنُ یأکُلُ بشـهوهِٔ اهلِه، و المنافقُ یأکُلُ اهلُهُ بشهوتِه»۱ «مؤمن به میل همسـرش غذا می خورد، و منافق، همسرش به میل او غذا می خورد». این ملاک و معیار شـناخت مؤمنان است که از همسـرانشان تبعیت عاطفی دارند و ذوق و سلیقه آنان را بر خود مقدّم می دارند، و منافقان برعکسِ مؤمنان رفتار می کنند و همسـرانشان پیرو و تسـلیم خواسـته های احساسـی و عاطفی آنانند. آیـا اینگـونه چکـادگرایی هـا و ارج گزاریهـا در تفکّرات زن گرایـانه ی غربی، وجـود دارد؟ و آیـا بـا ایـن اصـالت و عمـق از زنـان جانبداری می کنند؟

۱۱. دوستی زنان و پایگاه ایمانی آن

امام صادق (علیه السّلام): «العبدُ کُلَّما ازدادَ للنساء حُبّاً ازدادَ فی الایمانِ ۱- بحارالانوار ۶۲/ ۲۹۱. فضلاً»۱ «انسان آنگاه که زنان رابیشتر دوست داشته باشد ایمانش فزونی می یابد». نیز امام صادق (علیه السّلام) در سخن دیگری محبّت رهبران الهی را با محبت زنان همراه دانسته اند: «کلّما اشتدَّلَنا حُبًّا اشتدَّللنساءحبّاً». «هرچه ما را بیشتر دوست داشته باشد، زنان را نیز بیشتر دوست دارد». تردیدی نیست که با نکوهشهای فراوانی که از شهوت بارگی و اصالت دادن به امیال جنسی شده است نیز تأکید بر این که ازدواج برای هدفهای شهوانی نباشد، مقصود از این گونه احادیث روشن می گردد و محبتهای انسانی و افزایش عواطف نسبت به زنان را ثابت می کند. نیز نزدیکی به مقام والای پیامبر (صلّی الله علیه و آله) در آخرت، نیکی به زنان و همسران شمرده شده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((اقرَبُکُم مِنّی مجلساً یوم القیامهٔ... خیرُکُم لِاَهْلِه»۲ «نزدیکترین شما به جایگاه من در روز رستخیز، کسانیند که با همسرانشان بهترو(انسانی تر) رفتار کنند». یاد کردیم که رشد معرفت دینی به نوع رفتار با زنان بستگی دارد و خدمت و محبّت به زن زمینه اصلی این رشد و تعالی است و چنان که در ۱- وسائل الشیعه ۱۴/ ۱۱. ۲ و ۲- وسائل الشیعه ۸/۵۰۷. بند ۸ همین بخش بازگو کردیم پیامبر بزرگوار اسلام (علیه السّلام) در اوج تعالی اخلاقی، از همه ی امت نسبت به خانواده اش مهربانتر است و این معیار و راه دین باوری و ایمان اسلامی است.۱ تکامل دین نیز در گرو زن و ازدواج است. در تعالیم اسلامی، تکامل دین، در پرتو زندگی با زن و رابطه ی زناشویی، و پیوند همسری، ممکن دانسته شده است و ترک ارتباط زناشویی، عامل کاستی در دین و گرایشهای غیراسلامی است ۰ یعنی گریز از جامعه و زندگی رهبانی، که زیستی ناسازگار با اسلام است. برای نمونه تنها به یک حدیث اشاره می شود: پیامبر(صلّی الله علیه و آله)، به روایت امام صادق(علیه السّلام): «من تزوّج اَحْرَزَ نِصفَ دینِهِ.. فلیتقِّ اللّهَ فی النصفِ الاَخرِ... ».۲ «آن که ازدواج کند نیمی از دین خویش را حفظ کرده است، پس با پرهیزگاری نیمه ی دیگر را نگهدارد...». در این گونه تعالیم، تکامل دین در پرتو زندگی با زن و رابطه زناشویی ممکن دانسته شده، و ترک ازدواج عامل نقص وکاستی در دین و دین باوری شمرده شده است؛ و این منزلتی والا و پایگاه ارزشی بلندی برای زنان است که هیچ مکتب و قانونی به چکاد آن نمی رسد؛ زیرا که زن نقش تکامل ایمان را برعهده دارد. و ایفای این نقش به دو صورت است: ۱- در فصل۸: بالاترین لذتها، نیز به موضوع دوستی زنان نگریستیم نه از این دیدگاه، بلکه از دیدگاه فلسفهٔ لذت و کامجوییهای حلال در اسلام. ۲- کافی ۵/۳۲۹. ۱. یا زن نقش تکامل ایمان مرد را برعهده دارد. ۲. و یا نفس رابطه زناشویی و پیوند همسری عامل تکامل و حفظ دین و عقیده است. در هر دو صورت، ارزش زن و نقش حیاتی او در استوارسازی مبانی عقیدتی و باورهای دینی در دل و روان جوانان را روشن می سازد.

۱۲.نیمی از پاداش شهیدان

نوع کارها و تلاشهای انسانی دارای مراتب و درجاتی از ارزش است و پاداش هر کار نیز بستگی به ارزش آن دارد. بالاترین ارزشها و درجات از آنِ فداکاری شهیدان است، کمتر کار و عملی ارزشی برابر با نیمی از فداکاری شهید را دارد. در سخنی پیامبر (صلّی الله علیه و آله) چنین منزلتی را برای کارهای زنان در خانه قرار داده است: پیامبر(صلّی الله علیه و آله): ((جاء رجلٌ الی رسول اللهِ (صلّی الله علیه و آله) فقال: اِنَّ لی زوجهًاذا دَخَلْتُ تَلَقَّتْنی، و اذا خَرَجْتُ شَیَّعَتْنی، و إذا ا رَأَتْنی مَهْموماً قالَت لی: ما یُهِمُّکَ انْ کُنتَ تَهْتَمَّ لِرِزْقِکَ فَقَد تکفَّلَ لَکَ غَیْرُکَ، و ان کُنْتَ تَهْتَمُّ لِاَمْرِ آخِرَتِکَ فزادَکَ اللّهُ هُمّا. فقال رسول الله (صلّی الله علیه و آله): انّ للّه عمّالاً ـ وَ هذهِ مِنْ عُمّالِهِ، لَها نِصْفُ اَجْرِ الشهید».۱ «مردی نزد پیامبر آمد وگفت: همسری دارم، آن گاه که به خانه می روم، به استقبالم می آید، و هر گاه بیرون می روم مرا بدرقه می کند، و آن گاه که اندوهگینم می بیند می گوید: چه چیز تو را غمگین ساخته ۱- وسائل الشیعه ۱۴/۱۷. است؟ اگر برای هزینه ی زندگی اندوهگینی، بدان؟ که رزق تو در دست غیر تو است، و اگر برای آخرت اندوه داری، خداوند بر اندوهت بیفزاید. پیامبر فرمود- خدای را کارگرانی است و همسر تو از همان کارگران است. این زن

نیمی از پاداش شهیدان را دارد». کار زن در خانه و رفتار صمیمی او با همسرش، کار برای خدا و کارگری خدا شمرده شده است و ارزش نیمی از فداکاری شهیدان را دارد و این منزلتی است فراتر از حق و حقوقهای قانونی. در این ارزیابی شتابزده و در فراخور یک رساله، به همین چند موضوع بسنده می کنیم وگرنه از این دست جانبداریها و ارج نهادن نسبت به مقام زن و دفاع از حقوق او در تعالیم اسلامی بسیار است در سطور پایانی نخست حدیثی از پیامبر بزرگوار (صلّی الله علیه و آله) را یادآور می شویم: پیامبر(صلّی الله علیه و آله) به روایت امام صادق (علیه السّلام): «اُتِیَ رَسولُ اللّهِ فَقیلُ لَهُ: اِنَّ سَعْدَ بْنَ معاذٍ قد ماتَ، فقال رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله) و قام اصحابُهُ مَعَه، فَاَمَرَ بِغُسْلِ سعدٍ و هوقائِم عَلی عِضادةِ الباب، فلمّا اَنْ حنّط و کُفِّنَ و حُمِلَ علی سریره، تَبِعَهُ رسولُ اللّه (صلّی الله علیه و آله) بلاحِذاءٍ ولارِداءٍ ثُمَّ کَانَ یَأخُذْ یَمْنَةُ السریر مَرَّةً وَ یَسْرَةَ السریر مَرَّةً، حَتّی انتهی بِهِ اِلَی الْقَبْرِ، فَنَزَلَ رسولُ الله (صلّی الله علیه و آله) حتّی لَحِّده و سوّی اللَّبَنَ عَلیه، و جعل یقولُ: ناوِلُونی حجراً، ناوِلونی تُراباً رَطْباً، یَسدُّ به ما بینَ اللَبِنَ، فَلَمّا فَرِغَ وحَثَا الترابَ علیه و سوّی قبرَهُ، قال رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله): اِنّی لَاَعْلَم آنَّهُ سَیَبْلی وَ یَصِلُ البلی اِلیه، ولکنّ الله یُحِبُّ عَبداً اذا عَمِلَ عَمَلاً اَحْکَمَهُ، فَلمّا اَن سوّی التربةَ علیه قالت اُمُّ سعد: یا سعدُ هنیئاً لَکَ الجنّةُ. فقال رسول اللّه (صلّی الله علیه و آله)): یا اُمَّ سعدٍ مَه، لاتَجْزِمی عَلی رَبِّکَ، فَاِنّ سعداً قَدْ اَصابَتْهُ ضَمَّةٌ . قال فرجع رسول اللّه(صلّی الله علیه و آله) و رجع الناسُ، فقالوا له: یا رسول اللّه لقد رأیناکَ صنعتَ علی سعدِ ما لَم تَصْنَعْهُ عَلی احدٍ ، اِنَّکَ تَبَعْتَ جنازَتَهَ بلارداءٍ ولاحِذاء.. امرتَ بغسلِهِ وصلّیت علی جنازتِهِ و لَحَّدْتَهُ فی قبرِه. ثُمّ قلتَ: اِنَّ سعداً قد اَصابَتْهُ ضمَّة:... فقال (صلّی الله علیه و آله): نَعَم اِنَّهُ کانَ فی خُلْقِهِ مَعَ اَهْلِهِ سُوءٌ».۱ «به پیامبر خبر دادند که سعدبن معاد درگذشت. (با شنیدن این خبر) پیامبر بپاخاست و اصحاب نیز برخاستند (و به خانه ی سعد رفتند). پیامبر به چارچوب درِ خانه تکیه داده بود، و دستور داد که او را غسل دهند. چون او را حُنوط زدند وکفن کردند و بر تابوت نهادند، پیامبر در پی جنازه روان گشت، با پای برهنه و بدون عبا. و (درتشییع) گاه از راست جنازه می گرفت وگاه از چپ، تا جنازه به محل گور رسید. پیامبر نزدیک قبر آمد، و (خود) او را درگور نهاد، و خشت بر آن چید و (درهنگام ساختن گور) پیاپی می گفت: سنگ بدهید، گِل بدهید و با گِلها (که در میان آجرها می نهاد) آنها را محکم می کرد. چون (کار ساختن گور) پایان یافت، و خاک بر آن پاشید و قبررا هموار ساخت پیامبر فرمود: می دانم که این گور فرسوده می گردد و فرو می پاشد؛ لیکن خداوند بنده ای را دوست دارد که چون کاری انجام دهد، آن را درست و استوار به انجام رساند... در این هنگام مادر سعد گفت:سعد!بهشت گوارایت باد. پیامبر گفت: ا- بحارالانوار ۶/ ۲۲۰، به نقل از علل الشرائع وامالی شیخ طوسی. مادر سعد ساکت باش، چنین بر پروردگار خود قطعی مگیر؛ زیرا که گور سعد را بفشرد... سپس پیامبر بازگشت و مرد مان نیز بازگشتند، و (در راه بازگشت) به پیامبرگفتند: یا رسول الله نگریستیم که با سعد رفتاری کردی که با هیچ کس چنین نکردی او را تشییع کردی در حالی که پا برهنه بودی و عبا بر دوش نداشتی، به غسل او فرمان دادی و بر جنازه اش نماز گزاردی و او را در گور نهادی! سپس فرمودی که قبر او را بفشرد؟ پیامبر (صلّی الله علیه و آله)) فرمود: آری (چنین است که گفتم): زیرا که سعد با خانواده اش بداخلاق بود.» تردیدی نیست که سعد با این همه بزرگداشت و احترام پیامبر نسبت به او، انسانی خلافکار، نافرمان، ظالم و قانون شکن نبوده و حق و حقوق واجب زن را نادیده نمی گرفته است. اگر چنین بود بیگمان پیامبر (صلّی الله علیه و آله) با او چنین رفتاری نمی کرد و حتّی کمتر از این حد نیز او را پاس نمی داشت. پس این همه احترام و بزرگداشت برای این است که او مسلمانی درستکار بوده است و حق و حقوق افراد و خانواده و جامعه را کاملاً رعایت می کرده است. این موضوع هیچ گونه تردیدی ندارد. در این سخن پیامبر (صلّی الله علیه و آله)) موضوعی برتر و بالاتر از حق و حقوق زن و شوهری مطرح است و آن رعایت ارزشهای اخلاقی درباره زن است، و چون اخلاق داخلی سعد بدان سان که باید نبوده است و با همسر و در خانواده خوشرویی و چهره ای گشاده نداشته است، دچار فشار قبر می گردد. این ملاکها و معیارها با این همه ظرافت و عظمت و اصالت، در هیچ مکتبی نسبت به زن ارائه نشده است. در پایان مناسب است سخنی والا و ارزشمند از شیخ صدوق(رحمت الله علیه)، حدیث شناس بزرگ را بازگو کنم؛ کسی که گستره

ی دانش و ژرفایی درک و دریافت اسلامی او بر هیچ اندیشمندی پوشیده نیست، نیز نزدیکی او به دوران امامان (علیهم السّلام) به گفته اش اعتبار افزونتری می بخشد. شیخ صدوق در تبیین و تشریح معیارها و ضوابط در مذهب شیعه، مسائلی را می شمارد، از آن جمله می گوید: (... و مِنْ شَرائِطِ الامامیّةِ... الیقینُ... و اَداءُ الامانَةِ اِلی البِرَّ والفاجرِ... و الِاحسانُ اِلی النساء...».۱ «از ویژگیها و شرایط شیعه بودن ، یقین در دین باوری... امانتداری نسبت به بدان و نیکان... و احسان و نیکی نسبت به زنان است ». آنان که مدعی تشیّع وگرایش به مبانی عقیدتی شیعه اند، باید اینچنین باشند و با زنان روابطی بدین گونه ها داشته باشند. ا- بحارالا نوار ۱۰/ ۴۰۵.

معرفی کتاب

۱- حقوق بیماران

تالیف دکتر آندرولا الفتریو، مترجم:آقای مهدی تبریزی این کتاب به کوشش بنیاد امور بیماریهای خاص چاپ شده است،مروری جامع بر حقوق-بیماران دارد که بر اساس فعالیتهای سازمان مطرح بین المللی در حوزه بهداشت و سلامت به ویژه بهداشت جهانی نگاشته شده است. نویسنده آگاهی‌های ارزنده‌ای درباره حقوق بیماران در سراسر جهان به خواننده می‌دهد که شامل سطح آگاهی مردم،قوانین حاکم بر حقوق بیماران و میزان اجرای قوانین است.

۲- آیین دادرسی مدنی

تالیف آقای دکتر بهرام بهرامی عضو هیات علمی دانشگاه و قاضی محترم دیوان عالی کشور این مجموعه ارزنده که به چاپ نهم رسیده است و به کوشش انتشارات منتشر شده است مورد نیاز قضات وکلای دادگستری و دانشجویان حقوق می‌باشد از دکتر بهرام بهرامی تاکنون بیش از ۲۰ جلد کتاب حقوقی چاپ شده است از جمله وکالت در حقوق ایران،مصر و فرانسه.مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام. اجرای احکام کیفری- جدول دیات- عقد اجاره و... دکتر بهرامی از قضات فهیم و خادم دستگاه قضایی است و دارای قلمی شیوا می‌باشد.علاقه مندان برای تهیه کتاب آیین دادرسی مدنی می‌توانند به انتشارات واقع در خیابان ۱۲ فروردین نبش خیابان شهید نظری شماره ۳۸ تلفن ۶۴۱۴۲۵۵ مراجعه فرمایند.

۳- پیام آموزش

نشریه تخصصی، آموزشی و حقوقی صاحب امتیاز پیام آموزش معاونت آموزش قوه قضائیه و مدیرمسئول و سردبیر آن آقای محمد مصدق است. این نشریه با انتشار خود خدمات ارزشمندی به جامعه حقوقی کشور نموده است و حاوی مقالات ارزنده علمی و کاربردی است و تاکنون در حدود نزدیک به ۳۰ شماره از آن چاپ شده است تلفن و دورنویس مجله پیام آموزش ۸۸۹۱۹۴۶۲ است.

۴- کتاب کیفرشناسی

تالیف آقای دکتر جاوید صلاحی، عضو هیات علمی دانشگاههای خراسان نشر میزان- چاپ اول بهار ۱۳۸۶ این کتاب شامل ۳۶۸ صفحه می‌باشد و در مورد کلیات کیفرشناسی- اهداف سنتی مجازاتها- هدف ارعابی و اصلاحی مجازاتها- اهداف و ویژگیهای کیفر در اسلام-پیشگیری از جرم- انواع اقدامات تامینی- تشکیل پرونده شخصیت برای مجرمان و دهها موضوع جالب دیگر بحث کرده است. دکتر جاوید صلاحی متولد ۱۳۱۶ خورشیدی در شهرستان گرگان است در سال ۱۳۴۰ لیسانس قضایی از دانشگاه تهران

دریافت کرد و دوره فوق لیسانس و دکترای حقوق جزا را به مدت ۵ سال در دانشگاه معتبر طی کرد. در سال ۱۳۵۸ مجددا به فرانسه عزیمت کرد و پس از ۵ سال دکترای علوم کیفری،گرایش جرم شناسی را در دانشگاه با درجه ممتاز طی کرد. کتاب بزهکاری اطفال و نوجوانان از دیگر آثار ایشان در ۲ جلد است از ایشان مقالات متعدد حقوقی و اجتماعی در نشریات چاپ شده است.

۵– حقوق جزا مسئولیت کیفری

موضوع: حقوقی – فقه و احکام – دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۱۸۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۰۰۰۰ ریال در کتاب فوق ابتدا مفاهیم لغوی و کلی و مختصات قرآنی مسئولیت و جنبه های اخلاقی اجتماعی و مفهوم مسئولیت کیفری و تفاوت های آن با مسئولیت مدنی توضیح داده شده است . در قسمت بعدی کتاب مطالبی در رابطه با مبانی مسئولیت کیفری که در آن تعریف مبانی و نظریات طرفداران مکاتب مختلف حقوق جزا ، همچون ، مکتب کلاسیک ، نئو کلاسیک ، تحقیقی و ... می باشد به رشته تحریر در آمده است . همچنین در پایان این اثر به علل عدم مسئولیت کیفری و مسئولیت کیفری ناشی از عمل دیگری و مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی و ... نیز اشاره ای گردیده است .

۶– حقوق جزای اختصاصی جرایم علیه عفت و اخلاق عمومی

موضوع: حقوقی – دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۴۱۲ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۴۲۰۰۰ ریال اثر درباره بررسی قوانین جرایم اجتماعی در زمینه اخلاق عمومی است . نویسنده که استاد و مدرس دانشگاه درباره حقوق اختصاصی و عمومی است در این کتاب با استناد به قوانین عمومی موضوعی کشور و شرح مقدس اسلام و جرایم رویداده به نقد و بررسی و تشریح موضوع پرداخته است .

۷– حقوق جزای اختصاصی

موضوع: حقوقی – فقه و احکام – دانشگاهی نویسنده: محمد صالح ولیدی ناشر: امیرکبیر نوبت چاپ: نهم تعداد صفحات: ۱۳۱۲ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۱۲۲۰۰۰ ریال کتابهای فوق کوششی است مقدماتی در جهت بررسی و تبیین احکام برخی از جرایم در قوانین مدون جمهوری اسلامی ، بر اساس برنامه مصوب ستاد انقلاب فرهنگی ، تحت عنوان حقوق جزای اختصاصی ، این اثر برای تدریس در دوره کارشناسی رشته حقوق قضایی فراهم شده است .

۸– اعترافات یک نت ورکر

موضوع: اطلاعات عمومی – حقوقی نویسنده: فرشید رابطیان ناشر: نسل نواندیش نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۳۰۴ صفحه تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۵۶۰۰۰ ریال اعترافات یک نت ورکر قوانین بین المللی شرکت های چند سطحی و پیامدهای مخرب فعالیت این شرکت ها در دنیا و ایران نقد و بررسی فعالیت شرکت های هرمی قوانین بین‌المللی شرکت‌های چند سطحی و پیامدهای مخرب فعالیت این شرکت‌ها در دنیا و ایران. کتابی در نقد و بررسی فعالیت شرکت‌های هرمی. آیا از تاریخچه‌ی نت‌ورک مارکتینگ اطلاعات دارید؟ آیا نت‌ورک مارکتینگ در اروپا و امریکا آزاد است؟ آیا از تاریخ فعالیت این شرکت‌ها در دنیا اطلاعات دارید؟ گلدکوئست از کجا آمده است؟ آیا QI همان گلد کوئست است؟ آیا فعالیت گلد کویست در چهارچوب قوانین بین‌المللی است؟ آیا با ترفندهای جدید کسانی که در این شرکت‌ها فعالیت می‌کنند آشنا هستید؟ ... و صدها سوال دیگر را

در این کتاب بخوانید.

۹- خانواده از رؤیای عشق تا واقعیت قانون

موضوع: حقوقی - خانواده نویسنده: مهدی قرائتی ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۴۰۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۵۵۰۰۰ ریال خانواده از رؤیای عشق تا واقعیت قانون فرهنگ به مثابه محور معنوی ساختار اجتماعی و بافت خانوادگی در صورتی منطبق با ظرفیت های اخلاقی دینی و سنتی در یک محیط باشد و از طرفی قابلیت سازگاری و انعطاف با تحولات مادی را پیدا کند.

۱۰- حقوق والدین و فرزندان

موضوع: حقوقی - خانواده - اجتماعی نویسنده: احمد صادقی اردستانی ناشر: امام عصر نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۲۳۸ صفحه تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال رعایت حقوق والدین و فرزندان وظیفه اجتناب ناپذیری است که علاوه بر قضاوت وجدان و فطرت انسانی ادیان الهی و به خصوص آیین مقدس اسلام بر آن تاکید فراوان دارند. کتاب حقوق والدین و فرزندان بر اساس آیات قرآن و بیانات پیشوایان اسلام وظایف مهم حقوقی که نیازها و ضرورت های زندگی انسانی اجتماعی است را در فصل های زیر به بررسی گذاشته است. برای فرزند دار شدن آداب ولادت نامگذاری فرزندان شیر دادن کودک تربیت فرزندان در برابر پدر در برابر مادر در برابر والدین دختر داری تامین آسایش خانواده عصیان و عاق والدین پدران روحانی صله ارحام و رابطه خویشاوندی

۱۱- تعلیق در قراردادها

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: سید عسکری حسینی مقدم ناشر: بوستان کتاب نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۳۱۸ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۵۸۰۰۰ ریال این کتاب با استناد به منابع حقوقی و فقهی اسلام، به تبیین احکام مربوط به قراردادها می‌پردازد. تعلیق در اصطلاح فقهی و حقوقی به معنای تحقق عقد، وابسته و به شرط تحقق، وصف یا امر دیگری است. این موضوع یکی از مسائل جدی در فقه و حقوق است و فقیهان و اصولیان از جنبه‌های مختلفی به آن نگریسته‌اند که در این اثر به برخی از دیدگاه‌های آنها اشاره می‌شود. اثر حاضر با پژوهشی همه جانبه، موضوع مذکور را در دو بخش همراه با فصل‌های متعدد بررسی می‌کند. بخش اول این نوشتار به بیان مفاهیم، ماهیت و اعتبار تعلیق و تنجیز اختصاص دارد و نویسنده در بخش دوم اثر خود، اقسام حکم، ادله بطلان و جواز تعلیق در عقود و ایقاعات را عنوان کرده است.

۱۲- اهداف و مبانی مجازات

موضوع: فقه و احکام - حقوقی نویسنده: حسین ابراهیم پورلیالستانی ناشر: بوستان کتاب نوبت چاپ: اول تعداد صفحات: ۲۴۴ صفحه تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۲۰۰۰ ریال این کتاب پژوهشی درباره ماهیت مجازات و چگونگی اجرای آن یعنی راه‌ها، چاره‌اندیشی‌ها و سنجش میزان دستیابی به موفقیت‌ها در این حوزه است. نویسنده این اثر، کاوش درباره چرایی مجازات را در دو حوزه «زیرساخت‌ها» و «دستاوردها و پیام‌ها» بررسی کرده که رویکرد نخست به «مبانی» اختصاص دارد و در رویکرد دوم از مبحث «اهداف»استفاده شده است. نوشتار حاضر، هریک از این دو قلمرو را در آینه اسلام و مکاتب کیفری حقوق جزا ارزیابی می کند. این اثر دارای چهار فصل «کلیات»، «مبانی مجازات در مکاتب کیفری»، «اسلام و مبانی مجازات» و «اهداف مجازات» است. در

فصل اول، نویسنده توضیحاتی درباره مبنا، هدف و پیشینه مجازات می‌دهد و بررسی مبانی مجازات در مکاتب کلاسیک، نئوکلاسیک، تحققی و دفاع اجتماعی نوین، موضوعات در فصل دوم عنوان شده‌اند. فصل بعدی، مبانی پدیده مجازات در اسلام را از دو دیدگاه «باورهای دینی» و «مجازات‌های شرعی» بررسی کرده و در بخش مجازات‌های شرعی به مسائلی چون کیفرهای ستاننده، حیات و کیفرهای بدنی پرداخته شده است. فصل آخر نیز به بحث‌هایی درباره اهداف مجازات توجه دارد. نویسنده این اثر از منابعی چون الاجرام، دفاع اجتماعی، رساله جرائم و مجازات‌ها، تاریخ اندیشه‌های کیفری، وسائل‌الشیعه و اصول کافی بهره گرفته است.

۱۳- مالکیت خصوصی در اسلام

موضوع: فقه و احکام – حقوقی نویسنده: آیت الله محمد علی گرامی ناشر: مشهور نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۳۲۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

۱۴- مجموعه قوانین و مقررات وصیت ارث و امور حسبی

موضوع: فقه و احکام – حقوقی نویسنده: بهرام تاجانی ناشر: لاهیجی نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۱۹۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال

۱۵- مجموعه مقالات فقهی و حقوقی

موضوع: فقه و احکام – حقوقی نویسنده: دکتر حبیب الله طاهری ناشر: زائر نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۲۸۵ صفحه تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۶۰۰۰۰ ریال

۱۶- حق الناس

موضوع: حقوقی – اجتماعی – مذهبی نویسنده: علی محمد حیدری نراقی ناشر: مهدی نراقی نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۳۵۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۵۰۰۰ ریال مقدمه بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین، ثمّ الصلاة و السلام علی سیّدنا محمد و علی آله الطیّبین الطاهرین و اللّعن الدائم علی أعدائهم أجمعین. مسأله «حق و حقوق» به معنای وسیع کلمه، از جمله مسائل بسیار مهم و قابل توجهی است که همواره در طول تاریخ حیات بشری و جوامع انسانی به طور مرتب و پیوسته و با حساسیت قابل تحسین، آن را مورد عنایت خویش قرار داده اند. در شریعت مقدس اسلام که خاتم و اکمل ادیان الهی می باشد به مسأله حقوق توجه خاصی شده است. که اهمیت و نقش آن در تکامل و هدایت فرد و جامعه بر کسی پوشیده نیست و نظر به اینکه در میان حقوق به حق الناس اهتمام ویژه ای داده شده، از این رو بر آن شدم تا پیرامون «حق الناس» مطالبی را جمع آوری و به صورت مکتوب در اختیار علاقه مندان قرار دهم ;چرا که پیشوای عظیم الشأن اسلام پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) در سخنی به بلندای تاریخ درباره حق الناس فرمود: «کُلُّ الْمُسْلِمِ عَلَى الْمُسْلِمِ حَرامٌ دَمُهُ وَ مالُهُ وَ عِرْضُهُ». «بر هر مسلمانی خون، مال و آبروی مسلمان دیگر حرام است». مجموعه ای که اینک تقدیم حضور می گردد در سه بخش بدین ترتیب تهیه و تنظیم گردیده است. بخش اول: حق الناس در امور نفسی «اعضاء و جوارح». بخش دوم: حق الناس در امور مالی و اقتصادی. بخش سوم: حق الناس در امور عرضی و آبرویی. ضمناً ثواب این اثر را به روح بلند و با عظمت والدین بزرگوار مولاـ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(علیه السلام) و سردار شجاع و حق شناس بنی هاشم حضرت علی اکبر(علیه السلام)تقدیم نموده و همگان را به پیروی، توسل و توجه به

اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام)سفارش و توصیه می نمایم. ضمن آرزوی توفیق بیش از پیش از خداوند متعال، در مورد سهو و اشتباه از خوانندگان محترم پوزش طلبیده و راهنمایی های لازم را درخواست می نمایم. و ما توفیقی إلاّ بالله. علیه توکلت و إلیه أُنیب، حسبنا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر.

۱۷- مسائل زنان / پرسشگری و شبهه شناسی

موضوع: زنان - حقوقی - فقه و احکام نویسنده: سید ضیاء مرتضوی ناشر: میثم تمار نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۱۴۴ صفحه تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۷۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰ ٪ قابل پرداخت: ۱۵۳۰۰ ریال چکیده : در این کتاب نخست، ده نکته به عنوان درآمدی بر پرسش گری، شبهه‌شناسی و آسیب‌شناسی زنان ذکر شده است. سپس درباره‌ی موضوع زن و خانواده و یکصد نمونه در هفت محور کلیات، فرهنگ و تاریخ، حقوق زنان، خانواده و ازدواج، آزادی روابط زن و مرد، حجاب و پاکدامنی، فیلم و هنر مطرح گردیده است. بخش پایانی نیز نقدی کلی و عمومی درباره‌ی نظریات و شبهه‌های یاد شده است. یکی از معروف ترین موضوعاتی که بیش از یک قرن است دستمایه دشمنان و ناآگاهان برای متهم ساختن اسلام و شریعت اسلامی شده، در نتیجه پرسش های زیادی را درون و بیرون جامعه اسلامی پدید آورده، موضوع زن و خانواده در احکام و آموزه های اسلام و جامعه اسلامی است. این امر از دوره ای آغاز شد یا گسترش یافت که جنبش دفاع از شخصیت و حقوق زن در اروپا شکل گرفت و موج آن، دیگر سرزمین ها از جمله کشورهای اسلامی را در بر گرفت و تحت تأثیر خود قرار داد. مروری گذرا بر تاریخ کشورها و جوامع اروپایی نشان می دهد که آنچه خاستگاه اصلی این جنبش بود و لااقل موجب گسترش و شتاب آن شد رفتار و نگاهی بود که این جوامع نسبت به زن داشتند و او را از بسیاری حقوق انسانی و اجتماعی محروم می دانستند. از این رو می توان حرکت اصلاح طلبانه زنان را واکنش و بازتاب رفتار با بانوان برشمرد، همان گونه که دین گریزی و دین ستیزی همین جوامع را (که در ظاهر، رنسانس اروپا و دهه های پس از آن به ارمغان آورد) ناشی از رفتار ارباب کلیسا و متولیان دینداری در قرون میانی دانست. به عبارت دیگر کسانی از چند دهه گذشته به این سو خود را پرچمدار دفاع از شخصیت و حقوق و آزادی زنان می شمارند و بیش از همه انگشت اتهام را متوجه جهان اسلام و احکام آن می کنند که پیشینه نه چندان زیاد آنان (که حتی به یک قرن نمی رسد) مایه شرمساری آنها است؛ هم از این رو که چرا چنین نگاه و رفتاری به زن داشته اند، هم از این جهت که با آن پیشینه چگونه خود را پیشگام جنبش حمایت از زنان و حقوق آنان می شمارند، تازه جوامع اسلامی را با آن سابقه روشن، متهم به پایمال کردن حقوق زن می کنند؟! البته انصاف آن است که برخی رفتارها در جوامع اسلامی و گاه برخی دیدگاهها توانسته به این اتهامات و داوری های نادرست دامن بزنند. از این رو نمی توان از هر آنچه گفته یا عمل شده، دفاع کرد. باید انتقاد و نقد را در ارزیابی سلوک جوامع دینی و برخی دیدگاههای گذشته و حال نیز داشت. هر چند به روشنی پیداست که بخشی از نگاهها و رفتارهای نادرست که گاه به نام دین و شریعت صورت می گیرد، بازتاب حرکت های تند و نادرستی است که خیزش آن در جوامع اسلامی، دلسوزان و هواداران شریعت و ارزش های دینی را نگران ساخته و به واکنش وا داشته است. اینکه چرا و چگونه و بر اساس کدام مبانی و پیش فرض ها، دیری است انتقادات و خرده گیری های زیادی توسط مراکز و افراد به نظام حقوقی و ارزشی اسلام و مسلمانان صورت گرفته و انگیزه آنان چه بوده، موضوعی درخور توجه و بررسی است که باید در جای خود مورد کنکاش قرار گیرد، اما اینکه ماهیت این اشکالات چیست و چه مقدار آن به عملکرد جوامع دینی برمی گردد، یا چه مقدار به برداشت ها و دیدگاههای موجود، نیز کدام یک به اساس دین و ارزش های قطعی آن، یا چاره چیست و چه باید گفت و چه می بایست کرد، موضوعی است که می تواند و باید مورد توجه و اهتمام قرار گیرد؛ جدای از اینکه اشکال از سوی کیست و با چه انگیزه ای است. اینک دهها سال است که از یک سو آگاهان و دانشمندان اسلامی با بهره گیری از رسانه های گروهی و فضاهای تبلیغی به طرح و بررسی این گونه

پرسش ها و شبهه ها و خرده گیری ها پرداخته اند، از سوی دیگر مصلحان دینی و دست اندرکاران مدیریت های فرهنگی، حقوقی و اجتماعی تلاش کرده اند کاستی های موجود در جوامع اسلامی را کاهش داده و برای بهبود جایگاه وضع زن و خانواده چاره اندیشی کنند؛ هم در سطح قانونگذاری و بهینه سازی نظام های حقوقی و هم در سطح فرهنگ سازی و مبارزه با نگاهها و برداشت های نادرست و باورها و فرهنگ های غلط. بخشی از این مهم، دستاورد بازخوانی منابع و بازنگری در برداشت ها و دستاوردهای علمی ـ پژوهشی پیشینیان بوده است. معلوم است بازخوانی ها و بازنگری ها به ویژه اگر خارج از چارچوب موازین پذیرفته شده باشد و به شکل بی ضابطه و همراه با آمیزه ای از نبود یا کمبود پای بندی به مبادی شرع و ارزش های دینی صورت گرفته باشد، بدون واکنش و پاسخ نخواهد ماند. از این رو دست کم در صد سال گذشته یکی از موضوعات پردامنه در محافل و مراکز علمی دینی (که همواره نگاههای گوناگون و ناهمگون را به سوی خود دوخته و آثار قلمی بسیاری را بر جای گذاشته) مسئله زن و حقوق خانواده می باشد؛ چه آنان که زبان به ارزیابی و نقد دیدگاههای موجود و حتی متون دینی گشوده اند، و چه کسانی که به ردّ شبهات و پاسخ به پرسش ها و دفاع از شریعت و احکام موجود پرداخته اند. آن همه کتاب و مقاله منتشر شده و سخنان بسیاری که گفته شده، نیز مواضع اتخاذ شده و برخوردهای علمی صورت گرفته که هنوز ادامه دارد، نشان از گستردگی موضوع، جدّیت و حساسیتی است که طرف های قضیه دارند. از این رو نباید آن را موضوعی کهنه و خاتمه یافته یا کمرنگ و یا محدود به یک یا چند کشور و جامعه شمرد. آنچه بر شدت و گستره و اهمیت چالش می افزاید این امر روشن است که موضوع زن و خانواده و مباحث پیرامونی آن، موضوعی ذهنی و به تعبیری، کتابخانه ای و یا محدود به یک منطقه یا قشر نیست بلکه موضوعی جاری در همه عرصه های زندگی و جامعه می باشد، چنان که تفاوت نگاه، هر چند جزیی باشد تأثیر مستقیمی بر خانه و جامعه می گذارد. آنچه در این فرصت محدود مورد نظر است، نه پرداختن به هر آنچه در این زمینه گفته شده و نه گزارش همه پرسش ها و شبهات و نقدهاست، نیز نه پاسخ تفصیلی به برخی شبهه ها، یا انتقاد از مقطع تاریخی خاص که چرا فرصت بروز و گسترش شبهه افکنی به وجود آمده است. هدف ارائه تصویری اجمالی و مستند از تازه ترین شبهه ها و پرسش هاست که درون جامعه اسلامی ما، در مقطع زمانی پنج سال اخیر، در سطح مطبوعات مطرح شده و بیشتر از سوی کسانی ابراز شده که در متن جامعه و در کنار ارگان های تبلیغی رشد یافته اند، ولی معلوم است گاه آگاهی لازم به موازین بدیهی فقه و شریعت ندارند، یا پای بندی به آن را لازم نمی دانند. این مرور گذرا، هم می تواند ما را به ذهنیت موجود بخشی از افراد ـ که دست کم در لایه هایی از جامعه به فرهیختگی شناخته می شوند ـ آشنا کند و هم بیش از گذشته به چاره جویی کلی و منطقی بکشاند، نیز به صورت موردی و تفصیلی به وظیفه هدایتگری و پاسخگویی و دفاع عالمانه از احکام دین به ویژه اگر از مسلّمات و قطعیات باشد، وا دارد. روشن است نه پرسش ها و شبهه ها منحصر در این چالش ها است و نه بسیاری از آنها نوپیداست، چنانکه زاییده یک فضای سیاسی یا فرهنگی خاص نمی باشد. پیش از بازگویی متن خرده گیری ها و شبهه ها و پرسش ها و نظریات، لازم است در باره اصل موضوع پرسشگری، پاسخگویی، شبهه شناسی و آسیب شناسی، نکاتی مورد توجه قرار گیرد. پس از طرح اشکالات و شبهات نیز پاره ای نکات در ارزیابی و پاسخ اجمالی آنها ارائه خواهد شد. از این رو کتاب در سه بخش سامان می یابد: أ) نکات کلی در باب شبهه شناسی مسائل زنان؛ ب) گزیده ای از شبهه ها و پرسش ها و نظریه های موجود؛ ج) ارزیابی و پاسخگویی گذرا به گزیده یادشده.

۱۸- حقوق زنان در ایران

موضوع: زنان – حقوقی – تاریخ ایران نویسنده: مهدی قرائتی ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: دوم تعداد صفحات: ۲۷۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۱۸۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰ ٪ قابل پرداخت: ۱۶۲۰۰ ریال چکیده : در کتاب حاضر سعی شده روند رسیدگی به حقوق مدنی زنان و چگونگی احقاق حق آنان بررسی شود. بخش نخست کتاب مشتمل بر مواردی است که در

قانون مدنی به حقوق زنان اختصاص دارد. در بخش دوم از مجموعه‌ی قانون مجازات اسلامی آنچه که مربوط به زنان بوده و با حقوق آنان ارتباط پیدا می کرده بیان گردیده است. بخش سوم به تعاملات فرهنگی و اجتماعی زنان در قانون اساسی اشاره شده است. در بخش چهارم قوانین و مقرراتی که شامل امور استخدامی و کارگری است مطرح شده و بخش پنجم شامل مجموعه‌ی قوانین و مقررات بین‌المللی نیز بررسی این قوانین و مقررات است که به منظور حمایت از حقوق زنان تدوین و تصویب شده و کشور ایران نیز برخی از این معاهدات را امضا نموده است. آفرینش انسان همراه با زندگی جمعی آغاز شده است، از این رو، از همان ابتدا، مشکلات رفتاری در بین انسانها پدیدار گشته و برای رسیدن به خواستههایشان، به نوعی حقوق طبیعی یکدیگر را تضییع میکردهاند. در این میان، به رغم آنکه زنان نیمی از اجتماع بشری به شمار آمده و نقش عمدهای در تکوین فرهنگ و تمدن بشری ایفا نمودهاند، از موقعیت و منزلت اجتماعی برخوردار نبودهاند و این بیاعتنایی به ابتداییترین حقوق زنان، تقریباً در تمام نقاط جهان وجود داشته است. در قرن هفتم میلادی، پس از آنکه آخرین فرستادهٔ الهی در شبه جزیرهٔ عربستان مبعوث به رسالت شد؛ شریعتی جهان شمول برای همهٔ انسانها، و همهٔ زمانها به ارمغان آورد، شریعتی که کرامت و عزّت انسانها را حرمت مینهاد و به شخصیت اجتماعی زنان احترام گذاشته و حقوق آنان را از هر جهت مورد توجه قرار میداد. قرآن کریم در مقام تجلیل و تمجید از زنان با فضیلت همچون، آسیه، مریم، هاجر، و ... برآمد و صراحتاً تبعیض جنسیتی را که تا دیروز مورد نظر جامعهٔ جاهلی بود و به همین دلیل دختران را زنده به گور میکردند به چالش گرفت، و با اینکه زن بودنِ زن، و مرد بودن مرد را از نظر دور نداشت، ملاک و معیار را تقوا و قرب الهی میدانست. نبی اکرم اسلام(ص) در دوران رسالت الهی خویش همواره از حقوق زنان جامعه دفاع نمود، به گونهای که این روند، تا واپسین لحظات عمر پر برکت آن حضرت ادامه داشت و یکی از سفارشات مهم آن شخصیت بیبدیل توصیه به رعایت حقوق زنان بود. بعد از رحلت پیامبر(ع) پس از یک دورهٔ فترت، در همان نیمهٔ نخست قرن اول هجری و در زمانی که علی(ع) عهدهدار امر زعامت و رهبری مسلمانان شد، بدون هیچ گونه تبعیض قومی، نژادی، یا جنسیتی، آن حضرت همچون پیامبر خاتم، بزرگترین حامی و مدافع حقوق زنان در جامعهٔ عصر خویش بود. متأسفانه پس از آن، این نگرش و دیدگاه نسبت به زنان استمرار پیدا نکرد و روز به روز شاهد پایمال شدن و تضییع حقوق آنان در جوامع مختلف هستیم. بدون شک عوامل مختلفی در وقوع این پدیده نقش داشتهاند که این گفتار در پی تبیین آن نیست، ولی چنانچه جامعهٔ امروز بخواهد در صدد رفع این معضلات برآید، بایستی بر طبق بینش و دیدگاه و نظریات دین مبین اسلام اقدام کند، زیرا همانگونه که در آموزههای دینی آمده، گرچه زن و مرد از نظر شخصیت انسانی از سرشت واحدی خلق شدهاند، ولی با یکدیگر برابر نیستند و هر یک مسئولیت و وظیفهٔ خاصّی را مطابق با ساختار جسمانی و فیزیکی بر عهده دارد. بنابراین، هر رویکرد اجتماعی که با هدف تحقق عدالت اجتماعی در جامعه شکل بگیرد و بخواهد به رفع ظلم و ستم نسبت به حقوق زنان بپردازد، باید بر طبق دیدگاه اسلام و منطق قرآن عمل نماید. اولین اقدامی که در جهت دفاع از حقوق مدنی زنان و آشنایی این قشر با موازین حقوقی صورت گرفته و در قالب تدوین نظامنامهٔ حقوقی به تصویب پارلمان رسیده، به حدود یک قرن قبل باز میگردد، و خوشبختانه با افزایش آگاهی و شناخت زنان جامعهٔ ما، این روند علی رغم فراز و نشیبهایی که داشته، همچنان استمرار یافته است. کتاب حاضر، تلاش یکی از حقوقدانان برجسته و آگاه به مسائل حقوقی است که با توجه به خلأ و نیازی که در این زمینه احساس نموده، روند رسیدگی به حقوق مدنی زنان و چگونگی احقاق حقّ آنان را در پنج بخش مورد بررسی قرار داده است که خلاصهٔ این بخشها چنین است: بخش اول شامل آن مواردی است که در قانون مدنی به حقوق زنان اختصاص دارد؛ در بخش دوم از مجموعهٔ قانون مجازات اسلامی آنچه که مربوط به زنان بوده و با حقوق آنان ارتباط پیدا میکرده، بیان گردیده است؛ بخش سوم به تعاملات فرهنگی و اجتماعی زنان در قانون اساسی پرداخته، که پس از پیروزی انقلاب اسلامی تدوین شده است؛ بخش چهارم قوانین و مقرّراتی که شامل امور استخدامی و کارگری میشود را در برگرفته و نهایتاً در بخش پایانی به مجموعه قوانین و مقرّرات بینالمللی که در جهت حمایت از حقوق زنان تدوین و تصویب شده و

کشور ایران نیز برخی از این معاهدات را امضا نموده است، مورد دقت و بررسی قرار گرفته است.

۱۹- مسائل حقوقی آپارتمان ها

موضوع: حقوقی - آموزشی - اطلاعات عمومی نویسنده: زهرا تقی لو ناشر: پرتو خورشید نوبت چاپ: سوم تعداد صفحات: ۲۲۲ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: رقعی قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰ ٪ قابل پرداخت: ۳۶۰۰۰ ریال چکیده : در کتاب حاضر پس از بیان تاریخچه‌ی آپارتمان، سابقه‌ی تاریخی آپارتمان در قانون مدنی، و برخی تعاریف و مفاهیم مربوط به آپارتمان نظیر اسکلت ساختمان، زیرزمین، پله، عمران، و تراکم پاره‌ای مسائل حقوقی آپارتمان‌ها بازگو شده است. در ادامه، مباحثی در زمینه‌ی ارکان اداره‌ی ساختمان و امور مالی و بازسازی مطرح گردیده و در بخش ضمیمه نیز، پاره‌ای نظرات حقوقی به همراه گزیده‌ی آرای دادگاه‌های حقوقی در خصوص مسائل آپارتمان درج گردیده است. ----------- معرفی شده در سریال کتاب فروشی هدهد با پیشرفت و توسعه شهرها رشد آپارتمان نشینی و ضرورت تنظیم روابط مالکین آپارتمان ها قانونگزار قانون تملک آپارتمان ها را تصویب نمود. با توجه به کمبود تالیفات و تحقیقات، عدم دسترسی به آرای تحلیلی محاکم و کمبود کارشناس خبره و ورزیده بحث و بررسی در زمینه مسائل حقوقی آپارتمان ها بسیار دشوار است . از همین رو امید است نوشتار حاضر بتواند در آشنا ساختن خوانندگان با مسائل حقوقی آپارتمان ها مفید می باشد و موجب تامل بیشتر نسبت به موضوع یاد شده گردد. امروزه آپارتمان سازی و آپارتمان نشینی متداول ترین روش برای تأمین نیاز انسان به مسکن است به نحوی که رواج آن تحولاتی را در عرصه حقوق ایجاد نموده، اما این تحولات و پیامدها به ندرت مورد مطالعه حقوق دانان قرار گرفته است. با توسعه شهرها و رشد آپارتمان نشینی و ضرورت تنظیم روابط مالکین آپارتمان ها، قانونگذار در سال ۱۳۴۳ قانون تملک آپارتمان ها را تصویب نمود. تصویب این قانون اگرچه گامی اساسی در جهت حل مشکلات مالکین آپارتمان ها بوده، اما هم چنان بسیاری از سؤالات و ابهامات در این زمینه بی پاسخ مانده و مسائل و مشکلات پیرامون آن رو به فزونی است. از جمله سؤالات و ابهاماتی که در این خصوص وجود دارد به قرار زیر است: ۱. آپارتمان چگونه تعریف می شود و کاربردهای آن چیست؟ ۲. موقعیت انباری و پارکینگ در مجتمع های آپارتمانی چگونه است؟ (آیا در ردیف قسمت های اختصاصی قرار می گیرد و تنها مالک آپارتمان حق استفاده از آن را دارد یا در زمره قسمت های اشتراکی است و همه شرکا حق استفاده از آن را دارند؟). ۳. در صورتی که مالک آپارتمان اقدام به حذف فضای پارکینگ نماید، یا پارکینگ را تبدیل به واحد مسکونی کند چه پیامدهای حقوقی را به دنبال خواهد داشت؟ ۴. نحوه استفاده مالکین از قسمت های مشترک که راه عبور آن از قسمت اختصاصی یکی از شرکا است، چگونه خواهد بود؟ آیا مالکین آپارتمان ها مکلّفند از حق خود صرف نظر نمایند (قاعده لاضرر) و یا این که شریک مزبور نمی تواند مانع اعمال حق سایر مالکین شود و باید موجبات تصرف آنها را در قسمت های اشتراکی فراهم کند (قاعده تسلیط)؟ ۵. در صورتی که اقلیت مالکین مخالف بازسازی ساختمان باشند، انعقاد قرارداد اجاره به منظور تأمین مسکن استیجاری برای مالک مخالف برعهده چه کسی است؛ همچنین مطالبه اجاره بها و هزینه های بازسازی از مالک مخالف، چگونه صورت می گیرد؟ در رابطه با سؤالات و ابهامات فوق فرضیاتی مطرح است: الف. آپارتمان ها واحدهایی از یک مجموعه ساختمانی اند که در عرصه واحد از یک پلاک ثبتی خاص با واحدهای مستقل بنا شده اند و دارای سند تفکیکی خاص و مجزا هستند. آپارتمان ممکن است به صورت مسکونی، تجاری، اداری مورد استفاده قرار گیرد. ب. انباری ها و پارکینگ ها از ملزومات اختصاصی آپارتمان ها هستند که به طور انحصاری مورد استفاده مالکین قرار می گیرند. ج. در صورتی که مالک اقدام به حذف فضای پارکینگ نماید یا آن را تبدیل به واحد مسکونی کند، مفاد ماده صد و تبصره های آن اعمال می شود. د. اگر نحوه استقرار قسمت مشترک آپارتمان به گونه ای باشد که تردد در آن مستلزم عبور از قسمت اختصاصی یکی از شرکا باشد، شرکای دیگر نمی توانند به این بهانه قسمت اختصاصی شریک مزبور را مورد تعرض قرار

دهنـد. هـ به نظر می رسـد قرارداد اجاره توسط اکثریت مالکین موافق بازسازی به عنوان نماینـده اقلیت مخالف منعقد می گردد. اما پرداخت اجـاره بهـا و هزینه هـای بازسـازی برعهـده مالـک (مالکـان) مخـالف است. بـا توجه به کمبود تألیفـات و تحقیقـات، عـدم دسترسـی به آرای تحلیلی محـاکم، کمبود کارشـناسان خبره و ورزیـده، بحث و بررسـی در زمینه مسائـل حقوقی آپارتمان ها بسـیار دشوار است. اما علی رغم مشـکلات و موانع موجود، سـعی وافر به عمل آمده تا به بسـیاری از سؤالات و ابهامات موجود در رابطه با آپارتمان ها پاسخ گفته شود. از همین رو، امید است نوشـتار حاضـر بتواند در آشنا ساختن خوانندگان با مسائل حقوقی آپارتمان ها مفید باشد و موجب تأمل بیشتر نسبت به موضوع یادشده گردد.

۲۰- رساله حقوق امام سجاد (ع)

موضوع: ائمه – مذهبی – حقوقی نویسنده: امام علی بن الحسین(ع) ناشر: مهدی نراقی نوبت چاپ: دهم تعداد صفحات: ۶۰۸ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه قطع: وزیری قیمت: ۷۰۰۰۰ ریال تخفیف: ۱۰ ٪ قابل پرداخت: ۶۳۰۰۰ ریال حقوق، مفهومی عام است که شامل مجموعه مقررات، قواعد و اصولی می شود که روابط و مناسبات میان اجتماعات و افراد جامعه را به نحو متقابل تنظیم می کند. نظام حقوقی در مکتب انبیا : به ویژه در اسلام، جامعه را بر اساس کرامت انسان استوار دانسته و بر مبنای معارف و عقاید صحیح بازسازی می کنـد و بـا نفی ارزش هـای کاذب نژادی و قومی، همه مؤمنین را از قبایل، طوایف و نژادهای گوناگون، سـفید و سـیاه و عرب و عجم را به عنوان جـامعه واحـدی می شـناسد. قوانین اسـلام هماهنگ با فطرت است و نیازها و تمایلات انسان را در مسیری معتـدل مورد توجه قرار می دهد. از زمان های بسـیار قدیم، کتاب های اخلاقی و حقوقی فراوانی تدوین یافته، ولی کمتر نویسـنده و صاحب مکتبی را سـراغ داریم که نمونه کامل عمل و نمود عینی گفته ها و انـدیشه های خود باشد، مگر انبیای عظام و ائمه معصومین :. امام سجاد ۷ یکی از این انسـان هـای شاخصـی است که حقـوق مبتنی بر کرامت انسـانی را علمـاً و عملاـ ارایه فرمـوده است. برای اینکه جامعه را به سلسـله حقوقی که حضرتش در رساله حقوق خویش بیان داشته بیشتر آشنا کنیم، تصمیم به تحریر این اثر گرفته و ثواب آن را به روح بلند و ملکوتی والده ماجده آن بزرگوار ۸ و نیز به کلیه کسانی که بر گردن این حقیر حق داشته و خواهند داشت اهدا نموده، به امید این که در درگاه الهی مقبول واقع شده تا در فردای قیامت گرفتار حقوق دیگران نباشم، انشاءالله.

۲۱- بررسی فقهی شهادت زن در اسلام

موضوع: زنان – حقوقی – فقه و احکام نویسـنده: فخرالدین صانعی ناشـر: میثم تمار نوبت چاپ: شـشم تعداد صـفحات: ۲۹۵ صفحه تیراژ: ۳۰۰۰ نسـخه قطع: وزیری قیمت: ۴۰۰۰۰ ریال (... وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّـمٍ لِّلْعَبِیـدِ)؛[۱] خداونـد هیچ گاه بر بندگانش ظلم نکرده و نمی کنـد. هر مکتب و ایـدئولوژی برای فراخوانی جامعه به سوی خویش باید نیازهای فطری انسان ها و مشـکلات جوامع را در نظر گرفته، بر طبق آن، مبـانی خویش را بنیـان و به جامعه ارائه نمایـد: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْهَا...).[۲] چرا که بـدون توجه به نیازهای بشـر در زندگی هیچ مکتبی موفق به جذب مردم به سوی خویش نمی شود. یکی از راه های پذیرش جامعه سـهولت در دین است که به همان فطری بودن و برآوردن نیاز بشـر بر می گردد: بعثنی بالحنیفیّهٔ السـهلهٔ السـمحهٔ.[۳] بر همین اساس، خداوند حکیم ـ که آفریدگار انسان خاکی است و آگاه تر از همه به نیازهای بشـر ـ به پیامبران خود دسـتور داده است که به گونه ای در دعوت خود برنـامه ریزی کننـد که گسترش عـدالت و رفع ظلم و تبعیض در جـامعه را به دنبال داشـته باشـد. با توجه به همین ملاک، خداونـد حکیم در قرآن به پیامبر خویش یادآوری می نمایـد که پروردگارت هیچ گاه به بندگانش ظلم نمی نماید و ارزش هر انسـانی را بسته به نوع اعمـالش می دانـد و هیـچ انسـانی را بر انسـان دیگر ترجیـح نـداده است. او معیـار تقرب به خود را پرهیزگاری و اعمال صالح دانسـته، نه قومیت و جنسـیت، که آن هم باز به نفع انسان هاست؛ چرا که تقوا مانع از تعدی و ظلم است.

بر همین اساس، تمامی احکام نیز بایـد بر مبنای عـدالت اسـتوار باشـد و این اصل اسـتثنا بردار نیست. بنابر این، تمامی پیروان مکاتب عـدالت محور می تواننـد هر حکمی را که مخالف عـدالت و موافق ظلم و تبعیض دیدنـد، مورد خـدشه و شـبهه قرار دهنـد؛ چرا که میزان در هر حکمی از طرف شارع عدالت قرار داده شده است. واضح است که شارع حکیم هیچ گاه حکمی ظالمانه صادر نخواهد کرد و در مواردی که در کتاب و سـنت در حکمی شائبه عدم عدالت وجود دارد، باید به مبانی آن و طریق اسـتنباط آن رجوع کرد. حـال بـا توجه به این اصـل و ملاک مهم در جعل احکام شـرعی، یکی از احکامی که امروزه در آن شـبهه تبعیض و عـدم عـدالت و برابری مطرح شـده، مسأله عـدم تساوی شـهادت زنان با مردان است. این عدم تساوی هم در مباحث مربوط به دعاوی مطرح است و هم در اثبات برخی از احکام شـرعی،ماننـد رؤیت هلال ماه. در برخی دعاوی مثل حـدود عِرضـی و یا برخی از احکام شـرعی مانند ثبوت طلاـق به طور کلی شـهادت زنان نفی گردیـده است که موجب بروز شـبهه عـدم عـدالت در این حکم شـده است. با توجه به شبهات طرح شده در موضوع شـهادت زنان، در این نوشتار در پی آن هستیم که با دو هدف به بررسی ادله شهادت زنان در کتاب و سنت و اقوال فقها بپردازیم: اول آن که ببینیم آیا اصـلا چنین حکمی از طرف شارع صادر شـده یا خیر؛ بدین معنا که شارع حکیمی که تبعیض و ظلم را در احکـام خویش نفی کرده است، آیـا در این مورد یـک حکم کلی بر موضوعـات فقهی و دعـاوی که نیاز به شهادت شـهود دارد، نموده است و ارزش شـهادت دو زن را برابر شـهادت یک مرد دانسـته است؟ یا این که اصـلا چنین حکم کلی وضـع نکرده است که این صـورت دیگر شـبهه تبعیض وجـود نـدارد و نمی تـوان حکم اسـلام در شـهادت زنـان را مـورد منـاقشه و مخالفت عـدالت برشـمرد. دوم آن که اگر در مواردی به وسـیله ادله متقن و نصوص صـریح ثابت گردید که ارزش شـهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است و یا این که اصلا شهادت زنان مورد پذیرش نیست، جهت توجیح این حکم چه باید کرد. برای دستیابی به این دو هـدف، این نوشـتار در دو بخش تنظیم گردیـده است که در بخش اول آن به مباحثی همچون ارزش شـهادت زن و اصـل عملی در شـهادت و دلایل عمومی عدم تساوی شهادت زن و مرد، پرداخته شده است. بخش دوم ـ که محور اصلی این نوشتار است ـ شامـل بررسـی و کنکاشـی در ادله موضوعـاتی همچون شـهادت زنان در امور مالی، رؤیت هلال، طلاق، رضاع، نکاح... و حـدود (عرضی و غیر عرضی) است. لازم به ذکر است محور این مباحث، دروس خارج فقه حضرت آیهٔ الله العظمی صانعی (دام ظله) است که در سال های ۸۰ ـ۷۹ در مدرسه مبارکه فیضـیه القا فرموده اند. از آنجا که این جانب نیز در آن سال ها در محضر ایشان تلمذ می کردم، با توجه به نظریات جدیـدی که ایشان در رابطه با شـرایط شاهـد و بخصوص شـرط مرد بودن شاهد مطرح نمودند، با توصـیه دوسـتان در مؤسسه فقه الثقلین تصمیم به تحقیق و ویرایش و تنظیم این دروس گرفتم. ناگفته نماند که بازنویسی مباحث فقهی که با اصـطلاحات و دقت هـای پیچیـده که فهم آن مسـتلزم فراگیری مقـدمات و ممارست در حضور نزد اساتیـد معظم حوزه های علمیه ـ صانها الله عن الحـدثان ـ همراه است، در قالبی که قابل اسـتفاده برای غیر طلاب حوزه های علمیه همچون دانشـگاهیان و فرهیختگان گردد، کار دشواری است ولکن در این اوراق، در حد توان سـعی گردید آنچه که در ارتباط با اصل شهادت زنان و شبهات و پاسخ به آنها در دروس خارج فقه مطرح گردیده بود، در حد این نوشتار و رسیدن به هدف آن آورده شود. -------------------- [۱]. سوره فصلت، آیه ۴۶. [۲]. سوره روم، آیه ۳۰. [۳]. الفروع من الکافی، ج ۵، کتاب النکاح، باب کراهیهٔ الرهبانیهٔ و ترک الباه، ص ۴۹۴.

پرسش و پاسخ

حقوق اساسی و نهادهای سیاسی

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟

پرسش

آیا کاندیدای مجلس شورای اسلامی می تواند در سخنرانی های خود آزاد باشد و آن چه دلش می خواهد بگوید؟

پاسخ

از نظر قانون اساسی و اسلام , خیر. کاندیداها نمی توانند در سخنرانی ها آزاد باشند, بلکه کلیه ءسخنرانی ها باید در چارچوب قوانین و مصالح جامعه و نظام و مملکت , سخن گویند یا مطلبی بنویسند و آنان حق توهین به نهادهای قانونی و مردم و مسئولین به خصوص مسئولان رده ء بالا و به گونه اخصّ مقام معظم رهبری را ندارند و اگر گوینده ای بر خلاف صحبت بکند, حتماً باید به او تذکر دهند و در صورت عدم اعتنا بایدبه مراجع قانونی اطلاع دهند.

چرا دولت , قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟

پرسش

چرا دولت , قانون دو فرزندی را در کشور اجباری نمی کند؟

پاسخ

اولاً ـ همه ء مردم ـ به ویژه عده ای از مراجع بزرگوار ـ با جلوگیری از ازدیاد نسل موافق نیستند, حتی بعضی از جمله مرحوم علامه ء محمد حسین طباطبایی تهرانی این کار را حرام می دانند. بدیهی است اجباری کردن چنین امری خیلی مشکل است و تبعات بسیار بدی در پی خواهد داشت . ثانیاً: اجباری کردن غیر ممکن است , زیرادر صورت اجباری کردن باید متخلّف جریمه شود و جریمه کشتن یاسقط کردن بچه است که از نظر اسلام حرام است , یا زندانی کردن والدین است که عکس العمل بدی خواهد داشت ,وانگهی مخالفت آزادی است و یا جریمه ء نقدی است که مثلاً از طریق بیش تر کردن حق بیمه فرزندان سوم و چهارم و... عملی می شود. توضیح : دولت برای فرزند سوم و چهارم و بالاتر, کوپن صادر نمی کند. هم چنین حق بیمه ء فرزندان بیش تر از دونفر را زیادتر می گیرد. ممکن است موانع دیگری در کار باشد که نمی تواند اجباری کند. یا هنوز صلاح نمی داند و منتظر فرصت مناسب می باشد.

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست

پرسش

اگر کسی از نظر جانی بر گردن شخصی حقی داشته باشد، وظیفه آن شخص در مقابل آن شخص چیست

پاسخ

اگر حق شخصی (چه جانی و چه مالی بر گردن انسان باشد، یا باید رضایت صاحب یا صاحبان حق را جلب کند و یا آن که حقوق آنان را بپردازد. قرآن کریم می‌فرماید": ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است

آزاد در برابر آزاد، و برده در برابر برده و زن در برابر زن پس اگر کسی از سوی برادر]دینی خود، چیزی به او بخشیده شود،]و حکم قصاص او، تبدیل به خون بها گردد[باید از راه پسندیده پیروی کند.]و صاحب خون حال پرداخت کنندهٔ دیه را در نظر بگیرد.[و او]قاتل نیز به نیکی دیه را]به ولی مقتول بپردازد.] و در آن مسامحه نکند[این تخفیف و رحمتی است از ناحیهٔ پروردگار شما! و کسی که بعد از آن تجاوز کند، عذاب دردناکی خواهد داشت(" بقره ۱۷۸) البته حق قصاص و گرفتن حقوق با وجود نظام و حکومت اسلامی باید بر اساس قوانین و ضوابط حکومت اسلامی که از شرع و عقل گرفته شده است باشد.(ر.ک المیزان علامه طباطبایی ، ج ۲، ص ۴۳۲ ـ ۴۳۸، مؤسسهٔ النشر الاسلامی قم) پرسشگر محترم چنانچه نظرتان این باشد که کسی سبب نجات جان کسی باشد، در این صورت شایسته است که از او تشکر و قدردانی نمود، تشکر نیز گاهی جنبهٔ مادی دارد مثلًا با دادن هدیه و...، گاهی نیز جنبه معنوی و اخلاقی دارد که شخص می‌تواند از نجات دهندهٔ خود تشکر و قدردانی نماید. قرآن کریم می‌فرماید: هَل‌ْجَزَآءُ الاُ؟ حْسَنِ إِلآ الاُ؟ حْسَنُ(; رحمان ۶۰) آیا جزای نیکی جز نیکی است"

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پرسش

چرا زنان از حقوق پایین تری نیست به مردان برخوردارند؟

پاسخ

گفتنی است مکتب گرانقدر اسلام در رابطه با مسئله حقوق زن و مردقائل به تساوی است تساوی به این معناست که خصوصیات‌فیزیوپسیکولژیک زن و مرد به درستی در نظر گرفته شود و متناسب باساختارهای روحی و جسمی هر یک وظایفی بر عهده آنان نهاده و حقوقی‌متناسب اعتبار شود. این که گاهی گمان می‌شود در مسائل حقوقی اسلام بین‌زن و مرد تبعیض وجود دارد ناشی از عدم توجه به مساله فوق و همچنین‌خلط بین «تساوی و«تشابه است این که در همه روبناهای حقوقی بایداحکام مشابهی برای زن ومرد وجود داشته باشد در واقع نوعی گرایش به‌سوی «تشابه است نه «تساوی . در تشابه مسئله تفاوت های طبیعی زن و مردو وظایف ویژه هر یک ملاحظه نمی‌شود و این همان چیزی است که فرهنگ‌غرب تبلیغ می‌کند و در نهایت نه به سود زن است و نه مرد. ولی ملاحظه‌شرایط فوق و هماهنگ سازی نظام حقوقی با ویژگی های وجودی و وظایفی‌که نظام خلقت بر عهده هر یک می‌نهد در اسلام به خوبی رعایت گردیده‌است به عنوان مثال چون زن به جهت ویژگی های برتر عاطفی برای پذیرش‌مسوءولیت رشد و تربیت فرزند و مرد برای تأمین نیازهای اقتصادی خانواده‌مناسب تر است از این رو سهم ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده است بدیهی است که زن هیچ مسوءولیت اقتصادی در خانه ندارد و نفقه او بر عهده‌مرد است و در مقابل خانه‌داری و حتی شیر دادن فرزند می‌تواند درخواست‌اجرت نماید. علاوه آن که از حقوقی چون جهیزیه و مهریه نیز بهره‌مندمی گردد. در حالی که درجامعه غربی زن باید مخارجش را خود تأمین کند ومهریه و جهیزیه هم به این شکل در آن جا وجود ندارد از طرف دیگر قانون‌خاصی در رابطه با تقسیم ارث نیست بلکه مورث می‌تواند به دلخواه خودهمه اموال خود را تنها به یکی از ورثه بدهد و یا حتی به شخص بیگانه‌ای‌ببخشد. در حالی که اسلام با نظام خاصی آنها را بین ورثه تقسیم می‌کند و ازجهت رعایت حقوق بازماندگان کوچک ترین نقصی در قانون آن وجود ندارد.(برای آگاهی بیشتر ر.ک نظام حقوق زن در اسلام شهیدمطهری) .

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پرسش

چرا دیه زن نصف دیه مرد است

پاسخ

در مورد دیه بایـد توجه داشت که: اولاش، مردان نوعاش به جهت تکفل خانواده مسوئولیت اقتصادی بیشتری دارند از همین رو اگر مردی کشـته شـد خسارت بیشتری به وارثان او پرداخته می‌شود تا خلا ایجاد شـده قـدری جبران گردد. بنابر این هر کس مسوئولیت بیشتری دارد سـهم بیشتری‌هم می گیرد. ثانیاش، اکثر مقتولین حوادث و درصد بالای آن مردان هسـتند زیرا بیشتر در معرض حوادث قرار می گیرند. پس می‌بینیم که دیه به معنای نفی مساوات بین زن و مرد نیست.

آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟

پرسش

آیا انسانهای ژنیتیکی در حقوق و تکلیف همانند انسانهای طبیعی هستند؟

پاسخ

ج س ۳ و ۴ - در صورتی که انسان واقعی که دارای علم و شعور و اراده است پدید آید از نظر تکالیف الهی و حقوق انسانی حکم دیگر انسان‌ها را خواهد داشت، تنها در برخی امور مانند ارث و احکام مرتد فطری تفاوت خواهد یافت.

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسی درصورت تعدد واجدین رهبری ارجحیت به شخصی داده شده که دارای بینش فقهی وسیاسی قوی ترباشد؟چرابه عدالت وتقوا داده نشده است ؟

پرسش

طبق اصل ۱۰۹ قانون اساسـی درصورت تعـدد واجـدین رهبری ارجحیت به شخصـی داده شده که دارای بینش فقهی وسیاسـی قوی ترباشد؟چرابه عدالت وتقوا داده نشده است ؟

پاسخ

پایانه اصل ۱۰۹ قانون اساسی هیچ گونه تعارضی با آیه شریفه ذکر شده ندارد. برای روشن شدن مطلب ابتدا بایدبین احکام واقعی و اعتبـاری فرق نهـاد. مسـأله کرامت و تقرب الی الله به واسـطه تقوا از مقامـات واقعی انسـان است ولیمسأله زعامت و رهبری از احکام اعتباری است و مقام نیست. آیه شریفه «ان اکرمکم عندالله اتقکم» ناظر به کمالاتواقعی انسان است نه به احکام اعتباری و مسأله لزوم دارا بودن برخی از کمالات واقعی در مسوءولیت‌های اعتباری ازدیگر نصوص دینی به دست می‌آیـد نه آیه فوق. در آن نصوص نیز مسـأله تقوا و علم بـا فروعاتشـان ماننـد قـدرت امـانتو... مورد تأکیـد بسـیاری قرار گرفته است. لیکن چنـان نیست که تقوا بر دانش و بصیرت و آگاهی مقـدم باشـد. البته ازنظرمقامات واقعی و کمالات انسانی تقوا اساس و ریشه است. ولی در مسائل اعتباری تقـدمی

برعلم و آگـاهی و بصیرتندارد. بلکه می‌تـوان گفت نسبت به موارد تفصیل بردار است. یعنی برخی از امور نیازمنـد تقوای بیشتر و برخی محتاجبصـیرت آگـاهی و شـناخت عمیق‌تر می‌باشـند. از جمله مسأله رهبری در دنیـای پیچیـده کنـونی در برابر سیاست‌ها وترفندهای کور و ناپیدای دشـمنان و در مقابل هزاران معضل پیچیده اجتماعی از قسم دوم می‌باشد. بلی در صورتی کهاز نظر علم و اجتهاد و توان مدیریت افراد مساوی باشند تقدم بر پارساترین است.{J

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس , ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پرسش

آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی در انتخابات مجلس , ریاست جمهوری و سایر انتخابات را دارد؟

پاسخ

نظارت اسـتصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشـد و مقابل آن نظارت اسـتطلاعی است که ناظر تنها کسباطلاع می کنـد و حق هیـچ گونه دخـالتی نـدارد. در این جـا چنـد نکته قابـل بحث است: الف) آیا شورای نگهبان حق نظارت اسـتصوابی دارد یا نه؟ ب) درصورت مثبت بودن چه نوع نظـارت اسـتصوابی و بـا چه مکانیسـمی توسـط شورای نگهبان اعمالمی‌شود؟ ۱- در مورد اول قـانون اساسـی مسـأله را تنصـیص نکرده ولی تفسیر آن را به عهـده شورای نگهبـان نهاده است بنابرایناز نظر حقوقی و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلااشکال است و عدم تصریح بهآن در قانون اساسی اشکالی ایجاد نمی‌کند. در ضمن بایـد به این نکته توجه داشت که تفسیر شورای نگهبان علاوه براعتبار قانونی جنبه کارشـناختی نیز دارد. زیرا علت واگذاری تفسیر قـانون به عهـده آنان خاصـیت علمی و ترکیبیکارشـناسانه فقهی و حقوقی شورای نگهبان است. ۲- نظارت اسـتصوابی سه نوع است: مطلق تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابیاست و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کنـد. یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتوابیبرخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نمایـد. بنابراین این سخن که: «اگر مردم آمدنـد و رأی دادنـد ودرست هم عمل کردند شورای نگهبان می‌گوید درستی و نادرستی را ما باید تشـخیص بدهیم این جاست که تفسیر بهرأی و اعمال سلیقه شروع می‌شود» علاوه بر آن که ابهام‌آمیز است از جهاتی مخدوش می‌نماید: الف) صحت و درستی عمل انجام شـده مفروض گرفته شـده در حالی که باید پرسـید: این درستی از کجا به دسـت‌آمده؟ اگر از واضـحات اسـت کـه علی القاعـده شـورای نگهبـان نمی‌توانـد مخـالفت کنـد و اگر چنیـن نیست بنـابراین حکم بهصـحت نیز یکی از سـلایق و گرایش‌هـا در برابر نگرش شورای نگهبـان است. ب) شورای نگهبـان علی القاعـده یـک سـری معیارهـای روشن و اصولی را مطرح می‌سازد و بر اساس آنها دخالتمی‌کند. مانند اعتقاد به ولایت فقیه و التزام به اسلام که از ضروری‌ترین ویژگی‌های لازم برای خدمت در پست‌هایکلیـدی جـامعه اسـلامی و انقلابـی مـاست. البته در این جـا چنـد نکته را نبایـد از نظر دور داشت: ۱- به طـور کلی یک واقعیت انکار ناپـذیر این است که در تطبیق معیارها بر موارد عملا سـلیقه‌ها بی‌نقش نیسـتند و هرانـدازه مکانیسم دقیق تری هم تبیین شـود در عین حـال به طـور کامـل نمی‌توانـد آن را ریشه‌کن سـازد. لیکن واقعیت بـارزدیگر این است که شورای نگهبـان در ابطـال انتخابـات تاکنون به حـداقل ممکن عمل کرده است. ۲- به این گونه نقـد و بررسـی‌ها می‌توان نگرشـی اصـلاح گرایانه داشت و در صـورتی کـه بـا بینش دقت تقـوا و به دور ازهیاهوهـا مطرح شـود می‌توانـد گـامی به جلـو جهت غنـا بخشـیدن به قـوانین و بهسـازی عملکردها باشد.{J

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پرسش

نظارت استطلاعی و استصوابی چیست و فلسفه آنها چیست ؟

پاسخ

نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت می‌باشد و مقابل آن نظارت استطلاعی است که ناظر تنها کسب اطلاع می کند و حق هیچ گونه دخالتی ندارد. نظارت استصوابی سه نوع است: مطلق، تطبیقی و عدم تعارض. نوع سوم محدودترین شکل نظارت استصوابی است و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می کند. یعنی اگر درموردی از نظر صوری یا محتوایی برخلاف قانون عمل شود جلوی آن را می گیرد و ابطال می‌نماید. در رابطه با هر یک از دو نوع نظارت مزبور از چه زمان پدیدار شده‌اند، دقیقا نمی‌توان زمان و مکان مشخصی را بیان کرد، بلکه از دیرباز هر دو روش در نظام‌های حقوقی جهان وجود داشته، ولی غالبا نظارت‌ها استصوابی بوده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی استصوابی یا استطلاعی بودن نظارت مطرح نیست و تفسیر آن بر عهده شورای نگهبان نهاده شده است. دیدگاه شورای نگهبان هم جنبه کارشناختی دارد و هم رسمیت قانونی.

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پرسش

دلیل تشکیل دادگاه ویژه روحانیت و فلسفه وجودی آن چیست ؟

پاسخ

دادگاه ویژه روحانیت یک دادگاه صنفی است که به جرائم احتمالی روحانیون رسیدگی می‌نماید؛ مانند دادگاه مطبوعات و دادسرای نظامی. البته این دو دادگاه در قانون اساسی ذکر شده و زیر مجموعه قوه قضائیه هستند، ولی دادگاه ویژه روحانیت به دستور امام خمینی(ره) و بنا بر اختیاراتی که ولی فقیه دارد، تأسیس شده و زیر نظر او اداره می‌شود (با نصب دادستان و...). علت مخالفت‌های اخیر می‌تواند عوامل متعددی باشد که به برخی از آنها اشاره می کنیم: ۱- بعضی معتقدند جریان خاصی در صدد تضعیف ارگان‌ها و سازمان‌ها و نهادهایی که زیر نظر ولایت فقیه به انجام وظیفه مشغولند، وجوددارد. حرکت اخیر در تضعیف دادگاه ویژه شاید در همان راستا باشد. ۲- گروهی نظر کارشناسی داشته و انتقادهایی به برخی دادگاه‌های صنفی یا ساختار خاص دادگاه ویژه دارند. آنها غرض خیرخواهانه دارند و به دنبال سیاسی‌کاری‌های احتمالی نیستند. ۳- افراد خاصی از گروه‌ها و سلیقه‌های مختلف به علت جرائم مختلفی مورد محاکمه این دادگاه قرار گرفته‌اند؛ در نتیجه خشم آنها برافروخته گشته و در پی اعتراض به این تشکیلات هستند. البته ما مدافع تمام عملکردهای دادگاه ویژه نیستیم، چرا که این امر مستلزم اطلاع کامل از همه امور آن دادگاه است که از حیطه فعالیت‌های این واحد خارج است.

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتهایی بین حر و عبد , زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟

پرسش

چرا اسلام از نظر حقوقی تفاوتهایی بین حر و عبد , زن و مرد و برده و آزاد قائل شده اند؟ چرا در اسلام افراد به حر و عبد تقسیم شده اند؟

پاسخ

ابتدا درباره ئ این که چرا انسان ها به حرأ و عبد تقسیم شده اند گفتنی است که ; زندگی اجتماعی بشر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشته که نظام بردگی بر قرار باشد. اسلام نیز بنا بر مقتضیات زمان و عدم امکان لغو یکباره , آن را امضا نموده , ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار و زمینه های فراوانی را برای آزادسازی تدریجی بردگان فراهم آورد. اساسا آزادسازی برده , یکی از اعمال شایسته و بسیار با فضیلت دانسته شده و اسلام همواره مردم را به آن ترغیب کرده است . از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنها فراهم ساخته و همواه در جهت حفظ حقوق آنان توصیه کرده است . مسائله برده برداری به طور گسترده ای در عصر ظهور اسلام شایع بود, به طوری که شاید کمتر خانه ای یافت می شد که صاحب آن برده ای نداشته باشد. شما ملاحظه کنید با این وصف آیا امکان دارد که یک شبه آن را لغو نمود و برده داری را حرام اعلام کرد؟ در آن صورت هم زندگی مردم مختل می شد و هم خود بردگان نیز متحیر و سرگردان می شدند که چه کنند و به کجا پناه برند. ولی در عین حال اسلام با طرح و برنامه ای که ارائه داد: اولاا ;نشان داد که برده داری را دوست ندارد و گرنه به جای تشویق بر آزادی بردگان , تشویق به نگاه داری و تداوم بردگی آنها می کرد. ثانیاا ;با این طرح چنان برنامه ریزی فرمود که در دراز مدت این مسائله ریشه کن شود. از این رو اصل آزاد کردن برده عمل بسیار پسندیده و ارزشمندی تلقی شد و نبی اکرم (ص) و ائمه هدی (ع) اسوه ئ آزاد کردن برده ها بودند و به هر بهانه ای آنها را آزاد می کردند و نیز در کفاره ها که یکی از ابعاد آن , آزادی غلام و برده قرار گرفته است . به این نکته نیز توجه داشته باشید که اگر می بینید ما در احکام اسلامی شرح وظایفی نسبت به بردگان داریم , به خاطر این است که این مسائله آن روز مطرح بوده و برای رعایت حد و انصاف در حقوق آنها و نیز چگونگی معاشرت اجتماعی با آنها به ناچار مردم باید تکلیف شرعی خود را می دانستند. برای آگاهی بیشتر ر.ک : بردگی از دیدگاه اسلام , مصطفی حسینی . اگر حکمی به تناسب برخی از زمان ها در قرآن وجود دارد, منافاتی با فراگیر بودن قرآن ندارد ;چرا که به هر حال موضوع حرأ و عبد و احکام حقوقی آن از نیازهای مهم عصر نزول و قرن ها پس از آن بوده است . اگر قرآن به نیازهای یک عصر و یا دوره پاسخ نگوید, نقص محسوب می شود ;ولی پاسخ گویی به نیازهای محدود برای قرآن کمال است نه کاستی . درباره موضوع مقام انسانی حر و عبد گفتنی است که از دیدگاه قرآن مقام و ارزش انسانی حر و عبد یکی است ; چنان که مقام انسانی زن و مرد نیز یکی است , اگر به مجموعه آیات قرآن بنگرید این حقیقت را به روشنی خواهید دید: ((خلقکم من نفس واحده ; ای آدمیان ! شما جملگی از یک حقیقت آفریده شده اید)), (نسائ, آیه ۲) و ((خلقکم من تراب ; شما همگی از خاک آفریده شده اید)) و ((انا خلقناکم من ذکر وانثی و جعلناکم شعوباا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ; ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را گروه ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید همانا گرامی ترین شما در نزد خداوند با تقواترین شما است)). اما درباره ئ قسمت اول سوئال شما گفتنی است که ; اگر از نظر حقوقی تفاوت هایی برای حر و عبد و زن و مرد قرار داده شده است صرفاا جنبه اعتباری و مناسبت اقتصادی و اجتماعی دارد, نه این که به شائن و مقام انسانی آنان مربوط باشد ;مثلاا اگر ارث مرد دو برابر زن است بدان معنا نیست که ارزش او دو برابر زن است ; بلکه این گونه احکام مصلحت های اقتصادی و اجتماعی دارد و ربطی به مقام انسانی آنها ندارد ;یعنی , حقوق متفاوت برای بنده و آزاد به جهت ایجاد تعادل در جامعه بوده است ; تا اولاا

بردگان که پذیرفته شدگان در جامعه اسلامی بودند حریم مالکان خود را حفظ کنند و ثانیا برای آزاد شدن تلاش کنند و از بردگی رهایی یابند. مطالعه امور بردگان بدون داشتن تصویری صحیح از کیفیت روابط و چگونگی برده شدن افراد ممکن نیست . همان گونه که امروزه برای افراد مهاجر قوانینی خاص در کشورها وضع می کنند تا تعادل اجتماعی و دیگر شوئون جامعه محفوظ بماند. بردگان نیز در گذشته شبیه به چنین وضعیتی داشته اند. از این رو در آن شرایط هیچ کس معترض به این نوع قوانین نبوده و آن را غیر عادلانه نمی دانسته است ; حتی خود بردگان . (البته با توجه به مقام و شخصیت انسانی و حقوقی که اسلام برای بردگان در نظر گرفته بود.

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد.)

پرسش

دیه یکی از قوانین اسلام است. چرا دیه زن نصف مرد است (حتی اگر اقتصاد خانواده به دست زن باشد.)

پاسخ

بررسی جامع و همه جانبه این مسأله در خور تحقیقی ژرف و گسترده است، لیکن در اینجا چند نکته را به اختصار یادآور می‌شویم: الف) در نظام حقوقی اسلام بیش از هر مکتب دیگری تساوی حقوق زن و مرد رعایت گردیده است. در آغاز باید فرق بین تساوی(Equality) و تشابه(Similarity) را به خوبی دریافت. بی‌توجهی به این مسأله موجب خلط و مغالطه بسیاری می‌شود. تشابه به معنای همانندی و همشکلی روبناهای حقوقی است. این همان جریانی است که فمنیسم(Feminism) غربی در دام آن گرفتار آمد و پنداشت که تبعیض‌زدایی در روابط زن و مرد در گرو وضع حقوق کاملاًـ مشابه است. در حالی که این رویکرد نه سودی برای مرد در پی داشت و نه برای زن؛ بلکه روند انهدام بنیان خانواده را سرعت بخشید و برآیندهای ناگواری برای جامعه بشری در پی آورد. تساوی به معنای برابری است، نه یکنواختی. در تساوی شرایط گوناگون، تفاوت‌های طبیعی، وظایف و جوانب مختلف ملاحظه می‌شود و چه بسا احکام نامشابهی وضع می‌گردد، بدون آن که بر کسی ستمی روا شود. ولی در تشابه همه این امور نادیده انگاشته شده و فقط به یکنواختی روبناهای حقوقی بسنده می‌شود. بنابراین باید توجه داشت که هرگونه عدم تشابه قواعد حقوقی به منزله نفی تساوی نیست و هر نوع تشابه و یکنواختی به منزله رعایت تساوی نمی‌باشد. ب) تفاوتهای حقوقی به معنای تفاوت در ارزش‌ها و کمالات انسانی نیست و اسلام بر برابری زن و مرد در کرامت‌های انسانی تأکید فراوان دارد. ج) مسأله ارث و دیه زن در نظام حقوقی اسلام جزئی از کل است و نگاه به آن به صورت گسسته و بی‌ارتباط با دیگر اجزای این مجموعه راهزن اندیشه و موجب برداشت‌های ناصواب می‌شود، بنابراین نمی‌توان این احکام را جدا از مجموعه نظام خانواده در اسلام مورد توجه قرار داد. توضیح: توجه به عوامل ذیل در فهم بهتر مسأله مؤثر است: ۱- قانون برای نوع افراد وضع می شود نه برای اشخاص و موارد استثنایی، لذا باید مصلحت نوعیه ملاک قانونگذاری و تعیین حق و تکلیف باشد. ۲- بین حق و تکلیف یک نوع تلازم و توازنی وجود دارد، وقتی در اسلام نفقه را بر عهده مرد گذاشته است، باید یک منبع درآمدی برای او تعریف و تعیین شود و هرگاه این مرجع پرداخت نفقه حذف شود به یک نحو جایگزین در نظر گرفته شود. شاید گفته شود در همه جوامع، امور اقتصادی و مرجع امرار معاش، مرد نیست، زنان نیز کارمند یا کارگر هستند و زندگی را اداره می کنند، پس در این صورت هرگاه زنی کشته شود باید برای عائله ای را که ایشان تکفل و سرپرستی می کردند، حقی به نام دیه برابر دیه مردان منظور شود ولو آن که شارع مقدس این مسأله را به شکل یک شرط یا استثناء در حکم بیان کند به این که هرگاه زنی که کشته شده است مسؤول امرار معاش

خانواده باشد، دیه او برابر با دیه مرد است. پاسخ آن است که: اولا، یکی از حکمت های تفاوت در دیه بحث نفقه و تأمین مخارج زندگی است که تمام علت (علت تامه) همین امر باشد. ثانیا، در همین مورد نیز گرچه همسر خانواده (زن) به هر دلیلی مثل مرگ شوهرش یا ناتوانی و... مرجع امرار معاش باشد ولی از جهت شرعی و قانونی به عنوان یک وظیفه و مسؤولیت و تکلیف بر عهده او نیست، لذا تکلیفی بر او تحمیل نشده است تا حقی برای او وضع شود. د) دیه و ارث زن در همه موارد کمتر از مرد نیست، بلکه در مواردی کاملاً- یکسان و در مواردی ارث زن بیش از مرد است، از جمله: ۱- دیه زن در کمتر از ثلث با مرد برابر است. ۲- میراث پدر و مادر یا بستگان مادری، بین زن و مرد یکسان است. هم‌چنین در کلاله امی طرف مادری برطرف پدری مقدم می‌شود و اگر زن نسبت به میت نزدیکتر از مرد باشد، چیزی به مرد نمی‌رسد. ۳- اگر در مواردی ارث و دیه زن کمتر از مرد می‌باشد، این مسأله مبتنی بر مصالحی در نظام خانوادگی و روابط زن و مرد می‌باشد و در مقابل نه تنها به نیکوترین وجهی جبران شده است، بلکه اساسا حقوق زن در چنین نظامی بسیار بیش از مرد و فراتر از چیزی است که در «فمنیسم» غربی وجود دارد. توضیح این که: الف) اسلام در شرایطی به زن حق ارث بردن داد که به کلی زن از این حق محروم بود و نه تنها از مرد ارث نمی‌برد، بلکه خود همچون کالایی به ارث برده می‌شد. ب) اسلام به زن استقلال اقتصادی داد و او را در تصرف دارایی خود استقلال بخشید. ج) علاوه بر استقلال اقتصادی، اسلام در هیچ شرایطی زن را موظف به تأمین نیازمندی‌های خود و خانواده قرار نداده است. بنابراین دارایی‌های خود را در هر راه مشروعی می‌تواند صرف کند و در عین حال برای رفع نیازمندی‌های خود تأمین جداگانه دارد؛ یعنی، نفقه او در هر حال بر عهده مرد است و اگر خودش نیز درآمد اقتصادی داشته باشد مالك شخصی آن درآمدها است و موظف نیست که آنها را در جهت نیازمندی‌های خانواده و یا حتی نیازمندی‌های خود صرف کند، لیکن مرد در هر حال موظف است که نیازهای زن را تأمین نماید، بنابراین شرایط جدید زندگی با احکام اسلام هیچ تعارضی ندارد. ه) اسلام دو حق اقتصادی برای زن بر عهده مرد قرار داده است: ۱- مهریه؛ که افزون بر اصل مهریه، حق تعیین میزان آن نیز به دست خود زن می‌باشد. ۲- نفقه؛ نفقه و تأمین مالی نیازمندی‌های زن در زندگی نیز بر عهده مرد است. اما در کشورهای غربی و دارای نگرش فمینیستی که در تبلیغات پرهیاهوی جهانی خود را بزرگترین حامیان حقوق زن قلمداد می‌کنند، چه می‌گذرد؟ در آنجا: اولاً؛ چیزی به نام حق نفقه وجود ندارد و زن نیز مجبور است برای تأمین معاش خود به تلاش و فعالیت بپردازد. در حالی که در حقوق اسلامی زن اگر کاری هم بکند، درآمد بالایی نیز کسب کند دارایی‌اش برای خودش محفوظ است و تأمین نیازمندی‌های او بر عهده مرد است. ثانیا؛ در جهان غرب شخص می‌تواند با وصیت خود، شخص واحدی را وارث تمام دارایی خود بگرداند و اندکی از آن را به زن ندهد. شگفت اینجا است که در موارد متعددی دیده شده است که ثروتمندان بزرگی تمام دارایی خود را طبق وصیت برای گربه یا سگ خود به ارث نهاده‌اند و تمام اعضای خانواده را از آن محروم ساخته‌اند! در حالی که در حقوق اسلامی ماترك میت براساس حکم معین الهی تقسیم و توزیع می‌شود و کسی نمی‌تواند زن و فرزند را از حقوق خود محروم سازد. بنابراین اگر مشاهده می‌شود که در مواردی در حقوق اسلامی دیه و یا میراث زن نصف مرد می‌باشد ازاین‌رو است که مرد باید دارایی خود را برای زن به مصرف برساند، در حالی که چنین وظیفه‌ای برای زن مقرر نشده است. علامه طباطبایی در تفسیر گرانسنگ «المیزان» می‌نویسد: «نتیجه این گونه تقسیم ارث بین مرد و زن آن است که در مرحله «تملك»، مرد دو برابر زن، مالك می‌شود. ولی در مرحله «مصرف»، همیشه زن دو برابر مرد بهره می‌برد. زیرا زن، سهم و دارایی خود را برای خود نگه می‌دارد ولی مرد باید نفقه زن را نیز بپردازد و در واقع نیمی از دارایی خود را صرف زن می‌کند»، (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۲۱۵). برای آگاهی بیشتر ر.ك: ۱- نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری ۲- زن در آیینه جمال و جلال آیت‌اللّه‌جوادی آملی ۳- قرآن و مقام زن سید علی کمالی ۴- بررسی میراث زوجه در حقوق اسلام و ایران حسین مهرپور ۵- قوانین فقه اسلامی، ج ۱ دکتر صبحی محمصانی، ترجمه: جمال‌الدین جمالی محلاتی ۶- روشنفکر و روشنفکرنما داود الهامی ۷- زن از دیدگاه اسلام ربانی خلخالی ۸- درآمدی بر نظام شخصیت زن در اسلام محمد رضا

زیبایی‌نژاد – محمد تقی سبحانی ۹- یکنواختی حقوق زن و مرد (فمینیسم، فراز یا فرود) سید ابراهیم حسینی، مجله پرسمان سال ۲، شماره ۴ (دی ماه ۸۱)

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پرسش

آیا قانون اساسی جعلی است یا اعتباری؟

پاسخ

در پاسخ به این سؤال گفتنی است که: اولاً، تفکیک میان امور جعلی با امور اعتباری، صحیح نمی باشد؛ زیرا امور جعلی خود اعتباری بوده و هر دو در مقابل امور واقعی هستند. از این رو سؤال فوق را براساس تفکیک میان «اعتباری یا واقعی» دنبال می نماییم. ثانیا، اگر منظور از قانون اساسی، مطلق قوانین اساسی است، پاسخی کلی و واحد به این سؤال نمی توان داد؛ زیرا قوانین اساسی کشورها هر کدام براساس مکاتب حقوقی حاکم بر آن جامعه شکل گرفته و آنها نیز بسته به ماهیت قواعد حقوقی و مبانی مشروعیتشان متفاوت می باشند. برخی مبتنی بر مکتب «حقوق طبیعی» هستند که ملاک قوانین و قواعد حقوقی را تنها واقعیات عینی می دانند و برخی مبتنی بر مکتب «حقوق عقلی» که فقط دستورات عقل عملی را ملاک حقوق و قانون قرار می دهند و برخی مبتنی بر مکاتب «حقوق پوزیتویستی» هستند که قانون و حقوق را دارای ماهیتی صرفا قراردادی و اعتباری می دانند و برخی نیز مبتنی بر مکتب «حقوقی اسلام» بوده که برخلاف مکاتب فوق، ماهیتی دو رویه و مزدوج دارند، یعنی دارای ماهیتی «اعتباری – واقعی» است اعتباری از آن جهت که متعلق جعل و اراده خداوند قرار گرفته است و واقعی است از آن جهت که اراده تشریعی الهی همسوی با اراده تکوینی او و هماهنگ با واقعیت های موجود در آفرینش جهان و انسان است و در نتیجه قوانین اسلام مبتنی بر واقعیات و مصالح و مفاسد نفس الامری است. قواعد حقوقی اسلام نه صرفا واقعیتی مکشوف است و نه صرفا اعتباری مجعول بلکه اعتباراتی است مبتنی بر واقعیات، اعتباراتی که اعتبار کننده و جاعل آن خداوند علیم و حکیم است. این از نظر ماهیت و در مبنای مشروعیت نیز نگاه اسلام با نگاه دیگر مکاتب حقوقی متفاوت است چرا که از یک سو از نگاه مکاتب طبیعی و عقلی مبنای مشروعیت، انطباق قاعده حقوقی با طبیعت و حکم عقل است؛ هر قاعده حقوقی که از این وصف برخوردار باشد مشروع است، اگر چه دولت و مردم آن را نپذیرند و هر قاعده ای که فاقد این وصف باشد، نامشروع است اگر چه مورد قبول دولت و مردم باشد و از سوی دیگر از نگاه مکاتب حقوق پوزیتویستی – برعکس نگاه مکاتب حقوق طبیعی و عقلی – مبنای مشروعیت اعتبار محض است هر قاعده ای را که دولت یا مردم الزامی بدانند قاعده ای حقوقی و مشروع محسوب می شود، اگر چه مخالف قوانین طبیعت و عقل باشد و برعکس هر قانونی را که دولت و یا مردم الزامی نپندارند، قاعده ای غیرحقوقی و احیانا نامشروع تلقی خواهد شد، هر چند منطبق بر واقعیات و داده های عقلی باشد. اما از نگاه اسلام، مبنای مشروعیت، انطباق قاعده حقوقی با اراده خداوندی است که حکیم و علیم علی الاطلاق است. هر قاعده و قانونی که منطبق بر اراده مطلق حاکم بر جهان و انسان یعنی اراده خداوند باشد مشروع محسوب می گردد اگر چه مورد قبول دولت و مردم قرار نگیرد و برعکس قاعده و قانونی که با اراده الهی ناسازگار باشد از مشروعیت بی بهره است هر چند مورد پذیرش دولت و مردم باشد (فلسفه حقوق، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ چهارم، ۱۳۷۹، صص ۶۳ – ۷۳). ثالثا، اگر منظور از قانون اساسی در سؤال قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، باید گفت از آنجا که این قانون اساسی مبتنی بر مکتب حقوقی اسلام و منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن، سنت و عقل بوده و از نظر ماهیت و مبنای مشروعیت تابع آن

است دارای ماهیتی «اعتباری – واقعی» است.

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پرسش

آیا قانون اساسی ایران الگویی از قانون های فرانسه و دیگر کشورها است؟

پاسخ

مسلما در بررسی و مقایسه قوانین اساسی کشورها با یکدیگر، شباهت ها و تفاوت هایی وجود دارد و قانون اساسی ما نیز از این قاعده مستثنی نیست، اما هرگز نباید تصور شود که وجود برخی شباهت ها به معنای الگو گیری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از قوانین اساسی سایر کشورهاست، زیرا همچنان که در ذیل می آید، مبانی و منابع تدوین حقوق اساسی جمهوری اسلامی کاملا جدید و الگویی متفاوت از حقوق اساسی سایر کشورهاست. البته استفاده از تجارب و دستاوردهای مثبت بشری در اداره هر چه بهتر جامعه از آموزه های مؤکد دین مبین اسلام است که تدوین کنندگان قانون اساسی نظام اسلامی به آن عمل نموده اند. در هر صورت به دلیل گستردگی موضوع، به ذکر برخی از مهمترین تفاوت ها و شباهت های قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با قانون اساسی فرانسه می پردازیم: الف. شباهت ها: قانون اساسی کشور ما همانند قانون اساسی فرانسه «شکلی می باشد». جهت آگاهی بیشتر ر.ک: ابوالفضل قاضی، بایسته های حقوق اساسی، نشر یلدا، ۱۳۷۳، ص ۲۲. قانون اساسی شکلی، قانونی جامد، سخت و انعطاف ناپذیر است و بازنگری و تجدید نظر در قانون اساسی به شیوه قوانین عادی و از طریق مجالس مقننه ممکن نیست بلکه این امر باید توسط مجلس ویژه ای (مجلس خبرگان یا مجلس مؤسسان) یا به وسیله آراء مردم و همه پرسی و یا مخلوطی از شیوه های مختلف انجام پذیرد. قواعد حقوقی فرانسه، دارای سلسله مراتبی می باشند؛ یعنی مصوبات انجمن شهر و روستا نمی تواند خلاف مصوبات هیئت دولت باشد و مصوبات هیئت دولت نمی تواند خلاف مصوبات مجلس باشد و مصوبات مجلس نمی تواند مغایر مصوبات قانون اساسی باشد قانون اساسی یک هنجار برتر حقوقی است و بنا به نظر قائلان به قانون اساسی شکلی، این اصل برتر، تنها در قانون اساسی شکلی وجود دارد در مقابل قانون اساسی شکلی، قانون اساسی ماهوی است که بیشتر قواعد آن، براساس عرف تدوین می شود و الگوی آن انگلستان است، چیزی به نام کتابچه قانون اساسی وجود ندارد، چنان که در قواعد حقوقی آن نیز سلسله مراتبی وجود ندارد و اصلی به نام اصل برتر قانون اساسی، نسبت به سایر هنجارهای حقوقی منعقد نیست؛ بنابراین مجلس عوام آنها به راحتی می تواند برخلاف اصول قانون اساسی تصمیم بگیرد، مثلا پادشاهی مشروط انگلستان را به پادشاهی جمهوری تبدیل کند و... بنابراین شکل ظاهری قانون اساسی جمهوری اسلامی و شیوه تدوین آن بیشتر همانند قانون اساسی فرانسه است. وجود دیوان عدالت اداری و بعضی از ساختارها و سازمان های دیگر در قانون اسای ما، همانند مدل فرانسه است (قانون اساسی و ضمانت های اجرایی آن، عباس کعبی، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه، چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۱۵). ب. تفاوت ها: اما با این همه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در منشأ تدوین و شکل گیری، منطبق با هیچ کدام از شیوه های متداول در دنیا نیست بلکه شیوه متفاوتی است که می توان آن را «قانون اساسی ناشی از شریعت» نام گذارد و آن را چنین تعریف کرد: قانون اساسی مجموعه ی قوانین و مقرراتی است درباره ماهیت دولت، حکومت و حقوق ملت که مبتنی بر شرع مقدس تدوین شده است. ارکان تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: ۱- پذیرش ملت، ۲- اجتهاد مستمر فقها براساس کتاب و سنت معصومین(ع) ۳- تأیید ولی فقیه (همان، ص ۱۰). و حال آن که منشأ تدوین قانون اساسی فرانسه تنها براساس دیدگاه مادی گرایانه

اومانیستی وخواست مردم استوار است. یکی دیگر از تفاوت ها در این است که طبق اصل پنجم قانون اساسی فرانسه، عالی ترین مقام کشور رئیس جمهوری است اما در قانون اساسی ایران، رئیس جمهور بعد از ولی فقیه قرار دارد. و تفاوت های بیشمار دیگری که جهت آشنایی با آنان می توانید به منابعی که درباره حقوق اساسی تطبیقی نگاشته شده است مراجعه نمایید. (مانند: حقوق اساسی تطبیقی، دکتر سید جلال الدین مدنی، نشر گنج دانش، چاپ اول ۱۳۷۴).

آیاسنگسارکردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده وخشن جلوه نکند؟ چرادرماههای حرام دیه دوبرابرمیشود؟ دراین ماههاارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفا"توضیح کافی دهید.این حکم غیرمنطقی است.

پرسش

آیاسنگسارکردن عملی وحشیانه نیست؟ چرا در این حکم تجدید نظری صورت نگرفته تاچهره اسلام آلوده وخشن جلوه نکند؟ چرادرماههای حرام دیه دوبرابرمیشود؟ دراین ماههاارزش اقتصادی فرد بیشتر میشود؟ لطفا"توضیح کافی دهید.این حکم غیرمنطقی است.

پاسخ

سنگسار پاسخ به این پرسش ، نیاز به بررسی مفهوم خشونت، مدارا و منشا آن و ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام دارد. مدارا از منظر غرب و اسلام واژه مدارا که در زبان فرانسوی «تولوانس» و در زبان انگلیسی «تالونس» (Tolernce) به کار می رود، در مقابل خشونت قرار دارد مفهوم «تولرانس» از جمله اصطلاحات فرهنگ مدرن غربی است که پس از رنسانس به تدریج رشد کرد و قبول عام یافت و امروز یکی از مشخصه های اصلی فرهنگی الحادی غرب شناخته می شود. در ریشه یابی این مهفوم باید بگوییم که اولا: در فرهنگ مسلط غرب همه ارزش ها_ اعم از ارزش های اخلاقی، اجتماعی، حقوقی و سیاسی _امور اعتباری هستند و ریشه عقلانی و واقعی ندارد. به عبارت دیگر، ارزش ها تابع خواست ها و سلیقه های مردم هستند. . مادامی که جامعه آن را می پذیرد، ارزشمند است و اگر روزی سلیقه مردم تغییر کرد، همان ارزش تبدیل به ضد ارزش می گردد. ثانیا: اعتقادات و باورهای دینی را نیز در شمار همان ارزش های اعتباری قرار می دهند و فرد را در گزینش آن ها و یا طرد آن ها آزاد می بیند و آن ها را در حد یک سلیقه مانند سلیقه در انتخاب رنگ لباس تنزل می دهند. از این رو، عدم حساسیت آنان به مسئله رذایل اخلاقی و کارهای ناشایست بدان جت است که در تفکر آنان انسان یک موجود ارزشی متمایز از حیوانات نیست یعنی در منطق تفکر آنان تعالی بینش ها و گرایش های انسانی لحاظ نمی شود. اما از دیدگاه اسلام و فرهنگ اسلامی، مقدسات و ارزش های دینی به مراتب از حال، مال، ناموس و بستگان عزیزتر است. دینی که تنها راه رسیدن انسان به سعادت و خوش بختی جاویدان است و آن چنان گرانقدر است که ۱۲۴ هزار پیامبر برای رساندنآن به بشر از سوی خدای متعال فرستاده شده اند و در راه آن زحمت های بی پایانی را متحمل شدند و بلکه برخی جان خود را فدای آن کرده اند، چزی نیست که بتوان با تساهل و مدارا در مورد هتک و تضعیف آن برخورد کرد. به راستی اگر اسلام، «تولرانس» را آن گونه که در غرب امروز رایج است می پذیرفت، چرا امام حسین علیه السلام در برابر ایجاد تغییر و بدعت گذاری در پاره ای از احکام دین، و نه حتی همه آن، به آن همه رشادت دست زد و خویشتن و فرزندان و یارانش را فدای اسلام کرد؟ و یا چرا مجازات اعدام را برای مرتد در نظر می گرفت؟ آیا اسلام دین و احکام آن را تا حد یک سلیقه تنزل می دهد که هرگاه خواستیم بتوانیم آن را تغییر دهیم و یاهر گونه خواستیم به آن توهین روا داریم؟ (مصباح یزدی، محمدتقی، پاسخ استاد به جوانان پرسش گر، قم، موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۰، ص

۲۲۶) ملاک وضع احکام از منظر غرب و اسلام از منظر غرب بعد از رنسانس، که به لیبرالیسم و اومانیسم روی آورده اند، در جهان بینی، هنر، اخلاق و حقوق و ... انسان مدار و محور هر گونه تلاش است و خالق همه ارزش ها و ملاک تشخیص خیر و شر است. برای آنان به آنچه اصالت دارد به خواسته و لذت های انسان است و اگر دینی هم معتبر باشد، باید رد جهت تامین هواهای نفسانی افراد و هماهنگ با خواسته های وی باشد. از نظر اخلاق نیز که ملاک تمایز انسان و حیوان است بر اساس بینش اومانیستی و لیبرالیستی، انسان در آزادی جسمیش، هیچ قید و بندی ندارد، بر اساس این بینش دیگر جایی برای صحبت از حجاب، عفت و ... نمی ماند. با این مبنا مسئله ای به نام اخلاق یا نهاد خانواده ارزش و قداستی نخواهد داشت. اما از منظر اسلام، از آن جا که انسان قوام خلیفه اللهی دارد و تفاوت اساسی با حیوان دارد ، ملاک وضع احکام رابطه هر انسان و خداوند و رسیدن انسان به خداوند و کمال است و بر اساس این بینش غرائز موجود در بشر، فقط یک نیاز و مایه تداوم زندگی بشر تلقی می شود اما به عنوان یک ارزش مطرح نیست، لذا معتقد است که این نیاز غریزی باید به نحو معقول و معتدل ارضاء شود ، چرا که غریزه جنسی، انسانیت انسان را تشکیل نمی دهد لذا در محدوده نیازها باید بررسی شده، شرایط مناسب را برای ارضاء متوازن و معقول آن فراهم آوریم. با این نگرش برای حفظ انسانیت انسان، وجود انضباط و قید و بند به عنوان عامل مصونیت مطرح می شود نه محدودیت. (فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵ و ۱۷۰) خشن نمایی حدود و تعزیرات اسلام متاسفانه ، قضاوت خشونت در مورد حدود و تعزیراتی که اسلام وضع کرده است، در یک قضاوت اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب صورت می گیرد و معمول این گونه قضاوت ها در این گونه مسایل اجتماعی و حقوقی از جهان بینی ما و برداشتی که درباره آدمی و جامعه انسانی داریم بر می خیزد. برخی در این قضاوت ها بدون در نظر گرفتن تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و راه های اثبات و راه های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این گناهان و اثرات زیانبار آن برای جامعه حکم به خشن بودن حدود و تعزیرات می دهند. برای مثال، برخی ، با مشاهده جوامع غربی که نوشیدن شراب را مانند آب خوردن می دانند یا رواج فسادهای جنسی را ، دلیل کم اهمیت بودن این گناهان دانسته و اجرای حدود را خشن می دانند، در حالی که اگر آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده ها، فرزند های نامشروع که غالبا بر اساس تجربه دانشمندان، افرادی تبه کار و بی رحم و جانی از آب در می آیند، کودکان بی سرپرست و انواع بیماریهای جسمی و روحی که زایید بی بند و باری های جنسی است را ملاحظه کنیم، قبول خواهیم کرد که آلودگی های جنسی به هیچ وجه مسئله ساده ای نیست که بتوان از آن به اسانی گذشت، بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می خورد و موجودیت آن به خطر می افتد. با در نظر گرفتن همه این جوانب، معلوم می شود که حدود و تعزیرات اسلام چندان خشن نیستند. از سوی دیگر شاید برخی از این مجازات ها مانند سنگسار، سنگین به نظر برسند ولی اسلام راه های اثبات آن را چنان محدود کرده است که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می گیرد، در عین این که وحشت از آن به عنوان یک عامل بازدارنده روی افراد منحرف اثر خود را خواهد گذاشت. برای مثال، در مورد ثبوت زنا، بر اساس آیه ۱۵ سوره نساء شاهدها به چهار نفر افزایش یافتند از سوی دیگر برای شهادت شهود، شرایطی تعیین شده است از قبیل رویت و عدم قناعت به قرائن و هماهنگی شهادت شهود و مانند آن، که اثبات جرم را سخت تر می کند. روشن است که با این شرایط تنها افراد بی باک و بی پروا ممکن است مجرم شناخته شوند و بدیهی است که این چنین اشخاصی باید به اشد مجازات گرفتار شوند تا عبرت دیگران گردند. و جامعه سالم بماند. از نکات پیش معلوم می شود که پس از اثبات جرم، به هر طریقی که شده باید مجازات اجراء شود و در هنگام اجرای مجازات که مربوط به اجتماع می شود نباید عاطفه، محبت و احساسات جایگزین عقل شود، بلکه تا آن جا که پای مجازات الهی در میان است و به مصلحت عامه بشریت است باید حکم اجراء شود، چنان که خداوند متعال در حکم زنای غیرمحصنه می فرماید: «هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رافت (و محبت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید، و باید گروهی از مومنان مجازاتشان را مشاهده کنند. (نور، ۲) در پایان شایان ذکر است، چنانچه ما مسلمانان بخواهیم بر

اساس خوش آمدی غربی ها، حدود و تعزیرات خودمان را اجرا کنیم باید دست از همه آن ها بکشیم، چرا که آن ها نه تنها سنگسار بلکه شلاق زدن ، اعدام، آزاد نبود روابط جنسی و ... همه را خشن می بینند و بر اساس گفته قرآن کریم تا مادامی که شما مسلمانان کاملا به میل آنان رفتار نکنید از شما راضی نخواهند شد، و «لن ترضی عنك الیهود و لاالنصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواء هم بعد الذی جاءك من العلم مالك من الله من ولی و لانصیر» (بقره، ۱۲۰) هرگز یهود و نصاری از تو راضی نخواهد شد، تا [به طور کامل تسلیم خواسته های آنان شوی و] آنها بین [تحریف یافته] آنان پیروی کنی. بگو: «هدایت الهی، تنها هدایت است» و اگر از هوی و هوس های آنان پیروی کنی، بعد از آن که آگاه شده ای، هیچ سرپرست و یاوری از سوی خدا برای تو نخواهد بود». دیه پیش از پاسخ شایان ذکر است که دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می شود «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش این ها باشد. بلکه به تصریح قرآن، «خون یک انسان برابر با خون همهء انسان ها است» از این رو است که مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. بنابراین دیه عامل تعیین ارزش و خون بها نیست، بلکه دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم تا حدودی جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد میکند. برای پرکردن این خسارت اقتصادی دیه داده می شود. (آیت الله جوادی آملی، زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸) افزایش دیه در ماه های حرام شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی و مکانی و روانی و ویژگیهای دیگر آن ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می دهند، مثلا بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولا عامل تشدید می دادند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی هم در مجازات های دنیوی و هم در مجازات های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه های حرام به علت قداست آن ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه های حرام یک سوم اضافه می شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملا در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان های مقدس را نگه نداشت مشخص می شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلا روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی شوند.

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پرسش

اصل برائت در قانون اساسی به چه معناست؟

پاسخ

برائت، یعنی پاک و مبرا بودن از عیب؛ اما در احکام وقتی می گویند ذمّه شما بریء است؛ یعنی، مسؤولیتی در قبالآن حکم یا موضوع ندارید و یا وقتی می گویند: اصل برائت است؛ یعنی، وقتی شک می‌شود که آیا فلان چیز در اسلام حرام است یا حلال، تا زمانی که دلیل روشنی از قرآن و روایات بر حلیّت یا حرمت آن پیدا نگردد، حکم به مباح بودنمی‌شود. و یا اگر در گناهگار بودن کسی شک دارید، تا وقتی که سندی روشن و شاهدی قوی بر مجرم بودن او پیدانگردد، حکم به بی گناهی او می‌شود. البته بحث در رابطه با این مسأله خیلی مفصل است؛ چون یکی از ادله فقهی است و بحث گسترده آن در کتابهای مربوطه بیان شده است. اصل برائت محدوده اجرایی آن، در محاکم و هنگام اتهام است بدین معنی که اصل بر برائت و عدم ارتکاب جرم است مگر آن که جرم اتهامی نسبت به متهم اثبات شود. پس صرف این که یک نفر متهم به قتل یا فلان جرم یا تخلف باشد نمی شود او را محکوم و مجازات کرد، گرچه با وجود قرائن و امارات اتهامی، برای اثبات ارتکاب یا عدم ارتکاب جرم می توان او را محاکمه (نه محکوم) کرد. بنابراین مفاد اصل برائت، نسبت ندادن جرم یا تخلف به افراد است مادامی که جرم یا تخلف آنها اثبات نشود و این معنای اصل سی و هفتم قانون اساسی است که می گوید: «اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه ثابت گردد».

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند.۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) برپایه روایات۲ می‌خوانیم: هر گاه مردمسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در

پرسش

بر پایه تصریح آیه قرآن مجید و روایات اهل بیت (ع)، هر گاه کسی مسلمانی را بکشد و خانواده فرد مقتول نخواهد قاتل را عفو کند می‌تواند قصاص کند.۱ جز آن که در قانون مجازات اسلامی (ماده ۲۹) برپایه روایات۲ می‌خوانیم: هر گاه مردمسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، در صورتی مرد قصاص می‌شود که ولیّ زن قبل از قصاص قاتل، نصف دیه یک مرد را به او (خانواده قاتل) بپردازد. آنچه جای شبهه و پرسش است این که: چگونه زن در قبال کشتن مرد قصاص می‌شود، بی آن که لازم باشد از سوی خانواده مرد چیزی به خانواده زن پرداخت شود؛ امّا اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که از سوی خانواده زن مقتول، مبلغی به خانواده مردقاتل تسلیم شود؟! توضیح آن که، بر پایه فقه اهل بیت (علیهم‌السلام) دیه کشتن مرد مسلمان یک هزار مثقال شرعی طلا و دیه کشتن یک زن مسلمان، پانصد مثقال است. بنابراین اگر مردی زنی را بکشد در صورتی می‌توان مرد را قصاص کرد که مبلغی معادل پانصد مثقال طلااز سوی خانواده زن به خانواده مرد (قاتل) تسلیم شود. چرا در اسلام میان زن و مرد تبعیض وجود دارد و ارزش وجود زن پیوسته کمتر از مردان شناخته شده است. همین امر سبب می‌شود که بستگان زن به جای قصاص مرد قاتل،به گرفتن دیه رضایت دهند.آیا این نوع ستم به زن و خانواده او نیست که پس از کشته شدن زن، بستگان او علاوه بر آن که کسی از ایشان کشته شده است ناچار باشند برای قصاص قاتل، پانصد مثقال طلا نیز به خانواده او (قاتل) تقدیم کنند!

پاسخ

قانون قصاص و مجازات پدیده عصر اسلام نیست. در جوامع جاهلی پیش از اسلام نیز در همه ملل وجود داشته است. قرآن از حکم قصاص دردین یهود چنین یاد می کند: وکتبنا علیهم فَیها ان النفس بالنفس ...:۳ بر آنان (در تورات) مقرّر کردیم که جان در مقابل جان، چشم در مقابل چشم، بینی در مقابل بینی،...قصاص می‌شود.{M با این حال، ملل گذشته اغلب میان جرم و جزای آن، عدالت

را مراعـات نمی‌کردنـد. مردم عرب گـاهی به جای یک نفر ده نفر را به قتل می‌رساندنـد.۴ و علت این جزای نـابرابر را شـرافت یک قبیله نسبت به دیگر قبایل می‌دانستند.۵ در اسلام بـا نزول آیـات قصاص این حکم چنین ضابطه یافت: ۱. می‌توان به جـای قصاص، عفـو کرد و دیه گرفت یـا آن را نیز عفـو نمـود. ۲. قصـاص به منظور اجرای فرمـان خداونـد و تـأمین امنیت اجتماعی انجام می گیرد. هدف انتقام و تلافی نیست؛ گرچه با قصاص قاتل، خانواده مقتول تا حدّی تشـفّی می‌یابند. ۳. به جای یک فرد نمی‌توان چند نفر را کشت، مگر آن که همه در قتل سـهیم بوده باشند. نیز باید به جبران کشتن همه آنان به جای یک نفر، از سوی بستگان مقتول مبلغی به بسـتگان هر یـک از ایشـان (کشـندگان) داده شود. ۴. بـه جـای زن در صـورتی می‌تـوان مردی راکشت که نصـف دیه یـک مرد مسـلمان به خـانواده مرد قاتل داده شود.۶ مرحـوم مقـدس اردبیلی می‌نویسـد: این حکم از امور قطعی نزد فقیهـان شـیعه است.۷ باید دانست چنان که قصاص برای انتقام نیست، دیه نیز بهای جان و خون نمی‌باشـد. اگر چنین بود بهای جان و خون یک انسان فرزانه و اندیشـمند با جان و خون یک فرد سـفیه برابر نمی‌بود. آیا قرآن که با نگرش ارزشی می‌فرماید: «هرگز دانایان و نادانان برابر نیستند» در مسـأله دیه و قصـاص چگونه تـا بـدین میزان میـان زن و مرد تفاوت می‌نهـد و تفاوتی بین فرد فرزانه و عامی مقرر نمی‌دارد؟! این بـدان سـبب است که دیه و قصاص تعیین کننـده ارزش‌ها و امتیازات افراد نیست و بیشتر به تأمین امنیت فردی و اجتماعی نظر دارد و راهکاری برای جبران مسایل اقتصادی و معیشتی بازمانـدگان افراد کشـته شده است. از این رو است که می گوییم: دیه نوعی جریمه دنیوی است که دارای معیار خاصـی است و کم یا زیاد بودن آن، به شخصـیت افراد مربوط نیست. دیه یک فرد عادی با دیه پیشوای عادل مسـلمانان یک انـدازه است و تخصّـص و تعّهد و ایمان در آن تأثیری ندارد. امّا جنبه معنوی - نزد خداوند واز نظر تأثیر مرگ افراد در جـامعه - بی تردیـد کشـتن یـک فرد برجسـته و شایسـته به مراتب سـهمگین‌تر است و عقوبت سـنگین‌تری در قیامت خواهد داشت. بنابراین گاه ممکن است‌از این جنبه کشـتن یک طفل یا زن، گناهی بزرگ‌تر از کشتن ده‌ها مرد داشته باشد آنچه از روایات و گفتـار فقهـا دانسـته می‌شود این است که دیه به منظور جبران خسـاراتی است که در پی کشـته شـدن افراد به خـانواده ایشـان وارد می‌آیـد. به طور عـادی چون مرد عهـده دار مسؤولیت مخـارج خـانواده است، کشـته شـدن وی - به عمـد یا به وسـیله قصاص- تأثیر زیانبارتری بر خانواده‌اش می گذارد. از نظر اسلام، مرد وظیفه دارد مخارج خانواده‌اش را تأمین کند. مبلغ دیه در حقیقت به فرد قاتل یا مقتول نمی‌رسد. سهم خانواده اوست که سرپرستی را از دست داده است. به همین سبب است که اگر مردی را به جرم کشتن یک زن قصاص می کننـد بایـد برای جبران خسارتی که در اثر کشـته شـدن آن مرد به خانواده او می‌رسد، مبلغی از سوی بسـتگان زن به خـانواده مرد پرداخت گردد و آنگـاه مرد قصـاص شود. این در حـالی است که گاه ممکن است خساراتی که جامعه به سـبب کشـته شدن یک زن متحمل می‌شود، بسـی افزون‌تر باشد از خساراتی که به سـبب کشـته شدن ده‌ها مرد متحمل شده است. اما باید دانست که دیه عهده دار جبران آن خسارت‌های معنوی نیست. به همین سبب است که در روایات می‌خوانیم: با مرگ یک دانشمند اسلامی رخنه‌ای در اسـلام پدیـد می‌آیـد که بـا هیـچ چیز جبران نمی‌شود. امّـا دیه او بـا یـک فرد بی سواد برابر است. حـال اگر در مواردی مسؤول تـأمین مخـارج خـانواده زن باشـد و او بـه دسـت مردی کشـته گردد در پرداخـت دیـه به بازمانـدگان وی چیزی افزون داده نمی‌شود. زیرا اولاـ تـأمین معـاش مسؤولیتی نبوده است که شـرع بر عهـده او گذاشـته باشـد، بلکه وی به دلایل جانبی عهـده دار آن گشـته است. افزون بر این که در وضع مقررات، قانون گـذار، احکام را برای نوع افراد در نظر می گیرد، نه یکایک افراد. از این نظر، به طور نوعی مردان مسؤول تـأمین معیشت خـانواده هسـتند،نه زنـان. اعضای خانواده مخارج خود را از او می‌طلبنـد، نه از زن. با این همه هر گاه د رموردی زن عهده دار مخارج خانواده بود و کشته شد حاکم اسلامی می‌تواند از اموال عمومی، آن خسارت را جبران کند. این نظر از فقیه عالی مقام آیهٔ الله شاهرودی نیز نقل شده است. ایشان در این باره فرموده‌اند: این امر بدان سبب است که پدیده زن کشی تقویت نشود.۸ پی‌نوشت: ۱.یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص. (بقره، ۱۷۸)؛ من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیّه سلطاناً. (اسراء۳۳)؛ ان النفس بالنفس. (مائده،۴۵)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۶۱. ۲. سلسلهٔ الینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۱۹، جواهر الکلام،ج

۴۲، ص ۸۲. ۳. سوره مائده. آیه ۵۴. ۴. المیزان ج ۲، ص ۴۳۲ – ۴۳۸، در تفسیر آیه ۱۷۸ بقره. ۵. مجمع البیان،ج ۱، ص ۴۸۸ – ۴۹۲، در تفسیرآیه ۱۷۸ سوره بقره. ۶. تمام مذاهب اهل سنّت با این حکم مخالف اند و معتقدند که پرداخت چنین مبلغی به خانواده مرد لازم نیست. (احکام قرآن، ابوبکررازی، ج ۱، ص ۱۳۸ و ۱۳۹؛ المهذّب، محیی الدین نووی، ج ۱۸، ص ۵۳۴. ۷. زبده البیان فی احکام القرآن، ص ۶۷۱ و ۶۷۲. ۸. ر. ک: روزنامه قدس، پنجشنبه، ۸۱/۵/۱۰، ص ۱۵.

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی"ره "هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلید نبودند ابتدا بصورت موقت وبعدهم به عنوان رهبر معرفی کردند وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا

پرسش

در خرداد سال ۱۳۶۸ پس از وفات امام خمینی"ره "هنوز قانون اساسی سال ۱۳۵۸ اعتبار داشته است، در شب ۱۵ خرداد سال ۱۳۶۸ مجلس خبرگان آقای خامنه ای را که آنموقع مرجع تقلید نبودند ابتدا بصورت موقت وبعدهم به عنوان رهبر معرفی کردند وبعد قانون اساسی تغییر پیدا کرد. چرا مرجعیت آقای خامنه ای بعد اعلام شد وبعد هم قانون اساسی را تغییردادند؟

پاسخ

برادر گرامی جناب آقای ح ، خ مطلبی که در ذهن جنابعالی جا گرفته تماماً براساس مقدماتی است که اساساً واقعیت ندارد، مرحوم امام خمینی"ره "بعنوان معمار انقلاب اسلامی و نظام سیاسی دینی در زمان حیات خود و دقیقاً درتاریخ ۴/۲/۶۸ فرمان بررسی مجددقانون اساسی را صادر فرمودند وعده ای از نخبگان راتعیین نمودند تا مواردی را که نیاز به اصلاح دارد اصلاح نموده وبه رؤیت ایشان برسد. کمیتهٔ مذکور دراسرع وقت اصلاحات موردنظر را انجام وبه تأیید امام راحل رسید از جمله تغییرات مهم در قانون اساسی که پیش از رحلت امام مورد تأیید ایشان قرار گرفت ومبنای عمل مجلس خبرگان رهبری واقع شد. بحث برداشتن شرط مرجعیت از رهبری بود. در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ یکی از شروط رهبری را مرجعیت قرار داده بودند. این شرط در کمیتهٔ بررسی قانون اساسی تعیین شده از سوی امام راحل به شرط کفایت اجتهاد تغییر کرد. نظر امام"ره "این بود که برای ادارهٔ نظام ورهبری جامعه شرط اجتهاد کافی است.اگر این اجتهاد به مرجعیت تبدیل شد. قید مرجعیت لازم نیست. وهمانگونه که به آگاهی رسید کلیه اصلاحات بعمل آمده مورد تأیید امام راحل قرار گرفت. وبه تأیید ملت نیز رسید. پس از رحلت امام خمینی درجلسهٔ خبرگان ۱۴/۳/۶۸ ش مصادف با ۲۹ شوال ۱۴۰۹ ق، حضرت آیت ا...العظمی سید علی خامنه ای" حفظه ا"...با اکثریت قاطع اعضای مجلس بعنوان رهبر نظام جمهوری اسلامی ایران برگزیده شدند وهیچ مطلبی در خصوص موقتی بودن این انتخاب مطرح نشد. مراتب اجتهاد مقام معظم رهبری قبلًا مورد تأیید بسیاری از مراجع تقلید قرار گرفته بود و مرجعیت ایشان نیزاز سوی جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه قم مورد تأیید قرار گرفت وطی اطلاعیهٔ مهمی که پس از رحلت آیت ا...العظمی اراکی منتشر شد وطی آن مرجعیت ۷ نفر ازعلما و مجتهدین اعلام گردید نام مبارک حضرت آیت ا...العظمی خامنه ای نیز قید گردید وبه اطلاع جامعهٔ اسلامی رسید بنابرآنچه گذشت : ۱. تغییرات واصلاحات قانون اساسی درزمان حیات امام راحل انجام گرفت و به تأیید آن بزرگوار وملت شریف ایران رسید. ۲. مجلس خبرگان، مقام معظم رهبری را که از مجتهدین مورد تأییدخبرگان بودند پس از وفات امام به عنوان رهبر برگزیدند ومرجعیت معظم له از سوی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم مورد تأیید قرار گرفت. انتخاب معظم له به هیچ وجه موقتی نبود بلکه به عنوان رهبر دائمی برگزیده شدند. ناگفته نماند سه نفر ازمسؤلین طراز اول نظام (آیت ا...موسوی اردبیلی

وآیت ا...خامنه ای و جناب آقای رفسنجانی) درحضور فرزند امام"ره ("مرحوم حاج سید احمد خمینی) پیش از وفات امام ودر حضور امام راحل نسبت به آینده نظام ورهبری انقلاب اظهار نگرانی می کنند. امام می فرمایند" : به هیچ وجه نگران نباشید انسانهای شایسته ای وجود دارند که توانایی وشایستگی رهبری دارند. از امام سؤال می کنند چه کسی لیاقت رهبری دارد؟ وامام به آقای خامنه ای اشاره می کنند ومی فرمایند" : ایشان لیاقت رهبری واداره نظام اسلامی را دارند درآن روز مقام معظم رهبری از حاضران درجلسه اکیداً درخواست می کنند که این مطلب به هیچ وجه منتشر نشود وجایی مطرح نگردد که همین طور هم می شود اما پس از وفات امام راحل، یادگار امام، مرحوم حاج احمدآقا خمینی درجلسهٔ خبرگان ظاهر می شوند وبه اتفاق آیت ا...موسوی اردبیلی وجناب هاشمی رفسنجانی مطلب فوق را شهادت می دهند واعضای مجلس خبرگان ازدیدگاه امام راحل وتأییدات ایشان آگاه می شوند. خدای عزوجل را شاکریم که ما را ازنعمت رهبری برخوردار ساخت. امیدواریم قدردان این نعمت بزرگ الهی باشیم. ان شاء ا...

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد ام

پرسش

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفا توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملا غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کارش سخت توبیخ می شود.

۱ـ آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق ز ن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است ؟

پرسش

۱ـ آیا دین اسلام معتقد به تشابه حقوق ز ن و مرد است یا معتقد به تساوی حقوق آنان است ؟

پاسخ

شاید بهتر باشد اشکال را به این صورت مطرح کنیم که: اگر اسلام زن را انسان تمام عیار می دانست حقوق مشابه و مساوی با مرد برای او وضع می کرد، لکن حقوق مشابه و مساوی برای او قائل نیست، پس زن را یک انسان واقعی نمی شمارد. اصلی که در این استدلال به کار رفته این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت و شرافت انسانی، یکسانی و تشابه آنها در حقوق است. مطلبی هم که از نظر فلسفی باید انگشت روی آن گذاشت این است که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی چیست؟ آیا لازمه اش این است که حقوق مساوی یکدیگر داشته باشند به طوری که ترجیح و امتیاز حقوقی در کار نباشد؟ یا لازمه اش این است که حقوق زن ومرد علاوه بر تساوی و برابری، متشابه و یکنواخت هم بوده باشند و هیچ گونه تقسیم کار و تقسیم وظیفه ای درکار نباشد؟ شک نیست که لازمه اشتراک زن و مرد در حیثیت انسانی و برابری آنها از لحاظ انسانیت، برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق چطور؟ اگر بنا شود تقلید و تبعیت کورکورانه از فلسفه غرب را کنار بگذاریم و در افکار و آراء فلسفی که از ناحیه آنها می رسد به خود اجازه فکر اندیشه بدهیم، اول باید ببینیم آیا لازمه تساوی حقوق تشابه حقوق هم هست یا نه؟ تساوی غیر از تشابه است، تساوی برابری است و تشابه یکنواختی. ممکن است پدری ثروت خود را به طوری مساوی میان فرزندان خود تقسیم کند اما به طور متشابه تقسیم نکند. مثلاً ممکن است این پدر چند قلم ثروت داشته باشد؛ هم تجارتخانه داشته باشد و هم ملک مزروعی و هم مستغلات اجاری، ولی نظر به این که قبلاً فرزندان خود را استعداد یابی کرده است، در یکی ذوق و سلیقه تجارت دیده است و در دیگری علاقه به کشاورزی و در سومی مستغل داری، هنگامی که می خواهد ثروت خود را در حیات خود میان فرزندان تقسیم کند، با در نظر گرفتن این که آنچه به همه فرزندان می دهد از لحاظ ارزش مادی با یکدیگر برابر باشد و ترجیح و امتیازی از این جهت در کار نباشد، به هرکدام از فرزندان خود سرمایه را می دهد که قبلا در آزمایش استعدادیابی آن را مناسب یافته است. کمیت غیر از کیفیت است، برابری غیر از یکنواختی است، آنچه مسلم است این است که اسلام حقوق یکجور و یکنواختی برای زن و مرد قائل نشده است، ولی اسلام هرگز امتیاز و ترجیح حقوقی برای مردان نسبت به زنان قائل نیست اسلام اصل مساوات انسانها را درباره زن و مرد نیز رعایت کرده است. اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، با تشابه حقوق آنها مخالف است. اما غربیها به اسم دفاع از حقوق زن نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن به اسم تساوی حقوق تبلیغ می کنند. استاد مطهری نظام حقوق زن در اسلام دراین باره می گوید: نمی دانم چرا کار ما که روزی پرچمدار علم و فلسفه و منطق در جهان بوده ایم باید به آنجا بکشد که دیگران بخواهند نظریات خود را در باب تشابه حقوق زن و مرد با نام مقدس تساوی حقوق به ما تحمیل کنند این درست مثل این است که یک نفر لبو فروش بخواهد لبو بفروشد اما به نام گلابی تبلیغ کند. ایشان پس از بیان این مسئله به توضیح علت عدم تشابه در حقوق زن ومرد در اسلام پرداخته و می گوید: برای بررسی کامل این مطلب لازم است که در سه قسمت بحث کنیم:۱ـ نظر اسلام درباره مقام انسانی زن از نظر خلقت و آفرینش ۲ـ تفاوتهایی که در خلقت زن و مرد هست برای چه هدفهایی است؟ آیا این تفاوتها سبب می شود که زن و مرد از لحاظ حقوق طبیعی و فطری وضع نامشابهی داشته باشند یا نه؟ ۳ـ تفاوتهایی که در مقررات اسلامی میان زن و مرد هست که آنها را در بعضی قسمتها در وضع نامشابهی قرار می دهد بر اساس چه فلسفه ای است؟ آیا آن فلسفه ها هنوز هم به استحکام خود باقی است؟ (۱) دوست عزیز در این اوراق مجالی برای پرداختن به جزئیات این مسئله نیست برای اطلاع بیشتر بهتر است به این کتاب(نظام حقوق زن در اسلام) و کتابهای دیگری که در این زمینه نوشته شده است مراجعه فرمایید. منابع و مآخذ ۱ـ نظام حقوق زن در اسلام، استاد مرتضی مطهری، ص۱۱۶،۱۱۵.

۱ــ چرا با این که خودکشــی در دین اســلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد ام

پرسش

۱ـ چرا با این که خودکشی در دین اسلام حرام است و کسی حق این عمل را ندارد اما پدر و یا پدربزرگ در صورتی که بچه اش را بکشد نباید مجازات شود یعنی پدر و پدر بزرگ حق دارند بچه را بکشند اما همان بچه حق ندارد خودش را بکشد یعنی هر شخصی نسبت به خودش اختیار ندارد اما پدر و پدر بزرگ در این مورد اختیار دارند؟ لطفا توضیح فرمائید.

پاسخ

این که گفتید پدر و مادر حق دارند بچه شان را بکشند کاملا غلط است. و این که فرمودید نباید مجازات شوند هم غلط است. هیچ کس حق ندارد حق حیات را نه از خود و نه از دیگری سلب کند و این موهبتی از طرف خداوند است که فقط به اختیار اوست و فقط اگر کسی مرتکب قتل شده باشد یا جرائم سنگین را مرتکب شده باشد به فرمان خداوند قصاص یا مجازات می شود. پدر و مادر هم به هیچ وجه حق کشتن فرزند خود را ندارند آنچه باعث توهم شما شده است این است که حکمی در شرع است که پدر در صورتی که مرتکب قتل فرزندش شده باشد قصاص نمی شود و به خاطر حقی که بر فرزند دارد و اصل در وجود اوست کشته نمی شود اما مجازات دیگری می شود باید دیه پرداخت کند و به زندان برود و برای این کارش سخت توبیخ می شود.

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پرسش

آیا مردم حق دارند برای نسل آینده قانون تصویب کنند؟

پاسخ

در تمام کشورهای دنیا، رجال سیاسی و علمی، برای کشور خود قانون وضع می‌کنند که مختص به زمان خاص هم نیست. مصلحت کشورها هم اقتضا می‌کند که قانون در آن مملکت روزمره نباشد. بلی اگر نسلی پدید آمد که با مصوّبات گذشته مخالف بود، می‌تواند قانون را تغییر دهد (همانند انقلاب اسلامی ایران نسبت به دوران شاهنشاهی). البته باید توجّه داشت که این مسأله بستگی به خواست اکثریت مردم دارد؛ نه گروه‌ها و احزاب کوچک؛ یعنی، بیشتر مردم باید به حاکمیت آن قانون معترض باشند که در این صورت آن قانون در زمان‌های مختلف قابل تجدید نظر و اصلاح خواهد بود. اعتراض به نحوه اجرای قانون و یا مجریان آن، ربطی به اصل مشروعیت و مقبولیت قانون ندارد؛ به عنوان مثال ممکن است ۸۰درصد مردم یک کشور نسبت به گرانی اعتراض داشته باشند؛ ولی برگشت این اعتراض به مدیریت‌ها و عملکرد مسؤولان اقتصادی و اجرایی کشور است؛ نه به اصل نظام و قانون اساسی آن. یکی از راههای تشخیص این که مردم قانون اساسی را قبول دارند یا خیر، آمار شرکت آنها در انتخابات‌های مختلف است؛ زیرا شرکت در انتخابات، دلالت بر پذیرفتن اصل حاکمیت و قانون دارد؛ زیرا در نظر سیاسی، مخالف اصل حاکمیت، باید انتخابات را تحریم کند.

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت بر چه اساس قانونی است ؟

پاسخ

مؤسّس دادگاه ویژه روحانیّت، امام راحل(ره) بوده است و از آن جا که نظام اسلامی ما بر اساس نظریه «ولایت فقیه» اداره می گردد و او بر طبق ولایت الهی خود، اختیار دارد در مواقعی که صلاح بداند ارگان‌ها یا بنیادهای لازم را تأسیس کند. مقام معظم رهبری نیز بعد از امام راحل، آن را ابقا نموده و از این جهت جایگاهش صددرصد قانونی است. ضمنا مجلس شورای اسلامی و مجمع تشخیص مصلحت نیز در سال جاری قانون دادگاه ویژه را تصویب کرد.

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پرسش

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت را بیان کنید.

پاسخ

جایگاه قانونی دادگاه ویژه روحانیت از دو منظر قابل بررسی است: ۱ ـ در قانون اساسی به رهبری ولایت مطلقه داده شده و طبق این اصل هرگاه ضرورت یا شرایط خاص زمان یامصلحت‌های گوناگون اقتضا کند که ارگان، نهاد یا سازمانی به وسیله رهبری تأسیس گردد، این کار توسط وی انجامخواهد شد؛ بلکه بر او واجب است اقدام نماید؛ زیرا بر مسند محافظت از مصلحت‌های اسلام و مسلمین تکیه نمودهاست. ۲ ـ در سال ۷۸ مجلس شورای اسلامی وجود دادگاه ویژه روحانیت را تصویب نمود. پس وجود این دادگاه هم از نظر قانون اساسی و هم از نظر مصوبات مجلس شورای اسلامی، قانونی می‌باشد. از نظر عدالت هم عقل حکم می کند در مسائل مهم جامعه، حساسیّت و دقت بیشتری وجود داشته باشد. بر همیناساس دادسرای نظامی و دادگاه ویژه مطبوعات و هیئت منصفه مطبوعات تشکیل گردیده است. در حالی که به وجودآنها از نظر عدالت هیچ اشکالی وارد نیست. البته ممکن است در عملکرد این دادگاه، یا هر دستگاه دیگری اشکالاتیوجود داشته باشد ولی اشکال در عملکرد باید به صورت موردی عنوان گردد، نه با زیر سؤال بردن اصل آن.

چرا زن نمی تواند رئیس جمهور, رهبر, مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پرسش

چرا زن نمی تواند رئیس جمهور, رهبر, مرجع تقلید و قاضی بشود؟

پاسخ

تردیدی نیست که مرد و زن از نظر جسمی و شرایط فیزیولوژیک با یکدیگر متفاوتند و هر یک برای انجام وظایف ویژه‌ای آفریده شده‌اند. اندام مرد برای کارهای سخت و سنگین مناسب است و اندام زن برای کارهای ظریف،مسؤولیت حمل فرزند، شیردادن و...

. این تفاوت عین حکمت و به منظور حرکت و دوام نسل بشر است. همچنین به دلیل ویژگی‌هایی که ناشی از این تفاوت است، بیشتر قهرمانان و بزرگان علم وفن و تاریخ از میان مردان برخاسته‌اند.پیامبران نیز به دلیل مسؤولیتی که بر عهده داشتند و وظیفه خطیری که باید انجام می‌دادند، از بین مردان برگزیدهشده‌اند. ولی همه اینها این شبهه را در بر ندارند که زن، نمی‌تواند به درجات عالی کمال انسانی و قرب خداوند نایلشود و همان سیری را که برخی از مردان دارند، نداشته باشد. نمونه‌های ذکر شده در قرآن، گواه این مطلب است:حضرت مریم(س)، آسیه، هاجر، ساره، مادر موسی(ع) و... نمونه‌های این رشد و تکامل هستند که در قرآن ذکرشده‌اند. بنابراین تفاوت فیزیولوژیک زن و مرد؛ بدان معنا نیست که راه کمال بر زن بسته و یا محدود است. از زاویه‌ایدیگر، باید توجه داشت که عدالت همواره مقتضی تساوی عددی، وزنی و... نیست. اگر کسی ادعا کند که چون حجم و وزن بدن زنان کمتر از مردان است، پس عدالت رعایت نشده آیا این سخن معقولی است؟ و یا گلی، هم وزن نبودنخود را با هندوانه به عنوان بی‌عدالتی مطرح سازد؟! اندام زن برای وظایف خاصی طراحی شده که آن طراحی عینعدالت است؛ چرا که متقضای خلقت حکیمانه و مصلحت عام بشر است. در برابر این ادعا که زن برای خدمت به مردآفریده شده می‌توان ادعا کرد که مرد نیز برای خدمت به زن آفریده شده است؛ چرا که حاصل زحمات مردان نوعاً دراختیار زنان است و آنان هستند که از یک سو در مردان انگیزه کار ایجاد می‌کنند و از سوی دیگر حاصل کار آنان رامصرف می‌کنند. پس باید از این سخن غیرمنطقی دست برداشت؛ چون نه زن برای خدمت به مرد آفریده شده و نهمرد برای خدمت به زن؛ بلکه این دو همانند دو بال یک پرنده هستند که در کنار یکدیگر امکانات خود را در اختیار همقرار می‌دهند تا هم خود زندگی کنند و به کمال برسند و هم ضامن بقای نسل بشر باشد. از خانم‌ها نیز کسانی به درجه اجتهاد و مقامات بسیار بالای علمی رسیده‌اند، مانند مرحومه خانم امین؛ لیکن مسألهمرجعیت تقلید غیر از مسأله اجتهاد صرف است؛ زیرا مرجعیت نوعی زعامت و رهبری دینی است و به فتوای جمیعمراجع یکی از شرایط مرجعیت «مرد بودن» است. برای بررسی این مطلب لازم است دو مقدمه را ذکر نماییم: ۱- دانشمندان علم «اصول فقه» می‌گویند احکام دوگونه است: احکام واقعی واحکام ظاهری. احکام واقعی،احکامی است که شارع مقدس قرار داده است و احکام ظاهری، احکامی است که مجتهد از طریق ادله و اصول به آندست می‌یابد. در موارد بسیاری این دو عین یکدیگرند، ولی درپاره‌ای از شرایط ممکن است آنچه که مجتهد فهمید باحکم واقعی الهی مطابق نباشد. وظیفه ما این است که از احکام ظاهری تبعیت نماییم، زیرا، راهی به سوی احکام جزاز طریق ادله ظاهری از جمله فتوای مجتهد نداریم. پس اگر بعدا معلوم شد که این احکام ظاهری با احکام واقعیمطابق بوده که خیلی خوب است و ما همانگونه عمل کرده‌ایم که شارع مقدس خواسته است. و اگر مطابق نبود ما درنزد شارع مقدس معذور هستیم؛ زیرا راهی را که او به ما نشان داده بود رفته‌ایم. حال اگر اصابت به واقع نکرده و ما را بهمقصود نهایی شارع مقدس نرسانده است تقصیری متوجه ما نیست بلکه چه بسا به خاطر همین تبعیت از فرمان شارعمأجور هم باشیم. مقصود از بیان این مقدمه این است که احکامی که در دست ما است ولو باید در عمل همینگونه رفتار نماییم، اما درپاره‌ای از موارد مانند آنجا که اختلاف بین فقها وجود دارد، می‌توان احتمال داد که حکم واقعی الهی به گونه‌ای دیگرباشد. ۲- مرجعیت تقلید گرچه توفیقی الهی است و خالی از عنایات امام زمان(عج) نیست، اما قبل از آن که یک منصباجتماعی باشد و بیشتر از آن، یک مسؤولیت سنگین الهی و اخروی است و چه بسیار بوده‌اند بزرگانی که با اجتماعشرایط از مرجعیت گریزان بودند. ر.ک: مقدمه علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی بر کتاب شریف «توحید علمی و عینی» بخش مربوط به احوالات جناب «سید احمد کربلایی». بنابراین اگر هم چنین مسؤولیتی به شخصی واگذار نگردد در واقع بار آخرتی او سبک‌تر شده است. پس از بیان این دو مقدمه، ظاهرا نظر مشهور آقایان فقها این است که زن نمی‌تواند مرجع تقلید برای همه اعم از زنو مرد باشد، اما بعضی از مجتهدین و صاحب‌نظران عقیده دارند که زن می‌تواند مرجع تقلید برای همه باشد. حالممکن است حکم واقعی الهی هر کدام از این دو نظر باشد. هر گروه از این آقایان، نظری را که به آن رسیده‌اند براساسادله شرعی و روش متعارف اجتهادی است و نظر و فتوای آنان مستند به منابع و مبانی شرعی

است. اگر نظر اول، حکم واقعی الهی باشد می‌توان احتمال داد که فلسفه و علت این حکم در مقام تشریع، رعایت حالبانوان و کاستن از بار مسؤولیت آنان باشد و این که مرجعیت تقلید و تکالیف اجتماعی که به دنبال مرجعیت می‌آیدمناسب حال بانوان ودر طریق کمال خاص آنان نیست؛ زیرا ویژگی‌های روحی و روانی و معنوی بانوان به غیر ازویژگی‌های روحی و روانی و معنوی مردان است و هر کدام کمالات خاص خود و طریق و راه مناسب برای رسیدن بهآن کمالات را دارند. نه زنان به خاطر ویژگی‌های متفاوت با مردان دچار کمبود و کاستی‌اند و نه مردان به خاطرویژگی‌های متفاوت با زنان دچار کمبود و کاستی هستند، نه کمالات خاص بانوان کمال برای آقایان است و نه کمالاتخاص آقایان کمال برای بانوان است. اینها دو موجود انسانی هستند و شرایط و ویژگی‌ها و کمالات و راه‌های متفاوتیدارند که همدیگر را در این جهان تکمیل می‌نمایند و نیازهای هم را برطرف می‌کنند. و اگر هم حکم واقعی الهی این باشد که بانوان می‌توانند مرجع تقلید برای همه زنان و مردان باشد فهمیده می‌شودکه این امر منافات با ساختمان روحی و معنوی بانوان ندارد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: نظام حقوق زن در اسلام، شهید مطهری. خلاصه کلام این که از نظر قرآن کریم زن و مرد در مقام انسانیت و سیر کمالات معنوی و الهی یکسانند ولی دو گونه انسان از یک نوع انسانیت به شمار می آیند، آیه ۹۷ سوره شریفه نحل که می فرماید: «من عمل صالحا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون» و نیز آیه ۱۳ از سوره مبارکه حجرات که می فرماید: «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندا الله اتقیکم ان الله علیم خبیر». دلیل روشن و واضحی است بر یکسانی انسانیت زن و مرد، اما از بعد دیگر که زن و مرد به دلیل زن بودن و به دلیل مرد بودن حتما تفاوت های بسیاری با هم دارند که به فراخور آن هر یک مسؤولیت های مناسب خویش را عهده دار می شوند که طبعا با مسؤولیت دیگری متفاوت است وگرنه زن و مردی معنی نداشت یا همه مرد بودند و یا همه زن و از همین ویژگی است که اگر هر یک از زن و مرد را در جای خود بنگریم موجودی کامل و زیبا هستند که کمترین نقصی در آنها وجود ندارد. مطلب دیگر جهات سیاسی و حقوقی قضیه است. تشخیص این که آیا بانوان می‌توانند رئیس جمهور شوند یا نه،مبتنی است بر چگونگی تفسیر قانون اساسی که قانون اساسی تفسیر آن را بر عهده شورای نگهبان قرار داده و تفسیرشورای نگهبان این است که براساس قانون اساسی زن نمی‌تواند رئیس جمهور شود. نکته دیگر این که از نظر اجرایی امروزه بانوان متصدی قضا می‌باشند اما مسأله‌ای که هست این است که انشاء حکمبرای قاضی غیرمجتهد ممضی نیست و اگر خانمی غیر مجتهده باشد از این جهت انشاء حکم به وسیله مسؤولین قضایی بالاتر انجام می گیرد (اگر مجتهده باشد چطور؟)

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی چیست ؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم‌چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳ـ فرمان همه پرسی. ۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶ـ نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و

انتظامی ۷ـ حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸ـ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹ـ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل ۸۹ . ۱۱ـ عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه و قضائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایت فقیه در حوزه نیازها و مصالح اجتماعی ولایت دارد و مقصود از ولایت مطلقهفقیه همین می‌باشد. به عبارت دقیق‌تر ولایت فقیه از یک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصطلح در علوم‌سیاسی، بلکه اطلاق در برابر امور حسبه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبه و ضروریات ندارد و از سوی دیگرمشروط است، یعنی مشروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی.{J

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پرسش

قانون اساسی عراق (موقت) چه معایبی دارد که بعضی از مراجع چه در عراق و چه در ایران و حتی دولت ایران نسبت به آن واکنش نشان داده است.

پاسخ(قسمت اول)

جهت آشنایی کامل با قانون اساسی موقت عراق، ابتدا متن آن را آورده و سپس به مهمترین معایب و اشکالاتی که این قانون اساسی از دیدگاه مراجع و سایر حقوقدانان دارد، اشاره می نماییم: [قانون اساسی موقت عراق در انتهای پاسخ آورده شده است] اما مهمترین معایب و اشکالات این قانون به صورت مختصر عبارتند از: ۱. براساس ماده ۶۱ قانون فوق، کردهای عراق از حق وتوی قانون اساسی دائم برخوردار می شوند و این باعث نادیده گرفتن حقوق و آراء اکثریت جمعیت عراق می شود. ۲. تشکیل دولت موقت با یک رئیس جمهور و دو معاون، مورد تأیید اعضای شیعه شورای حکومتی نیست و آنان خواستار آن هستند که دولت موقت به رهبری یک شورای ریاست جمهوری ۵ نفره اداره شود. ۳. نقش اسلام در اداره کشور و چگونگی تنظیم روابط آن نادیده گرفته شده است. ۴. بیگانگان در تنظیم و تهیه این قانون، دخالت داشته اند و حال آن که قانون اساسی عراق می باید تنها بر اساس مصالح و منافع آن کشور وضع گردد نه بیگانگان. ۵. ضرورت برگزاری انتخابات پیش از تصویب قانون اساسی و تنها قانون اساسی با رأی اکثریت مردم عراق اعتبار دارد. ۶. علاوه بر موارد فوق مشکلات دیگری نیز در این قانون وجود دارد که عبارتند از: نادیده گرفتن نقش مرجعیت در قانونگذاری و نقش نظارتی حوزه علمیه نجف در زمینه تدوین قوانین مدنی و جزایی، مسأله حضور تعداد افراد شیعه در مجمع ملی – که ۲۶۷ نفر نماینده دارد و مشخص نبودن معیارهای انتخاب این اعضا که احتمال تضییع حقوق اکثریت یعنی شیعیان وجود دارد، مشخص نبودن محدوده جغرافیایی شیعیان و امتیازات و اختیارات آنان در حالی که در قانون اساسی موقت به حراست مناطق کردنشین و امتیازات و اختیارات آنها تعیین و تأکید شده است (روزنامه همشهری، ۱۷/۱۲/۸۲ و خبرگزاری مهر ۲۰/۱۲/۸۲). در هر صورت قانون اساسی فوق نه تنها با معیارهای اسلامی بلکه با معیارهای رایج بشری هم منطبق و هماهنگ نمی باشد و تنها منافع و مصالح اشغالگران را می رساند نه خواست و مصالح مردم عراق را. متن کامل آخرین نسخه قانون اساسی موقت عراق این قانون شامل ۹ فصل و ۶۲ ماده است که مهمترین آن، تاکید بر اسلام به عنوان دین رسمی، منبع اساسی قانونگذاری،

فدرالیسم برای منطقه کردستان، ۲۵ درصـد سـهمیه زنان در مناصب حکومتی و اداری و موارد دیگر است. مقدمه : ملت عراق برای استرداد آزادی مصـادره شـده خود از سوی نظـام مسـتبد سابق، تلاش کرد، این ملت با خشونت و اجبار با تمام اشـکال آن به ویژه با بکار گیری آن به عنوان شیوه ای از شـیوه های حکومتی مخالف است و عزم راسخ خود را برای اینکه ملت آزادی که قانون بر آنها حکومت کنـد، گرفته است. امروز ملت عراق بر احترام خود به قوانین بین الملل تاکید می کند، به ویژه اینکه خود یکی از موسـسان سازمـان ملـل است، برای بازیـابی جایگـاه مشـروع خود در میان ملت ها تلاش کرده و در عین حال برای حفظ وحـدت ملی با روح برادری و اخوت و همبسـتگی با هدف ترسیم نشانه های آینده عراق جدید و ایجاد راهکاری برای برچیدن و محو آثار سیاست ها و اقدامات تبیعض آمیز و طائفه ای و درمان مشکلات کنونی تلاش می کند. این قانون برای اداره امور عراق در دوران انتقالی تا زمان تشـکیل یک حکومت منتخب بر اساس قانون اساسـی دایمی برای تحقق دمکراسی کامل وضع شده است. فصل اول : اصول اساسی ماده اول: الف)این قانون ، قانون اداره دولت عراق در دوران انتقالی نامیـده می شود که منظور از عبارت "این قانون "در هر کجای که آمده باشد، همان قانون اداره عراق در دوران انتقالی یا قانون اساسی موقت است. ب) مقدمه این قانون بخش تفکیک ناپذیر آن است. مـاده دوم: الـف) عبـارت دوران انتقـالی به معنـای مرحله ای است که از ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ (۹ تیر۸۳) تا زمان تشکیل حکومت منتخب عراقی بر اساس قانون اساسـی عراق طول می کشد،این قانون(قانون موقت اساسـی) بر آن تصـریح می کند که زمان تشـکیل حکومت منتخب حداکثر ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ خواهد بود، مگر در حالت اجرای ماده ۶۱ این قانون (رجوع شود به ماده ۶۱) ب) دوران انتقالی از دو دوره تشکیل می شود: ۱- دوره اول با تشـکیل حکومت موقت عراقی دارای حاکمیت کامل که قدرت را در ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ به عهـده می گیرد و این حکـومت از طریـق رونـد گسـترده مشـورت بـا طیـف هـای جـامعه عراق توسـط شورای حکومـتی و حکومت موقت ائتلاف و امکان مشورت با سازمان ملل ، تشکیل می شود، این حکومت قدرت را بر اساس این قانون اعمال می کند که اصول و حقوق اساسـی در این قانون بیان شده است و پیوستی که با آن همخوانی دارد و پیش از شـروع مرحله انتقالی صادر می شود و بخش تفکیک ناپذیر این قانون است. ۲- دوره دوم پس از تشکیل حکومت انتقالی عراقی آغاز می شود که پس از برگزاری انتخابات مجمع ملی صورت می گیرد که قانون موقت اساسی هم بر آن تصریح کرده به اینکه این انتخابات در صورت امکان از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ بیشتر به تـاخیر نیفتـد و در هر حـال انتخابـات تـا پیش از ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار شـود و مرحلـه دوم دوران انتقـالی با تشکیل حکومت عراقی بر اساس قانون اساسی دایم به پایان می رسد. ماده سوم الف) این قانون عالی ترین قانون کشور به شمار می رود و در تمـام منـاطق عراق بـدون اسـتثناء بایـد اجرا شود، تعـدیل این قـانون تنهـا با اکثریت سه چهارم اعضای مجمع ملی و اجماع شورای ریـاستی ممکن است و هیـچ گونه تعـدیلی که منجر به نقص یکی از اشـکال حقوق ملت عراق در فصـل دوم شود یـا مـدت دوران انتقـالی را به بعـد از مـدت هـای ذکر شـده در این قانون تمدیـد شود، جایز نیست یا تاخیر در برگزاری انتخابات برای مجمع جدیـد یا کاسـتن از اختیارات و قدرت ایالت ها و اسـتان ها یا هر اقدامی که بر اسـلام یا دیگر ادیان و شـعائر آن تاثیر بگذارد، جائز نیست. ب) هر گونه متن قانونی که با این قانون مغایرت داشـته باشد، از اعتبار ساقط است. ج) به هنگام تشـکیل حکومت منتخب بر اساس قـانون اساسـی دایمی، این قـانون از رده اعتبـار خـارج می شود(اعتبار اجرایی خود را از دست می دهـد) ماده چهارم سیسـتم حکومـتی در عراق جمهـوری، فـدراتیو، دمکراتیـک، چنـدحزبی و فراگیر خواهـد بـود و تقسـیم قـدرت در آن میـان حکـومت فـدرال(مرکزی) و حکومت های ایالتی و اسـتان ها و شـهرداری ها و اداره های محلی تقسـیم خواهد شد و سیستم فدرالی بر اساس واقعیت هـای جغرافیایی و تاریخی و اصل تفکیک قوا نه بر اساس اصل قومی یا مـذهبی یا طائفه ای ماده پنجم نیروهای مسلح عراق تحت کنترل حکومت انتقـالی عراق بر اسـاس فصل سوم و پنجم این قانون خواهنـد بود. ماده شـشم حکومت انتقالی عراق گام های فعـال و موثری برای پایـان دادن به آثـار اقـدامات سـرکوبگرانه رژیم سـابق عراقماننـد کوچ اجباری، سـلب هویت و مصادره اموال منقول وغیر منقول و اخراج از مشاغـل حکومتی به دلایـل سیاسـی، نژادی یـا قومی انجـام دهـد. ماده هفتم الف) اسـلام دین رسـمی

حکومت و منبعی برای قانونگذاری است و وضع قوانین در مرحله انتقالی که مغایر اصول ثابت اسلام و اصول دمکراتیک و حقوق وارده در فصل دوم این قانون جایز نیست ، این قانون به هویت اسلامی اکثریت ملت عراق احترام گذاشته و حقوق دینی تمام افراد را در آزادی فعالیت های دینی و عقائد محترم می شمرد. ب) عراق کشور دارای قومیت ها و طوائف متعدد است و ملت عربی است که بخش تفکیک ناپذیر امت عرب است. ماده هشتم پرچم کشور و سرود و شعار آن را قانون تعیین می کند ماده نهم عربی و کردی ، زبان های رسمی عراق هستند و در عین حال حق آموزش زبان های مادری مانند ترکمنی، سریانی یا ارمنی را در موسسات آموزشی دولتی بر اساس قوانین آموزشی یا هر زبان دیگر در موسسات خصوصی محترم می شمرد. محدوده اصطلاحی زبان رسمی و نحوه اجرای احکام این ماده با قانون است که شامل: ۱- انتشار روزنامه رسمی (الوقائع العراقیه= رخدادهای عراق) به دو زبان - تکلم و سخنرانی و بیان کردن در زمینه های رسمی مانند مجمع ملی و شورای وزیران و دادگاه ها و کنفرانس های رسمی به هر یک از این دو زبان می باشد. ۳- اسناد رسمی و مراسلات به دو زبان به رسمیت شناخته می شود و صدور آن نیز به همین ترتیب است. ۴- راه اندازی مدارس هم به دو زبان بر اساس مقررات آموزشی مجاز است. ۵- موارد دیگر مانند اسکناس ، گذرنامه ها و تمبرها بر اساس اصل مساوات محفوظ است. ۶- ارگان ها و دستگاه های ایالتی در کردستان می توانند از دو زبان استفاده کنند. فصل دوم حقوق اساسی ماده ۱۰ این ماده بیانی از حاکمیت ملت عراق و اراده آزاد است که نمایندگان منتخب آنها چارچوب های حکومتی دولت عراق را تشکیل می دهند و حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداریها و اداره های محلی باید به حقوق ملت عراق از جمله حقوق درج شده در این فصل احترام بگذارند. ماده ۱۱ ه) تصمیم شورای فرماندهی انقلاب منحل شده به شماره ۶۶۶ سال ۱۹۸۰(درزمان رژیم صدام) لغو شده و هر کس که تابعیت عراقی وی سلب شده ، عراقی قلمداد می شود. و) مجمع ملی باید قوانین ویژه تابعیت و تابعیت پذیری را هماهنگ با احکام این قانون(منظور قانون اساسی موقت) صادر کند. ز) دادگاه ها در تمام مناقشات ناشسی از اجرای احکام ویژه تابعیت نظرالف) هر کس تابعیت عراقی را دارد، شهروند عراق محسوب شده و بر اساس این شهروندی از تمام حقوق و وظایفی که این قانون بر آن تصریح می کند، برخوردار شده و هون□ی …Şاساس ارتباط وی با وطن و دولت است. ب) سلب تابعیت عراقی از شهروند عراقی و تبعید وی جائز نیست اما اگر شهروندی که تابعیت عراقی را گرفته در دادگاه ثابت شود که وی در درخواست تابعیت خود اطلاعات در اساس دروغ را آورده که با استناد به این اطلاعات دروغ به وی تابعیت اعطا شده ،از این قاعده مستثنی می باشد(سلب تابعیت وی مجاز است) ج) هر عراقی حق داشتن بیش از یک تابعیت را دارد و هر عراقی که تابعیت عراقی وی به خاطر به دست آوردن تابعیت دیگر سلب شده، عراقی به شمار می رود. د) هر عراقی از این حق برخوردار است که در صورتی که تابعیت وی به دلایل مذهبی یا قومی و طائفی سلب شده، دوباره آن را پس بگیرد. می دهند. * ماده ۱۲ تمام عراقی ها صرف نظر از نژاد یا عقیده یا قومیت یا دین یا مذهب یا جنس خود در تمام حقوق خود برابر هستند و هرگونه تبعیض علیه شهروند عراقی بر اساس جنس یا قومیت یا دین یا نژادش ممنوع است و شهروندان عراقی حق حیات، آزادی را داشته و نباید هیچ کس را از حق حیات یا آزادی مگر بر اساس تدابیر قانونی محروم کرد، تمام شهروندان عراقی در مقابل اجرای عدالت برابرهستند. ماده ۱۳ الف) آزادی های عمومی و خصوصی محفوظ است. ب) حق آزادی بیان محفوظ است. ج) حق گردهمایی های مسالمت آمیز و آزادی وابستگی به جمعیت ها یک حق تضمین شده است کما اینکه حق آزادی تشکیل سندیکاها و احزاب و پیوستن به آنها بر اساس این قانون نیز تضمین می شود. د) هر عراقی حق تردد در تمام مناطق عراق را دارد و حق آزادی سفر به خارج از عراق و بازگشت به آن را نیز دارد. ه) هر عراقی حق تظاهرات و اعتصاب مسالمت آمیز را بر اساس قانون دارد. و) هر عراقی حق آزادی اندیشه و عقائد دینی و پرداختن به آداب مذهبی دارد اما وادار کردن آنها به این امور ممنوع است. ز) برده داری و تجارت بردگان و کار اجباری و خدمت اجباری نیز ممنوع است. ح) هر عراقی حق دارد که تمام امور زندگی اش خصوصی باقی بماند. ماده ۱۴ هر شهروند عراقی حق برخورداری از امنیت، آموزش، درمان بهداشتی و تامین

اجتماعی را دارد و دولت عراق و در ضمن آن ایالت ها و استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی هم باید منابع آن را تامین کنند و ضمن توجه به نیازهای اساسی دیگر، زمینه رفاه و فرصت های شغلی برای ملت را پدید آورد. ماده ۱۵ الف) هیچ یک از احکام قانون مدنی قابل تجدید نظر نیست مگر اینکه نص صریحی درآن آمده باشد، مجرم دانستن و مجازات تنها با قانونی که به هنگام ارتکاب جرم، قابلیت اجرایی داشته باشد، امکان دارد. ب) شکستن حریم شخصی افراد از سوی پلیس، بازپرسان یا مقامات حکومتی چه وابسته به حکومت فدرال یا ایالتی یا استانها ممنوع است مگر اینکه بر اساس حکم قاضی یا قاضی تحقیق بر اساس قانون کشوری معتبر و اطلاعات موثق باشد، شرایط بسیار اضطراری که دادگاه مختص آن آن را تعیین می کند می تواند بازرسی بدون اجازه را توجیه کند، در حالت بازرسی بدون اجازه و در شرایط غیر اضطراری دلایل یا قرائن که در چنین بازرسی پیدا می شود در مورد اتهام جنائی به کار نمی رود مگر اینکه دادگاه مقرر کند که کسی که دست به بازرسی بدون اجازه زده به شکل مقبول و با حسن نیت معتقد بوده که بازرسی وی بر اساس قانون بوده است.

پاسخ(قسمت دوم)

ج) بازداشت یا حبس غیر قانونی افراد مجاز نیست و نیز بازداشت افراد به دلایل اعتقادات مذهبی یا سیاسی نیز ممنوع است. د) تمام شهروندان عراقی از حق محاکمه عادلانه و علنی در دادگاه مستقل و بی طرف چه دادگاه مدنی یا کیفری را دارند، احضاریه دادگاه و اساس قانونی آن باید برای متهم بدون تاخیر فراهم شود. ه) متهم تا زمانی که بر اساس قانون محکومیتش اثبات نشود، بیگناه است و حق گرفتن وکیل مستقل و کاردان را دارد، نباید وی را وادار به گفتن چیزی به هردلیل کرد، حق حضور و آوردن شهود هم برای وی محفوظ است. و) حق محاکمه عادلانه، سریع و علنی برای همه تضمین می شود. ز) هر شخصی که به دلیل بازداشت یا توقیف از آزادی خود محروم شده حق رجوع به دادگاه را دارد تا دادگاه هم بی درنگ در قانونی بودن یا نبودن حکم بازداشت وی نظر دهد(تجدید نظر کند) و در صورتی که ثابت شود بازداشت وی غیر قانونی بوده ، حکم آزادی وی را صادر کند. ح) محاکمه متهم به همان اتهامی که یک بار از آن تبرئه شده، جائز نیست. ط) محاکمه فرد غیر نظامی در دادگاه نظامی ممنوع است، ایجاد دادگاه های خاص یا اضطراری هم مجاز نیست. ی) تمام اقسام شکنجه چه جسمی یا روحی در هر شرایطی ممنوع است و رفتار خشونت آمیز و غیر انسانی وتوهین آمیز نیز مجاز نیست وهرگونه اعتراف از روی اجبار یا شکنجه یا تهدید در هر یک از تدابیر کیفری دیگر به عنوان دلیلی برای ارائه به دادگاه قابل قبول نیست. ماده ۱۶ الف) دست اندازی به اموال عمومی ممنوع است و حفظ آن بر هر شهروندی لازم است. ب) مالکیت خصوصی برای افراد محفوظ است و هیچ کس را نمی توان جز در چارچوب قانون از تصرف در اموالش محروم کرد، گرفتن املاک از اشخاص تنها برای اهداف عام المنفعه در شرایط مشخص شده در قانون و به شرط دادن غرامت عادلانه و سریع ممکن است. ج) هر شهروند عراقی حق کامل غیر مشروط برای مالکیت در تمام مناطق عراق بدون هر قید وبندی را دارد. ماده ۱۷ حمل یا داشتن یا خرید یا فروش سلاح جز در صورت مجوز قانونی مجاز نیست. ماده ۱۸ گرفتن هرگونه مالیات و عوارض تنها بر اساس قانون مجاز است. ماده ۱۹ تسلیم کردن پناهنده سیاسی که حق پناهندگی بر اساس قانون اجرایی به وی اعطا شده، جایز نیست و نباید وی را به کشوری که از آن فرار کرده به اجبار بازگرداند. ماده ۲۰ الف) هر عراقی که شرایط لازم تاکید شده در قانون انتخابات را دارد حق نامزدی برای انتخابات را دارد، شهروندان عراقی باید رای خود را در انتخابات آزاد، باز، عادلانه ، رقابتی و دوره ای پنهانی وارد صندوق ها کنند. ب) هر گونه تبعیض بر ضد هر شهروند عراقی با اهداف رای دادن در انتخابات بر اساس جنس یا دین یا مذهب یا نژاد یا دین یا قومیت یا ثروت جائز نیست. ماده ۲۱ حکومت انتقالی عراق یا حکومت های ایالتی و استان ها و شهرداری ها یا اداره های محلی حق دخالت در حق ملت عراق در توسعه موسسات جامعه مدنی چه با همکاری با سازمان های جامعه مدنی بین المللی یا به هر شکل دیگر را ندارد. ماده ۲۲ اگر مسوولی در

یک دایره حکومتی چه در حکومت فدرال یا حکومت های ایالتی یا استان ها در جریان کارش شخص یا گروهی را از حقوق مصرح در این قانون یا هر قانون معتبر عراقی محروم کند، این شخص یا گروه حق شکایت بر ضد این مسوول را برای دریافت غرامت یا خسارت های ناشی از این محرومیت و تثبیت حق خود را دارد، اما اگر دادگاه حکم کرد به اینکه آن مسوول باحسن نیت قابل قبولی رفتار کرده که اقدامش هماهنگ با قانون بوده، وی از پرداخت غرامت معاف می شود. ماده ۲۳ باید اینگونه تفسیر و برداشت نشود که حقوقی که پیش از این ذکر شد، تنها حقوقی است که ملت عراق از آن برخوردار هستند، بلکه آنها از تمام حقوق شایسته یک ملت آزاد با ارزش انسانی و حقوق مصرح در معاهده ها و توافقات بین الملل و اسناد قوانین بین المللی که عراق آن را امضا کرده یا به آن پیوسته، برخوردار می شوند. و غیر عراقی ها هم از تمام حقوق انسانی که با وضع آنها به اعتبار غیرعراقی بودنشان تعارض نداشته باشد، برخوردار می شوند. فصل سوم - حکومت انتقالی عراق ماده ۲۴ الف) حکومت انتقالی عراق که در این قانون، حکومت فدرالی نیز اشاره شده ، از مجمع ملی و شورای ریاستی ، شورای وزیران ، نخست وزیر و قوه قضائیه تشکیل می شود. ب) قوای سه گانه مجریه، مقننه و قضائیه از هم مستقل عمل می کنند. ج) هیچ کدام از مسوولان یا کارمندان حکومت انتقالی عراق از مصونیت در قبال اعمال کیفری که در خلال انجام وظیفه مرتکب می شوند، برخوردار نیستند. ماده ۲۵ وظایف و اختیارات حکومت انتقالی عراق به شرح ذیل است: الف) تعیین سیاست خارجی، نمایندگی های سیاسی، گفتگو در مورد معاهدات و توافقات بین المللی و امضای آنها، ترسیم سیاست اقتصادی و تجارت خارجی و تعیین سیاست های گرفتن وام و قروض ب) تدوین و اجرای سیاست امنیت ملی ازجمله تشکیل نیروهای مسلح و استمرار آن برای تامین و حمایت و تضمین امنیت مرزهای کشور و دفاع از عراق ج) ترسیم سیاست مالی، صدور اسکناس، سازمان دهی گمرک ها و سیاست بازرگانی از طریق مرزهای ایالت ها و استان ها در عراق و تدوین بودجه عمومی دولت و ترسیم سیاست پولی و ایجاد بانک مرکزی و اداره آن د) سازمان دهی امور استاندارها و سیاست کلی دستمزدها ه) اداره ثروت های طبیعی عراق که متعلق به ساکنان ایالت ها و استان های عراق است از طریق مشورت با حکومت ها و مدیریت های این ایالت ها و استان ها صورت می گیرد و واردات ناشی از این ثروت ها هم از طریق بودجه عمومی و به شکل منصفانه متناسب با توزیع جمعیتی در تمام مناطق کشور توزیع می شود و مشکلات و نیازهای آن به صورت مثبت برطرف شود و میزان توسعه در مناطق مختلف کشور را حل کرد. و) سازمان دهی امور تابعیت، مهاجرت و پناهندگی ز) سازمان دهی سیاست ارتباطات ماده ۲۶ الف) قوانین اجرایی در عراق تا ۳۰ ژوئن ۲۰۰۴ معتبر خواهند بود مگر اینکه نص این قانون(قانون اساسی موقت) خلاف آن را ثابت کند و یا اینکه حکومت انتقالی عراق بر اساس این قانون، آنها را لغو یا تعدیل کند. ب) قوانین صادره از سوی قوه قانگذاری فدرال(مرکزی) در صورت وجود تعارض با قوانین صادره از هر قوه قانونگذار دیگر بر این قوانین برتری خواهد داشت مگر مواردی که ماده ۵۴ ب این قانون آن را استثنا کرده است. ج) قوانین و سیستم ها و دستورات و فرامین صادره از حکومت موقت ائتلاف(اشغالگران) به موجب قانون بین الملل تا زمان لغو یا تعدیل آن معتبر خواهد بود. ماده ۲۷ الف) نیروهای مسلح عراق از عناصر فعال و ذخیره تشکیل می شود که هدف از تشکیل این نیروها دفاع از عراق است. ب) تشکیل نیروهای مسلح و شبه نظامیانی که تحت فرماندهی مستقیم حکومت انتقالی عراق نیستند، ممنوع است، مگر به موجب قانون فدرال ج) نیروهای مسلح عراق و درکنار آنها نظامیان شاغل در وزارت دفاع یا هر ارگان یا سازمان های تابعه حق نامزدی در انتخابات را برای تصاحب مناصب سیاسی ندارند و حق حمایت از نامزدهای انتخاباتی را ندارند، نباید در فعالیت هایی که سازمان های وزارت دفاع آنها را منع کرده، وارد شوند، این ماده در عین حال مانع حق این افراد برای رای دادن در انتخابات نمی شود. د) اداره اطلاعات عراق تمام اطلاعات را جمع آوری می کند و تهدیدهایی که امنیت ملی را هدف قرارداده، ارزیابی می کند و با حکومت عراق در این زمینه رایزنی می کند،این اداره تحت کنترل غیر نظامی و نظارت هیات قانونگذاری است و بر اساس قانون و اصول حقوق بشر شناسایی شده عمل می کند. ه) حکومت انتقالی عراق به تعهدات بین المللی ویژه عراق در مورد منع گسترش و تولید و بکارگیری

سلاح های هسته ای، شیمیایی و میکربی احترام و به آن عمل می کند و به موارد ممنوعیت توسعه و ساخت و تولید و بکارگیری تجهیزات و عناصر و فناوری و سیستم های متصل به آن احترام می گذارد. ماده ۲۸ الف) اعضای مجمع ملی و شورای ریاستی و شورای وزیران شامل نخست وزیر ، قضات دادگاه ها نباید در شغل و پست دیگری در داخل حکومت یا خارج آن منصوب شوند، عضو مجمع ملی که عضو شورای ریاستی یا شورای وزیران می شود خود به خود از عضویت مجمع ملی مستعفی قلمداد می شود. ب) منتسبان به نیروهای مسلح تنها در شرایطی می توانند عضو مجمع ملی یا وزیر یا نخست وزیر یا عضو شورای ریاستی شوند که ۱۸ ماه پیش از آن ، استعفا داده یا به بازنشستگی نائل آیند. ماده ۲۹ الف) در صورتی که حکومت موقت عراق قدرت کامل را بر اساس ماده دوم فصل اول به دست گیرد، حکومت موقت ائتلاف منحل شده و فعالیت شورای حکومت انتقالی هم به پایان می رسد. فصل چهارم قوه قانونگذاری انتقالی ماده ۳۰ الف) دولت عراق در دوران انتقالی قوه قانونگذاری دارد که به مجمع ملی عراق موسوم است وماموریت اصلی آن قانونگذاری و نظارت بر عملکرد قوه مجریه است. ب) قوانین به نام ملت عراق صادر می شود و قوانین ، مقررات و دستورالعمل های مربوط به آن در روزنامه رسمی کشور منتشر می شود و از تاریخ انتشار آن در صورتی که متنی مخالف آن نباشد، قابل اجرا می شود. ج)مجمع ملی بر اساس قانون انتخابات و قانون احزاب سیاسی انتخاب می شود و بر اساس قانون انتخابات ، درصد نمایندگی زنان در مجمع ملی نباید کمتر از ۲۵ درصد یعنی یک چهارم اعضا باشد، نمایندگی عادلانه تمام طیف ها و قومیت های عراقی از جمله ترکمان ها و کلدانی، آشوری ها و دیگران نیز باید رعایت شود. د) انتخابات مجمع ملی در صورت امکان پیش از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۴ یا حداکثر ۳۱ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می شود. ماده ۳۱ الف) مجمع ملی از ۲۶۷ عضو تشکیل می شود و قانونی را وضع می کند که نحوه جایگزینی اعضای آن را در صورت استعفا، برکناری یا وفات بررسی می کند. ب) نامزد مجمع ملی باید شرایط ذیل را دارا باشد: ۱- عراقی و عمرش کمتر از ۳۰ سال نباشد. ۲- از اعضای رده بالای حزب منحله بعث نباشد، مگر اینکه بر اساس مبناهای قانونی مستثنی شده باشد. ۳- اگر در گذشته عضو حزب بعث منحله بود تا درجه عضو فعال باید سند برائت از حزب بعث را در برائت از تمام روابط گذشته خود پیش از آنکه حق نامزدی را پیدا کند، امضا کند و قسم یاد کند که با سازمان حزب منحله بعث هیچ گونه ارتباطی نداشته باشد و اگر در دادگاه ثابت شد که دروغ گفته یا در این مورد فریبکاری کرده، کرسی خود را در مجمع ملی از دست می دهد. ۴- از منتسبان به دستگاه های سرکوبگر رژیم سابق یا کسانی که در سرکوب شهروندان عراقی دست داشته اند، نباشد. ۵- از طریق سوء استفاده از اموال عمومی به ثروت های نامشروع دست پیدا نکرده باشد. ۶- محکوم به جرایم منافی عفت نباشد و اینکه به حسن رفتار مشهور باشد. ۷- مدرک دیپلم یا حداقل معادل آن را داشته باشد. ۸- به هنگام نامزدی، عضو نیروهای مسلح نباشد. ماده ۳۲ الف) مجمع ملی یک اساسنامه داخلی برای خود تعیین می کند و جلسات خود را علنی برگزار می کند مگر اینکه شرایط خاص بر اساس اساسنامه داخلی آن را اقتضا نکند، اولین جلسه مجمع را بزرگترین اعضا از نظر سن ریاست خواهند کرد. ب) مجمع ملی از بین اعضای خود یک رئیس و دو معاون انتخاب می کند، رئیس مجمع ملی کسی است که حداثر آرا را برای این پست احراز کند، معاون اول وی کسی است که بعد از وی دومین آرا را به دست آورد، رئیس باید در هر مساله ای رای بدهد اما در مناقشه ها و بررسی ها شرکت نمی کند مگر آنکه به صورت موقت از ریاست جلسه پیش از سخنرانی مستقیم در مورد این مساله کناره گیری کند. ج) رای گیری در مورد پیش نویس قانونی در مجمع ملی صورت نمی گیرد مگر پس از آنکه دو بار در نشست عادی مجمع خوانده شود و اینکه میان هر بار خواندن حداقل دو روز فاصله بیفتد و اینکه پیش نویس قانون چهار روز پیش از رای گیری در دستور کار جلسه مجمع قرار گیرد. ماده ۳۳ الف) جلسات مجمع ملی علنی خواهد بود و سخنرانی ها ضبط و منتشر می شود و رای گیری از هر عضو ثبت و اعلان می شود و تصمیمات در مجمع ملی با اکثریت عادی انجام می شود مگر اینکه این قانون(اساسی موقت) غیر آن را تصریح کند.

پاسخ(قسمت سوم)

ب) مجمع ملی بایـد در مـورد پیش نـویس لوایـح قـوانین پیشـنهادی از سـوی شـورای وزیران از جمله پیش نویس قوانین مربوط به بـودجه نظر بدهـد. ج) تقـدیم لوایـح بـودجه عمومی تنهـا توسـط شورای وزیران صورت می گیرد و مجمع ملی هم آن را بررسـی و تصویب می کنـد، مجمع ملی می توانـد ضـمن جابجایی فصول بودجه و کاهش کل مبالغ بودجه عمومی، به شورای وزیران افزایش مجموع مبالغ هزینه ها را به هنگام ضـرورت پیشنهاد دهد. د) اعضای مجمع ملی حق پیشنهاد پیش نویس قوانین را بر اساس اساسنامه داخلی دارند. ه) اعزام نیروهای مسلح عراق به خارج از کشور ممنوع است و تنها با هدف دفاع از وطن در مقابل تجاوز خارجی آن هـم در صـورت مـوافقت مجمـع ملی و درخـواست شـورای وزیران ممکـن اسـت. و) عقـد قراردادهـا و توافقـات بین المللی تنهـا در صلاحیت مجمع ملی است. ز) عمـل نظـارتی مجمع ملی و کمیته هـای آن، حق استیضـاح مسوولین اجرایی از جمله اعضای شورای ریـاستی، شورای وزیران شامل نخست وزیر و هر مسوول دیگر قوه مجریه را به مجمع می دهـد و این حق شامل تحقیق و بازجویی و درخواست اطلاعـات و صـدور اوامر برای احضـار افراد می شود. مـاده ۳۴ اعضـای مجمع ملی در خلاـل برگزاری جلسـات مجمع از مصونیت برخوردار هسـتند و هیـچ یـک از اعضـای مجمع برای محـاکمه در این مورد در مقابل دادگاه فراخوانـده شونـد با این حال دسـتگیری هر عضو مجمع در خلاـل برگزاری جلسات مجمع ملی جائز نیست مگر اینکه این عضو متهم به ارتکاب جرمی که مجمع ملی بـا لغو مصونیت از وی موافقت کنـد یـا اینکه این عضو را به هنگـام ارتکاب علنی جرم بازداشت کننـد. فصل پنجم : قوه مجریه حکومت انتقالی ماده ۳۵ الف) مجمع ملی، یک رئیس و دو معاون برای وی انتخاب می کند که شورای ریاستی را تشکیل می دهد که ماموریت آن نمایندگی حاکمیت عراق و نظارت بر امور عالی کشور است که انتخاب شورای ریاستی با یک لیست و با اکثریت دو سـوم آرای اعضـای مجمـع ملی صـورت می گیرد. مجمع ملی صـلاحیت و حق برکنـار هر یـک از اعضـای شورای ریـاستی را با اکثریت سه چهارم آرا در صورت نداشتن لیاقت یا شایستگی لازم دارد و در صورتی که پستی در شورای ریاستی خالی بماند مجمع ملی بـا دو سوم اعضـا جانشـین آن را انتخـاب می کننـد. ب) شـرایط لاـزم برای انتخـاب اعضـای شورای ریاستی همان شـرایط ویژه اعضای مجمع ملی به شرح ذیل است: ۱- سن آنها حداقل ۴۰ سال باشد. ۲- از حسن شهرت و سلامت و پاکی برخوردار باشند. ۳- حزب منحله بعث را حداقل ۱۰ سال پیش از سـرنگونی آن ترک کرده باشـد در صورتی که عضو حزب بوده باشد. ۴- در سرکوب انتفاضه سال ۱۹۹۱ (کشـتار شـیعیان جنوب عراق) شـرکت نکرده باشد و جنایاتی بر ضد ملت عراق مرتکب نشده باشد. ج) شورای ریاستی تصـمیمات خود را با توافق کلی اتخاذ می کنـد و هیـچ یک از اعضا نمی توانـد جانشـین عضو دیگر باشـد. ماده ۳۷ شورای ریـاستی می توانـد هر قـانون صـادره از سوی مجمع ملی را وتو کنـد، در این صورت قـانون بار دیگر به مجمع ملی بر می گردد تا با اکـثریت دو سوم غیر قابـل وتو تصویب شود واین مـدت نبایـد بیش از ۳۰ روز طول بکشـد. ماده ۳۸ الف) شورای ریاستی، نخسـت وزیر را بـا توافق اکـثریت معرفی می کنـد و اعضـای شـورای وزیران بنـا به پیشـنهاد نخست وزیر انتخـاب می شونـد، نخست وزیر و شورای وزیران پس از آن برای کسب رای اعتماد اکثریت مطلق مجمع ملی پیش از شـروع فعالیت خود تلاش کننـد. اعضای شورای ریاستی در طول دو هفته بر یک روی یک نامزد برای نخست وزیری توافق کلی حاصل کنند در صورت شکست ، مسوولیت معرفی نخست وزیر به مجمع ملی بر می گردد در این حالت مجمع ملی باید با اکثریت دو سوم رای دهند و اگر نخست وزیر در خلال یک ماه نتوانست اعضای شورای وزیران را معرفی کند، شورای ریاستی نخست وزیر دیگری را معرفی می کند. ب) شـرایط و شایسـتگی های نخست وزیر همان شـرایطی است که باید در اعضای شورای ریاستی باشد جز اینکه عمر وی نباید کمتر از ۳۵ سال به هنگام به عهـده گرفتن این مسوولیت کمتر باشد. ماده ۳۹ شورای وزیران با موافقت شورای ریاستی، نماینـدگانی را با هدف گفتگو در مورد عقـد معاهـده هـا و توافقـات بین المللی تعیین می کنـد و شـورای ریـاستی هم از مجمع ملی می خواهـد قـانونی را برای تصویب این

معاهده ها و توافقات صادر کند. ب) شورای ریاستی ،ماموریت فرماندهی عالی نیروهای مسلح عراق را تنها برای اهداف تشریفاتی و مراسم به عهده خواهد داشت و حق قدرت فرماندهی ندارد تنها حق کسب اطلاع و توضیح و ارائه مشورت را دارد، فرماندهی عملیاتی در امور نظامی از نظر عملیاتی به ترتیب نخست وزیر آنگاه وزیر دفاع و سلسله مراتب فرماندهی نظامی نیروهای مسلح خواهد بود. ج) شورای ریاستی که وظایف آن در فصل ششم این قانون به طور مفصل آمده، رئیس و اعضای دادگاه عالی را بنا به توصیه شورای عالی قضائی را تعیین خواهد کرد. د) شورای وزیران مدیر کل سازمان اطلاعات کل و نیز افسران بلندپایه نیروهای مسلح از درجه سرتیپ به بالا دارد را تعیین می کند که باید به تصویب اکثریت عادی اعضای حاضرمجمع ملی برسد. ماده ۴۰ الف) نخست وزیر و وزیران در مقابل مجمع ملی ، مسوول هستند، مجمع حق سلب اعتماد چه از نخست وزیر یا وزیران را به صورت گروهی یا انفرادی دارد در صورت سلب اعتماد از نخست وزیر، کابینه به طور کامل منحل می شود و ماده ۴۰ ب(بعدی) قابل اجرا می شود. ب) در صورتی که در مورد سلب اعتماد از تمام شورای وزیران رای گیری صورت گیرد، نخست وزیر و وزیران تا مدتی کمتر از یک ماه به انجام وظایف خود ادامه می دهند تا زمانی که شورای وزیران جدید براساس ماده ۳۸ (قانون اساسی موقت) تشکیل شود. ماده ۴۱ نخست وزیر مسوولیت های روزانه خود را برای اداره دولت انجام می دهد و برکناری وزیران با موافقت اکثریت مطلق مجمع ملی مجاز است، شورای ریاستی می تواند به توصیه هیات تعیین صلاحیت کل پس از رعایت تدابیر قانونی عضوی از شورای وزیران از جمله نخست وزیر را برکنار کند. ماده ۴۲ شورای وزیران، اساسنامه داخلی را برای فعالیت خود و صدور مقررات و دستورات ضروری برای اجرای قوانین تهیه می کند، شورای وزیران همچنین می تواند پیش نویس قوانین را به مجمع ملی پیشنهاد کند، هر وزارت بر اساس اختیارات خود می تواند جانشین وزارت و سفرا و دیگر کارمندان رتبه های خاصر را نامزد کند تا بعد از موافقت شورای وزیران با این کاندید کردن مساله به شورای ریاستی برای تایید و تصویب ارجاع می گردد، تمام تصمیمات شورای وزیران با اکثریت عادی اعضای حاضر اتخاذ می شود. فصل ششم قوه قانونگذاری فدرال ماده ۴۳) قوه قضائیه مستقل عمل می کند و قوه مجریه از جمله وزارت دادگستری به هیچ شکلی از اشکال نمی تواند در کار آن دخالت کند، قوه قضائیه از اختیارات تام برای تبرئه یا محکوم کردن متهمان بر اساس قانون بدون دخالت قوای مجریه و مقننه برخوردار است ب) قضات شاغل تا اول ژوئن ۲۰۰۴ به وظیفه خود ادامه می دهند مگر اینکه بر اساس این قانون نیاز به ادامه کار آنها نباشد. ج) مجمع ملی بودجه مستقل و کافی برای قوه قضائیه تصویب می کند. د) دادگاه های فدرال در مسائل ناشی از اجرای قوانین فدرالی، تصمیم گیری نهائی را انجام می دهند، تشکیل این دادگاه ها تنها از اختیارات حکومت فدرال است و تاسیس این دادگاه ها در ایالت ها با رایزنی روسای شوراهای قضایی ایالت ها ممکن خواهد بود و اولویت برای تعیین قضات این محاکم یا انتقال آنها ، قضات مقیم آن ایالت خواهد بود. ماده ۴۴ الف) دادگاهی در عراق به نام دادگاه عالی فدرال تشکیل خواهد شد. ب) اختیارات دادگاه عالی فدرال: ۱- اختیارات انحصاری و اصلی در شکایات میان حکومت انتقالی عراق و حکومت های ایالتی و اداره های استان ها و شهرداری ها و اداره های محلی دارد. ۲- اختیارات انحصاری و اصلی در رسیدگی به شکایت هایی که معتقد است قوانین یا مقررات صادره از حکومت فدرال یا حکومت های ایالتی و غیره با این قانون(اساسی موقت) همخوانی و تطابق ندارند. ۳- اختیارات فوق العاده احتمالی دادگاه عالی فدرال را قانون فدرال تعیین می کند. ج) اگر دادگاه عالی فدرال حکم داد که قانون یا حکم یا مقرراتی با قانون اساسی موقت همخوانی ندارد، این قانون یا مقررات باطل و ملغی تلقی می شود. د) دادگاه عالی فدرال با تدابیر لازم، اساسنامه ای را برای خود وضع می کند تا به شکایت ها رسیدگی کرده و اجازه وکیل هم برای این امر می دهد، تصمیمات خود را با اکثریت عادی می گیرد به جز تصمیمات مربوط به شکایت های مندرج در ماده ۴۴ ب که باید با اکثریت دو سوم باشد که این تصمیمات الزام آور خواهد بود، دادگاه عالی فدرال از قدرت مطلق در اجرای تصمیمات خود برخوردار است. ه) دادگاه عالی فدرال متشکل از ۹ عضو خواهد بود که شورای عالی قضائی با رایزنی و مشورت با شوراهای قضائی ایالتها دستکم ۱۸ تا ۲۷ نفر را

برای پر کردن جاهای خالی در دادگاه مذکور معرفی خواهد کرد و به همان شیوه به معرفی سه عضو برای هر جای خالی که بر اثر وفات یا استعفا یا برکناری به وجود می آید، اقدام می کند، شورای ریاستی اعضای این دادگاه را تعیین و یکی از آنها را به عنوان رئیس انتخاب می کند، در صورت مخالفت با هر انتصاب، شورای عالی قضائی گروه سه نفره جدید را معرفی خواهد کرد. ماده ۴۵ شورای عالی قضایی نقش شورای قضایی را بر عهده می گیرد و بر قوه قضائیه فدرال نظارت می کند و بودجه شورا را اداره می کند، این شورا از رئیس دادگاه عالی فدرال، رئیس و معاونین دادگاه تجدید نظر فدرال، روسای دادگاه های استیناف فدرال، رئیس کل دادگاه استیناف ایالتی و معاونین آن تشکیل می شود، رئیس دادگاه عالی فدرال، ریاست شورای عالی قضایی را به دست می گیرد و در صورت غیبت وی، رئیس دادگاه تجدید نظر فدرال ریاست شورا را به عهده می گیرد. ماده ۴۶ الف) دستگاه قضایی فدرال شامل دادگاه های موجود درخارج از ایالت کردستان ازجمله دادگاه درجه یك و دادگاه ویژه کیفری و دادگاه استیناف و دادگاه تجدید نظر است، تشکیل دادگاه های فدرالی بیشتر بر اساس این قانون(اساسی موقت) امکان دارد و قضات این دادگاه ها هم از سوی شورای عالی قضایی انتخاب می شوند، قانون اساسی موقت شرایط و شایستگی های لازم را برای تعیین قضات را تعیین کرده است. ب) تصمیمات دادگاه های ایالتی و محلی از جمله دادگاه های ایالت کردستان تصمیماتی جدا و مستقل از دیگر تصمیمات تلقی می شود اما در صورت تعارض با قانون اساسی موقت یا قانون فدرال از سوی قوه قضائیه فدرال بازنگری می شود. ماده ۴۷ عزل قاضی یا یکی از اعضای شورای عالی قضایی تنها در صورتی ممکن است که به جرم منافی عفت یا فساد محکوم شود یا به نقص و ناتوانی دچار رشود، عزل وی بنا به توصیه شورای عالی قضایی و تصمیم شورای وزیران و موافقت شورای ریاستی صورت خواهد گرفت، کاهش حقوق قاضی یا قطع آن به هر دلیل در طول مدت خدمت وی ممنوع است. فصل هفتم دادگاه ویژه و هیات های ملی ماده ۴۸ الف) قانون تشکیل دادگاه ویژه کیفری صادره در ۱۰/۱۲/۲۰۰۳ تایید شده و قابل اجرا می باشد، این قانون به طور انحصاری اختیارات و اقدامات آن را تعیین می کند. ب) هیچ دادگاه دیگری صلاحیت رسیدگی به مسائلی که در چارچوب اختیارات دادگاه ویژه کیفری است، ندارد مگر به اندازه ای که نص قانون تاسیس دادگاه ویژه کیفری آن را اجازه دهد. ج) تعیین قضات دادگاه ویژه کیفری بر اساس متون وارده در قانون تاسیس آن صورت می گیرد. ماده ۴۹ الف) با تاسیس هیات های ملی مانند هیات ملی تعیین صلاحیت کل و هیات عالی حل اختلافات مالکیت و هیات ملی ریشه کنی حزب بعث، موافقت می شود، همچنین تاسیس هیات های چند جانبه بعداز اجرای این قانون تایید می شود، اعضای این هیات های ملی پس از اجرای این قانون(اساسی موقت) به فعالیت خود ادامه می دهند با رعایت مطالب ماده ۵۱ ب) تعیین اعضای هیات های ملی بر اساس این قانون صورت می گیرد. ماده ۵۰ حکومت انتقالی عراق، هیات ملی حقوق بشر را با هدف اجرای تعهدات ویژه مربوط به حقوق مشخصه در این قانون تاسیس می کند تا به شکایت های مربوط به نقض حقوق بشر رسیدگی کند، این هیات بر اساسی اصول پاریس صادره از سوی سازمان ملل و ویژه مسوولیت سازمان های ملی شکل می گیرد، این هیات ها دفتری برای تحقیق در امور شکایت ها خواهند داشت که این دفتر صلاحیت تحقیق در مورد هر شکایت به اینکه رفتار مقامات حکومتی خلاف قانون است، دارد. ماده ۵۱

پاسخ(قسمت چهارم)

بکارگیری هر عضو از اعضای دادگاه ویژه یا هر هیات که حکومت فدرال آن را تشکیل می دهد به هیچ عنوان در ارگان های حکومتی یا خارج از آن ممنوع است و این ممنوعیت چه در قوه مجریه چه قوه مقننه یا قضاییه حکومت انتقالی صادق است، اعضای دادگاه ویژه نباید در خلال فعالیت در دادگاه مذکور، کار در دوایر دیگر را به حال تعلیق درآورند. فصل هشتم: ایالت ها، استان ها، شهرداری ها و هیات های محلی ماده ۵۲ طرح سیستم فدرالی در عراق به شکلی است که مانع از تمرکز قدرت در حکومت فدرال باشد، زیرا تمرکز قدرت ممکن است باعث استمرارسالها استبداد و اختناق در سایه نظام سابق شود، سیستم فدرالی اعمال قدرت

محلی را از سوی مسوولین محلی در تمام ایالت ها و استان ها تشویق می کند تا عراق یکپارچه و واحد که شهروندان مشارکت فعال و موثری در امور حکومتی داشته و حقوق وی تضمین شده و آزاد از سلطه باشند، را دربرگیرد. ماده ۵۳ الف) حکومت ایالت کردستان به عنوان حکومت رسمی مناطقی که پیش از حکومت مذکور در ۱۹ مارس ۲۰۰۳ اداره می شد، واقع در استان های دهوک، اربیل وسلیمانیه، کرکوک، دیالی و نینوا ، به رسمیت شناخته می شود. عبارت " حکومت ایالت کردستان "وارده در این قانون به معنای شورای ملی کردستان ، شورای وزیران کردستان و قوه قضائیه ایالتی کردستان است . ب) مرزهای استان های ۱۸ گانه در دوران انتقالی بدون تغییر باقی می مانند. ج) استان های خارج از ایالت کردستان به جز بغداد و کرکوک ، حق تشکیل ایالت را در بین خود دارند. حکومت موقت عراقی ، سازوکارهای تشکیل این ایالت ها را پیشنهاد می کند تا ضمن ارائه به مجمع ملی منتخب در مورد آن نظر داده و تصویب شود باید علاوه بر موافقت مجمع ملی با تصویب قانون ویژه در مورد تشکیل ایالت جدید، موافقت ساکنان استان های مربوطه از طریق همه پرسی(رفراندوم) به دست آید. د) این قانون ، حقوق اداری و فرهنگی و سیاسی ترکمن ها و کلدانی آشوری ها وتمام شهروندان عراقی را تضمین می کند. ماده ۵۴ الف)حکومت ایالت کردستان همچنان به فعالیت های فعلی خود در طول دوران انتقالی ادامه می دهد مگر در مواردی که مربوط به حوزه اختیارات انحصاری حکومت فدرال که این قانون تاکید کرده، باشد. حمایت مالی از این ماموریت ها از سوی حکومت فدرال هماهنگ با عملکرد فعلی آن بر اساس ماده ۲۵ (ه) صورت می گیرد، حکومت ایالت کردستان سیطره بر امنیت داخلی و نیروهای پلیس را بر عهده می گیرد و حق اعمال مالیات و عوارض داخل ایالت کردستان را نیز دارد. ب) درمورد اجرای قوانین فدرال در داخل ایالت کردستان به شورای ملی کردستان اجازه داده می شود اجرای هر یک از این قوانین را داخل منطقه کردستان تعدیل و تغییر دهد به جز موارد تصریح شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۴ (د) زیرا این موارد فقط در چارچوب اختیارات انحصاری حکومت فدرال است. ماده ۵۵ الف) هر استان حق تشکیل شورای استان و معرفی استاندار، تشکیل شورای های شهرداری و محلی را دارد و برکناری هر عضو در حکومت ایالت یا استاندار یا هر عضو شوراهای استان یا شهرداری یا محلی توسط حکومت فدرال یا یکی از مسوولان آن صورت نمی گیرد مگر اینکه از سوی دادگاه ویژه بر اساس قانون به جرمی متهم شود، همچنین حکومت ایالت نمی تواند استاندار یا عضوی از اعضای هر یک از شوراهای استان یا شهرداری یا محلی را برکنار کند و هیچ یک از استانداران یا اعضای شورای استان، شهرداری یا محلی تحت سلطه حکومت فدرال نمی باشند مگر در مواردی که مربوط به صلاحیت ها و اختیارات مشخص شده در ماده ۲۵ و ماده ۴۳ (د) باشد. ب) استانداران واعضای شوراهای استان از اول ژولای۲۰۰۴(۹ تیر۸۳) وظایف خود را به موجب نص قانون حکومت محلی تا هنگام برگزاری انتخابات آزاد مستقیم کامل ادامه می دهند، مگر اینکه یکی از این افراد داوطلبانه از مقام خود کناره گیری کند یا عزل وی پیش از این تاریخ(اول ژولای ۲۰۰۴) به خاطر محکوم شدن به دلیل ارتکاب جرم منافی عفت یا فساد یا ناتوانی بر اساس قانون صورت گرفته باشد. هنگام عزل استاندار یا شهردار یا یکی از اعضای شوراها، شورای مربوطه باید درخواست های اشخاص واجد شرایط مقیم استان را برای عضویت دریافت کند اما شرایط صلاحیت در ماده ۳۳ عضویت مجمع ملی تاکید شده است ، نامزد جدید باید اکثریت آرای شورا را برای پرکردن کرسی خالی به دست آورد. ماده ۵۶ الف) شوراهای استان ها به حکومت فدرال در هماهنگ کردن عملیات وزارت فدرال جاری داخل استان از جمله بازنگری طرح های سالانه وزارت و بودجه های آنها در مورد فعالیت های جاری در همان استان کمک می کند، منابع مالی شوراهای استان از بودجه عمومی دولت تامین می شود و این شوراها، اختیاراتی دارند مانند افزایش واردات به شکل مستقل از طریق اعمال مالیات و عوارض و سازمان دهی روند اداره استان و مبادرت ورزیدن به راه اندازی طرح ها و اجرای آن در سطح استان یا مشارکت با سازمان های بین المللی و سازمان های غیر دولتی و دست زدن به فعالیت های دیگر هماهنگ با قوانین فدرال ب) شوراهای استان ها و مناطق و دیگر شوراهای مرتبط به حکومت فدرال در انجام مسوولیت های خود و ارائه خدمات عمومی کمک می کنند این کمک ها از طریق بازنگری در طرح

های وزارتی فـدرال درمناطق مـذکور و تاکیـد بر اینکه این طرح ها، نیازها و منافع محلی را به شـکلی مسالمت آمیز رفع می کنـد و تعیین ضـرورت های بودجه محلی از طریق تدابیر بودجه عمومی وکلیه واردات محلی و وضع عوارض و مالیات و حفظ آن، سازمان دهی عملیـات اداره محلی و راه انـدازی پروژه هـای محلی و اجرای آن به تنهـایی و یا مشارکت با سازمان های بین المللی و سازمان های غیر دولتی و انجام اقـدامات دیگر که هماهنگ با این قانون باشـد،راشامل میشود. ج) حکومت فـدرال تا جائی که عملی باشد، تـدابیری را برای اعطای اختیارات بیشتر به شـکل قانونمند به اداره های محلی، منطقه ای و اسـتان ها می دهد، سامان دهی واحدهای ایالتی و اداره های اسـتان ها از جمله حکومت ایالت کردسـتان بر اساس اصل عـدم تمرکز قدرت صورت می گیرد همچنین به اداره هـای شـهرداری و محلی اختیـاراتی اعطـا می شود. مـاده ۵۷ الـف) تمـام اختیـاراتی که در انحصـار حکـومت انتقـالی عراقی نیست ، حکومت های ایالتی و اسـتان ها می تواننـد آن راداشـته باشـند و این بلافاصـله پس از تاسـیس سازمان های مناسب حکومتی ممکن است. ب) انتخابات شورای اسـتان ها در تمام مناطق عراق برگزار می شود و انتخابات شورا یا مجلس ملی کردسـتان در همان موعد برگزاری انتخابات که از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۵ فراتر نرود، برگزار خواهـد شد. ماده ۵۸ الف) حکومت انتقـالی عراق به ویژه هیات عالی رفع اختلافات مربوط به مالکیت و دیگر طرف های مسوول باید به سـرعت تدابیری برای رفع ظلمی که اقدامات رژیم سابق در تغییر وضـعیت جمعیتی مناطق معین از جمله کرکوک با کوچاندن و تبعید افراد از اماکن مسکونی آنها و مهاجرت اجباری از داخل منطقه و خـارج آن واسـکان افراد غریبه بـا منطقه و محروم کردن ساکنـان از کار اتخاذ کنـد و این را از طریق اصـلاح قومیت انجام داده و برای درمـان این ظلم حکومت انتقـالی بایـد اقـدامات ذیـل را انجام دهـد: ۱- درمورد مقیمـان و تبعیـد شـدگان و مهاجرین و رانـده شـدگان هماهنـگ بـا قانون هیات عالی رفع اختلافات مالکیت و تـدابیر قانونی دیگر را انجام دهـد و حکومت در زمان معقولی باید ساکنـان آن را به منـازل و اموال خودشان برسانـد و در صورتی که این امر برای حکومت مشـکل باشـد ، بایـد غرامت عادلانه ای به آنها پرداخت کنـد. ۲- درمورد افرادی که به منـاطق و اراضـی معین منتقـل شـده انـد حکومت بایـد در مورد آنها بر اساس ماده ۱۰ قانون هیات عالی برای حل اختلافات مالکیت ، برای تضـمین امکان اسـکان مجـدد یا تضـمین امکان پرداخت غرامت هایی از سوی دولت یا امکان تسـلیم اراضـی جدیـد به آنها در نزدیک مقر اقامت آنها در اسـتانی که از آنجا آمده اند یا امکان دریافت غرامت به خـاطر هزینه هـای انتقـال به آن منـاطق تصـمیم گیری کنـد. ۳- در مـورد افرادی کـه از اسـتخدام یـا وسائـل معیشـتی دیگر به خـاطر مهاجرت اجباری از اماکن اقامتی محروم شده اند حکومت باید فرصت های شـغلی جدیدی را در آن مناطق برایشان فراهم کند. ۴- در مورد اصـلاح قومیت، حکومت باید تمام قوانین مربوطه را لغو کرده و به اشخاص متضرر حق تعیین هویت ملی و وابستگی قومی را بـدون اجبار یا فشار بدهد. ب) رژیم سابق ، مرزهای اداری و غیره را با هدف تحقق اهداف سیاسـی به بازیچه گرفت لذا رئیس حکومت انتقـالی عراق بایـد بـا ارائه توصـیه هـایی به مجمع ملی این تغییرات ناعادلانه را بررسـی و حل کنـد، در صورتی که رئیس نتوانـد توافق کلی در مورد مجموعه ای از توصـیه را به دست آورد، شورای ریـاستی بایـد یک قاضـی بی طرف را برای بررسـی این موضوع و ارائه توصـیه ها تعیین کنـد در صورتی که شورای ریاستی نتوانـد در مورد قاضـی و حکم به توافق برسـد، شورای ریاستی بایـد از دبیر کل سازمان ملل بخواهـد شخصـیت بین المللی معتبری را برای حکمیت مطلوب تعیین کند. ج) حل نهائی اراضـی مورد اختلاف از جمله کرکوک به زمانی که تـدابیر فوق الـذکر تکمیل شـده، سرشـماری جمعیتی عادلانه و شـفاف برگزار شـده و قانون اساسی دایمی تصویب شود، موکول می شود ، باید حل این مساله به اصول عدالت هماهنگ باشد. فصل نهم = مرحله بعد از دوران انتقـالی ماده ۵۹ الف) قـانون اساسـی دایم ضـمانت هـایی را در خود دارد مبنی بر اینکه نیروهـای مسـلح عراق بـار دیگر برای رفتـار تروریستی بر ضد ملت عراق و سرکوب آنها به کار گرفته نخواهند شد. ب) همگام و هماهنگ با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حـاکمیت و تمـایلش به همکـاری بـا کشورهـای دیگر در حفـظ امنیت وصـلح و مبـارزه بـا تروریسم از طریق مرحله انتقـالی، نیروهای مسلح مشارکت اساسـی در نیروهای چندملیتی شاغل در عراق تحت فرماندهی واحد بر اساس قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت

در سال ۲۰۰۳ و قطعنامه های بعدی مربوطه خواهند داشت این امر به هنگام تصویب قانون اساسی دایمی و انتخاب حکومت جدید بر اساس این قانون ممکن خواهد شد. ج) با انتقال قدرت و هماهنگ با جایگاه عراق به عنوان یک کشور دارای حاکمیت، حکومت انتقالی عراق صلاحیت و اختیار عقد توافقات بین المللی الزام آور در خصوص فعالیت های نیروهای چند ملیتی حاضر در عراق را تحت فرماندهی واحد و براساس شرایط قطعنامه ۱۵۱۱ شورای امنیت خواهد داشت و قطعنامه های بعدی مربوطه شورای امنیت هیچ تاثیری در این قانون بر حقوق و الزامات مترتب بر این توافقات یا مترتب برقطعنامه شورای امنیت شماره ۱۵۱۱ سال ۲۰۰۳ نخواهد گذاشت. ماده ۶۰ مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی عراق را تدوین کند و این مجمع این مسوولیت را از راه های مختلف از جمله تشویق مذاکرات و جلسات در مورد قانون اساسی با برگزاری گردهمایی های علنی و فعال و دوره ای در تمام مناطق عراق از طریق رسانه های گروهی و دریافت پیشنهادهای شهروندان عراقی در خلال روند تدوین قانون اساسی دایمی کسب خواهد کرد. ماده ۶۱ الف) مجمع ملی باید پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا حداکثر ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ به پایان برساند. ب) پیش نویس قانون اساسی دایمی در جریان همه پرسی برای تایید ملت عراق ارائه می شود. ج) در صورتی که دو سوم جمعیت سه استان در این همه پرسی قانون اساسی دایمی را قبول نکنند این قانون ملغی است یعنی همه پرسی موفقیت آمیز نبوده است هرچند اکثریت رای دهندگان با آن موافقت کنند. د) در صورتی که قانون اساسی دایمی در همه پرسی به تایید اکثریت برسد، انتخابات برای تشکیل حکومت دایمی تا حداکثر ۱۵ ژانویه ۲۰۰۵ برگزار می شود و حکومت جدید وظایف خود را نهایتا تا ۳۱ دسامبر آغاز می کند. ه) اگر در همه پرسی ، قانون اساسی دایمی تایید نشود، مجمع ملی منحل می شود و انتخابات برای تشکیل مجمع ملی جدید تا حداکثر ۱۵ دسامبر ۲۰۰۵ برگزار می شود، مجمع ملی و حکومت انتقالی جدید عراق در آن هنگام وظایف خود را نهایتا تا ۳۱ دسامبر آغاز خواهند کردو بر اساس این قانون به وظایف خود ادامه می دهند، زمان های نهائی تدوین پیش نویس قانون جدید به خاطر تدوین قانون اساسی دایمی از یک سال فراتر نرود مجمع ملی جدید مامور تدوین پیش نویس قانون اساسی عراق خواهد بود. و) به هنگام ضرورت، رئیس مجمع ملی با موافقت اکثریت اعضا می تواند به شورای ریاستی تا حداکثر اول آگوست ۲۰۰۵ تاکید کند که نیاز به زمان بیشتری برای تکمیل تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی دارد و شورای ریاستی نیز در آن صورت مدت تدوین پیش نویس را تا شش ماه فقط تمدید می کند و تمدید این مدت برای بار دیگر جائز نیست. ز) اگر مجمع ملی، تدوین پیش نویس قانون اساسی دایمی را تا ۱۵ آگوست ۲۰۰۵ تکمیل نکند و تمدید مدت مذکور در ماده ۶۰(د) را درخواست نکند، در آن صورت نص ماده ۶۰(ج) اجرا می شود. ماده ۶۲: این قانون تا زمان تدوین قانون اساسی دایم و تشکیل حکومت جدید عراق معتبر خواهد بود. ماخذ سایت حقوقدانان

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پرسش

تاریخچه حقوق بشر و چگونگی تدوین آن را توضیح دهید؟

پاسخ

هرچند تدوین اعلامیه جهانی حقوق بشر، پدیده‌ای نوین است (۱۹۴۸): اما حقوق مذکور در آن قدمتی بس دراز دارد. و در این راستا نقش انبیاء الهی در اندیشه‌های حکمای یونان باستان، و خصوصاً تأثیر شگرف و بنیادین اسلام بر فلاسفه بزرگ قرون اخیر اروپا، نظیر «منتسکیو» و «ژاک ژاک روسو» – اندیشمندانی که اعلامیه حقوق بشر، مایه اولیه خود رااز اندیشه آنان گرفته است – را

نمی‌توان انکـار نمود (نقـاط قوت اعلامیه حقوق بشـر البته همچنـان که می‌آیـد افراط وتفریطهای زیادی در این آموزه‌ها روی داده است)، اما این اعلامیه بیشتر از فلسفه غرب (اومانیسم و لیبرالیسم) سرچشـمه گرفته است و مضامین موجود در آن را، با اختلاف کم و بیش می‌توان در اعلامیه حقوق انگلستان (۱۶۸۸)،اعلامیه استقلال آمریکا (۱۷۷۶) و اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه (۱۷۸۹) و منشور ملل متحد (۱۹۴۵)، مشاهده نمود. تا اینکه در ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸ میلادی به شکل کنونی به تصویب مجمع سازمان ملل متحد رسـید. به طورخلاـصه در چگونگی پیـدایش و تـدوین اعلامیه حقوق بشـر گفتنی است که پیـدایش و تـدوین این اعلامیه، در سـیر اروپایی آن همیشه جنبه انفعالی داشته و به موجب انقلابات و حرکتهای مردمی علیه نظامهای استبدادی و ستمگر پدید آمده است و در آخرین مرحله آن، پس از دو جنگ جهانی اول و دوم است که در قلمرو بین المللی مسئله حقوق بشر، مطرح می‌گردد. خصیصه انفعالی بودن این اعلامیه باعث شده که تدوین کنندگان آن نتوانند فارغ از هر گونه افراط و تفریط و با نظری معقولانه، جامع نگر و حقیقت یاب به انسان و حقوق او توجه کنند. و در نتیجه همین عامل، اعلامیه با کاستی‌ها و اشکالات بسـیاری مواجه است. هر چند بایـد این نکته را نیز مورد توجه قرار داد که، تبیین و تـدوین حقوق بشـر در جوامع اروپـایی که برای انسـان، زن و آزادی و کرامت، چندان ارزش و حقّی- حتی به لحاظ تئوریک - قائل نبودند، گامی ارزشـمند در جهت احیای انسان و انسانیت محسوب می‌شود. اما نسـبت به جوامع اسـلامی و حـداقل نسـبت به فقه و حقوق اسـلام، که چهـارده قرن قبـل بیشترین ارزش را برای انسان، زن، خانواده، آزادی، کرامت، تساوی وبرابری، حق مبارزه با ظلم و...قائل بوده است، پیشرفتی محسوب نمی‌گردد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پرسش

اعلامیه جهانی حقوق بشر از چه موادی تشکیل شده است؟

پاسخ

این اعلامیه، شامل یک مقـدمه و ۳۰ ماده است که می توان آنها رادر شـش بخش اصـلی زیر خلاصه و طبقه بندی کرد: بخش اول: شامل دیـدگاه ها، اصول و مبانی پیرامون: ۱- وحدت خانواده بشـری ۲- کرامت و ارزش ذاتی انسـان ۳- حقوق بنیـادین و غیر قابل انتقـال مرد و زن ۴- آزادی، برابری و برادری. بخش دوم: شامـل حقوق، آزادی هـاو معنویت هـای شخصـی نظیر، حق حیـات، حق آزادی جسـمانی و حقوقی، حق امنیت، اصل برائت و... بخش سوم: حقوق بنیادین فرد در رابطه با خانواده، سـرزمین، اشـیاء و جهان خـارج مـواردی نظیر تسـاوی حـق ازدواج برای زن و مرد، حـق مهـاجرت، مـالکیت، تـابعیت و... بخش چهـارم: حقوق و آزادیهـای عمومی و سیاسـی بنیادین نظیر حق آزادی انـدیشه، عقیده، مذهب، بیان، مشارکت در اداره عمومی کشور، اشـتغال و... بخش پنجم: حقوق اقتصـادی، اجتمـاعی و فرهنگی نظیر، حق کـار، آزادی سـندیکایی، حق برخورداری از تـأمین اجتمـاعی، حق تفریـح، تعلیم و تربیت و... بخش ششم: چگونگی ارتباط فرد و جامعه، تکالیف فرد در برابر جامعه، محدودیتهای حقوق و آزادی‌های فردی و روش تفسیر اعلامیه.

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پرسش

به اعلامیه جهانی حقوق بشر چه انتقاداتی از دیدگاه اسلامی وارد است؟

پاسخ

مسلماً نقد و انتقاد از این اعلامیه، به معنای نادیده گرفتن نقاط مثبت آن نظیر مفاهیم عالی اخلاقی و انسانی مذکور در آن همچون تساوی و برابری انسانها، کرامت ذاتی انسان، وحدت خانواده بشری، نمی‌تواند مورد انکار و نفی قرار گیرد، زیرا این اصول از قرنها قبل مورد تأکید و سفارش ادیان الهی بوده‌اند. (فلسفه حقوق، قدرت الله خسرو شاهی انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) چاپ سوم ۱۳۷۸، ص ۱۸۰). البته صرف اشتراک اعلامیه و ادیان الهی در اصول مذکور نیز موجب مصونیت اعلامیه از نقد و انتقاد نمی شود؛ زیرا اعلامیه در بسیاری از اصول خود از ره‌آوردهای دینی عقب مانده و یا از آن پیش گرفته و به همین جهت با کاستی یا اشکالات متعددی مبتلا شده است. از این رو به طور خلاصه برخی از جهات مثبت و منفی اعلامیه عبارتنداز: یک – جهات مثبت: اصلی‌ترین جهت مثبت اعلامیه این است که آرمانهای عالی انسانی و فطری که در طول تاریخ مورد نظر پیامبران و حکیمان و مصلحان جامعه بشری بوده و برای آن مبارزه، نموده‌اند را تدوین و بر اجرای آن تأکید ورزیده است و از سوی دیگر، حداقل بسیاری از مظالم، تبعیضها، ستمها، محدودیتها و نابرابریهایی که قرنها به شکلی قانونی در مغرب زمین وجود داشت، خط بطلان کشید و در مقابل، اصل را بر آزادی و برابری و برادری انسان نهاد. (همان) دو – جهات منفی: علاوه بر انتقادات محتوایی (که در بخش مقایسه با اسلام بررسی می‌شود)، از نظر شکلی چند انتقاد کلی به مجموعه اعلامیه حقوق بشر وارد است: ۱- عدم صلاحیت لازم و کامل قانونگذار: از دیدگاه مکتب حقوق اسلام، انسان مستقل از خداوند و وحی، فاقد صلاحیت کامل و لازم علمی (انسان‌شناختی)، اخلاقی و معنوی (دوری از خود خواهی و منفعت‌طلبی) و عینی و واقعی (دوری از خطا و نسیان) برای قانونگذاری است. و این موضوع نسبت به تدوین‌کنندگان اعلامیه حقوق بشر هم صادق است چون تدوین کنندگان و سیاستگذاران اصلی و تصویب کنندگان آن، علاوه بر اختلاف نظر انسان شناختی، نه تنها از صلاحیت کامل اخلاقی برخوردار نبوده، بلکه بعضاً متهم ردیف اول جنایات علیه بشریت نیزبوده‌اند. ۲- فقدان شالوده‌های نظری: اعلامیه بر یک جهان بینی و زیر ساختهای متقن و روشنی که قدرت اثبات آن را داشته باشد استوار نیست زیرا جهان بینی مادی که مبنای تفکر مؤسسین اعلامیه است، باعث شناختی ناقص از انسان و سایر ابعاد وجودی آن می‌شود. از این رو اعلامیه فاقد واقع نگری چند بعدی و جامع بودن، است. از سوی دیگر به دلیل عدم انسجام و هماهنگی بین قواعد و اجزاء با زیر ساختهای آن، یک سیستم کارآمد و مبتنی بر شالوده‌های نظری قوی نیست. در واقع زیر بنای اعلامیه التقامل از اندیشه‌های مختلفی است که نه تک تک و نه مجموعاً قدرت اثبات اصولی چون کرامت ذاتی انسان، آزادی و آزادگی او، برابری و برادری انسانها راندارند. تدوین کنندگان اعلامیه، اصول مذکور درآن را بسان میوه‌های شیرین و گوارایی از درخت اصلی آن، – درخت دین و وحی و مکتب انبیاء – جداکرده و به رعایت بردرخت مصنوعی خود نشانده‌اند که نه تنها هرگز چنین میوه‌ای از آن نروید، بلکه توان حفظ و تحمل چنین میوه‌ای رانیز ندارد. سه – عدم هماهنگی و انسجام برون سیستمی و درون سیستمی: اعلامیه از یک سو با نادیده انگاشتن اصیل‌ترین واقعیت هستی، یعنی خداوند متعال و در نتیجه عدم توجه به نقش اراده او در تدبیر تکوینی و تشریعی جهان و انسان، و نیز نادیده گرفتن جهان آخرت و ابعاد جاوید روح انسان، فقط به تنظیم ناقص – و ناسازگار با اعتقادات بسیاری از مردم جهان – بخشی از واقعیات مربوط به زندگی انسان پرداخته است. و از سوی دیگر برخی از مواد اعلامیه با یکدیگر تعارض و تناقض دارند به عنوان نمونه در ماده ۱۶ نقش مذهب در ازدواج را نفی می‌کند ولی بر اساس ماده ۱۸ همه مردم از حق داشتن دین و مذهب و رفتار مذهبی به طور مطلق برخوردارند. (نظریه حقوق اسلام، استاد محمد تقی مصباح یزدی، انتشارات مؤسسه آموزش و پژوهش امام خمینی (ره) چاپ اول ۱۳۸۰، ص ۲۷۶). چهار – عدم توجه به تکالیف: در اعلامیه فقط به بیان حقوق و آزادی‌های افراد بسنده شده و از تکالیف و وظایف آنان جز در یک ماده آن

هم به صورت کلی و مبهم، یاد نشده است و حال آنکه هیچ گاه حق از تکلیف جدا نمی شوند زیرا حق حیات وقتی اثر دارد که دیگران ملزم به رعایت آن باشند و همچنین اثبات هر حقی برای فرد در امور اجتماعی، تکلیفی را نیز برای همان فرد می آورد یعنی شخص در مقابل انتفاعی که ازجامعه می برد باید وظیفه‌ای را هم بپذیرد. اسلام و اعلامیه جهانی حقوق بشر: قبل از پرداختن به نقاط اشتراک و افتراق، لازم است تا تعریف دقیقی که هر کدام از این دو دیدگاه از «انسان» به عنوان موضوع و محور اصلی حقوق بشر اسلامی و اعلامیه جهانی حقوق بشر دارند، ارائه نماییم. انسان موضوع اعلامیه، تنها یک حیوان متکامل است، که آغاز و انجامش به فاصله تولد تا مرگ خلاصه می‌شود و بنابراین حقوق و تکالیف او نیز درهمین قلمرو محدود معین می گردد. اما انسان موضوع حقوق بشر اسلامی، آفریده‌ای الهی است که از روح خداوندی در او دمیده شده است «ونفخت فیه من روحی» حجر، آیه ۲۹). و لذا نه تنها ازجاودانگی برخورداراست، بلکه گوهر وجود انسانیت انسانی او، نیز در گرو این انتساب است، و انسان خدا فراموش، انسان از خود بیگانه است «ولا تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم»(حشر، آیه ۱۹) و در این راستا حقوق و تکالیف انسان نیز در رابطه با خود، خدا و جهان نیز قابل تحلیل و ارزیابی است. بنابراین به لحاظ کیفی و انسان شناختی، انسان موضوع اعلامیه باانسان موضوع حقوق بشر اسلامی، متفاوت است و از همین جا است که بین این دو اختلافات زیادی شکل می گیرد. بررسی نقاط اشتراک و افتراق: مبانی و اصولی همچون کرامت انسان، اصل آزادی و برابری انسانهاو بسیاری از حقوق و معنویتهای مذکور در اعلامیه حقوق بشر در کلّیت خود نه تنها با اسلام ناسازگاری ندارد، بلکه اسلام عزیز ۱۴ قرن قبل به نحو کاملتر از آنها سخن گفته است و از مسلمات تعالیم اسلام است اما علی‌رغم این نقطه اشتراک، به لحاظ دو دیدگاه متفاوت اعلامیه و اسلام به جهان و انسان و توجه کامل انسان به بعد روحانی، جاوید و آخرتی انسان علاوه بر جنبه مادی و دنیایی آن، و جهالت و غفلت و یا تغافل اعلامیه نویسان او این واقعیت چه بسا ممکن است این اصول، مبانی و حقوق و مصونیت های مشترک از دو نوع تعریف و تفسیر متفاوت برخوردارگردند. افزون براین، باید ویژگیهاو نقاط قوت حقوق بشر اسلامی رادر این ارزیابی مورد توجه قرارداد که عبارتنداز: ۱- صلاحیت علمی و اخلاقی و عینی قانونگذار، انسجام و عدم تناقض، بهره مندی از ضمانت اجرای درونی و... ۲- برخورداری از مبانی جهان بینی و انسان شناختی لازم. ۳- عنایت و توجه به تکلیف در کنار حق. اکنون با توجه به این ویژگیها دیدگاه حقوق بشر اسلامی را پیرامون برخی اصول کلی اعلامیه جهانی حقوق بشر به صورت تطبیقی به اختصار پی می گیریم: ۱- حق حیات: از دیدگاه اعلامیه، «هر کسی حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد» [ماده ۳ اعلامیه حقوق بشر] در اینجا چند نکته وجود دارد: اول اینکه ؛ از آنجا که هر صاحب حقی می‌تواند از حقش صرف نظر کند و اعلامیه هم هیچ استثنایی از این قاعده کلی اعلام نکرده، چنین برداشت می‌شود که و انسانی می‌تواند از حق حیات خویش صرف نظر و مثلاً خودکشی به عمر خود پایان دهد. دوم این که؛ از آنجا که هیچ محدودیتی برای حق حیات در اعلامیه مطرح نشده، در هیچ صورتی نمی‌توان به حیات دیگران، هر چند به حیات میلیونها نفر تجاوز کرده باشند، آسیب رساند. اما دیدگاه اسلام در مورد حق حیات، بسی ارجمندتر و کاملتر مطرح شده است زیرا: اولاً: حیات را امانتی از رحمت خداوند «ونفعت فیه من روحی» و امانتی دردست انسان است نه اینکه انسان صاحب حق حیات خویش و مالک مطلق آن باشد از این رو حیات، فقط «حق» افراد نیست، بلکه حفظ آن «تکلیف» آنان نیز هست و گذشتن از آن، جز در چارچوب ضوابط الهی ممنوع است وخودکشی نیزاز مواردی است که منع شده است. ثانیاً: در اسلام نه تنها هر کسی تکلیف دارد که حق حیات دیگران را محترم شمارد و به آن تجاوز نکند، بلکه حتی وظیفه دارد در حفظ حیات دیگران نیز اقدام کند. (کاستی اعلامیه حقوق بشر) جهت اطلاع بیشتر ر.ک: مبانی حقوق بشر، سید صادق حقیقت و سید علی میرموسوی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ص ۲۲۷. ثالثاً: اسلام برای انسان دو نوع حیات مادی و بیولوژیک و حیات معنوی و «طیبه» قائل است و حفظ یا اثبات حیات مادی را در پرتو حفظ و دستیابی به حیات طیبه توجیه می کنند و در هنگام تزاحم بین این دو حیات، مادی را به قربانگاه حیات معنوی می‌برد. به عنوان نمونه «فتنه» که مصداقی از تجاوز به حیات معنوی جامعه است از قتل

بزرگ‌تر و شدیدتر معرفی شده «الفتنه اکبر من القتل» [بقره آیه ۲۱۷] خود باعث پایان حق حیات برای متجاوز و فتنه گر می‌شود. ۲. اصل کرامت انسانی: توجه به این اصل در مقدمه و ماده ۱ اعلامیه هر چند در مقابل دیدگاههای که انسان را دارای طبیعتی گرگ صفت می‌دانند و یا دیدگاه تبعیض‌آمیز نسبت به انسانها دارند، گامی بلند در جهت ارتقاء بشریت است اما نقدها بر آن وارد است از جمله اینکه: منظور اعلامیه از کرامت ذاتی انسان، اینست که این صفت هیچ گاه و در هیچ حالتی از انسان جدا شدنی نیست هر چند مرتکب هزاران جنایت شده باشد اما ازدیدگاه اسلام: منشأ کرامت انسان الهی است «و لقد کرمنا بنی آدم» (اسراء، آیه ۷۰)و علاوه بر این کرامت تکوینی و اولیه که همه انسانها در آن مساوی اند، دارای کرامت دیگری نیز که اکتسابی است، می‌باشدو انسانها در پرتو آن نسبت به کرامتی که کسب کرده‌اند از ارزش متفاوتی برخوردار می‌گردند: و این کرامت در سایه تقوا حاصل می‌شود «ان اکرمکم عند اللّه اتقیکم» (حجرات، آیه ۱۳) و انسان با ترک تقوا و ارتکاب جنایت کرامت تکوینی و اولیه خود را از دست داده و حتی ممکن است از حیوانات هم پست‌تر بشود. از دیدگاه اسلام کرامت هم حق و هم تکلیف است و نه تنها دیگران حق ندارند به کرامت او آسیب رسانند، بلکه خودش نیز حق گذشتن از کرامت خویش را ندارد و نمی‌تواند به ذلت و خواری تن در دهد. ۳. اصل آزادی: گسترده‌ترین اصل است که در اعلامیه حقوق بشر در موارد متعددی به آن اشاره شده است. در این موارد هر چند بعضاً بر آزادی نوع انسان اشاره شده اما بیشتر بر آزادی فردی تکیه شده است. واین که هر فرد انسان، در داشتن عقیده و دین، بیان عقیده و دین، اجرای مراسم دینی، ازدواج و شرکت در فعالیتهای سیاسی و... آزاد است. آن نوع آزادی که بر بنیان نگرش «اصالت فرد» استوار است. در هر صورت جهت دریافت حقیقت آزادی انسان و دیدگاه اسلام نسبت به این اصل و شاخه‌های آن باید توجه داشت که آزادی دارای مفاهیم مختلف فلسفی، روانشناختی، اخلاقی و حقوقی است که عدم توجه به آنها باعث خلط و گمراهی مباحث می‌شود. (درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ،انتشارات همت، ۱۳۷۶، صص ۲۴۹–۲۸۷). جهت آشنایی کامل ر.ک: درآمدی بر اندیشه سیاسی اسلام، سید صادق حقیقت وجوه آزادی از دیدگاه اسلام، مصباح یزدی، انتشارات الهدی ۱۳۷۸، ص ۳۷۳ در این میان دو مفهوم آزادی تکوینی وآزادی تشریعی حائز اهمیت بیشتری است : ۳–۱– آزادی تکوینی (فلسفی): یعنی انسان در چارچوب فعالیتهای ارادی خویش طبیعتاً آزاد است. با این نوع آزادی، اعمال ارادی انسان به صفت اخلاقی خوب باید متصف شده و با آن از سایر حیوانان متفاوت می‌شود و دین و دین داری انسان و ثواب و عقاب ناشی از اعمال او معنا پیدا می‌کند. «انا هدینا السبیل اما شاکراً و اما کفوراً» (انسان، آیه ۳). و به وسیله آن انسان به کرامت‌های اکتسابی و مدارج عالی دست می‌یابد. این نوع از آزادی مبنای کرامت انسان و جوهره انسانیت است. در تمامی مواردی که در اعلامیه حقوق بشر سخن از آزادی رفته است. تنها ماده ۱ آنهم به کمک توجیهاتی، می‌توان ناظر به این نوع آزادی دانست. ۳–۲– آزادی تشریعی، حقوقی و قانونی: یعنی انسان، علاوه بر آن که به لحاظ تکوینی و طبیعی در انجام یکی از چند کار و یا اختیار یکی از چند امر آزاد است، به لحاظ حقوقی، قانونی و یاشرعی نیز در این گزینش و انتخاب آزاد است مفهوم این نوع از آزادی، مشروعیت و بعد از همه گزینه‌ها واطراف اختیار انسان است. اما در آزادی تکوینی، آزادی در گزینش به معنای مشروعیت همه گزینه‌ها نیست (فلسفه حقوق، همان، ص ۱۹۱). از سوی دیگر آزادی تشریعی و قانونی، یک اصل مطلق و فاقد هر گونه قیدی نیست، بلکه در هر مورد قلمرو خاص خود را دارد و انتخاب گزینه‌ای فرا سوی آن قلمرو، مشروعیت ندارد، بحث اصلی پیرامون اصل آزادی، در واقع مربوط به همین قلمرو آزادی و محدودیتهای آن است (وگرنه نفس آزادی فی الجمله مورد قبول تمامی افراد و مکاتب از جمله اسلام است). در مقایسه دیدگاه اسلام با اعلامیه نسبت به اصل آزادی، و محدودیتهای آن، باید دید که آیا اعلامیه حقوق بشر فقط عامل «عدم تجاوز به حقوق و آزادی دیگران» را به عنوان تنها عامل تحدید و استثنای وارد بر آزادی می‌داند که در این صورت بین دو دیدگاه اعلامیه و اسلام تفاوتی وسیع و بنیادین وجود دارد چون که تجاوز به حق خود و خدا نیز از دیدگاه اسلام ممنوع است. یا اینکه علاوه بر این، اعلامیه، «مقتضیات صحیح اخلاقی و...» [ماده ۲۹ اعلامیه حقوق بشر] را نیز از محدودیتهای آزادی می‌داند که

در این صورت دو دیدگاه به هم نزدیک شده، هر چند ممکن است به لحاظ تشخیص مصداق و این که کدام رفتار مخالف کرامت انسان و ناسازگار با مقتضیات صحیح اخلاقی است اختلافاتی وجود داشته باشد و به دلیل نسبیت ارزشها و عدم اتکاء اخلاقی به مبانی ثابت در نزد مؤسسین اعلامیه در اصل نزدیکی بین دو دیدگاه مشکلات زیادی به وجود می‌آید. از سوی دیگر در شاخه‌های آزادی نظیر آزادی تن و نفی بردگی، آزادی مذهب، بیان، اجتماعات سیاسی و... اختلافات بنیادین بین این دو دیدگاه وجود دارد که به دلیل عدم فرصت، به این جمله بسنده می‌شود که همه حقوق و آزادیهای مطرح شده در اعلامیه از دیدگاه اسلام تا آن جا پذیرفته شده که تعارض با کرامت انسانی او نداشته باشد و راه تکامل معنوی او را سد نکند. (فلسفه حقوق همان، ص ۱۹۴-۱۹۹). ۴. اصل تساوی و برابری انسانها: این اصل یکی از شاخصه‌های مهم اعلامیه حقوق بشر است که در مواد متعددی به انواع آن اشاره شده است. بررسی هر کدام از این موارد به صورت تطبیق در اعلامیه و نظام ارزشی حقوقی اسلام، در این مختصر نمی‌گنجد اما به طور خلاصه باید گفت که کلیت این اصل از دیدگاه اسلام کاملاً پذیرفته است. اسلام در چهارده قرن پیش و در دورانی که انسان از انواع تبعیض‌ها و نابرابری‌ها رنج می‌برد، به گونه‌های مختلف و در ابعاد مختلف برابری و حتی برادری انسانها را اعلام نمود در مورد تساوی قانونی که در این میان حایز اهمیت بیشتری است باید گفت که در نظام حقوقی اسلام اصل تساوی حقوقی و قانوی افراد، صرف نظر از هر نوع تبعیض نژادی، زبانی، قومی، ملی، تاریخی و..، پذیرفته شده است و تنها دو استثناء بر آن مشاهده می‌شود که هر دو از توجه به واقعیت و اصل عدالت ناشی می‌گردد: اولین استثنایی که از واقع نگری اسلام ناشی می‌شود مربوط به حقوق ذاتی، اولیه و تغییرناپذیر انسانها یعنی برخی تفاوتهای حقوقی بین زن و مرد است. که خود ناشی از تفاوت ویژگیهای جسمی و روانی زن با مرد است. ودومین استثناء که از اصل عدالت خواهی اسلام سرچشمه می‌گیرد مربوط به حقوق اکتسابی، ثانویه و تحول پذیر انسانها است. مثلاً دستمزد مساوی در برابر کار مساوی است (مرکز نشر اسراء مبانی حقوق بشر، همان، ص ۲۷۰؛ فلسفه حقوق بشر، ایت اللّه جوادی آملی، فلسفه حقوق، همان، ص ۱۹۹). و یا اینکه تصدی مقامات علمی کشوری، خطوط سیاسی منوط به وضعیت متساوی افراد است و استفاده از این حق مخصوص واجدین شرایط است و مسلم است که هیچ کس محروم شدن اکثریت جامعه از مقام ریاست جمهوری را تبعیض و نابرابری حقوق نمی‌داند. در پایان درباره سخنرانی که از آیت اللّه مصباح نقل نمودید، در این زمینه چنین موضوعی را در اختیار نداریم جهت آشنایی با نظرات ایشان ر.ک: ۱. نظریه حقوقی اسلام استاد مصباح یزدی ۲. فلسفه حقوقی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) ۳. درآمدی بر حقوق اسلامی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۴. حقوق و سیاست در قرآن، استاد مصباح یزدی

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلّق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پرسش

حقوق عمومی و حقوق اساسی مردم، تا چه اندازه در حکومت دینی تضمین شده است؟ آیا قوانین اساسی و عمومی متعلّق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است؟

پاسخ

حقوق اساسی، یکی از اقسام حقوق عمومی داخلی است؛ یعنی، حقوق عمومی ابتدا به حقوق عمومی داخلی و حقوق عمومی خارجی تقسیم می‌شود. حقوق عمومی داخلی نیز به حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و حقوق جزا تقسیم می گردد. حقوق

اساسی از موضوعات زیر سخن می گوید: ۱. دولت و شرایط تشکیل و اَشکال آن؛ ۲. سازمان‌ها و نهادهای سیاسی و روابط آنها با یکدیگر، همراه با وظایف آنها؛ ۳. حقوق ملت و آزادی‌های فردی و عمومی و تبیین چگونگی شرکت مردم در ایجاد قوای عالیه و طرز اِعمال حق حاکمیت مردم و رفتار متقابل ملت و دولت. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی وساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۲۳. حقوق در نظام اسلامی، حقوق اساسی مردم به بهترین شکلی، هماهنگ با تعالیم و ارزش‌های والای دینی، تأمین شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق اساسی مردم در بندها و فصول مختلف بیان گردیده است؛ از جمله: یک. اصل مساوات و برابری: «مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشند، از حقوق مساوی برخوردارند و رنگ، نژاد،زبان و مانند اینها سبب امتیاز نخواهد بود». اصل اوّل، فصل سوم. دو. برخورداری از حمایت قانون: «همه افراد ملت، اعم از زن و مرد، یکسان در حمایت قانون قرار دارند و از همه حقوق انسانی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با رعایت موازین اسلامی برخوردارند». اصل ۲۳، بند ۱۴ و اصل ۲۱. سه. حقوق سیاسی: «حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آنِ خدا است و هم او انسان را برسرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند، یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خدادادی را از طرقی که در اصول بعد می‌آید، اعمال می کند». اصل ۵۶، ۴۱ و ۲۵. در اصل ششم نیز آمده‌است: «در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به اتکای آرای عمومی اداره شود؛ از راه انتخابات، رئیس‌جمهور، نمایندگان مجلس شورای‌اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی». چهار. حقوق اجتماعی: ۱. حق داشتن شغل مناسب (اصل ۴۳، بند۲، اصول ۲۸ و ۲۹)؛ ۲. حق برخورداری از تأمین اجتماعی (اصل ۲۹)؛ ۳. حق داشتن مسکن مناسب (اصل ۳۱)؛ ۴. حقوق فرهنگی (اصل ۳۰)؛ ۵. حقوق اقتصادی (حق مالکیت) (فصل چهارم، اصول ۴۶، ۴۹ و ...)؛ ۶. حقوق قضایی (حق دادخواهی، حق انتخاب وکیل برای طرح دعاوی) (اصل ۳۴، ۳۵ و ۱۶۷). بخش دیگری از حقوق اساسی، «آزادی های اساسی مردم» است که جداگانه به آن خواهیم پرداخت. ر.ک: پاسخ پرسش ۴۰. مصونیت‌ها سخن دیگر در این زمینه «مصونیت‌ها» است، که عبارت است از: ۱. مصونیت شخصی یا امنیت فردی (اصول ۲۱ – ۲۳ و ۳۸)؛ ۲. مصونیت قاضی (اصل ۱۶۴)؛ ۳. امنیت قضایی (بند ۱۱۴ اصل سوم). ۴. اصول قضایی: الف. اصل لزوم رعایت موازین اسلامی (اصول ۱۵۹ و ۱۶۳)؛ ب. اصل برائت (اصل ۳۷)؛ پ. اصل قانونی بودن جرم و مجازات و حکم به اجرای مجازات از طریق مراجع قانونی (اصل ۱۶۹)؛ ت. اصل علنی بودن محاکمات (اصل ۱۶۵)؛ ث. اصل عطف به ماسبق نشدن قوانین جزایی (اصل ۱۶۹)؛ ج. اصل لزوم رسیدگی به شکایات و تظلمات (اصول ۱۵۸ و ۱۶۷)؛ ح. اصل لزوم جبران خسارت مادی و معنوی ناشی از اشتباه یا تقصیر قاضی (اصل ۱۷۱ برای آگاهی بیشتر ر. ک: حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص۹۳-۱۲۴.). در مورد اینکه «آیا قوانین اساسی و عمومی متعلق به مردم، در حکومت دینی دارای احترام و اعتبار است»، باید گفت: اولاً، یک حکومت و نظام دینی، هرگز بدون خواست و اراده عمومی شکل نمی‌گیرد. ثانیاً، جامعه دینی – با توجه به التزام و پای‌بندی عمیقش به دین و ارزش‌های دینی – در جست و جوی قوانینی است که از متن دین اخذ شده باشد و یا لااقل مورد قبول و تأیید دین بوده و هیچ‌گونه تعارضی با آن نداشته باشد. چنین قوانینی در حکومت دینی، از اعتبار و اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و کسی حق مخالفت با آن را ندارد. توجه به آنچه در سؤالات پیشین آمده است نیز در این زمینه آگاهی بخش و رهگشا است.

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می‌آید چیست؟

پاسخ

بشـر، به عنوان موجود دارای حیـات و زنـد گی، صـاحب حقوقی است. حقوق به معنـای بهره، منافع، دارایی و اسـتفاده‌هایی که برای شخص ثابت شـده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله‌ای با عنوان «حقوق بشـر» تـدوین شـد که در ضـمن مواد و تبصـره‌هایی به تعریف و تدوین حقوق بشـر پرداخته است. متأسـفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هسـتند که حقوق بشـر را نقض می کنند، امّا سـیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان‌هاست. « بخش پاسخ به سؤالات »

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می‌شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسـمی کشور اسـلام و مـذهب جعفری باشـد تنها فقه شـیعه در کشور رسـمی خواهد بود و قوانینی که وضع می‌شود بر این اساس باید سـنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنّت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. « بخش پاسخ به سؤالات »

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پرسش

طریقه اخذ مالیات در حکومت اسلامی چگونه است و آیا در صدر اسلام نیز روش اخذ مالیات به گونه امروزی بوده است؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسـش نخست لازم است که مالیات و دامنه فراگیری آن را تعریف کنیم و سپس با نگاهی گذرا به تاریخچه اخذ مالیات در تمدن بشـری، نحوه اخذ آن را در حکومت اسـلامی بررسی نماییم. برای مالیات تعریفهای گوناگونی ارایه گردیده است. برخی از دانشـمندان علم اقتصاد مالیات را برداشتی دانسته‌اند که در نتیجه الزام قانونی از درآمـدها و داراییهای مردم گرفته می‌شود. بی شک معمول‌ترین و مهم‌ترین روش تأمین مخارج دولتها مالیات است و پیشـینه تاریخی آن را بایـد هم در تمـدن بشـری جسـتجو کرد. در ایران باسـتان و حکومت ساسانیان، مهم‌ترین منبع درآمد دولت خراج اراضـی و مالیات سرانه‌ای بود که اقشار مختلف مردم می‌پرداختنـد. در آن دوران هر سال دولت مخارج خود را بر مالیات مناطق مختلف بخش می کرد و آنگاه مأموران مالیاتی موظف به وصول مالیات از مردم هر ناحیه می‌شدنـد که البته توسل به زور و خشونت و تحمیل مالیات بیش از تمکن افراد از مسایل رایجی بود

که در اخذ مالیات رخ می‌نمود. سایر درآمدهای دولت وبویژه شاه را هدایای خاص مانند هدایای عید نوروز و مهرگان تشکیل می‌داد و البته باید غنایم جنگی را نیز بر این دو افزود. از شرایط صحیح خسرو اول و ژولتینین قیصر روم در سال ۵۶۱ م چنین استنباط می‌شود که اخذ عوارض گمرکی نیز در آن زمان معمول بوده است. در سرزمین روم نیز هر ساله مالیات هر فرد توسط امپراطور تعیین شده و به والی هر منطقه ابلاغ می‌گردید و سلسله مراتب طی می‌شد تا در نهایت مالیات از مردم به هر وسیله ممکن اخذ می‌شد. در عربستان پیش از اسلام نیز تنها شهرهایی که دارای رونق اقتصادی بودند مکه و مدینه بود و عایدات آنها نیز تنها به درآمدی منحصر می‌شد که از دو کاروان تابستانی که از مکه به روم و شام، و زمستانی که از یمن به مکه کالا حمل می‌کرد به دست می‌آمد و فقدان حکومت مرکزی ایجاد ساز و کار اخذ مالیات را ناممکن ساخته بود. با مهاجرت پیامبر اکرم به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی بی شک یکی از مسایلی که حکومت نو پای اسلامی با آن رو به رو شده درآمد دولتی وبه عبارتی مالیات بود. در ابتدای تشکیل حکومت اسلامی درآمد مسلمانان بسیار ناچیز بود و تنها این درآمد را زکاتی تشکیل می‌داد که به عنوان حق مستمندان در اموال ثروتمندان توسط شارح مقدس معین گردیده بود و فقط ثروتمندان مسلمان که از انصار بودند آن را می‌پرداختند. پس از آغاز جنگهای مسلمانان، غنیمتهای جنگی دومین منبع اقتصادی گردید که برای مسلمانان ایجاد درآمد نمود. پس از صلح مسلمانان با طایفه بنی نضیر نیز درآمدی از آن راه به دست مسلمانان افتاد که به دستور پیامبر و به علت احتیاج شدید مهاجران فقط در بین آنان و دو تن از انصار که فقیر بودند تقسیم شد. بلاذری در کتاب فتوح البلدان روایت می‌کند که اهالی تیما بعد از شکست مردم وادی القری بیمناک شدند و به پیامبر پیشنهاد صلح کردند، پیامبر نیز پذیرفت و مقرر گردید که در مقابل جزیه‌ای که آنان می‌پردازند بتوانند از خانه و کاشانه خود و اراضی و املاکشان استفاده کنند و این نخستین جزیه‌ای بود که مسلمانان دریافت کردند. البته روایتهای دیگری نیز در خصوص اخذ اولین جزیه توسط مسلمانان وجود دارد اما به هر حال جزیه را نیز می‌توان به عنوان یکی دیگر از منابع در آمد مسلمانان در صدر اسلام به حساب آورد. بنابراین با توجه به آنچه گفته شد منابع اصلی درآمد حکومت پیامبر(ص) - توضیح این که هدف اخذ مالیات نیز ایجاد درآمد برای دولت است - را زکات، وجوهات شرعی، غنایم جنگی، جزیه و بعضی موارد دیگر تشکیل می‌داده است. پس از رحلت پیامبر و در زمان خلیفه دوم که مسلمانان دست به کشور گشایی زدند، اندک اندک بحث خراج و مالیات مطرح شد چنان که پس از فتح ایران سه نفر به نامهای عثمان بن حنیف، عمارياسر و عبداللّه بن مسعود برای محاسبه خراج اراضی به عراق فرستاده شدند. البته عوارض نیز در این زمان از اموال تجاری غیر مسلمانان اخذ می‌گردید که می‌توان آن را به حقوق گمرکی امروزه تشبیه کرد. خمسو فی نیز از دیگری اموالی بود که پرداخت آن بنا به تکالیف شرعی همانند زکات بر مسلمانان واجب شده بود و می‌توان آنها را دیگر منابع درآمد حکومت اسلامی نامید. شیخ مفید در کتاب المقنعهٔ نقل می‌کند که امام علی(ع) بر اسبان تندرویی که دارای خصوصیت ماده بودن و چریدن در چراگاه بودند مالیات قرار داد. با توجه با آنچه گفت شد بحث ایجاد درآمد برای تأمین مخارج حکومت بحثی است که اختصاص به حکومت اسلامی نداشته و در تمامی حکومتها از ایام باستان تاکنون دیده می‌شود، البته نمونه‌های آن را می‌توان در اشکال مقتضی صدر اسلام در حکومت پیامبر و سایران نیز ملاحظه نمود. این اصل حکومتی اکنون تحت عنوان مالیات وجود داشته و مردم نیز موظفاند برای تداوم بقای حکومت و تأمین هزینه‌های آن، مالیات را تقبل و پرداخت نمایند. شارع مقدس نیز به حکومت حق قانونگذاری داده است و در این راستا در حکومت اسلامی نیز قوانینی وضع گردیده است. اصل پنجاه و یکم قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز تصویب قوانین آن را بر عهده مجلس شوارى اسلامی گذارده است {۱}. به طور اختصار می‌توان گفت که در حکومت اسلامی نیز مانند سایر حکومتها مالیات از سه منبع تأمین می‌گردد؛ درآمد، مصرف و ثروت. بخشی از درآمد مالیاتی دولت از درآمد آحاد مختلف جامعه اخذ می‌شود مانند مالیاتی که ماهیانه از حقوق کارمندان اخذ می‌شود و یا مالیاتی که سالانه از سود کسبه اخذ می‌گردد. بخش دوم مالیات، مالیات بر مصرف است که به صورت عوارضی به قیمت تمام شده کالاهای تولیدی اضافه

می‌گردد مانند عوارضی که دولت از هر دستگاه خودروی تولیدی اخذ می‌کند و بخش سوم مالیات مربوط به مالیات بر ثروت است که از مصادیق آن می‌توان به مالیات بر ارث اشاره نمود.{۲} [۱]. مجموعه این قوانین در کتاب «قانون مالیاتی جمهوری اسلامی ایران» جمع آوری شده است که برای اطلاع بیشتر می‌توانید به آن رجوع کنید. [۲]. منابع ۱ – بررسی وضع مالی ومالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، دکتر ابوالقاسم اجتهادی. ۲ – تاریخ تمدن، ویل دورانت، ج ۳. ۳ – خراج ونظامهای مالی دولتهای اسلامی، دکتر ضیا الدین امرئین، ترجمه دکتر فتحعلی اکبری. ۴ – اقتصاد اسلامی واقتصاد متعارف، معاونت امور اقتصادی وزارت اقتصاد ودارایی.

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پرسش

چرا در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هیچ ماده‌ای درباره اهل سنت وجود ندارد؟

پاسخ

برخورد قانون اساسی تمامی کشورها با دین و مذهب از سه حالت خارج نیست؛ یعنی در یک قانون اساسی ممکن است قید دین و مذهب به یکی از شکلهای سه گانه زیر آورده شود. ۱ – قانون اساسی در نظامهای سیاسی غیر مذهبی، در این نوع نظامهای سیاسی دین و مذهب هیچگونه نقش تعیین کننده‌ای در رژیم سیاسی، سازمانها و قوای عالیه ندارد و نقش رسمی مذهب در هیچ یک از زمینه‌های زمامداری مشاهده نمی‌شود. در این نظامها در هیچ اصلی از اصول قوانین اساسی، هیچ گونه ذکری از مذهب و دین نمی‌شود بلکه تأکید می‌گردد که نظام سیاسی کشور غیر مذهبی است. به طور مثال در ماده دوم قانون اساسی کشور فرانسه آمده است که فرانسه جمهوری غیر مذهبی است. متأسفانه قانون اساسی ترکیه که کشوری اسلامی است نیز چنین است. ۲ – قوانین اساسی نظامهای مذهبی، در قوانین این گونه نظامهای سیاسی، قانون گذاری باید مقید به اصول و موازین مذهبی بوده و در آنها شعایر ادیان و یا مذاهبی خاص رعایت می‌شود. تمامی کشورهای اسلامی به جز ترکیه رسمیت مذهب و دین را پذیرفته‌اند؛ هر چند زمامداران بسیاری از کشورهای اسلامی چندان علاقمند و دوستدار مذهب نیستند و در آنها بین امور اجتماعی مردم و احکام دین عملاً ـ فواصل بسیاری وجود دارد و لی به هر حال قید مذهب و دین در قوانین اساسی آنها ذکر شده است. در برخی کشورهای مسیحی نیز قید رسمیت مذهب وجود دارد چنان که در ماده دوم قانون اساسی نروژ و در ماده چهار قانون اساسی دانمارک آمده است که دین رسمی کشور مسیحیت است. ۳ – نظامهای سیاسی با رسمیت کامل دین و مذهب در تمام شؤون، در این نوع نظامها دین و مذهب اساس، پایه و علّت وجودی تشکیل حکومت می‌باشد به نوع نظامها حکومت الهی نیز گفته می‌شود در چنین حکومتهایی مشاغل کلیدی و حساس جامعه در اختیار مقامی مذهبی است و کلیه مقررات و قوانین خانوادگی، آموزشی، فرهنگی، سیاسی و غیره باید منطبق بر موازین مذهبی و شرعی باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین است و در اصل چهارم آن بیان شده که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی‌و... باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر انطباق همه اصول قوانین کشور با قوانین اسلامی دلالت دارد و تشخیص این انطباق بر عهده فقهای شورای نگهبان است. ملت ایران در همه‌پرسی قانون اساسی به این قانون با ۹۸٪ از آراء رأی مثبت داد. در این قانون با توجه به اینکه ۹۸٪ مردم کشور مسلمان‌اند دین اسلام رسمیت یافت و نیز با توجه به این که ۹۳٪ از جمعیت مسلمان کشور را شیعیان تشکیل می‌دهند، مذهب تشیع به رسمیت شناخته شد. به عبارت دیگر اگر قید اسلام در قانون اساسی به این دلیل که اکثریت مطلق مردم

ایران مسلمان‌اند، صحیح، درست و منطقی است، قید مذهب جعفری اثنی عشری نیز به همین دلیل معقول و منطقی است و اگر اشکالی بر این مطلب وارد شود باید به قید دین اسلام در قانون اساسی نیز این اشکال وارد باشد در حالی که اصولاً چنین اشکالی منطقی نیست. مطلب دیگر این که بادر تاریخچه تدوین قانون اساسی در کشور ایران از زمان تدوین نخستین قانون اساسی در سال ۱۳۲۴ و متمم آن در سال ۱۳۲۵ در اصل اول آن آمده که مذهب ملی ایران اسلام و طریقه فقه جعفریه اثنی عشریه است. باید پادشاه ایران دارا و مروج این مذهب باشد. این قانون تا زمان تشکیل حکومت اسلامی نیز رسمی بوده و به آن عمل شده است. دلیل دیگر اینکه قید مذهب و دین در اصل دوازدهم قانون اساسی کشور یک اصل تأسیسی نیست بلکه یک واقعیت اعتقادی و اجتماعی است که در قوانین ذکر شده و منعکس گردیده است. در صورت مشروح مذاکرات مجلس برای بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ در جلسه ۱۸ در مورد دلیل آوردن قید اسلام و مذهب جعفری اثنی عشریه بحث شده و اذعان گردیده است که قید مذهب به یکسان سازی قوانین در کشور کمک می‌کند چرا که اگر تمامی قوانین و مقررات بر پایه یک فقه نوشته بشود چنان چه در شهرهی که پیروان مذاهب مختلف زندگی می‌کنند و ممکن است در معاملات و اعمال روزمره خود و مراجعات به ادارات دولتی و غیر دولتی دچار نزاع شوند بودن قانون رسمی کمک می‌کند که یک معیار برای حل اختلاف وجود داشته باشد و الا اگر هر شخصی به اعتقادات شخصی خود رجوع و حق را بر طبق آن بسنجد با توجه به وجود پیروان فرقه‌ها و مذاهب کوچک که در همه جای کشور پراکنده هستند هیچ اختلافی حل و فصل نخواهد شد و یا برای تدوین قوانین باید به مقرراتی که در کشورهای اروپایی و امریکایی تدوین شده استناد نمود چرا که از منابع فقهی هیچ یک از مذاهب نباید استفاده کرد. علاوه بر آنچه گفته شد باید توجه نمود که در اکثر کشورهای اسلامی حرفی غیر اسلامی قید مذهب در قوانین وجود دارد و امری عقلا محسوب می‌شود. مثلاً در قوانین اساسی - چه در حکومتهای پادشاهی و جمهوری - کشور افغانستان قید شده که دین اسلام و مذهب حنفی مذهب رسمی کشور می‌باشد و یا در قانون اساسی کشور قطر آمده مذهب رسمی کشور مذهب وهابی است و در قوانین شریعت که ملی چند سال گذشته در کشورهای پاکستان به تصویب رسیده و در آن مقررات و قوانین اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بیان گردیده مذهب رسمی مذهب حنفی است. و یا در حکومت عثمانی که حدود ۵۰۰ سال بر کشور ترکیه حکومت داشت مقررات بر پایه فقه حنفی تدوین شده است و نیز در سایر کشورهای اسلامی قید مذهب خاص در قوانین اساسی وجود دارد. این در حالی است که در قانون اساسی جمهوری اسلامی در اصل دوازدهم که بیان کننده مذهب رسمی است آمده است مذاهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می‌باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزاداند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه - ازدواج، طلاق، ارث و وصیت - و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها رسمیت دارند و در هر منطقه‌ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات کشورها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق سایر مذاهب. و این نشان می‌دهد که نه تنها نمی‌توان گفت که در قانون اساسی ماده‌ای در مورد اهل سنت وجود ندارد بلکه به آن و حقوق پیروان همه مذاهب تصریح شده است. در اصل دوازدهم حقوق پیروان مذاهب این گونه آمده است: ۱ - احترام به مذاهب؛ یعنی هر گونه بی احترامی نسبت به پیروان مذاهب اسلامی قانوناً ممنوع می‌باشد. ۲ - آزادی انجام مراسم مذهبی؛ ۳ - اصل آموزش و تعلیم و تربیت بر طبق فقه و اصول عقاید مذهب؛ ۴ - آزادی در انجام احوال شخصیه که در برگیرنده همه امورات فردی، خانوادگی و اجتماعی است؛ مانند ازدواج، طلاق، ارث و وصیت و دعاوی مربوط به آن. نکته دیگری که اصل دوازدهم قانون اساسی به آن اشاره گردیده رسمیت منطقه‌ای مذاهب سات یعنی مقررات محلی که در حدود اختیارات شوراها می‌باشد در صورت اکثریت پیروان یکسان مذهب رسمیت می‌یابد البته با توجه به اصل رعایت حقوق پیروان سایر مذاهب. نکته دیگر این که قانون اساسی که در بحث ملت به تمامی اقوام و مذاهب اشاره شده است و منظور از ملت هم افرادی است که در یک حوزه جغرافیایی به نام کشور تحت یک حکومت و نظام زندگی می‌کنند و شامل همه اقوام و مذاهب

و اقلیتهای مـذهبی می‌گردد لـذا ملت شامل همه افراد مذهبی و قومی است. مثلاً در اصل نوزدهم قانون اساسـی آمده که مردم ایران از هر قوم و قبیله که باشـند از حقوق مساوی برخوردارنـد و در اصـل بیسـتم آمـده که همه افراد ملت اعم از زن و مرد یکسان و در حمـایت قـانون قرار دارنـد. یعنی هیـچ فرد، قوم و قبیله‌ای بر دیگری برتری ندارنـد و داشـتن مـذهبی خـاص و یـا دینی خـاص باعث نمی‌شـود که گروهی حقوقی بیشـتر از سـایر افراد داشـته باشـند. طبق اصـل ۲۶ قـانون اساسـی احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسـی و صنفی، انجمنهـای اسـلامی و یا اقلیتهای دینی شـناخته شـده آزادانـد مشـروط بر اینکه اصول اسـتقلال، آزادی، وحـدت ملی موازین اسـلامی و اساسـی جمهوری اسلامی را نقض نکنند و هیچکس را نمی‌توان از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت و این از جمله حقوق بارزی است که سایر مـذاهب در نظام جمهوری اسـلامی از آن برخوردارنـد. در اصل ۶۴ قانون اساسی آمده که تمایزی بین مسلمانان نیست و شرط نمایندگی در مجلس شورای اسلامی مسلمان بودن است. نتیجه: با مطالعه قانون اساسـی جمهوری اسـلامی به راحتی می‌توان دریـافت که نه تنهـا ذکر نشـدن عنوان اهل سـنت صـحیح نیست بلکه در اصول و مواد متعددی از این قانون حقوق اهل سنت و پیروان مذاهب اسلامی بیان شده است.

آقای خاتمی در جمع دانشجویان دانشگاه شهید مدرّس به طور صریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پرسش

آقای خاتمی در جمع دانشـجویان دانشـگاه شـهید مدرّس به طور صـریح بیان داشت که صلاحیت اجرای قانون اساسی را ندارد. چه کسی یا چه گروهی مانع کار ایشان شده است؟ آیا جناح محافظه کار در این مورد دخیل است؟

پاسخ

در نظـام جمهوری اسـلامی که قانون اساسـی فصل الخطاب همه است، اگر هر کـدام از قوای مجریه، قضائیه و مقننه به وظائف خود عمل کننـد و در کار یکدیگر مانع تراشـی نکنند، کار به خوبی پیش می رود و هر کدام از مسئولان کشور می توانند با همکاری و همـاهنگی، این نظـام راکه ثمره فـداکاری وخون هزاران شـهید و معلول و جانبـاز است، به پیش ببرنـد و بر رونق کشور پهناور ایران اسـلامی بیافزایند، امگا اگر بنا شود که هر کدام از قوای سه گانه در کار یکدیگر دخالت کنند، مسلّماً هیچ کدام نخواهند توانسـت به اهـداف عالی کشورداری برسـند و در نتیجه امنیت و اقتصاد کشور دچار تزلزل و بر مشـکلات مردم افزوده خواهـد شـد. در مورد این که چه کسـی یـا چه حزب و گروهی مـانع کـار ریـاست محترم جمهوری شـده است، اطلع دقیقی نـداریم. شایـد همـان طور که جنابعـالی فرموده‌ایـد جنـاح محـافظه کـار مـانع تراشـی کرده است و شایـد هم نـاتوانی نیروهای دست انـدرکار باعث به تأخیرافتادن اهداف ایشان شده است. به نظر می رسد اگر ریاست محترم جمهوری بتواند همه مردم ایران را با هم متّحد کند و تفرقه‌ها و دشمنی هایی را که این گروه با آن گروه پیـدا کرده، بر طرف کنـد و همه را به سوی یک هدف که پیشبرد اسـلام و انقلاب اسـلامی است، پیش ببرد و از اختلاف و تنش‌ها بکاهـد، در کارش موفق‌تر خواهد بود. از سوی دیگر قانون اساسـی، ریاست جمهوری را موظّف بر حُسن اجرای قانون اساسی کرده است.

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پرسش

دادگاه ویژه روحانیت چگونه است و آیا در قانون آمده است؟

پاسخ

دادگـاه ویژه روحـانیت در آغـاز انقلاـب به دسـتور حضـرت امـام خمینی (ره) تأسـیس شـد، تا در عین رسـیدگی، حیثیت روحانیت محفوظ بمانـد. در اولین تجمع حاکمـان شـرع در بیت امـام راحل اسـتدعا شـد لغو شود. امام لغو فرمود و پس از دو سال به پیشـنهاد آیـهٔالله مشـکینی و اصـرار آقای ری شـهری مجـدداً تشـکیل شـد. البته هر دادگاهی بایـد قاضـی عادل و مجتهـد باشـد. امام راحل از اختیارات شخصـی اسـتفاده کرد و این دادگاه در قانون اساسـی نیامده است، ولی همان طور که دادگاه ویژه نیروهای مسلح، دادگاه خـانواده و دادگـاه قضـات داریم، اشـکالی نـدارد که دادگاه‌های مختلف در قلب دادگستری داشـته باشـیم. تا وقتی که در ماهیت و عملکرد، همه بر میزان شـرعی قضاوت کنند، آنچه از نظر شـرعی و قانون اسلامی در دادگاه و محکمه قضایی معتبر است، این است که قاضـی عادل و مجتهد باشد و براساس قوانین اسلامی قضاوت صورت گیرد، حال می‌خواهد این دادگاه، ویژه باشد یا نامی دیگر داشـته باشد. قانون اساسـی مخالفتی با این گونه دادگاه‌ها ندارد و تصریحی بر این ندارد که دادگاه نباید ویژه باشد. پس مخالفتی با قانون اساسی ندارد.

فلسفهٔ وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجودی دادگاه ویژه روحانیت چیست؟

پاسخ

پس از انقلاب ، امام خمینی(ره) دستور دادند برای رسیدگی به تخلّفات قشر روحانی، دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت تشکیل گردد. فلسفهٔ جدا سازی دادگاه ویژه ازدادگاه های عمومی، حفظ شئون روحانیت بود.

در اسلام همهٔ افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پرسش

در اسلام همهٔ افراد در برابر قانون مساویند، پس چرا دادگاهی به نام دادگاه ویژه روحانیت داریم؟

پاسخ

تساوی افراد در برابر قانون معنایش این است که هر کس جرمی مرتکب شـد، بایـد مجازات آن را تحمل نماید. اما این که در کدام دادگاه محاکمه شود، ربطی به تساوی افراد ندارد. پس همان گونه که در تمام دنیا نظامیان به لحاظ مسایل امنیتی، در دادگاه نظامی محاکمه می شوند، حضـرت امام خمینی (ره) برای رعایت مصـلحت عمومی جامعه، دسـتور دادند برای رسیدگی به امور روحانیون، دادگاه ویژه ای تشکیل گردد.

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسـلمانان در مورد آن نقض حقوق بشـر می‌باشـد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشـر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پرسش

با توجه به منع حجاب در کشور فرانسه که نظر مسلمانان در مورد آن نقض حقوق بشر می‌باشد، آیا حجاب اجباری نیز نقض حقوق بشر نمی‌باشد یا بسته به شرایط و دستورهای دیگر دینی است؟

پاسخ

قـانون منع حجـاب در فرانسه اساساً مـاهیت سیاسـی دارد، نه قانونی و حقوقی و تحت فشار لابی صـهیونیست‌ها(۱) جهت ضـدیت با اسـلام و مقـابله بـا نهضت اسـلام خواهی و الگوگیری از رفتارهـای اسـلامی در غرب آغـاز شـده است. نیز مخالفت صـریح با قانون اساسـی کشور فرانسه و روح اعلامیه حقوق بشـر پذیرفته شده توسط فرانسه دارد. از سویی دیگر، فرانسه ادعا دارد کشوری لائیک و آزاد است و این آزادی شامـل آزادی در اعتقـاد دینی و عمـل به احکام دینی می‌شود؛ بر این اساس نه فردی را می‌توان به رفتارهای دینی و داشـتن افکـار و عقایـد یـا شـغل خـاص، یـا پوشـیدن نـوعی لبـاس یـا خوردن و نوشـیدن چیزی الزام نمود و نه می‌توان برای دینداران که بر پایه آموزه‌های دینی خود رفتار می‌کنند، مزاحمت ایجاد کرد. از این رو شـعار می‌دهند فرانسه" مهد آزادی "است. ایراد و اشـکالی که به فرانسه وارد می‌کنند، این است که قانون منع حجاب هم با منشور انقلاب کبیر فرانسـته و اعلامیه حقوق بشر و قـانون اساسـی آن کشور مخـالف است و هم با اصل آزادی دینی که قانون فرانسه است. از این رو مصوّبه منع حجاب فاقـد هر گونه ارزش حقوقی و قانونی حتی از دیدگاه حقوق دانان فرانسه است و اساساً ماهیّت سیاسـی دارد. ایران، کشوری دینی و اسلامی است. به دیگر بیان: جمهوریت آن با آرای ۹۸/۲٪ کلیه کسانی که حق رأی داشتند، بر پایه اسلام استوار گشته است، یعنی اکثریت قاطع و نزدیـک بـه اجمـاع مردم ایران، دیـن اسـلام را بـه عنـوان الگـوی عقیـدتی و عملی ارکـان حکـومت و رفتارهـای فردی و اجتمـاعی پذیرفته‌انـد. در اصـل چهـارم از قانون اساسـی آمـده است": کلیه قوانین و مقرّرات مـدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظـامی، سیاسـی و غیر این‌هـا بایـد بر اسـاس موازین اسـلامی باشـد. "اصـل دوم دولت را موظف نموده است که از همه ظرفیت‌ها و امکانـات خود برای ایجاد محیط مساعـد برای رشـد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی و بالا بردن سـطح آگاهی‌هـای عمومی در همه زمینه‌هـا بـا اسـتفاده صـحیح از مطبوعـات و رسانه‌های گروهی و وسایل دیگر تلاش کنـد. بنابراین: اوّلاً ایران ملتزم به اصول لائیک یا رعایت همه اصول اعلامیه حقوق بشـر، به ویژه مواردی که مخالف صریح با اسلام باشد، نیست تـا ایرادی که به فرانسه و سـایر دولت‌های غربی وارد است، به ایران هم وارد باشـد، بلکه صـریحاً در اصول متعـدّدی از قانون اساسـی آمده که جمهوریّت بر پایه اسـلامیت است و آزادی افراد تا آن جا محترم است که با اسـلام و منافع عمومی در تضاد نباشد. اجبار در حـد روسـری سـر کردن است. ثانیاً بر اساس قانون اساسـی است که مورد پـذیرش جمهور مردم است و احترام گذاشـتن به قانون و خواص......و عقاید بیش از ۹۸ درصد مردم است. آیا آزادی و دموکراسـی این نیست که اقلّیّت به آرا و افکار و خواسته‌های اکثریت احترام بگذارنـد؟ اگر در ایران عـدّه‌ای این مسـئله را نادیـده گرفته و حجـاب را رعـایت نکننـد، این عمل نه تنها مخالفت با احکام اسـلامی، بلکه مخالفت با قوانین جمهوری اسلامی ایران است. پی نوشت‌ها: ۱. جهت آگاهی از شیوه عملکرد صهیونیست‌ها و سـلطه آنـان بر حکومت‌هـا و مجـالس قانون گـذاری و رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها، به کتاب ارزشـمند" دنیا بازیچه یهود "اثر مرحوم آیت اللَّه سید محمد شیرازی مراجعه شود."

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی بـا مصالـح یا مطامع رژیم خودکامهٔ حاکم تضاد دارد (ماننـد زنـدانیان سیاسـی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عـدالت اجتمـاعی و جلوگیری از ظلم و فسـاد و پایان دادن به کشمکشـها و منازعات و اجرای صـحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دسـتگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانهٔ کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضـروری است و به همین دلیل اسـلام که به مضـمون «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاكُمْ لِما یُحْییْكُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای این مسألهٔ قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالح جامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی بـا مصالـح یا مطامع رژیم خودکامهٔ حاکم تضاد دارد (ماننـد زنـدانیان سیاسـی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پرسش

حقوق اساسی چیست و فرق آن با سایر مقررات اجتماعی کدام است؟

پاسخ

حقوق اساسی عبارت است از ((مجموعه مقرراتی که قبل از وضع و تدوین مقررات اجتماعی باید معتبر باشد)). در نظامهای مردم سالاری برای اعتبار حقوق اساسی، نخست مردم با رأی خود کسانی را به عنوان اعضای ((مجلس مؤسسان)) بر می گزینند، سپس آنها مجموعه حقوق اساسی را وضع و تصویب می‌کنند؛ این مجموعه– که ((قانون اساسی)) نامیده می‌شود– برای اعتبار بیشتر بر مردم عرضه می گردد تا آنان نیز بدان رأی موافق بدهند. به جز حقوق اساسی، همه مقررات اجتماعی دیگر پس از پیدایش قوه قانونگذار وضع می گردد.

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟

پرسش

وظیفه مسلمان در برخورد با شخص متجاوز به حقوق دیگران چه می باشد؟

پاسخ

ما در برخورد با شخص متجاوز، سه وظیفه عمده داریم: نخست، وظیفه ارشادی او است تا وی را از گناه باز داریم و به اصطلاح این بیماری نفسانی‌اش، همت بگماریم. این وظیفه، در ارتباط با متجاوز، تا آن جا که میسور است باید به گونه ای انجام گیرد که اسرار وی فاش نشود و حتی آبرویش نزد ارشاد کننده نیز نریزد. دوم، لازم است حق دیگرانی که مورد تجاوز قرار گرفته اند، به آن ها برگردانیم و از تجاوز مجدد پیشگیری کنیم؛ ولی باز هم تا حد ممکن، راز داری لازم است و تنها در صورتی که با راز داری، استیفای حق و جلوگیری از تجاوز ممکن نباشد، ناگریز از افشای راز خواهیم بود. سوم، در مورد کیفر و مجازات شخص متجاوز، بستگی به شرایط دیگر دارد. در بعضی شرایط، نیازی نیست و نباید در این زمینه تلاشی کنیم و اگر چنین کنیم، خودمان مستحق اجرای حدود الهی خواهیم شد؛ ولی در بعضی موارد، باید این کار را بکنیم و جلو مفاسد بزرگ اجتماعی را بگیریم و در هر حال، باید گوش به احکام الهی و دستورات آسمانی داشته باشیم و خود سرانه، کار نسنجیده ای نکنیم که خدای نخواسته، خشم و غضب الهی را برای خودمان به دنبال داشته باشد.

به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پرسش

به نظر اسلام، یک مسلمان می تواند برای دفاع از حق مستقیماً اقدام نموده و یا باید به حکومت و مراجع صلاحیت دار مراجعه کند.

پاسخ

از دیدگاه اسلام، گرفتن چنین حقوقی و اجرای چنین قوانینی بر عهده حکومت گذاشته شده است؛ چرا که اگر قرار باشد هر کسی مستقیماً، وارد میدان شود و حق خود را از متجاوز بگیرد، این کار ممکن است در بسیاری موارد، سبب سوء استفاده هایی شده، مفاسد دیگری در جامعه به بار آورد و منشأ زیاده روی و انتقام جویی های بی مورد و بیش از حق و در نهایت، سبب هرج و مرج شود و یا افراد به بهانه های واهی، دست به کارهای نادرست و بی مورد بزنند. مسلماً، این، منشأ اختلال در نظام اجتماعی خواهد شد و امنیت اعضای جامعه، تهدید می شود. بنا بر این، لازم است افراد و اعضای جامعه، از راه مراجع قانونی اقدام کنند و حق خود را توسط آن ها از متجاوزان باز ستانند و این، یکی از دلایل ضرورت وجود حکومت است. علاوه بر این، در بسیاری موارد، طرف مظلوم و مورد تجاوز، قدرت بر احقاق حق خویش و قصاص جنایتی که بر وی وارد شده است را ندارد. بنا بر این، برای امکان احقاق ممانعت از زیاده روی ها و انتقام جویی های بی مورد، باید مراجع قانونی و دولتی وجود داشته باشند و اجرای این گونه کارها، هم حق دولت است و دیگران نباید مستقیماً به آن اقدام کنند، و هم تکلیف دولت است، که باید خود به آن اقدام کند و یار مظلوم و دشمن ظالم باشد.

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به

تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵۳۴ـ آفرینش انسان از خود بیگانگی

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پرسش

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید شود یا قید نشود چه تفاوتی دارد؟

پاسخ

اگر مذهب جعفری در قانون اساسی به عنوان مذهب رسمی قید نشود در قوانینی که وضع می شود تنها معیار فقه شیعه نخواهد بود و این یکی از آثار مهم و قابل توجّه است ولی اگر دین رسمی کشور اسلام و مذهب جعفری باشد تنها فقه شیعه در کشور رسمی خواهد بود و قوانینی که وضع می شود بر این اساس باید سنجیده شود. البته این منافات ندارد که برای اهل سنّت فقه آنان نیز محترم باشد و در محیطی که آنان زیست می کنند بتوانند طبق مذهب خود عمل کنند. (بخش پاسخ به سؤالات)

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشر، به عنوان موجود دارای حیات و زندگی، صاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبصره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشر پرداخته است. متأسفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلود بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵ـ

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پرسش

مقصود از «حقوق بشر» که این همه در مجامع بین المللی از آن سخن به میان می آید چیست؟

پاسخ

بشـر، به عنوان موجود دارای حیـات و زنـدگی، صـاحب حقوقی است. حقوق به معنای بهره، منافع، دارایی و اسـتفاده هایی که برای شخص ثابت شـده است. پس از جنگ جهانی دوم، رساله ای با عنوان «حقوق بشـر» تدوین شد که در ضـمن مواد و تبصـره هایی به تعریف و تدوین حقوق بشـر پرداخته است. متأسـفانه کشورهای غربی در صدر کشورهایی هسـتند که حقوق بشر را نقض می کنند، امّا سـیاست خدعه آمیز آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی، بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گـل آلود بهره بگیرنـد. در حـالی که اسـلام بـا بهره گیری از وحی و علم الهی، که به واقعیت انسـان، جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵۳۴ـ آفـرینش انسـان از خود بیگانگی

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پرسش

نظارت استصوابی یعنی چه؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی حسن اجرای امور کشوری در هر جامعه‌ای به دو صورت انجام می‌شود: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که نظارت کننده، صرف نظر از این که چه مقامی و چه کسی است، تنها از چگونگی اجرای امور توسط مجریان آگاه می‌شود و بدون این که به انجام عملی در جهت تأیید یا رد کار مورد ناظر قادر باشـد، از کنار آن می گـذرد و یا در صورت لزوم به مقام دیگری جهت تصـمیم گیری گزارش می کنـد و یا حداکثر کاری که در صورت مشاهـده تخلف می‌توانـد بکنـد، موعظه و نصیحت است و بس. از این رو، نظـارت اسـتطلاعی معمولاً یک عمل غیر کاربردی و خنثی می‌باشد و کارآیی چندانی در جهت اصـلاح خلافکاری‌ها و متخلفان و بهبود اوضاع ندارد. اما نظارت اسـتصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در تمام یا بیشتر تصمیم گیری‌ها حضور مؤثر و کاربردی دارد و می‌تواند اقدامات انجام شده را تأییـد و یـا رد کنـد. از این رو، در این گونه نظارت، ناظر کارآیی زیادی در اصـلاح امور و بهبود اوضاع دارد و قادر است جلوی هرگونه خلاف کاری و سوء اسـتفاده‌ای را از متخلفان و سوء استفاده کنندگان بگیرد. {P – برگرفته از پرسش‌ها و پاسخ‌ها (درباره ولایت فقیه)، مصباح یزدی، بخش سوم، ص ۷۵ – ۷۶. P}

چرا نیروی انتظامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشســت شدند به حق و حقوقشان را نمی دهند، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پرسش

چرا نیروی انتظـامی کسانی که سال ۸۱ و قبل بازنشـست شدنـد به حق و حقوقشان را نمی دهنـد، ولی کسانی که سال ۸۲ بازنشست شده‌اند نصف پاداش را با اولین حقوق گرفتند، در حکومت اسلامی چرا باید ناحقی شود؟

پاسخ

در خصوص سؤال شما ابتدا عرض می کنیم که در حکومت منتسب به اسلام، ما نیز همانند شما معتقدیم نباید ناحقی و بیعدالتی وجود داشته باشد، و برای رسیدن به این حدّ و مرز هم باید تلاش کنیم. از مسؤولان بخواهیم و مطالبه کنیم، زیرا حق گرفتنی است نه دادنی. باید مرتب اعتراض کرد و نوشت و در روزنامه ها و مجلات و صدا و سیما و ... بطور مرتب تذکر داد و یادآوری کرد. اما در مورد پاداش بازنشسته ها بطور کلی (نه فقط در نیروی انتظامی) باید عرض کنیم که قانون پرداخت پاداش تا قبل از سال ۸۱ اصلاً در کشور ما اجرا نمی شده است، و چنین قانونی وجود نداشته است. اخیراً دولت محترم تصویب کرده است هر یک از کارکنان دولت، اعم از نظامی و غیرنظامی پس از بازنشستگی به ازای هر سال خدمت ۱۵ روز پاداش دریافت کند. تصویب این قانون در سالهای اخیر صورت گرفت، و کسانی که قبل از ۷۹ بازنشسته شده بودند، را اصلاً شامل نمی شد، زیرا قانون جدیداً تصویب شد. ولی در سال گذشته، قانونی به تصویب دولت و مجلس رسید که به بازنشسته های سالهای قبل از ۷۹ هم پاداش بین ۶۰۰ هزارتومان تا ۱/۵۰۰/۰۰۰ تومان پرداخت نمایند. لذا پرداخت پاداش به خیل عظیمی از کارکنان در سالهای اخیر، بطور یکجا برای دولت میسر نبوده است، لذا پاداش را به مرور و در طول ماههای مختلف سال، پرداخت خواهد کرد، زیرا هزینه سنگین پاداش ها برای دولت بطور یکجا غیر قابل پرداخت است، ولی از سوی دیگر، حرکت دولت محترم جمهوری اسلامی، در تصویب این قانون که سالهاست در کشورهای دیگر اجرا می‌شود، از اقدامات خوب دولت و موجب تقدیر و تشکر است، و اگر هم به بازنشسته های سال های قبل پرداخت نمی کردند، از نظر قانونی مشکلی وجود نداشت : زیرا هر قانونی از زمان تصویب آن قابل اجراست. ولی دولت و مجلس چون دیدند این که به بازنشسته های جدید پاداش پرداخت کنند و به بازنشسته های قدیمی که با حقوق کمتری بازنشسته شده اند پاداش پرداخت نشود، نوعی بی‌عدالتی است، لذا با تصویب قانون جدیدی در سال گذشته، اجرای قانون را به بازنشسته های قدیمی هم سرایت دادند، ولی به لحاظ بار سنگین مالی و کمرشکن آن دولت از پرداخت یکجای آن ناتوان است، ولی به مرور زمان پرداخت خواهد کرد و حقی از بازنشته‌های سالهای قبل ضایع نخواهد شد، فقط مقداری دیرتر پرداخت خواهد شد.اصل این کار که تا بحال در کشور ما (قبل و بعد از انقلاب) اجرا نمی شده است، بسیار کار پسندیده و خوبی است، ولی تا زمانی که روال عادی به خودش بگیرد، به دلیل تراکم تعداد بازنشسته ها، زمان خواهد برد. دولت محترم قصد ناحقی ندارد، ولی توان بیش از این ندارد.

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پرسش

چرا حقوق زن و مرد مساوی نیست و مرد حق بیشتری دارد؟

پاسخ

احکام اسلام و از آن جمله حقوق زن و مرد بر پایه فطرت قرار داده شده است آنچه که فطرت انسانی دربارهٔ وظایف و حقوق اجتماعی افراد اقتضأ دارد، تساوی حقوق و وظایف انسانها می‌باشد و تبعیض را روا نمی‌داند ولی مقتضای مساوات این نیست که هر مقام اجتماعی به هر فردی از افراد جامعه واگذار گردد، بلکه معنای تساوی این است که هر حق داری به حق خویش برسد و کسی مزاحم حق او نشود و معنای آیه ۲۲۸ سورهٔ بقره نیز همین است «و لهُن مثل الّذی علیهنّ بالمعروف و للرجال علیهن درجهً ;برای زنان همانند وظایفی که بر دوش آنهاست حقوق شایسته‌ای قرار داده شده و مردان بر آنان (زنان برتری دارند)». آیهٔ شریفه در عین

حال که تصریح به تساوی میان مرد و زن می کند، اختلاف میان ایشان را نیز تأیید می کند. اشتراک مرد و زن در اصول مواهب وجودی مانند فکر و اراده و اختیار اقتضا می کند که زن نیز مانند مرد دارای این صفات باشد. و لازمهٔ این اشتراک برابری آنها در حقوق انسانی است اما تشابه آنها در حقوق مورد نظر نیست در واقع زن و مرد در جهات زیادی متشابه یکدیگر نیستند. خلقت و طبیعت آنها یکنواخت نیست و همین جهت ایجاب می کند که از لحاظ بسیاری از حقوق و تکالیف و مجازاتها وضع مشابهی نداشته باشند و این هم با عدالت و حقوق فطری تطبیق می کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید. زندگی زن زندگی احساس و عاطفی و زندگی مرد، زندگی تعقّلی است به همین جهت اسلام در وظایف و تکالیف اجتماعی که قوامش به تعقل یا احساس و عاطفه است میان مرد و زن فرق گذاشته است خداوند متعال در آیهٔ ۳۲ سورهٔ نسأ می‌فرماید: «برتریهایی را که خداوند برای بعضی از شما بر بعض دیگر قرار داده آرزو نکنید. مردان نصیبی از آنچه به دست می‌آورند، دارندو زنان نیزنصیبی و فضل خدارا طلب کنید». یعنی ملاک برتری هر یک از زن و مرد کارهایی است که ساختمان وجودی و موقعیت اجتماعی او اقتضا دارد که بعضی از این برتریها ویژه صنف خاصی است مانند برتری زن بر مرد در اینکه هزینهٔ زندگی او را باید مرد تأمین کند، و برتری مرد بر زن در سهم ارث و بعضی دیگر از این برتریها در هر دو صنف میسر است مانند ایمان و علم و عقل و تقوی و سایر فضایلی که در دین تأیید شده است و این‌ها از فضل خداست و باید از او خواسته شود. پس نتیجهٔ کلام اینکه زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد. مانند قبول حکومت قضاوت شرکت در جنگ و خونریزی (مگر برای کمک به مردان مانند مداوای مجرمین و اینکه سهمیه‌اش در ارث نصف سهمیهٔ مردان است و باید حجاب داشته باشد و در اموری که مربوط به استمتاع شوهر است از او اطاعت کند. در مقابل مزایایی که از زن فوت شده با قرار دادن حقوق دیگری تدارک شده است از جمله هزینهٔ زندگی او بر مرد است و مرد باید حتی‌المقدور از او حمایت کند و خداوند برای تسهیل بر زن جان و عرض و آبرویش را لازم الحمایه قرار داده و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است پس در مجموع نمی‌توان گفت حق کدامیک بیشتر است چون هرکس به تناسب موقعیت خود دارای حق است (۳۰) پاورقی: -۳۰ علامه سید محمدحسین طباطبایی تفسیر المیزان مترجم استاد مصباح یزدی مرکز نشر رجأ، ج ۲، صص ۳۸۷-۳۸۲ و شهید مطهری)، ; نظام حقوق زن در اسلام انتشارات صدرا، صص ۱۲۴-۱۱۴

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پرسش

گسترش حقوق انسانها، در اسلام چه اهمیتی دارد؟

پاسخ

آنچه از حقوق که لازمه رسیدن انسان به کمال نهایی بوده است، از همان ابتدا در مکتب اسلام به صورت کامل و جامع مطرح و بیان گردیده است ;زیرا آنچه اسلام در این باره وضع کرده است به سعادت و خوشبختی جاودانه بشر منتهی میشود و با آنچه دیگر طرفداران و مدعیان حقوق بشر مطرح میکنند، قابل مقایسه نیست. بنابراین" گسترش حقوق انسانها "معنا و مفهومی نمیتواند داشته باشد. البته، سعی در جامعه بایستی جامهٔ عمل پوشاندن بر این حقوق عرضه شده از ناحیه اسلام باشد و جلو هر گونه کوتاهی گرفته شود.

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پرسش

چه کسانی در اسلام امنیت دارند؟

پاسخ

اگر منظورتان این است که آیا کسانی از لحاظ حقوقی و سیاسی درحاشیه امن قرار دارند؟ باید گفت خیر، در منطق اسلام همه در برابر قانون مساویند. و هیچ کس در حاشیه امن قرار ندارد و اگر منظورتان امنیت روحی و معنوی است قرآن مجید می‌فرماید: "الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَلَمْ یَلْبِسُوٓاْ إِیمَـٰنَهُم بِظُلْمٍ أُوْلَـٰٓئِکَ لَهُمُ الأَمْنُ وَهُم مُّهْتَدُونَ(انعام ۸۲) آن‌ها که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با ظلم و ستم نیامیختند، امنیت برای آن‌ها است " امنیت از آن کسانی است که اولاً: به خدای متعال ایمان بیاورند، و در مرحلهٔ دوم ایمانشان را با ظلم آلوده نکنند. منظور از ظلم در این آیه به یک احتمال شرک است یعنی مؤمنان واقعی از امنیت کامل اعم از امنیت از مجازات پروردگار، یا امنیت از حوادث دردناک اجتماعی برخوردارند. جنگ و تجاوز و فساد و ناامنی روحی و روانی آن جا است که در جامعه ایمان به خدا متزلزل گردد و احساس مسئولیت در برابر پروردگار، از میان برود. تأثیر ایمان در آرامش و امنیت روحی برای هیچ کس جای تردید نیست همان طور که ناراحتی وجدان و سلب آرامش روانی به خاطر ارتکاب ظلم بر کسی پوشیده نمی‌باشد. در برخی از روایات آمده است که منظور آیهٔ بالا این است که آن‌هایی که به دستور پیامبر اسلام‌در زمینهٔ ولایت و رهبری ائمه ایمان بیاورند، و آن را با ولایت و رهبری دیگران مخلوط نکنند، امنیت از آنِ آن‌ها است (تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۵، ص ۳۲۰، دارالکتب الاسلامیهٔ) از این رو، امنیت فقط در پرتو ایمان به خدا و پذیرش ولایت الهی و ولایت ائمه معصومین برای انسان حاصل می‌شود و بس و شعارها و نسخه‌های دیگر، فریبنده و خالی از حقیقت است بر این اساس امنیت واقعی و تمام عیار، از آن مؤمنین است و هرچه لایه‌های ایمان کم‌تر شود، حصار امنیت هم نازک‌تر می‌شود. مسلمان که از مؤمن یک درجه پایین‌تر است به همان اندازه از امنیت کم‌تری برخوردار است تا آن جا که در جامعهٔ اسلامی همهٔ افراد، جز کافر حربی یعنی کسی که سر جنگ با حکومت اسلامی دارد و حاضر به پذیرش قوانین حکومت اسلامی نیست از امنیت شهروندی برخوردارند.

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همهٔ موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پرسش

آیا اسلام حقوق زن و مرد را در همهٔ موارد مشابه قرار داده است آیا حقوق زن و مرد مساوی و مشابه باشد بهتر است یا نه فقط مساوی باشد و نه مشابه

پاسخ

از نظر اسلام زن و مرد هر دو انسان هستند و از حقوق انسانی مساوی بهره‌مندند. آن چه از نظر اسلام مطرح است این است که زن و

مرد به دلیل این که یکی زن و دیگری مرد است در جهات فراوانی مشابه یکدیگر نیستند، خلقت و طبیعت آنان را یکسان نخواسته است همین جهت اقتضا می‌کند که در بسیاری از حقوق تکالیف و مجازات‌ها وضع مشابهی نداشته باشد. زن اگر بخواهد حقوق مساوی با حقوق مرد و سعادتی مساوی با سعادت مرد پیدا کند، راه منحصرش این است که مشابهت حقوق تکالیف و مجازات‌ها وجود نداشته باشد ;مرد حقوق و تکالیف متناسب با مرد و زن حقوق و تکالیف متناسب با زن داشته باشد. عدم تشابه حقوق زن و مرد در حدودی که طبیعت زن و مرد را در وضع نامشابهی قرار داده هم با عدالت و حقوق نظری بهتر تطبیق می‌کند و هم سعادت خانوادگی را بهتر تأمین می‌نماید و هم اجتماع را بهتر به جلو می‌برد. البته از نظر اسلام حقوق زن و مرد در پاره‌ای از موارد شبیه یکدیگر نیستند، نه در همهٔ موارد، و لازمهٔ عدالت و حقوق نظری و انسانی زن و مرد، عدم تشابه آنان در پاره‌ای از حقوق است (ر.ك نظام حقوق زن در اسلام شهید مطهری ص ۱۵۳ـ۱۵۶، انتشارات صدرا.) برای آگاهی از پاسخ به اشکالاتی که به موارد عدم تشابه حقوق زن و مرد در اسلام می‌توانید به کتاب" زن در آئینهٔ جلال و جمال تألیف آیت الله جوادی آملی فصل ۴ (حل شبهات و روایات متعارض ص ۳۳۲ـ۴۲۸"، نشر اسرأ "مراجعه نمایید.

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پرسش

قرآن کریم حقوق و سیاست را دارای چه روابطی می‌داند؟

پاسخ

پرسشگر محترم با توجه به مفهوم عامی که" حقوق و سیاست دارد، قبل از هر چیز لازم است بیان شود که اولاً منظور شما از مفهوم سیاست چیست و در مرتبه بعد، روشن شود که منظور شما از مفهوم حقوق چیست اگر منظور شما این است که قرآن کریم دربارهٔ علم حقوق و سیاست و رابطهٔ آن‌ها سخنی بیان فرموده است پاسخ این است که با توجه به هدف نزول قرآن کریم کتاب انسان سازی است و تمامی مطالب آن در راستای رشد و تعالی و تربیت و تکامل اوست قرآن یک دایرهٔ المعارف یا یک کتاب علمی نیست تا از آن انتظار داشته باشیم که دربارهٔ رابطهٔ علم حقوق و سیاست چه نظری دارد، بلکه برای این نازل شده است که انسان‌ها را به سوی یک زندگی پاک آمیخته با سعادت و فضیلت رهبری نماید. اما در رابطه با دستورات مربوط به عبادات علاوه بر معارف و تعلیمات مربوط به مبدأ و معاد و مسائل اخلاقی و تاریخی یک رشته قوانین اجتماعی نیز در آن وجود دارد که در واقع ترسیمی از قانون اساسی اسلام و بخشی از قوانین مدنی حقوقی جزایی و سیاسی آن است از نظر علمای اسلام" حقوق یک مفهوم عام است که یک شاخهٔ آن حقوق سیاسی است از جهت اصطلاحی حقوق دارای چند مفهوم است که مهمترین آن عبارت است از نظام حاکم بر رفتار اجتماعی شهروندان یک جامعه و کلمه" تشریع و شرع در اصطلاح فقهای اسلام نیز تقریباً همین معنا را دارد. در تعریف دیگر، می‌گویند: چون" حقوق جمع" حق است" حق امری است اعتباری که برای کسی بر دیگری وضع می‌شود. "با توجه به این دو مفهوم اصطلاحی و دلالت مطابقی آن‌ها، نسبت میان آن دو عموم و خصوص مطلق خواهد بود ;یعنی معنای دوم از معنای اوّل که به معنای نظام حاکم بر رفتار اجتماعی انسان‌هاست اخص است اما اگر همهٔ استلزامات یک قاعدهٔ حقوقی را نظر آوریم هر دو اصطلاح بر هم منطبق می‌شوند و بین آن‌هاعموم و خصوصی نیست زیرا همهٔ مقدرات اجتماعی با صرف نظر از شیوهٔ بیان تعیین حق است با توجه به معنایی که از" حقوق شد، معلوم می‌شود"، حقوق سیاسی ، بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است نظام حقوقی اسلام از نظام‌های دیگر جدا است زیرا نظام‌های حقوقی دیگر، برتر از تأمین سعادت انسان در

زنـدگی اجتمـاعی هـدفی نمی‌شـناسد، خداونـد متعـال دربارهٔ آن‌ها می‌فرمایـد": یَعلَمونَ ظَهِرًا مِنَ الحَیوَهِٔ الـدُّنیا وهُم عَنِ الأخِرَهِٔ هُم غَفِلون (روم ۷) آن‌هـا، فقـط ظـاهر و نمودی از زنـدگی دنیا را می‌داننـد و از آخرت]و پایان کار[غافلنـد، "امّا دین مقـدس اسـلام سعـادت انسـان در زنـدگی این جهان را هـدف خلقت نمی‌دانـد ;هـدف خلقت انسان بسـی فراتر از این‌هاست و آن نزدیکی هر چه بیشتر انسـان به خـداست آن‌هـا تأمین سـعادت انسان در زنـدگی اجتماعی را هـدف اصـلی و مطلوب ذاتی می‌داننـد، امّا پیروان نظام حقـوقی اسـلام اگر چه می‌خواهنـد بـدین وسـیله سـعادت خـود را در زنـدگی اجتمـاعی تـأمین کننـد، لکن این سـعادت را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به کمـال حقیقی خـویش تلقی می‌کننـد. از نظر اسـلام نه فرد اصـالت دارد و نه جـامعه بلکه رابطـهٔ طرفینی و متقابـل بین آن دو موجـود است نه فرد حق دارد که به جـامعه ضـرری بزنـد و حقوق آن را پایمـان کنـد و نه جـامعه و دسـتگاه‌های حکومتی می‌توانـد مصالـح عمومی خود را به بهای نابودی فرد و مصالـح او دنبال نمایـد، هم فرد باید به قوانین و ارزش‌های اخلاقی که در قالب قوانین وضع شـده احترام بگـذارد و هم دسـتگاه‌های حکومتی و جامعه بایـد به حـدود و حقوق فردی احترام بگذارنـد.(ر.ک حقوق و سیاست در قرآن استاد محمدتقی مصباح یزدی ص ۲۴ ـ ۶۶، انتشارات مؤسسهٔ آموزشـی و پژوهشی امام خمینی / فلسـفهٔ سیاسـی اسـلام اسـماعیل دارابکلایی انتشارات دفتر تبلیغات اسـلامی / پیام قرآن آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۸ ص ۲۴۵ ـ ۲۷۳، دارالکتب الاسلامیهٔ / آزادی در فلسفهٔ سیاسی اسلام منصور میراحمدی ص ۲۰۱، نشر مؤسسهٔ بوستان کتاب قم)

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پرسش

برای احقاق حق (مالی به ویژه جانی تضعیف شده چه سوره یا آیات و دعاهایی وجود دارد؟

پاسخ

یکی از قوانین کلی و عمومی اسـلام این است که هر فردی موظف است مقابله به مثل کند و در مقابل سـتمگر به پا خیزد و به همان انـدازه که به او ظلم شـده پاسـخ گویـد. این کار بر اساس قوانین آفرینش است حتی سـلول‌های بـدن در مقابل میکروب‌های مهاجم می‌ایسـتند. اسـلام بر خلاف مسـیحیت کنونی که می‌گوید": اگر یک سیلی به گونه راستت زدند، طرف دیگر را، تسلیم کن و برای سیلی دیگری آماده ساز "دستور می‌دهد به اندازه‌ای که به تو تعدی شده مقابله به مثل کن" فَمَنِ اعتَدیَ عَلَیکُم فاعتَدوا عَلَیه بِمِثلِ مَا اعتَدیَ عَلَیکُم (بقره ۱۹۴) هر کس به شـما تجاوز کرد، به ماننـد او بر او تعـدی کنید ";البته این مسئله با عفو و گذشت که پس از توانایی بر سـتاندن حق توصـیه شده (فصلت ۳۴) تنافی نـدارد.(ر. ک تفسـیر نمونه آیت الله مکارم شـیرازی و دیگران ج ۲، ص ۲۰، دارالکتـب الاسـلامیهٔ) بنـابر ایـن وظیفـه مظلـوم در گـام اول مبـارزه ـ البتـه از راه قـانونی ـ بـا ظـالم اسـت هـم چنـان کـه حضـرت علی‌می‌فرمایـد": لا یدرک الحق الاّ بالجد ;حق جز با تلاش و کوشـش به دست نمی‌آید(".شـرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۱۱، کتـاب خانه آیت الله مرعشـی نجفی) چنانچه تلاش مظلوم به جایی نرسـد، خداونـد به حکمت خود در دنیا یا آخرت حق مظلوم را می‌ستاند و در آخرت نسبت به مظلومی که در حق او ظلم شده و قادر به دفاع از خود نبوده پاداش ویژه‌ای می‌دهد، به این طریق که اگر مظلوم از اهل بهشت باشـد، پاداش مضاعفی به او عنایت می‌کند و اگر از جهنمیان باشد، از عذابش می‌کاهد. حاصـل آن که وظیفه مظلوم تـا حـد ممکن سـتاندن حق است و چنانچه در جایی نسـبت به نفرین یا دعایی علیه ظالم مطلبی آمـده باشـد، ما خواندن آن را توصیه نمی‌کنیم

نهاد هبری

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرّفی نمایید؟

پرسش

در مورد چگونگی انتخاب رهبر و وظایف آن توضیح دهید و کتابی را در این باره معرّفی نمایید؟

پاسخ

ولی فقیه و رهبر طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از طرف نمایندگان مجلس خبرگان که منتخب مردم می‌باشند انتخاب می‌شود همان طور که در حال حاضر حضرت آیت اللَّه خامنه‌ای از سوی مجلس خبرگان به عنوان رهبر برگزیده شده‌اند. وظایف رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی آمده است.

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پرسش

آیت الله منتظری چه عقایدی داشتند و چه اشتباهی کردند که امام با ایشان مخالفت کردند؟

پاسخ

از پاسخ دادن به سؤالات سیاسی معذوریم , چرا که گاهی مسائل به قدری پیچیده می شود که انسان اگر سکوت کند به تقوا نزدیک تر است . در هر حال امام فهمیدند که رهبری تحمل بیشتری را می طلبد و صلاح را در آن دیدند که ایشان با درس و بحث به حوزه گرمی بخشند و از نظریات فقهی ایشان مردم و نظام بهره مند شوند. پیشنهاد امام با استقبال آیت الله منتظری روبه رو شده وبدین وسیله غائله به شایستگی خاتمه یافت . ـ ۱۲ خواب هایی را توسط دوستان یا خودم دیده ام ,می خواستم برایم تعبیر کنید. برادر عزیز! ان شاءاللّه خواب هایی که دیده اید خیر است . این واحد تعبیرخواب نمی کند می توانید با شماره تلفن تماس بگیرید. در ضمن عشق و علاقهء شما به دین و آقا امیرالمؤمنین ۷مورد ستایش است .مسلماً آن حضرت یکی از مظلوم ترین مظلومان است . ما باید بر مظلومیت علی ۷یفزاییم . اگر ما از شیعیانِ بد آن حضرت باشیم , آن حضرت مظلوم تر خواهد بود. همواره استغفار نمایید و هر روز مقداری قرآن بخوانید و کتاب های مذهبی رامطالعه کنید و نمازهایتان را بهتر بخوانید. مواظب باشید حقّ دیگران را از بین نبرید..

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پرسش

مجازات رهبر چگونه و بر عهده چه کسی است؟

پاسخ

رهبر و امام گرچه رئیس قوه قضاییه را برای حل مشکلات کیفری و حقوقی و جزایی مردم تعیین می کند، ولی مانند سایر مردم در دادگاه عدل اسلامی محاکمه می شود. اگر رهبر تخلفی انجام داد یا کسی از او شکایتی داشت، می تواند به دادگاه مراجعه کند و از او شکایت کند، کما این که امیرالمؤمنین با یک یهودی در دادگاه حاضر شد و قاضی طبق موازین ظاهری علیه علی(ع) حکم کرد.(۱) همان طور که پیامبر اسلام حاضر شد به دست یکی از اصحابش به نام" سوادهٔ بن قیس "مجازات و قصاص بشود.(۲) بنابراین رهبر و امام و پیامبر در دادگاه عدل اسلامی با سایر مردم مساوی هستند و همه در برابر قانون مساوی اند. در قانون اساسی آمده است هر گاه رهبر از انجام وظائف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.(۳) هم چنین در قانون اساسی آمده است: رهبر در برابر قانون، با سایر مساوی است. پی نوشت‌ها: ۱. مرتضی مطهری، داستان راستان، ج ۱، ص ۳۴. ۲. جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۸۶۵. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۱.

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پرسش

۱: طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رهبر و ولی فقیه توسط خبرگان رهبری انتخاب می‌شود، و مجلس خبرگان می‌بایست از صافی شورای نگهبان عبور کند و شورای نگهبان را رهبر انتخاب می‌کند. این دور است. برای رهایی از آن چه پاسخی دارید؟

پاسخ

اگر این گونه وابستگی‌ها را دور و باطل بدانیم، می‌بایست تمامی نظام‌های دمکراتیک دنیا را باطل و نادرست معرفی کنیم، چرا که در همه این نظام‌ها شبیه چنین دوری وجود دارد، زیرا نظام‌های دمکراتیک می گویند: مشروعیت نظام به رأی مردم است. حال اگر نظامی دمکراتیک بخواهد وجود آید، در ابتدا می‌بایست براساس مقرراتی و با نظارت گروهی خاص با آرای مردمی، به تصویب برسد و باید عده‌ای متصدی انجام آن گردند، در حالی که هنوز هیچ نهاد و دولتی برای نظارت و تصویب قانون انتخابات با رأی مردم انتخاب نشده و نیز هیچ مقرراتی از طریق دمکراتیک و آرای مردمی اعتبار پیدا نکرده است. پس این نوع اشکال در تمامی نظام‌های دمکراتیک وجود دارد، لکن در نظام سیاسی ایران (جمهوری اسلامی ایران) این اشکال وجود ندارد، چون که مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران به ولایت فقیه است که در امتداد ولایت پیامبران و امامان قرار دارد؛ امام خمینی بنیانگذار جمهوری

اسلامی ایران به سبب حق شرعی بلکه وظیفه شرعی، دولت موقت را منصوب نمود و به آن مسؤولیت داد تا انتخابات را برگذار کند. درنظام سیاسی اسلام، حجیت کلام رهبر به رأی مردم نیست. اعتبار و مشروعیت نظام و رهبر، برگرفته و ناشی از رای خبرگان نمی‌باشد، چون که خبرگان مقام ولایت را به رهبر اعطا نمی‌کنند؛ وظیفه آنان تنها تشخیص مصداق است. تشخیص این که چه کسی شرایط رهبری را که ائمه‌علیهماالسلام بیان کرده‌اند، دارد، مانند تشخیص مرجع تقلید که دو نفر خبره بر اعلمیتش شهادت می‌دهد. روشن است که شهود خبره به مرجع تقلید اعلمیت نمی‌بخشند، بلکه اعلمیت، واقعیتی است که حجیت آن از سوی خدا است و شهود تنها آن را تشخیص می‌دهند و معرفی می‌کنند. در تشخیص صلاحیت خبرگان نیز شورای نگهبان خبره بودن را به آنان اعطا نمی‌کند، هم چنان که خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطا نمی‌کنند، بلکه آن‌ها شایستگی فرد را تشخیص می‌دهند. بنابراین اعتبار رهبری به سبب صلاحیت‌های او و نصب الهی است. اگر این گونه اشکالات در گردش کار نظام وارد باشد، در گردش کار بسیاری از دستگاه‌های کشور این نوع وابستگی وجود دارد و کسی در این باره خرده نگرفته و آن را دور قلمداد نکرده است. مانند این که طبق قانون اساسی شورای نگهبان از دوازده تن که شش حقوق دان و شش فقیه تشکیل شده است. شش حقوقدان با ضوابطی از طریق مجلس انتخاب می‌شوند و شورای نگهبان صلاحیت نمایندگان را بررسی می‌کند و این‌ها از صافی شورای نگهبان عبور می‌کنند. نیز در تأیید نمایندگان وزارت اطلاعات نظر می‌دهد، و وزیر اطلاعات از طریق رأی نمایندگان به وزارت می‌رسد. در این گونه امور که گردش کار به گونه‌ای به یک‌دیگر وابسته است، خردمندان جهان نه تنها به آن خرده نمی‌گیرند، بلکه آن را تحسین می‌کنند، چرا که با این کار بر بهره‌وری و شایسته سالاری افزده می‌شود.

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر توسط خبرگان و تایید صلاحیت خبرگان توسط شورای نگهبان مستلزم دور نیست ؟

پاسخ

در مورد دوری که ذکر نمودید, باید گفت : در این رابطه پاسخ های متعددی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می شود. قبل از این که به پاسخ این اشکال بپردازیم باید متذکر شویم که ریشه ی این اشکال در واقع مربوط به بحثی است که در فلسفه ی سیاست و در مورد نظام های دموکراسی و مبتنی بر انتخابات مطرح شده است . در آن جا این بحث و این اشکال مطرح شده که اعتبار قوانین و مقرراتی که در یک نظام دموکراتیک توسط مجالس نمایندگان یا دولت وضع می شود بر چه اساس است ؟ و پاسخ ابتدایی هم که داده می شود این است که اعتبار آن بر اساس رأی مردم است ; یعنی چون مردم به این نمایندگان یا به این حزب و دولت رأی داده اند, بنا بر این قوانین و مقررات موضوعه توسط آن ها اعتبار پیدا می کند: رأی مردم (اعتبار می بخشد به)---<قوانین و مقررات وضع شده توسط مجلس و دولت اما بلافاصله این سوال به ذهن می آید که به هنگام تأسیس یک نظام دموکراتیک و در اولین انتخاباتی که می خواهد برگزار شود و هنوز مجلس و دولتی وجود ندارد و تازه می خواهیم از طریق انتخابات آن ها را معین کنیم , خود این انتخابات نیاز به قوانین و مقررات دارد ;این که آیا زنان هم حق رائی داشته باشند یا نه ؟ حداقل سن رائی دهندگان چه مقدار باشد؟ حداقل آرای کسب شده برای انتخاب شدن چه مقدار باشد؟ آیا اکثریت مطلق ملاک

باشد یا اکثریت نسبی یا نصف به علاوه ی یک یا یک سوم آرای مأخوذه ؟ نامزدها از نظر سن و میزان تحصیلات و سایر موارد باید واجد چه شرایطی باشند و ده ها مسئله ی دیگر که باید قوانین و مقرراتی برای آن ها در نظر بگیریم . و بسیار روشن است که هر یک از این قوانین و مقررات و تصمیمی که در مورد چگونگی آن گرفته می شود می تواند بر سرنوشت انتخابات و فرد یا حزبی که در انتخابات پیروز می شود و رائی می آورد تائثیر داشته باشد. در کشورهای غربی (یا لا اقل در بسیاری از آن ها) که پیش گامان تائسیس نظام های دموکراتیک در یکی , دو قرن اخیر شناخته می شوند, زنان در ابتدا حق رائی نداشتند و انتخابات بدون حضور زنان برگزار می شد و این احتمال قویا "وجود دارد که ا گر از ابتدا زنان حق رائی می داشتند ما امروز نام افراد و احزاب و شخصیت های دیگری را در تاریخ سیاسی بسیاری از کشورهای غربی مشاهده می کردیم . تا همین اواخر نیز در کشور سوییس که دارای بیش از بیست ((کانتون)) مستقل است در بسیاری از کانتون های آن , زنان حق رائی نداشتند. با تغییر حداقل سن لازم برای شرکت در انتخابات از ۱۶ به ۱۵ سال , در کشورهایی نظیر کشور ما که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت را جوانان تشکیل می دهند, احتمال قوی می رود که وضعیت انتخابات و افراد و گروه هایی که حایز اکثریت آرا می شوند به کلی دگرگون شود. اکنون سؤال این است که در اولین انتخاباتی که در هر نظام دموکراسی برگزار می شود و هنوز نه دولتی و نه مجلسی در کار است برای سن و جنسیت افراد شرکت کننده و یا در مورد شرایط نامزدهای انتخابات و میزان آرایی که برای انتخاب شدن نیاز دارند و مسائل مشابه دیگری که مربوط به برگزاری انتخابات است , چه مرجعی و بر اساس چه پشتوانه ای باید تصمیم بگیرد؟ در این جا تأکید اکید می کنیم که توجه داشته باشید اگر برای اولین دولت و اولین مجلسی که بر سرکار می آید نتوانیم پاسخ درست و قانع کننده ای بدهیم تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری که پس از این اولین دولت و مجلس در یک کشور روی کار می آیند زیر سؤال خواهند رفت و اعتبار و مشروعیت آن ها مخدوش خواهد شد ;زیرا دولت و مجلس دوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس اول تشکیل می شود ;دولت و مجلس سوم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس دوم تشکیل می شود ;دولت و مجلس چهارم بر اساس قوانین و مقررات مصوب دولت و مجلس سوم تشکیل می شود و به همین صورت ادامه پیدا می کند: دولت و مجلس اول و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به<)---دولت و مجلس دوم و قوانین موضوعه ی آن ها (اعتبار می بخشد به<)---دولت و مجلس سوم و قوانین موضوعه ی آن ها... و بدیهی است که اگر اشکال مذکور در مورد دولت و مجلس اول حل نشود و اعتبار آن ها تثبت نگردد اعتبار تمامی دولت ها و مجالس قانون گذاری بعد تا آخر زیر سؤال خواهد رفت . برای حل این اشکال , برخی از نظریه پردازان و دانشمندان علوم سیاسی گفته اند ما بالاخره چاره ای نداریم که انتخابات اول را بر مبنای یک سری قوانین و مقررات برگزار کنیم . به عنوان مثال فرض کنید انتخاباتی را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار می کنیم : الف - حداقل سن رأی دهندگان ۱۶ سال است ; ب - زنان حق انتخاب شدن و انتخاب کردن ندارند ;ج - در مورد نامزدهای انتخاباتی هیچ سطح خاصی از تحصیلات و مدرک علمی معتبر نیست ; د - حداقل آرای لازم برای انتخاب شدن , ۱۳ کل آرای مأخوذه می باشد ;ه - 'حداقل سن انتخاب شوندگان ۲۰ سال می باشد. پس از آن که انتخابات را بر اساس این قوانین و مقررات برگزار کردیم و اولین دولت و مجلس را تشکیل دادیم آن گاه این اولین دولت و مجلس تصویب می کند که این انتخابات برگزار شده با همین قوانین و مقررات معتبر است و بدین صورت این اولین انتخابات , وجهه و پشتوانه ی قانونی و معتبر پیدا می کند. البته برای انتخابات بعد باید این اولین دولت و مجلس تصمیم گیری کند ;که ممکن است همین قوانین و مقررات را ابقا کند و ممکن هم هست برخی یا همه ی آن ها را تغییر دهد. ولی بالاخره به طریقی که بیان شد مشکل اولین انتخابات و اعتبار قانونی آن حل می شود. بسیار روشن است که این پاسخ , پاسخ صحیحی نیست و مشکل را حل نمی کند ;زیرا سؤال ما در مورد همین اولین دولت و مجلسی است که می خواهد به دولت ها و مجالس بعدی و قوانین و مقررات مصوب آن ها اعتبار بدهد در حالی که خودش بر اساس انتخاباتی بر سر کار آمده که آن انتخابات بر اساس یک سری قوانین و مقرراتی برگزار شده که آن قوانین و

مقررات , دیگر مصوب هیچ دولت و مجلس منتخب مردمی نیست . و این که همین دولت و مجلس بخواهد به انتخاباتی که بر اساس آن روی کار آمده اعتبار و مشروعیت ببخشد چیزی نیست جز همان رابطه ی دوری که در ابتدا اشاره کردیم . اولین انتخابات (اعتبار می بخشد به<)---اولین مجلس نمایندگان یا دولت به هر حال این اشکالی است که بر تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وارد می شود و هیچ پاسخ منطقی و قانع کننده ای هم ندارد و به همین دلیل هم تقریبا "تمامی نظریه پردازان فلسفه ی سیاست و اندیشمندان علوم سیاسی , به خصوص در دوران معاصر, این اشکال را پذیرفته اند ولی می گویند چاره ای و راهی غیر از این نیست و برای تأسیس یک نظام دموکراتیک و مبتنی بر آرای مردم , از این مسئله نیست و هیچ راه حلی عملی برای این مشکل وجود ندارد. بنابراین , در مورد اشکال دوری هم که درباره ی رابطه ی مجلس خبرگان با رهبری و ولی فقیه مطرح می شود یک پاسخ می تواند این باشد که همان گونه که این مشکل در تمامی نظام های مبتنی بر دموکراسی وجود دارد ولی با وجود این موجب نشده دست از دموکراسی بردارند و به فکر نظام هایی از نوع دیگری باشند, وجود چنین مشکلی در نظام ولایت فقیه هم نباید موجب شود ما اصل این نظام را مخدوش بدانیم و گرنه باید تمامی حکومت ها و نظام های دموکراتیک قبلی و فعلی و آینده ی جهان را نیز مردود شمرده و نپذیریم . اما واقعیت این است که این اشکال دور فقط بر نظام های دموکراسی وارد است و نظام مبتنی بر ولایت فقیه اساسا "از چنین اشکالی مبراست و در این جا هیچ دوری وجود ندارد. دلیل آن هم این است که ولی فقیه اعتبار و مشروعیت خود را از جانب خدای متعال , و نه از ناحیه ی مردم , کسب می کند و قانون و فرمان خدای متعال نیز همان طور که قبلا "اشاره کرده ایم اعتبار ذاتی دارد و دیگر لازم نیست کسی یا مرجعی به فرمان و قانون خداوند اعتبار بدهد بلکه بر اساس مالکیت حقیقی خدای متعال نسبت به همه ی هستی , خداوند می تواند هر گونه تصرف تکوینی و تشریعی که بخواهد در مورد هستی و تمامی موجودات اعمال نماید. یعنی در نظام مبتنی بر ولایت فقیه آن چه در ابتدای تأسیس نظام اتفاق می افتد به این صورت است : خدای متعال (اعتبار می بخشد به)[ولی فقیه و دستورات او (اعتبار می بخشد به)[مجلس و دولت مغالطه ای که در وارد کردن اشکال دور به رابطه ی میان ولی فقیه و خبرگان وجود دارد در آن جاست که می گوید: ((ولی فقیه اعتبارش را از مجلس خبرگان کسب می کند)) در حالی که اعتبار خود خبرگان به امضای ولی فقیه و از طریق تأیید توسط شورای نگهبان است که خود این شورا اعتبارش را از رهبر گرفته است . و پاسخ آن هم همان طور که گفتیم این است که اعتبار ولی فقیه از ناحیه ی خبرگان نیست بلکه به نصب از جانب امام معصوم (ع) و خدای متعال است و خبرگان در حقیقت رهبر را نصب نمی کنند بلکه نقش آنان ((کشف)) رهبر منصوب به نصب عام از جانب امام زمان (ع) است . نظیر این که وقتی برای انتخاب مرجع تقلید و تعیین اعلم به سراغ افراد خبره و متخصصان می رویم و از آن ها سؤال می کنیم , نمی خواهیم آنان کسی را به اجتهاد یا اعلمیت نصب کنند بلکه آن فرد در خارج و در واقع یا مجتهد هست یا نیست , یا اعلم هست یا نیست , اگر واقعا "مجتهد یا اعلم است تحقیق ما باعث نمی شود از اجتهاد یا اعلمیت بیفتد و اگر هم واقعا "مجتهد و اعلم نیست , تحقیق ما باعث نمی شود اجتهاد و اعلمیت در او به وجود بیاد. پس سؤال از متخصصان فقط برای این منظور است که از طریق شهادت آنان برای ما کشف و معلوم شود که آن مجتهد اعلم (که قبل از سؤال ما خودش در خارج وجود دارد) کیست . در این جا هم خبرگان رهبری , ولی فقیه را به رهبری نصب نمی کنند بلکه فقط شهادت می دهند آن مجتهدی که به حکم امام زمان (ع) حق ولایت دارد و فرمانش مطاع , است این شخص است . پاسخی دیگر براساس نظریه انتخاب : در این باره توجه به چند نکته لازم است : الف) به نظر می رسد در این باره , نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است . ((دور)) منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه , بر خودش متوقف باشد ; مثلا ((" الف)) به وجود آورنده ی ((ب)) و ((ب)) به وجود آورنده ی ((الف)) باشد که در نتیجه ((الف)) به وجود آورنده ی ((الف)) خواهدبود.]الف < ---ب و ب < ---الف = الف < ---الف [در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم , لیکن مسامحتا "اگر تعین ((الف)) ناشی از ((ب)) باشد و ((ب)) هم توسط ((الف)) تعین یابد, می

توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی , نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر, باید یکسان بوده باشد ; مثلا "اولی علت ایجادی دومی و دومی علت ایجادی اولی باشد, اما اگر به گونه های متفاوتی دو پدیده نسبت به یکدیگر وابستگی پیدا کنند, دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقا "چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد, ادعای چنین دوری قابل قبول بود ;یعنی , به این شکل که تمام گزینه های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید ;۲- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند ;۳- خبرگان تعیین و نصب رهبر کند ; در حالی که واقعیت چنین نیست ; زیرا: اولا," نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه , متفاوت است . ثانیا, "عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن نقش مردم است ; یعنی , شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده ی اعضای خبرگان نیست ; بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی , نامزد می شوند و کار شورای نگهبان , صرفا "نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت های مصرح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می دهند. ب) در بطلان دوری که فرض شده , کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود, امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است ; زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است . بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می کنند نه رهبری , هر چند فعلا "گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است . اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت خبرگان با رهبری بود این دور می شد در حالی که چنین نیست .

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است ؟ لطفا اعضای آن را معرفی کنید.

پرسش

آیا در قانون اساسی نامی از مشاورین رهبری برده شده است ؟ لطفا اعضای آن را معرفی کنید.

پاسخ

قانون اساسی تبیین کننده حقوق اساسی است و به مسائلی چون مشاورین رهبری و رئیس جمهور و ... نظر ندارد. ازطرف دیگر مقام معظم رهبری مشاورین خاصی به این معنا که مشاورت شغل و سمت رسمی آنان باشد ندارند. درعین حال نمایندگان ایشان در نهادها سازمان‌ها و مراکز مختلف و نیز منصوبین از ناحیه ایشان در پست‌های مختلف وبسیاری از عوامل دیگر در رابطه با حوزه مسوءولیت خود تا حدودی چنین نقشی را نیز ایفا می‌کنند.{J

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پرسش

نقش مردم در تعیین رهبر چگونه است آیا درست است که تعیین رهبری به عهده خبرگان است؟

پاسخ

در ترسیمی که شما کرده‌اید، هیچ جایی برای مردم نیست؛ لیکن این تصویر فقط مخلوق اندیشه شماست و باواقعیت نظام جمهوری اسلامی فاصله بسیاری دارد. مکانیسم ترسیم شده در قانون اساسی، این است که: الف) خبرگان، رهبری را شناسایی و معرفی می‌کنند و بر کار او نظارت دارند. بنابراین عزل و نصب رهبری و نظارت بر عملکرد او، بر عهده آنان است. ب) نامزدهای خبرگان پس از تعیین صلاحیت، توسط مردم انتخاب می‌شوند. بنابراین رهبری با واسطه توسطمردم انتخاب می‌شود. ج) انتخاب مرجع تعیین صلاحیت نامزدهای خبرگان غیر از دور اول، بر عهده خود خبرگان نهاده شده و خبرگان دوم نیز این وظیفه را - که عملی کار شناختی است - بر دوش شورای نگهبان نهاده است. بنابراین اگر بخواهیم متناسب با قانون تصویری ارائه کنیم، چنین خواهد بود: نامزد شدن داوطلبان خبرگان--- > تعیین صلاحیت [نه تعیینی که مطلقا به معنای نصب و انتخاب است] توسطشورای نگهبان--> - مردم--- > انتخاب خبرگان---> انتخاب رهبری حضرت امام خمینی(ره) در این باره فرموده‌اند: «اگر مردم به خبرگان رأی دادند، تا مجتهدی عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند،وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده گیرد، قهرا او مورد قبول مردم است. در این صورت او، ولی منتخب مردم می‌شود وحکمش نافذ است».(صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۸۳) {J

وظایف و اختیارات رهبری چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات رهبری چیست ؟

پاسخ

الف) اگر سؤال از منظر قانون اساسی است. وظایف و اختیارات ولی فقیه در اصل یکصد و دهم‌چنین بیان شده‌است: ۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۲ـ نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام. ۳ـ فرمان همه پرسی. ۴ـ فرماندهی کل نیروهای مسلح. ۵ـ اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها. ۶ـ نصب و عزل و قبول استعفاء: الف) فقهای شورای نگهبان ب) عالی‌ترین مقام قوه قضائیه ج) رئیس سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران د) رئیس ستاد مشترک ه) فرماندهی کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و) فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی ۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه. ۸ـ حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۹ـ امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. ۱۰ـ عزل رئیس جمهور با در نظر گرفتن مصالح کشور پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یارأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس

اصل ۸۹ . ۱۱ـ عفو یـا تخفیف مجـازات محکومین در حـدود موازین اسـلامی پس از پیشـنهاد رئیس قوه و قضـائیه. ب) اگر از نظر فقهی است، ولایـت فقیه در حوزه نیازهـا و مصالـح اجتمـاعی ولایـت دارد و مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین می‌باشـد. به عبارت دقیق‌تر ولایـت فقیه از یـک سو مطلق است. البته نه به معنای اطلاق مصـطلح در علوم سیاسـی، بلکه اطلاق در برابر امور حسـبه یعنی دایره ولایتش اختصاص به حسبه و ضـروریات نـدارد و از سوی دیگرمشـروط است، یعنی مشـروط به رعایت احکام الهی و مصالح اجتماعی.

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پرسش

چرا مسئولینی که به حرف رهبر گوش نمی دهند عوض نمی شوند؟

پاسخ

عزل و نصب مسؤولین رده هـای مختلف مـدیریتی کشور، سازو کارهای قانونی خاص خود را دارد که به طور معمول و عقلانی قبل از هر نوع عزل و نصب، مورد لحـاظ قرار می گیرد، مواردی نظیر توانمنـدی هـا، میزان تأثیر گـذاری، کیفیت برنامه ریزی ها و نحوه اجرای آنهـا، سوابق مـدیریتی و موارد دیگر، در هرحـال آنچه که در یـک کلاـم می توان اشـاره کرد درآمـدی که از عزل و نصـب مدیریتها عاید کشور می شود باید نسبت به هزینه های آن صـرف داشته باشد. در ارتباط با کیفیت رابطه مسؤولین رده های مختلف با رهبری نظام نیز چنین مسـئله ای مصـداق دارد گذشـته از اینکه میزان اطاعت پـذیری مسؤولین از رهبری نظام خوشـبختانه در اکثر موارد در حد بالائی است. ممکن است در پاره ای موارد برخی از مسؤولین نسـبت به اجرای بعضی از فرامین معظم له سستی از خود نشـان دهنـد و یـا توانایی انجام آن را نداشـته باشـند که برخورد با هر کـدام از ایشان بسـته به نوع و کیفیت موضوع متفاوت است و ممکن است به توبیـخ و اخطـار و تـذکر بسـنده شود و یا برخورد قانونی شدیـدتری صورت گیرد در هر صورت عزل و برکناری در همه مـوارد بهـترین راه نیست بلکه به عنـوان آخرین راهکـار می باشـد البته به طـور قطع مواردی که منـافع عمومی متضـرر شود و یا کلیت نظام و امنیت کشور تهدید شود جای هیچگونه تساهل و تسامحی نخواهد بود.

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پرسش

بودجه نهاد رهبری از کدام ارگان تامین می شود؟ آیا از ایران خودرو سهمی دریافت می کند؟ لطفا صریح جواب دهید.

پاسخ

بودجه نهـاد رهبری از طریق اعتبارات دولتی، دسـتگاه های تحت پوشـش دفتر مقام معظم رهبری که فعالیت های اقتصادی دارنـد، و

وجوهات شرعی نظیر خمس و ... تأمین شده و علاوه بر دستگاه های نظارتی رسمی کشور از قبیل مجلس، سازمان بازرسی کشور و ...، توسط دستگاه های نظارتی تحت پوشش دفتر مقام معظم رهبری (معاونت نظارت و حسابرسی دفتر مقام معظم رهبری و مؤسسه حسابرسی مفید راهبر) (نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملك افضلی اردكانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۵) به صورت دقیق نظارت می شود. اما در مورد ایران خودرو، متن تکذیبیه دفتر مقام معظم رهبری از روزنامه خراسان ۲۴/۴/۸۲ ارسال می گردد. دفتر مقام معظم رهبری با تکذیب شایعه اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده خودروها به این دفتر، با توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاریها، تاکید کرد: وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنان برخورد نمایند. متن اطلاعیه دفتر مقام معظم رهبری به این شرح است: بسم الله الرحمن الرحیم به دنبال انتشار شایعه کذب اختصاص درصدی از قیمت تعیین شده برای خودروها به دفتر مقام معظم رهبری، بدین وسیله به اطلاع مردم شریف ایران می رساند این قبیل شایعات و دروغ پراکنی ها با هدف ایجاد تشویش و بدگمانی و اختلاف بین مردم و مسئولان نظام توسط دشمنان ساخته می شود و متأسفانه بعضی از رسانه های خبری نیز به آن دامن می زنند. لذا صریحا اعلام می شود این شایعه دروغ محض بوده و تا کنون هیچ وجهی از هیچ یک از کالا های تولیدی و وارداتی توسط این دفتر گرفته نشده است و مقام معظم رهبری همواره بر شفافیت قیمت گذاری اطلاع رسانی صحیح به مردم تاکید داشته و دارند. لذا ضمن توصیه به مسئولان برای اطلاع رسانی صحیح و شفاف به مردم در رابطه با ساز و کار قیمت گذاری ها از وزارت اطلاعات و دستگاههای ذیربط مؤکدا خواسته شده است نسبت به شناسائی عناصری که چنین شایعاتی را با اغراض گوناگون ساخته و منتشر می کنند اقدام و طبق ضوابط قانونی با آنها برخورد نمایند. اطمینان داریم مردم عزیز ایران با هوشیاری خود چنگ روانی دشمنان را خنثی و با فتنه انگیزی آنان مقابله خواهند نمود. دفتر مقام معظم رهبری ۲۳/۴/۱۳۸۲

سلام. لطفا در مورد چرخه زیر توضیح دهید ! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد.یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند . مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته این

پرسش

سلام. لطفا در مورد چرخه زیر توضیح دهید ! شورای نگهبان مسئولیت نظارت بر تمامی انتخاباتها از جمله انتخابات مجلس خبرگان را دارد.یعنی کاندیدای مجلس خبرگان بایستی از ابتدا فیلتر شورای نگهبان بگذرند . مجلس خبرگان نیز که قدرت عزل و نصب رهبر را دارد. حال نکته اینجاست که ۶ نفر از ۱۲ نفر اعضای شورای نگهبان مستقیما توسط رهبر انتخاب می شوند و ۶ نفر باقیمانده نیز توسط رئیس قوه قضائیه به فیلتر مجلس فرستاده می شوند که در صورت گذر از این فیلتر اعضای شورای نگهبان را تکمیل می کنند. خود رئیس قوه نیز توسط رهبر انتخاب می شود ! در اینجا ظاهرا یک چرخه را داریم که در آن عزل و نصب رهبر به خود رهبر بر می گردد. لطفا من را راهنمایی کنید . متشکرم.

پاسخ

در این باره توجه به چند نکته لازم است: الف (به نظر می‌رسد در این باره، نوعی مغالطه و خلط معنا صورت گرفته است. «دور»

منطقی آن است که وجود چیزی با یک یا چند واسطه، بر خودش متوقف باشد؛ مثلاً «الف» به وجود آورنده «ب» و «ب» به وجود آورنده «الف» باشد که در نتیجه «الف» به وجود آورنده «الف» خواهدبود. [الف < ---ب و ب < ---الف = الف < ---الف] در علم حقوق گرچه چیزی به نام دور با تعریف معین نداریم، لیکن مسامحتاً اگر تعیّن «الف» ناشی از «ب» باشد و «ب» هم توسط «الف» تعیّن یابد، می‌توان دور نامید. در این جا باید توجه داشت که چه در دور منطقی و چه در دور حقوقی، نحوه وابستگی دو پدیده به یکدیگر، باید یکسان بوده باشد؛ مثلاً ـ اولی علّت ایجادی دومی و دوّمی علت ایجادی اوّلی باشد، اما اگر یکی علت ایجادی یا تعیین کننده دومی باشد، ولی دومی به شکل دیگری نوعی وابستگی به آن پیدا کند، دور نیست بلکه وابستگی متقابل است و چنین چیزی هم در نظام تکوین و علوم طبیعی امری پذیرفته شده و منطقی است و هم در همه نظام‌های حقوقی جهان به اشکال گوناگون وجود دارد. توضیح آنکه در انتخابات دیگر کشورهای دنیا از جمله در هر سه مدل عمده لیبرال دموکراسی یعنی ریاست جمهوری در آمریکا، پارلمانی در انگلستان و نیمه ریاستی - نیمه پارلمانی در فرانسه، چنین موضوعی وجود دارد: ۱. آمریکا: بر اساس قانون اساسی ایالات متحده آمریکا، پس از انجام مبارزه انتخاباتی و تعیین نامزدهای هر یک از احزاب برای «هیئت انتخاب کنندگان»، مردم «هیئت انتخاب کنندگان رئیس جمهوری» را بر می گزینند. نظارت قانونی بر این روند به وسیله وزارت کشور صورت می گیرد و وزیر کشور هم به وسیله، رئیس جمهور تعیین می شود: هیئت انتخاب کنندگان < -----وزیر کشور -- <---رئیس جمهور <-----وزیر کشور ۲. فرانسه: مطابق قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه پس از اصلاحات ۱۹۶۲، رئیس جمهور، با رأی مستقیم مردم برگزیده می شود و وی با یک واسطه (نخست وزیر)، وزیر کشور را تعیین می کند و از آنجایی که وزارت کشور، نظارت بر بررسی صلاحیت نامزدهای ریاست جمهوری و هم چنین نامزدهای نمایندگی مجلس را بر عهده دارد، کسانی به انتخابات راه پیدا می کنند که وزارت کشور در نهایت صلاحیت آن ها را تأیید کند و از میان همین نامزدها است که نمایندگان مجلس و رئیس جمهور تعیین خواهند شد. ۳. انگلستان: نخست وزیر، وزیر کشور را تعیین می کند، وزارت کشور نیز، طبق قانون، مسؤولیت نظارت بر برسی صلاحیت های نامزدهای نمایندگان مجلس را بر عهده دارد و بر تأیید و رد صلاحیت آن ها نظارت عالی دارد. از طرفی این نامزدها نیز پس از پیروزی در انتخابات، نخست وزیر را تعیین می کنند و همچنین پس از معرفی وزیر کشور از سوی نخست وزیر به مجلس نیز به وی رأی اعتماد می دهند. نمایندگان پارلمان < -----وزیر کشور< ----- نخست وزیر < -----نمایندگان پارلمان بنابراین می بینیم که این دور، در انتخابات رؤسای کشورهای دیگر نیز وجود دارد و مختص انتخابات خبرگان رهبری در ایران نیست. اکنون باید دید مطلب ادعا شده دقیقاً چه وضعیتی دارد؟ اگر نسبت شورای نگهبان و خبرگان همان نسبتی بود که خبرگان با رهبری دارد، ادعای چنین دوری قابل قبول بود؛ یعنی، به این شکل که تمام گزینه‌های زیر بدون استثنا درست باشد: ۱- خبرگان تعیین و نصب رهبر کند؛ ۲- رهبر تعیین و نصب شورای نگهبان نماید؛ ۳- شورای نگهبان تعیین و نصب مجلس خبرگان کند؛ در حالی که واقعیت چنین نیست؛ زیرا اولاً ـ نسبت مجلس خبرگان و شورای نگهبان با نسبت دیگر اعضای مجموعه، متفاوت است. زیرا شورای نگهبان هیچ کس را نصب نمی کند بلکه عنصر چهارمی وجود دارد که نقش عمده را ایفا می‌کند و در دور ادعایی لحاظ نشده است و آن انتخاب مردم است؛ یعنی، شورای نگهبان به هیچ وجه تعیین کننده اعضای خبرگان نیست؛ بلکه اعضای خبرگان با میل خود برای نمایندگی، نامزد می‌شوند و کار شورای نگهبان، صرفاً نقش کارشناختی از نظر تشخیص صلاحیت‌های مصرّح در قانون اساسی و اعلام آن به مردم است و هیچ گونه حق نصب ندارد. سپس مردم هستند که در میان افراد ذی‌صلاح به نامزدهای مورد نظر خود رأی می‌دهند، و این انتخاب مردم و رأی دادن آنان به کاندیداهای خبرگان کاملاً ـ آزادانه و با اختیار کامل می باشد و واقعا اگر آنها چنین افرادی را قبول نداشته باشند در انتخابات حضور پیدا نمی کنند. بنابراین ترتیب مسأله چنین خواهد بود: کاندیداهای خبرگان < ---تشخیص و اعلام صلاحیت توسط شورای نگهبان < ---انتخاب مردم < ---مجلس خبرگان < ---تعین رهبری بنابر آنچه که در انتخاب خبرگان حرف نهایی و

اساسی را می زند همان عنصر انتخاب آزادانه مردم است. و الا صرف تأیید صلاحیت و شرایط خبرگان توسط شورای نگهبان نمی تواند شبهه و نقطه ضعفی محسوب گردد، زیرا از یک سو خبرگان به دلیل مسؤولیت حساسشان_ که در ارتباط با رهبری نظام اسلامی می باشد _حتما باید واجد شرایطی از جمله صلاحیت های علمی و اجتهاد، صلاحیت اخلاقی، سیاسی و ... باشند، که تشخیص آن لازم است توسط مرجعی انجام پذیرد، و از این مسأله گریزی نیست. و از سوی دیگر اگر بخواهیم تأیید صلاحیت ها را توسط شورای نگهبان باعث ایجاد شبهه در رأی مردم و مردمی بودن انتخابات بدانیم، نظیر این مسأله در سایر انتخابات نظیر ریاست جمهوری، نمایندگان مجلس و ... مطرح می شود. پاسخ دیگر: در بطلان دوری که فرض شده، کافی است به این موضوع توجه شود که مجلس خبرگان طبق مصوبه خود، امر تشخیص صلاحیت را به اعضای فقهای شورای نگهبان سپرده است و چنانچه بخواهد هر زمانی می‌تواند آن را به گروه دیگری بسپارد و این امر مطابق قانون اساسی است؛ زیرا در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی این حق به مجلس خبرگان داده شده است. بنابراین انتخاب رهبری با مجلس خبرگان است و تعیین صلاحیت خبرگان با گروهی است که خود انتخاب می‌کنند نه رهبری، هر چند فعلاً گروهی را که خبرگان انتخاب کرده همان افرادی هستند که رهبری برای نظارت بر مصوبات مجلس شورای اسلامی انتخاب کرده است. اگر انتخاب گروه تعیین کننده صلاحیت با رهبری بود این شبیه دور می‌شد در حالی که چنین نیست. و نکته آخر در مورد سؤال اینکه، تأیید صلاحیت خبرگان منحصرا با فقهای شورای نگهبان است نه حقوق دانان آن، بر این اساس دیگر قوه قضائیه و ... که در سؤال آمد، به چرخه فوق راه نمی یابد. (ر.ک: تبصره ۱ ماده ۲ قانون انتخابات و آیین نامه داخلی خبرگان) برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، محمد مهدی نادری قمی، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۴۱ ۲- نظارت استصوابی و شبهه دور، محمدرضا مرندی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۱، ص ۳۹ ۳- بررسی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، ۱۳۸۰ ، ص ۲۱۹ ۴- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲، ص ۱۱۰.

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، وشورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پرسش

نظر به اینکه شورای نگهبان را رهبری تعیین می نمایند، وشورای محترم نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید می نمایند و خبرگان، رهبری را تعیین می کنند، لطفاً حدالمقدور مفصل توضیح فرمائید دور باطل صورت گرفته یا خیر؟ به چه دلیل؟

پاسخ

کلًا در انتخاب رهبری مطابق با آنچه در قانون اساسی وجود دارد دور باطل صورت نمی گیرد زیرا درهنگام انتخاب رهبری مجلس خبرگانی اظهار نظر می کند و رأی می دهد که در دوران رهبر قبلی انتخاب شده اند وتوسط خبرگانی انتخاب می شود که اجتهاد آنها توسط شورای نگهبان منصوب از جانب رهبری قبلی بوده است نه رهبری که انتخاب می شود، به عنوان نمونه انتخاب مقام معظم رهبری در سال ۶۸ و پس از رحلت حضرت امام" ره "توسط مجلس خبرگان صورت گرفت که آن مجلس خبرگان نیز توسط شورای نگهبان مورد تأیید قرار گرفت که از جانب حضرت امام"ره "منصوب شده بودند و مقام معظم رهبری نقشی در

انتصاب شورای نگهبان در زمان حضرت امام"ره "نداشتند، اما آنچه شبهه دور را ایجاد می کند بیشتر ناظر بر تداوم رهبر وانتخاب مجدد رهبری توسط مجلس خبرگان بعدی است که در زمان رهبری تشکیل شده و اجتهاد آنها به تأیید شورای نگهبانی رسیده که منصوب از ناحیه رهبری هستند. برای دادن پاسخ روشنتر به این شبهه ابتدا اصل شبهه را باید درست تبیین کرد. اشکالی که در این شبهه مطرح می شود این است که اگر قرار باشد رهبر را خبرگان تعیین کنند و خود خبرگان توسط شورای نگهبان منتخب رهبری تأیید صلاحیت شوند، چه تضمینی وجود دارد که به یکدیگر رشوهٔ سیاسی ندهند؟ یعنی رهبری کسانی را برای شورای نگهبان برگزیند که آنها خبرگان حامی او را تأیید کنند و کاندیداهای مخالف او را تأیید نکنند و به همین صورت خبرگان کسی را به رهبری برگزینند که شورای نگهبان حامی آنها را برگزیند و به همین صورت شورای نگهبان کسانی را برای خبرگان تأیید کند که آنها رهبر حامی شورای نگهبان را تعیین کنند به عبارت دیگر نتیجه این دور این است که یک زد وبند سیاسی بین سه نهاد رهبری، شورای نگهبان و خبرگان بوجود می آید. پاسخ:یا رهبر را عادل می دانیم یا نمی دانیم (با دقت در اینکه یکی از شرایط رهبری که توسط مجلس خبرگان تشکیل شده در زمان رهبر قبل برای انتخاب رهبر بعدی مورد توجه می باشد شرط عدالت است) اگر رهبر را عادل بدانیم رهبر عادل شرط عدالت را در تعیین فقهای شورای نگهبان حتماً مد نظر قرار می دهد (چون یکی از شرایط فقهای شورای نگهبان هم شرط عدالت است) لذا فقهای شورای نگهبان که به شهادت رهبری عادل هستند حتماً شرط عدالت را در کاندیداهای مورد نظر خبرگان در نظر خواهند داشت در این صورت هیچ زدو بندی صورت نخواهد گرفت وبه عبارت دیگر عدالت رهبر و به تبع آن عدالت فقهای شورای نگهبان و عدالت خبرگان مانع هرگونه زد وبندی خواهد شد. اما اگر رهبری عادل نباشد تأیید صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان(مثلاً تأیید سه تن از اساتید خارج حوزه) مشکلی را حل نخواهد کرد چون اعضای خبرگان به تبع موقعیت علمی که دارند یا امام جمعه هستند یا نمایندهٔ رهبری در استان و شهرستانها یا ارگانها و یا مثل رئیس جمهور و رئیس قوهٔ قضائیه و فقهای شورای نگهبان و...که همه آنها از جانب رهبری تأیید و حمایت شده اند و اگر بنا باشد عدالت مطرح نباشد همین تأیید و تعیین و حمایت برای آن زد و بند فرضی کافی است و لو اینکه صلاحیتشان توسط مرجعی غیر از شورای نگهبان تأیید شود. از این جهت اگر بنا باشد بدون فرض عدالت بحث کنیم با تغییر مرجع برای صلاحیت مشکل حل نخواهد شد زیرا برگزیدن بیش از ۸۰ مجتهد عادل دارای بینش سیاسی اجتماعی که هیچ ارتباطی با رهبری نداشته باشند غیر ممکن است و نکته آخر اینکه فرض عدم عدالت ۸۰ نفر خبرگان و شورای نگهبان قبلی که در انتخاب اولیه رهبر نقش داشته اند و فرض عدم عدالت در شورای نگهبان و خبرگان بعدی با در نظر گرفتن اینکه این افراد جدای از تأیید شورای نگهبان توسط مردم منطقه خود در انتخابات مورد تأیید قرار گرفتند فرض غیرمنطقی به نظر می رسد.

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤلین کشور را پی گیری نمی کنند ورسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ منظور آن قاطعیت وهیبت امام خمینی(ره) را ندارند.

پرسش

۱- چرا رهبر مستقیماً نظارت و پیگیری عملکرد مسؤلین کشور را پی گیری نمی کنند ورسیدگی به تخلفات را به دست دیگران می سپارند؟ منظور آن قاطعیت وهیبت امام خمینی(ره) را ندارند. ۲- علت اینکه درتمامی سخنرانی های رهبر از پرده آبی رنگ برای زمینه پشت سرآقا استفاده می شود چیست؟این مورد درنماز جمعه های تهران هم دیده می شود چرا فقط نماز جمعه تهران؟

پاسخ

۱) – مشابه این سؤال مستقیماً از خود مقام معظم رهبری دردیدار ایشان با دانشجویان واساتید دانشگاه شهید بهشتی پرسیده شد که خلاصهٔ پاسخ معظم له چنین بود که پیگیری وبرخورد با تخلفات از هرکس باشد بطور جدی ازناحیه ایشان انجام می شود ولی به مقدار جرم ومجازات مناسب با آن نفر باید توجه کرد .دفتر بازرسی نهاد رهبری از فعالترین سازمانهای بازرسی کشور است که بطور جدی تخلفات عمده را پیگیری می کند. – عظمت روحی وشخصیتی حضرت امام(ره) مطلب بسیار روشنی است که همه شیعیان انقلاب اسلامی دربرابر آن خاضع هستند . وهر انسانی فضائل و ویژگیهایی دارد که ممکن است در دیگران به همان مقدار وجود نداشته باشد والبته باید توجه داشت که این دلیل نمیشود که افراد جامعه درمقام اطاعت پذیری از رهبری به این خاطر دچار ضعف گردند. اگر بخواهیم مثال بالاتری برای این موضوع ذکر کنیم خوب است بگوئیم همانطور که فضائل معنوی پیامبراکرم(ص) درتمام انسانهای هستی منحصر به فرد بود ولی این مسأله موجب نمیشود که مردم درمقام اطاعت از وصی وجانشین او، ضعف داشته باشند . ۲)استفاده ازرنگ آبی برای زمینه پشت سرایشان با توجه به اثرات روحی روانی رنگ ملایم وآرام بخش آبی درمخاطبین است. البته دربرخی دیدارها در شهرستانهای دیگر رنگ سبز نیز استفاده شده، ودرهر حال مسلماً این نمایانگر علاقه ویژه ایشان به یک تیم خاص ورزشی نیست ومقام معظم رهبری همواره برتوجه به اصل ورزش تأکید دارند.(با صرف نظر از تبلیغ وگرایش به یک تیم خاص)

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پرسش

وظایف رهبری چیست و چرا در جامعه عدالت اجرا نمی شود؟

پاسخ

بر اساس قانون اساسی وظیفه رهبری ارائه رهنمودهای کلی و تبیین استراتژی‌های اساسی نظام اسلامی است. دردیدار رهبر معظم با کارگزاران نظام نیز معظم له اشاره کردند که وظیفه رهبری ارائه خط مشی‌های کلی است و احیاناجلوگیری از انحرافاتی که ممکن است پیدا شود. به علاوه باید توجه داشت که چه رهبری و چه هر شخصیت و مقام دیگری به ناچار باید در ظرف واقعیت‌هایاجتماعی عمل کند و نمی‌تواند انتظار داشت که با وجود محدودیت‌های داخلی و خارجی و واقعیت‌های سیاسی ـاجتماعی ـ اقتصادی رهبری کاری خارق عادت و خلاف مقتضای طبیعی انجام داده و به اصطلاح معجزه کند. در خصوص عدالت اجتماعی می‌دانیم که وضعیت کنونی ناشی از تبعات دوران جنگ تحمیلی و برنامه بازسازیاست. جنگ تحمیلی خواسته ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی نبوده و از سوی بیگانگان و دشمنان ملت و نظاماسلامی بر ما تحمیل شد و برنامه بازسازی نیز بر اساس نظرات کارشناسان و متخصصان اقتصادی به اجرا درآمد در عین حال در طول برنامه‌های پنج ساله اول و دوم رهبری بارها توجه به عدالت اجتماعی و محوریت آن را متذکر گردیدند و در نامه‌ای دوازده ماده‌ای استراتژی اقتصادی نظام جمهوری اسلامی را بیان نمودند. با این حال به هنگام اجرا و عمل همان محدودیت‌های یاد شده موجب شد که موفقیت تام و تمام در این جهت به دست نیاید و آرمان عدالت اجتماعی محقق نگردد.

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟

پرسش

آیا رهبر می تواند به رئیس جمهور حکم تنفیذ ندهد؟

پاسخ

تنفیذ حکم رئیس جمهور توسط ولی‌فقیه از اختیارات ولی‌فقیه در قانون اساسی است و به هیچ وجه جنبه تشریفاتی و صوری ندارد. یعنی از لحاظ قانون، تا زمانی که ولی‌فقیه حکم او را تنفیذ نکند شخصِ منتخب، ولو حایز همه آرای مردم نیز باشد، هیچ‌گونه ریاستی به قوه مجریه ندارد. بله، از آنجا که طبق اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی قبل از برگزاری انتخابات شورای نگهبان صلاحیت کاندیداهای ریاست جمهوری را تأیید می‌کند و نظارت مستمر بر حسن اجرای انتخابات نیز وجود دارد. معمولاً حکم ریاست جمهوری توسط ولی‌فقیه امضا می‌شود و در این زمینه اختلافی پیش نمی‌آید ولی این بدان معنا نیست که امضای ولی‌فقیه صرفا تشریفاتی و فاقد اثر قانونی است. به ویژه این که تعبیر «تنفیذ» و نیز آنچه رهبر فقید انقلاب درتنفیذ ریاست جمهوری فرمودند «این تنفیذ تا زمانی است که عمل بر طبق موازین اسلام باشد» نشان می‌دهد که امضای ولی‌فقیه به نتیجه انتخابات مشروعیت می‌بخشد.

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟

پرسش

آیا مقام معظم رهبری با ولایت مطلقه ای که دارد می تواند مجلس خبرگان را منحل کند؟

پاسخ

در مورد این سوئال می توان گفت : اگر روزی حقیقتا "برای ولی فقیه ثابت شود که اکثریت یا همه اعضای مجلس خبرگان موجود را تطمیع یا تهدید کرده اند و آنها نیز تحت تاثیر قرارگرفته اند یا به هر دلیل منطقی و موجه دیگر به این نتیجه برسد که وجود این مجلس خبرگان بر خلاف مصالح اسلام و جامعه اسلامی و به ضرر مردم است می تواند با استفاده از ولایتی که دارد مجلس خبرگان را منحل نماید گر چه در هیچ قانونی صراحتا "انحلال مجلس خبرگان را به عنوان یکی از اختیارات ولی فقیه ذکر نکرده اند, (محمد مهدی نادری قمی نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه برگرفته از مباحث استاد محمد تقی مصباح یزدی ص ۱۵۷). در این مسئله نظرات متفاوت دیگری نیز وجوددارد که ناشی از عوامل متعددی از قبیل عدم تصریح قانون اساسی به این مسئله و اختلاف مبانی و دیدگاه درباره منابع مشروعیت رهبری , نقش مردم و تائیر آرای آنان می باشد.

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر

قوانین تغییر یافته است.

پرسش

فرماندهی کل قوا چه وظایفی دارند این سمت به عهده چه کسی باید باشد چرا بنی صدر مدتی فرماندهی کل قوا را بر عهده داشته اند. مگر قوانین تغییر یافته است.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت است: الف - اصطلاح فرماندهی کل قوا در ارتباط با نیروهای مسلح می باشد که براساس قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به ولی فقیه واگذار شده است: بند چهارم اصل یکصد و دهم قانون اساسی چنین بیان می دارد: «فرماندهی کل نیروهای مسلح» با رهبر است اطلاق عبارت فوق نشان دهنده مدیریت تام و عام مقام رهبری به کل امور و شؤون نیروهای مسلح اعم از نظامی و انتظامی می باشد. اقتضای نیروهای مسلح بر وحدت فرماندهی است، زیرا بدون وحدت، امور نظامی و دفاعی کشور از انسجام لازم برخوردار نخواهد بود. قانون اساسی ضمن بیان این اطلاق، پاره ای از اقتدارات مهم مقام رهبری در نیروهای مسلح را تصدیحا بیان نموده است که عبارتند از: ۱. فرماندهی کل نیروهای مسلح و نصب و عزل و قبول استعفای رئیس ستاد مشترک؛ فرمانده کل سپاه و فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی (بند چهارم و ششم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۲. اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها (بند پنجم اصل یکصد و دهم قانون اساسی). ۳. در شورای عالی امنیت ملی بدین ترتیب که: - این شورا، سیاست های دفاعی و امنیتی کشور را در «محدوده سیاست های کلی تعیین شده از طرف مقام رهبری» تنظیم می نماید (اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). - «دو نماینده به انتخاب مقام رهبری» در شورای مذکور عضویت دارد (همان). - مصوبات این شورا پس از تأیید مقام رهبری قابل اجراست (ذیل اصل یکصد و هفتاد و ششم قانون اساسی). ب - براساس اصل یکصد و دهم قانون اساسی «رهبر می تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند». بدیهی است که تفویض اختیار مذکور به معنای سلب صلاحیت نیست؛ بلکه مقام یا مسؤولی که آن وظیفه یا اختیار از سوی رهبری به او تفویض شده است، صرفا به نمایندگی از طرف رهبری انجام وظیفه می نماید. این اختیار تفویض شده در هر زمان قابل لغو خواهد بود (ر.ک: سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۵۱). ج - با توجه به دو موضوع فوق در ارتباط با سؤال گفتنی است که: اولا، در زمان بنی صدر نیز قانون هیچ گونه تغییری نکرده بود و فرماندهی کل قوا از نظر قانونی همچنان با ولی فقیه بود. ثانیا، حضرت امام بنا به دلایل و مصالحی برای مدتی نمایندگی فرماندهی کل قوا را به بنی صدر تفویض کردند که این کاملا اختیاری قانونی است. ثالثا، پی بردن به دلایل تفویض برخی اختیارات رهبری از سوی حضرت امام به بنی صدر نیازمند بررسی شرایط و اوضاع آن زمان می باشد که به اختصار مطالبی را بیان می نمایم: مقدمه: هر چند در حکومت اسلامی، مشروعیت امری الهی است و مشروعیت تمامی بخشهای نظام از طریق حاکم اسلامی تأمین می‌شود، اما باید به موضوع مهم دیگری که در حکومت اسلامی نقش به سزا و عمده‌ای دارد توجه داشت و آن نقش مقبولیت مردمی و توجه به آراء آنان از یک سو در نظر گرفتن مصالح جامع و نظام اسلامی بر اساس شرایط و مقتضیات زمان و مکان می‌باشد. به عنوان نمونه، مراجعه به تاریخ صدر اسلام و سیره حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) مبین نکات فوق است: وجود برخی شخصیتها و بزرگان قریش در جمع کارگزاران و فرماندهان نظام اسلامی نظیر، خالدبن ولید، عمرو عاص، شریح قاضی، اشعث بن

قیس، ابوموسی اشعری و...، با اینکه در التزام و پای بندی آنان به اسلام تردید بود و بعضاً تخلفات مهمی نیز داشتند، (ر. ک: فروغ ابدیت، استاد جعفر سبحانی؛ و سیای کارگزارن علی بن ابی طالب(ع)، علی اکبر ذاکری، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی) همه حاکی از اهمیت و توجه به جایگاه مردمی افراد، استفاده از توانایی و کارآمدی آنان، و رعایت مقتضیات و مصالح جامع می‌باشد. اکنون با توجه به مقدمه فوق به بررسی عملکرد حضرت امام(ره) در قبال بنی صدر می‌پردازیم: ۱. بررسی شرایط بنی صدر به عنوان اولین رئیس جمهور نظام جمهوری اسلامی بود که از پشتوانه یازده میلیون رأی از میان چهارده میلیون شرکت کننده در انتخابات (قریب به هفتاد درصد آرای مأخذه) برخوردار بود. بنابراین علی رغم شناختی که حضرت امام(ره) از ابتدا به عدم لیاقت و کفایت نامبرده برای تصدی ریاست جمهوری ایشان داشتند، می‌بایست هر گونه اقدامی کاملاً سنجیده صورت می‌پذیرفت تا از یک سو وجهه نظام نوپای اسلامی خدشه دار نشود و مخالفین نظام در داخل و خارج چنین القاء نکنند که نظام اسلامی، تحمل جمهوری بودن و آراء مردم را ندارد و به سرعت اولین رئیس جمهور مردمی خویش را برکنار نمود، و از سوی دیگر به آراء و انتخاب احترام گذاشته، تا با گذشت زمان به صورت طبیعی زمینه‌های تجدید نظر در آراء مردم با دیدن عملکردها و رفتارهای بنی صدر، فراهم آید. و مردم واقعاً به این نتیجه برسند که بنی صدر علی رغم شگردهای تبلیغاتی خود، فرد شایسته و لایقی برای مسئولیت مهم ریاست جمهوری نبوده و صلاحیت این کار را ندارد. و بعلاوه قانون اساسی جمهوری اسلامی هم راهکارهای عزل و برکناری رئیس جمهور را مشخص نموده بود و دلیلی برای استفاده حضرت امام از اختیارات حکومتی خود وجود نداشت. و آخرین نکته‌ای که باید در بررسی شرایط آن مقطع زمانی در نظر گرفت، اوضاع آشفته داخلی ناشی از وقوع انقلاب، درگیریهای جناحها و گروههای سیاسی، شروع جنگ تحمیلی و...، بود که شدیداً از هر گونه اقدامی سبب ایجاد تشنت و التهاب در کشور می‌شد، باید جلوگیری بوجود می‌آمد. ۲. در چنین شرایطی حضرت امام(ره) دو گونه می‌توانستند با این جریان برخورد کنند: یا حکم ریاست جمهوری بنی صدر را تنفیذ نکنند و در برابر رأی ملت بیاستند، یا با تنفیذ حکم ریاست جمهوری و مدارا و مماشات با وی، کشور را از بحران نجات دهند. حضرت امام(ره) با درایت و مدیریت حکیمانه‌ای که داشتند، راه دوم را برگزیدند و با فرصت دادن بیشتر به بنی صدر و بازگذاشتن دست وی برای خدمت، هر گونه بهانه را از او گرفتند تا در روند کارش نتواند امام نیروهای ارزشی را به انحصارطلبی و تمامیت خواهی متهم سازد و همه ناتوانی‌ها یش را به مانع تراشی‌های نیروهای ارزشی منتسب سازد. از این رو امام(ره) در همان اولین روزهای پیروزی بنی صدر، در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری وی که در بیمارستان قلب تهران برگزار شد، پس از نصایح دلسوزانه و پدرانه با ایشان، حکم ریاست جمهوری اش را تنفیذ کردند و فرمودند: «من یک کلمه به آقای بنی صدر تذکر می‌دهم، این کلمه تذکر برای همه است، «حب الدنیا رأس کل خطیئه» یعنی دنیادوستی در رأس همه خطاهاست. (صحیفه نور، ج ۱۱، ص ۲۵۷). حضرت امام حکم تنفیذ خویش را به «عدم تخلف بنی‌صدر از احکام اسلام و تبعیت از قانون اساسی» مشروط کردند: «بر اساس آن که ملت شریف ایران با اکثریت قاطع، جناب آقای دکتر سید ابوالحسن بنی صدر را به ریاست جمهوری کشور جمهوری اسلامی ایران برگزیده‌اند و بر حسب آن که مشروعیت آن باید به نصب ولی فقیه جامع الشرایط باشد، اینجانب به موجب این حکم، رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به این سمت منصوب نمودم، لکن تنفیذ و نصب اینجانب و رأی ملت مسلمان ایران، محدود است به عدم تخلف ایشان از احکام مقدسه اسلام و تبعیت از قانون اساسی ایران...» (همان، ص ۲۶۰ (۱۵ بهمن ۵۸) ایشان در راستای همان سیاست، پس از تنفیذ حکم ریاست جمهوری، وی را به قائم مقامی خود در فرماندهی کل قوا منصوب کردند، در این حکم آمده است: «جناب آقای بنی‌صدر، رئیس جمهوری ایران! در این مرحله حساس که احتیاج به تمرکز قوا بیشتر از هر مرحله است، جناب عالی به نمایندگی این جانب به سمت فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیبی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعیین کرده است، منصوب می‌شوید، امید است که با شایستگی که جناب عالی دارید، امور کشوری و لشکری و قوای مسلح به نحو شایسته با موازین اسلامی جریان پیدا کند» (همان، ص ۲۶۰). حضرت امام(ره) برای حفظ اصل نظام

و جلوگیری از هر گونه تشتت و التهاب در کشور که مقتضای زمان جنگ بود و برای جذب بنی صدر، در حد امکان سیاست مدارا و مماشات را با وی به کار می‌بردنـد. و برای این که رشد سیاسـی مردم بالا برود و حقایق کم کم روشن شود، دو پروژه دیگر نیز به اجرا گذاشـته بودنـد: الف. افشای خط بنی‌صدر و جریان فکری او؛ ب. تقویت جناح ارزشـی که در رأس آن، بزرگانی چون شـهید بهشتی و شـهید باهنر و مقام معظم رهبری و آقای هاشـمی رفسـنجانی و.. قرار داشـتند. در بخش اول، امام در طول این مـدت افشای جریـان ملی گرایی و لیبرالیسم را در دسـتور کـار خود قرار داده بودنـد، و نسـبت به خطرات آن، مردم را آگـاه، می‌ساختنـد: «آقـای رئیس جمهور نخست وزیری معرفی می‌کنـد شخصـی باشد مکتبی، و در صددد باشد که احکام اسـلام را پیاده کند، نه درصدد این باشد که ملیت را احیا بکند، آنهایی که می‌گویند ما ملیت را می‌خواهیم احیا بکنیم، آنها مقابل اسـلام ایسـتاده‌اند. اسـلام آمده است که این حرف‌هـای نـامربوط را از بین بـبرد. افراد ملی به درد مـا نمی‌خورنـد؛...» (صـحیفه نـور، ج ۱۲ ص ۲۷۳). و در جـای دیگر می‌فرمایند: «ما از این ملی‌های هیچی ندیدیم جز خرابکاری؛ اگر یک نفرشان آدمی بود که اسلامی بود که صحیح بود، ما ندیدیم چیزی از اینهـا. همه ما اسـلامی پیش برویم...» (همان، ص ۱۱۸). و در بخش دوم حضـرت امام(ره) نسبت به نیروهای ارزشی مانند شهیـد بهشتی، مقـام معظم رهبری و...، سـنگ تمـام گذاشـتند و بـا این کار جامعه رابه سوی این شخصـیت‌ها که مطابق با معیارها و الگوهای اسـلامی بودنـد راهنمایی و هـدایت می‌کردنـد. تا جامعه بتواند در انتخابهای بعدی دقیق‌تر عمل کند. حضـرت امام(ره) در مورد شهید دکتر بهشتی فرمودند: «یک نفر آدمی را که من بیست و چند سال است از نزدیک می‌شناسم، او پیش من درس خوانده، با من معاشـر بوده، من همه چیزش را می‌دانم، حالا افتادنـد به جان مثل آقای بهشتی، آقای دکتر بهشتی را از او می‌ترسـند اینها برای این که یـک فرد لایقی است و اینها نمی‌خواهنـد این طور افراد باشـند.» (همان، ج ۹، ص ۲۸۸). در جای دیگر فرمودنـد: «من آقای خـامنه‌ای را بزرگش کردم، من آقـای هاشـمی را بزرگ کردم، من آقـای بهشتی را بزرگش کردم» (همـان، ج ۱۵، ص ۱۳۹). نکته دیگر اینکه، حضـرت امـام(ره) می‌دانسـتند که بیشتر، این اطرافیـان بنی صـدر هسـتند که او را تحریـک می‌کننـد، اگر خودش بود و خودش، ممکن بود بتوان با او کنار آمد. لذا همواره بنی راه نصیحت می‌کردند که از اطرافیانش فاصله بگیرد. چنانکه حضرت امام پس از عزل بنی‌صـدر فرمودنـد: «خـدا می‌دانـد که من مکرر به این گفتم که آقا اینها تو را تباه می‌کنند این گرگ هایی که دور تو جمع شده‌انـد وبه هیـچ چیز عقیـده ندارنـد، تو را از بین می‌برنـد، گوش نکرد، هی قسم خورد که اینها فداکار هسـتند....» (همان، ج ۱۵، ص ۶۹ و ۶۸). متأسـفانه با همه مدارا و مماشاتی که حضـرت امام نسبت به بنی صدر داشـتند، ولی وی متنبه نشد و همچنان به دنبال اهداف خود و تحریکات اطرافیانش بود. جنگ را به نقطه شـکست کشانده بود، نیروهای ارزشـی مانند شهید صیاد شیرازی را از ارتش برکنـار کرد، بود، دست سـپاه را در جنـگ بسته بود، نیروهـای ضـد انقلاب و گروهک‌ها را تقویت کرده بود و در پشـت صحنـه بـا آمریکـا رابطـه داشت، نسـبت به شـهید رجـایی که نخست وزیرش بـود همـواره بی مهری می‌کرد و در هر فرصـتی وی را تحمیلی، ناکارآمـد و بی‌سواد معرفی می‌نمود و در نامه‌ای به حضـرت امام به تغییرناپذیر بودن شـهید رجایی و هیأت وزیران در برابر سیاست‌های خود اعتراض می‌کنـد و حضـرت امام در پاسـخ وی می‌فرمایـد: «این جانب دخالتی در امور نمی‌کنم، موازین همان بود که کراراً گفته‌ام و سـفارش من آن است که آقایـان تفاهم کنن...و اشـخاص مؤمن به انقلاب و مـدیر و مـدبر و فعال انتخاب نمایند» (همان، ج ۱۳، ص ۵۵). نـتیجه درایت و تـدبیر الهی و برخورد هوشـمندانه حض...ژامـام(ره) با مسأله بنی‌صـدر این بود تا زمینه‌های بیداری و آگاهی مردم نسبت به انتخاب خویش فراهم شده و آن پشـتوانه عظیم مردمی که همواره بنی صدر به آن افتخار می‌کرد و آن را به رخ می‌کشید، از او گرفته شود و زمینه برای عزل بنی صـدر بر اسـاس مکانیسم قانونی فراهم آیـد. و در روز ۳۱ خرداد ماه ۱۳۶۰، مجلس به عـدم کفایت سیاسـی بنی صـدر با ۱۷۷ رأی موافق و یـک رأی مخـالف، موافقت نمود. و این تصـمیم بـا اسـتقبال ؤ...Ş...ژمردمی که مـدتی قبل به بنی صـدر رأی داده بوده و هم اکنون با هـدایتهای حضـرت امام(ره) آگاه شـده بودنـد روبرو شـد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: قاسم روانبخش، بازخوانی پرونده یک رئیس جمهور، قم، نشر همای غدیر، ۱۳۸۲.

در رابطه با رهبری انقلاب گفته می شود که انتخاب ایشان بر اساس قانون اساسی تغییر یافته بوده که هنوز به تأیید آرای عمومی نرسیده است یعنی قانون اساسی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی این تغییر به همه پرسی گذ

پرسش

در رابطه بـا رهبری انقلاب گفته می شود که انتخـاب ایشـان بر اساس قانون اساسـی تغییر یافته بوده که هنوز به تأییـد آرای عمومی نرسـیده است یعنی قانون اساسـی اول شرط مرجعیت را داشته باشد ولی در تغییر یافته آن شرط مرجعیت را حذف کرده بودند. ولی این تغییر به همه پرسی گذاشته نشده بود این اشکال را چگونه باید پاسخ بدهیم.

پاسخ

قبل از ورود به موضوع اصـلی سؤال ابتدا لازم است نکاتی را در مورد «شـرط مرجعیت» و جایگاه آن در شـرایط رهبری (صـلاحیت علمی) بیان نماییم: اصـطلاح «مرجعیت» که به مراتب کمال علمی، اخلاقی و اجتماعی فقیه اطلاق می‌شود، ظاهرا برای کسانی اسـت که عنوان بزرگترین و مشـهورترین مجتهد یک کشور (و حتی یک شـهر) را دارا باشد؛ به عبارت بهتر؛ دانشمندترین همه علمای هر نـاحیه عنوان مرجع تقلیـد را دارد و آن، عبارت از کسـی است که محل مراجعه‌ی مقلّدان و دارای رساله مـدون عملیه برای اسـتفاده مریـدان خویش می‌باشـد. (عبـدالهادی حـائری، تشیع و مشـروطیت در ایران، امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۰، «نهـادی به نـام مرجعیّت»، صفحات ۸۱ به بعد) در مورد جایگاه مرجعیت و رابطه آن با ولایت فقیه نکات ذیل حائز اهمیت است: اول؛ آن که فقاهت به معنای توانایی استنباط احکام اولیّه شرعی از منابع و متون دینی، امر مشترکی است که هم در مرجعیت و هم در قضاوت و هم در زعامت و سرپرستی جامعه مورد نیاز است بـدین معنا که تصدی این سه شأن مهم، تنها از سوی فقها مورد قبول است و دیگران با وجود فقهای صالح، حق تصدی این شؤون را ندارند. نکته مهم این است که فقاهت در همه این شئون متفاوت به یک معناست و این گونه نیست که مـا برای مرجعیت، به گونه‌ای فقـاهت نیازمنـد باشـیم و در امر رهبری به گونه‌ای دیگر از فقـاهت، در واقع ما یک فقیه داریم که اجـازه پـذیرش همه شـئون ذکر شـده را دارد. بـدین معنی که اگر از فقیهی، فتـوا طلب کنیم، مرجـع تقلیـد خواهیم داشت و اگر امر قضـاوت را به او بسـپاریم، به قاضـی تبـدیل می‌شـود و اگر از او زعـامت و سـرپرستی جـامعه را بخواهیم، به ولی‌فقیه خواهیم رسـید. بنابراین، اطاعت از ولی‌فقیه با همان ادله‌ای به اثبات می‌رسد که رجوع به مراجع تقلید. دوم؛ آن که فقاهت و عدالت، شرط مشترک و مقدماتی تصدی مرجعیت، قضاوت و زعامت است یعنی فقاهت شرط لازم است اما کافی نیست. افزون بر آن متصدی هر کدام از مسئولیت‌های فـوق به داشـتن ویژگی‌هـای دیگری نیز متنـاسب بـا خصوصـیات آن مسؤولیت نیازمنـد است. در این میـان، ولاـیت و سرپرستی جامعه مسؤولیت پیچیـده‌تر و سـنگین‌تری است، پس دارای ویژگی‌های مهم‌تر و بیشتری است به گونه‌ای که ممکن اسـت در هر زمـان تعـداد انگشت‌شـماری از فقهـای عـادل را بتـوان یـافت که واجـد آن شـرایط باشـند. سـوم؛ آن که مرجعیت یـک شـأن اجتماعی است نه یک شأن علمی و فقهی جدا و بالاتر از فقاهت در واقع بسـیاری از فقها راضـی به پذیرش این شأن اجتماعی نیستند و ضـمن آنکـه صـلاحیت مرجعیـت را دارا هسـتند ترجیـح می‌دهنـد که این مسئولیت را بر دوش نگیرنـد امـا برخی از فقهـا نیز این مسئولیت را می‌پذیرنـد و مرجع تقلید می‌شوند. بنابراین نباید تصور کرد که هر فقیهی که مرجع تقلید می‌شود لزوما از دیگر فقهایی که این شأن را نمی‌پذیرنـد، برتر و عالم‌تر است. البته مرجع تقلیـد بایـد فقیه اعلم باشد، اما اعلمیت منحصـر در مراجع تقلید نیست، و

فقهای همطراز با مراجع از نظر علمی و فقاهتی کم نیستند. چهارم؛ آن که بخش اصلی و اساسی تکالیف یک فرد مؤمن در جامعه دینی را ولی‌فقیه تعیین می کنند چرا که عمده مسائل اجتماعی، قضایی و حقوقی، اقتصادی و مالی، تعلیم و تربیت، سیاست داخلی و خارجی و... را باید در حوزه حکم حکومتی تعیین تکلیف کرد که به ولی‌فقیه مربوط است و مراجع تقلید درباقی قضایا که عمدتا شامل ابواب عبادی و فردی فقه می‌شود، می‌توانند برای مقلدان خود فتوا بدهند. در این میان اگر تعارض میان حکم فقیه حاکم و فتوای مرجع تقلید پدید آید به نظر عموم فقها، باید حکم فقیه حاکم را مقدم داشت. بنابر اساس مطالب فوق، مشخص می‌شود که مراجع تقلید، هر چند به خاطر برخی از برجستگی‌های فقهی، اخلاقی و اجتماعی نسبت به سایر فقهاء از اولویت برخوردار می‌باشند، اما «مرجعیّت» آنان را نباید شرط لازم برای امامت مسلمین محسوب کرد؛ چنان که در متون و منابع اسلامی چنین موضوعی به هیچ وجه از شرایط رهبری ذکر نشده است. (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، انتشارات مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۱۸۱). وانگهی، تجربه نشان داده است که برخی از مراجع تقلید که از مراتب علمی و تقوایی برتر نسبت به دیگران برخوردارند، یا نسبت به مسایل سیاسی التفاتی از خود نشان نمی‌دهند و یا آنکه از این جهات، از توانایی‌های مورد انتظار جامعه برخوردار نمی‌باشند، همچنانکه در بین علمای متأخّر به جز امام خمینی(ره) سایر مراجع بزرگِ تقلید چندان درگیر اشتغالات فکری فقهی نسبت به مدیریّت سیاسی نبوده‌اند. اما اگر قرار بر این باشد (بر اساس ادله نقلی و عقلی متعدد) که فقها رهبری جامعه مسلمین را بر عهده داشته باشند، داشتن شرایط مدیریت و تدبیر سیاسی برای اداره‌ی امور جامعه ضروری و اجتناب‌ناپذیر به شمار می‌آید. البته چنین نیست که اعضاء خبرگان قانون اساسی در زمان تصویب اصل یکصد و نهم مصوّب ۱۳۵۸ (که از جمله شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتاء و مرجعیت» مقرر داشته بود) به این مهم توجه نداشته باشند، بلکه بر عکس منظور آنها از قید مرجعیت صرف مرجعیت بالفعل و بدون در نظر گرفتن سایر شرایط بسیار مهم و اساسی رهبر، نبود لذا مشاهده می کنیم به دلیل برخی سوء برداشت‌هایی و ابهاماتی که این قید بوجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، خبرگان شورای یاد شده، به بررسی و نقد احادیث و اخبار پرداخته و به این نتیجه رسیدند که: «اصولاً مرجعیت تقلید یک مسأله... که ملاک شرعی ندارد» (همان، ج ۲، ص ۶۴۷) و «در تعابیر سندی و مدارک ما مسأله مرجع و مرجعیت نیست» (همان، ج ۱، ص ۱۸۱) بدین ترتیب بود که به دنبال نامه امام(ره) در مورخ ۹/۲/۱۳۶۸ خطاب به ریاست شورای بازنگری قانون اساسی و بررسی‌های خبرگان یادشده، «مرجعیت» از حوزه شرایط رهبری خارج و اصول مربوطه اصلاح گردید، در نامه حضرت امام(ره) چنین آمده است: «در مورد رهبری ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی‌مان را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی‌مان درجهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیّت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را بر عهده بگیرد، قهرا او مورد قبول مردم است؛ در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است». (همان، ج ۱، ص ۵۸) اکنون با توجه به مطالب اساسی فوق نکاتی را به اختصار در خصوص سؤال بیان می‌نماییم: اولاً: لازم است تا میان مرجعیت با اجتهاد تفاوت قائل شد زیرا برخلاف مرجعیت و مطالبی که در زمینه عدم اشتراط آن در شرایط رهبری در اسلام گفته شد، اجتهاد (توانایی استنباط احکام از منابع و متون دینی) از اصول بسیار مهم و اساسی این شرایط بوده که هم در منابع و متون اسلامی و هم در نزد قانونگذار مورد تأکید و توجه خاص بوده و می‌باشد. بنابراین آنچه در بازنگری قانون اساسی حذف شد مرجعیت بود نه اجتهاد. ثانیا: انتخاب مقام معظم رهبری هر چند بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری (که اصل یکصد و نهم آن متضمن قید مرجعیت بود) صورت پذیرفت، ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود. زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت صلاحیت و شأن مرجعیت است نه مرجعیت بالفعل. توضیح آنکه در اصل یکصد و هشت قانون اساسی قبلی صلاحیت علمی و تقوایی برای مرجعیت شرط بود نه این که مرجع بالفعل

باشـد. در اصل پنجم نیز تعبیر مرجعیت نیامـده بود: «در زمان غیبت ولی‌عصـر(عـج) در جمهوری اسـلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شـجاع، مدیر و مدبّر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند.» در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده، بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شـرایط و صـفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صـلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد اصـل یکصـد و هفتم قانون اساسـی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمـده بود. در زمان امام اعضای کمیسـیون یک‌صـد و هفت که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است، این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» میزان و ملاک کدام اصل است، که در نتیجه آن اکثریت اعضاء معیار را «صـلاحیت مرجعیت» دانسـتند نه مرجع بالفعل. لذا بعد از ارتحال حضرت امام بنابر این مصوبه و همچنین با استناد به نامه حضرت امام(ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پـذیرفت. (ر.ک: گفتگو بـا آیت‌الله سیدحسن طـاهری خرم‌آبـادی، مقررات و عملکرد مجلس خبرگـان، فصـلنامه حکومت اسلامی، سال سوم، شماره دوم، تابستان ۷۷، صص ۱۳۳ ـ ۱۳۱) البته برای بر طرف نمودن هر گونه شبهه‌ای بعد از اصلاح و بازنگری قـانون اساسـی و حـذف شـرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقـدام به رأی‌گیری برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای کردنـد؛ چنان که حجت الاسـلام و المسـلمین هاشـمی رفسـنجانی – از اعضای مجلس خبرگان رهبری – در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعـداً که قانون اساسی اصلاح شد، بر اساس قانون اساسی جدید، دوباره رأی‌گیری کردیم ... [که بار دوم بیشتر از بار اول رأی آورد ... و بر اسـاس قـانون اساسـی جدیـد، بـه صـورت دائمی انتخـاب شدنـد». (گفـت و گـو بـا هاشـمی رفسـنجانی، روزنـامه کیهـان (دوشـنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲).) ثالثـا: اجتهـاد مقـام معظم رهبری بر اسـاس دلایل متعـددی ثابت می‌باشـد که برخی از مهمترین آنها عبارتنـد از: ۱ـ اجتهاد ایشان توسط بسـیاری از مراجع و بزرگان از جمله حضـرت امام(ره) از مـدتها قبل از تصـدّی مقام رهبری، تصـدیق شده بوده است. ۲ـ همه رساله‌های عملیه نوشته‌اند که اگر دو نفر عادل خبره به اجتهاد کسی شهادت دهند، اجتهاد او قابل قبول است و این در حالی است که جامعه مدرسـین حوزه علمیه قم که مرکب از ده‌ها مجتهـد مطلق و چنـدین مرجع تقلیـد می‌باشد ایشان را به مرجعیت پذیرفته‌اند. بنابراین اجتهاد ایشان امری کاملاً مسلّم می‌باشد. ۳ـ درس خارج مقام معظم رهبری که در آن بسیاری از فضـلا شرکت می‌کردنـد و همگی به وزانت علمی آن شـهادت می‌دهنـد، دلیـل بر بُنیه علمی نیرومنـد و ملکه اجتهـاد ایشان است و این توان علمی مسـلما زمینه سـابق بر رهبری و حتی سـابق بر ریـاست جمهوری ایشـان دارد، نه این که ایشـان پس از رهبری درس خوانـده و به این مرتبه از دانش رسیده باشند. (ر.ک: زندگی‌نامه مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، چاپ ششم، ۱۳۷۹).

مقام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسی باید آشفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازماندهی کند؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پرسش

مقـام رهبری در یک کشور چه اختیاراتی دارد؟ چه کسـی بایـد آشـفتگی‌ها و نابسامانی های یک کشور را سازمانـدهی کنـد؟ پس رهبری اینجا چه کاره است که ما این قدر در جامعه خود مشکلات داریم؟

پاسخ

در مورد حدود اختیارات رهبری نسبت به کل نظام، قانون اساسی چهار وظیفه مهم را بر عهده رهبر گذاشته که عبارت است از: ۱. تعیین سیاست های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۲. نظارت بر حسن اجرای سیاست های کلی نظام؛ ۳. حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه گانه؛ ۴. حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام.قانون اساسی‌جمهوری اسلامی ایران، اصل ۱۱۰. بر این اساس، وظایف وا ختیارات مقام معظم رهبری در ارتباط با مسائل کلی کشور و سیاست گذاری‌های کلان آن است و ایشان دستورالعمل‌ها و رهنمودهای لازم را ارائه و بر حسن اجرای سیاست های کلی نظارت دقیق و مستمر دارند. درباره مشکلات و نارسایی های موجود در جامعه، به مسؤولان تذکرات و هشدارهای لازم را می دهند و از طریق آنان مسائل را پیگیری می کنند. بیانات مقام معظم رهبری به خوبی بیانگر این موضوع است: «عده‌ای سعی می کنند ولایت فقیه را به معنای حکومت مطلقه فردی معرفی کنند! این دروغ است. ولایت فقیه –طبق قانون اساسی ما نافی مسؤولیت‌های ارکان مسؤول کشور نیست. مسؤولیت دستگاه‌های مختلف و ارکان کشور، غیرقابل سلب است. ولایت فقیه، جایگاه مهندسی نظام و حفظ خط و جهت نظام و جلوگیری از انحراف به چپ و راست است. این اساسی‌ترین و محوری‌ترین مفهوم و معنای «ولایت فقیه» است. بنابراین ولایت فقیه نه یک امر نمادین و تشریفاتی محض و احیاناً نصیحت کننده است –آن طور که بعضی از اول انقلاب این را می‌خواستند و ترویج می کردند [و] نه نقش حاکمیت اجرایی در ارکان حکومت [را] دارد؛ چون کشور مسؤولیت اجرایی، قضایی و تقنینی دارد و همه باید بر اساس مسؤولیت خود کارهایشان را انجام دهند و پاسخگویی مسؤولیت‌های خود باشند.... در این مجموعه پیچیده و درهم تنیده تلاشهای گوناگون، نباید حرکت نظام انحراف از ارزش‌ها و هدف‌ها باشد! نباید به چپ و راست انحراف پیدا شود! پاسداری و دیده بانی حرکت کلی نظام به سمت هدف‌های آرمانی و عالی‌اش، مهمترین و اساسی‌ترین نقش ولایت فقیه است».سخنرانی در مراسم سالگرد ارتحال حضرت امام(ره) ۱۴/۳/۱۳۸۳. البته نباید انتظار داشت با صرف مدیریت قوی و نظارت دقیق ایشان، آشفتگی ها و نابسامانی های جامعه –که ناشی از عوامل مختلفی است به سادگی حل شود. به عنوان نمونه، مقام معظم رهبری در پاسخ سؤالی در مورد چرایی عدم تحقق «عدالت اجتماعی» در جامعه و بررسی دارایی‌های دولتمردان –به رغم تأکیدات و پیگیری‌های ایشان چنین می فرماید: «... به مجرد اینکه به سمت بعضی از مسؤولان دست دراز بشود، طبعاً اولِ گله و شکوه و فریاد آنها است؛ یک وقت می بینید که در اصلِ کار هم مانع تراشی می شود و انجام نمی گیرد! من یک عقیده جدی‌دارم که بحث «عدالت اجتماعی» باید تعقیب شود –شکی در این نیست و بارها هم این را گفته‌ام منتها آن کسی که باید تعقیب بکند، بنده نیستم. دستگاه های قضایی و دستگاه های دولتی هستند که بایستی دنبال بکنند. یک مقدار از این قضیه باید به برکت قوانین خوب حل بشود. یک مقدار باید به برکت اجرا حل بشود. یک مقدار هم باید به برکت بازرسی دستگاه های برتر و بالاتر حل بشود؛ یعنی، دستگاه های دولتی نسبت به بخش های زیر مجموعه خودشان»دیدار از دانشگاه صنعتی شریف، ۱، آذر ۱۳۷۸.. در ریشه یابی مشکلات جامعه، می‌توان از رهیافت های متعددی استفاده کرد؛ از قبیل رهیافت تک عاملی که ریشه همه مشکلات را ناشی از یک عامل –مثلا اقتصاد یا مدیریت کشور می داند و یا رهیافت چند عاملی که به صورت واقع بینانه و با ارائه آمار، شواهد و شاخص های مورد نیاز و به دور از هیاهوهای سیاسی و... به بررسی‌میزان دخالت و تأثیر عوامل مختلف در ایجاد یک پدیده پرداخته و نقش هر کدام را مشخص می کند. رهیافت تک عاملی نوعی مغالطه است که آن را مغالطه علت جعلی false cause.و انحصار گرایی علی Exclusionism.causal می‌خوانند. این رویکرد به ویژه – درباره جامعه کنونی ما نه علمی است و نه false cause.منطبق با واقعیات است. از این رو باید سراغ رهیافت دوم رفت و در بررسی علمی و محققانه این موضوع، زمینه ها و شرایط و ابعاد مختلف آن، موانع تاریخی، داخلی و بین‌المللی، امکانات و توانایی ها و... را به صورت واقع بینانه بررسی و ارزیابی کرد. جامعه‌ای مانند جامعه ما از مشکلات زیادی رنج می‌برد؛ مانند: ساختار اقتصادی تک محصولی آن، وضعیت وخیم صنعت، کشاورزی و... ساختار سیاسی، فرهنگی و اداری –

که از قبل از انقلاب به ما منتقل شده و مشکلات طبیعی مربوط به انقلاب و ناشی از جنگ و خسارات عظیم آن (بالغ بر هزار میلیارد دلار، معادل هزینه هفتاد سال کشور)، محاصره بین المللی، تورم جهانی، مشکلات ناشی از دوران سازندگی و رشد سریع و.... معضلات ناشی از ساختار ناسالم اداری، تهاجم فرهنگی و تغییر ارزش‌ها و رواج فرهنگ مصرف گرایی و تجمل پرستی و... از دیگر مشکلات کشور ما است. البته هر مدیریت قوی و کارآمد و عاری از سوء استفاده و فساد در بخش‌های مختلف آن، می‌تواند در کاهش مشکلات و تأمین نیازمندی های اساسی جامعه، نقش مؤثری داشته باشد؛ ولی با توجه به وجود متغیرهای دیگر، به هیچ وجه نباید انتظار معجزه داشت. بنابراین مشکل اساسی، نحوه مدیریت رهبری و یا استفاده نکردن از اختیارات‌شان نیست؛ بلکه فراتر از آن است.

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پرسش

در مورد شرط مرجعیت برای رهبری و اینکه در انتخاب رهبر معظم انقلاب این شرط رعایت نشده، توضیح دهید؟

پاسخ

این مسأله از دو سو قابل بررسی است: یک. از نظر فقهی در فقه شیعه آنچه شرط ولایت است، همان اجتهاد و فقاهت است؛ نه مرجعیت. فقاهت صلاحیت علمی و شرط مرجعیت است؛ اما خود مرجعیت یک شأن اجتماعی است . برای مطالعه بیشتر ر.ک: شاکرین، حمید رضا، ولایت فقیه، بحث شرایط ولی فقیه. دو. از منظر قانون اساسی اصل یکصد و نهم قانون اساسی مصوّب ۱۳۵۸ یکی از شرایط رهبری را «صلاحیت علمی... لازم برای افتا و مرجعیت» مقرر داشته بود. منظور از صلاحیت علمی همان فقاهت است. بنابراین اولاً اصل مرجعیت بالفعل هیچ‌گاه در قانون اساسی به عنوان شرط رهبری ذکر نشده است؛ لیکن به دلیل برخی سوء برداشت‌ها و ابهاماتی که این قید به وجود می‌آورد، در بازنگری قانون اساسی، این قید حذف گردید بنابراین هر چند انتخاب مقام معظم رهبری بر اساس قانون اساسی قبل از بازنگری صورت پذیرفت؛ ولی عملی کاملاً قانونی و بر اساس معیارها و ضوابط مشخص شده در قانون اساسی بود؛ زیرا آنچه که اصول قانون اساسی (قبل از بازنگری) بر آن دلالت داشت، صلاحیت و شأن مرجعیت است، نه مرجعیت بالفعل. در اصل پنجم نیز تعبیر «مرجعیت» نیامده بود: «در زمان غیبت ولی‌عصر(عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبّر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند». در این اصل تعبیر «مرجع» نیامده؛ بلکه تعبیر «فقیه عادل» آمده است. در اصل یکصد و نهم شرایط و صفات رهبر یا اعضای شورای رهبری را ذکر می‌کند که در آن هم تعبیر «صلاحیت علمی برای مرجعیت» را دارد. تنها جایی که شبهه مرجعیت بالفعل را به وجود می‌آورد، اصل یکصد و هفتم قانون اساسی قبلی بود که در آن لفظ «مرجع» آمده بود. در زمان امام راحل(ره) اعضای کمیسیون یکصد و هفت -که یکی از وظایفش تفسیر قانون اساسی در این گونه موارد است این موضوع را مورد بررسی قرار دادند که «منظور از مرجع چیست» و میزان و ملاک کدام اصل است؟ در نتیجه اکثریت اعضا معیار را «صلاحیت مرجعیت» دانستند، نه مرجع بالفعل. از این رو بعد از ارتحال امام راحل، با توجّه به این مصوبه و نیز با استناد به نامه حضرت امام(ره) (مبنی بر عدم لزوم مرجعیت) انتخاب رهبری صورت پذیرفت. ر.ک: گفت و گو با آیت‌الله سیدحسن طاهری خرم‌آبادی، مقررات و

عملکرد مجلس خبرگـان، فصلنامه حکومت اسـلامی، سال سوم، شـماره دوم، تابسـتان ۷۷، صص ۱۳۳ - ۱۳۱. البتـه برای بر طرف نمودن هر گونه شبههای بعـد از اصـلاح و بازنگری قانون اساسـی و حذف شـرط مرجعیت، اعضای مجلس خبرگان رهبری، دوباره اقـدام به رأی‌گیری برای انتخـاب آیت الله خـامنه‌ای کردنـد؛ چنـان که حجت الاسـلام و المسـلمین هاشـمی رفسـنجانی - از اعضای مجلس خبرگان رهبری در این زمینه می‌گوید: «... برای انتخاب آیت الله خامنه‌ای دوباره رأی‌گیری کردیم، اول بر اساس حکم امام موقتاً آیت الله خامنه‌ای را انتخاب کردیم. بعداً که قانون [که بار دوم اساسـی اصـلاح شد،و بز اساس قانن اساسـی دوباره رای گیری کردیم بیشتر از بـار اول رأی آورد، به صورت دائمی انتخـاب شدنـد " گفت و گو بـا هاشـمی رفسـنجانی، روزنـامه کیهان (دوشـنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲).

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پرسش

چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولایت فقیه است؟

پاسخ

قبل از پرداختن به موضوع اصلی سؤال، بایسته است مقدمه‌ای به اختصار مطرح گردد. از آنجا که ضرورت‌های اجتماعی، تحولاتی را در پی دارد و قانون اساسـی باید با مصالح کل کشور هماهنگ باشد؛ از این رو راه بازنگری در قانون اساسـی، به شـیوه‌ای منطقی پیش‌بینی شده است. برای حفظ قانون اساسـی و جلوگیری از به خطر افتادن ثبات سیاسی کشور و تحولات و تغییرات بی‌جهت، لازم است بـازنگری، توأم بـا احتیـاط و دقت و کمی دشواری صورت بگیرد. بر این اسـاس قانونگـذار در بازنگری قانون اساسـی، مراحل متعـددی را بـه صـورت خیلی دقیـق و حسـاب شـده در نظر گرفته است .ر.ک: صـورت مشـروح مـذاکرات ، ص ۵۹۱. امـا در مورد موضوع اصلی سؤال و اینکه چرا پیشنهاد بازنگری قانون اساسی در انحصار ولی فقیه است؛ باید گفت که تبیین و توضیح این مسأله، نیازمند بررسـی دقیق مشـروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسـی و دیدگاه‌های مختلف صاحب نظران مسائل حقوقی است. به اختصار می‌توان گفت: یکم. هر چنـد دسـتگاه‌ها و قوای مختلف کشور، هر یک اجرای قسـمتی از قانون اساسـی را بر عهده دارند و خود آنهـا به هنگام اجرا، علی‌الاصول قادر به کشف نقاط قوّت و ضـعف آن هسـتند و نیز به لحاظ مباشـرت در اجرای امور، قادر به تشـخیص کاستی‌هـا و نیازها بوده و در نتیجه مراجع صـلاحیت‌داری برای پیشـنهاد بازنگری در قانون اساسـی می‌باشـند؛ اما پیشـنهاد رسـمی و دارای اعتبـار قـانونی و عملی از سوی مراکز متعـدد، با ثبات سیاسـی و تعادل در تقسیـم و توزیع قـدرت و وظایف و حفظ قانون اساسی از تغییرات بی‌جهت، منافات دارد. از سوی دیگر، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقام رهبری بر کل نهادهای سیاسـی، اداری و قضایی ولایت و اشراف دارد(.اصول ۵۷، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۷۶ و ۹۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران) لذا از طریق همین اشـراف و بـا وقوف کامـل به مراتب کـاستی و جمع‌آوری دلایل لازم، مبادرت به امر بازنگری می‌کنـد(هاشـمی، سـیدمحمد، حقـوق اساسـی جمهوری اسـلامی ایران، ج ۱، ص ۶۴.) و تنهـا مرجع تشـخیص ضـرورت بـازنگری و پیشـنهاد دهنـده آن -پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام محسوب می‌گردد. بر این اساس در اصل ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چنین آمـده است: «مقـام رهبری پس از مشورت بـا مجمع تشـخیص مصـلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصـلاح یا

تتمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی پیشنهاد می‌نماید». بنابراین قانون‌گذار با تعیین مقام رهبری، به عنوان تنها پیشنهاد دهنده رسمی –ضمن اهمیت دادن به مسأله بازنگری از آفات احتمالی آن برای ثبات نظام و قانون اساسی، جلوگیری کرده است. دوّم: اگر نهاد و مرجع دیگری را برای این مسأله مشخص کنیم، باز هم همین پرسش نسبت به انتخاب آن نهاد به عنوان تنها مرجع پیشنهاد کننده، مطرح است؟! بنابراین منطقی‌ترین راه انتخاب، مرجعی است که بتواند به بهترین وجه اهدافی را که در فلسفه بازنگری قانون اساسی وجود دارد، تأمین کند. در نظام جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری با توجه به جایگاه، وظایف و اختیاراتی که بر عهده دارد، به عنوان مناسب‌ترین مرجع برای این امر در نظر گرفته شده است. سوّم: انتخاب مجمع تشخیص مصلحت –به عنوان مرجع مورد مشورت رهبری در زمینه بازنگری دارای نکات مثبت و مهمی است؛ زیرا مسأله بازنگری، با مصالح نظام در ارتباط است و به علاوه در مجمع تشخیص مصلحت نظام، سران سه قوه و بسیاری از نخبگان سیاسی، نظامی و... و نیز کارشناسان و متخصصان مربوط حضور و همکاری دارند. ر.ك: صورت مشروح مذاکرات...، ص ۵۹۷ به بعد..) چهارم : هر چند مسأله تعیین مرجع پیشنهاد دهنده بازنگری، حائز اهمیت است و این مسأله با شیوه‌ای کاملاً منطقی در قانون اساسی پیش‌بینی شده است؛ اما آنچه اهمیت زیادتری دارد، ترکیب شورای بازنگری است که اصل ۱۷۷ قانون اساسی، آن را در نه گروه به شرح ذیل بیان کرده است: ۱.اعضای شورای نگهبان؛ ۲. رؤسای قوای سه گانه؛ ۳. اعضای مجمع تشخیص مصلحت نظام؛ ۴. پنج نفر از اعضای مجلس خبرگان رهبری؛ ۵. ده نفر به انتخاب مقام رهبری؛ ۶. سه نفر از هیأت وزیران؛ ۷. سه نفر از قوه قضائیه؛ ۸. ده نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی؛ ۹. سه نفر از دانشگاهیان. به طوری که ملاحظه می‌شود، اعضای شورای بازنگری، مسؤولیت و نمایندگی اکثریت نهادهای کلیدی کشور را بر عهده دارند و بدین ترتیب، ترکیب شورا، به لحاظ فنّی و تخصّصی مناسب به نظر می‌رسد.(حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۶۵.)

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پرسش

رهبر از طرف چه کسی انتخاب شده و چه کسانی می‌توانند او را عزل کنند؟

پاسخ

در نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، مقام رهبری مهم‌ترین رکن نظام است، این منصب از لحاظ شرعی نیز به جهت نیابت امام معصوم(ع) جایگاه رفیعی دارد. از لحاظ حقوقی نیز می‌توان گفت محور مشروعیت نظام و اعمال قدرت حاکمیت در جامعه مقام رهبری است. مجلس خبرگان به عنوان کارشناسان منتخب ملت، وظیفه انتخاب، نظارت و در صورت لزوم عزل رهبر، از مقام خود به عهده دارند. اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر را به عنوان مهم‌ترین وظیفه مجلس خبرگان رهبری ذکر کرده است. متن این اصل چنین است: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت اللّٰه العظمی امام خمینی(ره) که از طرف اکثریت قاطع مردم به رهبری شناخته و پذیرفته شده‌اند تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است». خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط – شرایط این فقها در اصول پنجم و صد و نهم قانون اساسی ذکر شده است – مشورت می‌کنند و هرگاه یکی از فقها را در احکام و موضوعات فقهی اعلم دانسته و در مسایل سیاسی و

اجتماعی، یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند. وظیفه دیگر مجلس خبرگان، مطابق اصل صد و یازدهم قانون اساسی، نظارت بر شرایط و عملکرد رهبری است. در این اصل چنین آمده است: «هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و صد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است از مقام خود بر کنار خواهد شد و تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل صد و هشتم می‌باشد». بنابر این اصل، نظارت برعملکرد و عزل رهبری از اختیارات خبرگان رهبری است.

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند واین دور است؟

پرسش

آیا انتخاب رهبر در حکومت اسلامی ایران مستلزم دور نیست؟ زیرا رهبری، اعضای شورای نگهبان و آن‌ها کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند و آن گاه خبرگان رهبر را انتخاب می‌کنند واین دور است؟

پاسخ

قبل از پاسخ به سؤال حضرتعالی – تعریف دور واقسام آن لازم بنظر می‌رسد. تعریف دور: هرگاه موجودی در تحقق خود مبتنی و متوقف بر موجود دیگری باشد وتحقق آن موجود دیگر هم مبتنی ومتوقف بر موجود نخست باشد آن را دور می‌گویند. دور دو قسم است: ۱ – دور مصرح مثل توقف وجود B بر A و A بر B . ۲ – دور مضمر مثل توقف وجود A بر B وB بر C وC بر ۱{A} همانطور که در تعریف آمد بحث تحقق وجود یک موجود است واین بحث در علتها ومعلولها پیش می‌آید که در وجود احتیاج به همدیگر دارند یعنی علت ومعلول نمی‌توانند متوقف بر هم باشند در تحقق خارجیشان و واقعیشان واین قانون دور متعلق به وجود وامور تکوینی وامور واقع و واقعیات است واما قانون ومقام مثل رهبری وخبرگان وغیر اینها از امور اعتباری وذهنی محض وتشریعی هستند که بحث دور در آن امور اعتباری اصلاً جاری نیست (علاوه بر فلسفه در باب علت ومعلول – در منطق هم بحث دور در دوجا ۱– در بحث تعریف ۲– در بحث لواحق قیاس مطرح می‌شود). در کتاب فقه سیاسی جلد (۱) – حقوق اساسی ومبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران – نویسنده عباسعلی عمید زنجانی این اشکال مطرح وپاسخ نویسنده این چنین است که در نحوه انتخاب رهبر در حکومت اسلامی، هیچ گونه دوری وجود ندارد؛ زیرا گرچه تأیید صلاحیت نامزدهای مجلس خبرگان بر عهده شواری نگهبان است، اما منظور از نظارت فقهای شورای نگهبان بر تطبیق شرایط کاندیداهای مجلس خبرگان آن است که در تعیین واحراز شرایط خبرگان، موازین اسلامی کاملاً مراعات شود. به بیان دیگر، باید نظارت بر کاندیداها به گونه‌ای کامل صورت بگیرد تا از هر لحاظ خبره بودن وعدالت وتقوای نامزدها محرز شود. واین به معنای انتخاب وتعیین خبرگان نیست؛ زیرا در هر حال، انتخاب نمایندگان مجلس خبرگان با خود مردم واز طریق انتخاب عمومی است. واز آنجا که مردم حق انتخاب دارند، پس ترکیب اعضای مجلس خبرگان، منوط به انتخاب مردم است وهر کس در نظر مردم اصلح باشد، برگزیده می‌شود وبه مجلس خبرگان راه می‌یابد. از سوی دیگر، پس از انتخاب شدن اعضای مجلس خبرگان، قانون اساسی اختیار وآزادی خبرگان را در عزل و یا ابقای رهبری، تأمین نموده است. و این اشکال در کتاب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران جلد دوم نوشته دکتر سید محمد هاشمی کتاب شایسته سال ۱۳۷۹ نیز مطرح گردیده است، متاسفانه جوابی برای آن در این کتاب مطرح نگردیده ولی از آنجائی که نویسنده

فوق استاد حقوق در رشته تخصصی قضاء حوزه علمیه قم بوده‌اند جواب شفاهی ایشان را نقل می‌نمائیم. در تمام کشورهای جهان که شکل حکومت آن تفکیک قوا بصورت نسبی می‌باشد که تقریباً تمام کشورهای جهان در حال حاضر با نظام جمهوری اینچنینی هستند یک نظارت نسبی قوا بر یکدیگر مطرح است این مقدار دور وجود دارد و مورد قبول عرف بین اللمل و قانونگذاران و حقوقدانها قرار گرفته است. مثلاً در حقوق فرانسه که یکی از مطرح‌ترین دمکراسی جهان امروز می‌باشد حق انحلال مجلس به ریاست جمهوری و حق بررسی فساد ریاست جمهوری به مجلس واگذار گردیده و با کشور روسیه که حق انحلال دوما به ریاست جمهوری و حق استیضاح و برکناری ریاست جمهوری به دوما واگذار گردیده است. البته در باب ولایت فقیه دو نظر مطرح است یکی اینکه ولی فقیه انتخابی است و توسط مردم انتخاب می‌شود که اشکال شما در صورت انتخابی بودن ولی فقیه مطرح می‌شود اما بنابر نظر انتصابی بودن که نظر جمعی از علماء می‌باشد کار نمایندگان مجلس خبرگان انتخاب نمی‌باشد فقط معرفی ولی فقیه دارای شرایط حکومت است وشایستگی فرد را تشخیص می‌دهند یعنی اینکه ولی فقیه منصوب از طرف خدا به صورت عام است نه یقیناً و فقط خبرگان معین می‌کند که این شخص خاص، آن شخص است که در ادله شرعیه تعیین شده وشرایطش عنوان شده و او آن شرایط را دارد در این صورت منصوب الهی است و انتخاباتی نیست و خبرگان مقام ولایت را به ولی فقیه اعطاء نمی‌کند. این اشکال در کتاب ۶۰ پرسش که توسط آیت اللّه مصباح یزدی پاسخ آنها داده شده مطرح و بنا بر نظریه انتخابی بودن ولی فقیه پاسخ داده شده است. (کتاب پرسشها وپاسخها - چاپ موسسه امام خمینی(ره)) در آخر به بیاناتی چند از امام خمینی(ره) اشاره می‌نمائیم که در تاریخ ۵۸/۶/۳۰ فرمودند اسلام هر فقیهی را که ولی نمی‌کند آنکه علم دارد و عمل دارد و مشی‌اش مشی اسلام است - سیاستش سیاست اسلام است و آدم معوجی نیست و صحیح است این نظارت داشته باشد به امرها که نگذارد که هر کس هر کاری دلش می‌خواهد بکند و در تاریخ ۵۸/۶/۲۸ فرمودند: ولایت فقیه آنطور که اسلام مقرر فرموده است وائمه ما نصب فرموده‌اند به کسی صدمه وارد نمی‌کند - دیکتاتوری نمی‌آورد - کاری که خلاف مصالح مملکت است انجام نمی‌دهد. [۱]. ترجمه وشرح کتاب نهایهٔ الحکمهٔ - مترجم علی ربانی گلپایگانی - این پاسخ در پایانامه دوره کارشناسی ارشد رشته حقوق توسط دکتر ارسطا مطرح گردیده است.

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پرسش

چرا در نظام جمهوری اسلامی با وجود جایگاه ریاست جمهوری ولایت فقیه نیز وجود دارد؟

پاسخ

برای پاسخ به این پرسش، نخست باید ولایت فقیه و جایگاه آن در نظام اسلامی تبیین گروه و سپس نسبت آن با مقام ریاست جمهوری توضیح داده شود. جایگاه ولایت فقیه در نظام اسلامی در نظام اسلامی ولایت مطلق و سرپرستی جامعه از آن خداوند است و هیچ کس بدون اذن خداوند حق حکومت و ولایت بر مردم ندارد.{۱} قرآن کریم تنها اجازه حکومت را به پیامبران داده است.{۲} و پس از آنها ولایت به ائمه اطهار(علیهم السلام) واگذار شده {۳} و در زمان غیبت امام معصوم حکومت به اولوالامر و یا همان فقها سپرده شده است.{۴} بنابراین در نظام اسلامی و در زمان غیبت امام معصوم امامت و هدایت و رهبری جامعه بر ولی

فقیه واگـذار شده است و می‌توان گفت ولی فقیه قبولی و عهده‌دار اداره حکومت اسلامی است و مشروعیت نظام اسلامی و اعتبار همه مقررات و قوانین به او بر می‌گردد و بـا تنفیـذ او مشروعیت می‌یابـد. جایگاه ریاست جمهوری با توجه به آنچه بیان شـد وظیفه اداره حکومت اسلامی بر عهـده ولی فقیه می‌باشـد امـا از آن جهت که دامنه اداره حکومت اسلامی بسیار گسترده است و از توان یک فرد خارج می‌باشـد و در شـکل امروزی حکومت و با توجه به اصل تفکیک قوا اداره ابعاد مختلف حکومت تفکیک شده و به مجریان خاص سپرده شـده است بنابراین در نظام جمهوری اسلامی سه قوه مجریه، مقننه و قضاییه برای اداره جامعه پیش بینی شـده است که هر کدام عهده دار اداره بخشـی از ساز و کار حکومتی می‌باشـند و ریاست جمهوری به عنوان ریاست قوه مجریه عهده دار اجرای قـوانین و اداره امـور جـاری جـامعه است امـا این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او تفویض شـده و پس از انتخـاب او از سوی مردم بـا تنفیـذ ولی فقیه مقـام وی مشـروعیت می‌یابـد بنابراین می‌توان گفت که اگر چه ریاست جمهوری مسؤول قوه مجریه و اداره امور جاریه جمهوری اسلامی است لیکن این مسؤولیت از سوی ولی فقیه به او اعطا شـده و نیز وظیفه نظارت بر حسن انجام وظایف ریاست جمهوری بر عهده ولی فقیه می‌باشد. [۱]. «فاللّٰه هو اولی». سوره شوری، آیه ۹. [۲]. سوره احزاب، آیه ۳۶. [۳]. سوره مائده، آیه ۵۵. [۴]. «اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» سوره نساء آیه ۵۹.

مجلس خبرگان

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پرسش

ملاک و معیار علمی برای نمایندگان مجلس خبرگان چیست و چقدر باید درس خوانده باشند؟

پاسخ

اصل یکصـد و هشـتم قانون اساسـی شـرایط خبرگان رهبری، تعداد و کیفیت انتخاب آن‌ها را مشـخص نموده است به متن زیر توجه کنیـد". قانون مربوطه به تعـداد و شـرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آن‌ها، و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسـیله فقهـاء اولین شورای نگهبـان تهیه و بـا اکثریت آراء آنـان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسـد. از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است."

چـرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پرسش

چـرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پاسخ

تـوضـیح آنکه اخیرا سئوال و شبهه ای به صورت جدی مطرح می شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که

در سه شرط خلاصه می شود : فقاهت , عـدالت ومـدبر و مـدیر بودن ; یعنی تشـخیص مصالـح جامعه و توان اداره آن . بایـد توجه داشت فقهایی که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند , بسته به موقعیت علمی خود , توان تشـخیص برخی از شـرایط را دارند . آنهافقط می توانند تشـخیص دهند چه کسـی افقه و دارای بالاترین صـلاحیت فقهی است . بـنـابراین , ضروری است کسان دیگری نیز در شـمار خبرگان جای گیرنـد تا با تخصـص وموقعیت عـلـمـی خود توان احراز دیگر شـرایط مثل عـدالت , مدیریت و مدبریت و آشـنایی کافی با سیاست را داشته باشند . از ایـن رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته , بخشـی از ویژگیها و شرایط و شوون رهبری را تشخیص دهند . در پاسخ این شبهه باید گفت :گرچه سه شرط برای ولی فقیه ذکر شـده , ولی اولا : این سه شـرط در عرض هم اعتبارنـدارد , بلکه یکی از آنها مهمتر است . ثانیا : رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شـرط را داشته باشد , اکنون ببینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند ,چه کسی , هم از نظر فقـاهت و هم تقوا و هم مـدیریت جـامعه , افضل است و بـرآیـنـد این سه عامل در کـدام بیشتر است ؟اگر حضور متخصـصان رشـته های گوناگون را در مـجلس خبرگان لازم دانستیم , و آنها - بافرض عدم صـلاحیت برای تشـخیص شایسـتگی سیاسـی ولی فقیه - فقیهی را تعیین کردند که ازنظر سـیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الـف) فقاهتش بیشتر است ,ما او را شایسـته تر از دیگران می دانیـم ; گروه سیاسـتمداران گفتنـد مـا آقـای (ب)را انتخـاب می کنیم , چـون سیاسـتش بیشـتر از دیگران است; مقدسـین هم گفتنـد مـا آقـای (ج) را انـتـخـاب می کنیم , چون تقوایش بیشتر است , چه نتیجه ای به دست می آیـد ؟ یـاسه رهـبر داریم که یکی فقاهت دارد , دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شك آن سه , کاری از پـیـش نـمـی برند - پس این فرض باطل است ; یا باید یکی از آن سه راترجیح بدهیم ; مثلا فقیهی بـی سـیاست و العیاذباللّه بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس ; که در این فرض نیز مصالح اسـلام و امت اسـلامی رعایت نمی شود . نـتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصـص را در نظر گرفت , که هر کـدام متناسب با رشـته خود , یکی را انتخاب کننـد ; بلکه خبرگان رهبری بایدمرتبه ای از سـه شرط را دارا باشـند ; یعنی حـد نصابی از فقاهت , از آگاهی به مصالـح اجتماعی و نیز از تقوا . زیرا آنها باید از میان خود کسـی را برای رهبری انتخاب کننـد . بنـدرت اتفاق می افتـد خبرگان خارج از جمع خود کسـی را انتخاب کنند . پس آن سه شـرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است , در مرتبه نازلتر درخبرگان نیز بایـد باشد . اعضای مجلس خبرگان باید فقیه , عادل و آشـنای به سیـاست واداره جـامعه باشـند . بـنـابراین کسـانی که صـرفا سیاسـتمدارند و فقیه نیسـتند , مثـل کسـانی هسـتند که فقط فقیه انـد و از سیاست سـر درنمی آورند , یا اصـلا تقوا ندارند ,که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند . خبـرگـان , واجـد مـرتـبـه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کننـد , بایـد خودشان مرتبه ای از شـرایط رهبری راداشـته باشـند . البته بایـد حد نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشـد , نه یک فرض ایـده آلی که تحقق پیـدا نکند . حـتـی مـمـکـن اسـت در موقعیتی رهبر فقیه تر ازدیگران نباشد , اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاهت , عدالت و مدیریت بیش ازدیگران باشد . در زمـان حضـرت امـام قـدس سـره کسـانـی بـودند که مقلد مراجع دیگر بودندو امام را اعلم نـمـی دانسـتند , اما در همان حال ایشان را رهبر واجب الاطاعه می دانستند , یعنی لااقل شرایط فـقـاهـت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایطرهبری - فقاهت , عدالت و مدیریت و آگـاه بـودن بـه مصالـح جـامعه - را در امـام بیشـترمی دیدنـد . البـته اگر رهـبر افقه و اتقی باشـد و در مـدیریت نیز بهـترین باشـد , بردیگران ترجیح دارد ; اما اگر چـنـیـن فـردی نـداشـتیم و شخصی در یکی از این شرایط درحد اعلا نبود , ولی مجموع مزایای سه گـانه فقهی او از دیگران بیشـتر بـود , بایـدرهبر باشـد . کسـانی هـم که او را تعیین می کننـد , بایـد حـد نصـاب فقـاهـت , عـدالت ,مدیریت و آشـنایی به مسائل سیاسـی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکورحداقل اجتهاد را داشته باشند . اسـلامـی بودن , عالی ترین عنصـر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ , به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم ,این است که - از نظر ما - سه شـرط مذکور در ارزش , یکسان نیستند . ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد , اسلام است . مدیریت در

همه کشورها هست . چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیرنباشد . پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم . امتیاز و صبغه ویژه کشور ونظام ما اسلامی بودن است ; یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می کنیم اسلامی بودن نظام است . آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است , فقاهت است ; از این رومی گوییم : ولی فقیه , و نمی گوییم : ولی عادل ; البته رهبر باید عادل نیز باشد . نمی گوییم ولی سیاس , گرچه باید به سیاست آشنا باشد . پس تاکید ما بر کلمه فقیه , از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه ; یعنی اسلام شناس . البته اشکال می کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می برید , در حالی که معنای اصطلاحی فقاهت , آشنایی به احکام فرعی است . پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام , فلسفه , تفسیر ,علم حدیث و رجال هست , لازم است در میان خبرگان عده ای فیلسوف , مفسر و متکلم نیزحضور یابند ; همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه های علوم اسلامی . در پاسخ بایدگفت :آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است , فقاهت است . اسلام بخشهای گوناگونی دارد; بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات ; بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی ,مثل نجاست و طهارت , یا این که نماز چگونه باید خوانده شود . ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد . آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی وسیاسی اسلام , رهبر از همه اعلم باشد , چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام , به راهبری مردم و اداره جامعه , جهت می دهد . البته سایر بخشهای اسلام نیزمهم اند و فقاهت به معنای عام شامل آنها نیز می شود , اما آنچه به مناسبت حکم وموضوع در اینجا دخالت دارد , احکام فقهی اسلام , بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است .

در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟

پرسش

در فقه شیعه , مبنای فقهی کار مجلس خبرگان چیست ؟

پاسخ

ابتدا باید ملاحظه کرد که اصولا مشروعیت رهبری به چیست ؟ آیا مشروعیت رهبری ازبالا است و نوعی انتصاب است ؟ یعنی همان گونه که خدای متعال پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلم را نصب فرمود و ایشان نیز از سوی خدا ائمه اثنی عشر علیهم السلام را تعیین فرمود و حضرات ائمه علیهم السلام هم در زمانی که می توانستندحکامی را برای شهرها منصوب می کردند , در زمان غیبت نیز فقها به صورت عام نصب شده اند و یا اینکه مشروعیت از پایین است و نوعی انتخاب در کار است ؟نظریه انتخاب رهبر و نقد و بررسی آن نظریه دیگری که از جانب برخی فقهای معاصر مطرح شده نظریه (انتخاب) نام گرفته است . طبق این نظریه - در زمان غیبت - ولی فقیه از سوی مردم انتخاب می شود و باهمین رای و انتخاب , حکومت وی مشروعیت می یابد ; یعنی مشروعیت ولی فقیه , از سوی مردم است . آنها با انتخاب رهبر , حق تسلطی را که بر خود دارند , به او واگذارمی کنند . البته نظریه (انتخاب) برداشتهای مختلفی دارد , ولی همه برداشتها بر این اتفاق دارند که مردم ولی فقیه را انتخاب می کنند و به نحوی در مشروعیت حکومت اوموثرند , به گونه ای که اگر مردم نباشند , ولایت فقیه مشروعیت ندارد ; یعنی نه تنها مقبولیت ندارد , که مشروعیت هم ندارد . این دو نظریه (انتخاب و انتصاب) در مبنای کار خبرگان اثر می گذارد . اگر کسی معتقد باشد مردم باید با رای خود به رهبر , اعتبار و مشروعیت ببخشند , در این صورت مردم , خبرگان را برمی گزینند و خبرگان هم از سوی

مردم , رهبر را انتخاب می کنند ; یعنی به او مشروعیت می بخشند . در این فرض , گویی مردم , امانتی را به خبرگان سپرده اند و آنها را به عنوان امین مردم , امانت را به رهبر می سپارند . پس نقش خبرگان , وساطت و رساندن مشروعیتی است که از سوی مردم به ولی فقیه داده می شود . باید توجه داشت که اولا ـ : این نظریه سابقه فقهی ندارد یعنی فقهای گذشته هیچکدام چنین نظریه ای را مطرح و قبول نکرده اند . ثانیا : بر اساس این نظریه , مشروعیت حکومت از ناحیه مردم به فقیه اعطا می شودحال آنکه مردم اصلا حق حاکمیتی از خودشان ندارند تا به کسی اعطا کنند . در جای خودش مفصل بحث شده که از دیدگاه اعتقادی اسلام مشروعیت حکومت باید از جانب خدابه هر کس اعطا شود . در مورد پیامبران و امامان معصوم این واگذاری به صورت نصب خاص بوده است و در مورد فقیه جامع شرایط بصورت نصب عام است . ثالثا : اگر بپذیریم که مشروعیت را مردم به حاکم شرعی می بخشند جای این سئوال هست که چون همه مردم با حاکم شرعی بیعت نمی کنند بلکه اکثریت به او رای می دهند ,آیا آن اقلیت چه وظیفه ای دارند . حکومت حاکم اسلامی بر آن اقلیت چه مشروعیتی دارد ؟بطور خلاصه اشکالاتی که بر نظام دموکراتیک مبتنی بر انتخابات وارد است بر این نظریه هم وارد است . نظریه انتصاب مشهور در میان فقهای شیعه همان نظریه انتصاب است . ما نیز همان نظریه انتصاب راتایید می کنیم . بعضی سخنان امام قدس سره هم صراحت در (انتصاب) دارد; مثلاایشان می فرماید : (من به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم , ایشان رانخست وزیر قرار دادم . ایشان را که من قرار دادم , واجب الاتباع است) . (۱)ایشان در کتاب (ولایت فقیه) و در بحثها و کتابهای دیگری نیز به نظریه انتصاب اشاره می کنند . طبق نظریه (انتصاب) نقش خبرگان در واقع شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است; یعنی فرض این است که در هر زمانی (فقیه اصلح) برای اداره جامعه اسلامی از سوی امام زمان علیه السلام منصوب شده است , ولی مردم او را نمی شناسند . برای شناسایی ولی فقیه , بناچار - بنابر ادله شرعی و نیز به اقتضای ذوق عقلایی - باید ازخبرگان بهره جست . روش عقلاء , مراجعه به متخصصان (ذوق عقلایی) مبنای زندگی اجتماعی در تمام شوون مردم است , زیرا هیچ کس درتمام شوون زندگی خود صاحبنظر نیست , و بناچار در بخشی از شوون زندگی از دیگران تقلید می کند . مثلا همه به هنگام بیماری باید به پزشک مراجعه کنند و به نظر اواهمیت دهند ; حتی پزشکها نیز ممکن است در مواردی به پزشکان متخصص دیگری مراجعه کنند . پس اساس زندگی اجتماعی و عقلایی مردم بر این اصل استوار است و اگر این اصل نباشد , نظام اجتماعی مختل می شود . در مورد شناسایی رهبر نیز از طرف شارع مقدس , فقیه اصلح تعیین شده است , اما ازآن رو که مردم از فقاهت چیزی نمی دانند و شرایط ولی فقیه را نمی توانند احرازکنند , با ذوق عقلایی خود به خبره رجوع می کنند . در زمان تسلط رژیم طاغوت , گرچه مساله رهبری اسلامی مطرح نبود , ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید همین کار را می کردند ; یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می رفت وکسی به تکلیف می رسید و می خواست به احکام دینی عمل کند , درصدد بود که از کسی بپرسد مرجع تقلید اعلم کیست . طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می کرد واگر در روستا عالم سرشناسی نبود , به شهر یا مرکز استان مراجعه می نمود و آن قدرجستجو می کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند ازخبره ها بپرسید , تا اصلح را بیابید ; بلکه آنها با ذوق عقلایی خود این کار راانجام می دادند . حکم ولی فقیه تنها راه حل اکنون نیز حکم ولی فقیه تنها راه حل مشکلات نظام است , با این تفاوت که در آن زمان اگر مردم به مرجع واحدی نمی رسیدند , در امور شرعی آنها مشکلی پیش نمی آمد . فرض کنید دو نفر همسفرند , یکی وظیفه اش را نماز قصر بداند و دیگری نماز تمام; این دو اگر برادر هم باشند , مشکلی پیش نمی آید . حتی در نجاست و طهارت یا سایرچیزها هم اگر اختلافی باشد , مشکلی پیش نمی آید . اما در مسائل اجتماعی , تعدد فتوا مشکل به وجود می آورد و نیاز به یک رای رسمی معتبری است که مورد قبول جامعه باشد , تا به آن عمل بشود . مثال ساده آن ازدواج است . اگر در شرایط خاصی فقیهی فتوا بدهد که این ازدواج صحیح بوده , امافقیه دیگری بر خلاف آن فتوا بدهد , در این صورت زن نمی تواند بگوید من طبق فتوای مجتهد خودم عمل می کنم و تو هم طبق فتوای مجتهد خودت عمل کن . در اینجا

باید کسی باشد که هر دو نفر او را قبول داشته باشند و به فتوای او عمل کنند . مسائل سیاسی نیز همین طور است . اکثر مردم باید کسی را قبول داشته باشند که درمسائل کلی جامعه نظر بدهد . اگر مردم - در این حال - پراکنده شوند و هر کس به فتوای مرجع تقلید خود عمل بکند , نظام اجتماع مختل می شود . بنابراین ضروری است آن قدر تلاش کنیم تا به شخص واحدی برسیم , تا مصالح جامعه اسلامی تامین شود وگرنه پراکندگی ایجاد می شود . وظیفه اصلی حاکم اسلامی و ولی فقیه حفظ وحدت جامعه اسلامی و تامین مصالح امت اسلامی است . جایگاه عملی مجلس خبرگان بنابراین , ضرورت مراجعه به خبرگان به شکل نظام مند دانسته شد . نظام آن در کشورما به این صورت است که شورای نگهبان صلاحیت داوطلبان واجد شرایط را تایید می کندو مردم آنان را انتخاب می کنند . کسانی که از آراء بیشتری برخوردار بودند به عضویت مجلس خبرگان پذیرفته می شوند و آنان با بررسیهای مسئولانه کسی را که بااحراز شرایط لازم برای رهبری جامعه اسلامی از دیگران شایسته تر است شناسایی و به مردم معرفی می کنند . در جایی که اکثریت قاطع خبرگان به اصلح بودن فردی شهادت بدهند , بالاترین ظن اطمینان بخش برای افراد بدست می آید و شبهه ای باقی نمی ماند . عقلا چنین ظنی را معتبر می دانند و به آن احترام می گذارند . از آن رو که مثال قبلی بهترین نمونه ای است که انسان می تواند تاثیر شهادت خبرگان را بفهمد , بار دیگر از آن بهره می گیریم . فرض کنید کسی به مرض سختی مبتلاـ شده ودنبال پزشکی می گردد که از همه حاذقتر باشد ; اگر در میان همه پزشکانی که خودصاحب نظرند , هشتاد یا نود درصد بگویند که فلان پزشک از همه ما عالم تر و حاذق تراست , دیگر برای آن مریض شکی باقی نمی ماند که باید به او رجوع کند . در مورد رهبری هم این گونه است ; اگر خبرگان مجتهد شناس شهادت بدهند این فرد ازهمه اصلح و اعلم است , شهادت آنها یقین آور می شود . همان کاری که پس از رحلت حضرت امام قدس سره درباره مقام معظم رهبری پیش آمد . خلاصه آنکه , مبنای فقهی تعیین رهبر همان سیره عقلا است که معمولا مردم برای رجوع به متخصص اصلح و اعلم , از خبرگان و کارشناسان سئوال می کنند . و برای این سیره مویدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد .

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟

پرسش

آیا انتخاب خبرگان برای تعیین رهبر , نوعی (قرارداد اجتماعی) است ؟

پاسخ

تعبیر عقد اجتماعی یا قرارداد اجتماعی تعبیری است که در جهان غرب شیوع دارد ومبانی خاص خود را دارد و آثاری بر آن مترتب می شود . اگر دو نفر بخواهندمعامله ای بکنند توافق آنان بر کارشناس , اعلام این است که ما این کارشناس ها راقبول داریم , حال اگر کسی نام این توافق را (قرارداد) یا (عقد) بگذارد ,اشکالی ندارد اما به این معنا نیست که مردم با این توافق خود به نظر خبرگان ,مشروعیت و اعتبار می بخشند بلکه بدین معناست که نظر کارشناس را می پذیرند .

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند ؟

پاسخ

از آن رو که نظام ما , جمهوری اسلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن راپذیرفته ایم , گرچه شکل حکومت جمهوری است , اما محتوای آن باید اسلامی باشد ,برای رسیدن به این هدف در راس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد , و این همان مساله ولایت فقیه است که ضامن اسلامی بودن نظام است . بهترین راه شناسائی متخصص حال با توجه به اینکه کار اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدی مقام ولایت است , به نظر می رسد عاقلانه ترین و منصفانه ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند ; مثلا اگر از من و شما بپرسند بهترین قاضی ایران کیست , قطعا برای دریافت بهترین پاسخ باید سراغ قضات برویم , یعنی جواب این سئوال از عهده هر کسی برنمی آید , فقط کسانی می توانند بهترین قاضی رامعرفی کنند که خود تبحری در این موضوع داشته باشند . همچنین اگر به ما بگویند :بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست , باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت . کسانی توان تشخیص اصلح (شایسته ترین) برای تصدی مقام ولایت فقیه رادارند که خود بهره ای از شرایط آن مقام و منصب داشته باشند و از آن ویژگیها - هرچند در مرتبه پایین تر - بهره مند باشند . از آن رو که مهمترین ویژگی ولی فقیه فقاهت است - زیرا آنچه در قانون آمده ولایت (فقیه) است - بنابراین , اعضای خبرگان باید فقهائی باشند که صلاحیت این کار رادارند . اگر منصفانه قضاوت کنیم می فهمیم این بهترین و معقولترین راه برای تشخیص ولی فقیه است . نمونه روشنی از کار درست خبرگان که برگرفته از آشنایی بافقاهت و شناخت فرد مناسب برای رهبری است , تعیین مقام معظم رهبری پس از رحلت حضرت امام بود ; اگر عموم مردم می خواستند در آن اوضاع شخصی مناسب برای رهبری راشناسائی کنند , نمی توانستند , اما خبرگان در طی چند ساعت به نتیجه قطعی رسیدند . افزون بر آن که , اعضای خبرگان دارای مقام فقاهتند , دارای مرتبه عالی تقوی نیز هستند و با شناخت قبلی از افراد تصمیم می گیرند ; از این رو احتمال اینکه تحت تاثیر تبلیغات و جوسازی ها قرار بگیرند , بسیار ناچیز است .

چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پرسش

چرا نمایندگان مجلس خبرگان , فقط فقیهانند و دیگر متخصصان و اندیشه گران بدان مجلس راه ندارند ؟

پاسخ

توضیح آنکه اخیرا سئوال و شبهه ای به صورت جدی مطرح می شود که در قانون اساسی برای ولی فقیه شرایطی برشمرده شده که در سه شرط خلاصه می شود : فقاهت , عدالت ومدبر و مدیر بودن ; یعنی تشخیص مصالح جامعه و توان اداره آن . باید توجه داشت فقهایی که به عنوان خبرگان و برای انتخاب رهبر در نظر گرفته شده اند , بسته به موقعیت علمی خود , توان تشخیص برخی از شرایط را دارند . آنهافقط می توانند تشخیص دهند چه کسی افقه و دارای بالاترین صلاحیت فقهی است . بنابراین , ضروری است کسان دیگری نیز در شمار خبرگان جای گیرند تا با تخصص وموقعیت علمی خود توان احراز دیگر شرایط مثل عدالت , مدیریت و مدبریت و آشنایی کافی با سیاست را داشته باشند . از این رو ضرورت دارد خبرگان از متخصصان رشته های گوناگون گزینش شوند و هر دسته , بخشی از ویژگیها و شرایط و شوون رهبری را تشخیص دهند . در پاسخ این شبهه باید گفت :گرچه سه

شرط برای ولی فقیه ذکر شده , ولی اولا : این سه شرط در عرض هم اعتبارنـدارد , بلکه یکی از آنها مهمتر است . ثانیا : رهبر باید حد نصاب هر یک از این سه شرط را داشته باشد , اکنون ببینیم در میان کسانی که واجد این شرایط هستند ,چه کسی , هم از نظر فقاهت و هم تقوا و هم مدیریت جامعه , افضل است و برآینـد این سه عامل در کدام بیشتر است ؟اگر حضور متخصصان رشته های گوناگون را در مجلس خبرگان لازم دانستیم , و آنها - بافرض عدم صلاحیت برای تشخیص شایستگی سیاسی ولی فقیه - فقیهی را تعیین کردند که ازنظر سیاست حد نصاب لازم را ندارد و گفتند چون آقای (الف) فقاهتش بیشتر است ,ما او را شایسته تر از دیگران می دانیم ; گروه سیاستمداران گفتند ما آقای (ب)را انتخاب می کنیم , چون سیاستش بیشتر از دیگران است; مقدسین هم گفتند ما آقای (ج) را انتخاب می کنیم , چون تقوایش بیشتر است , چه نتیجه ای به دست می آید ؟ یاسه رهبر داریم که یکی فقاهت دارد , دومی تقوا دارد و سومی مدیریت - که بی شک آن سه , کاری از پیش نمی برند - پس این فرض باطل است ; یا باید یکی از آن سه راترجیح بدهیم ; مثلا فقیهی بی سیاست و العیاذباللّه بی تقوا را ترجیح دهیم و یابر عکس ; که در این فرض نیز مصالح اسلام و امت اسلامی رعایت نمی شود . نتیجه می گیریم نمی توان برای خبرگان رهبری سه دسته خبره و متخصص را در نظر گرفت , که هر کدام متناسب با رشته خود , یکی را انتخاب کنند ; بلکه خبرگان رهبری بایدمرتبه ای از سه شرط را دارا باشند ; یعنی حد نصابی از فقاهت , از آگاهی به مصالح اجتماعی و نیز از تقوا . زیرا آنها باید از میان خود کسی را برای رهبری انتخاب کنند . بندرت اتفاق می افتد خبرگان خارج از جمع خود کسی را انتخاب کنند . پس آن سه شرطی که حد اعلا و مرتبه کاملش در رهبر است , در مرتبه نازلتر درخبرگان نیز باید باشد . اعضای مجلس خبرگان باید فقیه , عادل و آشنای به سیاست واداره جامعه باشند . بنابراین کسانی که صرفا سیاستمدارند و فقیه نیستند , مثل کسانی هستند که فقط فقیه اند و از سیاست سر درنمی آورند , یا اصلا تقوا ندارند ,که نمی توانند در تعیین رهبر نقشی داشته باشند . خبرگان , واجد مرتبه ای از شرایط رهبری پس خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند , باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری راداشته باشند . البته باید حد نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشد , نه یک فرض ایده آلی که تحقق پیدا نکند . حتی ممکن است در موقعیتی رهبر فقیه تر ازدیگران نباشد , اما مجموع برآیند امتیازاتش از فقاهت , عدالت و مدیریت بیش ازدیگران باشد . در زمان حضرت امام قدس سره کسانی بودند که مقلد مراجع دیگر بودندو امام را اعلم نمی دانستند , اما در همان حال ایشان را رهبر واجب الاطاعه می دانستند , یعنی لااقل شرایط فقاهت را در او احراز کرده بودند و مجموعه شرایطرهبری - فقاهت , عدالت و مدیریت و آگاه بودن به مصالح جامعه - را در امام بیشترمی دیدند . البته اگر رهبر افقه و اتقی باشد و در مدیریت نیز بهترین باشد , بردیگران ترجیح دارد ; اما اگر چنین فردی نداشتیم و شخصی در یکی از این شرایط درحد اعلا نبود , ولی مجموع مزایای سه گانه فقهی او از دیگران بیشتر بود , بایدرهبر باشد . کسانی هم که او را تعیین می کنند , باید حد نصاب فقاهت , عدالت ,مدیریت و آشنایی به مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکورحداقل اجتهاد را داشته باشند . اسلامی بودن , عالی ترین عنصر نظام نکته دیگری که در آغاز پاسخ , به آن اشاره رفت و اکنون به تفصیل آن می پردازیم ,این است که - از نظر ما - سه شرط مذکور در ارزش , یکسان نیستند . ما معتقدیم آنچه عنصر اصلی نظام را تشکیل می دهد , اسلام است . مدیریت در همه کشورها هست . چنان نیست که در دیگر کشورها - که نظامشان اسلامی نیست - شخص اول مملکت مدیرنباشد . پس از این جهت امتیازی بر دیگران نداریم . امتیاز و صبغه ویژه کشور ونظام ما اسلامی بودن است ; یعنی آنچه بیش از همه بر آن تاکید می کنیم اسلامی بودن نظام است . آنچه برای رهبر بیش از همه لازم است , فقاهت است ; از این رومی گوییم : ولی فقیه , و نمی گوییم : ولی عادل ; البته رهبر باید عادل نیز باشد . نمی گوییم ولی سیاس , گرچه باید به سیاست آشنا باشد . پس تاکید ما بر کلمه فقیه , از آن روست که عنصر اصلی در نظام ما اسلام است و فقیه ; یعنی اسلام شناس . البته اشکال می کنند که اسلام علوم گوناگونی دارد و شما از فقیه به عنوان (اسلام شناس) نام می برید , در حالی که معنای اصطلاحی فقاهت , آشنایی به احکام

فرعی است . پس با توجه به اینکه اسلام در برگیرنده اعتقادات و کلام , فلسفه , تفسیر ,علم حدیث و رجال هست , لازم است در میان خبرگان عده ای فیلسوف , مفسر و متکلم نیزحضور یابند ; همینطور سایر متخصصان در دیگر شاخه های علوم اسلامی . در پاسخ بایدگفت :آنچه در اجرای نظام اسلامی موثر است , فقاهت است . اسلام بخشهای گوناگونی دارد; بخشی از آن مربوط به مسائل درونی و قلبی است که عبارت است از اعتقادات ; بخشی از آن مربوط به مسائل خانوادگی است و بخشی مربوط به مسائل و عبادتهای فردی ,مثل نجاست و طهارت , یا این که نماز چگونه باید خوانده شود . ضرورت ندارد ولی فقیه در همه آن بخشها اعلم باشد . آنچه شرط است این است که در احکام اجتماعی وسیاسی اسلام , رهبر از همه اعلم باشد , چون آشنایی او به احکام اجتماعی و سیاسی اسلام , به راهبری مردم و اداره جامعه , جهت می دهد . البته سایر بخشهای اسلام نیزمهم اند و فقاهت به معنای عام شامل آنها نیز می شود , اما آنچه به مناسبت حکم وموضوع در اینجا دخالت دارد , احکام فقهی اسلام , بخصوص مسائل سیاسی و اجتماعی است .

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می کنند باید خودشان مرتبه ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملا قابل اجرا باشد. یعنی آن سه شرط اصلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقاهت»، «عدالت» و «مدیریت» خود اعضای خبرگان مرتبه از این شروط را دارا باشند. گرچه ممکن است در موقعیّتی رهبر از دیگران فقیه تر نباشد ولی با مجموع برآیند امتیازش از فقاهت و عدالت و مدیریت شایسته تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقاهت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند(۱). (بخش پاسخ به سؤالات) ـــــــــــــــ ۱ – نقل با اختصار از کتاب پرسش ها و پاسخ ها، آیت الله مصباح یزدی. ـ۲ـ

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پرسش

آیا در قانون اساسی اصلی مبنی بر نظارت مجلس خبرگان بر تمام کارهای رهبری وجود دارد؟ اگر جواب مثبت است به چه علت و چرا و تا چه حد؟ آیا این با ولایت مطلقه فقیه سازگار است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مجلس خبرگان رهبری وظیفه‌ی تشخیص و شناسایی شرایط و

صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاهت، عدالت و مدیر و مدبّر بودن) را بر عهده دارد و همچنین بعد از معرفی فقیه واجد الشرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری نیز وظیفه‌ی نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقاء آن شرایط را بر عهده دارد و به منظور آن، خبرگان از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌نمایند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند. هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده‌ی قوانین و موازین شرعی تحصیل نماید، همچنین نسبت به صحت و سقم گزارشهای واصله در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند با مقام رهبری ملاقات نماید. پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب می‌باشد. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام وظیفه رهبری ناتوان شود از مقام خود برکنار می‌شود. اما در پاسخ به چرایی این موضوع باید گفت که این مسأله دارای دلایل عقلی و شرعی متعدد است. به عنوان نمونه عقل حکم می کند که به دلیل حساسیت مسائل رهبری جامعه از یک سو و همچنین معصوم نبودن رهبری، لازم است مکانیزم های دقیق برای کنترل و نظارت بر رهبری در نظر گرفته شود تا احتمال کوچکترین خطاها نیز به حداقل برسد. از سوی دیگر در مبانی دینی نیز توصیه های متعددی در مورد نظارت بر عملکرد رهبران و مسؤولین، امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت حاکمان و ... وجود دارد. و از سوی دیگر این مسأله کاملا با ولایت مطلقه فقیه سازگاری دارد زیرا ولایت مطلقه فقیه در چارچوب احکام و حدود شرعی و مصالح جامعه اسلامی است و ولی فقیه در این چارچوب حق اعمال ولایت دارد. بر این اساس لازم است نهادی بر رهبری نظارت داشته باشد تا هیچ گونه انحرافی از این چارچوب ها پیش نیاید.

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا وسیما و... به اطلاع عموم نمی رسد؟ (تذکر:در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیرهٔ ائ

پرسش

چرا جلسات مجلس خبرگان حداقل مانند شورای اسلامی مستقیماً برای مردم پخش نمی شود؟ یا حداقل اینکه متن جلسه از طریق روزنامه، صدا وسیما و... به اطلاع عموم نمی رسد؟ (تذکر:در جامعه مسلمین، آحاد مردم باید از اعمال و احوال مسؤولین نظام مطلع باشند و هم اینکه سیرهٔ ائمه اطهار(خود حاکی از این است؛ تا جائی که حضرت رسول(خود در جمع برای قصاص آماده می شوند. حضرت امیر(در مسجد رو در رو مورد انتقاد قرار می گیرند).

پاسخ

جلسات مجلس شورای اسلامی همیشه بصورت مستقیم پخش نمی شود بلکه در مواقعی که مجلس جلسات عادی دارد پخش می شود و در سایر موارد در حد یک گزارش در مورد جلسات اخبار منتشر می شود. یکی از مسایلی که اسلام به آن توصیه کرده است کتمان سرّ است واینگونه نیست که در شرایط سیاسی و پیچیده امروز بتوان تمام مسایل کشور را بصورت علنی مطرح کرد ونقاط ضعف و قوت خود را در معرض دید جهانیان قرار داده تا آنها سوء استفاده کنند. لذا مجلس خبرگان با توجه به وظایفی که دارد در این جلسات که بصورت سالیانه برگزار می شود نتایج کمیسیونها را که در طول سال در راستای مأموریتهای مجلس خبرگان فعال بوده اند مورد بررسی قرار داده و در نهایت با صدور بیانیه ای بخشی از اطلاعات را که لازم است منتشر می کند و این مختص

مجلس خبرگان نیست. جلسات قوۀ قضائیه، جلسات دولت، جلسات شورای نگهبان وسایر وزارتخانه ها نیز هیچ گاه بصورت مستقیم پخش نمی‌شود بلکه در حد یک گزارش و خبر به اطلاع عموم می رسد.

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست ؟

پرسش

وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری چیست ؟

پاسخ

به موجب اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، تعیین رهبر به عهده خبرگان است و به موجب اصل یکصد و یازدهم هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان است. در مورد بررسی عملکرد رهبری، مجلس خبرگان فعالیت‌هایی انجام داده است؛ لیکن جزئیات آن را باید از دبیرخانه آن مجلس سؤال کنید.{J

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان , دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پرسش

آیا غیر از مجتهدان مجلس خبرگان , دیگر اصناف می توانند بر عملکرد رهبری نظارت نمایند؟

پاسخ

براساس قانون اساسی شرایطی که برای رهبر معین گردیده عبارتند از: فقاهت، عدالت و مدیر و مدبر بودن. و امانسبت به سایر تخصص‌ها نظیر مسائل نظامی و اقتصادی و غیر آنها باید گفت در هیچ کجای دنیا عادتا نه چنین چیزی معمول و متداول و نه اساسا ممکن است که یک نفر، هم متخصص امور نظامی باشد، هم کارشناس و متخصص کارکشته در مسائل سیاسی و دیپلماسی داخلی و خارجی و... و در همه امور صاحب نظر و خبره باشد، بلکه در رهبران سیاسی کشورها عمدتا مسأله مدیریت و کلان اجتماعی و آشنایی به مسائل سیاست داخلی و خارجی است که مهم قلمداد می‌شود و برای تصمیم‌گیری در سایر مسائل نظیر مسائل نظامی، اقتصادی، مسائل مربوط به توسعه و غیر آنهااز گروه‌های مشاوران امین و خبره و متخصص استفاده می‌شود. در نظام ما هم که یک نظام اسلامی است علاوه برویژگی‌های رهبران سیاسی معمول دنیا، باید یک ویژگی دیگری نیز داشته باشد و آن ویژگی فقاهت و اسلام‌شناسی است. اما نسبت به غیر از این موارد لازم نیست رهبر شخصا صاحب‌نظر بوده و آگاهی عمیق و تخصصی داشته باشد،بلکه می‌تواند با بهره‌گیری از گروه مشاوران امین، متخصص و قوی در زمینه‌های مختلف از عهده وظایف و اختیارات گوناگونی که برای وی در نظر گرفته شده است مانند فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی و... برآمده و تصمیم‌گیری نماید. اما در مورد نظارت و این که آیا باید به غیر از فقهاء وحقوق‌دانان متخصصان مختلف نیز در مجلس خبرگان حضور داشته و بر عملکرد ایشان نظارت نمایند؟ بایدگفت: اولاً آنچه که عنصر اصلی

نظام را تشکیل می‌دهد اسلام است که در دو شرط فقاهت و عدالت در ولی‌فقیه تبلوریافته است و باعث امتیاز نظام ما بر سایر نظام‌ها می‌شود و احراز این ویژگی در رهبر از عهده کسانی بر می‌آید که خودشان متخصص در این رشته یعنی فقاهت و اجتهاد باشند. ثانیا آشنایی نسبت به سیاست و مسائل اجتماعی روز هم در خبرگان و هم در شخص رهبر اهمیت دارد و بر این اساس یکی از شرایط اعضای خبرگان آگاهی و آشنایی نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی می‌باشد. ثالثا از آنجا که بر طبق قانون اساسی فرماندهی کل قوا، تعیین خط و مشی‌ها و سیاست‌های کلی نظام اعم از اقتصادی،نظامی، سیاسی و غیر آنها به وسیله رهبر انجام می گیرد، خبرگان برای نظارت بر عملکرد صحیح رهبر و وظایف او، درکمیسیون‌های مجلس خبرگان خصوصا کمیسیون تحقیق که مراقب بقاء اوصاف و شرایط رهبری است و درمشورت‌ها، از متخصصان و صاحب‌نظران سیاسی و اقتصادی، نظامی و.. دعوت نموده و از نظرات کارشناسی آنهامطلع می‌شوند. رابعا: یکی از وظایف همه مسلمانان امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت حاکمان وانتقاد صحیح، سالم وسازنده از آنان می‌باشد (نظارت عمومی) و مردم و سایر متخصصان می‌توانند نظرات خود را از طریق رسانه‌ها، احزاب و... به حکومت و دستگاه‌های مسؤول منتقل نمایند. بدین‌ترتیب ملاحظه می‌شود که منطقا وجود تخصص‌های مختلف نظامی، اقتصادی و غیر آنها در مجلس خبرگان رهبری واعضای آن ضرورتی ندارد و انتخاب افرادی که حد نصاب لازم و کافی را در اجتهاد و تقوا و آگاهی نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی روز جامعه و بین‌الملل داشته باشند، برای تعیین و تشخیص رهبر و ولی‌فقیه توسط مجلس خبرگان کافی است. افزون بر آن مسؤولیت‌هایی چون فرماندهی کل قوانیازمند آگاهی‌های نظامی نیست، زیرافرماندهی کل در واقع سیاست‌های کلان مانند جنگ و صلح را اعلام می کند نه فرماندهی یگان‌های نظامی در میدانرا. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱- ولایت فقیه، ص ۴۵۶ جوادی آملی ۲- نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، ص ۱۵۰ محمد مهدی نادری قمی

آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پرسش

آیا مجلس خبرگان رهبری می تواند ولی فقیه را عزل نماید؟

پاسخ

این مسئله در اصل یکصدویازدهم قانون اساسی پیش بینی شده است بر اساس قانون , یکی از وظایف و اختیارات مجلس خبرگان رهبری نظارت بر کار رهبر و عزل و بر کناری وی هنگامی که تشخیص دهند برخی یا همه شرایط لازم را برای رهبری از دست داده است مثلا "خدای ناکرده مرتکب گناه کبیره گشته و از مسیر عدالت و تقوا منحرف شده یا بر اثر بیماری یا عامل دیگری در شعور و قوای فکری او خللی واقع شده یا قدرت اجتهادی را از دست داده است یا قادر به درک و تحلیل مسائل سیاسی و اجتماعی نیست و فاقد مدیریت و کارایی لازم برای رهبری است در این صورت دیگر آن رهبر فاقد ولایت و اختیارات شمرده شده برای فقیه می باشد و خبرگان بعد از کشف فقدان شرایط او را رسما "برکنار کرده و به اطلاع مردم می رسانند, (همان , ص ۱۵۶ و ص ۱۵۷).

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پرسش

اگر نماینده مجلس خبرگان رهبری شرایط نمایندگی را از دست داد آیا هم چنان عضو مجلس است؟

پاسخ

براساس آیین نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری، در مورد فقدان شرایط لازم نمایندگی مجلس خبرگان از سوی نمایندگان این مجلس، با پیشنهاد ۲۰ نفر از نمایندگان مجلس خبرگان، قابل طرح در «کمیسیون تحقیق» بوده و پس از بررسی این پیشنهاد به صحن علنی مجلس می رود که در صورت حضور آن نماینده، ابتدا نظرات و دلایل آن شنیده و سپس به رأی گیری گذاشته می شود که در صورت تشخیص و رأی اکثریت بر فقدان صلاحیت، از سمت نمایندگی برکنار می شود. در هر صورت تصمیم گیری در این زمینه با رأی گیری سایر نمایندگان مجلس خبرگان خواهد بود (تماس تلفنی با دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری ۲۶/۷/۸۳).

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پرسش

ساز و کار نظارت بر رهبری از سوی مجلس خبرگان چگونه است؟

پاسخ

بر اساس اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان رهبری وظیفه تشخیص و شناسایی شرایط و صفاتی را که در قانون اساسی برای ولی فقیه بر شمرده است (فقاهت، عدالت و مدیر و مدبّر بودن) بر عهده دارد. همچنین بعد از معرفی فقیه واجد شرایط به عنوان ولی فقیه، در طول دوران رهبری وظیفه نظارت بر اعمال و رفتار رهبری و بقای آن شرایط را عهده‌دار است. خبرگان بدین منظور از میان اعضای خود هیئت تحقیق را مرکب از هفت نفر، برای مدت دو سال با رأی مخفی انتخاب می‌کنند تا به وظایف مذکور در این قانون عمل نمایند بر اساس ماده یکم، آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. : هیئت موظف است هر گونه اطلاع لازم را در رابطه با اصل یکصد و یازدهم در محدوده قوانین و موازین شرعی تحصیل کند. همچنین نسبت به صحت و سقم گزارش‌های واصله، در این رابطه تحقیق و بررسی کند و در صورتی که لازم بداند، با مقام رهبری ملاقات نماید. و بر اساس تبصره دوم ماده یکم آیین نامه مجلس خبرگان رهبری، پس از ارائه گزارش هیئت تحقیق به مجلس خبرگان، مقام رهبری در خصوص گزارش ارائه شده حق دفاع از خود را خواهد داشت. نصاب لازم در تشخیص موضوع و عمل به اصل یکصد و یازدهم، آرای دو سوم نمایندگان منتخب است. هرگاه رهبر به تشخیص خبرگان از انجام دادن رهبری ناتوان گردد، از مقام خود برکنار می‌شود.همان مواد، ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

پرسش

از دیدگاه حقوقی رابطه مجلس خبرگان و رهبری چگونه است؟ آیا به دلیل عزل و نصب رهبر از سوی خبرگان، این مجلس جایگاه رفیع‌تری ندارد؟

پاسخ

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عالی‌ترین مقام در جمهوری اسلامی ایران، «ولی فقیه» است و از حیث عقل و شرع، رفیع‌ترین جایگاه به او اختصاص دارد؛ لکن به دلیل حوادث و پیشامدهای مختلف (از قبیل مرض و فوت) و یا کشف فقدان بعضی از شرایط، خبرگان مردم، وظیفه اعلام عزل رهبری را دارند. بنابراین خبرگان راه کشف عزل و نصب است؛ نه ایجادکننده آن. از این رو کار خبرگان، یک نوع تثبیت و حفظ جایگاه رهبری صالح در جامعه است؛ نه ایجاد و نفی آن تا تصور شود که دارای شأن برتری است. بدین ترتیب، نظارت مجلس خبرگان بر رهبری، نه تنها موجب تنزل اعتبار رهبر و یا محدود کننده قدرت وی نیست؛ بلکه باعث تقویت و استحکام جایگاه والای ولایت فقیه و مظهر جمهوریت نظام اسلامی است. از طرف دیگر این گونه مقامات، دارای وجوه و اعتبارات مختلفی است. بنابراین به یک اعتبار می‌توان گفت: مجلس خبرگان تقدم بر رهبری دارد و به اعتبار دیگری رهبری، مقدم بر خبرگان و دارای جایگاه رفیع‌تری است.

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پرسش

در فرض وقوع هم‌زمان عزل رهبری از سوی مجلس خبرگان و انحلال مجلس خبرگان به وسیله رهبر، کدام یک مقدم است؟

پاسخ

هر چند این فرض نادر است؛ اما اگر زمانی چنین اتفاقی بیفتد، به نظر ما تصمیم مجلس خبرگان، فصل الخطاب خواهد بود؛ زیرا: در چارچوب نظام و قانون اساسی، این امر بر عهده مجلس خبرگان است؛ چنان که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان قانوناً حق عزل و برکناری رهبری را دارد. از طرف دیگر چنین اختیاری قانوناً برای رهبری در نظر گرفته نشده است(.ولایت فقیه، ولایت، فقاهت و عدالت، ص ۴۵۸.) بنابراین قول و تصمیم مجلس خبرگان، قانوناً حجّت و ملاک عمل است. از بعد اندیشه‌ای و تئوری و نظری نیز در فرض وقوع چنین مسأله‌ای، قول خبرگان رهبری مقدم است؛ زیرا هر چند ولایت فقیه واجد شرایط، ثبوتاً و در عالم واقع منبعث از کشف و شناسایی خبرگان نیست؛ ولی از نظر اثباتی، ولایت چنین فقیهی و وجوب و لزوم اطاعت از او، بر کشف خبرگان –که واسطه در تشخیص مردم‌اند معتبر است. بنابراین به مجرّد اینکه خبرگان رهبری، رأی به فقدان صلاحیت رهبر داد، دیگر چنین فردی اثباتاً «ولایت» ندارد و فرمان او مبنی بر انحلال خبرگان، فاقد اعتبار است. البته در مقابل این نگرش، دیدگاه دیگری هست که حکم «ولی فقیه» را مقدم می‌دارد. همچنین شرایط مختلفی را می‌توان فرض کرد که در برخی از آن شرایط نظر ولی فقیه می‌تواند مقدم باشد.

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پرسش

آیا خبرگان علاوه بر کشف و تعیین ولی فقیه به عنوان رهبر، وظیفه دیگری هم دارند؟

پاسخ

خبرگـان علاـوه بر کشف و تعیین رهـبر، وظیفه نظـارت و در صورت لزوم عزل رهبری -و به تعبیر دقیق‌تر اعلاـم عزل او را بر عهـده دارنـد. اجلاـس عمومی مجلس خبرگـان سالی یـک نوبت تشـکیل می‌شود؛ امـا در تمام سال کمیسـیون‌های فعالی به وظیفه خود و نظارت بر عملکرد رهبری می‌پردازند تا اگر به هر دلیلی یکی از شـرایط رهبر از بین رفت، این مطلب را اعلام کنند. بنابراین یکی از کمیسـیون‌های فعـال خبرگـان -که از ابتـدا به پیشـنهاد مقـام معظم رهـبری تشـکیل شـد هیـأت تحقیقی است که این مهم را پیگیری می کند.

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پرسش

فلسفه وجودی مجلس خبرگان چیست و به چه علت امام خمینی(ره) از سوی خبرگان انتخاب نشدند؟

پاسخ

در پاسـخ به این سؤال چنـد مطلب قابـل بررسـی است: فلسـفه وجودی مجلس خبرگـان بنابر روایات و نصوص متعـدد، فقهای واجد شرایط -به صورت عام‌از طرف امامان معصوم(ع) منصوب گردیـده و همه دارای ولایت اند. از طرف دیگر تصوّر وجود رهبری‌های متعـدد در یک حکومت، غیر قابل قبول است؛ زیرا ولایت‌های موازی در یک دولت، موجب هرج و مرج است و عقل سـلیم به هیچ وجه نمی‌توانـد آن را بپـذیرد. البته نفس تعـدد ولایت مشـکل‌زا نیست؛ بلکه تداخل در مقام اجرا و اعمال ولایت است که به هرج و مرج می‌انجامـد. به عبارت دیگر در صورت تزاحم یا احتمال آن بین فقیهان واجد شـرایط، نمی‌توان قائل به جواز اعمال ولایت برای همه شـد و تنهـا یکی از آنـان، بایـد اعمـال ولاـیت کنـد. ازاین‌رو پس از به قـدرت رسـیدن یکی از آنـان، سـایر فقهـا می‌تواننـد در محدوده‌ای که فقیه حاکم اعمال ولایت نکرده - به شرط عدم تزاحم به اعمال ولایت بپردازند. نکته دیگر اینکه باید یکی از آنان را کـه دارای ملاـک ترجیـح و برتری نسـبت به دیگران است، به رهـبری برگزینیم. عمـده این مرجّحـات عبـارت است از: اعلم بـودن، برجسـتگی در فضایل اخلاقی، مقبولیت بیشتر، صـلابت و اسـتواری، مـدیریت قوی‌تر، تدبیر اسـتوارتر و.... برای تشـخیص فقیه جامع شرایط، چند راه‌کار منطقی و مورد قبول وجود دارد: یک. در بعضـی از موارد رجحان، برتری و افضل بودن یک فقیه نسبت به سایر فقیهان هم عصـر خویش، کاملاً واضـح و روشن است؛ به گونه‌ای که هیـچ رقیبی برای او وجود نـدارد تا زمینه تحیّر و تردیـد پـدید آیـد. در چنین مواردی، نیاز به اقامه بینه یا گزارش کارشـناسانه خبرگان نیست و حق حاکمیت با اقـدام فقیه و پذیرش مسـتقیم و بی واسـطه مردم اعمـال می‌شود؛ چنان که پـذیرش نظام جمهوری اسـلامی، در فروردین ۱۳۵۸، از طریـق همه پرسـی و به طور مسـتقیم صورت گرفت. همین طور است پـذیرش رهبری بی بدیل امام خمینی(ره) از سوی آحاد مردم که از شـروع انقلاب، ولایت ایشان به نحو تعیّن بر همگان روشن بود. در چنین مواردی بعد از اینکه فقیه واجد شـرایط، اقدام به تشـکیل حکومت کرد، تمامی افراد جامعه -حتی فقهـای معاصـر اوموظّف به تبعیت از او می‌باشـند. دو. در مواردی که تشـخیص فقیه افضـل و اعلم برای رهبری، از میـان سایر فقیهان پیچیده و دشوار و نیازمند به کارشناسـی متخصـصان باشد و مردم خود توانایی تشخیص چنین او را نداشته باشند، به خبرگان

مراجعه می‌کننـد و آنان را وکیل خود قرار می‌دهنـد تا ولی فقیه واجـد شـرایط را شـناسایی کنند. مراجعه به افراد خبره و کارشـناس، یک فراینـد عقلایی است و انسان‌ها در امور خود - بویژه در موارد پیچیـده و مهم بر اساس آن عمل می‌کننـد. این روش مورد تأیید شارع است. از آن جهت که معمولاً مردم اطلاعات کمتری درباره فقاهت و شـرایط ولی فقیه دارنـد، به افراد خبره رجوع می‌کننـد و خبرگان نیز رهبر با کفایت را کشف، شـناسایی و معرّفی می‌نماینـد. در قانون اساسـی مصوب ۱۳۵۸ هر دو راه کار برای شـناسایی و کشف رهبر وجود داشت؛ ولی از آنجا که وجود فردی ماننـد امام‌راحل(ره)، بسـیار نادر و در طول تاریخ کم نظیر بود، در بازنگری قـانون اساسـی تنهـا راه کـار دوم (تشـخیص و شـناسایی به وسـیله خبرگـان) رسـمیت یـافت. بنـابراین اگر نمونه نـادری همچون امام راحـل(ره) وجود داشـته باشـد، مردم به طور عادی تکلیف خود را می‌داننـد و عملاً در مرحله تعیین رهبر، نیازی به خبرگان ندارنـد؛ البته در این صـورت هم در مرحله بقـا و نظـارت، خبرگـان لازم است.الـف. جوادی آملی، آیت الله عبـدالله، وحی و رهـبری، مقـاله امامت؛ ولایت فقیه، ص ۴۴۸. ب. تازه‌های اندیشه، ش ۱، خبرگان رهبری، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها.

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پرسش

شرایط اعضای خبرگان چیست؟

پاسخ

خبرگانی که رهبر را تعیین می‌کنند باید خودشان مرتبه‌ای از شرایط رهبری را داشته باشند. البته باید حدّ نصابی را در نظر گرفت که عملاًـ قابـل اجرا باشـد. یعنی آن سه شـرط اصـلی که معیار انتخاب رهبری است یعنی «فقاهت»، «عـدالت» و «مـدیریت» خود اعضای خبرگـان مرتبـه از ایـن شـروط را دارا باشـند. گرچـه ممکن است در موقعیّـتی رهـبر از دیگران فقیه‌تر نباشـد ولی بـا مجمـوع برآیند امتیازش از فقاهت و عدالت و مدیریت شایسته‌تر از دیگران باشد. پس اعضای خبرگان باید حدّ نصاب فقاهت، عدالت و مدیریت و آشنایی با مسائل سیاسی و اجتماعی را داشته باشند و در شرایط مذکور حداقل اجتهاد را داشته باشند(۱). « بخش پاسخ به سؤالات »
۱) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پرسش

چه ضرورتی دارد اعضای خبرگان فقیه باشند؟

پاسخ

از آن رد که نظام ما جمهوری اسـلامی است و بر اساس ارزشهای اسلامی آن را پذیرفته‌ایم گرچه شکل حکومت جمهوری اسلامی است. امّا محتوای آن باید اسلامی باشد، برای رسیدن به این هدف در رأس نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشـنا باشـد. و این همـان مسأله ولاـیت فقیه است که ضـامن اسـلامی بودن نظام است. حال با توجّه به اینکه کار

اصلی مجلس خبرگان تشخیص فرد مناسب برای تصدّی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند. و توان تشخیص اصلح و شایسته‌ترین را برای تصدّی مقام ولایت فقیه را دارند. بنابراین اعضای خبرگان باید فقهایی باشند که صلاحیّت این کار را دارند(۲). « بخش پاسخ به سؤالات » ۲) نقل با اختصار از کتاب پرسش‌ها و پاسخ‌ها، آیت اللّه مصباح یزدی.

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پرسش

جایگاه مجلس خبرگان چیست؟ و وظایف آن کدام است؟

پاسخ

برای تعیین رهبر در نظام اسلامی چون مردم در شناخت و انتخاب اصلح با مشکل روبرو می‌شوند و معمولاً شناختن یک فرد جامع شرایط رهبری برای افراد عادی سال‌ها وقت لازم دارد وترجیح رهبر اصلح از میان کاندیداهای رهبری کاری دشوار است و دراکثر مواقع یقین آور نیست – البته ممکن است در بعضی مواقع مردم با اکثریت آرأ شخصی واجد شرایط را انتخاب کنند اما چون همیشه این مسئله مقدور نیست– برای همین در اصل ۱۰۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران خبرگان رهبری پیش بینی شده است و در آن اصل آمده است: «تعیین رهبر بر عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهأ واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشوررت می‌کنند هرگاه یکی از آنان را اعلم به احکام وموضوعات فقهی یا مسائل سیاسی و اجتماعی یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می‌کنند ودر غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت.» {۱} با توجه به مطالب فوق جایگاه مجلس خبرگان ووظایف آن در نظام اسلامی مشخص می‌شود و آن تعیین و شناساندن رهبری دارای واجد شرایط به مردم است و در واقع آنان بعنوان مجتهد شناسان شهادت می‌دهند که این فرد از همه اصلح و اعلم است و در این صورت شهادت آنها یقین‌آور می‌شود مبنای فقهی خبرگان تعیین رهبری همان سیره عقلاـ است که معمولاً مردم برای رجوع به متخصص اصلح و اعلم از خبرگان و کارشناسان زبده سوال می‌کنند و برای این سیره مویّدات فراوانی از ادله شرعی و سیره متشرعین وجود دارد. قبل از ایجاد نظام جمهوری اسلامی گرچه مسأله رهبری اسلامی مطرح نبود، ولی مردم برای تشخیص مرجع تقلید با ذوق عقلاـیی خود همین کار را می‌کردند، یعنی وقتی مرجع تقلید از دنیا می‌رفت و کسی به تکلیف می‌رسید و می‌خواست به احکام دینی عمل کند، درصدد بود که از کسی بپرسد مرجع تقلید اعلم کیست؟ طبیعی است که او به عالم محل خود مراجعه می‌کرد و اگر در روستا عالم سرشناسی نبود، به شهر یا مرکز استان مراجعه می‌نمود و آن قدر جستجو می‌کرد تا مطمئن شود اصلح را یافته است و نیازی نبود به مردم یاد بدهند از خبره‌ها بپرسید، تا اصلح را بیابید، بلکه با ذوق عقلایی خود این کار را انجام می‌دادند. {۲} می‌توان مجلس خبرگان رهبری در جمهوری اسلامی ایران را به نوعی به مجلس «اهل حل و عقد» در میان اهل تسنن دانست با این تفاوت که آن جلسه فقط برای تعیین خلیفه و حاکم است اما انتخابات غیر مستقیم و چند مرحله‌ای برای انتخاب خبرگان رهبری نظریه‌های عام‌تر و فرا گیرتر از مسئله «اهل حل و عقد» است که برای هر منصبی –از رئیس جمهوری گرفته تا وزیر و قضات و حتی شهردارها و هرکس که بخواهد در منصبی قرار بگیرد قابل اجرا است، یعنی طبق این روش، متخصصان هر صنف، باید به اصلح رأی بدهند توضیح آنکه نحوه شناسایی و انتخاب

بهترین فرد برای یک کار مشخص، این گونه می‌تواند باشد که ابتدا مردم معتمدان محل را انتخاب می‌کنند؛ چون مردم در طول سال‌هایی که با آنها زندگی کرده‌اند، خصوصیات آنها را می‌شناسند. بعداً معتمدان، متخصصان را معرفی می‌کنند، زیرا آنها مورد وثوق مردم هستند وبی دلیل سخن نمی‌گویند سپس خود متخصصان، افراد را از لحاظ تخصص، مهارت، تعهد و اهمیت کار درجه بندی می‌کنند و بهترین‌ها را معرفی می‌نمایند.{۳} --

------- [۱].قانون اساسی، نشر تالش، ص ۷۲/ [۲]. پرسشها و پاسخها، استاد مصباح یزدی، ج ۲، ص ۵۰/ [۳]. همان، ص ۶۲/

چرا اعضای خبرگان رهبری، باید فقیه باشند؟

پرسش

چرا اعضای خبـ_ЅлЉ...ЅлЉ...□Њبايد فقیه باشند؟

پاسخ

یکی از وظایف مجلس خبرگـان و بلکه اصلی‌ترین آن‌هـا، تعیین رهبر از میـان فقهای واجـد شـرایط رهبری است. این مهم، بعـد از مرجع عالی قـدر و رهبر فقیـد انقلاب، حضـرت امام خمینی – رحمه الله – بر عهـده مجلس خبرگان گذاشـته شـد. علت این مهم آن است که رهبر نظام اسلامی علاوه برداشتن عدالت و تقوا می‌بایست دارای صلاحیت علمیِ لازم برای صدور فتوا در ابواب گوناگون فقه باشد ؛ یعنی باید مجتهدی جامع الشـرایط باشد.{۱}طبیعی و منطقی است که شـناسایی چنین شخصـی و پی بردن به توانایی‌های علمی او خصوصاً فقه و اصول، نیاز به اطلاعات و سـیعی در حـد اجتهاد دارد؛ چرا که فقط مجتهد است که توانایی شـناسایی مجتهد را داراست. همچنان که فقط پزشک تشخیص میدهد چه کسی در طبابت مهارت دارد، و مهندس ساختمان است که می‌تواند بفهمد چه کسـی در این موضوع اطلاعـات کـافی دارد. از این روی اعضـای مجلس خبرگـان رهـبری می‌بـایست فقیه و مجتهـد(گرچه در برخی از ابواب فقهی)باشـند تـا بتواننـد ولی فقیه واجـد شـرایط رهبری را تشـخیص دهنـد. یکی از اندیشـمندان معاصـر، درباره این موضوع که تشـخیص فقیه جامع شـرایط رهبری دشوار است و باید آن را بر عهده کارشـناسان متعهد گذاشت، می‌گوید: «فقیه جامع شرایـط علمی و عملی، عهـده‌دار مناصب متعـدد است که بارزترین آن‌ها مرجعیت فتوا، قضا در محاکم عـدل، ولایت و رهبری امور مردم است...و چون محوری‌ترین شـرط آن منصب‌ها، همانا فقاهت و اجتهاد است...، تشـخیص چنین وصف و شـرطی دشوار بوده و بر کارشـناسان متعهـد است. سـیره مسـتمر متشـرعان و نیز بنای فرزانگان نیز در این گونه از امور مهم این است که به متخصـصان هر رشـته مراجعه می‌کنند و گزارش کارشـناسان متخصص موثق را می‌پذیرند....».{۲}همو در جـای دیگری درباره ضـرورت فقاهت و عـدالت اعضای مجلس خبرگان می‌نویسـد: «جمهوری اسـلامی ایران، نظام ویژه‌ای است که گذشـته از مجلس شورای اسـلامی (قوه مقننه)، قوه قضاییه و قوه مجریه، نهاد برتر و فایقی دارد به نام ولایت فقیه.... نظام اسلامی ایران طبق اصل دوم و چهارم و سایر اصول مهم قـانون اساسـی بر پـایه ایمان به توحیـد، نبوت، معاد، عـدل الهی، امامت مسـتمر و کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسؤولیت او در برابر خـدا، اسـتوار است. چنین نظـام الهی‌ای، انسانی می‌طلبـد که کارشـناسان فقاهت و عـدالت (یعنی همان مجلس خبرگان رهبری) در دو مرحله «حـدوث» و «بقا»{۳} محققانه، سـنت و سیرت رهبری نظام را مراقب باشند».{۴} پژوهش‌گر دیگری در پاسـخ به این که چرا باید اعضای مجلس خبرگان مجتهد باشـند، می‌گوید: «از آن رو که نظام ما جمهوری اسـلامی است... برای رسیدن به این هدف، در رأس این نظام باید کسی باشد که بیش از دیگران به مبانی اسلام و نحوه اجرای آن آشنا باشد. و این همان مسأله ولایـت فقیه است که ضـامن اسـلامی بودن نظـام است... حـال بـا توجه به این که کـار اصـلی مجلس خبرگان، تشـخیص فرد

مناسب برای تصدی مقام ولایت است، به نظر می‌رسد که عاقلانه‌ترین و منصفانه‌ترین راه این است که اعضای خبرگان، کسانی باشند که خود در فقاهت دستی دارند... اگر از ما بپرسند بهترین استاد دانشگاه در فلان رشته کیست، باید جواب را از استادان دانشگاه گرفت. از آن رو که مهم‌ترین ویژگی ولی فقیه، فقاهت است...، اعضای خبرگان باید فقهایی باشند که صلاحیت این کار (یعنی تشخیص فقاهت و میزان علمی شخص مورد نظر برای رهبری) را دارند...».{۵} --- [۱].۱. قانون اساسی، صفات لازم برای رهبری را در اصل ۱۰۹ برشمرده است/ [۲].۲. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲،جایگاه فقهی - حقوقی مجلس خبرگان (گفت و گو با آیت الله جوادی آملی)، ص ۲۰/ [۳].۳. یعنی در بدو امر برای پذیرش منصب رهبری و بعد از آن در کلیه دوران زعامت. [۴].۴. مجله حکومت اسلامی، سال سوم، ش ۲، ص ۲۵ - ۲۴/ [۵].۱. پرسش‌ها و پاسخ‌ها (ولایت فقیه و خبرگان)، آیت الله مصباح یزدی (انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ص ۹۰ - ۸۹.

مجمع تشخیص مصلحت

مرز بین مصلحت وحقیقت دین در کجاست؟

پرسش

مرز بین مصلحت وحقیقت دین در کجاست؟

پاسخ

آنچه در اندیشه دینی مصلحت خوانده می شود هیچگونه انفکاك و مرز فاصلی با حقیقت ندارد، بلکه چهره و تجلی حقیقت در شرایط مختلف می باشد. آنچه بین حقیقت (Ttuth) و مصلحت، جدایی می افکند نگرش پراگماتیستی بر مصلحت و تفسیر مادی و سرد انگارانه (Utility) از آن است. اما در تفکر اسلامی مصلحت در مقابل مفسده و فساد است. در «مصباح المنیر» آمده است: صلاح ضد فساد است، مصلحت در چیزی یعنی وجود خیر در آن. (المقری الفیدمی، احمد بن محمد بن علی، المصباح المنیر، ج ۱، ص ۳۴۵). بر اساس دیدگاه شیعه و معتزله همه احکام الهی بر اساس مصالح و مفاسد واقعی نهفته در متعلق آنها وضع شده اند. البته در مواردی مصالح و مفاسد با یکدیگر تزاحم می کنند. مثلا خوردن گوشت خوك به خاطر مفسده ای که دارد حرام است و حفظ جان نیز مصلحتی است که باید رعایت شود. اکنون اگر برای حفظ جان به خوردن گوشت خوك حاجت شد قواعدی در دین وجود دارد که بر اساس اهمیت ملاك ها تکلیف را روشن می سازد. مثلاً چون از نظر شارع مصلحت حفظ جان اهم از رعایت مصلحت ترك خوردن گوشت خوك است، در چنین شرایطی اجازه خوردن آن را می دهد، زیرا عدم تجویز آن مفسده بزرگتری دارد و آن از بین رفتن نفس محترمه است. بنابراین مصلحت آنگونه که در شریعت تبیین شده عین حقیقت است و سرای رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد واقعیه در شریعت اسلامی قواعدی قرار داده شده که نقش حاکم و کنترل کننده دیگر قوانین را دارند، از طرف دیگر در مواردی که تشخیص اهم و مهم و رفع تزاحم بین مصالح و مفاسد نیازمند دقت های کارشناختی است امام معصوم و در غیبت او ولی فقیه چنین رسالتی را بر عهده دارد بنابراین می توان گفت خود دین مرز مصلحت را مشخص کرده است گاهی به صورت قواعد کلی مانند قاعده «لاضرر و لا ضرار فی الاسلام» در اسلام ضرربینی و ضرر رسانی وجود ندارد. و یا قاعده «حرج» که هر آنچه موجب سختی خارج از طاقت انسان باشد در اسلام نیست. و یا مصلحتی باید باشد که توسط امام معصوم و یا فقیه جامع

الشرایط تشخیص داده شود که رعایت آن به مصلحت مسلمانان و جامعه اسلامی است. بنابر آن چه گفته شد اگر مصلحت را عرف متدینین و عقل جمعی تشخیص دهند به طوری که شارع نیز آن را امضا کند. و یا «رهبر الهی» که دارای دو ویژگی علم و عدالت است. اگر مصلحت را تشخیص دهد اطمینان حاصل می شود از چهارچوب دین خارج نیست و ظلم در آن راه ندارد. این همان مصلحت اندیشی است که مورد پذیرش دین می باشد. رعایت فاکتورهای فوق همان مرز شناسی میان مصلحت و حقیقت دین است در غیر این صورت مصلحت اندیشی های دیگران اطمینان بخش نخواهد بود و مورد تأیید و امضای شارع نیست. برای آگاهی بیشتر ر.ک: ۱. محمدصادق شریفی، بررسی فقهی و حقوقی مجمع تشخیص مصلحت نظام، بوستان کتاب قم؛ ۲. تشخیص مصلحت نظام، محمدجواد ارسطا، کانون اندیشه جوان؛ ۳. مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیدحسین هاشمی، مرکز مطالعات و تحقیقات پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم.

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و چرا باید در رأس همه ارگان ها از جمله مجلس قرار گیرد؟ در حالی که نماینده هایی که در مجلس هستند رأی آن ها چون منتخب مردم هستند ارجحیت دارد؟

پاسخ

رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام وظایفی از قبیل؛ اداره جلسات مجمع و نظارت بر حسن اجرا و عملکرد بخش های مختلف مجمع از قبیل شورای مجمع، کمیسیون های تخصصی (دائمی و خاص)، دبیرخانه مجمع و همچنین ارجاع موضوعات مربوطه به کمیسیون های تخصصی و... را بر عهده دارد (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، سید محمد هاشمی، چاپ پنجم، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، صص ۵۴۶ – ۵۴۳). در پاسخ این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می‌باشد: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظری که بین مجلس و شورای نگهبان بود بر می گردد. حضرت امام(ره) در پاسخ به نامه‌ی مسؤولان و مقامات حکومتی وقت (در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶) در مورد برخی از مشکلات و...، فرمانی را صادر نمودند که به موجب آن، «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، (رؤسای قوای سه گانه)،... (نخست وزیر) و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریّت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمّه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می گردد...»، (مجموعه‌ی قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره‌ی کل قوانین و مقررات کشور، چاپ ۱۳۶۹، ص ۴–۳). سپس در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان گروه مشاوران وهیئت مشورتی رهبری در قانون اساسی قرار داده شد و تا سال ۱۳۷۵ گاه و بیگاه و متناسب مواردی که پیش می‌آمد تشکیل جلسه می‌داد و این همه هیچ ارتباطی به ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی ندارد. یعنی هم ضرورت آن و هم تشکیل آن قبل از ریاست جمهوری جناب آقای خاتمی بوده است. در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام بر همان اساسی که

قانون اساسی مقرر نموده بود فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند و در آن زمان با این که آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت بودند، به ریاست مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز انتخاب شدند، متأسفانه در کشور ما از فرط زیاده‌روی در گرایش و علایق سیاسی حقایق عینی و تارخی نیز تحریف می گردد. در سال ۱۳۷۶ (یعنی هشت سال پس از تأسیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) ریاست جمهوری آقای خاتمی آغاز شد. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل در ۴/۲/۱۳۶۸ (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیر شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ نه تنها یک مرکز تصمیم گیری، هم عرض سایر قوا نبوده و باعث تداخل امور جاری و اجرایی نظام نیست؛ بلکه اساساً برای حلّ معضلات و باز کردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن - به ویژه قوه‌ی مقننه و مجریه - تأسیس شده است. این مجمع موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می گردد. (اصل ۶۲). مجلس شواری اسلامی نیز در عموم مسائل در حدود مقرّر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند (اصل ۷۱). بنابراین صلاحیّت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون گذاری نیست و حق تقنین ندارد (اصل ۱۱۲). البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوّبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا: آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشند به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که «هر گاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند» (اصل ۱۱۰). پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین برخی از مقررات نموده است؛ به اعتبار این که رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنها را خواسته است و سپس با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقرّرات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد، (ر.ک: قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات اطلاعات: تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، صص ۱۹۸ - ۱۹۶). نکته دیگر این که مصوبات مجمع - بر عکس مصوّبات مجلس - دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوبات مجمع بر اساس «ضرورت» است، (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اسایس، ج ۲، ص ۸۳۸). در هر صورت، مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز یکی از نهادهای کاملاً قانونی مانند مجلس شورای اسلامی و در راستای تأمین مصالح کشور و اداره هر چه کارآمدتر آن است و به هیچ وجه با موقعیت و جایگاه مجلس و سایر نهادها تعارض و اصطکاکی ندارد. جهت مطالعه بیشتر ر.ک: ۱- تشخیص مصلحت نظام از دیدگاه فقهی - حقوقی ، محمد جواد ارسطا، نشر کانون اندیشه جوان ۲- مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز مطالعات و پژوهش های فرهنگی حوزه علمیه قم

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه ای مخالف با شرع و قانون باشد, می تواند آن را تاءیید کند؟

پرسش

وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام چیست و اگر مصوبه ای مخالف با شرع و قانون باشد, می تواند آن را تاءیید کند؟

پاسخ

می‌دانیم که احکام شرع چندگونه است. بعضی احکام اولیه است مانند حرمت شراب و بعضی احکام ثانویه است مانند حلیت شراب. در صورت اضطرار و خوف مرگ بعضی نیز احکام حکومتی است مانند پرداخت مالیات. اگر مصوبه مجلس مخالف با احکام اولیه بود شورای نگهبان آن را رد می‌کند در این صورت با تصویب دوباره مجلس، از حیث این که آیا از زمره احکام حکومتی هست یا نه در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی می‌گردد. امام خمینی در نامه‌ای که در این باره نوشتند فرمودند: گرچه با تصویب دو سوم مجلس نظر کارشناسی به دست می‌آید و ازنظر شرعی حکم آن روشن است اما برای احتیاط بیشتر در مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی گردد. مجمع تشخیص مصلحت نظام بر اساس بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ علاوه بر بررسی موارد اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان وظیفه مشورت دادن به رهبری را نیز بر عهده دارد و ترکیب مجمع تشخیص مصلحت نظام راقانون اساسی روشن کرده است، (نک: اصل‌های ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۷۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران). از پاسخ روشن می‌شود که این قسمت از سؤال که آیا قانون و شرع مهمتر است یا مصلحت، جایی ندارد زیرامصلحتی که در اینجا مورد بررسی قرار می‌گیرد از دیدگاه و براساس شرع است و چیزی جدای از شرع و در مقابل آن نیست.{J

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفا با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشـکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می شود صـرفا با رای گیری اعضا باعث مصـلحت داری حکم برای نظام می شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی ب

پرسش

آیا وظیفه مجمع تشخیص مصلحت نظام آن است که نزاع بین مجلس و شورای نگهبان را صرفا با یک رای گیری سیاسی حل کند؟ آیا مسائل و مشکلات فنی که به مجمع ارجاع داده می شود صرفا با رای گیری اعضا باعث مصلحت داری حکم برای نظام می شود. مگر همه اعضا از تشخیص کافی اسلامی بهره مندند؟ اگر خیر پس چگونه رای مثبت و منفی میدهند. مگر همه مسائل مجمع سیاسی هستند که با جمع آرا مصلحت به دست می آید.

پاسخ

در پاسخ به این سؤال توجه به نکات ذیل حائز اهمیت می باشد: یکم – مسلما مجمع تشخیص مصلحت نظام یکی از نهادهای مهم نظام اسلامی است که از پشتوانه های مستحکم حقوقی، منطقی و شرعی برخوردار بوده و کارکردهای بسیار با ارزشی در زمینه های مختلف و در مقاطع حساس داشته و دارد، از این رو مناسب است با دقت بیشتری به قضاوت پیرامون جایگاه و کارکردهای آن بنشینیم. دوم – همانگونه که می دانید رأی گیری پیرامون موضوعات مختلفی که در مجمع مطرح می شود، تنها یک مرحله از مراحلی است که موضوعات درمجمع جهت تصویب طی می کنند و قبل از آن، موضوعات در کمیسیون های تخصصی مجمع توسط کارشناسان زبده، بررسی می شوند. از این رو در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان – به عنوان یکی از وظایف مجمع – اولا تنها با یک رأی گیری نیست، ثانیا رأی گیری نیز علی القاعده سیاسی نمی باشد زیرا هم ترکیب مجلس که از جناح ها و سلایق مختلف سیاسی و بخش های مختلف حکومتی و قوای سه گانه تشکیل شده است و هم مراجعه به مصوبات مجمع که کاملا- بی طرفانه و در بسیاری مواقع به نفع مجلس یا دولت می باشد با این نگرش همخوانی ندارد. بلکه باید کاری کارشناسانه

براساس مصالح نظام و جامعه اسلامی باشد. سوم –مجمع تشخیص مصلحت نظام، متشکل از با تجربه ترین و متعهدترین افراد کشور می باشد که معمولا هر یک در برخی از زمینه ها از تخصص و توانایی مدیریتی مناسبی برخوردار می باشند از این رو ترکیب این مجمع نسبت به سایر نهادهای حکومتی و دولتی از جایگاه ویژه و ممتازی برخوردار می باشد. از سوی دیگر علاوه بر این که در میان اعضای مجمع از جمله ریاست محترم مجمع افراد مجتهد و اسلام شناسی وجود دارد، مصوبات مجمع حتما باید به تأیید ولی فقیه جامع الشرایط برسد تا مشروعیت پیدا کند. چهارم – هم اصل مصلحت و هم جایگاه مجمع تشخیص مصلحت فلسفه وجودی و وظایف و اختیارات آن و چگونگی عملکرد آن و...، نیازمند ارائه توضیحات مبسوطی است که از حوصله نامه خارج می باشد، از این رو توصیه می شود در صورت تمایل به منابع ذیل که کاملا به صورت منطقی این قبیل موضوعات را برای علاقه مندان تبیین نموده اند مراجعه فرمایید: ۱. مجمع تشخیص مصلحت نظام، محمد صادق شریعتی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۰ ۲. حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مرتضی مرندی، قم، انتشارات پارسایان، ۱۳۸۲ (به پیوست ارسال می گردد).

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پرسش

چگونگی ایجاد مجمع تشخیص مصلحت و عدم تعارض آن با مجلس شورای اسلامی را بیان نمایید؟

پاسخ

در پاسخ این سؤال توجه به نکات زیر حایز اهمیت است: یکم. سابقه مجمع تشخیص مصلحت نظام به زمان امام و در پی اختلاف نظر بین مجلس و شورای نگهبان برمی‌گردد. حضرت امام(ره) در پاسخ به نامه مسؤولان و مقامات حکومتی وقت‌در تاریخ ۱۴/۱۱/۶۶. در مورد برخی از مشکلات، فرمانی را صادر کردند که به موجب آن «مجمع تشخیص مصلحت نظام» تأسیس شد. در قسمتی از این فرمان آمده است: «... برای غایت احتیاط در صورتی که بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان شرعاً و قانوناً توافق حاصل نشد، مجمعی مرکب از فقهای محترم شورای نگهبان، رؤسای قوای سه گانه،... نخست وزیر و وزیر مربوطه برای تشخیص مصلحت نظام اسلامی تشکیل گردد و در صورت لزوم از کارشناسان دیگر هم دعوت به عمل آید و پس از مشورت‌های لازم، رأی اکثریّت اعضای حاضر این مجمع، مورد عمل قرار گیرد... مصلحت نظام، امور مهمّه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد...». (مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور، ص ۳ و ۴.) در بازنگری قانون اساسی نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای حل اختلاف بین مجلس و شورای نگهبان و به عنوان «گروه مشاوران وهیئت مشورتی رهبری» در قانون اساسی قرار داده شد. این مجمع سال تا ۱۳۷۵ گاه و بی‌گاه و متناسب با مواردی که پیش می‌آمد، تشکیل جلسه می‌داد. سپس در سال ۱۳۷۵ قرار شد مجمع تشخیص مصلحت نظام، بر همان اساسی که قانون اساسی مقرر نموده بود، فعال‌تر و جدی‌تر عمل کند. دوم. مجمع تشخیص مصلحت نظام، با توجه به فرمان بازنگری امام راحل(ره)۴/۲/۱۳۶۸. در (مجمع تشخیص مصلحت نظام برای حلّ معضلات نظام و مشاوره با رهبری، به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد) و نیز نظر تفسیری شورای نگهبان (... مجمع تشخیص مصلحت نظام نمی‌تواند مستقلاً در موارد قانونی مصوبه خود، تجدید نظر کند)؛ اساساً برای حلّ معضلات و باز کردن گره‌های کور نظام و کمک به نهادهای آن –به ویژه قوه مقننه و مجریه تأسیس شده است. این مجمع همچنین موظف است به عنوان بازوی مشورتی رهبر، ایشان را در ترسیم و تدوین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، کمک کند. سوم. یکی از جلوه‌های بارز حاکمیت ملی در کشور ما، نهاد مجلس

شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب ملت تشکیل می‌گردد.اصل ۶۲. مجلس در عموم مسائل در حدود مقرّر در قانون اساسی، می‌تواند قانون وضع کند.اصل ۷۱. بنابراین صلاحیّت عام تدوین کلیه قوانین مورد نیاز جامعه، در انحصار مجلس قرار دارد. پس مجمع تشخیص مصلحت، خود نهاد مستقلی در امر قانون‌گذاری نیست و استقلالاً حق تقنین ندارد.اصل ۱۱۲. البته این موضوع را نباید با قانونی بودن مصوّبات آن مجمع، خلط نمود؛ زیرا آن دسته از مصوباتی که در موارد اختلافی بین مجلس و شورای نگهبان می‌باشد، به موجب اصل ۱۱۲، مانند سایر قوانین عادی است و باید رعایت شود. دسته‌ای دیگر از مصوبات این مجمع، به این صورت است که: «هر گاه حل معضلات نظام، از طریق عادی ممکن نباشد، رهبر می‌تواند از طریق مجمع آن را حل و فصل کند»اصل ۱۱۰.. پس در مواردی، مجمع تشخیص مصلحت نظام، اقدام به تصویب و تدوین بعضی از مقررات نموده است؛ به اعتبار اینکه رهبر انقلاب برای رفع مشکلات نظام، با آنها مشورت نموده و در واقع نظر کارشناسی آنان را خواسته است. پس از آن با تأیید نظرات آنان، آن مصوبه به صورت مقرّرات در آمده است. این امر نیز منافاتی با اختیارات مجلس ندارد (ر.ك: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، صص۱۹۸۱۹۶). نکته پایانی اینکه مصوبات مجمع –بر عکس مصوّبات مجلس دائم و ثابت نیست و نفس دوام و ثبات در مصوّبات مجلس و تأیید شورای نگهبان و موقّت بودن امر در مجمع، بهترین دلیل بر این است که مصوّبات مجمع بر اساس «ضرورت» است(.ر.ك:.صورت مشروح مذاکرات، ج ۲، ص ۸۳۸.) برای آگاهی بیشتر : الف. ارسطا، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر ب. هدایت‌نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی حقوقی شورای نگهبان.

قوای سه گانه

مجریه

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود, رئیس جمهور نمی تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقطمی تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پرسش

آیا در قانون اساسی آمده است که اگر یکی از وزرای کابینه ۹ماه مانده به اتمام دوره ریاست جمهوری استعفا دهد یا برکنار شود, رئیس جمهور نمی تواند وزیر جدیدی به مجلس معرفی کند و فقطمی تواند سرپرست برای وزارتخانه انتخاب کند؟

پاسخ

چنین قانونی در قانون اساسی نداریم و اصل یکصدو سی و پنجم کاملاً این موضوع راتوضیح می دهد: . بنابراین اگر به هر دلیلی وزیری قادر به انجام وظایف محوله خود نباشد, رئیس جمهور فقط تا سه ماه می تواند سرپرستی برای وزارتخانه انتخاب کند و بعد از آن باید وزیری را به مجلس معرفی نماید, مگر این که فقط ۳ماه به اتمام دوره ریاست جمهوری مانده باشد.

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند.

پرسش

لطفا توضیح دهید که چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور . وظایف هر یک چه بوده است و چگونه انتخاب می شدند.

پاسخ

الف – بررسی فلسفه نخست وزیری در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: اینکه چرا در گذشته هم نخست وزیر داشتیم و هم رئیس جمهور، نیازمند مراجعه به مذاکرات خبرگان قانون اساسی و دیدگاه ها و نظرات مختلفی است که در این زمینه وجود داشت و بر اساس آن مدیریت غیر متمرکز در قوه مجریه انتخاب گردید. اما به صورت خلاصه می توان چنین گفت تدوین کنندگان قانون اساسی به دلیل سابقه نداشتن حکومتی مشابه نظام جمهوری اسلامی ایران در دنیای معاصر، به دنبال استفاده از تجارب سایر نظام های سیاسی در بعد مدیریت اجرایی و تقنینی کشور بودند. و از سوی دیگر به دلیل اهتمام زیاد نظام مقدس جمهوری اسلامی و رهبران آن به اعمال حق حاکمیت مردم در تمامی زمینه ها از میان دو نوع برداشت متفاوتی که از تفکیک قوا در دنیا مرسوم است – برخی کشورها رژیم ریاستی و برخی رژیم پارلمانی را برگزیده اند – گرایش به سمت رژیم پارلمانی در چگونگی شکل دادن به قوه مجریه غالب شد که براساس این نظریه، حاکمیت ملی از سوی مردم و از رهگذر انتخابات به نمایندگان پارلمان سپرده می شود واز طریق پارلمان به دستگاهی و اشخاص کارگزار و سایر قوا منتقل می گردد (بایسته های حقوق اساسی، دکتر ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۵، ص ۱۹۳). به عبارت دیگر در رژیم های پارلمانی تکیه بر پارلمان است و قوه مجریه در چنین نظام های سیاسی – مانند انگلستان، فرانسه و بسیاری از ممالک اروپایی – معمولا دو رکنی است؛ ریاست کشور (پادشاه یا رئیس جمهور یا شورای مجریه) که قاعدتا رکن غیر مسؤول است و ریاست هیأت دولت (نخست وزیر) و کابینه که کلیه مسؤولیت های سیاسی را بر عهده دارند و همگی پاسخگوی اعمال خود در برابر نمایندگان مردم می باشند (همان، ص ۱۹۴). بر این اساس در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ قوه مجریه غیر متمرکز و دو رکنی – یعنی هم رئیس جمهور و هم نخست وزیر – در نظر گرفته شد و تا زمان بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ این سیستم حاکم بود. ب – وظایف و مسؤولیت های نخست وزیر در قانون اساسی مصوب ۵۸: یکم – ریاست هیأت وزیران که موجب مسؤولیت های ذیل است: (براساس اصل یکصد و سی و چهارم) ۱. نظارت بر کار وزیران. ۲. اتخاذ تدابیر لازم برای هماهنگ ساختن تصمیم های دولت. ۳. همکاری با وزیران. ۴. برنامه ریزی و تعیین خط و مشی دولت برای اجرای صحیح قوانین کشور. دوم – پیشنهاد وزراء به رئیس جمهور برای تصویب و اخذ رأی اعتماد از مجلس (براساس اصل یکصد و سی و سوم) سوم – مسؤولیت اقدامات هیأت وزیران در برابر مجلس (براساس اصل یکصد و سی و چهارم). چهارم – ادامه عمل به وظایف، پس از استعفا تا تعیین دولت جدید (براساس اصل یکصد و سی و پنجم). پنجم – هرگاه پس از ابراز اعتماد مجلس به دولت نیمی از اعضای هیأت وزیران تغییر کند، دولت باید مجددا از مجلس تقاضای رأی اعتماد نماید (براساس اصل یکصد و سی و ششم). ششم – عزل و نصب مجدد وزیران توسط نخست وزیر باید با تصویب رئیس جمهور و اخذ رأی اعتماد از مجلس باشد (براساس اصل یکصد و سی و ششم). هفتم – نخست وزیر نمی تواند بیش از یک شغل دولتی داشته باشد و در موارد ضرورت می تواند به طور موقت تصدی برخی از وزرات خانه هارا که وزیر مسؤول ندارد بپذیرد. (براساس اصل یکصد و چهل و یکم). هشتم – وضع تصویبنامه و آیین نامه منطبق با متن و روح قوانین در هیأت وزیران (براساس اصل یکصد و سی و هشتم) (فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۴۵). طبیعی است در چنین سیستمی با توجه به دامنه وسیع اختیارات نخست وزیر و حوزه وظایف او، برای رئیس جمهور نقش نظارتی و تشریفاتی باقی می ماند و عملا همه کارهای در دست نخست وزیر بود. جهت آشنایی با وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ ر.ک: فقه سیاسی، حقوق اساسی و مبانی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، عباسعلی عمید زنجانی،

تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷، ص ۳۳۲ – ۳۳۱. ج – نحوه انتخاب رئیس جمهور و نخست وزیر براساس قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸: در قانون اساسی مصوب ۵۸ انتخاب رئیس جمهور همانند زمان کنونی است که با اکثریت مطلق آراء مردم انتخاب می شد (براساس اصل یکصد و هفتم قانون اساسی) و براساس اصل یکصد و بیست و چهارم «رئیس جمهور فردی را برای نخست وزیری نامزد می کند و پس از کسب رأی تمایل از مجلس شورای ملی حکم نخست وزیری برای او صادر می نماید». د – حذف نخست وزیر در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸: در نظر گرفتن قوه مجریه دو رکنی در قانون اساسی ۱۳۵۸، ابهامات و مشکلات بسیار عدیده ای هم در حوزه حقوقی و هم در حوزه عمل به وجود آورد به عنوان نمونه؛ یکی از مشکلات قانون اساسی مصوب ۵۸ در زمینه رابطه رئیس جمهور با هیأت دولت، عدم توافق نظر احتمالی رئیس جمهور با مجلس شورای اسلامی این بود که هرگاه افرادی که به عنوان نخست وزیر از طرف رئیس جمهور به مجلس معرفی می شدند، نمی توانستند رأی اعتماد مجلس را کسب نمایند و رئیس جمهور نیز نمی توانست افراد مورد اعتماد مجلس را معرفی کند، در تعیین نخست وزیر بن بست غیر قابل حلی به وجود می آمد و یا بن بست احتمالی در انتخاب وزراء که از عدم توافق احتمالی رئیس جمهور و نخست وزیر از یکسو و بین رئیس جمهور و مجلس از سوی دیگر ناشی می شد و... و یا این که در حوزه عملی نیز اختلافات مهم و متعددی بین رئیس جمهور و نخست وزیر (که از همان آغاز ریاست جمهوری ابوالحسن بنی صدر و نخست وزیری شهید رجایی پدید آمده بود و تا سال های پس از آن هم تداوم یافته بود) بر سر تسهیم قدرت اجرایی (که از ابهام و کاستی های قانون اساسی ناشی می شد و موجبات برداشت های گوناگون از قانون اساسی را فراهم می آورد). و یا سایر بن بست های اجرایی و کم کاری های اداری همگی بازنگری قانون اساسی را در این مورد می طلبید (ر.ک: مقایسه بازنگری در دو قانون اساسی مشروطه و جمهوری اسلامی، محسن خلیلی، فصلنامه متین، ش ۵). چنانکه حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در این زمینه می گوید: «در مورد ریاست جمهوری هم، درد بزرگ ما تا آن تاریخ اختلاف نخست وزیر و رئیس جمهور بود. واقعا توجیهی نداشت که رئیس جمهور این همه رأی بیاورد و بعد هم اختیاری نداشته باشد. همه کارها در دست دولت بود. این فلج کننده بود. بحث اینکه من باشم یا نباشم، اصلا مطرح نبود. البته درمقابل این، بحث دیگری بود و آن اینکه ما اصلا ریاست جمهوری انتخابی نداشته باشیم و نظام پارلمانی باشد. نمایندگان مجلس انتخاب شوند و نخست وزیر را هم مجلس انتخاب کند و اگر رئیس جمهوری هم بخواهد باشد که درقانون اساسی هست، مثل جاهای دیگرباشد. این بحث بسیار جدی بود. پنج نفر هم که از مجلس آمده بودند، نوعا طرفدار این نظریه بودند و بحث هایشان هم قوی بود. در آن بحث آقای عبدالله نوری به ما کمک کرد. با اینکه از مجلس آمده بود، ولی نظر ما را قبول کرد و رأی ایشان هم موثر شد که این پذیرفته شود. یعنی همه قبول داشتیم که سبک موجود –که ریاست جمهوری انتخاب شود و نخست وزیر را معرفی کند و اختیارات در دست دولت باشد– درست نیست. اختیارات در دست رئیس جمهور باشد، در غیر این صورت دولت شکل غیرمعقولی دارد» (رک :کیهان، گفتکو با هاشمی رفسنجانی، بهمن ۸۲) بر این اساس در بازنگری قانون اساسی ۱۳۶۸ یکی از محورهای اساسی بازنگری، حذف نخست وزیری بود که با سپردن اختیارات و وظایف نخست وزیر به رئیس جمهور و وسعت بخشیدن به حوزه اختیارات رئیس جمهوری، مشکلات حقوقی و عملی پیشین مرتفع گردید.

مقننه

وجود عدالت و تقوی درنمایندگان چه لزومی دارد؟

پرسش

وجود عدالت و تقوی درنمایندگان چه لزومی دارد؟

پاسخ

عدالت و تقوا، از ارکان اساسی مسؤولیت در نظام اسلامی است و کنار زده شدن آن، در واقع همه بنیان‌های الهی نظام را فرو می‌ریزد و آن را به نظامی طاغوتی، ضد الهی و ضد انسانی مبدل می‌کند. جوامعی نیز که مثال زدید،حکومت‌هایشان وابستگان و دست نشاندگان سرمایه‌دارانند و مهم‌ترین برنامه‌هایشان، تأمین منافع آنها است. جالب است بدانید که براساس آمارهای ارائه شده، از جامعه یهودی‌یان امریکا تنها یک سوم از آنها صهیونیست می‌باشند؛ ولی تمام رؤسای جمهور آمریکا از صهیونیست‌ها هستند و برنامه‌هایشان عموما در جهت منافع کمپانی‌ها،تراست‌ها و امپراتوری‌های بزرگ اقتصادی - مانند روچیلوها - و... می‌باشد و بسیاری از خواست‌های مردم،تحت‌الشعاع منافع اربابان دلار می‌باشد. برای آگاهی بیشتر ر.ک: جهان زیر سلطه صهیونیسم. افزون بر آنچه گذشت در حکومت اسلامی شخصی حاکم علاوه بر مدیریت کلان اجتماعی نقش یک الگو و راهبر به سوی نظام تربیتی معنوی و دینی جامعه را نیز بر عهده دارد، لذا از هر جهت باید فردی شایسته و اسوه باشد.

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه درشهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکررفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پرسش

نمایندگان مجلس شورای اسلامی که خود آنها عامل اغتشاشات اخیر هستند به جای اینکه درشهرستانها به سخنرانی بپردازند و به فکررفع مشکلات مردم باشند، چه کسی باید با آنها برخورد کند؟

پاسخ

آنچه مسلم است برابر اصل ۸۶ قانون اساسی" نمایندگان مجلس درمقام ایفای وظایف نمایندگی دراظهار نظر ورأی خود آزادند، نه اینکه درارتکاب هرگونه جرائم آزاد وغیر قابل پیگرد باشند. بنابراین همانطور که توسط مسؤلین محترم قضائی اعلام شد درصورت اثبات دخالت نماینده ای دراغتشاشات با او هم برخورد خواهد شد.

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت–وفاق– اکثریت– اقلیت– دوم خرداد– همبستگی کارگزاران – فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پرسش

در مورد فراکسیون های مجلس (حزب مشارکت–وفاق– اکثریت– اقلیت– دوم خرداد– همبستگی کارگزاران – فراکسیون های حقوقی و قضایی و ...) و کمیسیون های آن مانند اصل ۹۰ توضیح دهید بر چه اساسی شکل می گیرد قوانین حاکم بر آنها چگونه است و چه وظایف مستقلی دارند.

پاسخ

الف - فراکسیون های مجلس : در اصطلاح سیاسی واژه فرانسوی فراکسیون(fraction) به معنای جناح یا گروهی که در داخل یک حزب، مجلس یا سازمان سیاسی پدید می آید و اعضای آن در زمینه چگونگی اجرای برنامه ها و سیاست های کلی آن حزب، مجلس یا سازمان، نظریات و عقایدی متفاوت از دیگر اعضا ابراز می کنند (فرهنگ علوم سیاسی، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴). اساس شکل گیری فراکسیون ها مواضع سیاسی و اشتراکات فکری نمایندگان یا اشتراکات حرفه ای آنان می باشد که معمولا در مجالس مقننه فراکسیون های پارلمانی، به گروه های نمایندگان احزاب اطلاق می شود. اگر بخواهیم تاریخچه شکل گیری فراکسیون در جمهوری اسلامی ایران را بررسی نماییم؛ ابتدا در مجلس ششم ظهور گسترده پیدا کرد و سپس در مجلس هفتم نیز از زمان شروع به کار آن تاکنون شاهد شکل گیری فراکسیون های متعدد می باشیم با این تفاوت که در مجلس ششم محور شکل گیری فراکسیون ها براساس مواضع سیاسی بود ولی در مجلس هفتم بیشتر براساس اشتراکات حرفه ای و شغلی نمایندگان است مانند فراکسیون های فرهنگیان؛ کشاورزی؛ فراکسیون مطبوعات و روزنامه نگاران، ایثارگران و... هر چند فراکسیون وفاق و کارآمدی که در مقابل اکثریت سیاسی مجلس (ائتلاف آبادگران) شکل گرفته، بر محور مواضع سیاسی اعضای آن می باشد. شکل گیری فراکسیون ها براساس درخواست و هماهنگی تعدادی از نمایندگان مجلس که دارای اشتراکات سیاسی یا حرفه ای می باشند با رئیس مجلس و موافقت ایشان می باشد. رئیس مجلس پس از بررسی اسامی و سوابق شغلی یا سیاسی (بستگی به نوع فراکسیون) داوطلبین آن و اهمیت و ضرورتی که اساس آن فراکسیون می تواند داشته باشد، نظر نهایی خود را اعلام می نماید. و بالاخره باید به این نکته نیز توجه داشت که وجود فراکسیون های متعدد در مجلس در صورتی موجب پویایی و بالندگی مجلس است که تمامی فعالیت های فراکسیون ها بر محور اصول و ارزش های نظام اسلامی بوده و هدف تنها پیشرفت همه جانبه کشور و خدمت به مردم باشد، اما اگر خدای نکرده از این اصول و محور اساسی خارج شوند و بر سر قدرت و منصب با یکدیگر رقابت نمایند، موجب ناکارآمدی مجلس بوده که باید به شدت از آن پرهیز شود. ب - کمیسیون های مجلس: ۱. تعریف و ضرورت: کمیسیون یا هیأت (commission) مجموعه ای از افراد که انجام عملی معینی مثل بررسی طرح ها و لوایح یا بررسی موضوعی خاص یا ارائه راه حل هایی را بر عهده می گیرند (همان، ص ۵۷). کمیسیون های مجلس متشکل از تعدادی نماینده است که کارها و مطالعات مقدماتی را در موارد مختلف انجام داده و آن را برای بحث و بررسی و اتخاذ تصمیم نهایی به جلسه عمومی مجلس می سپارد. نقشی که کمیسیون ها در این خصوص ایفا می کنند بسیار با اهمیت است؛ زیرا شالوده و بنیان امور و بسیاری از قوانین در همین کمیسیون ها گذارده می شود و به تصمیم گیری های مجلس به طور قطع و یقین جهت می دهد. هر کمیسیون با بررسی طرح ها و لوایح رسیده آنها را مورد ارزیابی قرار می دهد و در صورت لزوم به تکمیل کاستی ها و حذف زواید می پردازد. اصولا از آنجا که کار پارلمانی و قانون گذاری نیاز به تخصص های گوناگون دارد و نمایندگان قادر به تشخیص و بررسی تمامی موارد نیستند، تأسیس کمیسیون های متعدد براساس تخصص و توزیع و جذب نمایندگان، با توجه به نوع آگاهی و تجربه، به کمیسیون ها این امکان را می دهد که بررسی های مقدماتی براساس هر موضوع به طور آگاهانه و کارشناسانه صورت گیرد. در این صورت، مجلس عمومی نمایندگان قادر خواهد بود پس از کسب اطمینان خاطر از جهت فنی و تخصصی نسبت به موضوعات پیشنهادی اتخاذ تصمیم سیاسی بنماید (حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، دکتر سید محمد هاشمی، نشر دادگستر، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۱۰۸). ۲. مقررات تشکیل کمیسیون ها: برای فراهم کردن مقدمات لازم برای تشکیل کمیسیون ها براساس تخصص و تجربه، آیین نامه داخلی مقرراتی را به ترتیب ذیل پیش بینی نموده است: - شناخت و بررسی تخصص نمایندگان: قبل از تشکیل کمیسیون ها، اسامی نمایندگان به همراه تحصیلات و تجربه و سابقه عضویت در کمیسیون ها (در صورتی که سابقه نمایندگی داشته باشند) تکثیر شده و در اختیار نمایندگان گذارده می شود. تشخیص صلاحیت اعضاء هر شعبه برای عضویت در کمیسیون های مجلس براساس

پیشنهاد نماینده و رأی اکثریت نسبی اعضاء شعبه خواهد بود. هر نماینده ملزم است برای عضویت در یک کمیسیون، حداقل دو کمیسیون را به ترتیب اول و دوم پیشنهاد دهد (ماده ۴۶ آیین نامه داخلی مجلس). - تخصیص نمایندگان به کمیسیون ها: براساس مسائلی نظیر توافق هیأت رئیسه، و اولیت هایی نظیر تخصص، تجربه و سابقه عضویت در آن کمیسیون و با رأی گیری مخفی اعضای آن می باشد (ر.ک: مواد ۴۷ و ۵۷ آیین نامه داخلی مجلس). - اداره و طرز کار کمیسیون ها: «پس از انتخاب اعضای کمیسیون ها، هر کمیسیون به ریاست مسن ترین عضو با حضور حداقل دو سوم اعضاء خود منعقد و فورا یک رئیس، دو نائب رئیس یک مخبر و دو منشی با رأی مخفی با ورقه با اکثریت نسبی برای مدت یک سال انتخاب می نماید» (ماده ۴۹، آیین نامه داخلی مجلس). «مناط اعتبار برای رسمیت جلسه کمیسیون ها حضور حداقل دو سوم اعضاء می باشد. مصوبات کمیسیون با اکثریت مطلق آراء عده حاضر خواهد بود» «هیأت رئیسه مجلس حداقل یک نفر از کارشناسان با تجربه و مناسب مجلس را به عنوان دبیر در اختیار هر کمیسیون قرار می دهد تا نسبت به امور کارشناسی و اداری مربوطه اقدام نمایند» (ماده ۵۲، همان). ۳. انواع کمیسیون ها: از آنجا که قانون اساسی دو وظیفه اصلی قانونگذاری و نظارت را برای قوه مقننه مقرر نموده، آیین نامه داخلی مجلس با در نظر گرفتن وظایف کلی مجلس پیش بینی نموده است: «مجلس دارای کمیسیون های خاص ... و کمیسیون های تخصصی (و کمیسیون های موقت) با محدوده وظایف مشخص... خواهد بود» (ماده ۲۹، همان). - کمیسیون های خاص؛ شامل کمیسیون تحقیق، تدوین آیین نامه داخلی مجلس، اصل نودم می باشد. - کمیسیون های تخصصی؛ مسؤولیت اصلی این کمیسیون ها در امور مستمر مجلس است و تشکیل نوعا متناسب با کارهای اجرایی کشور می باشد وظایف بررسی، اصلاح و تکمیل طرح ها و لوایح قانونی، رسیدگی به طرح های تحقیق و تفحص و لوایح بودجه، بررسی و اظهار نظر در مورد لوایح و برنامه های توسعه و چگونگی اجرای قوانین و تبصره های آن، کسب اطلاع از کم و کیف اداره کشور و بررسی و تصویب آزمایشی طرح ها و لوایح و همچنین تصویب دائمی اساسنامه سازمان های دولتی و وابسته به دولت را که طبق اصل ۸۵ قانون اساسی به آنها واگذار شده است بر عهده دارند. کمیسیون های تخصصی عبارتند از: ۱. کمیسیون آموزش و تحقیقات، ۲. کمیسیون اجتماعی، ۳. کمیسیون اقتصادی، ۴. کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی، ۵. کمیسیون انرژی، ۶. کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات، ۷. کمیسیون بهداشت و درمان، ۸. کمیسیون صنایع و معادن، ۹. کمیسیون عمران، ۱۰. کمیسیون فرهنگی، ۱۱. کمیسیون قضائی و حقوقی، ۱۲. کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی . جهت توضیحات درباره هر کدام از این کمیسیون ها و اعضای آن، اهداف و وظایف و تاریخچه و... ر.ک: سایت مجلس : www.mellat electronic newspapaer.htm - کمیسیون های موقت: در زمانی تشکیل می شوند که مسائل خاصی و استثنایی در مجلس قابل طرح باشد [ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، همان، ص ۱۱۱.] ۴. کمیسیون اصل نودم قانون اساسی: از آنجا که در سؤال از این کمیسیون نام بردید به صورت اختصار درباره آن می توان چنین گفت: کمیسیون اصل نودم قانون اساسی، یکی از مراجع اساسی تضمین کننده نظارت مردم بر روند اجرای امور در کشور و نظارت آنان بر عملکرد مسؤولان کشور در قوای سه گانه است. این کمیسیون به خاطر ارتباط آن با اصل نودم قانون اساسی «کمیسیون اصل نود» نامیده می شود؛ به موجب این اصل: «هر کس شکایتی از طرز کار مجلس یا قوه مجریه یا قوه قضائیه داشته باشد، می تواند شکایت خود را کتبا به مجلس شورای اسلامی عرضه کند، مجلس موظف است به این شکایات رسیدگی کند و پاسخ کافی دهد و در مواردی که شکایت به قوه مجریه و یا قضائیه مربوط است، رسیدگی و پاسخ کافی از آنها بخواهد و در مدت مناسب نتیجه را اعلام نماید و در موردی که مربوط به عموم باشد به اطلاع عامه برساند. این اصل زمینه ساز فراهم آمدن اطلاعات گوناگون از آحاد ملت از سراسر کشور در موضوعات متنوع برای نمایندگان ملت می شود. در واقع این اصل تسهیل کننده مقدمات لازم برای نظارت نمایندگان و اطلاع آنان از امور جاری کشور خواهد شد. جهت توضیحات بیشتر در مورد کمیسیون اصل نود، ر.ک: - نظارت و نهادهای نظارتی، محسن ملک افضل اردکانی، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۵ - ۱۰۰ - حقوق اساسی، همان،

صص ۱۶۹ – ۱۶۵

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم –با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پرسش

جایگاه قوه مقننه و ملاک بودن رأی نمایندگان مردم –با توجه به اینکه رأی ولی فقیه در تمام شئون جامعه جاری است چگونه است؟

پاسخ

با توجه به ماهیت نظام؛ یعنی، اسلامی بودن آن و اینکه مردم مسلمان وکالتشان به نمایندگان، به معنای توکیل در وضع قوانین بر اساس اسلام و قانون اساسی است؛ آنچه را که وضع می‌کنند آن گاه مشروعیت می‌یابد و قابل اجرا است که اسلامیت و هماهنگی آن با قانون اساسی و نیز با مصالح عالی جامعه اسلامی، سازگار باشد. تشخیص این امور سازوکارها و نهادهای خاص خود را می‌طلبد. بررسی عنصر اول و دوم را کارشناسان حقوقی و فقهی شورای نگهبان و عنصر سوم را ولی فقیه بر عهده دارند. پس از احراز این سه عنصر، همگان –حتی ولی فقیه ملزم به تبعیت و اجرای آن قوانین هستند. از طرف دیگر در همه نظام‌های جمهوری و مبتنی بر تفکیک قوا، یک شخص یا نهادی، قدرت فرا قوه‌ای دارد و به عنوان رئیس حکومت در شئون مختلف جامعه، حق نظردهی و اعمال نظر دارد تا آنجا که چه بسا به انحلال مجلس و... می‌انجامد. مراجعه به حدود اختیارات رؤسای حکومت در دیگر نظام‌های سیاسی دمکراتیک، جمهوری و نمایندگی، نشان می‌دهد اختیارات ولی فقیه در این زمینه کمتر از آنها است.

شورای نگهبان

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفهٔ وجودی شورای نگهبان آن استکه قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شد. اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می شد، لازمهٔ آن، اجرا نشدن

حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهدهٔ شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی دربارهٔ او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همهٔ مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به و جود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیرهٔ پیشوایان، ص ۴۷۶.

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

اسلام و فقها و علمای اسلام با ارتباطات و فن آوری اطلاعات و دانش مخالف نیستند، بلکه با فساد و گناه مخالف هستند. از ماهواره تبلیغات ضد اسلام و ضد اخلاق و فیلم‌های مستهجن پخش می شود. اگر استفاده از ماهواره آزاد شود، برخی از همین برنامه‌ها استفاده می کنند و مرتکب حرام می گردند و جامعه به فساد و تباهی کشیده می شود، یا موجب تغییر و تزلزل در هنجارهای فرهنگی جامعه می شود. امروزه بسیاری از نابهنجاری‌ها و ناهمگونی‌ها بین رفتارها ناشی از همین وسایل ارتباطی و عدم استفاده صحیح از آن‌ها می باشد. از طرفی نهی از منکر واجب است و یکی از راه‌های نهی از منکر، قرار ندادن وسیله ارتکاب حرام در اختیار افراد است.(۱) از این رو مجلس و شورای نگهبان استفاده از ماهواره را تصویب نمی کنند و از این راه جلوی فحشا و منکر را می گیرند و به یکی از واجبات که نهی از منکر است عمل می کنند. اگر روزی برنامه‌های خلاف شرع اسلام از ماهواره پخش نشود یا معلوم شود که اکثر مردم در سطحی از تدیّن و آگاهی و ثبات فرهنگی هستند که به برنامه‌های خلاف شرع نگاه نمی کنند و مرتکب حرام نمی شوند، مسلّماً استفاده از ماهواره اشکال نخواهد داشت. نگاهی به برنامه‌های ماهواره‌ای با توجه به این که غالباً به زبان اصلی پخش می شوند یا در صورت پخش به زبان فارسی، الگوهای فرهنگ غربی را ترویج می کنند، همچنین با نگاه به نوع استفاده‌ای که متأسفانه از آن می‌شود و غالباً برنامه‌های غیر اخلاقی و فیلم هایی که با فرهنگ اسلامی تطبیق ندارد، مورد توجه قرار می گیرد، هم در رفتارهای جوانان و الگوهای رفتاری آن‌ها تأثیر می نهد، هم در نوع فکر و لباس آن‌ها و فرهنگ مصرفی و بسیاری از اموری که نسبت به فرهنگ جامعه ما نابهنجار است. پی نوشت‌ها: ۱. امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴۸۰، مسئله ۲

و ۳.

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پرسش

چرا شورای نگهبان قانون منع شکنجه در زندان ها را در زمان مجلس ششم تأیید نکرد؟

پاسخ

در ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران هر کدام از نهادها و مراکز تصمیم گیری وظایف تعریف شده دارند که باید بر اساس آن رسالت خویش را انجام دهند. یکی از وظایف شورای نگهبان نظارت بر قوانین مصوب توسط مجلس شورای اسلامی است. فلسفهٔ وجودی شورای نگهبان آن استکه قوانین مصوب مجلس را با معیارها و موازین قوانین الهی تطبیق دهد. در صورت همسویی آن را تصویب و در غیر آن، رد کند. علت این که شورای نگهبان، این قانون را تأیید نکرده آن بود که قانون منع شکنجه زندانیان مبهم بوده، مجلس محترم تعریف جامع و شفاف از آن ارائه نداده بود. عدم شفافیت و نبود تعریف جامع، تصویب آن را مشکل کرد، چنان که تصویب آن پیامدهای منفی در پی داشت، زیرا مجلس قانون منع شکنجه در زندان را به گونه ای تعریف کرده بود که حتی اجرای احکام الهی از مصادیق آن محسوب می شد. اگر قانون پیشنهادی مجلس تصویب می شد، لازمهٔ آن، اجرا نشدن حدود الهی مانند قصاص و حدّ بود. طبیعی است قانونی که تعطیلی احکام الهی را در پی داشته باشد، قابلیت تصویب ندارد و تشخیص آن بر عهدهٔ شورای نگهبان است. بر همین اساس بود که شورای نگهبان به مجلس پیشنهاد کرد تعریف شفاف از قانون منع شکنجه زندانیان ارائه دهد و برخی از اشکالات و ابهامات آن را رفع نماید. بنابراین، عدم تصویب قانون منع شکنجه زندانیان بدان جهت نبود که اعضای محترم شورای نگهبان، با شکنجه زندانیان موافق بودند، زیرا در آموزه های دینی، انسان ها از حرمت و قداست خاصی برخوردار هستند. برای شیوه رفتار با زندانیان قوانین خاصی تعریف شده است و همه موظف هستند بر اساس آن قوانین با زندانیان رفتار کنند. اگر جرم کسی ثابت شد، باید احکام الهی دربارهٔ او اجرا شود و در برابر اجرای قانون همهٔ مردم یکسان هستند. در صورتی که شورای نگهبان در تشخیص خود دچار اشتباه شد و یا بین آن و مجلس اختلاف به و جود آمد، قوانین مورد اختلاف این دو نهاد، به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارجاع داده می شود. ارجاع برخی از لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام بیانگر آن است که ممکن است شورای نگهبان در تطبیق قوانین مصوّب با معیارهای اسلامی دچار اشتباه شود. پی نوشت ها: ۱. دایره المعارف اسلامی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۲. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴ ـ ۵۲۵. ۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵۶. ۴. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۵. دایره المعارف فارسی، ج ۲، ص ۱۶۳۳. ۶. دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۵۲۴. ۷. ترجمه اخبار الطوال، ص ۴۳۳. ۸. همان، ص ۴۰۶. ۹. سیرهٔ پیشوایان، ص ۴۷۶.

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پرسش

سؤال ۱۲: در عصر ارتباطات و فناوری اطلاعات چرا شورای نگهبان از تصویب استفاده از آنتن‌های ماهواره‌ای سرباز می زند؟ آیا ممکن است در مجلس هفتم استفاده از ماهواره تصویب شود؟

پاسخ

از احادیث موجود در کتب روایی شیعه و سنّی استفاده می‌شود که پوشیدن عمامه و عبا بخشی از سنّت معصومان ع) است؛ از آن جمله: ۱- جابر نقل کرده است: پیامبر اکرم(ص) در هنگام فتح مکه، در آغاز ورود به مکّه عمامه‌ای مشکی بر سر داشت.(۱) علی(ع) فرمود": رسول خدا(ص) در روز عید غدیر، عمامه‌ای بر سرم گذاشت و گوشه آن را پشت سرم آویزان کرد؛ آن گاه فرمود": خدای متعال در جنگ بدر و حنین مرا با فرشتگانی کمک کرد که با چنین عمامه هایی معمّم بودند.("۲) ۲- اصبغ بن نباته که از نزدیکان امیرالمؤمنین(ع) به شمار می‌رود، روایت کرده است: در آغاز خلافت و پس از بیعت مردم، حضرت علی(ع) به مسجد آمد، در حالی که عمامه رسول خدا را بر سر داشت.(۳) ۳- عباس بن عبدالمطلب و ربیعهٔ بن الحارث فرزندان خود فضل و ربیعه را به حضور علی(ع) فرستاده تا از حضرت تقاضا کنند که آنان را برای جمع آوری زکات به کار بگمارد؛ حضرت امیر(ع) فرمود: به خدا قسم هیچ کدام از شماها را به کار نخواهم گرفت. ربیعه (پس از شنیدن نظر امام به محضر علی(ع) شرفیاب شد و با لحنی اعتراض‌آمیز) عرض کرد: به مقام و منزلت دامادی پیامبر(ص) رسیدی، ما به خاطر آن بر تو حسادت نکردیم؛ امیرالمؤمنین(ع) (با بی اعتنایی نسبت به سخنان ربیعه) عبای خود را روی زمین انداخت و بر آن خوابید.(۴) بنابراین از مجموع روایات می‌توان نتیجه گرفت: پوشیدن عمامه و عبا بخشی از سنّت پیامبر و امامان(ع) را تشکیل می‌دهد. تا این قسمت، پاسخ پرسش اصلی شما یعنی فلسفه وجودی لباس روحانیت، روشن شد، هم چنین پاسخ اولین پرسش فرعی، نیز معلوم گردید. وقتی عبا و عمامه سنّت پیامبر(ص) و امامان(ع) باشد، چه لزومی دارد که سفارش جداگانه برای آن در روایات شود، بلکه در هر زمان و مکانی ممکن است که روحانی پاسخگوی شبهات و پرسش‌های افراد باشد و این میسور نیست مگر آن که روحانی با پوششی خاص میان جامعه اسلامی حضور داشته باشد؛ به خلاف مراجعه به صاحبان مشاغلی همچون پزشکان و نیروهای نظامی وانتظامی که مراجعه به آنان در موارد و ساعاتی خاص انجام می‌شود، بنابراین، حتی اگر از نگاه شغلی نگاه کنیم، شغل روحانی اقتضا می کند که هر وقت در جمعی حاضر شده، چه در خیابان و چه در مهمانی و... باید این لباس را به تن داشته باشد. پاسخ سومین سؤال فرعی: در سؤال مطرح کرده‌اید: در احادیث سفارش شده که به لباس عصر خویش ملتزم باشیم، بله در این زمینه روایاتی رسیده است که به لحاظ رعایت اختصار فقط به بیان و تشریح یک روایت می‌پردازیم: حمّاد بن عثمان در محضر امام صادق(ع) بود که شخصی به امام عرض کرد: به ما گفته‌اند که علی(ع) لباس خشن و پیراهن ارزان قیمت می‌پوشیده و شما را می‌بینیم که لباسی نیکو پوشیده‌اید. امام صادق(ع) در پاسخ این اعتراض فرمود": علی بن أبی طالب علیه السّلام لباس با آن ویژگی‌ها را در زمانی می‌پوشید که پوشش آن عیب به حساب نمی‌آمد، امّا امروز هر کس به آن روش لباس بپوشد، لباس شهرت می‌شود و بهترین لباس در هر زمان، لباس اهل همان زمان است.("۵) این روایت بهترین لباس را، لباس مردم هر زمان دانسته است، و لباس نوع دیگر را که به صورت لباس شهرت (انگشت نما) در آید، نفی کرده است. امّا آیا لباس روحانیت از این نوع است؟ با توجه به این که نمایانگر طبقه خاص با وظایف خاص بوده و به لباس معصومین(ع) شباهت داشته و به لباس‌های سنّتی ایرانیان نیز شباهت بیشتری دارد. پی نوشت‌ها: ۱. میزان الحکمه، ج ۴، ص ۲۷۶۵، ح ۱۸۰۹۶. ۲. احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری (سنن بیهقی)، ج ۱۰، ص ۱۴. ۳. صدوق، محمد بن علی بن الحسین، التوحید، ص ۳۰۴، ح ۱؛ طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۰۹. ۴. محمود بن عمر بن محمد الزمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۲. ۵. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴، ح ۱۵. سؤال ۱۱: علّت و زمان ظهور شیعه چه و کی بود؟ چرا نماز و اذان و بعضی چیزهای آن با سنّی‌ها فرق دارد؟ به علاوه چرا زند و مرد در برخی از مسای لنماز با هم فرق دارند، مثل بلند کردن دست‌ها هنگام برخاستن و چسباندن دست‌ها به بدن در حال سجده. آیا پیامبر اکرم(ص) در اذان و اقامه" اشهد انّ علیّاً ولیّ اللّه "می گفت و از مهر استفاده می کرد؟ پاسخ: وقتی که در مرحله نخستین حیات امت اسلامی، در عصر پیامبر گرامی اسلام(ص) بررسی کنیم، متوجّه می‌شویم از همان سال‌های آغازین ظهور اسلام، دو گروه با هدف متفاوت، در امت اسلامی، در

کنار هم می‌زیستند: ۱- عقیده‌ای که تعبّد به دین را ملاک قرار داده و پیروی محض و تسلیم مطلق از نص (آیات قرآن و فرامین رسول خدا) را در همه شئون زندگی معتبر دانسته و شعار خود می‌دانستند. ۲- عقیده‌ای که تعبّد به دین را تنها در محدوده پاره‌ای از عبادات و برخی از مسایل غیبی معتبر می‌دانستند و در غیر این صورت، اجتهاد و مصلحت را بر نص مقدّم می‌دانستند. از جمله اینان "عُمَر "است. به همین دلیل در صلح حدیبیه بر پیامبر(ص) اعتراض می‌کند و" حیّ علی خیر العمل "را در اذان و اقامه حذف می‌کند. بعد از رحلت پیامبر، این دو گروه، مقابل هم ایستادند و دو جناح را به وجود آوردند. چون در رأس گروه اوگل حضرت مولای متقیان علی(ع) قرار داشت و عده‌ای با او هم عقیده بودند، پیروانش را شیعه نامیدند. شیعه یعنی پیروی در فکر و عمل و اخلاق و مواضع سیاسی و عقاید دینی، از حضرت علی(ع) و اوصیای به حق آن بزرگوار.(۱) بر این اساس زمان پیدایش شیعه و سنّی به طور رسمی بعد از رحلت پیامبر اکرم(ص) است، هر چند به طور غیر رسمی شیعه در زمان نبی گرامی اسلام(ص) بود.(۲) گفتنی است: وقتی دو گروه از نظر رأی و عقیده با هم تفاوت داشته باشند، در مقام عمل هم متفاوت خواهند بود. لذا طبیعی است که اذان و اقامه و کیفیت نماز و ایستادن در حال نماز و سایر چیزها بین شیعه و سنّی متفاوت باشد، چون قرار نیست سنّی‌ها طبق فرامین پیامبر اکرم(ص) و جانشینیان او عمل کنند، بلکه قرار است طبق صلاح دید خود عمل نمایند. در این که چرا اسلام فرمود: مردها هنگام بلند شدن، اول زانوها را از زمین بردارند، بعد دست‌ها را، اما زن‌ها بر عکس کنند، یا مردها در سجده آرنج‌ها و شکم خود را به زمین نچسبانند و بازوهای خویش را از پهلو جدا نگه دارند، اما زن‌ها بر خلاف عمل کنند و امثال آن، گفته می‌شود: اولاً تمام اوامر و نواهی شارع مقدس اسلام مبتنی بر مصالح و مفاسد است. حتماً در این خصوص مصالح و مفاسدی بوده که نمی‌دانیم و نمی‌توانیم اظهار نظر کنیم و باید تعبّداً آن را بپذیریم. ثانیاً: زن‌ها کانون جذب و کشش جنس مخالف هستند و تمام بدن آن‌ها به ویژه برجستگی‌ها مهیّج و محرم است. شاید به همین دلیل دستور داده شده – البته به صورت مستحبی – زنان هنگام برخاستن دست‌های خود را از زمین بردارند، نه زانوها را. یا فرمود: آرنج و شکم خود را به زمین بچسبانند، تا برجستگی جلو بدن پیدا نشود. یا چون صدای زن نازک و دل فریب است، فرموده: با وجود مرد غریبه و اجنبی حق ندارد حمد و سوره نمازهای صبح و مغرب و عشا را بلند بخواند. پاسخ قسمت آخر

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟

پرسش

چرا شورای نگهبان دلیل رد صلاحیت کاندیداها را اعلام نمی کند؟

پاسخ

اعلام مسائلی که موجب رد صلاحیت می‌شوند از نظر شرعی سه‌گونه‌اند: الف) برخی از آنها اعلامشان جایز و بلامانع است، این گونه موارد را معمولاً شورای نگهبان اعلام می‌کند، هر چندبدون ذکر نام. مانند عدم تحصیلات کافی. ب) برخی از مسائل با رضایت شخص قابل اعلام می‌باشد و شورای نگهبان در صورت تمایل شخصی آن را به اطلاع عمومی می‌رساند. ج) برخی از مسائل از نظر شرعی به هیچ وجه، حتی با رضایت شخص، قابل اعلام نیستند. به عبارت دیگر اعلام آنها نوعی اشاعه فحشاء محسوب می‌شود و حرام است، کما این که اگر کسی به دیگران اجازه دهد که غیبت او رابکنند از نظر شرعی مجوز غیبت نیست و خداوند آن را منع فرموده است. در چنین مواردی چه بسا برای شورای نگهبان بسیار آسان‌تر باشد که مسائل موجود در پرونده افراد را بر ملا کنند و خود را از آماج حملات سنگین برهاند،لیکن تقوی و عدالت برخلاف آن حکم می‌کند. البته مقصود این نیست که لزوما تمام مواردی که شورای نگهبان اعلام علت نکرده مصداق واقعی و قطعی این قسم باشد، منظور ما از نظر کلی است نه

مصداقی.

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبی درباره تاریخچه نظارت استصوابی- سایت جبهه مشارکت- جمعه ۲۲/۶/۸۱ – بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابطعمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن

پرسش

بخشی از مطالب حجت الاسلام کروبی درباره تاریخچه نظارت استصوابی- سایت جبهه مشارکت- جمعه ۲۲/۶/۸۱ – بنقل از کتاب «نظارت استصوابی» منتشره به اهتمام روابطعمومی دفتر تحکیم وحدت: «هدف از این نوشتار این است که در ابتدا به تاریخچه نظارت استصوابی اشاره کنیم و از آن اول بگوییم و بیاییم تا برسیم به حالا و بنده ثابت کنم که این نظارت استصوابی درست نیست و یک چیزی بوده که بعد از امام (ره) بدین صورت درست شده و واقعش برای حذف یک جریانی بوده است یعنی در واقع نظارت یک اهرم فشار شده در اختیار شورای نگهبان که یک گرایش خاص دارد تا به وسیله آن بتواند رقبا را از میدان بیرون کند من خیلی دوستانه می گویم که اگر یک دادگاهی هم تشکیل شود من آنقدر سند غیر از اسنادی که اینجا می گویم برای ثابت کردن این مسئله دارم که هیچ شخصی نمی تواند اینقدر ادله به نفع دیدگاهش بیاورد و یک لایحه تنظیم کند نمایندگان باید در نخستین جلسه مجلس به ترتیب زیر سوگند یاد کنند: که من در برابر قرآن مجید, بعد می گوید نمایندگان اقلیت های دیگر سوگند را با ذکر کتاب اسمانی خود خواهند خواند. اما اصل ۶۴ از مفهوم شورای نگهبان استفاده می کند برای رد اینها و اصل ۶۷ مفهومش این است که اقلیت های مذهبی (کلیمی یا یک نماینده زرتشتی یک نماینده مسیحی ها دو نماینده آشوری و کلدانی ها دو تا) می توانند به مجلس نماینده بفرستند و می گوید بر اساس این دو اصل قانون اساسی آقای کیانوری حق شرکت ندارد یکی صراحت سوگند (اصل ۶۷) و یکی مفهومی که اصل ۶۴ دارد که می گوید نماینده های مجلس یا مسلمان باشند یا اقلیت های مذهبی یک دوتا سه تا یا چهارتا چون اینها به هیچ یک از این اصل ها معتقد نیستند بر اساس قانون اساسی حق ورود ندارند در واقع بنده می گویم نظارت شورای نگهبان اصلا در اصل ماده ۹۹ مورد استفاده نبوده است حتی کمونیست های سرشناس ریشه دار مهم وابسته به شوروی هم وقتی می خواهند اصرار کنند هیئت نظارت می گوید بر اساس قانون اساسی اینها نمی توانند شرکت کنند.

پاسخ

در مورد اصل اثبات نظارت استصوابی شورای نگهبان، فلسفه وجودی و لزوم آن وجود چنین نظارتی در قوانین سایر کشورها و... مطالب و دلایل زیادی وجود دارد. (جهت آشنایی با آن به منابع معرفی شده مراجعه نمایید) اما در خصوص این سوءال اگر بخواهیم به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه نماییم موارد متعددی یافت می شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسوولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: الف – در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تایید می کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد. مثلا در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳ اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کرد، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند. براساس تبصره ماده ۶۹ افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی ، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند. براساس ماده ۶۹ اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه

هـای گروهی در اختیـار شـورای نگهبـان است. بر طبـق مـاده ۷۰ تأییـد انتخابـات از طرف شـورای نگهبـان ضـرورت دارد و صـدور اعتبارنامه برای انتخاب شـدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است. در قانون انتخابات مصوب سال ۶۵ نیز مواردی مشاهده می شود که مؤید نظارت اسـتصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفا در حد استطلاعی بود، چگونه می توانـد در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کنـد و رأی او هم متبع باشـد؟ چگونه می تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کنـد؟ چگونه می تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟و... ب - آیا رد صـلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول و دوم و سوم (که همه اینها در زمان حیات حضرت امام بوده است) آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده انـد (مانند رد صـلاحیت آقای اکبرزاده حتی بعد از انتخاب شدن و یا آقای رضوی تبریزی و...) جز با نظارت اسـتصوابی قابل توجیه است؟! آیا حضـرت امام در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنها برای این کار داده اند؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حـدود اختیارات شورای نگهبان به عهده شورای نگهبان است یا وزارت کشور؟! ج - می دانیم شورای نگهبان در زمـان حضـرت امـام انتخابات در برخی از حوزه های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض حضـرت امام واقع نشـد بلکه شدیـدا "مورد تأییـد ایشان هم قرار گرفت: زمانی که حضـرت امام در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی های شدیـدی که علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چنـد حوزه انتخابیه به وجود آمده بود، فرمودند: «چنانچه مشاهده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبان در ابطال یا تأیید بعضی از حوزه ها موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان ایدهم الله تعالی را که حافظ مصالح اسـلام و مسلمین هسـتند، تضـعیف و یا خـدای نکرده توهین می نماینـد و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده اند... من به این آقایان هشدار می دهم که تضـعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرناک برای کشور و اسلام است. همیشه انحرافات به تدریـج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می نمایـد. لازم است همه به طور اکیـد به مصالـح اسـلام و مسـلمین توجه کنیم و به قوانین هر چند مخالف نظر و سـلیقه شخصی مان باشد احترام بگذاریم...» (صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹، ۲۵/۲/۶۳). د - برخی از منتقـدین گفته انـد در اولین انتخابات مجلس شورای اسـلامی در سال ۶۰ درباره نظارت اسـتصوابی سخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهـدی آورده اند: «شورای نگهبان در مورد رد صـلاحیت برخی از کاندیداها مانند کیانوری و احسان طبری و محمـد علی عمویی و... به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می کند نه به اصل ۹۹ و حق نظارت اسـتصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت اسـتصوابی بود چرا در رد صلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظارت استصوابی دلالت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسی و رد صلاحیت ها را برای خود قائـل است، امـا همین اصل به تنهایی نشان نمی هـد که چه کسانی دارای صـلاحیتند و چه کسانی دارای صـلاحیت نیسـتند. شورای نگهبان براساس قانون انتخابات که اوصاف و شـرایط نامزدی را مشـخص می کنـد به تأییـد و یا رد صـلاحیت ها اقـدام می کند. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود، لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز این که رد صـلاحیت ها را به برخی از اصول قانون اساسی مستند سازد. جالب این است که منتقد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده و گفته است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته است» (به نقل از نظارت اسـتصوابی، عباس نیکزاد، روابط عمومی شورای نگهبان، نشـر دفتر نظارت و بازرسی انتخابات استان قم، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰ ، صص ۷۷ - ۸۷). جهت مطالعه بیتشر و آشنایی با پاسخ شـبهاتی که در مورد نظارت اسـتصوابی وجود دارد علاوه بر منبع فوق ر.ک: بررسـی فقهی - حقوقی شورای نگهبان، فرج الله هدایت نیا، محمد هادی کاویانی، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۰

نظارت اسـتصوابی به چه معنی است؟ ضـرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پرسش

نظارت استصوابی به چه معنی است؟ ضرورت آن چیست؟ دلیل مخالفت برخی از افراد یا جریانات سیاسی با آن چیست؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین سیستم نظارتی وجود دارد؟

پاسخ

به طور کلی نظارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآیندهای قانونی - سیاسی، در هر کشور به دو گونه قابل تصور است: یکی به صورت استطلاعی و دیگری به صورت استصوابی. نظارت استطلاعی: به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضعیتی که مجریان انجام می‌دهند اطلاع یابد سپس بدون آن که خود اقدام عملی کند و نحوه اجراء را تأیید یا رد کند آنچه را مشاهده کرده به مقام دیگری گزارش کند این گونه نظارت که صرفا جنبهآ گاهی یابی دارد به واقع حق همه شهروندان جامعه نیز هست، و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصمیم‌گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند تفاوتی با نظارت سایر شهروندان ندارد این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا «Passive» نیز می گویند. نظارت استصوابی: استصواب که واژه عربی است با واژه صواب هم ماده است صواب به معنای درست در مقابل خطاو استصواب به معنای صائب دانستن و درست شمردن است مثل این که گفته شود این کار صحیح و بی اشکال است. در اصطلاح نظارت استصوابی به نظارتی گفته می‌شود که در آن ناظر در موارد تصمیم‌گیری حضور دارد و باید اقدامات انجام شده را تصویب کند تا جلوی هر گونه اشتباه و یا سوء استفاده از جانب مجریان گرفته شود. بنابراین نظارت استصوابی نظارت همراه با حق دخالت وتصمیم‌گیری می‌باشد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا «Active» نیز می گویند. نظارت استصوابی به چند صورت تصور می‌شود: صورت اول: نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق عمل عامل اعتبار نخواهد داشت و عمل او منوط به تأیید ناظر می‌باشد. صورت دوم: نظارت عدم مغایر و تعارض است که در این گونه نظارت ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محدوده مقرر شده جلوگیری و منع نماید. این گونه نظارت نسبت به مورد بالاـ دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یادمی‌شود صورت سوم: نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهد منوط به تأیید ناظر است و در صورت سکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. حال سؤالی که مطرح می‌شود اینکه: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ و در صورت مثبت بودن چه نوع نظارت استصوابی و با چه مکانیسمی توسط شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسخ این سؤال باید گفت که نظارت استصوابی توسط شورای نگهبانـدارای پشتوانه‌های عقلایی و قانونی بسیار محکمی می‌باشد. توضیح آنکه: در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسؤلیت‌های مهم یک سری شرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر به درستی انجام پذیرد و هم حقوق و مصالح شهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیده شدهپایمال نگردد. ازاین‌رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظامهای دنیا نیز شرایط ویژه‌ای برای انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان (در فرایندهای انتخاباتی) در نظر گرفته می‌شود و قانون مرجعی رسمی را برای اعمال نظارت و احراز شرایط داوطلبان انتخابات تعیین می‌کند این مرجع رسمی عهده‌دار بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان که در نتیجه به تأیید یا رد صلاحیت داوطلبان می‌انجامد می‌باشد. بنابراین نظارت استصوابی امری شایع، عقلایـی و قانونی در تمامی کشورها و نظامهای موجود دنیا می‌باشد مثلاً یکی از شرایط معتبر در کلیه نظامهای حقوقی جهان این است که کاندیدای مورد نظر سابقه کیفری نداشته باشد و افراد دارای سوء سابقه کیفری از پاره‌ای از حقوقاجتماعی از جمله انتخاب

شـدن برای مجالس تصـمیم گیری، هیأت‌های منصـفه، شوراها و غیره محرومنـد. در کشور مانیز به مانند سایر کشورهای جهان قانون مرجعی را معرفی کرده است که برای انتخابـات و صـلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کنـد که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسـی این وظیفه بر عهـده شورای نگهبـان قرار داده شـده است که چنین بیـان می‌دارد: «شورای نگهباننظـارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسـلامی و مراجعه به آراء عمومی و همه پرسـی را بر عهـده دارد» نکته قابل توجه این که در قانون اساسـی به نوع نظارت تصریح نشده ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استـصوابی بلا اشکال بوده و عدمتصریح به آن در قانون اساسـی اشـکالی ایجاد نمی کنـد. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صـحت انتخابات و تأییـد و یا رد صـلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهـده مرجعی رسـمی و قانونی می‌داند و نیز ضـرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (= وزارت کشـور) برایبرطرف کردن اشـتباهات یـا سـوء استفاده‌های احتمـالی نهـاد اجرایی و همچنیـن پاسـخگویی به شـکایات و اعتراضـات داوطلبـان از مجریـان انتخابـاتی، قـانون اساسـی نهاد ناظری به عنوان مرجع رسـمی ناظر بر انتخابات و تشـخیص صـلاحیت نامزدها و عملکرد مجریـان انتخابـاتی تعیین کردهـاست این نهـادِ ناظر شورای نگهبان است و در قانون نهاد یا شـخص دیگری به عنوان ناظر یا نهـادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهـد معرفی نشـده است پس تنها ناظر رسـمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظـارت عقلاـیی بر رأی گیری و تشـخیص صـلاحیت داوطلباناقتضای تأییـد یا رد و ابطلال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استـصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی می‌باشد و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم یعنی نظارت عدم مغایرت و تعارض می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه بـا انتخابـات طبق آن عمـل می کنـد یعنی اگر درموردی از نظر صوری یـا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود جلوی آن را می گیرد و ابطـال می‌نمایـد. نکته دیگری که بایـد افزود این است که اساسا فلسـفه نظـارت، اصـلاح امـور و جلوگیری از مفاسـد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفا استطلاع کافی نیست بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارتمصوب همان نظارت استـصوابی است(ر.ک قاسم شعبانی، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۷) (استـاد محمدتقی مصباح یزدی، پرسشهاو پاسخها، ج ۳، ص ۷۵) امـا در مورد انگیزه مخالفین و مقرضین به نظارت استصوابی شورای نگهبان می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: الف) مخالفتهای جناحی: واقعیت آن است که هیـچ جنـاح و گروه سیاسـی درکشور نیست که قائـل به نظارت نباشـد سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزین نظارت استـصوابی نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور چنین نظارتی را اعمال و شدیدا از آن دفاع می کردند اما هماکنون به انگیزه سیاسی ونه به خـاطر انگیزه دینی و ملی و تـأمین منـافع گروهی خود از در مخـالفت بانظارت استـصوابی در می‌آینـد تا بتواننـد افرادی که واجد صلاـحیت نیسـتند را وارد مراکز تصـمیم گیری و حسـاس نظـام کرده و از ایـن طریـق اهـداف حزبی و اغراض سیاسـی خـود را برآوردهسازند. ب) مخالفت‌هایی که توسط دشـمنان نظام اسـلامی ابراز می‌شود کسانی که با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشـور سر سـتیز دارنـد و در پی آننـد که تحت لـوای حمـایت از جمهـوریت نظـام به سـست کردن و منزوی سـاختن رد صلاحیت آن بپردازنـد و باحـذف شـرایطیکه در اثر داشـتن ویژگی اسـلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شـده است انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند. {J

با توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان،. شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیا در کشورهای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخاب عالی ترین مقام حکومتی وجود دارد یا از اختصاصات جمهوری اسلامی است؟

پرسش

بـا توجه به نظارت استصوابی شورای نگهبان، شبهه دور در انتخاب مقام رهبری از طریق مجلس خبرگان رهبری چگونه قابل حل است؟ آیـا در کشورهـای دیگر نیز چنین شبهه ای در انتخـاب عـالی ترین مقـام حکومـتی وجـود دارد یـا از اختصاصـات جمهوری اسلامی است؟

پاسخ

به طـور کلی نظـارت بر چگونگی و حسن اجرای فرآینـدهای قـانونی - سیاسـی، در هر کشور به دو گونه قابـل تصور است: یکی به صورت اسـتطلاعی و دیگری به صورت اسـتصوابی. یـک. نظارت اسـتطلاعی، به نظارتی گفته می‌شود که ناظر موظف است تنها از وضـعیتی که مجریان انجام می‌دهنـد اطلاع یابـد. سـپس بـدون آنکه خود اقـدام عملی کنـد و نحوه اجرا را تأیید یا رد کند، آنچه را مشاهـده کرده به مقام دیگری گزارش کند، این گونه نظارت که صـرفاً جنبه آگاهییابی دارد، به واقع حق همه شـهروندان جامعه نیز هست؛ و گرنه از این حیث ناظران نمی‌توانند هیچ گونه تصـمیم گیری در مورد تخلفات احتمالی داشته باشند، تفاوتی با نظارت سایر شهرونـدان نـدارد. این گونه نظارت را نظارت غیرفعال یا Passiveنیز می گویند. دو. نظارت اسـتصوابی؛ استصواب که واژه عربی است بـا واژه صواب هم مـاده است. صواب به معنـای درست در مقابـل خطاو اسـتصواب به معنای صائب دانسـتن و درست شـمردن است؛ مثل اینکه گفته شود این کار صـحیح و بی اشـکال است. در اصـطلاح «نظارت استصوابی» به نظارتی گفته می‌شود که در آن نـاظر در موارد تصـمیم گیری حضور دارد و بایـد اقـدامات انجام شـده را تصویب کنـد تا جلوی هر گونه اشـتباه و یا سوء اسـتفاده از جـانب مجریـان گرفته شود. بنـابراین نظـارت اسـتصوابی، نظارت همراه با حق دخالت و تصـمیم گیری می‌باشـد. این گونه نظارت را نظارت فعال یا Activeنیز می گویند. نظارت اسـتصوابی به چند صورت تصور می‌شود: ۱. نظارت استصوابی تطبیقی: در این فرض ناظر موظف است اقـدامات و اعمال عامل را با ضوابط و مقررات تعیین شـده تطبیق داده و در صورت عدم انطباق، عمل عامل اعتبار نخواهـد داشت و عمل او منوط به تأییـد ناظر می‌باشد. ۲. نظـارت عـدم مغـایر و تعارض است که در این گونه نظارت، ناظر موظف است از خروج و انحراف عامل از محـدوده مقرر شـده جلوگیری و منع کنـد. این گونه نظارت نسبت به مورد بالا دایره محدودتری دارد و از آن به نظارت استصوابی حداقلی یاد می‌شود. ۳. نظارت مطلق نامیده می‌شود که در این شیوه از نظارت هر عملی که عامل انجام دهـد، منوط به تأیید ناظر است و در صورت سـکوت یا عدم اظهار نظر و یا عدم حضور ناظر، کلیه اقدامات عامل غیر قانونی و بی اعتبار می‌باشد. نظارت شورای نگهبان حال این سؤال مطرح می‌شود که: آیا شورای نگهبان حق نظارت استصوابی دارد یا نه؟ در صورت مثبت بودن چه نوع نظـارت اسـتصوابی و با چه مکانیسـمی از سوی شورای نگهبان اعمال می‌شود؟ در پاسـخ این سؤال باید گفت: نظـارت اسـتصوابی به وسـیله شورای نگهبـان، دارای پشـتوانه‌های عقلا‌یی و قانونی بسـیار محکمی است. در تمام کشورهای جهان و نزد تمامی عقلای عالم برای تصدی مسؤولیت‌های مهم، یک سـری شـرایط ویژه در نظر گرفته می‌شود تا هم وظایف محوله به فرد مورد نظر، به درستی انجـام پـذیرد و هم حقوق و مصالـح شـهروندان در اثر بی کفایتی و نالایق بودن مسؤول برگزیـده شـده، پایمال نگردد. ازاین‌رو امروزه در دموکراتیک‌ترین نظام‌های دنیا نیز شـرایط ویژه‌ای برای انتخاب کننـدگان و انتخاب شوندگان (در فراینـدهای انتخابـاتی) در نظر گرفته می‌شود و قـانون مرجعی رسـمی را برای اعمال نظارت و احراز شـرایط داوطلبان انتخابات تعیین می کند. این مرجع رسمی به بررسی وضعیت و روند انجام انتخابات و وجود یا عدم وجود شرایط لازم در داوطلبان می‌پردازد که در نتیجه به تأییـد یـا رد صـلاحیت داوطلبـان می‌انجامـد. بنـابراین نظارت اسـتصوابی امری شایع، عقلایی و قانونی در تمامی کشورها و نظام‌هـای موجود دنیـا است؛ مثلاًـ یکی از شـرایط معتبر در کلیه نظام‌های حقوقی جهان، این است که نامزد مورد نظر، سابقه کیفری نداشـته باشـد و افراد دارای سوء سـابقه کیفری، از پـاره‌ای از حقوق اجتمـاعی - از جمله انتخاب شـدن برای مجالس تصـمیم گیری، هیأت‌هـای منصـفه، شوراهـا و... - محروم‌انـد. در کشور مانیز هماننـد سایر کشورهای جهان، قانون مرجعی را معرفی کرده است که

برای انتخابات و صلاحیت نامزدهای انتخاباتی نظارت کند که مطابق اصل نوزدهم قانون اساسی، این وظیفه بر عهده شورای نگهبان قرار داده شده است: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعه به آرای عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد». نکته قابل توجه اینکه در قانون اساسی، به نوع نظارت تصریح نشده است؛ ولی قانون اساسی در اصل نود و هشتم خود، تفسیر آن را به عهده شورای نگهبان نهاده است. بنابراین از نظر حقوق و اعتبار قانونی، تفسیر شورای نگهبان مبنی بر حق نظارت استصوابی بلا اشکال بوده و عدم تصریح به آن در قانون اساسی، اشکالی ایجاد نمی‌کند. به علاوه مطابق همان اصل عقلایی که احراز صحت انتخابات و تأیید و یا رد صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بر عهده مرجعی رسمی و قانونی می‌داند و نیز ضرورت وجود مرجع قانونی کنترل اعمال مجریان (وزارت کشور) برای برطرف کردن اشتباهات یا سوء استفاده‌های احتمالی نهاد اجرایی و همچنین پاسخ‌گویی به شکایات و اعتراضات داوطلبان از مجریان انتخاباتی، قانون اساسی نهاد ناظری – به عنوان مرجع رسمی ناظر بر انتخابات و تشخیص صلاحیت نامزدها و عملکرد مجریان انتخاباتی – تعیین کرده است. این نهادِ ناظر «شورای نگهبان» است و در قانون نهاد یا شخص دیگری به عنوان ناظر یا نهادی که شورای نگهبان به آن گزارش دهد، معرفی نشده است. پس تنها ناظر رسمی و قانونی همین شورای نگهبان است و چون نظارت عقلایی بر رأی‌گیری و تشخیص صلاحیت داوطلبان اقتضای تأیید یا رد و ابطلال عمل و مؤثر را دارد و این ویژگی تنها در قالب نظارت استصوابی قابل تحقق است. بنابراین نظارت شورای نگهبان نیز نظارت استصوابی است و نوع این نظارت استصوابی صورت دوم (نظارت عدم مغایرت و تعارض) می‌باشد که محدودترین صورت از شکل نظارت استصوابی بوده و شورای نگهبان در رابطه با انتخابات طبق آن عمل می‌کند، یعنی، اگر در موردی از نظر صوری یا محتوایی بر خلاف قانون عمل شود، جلوی آن را می‌گیرد و ابطال می‌نماید. فلسفه نظارت: نکته دیگری که باید افزود این است که اساساً فلسفه نظارت، اصلاح امور و جلوگیری از مفاسد و انحرافات است و این تنها با نظارت فعال و استصوابی امکان‌پذیر است و صرفاً استطلاع کافی نیست. بنابراین به اصطلاح فقهی تناسب حکم و موضوع نشان می‌دهد که نظارت مصوب همان نظارت استصوابی است ر.ک: شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران.. مصباح یزدی، محمدتقی، پرسشهاو پاسخها، ج ۳، ص ۱۷۷. اما در مورد انگیزه مخالفان نظارت استصوابی شورای نگهبان، می‌توان به دو طیف از مخالفان اشاره نمود: یک. مخالفت‌های جناحی: واقعیت آن است که هیچ جناح و گروه سیاسی درکشور نیست که قائل به نظارت نباشد. سابقه عملکرد برخی مخالفان امروزین نظارت استصوابی، نشان می‌دهد که خود به هنگام تصدی امور، چنین نظارتی را اعمال و شدیداً از آن دفاع می‌کردند. اما هم اکنون به انگیزه سیاسی – و نه به جهت انگیزه دینی و ملی – از در مخالفت بانظارت استصوابی در می‌آیند تا بتوانند افرادی را که واجد صلاحیت نیستند، وارد مراکز تصمیم‌گیری و حساس نظام کرده و از این طریق اهداف حزبی و اغراض سیاسی خود را برآورده سازند. دو. مخالفت‌هایی که از سوی دشمنان نظام اسلامی ابراز می‌شود؛ کسانی با حاکمیت اسلام و احکام حیات بخش آن بر این کشور سر ستیز دارند و در پی آنند که تحت لوای حمایت از جمهوریت نظام به سست کردن و منزوی ساختن رد صلاحیت آن بپردازند و باحذف شرایطیکه در اثر داشتن ویژگی اسلامی نظام برای داوطلبان انتخاباتی در نظر گرفته شده است، انگیزه‌های ضد دینی و ضد مردمی خود را عملی گردانند.

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی ــ اجتماعی ــ سیاسی چگونه است؟

پرسش

نقش کلی شورای نگهبان در رابطه با مسایل اجرایی شرعی ـ اجتماعی ـ سیاسی چگونه است؟

پاسخ

شورای نگهبان مطابق با اصول مربوطهٔ مندرج در قانون اساسـی جمهوری اسلامی ایران(۱) سه وظیفه مهم بر عهده دارد : ۱. نظارت شرعی و قانونی بر قوانین و مقرّرات ۲. تفسیر قانون اساسی ۳. نظارت بر انتخابات و همه پرسی ها توضیح اینکه : الف : وظیفهٔ اصلی شورای نگهبان، پاسـداری از احکام اسـلام و قانون اساسـی است؛ که از طریق نظارت بر قوانین و مقررات انجام می شود. طبق اصـل ۷۴ قانون اساسـی"، مجلس شورای اسـلامی نمی تواند قوانینی وضع کند، که با اصول و احکام مذهب رسمی کشور یا قانون اساسی مغایرت داشته باشد. تشخیص این امر به ترتیبی که در اصل ۹۶ قانون اساسی آمده است، با شورای نگهبان است ".لذا طبق اصل ۹۶ قانون اساسی"، مغایر نبودن مصوّبات مجلس با احکام اسلام، با رأی اکثریت فقهای شورای نگهبان، و عدم تعارض مصوّبات مجلس بـا قـانون اساسـی، بـا رأی اکثریت تمـام اعضای شورای نگهبان، یعنی مجموع فقها و حقوقـدانان معین می شود ".ب : برابر اصل ۹۸ قانون اساسـی"، تفسیر قانون اساسی بر عهدهٔ شورای نگهبان است، که با تصویب سه چهارم آنان انجام می‌شود ".طبیعی است که با گذشت زمان و در حین اجراء، مسایل و مشـکلاتی پیش می آید، و یا برداشـتهای مختلفی از قانون اساسی روی می‌دهد، که به یک مفسّـِر رسـمی نیازمنـد است، تا منظور را روشن سازد. این مفسّـِر رسـمی طبق قانون اساسـی" شورای نگهبان "است. ج : از آنجا که اجراء انتخابـات و همه پرسـی هـا در جمهـوری اسـلامی ایران بر عهـدهٔ قـوه مجریه، و زیر نظر مسـتقیم وزارت کشـور است، این بیم همـواره وجـود دارد که مجری انتخابـات از قـدرت و نفـوذ خـود سـود جویـد، و در نتایـج و رونـد انتخابـات اعمـالِ نفوذ کنـد؛ لـذا قانونگـذار، مسؤول نظـارت بر این امر مهم را مسـتقل از قوه مجریه قرار داده، و نظارت بر انتخابات و همه پرسـی ها (به جز انتخابات شـورای شـهر، که زیر نظر مجلس شـورای اسـلامی است) را بر عهـدهٔ شورای نگهبـان قرار داده است. در واقع این نظـارت، تضـمین کننـده سـلامت انتخابـات و اطمینـان به نتایـج آن است. تـا مشـارکت مردم در امـور سیاسـی به درسـتی اعمـال شـود، و مردم به این مشارکت عملاً تشویق شونـد. -- منابع و مآخذ : ۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصول ۹۱ تا ۹۹ ، ۷۲ و ۷۴

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفّل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پرسش

تعیین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، امری اجرایی است، آیا تکفّل آن از سوی شورای نگهبان، دخالت در قوه مجریه نیست؟

پاسخ

یکم. ملاـک کـار اجرایی آن نیست که تمـام امور اداری و اجرایی جـامعه به دست قوه مجریه باشـد؛ بلکه اصول و امهات مسائل به اذن و اجـازه این قوه انجـام می‌پـذیرد. دوّم. اگر هر اقـدامی از سوی نهـاد یـا قوه‌ای در ارتبـاط با نهاد دیگر، دخالت در آن محسوب شود؛ بنابراین اقدامات وزارت کشور در روند انتخابات مجلس شورای اسـلامی را نیز باید دخالت قوه مجریه در مقننه تلقی کرد؛ در حـالی که چنین نیست. در تمـام نظام‌هـای حکومتی –به خصوص کشورهای در حال توسعه‌تفکیک قوا به طور مطلق و همه جانبه و تطبیق آن در جامعه، کار بسـیار دشواری است؛ به گونه‌ای که عملاً موجب عقب مانـدگی و کنـد شـدن حرکت‌های رو به توسـعه و سامانـدهی می‌شـود. از ایـن‌رو حقوق‌دانـان، تفکیـک بیـن قـوای مجریـه، قضـائیه و مقننـه را بر اسـاس وظـایف اصـلی آنهـا تقسـیم کرده‌انـد.(حقوق اساسـی و نهادهـای سیاسـی، ج ۱، ص ۳۵۰.) بـه همین دلیـل دسـتگاه‌های اجرایی گـاهی به تصـویب آیین‌نـامه و بخشـنامه‌های مختلف –که از نقطه نظر حقوقی، امری تقنینی است‌اقدام می‌کنند؛ حال آنکه هیچ گونه دخالت قوه مجریه در دسـتگاه قانونگـذار محسوب نمی‌شود. همچنین با حل و فصل دعاوی کارگر و کارفرما در اداره‌های کار، در حقیقت عمل محاکم قضایی را انجـام می‌دهنـد؛ حـال آنکه دخـالت در قوه قضـائیه به حسـاب نمی‌آیـد. سوّم. تعیین صـلاحیت نامزدهـای انتخاباتی مجلس از سوی

شورای نگهبان، سرانجام به قوه مقننه بر می‌گردد؛ نه قوه مجریه. چهارم. اصولاً شناسایی مصداق، گاهی بدون کشف و استنباط صورت می‌گیرد؛ به عنوان مثال برای شناسایی فردی، از وی طلب شناسنامه و برگه هویت می‌شود. اما گاهی این شناسایی ویژگی‌هایی دارد که بدون استنباط و تبیین در خارج حاصل نمی‌شود. به عبارت دیگر، اگر قانونگذار جهت قضیه و ماده قانونی را مشخص کند و تطبیق آن در واقع محتاج استنباط نباشد، می‌توان به وسیله بخشنامه از سوی قوه اجرایی (مانند وزارت کشور)، شکل اجرایی پیدا کند؛ لکن حداقل در تشخیص اجتهاد و دیانت نامزد خبرگان، نیازمند تخصص و استنباط علمی و عملی می‌باشیم که قطعاً از شکل ساختار اجرایی خارج است.

چگونه اعضای شورای نگهبان –که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پرسش

چگونه اعضای شورای نگهبان –که احتمالاً خودشان نامزد عضویت در مجلس خبرگان می‌باشند صلاحیت خود را تعیین می‌کنند؟

پاسخ(قسمت اول)

فقهای محترم شورای نگهبان، بر اساس قانون باید همه دارای اجتهاد و عدالت جهت عضویت در شورای نگهبان باشند. بنابراین قبل از عضویت در شورای نگهبان، عدالت و فقاهت آنان –که شرط نمایندگی خبرگان است احز.....گردیده است. از این رو حائز صلاحیت‌های لازم برای عضویت در مجلس خبرگان نیز می‌باشند؛ نه اینکه خودشان برای خود تعیین صلاحیت کنند. منابع کتاب ولایت فقیه و جمهوری اسلامی ایران کتاب‌ها ۱. قرآن کریم. ۲. نهج‌البلاغه. ۳. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. ۴. آشوری، داریوش، دانشنامه سیاسی، تهران: مروارید، ۱۳۷۹. ۵. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمد علی انصاری، قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر(عج)، ۱۳۸۱. ۶. آیین نامه مجلس خبرگان رهبری. ۷. ابراهیم‌زاده آملی، نبی الله، حاکمیت دینی، اداره آموزش‌های عقیدتی – سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه، ۱۳۷۹. ۸. ابراهیمی، عبدالجواد، منشأ مشروعیت حکومت اسلامی، مجموعه آثار(۲)، امام خمینی(ره) و حکومت اسلامی، کنگره امام خمینی و اندیشه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره). ۹. ابن ابی الحدید، عبدالحمید، شرح نهج‌البلاغه، تهران: کتاب آوند دانش، ۱۳۸۰. ۱۰. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه العبر، ترجمه پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹. ۱۱. ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغه، تحقیق محمد عبدالاسلام هارون، قم: مرکز نشر اعلام اسلامی، ۱۴۰۴ ق. ۱۲. ابن منظور، محمد، لسان العرب، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق. ۱۳. ابن هشام، محمد بن اسحاق، السیره النبویّه، مکتبه محمد علی صبیح، ۱۳۸۳ ق. ۱۴. احمد بن محمد بن عبد ربه، العقد الفرید، تحقیق محمد قمیحه، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۴ ق. ۱۵. ارسطا، محمد جواد، تشخیص مصلحت نظام، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۶. استادی، رضا، شورا در قران و حدیث، انتشارات هجرت، ۱۳۶۰. ۱۷. اسداللهی، مسعود، و طاهری، قهرمان، ولایت فقیه و دموکراسی، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳. ۱۸. انصاری، علیرضا، مشروعیت ولایت فقیه از منظر امام خمینی، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۹. انصاری، مرتضی، المکاسب، قم: مؤسسه باقری، ۱۴۲۰ ق. ۲۰. بازرگان، مهدی، پادشاهی خدا، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷. ۲۱. –، خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء، تهران: رسا، ۱۳۷۷. ۲۲. بحرالعلوم، سیدمحمد، بلغه الفقیه، ج ۳، تهران: مکتبه الصادق، ۱۴۰۳ ق. ۲۳. برقی، احمدبن محمد بن خالد، المحاسن، قم: مرکز جهانی اهل بیت(ع)، ۱۳۷۴. ۲۴. بروجردی، محمدحسین، (م. ۱۳۸۲ه‍): البدر الزاهر (تقریرات درس خارج)، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۲۵. بشریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۲۶. بصیرت منش، حمید، علما و رژیم رضاشاه، تهران: نشر عروج، ۱۳۷۶. ۲۷. بنوا، آلن دو، تأملی در مبانی دموکراسی، ترجمه بزرگ نادرزاده، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸. ۲۸. بهشتی سرشت، محسن،

نقش علما در سیاست (از مشروطه تا انقراض قاجار)، تهران: پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی،۱۳۸۱. ۲۹. تبریزی، شیخ جواد، ایصال الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: دفتر نشر برگزیده، ۱۴۱۱ ق. ۳۰. تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاه، انتشارات سلمان فارسی، ۱۴۱۸ ق. ۳۱. تونی، دیویس، اومانیسم، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۸. ۳۲. ثقفی، سید محمد، ساختار اجتماعی و سیاسی نخستین حکومت اسلامی در مدینه، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۷. ۳۳. جرداق، جرج، امام علی صدای عدالت انسانی، ترجمه سیدهادی خسروشاهی، تهران: سوره، ۱۳۷۹. ۳۴. جوادی آملی، عبدالله، پیرامون وحی و رهبری، تهران: نشر فاطمه الزهرا(س)، ۱۳۷۶. ۳۵. – ، ولایت فقیه و رهبری در اسلام، تهران: رجاء، ۱۳۷۶. ۳۶. – ، ولایت‌فقیه ولایت، فقاهت و عدالت، نشر اسراء، ۱۳۷۸. ۳۷. جوان آراسته، حسین، مبانی حکومت اسلامی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۳۸. جهان بزرگی، احمد، پیشینه تاریخی ولایت فقیه، تهران: اندیشه جوان، ۱۳۷۷. ۳۹. – ، درآمدی بر تحول نظریه دولت در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۴۰. حائری، سید کاظم، اساس الحکومه الاسلامیه، ترجمه طارمی راد، حسن، تهران: کنگره، ۱۳۷۸. ۴۱. حائری، عبدالهادی، تشیع و مشروطیت در ایران، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱. ۴۲. حائری، مرتضی، صلوه الجمعه، تهران: دفتر نشر اسلامی، ۱۳۷۸. ۴۳. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: ۱۹۹۵ م. ۴۴. حرانی، ابومحمد بن علی، تحف العقول، قم: انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق. ۴۵. حسنی، عبدالمحمد، ولایت فقیه، حوزه نمایندگی ولی فقیه در جهاد سازندگی، ۱۳۷۶. ۴۶. حسینی المراغی، سیدمیر عبدالفتاح، العناوین الفقهیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق. ۴۷. حسینی حائری، سید کاظم، ولایه الامر فی عصر الغیبه، قم: [بی‌نا]، ۱۴۱۴ ق. ۴۸. حسینی، سیدابراهیم، اصل منع توسل به زور، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۲. ۴۹. حسینی عاملی، محمدجواد، مفتاح الکرامه، دارالاحیاء التراث العربی، بیروت: ۱۳۶۷. ۵۰. حکیم، سیدمحمد سعید، منهاج الصالحین، بیروت: دارالصفوه، ۱۴۱۵ ق. ۵۱. حلبی، ابوالصلاح، الکافی فی الفقه، تحقیق رضا استادی، مکتبه امیرالمؤمنین، ۱۴۰۳ق. ۵۲. حلّی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء، ج ۹، قم: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۳۷۳. ۵۳. حلی، محمد ابن ادریس، السرائر، نشر اسلامی، ۱۴۱۱ ق. ۵۴. خسروپناه، عبدالحسین، جامعه مدنی و حاکمیت دینی، قم: وثوق، ۱۳۷۹. ۵۵. – ، کلام جدید، قم: مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی حوزه علمیه، ۱۳۸۱ . ۵۶. – ، مشروعیت حکومت ولایی، کتاب نقد، ش ۷. ۵۷. خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، نجف: ۱۳۷۵ . ۵۸. دانش‌پژوه، مصطفی و خسروشاهی، قدرت الله، فلسفه حقوق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸ . ۵۹. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، درآمدی بر حقوق اسلامی، تهران: سمت، ۱۳۷۶ . ۶۰. دیلمی، احمد، مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی - کلامی نظام سیاسی در اسلام، قم: معارف، ۱۳۸۱. ۶۱. دینوری، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، قاهره: انتشارات مؤسسه الحلبی، ۱۴۱۳ ق. ۶۲. ذوعلم، علی، نگاهی به مبانی قرآن ولایت فقیه، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹ . ۶۳. راغب اصفهانی، المفردات فی غرایب القرآن، بیروت: دارالقلم، ۱۴۱۶ ق. ۶۴. ربانی گلپایگانی، علی، ریشه‌ها و نشانه‌های سکولاریسم، کانون اندیشه جوان، ۱۳۷۴. ۶۵. رجبی، محمود، انسان‌شناسی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۶۶. رشاد، علی‌اکبر، دانشنامه امام علی(ع)، ج ۶، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۶۷. روسو، ژان ژاک، قرارداد اجتماعی، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۹. ۶۸. زرشناس، شهریار، اشاراتی دربارهٔ لیبرالیسم، تهران: کیهان، ۱۳۷۸ . ۶۹. ژان ژاک شوالیه، آثار بزرگ سیاسی، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ . ۷۰. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، ج ۲، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۳۷۰. ۷۱. – ، فروغ ولایت، قم: مؤسسه امام صادق(ع)، ۱۳۷۶ . ۷۲. سروش، محمد، دین و دولت در اندیشه اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸. ۷۳. – ، مقاومت و مشروعیت، فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم شماره سوم، پاییز ۱۳۸۱ . ۷۴. – ، نصیحت ائمه مسلمین، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱. ۷۵. سیوطی، جلال‌الدین، الدرالمنثور، ج ۲، دارالمعرفه، ۱۳۶۵. ۷۶. شاپیرو، جان سالوین، لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰. ۷۷. شاکرین، حمیدرضا، سکولاریسم، کانون اندیشه جوان. ۷۸. – ، مشروعیت چیست، مجله

پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۷۹. شعبانی، قاسم، حقوق اساسی و ساختار حکومتی جمهوری اسلامی ایران، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۴. ۸۰. شلتوت، علامه محمود، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه دکتر سیدخلیل خلیلیان. ۸۱. صدر، سید محمد باقر، حاشیه بر منهاج الصالحین، ج ۱، بیروت: ۱۳۹۶ ق. ۸۲. صدوق، محمد بن علی، من لا یحضر الفقیه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق. ۸۳. صفی‌زاده، فاروق، ولایت فقیه از دیدگاه اهل سنت، تهران: نشر نذیر، ۱۳۷۸. ۸۴. صورت مشروح مذاکرات، شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اداره تبلیغات و انتشارات مجلس شورای اسلامی،۱۳۶۸. ۸۵. طباطبائی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳. ۸۶. -، بررسی‌های اسلامی، مقاله ولایت و زعامت، قم: انتشارات دارالتبلیغ، ۱۳۹۶ ق. ۸۷. طبرسی، امین‌الاسلام، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق. ۸۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۴. ۸۹. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، تهران: نشر زمان، ۱۳۸۰.

پاسخ(قسمت دوم)

۹۰. طریحی، فخرالدین، مجمع‌البحرین، تهران: مرتضوی، ۱۳۶۲. ۹۱. طلوعی، محمود، فرهنگ جامع سیاسی، تهران: نشر علم، ۱۳۷۷. ۹۲. طوسی، خواجه نصیر، اخلاق ناصری، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹. ۹۳. عادل ظاهر، الاسس الفلسفیه للعلمانیه، بیروت: دارالساقی، ۱۹۹۳ م. ۹۴. عالم، عبدالرحمان، بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی، ۱۳۷۶. ۹۵. عاملی، زیدالدین بن علی، مسالك الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ ق. ۹۶. عبدالرزاق، علی، الاسلام و اصول الحکم، بیروت: مؤسسه العربیه للدراسه و النشر، ۱۹۹۲. ۹۷. عبد علی بن جمعه، الحویزی، تفسیر نورالثقلین، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۴. ۹۸. عقیقی بخشایشی، یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی. ۹۹. علی بن ابراهیم، القمی، تفسیر، تحقیق طیب الموسوی الجزائری، ج ۱، نجف، ۱۳۸۶ ق، ۱۹۶۶ م. ۱۰۰. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۹. ۱۰۱. فاروقی، فؤاد، ۲۵ سال سکوت علی(ع)، تهران: نشر عطائی، ۱۳۷۹. ۱۰۲. فرانتس نویمان، آزادی و قدرت و قانون، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۷۴. ۱۰۳. فیرحی، داود، ش: ۲۱ قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸. ۱۰۴. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۸. ۱۰۵. قاضی ابو یوسف، کتاب الخراج، [بی‌نا]، [بی‌تا]. ۱۰۶. قاضی‌زاده، کاظم، اندیشه‌های فقهی - سیاسی امام خمینی(ره)، مرکز تحقیقات استراتژیك ریاست جمهوری. ۱۰۷. قدردان قراملکی، محمدحسن، تقابل مشی ائمه با سکولاریسم، مجله معرفت، ش۲۹. ۱۰۸. -، سکولاریسم در مسیحیت و اسلام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۹. ۱۰۹. قرائتی، محسن، امر به معروف و نهی از منکر، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۷۸. ۱۱۰. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء، ج ۲، اصفهان: نشر مهدوی [بی‌تا]. ۱۱۱. کدیور، محسن، مجله راه نو، ش ۱۴. ۱۱۲. کرکی، علی بن حسین، رسائل، رساله صلاه الجمعه، ج ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۲ ق. ۱۱۳. کرکی، محقق، جامع المقاصد، قم: مؤسسه آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۸ ق. ۱۱۴. کعبی، عباس، تبیین مفهوم ولایت مطلقه فقیه، قم: مؤسسه فرهنگی انتشاراتی ظفر، ۱۳۸۰. ۱۱۵. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، الطبعه الرابعه، دارالتعارف، ۱۴۰۱ ق. ۱۱۶. -، فروع کافی، ج ۵، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵. ۱۱۷. لاری، سید عبدالحسین، تعلیقات المکاسب، ج۲، [بی نا]، [بی‌تا]. ۱۱۸. ماوردی، ابوالحسن، الاحکام السلطانیه، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ ق. ۱۱۹. مبلغی، احمد، دانشنامه امام علی(ع)، ج ۶، (مقاله هدف و وسیله)، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱. ۱۲۰. مجلس شورای اسلامی، آشنایی با مجلس شورای اسلامی، اداره تبلیغات و انتشارات علمی، ۱۳۷۴. ۱۲۱. مجلسی، علامه محمدباقر، بحارالانوار، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق، ۱۹۸۳م. ۱۲۲. مجموعه قوانین و مقررات مربوط به مجمع تشخیص مصلحت نظام، انتشارات اداره کل قوانین و مقررات کشور. ۱۲۳. محمد حمیدالله، اولین قانون اساسی مکتوب در جهان. ۱۲۴. محمدیان، محمد، روایت دریا، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه

معاصر، ۱۳۸۰ . ۱۲۵. – ، شرحه شرحه، قم: نشر معروف، ۱۳۸۰ . ۱۲۶. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث، ۱۳۷۷ . ۱۲۷. مرندی، محمدرضا، نظارت استصوابی و شبهه دور، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱ . ۱۲۸. مرندی، مرتضی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: پارسایان، ۱۳۸۲. ۱۲۹. مشایخی فریدونی، نظارت سیاسی در نهج‌البلاغه، ترجمه هادی خسروشاهی، قم: خرم، ۱۳۷۵. ۱۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، اختیارات ولی‌فقیه در خارج از مرزها، فصلنامه حکومت اسلامی، سال اول، شماره اول. ۱۳۱. – ، پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ۱۳۲. – ، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸. ۱۳۳. – ، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۷. ۱۳۴. – ، حکومت و مشروعیت، کتاب نقد، شماره ۷، تابستان۷۷. ۱۳۵. – ، نظریه حقوقی اسلام، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)، ۱۳۸۰. ۱۳۶. – ، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). ۱۳۷. مطهری، مرتضی، آشنایی با قرآن، ج ۳، تهران: صدرا، ۱۳۷۶. ۱۳۸. مطهری، مرتضی، پیرامون جمهوری اسلامی، تهران: صدرا، ۱۳۷۸. ۱۳۹. – ، پیرامون جمهوری اسلامی، صدرا، ۱۳۷۴. ۱۴۰. – ، جاذبه و دافعه امام علی(ع)، تهران: صدرا، ۱۳۷۱. ۱۴۱. معرفت، محمد هادی، ولایت فقیه، قم: مؤسسه التمهید، ۱۳۷۷. ۱۴۲. مفید، محمدبن محمد نعمان، الجمل، تهران: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۴. ۱۴۳. – ، المقنعه، قم: جامعه المدرسین، ۱۴۱۰ ق. ۱۴۴. مقدس اردبیلی، احمد، مجمع‌الفوائد والبرهان، ج ۴، قم: منشورات جامعه مدرسین، ۱۴۰۲ ق. ۱۴۵. مقدمه‌ای بر مبانی حقوقی – کلامی نظام سیاسی در اسلام. ۱۴۶. مکارم شیرازی، ناصر، آیات ولایت در قرآن، قم، نسل جوان، ۱۳۸۱. ۱۴۷. – ، پیام قرآن (تفسیر موضوعی)، قم: امیرالمؤمنین(ع)، ۱۳۷۰. ۱۴۸. مواضع ما، حزب جمهوری اسلامی. ۱۴۹. موثق، محمدرضا، جایگاه مجلس شورای اسلامی در ساختار قدرت سیاسی جمهوری اسلامی ایران، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۲. ۱۵۰. موسوعه کلمات امام حسین(ع)، قم: نشر معروف، ۱۳۷۴. ۱۵۱. موسوعه الفقیهه، ج۶، کویت: [بی‌تا]. ۱۵۲. موسوی بهبهانی، علی، حکیم استرآباد، میرداماد، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰. ۱۵۳. موسوی خمینی(ره)، سیدروح‌الله، تحریرالوسیله، قم: اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ق. ۱۵۴. – ، حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره)، ۱۳۷۴. ۱۵۵. – ، صحیفه امام، ج ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام(ره). ۱۵۶. – ، صحیفه نور، ج ۲، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱. ۱۵۷. – ، کتاب‌البیع، قم: اسماعیلیان، ۱۳۶۸. ۱۵۸. میراحمدی‌زاده، مصطفی، رابطه فقه و حقوق. ۱۵۹. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، فلسفه سیاست، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۸ . ۱۶۰. نائینی، محمدحسین، تنزیه الامه و تنبیه المله، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۸. ۱۶۱. نادری قمی، محمد مهدی، نگاهی گذرا به نظریه ولایت‌فقیه، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۲. نجفی، زین‌العابدین، امام خمینی و حکومت اسلامی (مجموعه آثار)، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی(ره). ۱۶۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۱۶، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۴. ۱۶۴. نراقی، احمد، عوائد الایام، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ ق. ۱۶۵. نصری، عبدالله، انتظار بشر از دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹. ۱۶۶. نوروزی، محمد جواد، نظام سیاسی اسلام، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ۱۳۷۹. ۱۶۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البیت(ع)، ۱۴۰۹ق. ۱۶۸. نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، خبرگان رهبری، مجله تازه‌های اندیشه، شماره ۱ . ۱۶۹. نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، قم: دفتر نظارت و بازرسی انتخابات، ۱۳۸۰. ۱۷۰. واعظی، احمد، جامعه دینی، جامعه مدنی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۷. ۱۷۱. هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، (گفت و گو) روزنامه کیهان، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۱۷۲. هاشمی، سیدمحمد، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، نشر دادگستر، ۱۳۸۰. ۱۷۳. هدایت‌نیا، فرج الله و کاویانی، محمد هادی، بررسی فقهی – حقوقی شورای نگهبان، تهران: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۱. ۱۷۴. همپتن، جین، فلسفه سیاسی، ترجمه خشایار درهمی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۰. ۱۷۵. همدانی، رضا، مصباح الفقیه، قم: مهدی موعود(عج)، ۱۳۷۶. ۱۷۶. یزدی، سید محمد

کاظم، العروه الوثقی، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۰. ۱۷۷. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۷۱. مجلات ۱. اندیشه حوزه، شماره ۲۱ و ۲۰. ۲. پرسمان، سال دوم، شماره هفتم، فروردین ۱۳۸۲. ۳. تازه‌های اندیشه، شماره ۱، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها. ۴. حوزه، شماره ۸۶ و ۸۵. ۵. دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰، تابستان و پاییز ۷۷. ۶. راه نو، شماره ۱۱ و ۱۴. ۷. روزنامه کیهان، گفت و گو با هاشمی رفسنجانی، (دوشنبه ۲۰/۱۱/۱۳۸۲). ۸. فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۱، ۲ و ۳. ۹. کتاب نقد، شماره ۷، تابستان ۱۳۷۷. ۱۰. کیان، شماره ۴۱ و ۲۸. ۱۱. معرفت، شماره ۲۹.

برخی می‌گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پرسش

برخی می گویند: نظارت استصوابی شورای نگهبان در زمان امام و مورد تأیید ایشان نبوده و بعد از رحلت حضرت امام برای حذف جریانات رقیب درست شده است، نظر شما در این باره چیست؟

پاسخ

اگر به تاریخچه نظارت استصوابی مراجعه گردد، موارد متعددی یافت می‌شود که هم در قوانین انتخاباتی و هم در عمل، شورای نگهبان چنین مسؤولیتی را بر عهده گرفته و آن را اعمال نموده است: یک. در اولین قانون انتخابات، مصوب سال ۱۳۶۲ موادی مشاهده می‌شود که نظارت عام و استصوابی شورای نگهبان را تأیید می کند و با نظارت استطلاعی محض سازگاری ندارد؛ مثلا در ماده ۳ این قانون آمده است: «نظارت بر انتخابات به عهده شورای نگهبان است. این نظارت عام و در تمام مراحل و در کلیه امور مربوط به انتخابات جاری است». همچنین به موجب تبصره یک ماده ۳: «اشخاصی که هیأت اجرایی، صلاحیت آنان را رد کند، حق دارند به هیأت نظارت استانی شورای نگهبان شکایت کنند و این مرجع در مهلت مقرر، باید به شکایت رسیدگی کند و نتیجه را اعلام کند». براساس تبصره ماده ۶۹: «افرادی که از نحوه برگزاری انتخابات شکایت داشته باشند، می توانند ظرف هفت روز از نتایج اخذ رأی ، شکایت خود را به دبیرخانه شورای نگهبان تسلیم کنند». براساس ماده ۶۹: «اعلام ابطال انتخابات حوزه انتخابی از رسانه های گروهی در اختیار شورای نگهبان است». بر طبق ماده ۷۰: «تأیید انتخابات از طرف شورای نگهبان ضرورت دارد و صدور اعتبارنامه برای انتخاب شدگان منوط به تأیید شورای نگهبان است». در قانون انتخابات مصوب سال ۱۳۶۵ نیز مواردی مشاهده می شود که مؤید نظارت استصوابی شورای نگهبان است. حال سؤال این است که اگر نظارت شورا صرفاً استطلاعی بوده، چگونه می تواند در تمام مراحل انتخابات اظهار نظر کند و رأی آن هم نافذ باشد؟ چگونه می تواند نظر وزارت کشور را در رد برخی از افراد تخطئه کند؟ چگونه می‌تواند حکم به ابطال انتخابات بدهد؟ دو. آیا رد صلاحیت تعدادی از کاندیداها در مجلس اول، دوم و سوم –که همه اینها در زمان حیات امام راحل(ره) بوده است آن هم رد صلاحیت کسانی که چه بسا مورد تأیید وزارت کشور بوده اند (مانند رد صلاحیت آقایان اکبرزاده، رضوی و...) جز با نظارت استصوابی قابل توجیه است؟! آیا امام راحل(ره) در هیچ یک از این موارد تذکری به شورای نگهبان، دال بر عدم صلاحیت آنان برای این کار داده است؟ آیا تفسیر اصل ۹۹ و حدود اختیارات شورای نگهبان به عهده آن شورا است یا وزارت کشور؟! سه. شورای نگهبان در زمان امام راحل(ره)، انتخابات در بعضی از حوزه‌های انتخابیه را باطل اعلام کرد و نه تنها این عمل مورد اعتراض او واقع نشد؛ بلکه مورد تأیید ایشان نیز قرار گرفت. حضرت امام(ره) در حمایت از شورای نگهبان در مقابل جوسازی‌های شدید علیه این نهاد و عملکرد آن در ابطال چند حوزه

انتخابیه فرمود: «چنانچه مشاهـده می شود پس از انتخابات مرحله اول از دوره دوم مجلس شورای اسلامی، افرادی که نظریه شورای نگهبـان در ابطـال یـا تأییـد بعضـی از حوزه هـا موافق میلشان نبوده است، دست به شایعه افکنی زده و اعضای محترم شورای نگهبان (ایـدهم الله تعالی) را –که حافظ مصالح اسـلام و مسـلمین هسـتند تضـعیف و یا خدای نکرده توهین می نمایند و به پخش اعلامیه و خطابه در مطبوعات و محافل دست زده‌انـد... من به این آقایان هشدار می دهم که تضـعیف و توهین به فقهای شورای نگهبان امری خطرنـاک برای کشور و اسـلام است. همیشه انحرافـات به تدریـج در یک رژیم وارد می شود و در آخر رژیمی را ساقط می‌نمایـد. لازم است همه به طور اکید به مصالح اسلام و مسلمین توجه کنیم و به قوانین –هر چند مخالف نظر و سلیقه شخصی‌مان باشد احترام بگـذاریم... در خاتمه باید بگویم که حضـرات آقایان فقهای شورای نگهبان را با آشـنایی و شـناخت تعیین کردم و احترام به آنان و حفـظ مقامشـان را لازم می‌دانم و امیـد آن دارم که این نحو امور تکرار نشود. و به شورای نگهبـان تـذکر می‌دهم که در کـار خود اسـتوار باشـید و با قاطعیت و دقت عمل فرمایید و به خدای متعال اتکار کنید».صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۲۶۹. چهار. برخی از منتقدان گفته‌انـد: در اولین انتخابات مجلس شورای اسـلامی در سال ۱۳۶۰ درباره نظارت اسـتصوابی، سـخنی مطرح نبوده است و بر ادعای خود چنین شاهـد آورده‌انـد: «شورای نگهبان در مورد رد صـلاحیت برخی از کاندیـداها (مانند کیانوری، احسان طبری، محمد علی عمویی و...) به اصول ۶۴ و ۶۷ استناد می‌کند؛ نه به اصل ۹۹ و حق نظارت اسـتصوابی خود. اگر استنباط شورای نگهبان از اصل ۹۹ نظارت اسـتصوابی بود، چرا در رد صـلاحیت به همین اصل استناد نکرده است؟» پاسخ این سخن روشن است؛ زیرا هر چند اصل ۹۹ بر نظـارت اسـتصوابی دلالـت دارد و شورای نگهبان بر اساس همین اصل حق بررسـی و رد صـلاحیت‌ها را برای خود قائل است؛ اما همین اصل به تنهایی نشان نمی‌دهد که چه کسانی‌دارای صـلاحیت‌اند و چه کسانی دارای صلاحیت نیستند. شورای نگهبان براساس قـانون انتخابـات –که اوصـاف و شـرایط نـامزدی را مشـخص می‌کنـد به تأییـد و یـا رد صـلاحیت ها اقـدام می کنـد. در اولین دوره انتخابات مجلس، هنوز قانون انتخابات تدوین نشده بود؛ لذا شورای نگهبان چاره ای نداشت جز اینکه رد صلاحیت‌ها را به بعضی از اصول قانون اساسـی، مسـتند سازد. جالب این است که منتقـد محترم نیز در جایی به این نکته اعتراف کرده است: «تصویب و تدوین قانون انتخابات در سال ۶۲ انجام گرفته استبه نقل از: نیکزاد، عباس، نظارت استصوابی، صص ۸۷–۷۷.».

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد ؟راه حل قضیه چیست؟

پرسش

اگر حقوقدانان شورای نگهبان به وسیله قوه قضائیه تعیین شود چه اشکالی دارد ؟راه حل قضیه چیست؟

پاسخ

طبق اصل نود و یکم قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران، به منظور پاسداری از احکام اسـلام و قانون اساسی از نظر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای اسـلامی با آنها، شورایی به نام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضـیات زمان و مسائل روز – انتخاب این عده بر عهده رهبر است؛ ۲- شش نفر حقوقدان در رشته‌های مختلف حقوقی از میان حقوقدان‌های مسـلمان که به وسیله رئیس قوه قضائیه به مجلس شورای اسلامی معرفی و با رأی مجلس انتخاب می گردند. طبق این اصـل از قـانون اساسـی جمهوری اسـلامی، حقوقـدانان از سوی رئیس قوه قضـائیه معرفی وانتخـاب می‌شونـد. معمولاًـ رئیس قوه قضـائیه دو برابر اعضـایی که لاـزم است را به مجلس شورای اسـلامی معرفی می کنـد تا انتخاب گردنـد. همان‌طور که قانون اساسـی کشورهـای جهـان امروز یـک نظـام کنترلی در نظر گرفته شـده تا از تعارض قوانین عادی با قانون اساسـی ممانعت به عمل آیـد، در قانون اساسـی کشور ما نیز این نظام کنترلی به وسـیله انتخاب شش حقوقدان در رشته‌های مختلف که کار آنها تطبیق و عدم مغایرت

داشتن قوانین عادی مصوب مجلس با قانون اساسی است می‌باشد. در کشور امریکا تشخیص مغایرت داشتن قوانین عادی مصوب مجلس (کنگره) بر عهده دیوان عالی فدرال امریکا (قوه قضائیه) می‌باشد، و این در صورتی است که شکایتی دال بر معارض بودن قوانین عادی با قانون اساسی شود. اما در صورت عدم شکایت تمام قوانین مصوب کنگره به تصویب دیوان عالی فدرال امریکا نمی‌رسد. اما از آن‌جا که تعیین وقت برای دادگاه‌ها جهت بررسی مغایرت قانون، زمان می‌برد، در قانون اساسی جمهوری اسلامی نهادی نظارتی به نام شورای نگهبان پیش‌بینی شده تا تمام قوانین از جهت عدم مغایرت با احکام شرع و یا قانون اساسی از ابتدا مشخص باشد و چون باید تمام قوانین مصوب به شورای نگهبان ارسال می گردد در نتیجه تمام قوانین عادی بررسی می‌شود و نظر اعضای شورای نگهبان در مورد آنها صادر می گردد.

قضائیه

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پرسش

سازمان بازرسی کل کشور چه وظایف و اختیاراتی دارد؟

پاسخ

اصل یکصد و هفتاد و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می گوید: براساس حق نظارت قوه قضائیه نسبت به حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری سازمانی به نام «سازمان بازرسی کل کشور» زیر نظررئیس قوه قضائیه تشکیل می گردد. حدود اختیارات و وظائف این سازمان را قانون تعیین می کند، بنابراین سازمان بازرسی کل کشور یک سازمان قانونی است و برای نظارت در حسن اجرای امور و اجرای صحیح قوانین در دستگاه‌های اداری بنیاد نهاده شده استو تحقیق و تفحص در این زمینه‌ها در محدوده و وظایف آن می‌باشد. اما این که وظایف آن به طور جزیی و دقیقاچیست ما نسبت به آن آگاهی نداریم. در عین حال این که در هر کاری دخالت می کند نوعی قضاوت است و معلوم نیست درست باشد.

حقوق مدنی

۱ــ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفا توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع وملل داده می شود و موارد بسیار محدود و اندک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مدرسه برود برای آموختن ۶ سالگی است، حال اگر در موارد بسیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشد رسید نمی توان قانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شده که زنان که شوهرانشان فوت می کنند و یا طلاق می گیرند، دوباره ادواج کنند، نه اینکه خود سرپرست شوند، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ دهد لذا به آنها هم ارث کمتر می رسد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شده اند که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است , پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پرسش

با توجه به اینکه حکم شرعی درباره گنج پرداخت خمس و تملیک مابقی است , پس چرا دولت آن را مصادره می کند؟

پاسخ

با توجه به این که دفینه‌هایی که امروزه یافت می‌شود، از آثار ملی و فرهنگی است و حق جامعه به آن تعلق دارد، بنابراین دولت می‌تواند آن را ضبط و براساس مقررات قیمت‌المثل و یا پاداش یافتن آن را به یابنده بدهد، البته در دادن حق یابنده نباید به او ستمی روا شود.

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است ؟

پرسش

چرا در اسلام حضانت دختر تا هفت سالگی و حضانت پسر تا دو سالگی بر عهده مادر است ؟

پاسخ

برای پاسخ به این سؤال توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: ۱- باید توجه داشته باشید که در قانون‌گذاری باید به نوع انسان‌ها توجه نمود و به گونه‌ای قانون‌گذاری کرد که مصالح و منافع جامعه تأمین گردد نه خواسته طبقه خاصی یا فرد و گروه ویژه و یا حتی بر اساس شرایط فردی، زمانی وطبقاتی تصمیم گرفت. اما در خصوص حضانت که تنها قانونی جزیی از مجموعه قوانین است باید توجه داشته باشیم که حضانت یک مسؤولیت است نه یک امتیاز که اگر مرد خواست از آن بهره می‌گیرد و الا نه. از جانب دیگر در مقررات حقوقی حضانت فرزندان بصورت مطلق به مرد واگذار نشده است بلکه باید صلاحیت‌های اخلاقی، فکری، اجتماعیو ... وی احراز و تأیید گردد تا بتوان این مسؤولیت را به وی سپرد. لذا این‌گونه نیست که اسلام به زمینه‌های رشد کودک

بی‌توجهی روا داشته باشد بلکه بعد از احراز صلاحیت‌های لازم فرزندان را به پدر می‌سپاریم والاّ تحت قیومیت مادرقرار می گیرند. ۲- نکته دیگری که باید مورد عنایت قرار بگیرد آن است که مهر و عاطفه زمینه‌ساز رشد و ترقی هستند، ولی هدف آن نیست که آدمی به جلب عواطف روی آورد بلکه هدف تعالی و ترقی است. شما در نامه خود بر عنصر عاطفه ومهرورزی تأکید نموده‌اید در حالی که مهر مادری و پدری هر دو برای رشد فرزند ضروری است و حتی در صورت ناکامی فرزندان از این مهر پدری و مادری باید به میزان حداقل از آن بهرمند شوند چه همان گونه که خود فرمودید عنصر مهم زندگی است. لذا با توجه به تأثیر آن در مراحل متفاوت رشد تدبیری اندیشیده شده تا فرزندان از حداقل آن برخوردار گردند. از همین روی در سنین نخستین زندگی که عاطفه نقش مهم‌تری را در رشد و ترقی ایفا می کند بایدفرزندان نزد مادر باشند و این حق به عهده مادر و به مادر سپرده شده تا حداقل نیازهای عاطفی آنها تأمین گردد و بعداز آن حتی مهرورزی عاطفی باید بر اساس الگوی جنسی خاص تأمین گردد مثلاً از نظر رشد فکری و اجتماعی بایدزمینه الگوگیری رفتاری و ظاهری و ... برای پسرها و دخترها فراهم شود لذا پسر که بعد از دو سالگی آماده الگوپذیری است و باید از مرد الگوگیری کند، به پدر می‌سپارند ولی دختر چون باید از زن الگوگیری نماید همچنان تا ۷ سالگی نزدمادر باقی می گذاردند تا مراحل الگوگیری را بطور کامل طی کند. ۳- خواهر محترم و دوراندیش، افزون بر نکته‌ها قبلی این سخن نیز باید مورد غفلت قرار نگیرد که آیا اگر به عنوان قانون، حق حضانت به مادر سپرده می‌شد، زمینه بوالهوسی مردان فراهم نمی‌شد؟ چه به اندک بهانه‌ای سرناسازگاری آغاز کرده و بچه‌ها را رها کرده و بدنبال هوی و هوس خود می‌رفتند و از جانب دیگر آیا گمان می کنید؛ اگر حق حضانت به عنوان قانون بر عهده زنان قرار می گرفت زمینه ازدواج مجدد برای زنانی که تجربه شکست در ازدواج اول راداشته‌اند فراهم می‌شد؟ چه مردان کمتر حاضر هستند مخارج فرزندان مرد دیگری را پرداخت کنند در حالی که عادتابرای تمام مراحل زندگی و تمام سنین عمر زمینه اشتغال و درآمد برای خانم‌ها فراهم نیست!؟ ۴- خواهر گرامی در کنار پاسخ‌های متعدد ارائه شد یک جواب کلی به تمام سؤالات از این قبیل که در زمینه فلسفه حقوق مطرح می‌شود، وجود دارد که شما می‌توانید با مراجعه به کتب فلسفه حقوق و نظام حقوقی اسلام و فلسفه سیاست از انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره) مراجعه کنید. بهر حال در اینجا به اختصار به یکی ازآن ادلّه اشاره می کنیم. مطابق اعتقاد ما مسلمانان خداوند یکی است یعنی معتقدیم به توحید و این توحید تنها وحدانیت در خالق بودن نیست. به عبارت واضح‌تر نه تنها خالق هستی یکی است، مدبّر عالم نیز یکی است و تدبیر آن نیز بر اساس حکمت وقوانین برخواسته از حکمت و اندیشه است. و قانون گذار اصلی که بر اساس آن به تمام هستی حاکمیّت دارد اوست چون او بر تمام مصالح و منافع آگاهی کامل دارد و لذا حتی اگر ائمه هدی(ع) قانونی را بیان می کنند و یا حکمی رامی‌فرمایند در واقع حکم و قانونی الهی و خداوند است نه قانونی که خود آن را وضع کرده‌اند. بنابراین کسی جزخداوند صلاحیت قانون‌گذاری را ندارد چون تنها او به تمام عالم و مصالح و منافع انسان‌ها آگاهی کامل و جامع دارد.حالی با تکیه بر این اصول اعتقادی که آنها را با استدلال و برهان پذیرفته‌ایم باید به آنچه او می گوید پایبند باشیم البته نه چون مجبور هستیم بلکه چون بهترین قانون است و بر اساس کامل‌ترین مصلحت‌اندیشی جعل شده است و لذا درقانونی که قانون‌گذار آن خداوند است باید مورد پذیرش و عمل ما مسلمانان قرار گیرد.

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پرسش

زنی که شوهرش کارمند بوده فوت کرده می تواند در حقوق فرزند صغیر تصرف بکند و خرج آنها بکند یا باید حقوق آنها را کنار بگذارد؟

پاسخ

اگر فرزند صغیر است و جد پدری او حیات دارد باید تصرف در آن مقدار حقوق که به عنوان فرزند داده می‌شود با اجازه جد باشد و اگر جد پدری ندارد در صورتی که مادر به وسیله حاکم شرع یا دادگاه اسلامی به عنوان قیم بچه‌ها تعیین شده باشد تصرف مادر در حق بچه‌ها بارعایت مصلحت آنها اشکال ندارد (اما بدون اجازه از حاکم یا دادگاه اسلامی جایز نیست و با اجازه ولی شرعی می‌تواند خرج صغیر را از آن حقوق بپردازد).{J

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده , می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پرسش

آیا دختری که از تحصیل محروم بوده , می تواند در تقسیم ارث چیز بیشتری مطالبه بکند؟

پاسخ

ملاک در تقسیم ارث همان است که در شرع مشخص شده و در رساله آمده (یعنی پسران دو برابر دختران ارث ببرند) اما اگر برادران راضی باشند که چیزی اضافه به خواهر داده شود اشکال ندارد و پدر هم می‌تواند وصیت کند که تمام یا مقداری از ثلث مالش را به دختربدهند.{J

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می کند که این خانه را به

پرسش

خانه پدری پدرم داشته که مادر پدرم آن را می فروشد که سهم هر یک را می دهد و سهم پدرم و عمویم و عمه ام می ماند که خانه ای در هاشمیه ۲۲ می خرد که چند سال ایشان و خود ما هم آنجا زندگی می کردیم و پس از آن که مادر بزرگم بمیرد عمه ام ادعا می کند که این خانه را به نام من زده و مادربزرگم در زمان حیاتشان خانه را به نام او زده و عموی ناتنی ام که از این مادربزرگم نیست جای پدرم خودش را قرار می دهد و وصیت نامه ای نیز تنظیم می کنند که بعد از فوت مادر بزرگم خانه فروخته شود و هر یک از وارث که عموی ناداماد و پدر من و عمه ام باشد تقسیم گردد ولی عمه ام حال ادعا می کند که خانه مال شوهرم است و ما که در آنجا زندگی می کردیم بیرونمان کردند خانه که در آن زمان ۹ میلیون ارزش داشت سهم پدرم دو میلیون و چهارصد هزار تومان شد که یک فقره چک می دهند که ما زمین می خریم و با نپرداختن پول زمین بعد از ۵ ماه برگشت می خورد به صاحبش در حالی که بعد از این ماجرا عمه ام نوشت که خانه ایکه به نام من است همه یکسان سهم می بریم و حال بعد از این ماجراها که گذشته خانه ۱۰۰میلیون می ارزد و عمه من ۲ دانگ از خانه را بدون اینکه کسی بفهمد فروخته است و حال در آن سکنی دارد و بچه های او هم ما را تهدید کرده اند در حالی که خود عمه من با دست خودشان نوشته اند که همه به طور یکسان سهم می برند حال عمه ام وعده و وعید می دهد و می گوید هر زمان که خانه را بفروشد سه میلیون تومان از صد میلیون تومان می دهم که دروغ است و بچه های او هم پدرم را تهدید کرده اند آیا می شود ما به دادگاه شکایت کنیم.

پاسخ

با اوضاع و احوالی که نوشتید (و ما از واقع آن اطلاعی نداریم و شما نیز دلیلی برای اظهار خلاف واقع ندارید) شکایت حق شماست لکن مشکل در ناحیه ادله اثبات است یعنی چه گونه و با چه مدرکی بتوانید گفتار و ادعای خودتان را محکمه پسند نموده و آن را برای قاضی دادگاه ثابت کنید. بهترین راه ممکن آن است که شما با یک وکیل حقوقی مجرب تماس بگیرید و با بیان مسأله و مشکل خود، طبق راهنمایی ایشان اسناد و گواهی های معتبر حداقل در حد امارات و قرائن فراهم کنید. این یک مسأله تخصصی است که با توضیحات ما شما نمی توانید اقدام عملی مثمر ثمری داشته باشید مثلا ادعای جعلی بودن وصیت نامه مذکور که به عنوان یک سند عادی است و توجه به تاریخ ، دست خط و ....) البته ریشه اشتباه آن بود که مادر بزرگ شما که سهم پدر و عموی و عمه شما را گرفت و با آن خانه ای خرید مسأله را پی گیری نکردید که همانجا قرار دادی تنظیم کنید و یا ببینید که مادربزرگتان سند آن منزل در هاشمیه ۲۲ را به نام کی خرید و ... امیدواریم با گرفتن یک وکیل حقوقی مجرب در کارتان موفق باشید. سرعت پاسخ‌دهی از انتظارات پرسشگران است. خواهشمند است با اولویت‌بندی و پیرایش سؤالات، ما را یاری کنید. بدیهی است با ارتباط مکرر، پاسخ‌گوی دیگر پرسش‌های شما خواهیم بود

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می‌شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت‌های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ(قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلا در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می‌کنند. ثالثا سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مساله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و مرد نیز نتواند از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و

ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص - ماده ۲۵۶ آمده: «هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۴ و .... همچنین. فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص می‌شود و؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده‌شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسؤولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسؤولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست. زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوای فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل - اعم از زن و مرد - است نه از حقوق قاتل

تـا دلیل برتری ارزش و شخصـیت او باشـد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارنـد، بلکه فقهای بزرگی چون شـیخ مفید و شـیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصـیت زنان سـتم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداونـد نمی‌باشـد. مسلماً این تحلیـل که بر مبنـای اقتصـادی تحلیـل شـده، برداشتی عقلی است و تنهـا می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست.؛ بلکه یک دسـتور خاصـی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌دانـد. مثلا درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتـح مکه با کسانی که بعـد از فتح مکه اسـلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صـریحاً به آن اشاره می کند. قرآن کریم بـا تصـریح به عـدم تسـاوی ارزش هـای الهی افراد یادشـده و با اصـرار بر تفاوت معنوی آنان تصـریح به تساوی آنان در قصـاص و دیه دارد و در این بـاره راجع به تسـاوی همگـان چنین می‌فرمایـد: «وکتبنـا علیهم فیهـا ان النفس بـالنفس و العین بالعین و الأنـف بالأنـف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصـدق به فهو کفاره له» مائـده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دنـدان در برابر دنـدان می‌باشـد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارنـد و هر که آن را ببخشـد پس کفاره (گناهان) او خواهـد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبـال انسـان دیگر خـواه زن و مرد قصـاص می‌شـود چه اینکه قصـاص اجزا و جراحت هـا نیز مسـاوی است، لیکن همین عمـوم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنثی بالأنثی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضیـح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «بـا این آیه عموم یـا اطلاـق آیه قبلی تخصیـص یـا تقییـد می‌پـذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تسـاوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می کاهـد و نه بر مقام جاهل می‌افزایـد و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می افزایـد و نه از مقـام زن می کاهـد، زیرا برخی از تفـاوت هـای مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی نـدارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود نـدارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشـد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لـذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمـدی مؤمن عـذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یـا مرد وجود نـدارد، چه اینکه از جهت لزوم کفـاره هیـچ فرقی بین قتـل زن و مرد نیست یعنی در قتـل عمـدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شـصت روز و اطعـام شـصت مسـکین واجب است و در قتـل غیرعمـد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخییر، واجب می‌شود و از این لحـاظ فقهی نیز فرقی بین قتـل زن و مرد نیست» ر.ک: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ(قسمت دوم)

زن و قصـاص اعضـا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشـهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا

جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص‌شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النهایه، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعه در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد ... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم(ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم(ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا(ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری توخالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملك و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی کنم.» «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». (آل عمران(۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی]بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ». (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به

قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی گیرند.» «وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أو أنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً». (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.» «مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی إلّا مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها بِغَیرِ حِسابٍ». (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر]فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً». (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره‌کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان ها است مائده (۵)، آیه ۳۲. دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان بارتری بر جای می گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیعی سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت باید توجه داشت؛ اینکه دیه زن نصف دیه مرد است، زن‌ها بیشتر انتفاع می‌برند، زیرا به طور معمول دیه زن به شوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هایش می‌رسد و چون با از بین رفتن مرد، زن بیشتر صدمه می‌بیند، لذا دیه مرد را بیشتر

کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشـکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟

پرسش

سرانجام پس از یک سال که از فروش منزل ما گذشت با صاحبخانه توافق کردیم که تا زمانی که مشکلمان حل شود در منزل بمانیم و در پشت ورقه قول نامه ذکر شده که طبق توافق طرفین خانه تحویل داده خواهد شد. آیا صاحب خانه می تواند هر زمان که خواست ما را بیرون کند؟ آیا می توانیم شرط بلند شدن از منزل را دادن خسارت ضرر و زیان از صاحب خانه بابت تاخیر در پرداخت پول منزل مان که باعث متضرر شدن ما شد بگیریم. آیا با توجه به اینکه بنگاه در مساله اجاره دادن پس از یک سال به ما دخالت نداشته است می تواند دخالتی داشته باشد. از نظر حقوقی ما چه مراحلی را باید طی کنیم تا به حق از دست رفته مان برسیم؟ زیرا صاحب خانه هر طور که دلش خواست به ما پول داد و ما را خیلی اذیت کرد و ما هم به دلیل گرفتار شدن پدرمان در زندان نتوانستیم از حقمان دفاع کنیم و آیا حق شکایت از بنگاه را مادرم دارد. من به عنوان فرزند اول خانواده می خواهم که از حق مادرم و دیگر بچه ها دفاع کنم و آیا می توانم این کار را انجام دهم و چگونه؟ و آیا می شود این قرارداد را فسخ کرد و ضرر و زیان صاحب خانه را هم داد.

پاسخ

با اهداء سلام و آرزوی صبر و توکل بر خداوند رزاق و برطرف شدن مشکلات نامه های قبلی حضرت عالی که در تاریخ ۲۰/۹/۸۰ و ۱/۶/۸۲و نامه اخیر را با دقت خواندیم و بسیار متأسف شدیم، لکن قبل از پاسخ به سؤالات حقوقی جهت آرامش روحی و روانی توجه شما را به چند نکته جلب می کنیم: الف) باید پذیرفت مشکلات به وجود آمده ناشی از عدم آگاهی و اطلاع لازم از قانون بیع و اجاره و عدم مراجعه به کارشناس و مشاوره بوده که در صورت اقدام منطقی و یا مراجعه به قانون با این نتیجه مواجه نمی شدید، پس باید پذیرفت و بر خداوند متعال توکل کرد و با همت و تلاش خسارات گذشته را جبران نمود و از این تجربه تلخ کمال استفاده نمود. ب) هرگز از رحمت خداوند و مساعدت باری تعالی ناامید نشوید که با حفظ کانون گرم خانواده و ایجاد آرامش روحی و تفکر و اندیشه و توکل بر خداوند می توان خیزش جدیدی برداشت و زندگی را دوباره رونق بخشید. ج) خودتان را یک امتحان الهی قرار دهید که رمز موفقیت صبر و تلاش و ایمان به خداوند متعال است و گذشته را کاملا فراموش نمایید و سخن از مشکلات گذشته و پیش آمده به میان نیاورید زیرا در سایه سلامتی پدر و مادر می توان زندگی بهتر را آغاز نمود. زیرا قرآن فرمود چه بسا چیزی برای شما ناخوشایند باشد ولی نتیجه آن برای شما خیر باشد «عسی ان تکرهوا شیئا فهو خیر لکم» و خیر و سعادت را در همین حادثه و مشکلات خواهید یافت. اما پاسخ های حقوقی سؤالات شما: ۱. با توجه به محتویات نامه های جنابعالی معامله انجام گرفته صحیح می باشد و مالك واقعی خریدار بود و هیچ گونه اعتراضی از طرف فروشنده و یا فرزندان، مادرت و پدرت مسموع نخواهد بود لکن در سؤال اول مرقوم نفرمودید که تحت عنوان چه قراردادی در منزل سکونت می کنید اگر در ضمن قرارداد اجاره قولنامه تنظیم نموده اید و شرایطی را در آن ذکر نموده اید تابع همان شرایط می باشید لکن بر اساس ماده ۲۳۴ قانون مدنی توافق شما توجیه حقوقی ندارد زیرا شرط ضمن عقد چه بیع و چه اجاره باید واضح و روشن و ماهیت حقوقی داشته باشد

یعنی یا باید شرط صفت باشد یا شرط نتیجه یا شرط فعل. اما صرف توافق جهت تخلیه منزل توجیح حقوقی ندارد و مالك می تواند هر موقع بخواهد تقاضای تخلیه منزل بنماید. مگر این که در ضمن عقد اجاره توافق بر زمان معین یا پرداخت مبلغ معین باشد و یا در ضمن عقد خارج لازمی باشد لذا کلمه توافق ابهام دارد. بنابراین توصیه می شود که اقامت شما در منزل باید طبق قانون اجاره باشد و مدت و مبلغ آن مشخص باشد و در ضمن آن شروطی را طبق توافق طرفین قید نمایید تا برای صاحبخانه لازم الاجرا باشد. ۲. این شرط ابتدایی است و باطل و توجیه حقوقی ندارد مگر این که ابتداءا ثابت نمایید که بابت تأخیر در پرداخت ثمن منزل برای شما حقی است که لازمه آن این است که به محاکم قضایی مراجعه نمایید و طبق قولنامه فروش و شروط ضمن آن خواهان خسارت تأخیر در تأدیه ثمن باشید که پس از اثبات آن و ذی حقی شما می توانید حتی بدون عقد اجاره منزل را تخلیه نکنید ولی اگر معامله قطعی شد و اختلافی در مورد اصل معامله و وجه پرداختی آن ندارید چنین شرطی را نمی توانید بکنید. ۳. دخالت بنگاه بستگی به توافق طرفین دارد و اگر تاکنون دخالتی نداشته حق مداخله و اظهار نظر در مورد اختلاف مالی و یا قرارداد شما را ندارد. ۴. و دیگر این که مادرت حق شکایت از بنگاه را ندارد زیرا دخالتی در معامله نداشته و یا اگر داشته اثر حقوقی که او را مقصر بدانند برای شما ندارد لذا بهتر است که قضیه تمام شده لحاظ نمایید و خودتان را بیشتر از این دچار مشکلات روحی نکنید و چون خانه به نام مادرت بوده و فروشنده او بوده و معامله قطعی شده و از نظر حقوقی مالك خریدار می باشد کاری از دست شما نیز ساخته نمی باشد بلکه بهتر است از راه توافق و نزاکت با حضور معتمدین محلی اختلاف را حل نمایید و الا از طریق محاکم قضایی راهی برای اثبات حق شما نمی باشد و به جز اتلاف وقت و نگرانی روحی چیزی نتیجه نخواهد داد. ۵. حال که مدت زیادی از معامله شما گذشته است و تاکنون نتوانسته اید اثبات کنید که خریدار شما را اغفال نموده در معامله مغبون شده اید نمی توانید از خیار غبن استفاده کنید زیرا براساس ماده ۴۱۶ تا ماده ۴۲۱ قانون مدنی در صورتی می توانید معامله را فسخ کنید که غبن فاحش باشد و بعد از علم به غبن فورا اعمال خیار بکنید. ثانیا در مورد خیار تأخیر ثمن همان موقع طبق ماده ۴۰۲ می توانستید اعمال خیار کنید و معامله را فسخ نمایید و یا طبق ماده ۳۹۴ قانون مدنی استفاده کنید و یا معامله را فسخ نمایید ولی جبران خسارت تأخیر ثمن در قانون معامله نیامده مگر در باب چك.

در یک اردوی دانشجویی بر اثر یک سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یک ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام مسؤلین دانشکده

پرسش

در یك اردوی دانشجویی بر اثر یك سانحه که اشتباه محض بود اینجانب دچار سوختگی شدید از ناحیه دو پا گردیدم که متعاقب آن یك ماه از درس و دانشگاه به دور ماندم و دچار افت تحصیلی گردیدم علاوه بر آسیب جسمی دچار افسردگی و نگرانی در مورد پاهایم شده ام مسؤلین دانشکده هیچ گونه همکاری در مورد تداخلات درسی که به دنبال آن به وجود آمد نداشتند و حتی یك واحد درسی من را نیز حذف کردند و حاضر به پرداخت هزینه درمان نیستند و به نظر می رسد که اصلا هیچ حادثه ای رخ نداده است. از شما خواهشمند هستم که بنده را برای رسیدن به حق قانونی خود راهنمایی فرمایید و به من بگویید که چگونه آن حادثه دلخراش را که موجب ناراحتی های فراوان برای من و دوستم که او نیز آسیب دید فراموش کنم و یا حداقل کمتر به آن فکر کنیم.

پاسخ

خواهر گرامی ، در ابتدا به خاطر این حادثه ناراحت کننده که برای شما و دوستتان اتفاق افتاد متأسفیم و شفای شما را از خدای مهربان خواستاریم. از سخنان امام علی(ع) درباره حوادث تلخ دنیا آمده است: «دار بالبلاء محفوفه» دنیا خانه ای است که بلاها و اتفاقات ناگوار ، آن را احاطه کرده است. رسول خدا(ص) نیز در این باره می فرمایند: خداوند راحتی و خوشی و لذت را در بهشت قرار داده ولی مردم در دنیا به دنبال آن می گردند. اگر کمی تأمل کنیم متوجه می شویم این روایات می خواهد به ما بگوید از بلاها و ناملایمات دنیا ناراحت نشوید، زیرا این خاصیت دنیا است که هر کسی را به طریقی گرفتار می کند. مهم آن است که انسان ناامید نشود و از زندگی خود راضی باشد حال برای اینکه اینگونه مشکلات کمتر فکر و ذهن را به خود مشغول کند لازم است به توصیه های زیر توجه کنیم: ۱. همیشه در گرفتاریها به کسانی که وضعیت بدتری نسبت به ما دارند فکر کنیم هر روز صدها اتفاق ناگوار برای افراد می افتد که باعث مرگ، قطع نخاع، نقض عضو و مانند آن می شود که یک سوختگی در مقابل آنها چیز مهمی به حساب نمی آید. کسی در گرفتاریها این دید را داشته باشد، به جای ناراحتی، خوشحال هم می شود و خدا را شکر گزاری می کند که وضعش بدتر نشده است. به قول معروف در مسایل مادی و جسمانی نباید قسمت خالی لیوان ما را از دیدن قسمت پر آن باز دارد. ۲. هر بلا و گرفتاری که برای انسان پیش می آید اگر در آن صبور باشد از خدا راضی باشد، باعث آمرزش گناهان او می شود؛ به همین جهت امام صادق(ع) به هر بیماری که از مرض بهبود پیدا می کرد، می فرمود: تو الان مانند کودکی که تازه متولد شده و هیچ گناهی ندارد هستی ؛ از این جهت به تو تبریک می گویم. چه بسا این سوختگی باعث آمرزش گناهانی در شما شد که اگر آن گناهان در نامه اعمالتان باقی می ماند به آتشی که هزاران برابر سوزنده تر از آتش دنیاست گرفتار می شدید. ۳. ارزش انسان به معنویات و زیباییهایی که به روح او مربوط می شود. نه جسم و ظاهرش. بنابراین ما باید غصه و ناراحتی مان هم مربوط به کمبودهای معنوی مان باشد این جسم چند سال مهمان ماست و هنگام مرگ باید مانند یک لباس کهنه و مندرس آن را از خود دور کنیم. به قول شاعر : جان تو را باید و پاید غم تن چند خوری اگرت هست سر آینه جان دیدن ۴. سعی کنید از تنهایی و فرو رفتن در فکرهای ناراحت کننده اجتناب کنید، و بیشتر با افراد با نشاط ، پرانرژی و مثبت نگر نشست و برخواست کنید. ۵. به دامن طبیعت و صحرا بروید و از تفریح و سرگرمی های سالم غفلت نکنید. ۶. با دعا و توسل و شرکت در جلسات مذهبی، ایمان و توکل خود را زیادتر کنید. ۷. اگر سوختگی باعث تغییر شکل ظاهری پاهایتان شده ، از حضور در جمع دوستان و بطور کلی جامعه، پرهیز نکنید ، بلکه با پذیرفتن این واقعیت سعی کنید به زندگی خود ادامه دهید. ۸. امام صادق(ع) فرمود در مشکلات مادی هرگز به فکر گذشته و ناراحتی های قبلی خود نباشید ، زیرا گذشته ها تمام شد، و دیگر بر نمی گردد ، و نیز هرگز به فکر آینده نباشید، زیرا آینده هنوز نیامده ، بلکه زمان حال را در نظر بگیرید (و سعی کنید آن را از دست ندهید). معنی این سخن آن است که به خود اجازه ندهید که اتفاقات گذشته و حوادث آینده، زمان کنونی شما را خراب کند. اما برای رسیدن به حقوق قانونی خود (تأمین هزینه درمان از دانشگاه و یک واحد حذف شده) (با مشاور حقوقی صحبت شود) اما از جهت جبران خسارت : ۱. همه دانشجویان بیمه هستند شما می توانید با مراجعه به معاونت دانشجویی دانشگاه اقدام کنید و حداقل بخشی از هزینه درمان را دریافت کنید. ۲. و چون این حادثه درااردو بوده است مسئولیت دانشگاه مضاعف می شود. البته چنانچه به نحو عمدی بوده و شما در پیدایش آن مقصر بوده باشد بعید است بیمه یا مسئولین خدماتی را به شما ارائه کنند. مناسب به نظر می رسد به مسئول محترم نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه خود مراجعه و از او بخواهید که در صورت امکان شما را یاری نماید.

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

پرسش

حقوق مدنی طفل و آنچه در فقه درباره طفل هست مساوی است؟

پاسخ

خیر، هر کس اعم از طفل یا بالغ، زن یا مرد مشمول حقوق و تکالیفی می شود که بخشی از آن در حقوق اساسی و بخشی دیگر در حقوق مـدنی و بخشـی در حقوق جزاء و ... مطرح می شود. مضافـا به این که همه آنچه که در فقه دربـاره طفـل یـا غیر طفل مطرح است در مجموعه حقوق تـدوین نشـده است به عبارت دیگر گرچه حقوق کشور ما بر اساس فقه امامیه بنا شده است اما اولا، حقوق خواه برای طفل یا غیر آن منحصـر در حقوق مـدنی نیست چه این که اگر چه طفل نمی تواند مرتکب جرم شود (به لحاظ این که به سن بلوغ نرسـیده است) اما بسـیاری از تخلفات که تعزیر دارد برای وی مطرح است علاوه بر آن که می تواند به عنوان موضوع جرم یعنی کسی که جرم نسبت به او صورت می گیرد مخاطب و مشمول حقوق جزا باشد. ثانیا، همه آنچه که در فقه مطرح شده است به شکل قانون و مقررات در نیامده است.

یک طبقه آپارتمان که ۷۴متر است , خریداری کرده ام که بر روی آن سه طبقهء دیگر هست که هر طبقه را خریداری کرده اند و تعداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک براساس متراژ خانه یا تعـداد نفرات باید محاسـبه شود, ولی آنان ق

پرسش

یک طبقه آپارتمان که ۷۴متر است , خریـداری کرده ام که بر روی آن سه طبقهء دیگر هست که هر طبقه را خریـداری کرده اند و تعـداد افراد خانوار آنان بیش تر از ما است . طبق قانون تملک آپارتمان هزینه های مشترک براساس متراژ خانه یا تعـداد نفرات باید محاسـبه شود, ولی آنـان قبول ندارنـد. در ضـمن انباری از زیر زمین وجود داردکه همهء طبقات در آن شـریک هسـتند و در آن جا موتور خانه و پمپ آب گذارده اند که باعث مزاحمت است . نیزماشین هایشان را جلوی منزل ما پارک می کنند که باعث مزاحمت است . لطفاً حکم اسلام در موارد فوق را بیان بفرمایید.

پاسخ

هزینه های مشترک مانند تلفن , آب و برق بر اساس قراردادی است که هنگام خرید توافق کرده ایند,یا بر اساس قوانین دولت اسـت . اگر راجع به آن ها مشکل دارید, می توانید در خواست انشعاب جدید بکنید. البته مقداری از قیمت آن را با توافق صاحبان طبقات بالا از آنان دریافت کنیـد. در هر صورت اگر قانون تملک آپارتمان ها بر اساس متراژ یا بر اساس تعداد نفرات باشد, شـما که تعداد نفرات ومتراژ خانه تان کمتر است , بایـد هزینه ها را کم تر پرداخت نماییـد و اگر آنان قبول نمی کنند, به شـما ظلم می کنند و حق شکایت دارید. در مورد انبار مشترک اگر شـما که ذوالحق و شـریک هستید, راضـی نباشید موتور و پمپ آب در آن جاباشد, آنان بدون رضایت شـما حق ندارند این کار را انجام دهند, چون در ملک مشاع تمامی شـرکا باید راضـی به تصرفات یکدیگر باشند. در مورد پارک اتومبیل جلوی منزلتان و کثیف کردن آن جا, نظر اسـلام این است که آنان حق ندارنـد به شـما اذیّت و آزار برسانند. به آنان تـذکر بدهیـد و اگر گوش و توجهی نکردنـد, به دادگاه شـکایت کنید ;گرچه بهتر است کدخدامنشانه و با جلسه و صـحبت , مشکلات را حل نمایید.

کارمند بیمارسـتان و در عین حال دانشجوی رشتهء رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والدین خانمم حتّی اجازهء بیرون رفتن با همسـرم را به ما نمی دهند. آیابرای برطرف کردن این مشـکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟

پرسش

کارمند بیمارستان و در عین حال دانشجوی رشتهء رایانه هستم . چند ماهی است ازدواج کرده ام , ولی هنوز عروسی رسمی صورت نگرفته است . والـدین خـانمم حتّی اجازهء بیرون رفتن با همسرم را به ما نمی دهنـد. آیابرای برطرف کردن این مشکل می توانم به مراجع قانونی مراجعه کنم ؟ اگر جواب مثبت است , کجا باید مراجعه کنم ؟

پاسخ

برادر عزیز وگرامی ! از این که ما را محرم راز خود دانسـته و با ما مکاتبه کرده اید, متشـکریم . از دیدگاه اسلام وقتی صیغهء شرعی بین زن و مردی خوانـده شد, به یکدیگر محرم می شوند و می توانند تمام التذاذزن و مردی را که عروسـی رسـمی کرده اند, از هم ببرند, منتهی بعضـی شـهرها و به خصوص برخی از خانواده ها روی این موضوع حساسیت دارند که تا ازدواج رسـمی انجام نگیرد, دختر را در اختیـار شوهر قرار ندهنـد و حتّی اجـازه نمی دهنـد به اتفـاق هم بیرون برونـد. این ها یقیناً اشـتباه می کننـد و در پیشگاه خداوند مسئول اند. اگر آن ها به دلیل کم سوادی یا جهل به مسایل شرعی , در اشتباهند, از شما برادر عزیز که جوان تحصیل کرده هستید, بسـیار بعید است یک امر داخلی قابل حل بین خود را به دادگاه بُرده و همه را از امر خصوصـی آگاه سازید. هنوز هم زمانی از ازدواج شـما نگذشـته است . عجله نکنید, که عجله کار شـیطان است . اگر به راهکارهای زیر توجه شود, امید است مشـکل شـما حل گردد: ۱ با همسرتان صحبت کنید که ساعاتی از روز را به بهانهء خرید یا دیدار با یکی از بستگان در محلّی به انتظارشما باشد, تا با هم قـدم بزنید و حرف بزنید. ۲ به یکی از بسـتگان خانوادهء همسـر که والدین او از ایشان شـنوایی دارند, بگویید که آنان را از سوء عـاقبت این کار متنبّه سازد. ۳ در صورت امکان زمان عروسـی را جلو بیندازیـد. ۴ مـدت ها صبر کرده ایـد, چند ماه دیگر هم دندان به جگر بگذارید و به هیچ وجه به فکر دادگاه نباشید.

دو نفر زن و مرد که سـی سال پیش ازدواج کرده انـد و اکنون زن درخواست مهریه خود را می کند, درحالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریهء او به روز پرداخت می شود؟

پرسش

دو نفر زن و مرد کـه سـی سـال پیش ازدواج کرده انـد و اکنـون زن درخـواست مهریه خـود را می کنـد, درحـالی که مهریه او مبلغ ناچیزی بوده است , آیا مهریهء او به روز پرداخت می شود؟

پاسخ

اخیراً قـانونی در مجلس شورای اسـلامی تصویب شـده است که نرخ مهریه های سال های گذشـته براساس جـدول خاصـی به قیمت بالاتر ارزیابی می شود. جـدول این نرخ ها در کتاب های حقوقی آمـده است و دفترخانه های ازدواج و طلاق از آن اطلاع دارند. از این دو طریق می توانید آگاهی بیش تری کسب کنید.

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پرسش

میزان حقوق مرد و زن نسبت به یک دیگر را بیان کنید.

پاسخ

در این مورد جزوه ای برای شما ارسال می شود. حقوقی بر عهدهء زن و شوهر است که باید آن را مراعات کنند, اما حقوقی که به گردن مرد است : ۱ بر مرد لازم است بعد از تشکیل زندگی , مسکن , پوشاک و خوراک زنش را مطابق شأن او فراهم کند و ازاشتباهات او درگذرد و آبرویش را نریزد و بداخلاقی نسبت به زنش نکند.(۱) ۲ هم خوابی بر مرد فی الجمله واجب است ; البته بعد از مراسم زفاف و نزدیکی .(۲) اما حقوقی که بر عهدهء زن است : ۱ زن باید خود را برای تمتع و تلذّذ شوهرش آماده کند, مثلاً از تنظیف و تزیین و آرایش و تمکین نفس (خود را در اختیار شوهر قرار دادن) مضایقه نکند.(۳) ۲ بدون اجازهء او از خانه بیرون نرود و در خرج هایی که می کند, اگر از پول شوهرش هست بدون اجازهء اونباشد. تذکر این نکته لازم و ضروری است که اساس خانواده , بر عشق و محبت به یک دیگر و عفو و گذشت ودوری از یک دندگی ها و لج بازی ها استوار است . بسیای از زندگی ها به خاطر یک رنگی و لج بازی تلخ و ناگوارمی شود با این که از نعمت سلامتی و رفاه نسبی برخوردارند, با این حال , مشاهده می شود بین زن و شوهر به خاطر مسائل جزئی و خودخواهی های بی مورد, اختلاف و نزاع روی می دهد. قرآن می فرماید: آن ها آرامش یابید و دوستی و مهربانی در بین شما قرار داده , همانا در این قرار نشانه هایی برای متفکران است. > اگر دو همسر به این واقعیت پی ببرند که رفتار و دوستی شان , تنها سازندهء زندگی دراز مدّت و پر مسئولیت ایشان و فرزندانشان است , هرگز فراموش نمی کنند که عصبانیت ها و خشم های فصلی و زودگذر و گله مندی هانباید ویران کنندهء زندگانی ایشان باشد. از حکیمی پرسیدند: .(۴) (پاورقی ۱.امام خمینی , تحریر الوسیله , ج ۲ ص ۳۱۵ مسئله ۸و ص ۳۰۳ (پاورقی ۲.همان , ص ۳۰۳ مسئله ۱ (پاورقی ۳.همان , ص ۳۰۳و ۳۰۵ (پاورقی ۴.سید علی کمالی , قرآن و مقام زن , ص ۱۰۲

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است , در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم . اکنون دو ماه است به خانهء پدرم آمده ام و اواز من شکایت کرده است . خواسته های من بی ج

پرسش

مدت سه سال است ازدواج کرده ام و یک پسر دارم . شوهرم مرادر روستا همراه با مادر و خواهر و برادرانش مسکن داده است , در حالی که در حین عقد به او گفتم در روستا زندگی نمی کنم . اکنون دو ماه است به خانهء پدرم آمده ام و اواز من شکایت کرده است . خواسته های من بی جا نیست . من نمی توانم در روستاکنار مادر و خواهر و برادرانش که بعضی از آن ها معتاد هستند, زندگی کنم . لطفاً به من بگویید در دادگاه چگونه از خود دفاع کنم ؟ او حتی در خرجی دادن به من کوتاهی کرده و مرا در مضیقه قرار داده است .

پاسخ

خواهر گرامی ! با تشکر از شما که ما را محرم اسرار خویش دانستید. در این مورد باید گفت بر مرد لازم است مسکن و خوراک و پوشاک مناسب رابرای همسر و فرزندانش تهیه نماید و آنان را از این جهات در مضیقه قرار ندهد. شمامی توانید ادعا کنید: ۱ در این سه سال , حق مسکن که هنگام عقد شرط کرده بودم در روستا زندگی نکنم , از من سلب شده است و تا کنون به اجبار در کنار مادر و خواهر و برادرانش باسختی زندگی کرده ام , با این که ایشان می توانست مسکن مناسب تهیه کند ;۲ رفتار و اخلاق او با من نامناسب بود و من از حیث غذا و پوشاک در مضیقه بودم . گاه لباس من توسط مادر شوهرم و گاه توسط پدرم تهیه می شد; ۳ من خواهان طلاق نیستم و می خواهم با شوهرم زندگی کنم . مشروط بر این که حقوق اسلامی را درباره من روا دارد و به شرایطی که ضمن عقد قول داده عمل نماید.

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پرسش

آیا بعد از طلاق شوهر می تواند مخارجی را که در دوران نامزدی به همسرش داده است مطالبه کند

پاسخ

قاعدتا در این موارد، زوج ادعای خسارت کرده و مخارج را مطالبه می‌نماید و چنانچه طلاق (اگر عقدی صورت گرفته باشد) به تقاضای زوجه باشد، باید جوابگوی خسارات نیز باشد.

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست ؟

پرسش

شرکت سهامی بودن قطار خلاف قانون اساسی نیست ؟

پاسخ

«سهامی خاص» لزوما به معنای بخش خصوصی نیست؛ بلکه اصطلاحا به شرکت‌هایی اطلاق می‌شود که تمامسرمایه آنها در موقع تأسیس توسط مؤسسین تأمین گردیده است. چه مؤسس دولت باشد یا بخش خصوصی وحداقل سرمایه آن ۱/۰۰۰/۰۰۰ ریال است. در مقابل آن سهامی عام است که بخشی از سهام آن توسط غیر مؤسسینخریداری می‌شود و حداقل سرمایه آن ۵/۰۰۰/۰۰۰ ریال است.{J

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پرسش

در چه صورت وکیل می تواند از موکل اجرت دریافت کند؟

پاسخ

اگر در قرارداد و عقد وکالت به ثمر رسیدن و نتیجه کار شرط شده باشد -مثلا وکیل بگوید من این مبلغ را می گیرم وفلان زندانی را آزاد می کنم یا فلان حق را برای شما اثبات می کنم -در صورت عدم موفقیت وکیل حق گرفتن اجرت راندارد و اگر قبلا وجهی را دریافت کرده باید به موکل برگرداند؛ ولی اگر قرارداد وکالت فقط انجام کار باشد - مثلا بررسیو دنبال کردن پرونده یا دفاع از حقوق موکل در دادگاه‌ها- بعد از پایان یافتن کار حق دریافت اجرت را دارد. البته اینگونه شرایط گاهی در ضمن عقد وکالت از طرف وکیل با موکل به صورت صریح بیان می‌شود و گاهی نیز از قرائن وعرف جاری وکالت فهمیده می‌شود.{J

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پرسش

آیا ازدواج موقت نیازی به مراجعه به محضر دارد؟

پاسخ

ازدواج موقت نیز نوعی تشکیل خانواده است و بر اساس قوانین و مقررات انضباطی مربوط به خانواده باید ایجاد وانحلال آن در دفاتر رسمی ازدواج و طلاق ثبت شود.

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پرسش

اگر در مدت ازدواج موقت زن حامله شود آیا فرزندی که بعدا به دنیا می آید متعلق به پدر است و مسئولیتی بر عهده اوست

پاسخ

فرزندانی که از طریق ازدواج موقت به دنیا می‌آیند متعلق به پدر و مادر هستند و مخارج آنان بر عهده پدر است و ازتمام حقوقی که فرزند بر پدر و مادر دارد برخوردار می‌باشند. {J

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟

پرسش

فرق وضع ید و خلع ید چیست ؟

پاسخ

وضع ید و خلع ید دو اصطلاح فقهی و حقوقی هستند. منظور از «وضع ید» در اختیار داشتن و تصرف کردن دراشیای منقول یا غیر

منقول است و این تصـرف در فقه اسـلامی و قانون مدنی، اگر همراه با ادعای مالکیت از جانبمتصرف کنونی باشد، او مالک شناخته می‌شود، مگر اینکه دلیل و بیّنه‌ای بر خلاف آن اقامه شود. از وضع یـد، به امارهتصـرف و یا اماره یـد تعبیر می‌شود و در قانون مدنی ایران ماده ۳۵ آمـده است: تصـرف بی‌عنوان مـالکین دلیل بر مالیکتاست مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود. خلع یـد خلع یـد در قبال وضع یـد است؛ یعنی، به هر کیفیتی که بر مالی وضع یـد شد، رفع ید از آن مال نیز، تخلیه یا خلع یدمحسوب می‌شود، که در ذیل به مواردی از اسباب خلع ید اشاره می‌شود: ۱ – وجود دلیل معتبر بر خلاف اماره تصرف، موجب حکم به تخلیه و خلع ید می‌شود. ۲ – به موجب قانون ثبت املاک ماده ۲۲، پس از ثبت ملك در دفتر املاک، دولت فقط کسی را مالك می‌شناسد کهملك به نام او در دفتر به ثبت رسیـده است، و اماره تصـرّف نسبت به آن ملك پذیرفته نیست. ۳ – در جایی که حکم به تخلیه و خلع یـد توسط قانون داده می‌شود؛ ماننـد: الف) تخلیه برای اجرای عملیات نوسازی. ب) خلع یـد از زارع مسـتنکف. ج) خلع ید از غاصب متصـرف. ۴ – خلع ید به وسیله یکی از معاملات قانونی که به موجب آن متصرف عین را با اختیار خود در اختیار طرفمعامله قرار می‌دهد.{J

قانون مدنی چیست ؟

پرسش

قانون مدنی چیست ؟

پاسخ

قانون مـدنی (Civil low) غیر از جـامعه مـدنی (Civil Society) اسـت. «قـانون مـدنی» بخشـی از روابـط حقـوقی است کهبا تفاوت‌هایی در همه جهان و در همه اعصار وجود داشـته و خواهد داشت؛ ولی «جامعه مدنی» ایده خاصـی نسبت بهساختار جامعه و حکومت است. این اصـطلاح اصالتاً غربی است و جامعه مـدنی معاصـر غرب ـ که پس از رنسانس(Renaissance) و در دوران مدرنیته (Modernite) شکل گرفت ـ مبتنی بر نگرش فلسفی خاصی نسبت به انسان وحقوق و ارزش‌های اوست. مبانی این نظریه عبارت است از: ۱- فردگرایی (Individualism ۲- سکولاریسم (Secularism ۳- خردبسندگی (Ratinolism) و واپس زدن سـنت‌های دینی، عرفانی و وحیانی و... . البته آنچه توسط برخی درجامعه ما تبلیغ می‌شود، جامعه مدنی اسـلامی، است. لیکن تا کنون تعریف و تصویر جـامعی از آن به دست داده نشـده‌است. برای آگـاهی بیشتر ر . ك: فصـلنامه نقـد و نظر، سـال سوم، شـماره چهارم، پائیز ۷۶، شماره مسلسل ۱۲، مقاله:پارادوکس جامعه مدنی دینی، احمد واعظی.

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفری دارد؟

پرسش

اگر زن یا مرد از وظایف خویش در زندگی شانه خالی کرد از نظر جزایی و حقوقی چه کیفری دارد؟

پاسخ

این مسأله، بستگی به شرایط، میزان و چگونگی تخلف دارد. در درجه اول دادگاه، طرفین را به انجام وظایف خودالزام می‌کند و در صورت عدم رعایت خاطی، برحسب درخواست شاکی و اهمیت موضوع، تصمیمات دیگری اتخاذمی‌کند.{J

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پرسش

اگر مرد مدتی از دادن نفقه به زن خودداری نماید و زن به دادگاه شکایت نماید چه حکمی صادر خواهد کرد؟

پاسخ

طبق ماده ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی در صورت «الف» و «ب» اگر با صدور اجراییه دادگاه علیه شوهر، حکم اجرانشود، زن حق طلاق خواهد داشت. از نظر حقوقی نفقه زن مانند نفقه اقارب نیست که تابع نیاز باشد؛ بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است. ازاین‌رو تا زمانی که زن به وظایف زناشویی عمل کند حق نفقه دارد، هر چند از خود دارایی کافی داشته باشد. افزون بر آن از نظر اسلام زن دارای استقلال مالی است و دارایی او ربطی به شوهر و وظایف اوندارد.

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پرسش

در صورتی که زن ناشزه باشد و مرد به دادگاه رجوع کند دادگاه چه حکمی صادر می کند؟

پاسخ

در صورت «الف» و «ب»، دادگاه گواهی عدم امکان سازش صادر می‌کند و به استناد آن، مرد می‌تواند همسر خود راطلاق دهد. در این جا نیز مانند مسأله بالاـ باید توجه کرد که انجام وظایف زناشویی لزوما تابع نیاز طرف مقابل نیست؛بلکه از لوازم حقوقی عقد نکاح است.

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشوئی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پرسش

اگر مرد و زن هر دو از وظایف زناشوئی امتناع کنند دادگاه چه حکمی صادر می کند

پاسخ

نشوز زن موجب اسقاط حق نفقه او است؛ مگر آن که عذر موجهی در عدم تمکین داشته باشد، مثل این که خطری از ناحیه شوهر متوجه او باشد و بدین جهت ناچار به ترک خانه شود و یا به علت ابتلای شوهر به امراض مقاربتی، از نزدیکی با او امتناع کند. (۲) نشوز مرد حق درخواست طلاق برای زن را پدید می‌آورد، ضمن آن که در زمانی که مرد از دادن نفقه خودداری می کند، زن می‌تواند برای تهیه معاش از خانه خارج شود و در زمان تهیه معاش، اطاعت از شوهر نسبت به ماندن درخانه واجب نیست. از مطالب بالا روشن می‌شود که مسأله نسبت به نوع تخلفات متفاوت است؛ مثلاً اگر اول زن تمکین نکند حق نفقه ندارد. بنابراین ندادن نفقه

در زمان عدم تمکین زن، به معنای نشوز مرد نیست. هم‌چنین اگر مرد نفقه ندهد، خروج زناز خانه در امر تحصیل معاش، نشوز نیست. هم‌چنین است اگر عدم تمکین زن ناشی از تهدیدات جانی یا بیماری‌های مقاربتی مرد باشد. لیکن اگر نوع رفتارها به گونه‌ای باشد که عنوان نشوز بر رفتار هر یک از دو طرف صادق باشد، صرف این که زن آغازگر بوده یا مرد؟ تأثیری از نظر حقوقی ندارد و هر یک از طرفین حق اقامه دعوی دارند. بنابراین اگر زن شاکی باشد، طبق «ج۱» و اگر مرد شاکی باشد طبق «ج۲» عمل خواهدشد و اگر هر دو شکایت کنند، نتیجه واحد خواهد بود.

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟

پرسش

آیا ازدواج موقت از نظر قانونی آزاد است ؟

پاسخ

ازدواج موقت همان طور که از نظر شرعی جایز و رواست، از نظر قانونی نیز منعی ندارد، لیکن این به معنای آن نیست که جای خاصی داشته باشد و یا کسی متکفل اجرای آن باشد. ازدواج موقت همچون ازدواج دائم، نوعی تشکیل خانواده است که با شرایط ویژه دینی و تشریفات قانونی خاص خود مانند ثبت در دفتر ازدواج و طلاق انجام‌پذیر است. بنابراین هر کسی می‌تواند از فرد مورد نظر خود بر اساس متعارف، خواستگاری و با مراجعه به مراجع رسمی، عقد نکاح موقت را جاری و ثبت نماید.

همسرم که چند سال است او را نامزدکرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصراردارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پرسش

همسرم که چند سال است او را نامزدکرده ام در دانشگاه یکی از شهرستان های دور قبول شده و اصراردارد که به تحصیل ادامه دهد آیا از نظر شرع و قانون چنین حقی دارد

پاسخ

در صورتی که همسرتان قبل از عقد با شما شرط نکرده باشد که در هر شرایطی باید درس بخواند، از نظر شرعی وقانونی نمی‌تواند بر آنچه اشاره کرده‌اید اصرار ورزد. حتی نمی‌تواند تقاضای طلاق با اخذ مهریه بنماید. در عین حال توصیه می‌شود حتی‌الامکان موضوع را به خوبی و با وساطت بزرگان فامیل حل کنید. در این رابطه چند نکته را به شماتوصیه می‌کنیم: ۱ـ باید همسرتان را متوجه این نکته بکنید که صرف درس خواندن و دانشگاه رفتن، نباید به صورت یک بت درآید و باعث بر هم زدن زندگی شود. ۲ـ در صورت امکان نسبت به این که ایشان در اصفهان دانشجوی مهمان شوند، اقدام نمایید. ۳ـ راه حل دیگر Ơاست که ایشان بار دیگر در کنکور شرکت کند و در رشته‌هایی که در اصفهان پذیرش دارد، درس بخواند و یا این که بایک دانشجوی دیگری، جای خود را عوض کند. به این که چند سال دیگر نیز دور از یکدیگر بمانید، توصیه نمی‌کنیم؛ ولی اگر خودتان به این مسأله راضی شدید، مانعی ندارد. از طرف دیگر طلاق نیز پس از پنج سال عقد، صحیح به نظر نمی‌رسد از این‌رو لازم است که تلاش کنید که

این مشکل را با کمک بزرگ‌ترها و به صورت مسالمت‌آمیز برطرف نمایید.

آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پرسش

آیا از نظر قانون مرد می تواند بدون رضایت همسرش همسر دوم اختیار کند؟

پاسخ

قانون به طور مطلق، اختیار همسر دوم را منوط به اجازه همسر اول نمی‌داند؛ بلکه این مسأله را به صورت شرط ضمن‌العقد درآورده است و اگر مرد آن را بپذیرد، از نظر این که آیا بدون اذن همسر اول می‌تواند ازدواج موقت کند یانه، بستگی به اطلاق و تقیید مورد تعهد دارد؛ یعنی، اگر متعهد شده است که بدون اذن همسر اول ازدواج دیگری نکند، این مطلب اطلاق دارد و شامل ازدواج موقت نیز می‌شود؛ ولی اگر فقط متعهد شده است که همسر دائم اختیارنکند، در این صورت می‌تواند بدون اذن همسر اول، ازدواج موقت کند؛ هر چند از نظر زمان بسیار طولانی باشد؛ چون این از نظر قانونی ازدواج دائم نیست. از طرف دیگر ازدواج موقت نیز ازدواجی رسمی است، هر چند کوتاه مدت باشد و بایستی تشریفات قانونی را از نظر ثبت در دفاتر رسمی ازدواج طی کند.

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاص نماید؟

پرسش

اگر در جایی قسمتی از اموال یک شخص به ناحق مصادره شد او می تواند تقاص نماید؟

پاسخ

اگر واقعاً اموال کسی به دست حکومت بدون دلیل قانونی و شرعی مصادره شده باشد و شخص نتواند از طریق قانونی حق خویش را استیفا نماید در این صورت می‌تواند با اذن مجتهد جامع‌الشرایط تقاص نماید.

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره , مالک آن مدعی زمین است , وظیفه ما چیست ؟

پرسش

بعد از واگذاری یک قطعه زمین از سوی هیئت هفت نفره , مالک آن مدعی زمین است , وظیفه ما چیست ؟

پاسخ

اگر زمین موات بوده و شما آن را آباد کرده‌اید، شرعا شما مالک هستید و ادعای آن مالک مسموع نیست، ولی در عین حال مساله مربوط به هیات هفت نفره و امور اراضی است. هر حکمی که طبق ضوابط بکنند، مورد تایید است، چون در هیات، یک نفر به

عنوان نماینده ولی فقیه نظارت دارد.

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پرسش

مال صغیر را چگونه می توان در شرکتی سرمایه گذاری کرد؟

پاسخ

تصرف در اموال صغیر بدون اجازه از قیم شرعی (مانند پدر یا جد پدری اگر حیات داشته باشند) ویا کسی که از طرف حاکم شرع قیم قرار داده شده آن هم با رعایت مصلحت صغیر جایز نیست. بنابراین اگر قیم خودش و یا کسی که از طرف او مجاز است با اموال صغیر تجارتکند و سهم صغیر را بدهد و این کار هم به مصلحت صغیر باشد اشکال ندارد.{J

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پرسش

از نظر حقوقی در اطاعت از پدر و مادر کدام یک مقدمند؟

پاسخ

رعایت حقوق و احترام پدر و مادر بر فرزند لازم است و فرقی بین حقوق پدر و مادر نیست، گرچه در بعضی روایات نسبت به احترام مادر بیشتر تأکید شده است.{J

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پرسش

وضعیت حقوقی (ارث , حضانت) فرزندان متولد شده از عمل تلقیح چگونه است ؟

پاسخ

اگر کسی با نطفه اجنبی تلقیح کرد فرزند ملحق به شوهر این زن نمی‌شود بلکه ملحق به صاحب نطفه است؛ و شوهر زن نسبت به این بچه بیگانه محسوب می گردد ولی زنی که نطفه در رحمش قرار گرفته مادر بچه محسوب می‌شود و در باب ارث باید احتیاط شود،(تحریرالوسیله ج ۴ ص ۴۷۱).{J

فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهائی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پرسش

فلسفه برده داری و مشروعیت آن در اسلام چیست؟ چرا اسلام که دین آزادی و رهائی بخش است برده داری را به طور کلی لغو نکرده است؟

پاسخ

نظام های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی , سیاسی , فرهنگی و ... می باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی , اجتماعی , فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است . تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است ; به گونه ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است . از این رو مناسب ترین شیوه در شرایط آن روز, شیوه برده داری بوده است . بررسی زمینه های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است . اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن , به اصل این مسائله صحه گذاشت , ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است : ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن) و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالك و برده . ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی در جامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت ها حکومت ((ممالیك)) بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدار شد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان , بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می شدند. اسلام راه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلما "یکی از عوامل دگرگونی نظام بردگی در جهان , نقش اسلام در این زمینه بوده است . کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیر می شدند, و یا به صورت تجاری وارد ممالك اسلامی می گشتند, با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشنا شده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می کردند و مالکیت کنیز در حکم عقد ازدواج بود و موجب محرمیت به مالك آن می گردید. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده اند, حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است . سخن در این مقوله بسیار گسترده می باشد. اما توجه به این نکته مهم است که تنها عاملی که در اسلام مجوز استرقاق (گرفتن بنده و کنیز) است موردی است که کسانی در جنگ با اسلام به عنوان دین حق اسیر شده باشند و پرواضح است کسی که به خداوند رحمان کفر ورزیده است و باز به این حد هم بسنده نکرده است بلکه با دین حق مبارزه می نماید. آیا حق حیات برای این گروه قائل شدن , جز از روی تفضل الهی است ؟! معذ لك , اسلام حق حیات اینان را تضمین کرده، کشتن اسیر را جز در شدت درگیری و در معرکه جنگ روا ندانسته است , لکن باید این افرادی که از آزادی عمل خود سوء استفاده نموده علیه دین خدا قیام نموده در نبرد علیه دین خدا و مؤمنین به آن شرکت جسته است , دایره فعالیت هایشان و آزادی آنها محدود گردد. با وجود این آموزه های بسیاری در اسلام برای رهایی آنان ارائه نموده است و برای تحقق این آموزه ها نیز پاداش بسیار زیادی قرار داده است . برای مطالعه بیشتر ر . ك : ۱- تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ج ۶ (عربی) ج ۱۲ (فارسی) ، ذیل آیت ۱۱۶ تا ۱۲۰ (سخنی درباره بردگی و بردگی گرفتن) ۲- اسلام و مسأله آزادی , بردگی , موسوی زنجانی ۳- از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم , حجتی کرمانی ۴- فرآورده های دینی , ناصر مکارم ۵- برده داری در روم باستان , بیدار فکر

۶- حقوق بشر, اسدالله مبشری ۷- نگاهی به بردگی , محمد علی گرامی ۸- بردگی در اسلام , صادق ایرجی

چرا حضانت و سرپرستی اطفال به پدر واگذار می شود، مگر مادر عاطفه ندارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پرسش

چرا حضـانت و سـرپرستی اطفال به پـدر واگـذار می شود، مگر مادر عاطفه نـدارد و یا اطفال به مادر و محبت های روحی مادر نیاز ندارند؟

پاسخ

احکام اسـلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلا در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیا گرچه از جنبه برخی حقـوق مرد دارای امتیـازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزنـد وابسـتگی شدیـدی به مـادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزنـدان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می کنند. ثالثا سـفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شـده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پـدر آمـده است نیست. رابعا مسا له نزاع بر سر سـرپرستی فرزنـد بالاخره باید به نوعی حل شود یا بایـد فرزنـد را در اختیار مادر گـذاشت و یا در اختیار پـدر؛ چون بر فرض جـدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشـد. در این بین اسـلام در مقاطع خاصـی فرزنـد را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سـرپرستی پـدر دانسـته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتوانـد راه زندگی خود را انتخاب کنـد و مرد نیز نتوانـد از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر »، هیچ مشـکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصـلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسـلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مـادر داده است؛ یعنی، اگر مـادر مایل باشـد می‌توانـد پسـر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کنـد و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مـادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصـحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهـده زن می‌بود، در تشـکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشـکلات فراوانی ایجاد می گشت و مسلما صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشـتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. ۳ – انتساب فرزند به پـدر و مادر از نظر شـرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضـرت زهرا (س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتسـاب از طرف مـادر است (آیه مبـاهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسـی(ع) را فرزنـد ابراهیم(ع) می دانـد حال آنکه انتساب او از طریق مـادر است. بنـابراین انتسـاب به هر دو یکسـان است گرچه رسم امروزه جـامعه و اعتبـارات فعلی آن است که فامیل را از پـدر می گیرند.

با توجه به اینکه مادرم فروشـــنده منزل بوده و در شـــرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد ؟زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا

پرسش

با توجه به اینکه مادرم فروشنده منزل بوده و در شرایط نابسامان روحی اقدام به این کار کرده آیا او می تواند حق ضایع شده خود را به خاطر تاخیر خریدار در پرداخت پول منزل بگیرد ؟زیرا آنها طبق قرارداد قولنامه اولیه عمل نکردند و از نبود پدرم سوء استفاده نمودند زیرا پدرم در زندان به سر می برد.

پاسخ

نه،عمل نکردن آنان به مفاد قولنامه حسب آنچه که شما نوشتید، در صورت اثبات صرفا یک تخلفی است که مجازات (برخورد قضایی) مخصوص به خود دارد و تأثیری در صحت این معامله ندارد. مسأله سوء استفاده از غیبت پدر شما، گرچه تأسف آور است ولی یک مسأله اخلاقی است و فاقد ضمانت اجرای حقوقی.

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم ؟و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پرسش

آیا من که جزء شاهدین این معامله بودم و بنگاه هم به اجبار قرارداد اجاره منزل را بنام من تنظیم نموده می توانم برای مادرم شهادت دهم ؟و حتی از بنگاه و خریدار شکایت کنم که سر مادرم را کلاه گذاشتند؟

پاسخ

نه شهادت بستگان ذی نفع مسموع نیست. اگر بتوانید با استناد به شهود دیگر اجبار و اغفال و فریب بنگاه یا خریداران را اثبات کنید، می تواند برای شما مفید باشد.

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است

پرسش

دیگر بچه های مادرم که صغیر می باشند می توانند ادعایی داشته باشند مبنی بر اینکه مادرشان مورد اجحاف و ضرر و زیان قرار گرفته و حق فرزندان او ضایع شده و به دلایل نبود پدر و بودن پدر در زندان و نداشتن روحیه مناسب بدون اطلاع فرزندان اقدام به فروش منزل کرده است و فرزندان از این موضوع خبر نداشته اند و حالا که فهمیده اند خواستار رسیدن به حق خود و مادرشان هستند.

پاسخ

نه، اختیار ملک متعلق به مادرتان، حق مادرتان است (ولو آن که مالکیت مادر شما صوری بوده است) و در حضور ایشان بچه های صغیر و کبیر هیچ ادعایی نمی توانند داشته باشند و لذا اطلاع آنان از معامله شرط نیست و اصلا اطلاع یا عدم اطلاع آنها اعتباری

ندارد.

با توجه به اینکه بنگاه دارای پروانه کسب نمی باشد آیا این معامله صـحیح بوده است و آیا ما می توانیم آن را در دادخواست بنویسـیم ؟در ضمن شاهدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر ا

پرسش

بـا تـوجه به اینکه بنگـاه دارای پروانه کسب نمی باشـد آیـا این معـامله صـحیح بوده است و آیـا مـا می توانیم آن را در دادخواسـت بنویسیم ؟در ضـمن شاهـدین معامله بنده و مادرم و خریدار و بنگاه دار بوده است و آیا بنگاه می تواند از ما دفاع کند و طرف ما را بگیرد لازم به ذکر است که ما فقط خواستار جبران ضرر و زیان منزل هستیم و چون خریـدار در موقع مقرر پول را پرداخت نکرده است ما دچار ضرر شدیم و خواستار رسیدن به آن ضرر که حدود ۲ تا ۳ میلیون تومان است هستیم.

پاسخ

معامله صـحیح است چون با امضای شـما و رضایت شـما (به صرف همان امضاء که اعتراف به صحت آن دارید گرچه در این که با رضایت واقعی شـما بوده یا نه و یا این که مشروط بوده به انجام تعهدات خریدار یا نه؟ شما به آن اعتراض دارید) راهی برای بطلان آن معامله نیست. بله، بنگاهی تخلف کرده و به واسطه آن با شکایت شما جریمه می شود. واقعیت کار این است که این شکایت با این وصفی که شما ذکر کردید، به نظر ما بسیار مستبعد است که به سرانجامی که مورد نظر شما است برسد.

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پرسش

مسائل حقوقی نفقه در اسلام را بیان کنید؟

پاسخ

نفقه: در لغت به معنی هزینه. خرج: خرجی، آنچه هزینه عیال و اولاد می کنـد، روزی و مایحتاج معاش است. در اصـطلاح حقوقی و فقهی به معنای هزینه زندگی و آنچه که برای گذران زندگی لازم و مورد نیاز است. مسایل حقوقی نفقه در دو بعد مد نظر قرار می گیرد: ۱. وظیفه پرداخت نفقه و کسانی که مکلف به پرداخت آن هسـتند و کسانی که حق دریافت و مطالبه نفقه دارنـد و شـرایط و حـدود هر یک از آنها، این مسائل درحقوق مـدنی بررسـی می شود. ۲. ضـمانت اجرای تخلف از وظیفه فوق یعنی کسـانی که علی رغم مکلـف بودن به پرداخت نفقه از آن سر بـاز زننـد، در این صورت چه پیامـدهایی دارد و افراد ذی حق چه اقـداماتی می توانند انجام دهند، این مسائل در قانون مجازات اسـلامی (حقوق جزا) بحث می شود. در بحث حقوق مدنی نفقه باید توجه داشت که نفقه به دو دسته تعلق می گیرد: ۱. نفقه همسر، ۲. نفقه اقارب (بسـتگان و خویشاوندان). ما در این مجال به مواد قانونی مدنی که بر گرفته از فقه امـامیه و مشـهور فقهـا است اشـاره می کنیم اما برای فهم بیشتر جزئیات و تفصـیل این مباحث می توانیـد به کتاب های حقوق خانواده مراجعه نمایید از جمله: «مختصر حقوق خانواده»، دکتر سید حسین صفایی و دکتر اسدالله امامی، صص ۱۳۶ – ۱۴۷ و ۳۹۳ – ۴۱۱.

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشـروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلا ق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پرسش

سوالی که دارم اینه که حق طلاق چه اختیارات و امتیازاتی به زنان میده و ایا امکان این هست که مشروط حق طلاق داده بشه به فرض اینکه اگر زن طلا ق خواست از مهریه چشم پوشی کنه؟

پاسخ

طلاق از نظر شرعی و از نظر حقوقی طبق ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی بدست مرد می باشد و مرد می تواند زن خود را طلاق بدهد. پس در ابتدا این حق و این امتیاز مختص مرد است البته زن می تواند در ضمن عقد شروطی که متعارف و معقول است مطرح کند (بعضی از شروط در سند رسمی ازدواج هم مندرج است که طرفین امضاء می کنند و خود را ملزم به رعایت آن شروط می کنند) حال اگر مرد آن شروط را اعمال نکند زن می تواند از طرف زوج خود وکیل در اعمال طلاق باشد و این قضیه ربطی به بذل مهر یا اخذ مهر هم ندارد. اما اگر در ضمن عقد،زن از طرف زوج وکیل دراعمال طلاق نبود, طلاق از طرف مرد است ولو اینکه زن مهریه خود را ببخشد و یا چیزی بیشتر از مهر به زوج خود بدهد نمی تواند طلاق بگیرد مگر با رضایت همسر خود. البته بر اساس قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران؛ هرگاه شوهر بعد از عقد مبتلا به یکی از امراض مقاربتی گردد زن حق خواهد داشت که از نزدیکی با او امتناع نماید و یا عیوبی مثل خصاء و عنن و مقطوع بودن آلت تناسلی برای مرد حاصل شود می تواند اعمال فسخ عقد نماید. و نیز طبق ماده ۱۱۲۹ «در صورت استنکاف شوهر از دادن نفقه و عدم امکان اجراء حکم محکمه و الزام او بدان نفقه، زن می تواند برای طلاق بحاکم رجوع کند و حاکم شوهر را اجبار به طلاق می نماید. همچنین است در صورت عجز شوهر از دادن نفقه. و نیز بر اساس ماده ۱۱۳۰ قانون مدنی در صورتی که دوام زوجیت موجب عسر و حرج زوجه باشد، وی می تواند به حاکم شرع مراجعه و تقاضای طلاق کند. چنانچه عسر و حرج مذکور در محکمه ثابت شود، دادگاه می تواند زوج را اجبار به طلاق نماید و در صورتی که اجبار میسر نباشد زوجه به اذن حاکم شرع طلاق داده می شود. و زن نمی تواند در ضمن عقد شرط کند که اگر مهر خود را ببخشد حق طلاق با او باشد زیرا چنین شرطی باطل است زیرا چه در طلاق خلعی و چه در طلاق مبارات باز هم حق طلاق با مرد است و چشم پوشی زن از مهریه خود موجب احقاق طلاق او نمی شود. مگر در صورت اعمال مواد قانونی مذکور. زن می تواند در ضمن عقد نکاح (و یا در ضمن عقد لازم دیگری) شرط نماید که : وکیل بلاعزل از طرف شوهر خود, در طلاق دادن خود - اعم از طلاق رجعی , بائن و خلع - باشد و نیز حق خروج متعارف از منزل (برای صله رحم , دید و بازدید غیر مفسده انگیز, خرید, تحصیل , کار و...) را داشته باشد.

با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم . متاسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متاسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد ص

پرسش

با احترام ، بسیار ساسگزارم از اینکه اینجانب را راهنمایی فرمایید . اینجانب مدرس دانشگاه می باشم . دو سالی است که ازدواج

کرده و تا کنون هم فرزندی ندارم . متاسفانه از روز اول زندگی تاکنون یک مشکل اساسی داشته و اینکه متاسفانه خانم اینجانب که شاغل هم می باشد صیانت کلام را رعایت نمی کند و هر روز به اینجانب و خانواده ام فحش می دهد و به هیچ شیوه ای تاکنون نتوانسته ام ایشان را مجاب کنم . واژه از شما متنفرم را هر روز ده ها بار تکرار می کند . به این نتیجه رسیدهام که بهتر است به موضوع طلاق فکر کنم . مهریه ایشان ۲۵۰ سکه است که اینجانب فعلا از عهده بر نمی آیم . حقوق اینجانب ۳۵۰۰۰۰۰ریال در ماه بوده و حتی حاضرم تمامی این مبلغ برای خلاصی بپردازم .از کم وکیف این موضوع هیچ گونه اطلاعی ندارم و تاکنون مجالی نبوده تا باب طلاق را مبسوطا مطالعه کنم . از شما خواهش می کنم که در ارتباط با حل مسالمت آمیز موضوع و طرح موضوعات اخلاقی خودداری فرمایید که به هیچ وجه راه دومی وجود ندارد. در این مدت تمامی وقار و شخصیت خود را از دست رفته می بینم و درست خلاف آن در دانشگاه . شایان ذکر است تاکنون به خود اجازه بی حرمتی به ایشان را نداده ام چرا که در شان خود این رفتارها را سخی می دانم . به هرحال با توجه به عدم تمکن اینجانب در پرداخت مهریه و با عنایت به این مشکل اساسی چه راهکاری برای اینجانب وجود دارد . ضمنا اینجانب در فکر تضییع حقوق این خانم نیستم . آیا می توانم مهریه را ماهانه پرداخت کنم ؟ آیا می توانم خانه ای را برای ایشان اجاره با پرداخت حقوق ماهانه و از زندگی در کنار ایشان خلاصی یابم؟ آیا می توانم در دادگاه از ایشان شکایت کنم؟ آیا در قوانین حقوقی ایران علیرغم عندالمطالبه بودن مهریه راهی وجود دارد . آیا با تنظیم دادخواست طلاق و عدم تمکن زندان رفتن هم موضوعیت می یابد ؟ لطفا اینجانب را راهنمایی فرمایید تا چگونه از این خانم جدا شوم .

پاسخ

ضمن اظهار خرسندی از ارتباط با شما و ابراز تاسف از مشکل خانوادگی که با آن مواجه هستید، علیرغم نظر شما، ما نخست به تفاهم اخلاقی و امکان سازش ولو از طریق افرادی که به دلایل مختلف (علمی، اخلاقی، مذهبی و یا فامیلی) در همسرش می توانند نفوذ کلام داشته باشند، چون گرچه طلاق جایز است ولی راه خروج اضطراری است که هیچ چاره ای جز آن نباشد زیرا پیامدهای بسیاری بویژه در روحیات طرفین دارد، از این رو طلاق حلال است و جایز ولی حلالی بسیار مغبوض و دوست نداشتنی. در هر حال اگر ناچار به این کار شدید، با پناه بردن به خدا از اینکه در این مسیر دچار انتقام گیری و بداخلاقی و ستمگری به همسرتان شوید، پاسخ یکایک سئوالات شما به شرح زیر است: ۱. اگرحقیقتا دارایی و اموالی که بتوانید این دین و قرض (مهریه) همسرتان را یکجا بپردازید و بتوانید این مساله را در دادگاه اثبات کنید، دادگاه بر اساس میزان حقوق دریافتی شما مهریه را اقساطی خواهد نمود. شما می توانید به دادگاه محل (ذی صلاح) درخواست اعسار (ناتوانی از پرداخت مهریه) بدهید و با ارائه ادله و شواهد و مدارک آن برای دادگاه اثبات کنید، در صورت اثبات مشکل شما به که شما بیان کردید حل می شود. البته تا زمان اثبات، در صورت درخواست همسرتان و ادعای اینکه شما اموالی دارید ولی نمی خواهید مهریه را بپردازید، دادگاه می تواند حکم زندانی نمودن شما را بطور موقت و تا زمانی که شما با ارائه مدارک و شواهد، اعسار خود را اثبات کنید، صادر کند. ۲. پرداخت مهریه از سوی شما یا درخواست پرداخت مهریه از سوی همسرتان و یا الزام به پرداخت از سوی دادگاه به معنای طلاق یا ملازم با آن نیست. لذا می توانید با هم زندگی کنید و اگر چنانچه بداخلاقی می کند، می توانید خانه ای برای ایشان تهیه کنید و البته ایشان را به حال خود وانگذارید ولیکن انسان بداخلاق اگر موعظه پذیر نباشد، طبیعتا باید انتظار پیشامد برخی مشکلات را داشته باشد یعنی همسرتان با این اخلاق که شما فرموده اید یک سری محدودیت ها را ناخواسته بر خود تحمیل می کند. ۳. در صورتی که بتوانید بداخلاقی و دشنام دادن ایشان را اثبات کنید، راه برای برخی محدودیتها و یا مجازات هایی مانند عدم وجوب نفقه (بدلیل نشوز و نافرمانی) و خودداری از حسن معاشرت و یا تسهیل در پذیرش درخواست صدور حکم طلاق می گشاید.

با سـلام ، درصورتی که مرد نتوانـد به منظور طلاق مهریه زن را نقدا بپردازد تکلیف چیست ؟ آیا پرداخت به اقساط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پرسش

بـا سـلام ، درصورتی که مرد نتوانـد به منظور طلاـق مهریه زن را نقـدا بـپردازد تکلیف چیست ؟ آیـا پرداخت به اقسـاط موضوعیت دارد؟ چگونه دادگاه حکم می کند؟

پاسخ

آری, مهریه یک دین و بـدهی به نفع همسـر و علیه شوهر است البته اسم بـدهی و در مقابل برخی تمتعات جنسـی و اثبات صـداقت برای تشکیل کانون گرم خانواده است. بایستی توجه داشت که مهریه ربطی به طلاق ندارد, بلکه به مجرد عقد ازدواج ولو انکه هیچ رابط جنسـی نیز برقرار نشـده باشـد, به عهده مرد می اید, البته قبل از همسـر شدن نصف مهریه به صورت قطعی به نفع زن ثابت می شود و پس از ان تمام مهریه . حال, اگر شوهری نتوانست مهریه را به صورت نقد بپردازد, همسـرش می تواند تقاضای توقیف اموال او را بنمایـد و تا زمانی پرداخت همه مهریه تقاضای جنس او را بنمایـد. با وجود این شوهر می تواند از دادگاه تقاضای صدور حکم به اعسـار (ناداری و تنگـدستی) نمایـد که در صورت اثبات, از حبیس و مجازات, معاف می شود و لیکن به میزانی که دادگاه مقرر می کند باید طی اقساط, مهریه را بپردازد.

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداونـد فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسـلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسـلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسـئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر اوانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسـی که کار صالـح انجام بدهـد فرقی نـدارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجـام داده انـد. و یـا آیـات دیگر «لقـد خلقنـا الانسـان من احسن تقویم» ... . و این آیات بـدان معنا نیست که انسانها با هم برابرنـد. ملاک و مراد خداونـد تساوی انسانها نبوده بلکه عـدم تمایز ملاک است. اصـلا خداوند در آیه ای می فرمایند ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه هـای مختلف و اشـکال مختلف تا یکـدیگر را بشناسـند پس این غلط است که شـما گمان کنیـد انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شـرایط کاملا مساوی تبعیض وجود نـدارد، ولی مثالی که شـما زدیـد(حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور

مثال زنان چون جنبه احساسی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری ، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسی آنها کثیر نیست و از حیث جسمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنان هستند. لذا وظایفی مثل کار کردن، به عهده داشتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصیت وجودی شان. اولا بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خدا منفور است، لذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شرایط محدود و استثنایی خدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیبنده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهده آقایان گذاشته شده است. و چنانچه بیان شد پرداخت نفقه و مخارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسکن و پرداخت مهریه و ... بر عهده مرد است لذا حق طلاق هم به او واگذار شده است و این عین عدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگاه دلش خواست از مرد جدا شود، لذا خداوند متعال در مقابل آن وظایف که بر عهده مرد گذاشته است به او حقوقی اختصاص داده، مثل حق طلاق، بیشتر بودن ارث و دیه ... . و همان طور که می دانید قرآن کریم همه انسانها را برابر می داند و معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی«ان اکرمکم عندالله اتقیکم» که نزد خداوند هرکه بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، . حتی زمان و مکان رویش)یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوما حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکار ناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه(فمینیم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلا اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لیطف است که اقتضا می کند با او همچون گل(با ملاطفت) رفتا شود که «المرئه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی بازگردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملا مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بار ها مرد را طلاق دهد.

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج۲- حقوقی مثـل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسـته به جنسـیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوتهای فردی موجود میـان زن و مرد. البته بدانیـد که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلا ارث پـدر و مادریک شـشم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدیـد ارث دختر و پسـر(اگر فرزنـد خانواده ای باشـند) تفاوت دارد و ارث پسـر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کنـد یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسـر لازم نیست. پس به تبع اگر خـانواده ای را در نظر بگیریـد وقتی پـدر یـا مـادر مرد می میرنـد به این مرد دو برابر می رسـد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. درنتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت شونـد ارثی که به زن می رسـد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدیـد منتقل نکند، درعمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد این است که بقـاء کـانون خـانواده هـا نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خـانواده ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حـتی بـدون اذن شوهر. شایـد که احسـاس اسـتقلال نمایـد و دیگر نخواهـد که واجب الفقه فرد دیگری باشـد و به اصـطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشـد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسـلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسـلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس بایـد درمورد زنهای خودسـرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد د

پرسش

۱ـ آیا به این علت حق ارث مرد بیشتر است که دیه زن کمتر از مرد است یا غیر مسلمان، به طور مثال دیه مرد غیر مسلمان با مسلمان یکی نیست اگر علت این است که مرد ارث را به خانه و برا ی خانواده می آورد پس باید درمورد زنهای خودسرپرست این موضوع لحاظ شود و نسبی باشد در حالی که این مسئله کلی است لطفا توضیح فرمائید؟

پاسخ

احکام کلی است و یک حکم به طور کلی برای همه جوامع وملل داده می شود و موارد بسیار محـدود و انـدک از این قاعده بیرون نیست. بطور مثال بررسـی های لازم در جوامع مختلف، بزرگان تعلیم و تربیت را به این نتیجه رسانده است که سنی که کودک باید به مـدرسه برود برای آموختن ۶ سـالگی است، حـال اگر در موارد بسـیار نادری کودک در ۴ سالگی به این رشـد رسـید نمی توان قـانون کلی را بخاطر مورد نادر نقض کرد. و نکته دیگر اینکه این حکم به صورت کلی بیان شـده که زنان که شوهرانشان فوت می کننـد و یا طلاق می گیرنـد، دوباره ادواج کننـد، نه اینکه خود سـرپرست شونـد، و چه بسا که در این گونه موارد فسادهایی هم رخ

دهـد لـذا به آنها هم ارث کمتر می رسـد تا برای تأمین مخارج خودشان ازدواج کنند. چه بسا مردانی که نیز زنانشان طلاق گرفته یا فوت شـده انـد که نیاز به ازدواج مجدد، دارند و اگر اینگونه زنان بخاطر دارا بودن ثروت و مال الارث از ازدواج امتناع کنند. دیگر امکان ازدواج برای این گونه مردان بسیار کم خواهد شد و فساد از هر دو طرف زیاد خواهد بود.

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداونــد فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اســلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پرسش

۱ـ با توجه به آن آیه قرآن که خداوند فرموده است انسانها با هم برابرند و برتری بر هم ندارند پس به چه علت در اسلام حق طلاق با مرد قرار داده شده است؟

پاسخ

انسانها از حیث انسانیت با هم مشترکند لذا خداوند در آیات زیادی به این مسئله تأکید کرده است. «من عمل صالحا من ذکر اوانثی و هو مؤمن فلنحیینه حیوه طیبه و لنجزینهم باحسن ماکانوا یعلمون» کسـی که کار صالـح انجام بدهـد فرقی نـدارد که زن باشد یا مرد بلکه ملاک آن است که ایمان داشـته باشند ما آنها را زنده می کنیم به حیاتی پاکیزه و به آنها اجر می دهیم به بهتر از آن کاری که انجـام داده انـد. و یـا آیـات دیگر «لقـد خلقنـا الانسـان من احسن تقویم» ... . و این آیات بـدان معنا نیست که انسانها با هم برابرنـد. ملاک و مراد خداونـد تساوی انسانها نبوده بلکه عـدم تمایز ملاک است. اصـلا خداوند در آیه ای می فرمایند ما قرار دادیم مردم را به صورت گروه هـای مختلف و اشـکال مختلف تا یکـدیگر را بشناسـند پس این غلط است که شـما گمان کنیـد انسانها با هم فرقی ندارند. فرق ها فراوان است ولی این تفاوت ها مانع از اصل عدالت نیست. آن چیزی که ما مرادمان است تبعیض است، بله بین زن و مرد در شـرایط کاملا مساوی تبعیض وجود نـدارد، ولی مثالی که شـما زدیـد(حق طلاق با آقایان). از قبیل موارد تفاوت است، بطور مثال زنان چون جنبه احساسـی و محبتی آنها کثیر است بخاطر خاصیت وجودی شان لذا وظیفه مادری ، بارداری، شیردهی و مسائلی از این قبیل به آنها واگذار شده است. و آقایان چون جنبه احساسـی آنها کثیر نیست و از حیث جسـمی هم دارای توان بسیار بیشتری نسبت به زنـان هسـتند. لـذا وظایفی مثل کار کردن، به عهـده داشـتن نفقه و پرداخت مهریه و ... به عهـده آنان است. حق طلاق هم یکی از آن حقوقی است که به آقایان داده شده است به خاطر خاصـیت وجودی شان. اولا بدانید طلاق تنها حقوقی است که در نزد خـدا منفور است، لـذا این حق طلاق به معنی جواز برای مردان نیست. بلکه در شـرایط محـدود و اسـتثنایی خـدا این راه را قرار داده است که مطلوب و زیبنده بود که با رعایت حداکثر موارد عقلی انجام گیرد. و چون زن از این جنبه در نقص است (البته غالب زنان) این امور به عهـده آقایـان گذاشـته شـده است. و چنـانچه بیـان شـد پرداخت نفقه و مخـارج زن همه مخارج آن و نیز تهیه مسـکن و پرداخت مهریه و ... بر عهـده مرد است لـذا حق طلاق هم به او واگـذار شـده است و این عین عـدالت است و اگر حق طلاق با زنان بود بی عدالتی بود چون که مرد زحمت تهیه مسکن، پوشاک، غذا و دیگر مایحتاج زن بر عهده او باشد و زن حق طلاق داشته باشد که هرگـاه دلش خواست از مرد جـدا شود، لـذا خداونـد متعـال در مقابـل آن وظـایف که بر عهـده مرد گذاشـته است به او حقوقی اختصـاص داده، مثـل حق طلاـق، بیشتر بودن ارث و دیه ... . و همـان طور که می دانیـد قرآن کریم همه انسانهـا را برابر می دانـد و معیاری برای برتری قائل نیست، مگر تقوی«ان اکرمکم عنـدالله اتقیکم» که نزد خداوند هرکه بیشتر پروا و پرهیز از گناه کند عزیز تر است، ولی برتری های دیگر قومی، ملی، نژادی و ... را دلیل ارزش بیشتر افراد نزد خداوند نمی داند ولی این مطلب بدین معنا نیست

که همه انسانها دارای ویژگی های مساوی و یکسان به لحاظ شکل، قد، تیپ، سن و ... باشند. و نیز نظام طبیعی عالم تکثر افراد مختلف را می طلبد. اگر گل رز و مریم از هر جهت (شکل، رنگ، رایحه، . حتی زمان و مکان رویش)یکی بودند که دیگر دوئی نبود و تکثر نمی شد. پس باید متفاوت باشند. انسانها نیز دارای شرایط مختلف و لزوما حقوق متفاوت اند. اما این تفاوت باعث برتری انسان نزد خدا نیست که گفتیم برتری او به یک چیز است آن هم تقوی. لیکن عدالت این است که هر کدام حقوق خود را دریافت کنند و این برابری است. پس اگر کودک است حقوق خاصی دارد و اگر جوان و یا زن یا مرد است حقوق خاص خود را دارد که اگر با کودک چنان کنند که با مرد چهل ساله و بالعکس نابرابری است. بی تردید تفاوت زن و مرد هم انکار ناپذیر است علی رغم نظریات تند و رادیکال نهضت های زنانه(فمینیم) در غرب که زن و مرد را از هر جهت مساوی می دانند و بدین سبب حقوق زیادی را از زنان چون حق نفقه و یا مهریه و ... را می گیرند ما معتقدیم که اشرف مخلوقات عالم به صورت دو جنس زن و مرد آفریده شده است که هیچکدام برتری نزد خداوند ندارند جز تقوی اما ویژگی هایی متفاوت از نظر روحی و جسمی دارند که مقتضی حقوق متفاوت است. مثلا اگر مرد را قوی جثه و مظهر قدرت آفریده زن را مظهر جمال و زیبایی و لطافت آفریده است و همین روحیه لیطف است که اقتضا می کند با او همچون گل(با ملاطفت) رفتا شود که «المرئه ریحانه لیست بقهرمانه». و نیز زن را دنیای ناز و مرد را در اوج نیاز، زن را عاطفی، حساس و نکته سنج و مرد را در مقابل جسور با جرأت و کلی نگر پدید آورد که هر دو در کنار هم مکمل خانواده خواهند بود. لذا در عقد و پیوند ازدواج زن است که حرف آخر را می زند و در طلاق این مرد است که حرف آخر را می گوید چرا که در طول زندگی اگر نخواستن از جانب زن باشد زندگی نیمه جان است و با تمنای مرد ممکن است به حالت عادی بازگردد ولی با نخواستن مرد زندگی کاملا مرده است و باید جدایی صورت گیرد. از طرفی مرد کلی نگر کمتر تصمیم به طلاق و جدائی می گیرد در حالی که خانم حساس و عاطفی که ظرایف زندگی را هم می بیند ممکن است به کوچکترین چیزی روح و روان لطیفش دچار خدشه شده بار ها مرد را طلاق دهد.

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پرسش

۲ـ چرا حق ارث مرد دو برابر زن قرار داده شده؟

پاسخ

ج۲- حقوقی مثل ارث، دیه، حق طلاق و مسائلی از این قبیل بسته به جنسیت افراد است از حیث نوع کار و تفاوتهای فردی موجود میان زن و مرد. البته بدانید که در همه جا ارث مرد دو برابر ارث زن نیست. مثلا ارث پدر و مادریک ششم است. و در این مطلب جنسیت ملاک نیست، و اگر دیدید ارث دختر و پسر(اگر فرزند خانواده ای باشند) تفاوت دارد و ارث پسر دو برابر است به این دلیل است که پسرها متحمل خرج و نفقه خانواده هستند و ملزم اند که این ارث را در خانواده خرج کنند. ولی خانم مختار است که این ارث را به خانه همسر منتقل کند یا نه او در خرج این ارث کامل مختار است و هیچ اذنی از همسر لازم نیست. پس به تبع اگر خانواده ای را در نظر بگیرید وقتی پدر یا مادر مرد می میرند به این مرد دو برابر می رسد و مرد ملزم است به خرج این ارث در خانواده خود. درنتیجه نیمی از این ارث به خانم در خانواده جدید منتقل می شود. و از آن طرف دیگر اگر پدر یا مادر این زن فوت شوند ارثی که به زن می رسد یک برابر است ولی این زن مختار است که این ارث را به خانواده جدید منتقل نکند، درعمل دیده می شود که زن دارای منفعت مادی بیشتری شده است. نکته دیگری که در این زمینه است و می توان گفت که حکمتی خاص دارد

این است که بقاء کانون خانواده ها نیز در همین امر است. یعنی اگر زن خانواده ای ارث کاملی بگیرد، دارای ثروت می گردد و چون در خرج کردن آن آزاد است حتی بدون اذن شوهر. شاید که احساس استقلال نماید و دیگر نخواهد که واجب الفقه فرد دیگری باشد و به اصطلاح خودش زیر دست کس دیگری باشد. لذا دنبال طلاق گرفتن است و با این عمل بنیاد خانواده را از بین برده است. در حالی که عکس این عمل که مرد دو برابر زن ارث می برد دیگر متحمل این چنین خطرات و احتمالاتی نیست.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونش می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می‌گوید: «او را می‌بخشم و از خونش می‌گذرم و خونبها می‌خواهم.» برادر دوم می‌گوید: «خونبهای پدرم را می‌خواهم.» برادر سوم می‌گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می‌توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می‌خواهد قصاص کند، می‌تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است؛ زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. « بخش پاسخ به سؤالات »

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پرسش

آیا تقسیم ارث دختران و پسران با عدالت منافات ندارد؟

پاسخ

تفاوت بین زن و مرد دو گونه است: الف: تفاوت در ارزش، مقام و منزلت معنوی زن و مرد: همانطور که از آیات قرآن به دست می‌آید نه تنها دین اسلام در این زمینه بین زنان و مردان تفاوتی قائل نیست، بلکه زن و مرد را در ارزش‌ها، و مقام و منزلت معنوی و انسانی مساوی می‌داند.۱ که به ذکر نمونه‌هایی از آن آیات می‌پردازیم: ۱. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، از نظر خلقت: قرآن کریم در آیات متعددی،۲ زن و مرد را از یک طینت دانسته و اعلام می‌دارد که زن و مرد از «نفس واحدهٔ» خلق شده‌اند و مکمل یکدیگرند.۳ ۲. تساوی ارزش و مقام زن و مرد، در داشتن صفات برجسته و ارزش‌های والای انسانی و مقام معنوی.۴ ۳. تساوی زن و مرد از نظر ثواب۵ و عقاب۶ اعمال: قرآن در کیفرها و ثواب اعمال، زن و مرد را یکسان مورد خطاب قرار می‌دهد و قبح گناه و اعمال حرام و کیفر آن، و همچنین ثواب اعمال را، در مورد زن و مرد مساوی می‌داند. ۴. تساوی زن و مرد در تحمل تکلیف و مسئولیت: قرآن کریم با مطرح کردن زندگی آدم و حوا و رانده شدن آنها از بهشت، هیچ کدام را مسئول اصلی معرفی نمی‌کند و در بیشتر مواقع هر دو را مسئول می‌داند۷ و حتی گاهی به صراحت می‌گوید: شیطان آدم را وسوسه کرد؛ و قرآن با این بیان بر روی اعتقاداتی مانند اینکه «زن را عنصر گناه و شیطان کوچک مطرح می‌کنند» خط بطلان می‌کشد.۸ ۵. تساوی زن و مرد از نظرتعلیم و

تعلـم: از آیـات قرآن کریـم به دست می‌آیـد که همه‌ی مسـلمانان اعم از زن و مرد بایـد در کسب علم و دانش اهتمـام ورزنـد.۹ در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل شده: «فراگیری دانش بر هر مرد و زن مسـلمان واجب است.» ۱۰ ۶. برابری زن و مرد در پیشگاه خدا: خداونـد در قرآن می‌فرمایـد: «در حقیقت ارجمنـدترین شـما نزد خـدا، خود نگهـدارترین (پارساترین) شـماست!»۱۱ در واقـع قرآن ملاـک برتری نزد خداونـد را تقوا می‌دانـد (چه زن و چه مرد) ب. تفاوت‌هـای طـبیعی بین زن و مرد: بـا وجود مطـالبی که در مورد تساوی زن و مرد گـذشت، تفاوت‌های موجود میان زن و مرد را نمی‌توان منکر شـد. تفاوت‌هایی که زن و مرد را از یکـدیگر متمایز می‌سازد و همین تفاوت‌هـاست که بـاعث تفـاوت در حقوق و وظایف زن و مرد می‌شود. در اینجا به برخی تفاوت‌های طبیعی زن و مرد اشاره می‌کنیم: ۱. تفاوت‌های زیستی (جسـمی): الف. تفاوت‌های اساسـی تعیین کننده جنسیت. ب. تفاوت‌های ثانوی در اندام. ۱. تفاوت‌های جسـمی: برای مثال به طور متوسط مردان درشت انـدام‌تر، بلند قدتر، خشن‌تر، دارای صدای متفاوت با زنان می‌باشـند. رشـد عضـلانی مرد و نیروی بـدنی او، از زن بیشتر است، مقـاومت زن در مقابـل بسـیاری از بیماری‌ها، از مقاومت مرد بیشتر است و ...۱۲ از آنجـایی که بین نفس]روح و روان[و جسم، تنـاسب و ارتبـاط متقابل برقرار است. تفاوت جسـمانی بـدون تفاوت روانی]و روحی[ممکن نیست و این برای بقـاء و کمال جامعه و نسل بشـری ضـروری است.۱۳ ۲. تفاوت‌هـای روانی: احساسات]و عواطف[زن، از مرد جوشان‌تر است، زن از مرد زودتر به هیجان می‌آید. و سـریع‌تر تحت تاثیر احساسات و عواطف خویش قرار می‌گیرد. زن طبعاً به زینت و زیور و جمال و آرایش علاقه دارد. احساسات زن بی‌ثبات تر از مرد است، زن از مرد محتاط‌تر و مـذهبی‌تر است.]و مردها معمولاً جسورتر و شـجاع‌تر می‌باشـند[احساسات زن، مادرانه است و علاقه‌ی زن به خانواده بیشتر است و ...۱۴ ۳. تفاوت‌های اجتمـاعی که محصول جـامعه‌ی انسـانی و رفتارهـا و مناسـبات میـان آدمیـان است: بـا توجه به تفاوت‌هـایی که در توانایی‌ها و نقش اجتماعی زن و مرد وجود دارد عقل سـلیم اقتضا می‌کند که برای انجام نقش‌ها بین زن و مرد تفاوت قائل شویم به این ترتیب که: ۱. نقش‌هـا و کارهـایی کـه زن و مرد هر دو امکـان اجرا دارنــد. ۲. نقش‌هـایی کـه بـا سـاخت جسـمی و روحی زن متنـاسب است. ۳. نقش‌هایی که با ساخت روحی و جسـمی مرد متناسب است.۱۵ ۴. تفـاوت در برخی از احکـام دینی که از وحی نشأت گرفته است: همـانطور که گفته شـد تفاوت‌هـای طبیعی و فطری (جسـمی و روحی) وظایف و تکالیف خاصـی را برعهـده‌ی انسان‌ها (زن و مرد) می‌گـذارد و بـه علت همین تفاوت‌هـاست که برای زنـان و مردان احکـام و تکـالیف دینی خاصـی معین شـده است.۱۶ بعـد از بیان تفاوت‌های بین زن و مرد و اقسام آن توجه شما را به مطالب زیر جلب می‌کنیم: ۱. با دقت در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء در می‌یابیم که قرآن کریم برای اهتمام به حق زن هنگام تعیین سـهم ارث، ارث زن را اصل و مبنا قرارداده و آن را مسلم دانسته و معیار ارث معرفی می‌نمایـد آنگاه می‌فرمایـد: «لِلْـذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ» یعنی در موقع بیان سـهم برادر، چنین نمی‌فرمایـد که خواهر نصف سـهم برادر می‌برد که معیار اصـلی، سـهم برادر باشد بلکه معیار و اصل مفروض و مسـلم را ارث خواهر که دختر میّت است قرار می‌دهد و سهم برادر شـما را دو برابر سهم خواهر می‌داند، تا اصل ارث زن قطعی و مفروغ عنه باشد.۱۷ و شاید محور بودن دختر، در آیه‌ی مذکور برای جبران بی‌توجهی به دختر باشـد.۱۸ ۳. در مورد بعضـی از احکام فلسفه‌هایی ذکر شده است که بعضـی از این فلسفه‌ها را عقل سلیم درک می‌کند و بعضـی از آنها در کتاب‌های دینی به نام فلسـفه‌ی احکام و اسـرار عبادات آمده است که البته به صورت کامل نمی‌باشـد و این مورد حکمت حکم است نه علت آن و بعضـی دیگر از احکام نه فلسـفه‌ی آنها در کتاب‌های دینی آمـده است و نه عقـل مـا آن را درک می‌کنـد و ناچـاریم از روی تعبـد آنهـا را بپـذیریم و به آنها عمل کنیم چون براساس علم و حکمت الهی بوده است. نکته‌ی جـالب اینکه از آنجـا که خداونـد تمـام قـوانین حقـوقی را براسـاس حقوق فطری و ویژگی‌هـای انسـان تنظیم و تـدوین فرموده است در پایـان آیه‌ی ارث (نساء / ۱۱) دو اسم از اسـمای حسـنای الهی را یادآور می‌شود... و آن «علم» و «حکمت» خداوند است «... ان الله کان علیماً حکیما» یعنی شـما از علم و حکمت کافی برخوردار نیستیـد تا راز تفاوت را که در هسـته‌ی مرکزی عـدل نهفته است، در آن جسـتجو کنیـد؛ لیکن خداونـد آگاه و حکیم است؛ همه‌ی علل تساوی و عوامل تفاوت را جمع بنـدی نموده و بر

مدار حکمت، آنها را به صورت دستورات معتدل حقوقی صادر می‌فرماید تا مسائل در سنت و مانند آن، از «تفریط» جاهلیت کهن، و از «افراط» جاهلیت جدید و مُدرن مصون بماند.۱۹ ۵. عدالت آن نیست که در تقسیم چیزی به همه‌ی افراد به طور مساوی بدهند؛ به عنوان مثال: در یکی از اتاق‌های بیمارستان که یک متخصص حاذق مسئول طبابت بیماران آن اتاق است برای هر کدام دستور غذایی خاص نسبت به وضعیت آنها می‌دهد در دستور غذایی یکی چلومرغ و به دیگری سوپ و به بیمار دیگر اجازه‌ی غذا خوردن نمی‌دهد و آن را از غذا ممنوع می‌کند که ممکن است برای برخی جای تعجب باشد و بگویند: چرا به همه یک نوع غذا نمی‌دهد؟ عدالت آن است که هر چیزی را به موقع، و در جای خودش قرار دهیم و خداوند که حکیم و علیم است و خود خالق انسان‌ها می‌باشد می‌داند که مصالح و مفاسد بندگان خود در چیست، و از این رو احکام را براساس مصالح و مفاسد وضع می‌کند هر چند در ظاهر برای برخی افراد ناخوشایند باشد. پس آنچه ناپسند است تبعیض است نه تفاوت. تذکر مهم: احکام اسلامی به صورت اجزای یک سیستم و شبکه، به همدیگر مرتبط هستند و گاهی با توجه به همدیگر حکم جدید وضع می‌شود، لذا در موقع قضاوت و داوری، و اشکال گرفتن به یک حکم، باید به احکام دیگر هم بی‌توجه نبود و از همه‌ی جوانب به آن نگاه کرد. به عنوان مثال: در قضاوت در مورد تقسیم ارث زنان، که از قوانین اقتصادی اسلام است، باید به قوانین اقتصادی دیگر اسلام نیز توجه کرد: چنانچه بیان شد اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده را به مرد واگذار کرده و بار این مشکل را به عهده‌ی مرد نهاده است و بر او واجب کرده است؛ در حالی که در این باره به عهده‌ی زن هیچ مسئولیتی گذاشته نشده است و از طرفی به هنگام ازدواج «مهریه‌ی زن» بر عهده‌ی مرد است که پرداخت آن عند المطالبه بر مرد واجب است. از این روست که لازم است احکام و قوانین اقتصادی را به صورت یک شبکه و سیستم به هم پیوسته نگریست نه از هم گسیخته و جدا جدا. ۶. در قانون ارث همیشه اینطور نیست که سهم پسر دو برابر دختر باشد و مواردی هست که از این قانون تبعیت نمی‌کد که عبارتند از:۲۰ الف. مواردی که سهم زن بیشتر از سهم مرد است: * موردی که میت غیر از پدر و دختر، وارث دیگری نداشته باشد که در اینجا پدرمی‌برد و دخترش بیش از آن. * موردی که میّت دارای نوه باشد، و فرزندان او در زمان حیات وی مرده باشند که در اینجا نوه‌ی پسری، سهم پسر را می‌برد (هر چند دختر باشد) و نوه‌ی دختری، سهم دختر را می‌برد (هر چند پسر باشد) ب. مواردی که زن همتای مرد ارث می‌برد و نه کمتر از مرد: * پدر و مادر میت: در صورتی که میت فرزند داشته باشد هر کدام از پدرو مادر از سهم ارث را می‌برند؛ و سهم پدر از مال فرزند (در این مورد) بیشتر از مادر نیست. * کلاله‌ی مادری یعنی برادر و خواهر مادری میت، که به اندازه‌ی مساوی ارث می‌برند.۲۱ در احکام و قوانین قانون به صورت کلی وضع می‌شود و ناظر به موارد جزئی و استثنایی نیست و بر محور افراد دور نمی‌زند. برای مثال اسلام مسئولیت اقتصادی خانواده را بر عهده‌ی مرد قرار داده و بار این مشکل را بر دوش مرد نهاده است، و بر او واجب کرده است؛ لذا در قوانین، اسلام مرد را به عنوان محور و رکن اقتصادی و نان‌آور خانواده می‌شناسد. حال اگر دختری مجرد بوده و ازدواج نکرده است یک مورد استثنایی است ولی قانون، کلی و برای همه‌ی زنان است پاورقی: ۱ . ر.ک: قرآن در آیینه اندیشه‌ها، جمعی از نویسندگان سازمان تبلیغات اسلامی، آذر ۱۳۶۳، تهران، ص ۳۷۸. و سیری در مسائل خانواده، حبیب الله طاهری، نشر سازمان تبلیغات، چاپ اول، بهمن ۷۰، صص ۳۲ ـ ۲۸. ۲ . نساء / ۱، اعراف / ۱۸۹. ۳ . ر.ک: تفسیر نور و تفسیر المیزان ذیل آیه‌ی ۱ سوره‌ی نساء. ۴ . ر.ک: تفسیر نمونه، ذیل آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی احزاب. ۵ . نساء / ۱۲۴، نحل / ۹۷ و غافر / ۴۰. ۶ . مائده / ۳۸، توبه / ۶۸. ۷ . طه / ۱۱۷، اعراف / ۲۰، ۲۲. ۸ ر.ک: شخصیت زن از دیدگاه قرآن، هادی دوست محمدی، قم نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، بهار ۱۳۸۰، ص ۴۲. ۹ . ر.ک: قرآن در آیینه اندیشه‌ها، همان، ص ۳۸۰. ۱۰ . میزان الحکمه، محمد محمدی ری‌شهری، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ چهارم، زمستان ۱۳۷۲، بی‌جا، ج ۶، ص ۴۶۳. ۱۱ . حجرات / ۱۳. ۱۲ . نظام حقوق زن در اسلام، مرتضی مطهری، انتشارات صدرا، چاپ سیزدهم، زمستان ۱۳۶۸، قم، صص ۲۰۶ و ۲۰۵. ۱۳ . منزلت زن در اندیشه اسلامی، محمد فنایی اشکوری، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ اول، بهار ۱۳۷۷، قم، ص ۱۵. ۱۴ . نظام حقوق زن در اسلام، همان،

ص ۲۰۷ و ۲۰۶. ۱۵ . منزلت زن در اندیشهٔ اسلامی، همان، ص ۱۸. ۱۶ . منزلت زن در اندیشهٔ اسلامی، پیشین، ص ۲۰. ۱۷ . زن در آیینهٔ جلال و جمال، آیت الله عبدالله جوادی آملی، ص ۳۴۷. ۱۸ . ر.ک: تفسیر نور، ذیل آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی نساء. ۱۹ . ر.ک: زن در آیینه جلال و جمال، آیت‌الله جوادی آملی، ص ۳۴۷. ۲۰ . زن در آیینهٔ جلال و جمال، آیت الله جوادی آملی، ص ۳۴۶ و ۳۴۵. ۲۱ . نساء / ۱۲ و ۱۱.

دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است امّا در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

دین اسلام برای زن و مرد حقوق مساوی در نظر گرفته است امّیا در مبحث ارث، چرا زن نصف مرد سهم می برد و یا در بحث شهادت شهود چرا شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزائیات مرد و زن با هم تفاوت دارند مثلاً اگر مردی مرتد شود با شرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتد شود حکم او قتل نیست. وظایفی که بر دوش مرد قرار داده شده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یکجور نیست. توقعی که خداوند از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هدف دیگری آفریده است. این دو گرچه از یک جنسند. امّا هر چند که از یک جنس باشند، با هم مساوی نیستند. در بحث ارث نیز تفاوت ها منشأ اثر شده و باعث شده که ارث پسر دو برابر ارث دختر باشد همان طوری که در سؤال قبل به آن اشاره شد. پسر خانواده باید عهده دار وظایف سنگینی بشود که یکی از آن ها رفتن به خواستگاری دختری و دادن مهریه و تهیهٔ مسکن و خورد و خوراک و ادارهٔ آن دختر و فرزندانش است، ولی خواهر او نیازی به این همه خرج و مخارج ندارد، بلکه باید پسری مانند برادر او به خواستگاری اش بیآید و مهریه بدهد و خانه و زندگی برای او تهیه کند و خرج و مخارج او را بپردازد. حال ممکن است اشکال کنید چرا دختر بنشیند تا پسری به دنبال او بیآید و به او مهریه بدهد، نه این که خود دختر قبول کند که تمامی هزینه ها یا مقداری از آن ها را بپردازد؟ پاسخ: این مسئله نیز مربوط به خلقت و فطرت مرد و زن است. مرد به جهت بنیهٔ جسمانی و شکل بدنی برای انجام وظایفی آفریده شده که با شکل و بنیهٔ بدنی زن متفاوت است. این تفاوت آفرینش در سایر حیوانات نیز به چشم می خورد. همیشه نرها به دنبال ماده می روند و ماده با ناز و کرشمه خود را عقب می کشد. نرها به دنبال خار و خاشاک و تهیهٔ مکان مناسبی برای تخم گذاری می روند و در مقام دفاع از ماده گاهی خود را به کشتن می دهند. هنگامی که شیر ماده در بستر زایمان افتاده اگر شیر نر نبود که صیدی به دست آورد و برای شیر ماده و بچه هایش بیآورد، در بستر می مردند. بنابراین تفاوت ارث به جهت پاره ای از وظایف است که به حسب خلقت مرد و زن قرار داده شده است. بحث شهادت، اطلاع رسانی به قاضی است و ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو ندارد. در بعضی موارد که شهادت مربوط به زنان باشد اصلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی تواند شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچه و بازار، مردان بیشتر از زنان دست اندر کار هستند. مردان به خاطر کار و تلاش و به دست آوردن زاد و توشه و گذران زندگی با رخدادها و وقایع اجتماعی بیشتر مأنوس اند و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع اند. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چاقو و سنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکدیگر جدا

می کننـد. این جا اگر قتلی یا جراحتی واقع شـد مردان چون شاهـد و ناظر بوده اند بهتر می توان از آنان شـهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصـلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشـته باشـند خود را کنار می کشند یا مردان آنان را به عقب می رانند. از این رو پذیرفتن شهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمال دیگری ندارد.

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پرسش

آیا اجرا نشدن بعضی از احکام اسلامی مانند حکم مفسد فی الارض به خاطر ترس از حقوق بشر سازمان ملل می‌باشد؟

پاسخ

در خصوص تأثیر گـذار بودن قـدرت ها و قوانین خارجی بر اجرا نشـدن احکام و حـدود اسـلامی در ایران بایـد گفت: تا آن جا که مسئولان نظام توان دارنـد، احکام و حدود اسلامی را اجرا می کنند و تقریباً تأثیر پذیری از قدرت ها و قوانین خارجی منتفی است. هر چنـد فشارهـای زیـادی به بهـانه های مختلف و به نام سازمان ملل و حقوق بشـر بر ایران وارد می‌شود که طبعاً مشـکلاتی را برای کشور فراهم می آورد. نظام جمهوی اسـلامی ایران دارای قانون اساسـی و قوهٔ قضائیه مسـتقل می‌باشد که حکومت اسلامی طبق آن اداره می‌شود. یکی از شاهـدان این مـدّعا حکم قتل سـلمان رشـدی مرتد می‌باشد که توسط امام (ره) صادر شد و با وجود فشارهای زیادی که از خارج وارد می شود، هنوز پابرجا است. اگر برای قاضـی مفسد فی الارض بودن شخصی ثابت بشود، حکمش را صادر می کنـد و اگر گاهی اتفاق می افتـد که به آن عمل نمی شود، می‌توانـد دلائل متعـددی داشـته باشـد، از جمله ثابت نشـدن جرم که دلائل کافی برای قاضـی وجود نداشـته است تا حکم صادر کند. یکی دیگر از دلائل وجود مصـلحت نظام و مسئله اهم و مهم بودن می‌باشد که حکومت باید مصـلحت عموم را در نظر داشـته باشد. در فقه شـیعه به این مسـئله توجه شده است، مانند بعضی از پرونده هـای سیاسـی. در زمـان پیـامبر(ص) این موارد وجود داشـته است و به فرمودهٔ امام (ره) شـرایط زمان و مکان در صـدور احکام تأثیر گـذار هسـتند، از این رو ممکن است حکمی در یک مقطع زمانی اجرا شده و در مقطع دیگر اجرا نشده و یا به تأخیر افتد. در برخی موارد، دور بودن شـهرها از مرکز، کم بودن نیروی لاـزم، همجوار بودن بـا بعضـی از کشورهای همسایه می‌توانـد سـبب کوتاهی در اجرا نشدن احکام و حدود اسـلامی بشود. هم چنین وجود عواملی دیگر مانند اشخاصی غیر مؤمن، منافق و نفوذی و قدرتمند که در بعضـی از دسـتگاه های حکومتی نفوذ کرده انـد. دلایل دیگر نیز می‌توانـد در عـدم اجرای احکام تأثیر گـذار باشـند. البته نمی توان مسـئلهٔ فشار بر ایران را در مسایل حقوق بشـر، حقوق زنان، مسئلهٔ اعدام ها و اجرای احکام و قوانین جزایی اسلام و ... نادیده گرفت. دشـمنان اسلام در دنیای اطلاعات و ارتباطات دارای قدرت تبلیغات می‌باشند که همه چیز را وارونه به دنیا جلوه می دهند و به دنبال بهانه تراشی می‌باشند تا با قدرت نظامی و قلدر مآبانه بر جهان اسلام تسلط پیدا کنند. نظام اسلامی باید با زیرکی و عنایت خداوند و توجه امـام زمـان(ع) خود را از گزنـد دشـمنان حفظ کرده و هر گونه بهانه را از دست آن‌ها بگیرد و آن چه به مصـلحت نظام اسـت عمل نماید. طبعاً در چنین مواردی، گاهی این هجوم بسـیار سـنگین است و موجب می‌شود که در بعضـی مسایل به نوعی به خواسته های سازمان ملل که در دست قدرتمندان قرار دارد، برای حفظ نظام تن در دهد. بازی هایی که دشـمنان بر سـر افغانسـتان و عراق و سایر کشورها در آورده و می آورند، شاهد مدّعای ما است. به هر حال سـعی و تلاش مسئولان نظام با وجود مشکلات و موانعی که بر سر راه است، در جهت اجرای احکام اسلامی می‌باشد که امید است موفق بشوند.

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق‌الناس حساب کرد؟

پرسش

حق پدر و مادر بر فرزندان و بالعکس بر چه اساسی است؟ آیا چنین حقوقی را می‌توان حق‌الناس حساب کرد؟

پاسخ

به طور حتم پدر و مادر و فرزندان نسبت به یکدیگر حقوق متقابلی دارند. بر این حق قرآن و عقل و سیره عقلا دلالت دارد اما قرآن مجید احترام و تشکر از پدر و مادر را در رتبه و مرحله بعد از شکر خدا قرار می‌دهد": و ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم... که شکر برای من و برای پدر و مادرت به جا آور که بازگشت همه شما به سوی من است.("۱) تأکیدی که در قرآن نسبت به حق پدر و مادر بر فرزند شده، برای فرزند از طرف پدر و مادر نشده است. یقیناً حق پدر و مادر برتر و بالاتر از حق فرزند نسبت به ایشان است و اصولاً این دو حق با یکدیگر قابل قیاس نیستند. البته در روایات معصومین به حقوق پرداخته شده است. جدا از دستور اسلام و شرع مقدس، احترام فرزند به پدر و مادر و برعکس به عنوان یک سنت پایدار و مورد قبول همه ادیان و جوامع انسانی می‌باشد. و عقل نیز پاسداشت حرمت کسی را که حق حیات بر انسان دارد، لازم می‌شمارد. طبیعی است هر انسانی به حکم فطرت و غریزه و عقل، زندگی خود را مدیون زحمات و تلاش پدر و مادر می‌داند. اما آیات الهی و روایات معصومین به این نکته توجه می‌دهند که حقوق پدر و مادر بر فرزند و حقوق فرزند بر والدین از جمله حقوق خدا است زیرا خداوند به آن فرمان داده است و مانند نماز و روزه و حج و جهاد باید اطاعت شود و سرپیچی از آن گناه و معصیت پروردگار است، البته اگر علاوه بر عدم احسان، به پدر و مادر یا فرزند ظلمی صورت گیرد، ظلم به دیگران حق الناس است و جلب رضایت آن‌ها لازم است. پی‌نوشت‌ها: ۱ – سوره لقمان، آیه ۱۴.

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پرسش

آیا قانون منع حجاب در فرانسه با قانون اساسی آن هماهنگ است؟

پاسخ

این مسئله زوایای گوناگونی از جهت حقوقی دارد، لکن تا آن جا که به این بحث مربوط می شود، مطالبی را در ذیل بیان می کنیم: اوّلا در قانون اساسی فرانسه بر آزادی تصریح شده و آزادی‌های مذهبی یکی از شاخه‌های آن است؛ بدین معنا که افراد در انجام اعمال مذهبی خویش و گرایش به مذهبی خاص آزاد می باشند. اما از طرف دیگر در قانون آن کشور به اصل جدایی دین از سیاست و لائیک بودن تصریح شده است؛ بدین معنا که دین جنبه فردی داشته و حق دخالت در امور اجتماعی، سیاسی و... را برای آن قائل نیستند. قانون گذاران کشور فرانسه با استفاده از اصل این قانون، نمادهای مذهبی آشکار (مانند حجاب) را در مکان‌های رسمی مانند مدارس غیر قانونی اعلام کرده‌اند. اما آنچه در این میان مورد سخت‌گیری واقع شده، حجاب زنان مسلمان است. در این طرح میان حجاب اسلامی و صلیب بزرگ مسیحی و کیپا (کلاه کوچک یهودیان) فرق گذاشته شد، به صورتی که حجاب

اسلامی، نشانه‌ای دینی – مذهبی تلقی شده و آن را به برخی جریان‌های بنیادگرایی دنیای اسلام منسوب کرده‌اند. بنابراین اگر چه این طرح بر اساس قانون لائیتسه (جدایی دین از سیاست) ظاهراً مطابق با قانون اساسی کشور فرانسه است، اما از طرف دیگر ایرادات فراوانی دارد که ذیلاً به آن‌ها اشاره می کنیم: ۱– این طرح هدفی جز محدود کردن آزادی‌های تصریح شده در قانون اساسی فرانسه را ندارد و تنها برای مسلمانان محدودیت می آفریند. ۲– حجاب قبل از این که نشانه‌ای ذهبی تلقّی گردد، یک قانون و وظیفه مذهبی است که با توجه به آزادی‌های مذهبی، چنین نتیجه می گیریم که هر زن مسلمانی آزاد است که آن چه را وظیفه او است، انجام دهد. ۳– این قانون ناقض اصل هجده اعلامیه حقوق بشر سازمان ملل مبنی بر آزادی اظهار مذهب و عقیده در تعلیم، عمل، عبادت و اجرای مراسم است که کشور فرانسه آن را پذیرفته است. ۴– بعید نیست که در پشت پرده این قانون مشکوک، لابی‌های صهیونیستی و مخالفان اسلام وجود داشته باشند، چرا که این سخت‌گیری‌ها تنها بر ضد مسلمانان اجرا شده است اما روز به روز یهودی‌ها از آزادی بیشتری برخوردار می شوند! دین اسلام اولین اقلیّت مذهبی در کشور فرانسه با جمعیت تقریبی شش میلیون نفر است که روز به روز بر این جمعیت افزوده می شود. همواره تعداد مسلمانان، در نتیجه رعایت حجاب اسلامی توسط بانوان رو به گسترش است. این مسئله برای مدعیان حقوق بشر و آزادی، گران و تلخ است، از این رو سعی در کاهش رشد اسلام‌گرایی دارند.

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزند و زایمان و شیردادن را متحمّل می شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد

پرسش

روایت شده که زنی نزد رسول اکرم(ص) آمد و اظهار داشت: از همسرم جدا شده ام و او قصد دارد فرزندم را از من جدا کند، پیامبر(ص) با اشاره به این که مادر زحمت حمل فرزند و زایمان و شیردادن را متحمّل می شود، فرمود: حضانت فرزند از آن مادر است تا زمانی که ازدواج مجدد نکند. بر اساس این روایت چرا در دادگاه های کشور حضانت فرزند پس از سن معیّن به پدر واگذار می شود و مادر از این حق محروم است؟ چرا پیامبر(ص) فرمود: زن در صورتی که ازدواج مجدد کند، باید حضانت فرزند از او گرفته شود؟

پاسخ

حق حضانت و سرپرستی فرزندان کوچک که به مادر یا پدر واگذار شده، برای رعایت مصالح فرزندان است. از این رو حق حضانت دوران شیرخوارگی و پس از آن متفاوت است. به طور کلی حق حضانت طفل (پسر باشد یا دختر) در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سالگی با مادر است و در این مدت پدر حق گرفتن او را ندارد. پس از دو سال به لحاظ تفاوت جنسیّت پسر و دختر و با توجه به نیازهای روحی و جسمی این دو، اگر بچه پسر باشد، پدر برای حضانت اولویت دارد، و اگر دختر باشد، مادر تا هفت سالگی اولویت دارد. حق حضانت مادر در صورتی است که شوهر نکرده باشد، ولی اگر شوهر کرد، حق حضانتش ساقط می گردد و این حق به پدر بچه منتقل می شود، یعنی پدر می تواند فرزندش را از مادرش جدا کند و خودش سرپرستی و نگهداری او را به عهده گیرد. این کار به خاطر رعایت مصلحت فرزند است، زیرا اگر زن بچه را به خانهٔ شوهر دومش ببرد، ممکن است مشکلاتی از نظر تربیتی و عاطفی و فشار روحی و جسمی بچه را تهدید کند. طبق نقلی رسول خدا(ص) در پاسخ زنی فرمود": انت احق به مالم تنکحی؛ تو اولویت حضانت داری، تا وقتی که ازدواج نکرده ای.("۲) دادگاه ها نیز طبق قانون شرع و مصالح فرزندان عمل می

کننـد. در ایام سـرپرستی و حفظ و حضانت فرزنـدان توسط هر کـدام از پدر و مادر، اگر دیگری بخواهد فرزندش را ببیند یا این که چیزی به او بدهـد یـا مشـکل یـا نیاز او را بر طرف کنـد یا بخواهـد ساعاتی با هم و در کنار هم باشـند، دیگری نبایـد مانع شود؛ بلی چنـانچه بودن آن هـا بـا هم موجب فسـاد و انحراف اخلاقی بچه شود، جلوگیری مانعی نـدارد. پی نوشت ها: ۱. امام خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، آیت الله فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ج ۲، ص ۴۳۸، سؤال ۱۲۹۶. ۲. سنن بیهقی، ج ۸، ص ۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۶۴؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۸۹ و ج ۳، ص ۳۷۰.

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اسـاس ماده ۱۰۴۱ قـانون مـدنی، نکـاح پیشـتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قـانونی ازدواج بر اسـاس موازین شـرعی مشـخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می‌باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی کنند.

آیا سنّی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پرسش

آیا سنّی که برای ازدواج دختران گذاشته اند کافی است؟

پاسخ

ازدواج بسـتگی به بلوغ و رشـد جسـمانی دختر و پسـر است، بلوغ و رشد جسـمانی در دختران معمولاً با پیدایش اولین قاعدگی بین ۱۲تا ۱۴سالگی آغاز می شود. این دوره بسـتگی به وضع آب و هوا و نژاد و شرایط جغرافیایی دارد, مثلاًدر نقاط گرمسیر زودتر (در حدود ۸تا ۱۰سالگی) و در نقاط سردسیر در حدود ۱۶تا ۱۸سالگی و در نقاط معتدل ۱۲تا ۱۳سالگی بلوغ ظاهر می شود. این بلوغ نـوعی آمـادگی برای زن شـدن وبـارداری است , کـه غالبـاً همراه بـا بروز آثـار جسـمی است , از قبیـل پهن شـدن لگن (کفـل) و برآمـدگی پسـتان‌ها و بزرگ شـدن مهبـل و روییـدن مو در نقاط معین بـدن که غالباً همراه با تغییرات روحی وروانی از قبیل میل به خـود آرایی , عشـوه گری , زودرنجی و عصـبانیت است . دورهء بلـوغ دورهء بحرانی است و بسـیاری از انحرافـات و رسـوایی هـای خـانوادگی در این مرحله آغاز می شود.(۱) در وصـیت پیـامبر اکرم (ص) به علی (ع)است که" : لا یُتْم بَعـدَ احتلام(; ۲) بعد از این که پسر یا دختر محتلم شد, دیگر بچه نیست و یتیم و بی سرپرست محسوب نمی‌شود و احتیاج به قیّم ندارد . "در روایت دیگر است ": و علی الصبی اذااحتلم الصـیام و علی المرئه اذا حاضت الصیام(; ۳) بر پسـر وقتی که محتلم شد، روزه گرفتن واجب می شود و بر دختـر وقتی که حیض بینـد، روزه واجب می شود. "امیرالمؤمنین (ع) به عمر هنگـامی که می خواست به دختری که بـالغ نشـده بود،

حـد جـاری کنـد، فرمود": أمـا علمت أن القلم یرفع عن ثلاـثه , عن الصـبّی حتّی یحتلم و عن المجنون حتّی یفیق و عن النـائم حتّی یستیقظ ;آیا نمی دانی که قلم تکلیف از سه طائفه برداشـته شده : ۱ بچه تا وقتی که محتلم شود ;۲ مجنون تا وقتی که عاقل شود ;۳ انسان به خواب رفته تا وقتی که بیـدار شود.("۴) در بسیاری از روایات علائم بلوغ را بر رشد جسـمانی وابسـته دانسته و علائم رشد جسـمانی را، احتلام (جنب شدن در خواب)، حیض شدن در دختران، ظاهر شدن موی درشت در زیر شـکم و بالای عورت دانسـته است. این هـا علاـئم تکـوینی هسـتند. این که بعضـی روایـات سنّ و سـال رامطرح کرده، به جهت این بوده است که غالبـاً پسـران و دختران در آن سـنین دارای این علائم تکوینی می شونـد.پس ملاک اصـلی در بلوغ، احتلام و حیض و روییدن موی درشت در زیر شکم و بالاـی عورت است . روایات، از جهت سن و سال مختلف هسـتند. در برخی ۱۵سالگی برای پسران و در برخی ۱۳سالگی و برای دخـتران ۹ و ۱۰ و ۱۳سـالگی را مطرح کرده انـد. بنـابراین وقتی که ملاـک اصـلی در بلوغ , احتلاـم و حیض و روییـدن موی درشت باشـد، دیگر در تشـخیص وظیفه بین افرادی که در منـاطق مختلـف زنـدگی می کننـد, شـک و تردیـدی حاصـل نمی شـود. دخترانی که در منـاطق گرمسـیر هسـتند, اگر این علاـئم زودتر و در سـنین کمتر بر آنان ظاهر شود، زودتربالغ می شونـد و در مناطق سردسـیر چون دیرتر آن علاـئم ظاهر می گردد, دیرتر بالغ می شونـد. بلوغ در پسـران به معنای مرد شـدن و در دختران به معنای زن شدن است. ازدواج دختران پس از رسیدن به حدّ بلوغ و رشد جسمانی که حدوداً در نه سالگی به بعد ظهور و بروز می‌کند، اشکال ندارد، گر چه خلاف عرف و باور اجتماعی است. پی نوشت: ۱ - دکتر صفدر صانعی , بهداشت ازدواج از نظر اسلام , ص ۲۱ ۲ - وسائل الشیعه , ج ۱، ص ۳۲. ۳ - همان . ۴ - همان , ص ۳۲.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر مشکلی ندارد، ولی قانون جمهوری اسلامی آن را منع کرده است، چرا؟

پاسخ

در اسـلام برای ازدواج دختران باکره شـرایط و محـدودیت های وجود دارد، یکی از آنها اجازه ولیّ دختر است، یعنی باید پدر و یا جد پدری دختر اجازه دهند تا ازدواج به گونهٔ شرعی صورت گیرد، از این رو اکثر فقهای شیعی صحت ازدواج دختر باکره را مبتنی بر اجازه ولیّ نموده اند. در توضح المسائل مراجع آمده است... ": دختری که به حد بلوغ رسیده و رشیده است، یعنی مصلحت خود را تشخیص می دهد، اگر بخواهد شوهر کند، چنانچه باکره باشد، باید از پدر و یا جد پدری خود اجازه بگیرد.("۱) البته این شرایط و محـدودیت هـا به خـاطر مصالـح است، ماننـد این که دختر جوان که هنوز تجربه کـافی در امر ازدواج نـدارد، زود تحت تأثیر قرار گرفته و تن به ازدواج هایی می دهد که به صـلاح نیست و چه بسا حقوقی و منزلتی که دارد، پایمال شود. اسـلام با طرح اجازه ولیّ در ازدواج دختران بـاکره، عملا آنها را در امر ازدواج و تشـکیل نظام خانوادگی مطلوب کمک کرده است. در قانون اساسـی از منع ازدواج دختران باکره سخن به میان نیامده است و ما به موردی که ممنوع شده باشد، برخورد نکردیم . چنانچه از منع قانونی و... در مورد ممنوعیت ازدواج موقت اطلاع داریـد، خوشـحال خواهیم شـد که ما را آگاه کنید. پی نوشت ها : ۱ - توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷.

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پرسش

با توجه به این که در اسلام ازدواج موقت دختر باکره مشکلی ندارد، چرا جمهوری اسلامی آن را منع کرده است؟

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دایم، عقد موقت را مطرح کرده تـا نیازهـای انسـان به صورتی مشـروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پـدر باشـد، صـحیح می داننـد، یعنی برای تحقق ازدواج موقت هماننـد ازدواج دایم، اذن پـدر را شـرط می داننـد.(۱) جمهوری اسـلامی اصـل ازدواج موقت و ازدواج موقت بـا دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مـدنی جمهوری اسـلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مـدنی این مسـئله ذکر شده است. در ماده ۱۰۷۵ قانون مـدنی آمـده است": نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معیّنی واقع شده باشد. "مشاهده می شود که نه تنها نکـاح موقت منع ن شـده، بلکه به صورت قانون مـدوّن ذکر شـده است. اجازه پـدر به خاطر مصـلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشـد که اسـلام خواسـته است از او حمـایت به عمـل آورد مـورد سـوء اسـتفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصـیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها : ۱ – توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷ ، مسأله ۲۳۷۶.

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟(پ)

پرسش

چرا با توجه به اینکه شرع ازدواج دختر را به طور موقت بلامانع دانسته قانون جمهوری اسلامی ایران آن را ممنوع اعلام کرده است؟(پ)

پاسخ

مکتب جاودانی و انسان ساز اسلام برای حفظ حیات بشر و جهت دادن به تمایلات او، در کنار عقد دایم، عقد موقت را مطرح کرده تـا نیازهـای انسـان به صورتی مشـروع و براساس قانون و موازین برآورده شود. ازدواج موقت با دختر باکره را فقها در صورتی که با اذن پـدر باشـد، صـحیح می داننـد، یعنی برای تحقق ازدواج موقت هماننـد ازدواج دایم، اذن پـدر را شـرط می داننـد.(۱) جمهوری اسـلامی اصـل ازدواج موقت و ازدواج موقت بـا دختر باکره را منع نکرده است، بلکه قانون مـدنی جمهوری اسـلامی ایران در بحث مربوط باب نکاح، مواد ۱۰۷۵، ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ اختصاص به ازدواج موقت دارد، پس در قانون مـدنی این مسـئله ذکر شده است. در ماده ۱۳۷۵ قانون مـدنی آمـده است": نکاح وقتی منقطع می شود که برای مدت معیّنی واقع شده باشد. "مشاهده می شود که نه تنها نکاح موقت منع شده، بلکه به صورت قانون مدوّن ذکر شده است. اجازه پدر به خاطر مصـلحت عمومی جامعه و نیز دختر می باشـد که اسـلام خواسـته است از او حمـایت به عمـل آورد مـورد سوء اسـتفاده واقع نشود و حریم عفت و شخصـیت زن محفوظ و مصون بماند. پی نوشت ها : ۱ – توضیح المسائل مراجع، ج۲، ص ۳۸۷ ، مسأله ۲۳۷۶

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پرسش

سن قانونی ازدواج چقدر است؟

پاسخ

بر اساس تبصره یک ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی جمهوری اسلامی سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است. بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، نکاح پیشتر از بلوغ ممنوع است، از این رو سن قانونی ازدواج بر اساس موازین شرعی مشخص شده است که برای دختر نه سال تمام قمری و برای پسر پانزده سال تمام قمری می‌باشد. ظاهراً در محاضر رسمی اگر دختر در ۱۳ سالگی باشد، در دفتر ثبت می‌کنند. اگر دختر کمتر از ۱۳ سال داشته باشد، در دفتر ازدواج ثبت نمی‌کنند.

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

پرسش

مشکل مهریه با کاهش ارزش پول چگونه برطرف می‌شود؟

پاسخ

اگر در ضمن عقد ارزش آن اسکناس معین شود و بگویند، این چند ریالی که فعلاً ـ ارزش آن، با فلان مقدار از کالا ـ یا طلا مساویست مهر زوجه قرار داده شد، مسلماً باید به هنگام پرداخت، این جهت رعایت شود. ولی اگر این شرط، انجام نگیرد، چنانکه تا کنون رسم نبوده یا کمتر رسم بوده است، به خاطر اینکه نوسان در ریال چندان چشمگیر نبوده، در این صورت، اگر با هم مصالحه کردند چه بهتر و در غیر این صورت، باید ارزش آن را در نظر بگیرند، زیرا مهریه در حکم قرض نیست. که در آن «مثلاً بمثل» در نظر گرفته شود و قرض دهنده ارزش نسبی و مشخص پول را در نظر نگیرد و خود پول را بخواهد، بلکه اسکناس که ارزش اعتباری دارد، از آن نظر مهریه قرار می گیرد که دارای قدرت خرید معینی بوده و با فلان کالا یا نقدینه معادل می‌باشد، گواه، اینکه موقع مهر بُری، طرفین چانه می‌زنند تا بر حدی توافق پیدا کنند. لذا پس از سی سال اگر همان ریال سابق را بپردازد، زن، شوهر را مجحف و ظالم و متعدی تلقی کرده و خود را مظلوم و مورد تجاوز می‌شمارد. این نوع داوریهای فطری نباید از نظر فقیه، دور بماند، اسلامی که دعوت به عدالت کرده، و ظلم و تعدی را محکوم می کند، و از نظر عرف، چنین کاری مصداق ظلم و تعدی است طبعاً باید زوجین از در تصالح درآمده و ارزش آن روز ریال را در نظر بگیرند، و همگان به آیه «لا تَظلمون ولا تُظلمون» عمل کنند.

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

پرسش

چرا دیه مرد دو برابر دیه زن است؟

پاسخ

از نظر انسانیت میان زن و مرد فرقی نیست و هر دو انسان کامل هستند با روحیات و مسئولیتهای گوناگون که بر اثر تلفیق یک زندگی گرم و شیرین پدید می‌آید، بنابراین اگر زنی کشته شد بسان این است که مردی کشته شده است. از نظر انسانیت یکسانند و فقدان هر یک فقدان یک انسان است ولی دیه، جنبهٔ اقتصادی دارد از آنجا که مرد هزینهٔ زندگی خانواده را بر عهده دارد و به اصطلاح، مرد«نان آور خانواده» است طبعاً با فقدان مرد زیان اقتصادی بیشتری متوجه خانواده می‌شود تا با کشته شدن یک زن، از این جهت دیهٔ مرد دو برابر دیهٔ زن محسوب می‌شود.

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پرسش

فرق دو مفهوم ((حق)) و ((ملک)) چیست؟

پاسخ

مهمترین تفاوت این دو مفهوم این است که در حق بین له الحق و من علیه الحق اضافه ای بر قرار است, ولی در ملک نسبتی میان مالک و من علیه الملک نیست؛ چنین نیست که مالکیت مالک نسبت به چیزی, بر دیگری باشد. آری یکی از احکام مالکیت این است که مالک می‌تواند دیگران را از هر گونه تصرّف و بهره برداری نسبت به مملوک خود باز دارد اما این مانع شدن, خود حقی است که مالک دارد. به دیگر سخن در مفهوم ملک ((بر =علی)) نمی‌گنجد اگر چه یکی از لوازم مالکیت, حق منعی است که مالک نسبت به دیگران دارد. فرق دوم میان این دو مفهوم آن است که اصطلاح ملک در جایی استعمال می‌شود که انسان بتواند هر گونه استفاده ای از مملوک خود ببرد, چه استفاده حقیقی و تکوینی– مانند خوردن و آشامیدن- و چه استفاده اعتباری مانند فروختن, واگذار کردن و بخشیدن. هرگز چنان نیست که مالک فقط حق یک یا دو یا چند نوع تصرّف و استفاده نسبت به مملوک خود داشته باشد و مثلاً بتواند آن را بخورد ولی نتواند آن را ببخشد و یا بتواند در آن سکنی گزیند ولی نتواند آن را بفروشد. اگر چه ممکن است به موجب قانون, مالکی از بعضی تصرفات ممنوع شود یا حتی برای مدتی محجور گردد و نتواند در مملوک خود هیچ گونه تصرفی داشته باشد, ولی این موارد با اقتضای ذاتی ملک– که مجوّز هر گونه تصرفی است- منافات ندارد. اما بر خلاف ملک ((حق)) همواره در مورد خاصی است؛ حتی سکنی, حق شفعه و ... مثلاً کسی که– در معامله ای- حق خیار دارد هیچ گونه تصرف دیگری نمی‌تواند در معامله انجام دهد. حتی هنگامی که کسی نسبت به چیزی چند حق گوناگون دارد هر یک از آن حقوق حق جداگانه ای است و از دیگر حقوق به کلی انفکاک دارد و هیچ حقی نیست که خود به خود سایر حقوق را به دنبال بیاورد.

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می شود؟

پرسش

اگر کسی با وجود وارث دیگر، در زمینی زراعتی ارثی کار کند، مالک آن می شود؟

پاسخ

اگر یک نفر از وارثان در زمین ارثی یی که هنوز تقسیم نشده با رضایت بقیّه وارثان تصرّف کند، محصول به دست آمده را به طور کلّی مالک است. اگر بدون رضایت بقیّه در زمین تصرّف کند، مالک محصول است، امّا باید برای پرداخت سهم دیگران اجرت المثل آن را بپردازد. (بخش پاسخ به سؤالات)

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلادرمورد انواع قراردادها ، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید درسود وزیان شریک باشند درحالی که بانک دراین نوع عقود فقط سود خودرا (که آنهم تعیین شده وخالی ازاشکال

پرسش

آیا می توان اعتقاد داشت که شیوه کنونی بانکداری ما واقعاً اسلامی است؟ مثلادرمورد انواع قراردادها ، قرارداد مضاربه می باشد که همانطور که می دانید دوطرف باید درسود وزیان شریک باشند درحالی که بانک دراین نوع عقود فقط سود خودرا (که آنهم تعیین شده وخالی ازاشکال است) دریافت می دارد خواه طرف دیگر سود کند خواه زیان ؟

پاسخ

اصل قانون بانکداری مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تأیید شورای محترم نگهبان وانجام عملیات بانکی براساس آن صحیح وسود حاصله ازآن حلال می باشد ولی توجه به دونکته ضروری به نظر می رسد : ۱ ـ درخصوص معین شدن سود ونداشتن ضرر برای سپرده گذاردرقانون بانکداری تدابیری اندیشیده شده ازجمله اینکه سود مورد نظر بعنوان علی الحساب پرداخت گردد ودرمورد ضرر شخص ثالث دولت و یا منابع اعتباری دیگر عهده دار زیان آن باشد واَشکال دیگری که درمجلس تصویب گشته وبه تأیید شورای نگهبان رسیده است که می توانید به مصوبات وبحث های مربوط به آن مراجعه نمایید . ۲ ـ سلامت قانون، عملکرد ناروا وخلاف مسؤولان بانکها ومشتریان مختلف را تصحیح خواهد نمود. ۳ ـ انجام آن مصوبات درخارج ازمجموعه بانکهای جمهوری اسلامی نیز جایز وشرعی می باشد به شرط شناخت دقیق مقررات ومصوبات وتنظیم عملکرد برآن اساس . حضرت آیت الله العظمی خامنه ای مدظله العالی در ضمن پاسخ به سؤالی دراین باره فرموده‌اند ": س ۸۳۶ : آیا معاملات بانکهای جمهوری اسلامی ایران محکوم به صحت هستند ؟ خرید مسکن وغیره با پولی که ازبانکها گرفته می شود چه حکمی دارد؟ غسل کردن ونماز خواندن درخانه ای که بااین قبیل پولها خریداری شده چه حکمی دارد ؟ وآیا گرفتن سود دربرابر سپرده هایی که مردم دربانک می گذارند ، حلال است؟ بطور کلی معاملات بانکی که بانکها براساس قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی ومورد تأیید شورای محترم نگهبان انجام می دهند ، اشکال ندارد ومحکوم به صحت است وسود حاصل ازبکارگیری سرمایه براساس یکی ازعقود صحیح اسلامی ، شرعا حلال است ، لذا درصورتی که گرفتن پول ازبانک برای خرید مسکن ومانند آن تحت عنوان یکی ازعقود باشد، بدون اشکال است ولی اگر به صورت قرض ربوی باشد ، هرچند گرفتن آن ازنظر حکم تکلیفی حرام است ، ولی اصل قرض ازنظر حکم وضعی صحیح است وآن مالک ، ملک قرض گیرنده می شود وجایز است درآن ودرهرچیزی که با آن می خرد تصرف نماید(".۱) ۱)اجوبهٔ الا ستفتائات ،مقام معظم رهبری ، جلد دوم ،ص ۳۳۰ و۳۳۱ .

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوندمنان صلاح در زنده نگهداشتن‌شان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجا

پرسش

همسری بسیار بد برخورد از نظر رفتار و کردار اسلامی نسبت به من و فرزندان خودش و خودم دارم در حدی که دو فرزند قبلی من چندین بار بدون اطلاع من اقدام به خودکشی کردند ولی خداوندمنان صلاح در زنده نگهداشتن‌شان داشت. از نظر شرعی به عنوان تشویقات مالی، زیارتی و مجالس وعظ و توضیحات و ارشادات اسلامی او را هدایت نموده ولی نه تنها بی‌اثر بوده بلکه از سال ۵۸ تا کنون مجبور شدم چندین بار از طریق دادگاه اقدام به طلاق کنم شاید لااقل این کار ارشادی داشته باشد!؟ که متاسفانه نه تنها ارشاد نشد بلکه باحق (نحله) که برایش تعیین نموده‌اند یاغی‌تر و فحاش‌تر درحد خلاف شرع شده که من از نظر شرعی مجبور به تبری و دوری از او شدم و شرعاً او را توسط یکی از قضات بازنشسته که قبلاً ـ حکم طلاق ایشانرا صادر کرده بود و باز من برای هدایت او و فرزندانم طلاق ندادم، طلاق شرعی داده‌ام. البته مهریه نامبرده طبق توافق فقط کلام الله مجید بوده که در قباله قید شده. با توجه به اینکه من شرعاً و عرفاً از این زن راضی نیستم و حدود هفت سال است که بدون ا. زندگی می‌کنیم و مخارج او و فرزندانم را تاکنون با مدرک بانکی پرداخته‌ام آیا حق النحله‌ای که بدون رضایت من باشد پس از فوتم واجب الپرداخت به چنین زنی است؟ چون در نظر دارم و وصیتنامه‌ای تنظیم نمایم و حق و حقوق فرزنودانم را تفکیک نمایم ولی راضی نستم کوچکترین حقی به او برسد. آیا می‌توانم حقوق بازنشستگی خود را وقف ایتام و یا غیره کنم یا به دولت ببخشم پس از فوتم طبق وصیتنامه یا خیر؟

پاسخ

اگر واقعاً امکان زندگی با همسرتان برای شما مقدور نیست قرآن کریم آخرین راه را طلاق پیشنهاد کرده در صورت طلاق و متارکه دیگر پس از آن حق وحقوقی نسبت به او نخواهید داشت ولی اگر آن زن در زوجیت شما بماند طبق شرع و قانون حقوقی دار دکه ملزم به پرداخت آن هستید و محروم کردن از ارث نیز حتی اگر وصیت بکنید لازم الاجرا نیست ولی اگر در زندگی و در حال حیات اموال خودتان را به فرزندان خودتان یا فرزندان یتیم دیگری بپردازید آزاد هستید ولی حق النحله زمانی که او مسیر دیگری اختیار نکند حق اوست و شما نمی توانید او را از آن حق محروم نمایید تنها راه طلاق است. اگر واقعاً مصر هستید ا ز او جدا بشوید بطور جدی پی گیری کنید و البته در این تصمیم مصلحت خود و فرزندانتان را بطور کامل در نظر بگیرید. هم حساب و کتابها را بکنید و آثار آنرا کاملاً بررسی و ارزیابی کنید. اگر صلاح و مصلحت خودتان و فرزندانتان در جدایی و طلاق است درنگ نکنید و جدا بشوید اگر مصرانه به دنبال آن باشید موفق خواهید شد. راههای دیگر شرعی و قانونی نیست.

هبه به چه معناست و چند نوع است؟

پرسش

هبه به چه معناست و چند نوع است؟

پاسخ

هبه یعنی بخشیدن چیزی به دیگری بدون عوض و مجاناً و صیغه خاصی لازم ندارد بلکه اگر هبه کننده چیزی را به قصد بخشش به

دیگری بدهـد و او هم به همین انگیزه بگیرد هبه انجـام گرفته و هبه دارای دونوع است. ۱ـ هبه معوضه یعنی بخشیدن بشرط دریافت چیزی و کاری مشروع بعوض آن بخشش ۲ـ هبه غیر معوضه یعنی بخشـش مطلق و بدون شـرط برای آگاهی بیشتر از دیدگاه مرجع تقلیدتان نسبت به هبه به توضیح المسائل و استفتائات آن بزرگوار مراجعه فرمایید.

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین اشخاص حقیقی و حقوقی وجود دارد؟

پاسخ

الف) شـخص حقیقی: همه افراد بشر اشخاصی حقیقی هستند که با متولد شدن دارای حقوق و سپس قادر به اجرایآن می‌گردند. ب) شخص حقوقی: از اجتمـاع افراد یـا تمرکز اموال برای انجـام دادن مقاصـد انتفاعی یا غیر انتفاعی بنابر تعریفقانونی به وجود می‌آیـد؛ مانند: موءسسات دولتی انجمن‌ها کانون‌ها و شرکت‌های تجاری. (مأخذ: مقدمه‌ای بربانکداری داخلی کاربردی ص ۱۴ ۴) {J

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند وآیا این کار گناهی ندارد؟

پرسش

آیا والدین می توانند تنها به یکی از فرزندان خود ارث بدهند وآیا این کار گناهی ندارد؟

پاسخ

اگر وصـیت نمایـد تـا مقـدار ثلث نافـذ است و بیش از ثلث منـوط به اجـازه ورثه می‌باشـد ولی اگر در زمـان حیـات خود بهیکی از فرزنـدان تمام مال را بدهـد (به صورت صـلح یا هبه) اشـکال نـدارد، ولی از انصاف دوراست و حق دیگران راضایع نموده است. اما وصیت به ارث نبردن یکی از ورثه باطل است.{J

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پرسش

منظور از نفقه واجب زن بر همسر چیست ؟

پاسخ

هزینه های لازم و ضروری زندگی مانند خوراك , پوشاك و مسكن است و مخارج تحصĠ..را شاĠňنمی شود.

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد, معرفی کنید.

پرسش

آیا ازدواج موقت به قشر خاصی اختصاص دارد؟ اگر مراکزی در این زمینه وجود دارد, معرفی کنید.

پاسخ

از نظر شرعی ازدواج موقت اختصاص به مردان مجرد یا متاهل ندارد لیکن از نظر قانونی هرگونه ازدواجی بایدتشریفات قانونی خود را طی نماید و در دفاتر رسمی ازدواج ثبت گردد. در ضمن در این رابطه مراکز خاصی وجودندارد. و طالبان آن تقریبا مانند ازدواج دائم باید شخص مورد نظر خود را یافته و خواستگاری نمایند.{J

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد,چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

پرسش

علی رغم این که ازدواج موقت بسیار آسان می باشد,چرا اگر پسر و دختری صیغه را جاری کردند مسئولین قضایی آن را نمی پذیرند؟

پاسخ

آن مقدار بساطت و سادگی که در مورد ازدواج موقت ذکر کرده‌اید از نظر فقهی در ازدواج دائم نیز هست. ولی درعین حال دستگاه قضایی هیچ خانواده‌ای را بدون ثبت در دفاتر رسمی ازدواج به رسمیت نمی‌شناسد. آنچه مهممی‌باشد این است که ازدواج موقت ودائم هر دو ازدواج می‌باشند و از نظر بسیاری از شرایط فقهی و قانونی مساوی‌اندلیکن یکی دائمی است و دیگری غیر دائم. متأسفانه غیر دائمی بودن متعه موجب برداشت نادرستی در جامعهگردیده و باعث شده آن را به دید التذاذ آنی بنگرند. در حالی که ماهیت مسأله این نیست. اما اینکه دستگاه قضاییمقررات ویژه‌ای برای هر دو ازدواج مقرر ساخته مربوط به احکام حکومتی می‌شود. زیرا اجرای احکام اولیه همین کهاز قالب فردی خارج شد و به نحوی در دایره روابط اجتماعی قرار گرفت نیازمند نظام و مقرراتی است که مطابق باشرایط زمانی آن را سامان بخشد و جلوی بسیاری از مفاسد هرج و مرج‌ها و ضایع نمودن حقوق را بگیرد. بنابراینتناقص بین احکام اولی فقهی و احکام حکومتی نیست. بلکه تناقص آن جاست که یکی دیگری را نفی کند. مثلا قانونبگوید خواندن صیغه شرع لازم نیست و فقه آن را لازم بداند. ولی این که مقررات دیگری برای استحکام پیوندها درکنارش قرار دهد و آن را مضبوط و سامان‌مند نماید با آن تلائم دارد.{J

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلاتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

پرسش

آیا در اسلام مرد می تواند زن را بلاتکلیف رها نموده و در برابر طلاق از او وجهی مطالبه نماید؟

پاسخ

عقـد ازدواج قرار دادی طرفینی است که دو طرف می‌تواننـد در هنگام عقـد هر نوع شـرط مشـروعی را برای خودکسب نمایـد. مثلا اینکه حق طلاـق بـا زن باشـد و یـا بـا شـخص ثالث دیگر. البته اگر هیـچ شـرطی در ضـمن ازدواج صورتنگیرد مقتضای طبیعی عقد ازدواج آن است که طلاـق در اختیار مرد باشـد زیرا اسـلام درپی آن است که تا حـد امکاننهاد خانواده دچار تزلزل نگردد از همین روست که حق طلاـق را تنها به مرد داده آن نیز با شـرایطی که در محل خودمـذکور است روشن است که اگر ابتـدا اختیار طلاق به زن نیز داده می‌شد احتمال تزلزل و درهم شکستن خانواده‌ها به دوبرابر افزایش می‌یافت. علاوه بر آنکه احتمال سو استفاده‌های دیگر (همـانگونه که برخی مردهـا عمل می‌کننـد) نیزبسیار زیادتر می‌شـد. در مورد مشـکل شـما قرآن مجیـد به صـراحت چنین کاری را مـذمت نموده اینکه زن را مورد آزار واذیت قرار دهند تا مالی از او بگیرند و یا اینکه او را معلق گذارده و در بلاتکلیفی رها نمایند. برای نمونه آیه ۱۹ . سورهنسا ای اهل ایمان ... و بر زنان سـخت‌گیری و بهانه جویی مکنید که قسـمتی از آنچه به مهر آنان کرده‌اید به ظلم بگیریـد.مگر آنکه از آنان عمل زشتی آشـکار گردد و با آنان در زندگانی با انصاف و خوش‌رفتار باشـید ... و در آیه ۱۲۹ . النسـا نیزمی‌فرمایـد : و ... آنها را معلق نگذاریـد (نهماننـد شوهردار و نه مثل بی‌شوهر) باشـند ... در هر صورت ظلم در هیچشـکلی پسـندیده نیست و دادگاهها بایـد در رفع ظلم اقـدام نموده و فرد را از بلاتکلیفی نجات دهنـد. البته اگر در موردعملکرد دادگاهها و مراجع قضـای سـخنی داریـد می‌توانیـد آن را بـا دفـتر بازرسـی و همچنین دیوان عـدالت اداری مطرحنموده و حقوق خود را مطالبه نمائید.{J

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پرسش

در مورد حبس زن زناکار در منزل در آیه ۱۴ سوره نساء توضیح دهید

پاسخ

قبـل از آن که حکم حـد زناکـار نـازل شود و شـرایط برای ابلاغ و اجرای آن فراهم گردد، حکم زن زناکار حبس وی درخانه بوده است. البته با نزول آیات سوره نور و حکم صد ضربه شلاق برای زناکار، حکم قبلی منسوخ گردید.{J

حقوق جزا

چرا می گویند: جنایتکار به صحنهء جنایت بر می گردد؟

پرسش

چرا می گویند: جنایتکار به صحنهء جنایت بر می گردد؟

پاسخ

شایـد مراد این باشد که بالاخره جانی به سـزای جنایت خود می رسدیا اعتراف و اقرار می کند و خود را لو می دهد یا دیگران افشـا می کننـد. در بسـیاری ازجنایت ها و قتل ها, از یک راهی به قاتل دست می یابنـد و او محاکمه می کننـد.گفته انـد: الخائن خائف;

کسی که خیانت کرده است , خوف و دلهره دارد. دلهره وترس بروز می یابد و وجدان انسان نمی تواند و راضی نمی شود جنایت خود را کتمان کند. در نتیجه خود را لو می دهد.

سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانهء زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم , خانوادهء مقتول ما را زیرفشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سند پدرتان را آ

پرسش

سال گذشته پدرم مرتکب قتل خطایی شد و به شش میلیون تومان دیه محکوم گردید و روانهء زندان شد و سپس با ضمانت آزاد شد. مدتی بعد در اثر نشت گاز فوت کرد. بعد از مراسم چهلم , خانوادهء مقتول ما را زیرفشار قرار دادند که باید دخترتان را به ما بدهید تا سند پدرتان را آزاد کنیم . من با کسی که آن ها می خواستند, ازدواج کردم و بعد از مدتی فهمیدم معتاد و بیکار است و فردی لاابالی و لات می باشد. بعد از چند ماه مقداری پول به او دادم که مرا طلاق دهد. دادگاه به ما سه ماه فرصت داده است . از شما خواهش می کنم توضیح دهید: آیا بعد از مرگ پدرم دیه به ما تعلق می گیرد, با وجودی که خانه ای که در آن می نشینیم , سند مالکیت ندارد؟

پاسخ

چون پدر شما اقرار به قتل کرده است , باید دیه را پرداخت نمود. اکنون که او مرحوم شده است , باید از اموالش دیه را پرداخت بنمایید. می توانید در دادگاه ادعای بکنید و بگویید درست است ما مدیون هستیم , اما پدرما مالی برای ما نگذاشته است , تا دادگاه به شما مهلت بدهد, یا از بیت المال پرداخت شود. اما اگر پدر شما اقرار به قتل نکرده بود, دیه بر (خویشان مقتول) بود و بر شما چیزی واجب نبود. طلاق ربطی به دیه ندارد وشوهرتان حق ممانعت از این بابت ندارد. می توانید به جهت این که شوهرتان معتاد است , درخواست طلاق بنمایید. اگر می توانستید شوهرتان را به ترک اعتیاد وا دارید, بهتر بود, گرچه مشکل است .

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پرسش

مجازات چشم چرانی و استمناء چیست؟

پاسخ

هر کدام از انحرافات جنسی (چشم چرانی، استمناء، لواط، زنا و...) در پیشگاه الهی گناه محسوب می‌شود و مرتکبین آن‌ها باید مجازات شوند. پیش‌گیری ازاین گونه گناهان زشت بر همه اشخاص مخصوصاً جوانان و نوجوانان لازم است. راه پیش‌گیری در مطالعه، شرکت در مجالس عمومی و درس‌های اخلاق، تهذیب نفس و ترس از خدا و قیامت، ورزش کردن، دوری کردن از فیلم‌های مستهجن و عکس‌های محرّک و مناظر شهوت‌انگیز و هم چنین تشکیل خانواده و ازدواج است. عارضه عدم تمرکز حواس و ناتوانی از تصمیم جدی و مردانه و هجوم افکار، بی میلی به زندگی سستی در کارها، ناامید بودن نسبت به آینده همه و همه ناشی از همان ناراحتی‌های عصبی و خودگرایی شما است و بعضی آن‌ها از آثار استمناء می‌باشد، لذا با ترک کردن استمناء و تقویت بدن

و ازدواج و دیگر راه کارهایی که عرض شد.،همه این عوارض انشاءالله از بین می‌رود.

در کتاب تاریخ طبری آمده که :. چراراویان اسـلام و مسلمان کلمهء مرتّد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتّدهستند؟

پرسش

در کتاب تاریخ طبری آمده که :. چراراویان اسلام و مسلمان کلمهء مرتّد را به هر دو دسته اطلاق کرده اند؟ آیا از نظر فقهی امروزه هم این دو دسته مرتّدهستند؟

پاسخ

از روایات استفاده می شود کسی که است , مجازات سختی دارد. پردات زکات اهمیت ویژه ای دارد که اگر کسی آن را پرداخت نکند, نمازش قبول نیست و تا حدّ کفر و ارتداد پیش می رود. چند نمونه ازروایات را ذکر می کنیم : امام صادق ۷از پدرانش نقل می کند که رسول الله ۶به علی ۷وصیت کرد و فرمود: مالش را نپردازد, نه مؤمن است و نه مسلمان . باز امام صادق ۷فرمود: کم ترین آن را ـ پرداخت نکند (به او می گویند) می خواهی یهودی بمیر یا نصرانی (یعنی مسلمان نمی میری > .در روایات دیگر فرمود: . از مجموعه روایات استفاده می شود که نپرداختن زکات یا انکار آن باعث ارتداد و کفر می شود و از این جهت کسانی که نماز می خواندند, ولی زکات را منکر می شدند یا پرداخت می کردند, دستور حمله و جنگ با آنان صادرمی شد و آنان را مسلمان نمی دانستند. لذا آنان را می نامیدند و جنگ با آنان را واجب می شمردند. بعد از فوت رسول الله ۷بعضی از طوائف مرتد شدند و بعضی مسلمان بودند و نماز می خواندند, اما چون ابوبکررا به عنوان حاکم اسلامی قبول نداشتند, زکات به او پرداخت نمی کردند. لذا ابوبکر لشکرهایی به سوی آن ها فرستادتا آن ها را مطیع خود کند.(۱) چه بسا افراد بی گناهی نیز در این جنگ ها کشته شدند. امروزه هم اگر کسی از اسلام برگردد یا عقیده داشته باشد زکات از برنامه های اسلام نیست , کافر می شود, چون زکات از ضروریات دین است واگر کسی منکر آن شود و انکار او به انکار خدا و رسول منجر شود, از جرگهء اسلام خارج می شود. (پاورقی ۱.تاریخ ابن ابن خلدون , ج ۲ ص ۴۹به بعد.

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمّت شدید آنان و وعدهٔ عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر دنیوی آنها به میان آمده باشد، در آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ نحل می‌خوانیم «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ اِیمانِهِ اِلّا مَنْ اُکْرِهِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِن بِالاِیمانِ، وَلکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا فَعَلَیْهِمْ غَضَب مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عذاب عَظیم» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند ـ بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌اند (ظاهراً اظهار جدایی از اسلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است ـ آری آنها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آنهاست و عذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «کَیْفَ یَهْدِی اللهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ اِیْمانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجائَهُمْ الْبَیِّناتُ وَ اللهُ لایَهْدِی الْقَوْمِ الظّالِمین ـ اُولئِکَ جَزائُهُمْ اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ»آل عمران/۸۶ و ۸۷ [چگونه خداوند هدایت می‌کند جمعیّتی را که بعد از ایمان و گواهی به حقّانیّت

رسول خدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد ـ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم ، همگی بر آنهاست.]

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پرسش

مرتد فطری و ملی یعنی چه؟ و حکم هر کدام چیست؟

پاسخ

مشهور در میان فقها این است که مرتد اگر فطری باشد (یعنی نطفهٔ او در حال مسلمان بودن پدر و مادر یا لااقل یکی از آن دو منعقد شده باشد) حدّ او قتل است و توبه‌اش پذیرفته نیست (البته در صورتی که مرد باشد) و اگر مرتد ملّی باشد، یعنی از پدر و مادر غیر مسلمان متولّد شده است، نخست به او پیشنهاد توبه می‌شود اگر پذیرفت چیزی بر او نیست و اگر توبه نکرد حدّ او قتل است.

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پرسش

چرا در اسلام برای مرتد سختگیری شده است؟

پاسخ

اسلام در مورد کسانی که هنوز اسلام را نپذیرفته‌اند سختگیری نمی‌کند و آنها را با دعوت مستمر و تبلیغات پی گیر منطقی به اسلام فرا می‌خواند، هر گاه نپذیرفتند و حاضر شدند طبق شرایط ذمّه، همزیستی مسالمت آمیز با مسلمانان داشته باشند، نه تنها به آنها امان می‌دهد، بلکه حفظ مال و جان و منافع مشروعشان را بر عهده می‌گیرد. ولی در مورد کسانی که اسلام را پذیرا شوند سپس عدول کنند فوق‌العاده سختگیر است، چرا که این عمل موجب تزلزل جامعهٔ اسلامی می‌گردد و یکنوع قیام بر ضدّ رژیم و حکومت اسلامی محسوب می‌شود و غالباً دلیل بر سوء نیّت است. لذا همان گونه که اشاره شد چنین کسی اگر پدر یا مادرش هنگام انعقاد نطفهٔ او مسلمان بوده و به تعبیر ساده‌تر اگر مسلمان زاده باشد و از اسلام برگردد و آشکارا از این بازگشت سخن گوید و در دادگاه اسلامی به ثبوت رسد، اسلام خونش را مباح می‌شمرد، اموال او باید در میان وارثان مسلمانش تقسیم گردد و همسرش از او جدا می‌شود و توبهٔ او در ظاهر نیز پذیرفته نیست، یعنی این احکام سه‌گانه دربارهٔ چنین کسی به هر حال اجرا می‌شود، ولی اگر واقعاً پشیمان گردد توبهٔ او در پیشگاه خدا پذیرفته خواهد شد (البته اگر مجرم زن باشد توبه‌اش مطلقاً پذیرفته و حکم اعدام ندارد)، و اگر پشیمان نشود و توبه نکند، ولی در ظاهر سخنی که دلیل ارتداد باشد نگوید کسی به او کاری ندارد. و اگر شخصی که از اسلام برگشته، مسلمان زاده نباشد به او تکلیف توبه می‌کنند، اگر توبه کرد مورد قبول واقع خواهد شد و همهٔ مجازاتها از میان خواهد رفت، و اگر توبه نکرد مجازات می‌شود (در تمام این موارد توبهٔ ظاهری او کافی است و ما مأمور به باطن او نیستیم). حکم سیاسی مرتد فطری برای آنها که از محتوای آن آگاه نیستند ممکن است یکنوع خشونت و تحمیل عقیده و سلب آزادی اندیشه تلقّی گردد.

ولی اگر به این واقعیّت توجّه کنیم که این احکام، مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در مقام اظهار آن بر نیامده، بلکه تنها کسی را شامل می‌شود که به اظهار یا تبلیغ بپردازد و در حقیقت قیام بر ضدّ رژیم موجود جامعهٔ اسلامی کند روشن می‌شود که این خشونت، بی‌دلیل نیست و با مسألهٔ آزادی اندیشه نیز منافات ندارد و شبیه این قانون در بسیاری از کشورهای شرق و غرب، با تفاوتهایی وجود دارد که خون افرادی که قیام بر ضدّ رژیم آنها کنند مباح می‌شمرند. کوتاه سخن اینکه اولاً حکم توبهٔ مرتد فطری مخصوص کسانی است که مرد و مسلمان زاده باشند و در آغاز اسلام را بپذیرند و سپس از آن باز گردند، کسی که اسلام را از آغاز بلوغ نپذیرد، مشمول احکام مرتد نیست! ثانیاً کسانی که در حال تحقیق باشند، مشمول این حکم نیستند حتی اگر نتیجهٔ تحقیق آنها بازگشت از اسلام و گرایش به آیین دیگری باشد، مشروط بر اینکه سخنی برخلاف اسلام نگویند، کسی با آنها کاری ندارد و از این مجازاتها معافند. ثالثاً هر گاه در برابر مرتد سکوت شود، بیم آن می‌رود که هر روز گروهی (مانند یهودیان در آغاز اسلام) به توطئه‌ای بر ضدّ مسلمین برخیزند و برای درهم ریختن اعتقادات مردم و قیام بر ضد حکومت اسلامی از طریق اظهار ارتداد وارد شوند و اینجاست که هرج و مرج عظیمی در داخل جوامع اسلامی روی می‌دهد. به خصوص اینکه کارهای تخریبی، معمولاً آثار سریع دارد. اسلام در برابر این کار ایستاده و عکس العمل شدیدی نشان داده است.

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پرسش

آیا حد شراب خوار در قرآن آمده است؟ حد شراب خوار چقدر است؟

پاسخ

در قرآن مجید در آیات متعددی دربارهٔ گناه شرابخواری و زشتی فوق العادهٔ آن بحث شده، ولی سخنی از حد شرب خمر به میان نیامده است، ولی در احادیث آمده است که حد شرب خمر هشتاد تازیانه است، در حدیثی از برید بن معاویه از امام صادق(ع) می‌خوانیم فرمود «اِنَّ فی کِتابِ عَلِیٍّ یُضْرَبُ شارِبُ الْخَمْرِ ثَمانِینَ وَ شارِبُ النَّبیذِ ثَمانینَ» (مرآت العقول ۲۳/۳۳۰) [در کتاب علی(ع) (کتابی که به خط امیر مؤمنان و املاء رسول خدا(ص) بود) آمده است، به کسی که شرب خمر کند هشتاد تازیانه، و همچنین کسی که شرب نبیذ کند هشتاد تازیانه زده می‌شود.» (خمر شراب انگور، نبیذ شراب خرماست و گاه به معنی وسیعتری نیز اطلاق می‌شود). در بعضی از روایات آمده است که تعیین مجازات هشتاد تازیانه برای شرابخوار به خاطر آن است که هنگامی که کسی شراب می‌نوشد، مست می‌شود و در آن حال غالباً سخنهای ناروا می‌گوید و از جمله نسبتهای زشت ناموسی به اشخاص می‌دهد، و از این رو شبیه حدّ قذف بر او جاری می‌شود.

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پرسش

آیا حد لواط در قرآن آمده است؟ حد لواط چیست؟

پاسخ

در قرآن مجید زشتی این عمل و عظمت این گناه در آیات مربوط به داستان قوم لوط(ع) بیان شده است ونیز به عقیدهٔ بعضی از مفسّران اشارهٔ اجمالی در مورد حدّ آن در آیهٔ ۱۶ نساء دیده می‌شود، آنجا که می‌فرماید «وَ الَّذانِ یَاتِیانِها مِنْکُمْ فَأذُوهُما فَاِنْ تابا وَ اصْلَحا فَاَعْرِضُوا عَنْهُما اِنَّ اللهِ کانَ تَوّاباً رحیماً» [و کسانی که به سراغ آن کار زشت (لواط) می‌روند آنها را آزار دهید و اگر توبه کنند و خود را اصلاح نمایند از آنها در گذارید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است.] البته این در صورتی است که «الَّذانِ» اشاره به دو مرد، و ضمیر «یَاتیانِها» اشاره به لواط باشد، در حالی که این ضمیر به کلمهٔ «فاحشه» بر می گردد که درآیهٔ قبل آمده و اشاره به «زنا» است. به هر حال حدّ لواط و همجنس گرایی طبق روایات اسلامی، اعدام است در صورتی که دخول واقع شده باشد و اگر واقع نشده تازیانه است و روایات متعددی از پیشوایان معصوم ـ علیهم السلام ـ در این زمینه نقل شده است.

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پرسش

آیا حد مساحقه در قرآن آمده است؟ حد مساحقه چیست؟

پاسخ

مساحقه ـ یعنی همجنس گرایی زنان ـ در اسلام نیز حدّ شدیدی دارد و حدّ آن مطابق مشهور، حدّ زنا صد تازیانه است، و فرقی میان محصنه و غیر محصنه نیست. این مطلب در روایات متعددی که از پیشوایان نقل شده است آمده. در قرآن مجید صریحاً مطلبی در این باره دیده نمی‌شود، ولی بعضی از مفسّران آیهٔ ۱۵ سورهٔ نساء را اشاره به آن می‌دانند، آنجا می‌فرماید «وَاللاّتی یَاتینَ الْفاحِشَةَ مِنْ نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ اَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَاِنْ شَهِدُوا فَامْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ اَوْ یَجْعَلُ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» [و کسانی که از زنان شما مرتکب عمل منافی عفت شوند، چهار نفر از خودتان را به شهادت دربارهٔ آنها بطلبید، اگر گواهی دادند، آنان را در خانه‌های خود نگاهدارید (محبوس کنید) تا مرگشان فرا رسد یا این که خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] ولی غالب مفسران، این آیه را اشاره به مساله زنا میدانند، پیش از آنکه حکم تازیانه در سوره نور نازل شود و قرائن موجود در این آیه و آیه بعد نیز همین معنی را تأیید میکند.

آیا حد قیادت در قرآن آمده است؟ حد قیادت چقدر است؟ پرسش

پاسخ

قیادت یا واسطگی در میان زنان و مردانی که مرتکب اعمال منافی عفت می‌شوند، نیز از کارهایی است که حدّ ثابت و معینی در اسلام دارد (هر چند در قرآن نیامده است) و بنابر مشهور حدّ آن، ۷۵ تازیانه یعنی سه چهارم حدّ زناست.

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پرسش

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟

پاسخ

بلی، مانعی ندارد که قضات آگاه و کارشناسان جرایم در جلساتی با هم بنشیند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حدّ اکثر و حدّ اقلّی از زندان و جریمهٔ مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویهٔ حاصل شود. این امر با موازین اسلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصر و زمان ما برای مشروعیّت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پرسش

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟

پاسخ

تعزیر معانی وسیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تأدیب را شامل می‌شود و هیچ دلیلی در دست نیست که در شرع مقدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصی (ضرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چند این توهّم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامهٔ حلی ـ قدس سره الشّریف ـ در کتاب «تحریر» می‌گوید «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حدّی دربارهٔ آن وارد نشده است ـ تا آنجا که می‌فرماید ـ «وَ هُوَ یَکُونُ بِالضَّرْبِ وَ الْحَبْسِ وَ التَّوْبیخِ مِنْ غَیْرِ قَطْعٍ وَ لا ـ جَرْحٍ وَ لا اَخْذِ مالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیلهٔ ضرب یاحبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «اَلْفِقْهُ عَلَی الْمَذاهِبِ الاَرْبَعَهْ» بعدازنقل کلام «ابن قیّم» و اینکه ظاهر عبارت اوچنین نتیجه می‌دهدکه حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببیند ـ اعم از زندان یا ضرب ـ مجرمان راتعزیر کند، می‌گوید «وَ بِالْجُمْلَةِ فَاِنَّ التَّعزیرَ باب واسِع یُمْکِنُ لِلْحاکِمِ اَنْ یَقْضی بِهِ عَلی کُلِّ الْجرائم الَّتی لَمْ یَضَعِ الشّارِعُ لَها حَدّاً اَوْ کَفّارَةً، عَلی اَنْ یَضَعَ الْعقُوبَةَ الْمُناسِبَةَ لِکُلِ بَیْئَةٍ وَ لِکُلِّ جَریْمَةٍ مِنْ سَجْنٍ اَوْ ضَرْبٍ اَوْ نَفیٍ اَوْ تَوْبیخٍ اَوْ غیْرِ ذلِک» (الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهد دربارهٔ تمام جرایمی که شارع، حدّ و کفاره‌ای برای آن قرار نداده، مجازات مناسبی قرار دهد که با وضع هر جامعه و هر گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضی باز باشد تا بتواند تناسب را بین«جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضی ظاهراً مخیّر است، ولی در واقع مخیّر نیست، زیرا برای هر جرمی مقدار خاصی از مجازات را تعیین می‌کند؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضربه شلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پرسش

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفهٔ اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی(ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می کند «در عصر پیامبر(ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسألهٔ خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیّه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذّب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینهٔ جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را درعصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانهٔ «صفوان بن امیّه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی(ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند.) جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت وهم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیِّسْ» نامید.

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشرفت سرچشمه می گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سیر تکامل خود ادامه دهد، حتی حیوانات، از قفس رنج می‌برند، هر چند تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانات، این مسأله به صورت یک غریزه نهفته است، در انسان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سخت برای بشر، سلب آزادی و زندان است. بی‌شک بیشتر زندان‌ها در طول تاریخ، ظالمانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کامه، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نا مشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفهٔ واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزهٔ با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان در مورد کسانی است که به عادت بدی گرفتارند (مانند معتادان مواد مخدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثهٔ مهمی مانند قتل نفس در جایی رخ می‌دهد که قاتل به درستی شناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هستند، بدون شک باید دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کند و بعد از ثبوت مدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسی به او نباشد. در اینجا متهم یا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کنند، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشند با عذر خواهی آزاد می‌شوند و اگر گناهکار باشند به جزای عمل خود می‌رسند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از استحقاق در این جا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین خودداری می‌کند، در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً ـ در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلّم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَ الَّلاتی یَأْتینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمُوتُ اَوْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبیلاً» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسّران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد(تازیانه) یا رجم(سنگسار کردن) گردید. جملهٔ «اَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن دربارهٔ حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعدّدی برای زندان‌ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱ـ در مورد معاونت در قتل ـ هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتّفاق و اجماع است و احادیث متعدّدی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی(ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «یُقْتَلُ الْقاتِلُ و یَحْبَسُ الاخِرُ حَتّی یَمُوتَ غَمّاً کَما حَبَسَهُ حَتّی ماتَ غَمّاً» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.] ۲ـ دستور قتل دادن ـ از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتّی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلّف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْذُور در این مورد، سخن بی اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) دربارهٔ چنین کسی فرمود «یُحْبَسُ الامِرُ بِقَتْلِهِ حَتّی یَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد.] ۳ـ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبهٔ سوّم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴ـ در مورد زنان

مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم «وَ االْمَرْئَهُ اذا اِرْتَدَّتْ عَنِ الاِسْلام اُستُتیبَتْ، فَاِنْ تابَتْ وَ اِلّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنَ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی دربارهٔ حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَی الْامام اَنْ یُخْرِجَ الْمُحْبَسینَ فِی الدَّیْنِ، یَوْمَ الْجُمْعَهِ اِلَی الْجُمْعَهِ، وَ یَوْمَ الْعِیْدِ اِلَی الْعِیْدِ، فَیُرْسِلُ مَعَهُمْ فَاِذا قَضَوُا الصَّلاهَ وَ الْعِیْدَ رَدَّهُمْ اِلَی السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روزعید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.] باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «اِنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلام کانَ یُخْرِجُ اَهْلَ السُّجُونِ ـ مَنْ حُبِسَ فی دَیْنٍ اَوْ تُهْمَهٍ ـ اِلَی الْجُمْعَهِ فَیَشْهَدُونَها وَ یُضَمِّنَهُمُ الاوْلِیاءِ حَتّی یُرَدّوُهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتّهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصّی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامهٔ حدّ بودند، اجرای حدّ بر آنها می کرد (و آزاد می کرد) و کسی را که حدّی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

ابو یوسف در حمایت از زندانیان، چه طرحی به هارون الرشید ارائه کرد؟ پرسش

پاسخ

هارون الرشید، خلیفهٔ عباسی، برای بستن دهان مردم به ابو یوسف پیشنهاد کرد طرحی دربارهٔ چگونگی رفتار با زندانیان از نظر اسلام و فقه اسلامی بنویسد و مخصوصاً درسؤال هارون این موضوع قید شده بود که در مورد افراد خلافکار و شرور و سارقین، هنگامی که دستگیر و زندانی می‌شوند، آیا لازم است برای آنها غذا تهیّه شود؟ و اگر لازم است آیا باید از محل زکات باشد یا محل دیگر؟ و به طور کلّی چگونه باید با آنها رفتار کرد؟ بدیهی است هارون دلش برای زندانیان نسوخته بود فشار افکار عمومی او را مجبور ساخت. ابو یوسف طرح مشروح و گسترده‌ای در این باره تنظیم کرد و برای خلیفه فرستاد وبا صراحت آمیخته با شجاعت، قسمتهای زیادی از دستورهای اسلام را که توأم با انتقادهایی از وضع موجود بود برای او نوشت، بی‌آنکه دایرهٔ سؤال و جواب را محدود به زندانیان دزد و شرور کند، چه این که او به خوبی می‌دانست، بیشتر زندانیان عبّاسیان، زندانیان سیاسی هستند! این نامهٔ

تـاریخی را در دوازده قسـمت خلاـصه کرده، ذیلاً‌ـ می‌آوریم. ۱ـ هر گـاه زنـدانیان، از خود چیزی برای تغـذیه ندارنـد بایـد از محل «زکات» (حقّ فقراء) یا بیت المال (حقوق عمومی) تغـذیه شونـد و تو مختار هستی هر یک از این دو امر را برگزینی. ۲ـ واجب است برای هر زنـدانی به مقـدار نیـازش آذوقه تهیّه شود و هیـچ گونه کوتـاهی در این امر جایز نیست! ۳ـ مراقب باش حتّی اگر اسیری از مشـرکان گرفته شود، مادام که حکمی دربارهٔ او از دادگاه اسلامی صادر نشده باید نسبت به او خوشرفتاری شود و وسایل تغذیه او فراهم گردد، تا چه رسـد به مسـلمانی که به زندان افتاده است، آیا سزاوار است بگذارند از گرسـنگی بمیرد؟! ۴ـ ای خلیفه! خلفای پیشـین، پیوسته دربارهٔ زنـدانیان سـفارش می‌کردنـد و وسایل تغذیه و لباس تابسـتانی و زمسـتانی آنان را تهیه می‌نمودند، و نخستین کسی که پیشگام در این راه بود امیرمؤمنان علی(ع) بود و خلفای بعد نیز به این مسأله اهمیّت می‌دادند. بعضی از روات حدیث برای من نقل کرده‌اند که عمر بن عبدالعزیز دستور اکید داد که در زندانها هیچ کس را طوری در زنجیز نکنند که قدرت بر نماز ایستادن نداشته باشـد، اصـلاً نباید کسـی شب تا صـبح در غل و زنجیر باشد، مگر آنها که خون بیگناهی را ریخته‌اند! ۵ـ سفارش کن مقدار خوراک زنـدانیان را به صورت پول نقد در آغاز هر ماه در اختیارشان بگذارند، زیرا از این میترسم که اگر غذا به صورت جنس در اختیارشـان گـذارده شود مأموران زنـدان از آن بدزدنـد! و چیز قابل توجّهی به دست آنها نرسـد (ابو یوسف در اینجا فساد حاکم بر زندانهای بنی عباس را به روشنترین وجهی بازگو کرده است). ۶ـ یـک نفر از افراد مورد اطمینان و اهل خیر را مأمور کن تا نام تمام زنـدانیانی که از بیت المال تغذیه می‌شوند، در دفتر ثبت کند و نزد خود نگاه دارد و در آغاز هر ماه، شـخصاً به زندان برود و مطابق آن دفتر، زنـدانیان را یک یک به نام صـدا زنـد و مخارج او را به دست خودش بدهد و من گمان می‌کنم ده دینار برای هر یک نفر در ماه کافی باشـد (اگر دینار را به عنوان یک مثقال هیجده نخودی طلا در نظر بگیریم به پول امروز مبلغ هنگفتی می‌شود و حتّی با پول آن زمـان نیز مبلغ قابل توجّهی بود، انتخاب این رقم از سوی ابو یوسف شایـد برای این است که اگر از این هم کمتر بدهنـد باز مجبور باشـند به مقدار نیاز آنها بپردازند). ۷ـ شـنیده‌ام گاهی بعضـی از زندانیان را درحالی که به زنجیر بسته شده‌اند در معرض دید عموم قرار می‌دهنـد تا مردم بر آنها ترحّم کننـد و صدقه‌ای به آنها بپردازند و از این طریق پولی برای زندانیان جمع شود! از این کار ناشـایست جلوگیری کن، چرا که خـدا به این کـار راضـی نیست، من فکر نمی‌کنم مشـرکان در مورد اسـیران مسـلمان چنین رفتاری کننـد، پس چگونه ممکن است با مسـلمین این چنین رفتار شود؟ تازه معلوم نیست پولی را که از طریق صدقات جمع آوری می‌کنند در اختیار خود زنـدانیان قرار دهنـد (و این مصیبت بزرگ دیگری است). ۸ـ هر گاه کسـی در زندان بمیرد و خویشاوندانی نداشـته باشـد، بایـد وسایل غسل و کفن و دفن او از طریق بیت المال به طور مناسبی فراهم گردد و نیز باید بر او به عنوان یک مسـلمان نماز بخواننـد، آنگاه به خاک سپرده شود. افراد مورد وثوق به من خبر داده‌انـد که گاه، غریبی در زندان از دنیا می‌رود و جنازهٔ او یک یا دو روز بر زمین می‌مانـد تا زنـدانیان، دربارهٔ او از مقامات مسئول کسب تکلیف کننـد، در این میان زندانیان برای پایان دادن به این صحنه غم‌انگیز درمیان خود پول جمع‌آوری می‌کنند تا به کسی دهند که او را فقط تا گورستان ببرد، و بی آنکه مراسم غسل و کفن و نماز انجام گیرد او را به خاک بسپارد، این کار دردناکی است که برای مسلمان قابل تحمّل نیست! ۹ـ من فکر می‌کنم اگر دستور دهی حـدود و تعزیرات اسـلامی به صورت صـحیح عمل شود تعـداد زنـدانیان به حـداقل می‌رسد، زیرا افراد خلافکار، مجازات را با چشم خود می‌بیننـد و در روح آنها اثر می‌گذارد! یکی دیگر از علل فزونی تعداد زندانیان این است که بسـیاری از افراد بعد از آنکه به زنـدان افتادنـد فراموش می‌شونـد و کار آنها تعقیب نمی‌شود، به عده‌ای مأموریّت ده که همه روز پروندهٔ زندانیان را مورد مطالعه قرار دهنـد و زودتر به کار آنها رسـیدگی کننـد، اگر مـدرکی بر ضـدّ آنها وجود دارد مجازات شونـد و آزاد گردند و اگر ندارد به زنـدان آنها پایان دهند. ۱۰ـ مخصوصاً دسـتور مؤکـد صادر کن که در مجازات خطاکاران راه افراط نپوینـد و از حـد مجاز اسـلامی تجـاوز نکننـد، به من خبر دادنـد گاه مأموران تو به صـرف اتهام، زنـدانیان را می‌زننـد، حتّی در مورد بعضـی از گناهان ۲۰۰ یا ۳۰۰ تازیـانه یا بیشتر و کمتر زده‌انـد! این چیزی است که در اسـلام مجاز نیست، تن مسـلمان احترام دارد و بـدون جهت نمی‌توانـد آن را

آزرده ساخت. ۱۱ـ هرگاه یکی از زندانیان جنایتی مرتکب شده که باید قصاص شود و یا عملی انجام داده که در خور حد و تعزیر است باید این احکام اسلامی به زودی در حق او اجرا گردد و بی جهت در زندان نماند و یا اینکه در مورد قصاص، صاحبان خون عفو کنند و از مجرم بگذرند و در اینصورت نیز باید فوراً آزاد شود. ۱۲ـ در موردی که قصاص ممکن نیست باید شخص جانی دیه کامل را بپردازد، بعد مقداری در زندان بماند تا آثار توبه در او ظاهر گردد و در این هنگام باید بلافاصله آزاد شود و راه خود را پیش گیرد. این نامهٔ تاریخی که حاکی از طرز فکر و برداشت یک فقیه معاصر عباسیان از احکام اسلام، دربارهٔ زندانیان است، می‌تواند به عنوان مشت نمونهٔ خروار، سند زنده‌ای برای تعلیمات اسلام در این زمینه باشد.

تاریخ پیدایش زندان در اسلام، چه زمانی است؟ پرسش

پاسخ

گرچه بعضی از مورخان اسرار دارند که در عصر سه خلیفهٔ اول، زندان به معنی محل خاصی برای نگهداری مجرمان وجود نداشت و تنها در عصر امیر مؤمنان علی(ع) بود که زندان ساخته شد، ولی این ادعا مخالف روایات بسیاری است که می‌گوید «عمر» نخستین کسی بود که اقدام به تأسیس زندان کرد. شاهد این سخن مطلبی است که «ابن همان» در کتاب «شرح فتح الغدیر» که در فقه حنفی نوشته شده آورده است، او نقل می‌کند «در عصر پیامبر(ص) و زمان خلافت ابوبکر زندانی وجود نداشت و مجرمان یا در مسجد یا دالان خانه زندانی می‌شدند تا اینکه «عمر» خانه‌ای را در مکه به چهارهزار درهم خرید و زندان قرار داد.» (شرح فتح الغدیر ۵/۴۷۱) مسألهٔ خریدن خانه‌ای در مکه توسط عمر در کتب دیگر مانند کتاب «النظم الاسلامیه» و کتاب «الجنایات المتحده بین القانون و الشریعه» نیز آمده است. آنها تصریح کرده‌اند که «عمر» آن خانه را از «صفوان بن امیّه»، یکی از سران مکه، خریداری کرد. ابو اسحاق شیرازی نیز در کتاب «مهذّب» که در فقه شافعی نوشته شده، خریداری خانه توسط «عمر» و تبدیل آن را به زندان آورده است. تنها سخنی که می‌توان در زمینهٔ جمع میان گفتار کسانی که وجود زندان را درعصر عمر نفی کرده و کسانی که روی وجود آن پا فشاری دارند بیان کرد، این است که عمر اقدام به ساختن زندان نکرد، تنها همان خانهٔ «صفوان بن امیّه» را به چهار هزار درهم خریداری کرد و از آن برای این منظور استفاده می‌نمود، ولی در عصر امیر مؤمنان علی(ع) حضرت شخصاً اقدام ساختن زندان کرد (تا مسائل انسانی، نسبت به زندانیان بهتر رعایت شود و از فرار آنها نیز جلوگیری کند.) جالب اینکه در تواریخ آمده است که حضرت، نخست زندانی از بوریا ساخت که هم نور فراوان داشت وهم هوا و نام آن را «نافع» گذاشت (شاید به این منظور که این زندان از نظر اخلاقی در روح مجرمان اثر بگذارد و بزودی اصلاح شوند) ولی متأسفانه وضع این زندان مورد سوء استفاده قرار گرفت و دزدها دیوار آن را سوراخ کرده فرار کردند، امام ناچار زندان محکمی از گل ساخت و آن را «مُخَیّسْ» نامید.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زنـدان در مورد کسانی است که به عادت بـدی گرفتارنـد (ماننـد معتادان مواد مخـدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گـذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصـلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

حادثهٔ مهمی ماننـد قتل نفس در جایی رخ می‌دهـد که قاتل به درستی شـناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هسـتند، بدون شک بایـد دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کنـد و بعـد از ثبوت مـدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسـی به او نباشـد. در اینجـا متهم یـا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کننـد، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشـند با عـذر خواهی آزاد می‌شونـد و اگر گناهکار باشـند به جزای عمل خود می‌رسـند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شـخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان تأدیبی چه زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زنـدان، بیشتر در مورد کودکـان است که مشـمول قوانین نیسـتند، ولی اگر آزادی مطلق نیز به آنهـا داده شود سوء اسـتفاده کرده راه انحراف را پیش می‌گیرند، لذا در مقابل پاره‌ای از گناهان، آنها را به زندان می‌افکنند تا تأدیب و تربیت شوند.

زندان سیاسی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

معمولاً زندانی سیاسی به کسانی می‌گویند که فعالیت‌های سیاسی آنها مخالف مصالح جامعه و نظام موجود است. گاهی نیز مخالف مصالـح جـامعه نیست، بلکه موافق آن است، ولی بـا مصالـح یا مطامع رژیم خودکامـهٔ حاکم تضاد دارد (ماننـد زنـدانیان سیاسـی در بسیاری از کشورهای دنیای امروز که افراد مخالف را هر چند در مسیر حق باشند به زندان می‌افکنند).

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟ پرسش

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بماننـد جانشان به خطر می‌افتـد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌انـد مسـتحق اعدام نمی‌باشـند، در اینجا حکومت که حافـظ منافع مردم است برای فرو نشسـتن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مـدتی به چهار دیواری زنـدان منتقل می‌کنـد تا با عادی

شـدن شـرایط و رفـع خطر از آنهـا آزاد شونـد، البتـه همـانگونه کـه گفـتیم این نـوع زنـدان بسـیار کم است و معمولاًـ در انقلابهـا و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می کند.

فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصـد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همـهٔ نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزهٔ حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجـا کـه بشـارات و انـذارهای اخروی برای بازداشـتن گروهی از مردم از اعمـال خلاـف و وادار سـاختن به انجـام وظـایف فردی و اجتمـاعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حـدود الهی تجاوز کننـد و حق و عـدالت را زیر پا بگـذارند تعیین گـردد، تـا ضـامن اجرای این احکـام در میـان کسـانی شود که تربیت کـافی دینی و تقوای الهی ندارنـد. شـک نیست که نظام اسـلامی بـا نظامهـای مـادّی در این قسـمت تفـاوت دارد، چون در نظامهـای مادّی هیـچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادّی وجود نـدارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقـد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شـمرده نمی‌شود، بلکه آن را یـک توصـیهٔ اخلاـقی می‌داننـد. در حـالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهـدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیـامت، و توجه به مراقبت پروردگـار در دنیـا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همهٔ نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادّی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشـی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهـای خلاـف می‌شود و امّـا در اصـطلاح شـرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصـی است که به خاطر ارتکاب بعضـی از گناهان در مورد مکلّفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصـطلاح شـرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معیّنی در شـرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» دربارهٔ او اجرا می‌شود. بنابراین فرق«حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حـدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعیّن است، و اینکه می گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معیّنی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیـا تعیین مقـدار در این مـوارد قطعی است یـا از قبیـل ذکر مثـال و مصـداق است نیز گفتگـو است. البته در میـان حـد و تعزیر اختلافـات دیگری نیز هست، تـا آنجـا که مرحوم شـهید در کتـاب قواعـد، ده وجه برای اختلاف آن دو شـمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حدّ دربارهٔ ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیّه از سنّت استفاده می‌شود. ۱ـ حدّ زنا در آیهٔ ۲ سورهٔ نور می‌خوانیم «اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِاْةَ جَلْدَةً وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأفَةٌ فی دِیْنِ اللهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبّت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هرچند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زنای محصنه، و زنای با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنّت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲ـ حدّ سرقت در آیهٔ ۳۸ سورهٔ مائده می‌خوانیم «وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما جَزاءٌ بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزیز حَکیم» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیّاتی دربارهٔ قطع دست سارق و همچنین استثناهایی وجود دارد که همگی در سنّت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنّت واگذار می‌نماید. ۳ـ حدّ قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفّت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند درآیهٔ ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِیَن جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً اَبَداً وَ اُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون» [کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدّعای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدّت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عفّت به افراد پاکدامن می دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعهٔ فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴ـ حدّ محارب در قرآن مجید در مورد اخلالگران نسبت به امنیّت اجتماعی و آنها که حملهٔ مسلّحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشاند. در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده چنین می‌خوانیم «اِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللّه وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الاَرْضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنْفَوا مِنَ الاَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الاخِرَةِ عَذاب عَظیم» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم ازاین که به صورت دزدان جادّه‌ها و گردنه‌ها باشد، یا درداخل شهرها و حتّی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجّه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر(ص) معرّفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امنیّت اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

آیا حد مرتد در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در قرآن مجید تنها به مذمّت شدید آنان و وعدهٔ عذاب عظیم الهی نسبت به آنها اشاره شده، بی‌آنکه سخن از چگونگی کیفر

دنیوی آنها به میان آمـده باشـد، در آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ نحـل می‌خوانیم «مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ ایمانِهِ اِلّا مَنْ اُکْرِهِ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِن بِالاِیمانِ، وَلکِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْکُفْرِ صَدْرا فَعَلَیْهِمْ غَضَب مِنَ اللهِ وَ لَهُمْ عذاب عَظیم» [کسانی که بعد از ایمان، کافر شدند ـ بجز کسانی که تحت فشار واقع شده‌انـد (ظاهراً اظهار جـدایی از اسـلام کرده) در حالی که قلبشان آرام با ایمان است ـ آری آنها که سینه خود را برای پـذیرش کفر گشوده‌انـد غضب خـدا بر آنهاست و عـذاب عظیمی در انتظارشان می‌باشد!] در جای دیگر می‌فرماید «کَیْفَ یَهْدِی اللهُ قَوْماً کَفَرُوا بَعْدَ اِیْمانِهِمْ وَ شَهِدُوا اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجائَهُمْ الْبَیِّناتُ وَ اللهُ لایَهْدِی الْقَوْمِ الظّالِمین ـ اُولئِکَ جَزائُهُمْ اَنَّ عَلَیْهِمْ لَعْنَةَ اللهِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ النّاسِ اَجْمَعینَ»آل عمران/۸۶ و ۸۷ [چگونه خداونـد هـدایت می‌کنـد جمعیّتی را که بعـد از ایمـان و گواهی به حقّانیّت رسول خـدا و آمدن نشانه‌های روشن برای آنان کافر شدند و خدا گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد ـ کیفر آنها این است که لعن خداوند و فرشتگان و مردم ، همگی بر آنهاست.]

با توجه به اینکه در تعزیرات، نوع و میزان تعزیر به نظر قاضـی بستگی دارد، آیا راه حلی وجود دارد که از احکام گوناگون برای جرم واحد جلوگیری کند؟ پرسش

پاسخ

بلی، مانعی نـدارد که قضات آگاه و کارشـناسان جرایم در جلساتی با هم بنشیند و حدودی برای تعزیرات در نظر بگیرند، البته نه به صورت معین، بلکه حـدّ اکثر و حـدّ اقلّی از زنـدان و جریمهٔ مالی و مجازاتهای اسلامی و امثال آن را در نظر بگیرند تا وحدت رویهٔ حاصل شود. این امر با موازین اسـلامی کاملاً سازگار است و لااقل از عناوین ثانویه در عصـر و زمان ما برای مشروعیّت آن می‌توان استفاده کرد.

آیا تعزیر منحصر به شلاق است؟ پرسش

پاسخ

تعزیر معـانی وسـیع و گسترده‌ای دارد که هر گونه منع و تـأدیب را شامل می‌شود و هیـچ دلیلی در دست نیست که در شـرع مقـدس اسلام یا اصطلاح فقها این مفهوم تغییر کرده باشد (و به اصطلاح دارای حقیقت شرعیّه یا متشرّعه نیست) و نیز نقل به معنی جدید در اصـطلاح فقها نشده است. هر چند بسیاری از فقها به پیروی از روایات، غالباً روی مصداق خاصـی (ضـرب و تازیانه) تکیه کرده‌اند، ولی بیان این مصـداق معروف هرگز دلیل بر انحصار مفهوم تعزیر به آن نمی‌شود، هر چنـد این توهّم برای جمعی پیدا شده است که تعزیر در نظر آنها مساوی است با ضـرب و تازیانه، اما بررسیهای بیشتر روی گفتار فقها و روایات، بطلان این تصور را ثابت می‌کند. مرحوم علامـهٔ حلی ـ قـدس سـره الشّریف ـ در کتاب «تحریر» می‌گویـد «تعزیر برای هر جنایت و گناهی است که حـدّی دربارهٔ آن وارد نشـده است ـ تـا آنجـا که می‌فرمایـد ـ «وَ هُوَ یَکُونُ بِالضَّرْبِ وَ الْحَبْسِ وَ التَّوْبیخِ مِنْ غَیْرِ قَطْعٍ وَ لا ـ جَرْحٍ وَ لا اَخْذِ مالٍ» (تحریر ۲/۲۳۹) [تعزیر گاهی به وسیلهٔ ضرب یاحبس یا توبیخ، بدون قطع کردن عضو و مجروح ساختن و نه به گرفتن مالی است.] در کتاب «اَلْفِقْهُ عَلَی الْمَذاهِبِ الاَرْبَعَة» بعدازنقل کلام «ابن قیّم» و اینکه ظاهر عبارت اوچنین نتیجه می‌دهدکه حاکم می‌تواند به هر طریقی که صلاح ببینـد ـ اعم از زنـدان یا ضـرب ـ مجرمان راتعزیر کنـد، می‌گوید «وَ بِالْجُمْلَةِ فَاِنَّ التَّعزیرَ باب واسِع یُمْکِنُ لِلْحاکِمِ اَنْ یَقْضی بِهِ عَلَی کُلِّ الْجرائم الَّتی لَمْ یَضَعِ الشّارِعُ لَها حَدّاً اَوْ کَفّارَةً، عَلَی اَنْ یَضَعَ الْعقُوبَةَ الْمُناسِبَةَ لِکُلِ بَیْئَةٍ وَ لِکُلِّ جَریْمَةٍ مِنْ سَجْنٍ اَوْ ضَرْبٍ اَوْ نَفیٍ اَوْ تَوْبیخٍ اَوْ غیْرِ ذلِکَ» (الفقه علی المذاهب الاربعه ۵/۴۰۰) [خلاصه اینکه تعزیر، باب وسیعی دارد که به حاکم و قاضی اجازه می‌دهـد دربـارهٔ تمام جرایمی که شارع، حـدّ و کفاره‌ای برای آن قرار نـداده، مجازات مناسبی قرار دهـد که با وضع هر جامعه و هر

گناه تناسب داشته باشد، خواه زندان باشد یا ضرب، یا تبعید یا توبیخ یا غیر آن.]

معنای تخییر حاکم در تعزیرات چیست؟ پرسش

پاسخ

منظور این است که دست قاضـی بـاز باشـد تـا بتوانـد تناسب را بین«جرم» و «جریمه» از تمام جهات در نظر بگیرد در حقیقت قاضـی ظـاهراً مخیّر اسـت، ولی در واقع مخیّر نیست، زیرا برای هر جرمی مقـدار خاصـی از مجـازات را تعیین می‌کنـد؛ به این معنی که اگر تناسب جرم و جریمه اقتضا کند یک ماه زندان، یا بیست ضـربه شـلاق در نظر بگیرد، نمی‌تواند او را یک ضربه بیشتر یا کمتر شلاق بزند، یا یک روز بیشتر یا کمتر زندانی کند و یا یک ریال بیشتر و یا کمتر غرامت نماید.

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پرسش

فلسفهٔ وجود زندان چیست؟

پاسخ

عشق انسان به آزادی، از عشق سوزان او به تکامل و پیشـرفت سرچشـمه می‌گیرد، چراکه هیچ موجودی در اسارت نمی‌تواند به سـیر تکامل خود ادامه دهـد، حتی حیوانات، از قفس رنـج می‌برنـد، هر چنـد تمام وسایل زندگیشان در آنجا فراهم باشد، و آزاد شدن از قفس را بر اسارت ترجیح می‌دهند، هر چند در بیرون قفس، انواع خطرات آنها را تهدید کند. به همین دلیل، جاندارانی که در قفس اسیرند، نه شوری در سر و نه نوایی در گلو و نه هیجانی در تن دارند، مگر اینکه متولد قفس بوده، و طعم آزادی را نچشیده باشند. اگر در حیوانـات، این مسأله به صورت یـک غریزه نهفته است، در انسـان این درک عاطفی با درک عقلی هماهنگ می‌گردد، و با دلیل و برهان، آزادی خود را می‌طلبد و درست به همین دلیل است که یکی از انواع مجازات‌های سـخت برای بشـر، سـلب آزادی و زنـدان است. بی‌شـک بیشتر زنـدان‌ها در طول تاریـخ، ظالمـانه و به صورت ابزاری در دست افرادی خود کـامه، کینه‌توز و انتقام‌جو برای رسیدن به مقاصد نا مشروع بوده است، ولی این مانع از فلسفهٔ واقعی زندان و آثار مثبت آن در اصلاح افراد متخلف و مبارزهٔ با فساد اجتماعی نیست. این سلب آزادی، یک اهرم سنگین برای فشار روی افراد زندانی است تا اهداف مورد نظر تحقق یابد.

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان ایذایی و مجازاتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان معمولاً برای کسانی است که مرتکب خلافی شده‌اند، آزادی آنها را سلب می‌کنند تا متوجه زشتی اعمال خود بشوند

و در آینده از تکرار چنان اعمالی خودداری کنند، دیگران نیز عبرت گیرند. این معمولترین نوع زندان از قدیم تا کنون بوده است، و هر حکومتی برای خود چنین زندانی داشته است.

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان اصلاحی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زنـدان در مورد کسانی است که به عادت بـدی گرفتارنـد (ماننـد معتادان مواد مخـدر) و اندرزها و آموزش‌ها در آنها تأثیر نمی‌گـذارد، چاره‌ای جز این نیست که آنها را از پیکر جامعه جدا کنند و مدت کوتاهی یا طولانی در زندان بمانند و اصـلاح شوند، و اعتیاد خود را ترک گویند.

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان احتیاطی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

حادثـهٔ مهمی ماننـد قتل نفس در جایی رخ می‌دهـد که قاتل به درستی شـناخته نیست، ولی فرد یا افرادی متهم به قتل هسـتند، بدون شک بایـد دربارهٔ قاتل تحقیق شود، ولی ممکن است متهم فرار کنـد و بعـد از ثبوت مـدارک کافی بر ارتکاب جرم، دسترسـی به او نباشـد. در اینجـا متهم یـا متهمین را موقتاً بازداشت می‌کننـد، پس از تحقیق اگر بی‌گناه باشـند با عـذر خواهی آزاد می‌شونـد و اگر گناهکار باشـند به جزای عمل خود می‌رسـند. این نوع زندان تقریباً در همه جا معمول است، بدیهی است چون شـخص متهم ممکن است واقعاً بی‌گناه باشد باید هر چه زودتر تحقیقات دربارهٔ او انجام گیرد و دوران بازداشت او هر چه ممکن است کوتاهتر باشد.

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان استحقاقی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

منظور از اسـتحقاق در این جـا، گرفتن حق است، مثلاً گاه کسـی طلبی از دیگری دارد که او در عین توانایی بر پرداخت از اداء دین

خودداری می‌کند، در اینجا گاهی بدهکار را زندانی می‌کنند تا تحت فشار قرار بگیرد و حاضر به ادای حق طلبکار گردد، البته در اینجا باید به محض اینکه آمادگی برای ادای دین پیدا کرد از زندان آزاد شود، چون هدف و فلسفه زندان او پایان یافته است.

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پرسش

زندان حفاظتی چه نوع زندانی است؟

پاسخ

این نوع زندان که به ندرت ممکن است صورت پیدا کند در مورد کسانی است که مردم از آنها سخت عصبانی هستند به طوری که اگر آزاد بمانند جانشان به خطر می‌افتد، در حالی اگر مرتکب گناهی هم شده‌اند مستحق اعدام نمی‌باشند، در اینجا حکومت که حافظ منافع مردم است برای فرو نشستن آتش خشم مردم، اینگونه افراد را مدتی به چهار دیواری زندان منتقل می‌کند تا با عادی شدن شرایط و رفع خطر از آنها آزاد شوند، البته همانگونه که گفتیم این نوع زندان بسیار کم است و معمولاً ـ در انقلابها و طوفان‌های اجتماعی و هیجان احساسات عمومی مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پرسش

آیا حکم زندان در قرآن آمده است؟

پاسخ

آنچه مسلّم است در قرآن مجید حداقل یک مورد از موارد حکم زندان دیده می‌شود و با تعبیر «امساک» ذکر شده است می‌فرماید «وَ الَّلاتی یَأْتینَ الفاحِشَةَ مِن نِسائِکُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَیْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْکُمْ فَإِنْ شَهِدُوا فَاَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَّی یَتَوَفّاهُنَّ الْمُوتُ اَوْ یَجْعَلَ اللهُ لَهُنَّ سَبیلاً» نساء/۱۵ [و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا شوند، چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید، اگر گواهی دادند آن زنان را در خانه‌های خود نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد.] معروف در میان مفسّران این است که این آیه ناظر به مجازات زنانی است که مرتکب زنا می‌شدند پیش از آن که حدّ نازل شود و در اینجا حکمشان به صورت «زندان ابد» ذکر شده، هر چند این حکم بعداً تبدیل به حکم جلد(تازیانه) یا رجم(سنگسار کردن) گردید. جملهٔ «اَمْسِکُوهُنَّ فِی الْبُیُوتِ حَتَی یَتَوَفّاهُنَّ الْمَوْتُ» [آنها را در خانه‌ها نگهدارید تا مرگشان فرا رسد.] گرچه سخنی از زندان در آن به میان نیامده، ولی نگهداشتن در خانه‌ها، تا آخر عمر چیزی شبیه زندان ابد است. این تنها موردی است که در قرآن دربارهٔ حکم زندان دیده می‌شود.

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پرسش

آیا در روایات اسلامی موارد زندان وجود دارد؟

پاسخ

در روایات اسلامی، موارد متعدّدی برای زندان‌ابد و غیر آن آمده است، از جمله ۱ـ در مورد معاونت در قتل ـ هر گاه کسی، دیگری را بگیرد و شخص دیگری او را به قتل برساند، حکم قاتل از نظر فقه اسلامی، اعدام است و حکم معاون او زندان ابد، این حکم در میان فقهای ما مورد اتّفاق و اجماع است و احادیث متعدّدی که در منابع معتبر حدیث نقل شده به آن گواهی می‌دهد. در حدیثی از علی(ع) می‌خوانیم که در باره دو مرد که یکی از آن دو کسی را گرفته و دیگری او را به قتل رسانده چنین قضاوت فرمود «یُقْتَلُ الْقاتِلُ و یَحْبَسُ الا خِرُ حَتّی یَمُوتَ غَمّاً کَما حَبَسَهُ حَتّی ماتَ غَمّاً» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۵) [قاتل را می‌کشند و نفر دیگر را حبس می‌کنند تا با اندوه بمیرد، همان گونه که او مقتول را نگهداشت تا با اندوه کشته شود.] ۲ـ دستور قتل دادن ـ از نظر فقه اسلامی، اگر کسی دیگری را مجبور به قتل بی‌گناهی کند، حتّی اگر مأمور را تهدید به مرگ در صورت تخلّف نماید، او حق ندارد که بی‌گناه را به قتل رساند، زیرا تقیّه در مورد خون، مشروع نیست، وَ الْمَأْمُورُ مَعْذُور در این مورد، سخن بی اساس است. حال اگر کسی به این حکم اسلامی اعتنا نکرد، و برای حفظ جان خویش در برابر تهدید ظالم اقدام به کشتن بی‌گناهی کرد، قانون اسلام می‌گوید حکم قاتل، قصاص است، و حکم آمر زندان ابد! امام باقر (ع) دربارهٔ چنین کسی فرمود «یُحْبَسُ الامِرُ بِقَتْلِهِ حَتّی یَمُوتَ» (وسائل الشیعه ۱۹/۳۲) [امر کننده را زندان می‌کنند تا بمیرد.] ۳ـ در مورد تکرار سرقت نیز دستور داده شده که در مرتبهٔ سوّم، او را به زندان ابد مجازات کنند، این حکم را گروهی از اصحاب بزرگ امام باقر و امام صادق(ع) از آن حضرات نقل کرده‌اند. ۴ـ در مورد زنان مرتد فطری، اگر حاضر به توبه نشوند نیز حکم زندان ابد آمده است. در حدیثی از امام باقر و امام صادق(ع) می‌خوانیم «وَ االْمَرْئَةُ اذا اِرْتَدَّتْ عَنِ الاِسْلامِ اُستُتیبَتْ، فَاِنْ تابَتْ وَ اِلّا خُلِّدَتْ فِی السِّجْنَ» (وسائل الشیعه ۱۸/۵۴۹) [به زن مرتد پیشنهاد توبه می‌کنند، اگر پذیرفت و بازگشت آزاد می‌شود و گرنه محکوم به زندان ابد خواهد شد.]

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پرسش

دیدگاه روایات اسلامی نسبت به حقوق زندانیان چیست؟

پاسخ

در روایات اسلامی دربارهٔ حقوق زندانیان و دادن مرخصی به آنان برای شرکت در نماز جمعه و ملاقات بستگان و دوستان، مطالب قابل ملاحظه‌ای دیده می‌شود. از جمله در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «عَلَی الْامامِ اَنْ یُخْرِجَ الْمُحْبَسینَ فِی الدَّیْنِ، یَوْمَ الْجُمْعَةِ اِلَی الْجُمْعَةِ، وَ یَوْمَ الْعِیْدِ اِلَی الْعِیْدِ، فَیُرْسِلُ مَعَهُمْ فَاِذا قَضَوُا الصَّلاةَ وَ الْعِیْدَ رَدَّهُمْ اِلَی السِّجْنِ» (وسائل الشیعه ۱۸/۲۲۱) [بر پیشوای مسلمانان لازم است کسانی را که به خاطر بدهکاری (و امثال آن) به زندان افتاده‌اند، روز جمعه برای نماز جمعه و روزعید برای نماز عید، همراه مأموران بفرستد، هنگامی که نماز جمعه یا مراسم عید را به جا آوردند آنها را به زندان باز گردانند.] باید توجه داشت که نماز جمعه و عید، هر کدام دارای دو خطبه است که اثر تربیتی فوق‌العاده‌ای دارد. در حدیث دیگری از این فراتر رفته، می‌فرماید «اِنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ السَّلام کانَ یُخْرِجُ اَهْلَ السُّجُونِ ـ مَنْ حُبِسَ فی دَیْنٍ اَوْ تُهْمَةٍ ـ اِلَی الْجُمْعَةِ فَیَشْهَدُونَها وَ یُضَمِّنَهُمُ الاوْلِیاءِ

حَتّی یُرَدّوُهُمْ» (مستدرک ۱۷/۴۰۳) [علی(ع)، زندانیانی را که به خاطر بدهکاری یا اتّهام دیگری به زندان افتاده بودند، به نماز جمعه می‌آورد تا در آن حضور یابند و از اولیای آنان تضمین می‌گرفت که آنها را به زندان باز گردانند.] (درست شبیه بعضی از مرخصّی‌هایی که امروز در بعضی کشورهای اسلامی معمول است). از حدیث دیگری استفاده می‌شود که علی (ع) هر جمعه سری به زندان می‌زد، آنهایی که در انتظار اقامهٔ حدّ بودند، اجرای حدّ بر آنها می‌کرد (و آزاد می‌کرد) و کسی را که حدّی بر او نبود آزاد می‌ساخت.

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی است؟

پرسش

آیا دیه بر عاقله، معلول ساختار زندگی قبیله ای عصر پیامبر نبوده است؟ و اکنون که کیفیت زندگی دگرگون شده، آیا این حکم به قوت خود باقی است؟

پاسخ

دیه بر عاقله، ربطی به ساختار زندگی ندارد ۱. درست است که در عصر جاهلی عشیره به دفاع از جانی بر می‌خاست، ولی دفاع آنان، فاقد هر نوع قید و شرط بود، و اسلام دربارهٔ آن، یک رشته قیودی اخذ کرد و حکم را به صورت عقل پسند و خرد پذیر در آورد. شروطی که بر آن قائل شد، حکم را در دایره بسیار محدودی قرار داد و این شروط عبارتند از: الف: جنایت عمدی نباشد. ب: جنایت، خطای محض باشد.

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ;زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پرسش

حکم کسی که چند نفر را کشته و بعد از اینکه توبه نموده شهید شود چیست؟

پاسخ

اگر کسی چند نفر را کشت ;آن گاه توبه کرد و شهید شد، حقّ اولیای مقتول درباره او محفوظ است و از بین نمی رود مگر اینکه اولیای مقتول از این حق صرف نظر و آن را اسقاط کنند، ولی در مورد حقّ خدا چنین نیست ;یعنی توبه باعث بخشیده شدن گناه او می شود و این خلاف عدالت نیست ;چون براساس وعده خداوند توبه موجب آمرزش می شود. این حقّ خداوند است که از حقّ خود بگذرد و دیگران نمی توانند بگویند چرا خدا از حقّ خویش گذشته است. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حکم قتل عمدی در چه شرایطی اقصاص است؟ پاسخ: کسی که قتل عمدی انجام داده است، از نظر شرعی باید قصاص شود ;یعنی اولیای مقتول حق دارند وی را اعدام نموده قصاص نمایند، و اینکه قاتل سی سال داشته باشد یا هفده سال، از جهت شرعی و عرفی و عقلی تفاوتی نمی کند ;زیرا جوان هفده ساله هم با آگاهی از اینکه از اینکه اگر کسی را کشت او را می کشند، اقدام به این کار می کند و اینکه شخص سی ساله تجربه بیشتری دارد، موجب تفاوت در مجازات نمی شود. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: حق قصاص با کیست؟ پاسخ: قصاص حقّی است که برای ولیّ دم(صاحب خون) قرار داده شده است که براساس این حق می تواند از کسی که قاتل است، انتقام بگیرد و وی را به قتل برساند ;مثلاً کسی که پدر شخصی را عملا کشته است، فرزند مقتول که ولی دم است، حق دارد از قاتل پدر قصاص نماید. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسش: اگر دو نفر یک نفر را بکشند، چه حکمی دارند؟

دیه کامل چیست؟

پرسش

دیه کامل چیست؟

پاسخ

منظور از دیه کامل مرد مسلمان این است که اگر وی را از روی عمد به قتل برسانند، دیه او صد شتر و یا دویست گاو یا هزار گوسفند یا دویست حلّه یا هزاردینار(هزار مثقال شرعی طلا که هر مثقال ۱۸ نخود می باشد) یا ده هزاردرهم(ده هزار مثقال شرعی نقره) است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۵ـ پرسش : آیا اجرای حدّ، مستلزم پیاده شدن دستورات اسلامی است؟ پاسخ : در اجرای حدود، آنچه لازم است مراعات شرایط است و با وجود شرایط، فرقی میان اینکه دستورات اسلام پیاده شده یا نشده باشد، نیست; مثلاً در حد سرقت و دزدی یکی از شرایطی که برای قطع دست دزد هست این است که مضطر نباشد(۱). (بخش پاسخ به سؤالات) ـــــــــــــ ۱ – ر.ك: امام خمینی((رحمه الله))، تحریرالوسیله، کتاب حدود. ـ۶ـ پرسش : آیا اجرای حدّ دختر باکره بدون اذن ولی او جایز است؟ پاسخ : اذن ولی، در اجرای حدود الهی لازم نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۷ـ پرسش : دیه شکستن دندان چقدر است؟ پاسخ : دیه شکستن تمام دندان ها، دیه کامل یک انسان است که ده هزار درهم است و تقریباً ۵۲۵۰ مثقال نقره می شود و چون مجموع دندان ها ۲۸ عدد است، طبعاً دیه، یک دندان، یک قسمت از ۲۸ قسمت خواهد بود که تقریباً معادل ۵/۱۸۷ مثقال نقره می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۸ـ پرسش : آیا اجرای حدّ لازم است؟ پاسخ : اجرای حد الهی نسبت به مرد و زن لازم است. خداوند متعال در قرآن مجید می فرماید: «الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائه جلده(۱ ;)زن و مرد زناکار را هر

یک صد تازیانه بزنید». بنابراین حدود الهی را باید همراه با معیارهای شرعی، اجرا کرد. (بخش پاسخ به سؤالات) ________ ۱ – سوره نور، آیه ۲. -۹- پرسش : آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ : حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که باید بدان پایبند بود ؛مثلاً- زنای یک فرد باید براساس معیارهای اسلامی ثابت شود و صرف اینکه گفته شود فلانی این عمل را انجام داده است، کافی نیست. حتّی اگر کسی بدون دلیل و مدرک، کافی، به زنی نسبت زنا دهد، حد قذف(تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) -۱۰- پرسش : آیا اجرای حکم شلاق و تازیانه غیر عاطفی نیست؟ پاسخ : مسأله شلاق و تازیانه زدن در موارد متعددی از قوانین کیفری اسلام وجود دارد و در آیات قرآن هم درباره برخی از گناهان، تازیانه قرار داده شده است. در احادیث هم برای گناهان کیفرهای مختلفی مانند تازیانه زدن و کشتن به انحای مختلف وارد شده است. باید توجّه داشت که در احکام کیفری اسلام، نباید انسان دستخوش عاطفه قرار گرفته و بی جا نسبت به گناهکار و متخلّف مهرورزی نمود. چنانکه قرآن مجید می فرماید: «ولاتاخذکم بهارأفهٔ فی دین الله(۱ ؛)و شما نسبت به آن دو(زانی و زانیه) درباره اجرای قوانین الهی دستخوش رأفت و مهر قرار نگیرد». (بخش پاسخ به سؤالات) ________ ۱ – سوره نور، آیه ۲. -۱۱- پرسش : حکم اعدام دختر باکره چگونه است؟ پاسخ : درباره اینکه اعدام دختر باکره(در صورتی که سزاوار اعدام باشد) به خاطر باکره بودن ممنوع باشد، چیزی به نظر ما نرسیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) -۱۲- پرسش : اگر بر کسی حد جاری شود، در آخرت هم برای گناه کیفر می شود، یا نه؟ پاسخ : در روایتی از امام باقر((علیه السلام)) سئوال شد کسی که حد بر وی اقامه شده در آخرت هم عقاب می شود یا نه؟ حضرت در پاسخ فرمودند: خدا گرامی تر از این است]که شخصی را که حد بر وی جاری شده است در آخرت هم برای آن گناه کیفر دهد.[البته اینکه گناه کفر و ارتداد در جهان دیگر عذاب خواهد داشت، از این قانون مستثنا است ؛یعنی کسی که مرتد شود و بدون توبه از دنیا برود، در جهان دیگر معذب خواهد بود ؛گرچه حد هم بر او جاری شده باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) -۱۳- پرسش : فرق بین نهی از منکر و اجرای حد چیست؟ پاسخ : نهی از منکر یک وظیفه عمومی و همگانی برای همه مسلمین است که با شرایطی که دارد بر همه واجب می شود و تخلف از اجرای آن گناه بزرگ است ؛ولی اجرای حد، وظیفه حاکم شرع می باشد. (بخش پاسخ به سؤالات) -۱۴-

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ؛زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات)

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پرسش

سه برادر هستند که پدرشان را کسی کشته است. برادر اوّل می گوید: «او را می بخشم و از خونش می گذرم و خونبها می خواهم.» برادر دوم می گوید: «خونبهای پدرم را می خواهم.» برادر سوم می گوید: «قاتل باید قصاص شود.» این مسئله حقوقی را چگونه می توان حلّ کرد؟

پاسخ

برادری که می خواهد قصاص کند، می تواند قاتل پدر را قصاص کند و به برادری که درخواست دیه کرده، خونبها را بپردازد و حقّ برادر اوّل نیز ساقط است ;زیرا هم حقّ قصاص و هم دیه را بخشیده است. (بخش پاسخ به سؤالات) احکام سیاسات قضا

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوهٔ قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پرسش

اگر دزدی برای دزدی وارد خانه ای شود و صاحب خانه برای دفاع از مال و ناموس خود او را عمد یا غیر عمد بکشد. حکم اسلام در مورد قاتل چیست؟ آیا او را به قصاص محکوم می کنند؟ و چرا در جامعه امروزی فرد توسط قوهٔ قضائیه به قصاص یا دیه محکوم می شود؟

پاسخ

به استحضار می رساند انسان حق دارد از مال و ناموس خود دفاع نماید هر چند منجر به کشتن گردد با رعایت مراتب دفاع یعنی سعی نماید تا دفاع با راهکار سبکتر ممکن است با خشونت و قتل انجام ندهد. ولی باید بتواند در دادگاه ثابت کند تهاجم مهاجم را و دفاع خویشتن را و گر نه حاکم شرع حکم به قصاص خواهد نمود. برای آگاهی بیشتر به احکام دفاع و استفتائات پیرامون آن در توضیح المسائل و استفتائات مرجع تقلیدتان مراجعه کنید.

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پرسش

آیا در صورتی که مسلمانی به هر دلیلی دین دیگری غیر از اسلام انتخاب بکند، در این صورت حکم کافر را دارد و به طور کلی آیا همه غیر مسلمانان کافر هستند؟

پاسخ

ارتـداد در لغت، به معنـای بازگشـتن است و در اصـطلاح، به معنای خروج فرد مسـلمان از دین اسـلام(قاموس قرآن، سـید علی اکبر قرشی، ج ۳، ص ۷۹، دار الکتب الاسـلامیه.) و برگشـتن از ایمان به کفر است. این اصطلاح، در آیاتی از قرآن به کار رفته است ;از جمله، آیهٔ ۵۴ سوره مائده که میفرمایـد": یَـٰٓأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَنْ یَرْتَـدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ ;...ای کسانی که ایمان آوردهایـد، هر کس از شـما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمیرساند) خداوند جمعیتی را میآورد که آنها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارنـد. "...و نیز در آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره میفرمایـد": وَمَن یَرْتَدِدْ مِنْکُمْ عَن دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَأُولَئِکَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ ;یعنی کسـی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمـام اعمـال نیک (گذشـته) او در دنیا و آخرت، بر باد میرود، و آنان اهل دوز......Iو همیشه در آن خواهند بود. "اسـلام در مورد کسـانی که ایمان آوردنـد و سـپس عـدول میکننـد و به سوی کفر روی میآورنـد، بسـیار سـختگیر است ;چرا که این عمل، مـوجب تزلزل جامعـهٔ اسـلامی میگردد و نـوعی قیـام بر ض......حکـومت اسـلامی محسـوب میشـود و غالبـاً دلیـل بر سوء نیّت است. حکم سیاسـی مرتد برای آنها که از محتوای آن آگاه نیسـتند، ممکن است یک نوع خشونت و تحمیل عقیده و سـلب آزادی اندیشه تلقی گردد ;ولی اگر به این واقعیت توجه کنیم که این احکام مربوط به کسی نیست که اعتقادی در درون دارد و در تمام اظهار آن بر نیامـده، بلکه تنهـا کسـی را شامـل میشود که به اظهـار یـا تبلیغ بپردازد و ارتـداد او ناشـی از شـبهات نباشـد، روشن میشود که این خشونت بی دلیـل نیست و با مسـئلهٔ آزادی انـدیشه نیز منافات نـدارد(;المیزان، علامه طباطبایی، ;ترجمه موسوی همـدانی، ج ۶، ص ۶۲۳ .) البته ناگفته نماند که هر فرد، قبل از پذیرفتن دین اسـلام آزاد است، فکر کند و بر اساس آن اقدام نماید و اگر کسی نخواهد به دین اسـلام بگراید، به هیچ وجه مورد ستم و جبر قرار نمیگیرد ;ولی اگر به آیین اسلام گروید، آن گاه حکم مذکور گریبان گیر او خواهد بود. این شیوه برخورد در جامعه نیز ملموس است ;مثلاً تا شخصی عضو سازمانی نشده، کسی متعرض او نیست، ولی وقتی در سازمانی عضویت پیدا کرد، در برابر قوانین آن مقید شده است و همان طور که از امکانات آن استفاده میکند، باید تاوان اعراض را نیز بپردازد ;بنابراین قانون اسـلام دربارهٔ مرتد، کاملاً عقلایی و متین است و بشر نیز در امور اجتماعی خود به گونههای مختلف از این نوع برخوردها دارد.

حکم اسلام را دربارهٔ مرتدان و کسانی که پیامبر۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پرسش

حکم اسلام را دربارهٔ مرتدان و کسانی که پیامبر۶ و معصومین را دشنام دهند بیان کنید؟

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب‌الاسـلامیهٔ) و برگشـتن از ایمان به کفر است این اصـطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیهٔ ۵۴ سوره مائـده که می‌فرماید": یَـٰٓأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ ;...ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شـما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنـان (نیز) او را دوسـت دارنـد "...و نیز در آیـهٔ ۲۱۷ سـورهٔ بقره می‌فرمایـد": وَمَن یَرْتَدِدْ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُوْلَئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالاٰ؟ خِرَةِ وَأُوْلَئِکَ أَصْحَبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَلِدُونَ ;یعنی کسـی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمـام اعمـال نیـک (گذشـته او در دنیـا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخنـد و همیشه در آن خواهنـد بود ".پـذیرش

اسلام باید طبق منطق باشد ;کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درک حقیقت چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": إِنَّ الَّذِینَ ارْتَدُّواْ عَلَیٰٓ أَدْبَـٰرِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی الشَّیْطَـٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَیٰ لَهُم (محمّد، ۲۵) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است . و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید": این به خاطر آن است که زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. "...تعبیراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده" وَشَـهِدُوٓاْ أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَآءَهُمُ الْبَیِّنَـٰتُ (آل‌عمران ۸۶") مِّن بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدَی (محمّد،۲۵)، نشان دهندهٔ این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدراسلام (اهل ردّه است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند.(ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ ـ ۳۵۳، داراحیاألتراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد ;چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن‌چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید ;شاید آن‌ها (از آیین خود) باز گردند". (آل‌عمران ۷۲). آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایهٔ بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه" لا إکراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملّی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود ;ولی اگر مرتد ملّی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند ;در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است امّا زن مرتد (چه فطری و چه ملّی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است امّا بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبههٔ او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود.(ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ ـ ۲۶۰، انتشارات مؤسسهٔ سیدالشهدأ / مستمسک العروهٔ آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴، الطبعهٔ الرابعه نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ ـ ۴۲۱ و ص ۴۲۶ ـ ۴۲۷، دارالکتب الاسلامیهٔ / المیزان علامه طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷ ـ ۱۰۸، دارالکتب الاسلامیهٔ") دشنام دهندگان به معصومین

یـا نواصب هماننـد کفـار و غالیـان (کسانی که یکی از ائمه را خـدا خوانـده یا بگوینـد خـدا در او حلول کرده است و خوارج نجس می‌باشـند.(توضیـح المسائـل مراجع فتـاوای دوازده نفر از مراجع معظم تقلیـد ;ج ۱، ص ۸۴ـ۸۵، جامعهٔ مدرسین) دشـنام دهنده به پیامبر۶ و ائمه اطهـار: محکـوم به قتـل است کشـتن شـخص دشـنام دهنـده بر شـنونده در صـورتی که بر جـان و آبروی خود و مؤمن دیگری نترسـد واجـب اسـت و در صـورت ترس کشـتن او جـایز نیست همین گـونه اگر بر از بین رفتن مـال چشـمیگرخود و مـؤمن دیگری ترس داشته باشد باز هم قتل آن شخص بر شنونده واجب نمی‌باشد. و در صورت فراهم بودن زمینهٔ قتل اجازهٔ از امام معصوم و یا نائب امام‌لازم نمی‌باشد. و قول قوی در خصوص دشـنام دهنده به فاطمهٔ زهرا۳ نیز همانند دیگر معصومین قتل می‌باشد خصوصاً زمـانی که اهـانت به ایشـان به اهـانت به پیـامبر۶ بر گردد.(ر.ک تحریرالوسـیله امـام خمینی ، ج ۲، ص ۴۷۶ـ۴۷۷، کتاب الحـدود، حدقذف القول فی القاذف والمقذوف ـ احکام ـ فرع اول)

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پرسش

نظر اسلام و قرآن کریم در مورد اعدام چیست اعدام در اسلام چگونه معرفی شده است

پاسخ

با توجه به این که اسـلام در هر مورد مسائل را با واقع‌بینی و بررسـی همه جانبه دنبال می‌کنـد، در مسأله خون بی‌گناهان و" اعـدام ، نیز حق مطلب را دور از هرگونه تندروی و کندروی بیان داشـته است نه هم چون آیین تحریف شده" یهود، "فقط تکیه بر قصاص و اعدام می‌کند و نه مانند" مسـیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می‌نماید، زیرا دومی مایه جرئت است و اولی نیز عامل خشونت و انتقامجویی است لذا حکم اصـلی را در مورد خون به ناحق ریخته قصاص قرار داده و برای تعدیل آن حکم عفو را در کنـار ایـن حکـم ذکر کرده است به عبـارت روشـنتر اولیـأ مقتـول حق دارنـد در برابر قاتـل یکی از سه حکم را اجرا کننـد: ۱. قصاص کردن ۲. عفو کردن بـدون گرفتن خونبها ۳. عفو کردن بـا گرفتن خونبهـا. قرآن کریم در یـک جمله کوتاه و بسـیار پر معنا پاسخ بسـیاری از سؤالات را در زمینهٔ مسألهٔ قصاص بازگو می‌فرماید": وَ لَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَوَهٌ یَأُوْلِی الأُ؟ لْبَبِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون (بقره ۱۷۹) و برای شما، در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوا پیشه کنید، "آیهٔ فوق دلالت دارد بر این که حکم اعـدام و قصاص اسـلامی در مورد قتل به هیچ وجه جنبهٔ انتقامجویی ندارد، بلکه دریچه‌ای به سوی حیات و زندگی انسان‌ها است از یـک سـو ضـامن حیـات جـامعه اسـت زیرا اگر حکـم قصـاص و اعـدام به هیـچ وجه وجـود نـداشت و افراد سـنگدل احسـاس امنیت می‌کردند، جان مردم بی‌گناه به خطر می‌افتاد، همان‌گونه که در کشورهایی که اعدام به کلی لغو شده آمار قتل و جنایت به سـرعت بالا رفته است از سوی دیگر مایهٔ حیات انسان است زیرا دیگران را از فکر آدم‌کشـی تا حد زیادی باز می‌دارد و کنترل می‌کند. و از سوی سوم به خاطر لزوم تساوی و برابری جلو قتل‌های پی در پی را می‌گیرد و سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل مایه چند قتل و آن نیز بـه نوبـهٔ خـود مـایه قتل‌هـای بیشـتری می‌شـد، پایـان می‌دهـد. دقت در ایـن آیـه روشن می‌نمایـد، که از بین بردن افراد مزاحم و خطرناک گاه بهترین وسیله برای رشد و تکامل اجتماع است از بین بردن افراد خونریز و فاسد در اجتماع همانند قطع کردن و از بین بردن عضو شاخـهٔ مزاحم و مضـر است که به حکم عقل بایـد آن را قطع کرد. اسـلام حکم اعدام و قصاص را برای عموم دنیا و ملل تشـریع کرده و اختصـاص به افراد و ملت معینی نـدارد ;به این ترتیب هر ملتی که از نظر اخلاقی و تربیت اجتمـاعی به ترقیات کافی نائل شده باشند، طبعاً به حکم" عفو "عمل می‌کند که آیهٔ": فَمَنْ عُفِیَ لَهُو مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَدَآءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسَنَ (بقره

۱۷۸) پس اگر کسی از ناحیه برادر]دینی خود مورد عفو قرار گیرد]و حکم قصاص او تبدیل به خون‌بها گردد[باید از راه پسندیده پیروی کند]و در طرز پرداخت دیه حال پرداخت کننده را در نظر بگیرد[و قاتل نیز به نیکی دیه را به ولی مقتول بپردازد، ".نیز ناظر به این مطلب است ولی ملت‌هایی که دارای انحطاط اخلاق هستند و نعمت‌های الهی را کفران می‌نمایند، باید" به حکم قصاص در آن‌ها عمل کرد ولی در عین حال عفو هم در حق آن‌ها جائز است از نظر اسلام استفاده از رأفت و محبت همیشه فضیلت محسوب نمی‌شود ;بلکه بکار بردن حس رحمت در مورد آدم جانی و سنگدل و سرکش که از هرگونه تعدی و اجحاف بر جان و عرض دیگران فروگذاری نمی‌کند، ظلم دربارهٔ افراد صالح است از طرف دیگر بکار بردن این حس در تمام موارد، موجب اختلال وضع زندگی اجتماعی و هلاک انسانیت و از بین رفتن فضیلت خواهد بود. همچنین هدف از قصاص حفظ حیات عمومی اجتماع و پیشگیری از تکرار قتل و جنایات است مسلماً زندان نمی‌تواند اثر قابل توجهی داشته باشد. ـ آن هم زندان‌های کنونی که غالباً طرز زندگی افراد جنایتکار و مجرم خیلی بهتر از زندگی پست و مشقت بار آن‌ها در خارج از زندان است ـ، به همین دلیل در کشورهایی که حکم اعدام لغو شده در مدت کوتاهی آمار قتل و جنایت فزونی گرفته به خصوص اگر حکم زندانی افراد، در معرض بخشودگی باشد که در این صورت جنایتکاران با فکری آسوده‌تر و خیالی راحت‌تر دست به جنایت می‌زنند.(ر.ك تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۶ـ۶۱۰، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱ـ۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی .)

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پرسش

خداوند در مورد اعدام چه نظری دارد؟

پاسخ

اعدام مصدر باب افعال از ریشه (ع د،م و به معنای نیست گردانیدن نابود ساختن از بین بردن کشتن و تهی‌دست کردن آمده است (لغت نامه دهخدا، واژه" اعدام .) و در اصطلاح اعدام به معنای مجازات مرگ برای ارتکاب جرم‌های خاص می‌باشد. اعدام از واژه‌های غیر مصرح قرآنی است که می‌توان به مباحث آن ذیل این واژه‌ها دست یافت" قتل = کشتن و" صلب = دارزدن (مائده ۳۳ ;اعراف ۱۲۴ و...) ذبح = سربریدن گردن زدن (بقره ۴۹، ابراهیم ۱۴) رجم = سنگسار کردن (هود، ۹۱، کهف ۲۰ و...) به کار گرفتن اعدام به عنوان مجازات ارتکاب برخی جرائم سابقهٔ تاریخی بسیار طولانی دارد. مجازات اعدام اختصاص به آیین خاصی نداشته و در ادیان مختلف معمول بوده است و در همه کشورهای دنیا با تفاوت‌هایی اجرا می‌شود. دین اسلام نیز این مجازات را در مورد جرائمی پذیرفته است چرا که اعدام به رغم ظاهر آن که موجب نیستی و مرگ کسی می‌شود، دارای منافع و برکات اجتماعی فراوانی از جمله ضامن حیات اجتماعی و سلامت آن است" وَ لَکُم فِی الْقِصَاصِ حَیَوةٌ یَاُوْلِی الاُ؟ لْبَبِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُون(" بقره ۱۷۹)(ر.ك المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۳۴، جامعهٔ مدرسین / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۱ـ۶۶، دارالکتب الاسلامیهٔ) خطاب به" اولی الالباب نشانهٔ آن است که حیات بخشی اعدام تنها برای انسان‌های دارای اندیشه قابل فهم و درك است پایان آیه" لعلکم تتقون نیز اجرای این حکم را زمینه‌ای برای پروا‌پیشگی جامعهٔ انسانی دانسته است اعدام ظالمانه و نا به حق و اعدام عادلانه و به حق در بررسی آیات پیرامون اعدام به دو نوع برخورد می‌کنیم ۱. اعدام" نا به حق ; مانند: اعدام انبیأ (بقره ۶۱)، قتل دعوت کنندگان به حق و عدالت (آل‌عمران ۲۱)، کشتن ایمان آورندگان به خدا و رسولان الهی بروج ۴ـ۸) ۲.

اعدام به حق مانند: اعدام و قتل قاتل به عنوان قصاص نفس در مقابل جنایت وی (بقره ۱۷۸ و ۱۷۹) انواع جرم‌های مستحق اعدام در یک دسته‌بندی جرم‌های مستوجب اعدام را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد: ۱. جرم‌های منجر به فتنه‌های اعتقادی مانند: ارتداد و شرک ۲. نفاق قرآن منافقان را گمراهانی هدایت‌ناپذیر می‌داند که در صددند تا مؤمنان را به کفر بکشانند و مانند خویش سازند، از این رو مؤمنان را از دوستی با آنان بر حذر داشته و دستور داده است تا در صورتی که از فتنه‌ها دست نکشند آنان را به قتل برسانند.(نسأ، ۸۸ و ۸۹) ۳. جرم‌های منجر به فتنه‌های اجتماعی مانند قتل نفس (بقره ۱۷۸) محاربه (ایجاد رعب و وحشت برای مردم و فساد در زمین (مائده ۳۳ و ۳۴) جرم‌های جنسی و ناموسی گرچه در قرآن کریم به مجازات اعدام برای جرائم جنسی تصریح نشده است اما مفسران و فقها با بهره‌گیری از روایات وارده در این زمینه و از باب رد فروع بر اصول مرتکبین جرم‌هایی چون زنای محصنه تجاوز به عنف و لواط را مستحق اعدام دانسته‌اند.

با توجه به آیات سورهٔ بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پرسش

با توجه به آیات سورهٔ بقره که قصاص انسان آزاد را در مقابل آزاد و برده را در مقابل برده بیان فرمود، آیا این نوعی بی‌عدالتی و بی‌ارزش شمردن جوهره انسانی نیست

پاسخ

اسلام برای احیای حقوق بردگان اقدامات وسیعی انجام داده است تا شخصیت انسانی آنان را احیأ نماید، تا آن جا که از نظر شخصیت انسانی هیچ تفاوتی میان بردگان و افراد آزاد قرار نداده است و تنها معیار ارزش انسانی را" تقوا "می‌داند": اِنَّ اَکرَمَکُم عِندَ اللّهِ اَتقیٰکُم (حجرات ۱۳) ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست " لذا به بردگان اجازه می‌دهد، همه گونه پست‌های مهم اجتماعی را عهده دار شوند، تا آن جا که به بردگان اجازه می‌دهد، مقام مهم قضاوت را عهده دار شوند. در عصر پیامبر۹ نیز از مقامات مهم فرماندهی لشگر گرفته تا پست‌های حساس دیگر به بردگان یا بردگان آزاد شده واگذار می‌شد. در اسلام دستورات زیادی دربارهٔ رفق و مدارا با بردگان وارد شده است تا آن جا که حتی آن‌هارا در زندگی صاحبان خود شریک و سهیم کرده است اگر انسان آزاد در برابر قتل انسان برده قصاص نمی‌شود، علت آن این نیست که به مقام برده توهین شده و از مرتبهٔ انسانیت دورتر شده و یا خون او کمرنگ‌تر از خون آزاد است زیرا مسائل اقتصادی و مالی یک سری احکام اجتماعی است غالباً انسان‌های آزاد در تأمین مسایل خود و بردگان و خانواده خود از مسئولیت بیشتر و تأثیر مالی بیشتر برخوردار هستند، چرا که تأمین هزینه و مخارج بردگان دیگر و خانوادهٔ او به عهدهٔ فرد آزاد است اگر این فرد قصاص شود، خسارت زیادی به بردگان و زن فرزندان او وارد می‌شود، لذا اسلام با قانون عدم قصاص خود، در مورد مرد آزاد، رعایت حقوق همه افراد را کرده است و از این خلاء اقتصادی و ضربهٔ نابخشودنی که به یک خانواده و بردگان دیگر وارد می‌شود، جلوگیری کرده است و هرگز اجازه نمی‌دهد به بهانهٔ لفظ" تساوی ، حقوق افراد دیگر، به خاطر شخصی که مورد قصاص قرار گرفته پایمال شود. در حالی که" عبد "اگر از دنیا رود، کسی تحت مخارج او نیست تا حقوق افراد دیگر پایمال شود.(ر.ک تفسیر المیزان علامه طباطبایی ، ترجمه آیت اللّه مکارم شیرازی ج ۱، ص ۶۲۱ ـ ۶۲۷، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی / تفسیر نمونه آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۶۰۸ ـ ۶۱۰، ج ۲۱، ص ۴۲۰، دارالکتب الاسلامیهٔ)

آیـا پرداخت دیه در قتـل" خطایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیـچ ندیده‌انـد و خود جانی توان پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پرسش

آیـا پرداخت دیه در قتـل" خطـایی محض از سوی" عاقله جانی با توجه به این که گاهی عاقله جانی را هیـچ ندیده‌انـد و خود جانی توان پرداخت دیه را دارد، با عدالت و قوانین عقلا سازگار است

پاسخ

از جمله مسایلی که در باب دیات عجیب ولی حساب شـده به نظر می‌رسـد، مسایل مربوط به عاقله است که در ذیل به ابعادی از آن پرداخته می‌شود: مورد دیه عاقله مورد دیه عاقله جایی است که جانی نه تصـمیم بر قتل داشته و نه بر انجام مقدماتی که احیاناً به قتل منتهی می‌شود اقـدام کرده است مانند این که هنگام رانندگی سـنگی از زیر چرخ ماشـین پرتاب شود و منجر به کشـتن کسـی شود. دیـدگاه علمـا همه فقهـای شـیعه و اهل‌سـنت در این مسـأله اتفاق نظر دارنـد به جز اصم که فقیهی ناشـناخته است و خوارج در منابع روایی وسائل الشیعه شیخ حر عاملی ج ص ۱۶۱ـ۴۰۳، مؤسسه آل‌البیت) نیز به حدی در این‌باره روایت رسیده است که جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌مانـد ;منتها برخی در حال حاضر با اذعان به حکم دیه عاقله پنداشـته‌اند که چون موضوع حکم دیه عاقله (نظام قبیله‌ای صدر اسلام تغییر یافته این حکم در حال حاضر جاری نخواهد شد. این ادعا به دلیل‌های زیر قابل مناقشه است ۱. مسأله دیه عاقله که در اسـلام وضع شده با تعهد پرداخت خون‌بها در جاهلیت تفاوت‌های عمده‌ای دارد. از جمله این که در دیه عاقله پرداخت دیه به بستگان مرد از پدر واگذار شده است امّا در زمان جاهلیت همه افراد قبیله موظف به پرداخت آن بودند. حاصل آن که گرچه پرداخت دیه در زمان جاهلیت نیز وجود داشت امّا اسـلام در آن تغییرات عمده‌ای داد. ۲. در زمانی که پیامبر اکرمو پس از آن ائمه حکم دیه را از سوی عـاقله تشریع کردنـد، در منـاطقیماننـد ایران و روم آن زمـان نظام طایفه‌ای و قبیله‌ای که در حجاز مرسوم بود وجود نـداشت چنانچه این حکم تنها بر اساس نظام قبیله‌ای امضأ شـده بود، باید به آن اشاره می‌شد. ۳. در هنگامی که اعراب از آن نظام قبیله‌ای بیرون رفتنـد و در کشورهای مختلف فتـح شـده مستقر شدنـد، این حکم اجرا می‌شد. و در آن زمان که ائمه نیز حضور داشـتند بحثی از تغییر موضوع نبود. عاقله کیست در این که عاقله کیست اختلاف است معروف آن است که عاقله مردانی هستند که از طریق پدر با انسان ارتباط دارند، مانند برادران عموها و برادرزاده‌ها. در پرداخت دیه از سوی عاقله بلوغ تمکن مالی و تقسیم دیه در صورت تعدد شرط است حکمت‌های تشریع این حکم از نظر قواعد فقهی و آیات قرآن کریم" وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَهٌ وِزْرَ أُخْرَی(;فاطر، ۱۸) اصل اولیه این است که هر کسـی مسئول عواقب کارهای خویش است منتها گاهی به عللی در امور دنیوی این قاعده تخصیص می‌خورد. برخی حکمت‌هـایی برای پرداخت دیه از سوی عاقله عبارت است از: ۱. تعاون و همکاری اسـلام به تعاون و همکاری در امور دنیوی و روابـط اجتماعی اهمیت زیادی داده است نظیر این همکاری را در حقوقی که برای محرومان در اموال ثروتمنـدان قرار داده شـده می‌تـوان دیـد" ;وَ فِیَ أَمْوَ لِهِم حَقٌ لِّلسَّآءِلِ وَ الْمَحْرُومِ(; ذاریـات ۱۹) این دسـتور در قتـل خطایی محض نیز داده شـده تا چنـانچه یکی از افراد خـانواده از راه خطـا دچـار ارتکـاب جنـایتی شـد که هرگز در پدیـد آوردن آن کوچک‌ترین قصـد و اراده‌ای نداشته افراد فامیل گره‌ای از کار جانی بگشایند تا او از هستی ساقط نشود. ۲. تضامن متقابل دیه عاقله شبیه" بیمه است که در دنیای امروز سراسـر زنـدگی مردم را پوشـش داده است و می‌دانیم فلسـفه بیمه مشارکت عموم مردم یا گروه خاصـی در برابر خسارت‌های ناشـی از حوادث مختلف است زیرا هنگـامی که حـادثه‌ای در یک موضع معین رخ دهـد، ممکن است به قـدری سـنگین و غیر قابل

تحمل باشد که طرف را به کلی از هستی ساقط کرده و بر خاك سیاه بنشاند. حاصل آن که فلسفه بیمه تضامن متقابل و تقسیم فشار مشکلات و حوادث بر گروه بسیاری است دیه عاقله نیز، یک بیمه فامیلی به حساب می‌آید که در ضمن همبستگی اعضای فامیل را بیشتر می‌کند. ۳. ارث و دیهٔ عاقله عده‌ای برآنند که نوعی ارتباط میان ارث و دیه عاقله وجود دارد. به مصداق مثال معروف" من له الغنم فعلیه الغرم کسی که فایده‌ای می‌برد باید خسارت را نیز بپردازد "هم چنان که ورثه بدون هیچ زحمتی از ارث بهره می‌برند، باید در پرداخت دیه نیز سهیم باشند ؛چنان که در برخی روایت‌ها ارث‌بران را ضامن پرداخت دیه می‌داند.(ر.ك وسایل الشیعه همان ص ۳۹۷.) ۴. اثر بازدارنده دیه هر چند حکم جبران کنندگی را دارد امّا بازدارندگی در پرداخت آن نیز لحاظ شده است بدیهی است هنگامی که بستگان فهمیدند در جبران دیه جانی شریکند همدیگر را به احتیاط سفارش می‌کند. (باتوجه به این که مقدمات هر کاری بالاخره از اختیار آدمی بیرون نیست) ۵. حفظ احترام خون مسلمان چنانچه پرداخت دیه قتل‌های خطایی به عهده عاقله نباشد ممکن است مرتکبان توانایی پرداخت آن را نداشته باشند و خون‌ها هدر رود این حکمت در قتل‌های عمدی با توجه به این که اثر سویی دارد و باعث افزایش جنایت است جاری نیست (ر.ك مکتب اسلام سال ۲۶، ش ۷ / دیه دکتر عوض احمد ادریس ترجمه دکتر علی رضا فیض ص ۲۳۳، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی)

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کســی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پرسش

حکم مرتد چیست وظیفه ما در برابر کسی که به صراحت به قرآن پیامبر و ائمه اطهار دشنام می‌دهند چیست آیا کشتن وی با این که در عرف ارتدادش ثابت نیست بر ما واجب است

پاسخ

ارتداد در لغت به معنای بازگشتن است و در اصطلاح به معنای خروج فرد مسلمان از دین اسلام قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۳، ص ۷۹، دارالکتب‌الاسلامیهٔ) و برگشتن از ایمان به کفر است این اصطلاح در آیاتی از قرآن به کار رفته است از جمله آیهٔ ۵۴ سوره مائده که می‌فرماید": یَـٰٓأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُواْ مَن یَرْتَدَّ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِی اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُمْ وَیُحِبُّونَهُ ؛...ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از آیین خود باز گردد (به خدا زیانی نمی‌رساند) خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند "...و نیز در آیهٔ ۲۱۷ سورهٔ بقره می‌فرماید": وَمَن یَرْتَدِدْ مِنکُمْ عَن دِینِهِ فَیَمُتْ وَهُوَ کَافِرٌ فَأُوْلَـٰٓئِکَ حَبِطَتْ أَعْمَـٰلُهُمْ فِی الدُّنْیَا وَالاـ? خِرَهِْ وَأُوْلَـٰٓئِکَ أَصْحَـٰبُ النَّارِ هُمْ فِیهَا خَـٰلِدُونَ ؛یعنی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته او در دنیا و آخرت بر باد می‌رود، و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود ".از آیات قرآن کریم استفاده می‌شود که مجازات مرتد به خاطر ماهیت مجرمانه عمل مرتد و جلوگیری از پیامد ارتداد است نه به جهت تغییر عقیده بدون اظهار و ابراز آن پذیرش اسلام باید طبق منطق باشد ؛کسی که آیینی همچون اسلام را بعد از تحقیق و پذیرش رها کند و به سوی آیین‌های دیگر برود، معمولاً انگیزه صحیح و موجهی ندارد، بنابراین عدول و بازگشت او به تخطئه و خیانت شبیه‌تر است تا به اشتباه و عدم درك حقیقت چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": إنّ الّذین ارتدّوا علیٰ أدبَرهم مِّن بعد ما تبیّن لهم الهدی الشّیطَن سوّل لهم و أملیٰ لهم (محمّد، ۲۵) کسانی که بعد از روشن شدن هدایت برای آن‌ها، پشت به حق کردند، شیطان اعمال زشتشان را در نظرشان زینت داده و آنان را با آرزوهای طولانی فریفته است . و در آیه ۱۰۷ سوره نحل می‌فرماید": این به خاطر آن است که

زندگی دنیا (و پست را بر آخرت ترجیح دادند. "...تعبیراتی که قرآن درباره مرتد به کار برده" شهدوًا أنّ الرّسول حقّ و جآءهم البیّنَت (آل‌عمران ۸۶") مِّن بعد ما تبیّن لهم الهدی (محمّد، ۲۵)، نشان دهندهٔ این است که این گونه افراد از روی عناد، لجاجت هتک مقدسات و مقابله با اسلام دست از دین برداشته‌اند و مؤید آن حوادث صدراسلام (اهل ردّه است که وقتی عدد مرتدین زیاد شد، آنان به قصد نابودی اسلام به مدینه حمله کرده و با مسلمانان وارد جنگ شدند.(ر.ک تاریخ اسلام دکتر حسن ابراهیم حسن ج ۱، ص ۳۴۴ ـ ۳۵۳، داراحیاألتراث العربی) علاوه بر آن اگر به افراد اجازه داده شود هر روز مایل باشند خود را مسلمان معرفی کنند و هر روز مایل نباشند انکار نمایند، به زودی جبهه داخلی کشور اسلام از هم متلاشی خواهد شد و راه نفوذ دشمنان و عوامل و ایادی آن‌ها باز خواهد گردید و هرج و مرج در جامعه اسلامی پدید خواهد آمد ;چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید": جمعی از اهل کتاب (از یهود) گفتند: (بروید در ظاهر) به آن‌چه بر مؤمنان نازل شده در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز کافر شوید ;شاید آن‌ها (از آیین خود) باز گردند (".آل‌عمران ۷۲). البته ممکن است گاهی ارتداد فردی از حدود زبان تجاوز نکند و نه از روی قصد خیانت به مسلمانان بلکه بر اثر گرفتار شدن در دام شبهات از اسلام خارج شود ;امّا بحث ما جنبهٔ کلی دارد و احکام تابع یک فرد و دو فرد نمی‌شود، بلکه مجموع افراد را به طور کلی باید در نظر گرفت از این جهت می‌توان گفت بازگشت یک فرد مؤمن به انکار و اعتراض (ارتداد) غالباً خالی از واکنش و تحریکات بر ضد نظام اسلام نخواهد بود ;آن هم نه تحریک بر ضد مسائل سطحی و فرعی بلکه تحریک علیه نظامی که به قیمت خون میلیون‌ها انسان فداکار و جانباز تمام شده است در این هنگام ارتداد یک فرد، به صورت هستهٔ فتنه در آمده و تحریکات و واکنش‌های او مایهٔ جذب دشمنان و مغرضان و ماجراجویان و افراد ضعیف‌الایمان گردیده و به ایجاد شورش منجر می‌شود. آیین مقدس اسلام جهت پیش‌گیری و ریشه‌کن ساختن چنین فتنه‌ها و فسادها دستور داده است که مرتد کشته شود تا نظام دین و حکومت اسلام و آیین و کتاب او دستخوش چنین حوادث شوم نگردد و مغرضان با مکتب خدا بازی نکنند. بنابراین اسلام به خاطر جرمی که مرتد مرتکب شده و برای حفظ حقوق دیگران که در سایهٔ بقای دین و حکومت اسلامی و مبارزه با ایادی و عوامل بیگانه حاصل می‌شود، چنین کیفری (اعدام یا حبس و...) را برای مرتد در نظر گرفته است و این حکم (مجازات مرتد) هیچ منافاتی با آیه" لا إکراه فی الدین و آزادی عقیده ندارد. در پایان لازم است یادآوری کنیم که اسلام میان مرتد فطری (کسی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است و مرتد ملّی (کسی که پدر و مادر او به هنگام انعقاد نطفه‌اش مسلمان نبوده‌اند و او بعداً اسلام را پذیرفته سپس از آن برگشته و همچنین بین مرد مرتد و زن مرتد فرق گذاشته است مرد اگر مرتد فطری باشد، بدون قید و شرط اعدام می‌شود ;ولی اگر مرتد ملّی باشد، در صورت عدم بازگشت به اسلام توبه کشته می‌شود. این تفاوت شاید به خاطر این باشد که ضرر ارتداد فردی که اصالتاً مسلمان بوده است (مرتد فطری به مراتب بالاتر از فرد بیگانه است که غیر مسلمان بوده سپس مسلمان شده است فرد اول به خاطر داشتن ارتباطات قوی و نیرومند، روی فکر و ذهن خانواده‌های اسلامی و ضعیف الایمان بیشتر می‌تواند اثر منفی بگذارد و بهتر می‌تواند بر ضد حکومت اسلام قیام و فعالیت کند ;در حالی که اثر منفی فرد دوم از آن کمتر است امّا زن مرتد (چه فطری و چه ملّی در اسلام کشته نمی‌شود و آن هم شاید به این جهت باشد که زن هر چند یک انسان کامل است امّا بر اثر داشتن عواطف سرشار، زودتر تحت تأثیر قرار می‌گیرد و اگر چه زودتر به انحراف فکری کشیده می‌شود، زودتر هم به سوی حق باز می‌گردد. همچنین برخی از محققان از فقها نیز فرموده‌اند: فردی که بر اثر تماس و ارتباط با گروه باطل شبهاتی در دل او پیدا شده کم‌کم صورت انکار به خود گرفته و باعث شده تا برخی از احکام ضروری دین را انکار کند، ولی به گونه‌ای است که اگر شبههٔ او زایل شود، فوراً به آغوش حق باز می‌گردد، این طور فردی نیز کشته نمی‌شود.(ر.ک پرسشها و پاسخها، استاد جعفر سبحانی ص ۲۵۵ ـ ۲۶۰، انتشارات مؤسسهٔ سیدالشهدأ / مستمسک العروهٔ آیت‌الله سیدمحسن طباطبایی حکیم ج ۱، ص ۳۷۸ ـ ۳۸۴، الطبعهٔ الرابعه نجف اشرف / تفسیر نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی ج ۲، ص ۲۷۸ ـ ۲۸۱ و ج ۱۱، ص ۴۱۸ ـ ۴۲۱ و ص ۴۲۶و۴۲۷، دارالکتب الاسلامیهٔ / المیزان علامه

طباطبایی ج ۲، ص ۳۴۲ ـ ۳۴۷، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان / قاموس قرآن سیدعلی‌اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۰۷و۱۰۸، دارالکتب الاسلامیهٔ) در پایان شایان ذکر است حکم به ارتداد کسی به همین سادگی نیست بلکه باید ارتدادش در دادگاه اسلامی به ثبوت برسد و هنگامی که حکومت اسلامی نیست ارتداد وی پیش مجتهد جامع الشرایط ثابت می‌شود و او حکم به ارتداد می‌دهد. اجرای حکم قتل نیز در حکومت اسلامی به عهده حاکم شرع است و در غیر این صورت چنانچه مرجع تقلید اجازه عمومی به کشتن فردی داد ـ مانند سلمان رشدی ـ بر هر مسلمانی واجب کفایی است به آن اقدام کند.

چه آیاتی در قرآن کریم دربارهٔ حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پرسش

چه آیاتی در قرآن کریم دربارهٔ حقوق جزایی وجود دارد؟ و منابعی را در این مورد معرفی نمایید؟

پاسخ

حقوق جزایی در اسلام در تحت سه عنوان کلی حدود، دیات و قصاص مطرح شده است و آیه‌های بسیاری در مورد این سه موضوع در قرآن وجود دارد. ذکر همهٔ این آیه‌ها و توضیح آن از گنجایش یک پاسخ خارج است از این رو، آدرس آیه‌ها و کتاب‌هایی که در این مورد تألیف شده ذکر می‌شود: آیات حدود و دیات نسأ، ۱۵، ۱۶، ۹۲، ۹۳ ;مائده ۳۲، ۳۳، ۳۸، ۳۹، ۴۵ ;انعام ۱۵۱ ;اسرأ، ۳۲، ۳۳ ;نور ;۲ تا ۱۰، ۲۳ ;ص ۴۴ ;آیه‌های قصاص بقره ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۴ ;شوری ۴۰. کتاب‌هایی که در موضوع فقه القرآن و آیات الاحکام نوشته شده است از منابع آیه‌های حقوق جزایی به حساب می‌آید که برخی از آن‌ها عبارتند از: ۱. فقه القرآن فی شرح آیات الاحکام مؤلف قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ق) ۲. کنز العرفان فی فقه القرآن مؤلف مقداد بن عبداللّه سیوری (فاضل مقداد) (م ۸۲۶ ق) ۳. التفسیر الشاهی مؤلف سید امیر مخدوم حسینی عربشاهی (م ۹۷۶ ق) ۴. زبدهٔ البیان فی تفسیر آیات احکام القرآن مؤلف احمد اردبیلی (مقدس اردبیلی (م ۹۹۳ق) ۵. مسالك الافهام الی آیات الاحکام مؤلف جواد کاظمی ۶. احکام القرآن دکتر محمد خزائلی ۷. فقه القرآن مؤلف محمد یزدی ۸. آیات الاحکام مؤلف کاظم مدیرشانه‌چی ۹. تفسیر جامع آیات الاحکام مؤلف زین العابدین قربانی لاهیجی

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟

پرسش

اگر فقیر و یا ثروتمندی مثل هم دزدی کنند آیا برای هر دو یک مجازات در نظر گرفته می شود؟

پاسخ

گناه ربطی به فقر و غنا ندارد و قانون در هر جامعه‌ای باید یکسان عمل شود. البته یکی از شرایط قطع دست سارق در فقه اسلامی این است که به خاطر فقر دزدی نکرده باشد. بنابر این در این موارد تخفیف مجازات هست..

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

پرسش

چرا در جمهوری اسلامی حکم قطع دست دزد اجرا نمی شود؟

پاسخ

قطع دست سارق قیود و شرایط متعددی دارد و کمتر موردی است که جامع شرایط آن باشد و درمواردی که قیودحکم از نظر قضایی ثابت گردد قطع انجام می گیرد. اصل اولیه در فرهنگ اسلامی آن است که خداوند دوست‌دارهدایت و سعادت بندگان است و تاآدمی در این دنیاست خداوند همه درهای رحمت و بازگشت و بخشش را به سویاو گشوده است. بنابراین خداوند می‌خواهد که حتی بدکاران هم تافرصت از دست نرفته بازگردند و دست از تبه‌کاریخویش بشویند و راهی به سوی سعادت جاودان یابند. بنابراین این لطف خداوند است که باب رحمت را می گشاید وتنها کسی از این سعادت محروم است که به آن پشت کند و تادم مرگ هم چنان به فساد وتباهی خویش ادامه دهد.{J

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پرسش

خانواده ای که کودکشان را تنبیه بدنی کرده اند و موجب سرخی و کبودی بدنش شده آیا باید دیه بدهند و آیا خداوند آنها را خواهد بخشید؟

پاسخ

اگر یقین دارند که با زدن وی دیه تحقق یافته - مثلا بدنش کبود شده و ... - باید دیه بدهند و میزان آن متناسب باآسیب‌های بدنی وارد شده مذکور در رساله‌های عملیه است. بلی اگر پس از بلوغ رضایت بدهد با استغفار ان‌شاءاللهمورد بخشش قرار خواهند گرفت.{J

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل , به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموسش تجاوز یا او را بکشد؟

پرسش

نوجوانی اظهار می کند با فریب و تهدید به قتل , به عمل لواط تن داده است از نظر اسلام چه کسی گناه کار است ؟ آیا اجازه دارد به ناموسش تجاوز یا او را بکشد؟

پاسخ

در صورتی که نوجوان مورد نظر مورد تهدید جانی قرار گرفته و جدا بر جان خود ترسیده است گنهکار نمی‌باشد.البته هر چند در

این مساءله ساده لوحی ورزیده لیکن از این جهت نیز گناهی ندارد ولی شایسته است که در آینده‌همواره تیزبینی هوشمندی و ایمان استوار خود را حفظ نماید و از فرو افتادن در چنین دامهای خطرناکی مواظبت کند.در برخورد با عاملان قضیه به هیچ وجه حق تجاوز ناموسی یا قتل ندارد و خود اینها گناهان بزرگی است که موجبکیفر است. او تنها می‌تواند به مراجع قضایی شکایت کند و در صورتی که جرم مجرمان در دادگاه ثابت شود (یعنیمرتکبین چهار مرتبه نزد قاضی اعتراف نمایند یا چهار نفر عادل شاهد عینی قضیه بوده و بر آن شهادت دهند) به حکم‌دادگاه به کیفر اعمال خود خواهند رسید. به هرحال اگر فرد مزبور باز هم دنبال سوء استفاده است با هماهنگی مراجعقضایی باید وی را به عقوبت عملش رساند در غیر این صورت بهتر است موضوع کاملا- پنهان بماند.{J

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پرسش

آیا در اسلام بعضی رفتارها با کنیزان و غلامان با تساوی حقوق انسانی سازگار است ؟

پاسخ

اولا: زندگی اجتماعی بشر تا چندین قرن پیش اقتضای آن را داشته که نظام بردگی بر قرار باشد اسلام نیز بنا برمقتضیات زمان و عدم امکان لغو یکباره آن را امضا نموده ولی حقوقی را از نظر اخلاقی و قانونی برای آنان برقرار وزمینه‌های فراوانی را برای آزاد سازی تدریجی آنان فراهم آورد. (مانند کفارات احکام ام ولد مکاتبه تدبیر و...) اساساآزاد سازی برده یکی از اعمال شایسته و بسیار بافضیلت دانسته شده و اسلام همواره مردم را به آن ترغیب نمودهاست. و ما ادریک ماالعقبه فک رقبه (سوره بلد). از نظر حقوقی و اخلاقی نیز اسلام نظامی کامل را برای حمایت از آنهافراهم نموده و همواه در جهت حفظ حقوق آنان توصیه نموده است. از جمله برای روابط جنسی کنیزان با اربابان خودو یا دیگران قوانینی وضع نموده مثل اینکه مالک کنیز می‌تواند آن را برای مدتی به دیگری ببخشد ولی این کار شرایطیدارد از قبیل اینکه باید عده نگه دارد ثانیا در این مدت اگر دارای فرزند شد آزاد می‌گردد و ...می بینیم که در مجموعبرای قانونمند کردن روابط جنسی و جلوگیری از فساد و فحشا و برآورده کردن نیازهای جنسی قانون و ضوابط خاصیآورده است. نکته مهم در این جا آن است که نوعا کسانی که به اینگونه احکام اشکال می‌کنند طرفدار روابط آزاد جنسی(همانند غرب) هستند که هیچ حد و مرزی را برای غریزه جنسی محترم نمی‌شمارند ولی نسبت به استمتاع جنسیقانونمند نقص و اشکال وارد می‌کنند. از طرف دیگر تساوی حقوق انسانی به معنای تشابه همه روبناها و مناسباتبشری نیست وگرنه همگان باید در تمام مسایل فردی و اجتماعی حتی میزان دریافتی ماهیانه و ... برابر باشند درحالیکه چنین چیزی حتی در جوامع کمونیستی نیز قابل اجرا نیست. ثالثا: احکام مربوط به روابط برده‌داری جنبهمقابله به مثل دارد یعنی کفار در نبرد با مسلمین اسرای مسلمانان را کنیز و برده می‌ساختند و شنیع‌ترین اعمال ضدانسانی را در برابر آن اعمال می‌کردند اسلام نیز ناچار بود در این رابطه به مقابله به مثل دست بزند ولی از نظر کیفیترابطه با بردگان که اسرای کفار بودند شیوه‌های ظالمانه آنان را برانداخت و برخی از اصول آن که منافی عدالت نیسترا پذیرفت. جواز بخشش برده مبتنی بر این اصل حقوقی است که رقبه بردگان تحت ملکیت برده‌دار در آمده و لازمهآن جواز پیشکش کردن با شرایط خاصی است.{J

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

پرسش

چرا بعضی از حدود مثل حد سرقت در محاکم قضایی اجرا نمی شود

پاسخ

حدود در اسلام مشخص و معین است ولی اجرای آن شرایطی دارد؛ مثلا در مورد سرقت زمانی دست دزد بریدهمی‌شود که سرقت او همراه با شانزده شرط باشد و یا ثبوت حد زنا در صورتی است که چهار شاهد عادل در مجلسواحد نزد قاضی شهادت دهند آن هم بر وجهی خاص. بنابراین اثبات حد شرایطی دارد که اغلب سرقت‌ها فاقد آناست. از همین رو دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می‌شوند. ثانیا اجرای برخی از حدود ممکن است در شرایطخاصی از نظر بازتاب در افکار عمومی چندان مطلوب نباشد. به همین جهت در برخی موارد ممکن است حکم به نحودیگری اجرا گردد و یا موقتا اجرا نگردد.{J

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به به قتل رساند؟

پرسش

آیا می توان افرادی که مهدور الدم هستند بدون مراجعه به دادگاه آنها را به به قتل رساند؟

پاسخ

کسی که مهدورالدم است تنها توسط دادگاه صالح می‌تواند محاکمه و به سزای عمل خود برسد و هیچ فردی حق ندارد خودسرانه به این امور اقدام نماید. شما می‌توانید در معرفی او به مراجع ذی‌صلاح اقدام کنید و یا به نحوی ازورودش به منزل جلوگیری کنید.

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟

پرسش

اکراه در قتل مجوز آن نیست و رافع مسوولیت از مباشر نیست , علت چیست ؟

پاسخ

پیش از پاسخ، نخست باید تأمل بیشتری در مفهوم «اکراه» و تفاوت آن با «اجبار» داشت. اکراه آن است که شخص دیگری را وادار کنید که فلان عمل خاص را انجام دهد، یا ترک کند، وگرنه خود و یا وابستگان و متعلقین به او تهدید به قتل یا ضرب و جرح یا ایراد خسارت(مادی یا معنوی) می‌شوند و فرد مُکرَه (مورد اکراه) با اختیار خود و به منظور رهایی از آسیب‌های ناشی از تهدیدات مُکرِه (اکراه کننده)، آن کار را انجام دهد و یا کاری را که باید براساس وظیفه یا تعهدش انجام می‌داد، ترک کند و به جا نیاورد. در حالی که «اجبار» در آن جای صدق می‌کند که طرف مقابل دیگر اراده‌ای نداشته باشد و شخص دیگری تصمیم گیری و در واقع اجرا می‌کند. نهایت این که فرد مجبور، مانند یک ابزار و وسیله، واسطه اقدام می‌شود. در این جا مسؤولیت با فرد مجبورکننده است و در حقیقتمباشر او است؛ چه این که فرد مجبور نقشی نداشته و در حد وسیله‌ای بوده است که در دست دیگری و به اراده دیگری

مورد استفاده قرار گرفته است، (شیخ النجفی، محمد بن حسن، جواهرالکلام، ج ۴۱، تهران،المکتبهْالاسلامیه، الط ۶، ص ۴۵). در مورد اکراه و یا تقیه، به لحاظ جلوگیری از خسارت مهم‌تر و حفظ جان و ناموس دیگران، لطف الهی شامل بندگان شد واقدام ناشی از اکراه را مسؤولیت‌زا ندانسته‌اند و به مقتضای «حدیث رفع» [قال رسول الله(ص) «رفعت عن امتیاربع خصال: ما اضطروا الیه و ما نسوا و ما اکرهوا علیه و ما لم یطیقوا و ذلک فی کتاب الله قوله «ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا...» و قول الله: «الا من کره و قلبهمطمئن بالایمان »، (ر.ک: شیخ حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، تهران، المکتبهْالاسلامیه، الط ۵ ،ص ۴۷۰ (باب ۲۵ از ابواب امر به معروف و نهی ازمنکر). [اکراه رافع مسؤولیت است. اما روشن است فلسفه این کار، حفظ جان و جلوگیری از خونریزی است. پس در موردی که این اکراه خودش به خونریزی و کشتار انسان بی‌گناه دیگر نینجامد، دلیلی برای سلب مسؤلیت از مباشر وجود ندارد [از امامباقر(ع) روایت شده که فرمودند: « انما جعل التقیهْ لیحقن بها الدم فاذا بلغ الدم فلیس تقیه »، (همان، ص ۴۸۳)]؛ یعنی، فردی که تحت اکراه قرار گرفته،براساس چه مصلحتی اقدام به کشتار دیگری می‌کند؟ اگر این کار را نکند، چه مصلحتی مهم‌تر از حفظ جان این فرد مقتول، از بین خواهد رفت؟ پس تنها حفظ جان خویش یا بستگان نمی‌تواند مجوز کشتن افراد بی‌گناه دیگر باشد. در روایتی امام باقر(ع) فرمودند: عن زرارهْ عن ابی جعفر(ع) فی رجل امر رجلاً بقتل رجل [فقتله] فقال: یقتل به الذی قتله و یحبس الامر بقتله فیالحبس حتی یموت ؛ اگر کسی به دیگری دستور داد فردی را بکشد و آن شخص اقدام کرد، همان فرد قاتل را قصاص می‌کند؛ ولی دستوردهنده را به حبس ابد محکوم کنند تا در همان حبس بمیرد {M، (وسائل‌الشیعه، ج ۱۹، ص ۳۲، باب ۱۳ از ابواب قصاص النفس، ح ۱). به همین جهت محقق حلی (صاحب شرایع السلام می‌فرمایند: اصلاً مسأله اکراه در مسأله قتل واقع نمی‌شود و همان‌طور که صاحب جواهر در تفسیر و شرح آن نوشته‌اند، مقصود این است که گرچه موضوعا اکراه واقع می‌شود، اما شرعا این اکراه معتبر نبود آثار رافعیتمسؤولیت، بر آن مترتب نیست. اذا اکرهه علی القتل فالقصاص علی المباشر دون الامر ولا یتحقق الاکراه (شرعا) فی القتل و یتحقق فیماعداه... ، (جواهرالکلام، ج ۴۱، ص ۴۴). خلاصه این که قصاص مربوط به قاتل است و به مسبب قاتل نمی‌گویند؛ مگر با عنایت و توجه خاص به این که او تأثیر در انگیزش به این امر داشته است وگرنه قاتل اصلی و حقیقی همان مباشر است.{J

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است ؟

پرسش

آیا همه گناهان کبیره دارای حد شرعی است ؟

پاسخ

البته همه گناهان کبیره، دارای حد شرعی نیست؛ گرچه بعضی از آنها دارای تعزیر است. آن گناهانی هم که دارای حدّ هستند، تا شرایطی که در فقه اسلام برای وجوب حد بیان شده، تحقق نیابد حد جاری نمی‌شود. گفتنی است که یکی از آن شرایط، ثبوت گناه نزد حاکم شرع است. بنابراین اگر خدای ناکرده کسی مرتکب عملی مثل زنا شد، ولی در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی زناکار بودنش ثابت نگردید، حدّ جاری نمی‌شود. تحقق زنا به دخول مرد با زن است و اگر صرف تماس بدنی و مقدمات آن باشد و در اثر آن منی خارج شود، اصطلاحا به آن زنا نمی‌گویند؛ لکن همین مقدار هم اگر در نزد حاکم شرع و دادگاه اسلامی ثابت شود، موجب تعزیر می‌شود.

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود؟

پرسش

قطع دست سارق چه شرایطی دارد که برخی جاها می شود برخی جاها نمی شود؟

پاسخ

اول: دزد بالغ باشـد. دوم: عاقل باشد. سوم: در اختیار خود دزدی کند. چهارم: مال دزدی حداقل یک چهارم دینار یعنی چهار نخود و نیم طلای سکه دار، یا چیز دیگری که به این ارزش باشد. پنجم: بداند مالی را که بر می دارد مال مردم است. پس اگر اشتباه کرد و خیال کرد مال خود اوست، حـد جاری نمی شود، هر چند ضامن است. شـشم: خود او در مالی که بر می دارد شـریک نباشد. پس اگر مثلاً از مال مشترک به مقـدار سـهم خود بردارد حد ندارد. هفتم: مال در جایی محفوظ و در بسته باشد و او حفاظت آنجا را از بین ببرد. مثـل اینکه قفل را باز کنـد، یا بشـکند، یا دیوار را خراب یا سوراخ کنـد یا از دیوار بالا رود و مال را ببرد. پس اگر دیگری در را بـاز کنـد و او مـال را ببرد، و یـا در حمام و مسـجد و اماکن عمومی مالی را ببرد حـد جاری نمی شود هر چنـد او را تعزیر می کنند. هشـتم: مخفیانه مال غیر را ببرد. پس اگر ظالمی به زور علناً در را باز کند و مال را ببرد، یا به زور مال را از صاحبش بگیرد، یا از دست او برباید، یا مال امانت را تصـرف کند و پس ندهد دست او را می برند هر چند ضامن است و تعزیر می شود. نهم: اضطرار و ناچاری، او را به دزدی وادار نکرده باشد. پس اگر کسـی مثلاً در زمان کمبود و قحطی، مواد غذایی مورد نیاز را بدزدد، دست او را نمی برنـد. دهم: سارق، پـدر صاحب مال نباشـد. پس دست پـدر را برای سـرقت مال فرزنـد نمی برنـد، ولی دست فرزند را برای سرقت مال پدر می برند. ضـمناً اگر کسـی از جیب یا آستین کسـی چیزی را ببرد، پس اگر از جیب یا آستین لباس زیر ببرد دست او را می برند، ولی اگر از جیب یا آستین لباس رو ببرد دستش را نمی برند بلکه تعزیر می شود. همچنین گر کسی مثلاً قفل را شکست و داخل شد ولی پیش از اینکه چیزی را ببرد بازداشت شد، حد جاری نمی شود بلکه او را تعزیر می کنند.

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پرسش

آیا در زمان پیامبر دیه مسلمان با غیرمسلمان (مثلا مسیحی یا یهودی) یکی بود؟

پاسخ

مسألهی دیهی مسـیحیان، یهودیان و زرتشتیان از دیدگاه علمای شـیعه امامیه و اهل سنت، مورد اختلاف است. از دیدگاه اهل سنت، دیهی مسـیحی و یهودی بـا دیه زرتشتی فرق دارد و در دیهی مسـیحی و یهودی هم اختلاف نظر دارنـد. برخی از آنان دیهی این دو امر را یک سوم دیهی مسـلمان می‌دانند، برخی یک دوم دیهی مسلمان گفته‌اند، برخی دیهی آن دو را دیهی کامل می‌دانند و برخی هم می گویند: اگر کسـی مسـیحی یا یهودی را به عمد بکشد باید دیهی کامل بدهد و اگر به خطا بکشد باید نصف دیهی مسـلمان، دیه بدهـد و در مورد زرتشتیان، مالکی‌ها و شافعی‌ها گفته‌انـد که دیهی آنان هشـتصد درهم است(مفتاح الکرامهٔ، ج ۲۱، ص ۱۷۶، چـاپ اول، دارالـتراث، لبنـان، بیروت، ۱۴۱۸ ق). از دیـده اکثریت علمـای شـیعهی امـامیه، دیهی اهـل کتـاب (مسـیحیان، یهودیان و

زرتشتیان) هشتصد درهم است(جواهر الکلام، ج ۴۳، ص ۳۸؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۵۹، مسأله ۳۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۰، باب ۱۳ از ابواب دیات النفس). و بر اساس برخی از روایات، در زمان پیامبر هم دیه اهل کتاب هشتصد درهم بوده و با دیه مسلمان یکسان نبوده است. دیه‌ی مسلمان بر اساس درهم، ده هزار درهم است (۱۰/۰۰۰) تحریر، ج ۲، ص ۵۵، م ۱). سماعهٔ بن مهران از امام صادق(ع) چنین نقل کرده است: پیامبر اسلام(ص)، خالد بن ولید را به بحرین فرستاد، خالد خون عده‌ای از اهل کتاب را ریخت و به پیامبر(ص) نامه نوشت. در آن نامه به اطلاع پیامبر رسانید که گروهی از یهود و نصارا را کشتم و برای اولیایشان هشتصد درهم دیه دادم. گروهی از زرتشتیان را هم کشتم. ولی به آنان چیزی ندادم. چون درباه‌ی آنان چیزی به من نگفته‌اید. پیامبر اسلام در جواب نامه‌ی خالد نوشت: دیه‌ی رزتشتیان مانند دیه مسیحیان و یهودیان است و آنان اهل کتاب هستند (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۱، باب ۱۳، ح ۷، ابواب دیات النفس). این روایت، به روشنی می‌فهماند که در زمان خود پیامبر اسلام هم دیه‌ی اهل کتاب با مسلمان فرق داشت. در برخی از روایات آمده است که دیه اهل کتاب، با دیه مسلمان فرق ندارد. ابان بن تغلب از حضرت امام صادق(ع) نقل کرده است که آن حضرت فرمود: دیه‌ی یهودی، نصرانی و مجوسی، مانند دیه‌ی مسلمان است (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۲). از نظر شیخ طوسی، این روایت مربوط به کسانی است که عادت به کشتن اهل کتاب دارند. اگر کسی عادت به کشتن اهل کتاب داشته باشد باید دیه‌ی کامل بدهد تا دست به این عمل نزند (جواهر، ج ۴۳، ص ۳۹). در روایتی آمده است که از حضرت امام صادق(ع) از قتل اهل کتاب سؤال شد. آن حضرت فرمود: قتل اهل ذِمّه (اهل کتاب) کار سختی است و مردم آن را تحمّل نمی‌کنند. پس باید به اولیای مقتول، عینِ دیه‌ی مسلمان را بدهد تا این قاتل دست از کشتن مردم عراق و اهل کتاب بردارد. اگر بنا باشد مسلمان بر اهل کتاب خشم بگیرد، او را بکشد، زمین‌های او را تصاحب کند و هشتصد درهم به اولیایش بدهد. در این صورت، کشتار در میان اهل کتاب بیشتر می‌گردد (وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۶۳، باب ۱۴، ح ۱). در میان بزرگان شیعه، شیخ صدوق، در مورد روایات دیه، نظر خاصّی دارد. برای اطلاع می‌توانید به کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۹۱، چاپ آخوندی، چاپ پنجم، ۱۳۹۰ ه‍ ق مراجعه کنید.

در کتاب «قضاوتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داســتان به توضیح این نکته می پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پ

پرسش

در کتاب «قضاوتهای حضرت علی بن ابیطالب» تألیف سید اسماعیل رسول زاده، انتشارات دهقان، قسمت پنجم، بند ۱۲۶ (قاتل و مقتولی) بعد از بیان داستان به توضیح این نکته می پردازد که چون قاتل اصلی جان قاتل ظاهری را نجات داده، قصاص نمی شود و دیه مقتول نیز از بیت المال پرداخت می شود، بنابراین فرض، ممکن است فردی کسی را بکشد و سپس با فرد دیگری دست به یکی کند و عین این ماجرا را بوجود آورد تا قصاص نشده و دیه نیز نپردازد، در این باره حکم چیست؟

پاسخ

آن روایتی که در کتاب مذکور مطالعه کرده اید ما نیز در جای دیگر خوانده ایم لکن به طور کلی باید توجه داشته باشید که بیان حکم شرعی در تمام موارد مخصوصا در امر مهم قضا کار فقیه جامع الشرایط است و این گونه روایات بر فرض صحت سند قضیه و حکمی است در مورد خودش که شاید براساس مصالحی از امام معصوم(ع) صادر گردیده و نمی توان سایر موارد را با آن مقایسه

کرد مگر این که فقیه جامع الشرایط بعد از بررسی سایر ادله حکمی مطابق با این روایت صادر نماید و اما این که فرمودید ممکن است بعضی از این حکم سوء استفاده نمایند اگر قاضی هشیار بوده و به رموز قضاوت آگاه باشد خود می داند که در صورت علم به حیله افراد چگونه قضاوت نماید.

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پرسش

چرا حدود قضایی اسلام توسط قوه قضائیه ما اجرا نمی شود.

پاسخ

قبل از پرداختن به پاسخ سؤال ذکر این نکته لازم است که این چنین نیست که اصلا حدود الهی در جامعه ما اجرا نمی‌شود بلکه بر عکس در موارد متعددی حدود الهی بعد از ثابت شدن آن به مرحله اجرا در آمده و در رسانه‌ها و مطبوعات نیز منعکس شده است و یکی از دلایلی که مجامع بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران را از لحاظ حقوق بشر مورد فشار قرار داده و تحریم‌های متعدد اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و... را بر ایران تحمیل نموده‌اند اجرای حدود الهی توسط حکومت اسلامی ایران مباشد. پایبندی جمهوری اسلامی ایران بر اجرای حدود الهی در مواردی تا قطع رابطه با کشورهای پیش‌رفته که هزینه‌های زیادی نیز برای ایران به همراه داشته است. متأسفانه برخی جریانات سیاسی به نام اصلاحات در اجرای حدود و احکام الهی نظام را با چالش های جدی مواجه می سازند و موانعی را برای تحقق حدود ایجاد می کنند. این کار ریشه در امور مختلفی دارد، برخی از آنان به نام قرائت های مختلف منکر حدود و دیات در زمان معاصر شده آن را ظالمانه و خشونت غیر انسانی می خوانند و این مطلبی نیست که از دیده ها پنهان بماند، چنان که در روزنامه ها و مجلات جمهوری اسلامی ایران با اجازه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی این نظام اجازه نشر پیدا می کنند و برخی دیگر به نام مصلحت و منافع ملی و این که حقوق بشر بر حقوق داخلی و ملی (که در کشور ما حقوق اسلامی است) مقدم است و برخی نیز به بهانه گسترش روابط بین المللی مخصوصا از جهت سیاسی - اقتصادی با کشورهای اروپایی از انجام این کارها امتناع نموده برای قوه قضائیه و مجریان این قانون مزاحمت و ممانعت ایجاد می کنند. اما این که چرا مفاسد اجتماعی در جامعه وجود دارد و حدود الهی به صورت کامل اجرا نمی‌شود باید گفت که: اولاً: برای اجرای حدود الهی تا تمام شرایط محقق نشود حدود اجرا نخواهد شد و از آن‌جا که شرایط بسیار متعددی را برای اجرای حدود معین فرموده‌اند مثلاً برای قطع دست دزد باید هشت شرط وجود داشته باشد ، (ر.ک: ترجمه تحریرالوسیله امام خمینی، ج۴، ص ۲۲۰) بر این اساس در اکثر موارد چون مجموعه شرایط محقق نیست حد ثابت نمیشود. ثانیا: هر چند اجرای حدود الهی نقش بسیار مؤثری را در اصلاح جامعه اسلامی دارد ولی اسلام هرگز تنها بر اجرای حدود در جامعه تأکید نفرموده بلکه وظیفه حکومتها را حل اساسی و ریشه‌ای مجموعه عواملی که منجر به این مفاسد میشوند قرار داده بر این اساس تا زمانیکه فقر، بیکاری، مشکلات اجتماعی، اقتصادی وغیره گریبانگیر مردم باشد اجرای حدود به تنهایی برای اصلاح جامعه از مفاسد کافی نمی‌باشد.

در احکام حقوقی اگر پدری فرزند خود را بکشد ،حق قصاص برای او نیست ،در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود .آیا این امر تبعیض و یک جانبه گرایی نیست ؟

پرسش

در احکام حقوقی اگر پـدری فرزنـد خود را بکشد ،حق قصاص برای او نیست ،در حالیکه اگر فرزند پدر خود را بکشد قصاص می شود .آیا این امر تبعیض و یک جانبه گرایی نیست ؟

پاسخ

اولا مقررات مذکور تبعیض نیست بلکه تفاوت است. ثانیا انگیزه برای تبعیض وجود ندارد. ثالثا منشأ این تفاوت به لحاظ حقوق برتر و پیشین پدر بر عهده فرزندان است. توضـیح آنکه: ۱- هر گونه اختلافـی را تبعیض نامیـدن اشـتباه است چه اینکه تبعیض یعنی بی عدالتی و نادیده گرفتن حق دیگران و کسـی بر خدای متعال حقی ندارد تا تبعیض یا بی عدالتی پیش آید. آنچه که هست این است که خدای متعال از لطف و تفضل خود، حقوقی را برای ما قرار داد و نه آن که ما طلب کار باشیم و خدا حق ما را نداده باشد، هدیه و لطفی است که صـاحب کرامت و بزرگواری به ما ارزانی داشـته است. ۲- شایـد سؤال شود که چرا خدای متعال در اعطای حقوق بین مـا تفـاوت قائـل شـد، مگر مـا همه بنـدگان خـدا نیسـتیم؟ پاسـخ: اگر این تفـاوت بـدون ملاـک و از روی هوی و هوس باشـد، نارواست. اما اگر به ملاک موجه و معقول باشد نه تنها ناروا نیست بلکه حکیمانه و عین عدالت است و خلاف آن ظلم و بی عدالتی است. امـا حکمت این تفاوت، بااذعان به اینکه ما به همه اسـرار و علل احکام آگاهی نـداریم، با توجه به روایات و نیز منطق عقلائی این است که پدر منشأ پیدایش این فرزند و نیز مسئول و متفکل رشد و پرورش و تربیت آن است که با زحمات طاقت فرسا و تحمل سختی هـای فراوان این نهـال وجودی خود که ثمر عمر اوست آبیـاری می کنـد و اقـدام به قتـل فرزنـد گرچه بسـیار نادر است، ولی مراعـات این حق سـابق بر این خطـای بزرگ، بـاعث تخفیف در مجـازات می شود چیزی از زشتی کـار او نمی کاهـد. امـا به لحاظ رعایت و حقوق سابق بر این فرزند و سـبک و سـنگین کردن آن حقوق با این جرم قدری از کفه مجازات کاسته می شود، اما فرزند چنین حقی بر پـدر ندارد. ۳- خـدای متعـال بی نیاز مطلق است و حکیم و علیم و قادر، پس چه انگیزه ای برای تبعیض می توانـد در خداونـد ریشه داشـته باشـد. آیا جهل یا نیازمندی یا خلاف مصـلحت و حکمت رفتار کردن یا ناتوانی، معاذ الله. بنابراین تمام قوانین الهی حکیمانه و عادلانه است.

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشـد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه این قانون ،قانون صدر اسلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماهها بوده ک

پرسش

یکی از موضوعاتی که امروزه در جامعه مطرح می باشد بحث افزایش دیه به میزان یک سوم دیه معمولی در ماههای حرام می باشد با توجه به اینکه این قانون ،قانون صـدر اسـلام بوده و به منظور برقراری امنیت در ماههای حرام به خاطر ادای فریضه حج و نیز حفظ حرمت این ماههـا بوده که در این ماهها جنگی صورت نگیرد ولی امروزه با توجه به کثرت وسایل نقلیه و اسـتاندارد نبودن راهها که منجر به بروز برخی تصادفـات می گردد همچنـان این قـانون اجرا می گردد که بـا همگامی اسـلام با زمان منافات دارد و افرادی که مرتکب به قتل غیر عمـد می شونـد بدون هیچ دلیل منطقی و صـرفا به خاطر حرام بودن ماههای هجری قمری مجبور به پرداخت دیه ای سنگین تر می شوند که این امر موجب نارضایتی مردم و بدبینی به قانونگذار می شود.

پاسخ

با تشکر از کنکاش گری شما پرسش گر گرامی، پاسخ را در دو مرحله پی می گیریم: ۱. حکمت «تغلیظ دیه» در ماه های حرام: شکی نیست که هر جرمی از هر مجرمی با عمد و اختیار، استحقاق جریمه و مجازات را دارد. از سوی دیگر، همه مجرمان یکسان نیستند و بدون شک شرایط زمانی، مکانی، روانی و ویژگیهای دیگر آن ها تفاوت دارد. به همین دلیل امروزه، در تمام قوانین جهان، اموری را با عنوان عوامل تشدید و تخفیف در کنار قوانین کیفری و جزایی قرار می دهند، مثلاـ بیماری روانی را عامل تخفیف و تکرار در جرم را معمولاـ عامل تشدید می دانند. اسلام نیز، از چهارده قرن پیش عوامل تشدید و تخفیف را به صورت جامع و جالبی، هم در مجازات های دنیوی و هم در مجازات های اخروی پیش بینی کرده است. در یک بررسی ساده معلوم می شود «عوامل تخفیف» در اسلام نسبت به «عوامل تشدید» بیشتر است و این به خاطر همان طبیعت ذاتی اسلام است که بر اساس رحم، عاطفه و شعار «یا من سبقت رحمته غضبه» است. از جمله عوامل تشدید مجازات در اسلام، مکان و زمان جرم است. چنانچه جرمی در مکان های عادی یا مکه مکرمه رخ دهد، مجازات به علت قداست مکان مکه مکرمه متفاوت است. هم چنین مجازات در ماه های حرام به علت قداست آن ها شدیدتر شده و دیه قتل در ماه های حرام یک سوم اضافه می شود. این نوع مجازات به خوبی نشان می دهد که اهمیت جرم تنها بسته به جنبه ذاتی آن نیست، بلکه خصوصیات زمانی و مکانی کاملا در آن موثر است. از سوی دیگر بدیهی است که چنانچه کسی حرمت اماکن و زمان های مقدس را نگه نداشت مشخص می شود که روح طغیانگری او بیشتر و جسورتر است و چنین فردی ضرر و خطرش برای جامعه بیشتر است. کما این که افراد غیر مذهبی و آلوده، برخی ایام و اماکن مثلا روز تاسوعا و عاشورا و ... مرتکب گناه نمی شوند. ۲. چرایی سرایت این حکم به قتل خطایی: مشهور فقها معتقدند که «تغلیظ دیه» شامل قتل خطایی نیز می باشد و در این باره به روایت هایی استناد کرده اند که نقل آنها فرصت دیگری می طلبد. اما در مورد پرسشی که مطرح کردید گفتنی است: از نکات یاد شده معلوم می شود که «تشدید دیه» در ماه های حرام افزون بر حفظ حرمت این ماه ها، عاملی برای کاستن جنایات در این ماه ها است. این دو عامل – اگر علت واقعی حکم باشند و چه بسا علت های دیگری دخیل باشد که ما از آن بی اطلاعیم – در حال حاضر نیز موجود است دست کم مردم در این ماه ها مواظبند که مرتکب قتلی – عمدی یا خطایی – نشوند؛ چرا که هر چند قتل خطایی، بدون اراده افراد صورت می گیرد، اما معمولا مقدمات آن در دست افراد است می توان با احتیاط از بسیاری حوادث ناخواسته کاست. اما استنباطی که شما در پرسش مطرح کردید از چند جهت قابل بررسی و نقد است: ۱. ماه های حرام چهارتاست: رجب، ذی قعده، ذی حجه و محرم. ماه رجب از ماه های دیگر جداست و ارتباطی به امنیت راه ها برای حج ندارد، بنابراین نمی توان امنیت راه ها را علت اصلی حکم دانست. ۲. زیادی اشتباه به عر علتی، دلیل عاقلانه ای برای برداشتن حکم نیست. مثلاـ لغو جریمه های راهنمایی و رانندگی به دلیل این که بیشتر راننده ها مرتکب تخلفات راهنمایی و رانندگی می شوند عاقلانه نیست. می توان با استاندارد کردن جاده ها مانند کشورهای غربی و حتی برخی از کشورهای اسلامی از بروز حوادث منجر به فوت کاست. نه این که حکم را به خاطر خوشایند عده ای رفع کرد. ۳. به نظر می رسد در این که تشدید دیه در قتل عمد و شبه عمد عاملی برای کاستن جرم چه در گذشته و چه در حال حاضر است، تفاوتی نیست، علاوه بر این که قطعا حرمت نگه داشتن این ماه ها که ظرف زمانی برای بهترین عبادات است، تفاوتی در زمان حال و قدیم نیست بنابراین دغدغه شما قتل های خطایی است. قتل خطایی در زمان پیامبر اکرم(ص) و در حال حاضر هر دو ممکن بوده و هست. چنین نیست که قتل خطایی در صدر اسلام نبوده و در حال حاضر پیدا شده باشد. البته شاید در آمار تلفات تفاوتی باشد که کم یا زیاد بودن آمار کشته ها – که غالبا از ناحیه بی احتیاطی است – در وضع احکام تأثیری ندارد. ۴. بله، چنانچه بحثی در این زمینه باشد، در شمول احادیث برای قتل خطایی است که عده ای از فقیهان [ماهنامه دادرسی، سال ۱۳۷۶، ش ۵ و ۶، ص ۴] بر این باورند که احادیث «تغلیظ دیه» شامل قتل های خطایی نمی شود، بنابراین اگر محقق یا فقیهی از این راه وارد شود و با بررسی سند روایات و دلالت آنها در کنار دلایل عقلی به نتیجه ای برسد شاید بتواند حکمی را برخلاف مشهور استنباط کند.

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پرسش

مجازات مرتد به عهده کیست؟

پاسخ

به عهده دادگاه عدل اسلامی است که زیر نظر حاکم شرع واجد شرایط باشد.

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند.این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم حق مطالبه دیه را دارند؟

پرسش

در رابطه با ماده ۲۶۸ قانون مجازات اسلامی که عفو جانی قبل از مرگ توسط مجنی علیه را عامل سقوط قصاص می داند و در این حالت اولیای دم مقتول، دیگر نمی توانند مطالبه قصاص کنند.این سؤال مطرح است که آیا دیه هم ساقط می شود یا اینکه اولیای دم حق مطالبه دیه را دارند؟با توجه به اینکه این ماده جنبه کاملاـ فقهی دارد و از فتوای فقها گرفته شده است خواهشمند است نظر تعدادی از فقها را در این رابطه بیان کنید و علت وضع این حکم را توضیح دهید.

پاسخ

آری مجنی علیه می تواند قبل از مرگ جانی را عفو نماید و غیر واحدی از فقها هم فتوا داده اند و مقتضای عموم ادله عفو و سلطه انسان بر حقوق خود هم می باشد و فرقی بین جنایت بر نفس و عضو نمی باشد، لکن نسبت به عفو از دیه چون دیه بعد از فوت ثابت می گردد و عفو مقتول نسبت به مازاد از ثلث دیه، نافذ نبودنش خالی از وجه نیست بلکه خالی از قوت نیست و در این حکم فرقی بین جنایت عمدی و غیر عمدی نیست (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، س ۱۹۰۴). توضیح این که مجنی علیه می تواند علاوه بر عفو از قصاص (یک سوم) از دیه که حق خودش می باشد را عفو نماید اما نسبت به (دو سوم) دیگر چون حق ورثه است نیاز به رضایت ورثه دارد.

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پرسش

آیا قاضی در جرائمی مانند زنا که در فقه ادله اثبات آن احصا شده (اقرار و شهادت) می تواند با استناد به علوم و معاینات پزشکی حکم صادر کند یا خیر و فقط باید به ادله احصا شده اکتفا کند.

پاسخ

علم قاضی – اگر مستند به امارات و قرائن باشد که معمولا موجب علم است و می توان آن قرائن را ارائه داد تا مورد از مظان تهمت نباشد و قاضی متهم نگردد – حجت است و به عمل معصومین(ع) معتضد و مؤید می باشد. علم قاضی در جایی حجت است که از روی حس و مبادی قریب به حس باشد یعنی از راه قرائن و امارات قابل اثبات و استناد حاصل شود و فرقی بین حق الله و حق الناس نیست، لکن در حق الناس شکایت خصوصی لازم است (مجمع المسائل آیت الله صانعی، ج ۱، ص ۶۲۲).

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پرسش

چرا زنی که همسرش به قتل رسیده حق قصاص ندارد.

پاسخ

آنچه که در رساله های عملیه و فقه وارد شده این است که زوج و زوجه حق قصاص ندارند یعنی حق قصاص نداشتن تنها مختص زنان که شوهرشان به قتل رسیده نیست بلکه زوج و زوجه هر دو چنین حقی را نخواهند داشت. امام خمینی (ره) در تحریر مسأله چهارم در کتاب قصاص، کیفیت استیفا می فرمایند : «کسی که مال را ارث می برد ، قصاص را نیز ارث می برد، غیر از زوج و زوجه ؛ که محققا اینها مستحق قصاص نمی باشند...» بنابراین با توجه به فتوای امام زن و شوهر هیچ کدام حق قصاص ندارند. و از نظرات فقها فهمیده می شود که حق قصاص در محارم نسبی است نه در سببی. و نکته دیگر این است که به نظر می رسد اسلام همواره خواسته است تا دایره چنین اموری را محدودتر نماید از این رو اگر چه هر یک از زن و شوهر از فقدان دیگری رنج می برند و متحمل خساراتی می شوند اما اسلام با توجه به نکته مذکور حق قصاص را به فرزندان و دیگر اولیا و وارثان داده است و زوج و زوجه و نیز دیگر بستگان سببی را از این حق محروم نموده است. حتی در مورد بستگان نسبی هم قرآن سعی کرده است بجای قصاص کردن که ناشی از عقده درونی است ، به عفو قاتل و دریافت دیه بجای قصاص ترغیب نماید. این کار علاوه بر اینکه قاتل را متنبه ساخته و در برابر عفو و گذشت اولیای دم خاضع و خاشع خواهد نمود، روحیه گذشت، ایثار، فداکاری و ... را که از ملکات نفسانی و اخلاق کریمه است در شخص گذشت کننده بوجود خواهد آورد. از اینرو خداوند متعال در آیه ۱۷۸ بقره می فرماید: «یا ایها الذین امنور کتب علیکم القصاص فی القتلی... فمن عفی له من أخیه شیء فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان...» ای افرادی که ایمان آورده اید! حکم قصاص در مورد کشتگان بر شما نوشته شده است... پس اگر کسی از ناحیه برادر (دینی) خود مورد عفو قرار گیرد باید از راه پسندیده پیروی کند... . در آیه بعد هم می فرماید: «و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب لعلکم تتقون » و برای شما در قصاص حیات و زندگی است ای صاحبان خرد، تا شما تقوی پیشه کنید. آنچه از این دو آیه شریفه فهمیده می شود این است که اگر چه قصاص امری لازم و حق اولیای مقتول است اما اگر اولیای مقتول عفو و گذشت نمایند و یا بجای قصاص به دریافت دیه رضایت بدهند بهتر خواهد بود. بنابراین مسأله قصاص حقی برای اولیای مقتول است و هرگز یک حکم الزامی نیست بلکه اگر مایل باشند می توانند از این حقشان صرفنظر کنند و قاتل را ببخشند و خونبها نگیرند یا ببخشند و خونبها هم بگیرند. اسلام که در هر مورد مسائل را با واقع بینی و بررسی همه جانبه دنبال می کند، در مساله خون بی گناهان نیز حق مطلب را دور از هر گونه تندروی و کندروی بیان داشته است. نه همچون آئین تحریف شده یهود فقط تکیه بر قصاص می کند (بلکه عفو و

گذشت را مطرح نموده است فمن عفی له من اخیه شیء...) و نه مانند مسیحیت کنونی فقط راه عفو یا دیه را به پیروان خود توصیه می کند (بلکه قصاص را مایه حیات می شمارد ــ و لکم فی القصاص حیوه...) نکته جالبی که در آیه شریفه وجود دارد و در خور تأمل بسیار است لفظ «من اخیه» می باشد. از دقت در این لفظ و جایگاه آن در بحث قصاص فهمیده می شود که قرآن رشته برادری را میان مسلمانان به قدری مستحکم می داند که حتی بعد از ریختن خون ناحق ، باز برقرار است . لذا برای تحریک عواطف اولیای مقتول آنها را برادران قاتل معرفی می کند و آنان را با این تعبیر به عفو و مدارا تشویق می نماید و این نکته لطیف و جالبی است. البته بدیهی است که این مطلب در مورد کسانی است که بر اثر هیجانات احساسات و خشم و ... دست به چنین گناهی زده اند و از کار خویش نیز پشیمانند اما جنایتکارانی که به جنایت خود افتخار می کنند و از آن ندامت پشیمانی ندارند نه شایسته نام برادرند و نه مستحق عفو و گذشت! خلاصه کلام اینکه ظاهرا اسلام خواسته است تا دامنه قصاص محدودتر شود از اینرو زوج و زوجه را از این حق محروم ساخته و آن را به بقیه اولیا واگذار نموده است. و این کار با توجه به مطالبی که بیان شد از نظر عقلی و منطقی نیز امر پسندیده ای است .

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را بپردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد

پرسش

چند ماه پیش در یکی از نقاط شهرمان زنی در اثر ضربات چاقوی همسرش به قتل می‌رسید. بعد از این‌که مرد مقصر شناخته شد، حکم اعدام و قصاص او بدان مشروط گردید که خانواده مقتول نصف دیه را بپردازند. این امر بدان معنا است که طبق احکام قرآن و اسلام دیه زن نصف دیه مرد است. با توجّه به این‌که خیلی علاقه‌مند بودم در باره دلیل این حکم اسلامی به جوابی قانع کننده دست یابم، به تفسیر نمونه روی آوردم و نهایتاً به این جواب رسیدم: چون مردان در خانواده غالباً عضو مؤثر اقتصادی‌اند و مخارج خانواده را متحمل می‌شوند و بافعالیت‌های اقتصادی خود چرخ زندگی خانواده را به گردش در می‌آورند، اگر این تفاوت مراعات نشود، خسارتی بی‌دلیل به بازماندگان مرد مقتول و فرزندان بی‌گناهش وارد می‌شود. بنابراین، اسلام با قانون پرداخت نصف مبلغ در مورد قصاص مرد حقوق همه افراد را رعایت کرده و از خلأ اقتصادی و ضربه نابخشودنی به یک خانواده جلوگیری کرده است. حال سؤال بنده این‌جا است، با توجّه به این‌که امروزه به دلایل مختلف زنان در خیلی مواقع همپای مردان به اقتصاد خانواده کمک می‌کنند و چرخ‌های اقتصادی خانواده را می‌چرخانند، نحوه اجرای این قانون چگونه است؟

پاسخ

برای روشن شدن برخی از ابعاد مسأله توجه به نکات زیر سودمند می‌نماید: ۱. اسلام نظامی جامع و به هم پیوسته دارد که نظام حقوقی بخشی از آن است. فقه اسلامی زوایای گوناگون زندگی انسان را از پیش از ولادت تا پس از مرگ مورد توجّه قرار داده است. بنابراین، باید تمام زوایا و مسائل ریز را در نگاه کلان و در راستای آن برنامه کلی لحاظ کرد. پس تکیه به برخی نکات ریز و نگاه استقلالی به آن، بدون توجه به پیکره کلی و برنامه کلان، نتیجه مطلوب نمی‌دهد؛ برای مثال، امروزه کشورهای پیشرفته بر اساس نظام مالیاتی خاص اداره می‌شوند. کشور آلمان نظام اقتصادی خود را بر ۱۶درصد مالیات در تمام معاملات استوار ساخته است. اگر کسی به پرداخت مالیات ۱۶درصدی در مقابل خرید یک کبریت اعتراض داشته باشد، این اعتراض بدون در نظر گرفتن

برنامه کلان آن کشور که نظام اقتصادی خود را بر اساس آن استوار داشته، صورت گرفته است. پس از آن‌جا که قانون به طور کلی وضع می‌شود، قانون گذار مصلحت عمومی را رعایت می کند و موارد استثنایی و تبصره‌ای سبب نقض حکم کلی نمی‌شود. ۲. در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را در اداره بهتر خانه یاری دهد، مسأله‌ای دیگر است؛ ولی این وظیفه شرعاً به عهده مرد نهاده شده است. ۳. دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود.۱ مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی‌کنم.»۲ «هر کس از مرد یا زن کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.»۳ «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.»۴ «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آن‌جا بی‌حساب روزی می‌یابند.»۵ بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الاهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را -جز به قصاص قتل یا [به کیفر] فسادی در زمین- بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» {M۶ ۴. این‌که گفته می‌شود سهم زن در دیه نصف سهم مرد است، در همه جا نیست. دیه زن در کم‌تر از ثلث با مرد یکسان است؛ یعنی دیه زن تا به ثلث دیه کامل نرسیده باشد، با دیه مرد برابر است؛۷ چنان‌که این مسأله در ارث نیز مطرح است. در آن‌جا هم در مواردی سهم زن با مرد تفاوت ندارد. ۵. اسلام مسؤولیت اداره اقتصادی خانواده را به عهده مرد قرار داده است و زن از این مسؤولیت معاف است. با توجّه به این‌که دیه برای غرامت و جبران بخشی از خلأ ایجاد شده در خانواده آسیب دیده است، و از نظر اقتصادی نقش اصلی و کلیدی به عهده مرد نهاده شده، این دیه در مرد به طور کامل گرفته می‌شود. ممکن است گفته شود، در مواردی که زن نقش اول اقتصادی را ایفا می کند، حکم مسأله چه خواهد بود؟ پاسخ آن است که قانون به نحو عام وضع و اجرا می‌شود، و موارد استثنایی که زن نقش عمده اقتصادی را به عهده گرفته است، سبب نمی‌شود اصل قانون ملغا گردد یا استثنا پذیرد. البتّه حتّی در این فرض نیز مسؤولیت اقتصادی خانواده به عهده مرد است و مرد نمی‌تواند از این مسؤولیت شانه خالی کند. ۶. حکم به نقص دیه زن به معنای کم‌تر بودن حق زندگی و سلامتی زن نیست. این قانون با توجّه به دیدگاه اقتصادی اسلام و مسؤولیت‌های مرد و زن که مرد را عامل اول اقتصادی می‌داند، وضع شده است. حق زندگی در زن و مرد یکسان است. بدین سبب، اگر مردی زنی را بکشد، می‌توان قاتل را با پرداخت نیم دیه قصاص کرد و شارع ولیّ دم را به پذیرش نصف دیه و صرف نظر از قصاص نفس مجبور نمی‌سازد. این بدان معنا است که در دیه مسأله به حق زندگی و سلامت باز نمی‌گردد و پیامدهای اقتصادی لحاظ شده است. مرد، با توجّه به خصوصیات طبیعی‌اش قوی‌تر و

در بُعد اقتصادی ظاهرتر است؛ و در صورت عدم، خلأ وجودش بیش‌تر احساس می‌شود؛ وگرنه زن و مرد هر دو انسانند و از حق زندگی و سلامتی یکسان برخوردارند.۷.۸ با اجرای قوانین اسلام در همه ابعاد، تعادلی کامل میان زن و مرد ایجاد می‌شود؛ زیرا از یک طرف مرد دو برابر سهم زن ارث می‌برد؛ ولی وظیفه اداره اقتصادی و پرداخت هزینه‌های جاری خانه (خوراک، پوشاک و مسکن) بر دوش او است؛ زن سهم خویش را برای خود نگاه می‌دارد و در موارد دلخواهش مصرف می‌کند، بی‌آن که مسؤولیتی خاص بر دوش داشته باشد. در نتیجه‌گاه سهم مصرف اختصاصی زن از سهم مصرف اختصاصی مرد بیش‌تر می‌گردد. با توجّه به این دید جامع، تعادلی کامل در نظام خانواده ایجاد می‌شود. زن با دید عاطفی خود، بر اساس ملاحظه مسائل اخلاقی، گاه در جهت حلّ مشکلات اقتصادی خانواده گام بر می‌دارد؛ ولی شرعاً در این مورد وظیفه‌ای ندارد. ۸. مسأله تنصیف دیه زن از دیرباز در کتب فقهی مطرح شده است. شیخ طوسی پس از ذکر مسأله، آن را نظر تمام فقیهان۹ شیعه و سنی جز دو تن از علمای اهل سنّت معرفی می‌کند و دلیل خود را اجماع و برخی روایات می‌داند.۹ ۱۰ - دلیل عمده در مسأله روایاتی است که در این زمینه وارد شده است. عبداللّه بن مسکان از امام صادق(ع) چنین نقل می‌کند: دیة المرأة نصف دیة الرجل؛ ۱۱ دیه زن نصف دیه مرد است. اهل سنّت نیز از رسول خدا(ص) چنین نقل کرده‌اند: دیة المراة علی النصف من دیة الرجل ؛۱۲ دیه زن نیمی از دیه مرد است. معاذ هم مثل این روایت را نقل کرده است.۱۳ این مطلب از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع)، عمر، ابن عباس، زید بن ثابت نیز نقل شده است.۱۴ سخن را با روایتی که در بردارنده اصل و حکمت حکم و پرورش دهنده روح تعبد است، به پایان بریم. ابان بن تغلب می‌گوید: به امام جعفر صادق(ع) عرضه داشتم، درباره مردی که یک انگشت زنی را قطع کرده، چه می‌فرمایید؟ دیه آن چقدر است؟ فرمود: ده شتر. گفتم: اگر دو انگشت را قطع کرد؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: اگر سه انگشت را قطع کند، چه؟ فرمود: سی شتر. گفتم: اگر چهار انگشت او را قطع کند؟ فرمود: بیست شتر. گفتم: سبحان اللّه، سه انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش سی شتر است و چهار انگشت را قطع می‌کند، دیه‌اش بیست شتر؟! ما این سخن را در عراق می‌شنیدیم، از گوینده‌اش بیزاری می‌جستیم و آن را به شیطان نسبت می‌دادیم. حضرت فرمود: آرام؛ ای ابان، این حکم رسول خدا-صلی اللّه علیه واله- است که دیه زن و مرد تا ثلث یکی است و اگر به حد ثلث رسید، نصف می‌گردد. ای ابان، تو خواستی با قیاس با من سخن گویی. چنانچه سنّت قیاس شود، دین از بین می‌رود.۱۵ ---------------------------- پی‌نوشت: ۱. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. ۲. «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّی لا أُضیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». آل عمران(۳): ۱۹۵. ۳. «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیوةً طَیِّبَةً وَ لَنَجزِیَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما کانُوا یَعمَلُونَ». النحل(۱۶): ۹۷. ۴. «وَ مَن یَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا یُظلَمُونَ نَقِیراً». النساء(۴): ۱۲۴. ۵. «مَن عَمِلَ سَیِّئَةً فَلا یُجزی إِلاّ مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولئِکَ یَدخُلُونَ الجَنَّةَ یُرزَقُونَ فِیها بِغَیرِ حِسابٍ». غافر(۴۰): ۴۰. ۶. «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَیرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِی الأَرضِ فَکَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِیعاً وَ مَن أَحیاها فَکَأَنَّما أَحیَا النّاسَ جَمِیعاً». مائده (۵): ۳۲. ۷. النهایة، شیخ طوسی؛ قواعد الاحکام، علامه حلی، ج ۳، ص ۵۹۴؛ ایضاح الفوائد، فخرالحققین، ج ۴، ص ۵۷۱؛ مجمع الفائدة و البرهان، محقق اردبیلی، ج۱۳، ص ۴۵۲؛ موطأ مالک، ج ۲، ص ۸۵۴. ۸. القضاء فی الفقه الاسلامی، ص ۷۳. ۹. ر.ک: احکام القرآن، احمد بن علی الجصاص، ج ۲، ص ۲۳۸؛ المبسوط، شمس الدین السرخسی، ج ۲۶، ص ۷۹؛ الهدایة، ابوالخطاب الکلوذانی، ج۸، ص۳۰۶. ۱۰. الخلاف ج ۵، ص ۲۵۴. مؤلف جامع الخلاف و الوفاق نیز چنان ادّعا کرده است که این مسأله مورد اتّفاق است و جز آن دو تن (ابن علیه و اصم) مخالفی ندارد. شافعی، نووی، ابن منذر و ابن عبدالبر نیز ادعای اجماع کرده‌اند و نووی سخن شیخ طوسی را باز گفته است. ابن قدامه، پس از نقل ادعای اجماع در این مسأله به مخالفت آن دو تن اشاره کرده، می‌گوید این قول نادر است و با اجماع صحابه و سنّت پیامبر(ص) مخالفت دارد. (جامع الخلاف و الوفاق، علی بن محمد قمی، ص ۵۶۴؛ کتاب الام، ج ۶، ص ۱۱۴؛ المجموع، محیی الدین النووی، ج ۱۹، ص ۵۴؛ المغنی، ج ۹، ص ۵۲۹ و ۵۳۱). ۱۱. وسائل الشیعه، حر عاملی، ج ۲۹، ص ۲۰۵. ۱۲. ر.ک: البحر الزخار، ج ۶، ص ۲۸۶. ۱۳.

ر.ك: السـنن الكبرى، ابوبكر احمد بن الحسـين البيهقى، ج ۸، ص ۹؛ نيـل الاوطار، ج ۷، ص ۲۲۵. ۱۴. ر.ك: السـنن الكبرى، ج ۸، ص ۹۵ نصب الراية، ابومحمد الزيلعى، ج ۴، ص ۳۶۲. ۱۵. الكافى، شيخ كلينى، ج ۷، ص ۳۰۰.

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پرسش

با توجه به آیه لا اکراه فی الدین چرا مرتد را اعدام می کنند؟

پاسخ

شناخت معنای دقیق لا اکراه فی الدین ، منوط به نگرشـی جامع به آیات قرآن و مجموعه معارف آن است. مسلم است که در اسلام، احکام اجباری فراوانی وجود دارد؛ مانند «حدود» و قوانین اجتماعی. این محدوده نیز، مشـتمل بر احکام اکراهی فراوانی است. مسلما کسانی که حد بر آنان جاری می‌شود، راضـی به آن نیستند و... . ازاین‌رو باید در فهم ابتدایی از جمله لا اکراه فی الدین تجدید نظر کرد. معنـای ظـاهری این آیه آن است که اصـل پـذیرش دین، قابل اکراه و اجبار نیست؛ یعنی، نمی‌توان کسـی را به زور به پـذیرش آیینی وادار نمود و یـا عقیـده‌ای را از او سـلب کرد. بنـابراین «عقیـده» قابـل تحمیل نیست؛ ولی این محـدوده غیر از محـدوده احکام است. توضـیح این که: کلیه نظام‌های فکری، برای خود نظامی اجتماعی را نیز طراحی می کننـد. در نظام‌های اجتماعی، اکراه و اجبار از ابزارهـای پیش‌بینی شـده در کلیه نظام‌ها است؛ یعنی، در هر نظامی درمقوله‌های اجتماعی و حقوقی آن، جبر قانونی وجود دارد و بـدون آن، جـامعه قابـل اداره و کنـترل نیست. نظام‌هـای قضـایی و نیروهـای انتظـامی در همه نظام‌هـا، امری مقبول و معقول هسـتند. بنابراین بایستی محـدوده عقیده را از محدوده عمل و حقوق جدا کرد. در حیطه «عقیده» اجبار راهی ندارد؛ ولی در حیطه عمل، جبر و اکراه هم لازم است و هم قابـل قبـول. اسـلام نیز در محـدوده تبلیغ خود، هیـچ جـبری را برای پـذیرش عقیـده‌ای قرار نـداده است. دعوت اسـلام بر اساس بینش و بصـیرت است؛ چنان که قرآن فرموده است: ای رسول ما! به مردم بگو راه من این است که خلق را با بینایی و بصـیرت به خـدا بخوانم {M، (یوسـف، آیه ۱۰۸)؛ آن گاه که فرد پـذیرای اسـلام شـد، در این صورت یک‌سـری از احکام اجتمـاعی آن، از جمله حکم مرتـد را نیز بایـد پـذیرا شود. در اینجا اشاره به سابقهتاریخی این موضوع نیز بی‌فایـده نیست. در صـدر اسـلام خصوصا پس از پیروزی‌های درخشان آن، مردم گروه گروه اسلام می‌آوردند. طبیعی است که همه این افراد، از روی تحقیق کامـل به اسـلام نمی‌گرویدنـد؛ بلکه بسـیاری از آنهـا به خاطر عظمت اسـلام و پیشـرفت آن و حتی به خاطر حفظ منافع خود، اظهار اسـلام می‌کردند. در این بین عده‌ای نیز به خاطر ضربه زدن به اسلام و عقاید مردم، تظاهر به مسلمانی می‌کردند. آنان می‌گفتند: «... به دین و کتابی که برای مسـلمانان نازل شـده - اول روز - ایمان آوریـد و آخر روز کافر شویـد، شایـد بدین حیله آنها نیز از اسـلام بازگردند»، (آل عمران، آیه ۷۲). اسلام به جهت آن که فرصت طلبان و نیرنگ بازان، نتوانند خود را به رنگ اسلام درآورند و پس از مـدتی با خروج از اسـلام، جنگ روانی علیه آن به راه بیندازنـد، حکم اعـدام مرتـد را وضع نمود تا اگر کسـی می‌خواهـد به دین وارد شود، با تحقیق وارد شود و نیز کسـی نتوانـد با برنامه‌ریزی علیه مسـلمانان، جنگ تبلیغاتی و تخریب عقیده به راه بیندازد. مسأله دیگری که باید مورد توجه باشد آن که: بسیاری از مردم به جهت فطرت پاک توحیدی خود، دین را می‌پذیرند. اینان نیز دارای حق و حقوقی در حراست از عقیده خویش هسـتند. همه مردم که نمی‌توانند ابن‌سـینا و ملا صدرا باشند. بسیاری از آنان با ادله‌ای ساده و فطری، به دین رو کرده و آمال خود را در آن می‌بیننـد. حال اگر بنا باشد این دین ساده و فطری، مورد حمله مجادله‌گران قرار گیرد و هر روز به صـورتی القـای شـک و تردیـد شود، این طیف قـادر نخواهنـد بود از عقیـده حق خویش دفـاع کننـد. پس بـایستی برای

حراست از آرمان این گروه - که علی‌رغم پیمودن راه حق، در دفاع از آن چندان کارآمد نیستند - برنامه‌ای اندیشیده شود از جمله برنامه‌های اسلام در این زمینه، جلوگیری از سوء استفاده مرتدان است. هم‌چنین باید دانست که اگر شخص تنها در نزد خود مرتد شود و آن را اعلام نکند، کسی نمی‌تواند متعرض او شود؛ بلکه مرتدی مستحق مرگ است که ارتداد خویش را اعلام می‌کند و ارتداد او به همین دلیل نزد قاضی اثبات می‌گردد. و نکته آخر آن که حکم اعدام مرتد، تنها برای مردان است و اگر او نیز قبل از ثبوت ارتداد در نزد قاضی توبه کند، اعدام نمی‌شود.

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟

پرسش

وظیفه انسان هنگام دیدن زن و مردی در حال زنا چیست ؟

پاسخ

وظیفه شما در این مورد نهی از منکر است؛ ولی وظیفه ندارید به دادگاه اطلاع دهید؛ زیرا در صورت عدم تکمیل شهود حد قذف بر شما جاری خواهد شد.

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پرسش

یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟

پاسخ(قسمت اول)

احکام اسلام در مورد خانواده و روابط درونی آن را باید در مجموعه احکام ملاحظه نمود نه در یک زاویه و یک بعد آن. مثلا در اسلام حق ولایت و سرپرستی بر دوش مرد گذاشته شده؛ چون حق نفقه و تا مین هزینه نیز بر دوش او نهاده شده است. ثانیاً گرچه از جنبه برخی حقوق مرد دارای امتیازاتی است ولی از نظر روحی و روانی فرزند وابستگی شدیدی به مادر دارد به گونه‌ای که نوعا فرزندان در کنار مادر می‌مانند و روابط خود را با او حفظ می‌کنند. ثالثا سفارش‌هایی که در مورد مادر و حفظ حرمت و رعایت او شده است قابل مقایسه با آنچه در مورد پدر آمده است نیست. رابعاً مساله نزاع بر سر سرپرستی فرزند بالاخره باید به نوعی حل شود یا باید فرزند را در اختیار مادر گذاشت و یا در اختیار پدر؛ چون بر فرض جدایی راهی جز این نیست که در اختیار یک نفر باشد. در این بین اسلام در مقاطع خاصی فرزند را تحت حضانت مادر و در دیگر موارد او را تحت سرپرستی پدر دانسته است. گرچه در مواردی این موضوع ممکن است موجب رنجش مادر گردد ولی از سوی دیگر او را آزاد نموده تا بتواند راه زندگی خود را انتخاب کند و م...[نیز نتواند از مسو ولیت خود شانه خالی نماید. در حکم «نگه‌داری بچه توسط پدر»، هیچ مشکل عقلی وجود ندارد؛ بلکه مصلحت‌های مهمی نیز در نظر گرفته شده است. اسلام حق نگه‌داری دختر را تا هفت سالگی و پسر را تا دو سالگی به مادر

داده است؛ یعنی، اگر مادر مایل باشد می‌تواند پسر یا دختر خود را تا این سن‌ها (با پرداخت هزینه آن توسط مرد) نگه‌داری کند و بعد از آن متوقف بر توافق طرفین است. در این حکم هم مراعات مسائل تربیتی و عاطفی شده است؛ چرا که اوج نیاز عاطفی به محبت مادر در این سن‌ها است و هم مراعات مصحلت زن؛ چرا که اگر نگه‌داری بچه‌ها همیشه بر عهده زن می‌بود، در تشکیل زندگی و ازدواج مجدد وی مشکلات فراوانی ایجاد می‌گشت و مسلماً صلاح یک زن نیست که با اولین شکست در زندگی خود، برای همیشه از داشتن یک زندگی گرم و پُرمحبت محروم بماند و متحمل سختی‌ها و دشواری‌های فراوان گردد. انتساب فرزند به پدر و مادر از نظر شرعی یکسان است چنانکه قرآن مجید فرزندان حضرت زهرا(س) را به پیامبر منسوب می‌نماید. با آنکه این انتساب از طرف مادر است (آیه مباهله و ابنانا و ابناکم). همچنین عیسی(ع) را فرزند ابراهیم(ع) می‌داند حال آنکه انتساب او از طریق مادر است. بنابراین انتساب به هر دو یکسان است گرچه رسم امروزه جامعه و اعتبارات فعلی آن است که فامیل را از پدر می‌گیرند. قصاص قاتل زن پرسش ۶۲. یکی از مسائلی که مورد انتقاد قرار گرفته، قصاص مشروط مرد در قبال قتل زن است. سؤال این است که چرا اگر مردی، زنی را به قتل رساند، اولیای مقتول باید مازاد دیه را بپردازند تا بتوانند قاتل را قصاص نمایند؟ قانون مجازات اسلامی در دو ماده، حق مشروط «قصاص» برای زن را بیان نموده است: در فصل مربوط به قتل عمد ماده ۲۰۹ چنین آمده است: «هر گاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد، محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد». و نیز در فصل کیفیت استیفاء قصاص - ماده ۲۵۶ آمده: «هرگاه مردی زنی را به قتل رساند ولی دم، حق قصاص قاتل را با پرداخت نصف دیه دارد و در صورت رضایت قاتل می‌تواند به مقدار دیه یا کمتر یا بیشتر از آن مصالحه نماید». برخی از نویسندگان حقوقی، این دو مورد را از مصادیق نابرابری حقوقی در قانون مجازات اسلامی دانسته اند. با صرف نظر از مبانی حقوقی، در نگاه سطحی و ابتدایی تساوی حق قصاص زن و مرد، به مذاق ما نیز ممکن است ناخوشایند آید، ولی از جهت مبانی، غیرقابل پذیرش است و این هرگز به معنای کم انگاشتن شخصیت زن نیست. بیش از ده روایت در وسایل الشیعه نقل شده که به روشنی بر این حکم دلالت می‌کند. ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۱۹، ابواب القصاص فی النفس، باب ۳۳، ح: ۱، ۲، ۳، ۵، ۱۴ و .... همچنین. فقیهان امامیه نیز به این حکم تصریح کرده‌اند، از جمله امام خمینی(ره) در تحریر فرموده است: «مرد آزاد در مقابل مرد آزاد قصاص می‌شود و؛ بلکه در برابر زن آزاد نیز کشته می‌شود ولی مشروط به رد فاضل دیه می‌باشد که عبارت است از نصف دیه مرد آزاد» تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.. حال آیا می‌توان به طور قاطع پاسخ گفت که چرا شریعت، دارای چنین حکمی است؟ آیا تفاوت بدین معناست که ارزش زن، کمتر از مرد تلقی شده و یا جهت دیگری دارد؟ از آنجا که قطعاً زن و مرد در انسانیت و منزلت و شخصیت انسانی و معیارهای فضیلت، مساوی اند و این باور را می‌توان از آیات و روایات فراوان مستفاد نمود، تردیدی باقی نمی‌ماند که این تفاوت ها ناشی از کم ارزش دانستن زن نیست، بلکه جهت و حکمت دیگری دارد. با اندیشه در این احکام می‌توان حکمت و فلسفه آنها را تا حدودی دریافت. اما در مورد حکمت تفاوت دیه زن و مرد می‌توان گفت: به دلیل وظیفه مهمی که به طور معمول مردان در اقتصاد خانواده و اداره آن برعهده دارند، خسارتی که با فقدان یک مرد متوجه خانواده‌شود، غالباً بیشتر از خسارتی است که با فقدان یک زن پیش می‌آید. بنابراین در مواردی که مردی در برابر زنی قصاص می‌شود با پرداخت نیمی از دیه قاتل به خانواده او خسارتی که از ناحیه عدم حضور مرد متوجه آنها می‌شود جبران می‌گردد. حکم پرداخت دیه به بازماندگان قاتلی که به جرم کشتن زنی اعدام شده است از حقوق اولیای قاتل به حساب می‌آید. در اینجا تنها جایگاه اقتصادی و تولیدی قاتل و مقتول در نظر گرفته شده است و ارزش انسانی آنها به هیچ وجه مورد معامله قرار نگرفته است. اگر مردی که مسؤولیت اقتصادی جمعی را به عهده دارد، زنی را به قتل رسانده که مسؤولیتی نداشته و دو جایگاه اقتصادی مخالف داشته اند، نمی‌توان بدون در نظر گرفتن حقوق و زندگی اعضای خانواده اش او را اعدام کرد. با قصاص قاتل و پرداخت نصف دیه به اولیای آن، حق اولیای مقتول و بازماندگان قاتل، هر دو تأمین می‌شود. پرداخت دیه به بازماندگان قاتل به مفهوم تفاوت انسانی و ارزشی قاتل و مقتول نیست.

زیرا که در این حکم، اولیای مقتول و حق آنها در یک سوی قضیه قرار دارد و بازماندگان و افراد تحت تکفل قاتل در سوی دیگر قضیه هستند و آن افراد گناهی نکرده‌اند و نباید از نظر مالی مجازات شوند. با مراجعه به روایات و فتاوای فقها می‌توان همین نکته را فهمید که دریافت نصف دیه قاتل از سوی اولیای زن مقتول، از حقوق بازماندگان قاتل – اعم از زن و مرد – است نه از حقوق قاتل تا دلیل برتری ارزش و شخصیت او باشد. قریب به اتفاق فقها پرداخت دیه به قاتل را قبول ندارند، بلکه فقهای بزرگی چون شیخ مفید و شیخ طوسی و بسیاری از فقهای دیگر تصریح کرده‌اند که نصف دیه را به ورثه قاتل بدهند نه به خود قاتل. بنابراین در اینجا تقابل بین مرد و زن به تنهایی نیست تا بگوییم نسبت به حقوق و شخصیت زنان ستم شده است. و نیز دیه، علامت ارزش انسانی یا درجه قرب به خداوند نمی‌باشد. مسلماً این تحلیل که بر مبنای اقتصادی تحلیل شده، برداشتی عقلی است و تنها می‌توان آن را حکمت حکم دانست و نه علت آن. بنابراین نمی‌تواند مبنای توسعه، تضییق و یا تغییر احکام قصاص و دیات گردد. تا با تغییر شرایط اجتماعی و خانوادگی زنان، احکام تغییر یابند. زن و دیه متفاوت دیه در اسلام بر معیار ارزش معنوی انسان مقتول نیست.؛ بلکه یک دستور خاصی است که ناظر به مرتبه جسم و بدن انسان می‌باشد. دلیل این ادعا با توجه به آیات و روایات به خوبی قابل فهم است. اسلام در بسیاری از موارد بین افرادی که دارای اختلاف درجه علمی یا عملی اند اعم از زن و مرد، تساوی را نفی می‌کند و در عین حال دیه آنها را مساوی می‌داند. مثلا درباره تفاوت عالم و جاهل زمر (۳۹)، آیه ۹. مجاهد قائم و غیرمجاهد قائم نساء (۴)، آیه ۹۵. مؤمنین قبل از فتح مکه با کسانی که بعد از فتح مکه اسلام آوردند حدید (۵۷)، آیه ۱۰. آیات قرآن صریحاً به آن اشاره می‌کند. قرآن کریم با تصریح به عدم تساوی ارزش های الهی افراد یادشده و با اصرار بر تفاوت معنوی آنان تصریح به تساوی آنان در قصاص و دیه دارد و در این باره راجع به تساوی همگان چنین می‌فرماید: «وکتبنا علیهم فیها ان النفس بالنفس و العین بالعین و الأنف بالأنف و الأذن بالأذن و السن بالسن و الجروح قصاص فمن تصدق به فهو کفاره له» مائده (۵)، آیه ۴۵. «و مقرر کردیم بر ایشان که جان در مقابل جان و چشم در برابر چشم و بینی در برابر بینی و گوش در برابر گوش و دندO...در برابر دندان می‌باشد و زخم ها به همان ترتیب قصاص دارند و هر که آن را ببخشد پس کفاره (گناهان) او خواهد بود». یعنی هر انسانی اعم از زن و مرد در قبال انسان دیگر خواه زن و مرد قصاص می‌شود چه اینکه قصاص اجزا و جراحت ها نیز مساوی است، لیکن همین عموم یا اطلاق در آیه دیگر تقیید و تخصیص می پذیرد زیرا خداوند در آیه دیگر چنین فرمود: «یا ایها الذین آمنو کتب علیکم القصاص فی القتلی الحر بالحر و العبد بالعبد و الأنثی بالأنثی» بقره (۲)، آیه ۱۷۸. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! درباره کشتگان، بر شما قصاص مقرر شده: آزاد عوض آزاد و بنده عوض بنده و زن عوض زن». آیت الله جوادی آملی در توضیح دو آیه شریفه مزبور مطلبی دارد: «با این آیه عموم یا اطلاق آیه قبلی تخصیص یا تقیید می‌پذیرد، یعنی زن در قبال زن قصاص می‌شود نه مرد و حکم دیه هم در اسلام با تفاوت بین زن و مرد تدوین شد. اما از جهت ارزش های معنوی ممکن است زنی بیش از مرد مقرب نزد خدا باشد، بنابراین تساوی دیه عالم و جاهل نه از ارج و منزلت عالم می کاهد و نه بر مقام جاهل می‌افزاید و نیز تفاوت دیه مرد و زن نه بر منزلت مرد می افزاید و نه از مقام زن می‌کاهد، زیرا برخی از تفاوت های مادی و مالی هیچگونه ارتباطی به مقام های معنوی ندارد، و هیچ تلازم عقلی یا نقلی بین دیه و کمال معنوی وجود ندارد تا هر اندازه دیه بیشتر شود، قداست روح مقتول و تقرب وی نزد خدا افزون تر باشد چون حکم کلامی قتل ناظر به ارزش معنوی انسان مقتول است لذا قتل عمدی مرد یا زن مؤمن از جهت بحث های کلامی یکسان است یعنی اگر قتل عمدی مؤمن عذاب ابد یا دراز مدت را به دنبال دارد هرگز فرقی بین آنکه مؤمن مقتول عمدی زن باید یا مرد وجود ندارد، چه اینکه از جهت لزوم کفاره هیچ فرقی بین قتل زن و مرد نیست یعنی در قتل عمدی کفاره جمع بین آزاد کردن برده و روزه شصت روز و اطعام شصت مسکین واجب است و در قتل غیرعمد کفاره به نحو ترتیب نه به نحو جمع و نه به طور تخییر، واجب می‌شود و از این لحاظ فقهی نیز فرقی بین قتل زن و مرد نیست» ر.ك: آیت الله جوادی آملی، زن در آینه جمال و جلال، ص ۳۵۶..

پاسخ(قسمت دوم)

زن و قصاص اعضا و جراحات در زمینه قصاص اعضا و جراحات قول مشهور فقهای امامیه این است که تا زمانی که دیه عضو و یا جراحات به یک سوم دیه کامل مرد نرسیده است، زن و مرد به طور مساوی در برابر یکدیگر قصاص می شوند، اما زمانی که دیه به یک سوم و یا بالاتر از آن رسید، مرد به شرطی در برابر صدماتی که به یک زن وارد ساخته قصاص‌شود که زن نصف دیه صدمه وارد شده به خود را به او پرداخت کند. اکثر فقهای شیعه از جمله شیخ مفید ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۷۰. و نیز شیخ طوسی در کتاب النهایه، ابن ادریس در کتاب سرائر، علامه حلی در کتاب مختلف الشیعه و محقق حلی همان، ج ۲۵، ص ۴۳۴. به آن تصریح نموده‌اند. شیخ مفید در کتاب المقنعه در باب دیه قتل می گوید: «هنگامی که مردی از روی عمد زنی را به قتل می‌رساند اگر بستگان زن دریافت دیه را انتخاب کنند و قاتل نیز بدان رضایت دهد بر او لازم است که پنجاه شتر به آنها بپردازد ... زیرا دیه زن نصف مرد است». ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۳۸. ایشان در ادامه کتاب مزبور در زمینه دیه اعضا و جوارح می گوید: «در دیه اعضا و جوارح تا زمانی که دیه به یک سوم برسد، زن با مرد برابر است و زمانی که دیه به این حد رسید، دیه زن نصف دیه مرد می‌شود. ر.ک: ینابیع الفقهیه، ج ۲۴، ص ۵۶. حکمت تفاوت دیه زن و مرد با بررسی دلایل و شواهدی که در این مسئله وجود دارد، جای هیچ شک و تردیدی نسبت به اینکه تفاوت دیه زن و مرد از احکام قطعی و مسلم اسلام و مورد اتفاق همه مذاهب اسلامی است باقی نمی ماند. اما این پرسش همچنان برای بسیاری مطرح است که: چرا شارع مقدس دیه زن را نصف دیه مرد قرار داده است؟ باید دید آیا می‌توان پاسخی برای آن یافت در ابتدا باید گفت که پرسش از چرایی تفاوت دیه زن و مرد، پرسش جدیدی نیست و در عصر امامان معصوم(ع) نیز این پرسش مطرح بوده است. در روایت هایی که از امامان معصوم(ع) در این زمینه سؤال شده، محور اصلی پاسخ ها را تعبد نسبت به احکام الهی و پای بندی به سنت رسول خدا(ص) تشکیل می‌دهد. که این همان روح شریعت و اساس دین داری است و بدون آن اسلام و مسلمانی جز ظاهری توخالی چیزی نخواهد بود. اما تعبد و تسلیم در برابر احکام شرع، منافاتی با پی جویی از حکمت و فلسفه آنها ندارد. زیرا ما معتقدیم اوامر و نواهی الهی بر مصالح و مفاسد واقعی مبتنی بوده و در همه احکام شرع، منافع بندگان و دفع ضرر از آنها لحاظ شده است. از بررسی مجموع توجیهاتی که در این باب از سوی اندیشمندان مختلف بیان شده است می‌توان به نحو اختصار به موارد ذیل اشاره نمود: ۱. مگر ارزش انسانی به بهای بدنی اوست تا امتیاز را در دیه‌ها ارزیابی کنیم. آیا برای ارزیابی انسان در اسلام باید به سراغ دیه رفت تا ما به التفاوت زن و مرد را در دیه جستجو کنیم؟ یا اینکه در آنجا که سخن از ارتباط با ملک و وحی و امثال آنهاست، ارزش واقعی انسان را شناخت تا در نهایت دید که در آنجا زن نیز سهمی دارد یا نه؟ مسأله دیه صرفاً یک امر اقتصادی است و ملاک ارزیابی انسان نیست، همچنان که در شریعت برای سگ (اگر جزء کلاب هراش نباشد) دیه تعیین شده است، برای تن انسان نیز دیه ای قائل شده است. دیه، یک حساب فقهی است و ارتباطی با اصول مذهب ندارد. مهم ترین شخصیت های اسلامی با ساده ترین افراد از نظر دیه یکسان هستند. دیه مرجع تقلید، دیه یک انسان متخصص، دیه یک انسان مبتکر، با دیه یک کارگر ساده در اسلام یکی است. به دلیل اینکه دیه عامل تعیین ارزش نیست و تنها یک ابزار است زن در آیینه جمال و جلال، ص ۴۱۸. به بیان دیگر دیه مالی است که در برابر آسیبی که به انسان وارد شده است، گرفته می‌شود. ر.ک: ریاض المسائل، چاپ قدیم، ج ۲، ص ۵۲۸. مقدار آن به ارزش شخص آسیب دیده ارتباط ندارد. بنابراین، کسی نمی‌تواند بگوید چون دیه زن نصف دیه مرد است، زن نصف مرد ارزش دارد. عظمت و ارزش انسان به صفات و کسب مراتب علمی و عملی وابسته است و در این جهت مرد و زن یکسانند. قرآن مجید می‌فرماید: «پس پروردگارشان دعای آنان را اجابت کرد [و فرمود] من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرند، تباه نمی کنم.» «فَاستَجابَ لَهُم رَبُّهُم أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنکُم مِن ذَکَرٍ أَو أُنثی بَعضُکُم مِن بَعضٍ». (آل عمران(۳)، آیه ۱۹۵). «هر کس از مرد یا زن کار

شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات [حقیقی]بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام می‌دادند، پاداش خواهیم داد.» «مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَلَنُحيِيَنَّهُ حيوةً طَيِّبَةً وَ لَنَجزِيَنَّهُم أَجرَهُم بِأَحسَنِ ما كانُوا يَعمَلُونَ». (النحل (۱۶)، آیه ۹۷). «و کسانی که کارهای شایسته کنند مرد باشند یا زن، در حالی که مؤمن باشند، آنان داخل بهشت می‌شوند، و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.» «وَ مَن يَعمَل مِنَ الصّالِحاتِ مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولِئكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ وَ لا يُظلَمُونَ نَقِيراً». (النساء (۴)، آیه ۱۲۴). «هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد و هر که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالی که ایمان داشته باشد، آنان داخل بهشت می‌شوند و در آنجا بی‌حساب روزی می‌یابند.» «مَن عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجزى إِلاّ مِثلَها وَ مَن عَمِلَ صالِحاً مِن ذَكَرٍ أَو أُنثى وَ هُوَ مُؤمِنٌ فَأُولِئكَ يَدخُلُونَ الجَنَّةَ يُرزَقُونَ فِيها بِغَيرِ حِسابٍ». (غافر (۴۰)، آیه ۴۰). بنابراین، ارزش انسان به انسانیت او و نائل شدن وی به مراتب والای قرب الهی است. در این جهت جنسیت نقشی ندارد؛ زن و مرد یکسانند و چه بسا زنان از استعداد بهتری برخوردار باشند. دیه به معنای قیمت نهادن شخص و شخصیت نیست. بدین سبب، اگر یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی یا سیاسی کشور در جریان یک قتل غیر عمد کشته شود، دیه‌اش با دیه کارگر ساده‌ای که این گونه جان باخته، برابر است. کسی نمی‌تواند بگوید چون فقدان آن شخصیت خلأ بزرگی در جامعه ایجاد می‌کند، دیه‌اش بیش‌تر است! چنان که قتل عمد گناهی بسیار بزرگ است و در این زمینه زن و مرد تفاوت ندارند. قرآن کریم می‌فرماید: «هر کس کسی را - جز به قصاص قتل یا [به کیفر]فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویا همه مردم را کشته باشد.» «مَن قَتَلَ نَفساً بِغَيرِ نَفسٍ أَو فَسادٍ فِي الأَرضِ فَكَأَنَّما قَتَلَ النّاسَ جَمِيعاً وَ مَن أَحياها فَكَأَنَّما أَحيَا النّاسَ جَمِيعاً». (مائده (۵)، آیه ۳۲). ۲. از آنجا که در مسائل اخلاقی هیچ امتیازی بین زن و مرد نیست و در مسأله دیه نیز جنبه خیر بودن مطرح نیست، و؛ بلکه مربوط به جنبه بدنی است، و چون مردها در مسائل اقتصادی معمولاً بیشتر از زن ها بازدهی اقتصادی دارند، دیه آنها نیز بیشتر است و این بدان معنا نیست که از دید اسلام مرد ارزشمندتر از زن است؛ بلکه تنها بعد جسمانی آن دو صنف لحاظ می‌شود. یکی از مراجع معاصر در درس خارج فقه خود موضوع تفاوت دیه زن و مرد را مورد توجه قرار داد که به طور مختصر به آن اشاره‌کنیم. ایشان در ضمن جواب اجمالی به این مسأله متذکر می‌شوند که: دیه بر عکس آنچه در فارسی گفته می‌شود، «خون بها» نیست. خون انسان بالاتر از این است که قیمتش اینها باشد؛ بلکه به تصریح قرآن، خون یک انسان برابر با خون همه انسان ها است مائده (۵)، آیه ۳۲. دیه جنبه مجازات دارد که طرف حواسش را جمع کند و دیگر از این اشتباهات نکند و هم جبران خسارت اقتصادی است. یعنی مردی یا زنی در این خانواده از میان رفته است، جای او خالی است و این خلاء، خسارت اقتصادی به آن خانواده وارد می‌کند. برای پر کردن این خسارت اقتصادی دیه داده می‌شود. مکارم شیرازی، ناصر، دروس خارج فقه بحث دیات، روزنامه آموزشی پژوهشی فیضیه، شماره ۱۸. ۳. در یک جامعه مطلوب دینی که اسلام در پی تحقق آن است، عمده فعالیت های اقتصادی بر دوش مرد گذاشته شده و مهم ترین وظیفه زن، اداره کانون بنیادی ترین هسته تشکیل جامعه، یعنی خانواده است. بدین ترتیب آثاری که از نظر اقتصادی بر وجود یک مرد مترتب می‌شود غالباً بیش از یک زن است و از این رو است که تحصیل نفقه نیز بر عهده مرد گذاشته شده و بر او واجب است. بر این اساس فقدان یک مرد از صحنه خانواده و اجتماع، از نظر اقتصادی آثار زیان بارتری بر جای می‌گذارد تا فقدان یک زن. بنابراین عدالت اقتضاء می‌کند که به هنگام ضرر اقتصادی فقدان یک مرد از محیط خانواده و اجتماع به عامل مولد بودن او از حیث اقتصادی توجه شود و بین دیه او و دیه یک زن فرق گذاشته شود. ر.ک: شفیعی سربستانی، ابراهیم، قانون دیات و مقتضیات زمان، دفتر اول. بیان دیگر در حقوق اسلامی وظایفی خاص به عهده زن و مرد نهاده شده است که تخلف‌ناپذیر است؛ برای مثال نفقه و خرجی همسر، تهیه مسکن، خوراک، لباس، پرداخت مهریه به عهده مرد گذاشته شده است. اگر زنی خود از منبع اقتصادی مستقل و موقعیت شغلی عالی برخوردار باشد، اشکال ندارد؛ ولی از نظر شرع، وظیفه پرداخت مخارج خانه و هزینه مسکن به عهده او نیست و شوهر نمی‌تواند وی را به پرداخت کمک هزینه خانه و زندگی مجبور سازد. البتّه اگر زن با رضایت خاطر و تمایل درونی شوهر را

در اداره بهتر خانه یاری دهـد، مسألهای دیگر است؛ ولی این وظیفه شـرعاً به عهـده مرد نهاده شـده است. ۴. علاوه بر آنچه گذشت بایـد تـوجه داشت؛ اینکه دیه زن نصـف دیه مرد است، زن‌هـا بیشـتر انتفـاع می‌برنـد، زیرا به طـور معمـول دیه زن به شـوهر و بچه‌ها پرداخت می‌شود و دیه مرد به زن و بچه‌هـایش می‌رسـد و چون بـا از بین رفتن مرد، زن بیشـتر صـدمه می‌بینـد، لـذا دیه مرد را بیشتر کرده‌اند تا مقداری از فشاری که در نتیجه از دست رفتن مرد، متوجه زن می‌شود جبران گردد زیبایی نژاد، محمدرضا، سلسله کلاس های آموزشی، دفتر تحقیقات و مطالعات زنان.

آیا در اِعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پرسش

آیا در اِعمال مجازات از دیدگاه نظام قضایی اسلام تعلیق و یا تأخیر مجازات وجود دارد؟

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودید سپاسگزاریم. پس از صدور حکم قطعی محکومیت، اجرای مجازات آغاز می‌شود، لکن اقتضای سیاست جنایی جرم شناختی آن است که اجرای مجازات در بعضی از موارد معلّق شود. بر اساس قوانین موضوعه جمهوری اسلامی ایران، قاضی می‌تواند بر اساس مواد ۲۵ تا ۳۶ قانون مجازات اسلامی، تحت شرایطی اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را تعلیق نمایـد. تعلیق مجازات در قرآن کریم و روایـات معصومین: یـافت نشـده است و نمی‌شود از آیـات قرآن کریم و روایـات این مفهوم را استنباط کرد. آن چه در قانون مجازات اسلامی در خوص تعلیق در جرایم تعزیری ذکر شده، مربوط به تعزیرات در مسایل جدیـدی است که مبتلا به جوامع است. نظام قضایی اسلام بر اساس آن چه از نصوص استفاده می‌شود و سیره معصومان هم بر آن استوار است، تـأخیر اجرای مجازات بر شخصی است که زخمی شـده یا مریضـی است، تا زمانی که سـلامت خود را باز یابـد. بعد مجازات نسبت به او به مرحله اجرا در می‌آید و یا این که مجازات نسبت به او با مدارا اِعمال می‌شود. مرحوم شیخ طوسی در نهایه می‌فرمایـد": من وجب علیه الجلد و کان علیلًا، ترک حتی یبرأ ثم یقام علیه الحد؛۱.نهایهٔ الاحکام، شیخ طوسی، ص ۷۰۱. اگر کسی که بر او حـد شـلاق بایـد جاری شود، مریض باشـد، حـدّ بر او جاری نمی‌شود تا این که سـلامت خود را بیابـد و بعد بر او اقامه حدّ می‌شود. "وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱ و ۳۲۲، باب ۱۳ از ابواب مقـدمات حدود، احادیث ۴ و ۵ و ۷ بر این معنا دلالت می‌کنند. در یکی از این احادیث مـذکور، حضـرت امیر(ع) می‌فرمایـد": شخصـی را که واجب الحـد است، را حـدّ نزنیـد تا زخم‌های بـدنش خوب شود "و تعبیر" حتی تبرأ "در روایت ذکر شـده است.۲.وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۳۲۱، ح ۴. نـتیجه بحث این که تعلیق در اجرای مجازات از مستندات شرعیه قابل فهم نمی‌باشد، ولی تأخیر در اجرای مجازات را می‌توان به روشنی از روایات فهمید.

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پرسش

چرا زنان مشمول حکم اعدام و قصاص نفس نمی‌شوند؟

پاسخ

حکم قصاص مخصوص مردان نیست، بلکه زنان نیز اگر مرتکب قتل عمدی بشوند، اولیای مقتول می‌توانند درخواست حکم قصاص بکنند. اگر زنی، زن یا مردی را عمداً بکشد، اولیای زن مقتول یا مرد مقتول می‌توانند از قاضی درخواست قصاص بنمایند.(۱) پی‌نوشت‌ها: ۱ - تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۵۱۹.

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می‌کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می‌گیرند، ولی اعدام نمی‌کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجرا ن

پرسش

متأسفانه در مدت ۲۰ سال اخیر در مورد اعدام قاچاقچیان دو نوع برخورد مشاهده می‌شود، یک زمان تعدادی را ب خاطر مقداری مواد مخدر اعدام می کردند، ولی الان مواد مخدر بیشتری را از افراد می گیرند، ولی اعدام نمی کنند. اگر ان حکم اسلامی و قانون بود پس چرا حالا اجرا نمی‌شود و اگر نبود پس چرا آنان را اعدام کردند و بچه هایشان را یتیم و بی سرپرست کردند؟

پاسخ

یکی از عواملی که ریشه یک ملت را می‌خشکاند و توان و قدرت آن را می گیرد اعتیاد به مواد مخدر است و حتما یکی از توطئه‌های دشمنان علیه این کشور گسترش اعتیاد است. نفوذ سیاسی و فرهنگی و نظامی بر یک کشور با نابودی و ناتوانی جوانان آن کشور به سهولت انجام می گیرد. لذا در ابتدای انقلاب کسانی که قاچاقچی بودند و باعث معتاد کردن دیگران می‌شدند به عنوان (مفسد فی الارض) اعدام می‌شدند و تا حدودی هم مؤثر بود، ولی در اثر ناتوانی مسئولان در مبارزه با مواد مخدر گسترش چشم گیری پیدا کرده و دیگر اعدام کارآیی چندانی ندارد و اگر بخواهند اعدام کنند، تعداد زیادی را باید اعدام کنند و اعدام زیاد در منظر جهانی آثار ناشایستی برای نظام به بار می‌آورد، لذا این حکم اجرا نمی‌شود. اگر اجرای حکمی باعث آثار منفی در سطح جهان باشد، مصلحت اقتضا می کند که موقتا اجرا نشود.

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می کنند؟

پاسخ

متأسفانه آگاهی‌ها در بارهٔ احمد بن موسی بن جعفر (ع معروف به" سید السادات و" شاه چراغ بسیار اندک است از این رو مورخان وسیره نگاران در بارهٔ محل وچگونگی شهادت وی اختلاف دارند. تاریخ ولادت او نیز معیّن نیست گرچه سال شهادت وی را ۲۰۳ه ذکر کرده‌اند. مورخان نوشته انده وی در سال شهادت امام هشتم (ع ، یعنی ۲۰۳. به شهادت رسیده است برخی از مورخان باور دارند که احمد بن موسی بعد از شنیدن خبر شهادت امام رضا (ع به همراه خویشاوندان به خون خواهی برادر و انتقام از مأمون خروج کرد و رو به ایران نهاد و در قم با سپاهیان مأمون جنگید و سر انجام به خراسان و در جایی نزدیک اسفرای طی جنگ

بالشکریان مأمون کشته شد و همان جا دفن گردید، که بعداً زیارتگاه شد. برخی از مورخان عقیده دارند که احمد بن موسی (ع بعد از خبر شهادت امام هشتم (ع به خون خواهی آن حضرت عازم ایران شد و در هنگام رسیدن به هشت فرسخی شیراز، در حالی که عده‌ای دو را همراهی می‌کردند، باشکریان قتلغ خان (استاندار شیراز) جنگید و در همان جا به شهادت رسید و دفن شد.

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری بـا اراذل و اوبـاش گوش یکی از آن ها را گاز گرفتم تا خودم را از دست آن ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حدود نود درصد از لاله گوش چپ وی شد. مدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از

پرسش

اینجانب عضو پایگاه مقاومت بسیج در سال ۷۹ در درگیری بـا اراذل و اوبـاش گوش یکی از آن هـا را گـاز گرفتم تـا خودم را از دست آن ها نجات دهم ولی این منجر به قطع حـدود نود درصـد از لاله گوش چپ وی شـد. مـدت کوتاهی به خاطر عاجز بودن از تودیع وثیقه به زندان رفتم و بعد از آزادی از زندان با تلاش توانستم در سال ۸۱ در دانشگاه تبریز قبول شوم. فعلاً دانشجو هستم. در تاریخ ۴/۲/۸۲ طی دادنامه ابلاغی به پرداخت حـدود هشت میلیون تومان دیه (نود درصد از نصف دیه کامله) محکوم شدم. خانواده ام فقیرند و توانایی پرداخت دیه را ندارند. فشار روحی و روانی ناشـی از این بحران موجب از بین رفتن زندگی ام شده، خواهشـمند است مرا راهنمایی کنید.

پاسخ

برادر گرامی! از این که با ما مکاتبه نمودیـد سپاسـگزاریم. شـما با توجه به مطالبی که در نامه ذکر نمودید در مقام دفاع از خود این کـار را انجـام دادیـد و اگر این امر را در دادگـاه به اثبـات می رسانیـد، زمینه تبرئه شـما را فراهم می کرد. امّا اکنون که محکوم به پرداخت دیه شـده اید، دادگاه شـما را مقصّـِر دانسته و دفاع از خود را نپذیرفته است. بر اساس ماده ۳۸۶ قانون مجازات اسلامی، از بین بردن مجمـوع دو گوشـی دیـهٔ کامـل دارد و از بین بردن هر کـدام، نصـف دیه کامـل و از بین بردن مقـداری از آن، موجب دیه همـان مقـدار با رعایت نسبت به تمام گوش خواهـد بود. اگر رأی دادگاه را مورد اعتراض و فرجام قرار داده باشـید، تا حکم قطعی نشـده، بـه آن ترتیب اثر داده می شـود. امـا اگر رأی قطعی دادگـاه صـادر شـده و در پایـان حکم آمـده که این حکم قطعی و لازم الاجراء است، نمی توانیـد فرجام خواهی کنیـد. حال بایـد بررسـی بکنیم که بعـد از قطعی شـدن حکم و محکومیت به پرداخت دیه، شما چکار بایـد انجام دهید. در خصوص پرداخت دیه، به طور معمول دادگاه یکسال مهلت می دهد تا اگر توان مالی داشتید، آن را پرداخت کنید. بعد از گذشت مهلت یکساله شما که توان مالی برای پرداخت دیه را ندارید، می توانید دادخواست اعسار بدهید و با چهار شاهـد عادل اثبات کنیـد که قـدرت پرداخت دیه را نداریـد. در این صورت بعد از پذیرش اعسار، دادگاه حکم به اسـقاط دیه نمی کند، بلکه دیه را تقسیط می کند و شما مؤظف و مکلّف به پرداخت آن هستید. در این صورت می توانید با کمک و مساعدت نهادهایی ماننـد کمیتهٔ امداد امام خمینی(ره) و سازمان بهزیستی در این خصوص اقدام نمایید. امروزه بسـیاری از محکومین به جزای نقـدی با مساعـدت این نهادها آزاد شده اند و بسیاری از محکومت های مالی به واسطهٔ کمک این نهادها پرداخت شده است. امید است به لطف الهی شما هم از مساعدت این نهادها بهره مند شوید و مشکل پرداخت دیه شما حل شود.

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می‌کنند؟

پرسش

چرا اعدام افراد را قبل از اذان صبح اجرا می کنند؟

پاسخ

معروف است که افراد اعدامی هنگام سحر حکمشان اجرا می‌شود. فرقی نمی کند که قبل از اذان صبح یا بعد از اذان سحر باشد. البته این کار حتماً علت خاص خود را دارد که از آن بی اطلاعیم. شاید انتخاب تاریکی به این دلیل باشد که مردم مطلع نشوند و اجتماع نکننـد مگر در موارد خاصـی که اعـدام فردی موجب عبرت سـایرین شود. در کتب فقهی و روایات وقت خاصـی برای اجرای حکم اعـدام مشـخص نشـده است، ولی در قانون آیین نامه نحوه اجرای احکام اعـدام و در ماده ۱۳۴ آمـده است موقع اجرای حکم اعدام اول طلوع آفتاب خواهد بود، مگر این که دادستان وقت دیگری را صلاح بداند.

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدّی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می‌کند؟

پرسش

آیا چاقوکشی با شوخی و خنده جرم محسوب می‌شود، با جدّی چطور؟ قاضی چگونه برخورد می کند؟

پاسخ

اگر چاقوکشـی از روی عمـد و بـا قصـد جنایت باشـد، جرم محسوب می‌شود، ولی اگر شوخی باشـد و قصـدی در کار نباشـد، جرم محسوب نمی‌شود، ولی دیه به آن تعلق می گیرد. اگر چاقوکشـی با جدّ و قصد جنایت صورت بگیرد، اگر آسـیب و جنایتی بر کسی وارد شـود، غیر از جرمی که صـورت گرفته، بایـد قصـاص یـا دیه جراحت نیز به" مجنّی علیه "پرداخت شود. برای تشـخیص مقـدار جنایت از حیث انـدازه به کارشناسـی (پزشـکی قانونی) مراجعه می‌شود. از نظر مجازات جرم نیز در قانون مجازات اسـلامی مطابق با ماده ۱۱۳ قانون مجازات اسلامی به مجازات شلاق تا ۷۴ ضـربه یا زندان از دو ماه تا دو سال محکوم می‌شود. کسی که نماز نخواند و ضـد ولایت و حکومت اسـلامی باشد کافر است؟ آیا غیبت او جائز است؟ صـله رحم با این اشـخاص چگونه است؟ از کجا درک کنیم که در مسـلمان شدن خلوص باشد؟ پاسخ: کسـی که نماز نخواند ضد حکومت اسلامی باشد، کافر محسوب نمی‌شود. کافر به کسـی می گوینـد که یـا خداونـد را قبول نداشـته باشـد یـا برای او شـریک قائل باشـد یا پیامبری پیامبر را قبول نداشـته باشـد یا منکر ضروری دین باشد، به طوری که بداند انکار او به انکار خدا و رسول بر می گردد. کسـی که دشـمنی با اهل بیت پیامبر داشـته باشد، کـافر اسـت. کسـی کـه نمـاز نخوانـده، فـاسق و گناهکـار است و غیبت کردن او و نسبت به این گنـاهش (اگر علنی باشـد، یعنی همه می‌دانند که نماز نمی‌خواند) اشـکال ندارد. امّا اگر علنی نباشد یا نزد کسی که نمی‌داند نماز نمی‌خواند، غیبت او جائز نیست. کسی ضد ولایت و حکومت اسـلامی می‌باشد، اگر مخالفت و ضدّیت او در مصداق باشد (یعنی نسبت به برخی مسئولان خوشبین نیست) تا وقتی که ضـرری به نظام نرسانده و از کسـی غیبت نکرده، گناه ندارد، ولی اگر نظام را به عنوان این که نظام اسـلامی است، قبول ندارد و با آن مخالفت می کند و در عمل مرتکب غیبت از اشـخاص می‌شود یا درصدد معیوب کردن نظام گام بر می‌دارد و یا اقدام عملی بر ضد نظام می کند، گناه بسیار بزرگی مرتکب می‌شود و جرم او بسـیار سنگین است. در قانون جرم سنگینی برای مورد اخیر (اقدام عملی) در نظر گرفته شده است. در مورد صـله رحم با این افراد حضرت امام (ره) فرموده‌اند": صله رحم مطلقاً واجب است و

قطع رحم جایز نیست، ولی باید آن‌ها را با مراعات موازین، امر به معروف و نهی از منکر نمایند. "یعنی با توجه به شرایط امر به معروف و آگاهی از آن‌ها و احتمال تأثیر (که یکی از شرایط است) این واجب را به جا آورند. علامت خلوص در مسلمانی، نیت پاک و خالص است. همان گونه که نیت در کیفیت عمل و ارزش آن مؤثر است، در ساختار شخصیت انسان نیز تأثیر به سزایی دارد. اگر بخواهیم مراتب شخصیت افراد را بشناسیم، باید آن را در لابلای انگیزه‌ها و اهداف آنان جستجو کنیم. آیا کس که برای سیر کردن شکم خود فریاد می‌کشد با آن که برای نجات مردم تلاش می‌کند برابر است؟ آن کس که برای شهرت و خودنمایی تلاش می‌کند، با کسی که برای رضای خدا قدم بر می‌دارد مساوی است؟(۱) البته باید توجه داشته باشیم که این مسئله مربوط به نیت انسان‌ها و درون آن‌ها است و نمی‌توانیم در مورد نیّت انسان‌ها حکم و قضاوت کنیم. بنابراین بهتر است نیت و خلوص انسان‌ها را به خداوند عالم اسرار و خفیّات واگذاریم و در صدد کشف خلوص انسان‌ها نباشیم و به فکر خالص کردن فکر و کردار خود باشیم. پی نوشت‌ها: ۱. آیت اللّٰه مهدوی کنی، اخلاق عملی، ص ۳۸۵.

آیا این مجازات ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پرسش

آیا این مجازات ها از منبع اسلامی (ائمه و آیات دریافت شده است؟

پاسخ

نسبت به حد سرقت که قطع دست دزد است، از قرآن و روایات دلیل بر آن داریم. دلیل قرآنی" السارق و السارقهٔ فاقطعوا أیدیهما("۳) است، یعنی دست مرد و زن سارق را قطع کنید. دلیل روایی آن فراوان است که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید. از مجموع روایات به دست می‌آید اجرای حد سرقت و بریدن دست، شرایط زیادی دارد که بدون آن اقدام به این کار جایز نیست و هر سارقی مشمول این حکم نخواهد شد، بلکه تنها یک دسته از سارقان خطرناک هستند که مشمول آن هستند. نسبت به سنگسار که حد زنای محسنه و زن شوهر دار است، در قرآن آیه‌ای نداریم، ولی در روایات دلایل بر این امر وجود دارد که می‌توانید به وسائل الشیعه باب حدود مراجعه کنید.

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع جرم از نظر حقوقی چیست؟

پاسخ

حقوقدانان برای جرم تعریف‌های مختلفی ارائه داده‌اند. مهم‌ترین و جامع‌ترین آن‌ها این است: هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازات یا اقدام‌های تأمینی در نظر گرفته شده است، جرم محسوب می شود.(۱) دانشمندان مذهبی در تعریف جرم چون از عقاید دینی الهام می گیرند و قانون را کتاب خدا و وحی الهی می دانند می گویند: جرم عبارت است از تضییع و تجاوز به حق اللّٰه و حق النّاس. از این رو جرم در شرع، شامل مسایلی است که دارای مفاسد اجتماعی و مفاسد شخصی است. از جرم در

کنفرانس اجرای حقوق کیفر اسلامی، چنین تعریف به عمل آمده است: جرم یعنی مخالفت با اوامر و نواهی کتاب و سنّت یا ارتکاب عملی که به تباهی فرد یا جامعه بیانجامد. هر جرمی را کیفری است که شارع بدان تصریح کرده و یا اختیار آن را به ولیّ امر یا قاضی سپرده است.(۲) در تعریف دیگر آمده است: ارتکاب عمل ممنوع یا ترک فعل واجب با ضمانت اجرای کیفری مقرّر به وسیله قانون (الهی) یا مقامات یا ارگان‌های عمومی صلاحیت دار. بر همین اساس در ماده دوم قانون راجع به مجازات اسلامی مصوب ۱۳۶۱ جرم عبارت است از: هر فعل یا ترک فعلی که مطابق قانون، قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد. هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدامات تأمینی یا تربیتی تعیین شده باشد.(۳) از تعاریف مزبور موارد زیر قابل استنتاج است: ۱- جرم همواره عمل خارجی است که گاهی به صورت فعل و گاهی با ترک فعل تحقق می یابد. بنابراین: أ) میل به ارتکاب جرم و تصمیم بر آن تا وقتی که منتهی به عمل و فعل خارجی نشده باشد، جرم تلقی نمی‌شود. ب) جرمِ عقیده‌ای وجود ندارد امّا انتشار عقیده در مواردی جرم است. ج) ارتکاب عمل ممنوعی که قانونگذار برای آن مجازات تعیین نموده در صورتی جرم است که مرتکب شونده بدون مجوز قانونی و بر خلاف حق اقدام کرده باشد. بنابراین ارتکاب عملی که قانوناً ممنوع و قابل مجازات است، در مقام استفاده از حق مثلاً دفاع مشروع یا اجرای مقررات قانونی مثل اطاعت از آمر قانونی (مانند کسی که به دستور قاضی مجرمی را به قتل برساند یا شلاق بزند یا قصاص کند) جرم محسوب نمی‌شود.(۴) اگر جرم بودن عملی یا ترک فعلی به ملاک قانون مدوّن باشد، بعضی از جرائم از قبیل خودکشی، غیبت، تهمت زدن، اهانت کردن، استمنا و خود ارضایی، همجنس بازی و قمار چون قانون گذار در قانون مجازات اسلامی، مجازاتی برای آن‌ها نیاورده، جرم نخواهد بود در حالی که بر اساس مبانی فقهی و فتاوای فقها این گونه اعمال گناه و جرم است. در هر صورت شاید بتوان گفت بهترین و جامع‌ترین تعریف جرم همان ماده دو قانون مجازات اسلامی است، که می‌گوید": هر فعل یا ترک فعلی که در قانون برای آن مجازاتی تعیین شده، جرم است "گرچه این تعریف شامل برخی از جرائم شرعی از قبیل استمنا، خودکشی و قمار نمی‌شود، ولی این تعریف نسبت به بقیه تعریف‌ها بهتر است. مقصود از جرم از نظر حقوقی، آن است که در قوانین کیفری و اجتماعی برای آن مجازات تعیین شده، اما جرم و گناه شرعی اعم از چیزهایی است که در دنیا یا آخرت برای آن مجازات تعیین شده است. پی نوشت‌ها: ۱. دانشنامه امام علی(ع)، ج ۵، ص ۲۸۳. ۲. دکتر ایرج گلدوزیان، حقوق جزای عمومی ایران، ص ۱۶۲ و ۱۶۳. ۳. همان، ص ۱۶۴.

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی گیرد و مرد قاتل به حساب نمی آید؟

پرسش

چرا در قانون اگر مردی به علت ناموسی خواهر یا همسر خود را بکشد و بعد متوجه شود که جریان را به اشتباه متوجه شده است، در مورد هیچ گونه تصمیم یا قضاوتی صورت نمی گیرد و مرد قاتل به حساب نمی آید؟

پاسخ

چنین مطلبی که در سؤال مطرح شده، در قانون نیامده است. اگر مردی خواهر خود را بکشد، باید مجازات شود، همین طور اگر همسر خود را بکشد ، هر چند به خاطر مسائل ناموسی باشد. اگر بر فرض خواهر کسی دچار فساد اخلاقی شد، حق ندارد او را بکشد، بلکه می تواند او را به دادگاه معرفی کند تا حکم مقتضی در مورد وی اجرا شود. در احکام فقهی فقط در مورد این که

مردی ببیند که دیگری با همسر او زنا می کند ، در صورتی که بداند همسر او میل و رغبت داشته است، می تواند هر دو را بکشد.(۱) اما معنای حکم این نیست که قاتل نباید مجازات شود. اگر قاتل بتواند شواهد معتبر به دادگاه ارائه دهد، دادگاه او را مجازات نمی کند، ولی اگر نتواند دادگاه را قانع کند، او را مجازات خواهد کرد.(۲) پی نوشت ها : ۱ - تحریرالوسیله، ج۱، فضل فی الدفاع ، مسئلهٔ ۲۸، ص ۴۹۱. ۲ - همان، مسئلهٔ ۲۹.

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پرسش

چرا حدود الهی در ایران تعطیل شده است و به جای آن جریمه می گیرند؟

پاسخ

حدود به کیفرهایی اطلاق می شود که در شرع مقدس نوع و میزان آن مشخص شده است. جرایمی که حد آنها در قرآن کریم بیان شده عبارتند از : زنا، سرقت، قذف و محاربه . (۱) برخی از حدود از طریق سنت پیامبر (ص) و ائمه (ع) معین شده است. به غیر از حدود ، کیفرهایی است برای جرایمی که مجازات معینی از نظر شرع برای آنها در نظر گرفته نشده است. این کیفرها کمتر از حد می باشند و به آنها تعزیرات گفته می شود. تعبیر برخی از فقها در خصوص حد و تعزیر این است": تمام گناهانی که برای آنها مجازات معین شده از سوی شرع دارد"، حد "نامیده می شود و آنها یی را که مجازات معین شده ندارند"، تعزیر " می گویند ("۲) حدود الهی تعطیل بردار نیست و باید در جامعه اقامه و اجرا شود. این امر از ظاهر اخبار و روایات و همچنین فتاوای علما بر می آید. البته در صورتی که مجرم بیش از اقامه بیّنه، از اعمال خطا کارانه خود توبه کند، حد از او ساقط می شود و یا اگر اثبات جرم با اقرار مجرم باشد، نه با اقامه بینه، امام می تواند از جرم او درگذرد یا آن که بنا بر قول دیگری امام مطلقاً حق دارد (به جهت مصالحی) از اجرای حدود در این گونه موارد چشم پوشی کند. (۳) اما تعزیر در خصوص مواردی است که کمتر از حدّ باشد و در برخی روایات اقامه تعزیر و مقدار آن را با تعبیر" لما یراه الحاکم "ذکر کرده اند که حاکم و امام در جامعه اسلامی می توانند براساس مصالحی، از اجرای تعزیر چشم پوشی کند یا آن را تبدیل به جزای نقدی و مجازات مالی نماید. امروزه در جامعه اسلمی ایران، حدود الهی اجرا می شود، هر چند فشارهای سیاسی توسط محافل به ظاهر حافظ قوق بشری برای جلوگیری از اجرای حدود الهی زیاد است. آن چه قابلیت تبدیل به جریمه مالی را دارد، تعزیرات هستند، تبدیل تعزیرات به جریمه نقدی، امری شرعی و براساس موازین فقهی می باشد. در خصوص زدن دزدی که دستگیر می کنند، اگر زدن برای دفاع از خود و خانواده باشد، نه تنها عیبی ندارد، بلکه در قالب دفاع مشروع از خود و خانواده و ناموس می گنجد اما اگر زدن تناسبی با دفاع مشروع نداشته باشد و به عنوان مثال بعد از تسلیم شدن و دستگیری دزد باشد و منجر به وارد شدن جراحاتی گردد، شخصی که ایراد ضرب و جرح کرده، باید پاسخگو باشد، چون در این حالت ضرب و جرح و صدمه جسمانی به دزد وارد شده است، ممکن است مستوجب دیه هم باشد. پی نوشت ها : ۱ - بهاءالدین خرمشاهی، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج۱، ص ۹۱۹. ۲ - محقق حلی، شرائع الاسلام، ج۴، ص ۱۴۷. ۳ - مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج۳، ص ۴۷۸.

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پرسش

با نام صیغه همه نوع فساد در جامعه رخ می دهد و اگر کسی در دادگاه جمله صیغه را بلد نباشد، سنگسار می شود و اگر باشد تبرئه می شود. آیا صیغه معیار مناسبی برای سنجش باطن افراد است؟

پاسخ

این نگرش که محاکم قضایی معیار تبرئه و علم آن را صیغه خواندن و عدم خواندن آن قرار داده اند، قابل قبول نیست. زیرا نظام قضایی مبتنی بر قوانین اسلامی است. در نظام قضایی اسلام برای اثبات جرم و اجرای حدود الهی، شرایط و راهکارهای خاصی تعریف شده است که محاکم قضایی و قضات مجبور هستند آن ها را رعایت کنند. این گونه نیست اگر کسی به جرم روابط غیر مشروع دستگیر شده و در محکمه ادعا کند صیغه خواندن را می دانستم و فلان زن را صیغه کردم، قاضی وی را رها کند، یا بالعکس. بلکه باید قاضی تحقیق کند کسی که متهم به روابط غیر مشروع است، دلیلی دارد که ارتباط غیر مشروع نداشته و روابط وی بر اساس قانون، یعنی صیغه شکل گرفته است؛ مضافاً بر این که حکم همه روابط غیر مشروع سنگسار نیست. در قوانین اسلام برای جرایم قوانین مناسب با جرم تعریف شده است. سنگسار از دسته احکامی است که برای جرم های سنگین مانند زنای محصنه پیش بینی شده است. اتفاقاً در محاکم قضایی ایران سنگسار خیلی کم بوده و سعی بر آن است که از این حکم استفاده نشود. البته این مطلب را باید پذیرفت که در برخی از موارد ممکن است قضات اشتباه کنند. اشتباه قضات اختصاص به محاکم قضایی ایران ندارد. در محاکم قضایی کشورهای دیگر نیز وجود دارد . البته شایسته است که نظام قضایی ایران بهتر شده و میزان اشتباه قضات کم گردد. صیغه کردن هم معیاری برای سنجش باطن افراد نیست. اصولاً تشخیص باطن انسان ها مشکل است. در اسلام انسان ها موظف هستند که به ظاهر بسنده و بر اساس ظواهر دیگران با آن ها رفتار نمایند. برای امور ظاهری نیز قانون و قاعده لازم است. شاید با استفاده از ابزار صیغه تخلفات زیادی صورت گیرد، اما نمی توان به جهت استفاده نامطلوبی که از یک قاعده و قانون می شود، اصل قانون را لغو کرد. در هر حال باید بین روابط آزاد و نامشروع و بی حد و حصر و روابط مشروع و قانونی تفاوت وجود داشته باشد. یکی از راهکارهایی که در قانون شرع اسلام اندیشه شده، ازدواج موقت و صیغه است که شرایط و ویژگی های خود را دارد که این شرایط و ویژگی علاوه بر این که ارتباطات را از هرج و مرج و بدون ضابطه بودن در می آورد، در آن ها حقوق زن و مرد مراعات شده است. مسئله صیغه فلسفه و حکمت های خود را دارد. بنابراین اگر کسی با رعایت موازین شرعی و به صورت ازدواج موقت با زنی ارتباط برقرار نموده با انسانی که برقراری ارتباط خود با زن را مبتنی بر موازین شرعی نمی کند، تفاوت دارد، زیرا کسی که مدعی ازدواج موقت است، بر اساس موازین شرع و قانون عمل کرده است، بر عکس کسی که بدون صیغه و موازین شرعی و قانونی اعمالی انجام داده حکم بر افراد به حسب ظاهر است.

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف مادهٔ ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده و گفته شده: تعریف یا حدّی است و یا رسمی. تعریف حدّی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحك یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحك است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیلهٔ کلماتی از قبیل" دو خط "و" هیچ نقطهٔ تقاطع نداشته باشند "ذهن ما به مفهوم" دو خط متوازی "آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیآمده است. حال خواه آن تعاریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایقی دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمرهٔ آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پرسش

تعریف جامع و مانع" جُرم "چیست؟

پاسخ

برادر عزیز و گرامی! در پاسخ قبلی به شماره ۳۰۲۴۱ جوابی در مورد این سؤال دادیم و عرض کردیم: از بین تعاریفی که برای جرم شده، تعریف مادهٔ ۲ قانون مجازات اسلامی بهترین تعریف است. گرچه به این تعریف اشکالاتی وارد است. در علم منطق و فلسفه در مورد تعریف اشیا بحث شده و گفته شده: تعریف یا حدّی است و یا رسمی. تعریف حدّی به جنس و فصل قریب است؛ تعریف رسمی به لوازم و مشخصات قریب و بعید است، مثلاً در تعریف انسان می گویند: انسان، حیوان ناطق است، یا می گویند حیوان ضاحك یا می گویند جسم ناطق یا جسم ضاحك است. در تمامی این تعریف ها و مثال های فراوانی که در نامه مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف حقیقی و واقعی کامل نیست، بلکه اغلب شرح الاسمی است یا تبدیل لفظی به لفظ دیگر که البته لفظ دوم برای ما آشناتر است، مثلاً اگر مفهوم دو خط متوازی را نمی دانیم، وقتی که جواب می دهند: دو خطی که در هیچ نقطه ای همدیگر را قطع نمی کنند، با این تعریف تا اندازه ای به وسیلهٔ کلماتی از قبیل" دو خط "و" هیچ نقطهٔ تقاطع نداشته باشند "ذهن ما به مفهوم" دو خط متوازی "آشنا می شود، گرچه این تعریف ها جامع و مانع به صورت حقیقی نیست، بلکه بیشتر تبدیل لفظی به الفاظ دیگر است که برای ذهن ما آشناتر است، ولی بالاخره ما را با مفهوم مجهول آشنا می کند. مقصود اصلی از تعریف مفاهیم همین است که با آن ها آشنا شویم. دلیل بر این مطلب آن است که صدها سال است مفاهیم خط متوازی، دایره، نقطه، خط، مثلث، انسان، جرم

و ... را تعریف کرده اند و مردم از این تعریف ها به آن حقایق رسیده اند. و هیچ مشکلی پیش نیآمده است. حال خواه آن تعاریف را تعریف های حقیقی بدانید، خواه تعریف های شرح الاسمی و غیر جامع و مانع. در هر صورت مردم از این نوع تعریف ها به حقایقی دست یافته اند و زندگی علمی و عملی روزمرهٔ آنان چرخیده است. ما هم قبول داریم که تعریف جرم، هم چنین مثال هایی که مرقوم داشته اید، هیچ کدام تعریف جامع و مانع نیست.

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیزمی گویند منظور از

پرسش

حکم قصاص قتل خلاف وجدان و شعور اجتماعی و علمی است . زیرا با قتل نفر اول یک فرد از جامعه کم می شود و با قصاص قاتل او فردی دیگر . دیگر اینکه قصاص از قسوت قلب و انتقام جویی است و این صفات رذیله نباید در جامعه ترویج شوند . برخی نیزمی گویند منظور از قصاص تربیت قاتل است و مجازات اوست و این کار را می توان باحبس ابد نیز انجام داد .

پاسخ

قرآن کریم پاسخ اینگونه اشکالات را در آیه ای چنین می فرماید : [من قتل نفسا بغیرنفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا و من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا (مائده - ۳۲)] در نظر قرآن کریم کرامت و شرافت انسان حقیقتی است که کمیت بردار نیست , به گونه ای که اگر یک انسان بی گناه کشته شود گویی همه انسانهاکشته شده اند و اگر یک انسان هدایت شود و احیا گردد گویی همه انسانها احیاشده اند . بنابراین ملاک جعل حکم قصاص برخی نظرات صوری و سطحی و به اصطلاح دلسوزانه و خام نیست . بلکه فلسفه قصاص بقای انسان و جامعه و حیات بشری است . خداوند تعالی که خالق انسان است و به سرشت و سرنوشت او آگاهی کامل دارد بهتر ازهر کس دیگری می داند که کدام حکم در مجموع سعادت و حیات انسان را تامین می کند . تجربه جامعه های غربی که در آن حکم اعدام برداشته شده نشان می دهد که آمار قتل وتجاوز روز به روز افزایش می یابد . قاتلان درس نمی گیرند و دیگران نیز نگران اعدام نیستند و مانعی پیش روی خود ندارند و بنابراین ارتکاب به قتل بسیار آسانترانجام می شود . در ضمن آنکه اسلام قصاص را راه منحصر به فرد ندانسته و برای مواضعی خاص که امید تربیت و بهبود قاتل می رود یا شرایطی خاص وجود دارد می فرمایداگر عفو کنید بهتر است . بنابراین حکم قصاص در اسلام نه افراطی است نه تفریطی بلکه واقع بینانه و بر اساس مصالح انسان و جامعه انسانی است .

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجـازات بر سه گونه است: مجـازات قراردادی (تنبیه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطـهٔ تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی).

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پرسش

مجازات بر چند گونه و هر یک مخصوص چه چیزی است؟

پاسخ

مجـازات بر سه گونه است: مجـازات قراردادی (تنبیه و عبرت). مجازاتی که با گناه، رابطـهٔ تکوینی و طبیعی دارد. (مکافات دنیوی). مجازاتی که تجسم خود جرم است و چیزی جدا از آن نیست. (عذاب اخروی

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایـدهٔ اینگـونه مجازاتهـا دو چیز است؛ یکی جلـوگیری از تکرار جرم به وسـیلهٔ خود مجرم یـا دیگران از طریق رعـبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبیه» نامید. فایدهٔ دیگر، تشـفّی و تسـلّی خاطر سـتمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتـدائی و جامعه‌هـای بـدوی، ظـاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردنـد، تباهی و فساد بسـیاری در جـامعه پدیـد می‌آمـد. این حس، هم اکنون هم در بشـر هست، نهـایت اینکه در جوامع متمـدن انـدکی ضـعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسـان سـتمدیده دچـار عقـدهٔ روحی می‌گردد، اگر عقـدهٔ او خالی نگردد، ممکن است ـبطور آگاهانه یا ناآگاهانه ـ روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پرسش

مجازاتهایی که بر طبق قوانین قرار دادی انجام می‌شود، چه فایده‌هایی دارد؟

پاسخ

فایدهٔ اینگونه مجازاتها دو چیز است؛ یکی جلوگیری از تکرار جرم به وسیلهٔ خود مجرم یا دیگران از طریق رعبی که کیفر دادن ایجاد می‌کند؛ و به همین جهت می‌توان این نوع از مجازات را «تنبیه» نامید. فایدهٔ دیگر، تشفّی و تسلّی خاطر ستمدیده است و این در مواردی است که از نوع جنایت و تجاوز به دیگران باشد. حس انتقامجویی و تشفی طلبی در بشر بسیار قوی است و در دوره‌های ابتدائی و جامعه‌های بدوی، ظاهراً قوی‌تر بوده است. اگر جانی را، از طریق قانون، مجازات نمی‌کردند، تباهی و فساد بسیاری در جامعه پدید می‌آمد. این حس، هم اکنون هم در بشر هست، نهایت اینکه در جوامع متمدن اندکی ضعیف‌تر یا «پنهان‌تر» است. انسان ستمدیده دچار عقدهٔ روحی می‌گردد، اگر عقدهٔ او خالی نگردد، ممکن است ـبطور آگاهانه یا ناآگاهانه ـ روزی مرتکب جنایت گردد. ولی وقتی که ستمگر را در برابر او مجازات کنند، عقده‌اش باز می‌گردد و روانش از کینه و ناراحتی پاک می‌شود.

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پرسش

آیا تربیت مجرم، جای مجازات او را می‌گیرد؟

پاسخ

این که برخی می‌گویند بجای مجازات باید مجرم را تربیت کرد و بجای زندان باید دارالتأدیب ایجاد کرد، یک مغالطه است؛ تربیت و ایجاد دارالتأدیب، بی شبهه لازم و ضروری است و مسلماً تربیت صحیح از میزان جرائم می‌کاهد؛ همچنانکه نابسامانی اجتماعی یکی از علل وقوع جرائم است و برقراری نظامات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی صحیح نیز به نوبهٔ خود از جرائم می‌کاهد؛ ولی هیچیک از اینها جای دیگری را نمی‌گیرد؛ نه تربیت و نه نظامات عادلانه جانشین کیفر و مجازات می‌گردد، و نه کیفر و مجازات جانشین تربیت صحیح و نظام اجتماعی سالم می‌شود. هر اندازه تربیت، درست و نظام اجتماعی، عادلانه و سالم باشد، باز افرادی طاغی و سرکش پیدا می‌شوند که تنها راه جلوگیری از آنها مجازاتها و کیفرهاست که احیاناً سخت و شدید باشد.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صحیح و اصلاح جامعه و از بین بردن علل وقع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تا حدود زیادی کاست و باید هم از این راهها استفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچیک از امور دیگر اثر آنرا ندارد. بشر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همهٔ مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن وزندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمدن امروز نه تنها جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می‌گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی

و نـامرئی، زیر پرده و روی پرده انجام می گیرد؛ روی پرده‌اش هـم کـم نیسـت، می‌بینیـم یـک کشـتی و یـا چنـد کشـتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی‌گیرد؟

پرسش

چرا وضع مجازات برای جوامع بشری لازم است و هیچ چیز جای آن را نمی گیرد؟

پاسخ

اگر چه از طریق تقویت ایمان و ایجاد تربیت صـحیح و اصـلاح جامعه و از بین بردن علل وقع جرم می‌توان از تعداد جرمها و جنایتها تـا حـدود زیـادی کـاست و بایـد هم از این راهها اسـتفاده کرد، ولی نمی‌توان انکار کرد که مجازات هم در جای خود لازم است و هیچیک از امور دیگر اثر آنرا نـدارد. بشـر هنوز موفق نشده است و شاید هم هیچوقت موفق نشود که از طریق اندرزگویی و ارشاد و سایر وسائل آموزشی و پرورشی بتواند همهٔ مردم را تربیت کند، و امیدی هم نیست که تمدن وزندگی مادی کنونی بتواند وضعی را بوجود آورد که هرگز جرمی واقع نشود. تمـدن امروز نه تنهـا جرمها را کم نکرده است، بلکه به مراتب آنها را بیشتر و بزرگتر کرده است. دزدیهایی که در قدیم به شکل آفتابه دزدی، جیب‌بری یا سرگردنه گرفتن انجام می گرفت، امروز به هزار رنگ و شکل مرئی و نـامرئی، زیر پرده و روی پرده انجام می گیرد؛ روی پرده‌اش هـم کـم نیسـت، می‌بینیـم یـک کشـتی و یـا چنـد کشـتی را از دریا می‌دزدند. به دلائلی که ذکر شد، باید پذیرفت که وضع مجازاتها و کیفرهای قرار دادی برای اجتماعات بشری لازم و مفید است.

معنای حدود و تعزیر چیست؟ پرسش

پاسخ

«حدود» جمع «حدّ» در لغت به معنی «منع» است و انتخاب این اسم برای بخشـی از مجازاتهای شرعی به این جهت است که سبب منع مردم از کارهـای خلاـف می‌شود و امّـا در اصـطلاح شـرع، در عبارات فقها به معنی مجازات مخصوصـی است که به خاطر ارتکاب بعضـی از گناهان در مورد مکلّفین اجرا می‌شود. امّا «تعزیر» در لغت به معنی «تأدیب» و گاه به معنی «بزرگداشت» و «یاری کردن» و «منع نمودن» آمده است، و در اصـطلاح شـرع و فقها به معنی مجازات یا اهانتی است که اندازه معیّنی در شـرع برای آن ذکر نشده و بسته به رای قاضی است که با در نظر گرفتن «میزان جرم» و «مقدار تحمّل مجرم» دربارهٔ او اجرا می‌شود. بنابراین فرق«حدّ» و «تعزیر» در یک جمله است و آن اینکه حـدّ، مجازات معین و ثابتی است، ولی تعزیر غالباً نامعیّن است، و اینکه می گوییم «غالباً» به خاطر آن است که در موارد معدودی، تعزیرات معیّنی در روایات اسلامی وارد شده که شرح آن در کتاب حدود گفته شده است، هر چند در اینکه آیـا تعیین مقـدار در این مـوارد قطعی است یـا از قبیـل ذکر مثـال و مصـداق است نیز گفتگـو است. البته در میـان حـد و تعزیر اختلافـات دیگری نیز هست، تـا آنجـا که مرحوم شـهید در کتـاب قواعـد، ده وجه برای اختلاف آن دو شـمرده است که اینجا جای شرح آن نیست.

کدام یک از حدود در قرآن آمده است؟ پرسش

پاسخ

در اسلام عمدتاً ده حدّ دربارهٔ ده گناه کبیره آمده است که تعداد چهار مورد از آن در قرآن مجید با صراحت ذکر شده و بقیّه از سنّت استفاده می‌شود. ۱ـ حدّ زنا در آیهٔ ۲ سورهٔ نور می‌خوانیم «اَلزّانِیَةُ وَالزّانی فَاجْلِدُوا کُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِاَةَ جَلْدَةَ وَ لا تَأْخُذْکُمْ بِهِما رَأفَة فی دِیْنِ اللهِ اِنْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ الْیَوْمِ الآخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذابَهُما طائِفَهٌ مِنَ الْمُؤْمِنینَ» [هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید، و نباید رأفت (و محبّت کاذب) نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید! و باید گروهی از مؤمنان مجازات آن دو را مشاهده کنند!] در این آیه اشاره به حدّ زن و مرد زناکار شده، هرچند «استثنائات» و «جزئیات» آن مانند احکام زنای محصنه، و زنای با محارم و امور دیگر از این قبیل در آن نیامده، بلکه در سنّت و روایات اسلامی شرح داده شده است. ۲ـ حدّ سرقت در آیهٔ ۳۸ سورهٔ مائده می‌خوانیم «وَ السّارِقُ وَ السّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَیْدِیَهُما جَزاءٌ بِما کَسَبا نَکالاً مِنَ اللهِ وَاللهُ عَزیز حَکیم» [دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان مجازات الهی قطع کنید خداوند توانا و حکیم است.] در این مورد نیز، شرایط و خصوصیّاتی دربارهٔ قطع دست سارق و همچنین استثناهایی وجود دارد که همگی در سنّت و روایات اسلامی آمده است و می‌دانیم معمول قرآن این است که اصول مسائل را بازگو می‌کند و شرح آن را به سنّت واگذار می‌نماید. ۳ـ حدّ قذف در مورد مجازات کسانی که عمل منافی عفّت را به افراد پاکدامن نسبت می‌دهند درآیهٔ ۴ سوره نور چنین می‌خوانیم «وَالَّذینَ یَرْمُونَ الْمُحْصَناتِ ثُمَّ لَمْ یَأْتُوا بِاَرْبَعَةِ شُهَداءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمانِیَن جَلْدَةً وَ لا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهادَةً اَبَداً وَ اُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُون» [کسانی که زنان پاکدامن را متّهم می‌کنند، سپس چهار شاهد بر مدّعیای خود نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آنها همان فاسقانند!] این شدّت عمل و مجازاتهای سه‌گانه که برای قذف کنندگان (آنها که نسبت عمل منافی عفّت به افراد پاکدامن می دهند) ذکر شده به منظور پاکسازی محیط اجتماع و حفظ احترام و کرامت انسانها و جلوگیری از اشاعهٔ فحشاء و گسترش فساد می‌باشد و شرایط، ویژگیها و استثنائات آن نیز در روایات اسلامی آمده است. ۴ـ حدّ محارب در قرآن مجید در مورد اخلالگران نسبت به امنیّت اجتماعی و آنها که حملهٔ مسلّحانه به جان و مال و ناموس مردم می‌کنند، مجازات بسیار شدیدی ذکر شده است که می‌تواند افراد شرور را بر سر جای خود بنشاند. در آیهٔ ۳۳ سورهٔ مائده چنین می‌خوانیم «اِنَّما جَزاءُ الَّذینَ یُحارِبُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَ یَسْعَوْنَ فی الاَرْضِ فَساداً اَنْ یُقَتَّلُوا اَوْ یُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَیْدیهِمْ وَ اَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ اَوْ یُنْفَوا مِنَ الاَرْضِ ذلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی الدُّنْیا وَ لَهُمْ فِی الاخِرَةِ عَذابٌ عَظیم» [کیفر کسانی که با خدا و پیامبرش به جنگ برمی‌خیزند و اقدام به فساد در روی زمین می‌کنند (و با تهدید به اسلحه) به جان و مال و ناموس مردم حمله می‌برند این است که اعدام گردند یا به دار آویخته شوند یا (چهار انگشت از) دست (راست) را و پای (چپ) آنها به عکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی در دنیا است و در آخرت مجازات عظیمی دارند!] منظور از محارب همان گونه که در بالا اشاره شد، کسی است که با تهدید به اسلحه، به جان یا مال و ناموس مردم حمله می‌کند؛ اعم ازاین که به صورت دزدان جادّه‌ها و گردنه‌ها باشد، یا درداخل شهرها و حتّی افراد چاقوکش که با تهدید به اسلحه سرد، به جان و مال و نوامیس مردم هجوم می‌آورند نیز مشمول این مجازات هستند، و قابل توجّه اینکه این مهاجمان بر مردم، به عنوان محاربان با خدا و پیامبر(ص) معرّفی شده‌اند و این دلیل بر تأکید فوق‌العاده‌ای است که اسلام دربارهٔ رعایت آزادی و امنیّت اجتماعی و حقوق انسانها دارد.

چرا در ایران دست دزد قطع نمی شود؟

پرسش

چرا در ایران دست دزد قطع نمی شود؟

پاسخ

اجرای حدود مثل قطع دست دزد دارای شرایطی است که تا آن شرایط جمع نشود، نمی‌توان آن حد را جاری کرد؛مثلاً درباره قطع دست دزد بایـد شـرایط زیر موجود باشد تا دسـتش قطع شود: ۱- بالغ باشد، ۲- عاقل باشد، ۳- بـا اختیار دزدی کرده واو را مجبور نکرده باشند، ۴- مضـطر نباشد، مثل کسـی که در زمان قحطی برای سدّ جوع و نجات از مرگ مجبور شده است از انبار غذا سرقت کند، ۵- چیزی را که دزدیده، در انبار یا صـندوق و جای دربسته بوده و قفل را شکسته باشد. اگر کس دیگری قفل و در را شکسته باشـد و فرد از آنجا چیزی دزدیـده، دست او قطع نمی‌شود، ۶- خود دزد آن چیز را از محلی که مـال در آن جـا بوده، خارج کنـد، پس اگر به وسـیله طنـاب آن شـیء را ببنـدد و خودش بیرون باشـد و آن رابرید، حـدّ بر او جـاری نمی‌شود، ۷- دزد، پـدر مال باخته نباشـد، یعنی اگر پدر از مال پسـرش دزدی کرد، دست پدر را قطع نمی‌کنند، ۸- مخفیانه قفل و در را بشـکند و مال را بدزدد، پس اگر آشـکارا و در جلوی چشم افراد باشد، حکم قطع ید بر او جاری نمی‌شود. وقتی همه شرایط جمع شد و دزدی با اقرار سارق و یا شهادت دو نفر عادل ثابت شد حدّ جاری می‌شود. خواهیدگفت چرا اسـلام این اندازه شـرط و شروط کرده است، جوابش این است که اسـلام نسبت به آبروی افراد اهمیتمی‌دهـد. در هر صورت محروم کردن یـک انسـان برای همیشه کـار ساده‌ای نیست و از طرفی عطوفت و مهربانی خداوندنسبت به بندگانش باعث شده است تا این اندازه رعایت افراد بشود. البته هر کجا هم با شـرایط ثابت شد، حـد جـاریمی‌شود، کـه در مرحلـه اول چهـار انگشـت دسـت راسـت قطع می‌شـود و اگر برای بـار دوم دزدی کرد، پـای چـپ او ازبرآمـدگی قـدم قطع می‌شود و اگر در مرحله سوم دزدی کرد، برای همیشه زنـدان می‌شود تـا بمیرد و اگر در مرحله چهارمـدزدی کرد، کشته می‌شود.

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می تواند اجرا کند؟

پرسش

حکم اعدام افراد تحت الشمول ساب النبی و مرتد را چه کسی می تواند اجرا کند؟

پاسخ

در حکومت اسـلامی وظیفه دادگاه رسیدگی به این گونه امور و اثبات و اجرای حکم است. البته در رابطه با ساب النبی(ص) حکم اولی این است که باید او را کشت؛ لکن از نظر حکم ثانوی می‌توان گفت در زمانی که حکومت اسلامی در جامعه برقرار است این گونه امور با نظر حاکم و دادگاه اسلامی انجام پذیرد تا در جامعه هرج و مرج ایجاد نشود.

لطفاً در مورد آیهٔ" ولکم فی القصاص حیات توضیح دهید و بفرمایید چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پرسش

لطفاً در مورد آیـهٔ" ولکم فی القصاص حیات توضـیح دهیـد و بفرماییـد چگونه در قصاص حیات است در صورتی که فردی از بین می‌رود؟ جایگاه قصاص در قوانین کیفری و شبهاتی که پیرامون آن وجود دارد چیست

پاسخ

قصاص در لغت مقابله به مثل و پی جویی و متابعت کردن اثر است اولیای مقتول نسبت به قاتل عملی انجام می‌دهند که او انجام داده و در واقع عمل او را پیروی می کنند.(مفردات راغب ص ۴۰۴، ماده قصص ؛ قاموس قرآن سیدعلی اکبر قرشی ج ۶، ص ۱۲، نشر دار الکتب الاسلامیه) در پاسخ به این پرسش لازم است به سه مطلب اشاره شود: ۱. فلسفهٔ قصاص و علّت حیات بودن آن ۲. جایگاه قصاص ۳. شبهات قصاص و پاسخ آن ۱. قرآن مجید در آیهٔ ۱۷۹ سوره بقره فلسفه قصاص را مایه حیات بودن آن بیان کرده یعنی قصاص اسلامی جنبه انتقام جویی ندارد ؛بلکه دریچه‌ای به سوی زندگی انسان‌ها است هم مایه حیات فرد و هم مایه حیات جامعه است زیرا اگر حکم قصاص وجود نداشت افراد سنگدل احساس امنیت کرده در نتیجه جان مردم بی گناه به خطر می‌افتاد؛ همان گونه که در کشورهای فاقد حکم قصاص آمار قتل و مجازات به سرعت بالا رفته است وقتی شخص بداند که اگر فردی را بکشد، او را (با قصاص خواهند کشت تا حدّ زیادی او را از فکر کشتن باز می‌دارد و کنترل می کند ؛علاوه برآن لزوم تساوی و برابری در حکم قصاص (یک مرد در مقابل یک مرد، یک زن در مقابل یک زن و...)، جلو قتل‌های پی در پی را می گیرد و به سنت‌های جاهلی که گاه یک قتل چند قتل و آن نیز به نوبه خود مایه قتل‌های بیشتری می‌شد که گاهی در عوض کشته شدن یک نفر یک قبیله را می کشتند پایان می‌دهد و از این راه نیز مایه حیات جامعه است با توجه به اینکه حکم قصاص مشروط به عدم عفو ـ از ناحیه اولیای مقتول ـ است نیز دریچهٔ دیگری به حیات و زندگی گشوده خواهد شد. امام سجاد۷ در این باره می‌فرماید": در قصاص حیات است برای کسی که اراده می کند فردی را بکشد، زیرا وقتی بداند او را قصاص می کنند، از قتل صرف نظر می کند و نیز سبب حیات است برای کسی که اراده قتل او شده زیرا جان او حفظ می‌شود، هم چنین سایر افراد، نیز از حیات استفاده می کنند، زیرا مردم وقتی بدانند که قصاص می‌شوند، جرأت قتل کسی را ندارند.("تفسیر نور الثقلین حویزی ج ۱، ص ۱۵۸، نشر مطبعه علمیه قم) ۲. قصاص یکی از کیفرهای اسلامی است که اسلام در مورد قتل عمد، این حکم را تعیین فرموده است ورثهٔ فردی که کشته شده می‌توانند قاتل را قصاص کنند یا از او دیه بگیرند، یا او را عفو نمایند ؛البته حکم اولی قصاص است دیه و عفو به جای قصاص قرار می گیرند ؛از این رو، اگر یکی از]اولیای دم به قصاص مایل باشد و دیگران طلب دیه کنند، آن فرد می‌تواند قاتل را قصاص نماید، به شرطی که مقدار دیه‌ای که حق آن هاست بدهد، برخلاف اسلام که می‌فرماید: دیه و عفو می‌تواند به جای قصاص قرار گیرد و یهود تنها قصاص و نصارا، دیه و عفو را تجویز کرده‌اند. در حالی که حتمی بودن قصاص در بعضی موارد، سبب رنج و ناراحتی شدید برای طایفه‌ای می‌شود مانند آن جا که برادری برادر خود را بکشد ؛بدیهی است با اجرای قصاص داغ تازه‌ای برای بستگان ایجاد می گردد و اگر حکم به عفو و دیه منحصر باشد، پیامدهای بدی مانند فراوان شدن قتل در جامعه و سلب امنیت و بغض و کینه می گردد. ۳. دربارهٔ قصاص چند شبهه مطرح شده که در این جا به پاسخ آن‌ها می‌پردازیم الف ـ طبع انسانی کشتن فردی را به علت این که فردی را کشته نمی‌پسندد و اسلام دین رحمت و رأفت است و سزاوار است قاتل مورد عفو قرار گیرد. پاسخ رحمت و رأفت در جای خود ارزش‌مند است فرد جایی که ارزشی برای خون دیگران قائل نیست سزاوار رحمت نمی‌باشد ؛رحمت و عفو در جایی زیبنده است که ظلم به دیگری نشود و مصلحت اجتماع به خطر نیفتد. ب ـ قصاص ناشی از قساوت و انتقام جویی است و مخالف با تربیت می‌باشد و می‌توان قاتل را به کم‌تر از قتل مانند شلاق و... تنبیه کرد. پاسخ تشریع قصاص با مسئله انتقام جویی ارتباطی ندارد و انتقام فرونشاندن آتش غضب به علت موضوع شخصی است قصاص پیش گیری از تکرار ظلم است بنابراین قصاص قساوت نیست بلکه عدالت است کسی که فردی را به ناحق کشته عدالت اقتضا می کند که کشته شود و نیز قصاص مخالف با تربیت نیست بلکه تربیت اسلامی اقتضا می کند که قاتل را قصاص نمایند تا در پرتو آن افراد جامعه تربیت شوند.(اقتباس از تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۱، ص ۴۴۴، نشر دار الکتب الاسلامیه تفسیر نمونه آیت الله مکارم شیرازی و دیگران ج ۱، ص ۴۴۵، نشر

دار الکتب الاسلامیه) ج ـ بهتر است قاتل را به جای قصاص زندانی کنند و در آن جا به سود جامعه از آن‌ها کار بکشند. پاسخ زندان نه تنها نمی‌تواند جای قصاص قرار گیرد، بلکه به آمار جرایم و جنایات می‌افزاید، افزون بر این که هزینه فراوانی از بیت المال باید صرف آن‌ها شود.

فلسفه و مبانی حقوق

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پرسش

اگر مردم یک کشور آن قدر از نظر سطح علمی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی و سیاسی و... بالا باشند (مدینه فاضله) که هیچ کس گناه و تخلف انجام ندهد، دادگاه قوانین جزایی اسلام و مجازات چه معنا و مفهومی دارد؟

پاسخ

اگر جامعه آرمانی در یک کشور شکل بگیرد، به طوری که ظلم و فساد از جامعه محو شود، عقول و دانش بشری به تکامل برسد، اصل مساوات و برادری به طور کامل برقرار شود، معنویت به صورت بی سابقه‌ای گسترش یابد، با خرافات و بدعت‌ها مبارزه شود، مفاسد اخلاقی به صورت کامل ریشه‌کن شود، قانونمندی کامل در جامعه برقرار شود و عدالت اجتماعی و اقتصادی در اجتماع برقرار شود، چنین جامعه‌ای مدینه فاضله خواهد بود که ظاهراً نیاز به دستگاه قضایی ندارد؛ اما باید توجه داشت که جامعه فاضله بودن، به این معنا نیست که انگیزه‌های گناه و تخلف و قانون شکنی در انسان‌ها وجود نداشته باشد و همه مثل هم باشند، در هر حال حتی درون چنین جامعه‌ای می‌تواند افرادی وجود داشته باشند که بنا به طبع شهوت پرستی و زیاده خواهی و خودپرستی، در فکر گناه و تخلف باشند، پس هم چنان نیاز به قانون جزایی و مجریان خواهد بود. به عقیده ما، در دوران حکومت امام زمان(ع) جامعه به این سمت خواهد رفت، اما اگر نگاهی به جامعه جهانی که در عصر حضرت مهدی(ع) تشکیل می‌شود بیندازیم، براساس روایات معتبر، در آن جامعه حضرت مهدی(ع) بین مردم قضاوت می‌کند و در روایت آمده است": و حکم بین الناس بحکم داود و حکم محمد(ص)؛ امام زمان(ع) میان مردم چون داوود نبی(ع) و حضرت محمد(ص) حکم و قضاوت خواهد نمود "از این رو، در مدینه فاضله‌ای که در زمان حکومت حضرت مهدی(ع) تشکیل می‌شود، قضاوت براساس احکام الهی و به صورت عادلانه صورت می‌گیرد، با این که در آن جامعه ظلم و ستم رخت برمی‌بندد، عدل بر جهان حاکم می‌شود و سایر ویژگی‌های جامعه ایده‌آل محقق می‌شود. جامعه بشری و هر کشوری اگر چه در مرحله عالی پیشرفت اخلاقی، علمی، سیاسی، اقتصادی و... باشد، بی نیاز از قوانین جزایی و مجازات‌ها نمی‌باشد، چون جوامع بشری از حقیقتی به نام انسان تشکیل شده که این حقیقت می‌تواند در مسیر صلاح و رستگاری گام بردارد یا این که در مسیر سقوط و گناه و جنایت قدم زند. وجود دستگاه قضایی و قانون مجازات و ضمانت اجرای کیفری موجب می‌شود از ارتکاب جرم کاسته شود. ضمانت اجرای کیفری، جامعه و کشور را در مسیر سلامت قرار می‌دهد و میزان جرم و جنایت را کاهش می‌دهد. اگر در جامعه‌ای گرچه جامعه فاضله ضمانت اجرای کیفری نباشد، جرأت بر انجام گناه و جنایت بیشتر خواهد بود. به هر حال، ضرورت وجود قوانین جزایی اسلام و مجازات هایی که نقش بازدارنده دارند، در کاهش جرم و پیشگیری از آن بسیار مؤثر خواهد بود. پی‌نوشت‌ها: ۱ – بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبهٔ ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لُهُم الْجَنَّةَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبّیک بگوید.

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تضییع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در

زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون‌گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون‌گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون گذار باید انسان شناس باشد. اگر هدف از قانون‌گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون‌گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون‌گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً- آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید انسان‌شناس و جامعه‌شناس کاملی باشد. انسان‌شناس باشد، تا از غرائز و عواطف انسانها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه‌گیری کند، و رهبری نماید. جامعه‌شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجوئی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون‌گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجوئی» در تدوین قانون پیراسته باشد. غریزه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون‌گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع‌بین و منصف باشد، ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟ شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ و هو الّطیفُ الْخبیر» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرا خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آرنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایهٔ انسجام اجتماع می‌گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجوئی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً غریزه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی – که آفت قانون‌گذاری صحیح است- برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک‌زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجوئی و غریزه «حب‌ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می‌کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می‌گردد که تقنین و تشریع، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر

خـود را بر فرد و جـامعه تحمیـل کنـد، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نمایـد. در چشم‌انـداز «نظـام توحیـدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس کاسنان المشط سواسیه» (من لا یحضره الفقیه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندانه‌های شانه هسـتند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یـا گروه دیگر، قـانونی را جعـل کنـد و مردم را به پیروی از آن دعوت کنـد. در چشم‌انـداز نظام توحیـدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مسـاوات این است که پیـامبر گرامی(ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکساننـد.] قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می‌گردد. اسـلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پرسش

اگر در نظام الهی، قانون گذاری، جز خدا و قانونی جز قانون او وجود ندارد پس نقش مجتهدان و فقیهان چیست؟

پاسخ

فقیه استخراج کننده قوانین الهی است و احکام خدا را از منابع چهارگانهٔ آن استنباط کرده و در اختیار مردم می‌گذارد. فقیه در نظام اسـلامی‌مقنن و قانونگـذار نیست، نه قـانونی را وضع می‌کنـد و نه قانونی را ابطال می‌نمایـد، ولی از آنجا که شـناخت قوانین خـدا از منابع آن، نیاز به تخصص و صلاحیت علمی‌دارد، مجتهد بر اثر کسب یک رشته صلاحیتها می‌تواند احکام الهی را از کتاب و سنت، و عقل و اجماع استـنباط نماید، و دیگران را از زحمات فراوان آسوده سازد. اگر وظیفه مجتهد در قانون شناسـی و استنباط احکام از مدارک آن خلاصه می‌گردد «اجتهاد» فقط ابزار شـناخت قانون است، و با به بکار بردن آن، می‌توان حق را از باطل، قانون را از غیر آن بـاز شـناخت. در فقه شـیعه به این مسأله بیش از دیگر مـذاهب فقیهی اسـلامی‌اهمیت داده شـده است و فقهـای شـیعه برای خود مقامی‌جز عالمان احکام الهی، مستنبطان قوانین خدا از دلایل موجود، و برای اجتهاد نقشی جز وسیله تشخیص و تلاش برای شناخت وظـایف بنـدگان، چیزی قائـل نیسـتند و اجتهـاد فقـط ابزار شـناخت است و هرگز از منابع قوانین نیست. فقهای شـیعه ادله چهار گانه بالأخص قرآن و سـنت رسول گرامی‌را که از طریق ائمـهٔ اهل بیت(ع) رسیده است برای اسـتخراج احکام الهی و حوادث روز افزون جـامعه کـافی می‌داننـد و صـدق این نظریه را در طول قرون چهـارده گانه اسـلامی‌عملاً ثابت کرده‌انـد، در این مورد کافی است که بـدانیم که در یکی از جوامع حـدیثی شـیعه به نـام «وسائـل الشـیعه» قریب به چهل هزار حـدیث فقهی وجود دارد، و اگر جامع دیگر حـدیثی به نـام «مسـتدرک الوسائل» را به آن ضـمیمه کنیم، گسترد‌گی منابع فقه شـیعی کاملًا روشن می‌گردد، بالأخص که در میان این احادیث یک رشـته قوانین کلی و اصولی جامعی وجود دارد، که خود می‌توانـد پاسـخگوی بسـیاری از نیازها باشد. در این میان فقهـای مـذاهب اربعه، همچنین دیگر مـذاهب فقهی، چه مـذاهبی که پیش از پایه گـذاران آن رواج داشـته و یا پس از آن پی ریزی شده است «اجتهاد را از منابع و مصادر حکم الهی می‌دانند و به جای اینکه از آن فقط به عنوان ابزار شـناخت بهره بگیرند آن را منبع و مصدر حکم می‌انگارند و در کنار ادله اربعه معروف، کتاب و سـنت و اجماع و عقل، «اجتهاد را نیز، یادآور می‌شوند و گواه آنان در این نظریه این است که مـدارک چهارگانه، پاسـخگوی حوادث نامتناهی نیست، و منابع متناهی نمی‌تواند جوابگوی حوادث روز افزون و به اصـطلاح نامتنـاهی باشـد، و ـ لـذا ـ بایـد از اجتهـاد به عنـوان مصـدر و منبع قـانون بهره گرفت، البته نه هر اجتهـادی، بلکه اجتهادی که بر یک محاسـبات و مقایساتماننـد قیاس و اسـتحسان و مصالـح و مفاسد اسـتوار باشد. دانشـمند عالی مقام مصـری در

کتاب «الوحی المحمدی» یادآور می‌شود که مجموع احادیث فقهی از پانصد حدیث تجاوز نمی‌کند (الوحی المحمدی) آیا با این وضع می‌توان انتظار آن داشت که سنت نبوی به ضمیمه سه منبع دیگر بیانگر حوادث نامتناهی باشد؟ ابن رشد در مقام استدلال بر استواری قیاس می‌گوید: «ان الوقائع بین أشخاص الاناس غیر متناهیهٔ والنصوص والأفعال والاقرارات (تقریر النبی) متناهیهٔ و محال أن یقابل ما لا یتناهی بما یتناهی» (بدایهٔ المجتهد/۲) [حوادثی که در میان مردم اتفاق می‌افتد نامتناهی است در حالی که نصوص و همچنین فعل و تقریر پیامبر، کاملاً محدود است و محال است نامتناهی را با متناهی پاسخ گفت.] این تعبیر از دانشمند بزرگی مانند ابن رشد موجب شده که دیگران نیز آن را به صورت اصل موضوعی بپذیرند و نویسندهٔ سوری معاصر دکتر مصطفی الزرقا، مؤلف کتاب ارزشمند «المدخل الفقهی العام» عبارت ابن رشد را بازتر آورده می‌گوید: «ولا یخفی انّ نصوص الکتاب والسنهٔ محدودهٔ متناهیهٔ والحوادث الواقعهٔ و المتوقعهٔ غیر متناهیهٔ فلا سبیل إلی اعطاء الحوادث و المعاملات الجدیدهٔ منازلها واحکامها فی فقه الشریعهٔ إلّا علی طریق الاجتهاد بالرأی» [نصوص کتاب و سنت، محدود و متناهی است و رخدادها و آنچه مترقب است رخ بدهد نامتناهی می‌باشد در این صورت برای استنباط احکام حادثه و معاملات جدید، در فقه شریعت اسلام، راهی جز پیمودن راه اجتهاد به رأی، چیز دیگری نیست.] (المدخل الفقهی العام: ۱/۷۷)

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پرسش

در خصوص فلسفه حقوق جزا و مجازات‌ها و حقوق جزای عمومی و حقوق جزای اختصاصی و جرم‌شناسی و آیین دادرسی کیفری و قضای اسلامی و دیدگاه اسلام در این خصوص توضیح دهید و منابعی را معرفی نمایید.

پاسخ

شما دانشجوی سال اول رشته حقوق هستید و به تدریج طی دوران تحصیلات دانشگاهی، در قالب واحدهای مختلفی که خواهید گذراند، به صورت تفصیلی با بسیاری از این مباحث و مسایل اساسی آن آشنا می‌شوید. در این جا به دو مسئله اجمالاً اشاره می‌کنیم. ۱- فلسفه مجازات‌ها در اسلام چیست؟ آیا هدف اصلاح فرد است یا اصلاح جامعه و یا این که هدف هم اصلاح فرد و هم اصلاح جامعه است و یا این که به هنگام تعارض بین اصلاح فرد و اصلاح جامعه کدام مقدم است؟ اسلام با نگاهی جامع به حیات انسان و جامعه بشری، مجازاتی متناسب با جرایم ارتکابی در نظر گرفته است و در این مسیر هم هدف اصلاج جامعه را مد نظر قرار داده و هم هدف اصلاح مجرم را در تعارض بین اصلاح فرد و جامعه، اسلام مصالح عموم مردم و حقوق عمومی را مقدم بر حقوق فردی و اصلاح فرد می‌داند. از این رو هدف اصلاح جامعه بالاتر و برتر از اصلاح فرد است. در اسلام مجازات مبتنی بر قاعده" قبح عقاب بلابیان "یا به تعبیر متعارف حقوقی اصل" قانونی بودن جرم و مجازات "است و تا بیان نیامده و قانون وضع نشده، مجازات کردن امری عبث و بیهوده است. ۲- آیین دادرسی کیفری در اسلام مبتنی بر چه روشی است؟ آیا سیستم رسیدگی اتهامی است یا تفتیشی و یا این که مختلط و یا غیر از این موارد است"؟ سیستم اتهامی "از نظر تاریخی قدیمی‌ترین نظام رسیدگی به دعاوی بوده که ابتدا در روم و یونان باستان و برخی ممالک دیگر وجود داشد و در حال حاضر با تغییراتی در انگلیس و آمریکا و برخی کشورها وجود دارد. مهم‌ترین ویژگی‌ها..این سیستم عبارتند از: ۱- ضرورت شکایت از طرف شاکی خصوصی؛ ۲- ترافعی بودن محاکمه؛ ۳- شفاهی بودن محاکمه؛ ۴- علنی بودن محاکمه؛ ۵- قاضی نقش حکم و داور را دارد". سیستم تفتیشی "بعد از سیستم

اتهامی معمول گردید. ابتدا این سیستم در خصوص محاکمه بردگان و طبقات پایین جامعه اعمال می‌شد، ولی بعد این سیستم در خصوص دادگاه‌های مذهبی که توسط کلیساها اداره می‌شد، به مرحله اجرا در آمد. مهم‌ترین خصوصیات این سیستم عبارتند از: ۱- غیر علنی بودن رسیدگی؛ ۲- کتبی بودن محاکمه؛ ۳- غیر ترافعی بودن دادرسی؛ ۴- وجود مقام و مرجع خاصی برای تعقیب جرایم؛ ۵- حرفه‌ای بودن قضاوت". سیستم مختلط یا فرانسوی "به دنبال آشکار شدن معایب در سیستم اتهامی و تفتیشی به وجود آمده است و دارای دو مرحله جدا از هم می‌باشد: ۱- مرحله کشف و تعقیب بزه که عهده دار آن مرجع خاصی به نام دادسرا است و به طریقه تفتیشی یعنی غیر علنی و غیر ترافعی و کتبی صورت می گیرد؛ ۲- مرحله رسیدگی و صدور حکم که به طریق اتهامیک یعنی علنی و ترافعی و شفاهی صورت می گیرد. این سیستم ابتدا در فرانسه به وجود آمد و بعد در بسیاری از کشورهای جهان جریان پیدا کرد". روش دارسی کیفری اسلام "علی رغم این که شباهت‌های فراوانی با سیستم اتهامی دارد، حاوی برخی ویژگی‌های موجود در سیستم تفتیش است، اما ویژگی‌های خاص خود را دارد و با سیستم‌های مذکور سنخیت کامل ندارد. از این رو اصول دادرسی کیفری اسلامی نه از قواعد حقوق روم تبعیت کرده و نه متخذ از قواعد حقوقی سایر سیستم‌ها می‌باشد، بلکه قواعد مستقل و قائم به ذات است.(۱) جهت اطلاع شما چند منبع معرفی می‌شود: ۱- آیت اللّه سید محمد حسن مرعشی، دیدگاه‌های نو در حقوق کیفری اسلام. ۲- دکتر علی رضا فیض، مقارنه تطبیق اسلام و حقوق جزای عمومی. ۳- اسلام وحقوق جزای عمومی، ج ۱، پژوهشکده همکاری حوزه و دانشگاه. ۴- دکتر ابوالقاسم گرجی، مقالات حقوقی، جلد اول. ۵- آیت اللّه هاشمی شاهرودی، بایسته‌های حقوق جزا. همچنین کتب فقهی بسیاری که مربوط به قضا و شهادات و حدود و قصاص و دیات به زبان عربی انتشار یافته است که می تواند مورد استفاده قرار گیرد. پی نوشت‌ها: ۱. محمود آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۷۹.

قاعدهٔ مرور زمان چیست؟

پرسش

قاعدهٔ مرور زمان چیست؟

پاسخ

اگر مراد نقش زمان و مکان در اجتهاد باشد، پاسخ این است: زمان و مکان در استنباط احکام و بار کردن حکم روی موضوعات تأثیر دارد. البته مراد زمان و مکان نیست، چون زمان و مکان تأثیری در حکم شرعی ندارد و تغییر آن ها باعث تغییر حکم شرعی نمی شوند، بلکه مراد اوضاع و احوالی است که در زمان یا مکان پدید آمده است وحکم و موضوع حکم شرعی را متعیّن می سازد و تغییر آن باعث تغییر حکم و موضوع حکم شرعی می گردد.(۱) یکی از مؤلفه هایی که تغییر آن باعث تغییر حکم شرعی می شود، عرفیات جامعه است، مثلاً شرعاً شرطی که ضمن عقد باشد و یا صراحتاً شرط نشده، ولی مبنای عرف بر آن شرط باشد، لازم الوفا است، لیکن چه چیزی را عرف شرط می داند؟ عرف ها مختلفند. یکی از جاهایی که مرد می تواند عقد ازدواج را به هم بزند (البته بعضی می فرمایند نمی توان عقد را به هم زد) موردی است که با کره بودن دختر را شرط کردهیا لفظاً شرط نکرده باشد، لیکن مبنای عقد عرفاً بر بکارت زوجه باشد.(۲) در کشورها مبنای عرفی مثلاً در مورد باکره بودن دخترها مختلف است. در ایران نیز مسئلهٔ از همین قرار است، ولی در برخی کشورها بر عکس است. از این رو در آن کشورها چنان چه مردی لفظاً و صراحتاً با کره بودن را شرط نکرده باشد، بعداً در صورتی که زوجه اش باکره نباشد، نمی تواند به استناد مبنای عرفی ، عقد را به بهانهٔ این که خانمش با کره نبوده، به هم بزند. یا مثلاً شطرنج تا زمانی که آلت قمار بود، حرام بود. وقتی آلت قمار بودنش را از دست داد و برد

و باختی در بین نشد، جایز شد.(۳) بنابراین زمان و مکان به معنایی که گذشت، در حکم شرعی اثر دارند. ۱. مجلهٔ نقد و نظر ، سال ۲، شمارهٔ ۵، سال ۱۳۷۴، ص ۲۲۲. ۲. توضیح المسائل مراجع، ج ۲، ص ۴۲۲، مسئلهٔ ۲۴۴۴. ۳. امام خمینی، استفتائات ، ج ۲، ص ۱۰، سؤال ۲۱.

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پرسش

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگزار از این نظر کاملا باز است، زیرا اولاً ـ راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملا باز است. قرآن ، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولا برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً ـ برای اطاعت از قوانین، پاداشهای فراوانی که روح انسانرا می‌تواند کاملا سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلِلّهِ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِئَةِ فَلا يُجْزى اِلّا مِثْلُها» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پاداشهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی‌نهایت دربرمی گیرد «وَسارِعوُا اِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَواتُ وَالْاَرْضُ اَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنهٔ آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً ـ کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقهٔ روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلا در مورد قتل عمد می گوید «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَمُ خالِداً فيها وَغَضْبُ اللهِ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَاَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظيماً» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریع نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدوُا بِمِثْلِ ما اعْتَدى عَلَيْكُمْ» [هرکس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

ضمانت اجرائی قوانین از نظر قرآن و دنیای امروز چگونه است؟ پرسش

پاسخ

در مورد قوانین اسلامی که طرح آنرا قرآن ریخته از نظر ضمانت اجراء امکانات زیادی وجود دارد و به اصطلاح دست قانونگزار از این نظر کاملا باز است، زیرا اولاً ـ راه پیشگیری از جرائم از طریق دمیدن روح ایمان در افراد و ایجاد اعتقاد به یک سیستم مراقبت دائمی و همیشگی و در هر مکان و هر شرائط، کاملا باز است. قرآن ، تصریح میکند آثار عمل هر قدر کم و کوچک باشد، در دست و پا و چشم و گوش و زبان، باقی میماند، و اینها در روز رستاخیز گواهی خواهند داد. علاوه بر اینکه بدون اینها نیز خداوند از اسرار درون و برون همه موجودات، حتی در دورترین اعماق آسمان با خبر است و اصولا برای او، درون و برون و دور و نزدیک مفهومی ندارد و با همه کس در همه جا هست و این عقیده و ایمان را با عبادات و نیایشهای روزانه زنده نگه میدارد. ثانیاً ـ برای اطاعت از قوانین، پاداشهای فراوانی که روح انسانرا می‌تواند کاملا سیراب کند قائل شده است، بنابراین، ضمانت اجرائی آنها تنها مسئله «کیفر» نیست، بلکه «پاداش» هم در این زمینه نقش فعالی دارد. جالب توجه اینکه، پاداش هر عمل نیک و اطاعت از قوانین را ده برابر تعیین نموده، در حالی که کیفر را، برای رعایت عدالت، همانند نوع تخلف و مقدار و تعداد آن قرار داده است «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَلّهِ عَشْرُ اَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی اِلّا مِثْلُها» انعام/ ۱۶۰ افق و دایره پاداشهای معنوی قرآن بقدری وسیع است که هر خیر و برکتی را در مقیاس بی‌نهایت دربرمی‌گیرد «وَسارِعوُا اِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُـهَا السَّمَواتُ وَالْاَرْضُ اَعِـدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ» آل عمران/ ۱۳۳ [سبقت بگیرید بسوی آمرزش پروردگارتان و بسوی بهشتی که وسعت آن پهنهٔ آسمان و زمین را فرامیگیرد، و برای پرهیزگاران آماده شده است.] ثالثاً ـ کیفرهای معنوی و مادی را بهم آمیخته و با وارد ساختن کیفرهای اخلاقی و وجدانی و روانی در این قسمت، معجون خاصی که اثر آن در ذائقهٔ روح، دیر پای و عمیق باشد، ساخته است، مثلا در مورد قتل عمد می گوید «وَمَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَمُ خالِداً فیها وَغَضْبُ اللهِ عَلَیْهِ وَلَعْنَهُ وَاَعَدَّلَهُ عَذاباً عَظیماً» نساء/ ۹۳ [کسیکه انسان با ایمانی را از روی عمد بقتل برساند کیفر او دوزخ است و برای همیشه در آن میماند و خشم خدا او را فرومیگیرد و از رحمت خودش اصو را دور میسازد و عذاب عظیمی برای او فراهم ساخته است] علاوه بر این، قصاص را تشریع نموده و اجازه میدهد قاتل را بقتل برسانند و کسیکه عضو بدن کسی را بعمد ناقص ساخته، همان عضو او را ناقص کنند «فَمَنْ اِعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدوُا بِمِثْلِ ما اعْتَدی عَلَیْکُمْ» [هرکس بشما تعدی کند، بهمان مقدار قصاص کنید]

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولا باید دید هدف از قانوندگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱–از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیبی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملاـ آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان

سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملا آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه‌گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملا مطلع باشد. ۲-قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد و او را از تشخیص منافع و مصالح همنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳-اعمال و افعال هر بشری زاییده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادها در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند، بلکه در اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون برگردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویش، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطرنشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصا غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاک روسو:«برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملا آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولا نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می‌گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می‌گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار

می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می توان روی یـک اقلیـت نـاچیز تکیه کرد و آن را ملاـک قضـاوت و داوری قرار داد؟ تـازه از کجـا معلـوم است که به یـک چنین اقلیت، اجـازه قانونگـذاری بدهنـد؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شـرط سوم قانونگذاری بود ، اجمال سـخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسـمانی امکـان پـذیر نیست، زیرا قوانین بشـری، فقـط بر اعمـال نظـارت دارد، نه بر بـاطن و درون، و هرگز نقشـی در اصـلاح انـدیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملا آزاد بوده و اگر هم قـانونی برای این قسـمت وضع شود چون ضـامن اجرا نـدارد نمی‌توان به آن ارزش قـانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییـده افکـار و احساسـات درونی آنهـاست و هر نـوع اصـلاحی منهـای اصـلاح بـاطن نقش بر آب است. آری از میـان سازمانهـای اجتمـاعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌تواننـد بر روی افکـار و عقایـد مردم اثر بگذارنـد و دگرگونیهـائی در روحیـات آنـان بوجود آورنـد ولی تـأثیر آن در موضوع اصـلاح افکار و مراقبت بر باطن بسـیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیهـا و کنفرانسـها و سـمینارها که از حـدود توصـیه و سـفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قـانون برای امور روحی و افکـار معنی نـدارد و هرگز نمی‌توان درباره عقایـد و روحیات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتما بایـد چنین فکر کننـد و چنین معتقـد شونـد، و در صـورت تخلف آنـان را مجـازات نمود و کیفر داد، زیرا یـک چنین قـانون ضـامن اجرا نداشـته، و شخص قانونگـذار نمی‌توانـد مراقب احساسات و افکار مردم باشـد، و در صورت تخلف هیـچ نوع راه اثباتی نـدارد. گذشـته از این، سازمانهـای فرهنگی، از سـایر دسـتگاههای اجتمـاعی جـدا نیسـتند و مسئولان آن را نیز همیـن افراد اجتمـاع تشـکیل می‌دهنـد و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر فکر و عقیده اصـلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشـهای دینی کاملا مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با بر انگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن، دگرگونیهـای عمیقی در افکـار و عقایـد و اخلاـق مردم به وجـود می‌آورد. اینجـاست که لزوم بعثت پیـامبران از نظر قانونگـذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریـده شده‌انـد، روشن می‌گردد؛ زیرا این هـدف جز در پرتو اصـلاحات عمیق و همه جـانبه که مـا از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پـذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هـدف یاد شـده را تآمین نمی‌کنـد، ناچار باید قانون شـرایط سه گانه را که مورد بررسـی قرار گرفت، دارا باشد و این شـرایط جز در قوانین آسـمانی، که اصـلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هـدف از جعـل قـانون، رفـع نیازمنـدیهای جـامعه است، هرگز این هـدف از وجود ذهنی قـانون و یـا وجود کتبی و لفظی آن تـأمین نمی‌گردد، قـانون در صـورتی می‌توانـد نیازمنـدی‌های جـامعه را برطرف کنـد، که در مـورد خود اجرا گردد، و به اصـطلاح «وجود عینی» پیـدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صـفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضـمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی

در نظامـات کنونی بشـر، از دو عامـل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنـده از گنـاه یا قوای انتظامی ۲ـ مجـازات متخلفان نیروهای بازدارنـده گنـاه، خلاـف را در نطفه خفه می‌کنـد و نمی‌گـذارد خلاف در اجتماع پدیـد آیـد و از این جهت شایسته است نام چنین قـدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنـده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارنـد، اینک بحث فشـرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیـدگان پلیس، آماده قانون شـکنی هسـتند، و با خود چنین میاندیشـند که در این فرصت می‌تواننـد به مقصـد برسـند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضـر به خلاف نمی‌باشـند برای چنین گروه نیروهـای انتظامی، بهترین عامل بازدارنـده از گناه و خلاف است. هیـچ حکومتی حتی حکومت اسـلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسـلامی جزئی از گروه امر به معروف است که بایـد آن را نظارت خصوصـی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». آل عمران/۱۰۴. [باید از شـما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهنـد، و از بـدیها بازدارند.] بطور مسـلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصـی دارد، و مجریـان تمـام قوانین در تمـام مراحل حتی مراقبان مواد غـذائی جزو آمران به معروفنـد که ستونی از حکومت اسـلامی را تشـکیل می‌دهنـد. اسـلام برای تأمین این هـدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظـارت از حـدود نصـیحت و انـدرز و آگـاه سـاختن مراجع صـلاحیتدار از جرمهـا و مجرم‌ها خارج نیست و یک چنین نظـارت به عنوان یـک وظیفه مهم مـذهبی است که تخلف از آن گنـاه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جـامعه را نسبت به یکـدیگر سـراپا گـوش و چشم، قرار می‌دهـد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسـا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که بایـد امر به معروف کننـد، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصـی می‌نـامیم کاملاً جـدا است. ب ـ ایمان به خـدا و اعتقاد به سـرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌توانـد فعالیت کنـد که از کنترل مأموران نظارت خصوصـی و عمومی بیرون باشـد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهـای الهی در بـازداری انسـان از گنـاه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضـیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننـده عـدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجـازات متخلفـان را رکن جـداگانه‌ای شـمرد، بلکه مجازات به ضـمیمه عامل پیشـین، عامل واحـدیست که می‌توانـد اجراء قوانین را در سـطوحی تضـمین کنـد، ولی اسـلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصـی دارد که می‌توانـد مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسـلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بـدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسـیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریـدن انگشـتان دست دزد، قصاص قاتل و شـلاق زدن. ۲ـ کیفرهـای اخروی. امتیـاز قـوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شـده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتوانـد از چنگـال کیفرهـای دنیوی خود را برهانـد امـا کیفرهـای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسـته است که چاره‌ای از آن

نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می گوید. ما آنچه را عمل می کردید می‌نوشتیم]. «ما یَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَیْهِ رَقیب عَتید» ق/۱۸. [سخن نمی گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است، در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی درنظر گرفته نشده است، زیرا قانون گذار تصور می کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطق را درک می کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشتها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می‌دهد: «اِنَّ اللّه اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَموالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمْ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّه فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُون» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می کنند، می کشند و کشته می‌شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداش‌ها است که آنان را به سوی هدف اعزام می کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می‌فرماید: «مِنْ جاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ عَشْرُ اَمثالِها وَمَنْ جا بِالسَیِئَهِ فَلایُجْزی اِلّا مِثْلها» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند.]

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و

این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره‌گیری از لذایذ ـ به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است ـ باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملتهای پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریع را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی دردیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» چهل هزار حکم از مجموع آیات قران و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲ـ مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می‌کند و نمی‌گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند

اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میاندیشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنْكَر». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذائی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می‌گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب ـ ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲ـ کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنّا كُنّا نَسْتَنْسِخُ ما كَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «ما يَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَيْهِ رَقيب عَتيد» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پرسش

ویژگیهای قوانین اسلامی چیست ؟

پاسخ

مشخصات قوانین اسلام را می‌توان در شش جهت خلاصه کرد: ۱- قوانین اسلام با تمام چهره‌های تمدن انسانی سازگار می‌باشد و این خود یکی از نقاط برجسته قوانین اسلام به شمار می‌رود. ۲- تمام دستورهای آن متکی به مقتضیات فطرت و نهاد انسانی است و قرآن در تمام قوانین خود خواسته‌های نهاد انسانی را از نظر دور نداشته است و این خواسته‌ها کوچکترین تضادی با سنن خلقت انسان ندارد و رمز مهم بقای قوانین اسلام همین است. ۳- انسان موجودی است مرکب از جسم و جان و روان، ماده و معنی، همان طور که وی به ماده و لذایذ جسمانی نیاز دارد، همچنین به امور روحی و معنوی نیز بسان غذا نیازمند است، از این جهت در تمام قوانین قرآن هر دو جانب رعایت شده و در پرتو رعایت قوانین آن، تعادلی میان ماده و معنی پدید آمده است و احیای ارزش‌های اخلاقی و سجایای انسانی و پاکسازی جامعه از کارهای زشت، او را از توجه به بهداشت جسمی و بهره گیری از لذایذ ـ به استثنای اعمال نامشروع که ویرانگر بنیادهای اخلاقی و ارزشهای معنوی و روحی است ـ باز نداشته است. ۴- قوانین اسلام با ژرف نگری خاصی وضع شده است و چیزی که با سعادت انسان ناسازگار باشد تحریم شده است و آنچه که به حال او مفید و سودمند است حلال معرفی گردیده است و هرگز در تحلیل و تحریم، از افکار ملتهای پیروی نکرده است بلکه ملاک تشریع را مصالح و مفاسد واقعی امور قرار داده است. ۵- قوانین قرآن از ضمانت اجرایی کافی برخوردار است، علاوه بر قوای انتظامی و نظامات مادی، ضمانت اجرایی خاصی از قبیل اعتقاد به کیفرها و پاداشها دارد و یک چنین ضمانت اجرایی دردیگر قوانین جهانی به روشنی به چشم نمی‌خورد. ۶- قوانین اسلام از جامعیت و گسترش خاصی برخوردار است قوانین آن، چنان کلی و وسیع است که هیچ موضوعی در گذشته و امروزه از قلمرو آن خارج نمی‌باشد و از مجموع قوانین کلی آن می‌توان حکم هر موضوعی را استنباط نمود و هرگز نیاز ندارد که به قوانین دیگران دست دراز کند تا آنجا که بزرگترین فقیه قرن هشتم اسلامی مرحوم علامه حلی در کتاب «تحریر» چهل هزار حکم از مجموع آیات قران و احادیث پیامبر گرامی (ص) و جانشینان راستین او استخراج کرده و گردآورده است. بحث و گفتگو در این مشخصات به بحث‌های طولانی و گسترده‌ای نیاز دارد.

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پرسش

ضمانت اجرایی قوانین اسلامی چیست؟

پاسخ

هدف از جعل قانون، رفع نیازمندیهای جامعه است، هرگز این هدف از وجود ذهنی قانون و یا وجود کتبی و لفظی آن تأمین نمی‌گردد، قانون در صورتی می‌تواند نیازمندی‌های جامعه را برطرف کند، که در مورد خود اجرا گردد، و به اصطلاح «وجود عینی» پیدا کند، و در غیر این صورت موجی در هوا، و تصویری در ذهن و روی صفحه بیش نخواهد بود. قانون‌گذاران برای تأمین این هدف، به فکر ضمانت اجرائی قوانین افتاده تا از طریق ضمانت اجرائی، قوانین، درباره تمام طبقات اجراء گردد. ضمانت اجرائی

در نظامات کنونی بشر، از دو عامل ترکیب یافته است: ۱ـ نیروی بازدارنده از گناه یا قوای انتظامی ۲ـ مجازات متخلفان نیروهای بازدارنده گناه، خلاف را در نطفه خفه می کند و نمی گذارد خلاف در اجتماع پدید آید و از این جهت شایسته است نام چنین قدرتی را نیروی انتظامی بنامیم. مجازات و کیفر دادن متخلفان، مربوط به کسانی است که گناه را مرتکب شده، و اکنون باید قانون در حق آنان به وسیله قوّه مجریه اجراء گردد. این دو نوع عامل هر چند تأثیر مشترکی دارند، زیرا اجراء قانون درباره گنهکاران خود نیز یک نوع عامل بازدارنده است نسبت به دیگران، ولی در عین حال، دو نوع تأثیر مختلف نیز دارند، اینک بحث فشرده پیرامون عامل نخست. ۱ـ عامل نخست: نیروی بازدارنده از گناه یا نیروی انتظامی وجود نیروی انتظامی در معابر و مراکز خود نیروی بازدارند اجتماعی از ارتکاب گناه است. زیرا برخی از مردم در غیاب دیدگان پلیس، آماده قانون شکنی هستند، و با خود چنین میاندیشند که در این فرصت می‌توانند به مقصد برسند و در چنگال قانون گرفتار نشوند و با وجود او حاضر به خلاف نمی‌باشند برای چنین گروه نیروهای انتظامی، بهترین عامل بازدارنده از گناه و خلاف است. هیچ حکومتی حتی حکومت اسلامی از چنین قوائی بی‌نیاز نیست، و اصولاً هیچ حکومتی در جهان نمی‌تواند بدون چنین نیروئی پایدار باشد. قوای انتظامی در حکومت اسلامی جزئی از گروه امر به معروف است که باید آن را نظارت خصوصی نام نهاد و قرآن آن را با جمله زیر بیان کرده است آنجا که می‌فرماید: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ اُمَّةٌ يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ وَ يَأمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَونَ عَنِ الْمُنْكَر». آل عمران/۱۰۴. [باید از شما گروهی باشند که نیکی‌ها را در میان مردم اشاعه دهند، و از بدیها بازدارند.] بطور مسلم امر به معروف دارای مراتب مختلف و گوناگونی است و هر مرتبه‌ای برای خود، مأمور و مسئول مشخصی دارد، و مجریان تمام قوانین در تمام مراحل حتی مراقبان مواد غذائی جزو آمران به معروفند که ستونی از حکومت اسلامی را تشکیل می‌دهند. اسلام برای تأمین این هدف و بازداری مردم از گناه از دو راه دیگر نیز وارد شده است و با تأسیس نظارت عمومی و پرورش ایمان و اعتقاد به خدا و روز رستاخیز توانسته است قوانین خود را در سطوح مختلف اجرا سازد. اینک بیان این دو قسمت الف ـ نظارت عمومی: نظارت عمومی این است که تمام افراد می‌توانند بر اجراء قوانین نظارت کنند البته این نوع نظارت از حدود نصیحت و اندرز و آگاه ساختن مراجع صلاحیتدار از جرمها و مجرمها خارج نیست و یک چنین نظارت به عنوان یک وظیفه مهم مذهبی است که تخلف از آن گناه و مایه دوری از رحمت حق است. یک چنین نظارت عمومی که همه جامعه را نسبت به یکدیگر سراپا گوش و چشم، قرار می‌دهد، نقش مهم در اجراء قوانین دارد، چه بسا در پرتو نظارت عمومی، گناه و جرم در همین مراحل خنثی می گردد، و نوبت به مراحل دیگر نمی‌رسد، هدف آیاتی که همه افراد جامعه را موظف می‌سازد که باید امر به معروف کنند، نظارت عمومی است، و وظیفه این گروه از وظیفه قوّه مجریه که ما آن را نظارت خصوصی می‌نامیم کاملاً جدا است. ب ـ ایمان به خدا و اعتقاد به سرای دیگر، این نوع ضامن اجراء در مناطقی می‌تواند فعالیت کند که از کنترل مأموران نظارت خصوصی و عمومی بیرون باشد، و اجراء قوانین برای آنان در آن مراحل ممکن نیست، تأثیر ایمان به خدا و کیفرهای الهی در بازداری انسان از گناه، آن چنان روشن است که ما خود را از هر نوع توضیحی بی‌نیاز می‌دانیم. ۲ـ عامل دوم: مجازات متخلفان مجازات و کیفرهای دنیوی دومین رکن تأمین کننده عدالت اجتماعی و اجراء قوانین است و در حقیقت نمی‌توان موضوع مجازات متخلفان را رکن جداگانه‌ای شمرد، بلکه مجازات به ضمیمه عامل پیشین، عامل واحدیست که می‌تواند اجراء قوانین را در سطوحی تضمین کند، ولی اسلام در مسأله مجازات و کیفرها راه خاصی دارد که می‌تواند مسأله اجراء قوانین را به صورت کامل‌تری درآورد. کیفرها اولاً ـ اسلام مخالفان و متمردان را تنها به کیفرهای دنیوی مانند قتل، و زندان و تبعید و تنبیه‌های بدنی تهدید نکرده است بلکه برای مجرم دو نوع کیفر قائل شده است. ۱ـ کیفرهای دنیوی که باید به وسیله قوه مجریه اجراء گردد از قبیل بریدن انگشتان دست دزد، قصاص قاتل و شلاق زدن. ۲ـ کیفرهای اخروی. امتیاز قوانین الهی در همین نقطه است که به کیفرهای دنیوی اکتفا نکرده و برای گناه کیفر اخروی که چاره و فراری از آن نیست قائل شده است، ممکن است مجرم به عناوینی بتواند از چنگال کیفرهای دنیوی خود را برهاند اما کیفرهای اخروی آن چنان در کمین گنهکار نشسته است که چاره‌ای از آن

نیست چه برخی از این کیفرها، لازم عمل، و صورت واقعی گناه است، به این معنی که گناه در روز رستاخیز به آتشی تبدیل می‌گردد. راستی اگر فردی به مفاد آیه زیر مؤمن باشد، ممکن نیست دور گناه بگردد: «هذا کِتابُنا یَنْطِقُ عَلَیْکُمْ بِالْحَقِّ اِنّا کُنّا نَسْتَنْسِخُ ما کَنْتُمْ تَعْمَلُون». جاثیه/۲۹. [این نوشته‌های ما است که به حق سخن می‌گوید. ما آنچه را عمل می‌کردید می‌نوشتیم]. «ما یَلْفِظُ مِنْ قَولٍ اِلّا لَدَیْهِ رَقیب عَتید» ق/۱۸. [سخن نمی‌گوید مگر این که مراقبی برای ضبط آن آماده است].

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پرسش

چه شخصی صلاحیت و شرایط قانونگذاری جامعه بشری را دارا می‌باشد؟

پاسخ

اصولا باید دید هدف از قانونگذاری چیست و چه خلأی را می‌خواهد پر کند؟ تا در پرتو معین شدن هدف بتوان شرایط او را مشخص ساخت. به طور اجمال باید گفت: قانونگذار می‌خواهد با دستگاه آفرینش که همه انواع موجودات را به سوی کمال می‌کشاند درباره خصوص انسان هماهنگی نموده جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌ای به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تأمین حقوق تمام افراد، سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. بنابر این چنین قانونگذاری باید واجد شرایط زیر باشد: ۱-از آنجا که هدف، تأمین نیازمندیهای جسمی و سعادت روانی بشر است، باید از همه رموز و اسرار جسمی و روحی وی، بطور دقیق مطلع و آگاه باشد، زیرا نسخه هر طبیبی هر چه هم دقیق و کامل تنظیم گردد، در صورتی مفید و سودمند واقع می‌شود که پزشک از اوضاع و احوال بیمار کاملا آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاج بیمار و شرایط روانی وی تنظیم کند، و در غیر این صورت چندان سودمند نخواهد بود. و به عبارت دیگر، قانونگذار باید انسان شناس و جامعه شناس کامل بوده، از غرایز و عواطف انسانها کاملا آگاه باشد، احساسات آنها را به طور دقیق تحدید و اندازه‌گیری کند تا در پرتو قانون، از هر گونه افراط و تفریط که از لوازم غریزه انسانی است جلوگیری نماید، و از کلیه اصولی که می‌تواند در طریق رهبری جامعه به سوی کمال، مورد استفاده قرار گیرد، اطلاعات دقیق و وسیعی داشته باشد، و مصالح و مفاسد فردی و اجتماعی را به خوبی درک کند، و از واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسانها کاملا مطلع باشد. ۲-قانونگذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجویی و غریزه «حب ذات» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد و او را از تشخیص منافع و مصالح همنوع، ناتوان نسازد؛ زیرا در این صورت هر چه بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخود آگاه تحت تأثیر حس «سودجویی» و «حب ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. ۳-اعمال و افعال هر بشری زاییده و مولود افکار و عقاید اوست. طرز تفکرها و نحوه اعتقادها در انتخاب نوع کار و فعالیت حتی در کیفیت داوری انسان اثر واضح و مستقیم دارد. گروهی که به خوبی یک عمل ایمان دارند، با شوق فراوان به دنبال آن می‌روند، و بر عکس گروه دیگری که آن را زشت و بد می‌دانند از آن ابراز تنفر نموده در طول زندگی از آن اجتناب می‌ورزند. جانبازی و فداکاری همه جانبه مولود ایمان به هدف است، چنانکه خودداری و روی گردانی، نشانه فقدان ایمان و اعتقاد راسخ می‌باشد. از این نظر اصلاحات پیگیر در یک اجتماع، گسترش عدالت در تمام سازمانهای ملی و دولتی، جلوگیری از مفاسد اخلاقی و انواع بدیها و زشتیها، و بالأخره رهبری جامعه انسانی، به سوی کمالی که برای آن آفریده شده است، در صورتی عملی می‌گردد که نظارت و مراقبت قانونگذار، از چهارچوب اعمال و افعال تعدی نموده مراقب افکار و اخلاق جامعه نیز باشد. و به عبارت دیگر: تنها به اصلاح ظاهر و برون و اعمال و افعال جامعه اکتفا نکند، بلکه در

اصلاح عقاید و افکار جامعه نیز، که سرچشمه هر نوع عملی شمرده می‌شوند، کوشش نماید. اکنون برگردیم و ببینیم که این شرایط در چه کسی و چه مقامی به طور کامل موجود است؟ اگر بنا است که شخص قانونگذار انسان شناس کامل باشد، انسان شناسی کاملتر از خدا سراغ نداریم؛ و هیچ کس به رموز مصنوعی، آگاه‌تر از سازنده خود آن نیست. خدایی که سازنده ذرات وجود، پدید آورنده سلولهای بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان می‌باشد، به اسرار وجود و نیازمندیهای نهان و آشکار، و مصالح و مفاسد مصنوع خویش، بیش از دیگران واقف است و از نتایج روابط افراد، و واکنش هر گونه برخورد، اطلاع کامل و دقیق دارد، زیرا علم او بی پایان است و هیچ نوع حجاب و مانعی میان او و واقعیات وجود ندارد. درباره شرط دوم نیز باید خاطرنشان ساخت، تنها خداست که نفعی در اجتماع ما ندارد و از هر نوع غرایز و خصوصا غریزه خود خواهی پیراسته است و به قول ژان ژاك روسو:«برای کشف بهترین قوانینی که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملا آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک، و بالأخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد، یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد. بنابراین، فقط پیامبران می‌توانند چنانکه شاید و باید برای مردم قانون بیاورند». همه افراد بشر کم و بیش از حس خود خواهی، که آفت قانونگذاری صحیح است، برخوردارند و هر چه سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز کم و بیش گرفتار آن خواهند بود. اصولا نیمی از شخصیت انسان را همان احساسات و غرایز تشکیل می‌دهد و اگر بنا باشد غرایز و احساسات خود را از دست بدهد باید نیمی از انسانیت خود را نابود سازد. در این صورت، عامل بروز اختلاف و تعدی (غرایز و شعور درونی و احساسات سرکش انسان که خواه ناخواه بر روی افکار وی اثر می‌گذارد) چگونه می‌تواند عامل اصلاح و رفع اختلافات و برقراری عدل و انصاف در اجتماع گردد و «در جهان آفرینش عاملی را نمی‌شناسیم که به امری دعوت کند که منجر به نابود شدن خود آن باشد». آری گاهی فرد یا افرادی در پرتو پرورش وجدان و تربیتهای صحیح مذهبی به مقامی می‌رسند که حس «عدالتخواهی» و انسان دوستی آنان به قدری قوی و نیرومند می‌گردد که بسیاری از غرایز سرکش را تحت تأثیر قرار می‌دهند و عدل و انصاف را برای خود آن، و اجتماع را برای خود اجتماع می‌خواهند، ولی آیا در حسابهای اجتماعی می توان روی یک اقلیت ناچیز تکیه کرد و آن را ملاک قضاوت و داوری قرار داد؟ تازه از کجا معلوم است که به یک چنین اقلیت، اجازه قانونگذاری بدهند؟ درباره مراقبت بر اعمال درونی و کنترل افکار و غرایز و ... که شرط سوم قانونگذاری بود ، اجمال سخن این است که این منظور جز در پرتو قوانین آسمانی امکان پذیر نیست، زیرا قوانین بشری، فقط بر اعمال نظارت دارد، نه بر باطن و درون، و هرگز نقشی در اصلاح اندیشه و افکار ندارد و مردم در ماوراء قوانین یعنی درباره عقاید و اخلاق کاملا آزاد بوده و اگر هم قانونی برای این قسمت وضع شود چون ضامن اجرا ندارد نمی‌توان به آن ارزش قانونی داد؛ در صورتیکه همه کارهای مردم زاییده افکار و احساسات درونی آنهاست و هر نوع اصلاحی منهای اصلاح باطن نقش بر آب است. آری از میان سازمانهای اجتماعی، مؤسسات تعلیم و تربیت می‌توانند بر روی افکار و عقاید مردم اثر بگذارند و دگرگونیهائی در روحیات آنان بوجود آورند ولی تأثیر آن در موضوع اصلاح افکار و مراقبت بر باطن بسیار ناچیز است زیرا بازده یک چنین مؤسسات جز یک سلسله سخنرانیها و کنفرانسها و سمینارها که از حدود توصیه و سفارش بیرون نمی‌رود چیزی نیست، و وضع قانون برای امور روحی و افکار معنی ندارد و هرگز نمی‌توان درباره عقاید و روحیات قانون وضع نمود سپس به مردم تحمیل کرد که حتما باید چنین فکر کنند و چنین معتقد شوند، و در صورت تخلف آنان را مجازات نمود و کیفر داد، زیرا یک چنین قانون ضامن اجرا نداشته، و شخص قانونگذار نمی‌تواند مراقب احساسات و افکار مردم باشد، و در صورت تخلف هیچ نوع راه اثباتی ندارد. گذشته از این، سازمانهای فرهنگی، از سایر دستگاههای اجتماعی جدا نیستند و مسئولان آن را نیز همین افراد اجتماع تشکیل می‌دهند و در صورتیکه خود آنها به اصول و مقرراتی بی اعتنا بوده و از نظر فکر و احساس اصلاح نشده باشند، چگونه می‌توانند دیگران را از نظر

فکر و عقیده اصلاح نمایند؟ ولی این نقیصه در صورت اجرای روشهای دینی کاملا مرتفع است و مذهب در درجه نخست با ایمان و اصلاح افکار و عقاید مردم و تهذیب اخلاق آنان سر و کار دارد؛ و با بر انگیختن سفیران صالح و آزموگاران معصوم و پاکدامن، دگرگونیهای عمیقی در افکار و عقاید و اخلاق مردم به وجود می‌آورد. اینجاست که لزوم بعثت پیامبران از نظر قانونگذاری و رهبری جامعه انسانی به سوی کمالی که برای آن آفریده شده‌اند، روشن می‌گردد؛ زیرا این هدف جز در پرتو اصلاحات عمیق و همه جانبه که ما از آن به نام قانون تعبیر می‌آوریم امکان پذیر نیست، و از آنجا که هر قانونی هدف یاد شده را تآمین نمی‌کند، ناچار باید قانون شرایط سه گانه را که مورد بررسی قرار گرفت، دارا باشد و این شرایط جز در قوانین آسمانی، که اصلاح کننده عقاید و اخلاق و در عین حال مراقب اعمال و افعال می‌باشد، در جای دیگر وجود ندارد.

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پرسش

شرایط قانون‌گذار از نظر اسلام چگونه است و از نظر قرآن این شرایط در چه کسی وجود دارد؟

پاسخ

گسترش زندگی اجتماعی بشر در روی زمین، و برچیده شدن دوران زندگی فردی در جنگل‌ها و بیابانها، حاکی است که بشر، طبعاً خواهان زندگی است تا با همکاری، بر دشواریها فائق آید. از طرفی دیگر، انسان موجودی «خودخواه» است و «حب ذات» برای او یک امر غریزی. وی می‌خواهد همه چیز را در انحصار خویش درآورد و اگر هم روزی به مقررات سنگین اجتماعی تن در می‌دهد، به خاطر ضرورت و ناچاری است. اگر این ضرورت نبود، غالباً بشر از انحصارطلبی دست بر نمی‌داشت به گواه اینکه هرگاه فرصتی بدست آورد از تضیع حقوق دیگران خودداری نمی‌نماید. از این جهت، همه دانشمندان بر این مطلب اتفاق نظر دارند که برای تشکیل یک اجتماع صحیح انسانی، طرح اساسی، (قوانین صحیح) ضروری است، تا در پرتو آن، حقوق افراد و وظائف انسانها در زندگی اجتماعی روشن گردد. این طرح همان قوانین اجتماعی است که زیر بنای یک اجتماع انسانی را تشکیل می‌دهد. اکنون باید دید که این طرح عالی، به وسیله چه کسی باید ریخته شود؟ به طور اجمال باید گفت: قانون‌گذار می‌خواهد جامعه بشری را با تنظیم برنامه‌های فردی و اجتماعی خود به سوی کمال رهبری کند، و در پرتو تعیین وظایف افراد و تأمین حقوق آنان سعادت جسمی و روانی آنها را فراهم سازد. در این صورت باید قانون‌گذار، دو شرط یاد شده، در زیر را دارا باشد. ۱- قانون گذار باید انسان شناس باشد. اگر هدف از قانون‌گذاری، تأمین نیازمندیهای جسمی و روانی بشر است، پس باید قانون‌گذار از همه رموز و اسرار جسمی و روانی انسان به طور دقیق آگاه باشد. قانون‌گذار، بسان نسخه پزشک، در صورتی دقیق و کامل می‌شود، که وی از اوضاع و احوال بیمار کاملاً آگاه باشد و نسخه را مطابق وضع مزاجی بیمار و شرائط روحی او تنظیم کند. به عبارت دیگر، قانون‌گذار باید انسان‌شناسی و جامعه‌شناس کاملی باشد. انسان‌شناسی باشد، تا از غرائز و عواطف انسان‌ها آگاه باشد و احساسات و غرائز را بطور کامل اندازه‌گیری کند، و رهبری نماید. جامعه‌شناس باشد، تا از وظائف افراد در جامعه و مصالح و مفاسد اعمال آنان و واکنش زندگی اجتماعی و عکس العمل روابط انسان‌ها، به خوبی مطلع باشد. ۲- از هر نوع سودجوئی پیراسته باشد. برای واقع بینی و حفظ مصالح انسانها لازم است قانون‌گذار، از هر نوع «حب ذات» و «سودجوئی» در تدوین قانون پیراسته باشد. غریزه «خودخواهی» حجاب ضخیمی در برابر دیدگان قانون‌گذار پدید می‌آورد. یک انسان، هر چند هم عادل، دادگر، واقع‌بین و منصف باشد، ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» قرار می‌گیرد. اکنون ببینیم که این دو شرط در کجا به طور کامل جمع است؟

شکی نیست که اگر بنا باشد شخص قانون‌گذار، انسان‌شناس کامل باشد، انسان‌شناسی کامل‌تر از خدای عزوجل وجود ندارد. و هیچ کس به رموز مصنوع خود، آگاه‌تر از سازنده آن نیست. اتفاقاً خود قرآن نیز، روی همین موضوع تکیه کرده و می‌فرماید: «اَلا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ و هو الّطیفُ الْخبیر» ملک/۱۴ [آیا او آفریده خود را به خوبی نمی‌شناسد؟ با این که از رموز و اسرا خلقت، کاملاً مطلع است]. خدائی که سازنده ذرات موجود و پدید آرنده سلول‌های بی‌شمار، و ترکیب دهنده قطعات مختلف وجود انسان است، قطعاً از نیازمندیهای نهان و آشکار و مصالح و مفاسد مصنوع خود، بیش از دیگران آگاه است. او بر اثر علم گسترده از روابط افراد، و واکنش این پیوندها و وظائفی که مایهٔ انسجام اجتماع می‌گردد، و حقوقی که شایسته مقام هر انسانی است، آگاهی کامل دارد. شرط دوم، که پیراستگی از هر نوع سودجوئی در وضع قانون باشد، جز خدا در هیچ مقامی موجود نیست. تنها خدا است که نفعی در اجتماع ما ندارد، و از هر نوع غرائز خصوصاً غریزه خودخواهی پیراسته است، در حالی که همه افراد بشر، کم و بیش از حس خودخواهی — که آفت قانون‌گذاری صحیح است- برخوردارند. و هر چند هم سعی و کوشش کنند که خود را از چنگال این غریزه برهانند، باز گرفتار می‌شوند. به قول «ژان ژاک روسو»: برای کشف بهترین قوانین که به درد ملل بخورد، یک عقل کل لازم است که تمام شهوات انسانی را ببیند، ولی خود هیچ حس نکند، با طبیعت رابطه‌ای نداشته باشد ولی کاملاً آن را بشناسد، سعادت او مربوط به ما نباشد ولی حاضر باشد که به سعادت ما کمک کند. بالاخره به افتخاراتی اکتفا نماید که به مرور زمان علنی گردد. یعنی در یک قرن خدمت کند و در قرن دیگر نتیجه بگیرد (قرار داد اجتماعی ترجمه زیرک‌زاده/۸۱) به دیگر سخن، قانون‌گذار باید کوچکترین نفعی در تدوین قانون نداشته باشد، تا حس سودجوئی و غریزه «حب‌ذات»، حجاب ضخیمی در برابر دیدگان عقل وی به وجود نیاورد که او را از تشخیص منافع و مصالح نوع، ناتوان نسازد، زیرا که در این صورت هر چه هم بخواهد طبق عدل و انصاف پیش برود، باز ناخودآگاه تحت تأثیر حس «سودجوئی» و «حب‌ذات» واقع شده و از «صراط مستقیم» عدل، منحرف می‌گردد. نحوه قانون‌گذاری در حکومت اسلامی. روی این جهات، از نظر قرآن، قوه مقننه‌ای به صورت فردی و یا به صورت دسته جمعی و قانون‌گذاری جز خدا و شارعی جز «الله» وجود ندارد، و افراد دیگر مانند فقیهان و مجتهدان، همگی قانون شناسانی هستند که با رجوع به منابع قوانین، احکام و قوانین الهی را بیان می‌کنند. از بررسی آیات قرآن به روشنی ثابت می‌گردد که تقنین و تشریع، فقط مربوط به خدا است. در نظام توحیدی، رأی و نظر هیچکس در حق کسی، حجت و نافذ نیست. و کسی حق ندارد رأی و نظر خود را بر فرد و جامعه تحمیل کند، و مردم را به زور و قهر به اجرای آن دعوت نماید. در چشم‌انداز «نظام توحیدی»، به حکم گفتار پیامبر گرامی «الناس کاسنان المشط سواسیه» (من لا یحضره الفقیه، ۴/۲۷۲، ط نجف)، افراد جامعه انسان بسان دندانه‌های شانه هستند که هیچ کدام بر دیگری برتری ندارد. از این جهت علتی ندارد که فردی و یا شورائی به سود فرد یا به گروهی و یا ضرر فرد و یا گروه دیگر، قانونی را جعل کند و مردم را به پیروی از آن دعوت کند. در چشم‌انداز نظام توحیدی، عالی‌ترین مظهر تجلی مساوات این است که پیامبر گرامی(ص) فرمود: «الناس امام الحق سواء» [همه مردم در برابر حق و قانون مساوی و یکسانند.] قانون درباره تمام افراد، با الغای تمام امتیازات اجرا می‌گردد. اسلام با طبقه‌بندی‌های ظالمانه که گروهی خود را مافوق قانون بیندیشند، و گروهی در پوشش قانون قرار بگیرند، سرسختانه مبارزه کرده است.

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پرسش

«پاداش» چه نقشی در ارتباط با قوانین اسلامی دارد؟

پاسخ

اسلام علاوه بر تعدد کیفر، به موضوع پاداش توجه کرده و در پرتو آن به موضوع اجراء قوانین کمک شایان تقدیری نموده است، در قوانین امروز برای عامل به قانون، پاداشی درنظر گرفته نشده است، زیرا قانون‌گذار تصور می‌کند که عمل به قانون وظیفه‌ای انسانی و اجتماعی است برای تأمین عدالت اجتماعی که سود آن عائد عامل می‌گردد، و این مطلب منطقی است ولی آیا تمام افراد این منطق را درک می‌کنند، آیا توده مردم که اکثر قوانین متوجه آنها است خلاف آن را انتظار ندارند. آنان با خود می‌گویند همان طور که تخلف کیفر دارد باید عامل به قانون نیز پاداشی داشته باشد. اسلام با تعیین پاداشتها، توانسته است این خلأ را در ذهن توده‌ها پر کند، تا آنان به طور خودکار از گناهان دوری جویند، و به اطاعت و پیروی از قوانین بگرایند. در مضمون آیه زیر دقت بفرمائید که چگونه در افراد روح آزادگی و گذشت از جان و مال را در برابر گسترش آئین خدا پرورش می‌دهد: «اِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُمْ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فی سَبیلِ اللّهَ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُون» توبه/۱۱۱. خداوند جان و مال افراد با ایمان را در برابر بهشت خریداری نموده است، آنان در راه خدا جهاد می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند. انگیزه بسیاری از افراد با ایمان، برای رعایت قوانین اعم از فرائض و نوافل، همین پاداش‌ها است که آنان را به سوی هدف اعزام می‌کند و هرگز نباید از یک چنین عامل مؤثر غفلت نمود. اسلام برای نفوذ قانون در دل اجتماع، هرگز کیفر متخلف را با پاداش مطیع یکسان نگرفته است، بلکه به خاطر رعایت عدالت، کیفر را معادل جرم قرار داده در حالی که پاداش بر عمل نیک را ده برابر معرفی کرده، چنانکه می‌فرماید: «مِنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمثالِها وَمَنْ جا بِالسَیِئَةِ فَلایُجْزی اِلّا مِثْلها» انعام آیه ۱۶۰ [هر کس کار نیک انجام دهد ده برابر پاداش دارد و هر کس گناهی انجام دهد به مقدار تخلف، کیفر می‌بیند.]

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق))و((قانون)) چیست؟

پرسش

فرق اساسی مفاهیم ((حقوق))و((قانون)) چیست؟

پاسخ

۱- کلمه قانون معنای بسیار عامی‌دارد که شامل قوانین تشریعی و اعتباری و قوانین تکوینی و حقیقی هر دو می‌گردد, در صورتی که معنای کلمه حقوق کم دامنه تر است و فقط قوانین تشریعی و اعتباری را در برمی‌گیرد, مثلا ـ بر همه قوانین ریاضی, منطقی, فلسفی و تجربی اسم قانون اطلاق می‌شود اما به هیچ یک از آنها خقوق نمی‌گویند. البته در قلمرو تشریعیات هر دو واژه به کار می‌روند. ۲- واژه حقوق هم شامل قوانین موضوعه می‌شود, یعنی قوانینی که واضع معین و معلوم ــ مانند خدا یا همه مردم یا سلطان و ــ ...دارد و هم شامل قوانین غیر موضوعه که در جامعه رعایت می‌شود ولی شخص معینی آن را وضع نکرده است مثل آداب و رسوم, اما کلمه قانون فقط در مورد قوانین موضوعه به کار می‌رود. بنا بر این مفهوم حقوق از این نظر, گسترده از مفهوم قانون است. عرف به معنای استمرار بنا عملی مردم بر انجام دادن یا انجام ندادن یک کار ــ که یکی از منابع حقوق هر جامعه ای به شمار می‌رود ــ بخشی از حقوق یک جامعه است ولی نمی‌توان گفت که قسمتی از قوانین یک اجتماع را تشکیل می‌دهد.

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پرسش

حق چیست آن را تعریف نمایید.

پاسخ

حق امری است اعتباری که بر کسی (لهُ) بر دیگری (علیه) وضع می‌شود.این حق ممکن است ریشه واقعی داشته باشد, یعنی در مفهوم آن ـ به عنوان یک مفهوم اعتباری و حقوقی ـ وجود یا عدم ریشه واقعی ملحوظ نیست. البته ما معتقدیم که همه احکام شرعی دارای مصالح و مفاسد واقعی هستند و بر اساس همان مصالح و مفاسد, اعتبار می‌شوند. در این تعریف به سه عنصر بر می‌خوریم: کسی که حق برای اوست (من له الحق). کسی که حق بر اوست (من علیه الحق). آنچه متعلّق حق است. کسی که حق برای اوست گاهی یک تن است, چنانچه در حق شوهر نسبت به زن, صاحب حق یکی بیش نیست, و گاهی دو یا سه یا چند تن و حتی همه افراد یک جامعه است, مثل حقی که همه مسلمانان نسبت به اراضی مفتوح العنوه دارند و گاهی اساسا صاحب حق شخص حقیقی نیست, بلکه شخصیت حقوقی دارد مانند حقوقی که دولت دارد, درست است که عنوان اعتباری دولت قائم به کابینه و اعضای آن یعنی رییس دولت و هیات وزراست, لکن این عنوان به لحاظ شخص آنها نیست, بلکه به لحاظ مقام و منصبشان می‌باشد, اعضای یک کابینه تا زمانی که در مقامات خود و مناصب خود باقیند از حقوق خاص دولت استفاده می کنند و هنگامی که آن مقامات را– به هر علتی– از دست دادند, حق بهره برداری از آن حقوق خاص را از دست می‌دهند و آن را به اعضای جدید کابینه می‌سپارند. می‌بینیم که رفت و آمد اعضای کابینه حقوق دولت را دستخوش تغییر و زوال نمی‌سازد.تنها این حقوق از گروهی به گروه دیگر انتقال می‌یابد؛ این خود نشانه آن است که در ((حقوق دولت)) اشخاص حقوقی صاحب حقند, نه اشخاص حقیقی. در این گونه موارد– که صاحب حق شخصیت حقوقی دارد- فقهای ما تعبیر ((جهت)) را به کار می‌برند و می گویند: ((این حق از آن جهت است)) گاهی نیز ذی حق اصلاً انسان نیست, مثلاً ممکن است که برای مسجدی حقی قایل شوند و بگویند: این مسجد حریمی‌دارد و تا فاصله چند متری اطرافش نباید کسی مزاحم آن شود. همین سخنان در باره ((کسی که حق بر اوست)) نیز صادق است.

حق چه لوازمی‌دارد؟

پرسش

حق چه لوازمی‌دارد؟

پاسخ

حق لوازمی‌نیز دارد که یکی از آشکار ترین آنها بهره وری از کسی که نسبت به چیزی یا کسی حق دارد می‌تواند از متعلق حق خود بهره ور شود و نفعی ببرد. ((اختصاص)) و ((امتیاز)) نیز از لوازم حقند, چون نفعی که صاحب حق از متعلق حق می‌برد مانع از آن می‌شود که دیگران آن بهره را ببرند. می‌توان گفت که نفع مذکور به ذی حق اختصاص دارد و چون دیگران از این بهره وری ممنوعند و حق به سود ذی حق بر آنان است, می‌توان گفت که حق نوعی امتیاز برای ذی حق ایجاد کرده است.

حق و تکلیف چه رابطه ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پرسش

حق و تکلیف چه رابطه ای باهم دارند و این شامل تکلیف به معنای شرعی هم می‌شود یا خیر؟

پاسخ

حق و تکلیف متقابلاً جعل می‌شوند؛ یعنی هر جا حقی جعل می‌شود حتماً تکلیفی نیز جعل شده است و بالعکس. البته ممکن است جعل صریح به یکی از این دو تعلق بگیرد اما به هر حال لازمه اش جعل آن دیگری هم هست. باید توجه داشت که حق اختیاری است و تکلیف الزامی؛ کسی که در موردی حقی دارد می‌تواند از آن استفاده بکند یا نکند ولی دیگران تکلیف دارند که حق وی را محترم بشمارند و از این تکلیف گریز و گزیری ندارند. تلکیف– به اصطلاح فقهی- خیلی گسترده تر است و شامل وظایف آدمی‌در برابر خدا هم می‌شود و پیداست که تکلیف بنده در مقابل خدا مستلزم هیچ حقی برای خدا نیست. حقی که خدا بر بندگان دارد مفهومی‌اخلاقی است نه حقوقی.

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پرسش

خاستگاه حق از دیدگاه اسلام چیست؟

پاسخ

حق به طور کلی, اگر چه مفهومی‌اعتباری است اما ریشه های حقیقی دارد و از ارتباط بین فعل و هدف آن انتزاع می‌شود. در توضیح آن می گوییم: هدف نهایی نظام حقوقی از دیدگاه اسلام در حکم وسیله ای برای هدف نهایی نظام اخلاقی است می گوییم: اگر هدف خدای متعال از خلقت جهان و جهانیان فقط استکمال یک نفر بود, وی حق داشت که از همه مواهب الهی استفاده کند تا به هدف منظور برسد؛ ولی هدف از آفرینش کمال یابی همه انسانهاست نه یک فرد, پس باید همگان حق استفاده از همه نعمتهای مادی و معنوی را داشته باشند. اما در مقام عمل و زمانی که همه بخواهند از نعمتهای خدادادی بهره بر گیرند تزاحم و کشمکش پدید می‌آید و برای ازمیان برداشتن تزاحمها تعیین مرزوحد برای افراد و گروهها ضرورت می‌یابد تا هر فرد یا گروه به اندازه ای از مجموع نعمتهای الهی بهره برداری کند که بهترین نظام تحقق یابد. بنابراین خاستگاه حق– از دیدگاه اسلامی –یک سلسله امور حقیقی است؛ از سویی با ((مبدأ)) ارتباط دارد زیرا خداست که جهان و انسان را با هدفی معلوم آفرید و از سوی دیگر با ((معاد)) پیوسته است, چرا که آخرین منزل هستی انسان و غایت همه تلاشها و کوششهای اوست و سر انجام با ((حکمت الهی)) پیوند دارد از آن رو که به مقتضای حکمت بالغه الهی باید نظام احسن برقرار شود و انسانها به گونه ای رفتار کنند که برترین کمالات تحقّق یابد.

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پرسش

حق چگونه انتزاع و از چه راههایی اثبات می‌شود؟

پاسخ

حق همیشه بـا در نظر گرفتن هـدف و ارتبـاط فعـل بـا هـدف انتزاع می‌شود, منتها در موارد متعـددی عقل– به تنهایی- ارتباط فعلی خاص با هـدف را درک می کنـد و حکم به ثبوت حق می کند (مسـتقلات عقلیه) و در موارد دیگر از کشف ارتباط عاجز می‌ماند و وحی اثبات حق می کند.

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پرسش

ضرورت وجود حقوق و قواعد حقوقی در جامعه چیست؟

پاسخ

برای اثبات ضـرورت وجود نظام حقوقی در هر جامعه, از دو مقـدمه اساسـی بهره می گیریم: الف) ضـرورت عقلی زندگی اجتماعی برای بشـر؛ در بـاب منشـاء پیـدایش جـامعه و زنـدگی اجتمـاعی در میـان فیلسوفـان اجتمـاعی و فلاسـفه حقوق و اندیشـمندان دیگر اختلافات فراوانی بروز کرده و توافقی صورت نپذیرفته است. به اعتقاد ما , هم در پیدایش جامعه و هم در دوام و استمرار آن، عامل طبیعی و غریزی و عامل عقلانی با هم تأثیر داشـته انـد؛ زنـدگی اجتماعی آن ضـرورتی را که برای موریانه ها یا زنبوران عسل دارد، برای انسانهـا نـدارد؛ یعنی چنان نیست که انسان نتوانـد به تنهایی زنـدگی کنـد و زنـدگی اجتماعی یا مقتضای طبیعت او باشـد یا به مرحله ای از ضـرورت رسیده باشد که اجتناب از آن مقدور وی نباشد. آری عوامل طبیعی و غریزی در گرایش به زندگی اجتماعی و پیـدایش جامعه انسانی تأثیر فراوان دارند اما این تأثیر به حدی نیست که جایی برای آزادی اراده و انتخاب انسان باقی نماند؛ چون انسان با اختیار خود زنـدگی جمعی را بر می گزیند و عامل عقلانی در گزینش وی دخالت دارد، انتخاب این نوع زندگی– به عنوان یـک فعـل اختیـاری- در دایره ارزشـهای اخلاقـی جای می گیرد؛ وقتی عقل حکم می کنـد که زنـدگی اجتماعی بر زنـدگی انفرادی برتری دارد و بنا بر این خوب و ارزشمند است طبعاً باید غایتی را منظور کرده باشد، زیرا مفهوم بدی یا خوبی اخلاقی از ارتباط فعل با غایت انتزاع می‌شود. هدف انسانها از زندگی اجتماعی ((تأمین هر چه بهتر مصالح برای هر چه بیشتر افراد)) است. پس هم کمیت و هم کیفیت ملاحظه شده است. اگر انسان به تنهایی روزگار بگذراند، همه مصالحش حاصل نمی‌شود و اگر بعضـی از افراد بتوانند بخشـی از مصالـح خویش را خودشـان تحصـیل کننـد باز این کار برای همگان میسر نیست. پس برای این که انسان هر چه بیشتر به کمال خود برسد باید زندگی اجتماعی داشـته باشد. ب) وجود اختلافات در زندگی اجتماعی؛ چنان که خواسته های درونی فرد، به هنگام ارضاء با هم تزاحم می‌کنند و همین تزاحم، خواسـتگاه پیدایش ارزشهای اخلاقی است، نظیر همین تزاحم، در جامعه هم پدید می‌آیـد. چرا که خواسـته هـای افراد– که برخاسته از امیـال غریزی و فطری آنـان است– در مقام ارضاء مزاحم همـدیگر می‌شونـد؛ تزاحمی‌که در بهره گیری از امور مادی پیش می‌آید خواه نا خواه به اختلاف می‌انجامد، اختلاف در این که از فلای شئ چه کسی، چقـدر و چگونه اسـتفاده کند و برای رفع این اختلافات، اثبات حق و تعیین تکلیف می‌شود. آری اگر تزاحمی‌نبود و هر کس هر چه می‌خواست می‌یافت، وجود حقوق و حق و تکلیف حقوقی ضـرورت نـداشت زیرا در آنجا که هر کس هر چه را بجویـد بیابد نیازی

به اختصاص دادن چیزی به کسی– که لازمه آن محروم کردن دیگران از آن چیز است– نیست، ولی زمانی که تزاحم هست و هر کس فقط با محروم ماندن کس یا کسان دیگر می‌تواند از شیئی بهره بگیرد باید مرزبندی هایی اعمال شود و هر چیزی به کس یا کسانی اختصاص یابد (حق) و از دیگران خواسته شود که آن اختصاص را بپذیرند و به لوازم آن ملتزم شوند (تکلیف).

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پرسش

حقوق دارای چند قسمند و موضوع هر کدام چیست؟

پاسخ

حقوق دارای شش بخش اساسی است که– به ترتیب عبارتند از: حقوق اساسی، حقوق مدنی، حقوق قضایی، حقوق جزایی، حقوق سیاسی و حقوق بین الملل. نخستین توقعی که جامعه از مرجع صلاحیت دار قانونگذاری –که بعد از تعیین حقوق اساسی شکل می‌گیرد– دارد این است که حق و تکلیف هر یک از افراد و گروهها را تعیین کند، مجموعه قواعد حقوقی که متکفل بیان حقوق و تکالیف اعضای جامعه اند ((حقوق مدنی)) نام دارد. قانونگذار قبل از هر چیز به وضع قوانین مدنی عنایت و اهتمام می‌ورزد؛ حقوق اقتصادی هم بخشی از حقوق مدنی به شمار می‌آید. پس از آن که قوانین مدنی وضع شد و حقوق و تکالیف افراد و گروهها– به عنوان واقع و نفس الامر– معین گشت، تطبیق قوانین مزبور به مصادیق و تعیین حقوق و تکالیف افراد– به عنوان رسمیو معتبر– شأن قوه قضائیه است ولی خود قوه قضائیه نیازمند احکام و مقرراتی است. بخش دیگری از حقوق که به این گونه مقررات اختصاص دارد ((حقوق قضایی)) نامیده می‌شود. موضوع حقوق قضایی، اختلافات مردم است، پس از آن که قاضی به اختلافات فیصله داد و حق و تکلیف هر یک از متخاصمین را معلوم داشت هیچ یک حق ندارند که از حکم قاضی سر پیچی کنند و اگر کسی چنین کرد، مستحق کیفر می‌گردد. بنا بر این باید قوانینی هم وضع شود که کمّ و کیف کیفر و مجازات رامعین کند، از این رو در حقوق بخش دیگری هست به نام ((حقوق کیفری)) یا ((حقوق جزایی)). بعد از تعیین مجازات– توسط قاضی– نوبت به اجرای آن می‌رسد که از وظایف دولت است. همچنین دولت باید قوانین مدنی را– تا آنجا که به قوه مجریه بستگی دارد – به موقع اجرا گذارد. کیفیت اجزاء نیز احکام و مقرراتی می‌طلبد که در ((حقوق سیاسی)) معلوم می‌شود، پس ((حقوق سیاسی)) بخشی از حقوق است که موضوع آن دولت و کارهای مربوط به آن است. سر انجام به یک سلسله مقررات دیگری نیاز داریم که ارتباطات بین جوامع مختلف را زیر پوشش قرار دهد؛ هر جامعه ای– در درون خود– یک نظام حقوقی را معتبر می‌شمارد که چه بسا با نظامها و احکام حقوقی معتبر در جامعه های دیگر تفاوت داشته باشد، حال اگر منافع و مصالح دو یا چند جامعه با یکدیگر اصطکاک و تصادم یافت برای حل مشکل، نیاز به مقرراتی هست که در ((حقوق بین الملل)) بازگو می‌شود.

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی‌می‌شود؟

پرسش

مبانی حقوق یعنی چه و شامل چه احکامی‌می‌شود؟

پاسخ

مبانی حقوق عبارتند از یک دسته احکام و قواعد کلی که درجه کلیت آنها از درجه کلیت هدف نظام حقوقی کمتر و از درجه کلیت هر حکم وقاعده حقوقی بیشتر است. هیچ یک از این احکام و قواعد رفتار خاصی را از جامعه نمی‌طلبد بلکه عمل به یک رشته از احکام و قواعد حقوقی, مفاد یکی از این مبانی را در جامعه محقق می‌سازد. از ان رو می‌توان گفت که هر دسته از احکام و قواعد حقوقی در حکم مقدمه ای است برای یکی از مبانی حقوق, به دیگر سخن؛ هر یک از مبانی حقوق, مصلحتی است که بر عمل به مقتضای یک دسته از احکام و قواعد حقوقی مترتب می‌شود. اگر به زبان اصولیون اسلامی‌سخن بگوئیم, می‌توان به جای((مبانی حقوق)) تعبیر ((ملاکهای احکام حقوقی)) را به کار برد.

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پرسش

منشأ اعتبار قانون چیست انظار متفاوت در این بحث و نظر صحیح را بیان کنید.

پاسخ

فلاسفه حقوق در حلّ این مسأله که منشأ اعتبار قانون چیست, به دو گروه عمده تقسیم شدند؛ یک گروه, حقوق را دارای گونه ای واقعیت نفس الامری می‌دانند و گروه دیگر هیچ گونه واقعیتی را برای حقوق باور ندارد و قوام آن را به جعل و وضع و امر و نهی می‌پندارد. کدام یک از این دو گرایش را می‌توان پذیرفت؟ ظاهراً دو گرایش مذکور در دو طرف افراط و تفریط است و شایسته است به حد میانه ای بگراییم. سخن کسانی که قوام حقوق را به انشاء و اعتبار می‌دانند مردود است، زیرا همه قبول دارند و حتی خود اینان— نا آگاهانه- اعتراف دارند که قانونگذار باید مصلحت جامعه را در نظر بگیرد یا جانب عدالت را رعایت کند و حق را پاس دارد— با این که بر طبق مبنای این گروه, سخن از مصلحت و عدالت و حق نمی‌توان گفت- این قبیل تعبیرها همگی گویای این حقیقت اند که قوانینی که در یک جامعه محل اعتبار و مورد عمل است، تأثیرات واقعی و تکوینی در زندگی افراد دارد؛ به راستی اثار خوب یا بدی که بر عمل به قوانین اجتماعی مترتب می‌گردد قابل انکار نیست. اساساً همین که گفته می‌شود فلان قانون، به حال جامعه، زیان آور یا سودمند است، به روشنی گویای این است که اولاً اعتبار و اجرای قانون نتایج تکوینی و تحقیقی در زندگی اجتماعی انسانها دارد و ثانیاً هدف قانونگذار باید تأمین مصالح واقعی افراد جامعه باشد و این هدف با وضع هر قانونی به دست نمی‌آید. بعضی از قوانین هدف مذکور را به خوبی محقق می‌سازند که اینها نافع و سودمند قلمداد می‌شوند و برخی دیگر نمی‌توانند آن هدف را تحصیل کنند یا حتی سدّ راه تحقق آن می‌شوند، این قبیل قوانین، ضارّ و زیان آور به شمار می‌آیند. به دیگر سخن، نمی‌توان حقوق را یک قرار داد محض و بی پایه انگاشت قوانین حقوقی و اجتماعی باید بر اساس مفاسد و مصالح واقعی وضع شود. در این میان، یک دسته از قوانین با توجّه تام به مفاسد و مصالح وضع شده اند، لذا درست و صحیح محسوب می‌شوند و دسته ای دیگر، بی اعتنا به مصالح و مفاسد تنظیم شده اند، بنا بر این نادرست و غلط به شمار می‌آیند. پس در میان قوانین نیز، درست و نادرست وجود دارد. کوتاه سخن این که انشاء و اعتبار، جعل و وضع و امر و نهی بخشی از کارهای انسان است که به واقعیات نفس الامری نظر دارد و اگر بر اساس واقعیّات انجام نگیرد هدف حقوق، حاصل شدنی نخواهد بود. به عبارت روشن تر، احکام تابع هیچ فرد یا گروهی نیست. پس اگر قانون به صورت انشاء محض هم بیان شود، باز در زیر نقاب انشاء و وضع، یکسره به

واقعیـات عینی نظر دارد. از این سـخنان توهّم نشود که مـا عقایـد طرفـداران حقوق طبیعی یا عقلی یا الهی را دربست پـذیرفته ایم, یا عقاید مکاتب پزیتویستی و تاریخی را– از سر تا بن– باطل دانسته ایم. بی گمان، هر نظام حقوقی از یک رشته مفاهیم اعتباری فراهم می‌آید و هر جا درباره قانونی حقوقی گفتگوست سـخن از اموری اعتباری در میان است که واضعی بشری یا فوق بشری وضع کرده است و تا مـدتی – کم یا بیش – اعتبار دارد و و چه بسا به دست خویش نسخ و الغا گردد. احکام الهی نیز ممکن است در شـریعت بعـدی و حتی در همـان شـریعت نسـخ شود. اما نکته مهم این است که در مرتبه ای قبل از اعتبار یافتن یک قانون, مصالـح و مفاسـد واقعی ثبوت دارد و به تعبیر اصولیون متأخر اسلام, می‌توان گفت که مصالح و مفاسد واقعی یا ملاکهای احکام (مبانی حقوق) حکم شأنی انـد؛ یعنی قانوننـد که هنوز به مرحله واقعیت نرسـیده انـد و قانونیت فعلیشان از هنگامی‌آغاز می گردد که انشاء شوند و توسـط پیام آوری ابلاغ گردد و به مردم برسـد از آن هنگام حکم شأنی به حکم انشائی و سـپس بر حکم فعلی و منجّز بـدل می‌شود. کوتاه سخن آن که, دیـدگاهی که مـا بر اساس مبانی عقیـدتی اسـلامی‌خود– در مسأله پشـتوانه تکوینی داشـتن یا نداشـتن حقوق – اتخاذ می کنیم این است که قوانین حقوقی همه اعتباری است ولی ریشه در واقعیّات نفس الامری دارد و آن واقعیّات مبانی حقوقند, نه متن حقوق.

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پرسش

خاستگاه مشروعیت قانون در سه تلقی معروف چیست؟

پاسخ

کسانی که برای حقوق واقعیتی نفس الامری قائلند و قانونگذار را – در واقع – کاشف یک سلسـله قوانین تکوینی و واقعی می‌دانند؛ یعنی طرفـداران حقوق طبیعی یـا عقلی چنین اظهـار نظر می کننـد که اعتبـار قانون, ذاتی آن است و قابل جعل ازسوی کسـی نیست, چنان که قوانین هندسـی – در هندسه اقلیدسی – اعتبار ذاتی دارد و از جانب کس یا کسانی حتی اقلیدس, اعتبار نیافته است. قوانین هنـدسه را هر کس دیگری غیر از اقلیـدس هم اگر کشـف می کرد بـاز اعتبـار می‌داشت. در مقابـل, طرفـداران حقوق الهی هر گونه اعتبار ذاتی را از قوانین حقوقی را سلب کرده, می گویند: اعتبار قوانین حقوقی از خدا ناشی می‌شود. پس نظام حقوقی حاکم بر یک جـامعه, فقـط در صورتی اتبـار داردکه به خـدا منتهی گردد. فلاسـفه حقوق تحققی و تـاریخی هم مردم را به جـای خـدا می‌نهنـد و می گویند: اگر مردم قانونی را پذیزفتند, به سـبب همان پذیرش معتبر می‌شود و اگر قانونی – با رعایت همه مصالح ومفاسد – وضع شود ولی بـا خواسـته مردم موافق نباشـد ,به کلّی از درجه اعتبـار ساقـط است .به تعبیر روشن تر مشـروعیّت قـانون ,عین مقبولیّت آن است.

از دیدگاه اسلامی‌حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پرسش

از دیدگاه اسلامی‌حقوق بر چند قسم است و مرجع قانونگذاری در هر یک کجاست؟

پاسخ

از دیدگاه اسلامی, قوانین بر دو قسم است؛ نخست قوانینی که در متن کتاب یاسنّت معتبر آمده است, این گونه احکام تا ابد ثابت و تغییر ناپذیر خواهد بود و هیچ کس حق کوچکترین چون و چرا یا تصرّف در آنها را ندارد. چنین احکامی‌از ضروریّات دین اسلام است و انکار آنها موجب کفر و ارتداد می‌شود زیرا به انکار ربوبیّت تشریعی الهی بر می گردد. این قوانین خود دو قسم اند: قسم اول مستقیماً از سوی خداوند متعال وضع شده است و قسم دیگر قوانینی است که بلاواسطه از سوی خدای متعال تشریع و تعیین نشده اند بلکه خداوند سبحان, حق وضع و تشریع آنها را به پیامبر گرامی‌اسلام(ص) و سایر معصومین(ع) اعطا فرموده است. قسم دوم قوانین جزیی و موقّت است که به نامهای((احکام سلطانیّه)),((احکام ولایتی))و((احکام حکومتی)) نامیده می‌شود؛ در فقه ما, حاکم شرعی- معصوم یا غیر معصوم- حقّ دارد مقرراتی محدود به زمانی خاصّ, وضع کند که در متن کتاب و سنت نیامده است. در متن اسلام همین اذن و اجازه ای است که به حاکم شرعی داده شده؛ اما اختیار این که چه قانونی و برای چه مدّتی و در چه منطقه ای وضع شود همه به دست خود حاکم شرع است. البته درباره امام معصوم(ع)- بین فقهای ما- جای شک و تردید نیست ولی درباره امام غیر معصوم- یعنی ولی فقیه- همچنین حدود و موارد احکام سلطانی, اختلاف نظرهایی به چشم می‌خورد اما دیدگاه درست آن است که, دامنه گستره ولایت فقیه را بسیار گسترده و شامل همه امور اجتماعی بدانیم- به جز اموری که دخالت در آنها از ویژگیهای امام معصوم است- .

اساساً چه التزامی‌دارد که انسان قانونی را معتبر بشماردو به آن عمل کند؟

پرسش

اساساً چه التزامی‌دارد که انسان قانونی را معتبر بشماردو به آن عمل کند؟

پاسخ

دیدگاه ما در اینجا، دیدگاهی جداگانه است سخن ما، بر دو رکن اصلی تکیه دارد: رکن اول این است که انسان دارای دو عقل نظری و عملی نیست و بنا بر این، در کنار بدیهیات نظری یک رشته بدیهیات عملی وجود ندارد. احکام عملی عقل از احکام نظری آن جدا و مستقل نیست بلکه ریشه در آن دارد و احکام عملی عقل، همگی غیر بدیهی اند و همانند احکام نظری غیر بدیهی باید به سلسله ای از احکام نظری بدیهی منتهی شوند. رکن دوم این که میان شناخت و انگیزه فرق است. برای آن که انسان اموری را برگزیند که خیر، صلاح، سعادت و کمال او در آنها باشد مقدماتی لازم است که در اینجا بر دو مقدمه تأکید می‌ورزیم: نخست آن که، خیر، صلاح، سعادت و کمال خود را بشناسد و دوم آن که، برای عمل به این امور انگیزه ای داشته باشد. پس برای تحقق انتخاب و اختیار، غیر از علم و شناخت، رغبت و انگیزه هم ضرورت دارد؛ علم همانند چراغ اتومبیل و رغبت همانند موتور محرّک آن است. بنا بر این صرف آگاهی و شناخت کافی از حکم عقل یا حکم خدا برای عمل کردن به آن کفایت نمی کند– در بسیاری از موارد حکم قانون یا عقل یا خدا به خوبی معلوم است ولی بدان عمل نمی‌شود.- بلکه باید ((انگیزه)) به آگاهی و شناخت منضم گردد تا زمینه عمل فراهم آید. به هر حال درباره هر یک از شناخت و انگیزه باید جداگانه سخن گفت. در باره شناخت باید بگوییم، فقط شناختهایی در فعل اختیاری انسان تأتیر میکنند که در درون خودش پدید آمده باشند. شناختهای بی شماری که در بیرون وجود او و برای موجودات دیگری جز او حاصل آمده اند,هیچ تأثیری در کارهای اختیاری او ندارند.به دیگر سخن,هر گونه

شناختی-چه عملی و چه نظری-باید برای عقل انسان حاصل گردد و هر موجود دیگری جز او-و حتّی خدا-اگر درباره ی امری شناختی داشته و آن را بیان کند,بیان او در فعل اختیاری انسان منشأ تأثیر نخواهد شد؛فقط اگر عقل خودش به آن ادراک دست یابد,کارهای اختیاریش تحت تأثیر آن واقع خواهد شد.پس همان گونه که وجود خدا را عقل انسان درک میکند وجوب فرمانبری از او را نیز همان عقل در یابد. اما انگیزه؛ پس از آن که عقل انسان دریافت که یک عمل موافق مصلحت و در جهت آن است، باید انگیزه ای داشته باشد که به مقتضای ادراک و حکم عقل رفتار کند. این انگیزه نیز باید برای او و در درون خودش پدید آید؛ باید گرایشی فطری در باطن خویش به سوی خیر و صلاح خودش داشته باشد تا به آن کار اقدام کند. البته این میل، شاخه های گوناگون دارد و از شناختهای متغیر انسان اثر می‌پذیرد. کوتاه سخن آن که، آن چه انسان را به کاری اختیاری وا می‌دارد در درون و باطن خودش ریشه دارد.حسن و قبح امور عملی باید توسط عقل خود انسان ادراک شود تا در رفتارش تأثیر کند و میلی فطری و گرایشی درونی به خیر و صلاح و سعادت داشته باشد تا به سوی آن بر انگیخته شود و عمل کند؛ اگر هیچ میل و رغبتی نسبت به کاری اختیاری در شخص نباشد، هرگز به آن کار نمی‌پردازد، هر چند همه جهانیان به آن کار میل و رغبت داشته باشند. انگیزه رفتار شخص باید ذاتی و فطری باشد، نه خارجی و بیرونی. پس همه عواملی که به افعال اختیاری انسان شکل می‌دهند از دو منبع درون ذاتی خودش سرچشمه می گیرند: عقل و میل فطری. اما از سوی دیگر، این عقل و آن میل را خدای متعال در درون انسان نهاده است و همچنین ارزشها و کمالات نیز به خداوند متعال باز می گردند. بنا بر این، بدین لحاظ همه امور به خدا منتهی می‌شود، در نتیجه صفت ربوبیّت خدا مقتضی وجوب طاعت وی بر همه انسانهاست.

آن نظامهای حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارند از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می‌دانیم

پرسش

آن نظامهای حقوقی که دارای پشتوانه حقیقی نیستند و سازندگان آنها بر این باورند که قوام احکام و مقررات حقوقی به قرار داد و اعتبار است حق دارند از مفاهیم اعتباری سود جویند ولی ما که در نظام حقوقی الهی خود همه احکام و مقررات حقوقی را مبتنی بر واقعیات می‌دانیم چرا از مفاهیم اعتباری بهره برداری کنیم؟ آیا بهتر نیست احکام را به صورت قضایای حقیقی بیان کنیم؟

پاسخ

برای حل این شبهه باید توجه داشته باشیم که در حقوق، گاهی موضوعات قضایا مفاهیم اعتباری اند و گاهی محمولات آنها و گاهی خود قضایا به شکل امر یا نهی اند. مثلاً گاهی در باره مالکیت، زوجیّت، ریاست، حکومت و یا هر مفهوم اعتباری دیگری سخن می گوییم و این گونه مفاهیم را موضوعات قضایایی می‌سازیم و گاهی مفاهیمی‌مانند: واجب، حرام، جایز و ممنوع را بر موضوعاتی حمل می کنیم و گاهی امر و نهی می کنیم که: ((زکات بدهید)) و ((دزدی مکنید)) هر یک از این سه بخش پاسخی جداگانه دارد: انگیزه به کار بردن مفاهیم اعتباری— به عنوان موضوعات قضایا- سهولت تفاهم است. به عنوان نمونه، مفهوم ((مالکیت)) را مثال می‌زنیم که— در اصطلاح حقوقی- مفهومی‌اعتباری است و مانند همه مفاهیم اعتباری از الگویی حقیقی گرفته شده است. برای سهولت تفاهم به جای این که بگویند: ((این کتاب به علی اختصاص دارد و علی حق دارد در چار چوب قانون— هر گونه که بخواهد- از آن بهره برداری کند و دیگران را از تصرف در آن باز دارد، مگر در صورت وجود موانع شرعی مانند

حکم افلاس)) می گوینـد: ((علی مالـک این کتاب است)). ناگفته پیـداست که جمله کوتاه اخیر، در عین حال که مفاد همان جمله بلنـد را دارد، تفهیم و تفـاهم را نیز بسـیار آسـانتر می کنـد. و امـا آن مفـاهیم اعتباری که به عنوان محصولات قضایای حقوقی به کار می‌روند حاکی از ضـرورت بالقیاس معلول نسـبت به علت می‌باشند، مثلاً وقتی گفته می‌شود: ((بریدن دست دزد واجب است)) این حکم به این معناست که ((بریدن دست دزد از خیانت به اموال مردم و وقوع هرج و مرج پیشگیری می کند))؛ یعنی بین بریدن دست دزد و امنیت مـالی افراد جـامعه ارتبـاط علّی و معلولی برقرار است؛ پس بایـد دست دزد را بریـد (علت) تـا تـأمین مـالی افراد جـامعه حاصـل شود (معلول). گـاهی یـک قضـیه حقوقی مجموعاً در قالب یک جمله انشایی به صورت امر و نهی صادر می‌شود. سؤال این است که چرا انسانهـا امر و نهی می کننـد؟ اولاًـ؛ جـامعه برای حـدوث و بقـای خود نیاز مبرم به قوانین اجتماعی و حقوقی دارد. ثانیاً؛ تعیین قوانین و احکامی که ضامن سعادت دنیوی و اخروی مردم باشد کار هر کسی نیست. ثالثاً؛ اگر کسانی هم موفق شوند که چنان قوانینی تعیین کننـد، نمی‌توانـد مطلوبیّت و خوبی آن قوانین را به توده مردم نشـان دهنـد تـا بـا رضـا و رغبت قوانین مزبور را به کـار بندنـد. رابعـاً؛ گـاهی برای تـأمین یـک مصـلحت راههای مختلفی هست که بایـد یکی از آنها معین شود و گرنه مصـلحت به کلی از دست می...Ṣ̌ЉЬ بنا ...Ṣ̌این، بایـد قـوانین اجتمـاعی و حقوقی به شـکل امر و نهی و تکلیف و الزام صـادر شونـد– نه در شـکل جمله هـای خبری– تـا هم جـای چون و چرا نمانـد و هم از میان چنـد راه برابر، یکی معین گردد، و بـدینسان هیـچ یک از مصـلحت ها از دست نرود.

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خـداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شـمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پرسش

از سویی در حقوق دینی حکم فقط از آن خـداست و از سوی دیگر عقل هم یکی از منابع حقوق شـمرده شده است. این دو چگونه قابل جمع اند؟

پاسخ

احکـام شـرعی ارشـاد به حکم عقل است؛ یعنی چون عقل آدمی‌ناقص است و از ادراک بسـیاری امور ناتوان می‌مانـد خـدای متعال لطف می کند و آنچه را انسان به کمک عقل نمی‌تواند در یابد، از راه وحی و ابلاغ احکام شرعی به او می‌فهماند و مصالح و مفاسد را به او نشـان می‌دهـد. از سوی دیگر، هر جـا عقـل مصـلحت یـا مفسـده ای را به طور کامـل، ادراک می کنـد یـا وحی به کمک او می‌آیـد و مصـلحت یـا مفسـده ای را نشـان می‌دهـد، در حقیقت ((اراده تشـریعی الهی)) کشف شـده است؛ یعنی عقل، مسـتقلاً یا با کمـک گرفتن از وحی ما را به خواست و فرمان خداونـد متعال رهنمون می‌شود. و این نکته از دیـد گاه بینش اسـلامی‌اهمیت فراوان دارد. به همین جهت، در نظام حقوقی اسلام، عقل کاشف قانون الهی محسوب می‌شود و اگر عقل را یکی از منابع حقوق و ادلّه فقه قلمداد می کنند به این معنا نیست که در حقوق و فقه اسـلامی، دو دسته احکام وجود دارد؛ یکی از آن خدای متعال و دیگری از آن عقل، بلکه در نظام اسـلامی‌فقط حکم خدا معتبر است. حکم عقل هم مسـتقلاً واجد ارزش نیست، بلکه تنها از آن رو اعتبار دارد که نشانگر حکم شرعی و فرمان خداوند متعال است.

چه لزومی‌بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی‌برتر وجود دارد؟

پرسش

چه لزومی‌بر وضع مقررات و احکام توسط مقامی‌برتر وجود دارد؟

پاسخ

برای رسیدن افراد یک جامعه به کمالات معنوی و حقیقی خود، بایـد اولاً وجود جامعه حفظ شود و همبستگیهای اجتماعی کاملاً محفوظ بمانـد و ثانیاً رفتارهای اجتماعی افراد در جهت استکمال و پیشرفت معنوی باشـد. برای تحقق این دو منظور، بایـد از همان آغاز پیـدایش جـامعه، احکـام و مقرراتی وضع گردد تـا مورد عمـل واقع شود. نمی‌توان به انتظار نشست تا پس از گـذشت ده ها، صـدها و هزاران سال، همه افراد جامعه به رشد و بلوغ فکری و عقلی برسـند و دریابند که چه کارهایی را باید بکنند و کدام را نباید انجام دهند. زیرا چنان زمانی نخواهد رسید که همه اعضای جامعه به بلوغ عقلی مطلوب برسند، مخصوصاً که بعضی افراد از استعداد عقلانی کمی‌برخوردارنـد. دیگران هم به سبب کارهای زندگی و امور معیشتی فرصت و مجالی نمی‌یابند که دانشهای مورد نیاز را کسب کننـد و آنگـاه دربـاره امور اجتماعی و حقوقی به تفکر و تأمل بپردازد. گذشته از این، اگر از همان روز نخست تشکل یک جامعه، احکام و مقررات ضروری وجود نداشته باشد، جامعه رو به تباهی رفته و از هم خواهد پاشید. از سوی دیگر انسانها نه دانش و شناخت کافی نسبت به مصالح و مفاسد واقعی دنیوی و اخروی و شیوه های جلب مصلحت و دفع مفسده دارند و نه از خواهشهای نفسانی و حبّ و بغضهای نا بجا خالیند. بنا بر این، در تعیین راه و رسم زندگی و قوانین و مقررات اجتماعی و حقوقی هم دچار خطا و لغزش می‌شونـد و هم چه بسا منافع شخصـی خود را بر مصالـح اجتماعی دیگران مقـدم بدارنـد. همچنین قوانین و مقررات حقوقی نبایـد به شکل جمله های خبری که بیانگر ارتباطات علّی و معلولی میان افعال اجتماعی و نتایـج مترتب بر آنها هستند بازگو شوند، بلکه بایـد به صورت امر و نهی و الزام و تکلیف بیان گردنـد تا مردم به اطاعت و عمل سوق داده شوند و احساس کنند که چاره ای جز اطـاعت و التزام ندارنـد. پس قانونگـذار چـاره ای جز امر و نهی و انشـاء و اعتبـار ندارنـد و چون چنین است به ناچار بایـد نوعی برتری و علوّ نسبت به سایر افراد جامعه داشته باشد تا دیگران فرمان او را گردن نهند، درست است که آمریت و امیر بودن یک امر اعتبـاری اسـت، ولی همیـن امر اعتبـاری اگر هیـچ پشـتوانه حقیقی نداشــته و متکی بـه هیـچ گـونه علوّ واقعی نباشـد، کسـی آن را نمی‌پـذیرد. حال اگر راهی جز این نبود که یکی از افراد انسان، واضع قانون باشـد و امیر دیگران گردد، بایـد دو امتیاز داشـته باشـد: نخست از علم بیشتری برخوردار باشـد تا مصالـح و مفاسـد را بهتر بشـناسد و شـیوه های مطلوبتری برای جلب مصالـح و دفع مفاسـد پیشنهاد کند. دوم این که از قدرت بیشتری بهره‌مند باشد تا بهتر بتوان مردم را به عمل و اطاعت، الزام و اجبار کند و ضمانت اجرایی اوامر و نواهیش بیشتر باشـد. اینـک بـا توجه به همه این مطالب، می‌گوییم: خـدای متعال که هم علم و قـدرت بیکران دارد و هم بی نیاز مطلق است— در نتیجه سود شخصـی برای او متصور نیست- و هم مالکیت و ربوبیّت حقیقی نسبت به مخلوقات خود دارد و هم نسبت به بنـدگانش لطف و رحمت بی پایان دارد از هر موجود دیگری شایسته تر است که برای او آمریت و امیریت اعتبار شود. به تعبیر کوتاه تر، مجموعه ویژگیهایی که برای یک آمر و امیر ضـرورت دارد به شکل کاملتر در خدای متعال هست، پس قانونگذاری هم تنها به او می‌برازد و بس.

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پرسش

قوانینی که در قرآن بیان شده دارای چه ویژگی ای هستند؟

پاسخ

از میان احکام و قوانین الهی، آنچه که ناظر به امور ثابت و شئون تغییر ناپذیر زندگی انسانهاست مستقیماً و بلا واسطه و از طرف خدای متعال وضع می‌شوند. مانند احکام و قوانینی که در قرآن، کتاب مقدس دین اسلام آمده است؛ زیرا دین اسلام شریعت خاتم و جهانی است و طبعاً آنچه در آن بیاید برای همه انسانها— در هر جامعه و در هر زمان و مکانی- تشریع شده است، لذا باید مربوط به وجوه دائم و ابعاد دگرگون ناشدنی، حیات آدمیان باشد.

معصومین(ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پرسش

معصومین(ع) چند قسم قانونگذاری دارند؟

پاسخ

معصومین(ع) دو قسم قانونگذاری دارند: یکی وضع قوانین متغیر و دیگری شرح و تفصیل کلیاتی که در قرآن کریم آمده است.

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پرسش

شرایط اساسی قانونگذار در عصر غیبت چیست؟

پاسخ

می‌دانیم قانونگذاران در عصر غیبت هرگز در علم قابل مقایسه با معصومین(ع) نیستند امّا به هر حال باید که احکام و مقررات متغیر نیز بیشترین نزدیکی را با قوانینی که خدای متعال و معصومین(ع) وضع و بیان کرده اند، داشته باشد. برای تحقق این هدف، قانونگذار باید واجد سه شرط اساسی باشد: الف) فقاهت؛ باید کسی که در رأس قوه مقننه جامعه اسلامی‌جای دارد، بیش از هر کس دیگری با کتاب و سنّت آشنایی داشته باشد. از دیدگاه اسلامی، قانون فقط زمانی قانونیت می‌یابد که به تصویب و امضای فقیه ترین فقیهان زمان برسد و هر راه دیگری طی شود بر خلاف مصالح جامعه اسلامی‌و مخالف با تعالیم دین مقدس اسلام خواهد بود. ب) آگاهی به اوضاع و احوال زمانه؛ پیداست که وضع قوانین متغیر تأمین کننده مصالح جامعه، تنها با شناخت کامل از کتاب و سنت امکان پذیر نیست، زیرا وضع چنین قوانین به دو امر بستگی دارد: یکی علم به اصول کلی موجود در کتاب و سنت، و دیگری فهم و تشخیص مسائل جزئی در هر حادثه و زمان خاص. پس زمامدار جامعه اسلامی‌علاوه بر فقاهت و اطلاع از اصول و قواعد کلی شرعی، باید داناترین مردم به اوضاع و احوال موجود و مصالح جزیی افراد جامعه باشد وگرنه در برابر مسائل و مشکلات اجتماعی نمی‌تواند جامعه اسلامی‌را به سر منزل مقصود رهنمون گردد. ج) تقوا و پارسایی؛ رهبر جامعه باید با تقوا ترین و پارسا

ترین مردم باشد. در غیر این صورت، مردم از خواهشهای نفسانی و غرض ورزیها و سود جوییهای شخصی در امان نخواهند بود

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خ___متعال باشد؟

پرسش

به چه دلیلی وضع قانون فقط در انحصار خدای متعال باشد؟

پاسخ

به موجب اتصاف خدای متعال به چندین صفت، باید وضع قانون تنها در اختیار او باشد: اولاً؛ همه اشیاء و ارتباطات میان اشیاء را او آفریده است، ما آدمیان ساخته دست اوییم و عقلهایمان را نیز او به ما عطا فرموده است. پس منشاء احکام مستقل عقلی، مخلوقات الهی است؛ با رجوع به مخلوقات، مصالح و مفاسد را ادراک کرده، احکامی‌را انتزاع نموده و حکم به ضرورت بعضی از افعال اختیاری می کنیم. ثانیاً؛ اوست که علم بیکران دارد. گفتیم درست نیست که تمام ملاک احتیاج به قوانین الهی را قصور عقل از ادراک مصالح و مفاسد بدانیم و اضافه می کنیم که اگر فقط به علم الهی استناد شود، معنایش این خواهد بود که خدای متعال فقط کاشف مصالح و مفاسد است و علم او جانشین یا متمم و مکمل علم ما می‌شود و مصالح و مفاسد را به ما نشان می‌دهد. پیامد فاسد این سخن آن خواهد بود که همان گونه که عقل کاشف است نه قانونگذار خدای متعال هم فقط کشف کند نه وضع، و چنین چیزی پذیرفتنی نیست. ثالثاً؛ اوست که غنی مطلق و جواد علی الاطلاق است؛ سود نمی‌خواهد، فقط جود می کند. رابعاً و خامساً؛ اوست که حکمت بالغه دارد و مالک حقیقی همه جهان آفرینش است. سادساً؛ اوست که ربوبیت تشریعی و مولویت دارد. حتی اگر عقل بشر همه مصالح و مفاسد را– به خوبی و چنان که باید و شاید- ادراک می کرد، باز می‌بایست همه احکام عقلی را به او مستند سازیم تا هم اجازه تصرف در مخلوقاتش را به ما بدهد و هم اعمال مولویت کند تا بتوانیم کارهای خود را به عنوان اطاعت از او و عبادت او انجام بدهیم و بدین وسیله، راه استکمال بپوییم. پس ملاک احتیاج به قانونگذاری الهی، مجموع همه اوصاف قدرت، خلق، ربوبیت تکوینی، علم، غنا، جود و فیاضیت، حکمت، مالکیت حقیقی، حاکمیت و ولایت است، نه یکی یا چند تا از این همه.

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پرسش

در اسلام و ادیان آسمانی که حق قانونگذاری از آن خدای متعال است چگونه جایی برای قانونگذاری غیر باقی می‌ماند؟

پاسخ

در پاسخ این شبهه به چند نکته باید توجه نمود: الف) معنای اختصاص قانونگذاری به خدای متعال این نیست که همه قوانین,مستقیماً و بی واسطه, به دست خداوند وضع و تعیین می‌شود بلکه ممکن است خداوند به کسانی مانند پیامبر اکرم و ائمه اطهار(ع) اجازه دهد تا پاره ای از قانون را وضع کنند و این با ربوبیت تشریعی الهی هیچ منافاتی ندارد- زیرا کسی که به امر خدای متعال، وضع بعضی از قوانین را بر عهده می گیرد، آن چه وضع کند قانون الهی خواهد بود. آن چه ما شدیداً نفی و انکار می کنیم

این است که کسانی بـدون اذن خـدا قانون بگذارنـد. چنانکه در تکوینّات نیز، ما هیچ گاه تأثیرات علل متوسـطه را انکار نمی کنیم. بلکه تأثیر آنها را به اذن خدا می‌دانیم حتی خلق و احیاء هم ممکن است توسط کسانی مانند حضـرت عیسی (ع) با اذن خدا صورت بگیرد. ب) قوانین حـاکم بر جـامعه سه دسـته انـد: دسـته اول؛ قوانینی که لا اقل از نظر قانونگـذار کلّی و ثابت است و دگرگونی آن موجب تغییر نظام خواهـد شـد، ماننـد قوانین اساسـی کشورها. دسـته دوم؛ قوانینی که از چنان کلّیّت و ثباتی بهره‌منـد نبوده، اقتضای دگرگونی هم دارد، هر چند به زودی تغییر نمی‌پذیرد، مانند قوانین مصوب مجالس قانونگذاری. دسته سوم؛ قوانینی که تغییر پذیری فراوان دارد، ماننـد بخشـنامه هـا و آیین نـامه های اجرایی. این دسـته از مقررات به زودی ممکن است دگرگون شود و حتی در یک زمـان در دو وزارتخـانه آیین نامه ها یکسان نباشـد. وضع این مقررات— در نظامهای کنونی جهان- از اختیارات قوه مجریه محسوب می‌شود نه قوه مقننه؛ هیئت دولت یا یک وزیر یا یک مدیر کل ممکن است برای حوزه مسئولیت خود، این مقررات را وضع و ابلاغ کند. در روزگاران گذشـته نیز اگر چه تفکیک قوا به شـکل رسـمیو قانونی وجود نداشـته است اما هر مسـئولی در قلمرو مسـئولیت خود چگونگی اجرای قانون را خودش تعیین می کرد. از این گذشـته ارجاع این مقررات به قوه مقننه، موجب به هم ریختگی و عقب افتـادن کارهـا می‌شود. سـخن در بـاره دسـته اول و دوم است. وقتی می گوییم: خـدای متعال بایـد قوانین را وضع کنـد، منظور ما در درجه اول، قوانین کلی و ثابت است. شک نیست که برخی از امور و شئون انسانی از دوام و جاودانگی برخوردارند و هیچ عاملی— مانند زمان، مکان، رنگ پوست و نژاد- نمی‌تواند موجب تغییر این امور و شـئون گردد، قوانینی که برای تأمین مصالح مربوط به این امور وضع می‌شود قوانینی همیشـگی و جـاودانی خواهـد بود و بایـد توسط خـدای متعال وضع گردد. اما بعضـی دیگر از این شؤون انسانی با تغییر زمان, مکان, نژاد و... متغیّر می گردند, طبعاً مصالح و مفاسد وابسـته به آنها نیز دسـتخوش تحوّل وتبدّل می گردند,لذا قوانینی که برای تأمین چنین مصالح دگرگون شونده ای وضع می‌شوند باید جمود و سکون نداشته باشند؛ بسیاری از امور اجتماعی, ممکن است در یک اوضاع و احوال اجتماعی, موافق مصـلحت همگان باشـد و در اوضاع و احوال دیگر نباشـند؛ چنین نیست که در یک مقطع زمانی، حکمیبرای یک جامعه مصـلحت داشت همان حکم برای همه زمانها و همه جامعه ها مصـلحت داشته باشد. برای تأمین این مصالح متغیر به قانونی نیاز است که بر حسب اوضاع و احوال، دگرگون شود، مثلاً نمی‌توان همه ساکنین کره زمین را— با همه تفاوتهای زیادی که در زبانها و لهجه ها دارنـد- الزام کرد که برای خریـد و فروش از الفاظ و صـیغه های عربی اسـتفاده کننـد، زیرا خریـد و فروش از کارهـایی است که بیشتر انسانهـا در هر روز چنـدین بـار با آن سر و کار دارنـد، حال اگر به کار بردن الفاظ عربی به هنگـام خریـد و فروش، الزامیباشـد موجب عسـر و حرج خواهـد شـد، بر خلاف نکاح و زناشویی که چه بسا در طول عمر یـک شـخص بیش از یـک بار روی ندهـد. در اسـلام، این دسـته از قوانین متغیر به اذن خـدای متعال توسط پیامبر اکرم و جانشـینان معصوم او (ع) و در زمان غیبت آنان به دست نوّاب آنان وضع می گردد. به اصطلاح فقهی، در زمان غیبت، وضع این قوانین متغیر به عهده حاکم شرع و ولی فقیه است و او می‌تواند بخشی از اختیارات خود را به نهادی (مانند مجلس شورای اسلامی) واگذار نماید.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طـور کلی، در این مسـئله، چنـد نظر اصـلی و متضـاد وجـود دارد: الـف) نظریه حقـوق طـبیعی گروهی که در درون خـود، دارای

اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامنگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرار داد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن، هیچ مبنای عقلانی ندارد. ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پرسش

دیدگاههای مختلف در مورد حق را بیان کنید.

پاسخ

به طور کلی، در این مسئله، چند نظر اصلی و متضاد وجود دارد: الف) نظریه حقوق طبیعی گروهی که در درون خود، دارای اختلاف های جزئی هستند، معتقدند که طبیعت، حق هر موجودی را تعیین می کند. این نظریه، با عنوان ((نظریه حقوق طبیعی)) شهرت یافته است. انسان هم، مانند سایر حیوانات، نیازهای طبیعی دارد که اگر تأمین نشوند، زندگی او تهدید شده و نمی تواند دوم بیاورد. پس حق طبیعی انسان است که از هوا، غذا، نور، نباتات و حیوانات استفاده کند تا بتواند به حیات خود ادامه دهد. در یک جمله، استفاده یک موجود از آن چه نیازهای طبیعی او را تأمین می کند، حق طبیعی او است و کسی نمی تواند مانع این استفاده شود. ب) نظریه قرارداد اجتماعی طرفداران نظریه قرارداد اجتماعی بر این باورند که حق ها ریشه در قرارداد اجتماعی دارند و طبیعت، حقی را به کسی نمی دهد؛ اما از آنجا که انسان خود خواه است، پیوسته در اندیشه دست یابی به منافع خویش است و می خواهد بر همه موجودات تسلط پیدا کند تا آنجا که مایل است انسانهای دیگر را هم به خدمت گرفته از آنها بهره کشی کند و به

طور غریزی تا آنجا که بتواند، این کار را خواهد کرد؛ ولی از آن جا که انسان، عاقل و هوشمند نیز هست، در می یابد که استخدام و تسلط بر دیگران، عواقب ناخوشایندی را در پی دارد؛ زیرا دیگران در برابر وی تسلیم نمی شوند و پیوسته جنگ، خونریزی، و فساد، دامنگیر او و دیگران خواهد شد و در این صورت هیچ یک زندگی راحتی نخواهند داشت. از این رو، با هم توافق می کنند که خواسته هاشان را با هم هماهنگ و متعادل سازند؛ یعنی هر طرف، از مقداری از خواسته های خود، در برابر دیگران صرف نظر کند تا همه بتوانند زندگی سالم همراه با آرامش و آسایشی داشته باشند و در سایه آرامش و زندگی جمعی، هر یک به بیشترین خواسته خود برسند. بنا بر این مبنا حقوق، ریشه در قرار داد اجتماعی دارد و هیچگونه ریشه طبیعی و تکوینی ندارند. اساس زندگی جمعی انسان، قرارداد است و حقوق نیز، که لازمه زندگی جمعی است در همان قرارداد اجتماعی شکل می گیرد و پیش از آن، هیچ مبنای عقلانی ندارد. ج) نظریه حقوق الهی اندیشمندان الهی، به ویژه، متفکران اسلامی، خدا را منشاء و اساس حقوق انسان می دانند و در این که خداوند حق دارد حقوقی را برای مردم تعیین کند و یا اگر تعیین کرد، مردم مکلفند به آن پایبند باشند، آن را بپذیرند و به کار بندند، اختلافی بین آنان نیست. البته در تفسیر و بیان فلسفی حقوق الهی، اندیشمندان نامبرده نظریه های مختلفی را ابراز کرده اند.

علّت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علّت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پرسش

علّت این که فساد سراسر کشورهای اسلامی را گرفته است چیست آیا علّت این نیست که دین ضامن اجرایی ندارد؟

پاسخ

۱. کسی که این اشکال را می کند باید نخست کشورهای غربی را در نظر بگیرد و بالا ـ بودن ارقام جنایات و جرایم و انحرافات گسترده که زندگی را در آن منطقه ها در ذائقه افراد تلخ نموده است مشاهده کند و با ممالک شرقی که نسبتاً تحت حکومت دین قرار دارند بسنجد تا معلوم شود تا چه اندازه ایمان و دین می تواند در برکناری انسانها از فساد و انحراف مؤثّر باشد. ۲. بهترین و عالی ترین ضامن اجراء برای عمل به قانون عبارت از ایمان است و این حقیقتی است که با اندک تأمل قابل تصدیق می باشد زیرا اگر نفوذ ایمان و دین نباشد افراد تا آنجا که تحت سیطره قانون می باشند پیروی از قانون را تحمّل می کنند ولی در مواردی که از قلمرو حکومت قانون خارج شدند مانند گوشه های مخفی که هیچ کس از آنها آگاهی ندارد از قانون تخلف می نمایند. امّا ایمان و دین هر جا انسان باشد همراه انسان است و در اندیشه و فکر انسان را کنترل می کند و از تجاوز و ستم به طور کلّی باز می دارد و علّت وجود فساد و انحراف در کشورهای اسلامی عمل نکردن مسلمان به طور کامل به تعلیمات دینی است و این را باید به حساب تقصیر آنان گذارد نه به حساب نقص قوانین اسلام. اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست از مسلمانی ما است. ۳. در تجربه حکومت اسلامی نشان داده شد که احکام اسلام، باید همراه قدرت نیز باشد و نظام برای کنترل اوضاع دخالت نماید. به همین دلیل است که امام((رحمه الله)) فقه را فلسفه عملی حکومت می داند. ـ۲ـ یعنی دستورات دین در بستر حکومت به نتیجه می رسند. برای جلوگیری فساد باید هم جنبه ایجابی یعنی قدرت، تبلیغ و امکانات ارشادی و هم جنبه سلبیی باز دارندگی از حرکات مفسدانه انجام گیرد. ۴. در کشورهای اسلامی غیر از جمهوری اسلامی هم فقط نام اسلامی یدک کشیده می شود وگرنه نظامها و دولتها هرگز اسلامی نیستند. با این وجود مقایسه مفاسد و گرفتاریهای غرب و آنجا که دین حضور حتّی کمرنگ دارد قابل مقایسه نیست. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۳ـ

حق چه مفهومی دارد؟

پرسش

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفدار و تغییر ناپذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثابت شده است، حق گفته می شود همین طور کاربرد کلمه حق در مفاهیم عدل، یقین، قطعی، نصیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۹ـ

حق چه مفهومی دارد؟

پرسش

حق چه مفهومی دارد؟

پاسخ

حق به معنای ثابت، هدفدار و تغییر ناپذیر است و باطل به مفهوم متزلزل، بی هدف و فساد پذیر است. از همین رو مطلبی که دروغ نیست و ثابت شده است، حق گفته می شود همین طور کاربرد کلمه حق در مفاهیم عدل، یقین، قطعی، نصیب و بهره با توجه به معنای مذکور است. (بخش پاسخ به سؤالات) ـ۱۸۰۶ـ

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

پرسش

آیا علم فقه موجود قادر به جواب دادن به جمیع مسائل حقوقی جدید است؟

پاسخ

در سؤالات قبلی که پاسخ آن برای شما ارسال شد نیز تقریباً به این سؤال پاسخ داده شد، که خلاصهٔ آن چنین است، در فقه فعلی دو عنصر دخالت عمده دارد: یکی منابع فقهی که همان قرآن و سنت معصومین (و عقل و اجماعی که به سنت بر می گردد است که ما ادعا داریم تمام نیازهای بشر در قرآن و روایات از لسان وحی مطرح شده، و پاسخ مناسب برای آن قرار داده شده است، دوم روش استنباط و اجتهاد است که این روش گرچه گاه در آن بین اصولین اختلافاتی دیده می‌شود که یک مورد را فردی حجت می داند و دیگری آن را شرعی نمی‌داند ولکن اصل این روش استنباط عمدتاً به روایات بازگشت دارد و ما چون قواعد و اصول کلیه‌ای در فقه در دست فقها داریم مسلماً در هیچ مسأله‌ای فقه ما نخواهد ماند، قواعد و اصول کلی که از خود روایات بدست آمده است، که

این قواعد و اصول جوابگوی تمام مسائل جدید خواهد بود، حتی در موردی که دلیل اجتهادی ـ به اصطلاح علم اصول ـ برای حکم پیدا نشود یعنی آیه و روایتی در آن موضوع خاص نرسیده باشد، فقیه با استناد به عمومات ادله و قواعد کلی مثل " اوفوا بالعقود،" "تجارهٔ عن تراض"، "کل شی لک طاهر حتی تعلم انه قذر" "کل شی لک حلال حتی تعلم انه حرام "و... حکم آن مسألهٔ جدید را خواهد داد و مسائل حقوقی در این جهت فرقی با مسائل دیگر نخواهد داشت.

حق چیست آیا می‌توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسی بدون علی‌شناسی معنایی ندارد، درست هست و یا حق مقوله‌ای است

پرسش

حق چیست آیا می توان گفت خواسته‌های شرعی و قانونی مردم همان حق است یا حقی که در قرآن و نهج‌البلاغه آورده شده حق می‌باشد، پس اگر بگوییم حق بدون شناخت علی مفهومی ندارد، همانطور که خداشناسی بدون علی‌شناسی معنایی ندارد، درست هست و یا حق مقوله‌ای است که تعریف خاصی دارد و ما از درک آن عاجز هستیم البته هر کس از حق تعریف خاصی دارد که مربوط به متعلقات آن است می‌خواهیم بدانیم خود حق چیست همانطور که می گوییم خود زیبایی چیست

پاسخ

برادر ارجمند، حق تعریف دارد و به مقتضای طرح آن در مقوله‌های مختلف تعاریف خاص و متعددی می‌یابد. اصل معنای حق مطابقت و موافقت است در منطق قرآن این معنا به حسب متعلق خود، تعریف‌های متنوعی یافته است ۱. حق به معنای بوجود آورنده چیز براساس حکمت و به این معنا، بر خدا حق می گویند. ۲. حق به معنای هر چیزی که براساس حکمت به وجود آمده تمامی افعال خدا بر این اساس حق‌اند، الحق من ربک ۳. اعتقادی که مطابق با واقعیت باشد.(مفردات راغب واژه حق) علامه طباطبایی در ذیل آیه سه آل‌عمران می گوید: حق خبری است که ما به ازأ خارجی دارد و اگر با واقعیت خارجی مطابقت داشته باشد آن را صادق می‌دانیم بر این اساس حق بر اعیان خارجی و امور واقعی گفته می‌شود لذا به خدا که حاق واقع است حق اطلاق می‌شود و بر حقایق خارجی نیز به خاطر ثبوت و تحقق و واقعیتی که دارند حق گفته می‌شود. به هر طریق حق امر ثابتی است که بطلان در آن راه ندارد.(تفسیر المیزان علامه طباطبایی ج ۳، ص ۸ ، دفتر انتشارات اسلامی) پس ملاک برخورداری از حقانیت در اعمال و اقوال و عقاید، مطابقت آن‌ها با واقع و نفس‌الامر است چگونه انسان می‌تواند از واقعیت‌های هستی آگاه گردد؟ سه راه کلی برای این آگاهی وجود دارد. ۱ـ قرآن (وحی ۲ـ عقل و برهان ۳ـ کشف و شهود، به شهادت تاریخ و خود ادلّه آن‌چه مصون از خطاست وحی است شناخت عقلانی به دلیل تهافتی که در آن وجود دارد از حقانیت محض برخوردار نیست و همین طور شناخت عرفانی بر این اساس است که می گوییم قرآن حق مطلق است و هیچ بطلانی در آن راه ندارد". لَآ یَأْتِیهِ الْبَـٰطِلُ (فصلت ۴۲) چون سخن خدای سبحان است که ملاک حقانیت است و الحق من ربّک هر چیزی به میزان بهره‌وری از رنگ الهی از حقانیت برخوردار است و هر چه از خدا، جدا شود از متن واقع جدا شده و به طرف بطلان حرکت می کند". ذَٰلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا یَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَـٰطِلُ (لقمان ۳۰) این‌ها دلیل آن است که خدا خود حق است و غیر از او هر چه را که می‌خوانند باطل است. " لذا، این که می گوییم خدا و سخن خدا حق محض است نه به خاطر تعصب بلکه به این علت است که او متن واقع و هستی است و حق یعنی مطابقت با واقع حق یعنی مطابقت با خدا و سخن خدای حکیم کاملاً با خودش مطابقت دارد پس حق مطلق است و ائمه معصوم به

خـاطر آن‌که در همه احوال و افعـال و اقوال کاملاً، منطبق بر وحی و سـخن خـداست به همین لحاظ آن‌ها از حقانیت برخوردارنـد و چون هماهنگی آن‌ها با حق مطلق (خدا) از سوی خود خدای متعال تضمین شده و از هرگونه اعوجاج و رجس تطهیر شده‌اند، فرمان رسیده که کونوا مع الصـادقین بخـاطر صـدقشان که همان انطباق با واقعیت است با آن‌ها باشـید. خلاصه آن‌که حق تعریف روشـنی دارد، و هر شخصـی و سـخنی به میزان همـاهنگی و بهره‌وری بـا حق مطلق از حقانیت برخوردار می‌شود. خواسـته مردم اگر مطابق با شرع و سـخن معصومین بود خواسته حقی است و اگر منطبق بر هوا بود و منطبق بر خواسته خدا نبود غیر حق به حساب می‌آید. برای اطلاع بیشتر می‌توانید به کتاب حق و باطل شهید مرتضی مطهری مراجعه فرمائید.

الف ــ برخی قوانین اســلام مانند قصاص شــلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اســلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پرعطوفت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب ــ آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پرسش

الف ـ برخی قوانین اسـلام مانند قصاص شـلاق ارث در جهان امروز، دست‌آویزی برای مبارزه با اسلام قرار گرفتند، چگونه می‌توان برای افرادی که از دین مبین پرعطوفت اسلام چیزی نمی‌دانند توجیه مناسبی کرد؟ ب ـ آیا این قوانین قابل تغییرند؟

پاسخ

تفاوت دیدگاه غرب و اسلام اساساً به اجرای ظاهری احکام بر نمی‌گردد ;بلکه ریشه در دیدگاه‌ها و جهان‌بینی‌ها دارد. بدیهی است بر ایـن اسـاس چنـانچه امروز بـه خـاطر خوشاینـد غرب از اجرای حکمی دسـت بکشـیم فردا آن‌هـا حکـم دیگری را دست‌آویز قرار می‌دهنـد مگراین که از همـهٔ عقایـد و آموزه‌هـای خود دست برداریم و به آن‌چه آنـان می‌گوینـد معتقـد گردیم هم چنـان که قرآن کریم بیش از این این تـذکر را داده است" وَ لَن تَرْضَىٰ عَنكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصَـٰرَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَآءَهُم بَعْدَ الَّذِى جَآءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ (" بقره ۱۲۰) اسـلام و غرب در وضع احکام و اجرای آن دو بینش متفاوت دارند که تشریح آن‌ها تا حدود زیادی پاسخ انتقادها را می‌دهد. ملاک وضع احکام و قوانین و اجرای آن‌ها از دیدگاه غرب و اسلام از منظر غرب ـ که در قرن‌های اخیر به اومانیسم لیبرالیسم و فیمنیسم روی آورده‌اند ـ در جهان‌بینی هنر، حقوق اخلاـق و... انسـان مـدار و محور هر گونه تلاـش است و خالق همه ارزش‌ها و ملاک تشـخیص خیر و شـر است در واقع در فرهنگ غرب همـهٔ ارزش‌هـا ـ اعم از اخلاـقی اجتماعی حقوقی و سیاسـی ـ امور اعتباری هسـتند و ریشـهٔ عقلانی و واقعی ندارنـد ;از این رو اسـت کـه می‌بینیـم در احکـام و قـوانین و اجرای آن‌هـا چرخش‌هـای صـد درجـه‌ای و گـاه بیشـتر می‌بینیم روزی به زن هیـچ بهـایی نمی‌دهند و روزی دیگر او را فراتر از زن می‌دانند. روزی مردم را به انواع مجازات‌ها، مجازات می‌کنند و روز دیگر شلاق اعدام و... را خشن می‌دانند. امّا از دیدگاه اسـلام مدار و محور همهٔ احکام و قوانین خداوند و رسیدن انسان به سعادت و کمال است" إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّـآ إِلَيْهِ رَ َجِعُون (بقره ۱۵۶) از این رو آدمی که مقام خلیفهٔ اللهی دارد": إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَ؟ رْضِ خَلِيفَةً("بقره ۳۰) باید همهٔ رفتارها و کردارهای فردی و اجتماعیش بر اساس عروج و صـعود به کمال باشد. بر اساس این دیدگاه مقدسات و ارزش‌های دینی به مراتب از جان مال و ناموس و بسـتگان عزیزتر است دینی که تنها در راه رسـیدن انسان به سعادت و خوشبختی جاویدان است چیزی نیست که بتوان بـا تساهـل و مـدارا مورد هتـک و تضـعیف آن و احکامش برخورد کرد و به خاطر خوشاینـد دیگران از اصول و احکامش دست کشید.(ر.ک پاسخ استاد به جوانان پرسش‌گر، آیت اللّه مصباح یزدی ص ۲۲۸، مؤسسه پژوهشی امام خمینی / فصلنامه کتاب نقد، شماره ۱۷، ص ۱۵۵.) با روشن شدن جهان‌بینی‌ها، تا حدود زیادی به انتقادها و شبهات پاسخ داده می‌شود. در ذیل با دو عنوان

پاسخ برخی شبهات به طور کلی می‌آید. بررسی تک تک موارد مجال دیگری می‌طلبد. خشن نمایی برخی قوانین به پندار برخی بعضی از قوانین اسلام مانند: قصاص شلاق سنگسار و... خشن هستند. منشأ چنین قضاوت‌هایی جهان‌بینی‌ها و برداشت‌هایی است که افراد از انسان دارند. متأسفانه قضاوت خشونت از سوی این عده در مورد احکام اسلام از بررسی اجمالی و بدون در نظر گرفتن همه جوانب آن صورت می گیرد ;یعنی تمام شرایط حدود و تعزیرات اسلامی و طرق اثبات و راه‌های تخفیف و همچنین نتایج نهایی این جرم‌ها و اثرهای زیانبار آن‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. برای مثال افرادی با مشاهده جوامع غربی نوشیدن شراب یا رواج فسادهای جنسی را دلیل کم اهمیت بودن این جنایت‌ها می‌دانند ;در حالی که اگر اثرات زیانبار نوشیدن شراب و آمار طلاق و از هم پاشیدن خانواده‌ها، فرزندهای نامشروع که غالباً بر اساس تجربه دانشمندان افرادی تبه‌کار، بی‌رحم و جانی از آب در می‌آیند، کودکان بی‌سرپرست و انواع بیماری‌های جسمی و روحی که زاییده بی‌بند و باری‌های جنسی است ملاحظه شود، قبول خواهیم کرد که چنین جرم‌هایی به هیچ وجه مسأله ساده‌ای نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت بلکه گاهی سرنوشت یک جامعه با آن گره می‌خورد و موجودیت آن به خطر می‌افتد. به همین جهت است که اسلام هر چند، به منطق عاطفه ودلسوزی در حقوق فردی ترغیب می کند و افراد را به چشم‌پوشی از خطای دیگران سفارش می کند ;امّا در حقوق اجتماعی ترحم و عاطفه را جایز نمی‌داند ;چرا که انسان دوستی برای مجرم و چشم‌پوشی از مجازات وی در حقیقت جنایت به جامعه است و رها کردن یک دزد و حفظ آبروی یک بزه‌کار، گرفتار ساختن میلیون‌ها افراد بی گناه است از این رو است که قرآن کریم به اجرای چنین مجازات‌هایی به شدت تأکید می کند" ;الزَّانِیَهُ وَ الزَّانِی فَاجْلِدُواْ کُلَ وَحِدٍ مِّنْهُمَا مِأئَهَ جَلْدَهٍ وَ لَا تَأْخُذْکُم بِهِمَا رَأْفَهٌ فِی دِینِ اللَّهِ إِن کُنتُم تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ وَ لْیَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَآئِفَهٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِینَ(; نور،۲) هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت]و محبت کاذب نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی مانع شود، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید گروهی از مؤمنان مجازاتشان را مشاهده کنند ".ضمن آن که معروف است که حدود و تعزیرات اسلامی از قبیل سهل و ممتنع است از یک سو مجازات‌ها ممکن است سنگین به نظر رسد ;ولی از سوی دیگر راه‌های اثبات آن را چنان محدود کرده که در عمل دامان افراد بسیار کمی را می گیرد در عین این که وحشت از آن به عنوان یک عامل بازدارنده روی افراد منحرف اثر خود را خواهد گذاشت (ر.ک مجله مکتب اسلام سال ۲۳، شماره ۳، ص ۱۱، پرسش و پاسخ علامه طباطبایی) دیگر این که در غرب هر چند اعدام شلاق شکنجه و... به ظاهر از قوانین رسمی حذف شده است اما در عمل این مجازات‌ها به انواع گوناگون اجرا می‌شود و کشوری مانند آمریکا که داعیه آزادی‌خواهی و دفاع از حقوق بشر را دارد، بزرگ‌ترین کشور صادر کننده ابزار پیشرفته شکنجه در جهان است احکام و تفاوت‌ها میان زن و مرد یکی از بحث‌های دامنه‌دار از گذشته تاکنون اشتراک و تفاوت‌های زنان و رسالت هر یک از آن دو در خانواده و جامعه است کشورهای غربی با نادیده انگاشتن تفاوتهای جسمی روانی و هوشی زن و مرد خواهان برابری آن دو در همه زمینه‌ها شدند. ره‌آورد این ایده همان چیزی است که در حال حاضر در کشورهای غربی مشاهده می‌شود که نه تنها زن به حقوق واقعی خود نرسید ;بلکه معمولاً جز بازیچه و کالایی برای تبلیغات و سوءاستفاده‌ها نشد. در مقابل اسلام از همان ابتدا با تضییع حقوق زن که در زمان جاهلیت رواج داشت و هیچ حقی به زن مانند ارث و تملک مال نمی‌دادند مخالفت کرد همچنین بااستفاده ابزاری از زن و افراط در آزادی او به شدت مخالفت کرد. اسلام با در نظر گرفتن اشتراک‌ها و تفاوت‌های زن و مرد احکامی را وضع کرد و هر یک از آن دو را برای رسیدن به هدف از خلقت موظف کرد. در پاسخ پرسشی که ضمیمه می‌شود به این ملاک در وضع حکم ارث و دیه تا حدودی اشاره شده است ب ـ احکام و تغییر آن در بستر زمان یکی از امتیازهای اسلام و به ویژه مذهب شیعه پویایی اجتهاد، بر اساس زمان و مکان است احکام اسلام هر چند در ماهیت خود ثابت می‌باشند و هیچ‌گونه تغییری در طول زمان پیدا نمی‌کنند" ;حرام خداوند همیشه حرام و حلال او نیز برای همیشه حلال است " منتها احکام دارای موضوعات و ملاک‌های خاصی می‌باشند که تنها به ملاحظه آن‌ها از طرف شارع مقدس تقریر و تشریع شده‌اند. و تا مادامی که در بستر زمان تغییر بیرونی و یا

درونی برای موضوعـات و ملاک‌ها حاصل نشود احکام ثابت و تغییرناپـذیر می‌ماننـد ;امّا چنانچه موضوع‌ها تغییر کرد حکم نیز اجرا نخواهـد شـد. انواع تغییر موضوع تغییر موضوع احکـام به دو صورت ممکن است ۱. درونی ماننـد این که سـگی در نمک‌زار نمک شود، یا آب نجس تبـدیل به بخار و یا خون بـدن انسان جزء بدن پشه شود یا شـراب سـرکه گردد که در این صورت حکم نیز تغییر می‌کند و جای بحث ندارد. ۲. بیرونی مانند آن جا که روابط اجتماعی و یا اقتصادی نسبت به موضوعی تغییر کرده باشد، به گونه‌ای که روابط اقتصادی و اجتماعی پیشین نسبت به موضوع حاکم نباشد. در این صورت نیز حکم پیشین برداشته شده و حکم جدیدی بر آن‌ها بار می‌شود. این حکم تغییرات و اجازه برداشت حکم جدید، مطابق موازین و معیارهایی است که خود اسلام معین کرده است منتها بایـد دقت کرد که تعیین موضوع و ملاک احکام به ویژه درتغییرات بیرونی بسیار سـخت است از این رو نبایـد به صـرف تغییر ظـاهری شـرایط و روابـط اجتمـاعی حکم به تغییر داد چه بسـا که این تنها ملاک حکم نباشـد و ملاک‌های دیگری نیز وجود داشـته باشد که ما از آن بی‌خبریم

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پرسش

رعایت حق الناس بهتر است یا انجام واجبات ؟

پاسخ

حق النـاس در اسـلام از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و بایـد خیلی در آن دقت شود؛ چه این که در روایـات آمـده که خداونـد از حقوق خودش با توبه گذشت می‌کند؛ ولی حق الناس آن قدر مهم است که تا صاحب حق راضی نگردد، بخشیده نمی‌شود. بلی در مورد برخی افراد (مثل شـهدا) گفته‌انـد: اگر حق الناسـی بر عهـده آنها باشـد و شـهید شود؛ خداوند به نحوی صاحب حق را راضـی می‌کند، اما برای دیگران چنین اسـتثنایی در کار نیست. در اهمیت حقالناس، گفته شده که: اگر حق الناس با واجبی که وسعت دارد (مثـل نمـاز) معـارض شـد، اوّل بایـد آن حق ادا گردد، سـپس نمـاز خوانـده شود و اگر با امر مسـتحبی یا مکروهی روبرو شـد، باید حق‌النـاس را مقـدم داشت. در هر صورت در هیـچ حـالی نمی‌توان حق النـاس را ترک کرد. آنچه گفته شـد در جـایی است که حق النـاس جنبه مـالی داشـته باشـد؛ امـا اگر حـق از قبیـل غیبت، تهمت و ... باشـد؛ در صـورتی که ممکن است و مفسـده مهم‌تری پیش نمی‌آیـد بایـد رضـایت آن شخصـی کـه از او غیبـت شـده، جلب گردد. امـا اگر گفتن مـوجب مفسـده مهم‌تری بشـود (مثلاًـ بـاعث خونریزی یا زد و خورد و اختلاف شدید بشود) در این صورت لازم نیست به آن شخص گفته شود، بلکه هر وقت به یاد آن غیبت و تهمتی که به او زده شده می‌افتید، باید برایاو طلب مغفرت کنید.

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پرسش

فلسفه برده داری در اسلام چیست ؟

پاسخ

نظام‌های اجتماعی در هر دوران تابعی از مجموعه شرایط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... می‌باشد. همان گونه که امروزه نظام کارگری و کارفرمایی و ... در جهان حاکم است و شرایط اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی خاص آن را ایجاب نموده است. تا چند قرن پیش در تمامی جهان نظام برده‌داری روش مناسب برای اداره امور آن دوران بوده است؛ به گونه‌ای که هیچ نظامی در شرایط آن روز امکان جایگزینی آن را نداشته است. از این‌رو مناسب‌ترین شیوه در شرایط آن روز، شیوه برده‌داری بوده است. بررسی زمینه‌های این موضوع بسیار وسیع و گسترده و از مجال این پاسخ خارج است. اسلام نیز با توجه به اینکه تغییر اساسی در سیستم اجتماعی آن روز نه ضروری بوده و نه ممکن، به اصل این مسأله صحه گذاشت، ولی با وضع قوانین در چند جهت حرکت کرده است : ۱- تأمین حقوق افراد با وضع قوانین در مورد کیفیت استرقاق (بنده گرفتن)، و تحریم آن جز در موارد خاص. ۲- وضع قوانین در جهت حمایت از حقوق بردگان و تنظیم روابط صحیح بین مالك و برده. ۳- ترغیب مردم به آزادسازی بردگان و وضع قوانینی برای حصول این مقصود (مانند کفارات و شرایط عتق). در مجموع اسلام شرایطی را برای بردگان فراهم ساخت که آنان به مقامات و درجات مهم علمی و سیاسی درجامعه اسلامی دست یافتند و حتی مدت‌ها حکومت «ممالیک» بر بسیاری از نقاط کشورهای اسلامی پدیدارشد. در حقیقت اسلام با فراهم آوردن شرایط انسانی و عاطفی برای زندگی بردگان، بردگان را از سراسر دنیا مشتاق به پیوستن به جامعه اسلامی نمود و آنان در بازگشت به موطن خود همراه با آزادی، مبلغ و مروج اسلام می‌شدند. اسلام‌اکراه برده شدن افراد آزاد را مسدود کرد و از سوی دیگر راه آزادی بردگان را گشود و مسلما یکی از عوامل دگرگونی نظامبردگی در جهان، نقش اسلام در این زمینه بوده است. کنیزها نیز در این بین مشمول همین قاعده و قانون بوده‌اند. آنان از کشورهای دیگر که در جنگ با مسلمانان اسیرمی‌شدند، و یا به صورت تجاری وارد ممالك اسلامی می‌گشتند، با فرهنگ اسلامی و مزایای نجات بخش آن آشناشده و بسیاری از آنان همانند دیگر مردم در جامعه اسلامی زندگی می‌کردند. بجاست بدانیم که مادر برخی از ائمه ما کنیز بوده‌اند، حتی مادر امام زمان (عج) نیز کنیزی رومی بوده است. سخن در این مقوله بسیار گسترده می‌باشد. برای مطالعه بیشتر ر . ك : اسلام و مسأله آزادی، بردگی موسوی زنجانی از بردگی روم قدیم تا مارکسیسم حجتی کرمانی فرآورده‌های دینی ناصر مکارم برده‌داری در روم باستان بیدار فکر حقوق بشر اسداللّه مبشری نگاهی به بردگی محمد علی گرامی بردگی در اسلام صادق ایرجی

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟

پرسش

آیا عدم اجرای کامل احکام و حدود اسلامی به خاطر عکس العمل کشورهای غربی است ؟

پاسخ

در مورداین سؤال بایدگفت: اولاً: یکی از اهداف تشکیل جمهوری اسلامی اجرای احکام الهی و ایجاد جامعه‌ای سالم به دور از مفاسدمی‌باشد، بر این اساس جمهوری اسلامی ایران از بدو تأسیس تاکنون شدیدا خود را به اجرای حدود و احکام الهیملتزم نموده و در این راه هزینه‌های زیادی هم پرداخت نموده است و بهترین گواه بر آن، محکوم نمودن ایران توسطمجامع بین‌المللی مبنی بر نقض حقوق بشر به خاطر اجرای حدود الهی، به صورت مکرر می‌باشد و بسیاری ازتحریم‌ها، قطع روابط و... در این چارچوب قابل تحلیل می‌باشد (مانند ماجرای سلمان رشدی و...). ثانیا: براساس احکام اسلامی باید وقوع جرم آن هم با شرایط بسیار زیادی که وجوددارد، محرز و ثابت شود تا بعدمجازات اعمال شود مثلاً در مورد سرقت زمانی دست دزد بریده می‌شودکه سرقت او همراه با

شانزده شرط باشد و یاثبوت حد زنا در صورتی است که چهار شاهد عادل در مجلس نزد قاضی شهادت دهند آن هم بر وجهی خاص که بهندرت مواردی ماند قطع دست ثابت می‌شود، ولی با این همه هرگاه این شرایط در نزد قاضی مسلم بوده حکم اجراشده است و موارد زیادی در جمهوری اسلامی ایران شاهد می‌باشیم. ولی از آنجا که معمولاً مجموعه شرایط براياجرای حد سرقت و قطع دست دزد ثابت نمی‌شود دزدها به صورت‌های دیگری تنبیه می‌شوند. ثالثا: اجرای برخی از حدود ممکن است در شرایط خاصی از نظر بازتاب در افکار عمومی چندان مطلوب و موافقمصلحت نظام اسلامی نباشد که بنا بر نظر حاکم اسلامی، رفتار می‌شود. رابعا: افزایش مفاسد اجتماعی مانند سرقت، جنایت و... گرچه تا حدودی با اجرای حدود ارتباط دارد ولی عاملاصلی آن را باید در دلایل دیگری از جمله مشکلات اقتصادی، فقر، بیکاری، تورم و مواد مخدر و اعتیاد و...دانست. بر این اساس وظیفه اولیه حکومت اسلامی تأمین نیازهای اساسی و اولیه تمام افراد جامعه می‌باشد، بعدا بایدسراغ مجرمینی رفت که با توجه به امکان استفاده از راههای قانونی و مشروع دست به دزدی و... زده‌اند و به مجازاتآنها پرداخت. البته از سوی دیگر نیز وجود مشکلات و نارسایی‌ها دلیل بر ارتکاب اعمال خلاف قانون نشده و بامجرمین به شدت رفتار می‌شود، بنابراین برای دستیابی به تحلیل جامع و دقیق باید تمام ابعاد و زوایای مسأله را درنظر گرفت وبعد به قضاوت درباره وجود مشکلات و علل آنها پرداخت. در پایان ضمن تقدیر از احساس مسؤولیت شما بهتر است برای اطلاع کامل در خصوص این مسائل با روابطعمومی قوه قضائیه تماس بگیرید.

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاد است. پیشنهاد می‌نماییم به «وسایل‌الشیعه، کتاب‌القضاء» و یا «میزان‌الحکمه،واژه القضاء» مراجعه نمایید. در عین حال سه روایت در اینجا بیان می گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد: ای رسول خدا منظور از سربریدن چیست؟ فرمود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیامت قاضی دادگر را می‌آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می‌شود که آرزو می کند کارش هرگزحتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودشواگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴) .

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد.

پرسش

جواب سؤال ۵ نامه قبلی ام (۹۸۹۹) مرا چندان قانع نکرد. نظر شخصی ام این است که یکی از امتیازات شیعه، همین اجتهاد و فقه

پویاست که با توجه به مقتضیات زمان و مکان صورت می گیرد مگر نه این که همین چند وقت پیش قانون عدم تساوی دیه مسلمانان و غیرمسلمانان تغییر کرد. واقعا چه اشکالی دارد که با توجه به شرایط زمان، دیه مرد و زن برابر باشد یا دیه به صورت کاربردی، مشخص شود یا دیه بر حسب کالاهای روز حساب شود. چه اشکالی دارد که حکم سنگسار که متناسب شرایط صدها سال قبل بوده است تغییر صورت دهد (کما این که الان هم حکم سنگسار عملا در جمهوری اسلامی اجرا نمی شود) البته در اینجا سؤالی ذهنم را مشغول کرده و آن این که احکام جزایی اسلام که به وضوح در قرآن آمده است (مثل صد ضربه شلاق برای زناکار مرد یا زن) آیا شامل مرور زمان نمی شود یا قابلیت تغییر آن وجود ندارد؟ آیا تغییر احکام جزایی اسلامی فقط در حوزه اختیارات ولی فقیه است؟

پاسخ

پاسخ این سؤال با ذکر چند مقدمه روشن می گردد: اول این که معنای اجتهاد و فقه پویا و مقتضیات و شرایط زمان و مکان و تأثیر آن در اجتهاد فهمیده شود. اجتهاد در فقه شیعه به دست آوردن و استنباط احکام موضوعات مختلف از کتاب و سنت و عقل و اجماع و اصول عملیه‌ی شرعی و عقلی است. در نتیجه اگر موضوعی مثل شراب، قمار، زنا، روزه‌خواری، قتل عمد، قتل خطا، غناء، موسیقی، مجسمه‌سازی و هر موضوع دیگری در منابع اجتهادی و دینی دارای حکم مشخصی باشند مجتهد وظیفه دارد طبق آیات قرآن و روایات اهل بیت همان حکم را بیان نماید و تصوّر نشود که این مقدار نیاز به اجتهاد ندارد و از افراد عادی هم برمی‌آید. زیرا مسئله چندان هم ساده نیست. چون برای برداشت حکم از ادلّه نیاز به مقدّمات فراوانی می‌باشد. به عنوان مثال تسلّط بر تمامی ادلّه برای آگاهی از وجود عدم دلیل مخالف و معارض با دلیل موجود و تسلط بر قواعد مختلف اصولی و فقهی در این مسئله دخالت دارد. در نتیجه هیچ گاه فقیه نمی‌تواند به مجرد این که حکمی به ذهنش زیبا آمد یا مطابق ذوق و سلیقه‌ی مردم بود، بدان فتوی دهد. به عبارت واضح‌تر او در صدد بیان حکم الله است، نه حکم شخص خود یا حکم سلیقه‌های مختلف و حجیت و دخالت عقل بشری در احکام شرعی در حدّی است که منافات با حکم شرع نداشته باشد و مسئله‌ی پویای فقه و اجتهاد در تشیع به همین است که با حفظ اصول و مبانی و در نظر گرفتن متون دینی (کتاب و سنت) مجتهد اقدام به استنباط می‌نماید و الا در روایت آمده: «حلال محمد حلال الی یوم القیمه و حرام محمد حرام الی یوم القیمه» پس حکم خداوند هیچ گاه تغییر نمی کند. بله ممکن است موضوع تغییر یابد، مانند حرمت شطرنج که برخی از فقیهان بزرگ قائلند که موضوع حرمت شطرنج نفس این وسیله نیست، بلکه موضوع حرمت، قمار است. در نتیجه اگر شطرنج از وسیله‌ی برد و باخت خارج گردد حکم حرمت وجود نخواهد داشت. (پس حکم حرمت قمار عوض نشده بلکه موضوع حرمت شطرنج قمار بود و در آن این موضوع منتفی است). پس زمان و مکان در تغییر موضوع مؤثر هستند، نه حکم الله و این معنای پویایی فقه است. بعد از روشن شدن معنای اجتهاد و پویای آن نوبت به مقدمه‌ی دوم می‌رسد که آیا علت و دلیل احکام الهی کاملاً برای ما روشن است؟ پاسخ این سؤال این است که احکام بر چند قسمند: ۱. احکامی که خود شارع علت تشریع آن‌ها را بیان نموده. ۲. احکامی که شارع علت تشریع آن را بیان ننموده، ولی با پیشرفت علم فهم و دسترسی به آن ممکن است، مثل غالب مستحبات و مکروهات. ۳. احکامی که نه شارع علت تشریع آن را بیان نموده و نه با پیشرفت علم می‌شود به علت حکم پی برد، مثل دو رکعت خواندن نماز صبح که صرفاً به جهت تعبّد می‌باشد. در نتیجه در بسیاری از احکام ما نمی‌توانیم اعمال نظر کنیم. زیرا یا صرفاً تعبدی هستند و با پذیرش علم و حکمت خداوند از روی دلیل عقلی و تحقیقی دیگر سؤال از علت احکام وی غیرعقلایی می‌باشد یا علوم ما هنوز به حدّی نرسیده‌اند که قدرت نیل به علت احکام را پیدا کنیم. مقدمه‌ی سوم این که ما در مقام پاسخ سؤال شما در شرایط عادی هستیم و الّا بحث تغییر احکام اولیّه در اثر ضرورت یا عسر و حرج و حکم ولی فقیه و رهبری اسلامی جامعه حیطه‌ی دیگری است. با توجه به این سه نکته پاسخ شما این است که کاربردی کردن دیه به

طوری که دیه‌ی دست یک نقاش بیش از دیه‌ی دست یک شخص عادی باشد: اولاً برخلاف ادله‌ی شرعیه است. ثانیاً موردی کردن این گونه مسائل با قانونیّت تنافی دارد و موجب اختلافات فراوانی در نظام قضاء اسلامی می گردد. ثالثاً از ادلّه فهمیده نمی‌شود که دیه فقط برای جبران نقص وارده باشد. چطور معقول است ارزش جان یک انسان صد شتر باشد؟ در نتیجه احتمال قوی دارد تشریع این حکم به جهت بازدارندگی آن از وقوع اصل جرم باشد یا حکمت‌ها و علت‌های دیگری که فعلا برای ما ناشناخته است. مسأله ی سنگسار و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذِمّی نیز از همین مقوله است و ما نمی‌توانیم احکام خداوند را با عقل ناقص بشری بسنجیم. مگر این که مجتهد در دلالت دلیل این حکم یا سند آن اشکال داشته باشد به عنوان مثال برخی از فقهاء قائلند که روایات و دیه‌ی غیرمسلمانِ ذمی بر این دلالت دارد که تعیین دیه‌ی آن‌ها به دست و اختیار حاکم اسلامی است و در زمان صدور حدیث بر هشتصد درهم تطبیق شده و حاکمِ دیگر می‌تواند بر مقدار دیگری تطبیق نماید و این حرف غیر از تغییر احکام است که گفته شود این جرم حکمش در صد سال قبل آن بوده و امروزه چیز دیگری است، بلکه معنای این گفتار این است که به نظر چنین مجتهدی از اول هم حکم دیه‌ی غیرمسلمان هشتصد درهم نبوده، بلکه به اختیار حاکم بوده کسانی هم که نظریه تساوی دیه‌ی زن و مرد دارند. همین مطلب را می گویند و به ادله‌ی شرعیه استناد می‌نمایند نه به شرایط زمان و مکان (گر چه اکثر فقهاء قائلند که ادله چنین دلالتی ندارد) اما مسئله مرور زمان که بعضی از احکام مشمول مرور زمان شوند و از بین بروند بحث مفصلی که در باب نسخ احکام مورد بررسی قرار می گیرد و خلاصه‌ی آن این است که اگر حکمی از اول دارای زمان محدودی باشد مشمول مرور زمان قرار می گیرد. مانند حرمت ازدواج مرد پاک‌دامن با زنی که قبلا زنا داده و بالعکس (که زمانش محدود بوده و با سپری شدن زمان آن به جواز تبدیل شده) ولی اگر حکمی مطلق و دائمی باشد به جهت خوش‌آیند و بدآیند مردم و کشورهای مختلف حکم اولیه‌ی آن تغییر پیدا نمی‌کند. مگر با حاصل شدن شرایط خاص مثل ضرورت و عسر و حرج و... و همان‌طور که گفتیم این مرحله مربوط به احکام ثانویه است و مربوط به حیطه‌ی اختیارات حاکم اسلامی است.

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پرسش

آیا قوانینی که در جامعه ما پیاده می‌شود عادلانه است؟

پاسخ

همه احکام و قوانین شرعی ما از آنجا که توسط شارع مقدس که آیین منزل مالک انسان و جهان است و از صفات عدالت و حکمت برخوردار است وضع شده، عادلانه است و از آنجا که مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را نیز طی نموده است قانون حکومتی به شمار آمده و حکومت ضامن اجرای آن است. قوانین ادرای و کشوری نیز از آنجا که منطبق با موازین اسلامی است و منافاتی با آن ندارد و نیز مراحل قانون گذاری حکومت اسلامی را گذرانده عادلانه بوده و لازم به اجرا است و به طبع آن بخشنامه‌ها و آیین‌نامه نیز از این شمول برخوردار است. مراحل قانون گذرای در جمهوری اسلامی: تدوین قانون اساسی توسط «خبرگان قانون اساسی» صورت گرفته که از فقهاء بوده‌اند و مردم نیز به قانون اساسی رأی داده‌اند . تصویب قوانین عادی نیز بر عهده نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی است. اصل ۵۸ قانون اساسی می گوید: «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود...» {۱}. پس از تصویب قانون در مجلس شورای اسلامی، به شورای نگهبان فرستاده می‌شود تا در آنجا بررسی شود که منطبق با موازین اسلام و قانون اساسی باشد. اگر موافق و منطبق با موازین

اسلامی بوده تایید و الّا به مجلس ارجاع می‌شود تا در آن تجدید نظر گردد. اصل ۹۴ قانون اساسی می گوید: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول، از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنان چه آن را مغایر ببیند برای تجدید نظر به مجلس باز گرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجرا است» {۲}. اگر در موردی بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف شد و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام اسلامی، نظر شورای نگهبان را تامین نکند مورد به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع خواهد شد. اصل ۱۱۲ قانون اساسی می گوید: «مجمع تشخیص مصلحت نظام در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را، شورای نگهبان خلاف موازین شرع و یا قانون اساسی بداند و مجلس با در نظر گرفتن مصلحت نظام، نظر شورای نگهبان را تامین نکند و مشاوره در اموری که رهبری به آنان ارجاع میدهد و سایر وظایف که در این قانون ذکر شده است به دستور رهبری تشکیل می‌شود...» {۳}. قوانینی که این مراحل را می گذراند صلاحیت دار و عادلانه‌اند و لازم الاجراء می‌باشند. البته در مواردی هر چند اندک در قوانین اداری و کشوری ضعف‌هایی دیده می‌شود که گاه ناشی از ضعف کارشناسی است. [۱]. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتشارات نهاوندی، اصل ۵۸، ص ۴۳. [۲]. همان، ص ۵۷. [۳]. همان، ص ۶۷.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناك و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر

آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوار که مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درك آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یك سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناك و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا

الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پرسش

مقصود از بعد قانونی قسط و عدل چیست؟

پاسخ

مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندیهای افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرائز بشر منظور شده باشد. و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمتها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشهٔ توزیع و تقسیم أشیاء و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسانها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند. مثلًا از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذائی، تمام أجزاء و أغصان و أوراق و شاخ و برگ یک درخت، بطور مساوی بهره می‌برند. یعنی هیچیک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازهٔ واحد می‌برند، بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند. فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد می‌برند، مانند اعضای بدن که به هرکدام مواد لازم می‌رسد. نظیر این نقشه، در زندگی انسانها و معاش و تولید و توزیع نعمتها، وقتی پیاده شود عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنانکه در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرائز، دز دسترس هر کس باشد که برای سالخوردگان و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط، سهم کافی مقرر باشد.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند،

هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبهٔ ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُم الْجَنَّةَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبّیک بگوید.

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پرسش

فرق میان قوانین بشری و قوانین الهی از نظر روح عمل، چیست؟

پاسخ

یک تفاوت اصیل درمیان قوانین الهی و قوانین بشری این است که قوانین الهی دو بعدی است و قوانین بشری یک بعدی. قوانین بشری به نظام روحی و تکامل معنوی فرد کاری ندارد. وقتی که یک دولت برا ی مصالح کشور، اقدام به وضع مالیات می‌کند، هدفش فقط بدست آوردن پول و تأمین هزینهٔ کشور است. دولت نظری ندارد که پرداخت کنندهٔ مالیات چه نیتی دارد؟ آیا با طیب خاطر و رضایت و از روی علاقمندی به دولت یا کشور مالیات می‌دهد یا از روی ترس؟ هدف دولت تنها پول گرفتن است، حتی اگر پرداخت کننده در دلش فحش هم بدهد باز هم منظور دولت عملی شده است. همچنین وقتی که برای دفاع از کشور، سربازانی را به زیر پرچم احضار می‌کند به نیت سربازان کاری ندارد؛ او می‌خواهد سرباز در میدان جنگ با دشمن نبرد کند؛ برای دولت تفاوتی ندارد که سرباز با رضا و میل بجنگد یا از روی ترس از مسلسلی که پشت سرش قرار دارد، نبردش خودنمایی باشد، به انگیزهٔ حماسه‌ها و تعصّبهای احمقانه باشد، یا از برای دفاع از حق و حقیقت؟ ولی در قوانین الهی چنین نیست؛ در این قوانین، مالیات و سربازی بطور مطلق خواسته نشده است، بلکه توأم با نیت خالص و قصد قربت خواسته شده است. اسلام عمل با روح می‌خواهد نه عمل بی‌روح. لهذا اگر مسلمانی زکات خود را بدهد ولی شائبهٔ ریا در آن باشد پذیرفته نیست؛ اگر به جهاد برود ولی برای خودنمایی باشد، قبول نیست. قانون الهی می‌گوید سرباز اجباری به درد من نمی‌خورد، من سربازی می‌خواهم که روحاً سرباز باشد، سربازی می‌خواهم که ندای: «اِنَّ اللهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنینَ اَنْفُسَهُمْ وَ اَمْوالَهُمْ بِاَنَّ لَهُم الْجَنَّةَ»توبه/۱۱۱ را پذیرفته باشد و صمیمانه به آن لبّیک بگوید.

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پرسش

در حکومت اسلامی وظیفهٔ دستگاه قضائی چیست؟

پاسخ

برای تعمیم عـدالت اجتمـاعی و جلوگیری از ظلم و فسـاد و پایان دادن به کشمکشـها و منازعات و اجرای صـحیح قوانین و همچنین نظارت دقیق بر دسـتگاههای اجرائی و آشنا ساختن مسئولین رده‌های مختلف به وظایف خویش، یک نیروی مقتدر قضائی با پشتوانهٔ کافی برای اجرای احکام آن لازم و ضـروری است و به همین دلیل اسـلام که به مضـمون «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اسْـتَجیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ اِذا دَعاکُمْ لِما یُحْییْکُمْ» انفال/۲۴ دین حیات و زندگی واقعی انسانهاست اهمیّت فوق‌العاده‌ای برای این مسألهٔ قائل شده، و برای اصل و ریشه و همچنین شاخ و برگ آن، دستورات و مقررات فراوانی وضع کرده است.

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱ـ در یکجا پیامبر اکرم(ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَراکَ اللهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصـیماً» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.] ۲ـ در مورد دیگر، دربارهٔ داوری در میان غیر مسـلمانها نیز همین دسـتور را به پیامبر(ص) می‌دهد و می‌گوید «وَ اِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد.] ۳ـ در جای دیگر، روی سـخن را به همه مؤمنـان کرده و همین دسـتور را به آنها می‌دهـد، و می‌فرمایـد «اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاماناتِ اِلی اَهْلِها وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاس اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَـدْلِ اِنَّ اللهَ نِعِمّـا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللهَ کـانَ سَـمیعاً بَصـیراً» نساء/۵۸ [خداونـد به شـما فرمان می‌دهد که امانتهـا را به صاحبانش بدهیـد و هنگامی که میان مردم داوری می‌کنیـد به عـدالت داوری کنیـد، خداونـد انـدرزهای خوبی به شـما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست.] ۴ـ از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می‌کند که به داوری عادلانهٔ پیامبر(ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشـته باشـند و حقّ و عـدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَـجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا مِنْ اَنْفُسِـهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَـیْتَ وَ یُسَـلِّموا تَسْلیماً» نساء/۶۵ [نه، به پروردگـارت سوگنـد که آنـان مؤمن نخواهنـد بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبنـد و سـپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسـلیم باشند.] ۵ـ و نیز می‌فرمایـد «اِنَّمـا کانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنین اذا دُعُوا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَـمِعْنا وَ اَطَعْنـا وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سـخن مؤمنانی که به سوی خـدا و رسولش دعوت می‌شونـد تا میان آنان داوری کنـد تنهـا این است که می‌گوینـد شـنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رسـتگاران واقعی هسـتند.] ۶ـ قرآن مجیـد حتی در مسألـهٔ شـهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقـدمات مهم داوری به حق و عـدالت است، تأکید فراوان نموده و همهٔ مؤمنان را

مخاطب ساخته می‌فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی اَنْ لا تَعْدِلوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبِیر بِما تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا بپرهزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است.] بنابراین در محیط جامعهٔ اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادتها همه باید عادلانه باشد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوریها و قضاوتها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

فلسفهٔ حدود و تعزیرات در اسلام چیست؟ پرسش

پاسخ

شک نیست که تشریع احکام الهی به خاطر دعوت مردم، به قسط و عدل و هدایت جامعه به طرق امن و امان است، تا انسانها بتوانند به کسب فضایل و نفی رذائل و سیر الی الله و مقام قرب الهی که مقصد اعلای آفرینش است بپردازند. و از آنجا که احکام الهی به تنهایی در همهٔ نفوس مؤثر نمی‌شود، لازم است در کنار آن بشارت و انذار قرار گیرد تا انگیزهٔ حرکت مردم و انجام آنها شود. و از آنجا که بشارات و انذارهای اخروی برای بازداشتن گروهی از مردم از اعمال خلاف و وادار ساختن به انجام وظایف فردی و اجتماعی کافی نیست، لازم است مجازاتهای دنیوی برای کسانی که از حدود الهی تجاوز کنند و حق و عدالت را زیر پا بگذارند تعیین گردد، تا ضامن اجرای این احکام در میان کسانی شود که تربیت کافی دینی و تقوای الهی ندارند. شک نیست که نظام اسلامی با نظامهای مادّی در این قسمت تفاوت دارد، چون در نظامهای مادّی هیچ ضامن اجرائی جز همان مجازاتهای دنیوی و مادّی وجود ندارد، به همین دلیل هر حکمی که فاقد عقوبت متخلف باشد، از نظر آنها حکم و قانون شمرده نمی‌شود، بلکه آن را یک توصیهٔ اخلاقی می‌دانند. در حالی که در نظامهای دینی، اعتقادات قلبی و تعهدات معنوی و ایمان به دادگاه بزرگ الهی در قیامت، و توجه به مراقبت پروردگار در دنیا، یکی از انگیزه‌های مهم و ضامن اجرائی قوی است، ولی چون این انگیزه‌های الهی در همهٔ نفوس به تنهایی مؤثر نیست باید در کنار آن ضامن اجراهای مادّی و عقوبتهای دنیوی نیز قرار گیرد.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانهٔضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهائی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در

موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قـانون ماننـد خون در عروق اجتمـاع است و به این ترتیب بایـد بـا صـراحت گفت اگر قانونی وجود نـداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتمـاع به معنی لغوی، یعنی جمع شـدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عـده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترك انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نماینـد، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشـند، و همگامی و همکاری نداشـته باشـند، اجتمـاعی وجود نخواهـد داشت. این از یـک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چنـد نفر بایـد وظائف و تعهـدات هریک مشخص باشـد و سر بـاز زدن از آن وظـائف و تعهـدات یـا تجاوز از آن مرزها بایـد با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کنـد. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشـمهٔ انواع قوانین است. این اشـتباه اسـت که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قـوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبـل از این موضوع، وظیفه‌دار اسـتحکام روابـط اجتمـاعی و ایجـاد اعتمـاد متقابـل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش اسـتعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟ پرسش

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتوانـد آن نیاز اصـلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنـده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تـأمین نمایـد تا در سایه آن بتواننـد از آن وسائل اسـتفاده کننـد. ۴. حقوق افراد را بهتر حفـظ کنـد، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیسـتم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهـد. بعکس آنچه بعضـی تصور می‌کننـد یـك قـانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسـیع و گسـترده، بـا یـک دسـتگاه وسـیع قضـائی، و مـأموران و زنـدانهای زیاد، با خود یـدک بکشـد، بلکه این کار نشانهٔضـعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتمـاع نتوانسـته است آنهـا را هضم کنـد، اینگونه تشـکیلات در حقیقت بسـان دملهـائی هسـتند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جـذب در زیر جلـد بوجود می‌آینـد! این دملها مسـلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کـار آسانی نیست، ولی اگر به فلسـفه اصـلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می شود. مسأله این است که انسـان یک زنـدگی گروهی و دسـته جمعی دارد، و تمام پیشـرفتها و ترقیهایش مـدیون همین زنـدگی اجتماعی است، همین زندگی دسـته جمعی سـبب می شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهنـد و از نسـلی به نسل دیگر منتقل شونـد و هر روز شاهد و ناظر پیشـرفتها و ترقیات مهمی در علوم و دانشـهای انسانی و در زمینه تمدن بشـری بوده باشـیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زنـدگی انسانهـاماننـد بسیاری از جانـداران دیگر بطور پراکنـده بود انسـان امروز بـا انسانهای قبل از تاریـخ، فرقی نـداشت، نه علمی وجود داشت نه تمـدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صـنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیـچ چیز دیگر. ولی این زنـدگی اجتماعی، مشـکلات و عوارضـی هم دارد که اگر بطور صـحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار بـاز می ایسـتد، بلکه ممکن است فجـایعی به بـار آورد که نسـل انسـان را به نـابودی بکشانـد. این ضایعـات عمـدتاً عبـارت است از درگیریهـایی که از اصـطکاک منـافع و تزاحم حقوق و برتری جوییهـا، انحصـار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجودی می آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشـاجرات و درگیریهـا نباشـد، زنـدگی اجتمـاعی بشـر نتیجه معکوس خواهـد داشت و فاجعه آفرین می شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جـامعه انسـانی را در سایه یک عامل وحـدت نیرومنـد جمع آوری کنـد، و موانعی ماننـد اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسـیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نمایـد، تا همه افراد در سایه آن بتواننـد اسـتعدادهای خود را شـکوفا سازنـد. ۴- حق عادلانـه هرکس و هر قشـر را روشن کنـد، تـا از تصادمهـا و تجـاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتمـاد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیسـتم ضـمانت اجرایی صـحیح، گسترش دهـد. ۶- به عکس آنچه بعضـی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دسـتگاه وسیع قضایی و مأموران و زنـدانهای زیاد با خود یـدک بکشـد، بلکه این نشانه ضـعف و درمانـدگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن است که از طریق آموزشـهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است.] بقره/ ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بیّنات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید/ ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر» همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُقیمُونَ الصَّلوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَیُطیعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند.] توبه/ ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّهٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بَالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند.] بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدء» همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» [ما به او از رگ گردن ـ یا از رگ قلبش ـ نزدیکتریم.] ق/ ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها اگاه است] (یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدوُرُ) غافر/ ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله/ ۴ و یس/ ۶۵ و نور/ ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بیند «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ـ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرَّاً یَرَهُ» زلزله/ ۷ و ۲۶

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن نسبت به نظام قضائی چیست؟

پاسخ

قرآن در آیات متعددی به این موضوع اشاره کرده است؛ از جمله ۱ـ در یکجا پیامبر اکرم(ص) را مخاطب ساخته می‌فرماید «اِنّا اَنْزَلْنا اِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْکُمَ بَیْنَ النّاسِ بِما اَراکَ اللهُ وَ لا تَکُنْ لِلْخائِنینَ خَصیماً» نساء/۱۰۵ [ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا به آنچه خداوند به تو آموخته است در میان مردم قضاوت کنی و از کسانی مباش که از خائنان حمایت نمایی.] ۲ـ در مورد دیگر، دربارهٔ داوری در میان غیر مسلمانها نیز همین دستور را به پیامبر(ص) می‌دهد و می گوید «وَ اِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطینَ» مائده/۴۲ [و اگر در میان آنها داوری کنی با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد.] ۳ـ در جای دیگر، روی سخن را به همه مؤمنان کرده و همین دستور را به آنها می‌دهد، و می‌فرماید «اِنَّ اللهَ یَأْمُرُکُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الاماناتِ اِلی اَهْلِها وَ اِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النّاسِ اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ اِنَّ اللهَ نِعِمّا یَعِظُکُمْ بِهِ اِنَّ اللهَ کانَ سَمیعاً بَصیراً» نساء/۵۸ [خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانتها را به صاحبانش بدهید و هنگامی که میان مردم داوری می کنید به عدالت داوری کنید، خداوند اندرزهای خوبی به شما می‌دهد، خداوند شنوا و بیناست.] ۴ـ از سوی دیگر به مؤمنان سفارش می کند که به داوری عادلانهٔ پیامبر(ص) گردن نهند و کمترین ناراحتی، نه تنها در ظاهر، که در باطن هم نداشته باشند و حقّ و عدالت را هر چند تلخ باشد با جسم و جان پذیرا شوند، می‌فرماید «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّموا تَسْلیماً» نساء/۶۵ [نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن نخواهند بود مگر اینکه تو را در اختلافات خود به داوری طلبند و سپس از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند.] ۵ـ و نیز می‌فرماید «اِنَّما کانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنین اذا دُعُوا اِلَی اللهِ وَرَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُولُوا سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» نور/۵۱ [سخن مؤمنانی که به سوی خدا و رسولش دعوت می‌شوند تا میان آنان داوری کند تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها همان رستگاران واقعی هستند.] ۶ـ قرآن مجید حتی در مسألهٔ شهادت و گواهی دادن به حق که یکی از مقدمات مهم داوری به حق و عدالت است، تأکید فراوان نموده و همهٔ مؤمنان را مخاطب ساخته می‌فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ لِلّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی اَنْ لا تَعْدِلوا اِعْدِلُوا هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوَی وَ اتَّقُوا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبیر بِما تَعْمَلُونَ» مائده/۸ [ای کسانی که ایمان آورده‌اید همواره برای خدا قیام کنید و از روی عدالت گواهی دهید، مبادا دشمنی با جمعیتی، شما را به گناه و ترک عدالت بکشاند، عدالت کنید که به پرهیزکاری نزدیکتر است و از معصیت خدا بپرهیزید که خدا از آنچه انجام می‌دهید باخبر است.] بنابراین در محیط جامعهٔ اسلامی هیچ چیز نمی‌تواند حق و عدالت را بر هم زند، شهادتها ...۲...باید عادلانه باشد، چه در مورد دوست و چه در مورد دشمن، و داوریها و قضاوتها نیز باید بر محور عدالت دور زند و نزدیکترین و دورترین افراد باید در آن یکسان باشند.

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیّت بنابراصل مسلّم «توحید افعالی» به خداوند باز می گردد، حقّ داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحید افعالی» می گوید همهٔ کارها به سوی خدا باز می گردد، و توحید «خالقیّت» می گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می گیرد، و« توحید حاکمیّت» که ازشاخه‌های توحیدی خالقیّت است می گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز

شمرده است. از سوی دیگر «توحید اطاعت» می گوید تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد. اگر از این دیدگاه به جامعهٔ انسانی بنگریم، مبدأ حقّ داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او بر گردد، مشروعیّت خود را از ناحیهٔ او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟ پرسش

پاسخ

از دیدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱ـ در آیهٔ ۵۷ سورهٔ انعام می‌خوانیم «انِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِیْنَ» [داوری و فرمان تنها ازآن خداست، او حق را از باطل جدا می کند و بهترین جدا کنندهٔ (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحکم الا ـ لله) بدون جمله ذیل آن در سوره یوسف آیهٔ ۴۰ آمده است. البته آنچه در سورهٔ یوسف آمده است ممکن است مفهوم گسترده‌تری داشته باشد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیهٔ بالا آمده به قرینهٔ ذیل آن که اشاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسألهٔ داوری است. گروهی از مفسّران مانند طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲ـ در آیات ۴۴و ۴۵و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» [کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافرانند ... ظالمانند ... فاسقانند!] کافرند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیّت) خارج شده‌اند، ظالمند به خاطر اینکه به خود و به دیگران ستم می کنند، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفاسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند، و فاسقند به خاطر اینکه از دایرهٔ اطاعت خارج شده‌اند و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البتّه این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسألهٔ فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسألهٔ قضاوت و داوری و هم مسألهٔ حاکمیّت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳ـ در آیهٔ ۶۰ نساء ، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند، می‌فرماید «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذین یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِما اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ ما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ اَنْ یَتَحاکَمُوا اِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ اُمِرُو اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُرِیدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالاً بَعیداً» [آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) برتو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، امّا شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند؟!] ۴ـ قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیّت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام(ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می فرماید «اَفَحُکْمُ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْمًا لِقُوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵ [آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می کند.] ۵ـ در جای دیگر به پیامبر اسلام(ص) یاد می‌دهد که بگوید «اَفَغَیْرَ حُکْمِ اللهِ اَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلاً» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبم، درحالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز درآن است فرستاده است؟!] ۶ـ در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همهٔ اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیئٍ فَحُکمُه اِلَی اللهِ» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات

دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیّت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟ پرسش

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است امابه عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱ـ در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «اِتَّقُوا الْحُکُومَهَ فَاِنَّ الْحُکُومَهَ اِنَّما هِیَ لِلِامامِ الْعالِمِ بِالْقَضاءِ العادِلِ فِی الْمُسْلِمینَ، لِنَبِیٍّ اَوْ وصیَ نبیٍّ» (وسائل الشیعه/۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است(آری) برای پیامبر(ص) یا وصیّ پیامبر(ص) است.] ۲ـ در حدیث معروفی از امام صادق(ع) آمده است که امیر مؤمنان علی(ع) به شریح قاضی فرمود «یا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسْتْ مَجْلِساً لا یَجْلِسُهُ اِلّا نَبِیّ، اَوْ وَصِیّ نَبِیٍّ اَوْ شَقیّ»! (وسائل الشیعه/۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که درآنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصیّ پیامبر، یا شقیّ دور از سعادت!] ۳ـ در حدیث دیگری از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود «وَ الْحُکْمُ لا یَصِحُّ الا بِاِذْنِ مِنَ اللهِ وَ بُرْهانِهِ» (مصباح الشریعه/۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟ پرسش

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق وبرق است، ولی هرگاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوتهای زیر قابل دقت است ۱ـ در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن موادّ قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسألهٔ قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلًا) در «تحریر الوسیله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی ....ȘƏتفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲ـ در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدودهٔ قضاء و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدودهٔ معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳ـ قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴ـ در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق(ع) فرمود «اَمَّا الرِّشا فِی الْحُکْمِ فَهُوَ الْکُفْرُ بِاللهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

چه آیاتی از قرآن، قانون گذاری را ویژهٔ خداوند می‌داند؟ پرسش

پاسخ

آیات مورد نظر، عبارتند از ۱ـ «ما لَهُمْ مِنْ دونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَلا یُشْرِکُ فی حُکْمِهِ اَحداً» کهف/۲۶ ۲ـ« وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فیهِ مِنْ شَیْئٍ فَحُکْمِهِ اِلَی اللهِ» شوری/۱۰ ۳ـ« وَ مْن لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ الله فَاوُلئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ» مائده/۴۴ ۴ـ « وَ مْن لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ الله فَاوُلئِکَ هُمُ الظالِمُون»مائده/۴۵ ۵ـ «وَ مْن لَمْ یَحْکُمْ بِما اَنْزَلَ الله فَاوُلئِکَ هُمُ الفاسِقوُنَ» مائده/۴۷ ۶ـ« وَ اَن احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما اَنْزَلَ الله وَ لاـ تَتَّبِعْ اَهْوائَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ اَنْ یَفْتِنُوْکَ عَنْ بَعْضِ ما اَنْزَلَ الله اِلَیْکَ» مائده/۴۹ ۷ـ «اَفَحُکْمُ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُوْنَ وَ مَنْ اَحْسَنَ مِنْ اللهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵۰ ۸ـ« اِنَّما کانَ قَوْلُ الْمُؤْمِنینَ اذا دُعَوْا اِلَی اللهِ وَ رَسُولِهِ لِیَحْکُمَ بَیْنَهُمْ اَنْ یَقُوْلو سَمِعْنا وَ اَطَعْنا وَ اُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»نور/۵۱ ۹ـ «وَ اَنَّ هذا صِراطی مُسْتقیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لاـ تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبیلِهِ ذلِکُمْ وَصّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ »انعام/۱۵۳ ۱۰ـ« اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضَیْتُ لَکُمْ الاِسْلام دیناً »مائده/۳ ترجمه ۱ ...ـ[آنها هیچ ولّی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی‌دهد.] ۲ـ[در هر چیز اختلاف کنید، حکم آن با خداست!] ۳ـ ...[و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.] ۴ ...ـ[و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است.] ۵ ...ـ[و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، فاسقند.] ۶ـ[و درمیان آنها (اهل کتاب) طبق آنچه خداوند نازل کرده داوری کن! و از هوسهای آنان پیروی مکن! و از آنها بر حذر باش، مبادا تو را از بعض احکامی که خدا بر تو نازل کرده منحرف سازند؟!] ۷ـ[آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند؟! چه کسی بهتر از خدا ، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می‌کند؟! ۸ـ[هنگامی که مؤمنان به سوی خدا و رسولش دعوت شوند تا میان آنان داوری کند، سخنانشان تنها این است که می‌گویند«شنیدیم و اطاعت کردیم!» و اینها رستگاران واقعیند.] ۹ـ[این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راههای پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید که شما را از طریق حق دور می‌سازد! این چیزی است که خداوند شما را به آن سفارش می‌کند، شاید پرهیزگاری پیشه کنید!] ۱۰ ...ـ[امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم، و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.] قابل توجه اینکه بسیاری از آیاتی که در بالا آمد و سخن از منحصر بودن حقّ قانونگذاری و تشریع به خداوند می‌گوید، در سورهٔ مائده است و می دانیم سورهٔ مائده بنابر مشهور، آخرین سوره یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم (ص) نازل شده است و بسیاری از مسائل مهم اسلامی و از جمله مسائل مربوط به حکومت که از ارکان مهم اسلام است در آن مطرح گردیده و در آیه‌های متعددی از این سوره تأکید شده است که «حکم» و «فرمان» و «تشریع قانون» منحصر به خداست، و این تأکیدهای مکرّر در این سوره پر معنی است. در دهمین و آخرین آیهٔ مورد بحث، گرچه مستقیماً سخنی از مسألهٔ انحصار قانونگذاری به خداوند به میان نیامده، ولی تعبیری دارد که از آن به خوبی استفاده می‌شود موردی برای قانونگذاری غیر خدا وجود ندارد، می‌فرماید [امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاویدان) شما پذیرفتم] «اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ دینَکُم وَ اَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضَیْتُ لَکُمُ الاِسْلام دیناً» می‌دانیم که «دین»، به معنی واقعی آن شامل تمام شئون زندگی بشر می‌شود و با توجّه به اینکه اسلام خاتم ادیان است و تا پایان جهان برقرار خواهد بود، مفهوم آیه این است که تمام آنچه مورد نیاز انسانها از نظر قوانین تا پایان جهان است در اسلام پیش بینی شده، و بنابراین زمینه‌ای برای قانونگذاری دیگری باقی نمی‌ماند. البته بخشی از این قوانین، خاص و جزیی و بخشی عام و کلّی است، وظیفهٔ علمای دین و قانونگذاران اسلامی آن است که آن کلیّات را بر مصادیق آن تطبیق کنند و مقرّرات مورد نیاز را از آنها استنباط و استخراج نمایند. در روایات اسلامی نیز کراراً بر این معنی تأکید شده است و علی(ع) در نکوهش کسانی که به خود اجازهٔ قانونگذاری را در محیط اسلامی می‌دادند و آن را اجتهاد می‌نامیدند، سخنان آموزنده مشروحی دارد که بخشی از آن چنین است «اَمْ اَنْزَلَ اللهُ سُبْحانَهُ دیناً ناقِصاً فَاسْتَعانَ بِهِمْ عَلَی

اِتْمامِهِ اَمْ کانُوا شُرَکاءَ لَهُ فَلَهُمْ اَنْ یَقُولُوا وَ عَلَیْهِ اَنْ یَرْضَی» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸) [آیا خداوند دین ناقصی نازل کرده و از آنها برای تکمیل آن کمک خواسته؟ یا آنها شریک خدایند که حقّ دارند بگویند (و قانونگذاری کنند) و بر خدا لازم است که رضایت دهد و بپذیرد؟] روایات متعددی که می گوید «آنچه مورد نیاز امّت اسلامی تا روز قیامت بوده است، در قوانین اسلامی پیش بینی شده، حتّی دیهٔ وارد کردن یک خراش بر بدن دیگری و اینکه باید این احکام را از اهلش گرفت» نیز به خوبی نشان می‌دهد که در اسلام قانونگذاری مخصوص خداست و جایی برای قانونگذاری دیگران باقی نیست، بنابراین آنچه در مجالس قانونگذاری اسلامی انجام می‌شود، همان تطبیق اصول کلّی قوانین اسلام بر مصادیق و موارد آن است. در حدیثی از امام باقر (ع) می‌خوانیم که فرمود «اِنَّ اللهَ تَبارَکَ وَ تَعالی لَمْ یَدَعْ شَیْئاً یَحْتاجُ اِلَیْهِ الاُمَّةُ اِلّا اَنْزَلَهُ فی کِتابِهِ وَ بَیِّنَهُ لِرَسُوْلِهِ» (اصول کافی ۱/۵۹) [خداوند متعال هیچ چیزی را که امّت اسلامی به آن نیازمند بوده است رها نکرده، مگر اینکه در کتابش، حکم آن را نازل فرموده و برای رسولش تبیین کرده است.] در حدیث دیگری از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود « ما مِنْ شَیْءٍ اِلّا وَ فیهِ کِتاب وَ سُنَّة» (اصول کافی ۱/۵۹) [هیچ چیزی نیست، مگر اینکه کتاب یا سنتی دربارهٔ آن نازل شده است]

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پرسش

بهترین قانونها کدام قانون است؟

پاسخ

پاسخ گفتن به این سؤال کار آسانی نیست، ولی اگر به فلسفه اصلی وضع قوانین در جوامع انسانی توجه کنیم راه روشن می شود. مسأله این است که انسان یک زندگی گروهی و دسته جمعی دارد، و تمام پیشرفتها و ترقیهایش مدیون همین زندگی اجتماعی است، همین زندگی دسته جمعی سبب می شود که افکار متفکران و علوم دانشمندان و ابتکارها و خلاقیتها در سراسر جامعه بشری دست به دست هم دهند و از نسلی به نسل دیگر منتقل شوند و هر روز شاهد و ناظر پیشرفتها و ترقیات مهمی در علوم و دانشهای انسانی و در زمینه تمدن بشری بوده باشیم. انگیزه استقبال از این زندگی دسته جمعی هر چه باشد موضوع بحث جداگانه ای است، ولی به یقین اگر زندگی انسانها مانند بسیاری از جانداران دیگر بطور پراکنده بود انسان امروز با انسانهای قبل از تاریخ، فرقی نداشت، نه علمی وجود داشت نه تمدنی، نه اختراع و اکتشافی، نه صنایع، نه هنرها، نه زبان و ادبیات و نه هیچ چیز دیگر. ولی این زندگی اجتماعی، مشکلات و عوارضی هم دارد که اگر بطور صحیحی از آن پرهیز نشود، نه تنها چرخهای تکامل و ترقی از کار باز می ایستد، بلکه ممکن است فجایعی به بار آورد که نسل انسان را به نابودی بکشاند. این ضایعات عمدتاً عبارت است از درگیریهایی که از اصطکاک منافع و تزاحم حقوق و برتری جوییها، انحصار طلبی ها، خودکامگی و خودخواهیها به وجودی می آید و عامل درگیری های و نزاعها و کشمکشهای دو یا چند نفری، و گاه سرچشمه جنگهای منطقه ای یا جهانی می گردد. به همین دلیل جوامع انسانی از همان آغاز کار، متوجه شدند که اگر مقرراتی برای تعیین حدود اختیارات و حقوق افراد و راه حل مناقشات و مشاجرات و درگیریها نباشد، زندگی اجتماعی بشر نتیجه معکوس خواهد داشت و فاجعه آفرین می شود. اکنون جواب دادن به سؤال فوق چندان مشکل نیست، بهترین قانون آن است که توانایی بیشتری برای تأمین امور زیر داشته باشد ۱- تمام نیروهای پراکنده جامعه انسانی را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع آوری کند، و موانعی مانند اختلاف رنگها و نژادها و زبانها را در خود حل نماید. ۲- وسیله پرورش استعدادهای نهفته و خلاقیتها را فراهم سازد. ۳- آزادی به معنی واقعی را تأمین نماید، تا همه افراد در

سایه آن بتوانند استعدادهای خود را شکوفا سازند. ۴- حق عادلانه هرکس و هر قشر را روشن کند، تا از تصادمها و تجاوزها جلوگیری نماید. ۵- روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرایی صحیح، گسترش دهد. ۶- به عکس آنچه بعضی تصور می کنند، یک قانون خوب آن نیست که قوانین وسیع و گسترده ای، با یک دستگاه وسیع قضایی و مأموران و زندانهای زیاد با خود یدک بکشد، بلکه این نشانه ضعف و درماندگی و عجز آن قانون و آن جامعه است. یک قانون خوب آن است که از طریق آموزشهای فرهنگی و مقررات صحیح به پیشگیری بپردازد، تا نیازی به چنان مسائلی نباشد. دستگاههای قضایی و مجازاتها و زندانها، به منزله طب درمانی و یا صحیحتر به منزله جراحی کردن بیمار است، ولی قوانین صحیح و مقررات حساب شده، به منزله طب بهداشتی است که هم مطبوعتر و هم کم هزینه تر، و هم خالی از عوارض و ضایعات است.

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، اصول لازم برای قانون گذاری چیست؟

پاسخ

بخشهایی از این اصول عبارتند از۱- در مسائل اعتقادی قرآن بیش از همه چیز روی اصل توحید تکیه کرده و صدها بار در آیات قرآن، به این مسأله اشاره شده، و دقیقترین مفاهیم توحید را ترسیم نموده، تا آنجا که درباره خداوند می فرماید «لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ ءٌ» [هیچ چیز مانند خداوند نیست.] شوری/۱۱ ۲- «عدالت اجتماعی» را یکی از مهمترین تعلیمات انبیاء می شمرد و می فرماید «لَقَدْ اَرْسَلنا رُسُلَنا بِالْبَیِّناتِ وَاَنْزَلْنا مَعَهُمْ الْکِتابَ وَالْمیزانَ لِیَقُومَ النّاسُ بِالْقِسْطِ» [ما پیامبران خود را با دلایل آشکار فرستادیم و به همراه آنها کتاب آسمانی و قانون نازل کردیم تا مردم (جهان) عدالت را برپا دارند.] حدید/۲۵ و در تعقیب این هدف، همه افراد با ایمان را اعم از بزرگ و کوچک، پیر و جوان، از هر نژاد و هر زبان، دعوت به این امر کرده، می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامینَ بِالْقِسْطِ شُهداءِ لِلّهِ وَلَوْ عَلی اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبینَ» [ای کسانی که ایمان آورده اید! همواره قیام به عدالت کنید و برای خدا گواهی دهید، هر چند این گواهی به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکانتان بوده باشد.] نساء/۱۳۵ ۳- در زمینه «روابط اجتماعی» و قراردادها و هرگونه عهد و پیمان، همه را به پایبندی به این اصل دعوت کرده، می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اَوْفُوا بِالْعُقُودِ» [ای کسانی که ایمان آورده اید به قراردادها و پیمانهای خود وفادار باشید.] مائده/۱ و نیز می فرماید «وَاَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْئُولاً» [به پیمان خود عمل کنید که از پیمان سؤال می شود.] اسراء/۳۴ ۴- در زمینه «دفع هرگونه تجاوز» جبران هرگونه خسارت، در یک عبارت کوتاه و کاملاً حساب شده می فرماید «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدوُا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَاتَّقُوا اللهَ وَاعْلَمُوا اَنَّ اللهَ مَعَ الْمُتَّقینَ» [هر کس به شما تجاوز کند، به مانند آن تجاوز کنید، و از خدا بپرهیزید (و زیاده روی ننمایید) و بدانید خدا با پرهیزکاران است.] بقره/۱۹۴ ۵- و در زمینه «مسائل دفاعی» یک اصل کلی متین را پیشنهاد کرده، می گوید «وَاَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِباطِ الْخَیْلِ تُرْهِبُونَ بِه عَدُوَّ اللهِ وَعَدُوَّکُمْ» [و در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید، از قدرت و قوت و نیرو آماده سازید و (همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید و تجاوز و جنگی صورت نگیرد.] انفال/۶۰ ۶- اما در مناقشه ها و نزاعهایی که بین هم مسلکان و رقبای اجتماعی واقع می شود توصیه دیگری دارد و می گوید به جای مقابله به مثل، یا عداد قوا از مقابله به ضد استفاده کنید و بدی را به نیکی پاسخ دهید تا تخم نفاق و عداوت برچیده شود، می فرماید «اِدْفَعْ بِالّتی هِیَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذی بَیْنَکَ وَبَیْنَهُ عَداوَةٌ کَاَنَّهُ وَلِیٌّ حَمیمٌ ـ وَما یُلَقّیها اِلّا الَّذینَ صَبَرُوا وَما یُلَقّیها اِلّا ذُو حَظٍّ

عَظِیمٌ.» فصلت/ ۳۴ ـ ۳۵ [بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت، همچون دوستان گرم و صمیمی شوند ـ اما به این مرحله (از ایثار و لطف و محبت) جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند، و جز کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی شوند.] ۷- درباره «سرنوشت انسان» با صراحت می گوید سرنوشت هر کس به دست او است در گرو تلاش و کوشش او می باشد «کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ رَهِینَهٌ» [هر کس در گرو کاری است که انجام می دهد.] مدثر/۳۸ ۸- در مورد «آزادی عقیده» و اینکه جز از طریق استدلال و تبیین دین نمی توان در محیط فکری کسی نفوذ کرد، می فرماید «لااِکْراهَ فِی الدّینِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیّ» [در قبول دین هیچ اکراهی نیست، راه درست از راه منحرف، آشکار و تبیین شده.] بقره/ ۲۵۶ و در مورد «آزادی انسانها» می گوید یکی از اهداف مهم بعثت پیامبر اسلام (ص) همان آزاد کردن انسانها از قید و بندهای اسارت بوده است «وَیَضَعُ عَنْهُمْ اِصْرَهُمْ وَالْاَغْلالَ الَّتی کانَتْ عَلَیْهِمْ» [پیامبری که زنجیرهایی را که بر آنها بود (از دست و پا و گردنشان) فرو می نهد.] اعراف/ ۱۵۷ این زنجیرهای اسارت، مفهوم وسیعی دارد که هرگونه سلب آزادی انسانها را شامل می شود. ۹- در مورد «عدم دخالت در زندگی خصوصی دیگران» و احترام به شخصیت افراد و ترک هتک آنان می فرماید «یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا کَثیراً مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِ اِثْمٌ وَلاتَجَسَّسُوا وَلا یَغْتَبْ بَعْضُکُمْ بَعْضاً» [ای کسانی که ایمان آوردید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است، هرگز (در کار دیگران) تجسس نکنید و هیچ از یک از شما از دیگری غیبت و عیبجویی نکند.] حجرات/ ۱۲ ۱۰- «همزیستی مسالمت آمیز» با تمام کسانی که سر جنگ ندارند، و قابل تفاهم در اهداف مشترک محسوب می شوند یا لااقل راه بی طرفی را می پیمایند، از اصولی است که قرآن مجید بر آن تأکید کرده، می گوید «لا یَنْهیکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللهَ یُحِبُّ المُقْسِطینَ» [خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در امر دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون ننمودند نهی نمی کند، به یقین خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.]

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پرسش

دیدگاه قرآن درباره ضمانت اجرای قوانین چیست؟

پاسخ

در قرآن سه نوع ضمانت اجرایی، در نظر گرفته شده است ۱- ضمانت اجرایی به وسیله حکومت اسلامی. ۲- ضمانت اجرایی به وسیله نظارت عمومی. ۳- ضمانت درون ذاتی یا به تعبیر دیگر، ایمان و اعتقاد به مبانی اسلام و مسائل اخلاقی و عاطفی. در مورد اول، حکومت اسلامی موظف است، با هر گونه تخلف از قانون قاطعانه برخورد کند. نخستین کاری که پیامبر اسلام (ص) بعد از هجرت به مدینه و برطرف شدن موانع به آن دست زد، تشکیل حکومت اسلامی و تبیین قوانین اسلام بود و هرگونه تخلف از آن را گناه و قابل تعقیب شمرد. قوانین قرآن را مرزهای الهی شمرد، و برای هر کس که از این مرزها بگذرد مجازاتی تعیین کرد. از یک طرف، متخلفین را ظالم شمرد، و فرمود «وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» [هر کس از مرزهای الهی تجاوز کند، ظالم و ستمگر است.] بقره/ ۲۲۹ و از سوی دیگر بر مبارزه با ظالمان تأکید کرد. هنگامی که قرآن می گوید انبیاء مجهز با بیّنات و دلایل روشن و کتاب آسمانی و قوانین عادلانه به سوی امتها فرستاد شدند، تا مردم عدالت را به پا دارند (حدید/ ۲۵) مفهومش این است که شخص پیغمبر اسلام (ص) که خاتم و بزرگ انبیاء است، بیش از همه کس این مسؤولیت را بر عهده دارد. اینها همه از یک سو و از سوی دیگر فرد فرد امت اسلامی را موظف به نظارت بر اجرای قوانین الهی کرده، و طبق برنامه «امر به معروف و نهی از منکر»

همه را مکلف ساخته که در برابر تخلف از قوانین الهی بی تفاوت نمانند. در یک جا می فرماید «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَیُقیمُونَ الصَّلوةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکوةَ وَیُطیعُونَ اللّه وَرَسُولَهُ» [مردان و زنان با ایمان، هر یک ولی و یار و یاور دیگری است امر به معروف می کنند و نهی از منکر، نماز برپا می دارند، و زکات را می پردازند، و خدا و رسولش را اطاعت می کنند.] توبه/ ۷۱ اهمیت این دو وظیفه به قدری است که در آیه فوق، حتی بر نماز و زکات و اطاعت خدا و رسول، مقدم داشته شده، این به خاطر آن است که تا این نظارت عمومی بر اجرای قوانین نباشد پایه های نماز و زکات و اطاعت لرزان است. جالب توجه اینکه چون امر به معروف و نهی از منکر، مراحل مختلفی دارد از نصیحت و ارشاد و اندرزهای دوستانه شروع می شود و تا مرحله شدت عمل پیش می رود، آن را به دو بخش تقسیم کرده، بخش اول را در اختیار همگان گذارده، و بخش دوم را در اختیار یک گروه ویژه که زیر نظر حکومت الهی اقدام می کند و در اشاره به این تقسیم می فرماید «وَلْتَکُنْ مِنْکُمْ اُمَّهٌ یَدْعُونَ اِلَی الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بَالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَاوُلئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی کنند، امر به معروف و نهی از منکر نمایند، آنها رستگارانند.] بدیهی است امتی که نظارت بر اجرای قوانین را یک وظیفه عمومی می شمارد و همه افراد جامعه، در این احساس مسؤولیت شریکند، قانون در میان آنها احترام خاصی خواهد داشت، و به موقع اجرا می شود. از مرحله نظارت عمومی که بگذریم سخن از نظارت درونی، روحی، اعتقادی و وجدانی افراد بر حسن اجرای قوانین به میان می آید که از یک نظر، قدرت و قوتش از همه بیشتر است. «ایمان به مبدء» همان خداوندی که در همه حال ناظر و حاضر نزد همه است، و از آنها به خود آنها نزدیکتر است «وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ» [ما به او از رگ گردن ـ یا از رگ قلبش ـ نزدیکتریم.] ق/ ۱۶. خدائی که [گردش چشم خیانتکار را می بیند و از اسرار درونی سینه ها اگاه است] (یَعْلَمُ خائِنَةَ الْاَعْیُنِ وَما تُخْفِی الصُّدوُرُ) غافر/ ۱۹ خدائی که زمین و زمان و حتی اعضای تن انسان را مراقب او ساخته و شاهد و گواه او بوده است. زلزله/ ۴ و یس/ ۶۵ و نور/ ۲۴ و «ایمان به دادگاه بزرگ قیامت» که اگر به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک یا بد در پرونده انسان باشد در برابرش حاضر می کنند و پاداش و کیفر آن را می بیند «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ ـ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرَّاً یَرَهُ» زلزله/ ۷ و ۲۶

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟

پرسش

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمائت اجرائی برای آنها کند. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمهٔ انواع قوانین است. این اشتباه است

که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پرسش

بهترین قانونها باید واجد چه شرایطی باشد؟

پاسخ

از میان تمام قوانین، آن قانون شایسته‌تر است که بهتر بتواند آن نیاز اصلی را تأمین کند یعنی ۱. نیروهای پراکنده را در سایه یک عامل وحدت نیرومند جمع‌آوری نموده، در مسیر صحیحی به کار گمارد. ۲. وسایل پرورش استعدادهای نهفته افراد را فراهم سازد. ۳. آزادی را به معنی واقعی تأمین نماید تا در سایه آن بتوانند از آن وسائل استفاده کنند. ۴. حقوق افراد را بهتر حفظ کند، و از تصادمها و تجاوزها بهتر جلوگیری نماید. ۵. روح اعتماد و اطمینان را از طریق انتخاب یک سیستم ضمانت اجرائی صحیح گسترش دهد. بعکس آنچه بعضی تصور می‌کنند یک قانون خوب آن نیست که قوانین جزائی وسیع و گسترده، با یک دستگاه وسیع قضائی، و مأموران و زندانهای زیاد، با خود یدک بکشد، بلکه این کار نشانهٔضعف و ناتوانی و نارسائی قوانین است و نشانه این است که اجتماع نتوانسته است آنها را هضم کند، اینگونه تشکیلات در حقیقت بسان دملهائی هستند که بر اثر تزریق داروهای غیرقابل جذب در زیر جلد بوجود می‌آیند! این دملها مسلماً «نشتر» لازم دارد، ولی اگر دارو قابل جذب بود نیازی به نشتر (جز در موارد استثنائی) نخواهد داشت، زیرا اصولا دملی وجود نداشت.

اگر قانونی وجود نداشت چه می‌شد؟ پرسش

پاسخ

قانون مانند خون در عروق اجتماع است و به این ترتیب باید با صراحت گفت اگر قانونی وجود نداشت اجتماعی هم نبود، زیرا تفسیر اجتماع به معنی لغوی، یعنی جمع شدن گرد هم، کاملا نادرست است، اجتماع مفهوم بالاتری را دربردارد، و آن همکاری و همگامی و همفکری عده‌ای در پیش‌برد هدفهای مشترک انسانی است. روی این حساب اگر دو نفر گرد هم آیند و چنین همکاری را آغاز نمایند، اجتماعی را تشکیل داده‌اند، ولی اگر میلیونها نفر در یک محل جمع باشند، و همگامی و همکاری نداشته باشند، اجتماعی وجود نخواهد داشت. این از یک سو. از سوی دیگر برای ادامه همکاری دو یا چند نفر باید وظائف و تعهدات هریک مشخص باشد و سر باز زدن از آن وظائف و تعهدات یا تجاوز از آن مرزها باید با عکس‌العمل اجتماعی مواجه گردد تا ایجاد ضمانت اجرائی برای آنها کند. اصولا همکاری بدون «تعهد» مفهومی ندارد و «تعهد» سرچشمهٔ انواع قوانین است. این اشتباه است که ما وظیفهٔ قانون را منحصر به جلوگیری از تصادمها، و تضاد منافع، و تجاوز بیکدیگر و کشمکشها بدانیم، اگرچه تشریع قسمتی از قوانین به همین منظور است. بلکه قوانین قبل از این موضوع، وظیفه‌دار استحکام روابط اجتماعی و ایجاد اعتماد متقابل در برابر

تعهدات و تأمین آزادی لازم برای پرورش استعدادهای نهفته و متمرکز ساختن و بسیج نیروهای افراد در یک جهت معین، و بالاخره رسانیدن اجتماع به تکاملهای ممکن است.

کلیات

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه اسلام چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

همان گونه که حکومت و حاکمیّت بنابراصل مسلّم «توحیـد افعالی» به خداونـد باز می گردد، حقّ داوری نیز از آن کسانی است که او اجازه فرموده است. «توحیـد افعالی» می گویـد همهٔ کارها به سوی خدا باز می گردد، و توحید «خالقیّت» می گوید همه چیز در این عالم از او نشأت می گیرد، و« توحید حاکمیّت» که ازشاخه‌های توحیدی خالقیّت است می گوید حکومت مخصوص پروردگار است و همین امر سبب می‌شود که در قلمرو حکومت خدا داوری و قضاء نیز از آن او باشد و از آن کسانی که او داوری آنها را مجاز شمرده است. از سوی دیگر «توحیـد اطاعت» می گویـد تنها فرمان خدا، و فرمان کسانی که فرمانشان به فرمان خدا باز می گردد، مقبول و مطاع است، بنابراین در احکام قضائی نیز حکم و فرمانی قابل قبول است که به اذن پروردگار باشد. اگر از این دیـدگاه به جامعهٔ انسانی بنگریم، مبدأ حقّ داوری و قضاوت بسیار روشن خواهد بود و در تشخیص آن هرگز سرگردان نخواهیم شد، زیرا نگاه به نقطه‌ای می‌دوزیم که هستی از آن جا سرچشمه می گیرد و آفرینش ما از سوی او و فرمان در همه جا فرمان اوست؛ بنابراین باید همیشه بکوشیم که محاکم قضائی ما به فرمان او بر گردد، مشروعیّت خود را از ناحیهٔ او کسب کند و رنگ الهی به خود بگیرد.

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پرسش

از دیدگاه قرآن، چه کسی حق قضاوت دارد؟

پاسخ

از دیـدگاه قرآن، فقط خدا حق قضاوت دارد؛ ۱ـ در آیهٔ ۵۷ سورهٔ انعام می‌خوانیم «اِنِ الْحُکْمُ اِلّا لِلّهِ یَقُصُّ الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِیْنَ» [داوری و فرمان تنها ازآن خـداست، او حق را از باطل جدا می کند و بهترین جدا کنندهٔ (حق از باطل) است.] همین تعبیر (ان الحکم الا ـ لله) بـدون جمله ذیـل آن در سوره یوسف آیـهٔ ۴۰ آمـده است. البتـه آنچـه در سورهٔ یوسف آمـده است ممکن است مفهـوم گسترده‌تری داشته باشـد که هم حکومت را شامل شود و هم قضاوت و داوری را، ولی آنچه در آیـهٔ بالا آمـده به قرینهٔ ذیل آن که اشاره به فصل خصومتها و پایان دادن به نزاعها دارد، بیشتر ناظر به مسألـهٔ داوری است. گروهی از مفسّـران ماننـد طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر نیز بر این معنی انگشت گذارده‌اند. ۲ـ در آیات ۴۴و ۴۵و ۴۷ از سوره مائده به ترتیب می‌خوانیم «وِ

مَنْ لَمْ یَحْکَمْ بِما اَنْزِلَ اللهُ فَاُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ...فَاُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» [کسانی که به آنچه خدا نازل کرده است، حکم نکنند، کافرانند ... ظالمانند ... فاسقانند!] کافرند به خاطر اینکه از خطّ توحید (توحید حاکمیّت) خارج شده‌اند، ظالمند به خاطر اینکه به خود و به دیگران ستم می‌کنند، چرا که از مصالح قطعی احکام الهی محروم می‌مانند و به گرداب مفاسد احکام جاهلی فرو می‌غلطند، و فاسقند به خاطر اینکه از دایرهٔ اطاعت خارج شده‌اند و می‌دانیم فسق همان خروج از خط اطاعت است. البتّه این آیات مفهوم وسیعی دارد که هم مسألهٔ فتوا در احکام الهی را شامل می‌شود، هم مسألهٔ قضاوت و داوری و هم مسألهٔ حاکمیّت را که در هر سه بعد باید این امور، موافق و مطابق حکم خدا و ما انزل الله بوده باشد. ۳ـ در آیهٔ ۶۰ نساء ، قرآن مجید هر حکم غیر الهی را حکم طاغوت می‌شمرد و رفتن به سراغ آن را پیروی از خطّ شیطان می‌داند، می‌فرماید «اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذین یَزْعُمُونَ اَنَّهُمْ آمَنُوا بِما اُنْزِلَ اِلَیْکَ وَ ما اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُریدُونَ اَنْ یَتَحاکَمُوا اِلَی الطّاغُوتِ وَ قَدْ اُمِرُو اَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَیُریدُ الشَّیْطانُ اَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعیداً» [آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) برتو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند، در حالی که می‌خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکّام باطل بروند؟ با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند، امّا شیطان می‌خواهد آنها را گمراه کند و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند؟!] ۴ـ قرآن، احکام و داوریهایی را که از غیر مبدأ الهی صادر می‌شود، حکم جاهلیّت می‌شمرد و در برابر کسانی که خواهان احکام غیر الهی بودند (مانند گروهی از یهود که با یکدیگر منازعه داشتند و انتظار داشتند با مراجعه به پیامبر اسلام(ص) آن حضرت مطابق میل آنها حکم کند) می فرماید «اَفَحُکْمُ الْجاهِلِیَّهِ یَبْغُونَ وَ مَنْ اَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُکْمًا لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ» مائده/۵ [آیا آنها حکم جاهلیّت را (از تو) می‌خواهند و چه کسانی برای افراد با ایمان بهتر از خدا حکم می‌کند.] ۵ـ در جای دیگر به پیامبر اسلام(ص) یاد می‌دهد که بگوید «اَفَغَیْرَ حُکْمِ اللهِ اَبْتَغی حَکَماً وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ اِلَیْکُمُ الْکِتابَ مُفَصَّلاً» انعام/۱۱۴ [آیا غیر خدا را به داوری بطلبم، درحالی که اوست که این کتاب آسمانی را که همه چیز درآن است فرستاده است؟!] ۶ـ در جایی دیگر با صراحت تمام دستور می‌دهد که همهٔ اختلافات را با داوری خداوند حل کنند، می‌فرماید «وَ ما اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیئٍ فَحُکْمُه اِلَی الله» شوری/۱۰ [در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خداست.] از مجموع این آیات و آیات دیگر، به روشنی این مطلب ثابت می‌شود که از دیدگاه قرآن، داور و قاضی و حاکم خداست و کسانی که از سوی او به داوری و قضا می‌نشینند و هر چه غیر آن است، حکم جاهلیّت و داوری طاغوت و شیطان می‌باشد!

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پرسش

از دیدگاه روایات اسلامی، چه کسی حق نشستن بر مسند قضا را دارد؟

پاسخ

هر چند در روایات اسلامی به ویژه در ابواب قضاء به این پرسش مشروحاً پاسخ داده شده است امابه عنوان نمونه به چند روایت اشاره می‌شود ۱ـ در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که فرمود «اِتَّقُوا الْحُکُومَهَ فَاِنَّ الْحُکُومَهَ اِنَّما هِیَ لِلاِمامِ الْعالِمِ بِالْقَضاءِ العادِلِ فِی الْمُسْلِمینَ، لِنَبِیٍّ اَوْ وصیَ نبیٍّ» (وسائل الشیعه/۱۸) [از قضاوت بپرهیزید، چرا که قضاوت و داوری، مخصوص امام آگاه به اصول قضا و عادل در میان مسلمانان است(آری) برای پیامبر(ص) یا وصیّ پیامبر(ص) است.] ۲ـ در حدیث معروفی از امام صادق(ع) آمده است که امیر مؤمنان علی(ع) به شریح قاضی فرمود «یا شُرَیْحُ قَدْ جَلَسْتْ مَجْلِساً لا یَجْلِسُهُ اِلّا نَبِیّ، اَوْ وَصِیّ نَبِیٍّ اَوْ شَقیّ»! (وسائل الشیعه/۱۸) [ای شریح! جایی نشسته‌ای که درآنجا کسی نمی‌نشیند جز پیامبر، یا وصیّ پیامبر، یا شقیّ دور از سعادت!] ۳ـ در حدیث

دیگری از امام صادق(ع) نقل شده است که فرمود «وَ الْحُکْمُ لا یَصِحُّ الا بِاِذْنِ مِنَ اللهِ وَ بُرْهانِهِ» (مصباح الشریعه/۴۱) [حکم و داوری، صحیح نیست، مگر به اذن و اجازه و برهان الهی]

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پرسش

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟

پاسخ

۱ـ افضلیّت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ اَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فی نَفْسِکَ» ۲ـ پر حوصله بودن «مِمَّنْ لا تَضیقُ بِهِ الاُمُورُ» ۳ـ سعهٔ صدر «وَ لاتُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ» ۴ـ عدم لجاجت «وَ لا ـ یَتمادَی فی الزَّلَّةِ» ۵ـ تسلیم در برابر حق بودن «وَلا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیئِ اِلَی الْحَقِّ اذا عَرَفَهُ» ۶ـ طمع نداشتن «وَ لا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ» ۷ـ قناعت به بررسی سطحی، نکردن «وَ لا یَکْتَفی بِاَدْنی فَهْمٍ دُونَ اَقْصاهُ» ۸ـ در شبهات از همه محتاطتر باشد «وَ اَوْقَفَهُمْ فی الشُّبُهاتِ» ۹ـ در تمسک به دلیل پا فشاری کند «وَ اَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰ـ از تکرار مراجعات شکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَ اَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُراجَعَةِ الْخَصْمِ» ۱۱ـ در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد «وَاَصْبَرَ هُمْ عَلَی تَکَشُّفِ الاُمُور» ۱۲ـ به هنگام آشکار شدن حق، قاطعیّت به خرج دهد «وَ اصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِتِّضاحِ الْحُکْمِ» ۱۳ـ ستایش متملّقان او را فریب ندهد و تمجید مدّاحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لا یَزْدَهِیهِ اِطْراء وَ لا یَسْتَمیلُهُ اِغْراء» ۱۴ـ قاضی باید مکفی المؤونه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشمش به دست مردم نباشد «وَ اَفْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ ما یُزیلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حاجَتُهُ اِلَی النّاس»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پرسش

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟

پاسخ

در پاسخ به این پرسش کافی است آنچه را مرحوم محقق در شرایع، بحث آداب القضاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می‌گوید «مستحب است که قاضی این امور را رعایت کند ۱ـ دربارهٔ اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحّص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتّی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسألهٔ داوری عادلانه دارد). ۲ـ هنگامی که وارد محل مأموریّت خود می‌شود، خانه (و مرکز قضاوت خود) را در وسط شهر قرار دهد تا همهٔ شاکیان به طور مساوری دسترسی به او داشته باشند! ۳ـ هنگام ورود به شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همهٔ (ستمدیدگان) با خبر شوند. ۴ـ جلسهٔ قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران). ۵ـ به محض ورود در محل

بایـد تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضـی پیشـین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسـیاری ازمردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶ـ هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیّت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدّعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند درمحضر الهی سخن می‌گویند). ۷ـ باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای مانـدنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربـارهٔ قیّم‌هـای ایتـام و امنـای حاکم، و حافظین اموال یتمیان، دقّت کنـد، اگر در میان آنها افراد نااهلی هسـتند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸ـ در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشـند و اگر خطایی از او سر زند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹ـ خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبـادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهـایی انجـام دهنـد که آگاهـانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰ـ در مجلس قضاوت نبایـد قیافهٔ خود را چنان درهم بکشـد که مردم نتواننـد با صـراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شونـد و «مـدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱ـ در میان شاهـدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشـنا و غیر آشـنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲ـ پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پرسش

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضـی و آنچه برای او لازم المراعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱ـ واجب است مساوات را درمیان طرف دعوا در«سـلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سـخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کنـد (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصّی سـلام میکند یا جواب سـلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کنـد و تفـاوت موقعیّت اجتمـاعی آنهـا هیچگونه تـأثیری در این مسأله نداشـته باشـد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کنـد، به دیگری نیز همـان مقـدار نگـاه کنـد، خلاـصه اینکه مسـاوات کامـل را در مجلس قضـا و داوری در تمـام جوانب، حتّی تشـریفات و احترامـات جزیی رعـایت نمایـد، تـا جلوی انحرافـات کلّی به خوبی گرفته شود). ۲ـ قاضـی نبایـد به یکی از دو طرف دعـوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کنـد که به زیان طرف دیگر باشـد. ۳ـ هرگاه دو طرف دعوا سـکوت کننـد، نبایـد به یکی از آن دو اشاره کند که سخنت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخـاطب سـاخته بگویـد «حرفتـان را بزنیـد» یـا بگویـد شـخص مـدّعی سـخنش را بگویـد و شکایتش را طرح کند. ۴ـ هرگاه حکم مسأله مورد دعوا ، روشن باشـد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مسـتحب است قبلاً آنها را ترغیب به صـلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵ـ هر گاه شـکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعـایت کنـد، بـدون هیچگـونه تفـاوت از نظر موقعیّت اجتمـاعی اربـاب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشـد، قرعه می‌زنـد. ۶ـ هرگاه شخص مـدّعی علیه در ضـمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کنـد، به سـخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اوّل پایان یابد. ۷ـ هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدّم می‌شمرد.

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پرسش

تفاوت کیفیت قضا، در اسلام و مکاتب مادی چیست؟

پاسخ

در دنیای امروز، دستگاههای قضائی بسیار گسترده و پر زرق وبرق است، ولی هرگاه محتوای آن را با آنچه در اسلام وجود دارد مقایسه کنیم، بسیار کم ارزش جلوه می‌کند، مخصوصاً تفاوتهای زیر قابل دقت است ۱ـ در اسلام، قاضی باید در مسائل و احکام صاحب نظر باشد و تنها دانستن موادّ قانون کافی نیست، بلکه باید ریشه‌ها و مبانی آن را به طور اجتهادی بداند و به تعبیر دیگر، اجتهاد در مسألهٔ قضا شرط است، در حالی که در دنیای امروز تنها آگاهی بر مواد قانون کفایت می‌کند، و فرق میان این دو آشکار است. به تعبیر روشنتر، آگاهی بر احکامی که (مثلاً) در «تحریر الوسیله» آمده، گاه ممکن است از طریق تقلید باشد و گاه اجتهاد، گر چه وظیفه قاضی به هر حال تطبیق این احکام بر مسائل مورد دعوی و تشخیص صاحب حق از غیر صاحب حق است، ولی بسیار تفاوت می‌کند که آگاهی بر تحریر الوسیله از طریق تقلید بوده باشد، یا از طریق اجتهاد و پی گیری ریشه‌های آن از کتاب و سنت و اجماع و عقل اسلام دومی را توصیه می‌کند. ۲ـ در نظام قضائی امروز اعتماد به قاضی در محدودهٔ قضاء و داوری کافی است، ولی در اسلام این مقدار کافی نیست، بلکه قاضی باید از هر نظر پاک بوده باشد، زیرا عدالت به معنی پرهیز از هر گونه گناه است، خواه در دایره مسایل قضائی باشد یا غیر قضائی. روشن است میان کسی که در همه چیز و همه حال از گناه پرهیز می‌کند با کسی که در محدودهٔ معینی پرهیز دارد تفاوت بسیار است. و احتمال لغزش نفر دوم از نفر اول بیشتر است. ۳ـ قاضی در نظام قضائی امروز، اگر به حق داوری کند هر چند ناآگاهانه باشد مسئول نیست، ولی همان گونه که در بالا اشاره شد چنین قاضی از نظر اسلام در پیشگاه خدا مسؤل است و رسیدن به حق به تنهایی کافی نمی‌باشد بلکه باید آگاهانه صورت گیرد! ۴ـ در نظام قضائی اسلامی، نه تنها رشوه گرفتن از بزرگترین گناهان است، بلکه طبق بعضی از روایات در سر حد کفر و شرک است، امام صادق(ع) فرمود «اَمَّا الرِّشا فِی الْحُکْمِ فَهُوَ الْکُفْرُ بِاللهِ». (وسائل الشیعه ۱۸/۱۶۳)

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پرسش

سخنانی از پیامبر اکرم (ص) در مورد قضاوت بیان کنید.

پاسخ

روایات و احادیث در این باره زیاداست . پیشنهاد می نماییم به ((وسایل الشیعه ، کتاب القضا)) و یا ((میزان الحکمه ،واژه القضا)) مراجعه نمایید .در عین حال سه روایت در اینجا بیان می گردد : ۱- ((هر که کار قضاوت به او واگذار شود بدون کارد سر بریده شده است عرض شد : ای رسول خدا منظور از سر بریدن چیست ؟ فرمود : آتش دوزخ)) ، (ترجمه میزان الحکمه ، ج ۱۰، ۴۹۵۲) . ۲- ((در روز قیامت قاضی دادگر رامی آورند و چنان حساب سختی از او کشیده می شود که آرزو می کند کارش

هرگز حتی درباره یک خرما میان دو نفر داوری نکرده بود)) ، (همان ، ۴۹۵۴). ۳- ((هر که جویای منصب قضاوت باشد و برای رسیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداوند او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان ، ۴۹۵۴;).

عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند, آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده , دارای حدّ بوده , ولی توبه کرده است , آیامی تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پرسش

عدالت یکی از شرایط قاضی است . حال اگر کسی گناه کرده باشد و بعد توبه کند, آیا می تواند قاضی شود و حدود الهی را جاری کند؟ اگر گناهی که قاضی قبلاً انجام داده , دارای حدّ بوده , ولی توبه کرده است , آیامی تواند قاضی و مجری حدود باشد؟

پاسخ

همان طور که گفته اید و در کتب فقهی آمده است , یکی از شرایط قاضی این است که عادل باشد ;یعنی انسان پاك و با تقوایی باشد که گناهان کبیره و صغیره را عمداً انجام ندهد. اگر انجام داد, فوراً توبه و استغفار نماید.حال اگر شخصی گناهکار بوده یا گناهی که دارای حدی بود, انجام داده است ولی توبه کرده و حاکم از گناه او مطلع نشده است تا حدّ بر او جاری کند, توبهء او پذیرفته می شود. باید واقعاً توبه کند و وقتی توبه کرد, می تواند قاضی بشودو حدود الهی را جاری کند. قاضی یا امام جماعت یا مرجع تقلید که شرطشان عدالت است , اگر احیاناً گناهی انجام دادند و فوراً توبه کردند,می توانند به کار خود ادامه دهند. قرآن دربارهء صفات متّقیان فرمود: خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و کیست جز خدا که گناهان را بیآمرزد؟! و بر گناه , اصرار نمی ورزند.پاداش آنان آمرزش و مغفرت الهی است. > از رسول خدا۶نقل شده است : (۱) از امیرالمؤمنین ۷نقل شده است : هر کس توبه کند, به درگاه خدا باز گردیده است. > در قرآن آمده است : انجام دهد, خداوند توبهء او را می پذیرد و او بخشنده و مهربان است. > در مورد کسانی که می خواهند حدّ الهی را جاری کنند, روایاتی وارد شده که آنان که حد باید بخورند, مجری حدّنشوند. فقها از این روایات کراهت شرکت کردن این گونه افراد را فهمیده اند,(۲) ولی شرکت کردن این گونه افراد در اجرای حدّ اشکالی ندارد. (پاورقی ۱.محمدی ری شهری , میزان الحکمۀ, ج ۱ حدیث ۲۱۴۴ (پاورقی ۲.وسائل الشیعه , ج ۱۸ باب ۳۱از ابواب مقدمات حدود, ص ۳۴۱

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پرسش

چرا در بعضی از دادگاه‌ها افراد را قبل از اثبات جرم زندانی و محکوم می‌کنند؟

پاسخ

بر اساس موازین اسلامی اصل بر بیگناهی اشخاص است و شخص وقتی مجرم شناخته می‌شود که جرم او نزد محکمۀ واجد

صلاحیت اثبات شود. در این صورت شخص مجرم به تناسب جرمی که مرتکب شده طبق قانون مجازات می‌شود. در اصل سی و هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده اصل برائت است و هیچ کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر این که جرم او در دادگاه صالح اثبات گردد. همچنین در اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی آمده احکام دادگاه ما باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است ماده ۲ قانون مجازات اسلامی جرم را اینگونه تعریف کرده هر فعل و ترک فعل که مطابق قانون قابل مجازات یا مستلزم اقدامات تأمینی و تربیتی باشد، جرم محسوب است و هیچ امری را نمی‌توان جرم دانست مگر آن که به موجب قانون برای آن مجازات یا اقدام تأمین یا تربیتی تعیین شده باشد. قاضی در دادگاه اسلامی بر اساس موازین اسلام و به طور مستند و مستدل قضاوت می کند و حتی در صورت بازداشت شخصی موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلا- فاصله کتباً به او ابلاغ و تفهیم شود. با توجه به آنچه ذکر شد، دادگاه‌ها باید بر اساس قانون و به طور مستند به صدور حکم بپردازند نباید و اشخاص را بدون دلیل زندانی و محکوم کنند. اگر قاضی عمداً مرتکب خلاف قانون شد و حکمی غیر قانونی صادر نمود، از طریق دادگاه انتظامی قضاوت قابل پیگرد قانونی است و شخصی که به طور غیر قانونی مجرم شناخته شده می‌تواند احقاق حق نماید و بر اساس اصل یکصد و هفتاد و یکم قانون اساسی جبران ضرر مادی و معنوی و اعاده حیثیت از خود را بخواهد.

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پرسش

آیا سیستم تعدد قاضی در صدور حکم؛ در نظام قضائی اسلام جایز است؟

پاسخ

در نظام قضائی اسلام و نیز بر اساس سیستم قضائی جمهوری اسلامی ایران از حیث ورود به ماهیت دعوی جهت صدور حکم واحد است زیرا انشاء حکم به اتفاق نظر همه فقهای اسلام توسط یک قاضی با شرایط مندرج در بحث قضاوت صورت می گیرد. زیرا در غیر از این صورت قصد قاضی برای انشاء حکم متمشی نخواهد شد. اما آنچه در مورد تعدد قاضی در صدور حکم مطرح است از حیث شکلی است که طبق قوانین آئین دادرسی مدنی و کیفری سبک و روش رسیدگی به دعاوی را تقنین می نماید. لذا بحث تعدد قاضی در صدور حکم ماهیت طولی دارد. بدین معنا مجموعه اصول و مقرراتی وجود دارد که به رسیدگی دعاوی حقوقی و امور حسبی و امور کیفری در دادگاه های بدوی، تجدید نظر و دیوانعالی کشور و کلیه مراجعی که متصدی رسیدگی به پرونده دارند، می پردازند و با مطرح شدن مسئله صلاحیت دادگاه ها و صلاحیت قضات در امر رسیدگی سیستم تعدد قضات بصورت طولی و نیز از حیث شکلی اعمال و اجراء می گردد. زیرا شایستگی و اختیار قانونی برای رسیدگی محاکم و قضات متفاوت است بعنوان مثال در بحث صلاحیت نسبی که عبارتست از اختیار یک دادگاه نسبت به سایر دادگاههایی که از حیث نوع و صنف و درجه شبیه یکدیگرند چه از نظر ماهیت دعوا مثل دادگاه خانواده و چه از نظر مکان هر یک اعمال قضاوت و صدور حکم می نمایند. در نتیجه اینکه چند قاضی در مورد یک ماهیت دعوا اعمال نظر می کنند بصورت طولی است یعنی ابتدا دادگاه بدوی، سپس تجدید نظر و بعد دیوانعالی کشور که هر چند قضات متعدد هستند اما صدور و انشاء حکم واحد است.

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفا نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پرسش

بر فرض پذیرش سیستم تعدد قضات در محاکم، آیا همه آنها باید دارای صفات مورد نظر شارع جهت تصدی سمت قاضی باشند یا بعضی از آنها؟ لطفا نظرات همه مراجع بزرگوار را قید فرمایید.

پاسخ

بر اساس نظر اسلام و سایر مراجع عظام هر قاضی در هر سمتی و در هر مرتبه ای از قضاوت که باشد و یا در قسمتی از ساختار قضائی باشد همگی باید شرایط لازم را که اسلام در نظر گرفته، داشته باشند هر چند در بعضی از موارد که از مستشاران استفاده می شود لازم نیست آن صفات را داشته باشند زیرا آنها انشاء حکم نمی کنند و از اینجاست که اگر زن در مقام مستشار باشد بلامانع است اما در مقام صدور حکم باید قاضی مرد و عادل و دارای صفات مورد نظر اسلام باشد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه ء قضائیه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رئیس قوه ء قضائیه توضیح بفرمایید.

پاسخ

الف) حدود اختیارات یک قاضی: رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی که در هر جای جامعه بروزمی‌کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد. بر این اساسوظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه‌ها کشیده می‌شود. وظایف واختیارات قضات به صورت خیلی مختصر، عبارت است از: ۱- الزام به رسیدگی و صدور حکم، ۲- الزام به عدماجرای آیین‌نامه‌ها و قوانین خلاف قانون و شرع. ر.ک: حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ص ۵۵۱، دکتر سید محمد هاشمی. اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که در جامعه بروز می‌کند دارد اما بر ایناصل دو استثنا وارد می‌شود و اختیارات قاضی را محدود می‌نماید: ۱- حدود اختیارات قاضی در روابط بین‌الملل: در روابط سیاسی و اقتصاد بین‌المللی هیچ دولتی نمی‌تواند یکطرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد. زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق‌ها وقراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده، موجبات اطاعت دسته‌جمعی دول را از نظام عمومیفراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند. ۲- حدود اختیارات قاضی در امور نظامی: در زمانی که جامعه دچار بی‌نظمی و عدم امنیت می‌شود، دولت ازقوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه‌های نظامی به عهده می‌گیرند. مداخله دادگاه‌های نظامی درامور قضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب‌نظران حقوق اساسی می‌باشد و دو مسألهمطرح می‌باشد. اول: صلاحیت دادگاه‌های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم: هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است، موضوع را در محاکمعمومی طرح و تقاضای رسیدگی کند، آیا دادگاه می‌تواند به چنین ادعایی ترتیب اثر دهد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شدهاست. ر.ک: حقوق اساسی، ص ۱۲۲، دکتر جعفر بوشهری. ب) وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه: به طور کلی وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه به دو

دسته تقسیممی‌شود: الف) وظایف در ارتباط با قوه قضائیه: ۱- تشکیلات قضایی: از آنجا که انجام مسؤولیت‌های قوه قضاییه نیاز به تشکیلات مناسب دارد، تصمیم گیری درمورد تعداد شعبه‌ها در هر شهرستان و این که چه بخش‌های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم استبا رئیس قوه قضاییه می‌باشد. این تصمیم گیری قطعی و نهایی در قلمرو قوه قضاییه کلیت دارد و همه مراجع قضـایی واداری و اجرایی را در برمی گیرد دادگاه و دادسـرای نظامی، دادگاه و دادسـرای انقلاب، دیوان عالی کشور، دیوان عدالتاداری، سازمان بازرسی کل کشور... از حیث تشکیلاتی و اداری تابع تصمیمات قانونی رئیس قوه قضاییه هستند. البتهاین تبعیت به استقلال نظر قضایی تسری ندارد و قضات در هر مرجع، نظر قانونی خود را اعلام می‌دارند. ۲- تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی ایران . ۳- استخدام قضات واجدالشرایط. ۴- پیشنهاد عفو یا تخفیف مجازات محکومین. ب) وظایف رئیس قوه قضاییه در غیر امور قضایی: وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسی به عهده رئیس قوه قضاییه گذاشته که مستقیما در ارتباط با امر قضا نیستولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست گذاری مربوط می گردد که اهم آن: ۱- عضویت در شورای‌عالی امنیت ملی. ۲- عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی. ۳- عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام. ۴- عضویت در شورای موقت رهبری. ۵- تعیین نماینده در شورای نظارت بر صدا و سیما. ۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالیه کشور. ۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشکیل سازمان بازرسی کل کشور). ۸- پیشنهاد حقوق‌دان برای شورای نگهبان. ر.ک: حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، مدنی، ص ۳۶۱.

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم , قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پرسش

آیا مجرمی که نزد قاضی بگوید توبه کردم , قاضی باید توبه او را قبول کند؟

پاسخ

پرسش شما, چند صورت دارد که جداگانه به آنها اشاره می شود: ۱- اگر جرم با اقرار مجرم ثابت شود و مجرم توبه کرده باشد - چه در نزد قاضی و چه قبل از آن - قاضی مخیر است که او را عفو کند. (البته اگر نگوییم که اساسا "حد ساقط شده و قاضی حق اجرای حد را ندارد). همانطور که در روایت معتبر نیز آمده است : ((هرگاه دزد با اختیار خودش نزد قاضی برود و توبه کرده باشد, مال دزدی را به صاحبش برمی گردانند و دست دزد را قطع نمی کنند)). البته این روایت در مورد سرقت است و برخی سرایت حکم آن را به جرم های دیگر نمی پذیرند. اما روایت معتبر دیگری نیز وجود دارد که از ان استفاده می شود که مجرم اگر توبه کند, می توان از جرم او گذشت کرد. نسبت به شخص محارب گفته اند که اگر قبل از دستگیر شدن توبه کند, حد بر او جاری نمی شود. در این مورد به آیه قرآن نیز تمسک کرده اند: ((الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ائن اللأه غفور رحیم)). ۲- اگر جرم با بیأنه (دو شاهد عادل) ثابت شود ولی قبل از ثبوت جرم توبه کرده و آثار توبه در او نمایان و خود را اصلاح کرده باشد و شواهدی نیز توبه او را تائیید کند, توبه اش اثر خواهد داشت و موجب سقوط حد و یا مخیر بودن قاضی در عفو کردن می گردد. در روایتی آمده است : ((اگر دزد یا کسی که شرب خمر کرده و یا کسی که مرتکب زنا شده باشد, قبل از دستگیر شدن توبه کند و خود را اصلاح نماید, حد بر او جاری نمی شود)). ۳- اگر جرم با بیأنه ثابت شود و پس از دستگیری نزد قاضی توبه کند, توبه او گرچه حقیقی و همراه با اصلاح رفتار وی باشد, اثری نداشته و حد بر او جاری می شود. خلاصه اگر جرم با اقرار ثابت شود, توبه مفید است (چه نزد قاضی و چه قبل از آن ;)اما اگر با بینه ثابت شود, توبه ئ مجرم در صورتی مفید است که قبل از دستگیر شدن

و شـهادت بینه باشـد و گرنه بعد از دسـتگیر شدن و شـهادت بیأنه , توبه او اثری ندارد. البته در مورد بیأنه توبه ئ او در صورتی قابل قبول است که همراه با شواهـدی باشـد ;مثلا "خود را اصـلاح کرده و مرتکب خلاف نشود. اما در مورد اقرار - که خود اقرار و نزد قاضـی رفتن شاهـد قطعی بر توبه حقیقی او خواهـد بود - موجب سـقوط حـد و یـا مخیر بودن قاضـی در عفو کردن می باشـد. برای آگاهی بیشتر ر.ك : وسائل الشـیعه , ج ۱۸, ب ۱۵ و ۱۶, ابواب مقـدمات الحـدود ;مبانی تکمله المنهاج , (آیت الله خویی), ج ۱, ص ۱۸۵ - ۱۸۷ و ۳۲۱ - ۳۲۲). موفق باشید

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پرسش

منابع و اطلاعاتی در مورد نظام حقوق فضایی و ماورای جو خواستم. لطفاً راهنمایی بفرمایید.

پاسخ

دانشـجوی گرامی! از مکاتبـهٔ جناب عالی با این واحد سپاسـگزاریم. منابع و مدارك مسـتقلی در مورد حقوق فضا و ماورای جو پیدا نکرده ایم. اگر کتاب مستقلی تألیف شده باشد، اطلاعی نداریم. در این زمینه باید به کتاب های حقوق بین الملل عمومی ماهنامه ها و فصـل نـامه هـای تخصصـی حقوق مثـل فصل نامه وکالت و مجله های حقوقی دانشـکده های حقوق تهران و شـهید بهشتی و ... یا فصـل نـامه هـای کـانون وکلای دادگستری، وزارت دادگستری و مجلات حقوقی و به پایـان نامه ها و پایگاه های اینترنتی مراجعه کنیـد. از منـابع موجود در سازمـان مـدارك علمی وزارت علوم و تحقیقـات واقع در تقـاطع انقلاب ـ فلسـطین ـ ساختمان شـمارهٔ ۲ و کتابخانـهٔ وزارت امور خـارجه هم می توانیـد اسـتفاده کنیـد. در صورت نیاز باز با ما مکاتبه کنیـد تا اگر منابعی یافتیم، اطلاع دهیم. موفقیت شما را از خداوند مسئلت داریم.

چرا هنگامی که یک فرد مسلمان از دین خود خارج شود و به دین دیگری گرایش پیدا کند، از نظر علمای دین اسلام مرتد می‌باشد؟

پرسش

چرا هنگـامی کـه یـک فرد مسـلمان از دین خـود خـارج شـود و به دین دیگری گرایش پیـدا کنـد، از نظر علمـای دین اسـلام مرتد می‌باشد؟

پاسخ

پاسخ به این سؤال با توجه به معنای مرتد روشن می گردد. مرتد به کسـی اطلاق می‌شود که بعد از پذیرش اسلام از آن روی گردان شود؛ یعنی اول اسـلام را بپـذیرد و قبولش کند و بعد آن را انکار و طرد نماید. (۱) با توجه به این معنا می گوییم: حال اگر کسـی به هر دلیلی اول اسـلام را بپـذیرد و بعـد آن را انکار نماید، مشـمول معنای مرتد می گردد. حال اگر پرسـش دیگری است، مانند حکم ارتداد در اسـلام می‌توانید در نامه بعدی به صورت شفاف بیان نمایید، ضمن این که به برخی از شبهات در این مورد در سؤال ششم پاسخ داده شده مطالعه نمایید. پی‌نوشت‌ها: ۱ - حسن غریب، الرده فی الاسلام، ص ۴۹.

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پرسش

چرا در بحث شهادت شهود شهادت دو زن عادل به اندازهٔ شهادت یک مرد عادل ارزش دارد؟ توضیح دهید.

پاسخ

در بسیاری از حقوق و جزا ئیات مرد و زن با هم تفاوت دارند مثلاً اگر مردی مرتد شود با شرایطی حکم او قتل است ولی اگر زنی مرتـد شود حکم او قتل نیست یا وظایفی که بر دوش مرد قرار داده شده بر زن نیست. مکانیسم خلقی زن و مرد با هم متفاوت است. روحیات و اخلاق زن و مرد با هم یک جور نیست. توقعی که خداونـد از زن دارد با توقعی که از مرد دارد یکی نیست. خداوند زن را برای امری خلق کرده و مرد را برای هـدف دیگری آفریـده است. این دو گرچه از یـک جنس نـد. امّـا هر چنـد که از یک جنس باشـند، بـا هم مسـاوی نیسـتند. بحث شـهادت و اطلاع رسانی به قاضـی ربطی به ماهیت مرد و زن و خلقت آن دو نـدارد. در بعضـی موارد که شهادت مربوط به زنان باشد اصلاً شهادت مردان مورد قبول نیست چون مرد در آن موارد نمی تواند شاهد باشد. در وقایع و رخدادهای کوچه و بازار، مردان بیشتر از زنان دست اندر کار هستند. مردان به خاطر کار و تلاش و به دست آوردن زاد و توشه و گـذران زندگی با رخدادها و وقایع اجتماعی بیشتر مأنوس اند و اگر واقعه ای رخ داد، بیشتر و بهتر در معرض اطلاع اند. فرض کنیم در خیابان دو نفر با هم دعوا می کنند و با چوب و چا قو و سنگ به جان یکدیگر افتاده اند. پس از چند دقیقه مردان اطراف آنان را گرفته و آنان را از یکـدیگر جـدا می کننـد. این جا اگر قتلی یا جراحتی واقع شـد مردان چون شاهد و ناظر بوده اند بهتر می توان از آنان شـهادت را پذیرفت. در این جور وقایع یا اصـلاً زنان حضور ندارند یا اگر حضور داشـته باشند خود را کنار می کشند یا مردان آنان را به عقب می رانند. از این رو پذیرفتن شـهادت مردان و نپذیرفتن شهادت یک زن مسئله طبیعی است و ربطی به نقص یکی و کمـال دیگری نـدارد. از طرفی بر اساس نظر روانشـناسان زنان ازروحیه لطیف تربرخوردارنـد و احساسـی تر هسـتند بنابراین سـریعتر مطالبی را قبول می کننـد و زودتر تحت تاثیر قرار می گیرنـد. * و به تعبیر دیگر" شـهادت "در قوانین قضایی اسـلام در زمره حقوق قرار نـدارد. شـهادت حق نیست، بلکه تکلیف و مسـئولیت است؛ یعنی انسان وظیفه دارد برای این که حقوق دیگران پایمال نگردد، شهـادت بدهـد. بـدین جهت است که قرآن کتمـان شـهادت را حرام اعلاـم نموده است.(۱) اگر شـهادت برخی در دادگاه پـذیرفته نمی‌شود، یا کم‌تر پذیرفته می شود، گویای سـهل‌تر بودن تکلیف و مسئوولیت است، نه تضییع حقوق. اسلام در برخی امور مردان را از تکلیف شـهادت معاف دانسـته و آن را در انحصار زنان قرار داده است، امّا در برخی امور زنان را از آن معاف دانسـته و آن را در انحصـار مردان در آورده و در برخی امـور شـهادت دو زن را برابر بـا یـک مرد قرار داده اسـت. همـه ایـن قـوانین بر پـایه حکمت و همـاهنگی بین نظـام تشـریع با نظام تکوینی بنا نهاده شـده است. توضـیح: برای بشـر دو نظام وجود دارد: نظام تکوین و تشـریع. نظام تکـوینی، یعنی قوانین، وظـایف و مسـئوولیت هـایی که از سوی خلقت بر آدمی فرمـانروایی می‌کنـد و ربطی به حوزه اختیـاری بشـر نـدارد. در این حوزه برای هر یـک از دو جنس نرینه و مـادینه وظیفه خـاص و هماهنـگ بـا امکاناتی که دارنـد، در نظر گرفته شـده است، به گونه‌ای که انکار آن از هیچ فردی پذیرفتنی نیست. نظام تشـریع، یعنی قوانینی که به حوزه فعالیت‌های اختیاری بشر مربوط است. این نظـام اگر برگرفته، منطبق و هماهنـگ بـا نظام تکوینی نباشـد، فاقـد ارزش است. ارزش و توانمنـدی نظام تشـریع به میزان انطبـاق آن بـا ظرفیت‌هـای وجـودی موجـود در نظـام تکـوینی است. حـال می‌گـوییم: در نظـام تکـوین بین زن و مرد از چنـد جهت تفاوت‌های زیادی وجود دارد، بدین شـرح: ۱- از جهت اعضـا و جوارح: دو جنس زن و مرد در تمـامی اعضا و جوارح با یکـدیگر

اختلاف دارند، چه اعضا و جوارحی که به عضو جنسی و تولید مثل مربوط است و چه غیر آن. رویش مو در بدن زن و مرد، چربی زیر پوست، بافت‌ها، ظرافت و ضخامت پوست، شکل و وزن حجمی استخوان‌ها، مقدار مواد آلی و کانی در استخوان‌ها، درشتی عضلات، زور بازو، شکل هندسی و حجم و وزن مغز، وزن قلب، ضربان نبض، فشار خون، حرارت بدن، میزان و تعداد تنفس در دقیقه، قد، وزن، ارتعاشات صوتی، ترشحات بدن، میزان گلبول‌های سفید و قرمز در خون، گنجایش و حجم ریه، و الگوی رشد جسمانی در آغاز از دو جنس نرینه و مادینه. خلاصه این که همه چیز در زن و مرد حتی در یک تار مو متفاوت است.(۲) ۲- از نظر احساسات، عواطف، تمایلات و اخلاق: طبق نظر روانشناسان، محبت، رفتار انفعالی، رفتار عاطفی و حمایت کننده، از ویژگی‌های زنانه است. در برابر این امور، پرخاشگری، استقلال، رقابت، سلطه و حاکمیت را از ویژگی‌های مردان بر شمرده‌اند.(۳) نیز گفته‌اند: داشتن دلی پر مهر و عاطفه و احساساتی آتشین، جلوه گری، دلربایی، آرایش گری، دوستدار پارچه و لباس و طلا و امور زینتی از خصائص زنان است.(۴) زن در تقلید، مدپرستی، تجمّل پرستی، خنده و گریه از مرد پیش قدم است.(۵) زنان به جهت این که از نیروی احساس و عاطفه بیشتری بهره مندند، از صحنه‌های احساسی و عاطفی بیشتر متأثر می‌شوند و به هیجان می‌آیند.(۶) از تفاوت‌های موجود در نظام خلقت، تفاوت‌هایی در نظام تشریع پدید می‌آید، بدین جهت در برخی از تکالیف و مسئولیت‌ها بین زن و مرد تفاوت هایی وجود دارد که سؤال مذکور از جمله آن‌ها است. در ظرفیت وجودی زنان دو چیز بیش از مردان است: یکی بُعد عاطفی و دیگری شرم و حیا و عفت. به نظر روانشناسان فراموشی با میزان احساسات و هیجانات، نیز با میزان شرم و حیا و عفت رابطه مستقیم دارد. وقتی که در حوزه تکوینی این ویژگی‌ها وجود دارد، در حوزه تشریع برای محکم کاری (به ویژه در اموری که مربوط به حقّ النّاس است) می‌بایست چاره‌ای اندیشیده شود، تا حقوق مردم در شهادت‌ها ضایع نگردد. در این جا سه صورت متصوّر است: ۱- به جهت غلبه عاطفه، عفت و هیجانات در زنان که زمینه ساز فراموشی در برخی امور هیجانی است و هم چنین به این جهت که گفته شده زنان زودتر به حالت اطمینان در یک مسئله دست می‌یابند و زود باورند و راحت‌تر تحت تأثیر قرار می گیرند، بگوییم شهادت زنان فاقد ارزش است، تا حقوق از طریق شهادت زنان تضییع نگردد. این سخن ممکن است از جهت دیگر موجب تضییع حقوق دیگران شود و آن جایی است که شهادت در انحصار زنان باشد. ۲- بگوییم شهادت زنان مانند شهادت مردان اعتبار دارد. این سخن موجب می‌شود که به جهت موارد مذکور از اعتبار قضا کاسته شود و به نوعی حقوق مردم تضییع گردد. ۳- راه حل معتدل: خداوندی که انسان‌ها را آفرید و به همه اسرار نهفته آگاه است، فرموده در اموری که مربوط به حقوق مردم است (حق النّاس، نه حقّ اللّه) به شهادت زنان ارزش و اعتبار داده شود، لیکن به جهت محکم کاری دو شاهد زن در اموری که یک شاهد مرد لازم است، یا چهار شاهد زن در اموری که دو شاهد مرد لازم است، با شرایطی، ارزش و اعتبار دارد. این عین عدل و منطبق با نظام تکوینی است. * پی نوشت‌ها: ۱. بقره (۲) آیه ۲۸۳. ۲. دکتر سید رضا پاک نژاد، اولین دانشگاه و آخرین پیامبران، ج ۱۹، ص ۲۸۰ – ۲۹۳. ۳. روانشناسی رشد، ج اوّل، ص ۳۳۰، از انتشارات سمت. ۴. دکتر سید رضا پاک نژاد، همان، ص ۲۸۱. ۵. همان، ص ۲۹۵. ۶. کتاب نقد، ش ۱۲، ص ۵۹ سوال: چرا دیه زن و مرد برابر نیست؟ دیه، نمایان‌گر بها و ارزش انسان نیست، چون ارزش انسان بسیار بالا-است و قابل مبادله مالی نبوده و با معیار های مالی نمی توان سنجید. دیه مربوط به جبران خسارت جانی با توجه به بُعد اقتصادی آن است. توضیح این که: انسان‌ها ابعادی دارند، از جمله: ۱- بُعد انسانی و الهی: همه (چه زن و چه مرد) از روح ملکوتی الهیّه بهره‌مندند و از این جهت بین زن و مرد هیچ تفاوتی نیست. زن به همان درجه و مرتبه از کمال انسانی می تواند دست یابد که مردان می توانند دست یابند . هیچ یک از قوانین و احکام اسلامی در این جهت بین زن و مرد تفاوتی قرار نداده است. ۲- بعد علمی و دانش‌طلبی: خداوند در هر دو ابزار شناخت قرار داده است و هر دو می‌توانند به معارف عالی دست پیدا کنند. در این بعد نیز بین زن و مرد تفاوتی نیست. ۳- بعد جسمانی و مادی: در این بعد بین زن و مرد تفاوت هست. این تفاوت باعث می‌شود که هر یک از دو جنس (مذکر و مونث) به مقتضای شرایط وجودی خویش مسئوولیت هایی را پذیرا

باشند. اسلام با توجه به همین امر مسئوولیت‌های اقتصادی خانواده را بر دوش مرد خانواده قرار داده و بر آنها تکلیف نموده است نه بر زنان و زنان نیز هیچ گاه نمی گویند که چرا این مسئولیت بر ما تکلیف نشده است. واقعیت این است که مردان در اقتصاد خانواده (با توجه به مسئولیت های تعیین شده در اسلام بر آن ها)بیشتر نقش دارند، از این رو با فوت آنان ضربه اقتصادی بیشتری به خانواده وارد می گردد. زنان با شرایط فیزیکی شان باردار می‌شوند و بچه شیر می‌دهند. این‌ها کارهای خوب و با ارزشی است اما این چیزها اقتصاد خانواده را تأمین نمی‌کند. بنابر این زن و مرد از جهت توان جسمی متفاوتند که این فرق موجب تفاوت در نقش آن دو در امور اقتصادی می‌شودو بر طبق آن مسئولیت هائی بر عهده آنها گذاشته و تکلیف می شوند.پس تفاوت‌ها بر اساس تناسب است، نه نقص و کمال. نتیجه: همان گونه که قرار دادن مسؤولیت‌های اقتصادی همانند: نفقه، مهریه و دیه عاقله که در اسلام بر دوش مردان قرار داده شده است، طبعاً از دست رفتن مرد خانواده، ضربه اقتصادی به افراد خانواده (زن و فرزندان) وارد می‌شود. شریعت اسلام برای جبران این ضربه و کاهش آن، مسئله دو برابر بودن دیه مردان را مطرح کرده است. اگر با دقت در این حکم شرعی نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که در این جا، اسلام مراعات حال زنان خانواده را نموده است؛ زیرا دو برابر بودن دیه مرد به این معنا است که مبلغ دو برابری نصیب دیگر افراد خانواده (زن و فرزندان) شود. در طرف دیگر نصف بودن دیه زن به این معنا خواهد بود که در صورت قصاص باید نصف دیه پرداخت شود تا زن و فرزندان مرد (که مورد قصاص قرار خواهد گرفت) از این درآمد بتوانند زندگی کنند؛ بنابراین از هر طرف نگاه کنیم، در این مسئله مراعات حال زن و فرزندان خانواده شده است، و اصولاً در برخی موارد مرد و زنی که دیه آن‌ها طرح می‌شود، وجود ندارند تا از آن بهره‌مند شوند؛ بنابراین مسئله دیه در قانون اسلامی، هماهنگ با شرایط مردان و زنان و مسئولیت‌های آن‌ها در خانواده تنظیم شده و کاملاً حکیمانه است.

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از يك سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه

می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آراید و جلوه گر می سازد , باز می گرداند . پس به چنین وادی خطرناك و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگانه فردی که سر از حجاب ماده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشد . به عبارت دیگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نکوهیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانده باشد . چنین شخص مثل اعلای فلسفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السلام) نیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خواننده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سخنانی را که از آن حضرت در زمینه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصحاب پیغمبر و تابعین و دانشمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته اند مقایسه کند . سپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درك آن برآید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به آرمان ایده آل مانع شده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می

آرایـد و جلوه گر می سازد , باز می گردانـد . پـس به چنین وادی خطرناك و میدان پر نشیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگـانه فردی که سر از حجـاب مـاده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشـد . بـه عبـارت دیـگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نـکوهـیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شـده و جز حق خالص و صریح چیزی برایش باقی نمانـده باشد . چنـیـن شـخص مثل اعلای فلسـفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل السـلام) نـیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خوانـنده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضـیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سـخنانی را کـه از آن حـضـرت در زمـیـنه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصـحاب پیغمبر و تابعین و دانشـمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته انـد مقایسه کنـد . سـپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

قـرآن مـجیـد از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسـیله بقا در روی زمـیـن مـی دانـد , آنـجا که می گوید : و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شـما در قـصـاص , حـیـات و زندگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغماض ستایش

پرسش

قـرآن مـجید از یک طرف مردم را دعوت به قصاص نموده و آن را مایه حیات و وسیله بقا در روی زمـیـن مـی دانـد , آنـجا که می گویـد : و لکم فی القصاص حیوه یا اولی الالباب و برای شـما در قـصـاص , حـیـات و زنـدگی است ای صاحبان خرد (۱) در مورد دیگر از عفو و اغمـاض سـتایش مـی کـنـد و مـردم را بـه عـفو و گـذشت دعوت می نمایـد , مثلاـ می فرمایـد : و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس ; و خشم خودرا فرو می برند و از خلافهای مردم در می گذرند . (۲) آیا این دو دستور با هم منافاتی ندارند ؟

پاسخ

اولا : نـکـته قابل توجه این است که تشـریع بسـیاری از قوانین اثر اجتماعی و روانی دارد اگر چه از قـانون عملا کمتر استفاده شود; مثلا , همین انـدازه که اسـلام اجازه می دهد اولیای مقتول قاتل را قصاص کنند , کافی است افرادی که می خواهند دست خودرا به خون دیگری آلوده کننـد , در برابر چـشـم خـود حق قصـاص را - که به اولیـاءمقتول داده شـده است - مجسم سازنـد و خود را در خطر اعدام ببینند و دست از کارخود بردارند . بـنـابـر این , قرار دادن حق قصاص به خودی خود چیزی است که می تواند اثر حیاتی برای اجتماع داشـته باشد و جلو قتل و تجاوز را بگیرد هر چند عملا از این حق بسیار کم استفاده شود . بـه عـبـارت دیگر , مایه بقای بشـر و ضامن حیات او در برابر تجاوز متعدیات همان قدرت قانونی بر قـصـاص اسـت نه اقدام به قصاص , زیرا چیزی که می تواند متجاوز را ازهرگونه تجاوز و تعـدی باز دارد , ایـن اسـت کـه بـا خود بیندیشـد که اگر دست به تجاوز بزنـد و خون کسـی را بریزد صاحبـان خون ممکن است از قـدرت قانونی خود اسـتفاده نموده و از دادگاه بخواهنـد که او را قصاص کنـد . چنین انـدیشه ای که مبادا روزی اولیای مقتول خواهان قصاص او باشند غالبا مانع از آن می گردد که افراد صالح به فکر جنایت بیفتند . بـنابر این , تشریع قانون قصاص و این که افراد سـتمدیده در صورت تمایل می توانند ازطرف انتقام بـگـیـرند , ضامن بقای حیات و سبب کاهش آمار جنایت است ; ولی هرگز اسلام اولیای مقتول را مـجبور نکرده است که حتما از این قدرت قانونی استفاده کنند; بلکه به آنان اختیار داده است که در صـورت تـمایل , از این حق مشـروع خود اسـتفاده کننـد و انتقام خود را از قاتل بگیرند و در عین حـال آنـان مـی

توانند به میل ورغبت از در عفو و گذشت وارد شوند و از سر تقصیر جانی درگذرند و یا دیه بپذیرند . اسلام با تشریع دو قانون (قانون قصاص و عفو) به دو هدف عالی خود رسیده است; از یک طرف به اولیای مقتول حق قصاص و قدرت بر انتقام داده و از این طریق ازتکرار حوادث خونی شدیدا جلوگیری نموده است که اگر چنین حقی را به آنان نمی داد ,بطور مسلم آمار جنایت بالا می رفت و خطرات مسلمی جامعه انسانی را تهدید می کرد . از طرف دیگر اولیای مقتول را مجبور به قصاص ننموده و دست آنان را در استفاده ازحق قانونی خود آزاد گذارده است تا اگر روزی مصالح ایجاب کرد که از در عفو آیندو یا طبعا مایل به انتقام نباشند , بر متجاوز منت گذارده و او را عفو کنند . نتیجه این که : اگر قصاص تشریع نمی شد امنیت و آرامش وجود نداشت و حیات انسانی در معرض خطر بود ; و اگر به صاحب حق اختیار و آزادی داده نمی شد و در برابر حق قصاص , حق اغماض به او پیشنهاد نمی شد , قانون نخست ناقص بود . چه بسا مصالحی ایجاب می کند که صاحب حق , عفو و اغماض را بر انتقام ترجیح د..... ;در این صورت تشریع قانون عفو , مکمل حق قصاص است . ثانیا : باید توجه نمود که قصاص موردی دارد و عفو موردی دیگر , در موردی که قصاص جانی به امنیت و بقای حیات دیگران کمک کند (بطوری که اگر از قصاص صرف نظرشود چه بسا اندیشه تجاوز در مغز او و دیگران بار دیگر زنده شود) در این صورت شایسته است که اولیای مقتول از این حق قانونی استفاده نمایند ; ولی اگر جانی رانادم و پشیمان ببینند و مصالحی ایجاب کند که از گناه او صرف نظر کرده او راببخشند , در این صورت عفو و گذشت را بر قصاص و انتقام ترجیح دهند و تشخیص این دو مورد از یکدیگر چندان مشکل و پیچیده نیست .

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پرسش

فرق قضاوت حقوقی و قضاوت علمی و فلسفی چیست ؟

پاسخ

کسی که در مسائل حقوقی داوری می کند , فقط باید ماهیت مساله مورد دعوی رابشناسد و ارتباط آنرا با قوانین جاریه بفهمد و سپس اقدام به قضاوت و داوری کندو مسائل حقوقی نوعا قضایای جزئی (در مقابل کلی) و حسی هستند که هر کس دراطراف آنها آگاهی داشته باشد , بخوبی می تواند از عهده تصور و درک آن بربیاید . او فقط نباید از حریم عدالت پا فراتر بگذارد و نیز نباید بین آنچه که می بیند وآنچه که قضاوت می کند فرقی بگذارد . و بالاخره هر چه باشد داوری او در یک مسئله اعتباری و قراردادی است که در جریان خارجی , قضاوتش پیروی می شود . اما کسی که در مساله علمی و خصوصا فلسفی قضاوت می کند , کارش مشکلتر و گرفتاریش بیشتر است زیرا از یک سو حواس و محسوسات او را به طرف امور جزئی می کشاند و درمحدوده تشخصات و تعینات او را زندانی می کند و در نتیجه به او مجال نمی دهد که به امور کلی و مسائل مجرد و بیرون از دائره طبیعت بپردازد کلیاتی که دیگر معیارهای مادی و شواهد جزئی و طبیعی در آنها جریان ندارد و حتی لغات و کلمات هم که برای کشف مقاصد و نیات بکار می روند , از طرح و بیان آنها عاجز می مانند چون مگر نه اینستکه همین الفاظ و کلمات زاده نیازهای بشری و نشان دهنده احتیاجات مادی انسان است ؟آری همین کلمات را موقعی می توانیم در فلسفه بکار ببریم که آنها را از حجابهای ماده و حدود مادی تجرید کنیم و از تعینات و تشخصات عاری گردانیم . بدین ترتیب ملاحظه می کنید که هیچ جای پائی و یا گذرگاهی وجود ندارد مگر اینکه درآن , هلاکت و خطر , انسانرا تهدید مینماید . از سوی دیگر عواطف درونی انسان که او را به پیروی هوی و هوس می خواند و از رسیدن به حق بازش می دارد , طبعا او را از وصول به

آرمان ایـده آل مانع شـده و نظر و فکراو را از هدف حق به جانب غرضـهای مادی و پست و گذرا که نفس , آنها را برای انسان می آرایـد و جلوه گر می سازد , باز می گردانـد . پـس به چنین وادی خطرناک و میدان پر نشـیب و فرازی نمی تواند قدم بگذارد مگر آن یگـانه فردی که سـر از حجـاب مـاده و طبیعت بیرون آورده و از دام هوی و هوس و موانع مادی فریبا جسته باشـد . بـه عـبـارت دیـگر آنکه از کارهای بد و ناشایست دوری جسته و از رذائل صفات و حالات و ملکات نـکـوهـیده وارسته باشد و در مقام الوهیت فانی شـده و جز حق خالص و صـریح چیزی برایش باقی نمانـده باشد . چـنـیـن شـخص مثل اعلای فلسـفه الهی است و او جز مولانا الامام علی بن ابیطالب (علیه افضل الـسـلام) نـیست آری تنها او است نمونه بارز فلسفه الهی و جز او نیست برای تصدیق گفتار ما , خـوانـنده محترم می تواند نظری به تاریخ زندگانی آن بزرگوارکه مملو از فضـیلت و افتخار و در عین حال آکنده از مصائب و بلایا در راه خدا است بیاندازد و بعد اگر قیاس جایز باشد , سـخنانی را کـه از آن حـضـرت در زمـیـنه مسائل الهی نقل شده , با آنچه که دیگر اصـحاب پیغمبر و تابعین و دانشـمندان مختلف راجع به مسائل الهی گفته انـد مقایسه کنـد . سـپس به تحقیق و تامل درباره آن کلمات درربار و گهروار به ارزیابی دقیق آنها , بپردازد .

از دیدگاه امام علی(ع) در عهدنامهٔ مالک اشتر، قاضی باید دارای چه صفاتی باشد؟ پرسش

پاسخ

۱ـ افضلیّت، نسبت به تمام مردم (یا تمام اهل شهر)، «ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النّاسِ اَفْضَلَ رَعیَّتِکَ فی نَفْسِکَ» ۲ـ پر حوصله بودن «مِمَّنْ لا تَضیـقُ بِهِ الاُمُورُ» ۳ـ سعهٔ صـدر «وَ لاتُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ» ۴ـ عـدم لجـاجت «وَ لا ـ یَتمادَی فی الزَّلَّةِ» ۵ـ تسـلیم در برابر حـق بودن «وَلا یَحْصَـرُ مِنَ الْفَیئِ اِلَی الْحَقِّ اذا عَرَفَهُ» ۶ـ طمع نداشـتن «وَ لا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ» ۷ـ قناعت به بررسـی سطحی، نکردن «وَ لا یَکْتَفی بِاَدْنی فَهْمٍ دُونَ اَقْصاهُ» ۸ـ در شـبهات از همه محتاطتر باشـد «وَ اَوْقَفَهُمْ فی الشُّبُهاتِ» ۹ـ در تمسک به دلیل پا فشاری کنـد «وَ اَخَذَهُمْ بِالْحُجَجِ» ۱۰ـ از تکرار مراجعات شـکایت کنندگان ملول و خسته نشود «وَ اَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُراجَعَةِ الْخَصْمِ» ۱۱ـ در کشف حقایق از همه شکیباتر باشد «وَاَصْبَرَ هُمْ عَلَی تَکَشُّفِ الاُمُورِ» ۱۲ـ به هنگام آشـکار شدن حق، قاطعیّت به خرج دهد «وَ اصْرَمَهُمْ عِنْدَ اِتِّضاحِ الْحُکْمِ» ۱۳ـ سـتایش متملّقان او را فریب ندهد و تمجید مدّاحان او را مایل به مدح کننده نسازد «مِمَّنْ لا یَزْدَهِیهِ اِطْراء وَ لا یَسْتَمیلُهُ اِغْراء» ۱۴ـ قاضـی باید مکفی المؤونه از بیت المال باشد و آنقدر به او داده شود که نیاز به این و آن پیدا نکند و چشـمش به دست مردم نباشـد «وَ اَفْسَحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ ما یُزیلُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حاجَتَهُ اِلَی النّاس»

آداب قضاوت از دیدگاه روایات و فقها چیست؟ پرسش

پاسخ

در پاسـخ به این پرسـش کـافی است آنچه را مرحوم محقق در شـرایع، بحث آداب القضـاء آورده است و در واقع عصاره‌ای است از آنچه در روایات اسـلامی و کلمات فقها آمده بیاوریم. او می‌گوید «مستحب است که قاضـی این امور را رعایت کند ۱ـ دربارهٔ اهل منطقه‌ای که مأموریت برای آن منطقه دارد، تحقیق و تفحّص کامل کند (فرهنگ آن مردم را بشناسد و به شرایط اخلاقی و اقتصادی آنجا آشـنا گردد، علما و نیکان و پاکان و حتّی قضات سابق را شناسایی کند، تا در کار خود بصیرت کافی داشته باشد، زیرا آگاهی به شـرایط منطقه و محل و فرهنگ حاکم مردم، تأثیر زیادی در مسألهٔ داوری عادلانه دارد). ۲ـ هنگامی که وارد محل مأموریّت خود می‌شود، خـانه (و مرکز قضـاوت خود) را در وسـط شـهر قرار دهـد تا همـهٔ شاکیان به طور مساوری دسترسـی به او داشـته باشـند! ۳ـ

هنگام ورود به شهر به وسیلهٔ منادیان ورود خود را اعلام دارد تا همهٔ (ستمدیدگان) با خبر شوند. ۴ـ جلسهٔ قضا باید در محلّ باز و آشکاری باشد تا همه به آسانی به آن دسترسی پیدا کنند (نه پشت درهای بسته و در محاصرهٔ مأموران). ۵ـ به محض ورود در محل بایـد تمام مدارک مردم و پرونده‌های موجود را از قاضـی پیشـین دریافت نماید و همچنین ودیعه‌ها و امانتها را نیز تحویل بگیرد (در آن زمان معمول بوده که بسیاری ازمردم، اشیاء گرانقیمت را به عنوان ودیعه نزد حاکم می‌گذاشتند و همچنین اموالی که مورد نزاع بود). ۶ـ هرگاه محل قضاوت مسجد باشد، قاضی باید هنگام ورود به مسجد، نماز تحیّت بخواند سپس پشت به قبله بنشیند تا مدّعیان و شاکیان رو به قبله باشند (و احساس کنند درمحضر الهی سخن می‌گویند). ۷ـ باید وضع زندانیان را دقیقاً بررسی کند و آنها را که دلیل کافی برای مانـدنشان در زندان نمی‌بیند، آزاد سازد و آنجا که دلیل کافی وجود دارد، شاکی را بخواهد و جریان را دنبال کند و همچنین دربـارهٔ قیّم‌هـای ایتـام و امنـای حاکم، و حافظین اموال یتمیان، دقّت کنـد، اگر در میان آنها افراد نااهلی هستند، به زودی آنها را بر کنار سازد و افراد صالحی را جانشین آنها کند. ۸ـ در مجلس داوری، جمعی از دانشمندان و علما و آگاهان را دعوت کند تا مراقب حکم و داوری او باشند و اگر خطایی از او سر زند، او را به خطایش آشنا سازند. ۹ـ خودش برای خرید و فروش به بازار نرود (مبـادا مردم برای جلب نظر او ارفاقهـایی انجـام دهنـد که آگاهـانه یا ناآگاه تحت تأثیر آن واقع شود). ۱۰ـ در مجلس قضاوت نبایـد قیافهٔ خود را چنان درهم بکشـد که مردم نتواننـد با صـراحت مطالب خود را بگویند، همچنین آن چنان نرم و ملایم نباشد که شاکیان جسور شونـد و «مـدعیانش گمان برند که حلواست»! ۱۱ـ در میان شاهـدان تبعیض قائل نشود (و شاهدان آشـنا و غیر آشـنا، دور و نزدیک را در صورت داشتن شرایط شهادت یکسان بشمرد). ۱۲ـ پرونده‌های هر هفته را جمع‌آوری کرده و جداگانه بایگانی کند و همچنین پرونده‌های هر ماه و هر سال را با قید تاریخ، منظم سازد (یا دستور لازم دربارهٔ تنظیم آنها بدهد).

از دیدگاه مرحوم محقق در شرایع، قاضی چه وظایفی دارد؟ پرسش

پاسخ

این فقیه بزرگ در بحث وظایف قاضـی و آنچه برای او لازم المراعات است چنین می‌گوید حاکم هفت وظیفه دارد ۱ـ واجب است مساوات را درمیان طرف دعوا در«سـلام» و «جلوس» و «نگاه کردن» و «سـخن گفتن» و «گوش فرا دادن» و «عدالت در حکم» رعایت کنـد (به این معنی که اگر به یکی از آنها با احترام خاصّ‌ی سـلام میکند یا جواب سـلام می‌گوید، عین آن را دربارهٔ دیگری رعایت کنـد و تفـاوت موقعیّت اجتمـاعی آنهـا هیچگونه تـأثیری در این مسأله نداشـته باشـد و اگر به یکی از آنها لحظاتی نگاه می‌کنـد، به دیگری نیز همـان مقـدار نگـاه کنـد، خلاـصه اینکه مسـاوات کامـل را در مجلس قضـا و داوری در تمـام جوانب، حتّی تشـریفات و احترامـات جزیی رعـایت نمایـد، تـا جلوی انحرافـات کلّی به خوبی گرفته شود). ۲ـ قاضـی نبایـد به یکی از دو طرف دعـوا، مطلبی «تلقین» یا «تعلیم» کنـد که به زیان طرف دیگر باشـد. ۳ـ هرگاه دو طرف دعوا سـکوت کننـد، نبایـد به یکی از آن دو اشاره کند که سخنت را بگو، بلکه بهتر است هر دو را مخـاطب سـاخته بگویـد «حرفتـان را بزنیـد» یـا بگویـد شـخص مـدّعی سـخنش را بگویـد و شکایتش را طرح کند. ۴ـ هرگاه حکم مسأله مورد دعوا ، روشن باشـد، باید هر چه زودتر داوری کند، ولی مسـتحب است قبلاً آنها را ترغیب به صـلح و سازش نماید، اگر حاضر نشدند حکم را صادر می‌کند. ۵ـ هر گاه شـکایات، به ترتیب وارد شود، باید نوبت را رعایت کنـد، بدون هیچگک......ؤتفـاوت از نظر موقعیّت اجتمـاعی اربـاب دعوی، و اگر ترتیب روشن نباشـد، قرعه می‌زنـد. ۶ـ هرگاه شخص مـدّعی علیه در ضـمن دعوی، دعوی دیگری را مطرح کنـد، به سـخنان او گوش نمی‌دهد تا دعوی اوّل پایان یابد. ۷ـ هرگاه یکی از طرفین دعوی اقدام به طرح دعوی قبل از دیگری کند، او را مقدّم می‌شمرد.

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پرسش

لطفا در مورد حدود اختیارات یک قاضی و رییس قوه قضاییه توضیح بفرمایید.

پاسخ

– الف) حدود اختیارات یک قاضی : رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات ومنازعاتی که در هر جای جامعه بروز می کند، باید در حدود صلاحیت دادگاه قرار گیرد، ولو این که طرف دعوی دولت یا سازمانی دولتی باشد .بر این اساس وظیفه اصلی و اساسی قاضی حل و فصل دعاوی و اختلافاتی است که به دادگاه ها کشیده می شود .وظایف و اختیارات قضات به صورت خیلی مختصر، عبارت است از : ۱– الزام به رسیدگی و صدور حکم ، ۲– الزام به عدم اجرای آیین نامه ها و قوانین خلاف قانون و شرع .ر.ک : حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ، ج ۲، ص ۵۵۱، دکتر سید محمد هاشمی . اما گرچه قاضی اختیار رسیدگی و حل و فصل کلیه اختلافات و منازعاتی را که درجامعه بروز می کند دارد اما بر این اصل دو استثنا وارد می شود و اختیارات قاضی را محدود می نماید : ۱– حدود اختیارات قاضی در روابط بین الملل : در روابط سیاسی و اقتصاد بین المللی هیچ دولتی نمی تواند یک طرفه تصمیم بگیرد یا یک جانبه قضاوت کند و آن را به مورد اجرا گذارد .زندگانی مشترک کشورها مستلزم توافق ها و قراردادهایی است که اراده اجتماع دول آنها را پدید آورده ، موجبات اطاعت دسته جمعی دول را از نظام عمومی فراهم ساخته است در تکوین این اراده هر یک از دول فقط سهمی دارند .۲–حدود اختیارات قاضی در امور نظامی : در زمانی که جامعه دچار بی نظمی وعدم امنیت می شود، دولت از قوای نظامی استفاده کرده و مجازات متخلفین را دادگاه های نظامی به عهده می گیرند .مداخله دادگاه های نظامی در امورقضایی به منظور حفظ امنیت داخلی کشور مورد توجه و تحقیق صاحب نظران حقوق اساسی می باشد و دو مساله مطرح می باشد .اول : صلاحیت دادگاه های نظامی در موارد ضرورت تا چه پایه ممکن است گسترش یابد؟ دوم : هرگاه شخص در دادگاه نظامی محکوم شود، لیکن به ادعای این که حکم دادگاه نظامی خلاف قانون صادر شده است ، موضوع رادر محاکم عمومی طرح و تقاضای رسیدگی کند، آیا دادگاه می تواند به چنین ادعایی ترتیب اثر دهد؟ که در این موارد نظرات مختلفی بیان شده است. ر.ک : حقوق اساسی ، ص ۱۲۲، دکتر جعفر بوشهری . ب) وظایف واختیارات رییس قوه قضاییه : به طور کلی وظایف و اختیارات رییس قوه قضاییه به دو دسته تقسیم می شود : الف) وظایف در ارتباط با قوه قضاییه : ۱– تشکیلات قضایی : از آنجا که انجام مسوولیت های قوه قضاییه نیاز به تشکیلات مناسب دارد، تصمیم گیری در مورد تعداد شعبه ها در هرشهرستان و این که چه بخش های اداری و اجرایی برای همکاری با مراجع قضایی لازم است با رییس قوه قضاییه می باشد .این تصمیم گیری قطعی ونهایی در قلمرو قوه قضاییه کلیت دارد و همه مراجع قضایی و اداری واجرایی را در برمی گیرد دادگاه و دادسرای نظامی ، دادگاه و دادسرای انقلاب ، دیوان عالی کشور، دیوان عدالت اداری ، سازمان بازرسی کل کشور ...از حیث تشکیلاتی و اداری تابع تصمیمات قانونی رییس قوه قضاییه هستند .البته این تبعیت به استقلال نظر قضایی تسری ندارد و قضات در هرمرجع ، نظر قانونی خود را اعلام می دارند .۲– تهیه لوایح قضایی متناسب باجمهوری اسلامی ایران . ۳– استخدام قضات واجدالشرایط .۴– پیشنهادعفو یا تخفیف مجازات محکومین . ب) وظایف رییس قوه قضاییه در غیرامور قضایی : وظایف مختلف و متنوعی قانون اساسی به عهده رییس قوه قضاییه گذاشته که مستقیما "در ارتباط با امر قضا نیست ولی به وضع کل کشور و امنیت عمومی و سیاست گذاری مربوط می گردد که اهم آن : ۱–عضویت در شورای عالی امنیت ملی . ۲– عضویت در شورای بازنگری قانون اساسی . ۳– عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام . ۴– عضویت در شورای موقت رهبری . ۵– تعیین نماینده در شورای

نظارت بر صدا وسیما .۶- رسیدگی به دارایی مقامات عالیه کشور .۷- نظارت بر حسن اجرای قوانین (تشکیل سازمان بازرسی کل کشور) . ۸- پیشنهاد حقوق دان برای شورای نگهبان . ر.ک : حقوق اساسی نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران ، مدنی ، ص ;۳۶۱ .

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضی در فقه اسلامی باید دارای شرطهایی باشد که از مهمترین آنها، عدالت و اجتهاد است. این که در چه هنگامی شخص غیرمجتهد می تواند قضاوت کند، در دانش فقه، مفصّل از آن بحث شده است و هم اینک به آنچه در فقه آمده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

وظیفه قاضی چیست؟

پرسش

وظیفه قاضی چیست؟

پاسخ

قاضی وظیفه دارد براساس حق قضاوت کند و هیچ چیز او را از قضاوت به حق دور نسازد و برای روابط شخصی به نفع هیچ یک از دو طرف دعوا حکم نکند و معیار در نظرش حق باشد. (بخش پاسخ به سؤالات)

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پرسش

در شخص قاضی وجود چه شرطهایی لازم است؟

پاسخ

قاضـی در فقـه اسـلامی بایـد دارای شـرطهایی باشـد که از مهمـترین آنهـا، عـدالت و اجتهـاد است. این که در چه هنگـامی شـخص غیرمجتهـد می توانـد قضـاوت کنـد، در دانش فقه، مفصّـل از آن بحث شـده است و هم اینک به آنچه در فقه آمـده است عمل می شود. (بخش پاسخ به سؤالات)

در قرآن حدّ زنای غیرمحصن آمده حکم زنای محصن از کجا به دست می آید؟

پرسش

در قرآن حدّ زنای غیرمحصن آمده حکم زنای محصن از کجا به دست می آید؟

پاسخ

آیه دوّم، سوره نور حـدّ زنای غیرمحصن را بیان کرده است و به قرینه روایاتی که اطلاق آیه کریمه را تقییـد می کند، منظور از آیه، زنـای غیرمحصن است، و زنـای محصن که حکمش سـنگ سار است، از آن احادیث اسـتفاده می شود. (بخش پاسـخ به سؤالات) احـکام سـیاسـات حـدود حدّ سـرقت پرسـش : چرا دست سارق قطع نمی شود؟ پاسخ : این صحیح است که در نظام اسلامی باید حدود الهی جاری شود و خوشبختانه دستگاه قضایی در کشور ما نسبت به سابق فعّال تر شده و به تدریج روبه هر چه بیشتر اسلامی شـدن پیش می رود و در بسیاری از موارد حدود الهی جاری می شود. در مورد قطع دست دزد که در آیه کریمه آمده است، شاید اینکه شـنیده نمی شود که دست دزد را قطع کننـد، به خـاطر این باشـد که قطع دست بـا خصوصـیّاتی که در شـرع وارد شـده دارای شرایطی است و براساس مراعـات آن شـرایط قطع کمتر تحقق می یابـد ؛زیرا در بسیاری از موارد شـرایط آن وجود نـدارد. (بخش پاسخ به سؤالات) پرسـش : حدّ سـرقت چیست؟ پاسخ : امام در رساله تحریرالوسیله درباره حد دزد فرموده اند: «حد دزد در نوبت اولی که دزدی می کند، قطع چهار انشت از دست راست وی است ؛در صورت وجود شرایطی که در جای خود به تفصیل بیان شده است. چنـانچه مرتبه دوّم دزدی کرد، پـای چپ وی از زیر برآمـدگی قطع می شود ؛به گونه ای که نصف قـدم و مقـداری از محل مسح برایش بـاقی می مانـد. اگر مرتبه سوّم دزدی کرد، کیفر او حبس ابـد خواهـد بود». «چنانچه فقیر باشـد، از بیت المال اداره می شود و اگر به دزدی بـاز گردد و برای مرتبه چهـارم - گرچه در زنـدان دزدی، کنـد - کشـته می شود». (بخش پاسـخ به سؤالات) احـکام سـیاسـات حـدود حدّ قذف پرسش : آیا اجرای حد شرایط دارد؟ پاسخ : حدود الهی باید اجرا شود، ولی اجرای حدود هم دارای ضوابطی است که بایـد بـدان پایبنـد بود ؛مثلًا زنای یک فرد بایـد براساس معیارهای اسـلامی ثابت شود و صـرف اینکه گفته شود فلانـی این عمـل را انجـام داده است، کـافی نیست. حتّی اگر کسـی بـدون دلیل و مـدرک، کافی، به زنی نسـبت زنا دهـد، حد قذف(تهمت) در مورد او اجرا می شود. (بخش پاسخ به سؤالات) احـکام فلسـفه و آثار احکام

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پرسش

چرا انسان، نمیتواند از روی ظن و گمان، قضاوت نماید؟

پاسخ

برادر گرامی، قضاوت کردن و چیزی را به کسی نسبت دادن، یعنی ادعای این نکته که واقعیت چنین است و واقعیت هر چیزی، جزء از طریق علم و یقین، ثابت نمیشود اگر کسی، مطلبی را دانست و آگاهی او صد در صد بوده و هیچ احتمال خلافی نداد، این علم است و به احتمال و گمان، ظن اطلاق میشود. قرآن مجید میفرماید": وَ مَا لَهُم بِهِی مِنْ عِلْمٍ إِن یَتَّبِعُونَ إِلاّ الظَّنَّ وَ إِنَّ الظَّنَّ لَا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْ ئًا(; نجم،۲۸) هیچ دلیلی علمی بر گفته خود ندارند و جز گمان، دنبال نمیکنند، در حالی که گمان، هرگز انسان را بینیاز از حق نمیکند حق، یعنی واقعیت و حقیقی، و واقعیت هر چیزی جز از طریق علم و اعتقاد صد در صد، کشف نمیشود و نمیتواند مبنای قضاوت قرار گیرد اگر ظن و احتمال خلاف آمد، دیگر در حقایق و در امور واقعی و نظری نمیتواند مدرک حکم و قضاوت، قرار بگیرد امام در احکام عملی و روابط اجتماعی که معمولاً تحصیل قطع و یقین میسر نیست راهی جز عمل به ظن نیست و از لحاظ شرعی، نیز ظن در امور عملی حجت قرار گرفته لذا در امور عملی انسان نه تنها نمیتواند از روی ظن قضاوت نماید که راه دیگری ندارد و تنها راه همین است.(با استفاده از تفسیرالمیزان، علامه طباطبائی، ج ۱۹، ص ۴۱، جامعه مدرسین.) نکته دیگر آن که کلمهٔ ظن در قرآن به معنای مختلفی استعمال شده است مثلاً هرگاه پیرامون مسائل معاد، استعمال شود به معنای یقین است. هم چنان که در برخی آیات نیز به معنای وهم و خیال استعمال شده است". لذا، ظن و گمان "دو معنای متفاوت دارد. گاه به معنای گمانهای بیپایه است که طبق تعبیرات آیات هم ردیف هوای نفس و اوهام و خرافات است، منظور از این کلمه در آیه مورد بحث، همین معناست و معنای دیگر: گمانهای که معقول و موجه است و غالباً، مطابق واقع و مبنای کار عقلا در زندگی روزمره میباشد، مانند شهود در محکمه و... که بدون شک این قسم از ظن، داخل در آیات نیست.(تفسیر نمونه، آیت الله مکارم، ج ۲۲، ص ۵۳۰، دارالکتب الاسلامیه.) نتیجه آن که: در امور عقلی و نظری انسان باید براساس علم و یقین عمل نماید اما در امور عملی و اجتماعی که معمولاً ـ تحصیل یقین ممکن نیست، ظن مبنای قضاوت قرار میگیرد امّا ظن معتبر و قابل قبول، نه صرف خیال و توهم که ظن معنای گمان و توهم در امور عرفی و عملی هم نمیتواند مبنای قضاوت ما قرار گیرد. اما در قضاوت به معنای خاص آن، قاضی موظف است بر طبق بینه و عین و دیگر طریق قانونی عمل نماید گرچه خلاف ظن خودش هم باشد. لذا تفکیک این حوزهها از هم، باعث میشود که بهتر بتوانیم در این مورد به نتیجه برسیم و کلی سخن نگوئیم.

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پرسش

چرا در اسلام شهادت دو زن برابر شهادت یک مرد است

پاسخ

الف) اولاـ شهادت زن در مواردی منفرداش نیز پذیرفته است ;یعنی، حکم ((تساوی دو زن با یک مرد)) مطلق نیست. ب) در مواردی شهادت دو زن برابر یک مرد دانسته شده که نوعاش در مورد حدود و حقوق است. این حکم اسلام از زوایایی قابل بررسی

است. اولاً: زن موجودی است که احساسات و عواطفش جنبه غالب شخصیتی او را تشکیل می‌دهد. لازم به ذکر است که این موضوع هیچ نقصی برای زن نیست ;بلکه اگر چنین نبود آن گاه نظام خلقت دچار اشکال بود، چرا که زن و مرد مکمل یکدیگرند و جنبه‌های شخصیتی یکدیگر را تکمیل می کنند. به دلیل همین ویژگی و واقعیت - گرچه برخی آن را نمی‌خواهند بپذیرند - زن بیشتر از مرد تحت تا ثیر احساسات قرار می گیرد و لذا ممکن است تحت تا ثیر احساسات و عواطف مختلف، شهادتی بدهد که تنها موافق احساسات او باشد. اجتماع دو زن برای شهادت بر چیزی، ضریب اطمینان را در شهادت بالا می‌برد. از سوی دیگر از آسیب پذیری یک زن نیز در جریان شهادت و خصومت‌ها و درگیری‌های پس از آن نیز تا حدودی می کاهد.

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع ازطرق دیگر مثل نظریه پزشک قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پرسش

آیا اثبات جرم به غیر از دستورات شرع ازطرق دیگر مثل نظریه پزشك قانونی امکان پذیر است ؟ و آیا نظر پزشکی قانونی می تواند حکم مستند برای دادگاه باشد؟

پاسخ

نظریه پزشکی قانونی زمانی مستند قضایی می‌تواند باشد که مشخصا تحقق جرم را ثابت نماید و بر قاضی علم بهتحقق آن از مجرم خاص به دست آید. البته گاهی نظریه پزشکی قانونی به ضمیمه قراین دیگری برای قاضی موضوع راثابت می کند و مجموع آنها مستند حکم قرار می گیرد.{J

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟

پرسش

آیا اقرار و اعترافی که با زور گرفته می شود اعتبار قانونی دارد؟

پاسخ

از نظر قانونی اقرار و اعترافی که با اجبار و آزار گرفته شده، فاقد اعتبار است و کسی حق ندارد برای گرفتن اقرار واعتراف، دیگری را آزار و شکنجه دهد. اگر مواردی وجود دارد که چنین موضوعی خارج از مقررات و ضوابط شرعی وقانونی صورت گرفته است، آن را به دفتر مقام معظم رهبری و نیز قوه قضاییه منعکس کنید تا پی گیری شود و افرادخاطی مجازات شوند. البته این را نیز نباید از نظر دور داشت که در مواردی (مانند این که امنیت کشور و سلامت جوانان از طرف سوداگرانمرگ در خطر بوده و ضروری است که باندهای خطرناك آنان کشف شود) می‌توان به نحوی از آنان کسب اطلاع کرد.البته این کار نیز باید تحت ضوابط و قانون صورت گیرد. این موارد گرچه برای همه ناراحت کننده است؛ ولی برای حفظ مصالح جامعه چاره‌ای نیست. در اجرای حدود نیز این موضوع وجود دارد؛ مثلاً از نظر فقهی حد دزدی در مرتبه اول (با ۱۶ شرط) قطع انگشتان دست راست است. حال آیا این قضیه برای کسی گوارا است؟ مسلما چنین نیست؛ ولی آن گاه که امنیت جامعه به خطر بیفتد و هزاران انسان به دلیل خطر دزدان، هر شب

در کابوس به سر ببرند، قطع دست و بالاتر از آن، منطقی و قابلدرک است. بنابراین گرچه ما تأثر شما را از آنچه برای دوستتان اتفاق افتاده درک می‌کنیم و به جا می‌دانیم؛ ولی هیچ گاه از حق به خاطر احساسات نباید گذشت؛ به ویژه در مورد قاچاقچی‌ها و کسانی که با مواد مخدر هستی جوان‌ها وخانواده‌های آنان را نابود می‌کنند و نه یک بار که هزاران بار و هر لحظه آنان را می‌کشند و شکنجه می‌دهند. حال آیامی‌توان ناراحتی یک پدر و مادر را به خاطر اعتیاد فرزند و متلاشی شدن خانواده با هیچ معیاری ارزیابی کرد. پس واقعبین باشیم و حقیقت را بپذیریم. به امید آن روزی که خلاف‌کار نباشد تا مجازاتی در کار باشد. در پایان مقایسه بین حکومت اسلامی و حکومت طاغوت، امری ناروا است. در زمان طاغوت افراد متدین ومسلمان همانند شهید غفاری‌ها، سعیدی‌ها و... زیر بدترین شکنجه‌های قرون وسطائی قرار می‌گرفتند و به شهادت می‌رسیدند ولی در جمهوری اسلامی ایران، اگر هم کسی مورد آزاد قرار گیرد، عموما متخلفین جامعه هستند.

میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پرسش

میانجی گری بین مشاجرات مردم یا گروه های کوچک مذهبی اصلاح بین مردم است یا قضاوت ؟ (با توجه به شرایط قضاوت)

پاسخ

فیصله دادن به منازعات بدون حکم قضاوت نیست و اشکال ندارد لکن باید کسی این کار را انجام دهد که بر اثر جهل به حکم مسائل حق را باطل جلوه ندهد.{J

به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پرسش

به نظر شما هنگام وقوع مسأله ای قضاوت کردن یک مرد با یک زن تفاوت دارد؟ (در زندگی روزمره با آن مواجه هستیم)

پاسخ

قضاوت کردن یعنی حکم راندن و ترجیح جانب نفی یا اثبات در یک قضیه. معنای قضاوت در این دیدگاه بسیار گسترده است و هر گونه ابراز نظری را در بر می گیرد. از این رو لازم است تا قضاوت کردن یک زن را با در نظر گرفتن مصادیق و اصطلاحات آن، مورد بحث و نظر قرار دهیم. گاهی منظور از قضاوت، یعنی حکم کردن به یک مطلبی با توجه به دانش علمی و سابقه عملی فرد. مثل نظر دادن یک پزشک دانشمند و با تجربه زن، راجع به یک بیماری، که در تخصص وی است. در این گونه موارد تردیدی نیست که نظر زن محترم و لازم الاجرا است. قضاوت در اصطلاح شرعی، یکی از شئون فتوا و مرجعیت است که باید در عصر غیبت به نحو عام و کلی مصادیق خود را پیدا کند. شرع مقدس نیز با در نظر گرفتن مصالح عقلی، و روحیات و خواستگاه های فطری زن بار قضاوت را از دوش او برداشته است. از این رو در برخی از روایات آمده است که: «زن نمی تواند متولی قضاوت باشد» اما درباره مشکلات روزمره، قضاوت بیشتر به معنای نظرخواهی و مشورت است. در این گونه موارد برخی از زنان دارای تجربه و پختگی هستند و به دور از احساسات تصمیم می گیرند. و گاهی بهتر از برخی مردان نظر می دهند. در این صورت عمل به نظر

آنـان اشـکال نـدارد و گاهی ترجیح دارد. چنان که در نامه ۵۳ نهـج: ایـاک و مشـاورة النسـاء الا من جربت بکمال العقل؛ بپرهیز از مشورت بـا زنـان مگر کسـانی که کمـال عقـل آنان تجربه شـده است.{M منـابع و مآخـذ ۱. لغت نـامه دهخـدا، علی اکبر دهخـدا، انتشارات و چاپ دانشگاه تهران. ۲. محقق حلی(ره)، المختصر النافع فی الفقه الامامیه، ص ۷۱، نشر مؤسسه بعثت تهران، سال ۱۴۱۰ ه.ق. ۳. شیخ حر عاملی(ره)، تفصیل وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۵، نشر مؤسسه آل البیت، قم، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ ه. ق.

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟

پرسش

اخلاق و منش قضایی و کلیه مسائل مربوط به شغل قضا و مشخصه یک قاضی اسلامی را بیان کنید ؟

پاسخ

قضـاوت امر خطیری اسـت و حضـرتعالی بایـد آگاهـانه و بـا تـوجه بـه شـرایط قضـا آن را انتخـاب کنیـد. از طرفی هم اگر در خـود صلاحیت‌هـای لازم را ولو به طور نسبی می‌بینیـد اگر بتوانیـد به این صورت به جامعه اسـلامی خـدمت کنیـد انتخاب مقـدس و قابل تقدیری خواهد بود. در عین حال باید توجه داشته باشـید که انسان همواره باید به جهاد و مبارزه با نفس بپردازد. بنابراین راه نجات گریز از مسؤولیت نیست، زیرا در هر مسـیری دام‌هایی فراروی انسان است و نفس آدمی را به خطرگاه‌های مهیبی می‌کشاند. بنابراین باید مسؤولیت‌پذیر بود ولی شـرایط زیر را نیز رعایت کرد: ۱- توکل بر خداو اسـتعانت دائمی از او، ۲- اخلاص در عمل در آغاز و پایان، ۳- تقـویت بنیه علمی و ایمـانی، ۴- مبـارزه دائمی بـا هواها و مهلکات نفسانی و شـیطانی، ۵- انس و ارتبـاط دائمی با خـدا و اولیای خـدا، ۶- اسـتغنای نفس، روایـات و احـادیث در این بـاره زیـاد است. پیشـنهاد می‌نماییم به «وسایل‌الشیعه، کتاب‌القضاء» و یا «میزان‌الحکمه، واژه القضـاء» مراجعه نماییـد. در عین حـال سه روایت در اینجا بیان می‌گردد: ۱- «هر که کار قضاوت به او واگـذار شـود بـدون کـارد سر بریـده شـده است عرض شـد: ای رسـول خـدا منظـور از سـر بریـدن چیسـت؟ فرمـود: آتش دوزخ»، (ترجمه میزان‌الحکمه، ج ۱۰، ۴۹۵۲). ۲- «در روز قیـامت قاضـی دادگر را می‌آورنـد و چنان حساب سـختی از او کشـیده می‌شود که آرزو می‌کنـد کـارش هرگز حتی دربـاره یـک خرمـا میان دو نفر داوری نکرده بود»، (همان، ۴۹۵۴). ۳- «هر که جویـای منصب قضاوت باشـد و برای رسـیدن به آن متوسل به این و آن شود، خداونـد او را به خودش واگذارد و هر که مجبور به پذیرفتن آن شود خداوند فرشته‌ای بر او فرو فرستد که استوارش بدارد، (همان، ۴۹۵۴).

مگر نه این که حضرت علی (ع) شخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضر شد،پس چگونه است که در این نظام برای محاکمه هایی که یک طرف یا طرفین آن روحانی باشـند،دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عدالت علوی سازگار است؟ در ضمن نظر به این که با

پرسش

مگر نه این که حضـرت علی (ع) شـخصا در مقابل آن یهودی که زره او را برده بود در دادگاه حاضـر شـد،پس چگونه است که در این نظـام برای محـاکمه هـایی که یـک طرف یـا طرفین آن روحانی باشـند،دادگاه ویژه ای داریم؟ آیا چنین چیزی با عـدالت علوی سازگار است؟ در ضـمن نظر به این که باید متناسب با ذهن پرسشـگر دانشجویان پاسخ تهیه کنیم, خواهشمندیم صرفاً به گفته ای از

امام یا رهبر معظم انقلاب برای استدلال در این مورد اکتفا نشود. زیرا فرض بر اینست که طرف مقابل سخن هیچکدام از ایشان برای وی حجت نمی باشد ولی منابع اسلامی را قبول دارد.

پاسخ

پی بردن به اساس و فلسفه وجودی دادگاه ویژه روحانیت، نیازمند توجه به نکات ذیل می‌باشد: اولاً: در ساختار حقوقی همه کشورها وجود مراجع و محاکم قضائی خاص امری کاملاً طبیعی و مرسوم بوده و منظور از آن‌ها نهادهای قضایی است که صلاحیت آن‌ها به اعتبار ویژگی جرم یا موضوع دعوا یا ویژگی مجرمین یا طرفین دعوا مشخص می گردد: مثلاً: اهمیت رعایت و حفاظت مسائل امنیتی و نظامی واسرار کشور؛ اقتضای ایجاد دادگاه‌های نظامی یا دادگاه‌های اختصاصی برای محاکمه و رسیدگی به تخلفات سران یا مسئولین مهم کشور را دارد. و همچنین به دلیل اهمیت و جنبه‌ی تخصصی داشتن رسیدگی به جرائم مطبوعاتی یا اختلافات خانوادگی زوجین، ایجاد دادگاه و دادسرای مطبوعات و خانواده از ضرورت خاصی برخوردار می‌باشد. ثانیاً: در حکومت اسلامی با دو دسته عناصر ثابت و متغیّر مواجه می‌باشیم؛ رعایت عدالت، نفی ظلم به حقوق مردم و... از اصول ثابت و لایتغیر حکومت اسلامی است که در هیچ زمانی و تحت هیچ شرایطی قابل تغییر نمی‌باشد؛ اما عناصر متغیّر بستگی به نیازها و مقتضیات زمان و مکان دارد. مثلاً ـ امروزه ایجاد تشکیلات وسیع اداری، دستگاه‌های قانونگذاری، اجرایی، امنیتی و... مورد نیاز جامعه است که وجود آن‌ها تا زمانی که با اصول و ارزش‌های ثابت الهی تضاد نداشته باشد، امری مطلوب و پسندیده است. از منظر اسلام و حکومت امام علی(ع) در مسأله قضا اصل، رعایت عدالت، برخورد با متخلف و احقاق حق مظلوم است، ولی شیوه و راهکار این مسأله و این که ساختار دادگاه عام باشد یا خاص؛ تابع شرایط و مقتضیات است و اسلام در این زمینه حکم خاصی ندارد. ثالثاً: دین اسلام، اصولاً بر پایه نفی هر گونه اختلاف طبقاتی و نژادی بنا نهاده شده است؛ یا ایهاالناس انّا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا انّ اکرمکم عندالله اتقکم (حجرات، آیه‌ی ۱۲). بر این اساس حقوق و تکالیف اسلامی، بی‌هیچ تمایزی خطاب به عموم می‌باشد. به این ترتیب، می‌توان گفت که امتیازات و انحصارات طبقاتی به اصل دین ارتباطی ندارد و اصولاً ـ طبقه‌ی خاصی با ویژگی‌ها وامتیازات خاص، نظیر آن‌چه در میان پیروان بسیاری ادیان است، در اسلام مطرح نمی‌باشد(سید محمدبهشتی، مقاله‌ی «روحانیت در اسلام و در میان مسلمین»، مندرج در مجله «بحثی درباره‌ی مرجعیت و روحانیت، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، ص ۱۴۲). با وجود این، ضرورت‌های اجتماعی افراد را، با توجه به موقعیت‌ها و مناسبات مشترکی که با یکدیگر دارند، در گروه‌ها واصناف متمایز از یکدیگر قرار می‌دهد که در این صورت تمایز صنفی و گروهی را باید از امتیازات طبقاتی جدا دانست(محمد رضا حکیمی، هویت صفنی روحانیت، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰). در کشور ایران، روحانیت نهاد خاصی است که در روابط اجتماعی و مبارزات سیاسی نوعاً و در اعمال عبادی خصوصاً، به آنان اقتدا می‌شود و رفتار آنان سرمشق دیگران قرار می گیرد. رابطه‌ی افراد مردم با علمای روحانی مبتنی بر اعتماد و ایمان می‌باشد. این اعتماد و ایمان صرفاً با مشاهده‌ی اعمال و رفتار نیك و بد و وقوف از زهد واقعی آنان قابل تضمین خواهد بود. در نظام جمهوری اسلامی، علاوه بر محوریت اصل ولایت فقیه و اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرایط، مناصب قانونی و قضائی بر عهده‌ی فقهای روحانی قرار دارد(اصول، ۲، ۲، ۹۱، ۱۵۷، ۱۶۳ قانون اساسی). همچنین روحانیون، به عنوان افراد مورد اعتماد رهبری و مردم در اندام قوای سه گانه و دستگاه‌های حاکم رسماً و موظفاً مشغول به کار می‌باشند. از طرف دیگر، خارج از مسئولیت‌های مناصب حکومتی و دولتی، و در مقام امامت جماعت و جمعه و وعظ و خطابه و در شوراها و انجمن‌های مختلف، اشتغالات گوناگون دارند. بنابر این می‌توان اذعان نمود که، حیثیّت و اعتبار نظام از یک طرف و توقعات اخلاقی و عقیدتی مردم از طرف دیگر، در احاطه‌ی عملکرد این قشر قرار دارد. فلذا، اعمال و رفتار نیك و بد آنان می‌تواند آثار سازنده و یا مخرّب بر تمامیت جامعه (نظام سیاسی، زمامداری و مردم) داشته باشد. بر اساس این واقعیت‌ها است که افراد

روحانی، در صنف مشخص خود، همواره نمایان و مدنظر عموم می‌باشند، به ترتیبی که اعمال و رفتار سوء هر یک از آنان، مردم را وادار به قضاوت مضاعف (نسبت به فرد روحانی و صنف روحانی) می‌نماید در مقابل این قضاوت عمومی و برای حفظ منزلت جامعه‌ی روحانی، سعی فراوان مبذول می گردد، تا حساب روحانیون خطاکار از جمع صنفی روحانیت جدا نشان داده شود. بدین خاطر است که معمولاً به این گونه افراد عنوان «روحانی نما» اطلاق می‌شود،تا با این جداسازی، ضمن حفظ شوؤن روحانیّت، دامان این قشر مورد احترام همواره از آلودگی‌ها پاک بماند. اموری از قبیل؛ موقعیت حساس و کلیدی روحانیت در نظام اسلامی، و دسترسی برخی از آنان به اطلاعات و اسرار مهم نظام، و به جهت جلوگیری از سوء استفاده تبلیغاتی دشمنان و... تشکیل دادگاهی اختصاصی نظیر دادسرای نظامی و دادگاه ویژه‌ی مطبوعات، را می‌طلبد؛ بر این اساس حضرت امام(ره) با تأکید بر اهمیّت و لزوم حفظ شئون روحانیت و حوزه‌های علمیّه، حکم تشکیل «دادگاه ویژه روحانیت» را صادر نمودند، تا طبق موازین شرع مقدس به جرائم روحانی نمایان رسیدگی شود. «به منظور پیشگیری از نفوذ افراد منحرف و تبهکار در حوزه‌های علمیّه، حفظ حیثیت روحانیت و به کیفر رسانیدن روحانیون متخلّف، دادسراها و دادگاه ویژه روحانیت تحت نظارت مقام معظم رهبری... ایجاد می گردد»(آیین نامه دادگاه ویژه روحانیت، روزنامه رسمی، شماره ۱۳۲۸، ۱۵/۷/۱۳۶۹). نتیجه آن‌که: ۱. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت به هیچ وجه امتیازی برای روحانیت نبوده، بلکه بر عکس برای کنترل و نظارت دقیق‌تر بر اعمال و رفتار آنان می‌باشد و این خود به دلیل حساسیت موقعیت و جایگاه روحانیت در نظام مقدس جمهوری اسلامی است. چنان‌که نظیر این امر را می‌توان در تشکیل سایر دادگاه‌های اختصاصی مانند دادسرای نظامی، دادگاه ویژه مطبوعات و... مشاهده نمود. ۲. دادگاه ویژه بسیاری از موارد رسیدگی به شکایات و دعاوی را که تشخیص می‌دهد از حساسیّت و اهمیّت چندانی برخوردار نمی‌باشد را به سایر دادگاه‌های عمومی ارجاع می‌دهد. ۳. مسلماً تمسک به سیره و منش امام علی(ع) در ابعاد مختلف زندگی، از جمله مسائل حکومتی یکی از اصول اساسی نظام مقدس جمهوری اسلامی بوده و مسئولین عالی‌رتبه نظام بر الگو قرار دادن و اقتدا به سیره‌ی حکومتی آن حضرت تأکید داشته و دارند. اما باید علاوه بر این موضوع مهم، مقتضیات زمان و مکان را نیز در نظر گرفت. چرا که امروزه به دلیل گستردگی و پیچیدگی مسائل، اداره‌ی جامعه نیازمند تشکیلات و سازمان‌های متعددی است که باید به تناسب و اقتضای موضوعات مختلف، وجود داشته باشد. در زمان امام علی(ع) با یک قاضی یا یک دارالحکومهٔ و تشکیلات دیوانی ساده می‌شد جامعه را اداره نمود، ولی امروزه تنها برای رسیدگی به تخلفات نیازمند دادگاه‌ها و دادسراهای متعدد، نظامی، مطبوعات، خانواده، روحانیت و... می‌باشیم. بنابر این موضوع هیچ ربطی به تبعیض بین مردم عادی و حاکم اسلامی ندارد، بلکه باید با دیدی کلان به موضوعات نگریست و همه‌ی جوانب را در نظر گرفت. ۴. تشکیل دادگاه ویژه روحانیت هیچ مغایرتی با سیره امام علی(ع) ندارد زیرا آنچه در سیره آنحضرت است حضور در دادگاه و تساوی در برابر حکم و قانون است و این مسأله در مورد روحانیت نیز جاری است, اما اینکه در چه دادگاهی حاضر شود نافی اصل حضور در دادگاه و تبعیت از قانون نیست.

خداوند متعال، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ احزاب میفرماید": این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید، "...آیهٔ قبلی نیز دربارهٔ مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتما

پرسش

خداوند متعال، در آیهٔ ۶۱ سورهٔ احزاب میفرماید": این مردم نفرین شده را هر کجا یافتید بکشید، "...آیهٔ قبلی نیز دربارهٔ مشخصات این افراد توضیحاتی داده است، ولی به نظر میرسد، کامل نباشد، آیا این مسئله، موجب هرج و مرج افراد نخواهد شد که هر کس به شکل منافق در اجتماع ظاهر شود و مردم را گمراه کند، حکم قتل برای او اجرا شود؟ لطفاً دربارهٔ این حکم و چگونگی اجرای آن

توضیح دهید؟

پاسخ

هر چند آیهٔ فوق، به طور اختصار به ویژگی منافقان اشاره فرموده، ولی آیاتی دیگری نیز وجود دارد که به صفات و ویژگی منافقان به طور مفصل پرداخته است": بقره، ۸، ۱۳، ۱۴، ۱۱، ۹ ;توبه، ۶، ۷۷ ;نسأ، ۱۴۲، ۱۴۱ و. "...الف ـ در شریعت اسلام، منافق حکم مسلمان را دارد و ناموس و خون او محترم است و هرگز پیامبر۶ کسی را به جرم منافق بودن نکشت. ب ـ همان گونه که در آیه مشاهده میشود، حکم قتل منافق، به شرطی است که به توطئههای ضد اسلامی، برای براندازی اسلام تلاش نماید ;در چنین صورتی اگر به اعمال زشت و ننگین خود ادامه دهد، دستور حمله عمومی و یورش همگانی به آنها صادر خواهد شد. وانگهی، از لحن آیه چنین استفاده میشود که سه گروه در مدینه، مشغول خرابکاری بودند و هر کدام به نحوی، اغراض شوم خود را پیاده میکردند و این به صورت یک برنامه و جریان حساب شده درآمده بود، و دیگر جنبهٔ شخصی و فردی به حساب نمیآمد ;گروه اول، منافقین بودند; دوم ارازل و اوباش و گروه سوم کسانی بودند که با پخش شایعات در مدینه، به خصوص زمانی که پیامبر۶ و ارتش اسلام به غزوات میرفتند، به تضعیف بازماندگان میپرداختند و خبرهای دروغین از شکست پیامبر۶ و مؤمنین میدادند ;به این ترتیب، قرآن کریم هر سه گروه را مورد تهدید قرار داده است. خداوند متعال، دستور آیات فوق را به پیامبر۶ داده، تا برای در امان ماندن حکومت اسلامی از توطئههای آنان، مردم را برای در هم کوبیدن ریشههای فساد بسیج کند. قرآن کریم، برای آن که در جامعه هرج و مرج پیش نیاید، اجرای چنین احکامی را فقط به اذن ولی امر مسلمین و حکام شرع دانسته است. در نظام جمهوری اسلامی نیز، قوه قضائیه و ولی فقیه، مسئولیت شناسایی و اجرای حکم چنین افرادی را به عهده دارد.(ر.ک: تفسیر نمونه، آیت اللّه مکارم شیرازی و دیگران، ج ۱۷، ص ۴۳۴، دارالکتب الاسلامیهٔ / تفسیر المیزان، علامه طباطبایی، ;ترجمهٔ سید محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۶، ص ۵۳۲، نشر بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.)

حقوق بین الملل

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پرسش

قرآن در مورد رعایت حقوق ملل و اقلیتها چه دیدگاهی دارد؟

پاسخ

قرآن مجید، باصراحت، سیاست کلی اسلامی را درباره مراعات حقوق ملل و مذاهب دیگر، چنین بیان می‌کند: «لا یَنْها کُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذینَ لَمْ یُقاتِلوکُمْ فی الّدِینِ وَلَمْ یخرجوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ اَنْ تَبَرُّوهُمْ و تُقْسِطوا اِلَیْهِمْ اِنَّ اللَّهَ یُحِبُ الْمُقسِطینَ» ممتحنه/۸ [خداوند شما را درباره کسانی که در مسئله مذهب با شما جنگ نمی‌کنند (جنگ مذهبی ندارند) و شما را از وطنتان اخراج نمی‌کنند بازنمی‌دارد که با آنان به عدالت و نیکی رفتار نمائید. خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد]. یعنی اقلیت‌های مذهبی اگر با شما جنگ مذهبی اعلام نکردند به شما فشار نیاوردند و شما را از وطنتان خارج نکردند باید با آنها به عدالت و نیکی رفتار کنید بدین ترتیب اسلام اجازه می‌دهد اقلیت‌های مذهبی و مخالفان اسلام در جامعه اسلامی باشند و از حقوق انسانی برخوردار گردند، اما مشروط بر اینکه

مزاحم اسلام و مسلمانان نبوده و بر ضد آنها کاری صورت ندهند در آیه دیگر می‌فرماید: «اِنَّما یَنْهاکُمُ اللهُ عَنِ الَّذینَ قاتَلُوکُمْ فی الدِّینِ وَ اَخْرَجُکُمْ مِنْ دیارِکُمْ وَ ظاهروا عَلی اِخْراجِکُمْ اَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُم فَاُوْلَئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ» ممتحنه/۹ [تنها کسانی را که با شما عناد می‌ورزند و می‌جنگند و شما را از وطنتان اخراج کرده‌اند و یا در این راه کمک کرده‌اند، نباید دوست بدارید و دوستداران آنان ستمگرانند]. سیاست کلی اسلام درباره اقلیت‌های مذهبی و مخالفان اسلام، از این دو آیه استفاده می‌شود، مادامی که اقلیتها به حقوق اکثریت تجاوز نکنند و بر ضد اسلام و مسلمانان توطئه ننمایند، در کشور اسلامی کاملاً آزاد هستند و مسلمانان وظیفه دارند با آنها به عدالت و نیکی رفتار نمایند. ولی اگر بر ضد اسلام و مسلمانان با کشورهای دیگر بند و بست داشته باشند، مسلمانان موظف هستند جلو فعالیت آنها را بگیرند و هرگز آنها را دوست خود ندانند. آری، آزادی و احترام اقلیت‌های مذهبی در اسلام به پایه‌ای است که اگر کسی از اهل ذمه کاری انجام دهد که در شرع آنها جایز است، ولی در شرع اسلام حرام می‌باشد مانند: شرابخواری، در حکومت اسلامی، کسی حق ندارد متعرض او بشود، مادامی که به آن عمل تظاهر ننمایند. و اگر به آن تظاهر کنند، به عنوان نقض قانون «تحت‌الحمایگی» مورد بازخواست قرار می‌گیرند. اما اگر عملی انجام بدهند که در دین آنها هم عملی حرام است مانند: زنا و لواط و ... از نظر حقوق با مسلمان هیچ تفاوتی ندارند، و قاضی حق دارد حدّ جاری کند و می‌تواند او را به ملت خود تحویل بدهد تا طبق قوانین مذهبی خودشان مجازات کنند. در فقه اسلامی می‌خوانیم: اگر دو نفر از اهل ذمه، مرافعه خود را پیش قاضی مسلمان ببرند، قاضی مخیر است یا میان آنان، طبق حکم اسلام قضاوت نماید و یا اینکه، از او اعراض کند به موجب آیه شریفه: «فَاِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ اَوْ اَعْرِض عَنْهُمْ» مائده/۴۲ اسلام به مسلمانان اصرار و تأکید می‌کند که پیمان‌های خود را در مورد حمایت از اهل ذمه محترم بشمارند و با آنان مدارا و خوش‌رفتاری کنند، چنانکه در قرآن مجید آمده است: «وَ لا تُجادِلُوا اَهْلَ الْکتابِ اِلاَّ بِالَّتی هی اَحْسنُ اِلاَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَ قولُوا آمَنّا بِالَّذِی اُنْزِلَ اِلَیْنا وَ اُنْزَلَ اِلَیْکُمْ» عنکبوت/۴۶ [با اهل کتاب جز به طریق نیکو مجادله نکنید، مگر کسانی که از آنان ستم کرده‌اند به آنها بگوئید به کتاب خویش و کتاب شما ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما مطیع او هستیم ...] پیامبر گرامی درباره اهل کتاب، مسلمانان را به رفق و مدارا توصیه کرده است، در این‌باره از پیامبر گرامی(ص) حدیثی نقل شده که فرمود: «من ظلم معاهدا و کلفه فوق طاقته فانا حجیجه یوم القیامهٔ» (فتوح البلدان/۱۶۷ ط مصر) [هر کس بر هم پیمان مسلمانان ستم کند یا به او بیش از طاقت، تکلیف نماید در روز قیامت، من شخصاً طرف حساب او هستم]. و در جای دیگر می‌فرماید: «من آذی ذمیا فانا خصمه و من کنت خصمه خصمته یوم القیامهٔ» (روح الدین الاسلامی/۲۷۴) [هر کس به اهل ذمه اذیت کند، من دشمن او هستم در روز قیامت از او انتقام خواهم گرفت].

دادگاه بلژیک به چه علّت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پرسش

دادگاه بلژیک به چه علّت آقای هاشمی رفسنجانی را محکوم کرد؟

پاسخ

شخصی از تبعهء بلژیک که در ایران بود, به دادگاه بلژیک از آقای هاشمی رفسنجانی شکایت کرد ومدعی شد مدتی که من در ایران بودم , به دستور آقای هاشمی مرا مورد ظلم و اذیّت قرار دادند. دادگاه بلژیک ایشان را محکوم کرد و بعد که ایران سفیر بلژیک را به وزارت امور خارجه فرا خواند, دولت بلژیک نیز مسئلهء را خاتمه یافته اعلام و اظهار کرد: این رأی قاضی بوده و ربطی به دولت بلژیک ندارد و از ایران عذرخواهی کرد. البته این اتهامات یکی از وسایل تبلیغی علیه جمهوری اسلامی و برای مخدوش

کردن چهرهء ایران در صحنهء بین المللی صورت گرفته بود.

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشـر به عنوان یـک موجود صـاحب حیـات و زنـدگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و اسـتفاده هایی که برای شـخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشـر» تدوین شـد که در ضـمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشـر را نقض می کنند. و سـیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شـرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشـر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسـلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و

جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پرسش

حقوق بشر که در مجامع بین المللی مطرح می شود چیست؟

پاسخ

بشر به عنوان یک موجود صاحب حیات و زندگی در این کره خاکی صاحب حقوقی است حقوق به معنای بهره، منافع، ثروت و دارایی و استفاده هایی که برای شخص ثابت شده است. پس از جنگ جهانی دوم رساله ای تحت عنوان «حقوق بشر» تدوین شد که در ضمن مواد و تبره هایی حقوق بشر را بیان داشته است. لیکن متأسفانه کشورهای غربی در رأس کشورهایی هستند که حقوق بشر را نقض می کنند. و سیاست دروغین آنها اقتضاء می کند که کشورهایی شرقی بخصوص کشورهای اسلامی را متهم به نقض حقوق بشر کنند تا از آب گل آلوده بهره بگیرند. در حالی که اسلام با بهره گیری از منبع وحی و علم الهی، که به ساخت انسان و جامعه انسانی و حقوق آنان احاطه دارد، منادی واقعی حقوق انسان هاست . (بخش پاسخ به سؤالات)

چه فرقی بین سفیر, کاردار, رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پرسش

چه فرقی بین سفیر, کاردار, رایزن و سفیر اکرودیته وجود دارد؟

پاسخ

الف) سفیر (آمباسادور): شخصی که به نمایندگی از جانب یک دولت در پایتخت دولت دیگر اقامت دارد و بالاترین‌درجه و مقام دیپلماتیک است. ب) کاردار (شارژدافر): مأمور سیاسی که در سفارتخانه پس از سفیر یا وزیر مختار کارهای سفارتخانه را اداره کند وسومین مقام دیپلماتیک است.(ر . ک : حقوق دیپلماتیک و کنسولی). ج) رایزن (کانسلر): مشاور مستشار (هر کشوری در کشورهای دیگر ممکن است رایزنی‌های نظامی فرهنگی و ... داراباشد).(ر . ک : همان ص ۵۲) د) سفیر اکرودیته: سفیری که علاوه بر نمایندگی سیاسی دولت متبوع خود در کشوری که مقیم است در کشور مجاورآن نیز به عنوان سفیر اکرودیته فعالیت می‌کند و از نظر حقوق کنسولی مانند سفیر مقیم است. (ر . ک : حقوق بین المللعمومی ص ۲۴۲).{J

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست ؟

پرسش

آیا فروش یا کرایه شرکت یا سازمانی به غیر مسلمان بخصوص غیرایرانی اشکالی دارد؟ آیا این قاعده نفی سبیل نیست ؟

پاسخ

مسأله واگذاری سازمان یا شرکتی به غیر مسلمانان بستگی به ماهیت آن سازمان و کیفیت قرارداد دارد. در صورتی کهاین واگذاری موجب سلطه و سیطره غیر مسلمانان داخل یا خارجی بر مسلمین گردد خلاف آیه شریفه است و جایزنیست، اما در صورتی که ماهیت سازمان واگذار شده یا کیفیت قرارداد به گونه‌ای باشد که چنین سلطه‌ای را موجبنشود بدون اشکال است.{J

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟

پرسش

چرا دولت جمهوری اسلامی برای اجرای حکم سلمان رشدی اقدام نمی کند؟

پاسخ

سلمان رشدی نه داخل ایران است، تا دولت در مورد اواقدام کند و نه طبق قراردادهای بین‌المللی می‌تواند او راتوسط پلیس بین الملل دستگیر و به ایران آورد. فتوای حضرت امام حکمی شرعی و الزامی برای هر فرد مسلمان استو در این زمینه اقدام دولتی ممکن نیست. به عبارت دیگر مقامات بلند پایه سیاسی کشور نیز هر اقدامی در این زمینهانجام دهند، از جهت انجام تکلیف شرعی فردی است نه اقدام دولتی.

مقاوله نامه؟ حضانت فرزند؟

پرسش

مقاوله نامه؟ حضانت فرزند؟

پاسخ

مقاوله نامه «Convention» نوعی از معاهدات بین المللی است که معمولا برای اسنادی که جنبه رسمی و چند جانبه دارند به کار می رود، همچنین معاهدات چند جانبه که توسط ارکان سازمان های بین المللی مانند کنفرانس سازمان بین المللی کار و مجمع سازمان هواپیمایی کشوری بین المللی به تصویب می رسد مقاوله نامه می گویند. معاهدات چند جانبه معروف به قانونی «Law-making» نیز عنوان مقاوله نامه دارند. مانند مقاوله نامه های مصوب کنفرانس های اول و دوم لاهه (۱۹۰۷-۱۸۹۹)، مقاوله نامه های دین درباره حقوق معاهدات (۱۹۶۹ و حقوق کنسولی و حقوق دیپلماتیک (۱۹۶۳-۱۹۶۱) و مقاوله نامه حقوق دریاها مورخ ۱۹۸۲. حضانت نهبای؟؟؟؟ سرپرستی و نگهداری اطفال است که بر پدر و مادر هم حق و هم تکلیف می باشد. و حضانت از نظر حقوقی برابر مواد ۱۱۶۸ تا ۱۱۷۸ قانون مدنی بشرح ذیل می باشد. (ماده ۱۱۶۹) برای نگاهداری طفل مادر تا دو سال از تاریخ ولادت و اولویت خواهد داشت. پس از انقضاء این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث «دختر» که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود. که طبق قانون اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست، مبتلا به جنون شود یا بدیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود و نیز با فوت یکی از ابوین حضانت طفل با آنکه زنده است خواهد بود. و طبق ماده ۱۱۷۲ قانون مدنی هیچیک از ابوین حق ندارند در مدتی که حضانت طفل بعهده آنهاست از نگهداری او امتناع کنند در صورت امتناع یکی از ابوین حاکم باید بتقاضای دیگری یا تقاضای قیم یا یکی از اقربا و یا به تقاضای مدعی العموم «که دادستانها و یا رئیس دادگستری هر شهر» باشند، نگهداری و حضانت طفل را به هر یک از ابوین که حضانت بعهده اوست الزام می کند. در صورتیکه الزام ممکن یا مؤثر نباشد حضانت با خرج پدر و هرگاه پدر فوت شده باشد بخرج مادر تأمین می شود. برابر قوانین حقوقی هرگاه در اثر عدم مواظبت یا انحطاط اخلاقی پدر یا مادری که طفل تحت حضانت اوست، صحت جسمانی و یا تربیت اخلاقی طفل در معرض خطر باشد، محکمه می تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او یا به تقاضای رئیس حوزه قضائی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند، اتخاذ کند. لذا موارد ذیل از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی هر یک از والدین است. ۱. اعتیاد زیان آور به الکل، مواد مخدر و قمار ۲. اشتهار به فساد اخلاقی و فحشا ۳. ابتلا به بیماریهای روانی با تشخیص پزشکی قانونی ۴. سوء استفاده از طفل یا اجبار او به ورود در مشاغل ضداخلاقی مانند فساد و فحشاء، تکدی گری و قاچاق، تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف. و از نظر شرعی نیز بنا بر نظر اکثریت فقهاء، حضانت و سرپرستی طفل در مدت شیرخوارگی یعنی تا دو سال با مادر است چه او را شیر بدهد یا نه و چه دختر باشد یا پسر و پدر در این مدت حق گرفتن او را ندارد. اما پس از دو سال اگر طفل پسر باشد پدر برای حضانت احق و سزاوارتر است و اگر دختر باشد تا هفت‌سالگی مادر احق به حضانت اوست، حتی اگر زن را طلاق داده باشند تا شوهر نکرده حق سرپرستی او محفوظ است ، (جامع‌المسائل آیت‌الله فاضل، ج ۲، ص ۴۳۸ - تحریرالوسیله امام خمینی، ج ۳، ص ۵۵۶). حضانت و نگهداری پسر بچه تا دو سال و دختر بچه تا هفت سال با مادر است و بعد آنها را باید به پدر تحویل دهد ، (مجمع‌المسائل آیت‌الله گلپایگانی، ج ۳، س ۱۰۴۵). تا دو سال پسر یا دختر تمام نشده پدر نمی‌تواند او را از مادرش جدا کند زیرا نگهداری بچه (در این مدت) حق مشترک پدر و مادر است و احوط و اولی آن است که بچه را تا هفت سال از مادرش جدا نکند ، (توضیح‌المسائل آیت‌الله سیستانی، س ۲۴۱۷). حق سرپرستی طفل پسر باشد یا دختر، بنا بر اظهر تا دو سال برای مادر است اما بعد از دو سال تا هفت سال پدر هم حق سرپرستی دارد و در این پنج سال احوط آن است که حق سرپرستی پسر با پدر و دختر با مادر است ولی بعد از هفت سال حق سرپرستی، فقط از آن پدر است ، (توضیح‌المسائل آیت‌الله بهجت، مسأله ۱۹۸۴).

فرم های حقوقی

دادخواستهای حقوقی

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال پلاک ثبتی ملک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال و مطالبه وجه التزام

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال حقوق اعیانی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

به تنظیم سند رسمی انتقال و تسلیم مبیع و بدوا صدور قرار دستور موقت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال با کسر بهای پارکینگ

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی ۵/۱ دانگ مشاع از ۶ دانگ

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به حضور در دفترخانه و تنظیم سند رسمی انتقال (از سوی وکیل)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به تنظیم سند رسمی انتقال (مواقعی که در مبایعه نامه تعهد فروشنده به تنظیم سند رسمی درج نشده باشد)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به فک رهن

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به اجرای تعهد و بدوا صدور دستور موقت بر منع تصرف و استفاده

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

داد خواست الزام به ایفای تعهد و اجرای مفاد قرارداد و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین خواسته و توقیف عین پلاک ثبتی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به پرداخت میزان بدهی بانک مرتبط به مورد معامله و فک رهن

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به اخذ پایان کار, تفکیک و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تفکیک مورد معامله

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تسلیم مورد معامله و الزام به حضور در دفترخانه و انتقال پلاک ثبتی و بدوا صدور قرار دستور موقت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تحویل مورد معامله و بدوا صدور قرلر دستور موقت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به انجام تعهد و پرداخت بدهی مالیات مشاغل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم سـند رسمی انتقال, اخذ پایان کار و تفکیک و تسلیم مورد معامله و بدوا صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال (از سوی وکیل)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست توقیف عملیات اجرایی, ابطال مزایده, دستور موقت و الزام به تنظیم سند رسمی انتقال

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل (در خصوص مبایعه نامه)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه فرم مبایعه نامه پلاک ثبتی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تسلیم مورد معامله و صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال و جلوگیری از تخریب و احداث بنا

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل و اجرای آن جهت ضبط حضور یا عدم حضور طرفین در دفترخانه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور دستور موقت بر منع نقل و انتقال پلاک ثبتی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور دستور موقت بر جلوگیری و منع ادامه عملیات ساختمانی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ قولنامه از سوی خریدار به لحاظ در تصرف زمین شهری بودن ملک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تقاضای ابطال رای کمیسیون ماده ۱۲ و صدور حکم بر دایر بودن ملک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست خلع ید و قلع و قمع بنا, اجرت المثل دوران تصرف و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ قولنامه از سوی فروشنده به لحاظ تاخیر خریدار در مراجعه به دفتر خانه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تایید فسخ قرارداد, خلع ید, پرداخت اجرت المثل و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اجازه انجام معامله نسبت به سهم مشمول خدمت وظیفه عمومی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ(صفحه) اول سند مالکیت(ملک)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه اجرت المثل مورد معامله و بدوا صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجر به لحاظ انقضا مدت اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه آپارتمان به لحاظ انقضای مدت اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل اماکن مسکونی به لحاظ انقضای مدت اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل عین مستاجره به لحاظ انقضاء مدت اجاره و الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ امتناع مستاجر از تنظیم سند رسمی اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احتیاج شخصی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به دلیل نیاز شخصی جهت اشتغال به شغل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به علت نیاز شخصی مالک یا بستگانش به محل برای سکنی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به لحاظ نیاز شخصی موجر یا مالک به محل کسب

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به منظور نوسازی ملک مورد اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه پروانه ساختمان(جهت تخلیه ملک مورد اجاره)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه فرم (برگ) مفاصاحساب نوسازی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ گواهی ساختمان (پایان کار)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تجدد بنا

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه اماکن تجاری به لحاظ احداث ساختمان جدید

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به علت انتقالبه غیر بدون مجوز (مورد اجاره)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ انتقال به غیر و صدور قرار تامین دلیل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد انتقال به غیر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به علت تغییر نحوه استفاده از عین مستاجره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل و تخلیه مورد اجاره به لحاظ تغییر شغل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه و تحویل مورد اجاره در موارد ایجاد مرکز فساد

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به علت تاخیر در پرداخت اجاره بها

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه به علت تعدی و تفریط(مستاجر)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تعددی یا تفریط و صدور قرار تامین دلیل (از سوی وکیل)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دلایل و منضمات دادخواست های تخلیه ید (در رابطه استیجاری)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور و اجرای قرار تامین دلیل در موارد تعدی و تفریط مستاجر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن اداری, تجاری

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعدیل اجاره بهای اماکن تجاری

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعدیل اجازه بها و الزام به پرداخت ما به التفاوت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند رسمی اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم اجاره نامه رسمی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به حضور در دفترخانه و تنظیم سند رسمی اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل در موارد انتقال قطعی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجره(در موارد اجاره نامه رسمی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجر(در موارد اجاره نامه عادی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ اجاره و تخلیه و تحویل عین مستاجر و الزام خوانده به پرداخت اجور معوقه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه اجرت المثل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تادیه اجور معوقه و تخلیه مورد اجاره به علت عدم پرداخت اجاره بها

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تخلیه مورد اجاره به لحاظ تاخیر در پرداخت اجاره بها(اجاره نامه عادی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست عسر و حرج موجر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین دلیل با کارشناس

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تامین دلیل در مورد رابطه استیجاری

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ داد خواست به داد گاه عمومی نخستین

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی اجاره (از سوی مستاجر جدید)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم سند انتقال سر قفلی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تنظیم سند رسمی حقوق سر قفلی مغازه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی(در موارد وجود اجاره نامه عادب)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تعیین اجاره بها و الزام به تنظیم سند اجاره رسمی(در موارد توافق شفاهی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تعمیرات اساسی(در مورد اجاره)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تجویز انتقال منافع و حق کسب و پیشه و تجارت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تجویز انتقال منافع مورد اجاره به ثالث (از سوی وکیل)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اخذ مهلت به دلیل عسر و حرج مستاجر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت انقضای مدت اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تأمین دلیل تخلیه و تحویل ملک مورد اجاره به علت فسخ بقیه اجاره

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام اداره ثبت اختراعات و ابتکارات به ثبت اختراع

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اجازه فروش ملک (مشاع) غیر قابل افراز

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست خلع ید از زمین کشاورزی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه چک از صادر کننده و ظهرنویس (به نحو تضامن)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه ای از برگه چک (کامل)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار تامین خواسته و مطالبه وجه چک بلامحل و خسارت تادیه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه چک حقوقی متعلق به شرکت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

مدارک لازم برای تهیه و تنضیم دادخواست حقوقی چک بلامحل

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه چک و شرایط صوری آن

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه فرم گواهی نامه عدم پرداحت چک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه فرم گواهی نامه کسر موجودی حساب (چک)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه سفته واخواست شده از متعهد و صدور قرار تأمین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه فرم مخصوص واخواست نامه سفته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت

http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه دیگر برگ واخواست نامه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه سفته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه سفته واخواست شده و صدور قرار تأمین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه سفته از متعهد و ظهرنویس(به نحو تضامن)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه برات واخواست شده

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه کارکرد قرارداد پیمانکاری

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه هزینه های انجام شده از شرکت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه وجه با توجه به رسید عادی (کتبی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام کانون وکلای دادگستری به اعطلی پروانه وکالت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست برای صدورقرار تامین خواسته

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ دادخواست تجدید نظر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تجدید نظر به دادگاه تجدید نظر استان

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تجدید نظر به دیوان عالی کشور

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اعاده دادرسی و تاخیر اجرای حکم

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ دادخواست تجدید نظر (واخواهی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

صفحه دوم دادخواست تجدید نظر (واخواهی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست واخواهی (اعتراض به رای غیابی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست ورود ثالث

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست جلب ثالث

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اعتراض ثالث نسبت به جکم

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

شرایط دعاوی ورود ، جلب و اعتراض ثالث

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست ابطال شناسنامه و صدور شناسنامه جدید

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اصلاح شناسنامه از لحاظ تاریخ تولد

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

آیا می توان سن مندرج در شناسنامه را تغییر داد ؟

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تغییر نام کوچک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تغییر نام کوچک فرزند توسط ولی قهری

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور گواهی حصر وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه دیگر دادخواست صدور گواهی انحصار وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور گواهی حصر وراثت (شهید)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

مدارک لازم برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

صفحه دوم استشهادیه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه دیگر برگ استشهادیه برای اخذ گواهی انحصار وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید. شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

صفحه دوم استشهادیه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

نمونه رونوشت اگهی حصر وراثت

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست اثبات صحت و اصالت وصیت نامه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تقاضای اثبات صحت و اصالت وصیت نامه عادی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تنفیذ وصیت نامه عادی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور قرار مهر و موم و تحریر ترکه متوفی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تقسیم ماترک متوفی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

مدارک لازم برای درخواست تقسیم ترکه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواستهای خانوادگی

دادخواست صدور گواهی عدم سازش (طلاق توافقی)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخوایت طلاق به لحاظ سوء رفتار و یا سوء معاشرت زن

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست گواهی عدم امکان سازش به لحاظ عدم رعایت دستور دادگاه در مورد اشتغال به کار یا حرفه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بروز عیب در طرف

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح باتوجه به عیوب مذکور در ماده ۱۱۲۳ قانون مدنی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح به جهت بیماری برص(پیسی) زوجه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ جنون ادواری زوجه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح به لحاظ بیماری صرع زوجه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست فسخ نکاح به جهت تدلیس

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تمکین زوجه

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به تمکین (خاص و عام)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست تقاضای صدور حکم تمکین (خاص)

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست استرداد هدایای داده شده در دوران نامزدی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست مطالبه خسارات ناشی از برهم زدن نامزدی

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست ملاقات فرزند از سوی زوج

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست الزام به ملاقات فرزند مشترک

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور حکم حضانت فرزند برای پدر

شما به سایت http://www.samalaw.com/html/law-forms.html مراجعه نمائید.

دادخواست صدور مجوز ازدواج مجدد برای زوج

سایت های مرتبط

۱- پایگاه علائم و نامهای تجاری ایران

http://www.brandok.com

۲- انجمن طرحهای صنعتی استان اصفهان

http://www.irantsi.com

۳- روزنامه رسمی ایران

http://www.dastour.ir/rooznamehrasmi.ir

۴- ثبت اسناد کشور

http://www.ssaa.ir

۵– خبرگزاری ایران

http://www.irna.ir

۶– پایگاه اطلاع رسانی قوه قضائیه

http://www.dadiran.ir

۷– مجلس شورای اسلامی

http://www.majlis.ir

۸– پایگاه تخصیص شناسه ملی اشخاص حقوقی کشور

http://www.ilenc.ir

۹– وزارت دادگستری

http://www.justice.ir/portal/home

۱۰– کاداستر ایران

http://www.irancadastre.ir

۱۱– کانون سردفتران و دفتریاران

http://www.notary.ir

۱۲– کانون وکلای دادگستری مرکز

http://www.icbar.ir

۱۳– سامانه پرداخت الکترونیکی وجوه دفاتر اسناد رسمی

http://www.sabt.sep.ir

۱۴– سامانه مدیریت اطلاعات و مستند سازی املاک دولتی (ماد)

http://maad-ssaa.ir

۱۵– سازمان امور مالیاتی کشور

http://www.intamedia.ir

۱۶- سامانه ملی رسیدگی به شکایات و اعلامات

http://www.shekayat.bazresi.ir

۱۷- سایت حقوق فناوری اطلاعات

http://www.ilaw.ir

۱۸- فهرست اسامی دفاتر اسناد رسمی کشور

http://www.ssaa.ir/Default.aspx?tabid=۸۱۳

۱۹- پرتال دفاتر پیشخوان خدمات دولت و بخش عمومی و غیر دولتی کشور

http://www.ictb.ir

۲۰- پایگاه اطلاع رسانی اصناف کشور

http://www.asnaf.ir

۲۱- بزرگترین بانک اطلاعات حقوق ایران

http://www.vekalatdirectory.com

۲۲- اولین خدمات ترجمه از طریق نمابر و پست الکترونیک در ایران

http://www.tarjomeh.com

۲۳- ستاد مردمی رسیدگی به امور دیه وکمک به زندانیان نیازمند

http://www.ipro.ir

۲۴- مرکز ارتباطات مردمی قوه قضائیه

http://www.moshaver۱۲۹.ir

۲۵- اداره کل اجتماعی و فرهنگی قوه قضائیه

http://www.aafaagh.ir

۲۶- روزنامه حمایت

http://www.hemayat.ir

۲۷– ماوی (نشریه داخلی قوه قضائیه)

http://www.maavanews.ir

۲۸– ستاد مرکزی مبارزه با قاچاق کالا و ارز

http://www.eqtesadepenhan.com

۲۹– سازمان تعزیرات حکومتی

http://www.tazirat.gov.ir

۳۰– مرکز شوراهای حل اختلاف

http://www.shoradad.ir

۳۱– دیوان عالی کشور

http://www.divanealee.gov.ir

۳۲– دادستانی کل کشور

http://www.dadsetani.ir

۳۳– دیوان عدالت اداری

http://www.divan-edalat.ir

۳۴– سازمان زندانها و اقدامات تامینی و تربیتی کشور

http://www.prisons.ir

۳۵– شوراهای حل اختلاف کشور

http://www.shoradad.ir/Default.aspx?tabid=۱۳۵۴

۳۶– سازمان قضایی نیرو های مسلح

http://www.imj.ir

۳۷– سازمان ثبت اسناد و املاک کشور

http://www.ssaa.ir

۳۸– سازمان پزشکی قانونی کل کشور

http://www.lmo.ir

۳۹– سازمان بازرسی کل کشور

http://www.gio.ir

۴۰– نشانی دادگستری های کشور

آذربایجان شرقی

http://www.dadgostari-as.ir

آذربایجان غربی

http://www.dadgostary-ag.ir

اردبیل

http://www.dadgostari-ard.ir

البرز

http://www.dadgostarialborz.ir

اصفهان

http://www.dadesfahan.ir

ایلام

www.dadilam.ir

بوشهر

http://www.dadbus.ir

تهران

http://www.tehranjudiciary.ir

چهارمحال و بختیاری

www.dadgostary-chb.ir

خراسان جنوبی

http://www.dadkj.ir

خراسان رضوی

http://www.dadgostarikhr.ir

خراسان شمالی

http://www.dadkhs.ir

خوزستان

http://www.dadgostari-khz.ir

زنجان

http://www.mizanzanjan.com

سمنان

http://www.dadsemnan.ir

سیستان و بلوچستان

http://www.dadgostari-sb.ir

فارس

http://www.dadfars.ir

قزوین

http://www.dadgostariqazvin.ir

قم

/http://www.dadgostariqom.ir

کردستان

http://www.dadgostari-kurdistan.ir

کرمان

http://www.kermandadgostari.ir

کرمانشاه

http://www.dadgostari-ksh.ir

کهگیلویه و بویراحمد

www.dadgostari-kb.ir

گلستان

http://www.dadgostary-golestan.ir

گیلان

/http://www.dadgil.ir

لرستان

/http://www.dadgostari-lorestan.ir

مازندران

http://www.mazandjudiciary.ir

مرکزی

http://www.dadgostarimarkazi.ir

هرمزگان

http://www.dadhor.ir

همدان

http://www.dadhm.ir

یزد

http://www.dadgostariyazd.com

۴۱- پایگاه های اطلاع رسانی استانی اداره کل ثبت اسناد و املاک

۱- اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان شرقی

http://www.as.ssaa.ir

۲-ادراه کل ثبت اسناد و املاک استان اردبیل

http://www.ar.ssaa.ir

۳-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان اصفهان

http://www.es.ssaa.ir

۴-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان ایلام

http://www.il.ssaa.ir

۵-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان چهارمحال و بختیاری

http://www.cb.ssaa.ir

۶-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان رضوی

http://www.kh.ssaa.ir

۷-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان شمالی

http://www.kl.ssaa.ir

۸-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خوزستان

http://www.kz.ssaa.ir

۹-اداره کل ثبت اسناد و املاک استان تهران

http://www.th.ssaa.ir

۱۰–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان زنجان

http://www.zn.ssaa.ir

۱۱–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سمنان

http://www.sm.ssaa.ir

۱۲–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان سیستان و بلوچستان

http://www.sb.ssaa.ir

۱۳–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان فارس

http://www.fr.ssaa.ir

۱۴–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمان

http://www.kr.ssaa.ir

۱۵–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گلستان

http://gs.ssaa.ir

۱۶–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان گیلان

http://www.gl.ssaa.ir

۱۷–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان هرمزگان

http://www.hr.ssaa.ir

۱۸–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان همدان

http://www.hm.ssaa.ir

۱۹–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مازندران

http://www.mz.ssaa.ir

۲۰–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان مرکزی

http://www.mr.ssaa.ir

۲۱–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان آذربایجان غربی

http://www.ag.ssaa.ir

۲۲–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قزوین

http://www.qz.ssaa.ir

۲۳–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان قم

http://www.qm.ssaa.ir

۲۴–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان لرستان

http://www.lr.ssaa.ir

۲۵–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کردستان

http://www.kd.ssaa.ir

۲۶–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان البرز

http://www.al.ssaa.ir

۲۷–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان یزد

http://www.yz.ssaa.ir

۲۸–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان خراسان جنوبی

http://www.kj.ssaa.ir

۲۹–اداره کل ثبت اسناد و املاک استان کرمانشاه

http://www.ks.ssaa.ir

آزمون های حقوی

۱– آغاز ثبت‌نام کارشناسان رسمی دادگستری ۸۹؛ – ۱۳۸۹

ثبت نام آزمون کارشناسان رسمی دادگستری سال ۸۹ آغاز شد.karshenas به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران(ایسنا)، این آزمون در اجرای مفاد بند (الف) ماده (۷) قانون کانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب جلسه مورخ ۱۸ فروردین‌ماه سال ۸۱ به منظور جذب و تامین کارشناسان مورد نیاز کانون‌های کارشناسان رسمی دادگستری استان‌ها در نقاط مختلف کشور برگزار می‌شود. ثبت‌نام این آزمون تا ۲۶ اسفندماه سال جاری ادامه خواهد داشت و اطلاعیه جدید شورای عالی مبنی بر خاتمه یا تمدید احتمالی مهلت ثبت‌نام ضمن اعلام در پایگاه اطلاع‌رسانی شورای عالی به نشانی www.scioe.org و در صورت لزوم در جراید کثیرالانتشار روز چهارشنبه ۲۵ اسفندماه نیز منتشر خواهد شد. آزمون کارشناسان رسمی دادگستری سال جاری در قالب ۳۵ رشته و به صورت دو مرحله‌ای (شفاهی و کتبی) تابستان سال آینده برگزار خواهد شد. متقاضیان جهت کسب اطلاعات بیشتر می‌توانند به نشانی اینترنتی مذکور مراجعه کنند. نقل از ایسنا

۲– دانشکده علوم قضایی آزمون جامع علمی حقوق برگزار می‌کند – ۱۳۸۹

دانشکده علوم قضایی، آزمون جامع علمی حقوق را در اردیبهشت‌ماه سال ۹۰ برگزار می‌کند.isna به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، عناوین رشته‌های مورد آزمون، حقوق خصوصی، حقوق جزا، حقوق بین‌الملل وحقوق عمومی است و دانشجویان رشته حقوق در سراسر کشور می‌توانند در این آزمون شرکت کنند. بر اساس این گزارش از نفرات برتر در هر رشته تقدیر به‌عمل خواهد آمد. نقل از ایسنا

۳– مدیرکل آموزش قضات خبرداد: آزمون تصدی امر قضا ۹ مهر برگزار می‌شود – ۱۳۸۹

مدیرکل آموزش قضات خبر داد: آزمون داوطلبان تصدی امر قضا به روز جمعه مورخ ۹/۷/۸۹ موکول شد.ازمون حسن افشار در گفت‌وگو با خبرنگار حقوقی ایسنا، گفت: به لحاظ تقاضای مناطق چهارگانه مجری برگزاری آزمون در تبریز، مشهد، اهواز و کرمان آزمون داوطلبان تصدی امر قضا از تاریخ ۲۶/۶/۸۹ به روز جمعه مورخ ۹/۷/۸۹ موکول شد. داوطلبان می‌توانند جزئیات اطلاعات این آزمون را با مراجعه به سایت معاونت آموزش قوه قضاییه به نشانی www.lawtraining.ir دریافت کنند. منبع:ایسنا

۴ – اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۸

سئوالات اختبار آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲/۷/۱۳۷۸ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – آقای منصور دادخواستی به خواسته مبلغ بیست و یک میلیون ریال بطرفیت آقای ابراهیم تقدیم دادگاه عمومی نموده که بشعبه ۴ ارجاع ، و در ضمن دادخواست توضیح داده که مبلغ خواسته بابت خسارتی است که در اثر اقدامات بدون مجوز خوانده به دیوارخانه متعلق به وی وارد شده است خواهان در جریان رسیدگی به دعوی حقوقی فوق شکایت کیفری نیز با عنوان تخریب علیه آقای ابراهیم تقدیم دفتر دادگاههای عمومی نموده که جهت رسیدگی به شعبه ۷ دادگاه ارجاع و ضمن آن توضیح داده که متقاضی صدور حکم محکومیت کیفری آقای ابراهیم باتهام تخریب میباشد . شعبه ۷ دادگاه عمومی به موضوع شکوائیه رسیدگی و سرانجام باستناد اینکه آقای منصور ابتدا "دادگاه حقوق را مرجع دعوی خصوصی خود قرار داده (با تقدیم دادخواست حقوقی) باستناد ماده ۱۵ قانون آئین وی را می پذیرید یا خیر ؟ در صورت مثبت بودن جهات و موجبات تجدیدنظر خواهی را با استناد به مواد قانونی مشروحاً بیان نمائید و در صورتی که دفاع از حقوق آقای منصور را بعهده نمی گیرید دلایل عدم قبول وکالت را با توجه به قوانین کیفری مشروحاً بیان نمائید . بارم هشت نمره ۲ – یکی از مامورین دولتی باتهام اینکه برخلاف قانون آزادی فردی از افراد جامعه را

سلب نموده تحت تعقیب قرار میگیرد . دادگاه به موضوع رسیدگی مستنداً به ماده ۵۷۰/ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) وی را به شش ماه زندان محکوم مینماید . متهم از رای صادره تجدیدنظرخواهی نموده ، دادگاه تجدید نظر استان به موضوع رسیدگی ، ضمن تایید حکم صادره بدوی وی را به استناد همان ماده قانونی به مدت پنجسال محرومیت از مشاغل دولتی نیز محکوم نموده است . محکوم علیه به شما مراجعه و اظهار میدارد که باستناد تبصره ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب دادگاه تجدیدنظر حق تشدید مجازات را ندارد و از شما راهنمائی و نظرخواهی حقوقی مینماید . حالیه با توجه به استدلال محکوم علیه نظر شما در این مورد چیست ؟ الف – آیا موافق تشدید مجازات هستید یا خیر ؟ در صورت نظر مستدل خود را بیان کنید . ب – آیا عمل دادگاه تجدید نظر تشدید مجازات است یا اجرای قانون ؟ ج – در قبال نص صریح قانونی تبصره ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب بعنوان وکیل دادگستری چه اقدامی برای وی انجام می دهید ؟ نظریات خو درا مشروحاً بیان نمائید . بارم هفت نمره ۳ – یکی از دادگاهها طی اخطاریه ای به کفیل اخطار کرده است که مکفول خود را ظرف مدت بیست روز به دادگاه معرفی کند و در متن اخطاریه توضیح داده شده (در غیراینصورت وجه الکفاله که مبلغ بیست میلیون ریال است از روی مطالبه خواهد شد) . این اخطاریه در اقامتگاه کفیل به همسر او ابلاغ میشود ولی کفیل در مهلت مقرره (بیست روز) قادر به معرفی مکفول خود به دادگاه نمی شود دادگاه پس از انقضاء مدت دستور وصول وجه الکفاله را از کفیل به مبلغ بیست میلیون ریال صادر می نماید . کفیل به شما مراجعه و از شما بعنوان وکیل مدافع استمداد می طلبد . در این خصوص الف – چه اقدامی برای او انجام می دهید تا از پرداخت وجه الکفاله بری شود ؟ ب – دادگاه صلاحیت دار برای مراجعه و اقدام کدام دادگاه است ؟ ج – عنوان حقوقی و قانون درخواستی که از دادگاه مینمائید را ذکر نمائید . و اگر به مواد از قانون استناد مینمائید آن مواد را نیز ذکر نمائید . بارم ۵ نمره

۵ – دروس گرایشهای مختلف حقوق – ۱۳۸۸

* داوطلبان بایـد بر اساس گرایش انتخابی خود به دروس ذکر شده بر اساس هر گرایش که در ذیل آمده است پاسخ دهند. گرایش حقوق خصوصی و حقوق اقتصادی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق مدنی ۴- حقوق تجارت ۵- آئین دادرسی مدنی گرایش حقوق محیط زیست: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق جزای اختصاصی ۳- حقوق بین‌الملل عمومی ۴- حقوق اداری گرایش حقوق مالکیت فکری: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق مدنی ۴- حقوق تجارت گرایش حقوق تجارت بین‌الملل: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق مدنی ۳- حقوق تجارت ۴- حقوق بین‌الملل خصوصی ۵- حقوق بین‌الملل عمومی گرایش حقوق جزا و جرم‌شناسی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق جزای عمومی ۴- حقوق جزای اختصاصی ۵- آئین دادرسی کیفری گرایش حقوق بین‌الملل: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق بین‌الملل خصوصی ۳- حقوق تعهدات ۴- حقوق بین‌الملل عمومی ۵- حقوق اساسی گرایش حقوق عمومی: ۱- متون حقوقی ۲- متون فقه ۳- حقوق بین‌الملل عمومی ۴- حقوق اساسی ۵- حقوق اداری گرایش حقوق بشر: ۱- متون حقوقی ۲- حقوق تعهدات ۳- حقوق بین‌الملل عمومی ۴- حقوق اساسی ۵- سازمان‌های بین‌المللی ۶- حقوق جزا (بشر)

۶ – سئوالات کیفری اختیار کار آموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۸/۸/۸۶ – ۱۳۸۶

سئوال (۱) : اسفندیار به شما مراجعه و اظهار میدارد : سند خانه مسکونی خودرا جهت مرخصی یک از بستگانش از زندان به وثیقه گذاشته است . زندانی پس از اتمام مرخصی به زندان مراجعت ننموده ، اخطاریه ای از اجرا احکام کیفری دادگستری مبنی بر معرفی زندانی ظرف مدت ۲۰ روز به نشانی اسفندیار به عنوان وثیقه گذار ارسال که به همسر وی ابلاغ شده و به اسفندیار تعهد

ابلاغ نموده ا ست ولی اسفندیار ظرف مدت مقرر نتوانسته زندانی را معرفی و تحویل دهد . داستان دستورضبط وثیقه را صادر نموده است و حالا اسفندیار می خواهد در موعد قانونی موضوع ماده ۱۴۳ قانون آئین دادرسی در امور کیفری نسبت به دستور ضبط وثیقه اعتراض نماید .حال با توجه به شرح سئوال : ۱- آیا مقررات آئین دادرسی کیفری در باب آثارقرار تامین نسبت به محکومٌ علیه احکام قطعی کیفری نیز قابل اعمال است یا خیر ؟ مستند به مقررات ورویه قضائی توضیح دهید ؟ ۲- به عنوان وکیل اسفندیار اعتراض خودرابه چه مرجعی تقدیم می نمایید و چه دفاعی بعمل می آورید ؟ مستدل و مستند به مواد قانونی ورویه قضایی توضیح دهید ؟ سئوال (۲) ایرج شکایتی مبنی بر ایراد ضرب و جرح عمدی علیه مازیار مطرح و اعلام نموده بر اثر ایراد ضرب با چوب ، دست راست او شکسته و مبلغ بیست میلیون ریال هزینه درمان دست خود نموده است . در دادسرا قرار وثیقه به مبلغ یکصد میلیون ریال برای مازیار صادر و با تقاضای ایرج ، قرار تامین خواسته مبنی بر توقیف اموال مازیار بمبلغ بیست میلیون ریال صادر و یک دستگاه اتومبیل او توقیف شده است . مازیار با معرفی شهودی که بر صحت ادعای وی گواهی داده اند اعلام داشته ایرج با چاقو به وی حمله و چاقو را به سمت وی نشانه گرفته و اوبرای دفاع از خود چوب به دست ایرج زده تا نتواند با چاقو اورابزند و چاقوی ایرج نیز در صحنه کشف شده است . مستنداً و مستدلاًپاسخ دهید : ۱- آیا عمل مازیار قابل مجازات است ؟ ۲- آیا مازیار مسئولیتی در پرداخت دیه و ضررو زیان ناشی از جرم دارد ؟ ۳- آیا بازپرس تکلیف به اخذ خسارت احتمالی از شاکی در زمان صدور قرار تامین خواسته داشته وآیا اصولاًبازپرس حق صدور قرار تامین خواسته داشته است ؟ ۴- آیا قرار وثیقه که قبل از بررسی دفاعیات متهم صادر شده در زمان صدور متناسب با جرم انتسابی است؟ سئوال(۳): اکبر متوجه می شود تقی با خواهر او رابطه نامشروع داشته ، لذا با مراجعه به وی ، اوراتهدید به شکایت و پیگیری قانونی می نماید . تقی جهت جلوگیری از ورود ضرر حیثیتی و مجازات قانونی ، حاضر می شود یک فقره چک بملغ یکصد میلیون ریال از حساب شخصی خود در وجه اکبر صادر و به وی تسلیم نماید . اماتقی روز بعد به بانک مراجعه ، دستور عدم پرداخت می دهد اکبر با مراجعه به بانک ، گواهی عدم پرداخت به علت کسر موجودی و دستور عدم پرداخت اخذ نموده ولی شکایتی مطرح نکرده است . تقی به شما مراجعه و ضمن شرح ماجرا اظهار میدارد دستور عدم پرداخت چک را سه روز پیش به بانک داده و هیچگونه معامله ای با اکبر نداشته تا او بتواند ادعا کند چک بابت بدهی بوده و دونفر شاهد در زمان صدور چک حضور داشته اند و حاضر به گواهی هستند . مستدلاً و مستند به مواد قانونی پاسخ دهید : ۱- وکالت تقی را میپذیرید ؟ چه اقداماتی انجام می دهید ؟ ۲- آیا عمل اکبر جرم محسوب می شود ؟(در صورت اثبات نوع جرم و مجازات آن چیست ؟ ۳- اگر اکبر شکایت کیفری چک بی محل نماید چه دفاعی از تقی بعمل می آورید ؟ سئوال (۴): زهرا شکایتی در خصوص یک دستگاه اتومبیل پراید علیه رضا مطرح ودر دادسرا توضیح داده اتومبیل پراید خود رادر شیراز بر اساس اعتماد جهت رفتن به مسافرت دو روزه به جهرم به رضا امانت داده ولی رضا آن را در کازرون به حسن فروخته است . شکایت در دادسرای کازرون مطرح و دستور توقیف اتومبیل صادروپس از ابلاغ دستور به حسن در اجرای آن اتومبیل در پارکینگی در کازرون توقیف شده است— سپس حسن به پارکینگ مراجعه و پخش صوت اتومبیل را باز و لاستیکهای آن رابا لاستیک مستعمل تعویض نموده است . مستدلاً و مستنداً توضیح دهید : ۱-کدام دادسرا و دادگاه صالح به رسیدگی است؟ ۲- رضا مرتکب چه جرمی شده است ؟ اگر نظریاتی وجود دارد مستدلاًتوضیح دهید . ۳- آیا حسن نیز مرتکب جرم شده است ؟ مستنداً ومستدلاًتوضیح دهید ؟ سئوال (۵): مسعود بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد ، مادرش بنام زهرا درسال گذشته فوت نموده است برادر مسعود به (بهنام) از غیبت وی که در خارج از کشور بسر میبرده استفاده کرده و با مراجعه به دادگاه حقوقی شیراز و ارائه مدارک و اسناد لازمه بدون ذکر نام مسعود بعنوان ورثه مرحومه زهرا ، گواهی انحصار وراثت خود ودیگر وراث باستثناءمسعود را گرفته و براساس گواهی مذکور اموالی را از مورث به اشخاص ثالث فروخته است . اکنون مسعود از شما میخواهد وکالت وی را پذیرفته از حقوق وی دفاع نمائید . ۱- آیا بهنام مرتکب جرمی شده است ؟۲- در صورت قبول وکالت دلائل و

مستندات ، طرف شکایت مراجع رسیدگی و.... همراه با ذکر دلائل و مستندات قانونی مرقوم دارید . سئوال(۶): بهرام چکی در وجه بهزاد صادر می نماید . بهزاد قبل از حلول اجل ششماهه از تاریخ تحریر چک فوت می نماید . سیاوش که بازمانده منحصر وی بوده ، چک را با شبیه سازی امضای پدر و جهت وصول ظهر نویسی و به بانک واگذار تا وجه چک پس از وصول به حساب پدرش واریز گردد. چک به علت کسرموجودی ، منجر به صدور گواهی عدم پرداخت میگردد. سیاوش در موعد قانونی بهرام را تحت تعقیب قرار میدهد ولی بهرام در قبال دعوای کیفری مطروحه علیه خود باتهام صدور چک بلامحل ، مبادرت به تقدیم شکوائیه کیفری تحت عنوان جعل و استفاده از سند مجعول (به علت ظهر نویسی علیه سیاوش می نماید . آیا وکالت سیاوش را میپذیرید یا خیر ؟ در صورت مثبت بودن پاسخ چه دفاعی در قبال ادعای جعل و استفاده از سند مجعول به عمل می آورید ؟ اگر پاسخ شما منفی است ، دلایل عدم پذیرش رابیان کنید . سئوال (۷): ورثه مرحوم محمد ، علیه جعفر به ارتکاب قتل عمدی مورث خود شکایت کرده اند . اوراق پرونده حاکی است محمد که میهمان جعفر بوده ، پس از مصدومیت به بیمارستان انتقال یافته ، لیکن معالجات موثر واقع نشده و پس از چند روز که در حال اغماء بوده فوت شده است . جعفر اظهار داشته به اتفاق مرحوم محمد و دیگری بنام احمد که باغبان وی می باشد ، پشت بام منزل استراحت می کرده اند که حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب صدائی شنیده ، از خواب برخاسته ، متوجه شده محمد در رختخواب خودنیست و صدای ناله وی پای دیوار در حیاط منزل به گوش میرسد . توضیحات احمد نیز بهمین نحواست . اطرافیان جعفر و چند نفر از همسایگان وی شهادت داده اند که در حدود ساعت ۲بعد از نیمه شب محمد راکه سروصورتش خون آلود بوده و فقط ناله می کرده ، پای دیوار خانه (خانه جعفر) مشاهده کرده اند . گواهی پزشکی قانونی حاکی است محمد بر اثر ضربه مغزی بعلت برخورد سرش با جسم سخت فوت شده است . قرار مجرمیت مبنی بر انتساب قتل عمدی به جعفر از باب لوث بجهت حضورش در محل واقعه صادر، پرونده با صدور کیفر خواست به دادگاه کیفری استان ارسال شده است . با استناد به قانون به موارد زیر به ترتیب و به تفکیک پاسخ دهید . الف – آیا مورد را از موارد لوث میدانید ؟ چرا ؟ ب – چنانچه دادگاه مورد را از موارد لوث بداند ، ۱- چنانچه اولیاء دم (پدر ، مادر و همسروفرزند متوفی تعداد ده نفر واجد شرایط برای قسم در دادگاه حاضر کنند ، آیا آنها با همین تعداد حالفین می توانند اجرای قسامه نمایند ؟ ۲- چنانچه اولیاء دم از متهم مطالبه قسامه نمایند و متهم خودداری کند ، حکم دادگاه چه خواهد بود . ۳- در صورتیکه متهم صحیحاً به قسامه عمل نماید ، حکم صادر ه در مورد او چه خواهد بود ؟ ۴- آیا پدر همسر مرحوم محمد می تواند یکی از حالفین اولیاء دم باشد ؟ سئوال (۸) احمد صندوقدار بانک ملی و محسن به فعالیت در امور تجاری مشغول است . احمد به محسن پیشنهاد می کند ، با دریافت مبلغ پانصد هزار تومان اقداماتی انجام می دهد تا چک صادره توسط محسن بمبلغ سی میلیون تومان که در دست دیگری است ، علیرغم فقدان وجه در حساب وی پاس شود . محسن پیشنهاد احمد را میپذیرد ، مبلغ پانصد هزار تومان را به او میپردازد .احمد وجه یک فقره چک تضمینی سی میلیون تومانی یکی از مراجعین بانک که به حساب دارنده چک واریز میکرده به حساب محسن واریز نموده و به این ترتیب چک صادره توسط محسن پاس می شود . محسن مطابق قرار قبلی فیمابین پس از ۱۵ روز مبلغ سی میلیون تومان را تهیه کرده و به احمد میدهد و احمد وجه مذکور را به حساب دارنده چک تضمینی مورد بحث واریز می نماید . بانک پس از آگاهی از این موضوع ، از احمد در مرجع قضائی شکایت می کند . پس از آن ، احمد خسارات مورد نظر بانک از حیث سود پانزده روزه مبلغ سی میلیون تومان و جریمه متعلقه را به بانک می پردازد و به اتفاق محسن مراتب فوق را در مرجع قضائی تائید می کنند . با ذکر مستندات قانونی پاسخ دهید : ۱- چه جرم یا جرائمی رامتوجه احمد (صندوقدار بانک) میدانید ؟۲- چه جرم یا جرائمی رامتوجه محسن میدانید ؟ ۳- اگر محسن ادعا کند ، برای جلوگیری از صدور گواهینامه عدم پرداخت چک صادره توسط وی و تعقیب و مجازات خود ، ناچار به پرداخت مبلغ پانصد هزار تومان به احمد بوده است دفاع وی راقابل بررسی میدانید ؟ ۴- تکلیف پانصد هزار تومان وجه دریافتی توسط احمد چه میشود ؟ ۵- قرار تامین کیفری مناسب در مورد احمد پس از تفهیم

اتهام به وی چه خواهد بود ؟

۷ – سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال– ۱۳۸۶

به نـام خـدا سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال ۱۳۸۶ درس حقوق تجارت -تاریـخ ۲۳/۹/۸۶ در عـدالت گشـایش است و آن که عدالت را برنتابد, ستم را سخت تر یابد. (از سخنان مولای متقیان علی بن ابیطالب"ع") به دو سوال زیر پاسخ دهید: سوال اول: آقای (الـف) دادخواسـتی به خواسـته الزام به تنظیم سـند رسـمی یکدسـتگاه آپارتمـان به طرفیت شـرکت X سـهامی خاص تقـدیم دادگاه عمومی نموده و اعلام داشـته آپارتمان مزبور را از مـدیرعامل وقت شـرکت به موجب یک برگ مبایعه نامه عادی خریـداری کرده است. وکیل شرکتX در جلسه دادرسـی حاضـر و ضـمن ایراد عـدم توجه دعوی به دلایل ذیل تقاضای رد دعوی خواهان را نموده است: الف) وکیل شـرکت اعلام داشـته آقای (د) مدیر عامل سابق شرکت, مبایعه نامه را شخصاً و به نام خود تنظیم نموده و بیع نامه قـائم به شـخص ایشان است. ذکر عبارت (مـدیرعامل) در داخل پرانتز و ذیل امضاء نشانگر شـغل ایشان بوده و شـرکت طرف معامله نمی باشد. ب) مبایعه نامه فاقد مهر شرکت است. ج) چک ثمن معامله توسط خود مدیرعامل وصول و به حساب شرکت واریز نشده و در دفـاتر قـانونی شـرکت عمل نشـده است. د)آپارتمان متنازع فیه جزء آورده غیر نقـدی شـرکاء و دارایی شـرکت می باشـد. لـذا فروش آن از مصادیق کاهش و تغییر سـرمایه شـرکت است که برابر اساسنامه و قانون تجارت در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده می باشد. بنابراین به فرض که مدیرعامل به نام شرکت هم عمل کرده باشد در این خصوص صالح نبوده, نهایتاً معامله مرقوم فضولی است. اگر شـما وکیل خواهان باشـید چه دفاعی در رد اظهارات وکیل خوانـده به عمل خواهیـد آورد؟ سوال دوم: احمد دلال کاغذ در شـهر تهران می باشـد. آقای (الف) یک محموله کاغـذ وارداتی را در اختیار وی قرار می دهد تا از روی نمونه برای آنها خریدار پیـدا کنـد. با وساطت احمد , آقای (ب) که اقامتگاه وی در شـهر تهران است کاغذها را خریداری و به عنوان ثمن معامله یک قطعه چک به تاریخ ۱۵/۸/۸۵ عهده حساب جاری خود در بانک تجارت تبریز به احمد می دهد. احمد چک مزبور را ظهرنویسی کرده و به (الف) ((مالـک کالا)) تحویل می دهـد. (الف) چک مزبور را در تاریـخ ۱۵/۱۰/۸۵ به بانک ارائه می دهـد ولی به علت فقدان موجودی , چـک برگشت می خورد. (الف) به شـما مراجعه نموده و از شـما می خواهـد به عنوان وکیـل وی برای احقـاق حقوق او اقـدام قضـایی نماییـد. شـما به عنوان وکیـل, دعوی را به طرفیت چه شخصـی و تحت چه عنوانی و در کـدام مرجع قضایی (تهران یا تبریز) اقامه می نماییـد. موفق باشـید به نام خدا وقت یک ساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسـی کیفری کارآموزان وکالت کانون وکلای مرکز ۲۲/۹/۸۶ به دو سؤال زیر مستنداً به مواد قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱) و قانون آئین دادرسـی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری)مصوب ۱۳۷۸ پاسخ دهید: سئوال ۱– مدیر مسئول روزنامه الف در شهرسـتان رفسـنجان (واقع در اسـتان کرمان) به اتهام برهم زدن امنیت کشور و نشـر اکاذیب در روزنامه خود علیه مقامات کشور تحت تعقیب کیفری قرار می گیرد و دادسـتان شهرسـتان مـذکور رأسا تحقیقات مقـدماتی نسبت به اتهامات فوق الذکر را عهده دار می شود پس از اصـدار کیفر خواست پرونـده به دادگاه عمومی جزایی رفسـنجان جهت رسیدگی و صـدور حکم ارسال می گردد. نهایتا مدیر مسـئول مذکور، از طرف دادگاه مورد بحث به دو سال حبس در مورد اتهام برهـم زدن امنیت کشور و به شـش ماه حبس نسبت به اتهـام نشـر اکاذیب محکوم می شود. پس از ابلاغ حکم محکوم علیه در فرجه قانونی از حکم صادره تقاضای تجدیـد نظر می نمایـد. مستندا به مواد قـانونی ذیلاـ پاسخ دهیـد: الف– آیـا موازین قـانونی در ارتباط با تحقیقات مقـدماتی انجام شـده توسط دادستان رعایت گردیده است یا خیر؟ ب– چنانچه احکام صادره را قابل تجدید نظر می دانید مرجع تجدید نظر آن کدام است؟ ج– در صورت تایید و یا نقض حکم صادره از سوی مرجع تجدید نظر، جهات تایید و یا نقض حکم صادره را توضیح دهید. د– متعاقبا چه اقدامی (پس از تایید یا نقض) باید از طرف مرجع مذکور به عمل آید. سئوال ۲– شخصی به اتهام صدور چک بلا محل و شرب

خمر تحت تعقیب کیفری قرار گرفته است ولی در هیچ یک از جلسات رسیدگی شرکت ننموده و وکیل نفرستاده است و لایحه دفاعیه نیز ارسال نداشته است پاسخ دهید: ۱- آیا دادگاه جزایی مجاز است نسبت به اتهامات فوق الذکر رسیدگی و مبادرت به صدور رای نماید؟ ۲-در صورت صدور رای آیا آرای صادره از قابلیت اجرا برخوردار است؟ ۳-آیا آرای مذکور قابل اعتراض و رسیدگی مجدد است؟ ۴-اگر پاسخ مثبت است، رسیدگی مجدد تحت چه عنوانی مطرح می گردد و چه شخص یا اشخاصی می توانند تقاضای رسیدگی مجدد نمایند؟ توجه : لطفا از نوشتن مطالبی که مستقیما با سئوال ارتباطی ندارد جدا اجتناب نمایید. موفق باشید. به نام خدا وقت یک ساعت و نیم(۹۰ دقیقه) سئوالات حقوق مدنی- اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز آذر ماه سال ۱۳۸۶ به پرسش های ذیل پاسخ دهید: استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است. ۱-A به موجب قولنامه ای تَعهد می کند که ملک خود را به مبلغ معین سه ماه دیگر به B بفروشد، و قسمتی از ثمن را نیز دریافت می کند. قبل فرار رسیدن مدَت، آن را طبق سند رسمی به بیع قطعی به "C" می فروشد. معامله دَوم از لحاظ حقوقی چه وصفی دارد، B برای احقان حقوق خود چه اقدام قانونی می تواند انجام دهد، نظرات مختلف را توضیح دهید. ۲-در ضمن یک بیع قطعی شرط می شود که خریدار مادام العمر پدر فروشنده ماهیانه مبلغ یک میلیون ریال به او بپردازد؛ شرط و عقد از لحاظ حقوقی چه وضعی دارد، در فرض صحت، اگر مشروط علیه پس از مدتی از پرداخت اقساط خودداری کند، چه اقدام قانونی و از طرف چه شخص یا اشخاصی علیه وی میسور است؛ فروض مختلف را بررسی و نظرات گوناگون را توضیح دهید. استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است به نام خدا ۱-ماده ۸۷ ق .آ.د.م. اشعار می دارد: ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید.... الف) اگر ایراد بعد از اولین جلسه دادرسی مطرح گردد چه اثر و نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟ (مشخصاً اعلام نمایید تکلیف دادرس در برخورد با ایراد مطروحه بعد از جلسه اول چیست؟). ب) اگر اساساً ایرادی از طرف خوانده مطرح نگردد و دادرس راساً به وجود یکی از ایرادات مندرج در ماده ۸۴ واقف گردد تکلیف چیست؟ ۲- اگر در دعوای بین دو نفر گزارش اصلاحی صادر شده و شخص دیگری بعد از اصلاع از صدور گزارش اصلاحی مدعی حقی در موضوع گزارش اصلاحی باشد چگونه می تواند استیفای حق کند؟ ۳-اگر در مقام ادعای طلب و بعد از صدور قرار تامین خواسته باغ خوانده دعوی که ارزش تقریبی آن برابر طلب خواهان است توقیف گردیده و بعد از آن توسط خواهان دیگر و در پرونده ای دیگر همان باغ به عنوان عین معین موضوع دعوی توقیف گردد و در هر دو پرونده حکم قطعی بر علیه خوانده صادر گردد عملیات اجرایی باغ توقیف شده به نفع کدام یک از محکوم لهما ادامه خواهد یافت؟ ۴- خواهان، دعوایی را مستنداً به قرارداد و به خواسته الزام به انجام تعهد بر علیه خوانده که مجسمه ساز معروف و صاحب سبک خاصی است مطرح می نماید. موضوع تعهد و خواسته دعوا مکلف نمودن خوانده به ساختن مجسمه موضوع قرار داد است. بعد از صدور حکم به نفع خواهان و علی الرغم قطعیت حکم، محکوم علیه از اجرای آن و ساختن مجسمه استنکاف می نماید. به عنوان وکیل محکوم له و برای اجرای حکم چه اقدامی خواهید کرد؟ موفق باشید-ع.آ به نام خدا سؤال اختبار حقوق جزای کانون وکلای دادگستری مرکز چهارشنبه ۲۱/۹/۸۶ کارآموزان محترم به ۲ سوال ذیل پاسخ دهید: سوال ۱- «الف» منشی مدیرکل یکی از وزارت خانه ها می باشد.«ب» که دوست اوست در یکی از روزها به دیدن وی می رود. چون مدیر مربوطه آن روز در مرخصی بسر می برده است.«الف» دوست خود را برای نشان دادن دکوراسیون به اطاق مدیر کل می برد.«ب» ضمن بازدید متوجه اوراق سفید امضاء مهر اداره کل و فرمهای مخصوص مجوز ورود ماشین آلات می گردد. مشارالیه مهر اداره را برداشته و ذیل فرمهای مخصوص مجوز زده و یک ورقه سفید امضاء نیز بر می دارد.«ب» تا این مرحله «الف» را در جریان این اقدامات قرار می دهد و توافق می کنند با هم فکری این دو فرم را تکمیل و به عنوان مجوز مورد استفاده قرار دهند. اما بعداً این شخص بدون اطلاع «الف» و بعد از پیدا کردن یک مشتری،«ج» دو فرم سفید مهر را با درج مشخصات ماشین آلات مورد تقاضای مشتری و با یک امضای ساختگی به نام وی تکمیل و در قبال پول زیادی به او می فروشد و شخص «ج» بعد از

مدتی برای استفاده از مجوزهای مذکور آنها را ارایه که دستگیر می شود. با توجه به داده های فوق به نظر شما: ۱- اقدام«ب» در برداشتن مخفیانه مهر، ورقه سفید امضاء و فرم های مربوط به مجوز جرم است یا خیر، چرا؟ ۲- اقدام«ب» در زدن مهر ذیل دو برگ فرم دارای عناوین کیفری است یا خیر؟ ۳- عمل«ب» در تکمیل فرم های مجوز که بدون اجازه برداشته و مورد استفاده قرار داده و بعد از تکمیل کردن و با امضای ساختگی مجهول و ناشناخته به شخص«ج» (مشتری) می فروشد تحت کدام عنوان کیفری قابل تعقیب است. چرا؟ ۴- آیا به نظر شما «الف» و «ج» قابل تعقیب هستند چرا، در صورت مثبت بودن پاسخ عناوین جزایی را نام ببرید؟ سوال۲-«الف» باتفاق همسر خود در پارک در حال قدم زدن هستند که دو جوان مدتی آنها را تعقیب و سپس نسبت به آنها متلك پراکنی می نمایند.«الف» در مقام پاسخگویی برآمده که در نتیجه کار به خشونت کلامی و بعد به نـــزاع می کشد. دو جوان به«الف» حمله می کننـد.«الف»که مربی ورزش رزمی است دفع حمله می کنـد. یکی از دو جوان ناگهان چاقویی از جیب در آورده به «الف» حمله ور می شود؛ که این بار نیز با فنون ورزشی چاقو از دست جوان خارج می گردد.« الف»که بشدت از توهین و مزاحمت های دو جوان عصبانی شده بود جوان مذکور را شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می دهد. جوان دیگر که دچار ترس گردیده تصور می کند که دوست وی در خطر آنی است. تحت تأثیر این شرایط و برای خلاصی دوست خود سنگی را برداشته و به طرف« الف»پرتاب که تصادفاً به سر وی اصابت و وی را مجروح که بعد از انتقال به بیمارستان به علت شدت جراحات فوت می نماید. با توجه به متن سوال پاسخ دهید: ۱- چه جرایمی در این ماجرا اتفاق افتاده است، چرا؟ ۲- مرتکبین جرایم را معرفی و مجازات آنها را تعیین نمانید؟ ۳- در این حادثه می توان اقدامات جوان ضارب را در قالب دفاع مشروع توجیه نمود یا خیر، چرا؟ پاسخ باید مستدل و مستند به قانون و مختصر و خوانا باشد. موفق باشید دکتر علی نجفی توانا به نام خدا (اختبار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت دوم سال ۸۶) مدت پاسخگویی : یک ساعت و نیم *- استفاده از قانون مجاز میباشد. الف- حقوق ثبت ۱)- از نظر مقررات وضوابط قانونی، تشخیص و تمیز سند مالکیت معارض از غیر آن چه مبنائی دارد؟ (۲/۵ نمره). ۲)- عملیات مقدماتی ثبت ملك را تا ثبت در دفتر املاك به ترتیب نام ببرید.(۲/۵ نمره) ۳)- عدم تبعیت از حدود ثبت شده مجاورین که معلول بی توجهی مامور مربوط یا تغییرات تعاریف جغرافیایی (به علت فاصله زمانی طولانی بین دو تحدید حدود) می باشد منشاء حدوث کدام مشکل ثبتی است؟ مساله را بطور مستدل تحلیل و توجیه نمائید. (۵ نمره) ب- امور حسبی ۱)- بالحاظ اصل۱۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، افراد غیر مسلمان، غیر زرتشتی، غیر کلیمی و غیر مسیحی بعنوان اقلیت های مذهبی ساکن کشور از جهت احوال شخصیه قانوناً تابع چه ضوابطی خواهند بود؟ موضوع را بر پایه اصول حقوقی تحلیل نمائید. (۵ نمره) ۲)- در فرض وجود یك وارث مسلمان بین ورثه متوفی غیر مسلمان (فی المثل مسیحی) امر ترکه و تصفیه و تقسیم آن چه صورتی خواهد داشت؟ مبانی حقوقی وفقهی قضیه را توضیح دهید.(۵ نمره) به نام خدا سوالات اختبار کتبی دوره دوم سال ۱۳۸۶ درس حقوق تجارت -تاریخ ۲۳/۹/۸۶ در عدالت گشایش است و آن که عدالت را برنتابد, ستم را سخت تر یابد. (از سخنان مولای متقیان علی بن ابیطالب ًع ً) به دو سوال زیر پاسخ دهید: سوال اول: آقای (الف) دادخواستی به خواسته الزام به تنظیم سند رسمی یکدستگاه آپارتمان به طرفیت شرکت X سهامی خاص تقدیم دادگاه عمومی نموده و اعلام داشته آپارتمان مزبور را از مدیرعامل وقت شرکت به موجب یک برگ مبایعه نامه عادی خریداری کرده است. وکیل شرکتX در جلسه دادرسی حاضر و ضمن ایراد عدم توجه دعوی به دلایل ذیل تقاضای رد دعوی خواهان را نموده است: الف) وکیل شرکت اعلام داشته آقای (د) مدیر عامل سابق شرکت, مبایعه نامه را شخصاً و به نام خود تنظیم نموده و بیع نامه قائم به شخص ایشان است. ذکر عبارت (مدیرعامل) در داخل پرانتز و ذیل امضاء نشانگر شغل ایشان بوده و شرکت طرف معامله نمی باشد. ب) مبایعه نامه فاقد مهر شرکت است. ج) چك ثمن معامله توسط خود مدیرعامل وصول و به حساب شرکت واریز نشده و در دفاتر قانونی شرکت عمل نشده است. د)آپارتمان متنازع فیه جزء آورده غیر نقدی شرکاء و دارایی شرکت می باشد. لذا فروش آن از مصادیق کاهش و تغییر سرمایه شرکت است که برابر اساسنامه و قانون تجارت

در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده می باشد. بنابراین به فرض که مدیرعامل به نام شرکت هم عمل کرده باشد در این خصوص صالح نبوده, نهایتاً معامله مرقوم فضولی است. اگر شما وکیل خواهان باشید چه دفاعی در رد اظهارات وکیل خوانده به عمل خواهید آورد؟ سوال دوم: احمد دلال کاغذ در شهر تهران می باشد. آقای (الف) یک محموله کاغذ وارداتی را در اختیار وی قرار می دهد تا از روی نمونه برای آنها خریدار پیدا کند. با وساطت احمد , آقای (ب) که اقامتگاه وی در شهر تهران است کاغذها را خریداری و به عنوان ثمن معامله یک قطعه چک به تاریخ ۱۵/۸/۸۵ عهده حساب جاری خود در بانک تجارت تبریز به احمد می دهد. احمد چک مزبور را ظهرنویسی کرده و به (الف) ((مالک کالا)) تحویل می دهد. (الف) چک مزبور را در تاریخ ۱۵/۱۰/۸۵ به بانک ارائه می دهد ولی به علت فقدان موجودی , چک برگشت می خورد. (الف) به شما مراجعه نموده و از شما می خواهد به عنوان وکیل وی برای احقاق حقوق او اقدام قضایی نمایید. شما به عنوان وکیل, دعوی را به طرفیت چه شخصی و تحت چه عنوانی و در کدام مرجع قضایی (تهران یا تبریز) اقامه می نمایید. موفق باشید به نام خدا وقت یک ساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت کانون وکلای مرکز ۲۲/۹/۸۶ به دو سؤال زیر مستنداً به مواد قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۱۳۸۱) و قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری)مصوب ۱۳۷۸ پاسخ دهید: سئوال ۱- مدیر مسئول روزنامه الف در شهرستان رفسنجان (واقع در استان کرمان) به اتهام برهم زدن امنیت کشور و نشر اکاذیب در روزنامه خود علیه مقامات کشور تحت تعقیب کیفری قرار می گیرد و دادستان شهرستان مذکور رأسا تحقیقات مقدماتی نسبت به اتهامات فوق الذکر را عهده دار می شود پس از اصدار کیفر خواست پرونده به دادگاه عمومی جزایی رفسنجان جهت رسیدگی و صدور حکم ارسال می گردد. نهایتا مدیر مسئول مذکور، از طرف دادگاه مورد بحث به دو سال حبس در مورد اتهام برهم زدن امنیت کشور و به شش ماه حبس نسبت به اتهام نشر اکاذیب محکوم می شود. پس از ابلاغ حکم محکوم علیه در فرجه قانونی از حکم صادره تقاضای تجدید نظر می نماید. مستندا به مواد قانونی ذیلا پاسخ دهید: الف- آیا موازین قانونی در ارتباط با تحقیقات مقدماتی انجام شده توسط دادستان رعایت گردیده است یا خیر؟ ب- چنانچه احکام صادره را قابل تجدید نظر می دانید مرجع تجدید نظر آن کدام است؟ ج- در صورت تایید و یا نقض حکم صادره از سوی مرجع تجدید نظر، جهات تایید و یا نقض حکم صادره را توضیح دهید. د- متعاقبا چه اقدامی (پس از تایید یا نقض) باید از طرف مرجع مذکور به عمل آید. سئوال ۲- شخصی به اتهام صدور چک بلا محل و شرب خمر تحت تعقیب کیفری قرار گرفته است ولی در هیچ یک از جلسات رسیدگی شرکت ننموده و وکیل نفرستاده است و لایحه دفاعیه نیز ارسال نداشته است پاسخ دهید: ۱- آیا دادگاه جزایی مجاز است نسبت به اتهامات فوق الذکر رسیدگی و مبادرت به صدور رای نماید؟ ۲-در صورت صدور رای آیا آرای صادره از قابلیت اجرا برخوردار است؟ ۳-آیا آرای مذکور قابل اعتراض و رسیدگی مجدد است؟ ۴-اگر پاسخ مثبت است، رسیدگی مجدد تحت چه عنوانی مطرح می گردد و چه شخص یا اشخاصی می توانند تقاضای رسیدگی مجدد نمایند؟ توجه : لطفا از نوشتن مطالبی که مستقیما با سئوال ارتباطی ندارد جدا اجتناب نمایید. موفق باشید. به نام خدا وقت یک ساعت و نیم(۹۰ دقیقه) سئوالات حقوق مدنی- اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز آذر ماه سال ۱۳۸۶ به پرسش های ذیل پاسخ دهید: استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است. ۱-A به موجب قولنامه ای تَعهد می کند که ملک خود را به مبلغ معین سه ماه دیگر به B بفروشد، و قسمتی از ثمن را نیز دریافت می کند. قبل فرار رسیدن مدَت، آن را طبق سند رسمی به بیع قطعی به" C" می فروشد. معامله دَوم از لحاظ حقوقی چه وصفی دارد، B برای احقان حقوق خود چه اقدام قانونی می تواند انجام دهد، نظرات مختلف را توضیح دهید. ۲- در ضمن یک بیع قطعی شرط می شود که خریدار مادام العمر پدر فروشنده ماهیانه مبلغ یک میلیون ریال به او بپردازد؛ شرط و عقد از لحاظ حقوقی چه وضعی دارد، در فرض صحت، اگر مشروط علیه پس از مدتی از پرداخت اقساط خودداری کند، چه اقدام قانونی و از طرف چه شخص یا اشخاصی علیه وی میسور است؛ فروض مختلف را بررسی و نظرات گوناگون را توضیح دهید.

استفاده از قانون بدون شرح و حاشیه نویسی آزاد است به نام خدا ۱–ماده ۸۷ ق .آ.د.م. اشعار می دارد: ایرادات و اعتراضات باید تا پایان اولین جلسه دادرسی به عمل آید.... الف) اگر ایراد بعد از اولین جلسه دادرسی مطرح گردد چه اثر و نتیجه ای را به دنبال خواهد داشت؟ (مشخصاً اعلام نمایید تکلیف دادرس در برخورد با ایراد مطروحه بعد از جلسه اول چیست؟). ب) اگر اساساً ایرادی از طرف خوانده مطرح نگردد و دادرس راساً به وجود یکی از ایرادات مندرج در ماده ۸۴ واقف گردد تکلیف چیست؟ ۲– اگر در دعوای بین دو نفر گزارش اصلاحی صادر شده و شخص دیگری بعد از اصلاع از صدور گزارش اصلاحی مدعی حقی در موضوع گزارش اصلاحی باشد چگونه می تواند استیفای حق کند؟ ۳–اگر در مقام ادعای طلب و بعد از صدور قرار تامین خواسته باغ خوانده دعوی که ارزش تقریبی آن برابر طلب خواهان است توقیف گردیده و بعد از آن توسط خواهان دیگر و در پرونده ای دیگر همان باغ به عنوان عین معین موضوع دعوی توقیف گردد و در هر دو پرونده حکم قطعی بر علیه خوانده صادر گردد عملیات اجرایی باغ توقیف شده به نفع کدام یک از محکوم لهما ادامه خواهد یافت؟ ۴– خواهان، دعوایی را مستنداً به قرارداد و به خواسته الزام به انجام تعهد بر علیه خوانده که مجسمه ساز معروف و صاحب سبک خاصی است مطرح می نماید. موضوع تعهد و خواسته دعوا مکلف نمودن خوانده به ساختن مجسمه موضوع قرار داد است. بعد از صدور حکم به نفع خواهان و علی الرغم قطعیت حکم، محکوم علیه از اجرای آن و ساختن مجسمه استنکاف می نماید. به عنوان وکیل محکوم له و برای اجرای حکم چه اقدامی خواهید کرد؟ موفق باشید–ع.آ به نام خدا سؤال اختبار حقوق جزای کانون وکلای دادگستری مرکز چهارشنبه ۲۱/۹/۸۶ کارآموزان محترم به ۲ سوال ذیل پاسخ دهید: سوال ۱–«الف» منشی مدیرکل یکی از وزارت خانه ها می باشد.«ب» که دوست اوست در یکی از روزها به دیدن وی می رود. چون مدیر مربوطه آن روز در مرخصی بسر می برده است.«الف» دوست خود را برای نشان دادن دکوراسیون به اطاق مدیر کل می برد.«ب» ضمن بازدید متوجه اوراق سفید امضاء مهر اداره کل و فرمهای مخصوص مجوز ورود ماشین آلات می گردد. مشارالیه مهر اداره را برداشته و ذیل فرمهای مخصوص مجوز زده و یک ورقه سفید امضاء نیز بر می دارد.«ب» تا این مرحله «الف» را در جریان این اقدامات قرار می دهد و توافق می کنند با هم فکری این دو فرم را تکمیل و به عنوان مجوز مورد استفاده قرار دهند. اما بعداً این شخص بدون اطلاع «الف» و بعد از پیدا کردن یک مشتری،«ج» دو فرم سفید مهر را با درج مشخصات ماشین آلات مورد تقاضای مشتری و با یک امضای ساختگی به نام وی تکمیل و در قبال پول زیادی به او می فروشد و شخص «ج» بعد از مدتی برای استفاده از مجوزهای مذکور آنها را ارایه که دستگیر می شود. با توجه به داده های فوق به نظر شما: ۱– اقدام«ب» در برداشتن مخفیانه مهر، ورقه سفید امضاء و فرم های مربوط به مجوز جرم است یا خیر، چرا؟ ۲– اقدام«ب» در زدن مهر ذیل دو برگ فرم دارای عناوین کیفری است یا خیر؟ ۳– عمل«ب» در تکمیل فرم های مجوز که بدون اجازه برداشته و مورد استفاده قرار داده و بعد از تکمیل کردن و با امضای ساختگی مجهول و ناشناخته به شخص«ج» (مشتری) می فروشد تحت کدام عنوان کیفری قابل تعقیب است. چرا؟ ۴– آیا به نظر شما «الف» و «ج» قابل تعقیب هستند چرا، در صورت مثبت بودن پاسخ عناوین جزایی را نام ببرید؟ سوال۲–«الف» باتفاق همسر خود در پارک در حال قدم زدن هستند که دو جوان مدتی آنها را تعقیب و سپس نسبت به آنها متلک پراکنی می نمایند.«الف» در مقام پاسخگویی برآمده که در نتیجه کار به خشونت کلامی و بعد به نـزاع می کشد. دو جوان به«الف» حمله می کنند.«الف»که مربی ورزش رزمی است دفع حمله می کند. یکی از دو جوان ناگهان چاقویی از جیب در آورده به «الف» حمله ور می شود؛ که این بار نیز با فنون ورزشی چاقو از دست جوان خارج می گردد.« الف»که بشدت از توهین و مزاحمت های دو جوان عصبانی شده بود جوان مذکور را شدیداً مورد ضرب و جرح قرار می دهد. جوان دیگر که دچار ترس گردیده تصور می کند که دوست وی در خطر آنی است. تحت تأثیر این شرایط و برای خلاصی دوست خود سنگی را برداشته و به طرف« الف»پرتاب که تصادفاً به سر وی اصابت و وی را مجروح که بعد از انتقال به بیمارستان به علت شدت جراحات فوت می نماید. با توجه به متن سوال پاسخ دهید: ۱– چه جرایمی در این ماجرا اتفاق

افتاده است، چرا؟ ۲- مرتکبین جرایم را معرفی و مجازات آنها را تعیین نمانیـد؟ ۳- در این حادثه می توان اقدامات جوان ضارب را در قالب دفاع مشروع توجیه نمود یا خیر، چرا؟ پاسخ باید مستدل و مستند به قانون و مختصر و خوانا باشد. موفق باشید دکتر علی نجفی توانا به نـام خـدا (اختبـار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت دوم سال ۸۶) مـدت پاسـخگویی : یک ساعت و نیم *- اسـتفاده از قـانون مجاز میباشـد. الف- حقوق ثبت ۱)- از نظر مقررات وضوابـط قـانونی، تشـخیص و تمیز سـند مـالکیت معارض از غیر آن چه مبنائی دارد؟ (۲/۵ نمره). ۲)- عملیات مقـدماتی ثبت ملک را تا ثبت در دفتر املاک به ترتیب نام ببرید.(۲/۵ نمره) ۳)- عدم تبعیت از حدود ثبت شده مجاورین که معلول بی توجهی مامور مربوط یا تغییرات تعاریف جغرافیایی (به علت فاصله زمانی طولانی بین دو تحدیـد حـدود) می باشـد منشاء حـدوث کدام مشکل ثبتی است؟ مساله را بطور مستدل تحلیل و توجیه نمائید. (۵ نمره) ب- امـور حسبی ۱)- بالحاظ اصل۱۳ قانون اساسـی جمهوری اسـلامی ایران، افراد غیر مسلمان، غیر زرتشتی، غیر کلیمی و غیر مسیحی بعنوان اقلیت های مذهبی ساکن کشور از جهت احوال شخصیه قانوناً تابع چه ضوابطی خواهند بود؟ موضوع را بر پایه اصول حقوقی تحلیل نمائید. (۵ نمره) ۲)- در فرض وجود یک وارث مسـلمان بین ورثه متوفی غیر مسلمان (فی المثل مسیحی) امر ترکه و تصفیه و تقسیم آن چه صورتی خواهد داشت؟ مبانی حقوقی وفقهی قضیه را توضیح دهید.(۵ نمره)

۸ – آزمون اختبار کتبی حقوقی اسفند ۱۳۸۶– کانون فارس – ۱۳۸۶

سوال یک - امیر یکباب خانه مسـکونی را به قیمت یکصـد میلیون تومان ازمهـدی خریـداری نموده و جهت پرداخت ثمن ؛طی نامه ای مهـدی را به محمود معرفی کرده است تـا محمود مبلغ یکصـد میلیون تومـان به مهـدی بـپردازد.محمود بـا قبول این درخواست با مهـدی توافق میکنـد که پنجـاه میلیون تومان از این وجه را نقـدا وبه جای پنجاه میلیون تومان باقیمانـده یک دسـتگاه اتومبیل سواری متعلق به خود را به مهـدی بدهـد.محمود علیرغم این توافق به تعهدات خود عمل نمیکند .در نتیجه مهدی دادخواستی به طرفیت امیر و محمود به خواسـته مطـالبه پنجـاه میلیون تومان و تسـلیم اتومبیل به دادگاه تقـدیم مینمایـد. حال با توجه به شـرح سوال الف: نوع و وضـعیت معاملات و توافقات انجام شده را با ذکر عناوین حقوقی مسـتدلابیان نمایید؟ ب:اگر وکیل امیرباشـید چه دفاعی از او بعمل میاوریـد؟ ج : تصـمیم دادگاه در مورد هر یک از خوانـدگان چه خواهدبود؟ د:بر فرض محکومیت محمود و اجرای حکم ؛ محمود چه اقـدامی جهت احقاق حق خود میتوانـد انجام دهـد؟ ه: بر فرض که محمود مـدیون امیر بود و بر این مبنا دسـتور پرداخت را قبول کرده و پس از حکم دادگاه مطالبات مهـدی را داده باشد ؛ اگر کشف شود که بیع خانه مسـکونی مذکور باطل بوده دعوی استرداد ثمن علیه مهدی را چه کسـی میتواند اقامه نماید ؟ مسـتدلا توضیـح دهید سوال دوم ــ حسن وفق قرارداد باغبان باغی است که متعلق به علی میباشد. مدت قرارداد تمام شده و علی طی اظهارنامه ای از حسن درخواست تسـلیم و تحویل باغ خود را مینماید ؛ حسن پس از ابلاغ و رویت اظهارنامه بـدون اذن و اطلاع علی باغ را برای مـدت سه سال به حسـین اجاره داده و باغ را تحویل نامبرده میدهـد . جند ماه پس از تصـرفات حسـین در باغ به علت خودداری حسین از آبیاری درختان تعداددی از درختان خشک میشوند حال مستند و مسـتدل به موارد ذیل پاسـخ دهید: الف: به عنوان وکیل علی (مالک باغ) برای احقاق حقوق نامبرده چه دعوایی تحت چه عنوان یا عناوینی ؛ به طرفیت چه شـخص یا اشخاصـی و به چه مرجعی تقـدیم مینمایید ؟ ب : در رابطه بین حسن و حسـین مسـئولیت نهائی جبران خسارت به عهـده چه کسـی است ؟ توضیـح دهید. سوال سوم :سـینا که مقیم شـیراز است سـیمین را که ساکن جهرم است به موجب نکاحنامه رسـمی تنظیمی در دفتر ازدواج شماره... جهرم با صداق یکصد سکه طلای تمام بهار ازادی به عقد خود در میاورد ؛ یک هفته پس از عقد؛ سـیمین جهت ابراز علاقه خود به همسرش؛ به اتفاق سینا در یکی از دفاتر اسناد رسمی شیراز حاضر و تمام مهریه را به سـینا هبه میکند . یک ماه بعد از تنظیم این هبه نامه ؛ زوجه متوجه رفتار نامتعارف همسر خود شده و به موجب اظهارنامه ای به سـینا اعلام و ابلاغ میکنـد که از هبه رجوع کرده است . سـپس دعوی مطالبه مهریه در دادگاه مطرح مینمایـد. سـینا نیز متقابلا

دعوی طلاق اقامه مینماید. در شرایطی که هنوز رابطه زناشویی فیمابین زوجین برقرار نشده ؛ و با توجه به شرح و فرض سوال به پرسشهای ذیل مشروح و مستدل پاسخ دهید: الف : هزینه دادرسی دعوی اصلی و متقابل چگونه تعیین میشود ؟ ب : در فرض سوال زوجه استحقاق مطالبه مهریه را دارد یا خیر ؟ توضیح دهید. ج : برفرض بطلان هبه و وقوع طلاق قبل از نزدیکی تکلیف صداق سیمین چیست ؟ د : بر فرض بطلان هبه و عدم تقاضای طلاق ؛ تکلیف مهریه زوجه چیست ؟ ه : مرجع ذیصلاح جهت رسیدگی به دعاوی مذکور چه دادگاهی است ؟ سوال چهارم : مرجان به شما مراجعه و اظهار میدارد : اخیرا دو نفر به نامهای جمشید و فرشید دعوایی در دادگاه در خصوص مالکیت پلاک دو فرعی از هشت اصلی بخش سه شیراز مطرح نموده اند که دادگاه پس از رسیدگی حکم به مالکیت جمشید نسبت به پلاک موصوف صادر نموده است در حالیکه طبق سند رسمی موجود ملك مذکور متعلق به من (مرجان) است . دادنامه ده روز قبل به محکوم علیه ابلاغ شده وتا امروز نسبت به حکم تجدید نظر خواهی ننموده است . حالا از شما میخواهد وکالت وی را بپذیرید و از حقوق او دفاع کنید . با توجه به شرح سوال در صورت قبول وکالت مرجان چه اقدامی ؛در چه زمانی و نزد چه مرجعی (حسب مورد) به عمل میاورید ؟ سوال پنجم : محمد به دفتر وکالت شما مراجعه و اظهار میدارد : پدرش شش ماه پیش فوت نموده و وراث حین الفوت وی با احتساب خود او عبارتند از (مادر و چهار فرزند پسر و دو دختر ؛و زوجه) حالا قصد تحصیل گواهی حصر وراثت دارد تا با استفاده از ان خانه مسکونی را که به نام پدرش ثبت شده به وراث منتقل و ثبت نماید.اما به استثنای مادرش سایر وراث از ارایه مدارك سجلی خودداری مینمایند؛ و از شما میخواهد با قبول وکالت وی اقدامات لازم را انجام دهید . حال با توجه به شرح سوال به موارد ذیل پاسخ دهید : الف: چه مدارکی جهت اخذ گواهی حصروراثت لازم است؟ ب : با توجه به عدم همکاری سایر وراث چه اقدامی جهت تهیه مدارك مورد نیاز میسر است ؟ ج : مرجع تسلیم دادخواست چه دادگاهی است ؟ د : سهم الارث هریک از وراث از خانه مسکونی مقرر در سوال چقدراست و چگونه به نام انها ثبت میشود ؟ ه : نوع دعوی به اعتبارتقسیم دعاوی به(ترافعی و غیر ترافعی) چیست و دعوای ترافعی چه مفهومی دارد؟ سوال ششم : احمد به شما مراجعه و اظهار میدارد : در تاریخ بیستم مرداد هشتادوپنج یک دستگاه خودرو سواری پژو از محسن خریداری نموده و بابت ثمن معامله تعداد دو فقره چک هر یك به مبلغ پنجاه میلیون ریال به تاریخ بیستم مهر ماه همان سال صادر و تحویل فروشنده داده است و قبل از سرسید چکها با مراجعه به محسن مبلغ مذکور را طی چند فقره چك مسافرتی که شماره ها و برگ خرید آنها موجود است ؛به وی پرداخت نموده و رسید دریافت کرده اما لاشه دو فقره چك یاد شده چون در ان روز همراه محسن نبوده به احمد مسترد نشده است . اخیرا محسن با مراجعه به اجرای ثبت نسبت به دو فقره چك مورد بحث اجراییه صادر و نتیجتا کارگاه نجاری وی را توقیف نموده است . اکنون با ملاحظه مدارك احمد و صدق گفتار وی چه اقداماتی برای حفظ حقوق وی بعمل میاورید مستدل و مستند به مواد قانونی شرح دهید ؟ سوال هفتم : : وجوه تشابه و تفاوت اعتراض ثالث به احکام و اعتراض ثالث اجرایی را از کلیه جهات بیان نمایید.٪ سوال هشتم :فرزاد که به خرید و فروش اتومبیل اشتغال دارد از تیر ماه هشتاد و پنج به علت صدور چکهای بلامحل متعدد دچار بحران مالی شده و به علت عدم پرداخت اقساط وام دریافتی از بانك تجارت ؛طبق شرایط مقرر در سند رهنی کلیه دیون و تعهدات وی از مهر ماه هشتاد و چهار حال گردیده است.بر همین اساس اجراییه ای به تقاضای بانك از دفترخانه تنظیم کننده سند رهنی به مبلغ دویست و پنجاه میلیون تومان بابت اصل وام(که مبلغ یکصد و هشتاد میلیون تومان بوده) و مابقی به عنوان سود و خسارات تاخیر تادیه محاسبه و صادر و به فرزاد ابلاغ گردیده است . از سوی دیگر همسر فرزاد نیز مبادرت به طرح دعوای حقوقی جهت مطالبه مبلغ یکصد وپنجاه میلیون تومان بابت مهریه اش را نموده است. تنها مایملك و دارایی فرزاد یك باب خانه مسکونیست که حدود پانصد میلیون تومان ارزش دارد که آن هم به ازای وام مذکور در رهن بانك بوده و مازاد ان نیز در اجرای قرار تامین خواسته مورد تقاضای همسر فرزاد از ناحیه اجرای احکام حقوقی توقیف گردیده است .حال فرزاد به شما مراجعه و میخواهد وکالت وی را بپذیرید و در حدود قانون و مقررات از حقوق وی دفاع نمایید .

اینک با توجه به شرح سوال ؛ الف : در قبال اقدامات بانک و همسر فرزاد که تنها دو تن از دیان وی بوده اند و از این طریق قادر به تصاحب بخش عمده ای از اموال وی هستند چه اقداماتی برای حفظ حقوق قانونی فرزاد به عمل میاورید ؟ با ذکر نوع و عنوان تقاضا و مراجع ذیصلاح ؛ مشروح و مستدل و مستند پاسخ دهید/ ب : اقدام بانک در تقاضای صدور اجراییه جهت وصول مطالبات مورد ادعای بانک اعم از اصل وام و سود و خسارات تاخیر تادیه را موجه و قانونی میدانید یا خیر ؟ مستدل و مستند پاسخ دهید سوال نهم : بهمن یک فقره چک از حساب جاری خود در بانک .... به مبلغ پانصد میلیون ریال در وجه بهرام صادر نموده ؛ بهرام با ظهرنویسی چک را به پرویز انتقال داده پرویز نیز ضمن ظهر نویسی با ضمانت خسرو ان را به بردیا انتقال داده و نهایتا جک مذکور از سوی بردیا به دارا واگذارشده که نامبرده در موعد قانونی به بانک مراجعه و به علت کسر موجودی گواهی عدم پرداخت اخذ نموده است سپس به پرویز مراجعه و جون او وجه چک را نپرداخته با مراجعه به خسرو وجه چک را از خسرو وصول نموده است.اکنون خسرو به شمامراجعه و میخواهد با قبول وکالت وی احقاق حق نمایید.حال با توجه به شرح سوال الف : به وکالت از خسرو علیه چه اقدامی و علیه چه شخص یا اشخاصی به عمل میاورید مستدل و مستند توضیح دهید. ب : بر فرض اینکه افراد مسئول در چند شهر اقامت داشته باشند ؛ در چه دادگاهی اقامه دعوا مینمایید ؟ سوال دهم : کاوه که مالک یک قطعه زمین مسکونیست با کامران که پیمانکار ساختمانیست قراردادی میبندد که به موجب ان یکمجتمع آپارتمانی چهار طبقه و در هر طبقه دو واحد بسازد و تحویل کاوه دهد . کامران با استفاده از مصالح بسیار ضعیف و بر خلاف ایین نامه ۲۸۰۰بااخذ تاییدیه مهندس ناظر و پایان کار از شهرداری ؛ اپارتمانها را ساخته و تحویل کاوه میدهد .کاوه چهار واحد از اپارتمانها را به چهار نفر فروخته و سه واحد را به خریداران تحویل میدهد اما بهای هر چهار واحد را دریافت مینماید .سپس در اثر زلزله خفیفی که رخ میدهد و نوعا تاثیری بر ساختمانهایی که بر اساس اصول فنی و ایین نامه ۲۸۰۰ ساخته شدهاند ندارد ؛ مجتمع اپارتمانی کلا ـ تخریب میشود . اینک خریداران با مراجعه به شما قصد استیفای حقوق قانونی خود را دارند حال با توجه به شرح سوال به موارد ذیل مستدل و مستند پاسخ دهید. الف : در خصوص معاملات خریداران با کاوه چه اقداماتی میسر است ؟ ب : چه کسانی را میتوان به عنوان مسئول جبران خسارات ناشی از این حادثه طرف دعوی قرار داد ؟ ج : بر فرض که دادگاه کاوه وکامران را محکوم به پرداخت خسارت نماید مبنای حقوقی چنین حکمی چیست ؟ د : اگر در اثر ریزش اپارتمانها رهگذری اسیب دیده باشد و قصد طرح دعوی علیه مالک و پیمانکار را داشته باشد مبنای حقوقی چنین دعوایی چیست ؟ سوال یازدهم :احمد وصیت نموده پس از فوتش فلان ملک از املاک وی به عنوان ثلث باقی منظور و تحت تصدی و تولیت محمود ؛ یک عشر از منافع آن همه ساله صرف خیرات برای احمد شود و مابقی به مصرف دانش اموزان مستمند برسد . پس از فوت احمد ؛ وصی و ورثه با عمل به وصیت؛ سند ثلثیه تنظیم نموده اند . پس از چند سال نسل دوم اولاد احمد با طرح دعوی در دادگاه به طرفیت محمود واداره اوقاف به این دلیل که ملک مورد بحث زاید بر میزان ثلث اموال حین الفوت احمد بوده و از طرفی اختصاص عشر درامد و منافع ملک به خیرات برای احمد از مصادیق وقف بر نفس است ؛ تقاضای ابطال سند ثلثیه و اعلام بطلان ثلث باقی را نموده اند. دادگاه با احراز موارد و قبول دلایل خواهانها حکم به نفع انها صادر نموده که همزمان به محکوم علیهما ابلاغ شده ؛ اکنون با گذشت مدت ده روز از انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی؛ محمود به شما مراجعه و میخواهد با قبول وکالت وی احقاق حق نمایید . در صورت قبول وکالت محمود چه اقدامی به عمل میاورید و در رد دلایل خواهانها و مستندات دادنامه چه دفاعیاتی خواهید داشت؟ مستدل و مستند به مواد قانونی شرح دهید //// سوال دوازدهم : ماندانا به موجب قرارداد عادی اجاره تیر ماه هفتاد وشش یک باب مغازه ملکی خود و فرزندان صغیر تحت قیمومتش به نام های (پوریا و پوران) را به منظور شغل لوازم خرازی به امیر اجاره داده است . امیر اخیرا تغییر شغل داده و مغازه را به میوه فروشی تبدیل نموده است . ماندانا که مترصد فرصتی برای تخلیه ملک بوده ؛ دادخواستی به طرفیت امیر تحت عنوان تخلیه ملک مورد اجاره به علت تغییر شغل به دادگاه عمومی تقدیم و امیر نیز قبل از جلسه اول دادرسی دعوی تقابل تحت عنوان الزام به

تنظیم سند رسمی اجاره مطرح نموده و قصد وی از این کار این بوده که موقعیت شغلی جدید را از این طریق در سند رسمی اجاره تثبیت نماید . حال ماندانا با مراجعه به شما میخواهد وکالت وی و فرزندانش را در دعاوی مطروحه بپذیرید.با تو جه به شرح سوال ؛ مستدل و مستند به مواد قانونی به موارد ذیل پاسخ دهید . الف : دعاوی مطروحه مالی است یا غیر مالی ؟ ب : در صورتی که دعوای ماندانا و فرزندانش مورد قبول دادگاه واقع شود ؛ حکم دادگاه چیست و چه آثاری خواهد داشت ؟ ج : در پاسخ به دعوی امیر چه دفاعیاتی به عمل می اوریدد ؟ د : بر فرض که دادگاه با رد دعوی تخلیه ماندانا حکم به تنظیم سند رسمی اجاره بر اساس شرایط اجاره نامه عادی سابق صادر نماید و باقطعی شدن حکم؛و گذشت مواعد قانونی امیر از اجرای آن صرفنظر نماید ؛ در چنین شرایطی چه اقدام قانونی برای حصول خواسته مورد نظر مالکین میسر است ؟ ه : وکالتنامه پیوست را متناسب با شرح سوال و اختیارات مورد نیاز تنظیم نمایید. موفق باشید بالا فهرست اصلی * آزمون اختبار کیفری اسفند ماه یکهزارو سیصد و هشتاد و شش کانون وکلای دادگستری فارس سوال یک : بر اسا س نظریه پزشکی قانونی و کارشناس اسلحه ؛ خسرو با اسلحه ای که متعلق به فرهاد است از فاصله سه متری به قتل رسیده است. فرهاد پس از شکایت اولیاء دم در دفاع اعلام داشته هنگام شلیک تیر ؛ اسلحه در دست او بوده اما بدون اینکه قصد شلیک داشته باشد سهوا دست او روی ماشه رفته و تیر شلیک شده و قصد قتل یا تیراندازی به مقتول را نداشته است و انگیزه یا خصومتی نیز در بین نبوده ضمن اینکه پس از حادثه شخصا به نیروی انتظامی خبر داده است. اولیاء دم شکایت قتل عمدی نموده اند دادسرا نیز با توجه به قتاله بودن الت قتل و اقرار فرهاد به مالکیت اسلحه و شلیک تیر توسط وی و نظریات پزشکی قانونی و کارشناس اسلحه و تقاضای اولیاء دم مستند به مواد قانونی مربوط به قتل عمد طی کیفرخواستی تقاضای قصاص فرهاد را نموده است . حال با توجه به شرح مذکور مستدلا و مستندا پاسخ دهید الف : ایا وکالت فرهاد را میپذیرید ؟ در صورت پذیرش یا عدم پذیرش دلایل و دفاعیات خود را بیان نمایید ب : آیا دادگاه میتواند برای اثبات نوع قتل مورد را از موارد لوث تشخیص و قسامه را اجرا نماید ؟ ج : در صورتیکه اولیاء دم قبل از صدور کیفرخواست از شکایت خود صرفنظر نموده باشند مرجع رسیدگی به جنبه عمومی جرم چه دادگاهی است ؟ مستندا بیان نمایید . سوال دوم : رامین که مدیر عامل یک شرکت خصوصی سهامی خاص است از حساب شخصی خود چکی در وجه بابک صادر و بابک با مراجعه به بانک و اخذ گواهی عدم پرداخت به علت کسر موجودی شکایت کیفری چک بلا- محل تنظیم و به دادسرا مراجعه نموده است. از شعبه بازپرسی دادسرا احضاریه ای مقید به مهلت سه روزه صادر گردیده ؛ بابک در معیت مامور ابلاغ به منظور رساندن احضاریه به رویت مخاطب به دفتر شرکت مراجعه نموده اما منشی شرکت اعلام داشته مدیر عامل در شرکت حضور ندارد . بابک علیرغم اظهار و ممانعت منشی وارد اتاق مدیر عامل شده و رامین را پشت میز کارش مشاهده مینماید .با وقوع مشاجره لفظی بین رامین و بابک ؛ مامور ابلاغ متوجه حضور رامین میشود و مفاد احضاریه را شفاها به وی اعلام مینماید . رامین از گرفتن احضاریه خودداری میکند و در وقت مقرر در شعبه بازپرسی نیز حاضر نمیشود بعد علیه بابک به عنوان ورود به عنف طرح شکایت مینماید. اینک با توجه به شرح سوال مستدل و مستند پاسخ دهید : الف : ایا دفاع از بابک را درقبال اتهام ورود به عنف میپذیرید یا خیر ؟ در صورت پذیرش چه دفاعی از وی به عمل میاورید ؟ ب : در خصوص کیفیت ابلاغ احضاریه در فرض سوال و تکلیف مامور ابلاغ توضیح دهید . ج : در صورت گزارش ابلاغ احضاریه توسط مامور و عدم حضور رامین در شعبه بازپرسی ؛ چه اقدام یا اقداماتی از ناحیه بازپرس متصور است ؟ سوال سوم : در یک تصادف رانندگی ؛ فرشید که راننده موتورسیکلت بوده با خانم مهشید که عابر پیاده بوده تصادف نموده است .فرشید فاقد گواهینامه رانندگی موتور سیکلت است اما دارای گواهینامه پایه دو شخصی است . کارشناس تصادفات علت تامه تصادف را بی احتیاطی (عدم توجه کافی به جلو) از سوی فرشید دانسته است . پزشکی قانونی صدمات وارده به مهشید را شکستگی ساق پای راست / شکستگی بینی/ پارگی مینسکهای زانو ی راست/ و یک فقره حارصه در ناحیه گردن اعلام و در نظریه نهایی اظهار نموده است شکستگیها بدون عیب درمان گردیده اما پارگی مینسک باعث محدودیت دایمی در حرکات پا شده .

همچنین در نظریه مـذکور آمده است : بابت پارگی مینسک پنج درصد و بابت محدودیت در حرکات پای راست پانزده درصد دیه کامل (دیه یک مرد مسلمان) به عنوان ارش و در سایر موارد دیه مقدر باید پرداخت شود. با وصفی که متهم به نظریه کارشناس تصادفات و پزشکی قانونی تسلیم بوده ؛ در دادنامه صادره توسط دادگاه بدوی ؛ صرفنظر از درست یا نادرست بودن مستندات قانونی ؛ حکم به محکومیت متهم به پرداخت (بهای هشت شتر بابت شکستگی استخوان پای راست / بهای هشت شتر بابت شکستگی استخوان بینی / بهای یک شتر بابت حارصه گردن / پانزده درصد دیه کامل بابت نقص در حرکات پای راست به عنوان ارش / پنج درصد دیه کامل بابت ارش پارگی مینسک وهمچنین چهار ماه حبس بدون استناد به کیفیات مخففه به علت ایراد ضرب و جرح غیر عمدی ناشی از بی احتیاطی در امر ر انندگی و نیز مبلغ پانصد هزار ریال جزای نقدی بابت رانندگی بدون پروانه با قید فوریت پرداخت ارش و مهلت دو ساله پرداخت دیه(از تاریخ تصادف) صادر گردیده است . حا ل با توجه به شرح سوال حد اقل پنج مورد ایراد و اشکال اسا سی وارد بر رای را با استناد به مواد قانونی بیان نمایید سوال چهارم : حامد که کارمند اداره ... استان بوشهر است ماموریت داشته به شیراز عزیمت و از محل تنخواه گردانی که نزد وی بوده مقدار چهارصد متر کابل برق فشار قوی خریداری و تحویل بگیرد و در بوشهر تحویل اداره دهد .لذا نامبرده به فروشگاه لوازم تاسیسات برقی محسن در شیراز مراجعه و چهارصد متر کابل مورد نظر را به بهای بیست میلیون ریال خریداری مینماید ؛ بنا به تقاضای حامد ؛ محسن فاکتوری به مبلغ بیست و دو میلیون ریال صادر مینماید . حامد هنگام مراجعت به بوشهر بیمار میشود و به توصیه پزشک معالج در بیمارستان بستری میگردد .ناچار کابلهای خریداری شده را به یکی از اشنایانش به نام غلام میدهد که به بوشهر برده و تحویل اداره نماید. غلام در مسیر خود در برازجان توقف مینماید و کابلها را به فرید میفروشد و با دریافت وجه ان به شیراز برمیگردد و ضمن عیادت از حامد ماجرا را شرح میدهد و نصف وجوه دریافتی را به حامد میدهد و قرار میگذارند با هم به بوشهر رفته و ادعا ی سرقت کابلها را بنمایند. به همین منوال نیز عمل مینمایند مدتی بعد جریان فاش میشود و حامد و محسن و غلام و فرید دستگیر میشوند . حال با توجه به شرح سوال در صورتیکه فعل ارتکابی نامبردگان مذکوردارای وصف جزایی باشدمجرمانه باشد نوع بزه انتسابی به هریک ازانها چیست و چه مرجع یا مراجعی صلاحیت رسیدگی به اتهامات نامبردگان را دارند ؟ سوال پنجم :امیر به شما مراجعه و اظهار میدارد در قبال فروش یک دستگاه اتومبیل و به عنوان ثمن معامله یک فقره چک از فیروز دریافت داشته که به علت کسر موجودی از بانک برگشت خورده است . امیر به قصد مطالبه طلبش به فیروز مراجعه نموده اما فیروز در حین بحث ومشاجره ناگهان چک و گواهی عدم پرداخت آنر از دست امیر میکشد و پاره و معدوم مینماید و بعد هم منکر بدهی خود میشود . امیر نیز شکا یتی علیه وی در دادسرا مطرح که با احراز موضوع منتهی به صدور کیفر خواست میگردد . فیروز در دادگاه با اقرار به خرید اتومبیل اظهار مینماید و دلیلی که حکایت از پرداخت ثمن داشته باشد نیز ارایه نمینماید. دادگاه با این استدلال که برگ چک و گواهی عدم پرداخت آن مالیت ندارد و صرفا وسیله پرداخت تلقی میشود حکم به برائت فیروز صادر و امیر را به طرح دعوی در دادگاه حقوقی هدایت مینماید. اکنون امیر جهت تجدیدنظر خواهی از دادنامه به شما مراجعه نموده است . در صورتیکه وکالت وی را در مرحله تجدید نظر بپذیرید در اعتراض به دادنامه چه دلایل و دفاعیاتی عنوان مینمایید ؟ با استناد به مواد قانونی توضیح دهید سوال ششم : مهرزاد مالک رسمی و ثبتی قطعه زمینی در مرودشت بوده که آن را با مبایعه نامه عادی تنظیمی در یکی از بنگاههای معاملاتی شیراز در تیر ماه هشتاد وپنج به سعید فروخته و معادل دو سوم بهای آن را دریافت نموده و مقرر گردیده مابقی را چهار ماه بعد در دفترخانه همزمان با انتقال سند دریافت نماید به علت افزایش ناگهانی بهای ملک مهرزاد تصمیم میگیرد به نوعی معامله را بهم بزنند لذا در مهر ماه هشتاد و پنج همراه با پد ر همسرش (محمود) به یکی از دوستانش به نام مسعود مراجعه و از او میخواهند مبایعه نامه ای عادی به تاریخ اردیبهشت هشتاد و پنج بین محمود و مهرزاد تنظیم نماید . مسعود به خواسته انها عمل مینماید . سپس محمود مستند به مبایعه نامه مذکورعلیه مهرزاد دعوی الزام به تنظیم سند رسمی مطرح مینماید که دادگاه نیز بر اساس مبایعه نامه و اقرار خوانده به

وقوع بیع و دریافت ثمن حکم به الزام محمود به انتقال سند صادر مینماید حکم به علت عدم تجدید نظر خواهی قطعی و با صدور اجراییه ؛ دایره اجرا سند ملک را به محمود منتقل مینماید. سعید از موضوع با خبرشده و با مراجعه به شما و ارائه دلایل کافی مبنی بر صوری بودن معامله مهرزاد و پدر همسرش قصد احقاق حق و تعقیب کیفری مرتکبین را دارد . عناوین جزایی اقدامات عوامل دخیل در شرح سوال ومجازاتهای انها و مرجع ذیصلاح را مستند به مواد قانونی ذکر نمایید/ سوال هفتم :مسعود که تاجر فرش و دارای دیون متعددی است ؛ توسط یکی از طلبکارانش در دادسرا به اتهام ور شکستگی به تقصیر تحت تعقیب قرار گرفته ؛ بازپرس پس از تکمیل تحقیقات با احراز این امر که مسعود وام کلانی با بهره بالا تحصیل نموده و بخش عمده‌ای از ان را به یکی از طلبکارانش داده قرار مجرمیت صادر و پرونده با صدور کیفرخواست به دادگاه جزائی ارسال و به اتهام ورشکستگی به تقصیر مستند به مواد ....و....قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات شده است . اینک مسعود به شما مراجعه و ضمن تکذیب ادعاهای شاکی مبنی بر ورشکستگی و ... میخواهد با قبول وکالت وی در دادگاه از او دفاع نمائید در صورت قبول وکالت مسعود چه ایراداتی به کیفرخواست وارد مینمایید و چگونه از او در قبال اتهام منتسبه دفاع میکنید ؟ سوال هشتم : ناصر یک قطعه باغ واقع در گویم را به موجب سند عادی به منصور فروخته و منصور با پرداخت نصف ثمن معامله ضرورتا به سفر خارج از کشور رفته است . محمود در غیاب منصور به برادر وی (ناصر) مراجعه و پیشنهاد داده در صورتیکه بقیه ثمن به وی پرداخت شود حاضر به انتقال سند در دفتر اسناد رسمی به خریدار (منصور) خواهد بود . ناصر پیشنهاد او را پذیرفته و هردو به دفترخانه ای در سپیدان مراجعه نموده اند . پس از تنظیم متن سند ؛ناصر با ارایه شناسنامه منصور و معرفی خود به جای منصور (با توجه به شباهت نزدیک چهره دو برادر) امضاء وی را شبیه سازی و سندانتقال را به جای او امضاء میکند .البته سابقا منصور وکالتنامه ای به نام ناصر تنظیم و به او اختیار و وکالت در تنظیم سند را داده بوده؛ اما این وکالتنامه هنگام انتقال سند مورد استفاده قرار نگرفته است . حال با توجه به شرح سوال : الف : اگر اقدامات ناصر و محمود دارای وصف مجرمانه است چه توصیفی برای ان قائل میشوید ؟ ب :اقدام سر دفتر چه عنوانی دارد و ضمانت اجرای عمل وی چیست ؟ ج : چه مرجعی صلاحیت رسیدگی به بزه های ارتکابی را دارد ؟ مستدل و مستند توضیح دهید

۹ – سوالات اختباردوره اول سال– ۱۳۸۶

بنام خدا وقت یکساعت و نیم اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت کانون وکلای مرکز ۱۲/۵/۸۶ به دو سئوال زیر بـا استناد به مواد قـانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب (در امور کیفری) مصوب ۱۳۷۸ و قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ و اصلاحات بعدی آن (اصلاحی ۱۳۸۱ و ۱۳۸۵) پاسخ دهید: سئوال اول- حسن ۱۴ ساله به اتهام نگهداری و حمل مشروبات الکلی در سال ۱۳۷۹ تحت تعقیب قرار مـــی گیرد. مشارالیه در بازجوئی اظهار می دارد که این اعمال را با مشارکت پدر خود انجام داده است. پدر حسن نیز در بازجوئی اتهامات مذکور را پذیرفته و پس از صدور قرار کفالت به علت عجز از معرفی کفیل به زندان اعزام و چند روز بعد اقدام به فرار می نماید. وی در سال ۱۳۸۶ به اتهام یک فقره کلاهبرداری در تهران دستگیر و در بازجوئی ضمن اقرار به جرم اخیر و جرائم قبلی (کلاهبرداری , فرار, نگهداری و حمل مشروبات الکلی) به یک فقره زنای محصنه و یک فقره قتل غیر عمد در حین رانندگی در دو سال قبل از دســــتگیری اعتراف می نماید. با عنایت به مراتب فوق پاسخ دهید: الف- مرجع انجام تحقیقات مقدماتی و صدور قرار تامین نسبت به اتهام حسن و اتهامات پدر او کدام است.؟ ب- کدام دادگاه صالح به رسیدگی جهت صدور حکم نسبت به اتهامات متهمین فوق الذکر می باشد.؟ ج- آیا جهت رسیدگی به اتهامات متهمین فوق الذکر به منظور صدور حکم, حضور وکیل مدافع در جلسه رسیدگی دادگاه الزامی است یا خیر.؟ د- چنانچه پدر حسن بابت هر یک از اتهامات فوق الذکر در دادگاه بدوی محکوم گردیده باشد؛ اگر شما بعنوان وکیل مدافع وی احکام صادره را خلاف قانون و شرع بدانید، جهت حفظ حقوق موکل خود چه اقدامی و در چه مرجعی خواهید نمود؟ (۱۶ نمره) سئوال

دوم- با توجه به اینکه به موجب قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب اصلاحی ۱۳۸۱ تعقیب جرائم توسط دادسرا به عمل می آید، در چه مواردی دادگاههای کیفری مجاز به انجام تحقیقات مقدماتی و صدور رای می باشند؟ (۴ نمره) توجه- لطفاً از نوشتن مطالبی که مستقیماً ارتباط به سئوال ندارد اجتناب شود. موفق باشید. به نام آنکه جان را فکرت آموخت در عدالت گشایش و آنکه عدالت را برنتابد ستم را سخت تر یابد. از سخنان علی بن ابی طالب(ع) اختبار کتبی حقوق تجارت مدت: ۹۰ دقیقه به هر دو سوال زیر به طور خلاصه پاسخ دهید و از بیان توضیحات اضافی و غیر مرتبط خودداری فرمایید. الف- در زمان قرارداد بیع، شرکت متوقف بوده و قرارداد مزبور به ضرر طلبکاران تنظیم گردیده است. ب- در زمان تنظیم قرارداد مدت ماموریت مدیران شرکت خاتمه یافته بوده و مدیران بدون توجه به انقضاء مدت مدیریت آنان قرارداد را با احمد امضا کرده اند و بدین علت مدیران در آن زمان فاقد سمت بوده اند. ج- ملک مورد معامله به ثمن بخس فروخته شده و شرکت از این حیث مغبون گردیده است. د- برابر مفاد اساس نامه شرکت، فروش اموال غیر منقول می بایست به تایید هیئت مدیره شرکت می رسید که این اقدام نیز صورت نگرفته است. بنابراین قرارداد باطل می باشد. احمد به شما مراجعه کرده و از شما می خواهد از وی دفاع کرده، در صورت قبول وکالت او به چه کیفیت دفاع خواهید نمود"؟ موفق باشید "به نام خدا اختبار حقوق ثبت و امور حسبی نوبت اول سال ۸۶ کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز مدت پاسخگویی ۲ ساعت- استفاده از قانون مجاز است ورقه اختبار جهت تحقیق و بررسی بیشتر نزد کارآموز باقی می ماند. سوال حقوق ثبت در مورد اعتبار سند مالکیتی که به نام افراد نسبت به اراضی مستحدث ساحلی (۱) علیرغم مالکیت دولت و ممنوعیت درخواست ثبت افراد صادر شده است و اعتراضی هم در مهلت. مقرر قانونی بدرخواست ثبت صورت نپذیرفته نظر خود را با لحاظ جمیع مقررات قانونی بیان نمایید؟ سوال امور حسبی دعوای به خواسته مطالبه خسارت ناشی از تقصیر قیم سابق در عدم اقدام به اعتراض ثبت ملک موروثی کشاورزی خواهان، علیه قیم سابق مطرح رسیدگی است. دفاع خوانده اینستکه عدم اعتراض به درخواست ثبت معلول سازش سایر ورثه با متقاضی ثبت بوده و چنانچه خواهان مدعی حقی است مـــی باید بـه ورثه مراجعه نماید و خواستار رد دعوی می شود. در صورت داشتن اختیار، وکالت کدامیک از طرفین دعوی را می پذیرید. مراتب را مستدلاً توجیه نمایید؟ (۱) قانون اراضی مستحدث ساحلی مصوب تیر ماه ۱۳۵۴ سئوالات اختبار حقوق مدنی کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز- مرداد ۸۶ وقت ۶۰ دقیقه شخصی ملکی را که در رهن بوده با مبایعه نامه عادی به دیگری فروخته است و تعهد نموده که ظرف دو ماه در دفتر اسناد رسمی حاضر شده و سند رسمی معامله را تنظیم و امضاء کند. چنین معامله ای با توجه به قوانین موضوعه و رویه قضایی چه وضعی دارد؟ اگر وکیل خریدار باشید چه اقدامی در جهت حفظ حقوق موکل خود به عمل می آورید؟ استفاده از قانون بدون توضیح و حاشیه نویسی آزاد است. بسمه تعالی سئوالات اختبار کتبی آ. د. م، کانون وکلای تهران – مرداد ۱۳۸۶ لطفاً به کلیه سئوالات با استدلال و اختصار توضیح داده شود. استفاده از مجموعه قوانین معمولی (غیر محشی) مجاز است- وقت ۵/۱ ساعت. الف) آیا دادگاه صلاحیت رسیدگی به این دعوی را دارد یا خیر چرا؟ ب) آیا هیچ یک از ایردات قانونی در این مرحله قابل طرح میباشد یا خیر اگر جواب مثبت است کدام ایراد؟ ج) اگر خوانده ایرادی مطرح ننموده و اعتراضی نداشته باشد دادگاه مجاز به رسیدگی است یا نه ؟ دادرس با بررسی مستندات مطروحه ایراد را وارد نمی داند. اگر شما دادرس این پرونده باشید بعد از رد ایراد و برای رسیدگی به ماهیت دعوی مکلف به تجدید وقت رسیدگی و دعوت مجدد از اصحاب دعوی هستید و یا اینکه مجازید با توجه به متن دادخواست و منضمات (بر فرض تکمیل) و بدون تجدید وقت رسیدگی حسب مورد اتخاذ تصمیم نمائید. چرا؟ اولاً) تقاضای تصحیح رای مستلزم رعایت شرایط شکلی دادخواست میباشد یا خیر؟ ثانیاً) اگر دادرس صادر کننده رای درخواست تصحیح را نپذیرد آیا میتواند با دستور قضایی تقاضا را رد، و یا اینکه مکلف به صدور قرار میباشد؟ ثالثاً) دستور یا رای دادگاه مبنی بر رد تقاضای تصحیح قطعی است یا قابل اعتراض یا تجدید نظر؟ موفق باشید اختبار کتبی درس حقوق جزا کانون وکلای دادگستری مرکز- ساعت ۹ صبح روز جمعه

مورخ ۱۲/۵/۸۶ فقط استفاده از قانون مجازات اسلامی آزاد است. لطفاً به هر دو سوال با استدلال کافی پاسخ دهید: سوال اول: "الف "و" ب "مامورین دولت متهمند به اخذ مال زیاده از مقررات قانونی موضوع ماده ششصد (۶۰۰)* قانون مجازات اسلامی و "ج "متهم است اولاً ـ به معاونت با" الف "و" ب" در جرم یاد شده و ثانیاً توهین موضوع ماده ششصد و هشت (۶۰۸)** همان قانون. بعد از تحقیقات کیفر خواست در مورد هر ســــه نفر صادر و پرونده در تاریخ ۲۰/۴/۸۵ با حضور متهمین و وکلای آنها در دادگاه مطرح می گردد. در دادگاه یکی از مدعیان خصوصی گذشت خود را نسبت به "الف " اعلام می دارد. پس از استماع مدافعات متهمین و وکلای ایشان دادگاه" الف "را به شش ماه"، ب "را به نه ماه و" ج "را با توجه به ارتکاب جرایم متعدد به سه ماه حبس در مورد معاونت و ۵۰۰ هزار ریال جزای نقدی در مورد توهین محکوم می نماید لیکن محکومیت" ج "را به مدت دو سال از تاریخ ۲۰/۱۰/۸۵ مــعلق می کند". الف "و" ب "بعد از قطعیت حکم در ۲۰/۸/۱۳۸۵ برای اجرای مجازات به زندان معرفی می شوند". ج "در تاریخ ۲۰/۱۰/۱۳۸۵ مرتکب یک فقره جرم عمدی مستوجب تعزیر می گردد که دادگاه در ۲۹/۱۱/۱۳۸۵ به جرم اخیر وی و با حضور وکیل او رسیدگی می کند. در این دادگاه وکیل" ج "درخواست تعلیق مجدد اجرای مجازات موکل خود در صورت محکومیت را می نماید. وکلای" الف "و" ب "نیز پس از اجرای نیمی از مدت محکومیت مــــوکلین خود (سه ماه در مورد" الف "و چهار ماه و نیم در مورد" ب) "تقاضای صدور حکم به آزادی مشروط موکلین خود را می نمایند. اما دادگاه با آزادی مشروط" ب "به این دلیل که رضایت مدعیان خصوصی را کسب نکرده موافقت نمی کند. اینک با توجه به این مساله به سوالات زیر به اختصار پاسخ دهید: سوال دوم: با مطالعه ماده ششصد و چهل و هشت (۶۴۸)*** قانون مجازات اسلامی این ماده را حداکثر در هشت سطر از جهات گوناگون تجزیه و تحلیل نمائید. * ماده ۶۰۰- هر یک از مسئولین دولتی ... برخلاف قانون یا زیاده بر مقررات قانونی اقدام و وجه یا مالی اخذ یا امر به اخذ آن نماید به حبس از دو ماه تا یکسال محکوم خواهد شد. ** ماده ۶۰۸- توهین به افراد از قبیل و استعمال الفاظ رکیک چنانچه موجب حد قذف نباشد به مجازات تا (۷۴) ضربه و یا پنجاه هزار تا یک میلیون ریال جزای نقدی خواهد بود. *** ماده۶۴۸- اطباء و جراحان و ماماها و داروفروشان و کلیه کسانی که به مناسب شغلی یا حرفه خود محرم اسرار می شوند هر گاه در غیر از موارد قانونی، اسرار مردم را افشا کنند به سه ماه و یک روز تا یک سال حبس و یا به یک میلیون و پانصد هزار تا شش میلیون ریال جزای نقدی محکوم می شوند. ۱-احمد، ملکی را از شرکت سهامی خاصX با مدیریت آقای رضا خریداری می نماید. بعد از تنظیم مبایعه نامه عادی و قبل از تنظیم سند رسمی، شرکت مزبور ورشکسته می شود. احمد دادخــــواستــی بخواسته الزام تنظیم سند به طرفیت مدیر تصفیه تقدیم دادگاه می نماید. مدیر تصفیه نیز متقابلا دادخواستی بخواسته ابطال مبایعه نامه تقدیم و اعلام می دارد: ۲- رضا بابت خرید جواهرات، یک برگ سفته به مبلغ پانصد میلیون ریال صادر و با ظهر نویسی علی به جعفر تسلیم می دارد. جعفر بعلت عدم دریافت وجه سفته در سررسید و واخواست آن در مهلت مقرره (علی) را به عنوان ضامن طرف دعوا قرارداده بدوا تقاضای صدور قرار. تامین خواسته به مبلغ پانصد میلیون ریال و متعاقبا صدور حکم محکومیت علی را به پرداخت اصل وجه سفته و خسارات درخواست می نماید. علی در پاسخ مدعی می شود که چون واخواست نامه فقط به متعهد (رضا) ابلاغ شده و به ظهر نویس ابلاغ نگردیده، دعوی علیه او قابل پذیرش نیست. جعفر به شما مراجعه و اظهار می دارد که از ابتدا با توجه به اعتبار علی سفته را دریافت داشته و در خواست می نماید وکالت نامبرده را پذیرا شده و اقدامات لازم جهت دریافت قرار تامین خواسته و صدور حکم محکومیت علی و نهایتا وصول وجه سفته از نامبرده معمول دارید. در وضعیت موجود چنانچه ادعای علی را درست می دانید و وکالت جعفر را پذیرا نمی شوید دلایل خود را برای عدم قبول وکالت با استناد به ماده یا مواد قانونی بیان و در صورتی که وکالت جعفر را پذیرا می شوید اقدامات و دلایل خود را مشروحا و مستندا به ماده یا مواد قانونی بیان نمایید. ۲- خوانده متعاقب دعوایی که خواهان به طرفیت وی مطرح می کند ، در اولین جلسه با تقدیم لایحه (و بدون حضور در جلسه) صرفاً نسبت به طرح ایراد عدم توجه دعوی به خوانده اقدام و هیچگونه دفاعی در ماهیت

نمی کند. ۳- دعوی مطروحه با ایراد ذینفع نبودن خواهان منجر به صدور قرار رد دعوی می گردد ، به نظر شما در مرحله تجدید نظر خواهی از این قرار طرفین می توانند با یکدیگر سازش نموده و در خواست گزارش اصلاحی نمایند. ۵- اگر در مقام اجرای قرار تامین خواسته ، یک دستگاه وسیله نقلیه مورد نیاز و متناسب با شأن خوانده توقیف گردد، در حالیکه همین اتومبیل در ماهیت دعوی نیز به عنوان عین مال، مورد مطالبه خواهان قرار گرفته و منجر به صدور حکم قطعی به نفع خواهان شده است آیا در مقام اجرای حکم، اتومبیل توقیف شده به محکوم له منتقل می گردد. یا خیر چرا؟ ۱- تصمیم دادگاه در زمینه محکومیت و مجازات متهمان صحیح است یا خیر؟ ۲- تصمیم دادگاه در زمینه تعلیق اجرای مجازات" ج "درست است یا نه؟ ۳- در خواست وکیل" ج" برای تعلیق مجدد محکومیت موکل وی منطبق با قانون است یا خیر؟ ۴- عدم موافقت دادگاه با پذیرش آزادی مشروط" ب "مبنای قانونی دارد یا نه ؟ A که وکالت در فروش اموال B را داشته است منزل موکل را عالما عامدا به قیمتی کمتر از نرخ روز فروخته است، چنین معامله ای چه وضعیتی دارد؟ علم یا جهل خریدار به قیمت روز چه تاثیری در معامله دارد، فروض مختلف را بررسی و توضیح دهید. ۱-دعوایی به خواسته مطالبه وجه علیه بدهکاری در دادگاه صالح مطرح می گردد ، چنانچه تاریخ سررسید دین ۳۱/۱/۸۶ باشد و تاریخ ثبت دادخواست در دفتر مجتمع قضایی یا دادگستری ۳۰/۱/۸۶ و تاریخ ثبت پرونده در شعبه رسیدگی کننده ۱/۲/۸۶ و امروز ۱۰/۵/۸۶ نیز وقت رسیدگی به پرونده باشد. ۴- بعد از صدور رای دادگاه بدوی، محکوم له پرونده تقاضای تصحیح رای را می نماید.

۱۰ – سوالات آزمون ورودی کانون وکلای دادگستری سال– ۱۳۸۶

جمهوری اسلامی ایران سازمان سنجش آموزش کشور عنوان مواد امتحانی،تعداد و شماره سؤالات ردیف مواد امتحانی تعداد سؤال از شماره تا شماره ۱ حقوق مدنی ۲۰ ۱ ۲۰ ۲ آیین دادرسی مدنی ۲۰ ۲۱ ۴۰ ۳ حقوق جزا ۲۰ ۴۱ ۶۰ ۴ آیین دادرسی کیفری ۲۰ ۶۱ ۸۰ ۵ حقوق تجارت ۲۰ ۸۱ ۱۰۰ ۶ اصول استنباط حقوق اسلامی ۲۰ ۱۰۱ ۱۲۰ توجه: ۱- هر سؤال منحصراَ یک پاسخ صحیح دارد. ۲- به پاسخ های غلط، نمرهٔ منفی تعلق می گیرد. ۳- پاسخ ها را فقط در برگ پاسخنامه و با مداد مشکی نرم و پررنگ مشخص نمایید. ۴- دفترچه آزمون و پاسخنامه را پس از اتمام وقت، به طور جداگانه به مراقبین تحویل دهید. حقوق مدنی صفحه ۱ ۱-اگر کسی نسبت به مالی معامله به عنوان فضولی کند و بعد معلوم شود که آن مال ملک معامله کننده بوده استْ، وضع این معامله چگونه است؟ ۱) معامله باطل است. ۲) معامله موکول به اجازهٔ معامل است. ۳) معامله صحیح و نافذ است. ۴) معامله برای مالک قابل فسخ است. ۲-اگر مورد اجاره عین کلی باشد و فردی که موجر داده معیوب درآید، مستأجر چه می تواند بکند؟ ۱)مستأجر می تواند ابطال اجاره را بخواهد. ۲)مستأجر حق فسخ اجاره را دارد. ۳)مستأجر فقط حق مطالبهٔ تبدیل عین داده شده را دارد. ۴)مستأجر حق فسخ ندارد و می تواند موجر را مجبور به تبدیل آن نماید و اگر تبدیل آن ممکن نباشد حق فسخ خواهد داشت. ۳-در مورد که ثالثی پیش از قبض عین مستأجره مانع انتفاع از آن شود، مستأجر چه می تواند بکند؟ ۱)مستأجر می تواند به مزاحم رجوع کند و رفع مزاحمت بخواهد. ۲)مستأجر می تواند به مزاحم رجوع کند و اجرت المثل بگیرد. ۳)مستأجر تنها حق فسخ اجاره را دارد. ۴)مستأجر می تواند اجاره را فسخ کند یا به مزاحم رجوع کند و رفع مزاحمت بخواهد و اجرت المثل بگیرد. ۴-مالی که حق انتفاع از آن به دیگری تعلق دارد از طرف مالک فروخته می شود، این انتقال چه اثری دارد؟ ۱)انتقال غیر نافذ و موکول به اجازهٔ صاحب حق انتفاع است. ۲)انتقال باطل است. ۳)انتقال درست و در همه حال لازم است. ۴)انتقال درست است ، ولی اگر انتقال گیرنده جاهل به وجود حق انتفاع باشد اختیار فسخ معامله را دارد. ۵-مالی فروخته می شود، بدون اینکه محل تسلیم مبیع در آن تصریح شود یا عرف اقتضای تسلیم در محلی را داشته باشد، مبیع در کجا باید تسلیم شود؟ ۱) در محل وقوع عقد بیع ۲) در محل وقوع مال ۳)در محل اقامت فروشنده ۴)در محل اقامت خریدار ۶-چه اموالی در حکم غیر منقول است؟ ۱)بنایی که برروی زمین احداث می شود.

۲)معدنی که در زمین حفر می شود. ۳)حیوانات و اشیائی که مالک آن را برای عمل زراعت اختصاص داده است، از نظر صلاحیت محاکم و توقیف اموال. ۴)مطلق اشجار و شاخه های آن، مادام که بریده یا کنده نشده. ۷–دارنـده اتومبیلی آن را به دوست خود را برای سفری کوتـاه به امـانت می دهـد. دوست او در اثر سـرعت زیـاد با اتومبیل دیگری تصادم می کنـد و به آن خسارت می زنـد. صاحب اتومبیل زیان دیـده خسارت خود را از چه کسـی می توانـد بگیرد؟ ۱) از دارنـدهٔ اتومبیل و از راننده مقصـر، از هر کدام که بخواهد. ۲) از رانندهٔ مقصـر به تنهایی ۳) از دارنـده به تنهایی ۴) از راننـده مقصـر نصف و از دارنده نصف دیگر ۸–هر گاه بعد از تقسیم ما ترک بین ورثه معلوم شود که متوفی مدیون به اشخاص ثالث بوده است: ۱)تقسیم باطل می شود. ۲)تقسیم معتبر و صحیح بوده، لکن طلبکاران حق فسخ تقسیم را دارند. ۳)تقسیم معتبر بوده و طلبکاران می توانند به هر یک از وراث به نسبت سهم او رجوع کنند. ۴)تقسیم معتبر و صـحیح بوده، لکن ورثه تـا قبـل از اداء دیون متوفی، مجـاز به فروش و یـا اعمـال تصـرف مالکـانه نسبت به مقسومه خود نمی باشند. ۹–تصـرف کدام یک از اشخاص زیر امانی نیست؟ ۱) قرض گیرنده ۲) عاریه گیرنده ۳) ودیعه گیرنده ۴) مستأجر ۱۰–در تبدیل تعهد تضـمینات دین سابق: ۱) به دین جدیـد تعلق می گیرد. ۲) به دین جدید تعلق می گیرد مگر اینکه شـرط خلاف شده باشد. ۳) به دین جدید تعلق نمی گیرد مگر اینکه شرط خلاف شده باشد. ۴) هیچ کدام ۱۱–ورثه متوفی عبارتند از پدر و مادر و وارث دیگری نـدارد سـهم الارث هر یک عبارتند از: ۱) سهم الارث هر کدام ۶/۱ از مـاترک است به فرض و مابقی ترکه که به قرابت بین آنها تنصیف می شود. ۲) به طول کلی سهم الارث مادر ۳/۱ و پدر ۳/۲ از ماترک است. ۳) هر کدام ۳/۱ از ماترک را به فرض ارث می برنـد و مابقی به قرابت بین آنها به طور مساوی تقسیم می شود.۴)سـهم الارث مادر و پدر هر کدام ۶/۱است به فرض و مابقی به قرابت به پـدر می رسد. ۱۲– صـلحی که در مورد تنازع یا مبنی بر تسامـح باشـد قاطع بین طرفین است اما .... ۱)به وسیلهٔ کلیـهٔ خیـارات می توان آن را فسخ کرد. ۲)فقـط به وسیله خیـار غبن می توان آن را فسـخ کرد. ۳)فقط به وسیله خیار تدلیس می توان آن را فسخ گرد. ۴)فقط به وسیله خیار شرط و خیار تخلف از شرط و خیار تدلیس می توان آن را فسخ کرد. ۱۳– چنانچه قاب عکسی به عنوان طلا فروخته شود و بعد از معامله معلو م شود که نقره بوده و روی آن آب طلا داده شده است: ۱) برای خریدار حق فسخ ایجاد می شود. ۲) خریدار می تواند معامله را فسخ کند یا اینکه مطالبه ارش نماید. ۳) معامله باطل است. ۴) معامله غیر نافذ است. ۱۴– در نکـاح دائم در صورت فوت زوج قبـل از مواقعه، هر گاه مهر معین شـده باشـد: ۱) هیـچ مهری به زوجه تعلق نمی گیرد. ۲)نصـف مهر المسـمی به زوجه تعلق می گیرد. ۳) تمـام مهریه به زوجه تعلـق می گیرد. ۴)مهر المتعه به زوجه تعلـق می گیرد. ۱۵– در صورتی که کسـی خـانه ای را به مبلغ معین بفروشـد و قرار بگذارنـد که مشـتری ثمن را پس از فوت پـدرش به بـایع بپردازد شـرط و عقـد چه حکمی دارند؟ ۱) شـرط و عقد هر دو صـحیح هستند. ۲) شـرط مزبور باطل و فروشـنده حق فسخ دارد. ۳) فقط شرط باطل است. ۴)شـرط باطل است و موجب بطلان عقد می شود. ۱۶– کدام عبارت در مورد «عقد ضـمان» صحیح است؟ ۱) تعلیق در ضمان صحیح ولی التزام به تأدیه معلق باطل است. ۲) تعلیق در ضمان باطل و التزام به تأدیه معلق صحیح است. ۳) تعلیق در ضـمان و التزام به تأدیه باطل است. ۴) تعلیق در ضـمان و التزام به تأدیه صـحیح است. ۱۷– در صورتی که دیوار مشـترک خراب شود و یکی از دو شـریک از تجدید بنا و اجازهٔ تصـرف در مبنای مشترک امتناع نماید شریک دیگر می تواند: ۱)در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید و نصف هزینه های انجام شده را از شریک ممتنع مطالبه کند. ۲)در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید لکن حق مطالبه هزینه های مصـرف شده را از شـریک ممتنع نخواهد داشت. ۳)در حصـهٔ خاص خود تجدید بنای دیوار نماید. ۴)در مبنای مشترک تجدید بنای دیوار نماید و تمامی هزینه های انجام شده را از شریک ممتنع مطالبه کند. ۱۸–کدام یک از خیارات زیر فوری نیست؟ ۱)خیـار تأخیر ثمن ۲)خیار عیب ۳)خیار غبن ۴)خیار تدلیس ۱۹– هر گـاه یکی از دو شـریک مـال مشاع غیر منقول، سهم مشـاع خود را با موافقت قبلی شـریک خود به ثالث بفروشـد: ۱) برای شـریک حق شفعه ایجاد نمی شود. ۲) برای شریک حق شفعه ایجاد می شود. ۳) با وجود سایر شـرایط حق شفعه برای شریک ایجاد می شود. ۴) حق شـفعه با پرداخت نیمی از ثمن مأخوذه

ایجاد می شود. ۲۰–از نظر قانون مـدنی ایران دعوی نفی ولد: ۱)هرگز مسموع نیست. ۲)قبل از انقضاء دو ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسـموع است. ۳)قبل از انقضاء پنـج ماه از تاریخ اطلاع یافتن شوهر از تولد طفل مسـموع است. ۴)همیشه مسموع است. آئین دادرسـی مدنی صفحه ۳ ۲۱– آیا وکیل دادگستری می توانـد بدون داشـتن عذر موجه در دادگاه حاضـر نشود؟ ۱) نمی تواند ۲)اگر عدم حضورش به تجدید وقت دادگاه منجر نشود می تواند ۳) در صورتی که موکلش در دادگاه حاضر شود می تواند ۴) در همه حال می تواند ۲۲– دعوی اعتراض ثالث: ۱) باید ظرف بیست روز از تاریخ قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۲) بایـد ظرف یک ماه از تاریـخ اطلاع ازصدور رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۳) بایـد ظرف سه ماه از قطعی شدن رأی مورد اعتراض اقامه شود. ۴)اقامه این دعوی مقید به مهلت معین نیست. ۲۳–در صورتی یکی از طرفین دعوی دو نفر وکیل داشته باشند: ۱)هر یک از دو نفر وکیـل مکلف به ابطال تمبر کامل مالیاتی هسـتند. ۲)بـا ابطـال تمبر کامل مالیاتی از ناحیه هر یک تکلیف از دیگری ساقط می شود. ۳)هر یک از دو نفر وکیل مجاز در اقدام انفرادی مکلف به ابطال تمبر مالیاتی خود هسـتند. ۴)برای هر دو نفر وکیل بدون دارا بودن اختیار اقـدام فردی یک فقره تمبر کامل مالیاتی کافی است. ۲۴– در صورت حدوث اختلاف در صلاحیت بین دو دادگاه عمومی حقوقی در سـطح یک اسـتان: ۱)حـل آن با دادگاه تجدیـد نظر مرکز اسـتان است و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی است. ۲)حل آن با دادگاه تجدید نظر مرکز اسـتان است و دادگاه مرجوع الیه مکلف به رسیدگی نبوده پرونده را برای حل اختلاف به دیوان عالی کشور می فرستد. ۳)حل آن با رئیس کل دادگستری مرکز استان است. ۴)حل آن با دیوان عالی کشور است. ۲۵– در دعـاوی که برای اقـامه آنها مـدت معینی در قوانین پیش بینی شـده است از قبیل دعاوی اعتراض بر ثبت یا تحدیـد حـدود، اشـخاص ثالث: ۱)می تواننـد به عنوان ثـالث در دعوی بین معترض و متقاضـی ثبت مطروحه در مراجع قضایی وارد شونـد ولی نمی تواننـد به رأی قطعی بین آنان اعتراض کننـد. ۲)می تواننـد به عنوان ثـالث در دعوای مطروحه بین آنان وارد شونـد و یا بررای قطعی بین آنان اعتراض کنند. ۳)نمی تواننـد وارد ثـالث شونـد، لکن می تواننـد بر حکم یـا قرار قطعی بین آنـان در این نوع دعاوی اعتراض کننـد. ۴)نمی تواننـد به عنوان ثـالث در دعوای مطروحه بین آنـان وارد شونـد یا بر حکم یا قرار قطعی بین آنان در این نوع دعاوی اعتراض نمایند. ۲۶– اخـذ تـأمین یـا خواسـتن ضامن از محکوم له حکم غیابی: ۱) اصولاًـ لازم نیست. ۲) در مرحله ی صـدور دسـتور ضدور اجرائیه لازم است. ۳) در مرحله اجرای حکم لازم است. ۴) هم زمـان بـا ابلاـغ دادنامه ی غیابی به محکوم له لازم است. ۲۷–کدام یـک از دعـاوی زیر قابل ارجاع به داوری نیست؟ ۱) دعوی ورشکسـتگی و نسب ۲) دعـاوی راجع به اموال غیر منقول ثبت شـده ۳) دعـاوی مربـوط به مهریه و نفقه ۴) دعـاوی که یک طرف آن دولت باشـد. ۲۸– صـدور اجرائیه با کـدام دادگاه است؟ ۱)با دادگاه نخستین ۲)با دادگاه صادر کننـده حکم قطعی ۳)با دادگاه تجدید نظر ۴)اگر دادگاه تجدیـد نظر حکم بـدوی را تأیید کرده باشد با دادگاه بـدوی و اگر نقص کرده باشـد با دادگاه تجدیـد نظر ۲۹– کـدام یـک از موارد زیر از دعـاوی طاری محسوب نمی شود؟ ۱) ورود ثالث ۲) جلب ثالث ۳) اعتراض شخص ثالث ۴) دعوی متقابل ۳۰– رأی دادگاه در چه مواردی غیابی است؟ ۱)در مواردی که وقت رسـیدگی ابلاغ واقعی نشـده و خوانـده و نماینـده ی او در هیـچ جلسه دادگاه حاضـر نشـده و کتباً هم دفاع نکرده باشـد. ۲)در مواردی که خوانده در دادگاه حاضـر نشده باشد. ۳)در مواردی که خوانـده یا نماینده قانونی او در دادگاه حاضـر نشده باشد. ۴)در مواردی که اخطاریه وقت رسیدگی ابلاغ واقعی نشده باشد. ۳۱– تحقیقات محلی جزء کدام یک از ادله محسوب می شود؟ ۱) اماره ی قضایی ۲) اسناد کتبی ۳) شهادت ۴) اماره قانونی آئین دادرسی مدنی صفحه ۴ ۳۲– دعوی اضافی، یعنی افزایش خواسته یا تغییر نحوه دعوی یـا خواسـته، که از نـاحیه ی خواهان اقامه می شود بایـد: ۱)پس از تقـدیم دادخواست و قبـل از جلسه ی اول رسـیدگی مطرح شود. ۲)تـا جلسه اول رسـیدگی و در این جلسه اقامه شود. ۳)تا قبل از ختم مذاکرات اصـحاب دعوی مطرح گردد. ۴)پس از ختم مـذاکرات اصـحاب دعوی و قبـل از صـدور حکم عنوان شود. ۳۳– کـدام یـک از تصـمیمات قضایی ذیل از اعتبار امر مختومه برخوردار نمی باشـد؟ ۱) گزارش اصلاحی ۲) حکم قطعی دادگاه بـدوی ۳) حکم قطعی دادگاه تجدیـد نظر ۴) قرار سقوط دعوی

۳۴- کـدام یـک از گزینه های ذیل دعوی متقابل محسوب می شود؟ ۱) دعوی تهاتر ۲) دعوی صلح ۳) دعوی فسخ ۴) هیچ کدام ۳۵-در احتساب مواعد: ۱)چنانچه از مواعـد قانونی باشـد روز ابلاغ و روز اقـدام جزء مـدت محسوب نمی شود. ۲)چنانچه از مواعد قضایی باشـد روز ابلاغ و روز اقـدام جزء مدت محسوب نمی شود. ۳)هم در مواعـد قانونی و هم در مواعـد قضایی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود. ۴)در مواعـد قانونی روز ابلاغ و روز اقدام جزء مدت محسوب نمی شود و در قضایی می شود. ۳۶-احکـام مسـتند به اقرار در دادگاه........ ۱) قابـل فرجام است. ۲)قابل تجدیـد نظر و فرجام نیست. ۳) قابل تجدیـد نظر است. ۴) قابـل تجدیـد نظر و فرجام است. ۳۷-هرگاه مـدعی پس از ختم مـذاکرات اصـحاب دعوی، دعوی خود را مسترد کنـد و خوانده هم راضـی باشـد دادگاه کـدام یک از تصـمیمات ذیل را اتخاذ خواهد کرد؟ ۱) قرار رد دعـوی ۲) قرار ابطـال دادخواست ۳) قرار عدم استماع دعوی ۴) قرار سقوط دعوی ۳۸-آرای صادر شـده از شوراهای حل اختلاف: ۱) در کلیه موارد قابل تجدیـد نظر در دادگاه عمومی هستند. ۲) در همه ی موارد چنانچه اعضای شورا با تجدید نظر موافق باشـند در دادگاه عمومی قابل تجدید نظر است. ۳) در بعضـی از موارد چنانچه اعضای شورا با تجدیـد نظر خواهی موافق باشـند در دادگاه تجدید نظر قابل تجدید نظر هسـتند. ۴) در هیچ موردی قابل تجدید نظر نیستند. ۳۹-به موجب دادنـامه ای غیر قطعی «الف» که مقیم خارج از کشور است و «ب» که مقیم داخل کشور است به انجام تعهـدی محکومیت یافته اند و حکم صادره قابل تجدید نظر می باشد مهلت تجدید نظر خواهی از حکم مزبور: ۱)برای هر دو نفر دو مـاه اسـت. ۲)برای هر کـدام از آن دو بیسـت روز است. ۳)برای محکـوم علیه مقیم ایران ۲۰ روز و برای مقیم خـارج از کشور دو مـاه است. ۴)برای «الـف» دو مـاه و بیسـت روز و برای «ب» ۲۰ روز است. ۴۰-حکم نهایی در کـدام یک از عبارت های ذیل تعریف شده است؟ ۱)حکمی که به صورت قطعی از دادگاه بدوی صادر شده باشد. ۲)حکمی که از مرجع تجدید نظر به صورت قطعی صادر شده باشد. ۳)حکمی که به جهت عدم تجدید نظر خواهی قطعیت یافته است. ۴)حکمی که به واسطه ی طی مراحـل قـانونی و یـا به واسـطه انقضـای مـدت اعتراض، تجدیـد نظر خواهی و فرجـام خواهی دعوایی، که حکم در آن موضوع صادر شده از دعاوی مختومه محسوب شود. حقوق جزا صفحه ۵ ۴۱-ماده ۱۱ قانون مجازات اسلامی گوید:« در مقررات و نظامات دولتی، مجـازات و اقـدامات تأمینی و تربیتی بایـد به موجب قانونی باشـد که قبل از وقوع جرم مقرر شـده باشـد و هیـچ فعل یا ترک فعلی را نمی تـوان به عنـوان جرم به مـوجب قـانون متأخر مجـازات نمـود...» منظور قـانون گـذار از « مقررات و نظامـات دولـتی» چیست؟ ۱) قوانین مربوط به تخلفات اداری ۲) قوانین مربوط به تعزیرات حکومتی ۳) مجازات های بازدارنده ۴) کلیه قوانین کیفری غیر از مقررات مربوط به حدود و قصاص دیات ۴۲-دادگاه اجرای مجازات محکوم علیه را تعلیق کرده است. متعاقباً معلوم می شود که محکوم علیه قبلاً یک فقره محکومیت قطعی به لحاظ ارتکاب جرم سرقت داشته است. تکلیف مجازات تعلیق شده اخیر چیست؟ ۱)مجازات تشدید می شود. ۲)مجازات قبلی با مجازات اخیر جمع می شود و قرار تعلیق باقی می ماند. ۳)دادگاه پس از احراز وجود سابقه، قرار تعلیق را الغاء خواهـد کرد. ۴)اجرای مجـازات قبلی هم معلق می شود. ۴۳-دفاع مشـروع در ردیف کدام یک از عناوین ذیل قرار می گیرد؟ ۱) معاذیر معاف کننده از مجازات ۲) عوامل رافع مسئولیت کیفری ۳) عوامل موجهه ی جرم ۴) کیفیات مخففه ۴۴-در صـورت اسـتفاده زوجه از حق حبس بـابت مهریه، امتنـاع زوج از پرداخت نفقه زوجه: ۱)جرم است. ۲)حتی با وجود تمکن مالی جرم نیست. ۳)در صورتی جرم است که زوجه قسمتی از مهریه اش را دریافت کرده باشد. ۴)در صورتی ترک انفاق جرم است که زوج بـا وجود تمکن مـالی مهریه ی زوجه را نـپردازد. ۴۵-اگر مباشـر جرم بنـا به معاذیر قانونی و جهات شخصـی قابل تعقیب و مجازات نباشد: ۱)معاون جرم قابل تعقیب است. ۲)معاون جرم قابل تعقیب نیست. ۳)معاون جرم قابل تعقیب نیست مگر آن که اقوی از مباشر باشد. ۴)معـاون جرم قابل تعقیب نیست مگر آن که قرار موقوفی تعقیب فاعلی اصـلی صادر شـده باشـد. ۴۶-کدام یک از قوانین زیر همواره عطف به ما سبق می شود؟ ۱) قانون تفسیری ۲) قانون مصوب مجمع تشـخیص مصلحت نظام ۳) قانون مربوط به امنیت ملی ۴) قانون شـکلی مربوط به هزینه دادرسـی ۴۷-نشر اکاذیب: ۱)برای شـروع تعقیب نیازمند شاکی خصوصـی نیست، ولی

برای بقاء تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۲)نه برای شروع و نه برای بقاء تعقیب به شاکی خصوصی نیاز ندارد. ۳)هم برای شروع تعقیب و هم برای بقای تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۴)برای شروع تعقیب نیازمند شاکی خصوصی است. ۴۸-هرگاه کسی که مرتکب قتل موجب قصاص شده است بمیرد: ۱)قصاص ساقط می شود و دیه مستقر می گردد و بر عهده وراث جانی است. ۲)قصاص ساقط می شود و پرداخت دیه بر عهده عاقله است. ۳)قصاص و دیه هر دو ساقط می شود. ۴)قصاص ساقط می شود اما پرداخت دیه منوط به تقاضای اولیاء دم است. ۴۹-کدام گزینه در مورد قسامه قتل عمد نادرست است؟ ۱)قسم خورندگان به شرط رعایت نصاب قانونی باید از خویشان و بستگان مدعی باشند. ۲)قسم خورندگان باید مرد باشند مگر آن که مدعی زن باشد. ۳)قسم خورندگان باید از روی علم به ارتکاب قتل سوگند بخورند. ۴)اگر تعداد قسم خوردندگان مدعی کمتر از پنجاه نفر باشد تکرار قسم تا کامل شدن حد نصاب امکان پذیر نیست. حقوق جزا صفحه ۶ ۵۰-فردی خود را افسر نیروی انتظامی معرفی می کند در حالی که وی افسر نیروی انتظامی نیست، اقدام وی: ۱) غصب عنوان است. ۲)گزارش خلاف واقع است. ۳) جعل عنوان است. ۴) عنوان کیفری ندارد. ۵۱-مجازات شروع به آدم ربایی...................... است. ۱) یک تا سه سال حبس ۲) سه تا پنج سال حبس ۳) شش ماه تا دو سال حبس ۴) شش ماه تا یک سال حبس ۵۲-مجازات صدور چک بلا محل از حساب مسدود که رقم آن یکصد میلیون ریال است: ۱) به نظر قاضی صادر کننده حکم است. ۲) حداکثر یک سال حبس است. ۳) حداکثر دو سال حبس است که قابل تعلیق نمی باشد. ۴) حداکثر شش ماه حبس است. ۵۳-مجازات معاونت در جرمهای تعزیری و بازدارنده که دارای حداقل و اکثر است چگونه تعیین می شود؟ ۱) در اختیار قاضی دادگاه است. ۲) حداقل مجازات مقرر در قانون برای همان جرم است. ۳) مجازات معاون نصف مباشر است. ۴) فرقی بین معاون و مباشر نیست و در نتیجه به همان مجازات مباشر محکوم می شود. ۵۴-زنی که در عده ی بائن قرار دارد خود را به عقد دیگری در می آورد: ۱)اقدام وی عنوان مجرمانه ندارد. ۲)عمل ارتکابی جرم محسوب و به حبس یا جزای نقدی محکوم می شود. ۳)فقط به جزای نقدی محکوم می شود. ۴)فقط به تحمل شلاق تعزیری محکومیت پیدا می کند. ۵۵-در صورتی که جاعل از سند مجعول استفاده کند مجازات او چیست؟ ۱) مجازات او نسبت به جعل تا دو برابر افزایش می یابد. ۲) به اشد مجازات جعل محکوم می شود. ۳) به مجازات جعل و استفاده از سند مجعول محکوم می شود. ۴) قاضی مجازات او را در مورد جعل تشدید می کند. ۵۶-زنای مرد غیر مسلمان با زن مسلمان موجب: ۱) فقط قتل زانی است و زانیه حسب مورد مجازات می شود. ۲) موجب قتل هر دو است. ۳) موجب جلد هر دو است. ۴) موجب رجم هر دو است. ۵۷-مطابق قانونی تعزیرات اخفای جاسوس در صورتی جرم و قابل مجازات است که: ۱) به قصد بر هم زدن امنیت ملی و کمک به دشمن باشد. ۲) به قصد بر هم زدن امنیت ملی یا کمک به دشمن باشد. ۳) به قصد کمک به دشمن باشد. ۴) به قصد بر هم زدن امنیت ملی باشد. ۵۸-زن و مردی با هم ازدواج می کنند ولی واقعه ازدواج را به ثبت نمی رسانند در این حالت کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ ۱)زن و مرد هر دو به عنوان مباشر در عدم ثبت واقعه نکاح قابل تعقیب هستند. ۲)فقط مرد مرتکب جرم شده است. ۳)مرد به عنوان مباشر و زن به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. ۴)زن به عنوان مباشر (چون ایجاب از ناحیه او است) و مرد به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. ۵۹-شخصی به اتهام قبول خدمت در قمار خانه ای تحت تعقیب قرار گرفته است، با توجه به مقررات موضوعه فعلی شخص مذکور: ۱)مباشر مستقل در جرم محسوب می شود. ۲)معاون درجرم محسوب می شود که همان مجازات مباشر جرم را خواهد داشت. ۳)عمل وی جرم محسوب نمی شود. ۴)شریک جرم به شمار می آید. ۶۰-شخصی با علم و آگاهی از اینکه وکیل دادگستری از طریق دادگاه انتظامی کانون وکلای متبوع خود در حالت تعلیق به سر می برد به نامبرده وکالت می دهد تا براساس آن طرح دعوی نماید و بر این اساس وکیل طرح دعوی کرده و در جلسه دادگاه شرکت کرده و دفاع می کند کدام گزینه صحیح است؟ ۱)فقط عمل وکیل جرم محسوب و قابل تعقیب است. ۲)هر دو به عنوان شرکای جرم قابل تعقیب هستند. ۳)هیچ جرمی تحقق نیافته است. ۴)وکیل تحت عنوان مباشرت و موکل به عنوان معاون قابل تعقیب هستند. آئین دادرسی کیفری صفحه ۷ ۶۱-برای

متهمی قرار تأمین وثیقه صادر شده است در مورد ضبط وثیقه کدام گزینه صحیح است؟ ۱)به محض خروج متهم از حوزه قضایی وثیقه ضبط می شود. ۲)ضبط وثیقه منوط به احضار متهم و عدم حضور او و پس از اخطار به وثیقه گذار و سپری شدن مهلت مقرر، است. ۳)چنانچه از محدودهٔ استانی که حوزه قضایی در آن قرار دارد خارج شود ضبط می شود. ۴)اگر از کشور خارج شود وثیقه ضبط می شود. ۶۲-وجود نسبت به خویشاوندی بین شاهد و کسی که به شهادت او استناد کرده است: ۱) مطلقاً از موارد رد و جرح است. ۲) اگر خویشاوندی نسبی باشد از جهات جرح و رد است. ۳) چنانچه خویشاوندی سببی باشد از جهات رد و جرح است. ۴) از جهات رد و جرح شاهد نیست. ۶۳-قرار بازداشت موقت صادر شده از طرف دادگاه کیفری استان: ۱) قابل اعتراض در دادگاه تجدید نظر استان است. ۲) قابل اعتراض نیست. ۳) قابل اعتراض در دیوانعالی کشور است. ۴) قابل اعتراض در شعبهٔ دیگر دادگاه کیفری استان است. ۶۴-دادگاه انقلاب حکم اعدام فردی را به اتهام محاربه و افساد فی الارض صادر کرده است، مرجع تجدید نظر از این حکم: ۱)دیوانعالی کشور است. ۲)رئیس دیوانعالی کشور یا دادستان کل کشور است. ۳)دادگاه تجدید نظر استان است. ۴)اگر محکوم علیه روحانی باشد دادگاه ویژه روحانیت و در غیر این صورت دیوانعالی کشور است. ۶۵-با تشکیل دادگاه کیفری استان و با توجه به مقررات جاریه: ۱)جرایمی که دارای مجازات اعدام یا حبس ابد باشد و در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده، در دادگاه کیفری استان مورد رسیدگی قرار می گیرد. ۲)رسیدگی به جرائم مواد مخدر در صلاحیت دادگاه انقلاب و رسیدگی به سایر جرائم، که دارای مجازات اعدام یا حبس ابد باشد، در صلاحیت دادگاه کیفری استان می باشد. ۳)جرائمی که در صلاحیت دادگاه انقلاب بوده، کماکان در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. ۴)جرائمی که دارای مجازات اعدام باشد در دادسرا مطرح و سپس برای صدور حکم به دادگاه کیفری استان ارجاع می گردد. ۶۶-در مواردی که مجازات قانونی جرم، حبس و جزای نقدی و شلاق باشد، ملاک احتساب مرور زمان کدام است؟ ۱) جزای نقدی ۲) حبس ۳) شلاق ۴) در این موارد مجازات مشمول مرور زمان نمی شود. ۶۷-در صورتی که جرائم ارتکابی متهم که از حیث مجازات یکسان هستند در حوزه های مختلف قضایی واقع شده باشد و متهم نیز دستگیر نشده است، کدام یک از گزینه های ذیل صحیح خواهد بود؟ ۱)دادگاهی که ابتدائاً شروع به تعقیب موضوع کرده صلاحیت رسیدگی به کلیه جرائم مذکور را دارد. ۲)دادگاهی که اولین جرم در حوزهٔ آن انجام یافته صلاحیت رسیدگی خواهد داشت. ۳)دادگاهی که آخرین جرم در حوزهٔ آن واقع شده صلاحیت رسیدگی دارد. ۴)دادگاهی که احتمال می رود متهم در حوزهٔ آن دستگیر شود صلاحیت رسیدگی دارد. ۶۸-از نظر قانون آیین دادرسی دادگاه های عمومی و انقلاب در امور کیفری، کلیه جرائم داری جنبهٔ...... است. ۱) ترهیبی ۲) تعزیری ۳) ترزیلی ۴) الهی ۶۹-کنترل تلفن افراد در کدام یک از موارد ذیل جایز است؟ ۱)در جرائم منافی عفت ۲)فقط در مواردی که به امنیت کشور مربوط است. ۳)در مواردی که به امنیت کشور مربوط و یا برای حفظ حقوق اشخاص به نظر قاضی لازم باشد. ۴)مطلقاً ممنوع است. ۷۰-در محاکمه کیفری اطفال بزهکار کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ ۱)چنانچه مصلحت طفل اقتضا کند، قسمتی از مراحل رسیدگی در غیاب متهم انجام و رأی صادره غیابی خواهد بود. ۲)در صورت اقتضای مصلحت طفل، رسیدگی در قسمتی از مراحل دادرسی در غیاب متهم انجام و رأی صادره در هر حال حضوری محسوب است. ۳)حضور طفل در هر حال ضروری است. ۴)رسیدگی در غیاب طفل در صورت موافقت ولی یا سرپرست قانونی و دادستان مجاز است. آئین دادرسی کیفری صفحه ۸ ۷۱-گزینه صحیح کدام است؟ ۱)تجدید نظر خواهی محکوم علیه نسبت به محکومیت خود و ضرر و زیان ناشی از جرم مستلزم پرداخت هزینه دادرسی نسبت به امر حقوقی نمی باشد. ۲)تجدید نظر خواه در مورد مذکور ملزم به پرداخت هزینهٔ دادرسی نسبت به امر حقوقی است. ۳)تجدید نظر خواه با موافقت دادستان از پرداخت هزینه دادرسی معاف است. ۴)تجدید نظر خواه فقط نصف هزینهٔ دادرسی را پرداخت می کند. ۷۲-کدام یک از اشخاص ذیل حق درخواست اعادهٔ دادرسی ندارند؟ ۱) ورثه محکوم علیه در صورت فوت وی ۲) ورثه محکوم در صورت غیبت وی ۳) همسر محکوم علیه در صورت فوت و غیبت وی ۴) شاکی خصوصی در صورت برائت متهم ۷۳-بازپرس قرار منع تعقیب

متهم را صادر کرده و به موافقت دادستان نیز رسیده است. در این صورت: ۱)شاکی خصوصی می تواند نسبت به آن اعتراض کند، تصمیم مرجع صالح رسیدگی به اعتراض هر چه باشد قطعی است. ۲)در صورتی که تصمیم دادگاه صالح بر تأیید قرار مذکور باشد، این تصمیم از ناحیهٔ شاکی قابل تجدید نظر است. ۳)در صورتی که تصمیم دادگاه بر نقض قرار باشد از ناحیه متهم قابل تجدید نظر است. ۴)قرار منع تعقیب قابل اعتراض نیست. ۷۴-در صورتی که درخواست اعادهٔ دادرسی پذیرفته شود، رسیدگی مجدد: ۱) در دادگاه صادر کننده حکم قطعی به عمل می آید: ۲) در دیوانعالی کشور به عمل می آید. ۳) در دادگاه هم عرض دادگاه صادر کننده حکم قطعی به عمل می آید. ۴) در دادگاه بدوی به عمل می آید. ۷۵- شخصی ۱۷ ساله به اتفاق فردی که ۲۰ ساله است متهمند به شرکت در حمل یک کیلو تریاک، کدام گزینه صحیح است؟ ۱)به اتهام شخص ۱۷ ساله در دادگاه عمومی (غیر اطفال) و ۲۰ ساله در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. ۲)به اتهام شخص ۱۷ ساله در دادگاه اطفال و ۲۰ ساله در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. ۳)به اتهام هر دو نفر در دادگاه انقلاب رسیدگی می شود. ۴)به اتهام هر دو نفر در دادگاه اطفال رسیدگی می شود. ۷۶-در مورد صلاحیت ذاتی در امر کیفری کدام گزینه صحیح است؟ ۱)بنا به تقاضای طرفین دعوی کیفری می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. ۲)با موافقت دادستان کل کشور می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. ۳)با موافقت رئیس قوه قضائیه می توان از صلاحیت ذاتی عدول کرد. ۴)عدول از صلاحیت ذاتی ممکن نیست. ۷۷-آرای وحدت رویه هیأت عمومی دیوانعالی کشور منحصراً در مواردی صادر می شود که: ۱)در شعب دیوانعالی کشور نسبت به موارد مشابه با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. ۲)در شعب دیوانعالی کشور و یا هر یک از محاکم تالی، نسبت به موارد مشابه، با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. ۳)در محاکم تالی ،نسبت به موارد مشابه با استنباط متفاوت از قوانین آراء مختلفی صادر شود. ۴)دادگاه های تالی رای اصراری صادر نمایند. ۷۸-در صورتی که رأی محکومیت کیفری از دادگاه فاقد صلاحیت محلی صادر شده باشد و از آن تجدید نظر خواهی به عمل آید: ۱)مرجع تجدید نظر در صورت ایراد هر یک ازطرفین در تجدید نظر خواهی، رأی معترض عنه را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می دارد. ۲)مرجع تجدید نظر در هر حال آن را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می نماید. ۳)مرجع تجدید نظر، فقط در صورت ایراد هر دو طرف دعوی جزایی در تجدید نظر خواهی خود، رأی را نقض و پرونده را به مرجع صالحه ارسال می نمایند. ۴)مرجع تجدید نظر در هر حال به ایراد عدم صلاحیت محلی ترتیب اثر نمی دهد. ۷۹-به عنوان یکی از ادله اثباتی قتل شبه عمد یا خطاء محض کدام یک از گزینه های زیر صحیح است؟ ۱) قسم مدعی ۲) گواهی دو زن عادل ۳) گواهی یک مرد عادل ۴) گواهی یک مرد عادل و یک زن عادل ۸۰-مدت کلیه حبس ها از روزی شروع می شود که: ۱) متهم دستگیر شده باشد. ۲) محکوم علیه به موجب حکم قطعی قابل اجرا محبوس شده باشد. آئین دادرسی کیفری صفحه ۹ ۳) حکم محکومیت به محکوم علیه در خارج از زندان ابلاغ شده باشد. ۴) محکوم علیه خود را به اجرای احکام معرفی کرده باشد. حقوق تجارت صفحه ۱۰ ۸۱-مدیران شرکت سهامی در مقابل شرکت و اشخاص ثالث نسبت به تخلف از مقررات قانونی و اساسنامه شرکت و یا مصوبات مجمع عمومی .... ۱)مسئولیت تضامنی دارد. ۲)مسئولیت نسبی دارند. ۳)مشترکاَ و به طور مساوی مسئول جبران خسارات وارده هستند. ۴)حسب مورد منفرداَ یا مشترکاَ مسئول می باشند و دادگاه مسئولیت هر یک را مشخص می کند. ۸۲-اگر تاجری به قصد به تأخیر انداختن ورشکستگی خود از طرق مختلف به وسائلی که دور از صرفه است تحصیل وجهی نماید: ۱) دادگاه می تواند او را ورشکسته به تقلب اعلام کند. ۲)دادگاه می تواند او را ورشکسته به تقصیر اعلام کند. ۳) دادگاه مکلف است او را ورشکسته به تقصیر اعلام می کند. ۴) دادگاه باید او را ورشکسته به تقلب اعلام نماید. ۸۳-کدام یک از موارد ذیل در صلاحیت مجمع عمومی فوق العاده شرکت سهامی نیست؟ ۱) تصویب اساسنامه ۲) تغییر در مواد اساسنامه ۳) افزایش سرمایه شرکت ۴) اغلال شرکت ۸۴-در مجمع عمومی موسس شرکت سهامی: ۱)حضور دارندگان حداقل نصف صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. ۲)حضور دارندگان حداقل بیش از نصف صاحبان سهامی که حق رای

دارند ضروری است. ۳)حضور دارندگان حداقل ۳/۱صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. ۴)حضور دارندگان حداقل ۳/۲صاحبان سهامی که حق رای دارند ضروری است. ۸۵-نداشتن دفاتر تجارتی برای بازرگانان: ۱)جرم محسوب و مرتکب به شش ماه تا دو سال حبس محکوم می شود. ۲)جرم محسوب و مرتکب به جزای نقدی دویست تا ده هزار ریال محکوم می شود. ۳)جرم محسوب و مرتکب به جزای نقدی دویست تا ده هزار ریال محکوم می شود و ممکن است مالیات را از وی به صورت علی الراس اخذ کنند و در صورت ورشکستگی ورشکسته به تقصیر محسوب خواهد شد. ۴)جرم محسوب نمی شود. ۸۶-در شرکت تضامنی انتقال سهم الشرکه: ۱) با رضایت اکثریت شرکاء امکان پذیر است. ۲) با رضایت بیش از نصف شرکاء امکان پذیر است. ۳) با رضایت ۲ از شرکاء امکان پذیر است. ۴) با رضایت تمام شرکاء امکان پذیر است. ۳ ۸۷-صلح محاباتی و هبه تاجر بعد از توقف : ۱) صحیح است. ۲) باطل است. ۳) غیر نافذ است. ۴) موکول به تشخیص دادگاه است. ۸۸-اگر چک در همان مکانی که صادر شده باید تأدیه شود و دارنده چک ظرف ۱۵ روز از تاریخ صدور وجه آن را مطالبه نکند: ۱)دعوی دارنده بر علیه صادر کننده و دیگر مسئولین بعد از آن تاریخ مسموع نخواهد بود. ۲)دعوی دارنده بر علیه ظهرنویس مسموع نخواهد بود. ۳)اگر صادر کننده وجه چک را به محالٌ علیه رسانده باشد و محالٌ علیه بعد از ۱۵ روز ورشکسته شده باشد و وجه چک قابل پرداخت نباشد، دعوی بر علیه صادر کننده مسموع نیست. ۴)گزینه ۲ و ۳ صحیح است. ۸۹-کدام یک از گزینه های زیر صحیح نیست؟ ۱)ماشینی که به قصد اجاره معاوضه می شود، عمل تجاری است. ۲)خرید چرم جهت تبدیل به کفش به قصد فروش تجاری نیست. ۳)هر گاه کسی قالی بخرد برای منزل خود و بعد از مدتی آن را بفروشد عمل تجاری است. ۴)خرید کتاب به قصد فروش آن عمل تجاری است. ۹۰-خرید سهام شرکت سهامی عام و خاص توسط خود آن شرکت: ۱)ممنوع است. حقوق تجارت صفحه ۱۱ ۲)ممنوع نیست. ۳)در شرکت های سهامی عام ممنوع است ولی در شرکت های سهامی خاص ممنوع نیست. ۴)هیچکدام از گزینه ها درست نیست. ۹۱-طبق قانون تجارت ایران دلال: ۱)ضامن اجرای معاملاتی نیست که توسط او انجام می گیرد. ۲)ضامن اجرای معاملاتی است که توسط او انجام می گیرد. ۳)ضامن اجرای معاملاتی است که توسط او انجام می شود حتی اگر شرط خلاف شده باشد. ۴)هنگامی ضامن اجرای معاملات است که طرف شخص حقوقی باشد. ۹۲-شرکت سهامی، بازرگانی محسوب می شود به شرط آنکه: ۱) عملیات آن امور بازرگانی باشد. ۲) مطلقاً شرکت بازرگانی محسوب می شود. ۳) قسمتی از عملیات آن بازرگانی بوده باشد. ۴) هرگز به عملیات بازرگانی اشتغال نداشته باشد. ۹۳-آیا وجه چک قبل از تاریخ مندرج در آن قابل وصول است؟ ۱)بلی ۲)خیر ۳)خیر مگر این که در متن چک شرطی برای پرداخت ذکر شده و آن شرط تحقق یافته باشد. ۴)بله در صورتی که ثابت شود چک بدون تاریخ صادر شده است. ۹۴-اگر مدیر عامل شرکت سهامی به نمایندگی از آن چکی صادر کند مسئولیت پرداخت آن بر عهده کیست؟ ۱)مدیر عامل ۲)شرکت ۳)مدیر عامل و شرکت (متضامناً) ۴)شرکت و مدیر عامل هر دو مگر آن که مدیر عامل ثابت کند عدم پرداخت مستند به عمل او نبوده که در این حالت تنها شرکت مسئول است. ۹۵-در حقوق تجارت اصل «ضمان» .... ۱) نقل ذمه به ذمه است. ۲) ضم ذمه به ذمه است. ۳) نقل ذمه به ذمه است مگر این که قانون یا قرارداد خصوصی برخلاف آن باشد. ۴) ضمه ذمه به ذمه است مگر این که قانون یا قرارداد خصوصی برخلاف آن باشد. ۹۶-حکم ورشکستگی به طور موقت اجرا می شود به این معنی است که: ۱) حکم ورشکستگی باید ظرف یک سال به اجرا در آید. ۲) حکم ورشکستگی قبل از قطعیت اجرا می شود. ۳) حکم ورشکستگی قابل تجدید نظر خواهی نیست. ۴) حکم ورشکستگی با اعاده اعتبار بلا اثر است. ۹۷-معاملات برواتی: ۱) ذاتاً تجاری است. ۲) مطلقاً تجاری است. ۳) وقتی بین تجار باشد تجاری است. ۴) گزینه ۱ و ۲ صحیح است. ۹۸-شرکت های دولتی علی الاصول: ۱) تابع قانون تجارت هستند. ۲) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس خود هستند. ۳) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس و در صورت سکوت این دو تابع لایحه اصلاح قسمتی از قانون تجارت هستند. ۴) تابع اساسنامه و قوانین تأسیس و در صورت سکوت این دو تابع قانون تجارت هستند. ۹۹-مسئولیت شرکاء در شرکت نسبی: ۱) محدود به سرمایه آنها

است. ۲) نسبی و نامحدود است. ۳) نسبی و محدود است. ۴) تضامنی است. ۱۰۰-مدیر عامل شرکت سهامی: ۱)می تواند رئیس هیات مدیره نیز باشد. ۲)می تواند مدیر عامل شرکت سهامی دیگری نیز باشد. ۳)می تواند با تصویب اکثریت حاضر در مجمع رئیس هیأت مدیره نیز باشد. اصول استنباط حقوق اسلامی صفحه ۱۲ ۴)فقط با تصویب ۴/۳ آراء حاضر در مجمع می تواند رئیس هیأت مدیره نیز باشد. ۱۰۱- اگر مخصص، مفهوماً و مصداقاً مجمل باشد، آیا موجب اجمال عام نیز می گردد؟ ۱)این گونه مخصص، در صورتی که متصل به عام باشد، موجب اجمال آن می شود. ۲)این گونه مخصص، به دلیل اجمال و ابهام، از قابلیت استناد، خارج بوده و عام را مجمل نمی کند. ۳)این گونه مخصص، عام را نیز از هر جهت مجمل و از قابلیت استناد می اندازد. ۴)این گونه مخصص، تنها نسبت به قدر متیقن ازآن، موجب اجمال عام می گردد. ۱۰۲- اگر از متوفا، دو وصیت نامه متعارض، ابراز گردد که یکی دارای تاریخ و دیگری مجهول التاریخ باشد، تکلیف چیست؟ ۱)طبق اصل تأخر حادث، باید وصیت نامه بدون تاریخ را حاوی آخرین اراده موصی دانسته و به آن عمل کرد. ۲)وصیت نامه بدون تاریخ، ناقص بوده و نمی توان آن را آخرین اراده موصی شناخت. ۳)از نظر شرعی، نداشتن تاریخ، وصیت نامه را از اعتبار نمی اندازد و باید به هر دو وصیت عمل کرد. ۴)تنها موادی از دو وصیت نامه که مشترک است،لازم الاجراء می باشد. ۱۰۳-آیا مفهوم، می تواند مخصص عام گردد؟ ۱)مفهوم موافق، می تواند عام را تخصیص دهد اما مفهوم مخالف از جهت ضعف دلالت، مخصص عام نیست. ۲)هیچ یک از انواع مفاهیم، چه موافق و چه مخالف، نمی تواند با منطوق عام، معارضه کند. ۳)از میان مفاهیم مختلف، تنها «مفهوم موافق اولویت»، توان تخصیص عام را دارد. ۴)هر یک از انواع مفهوم که حجت شناخته شده باشد، می تواند مخصص عام واقع شود. ۱۰۴-هرگاه طلبکار، مبلغی بیش از آنچه مورد قبول بدهکار است، مطالبه کند. مسأله از لحاظ جریان اصول چه می شود؟ ۱)اصول، در این مسأله، متعارض بوده و مشکل باید با مصالحه طرفین، حل و فصل گردد. ۲)بدهکار، مکلف به پرداخت قدر متیقن دین بوده و نسبت به زائد، اصل برائت حاکم است. ۳)بر طبق اصل اشتغال، بدهکار باید کاری کند که اشتغال ذمه یقینی او به برائت ذمه مبدل گردد. ۴)در صورتی که ادعای طلبکار از مقوله شبهه محصوره باشد، باید مبلغ زائد پرداخت شود. ۱۰۵-در صورت علم اجمالی به وجوب و یا حرمت عملی، تکلیف چیست؟ ۱)اصل، عدم وجوب و حرمت آن عمل است و حکم ظاهری مورد، پذیرش برائت است. ۲)در مسأله، هیچ اصلی عقلاَـ قابل اجرا نبوده و مکلف، تکویناًمخیر در انتخاب یکی از دو احتمال است. ۳)با وجود علم اجمالی، اصل عدم در هیچ یک از دو احتمال، قابل اجرا نیست. ۴)در تعارض میان احتمال وجوب و احتمال حرمت، احتمال حرمت، عقلاَ مرجح و لازم الرعایه است. ۱۰۶-قیاس منصوص العله چیست؟ ۱)تسری حکم مقیس علیه بر مقیس به دلیل وجود علت منصوص حکم مقیس علیه در مقیس. ۲)مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه، برای کشف علت حکم قانون. ۳)مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه، به دلیل اشتراک آن دو در علت حکم. ۴)مقایسه حکم مقیس و مقیس علیه با لحاظ نصی که در آن مورد، وارد شده است. ۱۰۷-دو شرطی که در استعمال مجازی الفاظ، باید رعایت شوند، کدامند؟ ۱)قرینه لفظی و نیز وجود شباهت میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۲)قرینه معینه و نیز وجود نسبت قابل قبول ذوق ها میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۳)قرینه معینه لفظی یا معنوی و تشابه میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۴)قرینه صارفه و وجود نسبت ذوق پسند میان معنی حقیقی و مجازی لفظ. ۱۰۸-هر گاه مشتری مدعی شود که مبیع، زمینی یا متراژ دویست متر مربع بوده و بایع ادعا کند که زمین مورد معامله، یکصد متر مربع می باشد، مسأله از لحاظ جریان اصول عملیه چه می شود؟ ۱)اصاله العدم، ادعای هر دو طرف را نفی می کند. ۲)اصاله الاشتغال (اشتغال ذمه یقینی برائت یقینی می طلبد) بایع را به دادن حداکثر الزام می کند. ۳)با وجود قدر متیقن در مبیع، اصل، برائت ذمه بایع از دادن مابه التفاوت به مشتری است. ۴)مساله از مصادیق تداعی است و هر یک، هم مدعی و هم منکر است. اصول استنباط حقوق اسلامی صفحه ۱۳ ۱۰۹-آیا بحث مقدمه واجب با بحث «اذن در شیئی،اذن در لوازم آن است» بحث واحدی است؟ ۱)مصادیق هر دو بحث، یکی بوده و بر هم منطبق اند. ۲)بحث اذن در شیئی... اعم از بحث مقدمه واجب است. ۳)این دو بحث در پاره ای موارد، بریکدیگر، منطبق می باشند.

۴)بحث اذن در شیئ.... در ارتباط بـا لوازم ناشـی از ماذون بوده و بحث مقـدمه، مربوط به اموری است که شـرعاً یا عقلاً، مقـدم بر واجب است. ۱۱۰- آیا فرا رسیدن زمان عمل به قانون مقـدم، شـرط امکان نسخ و یا شـرط امکان تخصیص آن قانون است؟ ۱)فرا رسیدن زمان عمل به قانون مقدم، شـرط امکان تخصیص آن قانون وسیله قانون مؤخر است. ۲)تنها امکان نسخ قانون مقدم،مشروط به فرار رسیدن زمان عمل به قانون مقـدم است. ۳)امکان نسخ و تخصیص قانون مقدم، هر دو مشروط به فرا رسیدن زمان عمل به قانون مقدم است. ۴)امکان نسخ و تخصیص قانون مقدم، هیچ یک مشروط به فرار رسیدن زمان عمل به قانون مقدم نیست. ۱۱۱- درمورد دلیل متعارض، تکلیف چیست؟ ۱)طبق اصل اشتغال، بایـد احتیاط کرده و به هر دو دلیل عمل شود. ۲)طبق اصل تخییر، مکلف، مخیر در عمل به یکی از دو دلیل متعارض است. ۳)تکلیف مکلف، شرعاَ، انتخاب یکی از دو دلیل بوده اما عقلاًو قانوناً هر دو دلیل از اعتبار ساقطند. ۴)در صورت وجود مرجح، بایـد به دلیل راجح عمل کرد. ۱۱۲-در چه مـواردی اصل را « مثبت » می گویند؟ ۱)هر گاه اصل، آثار و لوازم غیر شرعی مجرای خود را اثبات نماید. ۲)هر گاه اصل، کلیه آثار مجرای خود را اعم از عقلی و شرعی اثبات کند. ۳)هر گاه اصل، مفهوم مخالف مورد خود را اثبات کند. ۴)هر گاه اصل، اثبات کنندهٔ واقعیت مجرای خود باشد. ۱۱۳-اجمال در مفهوم مخصص، در چه مواردی، موجب اجمال در عام نمی شود؟ ۱)در صورتی که مخصص، منفصل از عام و دوران امر بین اقل و اکثر باشد. ۲)در صورتی که مخصص، مقدم یا هم زمان عام به تصویب رسیده باشد. ۳)در صورتی که مخصص، متأخر از عام، تصویب شده باشد. ۴)در صورتی که مخصص، متصل به عام باشد. ۱۱۴-هر گاه در صحت عقدی تردید شود، از طرفی استصحاب حالت قبل از عقد به معنی بطلان و عدم تأثیر آن عقد است و از طرفی اصل صحت در مورد، به معنی صحت و اعتبار عقد است. در این تعارض حکم چیست؟ ۱) استصحاب بقاء حالت سابق، اصل مثبت بوده و معتبر نیست. ۲) اصل صحت بر استصحاب حالت سابق مقدم است. ۳) استصحاب بقاء حالت سابق بر عقد جاری و مقدم است. ۴) تعارض دو قاعده، موجب تساقط و عدم اعتبار هر دو می باشد. ۱۱۵-حقیقت قانونی چیست؟ ۱)هرگاه قانونگزار با اقدام خود، لفظی را از معانی عادی آن جدا کرده و در معنی منظور خود تثبیت کند به طور ی که بدون قرینه همان معنی از آن لفظ استفاده شود. ۲)هرگاه قانونگزار به کمک قرینه، لفظی را در یکی از معانی حقیقی مشترک آن بکار برده باشد. ۳)هر گاه قانونگذار معنی حقیقی لفظی را از معانی مجازی آن مشخص ساخته باشد. ۴)هر گاه قانونگذار لفظی را در یک متن قانونی در معنی حقیقی آن بکار برده باشد. ۱۱۶-وضع تعینی یا تخصصی چیست؟ ۱)هر گاه واضع، لفظی را به کمک قرینه در یک معنی خاص، معین کند. ۲)هر گاه واضع، لفظی را به کمک قرینه دریکی از معانی متعدد آن تخصیص دهد. ۳)هر گاه واضع، لفظی را بدون استفاده از قرینه به یک معنی خاص، تخصیص دهد. ۴)هر گاه لفظی در اثر کثرت استعمال در معنایی به غیر از معانی وضعی آن تثبیت شود. ۱۱۷-صحت سلب، از علائم حقیقت است یا مجاز؟ ۱) از علائم معنی حقیقی وضعی است. ۲) از علائم معنی عرفی لفظ است. ۳) از علائم معنی مجازی لفظ است. ۴) علامت هیچ یک از معنای حقیقی یا مجازی نیست. اصول استنباط حقوق اسلامی صفحه ۱۴ ۱۱۸-بیع مشروط، چیست؟ ۱)بیعی است که مشروط به تنفیذ و تأیید مالک باشد. ۲)بیعی است که در آن یکی از شروط ضمن عقد(شرط صفت،فعل و نتیجه) آمده باشد. ۳)بیعی است که شروط صحت عقد در آن رعایت شده باشد. ۴)بیعی است که انعقاد آن، متوقف بر تحقق امر دیگری است. ۱۱۹-اصل تأخر حادث، با چه اصولی توجیه می شود؟ ۱) با اصاله الظهور ۲) با اصاله البرائه ۳) با اصل عدم و با استصحاب توجیه می شود. ۴) اصل مستقلی است در عداد و سایر اصول ۱۲۰-هر گاه یکی از زوجین، مدعی می شود که عقد نکاح او دائم بوده و دیگری مدعی نکاح موقت و انقضاء مدت باشد، مسأله، از لحاظ اصول عملیه چگونه است؟ ۱)با اجراء اصل عدم، هر دو قسم نکاح منتفی شناخته می شود. ۲)با اجراء اصل برائت، آثار عقد دائم از جمله نفقه وارث، منتفی و نکاح موقت، اثبات می گردد. ۳)با وجود علم اجمالی به یکی از دو قسم نکاح، هیچ اصلی قابل اجراء نیست. ۴)با اجراء اصل استصحاب بقاء زوجیت، لوازم و ملزومات شرعی آن از جمله دائم بودن نکاح قابل اثبات است

۱۱ – سؤالات حقوقی اختبار کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری منطقه فارس ۱۷/۸/۸۶ – ۱۳۸۶

سئوال (۱): حسن بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد ، یکسال قبل حسین با جعل یک فقره قولنامه عادی به امضاء وی– (حسن –) علیه ایشان در دادگاه حقوقی شیراز اقامه دعوی نموده و مدعی شده است موازی ده هکتار زمین از پلاک ۸ بخش ۳ شیراز را از حسن خریداری نموده است . دادگاه حقوقی عمومی شیراز به موضوع رسیدگی کرده حسن ایراد جعل نموده و دادگاه ضمن ردایراد جعل ، حکم به الزام حسن به تنظیم سند رسمی ملک موصوف به نفع حسین صادر و در پی تجدیدنظر خواهی حسن پرونده به مرجع تجدیدنظر ارسال و دادگاه اخیرالذکر رای صادره بدوی را عیناً تایید نموده است . حسن از شما میخواهد وکالت وی را قبول نموده ازطرق قانونی از حق وی دفاع کنید. آیا وکالت وی را میپذیرید در صورت پذیرش یا عدم پذیرش وکالت حسن پاسخ خودو اقدامات لازم را مستدلاًو با استناد به مواد قانونی مرقوم فرمائید. سئوال (۲):علی به دفتر شما مراجعه و اظهار میدارد بعنوان وکیل پدر خود (محمد) و حسب اختیارات وکالتنامه بموجب یک فقره مبایعه نامه عادی مورخه ۱۲/۱۱/۱۳۸۵ سهم زراعی پدرش در پلاک ۱۴۶۲ بخش ۴ شیراز را به مبلغ سی میلیون تومان به آقایان حسن و حسین که خود مالکین مشاعی پلاک مذکور بوده فروخته و ثمن معامله را نقداًطی چند فقره چک دریافت نموده و در مبایعه نامه اسقاط کافه خیارات بعمل آمده است . پس از گذشت چند ماه از انجام معامله خریداران دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ سی میلیون تومان بابت استرداد ثمن معامله مذکور و خسارات به طرفیت علی مطرح و عنوان نموده اند که چون زمین مذکور در طرح فضای سبز قرار داشته ، بنابراین خواهانها استحقاق مطالبه و دریافت ثمن را دارند – شعبه دادگاه عمومی شیراز با این استدلال که حسب پاسخ شهرداری شیراز زمین مورد نظر در طرح فضای سبز قرار داشته حکم به محکومیت علی به پرداخت ثمن از اموال پدرش صادره نموده است . حال از شما میخواهد که در موعد قانونی نسبت به دادنامه تقاضای تجدید نظر خواهی نمایید . با توجه به شرح سئوال : ایرادات شکلی و ماهیتی وارد بر نحوه طرح دعوی و دادرسی و دادنامه صادره را با ذکر استدلال و مستندات قانونی توضیح دهید . سوال (۳):در تاریخ ۱/۳/۸۴ طی سند رسمی ، خسرو شش دانگ یک باب منزل مسکونی به پلاک ثبتی ۱۷۶ بخش یک شیراز را به مبلغ دومیلیارد ریال به پرویز می فروشد .مبلغ یک میلیارد ریال از ثمن معامله نقداًو طی یک فقره چک تضمینی پرداخت و مقرر می گردد که مبلغ یک میلیارد ریال مابقی ثمن در تاریخ ۱/۳/۸۵ پرداخت گردد، مورد معامله به تصرف خریدار داده میشود . هوشنگ شش دانگ یک دستگاه آپارتمان به پلاک ثبتی ۱۲/۱۹۲۵ بخش چهار شیراز را وثیقه مابقی ثمن (یک میلیارد ریال قرار میدهد . بعد از انجام معامله و رهن مذکور ، خسرو و پرویز طی یک سند رسمی جداگانه توافق می نمایند که یک میلیارد ریال مابقی ثمن معامله به عنوان قرض بر عهده پرویز باشد و پرویز متعهد می گردد که در تاریخ ۱/۱۱/۸۵ مبلغ یک میلیارد ریال را بپردازد . با حلول اجل، پرویز از ادای دین خود خودداری میکند . خسرو جهت استیفاء طلب خود اقدام به صدور اجرائیه نسبت به سند رهنی نموده و اجرای ثبت شیراز بعد از جری تشریفات قانونی و مضی مدت مقرر اقدام به صدور آگهی مزایده و تاریخ انجام مزایده را ۱۵/۷/۸۶ اعلام نموده است . هوشنگ در تاریخ ۱۱/۷/۸۶ به شما مراجعه و از شما می خواهد که وکالت او را بپذیرید و در جهت حفظ حقوق او اقدام نمایید . آیا وکالت او را میپذیرید و چنانچه جواب مثبت است چه اقدام و یا اقداماتی و از طریق چه مرجع و یا مراجعی به عمل می آورید ، مستنداً و مستدلاً توضیح دهید . سئوال (۴): فریدون و فرامرز بالسویه در پلاک ثبتی ۱۷۴۵ فرعی از ۱۲ اصلی بخش یک کازرون مشاعاً شریک بوده اند. فریدون سهم خودرا از ملک مشترک به فریبرز فروخته .سه روز بعد فرامرز فوت کرده و وراث منحصر حین الفوت وی فریده و فرید هستند ، فریده با اطلاع از موضوع فوراً ثمن معامله را به تنهایی در صندوق توديع و مراتب راطی اظهار نامه ای به فریدون اعلام و اخذ به شفعه نموده است . سپس فریدون معامله را اقاله نموده و با قرارداد دیگری مورد معامله را به فرهاد صلح کرده است .بعداً فریده نیز اصالتاً و با اخذ وکالت رسمی از برادرش (فرید) ششدانگ پلاک موصوف را طی مبایعه نامه

عادی به پرویز منتقل نموده است . حال با توجه به شرح سئوال : الف – عقود و قراردادهای مورد اشاره در سئوال از حیث صحت– بطلان – قابلیت و یا عدم قابلیت استناد ، چه وضعیتی دارند . مستنداًبه مواد قانونی توضیح دهید ؟ب- در صورتی که پرویز به شما مراجعه و بخواهد وکالت وی را جهت تحویل ملک و انتقال سند رسمی آن بپذیرید چه اقداماتی برای استیفاءحقوق پرویز باید بعمل آید ؟.به تفکیک و به ترتیب با ذکر عنوان دعوی ، مرجع رسیدگی و اشخاصی که میبایست طرف دعوی قرار گیرند توضیح دهید سئوال (۵):آقای خسرو کمالی به موجب قراردادعادی مورخه ی ۲۰/۱۰/۸۵ یک دستگاه کامیون را به بیع نقد به مبلغ ۹۵۰/۰۰۰/۰۰۰/ ریال (نود وپنج میلیون تومان به آقای حسن عباسی فروخته و مبلغ ۳۵۰/۰۰۰/۰۰۰/ (سی وپنج ملیون تومان از ثمن را ازخریدار دریافت نموده و نسبت به مابقی ، برادر خریداراز او ضمانت کرده است . با این وجود با گذشت بیش از یک ماه از تاریخ معامله نه مشتری و نه ضامن مابقی ثمن را پرداخت نکرده اند و بایع (خسرو کمالی) هم کامیون را تحویل نداده است . فروشنده به دفتر وکالت شما مراجعه و ضمن توضیح ماجرای فوق اعلام می نماید که دعوی فسخ اقامه کرده است واز شما می خواهد که با قبول وکالت او اقدام قانونی نمائید .درصورت پذیرش وکالت او چه اقداماتی به عمل می آورید ؟بطور مستدل و مستند پاسخ دهید . سئوال (۶): احسان که مردی ایرانی وشیعه بوده در سال ۱۳۸۵ در شیراز فوت نموده و بازماندگان او عبارتند از دو دختر ، یک همسر دائمی و یک برادر ومادر . اموال متوفی عبارت است از یکباب منزل مسکونی که عرصه آن ۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال و اعیانی آن ۲۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال جمعاً ۴۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال ارزیابی شده و سرقفلی یکباب مغازه به ارزش ۱۴۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال و مقداری وجه نقد و اموال منقول جمعاً معادل ۱۲۰/۰۰۰/۰۰۰ ریال . با استناد به مواد قانونی ضمن ذکر عنوان و جهت تعلق اراث به هریک از بازماندگان از نظر اینکه به فرض است یا قرابت یا به رد ، نسبت سهم الارث هر یک از بازماندگان را تعیین و مبلغ ارثیه هرکدام را به ریال اعلام نمائید . سئوال (۷):بهمن در مقام خریدار ملکی را با قیمت مناسب از جمشید خریداری نموده و جمشید نیز با اعتماد به حسن شهرت مالی بهمن ، پرداخت ثمن را بطور موجل پذیرفته است . مبیع تسلیم شده و بافرارسیدن اجل تادیه ثمن ، به علت استنکاف خریدار از پرداخت ثمن ، فروشنده ،دعوی به خواسته مطالبه ثمن بطرفیت بهمن تقدیم دادگاه نموده است . بهمن در جلسه دادرسی مدعی می شودکه معامله را به نمایندگی از برادرش بهرام انجام داده و با ارائه یک فقره وکالتنامه که با اختیارات کافی ولازم چند روز قبل از انعقاد بیع توسط بهرام به بهمن تفویض و موضوع خرید ملک موصوف در آن تصریح گردیده است ،استدلال می نماید که به استناد ماده ۱۹۶ قانون مدنی چون معامله برای خودش نبوده و اوبه عنوان نماینده عمل کرده نتیجتاً تعهدی به پرداخت ثمن ندارد . بعنوان وکیل جمشید در مقابل اظهارات خوانده چه دفاعیاتی بعمل می آورید ؟ سئوال (۸):تاجری به دفتر وکالت شما مراجعه و اظهار می دارد : به حکایت قرار داد و بارنامه های موجود در تاریخ پنجم دی ماه هشتادو پنج به شرکت باربری(سفیر ساحل در بوشهر مراجعه و حمل یک محموله بزرگ شکر را ازگمرک آن شهر به مقصد انبار کالای او در تهران به آن باربری محول نموده است لیکن باربری فوق ، حمل بخشی از محموله یادشده را به علت در اختیار نداشتن وسایل نقلیه کافی به یک بنگاه حمل ونقل در شیراز تحت نام (دراک) واگذار کرده و متاسفانه پس از تخلیه محموله ارسالی، مشخص گردیده که دوتن از محموله یکی از کامیونهای تحت اجاره باربری دراک کمتر از میزان تحویل و بارگیری در گمرک بوشهر است . مالک کالا تصمیم به پیگیری موضوع جهت احقاق حقوق خود داشته و از شما تقاضای قبول وکالت می نماید ، اولاً- اگر کسری کالای موضوع دعوی بواسطه آن باشد که محموله به علت بارش ناگهانی باران تضییع شده باشد در اینصورت در رابطه با مسئولیت متصدیان حمل و نقل زمینی بطرفیت چه شخص یا اشخاصی و با استناد به چه مقرراتی طرح دعوی می نمایید ؟ مستدل و مستند پاسخ دهید . ثانیاً- اگر کسری کالای موضوع ترافع ناشی از حیف و میل راننده کامیون باشد در اینصورت دعوی را به طرفیت چه شخصی و مستند به چه قانونی مطرح می کنید ؟ ثالثاً- شرکت سفیر ساحل یک فقره چک از مالک کالا بابت کرایه حمل اخذ و با ظهر نویسی آن در وجه بنگاه دراک ، وکالت در وصول چک و برداشت قسمتی از وجه آن بابت کرایه را به آن بنگاه واگذار

نموده و مقرر بوده است که مابقی وجه چک مسترد گردد لیکن شخص یادشده (بنگاه دراک دچار توقف و حکم ورشکستگی آن صادر گردیده است . برای ایصال حقوق شرکت سفیر بابت باقیمانده وجوه چک فوق چه اقدامی به عمل می آورید ؟ سئوال (۹):آقای بهرامی منزل مسکونی خودرادر تاریخ ۱۸/۲/۱۳۸۵ در قبال مبلغ سی میلیون تومان بموجب سند رسمی به‌آقای محمودی صلح نموده است . ضمن عقد شرط می شود که آقای بهرامی می تواند ظرف مدت شش ماه از تاریخ عقد ، وجه المصالحه را به آقای محمودی رد کرده و عقد را فسخ کند . در همان سند ، عقد اجاره ای بین آنها تنظیم و مقرر میشود که آقای بهرامی در خانه به ازاء ماهی چهار صد هزار تومان برای مدت شش ماه سکونت کند . در تاریخ ۱۸/۷/۱۳۸۵ آقای بهرامی فوت میکند . ورثه وی عبارتند از (رضا و جواد) . جواد در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۸۵ به دفتر خانه تنظیم کننده سند مراجعه و با واریز پانزده میلیون تومان(۱۵/۰۰۰/۰۰۰) در صندوق ثبت ، تقاضای آزاد کردن سه دانگ از منزل را که در حصه او بعنوان ارث قرار می گیرد می نماید . دفترخانه به این دلیل که کل وجه المصالحه باید پرداخت شود تا کل ملک آزاد شود درخواست جواد را نمیپذیرد . جواد نیز بناچار و بدون اطلاع برادرش کل سی میلیون تومان را پرداخت می کند . دفترخانه نیز ازطریق اداره ثبت شش دانگ سند ملک را آزاد می نماید . آقای محمودی با این استدلال که اقدام جواد به پرداخت مال الصلح خارج از مهلت شش ماهه مقرر در سند رسمی بوده تقاضای رفع اثر از اقدام دفترخانه و تثبیت مالکیت خود را نموده است . ضمناً آقای بهرام و فرزندانش اجاره بها منزل را نیز پرداخت نکرده اند . حال با توجه به شرح سئوال مستنداً و مستدلاً پاسخ دهید : الف – آیا استدلال دفترخانه مبنی بر ضرورت پرداخت کل وجه المصالحه صحیح است ؟ ب- آیا استدلال آقای محمودی صحیح است ؟ ج- آیا استدلال دیگری بنفع آقای محمودی می توانید مطرح کنید ؟ د- بر فرض اینکه آزاد ساختن سند از سوی ادار ثبت و دفترخانه صحیح باشد آیا جواد برای استرداد وجهی که بابت سهم رضا پرداخته می تواند به رضا مراجعه کند ؟ ه- آیا جواد می تواند به صرف همین پرداخت و بدون مراجعه به دادگاه مدعی حقی بر حصه رضا از منزل مذکور باشد ؟ سئوال (۱۰): رامین با دردست داشتن یکفقره سند رسمی اصلاحات ارضی بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد : زمین موضوع سند مذکور را طی مبایعه نامه عادی در سال ۱۳۵۶ از شاهین خریداری نموده است . ودر طی سالیان گذشته اقدام به احداث بنا و غرس اشجار کرده است . اکنون اداره اوقاف زمین مذکور را بعلت نداشتن مجوز شرعی تبدیل به احسن ، وقف اعلام و سند مالکیت وی را باطل نموده است . رامین به شاهین مراجعه نموده و از وی خواسته نزد مراجع ذیصلاح حاضر و پاسخگو در این خصوص(– وقفیت–)باشد لیکن شاهین به ادعای اینکه مال وقف قابل خرید و فروش نیست حاضر به اقرار به حق رامین نیست . رامین از شما میخواهد وکالت وی را قبول نموده و از حقوق او دفاع نماید . آیا حقی برای رامین متصور است ؟ در صورت قبول وکالت اقدامات خودرا مشروحاً و مستند به قوانین و مقررات مرقوم نمایید . سئوال (۱۱) : محمد با دردست داشتن یک جلد سند رسمی مالکیت پلاک ۶ فرعی از ۸ اصلی شیراز بدفتر وکالت شما مراجعه نموده اظهار میدارد : زمین موضوع سند مذکور راکه بیست هکتار میباشد ده سال قبل از داریوش خریداری نموده است . هشت ماه پیش اداره منابع طبیعی شیراز ضمن اعلام ملی بودن زمین موصوف مراتب را درهمان زمان در روزنامه خبر جنوب آگهی کرده است . محمد از شما می خواهد وکالت وی را پذیرفته از حقوق قانونی او دفاع کنید . مشروح اقدامات خودرا در مراحل مختلف با تعیین طرف دعوی ، مرجع رسیدگی کننده ، خواسته دعوی ومدارک و مستندات با استناد به قوانین و مقررات مرقوم فرمائید . سئوال (۱۲): بهزاد و فرهاد بالسویه مالک مشاع شش دانگ ملکی با کاربری تجاری بوده اند – بهزاد در سال ۱۳۶۷ سه دانگ سهم خودرا با قرار داد عادی برای مدت یکسال به فرهاد اجاره داده و قرار داد در خصوص تمدید و انتقال ساکت است . فرهاد با اخذ پروانه کسب و اقدام به تاسیس کارگاه تعمیر لوازم الکترونیکی تا سال ۱۳۸۵ در آن محل مشغول به کار بوده است . فرهاد اخیراً فوت نموده ووراث وی مشتمل بر همسر- پدرو مادر و دوفرزند دختر ۸ ساله و ۱۴ ساله وی قصد فروش و انتقال حقوق ملک و کارگاه مذکور را به طور کلی دارند اما بهزاد حاضر به همکاری نیست . اکنون وراث فرهاد با مراجعه به شما می خواهند

وکالت آنها را بپذیرید و ازطرق مقتضی کلیه حقوق قانونی فرهاد وورثه وی را استیفاء نمایید حال باتوجه به مراتب فوق : الف : چه اقداماتی برای احقاق حقوق قانونی وراث فرهاد ضرورت دارد ؟ با ذکر مراجع ذیصلاح نحوه رسیدگی و مدارک و مستندات مورد نیاز را مشروحاً توضیح دهید و مستندات قانونی اقدامات خودرا ذکر نمائید . ب : وکالتنامه پیوست را با انتخاب نامهای فرضی برای وراث فرهاد حسب موضوع وکالت و اختیارا ت مورد نیاز بطور کامل تنظیم و تکمیل نمایید ؟

۱۲ – سؤالات آزمون وکالت ـ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – اصول فقه – ۱۳۸۴

۱۰۱ ـ تفاوت مهم وضع تعیینی با وضع تعیّنی در چیست ۱) در آثار آن است ۲) در واضع آن است ۳) در تفاوت ماهوی آن است ۴) در کثرت استعمال آن است ۱۰۲ ـ وجوب تعیینی در مقابل چیست ۱) وجوب عینی ۲) وجوب کفائی ۳) وجوب تخییری ۴) وجوب تعبّدی ۱۰۳ ـ کدام گزینه صحیح است ۱) مفهوم وصف حجّت است ولی مفهوم شرط حجّت نیست ۲) مفهوم وصف حجّت نیست ولی مفهوم شرط حجّت است ۳) هر دو مفهوم وصف و شرط حجّت هستند. ۴) هیچکدام از مفهوم وصف و شرط حجّت نیستند. ۱۰۴ ـ در تعارض قاعده ید با اصل استصحاب ۱) قاعده ید مقدم است ۲) هر دو ساقط می‌شوند. ۳) اصل تخییر جاری می‌شود. ۴) اصل استصحاب مقدم است ۱۰۵ ـ در تعارض اصل استصحاب با اصل برائت ۱) اصل برائت حاکم است ۲) اصل استصحاب حاکم است ۳) اصل تخییر جاری می‌شود. ۴) هر دو اصل ساقط می‌شوند. ۱۰۶ ـ اگر کسی اقرار به دین نماید ولی ادعا کند آن را پرداخته است ۱) ادعای او به استناد اصل حجّت پذیرفته می‌شود. ۲) با توجه به اصل عدم نباید او را بدهکار دانست ۳) با توجه به اصل اشتغال بایستی حکم بر بدهکار بودن وی نمود. ۴) عدالت حکم می‌کند ادعای وی نیز همانند اقرار وی پذیرفته شود. ۱۰۷ ـ در بحث تعارض‌ها، اصطلاح ورود به چه معناست ۱) به شمول عام بر کلیه مصادیق آن ورود گفته می‌شود. ۲) به شمول مطلق بر افراد و مصادیق آن ورود گفته می‌شود. ۳) تأخّر تاریخ صدور یکی از قوانین متعارض بر دیگری ورود نامیده می‌شود. ۴) به این معنی است که قانون موضوعی را که خارج از عام است در آن وارد یا موضوعی را که داخل در عام است از آن خارج نماید. ۱۰۸ ـ اگر در بقاء اعتبار قانونی تردید شود تکلیف چیست ۱) اصل عدم اعتبار فعلی آن قانون است ۲) بقاء اعتبار قانون استصحاب می‌شود. ۳) در صورت احتمال نسخ نمی‌توان آن قانون را معتبر دانست ۴) اگر از قوانین جزائی باشد با توجه به اصل برائت باید آن را نسخ شده بدانیم ۱۰۹ ـ آیا اصل مثبت شرعاً حجت و معتبر؟ ۱) حجت و معتبر نیست ۲) حجت و معتبر است ۳) تنها در احکام شرعی حجت و معتبر است ۴) تنها در مورد آثار عقلی حجت و معتبر است ۱۱۰ ـ طبق نص قانون کشت خشخاش مطلقاً و کشت شاهدانه به منظور تولید مواد مخدّر ممنوع است به دولت طبق قانون اجازه‌داده شده است برای مصارف داروئی تریاک تولید نماید و تنها راه تولید تریاک کشت خشخاش است در این صورت ۱) طبق قاعده «اذن در شیء اذن در لوازم آن است دولت مجاز به کشت خشخاش برای تولید تریاک جهت مصارف داروئی می‌باشد. ۲) با توجه به تعارض دو قانون اصل احتیاط جاری است و کشت خشخاش برای دولت نیز ممنوع است ۳) با توجه به اطلاق ممنوعیت کشت خشخاش دولت نمی‌تواند اقدام به کشت خشخاش برای تولید تریاک جهت مصارف داروئی‌نماید. ۴) مقنّن در زمان وضع ماده قانونی مربوط به کشت خشخاش در مقام بیان نبوده است لذا نمی‌توان به اطلاق این قانون استناد کرد. ۱۱۱ ـ وجه اشتراک امر و نهی در چیست ۱) هر دو جمله انشائی هستند نه اخباری ۲) هیچکدام در مرّه یا تکرار دلالت ندارند. ۳) هیچکدام بر فوریت یا تراخی دلالت ندارند. ۴) هر سه مورد صحیح است ۱۱۲ ـ طبق نظر مشهور اصولین ۱) مقدمه واجب همیشه واجب است ۲) مقدمه واجب هیچگاه واجب نیست ۳) اگر به صورت شرط شرعی باشد واجب و در غیر این صورت واجب نیست ۴) اگر به صورت سبب باشد واجب نیست ولی اگر به صورت غیر سبب باشد واجب است ۱۱۳ ـ ادله استنباط احکام در فقه شیعه عبارت است از: ۱) قرآن ـ سنّت ـ عرف ـ عقل ۲) قرآن ـ سنّت ـ اجماع ـ قیاس ۳) قرآن ـ سنّت ـ اجماع ـ عقل ۴) قرآن ـ سنّت ـ قانون ـ رویه قضائی ۱۱۴ ـ اقسام خبر واحد عبارت است از: ۱) متواتر ـ موثق ـ قوی ـ

ضعیف ۲) متواتر ـ حسن ـ موثق ـ ضعیف ۳) متواتر ـ حسن ـ قوی ـ موثق ۴) صحیح ـ حسن ـ موثق ـ ضعیف ۱۱۵ ـ انواع اجماع عبارتند از: ۱) متواتر و واحد ۲) قطعی و غیر قطعی ۳) منقول و محصّل ۴) هیچکدام ۱۱۶ ـ اقسام قرینه عبارتند از: ۱) لغوی و عرفی ۲) تعبّدی و توصّلی ۳) تعیینی و تخصیصی ۴) صارفه و معیّنه ۱۱۷ ـ آیا نهی شارع موجب فساد معامله است ۱) مطلقاً بله ۲) مطلقاً خیر. ۳) در معاملات یک جانبه موجب فساد است ولی در معاملات دو جانبه موجب فساد نمی‌شود. ۴) ضابطه خاصی وجود ندارد و در هر مورد بایستی به حکم خاص شارع مراجعه شود. ۱۱۸ ـ وحدت ملاک معادل کدام یک از اصطلاحات ذیل است ۱) تحقیق مناط ۲) تخریج مناط ۳) تنقیح مناط ۴) قیاس مع‌الفارق ۱۱۹ ـ در نظام حقوقی ایران کدام گزینه صحیح است ۱) هیچگونه قیاسی حجیّت ندارد. ۲) فقط قیاس مستنبط العلّه حجیّت دارد. ۳) فقط قیاس منصوص‌العلّه حجیّت دارد. ۴) قیاس اعم از منصوص العلّه و مستنبط العلّه حجیّت دارد. ۱۲۰ ـ کدام یک از موارد ذیل از مقدمات حکمت محسوب نمی‌شود؟ ۱) انصراف بدوی ۲) نبودن قرینه تقیید ۳) امکان اطلاق و تقیید ۴) نبودن قدر متیقن در مقام تخاطب -- -- پاسخنامه :» ۱۰۱ – گزینه ۲ صحیح است ۱۰۲ – گزینه ۳ صحیح است ۱۰۳ – گزینه ۲ صحیح است ۱۰۴ – گزینه ۱ صحیح است ۱۰۵ – گزینه ۲ صحیح است ۱۰۶ – گزینه ۳ صحیح است ۱۰۷ – گزینه ۴ صحیح است ۱۰۸ – گزینه ۲ صحیح است ۱۰۹ – گزینه ۱ صحیح است ۱۱۰ – گزینه ۱ صحیح است ۱۱۱ – گزینه ۴ صحیح است ۱۱۲ – گزینه ۱ صحیح است ۱۱۳ – گزینه ۳ صحیح است ۱۱۴ – گزینه ۴ صحیح است ۱۱۵ – گزینه ۳ صحیح است ۱۱۶ – گزینه ۴ صحیح است ۱۱۷ – گزینه ۴ صحیح است ۱۱۸ – گزینه ۳ صحیح است ۱۱۹ – گزینه ۳ صحیح است ۱۲۰ – گزینه ۱ صحیح است

۱۳ – سؤالات آزمون وکالت ــ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – حقوق تجارت – ۱۳۸۴

۸۱ ـ تاجر باید تا چند سال دفاتر تجارتی خود را نگهداری کند؟ ۱) ۵ سال ۲) ۱۰ سال ۳) ۱۵ سال ۴) ۲۰ سال ۸۲ ـ برای تأسیس کدام یک از شرکت‌های ذیل وجود دو شریک کافی است ۱) شرکت سهامی عام ۲) شرکت سهامی خاص ۳) شرکت با مسئولیت محدود ۴) هیچکدام ۸۳ ـ چنانچه شرکت تجارتی مال غیر منقولی را بخرد آیا این معامله عمل تجارتی محسوب می‌شود؟ ۱) در هر صورت عمل تجارتی محسوب می‌شود. ۲) در هیچ صورتی عمل تجارتی محسوب نمی‌شود. ۳) بله مشروط بر اینکه برای سکونت مدیر عامل خریداری شده باشد. ۴) بله مشروط بر اینکه برای دفتر مرکزی شرکت خریداری شده باشد. ۸۴ ـ در کدام یک از شرکت‌های ذیل انتقال سهام یا سهم‌الشرکه را نمی‌توان موکول به موافقت مدیران یا مجامع عمومی شرکت نمود؟ ۱) شرکت تضامنی ۲) شرکت سهامی خاص ۳) شرکت سهامی عام ۴) شرکت با مسئولیت محدود ۸۵ ـ اگر شخصیت حقوقی که سهام‌دار شرکت دیگری است بعنوان عضو هیأت مدیره آن شرکت انتخاب شود چه کسی مسئول انجام‌وظایف مربوطه خواهد بود؟ ۱) مدیر عامل ۲) رئیس هیأت مدیره ۳) اصولاً انتخاب شخص حقوقی بعنوان عضو هیأت مدیره شرکت‌های دیگر امکان‌پذیر نیست ۴) یک نفر شخص حقیقی که بعنوان نماینده دائم شخص حقوقی مذکور به شرکت معرفی می‌شود. ۸۶ ـ ترکیب هیأت رئیسه مجمع عمومی در شرکت سهامی چگونه است ۱) یک رئیس و یک ناظر ۲) یک رئیس دو ناظر و دو منشی ۳) یک رئیس دو ناظر و یک منشی ۴) یک رئیس یک ناظر و یک منشی ۸۷ ـ کدام مورد نمی‌تواند طبق اساسنامه در صلاحیت هیأت مدیره قرار گیرد؟ ۱) افزایش سرمایه ۲) تغییر محل قانونی شرکت ۳) تهیه و تصویب بودجه شرکت ۴) تعیین حقوق و مزایای اعضای موظف هیأت مدیره ۸۸ ـ معامله اعضای هیأت مدیره شرکت با همان شرکت ۱) باطل است ۲) فقط بایستی به تصویب هیأت مدیره برسد. ۳) بایستی به تأیید هیأت مدیره و بازرس شرکت برسد. ۴) علاوه بر تصویب هیأت مدیره بایستی به تصویب مجمع عمومی شرکت نیز برسد. ۸۹ ـ طبق آئین‌نامه داخلی شرکت الف کلیه کارکنان شرکت می‌توانند وام ضروری دریافت نمایند، در این صورت ۱) مدیرعامل و اعضای

موظف هیأت مدیره حق استفاده از این وام را ندارند. ۲) مدیرعامل می‌تواند از این وام استفاده کند ولی اعضای موظف هیأت مدیره حق استفاده از آن را ندارند. ۳) مدیرعامل نمی‌تواند از این وام استفاده کند ولی اعضای موظف هیأت مدیره حق استفاده از آن را دارند. ۴) اعضای موظف هیأت مدیره و مدیرعامل شرکت که کارکنان شرکت محسوب می‌شوند نیز حق استفاده از این وام را دارند. ۹۰ ـ کاهش سرمایه شرکت سهامی به چه نحو امکان‌پذیر نیست ۱) کاهش اختیاری از طریق کاهش تعداد سهام ۲) کاهش اجباری از طریق کاهش تعداد سهام ۳) کاهش اجباری از طریق کاهش مبلغ اسمی سهم ۴) کاهش اختیاری از طریق کاهش مبلغ اسمی سهم ۹۱ ـ چنانچه تا اعلام ختم تصفیه شرکت سهامی برخی سهامداران یا بستانکاران برای استیفاء حقوق به شرکت مراجعه ننمایندوظیفه مدیر تصفیه چیست ۱) کلیه وجوه باقیمانده را بین سهامداران حاضر تقسیم نماید. ۲) وجوه باقیمانده را به نام صاحبان آنها نزد بانک تودیع نماید. ۳) وجوه متعلق به سهامداران را نزد بانک تودیع و وجوه مربوط به بستانکاران را بین سهامداران تقسیم نماید. ۴) وجوه متعلق به بستانکاران را نزد بانک تودیع و وجوه متعلق به سهامداران را بین سهامداران تقسیم نماید. ۹۲ ـ انتخاب کدام یک از موارد ذیل از میان اشخاص خارج از سهامداران شرکت سهامی امکان‌پذیر است ۱) مدیرعامل ۲) رئیس هیأت مدیره ۳) نائب رئیس هیأت مدیره ۴) هیچکدام ۹۳ ـ چه افرادی را نمی‌توان به سمت بازرسی شرکت سهامی انتخاب نمود؟ ۱) مدیران و مدیر عامل شرکت ۲) اقربای نسبی و سببی مدیران و مدیرعامل تا درجه سوم از طبقات اول و دوم ۳) هرکس که خود یا همسرش از مدیران و مدیرعامل شرکت موظفاً حقوق دریافت نماید. ۴) هر سه مورد. ۹۴ ـ انتقال سهم الشرکه شرکت با مسئولیت محدود ممکن نیست مگر با حصول اکثریت ذیل ۱) اکثریت عددی صاحبان سهم‌الشرکه ۲) دارندگان بیش از نیمی از سرمایه شرکت ۳) اکثریت عددی شرکاء که دارای بیش از سه ربع از سرمایه شرکت هم باشند. ۴) اکثریت عددی شرکاء که دارای بیش از نیمی از سرمایه شرکت هم باشند. ۹۵ ـ مدیر عامل و مدیر مالی یک شرکت دولتی یک فقره چک به مبلغ بیست میلیارد ریال بابت پرداخت بدهی حال شده شرکت‌صادر نموده و به طلبکار داده‌اند ولی چک مذکور طبق گواهی بانک غیر قابل پرداخت اعلام شده است چه اشخاصی برای پرداخت‌چک مسئولیت حقوقی دارند؟ ۱) فقط شرکت بعنوان شخص حقوقی ۲) مدیرعامل شرکت بعنوان شخص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقوقی ۳) مدیر مالی شرکت بعنوان شخص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقوقی ۴) مدیر مالی و مدیر عامل شرکت بعنوان اشخاص حقیقی متضامناً با شرکت بعنوان شخص حقیقی ۹۶ ـ حکم ورشکستگی یک تاجر به درخواست افراد ذیل اعلام می‌شود: ۱) دادستان ۲) شخص تاجر ۳) یک یا چند نفر از طلبکاران ۴) هر سه مورد ۹۷ ـ با کدام یک از تجار ذیل نمی‌توان قرارداد ارفاقی منعقد کرد؟ ۱) تاجری که حکم ورشکستگی قطعی او صادر شده باشد. ۲) تاجر ورشکسته به تقلب که حکم قطعی او صادر شده باشد. ۳) تاجر ورشکسته به تقصیر که حکم قطعی او صادر شده باشد. ۴) موارد ۲ و ۳ ۹۸ ـ قرارداد ارفاقی در صورت انعقاد با چه اکثریتی واجد اثر حقوقی است ۱) کلیه طلبکاران ۲) نصف به علاوه یک طلبکاران ۳) هر تعداد از طلبکاران که دارای سه ربع مطالبات تشخیص و تصدیق شده باشند. ۴) نصف به علاوه یک طلبکاران به شرط داشتن سه ربع مطالبات تشخیص و تصدیق شده ۹۹ ـ اگر متصدی حمل و نقل (الف ، حمل و نقل کننده دیگری (ب ، را مأمور حمل و نقل کالا‌یی نماید و در حین حمل و نقل‌خسارت به مال التجاره وارد شود: ۱) الف و ب برای جبران خسارت مسئولیت تضامنی دارند. ۲) الف در مقابل صاحب مال‌التجاره مسئول است ولی حق رجوع به ب را دارد. ۳) الف در مقابل صاحب مال‌التجاره مسئول است و حق رجوع به ب را ندارد. ۴) الف در مقابل صاحب التجاره مسئولیتی ندارد و صاحب مال التجاره بایستی به ب مراجعه نماید. ۱۰۰ ـ دعوی مطالبه وجه چک از ظهرنویس به شرطی مسموع است که ۱) فاصله بین تاریخ صدور چک تا صدور گواهی عدم پرداخت بیش از ۶ ماه نباشد. ۲) فاصله بین تاریخ صدور گواهی عدم پرداخت تا زمان تقدیم دادخواست بیش از ۶ ماه نباشد. ۳) موارد ۱ و ۲ صحیح است ۴) اگر چک از یک نقطه به نقطه دیگر ایران صادر شده باشد فاصله بین تاریخ صدور چک تا صدور گواهی عدم پرداخت بیش از ۴۵ و اگرچک در همان مکانی که صادر شده است باید تأدیه گردد بیش از ۱۵ روز نباشد. -------

-- پاسـخنامه : ۸۱ - گزینـه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۳ ق .ت ۸۲ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۹۴ ق .ت ۸۳ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴ ق .ت ۸۴ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۴۱ لایحه اصلاحی ق .ت ۸۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۱۰ لایحه اصلاحی ق .ت ۸۶ - گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۱۰۱ لایحه اصلاحی ق .ت ۸۷ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۶۴ لایحه اصلاحی ق .ت ۸۸ - گزینه ۴ صـحیح است مطابق ماده ۱۲۹ و ۱۳۱ لایحه اصلاحی ق .ت ۸۹ - گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۳۲ لایحه اصلاحی ق .ت ۹۰ - گزینه ۱ صحیح است مطابق تبصره ماده ۱۸۹ لایحه اصلاحی ق .ت ۹۱ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۲۸ لایحه اصلاحی ق .ت ۹۲ - گزینـه ۱ صـحیح است مطابق ماده ۱۲۴ لایحه اصـلاحی ق .ت ۹۳ - گزینه ۴ صـحیح است مطابق ماده ۱۴۷ لایحه اصلاحی ق .ت ۹۴ - گزینه ۳ صـحیح است مطابق ماده ۱۰۲ ق .ت ۹۵ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۹ قانون صدور چک ۹۶ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۱۵ ق .ت ۹۷ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴۸۳ ق .ت ۹۸ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۸۰ ق .ت ۹۹ - گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۳۸۸ ق .ت ۱۰۰ - گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۱۵ ق .ت

۱۴ – سؤالات آزمون وکالت ــ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – آیین دادرسی‌کیفری – ۱۳۸۴

۶۱ ـ در کدام یک از موارد ذیل قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود؟ ۱) مرور زمان ۲) جرم نبودن عمل ارتکابی ۳) عدم کفایت ادله قانونی اثبات اتهام ۴) هیچکدام ۶۲ ـ در کدام یک از موارد ذیل جرم مشـهود نیست ۱) متهم ولگرد باشد. ۲) متهم در حال فرار از صحنه جرم دستگیر شود. ۳) تعلق اسباب و دلایل جرم به متهم محرز باشد. ۴) مجنی علیه یک روز پس از وقوع جرم شخص معینی را مرتکب جرم معرفی نمایـد. ۶۳ ـ در کـدام مورد صـدور قرار بازداشت موقت علیرغم وجود ادله کافی بر توجه اتهام الزامی نیسـت ۱) قتل عمد ۲) آدم ربایی ۳) زنای غیر محصنه ۴) اختلاس مبلغ یکصـد و بیست هزار ریال ۶۴ ـ تحقیق در چه جرائمی ممنوع است ۱) جرائـم قابـل گـذشت ۲) جرائـم منـافی عفـت مشـهود که شـاکی خصوصـی دارد. ۳) جرائـم منـافی عفت غیرمشـهود که شـاکی خصوصی ندارد. ۴) هر سه مورد ۶۵ ـ حل اختلاف در صـلاحیت در امور کیفری ۱) همواره در صـلاحیت دیوان عالی کشور است ۲) همواره در صـلاحیت دادگاه کیفری اسـتان است ۳) طبق قواعـد مذکور در آئین دادرسـی مدنی است ۴) هیچکدام ۶۶ ـ شاکی خصوصـی برای توقیف اموال متهم جهت تـأمین ضـرر و زیـان خود بایستی ۱) صـرف تقاضای شـفاهی کافی است ۲) اصولاً شاکی خصوصی چنین حقی ندارد. ۳) دادخواست خود را به مرجع رسیدگی تقدیم نماید. ۴) درخواست خود را به مرجع رسیدگی تقدیم نماید. ۶۷ ـ گذشت شاکی یا مدعی خصوصی بعد از صدور حکم قطعی در جرائم غیر قابل گذشت ۱) از موجبات اعاده دادرسی و منحصـراً در صـلاحیت دیوان عالی کشور است ۲) از موجبـات اعاده دادرسـی و رسـیدگی به موضوع در صـلاحیت دادگاه کیفری استان است ۳) از موجبات تخفیف مجازات به تشخیص دادگاه صادر کننده رأی قطعی به تقاضای محکوم علیه است ۴) از موجبات اعاده دادرسـی و رسـیدگی به آن در صـلاحیت دادگاه همعرض صادر کننده حکم قطعی به تشـخیص دیوان عالی کشور است ۶۸ ـ در پرونـده‌های کیفری از حـوزه قضـایی یـک اسـتان بـه حـوزه قضـایی اسـتان دیگر: ۱) به درخـواست دیـوان عـالی کشـور صورت می‌گیرد. ۲) به درخواست رئیس حوزه قضـایی اسـتان مبـداء و موافقت دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. ۳) به درخواست رئیس حوزه قضایی استان مقصد و موافقت رئیس دیوان عالی کشور صورت می‌گیرد. ۴) به درخواست رئیس حوزه قضایی استان مبداء و قبول رئیس حوزه قضایی اسـتان مقصـد امکان‌پـذیر است ۶۹ ـ فاصـله بین ابلاـغ احضـاریه و موعـد احضار در محاکمات کیفری ۱) حداقل پنج روز است ۲) حداقل یک هفته است ۳) هیچ‌گاه نباید کمتر از سه روز باشد. ۴) حداقل سه روز است مگر اینکه موضوع فوریت داشته باشد. ۷۰ ـ تعیین وکیل تسـخیری در چه مواردی لازم است ۱) کلیه جرائم مستوجب حبس ابد. ۲) کلیه احکام کیفری قابل تجدیـد نظرخواهی ۳) کلیـه جرائم مسـتوجب بیش از ۲۰ سال زنـدان ۴) کلیه جرائمی که رسـیدگی به آنها ابتـداً در صـلاحیت

دادگاه کیفری استان است ۷۱ ـ کدام گزینه صحیح نیست ۱) به جرم طفلی که مرتکب قاچاق مواد مخدر شود در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود. ۲) احضار طفل برای انجام تحقیقات مقدماتی از طریق ولی یا سرپرست او بعمل می‌آید. ۳) به کلیه جرائم افرادی که به سن ۱۸ سال تمام نرسیده‌اند در دادگاه اطفال رسیدگی می‌شود. ۴) دادگاه اطفال صلاحیت رسیدگی به جرائم علیه امنیت کشور که توسط اطفال انجام شود را ندارد. ۷۲ ـ آراء دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری ۱) در کلیه موارد قابل تجدیدنظر است ۲) قابل تجدیدنظر است مگر آنکه قانون آن را قطعی دانسته باشد. ۳) قطعی است مگر در مواردی که قانون آن را قابل تجدید نظر دانسته باشد. ۴) چنانچه حضوری باشد قطعی و چنانچه غیابی باشد قابل تجدیدنظر است ۷۳ ـ تجدید نظرخواهی نسبت به جنبه کیفری رأی صادره از دادگاه ۱) به موجب درخواست و با ابطال تمبر صورت می‌گیرد. ۲) به موجب دادخواست و با ابطال تمبر صورت می‌گیرد. ۳) به موجب درخواست و بدون ابطال تمبر صورت می‌گیرد. ۴) به موجب دادخواست و بدون ابطال تمبر صورت می‌گیرد. ۷۴ ـ چنانچه به علت اشتباه قاضی در حکم قطعی کیفر مورد حکم متناسب با جرم نباشد: ۱) حکم صادره قابل اعاده دادرسی است ۲) هیچ اقدام قانونی امکان‌پذیر نیست ۳) حکم صادره قابل تجدیدنظرخواهی است ۴) فقط رئیس قوه‌قضائیه می‌تواند حکم صادره را نقض نماید. ۷۵ ـ رسیدگی به کدام دسته از جرائم ابتداً در صلاحیت دادگاه کیفری استان نیست ۱) جرائم قضات ۲) جرائم مطبوعاتی ۳) جرائم مستوجب قصاص عضو ۴) کلیه جرائم مستوجب بیش از ۱۰ سال حبس ۷۶ ـ دادستان تقاضای بازداشت متهم را کرده است لیکن بازپرس با آن موافق نیست ۱) عقیده بازپرس متبع است ۲) عقیده دادستان متبع است ۳) حل اختلاف با رئیس حوزه قضایی می‌باشد. ۴) حل اختلاف حسب مورد با دادگاه عمومی یا انقلاب محل خواهد بود. ۷۷ ـ شعب تشخیص ۱) مرکب از ۳ قاضی است و در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود. ۲) مرکب از ۵ قاضی است و در دیوان عالی کشور تشکیل می‌شود. ۳) مرکب از ۳ قاضی است و در دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل می‌شود. ۴) مرکب از ۵ قاضی است و در دادگاه تجدیدنظر استان تشکیل می‌شود. ۷۸ ـ در صورت فوت متهم چنانچه پرونده در دادگاه و آماده صدور حکم باشد: ۱) حکم برائت صادر می‌شود. ۲) قرار موقوفی تعقیب صادر می‌شود. ۳) تا معرفی وراث قرار منع تعقیب صادر می‌شود. ۴) پرونده بدون صدور هیچ‌گونه رأیی مختومه می‌شود. ۷۹ ـ در حوزه قضایی بخش وظیفه دادستان برعهده ۱) رئیس حوزه قضایی بخش است ۲) دادستان شهرستان متبوع است ۳) مدیر دفتر دادگاه رسیدگی کننده است ۴) دادرس علی‌البدل حوزه قضایی همان بخش است ۸۰ ـ چنانچه شهود و مطلعین تحقیق برای بار اول که توسط دادگاه احضار شده‌اند در موعد مقرر حاضر نشوند: ۱) جلب می‌شوند. ۲) برای بار دوم احضار می‌شوند. ۳) دادگاه تکلیفی در خصوص آنان ندارد. ۴) از ضابطین قضایی خواسته می‌شود شهادت آنان را استماع و برای دادگاه ارسال نمایند. --

-------- پاسخنامه : ۶۱ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۶ ق .آ.د.ك ۶۲ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۸ ق .آ.د.ك ۶۳ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳۵ ق .آ.د.ك ۶۴ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۴۳ ق .آ.د.ك ۶۵ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۸ ق .آ.د.ك ۶۶ – گزینه ۴ صحیح است ۶۷ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۷۷ ق .آ.د.ك ۶۸ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۶۲ ق .آ.د.ك ۶۹ – گزینه ۴ صحیح است مطابق تبصره ۲ ماده ۱۷۷ ق .آ.د.ك ۷۰ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۸۶ ق .آ.د.ك ۷۱ – گزینه ۴ صحیح است ۷۲ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۳۲ ق .آ.د.ك ۷۳ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲ ق .آ.د.ك ۷۴ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۷۲ ق .آ.د.ك ۷۵ – گزینه ۴ صحیح است ۷۶ – گزینه ۴ صحیح است مطابق بند «ح ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱. ۷۷ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۸ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب ۱۳۸۱. ۷۸ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۶ ق .آ.د.ك ۷۹ – گزینه ۴ صحیح است ۸۰ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۵۹ ق .آ.د.ك

۱۵ – سؤالات آزمون وکالت ـ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – حقوق جزای عمومی و اختصاصی – ۱۳۸۴

۴۱ ـ شخصی مرتکب قتل عمد شده و سپس فرار کرده و مرده است در این صورت ۱) دیه بایستی از ماترک قاتل برداشته شود و اگر قاتل مالی نداشته است دیه لاوصول می‌ماند. ۲) هیچ مسئولیتی برای پرداخت دیه متوجه ورثه قاتل برای پرداخت دیه از ما ترک قاتل یا سایر بازماندگان وی نیست ۳) قصاص تبدیل به دیه شده و بازماندگان قاتل بایستی دیه را پرداخت نمایند، در صورتی که بازماندگان فاقد تکمن مالی باشند ازپرداخت‌دیه معاف می‌شوند و دیه لاوصول می‌ماند. ۴) دیه بایستی از ماترک قاتل پرداخت گردد و اگر قاتل مالی نداشته باشد از اموال بستگان نزدیک وی پرداخت می‌شود ولی هر گاه قاتل‌بستگانی نداشته باشد یا بستگان قاتل فاقد تمکن مالی باشند دیه از بیت‌المال پرداخت می‌شود. ۴۲ ـ در صورتی که تعقیب مباشر جرم بنابر دلایل قانونی موقوف گردد: ۱) تأثیری در حق معاون جرم ندارد. ۲) معاون جرم اگر اقوی از مباشر باشد قابل تعقیب است ۳) برای معاون جرم نیز قرار موقوفی تعقیب صادر می‌گردد. ۴) هیچکدام ۴۳ ـ اجرای کدام یک از احکام جزایی ذیل قابل تعلیق است ۱) جعل اسکناس ۲) فروش مواد مخدر ۳) صدور چک از حساب مسدود ۴) سرقت مسلحانه که مستوجب حد نباشد. ۴۴ ـ ماههای حرام که باعث تغلیظ دیه می‌شود کدامند؟ ۱) رمضان ـ رجب ـ محرم ـ ذیحجه ۲) رجب ـ محرم ـ ذیقعده ـ ذیحجه ۳) صفر ـ رجب ـ رمضان ـ ذیحجه ۴) رمضان ـ محرم ـ ذیحجه ـ ذیقعده ۴۵ ـ اگر «الف و به قصد شوخی «ب را با علم به اینکه او شنا بلد نیست به داخل استخر عمیق بیفکند و «ب غرق شود: ۱) مرتکب قتل عمد شده است ۲) مرتکب قتل شبه عمد شده است ۳) این قتل در حکم شبه عمد است ۴) مرتکب قتل خطای محض شده است ۴۶ ـ در تصادف اتومبیل با عابر پیاده در چه صورت راننده ضامن دیه نیست ۱) سرعت راننده مجاز باشد. ۲) وسیله نقلیه فاقد نقص فنی باشد. ۳) محل تصادف برای عبورعابرپیاده‌ممنوع باشد. ۴) درصورت اجتماع هر سه شرط ۱ و۲ و ۳ ۴۷ ـ هرگاه به امر غیر قانونی یکی از مقامات رسمی جرمی واقع شود، مأموری که امر آمر را بعلت اشتباه قابل قبول و به تصور اینکه‌قانونی است اجرا کرده باشد: ۱) مانند آمر مجازات می‌شود. ۲) مجازات وی تخفیف داده می‌شود. ۳) فقط به دیه یا ضمان مالی محکوم می‌شود. ۴) علاوه بر مجازات به ضمان مالی هم محکوم می‌شود. ۴۸ ـ کدام گزینه صحیح نیست ۱) جرم ربا بین شوهر و زن محقق نمی‌شود. ۲) هرگاه رباگیرنده مضطر باشد از مجازات معاف است ۳) هرگاه ربادهنده مضطر باشد از مجازات معاف است ۴) هر نوع ربا اعم از قرضی و معاملی جرم و قابل مجازات است ۴۹ ـ تفاوت اصلی اختلاس با خیانت در امانت کدام است ۱) اختلاس غیر قابل گذشت ولی خیانت در امانت قابل گذشت است ۲) اختلاس اختصاص به وجه نقد دارد ولی خیانت در امانت در مورد سایر اموال نیز صدق می‌کند. ۳) اختلاس فقط قابل انتساب به کارکنان دولت است ولی خیانت در امانت قابل انتساب به دیگران نیز هست ۴) هیچکدام ۵۰ ـ کارگری حین انجام کار در کارگاه به دلیل موجود نبودن تجهیزات ایمنی در کارگاه دچارحادثه شده و فوت می‌کند، این واقعه ۱) قتل خطای محض است ۲) در حکم قتل شبه عمد است ۳) فاقد وصف کیفری است ۴) قتل عمد محسوب می‌شود. ۵۱ ـ انجام فعل حرام که مستقلاً برای آن در قانون مجازات تعیین نشده است در چه موردی قابل مجازات است ۱) چنانچه علنی باشد قابل مجازات است ۲) فقط در صورت اجتماع شرایط ۱ و ۳ قابل مجازات است ۳) چنانچه عفت عمومی را جریحه دار نماید قابل مجازات است ۴) تا طبق قانون مستقلاً برای آن مجازات تعیین نشده باشد به هیچ وجه قابل مجازات نیست ۵۲ ـ در صورت عدم ثبت رسمی ازدواج ۱) چنانچه عقد دائم باشد فقط مرد مجازات می‌شود. ۲) چه عقد دائم چه موقت فقط مرد مجازات می‌شود. ۳) چنانچه عقد دائم باشد هر دو طرف مجازات می‌شوند. ۴) چه عقد دائم باشد چه موقت هر دو طرف مجازات می‌شوند. ۵۳ ـ کدام یک از جرائم ذیل قابل گذشت نیست ۱) نشر اکاذیب ۲) تخریب اموال ۳) مزاحمت تلفنی ۴) توهین به اشخاص ۵۴ ـ شروع به جرم در کدام مورد قابل مجازات است ۱) راهزنی ۲) سرقت شبانه ۳) سرقت مسلحانه ۴) هر سه مورد ۵۵ ـ چنانچه صادر کننده یک چک بلامحل دو نفر باشند: ۱) پرداخت جزای نقدی مقرر در قانون متضامناً برعهده هر دو نفر است ۲) هر کدام بایستی به پرداخت نصف جزای نقدی مندرج در قانون محکوم شوند. ۳) هر کدام بایستی مستقلاً به پرداخت

جزای نقـدی مندرج در قانون محکوم شوند. ۴) هیچکدام ۵۶ ـ چنـانچه ولی دم در قتل عمـدی به سن بلوغ رسـیده ولی کمتر از ۱۸ سال سن داشته و رشد وی ثابت نشده باشد: ۱) بایستی صدور حکم تا زمان احراز رشد وی به تأخیر افتد. ۲) با توجه به لزوم رعایت مصـلحت احتمالی وی قصاص تبـدیل به دیه می‌شود. ۳) نظر شـخص بـالغ در خصوص تقاضا یا اسـقاط قصاص معتبر است هر چند رشد وی احراز نشده باشد. ۴) هیچکدام ۵۷ ـ در صورت وجود چنـد کیفیت مخففه دادگاه پس از تبدیل مجازات ۱) بایستی آن را تخفیف بدهد. ۲) نمی‌تواند آن را تخفیف بدهد. ۳) مخیر است آن را تخفیف بدهد یا ندهد. ۴) در برخی موارد ملزم به تخفیف و در برخی موارد مجاز به تخفیف است ۵۸ ـ چنانچه شخصـی برخلاف واقع خود را شفاهاً سرهنگ نیروی انتظامی معرفی نماید بدون آنکه هیـچ اقـدام دیگری دراین راسـتادهد: ۱) مرتکـب هیـچ جرمی نشـده است ۲) تعقیب و مجـازات او منـوط به شـکایت شـاکی خصوصی است ۳) تعقیب و مجازات او منوط به شـکایت نیروی انتظامی است ۴) بدون نیاز به شکایت شاکی یا نیروی انتظامی قابل تعقیب و مجـازات است ۵۹ ـ شخصـی مرتکب صـدور سه فقره چک بلا محل یک فقره کلاهبرداری و یک فقره سـرقت شده اسـت مجـازات او عبارت از: ۱) فقـط به مجـازات جرم کلاـهبرداری و مجازات جرم سـرقت محکوم می‌شود. ۲) مجازات صـدور سه فقره چـک بلامحـل با یکـدیگر جمع و علاوه بر این به مجازات کلاهبرداری و مجازات سـرقت نیز محکوم می‌شود. ۳) به مجازات جرم کلاـهبرداری به‌اضـافه مجازات جرم سـرقت به‌اضـافه مجـازات جرم صـدور چـک بلامحل محکوم می گردد که می‌تواندازحـداکثر مجازات قانونی جرم صـدور چک بلا محل بیشترباشد. ۴) علاوه بر مجازات کلاهبرداری و سـرقت به مجازات صدور چک بلامحل نیز محکوم می گردد ولی مجـازات اخیر نمی‌توانـد مجازات‌قـانونی تعیین شـده برای این جرم بیشـتر باشـد. ۶۰ ـ آیـا تعـدد جرم مانع رعایت جهات مخففه توسط دادگاه است ۱) اصولاً تعدد جرم مانع رعایت جهات مخففه توسط دادگاه نیست ۲) تعدد جرم فقط در جرائم غیر قابـل گـذشت مـانع رعایت جهات مخففه است ۳) تعـدد جرم فقـط در جرائم مسـتوجب بیش از ۶ مـاه حبس مانع رعایت جهـات مخففه است ۴) چون تعـدد جرم می‌توانـد از اسـباب تشدیـد مجازات باشـد بنابراین با وجود تعـدد، امکان تخفیف مجازات وجود نـدارد. ---

-- پاسخنامه : ۴۱ – گزینه ۴ صـحیح است مطابق ماده ۲۶۰ ق .م ا. ۴۲ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۴۴ ق .م ا. ۴۳ – جرایم مندرج در گزینه‌های ۱ و ۲ و ۴ مطابق ماده ۳۰ ق .م ا. غیر قابل تعلیق بوده و صـدور چک از حساب مسدود نیز مطابق ماده۱۰ قانون صدور چک غیر قابل تعلیق می‌باشد، لذا هیچکدام از گزینه‌ها صحیح نمی‌باشد. ۴۴ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۹۹ ق .م ا. ۴۵ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۶ ق .م ا. ۴۶ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۳۳ ق .م ا. ۴۷ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۷ ق .م ا. ۴۸ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۵۹۵ ق .م ا. ۴۹ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۶۷۴ ق .م ا. ۵۰ – گزینه ۲ صـحیح است مطابق تبصره ۳ ماده ۲۹۵ ق .م ا. ۵۱ – گزینه ۲ صـحیح است مطابق ماده ۶۳۸ ق .م ا. ۵۲ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۶۴۵ ق .م ا. ۵۳ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۷۲۷ ق .م ا. ۵۴ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۶۵۵ ق .م ا. ۵۵ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۷ ق .م ا. ۵۶ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۲۷ ق .م ا. ۵۷ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۲۲ ق .م ا. ۵۸ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۵۵۵ ق .م ا. ۵۹ – گزینه ۴ صحیح است ۶۰ – گزینه ۱ صحیح است مطابق تبصره یک ماده ۲۰ ق .م ا.

۱۶ – سؤالات آزمون وکالت ـ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – آیین دادرسی‌مدنی – ۱۳۸۴

۲۱ ـ اگر در ارتباط با دعوی مطروحه حکم قانونی موجود نباشد، قاضـی رسیدگی کننده چه تکلیفی دارد؟ ۱) از نظر قانونی تکلیفی ندارد و می‌تواند دعوی را رد کند. ۲) بایستی با اسـتناد منابع معتبر اسلامی و یا عرف حکم قضیه را صادر نماید. ۳) بایستی با استناد به منابع معتبر اسـلامی یا فتاوای معتبر و اصول حقوقی حکم قضیه را صادر نماید. ۴) بایستی با استناد به منابع معتبر اسلامی و فتاوای

معتبر یا عرف مسلم حکم قضیه را صادر نماید. ۲۲ ـ اگر مشخصات و آدرس خوانده در دادخواست قید نشده باشد: ۱) دفتر دادگاه قرار رد دادخواست صادر و این قرار قطعی است ۲) دفتر دادگاه بدون صدور اخطار رفع نقص قرار رد دادخواست را صادر می‌کند و این قرار ظرف ۱۰ روز قابل اعتراض است ۳) دفتر دادگاه بدواً اخطار رفع نقص صادر می‌کند و در صورت عدم تکمیل دادخواست قرار رد دادخواست صادر و این قرار ظرف ۱۰روزقابل اعتراض است ۴) دفتر دادگاه بدواً اخطار رفع نقص صادر می‌کند و در صورت عدم تکمیل دادخواست توسط خواهان قرار رد دادخواست صادر می‌کندواین قرار قطعی است ۲۳ ـ کدام گزینه صحیح است ۱) سازش فقط در دادگاه به موجب صورتجلسه رسمی صحیح است ۲) سازش رسمی یا غیر رسمی در خارج از دادگاه در هر حال اعتبار ندارد. ۳) سازش بین طرفین فقط در صورتی معتبر است که مستند به سند رسمی باشد. ۴) سازش غیر رسمی خارج از دادگاه در صورتی معتبر است که طرفین در دادگاه حاضر شده و به صحت آن اقرار نمایند. ۲۴ ـ در دعاوی غیر منقول ۱) تقویم خواسته الزامی و در تعیین هزینه موثر است به شرط آنکه خوانده به تقویم خواهان اعتراض ننماید. ۲) تقویم خواسته توسط خواهان الزامی و از جهت تعیین هزینه دادرسی و امکان تجدید نظرخواهی مؤثر است ۳) اساساً خواهان الزامی به تقویم خواسته ندارد چون هزینه دادرسی براساس ارزش معاملاتی املاک توسط دادگاه تعیین می‌شود. ۴) تقویم خواسته الزامی و از جهت امکان تجدید نظرخواهی و تعیین مرجع تجدیدنظر یا فرجام موثر است ولی تاثیری در تعیین میزان‌هزینه دادرسی ندارد. ۲۵ ـ اگر دعوی مطروحه برفرض اثبات فاقد اثر قانونی باشد: ۱) دادگاه راساً قرار ابطال دادخواست صادر می‌کند. ۲) خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به دعوی ایراد نماید و دادگاه بر فرض پذیرش قرار سقوط دعوی صادر می‌کند. ۳) خوانده می‌تواند ضمن پاسخ نسبت به دعوی ایراد نماید و دادگاه بر فرض پذیرش ایراد، قرار رد دعوی صادر می‌کند. ۴) خوانده می‌تواند صرفاً ایراد نموده و اگر دادگاه ایراد را نپذیرد، بایستی به خوانده ابلاغ نماید تا جهت دفاع در ماهیت در جلسه دادرسی‌شرکت کند. ۲۶ ـ چنانچه در اجرای قرار تامین خواسته عین معین موضوع دعوی توقیف و خوانده ورشکسته گردد: ۱) علاوه بر اینکه تامین کننده دارای حق تقدم است مورد تامین مشمول مستثنیات دین نمی‌گردد. ۲) عین معین توقیف شده صرفاً جزء مستثنیات دین محسوب نمی‌گردد. تامین کننده مال نسبت به سایر طلبکاران صرفاً دارای حق‌تقدم‌است ۳) تامین کننده مال نسبت به سایر طلبکاران صرفاً دارای حق تقدم است ۴) تامین کننده مال به دلیل ورشکستگی خوانده دارای اولویتی نیست ۲۷ ـ دادگاه بعد از توافق و سازش طرفین ۱) صرفاً گزارش اصلاح تنظیم می‌نماید و مفاد آن بدون صدور حکم یا قرار قابل اجراست ۲) براساس مفاد سازش طرفین حکم صادر می‌نماید و این حکم قطعی است ۳) قرار سقوط دعوی صادر می‌کند. ۴) قرار دعوی ساقط می‌کند. ۲۸ ـ اگر خواهان ضمن خواسته اصلی تقاضای صدور حکم به اعسار از هزینه دادرسی را نیز نماید: ۱) دادگاه بدون ابلاغ دادخواست بدواً به ادعای اعسار رسیدگی نموده و در صورت پذیرش اعسار، دادخواست به خوانده ابلاغ می‌شود. ۲) دادگاه بعد از ابلاغ دادخواست به دادستان نسبت به اعسار رسیدگی نموده و در صورت پذیرش اعسار، دادخواست به خوانده ابلاغ‌می‌گردد. ۳) در صورتی که خوانده در هیچیک از جلسات دادرسی شرکت نکرده و لایحه نداده و وکیل نیز معرفی نکرده و ابلاغ نیز واقعی نباشدحکم‌دادگاه نسبت به خواسته اصلی غیابی است ۴) در صورتی که خوانده در هیچیک از جلسات دادرسی شرکت نکرده و لایحه نداده و وکیل نیز معرفی نکرده و ابلاغ نیز واقعی نباشدحکم‌دادگاه نسبت به خواسته اصلی غیابی و نسبت به حکم اعسار حضوری است ۲۹ ـ اقرار وکیل علیه موکل خود: ۱) فقط دراموری که قاطع دعوی نیست پذیرفته‌می‌شود چه در دادگاه بعمل آمده‌باشد چه‌خارج‌از آن ۲) فقط دراموری که قاطع دعوی است پذیرفته می‌شود چه در دادگاه بعمل آمده باشد چه در خارج آن ۳) اگر در دادگاه بعمل آمده باشد مطلقاً پذیرفته می‌شود. ۴) مطلقاً پذیرفته نمی‌شود. ۳۰ ـ نحوه‌دادخواهی‌شخصی‌که‌از اصحاب دعوی نبوده و رای به زیان او صادر و بواسطه انقضای مهلت تجدیدنظر خواهی قطعی‌شده است ۱) دعوی ورود ثالث است ۲) دعوی اعتراض ثالث است ۳) فرجام خواهی نسبت به رای صادره است ۴) شکایت به شعبه تشخیص دیوان عالی کشور است ۳۱ ـ دعوی توام راجع به اموال منقول و غیر منقول در کدام دادگاه قابل

طرح است ۱) دادگاه محل مال منقول ۲) دادگاه محل وقوع مال غیر منقول ۳) دادگاه محل اقامت خوانده ۴) دادگاه محل مال منقول یاغیرمنقول به‌اختیارخواهان ۳۲ ـ تشخیص صلاحیت دادگاه برای شروع به رسیدگی با کدام مرجع است ۱) خواهان دعوی ۲) دیوان عالی کشور ۳) رئیس حوزه قضایی ۴) دادگاه رسیدگی‌کننده به دعوا ۳۳ ـ به دعاوی حقوقی علیه روحانیون در کدام دادگاه و به چه ترتیب رسیدگی می‌شود: ۱) در دادگاه‌عمومی طبق آیین‌دادرسی‌مدنی دادگاههای‌عمومی ۲) در دادگاه عمومی طبق آیین‌نامه مربوط به دادگاه ویژه روحانیت ۳) در دادگاه ویژه روحانیت طبق آیین‌نامه مربوط به دادگاه مذکور ۴) در دادگاه ویژه روحانیت طبق آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی ۳۴ ـ چنانچه دلایل و مدافعات طرفین برای اقناع قاضی جهت صدور رای کافی نباشد ولی کشف حقیقت با اقدامات و تحقیقاتی که‌دادگاه می‌تواند مستقیماً انجام دهد امکانپذیر باشد: ۱) دادگاه بایستی قرار توقیف دادرسی تا ارائه ادله جدید توسط خواهان صادر نماید. ۲) دادگاه بایستی هرگونه اقدام یا تحقیقی را که لازم بداند برای کشف حقیقت انجام دهد. ۳) چون تحصیل دلیل بر امور حقوقی برای دادگاه ممنوع است لذا بایستی دعوی خواهان را رد نماید. ۴) هیچکدام ۳۵ ـ چنانچه نظریه کارشناس منتخب دادگاه با اوضاع و احوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد: ۱) دادگاه می‌تواند بدون توجه به نظر کارشناس برخلاف آن رای صادر نماید. ۲) بایستی دادگاه کارشناس را ملزم نماید تا نظر خود را اصلاح کند. ۳) دادگاه بایستی کارشناس دیگری انتخاب نماید. ۴) دادگاه بایستی از نظر کارشناس متابعت نماید. ۳۶ ـ کدام گزینه صحیح نیست ۱) در مرحله تجدید نظر هر دو مورد ۳ و ۴ پذیرفته می‌شود. ۲) در مرحله تجدید نظر هیچیک از موارد ۳ و ۴ پذیرفته نمی‌شود. ۳) در مرحله تجدید نظر تغییر عنوان خواسته از اجرةالمثل به اجرةالمسمی پذیرفته می‌شود. ۴) در مرحله تجدید نظر تغییر عنوان خواسته از اجرةالمسمی به اجرةالمثل پذیرفته می‌شود. ۳۷ ـ آیا از تاجر دادخواست اعسار از هزینه دادرسی پذیرفته می‌شود؟ ۱) بله تاجر در این خصوص فرقی با غیر تاجر ندارد. ۲) بله مشروط بر اینکه دفاتر قانونی خود را ارائه نماید. ۳) خیر، تاجر مدعی اعسار بایستی دادخواست ورشکستگی بدهد. ۴) بله ولی پذیرش آن منوط به موافقت اداره امور دارایی اقامتگاه تاجر است ۳۸ ـ کدام گزینه صحیح است ۱) هر دو خسارت ناشی از عدم النفع و تاخیر تادیه قابل مطالبه است ۲) هیچیک از دو خسارت ناشی از عدم النفع یا تاخیر تادیه قابل مطالبه نیست ۳) خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه نیست ولی خسارت تاخیر تادیه قابل مطالبه است ۴) خسارت ناشی از عدم النفع قابل مطالبه است ولی خسارت تاخیر تادیه قابل مطالبه نیست ۳۹ ـ کدام مورد جزء خسارت دادرسی نیست ۱) حق الوکاله وکیل ۲) حق‌الزحمه کارشناس ۳) هزینه تحقیقات محلی ۴) هزینه رفت و آمد خواهان از شهرستان محل اقامت خود تا شهرستان محل دادگاه ۴۰ ـ تجدید نظرخواهی از حکم قطعی به دلیل اینکه خلاف بین قانون یا شرع می‌باشد: ۱) به دلیل قطعیت حکم به هیچ وجه امکان‌پذیر نیست ۲) فقط یکبار از طریق شعب تشخیص امکان‌پذیر است ۳) فقط یکبار با دستور رئیس قوه‌قضائیه امکان‌پذیر است ۴) یکبار از طریق شعب تشخیص و بعد از آن هم با دستور قوه‌قضائیه امکان‌پذیر است --

-- پاسخنامه : ۲۱ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳ ق .آ.د.م ۲۲ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۴ ق .آ.د.م ۲۳ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۱۸۳ ق .آ.د.م ۲۴ – گزینه ۴ صحیح است با استناد به بند ۱۴ ماده ۳ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت ۲۵ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۸۹ ق .آ.د.م ۲۶ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۲۸ ق .آ.د.م ۲۷ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۱۸۴ ق .آ.د.م ۲۸ – گزینه ۴ صحیح است مطابق مواد ۳۰۳ و ۵۰۷ ق .آ.د.م ۲۹ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۵ ق .آ.د.م ۳۰ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۴۱۷ ق .آ.د.م ۳۱ – گزینه ۲ صحیح است ۳۲ – گزینه ۴ صحیح است ۳۳ – گزینه ۱ صحیح است ۳۴ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۹۹ ق .آ.د.م ۳۵ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۶۵ ق .آ.د.م ۳۶ – گزینه ۲ صحیح است مطابق بند ۳ ماده ۳۶۲ ق .آ.د.م ۳۷ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۱۲ ق .آ.د.م ۳۸ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۱۵ ق .آ.د.م ۳۹ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۵۱۹ ق .آ.د.م ۴۰ – گزینه ۴ صحیح است

۱۷ – سؤالات آزمون وکالت ـ آبان ماه سال ۱۳۸۴ – حقوق مدنی – ۱۳۸۴

۱ ـ اگر در عقد اجاره مدت ذکر نشود و اجاره‌بها ماهیانه تعیین شود و مستاجر با رضایت مالک یک سال به تصرف خود ادامه دهد،تعهد او به پرداخت اجاره بر چه مبنایی تعیین می‌شود؟ ۱) عقد اجاره به دلیل نامعلوم بودن مدت باطل است و مستاجر باید اجرت المثل تصرف یک سال را بپردازد. ۲) اجاره برای یک ماه درست است و هر ماه تمدید می‌شود و در نتیجه مستاجر باید اجاره‌بهای تمام مدت را بدهد. ۳) عقداجاره‌نسبت‌به یک ماه با اجاره‌بهای معین درست است و اجرا می‌شود و نسبت به بقیه مدت هم اجرت‌المثل به اندازه اجاره بهاست ۴) عقد اجاره نسبت به یک ماه درست و نسبت به بقیه مدت باطل است و مستاجر باید یک ماه اجاره بها بپردازد و بقیه مدت را اجرت‌المثل بر طبق نظر کارشناس بپردازد. ۲ ـ اگردر مدت اجاره بعض از عین مستاجره تلف شود، این حادثه چه اثری در رابطه موجر و مستاجر دارد؟ ۱) اجاره باطل می‌شود و مستاجر تعهدی به پرداخت اجاره ندارد. ۲) اجاره نسبت به بعض باقی‌مانده نافذ است ولی مستاجر حق فسخ آن را دارد. ۳) اجاره از زمان تلف بعض منفسخ می‌شود و مستأجر باید اجاره گذشته را بپردازد. ۴) اجاره از زمان تلف نسبت به بعض تلف شده منفسخ می‌شود و مستاجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا تقلیل نسبی‌مال‌الاجاره را بخواهد. ۳ ـ در صورتی که در یک عقد چند چیز فروخته شود، بدون اینکه قیمت هر یک معین شده باشد، و بعضی از آنها معیوب در آید،مشتری چه حقی پیدا می‌کند؟ ۱) مشتری می‌تواند ارش بگیرد. ۲) مشتری می‌تواند تمام بیع را فسخ کند. ۳) مشتری می‌تواند بیع مال معیوب را فسخ کند. ۴) اجاره از زمان تلف نسبت به بعض تلف شده منفسخ می‌شود و مستاجر حق دارد اجاره را نسبت به بقیه فسخ کند یا تقلیل نسبی‌مال‌الاجاره را بخواهد. ۴ ـ در صورت تصادم بین دو اتومبیل در صورتی که هر دو مقصر باشند، مسئولیت جبران خسارت به عهده کدام طرف است ۱) هر دو مسئول هستند. ۲) هیچ کدام مسئولیت ندارد. ۳) طرفی که تقصیر سنگین‌تر را مرتکب شده است ۴) طرفی که نخستین سبب تصادم را فراهم کرده است ۵ ـ هرگاه کسی سبب تلف مالی را ایجاد کند و دیگری مباشر تلف آن مال شود، مسئولیت به عهده‌کیست مباشر یا مسبب ۱) مسبب مسئول است ۲) هر دو مسئولیت دارند. ۳) مباشر همیشه مسئول است ۴) مباشرمسئول‌است مگراینکه‌سبب‌اقوی باشد. ۶ ـ اگر کسی مال مغصوب را از غاصب بخرد، بدون اینکه از غصب آگاه باشد، مالک برای استرداد عین یا خسارت تلف به کدام یک‌حق رجوع دارد؟ ۱) مالک تنها می‌تواند به غاصب رجوع کند. ۲) مالک تنها می‌تواند به خریدار (آخرین غاصب رجوع کند. ۳) مالک می‌تواند به غاصب و خریدار برای مطالبه عین یا خسارت تلف رجوع کند. ۴) مالک برای استرداد عین به خریدار رجوع می‌کند، ولی خسارت تلف را از هر دو می‌تواند بگیرد. ۷ ـ در صورتی که معامله پس از مدتی اقاله شود و در این مدت نماآت و منافعی در مورد معامله ایجاد شود، نماآت و منافع از آن کسی‌است که موجب عقد مالک شده است یا به شخصی که به موجب اقاله مالک می‌شود؟ ۱) نماآت و منافع به کسی تعلق دارد که موجب اقاله مالک می‌شود. ۲) نماآت و منافع به کسی تعلق دارد که موجب عقد مالک شده است ۳) نماآت و منافع منفصله مال کسی است که به موجب عقد مالک شده و منافع متصله از آن کسی است که در اثر اقاله مالک می‌شود. ۴) نماآت و منافع متصله مال کسی است که به موجب عقد مالک شده و منافع منفصله به کسی تعلق دارد که در اثر اقاله مالک شده‌است ۸ ـ اگر موضوع تعهد کلی باشد، متعهد چه مصداقی از آن کلی را می‌تواند در مقام وفای به عهد انتخاب کند؟ ۱) انتخاب مصداق کلی با متعهد له است ۲) متعهد باید از فرد اعلا وفای به عهد کند. ۳) متعهد حق دارد هر مصداقی را که بخواهد انتخاب کند. ۴) متعهد مجبور نیست از فرد اعلا بدهد، ولی از فردی هم که معیب است نمی‌تواند وفای به عهد کند. ۹ ـ هر گاه در معامله‌ای یکی از دو طرف به تعهد خود وفا نکند، طرف مقابل چه اختیاری پیدا می‌کند؟ ۱) می‌تواند معامله را فسخ کند. ۲) می‌تواند الزام متعهد را از دادگاه بخواهد. ۳) می‌تواند الزام متعهد یا فسخ عقد را به میل خود انتخاب کند. ۴) می‌تواند الزام متعهد را بخواهد و هرگاه اجبار ممکن نباشد معامله را فسخ کند. ۱۰ ـ شرطی که ضمن انتقال مالی از سوی ولی قهری بر صغیر

تحت ولایت او می‌شود و ولی را تا سن کبر از فروش منع می‌کند درست‌است یا نادرست ۱) شرط صحیح و الزام‌آور است ۲) شرطی که مالک را از متصرف منع کند نامشروع و باطل است ۳) شرط درست است اما ولی قهری را از انتقال منع نمی‌کند. ۴) شرط خلاف مقتضای عقد (تملیک است و عقد و شرط هر دو باطل است ۱۱ ـ اشتباه در شخص طرف معامله چه اثری در عقد دارد؟ ۱) اشتباه در شخص طرف به صحت معامله خللی وارد نمی‌آورد، مگر در مواردی که شخصیت طرف علت عمده عقد بوده باشد. ۲) اشتباه در شخص طرف تنها در معاملات رایگان موثر است ۳) اشتباه در شخص طرف معامله سبب بطلان عقد است ۴) اشتباه در شخص طرف معامله اثری در عقد ندارد. ۱۲ ـ وقف با قبول چه شخصی واقع می‌شود؟ ۱) قبول طبقه اول از موقوف علیهم و قائم مقام آنها و در وقف بر غیر محصور و مصالح عامه حاکم قبول می‌کند. ۲) قبول تمام موقوف علیهم ۳) قبول متولی ۴) قبول حاکم ۱۳ ـ اگر مالی که حق انتفاع از آن به دیگری تعلق دارد از طرف مالک فروخته شود، این انتقال چه اثر دارد؟ ۱) انتقال عین از طرف مالک موجب بطلان حق انتفاع نمی‌شود، ولی اگر انتقال گیرنده جاهل باشد، اختیار فسخ معامله را دارد. ۲) انتقال غیر نافذ و موکول به اجازه صاحب حق انتفاع است ۳) انتقال صحیح و در همه حال لازم است ۴) انتقال باطل است ۱۴ ـ هرگاه مدت مزارعه منقضی شود و اتفاقاً زرع نرسیده باشد، درباره بقاء یا ازاله زرع چه باید کرد؟ ۱) اختیار ازاله یا بقاء زرع با عامل است ۲) مزارع حق دارد زراعت را ازاله کند یا آن را با اخذ اجرت المثل ابقاء نماید. ۳) زرع به درخواست مزارع ازاله می‌شود، ولی او باید به عامل خسارت قلع زرع را بدهد. ۴) زراعت به حکم قانون تا رسیدن کامل در زمین باقی می‌ماند و عامل اجرت‌المثل می‌پردازد. ۱۵ ـ هرگاه وصیتی برای فقرا شود، قبول آن چگونه است ۱) قبول وصیت با حاکم است ۲) قبول شرط نیست ۳) قبول وصیت باتمام فقرااست ۴) قبول وصیت با فقرای شهر محل وقوع وصیت است ۱۶ ـ حمل با چه شرایطی وارث محسوب می‌شود؟ ۱) در صورتی ارث می‌برد که زنده متولد شود. ۲) در صورتی ارث می‌برد که زنده متولد شود و به زندگی ادامه دهد. ۳) در صورتی حمل ارث می‌برد که نطفه او هنگام مرگ منعقد شده باشد. ۴) در صورتی ارث می‌برد که نطفه او هنگام مرگ مورث منعقد شده باشد و زنده هم متولد شود، اگرچه فوراً پس از تولد بمیرد. ۱۷ ـ در صورتی که متوفی دارای پدر و مادر و دو برادر ابوینی باشد سهم مادر از ترکه چه اندازه است ۱) سهم مادر دو سوم از ترکه است ۲) سهم مادر یک دوم از ترکه است ۳) مادر یک ششم از ترکه را می‌برد. ۴) مادر یک سوم از ترکه را به ارث می‌برد. ۱۸ ـ اگر در عقد نکاح شرط شود که در صورت عدم تادیه مهر در مدت معین نکاح باطل خواهد بود، شرط چه اثری دارد؟ ۱) نکاح و مهر و شرط نافذ است ۲) نکاح و مهر صحیح و شرط باطل است ۳) نکاح صحیح و مهر و شرط باطل است ۴) نکاح و مهر صحیح و مشروط له حق فسخ دارد. ۱۹ ـ اگر در نکاح دائم مهر ذکر نشده باشد و شوهر پیش از نزدیکی و تعیین مهر بمیرد، زن مستحق چه مهری است ۱) زن مستحق مهر المثل است ۲) زن مستحق هیچ مهری نیست ۳) زن مستحق مهرالمتعه است ۴) زن مستحق نصف مهرالمثل است ۲۰ ـ آیا نفقه زنی که در عده فسخ نکاح است به عهده شوهر است ۱) زن در عده فسخ نکاح نفقه ندارد. ۲) نفقه زن در عده فسخ نکاح بر عهده شوهر است ۳) زن حق نفقه ندارد، مگر در صورت حمل از شوهر خود که در این صورت تا زمان وضع حمل حق نفقه دارد. ۴) زن حق نفقه ندارد، مگر در صورت حمل از شوهر که تا پایان عده نفقه او بر عهده شوهر است ---

------------------------------- پاسخنامه ۱ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۵۰۱ ق .م ۲ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۸۳ ق .م ۳ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۴۳۱ ق .م ۴ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۳۳۵ ق .م ۵ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۳۳۲ ق .م ۶ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۳۲۳ ق .م ۷ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۲۸۷ ق .م ۸ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۲۷۹ ق .م ۹ – گزینه ۴ صحیح است به استناد مواد ۲۳۷ الی ۲۳۹ ق .م ۱۰ – گزینه ۱ صحیح است مطابق زیرنویس شماره ۶ ماده ۲۳۳ از کتاب قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی دکتر ناصرکاتوزیان ۱۱ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۲۰۱ ق .م ۱۲ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۵۶ ق .م ۱۳ – گزینه ۱ صحیح است مطابق ماده ۵۳ ق .م ۱۴ –

گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۵۴۰ ق .م ۱۵ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۸۲۸ ق .م ۱۶ – گزینه ۴ صحیح است مطابق ماده ۸۷۵ ق .م ۱۷ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۸۹۲ ق .م ۱۸ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۰۸۱ ق .م ۱۹ – گزینه ۲ صحیح است مطابق ماده ۱۰۸۸ ق .م ۲۰ – گزینه ۳ صحیح است مطابق ماده ۱۱۰۹ ق .م

۱۸ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۴

به پنج سوال زیر به صورت مستدل پاسخ دهید : سوال اول : الف– آیین دادرسی مدنی را تعریف نموده و سپس توجیه نمائید. ب– قواعد آیین دادرسی مدنی در ارتباط با چه کسانی است . ج– خصوصیات آیین دادرسی مدنی چیست در مورد هر یک مختصرا توضیح دهید . سوال دوم : الف– صلاحیت دادگاه را تعریف نموده سپس اقسام صلاحیت دادگاه را که عبارتست از : ۱– صلاحیت ذاتی ۲– صلاحیت نسبی هر کدام را جداگانه تعریف و جهات افتراق آنها را بطور خلاصه بیان نمائید . ب– با توجه به تعریف صلاحیت و اقسام آن ذتوضیح دهید صلاحیت محلی در زمره کدام از صلاحیت ها است در سیستم قضائی کشور ما فعلا صلاحیت نسبی چه جایگاهی دارد . سوال سوم : در مورد اقامه دعوی اعتراض ثالث به حکم توضیح دهید : ۱– این دعوی ناظر به کیست . ۲– نحوه اقامه این دعوی به ظرفیت چه کسانی و با چه خواسته ای طرح می گرد و زمان اقامه آن چه موقعی است . ۳– جهات افتراق دعوی اعتراض ثالث به حکم و ورود ثالث را ذکر نمائید . سوال چهارم : ۱– خسارت دادرسی مقید در ستون خواسته شامل چه مواردی است . ۲– مستثنیات دین تا چه زمانی جاری است . ۳– اگر مورد لحوق حکم بر استرداد عین باشد نحوه اعمال مقررات مستثنیات دین چگونه است . سوال پنجم : ۱– کدام دعاوی قابل ارجاع به داوری نمی باشند نام ببرید . ۲– در صورتیکه دعوا در مرحله فرجامی باشد طرفین با توافق تقاضای داوری می نمایند دیوان عالی کشور داوری را متقضی بداند چگونه عمل می نماید . ۳– تصحیح رای تا چه موقعی قانونا قابل درخواست می باشد و در چه موقعیتی از اعتبار می افتد . قسمت دوم– مسئله شخص الف به دفتر وکالت شما مراجعه می نماید اظهار می دارد پدرم در زمان حیات خود یک باب مغازه ملکی خود را که دارای شرایط تجاری بوده برای شغل خواروبار فروشی با شرایط سلب حق انتقال به غیر و تغییر شغل مگر با اجازه مالك با سند رسمی به شخص ب به اجاره واگذار می نماید پس از فوت مورث مستاجر بدون اذن موجرین مغازه را به غیر انتقال داد و تغییر شغل هم به شغل غیر مشابه صورت گرفته ضمنا علاوه بر نامبرده وراث متوفی دو فرزند صغیر و یکنفر محجور که حجر آن متصل به زمان صغر است که فاقد ولی قهری است می باشند تقاضای تخلیه ا می نماید توضیح دهید . اولا : چگونه ارشاد می نمائید و برای تنظیم دادخواست و اقمه دعوا چه مدارکی نیاز دارید . ثانیا : قبل از تنظیم دادخواست تخلیه چه اقداماتی برای معد شدن تنظیم دادخواست ضرورت دارد. ثالثا : خواسته شما در طرح این دعوی تخلیه به چه عنوانی است و چرا مختصر ا توضیح نحوه نگارش را در چند سطر بنویسید و این دعوی مالی است یا غیر مالی . رابعا : در صورتیکه نظر قضایی و استنباطی شما اگر بر تحصیل حکم به نفع موکلین

۱۹ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – حقوق جزای عمومی – ۱۳۸۴

به مسئله و ۸ سوال زیر بصورت مستدل پاسخ دهید : قسمت الف–مسئله فرمانده کلانتری به یکی از ماموران کلانتری دستور می دهد تا نسبت به دستگیری سیروس به اتهام سرقت اقدام نماید و تاکید می کند در صورت انجام ندادن این دستور مامور را بازداشت می نماید . به هنگام بازداشت ، سیروس چون متوجه غیر قانونی بودن اقدام مامور کلانتری می شود با مامور کلانتری د گیر شده و یکی از اطفال محل بنام حبیب به یاری مامور شتافته و با مجروح کردن سیروس در صدد کمك به دستگیری وی بر آمده است که سیروس ضرباتی به حبیب وارد نموده و نهایتا سیروس دستگیر و به مرجع قضایی معرفی شده است . از سوی دیگر سیروس علیه فرمانده و مامور کلانتری بعنون بازداشت غیر قانونی و دستور به انجام آن اعلان شکایت کرده است . با توجه به مراتب فوق پاسخ

دهید : ۱- مامور کلانتری در دفاع از اتهام بازداشت غیر قانونی سیروس به امر آمر قانونی و اکراه استناد کرده آیا این دفاع قابل پذیرش است یا خیر به چه دلیل ؟ نتایج پذیرش یا نپذیرفتن دفاع مذکور را بنویسید ؟ ۲- سیروس به اتهام تمرد در برابر مامور دولت و ایراد ضرب نسبت به حبیب مورد تعقیب قرار گرفته است شما بعنوان وکیل سیروس چگونه و با چه استدلالی از وی دفاع می نمائید ؟ قسمت ب- سئوالات تشریحی ۱- بر اساس ماده ۹ قانون مجازات اسلامی : « مجرم باید مالی را که در اثر ارتکاب جرم تحصیل کرده ست اگر موجود باشد عینا و اگر موجود نباشد مثل یا قیمت آنرا به صاحبش رد کند و از عهده خسارات وارده نیز بر آید.»منظور از عهده خسارات وارده بر آید ، چیست ؟ و برای وصول این خسارات چه اقداماتی باید از سوی متضرر از جرم یا وکیل وی صورت گیرد ؟ ۲- اگر مجازات جرمی بموجب قانون لاحق تخفیف یابد شما بعنوان وکیل محکوم علیه چه اقدامی انجام می دهید و تقاضای خود را به کدام دادگاه (بدوی – تجدید نظر یا دیوانعالی کشور) تقدیم می نمائید ؟ ۳- آیا محروم کردن (نه محروم شدن) افراد از حقوق اجتماعی در جرائم مشول قصاص بعنوان مجازات تتمیمی یا تکمیلی جایز است یا خیر به چه دلیل ؟ ۴- فردی در اثر حرکات و الفاظ تحریک آمیز دیگری را به فحاشی و درگیر شدن با خود وادار نموده است ، در مقابل دفاع چه اقدامی بنفع شخص تحریک شده می توان انجام داد ؟ ۵- فرد غیر رشیدی نسبت به تخریب مال منقول خود (جرم قابل گذشت) اعلان رضایت نموده است .آیا این رضایت برای تخفیف مجازات یا صدور قرار موقوفی تعقیب قابل پذیرش است ؟ به چه دلیل ؟ ۶- در نظام کیفری ایران آیا شروع به جرم ، جرم محسوب می شود یا خیر ؟ ۷-در ماده ۵۱ قانون مجازات اسلامی آمده است :«جنون در حال ارتکاب جرم به هر درجه که باشد رافع مسئولیت کیفری است .»منظور از قید (هر درجه) برای جنون چیست ؟ ۸- پزشکی برای انجام عملیات جراحی از مریض فقط رضایت گرفته است ، پس از عمل جراحی دو پای وی فلج شده است ، شما بعنوان وکیل مریض معلول شده در اثر عمل جراحی چه اقدام قانونی بنفع وی را قابل اعمال می دانید ؟

۲۰ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – حقوق تجارت – ۱۳۸۴

به کلیه سئوالات زیر پاسخ دهید : «پاسخ هر سئوال از سه سطر تجاوز نکند » ۱- آیا سهامك شرکتهای تجاری را می توان در قبال بدهی شرکت توقیف کرد ؟ نفیا یا اثباتا دلیل جواب را ارائه کنید . ۲- آیا شرکت می تواند سهام شرکای خود را به عنوان حقوقی خریداری کند؟ نفیا یا اثباتا جواب را ذکر کنید . ۳- در چه شرکتهایی آورده غیر نقدی می بایستی توسط کارشناس رسمی دادگستری تقویم گردد و چرا ؟ ۴- تفاوتهای شرکت تجاری را با شرکت مدنی بیان کنید . ۵- تفاوت مجمع عمومی فوق العاده با مجمع عمومی عادی به طور فوق العاده چیست ؟ ۶- ذکر عبارت بازگشت بدون مخارج در برات چه نتیجه ای دارد ، ضمنا آیا برات در حکم اسناد لازم الاجرا می باشد یا خیر ؟ ۷- اینکه گفته می شود حکم ورشکستگی حکمی تاسیسی است به چه معنا است و چه آثاری دارد ؟ ۸- دعوای استرداد به چه معنا است و در چه مواقع باید اقامه شود و خوانده این دعوا چه کسی است ؟ مسئله : شخص الف بر علیه شرکت سهامی عام ج اقامه دعوی می کند ، با توجه به محتویات پرونده ، دادگاه سوگند را متوجه مدیر شرکت کرده و مدیر هم سوگند می خورد ، اگر شخص الف به استناد تبصره ۲ ماده ۳۵ قانون آیین دادرسی مدنی که بیان می دارد «سوگند ... قابل توکیل نمی باشد ...» اظهار نماید سوگند مدیر شرکت اعتبار ندارد چون مدیر در حکم وکیل شرکت است .شما به عنوان وکیل مدافع شرکت چه دفاعی خواهید داشت ؟ ؟ اجرای احکام کیفری یا مدنی ؟

۲۱ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۴

به سئوالات زیر به صورت مستند و مستدل پاسخ دهید : ۱-با توجه به مقررات حاکم آیا تقاضای استرداد کیفر خواست از سوی دادستان در دادگاه قابلیت استماع دارد یا خیر ؟ ۲- آیا دادسرا مجاز است قرار تعلیق تعقیب متهم را صادر کند ؟ از منظر ضوابط

موجود و قابل اعمال بررسی کنید؟ ۳- تفاوت بین شعب تشخیص و دیوان عالی کشور چیست ؟ ۴- مرجع رسیدگی به جرائم معاونین جرام مشمول حد زنا و لواط کدام است ؟ ۵- اجرای احکام دادگاه اطفال کدام است ؟ - ترتیب اجرای احکام ضرر و زیان ناشی از جرم چگونه و با کدام مرجع است؟ ۷- دستور ضبط وثیقه یا وجه الکفاله یا وجه التزام با کدام مرجع است دادستان یا رئیس حوزه قضایی؟ از دیدگاه قانونی توضیح دهید ؟ ۸- وظیفه دادسرا در پرونده های قتل غیر عمدی که متهم آن متواری و غیر قابل شناسایی است چیست ؟ ۹- آیا تحقق اختلاف بین دادگاه عمومی جزائی و دادگاه کیفری استان قابل تصور است ؟ مرجع حل چنین اختلافی کجاست ؟ ۱۰-ماهیت رد مال در جرائمی مانند کلاهبرداری و سرقت چیست ؟ اجرای مفاد چنین احکامی با کدام مرجع است سئوالات درس حقوق تجارت اختبا کانون وکلای دادگستری استانهای قزوین و زنجان

۲۲ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – حقوق جزای اختصاصی – ۱۳۸۴

ضمن آرزوی توفیق برای شما آزمون شامل دو قسمت الف و ب است. قسمت الف- سئوالهای انشائی : به هشت سوال زیر به اختصار و با خط خوانا و مستدل و مستند به قانون پاسخ دهید . شمارك هر سوال (۲) است. سوال ۱- اگر " احمد " به قصد قتل و با تبانی قبلی " بهروز " را به روی " جواد " پرتاب کند و در نتیجه " جواد " کشته شود ، چه اتهامی متوجه " احمد " و " بهروز " است ؟ سوال ۲- قتل ناشی از تخلف در امر رانندگی ، ماهیتا چه نوع قتلی است؟ سوال ۳- آیا اقام زرگری که به قصد ساختن بند گردنبند مقداری طلا از مسکوکات ایرانی یا خارجی بر می دارد جرم است یا خیر؟ سوال ۴- در معاملات مربوط به مال غیر منقول ، چه معامله مجرمانه ای " معامله معارض " است؟ سوال ۵- آیا اقدام کارمندی که به علت اهمال موجبات تضییع یک مال دولتی سپرده شده و به وی را فراهم می کند ، مشمول عنوان مجرمانه ای است یا خیر؟ . سوال ۶ – در طلاق بائن ، زن یا مرد از احصان خارج می شود یا خیر ؟ سوال ۷- اگر کسی با حضور و معرفی خو به جای دیگری ، دفاتر اسند رسمی را به عنوان فروشنده امضاء و مبادرت به دریافت ثمن معامله کند ، چه جرائمی را مرتکب شده است؟ سوال ۸- ربودن مال دیگری و با استفاده از سلاح تقلبی و تهدید مالباخته ، اگر سرقت مستوجب حد نباشد مشمول چه عنوان مجرمانه ای است ؟ قسمت ب– مسئله : آنرا به دقت بخوانید و به سوال آن مستند به قانون و به اختصار پاسخ دهید :موسسه پژوهشی الف ، که دولتی است ، در راستای تحقق اهداف و برنامه های علمی و تحقیقاتی خود بعد از طی تشریفات قانونی در تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۸۲ با انعقاد قرارداد با شرکت سهامی خاص ب چندین عدد رایانه خریداری می کند : ۴/۳ ثمن معامله پرداخت و رایانه ها تحویل مسئولین موسسه الف می شود در قرارداد تصریح می شود که شرکت ب موظف است در زمانی که رئیس موسسه الف اعلام می کند کارشناسان لازم را برای نصب و راه اندازی و افتتح سالن رایانه اعزام و سپس مابقی ثمن را تحویل گیرد . در تاریخ ۱۶/۳/۱۳۸۳ با اعلام رئیس موسسه پژوهشی الف ، کارشناسان شرکت ب به محل اعزام می شوند . اما هنگام نصب و راه اندازی رایانه های serverمشخص می شود که قطعات processor board و mother board مربوط به پنج عدد از رایانه های server در محل خود نیست و رایانه های مزبور ناقص است . وکیل موسسه الف علیه مدیران شرکت ب اقامه دعوی می کند ولی با انجام تحقیقات و به اتکای مدارک و اسناد ، مشخص می شود که رایانه های server به طور کامل تحویل شده است و processor board و mother board پنج عدد از رایانه های مزبور توسط یکی از کارمندان شاغل در موسسه بنام جواد به سوء نیت برداشته شده و وی آنها را به داریوش که می دانسته قطعات مزبور متعلق به موسسه پژوهشی الف است می دهد تا آنها را به فروش رسانده و وجوه حاصل از فروش قطعات را به نسبت مساوی بین خود تقسیم کنند . داریوش نیز آنها را به یک فروشنده رایانه به نام کریم می فروشد .... اکنون با عنایت به مفروضات فوق و مستند به قانون و به تفکیک استدلال کنید چه اتهام یا اتهاماتی متوجه آقایان جواد - داریوش و کریم می کنید و به چه دلیل ؟

۲۳ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – حقوق ثبت و امور حسبی – ۱۳۸۴

به مسائل و سوالات زیر بصورت مستدل پاسخ دهید : .. قسمت الف–مسائل مسئله اول :در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرارداد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (با فرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکاء همکاری و موافقت نداشته و یا در دسترس نباشند ، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند ، مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افرازی هر مالک بطور مشخص توضیح دهید . (۲ نمره) مسئله دوم : شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را به صندوق ثبت توديع نموده و قبض آن را به دفتر خانه ارائه کرده و سر دفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعدا در اثر تسامح سر دفتر و عدم اعلام فسخ به وثيقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه ، و ملک مذکور به مزایده فروخته شده و سند انتقال به برنده مزایده داده شده توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی ، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد . (۲ نمره) قسمت دوم– سئوالات ۱– اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفتر خانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد ، ملک در رهن بانک بوده است ، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود : الف–معامله باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) ب– در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی ، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است ؟ ۲– سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود را مختصرا توضیح دهید ؟ ۳– در بعضی اسناد مالکیت مشاهده می شود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هماهنگی ندارد و نتیجتا موجب اشکالاتی در اعتبار و بهره برداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید . اجمالا توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و به چه صورت باید انجام پذیرد. (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است .) ۴– نحوه اقامه دعوی برای وصول بدهیهای مالی متوفی در حالتهای زیر به تفکیک توضیح داده شود : الف –فقدان ورثه ب– مجهول بودن ورثه ج– رد ترکه توسط کل ورثه د– رد ترکه توسط بعض ورثه ۵– اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرا به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او ، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود . ۶– جهت تصدیق انحصار وراثت چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است و چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدید نظر در مرجع تجدید نظر هست یا خیر ؟ ۷– ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنویسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید ؟ ۸– سه اصطلاح ثبتی تفکیک ، افراز و تقسیم را توضیح دهید ؟ به مسائل و سوالات زیر بصورت مستدل پاسخ دهید : .. قسمت الف–مسائل مسئله اول :در زمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفر قرارداد برای تحصیل سند مالکیت تفکیکی (با فرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعضی شرکاء همکاری و موافقت نداشته و یا در دسترس نباشند ، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند ، مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افرازی هر مالک بطور مشخص توضیح دهید . (۲ نمره) مسئله دوم : شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را به صندوق ثبت توديع نموده و قبض آن را به دفتر خانه ارائه کرده و سر دفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعدا در اثر تسامح سر دفتر و عدم اعلام فسخ به وثيقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه ، و ملک مذکور به مزایده فروخته شده و سند انتقال به برنده مزایده داده شده توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی ، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد . (۲ نمره) قسمت دوم – سئوالات ۱– اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفتر خانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعد از انتقال معلوم گردد ، ملک در رهن بانک بوده است ، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود : الف–معامله

باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) ب- در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی ، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است ؟ ۲- سه مورد از مواردی که با حکم دادگاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود را مختصرا توضیح دهید ؟ ۳- در بعضی اسناد مالکیت مشاهده می شود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هماهنگی ندارد و نتیجتا موجب اشکالاتی در اعتبار و بهره برداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید . اجمالا توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و به چه صورت باید انجام پذیرد. (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است .) ۴- نحوه اقامه دعوی برای وصول بدهیهای مالی متوفی در حالتهای زیر به تفکیک توضیح داده شود : الف –فقدان ورثه ب- مجهول بودن ورثه ج- رد ترکه توسط کل ورثه د- رد ترکه توسط بعض ورثه ۵- اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرا به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد. توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او ، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود . ۶- جهت تصدیق انحصار وراثت چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است و چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدید نظر در مرجع تجدید نظر هست یا خیر ؟ ۷- ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنویسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید ؟ ۸- سه اصطلاح ثبتی تفکیک ، افراز و تقسیم را توضیح دهید ؟

۲۴ – سوالات اختبار سال ۱۳۸۴ کانون وکلای دادگستری استان قزوین و زنجان – حقوق مدنی – ۱۳۸۴

الف – به مسئله ذیل پاسخ مستدل دهید : (چهار نمره) شخصی ملک خویش را به مدت پنج سال در برابر مبلغ معین به دیگری اجاره می دهد و شرط می شود موجر به مدت سه سال حق فسخ داشته باشد ، پس از دو سال از زمان سپری شدن اجاره ، مالک عین مستاجر را به دیگری می فروشد پاسخ دهید : ۱- آیا اجاره در هر حال به قوت خود باقی می ماند ؟ ۲- آیا موجر مکلف به فسخ قرارداد اجاره می گردد ؟ ۳- مشتری چه حق یا حقوقی دارد ؟ ۴- پس از بیع ، اجاره بها به چه شخصی تعلق می گیرد ؟ ب- به تمام سئوالات ذیل پاسخ مشروح دهید : (هر یک دو نمره) یک – بیع کالی به کالی را با ذکر مثال تعریف کنید ، آیا بیع مزبور صحیح است ؟ دو – منفعت در اجاره اشیاء چگونه معلوم و معین می گردد ؟ سه – در چه عقودی تسلم مورد معامله شرط صحت است ؟ در بیع سلف و سلم چطور ؟ چهار – ماده ۷۶۵ قانون مدنی که می گوید : «صلح دعوی مبتنی بر معامله باطله باطل است ولی صاح ناشی از بطلان معامله صحیح است »با ذکر مثال تفسیر کنید. پنج – اگر معامله ای منفسخ گردد آیا شرط ضمن آن قابل استناد است ؟ شش – حداقل دو مورد از موارد کاربرد اصل تاخر حادث در قانون مدنی ، (یا حقوق مدنی) را بیان کنید . هفت – اگر قبل از اطلاع از مرگ موکل ، وکیل بعد از فوت او ، تصرفات اعتباری در اموال موکل خود در حدود وکالت ، انجام دهد آیا تصرفات مزبور نافذ است ؟ هشت – موارد زوال ولایت قهری را بیان کنید . آیا ولی قهری از طریق دادگاه قابل عزل می باشد ؟

۲۵ – اختبار تیرماه ۱۳۸۳کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۳

مدت دو ساعت – استفاده از کتاب قانون ممنوع است سئوال اول - سعید آپارتمانی را از یک شرکت ساختمانی با سند مالکیت خریداری نموده و پدر ومادر خود را درآن آپارتمان اسکان داده و خود عازم خارج از کشور میگردد۰ بعد از گذشت حدود یکسال یک روز مامور اجرا باتفاق مامور انتظامی و یک نفر که خود را مالك آپارتمان معرفی مینماید به محل مراجعه و آپارتمان را تخلیه مینماید۰ سعید با اطلاع از ما وقع به تهران آمده وبا تعقیب قضیه متوجه میشود که شخصی باستناد یک مبایعه نامه بتاریخ مقدم ازمعامله وی با شرکت فروشنده با طرح دعوی بطرفیت سعید و شرکت فروشنده با تقلب در ابلاغ اخطارها و ابلاغ واقعی متقلبانه با تحصیل حکم حضور و قطعی حکم تخلیه را اجرا نموده است۰ سعید به شما که وکیل دادگستری میباشید مراجعه و

تفویض وکالت مینماید و شما اقدام به درخواست اعاده دادرسی مینمائید۰ سئوالات بشرح زیر است : الف – شما درخواست اعاده دادرسی را در کدام دادگاه مطرح میکنید ؟ دادگاه بدوی صادر کننده حکم یا دادگاه تجدید نظر تایید کننده حکم ؟ ب – با توجه باینکه مهلت درخواست اعاده دادرسی برای اشخاص مقیم ایران بیست روز وبرای اشخاص مقیم خارج از کشور دو ماه است در مسئاله مفروض ابتدای مهلت از چه تاریخی شروع میگردد ؟ ج – با فرض اینکه بنظر شما دادگاه تجدید نظر صالح به رسیدگی باشد با توجه به اینکه طبق مفاد آئین دادرسی مدنی دادگاه تجدید نظر استان رسیدگی ماهیتی میکند ترتیب رسیدگی به چه صورتی خواهد بود ؟ آیا ابتدا به موضوع جعل سند و احراز آن رسیدگی و سپس بعد از قبول اعاده دادرسی را ادامه میدهد و حکم مقتضی را صادر مینماید ؟ د – حکم صادره در رابطه با اعاده دادرسی اعم از اینکه دادگاه بدوی صالح باشد یا تجدید نظر مفاد حکم دادگاه متضمن چه دستور و نتایجی خواهد بود ؟ پاسخ خود را در چند سطر محدود و مختصر باستناد قانون مرقوم فرمائید ۰ (بارم سئوال ۸) سئوال دوم – شخصی در دادگاه بدوی و تجدید نظر محکوم به پرداخت مبلغ پانصد میلیون ریال گردیده محکوم علیه به شما مراجعه و تفویض وکالت نموده و شما با توجه به اصلاح قانون دادگاههای عمومی و انقلاب با قبول وکالت به هیات تشخیص شکایت مینماید۰ (البته با فرض اینکه شما صلاحیت شکایت به هیات تشخیص را دارا میباشید) سئوالات اینستکه : الف – در چه مهلتی باید اقدام به طرح شکایت نمائید ؟ آیا قانونگذار مهلتی پیش بینی نموده است یا هر زمانی میتوانید مبادرت به شکایت نمائید ؟ ب – آیا هیات تشخیص میتواند اجرای حکم حقوقی (مدنی) را تا رسیدگی قطعی متوقف نمایید ؟ نفیا " یا اثباتا " پاسخ خود را با استناد به قانون مرقوم فرمائید۰ ج – هیات تشخیص پس از رسیدگی حکم به رد شکایت شما میدهد آیا این حکم قطعی است یا مجددا قابل طرح میباشد۰ در صورتی که قابل شکایت مجدد باشد مرجع شکایت و رسیدگی بعدی و جهت قبول شکایت را شرح دهید۰ بارم سئوال ۶ سئوال سوم – در دعوایی که از طرف دادگاه با توجه به قرارداد طرفین داوری به یک نفر داور ارجاع گردیده و داور در مدت تعین شده از طرف دادگاه رای خود را صادر و ثبت دفتر دادگاه نموده است چنانچه داور پس از ثبت رای خود را دفتر دادگاه متوجه اشتباهی در رای خود گردد آیا میتوانید رای خود را اصلاح نمایید ؟ پاسخ خود را نفیا یا اثباتا با استناد قانونی موقوم فرمائید۰ بارم سئوال ۳ سئوال چهارم – شخصی در دعوی مطالبه دین قطعا محکوم به پرداخت شده و اجرائیه نیز صادر گردیده محکوم له تقاضای بازداشت اموال محکوم علیه را نموده است و اجرا با معرفی محکوم له یک آپارتمان شصت متری و یک خودرو پیکان محکوم علیه را بازداشت مینماید بر اثر اعتراض محکوم علیه دادگاه اموال بازداشتی را جز مستثنیات دین تشخیص و حکم به رفع بازداشت میدهد , پس از صدور این حکم محکوم علیه فوت نموده و محکوم له مجددا توقیف همان اموال را خواستار میشود۰ وراث علیه متوفی با استناد به رای دادگاه مدعی مستثنی بودن آ ن اموال در بازداشت مجدد شده اند آیا اجرا با توجه به اعتراض وراث باستناد حکم صادره دائر بر مستثنی بودن اموال بازداشتی باید از توقیف همان اموال امتناع نماید یا میتواند همان اموال را که قبلا جز مستثنیات دین بوده بازداشت نماید ؟ پاسخ را مستندا به قانون مرقوم فرمائید۰ بارم سئوال ۳

۲۶ – اختبار تیرماه ۱۳۸۳کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۳

سئوال یکم : بازرگانی به شما مراجعه میکند و اظهار میدارد که دادگاه بدوی در یک دعوی به ضرر او رای داده است و اکنون میخواهد تجدید نظر خواهی کند با توجه به اینکه تمبر دادخواست در مرحله تجدید نظر خواهی زیاد است و او قادر به پرداخت این هزینه نیست درخواست تقدیم دادخواست اعسار برای معافیت از پرداخت هزینه دادرسی را دارد۰ ۱ – آیا دادخواست اعسار می دهید ؟ ۲ – اثباتا یا نفیا بطور مستدل نظرات خود را بیان نمائید۰ ۲ نمره سئوال دوم – یک شرکت سهامی عام در یک نوبت آگهی در روزنامه کثیرالانتشاری اعلام میکند سهامدارانی که دارای سهام بی نام هستند ظرف سه ماه به شرکت مراجعه و سهام بی نام خود را تبدیل به سهام با نام کنند در غیر اینصورت سهام آنها باطل میگردد۰ یکی از سهامداران چهار ماه بعد از انتشار آگهی به

شرکت مراجعه میکند و متوجه میشود که شرکت سهام وی را باطل اعلام کرده و برابر آن سهام با نام صادر و به یکی از سهامداران شرکت فروخته اند از لحاظ حقوقی استدلال کنید : ۱ – آیا عمل شرکت قانونی است یا نه ؟ ۲ – به عنوان وکیل سهامدار مارالذکر برای وی چه می توانید بکنید ؟ مثبت یا منفی آنرا استدلال کنید و راه حل قانونی و قضائی آنرا بنویسید۰ ۵ نمره سئوال سوم – یک شرکت ساختمانی (سهامی خاص) به نام الف ساخت هزار دستگاه آپارتمان به مردم را پیش فروش کرده و با خریداران قرارداد منعقد میکند برای تامین درها و پنجره های آپارتمان های مزبور شرکت با مسئولیت محدود به نام ب تاسیس میشود۰ مدیرعامل شرکت الف به عنوان یکی از اعضای هیات مدیره شرکت ب مشغول به کار میشود۰ آیا عمل مدیرعامل شرکت الف قانونی است ؟ مثبت یا منفی آنرا به طور کامل با توجه به قانون تجارت به ویژه قانون شرکتهای سهامی استدلال کنید۰ ۵ نمره سئوال چهارم : شرکت سهامی خاصX به حکم دادگاه ورشکسته میشود در بین طلبکاران و مدعیان حق آن شرکت که به اداره تصفیه امور ورشکستگی مراجعه میکنند شخصی وجود دارد بنام A که با ارائه یک فقره چک به مبلغ پنجاه میلیون تومان تقاضا دارد در عداد طلبکاران قرار داده شود۰ چک مزبور را الف و ب دو نفر از اعضای هیات مدیره شرکت که امضای آنان به بانک محال علیه معرفی شده صادر کرده اندA۰ علاوه بر مراجعه به اداره تصفیه دعوائی نیز به طرفیت دو مدیر امضا کننده در محکمه حقوق طرح نموده و با این ادعا که مسئولیت مدیران مزبور نیز تضامنی است صدور حکم بر محکومیت آنان را به پرداخت وجه چک بنحو تضامن تقاضا نموده است مدیران در پاسخ این ادعا دفاع کرده اند که چک موضوع دعوی بابت قسمتی از ثمن معامله ای در وجه دارنده آن صادر شده و مشخصات چک در مبایعه نامه ذکر گردیده و تاریخ مبایعه نامه به ماه قبل از تاریخ چک میباشد و قرار بوده که اقدام به صدور سفته به نفع طرف معامله بشود لیکن به علت قابل ملاحظه بودن قیمت تمبر مالیاتی مربوط به سفته پنجاه میلیون تومانی چک صادر شده است و نتیجه گرفته اند که چک به حساب شرکت صادر شده و آنان نباید مسئول پرداخت آن باشند اداره تصفیه تقاضای A را در خصوص قرار گرفتن وی در شمار غرما رد کرده با این استدلال که مطابق اساسنامه شرکت مدیران حق انجام معامله ای که برا ی آن چک صادر شده نداشته اند وشرکت مسئولیتی در مورد پرداخت آن ندارد۰ با عنایت به مقررات موضوعه و اصول و قواعد مسلم حقوق تجارت مستدلا بطور مشروح پاسخ دهید تصمیم اداره تصفیه در مورد مردود دانستن ادعای A درست است یا نه ؟ دادگاه مورد مراجعه A در باب دعاوی باید چگونه مبادرت به صدور رای نماید۰ ۸ نمره موفق باشید

۲۷ – اختبار تیرماه ۱۳۸۳کانون وکلا –حقوق مدنی – ۱۳۸۳

مدت ۲ ساعت سئوال اول – در پرونده کیفری بین طرفین به شرح سندی عادی توافق میشود که متهم با حضور در دفترخانه رسما به شاکی وکالت بلاعزل تفویض نماید تا شاکی با بهره از وکالت مزبور ملک متهم را برای وصول ضرر و زیان ناشی از جرم بفروشد۰ شاکی نیز متعهد میشود به محض تنظیم وکالتنامه رضایت و انصراف خود را از تعقیب کیفری متهم به دادگاه اعلام کند ولی تعهد شاکی درمتن وکالتنامه رسمی ذکر نمیشود شاکی از اعلام رضایت به دادگاه میفری امتناع مینماید و در نتیجه به مجازات و پرداخت ضرر و زیان در حق شاکی محکوم میگردد در حالی که شاکی نیز تاکنون از اختیار خود مندرج دروکالتنامه استفاده نکرده است متهم با توضیح مراتب فوق دادخواستی به دادگاه حقوقی تقدیم ابطال و فسخ وکالتنامه را درخواست میکند۰ دادگاه ابتدا به خواهان ابلاغ میکند تا تصریح نماید۰ ابطال وکالتنامه را تقاضا دارد یا فسخ آنرا تا بر مبنای درخواست او دعوی رسیدگی شود۰ توضیح دهید تکلیف دادگاه به خواهان صحیح بوده یا خیر و استدلال شما چیست ؟ خواهان در مقام توضیح خواسته خود اعلام بطلان وکالتنامه را تقاضا میکند بنظر شما دادگاه با فرض اینکه خواسته اعلام بطلان وکالتنامه است چه رائی باید صادر کند و با چه استدلالی ؟ بارم ۱۰ سئوال دوم – درمبایعه نامه ای مقرر شده هرگاه خریدار چکهای مربوط به ثمن معامله را در سررسید معین نپردازد معامله فسخ است از پنج فقره چکهای مزبور سه فقره در سررسید توسط فروشنده وصول شده است چک چهارم توسط

بانک محال علیه بلامحل اعلام و پس از آن چک پنجم نیز فاقد موجودی بوده و f برگشت شده است فروشنده به منظور وصول دو فقره چک اخیر از طریق اجرای اداره ثبت اقدام نموده ولی اموالی از خریدار جهت فروش و وصول و ایصال وجه چکها بدست نمیاید ۰ فروشنده ضمن اعلام آمادگی برای استرداد وجه سه فقره چکهای وصولی بشرح دادخواست تقدیمی اعلام انفساخ مبایعه نامه را از دادگاه حقوقی تقاضا میکند نظر مستدل خود را در مورد قبول یا رد دعوی فوق بیان نمائید ۰ بارم ۵ سئوال سوم – مردی ملکی را که طبق مبایعه نامه عادی خریداری کرده با این عبارت در ظهر مبایعه نامه به همسر خود انتقال میدهد " کلیه حقوق خود نسبت به مورد معامله را واگذار کردم به همسر خود خانم۰۰ " مشارالیها نیز حقوق خود را باهمان عبارت به پدر خویش منتقل مینماید ملک مزبور آپارتمانی است که هنوز از طرف فروشنده به خریدار تحویل نشده است ۰ با اوصاف فوق زوج به شما مراجعه و از شما درخواست میکند با طرح دعوائی مناسب ملک را به او بازگردانید نظر شما چیست اگر زوج را محق بدانید دادخواستی حداکثر در ۱۵ سطر برای زوج تنظیم نمائید و اگر زوج را محق تشخیص نمیدهید توضیح مستدل خود را بیان نمائید بارم ۵ طراح – دکتر غلامرضا طیرانیان ۰ فقط استفاده ازمتن قوانین (بدون هرگونه توضیح و زیرنویس) مجاز است

۲۸ – اختبار تیرماه ۱۳۸۳کانون وکلا – حقوق ثبت و امور حسبی – ۱۳۸۳

سئوالات آزمون حقوق ثبت و امور حسبی تیرماه ۱۳۸۳ قوانین مورد نیاز : ثبت – امور حسبی – مدنی - آئین دادرسی مدنی – مجازات اسلامی و قانون اصلاح قانون جلوگیری از تصرف عدوانی مصوب سال ۱۳۵۲ مدت آزمون ۲ ساعت است ذکر عین مواد قانونی ضرورت ندارد فقط به دو سئوال پاسخ داده شود ۰ سئوال اول - در مناطقی از کشور که در اجرای مقررا ت ثبت عمومی املاک میباید به ثبت برسد توضیح دهید که آیا دعوی خلع ید و نیز رفع تصرف عدوانی (اعم از حقیقی و کیفری) ازمالکین که املاک آنها مجهول المالک شناخته شده قابلیت استماع دارد یا خیر ؟ سئوال دوم - اثر تاریخ را در اسناد رسمی و عادی توضیح داده و مشخص نماید سندی که فاقد تاریخ بوده و یا تاریخ آن مخدوش است از لحاظ احراز اهلیت و نیز اعتبار سند چه وضعی دارد ۰ سئوال سوم - درامور ثبتی در کدام مورد ارائه گواهی انحصار وراثت ضرورت دارد و اساسا مقررات موضوعه امکان تحصیل گواهی انحصار وراثت را به غیر وراث میدهد ؟ سئوال چهارم – حدود اختیارات قانونی قیم را با ولی قهری در امور مالی و غیرمالی مقایسه کرده و ضرورت نظارت دادستان را در هر مورد مشخص نماید ۰

۲۹ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مهر ۸۲ – اصول استنباط – ۱۳۸۲

به سه سوال از چهار سوال زیر پاسخ دهید : سوال اول : مشهور اصولین ، اصاله الصحه را اصل می دانند یا اماره و بچه دلیل ؟ سوال دوم : ماهیت اصل تاخر حادث چیست و در چه مواردی قابل اجرا است ؟ در ضمن مثال توضیح دهید . سوال سوم : وجه تقدیم امارات بر اصول و هم چنین دلیل تقدیم استصحاب بر سایر اصول چیست ؟ سوال چهارم : سه اصطلاح شک در مقتضی ، شک در وجود رافع و شک در رافعیت موجود را با ذکر مثال برای هر یک توضیح دهید (سه اصطلاح یاد شده در زمینه انواع مختلف استصحاب مطرح شده است)

۳۰ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مورخ ۸۲/۷/۲۵ – حقوق جزا – ۱۳۸۲

سوال اول " : الف " و " ب " به عنوان شرکت در جرم موضوع ماده (۵۲۹) قانون تعزیرات تحت تعقیب میگیرند و " ج " نیز به عنوان معاونت در همین جرم تعقیب می شود در بررسی سوابق آنها مشخص میگردد که " الف " قبلاً یک بار به اتهام همین جرم محکوم به مجازات حبس تعزیری شده و با تحمل دوران محکومیت آزاد گردیده است " ب " فاقد سابقه کیفری است و " ج " نیز

قبلًا به جزای نقـدی در جرمی مسـتوجب کیفر تعزیری محکوم شده که محکومیت او قطعی ولی تا تاریخ ارتکاب جرم اخیر موضوع ماده (۵۲۹) اجرا نشـده است در دادگـاه وکیل مـدافع الف درخواست تخفیف و تعلیق مجازات موکل خود را می نمایـد و وکلای مـدافع "ب "و "ج "نیز درخواست تخفیف و تبـدیل مجـازات موکـل خود را می کننـد در عین حـال وکیـل ج نیز تعلیق مجازات موکل خود را تقاضا می نماید . با توجه به سوال بالا : اولاً : حدود مجازات متهمان را با توجه به شرایط آنها و با تاکید بر اینکه کلیه آنان دارای مسئولیت جزایی هستند مشخص کنید . ثانیاً : آیا دادگاه می تواند ا درخواست وکلای متهمان موافقت کند یا خیر ؟ ثالثاً : چنـانچه هر سه نفر متهمان به حبس محکوم شونـد کـدام یک از آنان می تواننـد بعـد از انقضا نیمی از مـدت مجازات درخواسـت آزادی مشـروط نماینـد ؟ سوال دوم : مـاده (۵۰۸) قـانون مجازات اسـلامی را حـداکثر در ده سـطر تجزیه و تحلیل کنیـد و انتقاد یا انتقادات وارد بر آن را عنوان نمائید .

۳۱ – اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۸۲

حقوق ثبت وامور حسبی – آذرماه ۱۳۸۲ وقت دو ساعت به چهار سئوال زیر پاسخ دهید ٠ الف – حقوق ثبت ۱ – ازدید گاه حقوقی دو معـامله در چه صورتی معـارض محسوب میشود ؟ برای احتراز از وقوع تعـارض یـا تقلیل آن چه تمهیـد قانونی وجود دارد ؟ ۲ – درهنگام تحدید حدود ملکی متقاضـی ثبت حضور نداشته است و ملک با حدود اظهارشده از طرف مجاورین تحدید شده است ٠ ۱ – ۲) آیا متقاضـی ثبت حق اعتراض به تحدیـد حـدود دارد یا نه ؟ ۲ – ۲) در صورتیکه حق اعتراض داشـته باشـد مدت اعتراض و زمان شـروع آن را بنویسید ٠ ۳ – ۲) مرجع و نحوه اعتراض و چگونگی رسیدگی به آنرا بنویسـید ٠ ب – امور حسـبی ۱ – مالکیت ورثه نسبت به ماترک متوفی با وجود طلبکاران از نظر حقوقی چه وضعی دارد ؟ برای اینکه ورثه در مقابل اشخاص ثالث (مازاد بر ترکه) عملا مسئولیتی نداشته باشند درقانون چه تمهیداتی پیش بینی شده است ٠ ۲ – پدری به ولایت از فرزند صـغیر خودآپارتمان متعلق به اورا میفروشـد فرزنـد مزبور پس از رسـیدن به سن رشـد متوجه میشود که آپارتمـان متعلق به او را بـا قیمـتی کمـتر از قمیت واقعی فروخته شده است ٠ آیا میتواند اقدامی بنماید ؟ چگونه و به چه نحو ؟ استفاده از قانون آزاد است

۳۲– اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۲

آئین دادرسی مدنی آذر ماه ۱۳۸۲ وقت دوساعت به سئوالات زیر پاسخ دهید : ۱ – اگر خواهان محل اقامت خوانده را زندان تعیین کرده باشد و خوانده پس از ابلاغ دادخواست و ضـمائم از زندان آزاد شود تکلیف ابلاغ اوراق قضائی برای جلسات بعد چیست ؟ ۲ – موکل وکیل خود را در تاریخ ۱۵/۶/۸۲ از وکالت عزل کرده و درهمان روز مراتب را به دادگاه اطلاع داده است و با ارسال اظهار نامه برای وکیل عزل را به وی اعلام نموده که اظهارنامه درتاریـخ ۲۵/۶/۸۲ به وکیل ابلاغ شده است ٠ وکیل با اختیار صلح وسازش که در وکالتنامه داشـته درتاریخ ۲۰/۶/۸۲ با طرف دعوا صـلح نموده و در دفتر اسـناد رسـمی سازش نامه تنظیم و به دادگاه ارسال و درخواست ختم دعوا را به سـازش نموده اسـت ٠ بـا توجه به قوانین موضوعه و اصول و قواعـد حقوقی دادگـاه در این مورد بایـد چه تصـمیمی اتخاذ نماید ؟ ۳ – راننـده کامیونی که محل اقامت او شـهر سـمنان است درشـهر کرج به علت بی احتیاطی در راننـدگی و عـدم کنترل کـامیون با دیوار باغی برخورد و خساراتی به آن وارد میکند ٠ با اسـتدلال و استناد به قوانین و مقررات مشخص نمائید ، کدام دادگاه برای رسیدگی به مطالبه خسارت صالح است ؟ ۴ – منظور از وحدت منشا و ارتباط کامل بین دو دعوا چیست ؟ با ذکر مثال توضیح دهید ؟

۳۳ – اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۲

سئوال اول – در پرونده ای کیفری آقای حسن ۰۰۰۰ و غیره به اتهام تجاوز به اراضی ملی شده ، تحت تعقیب قرا ر گرفته اند . دادگاه عمومی محل پس از اعمال رسیدگی های مقدماتی در مورخه ۳/۲/۷۹ ضمن صدور قرار اظهار نظر نموده است که : در خصوص شکایت اداره کشاورزی علیه آقای حسن ۰۰۰ و غیره نظر باینکه از تاریخ تقدیم شکایت (تاریخ تقدیم شکات ظاهرا مورخه ۱۰/۷/۶۴ بوده است) تاکنون پرونده منجر به صدور حکم نشده و موضوع مشمول مرور زمان گردیده است . لذا مستندا به ماده ۱۷۳و ۶ قانون آئین دادرسی کیفری قرار موقوفی تعقیب صادر اعلام میگردد . با تجدید نظر خواهی شاکی پرونده در دادگاه تجدید نظر استان مطرح و قرار موقوفی تعقیب صادره ، باستناد مرور زمان عینا تایید گردیده است . در پرونده کیفری دیگری آقای نعمت ۰۰۰۰باتهام تصرف عدوانی اراضی دولتی تحت تعقیب قرار می گیرد . دادگاه عمومی در سال ۱۳۷۹ با استدلال اینکه : چون از تاریخ طرح اولین شکایت قریب شش سال سپری شده است (شکایت اولیه درسال ۱۳۷۳ مطرح شده است) و پرونده بهر دلیل منجر به صدور رای نشده است با عنایت به نوع جرم و مجازات مقرر در قانون حاکم در زمان وقوع بزه باستناد ماده ۱۷۳ ق – آ – د – ک قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام داشته است پرونده بر اثر تجدید نظر خواهی شاکی در مرجع تجدید نظر استان مطرح گشته ودادگاه تجدید نظر با استدلال اینکه : بزه تصرف عدوانی دارای مجازات بازدارنده نیست و اینکه کیفر باز دارنده کیفری عمومی است ۰۰۰۰ و کیفری که جعل شارع باشد یا آنرا امضا کند تعزیری است اما آنرا که حکومت جعل کند باز دارنده است ۰۰۰ علیهذا بزه تصرف عدوانی (دارای) مجازات تعزیری است نه باز دارنده ، مستندا به بند ۲ ماده۲۵۷ ق – آ – د – ك – قرار موقوفی تعقیب صادره را فسخ نموده است ۰ بابررسی صورت مسئله فوق اینکه مجازات تجاوز باراضی ملی شده وتصرف عدوانی اراضی دولتی واحد است (حبس از یک ماه تا یکسال مضوع را از دید گاه شمول مرور زمان (بحث آئین دادرسی کیفری) و اینکه در جرائمی که مجازات قانونی آن از نوع تعزیرات است مرورزمان جاری است یا خیر ، همراه با مستندات قانونی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهید و نظر صحیح تر را انتخاب فرمائید ۰ سئوال دوم : درمورد متهمی که بارتکاب به زنای محصنه کمتر از چهار بار در دادگاه اقرار نموده و سپس آنرا انکار کرده ، دادگاه بلحاظ فقد ادله شرعیه درمورد زنای محصنه حکم برائت صادر نموده ولی چون متهم دارای اقرار کمتر از چهار بار بوده مستندا بماده ۶۸ قانون مجازات اسلامی وی را به تحمل حبس تعزیری که بیش از ده سال نبوده محکوم نموده است . محکوم علیه درحکم محکومیت تجدید نظر خواهی نموده و پرونده به دبوان عالی کشور ارسال شده است . در این مورد دو رویه از طرف دو شعبه دیوان عالی کشور اتخاذ گردیده است . یکی از شعبه دیوان عالی کشور خود را صالح به رسیدگی و اظهار نظر تشخیص داده و رای صادره را کلا تایید نموده است ، اما شعبه دیگر با تایید رای برائت در مورد زنای محصنه در مورد رسیدگی به تقاضای تجدید نظر خواه در خصوص محکومیت اش به حبس تعزیری کمتر از ده سال موضوع را در صلاحیت دادگاه تجدید نظر استان دانسته است (ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب) بنظر شما رای کدامیک از شعبه ها از لحاظ بحث صلاحیت صحیح تر است . پاسخ را با ذکر مبانی قانونی نظریه خود مرقوم فرمائید ۰ بنظر شما در شرایط حکومت قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب حکم مسئله به چه کیفت خواهد بود ۰ سئوال سوم – در قوانین مربوط به آئین دادرسی کیفری به مسئله خلاف بین شرع و قانون بودن احکام دادگاههای کیفری اشاره گردیده است ۰ با توجه به قوانین معتبر موجود : اولا – حلاف بین شرع و قانون بودن احکام را تعریف بفرمائید ۰ ثانیا – در مواردیکه احکام قطعی دادگاهها بنظر شما حلاف بین شرع و قانون است کیفیت عملکرد در خصوص اعتراض باحکام دادگاهها چیست ؟ ثالثا : تصمیمات شعب تشخیص دیوان عالی کشور درمورد تشخیص خلاف بین شرع و قانون بودن احکام یا رد ردخواست مربوطه قابل شکایت و اعتراض مجدد است یا خیر ؟ و آیا در مورد حکمی میتوان بدفعات و بطور مکرر بعنوان خلاف بین شرع و قانون بودن درخواست تجدید نظر نمود ۰ سئوال چهارم : قرار تامین هائی که مقام محترم قضائی میتواند درمورد جرائم اطفال صادر نماید کدام ها هستند ؟ سئوال پنجم : اگر به علت عدم کفایت دلیل قرار منع تعقیب متهمی صادر شود آیا با همان اتهام میتوان اورا تحت تعقیب مجدد قرار داد ؟

سئوال ششم : آیا بازپرس میتواند درمورد پرونده هائی که موضوع آنها جرائم مشمول حد زنا یا لواط است تحقیقات را بدون ارجاع دادستان (یا معاون ایشان) شروع نماید ؟ سئوال هفتم : دادگاه کیفری استان که در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (مصوب سال ۸۱) تاسیس آن پیش بینی شده است چه نوع دادگاهی است ؟ وصلاحیت رسیدگی به چه جرائمی رادارد ؟ و از چند قاضی تشکیل میشود۰ توضیح : وقت جمعا دوساعت است پاسخ به همه سئوالات اجباری است مراجعه به مجموعه قوانین آزاد است۰

۳۴ – اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۸۲

حقوق جزا (ستفاده از قانون مجازات آزاد است۰) لطفا به هر دو سئوال زیر با استدلال کافی و در حد خواسته شده پاسخ دهید ۰ سئوال اول (– حداکثر پاسخ دوازده سطر) الف – متهم است به سرقت عادی موضوع ماده ۶۶۱ (X) قانون مجازات اسلامی و ب متهم است به معاونت در سرقت مذکور در بررسی سوابق آنها مشخص میشود که : ۱ – « الف » قبلا به اتهام ارتکاب دو فقره جزائم مستوجب مجازات تعزیری با رعایت تعدد جرم به یک سال و نیم حبس تعزیری به علاوه یک میلیون ریال جزای نقدی محکوم شده که یک ونیم حبس تعزیری را بطور کامل متحمل و آزاد شده اما به دلیل قصور مامورین اجرا مجازات نقدی درمورد وی اجرا نگردیده است۰ ۲ – « ب » دارای یک فقره ساقه محکومیت کیفری به مدت یک سال حبس تعزیری و پنجاه ضربه شلاق به دلیل ارتکاب جرم سرقت عادی استکه با تحمل شلاق و همچنی نیمی از مدت مجازات حبس خور با درخواست آزادی مشروط آزاد شده و به ارتکاب جرم اخیر (معاونت در سرقت) در طول مدت آزادی مشروط وی بوده است۰ پرونده با حضور متهمان و وکلای مدافع آنان در دادگاه مورد بررسی قرار می گیرد وکیل مدافع الف در دفاع از موکل خود اولا با توجه به وضع خاص وجوانی او درخواست تخفیف مجازات را می نماید و ثانیا اعلام می دارد که اگر چه مجازات جزای نقدی موکل او اجر نشده است اما این به دلیل قصور مامورین اجرا بوده و درهر حال نباید دادگاه حکم به جمع مجازاتها در مورد موکل وی صادر نماید ، زیرا نمیتوان عمل او را تعدد دانست . وکیل مدافع ب نیز درخواست تخفیف و آنگاه تبدیل و تعلیق مجازات موکل خود را مینماید و علاوه بر آن اعلام میدارد که چون موکل او در آزادی مشروط مرتب جرم معاونت در سرقت شده و مجازات قبلی او نیز سرقت بوده لذا با توجه به عدم اختلاف دو جرم (سرقت قبلی و معاونت در سرقت فعلی) دادگاه باید قاعده تعدد را از این حیث رعایت و فقط مجازات احتمالی را طبق ماده ۴۷ ق۰ م۰ ا تشدید کند و نباید از قاعده جمع مجازات ها استفاده نماید۰ با توجه به مساله بالا : اولا حدود محکومیت متهمان با توجه به شرایط و مقتضیات هر یک چقدر است ؟ ثانیا : آیا دفاعیات وکلای مدافع متهمان صحیح و منطبق با قانون است ؟ سوال دوم (– حداکثر پاسخ هشت سطر) الف – مدیرعامل یک ساختمان دولتی از ب کارگر ساختمانی که در جوار سازمان دولتی قراردارد ، با وعده دادن انعام قابل توجهی می خواهد که سنگ خاک و نخاله های ناشی از عملیات ساختمانی کارگاه را که در حاشیه یکی از دیوارهای سازمان دولتی انباشته شده ، جمع آوری و زیر دیوار را پاکسازی نماید . ب بدون اطلاع امر به مسئول و همچنین مهندس ناظر کارگاه که هنگام حادثه در قسمت دیگر کارگاه حضور دارند ، با بیل و کلنگ به پاکسازی زیر دیوار می پردازد ، که در اثنا کار به دلیل تخلیه بیش از حد زیر دیوار جهت پاکسازی ، قسمتی از دیوار فرو می ریزد و به دلیل این فرو ریزی ب زیر دیوار مصدوم و مجروح میگردد . با استمداد وی مهندس ناظر و مسئول کارگاه که در نقطه ای دور از حادثه قرار داشتند ، به کمک ب می شتابند و او را از زیر دیوار خارج و سریعا به بیمارستان منتقل میکنند که متاسفانه ب در بیمارستان فوت می کند۰ پاسخ دهید که مبنای مسئولیت هر یک در حادثه اتفاق افتاده (مقصود مسئولیت مدیر سازمان دولتی شخص ب مسئول کارگاه و مهندس ناظر میباشد) چیست و توجیه ارتباط علی بین وقوع حادثه و عمل مقصر یا مقصرین چگونه است ۰ (×) ماده ۶۶۱ ق . م . ا . در سایر موارد که سرقت مقرون به شرایط مذکور در موارد فوق نمیباشد ، مجازات مرتکب ،

حبس از سه ماه و یک روز تا دو سال و تا ۷۴ ضربه شلاق خواهد بود . موفق باشید .

۳۵ – اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۸۲

وقت یکساعت و نیم – به دو پرسش زیر پاسخ دهید یکم – شخصی فوت کرده و ورثه او پیش از پرداخت بدهی های مورث خود اقدام به تقسیم ترکه میان خود کرده اند . بستانکاران از دادگاه درخواست ابطال این تقسیم را کرده اند در این زمینه دادگاه چه حکمی باید صادر کند ؟ باستدلال حقوقی و ذکر مواد قانونی مربوی پاسخ دهید ۰ دوم – آپارتمانی با مساحت ۱۵۰ متر مربع و با سند انتقال رسمی مورد معامله قرار گرفته بعد از مدتی معلوم شده ۱۵ متر اضافه مساحت دارد . با توجه به قوانین موجود برای هریک از فروشنده و خریدار در این مورد چه حقی وجود دارد و چه اقدام قانونی برای وی متصور است ؟

۳۶ – اختبار آذرماه ۱۳۸۲ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۲

آذر ماه۱۳۸۲ – استفاده از قانون تجارت مجاز است اداره تصفیه امور ورشکستگی که امر تصفیه شرکت سهامی X ورشکسته را عهده دار گردیده با موضوعات زیر مواجه شده است ۰ الف – بانک ۵ ، y فقره سفته به اداره ارائه کرده که Z آنها را صادر کرده بوده و X پشت آنها را امضاء نموده و Z با دادن سفته ها به بانک y از تسهیلاتی بر خوردار گردیده است ۰ سفته ها عندالمطالبه و در وجه حامل بوده و بانک ۱۸ ماه پس از تاریخ صدور اقدام به واخواست سفته ها کرده خواسته y این است که وجه سفته ها به آن پرداخت شود ۰ ب – X قبل از ورشکستگی براتی بعهده ب و در وجه ج صادر کرده که مورد قبول قرار گرفته ولی قبل از سررسید X ورشکسته شده است آیا اداره تصفیه می تواند از ب بخواهد که طلب X را که باعتبار آن برات صادر کرده به اداره تصفیه بپردازد که مورد استفاده همه طلبکاران قرار گیرد . ج – X ظهرنویس چکی است که دارنده آن A میباشد . A ۱۴ روز بعد از تاریخ مندرج در چک به بانک محال علیه مراجعه کرده ، ولی بعلت عدم موجودی پرداخت صورت نگرفته است . A بتصور آنکه میتواند وجه چک را از صادر کننده دریافت کند تقاضای صدور گواهی عدم پرداخت نکرده ، اما از مراجعه به صادر کننده نتیجه ای نگرفته و ۲۰ روز بعد از تاریخ مندرج در چک مجددا به بانک محال علیه رجوع کرده و بتقاضای او گواهی عدم پرداخت صادر شده است آیا این گواهی در مهلت مقرر صادر شده است ؟ د – طبق مصوبه هیات مدیره شرکت X صدور اسناد تعهد آور شرکت با امضای مدیرعامل و ریاست هیات مدیره دارای اعتبار است الف چکی در اختیار دارد که فقط دارای امضای مدیرعامل است و بانک محال علیه از پرداخت آن خودداری کرده است . آیا این چک علیه شرکت قابل استفاده است ؟ با توجه به مقررات موضوعه و اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق تجارت مستدلا تشریح کنید اداره تصفیه در مورد موضوعات فوق الذکر چگونه باید اتخاذ تصمیم نماید ؟

۳۷ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مهر ۸۲ – حقوق مدنی – ۱۳۸۲

حقوق مدنی _ وقت : یکساعت و نیم شخصی که به موجب سند وکالت رسمی ، نمایندگی فروش خانه موکل خود را دارد اقدام به فروش خانه موکل می کند . در دو صورت زیر ، حکم قانونی معامله انجام شده از سوی وکیل چه می باشد الف : چنانچه معامله پس از هر تاریخ عزل وکیل و پیش از آگاهی وکیل از عزل خود واقع شده باشد ب : چنانچه معامله پس از فوت موکل و پیش از آگاهی وکیل از فوت موکل واقع شده باشد پاسخ پرسش های مزبور را با استدلال حقوقی و ذکر مستند بیان کنید

۳۸ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مهر ۸۲ – حقوق تجارت – ۱۳۸۲

استفاده از کتاب قانون تجارت آزاد است . شرکت سهامی خاص الف ، حسب تقاضای یکی از طلبکارانش به حکم دادگاه ذیصلاح ورشکسته شده ، این شرکت با پرداخت ۵۰٪ از سرمایه‌اش تشکیل گردیده و مدیران آن با وجود نیاز مبرم شرکت از مطالبه سرمایه تادیه نشده خود داری نموده‌اند . در اساسنامه شرکت انتقال سهام موکول به موافقت مدیران شرکت گردیده است . آقای ب که دارنده ۵۰ سهم از کل سهام شرکت بوده با ارسال اظهار نامه‌ای خطاب به شرکت اعلام داشته که تصمیم گرفته سهام خود را از قرار هر سهم به مبلغی که تعیین نموده است به ج بفروشد و خواسته است که شرکت ظرف مدت یک ماه با این انتقال موافقت نماید . به این تقاضا ترتیب اثر داده نشده و ب ۴ ماه پس از تاریخ ثبت اظهار نامه ، بدون موافقت شرکت سهام خود را با ظهر نویسی در پشت اوراق سهام به ج واگار کرده است . اداره تصفیه که امر تصفیه شرکت الف را بعهده گرفته با اشخاص زیر مواجه شده است : شرکت ایتالیایی د که به تولید موکت اشتغال دارد و در تمام دوران فعالیت تجارتی شرکت الف ، با آن شرکت همکاری داشته و به محض اعلام شرکت مذکور کالاهایی را که سفارش میداده ، بدون آن که نیازی به گشایش اعتبار اسنادی باشد ارسال میداشته است ، با فرستادن اخرین سفارش ، اطلاع پیدا کرده است که شرکت الف ورشکسته شده است ، بلافاصله به اداره تصفیه مراجعه و تقاضا کرده که چون عین کالاها موجود میباشد به آن شرکت مسترد گردد . کالاها به بندر عباس رسیده و تشریفات گمرکی آن به تقاضای حق العمل کاری که از طرف صاحب کالا مامور بوده انجام شده و کالاها به وی تسلیم شده و او هم به یک متصدی حمل تحویل داده که به تهران حمل نماید ، ولی هنوز اقدامی صورت نگرفته است . D که با ارائه یک فقره برات مدعی است دارنده آن برات میباشد و A آن را در وجه Bصادر کرده و B به نفع C ظهر نویسی نموده و C فقط مبادرت به امضاء در ظهر برات نموده و بدین ترتیب برات به مالکیت وی در آمده است ، علاوه بر امضایB و C در ظهر برات ، امضای شرکت الف نیز در پشت این سند ملاحظه میشود . نام شرکت الف به عنوان براتگیر در متن برات قید شده ولی امضای او در روی برات وجود ندارد . D ادعا میکند که شرکت الف به عنوان برات گیر پشت برات را امضاء کرده ، در حالیکه مدیران شرکت ورشکسته الف ادعا دارند که برات از طریق ظهر نویسی به آن شرکت انتقال داده شده و آن شرکت نیز با ظهر نویسی برات در اختیار D قرار داده است . سر رسید برات به رویت بوده و ۱۵ ماده پس از تاریخ صدور اقدام به واخواست عدم تادیه رسیده است . تقاضای D از اداره تصفیه این است که چون شرکت الف بعنوان براتگیر برات را قبول کرده است در عداد غرماء قرار گیرد . ی با ابراز یک فقره چک اظهار میدارد که شرکت الف ظهر آن چک را بدون قید هیچ عبارتی امضاء کرده است . صادر کننده چک شرکت با مسئولیت محدود ق میباشد و چک در وجه ل صادره شده است . ل یک ماه پس از تاریخ چک به بانک محال علیه مراجعه کرده و به علت نداشتن موجودی ، گواهی عدم پرداخت صادر شده است . ل به اداره تصفیه رجوع کرده و تقاضا نموده در شمار غرماء قرار گیرد . با درنظر گرفتن مقررات موضوعه و اصول و قاواعد حقوق تجارت مستدلا و مشروحا توضیح دهید اداره تصفیه : اولا : برای وصول بقیه ارزش اسمی شرکت الف که بدون پرداخت باقی مانده باید به ب مراجعه نماید یا ج و اساسا آیا انتقال سهام قانونا صورت گرفته است یانه ؟ ثانیا : با شرکت ایتالیایی د چگونه باید برخورد کند ، آیا دعوی استرداد آن شرکت قابل پذیرش است یا نه ؟ ثالثا : آیا باید به تقاضای D ترتیب اثر دهد و یا نه و چنانکه دعوی به طرفیت امضاء کنندگان این سند طرح شود ، دادگاه مامور رسیدگی به چه نحو باید مبادرت به صدور رای نماید ؟ رابعا : نسبت به تقاضای ی چگونه باید عکس العمل نشان دهد ، آیا باید وی را به عنوان طلبکار شرکت بشناسد یا نه و در صورتیکه پاسخ مثبت باشد تحت چه عنوان ؟

۳۹ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مهر ۸۲ – آ ئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۲

به دو پرسش از چهار پرسش زیر پاسخ دهید : ۱ – جایگاه بازپرس و حدود اختیارات و وظایف او را با عنایت به مقررات قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب (اصلاحی ۲۸/۷/۸۱) توضیح دهید : ۲ – نظام ادله قانونی و امتناع وجدانی

قاضـی (دلائل معنوی) را شـرح دهیـد : در قوانین موضوعه جمهوری اسـلامی ایران از کـدامیک از دو نظام فوق الذکر معثیت شده است ؟ ۳ – اصل برائت (فرض برائت) و جایگاه آنرا در قوانین موضوعه ایران بیان کنید : آثار اصل برائت را فقط نام ببرید و راجع به یکی از آثار آن به انتخاب خود توضیح دهیـد . ۴ – مصونیت امـاکن و منـازل ماموران سیاسـی به چه معناست ؟ این مصونیت بر مبنـای کـدام کنوانسیون استوار و قابـل اسـتناد است ؟ توجه : اسـتفاده از مجموعه قوانین آئین دادرسـی کیفری و قانون دادگاههای عمومی و انقلاب و اصلاحیه آن در جلسه امتحان بلامانع است .

۴۰ – سوالات آزمون ورودی اعضای هیات علمی – مورخ ۸۲/۷/۲۵ – قانون تجارت – ۱۳۸۲

قانون تجارت شرکت سهامی X که موضوع فعالیت ثبت شده آن صادرات و وادرات است هیات مدیره ای دارد مرکب از ۳ نفر از ۶ سهامداران مدت زمانی پس از تشکیل ۲ نفر از ۳ نفر اعضای هیات مدیره صورتجلسه ای تنظیم کردند و طی آن تصمیم گرفتند که به علت بروز مشـکلاتی در صادرات و واردات ، سـرمایه شـرکت را در ساخت و ساز واحدهای مسکونی بکار اندازند و این تصمیم را به مرحله اجرا در آوردنـد و معاملات متعـددی به نام شـرکت انجام دادنـد و لز حسابهای جاری شـرکت چک های زیادی صادر کردنـد که تعـدادی از آنها باعـدم پرداخت روبرو شـد . طلبکاران به شـرکت مراجعه کردنـد و با هیات مدیره جدیدی مواجه شدند هیات مـدیره اخیزالذکر اظهار داشـتند که تعهدات مدیران قبلی به زیان شـرکت قابل اسـتناد نیست و نمی توانند آن تعهدات را ایفاد کننـد طلبکاران چون به مـدیران قبلی دسترسـی نداشـتند ، برای احقاق حق و کوتاه کردن دست مـدیران جدید از دخالت در دارایی های شـرکت به موجب دادخواستی صـدور حکم ورشکسـتگی شـرکت را تقاضا کردند . هیات مدیره جدید در دفاع از دعوی و رد درخواست ورشکسـتگی مطـالبی را در دادگـاه مطرح کردنـد . با توجه به مقررات موضوعه و اصول مسـلم پـذیرفته شـده در حقوق تجارت تشریح کنید دادگاه در خصوص این دعوی چه حکمی باید صادر کند ؟

۴۱ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – حقوق ثبت – ۱۳۸۱

۱) درزمین دارای چنـد طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چند نفرقراردارد برای تحصـیل سـند مالکیت تفکیکی (بافرض قابلیت افراز و تفکیك آن) چنانچه یک یا بعضـی شرکا همکاری و موافقت نداشته یا در دسترس نباشند ، سایر مالکین مشاع از نظر قانونی چه باید بکنند . مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصـیل سـند و مشـخص شدن سـهم افرازی هر مالك بطور مشخص توضیح دهید . ۲) اگر سـند انتقال رسـمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاك را دارد در دفترخانهای بدون اسـتعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعـداز انتقال معلوم گردد ، ملك در رهن بانک بوده است ، راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیـح داده شود : الف – معالمله باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) . ب – در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی ، اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است ؟ سه مورد از مواردی که بـاحکم دادگـاه ممکن اسن سـند مـالکیت ابطال شود ۳) سه مورد از مواردی که بـا حکم دادگـاه ممکن است سند مالکیت ابطال شود مختصرا توضیح دهید .

۴۲ – اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۱

چگونه ممکن است حکم دادگـاه تجدیـد نظر غیـابی باشـد ؟ وجوه اشتراك و تفاوت اعتراض ثالث و اعاده دادرسـی کـدام است ؟ توضـیح دهیـد ؟ پیمانکـار دعوائی به طرفیت کارفرما به خواسـته صـدور دسـتور موقت به جلوگیری از پرداخت ضـمانت نامه بانکی مطرح نموده است و دادگاه نیز صـدور دسـتور موقت را موکول به تودیع معادل ۲۵٪ از مبلغ ضـمانت نامه بانکی کرده است . اولا – شما به عنوان وکیل پیمانکار (مـدعی) می توانیـد از دادگاه درخواست نمائید به جای وجه نقد مال (منقول یا غیر منقول) را بابت

خسارات احتمالی خوانده قبول نماید چرا ؟ ثانیا – بعداز تودیع خسارات احتمالی و صدور حکم نهائی به بی حقی خواهان ، اگر شما وکیل کارفرما (خوانده) باشید برای مطالبه خسارات وارده به موکل خود با چه شرایطی تقاضای خود را مطرح می نمائید (آیا با درخواست و یا با تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و طی تشریفات) (الف) – که در تهران سکونت دارد از (ب) که تاجر و مقیم اصفهان است مقداری کالا به ارزش یکصد و بست میلیون ریال می خردو بابت ثمن معامله یک فقره سفته به مبلغ مذکور در وجه او صادر می کند . در این ارتباط قراردادی بین طرفین تظیم و انجام معامله در اصفهان و مشخصات سفته مورد اشاره در آن درج می شودآیا وجه سفته در سررسید پرداخت نمی شود و (ب) پس از واخواست سفته ، به استناد تصاویر مصدق قرارداد تظیمی و سفته مذکور و واخواست نامه ، در دادگاه عمومی اصفهان دادخواست می دهدو ضمن درخواست صدور قرارتامین خواسته ، تقاضای محکومیت (الف) را به پرداخت وجه سفته می نماید . دادگاه در وقت فوق العاده قرار تامین خواسته صادر و با تعیین وقت طرفین را برای رسیدگی دعوت می کند . خوانده لایحه ای به دادگاه تقدیم و به قرار تامین خواسته اعتراض و از این نظر که مقیم تهران می باشد به صلاحیت دادگاه ایراد می کند و در ماهیت دعوا اظهار می دارد که چون (ب) کالای مورد معامله را تحویل نداده است او قرار دارد منعقده را فسخ و مراتب را به نامبرده اعلام کرده است و بر این اساس تقاضای رد دعوای خواهان را می کند . با توجه به مراتب فوق به سوالات زیر با استدلال و استناد و به قانون پاسخ دهید : ایراد خوانده به صلاحیت دادگاه وارد است یا خیر ؟ چنانچه دادگاه ایراد خوانده را در مورد صلاحیت بپذیرد و به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر نماید ، قرار صادره از طرف چه شخصی و در چه مرجعی قابل اعتراض است ؟ چنانچه دادگاه ایراد به صلاحیت را بپذیرد ، آیا خوانده می تواند به تصمیم دادگاه اعتراض نمایدیا خیر ؟ آیا اظهارات خوانده در مورد فسخ قرارداد ، بدون اینکه از جانب وی دادخواستی تقدیم شودقابل رسیدگی می باشد یا خیر ؟ (الف) که ساکن کرج است ، برای وصول مبلغ پنجاه میلیون ریال وجه دو فقره چک که عهده بانک ملی شعبه تهران صادر شده است ، علیه (ب) که او نیز در کرج سکونت دارد ، از طریق اداره اجرای ثبت تهران به صدور اجرائیه مبادرت کرده است . (ب) به شمامراجعه می کند و اظهار می دارد که وجوه چکهای موضوع اجرائیه را در حضور چند نفر شاهد به (الف) پرداخته است ولی (الف) به ادعای مفقود شدن چکها از استرداد آنها به او خودداری نموده است و به شما وکالت می دهد که در ارتباط با اجرائیه صدره در دادگاه صالح اقامه دعوا کنید و برای جلوگیری از عملیات اجرائی اداره اجرای ثبت و ممانعت از توقیف اموال او توسط آن اداره ، اقدامات قانونی لازم را به عمل آورید . با توجه به مطالب فوق با استدلال و استناد به قانون پاسخ دهید : اولا : دادخواست خود را درکدام دادگاه و به طرفیت چه شخصی و با چه خواسته ای و به استناد چه مدرکی مطرح می کنید ؟ ثانیا : بابت هزینه دادرسی چه مبلغ تمبر ابطال می کنید ؟

۴۳ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – امور حسبی – ۱۳۸۱

۱) نحوه اقامه دعوی برای وصل بدهیهای مالی متوفی در حالتهای زیر به تفکیک توضیح داده شود : الف – فقدان ورثه ب – مجهول بودن ورثه ج – رد ترکه توسط کل ورثه د – رد ترکه توسط بعض ورثه ۲ – اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرا به عهده دارد محجور شود و بعد از دو سال از او رفع حجر گردد . توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او ، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود .

۴۴ – اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا – ثبت وامور حسبی–۱۳۸۱

ثبت درزمین دارای چند طبقه آپارتمان که در مالکیت مشاعی چندنفرقراردارد برای تحصیل سند مالکیت تفکیمی (بافرض قابلیت افراز و تفکیک آن) چنانچه یک یا بعض شرکا همکاری و موافقت نداشته یا در دسترس نباشند سایر مالکین مشاع از نظر قانونی

چه باید بکنند . مراحل آنرا از ابتدا تا زمان تحصیل سند و مشخص شدن سهم افرازی هر مالك بطور مشخص توضیح دهید . اگر سند انتقال رسمی مال غیر منقولی که سابقه ثبت در دفتر املاک را دارد در دفترخانه ای بدون استعلام وضعیت ثبتی آن تنظیم شود و بعداز انتقال معلوم گردد ، ملك در رهن بانك بوده است راجع به معامله انجام شده از جهات زیر توضیح داده شود : الف – معالمله باطل است یا غیر نافذ (توجیه شود) . ب – در فرض غیر نافذ بودن سند تنظیمی اعتبار سند رسمی را دارد یا عادی است ؟ سه مورد از مواردی که باحکم دادگاه ممکن اسن سند مالکیت ابطال شود مختصراتوضیح دهید . امورحسبی نحوه اقامه دعوی برای وصل بدهیهای مالی متوفی در حالتهای زیر به تفکیك توضیح داده شود : الف – فقدان ورثه ب – مجهول بودن ورثه ج – رد ترکه توسط کل ورثه د – رد ترکه توسط بعض ورثه ۲ – اگر پدری که ولایت فرزند صغیر پنج ساله خود را منحصرا به عهده دارد محجور شود و بعداز دو سال از او رفع حجر گردد . توضیح دهید در زمان حجر پدر و پس از رفع حجر او ، اداره امور صغیر به عهده چه کسی خواهد بود .

۴۵ – اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۱

لطفا – چهار سوال ذیل پاسخ تشریحی و استدلالی دهید مراجعه به مجموعه قوانین مجاز است – مدت زمان جهت ادای پاسخ جمعا دو ساعت تمام می باشد . سوال اول : در پرونده ای ل ی حسین باتهام تعلیف غیر مجاز ۶۰ راس گوسفند در مرتع ملی شده تحت تعقیب قرارمی گیردمتهم مرتبا به چرای غیر مجاز گوسفندان خود در مرتع ملی اقرار مینماید . صورت مجلس تنظیمی با مامورنی اداره منابع طبیعی جنگلداری نیز دلالت آشکار بر ارتکاب بزه توسط متهم دارد . ضمن رسیدگی و قانونی دادخواست مطالبه ضرر و زیان از طرف اداره ذینفع تقدیم دادگاه میشود . دادگاه در مورد اتهام متهم به استناد ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و بلحاظ جرم نمودن عمل حکم بر برائت صادر اعلام مینماید . در مورد دادخواست مطالبه ضرر و زیان مستندا باقرار متهم حکم محکومیت متهم پرداخت وجه مورد ادعای اداره جنگلداری صادر مینمایدبا تجدید نظر خواهی محکوم علیه مرجع تجدید نظر با دین استدلال که : مستبط از مفهوم ماده ۱۲ قانون قانون آئین دارسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب این است که دادگاه در صورت محکومیت کیفری متهم میتواند درباره زیان وی نیز او را محکوم نماید رای بر درخواست اداره خواهان صادرمینماید . با تهیه معوقه فوق تشریح صورت مسئله فرضی در پاسخ مرقوم فرمائید . آیا رای دادگاه تجدید نظر استان بنظر شما صحیح است یا خیر ؟ پاسخ خود را اعم در اینکه مثبت یا منفی باشد با توجه قانونی ارائه استدلال توام فرمائید . سوال دوم : در پرونده ای متهمی باتهام حفاری غیر مجاز تحت تعقیب قرار می گیرد و با حکم قطعی مرجع قضائی به تحمل ۹۱ روز حبس تعزیری محکوم میشود . اخطار دایره اجرای احکام دادگاه محکوم علیه جهت اجرای حکم حاضر میشود مراتب نوشته که در اخطار و ابلاغ میشود که چون وی نیز در مهلت قانونی محکوم علیه را مغرفی نمی نماید دستور ضبط وثیقه صادر و دادگاه نیز دستور ضبط وثیقه را تایید مینماید . حکم صادره دادگاه نیز (مبنی بر تحمل ۹۱ روز حبس ، بموقع اجرا در می آید . اینک با توجه بماده ۱۴۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و در امورکیفری در پاسخ مرقوم فرمائید : آیا با وجود اجرای دادنامه قطعی صادره صدور دستور ضبط وثیقه ، قانونی صحیح است یا خیر مافی قانونی و توجیهی نظر خود را همراه با استدلال مرقوم دارید . سوال سوم در پرونده ای ل ی حمیدرضا – ب و علیرضا – د باتهام سرقت مهمات نظامی تحت تعقیب دادسرای ناظمی قرار می گیرند پس در طی مراحل مقدماتی تحقیق و تعقیب پرونده با صدور کیفرخواست و مستندا بمواد ۶۷ و ۶۳ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به دادگاه ارسال می گردد . دادگاه نظامی مستندا بماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و باستدلال اینکه : از زمان وقوع جم بیش از ده سال تمام سپری شده است باعتبار حصور مرور زمان تعقیق قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام یمدارد . در پاسخ مرقوم دارید آیا نظر رای دادگاه نظامی صحیح است یاخیر ؟ دلایل و مافی قانونی و توجیهی نظرخود را نیز منعکس فرمائید . سوال

چهارم در پرونـدهی ای ل ی عبـدالرضا - د باتهـام شـرب خمر و ایراد جرح عمـدی بـا چـاقو منتهی نبوت ل ی حسن— ف - تحت تعقیب قرار می گیرد پزشک قانونی با معاینه حسب مقتول علت مرک را پارگی قلب و خونریزی وسیع بعلت ورود جسم تیز و برنده اعلام کرده است . پس از تکمیل تحقیقات و صدور کیفرخواست (حادثه در زمانیکه دادسـرا ها فعالیت قانونی داشته از اتفاق افتاده است ، موضوع در دادگاه کیفری یک ذیصـلاح مطرح گردیده و دادگاه با توجه به نوع اتهام و اظهار عجز متهم از انتخاب و معرفی وکیل در اجرای ماده ۹ قانون تشـکیل محاکم جنائی به تعیین وکیل تسـخیری برای وی مساعـدت نموده است پس از مداخله وکیل تسخثری و اعلام ختم رسیدگی از بزهکاری متهم ، مرتکب را باستناد صریح وی شرب خمر و جرع عمدی ، با چاقو و نظریه پزشک قـانونی در مـورد علت اصـلی فـوت به تحمـل حـد شـرب خمر و قصـاص نفس محکوم نموده است . وکیـل تسـخثری حکم صـادره اعتراض نموده از پرونـده وی تجدیـد نظر به شـعبه دیوانعالی کشور ارجاع گردیده و شـعبه مزبور به کیفیت زیر اتخاذ تصـمیم نموده است . « نظر به اینکه وکیـل تسـخیری فقط برای دفاع از موکل خود در دادگاه وکالت دارد پس از ختم رسیـدگی وکالت » « خاتمه یافته و سـمتی در پرونده ندارد . لذا اقراض ایشان قابل طرح نبوده و با رد تقاضـی تجدید نظر خواه پرونده » « اعاده میشود » باعنایت به فوق اولا مرقوم فرمائید : به نظر شـما رای شـعبه دیوان عالی کشور صـحیح است یا خیر ثانیا : نظریه خود را در ارتباط با مواد ۱۸۵ —۱۸۶ — ۱۸۷ قـانون آئین دادرسـی دادگاههـای عمومی و انقلاـب در امور کیفری مرقوم داریـد - مافی قانونی و توجیهی نظریات خود را در هردو مرود منعکس فرمائید .

۴۶ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۱

۱ - چگونه ممکن است حکم دادگاه تجدیـد نظر غیابی باشـد ؟ ۲ - وجوه اشتراک و تفاوت اعتراض ثالث و اعاده دادرسـی کـدام است ؟ توضیح دهید ؟ ۳ - پیمانکار دعوائی به طرفیت کارفرما به خواسته صدور دستور موقت به جلوگیری از پرداخت ضمانت نامه بانکی مطرح نموده است و دادگاه نیز صـدور دسـتور موقت را موکول به تودیع معادل ۲۵٪ از مبلغ ضـمانت نامه بانکی کرده است . اولا - شـما به عنوان وکیل پیمانکار (مدعی) می توانید از دادگاه درخواست نمائید به جای وجه نقد مال (منقول یا غیر منقول) را بابت خسارات احتمالی خوانـده قبول نمایـد چرا ؟ ثانیا - بعـداز تودیع خسارات احتمالی و صـدور حکم نهائی به بی حقی خواهان ، اگر شـما وکیل کارفرما (خوانده) باشیـد برای مطالبه خسارات وارده به موکل خود با چه شرایطی تقاضای خود را مطرح می نمائید (آیا با درخواست و یا با تقدیم دادخواست و پرداخت هزینه دادرسی و طی تشریفات) ۴ - (الف) - که در تهران سکونت دارد از (ب) که تاجر و مقیم اصـفهان است مقداری کالا به ارزش یکصد و بست میلیون ریال می خرد و بابت ثمن معامله یک فقره سـفته به مبلغ مـذکور در وجه او صـادر می کنـد . در این ارتباط قراردادی بین طرفین تظیم و انجام معامله در اصـفهان و مشـخصات سـفته مورد اشاره در آن درج می شود . اما وجه سـفته در سررسـید پرداخت نمی شود و (ب) پس از واخواست سـفته ، به استناد تصاویر مصدق قرارداد تظیمی و سـفته مذکور و واخواست نامه ، در دادگاه عمومی اصفهان دادخواست می دهد و ضمن درخواست صدور قرارتامین خواسته ، تقاضای محکومیت (الف) را به پرداخت وجه سـفته می نماید . دادگاه در وقت فوق العاده قرار تامین خواسـته صادر و با تعیین وقت طرفین را برای رسیدگی دعوت می کند . خوانده لایحه ای به دادگاه تقدیم و به قرار تامین خواسته اعتراض و از این نظر که مقیم تهران می باشد به صـلاحیت دادگاه ایراد می کند و در ماهیت دعوا اظهار می دارد که چون (ب) کالای مورد معامله را تحویل نـداده است او قرار دارد منعقـده را فسـخ و مراتب را به نامبرده اعلام کرده است و بر این اساس تقاضای رد دعوای خواهان را میکنـد . با توجه به مراتب فوق به سوالات زیر با اسـتدلال و اسـتناد و به قانون پاسخ دهید : ۱) ایراد خوانده به صلاحیت دادگاه وارد است یا خیر ؟ ۲) چنانچه دادگاه ایراد خوانده را در مورد صـلاحیت بپذیرد و به اعتبار صلاحیت دادگاه عمومی تهران قرار عدم صلاحیت صادر نماید ، قرار صادره از طرف چه شخصی و در چه مرجعی قابل اعتراض است ؟ ۳) چنانچه دادگاه ایراد به

صلاحیت را بپذیرد ، آیا خوانده می تواند به تصمیم دادگاه اعتراض نمایدیا خیر ؟ ۴) آیا اظهارات خوانده در مورد فسخ قرارداد ، بدون اینکه از جانب وی دادخواستی تقدیم شود قابل رسیدگی می باشد یا خیر ؟ ۵ - (الف) که ساکن کرج است ، برای وصول مبلغ پنجاه میلیون ریال وجه دو فقره چک که عهده بانک ملی شعبه تهران صادر شده است ، علیه (ب) که او نیز در کرج سکونت دارد ، از طریق اداره اجرای ثبت تهران به صدور اجرائیه مبادرت کرده است . (ب) به شمامراجعه می کند و اظهار می دارد که وجوه چکهای موضوع اجرائیه را در حضور چند نفر شاهد به (الف) پرداخته است ولی (الف) به ادعای مفقود شدن چکها از استرداد آنها به او خودداری نموده است و به شما وکالت می دهد که در ارتباط با اجرائیه صادره در دادگاه صالح اقامه دعوا کنید و برای جلوگیری از عملیات اجرائی اداره اجرای ثبت و ممانعت از توقیف اموال او توسط آن اداره ، اقدامات قانونی لازم را به عمل آورید . با توجه به مطالب فوق با استدلال و استناد به قانون پاسخ دهید : اولا : دادخواست خود را درکدام دادگاه و به طرفیت چه شخصی و با چه خواسته ای و به استناد چه مدرکی مطرح می کنید ؟ ثانیا : بابت هزینه دادرسی چه مبلغ تمبر ابطال می کنید ؟

۴۷ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۸۱

لطفا به سوالات زیر با استدلال و در حد خواسته شده پاسخ دهید . سوال اول - « الف » و « ب » متهمند به شرکت در جرم « سوء استفاده از سفید مهر » موضوع ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی و « ج » متهم است به معاونت در جرم فوق با « الف » و « ب » محل وقوع جرم تهران و تاریخ آن مهرماه ۱۳۸۰ بوده است . در بررسی سوابق متهمان در دادگاه مشخص میشود که « الف » و « ب » هر دو قبلا به همین اتهام در سال ۱۳۷۶ تحت تعقیب قرار گرفته اند که دادگاه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ « الف » را به ۱۸ ماه و « ب » را به ۱۲ ماه حبس تعزیری محکوم کرده است که « الف » پس از تحمل ۱۰ ماه از حبس خود درخواست آزادی مشروط کرده که با این آزادی به مدت دو سال مواقت شده و در بهمن ۷۶ آزاد و در بهمن ۱۳۷۸ آزادی اول قطعی گردیده است . اما « ج » قبلا و در آبان ۱۳۷۷ به عنوان « ورشکسته به تقلب » موضوع ماده ۶۷۰ قانون مجازات اسلامی به مجازات حبس به مدت ۱۸ ماه محکوم شده که محکومیت در همان تاریخ قطعی اما تا اجرای جرم اخیر (معاون با الف و ب در جرم سوء استفاده از سفید مهر) به دلیل عدم دسترسی قبلی به او اجرا نشده است . در دادگاه که در آبانماه ۱۳۸۰ تشکیل شده وکلای « الف » و « ب » درخواست تعلیق اجرای مجازات موکلین خود را زا دادگاه می نمایند و وکیل « ب » نظر دادگاه را مبنی بر اینکه « ب » مرتکب تکرار جرم گردیده رد می کند . وکیل « ج » نیز با استناد به مرور زمان درخواست موقوفی تعقیب اجرای مجازات قبلی و تخفیف کیفر جرم اخیر در صورت محکومیت و تبدیل آن را به جزای نقدی می نماید . با توجه به مساله بالا پاسخ دهید : سوال اول : اولا - استدلال وکلای مدافع در مورد تکرار جرم و مرور زمان صحیح است یا خیر و درخواست آنها از دادگاه مبنی بر تعلیق ، تخفیف و تبدیل مجازات مورد قبول قرار میگیرد یا نه ؟ (حداکثر پاسخ دوازده سطر) ثانیا - حداکثر در هشت سطر ماده ۶۷۳ مجازات اسلامی را تجزیه و تحلیل کنید . سوال دوم - آقای حسن . . . به شما مراجعه و اعلامی میکند که کتابی در زمینه پرورش گیاهان گلخانهای تالیف و منتشر کرده است که ظرف ۳ سال از انتشار نایاب شده است . حال آقای تقی این کتاب را بدون اذن و اجازه وی چاپ افست کرده و منتشر نموده است . لطفا به سوالات ذیل پاسخ دهید و مستند قانونی پاسخ را هم بیان فرمایید : ۱ - آیا آقای حسن حق قابل دفاع و حمایتی دارد ؟ ۲ - آیا عمل آقای تقی جرم است ؟ اگر هست مجازاتش چیست ؟ ۳ - اگر این کتاب را شرکت نشر ج با مدیریت آقای تقی چاپ کرده باشد تکلیف چیست ؟ ۴ - تکلیف خسارت وارده به آقای حسن در فرضی که مرتکب شخص تقی باشد و در حالتی که کتاب را شرکت ج با مدیریت تقی چاپ کرده باشد چیست ؟ ۵ - آیا برای جلوگیری از بخش این کتابها کاری میتوان کرد ؟ توجه فرمایید که پاسخ هریک از شقوق سوال دوم بیش از حداکثر ۲ سطر نیست . ماده ۶۷۳ — هر کس از سفید مهر یا سفید امضایی که به او سپرده شده است یا به هر طریق بدست اورده سوء استفاده نماید به یک تا سه سال حبس محکوم خواهد شد . ماده ۶۷۰—

کسانی که به عنوان ورشکستگی به تقلب محکوم میشوند به مجازات حبس از یک تا پنج سال محکوم خواهند شد .

۴۸ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۸۱

به دوپرسش زیر پاسخ دهید : یکم : شخصی در برابر وامی که از بانک دریافت می کند سهم خود را که سه دانگ از ششدانگ یک قطعه زمین مشاع می باشد در رهن بانک می گزارد . چانچه مالکان این ملک مشاع در خواست افراز آن را بنمایند ، آیا نیازی به جلب موافقت مرتهن (بانک) وجود دارد یا نه ؟ با استدلال حقوقی و ذکر مستندات قانونی پاسخ دهید : دوم : « الف » به موجب حکم قطعی به پرداخت دو میلیون تومان در حق « ب » محکوم شده است . مامور اجرا در مقام اجرای حکم ، دو تخته قالی منزل محکوم علیه را توقیف کرده است . « ج » با ارائه فاکتور خرید این قالی ها که دلالت بر آن دارد یکسال قبل آنها را از شرکت سهامی فرش ایران که شرکت دولتی است خریداری کرده ، به عنوان شخص ثالث به این توقیف اعتراض نموده است . با استدلال حقوقی و ذکر مستند قانونی پاسخ دهید دادگاه در برابر این اعتراض چه تصمیمی باید بگیرد .

۴۹ – اختبارخرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۱

شرکت باسئولیت محدود X به حکم دادگاه ورشکسته شده و اداره تصفیه امور ورشکستگی ، امر تصفیه آن را عهده دار گردیده و با اشخاص زیر مواجه شده است : ۱) الف سفته ای در اختیار دارد که یکی از سه نفر عضو هیات مدیره شرکت ، آن را به نام شرکت صادر کرده و در سررسید پرداخت نشده و نسبت به واخواست هم صورت نگرفته است . تقاضای الف این است که اداره تصفیه وجه سفته را به او بپردازد . ۲) ب دارنده چکی است که در وجه حامل صادر شده و امضای دو تن از اعضای هیات مدیره و مهرشرکت در ظهرآن دیده میشود و ۲۰ روز بعداز تاریخ مندرج در چک ، به بانک محال علیه ارائه شده که به علت عدم موجودی پرداخت نشده است . درخواست ب این است که در شمار غرماء قرارگیرد . ۳) ج چکی دارد که شرکت X صادر کرده است و در تاریخ سررسید موجودی نداشته ، لیکن ج در مسافرت بوده و نتوانسته در آن تاریخ به بانک مراجعه کند و بعدا که X ورشکسته شده پرداخت صورت نگرفته است . ادعای ج این است که وجه آن چک که هنوز در بانک موجود می باشد متعلق به اوست و باید به او داده شود و وی نباید در غرماء وارد شود . ۴) د یکی از کارکنان اخراج شده شرکت X است که به حکم قطعی صادره به نفع او باید غرامت ناشی از اخراج به او داده شود . ادعای او این است که طبق قانون کار باید به عنوان طلبکار ممتاز شناخته شود . با توجه به قوانین موضوعه و اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق تجارت ، مستدلا تشریح کنید اداره تصفیه در مورد تقاضاهای فوق الذکر چگونه باید اتخاذ تصمیم نماید ؟

۵۰ – اختبار خرداد ۱۳۸۱ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۱

لطفا چهار سوال ذیل پاسخ تشریحی و استدلالی دهید مراجعه به مجموعه قوانین مجاز است . مدت زمان جهت ادای پاسخ جمعا دو ساعت تمام می باشد . سوال اول : در پرونده ای آقای حسین الف – باتهام تعلیف غیر مجاز ۶۰ راس گوسفند در مرتع ملی شده تحت تعقیب قرارمی گیرد متهم مرتبا به چرای غیر مجاز گوسفندان خود در مرتع ملی اقرار مینماید . صورت مجلس تنظیمی ماموران اداره منابع طبیعی جنگلداری نیز دلالت آشکار بر ارتکاب بزه توسط متهم دارد . ضمن رسیدگی و در فرجه قانونی دادخواست مطالبه ضرر و زیان از طرف اداره ذینفع تقدیم دادگاه میشود . دادگاه در مورد اتهام متهم به استناد ماده ۴۴ مکرر قانون جنگلها و بلحاظ جرم نبودن عمل ، حکم بر برائت صادر اعلام مینماید . در مورد دادخواست مطالبه ضرر و زیان مستندا باقرار متهم حکم محکومیت متهم پرداخت وجه مورد ادعای اداره جنگلداری صادر مینماید با تجدید نظر خواهی محکوم علیه مرجع تجدید

نظر با این استدلال که : مستبط از مفهوم ماده ۱۲ قانون آئین دارسی کیفری دادگاههای عمومی و انقلاب این است که دادگاه در صورت محکومیت کیفری متهم میتواند درباره زیان مادی وی نیز او را محکوم نماید رای بر درخواست اداره خواهان صادر مینماید . با تهیه مقدمه فوق تشریح صورت مسئله فرضی در پاسخ مرقوم فرمائید . آیا رای دادگاه تجدید نظر استان بنظر شما صحیح است یا خیر ؟ پاسخ خود را اعم از اینکه مثبت یا منفی باشد با توجه به مبانی قانونی ارائه استدلال توام فرمائید . سوال دوم : در پرونده ای متهمی باتهام حفاری غیر مجاز تحت تعقیب قرار می گیرد و با حکم قطعی مرجع قضائی به تحمل ۹۱ روز حبس تعزیری محکوم میشود . با اخطار دایره اجرای احکام دادگاه ، محکوم علیه جهت اجرای حکم حاضر نمیشود . مراتب (به) وثیقه گذار اخطار و ابلاغ میشود که چون وی نیز در مهلت قانونی محکوم علیه را معرفی نمینماید دستور ضبط وثیقه صادر و دادگاه نیز دستور ضبط وثیقه را تایید مینماید . حکم صادره دادگاه نیز (مبنی بر تحمل ۹۱ روز حبس) بموقع اجرا در می آید . اینك با توجه بماده ۱۴۰ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری در پاسخ مرقوم فرمائید : آیا با وجود اجرای دادنامه قطعی صادره ، صدور دستور ضبط وثیقه ، قانونی صحیح است یا خیر ؟ مبانی قانونی و توجیهی نظر خود را همراه با استدلال مرقوم دارید . سوال سوم در پرونده‌های آقای حمیدرضا - ب و علیرضا - د باتهام سرقت مهمات نظامی تحت تعقیب دادسرای نظامی قرار میگیرند . سپس در طی مراحل مقدماتی تحقیق و تعقیب پرونده‌ها با صدور کیفرخواست و مستندا بمواد ۶۷ و ۶۳ قانون مجازات نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به دادگاه ارسال می گردد . دادگاه نظامی مستندا بماده ۱۷۳ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری و باستدلال اینکه : از زمان وقوع جرم بیش از ده سال تمام سپری شده است باعتبار حصول مرور زمان تعقیب قرار موقوفی تعقیب صادر و اعلام میدارد . در پاسخ مرقوم دارید آیا نظر رای دادگاه نظامی صحیح است یاخیر ؟ دلایل و مبانی قانونی و توجیهی نظر خود را نیز منعکس فرمائید .

۵۱ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۰

سئوالات آئین دادرسی مدنی اختبار نوبت اول سال ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال اول - مدیر عامل یکم شرکت تجارتی به دفتر شما مراجعه کرده و با ارائه یک فقره سند عادی مدعی است که مبلغ یکصد میلیون تومان از شرکت ساختمانی طلبکار است و از شما میخواهد وکالت شرکت را برای طرح دعوی علیه بدهکار بعهده بگیرید پس از تفویض وکالت دادخواست مطالبه وجه مذکور به دادگاه تقدیم میگردد موکل بشما اعلام میدارد که خوانده بابت صورت وضعیت و کسور حسن انجام کار و ضمانت نامه های بانکی مبالغی از شرکت طرف قرارداد طلبکار است با این ترتیب شما در اجرای قرار تامین خواسته چه اقداماتی میتوانید انجام دهید مشروحاً بیان کنید . بارم ۵ نمره سئوال دوم - در یک دعوی حکمی بزیان موکل شما صادر شده است و با قطعیت حکم مذکور محکوم له تقاضای صدور اجرائیه نموده و پس از صدور اجرائیه طبق قانون وحدت رویه قضائی رائی از هیئت عمومی دیوانعالی کشور صادر شده است که بر عدم صحت حکم فوق دلالت دارد آیا بنظر شما با صدور رای هیئت عمومی اجرای احکام باید از اجرای حکم موصوف خودداری نماید یا خیر ؟ مبانی استدلال خود را از هر دو جنبه بیان کنید . بارم ۵ نمره سئوال سوم - آقای الف با درجه نظامی در یکی از سازمانهای ارتش جمهوری اسلامی ایران بکار اشتغال داشته در حین کار به اموال سازمان محل کار خود خساراتی وارد میکند قبل از آنکه خسارات وارده به اموال را جبران نماید بعلت بیماری فوت مینماید شما که بعنوان مشاور حقوقی سازمان مذکور فعالیت دارید توضیح دهید آیا متوفی از نظر جبران خسارت بری الذمه میشود یا نه ؟ در صورت عدم برائت ذمه آیا میتوان بطرفیت وراث او اقامه دعوی نمود و آیا میتوان از مطالبات حقوقی متوفی میزان خسارت را برداشت کرد ؟ مشروح نظریه خود را مستدلاً بیان فرمائید . بارم ۵ نمره سئوال چهارم - در تاریخ ۸/۱۰/۷۵ آقای جعفر ششدانگ منزل مسکونی خود را به موجب سند عادی به آقای منصور می فروشد آنگاه در تاریخ ۱/۸/۷۷ عمان خانه را به موجب سند عادی

دیگر به رضا می فروشد . منصور دادخواستی به خواسته الزام جعفر به حضور در دفتر اسناد رسمی جهت انتقال رسمی به دادگاه های عمومی تهران تقدیم که جهت رسیدگی به شعبه ۱۲ دادگاه عمومی تهران ارجاع می گردد . سرانجام حکم دادگاه براساس دادخواست صادر می شود که منجر به صدور اجرائیه علیه جعفر می گردد . رضا نیز جداگانه دادخواست مشابهی علیه جعفر به دادگاه عمومی تهران تقدیم می نماید که به شعبه ۲۵ ارجاع می شود . نتیجه این رسیدگی نیز صدور دادنامه و سپس اجرائیه علیه جعفر است . اکنون رضا و منصور در برابر دو رای دادگاه و دو اجرائیه قرار دارند . شما حق را به جانب منصور می دانید یا رضا و چه اقدام یا اقداماتی در جهت منافع آن انجام می دهید ؟ اگر نیازی به دادخواست می دانید دادخواست آنرا بنویسید و اعلام نمائید این دادخواست را به کدام دادگاه می دهید و خواندگان شما چه فرد یا افرادی هستند . خواسته شما چیست و به کدام ماده یا مواد استناد می نمائید ؟ بارم ۵ نمره

۵۲ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۸۰

سوالات ثبت و امور حسبی اختبار دوم سال ۱۳۸۰ پاسخ سوالات زیر را بطور خلاصه و مستدل در چهارچوب خود سوال بیان دارید : سوال اول – ملکی با مساحت مشخص از طرف دو شریک بالمناصفه تقاضای ثبت شده ، یکی از شرکاء در حین انجام تشریفات مقدماتی ثبت سهام مالکانه خود را بدون استعلام از ثبت بشریک دیگر فروخت ولی خلاصه معامله به اداره ثبت ، تسلیم نشد و اداره ثبت دو فقره سند (هر یک سه دانگ) برای مالکین مشاعی صادر کرد و سپس شریک فروشنده ، همان سهام مالکیت فروخته شده را با سند عادی تصدیق امضاء شده از خریدار (شریک خود) اجاره ۴ ساله می نماید و بعداً در اثر فوت خریدار ، از طرف ورثه او (شریک خریدار) ادعای مالکیت کل زمین میگردد حال شما بگوئید اولاً طبق ماده ۲۴ قانون ثبت بعد از صدور سند مالکیت هیچگونه اعتراضی پذیرفته نمی شود آیا امکان احقاق حق برای خریدار نسبت به کل زمین وجود دارد یا نه و اگر پاسخ شما مثبت است با چه استدلال و در کدام مرجع احقاق حق می نمائید . ثانیاً : تنظیم اجاره نامه و تصدیق امضاء آن از طرف سردفتر تخلف انتظامی سردفتر محسوب میشود یا خیر ؟ (بارم ۸ نمره) سوال دوم – بستانکاری علیه احمد اجرائیه ای دائر به مطالبات رسمی خود صادر کرده که منجر به توقیف و بازداشت سرقفلی یکی از مغازه های بدهکار گردیده و بعداً بمرحله مزایده و صورتجلسه اتمام مزایدته بنفع بستانکار گردیده است که در اثر اعتراض بدهکار عملیات اجرائی ابطال شده است در صورتیکه ابطال عملیات اجرائی را قابل توجه می دانید مرجع صالح به رسیدگی و علت ابطال عملیات اجرائی را تعیین و بیان دارید . (بارم ۶ نمره) سوال سوم – پدری برای فرزند مجنون خود که جنون او متصل به صغر می باشد وصی تعیین نموده و بعد از آن فوت نموده و وصی نیز محجور می گردد با توجه به اینکه قانون مدنی برای چنین موردی ساکت و تعیین تکلیف صریح ننموده است چه اقدام قانونی برای امور صغیر مجنون قابل اجرا می باشد و استدلال شما با کدام مبانی حقوقی قابل توجیه بوده و از کدام قاعده اصول استنباط استفاده می نمائید . (بارم ۶ نمره)

۵۳ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۰

بسوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید : سوال ۱ – در اختلافی که بین فروشنده و خریدار یک قطعه زمین حادث گردیده ، موضوع در دادگاه حقوقی مطرح و پس از چندین جلسه رسیدگی منتهی به نظم سازمان در کلانتری محمل شده ، که با ارائه شناسنامه تنظیمی دادگاه ، رای به سقط دعوا صادر گردیده است : فروشنده از این تصمیم دادگاه تجدید نظرخواهی کرده و انگیزه تجدیدنظرخواهی خود را عدم ایفاء تعهد خریدار به پرداخت وجه مورد توافق ذکر نموده است . و برای اثبات دعوای خود به آمیان کرده که تجدید نظر با توجه به سازشنامه و قبول ضمنی آن در ظرف فروشنده (خواهان) رای بون تایید نموده است حال شما بگویید دادگاه

تجدیدنظر چگونه و با چه استدلالی رای صادره را تایید و استدلال شما در مورد تایید دادگاه بر کدام مبانی قانونی استوار است و در صورت عدم قبول رای تجدیدنظر دلائل مخالف خود را بیان دارید . (بارم ۸ نمره) سوال ۲ – چنانچه در دعوائی کـه بنا بـدرخواست طرفین آن در دادگاه ، ارجاع امر بداوری داور مرخصـی الطرفین گردیده ، و طرفین حق اعتراض خود را نسبت به رای داور ساقط کرده انـد ، داور انتخابی طرفین در مهلت قانونی رای مورد صادره و بدادگاه تسلیم داشته است . که تامین مذکور مورد قبول یکی از طرفین دعوا قرار نگرفته است . با توجه باینکه طرفین حق اعتراض خود را ساقط کرده اند . بنظر شما طرف معترض می تواند قانوناً اعتراض خود را مطرح نماید یا خیر و در چه صورت مثبت بودن به کدام مرجع باید اعتراض خود را تسلیم نموده و شما چیست . در صورت منفی بودن پاسخ ، دلائل خود را مستدلاً بیان داریـد و نهایتاً اعلام داریـد آیا رجایست ماده ۳۲۶ قانون آئین دادرسی مـدنی و تبصره آن قـابلیت اجرا دارد یا نه ؟ (بارم ۶ نمره) سـوال ۳ – در دعوای اختلاف مالکیت یک نفر و تعـدادی از اهالی یک منطقه که نامبرده ۵۰ مقصر می باشند ، خواهان با استناد به ماده ۷۳ قانون آئین دادرسی مدنی که تعرز خواندگان را از طریق ابلاغ در درخواست معمولی و الباقی را از طریق روزنامه دعوت برسیدگی کرده است . در جلسه رسیدگی وکیل احراز خواندگان ایراد نموده ، با توجه باینکه اغلب خواندگان دارای سوابق و پرونده قبلی و نشانی و اقامتگاه معلوم بودند : خواهان می بایست بقیه خواندگان را از طریق استخراج اقامتگاه آنان از پرونده های دستی دعوت می نمود . چون این عمل انجام نگرفته است قانوناً جلسه رسیدگی موجه نبوده و نهایتاً تقاضای صدور قرار ابطال دادخواست را کرده با توجه به مفاد ماده ۷۴ قانون مذکور و ایراد وکیل احراز خواندگان در مورد عدم قبول ابلاغ اغلب خواندگان از طریق درج آگهی در روزنامه ، مستدلاً بیان دارید که او شما ایراد وکیل احراز خواندگان موجه می باشد یا خیر و دادگاه در مورد این ایراد چه تصمیم مقبول بایـد اتخاذ نمایـد . (بارم ۶ نمره)

۵۴ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۸۰

اختبار حقوق مدنی نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کانون وکلای دادگستری مرکز سئوال اول « قیمت واقعی اتومبیلی در بازار مبلغ یکصد و چهل میلیون ریال است . مالك بدون اطلاع از این قیمت ، اتومبیل خود را بمبلغ یکصد میلیون ریال بیکی از بنگاههای معاملات اتومبیل به بیع قطعی فروخته و تمام ثمن را دریافت و اتومبیل را نیز تسلیم خریدار کرده است . خریدار روز بعد اتومبیل را به قیمت واقعی یعنی بمبلغ یکصد و چهل میلیون ریال به دیگری میفروشد و اتومبیل را به خریدار جدید ضمن صورتجلسه ای تحویل میدهد . مالك اولیه بمحض اطلاع از معامله اخیر به غبن فاحش خود در معامله واقف شده و فوراً بشما مراجعه تا بعنوان وکیل او بطرح دعوی پرداخته و از مقام قضائی بخواهید ، ضمن ممانعت از نقل و انتقال بعدی اتومبیل حکم محکومیت خریدار دوم را به رد اتومبیل که در اختیار او موجود است صادر نمایـد . چنانچه درخواست مالك اتومبیل (فروشنده اول) را موجه و قانونی میدانید چه اقداماتی را انجام میدهید ؟ دلایل خود را ذکر کنید ، در غیراینصورت استدلال شما چیست ؟ بارم ۶ نمره سوال دوم "صاحب یک باشگاه سوارکاری بشرح دادخواستی که به دادگاه عمومی تقدیم نموده توضیح داده است" خوانده که یکی از سوارکاران ماهر باشگاه است با استفاده از یکی از بهترین اسبان تیزرو متعلق به باشگاه مخفیانه و بدون اطلاع باشگاه در مسابقه اسب دوانی شرکت کرده و موفق به دریافت مبلغ پنجاه میلیون ریال جایزه اول این مسابقه شده است . خواهان (مالك اسب) مدعی است این جایزه تماماً متعلق اوست و از دادگاه صدور حکم بر محکومیت سوارکار را بپرداخت مبلغ پنجاه میلیون ریال را بنفع خود درخواست نموده است . شما صدور چه حکمی را در این دعوی قانونی میدانید و استدلال شما در توجیه آن حکم چیست ؟ بارم ۶ نمره سئوال سوم "مبایعه نامه ای بشمنا از جانب خریدار بمنظور تقدیم دادخواست بخواسته الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله ارائه میشود که منحصراً شامل این عبارات است" فروشنده – الف – خریدار – ب – مورد معامله ششدانگ یک باب خانه بپلاك

ثبتی شماره ۱۸۱۰/۳۵۱ که برویت خریدار رسیده است . قیمت – مبلغ دویست میلیون ریال که مبلغ شصت میلیون ریال آن بعنوان بیعانه به فروشنده پرداخت و مقرر شد که بقیه ثمن مورد معامله در تاریخ ۱/۵/۸۰ همزمان با تنظیم سند انتقال قطعی در دفترخانه شماره ۳۲ اسناد رسمی بفروشنده پرداخت و خانه مورد معامله نیز در همان تاریخ تخلیه و تحویل خریدار شود . بسئوالات زیر با دقت پاسخ دهید" ۱ – بمنظور اینکه در آینده در پیشبرد دعوی با هیچ مانع قانونی مواجه نشوید چه اموری را باید پیش بینی کنید و چه نوع اطلاعاتی را از خریدار کسب نمائید و نیز هو اقدامی را که قبل از طرح دعوی لازم است بیان کنید ؟ بارم ۴ نمره ۲ – موکل از شما انتظار دارد دعوی را چنان با دقت و بنحوی اقامه کنید که در آینده بطرح دعوای دیگری نیاز نداشته باشد در اینصورت خواسته یا خواسته های شما چه اموری خواهد بود ؟ بارم ۴ نمره

۵۵ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۰

اختبار آئین دادرسی کیفری نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کانون وکلای دادگستری مرکز به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – بر اثر اعلام جرم وزارت راه و ترابری ، حسن باتهام تصرف غیرقانونی در اموال دولتی تحت تعقیب مقامات قضائی واقع و در مورد وی قرار وثیقه بمبلغ پانصد میلیون ریال صادر میگردد . پس از صدور فرار ، جعفر با رعایت تشریفات قانونی خانه خود را بمبلغ قرار ، بوثیقه میگذارد . چون حسن با وجود احضار ، نزد مقام قضائی حاضر نمیگردد دادگاه به جعفر (وثیقه گذار) اخطار مینماید ظرف بیست روز متهم را تسلیم نماید و الا طبق مقررات نسبت به اخذ وثیقه اقدام خواهد شد . پس از ابلاغ قانونی اخطاریه ، همسر جعفر با تقدیم گواهی فوت و گواهی انحصار وراثت اعلام میدارد که جعفر مدتها قبل از ابلاغ اخطاریه فوت کرده . متعاقباً دادگاه به وراث متوفی اخطار مینماید چنانچه نسبت به معرفی متهم ظرف بیست روز اقدام ننمایند وثیقه ضبط خواهد شد . در این وضیت وراث متوفی قبل از انقضاء مهلت بیست روز بشمار مراجعه و بعلت عجز از معرفی حسن درخواست مینمایند وکالت نامبردگان را پذیرا شده و اقدامات لازم قانونی جهت فک وثیقه معمول دارید . حالیکه چنانچه شما وکالت وراث را می پذیرید اقدامات خود را مشروحاً و مستنداً به قانون بیان ، و در صورت عدم قوبل وکالت دلایل خود را در تایید نظر دادگاه مستدلاً و با ذکر مواد قانونی بیان نمائید . بارم ۶ نمره سئوال دوم "یک فرد نظام با درجه سرلشگری که فرماندهی یکی از سازمانهای نظامی را در آبادان بعهده دارد در ایام تعطیلات نوروزی بعلت تخلف از مقررات راهنمائی و رانندگی با یک نفر عابر پیاده مقیم اصفهان که برای استفاده از تعطیلات به آبادان سفر کرده بود تصادف و منجر به مصدومیت و مجروحیت شدید او میشود . مجروح در بیمارستان آبادان بستری ، پس از مداوای اولیه بعلت شدت جراحات و صدمات جهت ادامه مداوا به تهران منتقل میگردد . مصدوم که پس از مدتی دچار نقص عضو گردیده از شما درخواست مینماید با قبول وکالت از نامبرده نسبت به اعلام شکایت کیفری بر علیه فرد نظامی یاد شده اقدام نمائید . حالیه شما بعنوان وکیل برای طرح دعوی اولا به کدام مرجع قضائی (نظامی یا عمومی) ثانیا در کدام شهرستان (تهران ، اصفهان ، آبادان) اقامه دعوی مینماید ؟ دلایل خود را مستدلا و مستندا به مواد قانونی بیان فرمائید . بارم ۷ نمره سوال سوم —متهمی بعلت ارتکاب قتل غیر عمدی ناشی از رانندگی با وسیله نقلیه به مجازات حبس و پرداخت دیه مقرر محکوم و حکم قطعی شده و به دایره احکام ارسال گردیده است . محکوم علیه شخصا با مراجعه به قاضی اجرای احکام و پرداخت دیه مندرج در حکم بمنظور پرداخت به اولیاء دم ، در مورد اجرای حکم حبس با ارائه دلائل قانع کننده بعلت لزوم شرکت در مراسم عقد ازدواج خود که مقدمات و تاریخ آن قبل از قطعیت حکم فراهم گردیده بمدت ۱۰ روز درخواست مهلت مینماید . قاضی اجرای احکام درخواست محکوم علیه را بدادگاه صادر کننده جهت کسب تکلیف ارسال میدارد . دادگاه با توجه باینکه محکوم علیه در مراحل رسیدگی برای آزادی خود وثیقه کافی سپرده است ، درخواست او را پذیرفته و بمدت یک هفته به او مهلت میدهد تا قاضی اجرای احکام با اخذ تعهد از محکوم علیه مبنی بر اینکه در پایان مهلت شخصا برای تحمل مجازات خود را به نیروی انتظامی معرفی کند او

را آزاد نماید . بنظر شما قاضی اجرای احکام و دادگاه در تصمیم خود و اعطای مهلت به محکوم علیه مرتکب تخلف قضائی شده اند یا خیر ؟ نظر خود را مستدلا بیان نمائید . بارم ۷ نمره

۵۶ – اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۸۰

حقوق جزای عمومی و اختصاصی بهمن ۱۳۸۰ – وقت ۲ ساعت ۱ – سوال مشترک حقوق جزای عمومی ، اختصاصی و بین الملل در تاریخ ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ میلادی برابر با بیستم شهریور ماه سال جاری دو هواپیمای آمریکایی ساختمانهای مرکز تجاری و وزارت جنگ آمریکا را مورد حمله قرار داده و باعث ویرانی و انهدام کامل آنها شدند . در این رهگذر عده ای جان خود را از دست دادند . در پی این واقعه شورای امنیت سازمان ملل متحد قطع نامه ای صادر کرد و به دولت ایالات متحده آمریکا اجازه داد در جهت سرکوبی عاملان (که آنها را تروریست خواند) وارد عمل شود . بوش رئیس جمهور آمریکا با همدستی دولت انگلستان فرمان حمله به خاک افغانستان را صادر کرد . (باین بهانه که همدستان مهاجمان احتمالا در افغانستان هستند) و با هواپیماهای جنگی ، این کشور را آماج حملات بی امان خود قرار داد سرانجام حکومت وقت افغانستان از پای درآمد و آمریکا در درون آن کشور جای گرفت . دلائل اتهام تاکنون در معرض افکار عمومی جهان قرار نگرفته و بدلیل کشته شدن خلبانهای هواپیماهای مهاجم اطلاع دقیق از قصد و نیت آنها در دست نیست با این مقدمه به پرسشهای زیر پاسخ دهید : – از نظر حقوق جزای بین المللی عمل دولت آمریکا و انگلیس با کدام از موازین حقوقی قابل توجیه است ؟ (۲ نمره) ۲ – مسئول کشتار مردم افغانستان و نقص عضو و تخریب منزل های مسکونی آنها چه کسی است ؟ (۲ نمره) ۳ – اصل شخصی بودن مجازتها که در حقوق جزای ایران نیز پذیرفته شده است در امر فوق چگونه است ؟ (۲ نمره) ۴ – حق دفاع مشروع که در حقوق جزای دنیا از جمله ایران شناخته شده و دولت آمریکا به توصیه شورای امنیت آن را بکار بسته است تا چه حد می تواند موجب معافیت متهم یا حمله به کشور افغانستان گردد ؟ (۲ نمره) ۵ – عنوانهای مباشرت – شرکت – معاونت و آمریت در مورد متهم یا متهمان حمله به افغانستان را شرح دهید و استدلال نمائید که هر کدام از متهم یا متهمین در معرض چه نوع اتهاماتی هستند و اگر اعتقادی به این عناوین در مورد سوال ندارید نیز پاسخ دهید . (۲ نمره) ۲ – سوال حقوق جزای عمومی ماده ۳۸ قانون مجازات اسلامی در باره آزادی مشروط زندانیان است . ماده مذکور میگوید : « هر کس برای بار اول به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد . . . » این ماده ذکری از محکومیتهای زندان مشمول حد یا قصاص نکرده بلکه مطلق « مجازات حبس » را پیش بینی کرده است . اینک با مطالعه ماده ۳۸ قانون مجازات عمومی اعلام فرمائید که آیا محکومین زندان مشمول حد یا قصاص می توانند از مقررات آزادی مشروط استفاده نمایند یا خیر ؟ هر گاه نظر موافق نسبت به این موضوع دارید دلایل آن را بیان نمائید و اگر اعتقاد دارید که محکومین زندان مشمول قصاص یا حدود حق استفاده از آزادی مشروط را ندارند و ماده مذکور هیچگونه دلالتی به این موضوع ندارد دلائل آن را نیز بیان نمائید . و هر گاه برای یافتن راه حل به ماده یا مادی از قانون مجازات عمومی استناد می نمائید آن ماده یا مواد را نیز ذکر کنید . (۵ نمره) ۳ – سئوال حقوق جزای اختصاصی آقای جعفر دارنده و مالك علامت ثبت شده تجاری است . وی این علامت را جهت کالاهای مواد خوراکی به ثبت رسانیده است آقای جعفر به شما مراجعه می کند و می گوید حسین عین علامت ثبت شده وی را بدون کوچکترین تغییری بر روی کالاهای مواد خوراکی محصول خود نهاده و در معرض فروش گذاشته است آقای جعفر از شما می خواهد حسین را تحت پیگرد کیفری قرار دهید . پاسخ دهید وکالت وی را می پذیرید یا نه ؟ در صورتیکه وکالت وی را می پذیرید مبنای شکایت خود را بر چه ماده یا موادی از قانون قرار می دهید . و به عبارت دیگر ماده یا مواد استنادی شما در این باره چیست ؟ و در صورتی که وکالت را نمی پذیرید ، دلیل عدم پذیرش چیست ؟ و در باره آن به طور اختصار توضیح دهید . (۵ نمره)

۵۷ – اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۰

هر که خود رای گردید به شوکت رسید و هر که با مردمان مشورت نمود خود را در شریک ساخت . « علی علیه السلام » وقت « یکساعت و نیم » سئوالات اختبار کتبی کارآموزان وکالت بهمن ماه ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – آقای "الف" دارنده یک فقره سفته ۶۴۰/۰۰۰/۰۰۰/ ریالی که آنرا از طریق ظهرنویسی بدست آورده است ، در قبال دریافت ۸۰/۰۰۰/ دلار ظهرنویسی کرده و به آقای "ب" واگذار مینماید بلحاظ امتناع متعهد از پرداخت وجه سفته در سررسید آقای "ب" ظرف مهلت قانونی نسبت به واخواست سفته و اقامه دعوی علیه متعهد و ظهرنویسان سفته به خواسته ۸۰/۰۰۰/ دلار وجه پرداختی اقدام مینماید . با توجه به توضیحات فوق نظر خود را در خصوص دعوی مطروحه اعلام نمائید . بنظر شما اقامه دعوی به کیفیت مزبور صحیح است یا خیر ؟ (بارم ۷ نمره) ۲ – احد از شرکای شرکت الف با مسئولیت محدود تصمیم به انتقال سهم الشرکه خود می گیرد اما دیگر شرکاء با این انتقال موافقت نمی کنند و تلاش او برای بدست آوردن شرایط مندرج در قانون تجارت به نتیجه نمی رسد . شریک مزبور جهت مشاوره به شما مراجعه می کند و موضوع را برای شما توضیح می دهد حال شما بعنوان وکیل و مشاور حقوقی چه راهکاری را جهت حل مشکل وی پیشنهاد می کنید و اگر وکالت او را پذیرفتید برای انتقال سهم الشرکه او چه اقداماتی را بعمل می آورید ؟ (بارم ۵ نمره) ۳ – تاجری در فاصله بین تاریخ توقف و تاریخ صدور حکم ورشکستگی با یکی از طرفهای معامله خود ، در مورد بدهی او و طلبی که از وی داشته تنهاتر نموده است . اداره تصفیه یا مدیر تصفیه با چنین اقدامی چگونه برخورد می کند ؟ استلال خود را بیان کنید ؟ (بارم ۴ نمره) آقای الف یکباب مغازه را به آقای ب اجاره داده است آقای ب مغازه مذکور را به یک شرکت تجاری که بیشترین سهام به وی تعلق داشته و مدیر عامل شرکت مزبور نیز میباشد واگذار میکند . موجر علیه آقای ب دعوی تخلیه بعلت انتقال بغیر در دادگاه مطرح مینماید . شما بعنوان وکیل آقای ب چگونه از دعوی مذکور دفاع میکنید ؟ (بارم ۴ نمره)

۵۸ – اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۸۰

لطفاً به سوالات ذیل پاسخ دهید : سوال اول – دعوی ابطال نظریه کمیسیون موضوع ماده ۱۲ قانون زمین شهری به شعبه ای از دادگاههای عمومی تهران ارجاع شده است رئیس دادگاه قبلاً عضو کمیسیون مذکور بوده که در موضوع دعوی مطروحه در کمیسیون اظهارنظر نموده است آیا بنظر شما قاضی مذکور صلاحیت رسیدگی به موضوع را دارد یا خیر نظر خود را مستدلاً بیان کنید . سوال دوم – شما به عنوان وکیل دادخواستی به خواسته مطالبه مبلغ یکصد میلیون تومان به دبیرخانه مجتمع قضائی تقدیم نموده اید و بیکی از شعب دادگاه ارجاع شده است قبل از آنکه دادخواست ثبت دفتر دادگاه شود از تقدیم دادخواست و تعقیب آن منصرف می شوید در پرونده دیگری مبلغ اضافی بابت هزینه دادرسی پرداخت نموده اید آیا شما میتوانید تمامی هزینه دادرسی و اضافه پرداختی را مطالبه کنید ؟ سوال سوم – دادخواست تقدیمی به دادگاه در زندان به خوانده ابلاغ میشود بعد از مدتی زندانی آزاد و بخارج از کشور عزیمت می نماید و موکل شما از نشانی وی اطلاعی ندارد بنظر شما آیا ابلاغ سایر اخطاریه ها به نشانی زندان طبق ماده ۷۹ قانون آئین دادرسی مدنی صحیح و قانونی می باشد یا خیر ؟ سوال چهارم – یک باب ویلا متعلق به فردی است که فوت می نماید وراث حین الفوت عبارتند از دختر – پسر و همسر ، همسر متوفی سپس فوت مینماید دختر متوفی سهم الارث خود را به استثنای سهم ثمن اعیان به برادر خود منتقل می نماید پس از مدتی بین خواهر و برادر اختلاف می شود برادر برای تعیین تکلیف ثمن اعیان به شما مراجعه می نماید . شما به عنوان وکیل وی انتخاب میشوید اقدامات خود را اعم از اینکه بنظر شما اداری یا قضائی باشد بطور مشروح از بدو الی الختم مرقوم فرمائید .

۵۹ – اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۰

کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز ۱۹/۱۱/۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – بین آقایان جعفری بعنوان فروشنده و حسینی بعنوان خریدار معامله یک دستگاه اتومبیل انجام گردیده خریدار بابت وجه مورد معامله چکی بمبلغ دویست میلیون ریال به فروشنده تسلیم مینماید بر اثر بروز اختلاف بین طرفین خریدار دادخواستی بخواسته صدور دستور موقت مبنی بر منع پرداخت وجه چک به فروشنده ، تقدیم دادگاه عمومی تهران مینماید . دادگاه با ملاحظه مستندات خریدار قرار دستور موقت مبنی بر منع پرداخت وجه چک به فروشنده صادر میکند . خواهان قرار را به بانک محال علیه ارائه و تسلیم مینماید . به موازات این اقدام فروشنده به بانک محال علیه جهت دریافت وجه چک مراجعه ولی بانک از پرداخت وجه چک خودداری و دلیل عدم پرداخت را ابلاغ دستور موقت صادره از دادگاه اعلام مینماید . متعاقباً فروشنده ، خریدار را بعنوان صدور چک بلامحل تعقیب ، نتیجتاً دادگاه برای خریدار قرار وجه الضمان نقدی به میزان وجه چک صادر میکند . خریدار (صادرکننده چک) رونوشت دستور موقت را به دادگاه تقدیم درخواست رفع اثر از وجه الضمان موقت میکند . دادگاه دستور موقت را نادیده گرفته و از قرار رفع اثر نمی نماید . اینک با توجه به وضعیت فوق پاسخ دهید . آیا به نظر شما تصمیم دادگاه دایر بر عدم رفع اثر از قرار وجه الضمان صحیح است یا خیر ؟ الف "در صورتی که نظر دادگاه را صحیح میدانید استدلال خود را در باب درستی آن مستدلاً و مستنداً اعلام دارید . ب – در صورتی که نظر دادگاه را درست نمی دانید استدلال خود را در باب عدم صحت آن مستدلاً و مستنداً بیان کنید . بارم (۶) نمره ۲ – شخصی به اتهام قتل عمدی تحت تعقیب قرار گرفته است دادگاه کیفری به موضوع طرح دعوی "اولا" به کدام مرجع قضائی (نظامی یا عمومی) ثانیاً در کدام شهرستان (تهران ، اصفهان ، آبادان) اقامه دعوی مینمائید ؟ دلایل خود را مستدلاً و مستنداً به مواد قانونی بیان فرمائید . بارم ۷ نمره سئوال سوم – متهمی بعلت ارتکاب قتل غیرعمدی ناشی از رانندگی با وسیله نقلیه به مجازات حبس و پرداخت دیه مقرر محکوم و حکم قطعی شده و به دایره اجرای احکام ارسال گردیده است . محکوم علیه شخصاً با مراجعه به قاضی اجرای احکام و پرداخت دیه مندرج در حکم بمنظور پرداخت به اولیاء دم ، در مورد اجرای حکم حبس با ارائه دلائل قانع کننده ، بعلت لزوم شرکت در مراسم عقد ازدواج خود که مقدمات و تاریخ آن قبل از قطعیت حکم فراهم گردیده ، بعلت ۱۰ روز درخواست مهلت مینماید . قاضی اجرای احکام درخواست محکوم علیه را بدادگاه صادرکننده حکم جهت کسب تکلیف ارسال میدارد . دادگاه با توجه باینکه محکوم علیه در مراحل رسیدگی برای آزادی خود وثیقه کافی سپرده است ، درخواست او را پذیرفته و بمدت یک هفته به او مهلت میدهد تا قاضی اجرای احکام با اخذ تعهد از محکوم علیه مبنی بر اینکه در پایان مهلت شخصاً برای تحمل مجازات خود را به نیروی انتظامی معرفی کند او را آزاد نماید . بنظر شما قاضی اجرای احکام و دادگاه در تصمیم خود و اعطای مهلت به محکوم علیه مرتکب تخلف قضائی شده اند یا خیر ؟ نظر خود را مستدلاً بیان نمائید . بارم ۷ نمره

۶۰ – اختبار بهمن ۱۳۸۰ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی– ۱۳۸۰

سوالات اختبار سوم بهمن ماه سال ۱۳۸۰ ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت کانون وکلای دادگستری مرکز سوالات زیر را دقیقاً بررسی و پاسخ صحیح و دقیق آنرا با استدلال کوتاه و پرهیز از زیاده نویسی را بدهید : سوال اول – در یکی از شهرستانهای کشور که آگهی ثبت عمومی اعلام گردیده بود آقای فرامرز نسبت به یک قطعه زمین بی سند خود تقاضای ثبت نموده و نام وی در دفتر توزیع اظهارنامه ثبت گردید و بعد از چندی فوت نمود و تنها فرزندش ادامه اقدامات ثبتی را بنام خود ادامه داد . در زمان بررسی تصرفات متقاضی ثبت معلوم گردید ، شخص بنام جمشید ، در ملک مذکور خانه ساخته و مدعی است که زمین را از فرامرز با سند عادی خریداری کرده است ، ولی سند در اختیار او نیست و استشهادیه ای که او دارد وقوع معامله و تصرفات فعلی او را ثابت می

کند . فرزند آقای فرامرز شـهادت شـهود و معامله را تکذیب نمود ، اکنون شما بعنوان وکیل فرزند فرامرز در این مرحله چه اقدامات ثبتی و حقوقی در جهت حفظ حقوق او می توانید ارائه دهید و بنظر شـما اقدامات شما با چه استدلالی در چه مرجعی قابل رسیدگی و اتخاذ تصـمیم می باشـد ؟ (بارم : ۷ نمره) سوال دوم - طلبکـاری برای وصول طلب خود در سـند رسـمی بمبلغ ۵ میلیون تومان با احتسـاب خسـارات مبادرت به صـدور اجرائیه نمود که با ارسال اجرائیه باداره اجرای ثبت و قبل از ابلاغ اجرائیه ، مـدیون اعلام کرد که تغییر اقامتگاه داده و در جیرفت زنـدگی میکنـد و در جیرفت شـناخته نشد و مجدداً نشانی دیگری معرفی کرد که شـناخته نشد و سرانجام بعد از اعاده آن به اجرا ، دسـتور ابلاغ اجرائیه طبق مفاد سـند رسـمی مقررات قانونی در تهران صادر شد که با ابلاغ اجرائیه در تهران ، یکباب خانه مالک که در اجاره ثالث بود توقیف گردیـد و آگهی مزایده برای وصول طلب صورت گرفته که بدهکار به عملیـات اجرائی اعتراض کرد و در اعتراضـنامه خود نوشت که اولاًـ : اجرای ثبت با قبول محل اقامتگاه او در جیرفت و دیگر شـهرها موافقت نموده که بایـد در آن محـل ابلاـغ می گردیـد و ثانیاً : توقیف خانه بازداشتی و وجود مسـتاجر در آن در آگهی مزایـده قید نگردیـده است که اداره ثبت اعتراض را وارد دانست و بعد از اعتراض طلبکار به نظریه اداره ثبت ، هیات نظارت نظریه اداره ثبت را قانونی نـدانست و با نقض نظریه و قبول عملیات ثبتی ، با اعتراض بدهکار ، پرونده به شورایعالی ثبت اراسل گردید . اگر شـما مورد مشورت و یا وکیل بدهکار باشـید آیا وکالت بدهکار را قبول می نمائید یا نه ، استدلال شما چه خواهد بود . (بارم : ۷ نمره) سوال سوم - صدیقه خانم با در دست داشـتن یک برگ قرارداد رسـمی که در آن نوشـته شده است : (بعلت اینکه در زندگی مشترکمان فرزندی و وارث دیگری نداریم اینجانبان با یکدیگر قرار بسـته ایم که هر یک از ما زودتر فوت نمائیم کلیه اموال منقول و غیرمنقول از متوفی متعلق به دیگری خواهد بود) بعد از یکسال از تنظیم سـند رسـمی زوج فوت نموده و صدیقه خانم با سـند رسـمی نزد شما آمـده تا اموال منقول و غیرمنقول او را تملک و باو تسـلیم نمائیـد در این وضـعیت اقـدامات قانونی وکالتی شـما چه خواهـد بود ؟ و حقوق زوجه چیست ؟ (بارم : ۶ نمره)

۶۱ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۰

هر کس یـک کلمه به من بیاموزد تا ابـد مرا بنـده خویش ساخته است . از سـخنان مولای متقیان علی (ع) سـئوالات امتحان حقوق تجارت اختبار سال ۱۳۸۰ نوبت اول تاریخ : ۱/۱/۱۳۸۰ به چهار سـئوال زیر پاسخ دهید : سوال اول : شرکت نسبی X ورشکسته می شود و اداره تصـفیه امور ورشکستگی آن را به عهده می گیرد . در میان مراجعه کنندگان به آن اداره افراد زیر وجود دارند ، ۱ - A یکی از شرکای X و با مدارکی که ارائه میدهد ثابت می کند که شرکت X مدتی قبل از ورشکستگی ، مبلغ بیست میلیون تومان از او وام گرفته است . با توجه به مسلم بودن طلب او در شمار عزماء قرار می گیرد و سهم عزمائی او ۷۰٪ طلبش را تشکیل میدهد که به او داده می شود . پس از خـاتمه یـافتن تصـفیه امور شـرکت عـده ای از طلبکاران آن شـرکت که ۳۰٪ مطالباتشان پرداخت نشده است به A مراجعه می کننـد و از او می خواهنـد که بقیه طلب آنان را که اداره تصـفیه پرداخت نکرده است تادیه کند . A در پاسخ اظهار میـدارد که ۳۰٪ طلب خود او پرداخت نشـده است و اگر مسـئولیتی در قبـال طلبکـاران شـرکت ورشکسـته دارد و چیزی بابت بـدهیهای آن شـرکت بایـد بپردازد خـود او در اولویت قرار دارد و نبایـد در قبـال دیگران جوابگو باشـد . آیـا اسـتدلال A در قبـال طلبکاران شرکت X از نظر حقـوقی قابـل توجیه است ؟ ۲ - B که با اسناد لازم اثبات می کنـد که شـرکت X در فاصـله بین تاریخ توقف و تاریخ صدور حکم ورشکسـتگی اش یک کامیون از او خریداری کرده به مبلغ ۳۰ میلیون تومـان که ده میلیون آنرا تادیه و بقیه مبلغ هنوز پرداخت نشـده است و تقاضا دارد در ازای دریافت ده میلیون تومان ، کامیون به او مسترد شود و اضافه می نمایـد که معامله مذکور با توجه به زمان و نوع آن باطل می باشد . مسـتدلاً توضیـح دهید که آیا اداره تصفیه تقاضای B را می پذیرد و در هر حال با او چگونه باید برخورد کند ؟ بارم : ۸ نمره سئوال دوم : یک شرکت ساختمانی از نوع سهامی خاص بنام A تشکیل می شود

تا در زمینی به وسعت پنجاه هزار مترمربع به ساختن چند برج مسکونی بپردازد . هیئت مدیره شرکت A دو شرکت دیگر یکی از نوع سهامی خاص بنام B و یکی از نوع با مسئولیت محدود بنام C تشکیل می دهند شرکت B مسئول تامین بتون و شرکت C مسئول تامین تاسیسات برج ها می باشند . دو تن از اعضاء هیئت مدیره شرکت A در شرکت B و C عضویت هیئت مدیره را بعهده می گیرند و با شرکت A وارد معامله می شوند . شرکت B و C ادغام می شوند و شرکت مختلط سهامی E را تشکیل می دهند تا طرف معامله شرکت F قرار گیرند . حال توضیح دهید : اولا آیا معاملات شرکت های A و B و C قانونی است ؟ اگر جواب مثبت و یا منفی است به چه دلیل و اگر منفی است طبق چه موادی از قانون تجارت غیر قانونی است ؟ ثانیا آیا معاملات شرکت E و F قانونی است یا نه به چه دلیل و مسئولیت معاملات شرکت E با کدام گروه است ؟ ثالثا مسئولیت هیئت مدیره و وضعیت حقوقی شرکت های فوق را با استناد به مواد قانون تجارت شرح دهید . بارم ۸ نمره سوال سوم طبق ماده ۵۹۰ قانون تجارت اقامتگاه شخص حقوقی محلی است که اداره شخث حقوقی در آنجا است و طبق قسمت اخیر ماده ۱۰۰۲ قانون مدنی که پس از قانون تجارت تصویب شده است اقامتگا اشخاص حقوقی مرکز عملیات آنها می باشد . حال : با توجه به تعارض فیما بین قانون تجارت و قانون مدنی و موخر التصویب بودن قانون مدنی در اینخصوص نظر خود را پیرامون اقامتگاه شرکتهای تجارتی که در چهارچوب اشخاص حقوقی فعالیت می کنند با استدلال بیان کنید : بارم ۴ نمره

۶۲ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۸۰

"سئوالات حقوق مدنی" اختبار خردادماه ۱۳۸۰ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید وقت یکساعت و نیم سئوال اول - یکی از دادگاههای عمومی رای زیر را صادر نموده است در خصوص دعوای خانم ... . بطرفیت آقای ... ... بخواسته خلع ید و قلع و قمع بنای احداثی توسط خوانده در قطعه ای از پلاک ثبتی شماره ۱۲۷ فرعی از ۲۹ اصلی مقوم بمبلغ ... ... ریال ، از آنجا که طبق پاسخ واصله از اداره ثبت پلاک مزبور بنام اعیانی باغ در دفتر املاک بنام خواهان ثبت و سند مالکیت صادر و به او تسلیم شده است ، لذا در صورت وجود چنین اعیانی مالکیت خواهان محسوس و موثر در مقام و مبنای خلع ید خواهد بود و در ما نحن فیه که حسب اقرار خواهان بنای موجود توسط خوانده احداث گردیده ، در نتیجه ادعای خلع ید در این موقعیت قابل تصور نیست و مالک اعیانی بطور کلی مالک فضای محاذی عرصه نمیباشد تا هر اقدامی در فضای مزبور را در قلمرو مالکیت خود بشمار آورد . بنابراین حکم بربی حقی خواهان در دعوای خلع ید صادر و اعلام میشود و از آنجا که قلع و قمع نرع بر مالکیت عرصه است که در این مقام نیز دلیلی از طرف خواهان ارائه نشده که مثبت این امر باشد از این حیث نیز دعوای معنونه غیرثابت تشخیص میگردد . رای صادره ظرف ۲۰ روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر در دادگاه استان تهران میباشد . با توجه به رای مزبور هر یک از طرفین را که در مرحله تجدیدنظر ذیحق میدانید وکالت او را پذیرفته در رد حکم یا تایید آن لایحه ای مستدل و مبتنی بر مبانی حقوقی تنظیم کنید . بارم ۷ نمره سئوال دوم - شخصی ششدانگ اراضی مزروعی خود را وقف بر اولاد ذکور خود نموده که نسلاً بعد نسل از آن بنفع خود بهره برداری نمایند . در وقف نامه تصریح شده موقوف علیهم مکلفند یک ششم عواید حاصله از مال مورد وقف را هر سال صرف تعمیر و نگهداری از مسجد قریه و برگزاری تعزیه حضرت سیدالشهدا (ع) نمایند ، اداره اوقاف محل این وقف را نسبت به یکدانگ ملک فوق ، وقف عام تلقی و به نسبت آن امین برای مداخله در جمع آوری محصول تعیین نموده است ، ولی موقوف علیهم با توجه به صراحت وقفنامه که ششدانگ ملک بر اولاد ذکور مالک وقف شده ، وقف را بطور مطلق وقف خاص دانسته ، مانع مداخله امین منصوب از طرف اداره اوقاف میشوند . به نظر شما حق با کدامیک از طرفین (موقوف علیهم یا اداره اوقاف) است و استدلال شما چیست ؟ بارم ۷ نمره سئوال سوم - در اجاره نامه محل کسب واقع در خارج از محدوده قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ که در سال ۱۳۶۰ تنظیم شده طرفین شرط کرده اند که رابطه استیجاری آنان تابع قانون مزبور باشد و نیز

تصریح گردیده که مستاجر مبلغ ... . ریال بابت سرقفلی به مالک پرداخته است . مدت اجاره از تاریخ تحریر اجاره نامه یکسال شمسی است و طرفین توافق نموده اند هر سه سال یکبار باید بیست درصد به اجرت المسمی اضافه شود . موجر با توجه به انقضای مدت اجاره طبق ماده ۴۹۴ قانون مدنی تخلیه محل را تقاضا نموده است حسب پاسخ واصله به دادگاه مزبور محل مورد اجاره همچنان خارج از محدوده قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ میباشد . پیش بینی شما راجع به رای دادگاه چیست و برای اثبات پیش بینی خود چگونه استدلال میکنید ؟ بارم ۶ نمره

۶۳ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۸۰

سئوالات آئین دادرسی کیفری به سوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید : ۱ – موکل شما در مرحله بدوی از اتهام انتسابی برائت حاصل نموده ، شاکی خصوصی از رای صادره تجدیدنظر خواهی نموده ، در نتیجه پرونده به دادگاه تجدیدنظر استان ارسال گردیده ، شما با مراجعه به پرونده احراز مینمائید که تجدیدنظر خواهی خارج از مهلت مقرر قانونی تقدیم گردیده است . بهمین جهت مراتب را بموجب لایحه ای به دادگاه تجدیدنظر اعلام می دارید . دادگاه در قبال اعلام شما ، عنوان میکند اگر چه تجدیدنظر خواهی خارج از مهلت است ولی دادگاه حق دارد بعلت اشتباه قاضی به درخواست شاکی رسیدگی کند . و بهمین علت از موکلشما تحقیق بعمل آمده و در صدد صدور قرار تامین برای موکل شما است . در این وضعیت چنانچه شما اقدامات دادگاه را صحیح میدانید دلایل و مستندات و استدلال خود را مشروحاً بیان و اگر عمل دادگاه را منطبق با قانون نمی دانید اقداماتی را که برای حفظ حقوق موکل خود معمول میدارید مشروحاً و مستدلاً بیان و مستندات قانونی را خود را نیز ذکر نمائید . بارم هشت نمره ۲ – آقای رحیمی کارمند راه آهن به اتهام اختلاس اموال عمومی تحت تعقیب قرار گرفته و با قرار قانونی آزاد می گردد . به لحاظ شناخته نشدن در آدرس معینه نامبرده جهت انجام دادرسی بوسیله درج آگهی در مطبوعات احضار در سال ۱۳۷۳ محاکمه انجام و غیاباً به یک سال زندان و پنج ماه انفصال از خدمات دولتی و چهارصد میلیون ریال جزای نقدی محکوم میگردد . اکنون وراث نامبرده به شما مراجعه و با ارائه گواهی فوت و گواهی انحصار وراثت اظهار می دارند آقای رحیمی در سال ۷۲ به رحمت ایزدی پیوسته و در تاریخ محاکمه در قید حیات نبوده و تقاضا دارند بعنوان وکیل آنان اقدامات قانونی در جهت الغاء حکم دادگاه معمول دارید حالیه چنانچه شما وکالت نامبردگان را نمی پذیرید دلیل توجیهی خود را بیان ، و در صورت قبول وکالت وراث ، اقدامات خود را مشروحاً بیان و دلایل خود را توضیح و مرجع یا مراجع مورد مراجعه را ذکر نمائید . بارم هفت نمره ۳ – آقای رحمت گودرزی در دادگاه عمومی تهران تعقیب قرار گرفته و براساس نظریه کارشناس به پرداخت مبلغ چهل میلیون ریال به عنوان ارش در حق مصدوم محکوم گردیده ، دادنامه به متهم ابلاغ نامبرده قبل از انقضاء مهلت تجدیدنظرخواهی به شما مراجعه و تقاضا می کند به وکالت از جانب او اقدام به تجدیدنظر خواهی نمائید . نظر خود را پیرامون اینکه رای صادره قابل تجدیدنظر می باشد یا خیر ، مستدلاً بیان نمائید . بارم پنج نمره

۶۴ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۸۰

اولین امتحان حقوق ثبت سال ۱۳۸۰ وقت : یکساعت و نیم سوالات زیر را بدقت مطالعه و پاسخ هر سوال را بطور خلاصه و مربوط به سوال بنویسید سوال اول – شخصی که بموجب سند مالکیت مالک یک قطعه زمین ۳۰۰۰ متری بوده ، زمین مذکور را به چند قطعه تفکیک نموده و یکی از قطعات تفکیکی را با مبایعه نامه عادی به آقای حسن فروخته و وجه آنرا دریافت کرده است . بعد از مدتی که برای انتقال قطعه خریداری به دفترخانه اسناد رسمی مراجعه می نمایند تا قطعه مذکور بنام آقای حسن انتقال رسمی یابد ، متوجه می گردند که اداره ثبت اسناد در پاسخ استعلام دفترخانه اعلام کرده که کل پلاک از جمله قطعه فروخته شده در بازداشت

شخصـی که طلبکـار مالـک کل زمین بوده درآمـده و امکان نقل و انتقال نمی باشـد . در چنین وضـعی بیان داریـد که چگونه قطعه ایکه به دیگری بـا سـند عـادی فروخته شـده و ایجاد اعیانی گردیـده و در آن ساکن می باشـد و از ردیف سایر قطعات با مبایعه نامه خـارج گردیـده در بـازداشت شـخص طلبکار مالک اصـلی می باشـد در حالیکه در زمن معامله ، قطعه مـذکور قابل نقل و انتقال به خریـدار بوده است و در حال حاضـر راه حل قانونی انتقال قطعه مـذکور به خریدار کدامست ؟ (بارم : ۶ نمره) سوال دوم – مـالک قطعه زمین پلاک ۹۰ در اجرای مقررات و تشـریفات ثبت عمومی تقاضای ثبت قطعه مـذکور را نموده است . م بعد از تقاضای ثبت زمین پلاک مرقوم ، شـهرداری محل بانگیزه اینکه طبق طرحی که بایـد اجرا گردد درصـدد تعریض خیابانی است که حـد خیابان به زمیـن مالـک منتهی می گردد و نتیجتاً بمیزان و مسـاحت ۳۰۰ متر از زمین خود را کسـر ولی بـا احـداث حصـار و دیوارکشـی آنرا درتصـرف خود نگهداری می نمود تا بموقع عقب نشینی نماید که متعاقب آن شهرداری تقاضای ثبت ۳۰۰ متر را تحت پلاک دیگر ، از اداره ثبت نمود و مـدتها از اجرای طرح طفره نمود تـا اینکه قطع دیوار کشـی شـده در زمره متروکات شـهرداری درآمـده اما در اختیار مالک آن باقی مانـده است . از یکطرف مالک نسبت به بقیه زمین خود سـند مالکیت دریافت نمود و از طرف دیگر مساحت ۳۰۰ متر مربع آن با درخواست ثبت شـهرداری مواجه می باشـد . شـما بیان داریـد وجود عدم اقدام عملی و تقاضای ثبت شـهرداری نسبت بمساحت ۳۰۰ متر چه اقـدامی متصور است تـا مالـک از حقوق قانونی خود برخوردار و استیفاء حق نمایـد ؟ (بارم : ۷ نمره) سوال سوم – ملکی که در رهن بانک قرار گرفته و اصل سـند مالکیت مفقود گردیـده و با انقضاء مدت رهن و عدم پرداخت اقساط در مورد ملک مـذکور اجرائیه صادر و تشـریفات مزایده آن انجام پذیرفته و در شـرف تملک به بانک می باشد چنانچه خریداری با ارائه مبـایعه نـامه عـادی موخر بر عقـد رهن منضم به وکالتنـامه محضـری جهت انتقـال ملک مـذکور به بانک مراجعه و درخواسـت پرداخت وجه رهن و آزادی ملک را بنمایـد تا ملک مذکور را بدون وجود سـند مالکیت بخود انتقال دهد چه پیشـنهاداتی در مورد موانع و مشـکلات موجود در راه انتقـال ملـک به خریـدار ارائه میدهیـد و در صورت عـدم موجبات انتقال قطعی ، اصولاً چه موانعی پیش روی خرید قرار دارد ؟ بعبارت دیگر امکان انتقال قطعی بخریدار وجود دارد یا خیر ؟ (بارم : ۷ نمره)

۶۵ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۸۰

اختبـار حقوق تجارت نوبت دوم سال ۱۳۸۰ کـانون وکلای دادگستری مرکز کجاست صوفی دجال فعل ملحـد شـکل بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید به سئوالات زیر پاسخ دهید : سئوال ۱ – بانک "الف" بابت تسهیلات بانکی اعطائی (وام) به شرکت "ب" به لحـاظ امتناع شـرکت از بازپرداخت بـدهی ، اقـدام به صـدور اجرائیه از طریق اجرای ثبت اسـناد و املاک نموده و در نتیجه عملیات اجرائی ، به لحاظ نبودن خریدار ، اموال مورد وثیقه به تملک بانک درآمده است . متعاقباً بر اثر اقامه دعوی از سوی اشـخاص ذینفع مبنی بر توقف و ورشکسـتگی شـرکت "ب" دادگاه مرجع رسـیدگی ، حکم ورشکسـتگی شـرکت را صـدر و در متن رای صادره ، تاریـخ توقف را یـک سال قبل از تاریخ پایان عملیات اجرائی مـذکور در فوق تعیین نموده است . با توجه به مقررات ماده ۵۸ قانون اداره تصـفیه امور ورشکستگی مصوب سال ۱۳۱۸ "بسـتانکارانی که دارای وثیقه انـد نسبت به حاصـل فروش مال مورد وثیقه . . . . مقـدم بر سـایر بسـتانکاران قرار داده می شونـد . . . . باقیمانـده طلب هـایی که دارای وثیقه بوده و تمـام آن از فروش وثیقه پرداخت نشـده به ترتیب طبقـات منـدرج در این مـاده بر یکـدیگر مقدمنـد" و ماده ۳۴ قـانون ثبت اسـناد و املاـک مصوب ۱۳۲۰ "در مـورد معاملات مـذکور در ماده ۳۳ و کلیه معاملاـت شـرطی و رهنی راجعه به اموال منقول و غیرمنقول چنانچه بـدهکار در مـدت مقرر از حق خود اسـتفاده نکند بستانکار می تواند با درخواست صدور اجرائیه طلب خود را درخواست کند . هر گاه بدهکار از تاریخ ابلاغ اجرائیه اصل وجه مورد معامله را با اجور معوقه و زیان دیر کرد نسبت به اصل از تاریخ انقضاء مدت استرداد نپردازد ، آگهی مزایده مـال مورد معـامله از همـان مبلغی که در سـند تعیین شـده بعلاوه اجور معوقه و یا زیان دیرکرد نسبت به اصل وجه از تاریـخ انقضاء

مدت معامله تا روز مزایده و . . . منتشر میشود و . . . . و چنانچه مال مزبور ، خریدار نداشته باشد پس از دریافت حقوق و عوارض دولتی به خود بستانکار به همان مبلغ آگهی شده واگذار میگردد" و ماده ۴۱۹ قانون تجارت مصوب سال ۱۳۱۱ از تاریخ حکم ورشکستگی هر کس نسبت به تاجر ورشکسته دعوایی . . . داشته باشد باید بر مدیر تصفیه و یا به طرفیت او تعقیب کند ، کلیه اقدامات اجرائی نیز مشمول همین دستور خواهد بود . نظر خود را در خصوص موارد زیر مستدلا بیان نمائید . ۱ – اثر حکم ورشکستگی در عملیات اجرائی . ۲ – میزان خسارت تاخیر تادیه استحقاقی بانک . ۳ – مرجع صالح برای اقدامات اجرائی بارم ۸ نمره سوال ۲ – شرکت A تبعه خارجی در ایران شرکتی تاسیس میکند که ۹۰٪ سهام معتلق به او شد و ده درصد متعلق به یکی از بانکهای ایرانی . با پیروزی انقلاب اسلامی شرکت A ایران را ترک کرده و شرکت B در کنار شرکت A شرکت C را تاسیس کردند تا ضمن تامین قطعات و لوازم شرکت A با آن به معامله بپردازند . شرکت A پس از پانزده سال به ایران برگشته و از طریق وکیل خود رای هیئت پنج نفره در دادگاه های انقلاب اسلامی را به نفع خود دریافت کرد . طبق رای هیئت پنج نفره شرکت A می بایست به سهامدارن خارجی عودت داده شود . مدیران شرکت B از طریق دیوان عدالت اداری دستور موقت مبنی بر توقف اجرائیه شرکت A را دریافت کردند . سوال ۱ – آیا تاسیس شرکت C توسط مدیران شرکت B قانونی است ؟ ۲ – آیا دیوان عدالت اداری حق صدور دستور موقت علیه دادگاه انقلاب اسلامی را دارد ؟ ۳ – شما بعنوان وکیل شرکت A چگونه از حقوق موکل خود (این شرکت) دفاع می کنید و یا به عنوان وکیل شرکت C چه دفاعی در مقابل شرکت A خواهید داشت ؟ بارم ۸ نمره سوال ۳– کیفیت استفاده از دفاتر تجاری تاجر بر له یا علیه او را به اختصار شرح دهید ؟ بارم ۴ نمره

۶۶ – اختبار آبان ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۸۰

اختبار درس حقوق جزای عمومی و اختصاصی کانون مرکز ، آبان ۱۳۸۰ ۱ – سوال حقوق جزای عمومی بخش اول ماده ۴۸ قانون مجازات اسلامی که در باره تکرار جرم است می گوید : « چنانچه بعد از اجرای حکم مجددا مرتکب جرم قابل تعزیر گردد . . . » تبصره ماده مذبور می گوید : « هر گاه حین صدور حکم محکومیت های سابق مجرم معلوم نباشد و بعدا معلوم شود . . . » ظاهرا بین ماده و تبصره آن تعارض وجود دارد . ماده شرط تحقق (تکرار جرم) را اجرای حکم محکومیت اول می داند در حالی که تبصره در مقام بیان حکم محکومیت سابق است و کاری به اجرای آن ندارد . نظر شما در این باره چیست ؟ آیا بین ماده و تبصره تعارض وجود دارد یا خیر ؟ اگر وجود ندارد دلیل یا دلائل توجیهی آن را بیان کنید و اگر قائل به تعارض هستید راه حل رفع تعارض را بیان نمائید . نمره ۵ ۲ – سوال حقوق جزای اختصاصی رضا بدون داشتن پروانه وکالت دادگستری خود را وکیل دادگستری معرفی کرده و با تنظیم وکالتنامه از آقای محسنی در دادگاه عمومی تهران حاضر شده و به دفاع از حقوق محسنی پرداخته و مبلغ ده میلیون ریال حق الوکاله دریافت داشته است . کانون وکلای دادگستری در مقام شکایت از آقای رضا بر آمده و وی را تحت تعقیب قرار داده است . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی کرده و با توجه به دلائل موجود از جمله اقرار متهم آقای رضا را به استناد ماده ۵۵ قانون وکالت وی را به ۶ ماه حبس تعزیری محکوم کرده و مقرر داشته که مبلغ ده میلیون ریال به صندوق دولت واریز نماید . شما این رای را به نقد حقوقی درآورید و در فرض اثبات دلائل جرم اعلام دارید رای دادگاه در مورد محکومیت رضا به پرداخت مبلغ ده میلیون ریال به خزانه عمومی درست است یا نه ؟ در صورت درستی رای دلائل درستی آن را بیان کنید و در صورتیکه رای دادگاه را نادرست می دانید دلائل نادرستی آن را بیان کنید . نمره ۵ ۳ – سوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی سه نفر از متهمین که دو نفر از آنها وکیل دادگستری هستند به اتهام شرکت در افترا و نشر اکاذیب موضوع مواد ۶۹۷ و ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی تحت تعقیب قرار گرفته اند دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام حکم محکومیت هر سه نفر را صادر کرده است . رای دادگاه با حذف اسامی متهمین به شرح ذیل است : (. . . و با توجه و عنایت دقیق به اظهارات و دفاعیات و اقاریر

و اعترافات صریح و ضمنی مهمان در تمامی مراحل تحقیقات مقدماتی و دادرسی و اظهارات و لوایح وکلای محترم شکات و متهمان و غیر موجه دانستن دفاعیات متهمان و وکلای محترم آنها بزه های انتسابی شرکت در ایراد افترا و نشر اکاذیب و با رعایت مواد ۴۶ و ۴۸ قانون مذکور آقای . . . با توجه به سابقه محکومیت قطعی قبلی به تحمل ۲ سال حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی در زندان یزد و به صورت تبعید (به استناد ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی) و دو نفر دیگر (که وکیل دادگستری هستند) را هر یک به تحمل ۱۵ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی محکوم و ممنوعیت دو نفر وکیل دادگستری را به مدت ۵ سال از شغل وکالت صادر و اعلام می نماید . دادگاه با توجه به ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی و اوضاع و احوالی که دو نفر متهم مرتکب شده اند و با حصول شرایط مندرج در قسمت الف ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی و به استناد و رعایت مواد ۲۵ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۲ قانون مجازات اسلامی قرار تعلیق مجازات (حبس تعزیری) دو نفر اخیر (وکلای دادگستری) به مدت ۴ سال صادر و اعلام می نماید تا چنانچه متهمان مذکور در طول مدت ۴ سال مرتکب جرائم مزیور و یا جرائم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی نشوند ، محکومیت فوق الذکر بلااثر گردد . رای ظرف مدت ۲۰ روز بعد از ابلاغ قابل تجدید نظر خواهی است .) اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی درآورید و اعلام دارید آیا رای دادگاه با توجه به مواد استنادی درست صادر شده است یا خیر ؟ درصورتیکه درستی رای دادگاه به نظر شما محرز است دلائل درستی آن را بیان دارید و در صورتیکه رای دادگاه به نظر شما نادرست است موارد نادرستی آن را بیان نماید . نمره ۱۰

۶۷ – اختبار تیر ۱۳۸۰ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۸۰

اختبار کتبی درس حقوق جزای عمومی و اختصاصی کانون وکلای دادگستری مرکز تیرماه ۱۳۸۰ مدت ۲ ساعت و نیم ۱ – سئوال حقوق جزای اختصاصی قطار مسافربری تهران – تبریز به رانندگی آقای رمضان بیگی با خانم "مدینه" تصادف مینماید که منجر به مرگ وی میگردد موضوع از طرف بازماندگان خانم "مدینه" پیگیری میشود برای تعیین علت واقعی این برخورد موضوع هیئتی از کارشناسان رسمی ارجاع میگردد . هیئت کارشناسان به موضوع رسیدگی و اعلام میدارند در این موضوع پنجاه درصد عابر متوفی و پنجاه درصد راننده مقصرند . سرانجام دادگاه به موضوع رسیدگی و رای دادگاه بشرح زیر صادر می شود . رای دادگاه : در این پرونده آقای رضمان بیگی آزاد به لحاظ معرفی کفیل متهم است به یک فقره قتل غیرعمدی به میزان پنجاه درصد مرحومه خانم مدینه که در اثر برخورد قطار مسافربری در گذشته است با وجه به جمیع جهات و نظر هیئت کارشناسان رسمی دادگستری که صراحتاً اعلام نموده اند بی احتیاطی و عدم رعایت نظامات دولتی از سوی راننده قطار به میزان پنجاه درصد بوده است در اثر شکایت اولیای دم و دفاع غیرموثر متهم و سایر قرائن و امارات موجود بزهکاری وی محرز و مسلم است و عملش منطبق است با مواد بند یک از ماده ۲۹۷ و بند ب ماده ۳۰۲ قانون مجازات اسلامی . دادگاه متهم را به پرداخت میزان ۵۰ نفر شتر سالم و بدون عیب به اولیای دم محکوم مینماید . رای صادره حضوری و ظرف مدت ۲۰ روز قابل تجدیدنظر است . اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی در آورید و درباره درستی یا نادرستی آنها اظهارنظر نمائید . توجه داشته باشید که فرض مسئله بر توجه اتهام دور میزند و اتهام از هر نظر محرز و مسلم است . (نمره ۴) ۲ – سئوال حقوق جزای عمومی آقایان : ۱ – مجید ۲ – حسین به اتهام سرقت اموال از نیروگاه شهید رجائی تحت تعقیب کیفری قرار گرفته اند . موضوع از این طریق پاسگاه انتظامی پیگیری شده و دادگاه نیز موضوع را تعقیب نموده است . سرانجام با تشکیل دادگاه دفاع متهمان دادگاه عمومی قزوین به شرح زیر مبادرت به صدور رای بدون هیچ تغییری به شرح زیر است . رای دادگاه "آقایان مجید و حسین متهمند به سرقت اموال از نیروگاه شهید رجائی با عنایت به شکایت اولیه و کشف اموال مسروقه از متهمین و گزارش نیروی انتظامی و اعترافات متهمین و سایر محتویات پرونده اتهام انتسابی به متهمین از نظر دادگاه محرز و عمل ارتکابی منطبق با ماده ۶۶۱ قانون مجازات اسلامی میباشد . علیهذا مستنداً به ماده مرقوم و

رعایت بندهای ۱ و ۵ و ۶ ماده ۲۲ از قانون مرقوم حکم به محکومیت هر یک از متهمین به تحمل ۶ ماده حبس و تحمل ۱۵ ضربه شلاق صادر و اعلام مینماید . رای صادره حضوری ظرف ۲۰ روز قابل تجدیدنظر در دادگاه استان قزوین است . این رای را مورد بررسی و نقد حقوقی قرار دهید . ۳ - سئوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی آقای سعید در یکی از مجتمع های قضائی تهران به اتهام قتل غیرعمدی خانم پروین و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی به ایمان یگانه نژاد تحت تعقیب قرار میگیرد مندرجات پرونده حاکی است که متهم ارتکاب قتل غیرعمدی و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی را مورد پذیرش قرار داده و قبول دارد که گواهی نامه رانندگی ندارد . پزشک قانونی میزان نقص عضو ایمان یگانه نژاد را ده درصتد تعیین کرده که ازش آن ۵ درصد دیه کامله است کارشناس دادگستری علت اصلی حادثه را : بی مبالاتی راننده سواری به علت تخلف از نظامات دولتی - تخطی از سرعت مطمئنه و عدم توجه به جلو و رانندگی بدون پروانه دانسته است . دادگاه به موضوع رسیدگی و مبادرت به صدور رای کرده است . رای دادگاه وسیله یکی از کارآموزان وکالت جهت گزارش به کمیسیون کارآموزی ارائه گردیده که به شرح زیر است : رای دادگاه - در خصوص اتهام آقای سعید هجده ساله فرزند اکبر دایر بر قتل غیرعمدی ناشی از تصادف رانندگی منجر به فوت مرحومه پروین و رانندگی بدون گواهی نامه و ایراد صدمه بدنی غیرعمدی به ایمان نژاد و توجه به شکایت اولیای دم مقتول و همچنین شکایت مصدوم به شرح منعکس در پرونده و اقرار صریح متهم و گزارش پزشکی قانونی در خصوص علت مرگ و کارشناسی فنی تصادفات درباره علت تصادف و گزارش مرجع انتظامی مبنی بر انجام تحقیقات و شهادت گواهان حادثه و وقوع جرم از سوی متهم به نظر این دادگاه محرز و مسلم است لذا دادگاه متهم را در مورد قتل غیرعمدی مقتول "پرونی" مستنداً به مواد ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۳۰۰ و ۳۰۲ و ۳۰۴ از قانون مجازات اسلامی به پرداخت نصف دیه کامله در حق اولیای دم مقتول ظرف دو سال از تاریخ وقوع قتل غیرعمدی و به استناد مواد ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۳ از قانون مذکور به جهت عدم رعایت نظامات دولتی و بی احتیاطی و فرار از صحنه تصادف و رانندگی بدون گواهی نامه به ۲۵ ماه حبس تعزیری با احتساب ایام بازداشت قبلی و پرداخت پانصد هزار ریال جزای نقدی در حق صندوق دولت و در مورد ایراد صدمه بدنی به "ایمان یگانه نژاد" از ناحیه ران چپ به پرداخت خمس دیه یک پا و پنج درصد از دیه کامل به عنوان ارش در حق مصدوم محکوم مینماید . رای صادره ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل تجدیدنظر درمحاکم تجدیدنظر استان تهران است . اینک شما رای دادگاه را به نقد حقوقی درآورید و نظرات خود را درباره آن اعلام دارید . به نظر شما رای دادگاه ایرادی دارد یا نه ؟ اگر ایرادی ندارد دلیل یا دلایل درستی آن را بیان دارید . اگر ایرادی دارد دلائل نادرستی را بنویسید . فرض مسئله بر این پایه استوار است که دلائل اتهام مورد پذیرش است . (نمره ۸) لطفا به نکات ذیل توجه داشته باشید : ۱ - خوش خط و خوانا بنویسید ۲ - جواب هر سوال را حداکثر در یک صفحه جای دهید

۶۸ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹

سوالات امتحانی (ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت در ۲۹/۱/۷۹) تذکر قابل توجه : از پاسخ سوالات طولانی و غیرمربوط بپرهیزید و سوال را فقط در ابعاد خود و خلاصه و مستدل بنویسید . سوال اول - شخصی قطعه زمینی را مالک آن خریداری نموده و نصف مبلغ مورد معامله را بفروشنده داده و توافق گردند بعوض باقیمانده مبلغ معامله خریدار ساختمانی را در محل دیگر در ظرف ۶ ماه برای فروشنده بسازد و چنانچه در مدت مذکور ساختمان با تمام نرسیده و با نقضی در آن وجود داشته باشد . فروشنده مختار است . با تامین دلیلی که با کارشناس ایجاد خواهد داد معامله را فسخ نماید . خریدار در مدت مذکور قادر به انجام و اتمام ساختمان نگردند . و فروشنده با تنظیم صورتجملس نامش دلیل دادگاه که حاکی از ناتمام ماندن ساختمان بود بدفترخانه مراجعه و با تسلیم صورتمجلس تامین دلیل بدفترخانه تقاضای فسخ معامله را نموده که سردفتر اسناد رسمی نیز با انعکاس آن در دفتر املاک

، معامله را فسخ و بخریدار ابلاغ کرد و اینک خریدار با ارائه مدارک و دلائل از شما مشورت خواهی می کند . در صورت موفقیت در کا و تفویض وکالت بشما چه اقدامات قانونی و راه حل حقوقی انتخاب می نمائید ؟ (بارم : ۶ نمره) سوال دوم – شخصی که ازدواج با همسر مورد علاقه خود یکدستگاه آپارتمان و ۲۰۰ سکه آزادی مهر به او قرارداد و بعد یکمال دیگر ، آپارتمان را در رهن بانک گذارد ، و مبالغی دریافت نمود ، که ماهیانه پرداخت کند در اثر عجز از پرداخت بدهی ، بانک مبادرت بصدور اجرائیه کرد و آپارتمان در مرحله مزایده درآمد که زوجه از جریان مزایده مطلع شد و با مراجعه به دفترخانه ازدواج تنظیم کننده عقد ازدواج تقاضای صدور اجرائیه مهریه خود را نمود سر دفتر با صدور اجرائیه مهریه زوجه مراتب را باجرای ثبت محل اعلام نمود و از طرفی زوجه با تقاضای توام نمودن اجرائیه قبلی و اجرائیه مهریه خود تقاضای تعطیل عملیات اجرا را که بنفع بانک در جریان بوده کرد که بهمنیت ترتیب عمل مزایده متوقف گردیده است معلوم نمائید چرا و چگونه آپارتمانی که مهریه زوجه بوده در رهن بانک قرار گرفته و چگونه مهریه زوجه بمرحله اجرا درآمده و تکلیف قانونی اجرائیه و مزایده بانک از یکطرف و اجرائیه مهریه زبوجه از طرف دیگر با چه مبانی حقوقی و قانونی قابل توجیه می باشد و نهایتاً چه اقدامات حقوقی برای زوجه یا بانک خواهد بود . (بارم : ۷ نمره) سوال سوم – خانمی دادخواستی بدادگاه صالح تقدیم میکند و در توجیه خواسته خود اظهار می دارد : که همسر او چندی است که فوت نموده و وصیت نامه ای رسمی از خود بجا گذارده که در آن چنین مذکور است (. . . همسرم با توافق قبلی از مهریه و سهم الارث خود گذشت می نماید و در مقابل یک سوم از ماترک باو تعلق میگیرد . . .) که در اثر اختلاف با سایر ورثه در سهم الارث خود گذشت می نماید و در مقابل یک سوم از ماترک باو تعلق میگیرد . . .) که در اثر اختلاف با سایر ورثه در سهم الارث ، زوجه دادخواستی بخواسته (تنفیذ وصیت نامه نسبت به ثلث مورد وصیت و ابطال قسمت دیگر وصیت بمضمون (انصراف از مهریه و سهم الارث او از ماترک) بدادگاه تقدیم نمود ، که سرانجام در قسمتی از خواسته منتهی بصدور رای بنفع زوجه گردیده است ، شما بعنوان حقوقدان و تحلیلگر مسئله حقوقی و قانونی و با نگرش به استنباط و استنتاج از مقررات شرعی و قانونی بیان کنید که رای صادره در کدامیک از مطالب وصیت نامه بنفع زوجه بوده و استدلال قاضی صادرکننده رای بر چه اصولی استوار می باشد و اصولاً چنین وصیت دارای چه ابعاد قابل قبول یا غیرقابل قبول می تواند باشد ؟ (بارم : ۷ نمره)

۶۹ – اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۹

امتحان ثبت هفتم بهمن ماه ۱۳۷۹ "سوالات زیر را دقیقاً مطالعه و پاسخ آنها را خلاصه و مربوط بخود سوال بنویسید و از جوابهای حاشیه ای پرهیز نمائید" سوال ۱ – بستانکاری علیه بدهکاری در دفترخانه اسناد رسمی اجرائیه ای بمبلغ ده میلیون ریال صادر نمود که به بدهکار ابلاغ گردید ، بعد از ۵ روز از تاریخ ابلاغ اجرائیه مذکور ، بدهکار با تقدیم دادخواستی بخواسته ابطال اجرائیه مستند به رسید عادی مقدم بر صدور اجرائیه تقاضای صدور حکم نموده که دادگاه با رسیدگی و صدور حکم به ابطال اجرائیه و برائت ذمه بدهکار و قطعیت آن پرونده را به اجرای ثبت اعاده نمود که بدهکار مواجه با مطالبه نیم عشر اجرائی از طرف اداره اجرا گردید . شما بعنوان وکیل بدهکار توضیح دهید که مطالبه اداره اجرای ثبت برای نیم عشر اجرائی منطبق با چه اصول است و چرا اداره اجرا بر وصول نیم عشر پافشاری می نماید . (بارم : ۵ نمره) سوال ۲ – با اعلام ثبت عمومی در شهرستان . . . . آقای رضا تقاضای ثبت ملک خود را نموده در حین اجرای تشریفات قانونی ، خریدارانی به آقای رضا مراجعه و قطعاتی از آن را با سند عادی خریداری نمودند در حالیکه مراحل قانونی ثبت سند باتمام نرسیده بود . در حال حاضر شما بگوئید : اولاً : اتمام تقاضای ثبت قطعات فروش رفته با چه کسی است . ثانیاً : این معاملات با اسناد عادی در مورد ملکی که هنوز سند مالکیت آن صادر نگردیده دارای چه اعتبار و قانونی است . ثالثاً : تفاوت اساسی اینگونه معاملات عادی در مراحل اولیه ثبت با معاملات با سند مالکیتی که تشریفات قانونی آن انجام و صادر گردیده در چیست ؟ (بارم : ۵ نمره) سوال ۳ – برای جلوگیری از بروز اختلافات آتی در زمان تنظیم سند رسمی در

دفترخانه که بین دو نفر تنظیم و امضاء میشود شخصی را بعنوان داور مرضی الطرفین با اسقاط اعتراض به رای داور تعیین نموده اند تا رفع اختلاف نمایند بعد از چندی که اختلاف حادث گردید ، رای داوری برفع اختلاف صادر و بطرفین ابلاغ شد رای مذکور جهت اجرا بدفترخانه تسلیم گردید تا براساس رای مذکور ، اجرائیه صادر گردد بنظر حقوقی شما رای داور قابلیت صدور اجرائیه از دفترخانه را دارد یا خیر ؟ و استدلال شما چیست . (بارم : ۵ نمره) سوال ۴ – شخصی که قیومت صغیری را عهده دار بوده ، بواسطه فعل و انفعالات غیرمتعارف باتهام خیانت در اموال صغیر تحت تعقیب قرار گرفت و از طرف بعضی از افراد ذینفع تقاضای عزل قیم گردید که نهایتاً حکم بعزل قیم صادر و باو ابلاغ شد . از این حکم تجدیدنظرخواهی نمود و برای جلوگیری از حکم عزل خود ، یکدستگاه آپارتمان خود را با سند عادی به صغیر هبه نمود و یک قطعه از زمین صغیر را نیز به قیمت ارزنده ای برای صغیر بفروش رسانید تا احتمالاً جبران خیانت او گردد که هیچیک از این اقدامات موردنظر قرار نگرفت و حکم عزل قیمت قطعی شد . قیم معزول در مهلت قانونی از حکم عزل خود تقاضای اعاده دادرسی و استرداد آپارتمان مورد هبه را از صغیر کرد . اگر شما قصد وکالت قیم معزول را داشته باشید چه ایرادات و موارد قانونی را در جهت پیشرفت یا عدم پیشرفت کار خود به قیمت معزول ارائه میدهید . (بارم : ۵ نمره)

۷۰ – اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۹

سئوالات اختباری درس آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت دادگستری – جمعه ۱۴/۱۱/۱۳۷۹ به چهار سئوال زیر مستدلاً پاسخ دهید . سئوال اول : در دعوی جلب ثالث آیا خواهان این دعوی می تواند درخواست تامین خواسته از اموال مجلوب را بنماید یا خیر ؟ نظریه خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید . (بارم : ۵ نمره) سئوال دوم : شخصی علیه دیگری در دادگاه اقامه دعوی نموده ، پس از رسیدگی و صدور حکم و قطعیت آن ، خواهان تقاضای صدور اجرائیه کرده و اجرائیه نیز صادر شده و به محکوم علیه ابلاغ گردیده است . در مقام مطالبه عشریه دولتی محکوم علیه با ارسال رونوشت شناسنامه خود ادعا نموده که سن وی از هجده سال کمتر است . اصل شناسنامه مورد ملاحظه واقع و صحت ادعای محکوم علیه تایید گردیده است . اکنون با توجه به مراتب مذکور آیا می توان عشریه را از مشارالیه مطالبه نمود ؟ نظر خود را با استدلال بیان کنید . (بارم : ۵ نمره) سئوال سوم : نسبت به حکمی که از دادگاه صادر گردیده و در مرحله اجرائی است از طرف محکوم علیه که در جلسه دادرسی نیز حاضر بوده دادخواست توقیف عملیات اجرائی تقدیم گردیده و محکوم علیه با ارائه یک برگ رسید عادی که در جریان دادرسی ارائه نگردیده مدعی پرداخت محکوم به ، به محکوم له شده است . آیا می توان به چنین دادخواستی ترتیب اثر داد ؟ نظر خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید . (بارم : ۵ نمره) سئوال چهارم : ماترک متوفی عبارت از حق کسب و پیشه و سرقفلی یک باب مغازه است . به علت عدم توافق وراث در فروش و تقسیم آن احراز ورثه به شما مراجعه و می خواهد وکالت وی را برای دریافت سهم الارث او بپذیرید . نحوه اقدامات خود را بصورت دادخواست کامل توصیف و تشریح نمائید . (بارم : ۵ نمره)

۷۱ – اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۹

اختبار دیماه ۱۳۷۹ سئوالات حقوقی مدنی مدت (۲ ساعت) سئوال اول : راننده ای اتومبیلی سواری با پلاک شخصی را که دارای مجوز ورود به طرح ترافیک تهران میباشد و شماره سمت راست آن عدد فرد است ، بمدت ۳۰ روز منحصراً برای استفاده و جابجائی مسافرین در داخل طرح اجاره نموده و اجاره بهای تمام این مدت را یکجا به مالک اتومبیل در زمان عقد پرداخته است . پس از چند روز استفاده متوالی از اتومبیل ، براساس مصوبه ای قانونی حرکت اتومبیلهای دارای شماره فرد در داخل طرح ترافیک در روزهای زوج هفته ممنوع اعلام میشود . مستاجر معتقد است مالک باید اجاره بهای روزهائی را که استفاده از اتومبیل ممنوع

بوده به او مسترد کند ، ولی موجر ادعای مستاجر را غیرقانونی میداند . بنظر شما حق با کدامیک از طرفین استدلال خود را بیان کنید . بارم (۶) نمره سئوال دوم : مالکی (فروشنده اول) خانه خود را که دارای سند مالکیت ثبتی است بشرح مبایعه نامه عادی مورخه ۴/۵/۱۳۷۲ به دیگری (خریدار اول) می فروشد . سپس فروشنده به خریدار وکالت رسمی بلاعزل با سلب حق انتقال از خود تفویض میکند تا با اختیارات تام مورد معامله را به هر کس و به هر مبلغ و به هر شرطی که مایل است حتی به شخص خود بفروشد . وکیل مالک (خریدار اول) با استفاده از وکالت با حضور در دفترخانه مورد معامله را با سند قطعی و رسمی شماره به شخص دیگری (خریدار دوم) منتقل و مبیع را نیز به او تسلیم میکند . پس از مدتی برای خریدار اول با ارائه مبایعه نامه ای عادی با تاریخ ۸/۱۰/۷۲ تنظیمی بین خود و بردار (خریدار اول) که در آن قید شده ثمن فی المجلس و نقداً پرداخت شده و نکته قابل استناد دیگری در آن مشاهده نمی شود و وسیله دیگری نیز برای اثبات تاریخ مبایعه نامه مزبور وجود ندارد ، دادخواستی علیه طرفین سند رسمی فوق تقدیم میکند به خواسته ۱ – ابطال سند رسمی مزبور ۲ – الزام فروشنده اول به تنظیم سند انتقال مورد معامله بنام خود ، در این دعوی حق را با کدامیک از طرفین میدانید در زمینه نظر خود لایحه ای کامل و مستدل برای جلسه اول دادلارسی تنظیم نمائید . بارم (۷) سئوال سوم : شخصی از یک مجتمع مسکونی نیمه تمام که منحصراً دارای ده واحد آپارتمنی مسکونی میباشد طبق مبایعه نامه عادی یک واحد واقع در طبقه دوم را خریداری کرده است . فروشنده پس از این معامله در قسمت همکف که طبق نقشه مصوب شهرداری جزء مشاعیات مجتمع میباشد ، بدون اخذ پروانه یک واحد مسکونی دیگر می سازد ، سپس با مراجعه به شهرداری و پرداخت جریمه طبق رای کمیسیون ماده ۱۰۰ قانون شهرداریها برای ۱۱ واحد آپارتمان مسکونی پایان کار اخذ و براساس آن ملک خود را از طریق اداره ثبت تفکیک مینماید . مالک ابتدا واحد احداثی در طبقه همکف را با سند رسمی قطعی به فروش میرساند . خریدار آپارتمان واقع در طبقه دوم باری ارائه راه حل قانونی به شما مراجعه میکند . چنانچه عقیده دارد بنفع نامبرده اقدام موثر و قانونی نمیتوان انجام داد دلایل خود را بگوئید و هر گاه خریدار را در اعتراض به اقدام مالک ذیحق میدانید اقداماتی را که میتوان بنفع او انجام داد با استدلال بیان کنید . بارم (۷) نمره

۷۲ – اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۹

سئوالات اختبار درس آیین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری ۳۰/۱۰/۱۳۷۹ به ۴ سوال زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال یک "با شکایت آقای حسن رضائی در یکی از شعب دادگاه عمومی تهران آقای محمود جعفری باتهام صدور چک بلامحل تحت تعقیب کیفری قرار میگیرد . شاکی پرونده در موقع مقرره دادخواست ضرر و زیان نیز تقدیم دادگاه مینماید . با تعیین وقت رسیدگی ، دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام حکم برائت آقای محمود جعفری را صادر نموده و بعلت صدور حکم برائت مبادرت به رد دادخواست ضرر و زیان مدعی خصوصی مینماید . آقای حسن رضائی به شما مراجعه از شما میخواهد که در مقام تجدیدنظر خواهی از رد دادخواست ضرر و زیان وکالت وی را پذیرا شده و اقدامات قانونی را معمول دارید . حالیه پاسخ دهید شما بعنوان وکیل وکالت نامبرده را می پذیرید یا خیر ؟ اگر می پذیرید مدافعات خود را برای دادگاه تجدیدنظر مستدلاً بنویسید و اگر حکم دادگاه را درست میدانید دلایل درستی رای را بیان نمائید . در هر حال مستند قانونی استدلال خود را نیز بنویسید . بارم ۵ نمره سئوال دوم در فروردین ماه سال جاری شخصی باتهام رابطه نامشروع موضوع ماده ۶۳۷ قانون مجازات اسلامی در شعبه ۱۵ دادگاه عمومی تهران و در اردیبهشت ماه باتهام خیانت در امانت موضوع ماده ۶۷۴ قانون مجازات اسلامی در دادگاه عمومی شهرستان ساوه و باتهام شرکت در آزمون ورودی بجای داوطلب اصلی موضوع ماده ۵۴۱ همین قانون در تیرماه و در شهرستان شیراز تحت تعقیب قرار گرفته است و در کلیه موارد دادگاهها از متهم تحقیقات اولیه را بعمل آورده و با صدور قرارهای مناسب تامین مقتضی را اخذ کرده اند . شکایت پرونده ها وجود پرونده های دیگر را به دادگاه محل شکایت خود اعلام داشته اند . اکنون با توجه به

توضیحات فوق پاسخ دهید الف آیا هر یک از دادگاهها باید رسیدگی به پرونده متشکله را ادامه داده و حکم مقتضی را صادر نمایند ؟ ب - در صورتی که به همه پرونده ها باید در یک دادگاه رسیدگی شود در اینصورت دادگاه صالح ، دادگاه کدام شهرستان خواهد بود ؟ (تهران - ساوه - شیراز) در هر مورد دلایل خود را مستدلاً و مشروحاً بیان نمائید و مستند قانونی استدلال خود را بنویسید ؟ بارم (۵) نمره سئوال سوم هواپیمای متعلق به شرکت هواپیمائی سوئیس ایر از کشور پاکستان به مقصد کشور ترکیه در حال پرواز بوده دو نفر از اتباع کشور هند که مسافر هواپیما هستند بر فراز خاک ایران مبادرت به هواپیما ربائی نموده و خلبان را مجبور مینمایند هواپیما را به مقصد کشور مورد نظر بغیر از ترکیه هدایت نماید . بعلت نقص فنی هواپیما مجبور به فرود اضطراری در فرودگاه شیراز میشود هواپیما ربایان با تهدید موفق به فرار از هواپیما شده ولی بعد از چندی یکی از هواپیما ربایان که نقش معاون را داشت در بندرعباس و چند روز بعد نفر دوم بعنوان عامل اصلی در اهواز دستگیر میگردد . اکنون پاسخ دهید رسیدگی به اتهامات هواپیماربایان در کدام دادگاه باید انجام گیرد ؟ دادگاههای کشور "پاکستان - هند - ترکیه - سوئیس یا شیراز - بندرعباس - اهواز - تهران - هر دادگاه را صالح به رسیدگی میدانید دلایل خود را مستدلاً و مشروحاً با ذکر مستند قانونی بیان نمائید ؟ بارم (۵) نمره سئوال چهارم آقای همایون در تاریخ ۱/۵/۱۳۷۱ به اتهام جعل مهر شهرداری تهران و استفاده از آن موضوع ماده ۲۲ قانون تعزیرات سابق (موضوع ماده ۵۲۸ قانون مجازات اسلامی تعزیرات مصوب ۱۳۷۵) مورد تعقیب قرار می گیرد شهرداری تهران دلایل توجه اتهم را در اختیار مرجع قضائی قرار میدهد به دلیل متواری بودن متهم دستگیری و تحقیق از وی میسر نمیشود تا اینکه در تاریخ ۱/۵/۱۳۷۸ متهم وسیله مامورین انتظامی شناسائی و دستگیر میگردد . آقای همایون به شما مراجعه تقاضا میکند دفاع از وی را در دادگاه بعهده بگیرید . شما وکالت وی را می پذیرید یا نه ؟ در صورت پذیرش وکالت خلاصه اقدامات و دفاعیاتی را که بعمل می آورید با ذکر مواد قانونی بیان دارید . در صورتیکه وکالت وی مورد پذیرش شما قرار نمیگیرد دلایل خود را بیان کنید . فرض قضیه بر این پایه قرار دارد که دلایل توجه اتهام از جمله اقرار متهم وجود دارد . بارم ۵ نمره

۷۳ - اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۹

سوال حقوق جزای اختصاصی آقای منصور چکی بمبلغ ده میلیون ریال در وجه آقای منوچهر صادر می نماید . منوچهر قبل از سپری شدن ۶ ماه مقرر در قانون چک می میرد . آقای مرتضی که بازمانده منحصر بفرد وی بوده پشت چک را پشت نویسی کرده و با امضای شبیه امضای پدر خود (منوچهر) تقاضا می کند وجه چک مزبور بحساب منوچهر واریز شود . چک بعلت کافی نبودن موجودی از طرف بانک برگشت می شود و گواهی عدم پرداخت چک صادر می گردد . آقای مرتضی در مهلت قانونی قای منصور را تحت تعقیب قرار می دهد موضوع در یکی از دادگاههای عمومی تهران مطرح میشود . آقای منصور (صادرکننده چک) در قبال دعوای کیفری مدعی جعل و استفاده از سند مجحول پشت نویسی چک میگردد اکنون آقای مرتضی به شما مراجعه کرده و تقاضا دارد وکالت وی را بپذیرید پاسخ دهید : ۱ - آیا وکالت آقای مرتضی را می پذیرید یا خیر در صورت پذیرش وکالت در قبال ادعای جعل و استفاده از سند مجحول پشت چک چه مدافعاتی بعمل می آورید . ۲ - اگر وکالت آقای مرتضی را نمی پذیرید دلائل عدم پذیرش آنرا بیان کنید . نمره ۶ سئوال حقوق جزای عمومی آقای انصاری در کشور فرانسه بعلت ارتکاب جعل سند مجحول سند عادی تحت تعقیب قرار گرفته و به یکسال زندان محکوم گردیده است . این حکم بمرحله قطعیت و اجرا رسیده است . بعد از پایان مدت محکومیت آقای انصاری به ایران می آید شاکی خصوصی به محض ورود به ایران وی را تحت تعقیب قرار می دهد پرونده هم اکنون در یکی از دادگاههای عمومی تهران تحت رسیدگی است و برای روز ۱۵/۱۱/۷۹ وقت رسیدگی تعیین گردیده است آقای انصاری به شما مراجعه کرده تقاضا می نماید وکالت وی را بپذیرید . در فرض صحت دلائل توجه اتهام پاسخ دهید . ۱ - آیا دفاع وی را در دادگاه عمومی تهران می پذیرید یا خیر در صورت پذیرش وکالت مدافعاتی که بعمل می آورید

ضمن لایحه ای بیان دارید . ۲ - در صورتیکه وکالت وی را نمی پذیرید دلائل عدم پذیرش را بیان کنید . نمره ۶ سئوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی آقایان علی کرم مرادی و احمد مرادی و علیرضا فرجی منفرد و علی اکبر فرجی منفرد به اتهام شرکت در نزاع جمعی منتهی به جرح و اخلال در نظم عمومی تحت تعقیب قرار گرفته اند . پرونده جهت رسیدگی به یکی از دادگاههای عمومی قم ارجاع شده است . دادگاه عمومی قم پس از رسیدگی به موضوع و تحقیق از متهمین به شرح زیر مبادرت به صدور رای است یکی از آقایان کارآموزان وکالت قم آن را بعنوان یکی از گزارش ها به کمیسیون کارآموزی ارائه داده است . رای دادگاه بدون هیچ تغییری به این شرح است : رای دادگاه با توجه به محتویان پرونده و گزارش ضابطان دادگستری و تحقیقات و بررسی های بعمل آمده و اظهارات طرفین پرونده و اقرار و اعتراف صریح متهمان در محضر دادگاه محترم و سایر قرائن و اوضاع و احوال پرونده اتهام آقایان اکبر فرجی منفرد فرزند اسدالله دائر به شرکت در نزاع جمعی منتهی به جرح و اخلال در نظم عمومی بنظر دادگاه ثابت و محرز و مسلم است به استناد دو ماده ۶۱۵ بند سه و ۶۱۸ (قانون مجازات اسلامی - تعزیرات) و با رعایت ماده ۳ بند ۲ قانون وصول برخی از درآمدهای دولت آقای اکبر فرجی منفرد به تحمل ۶ ماده زندان تعزیری باضافه ۶ ماه زندان تعزیری جمعاً یکسال زندان تعزیری و نواختن ۵۰ ضربه شلاق و آقای علی اکبر مرادی به تحمل ۶ ماه زندان تعزیری باضافه ۶ ماه زندان تعزیری جمعا یکسال زندان تعزیری و نواختن ۵۰ ضربه شلاق تعزیری محکوم می نماید . ضمناً آقای علیرضا فرجی منفرد فرزند اکبر بعلت اینکه اخلال در نظم عمومی و شرکت در نزاع جمعی ثابت نیست حکم برائت وی برائت وی صادر میشود پرونده نسبت به اتهام احمد مرادی مفتوح است . اینک با مطالعه رای دادگاه و در فرض دلائل اثبات جرم رای دادگاه را به نقد علمی درآورید و نظرات خود را پیرامون آن بیان دارید . اگر رای دادگاه را موافق قانون می دانید دلائل آن را بیان دارید و اگر بنظر شما رای دادگاه مخالف قانون است دلائل مخالف بودن آنرا بیان دارید . نمره ۸

۷۴ - اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا - ثبت و امور حسبی - ۱۳۷۹

امتحان ثبت و امور حسبی سوالات زیر را دقیقاً مورد بررسی قرار دهید و پاسخ هر سوال را قالب خود سوال و بطور اجمال بیان دارید از مطالب اضافی و غیرمربوط پرهیز کنید سوال اول - شخصی آشنا به تاجری که بحکم دادگاه ورشکسته و محجور گردیده مراجعه از او تقاضا نموده که به شخصی بدهکار است و از او تقاضا نموده که برای جلوگیری از اقدامات قانونی او ، یکباب خانه متعلق به فرزند صغیر و کبیر خود را برهن طلبکار قرار دهد و لذا تاجر ورشکسته ولایتاً از فرزند صغیر و وکالتاً از فرزند کبیر خود خانه ایندو فرزند را برهن طلبکار دوست خود گذارد ، که در اثر نپرداختن دیون او منجر بصدور اجرائیه شده است حال شما بعنوان مشاور حقوقی بیان دارید : اولاً : اقدام تاجر ورشکسته به رهینه گذاری ملک و ارزش اجرائیه صادره بر چه اعتباری استوار می باشد و استیفاء حقوق طلبکار اجرائی از اجرائیه مذکور قابل توجیه صحیح قانونی می باشد یا خیر ؟ (بارم : ۲ نمره) سوال دوم - سازمان کل ثبت اسناد و املاک فرم انتشار آگهی تقاضای ثبت را در منطقه ای اعلام نموده (ماده ۹) و متقاضیان مبادرت به تقاضای ثبت املاک خود می کنند از آنجائیکه یکی از عناصر مهم تقاضای ثبت (تصرف مالکانه) می باشد و این تصرف گاهی با ایرادات و موانع دیگر مواجه است تعیین و مشخص فرمائید که موانع و عوارض چنین (تصرف مالکانه) چیست چند مورد از عوارض تصرف را بیان دارید . (بارم : ۲ نمره) سوال سوم - دفترخانه اسناد رسمی برای چک سند بدهکاری شخصی از اداره اجرای ثبت استعلام بدهی و خسارات و هزینه های دیگر را نموده که در پاسخ استعلام اشتباهاً مبلغ بدهکاری بدهکار کمتر از مبلغ واقعی محاسبه و نتیجتاً دفترخانه سند را فسخ می نماید که بعد از چندی این اشتباه آشکار و مراتب مورد تعقیب و بررسی قرار میگیرد . حال شما بگوئید ثبت فسخ سند بدهکاری از جلمه چه نوع اسنادی است و رفع این اشتباه به چه صورت و در کدام مرجع قابل رسیدگی و حل می باشد . (بارم : ۶ نمره)

۷۵ – اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۹

“سئوالات حقوق تجارت اختبار مرداد ماه سال ۷۹” سئوال اول : شرکت تعاونی یکی از وزارتخانه ها در اجرای ... ... قانون شرکتهای تعاونی به یکی از کارمندان خود نمایندگی تفویض نموده تا در جلسات دادگاه شرکت کرده و مدافعات خود را از طرف شرکت بیان نماید . شما که به عنوان وکیل خوانده انتخاب شده اید در اولین جلسه دادگاه در این خصوص آیا ایراد قانونی نسبت به سمت نماینده مذکور دارید یا خیر ؟ اساس و مبانی استدلال خود را بیان کنید . سئوال دوم – دو نفر از مدیران شرکت سهامی خاص یک فقره چک در وجه شخصی صادر و به وی تسلیم می نمایند . در خلال این مدت مدیران شرکت مزبور استعفاء می دهند و مدیران جدید به ادعای آن که مدیران سابق اختیاری در صدور چک مزبور نداشته اند دستور عدم پرداخت وجه چک را به بانک محال علیه صادر می نمایند . دارنده چک به بانک محال علیه مراجعه می کند و به علت موصوف چک مذکور برگشت داده می شود . با عنایت به مراتب فوق ، وضع حقوقی دارنده چک ، امضاء کنندگان آن و مدیران جدید که دستور عدم پرداخت داده اند را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید . سئوال سوم – هیئت موسس شرکت در شرف تاسیس “الف” (سهامی عام) اظهار نامه موضوع ماده ... . . لایحه اصلح قانون تجارت مصوب اسفند ماه ۱۳۴۷ را در تاریخ ۱/۲/۱۳۷۵ تنظیم و همراه مدارک و مستندات لازم جهت انجام تشریفات بعدی به اداره ثبت شرکتها تسلیم می نمایند (تاریخ ثبت اظهارنامه در دفتر ثبت شرکتها ۱/۲/۱۳۷۵ می باشد) با توجه به اطاله تشریفات پذیره نویسی یک نفر از موسسین و تعدادی از پذیره نویسان در تاریخ ۱/۸/۱۳۷۵ با مراجعه به اداره ثبت شرکتها درخواست صدور گواهی موضوع ماده ... را به منظور استرداد وجوه نقد و غیرنقد واریز به حساب شرکت در شرف تاسیس “الف” را می نمایند که گواهی در این رابطه صادر و تسلیم می گردد . در تاریخ ۱/۹/۷۵ مجمع عمومی موسس شرکت یاد شده تشکیل می شود و طبق مقررات ضمن تائید تخصیص سهام ، اساس نامه شرکت را تصویب و مدیران . . . را تعیین می نماید . چگونگی وضعیت حقوقی شرکت و روابط اشخاص ذینفع در حالات مختلف با توجه به توضیحات فوق ، مسائل مطروحه و احتمالی را بررسی و مستدلاً بیان نمائید . سئوال چهارم – محدودیت شریک در شرکت تضامنی را براساس قانون تجارت به تفصیل شرح دهید . « موفق باشید »

۷۶ – اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۹

“سوالات آئین دادرسی مدنی اختبار مرداد ماه سال ۷۹” وقت : یکساعت و نیم سوال اول – آقای حسین آزاد یکدستگاه آپارتمان ملکی خود را با مبایعه نامه عادی به آقای اکبر رازی منتقل می نماید ، آقای اکبر رازی طبق سند عادی مورد معامله را به علی خوش گفتار واگذار می کند شخص اخیر به شما مراجعه اظهار میدارد قصد دارد وکالت تنظیم سند رسمی انتقال آنرا به شما تفوریض نماید حال پاسخ دهید که دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال آنرا به شما تفوریض نماید حال پاسخ دهید که دعوی الزام به تنظیم سند رسمی انتقال آپارتمان موصوف را علیه چه کسی باید طرح کنید ؟ آیا علیه طرف قرارداد ؟ علیه مالک یعنی فروشنده اولیه – یا علیه هر دو نفر آنها ؟ (۵ نمره) سوال دوم – آقای حسن اکبری بموجب سند عادی یک باب مغازه ای را از آقای رضا فرازی برای خواربارفروشی اجاره مینماید مستاجر اقدام به طرح دعوی الزام موجر به حضور در دفتر اسناد رسمی و تنظیم سند رسمی اجاره را در دادگاه مطرح مینماید دادگاه پس از رسیدگی حکم محکومیت خوانده را به تنظیم سند رسمی اجاره صادر و این حکم بمرحله قطعیت میرسد . متعاقباً موجر تقاضای تخلیه عین مستاجره را مطرح مینماید حالیه رسیدگی به دعوی تخلیه عین مستاجره را از ناحیه موجر چه قبل از درخواست صدور اجرائیه نسبت به دادنامه تنظیم سند رسمی اجاره و چه بعد از آن را مشروحاً در صور مختلفه بیان کنید . (۵ نمره) سوال سوم – مالک یکدستگاه آپارتمان در دادگاه علیه مستاجر خود دعوی تخلیه مطرح می کند پس

از صـدور رای غیابی محکوم علیه از این رای تقاضای تجدیـدنظر در دادگاه اسـتان می نمایـد دادگاه تجدیـدنظر اسـتان درخواسـت مـذکور را واخواهی تلقی و به دادگـاه عمومی بـدوی اعـاده می نمایـد در صورت اخیر تکلیف دادگاه عمومی چیست ؟ آیا دادگاه مـذکور مکلف به تبعیت از نظر دادگـاه تجدیـدنظر اسـتان است یا خیر ؟ نظر خود را مسـتدلاً بیان کنیـد . (۵ نمره) سوال چهـارم - شخصـی دو دسـتگاه آپارتمـان را از مالـک آن یکی بمنظور سـکونت خود و دیگری برای محل کسب کار اجاره مینمایـد در غیاب مسـتاجر دو نفر آپارتمان های مذکور را متصـرف میشوند بنظر شـما بمسـتاجر میتواند علیه متصـرفین مذکور دعوی خلع ید غاصـبانه مطرح کند یا خیر نظرات خود را مستدلاً و مشروحاً بیان کنید . (۵ نمره)

۷۷ – اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۹

اختبار حقوق جزای خصوصـی و اختصاصی مرداد ماه ۱۳۷۹ کـانون وکلای دادگستری وقت : ۲ ساعت سئوال یک - حقوق جزای عمومی فردی به اتهـام دایر کردن مرکز فساد تحت پیگرد قرار گرفته است . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و با توجه به اقرار و اعتراف متهم و سایر داخل اقامه شـده اتهام وی را منطبق با بنـد الف ماده ۶۳۹ قانون مجازات اسـلامی (تعزیرات) می داند . لکن از آنجا که متهم جوان و فاقد سوء پیشـینه کیفری است به اسـتناد ماده ۲۲ قانون مجازات اسـلامی وی را مستحق ارفاق دانسته و به ۱۱ ماه زندان محکوم می نماید . افزون بر این به استناد ماده ۱۹ قانون مجازات اسلامی بعنوان تتمیم حکم تعزیری وی را به مدت سه مـاه اقـامت اجبـاری در یکی از شهرسـتان هـا محکـوم می نمایـد . این حکم به محکوم علیه ابلاـغ می شود . وی در مـدت مقرر قانونی به شـما مراجعه گردد و تقاضا می کنـد با قبول وکالت وی در مقام تجدیـدنظر خواهی برآئیـد . اکنون با مطالعه دادنامه و در فرض توجه اتهام لایحه تجدیدنظر خواهی خود را پیرامون رای محکومیت موکل خود تنظیم نمائید . نمره (۵) سؤال دوم - حقوق جزای عمـومی آقـای حسـین بـه اتهـام جیب بری در دادگـاه عمـومی قم تحت تعقیب قرار می گیرد اقـدامات اولیه به عمـل میایـد و سرانجام شـعبه ۲۵ دادگـاه عمـومی رای خـود را به شـرح زیر صـادر می نمایـد که یکی از آقایـان کـارآموز وکـالت متن رای را در گزارش خود آورده است متن رای دادگاه به شـرح زیر است : در خصـصو اتهام آقای حسین به اتهام یک فقره جیب بری با توجه به گزارش پاسگاه انتظامی شماره ۹ قم و شـکایت شاکی و اقاریر متهم به استناد ماده ۶۵۷ قانون مجازات اسـلامی و با رعایت ماده ۲۲ قـانون فوق به لحاظ نـدامت وی به ۳ مـاه حبس تعزیری بـا احتسـاب ایام بازداشت و ۳۰ ضـربه شـلاق محکوم می نماید اینک متهم پرونده به شـما مراجعه کرده و از شما تقاضا می کند که در فرصت قانونی نسبت به درخواست تجدیدنظر وی اقدام نمایند در فرض صحت دلائل دادگاه پاسخ دهید . آیا وکالت وی را در مرحله تجدیدنظر می پذیرید یا نه ؟ در صورتی که جواب مثبت است لایحه تجدیـدنظر می پذیرنـد یـا نه ؟ در صـورتی که جـواب مثبت است لاـیحه تجدیـدنظر خـواهی خود را تنظیم نمائیـد و در صورتی که وکالت وی را بنا به دلائلی نمی پذیریـد دلائل عدم پذیرش وکالت را بیان نمائید . نمره (۵) سؤال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصـی آقای حسن وسـیله آقای محسن مورد سوء قصد (ترور) قرار می گیرد . این عمل با اسـلحه گرم صورت می پذیرد مبنی علیه مدتی بحال اغما بسـر برده سـرانجام بهبود می یابد . در این ارتباط آقای محسن به عنوان مباشرت در ترور به اتفاق دو نفر دیگر زیر عنوان معاونت در ترور تحت تعقیب قرار می گیرند . دادگاه انقلاب اسلامی مرکز به موضوع رسیدگی کرده و سرانجام مبادرت به اصـدار رای می نماید . خلاصه رای محکومیت و نوع اتهام سه نفر به شـرح زیر است : ۱ - متهم به ردیف اول به اتهام اقدام علیه امنیت کشور از طریق مباشـرت به ترور به ۱۵ سال حبس در زنـدان اصـفهان محکومیت می یابد . ۲ - متهمـان ردیف دوم و سوم به اتهـام اقـدام علیـه امنیـت کشـور از طریـق معـاونت در ترور به ترتیب به ۱۰ سـال حبس در زنـدان شـیراز و ۷ سال زنـدان در زنـدان کرمانشاه محکومیت یافته اند . مواد اسـتنادی برای سه نفر مواد ۱۸۳ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۳ قانون مجازات اسلامی می باشند . افزون بر این دادرس دادگاه به میزان تاثیر اقـدام هر کدام از آن سه نفر در حصول جرم و با عنایت به اینکه آزادی آنان در مراوده با

دیگران موجب مفسده است به استناد فتواهای فقهای عظام در این مورد و استنباط از مفهوم ماده ۱۹۳ قانون مجازات اسلامی حبس بدل از تبعید تعیین شده است . اینک با ملاحظه رای دادگاه و در فرض اثبات دلائل وقوع جرم به پرسش های زیر پاسخ دهید : ۱) محکومیت ۱۵ و ۱۰ و ۷ سال زندان از کدام یک از مواد استنادی دادگاه استنباط می شود ؟ ۲) اتهام متهمین ردیف دوم و سوم معاونت در ترور قید شده ولی به ماده معاونت در رای دادگاه اشاره نشده است نظر شما در این باره چیست در فرض معاونت باید به کدام یک از مواد قانونی استناد نمود ؟ ۳) اتهام متهمان در متن رای اقدام علیه امنیت ذکر شده ولی به مواد محاربه و افساد فی الارض استناد شده است نظر شما در این بار چیست ؟ ۴) حبس بدل از تبعید چه تعنوانی در قانون مجازات اسلامی دارد . بنظر شما بکار بردن چنین عنوانی درست است یا نه ؟ هر نظری که در این باره دارید بیان نمائید . نمره (۱۰)

۷۸ – اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۹

سوالات حقوق مدنی اختبار مرداد ماه ۷۹ کارآموزان وکالت دادگستری مرکز سوال اول – شخصی در تاریخ ۱ر۲ر۷۸ اتومبیل خود را با سند عادی بمبلغ ۱۰ میلیون تومان فروخته است . خریدار بابت قسمتی از ثمن معامله دو فقره چک به سررسیدهای ۱ر۹ر۷۸ و ۱ر۱۰ر۷۸ هر یک بمبلغ ۵ر۲ میلیون تومان برای وصول به فروشنده تسلیم و تعهد کرده بقیه ثمن را همزمان با تنظیم سند قطعی انتقال در دفترخانه اسناد رسمی بفروشنده بپردازد . در ضمن این مبایعه طرفین شرط کرده اند عدم پرداخت وجه هر یک از چکهای مزبور در سر رسید مقرر بخودی خود موجب فسخ معامله و اعاده مالکیت فروشنده نسبت به اتومبیل میباشد . اولین چک طبق گواهی بانک محال علیه قابل پرداخت نبوده است . فروشنده برای دریافت وجه چک دوم نیز ببانک مراجعه و گواهی عدم پرداخت آن نیز صادر گردیده است . فروشنده از طریق دایره اجرای ثبت برای وصول وجه چکهای فوق اقدام نموده و که در جریان ادامه عملیات اجرائی است . خریدار خواهان الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال اتومبیل و حاضر بپرداخت تمام ثمن میباشد . فروشنده حاضر به انتقال اتومبیل نیست و معامله را منفسخ میداند . دعوای هر یک را که قابل پیشرفت و قانونی میدانید بپذیرید و دادخواستی کامل و توام با استدلال در حفظ حق موکل خود تنظیم نمائید . بارم ۷ سوال دوم – مالک خانه ای بدون اینکه خانه خود را فروخته باشد طبق سند رسمی به دیگری وکالت میدهد که خانه او را بفروشد . در سند وکالت تصریح میشود که موکل ضمن عقد خارج لازم حق عزل وکیل و ضم امین و وکیل دیگر را از خود سلب نموده است . از آنجا که مالک سپس خانه خود را با تنظیم مبایعه نامه عادی فروخته است و بیم آن دارد که وکیل او با استفاده از وکالتنامه خانه را بفروشد از شما میخواهد با طرح دعوای متناسب موجبات قانونی فسخ وکالتنامه را فراهم آورید . بمنظور اجابت خواسته نامبرده دادخواستی کامل و مستدل بنویسید . بارم ۶ سوال سوم – دو نفر هر یک سه دانگ مشاع ساختمانی را برای آزمایشگاه تشخیص طبی طبق قانون روابط موجر و مستاجر مصوب ۱۳۵۶ با سلب حق انتقال عین مستاجر به غیر اجاره کرده اند . پس از انقضای مدت اجاره یکی از مستاجران بدون موافقت مالک سهم خود را به مستاجر دیگر واگذار میکند . مستاجری که اینک ششدانگ ساختمان در تصرف اوست تغییراتی به شرح زیر در آن ایجاد میکند : ۱ – تبدیل دو اطاق از اطاقهای ساختمان به سالن ۲ – احداث ظرفشوئی در داخل اطاقهای دیگر و در نتیجه تغییر مسیر لوله کشی و ایجاد فاضلاب برای ظرفشوئیها و گرفتن انشعاب آب سرد از محل واقع در داخل تاسیسات ساختمان غیر از محل اول ۳ – اضافه کردن یک سرویس اضافی برای مشتریان خود که همه این اقدامات بدون موافقت مالک صورت گرفته است . هر گاه شما وکالت مالک را برای تخلیه مورد اجاره می پذیرید استدلال شما در طرح دعوی چیست و اگر دعوای مالک را قابل پیشرفت نمیدانید برای انصراف او از طرح دعوی چگونه استدلال می نمائید . بارم ۵ سوال چهارم – دوشیزه ای بدفتر کار شما مراجه اظهارنامه ای را ارائه میکند که در متن آن از زوج خود که تاکنون با او همبستر نشده و هنوز دوشیزه است . اولاً ـ پرداخت تمام مهریه خود را که طبق سند رسمی ازدواج عندالمطالبه است از زوج تقاضا کرده است و توضیح داده تا زمانی که مهریه او پرداخت

نشده حاضر به تمکین از زوج خود نیست . ثانیً با وجود عدم تمکین ، نفقه ایام گذشته را نیز از او مطالبه کرده است . زوج در ستون مقابل پاسخ داده است تا تمکین زوجه ش حاضر بپرداخت مهریه و نفقه به او نیست . کدامیک از زوجین را ذیحق میدانید و چرا ؟ بارم ۲

۷۹ – اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۹

حقوق تجارت ۲۹/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر پاسخ دهید : سئوال ۱ – عده ای از طلبکاران ورشکسته علیه مدیر تصفیه اقامه دعوی نموده اند . در نتیجه حکم بر محکومیت مدیر تصفیه بر پرداخت اصل خواسته و خسارات صدور یافته ، اجرائیه نیز صادر گردیده است در این صورت آیا : قبل از تصفیه کامل امور ورشکستگی بوسیله مدیر تصفیه اجرای دادگستری میتواند وجوهی را که ورشکسته در صندوق دادگستری دارد بابت عشریه اجرائی برداشت نموده به حساب درآمد عمومی واریز نماید و آیا اجرای دادگستری میتواند در ازاء طلب چند نفر از طلبکاران که حکم دادگاه را در دست دارند قبل از تصفیه ، اموال ورشکسته را بفروش رسانده طلب چند نفر طلبکار مذکور در فوق را بدهد و آیا صدور قرار تامین خواسته و اجرای آن به نفع چند نفر طلبکار صحیح است ؟ سئوال ۲ – امضاء شخص ثالث در ظهر سفته بدون درج مطلبی چه نوع تعهدی برای امضاء کننده در قبال دارنده سفته ایجاد میکند ذینفع تحت چه عنوان میتواند شخص مزبور را طرف دعوی قرار دهد و آیا لازمه دعوی علیه نامبرده ترک دعوی علیه امضاء کننده سفته است یا خیر ؟ سئوال ۳ – مدیرعامل شرکت سهامی خاص به دفتر شما مراجعه و امر تبدیل شرکت سهامی خاص را به شرکت سهامی عام به شما واگذار می نماید شرایط و گردش کار را بطور مشروح بنویسید . سئوال ۴ – آیا طلبکار از شرکت تضامنی می تواند ضمن درخواست صدور حکم ورشکستگی شرکت ، حکم ورشکستگی شخصی شرکاء را نیز از دادگاه درخواست نماید یا خیر ؟

۸۰ – اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۹

« سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری » « مورخ ۲۳ فروردین ماه ۱۳۷۹ » به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال اول – در اسفند ماه سال هفتاد و هشت شخصی باتهام جعل و استفاده از سند مجعول در دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب قرار میگیرد ، متهم پنج نفر از وکلای دادگستری را برای دفاع از خود انتخاب و به دادگاه معرفی مینماید . رئیس دادگاه به متهم اعلام داشته از بین پنج وکیل معرفی شده فقط سه نفر را به انتخاب متهم می پذیرد و دو وکیل دیگر حق دفاع ندارند . در این وضعیت شما بعنوان احد از وکلای متهم چه عکس العملی نشان میدهید ؟ آیا اظهار نظر ریاست دادگاه را می پذیرید یا خیر ؟ در هر صورت دلیل خود را با ذکر مستند قانونی مشروحاً بیان نمائید ؟ بارم ۲ نمره سئوال دوم – یکی از شعب دادگاه عمومی تهران شخصی را باتهام بزه صدور چک بلامحل به شش ماه زندان محکوم مینماید . محکوم علیه چهارده روز پس از ابلاغ واقعی حکم رضایت شاکی را جلب و با ارائه رضایت نامه کتبی شاکی از شما تقاضا مینماید وکالت وی را قبول و اقدامات لازمه قانونی را معمول دارید . حالیه شما بعنوان وکیل محکوم علیه به سئوالات زیر مشروحا پاسخ دهید . الف – به کدامیک از مراجع زیر مراجعه میکنید و به چه دلیل ؟ ۱ – دادگاه بدوی ۲ – دادگاه تجدید نظر ۳ – اجرای احکام ب – چه اقدام قانونی انجام داده و چه درخواست یا تقاضائی مینمایید ؟ و تصمیم دادگاه چه خواهد بود ؟ بارم ۵ نمره سئوال سوم – شخصی باتهام سرقت تعزیری در شعبه ۲۰۰ دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب قرار گرفته ، دادگاه به موضوع رسیدگی و حکم به محکومیت وی را صادر مینماید . از آنجا که محکوم علیه با خودروی مسروقه متعلق به غیر اقدام به سرقت کرده بود ضمن همان دادنامه دستور ضبط خودرو را نیز صادر نموده است ، دادنامه به محکوم علیه ابلاغ و مهلت تجدیدنظر خواهی وی نیز سپری گریده است . بعد از مدتی مالك خودرو

پیدا شده و باستناد سندمالکیت رسمی خواهان استرداد خورود ظبط شده میگردد واز شما تقاضا دارد در مقام احقاق حق وی وکالت ایشان را پذیرا شده و اقدامات قانونی را معمول دارید . در این وضعیت پاسخ دهید ؟ الف – عنوان تقاضای شما چه خواهد بود ؟ ب – مرجع صالح برای مراجعه و تقدیم درخواست کدام دادگاه است و ماده یا مواد استنادی شما چیست ؟ بارم ۳ سوال چهارم – شخص مسافری از کشور ایتالیا پرواز نموده در هواپیما و در حین عبور از فضای ایران بوسیله ضربه چاقوی یکی از اتباع کشور آلمان مجروح میشود . مجروح پس از ورود هواپیما در فروگاه کشور پاکستان به بیمارستان منتقل و در آن بیمارستان فوت مینماید . متهم از کشور پاکستان فرار و وارد مرز ایران شده که بلافاصله دستگیر میگردد . دولت آلمان تقاضای استرداد متهم را از ایران مینماید . حالیه پاسخ دهید مرجع قضائی کدامیک از کشورهای (ایتالیا – آلمان – پاکستان - ایران) حق تعقیب و محاکمه متهم را دارند ؟ دلایل خود را مشروحا بیان و ماده یا مواد قانونی استنادی خود را نیز اعلام دارید ؟ بارم ۴ نمره سوال پنجم– شخصی باتهام صادر کردن چک بلامحل به مبلغ پنجاه میلیون ریال تحت تعقیب قرار گرفته شاکی دادخواست ضرر و زیان نیز بموقع تقدیم نموده است . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و متهم را به شش ماه حبس تعزیری و مبلغی هم بابت جزای نقدی و پنجاه میلیون ریال بابت ضرر و زیان ناشی از جرم با احتساب خسارات قانونی محکوم نموده است . محکوم علیه در دادگاه حضور داشته و از خود دفاع کرده ، حکم محکومیت به محکوم علیه ابلاغ نامبرده در مهلت مقرره بشما مراجعه و از شما درخواس دارد نسبت به تجید نظر خواهی وی از نظر حقوقی و کیفری اقدام نمائید . حالیه شما پاسخ دهید ، الف - مرجع تجدیدنظر خواهی شما کجاست ؟ مستند و ماده قانونی استنادی شما چیست ؟ ب – تکلیف هزینه دادرسی چه میشود و موکل شما بر چه اساس و میزان باید هزینه دادرسی را پرداخت کند ؟ بارم ۵ نمره

۸۱ – اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۹

سئوالات اختبار کتبی حقوق جزای عمومی و اختصاصی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۳/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال حقوق جزای عمومی ۱ - آقای عبداله به اتهام عمل منافی عفت غیر از زنا تحت تعقیب قرار میگیرد دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و عمل متهم را منطبق با ماده ۶۳۷ قانون مجازات (تعزیرات) دانسته است لکن با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی مجازات شلاق مندرج در ماده مذکور را به چهار ماه زندان تبدیل نموده است . آقای عبداله در مهلت مقرر قانونی بعلت عدم رضایت از این تبدیل به شما مراجعه کرده تقاضا مینماید به وکالت از طرف وی در مقام تجدیدنظر خواهی برآئید پاسخ دهید وکالت وی را می پذیرید یا خیر ؟ در صورتیکه وکالت وی را می پذیرید لایحه تجدید نظرخواهی را تنظیم نمائید و در صورتیکه وکالت وی را نمی پذیرید دلایل عدم پذیرش وکالت را اعلام دارید . فرض مسئله بر این پایه استوار است که دلائل توجه اتهام محرز است . سئوال حقوق جزای اختصاصی ۲ - آقای هوشنگ ، یک برگ چک متعلق به محمد را در اختیار داشته و با امضای ذیل چک و نوشتن مبلغی در آن چک مزبور را ثمن معامله به آقای پرویز میدهد . آقای پرویز چک مزبور را جهت وصول به بانک ارائه میدهد که منجر به صدور گواهی عدم پرداخت چک به علت عدم تطبیق امضای چک با امضای صاحب حساب میگردد . آقای پرویز به شما مراجعه کرده و به عنوان مشاور حقوقی خود از شما می پرسد که عمل مذکور بر کدام عنوانهای جزائی قابل انطباق است شما با مطالعه موضوع جواب آقای پرویز را بدهید و اگر به موادی از قانون اشاره مینمائید آن را نیز ذکر کنید . ۳ - سئوال مهترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی شخصی در حین رانندگی مرتکب بزه نقص عضو غیرعمدی دیگری گردیده است . شاکی پرونده متهم را تعقیب کرده و موضوع در دادگاه عمومی شیراز تحت رسیدگی قرار گرفته است . متهم پرونده ارتکاب نقص عضو غیرعمدی شاکی را قبول دارد لکن مدعی است که وی شاکی (مصدوم) را به بیمارستان رسانده و به مداوای وی اقدام نموده است . وی دلایل پرداخت هزینه های انجام شده را نیز به پیوست پرونده کرده است . متهم از دادگاه

تقاضـا کرده که در صورت محکومیت وی به پرداخت دیه مبـالغی که صـرف درمـان شـاکی شـده از دیه کسـر نمایـد ، دادگاه این تقاضا را مورد پـذیرش قرار نـداده و وی را به پرداخت یک دیه کامل محکوم کرده است . پاسخ دهید عمل دادگاه طبق قانون بوده است یا خیر ؟ نظرات خود را پیرامون موضوع نفیا "یا اثباتاً بیان دارید . سـئوال مشترك حقوق جزای عمومی و اختصاصـی شخصـی باتهام سـرقت موتور سیکلت در شعبه دوم دادگاه عمومی شهرستان قم تحت پیگرد قرار گرفته ، دادگاه مذکور به موضوع رسیدگی و سـرانجام متهم را محکوم کرده ، عین رای دادگاه با حذف نام متهم و شاکی که وسـیله یکی از کارآموزان وکالت تهیه و گزارش شده است بشرح زیر است . رای دادگاه - در خصوص اتهام آقای ... . فرزند . . . . مبنی بر یك فقره سرقت موتور سیکلت موضوع شکایت شاکی خصوص آقای . . . با توجه به محتویات پرونـده و گزارش مامورین و نحوه دسـتگیری متهم و شـکایت اولیه شاکی و کشف موتور سـیکلت مسـروقه از متهم و اقاریر صـریح متهم بر کلیه مراحل تحقیق و در محضر دادگاه همراه با مدافعات غیرموجه و بلااثر وی و سـایر قرائن و امـارات موجود بزهکـاری متهم محرز و مسـلم است بنابراین دادگاه از جهت جنبه خصوصـی با عنایت به اعلام گذشت شاکی باسـتناد تبصره ۱ ذیل ماده ۸ قـانون آئین دادرسـی کیفری رای بر موقوفی تعقیب متهم صـادر و اعلام میگردد موضوع ماده ۶۶۷ قـانون مجـازات اسـلامی منتفی است و از جنبه عمومی بزه بـا انطبـاق عمـل متهم به مواد ۱۹۷ و ۶۶۱ و بـا رعایت تبصره ذیل ماده ۱۸ همگی از قانون مجازات اسلامی و ماده ۴۸۷ از قانون آئین دادرسی کیفری وی را به تحمل ۴ ماه حبس تعزیری با رعایت بند اول ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی و با احتساب ایام بازداشت قبلی تخفیفاً بعلاوه به تحمل ۳۰ ضربه شلاق تعزیری در محیط زندان محکوم مینماید . شما با ملاحظه رای دادگاه ان را به نقد علمی و حقوقی درآورید و پیرامون آن هر نظری دارید اعلام نمائید . از آنجا که در متن رای به تبصـره ۲ ذیل ماده ۸ قانون آئین دادرسـی کیفری و ۴۸۷ همان قانون اشاره شـده عین مواد مرقوم جهت سهولت مراجعه نوشته میشود . تبصره ۲ ماده ۸ "در مورد جرم های مذکور در ماده ۲۷۷ قانون کیفر عمومی و سایر جرائم قابل گذشت و جرم های زیر تعقیب جزائی جز با شـکایت شاکی خصوصی شروع نمیشود و در صورت گذشت و تعقیب یا اجرای حکم موقوف میگردد . ماده ۴۸۷ "مدتی که محکوم علیه قبل از اجرای حکم زندانی بوده باید جز مدت محکومیت او احتساب شود .

۸۲ - اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا - حقوق مدنی - ۱۳۷۹

حقوق مدنی ۱۹/۱/۱۳۷۹ به سـئوالات زیر مسـتدلاً پاسخ دهید سـئوال اول "خریدار مبایعه نامه ای که متن آن بشرح زیر است " . . . فروشـنده . . . خریـدار . . . مورد معامله پنـج هزار مترمربع از یک قطعه زمین مزروعی به مساحت بیست و پنج هزار متر مربع بشـماره تفکیکی ۷۵۳ از پلاك ثبتی شـماره واقع در قریه که سـند مالکیت آن بنام فروشـنده صادر شـده است و قطعه فوق به رویت خریدار رسیده و از اوصاف آن مطلع است . طرفین توافق نمودند که مهندسی مرضی الطرفین انتخاب تا کروکی ۵۰۰۰/ مترمربع مورد معامله را در محل مشخص ، سپس به تصرف خریدار داده شود . . . " دادخواستی به خواسته الزام فروشنده به تنظیم سند رسمی انتقال مورد معامله بنام خود تقدیم نموده و فروشنده نیز متقابلاً و با توجه به اینکه از انتخاب مهندس مرضی الطرفین امتناع کرده و مبایعه را باطل میداند دادخواستی بخواسته اعلام بطلان مبایعه نامه مزبور تقدیم نموده است . دادگاه پس از رسیدگی ضمن رد دعوای تقابل حکم بر الزام فروشـنده به تنظیم سـند رسـمی انتقال مورد معامله به نفع خریدار صادر نموده است حکم صادره بعلت اعتراض فروشـنده در مرجع تجدیدنظر مطرح سات . شما وکالت کدامیک از طرفین را بعهده میگیرید ؟ استدلال خود را در توجیه حقانیت موکل خویش بیان نمائید . حداکثر بیست سـطر بارم ۷ نمره سـئوال دوم "زنی چهـار ماه پس از عقـد ازدواج وضع حمل میکنـد و طفل را متعلق به شوهر خود میدانـد و مـدعی است قبل از نکاح نیز با او همبستر بوده ولی زوج انتساب طفل را به خود انکار و ثابت میکنـد که زوجه قبـل از ازدواج بـا مرد دیگری نیز بطور نامشـروع همبستر شـده است . مرکز پزشـکی قـانونی با وجود چنـدین بار آزمایش خون ، در مورد تعلق طفـل به یکی از آنهـا اظهـار نظر قطعی نکرده است ، دادگـاه بـا توجه به امتنـاع زوج از نفی ولـد در مهلت مقرر قانونی ،

بموجب حکم صادره طفل را ملحق به زوج اعلام میکند . در مورد مطابقت حکم مزبور با قانون و یا عدم صحت رای صادره نظر خود را مستدلاً بیان کنید . حداکثر ۱۵ سطر بارم ۱ نمره سئوال سوم "شخصی که ورثه منحصر بفرد او عبارتند از سه پسر ، در وصیت نامه معتبری که از خود باقی گذارده ، سه خانه ای را که منحصراً ماترک اوست بین فرزندان خود تقسیم و هر خانه را به یکی از آنان اختصاص و در زمان حیات خود به تصرف ایشان نیز داده است بدون اینکه قبل از فوت خانه ها را به آنان تملیک کند . بعلت وقوع زلزله همزمان پدر فوت و یکی از خانه ها خراب میشود . فرزندی که خانه اختصاصی او ویران شده ، تقسیم مذکور در وصیتنامه را قبول نمیکند و تقاضا دارد که با توجه به خراب شدن یکی از خانه ها و نقصان قیمت آن ، هر ۳ خانه به تساوی بین او و برادرانش از طریق مقام قضائی تقسیم گردد . با فرض اینکه هر سه خانه قبل از وقوع زلزله از حیث قیمت کاملاً یکسان وبده ، بنظر شما خواسته او قانونی است یا خیر ؟ هر پاسخی که دارید در جهت اثبات عقیده خود استلال نمائید حداکثر ۲۰ سطر بارم ۷ نمره

۸۳ – اختبار بهمن ۱۳۷۹ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۹

اختبار درس حقوق تجارت جمعه ۱۴/۱۱/۱۳۷۹ به چهار سوال زیر مستدلاً پاسخ دهید . وقت یک و نیم ساعت سوال اول : شرکت سهامی خاص الف با رای مجمع عمومی فوق العاده شرکت ، منحل می شود و مدیران شرکت امر تصفیه را به عهده می گیرند . عده ای از طلبکاران شرکت با مراجعه به مدیران تصفیه موفق نمی شوند مطالبات خود را وصول کنند ، تنها چاره را در این می بینند که دادخواستی علیه آنان به دادگاه صلاحیتدار تقدیم نمایند و تقاضا کنند که حکم ورشکستگی شرکت صادر گردد . مستدلاً توضیح دهید دادگاه چه حکمی در خصوص این دعوی صادر خواهد کرد . (بارم : ۵ نمره) سوال دوم : هر گاه تاجری در دعوی مطروحه به دفتر تاجر دیگر برای اثبات موضوعی از قبیل پرداخت و یا اقرار به دریافت استناد کند ، تاجر اخیر ملزم به ابراز دفتر استنادی در دادگاه می باشد . اما اگر خوانده منکر مدیونیت خود گردد آیا می تواند به دفاتر بازرگانی تاجر خواهان استناد کند ؟ و آیا دادگاه مکلف است خواهان را ملزم به ارائه دفاتر بازرگانی مزبور نماید یا خیر ؟ پاسخ خود را مشروحاً و مستدلاً بیان نمائید . (بارم : ۵ نمره) سوال سوم : یک شرکت سهامی خاص به دلیل عدم توانائی در پرداخت بدهی خود اعلام توقف نمود . هیات بردین از مدیرعامل به عنوان خیانت در امانت به دادگاههای عمومی شکایت کرد که نامبرده طبق صورتجلسه هیات مدیره فقط تا سقف معینی حق هزینه کردن داشته است اما او بیش از این مقدار معامله کرده و خود نیز در این معاملات بطور غیرمستقیم سهیم بوده است . در نیتجه این معاملات شرکت متضرر و در نتیجه ورشکسته اعلام شده است . بنابراین عمل مدیرعامل خیانت در امانت و ورشکستگی به تقلب می باشد . مدیرعامل دفاع می کند که هیات مدیره کلیه معاملات او را تصویب کرده است . نظر حقوقی شما به عنوان وکیل شرکت در خصوص تقصیر مدیرعامل یا مدیران شرکت چیست ؟ این قضیه چه راه حل حقوقی دارد و مشمول چه ماده از قانون تجارت و همچنین قانون مجازات اسلامی است ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال چهارم : آقای الف مدیرعامل و عضو هیات مدیره شرکت "ب" (سهامی عام) به استناد تصمیم هیات مدیره شرکت مبنی بر "تهیه و تامین دوازده قلم کالای موردنیاز شرکت طبق ضوابط مربوطه" اقدام به تنظیم قرارداد با موسسه "ج" نماینده انحصاری تولیدکنندگان کالای مزبور می نماید . بهای هر قلم کالاـ یک میلیارد ریال در متن قرارداد ، مورد توافق طرفین قرار گرفته است . بموجب آئین نامه مالی و معاملاتی شرکت ، معاملات زائد برده میلیارد ریال بایستی پس از اخذ مجوز از مجمع عمومی انجام شود . در نتیجه نقل و انتقال سهام شرکت و تغییر مدیران ، مدیر عامل جدید شرکت به ادعای تخلف مدیریت سابق ، از ایفای تعهدات موضوع قرارداد امتناع و شرکت را برای الذمه اعلام می نماید . با توجه به فروض فوق و مقررات حاکم بر شرکتهای سهامی در رابطه با موارد زیر بطور مستدل پاسخ دهید . ۱ – آیا قرار تنظیمی معتبر است ؟ ۲ – حقوق و مسئولیت قراردادی موسسه "ج" . ۳ – حقوق و مسئولیت قراردادی شرکت "ب" ، مدیرعامل سابق و هیات مدیره شرکت . (بارم : ۵ نمره)

۸۴ – اختبار فروردین ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۹

سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت مورخ ۱۹/۱/۱۳۷۹ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید سئوال اول – آقای جعفری دادخواستی بخواسته مبلغ ده میلیون ریال باستناد یکبرگ سفته که متعهد آن آقای رضوانی است به دادگاه عمومی تهران تقدیم مینماید . دادگاه به موضوع رسیدگی و آقای رضوانی را به پرداخت مبلغ خواسته با خسارات قانونی محکوم مینماید . در اثر تجدید نظرخواهی آقای رضوانی شعبه پنج دادگاه تجدید نظر استان مرکز رای دادگاه بدوی را مورد تایید قرار میدهد . آقای رضوانی بعداً متوجه میشود که سفته مذکور مجعول بوده و بی جهت محکوم گردیده ، وی به دادگاه عمومی تهران مراجعه با ادعای جعل امضاء سفته تقاضای تعقیب آقای جعفری را مینماید . دادگاه به موضوع جعل رسیدگی و سرانجام آقای جعفری را باتهام جعل سند عادی محکوم به زندان مینماید . این رای در اثر تجدیدنظر خواهی آقای جعفری در شعبه دهم دادگاه تجدیدنظر استان مرکز مورد تایید قرار میگیرد ، آقای رضوانی با در دست داشتن حکم قطعی محکومیت آقای جعفری بشما مراجعه تقاضای احقاق حق خود را که در اثر محکومیت حقوقی حاصل شده مینماید . در این وضعیت شما وکالت وی را می پذیرید یا خیر ؟ در صورت عدم قبول وکالت ، دلایل عدم پذیرش را با ذکر مواد و مستندات قانونی بیان ، در صورتی که وکالت وی را می پذیرید پاسخ دهید چه اقدامی در جهت احقاق حق وی انجام داده و به کدام مرجع قضائی مراجعه نموده و چه تقاضائی مینمائید و مستند اقدام خود را چه ماده یا مواد قانونی قرار میدهید ؟ بارم ۶ نمره سئوال دوم – خوانده دعوائی در جلسه دادگاه نسبت به سند دویست میلیون ریالی ابراز شده منتسب به مورث خود تردید مینماید دادگاه به تقاضای خواهان به موضوع رسیدگی و در نتیجه اصالت آن سند محرز میشود . دادگاه ضمن صدور حکم در اصل دعوی خوانده را به تادیه جریمه ای معادل یك دهم اصل محکوم به سند مورد ادعای تردید بابت جریمه تکذیب محکوم مینماید ، محکوم علیه بلافاصله پس از ابلاغ حکم به شما مراجعه و محکومیت خود به پرداخت جریمه تکذیب را صحیح نمی داند و تقاضا دارد اقدامات قانونی لازم جهت برائت او از پرداخت جریمه تکذیب را معمول دارید . حالیه چنانچه شما حکم دادگاه را صحیح می دانید دلایل خود را مستدلاً اعلام و در غیر آن یعنی چنانچه حکم را در قسمت جریمه صحیح نمی دانید استدلال خود را مشروحاً بیان نمائید . بارم ۵ نمره سئوال سوم – خوانده دعوائی در جلسه اول دادرسی نسبت به امضاء سند رسمی ابرازی خواهان ادعای جعلیت نموده و اصل سند نیز جهت کارشناس به تقاضای خوانده ضبط شده است دادگاه به خواهان اخطار کرده ظرف یك هفته نسبت به پرداخت دستمزد کارشناس رسمی و ارائه اسناد مسلم الصدور متعلق به خوانده اقدام نماید . بنظر شما صدور چنین اخطاری با توجه به مواد قانون آئین دادرسی مدنی درست است یا خیر ؟ در صورتی که آنرا صحیح میدانید مستندات قانونی آنرا بیان نمائید و در صورتی که صدور چنین اخطاری را برخلاف قانون میدانید دلایل خود را شرح دهید ؟ بارم ۴ نمره سئوال چهارم – پس از صدور حکم قطعی و لازم الاجرا چون اجرای حکم به زیان شخص ثالث است شخص ثالث دادخواستی مبنی بر اعتراض به رای صادره تقدیم و به منظور تاخیر در اجرای حکم تقاضای دادرسی فوری و صدور دستور موقت مینماید . دادگاه صادر کننده حکم با اخذ خسارت احتمالی اجرای حکم را متوقف ، و پس از رسیدگی به دعوی ثالث ، اعتراض او را مردود اعلام میدارد و به مرحله قطعیت میرسد . محکوم له که اجرای حکم به زیان او متوقف گردیده قصد دارد خسارات خود را بعلت تاخیر در اجرای حکم مطالبه کند بشما مراجعه مینماید . حالیه به سئوالات زیر پاسخ و استدلال خود را نیز بیان نمائید الف – از چه طریقی برای نیل موکل به مقصود اقدام مینمائید ؟ ب – در صورتیکه خسارات وارده بموکل شما کمتر یا بیشتر از مبلغ خسارت احتمالی باشد تکلیف چیست ؟ ج – آیا خسارت برای محکوم له (موکل) مفروض است یا باید از عهده اثبات ورود خسارت برآید ؟ بارم ۵ نمره

۸۵ – اختبار مرداد ۱۳۷۹ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۹

سوالات اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری (۲۱/۵/۱۳۷۹) به سه سوال زیر مستدلاً پاسخ دهید : ۱ – آقای حسن بدادگاههای عمومی تهران مراجعه و محمود را باتهام خیانت در امانت تحت تعقیب قرار داده ، دادگاه عمومی به موضوع رسیدگی و حکم برائت آقای محمود را صادر کرده است . این دادنامه در دادگاه تجدیدنظر استان تهران نیز مورد تایید قرار میگیرد . حسن که از این شکایت به مقصود خود نرسیده شکایت دیگری به استناد همان اسناد و مدارک قبلی تحت عنوان سرقت مطرح مینماید . این بار دادگاه پس از رسیدگی بموضوع آقای محمود را باستناد ماده ۶۶۱ قانون تعزیرات به چهارماه زندان و ۳۰ ضربه شلاق محکوم مینماید . محمود (محکوم علیه ؟) بشما مراجعه و تقاضا دارد در مقام تجدیدنظرخواهی در مهلت قانونی وکالت وی را بپذیرید . در صورتیکه شما وکالت وی را میپذیرید لایحه تجدیدنظر خواهی خود را تنظیم نمائید ، در صورتی که وکالت وی را نمی پذیرید جهات و دلائل آنرا بیان دارید . در هر یک از دو مورد چنانچه به موادی از قانون آئین دادرسی کیفری استناد مینمائید آن مواد را ذکر نمائید : « بارم ۷ نمره » ۲ – شخصی باتهام صدور چک بلامحل تحت تعقیب قرار میگیرد . دادگاه عمومی تهران بموضوع رسیدگی و متهم را غیابا به زندان و جزای نقدی محکوم مینماید . در مرحله غیابی شاکی پرونده دادخواست ضرر و زیان تقدیم دادگاه نمی نماید . متهم بعد از صدور حکم غیابی در مهلت قانونی مبادرت به واخواهی مینماید . دادگاه جهت رسیدگی به واخواهی جلسه رسیدگی تعیین مینماید . شاکی بپرونده قبل از جلسه رسیدگی ، دادخواست ضرر و زیان تقدیم دادگاه مینماید . دادگاه به موضوع رسیدگی ، ضمن تایید دادنامه قبلی از نظر زندان و جزای نقدی دادخواست ضرر و زیان را رد میکند در این وضعیت چنانچه شما رای دادگاه را صحیح میدانید چه توجیحی برای اثبات صحت رای دادگاه ارائه مینمائید و در صورتیکه رای دادگاه بنظر شما قانونی نیست در توضیح عدم صحت رای دادگاه استدلال نمائید . « بارم ۷ نمره » ۳ – آقای جعفری باتهام صدور یک برگ چک بلامحل مورد تعقیب قرار گرفته و در شعبه ۲۴ دادگاه عمومی تهران به ۶ ماه زندان و پرداخت مبلغ چهارصد هزار ریال جزای نقدی محکوم گردیده است . از آنجائیکه در مقام تجدیدنظر خواهی برنیامده حکم دادگاه قطعی شده و دوران محکومیت خود را میگذراند . در جریان اجرای حکم معلوم میگردد که نامبرده قبل از محکومیت فوق ، محکومیت های دیگری بشرح زیر داشته که تاکنون اجرا نشده است : الف – محکومیت به حدقذف (شلاق) که از شعبه ۲۵ دادگاه عمومی تهران صادر و در شعبه ۱۱ دادگاه تجدید نظر استان مرکز قطعیت یافته است . ب – محکومیت به ۹ ماه زندان که از شعبه ۲۴ دادگاه عمومی تهران باتهام تخریب صادر شده و در شعبه ۱۲ دادگاه تجدیدنظر استان مورد تایید قرار گرفته است . با توجه به اطلاعات فوق ، پاسخ دهید اجرای احکام در قبال محکومیتهای مشروحه فوق چه تکلیفی دارد و چگونه باید در مقام اجرای مجازاتها برآید . هر پاسخی که بنظر شما میرسد با استناد به مواد قانونی مستدلا بیان نمائید . « بارم ۶ نمره »

۸۶ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۸

حقوق تجارت به سئوالات ذیل پاسخ دهید وقت : یکساعت و نیم سئوال اول : در صورتیکه تاجر ورشکسته بعد از صدور حکم ورشکستگی و در زمانی که قانوناً در حال توقف است در بازار داد و ستد کند و چک و سفته رد و بدل نماید و بر اثر این اقدامات دارای طلب و بدهی گردد : اولاً : آیا اداره تصفیه مکلف است نسبت به وصول مطالبات حاصله بعد از زمان توقف با توجه به ماده ۴۱۸ قانون تجارت اقدام نماید ؟ ثانیاً : اداره تصفیه در قبال این قبیل بدهی ها چه تکلیفی دارد ، ضمناً هر گاه راجع به دیون حاصل بعد از ورشکستگی حکم محکومیت و سپس اجرائیه صادر گردد آیا بازداشت وی در قبال بدهی بعد از صدور حکم توقف مجاز است یا خیر ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال دوم : اگر دارنده چکی که از طرف بانک صادر شده است ادعا نماید که چک را مفقود کرده است تکلیف پرداخت وجه آن چیست و در صورت مراجعه به دادگاه خسارت دادرسی قابل مطالبه می باشد یا نه ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال سوم : آیا تاجر میتواند در فاصله بین تقدیم دادخواست توقف و صدور حکم ورشکستگی در کمیسیون های مالیاتی

شرکت نموده و از حقوق مالی خود دفاع نماید ؟ (بارم : ۵ نمره) سئوال چهارم : آیا شرکت تعاونی قابل تبدیل به شرکت سهامی خاص میباشد در صورت امکان توجیه و طرز تطبیق آن با مقررات قانون و نحوه تشکیل چگونه می باشد ؟ (بارم : ۵ نمره)

۸۷ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۸

سئوال حقوق جزای عمومی اختبار کتبی آذرماه ۷۸ کانون وکلای دادگستری شخصی به اتهام ۱ – جعل سند عادی ۲ – استفاده از سند مجعول تحت تعقیب قرار می گیرد . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی با احراز وقوع هر دو بزه به استناد مواد ۵۳۶ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی وی را به ۵ ماه حبس تعزیری محکوم می نماید و اجرای مجازات زندان را به استناد ماده ۲۵ همان قانون برای مدت دو سال معلق می نماید . شاکی پرونده که از این حکم ناراضی بنظر می رسد به شما مراجعه کرده و درخواست کمک می نماید . پاسخ دهید که آیا وکالت شاکی را می پذیرید یا نه . اگر وکالت وی را می پذیرید لایحه تجدیدنظر خواهی خود را تنظیم نموده و دلائل نادرستی رای را بیان دارید . در صورتیکه رای دادگاه را درست می دانید و نیازی به تجدیدنظر خواهی نمی بینید دلائل درستی آنرا بیان کنید . سئوال حقوق جزای اختصاصی اختبار آذرماه ۷۸ کانون وکلای دادگستری شخصی مبادرت به تهیه صندوق « خیرات و صدقات » نموده و آنرا در چهار راه ولی عصر تهران نصب می کند . عابران در حین عبور و مشاهده صندوق مبالغی وجه را در داخل صندوق می اندازند و صاحب صندوق پول های موجود را به نفع خود برداشت می نماید . این کار را مرتباً تکرار می کند مل این شخص سوء ظن یکی از عابران را جلب نموده و درصدد شکایت بر می آید در یکی از روزها ماموران انتظامی در حین باز کردن صندوق و دریافت پول وی را دستگیر می نمایند متهم در تحقیقات مقدماتی اظهار می دارد که مرتکب جرمی نشده بلکه عابران به میل و دلخواه خود درصدد پرداخت وجه برآمده اند در این رهگذر هیچ فشاری بر آنها تحمیل نشده است . با مطالعه موضوع فوق بیان کنید . ۱ – آیا بنظر شما جرمی به وقوع پیوسته است یا نه . ۲ – در صورتی که اعتقاد به وقوع جرم ندارید دلایل این ادعای خود را بیان کنید در صورتی که عمل آن شخص را جرم و قابل مجازات می دانید عنوان کیفری آنرا بیان کنید . ۳ – در صورتی که وقوع جرم را محرز می دانید برای استرداد پول های پرداخت شده چه راههائی پیشنهاد می نمایید . به عبارت دیگر شاکیان پرونده چگونه می توانند به پول های پرداخت شده دست یابند .

۸۸ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا –حقوق مدنی – ۱۳۷۸

« سئوالات اختبار حقوق مدنی کارآموزان وکالت دادگستری » « مورخ ۱۹/۹/۱۳۷۸ » به هر سه سئوال مستدلاً پاسخ دهید ۱ – دو برادر هر یک طبق سند مالکیت ثبتی مالک سه دانگ مشاع از ششدانگ خانه محل سکونت خود میباشند . یکی از آنان پس از مدتی زندگی مشترک در محل مزبور آن را ترک و از آن تاریخ سه سال میگذرد . برادری که واحد مورد بحث را ترک نموده دعوائی علیه شریک خود مطرح میسازد با خواسته افراز خانه مشترک و مطالبه اجرت المثل سه ساله که برادر او بطور مستقل از مسکن فوق استفاده کرده است خوانده در برابر دعوی مطروحه تسلیم نمی باشد و خواهان را درخواسته خود ذیحق نمی داند . شما بعنوان وکیل دادگستری کدامیک از طرفین را ذیحق میدانید وکالت هر یک را که می پذیرید در دفاع از موکل خود چگونه استدلال می کنید ؟ « پاسخ حداکثر ۲۰ سطر » بارم ۷ نمره ۲ – ملکی دارای اشجار و ساختمان است مالک آن فوت و ورثه او منحصراً عبارتند از دو فرزند و زوجه متوفی با وجودیکه فرزندان میت حاضرند سهم همسر او را از بهای اشجار و ساختمان بپردازند ولی مشارالیها از دریافت آن خودداری میکند . فرزندان متوفی که درصدد اخذ سند مالکیت جداگانه هر یک به نسبت سهم خود از اداره ثبت محل میباشند بشما وکالت داده اند تا قبل از صدور سند مالکیت حقوق زوجه متوفی را پرداخت و اسناد مالکیت مورد نظر ایشان بدون ذکر حقوق زوجه نسبت به اعیانی صادر شود . چه اقدامات قانونی بمنظور تحقق هدف موکلان خود انجام میدهید

؟ جهات و استدلال خود را بیان کنید ؟ « پاسخ حداکثر ۱۵ سطر » بارم ۶ نمره ۳ – در مبایعه نامه ای که بین خواهان و خوانده تنظیم شده مورد معامله عبارتست از ششدانگ یکباب خانه و یک رشته تلفن . متعاملین در زمان مقرر با حضور در دفتر اسناد رسمی نسبت به انتقال سند قطعی انتقال خانه اقدام ولی در مورد واگذاری تلفن سند رسمی انتقال تنظیم نمیشود بعبارت دیگر بدون هیچ نوع توافق جدیدی انتقال تلفن مسکوت میماند . خریدار الزام فروشنده را به تنظیم سند واگذاری تلفن از دادگاه تقاضا کرده است ، فروشنده (خوانده) مدعی است با تنظیم سند رسمی قطعی انتقال خانه موضوع واگذاری تلفن منتفی است هر یک از طرفین را که در این دعوی موفق میدانید وکالت او را بعهده بگیرید در دفاع از موکل خود لایحه ای مستدل بنویسید . پاسخ حداکثر ۲۰ سطر بارم ۷ نمره

۸۹ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۸

سوال امتحانی ثبت و امور حسبی کارآموزان وکالت (آذرماه ۷۸) پاسخ سوالات زیر را در قالب دقیق سوال جواب دهید و از مطالب غیرمربوط امتناع نمائید . سوال ۱ – شخصی در سند شرطی وجه بدهکاری خود را بصندوق ثبت تودیع نموده و قبض آنرا به دفترخانه ارائه کرده و سردفتر سند شرطی را فسخ نمود اما بعداً در اثر تسامح سردفتر و عدم اعلام فسخ بوثیقه گیرنده نامبرده مبادرت به صدور اجرائیه ، و ملک مذکور به مزایده فروخته شد و سند انتقال به برنده مزایده داده شد توضیح دهید که چگونه با پرداخت بدهی ، ملک مذکور مورد مزایده و انتقال سند به شخص ثالث گردیده است در وضعیت حاضر و ظهور اسناد معارض به چه صورت قابل حل می باشد . (بارم : ۷ نمره) سوال ۲ – در بعضی از اسناد مالکیت مشاهده میشود که حدود ملک مذکور به علائم طبیعی (از قبیل کوه یا تپه و غیره) محدود گردیده که حدود اربعه با مساحت زمین نیز هم آهنگی ندارد و نتیجتاً موجب اشکالاتی در اعتبار و بهربرداری از آن گردیده است که اقدامات قانونی دیگر را طلب می نماید – اجمالاً توضیح دهید که مشکل کار چه بوده و از چه طریق و چه مرجع و بچه صورت باید انجام پذیرد (منظور از سوال توجیه عملکرد قانونی برای معتبر گردیدن سند رسمی مالکیت است) (بارم : ۷ نمره) سوال ۳ – شخصی فرزند جدیدالولاده نامعلومی که والدین او مشخص نگردیده تحت سرپرستی خود درآورد و برای او شناسنامه دریافت نمود و بعد از چندی فوت نموده و اموالی از او بجا مانده است در حالیکه فرزند دارای پدر واقعی بوده ، در چنین وضعیتی تکلیف دادگاه نسبت به سرپرستی طفل چیست و ادعای سرپرستی شخص مدعی ابوت واقعی او چه آثار قانونی دارد ؟ (بارم : ۶ نمره)

۹۰ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۸

سئوالات اختبار کتبی آئین دادرسی کیفری کارآموزان وکالت دادگستری ۲۶/۹/۱۳۷۸ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – یکی از کارمندان دولت باتهام اخذ رشوه تحت تعقیب قرار گرفته و در دادگاه عمومی تهران به مجازات زندان و جزای نقدی معادل قیمت مال یا وجه ماخوذه و . . . . محکوم گردیده است . این دادنامه با تجدیدنظرخواهی محکوم علیه در دادگاه تجدیدنظر تان نیز مورد رسیدگی واقع و عیناً تایید شده است . شکات پرونده سه نفر بوده اند یکی از آنان پس از صدور حکم قطعی با مراجعه به دادگاه و با اعلام کتبی از شکایت خود صرفنظر مینماید . در این حالت محکوم علیه شما را بعنوان وکیل خود معرفی و تقاضا دارد در جهت حفظ منافع وی اقدام لازم قانونی بعمل آورید . با توجه به توضیحات فوق به موارد زیر پاسخ دهید . الف – چه اقدامی برای موکل خود انجام داده و کار خود را مستنداً به چه ماده ای از مواد قانونی انجام می دهید ؟ ب – به کدام دادگاه مراجعه مینمائید (بدوی یا تجدیدنظر) به چه دلیل و چه تقاضائی از دادگاه مینمائید ؟ ج – عکس العمل دادگاه در قبال تقاضای شما چه خواهد بود و به نظر شما دادگاه چه تصمیمی اتخاذ مینماید ؟ د – به نظر شما رضایت و گذشت احداز شکات تا چه حد در تصمیم

دادگاه موثر است اگر موثر نیست دلیل خود را مستنداً بیان کنید ؟ ه - در صورتی که دادگاه تقاضای شما را رد نماید مرجعی برای اعتراض و شکایت به تصمیم دادگاه اخیر باقی است یا خیر ؟ بارم ۸ نمره ۲ - شخصی باتهام جعل سندرسمی در دادگاه عمومی تهران تحت تعقیب واقع و به دو سال زندان محکوم میگردد . دادگاه تجدیدنظر استان پس از رسیدگی به اعتراضات تجدیدنظر خواهی محکوم علیه رای بدوی را عیناً تایید مینماید و حکم به مرحله اجرا در می آید . در جریان اجرای حکم قانونگذار مجازات جعل سند رسمی را تخفیف میدهد . محکوم علیه برای اجرای قانون اخف به شما مراجعه و درخواست مینماید که وکالت وی را قبول و اقدام قانونی بعمل آورد . در اینصورت شما بعنوان وکیل محکوم علیه چه اقداماتی بعمل می آورید و به کدام مرجع قانونی مراجعه مینمائید ؟ اقدامات خود را مستنداً به مواد قانونی توضیح دهید ؟ بارم ۸ نمره ۳ - وثیقه گذاری به قاضی محکمه مراجعه و با تحویل متهمی که برای او وثیقه گذارده ، تقاضا دارد از ملک مورد وثیقه رفع بازداشت شود . قاضی از پذیرفتن درخواست وی امتناع مینماید . بنظر شما قاضی برای امتناع خود چه دلیلی دارد ؟ در صورتی که شما نیز این تصمیم را صحیح میدانید استدلال خود را بیان کنید . در صورتی که تصمیم قاضی را درست و قانونی نمی دانید دلایل آنرا با توجه به مواد قانونی بیان دارید ؟ بارم ۴ نمره

۹۱ - اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - آئین دادرسی مدنی - ۱۳۷۸

سئوالات اختبار آئین دادرسی مدنی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۶/۶/۱۳۷۸ به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید : ۱ - مالک آپارتمانی از یک مجتمع مسکونی به ادعای اینکه از قسمت اشتراکی مجتمع به سهل انگاری در شستشوی آن به ملک اختصای او رطوبت سرایت نموده تنها به طرفیت یکی از مالکین یا متصرفین به خواسته الزام به رفع رطوبت اقامه دعوی نموده است . مسائل : مطروحه عبارتند از : الف - آیا دعوی می بایست به طرفیت متصرف اقامه شود یا مالک ؟ ب - آیا با توجه به اینکه محل سرایت رطوبت مکان اشتراکی است لزوماً همه مالکین یا همه متصرفین مجتمع بایا طرف دعوی واقع شوند یا تنها کسی که سرایت رطوبت از فعل او ناشی شده است ؟ ج - آیا چنانچه مجتمع دارای مدیر یا هیئت مدیره باشد لزوماً دعوی مایه آنها باید طرح شود یا خیر ؟ د - در صورت فقدان مدیر یا هیئت مدیره تکلیف چیست و شما بعنوان و ذیل مالک برای جبران خسارت وارده به موکل چه اقداماتی را معمول میدارید ؟ (بارم ۷ نمره) ۲ - در پرونده ای قرار معاینه محل و تحقیق محلی صادر شد خواهان دعوی که مکلف به تهیه وسیله اجرای قرار بوده است حسب اعلام خوانده و فرزندان خواهان مفقود الاثر گردیده است . اولاً در اینصورت آیا میتوان ماده ۲۹۰ قانون آئین دادرسی مدنی را نسبت به غایب مفقودالاثر تسری داد و دادرسی را توقیف کرد یا نه ؟ ثانیاً مادام که حکم بر مفقود الاثر بودن یک شخص صادر نشده وقت دادرسی چگونه و به چه کسی باید ابلاغ شود ؟ (بارم ۶ نمره) ۳ - با توجه به ماده ۶۵۶ قانون آ . د . م که در آن تصریح گردیده در صورت تراضی کتبی طرفین یا فوت یا حجریکی از آنان داروی از بین میرود و اینکه در آن ماده اشاره نشده که رای دادگاه مبنی بر بطلان رای داور نیز از زمره اموری است که باعث از میان رفتن داوری میشود در صورتیکه به رای داور اعتراض و حکم مبنی بر بطلان رای مزبور صادر گردد تکلیف دعوی مطروحه چه میشود ؟ آیا قرار ارجاع امر به داوری کماکان باقی است و دادگاه بایـد به انتخاب داور مجدد مبادرت کند یا با بطلان رای داور قرار ارجاع امر به داوری نیز منتفی است و دادگاه باید به دعوی مطروحه رسیدگی و حکم صادر کند ؟ (بارم ۷ نمره)

۹۲ - اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا - حقوق جزا - ۱۳۷۸

سوالات اختبار کتبی کارآموزان وکالت دادگستری شهریورماه ۷۸ ۱ - سوال حقوقی جزای عمومی آقای ابراهیمی بعلت اصدار چک بلامحل در شعبه اول دادگاه عمومی شاهرود تحت تعقیب قرار گرفته و به شش ماه زندان تعزیری و دو میلیون ریال جزای نقدی محکوم گردیده است . این حکم به علت گذشتن ۲۰ روز از تاریخ ابلاغ قطعی گردیده است . هم اکنون وی دوران

محکومیت خود را در زندان میگذراند . در جریان اجرای حکم معلوم می شود که وی قبل از این محکومیت ، محکومیت قطعی دیگری به ۹ ماه زندان و دو میلیون ریال جزای نقدی در همان دادگاه بعلت اصدار چک بلامحل داشته که آن مجازات نیز بعلت عدم تجدیدنظر خواهی قطعی گردیده است . آقای ابراهیمی در مرحله اجرای حکم به شما مراجعه کرده و تقاضای کمک مینماید پاسخ دهید : ۱ – موضوع سوال فوق با کدام یک از عنوان های حقوق جزای عمومی قابل انطباق است و ماده استنادی آن چیست ؟ ۲ – آیا هر دو مجازات باید اجرا شود یا یکی از آن ها در این رهگذر آیا شوق دیگری نیز وجود دارد یا نه ؟ مبنای تقاضای شما از دادگاه یا اجرای احکام کیفری بر چه اصلی استوار است . به عبارت دیگر چه تقاضائی از دادگاه یا دایره اجرای احکام کیفری می نمائید و خلاصه آنرا بیان کنید . ۲ – سوال حقوقی جزای اختصاصی : خانمی به دادگاه عمومی تهران مراجعه کرده و براساس شکوائیه ای از شوهر سابق خود شکایت می نماید . شاکی در شکوائیه خود بیان می دارد که از شوهر سابقم تقاضا نمودم جهیزیه ای را که در موقع ازدواج به خانه او آورده ام به من مسترد نماید . از آنجا که از استرداد آن خودداری مینماید . تقاضای تعقیب و مجازات وی را بعنوان خیانت در امانت دارم . شاکی جهت تقویت ادعای خود به اظهارنامه ای که در همین زمینه برای شوهر سابق خود فرستاده است استناد می نماید و برگ رسید جهیزیه که به خانه شوهر آورده و به امضای شوهر است نیز ضمیمه می کند . دادگاه به موضوع رسیدگی و متهم (شوهر) را بعنوان خیانت در امانت محکوم مینماید . این دادنامه به شوهر ابلاغ می شود . در مهلت تجدید نظر خواهی شوهر به شما مراجعه می کند و از شما می خواهد که وکالت وی را در مرحله تجدید نظر خواهی قبول نمائید در چنین وضعیتی : ۱ – آیا وکالت وی را می پذیرید یا نه و در صورتی که می پذیرید دفاعیات خود را بر چه پایه ای استوار می سازید ؟ ۲ – در صورتی که وکالت وی را نمی پذیرید جهات درستی رای دادگاه را بیان دارید . ۳ – سوال مشترک حقوق جزای عمومی و اختصاصی : مدیر روزنامه ای به اتهام انتشار سند خیلی محرمانه دولتی به استناد بند ۶ ماده ۶ قانون مطبوعات و ذیل ماده ۲ قانون مجازات انتشار و افشای اسناد محرمانه و سری دولتی تحت تعقیب قرار گرفته است و این شکایت از طرف شاکی که یکی از وزارت خانه های دولتی است بعمل آمده در جریان رسیدگی شاکی از شکایت خود صرف نظر می نماید دادگاه صرف نظر کردن شاکی را مورد توجه قرار نداده و به شرح زیر مبادرت به صدور رای می کند . « مجرمیت متهم در خصوص انتشار سند خیلی محرمانه دولتی به استناد بند ۶ ماده ۶ قانون مطبوعات و ذیل ماده ۲ قانون مجازات انتشار و افشاء اسناد محرمانه و سری دولتی محرز تشخیص داده شد و تقاضای متهم مبنی بر صدور قرار موقوفی تعقیب به دلیل پس گرفتن شکایت شاکی قابل قبول نیست زیرا قانونگذار تعقیب کیفری را به تقاضای شاکی مربوطه موکول نموده است که در این مورد شاکی تقاضای رسیدگی نموده است . ادامه پی گیری قضائی منوط به شکایت شاکی نبوده که قابل استرداد باشد . لذا به استناد مواد مذکور به سه سال حبس محکوم می گردد و به لحاظ وضع خاص متهم با رعایت ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی ، مجازات مزبور را به تعطیل روزنامه ای که متهم مدیریت آنرا به عهده دارد به مدت پنج سال تبدیل می نماید . » اینک با مطالعه دادنامه نظر خود را پیرامون آن اعلام دارید . آیا به نظر شما رای دادگاه در خصوص توجه نکردن به استرداد شکایت شاکی و تبدیل مجازات زندان به تعطیل روزنامه ای که مدیریت آنرا متتهم بعهده داشته برابر قانون است یا خیر ؟ در این خصوص هر نظری که دارید اعلام نمائید . اگر به مواد قانونی نیز استناد می نمائید آن مواد را ذکر کنید . درستی یا نادرستی دلائل اتهام مورد نظر نیست و فرض بر اینست که اتهام متوجه متهم هست .

۹۳ – اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا – ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۸

حقوق ثبت و امور حسبی ولادت دخت گرامی حضرت رسول اکرم « ص » و یکصدمین سال تولد حضرتامام خمینی (ره) مبارک باد : به سوالات ذیل مستدلا پاسخ دهید : از چهار سوال به سه سوال پاسخ دهید . وقت یکساعت و نیم سوال ۱ – مالک چند قطعه زمین متصل بهم فوت نموده و تعدادی ورثه از خود بجا گذارده است که این افراد اصرار به احداث ساختمان در قطعات مذکور را

دارنـد . با مراجعه به شـهرداری معلوم گردیـد قطعات یاد شده فاقد نصاب قانونی مساحت و عدم تناسب اضـلاع برای دریافت پروانه میباشـند ، در وضـعیت حاضر و برای خروج از موانع قانونی و دستیابی به مقررات و نتیجتاً پروانه ساختمانی چه اقداماتی لازم است تا ورثه قادر به کسب پروانه از شـهرداری و احـداث بنا گردنـد ؟ در صورت موافقت شـهرداری بصـدور پروانه ساختمانی و عدم توافق ورثه به احـداث ساختمـان چه عملیـات و اقـداماتی بایـد انجام پـذیرد تا هر یک به حقوق ارثی خود نائل گردنـد . (بارم : ۷ نمره) سوال ۲ – بـا انتشـار آگهی نوبتی ثبت عمومی شخصـی در اجرای آگهی ماده ۱۰ و ۱۱ قـانون ثبت ، تقاضـای ثبت ملکی را که در تصـرف خود داشـته نموده است . از طرف ثـالثی به تقاضای ثبت نامبرده اعتراض شـده ، مقتضـی است مشـخص نمائیـد که اعتراض شخص معـترض در چه مـدت و به چه ترتیب و تشـریفات قـانونی و بـا چه فـورم قـانونی و در چه مرجعی بایـد صـورت پـذیرد و در صورتیکه اعتراض شخص معترض در مرحله ابتدائی (و قبل از رسیدی ماحصل اعتراض) مردود شناخته شود چه ارفاق قانونی برای ادامه اعـتراض شـخص معـترض ملحـوظ نظر واقع گردیـده و چنـانچه اظهـارنظر حقوقی از طرف اداره حقوقی وزارت دادگستری یا شورایعـالی ثبت در این مورد بخصوص صـادر شـده باشـد مفاد اظهارنظر چیست ؟ (بارم : ۷ نمره) سـوال ۳ – شخصـی مالک یک دسـتگاه آپارتمان در مجموعه ساختمانی الونـد با ده دسـتگاه آپارتمان میباشـد که با وجود اسـتفاده از خـدمات عمومی ساختمان از قبیـل (سـرایدار ، هزینه موتورخـانه ، برق و غیره) مسـتنکف از پرداخت ماهیـانه این خـدمات میباشـد و بـا این عمـل خـود سـاکنین مجموعه را ناراحت نموده ، برای اینکه شـخص مسـتنکف از پرداخت هزینه های عمومی سهمی او را از طریق غیر مراجعه به دستگاه قضائی وادار به پرداخت نمائیم چه اقدامات قانونی میتوانیم انجام دهیم ؟ و بطور کل آئین طرح و تعقیب و پیگیری قانونی آن در آن مرجع غیرقضـائی از چه طریق شـروع و به کجـا چه نقطه ای ختم می شود . (بـارم : ۶ نمره) سوال ۴ – ملک مشاعی دارای چنـدین مالک می باشـد که بعضـی از مالکین به نسـبت سـهام خود تقاضای ثبت سـهام خود را نموده اند و مورد تمدید حدود واقع گردیده است و سایر مالکین مشاعی در صورت تمایل برای ثبت سـهام و تحدید حدود سهم خود چه مراحی را باید سپری نمایند و امتیازاتی که سـهامداران (مالکین) قبلی در تقاضای ثبت سهام ملکی خود بدست آورده اند برای سایر مالکین در تشریفات ثبتی لازم الرعایه می باشد و اصولاً اسناد مالکیت صادره مالکین مشاعی متضمن چه مفاد مفهومی می باشد . (بارم : ۷ نمره)

۹۴ – اختبار آذر ۱۳۷۸ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۸

« سـئوالات اختبار کتبی آئین دادرسـی مدنی کارآموزان و مقامات دادگستری » « مورخ ۲۳/۹/۱۳۷۸ » به سئوالات زیر مستدلاً پاسخ دهید ۱ – حسـن دادخواسـتی بخواسـته تخلیـه و تحویـل مـورد اجـاره به طرفیت دیم دادگـاه عمـومی تهران نمـوده ، دادگـاه پس از رسـیدگی به موضوع حکم محکومیت رضـا را به تخلیه و تحویـل مورد اجـاره صـادر کرده است . محکوم علیه (رضـا) از این رای تجدید نظرخواهی نموده و شـعبه دادگاه تجدیدنظر استان دادنامه بدوی را عیناً تایید ، و خواهان تقاضای صدور اجرائیه بعمل آورده ، در این موقع محمود که مدعی است مورد اجاره در تصـرف وی بوده و با توجه به اینکه حق انتقال بغیر در سند از رضا سلب نشده از او اجاره کرده است بشـما مراجعه و تقاضای کمک مینمایـد و اظهار میـدارد که در صورت اجرای حکم خسارت غیرقابل جبرانی بودی وارد میشود . حالیه شـما به عنوان وکیل محمود به پرسـش های زیر پاسـخ دهیـد . ۱ – خواسـته محمود در قالب کدام یک از عنـاوین حقوقی قابل طرح است . ۲ – خواسـته شـما از دادگاه چیست و چه تقاضائی مینمائید . (عنوان خواسـته) ۳ – چه کسانی را طرف دعوی موکل خود قرار میدهید ؟ ۴ – برای احقاق حق موکل خود به کـدام دادگاه مراجعه می کنید ؟ بدوی یا تجدیدنظر ؟ با ذکر مثال ؟ ۵ – برای جلوگیری از اجرایب حکم تخلیه تا صدور رای دادگاه چه اقداماتی به عمل می آورید ؟ بارم ۸ نمره ۲ – خانم و آقائی در تهران به عقد دائم با یکدیگر ازدواج نموده و متعاقبا در اصـفهان ساکن میشوند . مهریه خانم در سـند ازدواج مبلغ پنجاه میلیون ریال تعیین گردیده . از این مبلغ شوهر مبلغ سـی میلیون ریال را به زوجه پرداخته و رسید دریافت داشته است زوجه این رسید

را نادیـده گرفته و از طریق اجرای ثبت محل وقوع عقـد ازدواج (تهران) در مقام صـدور اجرائیه به مبلغ پنجاه میلیون ریال برآمده ، بعـد از صـدور و ابلاغ اجرائیه متعهـد (زوج) بشـما مراجعه و تقاضا مینمایـد نسبت به مبلغ سـی میلیون ریال پرداختی اقـدام قانونی جهت برائت ذمه وی بعمل آوریـد . شـما بعنوان و ذیل زوج به سـئوالات عناوین زیر پاسخ دهید . الف - برای رسـیدگی به تقاضای شما کـدام دادگاه صالـح برسیدگی است (تهران یا اصـفهان) ب - متن دادخواستی را که به دادگاه تقـدیم مینمائیـد باور خوانـده نوشـته و خواسته خـود را نیز منجزا « و دقیقـا » ذکر نمائیـد . ج - برای جلـوگیری از ادامـه عملیـات اجرائی چه تقاضـائی از دادگـاه خواهیـد کرد و در اجرای ثبت چه اقـدامی انجـام می دهیـد ؟ د - قـانون و مـوادی از آن که نـاظر به این موضـوع بـوده و شـما برای اقدامات خود به آن استناد مینمائید را ذکر کنید . بارم ۶ نمره ۳ - مدعی علیه پرونده ای متعدد هستند در جلسه دادگاه بجز یک نفر بقیه خواندگان حاضـر میشوند مدعی درخواست رسـیدگی مینماید دادگاه نسبت به حاضرین به دعوی رسیدگی ، این صدور حکم را به تاخیر انـداخته دسـتور میدهـد مـدعی علیه غایب مجـدداً احضار و در احضاریه او تصـریح شود که در صورت عـدم حضور در جلسه دادرسـی حکم دادگـاه حضوری خواهـد بود . بـا این وصف باز هم مـدعی علیه غایب در جلسه بعـد حاضـر نمیشود . دادگاه رسـیدگی را تکمیل و نسبت به تمام مـدعی علیهم حکم میدهـد و در دادنامه صادره قیـد مینماید که حکم دادگاه حضوری است . بنظر شما مستند دادگاه در اخذ چنین تصمیم و اقدام چیست آنرا ذکر نمائید و در صورتی که عمل دادگاه را صحیح نمیدانید دلایل خود را بیان نمائید . بارم ۶ نمره

۹۵ – اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۸

سئوالات اختبار حقوقی مـدنی کارآموزان وکالت دادگستری مورخ ۲۱/۶/۱۳۷۸ سـئوال اول شخصـی با ارائه سند مالکیت ثبتی و هبه نـامه عـادی مورخه ۱/۲/۱۳۶۴ و درخـواست معـاینه و تحقیـق محلی بخواســته خلع یـد خوانـده و مطـالبه اجرت المثـل از او ضــمن دادخواست تقدیمی خود توضیح داده خوانده از سال ۱۳۶۰ ملک مورد دعوی را که مالک ثبتی به او خبه کرده ، غاصـبانه تصـرف نموده است . خوانده شما را به عنوان وکیل خود انتخاب و اجاره نامه ای ارائه می نماید حاکی از اجاره ملک مورد بحث از مالک (واهب) در سال ۱۳۶۰ بمدت دو سال و اظهار میدارد طبق رسـیدهائی که در دست دارد تا تاریخ ۱/۲/۱۳۶۴ مال الاجاره مقرر را به موجر پرداخت کرده ولی مالـک از تاریـخ مزبور از دریـافت اجاره بها امتناع کرده است . چگونه از موکل خود دفاع میکنیـد ؟ نمره پاسخ کامل ۷ نمره پاسخ از ۱۵ سـطر بیشتر نباشد سـئوال دوم فروشنده قطعه زمینی ضمن عقد بیع تعهد کرده برای خریدار در زمین مزبور در مـدتی مقرر خـانه ای با مشـخصات مورد موافقت طرفین بسازد و در قبال مبلغی معین به خریـدار تسـلیم کنـد . طرفین کلیه خیارات را از خود ساقط کرده انـد . خریـدار با سـکونت در خانه ساخته شـده سـطر فروشـنده بتدریـج پی میبرد خانه دارای عیوب و نواقصـی است که رفع آن طبق نظر کارشـناس در اجرای قرار تامین دلیل مسـتلزم هزینه سـنگینی است . اگر وکالت خریدار را بعهده پذیرفتند برای احقاق حق موکل خود چه نوع دادخواست و با چه متن قانونی تنظیم می نمائید ؟ نمره پاسخ کامل ۶ نمره پاسخ از ۱۵ سطر بیشتر نباشـد سـئوال سوم شخصـی بنام (الف) بـدون اختیار از طرف مالک ، دو قطعه زمین او را به شـخص دیگری بنام (ب) می فروشد (الف) پس از مدتی با سند رسمی شخصاً همان دو قطعه را از مالک خریداری میکند . خریدار یعنی (ب) دادخواستی بطرفیت (الـف) تقـدیم نمـوده به خواسته الزام خوانـده به تنظیم سـند رسـمی انتقـال قطعـات مزبور . (الف) متقابلاً بـابت مطـالبه باقیمانـده بهـای یکی از قطعـات اقـامه دعوی بطرفیت (ب) می نمایـد . دادگـاه پس از رسـیدگی شـخص (الف) را به تنظیم سـند رسـمی نسبت به هر دو قطعه بنفع (ب) محکوم و حکم محکومیت (ب) را نیز بـپرداخت بقیه۸ ثمن قطعه موردنظر (الف) صادر می نمایـد . شـخص (الف) که نسبت به حکم محکومیت خود به تنظیم سـند رسـمی قطعه ای که بهـای آنرا مطالبه نکرده معترض است ، وکالت تجدیدنظرخواهی نسبت بحکم را بشـما محول میکند برای نقص حکم دادگاه بدوی چگونه استدلال مینمائید ؟ نمره

پاسخ کامل ۷ نمره پاسخ از ۱۵ سطر بیشتر نباشد .

۹۶ – اختبار شهریور ۱۳۷۸ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۸

حقوق تجارت ولادت دخت گرامی حضرت رسول اکرم « ص » و یکصدمین سال تولد حضرتامام خمینی (ره) مبارک باد : به سوالات ذیل مستدلا پاسخ دهید : وقت یکساعت و نیم به سوالات ذیل مستدلاً پاسخ دهید سوال ۱ – آقای الف به استناد یک فقره چک علیه آقای ب که صادرکننده آنست اقامه دعوی مینماید آقای ب در مقام دفاع اعلام میدارد که بحکم دادگاه ورشکسته بوده و چون خواهان در موعد مقرر به مدیر تصفیه مراجعه ننموده و علیه وی طرح دعوی نکرده است لذا دیگر حقی برای مطالبه ندارد . شما به عنوان وکیل خواهان پاسخ دهید که آیا عدم مراجعه طلبکار در موعد مقرر مذکور در قانون تجارت به مدیر تصفیه موجب سقوط حق طلبکار از ورشکسته خواهد بود یا خیر و اصولاً اقامه دعوی در مدت ورشکستگی و یا پس از آن چگونه است ؟ سوال ۲ – حکم ورشکستگی آقای الف صادر شده مدیر تصفیه با ناظر تبانی کرده و پس از وصول مطالبات قسمتی از آنرا به طلبکاران داده و بقیه را حیف و میل کرده اند طلبکاران با اعلام رضایت از ورشکسته تقاضای صدور حکم به رفع ورشکستگی را دارند با توجه به مراتب مذکور بنظر شما : ۱ – آیا دادگاه باید حکم رفع ورشکستگی صادر نماید . ۲ – تکلیف اموال ورشکسته که در توقیف است چه میشود ؟ ۳ – چه وقت باید به ثبت اسناد نوشته شود که از اموال ورشکسته رفع بازداشت نماید ؟ ۴ – آیا پس از صدور حکم رفع ورشکستگی ، ورشکسته سابق میتواند در اموال خود دخل و تصرف نماید . سوال ۳ – با توجه به بند ۲ ماده ۴۷ قانون ثبت ، که ثبت شرکت نامه را الزامی دانسته آیا بنظر شما این امر منحصر به شرکت های تجاری است و یا شامل قراردادهای مدنی که بر مبنای مضاربه و یا به نحو دیگر تنظیم شده باشد نیز می گردد مثلاً چند نفر پیشه ور که صاحب پیشه واحدی هستند شرکت نامه عادی تنظیم و مشغول به کاری شدند آیا این شرکت نامه در صورت حدوث اختلاف قابل استناد در محاکم میباشد یا خیر ؟ سوال ۴ – چنانچه واخواستنامه برای ابلاغ به متعهد سفته به محل اقامت او فرستاده شود و مامور گزارش کند که متعهد سفته فوت شده آیا بنظر شما میتوان واخواستنامه را ابلاغ شده تلقی کرد ؟

۹۷ – اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۷

سوالات حقوق تجارت کارآموزان محترم ، با پرهیز جدی از جواب هر چهار مساله ، لطفاً فقط به سه مساله از چهار مساله زیر پاسخ دهید مساله اول در یک معامله تجارتی بین دو تاجر ، "الف" که خریدار است پرداخت قیمت کالا را از طریق امضای سفته ای در تاریخ ۱۰/۱۱/۷۴ و به سررسید ۲/۳/۷۵ در وجه "ب" که فروشنده سات تعهد مینماید ضمناً برای تامین اطمینان خاطر فروشنده ، "ج" که شخص ثالث است پرداخت وجه سفته توسط الف را در ظهر آن ضمانت میکند . "ب" همین سفته را در معامله ایکه با "د" داشته است ظهرنویسی کرده و به "د" منتقل مینماید "د" سفته را جهت وصول ، ببانک می سپارد ولی "الف" بعلت ادعایش اثر بر عدم تحویل کالای موضوع معامله ، اقدامی در پرداخت وجه سفته نمیکند و لذا سفته در تاریخ ۱۱/۳/۷۵ واخواست میشود . مذاکرات اصلاحی بین افراد فوق الذکر مدتی بدرازا میکشد و در نهایت "د" با حصول یاس از مذاکرات ، در تاریخ ۴/۴/۷۶ بدفتر کار شما مراجعه و تقاضای قبول وکالت و طرح دعوی جهت وصل وجه سفته مینماید . حال وضعیت حقوقی موجود بین "د" و "الف – ب – ج" را تحلیل کرده و پس از بیان استنباط حقوقی و استدلالها و استنادات خود ، هر گونه اقدامی را که در جهت حفظ حقوق موکل ضروری و قابل عمل تشخیص میدهید مستند به مواد قانونی بنویسید . مساله دوم شخصی که به کار تولیدی مشغول است بمنظور مشخص و متمایز کردن کالای تولیدی خود از دیگر تولیدات مشابه ، درصدد ثبت حروف A . B . C بعنوان علامت تجارتی است و برای نیل بمقصود خود ، شخصاً اظهار نامه ثبت علامت برای طبقه موردنظر را تهیه و به اداره ثبت علائم و مالکیت صنعتی تسلیم

نموده است . اداره مالکیت های تجارتی ، با ارسال یک اخطار اداری ، با ثبت حروف مورد تقاضا بعنوان علامت تجارتی بعلت اینکه علامت مورد درخواست ، لاتین میباشد باستناد بخشنامه ای از هیات محترم دولت مخالفت کرده و تقاضای او را مردود اعلام نموده است . متقاضی ثبت علامت ، به شما مراجعه و درخواست قبول وکالت برای ثبت علامت مزبور دارد هر گونه اقدامی را که بنظرتان مقدور و قانونی میرسد با ذکر استدلالها و مواد و فصول قانونی ، مرقوم فرمائید . مساله سوم شرکای شرکتی با مسئولیت محدود ، که اساسنامه آن دقیقاً طبق مقررات قانون تجارت تنظیم شده است ، مراجعه و اظهار میدارند که بدلائلی ، تصمیم گرفته اند به جای شرکت با مسئولیت محدود شرکتی از نوع سهامی خاص داشته باشند و اساسنامه از پیش تهیه شده سهامی خاص را که مطابق قانون تهیه شده است را نیز به شما تسلیم مینمایند با چنین فرضی با انتخاب کوتاهترین راه ، هر گونه نوشته و اقدامی که جهت نیل به مقصود موکل ضروری و لازم میدانید تهیه فرمائید . مساله چهارم دو نفر به شما مراجعه و با ارائه دادنامه ای که از یکی از محاکم عمومی صادر گردیده است از شما تقاضای قبول وکالت برای تجدیدنظر خواهی از دادنامه مزبور دارند دادنامه صادره ، حکایت از آن دارد که دو نفر یاد شده ، خریدار و فروشنده ملکی بمبلغ ۵۰۰ر۰۰۰ر۰۰۰ ریال بوده اند که مبایعه نامه آن در یکی از آژانس های معاملات ملکی بین آنان تنظیم شده و علیرغم اینکه سند رسمی معامله متعاقباً در یکی از دفاتر اسناد رسمی تنظیم شده ولی بعلت مطرح شدن پاره ای اختلاف نظرها ، حق دلالی آژانس فوق الذکر پرداخت نگردیده و دلال نگزیر برای وصول حق دلالی مندرج در مبایعه نامه که عبارت از یک درصد از قیمت مورد معامله از هر یک از طرفین میباشد بدادگاه مراجعه و دادگاه بدلیل اینکه طرفین ایرادی از جهت مبلغ معامله و تنظیم شدن مبایعه نامه در آژانس متعلق به دلایل و پیش بینی ۱٪ از قیمت معامله بعنوان حق دلالی هر یک از طرفین بعمل نیاورده اند رای به محکومیت خریدار و فروشنده متناصفاً به پرداخت معادل دو درصد از قیمت معامله را در حق خواهان نموده است . با توجه به مراتب فوق لطفاً با فرض قبول وکالت از ناحیه فروشنده و خریدار فوق الذکر ، نسبت به تهیه لایحه تجدیدنظر خواهی اقدام نمایید .

۹۸ – اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۷

سوالات حقوق مدنی – امتحان کارآموزی کانون وکلای دادگستری مرکز به هر سه سوال پاسخ دهید . وقت : ۲ ساعت ۱ – در قولنامه ای تعهد به فروش ملکی می شود ، ولی فروشنده پیش از حضور در دفتر اسناد رسمی و انتقال ملک ، آن را با سند رسمی به دیگری می فروشد و بدین وسیله موضوع تعهد مندرج در قولنامه را از بین می برد . در این فرض ، آیا ابطال معامله دوم و الزام فروشنده قولنامه به انتقال ملک به خریدار قولنامه ممکن است ؟ یا با فروش ملک موضوع تعهد از بین رفته است ؟ مبنای هر یک از این دو نظر چیست و شما بر پایه قوانین موضوعه و تحلیل مفاد تراضی کدامیک را ترجیح می دهید ؟ و رویه قضایی به کدام سو تمایل دارد ؟ ۲ – پدر صغیری ملک مولی علیه را برای مدت ده سال به اجاره می دهد ، و پس از پنج سال صغیر بالغ و رشید می شود . در این فرض ، آیا اجاره نسبت به مدت بعد از رشد نافذ است یا غیرنافذ ؟ پاسخ را با استدلال بنویسید . ۳ – هنگام خاک برداری از ملک همسایه خانه مدعی آسیب می بیند . دعوی جبران خسارت مدتی به درازا می کشد و ظرف این مدت هزینه تعمیر و مصالح ساختمانی بالا می رود . دادگاه ضمن تعلیم خود به کارشناس برای تعیین خسارت ، باید هزینه زمان تلف و آسیب را از او بخواهد یا هزینه روز را و چرا ؟

۹۹ – اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا –حقوق جزا – ۱۳۷۷

سئوالات حقوق جزای عمومی و اختصاصی – امتحان کارآموزی کانون وکلای دادگستری مرکز سئوالات حقوق جزای عمومی وقت : ۲ ساعت و نیم ۱ . شخصی به اتهام جعل ریز نمرات تحصیلی دانشکده حقوق تحت تعقیب قرار می گیرد وی در دادگاه به

جرم خود اقرار و اعتراف می نماید لکن متذکر می گردد که در این کار سوء نیتی نداشته و در اثر آن عمل نیز ضرری متوجه هیچ کس نشده است . دادگاه عمومی تهران دفاعیات متهم را مورد پذیرش قرار نمی دهد و ارتکاب جرم جعل را محرز می داند . ولی از آن جا که متهم جوان و بدون پیشینه کیفری است وی را مستحق تخفیف مجازات می داند . سرانجا با انطباق مورد با ماده ۵۲۷ قانون مجازات اسلامی (تعزیرات) و رعایت ماده ۲۲ همان قانون وی را به دو سال زندان محکوم می نماید محکوم جهت تجدیدنظر خواهی در مهلت مقرر قانونی به شما مراجعه می کند . در اینصورت : ۱) اگر وکالت وی را نمی پذیرید جهات و دلائل آنرا بیان نمائید . ۲) هر گاه وکالت وی را در مرحله تجدیدنظر می پذیرید دفاعیات خود را بر چه پایه ای قرار می دهید ؟ ۲ . شخصی به اتهام بزه شرب خمر و زنای غیر محصن تحت تعقیب قرار گرفته و به مجازات شلاق مستوجب حد محکوم گردیده و هر دو حکم نیز اجرا شده است . سپس متهم مذکور به عنوان جعل اسناد دولتی و کلاهبرداری و ایراد جرح عمدی تحت تعقیب قرار می گیرد . در فرض اینکه دلائل کافی برای توجه اتهام وجود دارد آیا می توان حکم تعدد و تکرار را در مورد جرائم ارتکابی اخیرالذکر جاری ساخت ؟ پاسخ مثبت یا منفی خود را به استناد دلایل و مواد قانونی بیان نمائید . سؤوالات حقوق جزای اختصاصی : ۱ . آقای منوچهری به موجب وکالتنامه رسمی به آقای مرتضوی وکالت می دهد که خانه مسکونی وی را به هر شخص و به هر شرط و به هر مبلغ بفروشد . آقای مرتضوی به استناد وکالتنامه مذکور مورد معامله را به مبلغ یکصد میلیون ریال به شخصی می فروشد و وجه آن را دریافت داشته لکن به موکل خود (آقای منوچهری) مسترد می نماید . آقای منوچهری وسیله اظهارنامه رسمی وجه مورد معامله را از وکیل خود مطالبه می کند ولی آقای مرتضوی با وجود ابلاغ اظهارنامه از تحویل و استرداد وجه مذکور خودداری می نماید . آقای منوچهری شکوائیه ای تحت عنوان خیانت در امانت به مرجع قضائی تقدیم و تعقیب کیفری نامبرده را درخواست می نماید . دادگاه به موضوع رسیدگی و سرانجام متهم را به دلیل عدم تحقق بزه خیانت در امانت تبرئه می کند . اکنون آقای منوچهری به شما مراجعه و تقاضا دارد که در مقام تجدیدنظر خواهی برآئید . آیا به نظر شما صدور حکم برائت متهم از جانب دادگاه صادر کننده حکم موجه و قانونی است یا خیر و اگر به نظر شما صحیح به نظر می رسد دلائل خود را توضیح دهید و چنانچه نادرست است دلیل آنرا بنویسید . ۲ . آقای محمودی به علت بزه قتل غیرعمدی در اثر رانندگی تحت تعقیب قرار می گیرد . دادگاه عمومی تهران به موضوع رسیدگی و وی را به پرداخت دیه در حق وراث مقتول محکوم می نماید . حکم دادگاه در اثر تجدیدنظر خواهی مورد تایید قرار می گیرد و در اثر اجرای حکم مبلغ دیه از آقای محمودی وصول می شود . از آن جا که وسیله نقلیه آقای محمودی نزد شرکت بیمه ایران بیمه "دیه" بوده وی دادخواستی به طرفیت شرکت بیمه ایران به خواسته مطالبه وجه پرداختی به دادگاه تقدیم می دارد . شرکت بیمه ایران در قبال ادعای آقای محمودی (راننده) متذکر می گردد که به قرار اطلاع آقای محمودی رانندگی وسیله نقلیه مورد بحث را به عهده نداشته بلکه فرزندش راننده وسیله نقلیه بوده و به علت اینکه گواهی نامه رانندگی نداشته پدر بجای پسر راننده معرفی شده تا بتواند دیه پرداختی را از بیمه دریافت دارد . به این ترتیب شرکت بیمه رای قطعی محکومیت کیفری آقای محمودی را زیر سئوال برده است . اکنون آقای محمودی به شما مراجعه می نماید . آیا وکالت وی را می پذیرید یا خیر در صورتی که وکالت وی را نمی پذیرید موجبات عدم پذیرش وکالت را مشروحاً بیان دارید ؟ و اگر به موادی از قانون اشاره می نمائید مفاد آن مواد را به طور اجمال بیان دارید .

۱۰۰ – اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۷

آئین دادرسی مدنی به سوالات زیر پاسخ دهید . سوال اول : در تاریخ ۱۴/۲/۷۷ آقای (الف) کارمند یکی از ادارات دولتی اصفهان در شهر مذکور فوت می کند . بر اثر وی یک پسر ۱۹ ساله بنام (ب) و یک همسر بنام (ج) و یک دختر بنام (د) هستند . آقای (ب) در تهران و بانوان (ج) و (د) در تبریز سکونت دارند و بین ایشان اختلاف وجود دارد . متوفی در هنگام فوت فقط

چهار میلیون ریال در حساب خود در یکی از بانکهای اصفهان و یک قطعه زمین مزروعی به بهای سه میلیون ریال در شهرستان رشت داشته است . آقای (ب) با مراجعه به دفتر شما درخواست می کند به سوالات زیر پاسخ دهید : ۱ - جهت تحصیل تصدیق انحصار وراثت آقای (الف) چه مدارکی باید تهیه شود و کدام دادگاه صالح است . ۲ - درخواست نامه تصدیق انحصار وراثت مرحوم (الف) چند نوبت باید آگهی شود و هزینه آگهی چه مبلغی است . ۳ - چنانچه تصدیقی در موضوع وراثت صادر شود قابل تجدیدنظر در مرجع تجدیدنظر هست یا خیر . ۴ - با فرض تکمیل بودن مدارک ، درخواست نامه تصدیق انحصار وراثت را تنظیم و به اینجانب تسلیم نمائید . با استناد به مقررات و مستدلاً به سوالات فوق پاسخ داده و درخواست نامه مذکور را بنویسید . سوال دوم : آقای بهمن که در تهران اقامت دارد بموجب قرارداد مورخ ۲۵/۵/۷۷ یک دستگاه آپارتمان واقع در تهران را به آقای محمد می فروشد و با دریافت کل ثمن معامله تعهد میکند در تاریخ ۲۸/۶/۷۷ جهت تنظیم سند رسمی انتقال در دفتر اسناد رسمی حاضر شود و در قرارداد ذکر میشود : هر گونه اختلافی تحت هر عنوانی در ارتباط با این قرارداد بین طرفین بوجود بیاید از طریق داوری حل و فصل خواهد شد . "آقای بهمن در موعد مقرر در دفترخانه حاضر نمی شود و بین طرفین اختلاف بوجود می آید و آقای محمد بوسیله اظهارنامه رسمی وکیل خود آقای (ج) را به عنوان داور خود معین و به طرف مقابل معرفی و درخواست می کند که وی نیز داور خود را در مهلت قانونی معین و معرفی کند . آقای بهمن با وجود ابلاغ اظهارنامه و انقضای مهلت قانونی داور خود را معرفی نمی نماید . آقای محمد با طرح دعوی علیه آقای بهمن و بیان موارد اختلاف و معرفی آقای (ج) بعنوان داور اختصاصی خود و با استناد به قرارداد و اظهارنامه و ارائه تصاویر مصدق آنها از دادگاه عمومی تهران تقاضای تعیین داور و سرداور جهت رسیدگی به اختلافات را می کند . با توجه به تکمیل بودن پرونده وقت رسیدگی تعیین و در زمان تعیین شده جلسه دادرسی با حضور خواهان و در غیاب خوانده تشکیل میشود و خواهان خواسته خود را مطرح میکند . اکنون به سئوالات ذیل با استناد به مقررات و مستدلاً پاسخ دهید : الف - آیا آقای محمد در طرح دعوی خود رعایت کلیه موازین قانونی را کرده است یا خیر ؟ ب - بنظر شما دادگاه چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که مطابق با موازین قانونی باشد ؟ سئوال سوم : آقای رضا بموجب دادخواستی که بشماره ۳۹۴ و بتاریخ ۱۶/۷/۷۷ در دفترکل مجتمع قضائی مرکزی تهران ثبت شده است دعوائی به خواسته مطالبه مبلغ بیست میلیون ریال وجه یک فقره سفته علیه آقای حسن در تهران اقامتگاه وی طرح نموده که رسیدگی به آن بیکی از شعب دادگاههای عمومی ارجاع و وقت رسیدگی تعیین شده است . در زمان تعیین شده جلسه رسیدگی با حضور خواهان تشکیل می شود و رئیس دادگاه به خواهان اظهار می دارد که مامور ابلاغ ضمن اعاده دادخواست و پیوستهای آن اعلام کرده است : به نشانی خوانده ، مراجعه شد ، ساکنین محل اظهار داشتند آقای حسن در تاریخ ۱۴/۷/۷۷ فوت کرده است . خواهان کلیه مطالب عنوان شده از جانب مامور ابلاغ را تائید و جهت معرفی ورثه مرحوم حسن تقاضای مهلت می کند و مراتب مذکور در صورتجلسه دادگاه درج می شود . با استناد به مقررات و مستدلاً بنویسید دادگاه چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که مطابق با موازین قانونی باشد .

۱۰۱ - اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا - آئین دادرسی کیفری - ۱۳۷۷

آئین دادرسی کیفری تاریخ ۲۳/۱۱/۷۷ به سوالات ذیل پاسخ دهید ، وقت ۲ ساعت سئوال اول : "الف" که بموجب مبایعه نامه عادی آپارتمانی را در سال ۷۳ از مالك "ب" خریداری نموده است بعدا متوجه میشود ملك مذکور با سند رسمی به "ج" منتقل گردیده است لذا در همان سال در دادسرای تهران علیه "ب" به اتهام کلاهبرداری و فروش مال غیرشکایت مینماید . "ب" در بازپرسی میگوید چون "الف" بقیه شمس معامله را بموقع نپرداخته محق به انتقال ملك خود به "ج" بوده است . بازپرس پس از تحقیقات قرار اناطه صادر مینماید با اعتراض الف به این قرار دادگاه کیفری ۲ موضوع را از موارد اناطه ندانسته و پرونده را به بازپرسی اعاده مینماید . "ب" به رای دادگاه کیفری ۲ اعتراض می نماید در این زمان در اجرای قانون تشکیل دادگاههای عمومی و

انقلاب دادسرا منحل و دادگاه عمومی تشکیل میگردد . به سئوالات زیر مستدلا پاسخ دهید : ۱ – علت صدور قرار اناطه در این مسئله چیست . آیا صدور قرار صحیح میباشد ؟ چرا ۲ – آیا رای دادگاه کیفری دو قابل تجدیدنظر است یا نه ۳ – با فرض قابل اعتراض بودن رای مرجع رسیدگی به اعتراض کدام دادگاه است ۴ – رسیدگی ماهوی (در صورت لزوم) در کدام دادگاه ادامه خواهد یافت سئوال دوم : آقای الف از آقای ب تحت عناوین ایراد ضرب ، تظاهر بوکالت دادگستری فحاشی و صدور چک بلامحل بمبلغ سی میلیون ریال شکایت کرده است . در مورد چک بلامحل علاوه بر شکایت دادخواست ضرر و زیان نیز طرح و مبلغ چک را بانضمام خسارات قانونی مطالبه کرده است . پرونده در یکی از شعب دادگاه عمومی مورد رسیدگی قرار گرفته و دادگاه پس از رسیدگی و استماع مدافعات متهم وی را مجرم تشخیص داده و در مورد ایراد ضرب به پرداخت دیه کامل در مورد تظاهر بوکالت دادگستری به سه ماه حبس و در مورد فحاشی به ۲۰ ضربه شلاق و در مورد چک بلامحل به دو سال حبس و ۷ میلیون و پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم کرده است هم چنین متهم را به تادیه مبلغ سی میلیون ریال خسارات قانونی محکوم کرده است . به سئوالات زیر پاسخ دهید : ۱ – آیا رای صادره قابل تجدیدنظر است یا خیر ؟ ۲ – مرجع تجدید نظر را ذکر کنید ۳ – محکوم علیه تقاضای خود را به کدام مرجع باید تسلیم نماید و چه مبلغی را باید بابت هزینه دادرسی تا دیه نماید ؟

۱۰۲ – اختبار بهمن ۱۳۷۷ کانون وکلا – حقوق ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۷

به کلیه سوالات زیر پاسخ دهید : ۱) ترکیب هیات نظارت و شورای عالی ثبت را بنوسید و صلاحیت شورای عالی ثبت را توضیح دهید . ۲) شخصی که زمین او در مجاورت ملکی که نسبت به آن درخواست ثبت شده است قرار ندارد نسبت به حدود ملک مذبور و حق عبور خود در آن ملک ، که متقاضی در درخواست ثبت خود به آن اشاره نکرده است ، اعتراض دارد در چه زمانی باید اعتراض نماید و در چه مرجعی رسیدگی میشود ؟ ۳) سه اطلاح ثبتی تفکیک ، افراز و تقسیم را توضیح دهید ؟ ۴) برای اجرای اجرائیه سندی ذمه ای با معرفی بستانکار چند دستگاه یخچال موجود در پارکینگ ساختمان محل مسکونی بدهکار توقیف میشود . مستاجر طبقه دیگر ساختمان مزبور به شما مراجعه و با ارائه مدارکی خود را مالك بخچالهای مزبور معرفی مینماید . در صورتیکه صحت اظهارات او را احراز و مدارك او را کافی دانستید برای رفع توقیف چه اقدامی انجام میدهید و چه مراحلی ممکن است شکایت شما طی نماید ؟ ۵) بر اساس سند ذمه ای اجرائیه ای علیه شخصی صادر میشود ، میون سند ذمه ای شما را بعنوان وکیل تعیین و با ارائه اسنادی مدعی میشود که دین خود را پرداخته است در صورتیکه مدارك او کافی باشد چه اقدامی انجام خواهید داد . موکل از شما میخواهد که نسبت به توقف علمیات اجرائی اقدام کنید . در این مورد چگونه عمل میشود ؟ استفاده از کتاب قانون و هر نوشته ای ممنوع است .

۱۰۳ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – حقوق تجارت – ۱۳۷۵

لطفا به هر دو سوال ذیل پاسخ دهید : استفاده از کتاب قانون آزاد است . الف که یکی از شرکای شرکت با مسئولیت محدود ب میباشد ، در تادیه بدهیهایش دچار وقفه شده و طلبکاران وی با همه تلاشی که معمول داشتهاند موفق نگردیدهاند مطالبات خود را بحیطه وصول درآورند و مالی هم از او بدست نیاوردهاند تا با معرفی آن بتوانند استیفای طلب نمایند . تنها دارئی شناخته شده او سهم الشرکهای است که نامبرده در شرکت با مسئولیت محدود ب دارد . چگونه ممکن است که آن سهم الشرکه آزاد و در اختیار طلبکاران قرار گیرد و آیا طلبکاران برای تحقق این منظور باید همگی عمل کنند و یا اقدام یکی از آنان هم کافی است و آیا اگر وجهی از این بابت بدست آید به نسبت بین طلبکاران تقسیم میشود و یا ترتیب دیگری اخذ میگردد ؟ الف سفتهای در وجه ب صادر کرده و ب سفته مذکور را بنفع د و آقای د نیز در وجه ج ظهر نویسی کرده است . همچنین امضای ك بعنوان ضامن بدون

تعیین مضمون عنه او در پشت سفته دیده میشود . الف در سررسید از پرداخت وجه سند خود داری نموده و ج ظرف مهلت مقرر نسبت به واخواست آن اقدام کرده است و متعاقبا دادخواستی به طرفیت الف ، ب ، د و ک تقدیم کرده و حکم هم بر محکومیت خواندگان بنحو تضامن صادر شده است . قبل از صدور حکم محکومیت مذکور ، قرار تامین خواسته نیز بنفع ج و علیه همه امضاء کنندگان صادره شده و ج از هر یک از امضاء کنندگان اموالی را به اجرای دادگاه معرفی کرده و آن اموال بازداشت شده است . در مقام اجرای حکم صادر شده کلیه اموال توقیف شده موافق موازین قانون بفروش رفته و حاصل فروش ۴۰٪ بیش از مبلغ سفته است . تکلیف اجرای با مبلغ اضافی از چه قرار است و آن مبلغ به چه کسی باید داده شود ؟

۱۰۴ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۵

دو مسئله زیر را بدقت بخوانید و هر دو را پاسخ دهید . استفاده از کتاب قانون آزاد است . مسئله اول : ، دادگاه کیفری یک تهران در رسیدگی به جرمی از جرائم تعزیری که پرونده آن طبق مقررات قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ مستقیما در دادگاه طرح شده و مدعی خصوصی نیز مبادرت به تقدیم دادخواست ضررو زیان نموده است بدوا به تقاضای مدعی خصوصی قرار تامین خواسته صادر میکند . سپس وقت دادرسی تعیین و طرفین احضار میشوند . روز جلسه وکیل متهم بدون موکل حضور میابد . دادگاه حضور وکیل بدون موکل (متهم) را نپذیرفته و جلسه را تجدید مینماید . جلسه بعد متهم در معین وکیل خود حضور پیدا میکند . دادگاه قرار وثیقهای علیه متهم صادر مینماید متهم به قرار وثیقه اعتراض میکند لیکن دادگاه پس از رسیدگی بالاخره متهم را محکوم به مجازات قانونی نموده اجرای مجازات را نیز با احراز شرایط ماده ۳۵ قانون مجازات اسلامی معلق مینماید . بعلاوه متهم را به ضرروزیانی کمتر از میزان مدعی خصوصی محکوم میکند . مدعی خصوصی بعد از صدور حکم و قبل از انقضاء مهلت تجدیدنظر خواهی کتبا حق اعتراض و تجدیدنظر خواهی را از خود سلب نموده است ، معذا همزمان با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه ، در مهلت قانونی ، مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم ضرر و زیان تقاضای تجدیدنظر مینماید . در مرحله تجدیدنظر خواهی ، دیوان کشور ، دادگاه کیفری یک را در دعوی مطروحه اساسا دارای صلاحیت ذاتی و محلی نداسته و پس از نقض حکم آنرا به مرجع صلاحیتدار ارسال میدارد . اینک با توجه به قضیه مطروحه و با استفاده از قانون و یا آراء دیوان کشور و نظریه مستدلا و مستندا پاسخ خواستههای زیر را بنویسید . در رسیدگی کیفری مذکور در صورتیکه توضیحات خاصی از متهم ضرورت نداشته باشد ، اصولا ـ حضور متهم همراه وکیل در دادگاه الزامی است یا خیر . تصمیم دادگاه در غیر قابل تجدیدنظر خواهی نسبت به قرار وثیقه درست بوده است یا خیر . با وجود صدور حکم محکومیت و تعلیق اجرای مجازات در باره متهم طرفین دعوی کیفری اعم از دادستان یا محکوم علیه یا مدعی خصوصی و یا هر مقام قضائی حق تجدیدنظر خواهی دارند یا خیر ؟ آیا در دعوی کیفری طرفین میتوانند حق تجدیدنظر خواهی را از خود سلب کنند و در این قضیه که مدعی خصوصی حق خود را ساقط کرده میتوانسته قبل از انقضاء مدت بیست روز مبادرت به تجدیدنظر خواهی کند . با نقض حکم در دیوان کشور بعلت عدم صلاحیت ذاتی و محلی و ارجاع پرونده به مرجع صلاحیتدار قرار تامین خواسته و وثیقه صادره علیه متهم در پرونده به قوت خود باقی میماند یا لغو و منتفی گشته و دادگاه صلاحیتدار تصمیم جدید مقتضی اتخاذ خواهد نمود . آیا پس از نقض حکم دائر به عدم صلاحیت محلی دادگاه توسط دیوان عالی کشور ، دادگاه مرجوع الیه حق اصرار دارد یا خیر ؟ مسئله دوم : ، یک نفر نظامی در محوطه محل خدمت ضمن تخلف از مقررات رانندگی موجب مرگ نظامی دیگر میشود . بازپرس نظامی قرار وثیقهای معادل دیه مقتول علیه متهم صادر میکند که پس از تودیع آزاد میگردد . متهم علاوه بر بزه مذکور بعلت حمل و نگهداری مواد مخدر که مجازات آن به فرض شدیدتر از جرم اولی است تحت تعقیب دادسرای انقلاب بوده . اینک دادسرای انقلاب با توجه به مقررات قانون بعلت اینکه مجازات جرم دوم مهمتر است خود را صالح برسیدگی به هر دو جرم متهم میداند . پس از حل اختلاف بین دو

دادسـرا توسط مرجع صـلاحیدار ، بازپرس نظامی قرار وثیقه متهم را به قررا بازداشت تشدیـد و ذیل قرار صادره متهم را در زندان از ملاقـات ممنوع میکنـد . وکیل متهم طی لایحهای دادسـرا و دادگاه عمومی را صالـح برای رسـیدگی به جرم قتل غیر عمـد دانسـته و ممنوع الملاقات کردن متهم را غیر قانونی و بر خلاف حقوق زندانی تلقی مینماید . اینک با توجه به مسئله بالا و قانون و آراء دیوان کشور و نظریهها مسـتدلا و مسـتندا پاسخ خواسـتههای ذیل را بنویسـید . با توجه به اینکه جرم حمل و نگهداری مواد مخدر مهمتر از جرم دیگر متهم بوده ، رسـیدگی به هر دو بزه انتسابی در صـلاحیت دادسـرا و دادگاه انقلاب که صلاحیت رسیدگی بجرم مهمتر را دارد میباشـد یـا خیر . در این قضـیه مرجع حـل اختلاف بین دو دادسـرا کـدام بوده است . آیا ادعای وکیل متهم در مورد صـلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی و نیز ممنوع الملاقات کردن متهم درست است یا خیر ؟ تامین کیفری وثیقه که توسط بازپرس نظامی معادل دیه مقتول اخذ شده متناسب با جرم ارتکابی بوده یا خیر .

۱۰۵ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۵

به سوالات ذیل پاسخ دهید : بموجب سـندی رسمی که در دفتر اسناد رسمی شماره ۸۰۰ تهران تنظیم شده ، خانه الف که در تهران واقع است به ج منتقـل میشود و این انتقال در دفتر املاک به ثبت میرسـد . الف از دادگاه عمومی تهران تقاضای صـدور حکم بر بی اعتبـاری سـند مـذکور را میکنـد امـا دادگـاه حکم بر بیحقی وی صـادر مینمایـد . مشـارالیه از حکم تجدیـدنظر میخواهـد و دادگـاه تجدیـدنظر حکم نخستین را نقض و حکم بر بی اعتبـاری سـند انتقـال صـادر میکنـد . محکوم له جهت اجرای حکم به شـما مراجعه میکند اقداماتی را که انجام میدهید با استناد به مقررات و مستدلا بنوسید . در خرداد ۱۳۶۶ الف بموجب سند رسمی اجاره آپارتمان خـود واقع در تهران را که ۲ اطاق دارد و یکی از اطاقهای آن مشـرف بخیابان است برای مـدت یکسال جهت سـکونت به د ، اجاره میدهد و در ۱۶/۱/۶۷ الف بموجب سـند عـادی موافقت میکنـد که د از مورد اجاره جهت کسب و تجارت اسـتفاده نمایـد . و اطاق مشرف بخیابان را نیز به ج انتقال دهد . در ۲۲/۱۰/۷۳ د با تنظیم قرارداد و دریافت یکصد میلیون رسال سرقفلی ، کل مورد اجاره را به ج انتقـال داده و بتصـرف وی میدهـد و بخارج از کشور عزیمت میکنـد . الف با اسـتناد به سـند رسـمی اجاره علیه د دعوی تخلیه طرح میکند و شـعبه ۵۵۵ دادگـاه عمومی تهران دادنامه شـماره ۲۰ – ۸/۸/۷۴ غیـابی را دائر بر تخلیه صـادر میکنـد . پس از صـدور اجرائیه و ابلاغ آن ، ج که کلیه اصول اسناد و دادنامه و اجرائیه را در اختیار دارد به شما مرجعه میکند و ضمن اعلام اینکه هیچگونه دسترسـی به د نـدارد از شـما میخواهـد که وکالت وی را قبول نمائیـد . با اسـتناد به مقررات و مسـتدلا بنویسـید چه اقداماتی برای ج میتوان انجام داد . افشـین ، که کارمنـد یکی از ادارات دولتی در شـهر اصـفهان بوده و یک قطعه زمین مزروعی در شـیراز و یکصـد میلیون ریـال در حسـاب بانکی خود در تبریز داشـته ، در اصـفهان فوت میکنـد . در سال ۱۳۷۵ رضا با تقـدیم دادخواست به دادگاه عمومی تهران و ارائه تصاویر مصدق تصدیق انحصـر وراثت افشین و وصیت عادی که بموجب آن اموال افشین به رضا تملیک شده است ، دعوی بخواسـته تنفیـذ وصـیت نـامه علیه آقایـان احمـد مقیم تهران ، جواد مقیم مشـهد و علی مقیم همـدان که همگی وراث افشـین هسـتند و ترکه را تقسـیم نکردهانـد طرح میکنـد . در آغاز اولین جلسه رسـیدگی که در غیاب علی تشـکیل میشود ، خواهان دعوی خود علیه احمـد را مسترد میکنـد و جواد نسبت به وصـیت نامه دعوی جعل نموده و دلائل جعلیت را اقامه میکند و دادگاه از رضـا که در اسـتفاده از سـند باقی است تقاضای تسـلیم اصل وصـیت نامه را مینمایـد . رضا اظهار میـدارد که فعلا قادر به تسـلیم آن نیست ، دادگاه ختم رسیدگی را اعلام و در ارتباط با احمد قرار سـقوط دعوی و به علت خروج سـند وصـیت نامه از اعداد دلایل و عدم وجود دلیل دیگر قرار رد دعوی خواهان را صادر میکند . اکنون با استناد بمقررات و مستدلا بسئولات زیر پاسخ دهید : اولا : با توجه به مطـالب عنوان شـده آیـا دادگـاه صـلاحیت رسـیدگی بـدعوی را داشـته است یا خیر ؟ ثانیا : آیا تصـمیمات دادگاه مطابق با موازین قانونی هست یا خیر ؟

۱۰۶ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – حقوق ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۵

به کلیه سوالات زیر مستدلا پاسخ دهید . استفاده از قانون مجاز است . سوال اول : پس از صدور اجرائیه چک ، مازاد ملک مدیون که در وثیقه بانک بوده به نفع دارنده چک بازداشت میشود . دارنده چک طلب بانک را پرداخت و درخواست مزایده ملک را میکند و بمرحله صدور آگهی میرسد . زوجه بدهکارسند نکاح خود را که در دفتر ازدواج تنظیم شده ارائه میدهد که بموجب آن ملک مورد بحث صداق اوست و در نتیجه به عملیات اجرائی اعتراض میکند . مرجع رسیدگی را مشخص نمایید . بنظر شما چه تصمیمی باید اتخاذ شود . سوال دوم : بموجب سند رسمی منافع ۲۰ ساله ملکی به دیگری منتقل گردید . بعد از انتقال منافع سند مالکیت ملک بنام مالک صادر میشود در حالیکه حقوق منتقل الیه منافع در آن درج نشده است . شخص اخیر الذکر برای حفظ حقوق خود به شما مراجعه میکند چه اقدامی معمول خواهید داشت ؟ سوال سوم : شخصی ملک خود را بدیگری با سند رسمی میفروشد . خریدار در همان روز به فروشنده وکالت رسمی میدهد که بعد از گذشتن ده سال حق دارد با پرداخت ثمن معامله ملک را بخود منتقل نماید بعد از دو سال وکیل (فروشنده) به شما مراجعه میکند که موکل (خریدار) بموجب اظهار نامهای او را از وکالت عزل کرده است . چگونه او را راهنمایی میکنید ؟ سوال چهارم : حدود اختیارات ولی و موارد سقوط ولایت قهری را شرح دهید . سوال پنجم : اداره اموال جنین بعهده کیست ؟

۱۰۷ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۵

به سوالات ذیل با استدلال پاسخ دهید . استفاده از قانون مدنی آزاد است . سوال اول : در قراردادی که بین نماینده تام الاختیار یک شرکت تولید پارچه و یک بازرگان بسته میشود ، بازرگان متعهد میگردد ظرف دو سال پنبه لازم برای شرکت را در هر ماه با تقاضای نماینده شرکت به قیمت روز به شرکت بفروشد و آن را تسلیم کند : الف – این قراداد چه وضعیتی دارد ؟ ب – بر فرض اعتبار ، اگر شرکت از پرداخت قیمت یک قسمت از پنبه تسلیم شده خود دادری کند : آیا بازرگان حق فسخ قرارداد را دارد ؟ اگر بازرگان در اثر این خودداری شرکت ، نتواند بموقع بهای کالای خریداری شده خود را که سی درصد نسبت به زمان خرید افزایش یافته است ، بپردازد و در نتیجه فروشنده با استفاده از حق فسخی که در اینصورت برای او منظور شده است کالا را پس بگیرد ، آیا شرکت مسئول پرداخت میزان افزایش قیمت آن کالاـ به بازرگان خواهد بود ؟ اگر پس از فروش و تسلیم چند قسمت از پنبهها قرارداد مزبور بین طرفین اقاله شود ، آیا شرکت موظف به رد آن پنبهها یا بدل آنها به بازرگان خواهد بود ؟ خرداد ۷۵ – شهیدی

۱۰۸ – اختبار خرداد ۱۳۷۵ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۵

لطفا به هر سه سوال ذیل پاسخ دهید : استفاده از کتاب قانون آزاد است . سوال اول " : الف " و " ب " متهمند که با شرکت یکدیگر بدون رعایت ترتیبات مقرر در قانون به خروج اشیاء عتیقه از کشور مبادرت کردهاند . در بررسی سوابق آن دو مشخص میشود که هر قبلا به اتهام جعل مهر شهرداری تهران تحت تعقیب قرار گرفته ولی چون برای کشف جرم و دستگیری همدستان خود با مامورین انتظامی همکاری کردهاند از مجازات معاف شدهاند . همچنین الف به اتهام معاونت در خروج غیر قانونی اشیاء عتیقه از کشور با رعایت کیفیات مخففه قبلاـ به چهار ماه حبس محکوم شده که محکومیت او قطعی ولی تا زمان وقوع جرم اخیر یعنی شرکت در خروج اشیاء عتیقه حکم محکومیت در مورد وی اجرا نگردیده است . در دادگاه وکیل مداع ب عنوان میکند که ب در حال شروع به جرم خروج اشیاء عتیقه دستگیر شده و لذا دادگاه باید با توجه به مقررات شروع به جرم در مورد او تصمیمگیری کند . وکیل مدافع الف نیز تقاضا میکند که چون موکل او قبلا به جهار ماه حبس محکوم شده است ولی محکومیت اجرا نگردیده برای

رعایت حال وی دادگاه باید با توجه به تعدد جرم در مورد موکل وی تصمیم بگیرد . هر دو وکیل در عین حال تقاضای تخفیف مجازات موکلین خود در صورت محکومیت و همچنین تعلیق اجرای مجازات آنها را مینمایند . با توجه به سوال بالا : اولا – دفاع وکلای الف و ب در مورد شروع به جرم و رعایت قاعده تعدد متضمن نفی برای موکلین آنهاست یا خیر ؟ ثانیا – آیا دادگاه در صورت محکومیت متهمان میتواند مجازات آنها را تخفیف داده و معلق کند یا نه ؟ ثالثا – چنانچه دادگاه متهمان را محکوم کند و علاوه بر مجازات اصلی کیفری تتمیمی نیز برای ایشان در نظر بگیرد اما مدت مجازات تتمیمی را با این استدلال که در تعزیرات نوع و مقدار و مدت مجازات به نظر حاکم است معین نکند این نظر دادگاه صحیح است یا خیر ؟ سوال دوم : وجوه اشتراک و افتراق تشدید مجازات را در کیفرهای مستوجب حدود و مجازاتهای تعزیراتی در تکرار جرم مشخص کنید . حداکثر پنج سطر سوال سوم : اگر فردی بواسطه استعمال مواد مخدر مسلوب الاراده شود و مرتکب جرمی گردد به عقیده شما میتوان در دفاع از او ماده ۵۳ قانون مجازات اسلامی استفاده کرد و مسلوب الاراده شدن بر اثر شرب خمر را با مسلوب الاراده شدن بواسطه مواد مخدر یکی دانست ؟ در حال به چه دلیل ؟ حداکثر ۵ سطر

۱۰۹ – اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۳

لطفا به هر دو سوال ذیل پاسخ دهید : استفاده از قانون مجازات اسلامی و تعزیرات آزاد است . سوال اول : شخصی به موجب اتهامات زیر در دی ماه ۱۳۷۲ تحت تعقیب دادسرای عمومی تهران قرار میگیرد . تصرف ملك الف به قهر و عدوان موضوع ماده ۱۳۸ قانون تعزیرات ورود به منزل الف با تهدید موضوع ماده ۱۳۷ قانون تعزیرات معاونت با ج در دو فقره سرقت ساده موجب تعزیر . در سابقه فرد متهم مشخص میشود که قبلا در سال ۱۳۷۱ به عنوان تصرف ملك دیگری به یك سال حبس محکوم شده و دادگاه مجازات او را تبدیل به یك میلیون ریال جزای نقدی کرده که از دادگاه تقاضای تقسیط آنرا نموده دادگاه نیز با این تقاضا موافقت کرده که مقداری از جزای نقدی را پرداخت و هنگام وقوع جرائم اخیر مقداری از اقساط هنوز پرداخت نشده است . کیفر خواست صادر و با توجه به مواد ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۰۸ قانون تعزیرات و ۴۸ و ۴۳ و ۴۷ قانون مجازات اسلامی تقاضای مجازات او شده است . با توجه به سوال بالا : اولا : چنانچه شما وکیل مدافع متهم باشید چه دفاعی از او میتوانید بکنید که موثر در تخفیف مجازات وی باشد . ثانیا : آیا میتوانید در خواست تعلیق اجرای مجازات موکل خود را بنمائید یا خیر ؟ سوال دوم : الف مامور ناحیه انتظامی تهران بیآنکه حکمی از مقامات صلاحیتدار داشته باشد دستور توقیف ب را به ج کارمند زیر دست خود میدهد . ج برای توقیف به خانه ب مراجعه میکند امان همسایگان اطلاع میدهند که ب مدتی است از ایران خارج شده و مقیم یکی از کشورهای خارج است . با توجه به صورت مسئله بالا : اولا : آیا دستور الف میتواند شروع به جرم موضوع ماده ۷۱ قانون تعزیرات باشد یا خیر ؟ ثانیا : آیا عمل ج عنوان مجرمانه دارد یا خیر ؟ در صورت مثبت یا منفی به چه دلیل ؟

۱۱۰ – اختبار اسفند ۱۳۸۱ کانون وکلا – حقوق جزا – ۱۳۷۳

لطفا به سوالات زیر با استدلال و در حد خواسته شده پاسخ دهید . سوال اول – « الف » و « ب » متهمند به شرکت در جرم سوء استفاده از سفید مهر موضوع ماده ۶۷۳ قانون مجازات اسلامی و « ج » متهم است به معاونت در جرم فوق با « الف » و « ب » محل وقوع جرم تهران و تاریخ آن مهرماه ۱۳۸۰ بوده است . در بررسی سوابق متهمان در دادگاه مشخص میشود که « الف » و « ب » هر دو قبلا به همین اتهام در سال ۱۳۷۶ تحت تعقیب قرار گرفته اند که دادگاه در اردیبهشت ماه ۱۳۷۶ « الف » را به ۱۸ ماه و « ب » را به ۱۲ ماه حبس تعزیری محکوم کرده است که « الف » پس از تحمل ۱۰ ماه از حبس خود درخواست آزادی مشروط کرده که با این آزادی به مدت دو سال مواقت شده و در بهمن ۷۶ آزاد و در بهمن ۱۳۷۸ آزادی اول قطعی گردیده است . در دادگاه که در

آبانماه ۱۳۸۰ تشکیل شده وکلای « الف » و « ب » درخواست تعلیق اجرای مجازات موکلین خود را زا دادگاه می نمایند و وکیل « ب » نظر دادگاه را مبنی بر اینکه « ب » مرتکب تکرار جرم گردیده رد می کند . وکیل « ج » نیز با استناد به مرور زمان درخواست موقوفی تعقیب اجرای مجازات قبلی و تخفیف کیفر جرم اخیر در صورت محکومیت و تبدیل آن را به جزای نقدی می نماید . با توجه به مساله بالا پاسخ دهید : اولا – استدلال وکلای مدافع در مورد تکرار جرم و مرور زمان صحیح است یا خیر و درخواست آنها از دادگاه مبنی بر تعلیق ، تخفیف و تبدیل مجازات مورد قبول قرارمیگیرد یا نه ؟ (حداکثر پاسخ دوازده سطر) ثانیا – حداکثر در هشت سطر ماده ۶۷۳ مجازات اسلامی را تجزیه و تحلیل کنید . سوال دوم – آقای حسن به شما مراجعه و اعلامی میکند که کتابی در زمینه پرورش گیاهان گلخانه ای تالیف و منتشر کرده است که ظرف ۳ سال از انتشار نایاب شده است . حال آقای تقی این کتاب را بدون اذن و اجازه وی چاپ افست کرده و منتشر نموده است . لطفا به سوالات ذیل پاسخ دهید و مستند قانونی پاسخ را هم بیان فرمایید : آیا آقای حسن حق قابل دفاع و حمایتی دارد ؟ آیا عمل آقای تقی جرم است ؟ اگر هست مجازاتش چیست ؟ اگر این کتاب را شرکت نشر ج با مدیریت آقای تقی چاپ کرده باشد تکلیف چیست ؟ تکلیف خسارت وارده به آقای حسن در فرضی که مرتکب شخص تقی باشد و در حالتی که کتاب را شرکت ج با مدیریت تقی چاپ کرده باشد چیست ؟ آیا برای جلوگیری از بخش این کتابها کاری میتوان کرد ؟ توجه فرمایید که پاسخ هریک از شقوق سوال دوم بیش از حداکثر ۲ سطر نیست .

۱۱۱ – سوالات حقوق مالیاتی قسمت ارزیابی اموال – ۱۳۷۳

) کدامیک از موارد زیر اساس اقدامات در ارزیابی اموال می‌باشد؟ ۱- برداشتهای شخص ارزیاب ۲- نصوص صریح قانونی ۳- اطلاعات حاصل از مطلعین محلی ۴- هیچکدام ۲) مطابق اصل ۵۱ قانون اساسی هیچ نوع مالیات وضع نمی‌شود مگر: ۱- بموجب قانون مالیاتهای مستقیم ۲- بموجب قانون ۳- بموجب دستورالعمل های سازمان امور مالیاتی ۴- بموجب نظر ماموران تشخیص مالیاتی و ادارات امور مالیاتی ۳)کدام گزینه تعریف درستی از مامور تشخیص مالیاتی می‌باشد؟ ۱- افرادی که برابر قانون اقدام به وصول مالیات می‌نماید ۲- افرادی که برابر قانون اقدام به تشخیص درآمد مشمول مالیات و تعیین مالیات می نمایند ۳- افرادی که مامور سازمان امور مالیاتی می‌باشند ۴- هیچکدام ۴) برگ تشخیص مالیات باید براساس: ۱- ماخذ صحیح تنظیم گردد ۲- متکی به دلایل و اطلاعات کامل باشد ۳- برای مودی روشن باشد ۴- همه موارد ۵)کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- در صورت استعلام مودی از نحوه تشخیص مالیات جزئیات گزارش رسیدگی باید به اطلاع وی برسد ۲- مودی هیچگونه حقی مبنی بر آگاهی از نحوه رسیدگی مالیات خود ندارد ۳- مامور تشخیص مالیات هرگز نمی تواند به مودی مالیاتی در مورد نحوه گزارش رسیدگی اطلاع دهد ۴- مودی مالیاتی تنها در محضر دادگاه صالحه می توان در جریان رسیدگی به مالیات متعلق خود قرار گیرد. ۶) کدام عبارت زیر درست است؟ ۱- هر شخص حقیقی و حقوقی که بموجب مقررات مکلف به کسر و ایصال مالیات مودیان دیگر باشند در صورت تخلف از انجام وظایف با مودی مسئولیت تضامنی در پرداخت مالیات خواهند داشت ۲- در صورتی که شخص حقیقی یا حقوقی در کسر و ایصال مالیات تکلیفی کوتاهی نمایند مودیان مشمول ۲۰٪ جریمه ای به مبلغ مالیات پرداخت نشده می‌باشند. ۳- هرشخص‌حقیقی و حقوقی که بموجب مقررات از پرداخت مالیات تکلیفی سرباز زند مشمول جریمه ای معادل ۲۰٪ مالیات پرداخت نشده خواهد بود ۴- موارد ۳و۱ ۷) درهرموردکه‌بموجب مقررات تکلیف یا وظیفه ای برای دفاتر اسناد رسمی مقرر گردیده است در صورت تخلف: ۱- سردفتر با مودی در پرداخت مالیاتی مسئولیت تضامنی دارد ۲- سردفتر مشمول جریمه ای معادل ۲۰٪ مالیات می گردد ۳- سردفتر با مامور تشخیص مالیات در مورد پرداخت مالیات مسئولیت تضامنی دارد ۴- موارد۲و۱ ۸) در مورد ممنوع الخروج بودن مودیان مالیاتی کدام گزینه درست است؟ ۱- وزارت امور اقتصادی و دارایی یا سازمان امورمالاتی کشور در صورتی که میزان بدهی مودی از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ریال بیشتر باشد از خروج و از کشور جلوگیری می‌نماید ۲- فقط وزارت

امـور اقتصـادی و دارایی مجـاز بـه جلـوگیری از خروج مـودی کـه بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریـال بـدهی مالیـاتی دارد می‌باشـد ۳- اداره‌گذرنامه‌مجاز به جلوگیری از خروج مودیی که بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بدهی مالیاتی دارد می‌باشد ۴- سازمان ایرانگردی و جهـانگردی مجـاز به جلوگیری از مسافرت مودیانی که بیش از ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال بـدهی مالیاتی دارند می‌باشد ۹) کدام گزینه زیر در مورداطلاعـات مربوط به مودیـان مالیـاتی درست می‌باشـد؟ ۱- هرگز مـاموران مالیـاتی نبایـددر پی کسب هر گونه اطلاعـات از مودی مالیاتی باشند ۲- هرگز ماموران مالیاتی مجاز به افشای اطلاعات مودی مالیاتی مگر در امر تشـخیص درامد مالیات نزد مراجع ذیربط در حـدنیاز نمی باشد ۳- ماموران مالیاتی به هر صورتی که لازم باشـد می تواننـد از مودی مالیایت اطلاعات کسب کننـد ۴- حتی کوچکترین اطلاعاتی را با یـد از مراجعه اطلاعاتی کسب نمود. ۱۰) در صورتیکه اداره امور مالیاتی ضـمن رسیدگی‌ها خود به تخلفـات مالیـاتی مودی برخورد نمودنـد: ۱- حتمـا بایـد آن را به قـوه قضـاییه اطلاـع بدهنـد ۲- راسا مجزا به انجـام هرگونه اقـدام پیشـگیرانه و یا اعمال مجازات لازم می‌باشـند ۳- مراتب را برای تعقیب به دادسـتان انتظـامی مالیاتی گزارش دهنـد ۴- مراتـب را به کلانتری محل گزارش دهنـد ۱۱) ماخـد ارزیـابی املاک در باره مالیات ارث کـدام گزینه می‌باشـد؟ ۱- ارزش معاملاـتی ملک در زمان فوت ۲- ارزش معاملاتی ملک در زمان پرداخت مالیات ۳- ارزش ابرازی قیمت ملک توسط وراث ۴- ارزش ملک به قیمتی که متوفی در وصیت نامه خود قید نموده باشد ۱۲) کـدام یک از موارد زیر جز ماترک متوفی محسوب نخواهـد بود؟ ۱- موجودی های نقدی متوفی در نزد بانکها ۲- یـک اتومبیل و یک آپارتمان در اختیار ورثه قرار گیرد ۳- اثاث البیت محل سکونت متوفی ۴- آن قسـمت از مـاترکی در تعییـن درآمـد مشـول مالیـات برارث ارثیـه همسـر متـوفی تشـخیص داده شـود ۱۳) کدام‌گزینه‌زیردرموردمحاسبه‌ودریافت‌مالیاتی بر ارث در زمانی جز ماترک متوفی وجوه نقد نباشد درست است؟ ۱- ورثه حتما باید نسبت به فروش اموال منقول یا غیر منقول در مهلت تعیین شـده اقـدام و بـدهی مالیاتی را نقـداً بپردازد ۲- سازمـان امور مالیاتی می تواند به تقاضای کتبی وراث معادل مالیاتی متعلق قسمتی از ماترک را با توافق وراث انتخاب و به قیمتی که مبنای محاسبه بر اثر قرار گیرد به جـای مالیات قبول کنـد ۳- سازمـان امور مالیاتی به هر طریقی که تشـخیص دهـد نسبت به محاسبه مالیات متعلقه می تواند عمل‌کند ۴- قوه‌قضائیه‌مسئول‌نقد کردن اموال مربوط به متوفی بوده پس از آن مسئول پرداخت مالیات متوفی می‌باشند ۱۴) در مورد املاکی که ارزش معاملاتی آنها تعیین نشده است کدام گزینه درست است؟ ۱- ارزش معاملاتی نزدیکترین محل مشابه مناط اعتبار می‌باشد ۲- اظهار فروشـنده در مورد مبلغ پرداختی بابت قیمت ملک مناط اعتبار است ۳- اظهار خریدار در مورد قیمت فروش مناط اعتبار است ۴- ممیز مالیاتی بایـد پس از مطابقت اظهارات خریدار و فروشـنده به بالاترین ارزش اسـتفاده کند. ۱۵) کدام گزینه زیر در مورد درآمـد مشـمول مالیـات مودیان بخش مشاغل درست تر است؟ ۱- درآمـد حاصل از فروش کالا وخـدمات ۲- درآمدهای حاصل از کل فروش کالا و خدمات‌به اضافه در آمدها پس از کسـر هزینه ها و اسـتهلاکات ۳- درآمد حاصل از فروش کالاپس از کسـر هزینه ها و استهلاکات ۴- درآمـدهای حاصل از فروش کالا و خـدمات پس از کسـر هرگونه هزینه و اسـتهلاکات بنا به اظهار مودی ۱۶)درآمد مشمول مالیات در مورد موسسات بیمه ایرانی کدام گزینه می‌باشد؟ ۱- حق بیمه دریافتی در معاملات بیمه مستقیم پس از کسر برگشتی ها و تخفیفها ۲- بهره سپرده های بیمه بیمه گر اتکایی نزد بیمه گر واگذار کننده ۳- حق بیمه بیمه های اتکای وصولی پس از کسـر برگشتی ها ۴- همه موارد ۱۷)ک مالیـات موسـسات کشتیرانی و هواپیما یا خارجی بابت کرایه مسافر و حمل کالاـ از ایران بطور مقطوع عبـارتست از؟ ۱- ۱۰٪ کلیه وجوهی که از این بـابت عایـد آنهـا می‌شود ۲- ۵٪ کلیه وجـوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۳- ۱۵٪ کلیه وجوهی که ازاین بابت عایـد آنها می‌شود ۴- بین ۵ تا۱۰٪ کلیه وجوهی که از این بابت عاید آنها می‌شود ۱۸) درآمد نقدی یا غیر نقدی که شـخص حقیقی یا حقوقی: ۱- بصورت بلاعوض یا از طریق معاملات محاسباتی و یا بعنوان جـایزه کسب می نمایـد مشـمول مالیـات اتفـاقی به نرخ مقطوع ۵۰٪ خواهـد بود ۲- بصورت بلاـعوض یـا از طریق معاملات محاسـباتی و بـا بعنـوان جـایزه کسـب می نمایـد مشـمول مالیـات اتفـاقی مقرر در مـاده ۱۳۱ می گردد ۳-

بصورت‌بلاعوض‌یاازطریق‌معاملات محاسباتی و با بعنوان جایزه کسب می نماید پس از کسر معافیت مشمول مالیات اتفاقی به نرخ ماده ۱۳۱ می گردد ۴- هیچکدام ۱۹) کدامیک از گزینه های زیر درست است؟ ۱- هیچ مالی از از تصرف صاحب آن نمی توان بیرون کرد مگر به حکم قانون ۲- تصرف بعنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود ۳- مالکیت زمین مستلزم مالکیت فضای‌محاذی آن است مگر آنچه قانون استثناء کرده باشد ۴- همه موارد ۲۰) پاسخ درست در مورد تفاوت عمری و رقبی کدامست؟ ۱- عمری عقدی است از طرف مالك برای شخص به مدت عمر خود یا عمر منتفع حال آنکه رقبی حق انتفاعی است برا ی مدت معین ۲- عمری عقدی است از طرف مالك برای مدت معین حال انکه رقبی حق انتفاعی است برای تمام عمر ۳- عمری و رقبی بودن هیچ رابطه ای با عمر مالك و یا شخص ثالث ندارد ۴- عمری و رقبی بودن فقط در ارتباط با عمر مالك است ۲۱) کدا گزینه زیر در موردشرایط اساسی صحت معاملات درست نمی‌باشد؟ ۱- قصد طرفین و رضای آنها ۲- اهلیت طرفین ۳- زمان انجام معامله ۴- مشروعیت جهت معامله ۲۲ کدام گزینه زیر در مورد وراث طبقه اول صحیح می‌باشد؟ ۱- پدرو مادر و اولاد و برادر و خواهر ۲- پدرو مادر و اولاد و اولاد اولاد ۳- اجدادو برادر وخواهر اولاد ۴- پدرو مادرو اجداد و اولاد ۲۳) کدام گزینه صحیح است؟ ۱- حکم دادگاه دادگستری توسط هیچ مقام رسمی و هیچ اداره دولتی قابل تغییر نمی‌باشد ۲- حکم دادگاه دادگستری چنانچه برخلاف منافع ادارات دولتی باشد قابل تغییر می باشد ۳- حکم دادگاه دادگستری در زمانیکه در دعاوی مابین بخش خصوصی و بخش دولتی به نفع بخش خصوصی باشدبه نفع بخش دولتی قابل تغییر است ۴- هیچکدام ایز موارد فوق درست نمی‌باشد ۲۴)ارزش کالای ورودی در گمرك در همه موارد عبارتست از: ۱- بهای سیف(بهای خرید کالا در مبدأ به اضافه هزینه بیمه و حمل و نقل و باربندی) ۲- کلیه هزینه های مربوط به افتتاح اعتبار ۳- حق استفاده از امتیاز نقشه مدل و علامت بازرگانی ۴- همه موارد ۲۵) جوایز صادراتی و یا بازپرداختهای مالیاتی و گمرکی که به صادرکنندگان محلی اعطاء می‌گردد در چه مواردی قابل قبول است؟ ۱- وقتی مورد قبول خواهد بود که از طرف نمایندگی های بازرگانی کشورهای خارج رسما اعلام گردد ۲- وقتی مورد قبول خواهد بود که از طرف نمایندگی های ایران درخارج مورد تایید قرارگیرد ۳- موارد۱و۲ ۴- هیچکدام ۲۶) قیمت ساختمان را چگونه تعیین می نمایند؟ ۱- با توجه به نوع مصالح ۲- باتوجه به قدمت و تراکم ۳- با توجه طریقه استفاده از آن و نوع مالکیت از نظرعرصه و اعیان ۴- همه موارد ۲۷) کدامیك جز فهرست قرائن مالیاتی نمی‌باشد؟ ۱- خرید و فروش سالانه ۲- درآمد ناویژه ۳- میزان تورم ۴- ارزش حق واگذاری محل ۲۸) در صورتی که مستاجر محل کسب بموجب اجاره نامه حق انتقال به غیر داشته باشد می تواند؟ ۱- برای هر نوع شغلی به دیگری انتقال دهد ۲- برای همان شغل بایست به آن منافع مورد اجاره را باسند رسمی به دیگری انتقال دهد ۳- تنها با اذن مراجع قضایی به دیگران انتقال دهد ۴- هیچکدام از موارد ۲۹) حق کسب یا پیشه: ۱- به مستاجر همان محل اختصاص دارد ۲- قابل اختصاص به مستاجر نمی باشد ۳- قابل اختصاص به مستاجر در هر محلی غیر از همان می‌باشد ۴- همه موارد بالا ۳۰) منابع حقوق عبارتنداز: ۱- عرف و عادت ۲- قانون ۳- رویه قضایی و رویه حقوق ۴- همه موارد ۳۱)کدام گزینه زیر در مورد دعوت نامه ارائه اسناد ومدارك از مودی درست می‌باشد: ۱- ذکر هویت کامل و صحیح مودی و اقامت گاه قانونی وی ۲- اسنادومدارك‌ودفاتروصورتحسابهای مورد لزوم بایستی جزء به جزء و قلم به قلم دردعوت نامه درج شود ۳- مواعد ارائه اسناد و مدارك می بایست دردعوتنامه قید شود ۴- همه مدارك ۳۲) استعلام از اشخاص ثالث درچه زمانی لازم است؟ ۱-زمانی که مودی ازارائه اسناد و مدارك بعضا یا کلا خودداری نماید ۲- به منظور کنترل و تکمیل سوابق موجود ۳- موارد۲و۱ ۴- استعلام ازاشخاص ثالث در هر صورت لازم است ۳۳) در استعلام از بانك در مورد پرونده های مالیات بر ارث کدام مورد زیر ضروری است؟ ۱- موجودی حساب متوفی درتاریخ حین الفوت ۲- سودحساب متوفی به تفکیك تاتاریخ فوت ۳- استعلام در مورد سفته یا چك یا براتی نزد بانك به نام متوفی ۴- همه موارد ۳۴)اقدامات مورد نیاز برای بازدید از محل مودی مالیاتی کدام است؟ ۱- توصیه می شود اول به صورت عادی بدون آنکه جلب توجه شود تحقیقاتی را زا محل باتوجه به سوابق

ذهنی حاصل از پرونـده مالیاتی به وجود آورد ۲- دفعه بعـد با تعیین وقت قبلی بازدیـد با اطلاع خود مودی انجام گیرد ۳- بازدیداز محـل کسب و کـار مـودی مالیـایت در هر صورت بایـد بصورت غیر منتظره و بـدون اطلاـع وی صورت گیرد ۴- موارد۱و۲ صحیح است ۳۵) در صورت برداری از صـندوق امانات بانکی مودی مالیاتی رعایت کـدام مورد زیر الزامی است؟ ۱- صورت برداری باید در حضور مودی مالیاتی یا نماینده تام الاختیار و مسئول بانک مربوط و کلید دار امانات صورت یابد ۲- موضوع صورت برداری از صندوق امانات بانکی باید صورتحلسه گردد و توسط حاضـرین امضا گردد ۳- کارشناس ارزیاب مالیاتی باید کلید صندوق امانات را پس از صـورت برداری بـا خود به اداره امور مالیـاتی مربوطه ببـرد ۴- موارد۱و۲ صحیح است ۳۶)گزینه صـحیح کدام است؟ ۱- هرگاه وراث ظرف یکماه از تاریخ اخطار کتبی اداره امور مالیاتی از ارائه اموال به منظور ارزیابی خودداری نمایند اداره امورمالیاتی نسبت به تعیین بهای اموال راساً اقدام خواهد نمود ۲- هرگاه وراث ظرف یکماه از تاریخ فوت متوفی از ارائه اموال به منظور ارزیابی به اداره امور مالیاتی خوداری نمایند اداره مذکور راسا اقدام خواهدنمود ۳- هرگاه وراث ظرف یک ماه از تاریخ اخطار کتبی اداره امور مالیاتی از ارائه اموال له منظور ارزیابی به کارشـناس دادگستری خودداری نماینـد مرجع قضایی مربوطه راسا اقـدا خواهـدنمود. ۴- موارد ۲و۱ صحیح است ۳۷) منظور از تسـعیر ارز کـدام گزینه است؟ ۱- ارزیـابی ارز و برابری آن باریال ۲- افرایش قیمت آن نسبت به پول رایج کشور ۳- ناتوانی آن در بازار داخلی ۴- موارد۲و۳ صحیح است ۳۸) نرخ رسمی ارز: ۱- رقمی است که توسط دلالان داد و ستد میشود ۲- رقمی است که توسط بانک مرکزی تعیین و اعلام می گردد ۳- رقمی است که در کشور مربوطه تعیین میشود ۴- موارد۲و۱ ۳۹)در صورتی که بموجب رای هیـات حـل اختلاـف مالیـاتی مطالبـات متوفی غیر قابل وصول تشـخیص داده شود؟ ۱- مطالبـات مـذکور جز مـاترک محسـوب نمی شود ۲- معـادل مطالبات مـذکور وراث نسبت به پرداخت مالیات مسئولیت تضامنی دارنـد ۳- اداره‌امورمالیاتی‌عهده‌داروصول‌مطالبات‌بوده‌وپس‌ازکسـرمالیات‌متعلقه مـابقی را بـه وراث عـودت خواهـد داد ۴- درهر صورت مطالبـات متوفی مشـمول مالیـات نمی‌گردد ۴۰) اولین قـدم در ارزیـابی کالا: ۱- مسـئله موجودی گیری می باشـد ۲- مسـئله تعیین ارزش پـولی آن است ۳- مسـئله تشـخیص نوع کالا است ۴- مسـئله تعیین سازمان اسـتفاده از آن می باشـد ۴۱) شکل صحیـح فرمول محاسـبه مبلغ فروش از مبلغ خرید کدام است؟ ۱- ۱۰۰+ مبلغ خرید = مبلغ فروش عددضـریب‌فروش-۱۰۰ ۲- ۱۰۰× مبلغ خرید = مبلغ فروش عددضـریب‌فروش-۱۰۰ ۳- ۱۲۰× مبلغ خرید = مبلغ فروش عددضـریب‌فروش-۱۰۰ ۴-۱۰۰× مبلغ خرید = مبلغ فروش عددضـریب‌فروش-۱۲۰ ۴۲) تعییـن ارزش معاملاـتی املاـک بـه عهـده: ۱- سازمـان مسـکن وشـهرسازی می باشـد ۲- شهرداری هر منطقه میباشد ۳- کمیسیون تقویم املاک می باشد ۴- بعهده خریدارو فروشنده می‌باشد ۴۳)منظور از عبارت وضعیت حقوقی در مورد تعیین قیمت اراضـی شـهری توسط کمیسـیون تقویم املاک چیست؟ ۱- مشاع بودن ۲- نوع مالکیت ۳- استیجاری بودن ۴- همه موارد ۴۴)در ارزش گـذاری ساختمان توسط کمیسـیون تقویم املاک رعایت کـدام یک از مواردزیر لازم است؟ ۱- نوع مصالح (اسکلت فلزی یا بتون آرمه یا اسکلت بتونی و ....) ۲- نوع مالکیت از نظر عرصه و اعیان ۳- تعداد مالکین ۴- موارد۱و۲ صحیح است ۴۵) برجبهه کـدام است؟ ۱- آن قسـمت از زمین یک پلاک ثبتی مفروز و مجزی شـده چسبیـده و مشـرف به معبر که عمق آن توسط دفتر چه های ارزشـی معاملاتی تعیین گردیده بر جبهه نام دارد ۲- آن قسمت از اعیانی یک پلاک ثبت که چسبیده و مشرف به معبر باشد بر جبهه نام دارد ۳- آن قسمت از زمین یک پلاک ثبتی که چسبیده به پلاک ثبتی شخص دیگر باشد برجبهه نام دارد ۴- هیچکدام ۴۶) عمق جبهه برای عرصه املاک چنـد متر می‌باشد؟ ۱- ۱۵ متر ۲- ۳۵متر ۳- ۲۵متر ۴- ۱۲.۵ متر ۴۷) عمق جبهه برای مغازه ها و پاساژها و سـرای تیمچه چند متر می باشد؟ ۱-۱۰ متر ۲- ۱۰ متر مربع ۳- ۲۵ متر ۴- ۲۵ متر مربع ۴۹) منظور از عوامل افزاینـده در زمینه ارزیابی املاک کـدامست؟ ۱- عواملی هسـتند که منجر به افزایش قیمت ملـک بیش از قیمت مشـخص در دفتر چه ارزش معاملاتی می گردد ۲- عواملی هسـتند که چنانچه ملک از آن موقعیت برخوردار باشند بر ارزش آن افزوده می گردد ۳- موارد۲و۱ ۴- هیچکدام ۵۰) منظور از عوامل کاهنـده در زمینه ارزیابی املاک کدامست؟ ۱- عواملی است که ۲- چنانچه ملک

مشـمول آن وضعیت باشد تخفیفاتی به آن تعلق می گیرد ۳- چنانچه ملکی فاقد معبر باشد مشـمول موضوع عوامل کاهنده می گردد ۴- در مورد املاکی که مشاع هستند یعنی بیش از یک مالک دارند مشـمول تخفیف می گردند ۵- همه موارد فوق ۵۱)کدام دسته از املاك زیر مشـمول عوامل کاهنده می گردد؟ ۱- زمین های مزروعی و سبزیکاری ۲- املاکی که درید تصرف مستاجر است ۳- املاکی که مشاع هستند ۴- همه موارد ۵۲)ازرش عرصه املاـکی که دارای دوبر یا بیشتر باشـد چگونه محاسـبه می گردد؟ ۱- اول ارزش جبهه ارزانتر محاسبه می گردد ۲- اول ارزش جبهه گرانتر محاسبه و سـپس ارزش جبهه ارزانتر محاسـبه می گردد ۳- ارزش جبهه گرانتر و ارزانتر هر یک زمان بطور همزمان محاسبه می گردد ۴- هیچکدام ۵۳) در مورد املاکی که دارای راه عبور مستقلی نباشند و حق عبور از ملك مجاور دارند: ۱- ارزش عرصه آنها برابر ارزش بر جبهه ملك مجاور محاسبه می گردد ۲- ارزش عرصه انهـا نصف ارزش بر جبهه ملـك مجاور است ۳-ارزش عرصه آنهـا کلاـ برابر ارزش پشت جبهه ملـك مجاور محاسـبه می گردد ۴- اصـلا برای چنین ملکی ارزش عرصه تعیین نمی گردد ۵۴)کـدام گزینه زیر درست می باشد؟ ۱- ساختمانهایی که در مرحله نازك کاری می باشـند براساس ۹۰٪ ارزش اعیانی‌های تعیین شـده محاسبه می گردد ۲- ساختمانهـایی که در مرحله نماکاری می باشـند برابر ۱۰۰٪ ارزش اعیانی‌هـای تعییـن شـده محاسبه می گردد ۳- در مرحلـه پس ازفونداسیون ۳۰٪ ارزش اعیـانی های تعیین شـده محاسبه می گردد ۴- همه موارد صحیح است ۵۵)در کدام یک از موارد زیر حق سرقفلی ایجاد می شود؟ ۱- در نتیجه حسن عمل و فعـالیت تـاجر ایجاد می شود ۲- در نـتیجه مهـارت و ذوق او در کـار حاصـل می شـود ۳- درنـتیجه خـوبی موقعیت محـل کسب و ساختمان ایجاد می شود ۴- همه موارد ۵۶) برای اینکه در ارزیابی حق واگـذاری محل حـدوداً به واقعیت امر رسـید کدام اقدام زیر درسـت تر است؟ ۱-در وضـعیت حریـدار به تحقیقـات پرداخت ۲- در وضـعیت فروشـنده موضـوع را پیگری نمـود ۳- د روضعیت خریدار و فروشـنده موضوع تحقیق و نتایج حاصـله با هم مقایسه شود ۴- در وضـعیت مامور اداره امور مالیاتی به تحقیقات پرداخت ۵۷)در ارزیابی حق سـرقفلی کدامیك از گزینه‌های زیرجز مشـخصه های آن می باشد؟ ۱- انـدازه ابعاد و مساحت مورد ازریابی ۲- چنانچه مغازه باشـد ارتفاع مغازه و نیز بالکن احداث شده در آن ۳- انـدازه های انبار یا زیر زمین موجود در مغازه ها ۴- همه موارد ۵۸)کـدام مورد زیر جز مشـخصه هـای کیفی محل سـرقفلی در ارزیابی آن در نظر گرفته می‌شود؟ ۱- نوع ساختمان و مصالـح بکار رفته در ان و قدمت آن ۲- جواز کسب محل و نیز موضوع داشـتن سند رسمی ۳- تشریح معروفیت مورد تجاری ۴- همه موارد ۵۹) کدام مورد جز انواع گزارشات کتبی است؟ ۱- گزارش بر دادن اطلاع است ۲- برای دادن اطلاع و ذکر مشکلات و مسایل ۳- برای دادن اطلاع و ذکر مشکلات و مسایل و توصیه راه حل ۴- همه موارد ۶۰) کدامیک جز موارد ضروری درنوشتن گزارش است؟ ۱- ساده نویسی ۲- پرهیز از ابهـام و مبـالغه ۳- پس از تاییـد صـحت ارقـام و حقـایق به ذکر آن پرداخته شود ۴- همه مـوارد ۶۱) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- حق تکثیر یا تجدیـد چاپ و بهره برداری ترجمه ای یا مترجم یا وراث قانونی او است ۲- فقط حق بهره برداری از هر ترجمه ای بـا مترجم است ۳- حق تکثیر یا تجدید چاپ در اختیار ناشـر می باشد ۴- هیچگدام ۶۲)وظایف و مسئولیت هـای مـاموران مالیاتی: ۱- منحصـراً در اداره کـل امـور مالیـاتی اسـت کـه در آن بـه خـدمت گرفتـه می شونـد ۲- منحصـراً درادارە امورمالیاتی است که درآن به خـدمت گرفته می شونـد ۳- در سازمان امورمالیاتی است و در سراسـر کشور می باشـد ۴- هیچکدام ۶۳) ماموران مالیاتی: ۱- فقط می‌تواند شناسایی مالیات را عهده دار باشند ۲- شناسایی و مطالبه و وصول مالیاتهای موضوع قانون را عهده دار باشند ۳- مطالبه مالیات در زمره وظایف ماموران مالیاتی نمی باشـند ۴- شناسایی مالیات در زمره وظایف ماموران مالیاتی نمی باشد ۶۴)کـدام گزینه زیر در مور انتصاب ماموران مالیاتی درست است؟ ۱- در شرایط مساوی اولیت با دارندگان سوابق بالاتر است ۲- در شـرایط مساوی الویت با دارندگان مدرک تحصـیلی بالاتر است ۳- در شـرایط مسـاوی الویت با کارکنان مرد است ۴- هیچکدام ۶۵) مرجع رسیدگی به شـکایات مودیـان ناشـی از اقـدامات اجرایی در وصول مالیات و عوارض: ۱- هیت عـالی انتظامی می‌باشد ۲- هیت حـل اختلاف مالیاتی می‌باشـد ۳- شورای عـالی مالیاتی می‌باشـد ۴- دادسـتانی انتظامی مالیاتی می‌باشد ۶۶)مبداء

احتساب جریمه موضوع قانون: ۱- تاریخ انقضای سررسید پرداخت وجوه می باشد ۲- ۳۰ روز پس از ابلاغ برک تشخیص می باشد ۳- ۱۰ روز پس از ابلاغ برگ قطعی می باشد ۴- ۳۰ روز پس از ثبت گزارش رسیدگی می باشد ۶۷) تاریخ تعلق مالیاتی و عوارض موضوع قانون درمورد تولید کالا و ارائه خدمات : ۱- تاریخ تولید می باشد ۲- تاریخ فروش یا ارائه خدمات می باشد ۳- تاریخ ثبت سند فروش می باشد ۴- هیچ موعد خاصی ندارد ۶۸) اضافه پرداختی تولید کنندگان کالا و ارائه کنندگان خدمات بابت مالیات و عوارض: ۱- از محل خزانه پرداخت می شود ۲- از محل ماده ۲۱۷ پرداخت می شود ۳- از محل وصولی های جاری مربوط توسط سازمان امورمالیاتی پرداخت می شود ۴- قابل استرداد نمی باشد ۶۹) اولین انتقال خودرو از کارخانه های سازنده و یا مونتاژ کننده دافع و یا وارد کننده به خریداران: ۱- مشمول ۳۰٪ پرداخت مالیاتی نقل و انتقالات می گردد ۲- مشمول ۱۰٪پرداخت مالیات و نقل و انتقال می گردد ۳- مشمول پرداخت مالیات نقل و انتقال نخواهد بود ۴- بسته به مورداز ۱۰تا۳۰ مشمول پرداخت مالیات نقل و انتقالات می‌گردد ۷۰)فسخ و اقاله اسناد خودرو: ۱-تا یکسال بعد از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۲- تا شش ماه بعداز معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۳- تا سه ماه بعد از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد نخواهد شد ۴- بلافاصله پس از معامله مشمول مالیات نقل و انتقال مجدد خواهد شد ۷۱) تولید کنندگان: ۱- اشخاص حقیقی و حقوقی سازنده ومونتاژ کننده کالای های موضع قانون می باشند ۲- اشخاص حقیقی و حقوقی ارائه کننده خدمات می باشند ۳- فقط اشخاص حقیقی تولید کننده می باشند ۴- هیچکدام ۷۲)واگذاری خطوط تلفن همراه معادل: ۱-۲۰٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می‌شود ۲- ۱۵٪ قیمت واگذاری مشمول مالیاتی می‌شود ۳- نرخ مقطوع ۱۰٪ قیمت واگذاری مشمول مالیات می‌شود ۴- ۵٪قیمت واگذاری مشمول مالیات می‌شود ۷۳) سیگار تولید داخل مشمول: ۱- ۱۵٪ مالیات ۲- ۳٪ عوارض ۳- ۱۲٪ مالیات ۴- ۳و۲ صحیح است ۷۴) انواع نوشابه های گازدار ساخت داخل که با وسایل ماشینی تهیه می‌شوند: ۱- ۱۲٪مالیات ۲- ۱۵٪ عوارض ۳- ۳٪ عوارض ۴- ۳و۲ صحیح است ۷۵) حمل و نقل برون شهری مسافر درداخل کشور با وسایل زمینی ریلی دریایی وهوایی: ۱- ۷٪ عوارض از بهای بلیط ۲- ۵٪ عوارض از بهای بلیط ۳- ۱۰٪ مالیات از بهای بلیط ۴- ۵٪ مالیات از بهای بلیط

۱۱۲ – اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا – آئین دادرسی کیفری – ۱۳۷۳

دو مسئله زیر را بدقت بخوانید و هر دو را پاسخ دهید . استفاده از کتاب قانون آزاد است . مسئله اول : ، دادگاه کیفری یک تهران در رسیدگی به جرمی از جرائم تعزیری که پرونده آن طبق مقرارت قانون تشکیل دادگاههای کیفری یک و دو مصوب ۱۳۶۸ مستقیما در دادگاه طرح شده و مدعی خصوصی نیز مبادرت به تقدیم دادخواست ضررو زیان نموده است بدوا به تقاضای مدعی خصوصی قرار تامین خواسته صادر میکند . سپس وقت دادرسی تعیین و طرفین احضار میشوند . روز جلسه وکیل متهم بدون موکل حضور میابد . دادگاه حضور وکیل بدون موکل (متهم) را نپذیرفته و جلسه را تجدید مینماید . جلسه بعد متهم در معین وکیل خود حضور پیدا میکند . دادگاه قرار وثیقهای علیه متهم صادر مینماید متهم به قرار وثیقه اعتراض میکند لیکن دادگاه پس از رسیدگی بالاخره متهم را محکوم به مجازات قانونی نموده اجرای مجازات را نیز با احراز شرایط ماده ۳۵ قانون مجازات اسلامی معلق مینماید . بعلاوه متهم را به ضرروزیانی کمتر از میزان مدعی خصوصی محکوم میکند . مدعی خصوصی بعد از صدور حکم و قبل از انقضاء مهلت تجدیدنظر خواهی کتبا حق اعتراض و تجدیدنظر خواهی را از خود سلب نموده است ، معذا همزمان با تجدیدنظر خواهی محکوم علیه ، در مهلت قانونی ، مدعی خصوصی نیز نسبت به حکم ضرر و زیان تقاضای تجدیدنظر مینماید . در مرحله تجدیدنظر خواهی ، دیوان کشور ، دادگاه کیفری یک را در دعوی مطروحه اساسا دارای صلاحیت ذاتی و محلی نداسته و پس از نقض حکم آنرا به مرجع صلاحیتدار ارسال میدارد . اینک با توجه به قضیه مطروحه و با استفاده از قانون و یا آراء دیوان کشور و نظریه مستدلا و مستندا پاسخ خواسته های زیر را بنویسید . در رسیدگی کیفری مذکور در صورتیکه توضیحات خاصی از متهم

ضرورت نداشته باشد ، اصولا حضور متهم همراه وکیل در دادگاه ه در غیر قابل تجدیدنظر خواهی نسبت به قرار وثیقه درست بوده است یا خیر . با وجود صدور حکم محکومیت و تعلیق اجرای مجازات در باره متهم طرفین دعوی کیفری اعم از دادستان یا محکوم علیه یا مدعی خصوصی و یا هر مقام قضائی حق تجدیدنظر خواهی دارند یا خیر ؟ آیا در دعوی کیفری طرفین میتوانند حق تجدیدنظر خواهی را از خود سلب کنند و در این قضیه که مدعی خصوصی حق خود را ساقط کرده میتوانسته قبل از انقضاء مدت بیست روز مبادرت به تجدیدنظر خواهی کند . با نقض حکم در دیوان کشور بعلت عدم صلاحیت ذاتی و محلی و ارجاع پرونده به مرجع صلاحیتدار قرار تامین خواسته و وثیقه صادره علیه متهم در پرونده به قوت خود باقی میماند یا لغو و منتفی گشته و دادگاه صلاحیتدار تصمیم جدید مقتضی اتخاذ خواهد نمود . آیا پس از نقض حکم دائر به عدم صلاحیت محلی دادگاه توسط دیوان عالی کشور ، دادگاه مرجوع الیه حق اصرار دارد یا خیر ؟ مسئله دوم : ، یک نفر نظامی در محوطه محل خدمت ضمن تخلف از مقررات رانندگی موجب مرگ نظامی دیگر میشود . بازپرس نظامی قرار وثیقهای معادل دیه مقتول علیه متهم صادر میکند که پس از تودیع آزاد میگردد . متهم علاوه بر بزه مذکور بعلت حمل و نگهداری مواد مخدر که مجازات آن به فرض شدیدتر از جرم اولی است تحت تعقیب دادسرای انقلاب بوده . اینک دادسرای انقلاب با توجه به مقررات قانون بعلت اینکه مجازات جرم دوم مهمتر است خود را صالح برسیدگی به هر دو جرم متهم میداند . پس از حل اختلاف بین دو دادسرا توسط مرجع صلاحیدار ، بازپرس نظامی قرار وثیقه متهم را به قررا بازداشت تشدید و ذیل قرار صادره متهم را در زندان از ملاقات ممنوع میکند . وکیل متهم طی لایحهای دادسرا و دادگاه عمومی را صالح برای رسیدگی به جرم قتل غیر عمد دانسته و ممنوع الملاقات کردن متهم را غیر قانونی و بر خلاف حقوق زندانی تلقی مینماید . اینک با توجه به مسئله بالا ـ و قانون و آراء دیوان کشور و نظریهها مستدلا و مستندا پاسخ خواستههای ذیل را بنویسید . با توجه به اینکه جرم حمل و نگهداری مواد مخدر مهمتر از جرم دیگر متهم بوده ، رسیدگی به هر دو بزه انتسابی در صلاحیت دادسرا و دادگاه انقلاب که صلاحیت رسیدگی بجرم مهمتر را دارد میباشد یا خیر . در این قضیه مرجع حل اختلاف بین دو دادسرا کدام بوده است . آیا ادعای وکیل متهم در مورد صلاحیت دادسرا و دادگاه عمومی و نیز ممنوع الملاقات کردن متهم درست است یا خیر ؟ تامین کیفری وثیقه که توسط بازپرس نظامی معادل دیه مقتول اخذ شده متناسب با جرم ارتکابی بوده یا خیر .

۱۱۳ – اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا – آئین دادرسی مدنی – ۱۳۷۳

به سوالات ذیل پاسخ دهید : سوال ۱ یک موسسه دولتی به موجب حکمی که از دادگاه بدوی صادر و در مرجع تجدیدنظر تایید شده به پرداخت مبلغ دویست میلیون ریال محکوم گردیده است . از مشاور حقوقی موسسه سوال شده است در صورت صدور اجرائیه و ابلاغ آن آیا موسسه از پرداخت هزینههای اجرائی معاف است یا خیر ؟ به سوال مستدلا و با استناد به قانون پاسخ دهید . سوال ۲ آقای الف به موجب یک برگ سفته به شماره ۱۹۵ تعهد میکند که در تاریخ ۱۵ مهر سال ۱۳۷۴ مبلغ پنجاه میلیون ریال بابت بدهی خود به آقای ب بپردازد . اما آقای الف که کارمند رسمی یک موسسه دولتی در شیراز بوده در آبان ماه ۱۳۷۲ در شهر مذکور فوت میکند و آقای ب در سال ۱۳۷۳ به استناد سفته مذکور و گواهی حصر و وراثت دعوائی در دادگاه حقوقی یک تهران به خواسته مطالبه مبلغ پنجاه میلیون ریال علیه آقای ج وراث منحصر بفرد متوفی که در تهران اقامت دارد طرح مینماید و محکومیت وی را به پرداخت وجه مذکور از ترکه درخواست میکند . در جلسه دادرسی که با حضور طرفین تشکیل میشود آقای ج میگوید : اولا : دادگاه فاقد صلاحیت است . ثانیا : امضای ذیل سفته به هیچ وجه تعلق به مورث ندارد . آقای ب با بقاء در استفاده از مستند ، بر اساس مقررات قانون آئین دادرسی مدنی تقاضای رسیدگی به اعتبار و اصالت آنرا مینماید . دادگاه با رد ایراد خوانده و اعلام صلاحیت خود در رسیدگی به دعوی ، به اصالت سند رسیدگی و با احراز صحت امضای مورث خوانده به صدور رای مبادرت

میکند . خلاصه رای دادگاه چنین است . اولا آقای ج به پرداخت مبلغ سفته و هزینه دادرسی به اقای ب محکوم میشود . ثانیا اقای ج از جهت اینکه امضای منتسب به اقای الف را در سفته مستند دعوی نپذیرفته و با رسیدگی صحت سند محرز گردیده است به تادیه مبلغ یکصد هزار ریال جریمه محکوم میگردد . آیا به نظر شما تصمیمات دادگاه در جریان رسیدگی و نیز رای صادره مطابق با موازین قانونی هست یا خیر ؟ نظر خود را مستدلا و با استناد به مقررات بنویسید . سوال ۳ آقای بهمن به موجب سند انتقال رسمی تنظیمی در دفتر اسناد رسمی شماره یک ش دانگ یک باب خانه را به آقای علی میفروشد و در سند مذکور تعهد میکند که در ۱/۳/۷۲ مورد معامله را تخلیه و به موجب یک برگ قبض رسمی به خریدار تحویل دهد . چون آقای بهمن به تعهد خود عمل نمیکند ، اجرائیه شماره ۲۵۸ دانر بر تخلیه مورد معامله صادر و به وی ابلاغ میشود . پس از ابلاغ اجرائیه بر اساس درخواست آقای بهمن دانر براینکه بر اثر کبر سن و بیماری قادر به اداره امور خود نیست دادگاه صالح بانو مینا دختر آقای بهمن را به استناد ماده ۱۰۴ قانون امور حسبی به عنوان امین برای اداره اموال آقای بهمن تعیین میکند و بانوی مشارالیها در موعد قانونی قبول سمت امانت را به دادگاه اطلاع میدهد . سپس بانو مینا دعوائی به طرفیت آقای علی و اداره ثبت اسناد و املاک و سر دفتر ، دفتر اسناد رسمی شماره یک در دادگاه صالح طرح و ضمن آن اعلام میکند : اینجانب به عنوان امین اموال آقای بهمن نسبت به اجرائیه صادره اعتراض دارم زیرا پدرم نابینا و کر و بیسواد است و قادر نبوده که سند انتقال را تنظیم و امضاء کند و اهالی محل هم اطلاع دارند که وی قادر به تکلم و حرکت نیست و آقای علی با سوء استفاده از وضعیت پدرم و تبانی با سردفتر به تنظیم سند مبادرت کرده است . لذا اکنون با توجه به نابینائی و ناشنوائی و بیسوادی پدرم و ناتوانی وی در تنظیم سند انتقال درخواست توقیف عملیات اجرائی و ابطال اجرائیه شماره ۲۵۸ را که بر خلاف قانون صادرشده است مینمایم . ضمنا جهت معاینه پدرم وتشخیص وضعیت وی ارجاع امر به کارشناس و تحقیق محلی مورد تقاضاست . (مشارالیها کلیه مدارک لازم را ارائه و به پرونده اجرائی شماره ۲۵۸ استناد نموده و تقاضای مطالبه و ملاحظه آنرا کرده است) . دادگاه قرار توقیف عملیات اجرائی را صادر میکند و جهت رسیدگی به پرونده تعیین وقت میشود . به سوالات ذیل مستدلا و با استناد به مواد قانون پاسخ دهید : اولا : به نظر شما دعوی مطروحه مطابق با موازین قانونی هست یا خیر ؟ ثانیا : به نظر شما بانو مینا چه اقدامی باید انجام بدهد ؟ ثالثا چه مطالبی ضرورت دارد سر دفتر دفتر اسناد رسمی به دادگاه اعلام نماید . سوال ۴ آقای سهراب به موجب مبایعه نامه مورخ ۲۵/۲/۷۲ یک دستگاه اتومبیل را به مبلغ سه میلیون تومان به اقای محمد میفروشد و ضمن دریافت ثمن معامله تعهد میکند در تاریخ ۲۸/۴/۷۲ جهت تنظیم سند رسمی انتقال در دفتر اسناد رسمی حاضر شود و در مبایعه نامه توافق میشودچنانچه راجع به اختلاف بین طرفین اختلافی بوجود بیاید آن اختلاف از طریق داوری حل و فصل شود . اقای سهرات در موعد مقرر در دفتر اسناد رسمی حاضر نمیشود و آقای محمد در مرداد همان سال فوت میکند . بانو مریم وارث منحصر بفرد اقای محمد به استناد تصویر مصدق گواهی حصر وراثت و سایر مدارک در دادگاه صالح دعوائی به خواسته الزام آقای سهراب به حضور در دفتر اسناد رسمی و تنظیم سند رسمی انتقال طرح میکند و بهای خواسته در دادخواست سه میلیون تومان قید میشود . دادخواست به خوانده ابلاغ و جلسه دادرسی با حضور طرفین تشکیل میشود و دادگاه پس از رسیدگی چنین رای میدهد : « نظر باینکه بشرح مندرجات مبایعه نامه مورخ ۲۵/۲/۷۲ طرفین توافق کردهاند که اختلاف آنان از طریق داوری حل و فصل گردد ، لذا دعوی بکیفیت مطروحه قابلیت استماع ندارد و به استناد ماده ۱۰ قانون مدنی قرار رد آن صادر و اعلام میشود . » بانون مریم در مهلت قانونی دادخواست تجدیدنظر به دادگاه صالح تسلیم و تقاضای نقض رای صادره را میکند و چون دادخواست ناقص بوده مدیر دفتر دادگاه کتبا به مشارالیها اطلاع میدهد تا ظرف ۵ روز پس از ابلاغ نسبت به پرداخت مبلغ دویست و بیست و نه هزار و سیصد و هشتاد و پنج تومان هزینه دادرسی و تسلیم لایحه تجدیدنظر خواهی در دو نسخه اقدام کند و در غیر اینصورت قرار رد دادخواست صادر خواهد شد . در ۱۹/۴/۱۳۷۳ اخطاریه به بانو مریم ابلاغ میشود و نامبرده در روز پنجشنبه ۲۳/۴/۷۳ به دفتر شما مراجعه میکند و از شما میخواهد که وکالت او را بپذیرید . اکنون با توجه به مطالب فوق مستدلا و با استناد به

مقررات به سوالات ذیل پاسخ دهید : به نظر شما دعوی تجدیدنظر مطروحه پیشرفت دارد یا خیر ؟ چنانچه وکالت بانو مریم را بپذیرید در قبال اخطاریه رفع نقص چه اقداماتی را انجام خواهید داد و مطالبی را که ضروری است به دادگاه اعلام شود ، بنویسید . چنانچه پرونده را تکمیل کنید ولی تجدیدنظر خوانده از محل و نشانی تعیین شده در دادخواست تجدیدنظر خواهی نقل مکان کرده باشد و دادخواست به او ابلاغ نشود و دفتر دادگاه از این جهت اخطار رفع نقص نماید و بانو مریم نشانی دیگری از تجدیدنظر خوانده نداشته باشد ، شما چه اقدامی میکنید . چنانچه پرونده از هر حیث تکمیل شود و در مرجع تجدیدنظر مطرح گردد مرجع مذکور چه تصمیمی باید اتخاذ نماید که منطبق با موازین قانونی باشد .

۱۱۴ – اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا – حقوق ثبت و امور حسبی – ۱۳۷۳

به کلیه سوالات زیر مستدلا پاسخ دهید . استفاده از قانون مدنی مجاز است . ماده ۴۸ قانون ثبت را شرح دهید . ماده ۴۸ قانون ثبت « سندی که مطابق مواد فوق به ثبت برسد و به ثبت نرسیده در هیچ یک از ادارات و محاکم پذیرفته نخواهد شد . » برای تشکیل و ثبت انجمنهای علمی چه تشریفاتی لازم است ؟ در چه مواردی ابطال اسناد مالکیت احتیاج به حکم دادگاه ندارد ؟ در چه مواردی به ولی قهری ضم امین میشود . ماده ۱۲۳۸ قانون مدنی را توضیح دهید . ماده ۱۲۳۸ قانون مدنی « قیمی که تقصیر در حفظ مال مولی علیه بنماید مسئول ضرر و خسارتی است که از نقصان یا تلف آن مال حاصل شده اگر چه نقصان یا تلف مستند به تفریط یا تعدی قیم نباشد . »

۱۱۵ – اختبار خرداد ۱۳۷۳ کانون وکلا – حقوق مدنی – ۱۳۷۳

به سوالات ذیل با استدلال پاسخ دهید . استفاده از قانون مدنی آزاد است . سوال اول : شخصی به دستور کارفرما وکیلی برای او به منظور اداره امور احداث یک ساختمان انتخاب میکند . پس از انتخاب وکیل ، در قراردادی که بین وکیل کارفرما و مقاطعه کار ساختمان منعقد میشود ، احداث ساختمان طبق نقشه معین در برابر دستمزد معلوم بر عهده پیمانکار قرار میگیرد که ظرف یک سال آنرا تحویل دهد ، مشروط براینکه در هر ماه مبلغ معینی از دستمزد به مقاطعه کار پرداخت شود . اگر دستورگیرنده پس از انتخاب وکیل و پیش از عقد قرارداد مقاطعه کاری فوت کند ، قرارداد مزبور چه وضعیتی خواهد داشت . اگر وکیل مزبور ، با وجود در اختیار داشتن پول کارفرما ، در پرداخت اقساط دستمزد مقاطعه کاری تاخیر کند و شخص اخیر به دلیل این تاخیرات احداث ساختمان را مدتی به تاخیر اندازد ، شما به عنوان وکیل کارفرما ترجیح میدهید برای مطالبه خسارت علیه کدامیک از وکیل و مقاطعه کار طرح دعوی کنید ؟ سوال اول : وصی بر ثلث مشاع از ترکه ، پس از فوت موصی و بدون اذن ورثه ، باغی را که جزء ترکه متوفی بوده است ، به عنوان ثلث انتخاب و آن را اجاره داده و تسلیم مستاجر میکند . شما به عنوان وکیل ورثه : آیا دعوی خلع ید باغ را تجویز میکنید یا خیر ؟ بر فرض مثبت بودن پاسخ سوال بالا ، علیه چه شخصی طرح دعوی میکنید ، مستاجر یا وصی ، یا هر دو .

۱۱۶ – سوالات حقوق تجارت – ۱۳۷۳

۱)به طور کلی از نظر حقوقی شخص به چند دسته تقسیم می‌شود؟ ۱- به سه دسته: شخص حقیقی، شخص حقوقی و شخص طبیعی ۲- به دودسته شخص‌حقیقی یا طبیعی و شخص حقوقی ۳- به دودسته شخص حقیقی و شخص طبیعی ۴- به سه دسته شخص حقوقی، شخص حقیقی و شخص ثالث ۲) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- شخص حقیقی همان افراد از نوع بشر صرف نظر از ویژگیهای اختصاصی آن ها است ۲- شخص حقوقی امر اعتباری غیر قابل لمس و رویت می باشد ۳- شخص حقیقی یا شخص

طبیعی موجود قابل لمس و رویت می باشد ۴- همه موارد فوق ۳) اشخاص از نظر نتیجه و حاصل فعالیت به چند گروه تقسیم می‌شوند؟ ۱- اشخاص حقوقی خصوصی ۲- اشخاص حقوقی عمومی ۳- اشخاص حقوقی خصوصی و اشخاص حقوقی عمومی ۴- هیچکدام ۴) در موارد سکوت، نقص و یا اجمال حقوق تجارت کدام گزینه درست است؟ ۱- بایستی به قواعد حقوق مدنی مراجعه نمود ۲- باید به تصمیمات خبرگان تجاری مراجعه نمود ۳- در آن مورد خاص هیچ نوع عملی نمی توان انجام داد ۴- آن عمل تجاری را باید کان لم یکن تلقی نمود ۵)در رابطه با شمول حقوق تجارت کدام گزینه زیر درست نمی‌باشد؟ ۱- اصولاً حقوق تجارت فعالیتهای مربوط به گردش ثروت را تنظیم می کند ۲- اصولاً حقوق تجارت فعالیتهای مربوط به گردش ثروت و تولیدات کشاورزی را تنظیم می‌کند ۳- اصولاً-حقوق تجارت فعالیتهای مربوط به گردش ثروت و استخراج و نظایر آن را تنظیم می‌کند ۴- گزینه های ۲و۳ ۶)کدامیک جز منابع حقوق نمی‌باشد؟ ۱- قانون ۲- رویه قضایی ۳- تشکیلات قضایی ۴- عرف و عادت حقوقی ۷) منظور از عرف و عادت در حقوق تجارت کدام است؟ ۱- قواعد و اصول معمول به تجار و بازرگانان در روابط تجارتی ۲- قواعد و اصول مربوط به تجارت خارجی است ۳- آداب و رسوم جامعه است ۴- اصول اولیه زندگی اجتماعی است ۸) رسوم حقوقی تجارت به چه معنی می‌باشد؟ ۱- اصولی که‌درعمل‌به‌وجودآمده و فقط یکی از طرفین معامله بطور ضمنی خود را مشمول و ملزم به آن بداند ۲- اصولی که‌درعمل‌به‌وجودآمده‌وفقط یکی از طرفین معامله بطور مکتوب خود را مشمول و ملزم به آن بداند ۳- اصولی که‌درعمل‌به‌وجودآمده و طرفین معامله بطور ضمنی خود را مشمول و ملزم به آن بدانند ۴- اصولی که‌درعمل‌به‌وجودآمده وطرفین معامله بطور مکتوب و باصراحت‌خودرا مشمول و ملزم به آن بدانند ۹)تفاوت عرف وعادت حقیقی با قانون درچیست؟ ۱- در این است که در مورد عرف وعادت حقوقی احتمال‌تردید وجود دارد ۲- عرف و عادت حقوقی همان قانون است ۳- در این است که عرف وعادت حقوقی فاقد ضمانت اجراست ۴- موارد ۳و۱ ۱۰)منظور از رویه قضایی کدام گزینه است؟ ۱- استنباط قضات دادگاهها از قوانین و مقررات است ۲- استنباط قضات دادگاهها از ادله ارائه شده توسط افراد در دادگاههاست ۳- استنباط مردم از قوانین و مقررات است ۴- استنباط عامه مردم و قضات دادگاهها از قوانین و مقررات است ۱۱)کدام مورد زیر در مورد انواع معاملات تجارتی درست نمی باشد؟ ۱- خرید یا تحصیل هر نوع مال منتقول به تقصد فروش یا اجاره و تصدی به حمل و نقل به هر نحوی که باشد ۲- هر قسم عملیات دلالی یا حق العملکاری و تصدیی به عملیات حراجی ۳- تاسیس و بکار انداختن هر قسم کارخانه که برای رفع حوائج شخصی باشد ومعاملات تجارتی که صرفا بین تاجر باشد ۴- عملایت بیمه و هر قسم عملیات صرافی و بانکی ۱۲)کدام مورد راجع به دسته بندی معاملات تجارتی درست است؟ ۱- معاملات تجارتی به سه دسته ذاتی، تشبیهی و تبعی تقسیم می‌شوند ۲- معاملات تجارتی به سه دسته ذاتی، مطلق و تشبیهی تقسیم می‌شوند ۳- معاملات تجارتی به سه دسته اصلی، تشبیهی و تبعی تقسیم می شوند ۴- هیچیک از موارد فوق ۱۳) به موجب قانون کدام گزینه معنی درست بیع است؟ ۱- تملیک عین ۲- تملیک عین به عوض معلوم ۳- تملیک عین به عوض نامشخص ۴- موارد ۳و۲ ۱۴) شرایط صحت معامله یا عقد کدامست؟ ۱- قصد ورضای طرفین، بلوغ، رشد، مورد معامله که بایستی مال معین و قابل تسلیم باشد ۲- قصد ورضای طرفین، بلوغ، مورد معامله که بایستی مال معین ومشروعیت جهت معامله ۳- قصد و رضای طرفین ، مشروعیت، عقل و بلوغ ۴- اراده طرفین به ایجاد رابطه حقوقی، بلوغ، عقل و مشروعیت ۱۵) مال منقول عبارتست از : ۱- به نقل از گفتار شخصی به فرد تعلق گیرد ۲- مالی که قابلیت جابجایی دارد ۳- مال منقول مصداق حقوقی ندارد ۴- تلف شدن یا نقص و عیب خود مال در حین جابجایی مشکلی را ایجاد نمی‌نماید. ۱۶)کدام گزینه زیر درست تر است؟ ۱- قصد فروش درمورد معاملات تجارتی کفایت می‌نماید ۲- تحقق سوددر مورد تجارتی تلقی شدن معالمه ضرورت دارد ۳- قصد فروش در مورد تجارتی تلقی شدن معامله تجارتی کفایت می نماید و ضرورتی ندارد که سودی تحقق یابد ۴- مورد ۱و۲ درست است ۱۷) کدامیک از معاملات زیر تجارتی محسوب می شوند؟ ۱- هرگاه شخصی قصد فروش و کسب سود مادی داشته باشد لکن در عمل مال وی تلف و یا فاسد شود ۲- هرگاه شخصی قصد فروش و

کسب سود مادی داشته باشد لکن به دلیل تبلیغ یا رقابت اقدام به توزیع رایگان نماید ۳- مواردی که به قصد مصرف درامورخیریه و یـا کمـک به دیگران انجام می شود ۴- موارد ۲و۱ ۱۸) کـدام مورد دربـاره عملیات دلالی صـحت دارد؟ ۱- دلال مسـئول هر گونه تقصیر خود فقفط برای یکی از طرفین معامله است ۲- دلال هیچگونه مسئولیتی در قبال طرفین معامله ندارد ۳- دلال مسئول هر گونه تقصیر خود در مقابل هر یک از طرفین باشد ۴- دلال می‌توان پاسخگو با شد یا نباشد ۱۹) کدام گزینه زیر درست است؟ ۱- در هر صورتیکه فسخ معامله صورت گیرد دلال از مطالبه اجرت ساقط نمی‌شود ۲- در صورت اقلاله تفاسخ حق دلال برای مطالبه اجرت ساقط می شود ۳- در صورتیکه فسخ معالمه مستند به دلال باشد حق دلال برای مطالبه اجرت ساقط می‌شود ۴- موارد ۳و۱ ۲۰)کدام یک از نهادهای زیر مرجع تشـخیص عملیات بانکی در ایران تعیین شـده اند؟ ۱- شورای اقتصاد ۲- شورای عالی اداری ۳- شورای پول و اعتبـار ۴- شورای نگهبـان ۲۱) چنـانچه یک تولیـد کننـده محصولات کشاورزی به منظور عرضه تولیـد خود کارگاه یا واحد بسته بنـدی ایجاد نماید بر اساس بند ۱۴ از ماده ۱۲ ق.ت؟ ۱- اقـدام وی یـک معامله تجارتی محسوب می گردد ۲- اقدام وی یک معـامله تجـارتی محسوب نمی گردد ۳- وی مرتکب یـک عمل تولیـدی شـده است ۴- وی مرتکب یک عمل خـدماتی شـده است ۲۲)تصـدی به محل و نقل در چه صورتی تجاری محسوب می شود؟ ۱- تحت هر شرایطی تجاری است ۲- فقط زمانی که به حمل و نقل کالا ماسـفر در مقابل دریافت وجه مبادرت نماید تجاری است ۳- حتی در صورتیکه فقط برای حمل ونقل کارمنـدان خودنیز باشـد تجـاری محسوب می‌شود ۴-موارد۳و۲ ۲۳) کـدام گزینـه زیر درست است؟ ۱- متصـدی نمایشـگاههای ترویجی و تبلیغی در راستای انتفاع مادی تجاری محسوب نمی شود ۲- متصدی حراج با در اختیار قراردادن محل حراج واسطه گردش کالا می‌باشد ۳- متصدی نمایشـگاههای ترویجی و تبلیغی در راسـتای عدم انتفاع مادی تجاری محسوب می شود ۴- راننده‌تاکسی که ازتاکسی برای حمل ونقل مسافر اسـتفاده می کند متصدی حمل و نقل محسوب می‌شود. ۲۴)هرگاه یک فرد هنرمند مبادرت به اجرای نمایشگاهی به منظـور عرصه آثـار هنری خودمی نمایـد عمـل وی: ۱- یـک عمـل تـاجری تلقی می گردد ۲- عمـل تـاجری تلقی نمی گردد ۳- چنانچه تعـدادی از هنرمنـدان به این عمل مبادرت ورزنـد تجاری محسوب می شود ۴- موارد ۳و۲ درست است ۲۵) کدام مورد در رابطه با معاملات تشبیهی صـحیح است؟ ۱- چون در گردش ثروت دخـالتی نـدارد رد زمره اعمال تجارتی شـمرده نمی شود ۲- به مصالحی از جمله فایـده عملی، آنها را در فهرست معاملات تجارتی منظور نموده اند ۳- تصدی به هر نوع تاسیساتی که برای انجام بعضـی از امور ایجـاد می شود معاملات تشبیهی تلقی می گردنـد ۴- همه موارد ۲۶) کـدام گزینه زیر در رابطه بـا معاملات تبعی یا نسبی درست است؟ ۱-این گزینه معاملاـت به اعتبـار اینکه توسـط تاجر یا به ضـمیمه عمل تجارتی انجام می شود معامله تجارتی به شمار می آیند ۲- کلایه معاملاتی که اجزا یا خـدمه تاجر برای امورتجارتی ارباب خود مینماینـد جز معاملات تبعی هسـتند ۳- کلیه معاملات بین تجار و کسبه و صرافان و بانکها که در آن طرفین تاجر باشند ۴- همه موارد ۲۷) به موجب حکم مقرر د رماده ۱ قانون تجارت تاجر: ۱-کسـی است که شـغل رسمی خود را معاملات تجارتی قراردهد ۲- کسـی است که شغل معمولی خود را معاملات تجارتی قرارد هد ۳- آن دسته اشخاص حقوقی هستند که شغل معمولی خود را معاملات تجارتی قرار دهد ۴- آن دسته از اشخاص حقیقی هسـتند که شـغل معمولی خود را معاملات تجارتی قراردهد ۲۸)کـدام گزینه زیر در رابطه با تعریف شـغل درست است؟ ۱- شعـل عبـارتست از فعالیت موقت یا غیر موقت که برای شاغل منشا درآمـد و یا فایـده مادی باشـد و یا فعالیت برای رسـیدن به چنین فایدهای ۲- شـغل فعـالیتی است که در نتیجه آن، طی مراحـل مختلف چرخه اقتصـاد، کالاـ تولیـد و یا خـدمت ارائه می شود نیا نیاز مادی و یا غیر ماد یا اشـخاص در جامعه مرتفع گردد ۲۹)کدامیک شرط وجود اهلیت تمتع برای شخص می‌باشد؟ ۱- بلوغ ۲- عقل ۳- زنده بودن ۴- موارد۱و۳ ۳۰)کدام گزینه زیر درباره اهلیت درست نمی باشد؟ ۱- منظور از اهلیت توانایی بهرمند شدن است ۲- منظور از اهلیت، اهـل یـک کشور بودن است ۳- منظور از اهلیت، توانـایی اعملاـ و اجرای حق است ۴- منظور از اهلیت، دارا شـدن حق است ۳۱)کدام گزینه زیر در مورد اشـتغال درست است؟ ۱- اصل بر آزادی اشتغال است ۲- در برخی موارد طبق ضوابط برای

اشتغال به امری شرط یا محدودیت و یا ممنوعیت صریح وجود دارد ۳- برخی از مشاغل مانعه الجمع با شغل دیگری می‌باشند(مانند قضاوت) ۴- همه موارد ۳۲) نام دیگر دفاتر تجارتی: ۱- دفاتر عملکردی ۲- دفاتر قانونی ۳- دفاتر بازرگانی ۴- دفاتر حقوقی ۳۳)کدامیک جز دفاتر تجارتی نمی‌باشد؟ ۱- دفتر روزنامه ۲- دفتر کل ۳- دفتر کپیه ۴- دفتر اندیکاتور ۳۴)کدام گزینه در مورد دفتر روزنامه درست است؟ ۱- تاجر بایستی همه روزه مطالبات و دیون و داد و ستد تجارتی خود را در آن دفتر ثبت نماید ۲- مندرجات دفتر روزنامه بایستی متضمن جزئیات حقوق و تعهدات صاحب آن باشد ۳- دفتر روزنامه نشان دهنده عملکرد روزانه تاجر است ۴- همه موارد ۳۵)درمواردی که‌اشخاص‌از سیستم‌های‌مکانیکی‌یاالکترونیکی حسابداری استفاده می کنند بایستی خلاصه اسناد را حداقل: ۱- ماهی یکبار در دفتر روزنامه ثبت کنند ۲- به طورهفتگی در دفتر نوزنامه ثبت کنند ۳- هر ۶ ماه یکبار ۴- لزومی به ثبت کردن در دفتر روزنامه نمی‌باشد ۳۶)کدام گزینه در مورد دفتر کل درست است؟ ۱- تاجر باید کلیه معاملات خود را حداقل هفته ای یک مرتبه ار دفتر روزنامه جدا کرده و انواع محتلف ان را جدا کرده و در آن دفتر به طور خلاصه ثبت کند ۲- اشخاصی که ازاین‌نوع‌دفاتر استفاده می‌کنند مکلفند برای ثبت کلیه داد وستدهای خود دفتر کل جداگانه نیز نگاهداری کنند ۳- دفترکل نشان دهنده عملکرد روزانه تاجر است ۴- موارد ۱و ۲ ۳۷)دفتر دارایی: ۱- دفتری است که تاجر باید هر ۶ ماه صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و غیر منقول و دیونو مطالبات خود را در آن ثبت و امضا نماید ۲- دفتری است که تاجر باید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی منقول و دیون و مطالبات سال گذشته خود را به ریز در آن ثبت و امضاء نماید ۳- دفتری است که تاجر با ید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی‌منقولو غیر منقول و مطالبات سال گذشته خود را در آن ثبت نماید ۴- دفتری است که تاجر با ید هر سال صورت جامعی از کلیه دارایی‌منقول و غیرمنقول ودیون و مطالبات سال گذشته خود را در آن ثبت نماید ۳۸) ثبت معاملات قبل از پلمپ دردفاتر تجارتی طبق قانون چه حکمی دارد؟ ۱- می‌تواند با نظر مدیر موسسه انجام گیرد ۲- لزومی به پلمپ شدن این قبیل دفاتر وجود ندارد ۳- فقط شماره گذاری آنها کفایت می نماید ۴- ممنوع است ۳۹)کدام گزینه زیر در مورد ثبت تجارتی درست است؟ ۱- ثبت تجارتی مستلزم تنظیم اظهارنامه مخصوص می‌باشد ۲- هر تاجری که مکلف به ثبت تجارتی باشد بایستی در کلیه اسناد و صورتحسابها و نشریات خود در ایران شماره و ثبت مربوطه را درج نماید ۳- ثبت تجارتی در مورد تجار را می توان مشابه ثبت احوال در مورد اشخاص حقیقی تلقی نمود ۴- همه موارد ۴۰) اسم تجارتی: ۱- معرف موسسه بازرگانی است ۲- جز حقوق کسبه و پیشه محسوب می شود ۳- انتخاب آن اجباری است ۴- ۱و۲ صحیح است ۴۱) کدام دسته جزء انواع شخص حقوقی نمی‌باشد؟ ۱- شرکتهای تجارتی ۲- موسسات غیر انتفاعی ۳- شهرداریها ۴- دانشگاهها و مراکز فرهنگی ۴۲) کدام گزینه جز عناصر ضروری برای تحقق شرکت می‌باشد؟ ۱- تعدد شرکاء ۲- آورده مشترک ۳- مشاع و مشترک بودن مالکیت اشخاص ۴- همه موارد ۴۳)براساس ماده ۱ قانون ثبت شرکت ها شرکت ایرانی چگونه شرکتی است؟ ۱- هر شرکتی که در ایران تشکیل و مرکز تشکیل آن در ایران باشد ۲- هرشرکتی که توسط شخص ایرانی در هر کجای دنیا تشکیل گردد ۳- موارد ۲و۱ ۴- هیچکدام ۴۴)کدام گروه از شرکتهای زیر در برابر اشخاص ثالث تا میزان آورده خود مسئولیت دارند؟ ۱- شرکتهای سهامی عام ۲- شرکت تضامنی ۳- شرکتهای با مسئولیت محدود ۴- ۱و۳ ۴۵)کدام دسته از شرکتهای زیر در برابر اشخاص ثالث بدون توجه به میزان آورده خود مسئولیت دارند؟ ۱- شرکتهای سهام عام ۲- شرکتهای نسبی ۳- شرکتای تضامنی ۴- موارد ۳و۲ ۴۶)درکدام‌دسته‌ازشرکتهای‌زیریک شریک ضامن و یک یا چند شریک غیر ضامن معینی با مسئولیت محدود وجود دارد؟ ۱- شرکتهای مختلط سهامی ۲- شرکتهای نسبی ۳- شرکتهای مختلط غیر سهامی ۴- ۲و۳ ۴۷)کدام گزینه در رابطه با شرکت سهامی درست است؟ ۱- شرکتی است که سرمایه آن به سهام متساوی القیمه تقسیم شده ۲- شرکتی است که مسئولیت هر یک از صاحبان سهام در رابطه با فعالیت شرکت محدود به مبلغ اسمی سهام آنهاست ۳- شرکت سهامی می تواند برای انجام امور غیر تجارتی نیز تشکیل شود ۴- همه موارد ۴۸) کدام تعریف درست شرکت سهامی عام است؟ ۱- شرکتی است که موسسین ان همه سرمایه

شرکت را راساً تامین کنند ۲- شرکتی است که موسسین آن قسمتی از سرمایه شرکت را راساً و بقیه را از طریق عرضه سهام به عموم تامین کنند ۳- شرکتی است که موسسین آن همه سرمایه شرکت را از طریق عرضه سهام به عموم تامین کنند ۴- هیچکدام ۴۹)حداقل سرمایه لازم برای تاسیس یا ادامه شرکت سهامی عام چه مبلغ است؟ ۱- ۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۲- ۵۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۳- ۵.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۴- ۱.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۵۰)برای تشکیل شرکت سهامی عام حداقل نیاز به چند سهامدار می‌باشد؟ ۱- حداقل ۳نفر ۲- حداقل ۵ نفر ۳- حداقل۷ نفر ۴- نامحدود ۵۱) چنانچه عبارت شرکت سهامی عام همراه با نام شرکت سهامی عام نیاید چه مسئله‌ای اتفاق می‌افتد؟ ۱- تشکیل شرکت مورد ندارد ۲- منظور شرکت سهامی خاص می باشد ۳- احکام راجع به شرکت های تضامنی در مورد شرکاء اعمال می شود ۴- موارد۲و۳ ۵۲) کدام گزینه در مورد سهام موجود در شرکت سهامی عام درست است؟ ۱- ارزش اسمی هر سهم ۱۰.۰۰۰ ریال است ۲- هر سهم نشان دهنده میزان مشارکت، تعهدات و حقوق دارنده آن در شکرت سهامی است ۳- ارزش اسمی هر سهم ۱.۰۰۰ ریال ۴- موارد ۲و۱ ۵۳)سهام ممتازه دارای چه خصوصیاتی هستند؟ ۱- داشتن تعداد آرای بیشتر از سهامداران عادی ۲- تخصیص درصدی از سود قابل تقسیم به سهامداران ممتازه ۳- حق تعیین یک یا چند عضو هیات مدیره ۴- همه موارد ۵۴)ارکان مورد نیاز شرکت های سهامی کدامند؟ ۱- مجمع عمومی صاحبان سهام ۲- هیئت مدیره ۳- بازرس ۴- همه موارد فوق ۵۵)کدام موارد از شرایط انحلال شرکت های سهامی عام هستند؟ ۱- انقضای مدت شرکت ۲- ورشکستگی شرکت ۳- تعمیم مجمع عمومی فوق العاده ۴- همه موارد ۵۶)انحلال قانون در کدام مورد زیر صورت می گیرد؟ ۱- زمانی که اشخاص ذینفع به دلایل مشخص از دادگاه ذیصلاح درخواست انحلال شرکت را بنمایند ۲- مواردی که دادگاه پس از احراز این امر که استمرار شخصیت حقوقی شرکت فاقد فایده عملی است ۳- مواردی که دادگاه پس از احراز این امر که استمرار شخصیت حقوقی شرکت موجب ورود زیان به حقوق اشخاص ثالث باشد ۴- موارد۳و۲ ۵۷) کدام مورد درباره انحلال شرکت سهامی درست است؟ ۱- در مرحله تصفیه مدیران شرکت عنوان ((مدیران تصفیه)) را خواهند داشت ۲- شرکت به مجرد تصمیم به انحلال شرکت در حال تصفیه محسوب می‌شود ۳- تا خاتمه امر تصفیه شخصیت حقوقی شرکت با قی خواهد ماند ۴- همه موارد ۵۸) حداقل سرمایه برای شرکت سهامی خاص کدام رقم پیش بینی می‌شود؟ ۱-۵.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۲-۱۰.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۳- ۱.۰۰۰.۰۰۰ ریال ۴- هیچ مبلغ خاصی نمی‌باشد ۵۹)تعداد شرکای شرکت سهامی خاص چند تعداد است؟ ۱- همواره ۳ نفر شخص حقیقی یا حقوقی ۲- نباید از سه نفر شخص حقیقی و یا حقوقی کمتر باشد ۳- نیابد از سه نفر شخص حقیقی بیشتر باشد ۴- نبایداز سه نفر شخص حقوقی بیشتر باشد ۶۰)برای تبدیل شرکت سهامی خاص به شرکت سهامی عام رعایت کدامیک از ضوابط زیر ضروری است؟ ۱- حداقل تعدا شرکاء ۲- هیچ شرطی لازم نیست ۳- حداقل سرمایه ۴- موارد۱و۳ ۶۱)برای تشکیل شرکت تعاونی چه تعدادی لازم است؟ ۱- حداقل۳ نفر از ارباب حرف ۲- حداقل ۵ نفر از ارباب حرف ۳- حداقل ۷ نفر از ارباب حرف ۴- هیچ محدودیت موجود نمی‌باشد ۶۲) کدام‌دسته‌ازشرکت‌های‌ذیل از مقرراتی جدا از قانون تجارت متابعت نموده و از لحاظ تعداد شرکا محدود نمی‌باشد؟ ۱- شرکت سهامی عام ۲- شرکت تعاونی ۳- شرکت سهامی خاص ۴- شرکت تضامنی ۶۳)یکی از فرق های شرکت با مسئولیت محدود و شرکت سهامی کدام است؟ ۱- دوشرکت با مسئولیت محدود سرمایه همان شرکت سهامی به سهام متساوی القیمه تقسیم می‌شود ۲- دوشرکت با مسئولیت محدود سرمایه همان شرکت سهامی به سهام متساوی القیمه تقسیم و تجزیه نمی‌شود ۳- اصلا موضوع سرمایه مطرح نمی‌باشد ۴- هیچکدام ۶۴)کدام مورد در مورد شرکت تضامنی مصداق دارد؟ ۱- شرکاء در برابر اشخاص ثالث بیش از میزان آورده مسئولیت دارند ۲- ورشکستگی شرکت ملازمه قانونی با ورشکستگی شرکاء ندارد ۳- مسئولیت‌تضامنی‌زمانی‌می‌تواندازسوی‌اشخاص ثالث ادعا شود که شرکت حسب مورد و براساس ضوابط منحل شود ۴- همه موارد ۶۵) ارکان یک شرکت تعاونی کدام است؟ ۱- مجمع عمومی ۲- هیئت مدیره ۳- بازرس یا بازرسان ۴- تمامی موارد ۶۶)کدام دسته جزء خصوصیات اسناد تجارتی می‌باشد؟ ۱- قابلیت نقل و انتقال معامله ۲- وسیله انتقال طلب یا دین ۳- وسیله پرداخت و

تحصیل اعتبار ۴- تمامی موارد ۶۷)اسناد تجارتی نوعاً در زمره کدام دسته اسناد هستند؟ ۱- اسناد رسمی ۲- اسناد عادی ۳- اسناد رسمی وعادی ۴- هیچکدام ۶۸) منظور از اسناد تجارتی خاص کدام است؟ ۱- برات ۲- سفته ۳- چک ۴- همه موارد ۶۹) برات سندی است که: ۱- براتکش به شخص دیگر دستور می‌دهد تا مبلغ معین در متن ورقه برات را در موعدمعین در وجه یا به حواله کرد شخص ثالث بپردازد ۲- براتکش به شخص دیگر دستور می دهد تا هر مبلغی را در متن ورقه برات به حواله کرد شخص ثالث بپردازد ۳- براتکش به شخص ثالث دستور می دهد تا مبلغ معین در متن ورقه برات را در موعد مقرر در وجه یا به حواله کرد اشخاص بپردازد ۴- هیچکدام ۷۰) کدامیک جزء شرایط برات هستند: ۵- تعیین مبلغ برات ۶- تاریخ تحریر که همان تاریخ صدور به روز و ماه و سال است ۷- تاریخ تادیه وجه برات (سررسید) ۸- همه موارد ۷۱) کدام مورد درباره برات درست است؟ ۱- برای فراهم شدن امکان مطالبه مبلغ برات دارنده برات بایستی برات را به رویت برات‌گیر برساند ۲- قبول کننده برات حق نکول ندارد و مکلف است وجه برات را در وعده تأدیه کند ۳- انتقال برات بوسیله ظهر نویسی به عمل می اید ۴- همه موارد ۷۲) منظور از برات رحوعی چیست؟ ۱- منظورهمان واخواست تام است ۲- دارنده برات می‌تواند پس از اعتراض برای‌دریافت وجه آن به صدور برات بر عهده برات دهنده یا یکی از ظهر نویس ها اقدام نماید ۳- امتناع از تادیه وجه برات است ۴- همه موارد ۷۳) اعتراص برات در چه مواردی به عمل می‌آید؟ ۱- در مورد نکول ۲- امتناع از قبول ۳- امتناع ازنکول و عدم تأدیه نکول ۴- همه موارد ۷۴) صورت چک با توجه به قانون تجارت چگونه است؟ ۱- چک وسیله‌ای‌جهانی برای پرداخت است ۲- چک را بر روی هر ورقه‌ای می‌توان صادر کرد ۳- چک نوشته‌ای است که به موجب آن صادرکننده وجوهی را که درنزد محال علیه دارد کلاً یا بعضا مسترد یا به دیگری واگذار می نماید ۴- چک وسیله‌ای برای انجام معاملات به حساب می‌آید ۷۵)شرایط صادرکننده چک کدام است؟ ۱- صادر کننده فقط روی محال علیه می‌تواند مبادرت به صدور چک کند ۲- نظر یه اینکه صدور چک یک عمل حقوقی است صادرکننده برای انجام دادن آن بایداهلیت داشته باشد ۳- موارد۱و۲ درست است ۴- هیچکدام ۷۶) صادرکننده چک در چه مواردی قابل تعقیب جزایی است؟ ۱- صدور چک بلامحل و برداشت وجه چک از حساب ۲- دستورعدم پرداخت وجه چک ۳- تنظیم غیر صحیح چک ۴- همه موارد فوق ۷۷)در صورت برگشت چک دارنده چگونه می‌تواند حق خود را وصول کند؟ ۱- هم از طریق صدور اجرائیه و هم از طریق مراجعه دادگاه ۲- فقط از طریق صدور اجرائیه ۳- فقط از طریق مراجعه به دادگاه ۴- هیچکدام ۷۸) در کدامیک از موارد زیر تاجر ورشکسته به تقصیر محسوب می‌شود؟ ۱- در صورتیکه محقق شود در ایام عادی مخارج شخصی وی از درآمد وی فزونی گیرد ۲- درصورتیکه تحقق سود در معاملاتی مانند شرطبندی منوط به اتفاق محض باشد ۳- درصورتیکه یکی از طلبکارها را پس از توقف بر سایرین ترجیح داده و طلب او را پرداخته باشد ۴- همه موارد ۷۹) کدامیک جزء اهداف ظهرنویسی چک است؟ ۱- ظهرنویسی چک برای انتقال مالکیت است ۲- ظهرنویسی چک برای وصول است ۳- ظهر نویسی چک به عنوان وثیقه است ۴- همه موارد ۸۰) کدام گزینه در مورد پرداخت وجه چک درست است؟ ۱- چک وسیله اعطای اعتبار نیست و به این علت پرداخت آن فوری است ۲- هرگاه در متن چک شرطی برای پرداخت ذکر شده باشد بانک به آن شرط ترتیب اثر نخواهد داد ۳- هرگاه چکی که دارای تاریخ موخر است به بانک ارائه شود بانک بدون توجه به این تاریخ چک را در همان تاریخ ارائه پرداخت کند ۴- همه موارد ۸۱) صادر کننده چک نمی تواند پرداخت آن را ممنوع نماید مگر در موارد قانونی زیر: ۱- گم شدن چک ۲- به سرقت رفتن چک ۳- جعل چک و کلاهبرداری یا خیانت درامانت ۴- همه موارد ۸۲) پرداخت فوری چک: ۱- به این معنی است که دارنده مکلف است آن را در همان روز صدور به بانک ارائه کند ۲- به این معنی نیست که دارنده مکلف است آن را در همان روز صدور به بانک ارائه کند ۳- هرگاه چک بعداز تاریخهای سررسید به بانک ارائه شود نیز درصورت وجود محل قابل پرداخت خواهد بود ۴- موارد۳و۲ ۸۳)در کدام یک ازموارد زیر دارنده چک حق شکایت کیفری ندارد؟ ۱- هرگاه ظرف مدت ۶ ماه از تاریخ صدور به بانک مراجعه نکرده باشد ۲- هرگاه تا ۶ ماه پس از صدورگواهینامه عدم پرداخت به دادگاه مراجعه

نکند ۳- موارد۱و۲ ۴- برای شکایت کیفری در هر مهلتی می توان اقدام نمود. ۸۴) در کدامیک از موارد زیر تاجر ورشکسته به تقلب تلقی می گردد؟ ۱- تاجر دفاتر خود را مفقود نموده باشد ۲- تاجر قسمتی از دارایی خود را مخفی کرده باشد ۳- موارد۱و۲ ۴- هیچکدام ۸۵) منظور از چک سفیدامضا چیست؟ ۱- چکی که امضاء نداشته باشد ۲- چکی که مبلغ درآن قید نشده باشد ۳- چکی که فاقد تاریخ باشد ۴- همه موارد ۸۶) در کدامیک ازموارد زیر چک قابل ظهر نویسی است؟ ۱- به صورت حواله کرد صادر شود ۲- چک در وجه حامل صادر شود ۳- چک در وجه شخص معین‌یا به حواله کرد او صادر شده باشد ۴- همه موارد ۸۷) پرداخت چک موجب کدامیک ا زموارد زیر می‌شود؟ ۱- به سقوط تعهد صادر کننده کمکی نمی کند ۲- می‌تواند به حیات چک پایان دهدو موجب سقوط تعهد صادر کننده است. ۳- هیچکدام ۴- هردو مورد ۸۸) رسیدگی به امر توقف و ورشکستگی تاجر در کدامیک از موارد زیر آغاز خواهد شد؟ ۱- اظهار تاجر از طریق تقدیم دادخواست به مرجع قضایی ۲- تقاضای بستانکار و یا بستانکاران تاجر ۳- مدعی العموم ۴- همه موارد ۸۹) کدام گزینه درست است؟ ۱- تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم از مداخله در بخشی از اموال خود ممنوع است ۲- تاجر ورشکسته از تاریخ صدور حکم از مداخله در همه اموال خود حتی آنچه در مدت ورشکستگی عاید او می‌شود ممنوع است ۳- تاجر ورشکسته حق مداخله در اموالی که در مدت ورشکستگی عاید او شده است را دارد ۴- ورشکستگی تاجر هیچ ارتباطی به مداخله یا عدم مداخله در اموال وی ندارد ۹۰) کدام دسته از معاملات زیر توسط تاجر بعد از توقف باطل و بلا اثر است؟ ۱- هر صلح محاباتی یا هبه ۲- تأدیه هر نوع بدهی اعم از حال ویا موجل ۳- هر معامله که مالی اعم از منقول و یا غیر منقول متعلق به تاجر متوقف را مقید نماید و به ضرر بستانکاران تمام شود ۴- همه موارد فوق ۹۱) د رآگهی‌های منتشره راجع به تاجر ورشکسته بایستی به اشخاص که از تاجر ورشکسته، مالی در اختیار دارند اخطار شود تا ظرف: ۱- ۲ماه اموال مزبور را در اختیار تاجر ورشکسته قراردهند ۲- ۲ماه اموال مزبور را در اختیار اداره تصفیه قراردهند ۳- ۲سال اموال مزبور را دراختیار اداره تصفیه قراردهند ۴- ۲سال اموال مزبور را در اختیار تاجر ورشکسته قراردهند ۹۲) کدام گزینه درست نمی باشد؟ ۱- در موردتاجر ورشکسته به تقلب قرارداد ارفاقی منعقد می شود ۲- در مورد تاجر ورشکسته به تقصیر تنظیم قرارداد ارفاقی میسر است ۳- قرارداد ارفاقی ظرف مهلت معین قابل اعتراض است ۴- همه موارد ۹۳)مستثنیات دین معاف از مهر وموم در مورد تاجر ورشکسته کدام است؟ ۱- البسه و اشیایی که برای حوائج ضروری او و خانواده او لازم است ۲- اشیایی که ممکن است قریباً ضایع شود ۳- اشیایی که برای بکار انداختن سرمایه تاجر ورشکسته لازم است ۴- همه موارد ۹۴) کدامیک معنی درست احتکار می‌باشد؟ ۱- جمع آوری کالاهای بازرگانی به قصد نایابی و کمیابی ۲- کم فروشی ۳- فروش کالاغیر از آنچه قبلاً مشخص شده است ۴- هیچکدام ۹۵) معنی درست اقاله کدام است؟ ۱- سخن گفتن ۲- بهم زدن عقدلازم به تراضی یکدیگر ۳- همان تفاسخ و تقابل می باشد ۴- موارد۳و۲ ۹۶) معنی کلمه بستانکار کدام است؟ ۱- کسی که درذمه او تعهدی به نفع غیروجود دارد ۲- کسی که به نفع او تعهدی بر ذمه دیگری وجود دارد ۳- هر دومورد صحیح است ۴- هیچکدام ۹۷) معنی واژه ((تدلیس)) کدام است؟ ۱- دلالت ۲- اعمالی که موجب فریب طرف معامله شود ۳- افلاس ۴- همه موارد ۹۸) کدامیک معنی ((ترکه)) می باشد؟ ۱- دارایی زمان فوت متوفی قبل از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث ۲- دارایی زمان فوت متوفی بعد از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث ۳- دارایی بعد از فوت متوفی که در اختیار ورثه می باشد ۴- دارایی قبل از فوت متوفی قبل از اخراج واجبات مالی و دیون و ثلث ۹۹) معنی واژه تسعیر کدام است؟ ۱- سرعت در انجام معامله ۲- عجله در انجام عقد لازم ۳- تعیین ارزش پول یک کشور با پول کشور دیگر ۴- هیچکدام ۱۰۰) تعرفه به چه معنایی است؟ ۱- معرفی کالا ۲- معرفی مبادی خروجی و رودی کالا ۳- صورت قیمت ارقام کالا ۴- همه موارد ۱۰۲) معنی تغلیب کدام است؟ ۱- غلبه دادن یک جنس بر جنس دیگر به طور مجاز ۲- غلبه دادن یک جنس بر جنس دیگر به طور غیرمجاز ۳- غلبه طرف معامله بر طرف دیگر ۴- مغلوب شدن طرفین معامله ۱۰۲) معنی کلمه((توقف)) در حقوق تجارت کدام است؟ ۱- ورشکستگی ۲- عدم انجام معاملات تجارتی ۳- جلوگیری از فعالیت تجارتی تجار به هر دلیل

۴- هر سه مورد صحیح است ۱۰۳)کدام گزینه زیر در رابطه با تهاتر درست است؟ ۱- از اسباب سقوط تعهدات است ۲- به موجب آن دو تعهد متقابل که وجه نقد یا شیئی مثلی و همجنس است به تعداد مساوی با یکدیگر ساقط میشوند ۳- موارد ۱و۲ ۴- هیچکدام ۱۰۴) حق ارتفاق حقی است برای شخص: ۱- در ملک خودش ۲- درملک دیگری بواسطه مالکیت درملک معین ۳- هردو مورد ۴- هیچکدام ۱۰۵) دارایی به چه معناست؟ ۱- به مجموع اموال و مطالبات پس از کسر دیون گفته می‌شود ۲- به‌مجموع دیون و مطالبات پس از کسر اموال گفته می‌شود ۳- به‌مجموع مطالبات و اموال و دیون گفته می‌شود ۴- همه موارد ۱۰۶) معنی رقبه کدام است؟ ۱- رقابت ۲- املاک غیر منقول ۳- املاک منقول ۴- اموال غیر منقول ۱۰۷)سلف از نظر حقوق به چه معناست؟ ۱- بیعی که ثمن آن موجل و مبیع آن حال است ۲- بیعی که ثمن آن حال و مبیع آن موجل است ۳- بیعی که هم ثمن وهم مبیع آن حال است ۴- بیعی که هم ثمن وهم مبیع آن موجل است ۱۰۸) معنی کلمه عین کدام است؟ ۱- اشیا مادی مستقل ۲- اشیا مادی غیر مستقل ۳- اشیا مادی مستقل ویا غیر مستقل ۴- هیچکدام ۱۰۹) غش به چه معنی است؟ ۱- بی حالی طرفین معامله ۲- تقلب در کسب ۳- اغتشاش در حین معامله ۴- معاملات کم اثر ۱۱۰) مأجور به چه معنی است؟ ۱- عین مستاجره ۲- موجر ۳- مال الاجاره ۴- هیچکدام ۱۱۱) معنی مستغل کدام است؟ ۱- اموال منقول ۲- اموال غیر منقول که مورد بهره برداری است ۳- اموالی که مستقلا دراختیار مالک باشد ۴- ملک مسکونی ۱۱۲) هبه به چه معنی است؟ ۱- تملیک عین بدون عوض ۲- تملیک عین با عوض ۳- همان ارثیه است ۴- هیچکدام

دانشکده های حقوق کشور

۱- دانشکده حقوق دانشگاه تهران

۶۱۱۱۱- ۰۲۱ تهران– میدان انقلاب- خیابان دانشگاه-درب شرقی ساختمان

۲- دانشکده حقوق شهیدبهشتی

۲۹۹۰۱- ۰۲۱تهران - بزرگراه شهیدچمران-خیابان اوین- بلواردانشجو

۳- دانشکده حقوق تربیت مدرس

۷۷۰۰۸۴۹۹- ۰۲۱تقاطع بزرگراههای جلال آل احمدودکتر چمران- زیر پل گیشا ۸۸۰۱۱۰۰۱- ۰۲۱کدپستی ۱۴۱۱۷۱۳۱۱۶

۴- دانشکده حقوق علامه طباطبایی

۴۴۷۳۷۵۱۰-۲- ۰۲۱تهران – دهکده المپیک – بلواردهکده

۵- دانشکده حقوق امام صادق

۸۸۰۸۲۴۱۴- ۰۲۱تهران - بزرگراه شهید چمران - پل مدیریت ۸۸۹۴۰۰۱ - ۰۲۱ ۲۲۰۷۴۵۷۲- ۰۲۱

۶- دانشکده علوم قضائی وخدمات اداری وابسته به قوه قضائیه

۶۶۷۰۷۰۲۳-۴- ۰۲۱تهران – خیابان انقلاب – بعدازتقاطع ولی عصر- خیابان خارک ۶۶۷۰۸۰۷۵ - ۰۲۱ ۶۶۷۴۳۳۵۳- ۰۲۱

۷– دانشکده علوم انسانی تبریز

۳۳۴۴۲۸۶- ۰۴۱۱تبریز- بلوار ۲۹ بهمن ۸۹-۳۳۴۰۰۸۱- ۰۴۱۱

۸– دانشکده حقوق فردوسی

۸۸۱۳۰۹۰- ۰۵۱۱مشهد- بلواروکیل آباد- روبروی پارک ملت ۸۷۸۸۹۹۰- ۰۵۱۱کدپستی ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱

۹– دانشکده حقوق امام خمینی قزوین

۳۳۴۱۲۰۳-۷- ۰۲۸۱کدپستی ۳۴۱۴۹-۶۸۱۸ ۵-۳۷۸۰۰۲۱- ۰۲۸۱

۱۰– دانشکده حقوق مفید قم

۲۹۲۷۳۹۵-۶- ۰۲۵۱قم-۴۵متری صدوق- میدان مفید ۶۳-۲۹۲۵۷۶۱- ۰۲۵۱کدپستی ۳۶۱۱- ۳۷۱۸۵

۱۱– دانشکده حقوق دانشگاه شیراز

۶۲۸۷۳۱۲-۱۵- ۰۷۱۱شیراز- پردیس ارم ۹-۲۳۵۱۰۰۱- ۰۷۱۱کد پستی ۷۱۹۴۵

۱۲– دانشکده حقوق دانشگاه مازندران

۴۴۶۰۸- ۱۱۲۵۲ ۰ساری- بابلسر–خیابان شهید بهشتی – پردیس دانشگاه

۱۳– دانشکده حقوق آزاداسلامی جنوب تهران

۷۷۵۰۶۰۱۶- ۰۲۱ تهران – میدان امام حسین – خیابان مازندران- خیابان برادران کفائی امانی/زرین نرسابق ۷۷۵۰۶۱۲۹- ۰۲۱ ۸- ۸۸۸۳۴۲۹۶- ۰۲۱ ۹-۸۸۸۳۰۸۲۶- ۰۲۱

۱۴– دانشکده علوم انسانی آزاداسلامی شمال تهران

۸۸۰۸۹۴۴۴ – ۰۲۱تهران – میدان شهرک غرب – بلواردریا –خیابان شفق–دانشکدهعلوم انسانی ۴-۸۸۷۷۷۳۱۲ – ۰۲۱ ۴- ۲۲۹۴۸۴۲۳- ۰۲۱

۱۵– دانشکده حقوق آزاداسلامی مرکزی تهران

۶۶۴۶۱۱۷۳- ۰۲۱ ۶۶۴۳۶۶۸۰-۴- ۰۲۱

۱۶– دانشکده حقوق آزاداسلامی اراک

۳۶۶۳۰۴۱-۹- ۰۸۶۱اراک- میدان امام خمینی – کیلومتر ۳جاده خمین – شهرک دانشگاهی ۹-۳۶۶۳۰۴۱- ۰۸۶۱

۱۷- دانشکده حقوق آزاداسلامی اسلامشهر

۰۲۲۸ -۲۳۵۸۱۰۵

۱۸- دانشکده علوم انسانی آزاداسلامی اردبیل

۳۳۳۵۰۷۰ - ۰۴۵۱اردبیل-میدان بسیج – دانشگاه آزاد- دانشکده علوم انسانی کدپستی ۵۶۱۵۷۳۱۵۶۷ صندوق پستی ۴۶۷ ۰۴۵۱ -۷۷۲۸۰۲۰

۱۹- دانشکده حقوق آزاداسلامی ارومیه

۰۴۴۱ -۳۴۴۰۰۵۴- ۵ ۰۴۴۱ – ۳۴۴۰۰۹۴- ۶

۲۰- دانشکده حقوق آزاداسلامی اهر

۰۴۲۶۶۲ -۲۸۲۱۱

۲۱- دانشکده حقوق آزاداسلامی اهواز

۴-۴۴۳۵۲۸۲-۰۶۱۱ ۰۶۱۱ -۲۲-۳۳۴۸۳۲۰

۲۲- دانشکده حقوق آزاداسلامی بندرانزلی

۳۲۳۴۵۹۰- ۰۱۸۱بندرانزلی- جنب بازار گیلار ۴۲۴۹۰۷۱- ۰۱۸۱

۲۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی بندرعباس

۰۷۶۱ -۶۶۶۵۵۰۱ ۰۷۶۱ -۶۶۶۵۵۰۴ ۰۷۶۱ -۴-۶۶۵۵۰۰

۲۴- دانشکده حقوق آزاداسلامی بوشهر

۰۷۷۱ -۲-۵۵۵۲۵۰۱ ۰۷۷۱ -۲۵۲۸۸۵۸

۲۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی بیرجند

۰۵۶۱ -۴۴۳۰۰۰۲

۲۶- دانشکده حقوق آزاداسلامی تبریز

۴۷۸۱۴۹۸- ۰۴۱۱تبریز- خیابان آزادی – چهارراه ابوریحان- بطرف آبادانی ومسکن – جنب سالن ورزشی کوثر ۸۵-۳۳۱۸۶۸۱- ۰۴۱۱

۲۷- دانشکده حقوق آزاداسلامی خوراسگان اصفهان

۵۲۱۱۲۶۶- ۰۳۱۱ ۵۳۵۴۰۰۱-۹- ۰۳۱۱

۲۸- دانشکده حقوق آزاداسلامی نراق

۲- ۰۸۶۶۴۴۶-۷۰۷۱۱

۲۹- دانشکده حقوق آزاداسلامی نوشهرچالوس

۴- ۲۲۲۶۶۰۱- ۰۱۹۱چالوس- خیابان ۱۷شهریور- روبروی مسجدامام حسین(ع)

۳۰- دانشکده حقوق آزاداسلامی ورامین

۰۲۹۲-۴۲۲۰۰۴۱ورامین- دانشگاه پیشوا- شهرک نقش جهان ۱۴- ۲۲۲۵۰۱۱- ۰۲۹۱

۳۱- دانشکده حقوق آزاداسلامی همدان

۸۲۱۰۷۵- ۰۸۱۱ ۴۴۹۴۰۰۱-۷- ۰۸۱۱

۳۲- دانشکده حقوق آزاداسلامی خرم آباد

۳۱۶۹۲- ۰۶۶۱

۳۳- دانشکده حقوق آزاداسلامی بهبهان

۳۳۳۱۹۹۰- ۰۶۷۱

۳۴- دانشکده حقوق آزاداسلامی مراغه (آذربایجان شرقی)

۳۲۵۴۵۰۶- ۰۴۲۱آذربایجان شرقی- شهرستان مراغه- بلوارشهید درخشی-صندوق پستی ۳۴۵ ۳۲۵۰۲۱۳-۰۴۲۱

۳۵- دانشکده حقوق آزاداسلامی لارستان (فارس)

۲۲۲۸۱۶۸- ۰۷۸۱شیراز- شهرستان لارستان- شهرجدید- فلکه قبله – دانشگاه آزاد- ساختمان حقوق ۲-۲۲۴۹۲۳۰-۰۷۸۱

۳۶- دانشکده حقوق دانشگاه شهیداشرفی اصفهانی

۶۵۰۲۸۲۰-۴- ۰۳۱۱

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبِیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیتهای گسترده مرکز : الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و... د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و... ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-

۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹